بوكتاب

١٠٧٢ ورقدر

كتب تفسير

تفسير كاشفي
تمت

كتاب تفسير حسين كواعظ فارسى
نسخه ۲

اوداده چقاده فارسى تفسير كتك

بعد از تمهید قواعد محامد الهی و تأسیس مبانی
ثنا و نوای حضرت رسالت پناهی علیه و علی آله
و صحبه صلوة مصونة عن التناهی نموده میشود
که قبل ازین باثبات مشتمل بر بشارت که
از عالیجناب امارت پناه ایالت دستگاه معالی
صفات مناقب سمات مقرب الحضرت السلطانیة
مؤسس المملکة الخاقانیة عضد الدولة
القاهرة رکن السلطنة الزاهرة مؤید الاسلام
والمسلمین نظام الدولة والامارة والدنیا والدین
نظم: کوهر درج کرامت اختر برج کمال

آفتاب اوج حشمت سایهٔ لطف اله
شهسوار عرصهٔ عزت علی شیر آنکه هست
والی والا جناب و داور دوران پناه
مستفیض از نعمت [illegible] فضلش جان و دل
مستنیر از لمعهٔ رای منیرش مهر و ماه
دولت او با جهان و رفعت او با سپهر
فاش میگویند هردم از سر شکر وجاه
کای جهان از دولت ما هرچه میجوئی بجوی
وی سپهر از رفعت ما هرچه میخواهی بخواه
اعزه الله العزیز بعز الدارین و وفقه بتکمیل

اسباب سعادات الدارین شرف صدور یافته بود عنان توجه بتالیف کتاب
جواهر التفسیر لتحفة الامیر که محتوی بر چهار مجلدست انعطاف پذیرفت
واتمام مجلد اول بترتیبی کامل و ترصیفی شامل دست داده و بنظر عالی امارت پناه
رسیده شرف قبول یافت اما بواسطهٔ وفور علایق و هجوم عوایق تحریر بواقی
مجلدات در حیز تعویق و عقدهٔ تاخیر افتاد تا در محرم المکرم سنه سبع
وتسعین وثمانمائة ایمای ملهم غیبی از عالم لاریبی بخاطر فاتر بندهٔ حقیر حسین
کاشفی رسید که عجالة الوقت را ترجمهٔ مبرا از تکلف سخن آرائی و معرا
از اظهار فضیلت نمائی قرآن مجید بیان کرده تا حضرت مشار الیه بمطالعه
آن اوقات اهتمام نمایند و معانی کلمات قرآن را بنظر استبصار
ملحوظ فرمایند و خاطر را پیش از رسیدن آن ثمرات ریاض قرآنی بدین
نوباوهٔ حقایق معانی که نسبت باسم سامی آنحضرت به
اتسام یافته محظوظ گردانند امیدواری بعنایت حضرت باری جل شانه و
عز سلطانه چنانست که عن قریب نسیم توفیق نقاب خفا از چهره شاهد
مقصود برکشاید و عرایس مجلدات ثلثه بر منصهٔ ظهور بجلوه در آید وارجو
من الله نیل المواهب وهو ولی لما یبتغی العبد واهب و درین ترجمه بعد از
ملاحظهٔ حذف و اضمار و تخصیص و تعمیم و حقیقة و مجاز واضح آیتی است
و وجهی که شامل بعضی از وجوه تفسیر باشد مذکور خواهد شد و از
اسباب نزول و قصص انبیا آنچه اصح و اشهر است بطریق خیر الکلام سمت
ذکر خواهد یافت و برخی از سخنان ارباب تحقیق در همان صورت تلفیق جلوه خواهد
پذیرفت و از قراءت مشهوره روایت بکر از امام عاصم رحمهما الله که درین

دیار

دیار صفت اشتهار و رتبهٔ اعتبار دارد مثبت میگردد و بعضی از کلمات که
حفص را با او مخالفتست و معنی سخن بسبب آن اختلاف تغییری کلی می یابد
اشارتی میرود والله الهادی و علی کرمه اعتمادی [illegible] پناه میگیرم
والتجا مینمایم [illegible] بمعبود بحق و خداوند مطلق [illegible] از شر وسوسه
دیو فریبندهٔ سرکش بازمانده از رحمت [illegible] رانده شده از ریاض
جنان و رمیده گشته از طبقات آسمان

سورة فاتحة الکتاب مکیة سبع آیات

بنام خدای سزای پرستش [illegible] بخشنده بر خلق بوجود و حیات
بخشاینده برایشان ببقا و محافظت [illegible] هر ثنا و آفرین که
از ازل تا ابد موجود و معلوم بود و هست و خواهد بود جملهٔ آن ثنا و کمال
مر خدایرا که مستحق و موصوفست بهمه صفات کمالیه
آفریننده [illegible] پرورنده [illegible] و تولیت کننده و سازنده
کار همهٔ عالمیان از ملائکه و جن و انس و وحوش و طیور و سباع و حیوانات
آبی و جز آن [illegible] بخشنده بوجود باری دیگر [illegible] بعد از فنای جهانیان
بخشاینده دیگر بار بر ایشان [illegible] و در آوردن ایشان بهشت
خداوند روز جزا یا متصرف در آن روز بهرچه خواهد
یا حافظ اعمال بندگان تا در روز پرسیدن نامها غلط نشود یا قاضی روز
جزا [illegible] که میان بندگان بحق حکم کند یا جزا دهنده در روز [illegible]
ترا پرستیم و بس که غیر تو مستحق عبادت نیست [illegible]
و خاص از تو یاری میخواهیم در پرستش تو و انجاح حاجات و خوایج و مهمات [illegible]
[illegible] راه نمای ما را براه راست [illegible] و افعال

واخلاق که آن راه متوسط بود میان افراط و تفریط و غلو و تقصیر یا ثابت
دار ما را بر راه مستقیم که دین اسلام و سنت سید انام است علیه الصلوة
والسلام و حضرت قطب العارفین غوث الواصلین ناصر الحق والدین خواجه
عبید الله قدس الله تعالی سره العزیز درین معنی نکتهٔ بلند و کلمهٔ ارجمند
فرموده اند و آن اینست که بنمای ما را راه راست یعنی بمحبت ذاتی خود مشرف
دار تا از التفات بخود و بغیر تو آزاد گشته بتمامی گرفتار تو گردیم جز تو ندانیم و
جز تو نه بینیم و جز تو نه اندیشیم یا آنکه بنمای ما را راه راست یعنی آن
راهی که حضرت تراست بنسبت هر موجودی که آن موجود بی آن [illegible]
ندارد و بغایت کمال خود بی آن نمیرسد تا در همه جز تو نه بینیم و از تو
بغیر تو آزاد گردیم [illegible] بنمای ما را [illegible] آنانکه بفضل خود [illegible]
• انعام کرده بریشان بنعمت نبوت و رسالت و ولایت و صدیقیت و [illegible]
و صلاحیت یا راه آنها که [illegible] کمال نعمت ظاهر [illegible] قبول شریعت
و بجمال نعمت باطن که اطلاع بر اسرار حقیقت ایشانرا [illegible] ز و مکرم ساخته
نه راه آن کسان که خشم گرفته اند بریشان یعنی قبل
از وجود بمعرض غضب تو در آمده اند و بدان سبب بر کفر اقدام نموده یا راه
جهودان که بسبب تمرد در معانده و مکابره و قتل انبیا و تحریف کتب
بریشان خشم گرفته • و نه راه گمراهان یعنی کسانی که بعد از
وجود در طرق مختلفه و سبل منحرفه افتاده اند یا راه ترسایان که بواسطه
افراط در شان مسیح و تفریط در باب حبیب صلوات الله و سلامه علیهما گمراه
گشته اند چنین باد

سورة البقرة مائتان و ثمانون و سبع آیة

[illegible] • حروف مقطعه اسرار قرآنست و
هر کس بران اطلاع ندارد و گفته اند معنی الم انا الله اعلم است یعنی منم
خدای داناتر آن کتابی که خداوند تعالی در کتب مقدمه بانزال آن وعده
داده بود این کتاب کاملست یعنی قرآن هیچ شکی و
شبههٔ نیست درین کتاب یعنی از ظهور حجت و وضوح دلالت
بمثابهٔ ایست که هر که در وادی تاملی کند از ریب باز ایستد و داند که
شبهه را درو مجال نیست • دلالت کننده است و راه نماینده
مر پرهیزکاران را که ایشان بدو منتفع شده اند آنانکه از صدق
عقیدت [illegible] میگروند [illegible] بناپدید که حق تعالی است و ملائکه
و قیامت با متعلقات آن یا بپوشیده که وحی است و گفته اند غیب
قضا و قدرست که مومنان بدان [illegible] می آرند و بپای
میدارند و ادا میکنند [illegible] نماز پنجگانه را بشرایط و آداب آن [illegible]
و از آنچه بدیشان عطا کرده ایم [illegible] • نفقه می کنند
بر اهل و عیال و اقربا و همسایگان و ارباب استحقاق
و آنانکه ایمان می آورند بدان چیزی که فرستاده شده است
بسوی تو [illegible] و بآنچه منزل گشته پیش از تو بر
پیغمبران دیگر چون صحف و توریة و زبور و انجیل و جز آن [illegible]
• و بسرای دیگر که دار الجزاست [illegible] ایشان که یاد کرده شدند
بی گمان میشنوند یعنی بر وقوع آن متیقن اند [illegible] آن گروه که موسوم
بدین صفات و موصوف بدین سماتند که [illegible] ذکر یافت

بر راه راست ونشان درستند از پروردگار ایشان یعنی بهدایت و
توفیق او راه صواب یافته اند وهمان گروه
ایشانند رستگاران از عقبات عقاب وپیوستگان بدرجات ثواب ایراد
کلمهٔ هم دلیل اختصاص فلاحست بدین قوم جواب ایشانرا طریق رستکاریست
سزای راستکاری رستکاریست این آیتها که گذشت درشان مؤمنان است
از اهل اسلام واهل کتاب چون عبد الله سلام واصحاب او رضی الله عنهم
وبعد از مدح مؤمنان در ذم کافران میفرماید بدرستی که آنان که
از روی عناد بپوشیدند نور ایمانرا بظلمت شرك
یکسانست برایشان آنکه بیم کنی ایشانرا وبترسانی از عذاب
یا تخویف نکنی وتهدید ننمایی یعنی اگر بیم کنی واگر نکنی ایمان
نمی آرند مهر نهاده است خدای ... بر دلهای ایشان تا ایمان
حق فهم نمیکنند وبر گوشهای ایشان تا سخن حق نمیشنوند
وبر دیدهای ایشان پوششیست تا راه حق نمیبینند
ومر ایشانراست از روی استحقاق عذاب
بقتل واسر ... یعنی بزجر و ... این دو آیت درشان کفار ...
حق سبحانه دانست که بر کفر میرند چون ابوجهل وکسانیکه ... بدر
بعد از مذمت کفار سیزده آیة درشان اهل نفاق فرستاده که قبایح ایشان
بواسطهٔ تلبیس وخداع از کافر اصلی زیاده است واز آدمیان
کسانند که میگویند بگرویدیم ما بخدای ...
بروز بازپسین یعنی قیامت وحال آنکه نیستند ایشان

گرویدگان وراست گویان فریب میدهند بزعم خود خدای را
وآنانرا نیز که ایمان آورده اند یعنی منافقان با ایشان
اظهار ایمان میکردند از روی خداع ونمیفریبند
مگر نفسهای خود را چه وبال آن فریب هم بایشان باز میگردد
ونمیدانند که چنین است در دلهای ایشان بیماریست
وآن نفاق باشد وشك در دین وحقد مؤمنان وحسد بر ایشان
بس زیاده کرد خدای تعالی مر ایشانرا بیماری یعنی هر چند قرآن فرو
می آید شك وشبههٔ ایشان می افزاید وحسد وحقد ایشان روی بازدیاد
مینهد ومر ایشانراست عذابی دردناك که آنرا انقطاع
نباشد بسبب آنچه بودند که ... مؤمنان
دروغ میگفتند واز روی نفاق اظهار ایمان میکردند وچون
گفته شود یعنی گویند مؤمنان ... مر منافقانرا افساد مکنید
وتباهی مینکنید ... در زمین بکفر ومعصیت وفریب مؤمنان
... نیست که ما ... مصلح آرند کار
خود را ابطال ... وغیر ... بدانید وبشنوید ... بدرستی که منافقان
... ایشانند تباهکاران وفتنه انگیزان
ولیکن نمیدانند که ایشان مفسد اند وچون گویند
مر منافقانرا که بگروید بدلها همچنانچه بگرویدند
آدمیان از مهاجر وانصار گویند با خود یا در میان قوم خود
آیا ایمان آریم یعنی نیاریم همچنانچه ایمان آورده اند

جاهلان وبیخردان اهل نفاق با آنکه سفیه ایشانند که مومنان عقلای
زمانند ایشانرا سفیه گفتند بجهة آنکه خودرا اعلم واحق اعتقاد کرده بودند
پس حق سبحانه سفاهت ایشانرا با ایشان رد کرد وگفت بدانید ای مومنان
بدرستی که منافقان ایشانند بی خردان ونادانان که نظر
بر عاقبت ندارند وفکر آخرت فرو میگذارند
ولیکن نمیدانند که هیچ نمیدانند وچون به بینند اهل نفاق وروی
بروی ملاقات کنند آنکسانی را که ایمان آورده اند از صحا
گویند ما نیز ایمان داریم همچون ایمان شما در اسباب نزول آمده که
عبدالله أبی وتابعان او روزی صدیق وفاروق ومرتضی را رضی الله عنهم
دیدند واز روی خوشامد هریک را مدحها گفتند مرتضی گفت یا ابن أبی از
خدای بترس ونفاق مکن ابن أبی گفت یا ابا الحسن نفاق را بما نسبت مفرمای
که ما همچون شما مومن ومصدقیم حق سبحانه خبر داد که ایشان چون
مومنانرا بینند گویند ایمان داریم چنانچه شما دارید وچون باز
گردند بسوی دیوان خود یعنی پیشوایان ویاران که دارند
وبغریب ایشان که شیاطین الانس اند مغرور میشوند گویند
از روی صدق که ما با شماییم وبر دین وآیین شما جز این نیست
که ما افسوس دارندگانیم واستهزا کنندگان با مومنان
خداوند جزا دهنده جزای سخریة واستهزاء ایشان بدیشان
رساند تسمیه جزا باسم فعل بر سبیل مزاوجه است والا گرنه حق را مستهزی
نتوان گفت پس معنی آنست که خدای مکافات کند ومهلت دهد

وفرو

٦

وفرو گذارد زمانی دراز مر ایشانرا در گزاف واسراف وسرکشی
وجهل وتکبر ایشان تا در آن حالتها متحیر باشند آنها که اهل
این صفتند آنکسانند که از روی بخریدند وبدل کردند
واختیار نمودند گمراهی را بر راه یافتگی وکفر را بر ایمان و
شك را بر یقین وجهل را بر علم ونفاق را بر اخلاص وهلاك را بر نجات ودوزخ را
بر بهشت وسنت را بر بدعت پس سود نکرد ونفع نرسانید
بازرگانی ایشان ایشانرا واین گروه نیستند راه یافتگان
بطریق تجارت یعنی وسلوك کردن مانند ایشان یا صفت ایشان
مانند وصفت آنکسی است که تاریك در بیابان
برافروزد آتشی بجهة آنکه راه ببیند یا جای قرار مقرر کند یا از
دزدان ودددان ایمن شود پس آن هنگام که روشن
گرداند آن آتش گرداگرد آتش افروزنده را ببرد خدای
نور آتش ایشانرا وفرو گذارد ایشانرا در تاریکیها
یعنی تاریکی شب وظلمت ابر نه بینند گرداگرد خودرا
ایشان کرانند از شنیدن حق یعنی قبول سخن حق نمیکنند گنگانند از گفتن
حق چه زبان ایشان در اقرار بایمان با دل موافقت ندارد پس گویا که سخن
نمیگویند کورانند بدیده بصیرت از دیدن حق پس
ایشان باز نگردند ازین صفتها وبرهمین وجه محشور شوند ونحشرهم
یوم القیامة علی وجوههم عمیا وبکما وصما مثل منافقانست که در شب
تیره ضلالت از بیم شمشیر مسلمانان آتش کلمه شهادت برافروختند

مقدار روشنی از ترس قتل ایمن شده میکذاشتند اما بعد از مرك نور اقرار
ایشان منطفی کشته در ظلمات ندامت و حسرت و سخط و عقوبت در ماندند
یا مثل ایشان ... مانند صاحب باران بزرك قطره است که بنهیب تمام
بزیر آید ... از آسمان یا از ... دران باران یعنی در اثنای باریدن آن یا
در ان ابر ... تاریکیها باشد از تیرکی او و تیرکی شب ... و آواز صعب
که از ان ابر شنوده شود ... و روشنی که از و لامع کردد
می آرند ... باران از بیم آن ... انکشتان خود را
در کوشهای خود ... از بیم صدای صاعقها ... صاعقه
آن زیست هایل که با او آتشی باشد [illegible]
... انکشتان در کوش کنند ... [illegible]
خوف هلاك و بیم مرك ... علم احاطه کننده است
بنا کویندکان و افعال و اقوال ایشان برو پوشیده نیست و
مجازات و مکافات ایشان بر وجهی که باید بدیشان خواهد رسانید
نزدیک باشد که روشنائی برق ... برباید ... بینائیهای
ایشان را ... هرکاه که بدرخشد برق و آن درخشیدن او روشن
کند راه را ... بریشان ... بروند ایشان ... در ان روشنی ... و چون
باز تاریک کردد راه ... بریشان بواسطه خفاء نور برق ... همانجا
بایستند و متحیر کردند ... و اکر خواستی خدای ذهاب سمع و
بصر ایشانرا ... هر اینه ببردی شنوائی ایشانرا باواز رعد
و ببردی دیدهای ایشانرا بدرخشید برق ... بدرستی که خدای

بر همه چیز ... توانا است حق تعالی درین تمثیل تشبیه میکند منافقانرا
بکروهی که در شب تاریک میان بیابان مهلك باشند و باران سخت و ابر متراکم
ایشانرا فرو کیرد و غریدن رعد و درخشیدن برق ایشانرا سراسیمه ساخته
از هول آواز صاعقه انکشت بر کوش نهند و بیران ظلمتها جاده بریشان پوشیده
شود هرکاه که برق بدرخشد و راه هویدا کردد قدمی چند بروند و باز که نور
برق در کذشته تاریکی روی نماید متوقف و سرکردان بمانند اینجا اسلام
باران تشبیه فرموده که سبب حیات قلوبست و ظلمات آمیزها ... که
مراد ... نفاق ... چون تکالیف شرعیه و ترك ریاست و جهاد با اقربا
و ترك ... قدیمه و ... ایشان ظلمات کفته و رعد مخاوف و شدائد
که پیش آید و برق غنیمتها و ظفرها که روی نماید و صواعق تهدید و وعید
اهل کفر و نفاق پس منافقان که بظاهر اسلام قبول کرده بودند چون احکام
جهاد و قتل کفار و امثال آن نازل میشد خوف بریشان استیلا می یافت که
نباید که حکم الهی بقتل و جلای ایشان صدور یابد میخواستند که کوش از استماع
قرآن به بندند و هر کاه که برق کثرت مال و حصول غنایم بریشان درخشان
شدی دین اسلام را پسندیدندی و چون تاریکی مجاهدات و ریاضات
بحال ایشان رسیدی در سلوك جاده دین متوقف شدندی حاصل که
بامید نعمت دوستی و مدح کوئی و از بیم محنت دشمن و عیب جوئی و احوال
منافقان در هر زمانی همین منوال است ... بهنکام راحت متابع شوند
وقت مشقت منازع شوند ... جو دولت در آید همه جا کرند ... بشکنند هر شیء
بدزند ... ای مردمان ... بپرستید و بندکی کنید ... پروردکا

خود را که مستحق پرستش اوست آن آفریدگاری که بقدرت کامله
بیافرید شما را و ... هست گردانید و بیافرید آنکسانرا
نیز که بودند ... پیش از شما و نتیجه این امر آنست که شما را بعبادت
فرمود ... تا باشد که شما ... بپرهیزید از خشم و عذاب او
آن خداوند ... که بحکمت بالغه ... ساخت برای نفع و فایده شما
زمین را ... بساطی تا زیست و ... جهت آرام و ... حرکت ...
و گردانید آسمانرا سقفی برافراشته و فرو فرستاد ... از آسمان
یا از ابر آبی پر فایده یعنی باران ... پس بیرون آورد بسبب آن آب وقتی که
با خاک آمیخته شد ... از انواع میوها و نباتها روزی ساخته و
پرداخته ... برای شما ... پس مگیرید مر خدای را ... همتایان
و انباز از در ملک او ... و حال آنکه شما ... میدانید که او را مثل
نیست و نشاید که باشد چه هیچ کس غیر او بر آفریدن مخلوقات و بظهور آوردن
موجودات قادر نیست ... و اگر هستید شما ... در شک و گمان
از آنچیزی که ما فرو فرستادیم آنرا بتدریج ... بر بنده ما که محمد است
صلی الله علیه وسلم و میگویید که آن ساخته و بافته اوست پس بیایید شما
... اهل براعت و بلاغتید بمقداری سخن یعنی بیارید کلامی که در فصاحت
و جزالت و اخبار از امور غیبیه باشد ... مانند قرآن ... و بخوانید
اگر بخود توانایی معارضه ندارید ... حاضران محافل خود را از شعرا
و خطبا یا بخوانید بتان خود را بمدد کاری یا هر کرا بمعاونت میخواهید بخوانید
جز خدای ... اگر هستید شما ... راست گویان

در آنکه این کلام بشر است ... پس اگر معارضه نکردید در زمان
گذشته و مثل آن سوره نیاوردید ... و در زمان آینده نیز هرگز
نتوانید معارضه کردن ... پس بپرهیزید ... از آتش دوزخ ... آن آتشی که
ممتاز است از سایر آتشها با آنکه ... آتش انگیز آن ... مردمانند
یعنی کافران انس ... و سنگ کبریت که حرارت آن صعب ... و بوی آن
ناخوش ... آماده کرده شده این چنین آتشی ... برای کافران
... و بشارت ده آنکسانی را که بتوفیق حق ... گرویدند بخدای
و رسول او و قرآن ... و بجای آورند کارهای نیکو از ادای فرایض و
سنن مضمون بشارت چیست ... آنکه مر ایشانراست ... آخرت
بوستانها که در وی همه نوع میوها باشد ... میرود ... از زیر درختان
یا تحت غرفها و منظرهای آن جویهای آب و شیر و خمر و عسل
هر گاه که روزی داده شوند بهشتیان ... از آن درختان ... میوه
... پرداخته ... گویند ... این آن میوه ایست که
داده ... پیش از این در دنیا ... گفته اند هم
در بهشت ... و قول اول اشهر است ... و بیارند پیش مومنان از میوه بهشت
... مانند میوهای دنیا برنگ و صورت اما بطعم مختلف باشد چه مزه
همه میوها در یک میوه بهشت هست ... و مر اهل بهشت راست ... در
بوستانهای بهشت ... زنان از حوری و انسی ... پاکیزه یعنی صافی
جوهر و نیکو منظر پاک از عیبها و آفتها که زنان دنیی را باشد ... و بهشتیان
در آن بوستانها ... جاوید باشند ... بدرستی که خدای

ترك نكند وپاك ندارد [illegible] آنكه بيان كند [illegible]

بهرچه باشد براى هركه باشد آورده اندكه يهود در قرآن ذكر مكس وعنكبوت

شنيده استهزا ميكردند كه اين سخنها بسخن خداى چه ماند حق سبحانه اين آيت

فرستاد كه خداى از ضرب المثل شرم ندارد واگر چه باشد مثل به [illegible]

خرد [illegible] پس آنچه فراتر ازين باشد چون ذباب وعنكبوت [illegible]

پس آنكسان كه گرويده اند ودانسته كه قرآن كلام حق است [illegible] يعلمون [illegible]

[illegible] اين مثل يا ضرب المثل درست وراستست [illegible]

[illegible] ن [illegible] واما آن [illegible] كه كافر شده اند [illegible]

پس ميگويند از روى جدال وعناد [illegible] وافسوس [illegible] چه چيز

[illegible] بدين كه كفايت [illegible] از روى مثل آيا كافران [illegible]

[illegible] گمراه كرده اند [illegible] بداده [illegible]

[illegible] مكر بعبرت [illegible]

فاسقان [illegible] ما خدايرا

[illegible] بريشان كرفته [illegible] مراد عهديست

[illegible] فاسقان

[illegible] بدين قول فسقه كفار ومنافقان

[illegible] بى وفايان وعهد شكنان [illegible]

[illegible] نبان [illegible] كه آنرا به پيوستن بفرموده [illegible]

[illegible] ميبرند چه با هيچ قبيله از عرب نبود كه

كثيرا بسيارى از كفار و منافقان كه در آن تأمل
نكنند و حكمت آنرا درنيابند
ويهدى به وبفضل خود
نمايد بسيارى [illegible]

آنحضرت صلى الله عليه وسلم قرابتى نداشت ويهود نيز قطع رحم ميكردند

چه نسبت ايشان آنحضرت وايشان نيز از جهت آنكه اسمعيل واسحق خويشى بود

ويفسدون وهمين گروه فساد ميكنند [illegible] در زمين بمخالفت حق

ومتابعت نفس [illegible] آن قوم [illegible] ايشانند زيانكاران

در دنيى وعقبى [illegible] چگونه كافر ميشويد بخداى

وحال آنكه شما بوديد [illegible] مردگان يعنى اجسامى كه آنرا حيات نبود چون نطفه

وعلقه [illegible] پس زنده گردانيد شما را بنفخ روح در ابدان [illegible]

[illegible] پس بميراند شما را در وقت انقضاى آجال شما [illegible]

زنده كرداند در قبور يا بنفخه احيا شما را زنده گرداند براى نشور پس بسوى

[illegible] بازگردانيده شويد براى مجازات [illegible] اوآن [illegible]

[illegible] بيافريد براى انتفاع شما آن چيزها را كه در

زمين [illegible] آن از جبال عيون وانهار ونبات وحيوان

[illegible] بعد از آفريدن زمين [illegible] آفرينش آسمان

[illegible] پس راست كرد بى فطور [illegible] وخلل آنها را [illegible] هفت آسمان

[illegible] نيك دانا يعنى داند كه هرچيز

[illegible] آفريد ويادكن اى محمد صلى الله عليه وسلم چون

[illegible] پروردگار تو [illegible] فرشتگان را يا جمعى كه ساكن [illegible]

[illegible] قتل واجلاى بنى الجان [illegible] من آفريننده ام در زمين [illegible]

[illegible] بدل از قوم بنى الجان يا كسى كه در عمارت

زمين وعبادت رب العالمين خليفه شما باشد [illegible]

خلیفه ممن در بحر الحقایق خلیفه را باین معنی کفته که خلافت از جمیع موجودات
وهمه مکونات با جمعهم خلافت او نمیتوانند بود زیرا که او مجمع غرایب
ومنبع رغایب غیب وشهادتست خلاصهٔ عوالم جسمانی وروحانی بلاوست
وجامع حقایق علوی وسفلی همه همو مظهر آدمی جیست برزخی جامع
صورت خلق وحق درو واقع متصل با رقایق جبروت مشتمل بر حقایق
ملکوت کفتند آن ملایکه که مخاطب بودند آیا می آفرینی
در زمین کسی را که فساد کند وتا فرمانی او وعصاد کردد در زمین
[illegible] وبریزد خون مثل خود بغیر حق ووقوف ایشان برین حال یا
باخبار الهی بوده یا از لوح خوانده بودند یا در عقول ایشان مرکوز بوده که عدا
عصمت خاصهٔ ایشانست وجه این نفی کرده که جنین کس را خلیفه می سازی
وحال آنکه ما [illegible] پاکی یاد میکنیم ترا [illegible] بام تو یا بتوفیق تو که
موجب حمد است [illegible] وذکر میکنیم ترا با کیزکی از هر ناشایستی کفت
خدای با این ملایکه [illegible] بدرستی که من میدانم در آفرینش این خلیفه
از حکمتها [illegible] آنچه شما نمیدانید [illegible] وبیاموخت حق سبحانه
[illegible] مر آدم را که خلیفه عبارت از او بود [illegible] نامهای مخلوقات
همه آن از علویات وسفلیات [illegible] بر عرضه کرد اشخاص آن مسمیات را
[illegible] بر فرشتکان که قایلان اتجعل فیها بودند پس کفت نوام کردنه
از روی تکلیف بل که بطریق تنبیه بر عجز ایشان که [illegible] خبر دهید مرا
بنامهای اینها که معروض شده اند بر شما [illegible] اکر هستید
راست کویان در طعن بر استحقاق خلافت آدم وحال آنکه خلیفه را علم باید وشما را

نیست [illegible] کفتند فرشتکان بعد از جهل خود بدان اسامی بطریق اعتذار که
[illegible] تنزیه میکنیم ترا از همه نقصها تنزیه کردنی [illegible] هیچ دانشی
نیست ما را [illegible] مکر آنچه [illegible] تو در آموختی ما را [illegible] بدرستی
که تویی دانای آموزکار [illegible] محکم کار وصایب کردار کفت خدای
بی واسطه [illegible] ای آدم خبر ده این ملایکه را [illegible] بنامهای اینان که
حاضرند [illegible] پس آن دم که خبر داد ملایکه را [illegible] بنامهای
مسمیات کفت خدای تعالی با ملائکه بر سبیل عتاب آیا نکفتم
مر شما را که [illegible] بتحقیق من میدانم [illegible] آنچه پوشیده است از احوال
آسمانها [illegible] از امور زمین [illegible] ومیدانم آنچه
شما ظاهر میکنید [illegible] من یفسد فیها [illegible] وآنچه بودید شما که بر عم خود
[illegible] میپوشید یا از کراهت معزول شدن از حکومت زمین
ویاد کن آن را نیز که کفتیم [illegible] مر جمیع فرشتکان را که [illegible] سجده
کنید [illegible] مر آدم را سجدهٔ تحیت وتعظیم [illegible] پس سجده کردند تمام ملایکه
[illegible] مکر عزازیل ووی بقول صحیح از قوم بنی جان بوده وحق سبحانه بجهت تا
فرمانی او واابلیس لقب داد یعنی نا امید از رحمت خدای [illegible] سر باز زد از سجدهٔ آدم
[illegible] وتکبر [illegible] وبود در علم خدای [illegible] از جمله
ناکرویدکان [illegible] وکفتیم از محض [illegible] ای آدم [illegible] ساکن شو تو
وجفت تو یعنی حوا [illegible] در بهشت [illegible] وبخورید [illegible] از بهشت یعنی
میوهای او [illegible] خوردنی بسیار [illegible] هر جا که خواهید [illegible] و
نزدیک مکردید [illegible] این درخت را یعنی شجرهٔ انکور یا انجیر واشهر

خمس

کنده است پس باشید شما اگر نزدیک شوید بدین شجره نزدیک شوید
از ستمکاران بر نفسهای خود بارتکاب نافرمانی پس بلغزانید وازجای
ببرد آدم و حوا را آن سرکش نافرمان از بهشت بعد از انکه بدستیاری
طاوس ومار ببهشت در آمده بود و حوا و آدم را وسوسه کرده
پس بیرون کرد ایشانرا اسناد اخراج بشیطان مجازست چه حق سبحانه بیرون
کرد آدم و حوا را از انچه بودند در آنجا از کرامت و نعمت
و گفتیم ما طاوس و مار و آدم و حوا و ابلیس را که همه فرو روید
از بهشت بدنیا برخی از شما مر برخی را دشمن باشند چون
ابلیس و مار که دشمن آدم و اولاد آدم اند و مر شما راست و ذریه شما را
در زمین موضع قرار و برخورداری و منفعت تا هنگام
رسیدن آجال و بسر آمدن اعمار پس فرا گرفت آدم از پروردگار
خویش سخنی چند که آن بقول اشهر اینست رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ
تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ واین تلقی وقتی بود که آدم علیه
السلام بعد از هبوط دویست سال میگریست حق تعالی این کلمات وی را
تلقین نمود و چون آدم این مناجات کرد پس خدای قبول فرمود و بپذیرفت
توبه او را بدرستی که حق تعالی اوست توبه دهنده بندگان
مهربان بر تائبان گفتیم ما دیگر باره فرو روید
از بهشت یا از سموات همه شما پس اگر بیاید بشما از
نزدیک من دلالتی و بیانی برسالت رسل و انزال کتب پس هر که متابعت
کند و از پی برود دلالت و بیان مرا پس هیچ ترسی از تحیل حلول

مکاره نیست ... ریشان که متابعت کردند چه ایشان از آفات ایمن باشند
و نیستند ایشان که از تحقق فوت مقاصد از ایشان
اندوهناک شوند زیرا که به نیل مرادات فایز کردند و آنکسانی که
بپوشیدند حق را ... و بدروغ داشتند دلایل و حجتهای
ما را یا باور نکردند قرآن را آن گروه اهل آتش اند ایشان
در آتش خالدون جاوید مانندگان اند ای فرزندان یعقوب
یاد کنید نعمتهای مرا لفظ نعمت واحدست و معنی او جمع آن نعمتهای
که از فضل خود انعام کردم بر پدران و گذشتگان شما و نیکوئی
بجای آبا همان نیکوئیست بجای اولاد که فخر و مباهات بدان ایشانرا حاصل است
و وفا کنید بعهدی به پیمان من که در شان پیغمبر آخر باشما بسته ام
در توریه تا وفا کنم بعهد شما یعنی جزای وفاداری بشما رسانم
و از من بترسید در نقض عهد و شکستن پیمان
بگروید بآنچه فرو فرستادم از قرآن در حالتی که آن فرو
فرستاده موافق است در توحید و وعد و وعید مر آنچیزی را که
با شماست یعنی توریه و مباشید اول گروه ناگرویده از اهل
کتاب بقرآن و بدل مکنید بآیتهای کتاب من که توریه است
بهای اندک را مخاطب علمای یهودند که بهدایا و صلات کعب بن اشرف
و امثال او آیات توریه را تحریف میکردند و امر محمد را صلی الله علیه و سلم
میپوشیدند و از من بترسید در همه چیز کتاب ربانی فی حطام
فانی ... و میامیزید سخن راست و درست را که در توریه است

ع ربع

عشر

ربع الجزء

از صفات محمد صلی الله علیه وسلم بناحق که شما بدست خود میپوشید
ومیپوشید حق را که صفت مصطفاست وشما
میدانید که این آن پیغمبرست که نعت او میپوشید وبپای
دارید نماز مسلمانان بران وجه که ایشا میگذارند وبدهید
زکوة مال را بطریق اهل اسلام ونماز گذارید با
رکوع کنندگان یعنی بجماعت مسلمانان ایا میفرمایید مردمانرا
به نیکویی وفراموش میکنید نفسهای خودرا
وحال آنکه شما میخوانید توریة را آیا نمی
خرد را کار نمیفرمایید در شان بعضی از یهود مدینه است که یاران خودرا
که در ربقهٔ اسلام آمده بودند بر نگاهداشتن احکام شرع محمدی ترغیب میکردند
وخود از سلوک سبیل مسلمانی تحاشی مینمودند ویاری خواهید
بشکیبایی کردن در ادای طاعت یا بروزه داشتن وبگذاردن
فرایض وبدرستی که نماز بطریق مسلمانان بزرگ ودشوار
وگرانست مگر بر ترسکاران وآرام گرفتگان بطاعت که

خمس

مؤمنانند وعبادت بر ایشان گران نیست زیرا که نفسهای ایشان بپرستش
مرتاض شده ودر مقابله ریاضات نفس عطاها از افاضات حق بدیشان رسیده
جهد کن تا نور تو رخشان شود تا سلوک وخدمت آسان شود
پس در صفت خاشعان میفرماید آنانکه یقین میدانند
آنکه ایشان رسندگانند بجزای پروردگار خویش
وبدرستی که این نیز میدانند که ایشان بسوی پروردگار خود جهت

ع ١٣

پاداش گرفتن بازگردندگانند ای بنی اسرائیل یاد
کنید نیکوییهای مرا آن نیکوییها که من انعام کردم
برشما وآنرا یاد کنید که من تفضیل کردم اجداد شمارا وفضل نهادم
بر عالمیان که در روزگار ایشان بودند وبترسید
از عذاب روزی که دران روز حق گذاری نکند ونتواند هیچ نفس مؤمنه
از نفسی کافره اندک چیزی را از مکافات یا کفایت نکند هیچ کس از هیچ کس
چیزی از عذاب وپذیرفته نشود از نفس کافره یعنی برای او
درخواستی بران تقدیر که کسی شفاعة کند وفرا گرفته نشود از آن نفس
فدیه که عوض خود بدهد برای کشیدن عذاب ونباشند کافران
که دران روز یاری داده شوند یعنی هیچ کس ایشانرا یاری نکند در دفع
عذاب ویاد کنید ای بنی اسرائیل چون برهانیدیم شمارا ام اجداد
ایشانست منت بر فرزندان نهاد که حصول اولاد بسبب آبای واجداد باشد ورهانیدن
ایشان از که بود از اتباع ومتعلقان فرعون عذاب
میکردند یا میچشانیدند شمارا سختترین وبدترین عذابی
میکشتند پسران شمارا در طفولیة بسبب خوابی که فرعون دیده بود که در
میان بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک قبط وخرابی ملک بر دست او بود
وباقی میگذاشتند دختران شمارا برای خدمت
ودرین ذبح پسران وخدمة فرمودن دختران محنتی وآزمایشی بود شمارا
از نزد پروردگار شما بزرگ وبی نهایت ویاد کنید
آنرا نیز که بشکافتیم بشما یعنی بسبب نجاة شما دریای قلزم را وقتی که

پا

ازفرعون میکر بخشید ودریا در پیش شما بود ولشکر دشمن از عقب شما
پس برهانیدیم شما را از ضرر آن لشکر أَغْرَقْنَا وبآب فرو بردیم
کسان فرعون را وحال آنکه شما تَنظُرُونَ مینکریستید بدریا
که چکونه شکافته میشد یا بفرعونیان نکاه میکردید که چه سان
غرق میکشتند وَإِذْ وَاعَدْنَا ویادکنید آنرا که وعده دادیم موسی را از بهر داد
کتاب ووعده داد موسی مارا بآمدن بجانب طور چهل شبانروز یعنی
بعد از انقضای آن بس فرا کرفتید شما الْعِجْلَ کوساله را بخدایی مِنْ بَعْدِهِ
بعد از رفتن موسی بطور وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ وشما ستمکارانید بوضع حق عبادت
در غیر موضع آن پس عفو کردیم ودرکذرانیدیم از شما
بعد از توبهٔ شما وهلاك نکردیم شما را ذَٰلِكَ ازپس آنکه چنین عملی
منکر از شما صادر شد واین عفو برای آن بود که لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا شما
شکر کویید خدای را بنعمت عفو ویادکنید آنرا که دادیم موسی را
توریة وچیزی جدا کننده میان حق وباطل تا مکر
شما راه راست یابید بدان کتاب وحجت وَ ویادآورید
آنرا که کفت موسی مر قوم خود را یعنی آنها که عبادت عجل کرده بودند
ای کروه من بدرستی که شما ظَلَمْتُمْ ستم کردید برنفسهای خویش
بفرا کرفتن شما کوساله را بخدایی پس بازکردید بتضرع
وزاری بسوی آفریدکار خود پس بکشید أَنْفُسَكُمْ نفسهای
خود را یعنی ای کسانی که کوساله نپرستیده اید بکشید کسان خود را از کوساله
پرستان این کشته شدن بهترست شما را از زندکانی نزد

بَارِئِكُمْ نزدیك آفریننده شما وبعد ازین حکم عبدهٔ عجل بصحرا رفتند وبزانو
درآمده سرها در پیش افکندند وهرون علیه السلام با دوازده هزار مرد شمشیرها
کشیده بیامدند واز اول روز تا وقت استوا هفتاد هزار از ایشان بکشتند
پس رب العزة میفرماید که چون فرمان حق قبول کردید پس توبه
شما پذیرفت بدرستی که اوست او نه غیر او پذیرندهٔ توبه از عاصیان
الرَّحِيمُ مهربان بر توبه کاران در لطایف قشیریه فرموده که توبه بقتل
نفس منسوخ نیست اما توبهٔ بنی اسرائیل آن بود که قتل نفس کنند باشکار
وتوبهٔ خواص این امت قتل نفس است در نهانخانهٔ ریاضات صاحب بحر الحقایق
آورده که قتل نفس در ظاهر هم مومن تواند کرد وهم کافر اما قتل نفس
در باطن جز مومن خالص را میسر نشود وان قتل بقطع آرزوها ومرادها باشد
نفس در اکش جهانی زنده کن خواجه را کشتست اورا بنده کن
توطمع داری که او رانی جفا بسته داری در وقار ودر وفا هرخسی را این تمنا کی رسید
موسیی باید که اژدرها کشد ویادکنید آنرا که کفتید یعنی هفتاد
از اخیار قوم شما که با موسی علیه السلام بطور رفته بودند تا کلام حق را سبحانه
شنوند بعد از شنودن آن کفتند يَا مُوسَىٰ ای موسی ما تصدیق نکنیم
مر ترا در اینکه این سخن که از ورای حجاب شنیدیم سخن خواست تا وقتی که
ببینیم خدایرا آشکارا وروی بروی پس
فرا کرفت اخیار شما را بدین کستاخی که کردند آتشی که از آسمان فرود
آمد وَأَنْتُمْ وشما یعنی آن مردم شما مینکریستند بدان آتش
وکویند صاعقه آوازی مهیب بود که از آسمان بیامد وچون آن قوم شنودند

بیکبار مردند و موسی متحیر در ایشان می‌نگریست و میگفت بخداوندا من
بنی اسرائیل چه گویم که بزرگان قوم ایشان کجا شدند حق سبحانه ایشانرا زنده
کردانید چنانچه فرموده ثم بعثناکم پس برانگیختیم و زنده کردانیدیم شمارا
من بعد موتکم پس از آنکه مرده بودید بصاعقه لعلکم تا باشد که
شما تشکرون سپاس داری کنید مر حق را بر زنده کردن شما که حیاة
از اصول نعم است وظللنا و سایه بان ساختیم علیکم بر سر شما الغمام
ابر تا از حرارت آفتاب متضرر نشوید و این وقتی بود که بنی اسرائیل در تیه
مانده بودند و با ایشان خیمه و سایه بان نبود وانزلنا و فرو فرستادیم
بر شما علیکم المن ترنجبین والسلوی و نوع مرغی بر شکل سمانی و آن طایر بیست در طرف
یمن از کنجشکی بزرگتر و از کبوتر خردتر و در تفسیر منیر گوید آن مرغان بر
شاخهای گیاه نشستندی و انواع نغمات تحریر و اصوات دلکش از ایشان
ظهور یافتی ... ایشان بر هر مرغی بودی
پاکیزه و ... و خون و استخوان ... وبا
ترنجبین می‌آمیختند کلوا و گفتیم بخورید من طیبات ما رزقناکم از پاکیزهای
آنچیزی که روزی کردیم شمارا یعنی هر روز ... بخورید و برای فردا
ذخیره منهادید و همه متعفن ... و ما ظلمونا و ستم نکردند
بر ما باین ناسپاسی ولکن کانوا ولیکن بودند که از روی نادانی
انفسهم بر نفسهای خود یظلمون ستم میکردند که بر رازق حق اعتماد ننموده
بادخار ... میکوشیدند و اذ قلنا و یاد آورید چون گفتیم شمارا ادخلوا
در آئید هذه القریة درین دیه ایلیا یا اریحا که قریه جباران است فکلوا پس بخورید

منها از زین دیه یعنی میوها و طعامهاء وی حیث شئتم هر جا خواهید و
هرچه خواهید رغدا خوردنی کوارنده وادخلوا الباب و در آیید بدری
از درهای این دیه سجدا سجده کنان شکرانه خلاصی یا فتن از تیه و
قولوا و بگوئید حطة درخواست ما حطه است این لفظ کلمه استغفار ایشان
بود معنی آنکه بیفکن از ما گناهان مارا نغفر لکم تا بیامرزیم مر شمارا
خطایاکم گناهان شما بسجود و دعا وسنزید و زود باشد که زیاده کنیم
المحسنین نیکوکاران را در ثواب ایشان فبدل الذین پس بدل کردانیدند از
روی استهزا آنانکه ایشان ظلموا ستم کردند بر خود قولا آن سخن را که
مامور بودند بگفتن آن غیر الذی بجز آنچه قیل لهم گفته شده بود مر ایشانرا
حق سبحانه فرموده بود که بگوئید حطة ایشان بگفتند حطا سمقاثا یعنی
گندم سرخ بدل کردند توبه را بطلب نخود از خوردنی فانزلنا پس فرو
فرستادیم علی الذین ظلموا بر آنان که ستمکاری کردند بتغییر قول رجزا
عذابی و عقوبتی من السماء از آسمان بما بسبب چیزی که کانوا بودند که بد انجیل
یفسقون بیرون رفتند از حد فرمان و آن عذاب آتشی بود که فرود آمد
و همه را بسوخت یا طاعون بر ایشان کاشته شد که بیکساعت بیست و چهار
هزار کس مردند و بقولی هفتاد هزار واذ استسقی موسی و یاد کنید آنرا که
چون موسی علیه السلام آب خواست از ما لقومه برای قوم خود که بعد از خوردن
من و سلوی تشنه شدند فقلنا پس گفتیم ما مر او را که ای موسی اضرب بزن
بعصاک بعصای خود که از شعیب علیه السلام بوی رسیده بود سنگی معین را
و آن سنگی بود مربع باندازه سر آدمی که حق تعالی از بهشت فرستاده بود بموسی

شهید پس ایشان خلاف کرده دخیره

وگویند سنگی معین نبود پس موسی علیه السلام بفرمان مولی عصا بر سنگی زد
فانفجرت پس شکافته شد [illegible] ازان سنگ اثنتا عشرة عینا دوازده چشمه
بعدد اسباط بنی اسرائیل قد علم بدرستی که دانستی [illegible] هریک از آدمیان
یعنی اسباط مشربهم آبشخور خود را کلوا بخورید از من وسلوی واشربوا
وبیاشامید من رزق الله از روزی که خدای بی رنج وتعب بشما داده ولا
تعثوا واز حد در مگذرید فی الارض در زمین مفسدین ◦ در حالتی که
شما تباهکارانید واذ قلتم یا موسی ویاد آورید آنرا که گفتید ای موسی لن
نصبر ماهرگز صبر نتوانیم کرد علی طعام واحد بر طعامی یگانه یعنی من وسلوی
هرچند طعام دو بود اما هر دو را درهم شوشتند یکی میساختند فادع لنا پس
بخوان از برای ما ربک پروردگار خود را واز وی درخواه تا بقدرت خود یخرج لنا
بیرون آرد برای ما مما از چیزی که اورا تنبت الارض میرویاند زمین
[illegible] واند من بقلها از سبزی
[illegible] زمین [illegible] واز خیار [illegible] واز کندم [illegible] سیر او
وعدسها او [illegible] وپیاز او قال گفت خدای تعالی یا موسی فرمود که
أتستبدلون آیا بدل میکنید الذی چیزی را که بسبب واقع هو ادنی او فرو
وخوارترست چون سیر وپیاز بالذی بچیزی که هو خیر وبهتر
ونیکوترست چون ترنجبین وگوشت مرغ واکنون [illegible] میکنید اهبطوا
فرو روید مصرا در شهری از شهرهای ارض مقدسه فان لکم پس
بدرستی که دران شهر مر شما راست ما سألتم آنچه خواستید از بقول وضربت
وزده شد یعنی لازم گشت [illegible] بر ایشان بجزای کفران نعمتها وعلم

رضا بقسمت الله خواری وفرومایگی بجزیه دادن [illegible] ودیگر بریشان
وضع کرده شد درویشی وبیچارگی که هرچند توانگر باشند خود را درزی محتاجی
وبی نوایی بخلق نمایند وباءو وبازگشتند بغضب من الله بخشمی از خدای یعنی
سزاوار خشم خدای شدند ذلک آن خواری وبیچارگی وخشم خدای مر ایشانرا
بانهم بآن بود که ایشان کانوا یکفرون بودند که کافر میشدند
بآیات الله بآیتهای توریة ویقتلون ومیکشتند النبیین پیغمبرانرا چون زکریا
ویحیی وشعیب علیهم السلام بغیر الحق بناحق وناواجب یعنی بی جرم ایشان نیز
چیزی که موجب قتل باشد از انبیا صادر نشده بود ذلک آن کفر وقتل ایشان
بما عصوا بدان بود که عاصی شدند در فرمان خدای
وکانوا یعتدون وبودند که از حد در میگذشتند وتجاوز از حد فرمان دا میکنند بکثرت عصیان
یعنی هرچند معصیت بیشتر کنند زنگار آیینه دل بیشتر نشیند
هرکنه زنگیست بر مرآت [illegible] دل شود [illegible] نکها خوار وخجل چون زیادت
گشت دل را تیرگی نفس دون [illegible] در [illegible] بدرستی
که آن کسانی که از روی نفاق [illegible] بزبان اقرار کردند
والذین هادوا [illegible] در آمدند والنصاری وترسایان
والصابئین [illegible] از هر دینی چیزی اخذ کردند
[illegible] روی بجانب [illegible] نماز میگذارند وگفته اند
صابیان زنادقه اند [illegible] من آمن هرکه ایمان آرد باخلاص تمام
[illegible] بالله [illegible] وشوقی [illegible] وبروز قیامت
[illegible] آن [illegible] وبکند عمل شایسته بس مر ایشانراست

خمس

مزدکار ایشان عند ربهم نزد پروردکار ایشان ولا خوف و ترسی نباشد علیهم
بر ایشان روز محشر ولا هم یحزنون ● و نباشند که اندوهکین شوند در وقت
مجازات واذ اخذنا و یاد کنید آنرا که فرا کرفتیم از شما میثاقکم پیمان شما را بمتابعت
موسی علیه السلام و عمل باحکام توریة ورفعنا و برداشتیم فوقکم بر زبر سر شما
الطور کوه را تا پیمان بستید بنی اسرائیل بعد از نزول توریة سر از آغاز نهادند و
گفتند احکام این کلام بغایت دشوارست ما کردن نمی نهیم حق سبحانه کوهی را از
کوههای فلسطین که آنرا طور کفتندی و در تفسیر قرطبی آمده که آن کوه منسوب
بود بطور بن اسمعیل فرمان داد تا بر زبر سر ایشان بایستاد و در پیش روی ایشان
آتشی افروخته و در عقب دریای شور پدید آمد و چون کریزگاه ندیدند بروی
در افتاده متحیر شدند و حق تعالی کفت خذوا فرا کیرید ما آتیناکم آنچه عطا
دادیم شما را از احکام شرع بقوة بجدی تمام و جهدی قوی واذکروا و یاد کیرید یا
پیوسته یاد کنید ما فیه آنچه در وست از ثواب و عقاب لعلکم تتقون ● تا باشد
که شما بپرهیزید از ناشایستها ثم تولیتم بر روی بکردانید از فرمان من من بعد ذلک
از پس عهدی که کردید فلولا فضل الله پس اگر نه فضل و بخشایش خدای بودی
علیکم بر شما ورحمته و بخشش او بنسبت شما لکنتم هر آینه میبودید شما من
الخاسرین ● از ... کاران ولقد علمتم الذین و هر آینه نیک دانسته اید
شما آنانرا که ... السلام ... از حد فرا درگذشتند منکم
از قوم شما در شهر ... شنبه که منع کرده بودیم از صید ماهی
و ایشان مخالفت نموده در ان روز ... کردند فقلنا لهم پس ما کفتیم
مر ایشانرا که چون ... امر کردید ... نکان ● خوار

شدکان و تمامی این قصه در سورهٔ اعراف مذکور خواهد شد فجعلناها پس ما کردانیدیم
آن عقوبة را نکالا عذابی و عبرتی که بند کسنده و پند دهنده باشد لما بین یدیها مر انکسانی را
که پیش ایشان حاضر بودند و میدیدند وما خلفها و آنها که از پس ایشان آیند
و قصهٔ ایشان شنوند و موعظة و کردانیدیم آنرا پندی للمتقین ● از برای
پرهیزکاران از قوم ایشان یا از امت محمد صلی الله علیه و سلم واذ قال موسی و یاد کنید
آنرا که گفت موسی علیه السلام لقومه مر کروه خود را بوقتی که در میان خود کشته
یافته بودند عامیل نام و میخواستند که قاتل او معلوم کردد ان الله یأمرکم بدرستی که
خدای میفرماید شما را ان تذبحوا آنکه بسمل کنید بقرة کاوی را تا بعضی را از و بر مرده
زنیم و زنده شده بکوید که قاتل او کیست قالوا کفتند قوم موسی اتتخذنا آیا فرا میکیری
ما را هزوا اهل افسوس یعنی با ما سخریه میکنی ما میپرسیم که عامیل را که کشته است
و تو میکویی کاوی بکشید قال اعوذ بالله موسی کفت پناه میکیرم بخدای ان اکون
از آنکه باشم من الجاهلین ● از نادانان و افسوس کنندکان قالوا ادع لنا
بخوان و سوال کن از برای ما ربک پروردکار خود را یبین لنا تا بیان کند برای ما
که آن کاو را صفت چیست و سال او چندست سوال بماهیت جهت آن بود که هرکز
چنین چیزی ندیده و نشنیده بودند که از نوع بقر این صورت صادر تواند شد پس
او را جار مجری چیزی داشتند که کویا حقیقت آن ایشان را معلوم نیست و فی نفس
الامر سوال از ماهیت نبود بلکه از سن و سال او میپرسیدند لا جرم در جواب ایشان
قال کفت موسی علیه السلام انه یقول بدرستی که میکوید خدای انها بقرة آن کاو کاویست
لا فارض نه پیر و از کار افتاده ولا بکر نه ... جوان و نا رسیده عوان میانه است
بین ذلک میان آنچه مذکور شد از پیری و جوانی فافعلوا پس بکنید ... ●

آنچه شما را فرموده اند کفتند بار دیکر ادع لنا ربک بخوان از برای ما پروردکار
خود را یبین لنا تا پیدا و هویدا سازد برای ما ما لونها که چیست رنک آن بقره قال
انه یقول انها بقرة صفراء کفت موسی که خدای میکوید آن کاویست زرد فاقع
لونها در غایت زردی رنک او تسر الناظرین ● و آن کاو شاد میکرداند و مسرور
میسازد از رنک خود نظر کنندکان بوی قالوا ادع لنا ربک دیکر باره کفتند بخوان
از برای ما خداوند خود را یبین لنا تا آشکارا کرداند برای ما ما هی که آن چه
چیزیست کار کننده است یا در صحرا چرنده ان البقر بدرستی که کاوان تشابه علینا
مشتبه شده اند بر ما چه میانه سال زرد رنک بسیارند و انا و بدرستی که ما ان شاء الله
اکر خواهد خدای لمهتدون ● از جمله راه یافتکان باشیم بدین کاو و از حضرت
رسالت پناه علیه صلوات الله منقولست که اکر نه اینکه ایشان انشاء الله نکفتندی هرکز
آن کاو را نیافتندی قال انه یقول کفت موسی که میکوید خدای انها بقرة آن کاویست
لا ذلول نه رام کرده و نرم شده که حکم زارع تثیر الارض بشوراند زمین را
ولا تسقی الحرث و نه کاویست که آب دهد کشت را یعنی آب کشد برای زراعت مسلمة
دوست باز داشته شده است از همه کارها و بسر خود چرا میکند یا بی عیب است
و تمام خلقت لا شیة فیها نیست هیچ رنکی که مخالف رنک زردی باشد فیها در وی چون بنی
اسرائیل این نشانها شنیدند قالوا الآن کفتند اکنون که این صفتها بیان کردی جئت
بالحق آوردی راستی را و صفت تمام روشن باز کفتی و آن کاو مذهبه نام داشت
و بدست جوانی بود پرهیزکار که خدمت مادر کردی القصه بنی اسرائیل بخریدند
آن را بآنکه پوست او را پر زر کنند فذبحوها پس بکشتند او را و نکته در کشتن آن بس
و نفس کوساله پرستان بود بدیشان نمود که بنی نوع آنچه شما پرستیده اید قابل ذبح است

نه لایق ذبح القصه او را ذبح کردند وما کادوا یفعلون ● و نمیخواستند که بکنند
این کار را بسبب کرانی بهای او و اذ قتلتم اول قصه است میفرماید که یاد کنید آن را
که بکشتید یکی را که آن عامیل بود نفسا فادارأتم پس اختلاف کردید فیها در آن
نفس مقتول یعنی در کشتن او و الله مخرج و خدای بیرون آورنده است و اظهار کننده
ما کنتم تکتمون ● آنچیز را که پوشیده میداشتید شما که آن را بپوشید اقتلوا فقلنا اضربوه
پس کفتیم ما که بزنید شما آن کشته شده را ببعضها بپاره از آن کاو بود دم
یا زبان یا کوش و بر تقدیر چون بروی زدند زنده شد و خون از کردن او میچکید
و نام قاتل خود بکفت و آن دو برادرزادهٔ او بودند که بواسطهٔ مال او را بکشته
بودند بقصاص رسانیده بودند و بعد از تسمیه ایشان بمرد کذلک
همچنانکه مرده را زنده کرد آن عامیل زنده میکرداند خدای الموتی
مردکان را و یریکم و مینماید بشما خطاب با آن جماعت است که در مجلس احیای عامیل
حاضر بودند و میشاید که منکران زمان حضرت رسالت را صلوات الله
وسلامه علیه میکوید انکار حشر میکنید که آخر خدای بشما نماید آیاته دلایل قدرت
خود را در دنیا لعلکم مکر باشد که شما تعقلون ● فکر کنید و دریابید که کسی که
قدرت در زنده کردن نفسی هر آینه بر احیای همه نفوس قادر خواهد بود
ثم قست پس سخت کشت قلوبکم دلهای شما ای یهود من بعد ذلک از پس زنده شدن
عامیل فهی پس آن دلها که شما راست کالحجارة همچو سنکهاست در سختی و درشتی
او اشد قسوة بلکه سخت ترست در قساوت و غلظت از سنک و ان من الحجارة و بدرستی
که بعض از سنکها هست لما یتفجر آنچه هر آینه روان میکردد منه الانهار
از و جویهای آب و ان منها و بعضی دیکر هست از و لما یشقق آنچه هر آینه بشکافد

فیخرج پس بیرون آید منه الماء ازو آب خرد چون چشمها وان منها وبتحقیق که
هست از حجاره لما یهبط آنچه فرو آید واز بلندی به پستی گراید من خشیة الله از ترس
خدای وما الله ونیست خدای بغافل عما تعملون ● غافل از آنچه شما ای یهود
میکنید افتطمعون ایا طمع در بسته اید ای مؤمنان ان یؤمنوا لکم آنکه تصدیق
کنند واستوار دارند جهودان لکم مر شما را در آنچه میگویید از نعت پیغمبر و
حقیقت دین اسلام وقد کان وحال آنکه بودند فریق منهم گروهی از اسلاف ایشان که
بی واسطه یسمعون شنیدند کلام الله سخن خدای را بر کوه طور ثم یحرفونه پس بگردانیدند
آن سخن را من بعد ما عقلوه پس از آنکه دانسته بودند ودر یافته چون بمیان
قوم آمدند گفتند ما سخن حق وامر ونهی او شنودیم ولکن در آخر گفت که اگر اینها
که فرموده توانید بکنید واگر قادر نباشید بر ادای آن مکنید وباک مدارید
وهم یعلمون ● وایشان میدانند که افترا مینمایند در ینابیع آورده که روزی
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که جهودان بعد ازین در مدینه
نیایند که از در آمدن ایشان فتنه ظاهر میشود بعضی از منافقان یهود اول روز
در مدینه در می آمدند که ما مسلمانیم همچون شما وآخر روز باز گشته بیاران خود
می پیوستند کما قال الله تعالی واذا لقوا وچون ملاقات کنند یهود الذین آمنوا آنان را
که ایمان آورده اند از صحابه رسول صلی الله علیه وسلم قالوا آمنا گویند ما نیز
گرویده ایم واذا خلا وچون خلوت کنند بعضهم برخی از اصاغر ایشان الی بعض
ببرخی از اکابر چون کعب وحیی قالوا گویند آن اکابر ایشان را که اتحدثونهم آیا
شما حدیث میکنید وخبر میدهید اصحاب محمد را صلی الله علیه وسلم بما فتح الله
بدانچه گشاده است خدای تعالی ابواب دانش آنرا علیکم بر شما در کتاب شما

نصف الحزب

قولی

قولی آنست که بعضی از یهود مدینه در اول نزول آنحضرت صلوات الله وسلامه
علیه اصحاب را از نعت وصفت وی که در توریة مذکور بود خبر دادند و
رؤسای ایشان از آن آگاهی یافته مخبران را سرزنش نمودند که شما ایشان را از
صفات محمد صلی الله علیه وسلم خبر میدهید لیحاجوکم تا مخاصمه کنند وحجت گیرند
به بآنچه دانسته باشند عند ربکم نزد پروردگار شما روز قیامت وگویند حق را
دانستید ومتابعت نکردید افلا تعقلون ● آیا خرد ندارید تا بدانید این قدر
که اسرار خود با خصم در میان نباید نهاد اولا یعلمون آیا نمیدانند جهودان که
ان الله یعلم بتحقیق خدای تعالی میداند ما یسرون آنچه پنهان میدارند از عداوت
رسول صلی الله علیه وسلم واصحاب او وما یعلنون ● وآنچه آشکارا میکنند از
دوستی پیغمبر وصحابه بنفاق پس هر که داند که حق سبحانه دانای آشکارا ونهانست
بایدکه ظاهر خود را بفرمان برداری آراسته سازد وباطن خود را از لوث نا
پاکی وبی باکی بپردازد بیت بکن سر وعلن را با یکی راست که دانای نهان وآشکارا است
ومنهم واز جهودان امیون جماعتی اند نانویسنده وناخوانده که لا یعلمون
الکتاب نمیدانند توریة را ونمیشناسند که در وچه چیز است الا امانی
مگر آرزوهای خود یعنی آنچه موافق هوای ایشان باشد از سخنهای دروغ که از
علماء خود میشنوند که بهشت خاصهٔ ایشان خواهد بود وآبا واجداد ایشان را
شفاعت خواهند کرد وان هم ونیستند ایشان الا یظنون ● مگر آنکه
گمانی میبرند فویل پس عذابی یا اندوه للذین مر آنانراست که ایشان یکتبون
الکتاب مینویسند نوشته محرف را بایدیهم بدست خود یعنی خود مباشر
کتابت ویدیگری نمیفرمایند ثم یقولون پس میگویند هذا این نوشته من عند الله

از نزدیک خدای است وچرا چنین میکنند لیشتروا تا بخرند یعنی استبدال
کنند به بدان کلام تحریف داده ثمنا قلیلا بهای اندک را یعنی علمای یهود بواسطه
اخذ رشوت صفت مصطفی را صلوات الله وسلامه علیه که در توریة بنوعی
بوده که مردی نیکوروی جعدموی گندم‌گون سیاه‌چشم میانه‌بالا تغییر کردند
ونوشتند که پیغمبر آخر زمان شخصی دراز قد ازرق‌چشم سفیدپوست فروهشته
موی یک چشم باشد واین صفت دجالست وباعوام خود گفتند این پیغمبر
موعود نیست فویل لهم پس وای مر ایشانرا مما کتبت از آنچه نوشت وتغییر کرد
ایدیهم دستهای ایشان وویل لهم ودیگرباره وای بریشان مما یکسبون ●
از آنچیزی که کسب میکنند از رشوت ومال حرام وقالوا وگفتند یهود بزعم
خود لن تمسنا النار ما را مس نکند آتش دوزخ ونمیابیم شد الا ایاما معدودة
مگر بمقدار روزی چند شمرده شده که آن هفت روزست هر روزی در مقابله هزار
سال که عمر دنیاست یا چهل روز که بدان عدد قوم ما گوساله پرستیده اند قل
بگوی ای محمد صلی الله علیه وسلم مر ایشانرا اتخذتم آیا فراگرفته اید عند الله از نزدیک
خدای عهدا عهدی وپیمانی که شما را زیاده از آنچه میگویید عذاب نخواهد کرد واگر
چنین وعده هست فلن یخلف الله پس خلاف نکند خدای عهده وعده خود را ام
تقولون بلکه میگویید وافترا میکنید علی الله برخدای ما لا تعلمون ● آنچه
نمیدانید بلی نه چنانست که ایشان میگویند بلک من کسب سیئة هرکه بدی کند
یعنی شرک آرد واحاطت به وفرو گیرد گرداگرد او را خطیئته گناه او یعنی بروی مستولی
شود تا بر کفر بمیرد فاولئک پس آن گروه مشرکان اصحاب النار اهل دوزخ وساکنان
آتش‌اند هم فیها خالدون ● ایشان در آتش جاوید مانندگانند والذین آمنوا وآنانکه

عشر

گرویدند

گرویدند بخدای وآنچه از نزد او آمده وعملوا الصالحات وعمل کردند نیکو و
پاکیزه اولئک اصحاب الجنة آن گروه اهل بهشت ومستحق آنند هم ایشان نه غیر
ایشان فیها خالدون ● در بهشت جاوید باشندگانند واذ اخذنا ویاد کنید
چون فراگرفتیم یعنی در توریة میثاق بنی اسرائیل عهد وپیمان فرزندان یعقوب را
وگفتیم لا تعبدون نپرستید الا الله مگر خدا را که سزای پرستش است و
بالوالدین ونیکویی کنید به پدر ومادر احسانا نیکویی کردنی وذی القربی ودیگر
به نسبت خویشان والیتامی ویتیمان [illegible] وقولوا وبگویید
للناس مر عامه مردمانرا حسنا سخنی که مشتمل بر نیکویی باشد یا امر به چنان سخن
گویید که دوست دارید که با شما گویند واقیموا الصلوة ونماز را بپای دارید
باشرایط آن وآتوا الزکوة وبدهید زکوة را بروجهی که حکم کرده ام ثم تولیتم پس روی
بگردانید یعنی بعد از این پیمان وبرگشتید از عهد ومیثاق الا قلیلا منکم مگر اندکی از
شما مراد بعضی اسلاف ایشانند که بر شریعت توریة استقامت داشتند وانتم
معرضون ● وحال آنکه شما اعراض کنندگانید از حکم توریة که در متابعت محمد
صلی الله علیه وسلم صادر شده واذ اخذنا وآنرا نیز یاد کنید که گرفتیم میثاقکم پیمان
از اسلاف شما واز ایشان عهد بستدیم لا تسفکون نریزید دماءکم خونهای اقربا
وهم دینان خود را ولا تخرجون انفسکم وبیرون نکنید کسان خود را بستم من
دیارکم از خان ومان خویش وعهدی دیگر بود که اسیران بنی اسرائیل را باز خرند ثم
اقررتم پس اقرار کردید یعنی قبول نمودید وانتم تشهدون ● وشما ای یهود مدینه
گواهید که آبای شما این عهد نموده اند ثم انتم هؤلاء پس شما آن گروهید که پیمانرا
شکسته تقتلون انفسکم میکشید کسان خود را وتخرجون فریقا وبیرون

ع

میکنید کروهی را ازقوم خود ازسراها و منزلهای ایشان

هم پشت شدید بران قوم مغلوب شده ازشما به بزه کاری

وافزون طلبی در مدینه دو قبیله بودند از یهود یکی قریظه و دیکری نضیر که باهم مقاتله

کردندی و قبل از هجرت دو قبیله مشرک نیز بودند یکی اوس و دیکری خزرج بنی قریظه

با اوس یکی شدند و بنی نضیر با خزرج اتفاق نمودند و هر فرقه از یهود بمعاونت حلیف

خود با آن دیکری قتال کردندی و بعد از غلبه در خرابی منازل ایشان کوشیدندی تا بهم

قوم مغلوب بجلا انجامیدی و چون کسی اسیر شدی باتفاق فدا دادندی چنانچه می فرماید

واکر بشما آیند اسیران بنی اسرائیل ایشان را فدیه

میدهید یعنی باسیر دیکر بدل میکنید تعلق بما قبل دارد یعنی قوم خود را

از دیار ایشان بیرون کردید و حال آنست که حرام کرده شده است بر شما

بحکم میثاق بیرون کردن ایشان آیا میکروید شما

بپارهٔ از احکام توریة که فدیه اسیرست و کافر میشوید

ببعض دیکر که قتل و اخراج است بس نیست مکافات آنکس که بکند

این چنین عهد شکنی و نافرمانی از شما که یهودید مکر خواری و

رسوایی در زندکانی این سرای که آن قتل بنی قریظه است و اجلای بنی

النضیر و روز رستاخیز باز کردانیده شوند از حشرکاه

بسوی سخت ترین عذابی که عذاب دوزخست و یکی از علامات شدت او

دوام اوست وما الله بغافل وخدای غافل نیست عما تعملون ⊙ از آنچه عهد

شکنان میکنند و حفص بخطاب میخوانند و مخاطب هم یهود ند یا خطاب عامست

این کروه آنانند که از بخردی اشتروا الحیوة الدنیا خریده اند و بدل کرده اند

زندکانی محقر این دنیا را بنعمت جاودانی که آن سرای دیکر پس سبک

کرده نشود ازیشان عذابی نه در دنیا بنقصان جزیه و نه در آخرت

بخروج از آتش ⊙ و نباشند ایشان که یاری داده شوند نه در دنیا

بدفع آفات ازیشان و نه در محشر بتخفیف عقوبات و بدرستی که ما

عطا کرده ایم موسی را توریة و ازپی در آوردیم

از پی موسی پیغمبران فرستادکان چون یوشع و داود و سلیمان و الیاس و زکریا و یحیی علیهم

السلام وعطا کردیم عیسی را که پسر مریم بود نشانهای

روشن و معجزات هویدا چون اخبار از غیب و احیاء موتی و نیرومند کردانیدیم

اورا و قوت دادیم بجان پاکیزه یا بجبرئیل که در همه وقت قرین عیسی

علیه السلام بودی یا باسم اعظم که بآن مرده زنده کردی یا بانجیل که تازکی دل و زندکی

جان ازان یافتندی دل تازکی از حسن کلامت دارد جان زندکی از سماع نامت دارد

آیا هرکاه که از نزد ما آمد بشما فرستادهٔ

با آنچه دوست ندارد نفسهای شما او سخن او بر وفق هوا و مدعای شما نباشد

استکبرتم تعظم کردید و کردن ننهادید بس کروهی را ازیشان

بدروغ داشتید چون محمد و عیسی علیهما الصلوة والسلام ⊙ و

کروهی را بکشتید چون زکریا و یحیی علیهما السلام و کفتند یهود

قلوبنا غلف دلهای ما در غلافست یعنی پوشیده از فهم و بازداشته شده از قبول

بدین سخن نا امید میکردانیدند حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم از ایمان

خود بقرآن و متابعت آن حضرت حق سبحانه رد سخن ایشان میکند یعنی نه

چنانست که ایشان میکویند بل لعنهم الله بلکه خدای ایشان را رانده است و مدد

لطف ازیشان باز گرفته ... بسبب نگرویدن ایشان ...
پس اندکی ازیشان ایمان می آورند چون ابن سلام و اصحاب او ... و آن
هنگام که بدیشان آمد ... نوشته از نزد خدای که آن قرآنست
گواه و موافق ... مر آن کتاب را با ایشانست در توحید و نبوت و
حشر و آنچه از اصول دین باشد قبول نکردند و بدان نگرویدند ... و
حال آنکه بودند پیش از نزول این کتاب که در وقت فروماندگی ... طلب فتح و
نصرت میکردند بدین کتاب و بکسی که این کتاب بدو فرود آید هرگاه که کفار عرب
قصد جهود کردندی و کار بریشان تنگ شدی دست برداشته گفتندی بار خدایا
نصرت میده ما را ... که رسول آخر الزمان است ...
بر آنانکه نگرویده اند از مشرکان عرب ... پس آن وقت که آمد
بدیشان ... آنکس را که شناخته بودند ... کافر شدند بدو چه
ایشان انکار بود که آن پیغمبر از بنی اسرائیل خواهد بود چون از بنی اسمعیل بود بدان
کافر شدند ... پس لعنت خدای ... بر ناگروندگان که
بدانش خود کار نکردند و عناد ورزیدند ... ظاهر ... بر کفر
ایشانست ... بد چیزیست که ایشان فروختند بآنچیز انفسهم بهره
ای خود را و آن چیزی است ... آنکه کافر میشوند بما انزل الله
بدانچه فرو فرستاد خدای که آن قرآنست بغیا از جهت حسد یعنی رشک بردند ان
ینزل الله برانکه فرو فرستد خدای من فضله فضل خود را که کتاب و وحی است
علی من یشاء بر آنکس که خواهد من عباده از بندگان خود که سزاوار باشند فباؤ و پس باز
گشتند جهودان بغضب بخشمی از خدای یا مستحق گشتند خشمی را علی غضب

بالای

بالای خشم دیگر خشمی بانکار عیسی علیه السلام و انجیل و خشمی دیگر بانکار محمد
صلی الله علیه وسلم و قرآن ... و مر کافرانراست ... عذابی
خوار کننده ... و چون گویند مر جهودان را ... بگروید
بآنچه فرو فرستاده خدای از انجیل و قرآن ... گویند ما میگرویم
بآنچه بر ما فرو فرستاده اند یعنی توریة ... و کافر میشوند
بدانچه خبر کتاب ایشانست ... و آن لما وراء یعنی انجیل و قرآن
راست و درست است ... در حالتی که آن حق باور دارنده است ...
مر آن کتاب را که با ایشانست و از آنجا که کفر ایشان بتوریة ... لازم می آید که کفر
بآنچه موافق چیزیست کفر باشد بآن چیز ... بگوای محمد صلی الله علیه وسلم در
جواب آنکه میگویند بتوریة ایمان داریم قل پس چرا ... میکشتید
انبیاء الله پیغمبران خدای را ... پیش ازین ... اگر بودید شما مؤمنین
گروندگان بتوریة ... و هر اینه که آمد بشما موسی علیه السلام
بالبینات بنشانهای درست و پیغامهای راست که احکام الواح است ...
العجل پس فرا گرفتید گوساله را بخدایی ... من بعده از پس رفتن موسی علیه السلام
بطور و انتم ظالمون ● و شما بیداد کنندید بر نفس خود ... و یاد کنید
چون فرا گرفتیم میثاقکم پیمان شما و رفعنا و برداشتیم ...
زبر شما کوهی را که منسوب بود بطور بن اسمعیل از کوههای فلسطین و آن شهریست
از بلاد شام خذوا و گفتیم که فرا گیرید ما آتیناکم آنچه بشما دادیم یعنی توریة
بقوة بعزم درست و جد تمام و اسمعوا و بشنوید یعنی فرمان برید ... گفتند
باشکارا سمعنا شنیدیم و پذیرفتیم و بنهانی با خود گفتند ...

عشر

کرده‌ایم یا بشنیدیم بگوش و عاصی شدیم بدل وَأُشْرِبُوا و خورانیدند یعنی
در آوردند فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ در دلهای ایشان دوستی گوساله بِكُفْرِهِمْ بسبب کفر
و انکار ایشان قُلْ بگو بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ بد چیزیست آنچه میفرماید شما را بآن چیز
إِيمَانُكُمْ ایمان شما و آن کفرست بقرآن و محمد صلی الله علیه و سلم إِنْ كُنْتُمْ
اگر هستید شما مُؤْمِنِينَ ● گرویدگان بخدای چه اگر کسی مومن است ایمان او ورا
بکفر نفرماید و جهودان بالزعم ایمان میگفتند [illegible] ملتخواهد
بود خداوند تعالی بفرمود بگوی ای محمد صلی الله علیه و سلم مر جهودان
ایشان که إِنْ كَانَتْ اگر هست [illegible] شما لَكُمُ مر شما را الدَّارُ الْآخِرَةُ سرای آخرت
و نعمت بهشت عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای خَالِصَةً پاکیزه و خاصه مِنْ دُونِ النَّاسِ
بی دیگر مردمان فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ پس آرزو کنید مرگ را إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما
صَادِقِينَ ● راستگویان در آنکه بهشت خاصه از آن شماست چه [illegible]
بدو ادنتوان رسید آرزوی مرگ علامت اشتیاق لقاست هر که آرزومندتر بود
بمرگ مشتاق‌تر باشد بلقای دوست مرگیست که دوست را رساند بر دوست [illegible] این کیست که
او برای شادان بنود وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ و آرزو نکنند جهودان مرگ را أَبَدًا هرگز بِمَا
قَدَّمَتْ بآنچه پیش فرستاده‌اند أَيْدِيهِمْ دستهای ایشان از قتل انبیا و تغییر نعت
حضرت مصطفی و انبیا علیهم الصلوة والسلام وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست
بِالظَّالِمِينَ ● بستمکاران و دروغ گویان وَلَتَجِدَنَّهُمْ و هر آینه یابی جهودان را
أَحْرَصَ النَّاسِ حریص‌ترین مردمان عَلَى حَيَاةٍ بر زندگانی دنیی وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا
و از آنکسان نیز که شرک آورده‌اند یعنی کفار عرب و اصح آنست که اینجا مشرکان مجوس‌اند
زیرا که هیچکس زندگانی را دوست دارنده‌تر از ایشان نیست يَوَدُّ أَحَدُهُمْ دوست میدارد

یکی از ایشان یعنی از کبران لَوْ يُعَمَّرُ که کاش عمر داده شود أَلْفَ سَنَةٍ هزار سال
و از رسمست که تحیت مجوس چون بهم رسند اینست که گویند هزار سال بزی و نزد بعضی از علما
گفتن این لفظ مکروه است وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ و نیست که رهاننده او باشد
از عذاب دوزخ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ آنکه عمر داده شود یعنی طول عمر دافع عذاب الهی نیست
وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست بِمَا يَعْمَلُونَ ● بآنچه میکنند یهود و مجوس
و غیر ایشان بعضی از یهود گفتند که صاحب محمد صلی الله علیه و سلم جبرئیلست
و او وحی بدو فرو می‌آرد و اسلاف ما را از جبرئیل زحمت بسیار رسیده است
و اکثر بلا و عذاب بر انبیای ما نازل شده اگر بجای او میکائیل بودی ما به ابو القاسم
ایمان می‌آوردیم حق سبحانه و تعالی فرمود که قُلْ بگوی ای محمد صلی الله علیه و سلم
مَنْ كَانَ هر که باشد عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ دشمن مر جبرئیل را و این نام بزبان عبرانی
یا سریانی و معنی او عبد الله است و او امین خزاین وحی بود پس هر که دشمن او باشد
گو از خشم بمیر فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ پس بدرستی که او فرو می‌آرد قرآن را عَلَى قَلْبِكَ بر دل تو
بِإِذْنِ اللَّهِ بفرمان خدای مُصَدِّقًا در حالتی که قرآن تصدیق کننده است لِمَا بَيْنَ
يَدَيْهِ مر آنچیزی را که پیش از وی نازل شده و حالا با ایشان است از کتب منزله چون
توریة و زبور وَهُدًى و قرآن راه نماینده است بحق وَبُشْرَى و مژده دهنده
لِلْمُؤْمِنِينَ ● مر مومنان را بنجات و درجات مَنْ كَانَ هر که باشد عَدُوًّا لِلَّهِ
دشمن مر خدای را وَمَلَائِكَتِهِ و فرشتگان ورا وَرُسُلِهِ و فرستادگان او را وَ
جِبْرِيلَ وَمِيكَالَ و این دو فرشته مقرب را فَإِنَّ اللَّهَ پس بتحقیق که خدای تعالی عَدُوٌّ
لِلْكَافِرِينَ ● دشمنست مر کافرانرا که دشمن ملایکه و رسل‌اند وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا
و هر آینه ما فرستادیم إِلَيْكَ بسوی تو آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ نشانهای روشن یا آیتهای

در توریت و راست یعنی قرآن [illegible] و کاه تشوند ان آیتها [illegible]
مکر بیرون رفتکان از فرمان خدای [illegible] آیا هر جکاهی که یهود عهدی
کردنی بشکستند آنرا [illegible] کروهی از ایشان [illegible] بلک بسیار
از ایشان [illegible] نمیکروند بتوریة ◯ و آن هنکام که آمد بدیشان
[illegible] فرستاده از نزدیک خدای یعنی محمد صلی الله علیه وسلم [illegible]
باور دارنده [illegible] مر توریة راکه با ایشانست [illegible] بیفکندند کروهی
[illegible] از آنان که عطا داده شده اند بتوریة یعنی علماء ایشان
بیندا ختند [illegible] توریة را یا قرآنرا [illegible] بر پشت خود [illegible] کوییا
آن علما [illegible] نمیدانند که قرآن کلام الله است و محمد صلی الله علیه ◯
وسلم رسول الله [illegible] و پیروی کردند این یهود [illegible] آن چیزرا
که میخواندند دیوان [illegible] در زمان پادشاهی سلیمان علیه السلام و
آن چنان بود که دیوان در عهد سلیمان علیه السلام شعبدهای صد رنک را با
نیرنکها و کهانتها برآمیخته نوشته بودند و میان ارذال و جهال شایع شده بود
سلیمان علیه السلام بر آن اطلاع یافته بفرمود تا آن نوشتها را بیاوردند و در
صندوق نهادند و مقفل ساخته در زیر تخت خود دفن کرد و بعد از وفات
سلیمان علیه السلام دیوان آنرا از زیر تخت بیرون آورده چنان فرا نمودند که سلیما
با آن سحرها و شعبدها پادشاهی میکرده و بعد از آن یهود سلیمانرا بسحر نسبت
میدادند حق تعالی ابرای ذمة وی را فرمود که [illegible] سلیمن و هرکز کافر نشد
سلیمان یعنی جادویی نکرد ولکن الشیاطین ولکن دیوان زمان او [illegible] کافر
شدند [illegible] الناس در می آموختند مردمانرا السحر جادویی [illegible] و دیکر

یهود متابعت کردند آن چیزی راکه فرو فرستاده شده است از سحر [illegible]
بر دو فرشته [illegible] در شهر بابل [illegible] نام آن دو فرشته است و ایشان
بر آدمیان کناه کار طعنه میزدند حق تعالی فرمود که ایشان بسته نفس و
هوا اند و اکر شما را نیز همان حالت که ایشانرا هست بودی صدور عملها بدتر
از افعال ایشان از شما امکان داشتی ایشان استبعاد نمودند حق تعالی نفس بشری
بدیشان داد و برای حکومت خلق بر زمین آمده بر زنی زهره نام عاشق شدند
و بسبب شرب خمر بر قتل ناحق و سجده صنم اقدام نمودند و حق تعالی ایشانرا
از صعود بر آسمان منع کرد و عذاب ایشان درین جهان مقرر شد و حالا در
چاه بابل بهوی سر آویخته معذب اند و انزال سحر بر ایشان بجهة آن بود که
در آن زمان سحره دعوی نبوت میکردند حق سبحانه در زمان حکومت و قبل
از معصیت این علم بدیشان فرستاد و کویند بر وجه الهام ایشانرا کیفیت
این علم در آموخت تا جمعی زیرکانرا تعلیم دهند و ایشان بر کیفیت سحر و حقیقت
آن مطلع شده معارض مدعیان نبوت کردند و ما یعلمن و نیاموزند این دو
فرشته در هیچ وقت که در چاه هند من احد هیچکس را جادویی [illegible] تا کویند
پیش از آموختن آن کس راکه انما [illegible] جز این نیست که ما آزمایش خلقیم از
خدای فلا تکفر پس تو کافر مشو باعتقاد کردن که بو عمل سحر کناهی مترتب
نیست فیتعلمون پس می آموزند منهما از آن دو ملک ما یفرقون به آن چیزی که
جدایی افکنند بدان بین المرء و زوجه میان مرد و زن او و ما هم و نیستند جادوان
بضارین ضرر رسانند به بسحر من احد هیچکس را الا باذن الله مکر بقضا و قدر
خدا و یتعلمون و می آموزند ما یضرهم آنچه ایشانرا زیان رساند و لا ینفعهم

وسود نکند [illegible] وهر اینه نیک دانستند یهود [illegible] هر که بسحرها
بخرد یعنی بیاموزد وکار بندد [illegible] نیست مرورا [illegible] دران سرای
بهره از نیکوئی [illegible] وبد چیزیست آنکه فروختند بدان چیز
نفسهای خودرا یعنی سحر اختیار کردند ● اگر هستند ایشان
که دانندی زیان این سودرا [illegible] واگر این جهودان [illegible] گرویدندی بمحمد
صلی الله علیه وسلم [illegible] وپرهیز کردندی از سحر وکیش یهودی پاداش یافتندی
وپوشیده نیست [illegible] هر اینه پاداش [illegible] از نزدیک خدای
بهترست از رشوت که بر کتمان نعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم میستانند
[illegible] ● اگر بودندی که بدانستندی [illegible] ای [illegible] که
گرویده اید [illegible] مگوئید لفظ راعنا در وقت سخن با محمد صلی الله
علیه وسلم که یهود گفتار شما را دست آویز ساخته با آن [illegible] این کلمه میگو[illegible]
[illegible] [illegible] ومومنان [illegible] که [illegible]
[illegible] بشنو [illegible] که [illegible] میگوئید [illegible]
[illegible] انظرنا یعنی بنگر بسوی ما [illegible] وبشنوید حکم خدای [illegible] قبول
[illegible] ومر کافران راست یعنی آنها که [illegible] این کلمه میگویند
[illegible] ● عذابی دردناک که هرگز انقطاع نیابد [illegible] دوست ندارند
[illegible] آنکه حق را پوشیده اند [illegible] از اهل کتاب [illegible]
[illegible] ونه مشرکان [illegible] آنکه فرو فرستاده شود بر [illegible]
هیچ نیکوئی [illegible] از نزد پروردگار شما مراد وحی است [illegible]
خیرها [illegible] یهود نمیخواستند که نبوت با آل اسمعیل انتقال کند [illegible]

آن بود که پیغمبری بولید مغیره ونعیم ثقفی رسد [illegible] وخدای
اختصاص میدهد [illegible] بنبوت ووحی خود [illegible] هر کرا میخواهد
وخدای [illegible] ● خداوند فضل بزرگ است بر هر که اورا
نبوت داده ودر صفت فضل بعظمت اشعاریست بانکه [illegible] فضل او فضیلت افزون
از عدد [illegible] لطف او لطفیست بیرون از شمار [illegible] هرچه منسوخ میکردانیم
از آیة قرآن بر وفق مصالح خلق ومقتضای زمان [illegible] یا فراموش
میگردانیم آنرا واز دلها میبریم [illegible] بیاریم بهتری [illegible] از آن آیة منسوخه
چنانچه مصابرت یک غازی با ده تن منسوخ کرده با دو تن مقرر ساخت
[illegible] بیاریم مانند آنکه نسخ کرده [illegible] منفعت ومثوبت با وجود رعایت
مصلحت چون تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه [illegible] آیا ندانی خطا[illegible]
[illegible] جهودان [illegible] نسخ مجادله میکردند ومیگفتند که [illegible]
[illegible] خدای [illegible] وان حکمت الهی ومصلحت پادشاهی [illegible] احکام
[illegible] الامیفرما [illegible] ای [illegible]
[illegible] [illegible] همه چیزها [illegible]
نسخ [illegible] ● توانا نیست بر کمال [illegible] آیا ندانا نیستی [illegible]
[illegible] است که [illegible] مر او راست [illegible] والارض پادشا[illegible]
[illegible] [illegible] ونیست مر شمارا من دون الله [illegible]
[illegible] ● ونه یاری که از شما دفع
[illegible] آنکه سوال کنید [illegible] پیغمبر
[illegible] آنکه [illegible] کرده شده بود موسی [illegible] یهود[illegible]

میکفتند محمد صلی الله علیه وسلم را بباید که کتابی بیارد بیکبار چنانکه موسی
علیه السلام آورده بود حق تعالی فرمود که شما از محمد صلی الله علیه وسلم همان
میطلبید از سؤالهای متعصبانه که پدران شما از موسی علیه السلام میطلبیدند
وَمَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ وهر که بدل کند کفر را بِالْإِيمَانِ بایمان یعنی کفر را بایمان
بگزیند فَقَدْ ضَلَّ پس هر اینه که گم کشته است سَوَاءَ السَّبِيلِ ۝ از میان راه راست
وَدَّ كَثِيرٌ دوست میدارند بسیاری مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توریة چون فنحاص بن
عازورا که دانشمند بود و امثال او لَوْ يَرُدُّونَكُمْ آنکه کردانند شما را مراد
خذیفه یمان و عمار یاسر است که فنحاص و یاران او مر ایشانرا دعوت به یهودیه
میکردند حق سبحانه فرمود که یهود میخواهند که سازند شما را مِنْ بَعْدِ
إِيمَانِكُمْ از پس ایمان شما كُفَّارًا کافر و بیدینان حَسَدًا از روی حسد مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ
از نزدیک نفسهای ایشان یعنی این حسد مقتضای طبع ایشانست نه بفرموده
کتبی مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه روشن گشت لَهُمُ الْحَقُّ مر ایشانرا آنچه راست
و درستست یعنی رسالت محمد صلی الله علیه وسلم و حقیقت قرآن و صحت دین
اسلام فَاعْفُوا پس در گذرید از ایذای مسلمانان و بگذرید از قتال ایشان
وَاصْفَحُوا و روی بگردانید از ایشان حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ تا بیارد خدای بِأَمْرِهِ فرمان خودرا
که حکم است بقتال یا امر جزیه إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ ۝ بر همه چیز از تعذیب و انتقام تواناست وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای
دارید نماز را وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة مال را وَمَا تُقَدِّمُوا و آنچه از پیش
بفرستید لِأَنْفُسِكُمْ از برای خود مِنْ خَيْرٍ از مال دنیوی در سبیل صدقات و نفقات
و انواع خیرات تَجِدُوهُ یابید آنرا نوشته عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای یا ثواب آن

بیابید

بیابید [illegible] وی إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خداوند تعالی بِمَا تَعْمَلُونَ بدانچه
شما میکنید از خیر و صدقه بَصِيرٌ ۝ بیناست وَقَالُوا و کفتند جهودان
لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ هرگز در نیاید در بهشت إِلَّا مَنْ كَانَ مگر آنکه باشد هُودًا جهودی
أَوْ نَصَارَى یا ترسای یعنی یهود کفتند ببهشت نروند الا جهودان و نصاری
گفتند که ببهشت نروند الا ترسایان تِلْكَ این دعوی از هر طایفه أَمَانِيُّهُمْ
آرزوهای ایشانست قُلْ هَاتُوا بگو بیارید بُرْهَانَكُمْ حجت خود را برین دعوی
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝ اگر هستید راست گویان در قول خود بَلَى نه چنانست
که ایشان میگویند بلکه مَنْ أَسْلَمَ هر که تسلیم کرد وَجْهَهُ همه خود را لِلَّهِ
برای طاعت خدای وَهُوَ مُحْسِنٌ و او نیکوکار است در کردار و گفتار فَلَهُ أَجْرُهُ
نزد آفریدگار او وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و هیچ ترس نباشد بریشان از فوت مزد ایشان
وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝ و نه اندوهناک شوند از تصور زوال آن [illegible]
نصاری نجران بمدینه آمدند و با علمای یهود مناظره نموده هر فرقه‌ئی
ابطال دین دیگری غایت سعی بتقدیم رسانیدند حق سبحانه این آیت فرستاد
وَقَالَتِ الْيَهُودُ و گفتند جهودان لَيْسَتِ النَّصَارَى نیستند گروه ترسایان
عَلَى شَيْءٍ بر چیزی که معتد به باشد وَهُمْ و حال آنکه همه ایشان يَتْلُونَ الْكِتَابَ
میخوانند کتاب خدا را یهود از توریة میدانند که نصاری بجهة اثبات
[illegible] را باطل اند و ترسایان در انجیل میخوانند که یهود بجهت
انکار عیسی و انجیل کافر و باطل اند كَذَلِكَ همچنین که اینها میگویند قَالَ الَّذِينَ
گفتند آنانکه لَا يَعْلَمُونَ ۝ هیچ نمیدانند و اهل کتاب نیستند چون مجوس
و مشرکان عرب مِثْلَ قَوْلِهِمْ مانند گفتار یهود و نصاری یعنی کفار هم درباره

عشر

پس مر او راست مزد او عند ربه

بر چیزی از دین حق
قالت النصاری و گفتند
ترسایان لیست الیهود
نیستند جهودان علی شیء

ایشان همین گفتند که جهودان و ترسایان بر حق نیستند فالله یحکم پس خدای
داوری کند بینهم میان ایشان یوم القیامة روز رستخیز فیما کانوا در آنچیز که
هستند ایشان فیه یختلفون ● که دران چیز اختلاف میکنند از حق
و باطل ومن اظلم وکیست ستمکارتر ممن منع از آنکس که باز داشت مساجد
الله مسجدهای خدای را ان یذکر از آن که یاد کرده شود فیها اسمه در آنجا
نام خدای یعنی نگذاشت که در مسجد ذکر خدای کنند و پرستش نمایند وسعی
و سعی نمود فی خرابها در خرابی آن مساجد و این بخت نصر بابلی بود یا ططوس
رومی که بیت المقدس را خراب کرده و احبار را بقتل رسانیده یک مسجد را
بلفظ جمع یاد کرد جهت تعظیم یا هر موضع از و مسجدیست یعنی محل سجده اولئک
آن گروه که در منع ذکر و خرابی مسجد کوشیدند ما کان لهم نیست مر ایشانرا
و نسزد ان یدخلوها آنکه در آیند دران مساجد الا خائفین ● مگر
ترسکاران و این صورت در زمان دولت اسلام است که ترسایانرا قوت
رفتن در مسجد اقصا نیست از ترس مسلمانان لهم مر ترسایانراست فی الدنیا
درین جهان خزی رسوایی و جزیة دادن ولهم فی الاخرة و مر ایشانراست دران
سرای عذاب عظیم ● عذابی بزرگ ولله و مر خدایراست المشرق جای بر آمدن
آفتاب والمغرب و جای فرو رفتن آن جمعی از لشکریان حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم شبی بسبب ابر و تاریکی در سمت قبله اختلاف کردند و هر کس
تحری نموده برای خود محرابی ساختند و چون روشن شد خطوط محاریب ایشان
از سمت قبله منحرف بود چون بمدینه رسیدند با عادت قضای آن نماز از
حضرت رسالت صلوات الرحمن علیه اجازت خواستند این آیت نازل شد که

همه جهات از آن اوست فاینما تولوا پس هر کجا روی آرید فثم وجه الله پس آنجا
وجه خداست یعنی جهت طاعت اوست محققان در تحقیق این آیت نکته ایست
که زبان عالی بیان حضرت حقایق رتبت ولایت منقبت قدس الله سره العزیز
درین ابیات اشارتی بدان میفرماید شعر از پی اینما تولوا خوان ثم وجه
اللهش متمم دان یعنی آن سوی که روی قصد آری تا حق بد کیش بکناری
وجه حق کان بود حقیقت او باشد آنجا بسوی او کن رو هیچ جا را نکرد استثنا
پس بود عین حق عیان همه جا عارف حق شناس را باید که بهر سو که دیده بگشاید
بیند آنجا جمال حق بینا نگسلد از جمال حق قطعا ان الله بدرستی که خدای
واسع بزرگ مغفرتست و بسیار عطا علیم ● دانا بمصالح احوال مسلمانان
وقالوا و گفتند یا کان از یهود و نصاری اتخذ الله فرا گرفت خدای ولدا
فرزندی یعنی عزیر و مسیح سبحانه پاکی و بی عیبی او راست بل له نه چنانست که
ایشان میگویند مر او راست ما فی السموات آنچه در آسمانها والارض و آنچه
در زمین است و چون اهل آسمان و زمین همه مملوک و مربوب وی باشند
پس عیسی و عزیر ولد او نتوانند بود چه ولد نمی باشد الا جنس والد و این المملوک
عن المالک کل همه آنچه در زمین و آسمان باشد له قانتون ● مر او را فرمان
بردارانند بدیع السموات والارض از نو پدید آرنده آسمانها و زمینهاست واذا
قضی و چون خواهد تا تقدیر کند امرا کاری را فانما یقول پس جز این نیست که گوید
له مر آن چیز را که کن باش فیکون ● پس باشد وقال الذین و گفتند آنانکه
لا یعلمون نمیدانستند خدای را و علم نخوانده اند چون مشرکان مکه لولا یکلمنا الله
چرا سخن نمیگوید با ما خدای او تأتینا آیة یا بمن یکی از ما بیغامی نمی آید کذلک

همچنانکه این میکویند قال الذین ... کفتند آنانکه بودند ... پیش از ایشان
از یهود و نصاری مثل قولهم مانند کفتن ایشان واقتراح کردن ایشان بعد از
ظهور معجزات تشابهت قلوبهم بیکدیکر متشابهست دلهای کفار و منکران
اهل کتاب در کفر و قساوت و سوالات از روی عناد و کدورت قد بینا الآیات
هر اینه بیان کردیم نشانها بر توحید و نبوت لقوم یوقنون ● برای کروهی که
طالب یقین اند نه تابع تردد و تخمین انا ارسلناک بدرستی که ما فرستادیم ترا ای محمد
بالحق براستی و درستی و کفته اند مع الحق یعنی با قرآن یا دین اسلام بشیرا
مژده دهنده مومنان را ونذیرا وبیم کننده کافران را ولا تسئل و پرسیده
نخواهی شد روز قیامت عن اصحاب الجحیم ● از انکه اهل جحیم اند و جحیم
آتش سوزنده بسیار زبانه باشد روزی از زبان حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم جاری شد که اکر خدای تعالی بر یهود دری از عذاب بکشاید واثق
غضب ... بر ایشان نماید البته آیت که ... عذاب الیم بمنهاج مستقیم
باز آید حق سبحانه این آیت فرستاد که ایشان اصحاب الجحیم اند و ماترا
پرسید که چرا ایمان نیاورده اند برتو اداء رسالت است و بر ما حساب اهل ضلالت
ولن ترضى وهرکز خشنود نشوند عنک از تو الیهود ولا النصارى جهودان
ونه ترسایان حتى تتبع تا آنکاه که پیروی کنی ملتهم کیش ایشان را قل بکو
که هر یک از ایشان ملت خود را ستایش کنند ان هدى الله بدرستی که راه نمودن خدای
هو الهدى آنست راه نمود [illegible] تمام را یهودیه و نه [illegible] میخوانند و او مرا
باسلام راه مینماید ولئن اتبعت [illegible] ای محمد اهواءهم آرزوهای ایشان را
در باب دین بعد الذی [illegible] آمده است بتو من العلم

از دانش

از دانش که وحی است در حقیقت اسلام و بطلان ملت ایشان مالک من نیست از
الله از عذاب خدای من ولی دوستی ولا نصیر رهاننده ● ونه یاری دهنده
صورت خطاب با نحضرت است صلی الله علیه وسلم و معنی راجع با امت الذین
آتیناهم الکتاب عطا کردیم ایشانرا کتاب یعنی توریة بقولی که آیة در شان
ابن سلام و اصحاب او باشد یا انجیل بقولی که در شان اصحاب سفینه بود از ملازمان
نجاشی که با جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه از دیار حبشه بمدینه آمدند یا قرآن
بقولی که آیة در شان مسلمانان فرود آمده باشد و بر هر تقدیر یتلونه میخوانند
آن کتاب را یا متابعت میکنند حق تلاوته چنانچه حق خواندن یا متابعت
کردنست اولئک آن کروه یؤمنون به ایمان دارند بکتاب نه آنها که
تحریف کردند ومن یکفر به و هر که کافر کردد بکتاب و احکام آنرا تغییر دهد
فاولئک پس آن کروه هم الخاسرون ● ایشانند زیان زدکان یا بنی اسرائیل
ای فرزندان یعقوب اذکروا یاد کنید نعمتی نعمتهای مرا التی آن نعمت ها که
انعمت علیکم انعام کردم بر شما و بر اسلاف شما وانی فضلتکم و بدرستی
که پدران شمارا تفضیل کردم علی العالمین ● بر عالمیان زمان ایشان تکرار
این آیت بجهة تقریر و تذکیر نعمتهای الهی است واتقوا و بترسید یوما از
عذاب روزی که از هیبت آن لا تجزی کفایت نکند نفس عن نفس کسی از کسی شیئا
چیزی را از عذاب ولا یقبل و قبول کرده نشود منها از هیچ نفسی عدل فدای او
یعنی بدلی که بعوض او معذب کردد ولا تنفعها شفاعة و سود نکند هیچ نفس را شفاعت
خواهش خواهندکان بر تقدیر وجود شفیع ولا هم ینصرون ● و نباشند
کافران که ممنوع کردند از عذاب یعنی ایشانرا سودی نکند یاری هر یاری که هست

وَاِذِ ابْتَلٰی و یاد کن ای محمد وقتی که بیازمود یعنی امر کرد اِبْرٰهِیْمَ رَبُّهُ مر ابراهیم را
پروردگار او بِکَلِمٰتٍ بسخنانی یعنی باوامر و نواهی یا بمناسک حج یا آنچه از فطرت اسلام
شمرده‌اند و آن ده قسمت یعنی شکافتن موی سر و ذبیح سر ... [illegible] او را ... موی دارد و
مضمضه و استنشاق و سواک و چیدن موی لب و گرفتن ناخن و برکندن موی
زیر بغل و حلق عانه و ختنه و استنجا بآب فَاَتَمَّهُنَّ پس ابراهیم باتمام رسانید
آنرا و قیام نمود بدان قَالَ گفت خدای که چون متابعت فرمان کردی اِنِّیْ جَاعِلُکَ
من گرداننده توام لِلنَّاسِ برای مردمان اِمَامًا پیشوائی در دین که همه نیکوان
بعد از تو بتو اقتدا کنند و آنکه حق سبحانه پیغمبر ما را صلی الله علیه وسلم فرمود
اتَّبِعْ مِلَّةَ اِبْرٰهِیْمَ و ملت مرحومه را نیز امر کرد که مِلَّةَ اَبِیْکُمْ اِبْرٰهِیْمَ برای
ایفای این وعده است و چون خدای ابراهیم را مژده امامت داد او نیز فرمود
قَالَ گفت باخدای تعالی وَمِنْ ذُرِّیَّتِیْ و از فرزندان و نبیرگان من نیز امامان بساز
قَالَ گفت خدای در جواب او لَا یَنَالُ نرسد عَهْدِیْ عهد من یعنی رحمت من بقبول
امامت رسالت یا امامت مسلمانان الظّٰلِمِیْنَ ● ستمکاران را یعنی کافران را از
ذریت تو وَاِذْ جَعَلْنَا و یاد کن آنرا که کردانیدیم الْبَیْتَ خانه کعبه را مَثَابَةً
جای باز کشت یا موضع ثواب لِلنَّاسِ مراد مسلمانانند یعنی خانه‌ای که هر سال
بوی باز کردند و آنجا ثواب ... خدا برسند وَاَمْنًا و گردانیدیم آنرا موضع
ایمنی که در وی کسی ... [illegible] ... وَاتَّخِذُوْا و فرا گیرید ای مؤمنان بعد از آنکه شرف
... [illegible] ... از مقامی که منسوب با براهیم است مُصَلًّی نمازگاه
و آن موضعی است که ... [illegible] ... کردند ... قدمهای آنحضرت روست
... [illegible] ... واتخذوا بصیغه ماضی خواند یعنی فرا گرفتند ... [illegible] ... نمازگاه

وَعَهِدْنَا و عهد کردیم یعنی فرمان فرستادیم اِلٰی اِبْرٰهِیْمَ بسوی ابراهیم
وَاِسْمٰعِیْلَ اَنْ طَهِّرَا آنکه پاک سازید بَیْتِیَ خانه مرا از بتان و انجاس و خبائث
و معاصی و طواف جنب و حایض لِلطَّآئِفِیْنَ برای طواف کنندگان وَالْعٰکِفِیْنَ
و برای مقیمان و معتکفان وَالرُّکَّعِ السُّجُوْدِ ● و برای رکوع کنندگان و سجود
آرندگان یعنی نمازگزارندگان اهل اشارت بر آنند که پاک دارید خانه
دل را که حرم دوست است از دنس تعلقات کونین و گفته اند تطهیر بیت
از ادناس و اوثان است و تطهیر دل از ملاحظه اغیار وَاِذْ قَالَ اگر حرم بود از غیر
دوست سازی پاک ... صفای وحدت ... [illegible] اِبْرٰهِیْمُ رَبِّ
یاد کن آنرا که گفت ابراهیم یعنی دعا کرد که رَبِّ ای پروردگار من بگردان
هٰذَا این مکان را که برای تو در آن خانه ساختم بَلَدًا اٰمِنًا شهری ایمن از قحط و
خسف و مسخ یا اهل او را از جور متغلبان در امان خود دار وَارْزُقْ و روزی
ده اهل این شهر را مِنَ الثَّمَرٰتِ از میوه‌ها حق تعالی این دعا را مستجاب گردانید
حکم فرمود تا جبرئیل یکی از دیه‌های فلسطین را که مشهور بود بر ثمرات بسیار از
زمین قلع کرده بمکه آورد و هفت بار گرد خانه طواف داده در زمین
تهامه بر یک منزلی از مکه وضع کرد و آن دیه را بجهت طواف خانه طایف
میگویند و بیوی اهل مکه ... [illegible] ... ابراهیم علیه السلام تخصیص کرد
رزق را بمؤمنان و گفت مَنْ اٰمَنَ روزی ده هر که ایمان دارد مِنْهُمْ از آنانکه
ساکنان این شهر باشند بِاللّٰهِ بخدای وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ و روز بازپسین قَالَ گفت
خدای وَمَنْ کَفَرَ و هر که کافر شود ... [illegible] ... برخوردار دهم قَلِیْلًا
... [illegible] ... پس او را بیچارگی ... [illegible]

وبئس المصير ● وبد مرجعيست دوزخ بعذاب الدوزخ واذ
يرفع ابراهيم القواعد ياد كن آن وقت كه بر داشت ابراهيم اصلها و اساسها را
من البيت خانه كعبه واسمعيل عطف است بر ابراهيم يعنى پدر و پسر در رفع قواعد
شريك بودند هر يك در طرفى از خانه كار ميكردند يا بقولى ديوار بر مى آوردند
واصح آنست كه اسمعيل سنك جمع ميكرد و بدست ابراهيم ميداده تا بكار
ميبرده القصه بعد از اتمام خانه پدر و پسر دست تضرع بر داشته كفتند ربنا
اى پروردكار ما تقبل منا قبول كن از ما اين كار خير را انك انت السميع بدرستى كه
توئى شنواى دعاى ما العليم ● توئى داناى بنيتهاى ما ربنا اى خداوند ما
واجعلنا وكردان ما هردو را مسلمين لك ثابت بر اسلام واستسلام يا موحد
ومخلص لك مر ترا ومن ذريتنا وكردان از فرزندان ما امة كروهى مسلمة لك
كردن نهاده ومنقاد شده ترا وارنا ونماى ما را مناسكنا مواضع كه در و
افعال حج بجاى بايد آورد چون ميقات براى احرام وعرفات براى وقوف ومنا
براى قربان وتب علينا واز ما دركذران اكر در عمل قصورى وتقصيرى
واقع شده انك انت التواب بتحقيق توئى پذيرنده توبه مقصران الرحيم ●
بخشنده بركنه كاران ربنا اى پروردكار ما وابعث فيهم وبرانكيز در ميان
ذريه ما يا امة مسلمه ومبعوث كردان رسولا منهم فرستاده از ايشان و
بزبان ايشان تا ذريه مرا عزى وشرفى باشد بدان رسول يتلوا عليهم بخواند برايشان
آياتك كتاب ترا يا بيان كند نشانهاى وحدانيت ترا بايشان ويعلمهم
الكتاب وبياموزد ايشانرا قرآن والحكمة ومعانى آن يا بيان آنچه درويست
از امر ونهى وحلال وحرام ويزكيهم وپاك كرداند ايشانرا از كناه بسبب

شرايع

شرايع واحكام انك انت العزيز بدرستى كه توئى توانا وغالب وقادر بر اجابت دعاها
الحكيم ● او توئى داناى محكم كار حق سبحانه اين دعا را نيز بعد از قرون
ساخته حضرت رسالت پناه را صلى الله عليه وسلم از اولاد اسمعيل مبعوث
كردانيد و نكته انا دعوة ابى ابراهيم اشارت بدينست ومن يرغب وكيست كه
باز كردد استبعاد وانكارست يعنى هيچكس باز نكردد عن ملة ابراهيم از
كيش ابراهيم الا من سفه مكر كسى كه خوار كرداند نفسه نفس خود را يا هلاك سازد
يا سفيه وبيخرد باشد در نفس خود ولقد اصطفيناه وهر اينه ما بر كزيديم
ابراهيم را فى الدنيا در اين سرا بكرم وفتوت يا بشرف نبوت يا بعبادت وخلت
يا بعمارت خانه كعبه وانه فى الآخرة وبدرستى كه او در آن سراى لمن الصالحين
از جمله فيروزى يافتكانست بصلاح وفلاح اذ قال له ياد كن آن وقت كه كفت
مر ابراهيم را ربه پروردكار او اسلم كردن نه فرمان مرا يا تسليم شو در
هرچه از مجارى قضا بر تو جارى كردد قال اسلمت كفت ابراهيم كه تسليم كردم
خود را لرب العالمين ● به پرورنده عالميان ووصى ووصيت كرد بها
بملة خود يا بكلمه اسلمت ابراهيم بنيه ابراهيم مر پسران خود را ويعقوب
ووصيت كرد يعقوب نيز اولاد خود را بموافقت جد خود ومضمون وصيت
هر دو اين بود كه يا بنى اى پسران من ان الله اصطفى بدرستى كه خداى بر كزيد
لكم الدين براى شما دين مرضى مشروع مامور به كه اسلام است فلا تموتن پس
مميريد الا وانتم مسلمون ● مكر كه شما مسلمان باشيد يعنى بر اسلام مداومت
كنيد تا چون مرك برسد شما را بر اسلام يابد پس نهى از ترك اسلامست نه از مرك
ام كنتم شهداء آيا شما حاضر بوديد اذ حضر آن هنكام كه آمد يعقوب الموت

ع ۱۲

عشر

[illegible] حرکات او یعنی اسباب و علامات او و یاد دارید آن [illegible] را که
[illegible] یعقوب [illegible] پسران خود را [illegible] چه چیز خواهید پرستید
[illegible] از پس وفات من [illegible] گفتند [illegible] خدای ترا
و خدای پدران ترا [illegible] ابراهیم که جد بود پدر
[illegible] که جد [illegible] پدر دارد [illegible] بود هم پدر خواندند
[illegible] او [illegible] اعتقاد اصلی
[illegible] عبادت میکنیم [illegible] و حال آنکه
[illegible] ● [illegible] این جماعت [illegible]
و یعقوب و اولاد ایشان [illegible]
[illegible] مر ایشان [illegible]
گردید ایشان و شما [illegible] پرسیده
نشوید عما کانوا یعملون ● از آنچه بودند [illegible] اعتقاد
یهود آن بود که انبیا را بطاعت آبا [illegible] دهند و بر کفر ایشان [illegible]
در این آیت فرمود که نه شما را باعمال ایشان مثاب خواهند ساخت و نه ایشان را
با فعال شما مواخذه خواهند کرد وقالوا و گفتند جهودان مر اهل اسلام را کونوا
هودا بباشید از جمع یهود او نصاری و گفتند ترسایان که ترسا شوید تهتدوا
تا راه یابید قل بگوی بل نه جهودی و نه ترسایی بلکه متابعت میکنیم و لازم
میگیریم ملة ابراهیم کیش ابراهیم را حنیفا در حالی که آن ملت مایل است از همه
کجیها براه راست یا ابراهیم مایل بوده از همه دینها بدین اسلام وما کان و نبود
ابراهیم من المشرکین ● از شرک آورندگان قولوا بگوئید ای متابعان ملة

ابراهیم

ابراهیم [illegible] اعراض کنید از قول یهود و نصاری و در جواب آنکه شما را
بجهودی و ترسایی دعوت میکنند بگوئید [illegible] گرویدیم بخدای
[illegible] و بانچه فرود آمده است بما یعنی قرآن [illegible] و بآنچه فرو فرستاده
شده است [illegible] بسوی ابراهیم که بیست صحیفه بوده [illegible]
[illegible] و به فرزندان او اسمعیل و اسحق [illegible] و به نبیره او یعقوب والاسباط
و بفرزندان یعقوب [illegible] با اولاد ابراهیم و یعقوب هیچ کدام فرو نیامده اما
چون ملتعبد باحکام صحف [illegible] کلامه آن بر ایشان منزل است چنانچه قرآن
[illegible] و ما اوتی [illegible] بآنچه داده شد موسی و عیسی را
یعنی توریة و انجیل و سایر دلایل نبوت [illegible] و بآنچه عطا داده شده اند
[illegible] از [illegible] معجزات [illegible] از پروردگار ایشان لا نفرق هیچ جدایی نمی
افکنیم [illegible] میان [illegible] ایشان [illegible] ونحن له وما مر خدای را
مسلمون ● گردن نهادگانیم [illegible] پس اگر ایمان آورند یهود و نصاری
بمثل ما آمنتم به بمانند آنچه شما ایمان آوردید بدان یعنی بهمه کتب و رسل
فقد اهتدوا پس هر آینه راه راست یابند وان تولوا و اگر برگردند و اعراض کنند
فانما هم پس جز این نیست که ایشان فی شقاق در مقام خلاف و عداوت
وای محمد صلی الله علیه وسلم ترا از دشمنی ایشان اندیشه مکن فسیکفیکهم الله
پس زود باشد که خدای کفایت کند از تو بازدار شر یهود و نصاری وهو
السمیع و او شنواست [illegible] موحدان و کافران اقرار و انکار العلیم ● داناست
باعتقاد هر دو گروه بعد از نزول این آیات جهودان بکلی از متابعت پیغمبر
اعراض کردند و ترسایان نیز طرح مخالفت افکندند و با مسلمانان مفاخرت

[illegible] آقی [illegible] بو بیت او همه را الا رمست پس عجلو نیت

او هد بو همیه و [illegible] و مرا زامت جزائی کردو [illegible]

[illegible] و ثمار [illegible] مکافات عملها [illegible] او امر و زا

[illegible] و تحفص

[illegible] ماری زا الیه [illegible]

[illegible]

[illegible] یار یکیلو نصر اثبت

[illegible] یان انبیا [illegible]

[illegible]

[illegible] کو باکه [illegible]

[illegible] بود تعریض اهل کتابت

[illegible] صلی الله علیه و سلم و ما الله

[illegible] میکنید از کتمان

[illegible] آن قوم مذکور

[illegible] ایشانی

[illegible] خواهد

[illegible]

آغاز قربانی [illegible] بغ هست و شما [illegible]

[illegible] روزه آب [illegible] اعتقاد

آنکه [illegible] پاک کند [illegible] مقام خشاف

دانسته [illegible]

بکویید [illegible]

کویند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ولایت [illegible]

بونس آوردنه [illegible]

پاک شتوا [illegible]

واشارات ایشان [illegible]

الله من [illegible]

پی بحقیقت آن [illegible]

تاکاه [illegible] اصل [illegible]

بهود [illegible]

[illegible]

المقدس نماز گذارد یهود ازین صورت [illegible] میگفتند اگر محمد
صلی الله علیه وسلم دین ما ندارد باری بقبله ما نماز میگذارد یا میگفتند
این مرد و اصحاب او راه بقبله نمیبردند و تا نماز [illegible] قبله را
نیافتند خاطر خطیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم ملول گشت [illegible] الحی
جل و علا صادر شد که روی از بیت المقدس بکعبه آرد جهودان [illegible]
بعد از تحویل قبله زبان طعن بگشادند حق تعالی از حال ایشان خبر
میدهد [illegible] زود باشد که گویند کم خردان [illegible]
ازمردمان [illegible] یهود و منافقان مدینه [illegible]
[illegible] قبله ایشان [illegible] یعنی بیت
المقدس قل بگو [illegible] مر خدا [illegible]
کعبه در آن جانب [illegible]
یهدی راه نماید [illegible] بسوی
راه راست که دین [illegible] و همچنانکه
قبله شما را [illegible] کردانیدیم
امة وسطا [illegible] گواهان برای
[illegible] و باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] تو هستی بر آن یعنی کعبه [illegible]
[illegible] آنکس که پی روی [illegible] قبله [illegible]

بازگردد [illegible] یا بختهای خود مثلث در باب کسی که بازگردد از راه
[illegible] کند بغیر آن [illegible] و بدرستی که نیست قبله یعنی تحویل آن [illegible]
بزرگ [illegible] مگر آنانکه [illegible] خدای راه نمود ایشان را تا
تحویل قبله [illegible] بخلاف یهود که هر لحظه شبهه می انگیختند در امر
قبله و یکی آن بود که گفتند اگر قبله حق جهة کعبه است پس آنکه بجانب بیت
المقدس نماز کرده اند [illegible] و پیش از تحویل قبله وفات یافتند چون [illegible]
زراره و [illegible] حق تعالی فرمود و [illegible] و
[illegible] آنکه ضایع کند نماز شما را
[illegible] که [illegible] بیت المقدس [illegible]
[illegible] صلاح ایشان فرو
[illegible] ضایع نکرداند قد نری
[illegible] فی السماء در جهت آسمان
[illegible] و سلم از قول یهود
[illegible] ملول شد
[illegible] و اقدم
[illegible]
[illegible]
[illegible] مبعوث [illegible]
[illegible] پس متوجه ساختیم [illegible] قبلة ترضیها [illegible] قبله
[illegible] تو میخواهی و می پسندی [illegible] پس بگردان روی خود را [illegible]

بذلت شطر المسجد الحرام بسوی مسجد الحرام که محیطست بخانهٔ کعبه روز
دوشنبه منتصف رجب در سال دوم از هجرت حضرت خواجه در مسجد [illegible]
سلمه [illegible] از ظهر کذارده بود که این حکم نازل شد هم در نماز روی
از [illegible] کردانید بمیزاب توجه فرمود و آن مسجد بذی القبلتین اشتهار یافت
و بعد از تخصیص خطاب جهة تصریح بعموم حکم التماس امیکوید وحیث ما
کنتم و هر جا باشید در بحر و بر و سهل و جبل و شرق و غرب چون خواهید که
نماز کذارید فولوا وجوهکم پس بکردانید رویهای خود را شطره بسوی مسجد
مذکور و ان الذین اوتوا الکتاب و بتحقیق انکه [illegible] داده اند ایشانرا توریة لیعلمون
هر اینه میدانند انه الحق که این تحویل [illegible] و [illegible] و حکم آن
من ربهم از پیش پروردکار ایشانست چه در توریة خوانده اند که پیغمبر آخر
الزمان صلوات الله و سلامه علیه بدو قبله نماز کذارد و آخر قبله او
کعبه است وما الله بغافل و حضرت عامل نیست عما یعملون [illegible]
میکنند از انکار قبله و لئن اتیت الذین اوتوا الکتاب [illegible]
برای آنانکه داده [illegible] نشانی
یعنی اکر [illegible]
قبلتک [illegible]
[illegible]
و ما بعض [illegible] قبلة بعض [illegible]
عربی و لئن اتبعت میان این دو فرقه [illegible]
[illegible] آرزوهای ایشان و از رعایت قبله [illegible] از پس الله

آمد اتو من العلم از دانستن آنکه قبلهٔ ابراهیم خواست انک بدرستی که
[illegible] آن هنکام که بتابعت ایشان نمائی لمن الظالمین ● از جملهٔ ستمکاران
[illegible] خطابست [illegible] بپیغمبر صلی الله علیه و سلم اما معنی آن راجعست
با متابعان الذین آتیناهم الکتاب داده ایم ایشانرا توریة یعرفونه
میشناسند قرآنرا و اصحاب آنست که پیغمبر را کما یعرفون همچنانچه میشناسند
ابناءهم پسران خود [illegible] میان کودکان [illegible] شناختی [illegible] دارند در باب
پیغمبر و ان فریقا منهم و بدرستی که کروهی از ایشان لیکتمون الحق هر اینه
میپوشند حق را از عوام و سفله و هم یعلمون ● و ایشان [illegible] که
میپوشند الحق [illegible] من ربک از نزد پروردکارتست فلا
تکونن پس مباش [illegible] من الممترین ● از شک
[illegible] که از [illegible] آنکه امر قبله [illegible] الله است و هم صحح [illegible] و هر کروهی از خدای
[illegible] شرایع [illegible] متوجه [illegible] وجهة جهتی و قبله ایست
هو مولیها [illegible] بدان سوی کردانیده
فاستبقوا الخیرات [illegible] دیکران در نیکویها
[illegible] چیزی بهر زده
[illegible] آورده
[illegible]
[illegible]
[illegible] بوستان [illegible] یعنی
[illegible] قبله در [illegible] قبلهٔ بدسیرتان کا

قبلهٔ تن پروران خواب و خورش قبلهٔ انسان بدانش پرورش قبلهٔ عاشق
وصال بی زوال قبلهٔ عارف جمال ذو الجلال أَيْنَ مَا تَكُونُوا هر جا که باشید و بهر
قبله که روی آرید شما و اهل کتاب يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا بیارد خدای همه
شما را و جمع کند روز قیامت برای امتیاز حق از باطل إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ برهمه چیزها از احضار و تمیز قَدِيرٌ ● توانا است وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ
و از هر جا بیرون روی برای سفر فَوَلِّ وَجْهَكَ پس بگردان روی خود را
نماز شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بسوی مسجد حرام وَإِنَّهُ و بتحقیق تحویل قبله بکعبه لَلْحَقُّ
راست و پسندیده است و فرو آمده مِنْ رَبِّكَ از نزد پروردگار تو وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ
و خدای بی خبر نیست عَمَّا تَعْمَلُونَ ● از آنچه شما میکنید وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ
و از هر مکان در هر زمان که بیرون آیی فَوَلِّ وَجْهَكَ روی خود را بگردان
شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بطرف مسجد محترم وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ و هر جا که باشید ای امت
فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ پس بگردانید رویهای خود را یعنی همه ابدان شَطْرَهُ بسوی
آن مسجد لِئَلَّا يَكُونَ تا نباشد لِلنَّاسِ مر یهود و مشرکان را عَلَيْكُمْ بر شما در باب
توجه بمقصد اقصا حُجَّةٌ خصومتی و جدالی یهود میگفتند محمد صلی الله علیه وسلم
دین ما را منکر است و قبلهٔ ما را معتقد و مشرکان طعنه میزدند که این فرد را
چه شد که روی از قبلهٔ پدران خود بگردانید پس بتحویل قبله بکعبه کسی را بر شما
حجتی نماند إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مگر آنها را که ستم کردند بر نفسهای خود بعناد و مکابره
مِنْهُمْ از یهود مدینه و بت پرستان مکه یهود میگفتند برای میل با قربای خود
روی بمکه آورده و مشرکان طعن میکردند که محمد صلی الله علیه وسلم دانست که
ما بر حقیم و یکباره روی بقبلهٔ ما کرد فَلَا تَخْشَوْهُمْ پس مترسید از ایشان در توجه

بجانب

بجانب کعبه وَاخْشَوْنِي و بترسید از من بمخالفت فرمان من وَلِأُتِمَّ معطوفست
بر لئلا یکون یعنی روی بکعبه آرید تا کسی را بر شما حجتی نباشد و دیگر تا تمام
کنم بفضل و کرم خود نِعْمَتِي نعمت خود را که اختصاص است بملت
حنیفه عَلَيْكُمْ بر شما وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ● مگر شما راه یابید بشرایع
و احکام دین و گفته اند نعمت بر شما تمام کنم در آخرت كَمَا أَرْسَلْنَا چنانچه در
دینی بار منت رسول کردیم و فرستادیم فِيكُمْ در میان شما رَسُولًا مِنْكُمْ
فرستاده هم از شما يَتْلُو عَلَيْكُمْ میخواند بر شما آيَاتِنَا آیتهای ما که قرآنست
وَيُزَكِّيكُمْ و پاک میکرداند شما را از شرک یا برای شما استغفار میکند تا
شما از گناه پاک شوید وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ و می آموزد شما را کتاب قرآن وَالْحِكْمَةَ
و حلال و حرام آن وَيُعَلِّمُكُمْ و تعلیم میدهد شما را مَا لَمْ تَكُونُوا آنچه نیستید
شما که بخود تَعْلَمُونَ ● بدانید آن فَاذْكُرُونِي پس مرا یاد کنید بطاعت
أَذْكُرْكُمْ [illegible] بمغفرت ابن عیینه رحمه الله گفته که در اخبار بما
رسیده است که حق سبحانه و تعالی فرمود که بندگان خود را چیزی داده ام
که اگر جبرئیل و میکائیل را دادمی هر آینه نعمتی بزرگ بر ایشان تمام کردمی و آن اینست
که گفته ام فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ در جواهر التفسیر قریب بصد وجه درین آیت
مذکور شده و چون درین ترجمه بساط اطناب مطوی است بیک دو نکته
از سخن محققان اختصار میکند در کشف الاسرار آورده که رب العالمین
گفت لایزال العبد یذکرنی و اذکره حتی عشقنی و عشقته دوم ذکر کمال محبت که
آن را عشق خوانند و مراد ازین ذکر نه ذکر زبانست [illegible] که زبانست ذکر دل
و جانست در نهایت حال از سلطان العارفین قدس سره مذکورست که

چرا از شما ذکر نهایت کمتر میشنوید فرمود که زبان بیگانه است در میان
نکنجد واسطی رحمه الله فرموده که حقیقت ذکر نسیان ذکرست وقیام بمذکور
و در این باب فرزند اعز صفی الدین علی اراد عیشه الله جز یاد تو ام از دل ناشاد
برفت و از سینه هوای گل و شمشاد برفت مستغرق ذکر تو چنانم که ز دل
در ذکر تو ای کن تو ام از یاد برفت واشکروا لی وسپاس داری کنید نعمتهای مرا
ولا تکفرون ● وناسپاسی مکنید یا ایها الذین آمنوا ای گرویدگان
استعینوا یاری جویید بقیام بحقوق الهی بالصبر بشکیبایی که کلید در نجاتست
والصلوة و بنماز که مجمع العبادات است ان الله بدرستی که خدای مع الصابرین
با صابرانست بحفظ و حمایت و نصرت و رعایت ولا تقولوا و مگویید
لمن یقتل مرانکس را که کشته شود فی سبیل الله در راه خدای یعنی در جهاد
اموات که ایشان مردگانند صحابه بعد از حرب بدر ذکر شهدا میکردند و
بعضی بر سبیل تحسر میگفتند که بیچاره فلان در روز بدر جان شیرین بباد
و از نعمت حیات و لذت نعیم دنیا محروم شد حق سبحانه و تعالی فرمود که
ایشانرا مرده مخوانید بل احیاء بلکه ایشان زندگانند در حضرت ما ولکن لا
تشعرون ● ولکن شما نمیدانید کیفیت آن حیات را زیرا که ادراک آن
بعقل متصور نیست ولنبلونکم و هر آینه می آزماییم شما را یعنی با شما
معامله آزمایندگان میکنیم و اگرنه بر علم ما پوشیده نیست و آن آزمایش
بچه چیز است بشیء بچیزی اندک من الخوف از بیم دشمن در غزا والجوع و
گرسنگی بقحط و تنگی ونقص من الاموال و نقصان ببعضی مالها که بتاراج حادثات
رود والانفس و نقصان در نفسها به بیماری و ضعف و شیب والثمرات

ونقصان

و نقصان میوهها بآفات سماوی و ارضی از درختان که میوه باغ دارند وبشر
الصابرین ● و بشارت ده صبر کنندگانرا بمبرات که مکرمت است الذین
آنانکه اذا اصابتهم چون ایشانرا مصیبة دشواری و زحمتی و گفته اند
که هر حادثه مکروهه که به بنده رسد مصیبت است و آن صابران در وقت
وقوع مصیبت قالوا گویند انا لله ما از آن خداییم اقراریست بانقیاد حکم
قضا و اتصافست بتسلیم و رضا وانا الیه راجعون ● و ما بسوی حق باز
گردندگانیم اعترافست ببعث و نشر اولئک آن گروه که در مصایب
رجوع بکلمه استرجاع نمایند علیهم بر ایشانست صلوات من ربهم
از پروردگار ایشان ورحمة و رحمت و گفته اند بهشت جاوید رحمت
گفته است انجا که واما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله واولئک و آن
کسان هم ایشانند ایشان المهتدون ● راه یافتگان برضا و تسلیم یا
بکلمه استرجاع که موجب ثواب عظیم است سعید بن جبیر رحمة الله فرموده
که کلمه استرجاع را از جمیع امم بدین امت مرحومه عطا فرمودند و بس
و اگر نه بایستی که یعقوب علیه السلام وقت فقدان یوسف علیه السلام بجای
انا لله یا اسفی گفتی و فاروق رضی الله عنه چون این آیت خواندی گفتی نعم العدلان
یعنی صلوات و رحمت نیک دو همتاکند و نعم العلاوة یعنی اهتدا خوش
سرباریست ان الصفا والمروة بدرستی که صفا و مروه و آن دو کوه اند که
طواف بدیشان من شعائر الله از نشانهای حج خانه خداست فمن حج البیت
پس هر که قصد خانه کند باعمال مخصوصه حج بحالت احرام او اعتمر
یا متوجه زیارت کعبه شود بعملهای مخصوصه بعمره فلا جناح علیه برهیچ

گناهی نیست أَنْ يَطَّوَّفَ درانکه طواف کند بِهِمَا بایشان وسعی کند درمیان ایشان
چون کفار در جاهلیت طواف دو کوه میکردند اهل اسلام را ازان شعار
عار می آمد حق تعالی فرمود که طواف این دو کوه در حج وعمره بجای باید آورد بی
دغدغه که از شعایرست وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا وهرکه بطوع ورغبت عمل نیکو
بجای آرد از زیادتی طواف یا حج وعمره بر سبیل تبرع فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ پس خدای جزا
دهنده شکر گویندکانست عَلِيمٌ ● دانا باعمال بندکان إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنان
از علماء یهود که بحقد وحسد يَكْتُمُونَ میپوشند مَا أَنْزَلْنَا آنچه فرو
فرستادیم ما مِنَ الْبَيِّنَاتِ از سخنان روشن در توریة چون حکم رجم وَالْهُدَىٰ
وراه نمونی بنعت وصفت مصطفی صلی الله علیه وسلم مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ از پس انکه را
بیان کردیم آن هدی را لِلنَّاسِ برای بنی اسرائیل فِي الْكِتَابِ در توریة یعنی ما آشکارا
ساختیم وایشان مخفی کردانیدند أُولَٰئِكَ آن کروه که پوشندکان حق اند يَلْعَنُهُمُ
اللَّهُ میراند ایشانرا خدای واز رحمت خود دور میکند وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ ●
ولعنت میکنند بریشان لعنت کنندکان یعنی ملائکه یا همه آفریدکان مکر جن
وانس یا تمام مسلمانان ولعن لاعنان سوال لعنتست از حق برین وجه که اللهم العنهم
وهمه این طایفه سزاوار لعن اند إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مکر آنانکه باز کردیدند از شرک
بایمان یا توبه کردند از کتمان نعت نبوی صلی الله علیه وسلم وَأَصْلَحُوا وبصلاح
آوردند کارهای تباه شده را وَبَيَّنُوا وباز کردند از صفات حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم آنچه پنهان میداشتند فَأُولَٰئِكَ پس ایشان اند که بسبب توبه
واصلاح أَتُوبُ عَلَيْهِمْ باز کردم بدیشان برحمت وَأَنَا التَّوَّابُ ومنم قبول کننده
توبه کنندکان الرَّحِيمُ ● مهربان که تعجیل نکنم در عقوبت ایشان إِنَّ

الذين كفروا

الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه کافر شدند از یهود بانکار نبوت محمد صلی الله علیه
وسلم وَمَاتُوا ومردند وَهُمْ كُفَّارٌ وحال آنکه ایشان کافرانند وکاتمان حق
أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ آن کروه آنها اند که بریشانست لَعْنَةُ اللَّهِ لعنت خدای بعد از مرک
ایشان وَالْمَلَائِكَةِ ولعنت فرشتکان وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ● ولعنت همه مردمان
مراد از ناس مومنانند که انتفاع ایشان بانسانیت ثابتست خَالِدِينَ فِيهَا واین
ملاعین جاوداناند در لعنت یا در آتش دوزخ لَا يُخَفَّفُ سبک کرده نشود
عَنْهُمُ الْعَذَابُ از ایشان عذاب وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ● ونباشند ایشان که مهلت داده
شوند یا منظور نظر الهی کردند وَإِلَٰهُكُمْ وخدای شما إِلَٰهٌ وَاحِدٌ معبودیست یکتا
لَا إِلَٰهَ نیست هیچ معبودی مستحق عبادت إِلَّا هُوَ مکر او که احدست در ذات
وواحدست در صفات الرَّحْمَٰنُ بخشاینده است در تربیت اشباح الرَّحِيمُ
مهربانست بر تقویت ارواح إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ بدرستی که در آفریدن آسمانها
که خیمه ایست بی ستون برافراشته وبی علاقه در هوا معلق بداشته وَالْأَرْضِ
ودر آفرینش زمین که بساطیست مبسوط ومهادی مضبوط وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
وازپی در آمدن شب وروز مر یکدیکر را بر سبیل تعاقب یا اختلاف ایشان
در طول وقصر وسواد وبیاض وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي ودیکر در کشتی آنکه میرود
فِي الْبَحْرِ در دریا بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ بآنچه نفع رساند بمردمان از تجارات ومکاسب وَمَا
أَنْزَلَ اللَّهُ ودر آنچه فرو فرستاد خدای مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر مِنْ مَاءٍ از آب
باران فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ پس زنده ساخت وتازه کردانید زمین را بآن آب
بَعْدَ مَوْتِهَا از پس مردکی وپژمردکی او وَبَثَّ فِيهَا وپراکنده کرد در زمین مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ
از هر جنبنده چون بهایم وسباع وحوش وغیر آن وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ ودر کردانیدن

بادها از هر ابو فرو داشته و رام شده مر خدای را والسحاب المسخر بین السماء والارض یعنی میان آسمان
و زمین تا بهر طرف که حکم شود برود لآیات هر آینه علامات است یعنی در زیر
که کفیم نشانها است از صنایع حکمت و بدایع فطرت لقوم یعقلون ◯ مر کروهی را
که خرد دارند و نظر تامل در موجودات کمارند کفار قریش میکفتند ما
سیصد و شصت بت داریم و مبین سیر و از همه در کار یک شهر ما نیتوانستند
ساخت و محمد صلی الله علیه و سلم میکوید که من یک خدای دارم و کار همه
عالمیان میسازد اکر بدین سخن حجتی بیارد و آیتی علامتی بما بنماید ما براستی او قرار
کنیم این آیت نازل شد مشتمل بر هشت نشانه از آیات قدرت الهی جل و علا و در
خبر آمده که وای بر آنکس که این آیت بخواند و در وی تفکر نکند ومن الناس
من یتخذ و از مردمان کس هست که فرا میکیرد من دون الله فرود خدای اندادا همتایان
و شریکان یعنی بتان یحبونهم دوست میدارند ایشان را کحب الله چنانچه خدای را
دوست می باید داشت والذین آمنوا و آنان که ایمان آورده اند اشد حبا لله
ایشان قوی تر و ثابت ترند در محبت مر خدای را بجهت آنکه مشرک می بینند و دوست
میدارد و مؤمن نادیده دوست کرفته و امید دیدن عمر میکذارد و دیکر محبت
کفار محبتیست فانی نفسانی و دوستی مؤمنان محبت باقی ربانی و حقیقت در معنی
اَشَدُّ حُبًّا آنست که اول خدای ایشان را دوست داشته که یُحِبُّهُم تا ایشان او را
دوست کرفته اند که یُحِبُّونَه پس دوستی ایشان مر خدای را بدوستی خدای است
مر ایشان را پیر طریقت فرموده که اکر تخم یحبهم نکشتی نهال یحبونه نرستی مصراع
میل از طرف یار پدید آمد آغاز ولو یری الذین ظلموا و چون به بینند و بدانند
آنها که ظلم کردند باتخاذ انداد اذ یرون العذاب بوقتی که به معاینه عذاب

دوزخ

دوزخ را به بینید ان القوة لله جمیعا آنکه قدرت و قوت همه مر خدای راست
وان الله و آن نیز بدانند که خدای شدید العذاب ◯ سخت عذابست بر ایشان
هر آینه بدانند مضرت اتخاذ انداد و زیان انحراف از عبادت رب العباد
اذ تبرأ آن هنکام که بیزاری کنند الذین اتبعوا آنانکه جمعی پیروی ایشان
کرده اند من الذین اتبعوا از همان جمع که متابعت ایشان نموده اند یعنی
پیشوایان عرصه شرک از ضعفا و سفله که امروز متابع ایشان اند بیزار شوند
ورأوا العذاب و به بینند عذاب را هم تابعان و هم متبوعان وتقطعت و بریده
شود بهم الاسباب از ایشان سببها و رابطها که در دنیا داشتند از عهود
و مواثیق و خویشی و دوستی و صحبت وقال الذین اتبعوا و کویند آنها که متابعت
کرده بودند یعنی اتباع چون بیزاری متبوعان از خود مشاهده کنند کویند
لو ان لنا کرة کاشکی ما را ایشان را باز کشتی باشد بدنیا فنتبرأ منهم تا ما نیز بیزاری
کنیم آنجا از ایشان کما تبرءوا منا همچنانچه ایشان بیزار کشتند از ما اینجا
کذلک همچنانچه در این روز نمود عذاب را بدیشان یریهم الله بنماید خدای
کافران را اعمالهم کردارهای ایشان حسرات علیهم حسرتها و پشیمانیها
بر ایشان یعنی اعمالی که بزعم ایشان حسنه بوده چون حج و عمره و ضیافات و
ختان همه را حبطه سازند و سبب حسرت ایشان کردد یا اعمال سیئه که
مباشر آن شده اند از قتل و غارت و دفن بنات موجب مزید حسرت کردد وما هم
و نیستند تابعان و متبوعان بخارجین بیرون آینده کان من النار از آتش یعنی
جاوید در دوزخ باشند یا ایها الناس ای مردمان کلوا بخورید مما فی الارض
از آنچه در زمین است حلالا طیبا پاک و پاکیزه یعنی روا و بی شبهه ولا تتبعوا

وپیروی مکنید [illegible] کامهای [illegible] یعنی در [illegible]
[illegible] چیزها را بوسوسه شیطان حلال و حرام میک[illegible]
[illegible]

[illegible]

که سوء و فحش [illegible]
آدمیان را بدان ام[illegible]
افترا کنید عَلَى اللهِ [illegible] يَعْلَمُونَ
آنچه نمیدانید حقیقت آن [illegible] را که در باب
حلال و حرام اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللهُ پیروی [illegible] فرستاد یعنی قرآن و بحلال
وحرام او بگروید قَالُوا گویند بقرآن نمیگرویم بَلْ نَتَّبِعُ بلکه پیروی میکنیم
مَا أَلْفَيْنَا آنچه یافته ایم عَلَيْهِ بر آنچیز آبَاءَنَا پدران خود را این سخن [illegible] د الدار
کفتند أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ آیا متابعت پدران میکنند واگرچه بود پدران ایشان
لَا يَعْقِلُونَ که فهم نمیکردند [illegible] چیزی را از امور دین
وراه راست نیافته بودند وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا ومثل پند دهنده کا[illegible]
الَّذِي يَنْعِقُ چون صفت کسی است که بانگ میزند بِمَا لَا يَسْمَعُ بجانوری که نشنو[illegible]

عشر

[illegible] بانگ [illegible] خواندن و آوازی و هیچ از آن فهم نمیکنند یعنی کافران
[illegible] کنند و پند گوینده خود را جز آوازی نمیشنوند و حقیقت سخن او را
در [illegible] کلام حق [illegible] که کنگ اند [illegible]
کور اند [illegible] پس ایشان [illegible]
آن [illegible] پیغمبر صلی الله علیه وسلم با ایشان گوید [illegible] گروید کا
[illegible] یعنی حلال است آنچه [illegible]
[illegible] اگر
هستید [illegible] خاص [illegible]
[illegible]
[illegible] و آن
چیزیست که ذبح [illegible] و خون روان و [illegible] و گوشت
خوک را و همه [illegible] وَمَا أُهِلَّ بِهِ و حرام کرد
آنچه آواز [illegible] برای غیر خدای یعنی بنام بتان یا
باسم پیغمبران بکشند فَمَنِ اضْطُرَّ پس هرکه درماند و بیچاره گردد با کراه
یا بگرسنگی بر وجهی که خوف تلف نفس باشد غَيْرَ بَاغٍ در حالتی که ستمکار نبود بقطع
[illegible] خروج بر امام یا طالب معصیت نباشد وَلَا عَادٍ و نه تجاوز کنند از حد
شرع یا شمشیر کشنده بر امت فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ بر او هیچ گناهی نیست در تناول آن
بدرستی که خدای آمرزگار است مر کسی را که عند الضرورة از این
[illegible] بخورد رَحِيمٌ مهربانست به بندگان برخصت دادن ایشان در
خوردن [illegible] اللهُ [illegible] بدرستی که آنان از علمای یهود که

میپوشند بجهت اخذ رشوت [illegible] آنچه فرو فرستاد خدای
از توریة و احکام آن [illegible] و محمد یعنی بدل میکنند [illegible] بدان
ثمنان [illegible] بهای اندک [illegible] آن گروه [illegible] نمیخورند در قیامت
[illegible] در شکمهای خود [illegible] مگر آتش ذکر شکم تاکید [illegible]
نخوردن زیرا که اکل در غیر [illegible] مستعمل باشد چنانچه کوید [illegible]
[illegible] ده است و [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کیهم و پاک نکردانند [illegible]
نشود وَلَهُمْ عَذَابٌ [illegible]
گروه آنان اند که [illegible] را که
[illegible] کراهیست بِالْهُدَىٰ [illegible] عذاب
بِالْمَغْفِرَةِ و بخریدند عذاب جاودانی با مرزش [illegible] واین
أَصْبَرَهُمْ چه چیز ایشانرا شکیبا کردانید یا چه شکیبا اند ایشان عَلَى النَّارِ
بر آتش و چنان آتشی که ابد الابدین دراز باید بود ذَٰلِكَ این عذاب مر ایشانرا بِأَنَّ اللَّهَ
بسبب آنست که خدای نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فرو فرستاد توریة را براستی
وایشان حکم آنرا پوشیدند و در کتمان نعت محمد صلی الله علیه وسلم کوشیدند
یا قرآن را فرستاد وایشان متابعت ننمودند و در مخالفت افزودند وَإِنَّ الَّذِينَ
و بدرستی که آنانکه اخْتَلَفُوا اختلاف کردند فِي الْكِتَابِ در توریة یا قرآن

واکر لام جنس کیرند جهت کتابها منزله و اختلاف آن باشد که بعضی ایمان
آورند و بعضی کافر شدند پس از اهل اختلاف [illegible] در خلاف
و عناد دور از توفاق [illegible] در ضلالت [illegible] اهل کتاب بعد از نزول این
آیت که گفته‌اند ما در شقاق و ضلال نیستیم بلکه بخدای ایمان داریم و نماز میکذاریم
و این [illegible] تنها [illegible] سبحانه و تعالی فرو فرستاد [illegible] نیست نیکوئی
[illegible] خبر [illegible] از اقصار باید کرد [illegible] آنکه
[illegible] بسوی مشرق چون نصاری
[illegible] و بطرف مغرب چون یهود [illegible] نیکوئی یعنی صاحب نیکوئی
[illegible] کفر [illegible] چون یهود و
نصاری [illegible] بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و بکرو
بروز قیامت و منازل [illegible] و ترسایان که دخول
بهشت [illegible] میدهند [illegible] فرشتگان و همه
دوست دارند [illegible] وَالْكِتَابِ و ایمان آرد
بهمه کتابها [illegible] اختلاف میکنند وَالنَّبِيِّينَ
و دیگر [illegible] پیغمبران نه چون اهل کتابین که ببعضی ایمان می آرند و
آتَى الْمَالَ و بدهد مال خود را عَلَىٰ حُبِّهِ بر دوستی حق تعالی یا بر دوستی مال
یعنی با وجود آنکه دوست میدارد از سر آن میکند و در راه خدای میدهد
ذَوِي الْقُرْبَىٰ خویشان درویش را وَالْيَتَامَىٰ و بی پدرانرا که خردسال باشند وَالْمَسَاكِينَ
و محتاجانرا که سوال نکنند وَابْنَ السَّبِيلِ و راه گذریانرا که هیچ در دست
ندارند یا مهمانانرا وَالسَّائِلِينَ و درویشان خواهنده را وَفِي الرِّقَابِ و در بهای

بندکان مکاتب که بنجم کتابت معونت طلبند یا بندکان بخرد و آزاد کنند
[illegible] وبکی نارد فیاز قسم فرموده را [illegible] میدهد بزکوة مترتب
آنکه قبل ازین در ابتداء سالهٔ مذکور شده بیان نوافل صدقات بود [illegible]
وصالحین آنها اندکه [illegible] کتب کار [illegible] بعهد خود [illegible]
جون عهد کنند وابن عهد [illegible] باخلق [illegible] [illegible]
برمداحست جهة اظهار [illegible] بر یا وصفا [illegible]
بعهد شکیبا اند [illegible] رفقه و فاقه [illegible] و بیماری [illegible]
ودر هنکام [illegible] جهاد و مقاتله با اهل کفر [illegible] آن کروه
موصوف بدین [illegible] الله نه [illegible] که در دین [illegible]
اتباع حق [illegible] آن طایفه [illegible]
ناشایستها محقق [illegible] اند کالات انسانیه [illegible]
سه جیزست صحت اعتقاد و حسن معاشرت و تهذیب [illegible]
تصدیق حق سبحانه و سایر [illegible] و حسن معاشرت مواسا کردن بمال
با ارباب استحقاق و تهذیب نفس اقامت صلوة و زکوة و وفاء [illegible] مجموع [illegible]
آیت مذکورست پس این آیت جامع کمالات انسانی باشد و در [illegible] ابو میسره
رحمة الله علیه نقل میکنند که من عمل بهذه الآیة فقد استکمل الایمان یا ایها
الذین آمنوا ای مؤمنان وکرویدکان کتب فرض کرده شد علیکم القصاص
برشما مماثله و مساوات نه تعدی و ستم فی القتلی در کشتکان یعنی بسبب
ایشان وقتی که قتل بعمد بود قبل الاسلام جون میان دو قبیله حرب افتادی
آن قبیله که عالی نسب بودندی از قبیله [illegible] آزاد

زنی مردی بکشتندی بعد از هجرت این صورت بعرض آنحضرت صلی الله علیه
وسلم رسید و حکم ربانی نازل شد که در قتل قصاص باید یعنی مساوات
[illegible] آزاد را بآزادی [illegible] وبنده به بنده امام شافعی و امام
مالک رحمهما الله آزاد را برای بنده نکشند نظر بمفهوم آیة و نزد امام
اعظم رحمة الله حکم این آیت بآیة النفس بالنفس منسوخست پس تفاضل را
در نفوس اعتبار نکنند [illegible] و نفی برنی امام شافعی و امام مالک
رحمهما الله بنا بر اجماع [illegible] روا ندارند و امام اعظم رحمة الله علیه
بحدیث المسلمون تتکافؤ دماؤهم تمسک نموده حکم [illegible]
پس هر که عفو کنند وی را که قاتلست [illegible] از قصاص برادر او که مقتولست
[illegible] اجیر [illegible] یا آنکه عفو بعضی از اولیا یا عفو بعضی از آن خون
مسقط قصاص [illegible] پس بر قاتلست بعد از عفو ازپی رفتن بالمعروف
به نیکوئی و [illegible] عفو [illegible] در دادن دیت [illegible] واکراه در وجه دیت
الیه بوارث مقتول [illegible] بوی و نیکوئی نه مطل و بدخوئی ذلک این عفو
از قصاص و طلب دیت تخفیف سبکسار بیست مر شما را من ربکم از پروردکار
شما و رحمة و مهربانی و بخشایش از و در تسهیل امر و تحصیل نفع فمن اعتدی پس هر که
از حد در کذرد بعد ذلک بعد از آنکه عفو کرده باشد و دیة ستانده
یعنی قاتل را بکشد یا غیر قاتل را بقصاص بقتل رساند یا قاتل ستم کند و بعد از
یکی را کشته و دیت داده دیکری را بکشد فله پس مر او راست در آخرت
عذاب الیم عذابی دردناک ولکم و مر شما راست فی القصاص در حکم
قصاص [illegible] تفاوز ندکی یعنی جون کسی قصد قتل کسی کند و بخوف قصاص

ازو باز ایستد آن شخص از کشتن سالم ماند و او از قصاص ایمن شود پس حکم
قصاص سبب بقای شماست [illegible] الالباب ای خداوندان عقل [illegible]
تا باشد که پرهیز کنید از خون ناحق [illegible] علیکم نوشته شد بر شما یعنی فرض
کرده شد [illegible] چون حاضر شود [illegible] یکی را از شما [illegible] اسباب و علامات
مرگ از مرض و غیر آن [illegible] اگر بگذارد مالی [illegible] الوصیة
وصیت کردن [illegible] برای پدر و مادر [illegible] و برای خویشان [illegible] بالمعروف
[illegible] نوشته شد این وصیت نوشتنی بحق و راستی [illegible] المتقین پرهیز
[illegible] کاران از حرمان والدین و اقربا [illegible] اهلیت [illegible]
[illegible] دین و خویشان [illegible] ایشان [illegible] کرد [illegible]
[illegible] این جمع [illegible] آیة [illegible] مواریث منسوخ شد و هم
بر میراث قرار یافت [illegible] فریضت و آن [illegible] در بارهٔ درویشان
باید و نشاید که [illegible] فمن بدله [illegible] که تبدیل کند او وصیت را
یا قول موصی را بعدما سمعه بعد از آنکه شنوده باشد فانما اثمه پس جز نیست
که گناه تبدیل باشد علی الذین یبدلونه بر آنانکه تبدیل ایصا میکنند
و ذمهٔ موصی از آن بری باشد ان الله سمیع بدرستی که خدای شنواست هم کلام موصی را
و هم قول مبدل را علیم ◉ داناست به نیت موصی و تبدیل وصی فمن خاف پس
هر که بداند و در یابد خواه وارث و خواه وصی یا امام و قاضی من موص از وصیت
کننده جنفا میل از حق بسهو یا عدول از ذوی القربی او اثما یا بزه کاری بعهد یا وصیت
بزیادت از ثلث فاصلح پس اصلاح کند بینهم میان موصی لهم و میانه ورثه
یا در حالت حیاة موصی کسی [illegible] نت که در وصیت مخالفت شرع میکند نگذارد

ومیان

ومیان موصی و موصی له اصلاح نماید
[illegible] بدرستی که خدای آمرزگارست موصو
مهربانست بر وصی که از مضمون وصیت در گذرانیده
ای آن گروه که گرویده اید [illegible] فرض کرده شد [illegible] بر شما ر
[illegible] همچنانچه نوشته شده بود [illegible] بر آنانکه پیش از شما
بودند چون صوم عبادتیست شاقه پس جهت تا نیس خاطر ها بدان میگوید
که [illegible] ◉ عبادت خاص بشما نیست بلکه هیچ امتی از ربقهٔ این طاعت آزاد
نبوده اند و در امثال آمده که البلیة اذا عمت طابت و چون روزه بر شما [illegible]
[illegible] ◉ تا [illegible] که شما پرهیز کنید از معاصی و متقی شوید
[illegible] در صوم که شکننده [illegible] آرزوها [illegible] عرایس آورده که این
ندای اصحاب قلوبست یعنی از حضرت رب الارباب [illegible] خطاب مستطاب میرسد
بطالبان هلال مشاهده [illegible] اقطار سموات [illegible] و به ندایی که مفرح کروبست
میگوید که فرض شد بر شما ای اهل یقین امساك از جمیع مکونات جز الله شما
در طلب مشاهده اید و متوجهان این مطلوب را صوم واجبست از مالوفات
طبیعت همچنانچه نوشته شد بر انبیا و اولیا پیش از شما تا باز رستند از رجس
بشریت و واصل شدند بمقام امن و قربت و عین القضاة قدس سره در تمهیدات
آورده که صوم در شریعت عبارتست از نا خوردن طعام و شراب و در
حقیقت اشارتست بخوردن طعام و شراب اما طعام ابیت عند ربی یطعمنی
و شراب و سقیهم ربهم شرابا طهورا و مقررست که این صوم جز عارفان را دست
ندهد نظم مرد عارف چو یافت لذت قرب نه با کلش کشش بود نه بشرب

...حقیقت مستغرق [illegible]

[illegible] روز [illegible]

شهر رمضان [illegible] روزه در رمضانست [illegible]

[illegible] از شما که [illegible]

روزه [illegible] زیاده [illegible]

[illegible] این [illegible] آن [illegible]

[illegible] از روزهای [illegible]

یعنی يُطِيقُونَهُ [illegible] عادات

آن طَعَامُ مِسْكِينٍ [illegible] بازاء هر روزی نصف صاعی

ازکندم بقول امام اعظم که قریب دو من باشد این حکم در ابتدای اسلام

بوده و بعد از ان منسوخ شده و گفته اند اینجا لا مضمرست و تقدیرش لا یطیقونه

یعنی که نتوانند روزه داشتن چون پیران از کار افتاده فدیه دهند و برین وجه حکم

آیة منسوخ نباشد فَمَنْ تَطَوَّعَ پس هر که زیادت کند بطوع خود خَيْرًا نیکوئی را

یعنی زیاده از مقدار فدیه بدهد یا بیشتر از یک مسکین را اطعام کند یا جمع

کند میان اطعام و صیام فَهُوَ پس آن تطوع خَيْرٌ لَهُ بهترست مر او را بسبب زیادتی

اجر وَأَنْ تَصُومُوا و آنکه روزه دارید مطیقان را میکوید یا رخصت داده کانرا

در افطار خَيْرٌ لَكُمْ بهترست شما را از فدیه إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۝ اگر هستید که بدانید

فضیلت [illegible] را شَهْرُ رَمَضَانَ این روزها که کفتیم ماه رمضانست الَّذِي

أُنْزِلَ [illegible] آن ماهی که فرو فرستاده شد فِيهِ الْقُرْآنُ در وی قرآن یعنی ابتدای نزول

درو بود و با تمام قرآن در ماه رمضان از لوح محفوظ [illegible]

[illegible] آیة و [illegible] بندکان [illegible]

[illegible] بیان [illegible] که [illegible] چون [illegible]

[illegible] واضح است بشما فرستاده شد [illegible] اسباب [illegible]

[illegible] قرآن [illegible] در حالتی که راه نماینده است

[illegible] روشن است [illegible] از حلال و حرام

[illegible] و سایر شرایع دین که [illegible] میان [illegible]

فَمَنْ شَهِدَ پس هر که [illegible] باشد [illegible] از شما [illegible] یعنی مقیم [illegible]

بود در ماه رمضان [illegible] پس باید که روزه

دارد شهر [illegible] یا در سفر باشد و افطار

کند فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ پس بر وی است قضای آن روزه بعدد آن روزها از ایام

دیکر تخییر مقیم که در آیت اول مذکورست بحکم این آیت منسوخ شد يُرِيدُ اللَّهُ

میخواهد خدای بِكُمُ الْيُسْرَ بشما آسانی وَلَا يُرِيدُ و نمیخواهد بِكُمُ الْعُسْرَ

بشما دشواری لاجرم مسافر و مریض را رخصت افطار داد وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ

و میخواهد که تا شما تمام کنید روزهای رمضان را یا ایامی را که در بعد

مرض و سفر افطار کرده اید وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ و تا به بزرکی یاد کنید خدایرا یا تکبیر

کویید در شب عید فطر از وقت رؤیة هلال تا روز و از اول روز تا وقت ادای

نماز عید عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ بر آنکه راه نمود شما را بصوم وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۝

و مکر که شما شکر کویید بر نعمت تیسیر یا ایجاب ثواب روزه و تخصیص مزد او

که الصوم لی و انا اجزی به و از فضایل روزه یکی اینست که ورا از بندکان

با وجود تعبد بدان سلب میکند و خود شرف [illegible] که الصوم لی
و محبت [illegible] خود حاصل [illegible] و اختصاص حید [illegible] که قالنا اجزی به
[illegible] بشارت ده است [illegible] حرف انا اجزی به اینست
و چون پرسند [illegible] بندگان [illegible] از منفعت من یا معنی [illegible]
ایشان در وقت دعا [illegible] من قریبم [illegible] بعلم و اجابت صحابه پرسیدند
که خدای [illegible] گویند اعرابی استفسار کرد [illegible]
[illegible] نزدیکست [illegible]
أُجِيبُ اجابت میکنم دَعْوَةَ الدَّاعِ [illegible] جون مرا
بخواند و حاجت او روا [illegible] او مخالف قضا نبود
یا خیر بنده در اجابت آن بود فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي باید که بندگان مرا اجابت کنند طلب
وَلْيُؤْمِنُوا بِي و باید که بر ایمان نیز ثابت باشند یا وثوق ایشان باجابت متحقق
باشد لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ۝ تا شاید که براه راست بمانند بعضی بر اند که
مراد ازین عباد و داعی روزه داران اند که دعاء ایشان قرین اجابت است و آنکه
قبل ازین آیت حکم روزهای روزه و بعد ازین حکم شبهای روزه بیان
فرموده مؤکد این قول است و در بدایت حال مسلمانان را در شبهای رمضان
تا ادای نماز خفتن یا خواب کردن زیادت اجازت مفطرات نبود جمعی از
صحابه بواسطهٔ غلبهٔ شهوت صبر نتوانستند کرد و مباشرت را در وقتی
که حرام بود مرتکب گشتند روزی دیگر آن صورت بعرض حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم رسید و آیة آمده که أُحِلَّ لَكُمْ حلال کرده شد
مر شما را لَيْلَةَ الصِّيَامِ [illegible] الرَّفَثُ کنایت از مباشرت است إِلَىٰ نِسَائِكُمْ

بازنان خود [illegible] ایشان [illegible] پوشش اند مر شما را [illegible] و شما
نیز لباسید مر ایشان را کنایت است از اختلاط و التصاق چنانچه لباس را با بدن [illegible]
[illegible] دانست خدای [illegible] از آنکه شما [illegible] باشید [illegible]
خیانت میکنید [illegible] با نفسهای خود و ستم روا داری بر خود بمباشرت [illegible]
وقت آن [illegible] رجوع کرد [illegible] از شما [illegible] داد بارتکاب
مفطرات [illegible] و عفو [illegible]
پس اکنون [illegible] البیان [illegible]
بجویید مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ آنچه نوشته است خدای برای شما در لوح [illegible] یعنی
فرزند مراد داشت که [illegible] که طلب بقای نسل باشد
نه مجرد التذاذ بشهوت وَكُلُوا و بخورید وَاشْرَبُوا و بیاشامید در شبهای صوم حَتَّىٰ
يَتَبَيَّنَ تا وقتی که روشن شود لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مر شما را رشتهٔ سفید که
کنایت از روشنی روزست مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ از رشتهٔ سیاه که اشارت بتاریکی
شبست و در صحیحین آمده که بعضی صحابه رشتهٔ سفید و رشتهٔ سیاه بر پای بسته
بمفطرات اشتغال نمودندی تا وقتی که میان بیاض و سواد فرق پدید آمدی تا
آنگاه که مِنَ الْفَجْرِ که بیان خیط ابیض است نازل شد دانستند که مراد ظهور
نور صبح است ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ پس با تمام رسانید روزه را إِلَى اللَّيْلِ تا شب وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ
و مباشرت مکنید زنان را وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ و حال آنکه شما مقیمان باشید فِي
الْمَسَاجِدِ در مسجدها مراد اهل اعتکاف اند که از صورت مباشرت ممنوع گشته اند
و امام مالک رحمة الله همه تلذذات را بر معتکف حرام میدانند و نزد محققان
اعتکاف نگاه داشتن نفس است در دایرهٔ اوامر و نواهی شیخ ابو بکر واسطی رحمه الله

فرموده که اعتکاف حبس نفس و حفظ جوارح او و مراعات وقت است چون
این سه شرط بجای آری هرجا خواهی معتکف توانی بود عزیزی بدیری در آمد
و خادم را گفت مرا بقعه پاک نشان ده تا نماز گزارم گفت دل اخود را
از ما سوا پاک کن و هرجا خواهی نماز گذار ~~بیت~~ از آن محراب ابرو رو مگردان
اگر در مسجدی و زدر خرابات ~~تلک~~ آنچه گفته شد در باب روزه و متعلقات
آن ~~حدود الله~~ اندازهاست که خدای تعالی در دین مقرر فرموده ~~فلا تقربوها~~
پس بدان نزدیک مشوید مبالغه است ... تجاوز از آنچه وقتی که قرب
بدان واقع شود تجاوز از آن محذور چگونه صورت بندد ~~كذلك~~ همچنانچه تبیین
این احکام فرمود ~~يبين الله~~ بیان میکند خدای ~~آياته~~ نشانهای خود را از امر و
نهی و وعد و وعید ~~للناس~~ برای عامه مردمان ~~لعلهم يتقون~~ ○ شاید که بپرهیزند
و از حدود در نگذرند ~~ولا تأكلوا~~ و مخورید ~~أموالكم~~ مالهای که واقعست
~~بينكم~~ در میان شما یعنی مخورید مال یکدیگر را ~~بالباطل~~ بنا شایست چون دزدی
و قمار و خیانت و غصب و عقود فاسده یا مالهای خود را بنا مشروع صرف
مکنید چون شرب و زنا و انواع فسق ~~وتدلوا~~ عطف بر فعل منهیست یعنی فرو مگذارید
و القا مکنید بهای ~~بها~~ بدان مالها ~~إلى الحكام~~ بسوی حکم کنندگان ستمکار یا
بعضی از آن مالها بحکام مدهید برشوت ~~لتأكلوا~~ تا بخورید بحمایت ایشان ~~فريقا~~
مقداری ~~من أموال الناس~~ از مالهای مردمان ~~بالإثم~~ بظلم و ستم یا بسوگند دروغ
یا بگواه زور ~~وأنتم تعلمون~~ ○ و شما میدانید که ستم میکنید ~~يسألونك~~ سوال
میکنند ترا ای محمد ~~عن الأهلة~~ از ماههای نو معاذ جبل و ثعلبه که از اعیان انصار
بودند رضی الله عنهم حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم پرسیدند که سبب

چیست که جرم ماه گاه باریک مینماید و بمرور ایام نور او تمام میگردد
و دیگر باره روی بتناقص مینهد حق تعالی بعلم ازلی میدانست که ایشان را
حکمت نقصان و کمال ماه دانستن مهم نیست جواب در معرفت فایده آن
فرستاد که ~~قل هي~~ بگو که آن هلالها ~~مواقيت~~ نشانه هنگامها و وقتهاست ~~للناس~~
بر مردمان در مزد مزدوران و عدت زنان و مدت حمل و زمان رضاع و فصال
و آجال دینها و تحقیق شرطها ~~والحج~~ و علامت اوقات برای حج که موسم را بدان
بدانند ~~وليس البر~~ و نیست ... ~~بأن تأتوا البيوت~~ بآنکه در آیید بخانها
~~من ظهورها~~ کان ... در ایام ... حج یا عمره احرام گرفتی بروی حرام
بودی از در خانه در آمدن اگر از اهل مدر بودی از بام در آمدی ... بر دیوار خانه
فرجه ساختی و اهل وبر از پس خیمها در آمدندی و باعتقاد خود این عمل را بری تمام
دانستندی و تارک آنرا فاجر خواندندی و این حکم همه عرب را شامل بود
مگر حمس را و ایشان چند قبیله بودند قریش و خزاعه و بنو عامر و ثقیف و غیر
آن ایشان را بسبب صلابت در دین و آیین خود حمس میگفتند روزی در ایام
احرام حضرت سید انام علیه الصلوة و السلام از دری بیرون آمد و متعاقب او
رفاعه انصاری هم از آن در قدم بیرون نهاد مهاجر و انصار او را بیکبار فاجر
گفتند حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از وی پرسید که این جرأت چرا کردی
گفت من اقتدا بتو نمودم خواجه عالم صلی الله علیه و سلم گفت مرا روا بود از
در بیرون آمدن که من احمسیم یعنی از قریش و تو نیستی گفت ای سید اگر تو احمسیی
من هم احمسیم دین من دین تست و آیین من آیین تو فی الحال آیه آمد که شما این
قاعده را بر نام نهاده اید و این نه برست ~~ولكن البر من اتقى~~ ولکن بر بر کسیست

یا خداوند بر کسیست که از خشم خدای بپرهیزد یا از اعمال زمان جاهلیت
پرهیز کند وأتوا البیوت ودر آیید بخانها در حال احرام وغیره من أبوابها از درهای
آن واتقوا الله وبترسید از خدای وپاس اوامر ونواهی او بدارید لعلکم تفلحون
مگر شما رستکار شوید وقاتلوا وبکشید وکارزار کنید فی سبیل الله در راه
خدای الذین یقاتلونکم آنانرا که با شما کارزار میکنند ولا تعتدوا واز حد در مگذرید
یعنی ابتدا مکنید بقتال ایشان تا اول ایشان آغاز نکنند این حکم بآیت سیف
منسوخست إن الله بدرستیکه خدای لا یحب المعتدین دوست نمیدارد
ستمکارانرا در آن سال حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم با جمعی از صحابه رضی الله
عنهم به نیت عمره بمکه میرفتند سفیهای عرب ومشرکان بی ادب ایشانرا از دخول
مکّه مانع گشتند ودر حدیبیه صلح واقع شده مقرر بر آنکه سال آینده
مؤمنان بمکه آیند ومشرکان سه روز شهر را خالی کنند تا ایشان بفراغ بمراسم
طاعت قیام توانند نمود سال دیگر که به نیت عمرهٔ قضا بیرون میرفتند صحابه
را تأمّلی دست داد که مبادا قریش از سر عهد گذشته طرح جنگ افکنند وامر
قتال در شهر حرام وبلد حرام چگونه بود آیت سابق فرود آمد که اگر جنگ کنند
جنگ کنید ودیگر فرمود واقتلوهم بکشید مقاتلان خود را حیث ثقفتموهم
هر جا یابید ایشانرا در حل وحرم وأخرجوهم وبیرون کنید ایشانرا من حیث
أخرجوکم از آنجا که شما را بیرون کرده اند یعنی مکه والفتنة و شرک آوردن
ایشان أشدّ سختترست در ناپسندیدگی من القتل از کشتن شما ایشانرا در حرم
ولا تقاتلوهم ومقاتله مکنید با کافران عند المسجد الحرام نزدیک مسجد حرام
مراد همه حرم است حتی یقاتلوکم تا وقتی که ایشان کارزار کنند با شما فیه

عشر

در حرم وخود هتک حرمت کنند فإن قاتلوکم پس اگر ایشان ابتدا بقتال شما
کنند فاقتلوهم پس بکشید ایشانرا وباک مدارید که ایشان حرمت حرم
بر طرف نهاده اند وابواب مقاتله گشاده کذلک همچنین است جزاء الکافرین
پاداش کافران ستمکار فإن انتهوا پس اگر باز ایستند از شرک فإن الله غفور
پس خدای آمرزنده است گناهان را که در زمان کفر مرتکب شده اند رحیم
مهربانست که ببرکت اسلام ایشانرا بدار السلام رساند وقاتلوهم وبا مشرکان قتال
کنید حتی لا تکون فتنة تا آن غایت که فتنه نباشد یعنی شرک ویکون الدین و
باشد پرستش وطاعت لله مر خدایرا فإن انتهوا پس اگر مشرکان باز ایستند از کفر
فلا عدوان پس نیست ستمکاری یعنی جزای آن إلا علی الظالمین مگر بر
ستمکاران الشهر الحرام ماه حرام یعنی ذو القعدهٔ این سال که بعمرهٔ قضا میروید
بالشهر الحرام بماه حرام یعنی ذی القعدهٔ ماضی که شما را منع کردند معنی آنست
که اگر جنگ کنند مترسید که ایشان گران ماه حرام شما را از مکه باز
داشتند شما درین ماه حرام اگر قتال کنند بعوض آن دمار از نهاد ایشان بر آرید
والحرمات قصاص وحرمتها را مساوات است یعنی ترک حرمت شما این ماه را
بدلست از ترک حرمت ایشان آن ماه را فمن اعتدی علیکم پس هر که بر شما ظلم
کند بابتداء مقاتله فاعتدوا علیه شما نیز برو ستم کنید این لفظ بر سبیل
مشاکلة است ومراد آنکه جزای ستم او بدو رسانید بمثل ما اعتدی علیکم
بمانند آن چیزی که بر شما ستم کرده است واتقوا الله وبترسید از خدای و
پرهیزکاری کنید واعلموا أن الله وبدانید که خدای مع المتقین با پرهیز
کارانست بنصرت ومعاونت وچون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عزم

عمره قضا کرد جمعی کفتند ما توشه راه نداریم و آنها را که دست رس هست
بما چیزی نمیدهند حکم شد که وَأَنفِقُوا نفقه کنید ای توانکران فِي سَبِيلِ اللَّهِ
در راه خدای که جهاد است وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ و میفکنید بدستهای خود
خود را إِلَى التَّهْلُكَةِ بورطه هلاکت یعنی بخل مکنید که مؤدی بهلاک دل است
البخیل بعید من الله بعید من الجنة قریب الی النار بیت بخل و خست مرد را رسوا کند
بلکه در جاه هلاکش افکند وَأَحْسِنُوا و نیکویی کنید با غازیان إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ دوست دارد نیکوکاران را وَأَتِمُّوا الْحَجَّ
وَالْعُمْرَةَ و تمام کنید حج و عمره را یعنی مناسک و حدود و فرایض و سنن و آداب
بتمامی بجای آرید لِلَّهِ برای خدا نه جون کفار که طواف و تلبیه بنام بتان میکنند
فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ پس اکر بازداشته شوید به بیماری و خوف و کم شدن قوت
و کم کشتن راحله فَمَا اسْتَيْسَرَ پس بر شماست آنچه میسر شود مِنَ الْهَدْيِ
از قربانی و آنرا بمنا باید فرستاد بقول امام اعظم رحمه الله وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ
و متراشید سرهای خود را یعنی از احرام بیرون میایید حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ تا وقتی
که برسد قربانی مَحِلَّهُ بمحل او که مناست فَمَن كَانَ مِنكُم پس هر که باشد
از شما مَّرِيضًا بیمار در وقت احرام أَوْ بِهِ أَذًى یا باشد او را رنجی مِّن رَّأْسِهِ از سر او
جون صداع یا جراحت یا غلبهٔ جنبندکان در وی و بدین سبب ضرورت شود که
سر بتراشد فَفِدْيَةٌ پس بر وست فدا دادن کعب بن عجره را وقتی که محرم بود
خزندکان روی بوی آورده بودند و جون مردم قحط دیده در کاسهٔ سرش
افتاده حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بر آن اطلاع یافته فرمود که
سر بتراش و کوسفندی بکش و درویشان را بخوران کفت یا رسول الله بران

خمس

دست

دست رس ندارم حکم صادر شد که فدا دهد مِّن صِيَامٍ از روزه و بحدیث
مقرر شده که سه روز روزه دارد أَوْ صَدَقَةٍ یا صدقه و آن طعام دادن شش
مسکین باشد هر یك را دو من کندم أَوْ نُسُكٍ یا قربانی و ادنای آن کوسفندیست
فَإِذَا أَمِنتُمْ پس جون ایمن شوید از خوف عدو یا از مرض فَمَن تَمَتَّعَ پس هر که
برخورد بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ یعنی جمع کند میان حج و عمره در سفری واحد بطریق تمتع
بباید دانست که حج و عمره یا بطریق افرادست که اول بحج احرام کیرد و
شرایط آن بجای آرد و جون حج تمام شد از حرم بیرون رفته بعمره احرام
کیرد و اعمال وی بجای آرد و نزد امام شافعی و امام مالك رحمهما الله این
افضلست یا بطریق قران که در احرام کوید لبیك بحج و عمرة معا و بر اعمال
حج اقتصار کند که عمره در و مندرج است جون وضو در غسل و نزد امام
اعظم رحمه الله این قسم فاضلترست یا بوجه تمتع که جون در موسم حج
بمیقات رسد احرام بعمره کیرد و بمکه در آمد از عمره فارغ شود و از احرام
بیرون آید و بمحظورات متمتع کردد آنکه از درون مکه احرام کیرد بحج و امام
احمد رحمه الله این قسم را اختیار فرموده و درین آیت میکوید که هر که متمتع
باشد فَمَا اسْتَيْسَرَ پس بر وست آنچه میسر شود مِنَ الْهَدْيِ از قربانی شکرانه آنرا
که توفیق یافته در جمع میان دو عبادت فَمَن لَّمْ يَجِدْ پس هر که نیابد قربانی
یعنی بران قادر نبود فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ پس حکم روزه داشتن است سه روز
پیوسته یا کسسته فِي الْحَجِّ یعنی در ایام حج وَسَبْعَةٍ و روزه هفت روز
دیکر إِذَا رَجَعْتُمْ جون باز کردید بوطن خود تِلْكَ این ایام یعنی سه و هفت
عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ ده عدد تمام است این قید برای تأکیدست و زیادتی اهتمام

با تمام آن ذٰلِكَ این حکم هدی یا صیام یا تمتع و قران لِمَنْ مر کسی راست که
لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ نباشند اهل او حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ یعنی آفاقی باشند نه مکی چه آفاقیان
در شهر حج بهر دو عبارت متمتع میتوانند شد و اهل حرم در غیر ازمنه حج بعمره
احرام میتوانند گرفت پس [illegible] تمتع و قران نباشد و این قول امام اعظم است
رحمه الله وَاتَّقُوا اللَّهَ بترسید از خدا و بر آنچه در باب حج صادر شده محافظت
نمایید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید آنکه خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ ○ سخت عقوبت
بر کسی که حفظ امر و نهی نکند الْحَجُّ زمان حج أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ ماههای معروف و
مشهورست یعنی شوال و ذوالقعده و نه روز از ذی الحجه و شب نحر تا روز بمذهب
امام شافعی رحمه الله اما امام اعظم رحمه الله روز نحر را نیز در شمار آورد
فَمَنْ فَرَضَ پس هر که فرض کرد اندر خود فِيهِنَّ الْحَجَّ درین ماهها حج را به تلبیه
و سوق هدی بمذهب حنفی و به نیت و احرام بقول شافعی فَلَا رَفَثَ نفی است بمعنی
نهی یعنی باید که از جماع و ملاعبه با نسوان پرهیز کند یا کلام بیهوده
نگوید وَلَا فُسُوقَ و از حد شرع در نگذرد و ارتکاب محظورات نکند وَلَا جِدَالَ
و باید که جدال و جنگ نکند با خادمان و رفیقان و خصومة نورزد
فِي الْحَجِّ در ایام حج قریش با یکدیگر مجادله مینمودند در منا و هر یک میگفتند
حج من تمامتر این حکم فرود آمد که جدال مکنید وَمَا تَفْعَلُوا و آنچه میکنید
مِنْ خَيْرٍ از نیکویی يَعْلَمْهُ اللَّهُ میداند آنرا خدای وَتَزَوَّدُوا و توشه برگیرید
قومی از قافلهٔ یمن بی زاد و راحله قصد حج کردندی و در مکه اظهار احتیاج نموده
از اهل قافله چیزی طلبیدندی حق تعالی فرمود که توشه بردارید تا بر دل
مردم گران نباشید فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى پس بهترین توشها پرهیز کردنست

ازطمع

از طمع و ترک تشویش دادن مردم و سوال ناکردن از ایشان و نزد عارفان درین
آیت اشارتی بتزود سفر آخرت هست و بهترین زادی دران راه پرهیزکاریست
امام قشیری رحمه الله فرموده که تقوی عوام دور شدنست به تبری از لوث
گناه و تقوی خاص اجتنابست بسر از مشاهدهٔ ما سوی الله و حقیقت آنست که بی توشه
در ره راه عشق سر نتوان برد و بی زاد شوق مرحله محبت طی نتوان کرد بیت زاد راه
عاشقان زر درد دست و روی زرد و آه راه ازین گونه است بسم الله که دارد عزم راه
وَاتَّقُونِ و بترسید از من يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ○ ای خداوندان عقل لَيْسَ عَلَيْكُمْ
نیست بر شما جُنَاحٌ گناهی أَنْ تَبْتَغُوا در آنکه طلب کنید در موسم حج فَضْلًا
روزی مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار خود بواسطهٔ تجارات جمعی از عرب تاجران که
بحج آمدندی میگفتند داج لا حاج این آینده ایست بی حاصل حق سبحانه فرمود
که سودا و معامله ایشان از فیض حج بی بهره نمیسازد بشرط آنکه مقصد
اصلی و مقصود کلی حج باشد فَإِذَا أَفَضْتُمْ پس چون برگردید مِنْ عَرَفَاتٍ از موضعی
که آنرا عرفات گویند بجهت آنکه آدم و حوا آنجا بحال هم عارف شدند فَاذْكُرُوا اللَّهَ
پس خدایرا یاد کنید بتهلیل و تلبیه عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ نزدیک مشعر الحرام و آن
موضعیست معین وَاذْكُرُوهُ و یاد کنید او را درین مکان یاد کردنی نیکو كَمَا
هَدَاكُمْ همچنانکه شما را راه نمود بمناسک حج وَإِنْ كُنْتُمْ و بدرستی که بودید شما
مِنْ قَبْلِهِ پیش از هدایت حق یا قبل از بعثت هادی مطلق که محمدست صلی الله
علیه و سلم لَمِنَ الضَّالِّينَ ○ از جملهٔ راه نایافتگان ثُمَّ أَفِيضُوا پس باز گردید
خطاب با قریش و خلفاء ایشانست که همه عرب را وقوف بعرفات بودی
و ایشان در مزدلفه واقف شدندی و بدین صورت ترفع کردندی بر خلق و ننگ

داشتندی از مساوات موقف و در افاضه نیز براهی دیگر باز گشتندی خوی سبحانه
فرموده که باز گردید من حیث افاض الناس از انجا که باز میگردند همه مردمان
واستغفروا الله وطلب آمرزش کنید از خدای ان الله غفور بتحقیق که خدای
آمرزنده است گناهان گذشته مستغفران الرحیم ● مهربانست بر آنکه حج گذارد
فاذا قضیتم و چون بگذارید و بجای آورید مناسککم کارهای حج و لوازم
آنرا فاذکروا الله پس یاد کنید و ثنا گویید خدای را کذکرکم همچون یاد کردن شما اباءکم
پدران خود را رسم جاهلیة آن بود که اشراف عرب بعد از فراغ مناسک
در پیش حرم یا ما بین مسجد منا و جبل الرحمة بایستادندی و برفعت نسب و شهرت
حسب آبا و اجداد مفاخرت کردندی حکم شد که چنانچه پدران یاد میکنید
خدایرا ذکر کنید او اشد ذکرا بلکه فراوان تر و به بزرگتر از ان زیرا که او پدران
شما را بدان مناقب و مراتب اختصاص داده بود فمن الناس پس از مردمان من یقول
کس هست که میگوید ربنا ای پروردگار ما آتنا بده ما را فی الدنیا در دنیا فلان
چیز و فلان چیز یعنی متاع محقر دنیوی میطلبد وماله و نیست خواهنده دنیی را
فی الاخرة دران سرای من خلاق نصیبی و بهرهٔ اگر داعی کافرست از نعمت آن سرای
بی نصیب افتاده و اگر مومنست چون دیگر مومنان بهره ندارد ومنهم
من یقول و از مردمان کس باشد که گوید ربنا آتنا ای پروردگار ما عطا کن ما را فی
الدنیا حسنة درین سرای نیکویی یعنی توفیق طاعت وفی الاخرة حسنة و دران
سرای نیکویی تحقیق امنیة وگفته اند حسنهٔ این جهان قناعتست و از ان آن
سرای شفاعت وقنا و نگاه دار ما را عذاب النار ● از عذاب آتش دوزخ مرتضی
علی رضی الله عنه فرموده که حسنهٔ این جهان زن صالحه است و حسنهٔ

آن عالم

آن عالم حوراء پسندیده و عذاب النار زوجهٔ ناشایسته در مثنوی
گوید بیت زن بد در سرای مرد نکو هم درین عالمست دوزخ او زینهار از قرین بد
زنهار وقنا ربنا عذاب النار اولئک آن گروه که خیر دنیا و آخرت طلبند
لهم نصیب مر ایشانرا بهره ایست مما کسبوا از آنچه عمل کردند یعنی در خواست
نمودند والله سریع الحساب ● زود شمار است بمقدار لمحهٔ شمار همه خلایق
کند واذکروا الله و یاد کنید خدایرا یعنی تکبیر گویید فی ایام معدودات
در روزهای شمرده که ایام تشریق است و آن سه روز باشد بعد از عید اضحی و
بمذهب امام اعظم رحمه الله بعد از نماز صبح عرفه تا عصر آخر ایام تشریق عقیب
بیست و سه نماز تکبیر باید گفت و امام شافعی رحمه الله بعد از ظهر روز
عید آغاز تکبیر کند فمن تعجل پس هر که شتاب کند و از منا برود فی یومین در دو روز
یازدهم و دوازدهم ذی الحجه فلا اثم علیه بر وی هیچ گناهی نیست بعضی از اعراب
در جاهلیة متعجل را آثم میگفتند و جمعی متاخر را حق سبحانه فرمود که
در تعجیل رخصت است و هیچ گناه نیست ومن تاخر و هر که تاخیر کند و سه شب
در منا باشد فلا اثم علیه بر وی نیز حرجی نیست و مطلقا وزر و وبال نباشد
لمن اتقی مر کسی را که بپرهیزد بعد از ادای حج و تا آخر عمر تقوی را شعار خود
سازد واتقوا الله و بترسید از خدای در بقیهٔ عمر واعلموا انکم و بدانید که شما
الیه تحشرون ● بسوی محشور خواهید شد و مجازات و مکافات خود
خواهید رسید ومن الناس و از مردمان هست من یعجبک آنکس که خوش آید
ترا و در شگفت اندازد قوله سخن گفتن او و آن اخنس ثقفی بود که بحضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم آمد و مردی شیرین سخن و نیکو صورت بود حضرت

طراوت روی وحلاوت کفت وکوی او بخوش آمد ومضمون کلماتش این بود
که حلقهٔ بیعت اسلام در کوش ارادت کشم وغاشیهٔ خدمت سید انام
بر دوش مطاوعت افکنم واین سخنانرا بسوکند موکد ساخته خدایرا بکواهی
آورد وچون بازکشت واز عمرانات مدینه در کذشت زراعت قومیرا باتش
بسوخت وچهارپایان مسلمانانرا بشمشیر پی کرد حق سبحانه آیة فرستاد
که کس هست از مردمان که ترا در عجب می افکند سخنی که او میکوید فی الحیوة الدنیا
در مصالح دنیا ویشهد الله وبکواهی می آرد خدایرا علی ما فی قلبه بر آنچیزی که
در دل اوست یعنی میکوید که دل وزبان من یکیست وهو وحال آنکه
او الد الخصام ● ستیزنده ترین دشمنانست واذا تولی وچون بر کردد از
حضرت تو سعی وبرود وبشتابد فی الارض در زمین مدینه لیفسد فیها تا تباهی
کند در ان ویهلک الحرث ونابود کرداند کشت را بسوختن والنسل و
هلاک کند چهارپایانرا والله وخدای لا یحب الفساد نمی پسندد معصیت و
تباه کاریرا واذا قیل له وچون کویند مرین منافق را اتق الله بترس از خدای
اخذته العزة بکیرد اورا حمیت جاهلیت بالاثم بارتکاب کناه فحسبه پس
بسنده است مر ورا جهنم وآن نام آتشیست که دوزخیانرا بدان عذاب کنند
یا چاهی بعید القعرست در دوزخ ولبئس المهاد ● وبد فراشیست آتش
ومن الناس واز مردمان هست من یشری کسی که میفروشد نفسه نفس خود را
یعنی جان بذل میکند ابتغاء مرضات الله بطلب خشنودی خدای وآن زبیر بن
عوام بود ومقداد بن اسود رضی الله عنهما که از مدینه بمکه رفتند وخبیب را
رضی الله عنه که در جنگ رجیع کرفتار شده بود وبدست مکیان افتاده بر دار

کشیده

کشیده بودند از دار فرو کرفته متوجه مدینه کشتند وهفتاد سوار
قریش از عقب ایشان آمده آغاز حرب کردند ایشان خبیب را از اسب فرو کرفته
بر زمین نهادند وزمین اورا فرو برد وبه بلیع الارض ملقب شد وآن دو مرد
مردانه با هفتاد تن داعیهٔ محاربه نمودند وکافران در حرب صرفه ندیده
بازکشتند وکویند در شان صهیب رومی است که هرچه داشت در مکه
بکافران داد تا اجازت هجرت بمدینه یافت ورضای خدای وخشنودی پیغمبررا
بمال دنیا بخرید بیت بزر وصلش ار میتوانی بخر که وصلش عزیزست وزر هیچ نیست
وکفته اند در حق امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بود که در شب غار
بر فراش سید مختار تکیه کرفت وجان فدای آنحضرت کرد والله رءوف
وخدای مهربانست بالعباد ● به بندکان خود که در طلب رضای او
جان فدا میکنند یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید بظاهر
ادخلوا فی السلم در آیید در اسلام کافة همه بیکبار یا مؤمنانرا میکوید
که بر اسلام ثابت باشید وکفته اند که ابن سلام واصحاب او بعد از اسلام
شرایع توریة را نیز نکاه میداشتند وتعظیم شنبه نموده کوشت وشیر شتر
تناول نمیکردند حق سبحانه فرمود که بیکبارکی باسلام در آیید ولا
تتبعوا وپی روی مکنید خطوات الشیطان کامهای شیطانرا یعنی باحکام
منسوخه قیام منمایید انه لکم بدرستی که شیطان مر شمارا عدو مبین ●
دشمنیست هویدا که بوسواس خود خاطر شمارا متزلزل میسازد فان زللتم
پس اکر بلغزید شما از جادهٔ شرع واحکام قرآن من بعد ما از پس آنکه جاءتکم
البینات آمد بشما احکام حلال وحرام فاعلموا ان الله پس بدانید که خدای

عزيز غالبست وقادر بر عقوبة مخالفان دين حكيم ○ محكم كارست انتقام
نكشد الا بحق هل ينظرون آيا چشم ميدارند يعني نميدارند ايشان كه بكلى در
دائرهٔ اسلام داخل نميشوند الا ان مگر آنرا كه يأتيهم الله بيايد بديشان
خداى يعني عذاب او في ظلل در سايه بانها من الغمام از ابر سفيد رقيق چنانچه
قوم شعيب عليه السلام در يوم الظله بود والملائكة و بيايند فرشتگان كه
موكلند بر عذاب وقضي الامر و گذارده شود كار يعني جزاى هر كس بدو رسد و
الى الله و بسوى خداى يعني بجزاى او ترجع الامور ○ باز گردانيده شود كارها
يا آنكه اوامر و احكام سلاطين و حكام كه امروز بر رعايا ميكنند در روز قيامة
باطل شود و امر و فرمان جز حق را نبود والامر يومئذ لله سل بپرس خطاب بآن
حضرتست صلى الله عليه وسلم يا هر كرا صلاحيت خطاب دارد ميگويد بپرس
بني اسرائيل يهود مدينه را يا مؤمنان بنى اسرائيل را كم آتيناهم كه چند داده ايم
پدران ايشانرا من آية بينة از نشانهاى روشن و پيغامهاى نيكو در شان محمد صلى
الله عليه وسلم يا معجزات هويدا چون عصا و يد بيضا و من و سلوى و امثال
آن ومن يبدل و هر كه تبديل دهد از يهود و بگرداند نعمة الله نعمت خدايرا
كه صفت پيغمبرست من بعد ما جاءته از پس آنكه آمده است بدو در توريه
فان الله پس بدرستى كه خداى شديد العقاب ○ سخت عقوبتست برو در دنيى
بقتل و اجلا و در آخرت بعذاب بى منتها زين آراسته گردانيده اند للذين كفروا
براى ناسپاسان و پوشندگان حق الحيوة الدنيا زندگانى دنيى را تا بدان فريفته
ميشوند و مغرور ميگردند ويسخرون و سخريه ميكنند و افسوس ميگيرند
من الذين آمنوا از آنانكه ايمان آورده اند اغنياى قريش بر فقراى صحابه چون

عشر ع

بلال

بلال و عمار و امثال ايشان رضى الله عنهم ميخنديدند و ميگفتند محمد صلى
الله عليه وسلم را نگريد كه ميگويد با اين گدايان كار جهان راست ميكنم و اساس
عظمت اشراف عرب و بناى رسوم و عادات ايشان در هم ميشكنم و اگر كار وى
حق بودى بايستى كه سادات اعراب و اماثل قبايل تبع وى بودندى حق سبحانه
فرمود والذين اتقوا و آنانكه پرهيزكارى كردند يعنى اين درويشان و گدايان
فوقهم زبر ايشانند يعنى بالاى افسوس كنندگان يوم القيمة در روز قيامت
مؤمنان در درجات على باشند از فردوس برين و كافران در درك اسفل و سجن
سجين والله يرزق و خداى روزى دهد من يشاء هر كرا خواهد بغير حساب ○
بى اندازه كان الناس بودند آدميان يعنى آدم عليه السلام و اولاد او امة واحدة
گروهى يگانه بر يك ملت بعد از آن مختلف شدند فبعث الله پس برانگيخت
خداى النبيين پيغمبرانرا يعنى شيث و ادريس عليهما السلام و غير ايشان مبشرين
مژده دهندگان اهل طاعت را بثواب ومنذرين و بيم كنندگان ارباب معصيت را
بعقاب و گويند در زمانى كه نوح عليه السلام مبعوث شد همه عالم بر ملت كفر
بودند و در وقت رسالت ابراهيم صلوات الرحمن عليه نيز همين واقع بود حق
سبحانه پيغمبران فرستاد وانزل و منزل گردانيد معهم الكتاب با ايشان
كتابها كه احكام شرايع ايشان در آن مبين بود بالحق براستى و درستى ليحكم تا حكم
كند هر پيغمبرى بين الناس ميان مردمان فيما اختلفوا فيه در آنچيزى كه اختلاف
كردند در آن وما اختلف فيه و اختلاف نكردند در حق يا در كتاب يا در
امر دين الا الذين اوتوه مگر آنانكه كتاب بديشان داده بودند از يهود و نصارى
كه ايشان تحريف و تبديل كردند من بعد ما جاءتهم از پس آنكه آمد بديشان

البینات حجتهای روشن وتبیانهای پیدا وخلاف ایشان نه از روی تدین بود
بلکه بغیا بینهم از جهت حسد که میان ایشان هست یا از روی ستمکاری فهدی الله
پس راه نمود خدای الذین آمنوا آنانرا که ایمان آورده اند لما اختلفوا فیه
بدانچیزی که اختلاف کردند در آن من الحق از حق بیان مختلف فیه است یعنی
حق سبحانه مؤمنانرا بحق مختلف فیه راه نمود باذنه بعلم وارادت وامر خود این
اختلاف در امر قبله بود که بعضی روی بمشرق آوردند وبعضی بمغرب خدای
راه نمونی کرد مؤمنانرا بکعبه که وسطست یا مخالفت در افضل ایام هفته نمودند
ویهود شنبه ونصاری یکشنبه اختیار کردند حق تعالی این امة را بجمعه که
فاضلترین روزهاست راه نمود والله یهدی وخدای مینماید بفضل خود من
یشاء هر کرا میخواهد الی صراط مستقیم ● بسوی راه راست که آن راه انبیا
واولیاست ام حسبتم آیا میپندارید ای مهاجران که بترك خان ومان کرفته اید
ودر محنت فاقه وکربت غربت کرفتارید ان تدخلوا الجنة آنکه بهشت درآیید
ولما یأتکم ونیامده بشما مثل الذین خلوا مانند محنت آنانکه کذشته اند من
قبلکم پیش از شما یعنی پیغمبران وصدیقان ومتابعان ایشان محصل آیة آنست
که می پندارید که رایکان به بهشت روید وبشما نرسیده آنچه دوستان خدا
پیش ازین کشیده اند مستهم البأساء بدیشان رسید سختی وناکامی ودرویشی
والضراء وبیماری وشکستگی وکرسنگی نقلست که میان مکه وطایف هفتاد تن
یافتند که سبب موت ایشان کرسنگی بوده ودر حدیث آمده که سخترین بلاها
متوجه انبیاست ونکته ما اوذی نبی مثل ما اوذیت [illegible]
نظم زان بلاها [illegible] سر بچرخ هفتمین افراشتند هر که در راه

محنت بیشتر برد او بار محنت بیشتر پس انبیا علیهم السلام ومؤمنان
بمحنت کذرانیدند وزلزلوا واز جای بر انگیخته شدند از بسیاری بلاها که بدیشان
میرسید حتی یقول الرسول تا آنکه پیغمبر ایشان والذین آمنوا وکفتند
آنانکه ایمان آورده بودند معه با آن پیغمبر یعنی کفتند باتفاق او متی نصر
الله کی باشد یاری دادن خدای ما را وظفر یافتن ما بر خصمان التماس تعجیل میکردند
نه آنکه بر سبیل شك فرمود حق سبحانه برسول ایشان پیغام داد که الا ان
نصر الله بدانید آنکه یاری دادن خدای مؤمنانرا قریب ● نزدیکست
یسئلونك میپرسند ترا ماذا ینفقون که چه چیز نفقه کنند سوال کننده عمرو بن
جموح رضی الله عنه بود مردی بزرك وتوانکر از حضرت صلی الله علیه وسلم
پرسید که مالی چند دارم نفقه کنم حق تعالی فرمود که قل بکو
ما انفقتم آنچه نفقه میکنید واخراج مینمایید من خیر از مال فللوالدین
پس برای پدر ومادر باید سوال از وجه نفقه بود وجواب در بیان مصرف آمد
که اهتمام بدان بیشترست زیرا که نفقه وقتی معتد به باشد که بمحل خود
واقع شود واز جمله مصارف نفقه والدین اهم است والاقربین وخویشان
نزدیك که وارث نباشند چه آن صله رحم است والیتامی وبی پدران خرد
سال که قادر نباشند بر اکتساب نفقات والمساکین ودرویشانی که چاره معیشت
خود ندانند وابن السبیل وراه کذریان ومهمانان وما تفعلوا من خیر
وآنچه بکنید از نیکویی با هر کس باشد فان الله پس خدای به علیم ● بآن چیز
داناست وبران جزا خواهد داد کتب نوشته شد علیکم القتال بر شما
کارزار کردن با دشمنان دین وهو وآن قتال کره لکم مکروه است مر طبع شمارا

وشاق ست بر نفس شما واین کراهت نه فرمان خدایرا بوده بلك مقتضای
طبع بشری که تلف مال وهلاك نفس را کاره باشند وعسی ان تکرهوا وشاید که
شما مکروه دارید شیئا چیزی را بنفرت طبیعت خود وهو خیر لکم وحال
آنکه آن نیکویی باشد شما را چون غزو که مکروه می شمرید ونیکویی شما در انست
هم بحسب دینی از ظفر وغنیمت وقهر اعدا واعزاز دین وهم بجهة آخرت از رتبه
شهادت ونعیم مخلد ودرجات علیین وعسی ان تحبوا وشاید آنکه دوست
دارید شیئا چیزی را از روی کسالت طبع که آن تخلف ست از جهاد وهو شر لکم
وآن بدی باشد مر شما را هم در دینی بتحمل ذل وغلبه اعدا وهم در ان سرا بحرمان
از ثواب غزو وبعد از درجهٔ شهدا والله یعلم وخدای میداند مصلحت شما وانتم
لا تعلمون ◉ وشما آنرا نمیدانید یسئلونك میپرسند ترا عن الشهر الحرام از
ماه حرام قتال فیه یعنی از قتال در وی حضرت رسالت صلوات الله وسلامه
علیه در سال دوم از هجرت عبد الله بن جحش را با جمعی از صحابه رضی الله عنهم
به بطن نخله فرستاد ومیان ایشان وکاروان قریش که از طایف می آمدند
مقاتله افتاد وعمرو حضرمی کشته شد ونماز شام هلال رجب بنظر مسلمانان
در آمد ندانستند که آن روز سلخ جمادی الآخر بوده یا غرهٔ رجب بعد از انتشار
این خبر کافران آغاز طعن کردند که محمد صلی الله علیه وسلم ماه حرام را
حلال کرد واتباع خود را بخون ریختن وفتنه انگیختن در ماه رجب
فتوی داد مسلمانان از قتال در ماه حرام سوال کردند جواب آمد که قل قتال
فیه بگوی که جنگ در ماه حرام کبیر کاری بزرك است هنوز در از وقت
قتال در ماه حرام حرام بوده وحرمت او بآیة السیف منسوخ گشته واکرچه

این قتال بزرك بوده اما آنچه کافران میکنند از نبی را می وصد عن سبیل الله
وباز داشتن مردمان از ایمان وکفر به وناگرویدن بخدای والمسجد الحرام و
کفر بمسجد حرام یا منع مردم از طواف آن ونماز در ان واخراج اهله وبیرون
کردن اهل مسجد یعنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم واصحاب او رضی الله عنهم منه
از مسجد بلك از مکه که بر مسجد مشتمل است اکبر عند الله بزرکترست
نزدیك خدای از قتال رجب وعقوبة آن بیشتر والفتنة وشرك بخدای
اکبر من القتل بزرکترست از قتل حضرمی ولا یزالون وهمیشه باشند مشرکان
که بتعصب وعناد یقاتلونکم با شما ای مومنان جنگ کنند حتی یردوکم
تا شما را کردانند باز عن دینکم از دین شما که اسلامست ان استطاعوا اکر توانند
وقادر شوند ومن یرتدد منکم وهر که برکردد از شما عن دینه از دین خود ومرتد شود فیمت
پس بمیرد وهو کافر وحال آنکه کافر باشد یعنی بر ردت باقی ماند تا مردن
فاولئك پس آن کروه مرتدان حبطت اعمالهم باطل باشد عملهای ایشان
فی الدنیا درین سرا که ایشانرا امان نماند واستحقاق مال وزوجه ومیراث
از یشان مسلوب کردد والآخرة ودر ان سرای که مستحق ثواب نمانند واولئك
وآن کروه اصحاب النار ملازمان دوزخ اند هم فیها ایشان در ان آتش
خالدون ◉ جاوید انند ان الذین آمنوا بدرستی که آنانکه کرویده اند
بخدای ورسول والذین هاجروا وآنها که بدرود کرده اند وطان خود را و
جاهدوا وجهاد کرده اند فی سبیل الله در راه خدای یعنی عبد الله جحش
ویاران او اولئك آن کروه یرجون امید میدارند رحمة الله رحمت خدایرا
والله غفور وخدای آمرزندهٔ مومنان ومجاهدانست [illegible] ◉ وبریشان

مهربانست يَسْأَلُونَكَ ميپرسند ترا اى محمد صلى الله عليه وسلم عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ
از تناول خمر ومباشرت قمار جمعى از اكابر صحابه چون عمر بن الخطاب ومعاذ بن
جبل رضى الله عنهما با آنحضرت كفتند كه فتوى ده ما را در خمر كه زايل كنندهٔ
عقلست ودر قمار كه سبب سلب مالست ودر ان محل خمر حلال بود حق سبحانه فرمود
كه قُلْ فِيهِمَا بكو در ين هر دو إِثْمٌ كَبِيرٌ كناهى بزركست وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ
ومنفعتها مر دمانرا ومنافع خمر يا بدنى بوده باشد چون اشتعال حرارت غريزى
وهضم طعام يا خلقى چون تواضع متكبران وسخاوت ممسكان وجرأت بى
دلان يا مالى چون سود فراوان در بيع وشرى آن وفوايد ميسر توسعه بوده است
بر درويشان چه رسم جاهلية آن بود كه زر قمار بر مساكين قسمت ميكردند
در حقايق سلمى آورده كه اثم كبيرست در اشتغال بدانها وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ در ترك
آنها وَإِثْمُهُمَا وكناه خمر وقمار أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا بزركترست از نفع آنها وَيَسْأَلُونَكَ
وميپرسند ترا مَاذَا يُنْفِقُونَ ◉ كه چه چيز نفقه كنند عمرو بن جموح نوبت اول
كه سوال كرد وجواب در تعيين مصارف نازل شد ديكر باره كفت يا رسول
الله ندانستم كه صدقه بكه مى بايد داد اما نميدانم كه چه دهم جواب
آمد كه قُلِ الْعَفْوَ بكو آنچه فاضل آيد از نفقهٔ خود وعيال ونزد بعضى علما
اين حكم بآيهٔ زكوة منسوخ است كَذَلِكَ همچنانكه احكام انفاق بيان
كرد يُبَيِّنُ اللَّهُ بيان ميكند وروشن ميكرداند خداى لَكُمُ الْآيَاتِ براى شما
نشانهاى مهربانى خويش لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ◉ باشد كه تفكر كنيد فِي
الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ در كار اين سرا وآن سراى يعنى دل بر دنيا منهيد وآخرت را هيچ
روى از دست مدهيد شبلى رحمه الله فرموده كه تفكر در دنيا وآخرت

آنت

آنت كه بدانند كه ايشان قاطعان راه اند وَهِيَ حِجَابَانِ عَلَى أَهْلِ اللَّهِ يعنى
دنيى وعقبى حجاب عاشق است بيرون ازين هر دو كار عاشق لايق است وَيَسْأَلُونَكَ
وميپرسند ترا عَنِ الْيَتَامَى از كيفيت معيشت با يتيمان در اسباب نزول آمده
كه چون تهديد خوردن مال يتيم بآيهٔ وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ نازل شد
آنها كه قيم اموال ايشان بودند ودر ان معاملات تصرف مينمودند جهت
برأة ذمهٔ خود خواستند كه از قيام بمهمات ايشان بر طرف روند صورت
حال بعرض سيد عالم صلى الله عليه وسلم رسانيدند وحق سبحانه فرمود كه
قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ بكو باصلاح آوردن حال ومحافظت كردن مال ايشان خَيْرٌ
بهترست از تجنب از ايشان آورده اند كه جمعى طعام ايتام جدا بختندى
واز جلوس بر فراش ايشان احتراز نمودندى وبهيچ نوع را مخالطه بريشان
نكشودندى حق تعالى فرمود وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ واكر با ايشان در آميزيد
وطعام خود با طعام ايشان خلط كنيد فَإِخْوَانُكُمْ پس ايشان برادران شما اند
در دين وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ وخداى ميداند تباه كنندهٔ مال ايشانرا مِنَ
الْمُصْلِحِ از اصلاح دهندهٔ كار ايشان وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ واكر خواستى خداى لَأَعْنَتَكُمْ
هر اينه شما را در رنج افكندى وكار بر شما تنك كرفتى بآنكه مخالطة با
يتيمان حرام كردى إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستى كه خداى غالبست وقادر بر اعنات
حَكِيمٌ ◉ دانا در آنچه كرد از ترك اعنات وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ وبزنى مخواهيد
زنان مشركه را حَتَّى يُؤْمِنَّ تا وقتى كه ايمان آرند رسول خداى صلوات الله وسلامه
عليه مرثد غنوى را كه مردى دلاور بود بمكه فرستاد تا قومى مسلمانان
در مانده را كه آنجا بودند پنهان از كفار بيرون آرد مرثد چون بمكه رسيد زنى مشركه

عشر

عناق نام که در غایت جمال بود و در جاهلیة با هم بازاری داشته بودند
نزد وی آمد و سلسلهٔ محبت را تحریک داد مرثد با نموده گفت اسلام میان ما حایل
شده و مواصلت بر وجه زنا محالست عناق گفت پس مرا بزنی بخواه مرثد گفت این نیز
موقوف بر اجازت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم پس مرثد بعد از مراجعت
این صورت را بعرض رسانید و حکم شد که مشرکات را تا ایمان نیارند در
دایرهٔ ازدواج داخل نسازند و هم درین اوقات عبد الله رواحه رضی الله عنه
کنیزک خود را بجهت نشوز طبانچه بر روی زده بود و او دادخواهان
بحضرت نبوت پناه صلی الله علیه وسلم رفته آنحضرت بطریق تلطف از
عبد الله تعرف حال کنیزک فرمود عبد الله گفت نماز میگذارد و روزه
میدارد و خدای و رسول را تصدیق میکند اما ستیزنده و فرمان نابرنده است
حضرت فرمود که پس او مومنه باشد با او نیکویی کن عبد الله او را آزاد
کرد و بخواست جمعی زبان طعن کشادند که ابن رواحه کنیزک سیاه
خود را نکاح کرد و حال آنکه فلانه زن مشرکه را که با مال و جمال بود بدو میدادند
آیة آمد که وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ و هر اینه کنیزک مومنه خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ
بهترست از زن آزاد مشرکه وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ اگرچه شما را در شگفت اندازد آن زن
بجهت مال و جمال وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ و مدهید زنان مومنه را بمردان
مشرک حَتَّى يُؤْمِنُوا تا وقتی که ایمان آورند وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ و هر اینه که بندهٔ مومن
خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ بهترست از مرد آزاد مشرک وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ و اگرچه شما را بشگفت
آرد آن مشرک بواسطهٔ صورت یا ثروت أُولَئِكَ آن مشرکات يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ
میخوانند بسوی آتش یعنی بکفر که ارتکاب آن سبب رسیدن بدوزخست وَاللَّهُ

يَدْعُوا و خدای میخواند بر السنهٔ رسل یا اولیای خدای میخواند إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ
بسوی بهشت و آمرزش یعنی عملها که بدان آمرزیده شوند و ببهشت رسند
بِإِذْنِهِ بقضا و ارادت او وَيُبَيِّنُ و هویدا میکند آيَاتِهِ احکام خود را از حلال و حرام
لِلنَّاسِ برای مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ۝ شاید که ایشان پند پذیرند وَ
يَسْأَلُونَكَ و میپرسند ترا عَنِ الْمَحِيضِ از حیض زنان یهود در حال حیض نسوان
خود از ایشان مهاجرت کردندی و چشم بر روی ایشان نه انداختندی و
خوردن طعام و گفتن کلام با ایشان حرام دانستندی و نصاری بر عکس این در
حال با ایشان مکالمه و مواکله مینمودند بلکه در مباشرت و ملاعبة می افزودند
ثابت بن الدحداح رضی الله عنه گفت یا رسول الله ما با زنان در حال حیض ایشان
چگونه سلوک کنیم جواب آمد که قُلْ هُوَ أَذًى بگو که حیض مکروهی است که
نفس آدمی را از آن نفرت باشد فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ پس دور باشید و یکسو
روید از زنان فِي الْمَحِيضِ در حالت حیض ایشان یعنی اعتزال کنید از مجامعت و بس
نه آنکه ترک مخالطة و مکالمه نماید پس بجهت تأکید میگوید وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ
و نزدیک مشوید بدیشان یعنی مباشرت مکنید حَتَّى يَطْهُرْنَ بعد از انقطاع
دم و این مذهب امام شافعی است رحمه الله و حفص يَطْهُرْنَ خواند بسکون طا و
ضمّ ها یعنی تا وقتی که پاک شوند و دم منقطع گردد و این قول امام اعظم است
رحمه الله که چون انقطاع دم از گذشتن اکثر ایام حیض باشد قبل از غسل وطی
حلال است تا وقتی که غسل کنند فَإِذَا تَطَهَّرْنَ پس چون غسل کنند فَأْتُوهُنَّ
بیایید بدیشان مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ از آنجا که خدای امر کرده است یعنی مأتی
مقرر إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ بدرستی که خدای دوست دارد توبه کنندگان را

از مناهی ویحب المتطهرین ● و دیگر دوست دارد پاکیزکانرا نساؤکم
زنان شما حرث لکم موضع کشت شماء اند یهود میکفتند که هرکه در وقت
مباشرت ظهر زوجه جانب او باشد فرزندش احول آید مسلمانانی که بران نوع
اقدام نموده بودند حکایت حال بجناب نبوت عرض کردند و جواب از
حق سبحانه رسید که زنان محل زرع و منبت اولادند فاتوا حرثکم پس بیایید
بکشت زار خود انی شئتم هرچگونه خواهید بطریق اقبال و ادبار و استلقا
و غیر آن چون مأتی واحد باشد یعنی مأتی موضع حرث بود نه محل فرث
وقدموا و فرا پیش دارید لانفسکم برای خود یعنی طلب ولد کنید یا از
پیش بفرستید نیت خالص را و قصد صیانة نفس کنید از حرام واتقوا الله
و بترسید از خدای در مخالفت امر و مباشرت نهی او واعلموا انکم و بدانید
که شما ملاقوه رسندکانید بدانچه از پیش میفرستید یا ملاقات کنندکانید
آنرا که میپرستید یعنی او را در عقبی بدیده سر خواهید دید یا مراد از ملاقات
عرض بندکانست بر خدای کما قال وعرضوا علی ربک صفا وبشر المؤمنین ● و مژدکانی
ده مؤمنانرا ببهشت و رؤیة ولا تجعلوا الله و مکردانید نام خدایرا عرضة
بهانه و دستاویزی لایمانکم مر سوکندان خودرا عبد الله بن رواحه رضی
الله عنه از شوهر خواهر خود بشیر بن نعمان برنجید و باسم اعظم الهی سوکند
یاد کرد که با وی سخن نکوید و در حق وی نیکویی نکند و او را با خصمان
وی صلح ندهد حق تعالی آیة فرستاد که مکردانید ذکر خدایرا مانع ان تبروا
از آنکه نیکویی کنید با اقربا و احبا وتتقوا و از آنکه پرهیز کنید از مروت
و با یاران مکالمه نکنید وتصلحوا و از آنکه اصلاح کنید بین الناس میان مردمان

والله سمیع و خدای شنواست بسوکند شما علیم ● دانا بما فی الضمیر سوکند
خورنده عبد الله رواحه رضی الله عنه بعد از استماع آیة از سر آنچه کفته بود
درکذشت و با بشیر در مقام مرحمت و شفقت آمد لا یؤاخذکم الله
نکیرد شما را خدای یعنی عذاب نکند باللغو به بیهوده که واقع شود فی
ایمانکم در سوکندهای شما لغو بقول امام اعظم رحمه الله آنست که کسی
بر چیزی قسم یاد کند بمظنه آنکه راست میکوید و خلاف آن ظاهر شود و
امام شافعی رحمه الله لغو آنرا داند که بی اختیار بر زبان کسی کذرد بتعجیل یا
بطریق عادت که لا والله و بلی والله و ویرا در آن قصد سوکند نباشد و بر هر
تقدیر در یمین لغو کفارت نیست و خدای بدان مواخذه نکند ولکن یؤاخذکم
و لیکن مواخذه میکند شما را بما کسبت قلوبکم بآنچه عزم کند دلهای شما
و بعمد سوکند خورید و حانث شوید کفارت باید داد و بیان کفارة در سورة
مائده بیاید والله غفور و خدای آمرزنده است بنده را به یمین لغو نکیرد
حلیم ● بردبارست در سوکند عمد نیز بعقوبت تعجیل ننماید للذین یؤلون
مر آنانرا که سوکند خورند من نسائهم از زنان خود دور شدن و باز ایستادن را در
جاهلیة چون مردیرا بزنی میل نبودی و غیرت داشتی که چون بکذارد دیکری
بخواهد سوکند خوردی که چند سال با وی نزدیکی نکند و او را در آن علقه پای
بسته و سرکشته بکذاشتی و آن بیچاره مدتی متمادی نه بیوه بودی و نه از کدخدای
خدای یا سودی خدای آنرا نپسندید و حکم فرمود که برای ملاحظه
احوال آنان که چنین سوکند خورند تربص اربعة اشهر انتظار بردن چهار
ماه است فان فاؤ پس اکر باز آیند یعنی سوکند خورندکان رجوع نمایند بسوی

زن ومباشرت کنند فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس خدای آمرزنده است مرشکستهٔ سوکندرا
درین صورت رَحِيمٌ ◉ مهربانست که مباح کرد مخالفت سوکند راو کفارة
مقرر فرمود حکم شرع آنست که اکر مولی در اثنای جهار ماه با زن نزدیکی کند اکر
قادر بود بوطی واکر عاجز بود بوعده نکاح ثابتست وبروجز کفارت سوکند
نیست واکر مدت بسر آید وبی عذری مقاربة نکند نزد امام اعظم رحمه الله
طلاق باین واقع شود وقول امام شافعی رحمه الله آنست که زن را رسد مطالبه
کردن که باز آی یا طلاق ده وبر حاکم شرع بود که مولی را رجوع یا طلاق
فرماید واکر امتناع کند حاکم زن را از وطلاق دهد وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ واکر قصد
کنند طلاق را فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ پس خدای شنواست قول مولی را عَلِيمٌ ◉ داناست
بعزم مولی وَالْمُطَلَّقَاتُ وزنان رها کردهٔ بالغهٔ مدخول بها که حامله نباشد
يَتَرَبَّصْنَ انتظار برند بِأَنْفُسِهِنَّ بنفسهای خود تاکیدست در انتظار ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ
سه قرء وآن بمذهب امام شافعی وامام مالک رحمهما الله طهرست ونزد
امام اعظم رحمه الله حیض وفایدهٔ خلاف در معتده ظاهر میشود که
جون در حیضهٔ ثالثه شروع کند عدت منقضی شده باشد بقول آنکه قرء طهر
کوید وبقول آنکه حیض کوید انقضای عدت بعد از انقطاع حیضه
ثالثه است وَلَا [illegible] حلال نباشد زنانرا أَنْ يَكْتُمْنَ آنکه بپوشند مَا خَلَقَ
اللَّهُ آنچه آفریده است [illegible] ایشان از فرزند وجون
[illegible] ولد [illegible] ابطال حق الرجعه است [illegible] إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ اکر
هستند که ایمان دارند [illegible] بخدای وتروز قیامت [illegible] وَبُعُولَتُهُنَّ
وشوهران ایشان [illegible] سزاوارترند [illegible] برجوع کردن بایشان فِي ذَلِكَ

در زمان تربص إِنْ أَرَادُوا اکر خواهند شوهران بدان رجعت إِصْلَاحًا بصلاح
آوردن کار زنان نه ضرر وآزار رسانیدن بدیشان در ابتدای اسلام زن را
طلاق رجعی میدادند وجون نزدیک میشد که عدت بسر آید رجعت میکردند
وزن را باخود کرفته باز طلاق میدادند وغرض ایشان افساد بود نه اصلاح وَ
لَهُنَّ وزنانراست بر مردان از حقوق مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ مانند آن حقوق که مردانرا
بریشان هست بِالْمَعْرُوفِ بخوبی معیشت وحسن معاشرت حق مرد برزن آنست که
فرمان او برد وناموس شوهر نکاه داشته قدم از دایرهٔ عفت وصیانت بیرون
ننهد وحق زن بر مرد آنست که با او زندکانی بوجه احسن کند وآنچه از علم
دین بکار آید بوی آموزاند وَلِلرِّجَالِ ومردانراست عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ برزنان افزونی
وبلندی بآنکه مهر بریشانست ونفقه از یشان یا بمیراث که ضعف زنان
میبرند یا بطلاق ورجعت که سررشتهٔ اختیار آن بدست رجالست ودر
حقایق نجمیه مذکورست که فضل مردان برزنان باستعداد نبوت وکمال ولایتست
ودر حدیث آمده که بسیار از مردان بکمال رسیدند واز زنان کذشته دوتن
کامل شدند آسیه بنت مزاحم ومریم بنت عمران رضی الله عنهما وَاللَّهُ عَزِيزٌ وخدای
غالبست عزیز میکرداند مردانرا وفضل مینهد بر زنان حَكِيمٌ ◉ داناست
وبحکمت حکم میکند بر بندکان الطَّلَاقُ طلاق [illegible] که [illegible] رجعت باشد
مَرَّتَانِ دوبارست [illegible] مقرر شوده واکر [illegible] طلاق
واقع شدی مرد [illegible] بسیار بود که زن را طلاق [illegible]
ونزدیک با [illegible] رجوع نموده دیکر باره رها میکردند روزی [illegible]
عایشه [illegible] رضی الله عنها آمد واز جور شوهر که پیوسته اورا طلاق میداد

وبرای اضرار رجعت میکرد بنالید وحکایة آن شکایة بمسامع علیهٔ نبویه
رسید آیة نازل شد که طلاق رجعی دو بارست وبعد از دو طلاق فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ
باخود کرفتنست برجعت أَوْ تَسْرِيحٌ یا رها کردن بِإِحْسَانٍ به نیکویی یعنی بکذارد
تا عدت بکذرد بعد از ان اکر خواهد نکاح تازه کند واکر دیکر باره طلاق دهد
بینونة کبری حاصل آید وتا آن زن بنکاح شوهری دیکری نرسد بران
حلال نشود وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ وحلال نیست شمارا ای مردان أَنْ تَأْخُذُوا آنکه
فرا کیرید مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ از آنچه داده اید زنان خودرا شَيْئًا چیزی ثابت انصاری
رضی الله عنه باغی بحساب مهر بزن خود داده بود زن از وجدایی طلبیده
بهمان کابین خودرا باز خرید وآیة نازل شد که روا نباشد چیزی طلبیدن از
زن در زمان طلاق إِلَّا أَنْ يَخَافَا مکر آنکه دانند مرد وزن أَلَّا يُقِيمَا آنکه بپای
نمیتوانند داشت حُدُودَ اللَّهِ احکام الهی را در صحبت ومعاشرت فَإِنْ خِفْتُمْ
پس اکر دانستید ای حکام که امر اخذ واعطا بدست شماست أَلَّا يُقِيمَا
آنکه آن مرد وزن اقامت نمیتوانند کرد حُدُودَ اللَّهِ حکمهای خدایرا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا
پس هیچ وزر ووبال نیست بر مرد وزن فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ در آنچه زن فدا دهد
بشوهر [illegible] خودرا باز خرد [illegible] زن ثابت کرد تِلْكَ این احکام که
مذکور شد از طلاق ورجعت وخلع حُدُودُ اللَّهِ اندازهای خداست که برای
مصالح بندکان مقرر کرده [illegible] پس از ان در مکذرید وَمَنْ يَتَعَدَّ
[illegible] وهرکه درکذرد [illegible] از اندازهای خدا [illegible] پس آن کروه
ستعدیان [illegible] ایشانند ستمکاران بر [illegible] طَلَّقَهَا پس
اکر طلاق دهد مرد بعد از طلقهٔ ثانیه زن خودرا [illegible] آن زن حلال

نباشد

نباشد بران مرد مِنْ بَعْدُ بعد از طلاق ثالثه حَتَّى تَنْكِحَ تا وقتی که بنکاح درآید
زَوْجًا غَيْرَهُ شوهری دیکررا وزوج ثانی از مباشرت او برخورد دختر عبد الرحمن
قرظی که مطلقهٔ ثلث بود وبعقد شوهری دیکر درآمده خواست که
با شوهر پیشی آشتی کند قبل از مباشرت زوج ثانی حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم منع فرمود وکفت لا حتی تذوقی عسیلته فَإِنْ طَلَّقَهَا پس اکر طلاق
دهد شوهر ثانی اورا بطوع نه بکره بعد از مباشرت فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ
کناهی نیست بر زوج اول واین مطلقه أَنْ يَتَرَاجَعَا آنکه بایکدیکر رجوع
نمایند بنکاحی جدید بعد از مدت عدت شوهر ثانی إِنْ ظَنَّا اکر امید دارند یا کمان
میبرند أَنْ يُقِيمَا آنکه بپای دارند حُدُودَ اللَّهِ احکام خدایرا وحق
یکدیکر بشناسند وَتِلْكَ واین که کفته شد از تحریم وتحلیل حُدُودُ اللَّهِ
اندازهای احکام است که خدای تعالی يُبَيِّنُهَا بیان میکند آنرا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ
برای کروهی که دانند که از پیش حقست وبدان بکروند وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ
وچون طلاق دهید زنانرا فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ وبرسند بنزدیک مدت یعنی
با نقضای عدت فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ مراجعت کنید بدیشان ونکاه
دارید شان بطریق اصلاح نه بر وجه اضرار [illegible] یا رها کنید ایشانرا
بِمَعْرُوفٍ به نیکویی تا عدت ایشان منقضی کردد وملک [illegible] نفس خود شوند ثابت
ابن یسار رضی الله عنه زن خودرا طلاق داد وسه روز مانده بود تا عدت
بسر آید با او رجعت کرد [illegible] طلاق داد همچنین در نه ماه سه طلاق [illegible]
وسه بار [illegible] حق تعالی این آیة ازان نهی کرد وفرمود که [illegible]
وباز مدارید ایشانرا ورجعت مکنید [illegible] از روی رنج رسانیدن

تا ستم کنید بدیشان بدرازی مدت عدت وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ وهرکه جنین کند
وضرر بمسلمانانی رساند فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ پس بیداد کرده است بر نفس خود
واورا در معرض غضب الهی آورده وآزار رسانده بزبان صاحب شریعت ملعون است
در اخلاق رکنیه آورده که در امت موسی علیه السلام هرکرا خواستندی
که دعاء بد کنند کفتندی بدکردار ودل آزار باد چه کسی که آزار پیشه کند زود بود که
هلاکت در افتد نظم نکوخواه مردم نباشد بدش نورزد کسی بد که نیك افتدش
شر انکیز هم در سر شر رود چو کزدم که با خانه کمتر رود وَلَا تَتَّخِذُوا وفرا
مکیرید آيَاتِ اللَّهِ حکمهاء خدایرا هُزُوًا بافسوس یعنی اعراض مکنید از آن
وتهاون منمایید در عمل بدان در شان جماعتیست که نکاح وطلاق را است میکرفتند
ومیکفتند بازی میکردیم وَاذْكُرُوا ویاد کنید نِعْمَتَ اللَّهِ نعمتهای خدایرا
که فایض میکرداند عَلَيْكُمْ بر شما خصوصا در باب مناکحات جه در شرایع
امم سالفه هیچ کس را زیاده از یك زن در رشته نکاح روا نبودی مکر پیغمبرانرا
واینجا تا جهار حره در عقدی واحد جایزست وآنرا بعد از طلاق مراجعت جایز
نبودی واینجا رواست وما دام که زن مطلقه زنده بودی مرد را حلال نبودی
تزوج بزنی دیکر جز وی ودرین شریعت حلالست وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ ودیکر
ذکر کنید آنجیزی را که بر شما فرستاده است مِنَ الْكِتَابِ از قرآن وَالْحِكْمَةِ
واحکام وحدود آن يَعِظُكُمْ [illegible] پند میدهد خدای شما را بِهِ بقرآن ومنع میکند
از اضرار وتعدی [illegible] وَاتَّقُوا اللَّهَ وبترسید از خدای در مخالفت احکام
وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ وبدانید [illegible] خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ○ بهمه جیزها از
اعمال شما یا صلاح [illegible] کار شما داناست وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ وجون طلاق دهید

زنانرا

زنانرا فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ وبرسند بانتهاء مدت فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ پس منع مکنید
ایشانرا وباز مدارید أَنْ يَنْكِحْنَ آنکه بنکاح درآیند أَزْوَاجَهُنَّ شوهران
پیشینه خود را مخاطب بدین نهی عموم خلق اند یعنی باید که این عضل
مطلق در میان شما وجود نکیرد معقل بن یسار رضی الله عنه خواهر خودرا
بعبد الله بن عاصم رضی الله عنه داده بود عبد الله ویرا طلاق داد وهنوز
عدت تمام ناشده پشیمان شد وخواست که رجوع کند معقل نکذاشت و
کفت خواهر خودرا بتو دادم وتو رها کردی وباز آمده که رجوع کنی بخدای که
هرکز او بتو نیاید وتو بدو نرسی حق سبحانه این آیة فرستاد که مانع مشوید
از رجوع بازواج خود إِذَا تَرَاضَوْا جون رضا دهند بَيْنَهُمْ میان یکدیکر
بِالْمَعْرُوفِ بنکاح حلال ومهری جایز وقبول حسن معاشرت ذَلِكَ این نهی
عضل که کردیم يُوعَظُ بِهِ پند داده شود بدو مَنْ كَانَ مِنْكُمْ هرکه باشد از شما
که بوجه اخلاص يُؤْمِنُ بِاللَّهِ بکرود بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وبروز رستخیز
که واپسین همه روزهاست ذَلِكُمْ این پند کرفتن شما یا ترك منع واضرار
أَزْكَى لَكُمْ پاکیزه ترست مر شما را از روی معاش جه زوجین مر یکدیکرا
دیده اند وشناخته پس رجوع ایشان باهم انسبست از نکاح با کسی که ندیده
ونداشته باشد وَأَطْهَرُ وپاکتر از آنکه حرام اندیشند ومکر فجور نمایند
وَاللَّهُ يَعْلَمُ وخدای میداند که زن ومرد خواهان یکدیکرند وَأَنْتُمْ لَا
تَعْلَمُونَ ○ وشما نمیدانید وَالْوَالِدَاتُ ومادران یعنی زنان که مفارقت افتاده
باشد میان ایشان وشوهران وطفلی شیرخواره میان بود خواه قبل از
طلاق متولد شده باشد وخواه بعد از آن حکم آنست که ایشان [illegible] غیر

دهند أَوْلَادَهُنَّ فرزند خود را حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ دو سال تمام لِمَنْ أَرَادَ مر آنکس را
که خواهد أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ آنکه تمام کند شیر دادن فرزند را وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ
و بر آنکس است که فرزند برای او زاده اند رِزْقُهُنَّ روزی این شیر دهندگان یعنی
خورش ایشان بِالْمَعْرُوفِ بطریق انصاف و اعتدال لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ تکلیف
کرده و رنج یافته نشود هیچ نفسی إِلَّا وُسْعَهَا مگر آنرا که گنجایش و توانائی دارد
لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بایدکه رنج نرساند هیچ مادری بِوَلَدِهَا بفرزند شیرخوارهٔ
خود که او را از خود جدا کند و به پدر دهد یا بایدکه رنج رسانیده نشود در ما
بسبب فرزند یعنی او را بر رضاع اکراه نکند و اگر قبول کند نفقه و کسوت ازو
باز نگیرد وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ و بایدکه ضرر نرساند مولود له یعنی پدر بِوَلَدِهِ
بفرزند خود که او را در وقت شیرخوارگی از مادر باز ستاند یا بایدکه ضرر
رسانیده نشود پدر بواسطهٔ فرزند یعنی ازو زیاده از خورش و پوشش نطلبند
وَعَلَى الْوَارِثِ و بر وارث مولود له چون مولود له متوفی شود یا بر وارث صبی که اگر صبی
بمیرد وی وارث شود وی لازمست مِثْلُ ذَلِكَ مانند آنکه بر مولود له بود در
نفقه و کسوت و عدم اضرار فَإِنْ أَرَادَا پس اگر خواهند پدر و مادر فِصَالًا جدا
گردن فرزند از پستان یعنی باز گرفتن از شیر قبل از تمام حولین عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا
از روی خشنودی هر دو یعنی والدین وَتَشَاوُرٍ و مشاورت کردن با یکدیگر
در باب رضاع و فطام فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ وبالی نیست بریشان ازین جهة
وَإِنْ أَرَدْتُمْ و اگر خواهید ای پدران و کسانی که باسترضاع محتاجید أَنْ تَسْتَرْضِعُوا
آنکه دایه گیرید جهت شیر دادن أَوْلَادَكُمْ برای اولاد خود خواه مادر را
مانعی باشد از شیر دادن و خواه نه فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس بر شما هیچ گناهی نیست

در دایه گرفتن إِذَا سَلَّمْتُمْ چون تسلیم کنید بدایگان مَا آتَيْتُمْ آنچه اراده
کرده اید دادن آنرا بدیشان بِالْمَعْرُوفِ به نیکویی و خوش خویی بی مضایقه
و مبالغه وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در باز گرفتن مزدوران وَاعْلَمُوا
أَنَّ اللَّهَ و بدانید آنکه خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بدانچه میکنید از رضاع و فصال
و استرضاع بَصِيرٌ ● بیناست وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ و آنانکه بمیرند مِنْكُمْ
از شما وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا و بگذارند زنانرا باید که زنان ایشان يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ
انتظار برند بنفس خود أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ چهار ماه وَعَشْرًا و ده روز مگر حامله باشند
که عدت ایشان بوضع حمل منقضی شود یا کنیزک که عدت او دو ماه و پنج
روز بود فَإِذَا بَلَغْنَ چون برسند زنان شوهر مرده أَجَلَهُنَّ بپایان عدت خویش
فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس هیچ وزر و وبالی نیست بر شما ای ائمه و مسلمانان یا ای
ورثه و اولیاء ازواج فِيمَا فَعَلْنَ در آنچه زنان کنند فِي أَنْفُسِهِنَّ در تنهای خویش از
شوهر کردن بِالْمَعْرُوفِ به نیکویی یعنی بموافقت شرع مراد صیغهٔ ایجاب و قبولست
و حضور شهود عدول وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه شما میکنید ای مردان
و زنان خَبِيرٌ ● داناست ای مطیع چون دانستی که کار ترا میداند غم مخور که
جزای آن بتو رساند ای عاصی چون میدانی که گناه ترا میداند ترک معصیت کن
تا از عذابت برهاند نظم هر که دانست آنکه در همه وقت ● حق تعالی بحال او داناست
همه کردارهاش با شر و خیر ● همه گفتارهاش گردد راست وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ
و گناهی نیست بر شما ای راغبان نکاح فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ در آنچه تعریض کنید بآن
یعنی بکنایت خبر دهید مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ از برای خواستاری زنان معتده یعنی
کلامی گویید با ایشان که موهم باشد برغبت شما در نکاح ایشان مثلا بدین وجه که

تو از شوهر در نخواهی ماند یا مرا مثل تو زنی می باید یا چون عدت بسر آید مرا خبر کن
و از تصریح بنکاح احتراز لازمست اما دران کناهی نیست که سخن بتعریض کویید
أَوْ أَكْنَنتُمْ یا آنکه بپوشید فِي أَنفُسِكُمْ در دلهای خود عَلِمَ اللَّهُ خدای داناست
بعلم قدیم خود أَنَّكُمْ آنکه شما سَتَذْكُرُونَهُنَّ زود باشد که یاد کنید آن زنانرا
به نیکویی بعد از تزویج وَلَٰكِن لَّا تُوَاعِدُوهُنَّ ولیکن وعده مدهید ایشانرا سِرًّا
بعملی که آنرا پنهان میکنند یعنی مباشرت مراد آنست که بکثرت مجامعت وعده
مدهید إِلَّا أَن تَقُولُوا مکر آنکه بکویید قَوْلًا مَّعْرُوفًا سخن نیکو برمز و اشارت نه بتصریح
در عبارت وَلَا تَعْزِمُوا و قصد مکنید عُقْدَةَ النِّكَاحِ عقد نکاح ایشانرا حَتَّىٰ يَبْلُغَ
الْكِتَابُ تا برسد کتاب یعنی آنچه خدای نوشته و فرض کرده از عدت
أَجَلَهُ بغایت خود و مدت او منقضی کردد وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید آنکه خدای
يَعْلَمُ مَا فِي أَنفُسِكُمْ میداند آنچه در دلهای شماست از عزم بر کاری که جایز نیست
فَاحْذَرُوهُ پس بترسید و حذر کنید از عقاب او وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید آنکه
خدای غَفُورٌ آمرزنده است آنرا که بترسد از عقوبة او حَلِيمٌ ● بردبارست
و بعذاب تعجیل نکند لَّا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ کناه و وبالی نیست بر شما إِن طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ
اکر طلاق دهید زنان خود را مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ مادام که مس نکرده باشید ایشانرا
یعنی لمس واقع نشده باشد امام اعظم رحمه الله خلوت صحیحه را موجب مهر
میداند بشرط عدم مانع و امام شافعی رحمه الله مس را کنایت از جماع داشته
و لهذا بواسطهٔ خلوت الزام مهر نکند أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ و باک نیست طلاق دادن
زنان مادام که فرض نکرده باشید و نام نبرده برای ایشان فَرِيضَةً مهری مقرر
پس طلاق دهید وَمَتِّعُوهُنَّ و برخوردار سازید ایشانرا یعنی چیزی بدهید مردی

ع خمیس

انصاری زنی خواست و در صلب عقد نام مهر نبرد و قبل از دخول طلاق داد
این آیة نازل شد و سید عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که مَتِّعْهَا وَلَوْ بِقَلَنْسُوَتِكَ
غرض آنست که متعه باید داد و آن بقدر حال طلاق دهنده باید عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ
بر مرد توانکر باندازهٔ توانایی وی وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ و بر مرد درویش و تنک دست
بمقدار دست رس وی ابن عباس رضی الله عنه فرمود که اکثر متعه خادمیست
و اقلش مقنعه و نزد امام اعظم رحمه الله کرته ایست و چادری و معجری
مکر نصف مهر المثل او ازین کمتر باشد و اصح آنست که تقدیر متعه مفوض
برای حاکم شرع است پس متعه دهید ایشانرا باندازهٔ توانایی مَتَاعًا متعه دادنی
بِالْمَعْرُوفِ بروجهی که شرعا و عرفا شاید حَقًّا صفت متاعست یعنی متعهٔ واجب
یا مصدر فعلی محذوفست یعنی خدای واجب کردانید متعه را واجب کردانیدنی
عَلَى الْمُحْسِنِينَ ● بر نیکوکاران وَإِن طَلَّقْتُمُوهُنَّ و اکر طلاق دهید ایشانرا مِن قَبْلِ
أَن تَمَسُّوهُنَّ پیش از آنکه مس کنید بشهوت وَقَدْ فَرَضْتُمْ و بدرستی که مقرر
کرده باشید لَهُنَّ فَرِيضَةً برای ایشان مهری فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ پس بر شماست
ادای نیمهٔ از آنچه فرض کرده اید قبل از نزول این آیت کسی که زن را پیش از دخول
طلاق داد از مهر مسمّی چیزی بروی لازم نبودی بلکه متعه بایستی دادن چنانچه
در سورهٔ احزاب حکم شده که فَمَتِّعُوهُنَّ وَسَرِّحُوهُنَّ پس بدین آیة حکم آن آیت
منسوخ شد و نصف مهر لازم کشت إِلَّا أَن يَعْفُونَ مکر آنکه عفو کنند آن زنان که
اهلیة عفو داشته باشند از بلوغ و رشد و عقل أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي یا آنکه عفو کند
آنکس که بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ بدست اوست عقدهٔ نکاح یعنی ولی بقول قدیم امام
شافعی رحمه الله و این وقتیست که زن بکر و نارسیده باشد و اورا ولی بود و امام

اعظم رحمه الله فرمود که مراد ازین کس شوهرست که در کذارد یعنی تفضل کند
وتمام مهر بدهد ومؤید همین قولست آنکه میکوید وَأَنْ تَعْفُوا واکر در کذارید
شما که شوهرانید وتمام مهر بدهید أَقْرَبُ نزدیکترست لِلتَّقْوَىٰ به پرهیزکاری
ازبیداد وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ وفراموش مکنید یا ترک مکیرید تفضل را بَيْنَكُمْ
درمیان یکدیکر یعنی مرد اندیشه کند که این زن بعقد من محبوس بوده واز وصال
من محروم ومأیوس شده اورا بمهر مسمی دلشاد کردانم وزن نیز تفکر کند که
این مرد بمن نرسیده واز مواصلت من بهره مند نکشته اولی آنکه ازو هیچ نکیرم
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بدانچه میکنید از جور وفضل بَصِيرٌ
بیناست حَافِظُوا محافظت کنید وایستادکی نمایید عَلَى الصَّلَوَاتِ بر نمازهای
فریضه بمواقیت وحدود وحقوق آن وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وشرایط محافظت
بخصوصه بنسبت صلوة وسطی رعایت کنید وآن بقول انس بن مالک ومعاذ بن
جبل وجابر وابوامامه رضی الله عنهم نماز بامدادست که میان سواد لیل وبیاض
نهار کذارند یا میان دو نماز لیلی ودو نماز نهارست یا از هر طرف او نماز نیست
که دران قصر میکنند وبقول ابن عمر وزید بن اسامه وبعضی دیکر از صحابه رضی الله
عنهم نماز پیشینست ووجه وسطیت آنکه او را در وسط نهار میکذارند
یا اوسط صلوة نهاریه است وبروایت فاروق ومرتضی وعایشه وام سلمه
وحفصه وابن عباس وابن مسعود وجمعی دیکر از بزرکان صحابه رضوان الله
علیهم اجمعین نماز دیکرست ودرین باب حدیث صحیح وارد شده در حرب احزاب
که شغلونا عن الصلوة الوسطی صلوة العصر واو را صلوة وسطی بواسطه آن
کفت که دو نماز روز از یک جانب دارد که در یکی قصر هست ودر دیکری نه

ودو نماز شب از طرف دیکر بهمین وجه دارد وبروایتی از ابن عباس و
قبیصة بن ذؤیب رضی الله عنهما نماز شامست واو میانه نمازهاست در مقدار
چه اکثر رکعات در فرایض چهارست واقل دو واو ما بین اقل واکثر واقع شده
یا درمیان دو صلوة اخفاتیه ودو صلوة جهریه است وطایفه دیکر نماز
خفتن را صلوة وسطی دانند که میان دو صلوة جهریه واقع شده که افتتاح
واختتام عبادات لیلیه بدیشانست یا ما بین دو نمازست که قصر ابدیشان
راه نیست وتخصیص هریک ازین نمازها ونکاتی که بران متفرع باشد در جواهر
التفسیر بشرح مستوفی مذکورست وَقُومُوا ودیکر امر میکند که بپای ایستید
لِلَّهِ برای خدا قَانِتِينَ ⊙ درحالتی که فرمان بردارانید یعنی نماز کذارندکان و
کفته اند قنوت سکوتست در نماز زید بن ارقم رضی الله عنه فرمود که هریک
از ما در عهد رسول صلی الله علیه وسلم در نماز با صاحب خود سخن میکفت چون
حکم قُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ نازل شد ساکت شدند فَإِنْ خِفْتُمْ پس اکر ترسید از
دشمن مجاهر یا از سبع ضاری یا حشرات موذیه فَرِجَالًا پس پیاده نماز کنید در
حال رفتن اکر وقوف ممکن نباشد بقول امام اعظم رحمه الله ونزد امام شافعی
رحمه الله در وقت مشی یا وجود خوف نماز نتوان کذارد خواه امکان وقوف
باشد وخواه نباشد أَوْ رُكْبَانًا یا سواره نماز کذارید در جنک بهر نوع که
میسر شود روی بقبله یا پشت بدان فَإِذَا أَمِنْتُمْ پس چون ایمن شوید فَاذْكُرُوا اللَّهَ
نماز کذارید باتفاق اکثر علما انجام اداز ذکر نمازست وکویند شکرست
یعنی چون ایمن شدید شکر کویید خدای را كَمَا عَلَّمَكُمْ همچنانکه در آموزانید شما را
از آداب نماز یا شرایط شکر مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ⊙ آنچه نبودید شما که آنرا دانند

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ و آنانکه وفات کنند مِنْكُمْ از شما وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا
وبگذارند زنانرا رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده یکسال عدت میداشتند
وجامهای کهنه پوشیده قاعدهٔ تزین وتجمل فرو میگذاشتند اگر از اهل مدر
بودندی در همان خانه با اولیای شوهر بسر بردندی یا اولیاء زن در همان منزل
جهت او خانه بنا کردندی واهل وبر از بلاس خانه جدا گانه برای ایشان مرتب
ساختندی ویکسال از خانه بیرون نیامدندی ونفقه از اولیای شوهر
گرفتندی مگر وقتی که از خانه مقرر بدر آمدندی که نفقه ساقط شدی چون حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم بمدینه آمد مردی طایفی درگذشت واز وی زنی
وپسری ومادری وپدری بماندند آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترکه را بر ولد ووالدین
قسمت کرد وزن را نصیبی تعیین نفرمود اما حکم کرد که یکسال از ترکه
نفقه بدو رسانند دران محل این آیت نازل شد وحکم فرود آمد که چون
جمعی از شما بمیرند وزنان ازیشان باز مانند وَصِيَّةٌ فرض شد وصیتی وحفص
بنصب خواند معنی آنست که وصیت کرد خدای وصیت کردنی لِأَزْوَاجِهِمْ
برای زنان ایشان مَتَاعًا متعه دادن بنفقه وکسوت ومسکن از ترکهٔ شوهر
إِلَى الْحَوْلِ تا بیکسال غَيْرَ إِخْرَاجٍ بی بیرون کردن وی از مسکن مقرر اما اگر خود
بیرون روند قبل از انقضای سال ایشانرا نفقه نباشد فَإِنْ خَرَجْنَ پس اگر
بیرون آیند بعد از گذشتن سال فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس گناهی نیست بر شما
ای اولیای شوهر فِيمَا فَعَلْنَ در آنچه ایشان کنند فِي أَنْفُسِهِنَّ در نفسهای خود از
زینت وطلب شوهر مِنْ مَعْرُوفٍ از آنچیزی که بر وفق شرع باشد وَاللَّهُ عَزِيزٌ
وخدای غالبست انتقام کشد از هر که مخالفت امر وی کند حَكِيمٌ ◉ صواب

کارست در آنچه حکم فرماید واین حکم بمیراث زن که ربعی یا ثمنی باشد از
ترکه منسوخ شت وعدت یکسال با چهار ماه وده روز آمده چنانچه
گذشت وَلِلْمُطَلَّقَاتِ وزنان طلاق داده شده را که مس کرده باشید مَتَاعٌ
متعه ایست که بدان برخوردار شوند بِالْمَعْرُوفِ بطریق نیکویی وتوسط
در غلو وتقصیر حَقًّا سزاوار کردانیده است خدای این را سزاوار کردانیدنی عَلَى
الْمُتَّقِينَ ◉ بر پرهیزکاران مراد متقیانند از شرک یعنی همه مسلمانان كَذَٰلِكَ
همچنانکه این احکام بیان کرد يُبَيِّنُ اللَّهُ روشن میکرداند خدای لَكُمْ آيَاتِهِ
برای شما احکام خود را در آنچه بدان محتاجید لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ◉ شاید که
شما عقول خود را در قبول آن وتفکر در آن کار فرمایید أَلَمْ تَرَ آیا ندیده
ای بیننده یا ندانسته وبنظر تعجب نگاه نکرده إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا بسوی آنانکه
بیرون رفتند مِنْ دِيَارِهِمْ از منزلها وسراهای خود وَهُمْ أُلُوفٌ وایشان هزاران
بودند امام سدی رحمه الله گوید در قریهٔ داوردان از حوالی واسط طاعون
پدید آمد بعضی بیرون رفتند واکثر بسلامت ماندند وبرخی بایستادند واغلب
مردند سالی دیگر که طاعون معاودت کرد همه اهل دیه که هشت هزار بودند
یا چهل هزار یا هفتاد هزار بیکبار ز دیه بیرون رفتند حَذَرَ الْمَوْتِ از جهت
احتراز کردن از مرگ وهمچنان میرفتند تا در وادی میان دو کوه فرود آمدند
فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ پس گفت مر ایشانرا خدای مُوتُوا بمیرید در معالم آورده که
حق سبحانه دو فرشته فرستاد تا یکی از اعلی وادی ودیگری از اسفل آن ندا کردند
که بمیرید همه بیکبار بمردند با چهار پایان خود مردم از اطراف وجوانب
بدفن ایشان آمده عاجز گشتند واز آنجا درگذشتند مدتی بر ایشان بگذشت

و آخر الامر دیواری
گرد ایشان کشیدند
صح

جز استخوانی نماند ثُمَّ أَحْيَاهُمْ پس زنده کرد ایشانرا واین صورت بران
وجه بود که روزی حزقیل بن یوزی که ثالث خلفای موسی علیه السلام
بود بران موضع کذر افتاد وان تودهای استخوان مشاهده نمود کفت الهی
جنانجه اثر هیبة بریشان نموده نظر رحمت بریشان افکن از حق سبحانه خطاب
رسید که فلان کلمه بکو تا من ایشانرا زنده کردانم حزقیل آن کلمه بر زبان
راند حق سبحانه ایشانرا زنده ساخت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَذُو فَضْلٍ
هر اینه خداوند فضل و رحمتست عَلَى النَّاسِ بر مردمان وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ
ولکن بسیاری از مردمان لَا يَشْكُرُونَ ● سپاس داری نمیکنند خصوصا
بنی اسرائیل که جنین معجزی دیدند و فرمان حق را کردن ننهادند شما ای
مسلمانان عبرت کیرید وَقَاتِلُوا وکارزار کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای
برای آشکارا کردن دین خدای وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ وبدانید آنکه خدای سَمِيعٌ شنواست
قول متخلفانرا از جهاد عَلِيمٌ ● داناست بضمایر ایشان مَنْ ذَا الَّذِي کیست آنکه
بخلوص نیت يُقْرِضُ اللَّهَ وام دهد خدایرا یعنی بندکان در ماندهٔ او را که وام
خواهند قَرْضًا حَسَنًا وام دادنی نیکو یعنی در وام دادن تعجیل کند یا منت ننهد
یا طالب عوض نباشد و بحدیث صحیح ثابت شده که ثواب قرض دادن از صدقه
زیاده است و برین تقدیر مضافی محذوف باشد ای یقرض عباد الله واصح
آنست که اینجا حذف واضماری نیست و مراد از قرض صدقه است تشبیه کرد
صدقه را فی سبیل الله در لزوم جزا بوام که بی شبهه اعطای عوض در آن
لازم است و قرض حسن برین تقدیر آن باشد که خالص برای خدای دهد
یا از مال حلال تصدق کند امام عاصم رحمه الله استفهام را حمل بر

معنی میکند یعنی آیا کس هست که قرض دهد یا تصدق کند فَيُضَاعِفَهُ پس
تا خدای مضاعف کرداند و زیاده سازد اجر آن قرض را لَهُ از برای او أَضْعَافًا
كَثِيرَةً ضعفهای بسیار مبهم کذاشت تا اضعاف کثیره را برون از حیز شمار
تصور کنند این آیت نازل شد یهود بطعنه کفتند مکر خدای جیزی ندارد که
از ما قرض میطلبد و جون مسلمانان بوعدهٔ حق واثق بودند در معاملهٔ این
قرض مبادرت نمودند اول ابو الدحداح انصاری رضی الله عنه پیش آمد و کفت
یا رسول الله خدای این قرض جرا میطلبد حضرت رسالت صلوات الله وسلامه
علیه فرمود که میخواهد تا شما را بواسطهٔ آن ببهشت برد ابو الدحداح کفت
یا رسول الله مرا دو خرماستانست و بهترین جنیته نام دارد اکر آنرا بقرض دهم
شما پایندان بهشت میشوید سید عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که من ضامنم
میسوم که حق سبحانه دو جندان در ریاض بهشت بتو ارزانی دارد کفت
ای سید بشرط آنکه فرزندان من و مادر ایشان با من باشند خواجه فرمود که
آری جنین باشد پس دست مبارک رسول صلی الله علیه وسلم کرفت و جنیته را در
راه حق سبحانه صدقه داد و فی الحال بدر خرماستان آمده مادر فرزندانرا کفت
یا ام الدحداح این حدیقه را صدقه کردم بشرط آنکه در بهشت دو جندین
بستانم و تو و کودکان با من باشید ام الدحداح کفت خوش سودایست بارک الله
فیما اشتریت و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در بارهٔ او فرمود که کم من
عذق رداح ودار فیاح فی الجنة لابی الدحداح وَاللَّهُ يَقْبِضُ وخدای فرا میکیرد
و تنک میکند روزی بر بعضی بعلم و حکمت خود و صلاح حال ایشان
آنست وَيَبْسُطُ وکشاده میکرداند رزق را بر جمعی بتدبیر و قسمت خود و مصلحت

خمس

ومنفعت ایشان در آیست وَاِلَیْهِ وسوی حق یعنی بپاداش او تُرْجَعُونَ ○ باز
گردیده خواهید شد در معنی قابض وباسط محققانرا سخنانست در بحر الحقایق
گفته که فرا میگیرد از اغنیا تا دانند که ستاننده اوست منت بر فقرا نهند وبسط
میکند بر فقرا تا آنرا از حق بینند ومنت اغنیا نکشند قابض اوست تا دیده
شهود اغنیا جزوی نه بیند باسط اوست تا بصر بصیرت فقرا جزوی مشاهده نکند عارفی
جنین فرمود که یکی را بقبض در زندان خودی گرفتار کرد اند ویکی را ببسط
از خودی رهانیده بخود متوجه سازد پیر طریقت قدس سره گفته الهی هرکاه
بخود نکرم کویم از من زارتر کیست **بیت** کاهی که بخود درنکرم پست شوم
کاهی که بدو نکه کنم مست شوم اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی یعنی ندانستی وعلم تو منتهی نشد
اِلَی الْمَلَاِ بخبر جمعی از اشراف وارباب رای مِنْ بَنِیْ اِسْرَآئِیْلَ از فرزندان یعقوب
مِنْ بَعْدِ مُوْسٰی بعد از وفات موسی علیه السلام اِذْ قَالُوْا جون کفتند این بزرکان
لِنَبِیٍّ لَّهُمُ مر پیغمبری را که بود ایشانرا وآن بقول اصح اِشْمُوِیل بود که حق سبحانه
اورا بعد از الیسع به بنی اسرآئیل فرستاد وکویند آن بنی یوشع بن نون بوده
یا شمعون بن صفیه وبرهر تقدیر کفتند پیغمبر خودرا که بحکم خدای اِبْعَثْ
لَنَا برانکیز از برای ما یعنی تعیین کن از میان ما مَلِکًا پادشاهی تا با عانت او نُقَاتِلْ
کارزار کنیم فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه خدای با جالوت وقوم او وایشان عمالقه
بودند از بقیهٔ عاد که همواره بت میپرستیدند وشرک میورزیدند و
با بنی اسرآئیل خصومت داشتندی وبنی اسرآئیل بدست ایشان درمانده بودند
بسبب آن از پیغمبر خود استدعای ملکی وحاکمی کردند که بمدد او جهاد توانند
کرد قَالَ کفت آن پیغمبر هَلْ عَسَیْتُمْ هیچ شاید از شما اِنْ کُتِبَ جون فرض کرد انند

وجون بتو نکرم کویم
از من بزرکوارتر کیست
ع

علیم

عَلَیْکُمُ الْقِتَالُ برشما کارزار کردن با دشمنان دین اَلَّا تُقَاتِلُوْا آنکه شما
مقاتله نکنید قَالُوْا وَمَا لَنَا کفتند جیست مارا وجه بران دارد اَنْ لَّا نُقَاتِلَ که
ما قتال نکنیم فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه خدای وَقَدْ اُخْرِجْنَا وبدرستی که بیرون کرده اند
مارا مِنْ دِیَارِنَا از مواضع ومساکن ما وَاَبْنَآئِنَا واز پسران ما یعنی مارا مهجور ساخته اند
از ایشان در خبرست که جالوت از ابنای ملوک ایشان جهارصد وجهل تن اسیر
کرفته بود وجندین کروه را از منازل ایشان بیرون کرده وبدان سبب ایشان
در مباشرت حرب مبالغه داشتند فَلَمَّا کُتِبَ پس آن هنکام که نوشته شد عَلَیْهِمُ
الْقِتَالُ برایشان کارزار با اعادی تَوَلَّوْا برکشتند واز فرمان برداری بکذشتند
اِلَّا قَلِیْلًا مِّنْهُمْ مکراندکی از ایشان وایشان سیصد وسیزده تن بودند وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ
وخدای داناست بِالظّٰلِمِیْنَ ○ بستمکاران که از جهاد تخلف ورزیدند و
جون اِشْمُوِیل علیه السلام برایشان حجت کرفت وایشان بر سبیل تأکید جواب
دادند از حق سبحانه استدعای ملکی نمود از برای آن قوم وحق سبحانه عصایی
وظرفی پر از روغن بوی فرستاد که هرکه بمنزل تو در آید واین روغن در ظرف غلیان
نماید واین عصا با قد وی برابر باشد پادشاهی این قوم را سزاوار است اِشْمُوِیل این
خبر بقوم رسانید وهریک از اعاظم بنی اسرآئیل بخانهٔ او تردد وآمد شد آغاز نهادند
وبرای هیچ کدام روغن بجوش نیامد وعصا را با قامت ایشان مساوات نبود تا
روزی مردی سقا یا دباغ که شاول نام داشت وبواسطهٔ طول قامت اورا طالوت
کفتندی بخانه اِشْمُوِیل در آمد فی الحال دهن القدس آغاز غلیان کرد وعصا با قامت
او برابر آمد وَقَالَ لَهُمْ وکفت مر بنی اسرآئیل را نَبِیُّهُمْ پیغمبر ایشان اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که
خدای قَدْ بَعَثَ لَکُمْ به تحقیق برانکیخت برای شما طَالُوْتَ مَلِکًا طالوت را

پادشاهی فرمای قالوا کفتند قومی از روی استبعاد أنّى يكون چکونه
باشد و از کجاست له الملك مر طالوت را پادشاهی علينا بر ما ونحن أحق و ما سزاوارتریم
بالملك بپادشاهی که از سبط یهودا ایم منه از وکه از سبط بنیا میناست و
در آن سبط نه نبوت است و نه مملکت و باوجود آنکه از سبط مملکت نیست
مردی سقاست ولم يؤت و اورا عطا نکرده اند سعة بسیاری و فراخی من المال
از مال دنیی یعنی اکر از نسبت نسب عاری است بایستی که صاحب خزاین بودی تا
لشکر و تهیهٔ اسباب جنک توانستی کرد قال کفت پیغمبر در جواب ایشان
إن الله اصطفاه بدرستی که خدای برکزید او را عليكم بر شما وزاده و افزونی
داد اورا بسطة کشادکی و بسیاری في العلم در دانش یعنی علم حرب و کویند
دانا بود بامور سیاسی و تدبیر ممالک والجسم و دیکر بیفزود او را در جسم
آورده که طالوت مردی نماینده و با جمال بود و بیک سر و کردن از اهل زمان
خود بلند تر مینمود والله يؤتي و خدای که مالک الملک علی الاطلاق است
میدهد ملكه ملک خود را من يشاء هر کرا میخواهد و میداند که او را صلاحیت
ملک داری هست بیت ملک ده و ملک ستان اوست پس راه بکمش نبرد هیچ کس
والله واسع و خدای بسیار فضلست در دادن زمام اختیار بقبضه اقتدار هر که
خواهد عليم ⊙ داناست باستحقاق کسی که او را بر میکزیند باری بنی اسرائیل
چنانچه دأب ایشان بود از طریق ابرام و الحاح در آمده کفتند ما را بر اصطفاء
طالوت حجتی و علامتی باید تا دلها را بفرمان برداری و هواداری او رغبتی پدید آید
اشمويل از خدای درخواست و خدای تعالی از علامت پادشاهی او اعلام داد
وقال لهم نبيهم و کفت مر ایشانرا پیغمبر ایشان إن آية ملكه بدرستی که

نشانه پادشاهی طالوت أن يأتيكم التابوت آنست که بیاید بشما تابوت
سکینه و آن صندوقی بود صور همه انبیا در آنجا منقوش فيه سكينة در آنجا
سکینه ایست من ربكم از پروردکار شما یعنی چیزی که تسکین خاطر شما
بدان باشد و کفته اند سکینه جانوری بود بمقدار کربه و دو چشم داشت چون
دو مشعلهٔ افروخته که کسی را قوت دیدن آن نبودی و از مرتضی علی رضی الله عنه
منقولست که روی او مشابه روی انسان بود و دو بال داشت بوقت کارزار از
تابوت بیرون آمدی و مانند بادی که سخت جهد بر دشمنان وزیدی و ایشان را
متفرق ساختی و لهذا همیشه بنی اسرائیل این تابوت را در پیش صف لشکر بداشتندی
وبقية و دیکر درین تابوت باقی چیزیست مما ترك از آنچه بکذاشته
آل موسى وآل هرون یعنی موسی و هرون علیهما السلام آل شخصی در لغت نفس او
میتواند بود چنانچه إن الله اصطفى آدم ونوحا وآل إبراهيم ای نفسه و در
حدیث آمده که من مزامير آل داود و مراد نفس داودست علیه السلام و آنچه
از موسی و هرون در آن تابوت مانده بود نعلین موسی بود و عمامهٔ هرون و پارهٔ
ترنجبین که در تیه بر ایشان می بارید و ریزهٔ الواح و این تابوت را عمالقه
از بنی اسرائیل کرفته بولایت خود برده بودند و در هر موضع که داشتندی آفتی
باهل آن موضع رسیدی آخر در حوالی مزبلهٔ دفن کردند و حق سبحانه فرشتکانرا
فرمود تا آنرا برداشته نزد اشمويل آوردند چنانچه حق تعالی فرمود تحمله الملائكة
بردارند ملئکه آن تابوت را بشما آرند إن في ذلك بدرستی که در رسیدن تابوت
بشما لآية لكم هر آینه حجتیست شما را بر صدق قول پیغمبر در پادشاهی طالوت
إن كنتم مؤمنين ⊙ اکر هستید شما باور دارندکان پس بنی اسرائیل بعد از

رسیدن تابوت حکم او را منقاد کشتند و تهیهٔ مقاتلهٔ جالوت نموده
هفتاد هزار مرد در موکب طالوت روان شدند و هوا بغایت کرم بود فَلَمَّا
فَصَلَ طَالُوتُ پس آن هنکام که بیرون آمد طالوت بفرمان اشمویل از شهر ایلیا
بِالْجُنُودِ بآن لشکرهای ساخته قَالَ کفت طالوت باعلام اشمویل یا بالهام ربانی
کدای قوم إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بدرستی که خدای آزمایندهٔ شماست درین هوای کرم
بِنَهَرٍ بجویی از آب که میان اردن و فلسطین ظاهر شود تا مطیع و عاصی را بشما نماید
فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ پس هرکه بیاشامد ازین جوی فَلَيْسَ مِنِّي پس نیست از من یعنی
بر مذهب من وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ و هرکه نچشد و نیاشامد آب را طعام در لغت
بمعنی شراب آمده کما فی قوله جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا ای شربوا فَإِنَّهُ مِنِّي پس او از منیست
یعنی پی رو من باشد هرکه آب نخورد إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ مکر آنکس که بردارد غُرْفَةً
بِيَدِهِ کفی آب بدست خود آورده اند که حق سبحانه و تعالی بقدرت کاملهٔ خود
جوی آب در راه ایشان پدید آورد و چون لشکر دران هوا با عطش غالب بدان
جوی رسیدند فَشَرِبُوا مِنْهُ پس بیاشامیدند از ان جوی زیاده از غرفه إِلَّا قَلِيلًا
مِنْهُمْ مکر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده تن بودند و بیک کف آب اختصار
کردند هم از غرفه سیراب شدند و هم مطهرهای ایشان از بقیهٔ غرفه
پر شد و آنانکه زیاده از غرفه بیاشامیدند لبهای ایشان سیاه شد و تشنکی بهٔ
غلبه کرد که هرچند بیشتر خوردند تشنه تر شدند و بر کنار جوی ماندند
با لشکر دشمن ملاقات نکردند فَلَمَّا جَاوَزَهُ پس آن هنکام که از جوی عبره کرد و
بکذشت هُوَ طالوت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنکسانی که ایمان آورده بودند و
قول او را تصدیق نموده مَعَهُ بکذشتند با او قَالُوا کفتند آن دیکران که خلاف

کرده عبره نموده بودند لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ نیست ما را توانایی امروز بِجَالُوتَ وَ
جُنُودِهِ بجالوت و لشکرهای او و قولی آنست که از لشکر او شصت و شش هزار از
جوی نکذشتند و از ان چهار هزار که عبره کردند چون چشم ایشان بر
لشکر جالوت افتاد سه هزار و ششصد و هشتاد و هفت تن ترسان و بددل
شده کفتند ما طاقت حرب جالوت نداریم قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ کفتند آنانکه
بیقین میدانستند أَنَّهُمْ مُلَاقُو اللَّهِ آنکه ایشان ملاقات کننده اند جزا
دادن خدایرا و ایشان باقی لشکر بودند سیصد و سیزده تن که کفتند كَمْ مِنْ فِئَةٍ
قَلِيلَةٍ بسیار از کروه اندک مؤمنان غَلَبَتْ غالب شده الله فِئَةً كَثِيرَةً بر کروه
بسیار از اهل کفر و عدوان بِإِذْنِ اللَّهِ بعون و نصرت و مددکاری خدای وَاللَّهُ
مَعَ الصَّابِرِينَ ○ و خدای با صبر کنندکانست بتأیید و قوت خایفان با
نبودند و مخالفان بر طرف نهر مانده بودند طالوت با آن کروه اندک در مقابلهٔ
لشکر جالوت صف بر کشید و آن لشکر بقول صاحب تیسیر هشتصد هزار
سوار جرار خنجر کذار تیغ زن نیزه دار بودند نظم جوشیران آهن دل الماس جنک
جو کرکان بد کوهر آشفته رنک • و جالوت نیز بخود مردی عظیم الجثه و شدید
الشوکه بود و در تفسیر امام حدادی مذکورست که اسلحهٔ جالوت هزار رطل
آهن بود و از جمله خودی که بر سر می نهاده سیصد رطل بوده وَلَمَّا بَرَزُوا و آن
هنکام که مؤمنان ظاهر شدند و صف قتال راست کردند لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ
از برای جالوت و لشکرهای او قَالُوا کفتند مؤمنان رَبَّنَا ای پروردکار ما أَفْرِغْ
عَلَيْنَا صَبْرًا فرو ریز بر ما شکیبایی استعاره است از اکثار و اکمال یعنی صبر بسیار
بر ما افاضه کن وَثَبِّتْ و نکاه دار بتأیید خود أَقْدَامَنَا قدمهای ما را در میدان

حرب وانصرنا ویاری ده مارا علی القوم الکافرین ● برکروه ناکرویدکات
فهزموهم بس بشکستند وبهزیمت کردند مؤمنان کافران را باذن الله
باعانة وتوفیق خدای وقتل داود وبکشت داود بن ایشا علیه السلام جالوت جالوت را
بسنك فلاخن که برخود وی زد وخود در سرش شکست ومغزش پریشان شد و
لشکر او تار ومار کشتند وطالوت شرط کرده بود که دختر بکشنده جالوت
دهد واورا در پادشاهی شریك کرداند پس دختر خود را بداود علیه السلام داد
ونصفی ازمملکت باوی کذاشت وبالاخره تمام مملکت بدو رسید چنانچه فرمود
وآتیه الله الملك وعطا کرد خدای داود را بعد ازقتل جالوت پادشاهی والحکمة
واورا حکمت داد یعنی نبوت یا زبور وعلمه ویاموزانید اورا مما یشاء
آنچه خواست وآن علمیست که پیغمبرانرا بکار آید وکویند صنعت زره کری بود یا
دانستن زبان مرغان ولولا دفع الله الناس واکرنه بازداشت خدای باشد مردمانرا
بعضهم ببعض برخی ازیشان بیرخی یعنی دفع نکردی خدای مشرکانرا بسبب
مؤمنان جهاد کننده لفسدت الارض هرآینه تباه شدی زمین بظلمت کفر
ومنافع او بباطل کشتی ولکن الله ولیکن خدای ذو فضل خداوند فضل ورحمتست
علی العالمین ● برعالمیان تلك این قصها که در ومعجزات واضحات بود
آیات الله نشانهای قدرت خداوندست نتلوها علیك میخوانیم آنرا برتو یعنی
جبرئیل برتو میخواند بفرمان ما بالحق براستی بروجهی که مطابق واقع است واهل
کتاب مسلم میدارند وانك وبدرستی که تو لمن المرسلین ● هرآینه ازفرستادکانی
بهمه خلایق الجزو الثالث تلك الرسل آن پیغمبران وفرستادکان
که درین سوره مذکور شدند فضلنا افزونی دادیم بعضهم برخی ازیشانرا

بخصایص وفضایل علی بعض بربعضی دیکر منهم ازین پیغمبران من کلم الله
کس بود که خدای باوی سخن کفت بی واسطه چون آدم علیه السلام که کفت
اسکن انت وزوجك الجنة وچون موسی علیه السلام که فرمود انی انا ربك
وچون پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم که کفت فاوحی الی عبده ما اوحی ورفع بعضهم
وبرداشت برخی را ازیشان درجات بپایهای بلند وتفاوت انبیا ازین جهة است
که بعضی ازیشان مبعوث بفرقه از آدمیان بودند وبعضی باکثر ایشان
یا بمجموع جن وانس جز پیغمبر ما ودیکر آنکه کروهی را درخواب پیغمبری دادند
وجمعی را در بیداری ونزد بعضی مفسران مراد از رفع بعضهم ادریس است
علیه السلام که حق تعالی اورا رتبهٔ عالیهٔ کرامت فرمود کما قال ورفعناه
مکانا علیا صاحب کشاف آورده که ظاهر آنست که آن بعض پیغمبران
ماست صلوات الله وسلامه علیه که مفضل است برانبیا بفضایل بی کران
وخصایص بی پایان همچنانچه ازمطاوی آیات واحادیث معلوم ومفهوم
میکردد نظم همه انبیا در پناه تواند ● مقیم دربارکاه تواند ● تو مهری
منیری همه اخترند ● تو سلطان ملکی همه لشکراند ● وبیان فضیلة آنحضرت
نقلا وعقلا به بیانی مبسوط درجواهر التفسیر رقم تحریر یافته وآتینا ودادیم ما
عیسی بن مریم البینات عیسی بن مریم را معجزهای روشن وهویدا چون ابراء اکمه
وابرص واحیاء موتی وایدناه وقوت دادیم اورا بروح القدس بجان پاك که
جبرئیل درها دروی دمید یا نیرومند کردانیدیم اورا بمرافقت جبرئیل علیه
السلام ولو شاء الله واکر خواستی خدای ما اقتتل الذین اختلاف نکردندی آنانکه
من بعدهم ازپس انبیا بودند من بعد ما ازپس آنکه جاءتهم البینات

یا بتمام زمرهٔ انبیا

آمد بدیشان نشانهای روشن بر نبوت پیغمبر ایشان وَلَكِنِ اخْتَلَفُوا ولیکن
اختلاف کردند فَمِنْهُمْ پس ازین امتان مَنْ آمَنَ کس بود که بگروید یعنی بر ایمان
خود ثبات ورزید و ملازم دین پیغمبر خود شد وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ و ازیشان کس بود
که کافر شد و از دین اعراض نمود مطریق حق را بگذاشت تعریض یهود
و نصاری است که بعد از موسی و عیسی علیهما السلام از راه راست منحرف شدند
وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خدای خواستی مَا اقْتَتَلُوا اختلاف نکردندی مخالفت را که
بلفظ اقتتال ایراد کرده ذکر مسبب است و اراده سبب چه وقوع قتال بسبب خلافست
و تکرار از برای تأکید وَلَكِنَّ اللَّهَ و لکن خدای يَفْعَلُ میکند مَا يُرِيدُ آنچه میخواهد
یعنی ایجاد میکند آنچه خواهد از خذلان و ضلالت و عصمت و هدایت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای آنکسانی که گرویده اید أَنْفِقُوا نفقه دهید مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ از آنچیزی که
بشما عطا کرده ایم یعنی زکوة مال بیرون کنید مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید
يَوْمٌ روزی که از هول و هیبت آن لَا بَيْعٌ فِيهِ خرید و فروخت نباشد در ان
تا کسی خود را از عذاب باز خرد وَلَا خُلَّةٌ و نه دوستی بود تا کسی کسی را حمایت کند
وَلَا شَفَاعَةٌ و نه درخواستی بوقت حلول عذاب وَالْكَافِرُونَ و ناگرویدگان
هُمُ الظَّالِمُونَ ○ ایشانند ستمکاران که منع کنند حق خدای را از مستحق یا ظالمند
بوضع عبادت در غیر موضعش اللَّهُ خدای سزاوار پرستش و ستایش لَا إِلَٰهَ هیچ
معبودی نیست در وجود مر خلق را إِلَّا هُوَ مگر او که استحقاق عبادت او را
ثابتست الْحَيُّ زنده پیش از همه زندگان و زنده بعد از فنای ایشان الْقَيُّومُ پاینده
در ذات و صفات یا قایم بتدبیر و حفظ مخلوقات لَا تَأْخُذُهُ فرا نگیرد او را
سِنَةٌ نه مقدمه خواب از فتور و غیر آن که نعاس گویند وَلَا نَوْمٌ و نه خواب که

رکود حواس ظاهره است لَهُ مر او راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانها ستاز
مبدعات علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از کاینات سفلیه مَنْ
ذَا الَّذِي کیست آنکس که او يَشْفَعُ درخواست کند از انبیا و ملائکه و غیر ایشان
عِنْدَهُ نزدیک او روز قیامت کسی را إِلَّا بِإِذْنِهِ مگر بدستوری او که اجازت شفاعت
دهد يَعْلَمُ میداند خدای مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه در پیش اهل آسمانها و زمینهاست
از امور این جهان وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه خواهد بود از پس ایشان از کارهای آن
جهان وَلَا يُحِيطُونَ و فرا نرسند آفریدگان بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ بچیزی از معلومات او
إِلَّا بِمَا شَاءَ مگر بدانچه او خواهد که بدان محیط شوند وَسِعَ فرا رسیده است
و گنجایش یافته كُرْسِيُّهُ کرسی او که زیر عرش و زبر آسمانهاست یا فرا گرفته است
علم او السَّمَاوَاتِ همه آسمانها را و آنچه در آنست وَالْأَرْضَ و تمام زمین را و آنچه
بر آنست وَلَا يَئُودُهُ و او را در رنج نیفکند و بر و گران نیاید حِفْظُهُمَا نگاه داشتن
خمس
آسمان و زمین وَهُوَ الْعَلِيُّ و اوست برتر از حد اوهام الْعَظِيمُ ○ بزرگتر از اندیشهٔ
افهام این آیت شریفترین آیتیست از قرآن و در حدیث آمده که این آیت را زبانیست
که تقدیس میکند خدای را نزدیک ساق عرش و خواص و فضایل او در اخبار بسیارست
لَا إِكْرَاهَ هیچ اکراهی نیست فِي الدِّينِ در قبول کردن دین اسلام بعد از اسلام عرب
یعنی اکراه نباید کرد هیچ کس را از یهود و نصاری و مجوس و صابیان بر آوردن
اسلام بشرط قبول جزیه گفته اند حکم این آیت بآیت قتال منسوخست از تمام قبایل
عرب جز دین اسلام قبول نبود اما با دیگران قتال باید کرد تا مسلمان شوند
یا جزیه قبول کنند ابو الحصین انصاری رضی الله عنه دو پسر قابل داشت ناگاه
ترسایی از شام بمدینه آمد و ایشان با او مصاحبت نموده و بافسون و افسانهٔ وی

مغرور کشته دین ترسایی اختیار کردند وهمراه او متوجه شام شدند
ابوالحصین از حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه دستوری خواست تا
برود وایشانرا باکراه براه شرع باز آرد این آیت نازل شد که اکراه مکنید کسی را که
بدینی متدین شده است قد تبین بدرستی که روشن شد الرشد راه راست من الغی
از کمراهی یعنی کفر از ایمان وحق از باطل متمیز کشت فمن یکفر پس هرکه
کافر کردد یعنی نکرود بالطاغوت بآنچه میپرستند جز خدای خواه شیطان و
خواه بتان وخواه کهنه وساحران ویؤمن بالله وبکرود بخدای فقد
استمسک پس بدرستی که چنک درزد بالعروة الوثقی بدستآویزی محکم که
قرآنست یا اتباع سنت یا وقوف نزدیک امر ونهی که سلوک طریق پیغمبر ماست
صلی الله علیه وسلم سلمی کوید قدس سره عروه وثقی توفیق است در بدایت و سعادة
در نهایت ودر حقایق نجمیه وارد ست که عروه وثقی مر عوام را توفیق طاعتست
ومر خواص را مزید عنایت بمحبة واخص خواص را جذبات ربوبیت که ایشانرا
از ظلمات وجود فانی کرداند وبانوار اخلاق واجب الوجود باقی سازد در
مقامات حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الحق والدین المشتهر بنقشبند
قدسنا الله بحقایق کلامه مذکورست که درین طریق طاغوت ماسوی حق است
کفر بوی وایمان بحق در هر قدمی شرط لازم سالکست وپیغمبر صلی الله علیه
وسلم فرمود که الهوی عند الله ابغض من جمیع الآلهة بدترین خدایان که در
زمین میپرستند هوای ایشانست افرأیت من اتخذ الهه هواه نمی بینی ای محمد
صلی الله علیه وسلم آنرا که هوای خودرا بخدایی کرفته است آن بیچاره
می پندارد که او بنده خداست بیت خواجه پندارد که دارد حاصلی حاصل خواجه

بحق

بجز پندار نیست ودر حدیث صحیح آمده که تعس عبد الدرهم وتعس عبد
الزوجة در هلاکست بنده زر وسیم وبنده زن وزن وفرزند هر اینه هرکه
بنده چیزی باشد آنرا پرستد بیت هر چیز که اندر دو جهان بنده آنی آنست ترا
در دو جهان مونس ومعبود پس بالضروره از همه چیز می باید برید وبحق سبحانه
می باید پیوست اینست سر فقد استمسک بالعروة الوثقی واین عروه اینست که
لا انفصام لها هیچ انقطاع وانفصال نیست مرانرا والله سمیع وخدای شنواست
قول کسی را که متوسل بعروه وثقی بود علیم داناست به نیت خالص
مستمسک بدان عروه الله ولی الذین آمنوا خدای دوست آنکسانیست که بوی
کرویده اند یا متولی کار ایشانست در راه نمودن بصراط مستقیم یخرجهم
بیرون می آرد ایشانرا من الظلمات از تاریکیهای کفر وضلالت الی النور بروشنایی
ایمان وهدایت یا از نکرت بمعرفت واز شک بیقین یا از ظلمت نفس بنور دل
یا از صفات بشریت باخلاق ربوبیة والذین کفروا وآنانکه حق را پوشیدند
یعنی یهود یا مرتدان واصح آنست که عام کیرند جمیع کفار را اولیاؤهم دوستان
ایشان الطاغوت طاغوتند یهود را کعب الاشرف وحیی بن اخطب وامثال
ایشان وبت پرستانرا اصنام وآلهه باطله واهل ارتداد را شیاطین یخرجونهم
این معاندان وبتان ودیوان که طاغوت عبارت از یشانست بیرون می آرند
یعنی میخواهند کافرانرا من النور از ایمان میثاقی الی الظلمات بسوی کفر یا یهود را
از ایمانی که بتوریة داشتند بتکذیب آن اولئک آن کافران با طواغیت
خود اصحاب النار ملازمان آتش دوزخ اند هم فیها وایشان در ان آتش خالدون
جاویدمانندکانند الم تر آیا ندیدی وبچشم بصیرت نظر نکردی الی الذی

بسوی آنکس که از روی عناد الذی حاج ابراهیم حجت جست و مخاصمه کرد
با ابراهیم علیه السلام فی ربه در دین خدای او یا اثبات ربوبیت و وحدانیت
پروردگار او و این مجادله کی کرد ان آتیه الله الملک بوقت آنکه داده بود خدای
او را پادشاهی یا این جرأت و مجادله چرا نمود برای آنکه خدا ملک بوی ارزانی
داشت و او دست بغی از آستین طغیان بیرون آورد و سر تکبر از گریبان عصیان
برکرد و این مجادله نمرود بن کنعان بود که همه روی روی زمین در تصرف
داشت در آن وقت که ابراهیم علیه السلام بتان را شکست و رای ارکان دولت
نمرودی بر سوختن او قرار گرفت نمرود فرمود که او را بیارید چون حاضر کردند نمرود
گفت تو خدایان ما را باطل کردی خدای تو کیست و بنیاد مناظره کرد اذ قال
ابراهیم آن وقت که گفت ابراهیم در جواب سخن او که ربی الذی پروردگار من
آنکسست که از روی قدرت یحیی زنده میکرداند و از عدم بوجود می آرد و یمیت
و می میراند و از منزل بقا ببادیهٔ فنا میبرد قال گفت نمرود انا احیی من هم
زنده کنم و امیت و بمیرانم پس زندانی واجب القتل را که رشتهٔ امید از زندگانی
قطع کرده بود طلبید و آزاد کرده گفت اینک مرده را زنده کردم و دیگری را
بی گناه طلب نموده بقتل رسانید و گفت اینک زنده را بمیرانیدم و اعتقاد
آن متمرد آن طاغی این بود که مگر احیا بعفو است و اماته بقتل و نمیدانست
که احیا و اماته خلق حیوة و موتست در اجساد و آن جز حضرت قادر
مختار را نباشد یا میدانست و بر حضار مجلس خود تلبیس میکرد لاجرم ابراهیم
علیه السلام بحجتی روشنتر انتقال نمود قال ابراهیم گفت ابراهیم فان الله پس
بدرستی که خدای یأتی بالشمس می آرد آفتاب را هر روز من المشرق از افقی که

محل طلوع اوست فأت بها پس تو بیار آن را من المغرب از جانبی که محل غروب اوست
فبهت پس مبهوت گردانیده شد الذی کفر آنکس که کافر بود یعنی نمرود
و حجت او منقطع گشت والله لا یهدی و خدای راه ننماید بطریق احتجاج القوم
الظالمین گروه ستمکاران را ○ او کالذی این سخن مترتب بر آیهٔ اولی است آیا
ندیدی قصهٔ محاجهٔ ابراهیم علیه السلام یا ندیدی مثل آنکس که او مر علی قریة
بگذشت بر دیهی و هی خاویة و آن دیه افتاده بود علی عروشها بر سقفهای خود
یعنی اول سقفها ساقط شده بود پس دیوارها بر آن افتاده و این نهایت خرابیست که
گذرنده بر این دیه خراب عزیر بود علیه السلام که توریة حفظ داشت و از
اکابر احبار بود آورده اند که بختنصر بعد از خرابی بیت المقدس او را اسیر گرفته
ببابل آورد و خداوند تعالی او را از قید کفار خلاصی ارزانی فرمود و عزیر توجه
به بیت المقدس نموده بقریه سابرآباد یا بدیر عنب که بر دو فرسخی ایلیا بود رسید موضعی
پس ویران دید اما درختان او میوه دار بود قدری انجیر بچید و مقداری انگور باز
کرد و در سایهٔ دیواری قرار گرفته انجیر چند بخورد و باقی در سله نهاد و
انگور را بیفشرد پاره بیاشامید و بقیه در خیکی ریخت و دراز گوشی که داشت در پیش
خود به بست و تکیه بر دیوار کرده در آن دیه ویران مینگریست چون آن دیه را
بغایت خراب دید قال گفت انی یحیی چگونه و بر چه وجه زنده گرداند هذه
الله این دیه را خدای بعد موتها بعد از خرابی او یا اهل او را بچه کیفیت زنده گرداند
بعد از مردن ایشان و این نه بطریق استبعاد بود بلکه طلب اطلاع بر کیفیة
احیا مینمود فاماته الله پس بمیرانید خدای او را در وقت تأمل و تفکر مائة
عام صد سال و خر او نیز بمرد ثم بعثه پس زنده کرد او را بهمان شکل و صورت که

بود آورده اند که حق سبحانه و تعالی او را و طعام و شراب و حمار او را از نظر خلق
بپوشانید چون هفتاد سال از مرگ او بر آمد و بختنصر هلاک شد حق تعالی نوشک
فارسی را برانکیخت تا ولایت بیت المقدس را در مدت سی سال بحال عمارت باز آورد
و این دیه عنب از آنچه پیشتر بود آبادان تر شد پس عزیر را زنده کردانید کفته اند
که او را هنکام چاشتکاه بمیرانید و دران روز که زنده شد هنوز آفتاب غروب
نکرده بود پس فرشته بحکم خدای تعالی در وقتی که عزیر زنده شد و چشم میمالید
قال کفت مر او را کم لبثت اینجا چند وقتست که درنک کردی قال کفت عزیر
لبثت یوما درنک کرده ام اینجا روزی و چون بنکریست هنوز آفتاب بود کفت
او بعض یوم یا پارهٔ از روز قال کفت آن فرشته بل نه چنانست که تو کمان میبری بلکه
لبثت درنک کردی اینجا مائة عام صد سال و درین صد سال مرده بودی عزیر
با خود آمد و در نکریست اوضاع آن موضع را بر نهجی دیکر یافت تعجب او
بیفزود دیکر باره با او کفتند فانظر پس نکاه کن الی طعامک بسوی طعام خود یعنی
انجیر که در سله نهاده بودی و شرابک و بنکر بشراب خویش یعنی شیرهٔ انکور
که در خیک ریخته بودی لم یتسنه هیچ تغییر نکرده آن عصیر وانظر و در نکر
الی حمارک بسوی دراز کوش خود که استخوانها مانده و باقی اجزا متفرق شده
آنکه خطاب رسید که ترا بعد از مرگ زنده کردیم تا آثار قدرت ما در نفس تو
ظاهر کردد وانظر الی العظام و نکاه کن بسوی استخوانهای حمار خود تا به بینی که بقدرت

ولنجعلک و دیکر تا کردنیم ترا
آیة نشانه و عبرتی للناس
از برای مردمان که در
حشر اجساد شک دارند

بی علت کیف ننشزها چکونه او را حرکت میدهیم و بعضی را بالای بعضی مرکب
میسازیم ثم نکسوها پس میپوشیم مر استخوانها را لحما کوشتی علیه السلام
دران استخوانها می نکریست ندای شنید که ای کوشت و پوست و اجزای متفرقه

جمع

جمع شوید بقدرت کاملهٔ ربانی همه اجزا مجتمع شده صورت بدن او سمت
تسویه یافت و جان بجسد در آمده فی الحال بر جست و نعره زدن کرفت فلما
تبین له پس آن هنکام که روشن شد بر عزیر آثار قدرت الهی در احیاء موتی بطریق
معاینه قال اعلم کفت من میدانم حالا بعیان چنانچه دانسته بودم قبل ازین
باستدلال و بیان ان الله آنکه خدای علی کل شیء بر همه چیز از احیا و اماته
قدیر ○ توانا است پس عزیر با میان قوم شد و پیران قبیله او را بشناختند
و کویند کسی او را نشناخت و امتحان کردند تا توریة از ظهر القلب املا کرد و
نوشتند که بختنصر کتب ایشانرا سوخته بود و اذ قال ابرهیم و یاد کن آنرا که کفت
ابراهیم علیه السلام رب ارنی ای پروردکار من بنمای بمن که بقدرت کامله کیف
تحیی الموتی چکونه زنده میکردانی مردکانرا سوال برای شهود کیفیة احیا
فرموده نه آنکه در اصل احیا او را شبهه بود قال کفت خدای اولم تؤمن آیا
تو ایمان نیاورده که من مرده زنده میکنم استفهام بمعنی ایجابست یعنی
تو ایمان داری بقدرت من بر احیا و اماته و با نمرود کفتی ربی الذی یحیی و یمیت
قال بلی کفت ابراهیم علیه السلام بلی ایمان آوردم و بکمال قدرت تو کرویده
ولکن لیطمئن و لیکن این سوال کردم تا بیارامد و ساکن شود قلبی دل من بمعاینه
چکونکی آن در فتوحات مکی مذکورست که احیاء متنوع می باشد چنانچه
وجود خلق که بعضی بکلمهٔ کن موجود شدند و برخی را به ید و برخی به یدین
ایجاد کرده و جمعی را ابتداء بوجود آورده و طایفه را بسبب مخلوقات دیکر
موجود ساخته و چون ابراهیم علیه السلام تنوع وجود خلق دیده بود و دانسته
که احیاء خلق بعد از موت وجودی دیکرست و آن نیز متنوع میتواند بود

درخواست نمود که بمن بنمای که احیا بکدام نوع میکنی تا چون مرا علم بدان
حاصل آید دل من ازان دانش آرامش پذیرد آورده اند که ابلیس بر لب دریایی
میگذاشت نظرش بر مرداری افتاد که مرغان هوا و جانوران دریا و ددان صحرا
هر یك ازو پاره می ربودند ابلیس با خود گفت خوش دام حیلهٔ یافتم جمعی کوته
نظران سبکسار کران طبع را فریب میتوان داد که آخر این اجزای متفرقه را از حواصل
طیور و اجواف سباع و امعاء نهنگان و ماهیان چگونه جمع توان کرد حق
سبحانه وحی فرستاد بخلیل که بکنار فلان دریا شو که دشمن من دام مکری
گسترده است و سررشتهٔ زرقی بدست آورده میخواهد که جمعی را بقید
پریشانی درآرد خلیل بیامد و ابلیس متحیر وار شبههٔ خود القا کرد ابراهیم علیه السلام
فرمود که چه محل تحیرست همان کس که این اجزا را از کتم عدم بفضای صحرای
وجود آورده بود قادرست که دیگر باره از زاویهٔ تفرقه بساحت جمعیت رساند نظم
گوزه گر چون کوزه را بشکند ◦ چون بخواهد باز قایم میکند ◦ آنکه داند
گوزه کردن از نخست ◦ چه عجب که سازد اشکسته درست ◦ پس ابراهیم علیه السلام
زبان سوال بکشاد که الهی بنمای که چگونه زنده میکنی تا این طاغی یاغی ملزم گردد و
دل من بالزام او اطمینان تمام یابد قال گفت خدای که اگر مشاهدهٔ این حال
آرزو داری فخذ پس فراگیر اربعة من الطیر چهار عدد از مرغان کبوتر و خروس و
زاغ و طاوس و غیر این نیز گفته اند فصرهن پس جمع کن ایشان را الیك بسوی خود
یعنی بر دست گیر و در اشکال و هیآت ایشان نیکو تامل نمای و دقایق بنیهٔ هر یك را
بنظر تدقیق بازبین تا بعد از زنده شدن بر تو مشتبه نگردند یا مجتمع ساز اجزای
ایشانرا بایکدیکر بعد از آنکه پاره پاره کرده باشی و سرهای ایشان بدست خود

نگاه دار ثم اجعل پس وضع کن علی کل جبل بر هر کوهی که ممکن باشد که جزوی
از انها بر و توانی نهاد چه قسمت این اجزا بر جمیع جبال متعذرست و این از قبیل
ایراد عام است و ارادهٔ خاص ملخص سخن آنست که بر هر کوه که نزدیك تو باشد
و توانی نه منهن ازین مرغان متمزق شدهٔ بایکدیکر آمیخته جزءا پارهٔ ثم ادعهن
پس بخوان این مرغانرا بنامهای ایشان تا اجابت نموده یاتینك بیایند بسوی تو و
میشتابند سعیا شتافتنی واعلم و بدان از روی یقین ان الله آنکه خدای عزیز
غالبست و عاجز نیست از آنچه تو طلبیدی حکیم محکم کارست در هر چه
میسازد القصه ابراهیم علیه السلام مرغانرا ذبح کرد و اجزا و ابعاض و لحوم و دما و عروق
و اعصاب و قوایم و اجنحهٔ ایشانرا پاره پاره کرده بایکدیکر بیامیخت و گفته اند
در هاون بکوفت تا اختلاط تمام یافتند و منقسم ساخت بر چهار یا هفت
پاره که کوه نهاد و سرهای ایشان بدست گرفته آواز داد که ای کبوتر ای طاوس
ای زاغ ای خروس بیایید بجانب سرهای خود پس بفرمان خدای اجزای هر یك از دیگری
منفصل شده و بایکدیکر ملتیم گشته ابدان ایشان درست شد و بسوی سرهای
خود بر زمین دویدن گرفتند و حکمت در دویدن آن بود که این صورت ابلغ است
در حجت و دورتر از شبهت چه توهم آن میشد که مرغان پرنده نه آن مرغانند و
بخیال میرسید که شاید پایهای ایشان درست نشده باشد و دیگر آنکه
ادراك یا صورت کیفیت مرغ را در وقت دویدن بیشترست از ادراك آن در حال
پریدن پس آن بدنها تا پیش پای ابراهیم علیه السلام میدویدند و از انجا پرواز
نموده بسرهای خود متصل میشدند در انوار آورده که هر که میخواهد
که نفس خود را بحیات ابدی زنده گرداند باید که قوای بدنی را به تیغ ریاضت

بسمل ساخته بعضی بیامیزد تا سورت ایشان شکسته منقاد فرمان شوند
وایشان ابداعیهٔ شرع وعقل بخوانند تا بطریق مطاوعت شتاب کنان بازآیند
محققان گفته اند که در ذبح طیور اربعه اشارت چنین بوده که کبوتر را که
پیوسته با مردم مستأنس است بکش ورشتهٔ الفت از خلق بِبُر وخروس را که همواره
مایل شهوتست ذبح کن وخود را ازبند شهوت باز رهان وزاغ را که منبع
حرص است بقتل آر وصفت حرص وآز را بگذار وطاووس را که مجمع زینتست
سر بردار ودیدهٔ همت از آرایش دنیی فرو بند که هرکه به تیغ مجاهده این جهار صفت را
بذبح آرد حیات ابد وزندگی سرمد یابد وگویند جهار صفت از طبایع ارکان
اربعه در آدمی پدید آمده وذبح آنها به تیغ مخالفت لازم است اول صولت کبر
که نتیجهٔ آتش است دویم داعیهٔ شهوت که ثمرهٔ هواست سیم تکاپوی
حرص که عادت آبست چهارم تیرگی امساک که صفت خاک است وحکیم
سنایی روح الله روحه بدین معنی اشارتی فرموده نظم چار مرغست چار طبع بدن
جمله را بهر دین ببر گردن • پس بایمان وعشق وعقل ودلیل • زنده کن هر جهار را
چو خلیل مَثَلُ الَّذِينَ نمونهٔ نفقه کردن آنکسانی که بی شایبهٔ غرض وداعیهٔ
عوض يُنفِقُونَ بیرون میکنند وصرف مینمایند أَمْوَالَهُمْ خواستهاء خود را فِي
سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بر غازیان ومجاهدان ونزد جمعی همه ابواب البر راه
خدایست وبرهر تقدیر مثل نفقه کردن این منفقان كَمَثَلِ حَبَّةٍ همچون مثل حبه ایست
که در زمین طیب بکارند وآن دانه أَنبَتَتْ برویاند سَبْعَ سَنَابِلَ هفت خوشه
بران نوع که هفت شعبه از اصل او منشعب گردد وبر سر هر شعبهٔ خوشهٔ
بود فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ در هر خوشه مِّائَةُ حَبَّةٍ صد دانه که یکی را هفصد

حاصل

حاصل آمده باشد وَاللَّهُ يُضَاعِفُ وخدای زیاده گرداند این هفتصد را بهفت
هزار و بیشتر لِمَن يَشَاءُ برای هرکه خواهد از منفقان بحسب نیت او وَاللَّهُ وَاسِعٌ
وخدای بسیار بخشایش است که یکی را هفتصد وزیاده میدهد عَلِيمٌ
داناست بنفقه کنندگان وعزایم ونیات ایشان غرض ازین تمثیل تصویر اضعافست
وترغیب مصدقان که چون نظر با جر کنند که یکی را هفتصدست پیوسته
بتصدق اشتغال نمایند نظم آنکه بشارت بجودت میدهد • دانه یکی
هفتصدت میدهد • دانه با نبازی شیطان مکار • تا زیکی هفتصد آید ببار
الَّذِينَ يُنفِقُونَ آنکسانی که نفقه میکنند أَمْوَالَهُمْ مالهای خود را فِي
سَبِيلِ اللَّهِ در جهاد یا سایر خیرات ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ پس از پی در نمی آرند مَا أَنفَقُوا
آنچیزی را که نفقه کرده اند مَنًّا منتی یعنی منت بر کسی ننهند در صدقه دادن
وَلَا أَذًى لَّهُمْ ودیگر از پی در نیاورند صدقه خود را آزاری یعنی فقیر ودرویش را
نرنجانند قولاً وفعلاً لَّهُمْ مر ایشانراست أَجْرُهُمْ مزد صدقهٔ ایشان عِندَ رَبِّهِمْ
نزد پروردگار ایشان وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وترس نیست مر ایشانرا از کم شدن
مزد وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ونیستند ایشان که اندوهگین شوند از فوت ثواب
قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ سخن نیکو ووعدهٔ جمیل مر درویش را وَمَغْفِرَةٌ ودرگذشتن از
درشتی سخن سایل یعنی عفو کردن از الحاح وابرام او خَيْرٌ بهترست مر سئوال را
در نفع مِّن صَدَقَةٍ از صدقه که نسبت بسایل يَتْبَعُهَا أَذًى از پی در آید آنرا رنجی و
آزاری از سرزنش وغیره وَاللَّهُ غَنِيٌّ وخدای تعالی بی نیازست از صدقهٔ آنها که
مشرب نفقات خود را بخس وخاشاک منت وآزار مکدر سازند حَلِيمٌ
بردبارست تعجیل نکند در عقوبت منان ومؤذی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

ای کروه کرویدکان لا تبطلوا باطل مکنید و تباه مسازید صدقاتکم مزد
صدقهای خودرا بالمن بمنت نهادن بر درویش چه مال ازان حقست و توانکر
حمال آن پیش نیست و منت صاحب مال راست نه حمال را و حضرت حقایق
پناهی اشارت بدین معنی در سبحة الابرار میفرماید نظم بار فقرا رفکنی از یک تن
بار منت منهش بر کردن • جون عطابخش خدا آمد و بس • به که دانا ننهد منت کس
در کرم حیله کری پیش نه • جود را هکذری پیش نه • بس متصدق باید که بشکرانه
آنکه مظهر اثر خیر واقع شده منت دارنده باشد نه منت نهنده والاذی
و دیکر نیست مکنید صدقهای خودرا بایذا یعنی رنج رسانیدن بدرویشان
نه بزبان که اورا بکدایی سرزنش کنید و نه بفعل که روی ترش کرده
جین در جبین افکنید چه اکر درویش نباشد توانکر مظهر صفت جود و کرم
نتواند شد نظم ای توانکر بحقارت منکر سوی کدا که کدایی وی آیینهٔ زرداری تست
حق سبحانه درین آیت جهة تکمیل صدقهٔ مومنان میفرماید که نفقهٔ
خودرا بمنت و آزار باطل مسازید کالذی همجو ابطال آنکسی که از طریق اخلاص
منحرف شده و بسمت نفاق متسم کشته ینفق ماله نفقه میکند مال خودرا
رئاء الناس برای نمودن بمردمان ولا یؤمن و بحقیقه نمیکرود بالله والیوم
الآخر بخدای و بروز قیامت که اکر بخدای کرویده بودی صدقه برای وی دادی
نه بروی دیکران و اکر بقیامت اعتقاد داشتی معامله برای مجازاة کردی
نه برای مرایات فمثله پس نمودار صدقهٔ این منافق مرایی کمثل صفوان همجون
نمودار سنکی است خارهٔ هموار علیه تراب که بران سنک خاک خشک است فاصابه
پس بدان سنک رسید وابل باران بزرک قطره که سیل ازو زود و بسیار خیزد

فتركه

فترکه پس بشست آن خاک را از سنک و بکذاشت آنرا صلدا سنک تهی و پاک
از کرد و خاک صفوان مثل منافق است و خاک بران سنک نمودار نفقهای اوکه بریا
کرده جون قطرات باران عدل از سحاب حساب ربانی ریزان کردد آثار آن
نفقات محو شده سنکی بی حاصل بماند و تمام اعمال اهل ریا همین حال دارد بیت
ترا ز آتش فشان برقی جه آید • کز و افروختن شمعی نشاید لا یقدرون قادر نباشد این
نفقه کنندکان مرایی علی شیء بر ثواب جیزی مما کسبوا از انجه تصدق
کرده باشند بریا والله لا یهدی و خدا راه ننماید یعنی عرم هدایة در دل نیفکند
القوم الکافرین ● کروه ناکرویدکانرا ومثل الذین و مثل نفقهٔ آنانکه باعتقاد
واخلاص ینفقون اموالهم بیرون میکنند مالهای خودرا و بدرویشان میدهند
ابتغاء مرضات الله برای طلب خشنودی خدای وتثبیتا و از برای ثبات و یقین
صادر شده من انفسهم از نفسهای ایشان بیافتن ثواب صدقه کمثل جنة
مانند میوهٔ بوستانیست که واقع باشد بربوة بموضع بلند که زودتر تابش آفتاب
زودتر بوی رسد و ریاح لواقح بر و بیشتر وزد و به ابر نزدیکتر و از آفت مغمور
شدن در آب دورتر بود و این باغ در جنین زمینی اصابها برسید بوی وابل باران
بزرک قطره فآتت پس بداد و برآورد اکلها میوهٔ خودرا ضعفین دو برابر یعنی
بیکسال جندان بر دهد که زمینها دیکر بدو سال دهند فان لم یصبها پس اکر
نرسید بدان باغ وابل باران عظیم القطرات فطل پس بدو رسید باران ضعیف
و آن نیز اورا کافیست یعنی اثر باران ضایع نمیکند و بکثرة و بیش محصول
میدهد و مقصود ازین مثل حصول جزای مخلصانست که آنجه برای رضای خدا
تصدق کنند از پاداش نیکو خالی نیست خواه آن صدقه اندک باشد و خواه بسیار

والله بما تعملون وخدای بدانچه شما میکنید از روی اخلاص وریا بصیر ۝
بیناست ومناسب هریك جزا خواهد داد ایود احدکم تمثیلی دیکرست برای
صدقهٔ اهل ریا میفرماید که ایا دوست میدارد یکی از شما همزهٔ انکارست یعنی
دوست ندارد ان تکون له آنکه باشد مر اورا جنة بوستانی من نخیل از درختان
خرما واعناب وانکورها یعنی باغی مشتمل برین اشجار تجری میرود من تحتها الانهار
از زیر درختان وجویهای آب له مر صاحب باغ راست فیها دران بوستان من کل
الثمرات از همه میوها نه همین خرما وانکور وتخصیص آنها بجهت تفضیل ایشان است
واصابه الکبر وحال آنکه فرارسید خداوند این باغ را پیری وبزرك سالی وله ذریة
ومر وراست درین پیری فرزندان ضعفاء خوردان وناتوانان ومعیشت پدر
وفرزندان همه ازین بوستانست فاصابها اعصار پس بدین بوستان رسید بادی
کرم وکویند کردبادی فیه نار دران باد آتشی وایچنین باد آتشین را سموم کویند
فاحترقت پس بسوخت آن باغ بواسطهٔ سموم وصاحب متحیر ومهموم فروماند
این مثل عمل منافق ومرائیست که سموم عدل الهی باغ اعمال ایشان را که بدان امیدواری
دارند بسوزد وایشان مهجور ومحروم بمانند نظم نه کاری که یابند مزدی بران
نه حالی که بینند نفعی دران ۰ زابر ریا برقی افروخته ۰ همه کشت واعمالشان سوخته
کذلك همچون بیانی که درباب صدقه وجهاد کرده شد یبین الله بیان
میکند خدای لکم الآیات برای شما نشانهای الطاف واحسان خودرا لعلکم
تتفکرون ۝ شایدکه شما دران تفکر نمایید ودر عبادت دیکری را
باوی شریك نسازید یا ایها الذین آمنوا ای کروه مؤمنان انفقوا نفقه کنید در
راه خدای من طیبات ما کسبتم از پاکیزها وبرکزیدهای آنچه کسب میکنید

تجارت وصناعت ومما اخرجنا وازآنچه بیرون آوردیم لکم من الارض برای
شما از زمین چون حبوبات واشجار مثمره واغنیاء انصار بوقت رسیدن خرما
آنچه رسیده تر وکزیده تر بودی پنهان یکدیکر بمسجد حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم درکوشه نهادندی تا فقرای مهاجرین تناول نمودندی
روزی یکی از مالداران دینی دوست صاعی خرما از آن متاع که هیچ نیرزیدی
باشکارا بیاورد ودرمیان خرماهای نیکو ریخت وکالای خبیث خودرا باآن
متاعهای پاکیزه برآمیخت حق تعالی ازین معامله نهی کرد وفرمود که از اطیب
اموال صدقه دهید ولا تیمموا الخبیث وقصد مکنید بچیزهای تباه وناخوش
که از دناءت همت منه تنفقون از آن چیز نفقه کنید ولستم وحال آنکه
نیستید شما بآخذیه فراکیرنده چنان چیزی اکر بشما دهند در حقوق شما
الا ان تغمضوا مکر آنکه چشم فروخوابانید فیه در اخذ آن ومساهله ومسامحه
کنید واعلموا ان الله وبدانید آنکه خدای غنی بی نیازست از کسی که تصدق
بمال خبیث کند حمید ۝ ستاینده است آنراکه صدقه از مال پاکیزه دهد
الشیطان دیو سرکش یعنی ابلیس ودر تفسیر کبیر کوید یکی از شیاطین انس یا نفس
اماره یعدکم الفقر وعده میکند شما را فقر واحتیاج یعنی میترساند
در وقت انفاق از درویشی ومحتاجی ویامرکم ومیفرماید شما را بالفحشاء ببخل و
امساك ومنع صدقات والله یعدکم وخدای وعده میدهد شما را بر صدقه
دادن مغفرة آمرزشی منه از خود مر کناهان شما را در عقبی وفضلا وافزونی روزی
ومکافات بخیر در دنیی والله واسع وخدای بسیار فضلست بر منفقان علیم ۝
دانا باستحقاق ایشان مرسعهٔ فضل ومغفرت را یؤتی الحکمة میدهد خدای

حکمت بانفاق من یشاء هرکرا میخواهد تا داند که چه می باید داد و بکه می باید داد
یا دانشی که میان القاء رحمانی و لمّهٔ شیطانی تمییز نماید تا از وعید شیطان نترسد
و بوعدهٔ رحمن مستظهر باشد ومن یؤت الحکمة و هرکرا حکمت دادند
فقد اوتی پس بدرستی که دادند اورا خیرا کثیرا نیکویی بسیار امام ابو اللیث رحمه
الله فرموده که حق سبحانه مال و متاع دنیا را اندک خوانده قل متاع الدنیا قلیل
و دانش را بکثرت خیر موصوف ساخته که فقد اوتی خیرا کثیرا پس
عالم باید که اهل دنیا را ملازمت نکند و داغ خدمت ایشان بر جبین احوال خود
نکشد که اورا خیر کثیر داده اند و آنانرا متاع قلیل و در کلام مرتضی علی رضی الله
عنه واردست نظم رضینا قسمة الجبار فینا • لنا علم وللاعداء مال • فان المال
یفنی عن قریب • وان العلم باقٍ لا یزال بیت علم دادند بادریس و بقارون زر و سیم
شد یکی فوق سماک و دگری تحت سمک وما یذکر و در نیابند یا پند نگیرند
بدین موعظها الا اولوا الالباب مگر خداوندان عقول صافیه وما انفقتم
و آنچه بیرون کردید ای مؤمنان من نفقة از نفقه اندک یا بسیار به سر یا بعلانیه
بطریق فرض یا بطوع از روی ریا یا اخلاص در راه خدا یا غیر آن او نذرتم یا بر خود واجب
کردانید من نذر از نذر معین یا غیر معین در طاعت یا معصیت فان الله پس
بدرستی که خدای یعلمه میداند آنرا و فراموش نمیکند وما للظالمین و نیست
مر ستمکارانرا که نفقه بریا کنند یا نذری را که در طاعت کرده اند بوفا نرسانند
من انصار ○ از یاری دهندگان در آخرت که عذاب ایشان باز دارد ان تبدوا
الصدقات اگر آشکارا کنید صدقهای خود را بوقت ادا کردن فنعما هی پس نیکو خیست
آن چه دیگران بدان رغبت افتد و بخیلان حجت لازم شود و قلوب بیگانگان

عشر

باشنایی با اهل حق میل کند وان تخفوها و اگر پنهان دارید صدقات را وتؤتوها
الفقراء و بدهید آنرا بدرویشان در خفیه فهو پس آن اخفا خیر لکم بهترست
مر شمارا چه آن صدقه از آفت ریا و سمعه دور می ماند و درویش نیز از مذلت اخذ
و بی ناموسی محفوظ می باشد بعضی علما حکم اخفا را عام دارند در فرایض و نوافل
چه صحابه در زمان حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه در اخفا مبالغه
عظیم داشته اند هم در نفقهٔ فرض و هم در صدقهٔ تطوع و جمعی برانند که
اخفا متعلق بنوافلست و در فرایض اظهار اولی است تا مظنهٔ ترک زکوة بکسی
نبرند و دیگر دلیل مسارعتست بامر حق سبحانه و سبب رغبت توانگران دیگر
میشود باداء زکوة اما در تطوع بهر حال اخفا اولی باشد و از ابن عباس رضی الله
عنه منقول است که صدقهٔ سر در تطوع افضلست از علانیه بهفتاد مرتبه
و در حدیث آمده که صدقة السر تطفی غضب الرب و از کمال کرم الهی است که در
صدقه فرموده که اگر اخفا کنید شما را بهتر باشد ویکفر عنکم و ما
در گذرانیم از شما حفص یکفر میخوانند یعنی خدای در گذراند من سیئاتکم بعضی
از گناهان شما یعنی آنکه مظالم نبود والله بما تعملون و خدای بدانچه شما
میکنید از ابداء صدقه و اخفاء آن خبیر ○ داناست آورده اند که انصار
قبل از اسلام بجهت مصاهرت و رضاعی که میان ایشان و یهود ثابت بود بر ایشان
نفقه میکردند بعد از آنکه خلعت ایمان پوشیدند و از جام کلام
سید انام شربت معرفت نوشیدند از نفقه کردن بر جهودان کاره شدند و چون
صورت حال بحضرت رسالت پناه عرض کردند آیة آمد که لیس علیک
نیست بر تو ای محمد صلی الله علیه وسلم هداهم راه نمودن یهود بهدایت توفیق

بلکه بر تو هدایت دعوتست وبس وَلَكِنَّ اللَّهَ ولیکن خدای بعنایت خود يَهْدِي
مَنْ يَشَاءُ راه نماید بایمان هر کرا خواهد پس حضرت سید عالم صلی الله علیه وسلم
فرمود که تَصَدَّقُوا عَلَى أَهْلِ الْأَدْيَانِ وباتفاق علما اخراج صدقه در تطوعات
بغیر مسلم جایز ست وَمَا تُنْفِقُوا وآنچه نفقه میکنید مِنْ خَيْرٍ از مال فَلِأَنْفُسِكُمْ
پس برای نفسهای خود میکنید وثواب آن راجع بشماست خواه منفق علیه
کافر باش وخواه مسلمان نظم کرو میبرد پیش آتش سجود تو وا پس جرا میبری
دست جود خورش ده بکنجشک وکبک وحمام که روزی در افتد همایی بدام
جو هر کوشه تیر نیاز افکنی بناکاه بینی که صیدی کنی وَمَا تُنْفِقُونَ ونفقه نمیکنید
شما که مؤمنانید إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ مکر برای طلب ثواب وخشنودی خدای
وجه بمعنی ثواب آمده است کما قال تعالی وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ
اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ وآنچه نفقه میکنید از مال خود يُوَفَّ إِلَيْكُمْ توفیه
مزد آن میکند برای شما یعنی جزای آن بتمامی بشما رسانند وَأَنْتُمْ وشما لَا تُظْلَمُونَ
ستم دیده نمیشوید یعنی از ثواب اعمال شما به ستم چیزی کم نمیکند
این صدقه ونفقه شما برای درویشانست لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا آنانکه بازداشته
شده اند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در طاعت خدای یا جهاد لَا يَسْتَطِيعُونَ نمیتوانند بواسطه
اشتغال بغزا یا دوام طاعت ضَرْبًا سیر کردنی فِي الْأَرْضِ در زمین برای تجارت
وطلب رزق واینان درویشان مهاجر بودند قریب جهار صد تن جون عمار وبلال
وابن مسعود وامثال ایشان رضی الله عنهم که در مدینه کمینه منزلی نداشتند که
شب آنجا بسر بردندی مسکن ایشان بشب صفه مسجد پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم
وبروز ملازم آنحضرت بودندی نه سایه النفقات بر کسب می انداختند

وند بسوال

ونه بسوال وطلب روزی میپرداختند وبدین سبب فرمود که يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ
می پندارد ایشانرا مرد نادان وبی خبر از حال ایشان أَغْنِيَاءَ که توانکرانند
مِنَ التَّعَفُّفِ بسبب باز ایستادن از سوال واستغنا از خلق تَعْرِفُهُمْ تو میشناسی ایشانرا
ای محمد صلی الله علیه وسلم بِسِيمَاهُمْ بنشان وعلامت ایشان که صفرهٔ لونست
ونزاری بدن وخمیدکی پشت وبسیاری اشک لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ سوال نکنند
بر مردمان وچیزی نخواهند از ایشان إِلْحَافًا از روی الحاح وابرام وبغیر آن نیز
چه ایشان موصوفند بتعفف که ترک سوالست وترک سوال بجهة شفقت ورحمت
میکردند که ناکاه مردم در ردّ سوال نکنند واز رستکاری بازمانند ما افلح من
ردّ السائل وَمَا تُنْفِقُوا وآنچه نفقه کنید مِنْ خَيْرٍ از مال خود بر اصحاب صفه وغیر
ایشان از مستحقان فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای بِهِ عَلِيمٌ بدان داناست میداند
که بکه میدهید واز برای چه میدهید الَّذِينَ آنانکه يُنْفِقُونَ نفقه میکنند
در راه حق برای مستحق أَمْوَالَهُمْ مالهاء خود را بِاللَّيْلِ بشب وَالنَّهَارِ وبروز سِرًّا در نهان
وَعَلَانِيَةً وآشکارا غرض استغراق اوقاتست باعطاء صدقات در اسباب نزول
آورده که علی مرتضی رضی الله عنه جهار درم داشت یکی بظاهر تصدق کرد
ویکی در سر ویکی بشب ظلمانی ویکی بروز نورانی حق سبحانه این آیت فرستاد ومصطفی
صلوات الله وسلامه علیه از مرتضی پرسید که ترا چه برین داشت که بدین
نوع تصدق نمودی جواب داد که طریق صدقه را بیرون ازین جهار صورت ندیدم
جمیع آنرا التزام نمودم بتمنای آنکه یکی ازینها شرف قبول یافته بموقع رضا رسد و
صاحب کشاف آورده که ابوبکر صدیق رضی الله عنه جهل هزار دینار صدقه
داد ده هزار در سر ومثل آن در علانیه وهمان مقدار در شب وبهمان منوال

درهم و در خوی جهانیده در آیت صدقات صدیق را بستود فلهم پس مر ایشانراست
که بدین چهار نوع صدقه دهند اجرهم مزد صدقات ایشان عند ربهم
نزد پروردگار ایشان که آن بهشت باقی و نعیم جاودانیست و گفته اند
مزد آنست که ایشانرا در مقام عندیه فرود آرد فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر
ولا خوف علیهم و خوف نباشد ایشانرا ولا هم یحزنون ⊙ و نه ایشان اندوهگین
شوند الذین آنانکه یاکلون الربوا میخورند مال ربوا را یعنی معامله میکنند
و زیاده میستانند لا یقومون برنخیزند از قبرها خود برای بعث و نشور الا کما
یقوم مگر آنچنانچه برمیخیزد الذی آنکس که یتخبطه الشیطان بزند و بیفکند
او را دیو یا برساند بدو من المس از سودن مراد صرع و جنونست زعم عرب آن بود
که جون جن مس آدمی نماید عقل او را مختلط و دماغ او را مختبط میسازد پس حق
سبحانه سخن را بر وجهی که متعارف ایشان بود اجرا میکند و ملخص کلام آنست
که خورندگان ربوا روز قیامت به شکل مجانین باشند و اهل عرصات ایشانرا بآن
نشانه بشناسند ذلک آن عذاب ایشانرا بانهم قالوا بسبب آنست که ایشان
گفتند انما البیع جز این نیست که بیع مثل الربوا مانند ربواست کفار یکدرهم
بدو درهم بیع میکردند و میگفتند این ربوا نیست بیع است میان ربوا و بیع فرق
نکردند و احل الله البیع و حال آنکه حق سبحانه حلال کرده است بیع را و حرم
الربوا و حرام ساخته ربوا را فمن جاءه پس هر که بیاید بدو یعنی بوی رسد موعظة
پندی من ربه از نزد پروردگار او که نهی است از ربوا فانتهی پس باز ایستد از آن فله
پس مر او راست ما سلف آنچه گرفته است قبل از تحریم و آنرا از وی نتوان گرفت یا مر او راست
آنچه گذشت یعنی گناهان گذشته او مغفور شد و امره و کار او مفوض است

الی الله به خدای یعنی مهم او در زمان آینده وابسته بحفظ و عصمت خواست
که توفیق رفیق او سازد تا مرتکب آن کبیره نگردد و من عاد و هر که بازگردد
باستحلال ربوا پس از آنکه خدای آنرا حرام گردانید فاولئک پس آن گروه مستحلان
و ناشنوندگان امر و نهی اصحاب النار ملازمان دوزخند هم فیها خالدون ⊙ و
ایشان در آن جاوید خواهند بود زیرا که حلال دانستن ربوا کفرست و
کفر موجب خلود باشد در دوزخ یمحق الله الربوا کم و کاست میگرداند
خدای مال ربوا را یعنی هرچند فراوان باشد عاقبت آن بنقصان و خسران میکشد
ابن عباس رضی الله عنه فرموده که هرچه از آن مال بصدقه دهد یا
در راه حج و غزو نفقه کند پذیرفته نشود و این کمال نقصانست و یربی الصدقات
و افزون گرداند خدای صدقها را یعنی هرچند کم باشد مزد او بسیار خواهد
بود و الله لا یحب و خدای دوست نمیدارد کل کفار هر ناسپاسی را که مستحل ربوا
بود اثیم ⊙ بزه کاری که برارتکاب ربوا مصر باشد ان الذین آمنوا بتحقیق
آنانکه بگرویدند بامر و نهی و عملوا الصالحات و در عمل آوردند اوامر را بموجب
فرمان و اقاموا الصلوة و بپای داشتند نماز را و آتوا الزکوة و بدادند زکوة را
لهم اجرهم مر ایشانراست مزد ایشان عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان روز
قیامت و لا خوف علیهم و ایشانرا ترس نیست برآنچه پیش فرستاده اند و لا هم
یحزنون ⊙ و ایشان اندوهگین نشوند برای آنکه از عقب گذاشته اند
یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان اتقوا الله بترسید از عذاب خدای و ذروا
و دست بدارید ما بقی من الربوا آنچه مانده است از ربوا ان کنتم مؤمنین ⊙
اگر هستید شما باور دارندگان مر حرمت ربوا را بنی عمرو ثقفی و بنی مغیره مخزومی

بر ربوا با یکدیکر معامله داشتند حضرت رسول صلی الله علیه وسلم روز
فتح مکه [illegible] ربوا [illegible] بنو عمرو بشرط آنکه ربواء ایشان بر دیکران ثابت
باشد و ربواء دیکران از ایشان موضوع صلح کردند و بوقت طلب ربوا از بنی
مغیره کار بر ایشان سخت کرفتند و ایشان فریاد بر آورده کفتند ما چه بدبخت
کسانیم که ربوا از همه مردمان وضع کردند و ما هنوز بدان بلا کرفتاریم پس قضیه
خود را بعرض عتاب بن اسید که حاکم مکه بود رسانیدند و او صورت
ماجرای ایشان بجناب نبوت نوشت این آیت نازل شد که دست از ربوا بدارید
فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا پس اکر نکنید و بقیهٔ ربوا ترک ننمایید فَأْذَنُوا پس آکاه کنید
یکدیکر را و آماده باشید بِحَرْبٍ بجنک کردن مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ از خدای و رسول او
و حفص فَأْذَنُوا خواند از اذن که بمعنی علمست یعنی اکر ترک ربوا نکنید آکاه
باشید و بدانید که لایقید بحرب خدا که آتش است و بحرب رسول که شمشیر
اوست وَإِنْ تُبْتُمْ و اکر توبه کنید از کرفتن ربوا فَلَكُمْ پس مر شما راست رُءُوسُ
أَمْوَالِكُمْ سرمایهای شما لَا تَظْلِمُونَ نه شما ظلم کنید بر مدیون و زیاده از راس
المال طلبید وَلَا تُظْلَمُونَ ○ و نه بر شما ظلم کنند و از سرمایه چیزی بکاهند
بعد از نزول این آیت بنی عمرو کفتند ما را طاقت حرب خدای و رسول نیست و
از سود کذشته بسرمایه راضی شدند و بنو مغیره از غایت تنک دستی تا ادراک
ثمار مهلت خواستند و بنو عمرو در تحصیل آن تعجیل نموده از امهال و تاجیل ابا
میکردند آیة آمد که وَإِنْ كَانَ و اکر واقع باشد غریم ذُو عُسْرَةٍ خداوند دشواری
و مفلسی یعنی غریم تنک دست و مفلسی افتد فَنَظِرَةٌ پس حکم آن مهلت دادنست
إِلَى مَيْسَرَةٍ تا وقتی توانکری و آسانی وَأَنْ تَصَدَّقُوا و اکر صدقه دهید بقرض دار

مفلس خَيْرٌ لَكُمْ بهترست شما را إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ○ اکر دانید شما آنچه
خدای میفرماید متضمن صلاح دو جهانی و متکفل نجاح جاودانیست وَاتَّقُوا
يَوْمًا و بترسید از عذاب روزی که همه شما تُرْجَعُونَ باز کردیده شوید فِيهِ
دران روز إِلَى اللَّهِ بحساب خدای یا جزایی که مقرر کرده از ثواب و عقاب ثُمَّ تُوَفَّى
پس تمام داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی را مَا كَسَبَتْ جزای آنکه عمل کرده باشد از
نیک و بد وَهُمْ و ایشان یعنی باز کردیدکان بوی لَا يُظْلَمُونَ ○ ستم کرده نشوند
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای جماعت کرویدکان إِذَا تَدَايَنْتُمْ چون معامله کنید با یکدیکر
بِدَيْنٍ بوامی یعنی عقدی بندید از عقود شرعیه که بدل دران دین باشد إِلَى أَجَلٍ
مُسَمًّى تا وقتی نام برده و معلوم بتوقیت سنین و شهور فَاكْتُبُوهُ پس بنویسید آنرا در
صحیفهٔ مشتمل بر وصف معامله و اسم معاملین و مبلغ حق و مقدار اجل تا وقت
حاجت رجوع بدان کنید وَلْيَكْتُبْ و باید که بنویسد آن وثیقه را بَيْنَكُمْ در
میان شما كَاتِبٌ نویسندهٔ بِالْعَدْلِ بداد و راستی یعنی کم و زیاده نکند در اجل
و مال وَلَا يَأْبَ و باید که سر باز نزند كَاتِبٌ هیچ نویسندهٔ تنکیر کاتب بعد از نفی
افادهٔ عموم میکند و این کتابت بقولی فرض کفایتست و بروایتی فرض عین بشرط فراغ
کاتب و قولی آنست که فرض بوده و منسوخ شده بقوله وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ و کفته اند
مستحبست یعنی اولی آن باشد که ابا نکند کاتب چون التماس کنند أَنْ يَكْتُبَ
آنکه بنویسد وثیقهٔ معامله را كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ همچنانچه بیاموزانید او را خدای
یعنی بدان نوع که امر شرع واقع شده فَلْيَكْتُبْ پس باید که بنویسد وَلْيُمْلِلِ و
باید که املا کند بر کاتب الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ آنکس که بر ویست دین و بزبان خود
اقرار کند وَلْيَتَّقِ اللَّهَ و باید که بترسد املا کننده از خدای رَبَّهُ که پروردکار اوست

ولا یبخس و کم نکند در وقت اقرار منه شیئا ازان حق که بروست جیزی را
فان کان پس اکر باشد الذی علیه الحق آنکس که بروست حق یعنی در ذمهٔ اوست
سفیها جاهلی بی وقوفی یعنی بالغ غیر رشید او ضعیفا یا عاجزی ناتوان جون
کودک خرد یا پیر نیک رسیده او لا یستطیع یا آنکه مطلقا توانایی ندارد و
نمیتواند ان یمل آنکه املا کند هو او که مدیونست بجهة آنکه اخرس باشد یا بواسطه
مرضی لکنت در زبانش پدید آید یا آنکه بدان لغت که متعارف قوم است دانا نبود
فلیملل پس باید که املا حق کند ولیه ولی یکی ازینها که کذشت یعنی متولی امر او
و آن قیمست در طفل و مجنون را وکیل و مترجم غیر مستطیع را و باید که ولی اقرار کند
بالعدل براستی و انصاف یعنی زیاده و کم املا نکند واستشهدوا و کواه کیرید
بر معاملهٔ خود شهیدین دو کواه من رجالکم از مردان شما یعنی مسلمانان بالغ آزاد
فان لم یکونا پس اکر این دو کواه نباشند رجلین دو مرد یعنی اتفاق نیفتد که دو مرد
کواه شوند فرجل پس یک مرد وامرأتان و دو زن کواه شوند و شهادت زنان بی مردان
در بکارت و ولادت و عیوب نسا در مواضع مستوره مسموعست و با مردان در
حدود و قصاص مطلقا مسموع نیست و در غیر آنها از حقوق مالی و غیر مالی جون نکاح
و طلاق و عتاق و وکالت و وصیة و امثال آن مقبولست و کواه باید کرفت ممن
ترضون از انکسان که پسندید و راضی باشید من الشهداء از کواهان پس بیان
میکند علت اعتبار عدد در امرأتین یعنی دو زن برای آن باید ان تضل تا جون
فراموش کند احدیهما یکی ازان دو زن معامله را که بران کواه بوده فتذکر
پس یاد دهد احدیهما الاخری یکی ازیشان آن دیکر را جون بجهت غلبهٔ رطوبت
صفت نسیان بر امزجهٔ نسوان غالبست پس دو زن باید تا بتذکیر یکی نسیان

دیکری

دیکری را یاد کرده ولا یأب الشهداء و باید که در باز نزنند کواهان از
شهادت اذا ما دعوا جون خوانده شوند برای ادای آن ولا تسأموا و ملول مشوید
ان تکتبوه ازانکه بنویسید حق را صغیرا در حالتی که خرد باشد آن حق
او کبیرا یا بزرک یعنی اندک و بسیار آنرا بنویسید الی اجله تا مدت او که مقرر شده
باقرار مدیون ذلکم این کتابت شما اقسط راست تر است عند الله نزدیک خدای
واقوم وصواب تر للشهادة مر کواهی دادن را جه کتاب مذکر شهودست وادنی
و نزدیکتر است کتابت ان لا ترتابوا آنرا که بشک نشوید در مقدار حق و
مدت آن و تعیین شهود جون رجوع نمایید بکتاب الا ان تکون مکر آنکه باشد
معامله تجارة حاضرة بازرکانی بحضور تدیرونها که میکردانید آنرا بینکم
میان یکدیکر یعنی معامله دست بدست و نقد بنقد فلیس علیکم پس نیست بر شما
جناح کناهی الا تکتبوها آنکه ننویسید آنرا واشهدوا و کواه کیرید اذا تبایعتم
جون خرید و فروخت کنید بنقد و حکم این آیت منسوخست بقوله تعالی فان امن
بعضکم بعضا الآیة ولا یضار و باید که رنج رسانیده نشود کاتب نویسنده
یعنی اورا باکراه و اجبار کتابة نفرمایند ولا شهید و نه کواه را ضرر رسانند بر قبول
شهادت جون مانعی داشته باشد این معنی که کفته شد بر تقدیریست که یضار
فعل مجهول باشد پس اکر معلوم اعتبار کنند منطوقش آنست که باید که کاتب رنجاند
کسیرا و وثیقه درست نویسد و از خیانت در کتابت احتراز کند و کواه نیز تحمل شهادت
کند و از راستی در نکذرد و کواهی نپوشد و باز نکیرد وان تفعلوا و اکر بکنید ای معاملان
اینها که نهی کردم از اضرار کاتب و شهید فانه پس آن فعل منهی فسوق بکم نافرمانی
باشد لاحق بشما واتقوا الله و همه بترسید و فرمان خدا بر خلاف مکنید ویعلمکم

و می‌آموزد خدای شما را مصالح دین و دنیای شما وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ وخدا بهمه
چیزها دانا عَلِيمٌ ○ وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ واکر باشید شما عَلَىٰ سَفَرٍ در سفری علی اینجا
بمعنی فی است وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا ونیابید کاتبی که ثبت حقوق کند یا نویسنده باشد
وادوات کتابت یافت نشود فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ پس وثیقه باشد کروهای قبض کرده
شده یعنی فرا استده فَإِنْ أَمِنَ پس اکر امین دارد بَعْضُكُمْ بَعْضًا برخی از شما برخی را
و دل از خیانت او جمع دارد فَلْيُؤَدِّ پس باید که ادا کند الَّذِي اؤْتُمِنَ آنکس که ایمن داشته
شده است یعنی مدیون أَمَانَتَهُ وام او را وانکار حق نکند وَلْيَتَّقِ اللَّهَ و باید که
بترسد از خدای رَبَّهُ اعنی پروردکار او و در امانة خیانة نکند وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ
و مپوشید کواهی را که پوشیدن آن از کناهان کبایرست وَمَنْ يَكْتُمْهَا و هر که
بپوشد کواهی را فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ پس بدرستی که بزه مند و کنه کارست دل او و در اضافه
اثم بقلب تنبیهی تمام است بر وعید ربانی مرکاتم شهادت را چه جرایم قلبیه سخت‌تر و
غلیظ‌ترست از آثام متعلقه باعضای ظاهره وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بدانچه
شما میکنید از اظهار شهادت و کتمان آن عَلِيمٌ ○ داناست لِلَّهِ مر خدایراست
مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از ستاره و فرشته یا او راست عوالم روحانیه
که استار غیوب و بواطن صفاتند وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینهاست از ارکان
و موالید یا او راست عوالم جسمانیه که ظواهر اسما و مظاهر افعالند وَإِنْ تُبْدُوا
واکر آشکارا کنید مَا فِي أَنْفُسِكُمْ آنچه در نفسهای شماست از عزایم و نیات أَوْ تُخْفُوهُ
یا پنهان سازید آنرا يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ شمار میکند خدای شما را بدانچیز یا خبر
میدهد شما را از آن تا دانید که دانای ضمایر و سرایرست آورده‌اند که حق
سبحانه روز قیامت اعمال بنده را بتمام بروی احصا کند از کفتار زبان و کردار

اعضا و اندیشه دل فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ پس بیامرزد بعد از آن احصا مر هر کسی را که
خواهد بفضل وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ و عذاب کند هر کرا خواهد بعدل وَاللَّهُ عَلَىٰ
كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیز از غفران و تعذیب قَدِيرٌ ○ تواناست بعضی برآنند
که این آیة بآیة لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا منسوخ است و جمعی کویند
محکم است زیرا که قول اصح نزد اصولیان آنست که نسخ بر احکام متعرض شود
نه بر اخبار و این آیت خبرست پس منسوخ نشود و نزول آیة لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ بعد از این
آیت برای آنست تا دانند که مواخذه در خطرها نخواهد بود زیرا که در وسع
نیست آورده‌اند که چون این آیت نازل شد صحابه کرام از تأمل در مضمون آن
متأمل کشته از صدیق و فاروق و معاذ بن جبل و بعضی از اعیان انصار
رضوان الله علیهم اجمعین التماس نمودند که بملازمت حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم رفته صورت حال بموقف عرض باید رسانید ایشان بجناب
نبوت آمده کفتند یا رسول الله کلفنا من العمل ما لا نطیق به ما را تکلیف
کاری کردند که قوت آن نداریم بلکه خبری بما فرستادند که طاقت استماع
آن نمی‌آریم حضرت استفسار نمود که آن چه خبر و کدام عملست کفتند یا رسول الله عنان
دلها در قبضهٔ اقتدار و زمام اندیشها در پنجهٔ اختیار ما نیست احیانا خیال معاصی
در دل ما می‌آید و فکر مناهی در خاطر ما خطور مینماید و ما آنرا مکروه
میداریم و از قوت بفعل نمی‌آریم و حق سبحانه میفرماید که يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ
اکر ما را بدان بکیرد کار دشوار کردد و هیچکس از عهدهٔ آن بیرون نیاید
سید انام صلوات الله و سلامه علیه فرمود که مکر شما همان میکویید که بنی
اسرائیل کفتند سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا تا لاجرم چندین بلیة بر کفتار ایشان متفرع

شد كوينده سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا الهام اصحاب آرکرام سید احباب اطمینانی تمام
یافته كفتند سَمِعْنَا قَوْلَهُ وَاَطَعْنَا اَمْرَهُ ببرکت این کفتار کار دشوار ایشان
روی بآسانی نهاد وحضرت حق در ثنای این امت وسبکباری ایشان آیة فرستاد که
آمَنَ الرَّسُولُ کرویده واعتقاد کرد رسول یعنی محمد صلی الله علیه وسلم بِمَا اُنْزِلَ اِلَيْهِ
بدانچیزی که فرستاده شده است بدو مِنْ رَبِّهِ از پروردکار او که آن آیات
قرآنست واحکام دین وحقایق شرع وَالْمُؤْمِنُونَ ومؤمنان نیز از امة او بدان منزل
کرویدند اما ایمان رسول صلی الله علیه وسلامه علیه بتحمل وتبلیغ بود وایمان
ایشان بقبول وتصدیق ونیز جهة تکریم مؤمنان جمع کرد میان پیغمبر وایشان
وفرمود کُلٌّ یعنی همه ایشان از نبی ومؤمنان آمَنَ بِاللّٰهِ کرویده اند بخدای یعنی بوجود
ازلی وابدی واسماء حسنی وصفات جلال وافعال متقنه واحکام کامله او وَ
مَلٰئِكَتِهِ وبفرشتکان او که مقربان حضرت کبریا اند نه بنات وی ورسلند
از حق سبحانه بانبیا وسبب وصول وحی اند برسل وَكُتُبِهِ وبکتابهاء منزله وی
که همه حق است وسخن اوست غیر مخلوق وَرُسُلِهِ وبفرستادکان او که همه پاك
ومعصومند وبرکزیده ووحی کذارنده وخواننده براه حق لَا نُفَرِّقُ میکویند
نبی ومؤمنان که ما جدا نمیکنیم در ایمان بَيْنَ اَحَدٍ میان هیچ یك مِنْ رُسُلِهِ از رسولان
او بلکه بهمه ایمان می آریم بخلاف یهود ونصاری که از روی حسد بعضی را
وَقَالُوا وکفتند مؤمنان سَمِعْنَا شنیدیم قول خدایرا وَاَطَعْنَا وفرمان بردیم امر اورا
پس بطریقه التفات از حضیض غیبة بذروه خطاب برآمده کفتند غُفْرَانَكَ رَبَّنَا
میطلبیم آمرزش ترا ای پروردکار ما وَاِلَيْكَ الْمَصِيرُ ۝ وبسوی تست بازکشت همه
واکر این قول که در سبب نزول مذکور شد اعتبار کنند این آیت را مدنی باید

کفت

کفت واهل حدیث متفقند بر آنکه این آیت وتالی او مدنیست وبی واسطه
در شب معراج بر حضرت نازل شده وچنانچه در صحیح مسلم بروایت ابن مسعود
رضی الله عنه وارد است که آنحضرت را در شب معراج سه چیز عطا فرمودند
نمازهای پنجکانه وخواتیم سوره بقره وآنکه کناهان اهل کبائر بی کبایر
بیامرزید ندم کسی را از امت که شرك نیارد بخدای در ینابیع آورده که چون رسول
صلی الله علیه وسلم بمعراج رفت وبساط کونین را بقدم همت طی کرده بمنزل
قرب رسید نظم سوی عالمی شد که صد عالم تمام الله وزو ورهیار الساینه هم نماند
بروز آمد از پرده بود خویش نکه کرد بی پرده مقصود خویش بموقف که بود
مقام اوادنی سلام وکلام الهی در مقابله تحیات حضرت رسالت پناهی
واقع شد حق سبحانه پیغمبر خود را ستایش فرمود که آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا
اُنْزِلَ اِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ خواجه عالم صلوات الله وسلامه علیه مناجاتی کرد محتوی
بر آنکه مرا شربت این کرامت بی مؤمنان امت کوارنده نیست حق تعالی فرمود
وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ الآية حق تعالی پرسید که امت تو در قبول احکام چه میکویند
خواجه فرمود وَقَالُوا سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا الآية خطاب آمد که من هم
برایشان سبك کردم لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ در رنج نیفکند خدای نَفْسًا هیچ نفسی را
یا نفرماید بکاری اِلَّا وُسْعَهَا مکر بمقدار طاقت او لَهَا مَا كَسَبَتْ مر آن
نفس را باشد آنچه کند از نیکوییها وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ وبروی باشد آنچه
بجای آرد از بدیها حضرت درین محل بالهام الهی آغاز دعا کرد که رَبَّنَا ای پروردکار ما
لَا تُؤَاخِذْنَا مکیر ما را بعقوبت اِنْ نَسِينَا اکر فراموش کردیم وعمل نیکو
از ما فوت شد اَوْ اَخْطَاْنَا یا خطا کردیم وبی قصدی مرتکب مناهی شدیم رَبَّنَا

ای آفریدگار ما [illegible] وبار مکن بر ما اصرا باری [illegible] کما حملته
همچنانکه بار کردی آنچه گرانی علی الذین من قبلنا [illegible] ن از ما بودند
یعنی یهود ونصاری که تکالیف شاقه برایشان واقع بوده ربنا ای خداوند ما
ولا تحملنا وتحمیل مکن بر ما ما لا طاقة لنا آنچه [illegible] طاقت نیست لنا به مارا
بآن که حدیث نفس است ووسوسه او بقول مفسرانی که آیه را مدخل داشته اند و
ناسخ آیه محاسبه شناسند وگفته اند ما لا طاقة لنا به لغزیدن قدم است
از صراط مستقیم واعف عنا وعفو کن ودر گذار از ما خطاها وفراموشیهای ما
واغفر لنا وبیامرز گناههای ما را وارحمنا وببخشای بر ما بقبول طاعتهای ما انت مولانا
تو کارساز ویاری دهنده مایی فانصرنا پس یاری ده ما را ومظفر گردان علی القوم
الکافرین ● بر گروه کافران آورده اند که چون معاذ بن جبل رضی الله عنه
این سوره را ختم کردی آمین گفتی ودر خبر هست که حضرت این دعا را در شب
معراج میگفت وملائکه آمین میکردند وحق سبحانه اجابت میفرمود

سورة آل عمران مدنیة وهی مائتان آیات بسم الله الرحمن الرحیم الم مفتاح
سوره یا اسم اوست یا الف اشارت بالای عمیم حق است ولام بلقای کریم او ومیم
بمحبت قدیم او برکت الای او در دنیا همه را علی العموم شامل است ونعمت
لقای او در سرای عقبی بارباب خصوص واصل وفیض محبت بی منتهای او در هر دو
جهان اخص خواص را حاصل الله خدای سزای پرستش اوست لا اله الا هو نیست
هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او الحی زنده که حیات هر زنده ازوست
القیوم پاینده که قیام هر پاینده بدوست جمعی از نصاری نجران بمدینه
آمده میخواستند که با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم درباب عیسی علیه السلام

مناظره

مناظره کنند وحضرت بعد از ملاقات ایشان را باسلام دعوت فرمود وایشان
گفتند [illegible] برد وش وحلقه قبول دین الهی بگوش داریم حضرت
جواب داد که شما را نسبت زن وفرزند بحضرت الوهیة از اسلام باز داشته است
ترسایان گفتند که مادر حجت فرزندی عیسی علیه السلام بحق سبحانه محکم
واگر عیسی علیه السلام پسر او نیست پس او کیست رسول خدای صلوات الله
وسلامه علیه فرمود که در مذهب شما فنا بر خدای روا نیست وخود میدانید که
عیسی علیه السلام شربت اجل خواهد چشید ودیگر شما اعتراف میکنید که تصویر
صورت مسیح در رحم مریم بتقدیر او بود وهم بعقیده شما پروردگار عالم مصور
نیست ودیگر خود میگویید که عیسی علیه السلام اکل وشرب داشت ورفتن
وآمدن وخواب وبیداری بدو نسبت میکنید وحق سبحانه از این همه مقدس
ومنزه است ایشان ساکت شده از مجلس برخاستند وهشتاد ودو آیت از اول
این سوره نازل شد وچون نزاع ترسایان تارةً در الوهیة عیسی علیه السلام بود
وتارةً در نبوت حضرت محمد صلوات الله وسلامه علیه وعلی جمیع الانبیاء لاجرم
باول سوره ذکر الوهیة حق وحیات وقیومیة او نازل شد بعد از آن در بیان
نبوت فرمود که نزل فرو فرستاد خدای علیک الکتاب بر تو قرآن را بالحق براستی
در اخبار وراستی در دلالات مصدقا در حالتی که موافق است این کتاب لما بین
یدیه مر آن کتابها را که پیش از وی بود وآن موافقت در توحید ونبوت ومعاد
واصول دین است وانزل التوریة والانجیل وفرو فرستاد توریة وانجیل را من قبل
پیش از فرستادن قرآن هدی للناس راه نماینده مر بنی اسرائیل را بطریق حق ودرین
دو کتاب نفی معبودیة ما سوی الله مذکورست وبدین نفی بطلان قول یهود

ونصاری در آنچه نسبت بعزیر و عیسی علیهما السلام میکویند ثابت میشود [illegible]
وفروفرستاد [illegible] کتابهای دیکر را که جدا کننده اند میان حق و باطل
در تفسیر کبیر آورده که فرقان معجزاتیست که مقارن انزال کتب بوده و دعوی
صادق و کاذب بدان متمیز میشده [illegible] بدرستی که آنکسان که نکرویدند
[illegible] بنشانهای قدرت الهی یا آیات قرآنی یا انبیا که هریك علامتی اند در طریق
اهتدا [illegible] مریشان راست [illegible] سخت یعنی پیوسته وَٱللَّهُ عَزِيزٌ وخدای
غالبست و قادر بر عذاب کفار [illegible] عقاب و غضب بریشان إِنَّ ٱللَّهَ
بدرستی که خدای [illegible] بر وی چیزی از کاینات فِي ٱلْأَرْضِ
وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِ نه در زمین و نه در آسمان بلکه علم الهی محیطست بجمیع معلومات
و علم عیسی علیه السلام بعضی از مغیبات حاصل بود و آن نیز بتعلیم حق سبحانه علی
ناقص مستدل نتوان شد بر ربیة او هُوَ آنکه علم او محیطست بهمه موجودات
ٱلَّذِي يُصَوِّرُكُمْ آنکس است که تصویر میکند شما را فِي ٱلْأَرْحَامِ در رحمهای مادران شما
كَيْفَ يَشَآءُ بهر نوع که میخواهد دراز و کوتاه ذکر و انثی سیاه و سفید و ناقص و کامل
زشت و زیبا سعید و شقی و قدرت عیسی علیه السلام برین وجه نبوده بلکه در
رحم مریم تصویر یافته و مصور مصور خود نتواند بود زیرا که مصور مخلوقست
و مخلوق محتاج بخالق و خالق همه الله است لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ تکرار جهت تقریر
وحدانیت است علی رغم انف نصاری که بثالث ثلاثه قایلند ٱلْعَزِيزُ بی همتا و بی
مانند ٱلْحَكِيمُ ◉ دانا و محکم کار هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ اوست آنکه فروفرستاد عَلَيْكَ
ٱلْكِتَٰبَ بر تو قرآن را مِنْهُ بعضی ازین کتاب ءَايَٰتٌ مُّحْكَمَٰتٌ نشانهای روشنیست
و آیتها مفصل مبین که در لفظ و معنی آن هیچ اشکال نباشد هُنَّ آیات محکمه

مستدله

ام

أُمُّ ٱلْكِتَٰبِ اصل و معظم قرآنست [illegible] و آیتهای دیکر [illegible] مانده اند
بیکدیکر در ظاهر و ادراك معانی آن بی تأمل دست ندهد بعضی بر آنند که
محکم آنست که محتمل یك وجه بیش نباشد و متشابه آنکه احتمال وجوه داردی
شیخ ابو منصور ماتریدی رحمه الله فرموده که عقل بیان محکم میداند و در متشابه
بی مدد نقل دخل کردن نمیتواند و کفته اند متشابه حروف مقطعه اند
که یهود یا نصاری از روی حساب جمل بدان بر مدت دولت اسلام استدلال
میکردند و چون فاتحه هر [illegible] مقطعات غیر مکرره حساب تفاوت بسیار
میداشت چنانچه الم هفتاد و [illegible] صد و شصت و یك و الر دویست
سی و یك و المر دویست و هفتاد و یك [illegible] میکردند بریشان مشتبه شد
و کفتند ما بدین ایمان نداریم حق سبحانه فرمود که فَأَمَّا ٱلَّذِينَ اما آنکسانی که
از جهة تقلید و تعصب فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان زَيْغٌ کجی و تباهیست یا شك
در سخن الهی فَيَتَّبِعُونَ پس پیروی مینمایند مَا تَشَٰبَهَ آنچیزی را که لفظ او
متشابه و مشکلست مِنْهُ از کتاب ٱبْتِغَآءَ ٱلْفِتْنَةِ برای طلب کردن فتنه که
شرك است یا تکذیب قرآن یا تلبیس بر جهال چنانچه یهود کفتند این حسابها بر ما
بر ما مشتبه است و غرض آن بود که جاهلان قوم خود را در شك اندازند وَٱبْتِغَآءَ
تَأْوِيلِهِۦ و دیکر اتباع متشابهات میکنند جهت طلب تاویل آن بر وفق مدعا
و متمنای خود وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُۥٓ و نمیداند تاویل آنچه متشابه است إِلَّا ٱللَّهُ مکر
خدای که انزا فروفرستاده امام سجاوندی رحمه الله فرموده که بمذهب
اهل سنت و جماعت اینجا وقف لازمست یعنی بر الا الله وقف باید کرد تا راسخان
علم که بعد ازین مذکور میشوند در دانستن تأویل داخل نکردند چه بحقیقت

جز حق سبحانه تاویل آن عالم نیست [illegible] و ثابت قدمان [illegible] در دانش که
مومنان اهل کتاب اند [illegible] که در علم او را رسوخی بود [illegible] میکویند [illegible]
ما کرویدیم بان متشابه [illegible] همه محکمات و متشابهات از نزد پروردکار
ماست [illegible] و یاد نکنند یا پند پذیر نشوند [illegible] اولوا الالباب ◎ مکر
خداوندان عقول صافیه [illegible] هم قول راسخان علمست و ایشان قومی اند دانش
خود را بتوفیق عمل آراسته میکویند ای آفریدکار ما لا تزغ میچان و منحرف
مساز [illegible] دلهای ما را [illegible] بعد اذ هديتنا پس از آنکه ما را راه نمودی
وهب لنا و بخش ما را من لدنك رحمة از نزدیک خود توفیقی که آن رحمت محض
[illegible] باشد یا ما را روزی دار عصمتی از شك و شبهه انك انت الوهاب ◎
بدرستی که توی بخشنده هر عطیه ربنا ای پروردکار ما انك جامع الناس بدرستی که
تو فراهم آرنده همه مردمانی بعد از مرك ایشان ليوم لا ريب فيه برای حساب
روزی که هیچ شك نیست در وقوع آن ان الله بدرستی که خدای لا يخلف
الميعاد ◎ خلاف نکند وعده که در بعث و نشور فرموده ان الذين كفروا
بتحقیق آنانکه کافر شدند یعنی یهود قریظه و نضیر یا کفار قریش که حضرت را سرزنش
میکنند که درویشست و پسران ندارد و خود باموال و اولاد مفاخرت و مکاثرت
مینمایند لن تغني عنهم دفع نکند و باز ندارد از ایشان اموالهم مالهای ایشان که
بدان می نازند ولا اولادهم و نه فرزندان ایشان که بوجود آنها علم مباهات
می افرازند من الله از عذاب خدای شيئا هیچ چیز نه در دنیا که محنت در رسانند
و نه در آخرت که ایشان را بسوی مضیق جهنم رانند واولئك و آن کروه هم
وقود النار ایشانند آتش انکیز دوزخ و عادت این مشرکان یا یهود و نصاری

ع

عشر

در تکذیب

در تکذیب حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم [illegible]
عادت متابعان فرعونست در تکذیب موسی علیه السلام [illegible]
و عادت آنکسانی نیز که بیش از فرعونیان بودند چون عاد و ثمود [illegible]
بدروغ داشتند آیتهای ما را یا معجزات انبیا خود را [illegible] پس بکرفت ایشانرا
خدای بذنوبهم بکناهان ایشان از تکذیب و انکار و غیر آن [illegible]
و خدای سخت عقوبتست بر کافران [illegible] بکو ای محمد صلی الله علیه وسلم
مر آنکسانرا که کافر شدند از یهود و شماتت کردند در وقعه احد [illegible]
زود باشد که مغلوب شوید در دنیا بنصرت مومنان بر شما [illegible]
و جمع کرده شوید در عقبی بسوی دوزخ وبئس المهاد ◎ و بد آرامکاهست
دوزخ پس خطاب با کفار قریش میفرماید قد كان لكم بدرستی که بود شما را
آية علامتی و نشانی درست بر نبوت محمد صلی الله علیه وسلم في فئتين التقتا در دو
کروه که هم روی و هم دیدار شدند در حرب بدر فئة تقاتل کروهی کارزار
میکنند في سبيل الله در راه خدای که لشکر پیغمبر بودند صلی الله علیه وسلم
سیصد و سیزده تن هفتاد و هفت مهاجری و دویست و سی و شش انصاری
وأخرى كافرة و کروهی دیگر ناکرویده بخدای که لشکر ابو جهل بودند نهصد و
پنجاه تن يرونهم میدیدند مسلمانان ایشانرا یعنی لشکر کفار را مثليهم دو برابر خود
رأي العين دیدنی آشکارا اگرچه ایشان سه برابر مومنان بودند اما حق تعالی
وعده کرده بود که یکی از مومنان را بر دو تن از کافران غالب کردانم کما قال
مائة صابرة يغلبوا مائتين درین محل کفار را دو برابر ایشان بدیشان نمود تا
بوعده الهی مستظهر شده روی بحرب آرند و بر دشمن غلبه کنند و علامت مذکوره

نصف الجزو

این بود که اندک بر بسیار غالب آمدند در اخبار آمده است که در اوایل
قتال مؤمنان را اندکی بچشم کافران در آورد تا بر جنگ دلیر شدند و در اثنای
حرب مؤمنان را ضعف لشکر ایشان بدیشان نمود تا از خوف مغلوب و منکوب
شدند و بر این تقدیر فاعل یرون کافران باشند و علامت صحت نبوت این بود وَاللّهُ
يُؤَيِّدُ وخدای قوت دهد بِنَصْرِهِ بیاری کردن خود مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد إِنَّ فِي
ذَلِكَ بدرستی که در تقلیل کثیر و تکثیر قلیل لَعِبْرَةً هر آینه اعتباریست لِأُولِي الْأَبْصَارِ
مر خداوند بیناییها را مراد بینایی دل است که بصیرت گویند زُيِّنَ زینت داده
یعنی آراسته شده است لِلنَّاسِ برای مردمان حُبُّ الشَّهَوَاتِ دوستی آرزوهای
نفس مراد مشتهیاتست و زینت دهنده حق تعالی است که خالق افعال و دواعی
اوست و تزیین جهة امتحان بندگان باشد و گفته اند مزین شیطانست که می آراید
در چشم حس ایشان این مستهیات را مِنَ النِّسَاءِ از زنان که بدترین دام شیطان
ایشانند وَالْبَنِينَ و پسران که محبوب طباع والدین اند وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ و قنطارها
گرد کرده یا دفین ساخته مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ از زر و سیم قنطار هشت هزار
مثقال زرست یا هشتاد هزار درم نقره به پری پوست گاو دینار و درم وَالْخَيْلِ
الْمُسَوَّمَةِ و دیگر اسبان علامت دار مراد آن نشان اسباست که عیب و هنر او
ظاهر میگرداند چون مطلق الیمین و غر محجل و امثال آن و گفته اند مسومه
اسب آراسته است یا تمام خلقه یا راهوار یا فربه یا ابلق که میل اعراب بدان
بیشتر بوده وَالْأَنْعَامِ و دیگر چهارپایان از شتر و گاو و گوسفند وَالْحَرْثِ
و کشت زار یا زمینها برای زرع ذَلِكَ این که یاد کرده شد و در نظر کفار
آراسته گشته است مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا چیزیست که برخورداری یابند از آن در

زندگانی دنیا وَاللّهُ و خدای که معبود بحق است عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ
نزدیک اوست نیکویی بازگشت حسن مآب جز در قرب رب الارباب متصور
نیست بیت جند گردی کوه و صحرا در هوس پس هو الله حسن المآب قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ
بگو آیا خبر دهم شما را ای درویشان صحابه بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ به بهتر از آنها که گفته شد
لِلَّذِينَ اتَّقَوْا برای آنها که پرهیز کردند از شرک که عامه مؤمنان باشند یا از ارتکاب
فواحش بگذشتند یا متاع دنیی را دست بداشتند چون اهل صفه فرمود عِنْدَ
رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان جَنَّاتٌ بوستانهاست که اندکی از آن بهتر است
از دنیا و آنچه در وست در حدیث آمده که لموضع سوط من الجنة خیر من الدنیا
وما فیها پس صفت آن بوستانها میکند که تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ میرود
از زیر قصور یا اشجار آن بوستانها جویهای آب خَالِدِينَ فِيهَا جاودان باشند
متقیان در آن بوستانها ذکر خلود جهت آنست که نعمت دخول در آن بخوف
انقطاع منغص نگردد وَأَزْوَاجٌ و مر ایشان را جفتها اند حوری و انسی مُطَهَّرَةٌ پاکیزه
از قاذورات که نساء دنیی را باشد یا پاکند در خلق و خلق وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ
و دیگر ایشان را خشنودیست از خدای و این از بهشت و نعیم آن بهترست وَاللَّهُ
بَصِيرٌ و خدای بیناست بِالْعِبَادِ ● به بندگان و احوال ایشان الَّذِينَ متقیان
که نازل منازل جنان خواهند بود آنانند که از روی نیاز يَقُولُونَ رَبَّنَا
میگویند ای پروردگار ما إِنَّنَا آمَنَّا بدرستی که ما گرویده ایم بآنچه تو فرمودی
فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز برای ما ذُنُوبَنَا گناهان ما را امروز خط کرم بر دفتر
عصیان ما کش وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و فردا ما را از عذاب دوزخ نگاه دار الصَّابِرِينَ
دیگر صفت ایشان میکند که صبر کنندگانند در اداء فرایض و سنن یا بر ترک

خمس نصف

محظورات و شبهات یا در وقت هجوم آفات و بلیات والمستغفرین [illegible]
در قول و فعل و [illegible] والقانتین [illegible] بکارا
والمنفقین و منفقند [illegible] الحال [illegible] یعنی [illegible]
والمستغفرین بالاسحار [illegible] در وقت سحر که اوقات اجابت دعوات است
با نماز [illegible] نماز بامداد بجماعت
محققان گویند که اهل تقوی صابرانند در کشیدن بار ریاضت و صادقانند
در انتهاج منهاج ارادت و قانتانند در سلوک الی الله و سیر فی الله بی قصور و فترت
و منفقو صفات و ذوات اند از روی محبت و مستغفرند از ذنوب قلوب که توجه است
بغیر حق بیت کناه آمد شهود ما سوی الله ازین نوع کناه استغفر الله و
ازین صفات که مذکور شد صبر مبدا سلوک است و صدق ابتدای تخلق
باخلاق مالک الملک و قنوت اشتغال بنقص نفس و الفضول و انفاق سبب
تکمیل او در مرتبهٔ قبول و مراد استغفار فنا در توحید است و تا ستارهٔ هستی
سالک در مغرب فنا متواری نشود خورشید بقای ابدی از مطلع فیض ازلی طالع
نگردد و ذکر سحر که نزدیک زوال ظلمت شب و ظهور صفای روز است این فایده
میدهد که چون شواهد جبروت بر هیاکل ملک و ملکوت مستعلی شد شب وجود
ما عدا که نمود بی بود است زایل گشته صبح شهود وحدت از افق حقیقت روی
نماید و سر کلام تمام. اطفا السراج فقد طلع الصبح اینجا چهره کشاید نظم
لمعهٔ نور قدیم تافت ز اکوان جمله مرادات محدثات بر آمد صبح وصالش
دمید در همه آفاق هر طرفی بانگ الصلوة بر آمد در اسباب نزول آورده
که دو حبر از احبار شام بمدینه آمده از حضرت خواجهٔ عالم صلی الله علیه

وسلم

وسلم سوال کردند که بزرگترین کلمه و خبر [illegible] شهادتی در کلام خدای
کدامست این آیت نازل شد که شهد الله گواهی داد خدای یا حکم کرد یا اعلام
نمود یا بیان فرمود انه بدرستی که اوست خدای بحق که هیچ [illegible] تحقیق لا اله
الا هو هیچ معبودی نیست بحق الا همینش مگر او والملائکة و فرشتگان نیز بهمین
وجه گواهی دادند و اولوا العلم و خداوندان علم که مومنان اهل کتابند یا جمیع
مهاجر و انصار یا علما این امت همین گواهی میدهند قائما در حالتی که هر یک از
علما قایمند بالقسط بعدل در ادای شهادت یا خدای گواهی داد بوحدانیت
خود و او قایم بود بعدل یعنی حاکم براستی گفته اند شهادت حق نصب دلایلست
بر توحید و شهادت ملائکه اقرار بوحدانیة و گواهی علما ایمان بدان
و احتجاج بران و فضیلت علما و شرف ایشان از اقتران شهادت ایشان با شهادت
حق معلوم میتوان کرد لا اله الا هو تکرار جهت تاکید است و مزید اهتمام
بمعرفة ادلهٔ توحید العزیز قویست و غالب یعنی ممتنعست از انکه لاحق شود
بدو توحید موحدی و وصف واصفی مکر بر امر چه همه مامورند باظهار کلمهٔ
توحید الحکیم دانا است در شهادت بوحدت خود ان الدین بدرستی که دین
پسندیده عند الله الاسلام نزدیک خدای اسلام است نه یهودیة و نصرانیة
وما اختلف الذین و اختلاف نکردند در آنکه دین اسلام حق است و محمد
صلی الله علیه و سلم پیغمبر بحق آنانکه اوتوا الکتاب داده اند بدیشان توریة
الا من بعد ما جاءهم العلم پس از انکه آمد بدیشان دانشی بحقیقت امر
یعنی قرآن بدیشان آمد موافق و مصدق کتاب ایشان آنکه ایشان خلاف آغاز کردند
بغیا بینهم از روی حسد یا جور که در میان ایشان است یا میل بریاست و برتری

وجه ٥

ومن یکفر بآیات الله وهر که نگرود بقرآن یا بمعجزات که دلالت بر حضرت
محمد اند صلوات الله وسلامه علیه ارزانی داشته فان الله پس بدرستی که خدای
سریع الحساب زود حساب کننده است یعنی زود باشد که ازین عالم
بروند و جزای ایشان را بدهد بر کفر و انکار ایشان فان حاجوک پس اگر این
جهودان با تو خصومت کنند در دین بعد از اقامت حجت یا نصاری نجران
در مقام جدال باشند بواسطهٔ عیسی علیه السلام فقل اسلمت پس بگو در جواب
ایشان که تسلیم کردم وجهی خود را یعنی خودی خود و کردار و گفتار و
نیت و دل خود را سپردم لله خدا را ومن اتبعن وآنها که پیروی کردند مرا همین
گردن نهاده تسلیم کرده وقل وبگوی للذین اوتوا الکتاب مر آنکسان را که کتاب
بدیشان داده اند یعنی یهود و نصاری والامیین وبگوی مشرکان عرب را که
کتاب نداشته اند ءاسلمتم آیا اسلام می آرید چنانچه من آوردم استفهامست
بمعنی امر یعنی اسلام آرید فان اسلموا پس اگر اسلام آوردند و امر حق را انقیاد
کردند فقد اهتدوا پس راه یافتند بمقصود کلی و از بادیهٔ ضلالت بمقصد
اصلی رسیدند وان تولوا و اگر اعراض کردند و پشت بر اسلام آوردند ترا هیچ ضرر نیست
فانما علیک البلاغ پس بجز این نیست که بر تو پیغام رسانیدنست و بس والله بصیر
وخدای بیناست بالعباد به بندگان و تصدیق و تکذیب ایشان ان الذین
یکفرون بدرستی که آن گروه که کافرند بآیات الله بقرآن و محمد صلوات الله وسلامه
علیه یا بحجتهاء روشن که بر وحدانیة حق سبحانه واقع است در کتابها وی
یقتلون النبیین ومیکشند پیغمبران را بغیر حق بی آنکه کشتن براستی باشد درین
سخن تأکیدست چه قتل نبی بحق نباشد یعنی ایشان میدانند که بغیر حق میکشند

نصف

عشر

واین صورت

واین صورت واقع است از آنکه تصور کنند که بحق میکشند از حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم مرویست که بعد از تلاوت این آیت فرمود که بنی اسرائیل
چهل و سه پیغمبر را بیکساعت از اول روز بکشتند پس صد و دوازده کس از
زهاد و عباد ایشان برخاستند تا بریشان امر معروف و نهی منکر کنند ایشان نیز
در آخر روز بکشتند چنانچه خدای میفرماید ویقتلون الذین ومیکشند آنان را
نیز که از روی حقانیة یامرون بالقسط میفرمایند بعدل و راستی من الناس
از مردمان یعنی ماسوای انبیا فبشرهم بعذاب الیم پس خبر ده ایشان را
بعذاب دردناک یعنی وعید ده ایشان را بجای بشارت اولئک الذین آن گروه
قاتلان یا اسلاف و اخلاف ایشان آنانند که بی شایبهٔ شبهه حبطت اعمالهم
تباه گشت و نیست شد عملهای ایشان که میگفتند ما پذیرندهٔ احکام توریة ایم و
بشریعت موسی علیه السلام عمل میکنیم و بی شد اعمال ایشان حبطه است
فی الدنیا درین سرای که کس آنرا نمیشاید والآخرة و در آن سرای که ثواب بر آن مترتب
نمیشود وما لهم من ناصرین ونیست مر ایشان را در قیامت یاری دهندگان که
عذاب از ایشان دفع کنند الم تر آیا نمینگری الی الذین بسوی آنانکه اوتوا نصیبا
داده شدند بهره را من الکتاب از توریة یعنی اندک چیزی دانسته اند از آن
یدعون الی کتاب الله خوانده میشوند بسوی توریة لیحکم بینهم تا توریة حکم کند
میان ایشان در قصهٔ یهود خیبرست که حکم رجم را منکر شدند و در سورهٔ
مایده مذکور خواهد شد و گویند روزی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم جمعی
از یهود را باسلام دعوت کرد نعمان بن ابی اوفی گفت ای محمد صلی الله علیه وسلم
من با تو بحضور علماء دین خود مناظره میکنم حضرت فرمود که آن صحیفه

از توریة که مشتمل بر نعت و صفت امت خیر بیارید و در بین محکمه آن احکام سازید
ایشان از بیم قول ابا نموده آیات توریة را حاضر نکردند حق تعالی فرمود که
ایشان بتوریة میخوانند الم تر پس روی میکردانند فریق منهم کروهی از ایشان
ز دوستان یهودانند وهم معرضون ○ و ایشان اعراض کنندکانند از حق ذلک
این اعراض از حکم تورة ایشانرا بانهم قالوا بانست که ایشان میکویند لن تمسنا النار
نخواهد رسید بما آتش دوزخ الا ایاما معدودات مکر روزی چند شمرده که
هفتست یا چهل وغرهم وفریب داد مر ایشانرا فی دینهم در کیش ایشان ما کانوا یفترون
آنچیزی که هستند که بر می بافند از تسهیل عقوبة و شفاعت اباء ایشان مر ایشانرا
فکیف پس چکونه باشد حال ایشان اذا جمعناهم آن هنکام که جمع کنیم ایشانرا
لیوم از برای حساب روزی که لا ریب فیه هیچ شک نیست در وقوع آن ووفیت
کل نفس وداده شود هر نفسی را بتمام ما کسبت جزای آنچه کسب کرده است وهم لا
یظلمون ○ وایشان ستم دیده نشوند بنقصان حسنات و زیادت سیئات
عمرو بن عوف رضی الله عنه روایت کرده که در غزوه احزاب که حفر خندق میکردند
سنکی سخت پدید آمد وصحابه از شکستن آن عاجز شده رجوع بحضرت پیغمبر
نمودند و آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه بدان موضع آمده میتین بدست
مبارک کرفت و بقوت روحانی با تأیید ربانی چنان ضربتی فرود آورد که از آن سنک
سخت قدری بشکست و برقی از میان آهن وسنک بجست که از بارقه آن آتش
کوههای مدینه روشن شده بحد مداین رسید وکنکرهای ایوان کسری بنظر حاضران
در آمد ونوبت دیکر بضربت آنحضرت مقداری از آن بریخت ونوری درخشان
شد که بروشنایی آن عمارات صنعاء یمن ظاهر کشت نوبت سیم لامعه ظهور

نمود که قصور قیاصره روم بنظر در آمد صحابه تکبیر کفتند و حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که زود باشد که امت من بر ممالک ظفر یافته
ولایتهای حیره بتصرف در آرند و آثار صولت اهل اسلام باطراف روم
قسطنطنیه برسد و شقه رایت شریعت من سایه یمن و دولت بر مفارق اهل یمن
افکند مؤمنان مبتهج ومسرور شده مراسم شکر الهی بتقدیم رسانیدند ومنافقان
طرح استهزا و سخریه افکنده زبان طعن بکشودند که عجب کاری که این مرد از بیم
کارزار مشرکان عرب خندق میکند و مجرد آنکه لشکر دشمن پای از دروازه بیرون
نمی نهد و یاران خود را بکرفتن روم و پارس و یمن وعده میدهد حق سبحانه این آیت
فرستاد که قل اللهم بکو ای بار خدای مالک الملک ای خداوند پادشاهی و متصرف
در آن تؤتی الملک عطا میکنی پادشاهی من تشاء هر کرا میخواهی وتنزع الملک و میستانی
ملک را ممن تشاء از هر که میخواهی بعضی مفسران بر آنند که مراد همین پادشاهی
ظاهرست که حق سبحانه زمام جهانداری بقبضه اقتدار هر که خواهد میسپارد
وعنان شهریاری از کف اختیار هر که خواهد بیرون می آرد بیت مفتاح اقتدار بدست
قضای اوست ○ از هر که خواست بستد و آن که خواست داد ○ و کفته اند
ملک نبوت و رسالتست که از بنی اسرائیل بستد و به بنی اسمعیل داد ایالت مکه و حوالی
آنکه کفار قریش را از آن محروم ساخته بملازمان عتبه علیه نبویه حواله فرمود
یا ملک روم و فارس و یمن که از ارباب آن انتزاع نموده بدین امت ارزانی داشت
و نزد محققان ملک توفیقست که هر کرا عطا کرد عزیز دو جهان شد و از هر که
باز کرفت مخذول هر دو سرای کشت امام احمد حرب رحمه الله فرموده که این ملک
قبول دلهاست در قبضه قدرت خداوندیکناست هر کرا مقبول قلوب سازد

بنظرات عنایت صاحب دلاتش نوازد و هر کرا از دلهای درویشان بیندازد
بشعلات نیران نکبت ومذلتش بکدازد تعز وارجمند میسازی من تشاء
هر کرا خواهی بایمان و معرفت چون پیغمبر و متابعان وی وتذل و خوار وبی
مقدار میکردانی من تشاء و هر کرا خواهی بکفر و نکبت چون ابو جهل و پیروان
او یا مراد عزت این امت است باستیلا بر دیار عرب و عجم و ذلت اهل فارس و روم
وغیر ایشان از کفار امم یا عزت مؤمنان بظفر بر یهود ونصاری و ذلت ایشان
بقبول جزیه یا قتل و جلا و طایفه اند که عزت بشرف قناعتست و ذلت بنجست

قناعت

حرص چه استغنای فقیرانرا بصدر [illegible] رساند و تکاپوی حرص توانکرانرا در
صف نعال افکند در تفسیر [illegible] که سلطان محمود غزنوی در وقت
عزیمت سومنات بزیارت امام [illegible] غزنوی که در زمان خود قطب اولیا بود
آمده استدعای فاتحه نموده و [illegible] در صف نعال ایستاده از تفسیر تعز من تشاء
وتذل من تشاء نکته درخواست فرمود خواجه امام قدس سره جواب داد که
روشن ترین وجهی در معنی آیت اینست که ترا با هزار و هفتصد پیل جنکی و پنج هزار
فرسنك ولایت آبادان و صد هزار سوار مکمل بجهت طلب و بیشی طلب بتخانه همچو من
کدایی آورد و در صف نعال باز دارد و مرا با این با این کلیم کهنه و پای برهنه ملك
قناعت بخشد و در صدر آزادی جای دهد نظم آنکو بقناعت آشنا شد •
از فیض تعز من تشا شد • وانکو ره حرص و آز پیمود • مقهور تذل من تشا بود
و نزد محققان عزت بشهود لقا و کشف غطاست و ذلت بحجاب حرمان و باز
داشت بیدك الخیر عطا بدست تست یعنی بقدرت تو تحصیل همه نیکوییها از اعطای
ملك و اعزاز مؤمنان و اکرچه شر نیز چون نزاع و اذلال بدست قدرت اوست

اما تخصیص

اما تخصیص خیر بمقتضای مقامست چه از سبب نزول معلوم شد که کلام متضمن
بر بشارت اهل ایمانست و وعده ایشان بفتح اقالیم و کثرت غنایم یا اکتفا کرده
باحد الضدین چه از وی ضد دیکر مفهوم میشود چنانچه سرابیل تقیکم الحر
یا مراعات ادب کرد است در خطاب چنانچه ابراهیم علیه السلام فرمود • واذا
مرضت فهو یشفین • وحقیقة آنست که شر خالص در عالم نیست بلکه آن
امری نسبیست چنانچه در مثنوی معنوی میفرماید نظم بد بنسبت باشد این را
هم بدان • پس بد مطلق نباشد در جهان • زهر ماران مار را باشد حیات •
نسبتش با دیکران باشد ممات • یا آنکه خیر وجودیست و شر عدمی و
عدم را با وجود آمیزشی نتواند بود • و لهذا حضرت رسالت پناه علیه صلوات
الله در بعضی ادعیه فرموده که الخیر کله بیدیك والشر لیس الیك وصاحب نقد
النصوص خلدت ظلاله نواله علی مفارق اهل الخصوص برین سخن ایمائی مینماید
آنجا که در نعت حضرت خاتم النبیین میفرماید نظم بلبل شاخسار باغ
بلاغ • شاهباز نشیمن مازاغ • داشت چشم سرش چو دیده سر • روشنایی
ز کحل بی بصر • جون بنظاره جهان پرداخت • هر بد و نیك را که دید شناخت
کانچه نیك از خصایص قدم است • وانچه بد از نقایص عدم است • کفت الخیر کله
بیدیك • لکن الشر لا یعود الیك انك علی کل شیء بدرستی که تو بر همه چیز
از اعطا و انتزاع و اعزاز و اذلال قدیر ○ توانایی تولج اللیل میدرآری شب را
فی النهار در روز یعنی از وقت نزول آفتاب بنقطه انقلاب شتوی تا زمان
حلول او بنقطه انقلاب صیفی از اجزاء شب میکاهی و در اجزاء روز می افزایی
تا روزی که در اول جدی اقصر ایام سنه بود در اول سرطان اطول ایام سال

میشود [illegible] ودر [illegible] آری [illegible] درشب یعنی درباقی سنه از
اجزای روز کم میکنی و [illegible] شب را [illegible] زیاده [illegible] تا شبی که در آخر
اقصر لیالی بود در آخر قوس طول لیالی میشود [illegible] و بیرون می آری زنده را
چون حیوانات مثلاً [illegible] از مرده [illegible] آن نطفه است یا اخراج
مرغ را از بیضه و درخت را از دانه [illegible] و بیرون می آری مرده را چون
نطفه و بیضه و دانه [illegible] از زنده که آن حیوان و مرغ و درختاست
و گفته اند خبیث را از طیب بیرون می آری [illegible] از خبیث یا کافرا چون
کنعان از نوح [illegible] علیه السلام و مومن را چون ابراهیم صلوات
الرحمن [illegible] بیرون آزر [illegible] و روزی میدهی از خزانه رحمت و
[illegible] هر که را خواهی [illegible] بی شمار یعنی مرتبه که خلق عدد
[illegible] بیکیرند مومنان که دوستاند
الکافرین [illegible] ناکرویدکان که دشمناند اولیاء دوستان و متولیان امور خود
من دون المومنین بیرون مومنان یعنی دوست مومن جز مومن نباید پس مومن
بایدکه کافر را بدوستی نگیرند جمعی از انصار بارء وساء یهود طریق دوستی
اختیار کرده بودند و عقد موالات و عهد مواخاه درمیان آورده حق سبحانه
از ان نهی فرمود و از روی تهدید گفت ومن یفعل ذلک و هر که بکند این
دوستی با دشمنان فلیس من الله پس نیست آنکس از دین خدای فی شیء بر چیزی
یعنی از دین حق هیچ ندارد الا ان تتقوا مگر آنکه بترسید و حذر کنید منهم
از ضررهای کافران تقیة ترسیدنی و حذر کردنی حکم تقیة در ابتداء اسلام و
قبل از استحکام امور دین بوده اما امروز رخصت تقیة جز در دار الحرب نیست

ویحذرکم

[illegible] ویمیترساند خدای شما را از [illegible] مناهی از عذاب
نفس خود یعنی عذابی که صادر باشد از محض قهاریة حق سبحانه بی واسطه
غیری نفس عبارتست از ذات چیزی و حقیقة و هویة او پس هر کجا لفظ نفس
[illegible] حق سبحانه این اراده کنند مراد ذات او باشد [illegible] و
بسوی جزای خداوندست بازگشت همه [illegible] بگوکه اگر پنهان دارید
فی صدورکم آنچه در سینهای شماست یعنی در دلها از موالات کفار
یا آشکارا کنید ما فی الضمیر خود [illegible] خدای آنرا میداند [illegible]
السموات و میداند آنچه در آسمانهاست از اصناف [illegible]
وآنچه در زمین است از انواع سفلیات [illegible] وخدای که علم او بهمه
محیطست علی کل شیء قدیر بر همه چیزها توانا است قدرت او بهمه مقدورات
احاطه کرده است هر چه میکنید میداند و مکافات آن میتواند پس نافرمانی
مکنید و بترسید یوم تجد از روزی که بیاید [illegible] هر کسی از عمل کنندکان
عملت من خیر آنچه کرده باشد از نیکویی محضرا حاضر کرده نزدیک خود
یعنی به بیند صحایف حسنات را وما عملت من سوء وآنچه کرده باشد از بدی
تود دوست دارد آن نفس لو ان بینها آنکه باشد میان او وبینه و میان
آن عمل بد امدا بعیدا اندازه دور یعنی نخواهد که مطلق عمل خود را به بیند
یحذرکم الله وحذر میفرماید خدای شما را نفسه از خود در فتوحات آورده
که خدای شما را میترساند از آنکه در ذات او تفکر کنید بدین تأکید
رفع مناسبت میکند میان ذات خود و ذات خلق ما للتراب ورب الارباب
بیت چه نسبت ذره را با عین خورشید چه دعوی خاک را با عالم پاک والله رؤف

نفسه

او وبدوه

وخدای مهربانست [illegible] بندکان که مبالغه میکنند [illegible]
[illegible] بکو اکر هستید شما ای یهود و نصاری که لاف نَحْنُ أَبْنَاءُ اللّٰهِ وَأَحِبَّاؤُهُ
در جهان میکنید [illegible] که [illegible] دوست میدارید خدای را
[illegible] پس پیروی کنید مرا [illegible] تا خدای شما را دوست دارد
[illegible] و بیامرزد کناهان شما را [illegible] و خدای آمرزنده است کسانی را
که بمتابعت من راضی باشند [illegible] مهربانست که برایشان برحمت خاصه
[illegible] که میکفتند ما از برای خدا دوست میداریم و بشفاعت
ایشان [illegible] خدای [illegible] که اکر خدا را دوست میدارید متابعت حبیب
او را فرو [illegible] بکو فرمان خدای [illegible] در اوامر و نواهی وَالرَّسُولَ
و [illegible] پس اکر بکردند و اعراض کنند از طاعت
خدای و رسول [illegible] پس بدرستی که خدای دوست نمیدارد
کافران [illegible] دلالت بران میکند که تولّی از طاعت خدای
و رسول کفرست إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفَىٰ بدرستی که خدای برکزید آدَمَ آدم علیه السلام را
که پدر بشرست بتعلیم اسما و سجدهٔ ملائکه و ابوّت انبیا و اصفیا وَنُوحًا و
نوح علیه السلام را بطول عمر و ترتیب سفینه و نسخ شریعت متقدمه وَآلَ إِبْرَاهِيمَ
و نفس ابراهیم علیه السلام را بخلت و نجات از آتش نمرود و امامت عالمیان و بنای
خانهٔ کعبه وَآلَ عِمْرَانَ و آل عمران که موسی و هرون بودند برسالت و تکلیم
عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان ایشان و کفته اند این عمران پدر مریم است
و آل او عیسی و مریم بودند که خدای ایشانرا برکزید مریم را بقدس و طهارت
و عیسی را علیه السلام بکتاب و رسالت ذُرِّيَّةً و همچنین برکزید فرزندان این

بسم انا

پیغمبران [illegible] بر نحی از ایشان [illegible] بر نحی زاده شده مراد او لاد پسندیده اند
انبیا بر کزیده [illegible] و خدای شنوا [illegible] بطلة یهود را که
کفتند نَحْنُ أَبْنَاءُ اللّٰهِ [illegible] خرافات نصاری که کفتند عزیر ابن الله [illegible]
داناست باغراض فاسدهٔ ایشان [illegible] یاد کن ای محمد
صلی الله علیه و سلم جون کفت زن عمران [illegible] که حنه بنت فاقود بود
در وقتی که حامله شد [illegible] ای پروردکار من بدرستی که نذر کردم
لَكَ برای تو مَا فِي بَطْنِي آنچه در شکم منست [illegible] آزاد کرده شده [illegible]
دینی تا خاص ترا پرستد و خدمت مسجد تو کند در آن زمان خدمت مسجد قدس را
بزرک میداشتند و فرزندان برای آن کار نذر میکردند و [illegible] ایشان
بر فرزندان انقیاد والدین [illegible] بعد از نذر [illegible] شوهر او
عمران کفت ویحك این چیست که کردی شاید که در شکم تو دختر باشد
و خدمت مسجد را نشاید بر زبان حنه جاری شد که فَتَقَبَّلْ مِنِّي پس قبول کن خدایا از من
آنچه نذر کردم إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ بدرستی که تو شنوایی سخنی را که در باب نذر
کفتم الْعَلِيمُ دانایی بقصد من درین نذر که جز رضای تو نخواستم فَلَمَّا
وَضَعَتْهَا پس آن هنکام که بنهاد بار خود را ضمیر عاید بنسمه است یا نذیره قَالَتْ
کفت بر سبیل اعتذار و تحسر رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا ای پروردکار من بدرستی که من
بنهادم آن بار را أُنْثَىٰ فرزندی ماده وَاللّٰهُ أَعْلَمُ و خدای داناترست بِمَا وَضَعَتْ
بآنچه بار بنهادم حفص وَضَعْتُ خواند یعنی خدای داناتر بود بآنچه حنه وضع کرد
وَلَيْسَ الذَّكَرُ کفت حنه که نیست فرزندی که من طلب کرده برای خدمت کنیسه
كَالْأُنْثَىٰ همچون فرزند ماده که بمن داده وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا و بدرستی که من نام نهادم

ایشان‌ه

اسمان امیدواریم ایشان‌ه

اورا [illegible] حوایج [illegible] نهان [illegible] [illegible]
[illegible] آمد [illegible] فرزندان
اورا [illegible] دعای
[illegible] مریم رضی الله عنها [illegible] علیه السلام رسید از مس شیطان محفوظ
[illegible]
[illegible] مریم وپیران او
[illegible] مریم را رتبها پروردکار
او [illegible] وبرویانیدا ورا یعنی
نشو [illegible] نشو ونما [illegible] یافت بر صلاح وعصمت
و [illegible] بانواع عبادات بر همه احبار
غالب شد [illegible] حسن تخلق او بود باخلاق ربانی ومادر بعد از
ولادت اورا به بیت المقدس آورده بود ته واحبار را کفت دونکم هذه النذیره
فراکیرید این نذر کرده شده راکه از ان خدای است بزرکان بقبول وی رغبت
نمودند ومیان ایشان اختلاف افتاد تا وقتی که قرعه زدند بر از وجه که قلمهای
خود را که بدان کتابت توریة کردندی بکنار نهر اردن برده جوی در آب افکندند
بشرط آنکه قلم هر کس بر سر آید پرورش مریم بدو متعلق باشد القصه قلم زکریا
بر روی آب آمد وکفالت مریم بر زکریا علیه السلام مقرر شد وکفلها زکریا
وفرا سپرد حق تعالی مریم بر زکریا علیه السلام وزکریا اورا بخانه برده جهت
ارضاع دایه مقرر فرمود وچون طفولیه درکذشت اورا بمسجد آورده غرفه
که جز به نردبان صعود بران میسر نشدی برای او ترتیب داد وهرکاه زکریا

ازحده

ازتعهد

ازتعهد احوال او فارغ میشدی در آن غرفه را قفل محکم بستی و کلید با خود داشتی وچند
حفاظت وحراست او بغایت کوشش نمودی [illegible] شده وانوار ولایت
بر صفحات احوال او لایح کشتی [illegible] هرکاه در آمد بر مریم [illegible]
زکریا بغرفه که آنجا میبود [illegible] نزدیک او روزی
وآن میوه [illegible] در میان [illegible] ومحصول از فصل [illegible]
تابستان [illegible] این صورت [illegible] دید [illegible]
ای مریم انی لک از کجا [illegible] این میوه [illegible] کفت مریم
هو این رزق که می بینی [illegible] نزد [illegible] بدرستی که خدا
یرزق من یشاء روزی میدهد هر کرا میخواهد [illegible] بی شمار او جهة
کثرت یا بغیر استحقاق مرزوق [illegible] در این وقت که زکریا [illegible] نه
در هنکام آن مشاهده کرد طمع افتاد [illegible] بوجود فرزندی
پس در همان محراب دعا زکریا ربه بخواند زکریا پروردکار خود را قال رب کفت
ای آفریدکار من هب لی بخش مرا من لدنک از نزدیک خود ذریة طیبة فرزندی
پاک از آلایش کناه انک بدرستی که تو از کرم سمیع الدعاء شنونده دعای فنادته الملائکه
پس ندا کردند اورا فرشتکان وکویند همین جبرئیل بوده وبجهة تعظیم اورا
بطریق جمع یاد کرد وهو قائم وحال آنکه بود زکریا ایستاده یصلی فی المحراب
نماز میکذارد در محراب مریم وکفته اند در محرابی که داشت بنماز مشغول
بود که جبرئیل ندا کرد مر ورا ان الله بانکه بدرستی که خدای یبشرک مژده میدهد
ترا بیحیی بفرزندی که نام او یحیی است ومعنی یحیی آنست که نام پدر بدو زنده شد
یا دین بدو زندکی یافت مصدقا در حالتی که این فرزند باور کننده وایمان آورنده باشد

[illegible] بیحیی [illegible] بکلمة من الله [illegible] از نزدیک خداوند
آورده اند که اول کسی که بعیسی ایمان آورد یحیی بود علیهما السلام [illegible] یکو صفت
یحیی علیه السلام [illegible] وسیدا وسهتری بحلم وعلم وتقوی که شرایط سیادت
آراسته وحصورا [illegible] بازایستاده از زنان یا خود را بازدارنده از لهو ولعب ونبیا
من الصالحین ● وپیغمبری [illegible] از شایسته حالان یعنی زکریا وآبای
وصلحای آن باشد که حقوق خالق وخلایق بر وجهی اداکند که باید وشاید
وچون زکریا را چنین فرزندی بشارت دادند قال رب کفت ای پروردکار من
انی یکون لی غلام از کجا باشد مرا پسری وقد بلغنی الکبر وبدرستی که فرارسیده است
مرا پیری وبزرک سالی وامرأتی عاقر وزن من یعنی ایشاع واو خواهر مریم بوده نازاینده است
ایام مادر جوان عیسا [illegible] همین پیری میدهی قال کفت خدای یا جبرئیل کفت
بفرمان خدای کذلک همچنین بر همین حال که هستید زبیری الله یفعل
ما یشاء خدای میکند آنچه میخواهد بر وفق عادت وخلاف آن قال رب اجعل لی
کفت زکریا ای پروردکار من ظاهر کردان برای من آیة نشانه که
مرا از حمل ایشاع بولد خبردار کند قال کفت جبرئیل که خدا میکوید آیتک
نشانه تو ان لا تکلم الناس آنست که سخن نکویی یعنی قادر نباشی بر سخن کفتن
با مردمان ثلثة ایام سه شبانروز الا رمزا مکر آنکه اشارت کنی بچشم یا سر
بادست یا بر زمین نویسی واذکر ربک ویادکن پروردکار خود را کثیرا بسیار
وسبح وتسبیح کوی اورا بالعشی در شبانکاه والابکار ● ودر بامداد باقی
قصه زکریا در سوره مریم خواهد آمد واذ قالت الملائکة ویادکن آن زمانی را
که کفت جبرئیل یا جمعی از ملائکه مشافهه کفتند یا مریم ای پرستار خدای

عشر

ع ١٣

ان الله اصطفاک [illegible] بدرستی که خدای [illegible] ترا برکزید برای عبادت یا بقبول کرد ترا
بخدمت یا پرورش دادن بعصوص وطهرک وپاک ساخت ترا از لوث شرک یا از
قاذورات که نسا را می باشد چون حیض ونفاس یا از خصال ذمیمه وعادات قبیحه
واصطفاک تکریر از برای تاکید است یعنی بر همه ترا برکزید علی نساء
العالمین ● بر زنان عالمیان بانکه ترا بی شوهر فرزند دهد بنفخه جبرئیل
مخصوص کردانید یا مریم اقنتی ای مریم فرمان برداری کن لربک مر آفریننده
وپرورنده خود را واسجدی وسجود کن خدای را ● وارکعی مع الراکعین
ورکوع آر با رکوع کنندکان مریم را حکم بود که نماز بجماعت بکذارد با احبار
بیت المقدس ذلک اینها که ذکر کرده شد درین آیتها از حدیث مریم وزکریا
ویحیی علیهما السلام من انباء الغیب از اخبار پوشیده است که ما جهت
اظهار اعجاز تو نوحیه الیک وحی میکنیم وبزبان جبرئیل بتو میفرستیم
وما کنت وتو نبودی ای محمد صلی الله علیه وسلم لدیهم نزدیک احبار بیت
المقدس اذ یلقون آن هنکام که انداختند از برای قرعه اقلامهم قلمهای کتابت
خود را در جوی اردن تا بدانند ایهم که کدام از یشان یکفل مریم پایندان
شود بتعهد مریم وما کنت لدیهم وتو نبودی نزدیک ایشان اذ یختصمون
آن وقت که مخاصمت میکردند برای کفالت مریم اذ قالت الملائکة دیکر
یادکن آنرا که کفتند فرشتکان واصح آنست که جبرئیل کفت یا مریم ان الله
ای مریم بدرستی که خدای یبشرک مژده میدهد ترا بکلمة منه بکلمه از وی
مراد حضرت عیسی است علیه السلام واو را کلمه از ان کفت که بکلمه کن حاصل
شده بود واکرچه همه مخلوقی از بنی آدم بواسطه این کلمه آفریده شده اند

اما آن سبب متعارف که تولد باشد مفقودست در حق عیسی علیه
السلام لاجرم اضافه حدوث او بکلمه اکمل واتم تواند بود اسمه نام آن
کلمه المسیح عیسی ابن مریم مسیح لقب است وعیسی اسم وتقدیم لقب بر اسم
از وجه تعظیم باشد چنانکه کویند نام پیغمبر ما مصطفی محمدست صلی الله علیه
وسلم وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین مسیح بعبری مشیحا باشد یعنی مبارک وجیها
روی شناس وتمام قدر فی الدنیا در دنیا بطاعت یا به نبوت یا بمخلوق شدن بی
پدر یا برفع بر آسمان یا بنصرت دین محمد در آخر الزمان یا بقتل دجال والآخرة
ودر آخرت بشفاعت یا بعلو درجت ومن المقربین واز نزدیک کردانیده
شدکانست بکرامت خدای ویکلم الناس وسخن کوید این فرزند تو با مردمان
فی المهد در کنار تو که بجای مهد باشد ویا در زمان صغر هوقتی که شایسته کهواره
بود وکهلا وسخن کوید در وقتی که کهل باشد یعنی دو موی وکلام او در مهد
معجزه بود ودر کهولت دعوت ومن الصالحین ◯ واز انبیاء شایسته است
قالت کفت مریم از روی استفهام یا بطریق استعظام انی یکون از کجا وبر چه
وجه باشد لی ولد مرا فرزندی ولم یمسسنی وحال آنکه مرا مس نکرده است بشر
هیچ بشری واین خارج است از عادت که بی شوهری از زن فرزند آید قال کذلک
کفت جبرئیل بر همین حال که تو هستی بی مساس بشری الله یخلق ما یشاء خدای
می آفریند آنچه میخواهد اذا قضی وچون خدای حکم کند امرا کاری را فانما یقول
◯ پس جز این نیست که کوید مران چیزرا که معلوم اوست کن بباش فیکون
پس باشد کفته اند لفظ کن اخبارست از سرعة تکوین اشیا بتکوین ویعنی هست
کردن خلق بر او دشوار نیست چنانچه قادرست بر خلق اشیا باسباب ومواد

همچنان قدرت دارد بر آفریدن ایشان بی توسط سببی وماده ویعلمه آنکه از وی بدید
کشت سبب بی سبب آفریدن چه عجب قدرت را که عجز نیست در آن
هست این نوع کارها آسان ویعلمه الکتاب وبیاموزد خدای او را کتابها
فرو فرستاده پیش از وچون صحف شیث وابراهیم علیهما السلام وجز آن
والحکمة وعلم حلال وحرام که حکمت شرعیه است والتوراة والانجیل
وتعلیم دهد او را توریة وانجیل تخصیص آن از کتب منزله جهت تفضیل است و
رسولا وکرداند او را فرستاده بحق الی بنی اسرائیل بسوی فرزندان یعقوب
پس سخن کوید عیسی با ایشان انی بانکه من قد جئتکم بتحقیق آمده ام بشما بآیة
بعلامتی من ربکم از پروردکار شما وآن علامت کواه رسالت منست ومراد از
آیة جنس است نه فرد زیرا که پنج علامت ذکر میکند اول انی اخلق لکم بدرستی
که من میسازم وتصویر میکنم لکم برای شما من الطین از کل کهیئة الطیر مانند
شکل مرغی فانفخ پس میدمم نفس خود را فیه در آن مرغ از کل ساخته فیکون
پس میکردد آن کل مصور طیرا مرغی زنده پرواز کننده باذن الله بامر خدای
یا بمشیت او کویند بشکل خفاش مرغی از کل میساخت وبر دست کرفته نفس در وی
میدمید بقدرت ربانی طیران آغاز میکرد ومیان زمین وآسمان به پرواز
می آمد وکفته اند که در نظر مردم میپرید وچون از نظر خلق غایب میشد مرده
بر زمین می افتاد علامت دوم وابرئ الاکمه وبری میکردانم نابینای
مادر زاد را از علت او وسیم والابرص وپاک میسازم شخصی را که بعلت برص مبتلا
باشد از مرض وچهارم واحیی الموتی وزنده میکنم مردکان را باذن الله بفرمان خدای
تکرار این کلمه برای رفع توهم الوهیت است زیرا که وقوع احیا از مخلوق صورت

کند و مفسران بر آنند که عیسی علیه السلام چهار مرده را زنده کرده یکی
از ایشان سام بن نوح علیه السلام که قریب چهار هزار سال از موت او گذشته
بود علامت پنجم وانبئکم و خبر میدهم شما را بما تأکلون بآنچه شما میخورید وما
تدخرون وآنچه ذخیره میکنید فی بیوتکم در خانهای خویش مشهور آنست که
در مکتب با کودکان گفتی که آبا و امهات شما فلان طعام خورده اند و برای شما
فلان چیز نهاده ایشان با خانه آمدندی و کیفیة ماکولات و مدخرات باز
گفتندی ان فی ذلک بدرستی که درین پنج معجزه لآیة لکم هر آینه علامتیست مر شما را
و دلالتی بر صدق مدعای من ان کنتم مؤمنین ● اگر هستید باور دارندگان
که این معجزست یا ایمان آورندگان که من پیغمبرم ومصدقا و آمده‌ام بشما باور
دارنده لما بین یدی مر آنچیزی را که پیش از من بوده من التوریة که آن کتاب
موسی علیه السلام است و من تقریر کننده شبهات آنم ولاحل لکم و دیگر برای
آن آمده‌ام تا حلال کنم بر شما بعض الذی برخی از آنها که در شریعت موسی حرم
علیکم حرام کرده شده بود بر شما چون شحوم غنم و بقر و بعضی مرغان و ماهیان
و تعظیم شنبه بردارم وجئتکم و آمده‌ام بشما بآیة من ربکم بنشانی از
پروردگار شما مراد معجزات و دلایلست و ایراد آیة بلفظ واحد تنبیه است بر آنکه
همه در دلالت حکم یک آیة دارند فاتقوا الله پس بترسید از خدای در مخالفت من
واطیعون ● و مرا فرمان برید در قبول دعوت حق ان الله ربی تحقیق که خدای
پروردگار من وربکم و آفریدگار شماست فاعبدوه پس به پرستید او را هذا
صراط مستقیم ● اینست راه راست و رساننده بمنزل مقصود فلما احس
عیسی پس آن هنگام که دریافت عیسی علیه السلام منهم الکفر از یهود کلمه

دلالت

عشر

ربع

دلالت کرد بر کفر ایشان و آن اجتماع بود در مشاورت بر قتل وی چون عیسی
علیه السلام آغاز دعوت کرد جهودان بقصد وی برخاستند عیسی علیه السلام
فرار نموده از ولایت شام بجانب مصر رفت و بر لب دریای نیل جماعة صیادان
دید که ماهی میگرفتند عیسی علیه السلام با ایشان گفت بیایید تا بهتر
ازین صیادی پیش گیریم گفتند آن کدام است فرمود که بیایید تا دام توجه
در لجهٔ توحید افکنیم اگر اینجا شکار ماهی میکنید آنجا شکار ارنا الاشیاء کما هی
کنیم و در معالم آورده که عیسی گفت بیایید تا مردمان را صید کنیم گفتند تو
کیستی گفت منم عیسی بن مریم عبد الله و رسوله ایشان بوی ایمان آوردند بعد از آن
قال گفت عیسی علیه السلام من انصاری کیانند از شما یاران من الی الله در کار
خدای تا وقتی که نصرت الهی در رسد قال الحواریون گفتند حواریان یعنی این
جماعت صیادان و گفته اند حواریان گازران و رنگرزان بودند و معنی
حواری خاصه و برگزیده باشد این خاصگان در جواب عیسی فرمودند که
نحن انصار الله ما یاران خداییم یعنی نصرت کنندهٔ دین وی آمنا بالله
بگرویده ایم بخدای واشهد و تو ای عیسی گواه باش بانا مسلمون ● بآنکه ما
گردن نهادگانیم دین خدای را پس دعا کردند که ربنا آمنا ای پروردگار ما
ایمان آورده ایم بما انزلت بآنچه فرو فرستادی یعنی انجیل واتبعنا الرسول و
پیروی کردیم فرستادهٔ ترا یعنی عیسی علیه السلام فاکتبنا پس بنویس
ما را بقلم کرم عمیم در جریدهٔ احسان قدیم مع الشاهدین ● با آنها که
گواهانند ترا بوحدانیة و انبیاء ترا بتصدیق و گفته اند کتابت بمعنی جمع است
و مراد از شاهدین امت بزرگوار سید مختار و معنی دعای حواریان این که خدایا

جمع کرمیان ما وامت محمد صلی الله علیه وسلم که ببرکت آنحضرت از همه امتان
اکمل اند وافضل وبحکم نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ حلوای آخرتد وبهمین قول بیت
هست از پیغمبران او خوبتر امتش از امتان محبوبتر وَمَكَرُوا ومکر کردند
آنکسانی که عیسی علیه السلام از ایشان احساس کفر کرده بود بران وجه که جمعی را
بر انگیختند که هر جا عیسی را بینند بغتةً بکشند واصح آنست که بانواع حیل عیسی را
بدست آوردند ودر خانه محبوس ساخته شب همه شب پاس داشتند وعلی الصباح
مجتمع گشته مهتر خودرا که یهودا نام داشت بدرون خانه فرستادند تا عیسی را
علیه السلام بیرون آرد حق سبحانه در آن شب عیسی علیه السلام را باسمان برده بود
همین که یهودا بخانه در آمد عیسی علیه السلام را ندید وحق تعالی شبه عیسی
علیه السلام را برو افکند چون بیرون آمد وخواست که گوید عیسی علیه السلام در اینجا
نیست در روی او آویختند وهر چند استغاثه کرد که من فلان کسم بجایی نرسید
واز دارش در آویخته تیرباران کردند اینست که خدای تعالی فرمود که ایشان
مکر کردند وَمَكَرَ اللَّهُ وخدای جزای مکر بدیشان رسانید تا مهتر خودرا بخواری
بکشتند وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ وخدای بهترین مکافات کنندگانست اهل مکر را
إِذْ قَالَ اللَّهُ یاد کن آنرا که گفت خدای يَا عِيسَى إِنِّي مُتَوَفِّيكَ ای عیسی من فرا گیرنده
توام از دنیا وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وبردارنده توام بسوی خود یعنی بمقر ملائکه خود
وَمُطَهِّرُكَ وپاک کننده ونجات دهنده توام مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از قصد ومکر
آنکسان که کافر شدند بتو وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ وگرداننده آنکسانم که متابعت
تو کردند یعنی مؤمنان از امت تو فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا بالای آنانکه کافر شوند
بتو یعنی یهود واین فوقیة بدان بود که نصاری غلبه کردند بر یهود به حجت و

ع

برهان

برهان در اثبات رسالت عیسی علیه السلام یا غالب شدند بر ایشان بشمشیر
بواسطه معاونت قیاصره وپیوسته ترسایان بر جهودان غالب خواهند بود
إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ پس بسوی منست بازگشت همه
شما یعنی عیسی ومتابعان ومنکران او فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ پس حکم کنم براستی میان شما
فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ در آنچیزی که شما هستید که در وی اختلاف
میکنید یهود موسی را علیه السلام معتقد وعیسی ومحمد را صلوات الله علیهما
منکرند ونصاری موسی وعیسی را تصدیق میکنند وبه محمد صلوات الله و
سلامه علیه وعلی جمیع الانبیاء منکرند وبثالث ثلثة قایل میشوند و
مؤمنان میگویند الله تعالی یکیست وموسی وعیسی ومحمد علیهم الصلوة والسلام
فرستادگان اویند بحق پس حق تعالی فرمود که بنسبت این طوایف حکم کنم
فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا پس آنانکه کافر شدند یعنی یهود ونصاری فَأُعَذِّبُهُمْ پس عذاب
کنم ایشانرا عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت فِي الدُّنْيَا درین سرای بقتل وسبی ولزوم
جزیه وخواری وَالْآخِرَةِ ودران سرای بانواع عقوبات وخلود در دوزخ وَمَا
لَهُمْ ونیست مرین کافرانرا مِنْ نَاصِرِينَ یاران ونصرت دهندگان در منع عذاب
ایشان وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وآنکسانی که ایمان آوردند یعنی امت محمد صلی الله علیه
وسلم وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وعمل صالح کردند فَيُوَفِّيهِمْ پس باتمام ایشانرا وحفص
یوفیهم خواند یعنی خدای بدهد ایشانرا أُجُورَهُمْ مزدهای ایشانرا در دنیا به نیک
نامی ودر عقبی بدوست کامی وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ وخدای دوست نمیدارد
ستمکارانرا ذَلِكَ این کلام که مذکور شد در قصص انبیا نَتْلُوهُ عَلَيْكَ میخوانیم
آنرا بر تو مِنَ الْآيَاتِ وآن از علامات نبوت ودلالات رسالت تست وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ

خمس

بدهیم

ربع

واز یاد کرد بیت محکم از نظر وخلل وتعرض زلل یعنی قرآن آورده اندکه
بعد از بیان قصه عیسی علیه السلام نصاری نجران زبان اعتراض کشاده کفتند ای
محمد صلی الله علیه وسلم تو چرا عیسی را دشنام میدهی ونام بندکی بروی می نهی
خواجه فرمود که عیاذا بالله که نام عبد الله مر عیسی را دشنام باشد او بنده
فرستاده خدا وکلمه ایست القا کرده به تولد عذرا ایشان آتش غضب
بر افروخت وکفتند هیچ آفریده دیده باشد که انسانی بی پدر مخلوق کرد حق تعالی
آیة فرستاد که ان مثل عیسی بدرستی که صفت عیسی علیه السلام وشان
غریب او عند الله نزدیک خدای یعنی در علم وقدرت او که انسانی بی پدر بیافرید
کمثل آدم همچون صفت آدم است وشما تصدیق میکنید که او بی پدر ومادر
مخلوق شد وحال آنکه اورا ابن الله نمیکویید پس شخصی که از مادر بی پدر در وجود
آید چکونه اورا پسر خدای میخوانید وکفته اند مماثلت مشارکتست در بعضی
اوصاف پس عیسی مثل آدم باشد در احد الطرفین که عدم اب است یا در آنکه موجودیست
خارج از عادت مستمره اما قشیری میفرماید که تخصیص کرد هر دو را بتطهیر
روح ایشان از مرور بر ممر اصلاب وبحقیقة وجه مماثلت ظهور هر دو پیغمبر است
بمحض قدرت بر وجه خرق عادت پس بیان ایجاد آدم میکند خلقه بیافرید
خدای قالب اورا من تراب از خاک ثم قال له پس کفت مر قالب مصور مسوی را الله
بحکم من کن باش زنده بروح فیکون پس بود تنبیه میفرماید که همچنانچه
خاک را کفتم آدم باش بود آنکه کفتم عیسی باش الحق این خبر که از عیسی علیه
السلام کفته شد درست وراستست وپیغامیست رسیده من ربک از پروردکار
تو فلا تکن من الممترین ● پس مباش از شک آرندکان مراد تأکیدست بر

زیادتی یقین وثبات در آن واصح آنست که ظاهر خطاب متوجه حضرت
پیغمبرست صلی الله علیه وسلم اما مقصود خطاب امت آنحضرتست یعنی ای
مؤمنان شما مباشید از آن جماعت که شک دارند در آنکه مثل عیسی علیه
السلام چون مثل آدمست علیه السلام ودر کمان میفتید چون نصاری که
در ظلمت ظن وتخمین مانده لمعه نور این تمثیل را مشاهده نکردند نظم
زاسرار یقین حرفی نخواندند ● بدینسان کشته ظاهر آفتابی به پیش دیده ایشان
حجابی ● چه بیند چشم نابینا زخورشید ● چه داند دیو ستر جام جمشید ● فمن
حاجک پس هر که خصومت کند با تو ومجادله نماید فیه در باب عیسی
علیه السلام من بعد ما جاءک پس از آنکه بتو آمد من العلم از دانستن
عیسی علیه السلام که بنده ورسول است فقل تعالوا پس بکو ایشانرا که
بیایید تا از برای مباهله ندع بخوانیم ابناءنا وابناءکم پسران ما وپسران
شمارا ونساءنا ونساءکم وزنان ما وزنان شمارا وانفسنا وانفسکم
ونزدیکان خود ونزدیکان شمارا ثم نبتهل پس جهد کنیم در تضرع ودعا
یا طلب لعنت کنیم بر یکدیکر فنجعل لعنت الله پس بکنیم لعنت خدایرا
علی الکاذبین ● بر دروغ کویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب چون این
آیة نازل شد حضرت رسالت صلوات الرحمن وسلامه علیه وفد نجرانرا
طلبیده کفت هر چند در حجت می فزایم شما در عناد ومنازعت می افزایید
اکنون بیایید تا بمباهله مشغول شویم تا صادق از کاذب ومحق از مبطل ممتاز
کردد نصاری بدان صورت راضی شده زمان ومکان مقرر ساختند و
روز دیکر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم حسین را رضی الله عنه برداشته

ودست حسین رضی الله عنه کرفته و فاطمهٔ زهرا رضی الله عنها از عقب او و علی
مرتضی رضی الله عنه بعد از و روان شدند و خواجه با ایشان فرمود که چون
من دعا کنم شما آمین کوئید از آن جانب ترسایان بعد از تاملات فراوان
از مباهله پشیمان شده صلاح کار خود در صلح دیدند و با این همه در
برابر پیغمبر صف بر کشیدند چون مهتران ایشان سید عالم را با اهل بیت
بدید فریاد بر کشید که ای یاران از مباهلهٔ این بزرکواران بپرهیزید بخدای که من
رویهارا میبینم که اکر از خدای در خواهند کوهها را از مواضع آن زایل کردانند
و یقین میدانم که اکر مباهله کنید یک ترسا بر روی زمین زنده نماند پس صلح کردند
بر آنکه هر سال دو هزار حله بدو نوبت بدهند و سی زره پسندیده تسلیم
مسلمانان نمایند برین منوال صلح نامه نوشته بمنازل خود باز کشتند و
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که اکر وفد نجران با من مباهله کردندی
خدای تعالی ایشان را مسخ کردانیده آتش بدیشان فرو ریختی و جمله اهل نجران
تا عصافیر در سقفهای منازل ایشان هلاک شدندی ان هذا بدرستی که این قصها
که مذکور شد لهو القصص الحق هر آینه آنست خبر راست و درست وما
من اله الا الله و نیست هیچ معبودی سزای پرستش الا الله مکر الله که استحقاق
عبودیت او را ثابتست وان الله و بتحقیق که خدای تعالی لهو العزیز الحکیم
اوست غالب و قوی و محکم کار فان تولوا پس اکر بر کردند ترسایان و روی
از مباهله بر تابند فان الله پس بدرستی که خدای علیم بالمفسدین ◯ داناست
بفساد تباه کاران وضع مظهر بجای مضمر تنبیه است بر آنکه حقیقهٔ
فساد اعراض است از طریق توحید بیت هرکه برین ره نرفت راه بجایی نبرد

هرکه ازین نرخ بتافت ترک رهایی ندید قل یا اهل الکتاب بکوی ای اهل کتاب
خطاب با ترسایانست میفرماید قتاده که یهود مدینه نیز درین خطاب داخلند
و مضمون خطاب اینست که تعالوا بیایید الی کلمة سواء بسوی سخن راست
بیننا وبینکم میان ما و شما یعنی کلمهٔ که کرده باید که در آن کیمان نباشد
و آن کلمه چیست الا نعبد یکی آنکه نپرستیم الا الله مکر خدا را تعریض
یهود و نصاری است در عبادت عزیر و عیسی علیهما السلام ولا نشرک و دوم آنکه
شرک نیاریم به شیئا بخدای چیزی را و شرک این دو کروه ظاهرست ولا یتخذ
سیم آنکه فرا نکیرد بعضنا بعضا بعضی ما بعضی دیکری را اربابا خدایان
من دون الله جز خدای تعالی اتخاذ ارباب از نصاری آن بود که احبار خود را
سجده میکردند و میکفتند از کمال ریاضت از حلول لاهوت در ذات ایشان
ظاهرست و اتخاذ ارباب از یهود اطاعت احبار ایشان بود در تحلیل و تحریم
فان تولوا پس اکر بر کردند اهل کتاب از کلمهٔ عدل فقولوا اشهدوا پس
بکویید شما ای پیغمبر و اصحاب مر ایشانرا که کواه باشید بانا مسلمون ◯ بآنکه
ما مسلمانیم یا اهل الکتاب ای یهود و نصاری لم تحاجون چرا شما هر دو کروه
مخاصمة میکنید فی ابراهیم در دین ابراهیم علیه السلام مدعای یهود آن بود که
ابراهیم علیه السلام یهودی بوده و ترسایان میکفتند نصرانی بوده حق تعالی
فرمود که چرا در دین و مجادله مینمایید و او را جهود و ترسا میخوانید وما
انزلت التورية و حال آنکه فرستاده نشد تورية که یهود بر شریعت او عمل
میکنند والانجیل و نه انجیل که نصاری حکم او را کردن دارند الا من بعده
مکر بعد از زمان ابراهیم و مقررست که ابراهیم پیش از موسی بوده بهزار

شال وقبل از عیسی بدو هزار سال وچون او میان دو پیغمبر و شریعت وامت ایشان
مقدم بوده باشد اسناد یهودیة و نصرانیة بدو چگونه توان کرد أَفَلَا تَعْقِلُونَ
آیا در نمی یابید و تعقل سخن خود نمیکنید هَا أَنْتُمْ تنبیه میکند که کوش دارید
شما ایید هَؤُلَاءِ آن گروه که حَاجَجْتُمْ خصومت کردید و حجت آوردید فِيمَا لَكُمْ
در آن چیزی که مر شما را بِهِ عِلْمٌ بآن چیز دانشی هست یعنی نعت محمد را
صلی الله علیه وسلم که در توریة و انجیل خوانده بودید و آن را تغییر دادید فَلِمَ
تُحَاجُّونَ پس چرا حجت می آرید فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ در آن چیزی که نیست شما را بِهِ
عِلْمٌ بآن چیز دانشی یعنی قصهٔ ابراهیم که در کتاب شما نیست که او یهودی بود
یا نصرانی وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند که ابراهیم بر دین هیچ یک از شما نبود
وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ⊙ و شما نمیدانید حقیقة حال او را مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ نبود ابراهیم
علیه السلام يَهُودِيًّا جهود وَلَا نَصْرَانِيًّا و نه ترسا وَلَكِنْ كَانَ ولیکن بود حَنِيفًا
پاک و موحد و منحرف از عقاید ردیة مُسْلِمًا مخلص و تسلیم کننده وَمَا كَانَ
مِنَ الْمُشْرِكِينَ ⊙ و نبود از شرک آرندگان تعریض اهل کتابست که مشرک شدند
باعتقاد الوهیة عیسی و عزیر إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بدرستی که سزاوارترین مردمان
بِإِبْرَاهِيمَ بدین ابراهیم لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ هر آینه آنکسانند که پی روی کردند او را در
زمان او وَهَذَا النَّبِيُّ و دیگر این پیغمبر که بر ملت اوست وَالَّذِينَ آمَنُوا
و آنانکه ایمان آورده اند بدین پیغمبر صلی الله علیه وسلم جمعی از معارف
اهل کتاب با مسلمانان در مقام مجادله گفتند ما بتعظیم ملت ابراهیم سزاوارتریم
که او یهودی و نصرانی بوده و محمد صلی الله علیه السلام را حسد بر آن داشت
که خود را بملة ابراهیم منسوب سازد این آیت در رد ایشان نازل شد و اصح

آنست که

آنست که بر وفق قول نجاشی رحمه الله فرود آمده در وقتی که جعفر بن ابی
طالب رضی الله عنه با جمعی مسلمانان از مکه بحبشه هجرت کرده بودند و قریش
عمرو عاص و عبد الله بن ابی ربیعه را با هدایا بپیش نجاشی فرستاده تا مسلمانان را بدیشان
ایشان باز دهد القصه مجلس ساختند و جعفر با عمرو و عبد الله مناظره کرد و
ایشان را ملزم ساخت و نجاشی جعفر را بتلاوت قرآن امر کرد و نجاشی و اساقفه
ایشان در استماع قرآن رقت ورزیدند و نجاشی جعفر و قوم او را گفت مترسید که
هیچ تفرقه نخواهد رسید بحزب ابراهیم عمرو عاص پرسید که حزب ابراهیم
کیانند نجاشی گفت این گروه که محیی اند و پیغمبری که ایشان از نزد وی آمده اند
عمرو را این سخن خوش نیامد و آغاز دعوی کرد که ابراهیم از ما بود و ما بوی
سزاوارتریم حق تعالی موافق سخن نجاشی که در حبشه میگفت این آیة در مدینه
فرو فرستاد که سزاوارتر بابراهیم حضرت پیغمبر است و اصحاب او وَاللَّهُ
و خدای وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ⊙ دوست مؤمنان و سازندهٔ کار ایشان است
وَدَّتْ آرزو می برند طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ گروهی از یهود لَوْ يُضِلُّونَكُمْ
آنکه شما را گمراه کردانند خطاب با حذیفه و عمار است که یهود ایشان را بدین
خود دعوت میکردند چنانچه در بقره گذشت و میخواستند که از راه
راست بیفکنند وَمَا يُضِلُّونَ و گمراه نمیسازند إِلَّا أَنْفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را
چه وبال اضلال ایشان هم بدیشان عاید است وَمَا يَشْعُرُونَ ⊙ و نمیدانند
که آن زیان بخود میرسانند يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای گروه یهود و نصاری لِمَ
تَكْفُرُونَ چرا کافر میشوید بِآيَاتِ اللَّهِ بقرآن یا بنعت محمد صلی الله علیه وسلم
وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ⊙ و حال آنکه شما گواهی میدهید که توریة و انجیل حق است

[illegible] كتاب هست يَا أَهْلَ الْكِتَابِ اى كروه يهود لِمَ تَلْبِسُونَ
الْحَقَّ چرا بمى‌آميزيد راستى را بِالْبَاطِلِ بكجى وناراستى يا خلط ميكنيد توريه را بدانچه تحريفات
خود يا ميپوشيد اقرارى را كه قبل از بعثت پيغمبر آخر الزمان داشتيد بانكارى
كه بعد از ان داريد وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وچرا ميپوشيد سخن راست را كه وصف
حضرت مصطفاست صلوات الله وسلامه عليه وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۝ وحال آنست كه
شما ميدانيد كه آن حقست يا ميدانيد كه آنرا از حسد ميپوشيد وبعناد
در اخفاى آن ميكوشيد وكفته اند ميپوشيد وميدانيد كه پوشيده نخواهد
ماند چه چراغى كه افروخته عنايت الهيست بپف هر بيهده نفسى منطفى نميكردد
وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ بيت لشكر ار داكر جهان كيرد ⁘ شمع خورشيد ازان نميميرد
وَقَالَتْ طَائِفَةٌ وكفتند كروهى مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از يهود وايشان دوازده
تن بودند از خيبر وعرينه اتفاق كردند كه اول روز بدين محمد صلى الله عليه
وسلم در آيند از روى مكر وحيله ودر آخر روز جفا فرا نمايند كه ما در كتاب
خويش تأمل كرديم وبا علما واحبار مجادله بسيار نموديم بطلان دين وفساد آيين
شما برما روشن شد ونشانهاى نبى موعود در پيغمبر موجود نيست ممكن كه
بدين حيله بعضى از اصحاب در تردد افتند وكويند اينها اهل كتابند سخن چنين
از روى كزاف نخواهند كفت وبا وجود علم وانصاف آنچه حق باشد نخواهند
نهفت شايد كه از طريق تصديق محمد صلى الله عليه وسلم منحرف شده بدين
ما در آيند حق سبحانه مومنان را ازين مكر آكاهى داد وآية فرستاد كه ميان
يكديكر كفتند كروهى از اهل كتاب يعنى آن دوازده تن كه كفته شد
آمِنُوا ايمان آريد يعنى بزبان اقرار كنيد بِالَّذِي بدانچيز كه أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا

فو

پس بازكشته كلام ايشانرا

فرو فرستاده شده است بر مومنان يعنى قرآن وَجْهَ النَّهَارِ در اول روز وَاكْفُرُوا
آخِرَهُ وكافر شويد وانكار كنيد در آخر روز بدانچه در اول روز اقرار
كرده‌ايد لَعَلَّهُمْ شايد كه مومنان بسبب انكار شما بعد از اقرار در شك
افتاده يَرْجِعُونَ ۝ باز كردند از دين خود وچون خيبريان ديدند كه
زرق ايشان ظاهر شد يهود مدينه را وصيت كردند كه وَلَا تُؤْمِنُوا تصديق
مكنيد إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ مكر آنكس را كه پيروى كند دِينَكُمْ دين شما را كه
يهوديه است قُلْ إِنَّ الْهُدَى بكو ايشانرا كه بدرستى كه دين حق هُدَى اللَّهِ دين
خداى است يعنى اسلام اين جمله معترضه بود در ميان سخن يهود در رد قول
ايشانرا بيان ميكند كه ميكفتند تصديق مكنيد جز هم دينان خود را وباور
مداريد أَنْ يُؤْتَى أَحَدٌ آنكه داده باشد هيچ كس را مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ مانند آنچه
شما را داده اند از علم وفضل وحكمت أَوْ يُحَاجُّوكُمْ واين را باور مكنيد كه
مسلمانان با شما مخاصمه كنند عِنْدَ رَبِّكُمْ نزديك پروردكار شما زيرا كه دين شما
درست ترست وحجت شما قوى‌تر وروشنتر قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بكو بدرستى كه برترى
وبهترى يا افزون در علم وحكمت بِيَدِ اللَّهِ بدست تصرف خداوندست يُؤْتِيهِ
مَنْ يَشَاءُ ميدهد آنرا بهر كه ميخواهد وَاللَّهُ وَاسِعٌ وخداى بسيار رحمتست عَلِيمٌ
دانا باهل استحقاق در اعطاء فضل يَخْتَصُّ خاص ميكرداند بِرَحْمَتِهِ باسلام
يا قرآن يا نبوت مَنْ يَشَاءُ هركرا ميخواهد وميداند كه استحقاق آن دارد وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ
الْعَظِيمِ ۝ وخداى خداوند فضل بزركست بر مومنان وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ
واز اهل كتاب مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ كس باشد كه اكر او را امين سازى بِقِنْطَارٍ بهزار و
دويست اوقيه از مال يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ ادا كند آن مال را بتو وآن عبد الله بن سلام بود

رضوان الله عليه بعهده بكى از قريش هزار و دويست اوقيه زر بامانت بوى داده
بود و او همه را باز آورد و ادا كرد و بعضى از ايشان باشد من ان تأمنه كسى كه اگر او را
امين گردانى بدينار بيك دينار زر لا يؤده اليك ادا نكند و باز ندهد
بتو الا ما دمت عليه قائما مگر تا دايم باشى بر سر وى ايستاده بجهت تقاضا
و آن فنحاص بن عازورا بود از احبار يهود كه قريشى يك دينار بامانت بدو داده
بودند و در ان خيانت كرد ذلك اين خيانة مر يهود را بانهم قالوا بآنست كه
گفتند ليس علينا نيست بر ما في الاميين در باب خيانت با عرب كه خواننده
و نويسنده نيستند سبيل راهى و عقوبتى در آخرت معتقد يهود آن بود كه
هر كه توريه نداند امى است و مال امى بر ما خود حلال ميدانستند و ديگر
ميگفتند توريه روا داشته است كه با مخالف دين خود خيانت كنيم
ويقولون و ميگويند درين سخن على الله الكذب بر خداى دروغ چه در همه ملل
و شرايع بادا امانت حكم رفته است وهم يعلمون و حال آنست كه
ايشان ميدانند كه خيانت حرام است بلى نه چنانست كه شما اعتقاد كرده ايد
بلكه بر شما گرفت هست در خيانة و حكم اينست كه من اوفى بعهده هر كه وفا كند
بعهدى كه خداى با او بسته در توريه باداء امانت و ترك خيانة واتقى و پرهيزد
در باب حلال و حرام فان الله پس بدرستى كه خداى يحب المتقين دوست ميدارد
پرهيزكاران را ان الذين بدرستى كه آنانكه يشترون ميفروشند و بدل ميكنند
بعهد الله عهدى را كه با خداى بسته اند و آن ايمانست بمحمد صلى الله عليه و سلم
وايمانهم و سوگندان دروغ خود را كه در باب صفت مصطفى و تغيير آن
ميخورند ثمنا قليلا به بهاى اندك و آن صاعى چند جو و گزى چند كرباس بوده كه

عرب ص

از كعب بن الاشرف ستانده اند و نعت پيغمبر را تحريف كرده و بدين افترا پيش
عوام سوگند خورده اولئك آن گروه عهدشكنان و سوگند بدروغ خورنده
لا خلاق لهم هيچ نصيبى نيست ايشانرا في الآخرة در آن سراى از ثواب خداى ولا
يكلمهم الله و سخن نگويد خداى با ايشان سخنى كه بدان خوشدل گردند ولا
ينظر اليهم و ننگرد برحمت بديشان ننگرد يوم القيمة روز رستخيز ولا يزكيهم
و پاك نسازد ايشانرا از لوث گناه ولهم عذاب اليم و مر ايشانراست
عذابى كه الم آن منقطع نگردد وان منهم و بدرستى كه از جهودان لفريقا
گروهى هستند چون كعب و ابو ياسر و حيى كه از روى ناراستى يلوون السنتهم
مى پيچانند زبانهاى خود را بالكتاب بخواندن كتابى كه نوشته و بر بافته
احبار ايشانست و آن مفتريات را بلغت عبرى ميخوانند لتحسبوه تا شما پنداريد
كه آنچه ايشان ميخوانند من الكتاب از توريه است وما هو من الكتاب و حال
آنكه نيست از توريه ويقولون و ميگويند هو من عند الله آن تحريف و مفترى
از نزديك خداى است وما هو من عند الله و نيست آن از نزد خداى ويقولون
على الله الكذب و ميگويند بر خداى دروغ كه غير سخن او را سخن او ميدارند وهم يعلمون
و ايشان ميدانند كه دروغ ميگويند بعد از بيان تحريف يهود ذكر افتراى
ميكند كه در حق عيسى عليه السلام ميگفتند كه او دعوى الوهيت كرده
و امت را بعبادت خود فرموده پس رد قول ايشان ميفرمايد ما كان لبشر
هرگز نبود و نباشد و نيست و نسزد مر آفريده را يعنى عيسى ان يؤتيه الله الكتاب
بآنكه بدهد خداى او را انجيل والحكم و فهم آن يا فضل امور و اقضيه
والنبوة و پيغمبرى ثم يقول پس آنكس گويد للناس مر امت خود را كه كونوا

نصارى ص

باشید شما بندگان [illegible] پس بندگان من [illegible] جز از خدای
[illegible] ولی گوید که باشید [illegible] ربانیان در دین و استوار [illegible]
بسبب آنکه باشید شما که از روی اخلاص [illegible] بیاموزند
مر دیگر را کتابی که از حق فرو آمده [illegible] و بآنکه باشید شما که پیوسته
[illegible] بخوانید و دراست کنید کتابرا و نزد بعضی آیة چنان فهم میشود
که ربانی آنست که علم را بر وارش دهد با فاده و استفاده و آنکه محمد بن الحنفیة
[illegible] فی عبد الله بن عباس رضی الله عنهما [illegible] که مات الیوم ربانی هذه
الامة [illegible] مقول [illegible] ربانیان مجرد [illegible]
[illegible] توکل بغیر حق [illegible] باشد جهل تعکیق بر صفات نفس [illegible]
[illegible] و روی توجه [illegible] نافته و [illegible] آورده [illegible]
از سحاب مکرمت [illegible] و در لطایف [illegible]
آورده که ربانیان دانایان باشند بخدای و بردباران در راه خدای [illegible]
بالله و فانی [illegible] سوی الله شنودن ایشان از حق است و گفتن ایشان با حق
با او گویند از و میشنوند ولا یأمرکم و نمیسزد آنرا که خدای پیغمبر ساخته
که امر کند شما را ان تتخذوا الملائکة آنکه فرا گیرید فرشتگانرا [illegible] و پیغمبرانرا
اربابا خدایان تخصیص ملک و نبی جهت آنست که بعضی که مشرکان ملائکه را
پرستیدند و یهود و نصاری پیغمبرانرا که عیسی و عزیرند أیأمرکم آیا میفرماید
آن پیغمبر شما را بالکفر بپوشیدن حق و شرك آوردن بعد اذ انتم بعد از آنکه
هستید شما مسلمون ● گردن نهادگان مر دین اسلام را واذ اخذ الله و یاد کن
چون فرا گرفت خدای میثاق النبیین پیمان و عهد پیغمبرانرا و امم در اخذ میثاق

تابع

تابع انبیا اند و از میثاق اعظم است که حق سبحانه از همه پیغمبران
[illegible] بگیرد شما و امم شما ایمان آرید بمحمد صلی الله علیه و سلم و مضمون
میثاق چنین است که [illegible] هر چه بدهم شما را [illegible]
از کتاب و فهم آن [illegible] پس بیاید شما را [illegible] فرستاده از نزد من که آن محمد است
صلوات الله و سلامه علیه [illegible] باور دارید مر آنچیز را که با
شماست از کتاب و حکمت [illegible] ایشان آورید [illegible]
و یاوری کنید او را [illegible] ایمان شما آید و الا [illegible] و صفات و نعوت
و امم خود را [illegible] گفت خدای مر انبیا را [illegible]
بر میثاق [illegible] آیا اقرار کردید [illegible] و فرا گرفتید [illegible]
[illegible] عهد مرا و چه حکمت بدان [illegible] اقرار کردیم و [illegible]
پذیرفتیم [illegible] گفت خدای که گواه باشید بعضی بر اقرار بعضی یا ملائکه
فرمود که گواه باشید بر اقرار انبیا وانا معکم و من که خدایم با شما من الشاهدین
از گواهانم برین اقرار فمن تولی پس هر که برگردد و اعراض کند از ایمان بدین رسول
و نصرت کردن وی بعد ذلک بعد ازین عهد و پیمان فاولئك پس آن گروه
معرضان هم الفاسقون ● ایشان بیرون رفتگانند از دایرهٔ ایمان با نقض
عهد و پیمان افغیر دین الله آیا بجز دین خدای یبغون میطلبید و حفص بغیبت خواند
یعنی آیا پیمان شکنان بغیر دین حق میطلبند دینی دیگر را وله و حال آنکه مر خدایرا
اسلم گردن نهاده است من فی السموات هر که در آسمانهاست والارض و
هر که در زمین است طوعا برغبت وکرها و بنفرت یعنی اگر خواهند و اگر نی سر بر خط
حکم او باید نهاد و گفته اند اهل آسمانها فرمان بردارند برغبت و اهل زمین

بعضی بطوع و جمعی بکراهت یا انقیاد نمایند ثقلین بطوع و ازار ایشان
بکره [illegible] ● وبسوی او بازگردانیده خواهید شد ای مؤمنان
وای کارهان وحفص بغیبة خواند یعنی همهٔ اهل آسمان و زمین بدو رجوع
خواهند کرد [illegible] بگوای محمد صلی الله علیه وسلم که ایمان آوردیم با [illegible] بخدای
او یکتاست در ذات و بی همتا در صفات [illegible] وبگروید بدانچه
فرو فرستاده اند بر ما یعنی قرآن [illegible] وآنچه نازل کردانیده اند
[illegible] بر ابراهیم و دو پسر و نبیرکان او و کتاب
ایشان همان صحف ابراهیم بود چه ایشان در تحت شریعت او بوده اند [illegible]
وبآنچه داده اند بموسی که توریة است [illegible] وبعیسی و آن انجیل است
وبآنچه داده اند پیغمبران دیگر را چون شیث و ادریس و داود و حبقوق
و شعیا که کتب بر ایشان نازل شده بود [illegible] از پروردگار ایشان
[illegible] نفکنیم [illegible] میان یکی از [illegible] همه ایمان می آریم به
[illegible] بعضی چون یهود و نصاری [illegible] ● و ما مر خداوند را
گردن نهادگانیم در امر و نهی او ومن یبتغ و هرکه طلبد
جز دین مسلمانی دیگر را فلن یقبل منه پس پذیرفته نشود آن دین از و [illegible]
بواسطهٔ ترک اسلام فی الآخرة من الخاسرین ● در آن سرای از زیان زدگان باشد
این تهدید جمعی است که طالب غیر دین اسلام اند و در شان آنهاکه بعد از
وصول بشرف دست از دامن دین متین باز دارند و مرتد شوند میفرماید [illegible]
یهدی الله چگونه راه نماید خدای استفهام است بمعنی نفی یعنی راه نماید خدای
قوما كفروا گروهی را که کافر شدند بعد ایمانهم بعد از ایمان که آورده

خمس

اسلام صح

بودند

بودند و ایشان دوازده تن بودند که از مسلمانی روی بر تافته بدار کفر
پیوستند چون حارث بن سوید و طعمة بن ابیرق و مقیس بن صبابه و امثال
ایشان که اول گرویدند بخدای وشهدوا و گواهی دادند ان الرسول آنکه فرستادهٔ
خداست یعنی محمد صلوات الله وسلامه علیه حق حقست و قول او صدق و
جاءهم البينات وآمده بود بدیشان آیتهای روشن یعنی قرآن یا معجزات پیغمبر
والله لا یهدی القوم الظالمین ● و خدای راه ننماید گروه ستمکاران را
که وضع کفر کردند در موضع ایمان اولئک آن گروه مرتدان جزاؤهم
پاداش ردت ایشان ان علیهم آنست که بر ایشان باشد لعنة الله لعنت خدای
و آن دوریست از رحمت او والملائكة ولعنت فرشتگان و وای بر [illegible]
[illegible] والناس اجمعین ● و لعنت همه مومنان و آن مذمت کردنست
مر ایشان را خالدین فيها جاویدان باشند در لعنت یا در اثر لعنت که عقوبتست
[illegible] سبک کرده [illegible] العذاب ازیشان عذاب دوزخ ولاهم
ينظرون ● و نه ایشان که مهلت داده شوند از برای رجوع یعنی
یا در تاخیر عذاب از وقتی بوقتی الا الذین تابوا مگر آنانکه باز گردند بحضرت
ربوبیت من بعد ذلك از پس آنکه برگشته از حق واصلحوا و بصلاح آورند
آن چیزرا که در آن افساد کرده اند فان الله پس بتحقیق که خداوند تعالی
غفور آمرزندهٔ توبه کارانست رحیم ● و مهربانست بر ایشان برادر حارث بن
سوید این آیتها را بر دست امینی نزد برادر فرستاد و حارث بعد از تلاوت
آیة فرستاده را گفت که من هرگز از تو دروغ نشنوده ام و برادرم نیز بر رسول
خدا افترا نمیکند و رسول نیز دروغ بر خدای نمی بندد و خدای از همه راست

توی ترسید پس من جوانان امیدباشم توبه کنان روی بمدینه نهاد و بوقت
رجوع همین آیت را برایشان ده تن دیگر نخواند و ایشان از توبه ابا نمودند
جواب دادند که ما را در مکه طرح اقامت داریم و انتظار مغلوبیت
محمد صلی الله علیه وسلم و انصار و اعوان او میبریم اگر مطلوب ما حاصل شد
فهو المراد و الا چون بخواهیم بدین اسلام باز گردیم و توبه ما پذیرفته
شود حق سبحانه در شان ایشان فرستاد إن الذين كفروا آنانکه کافر شدند بخدا
و رسول بعد إيمانهم ثم ازدادوا كفرا پس از ان کفر و زیادتی یافتند ... پس زیاده
کردند کفر را مکثر یعنی ثبات ورزیدند بر ان یا بآیه توبه نیز کافر شدند
لن تقبل توبتهم ● هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان وأولئك هم الضالون
و آن گروه که بر اقامت ورزیدند ایشانند گمراهان از طریق هدایت
إن الذين كفروا بدرستیکه ... آنانکه کافر شدند وماتوا
وهم كفار و ایشان کافر بودند ... مردند فلن يقبل من أحدهم
پس قبول کرده نشود هرگز از هیچ یک از ایشان ملء الأرض ذهبا پری زمین زر
ولو افتدى به و اگرچه فدا دهد آن همه را یعنی اگر کافری آن مقدار زر که سطح
زمین را از مشرق تا مغرب مملو سازد فدیه دهد تا از عذاب دوزخ باز رهد
از او مقبول نخواهد بود أولئك آنها که کافرانند لهم عذاب أليم مر ایشانراست
عذابی مشتمل بر الم بی حساب وما لهم من ناصرين ● و نباشد مر ایشانرا هیچ کس
از یاری دهندگان در باز داشتن عذاب از ایشان الجزء الرابع
لن تنالوا البر هرگز نیابید نیکوی و بدانچه میطلبید از خیر نرسید یا نیابید
بهشت را حتى تنفقوا تا آنکه نفقه کنید و صدقه دهید مما تحبون از انچه

عشر

دوست

دوست میدارید از مالی که بر فقرا تصدق نمایید یا جاهی که بدان معاونت
درماندگان کنید یا بدنی که قوت آنرا بطاعت میفرسایید یا دلی که آنرا
وقف محبت الهی کرده باید یا جانی که آنرا در راه رضای حق در بازید یا سری که
آنرا از اناس تعلق بما سوی الله بپردازید و گفته اند هر که محبوب خود را
نفقه کند در دنیا بمطلوب برسد در عقبی و هر که از سر دنیا و عقبی بگذرد
بقرب حضرت مولی برسد محض صرف وحدت کسی نوش کرد که دنیا و عقبی
فراموش کرد بعد از نزول آیه ابو طلحه انصاری رضی الله عنه بجناب رسالت
پناه آمد گفت یا رسول الله اطیب اموال و احب آن نزدیک من بیرحاست هر جا
خدای حکم کند وضع کن و آن باغی بود در غایت مرغوبی و نهایت تازگی و خوبی
که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم گاه گاه بدان در آمدی و از آب و میوه
آن تناول فرمودی پس از جواب ابی طلحه گفت بخ بخ این مالیست با سود بسیار
و حضرت آن باغ را میان اقربای او قسمت فرمود وما تنفقوا من شيء و آنچه نفقه میکنید
... از چیزی خواه اندک و خواه بسیار خواه از محبوبات اموال و خواه
غیر آن فإن الله به عليم ● پس خدای بدانچیز داناست و بر حسب نیات شما
شما را جزا خواهد داد كل الطعام همه انواع خوردنیها كان حلا بوده است
حلال لبني إسرائيل مر فرزندان یعقوب را آورده اند که چون این آیت فرود
آمد که فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ یعنی
بشومی ظلم و معصیت جهودان بعضی طعامهای حلال پاک چون لحوم ماهی
و شحوم غنم و بقر و امثال آن بر ایشان حرام کردیم یهود ازین سخن آشفته شده
بگفتند اینها محرم بوده است حق سبحانه این قول تکذیب کرد و فرمود که

خوردن همه طعامها بر یعقوب و اولاد او حلال بود [illegible] مگر آنچه
را حرام کرد [illegible] بر خویش و آن چنان بود که یعقوب
مرضی طاری شد نذر فرمود که اگر حق تعالی وی را شفا دهد هر طعام و شرابی
که دوستتر دارد بر خود حرام سازد حق سبحانه او را شفا بخشید و گوشت
و شیر شتر را که از همه مطعومات و مشروبات دوستتر داشتی تقربا الی الله
و وفاء بنذره بر خود حرام ساخت جهودان بعد از بعثت ازین آیه ابا نمودند
نموده گفتند که در توریة تحریم این اشیا حکم کرده حق جل اله فرمود که نه
چنین است که ایشان میگویند بلکه یعقوب اینها را بسبب نذر بر خود حرام کرده
[illegible] [illegible] پیش از آنکه فرو فرستاده شود توریة ولکن ایشان
قبایح ایشان [illegible] [illegible] [illegible] پس توریة بیارید تصحیح [illegible] پس
بخوانید آنرا یعنی آیه تحریم این اشیا را از توریة کنید [illegible]
اگر هستید راستگویان و جهودان بهود از آوردن توریة ابا کردند و افترای ایشان
بر همه خاص و عام روشن شد فمن افترى پس هر که افترا کند و بندد [illegible]
بر خدای دروغ را در تحریم و تحلیل من بعد ذلك از پس آنکه ظاهر شد که تحریم
از اسرائیل بوده نه از ملک جلیل فاولئك پس مفتریان هم الظالمون ایشاند
ستمکاراند و هیچ ستمی از ترک انصاف بدتر نیست قل صدق الله بگو راست گفت
خدای در خبر تحریم و سخن یهود دروغ بود فاتبعوا پس متابعت کنید ملة
ابراهيم کیش ابراهیم و دین او را حنيفا بیان حال ابراهیم است که مستقیم بود
بر دین اسلام و مایل از غیر آن وماكان من المشركين ونبود از شرک آرندگان
ان اول بيت بدرستی که اول خانه که بر روی زمین وضع عمارت کرده

وساخته

وساخته شد [illegible] برای مردمان تا آنرا زیارت کنند [illegible] آن
خانه ایست که در بکه واقع شده و بکه اسم بلدیست همچنانکه مکه را اسم
همان بقعه که خانه در روایت از مرتضی علی رضی الله عنه سوال کردند که
آیا کعبه اول خانه ایست که بر پشت زمین برای خدای ساخته اند فرمود که نی پیش از آن
نیز بیوت عبادات بوده اما او اول خانه ایست که حق تعالی مبارک کردانید
بر مردمان و زیارت او و او سبب رحمت و هدایت ساخت کما قال [illegible]
برکت داده شده یعنی بسیار نفع و کثیر الخیر و برکت او تا حدیست که نظر
کردن در وی بی طواف و نماز برابر است با عبادت یک الله [illegible] در غیر مکه
واقع شود [illegible] و این خانه خداوند هدایت [illegible] مر عالمیان را
که بمعرفت قبله ایشان را مهتدی میسازد یا راه نماینده است مسلمانان را
ببهشت [illegible] در این خانه یاد حرم [illegible] نشانها روشنست یکی از آنها
[illegible] و آن سنگیست که اثر قدم خلیل الرحمن بر آن بوده و آن نشانه
یک آیة بلکه چهار آیت است اول تا ثیر آن سنک از قدم ابراهیم علیه السلام
دوم عوض کردن قدم آنحضرت در و تا کعبین سیوم بقای آن در قرون
متمادی چهارم محفوظ بودن آن سنک با وجود کثرت اعادی آیتی دیگر [illegible]
دخله وهر که در آمد بدین خانه كان آمنا باشد ایمن از قتل و غارت یعنی
گناه کاری که پناه بخانه آرد دست تعرض از وی کوتاه است مادام که
در خانه باشد و گفته اند داخل حرم بجهت ادای حج و عمره ایمن است از
عقوبات و مکافات جرایمی که قبل از حج مرتکب آن شده چه آن بقول
اصح مغفورست ابو النجم صوفی گوید شبی طواف خانه میکردم و بغایة وقتی

صافی داشتیم کفت خدای تعالی فرموده که ومن دخله کان آمنا داخل حرم
از چیز آمن باشد هاتفی آواز داد که آمنا من النار جمعی که مقام ابراهیم را
یک آیة داشتند و امن داخل حرم را آیتی دیگر قول ایشان آنست که از مجموع آیات
بینات دو را ذکر کرده و باقی را مطوی ساخت تا دلالت کند بر آنکه آیات بسیار
و ذکر آن متجاوز از عد شما و مفسران بعضی از آنها را ذکر میکنند چون میل قلوب
بدان و اختصاص آن بقبلهٔ مومنان و آنکه قاصد تخریب خانه مخذول
کردد و هیچ پرنده بر بام خانه ننشیند و هرکز بی طواف کننده نباشد و هر که
نظر بخانه کند البته دیده اش اشکبار شود و اولیا هر شب آدینه در حوالی
وی حاضر کردند و حیوان بطواف آن مایل باشند و امثال این آیات واضحه
بسیار است و [illegible] هرچه کفتیم در اوصاف وی از روی کمال سبحان هیچ نکفتیم که
صد چندان [illegible] محققان کویند نخستین شعبه که در مکه صدر انسان
جهت [illegible] ولکن ینظر الی قلوبکم موضوع شد خانه دلست که جمیع
اجزای وجود برکت دل بحق راه یابند چه هرکاه اشعهٔ لوامع نظرات
تجلیات ربانی بر دل افتد آثار انفساح و انوار انشراح از صفحهٔ وجه او
لایح کردد و بصفت سعت ولکن یسعنی قلب عبدی متصف کشته
مظهر اسرار بی یسمع و بی یبصر شود و درین خانه علامات روشنست که
طالب بدانها بر مطلوب خود استدلال میکند و مقام ابراهیم که مقام تسلیم
باشد یکی از انهاست شیخ شبلی قدس سره فرموده که مقام ابراهیم مقام خلة است
و هر که بدین مقام در آید از همه فتنها ایمن کردد در آمدن بحرم صورت
سبب امانست از تیغ دشمن و دخول در حریم معنی واسطهٔ ایمنی باشد از شمشیر

قطیعت

قطیعت دوست و عاشقان را هیچ المی از الم فراق زیادت نیست بیت بتیغم کر زنی
باک ندارم هجر تو کشتی طاقت نیارم ولله و مر خدایراست علی الناس بر مردمان حج
البیت قصد خانه کعبه من استطاع هر که توانایی دارد الیه بسوی بیت
سبیلا از جهت راه و استطاعت بقول امام شافعی رحمه الله زاد و راحله است
و بنزد امام مالک رحمه الله صحت بدن و قدرت بر مشی کسی که زاد از ان حاصل شود
و امام اعظم رحمه الله مجموع زاد و راحله و صحت را استطاعت کوید و امن طریق
نیز شرطست ومن کفر و هر که نکرود بفریضهٔ حج فان الله پس بدرستی که
خدای غنی عن العالمین بی نیاز است از همه عالمیان قل یا اهل الکتاب
بکوای اهل کتاب لم تکفرون چرا میپوشید یا منکر میشوید بآیات الله
بآیتها که خدای بر وجوب حج فرستاده والله شهید و خدای مطلع است
و کواه علی ما تعملون بر آنچه شما میکنید از کفران آیات ربانی
قل یا اهل الکتاب بکوای اهل توریة لم تصدون [illegible]
از راه خدای که دین اسلامست و منع میکنید من آمن کسی را که کرویده بخدای
و دین حق را قبول کرده مراد عمار یاسرست و رفقای او که یهود ایشان را
بکیش خویش میخواندند تبغونها میطلبید برای ان راه راست عوجا کجی را
یهود مسلمانان را میکفتند در دین شما کجی هست یعنی این شخص که متابعت
او میکنند آن پیغمبر موعود نیست و وصف او را این وجهی که تحریف داده بودند
باهل اسلام میکفتند حق سبحانه فرمود که کجی میطلبید در دین اسلام وانتم شهداء
و حال آنکه شما کواهانید بر آنکه راه راست و دین پسندیده اسلام است
و از وصیت ابراهیم و یعقوب علیهما السلام دانسته اید عما تعملون

وما الله بغافل وخدای بی خبر نیست

از آنچه شما میکنید يا ايها الذين آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید
خطاب با جماعت انصارست رضی الله عنهم میکوید اگر شما فرمان
برید گروهی را از یهود که شاس بن قیس و
اصحاب اویند باز کردانند شما را بس از ایمان شما
ناگرویدگان یعنی اگر متابعت شاس و متابعان او کنید شما را مرتد سازند
و این شاس جهودی حقود و حسود بود پیوسته عیب نجوئی و بدگوئی مسلمانان
کردی و خواهشی که سبب تفرقه در مجمع یکجهتان انصار افکند و ایشان دو
قبیله بودند اوس و خزرج و در جاهلیة میان ایشان حرب و قتال دایم بود چون
مسلمان شدند آن خصومت بود اد و اتحاد مبدل شد شاس از روی حسد
تدبیری انگیخت که همان طریق عداوت میان آرد و فریق تازه کرد شخصی
فرمود تا در میان جوانان اوس و خزرج بنشیند و از واقعه بعاث که حربی
عظیم بوده بین القبیلتین سخنی در میان افکند و قصیده که در ان ایام مشتمل
بر منقصت خزرج گفته بودند بخواند القصه چون ذکر آن محاربه در میان آمد
و ابیات قصیده بمسامع خزرجیان رسید از غایت آشفتگی ایشان نیز زبان
هجاء اوسیان کشودند اوسیان تحمل نکرده آغاز مسبّت خزرجیان کردند
و کار از مجادله بمقاتله کشید و دلیران طرفین مضمار مقابله و میدان محاربه
بیاراستند و آغاز تیر انداختن و تیغ زدن کرده غبار از معرکه هیجا بر انگیختند
نظم ز یکجانب گروهی رزم پرداز ز دیگر سوی جمعی در تک و تاز در افتادند چون
شیر غرّان بگرز و نیزه و شمشیر برّان فی الحال جبرئیل بدین آیتها نازل شد
و خواجه عالم صلی الله علیه و سلم بمعرکه ایشان درآمده در میان دو صف

قرار

قرار گرفت و فرمود که با وجود آنکه من در میان شمایم داعیه رسوم
جاهلیة در آید و پس از آنکه خدای شما را باسلام گرامی ساخته طریق دین
داری و میگذارید بشنوید که خدای چه میفرماید پس این آیتها بر ایشان
خواند فی الحال استغفار کنان سلاحها بریختند و اشک ریزان یکدیگر را
کنار گرفتند و دانستند که اگر فرمان یهود میبردند از ایمان بکفر باز میگردند
و حق تعالی با ایشان برین وجه خطاب میکند که و چگونه
کافر میشوید و حال آنست که شما آید که خوانده میشود
بر شما قرآن و در میان شماست رسول او
و هر که چنگ زند بدین خدای یا کتاب او پس بدرستی که راه نموده
شود بسوی راه راست ای گروه
گرویدگان از اوس و خزرج بترسید از خدای چنانچه
سزای ترسیدن است نزد اکثر از علما این آیت منسوخ است چه تقوی بران
وجه که حق آن باشد هیچکس را نمیتواند بود پس عنایت الهی بار ازین مشقت ازین
امت رفع فرموده ناسخ این آیت فرستاد که فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ
پرهیزکاری کنید بدان مقدار که مقدور شماست وَلَا تَمُوتُنَّ و ممیرید إِلَّا
وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ مگر آنکه شما مسلمان باشید لفظ نهی بر موت واقع شده
اما فی الحقیقة امر است باقامت اسلام تا بر مسلمانی میرند وَاعْتَصِمُوا و چنگ
در زنید ای انصار بِحَبْلِ اللَّهِ بدین خدای که حبل المتین است جَمِيعًا همه شما
و بقول بعضی حبل الله اینجا قرآنست یا موافقت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
امر میکند که همه مجتمع باشید در اعتصام بذیل متابعت سید انام چه بی آنکه

بظاهر و باطن جنگ در حبل اتباع آنحضرت زنند تا امید دارند [illegible] توان
برو و ثبت بمطلوب حقیقی نوان رسید [illegible] حقا که بی متابعت سید رسل
هر که رفت بمنزل مقصود ره نیافت [illegible] نشنید [illegible] آری اگر آشنائی
او رو [illegible] نیافت [illegible] پراکنده شوید از خاصیت وی
و یاد کنید [illegible] نعمتهای خدای را که بر شما افاضه کرده [illegible]
و قوم آنحضرت [illegible] بسبب [illegible] آنرا یاد آورید که بودید شما
با یکدیگر [illegible] میکردید [illegible] پس خدای [illegible]
[illegible] بسبب اسلام و [illegible] خواهید [illegible]
[illegible] بس کشتید شما [illegible] از [illegible] با یکدیگر
و بودید شما بواسطهٔ ضلالت و جهالت [illegible] بر کنار مغاکی
[illegible] از آتش دوزخ یعنی مشرف بودید بر وقوع در آن و اگر مرده شما را آن
[illegible] هراینه بدوزخ میرفتید [illegible] بس شما را باز رهانید خدا
[illegible] از آن حفره یا از آن آتش كَذَٰلِكَ همچنین که بیان کرد احوال شما و از نفرت
قدیم و الفت مجدد يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند خدای روشن میگرداند لَكُمْ
آيَاتِهِ برای شما دلایل وحدانیت خود را لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ○ تا باشد که
شما ثابت مانید بر طریق هدایت وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ و هرآینه باید که باشد از شما
أُمَّةٌ گروهی که ایشان يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ بخوانند مردمان را به نیکویی یعنی
باسلام یا بائتلاف مؤمنان با یکدیگر و جمعی برانند که این داعیان مؤذنانند
که خلق را بعبادت خدای میخوانند وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و بفرمایند به نیکی
وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و بازدارند از منکر معروف آنست که موافق کتاب و سنت

باشد

باشد و منکر آنکه مخالف قرآن و حدیث بود و از نزد محققان معروف خدمت
خواصست و منکر صحبت نفس [illegible] و آن گروه که داعی خیر و آمر معروف و ناهی
منکرند [illegible] ○ ایشان رستکارانند [illegible] و مباشید ای مسلمانان
[illegible] مانند آنانکه متفرق شدند بعداوت چون یهود و نصاری که در میان
هر یک فرقها پیدا شد چون عنانیه و سامریه و موشکائیه و ملکائیه و نسطوریه
و ماریعقوبیه از نصاری هر فرقه دشمن فرقه دیگر [illegible] و اختلاف کردند
در دین خود یهود بعد از پانصد سال از موت موسی علیه السلام و نصاری
بعد از سیصد سال از رفع عیسی علیه السلام و این اختلاف ایشان بود
[illegible] از پس آنکه آمده بود بدیشان حجتهای روشن در کتب ایشان [illegible]
و آن پراکندگان و مخالفان [illegible] ○ مر ایشانراست عذابی بزرگ
[illegible] در آن روز که سفید گردد رویها [illegible] و سیاه گردد
رویها فَأَمَّا الَّذِينَ [illegible] پس آنانکه سیاه شود [illegible] رویهای ایشان حق
تعالی بفرماید تا از روی توبیخ با ایشان گویند أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ آیا کافر شدید
پس از ایمان خود مراد اهل کتابند که بعد از ایمان به پیغمبر ما صلوات الله و
سلامه علیه کافر گشتند یا منافقان که بزبان اقرار و بدل انکار میکردند یا کافرانکه
روز میثاق بربوبیت حق اعتراف نمودند و در دنیی کافر شدند یا مرتدان که بعد از
استعداد بسعادت ایمان گرفتار دام شقاوت و خذلان گشتند یا خوارج که
بعد از تمسک به سنت در ورطهٔ بدعت افتادند فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید
عذاب دوزخ را بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ○ بدانچه بودید که بعد از ایمان
کافر شدید وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ و اما آنانکه سفید شود رویهای ایشان

یعنی مومنان واهل [illegible] پس باشند در رحمت خدای یعنی بهشت
از قبیل تسمیهٔ محل است باسم حال و عرفا گویند جمیع روح و صالت و شهود
جمال این سفید رویان [illegible] در رحمت یا جنت جاوید مانند
[illegible] آنچه کفته شد درین سوره از اخبار و احکام [illegible] آیتهای خداوند است
در زواجر و بشارت و وعد و وعید [illegible] میخوانیم آنرا بواسطهٔ وحی بر تو
بدرستی و راستی [illegible] و نیست خدای که خواهد بیدادی
از تو در خود [illegible] این جن و انس یعنی بر ایشان ستم نکند و جرم عقوبة
نفرماید [illegible] و مر خدایراست آنچه در آسمانها ست از نجوم و ملایکه
[illegible] و آنچه در زمین از ارکان و موالید [illegible] و بسوی خدا
[illegible] کردید شود همه کارها [illegible] هستید شما بهترین کروهی که
از خلوتخانهٔ غیب [illegible] بیرون آورده شده است [illegible] از برای مردمان قول
آنست که بودید شما بهترین امتی [illegible] در علم خدا در لوح محفوظ یا در کتب
انبیا یا در روز میثاق که در جواب أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ مسارعت نمودید و خیریة این
امة بجهت آنست که در سلك خذمت حضرت رسالت منقبت صلوات الله وسلامه
علیه منتظم اند بیت لما دعا الله داعینا الطاعة باكرم الرسل كنا اكرم الامم
بیت جون خدا پیغمبر ما را برحمت خوانده است افضل پیغمبران باشیم ما خیر الامم
و کفته اند خیریة امت درین سه صفتست که یاد میکند تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ
میفرمایید بمعروف و آن چیزیست که شرع آنرا مستحسن دارد وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ
ونهی میکنید از منکر و آن چیزی بود که شارع آنرا مستقبح شمارد وَتُؤْمِنُونَ
و میکروید از روی تحقیق بِاللَّهِ بخدای متضمن آنست که ایمان داشته باشند

وایمان بخدای

بفرجه

بفرجه ایمان بدان لازم است چه ایمان بخدای وقتی متحقق شود که بفرجه
فرموده که ایمان آرید ایمان آورده باشند [illegible] واکر ایمان آرندی و تصدیق
کنند [illegible] علما بنی اسرائیل آنرا که پیغمبر آخر الزمان فرود آمده یعنی
قرآن [illegible] هر اینه باشد آن ایمان و تصدیق [illegible] بهتر مر ایشانرا از کفر
و انکار [illegible] بعضی از ایشان کروندکانند یعنی ابن سلام و اصحاب او
[illegible] و بیشتر ایشان بیرون رفتکانند از دایره دین
[illegible] بشما ضرر نتوانند رسانید [illegible] مکر اندک رنجی که شما را بکفر دعوت
کنند یا بهتان بر مسلمانان نهند یا اهل ایمانرا بنقض العهود بترسانند
[illegible] و اکر کارزار کنند با شما [illegible] پشتها بر شما کردانند
و بهزیمت روند [illegible] و پس از هزیمت یاری کرده نشوند یعنی
نه از خلق یاری یابند و نه از حق مدد کاری [illegible] وضع کرده شد
بر جهودان علامة خواری در نفس ایشان جنانکه هرکز منفك نکردد و محل
آنست که ذلة جزیه است [illegible] هر جا یافت شوند آن ذلت با ایشان باشد الا
استثنا منقطع است یعنی خواری لازم ذات ایشانست لکن ایشان از نهار محدهند
بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ بعهدی از خدای که قبول جزیة است وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ و عهدی
از مومنان باذن خدای بعد از قبض جزیه وَبَاءُوا و باز کشتند یهود بِغَضَبٍ
مِنَ اللَّهِ بخشمی از خدای یعنی سزاوار غضب الهی شدند وَضُرِبَتْ و زده شد یعنی موضع
کشت عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ بر ایشان علامه درویشی و احتیاج یعنی احاطه
کرده شده این نشانه بدیشان جون احاطهٔ بیت مضروب بر اهل آن ذَٰلِكَ این
خواری و مسکنت و رجوع بغضب حق بِأَنَّهُمْ كَانُوا بانست که ایشان هستند

موضوع له

که از روی عناد [illegible] الخبیث [illegible] قرآن یا احکام تورات

یا معجزات محمد صلی الله علیه وسلم [illegible] و میکفتند پیغمبر آخر

[illegible] واجب و فی نفس الامر [illegible] حق است [illegible]

نیز غیر حق بوده واین اقبح است از آنکه اعتقاد حقیت نه داشته باشند [illegible]

ایشان و کفته اند اکرچه قتل [illegible] یهود [illegible] و [illegible] ایشان

[illegible] ایشان در عناد قاتلان [illegible] این [illegible] بسبب آن بود

[illegible] نافرمانی کردند [illegible] بودند که تجاوز میکردند از

حدود خدای [illegible] که چون عبد الله سلام و یاران او چون ثعلبه و اسد

و [illegible] دولت اسلام [illegible] یهود [illegible] طعن کشاده میکفتند ایشان از

اشرار [illegible] بخلاف [illegible] مخالفت نمودند حق سبحانه آیت

فرستاد [illegible] برابر با کافران ایشان من

اهل الکتاب [illegible] کتاب کروهی [illegible] ایستاده بر دین اسلام یا قایم بحدود

الهی و کفته اند مستقیم بر قول راست و عمل خالص و دین درست و این کروه

ابن سلام و اصحاب او بودند رضی الله عنه یا چهل تن از نجران و سی و دو تن از حبشه

و هشت کس از روم که بعیسی علیه السلام ایمان داشتند و بمحمد صلی الله علیه

وسلم نیز ایمان آوردند و احکام شریعت و قرآن تعلیم کرفتند یتلون آیات الله

میخوانند قرآن را آناء اللیل در ساعات شب و کفته اند میان مغرب و عشا

وهم یسجدون ● و ایشان سجده تلاوت میکنند یا نماز میکذارند در آن

ساعات و اشهر نماز عشاست که مخصوص بدین امت شده و حضرت رسالت

صلوات الله وسلامه علیه تاخیر عشا فرموده بود و مردمان منتظر نماز بودند

بیرون آمد و کفت [illegible] که از اهل ادیان هیچ طایفه در این وقت خدایرا یاد

نکنند غیر از شما [illegible] صفت امة قائمة میکنند و میکویند ایمان حقیقی

[illegible] بخدا [illegible] و بروز قیامت [illegible] و میفرمایند خلق را

[illegible] محمد صلی الله علیه وسلم [illegible] مامورات شرع

و [illegible] از [illegible] پیغمبر [illegible] و می شتابند

[illegible] در ارتکاب خیرات و اشتغال بمبرات [illegible] و آن کروه یعنی

امة قائمة موصوف بدین صفات که مذکور شد ● [illegible] از جمله

شایستکان و پسندیدکان اند [illegible] و آنچه میکنند [illegible] از نیکی

فلن یکفروه پس هرآینه سپاس داشته نخواهید شد یعنی نقصان ثواب آن

شما نخواهد [illegible] نقص ثواب را کفران [illegible] توفیه ثواب را شکر

میکویند فی قوله و کان سعیکم مشکورا [illegible] هر دو کلمه [illegible] خوانند

یعنی آنچه میکند امة قائمة از خیراتی که [illegible] ایشان ضایع نخواهد

شد والله علیم و خدای داناست بالمتقین ● یا حوال پرهیزکاران ان الذین

کفروا آنانکه کافر شدند بقرآن و محمد صلی الله علیه وسلم و آن کعب بن

الاشرف و اصحاب او بودند لن تغنی عنهم باز ندارد از ایشان اموالهم مالهای

ایشان که برشوت میدهند علماء خود را یا آنچه رشوت میکیرند از

ارذال قوم خود ولا اولادهم و نه فرزندان ایشان که باعانت و امداد ایشان

مستظهرند من الله شیئا از عذاب خدای چیزی را واولئک و آن کروه کفار

اصحاب النار ملازمان آتش دوزخ اند هم فیها خالدون ایشان در

آتش جاوید ماندکانند مثل ما ینفقون مثل آنچه نفقه میکنند جهودان

بر علماء خود یا ابو سفیان و اصحاب او در حرب احد خرج لشکر کفر مینمایند
یا اخراجات مشرکان در عیدها و بتان و جهود یا نفقهٔ منافقان بریا و سمعه
فِي هَٰذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا درین زندگانی دنیا كَمَثَلِ رِيحٍ مانند بادیست که باشد
فِيهَا صِرٌّ در ان باد سرمای سخت أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ که برسد بکشتزار قومی
که بشرک و معاصی ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ ستم کرده بر نفسهای خود یا حق خدای
نداده باشند فَأَهْلَكَتْهُ پس هلاک کرد آن باد سرد کشت ایشان را
وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ و ستم نکرد خدای بهلاک و نابود شدن مزروعات ایشان
وَلَٰكِنْ أَنفُسَهُمْ و لیکن ایشان هستند که بر نفسهای خود يَظْلِمُونَ ستم
میکنند بارتکاب عملی که بدان مستحق عقوبة میشوند صاحب کشاف گفته که
حق سبحانه تشبیه کرد آن مالها را که نفقه میکردند نه بموقع در عدم
انتفاع بدان بکشتی که سرما زده کرد یعنی از ان بکس نرسد و گفته اند مثل انفاق
ناپسندیدهٔ ایشان در اهلاک ایشان چون مثل ریح مهلک است در اهلاک
حرث يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گرویدگان لَا تَتَّخِذُوا فرا مگیرید بِطَانَةً دوستی
نهانی مِّن دُونِكُمْ از دون مؤمنان که ابناء جنس شما اند جمعی از صحابه با
منافقان دوستی داشتند یا با یهود عقد موالات بسته بسبب نسبت
قرابت یا حق رضاع یا قرب جوار رسم صداقت فرو نمیگذاشتند حق تعالی
نهی کرد مؤمنان را از همنشینی ایشان که بیگانه هرگز آشنا نشود لَا يَأْلُونَكُمْ
ایشان تقصیر نکنند در بارهٔ شما خَبَالًا از روی تباهی وَدُّوا دوست دارند
مَا عَنِتُّمْ آنکه شما در ان باشید از رنج و مشقت قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ بتحقیق
آشکارا شده است دشمنی یعنی علامت عداوت مِنْ أَفْوَاهِهِمْ از دهنهای ایشان

یعنی از سخنانی که بر دهن ایشان میگذرد ... و تجسس
عیوب مسلمانان بودند و اظهار تعصب با حضرت رسالت پناه
فتنه انگیزی میکنند وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ و آنچه پنهان میدارد دلهای ایشان
أَكْبَرُ بزرگتر است و بیشتر از آنکه بر زبان میرانند قَدْ بَيَّنَّا بدرستی که ما بیان
کردیم لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما آیتها در ترک موالات با یهود و معادات
بیگانگان إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ اگر هستید شما که دریابید ● تعقل
کنید و در یابید مواقع نفع را که در دوستان ... ضرر ... آنکه دشمنان
نهانی اند هَا تنبیه است بر خطای یاران که با اغیار در رسم میورزند
أُولَاءِ تعیین است و ... تحقیر و معنی آنکه آگاه باشید شما پیدا از خطا کاران که
با جفا کاران طرح دوستی افکنده اید پس ... خطا ... درین وجه که
تُحِبُّونَهُمْ شما دوست میدارید ایشان را و میخواهید که به ایشان خیری برسد که
ایمانست وَلَا يُحِبُّونَكُمْ و ایشان دوست نمیدارند شما را و میخواهند به بدترین
چیزی که کفر است وَتُؤْمِنُونَ و شما ایمان دارید بِالْكِتَابِ كُلِّهِ بهمه کتابها
الهی و ایشان ببعضی را منکرند وَإِذَا لَقُوكُمْ و هر گاه بشما رسیدند قَالُوا آمَنَّا
گفتند ما نیز ایمان آورده ایم مثل شما وَإِذَا خَلَوْا و چون با یکدیگر خلوت کنند
عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ می خایند و میگزند بر دشمنی شما سر انگشتان را مِنَ الْغَيْظِ
از غایت خشم و کینه قُلْ بگوی ای محمد صلی الله علیه و سلم مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ بمیرید
بخشم خود امر توبیخ است و حاصل المعنی آنکه بخشم و دردی که از مؤمنان
در دل دارید میگدازانید تا بوقت مرگ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای
داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ ● بدان غلها که در دلهاست و مطلع بران

کینها که در سینهای شماست بعضی برآنند که این کلام دعاء علیهم است
حق سبحانه پیغمبر خود را صلوات الله علیه وسلامه فرمود که بهلاک ایشان
دعا کند پس معنی آنست که خدای بمیراند شما را در همان خشم و کینه و حسد
و رشک که دارید بیت بمیرای حسود پوسته غمکین که جز مرگت نخواهد داد
تسکین إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ اگر برسد بشما نصرتی و غنیمتی چنانچه در حرب
بدر بود تَسُؤْهُمْ دلتنگ کرداند ایشانرا و بدحال شوند وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ و
اگر بشما رسد غمی والمی چنانچه در حرب احد واقع شد يَفْرَحُوا بِهَا خوشدل
و فرحناک شوند بدان و این علامت کمال عداوت است که بغم کسی شادمان
غمناک کردند وَإِنْ تَصْبِرُوا و اگر شما ای مؤمنان صبر کنید بر جفاء یهود یا کید
منافقان یا آزار کفار وَتَتَّقُوا و پرهیزید از مخالطهٔ اعداء لَا يَضُرُّكُمْ شما را
زیان نکند كَيْدُهُمْ شَيْئًا مکر و حیلهٔ ایشان هیچ چیز إِنَّ اللَّهَ بدرستی که
خدای بِمَا يَعْمَلُونَ بدانچه شما میکنید از صبر و تقوی مُحِيطٌ ⊙ رسنده است
و احاطه کننده بعلم وَإِذْ غَدَوْتَ و یاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم چون
بامداد بیرون شدی مِنْ أَهْلِكَ از منزل عایشه رضی الله عنها که اهل تست
بقول بعضی آن روز احزاب یا بدر بوده و اصح و اشهر روز احد است و آن هفتم
سوال سنه ثلث من الهجرة بوده آورده اند که ابو سفین لشکری از احیاء عرب
فراهم آورده متوجه مدینه کشت و با سه هزار سوار و پیاده که هفتصد
و دویست اسب با ایشان بود بحوالی احد فرود آمد و حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم میخواست که در مدینه توقف کند و در شهر با ایشان مقاتله
نماید جمعی دلیران از اصحاب که در حرب بدر حاضر نبودند در باب خروج مبالغه

کردند

کردند و حضرت باکراه رکبی از آنها جهة نصرت و قتال ایشان توجه فرمود و در راه
طریق عبد الله ابی با سیصد منافق باز کشت بر شکست اسلام کوشید و پیغمبر با جمعی معدود سید
عالم صلی الله علیه وسلم بالمقصد تن در داد برابر دشمن صف کشید کوه احد را
بر قفا و عقب بیار کذاشته روی بجانب مدینه آورد و عبد الله بن
جبیر را رضی الله عنه با پنجاه مرد تیرانداز در رخنه که طرف کوه احد بود
مقرر فرمود و بتوقف در آن مرکز و محافظت آن مبالغه بسیار نمود و بنفس
نفیس خود بتسویهٔ صف عسکر همایون اقدام کرد و این آیت با مداد است
که حق سبحانه فرمود که از منزل خود بیرون آمدی تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ میساختی
و مهیا میکردی جهت مؤمنان مَقَاعِدَ جایهاء ایستادن لِلْقِتَالِ برای کارزار
و آن چنان بود که میمنهٔ لشکر زبیر عوام نامزد کرد و میسره بمقداد
اسود داد و قلب را بحمزه سپرد و علی را بعلمداری خود تعیین فرمود وَاللَّهُ
سَمِيعٌ و خدای شنواست قولهای شما را که در باب خروج از مدینه و وقوف
در آن میگفتید عَلِيمٌ ⊙ داناست بنیتهاء شما و بعلم قدیم دانسته بود
إِذْ هَمَّتْ چون قصد کردند طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ دو کروه از شما که مسلمانان بودند
بنو حارثه از اوس و بنو سلمه از خزرج أَنْ تَفْشَلَا آنکه بددلی کنند و باز کردند
بوقتی که ابن ابی باز میکشت وَاللَّهُ و او حالست یعنی چگونه کریزند و باز کردند
و حال آنکه خدای وَلِيُّهُمَا یار و نکهدار این دو کروه بود وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای
نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ⊙ باید که توکل کنند مؤمنان تا ایشانرا نصرت
دهد وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ و بدرستی که خدای نصرت داد شما را بِبَدْرٍ بموضعی
که آنرا بدر کویند و آن چاهیست منسوب به بدر بن کلده وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ و حال

آنکه شما بودید خوار در چشم دشمنان یعنی اندک مینمودید و ایشان از حرب
شما خبا...ی نداشتند فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از خدای و بکثرت مشرکان
و بازکشتن امنیا افقار بدل مشوید لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ ○ شاید که توفیق
یابید و شکر کوئید تا نعمت نصرت بر شما زیادت کرد پس از نصرت مؤمنان
در حرب بدر خبر میدهد و میکوید یاد کن اِذْ تَقُولُ چون میکفتی تو لِلْمُؤْمِنِینَ
مر کروید کان را وقتی که در مانده بودند اَلَنْ یَّکْفِیَکُمْ آیا کفایت نمیکند
و بسنده نیست اَنْ یُّمِدَّکُمْ رَبُّکُمْ آنکه مدد کاری کند پرورد کار شما شمارا
بِثَلٰثَةِ اٰلَافٍ بسه هزار سوار مِنَ الْمَلٰٓئِکَةِ از فرشتکان مُنْزَلِینَ ○ فرو فرستاد کان
از عالم بالا و بعضی بر آنند که وعدهٔ نزول این سه هزار فرشته در روز احد
بود بشرط صبر و تقوی بخلاف آنچه میفرماید بَلٰٓی ایجابست بعد از نفی یعنی مدد کاری
نماید اِنْ تَصْبِرُوا اکر صبر کنید در جنک دشمن وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از مخالفت
قول پیغمبر که در باب حرب کوید و اشهر بلکه اصح آنست که صدر رسول روز
بدر از حق سبحانه مدد طلبید و خدای تعالی فرشتکان فرستاد اول هزار فرشته
پس از آن بسه هزار رسید و آخر به پنج هزار چنانچه فرمود وَیَاْتُوْکُمْ و بیایند
بشما دشمنان شما مِنْ فَوْرِهِمْ از خشمناکی که ایشان راست یا بر فور بیایند و
هیچ درنک نکنند هٰذَا یُمْدِدْکُمْ اینست که مدد میکند شمارا رَبُّکُمْ آفریدکار
شما بِخَمْسَةِ اٰلَافٍ به پنج هزار سوار مِنَ الْمَلٰٓئِکَةِ از فرشتکان مُسَوِّمِینَ ○
نشان کنندکان مر اسبان خود را و این عادتی مستمر هست میان مبارزان که
روز حرب علامتی بر خود یا بر مرکب خود بندند و نشان ملائکه در آن
روز آن بود که صوف سرخ بر پیشانی و اذناب اسبان بسته بودند یا خود را

نشان

نشان کرده بودند بعمامهای سفید طرهای آن میان دو کتف فرو کذاشته
وَمَا جَعَلَهُ اللّٰهُ و نکردانید خدای آن امداد یا انزال یا آن عدد را اِلَّا بُشْرٰی
لَکُمْ مکر مژدکانی مر شمارا بزودی فتح وَلِتَطْمَئِنَّ و برای آن تا بیارامد قُلُوبُکُمْ
بِهٖ دلهای شما بوعدهٔ نصرت وَمَا النَّصْرُ و نیست یاری دادن اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ مکر
از نزدیک خدای الْعَزِیزِ غالبی که مغلوب نشود الْحَکِیمِ ○ که نصرت و
خذلان او بر مقتضای حکمت باشد لِیَقْطَعَ تعلق بنصرکم دارد یعنی در حرب
بدر شمارا نصرت داد تا ببرد و نیست کرداند طَرَفًا کروهی بزرکان را مِنَ الَّذِینَ
کَفَرُوا از آنکه کافر بودند یا در هم شکند رکنی از ایشان و در از واقعه فی الواقع
شکستی عظیم بصنادید قریش رسید که هفتاد کس کشته و هفتاد تن اسیر
شدند اَوْ یَکْبِتَهُمْ یا آنکه خوار و نکونسار کرداند ایشانرا فَیَنْقَلِبُوا پس باز کردند
و بهزیمت شوند خَآئِبِینَ ○ در حالتی که بیبهره کان و نا امیدان باشند ذکر
قصهٔ بدر در میان حرب احد برای آن فرمود تا صحابه جمع کنند میان صبر
و شکر چه یکی ازین دو قصه مشتمل بر فتح و غنیمتست و بر آن شکر باید و دیکری
محتوی بر قتل و هزیمت و در آن صبر شاید و قصهٔ احد اجمالا بر این وجه بوده
که بعد از تسویهٔ صفین بمحاربه قیام نمودند و علمداران قریش یکی از پی
دیکری کشته شد و لشکر مکه روی بهزیمت نهادند و اهل مدینه در لشکرکاه
ایشان ریخته آغاز نهب و غارت کردند جماعت تیراندازان که بمحافظت
رخنهٔ کوه تعلق بدیشان داشت با آنکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم مبالغه
فرموده بود که اکر ما غالب یا مغلوب شویم شما ازین موضع بجانب دیکر
مروید بر امید تاراج غنایم روی بلشکرکاه نهادند و چند انچه عبد الله جبیر

مبالغه نمود و از تأکید حضرت رسالت پناهی ایشانرا آگاهی داد بجایی
نرسید و جمعی اندک که عدد ایشان بده نمیرسید با وی توقف کردند و
باقی بسخن امیر خود التفات ننموده متوجه اخذ غنیمت شدند شامت مخالفت
فرمان نبوی در لشکر اسلام رسید و خالد ولید و عکرمه ابی جهل که عزیمت
هزیمت داشتند چون رخنه کوه را از حارسان و محافظان خالی دیدند با جماعتی
از کفار بر سر عبد الله بن جبیر تاختند و او را با یاران بقتل آورده از عقب لشکر
اسلام در آمدند و قضیه فتح منعکس شد و خبر ظفر کفار بگریختگان ایشان
رسیده بازگشتند و اهل ایمانرا که مرکز محیط عرفان بودند دایره سان در میان
گرفتند و سید الشهدا حمزه رضی الله عنه با بعضی از اصحاب شربت شهادت چشیدند
و برخی دیگر روی بگریز نهادند و جمعی در ملازمت حضرت رسالت صلوات الله
وسلامه علیه ع جان کمر وار بر میان بستند القصه مهم بدان انجامید که
بسنگ بدگوهران در شاهوار درج لعل آبدار سید مختار آزرده شد بیت
بود لعلش سهیل رخشنده • سنگ را رنگ لعل بخشنده • چون سهیلش رفیق
سنگ آمد • سنگ در دم عقیق رنگ آمد • و حضرت در میان کشتگان
افتاد و بعد جمعی از اصحاب بجانب شعب احد رفت و کافران بازگشته روی
بمکه نهادند و حضرت چون از شهادت عم خود حمزه و مثله کردن او
با بعضی دیگر از کشتگان وقوف یافت بر خاطر مبارکش خطور کرد که تیر نفرین
بر هدف حال اهل ضلال افکند از بارگاه کبریا و جلال این آیت نزول اجلال یافت
لیس لک نیست ترا من الامر ازین کار که نفرین کفارست شیء چیزی یعنی زمام
استیصال و استصلاح این طایفه بدست تو نیست او یتوب علیهم گفته اند

او اینجا

او اینجا بمعنی آن است یعنی از تو کاری نکشاید مگر آنکه خدای توبه دهد
ایشانرا و قولی آنست که او برای عطف باشد و یتوب معطوفست بر لیقطع
و معنی چنین است که خدای نصرت داد شما را بیکی از چهار چیز یا شکسته
شود رکن دولت ایشان بقتل صنادید قریش یا بهزیمت روند از پیش لشکر
اسلام یا آنکه توبه دهد ایشانرا چون مسلمان شوند او یعذبهم یا عذاب
کند ایشانرا چون بکفر خود مصر باشند فانهم ظالمون ◎ پس بدرستی که
ایشان ستمکارانند که وضع عبادت کنند در غیر موضع آن ولله ما فی السموات
و مر خدایراست آنچه در آسمانهاست وما فی الارض و آنچه در زمینهاست یغفر
لمن یشاء بیامرزد هر کرا خواهد ویعذب من یشاء و عذاب کند هر کرا خواهد
ع ۱۴
والله غفور و خدای آمرزنده است دوستان خودرا رحیم ◎ مهربانست بر بندگان
خود یا ایها الذین امنوا ای گروه گرویدگان لا تاکلوا الربوا مخورید مال ربوارا
اضعافا مضاعفة افزوده تو بر تو و گفته اند اضعاف در ربوا هم است و مضاعفه
در اجل چه در جاهلیة یکی مال خودرا بربوا میداد تا وقتی معین آنگه در اجل
و ربوا می افزود تا باندک مدتی همه مال مدیون مستغرق میشد واتقوا الله
عشر
و بترسید از خدای در آنچه نهی کرده است لعلکم تفلحون ◎ مگر شما
رستگار گردید واتقوا النار و بترسید از آتش یعنی پرهیز کنید از عملی که
برساند شما را بآتش التی آن آتشی که اعدت آماده کرده شده است للکافرین
مر کافران و غیر ایشانرا بالذات از برای کفارست و بالعرض برای عاصیان تباه کار
یا کافران از تعذیب است و مومنانرا تأدیب واطیعوا الله و فرمان برید خدایرا
در آنچه حکم کند والرسول و اطاعت کنید رسول را در آنچه فرماید لعلکم

... باشد كه شمار ... بی نیفتید ... ساربعوا
... پروردكا[ر]
... كانست ... جنات ... مغفرة
... باصف
... یا استغفار
... حج
... بسف جه آیت ... خلال قصة احد نازل شد
مسارعت بقدم كار نیست بلكه بقدم دل است بيت
... بپایان نرسد تا جان نزند قدم براه نرسد در بحر الحقایق
... بشتابید درین راه بقدم تقوی كه تزكیهٔ نفس است از اخلاق
... بدین قدم بمقام قرب وجنت وصال رسیدن محال است بيت
... هوا پرستی روی آرسوی خداپرستی جنة وبشتابید بعملی كه
برسانند شما را ببهشتی كه از روی عظمت عَرْضُهَا السَّمٰوَاتُ پهنای آن آسمانهاست
یعنی مانند آسمانها وَالْأَرْضُ و زمینها صفت عرض بهشت كرد جهة آنكه
وصف طول آن در فهم بشر نگنجد در تفسیر كبیر فرموده كه اگر آسمانها و زمینها را
طبق طبق سازد بحیثیتی كه هر یك ازین طبقات سطحی باشد مؤلف از اجزای لا یتجزی
وموصل كردانند طبقات را با یكدیگر تا همه طبقی واحد شوند عرض بهشت
این مقدار تواند بود أُعِدَّتْ آماده شده است چنین بهشتی لِلْمُتَّقِينَ برای
پرهیزكاران از شرك الَّذِينَ يُنْفِقُونَ آنانكه نفقه میكنند فِي السَّرَّاءِ در آسانی
وَالضَّرَّاءِ و در سختی مراد همه احوال است چه انسان بهیچ وجه خالی از حضرتی
با ... یعنی بهر حال نفقه میكنند وگفته اند منفق اند در توانگری

ودرویشی یا صحت و مرض ... و فرو خورندگان
خشم را با وجود قدرت ... آورده اند كه ... رحمة الله علیه ...
زد امام فرمود كه من ...
بر آنكه با خلیفه ... الكاظمین الغیظ ...
تو بحضرت الله ...
بنده ...
وشفاعة من ... بهشت ...
پر دلی با خشم اگر برآیی مرد كه كاملی وَالْعَافِينَ و عفو كنندگان ...
از بندگان و درم خریدگان یا از كسی كه بر ایشان ستمی كرده باشد ...
الْمُحْسِنِينَ وخدای دوست دارد نیكوكاران او بهترین اقسام احسان
آنست كه نیكویی كنند بجای جمعی كه با ایشان بدی كرده باشند در تیسیر
آورده كه روزی حسین بن علی رضی الله عنه با جمعی مهمانان بر سر خوانی
نشسته بود خادمش با كاسهٔ آش گرم بمجلس درآمد و از غایت دهشت پایش
بحاشیهٔ بساط برآمده كاسه بر سر شاهزاده افتاد و بشكست و آشها بر محاسن
مبارکش فرو ریخت حسین از روی تأدیب نه از راه تعذیب در وی نگریست بر زبان
خادم جاری شد كه وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ حسین فرمود كه خشم فرو خوردم
خادم گفت وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ حسین گفت عفو كردم خادم تتمهٔ آیت
برخواند كه وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ حسین جواب داد كه از مال خود ترا آزاد
كردم نظم بدی را مكافات كردن بدی بر اهل صورت بود بخردی
یعنی كسانی كه پی برده اند بدی دیده و نیكویی كرده اند وَالَّذِينَ ...

الذین ینفقون و مضمون کلام آنکه متقیان و طایفه‌ایکه آنها که
بصفت انفاق و حلم و عفو و احسان موصوفند [illegible] متصل ایشان
آنانند که اگر ازیشان بمتابعت هوای نفس [illegible] [illegible] که کنند
کاری ناشایسته [illegible] [illegible] لا یعلم که [illegible] بود بمباشرت
معاصی و تعدی بعضی فاحشه کنند از ناپسندیده‌ها است [illegible] [illegible] ظلموا انفسهم
[illegible] اقوال کبایر و صغایر [illegible] [illegible] [illegible]
و آنچه [illegible] اوست [illegible] آن جوش [illegible] [illegible] و تقبیل و
[illegible] بعد از فاحشه و ظلم ذکروا [illegible] شد عقوبة خدا
[illegible] [illegible] که چرا چنین کردی [illegible] شوند و عده مغفرت را
[illegible] [illegible] است [illegible] فاستغفروا پس آمرزش خواهند لذنوبهم
[illegible] گناهان خود و من یغفر الذنوب و کیست که بیامرزد گناهان را
استفهام است بمعنی نفی یعنی هیچکس نیامرزد جرایم بندگان را الا الله مگر خدای
ولم یصروا و اصرار نکردند بعد از استغفار علی ما فعلوا بر آنچه از ایشان
صادر شد از معاصی یعنی دیگر باره بر آن فعل نرفتند و هم و ایشان که اصرار
نکنند یعلمون ◉ میدانند که عقوبت اصرار از عذاب گناه عظیمتر است
نزول آیة در شان نبهان تمار بوده که زنی صاحب جمال بخرما خریدن نزد وی
آمد و نبهان را دل بدو کشش کرده و بهانه خرمای خوب در گوشه کاشانه
برده در کنارش کشید و بعد از وقوع قبله زن زبان نصیحت بگشاد که اتق الله
از خدای بترس و دامن پاک مرا بلوث حرام آلوده مکردان نبهان را خوف الهی دریافت
و پشیمان شده فی الحال بحضرت رسالت پناه شتافت و صورت حال بعرض

سید عالم

سید عالم صلی الله علیه و سلم رسید مقرر و ثابت شد که میان شمار [illegible] چنین
کارها میکنید چون حال [illegible] برای تاکید امید و اروه [illegible] [illegible] آیت فرستاد و نقل
بعضی در شان ابوالیسر فرود آمده یا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که قصد
گناه کردند یا مرتکب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] توبه و استغفار آوردند [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که میر[illegible]
من تحتها الانهار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] خالدین فیها
در آن و نعم و نیکو [illegible] اجر العاملین ◉ مزد عمل کنندگان [illegible]
و جنت قد خلت بدرستی که گذشته بوده من قبلکم پیش از شما [illegible] سنن
میان جهانیان از غم و شادی و راحت و محنت و دولت و نکبت [illegible]
سنت نهاده بحدوث این وقایع یا اهل سنن مرادست و سنن شرایع [illegible]
یعنی امتان بوده‌اند با انواع دینها فسیروا فی الارض پس بروید و سیر کنید
در زمین و به بینید بلاد عاد و دیار ثمود و بیابان لوط فانظروا پس بنگرید
بنظر عبرت که بسبب نافرمانی کیف کان چگونه بوده است عاقبة
المکذبین ◉ آخر کار تکذیب کنندگان هذا این کلام که در قصه
احد و بدر گذشت یا این شرح که از امم گذشته و وقایع روزگار دادیم
بیان سبب هویدایی سخن حق است للناس برای عامه مردمان و هدی و زیادتی
بصیرت و موعظة و پندی مشتمل بر رهبة و رغبة للمتقین ◉ خاصه
مر پرهیزگاران را و لا تهنوا و سست مشوید و ضعف مورزید چون در حرب
احد خواجه عالم صلی الله علیه و سلم به شعب در آمد ابوسفیان علم تجلد

بر تیغ کوه بر ده خواست که بر اهل شعب مطلع کردد از اصحاب غم در دغدغه
بخاطر رسید و حضرت عزت تسلیه ایشان را آیة فرستاد که پستی مکنید
واندوهناک مباشید از جراحات و مصیبات یافوت غنایم و انتم
الاعلون و حال آنکه شما برترانید از ایشان بحسب مکان یا از روی محاربه بر ایشان
پیشی و از ایشان پیشی دارید یعنی در جنگ بدر یا برتری شما آنست که کشتکان شما
در ضلال نعیم اند و از ایشان در قعر جحیم یا مقام شما در درجات عالیه خواهد
بود و از آن ایشان در درک الاسفل و حقیقت آنست که این بشارت بوده مر
مومنان را بعلو و غلبه یعنی شما منصور و غالب خواهید شد ان کنتم مومنین
اگر هستید کرویدکان بوعده حق که فرموده وان جندنا لهم الغالبون
ان یمسسکم قرح اگر بشما رسید جراحتی و زخمی فقد مس القوم پس بدرستی که رسیده است
کروه کفار را در روز بدر قرح زخمی و المی مثله مثل قرح و جرح شما و تلک الایام
واین روزها که مدار زندکانی بر آنست نداولها میکردانیم آنرا بین الناس میان
مردمان روزی بدولت و عشرت کذرد و روزی بنکبت و حسرت ع فیوما علینا
ویوما لنا • واین مداوله برای آنست تا پند کیرند ولیعلم الله وبرای آنکه ببیند
خدای یا بداند اولیای او الذین آمنوا صبر آنانرا که بدو کرویده اند ویتخذ
وبرای آنکه فرا کیرد منکم شهداء از شما کواهان یعنی کواه یکدیکر باشید که
که در معرکه جهاد کدام جان فدا کرده و که روی بکریز آورده والله وخدای
لا یحب الظالمین • دوست نمیدارد ستمکارانرا که مشرکانند ولیمحص الله وفا یده
دیکر در مداوله آنست که پاک کرداند خدای الذین آمنوا مر مومنانرا از کناه
چه بلاها که باهل ایمان میرسید مکفر ذنوب ایشان است ویمحق الکافرین •

ودیکر آنکه در نقصان از ایشان ... کا فرانرا ام حسبتم آیا میپندارید
ان تدخلوا الجنة آنکه در آیید به بهشت ولما یعلم الله و هنوز ندیده خدای الذین جاهدوا
منکم آنهارا که جهاد کرده اند از شما ویعلم الصابرین • و ندیده شکیبا یانرا
بر فرمان رسول یا صابرانرا بر هجوم مصایب و وقوع نوایب ملخص سخن آنست که
بی محنت مجاهده براحت مشاهده نتوان رسید ... کوشش ... بهتر آنست که ... ولقد کنتم و بدرستی که شما بودید ... از روی
اشتیاق بلقای ... تمنون الموت آرزو میبردید مرکرا ... من قبل ان
تلقوه پیش از آنکه مشاهده کنید اسباب آنرا که چه صعب است فقد رأیتموه
پس بتحقیق بدیدید آنچه میطلبیدید از مقاتله کفار وانتم تنظرون •
آنکه شما مینکریستید بیاران شما که مقتول میشدند یا
پیغمبر صلی الله علیه وسلم و او را تنها کذاشته در خلاص خود میکوشیدند
آورده اند که چون حضرت رسالت صلوات وسلامه زخم خورده در میان
کشتکان نهان شد ابلیس لعین صدای الا ان محمدا صلی الله علیه وسلم قد قتل در
میان خاص و عام افکند از ضعفای اهل اسلام خواستند که رجوع بعبد الله
ابی نموده التماس کنند که از ابو سفیان برای ایشان خط امان بستانند و قومی
دیکر بکریختند و بعد از آنکه آنحضرت منهزمانرا ملامت میکرد که چرا فرار بر قرار
اختیار کردید و پشت بر میدان کارزار آوردید ایشان زبان عذر کشوده کفتند
ما آوازه قتل تو شنودیم روزکار بر ما شوریده شد و از غایت ترس بکریختیم حضرت
عزت دفع عذر ایشانرا آیة فرستاد که وما محمد نیست بنده ستوده مر الا رسول
مکر فرستاده از پیش من قد خلت بدرستی که بکذشته اند من قبله الرسل پیش

Margin notes: وبرادران — عشر

از وی فرستادگان آیا اگر بمیرد این پیغمبر یا کشته کردد
باز میگردید شما علی اعقابکم بر پاشنهای خود یعنی از جهاد میکنید یا مرتد
میشوید ومن ینقلب علی عقبیه وهر که بر کردد و پس باز رود بارتداد یا از جهاد
کیرد فلن یضر الله شیئا پس زیان نرساند بدان بر کشتن خود خدای را جیزی زیرا که
ورود مضار ومنافع بر وی روا نیست وسیجزی الله وزود باشد که جزا دهد
خدای الشاکرین مر حق شناسان را ⊙ وما کان لنفس و نباشد و نسزد هیچ
نفسی را ان تموت آنکه بمیرد الا باذن الله مکر بمشیت خدای و فرمان او
و نوشته است خدای این حکم را در لوح المحفوظ کتابا مؤجلا نوشتنی وقت زمان
او پیدا کرده شده کس پیش از آن نمیرد و از آن نیز در نکذرد درین آیت
تحریص مسلمانانست بر جهاد و دلیر ساختن ایشان در معرکه مقاتله با اهل عناد
چه هرکه داند که عمر او مقرر و اجل او مقدرست هر اینه دلیر خواهد شد در
مبارزت معارک و شروع در مهالك ومن یرد وهر که خواهد بجهادی که میکند
ثواب الدنیا پاداش این جهان نؤته منها بدهیم اورا از دنیی آنچه مقدر کرده ایم
ومن یرد وهر که خواهد باعمال خود ثواب الآخرة جزای آن جهانی نؤته منها
بدهیم اورا آنچه خواهد و آرزو برد در بهشت وسنجزی الشاکرین ⊙ وزود باشد
که ما پاداش دهیم شکر کویندکان را بر نعمت جهاد وکاین من نبی وچندا
پیغمبران یعنی بسیار پیغمبر که در راه حق قاتل کارزار کرد معه ربیون کثیر
و با او بودند سپاه فراوان ربی نام سپاهیست که کم از هزار نباشد و در عین المعانی
کوید ده هزار ربی بمعنی ربانی است یعنی فقها و علما و حکما و اتقیا با پیغمبر
خود بودند فما وهنوا پس سستی نورزیدند این پیغمبران و اصحاب ایشان لما

خمس

ما اصابهم بآنچه بدیشان رسید از محنتها فی سبیل الله در جهاد با کفار وما ضعفوا
وضعیف نکشتند از بسیاری جنک وما استکانوا و فروتنی نکردند با دشمنان
تعریض منهزمانست و آنها که التجا باین ابی نموده از ابو سفیان خط امان میطلبیدند
والله یحب الصابرین ⊙ وخدای دوست میدارد صبر کنندکان را بر جهاد
وما کان قولهم ونبود قول ربیان بعد از قتل نبی اکر ایشان واقع شده
الا مکر آنکه کفتند ان قالوا ربنا اغفر لنا ای پروردکار ما بیامرز ذنوبنا کناهان
ما را که سبب منع نصرت وقتل صاحب دعوت ما بود واسرافنا در کار ما
و ثبت اقدامنا واستوار دار قدمهای ما را در وقت مقاتله با اعداء دین وانصرنا ویاری
ده ما را علی القوم الکافرین ⊙ بر کروه ناکروید کان فآتاهم الله پس بداد
خدای ایشانرا ببرکت دعا و استغفار یا بسبب صبر بر مقاتله کفار ثواب الدنیا
پاداش این عالم یعنی نصرت بر دشمن و یافتن غنایم وحسن ثواب الآخرة
و دیکر عطا کرد ایشانرا نیکویی پاداش آن عالم یعنی نعیم بهشت یا رضا ولقا
والله یحب المحسنین ⊙ وخدای دوست دارد نیکوکارانرا یعنی صابرانرا و نزد
محققان ثواب دنیا و آخرت اعراض است از هر دو و توجه با فریدکار هر دو
من فار غم از هر دو مرا وصل تو بس یا ایها الذین آمنوا ای کروه کرویدکان
ان تطیعوا الذین کفروا اکر فرمان بریدم کافرانرا در شان جمعیست که از ابو سفیان
طلب امان میکردند و در کشاف آورده که منافقان مؤمنانرا میکفتند
این زمان پیغمبر کشته شد و رایت دولت کفار استعلا یافت شما را دیکر
باره بدین خود رجوع باید کرد حق تعالی میفرماید که اکر بفرمان منافقان کار
کنند یردوکم باز کردانند شما را علی اعقابکم بر پاشنهای شما یعنی

و در کذار از حد بر کذشتن
ما را فی امرنا

بگیریم ازیشان [illegible] پس آنگاه [illegible] ● تیان زدکان در هر [illegible]
سوای پس فرمان دشمنان مبرید [illegible] بلکه بدانید که خدای
یارو دوست ذات و مدد کار شماست پس با کفار دوستی مکنید و نصرت از غیر
خود مجوئید [illegible] ● او خدای بهترین یاری کنندگانست
زود باشد که در افکنیم [illegible] در دلهای کافران [illegible]
ترس و بیم را خدای تعالی هم در آن روز احد ترس در دل کفار افکند که با وجود
ظفر و غلبه بی جهتی ترک قتال کرفته بازگشتند و القاء رعب در دلهاء ایشان
بجه سبب بود [illegible] بانکه ایشان شریک آوردند بالله بخدای و انباز کرفتند
آنچیزی که نفرستاده است خدای باشراک آن سلطانا حجتی و برهانی تا ایشان
عذری بودی [illegible] چه اگر حجتی بودی فرو فرستادی وما ویهم النار
و جای ایشان آتش دوزخست وبئس مثوى الظالمين ● و بد آرامگاهیست
ستمکاران دوزخ ولقد صدقكم الله وعده و هر اینه راست کرد خدای وعده
وعدهٔ خود را در باب ظفر مشروط بصبر بود تا صبر میکردند مظفر بودند ترک
صبر کردند مغلوب شدند در صحیح حاکم از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند
که خدای در هیچ موطنی پیغمبر خود را این نصرت نکرد که در حرب احد
جمعی برین سخن انکار کردند و ابن عباس فرمود که من از کتاب خدای میگویم
که فرمود که وعدهٔ نصرت من با شما راست شد اذ تحسونهم آن هنگام که
میکشتید کافران را از روی شتاب باذنه بخواست خدای با حکم او یا معونة
او و در اول [illegible] و ظفر شما را بود حتى اذا فشلتم تا آنگاه که شما بددلی شدید
[illegible] و مخالفة کردید در کار حرب وعصيتم وعلى

شدید را امیر خود عبد الله جبیر و اترك مرکز کردید پس مبتلا شدید بمغلوبیة
[illegible] پس از آنکه نمود شما را [illegible] آنچه شما دوست میداشتید
از نصرت و غنیمت [illegible] از شما [illegible] کسی باشد که دنیا طلبد یعنی
غنیمت و نام بلند و آن طایفه بودند که پای از حیز امر و مرکز فرمان بیرون
نهاده بر غارت و اخذ غنیمت اقبال نمودند [illegible] و از شما هست
[illegible] آنکس که خواهد بهشت کاری آخرت و سعادت شهادت و این کروه
بودند که بر مرکز ثبات قدم ورزیدند تا وقتی که بشرف شهادت رسیدند
ثم صرفكم بلی شما را باز داشت [illegible] و روی شما را بگردانید [illegible] از قتل
کافران بعد از غلبهٔ شما برایشان ليبتليكم تا بیازماید شما را یعنی معاملهٔ
آزمایندگان کند تا عیار نقد صبر شما بر محک یقین آشکارا گردد [illegible]
عنكم و بدرستی که عفو کرد و در گذرانید از شما که بشومی مخالفت همه شما
نکشتند و مستاصل نکردانیدند والله ذو فضل و خدای تعالی خداوند فضل
و رحمتست على المؤمنين بر گرویدگان ● از جملهٔ فضل او آنکه شما را بتمامی
هلاک نکرد اذ تصعدون آن هنگام که دور می رفتید در هزیمت یا ببالای
کوه میگریختید ولا تلوون و نمی ایستادید و التفات نمیکردید على احد
بر هیچ یک از مردمان یا نمینگریستید بکسی که آن رسول است صلی الله علیه
وسلم والرسول يدعوكم و پیغمبر شما را میخواند في اخريكم در عقب شما
و میگفت الی الی عباد الله فانی رسول الله و شما اجابة نمیکردید فاثابكم
پس مکافات کرد شما را خدای غما بغم غمی بعد از غمی یک غم خبر قتل پیغمبر است
و غمی دیگر شهادت و جراحت بعضی از صحابه یا یکی هزیمت و یکی فوت غنیمت

واین پاداش دارد شما را تا منقاد شوید بصبر کردن در شداید و دیگر
تا اندوهگین نکردید [illegible] بر آنچه از شما فوت شده است
از فتح و غنیمت [illegible] و نه اندوه خورید بر آنچه بشما رسید از قتل
و جرح و هزیمت [illegible] و خدای داناست [illegible] بدانچه شما
میکنید [illegible] پس فرستاد خدای بر شما [illegible] از پس اندوه
[illegible] امنی و آرامشی و آن چه بود [illegible] خوابی [illegible]
یعنی در مجیء آن خواب [illegible] از شما که مومنان
حقیقی بودند و در تبیان میگوید که این خواب هفت تن را بود صدیق و فاروق
و مرتضی و طلحه و سعد وقاص و [illegible] و حارث بن صمه و سهل بن
[illegible] و بعضی زبیر را نیز در اخبار کرده اند رضوان الله علیهم اجمعین
و فی بعض [illegible] عود قوت ایشان بوده و دفع کلال از ایشان وَطَائِفَةٌ و گروهی
دیگر چون معتب بن قشیر و اصحاب او که منافقان بودند قَدْ أَهَمَّتْهُمْ
بدرستی که در غم افکنده بود ایشان را أَنْفُسُهُمْ نفسهای ایشان يَظُنُّونَ بِاللَّهِ گمان
میبرند بخدای غَيْرَ الْحَقِّ ظنی ناروا و ناسزا ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ گمانی که اهل جاهلیة را می بود
که مهم محمد صلی الله علیه و سلم نخواهد رسید يَقُولُونَ میگویند هَلْ لَنَا آیا هست
ما را ازین سبیل انکار یعنی ما را نیست مِنَ الْأَمْرِ از کار ظفر و نصرت که وعده
داده بود مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز یعنی طمع غلبه داشتیم بر لشکر ابو سفیان و [illegible]
نشد قولی آنست که ابن ابی را گفتند قتل بنو الخزرج او در جواب گفت
هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ یعنی ما را در کار ایشان هیچ اختیاری نیست گفتیم از مدینه
بیرون مروید سخن ما را قبول نکردند قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ بگو بدرستی که همه کارها

باتمام

از غنیمت و هزیمت [illegible] در حکم خداست و بفرمان اوست [illegible] پنهان میدارند
منافقان [illegible] در نفسهای خویش از شکوک و شبهات
آنچه آشکارا نمیتوانند کرد [illegible] برای تو بجهت خوف از شمشیر مسلمانان یا بیم
کشف غطا و رفع حجاب از افعال قبیحه و نیات فاسده ایشان [illegible] میگویند
در خلوت با یکدیگر [illegible] اگر بودی ما را [illegible] از کار خود چیزی یعنی
بهره و نصیبی اگر در یاری محمد بودی [illegible] اینجا کشته نمیشدیم
یعنی اصحاب ما مقتول نمیشدند [illegible] و هزیمت بما راه نمی یافت [illegible]
بگو ای محمد [illegible] منافقان [illegible] در خانه‌های خود [illegible]
بیرون آمدید لَبَرَزَ الَّذِينَ هر آینه بیرون [illegible] از میان شما آنانکه [illegible]
كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ نوشته شده است بر ایشان کشته شدن [illegible]
بسوی کشتن گاه خود یا گر شما تخلف میکردید هر آینه مومنان که [illegible]
قتل کفار بر دست ایشان مقرر ساخته است بیرون می آمدند بمعارک حروب
و مصارع اهل شرک پس خطاب با مومنان میفرماید که بعد از جنان غمی و المی که
داشتید یمنی و آرامی بر شما فرستاد تا بوعده او واثق باشید وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ و برای
آنکه ظاهر گرداند خدای مَا فِي صُدُورِكُمْ آنچه در سینه‌های شماست از اندیشها
وَلِيُمَحِّصَ و دیگر تا پاک و خالص سازد مَا فِي قُلُوبِكُمْ آنچه در دلها دارید از نیتها و عزیمتها
وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ ● بآنچه در سینها باشد از
سرایر و خفیات إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا هر آینه آنکسانی که روی بگردانیدند مِنْكُمْ
از شما و بهزیمت رفتند يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ آن روز که روی بروی آورده
بودند دو گروه یعنی مسلمانان و کافران در حرب احد [illegible]

جنین نیست که بلغزانیده ایشانرا شیطان یا ایشان طلب زلل کردند و فرمان
و عبر دند [illegible] بنغامت بعضی از آنچه کرده بودند یعنی مخالفت امر
رسول صلوات الله وسلامه علیه ولقد عفا الله عنهم و بدرستی که خدای درگذرانید
ازیشان این گناه را بجهة توبه و اعتذار ایشان ان الله غفور حلیم بدرستی که
خدای آمرزکار است [illegible] بردبار و تعجیل ناکننده در عقوبت گناه‌کاران ●
یا ایها الذین آمنوا ای گروندگان لا تکونوا مباشید کالذین کفروا
مانند آنکسانی که کافر شدند یعنی منافقان وقالوا لاخوانهم وگفتند برای
برادران کشته و مرده خود نسبی یا سببی اذا ضربوا فی الارض چون برفتندی
در زمین برای تجارت و بمردندی او کانوا غزی یا بودندی غازیان و جهادکنندگان
و کشته شدندی لو کانوا عندنا اگر بودندی نزدیک ما و بسفر و غزو نرفتندی
ما ماتوا نمردندی دران سفر وما قتلوا و کشته نگشتندی دران حرب پس شما ای
مؤمنان مخالفت ایشان کنید درین قول لیجعل الله تا گرداند خدای ذلک آن مخالفه
شما را یا گمان ایشان را که اگر با ما بودندی تلف نشدندی حسرة فی قلوبهم
دریغی و اندوهی در دلهای ایشان والله یحیی و خدای زنده میدارد نه حذر و تدبیر
ویمیت و او میراند نه سفر و حرب والله بما تعملون و خدای بدانچه شما میکنید
ای گروندگان از صبر و ثبات بصیر بیناست ● ولئن قتلتم و بخدای که اگر
شما کشته شوید فی سبیل الله در جهاد او متم یا بمیرید در خشنودی خدای بر
فراش لمغفرة من الله هر اینه آمرزشی از خدای ورحمة و بخششی ازو خیر مما
یجمعون بهترست از آنچه جمع میکنند از مال دنیا حفص بغیبة خوانند
یعنی آمرزش و بخشایش حق سبحانه شما را خوبتر از آنچه کافران فراهم می آرند

ازمتاع

ازمتاع غرور ولئن متم و اگر بمیرید ای مؤمنان یا بخشنودی حق
یا کشته شوید در کارزار کفار لالی الله هر اینه بسوی خدا که معبود
شماست تحشرون حشر کرده شوید ● عرفا گفته اند اگر شما را در پاید شهادا
ای مخالفت کنندگان با نفس و هوا یا شهید شکر گردیده بتیغ ریاضت در طریق طلب لقا
پس شما را حشر با آنکس خواهد بود که دل و جان در راه او بذل کرده اید نه بغیر او
و اینجا گفته اند اذا کان المصیر الی الله نعم المصیر الی الله [illegible] کرم ار رسد جزا هم آ
کاز راه بتست میشناسم سرگان بره تو پا یا لست شایسته اقرو صالست فبما
رحمة پس ببخشایش که ترا رسید من الله از حضرت حق سبحانه لنت لهم
نرم گشتی برای منهزمان اُحد نزول آیة دران وقت بود که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم بعد از مراجعت اهل هزیمت با ایشان تغلیظ و تشدید نفرمود
بلکه مراسم دلجویی و لوازم خوش خویی به نسبت آن جماعت رعایت نمود حق سبحانه
میفرماید که نرم سخنی و نیکخویی تو برحمت من بود ولو کنت فظا و اگر میبودی
تو درشت خوی یا سخت گوی یا جفا کننده غلیظ القلب سخت دل و نامهربان
لانفضوا هر اینه اصحاب تو پراکنده شدندی من حولک از نزدیک تو و با تو
نیارامیدندی فاعف عنهم پس درگذار ازیشان تقصیری که در خدمت
تو کردند واستغفر لهم و آمرزش خواه از من برای ایشان اهمالی را که در ادای
حقوق من ورزیدند وشاورهم فی الامر و مشاورت نمای با ایشان در کاری که
از حق تعالی دران حکمی جزم صادر نشده کلبی گوید که مشاورت مخصوص بود
بامور محاربه و مقاتله با کفار فاذا عزمت چون قصد کاری کردی بعد از
مشاورت فتوکل علی الله پس توکل بر خدای کن نه بر مشاورت ان الله بدرستی که

خداى [illegible] سپارد توكل كنند كانرا متوكل
حقيقى نيست كه از غير حق بترسد و جز بدو اميدوار نباشد [illegible]
اگر خداى شما را نصرت دهد چنانچه در حرب بدر روزى شد فلا غالب لكم پس
نباشد غلبه كننده بر شما [illegible] و اگر فرو گذارد شما را چنانچه
در جنگ احد وقوع يافت فمن ذا الذى پس كيست آنكه ينصركم يارى دهد شما را
من بعده پس از فرو گذاشتن او وعلى الله و بر كرم خداى فليتوكل المؤمنون ⊙
بايد كه توكل كنند باور دارندگان وما كان و نباشد و سزا نبود للنبى مر پيغمبر را
ان يغل آنكه خيانة كند در غنيمت بعضى از اصحابه از پيغمبر صلى الله عليه و سلم
درخواست مينمودند كه ما را از غنيمت كه مى افتد زيادة از حصّه ضعفا
چيزى بده آية آمد كه خيانة پيغمبر در قسمت غنايم روا نيست و گويند از غنايم
بدر گليمى يا قطيفه سرخ رنگ گم شد و جمعى سيه گليمان از روى نفاق نسبت آن بحضرت
سيد على الاطلاق صلوات الله وسلامه عليه كردند و حق تعالى ذمّه حبيب
خود را خصوصا و ذمم جميع انبيا را عموما از ين خيانة برى كردانيد و فرمود
كه هيچ پيغمبر در غنيمت خيانت نكند ومن يغلل و هر كه خيانة كند در
غنايم يأت بما غلّ بيايد بگناه آنچه در ان خيانت كرده است يا بيارد آنچيز را
بر گردن يوم القيمة روز رستخيز و على رؤس الاشهاد بدان فضيحت يابد اگر
همه سوزنى باشد يا رشته در اخبار آمده كه شخصى بعد از قسمت غنيمت
رسنى كهنه كه قبل از قسمت برداشته بود نزد حضرت رسالت صلى الله عليه
و سلم آورد آنحضرت قبول نكرد و فرمود كه نگاه دار تا در قيامت بيارى ثم
توفى پس تمام داده شود در ان روز [illegible] ما كسبت جزاى آنچه كرده

باشد از خير و شر [illegible] ⊙ و ايشان ستم كرده نشوند در وقت جزا
[illegible] آيا هر كه پيروى كند [illegible] خشنودى خدا را در ترك غلول
باشد يعنى نباشد [illegible] همچو كسى كه بازگردد [illegible] بخشمى از خداى
بسبب خيانة ومأويه جهنم و آرامجاى او باشد دوزخ [illegible] ⊙
و بدجاى بازگشتنيست دوزخ [illegible] انبيا و اهل امانت كه تابع رضوان حق اند
درجات خداوندان پايهاى بلندند يا مر ايشان راست درجها [illegible] نزديك
خداى والله بصير و خداى بيناست بما يعملون ⊙ بآنچه ميكنند مردمان
از امانت دارى و خيانة كنذاى لقد منّ الله هر اينه بتحقيق منّت نهاد خدا
على المؤمنين بر گرويدگان اذ بعث فيهم چون فرستاد در ميان ايشان رسولا من
انفسهم پيغمبرى هم از ايشان يعنى از آدميان يتلوا عليهم ميخواند بر ايشان
آياته آيتهاى قرآنى يا نشانهاى توحيد ويزكيهم و پاك ميكرداند ايشانرا
از ادناس مقتضيات طبيعت برشحات ينابيع احكام شريعت يا زكوة ايشان
فرا ميگرد يا كار ايشان بصلاح مى آرد يا بر پاكى ايشان گواهى ميدهد و
يعلمهم الكتاب و مى آموزد ايشانرا قرآن يا معارف شرعيه والحكمة وحديث
يا معارف عقليه وان كانوا و بدرستى كه بودند همه مردمان من قبل پيش از
بعثة رسول لفى ضلال مبين ⊙ در گمراهى هويدا و ظاهر نه حق را ميدانستند
و نه از باطل دورى ميتوانستند بيت تاريك بد ز ظلمت باطل همه جهان
عالم ز راى روشن او نور حق گرفت اولما اصابتكم آيا هرگاه بشما رسد مصيبة
نا بايستى از هزيمت و قتل و جراحت از اعادى و حال آنكه قد اصبتم رسيده بود بدان
ايشان مثليها دو چندان از آنچه يافته بود بدان كافران دو برابر ايشان در احد

هفتاد تن از شما کشته شد و شما در بدر هفتاد تن را کشته بودید و هفتاد
تن را اسیر کرفته و با وجود این قلتم کفتید از روی جزع که انى هذا این از کجا بما
رسید و ما مسلمانیم و پیغمبر خدا در میان ماست قل هو بکو این که بشما
پیش آمد من عند انفسكم هم از نزدیک شماست که نافرمانی کردید و از مدینه
بیرون آمدید یا ترک مرکز نموده روی بطلب غنیمت آوردید ان الله بدرستی که
خدای على كل شىء بر همه چیز از فتح و غنیمت و قتل و هزیمت قدير ◦ تواناست
وما اصابكم و آنچه بشما رسید از مکروهات طباع شما يوم التقى الجمعان
دران روزی که لشکر ابوسفیان با سپاه مؤمنان روی بروی آوردند فباذن الله
بامر خدای و بقضا و قدر او بود وليعلم المؤمنين و تا به بیند خدای ثبات مؤمنان
و ظاهر سازد وليعلم الذين نافقوا و تا اظهار کند خصومت آنان را که نفاق
ورزیدند وقيل لهم و کفتند مر ابن ابی و اصحاب او را در وقت بازکشتن ایشان
از راه مدینه که تعالوا بیایید و از حرب بازمکردید و بجدّی تمام قاتلوا في سبيل
الله کارزار کنید با مشرکان در راه خدای او ادفعوا یا دفع کنید شر بیکانکان که
داعیهٔ قتل و غارت اهل مدینه دارند قالوا لو نعلم قتالا کفتند اکر ما رسم
حرب میدانستیم لاتبعناكم هر اینه متابعت میکردیم شما را یا اکر دانیم
که آنجا جنک خواهد بود می‌آییم اما جنک واقع نخواهد بود و محمد صلی الله
علیه و سلم با اقربا خود صلح خواهد کرد هم این منافقان للكفر يومئذ بسوی
کفر آن روز که این سخن کفتند اقرب منهم للايمان نزدیکترند که بسوی ایمان یا
با اهل کفر اقربند در یاری دادن که با اهل ایمان يقولون بافواههم میکویند
بزبانهای خود ما ليس في قلوبهم آنچه نیست در دلهای ایشان یا آنکه بزبان

میکفتند

میکفتند که حرب نخواهد بود و در دلهای ایشان آن بود که جنک واقع
شود والله اعلم بما يكتمون و خدای داناست ◦ بآنچه منافقان میپوشیدند
از حقد و عداوت و حسد و مکیدت الذين این منافقان آنانند که از روی
جهل یا بجهة فریب جهال قالوا لاخوانهم کفتند از برای امثال خود یا اقربا و هم
نسبان خود که در احد شهید شده بودند وقعدوا و حال آنکه این کویندکان
نشسته بودند در خانهای خود و بازایستاده از قتال لو اطاعونا اکر فرمان برداری
کردندی آن برادران ما مارا در انصراف از راه و بشکون در مساکن خود ما
قتلوا کشته نمیشدند چنانچه ما نشدیم قل بکوای محمد صلی الله علیه و سلم
اکر اختیار مرک بدست شماست فادرءوا پس دفع کنید عن انفسكم الموت از
نفسهای خود مرک را ان كنتم صادقين ◦ اکر هستید راست کویان که حذر
دفع قدر میکند در کشاف آورده که دران روز که منافقان این سخن
کفتند هفتاد تن از ایشان را مرک رسید ولا تحسبن الذين و مپندار آنان را که
بصدق نیت قتلوا في سبيل الله کشته شده اند در راه خدای امواتا که
ایشان مردکانند ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده که حضرت رسالت
صلوات الله و سلامه علیه صحابه را کفت که برادران شما روز احد شهید
شدند حق سبحانه خانهای ایشان را در جواف مرغان سبز بالجای داد که در
هوای بهشت طواف کنند و بر شاخهای طوبی آشیانه سازند و از جویبار فردوس
آب خورند و بوقت استراحت مقیل ایشان قنادیل زرین باشد در سایهٔ پایهٔ
عرش آویخته و ایشان میکویند خداوندکه خبر دهد یاران ما را ازین دولت
که یافته ایم تا رغبت ایشان بجهاد و اجتهاد در یادت کردن حق سبحانه برای

تعریف حال ایشان تشریف از آیة ارزانی فرمود یا بعد جابر انصاری که یکی از
شهدا بود از حق تعالی خواست که مرا باز بدنیا فرست تا دیگر باره شهید
شهادت یافتم فرمان رسید که حکم از این پیشتر رفته که آمدگان از رجوع ممنوع
باشند گفت پس خبر ده ایشان را بسعادت حال و نعمت بی زوال که مرا داده یا را اولیای
خبر کن این آیة نازل شد که شهدا را مرده مپندارید بَلْ أَحْيَاءٌ بلکه ایشان زندگانند
عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار خود بدان معنی که هر سال ثواب غزوه بدیشان
میرسد یا خاک ایشان نمیخورد یا نمیپوسید ایشان را چون سایر مردگان یا [illegible]
زایران میکنند یا بدستور زندگان یُرْزَقُونَ روزی داده میشوند از میوهای
بهشت فَرِحِينَ در حالتی که شادمانند بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ بدانچیزی که عطا کرده است
خدای بدیشان مِنْ فَضْلِهِ از فضل خویش که آن دولت خشنودی حق است
و عطائی ورای آن متصور نیست در تفسیر کبیر فرموده که چون جواهر قدسیه را
بانوار الوهیة شوقی پدید آید ذوات ایشان را بلمعات معارف ربانی مستنیر
کرداند یُرْزَقُونَ اشارت بآنست پس از آن بمنبع نور و مصدر رحمت ناظر
شوند فَرِحِينَ عبارت از آنست و بحسب واقع ابتهاجی زیاده از وصول بمقام
وصال و مسرتی فزونتر از نظر بجمال وجه کریم نمیتواند بود بیت مایهٔ خوشدلی
آنجاست که دلدار آنجاست میکنم جهد که خود را مگر آنجا فکنم وَيَسْتَبْشِرُونَ
و مسرور میشوند بشارت یا شادی میکنند بِالَّذِينَ بآنانکه هنوز لَمْ
يَلْحَقُوا بِهِمْ در نرسیده اند بایشان مِنْ خَلْفِهِمْ از پس ایشان و امید میدارند که
بدیشان شریک شوند یا شادی ایشان بآنست که بر احوال اخرویهٔ اخلاف
صاحب وقوف شده یقین میدانند أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ آنکه هیچ ترس نیست

رسند و در کرامت با ایشان

بر ایشان از آنچه

بر ایشان از آنچه در پیش ایشان خواهد [illegible] وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ○ [illegible]
اندوهناک گردند بر مفارقت دنیا و آنچه در [illegible] يَسْتَبْشِرُونَ
شادمانی مینمایند بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ برحمتی که فایض [illegible] از خدای بر ایشان
یعنی ثواب اعمال وَفَضْلٍ و افزونی بر آن نعمت بقدر [illegible] و فضل
آنچه زاید بر آن بنده ارزانی دارد وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر وقتی [illegible]
بآنکه خدای لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ ○ ضایع نکند مزد کار مؤمنان
موحد و مجاهد الَّذِينَ آنانکه از روی صدق اسْتَجَابُوا اجابت کردند لِلَّهِ
وَالرَّسُولِ مر فرمان خدای و رسول را وقتی که بخروج از مدینه امر کرد و آنچنان
بود که چون ابوسفیان از احد بازگشت سید عالم صلی الله علیه وسلم
آخر همان روز که شنبه بود هفتم شوال بمدینه آمد و صباح یکشنبه بفرمود
تا لشکریان احد بر عقب دشمنان بروند و هر که در معرکهٔ احد حاضر نبوده
بدین غزوه بیرون نیاید صحابه اطاعت نموده با وجود ضعف و جراحات
براه مکه متوجه شدند و در حمراء الاسد معسکر همایون مقرر شده شب دوشنبه
آتش بسیار برافروختند تا صیت ابهت لشکر اسلام باحیاء و قبایل عرب رسیده
دانند که ایشان را عجز و انکساری نیست حق سبحانه بدین آیة میستاید آنها را
که اجابت خدا و رسول کردند مِنْ بَعْدِ مَا از پس آنکه أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ
رسیده بود ایشان را جراحتها لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مر آنکسان را که نیکویی کردند
مِنْهُمْ از ایشان بوفای عهد وَاتَّقَوْا و بترسیدند از غضب خدای در مخالفت
امر پیغمبر أَجْرٌ عَظِيمٌ ○ مزدی بزرگست یعنی بهشت آورده اند که ابوسفیان را
بعد از رجوع ندامتی روی نمود و بعزم استیصال لشکر اسلام عزیمت معاودت

تصمیم داد تا کاه اخبر رسیدن آنحضرت بحمراء الاسد با او کفتند
بفرما تا رعب در دل ایشان فتاده از روحا روی هزیمت بمکه آوردند و در راه
قافلهٔ تجار یا طایفهٔ از اعراب دیدند که متوجه مدینه بودند مبالغهٔ بسیار
نمودند که چون بمدینه رسید اصحاب محمد را بترسانید و چنان باز نمایید که ایشان
با لشکر آراسته باز کشته اند و جدال و قتال بلکه استیصال شما را میان بر
بسته آن جماعت در حمراء الاسد با اهل اسلام ملاقات نموده بفرمودهٔ ابوسفیان
طرح تخویف افکندند و عنایة ازلی مسلمانان را دریافته بهیچ حال اثر ترس
بمبانی خلوص ایشان راه نیافت بلکه در مواد تصدیق افزوده جواب ایشان
بکلمات حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَکِیلُ باز دادند و حق سبحانه در صفت ایشان میفرماید
اَلَّذِینَ اجابت کنندکان آنانند که از جهة تخویف قَالَ لَهُمُ النَّاسُ کفتند
مر ایشان را مردمان یعنی تجار یا اعراب اِنَّ النَّاسَ بدرستی که ابوسفیان و اصحاب او
قَدْ جَمَعُوا جمع شده اند و متفق الکلمه کشته لَکُمْ برای قتال شما فَاخْشَوْهُمْ
پس بترسید از آمدن ایشان که شما را با آن جماعت طاقت حرب نیست فَزَادَهُمْ
پس زیاده کردانید این سخن مر مؤمنان را اِیمَانًا تصدیقی و یقینی در کار خود
تا نترسیدند وَقَالُوا وکفتند حَسْبُنَا اللّٰهُ بسنده است ما را خدای یاری دهنده
و کفایت کننده وَنِعْمَ الْوَکِیلُ و نیکو کارکذاریست حضرت پروردکار و
بعضی این آیة که کذشت و آنچه بعد از وست در غزوهٔ بدر صغری فرود آمده آورده اند
که روز احد ابوسفین در پایان شعب مقرر کرد که میعاد حرب ما سال
دیکر موضع بدر است و پیغمبر فرمود که در جواب او بکویید که چنین باشد
دیکر سال که نزدیک بموعد رسید ابوسفیان پشیمان شده نعیم بن

مسعود

مسعود را مقرر کرد که بمدینه رود و لشکر اسلام را بترساند تا قریش و احزاب سازد
که عنان عزیمت از سفر بدر باز کشند نعیم به یثرب آمد و از هر جنس مقدمات تخویف
آمیز از کثرت لشکر کفار و بسیاری اسلحه و اتفاق ایشان و ترتیب ادوات جنک
حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَکِیلُ می‌شنود و حضرت با هزار یاران و بقولی دیکر که مجموع
هزار و پانصد مرد بودند ببدر رفت و هشت روز آنجا توقف فرمودند و بازار آنجا
کشت و در معاملات سود فراوان بدست آمد و کفار از بیم اهل اسلام بدین
موضع نیامدند و حق تعالی این آیتها فرستاد و برین تقدیر آن ناس که در آیت
سابقه عبارت از قافله بود اینجا نعیم باشد و بر هر دو تقدیر ناس ثانی ابوسفیان
و اتباع اویند و تتمهٔ حال مؤمنان اینست که فَانْقَلَبُوا پس بازکشتند بقول
اول از حمراء الاسد و بقول ثانی از موضع بدر بِنِعْمَةٍ با عافیتی تمام یا ثوابی
لا کلام مِنَ اللّٰهِ از خدای وَفَضْلٍ و زیادتی حرمت یا افزونی مال تجارت لَمْ
یَمْسَسْهُمْ سُوءٌ نرسیده مر ایشانرا مکروهی از قتل و جرح و هزیمت بلکه
بسلامت رفتند و بکرامت باز آمدند وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللّٰهِ و پیروی کردند
خشنودی خدایرا بفرمان برداری رسول وَاللّٰهُ و خدای ذُو فَضْلٍ خداوند فضل بزرکست
بدفع مشرکان از مؤمنان اِنَّمَا ذٰلِکُمُ الشَّیْطَانُ جز این نیست که تخویف شیطان
بود یُخَوِّفُ اَوْلِیَاءَهُ میترساند بدان دوستان خودرا یعنی آنچه اعراب یا اهل
قافله یا نعیم میکفتند آنرا شیطان القا کرده بود تا بترسانند بدان منافقانرا
و از لشکر پیغمبر روی کردان شوند و آن صورت سبب شکست کار مسلمانان
کردد فَلَا تَخَافُوهُمْ پس شما ای مؤمنان مترسید از اولیاء شیطان وَخَافُونِ
و بترسید از من در مخالفت امر من اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ اکر هستید شما تصدیق

قایم

خمس

آكنده كان مر وعيد و تهديد را ولا يحزنك الذين و بايدكه اندوهناك
نكرداند ترا آنانكه يسارعون في الكفر ميشتابند در يارى اهل كفر جون ابن
ابي و متابعان او كه از جنك احد تخلف ورزيده ترا فرو كذاشتند انهم بدرستى
كه ايشان لن يضروا الله هركز زيان نرسانند خدايرا يعنى دوستان خدايرا شيئا
جيزى بسبب مسارعت يريد الله ميخواهد خداى الا يجعل لهم آنكه نكرداند مر ايشانرا
يعنى ننهد حظا في الآخرة بهرة در ثواب آنجهانى ولهم و مر ايشانراست عذاب
عظيم ● عذابى بزركست يعنى بسيار و هميشه ان الذين اشتروا الكفر
بدرستى كه آنانكه بخريدند كفررا يعنى بدل كردند بالايمان بايمان لن يضروا الله
هركز زيان نكنند خدايرا شيئا جيزى بسبب اشترا بلكه ضرر ايشان بايشان
عايد كردد ولهم عذاب اليم ● و مر ايشانراست عذابى دردناك كه الم آن بدلهاى
ايشان برسد ولا يحسبن الذين كفروا و نه پندارند آنكسانكه كافر شدند از يهود
و نصارى و مشركان و منافقان انما نملي لهم كه آنجه ما مهلت ميدهيم ايشانرا
خير لانفسهم بهترست مر نفسهاى ايشانرا انما نملي لهم بدرستى كه ما درنك
ميدهيم ايشانرا ليزدادوا اثما تا زياده كنند كناه را و در دين باطل خود ثبات
ورزند ولهم عذاب مهين ● و مر ايشانراست عذابى خوار كننده و رسوا سازنده
ما كان الله خداى بر آن نيست ليذر المؤمنين كه بكذارد مؤمنانرا على ما انتم عليه
بر آن جيزى كه شما اى منافقان بر آنيد از طعن بر ايشان در خفا و استهزا با ايشان
در آشكارا بلكه صراف حكمت الهى نقد حال شما را بر محك امتحان زند حتى يميز الخبيث
تا وقتى كه جدا كند پليد را كه آلوده نفاقست من الطيب از پاك يعنى مؤمن
مخلص و اين تميز بايجهاد باشد تا منافقان تخلف نموده با اعداء دين محاربه نكنند

جنانجه در روز احد يا باظهار مخزونات سرائر ايشان كه بطريق وحى سيد عالم را
صلى الله عليه وسلم معلوم كردد و صحابه بر آن اطلاع يابند و از جمله مكنونات
ضماير اهل نفاق آن بود كه در وقتى كه حضرت پيغمبر صلوات الله وسلامه فرمود
كه امت مرا بصورت و حليت بمن نمودند همجنان مشابه كه ذريات را
بآدم عليه السلام نموده بودند و مرا بالهام الهى معلوم شد كه كدام از ايشان اسلام
قبول كنند و كدام در باديه ضلالت سركردان مانند منافقان با يكديكر ميكفتند
كه محمد صلى الله عليه وسلم جنين دعوى بلند ميكند و از حالات دل متزلزل ما
غافلست اكر راست ميكويد كو على اليقين با ما بكوكه كدام مخلص است و كدام منافق
آية آمد وما كان الله ليطلعكم و جنان نيست كه خداى مطلع كرداند شما را
اى منافقان على الغيب بر آن سر پوشيده كه ايمان آورد و كدام كافر ماند ولكن الله
يجتبي و ليكن خداى بر كزيند براى اطلاع بر آن من رسله من يشاء از فرستادكان
خود هر كرا خواهد فآمنوا پس شما اى مؤمنان بكرويد بالله بخداى بر آن
وجه كه او متفردست بعلم غيب ورسله و باور داريد رسولان او را كه
بندكان بركزيده اند و ميشايد كه خطاب بالكفار يا منافقان باشد وان تؤمنوا
واكر ايمان آريد برين وجه وتتقوا و بپرهيزيد از نافرمانى يا از شرك و نفاق فلكم
اجر عظيم ● پس شما را باشد مزدى بزرك ولا يحسبن الذين و نه پندارند آنانكه
از دنائت همت يبخلون بخيلى ميكنند بما آتيهم الله بدانجه خداى از مال دنيى
بديشان داده است من فضله از فضل و كرم خود هو خيرا لهم كه آن بخل بهترست
مر ايشانرا بل نه جنين است هو شر لهم آن بخل بدترست مر ايشانرا هم در دنيى بذهاب
بركة از اموال و هم در آخرت باستحقاق شدايد واهوال سيطوقون [illegible] باشد

در گردن ایشان طوق کرده شود سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ آنچه بخل کردند بآن از مالها و زکوة ندادند و این فضیحت ایشانرا واقع باشد يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز چنانچه در حدیث آمده است که هر کرا حق سبحانه مالی عطا فرموده و آنکس از روی بخل زکوة آن ادا ننموده تمثیل و تصویر کنند روز قیامت مال او را بصورت ماری بزرگ که از بسیاری و تندی زهر موی او بر سر او نمانده باشد و دو نکته سیاه بر زبر چشمهای وی آشکارا بود و چنین حیه خبیث ترین حیاتست پس آن مار بیاید و طوق گردن او شده هر دو کنارهٔ روی و دهن او را بگیرد و زبان تقریع و توبیخ کشاده میگوید انا مالك انا کنزك من آن مال توام که بدان در دنیی لاف مباهات میزدی و گنج توام که بسبب آن طرح مفاخرت بر اقران میفکندی بیت
گنج را از دل برون کن مال را بفکن ز چشم مال تو مارست در معنی و گنجت اژدها
وَلِلَّهِ و مر خدایراست مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ میراث اهل آسمانها و زمینها یعنی همه بمیرند و ملك زمین بی دعوی مدعیان و نزاع منازعان او را مسلم ماند لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ محققان گفته اند که میراث در حقیقة چیزی را گویند که بملك کسی در آید و پیش از آن در ملك او نبوده باشد پس اموال اهل آسمان و زمین را میراث بر وجه مجاز گفته چه عاریتست در دست ایشان و فی الحقیقة از آن خداوندست وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پس چون اهل آسمان و زمین بمیرند عاریت بصاحب او باز رسد و درین سخن اشارتی هست بآنکه بخیل را فی نفس الامر مالی نیست و آنچه دارد از آن خواست پس بمال دیگری بخل ورزیدن غایت غباوت و نهایت شقاوت باشد نظم ای آنکه بخل کیسه را بند کنی خود را بوجود مال خورسند کنی این مال خداست صرف کن در ره او

ملك آسمان

امساك

امساك بمال دگری چند کنی وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه شما میکنید از انفاق و امساك خَبِيرٌ داناست لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ بدرستی که بشنید خدای قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا سخن آنها را که گفتند إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ بدرستی که خدای درویشست وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ و ما توانگرانیم چون آیة اقرضوا الله قرضا حسنا بپیغمبر صلی الله علیه وسلم فرود آمد جهودان گفتند خدای محتاج است که از ما قرض میطلبد حق تعالی این آیت فرستاد و از روی تهدید گفت سَنَكْتُبُ زود باشد که بنویسیم یعنی حفظه را بفرمائیم تا بنویسند مَا قَالُوا آنچه ایشان گفتند و فقر را بما و غنا را بخود اسناد کردند وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ و دیگر بخواهیم نوشت کشتن اسلاف ایشان پیغمبرانرا بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق وَنَقُولُ و ما میگوئیم ایشانرا نزدیك مرگ یا بوقت قیام از قبور ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ بچشید عذاب آتش سوزنده ذَلِكَ اینچنین عذابی شما را بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ بسبب چیزیست که از پیش فرستاده دستهای شما ذکر ید برای تحقیق فعل است و اگرنه فاعل ایشانند و افعال ایشان قتل انبیا بوده و عبادت عجل و امثال آن وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر این عقوبت بسبب آنست که خدای لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ نیست ستمکار بر بندگان پس چون شما مستحق عذابید از روی عدل شما را معذب میسازد الَّذِينَ قَالُوا دیگر شنید قول آنانکه گفتند إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا بدرستی که خدا عهد کرده و پیمان فرستاده بما یعنی ما را امر کرده أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ بآنکه ما ایمان نیاریم و تصدیق نکنیم فرستاده را حَتَّى يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تا وقتی که بیارد برای ما قربانی که تَأْكُلُهُ النَّارُ بخورد آنرا آتش بنی اسرائیل را خوردن قربان حلال نبوده آنرا در وسط بیتی مکشوف السقف نهادندی و پیغمبر آن زمان در میان خانه ایستاده مناجات کردی

وعظماء بنی اسرائیل از خارج بیت سرها در پیش انداخته متوجه بودندی تا
وقتی که قربان مقبول شدی و علامت قبول آن بود که آتشی سفید بی دود با آواز
مهیب از آسمان فرود آمده در قربانی پیچیدی و بسوختی پس جهودان میکفتند
که در توریة مذکورست که جز بدان پیغمبر مکروید که قربانی برین وجه بیارد
حق سبحانه ایشانرا الزام میکند که قل قد جاءکم بکو بتحقیق آمدند شما رسل من
قبلی فرستادکان خدا پیش از ظهور من بالبینات بمعجزهای روشن چون عیسی
علیه السلام وبالذی قلتم و دیکر آمده بودند بدین نیز که شما کفتید یعنی قربانی
برین وجهی که مدعای شماست چون زکریا و یحیی علیهما السلام فلم قتلتموهم
پس چرا کشتید ایشانرا یعنی زکریا را که صاحب مذبح بود و پسر او یحیی را ان
کنتم صادقین ○ اکر هستید راست کویان که متابعت پیغمبر صاحب
قربان می باید کرد فان کذبوک پس اکر تکذیب کردند ترا ملول مباش فقد کذب
بدرستی که تکذیب کرده شده اند رسل من قبلک فرستادکان پیش از تو چنان
فرستادکانی که ایشان جاءوا بالبینات آورده بودند حجتهاء روشن و معجزها
ظاهر والزبر و مواعظ زاجره یا احکام شرعیه والکتاب المنیر ○ و کتابی روشن
کننده حلال و حرام کل نفس هر نفسی ذائقة الموت چشنده مرکست و زود باشد
ای اهل تکذیب و ارباب تصدیق که همه شما این شربة بچشید وانما توفون اجورکم
و جز این نیست که تمام داده شوید مزدهای اعمال خود را یوم القیمة روز برخاستن
از قبور فمن زحزح عن النار پس هر که دور کرده شد از آتش دوزخ وادخل الجنة
و در آورده شد به بهشت فقد فاز پس هر آینه رستکاری یافت و بمراد رسید وما
الحیوة الدنیا و نیست زندکانی این جهان الا متاع الغرور ○ مکر برخورداری

ناپایدار

ناپایدار حیات دنیی را بمتاعی تشبیه کرد که خرنده در آن غرور یابد و
مراد آنست که زندکانی دنیی مردم را فریب میدهد و اکر بحقیقة آن دانا کردند
معلوم شود که بهیچ نمی ارزد بیت در دیدهٔ اعتبار خوابیست بر رهکذر اجل
سرابیست ○ ایمن منشین ز کرم و سردش ○ مشغول مشو بسرخ و زردش لتبلون
بخدای که شما آزمایش کرده خواهید شد فی اموالکم در مالهای خویش اهل
شرک بعد از هجرت مهاجران دست تعدّی بمال و ضیاع هر یک دراز کرده
میفروختند و هر کرا از ایشان در راه بدست می آمد در آتش تعذیب و تهدیدش
میسوختند حق سبحانه آیة فرستاد که هر آینه شما مبتلا می شوید در مالهای خود
بنقصان و تلف وانفسکم و در نفسهای خود بجهاد یا امراض و علل ولتسمعن
و هر آینه خواهید شنید من الذین اوتوا الکتاب از آنانکه کتاب بدیشان
داده اند من قبلکم پیش از شما یعنی یهود و نصاری ومن الذین اشرکوا و دیکر
میشوید از آنکسان نیز که شرک آورده اند اذی کثیرا رنج بسیار یعنی سخنانی که
موجب رنجش خاطر باشد هم بنسبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و هم بنسبت
خود وان تصبروا و اکر صبر کنید بر آزار این کروه وتتقوا و بپرهیزید از مکافات
ایشان و با منتقم حقیقی کذارید فان ذلک پس بدرستی که این صبر و اتقا
من عزم الامور ○ از استواری کارهاء دین است و درستی نشانهای آن یا از
حقایق ایمانست واذ اخذ الله و یاد کن آنرا که فرا کرفت خدای میثاق الذین
عهد و پیمان آنانکه اوتوا الکتاب عطا کرده اند ایشانرا توریة و انجیل یعنی علماء
بنی اسرائیل و مضمون عهد آنست که لتبیننه للناس هر آینه ایشان بیان کنند
برای مردمان کتاب را که در شان محمدست صلی الله علیه و سلم ولا تکتمونه

ونه پوشیدم پیغمبر را الحقص در هر دو کلمه بخطاب میخواند یعنی میثاق
گرفت از اهل کتاب که بیان کنید نعت پیغمبر را و نه پوشید فَنَبَذُوهُ پس بینداختند
کتاب را یا پیمان را وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ از پس پشت خود این کلمه مثلست در عدم التفات
وَاشْتَرَوْا بِهِ وخریدند یعنی بر گزیدند بآنچه اخذ میثاق بران بود ثَمَنًا قَلِيلًا بهای
اندك را وآن مأکل و رشوتهاء احبار و اساقفه بود که هر سال از عوام و سفله
میگرفتند فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ ● پس بد چیزیست که میخرند یعنی بدل میکنند
نعیم جاودانی را بحطام فانی لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ مپندار ای محمد صلی الله علیه وسلم
آنانرا که شادی باشند بِمَا أَتَوْا بآنچه آمدند یعنی کردند از پوشیدن
نعت تو وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا وایشان دوست میدارند آنکه ستوده شوند بِمَا لَمْ
يَفْعَلُوا بآنچه نکردند حضرت پیغمبر از یهود چیزی پرسید و ایشان جواب
آن مخفی داشته بنوعی دیگر سخن آغاز کردند و چنان فرا نمودند که براستی خبر
داده اند و با وجود آن دروغ ایشانرا داعیهٔ استحسان نیز بود این آیت نازل شد
یا در شان منافقانست که از غزو تخلف کردند و چون پیغمبر باز آمد زبان
باعتذار گشوده توقع تحسین داشتند فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ مپندارید ای نبی و مؤمنان
ایشانرا بِمَفَازَةٍ که اهل رستن اند مِنَ الْعَذَابِ از عذاب قیامت یا عذاب دنیی چون
قتل و جلا و ذلت و قبول جزیه وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ● و مر ایشانراست عذابی دردناك
در روز رستخیز وَلِلَّهِ و مر خدایراست مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها
و زمینها وَاللَّهُ و خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از مثوبهٔ ابرار و عقوبت
اشرار قَدِيرٌ تواناست آورده اند که قریش از یهود پرسیدند که معجزهٔ
موسی علیه السلام چه بود ایشان حدیث عصا و ید بیضا با معجزات دیگر در میان

آوردند

آوردند و از نصاری اعجاز عیسی علیه السلام سؤال کردند احیاء موتی و ابراء
مرضی باز گفتند پس بجناب نبوت پناه آمده گفتند ای محمد صلی الله علیه وسلم
ما از معجزات موسی و عیسی خبر یافته ایم و بطلب معجزات تو بدین جانب شتافته
اگر کوه صفا را زر سازی آنرا علامت یگانگی معبود تو میدانیم حق سبحانه این آیت
فرستاد که اگر شما طالب آیات وحدانیت اید إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ بدرستی که در
آفرینش آسمانها و آنچه در ویست وَالْأَرْضِ و در آفریدن زمین و آنچه بر ویست
وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و آمد شد شب و روز یا اختلاف ایشان در نور و ظلمت یا
نقصان و زیادت لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال
علم و قدرت او لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان خرد را که عقول ایشان از شوایب
حس و وهم صافی و بادراك دقایق اسرار و حقایق آثار وافی باشد الَّذِينَ و این
اولوا الالباب آنانند که از روی خلوص يَذْكُرُونَ اللَّهَ یاد میکنند خدا را قِيَامًا
در حالت ایستادن وَقُعُودًا و در وقت نشستن وَعَلَى جُنُوبِهِمْ و در زمان تکیه کردن
بر پهلوهای خود مراد دوام ذکرست یعنی دایم با ذکر حق اند و پیوسته
در دریای محبتش مستغرق مَنْ أَحَبَّ شَيْئًا أَكْثَرَ ذِكْرَهُ بیت شب و روزم بجز از یاد تو
در خاطر نیست • بلکه در خلوت جان غیر تو کس حاضر نیست • یا مراد از ذکر
نمازست که برین هیئات سه گانه مکلف اند بر حسب طاقت خود یا ذکر بمعنی
شکرست یعنی سپاس داری میکنند بر قدرت قیام که قوام معیشت بدانست
و بر نعمت قعود که پایداری صحبت در آنست و بر راحت اضطجاع و منام که آسایش
تمام بسبب آنست محققان گفته اند که مراد ذکر دلست زیرا که دوام ذکر
لسانی ممکن نیست اما ذکر دل را فتور و قصوری نمی باشد پس مراد این ذاکران

صاحب دلانند که مشغول بذکر دل وجانند قیاما در حالتی که قایم اند یعنی
متوجه بامر الهی قاعد وقعود تد یعنی باز ایستاده از ملاهی وعلی جنوبهم بر جانب
انداز ارتکاب مناهی یا قایم اند بر استانه خدمت وقاعد ند بر بساط قرب و
علی جنوبهم آسوده کانند در بارگاه وجد وحال بر کناره از پندار وهم وغرور
خیال [illegible] حجاب کثرت از هم بر دریده بخلوتگاه وحدت آرمیده ره وهم وخرد
بر خویش بسته بحق پیوسته واز خویش رسته ویتفکرون واندیشه میکنند
از روی استدلال فی خلق السموات والارض در آفرینش آسمانها وزمینها تا آن
اندیشه ایشانرا ره نماید بصانع قدیم ومبدع حکیم ونجب بادی وهجران از نظر
دل ایشان برخاسته از غیبة بحضور آیند واز روی شهود بزبان نیاز گویند
ربنا ای پروردگار ما ما خلقت هذا نیافریدی این مخلوق را که آسمان وزمین است
باطلا آفریدی باطل یا خلق نکردی آنرا بعبث وهزل سبحانک پاکی تراست از انکه
چیزی را باطل بیافرینی فقنا پس نگاه دار ما را بحمایت لطف خود عذاب النار ○
از عذاب آتش دوزخ ربنا انک ای آفریدگار ما بدرستی که تو از روی عدل من تدخل
النار هر کرا در اری بدوزخ ودر انجا جاوید باشد فقد اخزیته بدرستی که اورا
خوار کردانیدی بعقوبة وما للظالمین ونیست ستمکارانرا از مشرک ویهود
ونصاری وامثال ایشان من انصار ○ یاران که عذاب از ایشان مندفع سازند
ربنا ای پرورنده ما اننا بتحقیق که ما سمعنا منادیا شنیدیم بنداء ندا زننده را که
باشکارا ینادی للایمان میخواند خلق را بسوی ایمان واین منادی محمد است صلی الله
علیه وسلم یا قرآن واین عامترست چه بسیار کس دعوت رسول الله را صلی الله علیه
وسلم در نیافته اند وهمه کس از قرآن میشنود که بزبان ندا میزند ان آمنوا

بربکم بوین وجه که بگروید بپروردگار خود فامنا پس اجابت کردیم
ربنا ای آفریننده ما فاغفر لنا ذنوبنا بیامرز گناهان ما را مراد کبایر است
یا مطلق گناهان گذشته وکفر عنا ودر گذران وبپوش از ما سیاتنا بدیهای
ما را مراد صغایر ست یا گناهان آینده وتوفنا وبمیران ما را مع الابرار ○
با نیکان ونیکوکاران ربنا ای تدبیر کننده وبصلاح آرنده کار ما وآتنا ما
وعدتنا بده آنچه ما را وعده کرده علی رسلک بر تصدیق فرستادگان خود که آن
نعیم جاودانی است یا آنچه بر زبان رسل وعده فرموده از نصرت مؤمنان یا آمرزش
میطلبیم که انبیا را گفته که مارا آمرزش خواهند چنانچه نوح علیه السلام
گفت ولمن دخل بیتی مؤمنا وللمؤمنین والمؤمنات وچنانچه ابراهیم علیه
السلام فرمود رب اغفرلی ولوالدی وللمؤمنین وچنانچه پیغمبر ما را صلی الله
علیه وسلم امر کردی که واستغفر لذنبک وللمؤمنین ولا تخزنا یوم القیمة
ورسوا مگردان ما را روز رستخیز انک لا تخلف المیعاد ○ بدرستی که تو خلاف
نکنی وعده خود را در تیسیر نقل میکند که دعوات خمس که در آیتهاست
از حضرت پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه وچهار خلیفه بزرگوارش بر ترتیب
واقع شده حضرت رسالت از مرتبه شهود خود دعا کرد که ربنا ما خلقت
هذا باطلا صدیق در مقام خوف فرمود ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته
فاروق از تحقیق تصدیق خود خبر داد که ربنا اننا سمعنا منادیا ذو النورین
در مرتبه رجا طلب غفران کرد ربنا فاغفر لنا ذنوبنا مرتضی از سر همت روی
بطلب موعودات آورد ربنا وآتنا ما وعدتنا لاجرم سهام این دعوات بهدف اجابت
رسید وپروانچه رحمت از دیوان عنایت برین وجه صادر شد که فاستجاب لهم

پس اجابت کردم دعاهای ایشانرا رَبُّهُمْ پروردکار ایشان بآنکه کفت اَنِّی
لَا اُضِیعُ من ضایع نکردانم عَمَلَ عَامِلٍ مِنْکُمْ عمل هیچ عمل کننده را از شما
امّ سلمه رضی الله عنها نقل میکند که من از سیّد عالم صلی الله علیه وسلم سؤال
کردم که هر عاملی را اجر هست این چکونه باشد که مردان مهاجر را بمناقب
بسیار یاد کرد و مهاجرات از آن نصیبی ارزانی نفرمود این آیت آمد که من
عمل هیچ عاملی را از شما ضایع نکنم مِنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنْثٰی از مرد و زن بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ
برخی از شما از برخی دیکرند یعنی شما همه از یکدیکرید زنان از مردان و مردان
از زنان ملخص سخن آنکه شمارا در ثواب یک حکم است هر که عملی کند مزد برد
ذکورة و انوثة را در ان مدخل نیست فَالَّذِیْنَ هَاجَرُوْا پس آنانکه هجرت کردند
از شرک یا از اوطان خویش وَاُخْرِجُوْا مِنْ دِیَارِهِمْ و بیرون کرده شدند از سراها
و منازل خود یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و آنانکه مشرکان
ایشانرا از مکّه بیرون کردند وَاُوْذُوْا فِیْ سَبِیْلِیْ و رنجانیده شدند در راه
طاعت من مراد سابقان اسلام اند چون بلال که اورا بضرب و شتم و صهیب
که اورا بنهب اموال میرنجانیدند وَقَاتَلُوْا و کارزار کردند با کفّار وَقُتِلُوْا
و کشته شدند در جهاد این عامهٔ مهاجرانند لَاُکَفِّرَنَّ عَنْهُمْ هر آینه در کذارم
از ایشان سَیِّئَاتِهِمْ بدیهای ایشانرا وَلَاُدْخِلَنَّهُمْ و در آرم ایشانرا جَنّٰتٍ تَجْرِیْ
ببوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ در زیر درختان یا در تحت منازل
آن جویها و پاداش دهم ایشانرا ثَوَابًا پاداش دادنی مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ از نزدیک
خدای وضع مظهر در موضع مضمر دلیل بر تعظیم ثواب دهنده است و اضافهٔ
ثواب بعندیة و تقیید باسم الله که دالّ است بر ذات با مجموع صفات

نشانه تعمیم ثوابست وَاللّٰهُ عِنْدَهٗ حُسْنُ الثَّوَابِ ۝ و خدایست که نیکویی
پاداش و پاداش نیکو نزدیک اوست در تفاسیر آمده که مشرکان مکّه
در عشرت بودند و فقرآء مؤمنان بعسرت میکذرانیدند و در خاطر ایشان
میکذشت که چرا باید که بت پرستان در ناز و نعمت باشند و خدا شناسان
در رنج و محنت حق سبحانه جهة تسلیه ایشان با پیغمبر خود خطاب فرمود
و مراد درویشان امتانند لَا یَغُرَّنَّکَ باید که فریب ندهد ترا تَقَلُّبُ الَّذِیْنَ
کَفَرُوْا رفتن و آمدن کافران فِی الْبِلَادِ در شهرهای برای تجارت و آن تقلب ایشان
مَتَاعٌ قَلِیْلٌ برخورداری اندک است زود زایل شود ثُمَّ پس آنکه که باخرت
روند مَاْوٰهُمْ جَهَنَّمُ و بازکشت ایشان دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمِهَادُ ۝
و بد آرامکاهیست دوزخ لٰکِنِ الَّذِیْنَ اتَّقَوْا لیکن آنهاکه بترسیدند رَبَّهُمْ
از عقاب پروردکار خود لَهُمْ جَنّٰتٌ مر ایشانرا بوستانهاست بران وجه که
تَجْرِیْ میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر قصور آن یا در پای درختان آن جویها
از آب و شیر و می و انکبین خٰلِدِیْنَ فِیْهَا جاویدان باشند در ان بوستانها
نُزُلًا در حالتی که این بهشتها پیش کشی باشد مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ از نزدیک خدای تعالی
آنرا کویند که در منزل مهمان نازل حاضر سازند و بسیاری و خوبی آن
دلیل کرامت مهمان و نیکوداشت او باشد و هر کاه که بهشت نزل مهمانان
دار السلام خواهد بود پس نعمت کلی جز تماشای پرتو انوار لقا نباشد بیت
تو ای زاهد سوی باغ بهشتم میکنی دعوت ۝ نمیخواهم بهشت و دعوت دیدار می خواهم
وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ و آنچه نزدیک خدایست از الطاف خفیه خَیْرٌ لِلْاَبْرَارِ ۝ بهترست
مر نیکوکارانرا از متاع فانی وَاِنَّ مِنْ اَهْلِ الْکِتٰبِ و هر اینه از اهل کتاب

خبیث

لِمَنْ يُؤْمِنُ کسی هست که میگرود بِاللهِ بخدای وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وبآنچه بر شما
منزل شده که قرآنست وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ وبدان نیز که بدیشان فرستاده اند که
توریة است مراد ابن سلامست واصحاب او یا نجاشی واتباع او خَاشِعِينَ لِلَّهِ در
حالتی که ترس کار اشند یا متواضعان مر خدایرا لَا يَشْتَرُونَ بدل نمیکنند بِآيَاتِ اللَّهِ
باحکام توریة یا نعت پیغمبر ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندك چنانچه احبار رشوت خوار
أُولَٰئِكَ آن گروه مؤمن خاشع متدین لَهُمْ أَجْرُهُمْ مر ایشانرا مزد ایشان ذخیره
نهاده عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیك پروردگار ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای سَرِيعُ الْحِسَابِ
زود حسابیست بآسانی وزودی حساب مؤمنان خواهد کرد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای گروه مؤمنان اصْبِرُوا صبر کنید برادای فرایض یا بر جهاد با اعدا وحقیقة
آنست که بر امتثال احکام شرعیة تا همه طاعات را شامل باشد وَصَابِرُوا
وشکیبایی نمایید در قتال دشمنان وقدم استوار دارید در میدان محاربه
وَرَابِطُوا وساخته وآماده باشید مقاتلهٔ اعداء الله را مرابطه آنست که لشکر
مسلمانان در ثغور اسلام اسبان واسلحه آماده دارند تا اذی کفار از مؤمنان
باز توانند داشت ونزد بعضی مرابطه انتظار نماز یست بعد از نماز ی وَاتَّقُوا اللَّهَ
وبترسید از خدای وپرهیزکاری کنید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۝ شاید که شما
رستکار شوید محققان گفته اند صبر کنید بر مجاهدهٔ نفوس بنهی از هوا و
امر بطاعت مولی ومصابره فرمایید بر مراقبهٔ قلوب مع الله بتسلیم در بلا و رضا
بجریان احکام قضا واقدام نمایید بر مرابطهٔ ارواح بوصول بحق وانقطاع از
ما سوی وتقوی ورزید بمحافظت اسرار از التفات باغیار تا باز رسته شوید
از حجب وجود بفنا فی الله وفایز گردید بعد از فنا بدولت بقا بالله بیت

عشر

کر بقا

گر بقا خواهی فنا شو کز فنا کمترین چیزی که می آید بقاست سورة النساء مدنية
وهي مائة وست وسبعون آية بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان
اتَّقُوا بترسید وبپرهیزید رَبَّكُمُ از خشم وعذاب پروردگار خویش
الَّذِي آن آفریدگاری که بمحض قدرت خَلَقَكُمْ بیافرید شما را با وجود اختلاف
الوان واشکال والسنه مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از یك تن که آن آدمست علیه السلام
وَخَلَقَ مِنْهَا وبیافرید از آن تن تنها زَوْجَهَا جفت وی که حواست واصح آنست که
حوا را از استخوان پهلوی چپ آدم آفرید وَبَثَّ وپراکنده کرد وظاهر گردانید
مِنْهُمَا از آدم وحوا بواسطهٔ توالد وتناسل رِجَالًا كَثِيرًا مردان بسیار وَنِسَاءً
وزنان فراوان وَاتَّقُوا اللَّهَ وبترسید از مخالفت امر خدای الَّذِي آن خداوندی
که شما در وقت استعطاف واستعانة از یکدیگر تَسَاءَلُونَ حاجت
میطلبید وسوگند بر یکدیگر میدهید بِهِ بآن خدای وَالْأَرْحَامَ وبپرهیزید
از قطع رحم وبا یکدیگر بمهربانی پیوند کنید إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای
هست وبود وباشد عَلَيْكُمْ رَقِيبًا بر شما دیده بان یعنی بر همه اقوال وافعال
شما مطلع است وهر که داند که خدای نگهبان اوست باید که در حرکات
وسکنات خود احتیاطی بجای آرد وبوقت عزیمت بر ناپاکی وبی باکی از وشرم دارد
بیت هر که موقن بود بآنکه خدای ۝ حاضر وناظرست در همه جای ۝ در و
دیوار وحاجب وبواب ۝ نیست در دیدن خدای حجاب ۝ در پس پردهای تو بر تو
کی تواند مخالفت با او وَآتُوا الْيَتَامَىٰ وبدهید مر یتیمانرا ای اولیا واوصیاء ایشان
أَمْوَالَهُمْ مالهای ایشانرا که بحکم وصایة وولایت تصرف کرده اید آورده اند
که اولیا در مال یتیمان تصرفات ناشایسته میکردند مثل آنکه گوسفند

ربع

لاغر خورد در رمهٔ ایشان سر داده بعوض کوسفند فربه بزرك میکرفتند
ومیکفتند شاة بشاة حق سبحانه فرمود ولا تتبدلوا الخبیث وبدل مکنید مال
ناپاك یتیم را بالطیب بمال پاك خود یعنی فرا مکیرید جید را از مال یتیم که
در حق شما خبیث است وبجای آن منهید مال ردی را که به نسبت شما طیب است
ولا تأكلوا اموالهم وبخورید مالهای ایشان را الی اموالكم آمیخته با مالهای خود
انه بدرستی که خوردن مال یتیم یا تبدل آن یا خیانة دران كان هست نزدیك
خدای حوبا كبیرا ● کناهی بزرك این آیة در شان یکی از غطفان نازل شده که
برادرش وفات کرده بود وازوی پسری مانده واو بولایت عمومت اموال اورا
متصرف شده جون پسر بدرجهٔ بلوغ رسید ومال خود از عم طلب نمود در اداء
آن تعللی میکرد مرافعهٔ ایشان بمحکمهٔ علیهٔ نبوی افتاد واین آیت فرود
آمد وغطفانی کلمهٔ نعوذ بالله من الحوب الكبیر بر زبان راند تمامی مال تسلیم
برادرزاده نمود وان خفتم واکر میترسید یا میدانید ان لا تقسطوا آنکه عدل
نکنید وراستی نورزید فی الیتامی در اموال یتیمان در صحیح بخاری از عایشه
رضی الله عنها نقل میکند که آیة در شان کسی فرود آمده که یتیمه در حجر
تربیت او بود وولایت تصرف در مال صغیره او داشت میخواست که اورا در
قید نکاح آرد وحق خدمة وتعیین کابین جنانجه باید فرو کذارد بانواع
مشقت اورا مزاحم میشد وهرجه مکروه طبیعت او بود پیش می آورد آیة فرود
آمد که اکر میدانید که در تعیین مهر یتیمان واداء مال ایشان از روش
عدالت دور زید فانكحوا پس نکاح کنید ما طاب لكم آنکه خوش آید شما را من النساء
از زنان مثنی دو کانه وثلث وسه کانه ورباع وجهار کانه ناکح مختار است که

از اعداد

از اعداد مذکور هر کدام که خواهد بخواهد فان خفتم پس اکر بترسید
یا دانید ان لا تعدلوا آنکه عدل نتوانید ورزید میان این زنان فواحدة پس
اختیار کنید یك زن را او ما ملكت یا سریه کیرید آنچیزی را که مالك
آنست ایمانكم دستهای شما یعنی شما را بملکیة دران تصرف هست ذلك این
اختیار واحده یا تسری ادنی نزدیکترست ان لا تعولوا بآنکه میل ننماید
وانحراف نورزید یا جور نکنید وآتوا النساء وبدهید مر زنانی را که در قید نکاح
آورده اید صدقاتهن کاوینها ایشان را در حالتی که هست آنها نحلة هدیه
وعطیهٔ از خدای تعالی بخشیده شده بدیشان فان طبن پس اکر این زنان
خوش خوی باشند وببخشند لكم مر شما را وبکذرند عن شیء از سر چیزی
منه از کاوین نفسا از جهة نفس یعنی بطیب نفس وخوشدلی فكلوه پس بخورید
آنچیز را وبکار برید هنیئا سازکار مریئا ● خوشکوار در مدارك آورده که
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم برین وجه تفسیر فرموده که هنی آن باشد
که در وی کناهی نبود ومری آنکه با وی دردی ورنجی نباشد ولا تؤتوا السفهاء
ومدهید بسفیهان وکم خردان اموالكم مالهای خود را خطاب با اولیاء
نسوان وایتام است واضافت مال بدیشان جهت تصرف ایشانست دران
بحق ولایة التی جعل الله آن مالها که کردانیده است خدای لكم قیاما
برای شما سبب قوام معیشت دنیا ورابطهٔ انتظام امور دین جون حج وجهاد
وزکوة وصدقه ونفقات وضیافات وتمهید قواعد خیرات وارزقوهم و
بهره دهید سفها را یعنی وظیفه مقرر کنید فیها در آن مالها بقدر کفاف
ایشان واكسوهم وبپوشانید وجامه دهید ایشانرا بقدر حال وقولوا لهم

وبكوييد بعد از منع مال مر ايشانرا قَوْلًا مَعْرُوفًا ● سخن نيكو وپسنديده
مثلا اكر يتيم باشد اين مال از آن تست ومن خزينه دار توام وبوقت بلوغ تسليم
تو خواهم كرد وزنانرا نيز وعده كنند كه دل ايشانرا خوش سازند وَابْتَلُوا
الْيَتَامَى وبيازماييد يتيمانرا اكر مردانند بعقل وتميز وصيانت اموال ودقايق
بيع وشرى واكر زنانند بغزل ونسج وترتيب امور خانه حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ
تا آنكاه كه برسند بحد نكاح واين كنايت از بلوغ است فَإِنْ آنَسْتُمْ پس اكر
ديديد ودريافتيد بعد از بلوغ مِنْهُمْ رُشْدًا از ايشان سلوك راه راست يعني
صلاح دين واصلاح مال فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ پس بدهيد بديشان أَمْوَالَهُمْ مالهاى
ايشانرا كه در دست شما بود وَلَا تَأْكُلُوهَا ومخوريد اى اوصيا مالهاى
يتيمانرا وتلف مكنيد إِسْرَافًا از روى كزاف ومجاوزت از حد يعني زياده از آنكه
قاضى فرض كرده باشد وَبِدَارًا وديكر اتلاف مكنيد اموال ايشان از راه
شتافتن وپيشى كرفتن أَنْ يَكْبَرُوا از ترس آنكه بزرك شوند يعني مشتابيد در خوردن
مال يتيمان از خوف آنكه ناكاه بزرك شوند ومال از شما بازستانند وَمَنْ كَانَ
غَنِيًّا وهركه باشد از اوصيا واوليا توانكر فَلْيَسْتَعْفِفْ پس بايد كه از مال يتيم
دست بازدارد وعفت وخويشتن دارى بجاى آرد وَمَنْ كَانَ وهركه باشد
از آنجماعت كه مال يتيم در دست ايشانست فَقِيرًا درويش محتاج فَلْيَأْكُلْ
پس بايد كه بخورد از مال يتيم بِالْمَعْرُوفِ به نيكويي يعني بقدر حاجت از طعام
ولباس يا بمقدارى كه اجرة سعى اوست فَإِذَا دَفَعْتُمْ پس بدهيد وباز
كذاريد إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ به يتيمان مالهاى ايشانرا فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ پس كواه
كيريد بر اقرار ايشان بقبض مال تا در ميانه جدال وخصومت پديد نيايد وَكَفَى

كوينده

بِاللَّهِ وبسنده است خداى حَسِيبًا ● كواه بندكان يا جزا دهنده بر
اعمال ايشان يا حساب كننده همه در روز جزا آورده اند كه عادت عرب
در جاهليه چنان بوده كه زنانرا مطلقا ومردان خردسال را ميراث نميدادند
وميكفتند مال كسى برد كه با دشمن قتال تواند كرد وبطعن نيزه وضرب شمشير
غنيمتها در حوزه تصرف تواند آورد چون حضرت رسالت صلوات الله وسلامه
عليه بمدينه هجرت فرمود طريقه ميراث بر همين قانون مستمر بود تا روزى
ام كحه بجناب نبوت آمد وفرمود كه اوس بن صامت رضى الله عنه دعوت
حق را لبيك اجابت كفته ومرا از وى سه دختر دارم ومال بسيار كذاشته و
ابناء عم او بحيطه تصرف در آورده اند ومرا وصغيرانرا محروم وبى نوا كذاشته
حضرت رسالت ايشانرا طلبيد وصورت ماجرا بحضور ايشان باز راندند
ايشان همان قانون جاهليه را پيش آورده خواستند كه طريق بيداد آبا و
اجداد دارند ونفى دهند آية آمد كه لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مردانرا اكر خرد باشند واكر بزرك
بهره ايست مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ از مالى كه بكذارند پدر ومادر وَالْأَقْرَبُونَ وخويشان
نزديك وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ ومر زنانرا نيز حصه هست مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ
از آنچه والدين واقارب بكذارند مِمَّا قَلَّ مِنْهُ از آنچه كم باشد از مال كذاشته
أَوْ كَثُرَ يا بسيار بود حق سبحانه مقرر ساخته براى ايشان نَصِيبًا بهره مَفْرُوضًا
باندازه پيدا كرده وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ وچون حاضر شوند در وقت قسمت مواريث
أُولُو الْقُرْبَى خويشان كه ميراث نميبرند وَالْيَتَامَى ويتيماني كه بيكانه
باشند وَالْمَسَاكِينُ ودرويشان ومحتاجان فَارْزُقُوهُمْ پس بدهيد ايشانرا
چيزى مِنْهُ از آنچه مقسوم ميكردد تا دل ايشان خوش شود مراد آنست كه

حضار مجلس قسمت را بر سبیل تصدق چیزی دهند و گفته اند این امر بر سبیل
وجوب بوده و بآیهٔ مواریث و وصایا منسوخ شده وقولوا لهم و بگویید مر
جماعت را قولا معروفا سخنی پسندیده که موجب فرح خاطر ایشان شود
ولیخش الذین و باید که بترسند از آنکه لو ترکوا اگر بگذارند من خلفهم از پس مرگ
خویش ذریة ضعافا فرزندان عاجز و ضعیف خافوا علیهم بترسند بر ایشان
از بی نوایی و ضایع شدن یعنی ورثه باید که با ضعفاء اقارب و یتیمان و مسکینان
که در مجلس قسمت ترکه حاضر آمده اند مراسم شفقت و رحمت مرعی دارند و تفکر
کنند که اگر ایشانرا فرزندان خرد و عاجز باشند و بعد از فوت ایشان بچنان مجلسی
در آیند حرمان ایشان جایز هست یا نه و هر اینه عقلاء ایشان بعدم جواز آن حکم
خواهد کرد پس آنچه بخود روا ندارند بنسبت دیگران نیز جایز نشمارند مصرع
میپسند بکس آنچه بخود نپسندی فلیتقوا الله پس باید که از عذاب خدای بترسند
ولیقولوا و باید که بگویند با حاضران مجلس قسمت قولا سدیدا سخنی راست
و درست یعنی عذر جمیل و وعدهٔ نیکو ان الذین بدرستی که آنانکه از روی جراءت
یاکلون اموال الیتامی میخورند و تلف میکنند مالهای یتیمانرا ظلما از جهت
بیداد و ستم انما یاکلون جز این نیست که میخورند فی بطونهم نارا در شکمهای خویش
آتشی و چه آتشی در انوار از ابو برده رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم فرمود که حق سبحانه برانگیزد روز قیامت روزی قومی را
از گورها و بیرون می آید آتش از دهنهای ایشان گفتند یا رسول الله این کدام
طایفه اند فرمود که نمی بینید که خدای میگوید انما یاکلون فی بطونهم نارا
و در تفسیر کبیر است که روز قیامت خورندهٔ مال یتیم بعرصات در آید و آتش که

درون

درون او از ان مملو است زبانه میزند و دود از دهن و بینی و گوش و چشم او
بیرون می آید و بدین علامت همه کس بشناسد که این آکل اموال یتیمان است پس
بدین سخنان حمل اکل بر ظاهر انسب است وسیصلون و زود باشد که در انداخته
شوند خورندگان مال یتیم حفص معلوم میخواند معنی اینست که زودی در آیند
سعیرا در آتش افروخته یوصیکم الله امر میکند خدای شما را
فی اولادکم در کار فرزندان شما و مقادیر میراث ایشان یا فریضه میگرداند
بحکم خویش در بارهٔ فرزندان شما سهام میراث را برین وجه که للذکر مر مرد را
باشد مثل حظ الانثیین مانند بهرهٔ دو زن فان کن پس اگر باشند اولاد میت
نساء زنان خالص که با ایشان مرد نبود فوق اثنتین بالای دو یا دو فلهن
پس مر ایشانرا باشد ثلثا ما ترک دو بخش از سه بخش آنچه متوفی بگذاشته است
وان کانت واحدة و اگر باشد وارث یک دختر و بس فلها النصف پس مر او راست
نصفی از متروکهٔ متوفی ولابویه و مر پدر و مادر میت را لکل واحد مر هر یکی را
منهما السدس از ایشان حصه شش یکست مما ترک از آنچه گذاشته باشد فرزند
ان کان اگر باشد له مر آن فرزند متوفی را ولد فرزندی خواه مرد و خواه زن فان لم
یکن پس اگر نباشد له ولد مر آن فرزند مرده را فرزندی وورثه ابواه و میراث برند
از و همین پدر و مادر او فلامه الثلث پس مادر او را سه یک باشد از مال و چون
حصر وراثت کرد در ابوین و نصیب ام تعیین فرمود مقرر شد که باقی نصیب اب است
فان کان له اخوة پس اگر باشد مرین متوفی را برادران پدر مادری یا پدری یا مادری
یا بعضی پدری و بعضی مادری فلامه السدس پس مادر میت را باشد شش یک
از متروکه و این نصیبها که بجهت ورثه مفروض شده بدیشان میرسد من بعد

وَصِيَّةٍ از پس وصیتی که يُوصِي بِهَا وصیت کرده شده است بدان و حفص معلوم
میخوانند و مدعا آنکه موصی میت است أَوْ دَيْنٍ یا بعد از ادای دینی که در ذمهٔ
مورث باشد آبَاؤُكُمْ پدران شما وَأَبْنَاؤُكُمْ و پسران شما لَا تَدْرُونَ نمیدانید شما
أَيُّهُمْ که کدام از ایشان أَقْرَبُ نزدیکترست و بکار آینده‌تر لَكُمْ مر شما را نَفْعًا
از جهت منفعت یعنی نمیدانید که از اصول و فروع ورثه کیست نفع رساننده‌تر
بشما در دنیا بشفقت و در آخرت بشفاعت و چون حق تعالی باحوال وارث و مورث
داناست پس قطع کرد سهام مواریث را و فرض کردانید فَرِيضَةً فرض کردانیدنی
ثابت از نزدیک خدای إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست عَلِيمًا دانا بمراتب هر یک
از ورثه حَكِيمًا ● حکم کننده در تقدیر سهام ایشان وَلَكُمْ و مر شما راست
ای شوهران نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ نیمهٔ آنکه ترکه کذارند زنان شما إِنْ لَمْ يَكُنْ اکر
نباشد لَهُنَّ وَلَدٌ مر آن زنان را فرزند خواه یکی و خواه بیشتر خواه از شما و خواه از غیر
شما خواه مؤنث و خواه مذکر خواه صلبی و خواه ولد ابن الابن هر چند پایان رود
فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ پس اکر آن زنان را فرزند باشد بهر وجه که بود فَلَكُمُ الرُّبُعُ
پس شما را حصهٔ چهاریک باشد مِمَّا تَرَكْنَ از آنچه بکذارند زوجات شما و این
نصف یا ربع که حصهٔ شماست بتوانید کرفت مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس وصیتی که
زوجات شما يُوصِينَ بِهَا وصیة کرده باشند بدان أَوْ دَيْنٍ یا پس از قضاء وامی که در
ذمهٔ ایشان باشد وَلَهُنَّ الرُّبُعُ و مر زنان راست چهاریکی مِمَّا تَرَكْتُمْ از آنچه شما
میکذارید خواه زن یکی باش و خواه زیاده همه در ربع شریکند إِنْ لَمْ يَكُنْ اکر نباشد
لَكُمْ وَلَدٌ شما را فرزند خواه یکی و خواه زیاده و خواه مذکر و خواه مؤنث خواه
از ایشان و خواه از غیر ایشان فَإِنْ كَانَ پس اکر باشد لَكُمْ وَلَدٌ شما را فرزند بهر وجه

ولد ابن یا صه

که بود

که بود فَلَهُنَّ الثُّمُنُ پس آن زنان راست هشت یکی مِمَّا تَرَكْتُمْ از آنچه شما کذاشتید از
اموال مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس انفاذ وصیتی که تُوصُونَ بِهَا وصیت میکنید بدان
أَوْ دَيْنٍ یا بعد از ادای دینی که در ذمهٔ شما باشد وَإِنْ كَانَ و اکر باشد رَجُلٌ يُورَثُ
مردی که از و میراث میکیرند كَلَالَةً کسی که والدین و اولاد ندارد أَوِ امْرَأَةٌ یا زنی بود
کلاله وَلَهُ و مر این مرد را و زن نیز درین حکم داخلست أَخٌ برادر مادری باشد أَوْ
أُخْتٌ یا خواهری مادری فَلِكُلِّ وَاحِدٍ پس هر یکی را مِنْهُمَا ازین برادر و خواهر السُّدُسُ
شش یک حصه رسد از میراث کلاله و مذکر درین صورت با مؤنث یکسان است
فَإِنْ كَانُوا پس اکر باشند اولاد ام أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ بیشتری از برادری و خواهری فَهُمْ
پس ایشان بتمامی خواه ذکور و خواه اناث یا مختلط از فریقین شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ
انبازانند در سه یک مال بی مزیت ذکور بر اناث و این میراث بدیشان میرسد
مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس انفاذ وصیتی که بوقت مرک يُوصَى بِهَا وصیة کرده شده است
بدان أَوْ دَيْنٍ ● یا پس از ادای دین غَيْرَ مُضَارٍّ در حالتی که میت غیر زیان آرنده باشد
بورثه در وصیة و دین ضرر در وصیت آنست که از ثلث مال متجاوز باشد
و زیان در دین آنکه اقرار کند به دین مر کسی را که در ذمهٔ او چیزی نداشته باشد
وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ نکاه دارید وصیتی که هست از نزدیک خدای وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای
داناست به نیات شما در نفع و ضرر حَلِيمٌ ● بردبارست بعقوبهٔ عاصیان
تعجیل نکند و بتوبه کناه ایشان عفو فرماید تِلْكَ آن احکامی که تقدیم یافت
در امور یتامی و مهمات نکاح و قسمت مواریث حُدُودُ اللَّهِ اندازهای حکم خداست
که از آن در نشاید کذشت وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که فرمان برد خدای
و رسول او را درین حکمها يُدْخِلْهُ در آرد خدای او را جَنَّاتٍ تَجْرِي ببوستانها که

بجری

بیوسته میرود [illegible] از زیر شجار [illegible]
[illegible] داخلان در [illegible] بنشند
[illegible] بهشت [illegible]
الله ورسوله [illegible] و هر که [illegible]
فزاری که بمیراث زنان [illegible]
کله چون پشت [illegible]
و رسول او [illegible] و هر که [illegible]
میراث و مسائل احکام [illegible] شد [illegible]
آتین الفاحشة [illegible] در حالتی که [illegible] باشد [illegible] که مخلود [illegible]
[illegible] محرمات بوده [illegible] عذابی خوار
[illegible] وَاللَّاتِي و آن زنان که [illegible]
بیایند بفعل قبیح یعنی مرتکب آن شوند مِنْ نِسَائِكُمْ [illegible] از زنان شما مراد محصنات اند
یعنی شوهرداران فَاسْتَشْهِدُوا پس شما ای حکام شریعت طلب گواه کنید عَلَيْهِنَّ
بر فعل فاحشهٔ این زنان أَرْبَعَةً چهار مرد عاقل بالغ مِنْكُمْ از شما که مؤمنانید
تا بر ایشان گواهی دهند فَإِنْ شَهِدُوا پس اگر این چهار تن بزنا بر ایشان گواهی دهند
فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ پس نگاه دارید این زنانرا و بند کنید در خانها اصح
اقوال آنست که در اول اسلام حکم عقوبهٔ زنان زناکار برین وجه بوده که
ایشانرا در خانها محبوس سازند حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ تا وقتی که متوفی سازد ایشانرا
ملك الموت یا استیفاء ارواح ایشان کند مرگ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ یا گرداند خدای
یعنی پیدا سازد لَهُنَّ سَبِيلًا برای ایشان راهی یعنی حدی تعیین کند که

ازحبس

[illegible] ثیب [illegible] بود آمد و سید عالم صلی الله علیه
[illegible] فرمود [illegible] لقد جعل الله لهن سبیلا صحابه متوجه شدند
[illegible] الثیب بالثیب الرجم والبكر بالبكر [illegible]
[illegible] الا بیوت منسوخ شد و اشهاد و استشهاد
[illegible] محصن باشند [illegible]
[illegible] پس بیازارید
[illegible] و ابن عباس رضی الله عنه فرموده که
[illegible] پس اگر توبه کنند از آن فاحشه
[illegible] پس شما روی بگردانید [illegible]
[illegible]
[illegible] توبه کنند [illegible]
التَّوْبَةُ جز این نیست [illegible] توبه [illegible] خدایست نه بطریق وجوب بلکه
از روی وعده که خلف در آن ممکن نیست و وعدهٔ قبول توبه لِلَّذِينَ برای کسانی است
که يَعْمَلُونَ السُّوءَ بدی میکنند بِجَهَالَةٍ بنادانی دمیاطی فرموده که گناه
مؤمن بجهل است یعنی نه از روی شك و عناد و جحود و استکبار و میشاید که جهل
باشد بعقوبت آن و ایشان بجهل عملهای بد میکنند ثُمَّ يَتُوبُونَ پس بازگشت
مینمایند بحق سبحانه مِنْ قَرِيبٍ از زمان نزدیك یعنی پیش از حضور موت یا نظر
بملك الموت یا در زمان صحت یا پیش از آنکه دوستی آن گناه در دل متمکن
گردد و اصح اقوال آنست که زمان قریب پیش از مرگست و اگرچه بمقدار فواق
ناقه باشد در تفسیر عین المعانی آورده که تا یکی راکه یک نفس پیش از مرگ توبه

که مبادا که بطریق استخفاف میگویند که جا زود آمد و وجه خوش
مسارعت نمودی و مؤید این قول است آنکه حضرت رسالت صلوات الله و
سلامه علیه فرموده که إِنَّ اللهَ يَقْبَلُ تَوْبَةَ الْعَبْدِ مَا لَمْ يُغَرْغِرْ یعنی گفته اند
که چون وقت حلول اجل و زمان نزول مرگ معلوم نیست پس هر نفسی آدمی
تصور باید کرد و از رجوع بحضرت او غافل نباید بود غافل مشو از یار و
با یزدان نه باش هر دم دم آخر شمر حاضر باش [illegible] پس آن گروه
که مدد توفیق یافته بعد از گناه توبه کنند [illegible] توبه دهد خدای و
باز گردد بمغفرت [illegible] بر ایشان [illegible] خدای الا انا بتوابه
تائبان [illegible] ● حکم کننده بآنچه تایب را عقوبة نباشد وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ
و نیست قبول توبه [illegible] مر آنکسانرا که بطریق اصرار [illegible] بدیها
میکنند حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ تا چون حاضر شود یعنی در رسد [illegible] یکی
از ایشان را مرگ قَالَ إِنِّي گوید بدرستیکه من [illegible] توبه کردم اکنون یا
سخن در شان توبه منافقانست و توبه ایشان [illegible]
صورت در وقت معاینهٔ مرگ از ایشان مقبول نیست وَلَا [illegible]
توبه مقبولست مر آنها را که بمیرند وَهُمْ كُفَّارٌ و حال آنکه ایشان کافران
باشند یعنی در وقت سوق روح از هیچ کافر و منافق ایمان مقبول نیست زیرا که
ایمان یاس است و آن سود نمیدارد فَلَمْ يَكُ يَنفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا
أُولَٰئِكَ آن گروه که منافق باشند و آنها که بر کفر بمیرند [illegible] آماده
ساخته ایم برای ایشان در آخرت عَذَابًا أَلِيمًا ● عذابی دردناک که تخفیف
و انقطاع نداشته باشد آورده اند که رسم جاهلیت چنان بود که چون

یکی وفات کردی و وی وجهٔ از وی ماندی پسر متوفی که از زن دیگر بودی یا کسی از اقربا
که او را نسخه میراث داشتی بوقت مصیبت جامهٔ بر سر آن زن انداختی و او را
بدین عمل در تصرف خود آوردی پس اگر خواستی بهمان کابین که متوفی مقرر
کرده بود او را بنکاح در آوردی و الا بشوهری دادی و مهر بجهل او بخود تصرف
کردی یا او را از تزوج منع کرده محبوس میداشتی تا هر میراث که از متوفی
بدو رسیده بودی بدین کس گذاشتی یا بمردی و میراث او این کس بردی و اگر آن زن
قبل از القاء ثوب برو با اهل خود پیوستی وارث زوج متوفی را برو دست نبودی
در اول اسلام همین قانون رعایت کردند تا وقتی که ابو قیس انصاری
وفات کرد و زنی کبیشه نام از وی بازماند پسر ابو قیس که از زنی دیگر داشت کبیشه را
بحت تصرف در آورده با او معیشت بطریقی منغصانه آغاز نهاد و غرضش آنکه هرچه
دارد بدو دهد کبیشه صورت حالت بحضرت رسالت بموقف عرض رسانید
خواجه عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که بخانه باز گرد و پای اضطرار در دامن
اصطبار کش تا وحی بمعرفت احکام فرمان رسد کبیشه باز گردید و بعضی
دیگر از زنان مدینه که بدان بلا مبتلا بودند روی بآنحضرت آورده گفتند
یا رسول الله کلنا کبیشة کبیشه ما همه بدستور کبیشه جام زهر آلود این بلیه
نوشیده ایم و لباس محنت طی از این قضیه پوشیده حق سبحانه از روی رأفت این
آیت فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان لَا يَحِلُّ لَكُمْ روا نیست
[illegible] آنکه میراث گیرید زنان را كَرْهًا از روی ناپسند و کراهت
ایشان تقیید میراث گرفتن بکره دلالت بر آن نمیکند که بطوع و رغبت ایشان
ایشانرا میراث توان گرفت بجهت آنکه تخصیص شی بذکر دلالت بر نفی ما عدا نمی کند

كقوله تعالى وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ جه فرا دروقت عدم
خشية ظلم جاى نيست [illegible] ومنع مكنيد اين زنانرا از تزويج وكفته اند
خطاب با مردانيست كه از زنان خود به تنك آمده براى آنكه از سر مهر
خود دركذرند ايشانرا درخانه باز ميداشتند حق سبحانه ميفرمايد كه زنانرا
محبوس مسازيد وباز مداريد [illegible] براى آنكه ببريد
بعضى را از آنچه بديشان داده ايد از مهر [illegible] مكر آنكه بيايند
[illegible] بعملى زشت روشن كرده شده بشهود عدول حفص بكسر يا خوانده يعنى
فاحشة روشن كننده حال ايشانرا وفاحشه درين آيه نشوز است يعنى چون زنان
نشوز آرند از صحبت مردم را روا بود كه از وى خلع طلبد وكفته اند فاحشه
زناست وحد آن در جاهليت [illegible] بعد از اسلام استرداد صداق زانيه بوده بود حلال
اين حكم منسوخست [illegible] وزندكانى كنيد با زنانى كه مرتكب فواحش
نشده اند بِالْمَعْرُوفِ به نيكويى در قول وفعل ونفقه وسكنى يا بيا موزيد ايشانرا
احكام وآداب شريعت كه [illegible] نيكويى بر آن از [illegible] پس اكر
ايشانرا نخواهيد صبر كنيد بر آن فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا پس [illegible] شما كاره
باشيد چيزى را [illegible] اللَّهُ وكرداند خداى و پديد آرد براى شما [illegible] در آنچيز مكروه
خَيْرًا كَثِيرًا ● نيكويى فراوان يعنى ثواب عظيم بر تحمل مكاره [illegible]
اكر خواهيد شما بواسطۀ كراهت از صحبت زوجات بى وقوع نشوز وفاحشه
از ايشان اِسْتِبْدَالَ زَوْجٍ طلب بدل كردن زنى مَكَانَ زَوْجٍ بجاى زنى ديكر [illegible]
وداده باشيد إِحْدَاهُنَّ يكى از ايشانرا كه داعيۀ طلاق او داريد قِنْطَارًا مالى بسيار
بجهة كاوين فَلَا تَأْخُذُوا پس مكيريد مِنْهُ از آنچه بدو داده ايد شَيْئًا چيزى نه اندك

و نه بسيار

وته بسيارى [illegible] أَتَأْخُذُونَهُ آيا ميكيريد چيزى از اين زن بُهْتَانًا بباطل وستم
[illegible] ● وَإِثْمًا مُبِينًا ظاهر وكناهى هويدا بهتانرا در قول باطل نيز استعمال ميكنند
ومعنى بهتان درين آيت آنست كه شوهر مهرى از براى زن فرض كرده
وبزبان كواه كرفته پس چون استرداد ان ميكند كويا مدعاى او آنست كه آن مهر
فرض نكرده واين بهتان صريح است [illegible] وچكونه و بكدام وجه و بچه
جهت [illegible] ميستانيد مالرا از زنان [illegible] وحال آنكه رسيده است
[illegible] بعضى از شما ببعضى ديكر افضا كنايت از مباشرتست
وفرا كرفته اند آن زنان [illegible] از شما در وقت عقد [illegible] ● پيمانى
محكم وعهدى استوار كه آن كلمۀ نكاحست يعنى ايجاب وقبول ودر حديث آمده
كه استحللتم فروجهن بكلمة الله آورده اند كه جمعى از جاهلان زمان
جاهليت ازواج اباى خود را نكاح ميكردند حق سبحانه ازين عمل نهى نمود
وكفت وَلَا تَنْكِحُوا وبزنى مخواهيد وبنكاح در ميآريد مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ آنرا كه
بخواسته اند پدران شما مِنَ النِّسَاءِ از زنان وبنكاح در آورده إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ
مكر آنچه [illegible] شده است قبل از تحريم كه آن معفو عنه است إِنَّهُ بدرستى
كه نكاح زن پدر [illegible] بود قبل از نهى وهست بعد از تحريم فَاحِشَةً عملى زشت
وناپسنديده [illegible] وَمَقْتًا ومبغوض خداى ومومنان اين عمل نزد اشراف عرب مكروه
ومبغوض ميبود وفرزندى راكه از زن پدر متولد شدى مقيت ميكفته اند
يعنى دشمن داشته شده وَسَاءَ سَبِيلًا ● وبد راهى كه اين راهست كفته اند مراتب
قبح سه است يكى قبح عقلى وفاحشه اشارت بدانست دوم قبح شرعى ومقت عبارت
از آنست سيم قبح عرفى وساء سبيلا مشعر برانست حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ حرام كرده شد

بر شما [illegible] نكاح مادران شما واين امومة عمومى دارد هر زنى كه نسبت
مرد بدو راجع شود بولادت خواه از جهت ذكور چون مادر پدر و پدر پدر هر چند
بالا رود و خواه از اطراف اناث چون مادر مادر و مادر و هر چند باشد حكم
مادر دارد در تحريم [illegible] و دختران شما واين نيز عامست هر زنى كه نسب
او بمرد باز كردد از جهت اولاد ذكور و اناث بيك درجه يا زيادت در بنات و اخوات
[illegible] و خواهران شما هر زنى كه با مرد در صلبى بوده باشد يا بر رحمى كذشته
او خواهر اوست پس خواه عام باشد پدرى و مادرى و پدرى مادرى را [illegible]
و خواهران پدران شما هر زنى كه با پدر كسى يا پدر پدر او هر چند بالا رود در صلبى
بوده يا بر رحمى مرور نموده عمه آنكس است و اينجا نيز طرق ثلثه متصورست
[illegible] و خواهران مادران شما هر زنى كه با مادر كسى يا مادر مادر تا آنجا
كه برسد در صلبى استقرار داشته يا بر رحمى كذشته خالهٔ آنكس است و وقوع
آن بوجوه مذكوره امكان دارد [illegible] و دختران برادر بر وجهى كه
اخوت ثابت شود از وجوه ثلثه و بنات اولاد ايشان و اولاد اولاد ايشان هر چند
دور شوند همان حكم دارد وَبَنَاتُ الْأُخْتِ و دختران خواهر از هر وجه كه
اختيه تحقق يابد واين نيز متناول بنات اولاد اخت و بنات اولاد اولاد اخت
هر چند پايان روند همان داخل بنات اختند وَأُمَّهَاتُكُمُ و حرام كرده الله
بر شما مادران شما را اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ انهاى كه شما را شير داده اند مرضعه را
مادر ميكويند از براى حرمت ايشان پس زنى كه شير دهد كسى را و زنى كه شير داده
باشد آن شير دهنده را و زنى كه شير داده باشد شوهر آن زن را كه بشير او
از زوجه يا ام ولد او رضاع واقع شود همه امهات رضاعى اند [illegible]

وخواهران

وخواهران شما از جهة شير خوردن امام اعظم و امام مالك رحمهما الله
برآنند كه حكم رضاع باندك و بسيار از شير خوردن ثابت است و بمذهب
امام شافعى و امام احمد رحمهما الله بكمتر از پنج بار شير خوردن متفرق حكم
رضاع ثابت نميشود [illegible] و مادران زنان شما و جدات منكوحه
از قبل مادر و پدر بنسب و رضاع همين حكم دارند [illegible] و دختران
زنان شما [illegible] آن دختران كه در كنار تربيت شما پرورش يابند
و شرط در حرمت ايشان آنست كه متولد شده باشند [illegible] از ان
زنان كه [illegible] شما با ايشان دخول كرده باشيد [illegible] پس اكر
نباشيد شما كه بخلوات [illegible] در آمده باشيد با ايشان اين دخول كنايت
از جماع است [illegible] پس هيچ كناه نيست بر شما در نكاح ربايب
[illegible] و ديكر از محرمات زنان پسران شما اند الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ
آن پسران كه از پشتهاى شما باشند چون حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم
زينب را بعد از انكه زيد بن حارثه كه پسر خواندهٔ آنحضرت بود طلاق داد
بعقد نكاح در آورد مشركان آغاز سرزنش كردند كه زن پسر خود را خواسته
اين آيت فرود آمد كه حليلهٔ پسر صلبى حرامست نه زن كسى كه او را پسر خوانده
باشند [illegible] و ديكر حرامست بر شما آنكه جمع كنيد بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ ميان
دو خواهر در يك نكاح إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مكر آنچه از پيش كذشته يعنى قبل از نهى
و تحريم كه آن معفو عنه است و برخى مفسران برانند كه مراد از ما قد سلف
آنست كه يعقوب على نبينا و عليه السلام جمع كرده بود ميان دو خواهر
ليا مادر يهودا و راحيل مادر يوسف عليه السلام و در دين وى حلال بوده

بدرستی که خدای هست آمرزکار آنکسان از اهل ایمان که در زمان
جاهلیة این عمل کرده اند مهربان بر ایشان که در اسلام این عمل
بجای آورده اند بعد از آن توبه کرده وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ
وحرام کرده شد بر شما شوهرداران از زنان [illegible] مگر آنچه
مالک آن شده است دستهای شما ابو سعید خدری رضی الله عنه
نقل میکند که در حرب حنین از غنایم اوطاس مال بی قیاس باهل جهاد در رسید
و از جمله زنانی که شوهران ایشان از حسب و نسب میشناختیم بقید اسیری
ما در آمده اند و چون حرمت زنا شوهردار معلوم شده بود در حل جریه
اسیران متردد گشتیم و ایشان را اگرچه ملک یمین بودند از قید مجامعت [illegible]
بعد از عرض حال بحضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه این آیت نازل شد
که زنان کفار اگرچه شوهر دارند اما چون بسبب سبی ملک یمین شما شدند
تصرف در ایشان حلال است بشرط اخراج ایشان از دار الحرب بی ازواج ایشان
و این قول امام اعظمست رحمه الله و باقی بمجرد سبی ایشانرا حلال میدانند
كِتَابَ اللَّهِ ملازم باشید فرض خدایرا در باب مناکحات یا مصدر موکدست معنی آنکه
نوشت خدای نوشتنی عَلَيْكُمْ بر شما محرمات وَأُحِلَّ لَكُم وحلال کردانید
مر شما را حفص مجهول میخوانند و معنی آنست که حلال کرده شد بر شما مَا وَرَاءَ
ذَٰلِكُمْ آنچه غیر ازین محرمات مذکورست و بحدیث نیز محرمات ثابت شده
چون نکاح مرأة بر عمه او و بر خاله او و بر خواهرزاده و برادرزاده او و نکاح مطلقه
ثلث بی تحلیل و نکاح معتده و نکاح امه بر آزاد و تزوج بخامسه و نکاح ملاعنه
و تفاصیل اینها در کتب فقه مذکورست و چون حق سبحانه بیان حلال و حرام

فرمود پس

فرمود پس روا باشد شما را [illegible] آنکه بطلبید زنانی را که غیر محرم باشند
یعنی بنکاح در آیید و کابین کنید [illegible] بمالهای خود [illegible] در حالتی که بآن
تزوج متعفف باشید یعنی دین خود را بآن نکاح در پناه آرید [illegible]
و نباشید زناکنندگان [illegible] پس هرکه بر خورداری یافته اید
بدو [illegible] از زنان بسبب نکاح [illegible] مهرهای ایشان [illegible] مقرر کرده
و مفروض ساخته چه مهر در مقابله استمتاع است وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ
وبالی و گناهی نیست بر شما که از ازواج و زوجات اید [illegible] در آنچه
آنکه بکو راضی شوید با آنچه مِن بَعْدِ الْفَرِيضَةِ از پس آن مهری که فرض
کرده باشد مر ایشان را در عقد یعنی آنچه زن ابرا کند از مهر و مرد در عوض
آن چیزی بوی دهد یا زن از مهر کم کند و مرد زیاده سازد و گفته اند تراضی
در نفقه است یا در صحبت و مفارقت إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا بدرستی که خدای هست
دانا بمصالح بندگان حَكِيمًا محکم کار در مهمات نکاح ایشان وَمَن لَّمْ
يَسْتَطِعْ مِنكُمْ و هرکرا استطاعت نیست از شما طَوْلًا از روی توانایی و توانگری
أَن يَنكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ آنکه بنکاح در آرد زنان آزاد را گرویده فَمِن مَّا مَلَكَتْ
أَيْمَانُكُم پس باید که بخواهد بزنی آنچه مالک آنست دستهای شما مِّن فَتَيَاتِكُمُ
الْمُؤْمِنَاتِ آن کنیزکان شما که گرویدگانند و خدای داناترست بِإِيمَانِكُم بگرویدن
شما و بتفاضلی که میان شما باشد در ایمان وَاللَّهُ أَعْلَمُ بَعْضُكُم برخی از شما که عبید و اماء اند
مِّن بَعْضٍ از برخی دیگران اند یعنی همه مشترکید در ایمان یا شما از یکدیگرید
در نسب و پدر همه شما آدم است علیه السلام فَانكِحُوهُنَّ پس بخواهید کنیزکان را
بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ بدستوری خداوندان ایشان مملوک دیگری اند وَآتُوهُنَّ و بدهید

پس بدهید ایشانرا أُجُورَهُنَّ صح

چه ایشان صح

الکتابین زنان نکاح کرده ... مهرهای ایشان بالمعروف یعنی
بی مماطله و مضایقه و دادن مهر با ایشان هم باذن مالکان ایشان ...
در حالتی که این کنیزکان نکاه دارنده فروج خود باشند ...
بیگانکان یا آشکارا ... ونه فرا گیرندگان دوستان به
پنهانی ... پس آن هنگام که ایشان نکاه دارند فروج خود را از حرام
تزوج و حفص و شعبه ... بمجهول خواند و معنی آنست که آن هنگام که جواری
شوهر کرده شوند ... پس اگر بیایند بزنا ... بر ایشان ...
... یعنی آنچه لازم است بر زنان آزاد ... از حد
که خدای ... آزاد ... تازیانه است ... کنیزکان
پنجاه تازیانه باشد ... تغریب ... امام شافعی رحمه الله ...
تغریب کنیز ... امام اعظم رحمه الله فرموده ...
جلد و نفی جمع نکند منکر ... و بهمه مذاهب ...
رجم نیست ذلک آن نکاح کنیزکان لمن خشی العنت برای کسیست که بترسد
از رنج سخت یعنی از مشقة آنکه در زنا افتد منکم از شما که غربا... وان تصبروا
وآنکه صبر کنید از نکاح کنیزکان خیر لکم بهترست مر شما را و باحتیاط نزدیکتر
در صیانت ولد خود از بندگی والله غفور وخدای آمرزنده است مر کسی را که صبر
نتواند کرد از نکاح اما رحیم ● مهربانست برخصة دادن بندکان
یرید الله میخواهد خدای لیبین لکم آنکه بیان کند برای شما احکام حلال و حرام
ویهدیکم و راه نماید شما را سنن الذین راههای آنکسانی که بودند من
قبلکم بیش از شما مراد دین ابراهیم و اسماعیل است علیهما السلام یا روش پیشینیان

خمس ع

ازاهل

ازاهل حق و باطل ... ویتوب علیکم و باز کردد بر شما بتسهیل اثقال و رفع احمال
وتخفیف احکام و غفران آثام ... والله علیم حکیم و خدای داناست بمصلحت شما در آنچه
فرماید ● ... درست کاراست کفتار است از هرچه حکم کند ...
... وخدای میخواهد ... آنکه شما را توبه دهد یا دلالت کند بچیزی
که سبب توبه شما کردد ... و میخواهد آنانکه از سر غفلت یا از
روی عناد ... پیروی میکنند آرزوهای نفس را ... آنکه
میل کنید شما از راه راست ... ● میل کردنی بزرک چون آیة تحریم
خواهرزاده و برادرزاده منازل شد یهود اعتراض کردند که نکاح دختر
عمه و دختر خاله حلال است با آنکه خاله و عمه حرام اند پس اگر خواهر
حرامست خواهرزاده چرا حرام باشد بدین شبهه خواستند که اهل
اسلام را بجانب باطل میل دهند این آیت نازل شد که خدای میخواهد که شما را توبه
دهد و جهودان میخواهند که شما را ... یرید الله میخواهد خدای
ان یخفف عنکم آنکه سبک کرداند از شما در احکام نکاح بر وجهی که سبکبار شوید
شیخ ماتریدی رحمه الله فرموده که مراد تخفیف است در اثقال عبادات
و توبه از جنایات و ترک استیصال بعقوبات بخلاف امم ماضیه که ایشان را
اغلال و اصار بسیار بوده وخلق الانسان ضعیفا و آفریده شده است آدمی
ناتوان و عاجز از کشیدن بار تکلیف لاجرم بروی سبک کردیم و کفته اند
ضعف آدمی آنست که از ماء مهین آفریده شده قال تعالی خلقکم من ضعف
یا ضعیفست در مهم زنان و قوت آنکه خود را از میل بدیشان باز دارد ندارد
یا از بهر اوضرا و نعمت و محنت شکیبا نیست محققان کویند حق سبحانه و تعالی

از غایت مهربانی که با بنده دارد او را بضعف و ناتوانی موسوم ساخته تا اگر در
طاعت تقصیری نماید یا بسبب متابعت آرزوی نفس نقضی در حال او پدید آید
سمت ضعفی که بر صفحهٔ حال او کشیده شده زبان اعتذار بکشاید و تسمیهٔ
او بجهول و ظلوم هم ازین مقوله است بیت من آن ظلوم و جهولم که اولم گفتی
چه آید از ضعفا ای کریم و از جهال یا ایها الذین آمنوا ای زمرهٔ گرویدگان
لا تاکلوا اموالکم مخورید مالهای یکدیگر را بینکم در میان یکدیگر بالباطل
بآنچه حلال نباشد در شریعت چون غصب و ربوا و قمار و خیانت و سرقه یا
بعقود فاسده یا بسوکند دروغ یا بدعوی باطل و گواه زور القصه بناحق در
اموال یکدیگر تصرف مکنید الا ان تکون مگر آنکه باشد جهة تصرف
تجارة بازرگانی و بیع صادر عن تراض منکم از خشنودی و خوشدلی هر یک
از شما که متعاقد اند ولا تقتلوا انفسکم و مکشید بناحق و ناروا
نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه همه مومنان از روی حقیقت
یکی اند المؤمنون کنفسٍ واحدةٍ یا نفس خود را مکشید و هلاک مسازید
چنانچه جهال از بت پرستان هند خود را برای بت قربانی میکنند یا خود را در
مهالک و مخاطرات میفکنید یا ارتکاب کاری مکنید که مودی بقتل شما
شود اهل تحقیق گفته اند مکشید نفس خود را بارتکاب ذنوب یا بخوردن
مال حرام یا بمتابعت هوای او یا بمباشرت اعمالی که موجب سخط رحمانیست
ان الله بدرستی که خدای کان بکم هست بشما ای امت محمد صلی الله علیه و سلم
رحیما ● مهربان و امر و نهی که میفرماید از غایت رحمتست ومن یفعل ذلک
و هر که بکند و بفعل در آرد منهیات مذکوره را عدوانا از روی تعدی

وتجاوز

وتجاوز از حد وظلما و از وجه ستم و بیدادی فسوف نصلیه پس زود باشد که
در آریم او را نارا در آتشی مر آتش دوزخ است و کان ذلک و هست این در آوردن
بآتش علی الله یسیرا ● بر خدای سهل و آسان ان تجتنبوا اگر یکطرف شوید
و پهلو تهی کنید یعنی بپرهیزید کبائر ما تنهون عنه از گناهان بزرگ که نهی کرده شده اید
از آن نکفر عنکم در گذرانیم و عفو کنیم سیئاتکم از شما گناهان
خرد شما را از نمازی تا نمازی و از جمعه تا جمعه و از رمضانی تا رمضانی
وندخلکم و در آریم شما را مدخلا کریما ● در موضع بزرگ و شریف که آن
بهشتست ملخص آیت آنست که هر که از کبائر پرهیز کند صغائر او معفو شود
نه بر سبیل وجوب بلکه بطریق جواز چه میشاید که حق سبحانه از کبائر عفو کند
و بصغائر مواخذه نماید و ابن عباس و علما را در کبائر اختلافست بعضی بر آنند
که هر گناهی که خدای تعالی از آن نهی کرده کبیره است و گفته اند هر چه
ختم آن بآتش باشد چنانچه یدخله نارا یا بغضب و لعنت مانند غضب الله
علیهم و لعنهم یا بعذاب و نکال چنانچه و لهم عذاب الیم آن کبیره است
و غیر آن از گناهان صغیره گویند و در انوار فرموده که اقرب اقاویل بصحت
آنست که کبیره گناهیست که شارع بر آن حدی مترتب ساخته یا در باب
او وعیدی بتصریح وارد گشته یا حرمت او بدلیل قطعی ثابت شده در تاویلات
کاشی مذکورست که اگر بپرهیزید از کبائر که اثبات غیرست در وجود و اقرار
بوجود غیر سیئات شما را عفو کنیم یعنی تلوینات ظهور نفس و قلب را محو کردانیم
چه بعد ظهور نور توحید صفات ایشان را ثباتی نباشد و در آریم شما را
بمدخل کریم که حضرت جمعست بیت تا بکی در تفرقه سوزی چو شمع

غرقه شود در لجهٔ دریای جمع در لوایح فرموده که تفرقه عبارت از آنست
که دل را بواسطهٔ تعلق بامور متعدد پراکنده سازی و جمعیت آنکه
از همه بمشاهدهٔ واحد پردازی جون تفرقهٔ دلست حاصل از همه
دل را بیکی سپار و بکسل از همه در اسباب نزول آورده که ام سلمه رضی الله
عنها بعرض حضرت صلوات الرحمن علیه رسانید که مردان شرف جهاد دارند و زنان
از آن مثوبت محروم اند و رجال با وجود حرازت غنایم و فوت تحصیل مکاسب دو برابر
نسا از مال میراث میبرند و زنان با ضعف حال و کثرت احتیاج نصف نصیب
مردان میگیرند راه حضرت میپرسیدند کاشکی ما را در دایرهٔ رجولیة دخل بودی
تا از ثواب جهاد و نصیب میراث بهره مند میشدیم آیة آمد که و لا تتمنوا و آرزو
مبرید ما فضل الله آنچیزرا که خدای تعالی افزونی داده بدان چیز از امور
مالی و جاهی بعضکم برخی را از شما که مردانند علی بعض بر برخی دیگر که زنانند
للرجال نصیب مردانرا بهره ایست مقرر مما اکتسبوا از ثواب آنچه کسب
کرده اند چون جهاد و سایر اعمال الخیر و للنساء نصیب و مر زنانرا نیز بهره ایست
مقدر مما اکتسبن از ثواب آنچه تعلق بعمل ایشان دارد چون عفت و طاعت
ازواج پس چون هر یك نصیبی معلوم و سهمی مفروض دارید آرزو بد بهرهٔ دیگری
مبرید واسئلوا الله و بخواهید از خدای و طلب کنید من فضله از کرم و بخشش او
تا مراد شما بر آرد ان الله کان بدرستی که خدای هست بکل شیء علیما ● بهمه چیزها
دانا و چون معلوم شد که وی داناست پس هر چه دهد و بهر که دهد چنان
باید و جز آن نشاید بیت کر مفلس و کر توانکرت کرداند او مصلحت تو از تو به
در زمان جاهلیة فرزند اجنبی را پسر خود میخواندند و در میراث داخل بایستی

ورثه میشد حق سبحانه از آن نهی کرد و فرمود و لکل و برای هر یکی از شما
جعلنا موالی آفریدیم عصبه و میراث خواران تا احراز نصیب خود کنند
مما ترك از آنچه باز گذارند الوالدان پدر و مادر والاقربون و خویشاوندان نزدیك
و دیگر رسم بود که با یکدیگر معاقده میکردند و رسم محالفه و معاهده در میان
می آوردند و هر یکی از متعاقدین میگفت حربك حربی و سلمك سلمی دوست
تو دوست من و دشمن تو دشمن من تو از من میراث بری و من از تو عاقله تو من باشم
و من عاقله تو و این سخنانرا بسوگند مؤکد میساختند و حلیف را سدسی
از میراث حلیف مقرر بود چون آیت مواریث نازل شد یکی از صحابه گفت
یا رسول الله جمعی از ما حلفا دارند که با خذ میراث از یکدیگر پیمان بسته اند
حکم الهی در باب میراث فرود آمد و هیچ جا سخن معاقده مذکور نشد این آیة
نازل گشت که والذین عقدت و آنکسان که در محالفت بسته است ایمانکم
دستهای شما اسناد معاقده بایدی بر طریق مجازیست و سبب درین اسناد
آنکه متحالفان بوقت بیعت دستهای یکدیگر گرفتندی فاتوهم پس بدهید
مر ایشانرا نصیبهم بهرهٔ ایشانرا که سدس میراث است و حکم این آیة بآیة
اولی الارحام منسوخ گشت ان الله کان بدرستی که خدای هست علی کل شیء بر همه
چیزها از عهود و مواثیق و محالفات شهیدا ● گواه آورده اند که حبیبه
زوجهٔ سعد بن الربیع رضی الله عنه یا جمیله زوجهٔ ثابت بن قیس طریق
نشوز پیش گرفته با شوهر بی راهی بسیار کرد و شوهر از غایت اضطراب طپانچه
بر روی وی زده او شکایت پیش پدر برد و باتفاق پدر بملازمت حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم رفته قصهٔ گذشته را بموقف عرض رسانید آنحضرت

بقصاص شوهر وی حکم فرمود پدر و دختر متوجه طلب قصاص شده روی
بدر مسجد نهادند و جبرئیل آیة آورد که [illegible] مردان کلوکذارانند
تسلط یافته [illegible] بر زنان وقایم بامور معیشتی ایشان حضرت رسالت
صلوات الله وسلامه علیه پدر و دختر را آواز داد که بازگردید که
ما کاری خواستیم و خدای کاری خواست والذی اراد الله خیر [illegible]
آیة تفضیل فرمود [illegible] بر زنان چه مردان ادب کننده و کار فرماینده زنانند
[illegible] بسبب آنچیز که تفضیل کرده خدای [illegible]
از ایشان را [illegible] [illegible] بر بعضی دیگر که زنانند و تفضیل مردان
بکمال عقل و علم و [illegible] و فهم [illegible] [illegible] [illegible] وجمعه
و جماعات و اذان و خطبه و اعتکاف و [illegible] عید و نماز جنازه [illegible]
در [illegible] حد و قصاص و زیادتی میراث و امثال آن و آنکه انبیا و ائمه مردانند
از همه فضایل اکمل و اشهر [illegible] دیگر فضیلت مردان بر زنان
بر زنان بسبب آنچیزی که نفقه میکنند بدیشان [illegible] از اموالهای
چه در مهر و چه در نفقه فالصالحات پس زنان شایسته حال [illegible]
فرمان برندگانند مرخدایرا یا قیام کنندگان بحقوق ازواج حافظات للغیب
نگاه دارندگان مر غیبة ازواج را یعنی حفظ الغیب ازواج رعایت کنند
در عفت و عصمت بما حفظ الله بسبب آنکه نگاه داشت خدای مر ایشانرا والّٰتی
وآن زنانی که [illegible] [illegible] نشوزهن نافرمانی و تسلط ایشانرا فعظوهن
پس پند گویید ایشانرا بکلمات [illegible] دلهای ایشانرا نرم کرداند یا تعلیم
دهید ایشانرا و آگاه کنید از تعظیم حقوق ازواج واهجروهن و ببرید از ایشان

[illegible] در خوابگاهها یعنی با ایشان در یک جامه خواب نباشید یا
پشت برو [illegible] [illegible] ید [illegible] و بزنید ایشانرا زدنی که نه بخراشد و نشکند
و هیچ عضو را زشت نکرد [illegible] گفته اند و عظتن ذیب خوف نشوز است و هجر
هنگام ظهور نشوز و ضرب بوقت تکرار نشوز [illegible] پس اگر فرمان
برند شما را و آنچه مکروه طبع شماست بازآیند [illegible] پس مطلبید
[illegible] [illegible] بر ایشان راه بیدادی [illegible] بدرستی که هست خدای
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بزرکتر از آنکه مظلوم را
[illegible] [illegible] [illegible] و اکر دانید شما ای حکام شرع یا اولیاء [illegible]
[illegible] [illegible] کاری [illegible] خلاف [illegible] میان مرد و زن [illegible] فابعثوا پس بفرستید [illegible]
[illegible] [illegible] حکما داوری که حکم کند [illegible] از خویشان شوهر و حکما [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دیگر که
صلاحیت حکومت داشته باشد [illegible] از قبیله زن واقف بر احوال او نیز میکنون
[illegible] زن را از طلب صحبت و میل فرقت [illegible] ان یریدا اگر خواهند حکمین
اصلاحا بصلاح آوردن کار زوجین یوفق الله سازکاری کند خدای بینهما
میان زن و شوهر ان الله کان بدرستی که هست خدای علیما دانا بمصالح
زوجین خبیرا آگاه از مقاصد حکمین واعبدوا الله و بپرستید خدایرا
ولا تشرکوا و انباز مگیرید به شیئا بوی چیزی را از صنم و غیره وبالوالدین
و نیکویی کنید با پدر و مادر احسانا نیکویی کردنی بقول و فعل وبذی القربی
و با خویشان بصلهٔ رحم والیتامی و با یتیمان [illegible] [illegible] سازی والمساکین
و با درویشان بصدقات و زکوة والجار ذی القربی [illegible] همسایه خویشاوند

بشفقت و مرحمت [illegible] و با همسایه بیگانه یعنی آنکه خویشی ندارد یا
همسایه کافر و حد جوار تا چهل سرای ملاحظه کرده اند و مطلقا حق همسایگان
اراده خیر باشد بدیشان و دفع ضرر از ایشان و در صحیح مسلم بروایت انس رضی الله
عنه وارد شده که لا یدخل الجنة عبد لا یأمن جاره بوائقه امام قشیری
قدس سره فرموده که هرگاه جار دار تو مستحق آنست که با او احسان کنی پس حق
همسایه نفس را که دل است بطریق اولی که فرو نگذاری و از خواطر متفرقه و خیالات
ردیه را از وی باز داری و با همسایه دل که روح است نیکویی نمایی و او را از مساکنت
با مکونات و مجاورت با موجودات منع فرمایی و همسایه روح را که سر است
از غیبت مواطن شهودات و مجالی مکاشفات مانع شوی و از همه مزاورت
آنکه از سر و هو معکم غافل نگردی و یقین دانی که همسایه و همنشین
هم همه اوست با دلق گدا و اطلس شه همه اوست در انجمن فرق و نهانخانه
جامع بالله همه اوست ثم بالله همه اوست [illegible] والصاحب بالجنب و دیگر
نیکویی کنید با همنشین و هم صحبت صاحب کشاف فرموده که مراد
مصاحبست و این میتواند بود که رفیق سفر باشد یا شریک در تعلم علم
و آموختن حرفه یا همنشین در مسجد و مجلس و غیر آن و نیکویی با او رعایت
حق صحبتست و بنای آن بر مهربانی باشد ○ وابن السبیل و با رهگذریان
یا مهمانان وما ملکت ایمانکم و با بندگان و پرستاران که در دست
تصرف شما اند ان الله بدرستی که خدای لا یحب دوست نمیدارد من کان
هرکه باشد مختالا خرامنده متکبر که ننگ دارد از والدین و اقارب و همسایگان
و مهمانان و بندگان و با ایشان نیکویی نکند ○ [illegible] نازنده خود ستاینده

که نه حقوق

که نه حقوق الهی مؤدی سازد و نه باحسان با خلق پردازد [illegible]
[illegible] دوست ندارد خدای آنان را که بخل میورزند آورده اند که جمعی
از یهود انصار را از روی نصیحت میگفتند مال خود برین مرد یعنی حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم و یاران او مدهید و انفاق مکنید که اندک زمانی درویش مانند
و محتاج گردید اما مآل کار او معلوم نیست که بکجا خواهد کشید این آیت
نازل شد که خدای تعالی ایشانرا دوست نمیدارد که خود بخیل اند [illegible]
و امر میکنند مردمانرا بالبخل [illegible] و میپوشند از خلق
آنچه خدای بدیشان داده است [illegible] از نعمت خویش یا مراد ایشان
نعت و صفت حضرت رسالتست صلوات الله وسلامه علیه که حق تعالی
بدیشان عطا کرده بود در توریة و آنرا میپوشیدند [illegible] و آماده کردیم
[illegible] برای یهود که عطای الهی یا نعت حضرت رسالت پناهی پوشیدند
[illegible] ○ عذابی خوار کننده که عذاب دوزخست [illegible] و برای
آنان نیز که بر عداوت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم ینفقون
اموالهم نفقه می کنند مالهای خود را رئاء الناس برای دیدن مردمان
و ملاحظه ناموس وایشان مشرکان مکه بودند که بدشمنی آنحضرت لشکرها
جمع میکردند و مالهای خود خرج ایشان مینمودند یا منافقان که
انفاق ایشان مبتنی بر ریا و سمعه بود یا در صفت یهود میگوید که بقوم
خود از جهة اغراض و اعواض میکنند ولا یؤمنون و نمی گروند از روی
حقیقة بالله ولا بالیوم الآخر و نه بروز بازپسین که قیامت است [illegible]
یکن الشیطان و هر که باشد دیو رانده یعنی ابلیس [illegible] مر او را یار

[illegible]

و دمساز [illegible] ● پس بد مقارنی که اوست در دنیی و هر آینه در
آخرت نیز با او خواهد بود قال تعالی فَبِئْسَ الْقَرِينُ حکیم الهی فرماید
هر که اینجا یکه قرین تو اوست آن سرا نیز همنشین تو او سپت
دوستی چو که جان بیفزاید در دو عالم ترا بکار آید دیو را همنشین خویش مکن
نفس بد را قرین خویش مکن [illegible] و چه چیز متوجه می بر کافران و چه
زیان داشتی مر ایشان را [illegible] اگر ایمان آورد ندی بخدای [illegible]
و بروز قیامت و جزای اعمال را تصدیق کردندی [illegible] و بیرون کردندی
چون خدای را بی غرض و ریا [illegible] از آنچه داده است خدای بدیشان
و خدای هست [illegible] بدیشان و اقوال و افعال و احوال ایشان
دانا و جزا فراخور آنها خواهد داد [illegible] بدرستی که خدای ستم نکند
[illegible] هم سنگ ذره در وزن و ذره مورچه سرخ را گویند که از
غایت صغر بی تعمق نظر بینندگان ظاهر نشود و اشهر آنست که ذره چیزیست
که بشعاع آفتاب از روزنه در افتد و در هوا ظاهر گردد و آنرا چندان
وزنی نبود حقیقة این سخن مبالغه است در نفی ظلم یعنی نه از ثواب
معین هم سنگ ذره کم خواهد بود و نه بر عقاب مقرر بوزن ذره خواهد
افزود و اوضح آنست که در عمل کافر و منافق بمقدار ذره ظلم واقع نشود وَإِن تَكُ
و اگر باشد مثقال ذره [illegible] نیکی در دیوان بندهٔ مؤمن يُضَاعِفْهَا ثواب
آنرا افزوده گرداند تو بر تو وَيُؤْتِ و بدهد او را زیادتی بر ثواب عمل مِن لَّدُنْهُ
از نزدیک خود بفضل و رحمت بی استحقاق آنکس أَجْرًا عَظِيمًا ● عطای بزرگ
و بی اندازه اجر را عطا گفت بجهة آنکه تابع آنست و مزید آن فَكَيْفَ

پس چگونه

پس چگونه خواهد بود حال کفره و ظلمه [illegible] وقتی که بیاریم
[illegible] از هر گروهی از امم گذشته [illegible] گواهی که پیغمبر ایشان خواهد
بود و بر افعال و اقوال امت خود گواهی خواهد داد [illegible] و بیاریم ترا
ای محمد صلی الله علیه و سلم [illegible] برین گروه از امت تو [illegible] ●
گواه تا اقامت شهادت کنی بر ایمان مؤمنان در لطایف قشیریه مذکورست
که چون پیغمبر را صلی الله علیه و سلم شفیع امت ساخته اند شهید امت
نیز میسازند و مقررست که شهادت بنوعی ادا خواهد کرد که مجال
شفاعت باقی ماند [illegible] آن روز که واقع شود در و گواهی انبیا و آن روز قیامتست
[illegible] دوست دارند آنان که کافر شدند بخدای
و نافرمانی کردند رسول ویرا [illegible] آنکه راست کرده شود بدیشان
زمین یعنی دفن کنند ایشانرا چون مردگان و مبعوث نکنند یا کنایتست
از آنکه ایشان آرزومند آنند که خاک شوند چه زمین بخاک راست شود وَلَا
يَكْتُمُونَ اللَّهَ و نپوشند یعنی قادر نباشند بر آنکه از خدای بپوشند
حَدِيثًا ● سخنی را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید بخدا و رسول
لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ گرد نماز مگردید وَأَنتُمْ سُكَارَىٰ و حال آنکه شما مستان
باشید از خمر و سایر مسکرات این نهی از عین نماز نیست چه آن عبادتیست
مأمور بها بلکه نهی است از اکتساب سکر که مانع است از ادای عبادت
روزی جمعی از صحابه در خانهٔ عبد الرحمن عوف رضی الله عنه بشرب خمر که
دران وقت مباح بود اشتغال داشتند و در زمان سر اندازی و بیهوشی
صدای اذان شام باسماع صحابهٔ کرام رسیده بنماز برخاستند و امام ایشان

مقام؟

از غایت سکر در سورهٔ کافرون حرف لا را در چهار موضع که منفی است
حذف نمود و این آیت نازل شد که در وقت غلبهٔ سکر بنماز نزدیک مشوید
[illegible] تا وقتی که بدانید [illegible] آنچه را که در نماز میخوانید
محققان گویند خطاب میکند بسوی قوم و جماعتی که رقم ایمان شهودی
بر صفحهٔ جان دارند که نزدیک مشوید بنماز قربة در مسجد جامع دل در وقتی که
مستان باشید از سکر غفلت و شهوت تا وقتی که از مستی هوا هشیار شده
دانید که چه میگویید و بشناسید که سخن با که میگویید المصلی یناجی ربه
[illegible] ای که در مستی هستی مانده دایما در خودپرستی مانده بر سر ایوان وحدت کی رسی
چون تو در زندان پستی مانده [illegible] یعنی نزدیک مشوید بنماز در حالتی که
جنب باشید و محتاج بغسل [illegible] مگر آنکه روندگان باشید در راه
یعنی مسافر باشید و با شما آب نبود در ان محل به تیمم نماز توانید گذارد
دیگری بهیچ وجه روا نیست در جنابت نماز گذاردن [illegible] تا وقتی که غسل
کنید و بعضی گفته اند مراد از صلوة موضع آنست یعنی جنب در مسجد
میایید مگر آنکه راه گذر باشد [illegible] و اگر باشید در وقت جنابت
بیماران مراد بیماری است که ایشان از استعمال آب ترسند او علی سفر یا باشید در سفر
[illegible] یا بیاید یکی از شما من الغائط از خلاجای و محدث شده
باشد بخروج خارج [illegible] او لامستم النساء یا بسوده باشید
زنان را امام شافعی رضی الله عنه بر آنست که چون بعضی از بدن مرد
ملاصق بدن زنی شود از غیر محارم و اجنبیه صغیره وضوی لامس و ملموس
منتقض گردد و امام مالک و امام احمد رحمهما الله بر آنند که لمس

بشهوت

بشهوت وضو میشکند و بغیر شهوت ناقض نیست و امام اعظم رحمة الله
علیه مباشرهٔ فاحشه را که تماس فرجین است بی حایلی و انتشار آلة ناقض وضو
میداند و بر تقدیر چون جنب باشید یا بیمار یا مسافر یا محدث بلمس و غیره
[illegible] یعنی نیابید آب را فتیمموا پس قصد کنید [illegible] خاک
پاک را [illegible] حکم تیمم در یکی از غزوات نازل شده و آن غزوهٔ بنی المصطلق است
که سید علیه السلام در منزلی بی آب فرود آمده بودند و پیش از صبح عزیمت
رحلت [illegible] شد تا وقت نماز خود را به آب رسانند قضا را عقد عایشه رضی الله عنها
گم شد و عزیمت بسبب نقد آن در توقف افتاد تا روز شد و مردم بعضی
محدث و بعضی جنب بودند شکایت آن حکایت بنزدیک صدیق رضی الله عنه
بردند و او بخیمهٔ عایشه در آمد دید که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
سر در کنار وی نهاده در خوابست صدیق زبان بطعن صدیقه کشاد و بسر انگشتان
نیز طعنه بر تهیگاه او زد تا کا[illegible] سید عالم صلوات الله و سلامه علیه بیدار شد
و بر مضمون حال و ملال صحابه اطلاع یافت متوجه عالم غیب گشت و مقارن
توجه آنحضرت جبرئیل امین در رسید و حکم آورد که چون آب نمی یابید
فتیمموا صعیدا طیبا قصد کنید چیزی از اجزاء ارض که پاک باشد و دست
بران زنید فامسحوا پس مسح کنید دست خود را [illegible] بتمام رویهای
خویش وایدیکم و بسایید دستهای خود را [illegible] بدرستی که
خدای هست عفوا در گذرنده [illegible] تخفیف کننده [illegible] ۝ الم تر
کسانی را که تیمم کنند [illegible] آیا نمی بینی و نمی نگری بسوی آنانکه
داده اند ایشان را [illegible] بهرهٔ از علم توریة [illegible]

میخرند گمراهی را یعنی بدل میکنند هدایة را بضلالة وهدایت ایشان آن
بود که بنعت و صفت حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم عارف بود
وضلالت آنکه بعد از بعثت آنحضرت انکار وی نمودند ويريدون ومیخواهند
این گمراهان از روی حسد و عداوت أن تضلوا السبيل آنکه شما نیز
ای مومنان راه گم کنید والله أعلم وخدای داناترست بأعدائكم بدشمنان شما
که یهودند وكفى بالله وبسنده است خدای وليا دوست شما و متولی
امور شما وكفى بالله وبسنده است خدای نصيرا ○ یاری دهنده شما بر دشمنان
من الذين هادوا بعضی از آنکسانی که بدین یهودیه متدین شده اند
يحرفون الكلم میگردانند کلمها را و تغییر میدهند عن مواضعه از ما...
مراد تحریف نعت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم یا تاویل کلمات توریة
بر وفق رای و طمع خود یا کتمان آیة رجم یا تغییر کلام پیغمبر است صلی الله
علیه وسلم آورده اند که زمره از یهود بملازمت آنحضرت صلوات الله
وسلامه علیه می آمدند و جواب آنحضرت را از امری که سوال کرده بودند
بقبول تلقی مینمودند و از مجلس ایشان منصرف شده همان کلمات متبرکه
ایشان را محرف میساختند لاجرم پرده از روی کار ایشان برداشته فرمود که
دشمنان یهود سخنان ترا که حبیب منی از مواضع آن تحریف میکنند
ويقولون ومیگویند سمعنا شنیدیم قول ترا وعصينا و نافرمانی کردیم امر ترا
لفظ عصینا آشکارا میگفتند از روی عناد و در تیسیر گوید اظهار سمعنا
واضمار عصینا میکردند و حقیقت آنست که زبان مقال ایشان سمعنا میگفت
ولسان حال ایشان به عصینا ناطق بوده و دیگر میگفتند واسمع غير

مسمع بشنو در حالتی که غیر شنوده شده باشی این کلمه ذو وجهین است روی
در مدح دارد و روی در ذم وجه مدح آنست که اسماع دشنام دادن باشد
پس معنی کلمه اینست دشنام داده و شنوده مکروهی نباشی و برین تقدیر دعا
له بود و وجه ذم چنانست که اسماع شنوانیدن بود میگویند بشنو
غیر شنوانیده شده یعنی اصم و این دعا علیه باشد یهود وجه مدح را
پرده نفاق میساخته اند و مطمح نظر ایشان وجه مذمت بوده و دیگر
میگفتند وراعنا این کلمه نیز محتمل الوجهین است وجه مدحش آنکه
از مراعات باشد یعنی نگاهدار ما را و در ما نگر و وجه ذمش آنکه از
رعونت و حمق بود و مراد یهود نسبت رعونت بوده بدان حضرت و گفته اند
یهود اشباع میکردند و راعینا میگفتند یعنی ای شبان ما تعریض
میکردند آنحضرت را برعی غنم و بر هر تقدیر این کلمه میگفتند ليا بألسنتهم
در حالت گردانیدن و پیچانیدن سخن بزبانهای خود یعنی فعلی که از مراعات
بلغت عرب آنرا برعونة رد میکنند بزبان خود با لسان عرب از فصاحت
او می پیچانند و بطریق لحن راعنا میگویند و بآن ذم آنحضرت میخواهند
وطعنا في الدين و قدح و طعن در دین اسلام یعنی دینی که پیغمبر او بشبانی
منسوب بود آن چه دین خواهد بود و حال آنکه ایشان بشبانی موسی
علیه السلام معترف بودند ولو أنهم قالوا و اگر ایشان گفتندی سمعنا
شنیدیم سخن ترا وأطعنا و فرمان بردیم امر ترا واسمع و بشنو سخن ما را وانظرنا
و در ما نگاه کن لكان هر اینه این گفتار بودی خيرا لهم بهتر مر ایشانرا از
استهزاء سید انام و طعن در دین اسلام وأقوم و راست تر بودی سخن ایشان

ولیکن براند است خدای ایشانرا و از رحمت خود دور کرده
بسبب کفر ایشان و مجازات بر آن مگر گرویدنی اندک
یعنی ضعیف که معتد به و معتبر نباشد و آن ایمانست ببعضی از کتب و رسل
دون بعضی یا الا نمی آرند مگر اندکی از ایشان چون ابن سلام و اصحاب او رضی الله
عنهم در اکثر تفاسیر وارد است که حضرت رسالت صلی الله علیه احبار یهود
چون ابن صوریا و کعب بن اسد طلبید و گفت یا معشر الیهود از خدای بترسید و
در دایره اسلام نهید چه من سوگند میخورم بخدای که شما میدانید که این کلام
و احکام که از حلال و حرام بشما آورده ام حقست و شما از تورية از حال من
خبر داده اند و بر ایمان بمن میثاق فرا گرفته ایشان از روی عناد گفتند ما
نه ترا میدانیم و نه از نعت تو و صفت قرآن خبر داریم این آیه آمد که یا ایها الذین
اوتوا الکتاب ای آنکسانی که شما را کتاب داده اند یعنی تورية آمنوا تصدیق
کنید و بگروید بما نزلنا بآنچه فرو فرستاده ایم بر بنده خود و آن قرآنست مصدقا
در حالتی که باور دارنده و تصدیق کننده است لما معکم مر آنچیز را که
با شماست یا آنکه مطابق کتاب تورية است در اصول دین پس بدان بگروید من
قبل ان نطمس پیش از آنکه محو کنیم وجوها رویها را یعنی صور آنرا نیست
سازیم تا اثر ابرو و چشم و بینی و لب و دهن بر و نماند فنردها پس باز گردانیم
آن رویها را علی ادبارها بر هیأت قفای آن یعنی شکل رویها بصورت پس سر
مستکل سازیم یا اشیاء مصوره را بر وجه چون انف و حاجب و عین محو کنیم
و بر قفا مثبت سازیم تا رویهای ایشان بر قفا باشد و در تیسیر آورده که آیدی
و ارجل و بطون و ظهور ایشان در مواضع خویش ثابت باشند و رویهای ایشان

پس نمی گروند ایشان
الا قلیلا

[illegible] و از هیأتیست در غایت زشتی و رسوایی او نلعنهم یا براندیم
ایشانرا که اصحاب وجوه اند از رحمت خود یا مسخ سازیم کما لعنا همچنانچه
براندیم یا مسخ گردانیدیم اصحاب السبت یاران روز شنبه را یعنی آنانکه از
فرمان خدای سر به پیچیدند و روز شنبه بصید ماهی اشتغال کردند وکان
امر الله و هست فرمان خدای یا وعد او مفعولا ● بودنی و هر آینه خواهد
بود ان الله لا یغفر بدرستی که خدای نمی آمرزد ان یشرک به آنرا که شرک
آورده شود بوی شریک گیرند در عبادت او ویغفر و بیامرزد ما دون ذلک آن
گناهی را که غیر از شرک بود لمن یشاء مر آنکس را که خواهد از روی تفضل
و احسان نه بوسیله عبادت و عرفان امام زاهد فرموده که یعنی آمرزد
قبل العذاب هر کرا خواهد و بعد العذاب جمیع عصاة خواهد آمرزید
ومن یشرک بالله و هر که شرک آرد بخدای و انباز گیرد با او فقد افتری
پس بدرستی که افترا کرده باشد و بر بافته اثما عظیما ● دروغی بزرگ را که
بدان مستحق عذاب بزرگ گردد و چون بمضمون این آیه که شرک مغفور نیست
یهود را که عبده عزیر و پرستنده عزیر بودند وعیدی و تهدیدی عظیم حاصل
شد از روی انکار [illegible] گفتند ما مشرک نیستیم بلکه خود را از خواص بارگاه
عزت و مقربان درگاه محبت میدانیم پدران ما مالکان ممالک نبوت و سالکان
مسالک فتوت بوده اند و ما بر متوالی ایشان معزز و مکرمیم حق سبحانه
ستایشهای ایشانرا نه پسندید و فرموده الم تر الی الذین آیا نمیدانی و نمی نگری
بدیده بصیرت بسوی آنانکه از روی مفاخرت یزکون میستایند و ثنا میگویند
انفسهم نفسهای خود را باین که نحن ابناء الله و احباؤه یا بپاکی و نیکنامی

نسبت میدهند چنانچه منقول است که بحری بن عمرو و نعمان بن
اوفی و مرحب بن زید اطفال خود را بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آوردند
و گفتند این کودکان را هیچ گناهی هست حضرت فرمود که نی ایشان را گناهی نیست
ایشان سوگند یاد کردند بخدای موسی که ما نیز در بی گناهی مثل ایشانیم زیرا که
گناهان شب ما را بروز میگذرانند و خطیئات روز ما را بشب محو میکنند حق
تعالی فرمود که تزکیه شما مر شما را اعتباری ندارد بَلِ اللَّهُ بلکه خدای تعالی
يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ بپاکی یاد کند یا بستاید هر کرا خواهد و مستحق آن داند
وَلَا يُظْلَمُونَ و مکذبان خود را بنا حق تزکیه میکنند ستم رسیده نخواهند شد
بمقدار آن رشته ضعیف که در میان دانه خرما باشد یا بقدر فتیله
از وسخ که میان دو انگشت پدید آید مراد آنست که عقوبت تزکیه خود خواهند
کشید و نقصانی بپاداش و مکافات ایشان نخواهد رسید انْظُرْ بنگر در این
جهودان که از روی عناد كَيْفَ يَفْتَرُونَ چگونه افترا میکنند و می بندند
عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را یعنی گناه شب و روز ما را می آمرزد وَكَفَىٰ
بِهِ و بسنده است آن افترا و دروغ ایشان إِثْمًا مُبِينًا ● گناهی ظاهر که بر هیچ کس
پوشیده نیست آورده اند که چون حکم الهی با جلای بنی نضیر صادر شد
جمعی از ایشان چون حیی بن اخطب و سلام بن مشکم و کنانة بن ابی الحقیق
در خیبر متوطن شدند و بعد از مدتی با بیست تن از اشراف قوم بمکه رفتند
و ابو سفیان و اتباع او را بر محاربة با حضرت پیغمبر و اصحابا و تحریص
کردند و با پنجاه کس از بطون قریش به بیت الحرام در آمده و در پس
استار حرم سینها بدیوار خانه باز چسبانیده بایمان غلاظ بر حرب و جدال

اهل اسلام سوگند یاد کردند و خاطر از این مهم فارغ ساختند بمعاشرت
بنشستند در آن مجلس بعضی از قریش از رؤسای اهل کتاب پرسیدند که ما
زایران حرم را مهمانی میکنیم و کعبه را معمور میداریم و صله رحم بجای
می آریم و بعبادت اصنام بطریق آبای کرام خود مشغولیم آیا کیشِ ما بهدایت اقرب است
یا دین محمد صلی الله علیه و سلم که دین و قبله احداث کرده و بدعتی اسلام
نام نهاده و دین پدران ما را باطل میداند و ما را کافر و جاحد میخواند یهود بعد
از استماع این سخنان گفتند دین شما حق تر است و آیین شما بدین نسبت ابو سفیان گفت
ما بر اعتقاد شما وقتی اعتماد خواهیم کرد که بتان ما را سجده کنید جهودان
جبت و طاغوت که بتان قریش بودند سجده کردند حق سبحانه از معاندت و مکر
و کفر و زندقه ایشان خبر میدهد و میفرماید أَلَمْ تَرَ آیا نمیدانی و نمی بینی
إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا بسوی آنانکه داده اند ایشان را نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ بهره
از توریة که بواسطه عداوت مسلمانان يُؤْمِنُونَ میگروند بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ
بدین دو بت که قریش راهست و گفته اند جبت سحر است و یهود آنرا
معتقد بودند و طاغوت شیطان و ایشان متابعت وی مینمودند و نزد محققان
جبت نفس اماره است و طاغوت آرزوهای او وَيَقُولُونَ و میگویند این جهودان
لِلَّذِينَ كَفَرُوا در حق کافران و برای ایشان که از روی اجتهاد ما هَؤُلَاءِ این
گروه کفار قریش أَهْدَىٰ هادی ترند مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا از آنها که ایمان آورده اند
یعنی پیغمبر و اصحاب وی سَبِيلًا ● از جهت راه یعنی راه یافته ترند أُولَٰئِكَ
آن گروه متعنت و متعصب الَّذِينَ آنانند که بخواری لَعَنَهُمُ اللَّهُ دور
کرده است خدای ایشان را از رحمت خود وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ و هر کرا خدای براند

ودور سازد فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا پس نیابی تو مر او را ● یاری که دفع عذاب
کند از وی أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ آیا ایشانراست یعنی جهودانرا بهره از پادشاهی
استفهام است بر سبیل انکار زعم یهود آن بود که ایشان به ملک و نبوت
از غیر خود سزاوارترند و بدین سبب از متابعت عرب ننگ میداشتند و میگفتند
آخر منتظر ملک داری و حکم گذاری میباید خواهد رسید حق تعالی فرمود
که ایشانرا از ملک بهره نیست واگر بفرض از ملک و مال بهره مند شوند
پس آن هنگام فَإِذًا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ ندهند مردمانرا یا پیغمبر و اصحاب او را
نَقِيرًا ● بآن مقدار که بر پشت دانه خرماست و این مبالغه است در بخل
ایشان که در وقت پادشاهی یا فقیری به بقیری مضایقه دارند بهنگام دست
تنگی و درویشی پیداست که چه چیز بکسی دهند أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ بلکه
حسد میبرند بر مردمان یعنی قبایل عرب عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ بر آنچه خدای بر ایشان
داده است مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود که آن بعثت حضرت پیغمبر است صلی الله
علیه وسلم از ایشان و گفته اند مراد از ناس حضرت رسالتست صلی الله علیه وسلم
و عرب جمع را بر واحدی اطلاق میکنند که جامع باشد آن مقدار خصال خیر را
که جمع نشود الا در بسیاری از مردمان کقوله تعالی إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً
و مراد از فضل نبوت و کتاب و اعزاز دین باشد و بعضی گفته اند فضل آنست که
حق سبحانه مباح کردانید او را جمع میان بیشتر از چهار زن و یهود برین
حال حسد میبردند و طعنه میزدند که اگر او پیغمبر بودی این همه
زن نخواستی و بکار ایشان نه پرداختی حضرت عزت فرمود که اگر حسد ایشان
بر پیغمبر بواسطهٔ نبوت و کتابست پس باید که بر پیغمبران صاحب کتاب حسد

بردندی

بردندی چه این صورت مخصوص بدان حضرت نیست فَقَدْ آتَيْنَا بدرستی که
ما عطا کردیم آلَ إِبْرَاهِيمَ اولاد ابراهیم را که موسی و داود و عیسی اند علیهم
السلام الْكِتَابَ یعنی توریة و زبور و انجیل وَالْحِكْمَةَ و علم حلال و حرام
وَآتَيْنَاهُمْ و دادیم ایشانرا با وجود نبوت مُلْكًا عَظِيمًا ● پادشاهی بزرگ
چنانچه یوسف و داود و سلیمان علیهم السلام داشتند و گویند ملک عظیم
کثرت ازواج است چنانچه بصحت رسیده که داود صد زن داشته
و سلیمان هزار و درین سخن تعریض یهودیست که اگر حسد شما بر محمد صلی الله
علیه وسلم بواسطهٔ کثرت ازواج است پس بر داود و سلیمان علیهما السلام
حسد اولی ترست و در تیسیر آورده که مراد از آل ابراهیم محمدست صلوات
الله علیهما و از کتاب قرآن و از حکمت شرایع و از ملک عظیم دوام شریعت
تا قیامت یا تا ابد که فَمِنْهُمْ پس از یهود مَنْ آمَنَ کس بود که ایمان
آورد بِهِ بدین آل ابراهیم یا محمد صلی الله علیه وسلم وَمِنْهُمْ و از ایشان مَنْ
صَدَّ کس هست که اعراض کرد عَنْهُ از خبر انبیا در باب نسا و تصدیق
نکرد آنرا یا روی از متابعت پیغمبر بگردانید وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ و بسنده است
دوزخ سَعِيرًا ● آتشی افروخته برای عذاب کافران إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی
که آنانکه حق را پوشیدند و بگرویدند بِآيَاتِنَا بدلایل وحدت یا آیات
قرآن یا معجزات پیغمبر سَوْفَ نُصْلِيهِمْ زود باشد که در آریم ایشانرا
نَارًا در آتشی و چه آتشی كُلَّمَا نَضِجَتْ هرگاه پخته شود یا بسوزد جُلُودُهُمْ پوستهای
ایشان بآتش بَدَّلْنَاهُمْ بدل کنیم برای ایشان جُلُودًا غَيْرَهَا پوستها غیر آنکه
پخته و سوخته شده و این تبدیل در هر ساعتی صد بار باشد و از حسن بصری

خمس

رحمه الله منقولست که در شبانروزی هفتاد هزار بار و تبدیل جلود بر
سبیل تحقیق آنست که احتراق از آن ببرند و بحالت اول باز آورند پس این تبدیل وصف
نه تبدیل عین و تجدید این حال بجهة احساس عذابست یعنی هر زمان پوست
ایشانرا تازه میسازند لیذوقوا العذاب تا بچشند عذابرا و آن چشیدن دایم
باشد ان الله کان بدرستیکه خدای هست عزیزا غالب که کسی او را از
تعذیب کفار منع نتواند کرد حکیما ● دانا بعقوبت دوزخیان بر وفق
حکمت والذین آمنوا و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول و عملوا الصالحات
و بجای آورده اند طاعتها بر وفق فرمان سندخلهم زود باشد که در آریم
ایشانرا جنات تجری ببوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان
آن جویها منازل ایشان خالدین فیها در حالیکه جاوید باشند این مومنان
در آن ابدا همیشه یعنی زمانیکه آنرا آخر نباشد لهم فیها مر بهشتیانرا باشد
در آن بوستانها ازواج مطهرة زنان پاکیزه از حیض و نفاس بلکه از جمیع
اقذار و ادناس و ندخلهم و در آریم ایشانرا ظلا ظلیلا ● در سایه پاینده
که آفتاب آنرا زایل نکند چون در بلاد عرب حرارت بسیار می باشد و سایه
اعظم اسباب راحتست لمیذ است پس ظل ظلیل کنایتست از آسایش و آرایش
بدین نکته مندفع میشود سخن کسیکه میگوید چون در بهشت آفتاب نیست
که بحرارت آن متأذی شوند پس ظل را چه فایده و توجیست و نزد محققان
ظل ظلیل اشارتست بحمایت الهی و عنایت پادشاهی که همیشه بر مفارق بهشتیان مبسوط
خواهد بود و آن سایه از زوال امن و از نقص و انتقال مقدس و معراست بیت
این سایهها زوال پذیرند عاقبت ❊ در سایه کوش که آنرا زوال نیست ان الله یأمرکم

بهشتی که

بدهشتی که خدای میفرماید شمارا [ا]ن [تؤد]وا آنکه ادا کنید امانتها را
الی اهلها با اهل آن حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در روز فتح مکه فرمود
تا کلید خانه از عثمان بن طلحه طلب دارند و کلید پیش مادر او سلافه بود
عثمان بنزد مادر رفت و مادر کلید بوی نمیداد و میگفت اگر از شما بگیرند
باز بشما نخواهد داد و کلید کعبه از عهد عبد الدار بطریق ارث بما رسیده
عثمان مبالغه میکرد و سلافه مضایقه مینمود و حضرت در مسجد الحرام انتظار
میکشید آخر الامر صدیق و فاروق رضی الله عنهما بر در سرای سلافه آمدند
و فاروق باواز بلند گفت ای عثمان بیرون آی که انتظار حضرت از حد بگذرد
سلافه کلید به پسر داد و گفت تو بستانی بهتر که تیم و عدی بگیرند پس عثمان
مفتاح برداشته بنزد حضرت آورد و آن سرور دست دراز کرد تا از وی بستاند
عباس رضی الله عنه برخواست گفت یا رسول الله چنانچه سقایه زمزم بمن
تفویض فرموده حجابة خانه نیز بمن ارزانی دار عثمان بعد از استماع این سخن
دست باز کشید و حضرت فرمود که ای عثمان کلید بمن ده عثمان دست پیش
آورد و عباس همان سخن اعاده کرده عثمان خواست باز کشد حضرت فرمود که
اگر بخدا و رسول ایمان داری مفتاح الفاتح بمن ده عثمان گفت اینک بستان
بامانة الله القصه حضرت بعد از آنکه از خانه بیرون آمد و مفتاح بدست
وی بود مرتضی علی رضی الله عنه پیش رفت و گفت یا رسول الله منصب حجابة باهل
بیت عطا فرمای چنانچه سقایه زمزم را بایشان داده فی الحال جبرئیل باین آیة
نازل شد حضرت فرمود که یا علی من شما را کاری میفرمایم که از آن نفع
بمردم رسد نه آنکه کاری کنم که نفع از مردم بشما خواهد رسید پس عثمان را

طلبید وکفت خُذُوهَا یَا بَنِی طَلْحَةَ خَالِدَةً تَالِدَةً لَا یَنْزِعُهَا مِنْکُمْ إِلَّا ظَالِمٌ
پس عثمان ملازمت حضرت اختیار فرموده کلید برادر خود شیبه داد وتا امروز
مفتاح کعبه در دست آن قوم است واکرچه حکم باداء امانت درین
قضیهٔ مخصوصه نازل شد اما تمام امانات درین حکم داخل است ودر بحر
الحقایق آورده که ذکر امانت بعد از این در نظر ظلیل که وجود حقیقیست
دلالت بران دارد که امانت عبارت از وجود مجازی باشد چون وجود اظلال
به نسبت با آفتاب پس همچنانچه وجود ظل امانت آفتابست ودر وقتی که آفتاب
جلوه کنان تجلی نموده وبا اشعهٔ عالم افروز از افق طالع شده بزبان حال میکوید
أَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا چکونه ظلال متلاشی میکردند واثر ایشان بکلی محو
میشود برهمین منوال چون شعاع خورشید وجود حقیقی عزّ عن التمثیل از
افق غنای ذاتی که وَاللهُ غَنِیٌّ عَنِ الْعَالَمِینَ طلوع نماید امانات وجودات
ظلیه باهل آن باز میکردد وسرّ لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ بظهور
می آید بیت جمله سرها را به پیش او نهید ملک ملک اوست ملک او را دهید
خصم هر شیر آمد و هر روبه او کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ وَإِذَا حَکَمْتُمْ ودیکر
امر میکند چون خواهید که حکم کنید بَیْنَ النَّاسِ میان مردمان أَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ
آنکه حکم کنید براستی إِنَّ اللهَ بدرستی که خدای نِعِمَّا یَعِظُکُمْ نیکو چیزیست که
شما را بدان پند میدهد یعنی ادای امانات وعدل در حکومات إِنَّ اللهَ کَانَ
بتحقیق که خدای هست سَمِیعًا شنوا بقول عثمان که کفت بکیر بامانت
بَصِیرًا بینا برد مفتاح بوی یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کروه کرویدکان أَطِیعُوا
اللهَ فرمان برید خدای را در فریضها وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وفرمان برداری رسول کنید

درسنتها

در سنتها وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ واطاعت کنید خداوندان امر را از شما
مراد امراء مسلمانانند که حضرت پیغمبر در عهد خود تعیین مینمود وخلیفه
در اسباب نزول هست که حضرت خیر البریه خالد ولید را بسریه امیر
کرد وعمار یاسر را باوی فرستاد جمعی که خالد قاصد ایشان بود خبر یافته
بکریختند ویکی از ایشان که مسلمان بود پیش عمار آمده کفت مرد قبیله
من فرار نمودند ومن باستظهار ایمان در منزل خود مانده ام اکر اسلام مرا
دستکیری خواهد کرد تا باشم والا پای کریز در راه نهاده سر خود کیرم
عمار او را امان داد او بنا بر موده وی در خانهٔ خود ساکن شد خالد بامداد
لشکر را بغارت فرستاد چون آن قبیله را مرکرده و غیر از ان شخص کسی را نیافتند
پس او را اسیر وعیال او را دستکیر کرده نزد خالد آوردند وعمار فرموده که
او مسلمان است وبفرموده من در امان خالد کفت از ادب دور مینماید که
با وجود امیر لشکر بی مشاورت واجازت او کسی امان دهد کفت وکوی
میان خالد وعمار بسیار شد وبجناب نبوت آمده صورت حال بعرض رسانیدند
سید البشر صلی الله علیه وسلم امان عمار را برقرار کذاشت ونهی فرمود
از انکه غیر امیر کسی را امان دهد واین آیت نازل شد که فرمان برید اولی الامر را
یعنی امراء سرایا ثعلبی آورده که اولو الامر ابو بکر وعمرند رضی الله عنهما که
وزیرین صدق بودند واشارت اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر وعمر
در شان ایشان نافذ شده ابو بکر وراق رحمه الله کفته که خلفاء اربعه اند
ومجموع صحابه نیز کفته اند یا فقها وعلما یا ارباب عقول وآراء ونزد عرفا
اولو الامر مشایخ اند وپیران طریقت که بترتیب اهل سلوک اشتغال

مینماید وسالك را فرمان برداری ایشان لازمست هرکه سر بر خط فرمان دلیلی نهد کی میسر شودش روی براه آوردن هرکه خواهد که برسد بمقصود باید ش بی رویی راه نمایان کردن بس اکر خلاف کنید در چیزی از امور دین پس باز کردانید آنرا بکتاب خدای و رجوع کنید با رسول در زمان حیات او و بسنت آنحضرت بعد از وفات او اکر هستید شما که از روی اخلاص میکروید بخدای و بروز رستخیز چه ایمان بخدا و بقیامت مقتضی آنست که در امر متنازع فیه رجوع بخدا و رسول نمایند این رجوع بهترست شما را ● و نیکوتر از جهت عاقبت آورده اند که یهودی با منافقی خصومت افتاده بجائی که پیش او مرافعه مهم خود کنند محتاج کشتند یهودی منافق را بحکمه نبوت میکشید و منافق بحکومه کعب ابن اشرف میل مینمود عاقبة پیش حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمدند و حکم بر وفق مدعای یهودی اصادر شد چون از مجلس حکم بیرون آمدند منافق دست دامن جهود زد که من بحکم پیغمبر راضی نیستم بیا تا بنزد عمر رضی الله عنه رویم و دیکر باره مرافعه کنیم القصه بدر خانه فاروق رفتند و یهودی ماجرای دعوی و حکم پیغمبر باز کفت عمر رضی الله عنه از منافق استفسار نمود که قضیه برین وجه است که یهودی میکوید منافق تصدیق کرد که آری حال برین منوالست اما من بدان حکم راضی نیستم و از تو حکم میطلبم عمر رضی الله عنه فرمود که شما اینجا قرار کیرید تا من از خانه بیرون آیم و در میان شما حکم کنم ایشان توقف کردند و عمر از خانه با شمشیر کشیده بیرون آمد

وس

و سر منافق بینداخت و فرمود که هر که بحکم پیغمبر راضی نباشد سزای او برین وجه باید داد و آن روز حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عمر را فاروق لقب داد و حق سبحانه این آیة فرستاد که آیا ندیدی و نکاه نکردی بسوی آنکسانی که کمان میبرند که ایشان کرویده اند بآنچه فرستاده شده بتو یعنی قرآن و بآنکه پیش از تو فرستاده اند از کتب انبیا میخواهند با وجود دعوی ایمان آنکه مرافعه کنند بسوی کعب بن اشرف که بغایت طاغی و باغیست و حال آنکه مامور بودند مدعیان ایمان و همه مکلفان نیز مامورند بآنکه نکروند بحکم طاغوت و میخواهد دیو دور شده از رحمت یا سر کشیده از خدمت یعنی ابلیس آنکه کمراه کرداند ایشانرا که مایل طاغوت اند ● کمراهی دور که هرکز از آن بازاه را رجوع نتوانند نمود و چون کویند منافقان را که در وقت تحاکم بیایید بآنچه بحکمی که خدای فرستاده است در کتاب خود و بحکمی که پیغمبر او میکند بفرمان او رأیت المنافقین می بینی منافقانرا که بطریق عناد اعراض میکنند از تو صدودا اعراض کردنی از روی عداوت پس چون باشد و چه خواهند کرد اذا اصابتهم چون برسد بدیشان عقوبة صدود و اعراض بما قدمت ایدیهم بآنچه ایشان کرده اند یعنی تحاکم بطاغوت و کفته اند مصیبت قتل فاروق بود مر آن منافق را ثم جاؤک پس بیایند بسوی تو و زبان

اعتذار بکشایند یا دیة قتیل طلبند [illegible] سوکند میخورند بخدای
ومضمون سوکند ایشان آنکه [illegible] نخواستیم ما بعد ولید از مجلس حکم شما بمرافع
بدر خانه عمر رضی الله عنه [illegible] مکر نیکویی که بما لاحق شود
و تألیف و موافقت که بین الخصمین پدید آید [illegible] آن کروه منافقان
و سوکند خورندکان بدروغ [illegible] آنکسانند که خدای میداند
آنچه در دلهای ایشانست از نفاق [illegible] پس اعراض کن
از قبول اعذار ایشان [illegible] و پند ده مر ایشانرا بر ملا یعنی منع کن از نفاق
و دروغ [illegible] و بکوی مر ایشانرا در خلا [illegible] در باب نفسهای ایشان
ایشان [illegible] ● سخنی بلیغ که اثر کننده باشد در دلهای ایشان
که ازان غمناک کردند وانرا تهدیدست بقتل یا بحلول مکاره بدیشان
تو به کنند وما ارسلنا من رسول و نفرستادیم هیچ فرستاده بد بندکان خود
الا لیطاع مکر برای آنکه فرمان وی برند باذن الله بنام خدای [illegible]
و اکر این منافقان اذ ظلموا انفسهم آن هنکام که ستم کردند بر نفسهای
خود بانکار حکم تو یا بتحاکم الی الطاغوت [illegible] بیامدندی بحضرت تو
فاستغفروا الله پس طلب آمرزش کردندی از خدای واستغفر و آمرزش خواستی
لهم الرسول برای ایشان رسول یعنی شفاعت کردی ایشانرا لوجدوا الله
هر اینه یافتندی یعنی دانستندی خدایرا توابا قبول کننده توبه [illegible]
رحیما ● مهربان بر آمرزش طلبان در معالم آورده که میان زبیر و حاطب
ابی بلتعه مخاصمتی واقع شد در آب راهی که هر دو ازان مزروعات خود
آب دادندی چون محاکمه ایشان بمحکمه سید عالم صلی الله علیه وسلم رسید

فرمود که

فرمود که اول زبیر آب ده زمین خود را پس بهمسایه کذار حاطب در غضب
شده از روی بی ادبی سخنی کفت که مضمونش مشتمل بود بر میل حضرت بجانب
زبیر حق سبحانه آیه فرستاد که [illegible] یعنی نیست حقیقة ایمان چنانچه کمان
میبرند [illegible] بحق پروردکار تو که ایشان [illegible] ایمان نخواهند
آورد ایمان حقیقی [illegible] تا وقتی که ترا حکم سازند [illegible] در آنچه
اختلاف افتد میان ایشان و تو حکم کنی [illegible] پس باز نیابند
در نفسهای خود [illegible] شکی یا در دلهای خود تنکی وکرانی [illegible] از آنچه تو
حکم کرده هرچند مخالف طبع ایشان باشد [illegible] وکردن نهند و
منقاد کردند فرمان ترا [illegible] ● فرمان بردارئی بظاهر و باطن بی اعتراض
و مخالفت آورده اند که چون زبیر و حاطب از محکمه نبوت بیرون
آمدند مقداد رضی الله عنه بدیشان رسید و پرسید که حکم برای که
صادر شد حاطب جواب داد که برای پسر عمه او و در این سخن کردن
تاب میداد او روی در هم میکشید یهودی آنجا حاضر بود کفت قاتلهم الله
هولاء این چه کروهند که کواهی میدهند برسالت این مرد و حکم اورا متهم
میدارند بخدای سوکند که بنی اسرائیل در زمان موسی علیه السلام کناهی
کرده بودند موسی علیه السلام حکم فرمود که توبه شما آنست که یکدیکررا
بکشید فی الحال انقیاد نموده بقتل یکدیکر مشغول شدند تا هفتاد هزار
کس کشته شد و پیغمبر خود را متهم نداشتند ثابت بن قیس چون این
سخن بشنید کفت بخدای که اکر محمد صلوات الله وسلامه علیه مرا فرماید
که خود را بکش بکشم و عمار یاسر و ابن مسعود نیز همین کفتند و حق

سبحانه فرمود [illegible] واکر چنانچه ما [illegible] فرض میکردانیدیم
بر اینها که دعوی ایمان میکنند [illegible] آنکه بکشید نفسهای
خود را چنانچه بنی اسرائیل کردند [illegible] یا بیرون روید
از سراها و منزلهای خویش چنانچه بنی اسرائیل بیرون رفتند
نمیکردند آنچه فرض کرده بودیم [illegible] مکر اندکی از ایشان
چون ثابت و عمار و ابن مسعود رضی الله عنهم [illegible] واکر ایشان که منافقان
[illegible] بکردندی [illegible] آنچه ایشان را پند میدهند و تکلیف
مینمایند بآن [illegible] هر آینه بهتر بودی مر ایشان را در عاجل و آجل
[illegible] ● و نزدیکتر بودی از جهت تصدیق و تحقیق ایمان
ایشان [illegible] و آن وقت که تثبیت حاصل شدی مر ایشان را در دین ایشان
هر آینه ما میدادیم ایشان را [illegible] از نزدیک خویش [illegible] ● مزدی
بزرک و ثوابی وافر که نعیم جنت [illegible] و هر اینه راه مینمودیم
ایشان را صراطا مستقیما ● راهی راست که از آن بمقصد رسندی یا
به بهشت روند آورده اند که ثوبان رضی الله عنه که مولای رسول خدای
بود روزی بجناب مستطاب نبوت مآب حاضر شد زار و ضعیف شده و
نزار و نحیف کشته حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که ای
ثوبان ما غیر لونک رنک تو چرا تغییر کرده و روی سرخ تو بکدام درد
زرد کشت کفت یا رسول الله من زمانی که در جمالت نمی نکرم آن زمان
از حساب زندکانی نمی شمرم بیت بی تو ای آرام جانم زندکانی مشکلست
بی تماشای جمالت شادمانی مشکل است ● حالا در اندیشه آنم که چون

ثبات اجل برسد و مفارقت ضروری اتفاق افتد چه چاره سازم و چه
حیله پردازم [illegible] از مرک غمی نیست از آن میترسم کز پرتو دیدار تو سیمانرو دور
و سخت ترین محنتی آنکه اکر در آن جهان از اهل نیران باشم آنجا الیق و
اکر به بهشت روم بدانجا که درجه رفیع تست چکونه رسم و بعضی بجای
ثوبان عبد الله انصاری را که صاحب اذان و مستجاب الدعوه بود
آورده اند که نزدیک حضرت آمد کریان و بعد از استفسار موجب کریه
کفت یا رسول الله تو نزدیکتر من از نفس و مال و ولد مر دوستری و من امروز
از مشاهده جمال تو شکیبایی ندارم میترسم از آنکه فردا تو در بهشت
بدرجه بلند باشی و من در صف نعال با امثال خویش نشسته از دیدار بزرگوار
محروم مانم حق سبحانه شکسته دلان فراق را بمژده وصال شادمان
ساخته آیه فرستاد که [illegible] و هر که فرمان خدای برد در اوامر و نواهی
[illegible] و فرمان برداری رسول کند در احکام و حدود فاولئک پس
آن کروه فرمان برداران باشند روز قیامت مع الذین با آنکسان که
انعم الله علیهم انعام کرده است خدای بر ایشان من النبیین از پیغمبران
و رسل و اولو العزم نیز داخل اند والصدیقین و راست کویان که پیش از
همه کس تصدیق انبیا کرده اند والشهداء و کشتکان راه خدا مراد شهدای
احد اند و نزد جمهور عام است و شامل جمیع شهیدان را والصالحین و
ستودکان در اعمال و احوال اینها را نیز عام اند وحسن و چه نیکو اند اولئک
این جماعت رفیقا ● هم نشینان لفظ رفیق بر واحد و جمع اطلاق
میکنند یا آنکه هر یک از اینها نیکو رفیق اند در معالم فرموده که مراد

از نبیین حضرت پیغمبر ماست او صدیقین اشارت بابی بکر صدیقست و
شهدا عمر و عثمان و علی اند و صالحان سایر صحابه و ملخص آیة آنست که هر که
امروز کسی را دوست دارد فردا با او خواهد بود المرء مع من احب
همچو بلبل دوستی گل کزین تا شوی با خوش من گل همنشین زاغ چون مردار را
شد هم نفس یار او مردار خواهد بود و بس [illegible] آن بودن با جماعه مذکو[ر]
[illegible] افزونی کرامتیست از خدای [illegible] و بسنده است
خدای [illegible] دانا بمقادیر و نیات ● [illegible] ای آنکسانی که
ایمان آورده اید [illegible] فرا گیرید سلاح خود را یعنی آماده شوید
[illegible] پس بیرون روید بقتال دشمنان [illegible] گروه گروه در جهات
مختلفه [illegible] ● یا بیرون کنید برای جهاد مجتمع شده با یکدیگر
در جهة واحده [illegible] و بدرستی که از شما [illegible] کسی هست که در [illegible]
مینماید در بیرون رفتن بغزو و تأخیر میکند در جهاد مراد ابن ابی است
و اصحاب او که در روز احد تخلف ورزیدند [illegible] پس اگر برسد
شما را ای مؤمنان مُّصِيبَةٌ واقعه چون قتل و هزیمت قَالَ گوید آن بطی
منافق قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ انعام کرد بر من إِذْ لَمْ أَكُنْ چه من نبودم مَّعَهُمْ
با مسلمانان شَهِيدًا حاضر در معرکه قتال وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ و اگر برسد بشما
فَضْلٌ مِّنَ اللَّهِ نیکوئی زیادت از خدای چون فتح و غنیمت لَيَقُولَنَّ البته گوید آن
متخلف از غزیمت كَأَن لَّمْ تَكُن چنانچه گوئی نبوده بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ میان شما
و میان وی مَوَدَّةٌ دوستی یعنی خود را دور انداخته و سخن بر وجهی گوید که گوئیا
هرگز شما را ندیده و بصحبت شما نرسیده و سخن او اینکه يَا لَيْتَنِي کاش که من

ع عشر

بدوستی که خدای ص

کرد

[illegible] بودمی در این غزوه با مسلمانان [illegible] تا فیروزی یافتی [illegible]
پیروزی بزرگ یعنی از غنیمت نصیب وافر گرفتمی [illegible] پس باید که قتال کنند
[illegible] در راه خدای جهاد بشفقت دین [illegible] آنانکه در بیابان معامله
[illegible] بفروختند زندگانی دنیوی را که زودی در فناست [illegible]
بزندگی جاودانی و نعیم غیر فانی [illegible] و هر که کار زار کند [illegible]
در راه دین [illegible] پس کشته گردد و درجه شهادت یابد [illegible] یا غالب
آید و بر دشمن ظفر کرده [illegible] زود باشد که بدهیم او را [illegible]
[illegible] مزدی بزرگ که در صفت نیاید ● [illegible] و چیست شما را
ای اهل اسلام که بجدی کامل و بجهدی تمام [illegible] جهاد نمیکنید
و بیکار بدان اشتغال نمینمائید [illegible] در راه فرمانبرداری خدای
[illegible] بیچارگان گرفتار در دست کفار
و ایشان جماعتی بوده اند [illegible] که مسلمان شده اند و کسان ایشان
از هجرت بمدینه منع میکردند [illegible] از مردان چون سلمة بن هشام و ولید بن ولید
و عیاش بن ابی ربیعه و ابو جندل بن سهیل و امثال وَالنِّسَاءِ و از زنان
چون ام [illegible] و غیرها وَالْوِلْدَانِ و از کودکان ابن عباس رضی الله عنه میفرماید
که من و مادر من مستضعفان بودیم از نسا و ولدان الَّذِينَ و این مستضعفان
آنکسانند که بزبان تضرع يَقُولُونَ میگویند یعنی دعا میکنند که رَبَّنَا أَخْرِجْنَا
ای پروردگار ما بیرون آر ما را مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ ازین ده یعنی مکه الظَّالِمِ أَهْلُهَا
دیهی که ستمکارند اهل او بسبب شرک که ظلمی بغایت بزرگ است إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ
عَظِيمٌ وَاجْعَل لَّنَا و بساز از برای ما مِن لَّدُنكَ از نزدیک خویش وَلِيًّا کسی که

ایشان ص

[illegible]

دوستدار و متولی کار ما باشد [illegible] و دیگر بسیار برای ما
از نزد خود یاری و مددکاری که شر اعادی را از ما دفع کند خوی سحا
دعای ایشان را مستجاب کردانید و بعضی را خروج از مکه میسر شد و برخی را
که آنجا مانده بودند ولی چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بدیشان
فرستاد تا در روز فتح مکه همه را دلنوازی نموده مهمات ایشان سر انجام نمود
و نصیری و حامی برای ایشان تعیین کرد یعنی عتاب بن اسید که حضرت
رسالت حکومت بوی داد و او یار ضعفا و مددکار بیچارکان بود [illegible]
آنکسانی که کرویده اند بخدا و رسول [illegible] کارزار میکنند [illegible]
در راه خدای [illegible] و آنکسانی که کافر شدند از وثنی و یهودی و
نصرانی يُقَاتِلُونَ مقاتله مینمایند فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ در راه شیطان که
طاغی و باغی است یعنی بفرمان او فَقَاتِلُوا پس جنگ کنید ای دوستان حق أَوْلِيَاءَ
الشَّيْطَانِ دوستان و فرمان برداران شیطانرا و از مکاید و مصاید او مترسید
إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ بدرستی که حیله و وسوسه شیطان كَانَ ضَعِيفًا ●
هست سست و بی قوت زیرا که فریبی است مجرد از حجت و برهان أَلَمْ تَرَ آیا
نظر نکردی إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه در مکه مبالغه میکردند چون عبدالرحمن
عوف و سعد ابی وقاص و مقداد اسود رضی الله عنهم و امثال ایشان که
ما را دستوری ده که با اهل شرک حرب کنیم که آزار و ایذای ایشان
از حد گذشت و بحکم الهی قِيلَ لَهُمْ گفته شد مر ایشان را که از کارزار کفار كُفُّوا
أَيْدِيَكُمْ باز دارید دستهای خود را تا وقتی که فرمان الهی در رسد وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ
و بپای دارید نماز را وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید بمستحقان زکوة را فَلَمَّا كُتِبَ

پس آن

پس آن هنگام که به مدینه آمدید و نوشته شد یعنی واجب کشت [illegible]
[illegible] بر ایشان کارزار کردن با کافران [illegible] آن وقت گروهی از ایشان
[illegible] میترسند از جنگ مشرکان [illegible] بلکه بیشتر ترسیدنی که
از خدای باید ترسید [illegible] بلکه ترسی از آن بیشتر و لیکن ترسیدن را
حمل بر ضعف بشریت باید کرد نه بر شک از احکام خدای یعنی بالطبع از فوت و موت
ترسیدند [illegible] و گفتند ای کار ساز ما [illegible] برای چه چنین واجب
کردانیدی [illegible] بمهلت تا که کفار [illegible] اجل ما را باز
نگذاشتی این حکم را إِلَى أَجَلٍ ● تا اجلی که نزدیک است به همه کس اکر
این سؤال از منافقان صادر شده است از ایشان عجیب نیست و اکر از مؤمنان وقوع
یافته از روی خوف و بددلی سخن گفته باشند و باز توبه کرده قولی آنست که
قومی مؤمنان بعد از نزول آیة قتال منافق شدند و از جهاد تخلف ورزیدند
و این سخن ایشان بود و واضح آنست که سؤال را محمول بر تمنای تخفیف تکلیف
دارند نه بر وجه انکار قُلْ بگوی ای محمد صلی الله علیه و سلم مر این ترسندگانرا که
دل در دنیا بسته اند که مَتَاعُ الدُّنْيَا آنچه بدان تمتع میگیرید از دنیا
قَلِيلٌ اندکست در جنب آخرت وَالْآخِرَةُ و سرای آخرت خَيْرٌ بهتر است از دنیا
و فاضلتر لِمَنِ اتَّقَى مر آنکس را که به پرهیزد از شرک یا از همه منکرات
وَلَا تُظْلَمُونَ و ستم رسیده نخواهید شد ای مجاهدان یعنی از ثواب جهاد کم
نخواهند کرد فَتِيلًا ● بمقدار رشته که بر دانه خرماست [illegible]
استیفاء ثواب مستظهر باشید و از مرگ که ضرورت [illegible] خواهد [illegible]
مندیشید که هیچ کرد خود را از این [illegible]

از حدوث این واقعه بخلاف متصور ری [illegible] هرکجا باشید خواه
در مدینه و خواه در مکه در یابد شما را مرگ [illegible] وکنتم
واکرچه باشید [illegible] در حصارهای محکم یا کوشکهای آراسته
یا در بروج دوازده کانه فلک یعنی بهر حال و بهر جای آدمی را از مرگ چاره
نیست بیت لیکن کاخ تو بر شینهای اعظم بسازند او بر کار تو بود سلسله در هم
هم طاقت نیی حجره فانی ترا ترکان اجل سرای ما ترب زنند حکیم سنایی
بیت آنجه کنی خانه کل آبادان ذل من ایما تکو تو اخوان جون [illegible]
جه شاه • وقت جون در رسد چه بام و چه چاه [illegible] واکر برسد
[illegible] نعمت بسیار و ارزانی یا ظفر بر دشمن چنانچه در حرب
بدر بود یقولوا میکویند [illegible] این نیکویی [illegible] از نزدیک خدایست [illegible]
تصبهم سیئة و اگر برسد بدیشان دشت تنگی و قحط یا هزیمت چنانچه در وقعه
احد روی بنمود یقولوا هذه کویند این سختی [illegible] از نزدیک تست که
صلی الله علیه وسلم و بسبب تدبیرات تو که صایب نبوده در او ارد فرموده
که جون حضرت از مکه بمدینه هجرت فرمود میوها در ان سال بمنوال
سابقه نبود و نرخها روی بکرانی نهاد منافقان و جهودان آن حال را نسبت
بنقدم آن سرور عالم صلی الله علیه وسلم کردند حق سبحانه تکذیب قول
ایشان میکوید قل کل بکوی که همه قبض و بسط و کرانی و ارزانی و غنیمت و
هزیمت من عند الله از نزدیک خداوندست و بارادت او فما پس چیست وجه
حالت لهؤلاء القوم مرین کروه منافق و جهود را لا یکادون یفقهون که
نزدیک بنیستند که فهم کنند حدیثا • سخنی را که مشتمل است بر موعظه

ایشان

ایشان یا آنکه نیستند که سخنی در یابند جون بهایم که میشنوند و فهم
نمیکنند و از نی فهمی ایشانست که میکویند [illegible] آنجه بتو رسید [illegible]
از غنیمت و فتح [illegible] از فضل خداوندست [illegible] و آنجه بتو
رسید از هزیمت و قتل اصحاب [illegible] از نفس تست و بعضی معنی آیه برین قرار
داده اند که ای انسان آنجه از نیکویی بتو رسد از فضل و کرم خداوندست و
هر بلایی که ترا پیش آید بسبب کناهان تست [illegible] و فرستادیم ترا [illegible]
برای همه آدمیان [illegible] فرستاده که تبلیغ احکام کنی نه مقیدی که اسناد
حسنه و سیئه بتو کنند [illegible] و بسنده است خدای [illegible] • کواه بر رسالت تو
[illegible] هر که فرمان برد رسول را [illegible] پس بدرستی که
فرمان برده باشد خدای را برای آنکه رسول بطاعت خدای میخواند بامر خدای
پس فرمان برداری او فرمان برداری حق باشد در بحر آورده که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم بوصف فانی فی الله و باقی بالله موصوف بود و کسی که
قایم بالله باشد هر آینه خلیفة الله بود پس خلافت حق مر آنحضرت را ثابت
بوده در هر معامله که با خلق مینموده کما قال • وما رمیت اذ رمیت • و
بی شک خلیفه بوده در هر معامله که خلق با او میکرده اند کما قال • الذین
یبایعونک انما یبایعون الله • و چنین خلیفه بی شایبه شبهت طاعت (طاعة) مستخلفست
بیت جون تو کشت از خود وشد ز دوست بی شکی فرمان این فرمان اوست
ما رمیت فاش کوید بر ملا که نیفکندی تو افکندیم ما تو درا فکندن نه جز آلتی
فعل فاعل را بود بی علتی عقل اینجا ره ندارد وهم نیز چشم بکشا لب فرو بند ای عزیز
ومن تولی و هر که اعراض کند از فرمان تو فما ارسلناک پس نفرستاده ایم ترا علیهم

الحقایق

عشر

حَفِيظًا ● بر ایشان نگاه بانی که ایشان را از ارتکاب معاصی محافظت کنی بعضی
از علما این حکم را بآیة السیف منسوخ داشته اند وَيَقُولُونَ و میکویند منافقان
در حضور تو طَاعَةٌ از ما فرمان برداری و از تو حکم فَإِذَا بَرَزُوا پس چون
بیرون روند مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تو بَيَّتَ بشب بایکدیکر میکویند
کروهی طَائِفَةٌ مِنْهُمْ از ایشان غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ غیر آنکه روز با تو میکویند یا میکویند
غیر آنکه با تو ایشان میکویی لفظ تقول بغیبت خوانده اند و فاعلش ضمیر
طائفه یا مخاطب مذکر وَاللَّهُ يَكْتُبُ و خدای مینویسد و در لوح محفوظ
یا کرام الکاتبین بامر خدای مینویسند مَا يُبَيِّتُونَ ● آنچه ایشان میکویند
تدبیر میکنند در شب فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ پس روی بکردان از عقاب ایشان که
بواسطه اظهار اسلام حکم قتل ایشان جاری نیست وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و توکل کن
بر خدای و کار خود با وی کذار وَكَفَى بِاللَّهِ و بس است خدای وَكِيلًا
قایم بامور بندکان و متصرف در احوال ایشان و کفایت کننده مهمات متوکلان
أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ آیا چرا تامل نمینمایند این منافقان در قرآن و تفکر
نمیکنند در آن تا بریشان ظاهر کردد با ثار اعجاز که این کلام حق است
وَلَوْ كَانَ و اکر بودی این قرآن مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ از نزدیک غیر خدای یعنی کلام
مخلوقی بودی چنانچه زعم اهل کفر و نفاق است لَوَجَدُوا هر اینه یافتندی
اهل عقل و فهم فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا ● در وی اختلاف بسیار از تناقض معنی
و تفاوت نظم زیرا که کلام بشر خالی از خللی نیست خواه بحسب لفظ و خواه
از روی معنی وَإِذَا جَاءَهُمْ و چون بیاید به منافقان أَمْرٌ کاری یعنی خبری
مِنَ الْأَمْنِ از آنچه موجب ایمنی باشد چون عزم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم

بمصالحه

بمصالحه قریش یا ظفر لشکر اسلام أَوِ الْخَوْفِ یا آنچه سبب ترس و بیم بود
چون اجتماع اعادی یا نکبة سریة از سرایای مسلمانان أَذَاعُوا بِهِ افشا کنند
آن خبر را قبل از تحقیق و در افشای ضرر و فساد است زیرا که خبر نیکو
سبب تهییج فتنه است میان دشمنان و آمدن ایشان بر حرب اهل اسلام
و خبر بد موجب ضعف مسلمانان و پریشانی ایشان وَلَوْ رَدُّوهُ و اکر باز کذارند
آن خبر را إِلَى الرَّسُولِ بر رسول یعنی پیغمبر تا اکر صلاح داند خود آشکارا کند
وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ یا بمهتران و خداوندان امر از اهل ایمان چون اشراف صحابه
و امرای سرایا لَعَلِمَهُ الَّذِينَ هر آینه بدانستندی آنانیکه يَسْتَنْبِطُونَهُ استخراج
میکنند خبر را و نیکو تحقیق فرمایند مِنْهُمْ از پیغمبر و اولی الامر آنکه در این
که کدام خبر را افشا و کدام را اخفا باید کرد وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ و اکر نه فضل
خدای بودی عَلَيْكُمْ بر شما بارسال رسول وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او بانزال قرآن
و کفته اند فضل حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم یا اسلام و رحمت
قرآنست یا توفیق که اکر نه برکت اینها بودی لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ هر اینه پیروی
میکردید شیطان را إِلَّا قَلِيلًا ● مکر اندکی از شما که بمدد عصمت ربانی
از وساوس شیطانی ایمن میماندید و کفته اند قلیل جماعتی اند که قبل از بعثت
رسول و نزول قرآن بمحض موهبت الهی راه راست یافتند چون ورقة بن
نوفل و قس بن ساعده و بحیرا راهب و زید بن عمرو و سیف بن ذی یزن و امثال
ایشان فَقَاتِلْ پس تو کارزار کن فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه طاعت و رضای خدای
نزول آیة در بدر موعد بود که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عزیمت بدر کرد
و نعیم بن مسعود مردمان را از لشکر ابو سفیان میترسانید و بعضی از صحابه

دفتن را کاره بودند و حضرت میفرمود که اگر همه تنها باشم که میروم
این آیة فرود آمد که اگر دیگران تخلف ورزند از کارزار کفار تو برو و قتال
کن لا تکلف تکلیف کرده نشده تو در جهاد الا نفسک مگر در نفس خود پس
از مخالفت دیگران غمناک مشو وحرض المؤمنین وترغیب کن مؤمنان را بر قتال
مشرکان که بر تو تحریض است نه تکلیف عسى الله شاید که خدای باز
دارد از مسلمانان ان یکف بأس الذین کفروا شدت کارزار آنها که کافر شدند یعنی
قریش بآنکه ترس در دل ایشان اندازد و همین حال در بدر صغری واقع شد
که ابو سفیان بترسید و بموضع بدر نیامد چنانچه در سورهٔ آل عمران مذکور شد
والله اشد بأسا وخدای سخت ترست در هیبت و صولت از قریش واشد تنکیلا
وسخت تر در عقوبت و عذاب ایشان من یشفع هر که در خواست کند شفاعة
حسنة در خواستی نیکو که حقی بدان ثابت شود و نفعی بکسی رسد و ضرری از کسی
مندفع گردد یکن له باشد مر آن شفیع را نصیب منها بهره از ثواب آن ومن
یشفع و هر که در خواهد شفاعة سیئة در خواستی که بدان حقی از حقوق فوت شود
و ضرری بکسی رسد و چیزی باز دارد یکن له کفل منها باشد مر او را نصیبی از وبال
آن وکان الله وهست علی کل شیء مقیتا ● بر همه چیز توانا و صاحب قدرت
یا بنکه بان همه چیز یا گواه بر همه چیز واذا حییتم بتحیة و چون تحیت داده
شوید بسلام فحیوا پس شما نیز تحیت کننده خود را تحیة گویید بأحسن منها
به نیکوتر از آن تحیت اگر او گوید السلام علیکم شما در جواب گویید وعلیکم
السلام ورحمة الله و اگر او سلام با رحمت جمع کند شما در جواب او و
برکاته زیاده کنید أو ردوها یا همان تحیت را باز گردانید یعنی در جواب

خمس نصف

السلام

السلام علیک بگویید وعلیک السلام این مقدار فرض است و آنچه اول
گفته شد سبب فضل و شرایط سلام و جواب و آداب آن در جواهر التفسیر از
روی تفصیل مذکور است و بعضی بر آنند که اگر مسلم مسلم باشد جواب
باحسن باید گفت و اگر غیر مسلم بود برو رد بلیغ کرد بلفظ وعلیک ان الله بدرستی
که خدای کان على كل شیء حسیبا هست بر همه چیزی حسیب ● حساب کننده
پس شما را بر تحیة و جواب آن حساب خواهد کرد الله خدایست که بی شبهه
لا اله الا هو هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او لیجمعنکم بخدای سوگند
که جمع خواهد کرد شما را در قبور الی یوم القیامة تا روز قیامت که بر انگیزند
لا ریب فیه هیچ شک نیست در آن روز یا در جمع ومن اصدق و کیست صادق تر
من الله از خدای یعنی نیست از وی راست گوی تر [illegible] از جهة قول و وعده
یعنی کذب را در سخن و وعدهٔ حق راه نیست زیرا که آن نقص است و خدای
از نقص مبراست آورده اند که قومی از مکه هجرت کردند و در اثناء طریق پشیمان
شده بازگشتند و به پیغام از اسلام خویش خبر بمدینه فرستادند مسلمانان را
در باب ایشان اختلاف افتاد جمعی بایمان ایشان قایل بودند و بعضی بنفاق
ایشان حکم میفرمودند آیة آمد که فما لکم پس چیست شما را فی المنافقین
در شان منافقان که متفرق شده اید فئتین بدو فرقه و جمعی بر آنند که
بعضی مهاجران ناخوشی هوای مدینه را بهانه ساخته از حضرت رسالت
صلوات الله وسلامه علیه اجازت اقامت بادیه نمودند و از مدینه بیرون
رفته بمشرکان مکه پیوستند و صحابه در اسلام ایشان تردد پدید آمد
این آیة نازل شد که شما چرا دو گروه شدید و بر کفران ایشان اتفاق نمیکنید

نصف الحزب

وَاللّٰهُ أَرْكَسَهُمْ وحال آنست که خدای بر کرد ایشان را بحکم کفر از قتل وسبی
بِمَا كَسَبُوا بآنچه عمل کردند ونوعی از مومنان بر تافته رجوع بکافران
نمودند أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا آیا میخواهید که راه نمایید مَنْ أَضَلَّ اللّٰهُ آنرا که
گمراه ساخته است خدای وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ وهر کرا خدای گمراه کرداند فَلَنْ
تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا پس نیابی تو او را ◯ راهی بحق وَدُّوا دوست میدارند این کسان
از دین لَوْ تَكْفُرُونَ آنکه کافر شوید شما كَمَا كَفَرُوا همچنانکه ایشان شده اند
فَتَكُونُونَ سَوَاءً تا باشید برابر یکدیگر در ضلالت فَلَا تَتَّخِذُوا پس فرا مگیرید مِنْهُمْ
أَوْلِيَاءَ از ایشان دوستان حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا تا وقتی که ایمان آرند ومتحقق شود ایمان
ایشان بآنکه هجرت کنند فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه رضای خدا هجرت خالی از غرض
ودنیا فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر اعراض کنند از ایمان وهجرت فَخُذُوهُمْ پس بگیرید ایشان
واسیر کنید وَاقْتُلُوهُمْ وبکشید شان حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ هر جا که یابید در حل
وحرم وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ ومگیرید از ایشان وَلِيًّا دوستداری وَلَا نَصِيرًا
ونه یاری ومددکاری بلکه ایشانرا بگیرید وبقتل آرید إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ مگر
آنانرا که بپیوندند وپناه برند إِلَىٰ قَوْمٍ بگروهی که واقع شده بَيْنَكُمْ
وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ میان شما وایشان پیمانی وآن قبیله خزاعه بودند یا بنی بکر یا بنی
اسلم که پیغمبر صلی الله علیه وسلم با ایشان مقرر فرموده بود که هر که بجوار
ایشان در آید در جوار آنحضرت باشد أَوْ جَاءُوكُمْ یا بپیوندند بقومی که آمدند
بشما حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ وحال آنکه تنگ بود سینهای ایشان وکراهت داشتند
أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ آنرا که با شما جنگ کنند أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ یا کارزار کنند با
قوم خود از کفار وایشان بنو مدلج بودند که پیمان بستند با آنکه با پیغمبر

مقاتله نکنند وبا قریش نیز بر همین گونه عهد کرده بودند وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ واگر
خواستی خدای لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ هر آینه مسلط ساختی ایشانرا بر شما بآنکه
ترس شما از دل ایشان بیرون بردی فَلَقَاتَلُوكُمْ پس هر آینه با شما قتال کردندی
فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ پس اگر از شما کناره کنند این مرتدان وحلفاء ومعاهدان
شما فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وکارزار نکنند با شما وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ والقا کنند
بجانب شما انقیاد واستسلام را یعنی از شما امان طلبند فَمَا جَعَلَ اللّٰهُ پس نساخت
ونداد خدای لَكُمْ مر شما را عَلَيْهِمْ سَبِيلًا ◯ بر ایشان راهی در قتل نفس و
ونهب اموال ایشان حکم این آیة بآیة فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ منسوخ است
سَتَجِدُونَ آخَرِينَ زود باشد که بیابید قومی دیگر را یعنی غطفان یا بنی اسد
که بمدینه آمده اظهار اسلام کنند يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ میخواهند که
ایمن باشند از شما وچون از مدینه باز گردند کافر شوند وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ
واراده ایشان آنکه ایمن شوند از قوم خود كُلَّمَا رُدُّوا هر گاه که بخوانند
ایشانرا إِلَى الْفِتْنَةِ بسوی کفر یا قتال اهل اسلام أُرْكِسُوا فِيهَا باز گردند بدان
فتنه فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ پس اگر از قتال شما کناره نگیرند وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ
السَّلَمَ والقا نکنند بسوی شما صلح وطلب امانرا وَيَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ وباز ندارند
دستهای خود را از قتال شما فَخُذُوهُمْ پس بگیرید وَاقْتُلُوهُمْ وبکشید
حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ هر جا که بر ایشان دست یابید وَأُولَٰئِكُمْ وآن گروه جَعَلْنَا لَكُمْ
دادیم مر شما را عَلَيْهِمْ بر ایشان سُلْطَانًا مُبِينًا ◯ حجتی روشن در تعرض بقتل
وسبی ایشان وآن حجت وضوح کفر ووقوع غدر ومکر ایشان است وَمَا
كَانَ ونسزد ودروا نباشد لِمُؤْمِنٍ مر مؤمنی را أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا آنکه بکشد

عشر

ع

مومنی را بغیر حق مگر کشتنی بخطا إلا خطأ ومن قتل مؤمنا خطأ وهر که مومنی را
بخطا بکشد فتحرير رقبة پس بر وست آزاد کردن بنده مؤمنة کرویده
ودية مسلمة وبر وست دیتی تمام ادا کرده شده إلى أهله بورثه مقتول که قسمت
کنند میان یکدیگر چون سایر مواریث إلا أن يصدقوا مگر آنکه ورثه
تصدق کنند بر قاتل ودیه را از وی عفو نمایند نزول آیة در شان عیاش بن ابی ربیعه است
که قبل از هجرت مسلمان شده از اقارب خود پنهان میان شبی بکریخت
وروی بمدینه نهاد ومادرش از فراق او ناله وفریاد درگرفت ابو جهل وبرادر او
حارث که برادر مادری عیاش بود از جزع وفزع مادر متاثر شده
از عقب عیاش رفتند واز نزدیک مدینه او را بافسون وافسانه باز گردانیدند
ودر مکه دست وپایش بر بسته او را در آفتاب می انداختند تا از مسلمانی
بر گردد حارث بن زید روزی بر وی بگذشت وگفت ای عیاش این همه محنت چرا
میکشی مفارقت دین اسلام اختیار کن وآسوده شو القصه عیاش از بسیاری الم
وآزار کلمه که از و میطلبیدند بگفت ودیگر بار حارث او را سرزنش کرد که
از آن دین که برگشتی اگر حق بود پس ترک دین حق کردی واگر باطل بود پس تو بر باطل
بودی عیاش از وی در غضب شد وسوگند خورد که اگر روزی بر تو دست یابم
بهر حال که باشی ترا بکشم پس عیاش هجرت نموده تجدید اسلام کرد وحارث
نیز بمدینه آمده مسلمان شد وعیاش در وقت بیعت حارث واسلام او حاضر
نبود روزی حارث را در محله قبا تنها یافت وبنا بر آن سوگند وی را بقتل
رسانید صحابه عیاش را ملامت کردند که مسلمانی را بنا حق کشتی در قیامت
چه جواب خواهی داد عیاش بر آن صورت نادم شده بخدمت پیغمبر آمد وتمام قصه

بعرض رسانید وگفت من از اسلام او خبر نداشتم وبخطا امر واقع شد منتظر
جزا ام این آیت فرود آمد وحکم قتل خطا مبین شد فإن كان پس اگر باشد
مقتول من قوم عدو لكم از گروهی که دشمن شمااند یعنی کافران وهو مؤمن
واو مومن باشد فتحرير رقبة مؤمنة پس بر قاتل او است آزاد کردن بنده مؤمن
وادای دیت باهل او نشاید زیرا که میان کافر ومؤمن توارث نیست وإن
كان من قوم واگر آن کشته شده از قومی باشد که بينكم وبينهم ميثاق
میان شما وایشان پیمانیست یا اهل ذمه اند حکم در دیت وکفارت حکم
مسلمان است فدية مسلمة پس بر قاتل است دیتی ادا کرده شده إلى أهله باهل او
وتحرير رقبة مؤمنة وآزاد کردن بنده مومن فمن لم يجد پس هر که
نیابد بنده وقدرت نداشته باشد بر خریدن آن فصيام شهرين متتابعين
پس بر وست روزه دو ماه از پی یکدیگر توبة وابن حکم کرد خدای تا
توبه دهد شمارا توبه دادنی واین توبه دادن من الله از خدایست وبتوفیق او
وكان الله عليما وهست خدای دانا بحال قاتل ومقتول حكيما ○ حکم کننده
در باب دیة وکفارت آورده اند که مقیس بن ضبابه برادر خود هشام را
در محله بنی النجار کشته یافت بحضرت رسالت آمده صورت حال بموقف
عرض رسانید وآنحضرت زهیر فهری را با او نزد اعیان بنی نجار فرستاد که اگر
میدانید که کشنده هشام کیست او را بمقیس سپارید والا دیة او بر موجب
شریعت ادا کنید بنی نجار چون از آن پیغام آگاه شدند صد شتر تسلیم هشام
کردند وباز هیر روی بمدینه نهاد چون بنزدیک شهر رسیدند وسوسه
شیطان مقیس را بر آن داشت که فهری بی گناه را بکشت وبا خود نفسی را بقصاص

نفسی بکشتم وفدیة سود آمد پس مرتد شده روی بمکه نهاد و این آیة نازل
شد که [illegible] وهرکه بکشد [illegible] مؤمنی را بعمد و قصد و حلال
داند کشتن اورا [illegible] پس پاداش او دوزخست خَالِدًا فِيهَا درحالتی که
جاوید باشد در آن [illegible] وخشم گرفت خدای برو وَلَعَنَهُ وبراند
اورا و دور ساخت از رحمت خویش [illegible] وآماده ساخته است برای او عَذَابًا
عَظِيمًا ● عذابی بزرگ بجهة ارتکاب این گناه بزرگ آورده اند که رسول
صلی الله علیه وسلم سریه بر سر قومی فرستاد ومرداس فدك از [illegible] مسلمان
بود قوم او بگریختند و او با مال ومتاع وغنم خود بکوهی [illegible] که
سریه تکبیر گویان رسیدند ومرداس آواز تکبیر ایشان بشنید و نیز
تکبیر گفت و بر مؤمنان سلام کرده زبان بگفتار لا اله الا الله محمد رسول الله
صلی الله علیه وسلم کشاده از کوه بزیر آمد اسامة بن زید فی الحال برو تاخت
وبضرب شمشیر سرش بینداخت وهرچه داشت غارت کرده گوسفندان
اورا براندند این خبر که بحضرت رسید بغایت متألم شده گفت ای اسامه
کسی را کشتی که از بیگانگی شرك تبرا نموده بیگانگی حق معترف بود اسامه بران عمل
نادم شده گفت یا رسول الله برای من آمرزش طلب حضرت سه نوبت فرمود که
فَكَيْفَ بِلَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وروایتی آنست که اسامه گفت یا رسول الله کلمه
گفتن مرداس از ترس شمشیر ما بود حضرت فرمود هلا شققت عن قلبه
هیچ دل اورا شکافته بودی تا دانی که راست میگوید یا دروغ و این آیة
نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِذَا ضَرَبْتُمْ چون سفر
کنید [illegible] در راه خدای یعنی بجهاد روید فَتَبَيَّنُوا پس نیك بپرسید

وباهلی

وباهلی تفحص کنید [illegible] ومگویید [illegible] مر کسی را
که القا کند بشما سلام را یعنی تحیة اهل اسلام گوید [illegible] تو مومن نیستی بلکه
بجهة ایمنی از ما این کلمه گفتی [illegible] میطلبید ای مجاهدان [illegible] الدُّنْيَا
مال فانی دنیی را مراد غنیمت یعنی غنم مرداس است واگر شما طالب غنیمتید
فَعِنْدَ اللهِ پس نزدیك خدای [illegible] غنیمتهای بسیارست که بدست شما
خواهد داد تا بی نیاز شوید از قتل مسلمانان برای مال [illegible] كُنْتُمْ همچنین
بودید شما [illegible] یعنی اول که باسلام درآمدید بجهت عصمت خون
ومال خود [illegible] کلمه شهادت مینمودید [illegible] پس منت نهاد
خدای بر شما بآنکه استقامت داده تبار اندرین فَتَبَيَّنُوا پس نیك روشن
وتبیین سازید مهم خود را ودر قتل مردم تعجیل مکنید از روی گمان جه وبال زنده
گذاشتن هزار کافر نزد خدای کمترست از کشتن یك مسلمان إِنَّ اللهَ كَانَ
بدرستی که هست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید خَبِيرًا ● دانا لَا
يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ برابر نیستند نشینندگان در خانهای خود مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از
مؤمنان غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ که نباشند خداوندان بیماری وعجز وَالْمُجَاهِدُونَ وجهاد
کنندگان فِي سَبِيلِ اللهِ در راه خدای بِأَمْوَالِهِمْ بمالهای خود که تهیه اسباب
قتال وتجهیز مقاتلان میکنند وَأَنْفُسِهِمْ وبنفسهای خود که در معرض قتل
می آرند وچگونه برابر تواند بود کسی که در مرتبه راحت تن پروری کند با آنك
در معرکه مجاهدت جان بازی نماید زید بن ثابت رضی الله عنه میفرماید که
این آیة فرود آمد ودر و الفاظ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ نبود ابن ام مکتوم گفت یا رسول
الله حال من چون باشد که نابینا ام ومحروم از دولت مقاتله با اعدای دین

زمان آثار وحی بران حضرت ظاهر شد و بعد از کشف آن حال فرمود که
بنویس مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ ... تفضیل داد خدای الْمُجَاهِدِينَ
جهاد کنندکان را بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالها و نفسهای خود عَلَى الْقَاعِدِينَ
بر نشینندکان بعذر دَرَجَةً پایهٔ که از غنیمتست و ظفر و نام نیکو وَكُلًّا و
همه را از قاعدان بعذر که میل جهاد دارند و نمیتوانند و مجاهدان که بجهاد
مباشراند وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وعده کرده است خدای پاداش نیکو که آن بهشتست
اما تفاضل درجات و تفاوت مراتب زیادتی عمل خواهد بود وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ
و تفضیل کرد خدای مجاهدان را عَلَى الْقَاعِدِينَ بر نشستکان بی عذر أَجْرًا عَظِيمًا
مزدی بزرک که آن دَرَجَاتٍ مِنْهُ پایهای بلندست از خدای در آخرت و کفته اند
هفتاد درجه است میان هر دو درجه مقدار دویدن اسبی تیزرو هفتاد
سال وَمَغْفِرَةً و آمرزش وَرَحْمَةً و بخشایش وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا و هست خدای
آمرزنده کناهان کذشتهٔ ایشان رَحِيمًا ● مهربان بریشان در ازدیاد
اجر ایشان در اخبار آمده که جماعتی مسلمانان چون قیس بن فاکهه و قیس بن
ولید و امثال ایشان با وجود قدرت از مکه بمدینه هجرت نکردند و چون
رؤسای قریش بجانب بدر می آمدند ایشان همراه کافران بحربکاه حاضر کشتند
و بشمشیر مسلمانان کشته شدند حق سبحانه در شان ایشان فرستاد که
إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ جان میستانند از یشان ملئکه که
اعوان ملک الموت اند ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ در حالتی که ایشان ستمکاران بودند بر نفس
خود بترک هجرت و دران وقت فرض بود و بموافقت با کفار و آن ممنوع بود
قَالُوا کفتند ملئکه از روی سرزنش ایشانرا که فِيمَ كُنْتُمْ در چه چیز بودید

ازکار

از کار دین و با کدام طایفه بودید از مشرکان و موحدان قَالُوا كُنَّا کفتند بودیم
مُسْتَضْعَفِينَ ضعیفان و عاجزان فِي الْأَرْضِ در زمین مکه و کفار غالب بودند
قَالُوا کفتند فرشتکان تکذیب ایشان را که أَلَمْ تَكُنْ آیا نبود أَرْضُ زمین
خدای وَاسِعَةً کشاده و بسیار فَتُهَاجِرُوا فِيهَا که شما هجرت کنید در طرف
دیکر از آن چنانچه مهاجران حبشه و مدینه کردند فَأُولَئِكَ پس آن کروه
تارکان هجرت مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخست وَسَاءَتْ مَصِيرًا ●
و بد بازکشتیست ایشانرا دوزخ و این عقوبة همه تارکان هجرت را مقررست
إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مکر کسانی را که بحسب واقع ضعیف و عاجزند مِنَ الرِّجَالِ
از مردان وَالنِّسَاءِ و زنان وَالْوِلْدَانِ و کودکان لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً توانایی
چاره سازی ندارند وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا ● و نمی شناسند راه مدینه را یا
طریق بیرون آمدن را فَأُولَئِكَ پس آن کروه بیچارکان عَسَى اللَّهُ شاید خدای
أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ آنکه عفو کند از یشان لفظ عفو ایمایی میکند بآنک ترک
هجرت امری خطیر بوده حتی که مضطر ایمن نمیتواند بود وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا و هست
خدای عفو کننده از معذوران غَفُورًا ● آمرزنده کناهان ایشان وَمَنْ
يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ و هر که هجرت کند در راه طاعت خدای يَجِدْ فِي الْأَرْضِ یابد
در زمین مُرَاغَمًا كَثِيرًا مواضع بسیار یعنی آرامکاهها وَسَعَةً و فراخی در روزی
یا کشادی در اظهار دین و اعلاء کلمه عمرو بن دینار از عکرمه روایت میکند
که در مکه بسیار کس اسلام آورده بودند و استطاعت هجرت نداشتند چون
آیة تهدید ترک هجرت نازل شد و نوشته آن بمستضعفان مکه رسید جندع بن
ضمره پسرانرا کفت که هرچند من پیر و بیمارم اما از جمله مستضعفان نیستم

چارهٔ رفتن میتوانم و راه مدینه را میدانم میترسم که ناگاه بدست اجل

درمانم و بسبب ترک هجرت ایمان من خلل پذیر کردد مرا برهمین سریر که خفته ام

بیرون برید فرزندان اشارت پدر را منقاد شده استعداد راه مهیا کردند

و بمنزل تنعیم نزول نموده اثر موت بر جندع ظاهر شد دست راست خود بر دست

جپ نهاد و کفت خدایا این دست از آن تو و این دیکر از آن رسول تو بیعت

میکنم ترا بر آنچه بیعت کرده است رسول تو با تو این بکفت و درکذشت و خبر او

بمدینه رسیده بعضی اصحاب کفتند اکر بمدینه رسیدی اسلام او کاملتر و مزد

او شاملتر بودی حق تعالی آیة فرستاد که وَمَن يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ و هر که بیرون

آید از خانهٔ خود مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ درحالتی که هجرت کننده باشد بخدای

و رسول او یعنی برای ایشان ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ پس دریابد او را مرک در اثنای

طریق و بهجرتکاه نرسد فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ پس بدرستی که ثابت باشد مزد او عَلَى اللَّهِ

نزدیک خدای وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا و هست خدای آمرزنده کناه تاخیری که در

هجرت کرده رَحِيمًا ◉ مهربان در وعده مثوبة او بحسن نیت او وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي

الْأَرْضِ و جون سفر کنید در زمین فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ پس نیست بر شما

کناهی أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ در آنکه کوتاه سازید از نماز یعنی رباعی را دو رکعت

کذارید إِنْ خِفْتُمْ اکر بترسید أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا از آنکه بکشند

شما را کافران این شرط باعتبار غالبست جه در ان وقت در حوالی مدینه

مسلمانان را دشمنان بوده اند و حالا بی ترس نیز تقصیر باید کرد إِنَّ الْكَافِرِينَ

بدرستی که کافران كَانُوا لَكُمْ هستند مر شما را عَدُوًّا مُبِينًا ◉ دشمن آشکارا

وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ و جون باشی تو درمیان ایشان بوقت خوف از اعادی

ع عشر

فاقمت

فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ پس خواهی که اقامت کنی برای ایشان نماز را لشکر

خود را دو قسم ساز فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ پس باید که بایستند کروهی

از ایشان مَعَكَ با تو و نماز کذارند و کروهی دیکر روی بروی دشمن بایستند

وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ و باید که فرا کیرند آنانکه نماز میکذارند سلاحهای

خود را از روی حزم و احتیاط فَإِذَا سَجَدُوا پس جون سجده کنند نمازکذارندکان

فَلْيَكُونُوا پس باید که باشند آنها که نماز نمیکذارند مِنْ وَرَائِكُمْ از پیش شما

در برابر دشمن و جون این کروه یک رکعت بکذارند بصف لشکر باز روند وَلْتَأْتِ

طَائِفَةٌ أُخْرَى و بیایند آن طایفهٔ دیکر که لَمْ يُصَلُّوا نماز نکذارده اند و پاس

میداشته فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ پس بکذارند با تو یک رکعت دیکر وَلْيَأْخُذُوا و باید

که بردارند ایشان نیز با خود حِذْرَهُمْ آلتی که بدان حذر میکنند از دشمن

جون سپر و خود و زره وَأَسْلِحَتَهُمْ و سلاحها که بدان جنک میکنند جون

شمشیر و حربه و تیر و کمان وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا دوست میدارند آنانکه

کافر شده اند لَوْ تَغْفُلُونَ آنرا که غافل شوید عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ از سازهای حرب خود

وَأَمْتِعَتِكُمْ و از متاعهای خویش جون البسه و جز آن فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ

پس حمله آورند بر شما مَيْلَةً وَاحِدَةً یک حمله و همه را بند ببرند نقلست که

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بغزوه رفته بود همین که بعسفان

رسید مشرکان عرب را دید صف راست کرده و قتال و جدال را مهیا

شده حضرت نیز بفرمود تا لشکر اسلام در مقابله صف برکشیدند و وقت

نماز پیشین در آمد و سواد لشکر کفار میان قبله و سپاه مؤمنان حایل بودند

حضرت رسالت با صحابه باقامت نماز اشتغال فرمودند و کفار معاینه

رکوع و سجود ایشان مشاهده مینمودند بعد از فراغت اهل اسلام ازان
نماز کافران حسرت خوردند که چرا برایشان هجوم نکردیم و به ترک نماز شوکه
دمار ازیشان بر نیاوردیم یکی از زمرهٔ کفر آواز داد که این قوم را بعد ازین
نمازی دیگر هست که در اعزاز و اکرام آن غایة مبالغه بتقدیم میرسانند
فرصت نگاه داشته دران وقت ناگاه بر سر ایشان رانیم و بکام دل ازین
دشمنان داد انتقام بستانیم هنوز وقت صلوة عصر در نیامده که جبرئیل
فرود آمد و کیفیة نماز خوف بدین آیت بحضرت رسالت صلوات الله
وسلامه علیه تعلیم داد و فقها را در چگونگی این نماز بسیار ست و در کتب
فقهی مقرر شده وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ گناهی نیست بر شما إِنْ كَانَ بِكُمْ
أَذًى اگر باشد شما را رنجی مِنْ مَطَرٍ از باران که گران کرد اند اسلحه را أَوْ كُنْتُمْ
[illegible] یا باشید بیماران و ناتوانان در حمل سلاح أَنْ تَضَعُوا آنکه بنهید أَسْلِحَتَكُمْ
سلاحهای خود را وَخُذُوا حِذْرَكُمْ و بهر حال فرا گیرید آلات نگاه داشت
خود را تا خصم بر شما هجوم نکند و گفته اند مراقب و بر حذر باشید إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای [illegible] اماده کرده است برای کافران عَذَابًا مُهِينًا
عذابی خوار کننده [illegible] الصَّلَاةَ پس چون ادا کردید نماز خوف را
و فارغ شدید ازان [illegible] اللَّهَ پس یاد کنید خدای را قِيَامًا در حال قیام
که شمشیر میزنید [illegible] و در حال نشستن که تیر می اندازید وَعَلَى جُنُوبِكُمْ
و بر پهلوهای خود آن زمان که زخم خورده اید و افتاده و گفته اند
مراد یاد کردن خداوندست در همه احوال در زاد المسیر آورده که ذکر بمعنی
خوف است یعنی بترسید از خدای قِيَامًا بوقت تصرف در امور و قعودًا

اختلاف

ودر حال الاشتغال بالاکل و شرب و مصاحبت با خلق وَعَلَى جُنُوبِهِمْ و در زمان
توجه بمنام و مرقد الا تخافوا نتیجهٔ چنین خوف تواند بود هر که نی در خوف
کم شد هوش او نشنود لا تخافوا گوش او خایفان را لا تخافوا گشت درس
هر که خوفش نیست چون گوئی مترس فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ پس چون بیارامیدید
و از خوف ایمن شدید فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ پس بگذارید نماز را بتعدیل ارکان
و حفظ شرایط آن إِنَّ الصَّلَاةَ بدرستی که نماز كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ هست بر مؤمنان
كِتَابًا مَوْقُوتًا فرضی موقت یعنی محدود باوقات که اخراج آن از اوقات
آن روا نیست وَلَا تَهِنُوا و سستی مکنید و ضعف مورزید فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ
در طلب کافران و کارزار با ایشان این آیت در غزوهٔ حمراء الاسد نازل شد که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعد از جنگ احد میخواست که از عقب ابو
سفیان رود و صحابه از جراحات متألم بودند حق سبحانه میفرماید [illegible]
تَأْلَمُونَ اگر هستید شما ای مسلمانان که دردمند شدید از جراحتها
[illegible] يَأْلَمُونَ پس بدرستی که کافران نیز دردمند ند و زخم خورده نکه
[illegible] شما هستید وَتَرْجُونَ و شما با وجود الم امید میدارید [illegible] از خدای [illegible] مَا لَا يَرْجُونَ
آنچه ایشان امید ندارند از ثواب آخرت و نصرت در دنیا [illegible] و هست
خدای عَلِيمًا دانا بضمایر شما حَكِيمًا ● محکم کار در امر و نهی آورده اند که
طعمة بن ابیرق از بنی ظفر شبی نقب در خانهٔ قتادة بن نعمان زد و زرهی که
در انبان آرد پنهان کرده بود بدزدید قضا را انبان شکافی داشت همه
راه آرد میریخت تا بخانه طعمه و طعمه آن را بخانه یهودی که زید بن
السمین میگفتند برد و بطریق ودیعت بدو سپرده بامداد قتاده بر اثر

دقیق بخانه طعمه رفت و انجا از طلب درع طعمه مشغول گشت یاد کرد این کار
نکرده و خبر ندارد قتاده همان سمت که طعمه بخانه یهودی رفته بود پی برد
و جهود را بخیانت گرفت زید گفت دوش طعمه زرهی در انبان آرد بود بعت بمن
داده و جمعی گواهی دادند قتاده صورت حال بمحکمه علیه نبوی رفع کرد و بنو
ظفر که قوم طعمه بودند از خوف رسوایی او خواستند که طعمه تهمت زده
شود و جهود پاک دامن بیرون آید آغاز جدال و خصومت کردند با جهود و رای
حضرت رسالت نیز بران بود که خیانة ثابت گردد و مسلمان از خیانت
مبرّا باشد همین که حضرت قصد عتاب یهودی کرد و خواست که بقطع ید او
حکم فرماید از حضرت رب الارباب خطاب رسید که إِنَّا أَنزَلْنَا بدرستی که ما
فرو فرستادیم إِلَيْكَ الْكِتَابَ بسوی تو قرآن را بِالْحَقِّ براستی و حکم درست
لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ تا حکم کنی میان مردمان بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ بآنچه خدای شناسا
گردانیده و وحی فرستاده وَلَا تَكُن لِّلْخَائِنِينَ مباش برای خیانت کنندگان خَصِيمًا
دشمن آنکس که بی گناه هست و در مقام دفع خیانت مباش از خاین وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ
و آمرزش خواه از خدای از قصدی که بعذاب یهودی کردی إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که
خدای هست غَفُورًا آمرزنده مر کسی را که آمرزش طلبد رَّحِيمًا ● مهربان بروی وَلَا
تُجَادِلْ و خصومت مکن عَنِ الَّذِينَ از قبل آنانکه يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ خیانت
میکنند با نفسهای خود یعنی قوم طعمه که با خیانة او در ساخته اند إِنَّ اللَّهَ
لَا يُحِبُّ بدرستی که خدای دوست ندارد مَن كَانَ خَوَّانًا هر کرا هست بسیار خیانة
کننده یعنی مصر بران أَثِيمًا ● گناه کاری مستغرق در گناه خود يَسْتَخْفُونَ
مِنَ النَّاسِ شرم میدارند از مردمان و پنهان میکنند خیانت را وَلَا يَسْتَخْفُونَ

مِنَ اللَّهِ

بران و

برجهود و

ع ٨

خصیم

مِنَ اللَّهِ و شرم نمیدارند از خدای وَهُوَ مَعَهُمْ و حال آنکه خدای با ایشانست و
اسرار ضمایر ایشان از و پنهان نیست پس او سزاوارتر است که از وی شرم دارند
و نمیدارند إِذْ يُبَيِّتُونَ آن هنگام که بشب تدبیر و تزویر میکنند مَا لَا يَرْضَىٰ آنچیز را
که نمی پسندد خدای مِنَ الْقَوْلِ از گفتن دروغ بنو ظفر با یکدیگر در شب مشاورت
میکردند بر آنکه طعمه سوگند بدروغ بخورد چه پیغمبر سوگند او را که
مسلمانست باور خواهد کرد و بقول یهودی که کافرست التفات نخواهد فرمود
وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بدآنچه شما میکنید از تدبیر مُحِيطًا ●
احاطه کننده بعلم و هیچ چیز از حیطه علم او خارج نیست هَا أَنتُمْ هَٰؤُلَاءِ
شما اید ای گروه بنی ظفر که از حمیة جاهلیة جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ دفع میکنید از
از خاینان خیانة را بجدال و خصومت فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در وقت زندگانی در دنیا
فَمَن يُجَادِلُ اللَّهَ پس کیست آنکه خصومت کند با خدای و دفع خیانت کند
عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ از ایشان روز قیامت أَم مَّن يَكُونُ یا کیست آنکه باشد عَلَيْهِمْ
وَكِيلًا بر ایشان نگاه بان که نگذارد که ایشانرا عذاب کنند یا حمایت
کننده که عذاب از ایشان باز دارد وَمَن يَعْمَلْ سُوءًا و هر که بکند بدی که از آن ضرر
بغیر رسد أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ یا ستم کند بر نفس خود ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ پس طلب آمرزش
کند از خدای بتوبه و انابت يَجِدِ اللَّهَ یابد خدای را غَفُورًا آمرزنده گناهان او رَّحِيمًا
مهربان بفضل خود بر وی در این آیة ترغیب فرمود طعمه و قوم او را بتوبه و استغفار
وَمَن يَكْسِبْ إِثْمًا و هر که بکند گناهی و خواهد که بی گناهی را بدان تهمت کند
فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ پس جز این نیست که میکند آن عمل را عَلَىٰ نَفْسِهِ بر نفس خود چه ضرر آن
از نفس او بدیگری تعدی نمیکند وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست خدای دانا بسارق

درع حَکِیمًا ● حکم کننده در مجازات او بقطع ید وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً
وهرکه بکند کناه صغیره یا آنچه بخطا واقع شود أَوْ إِثْمًا یا کناهی کبیره یا آنچه
بعمد ازوی صادر کردد ثُمَّ يَرْمِ بِهِ پس تهمت نهد بآن کناه بَرِيئًا بی کناهی را
چنانچه طعمه بنسبت زید کرد فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا پس بدرستی که برداشت دروغی
که ازان متحیر و مبهوت میشوند بی کناهان وَإِثْمًا مُبِينًا ● و دیکر
حامل شد کناهی ظاهر را وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ و اکرنه فضل خدای بودی عَلَيْكَ بر تو که
وحی فرستاد و ترا از حقیقة مهم اعلام داد وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او که ترا از
قصد عذاب زید و تصدیق طعمه منصرف ساخت لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ هر آینه قصد
کرده بودند کروهی مِنْهُمْ از بنی ظفر أَنْ يُضِلُّوكَ بآنکه ترا بکردانند از حکم
راست وَمَا يُضِلُّونَ و در خطا و ضلالت نمی اندازند إِلَّا أَنْفُسَهُمْ مکر نفسهای
خود را چه وبال این عمل عاید بدیشان است وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ و ترا زیان
نمیتوانند رسانید بهیچ چیز چه تو در پناه عصمت خدایی وَأَنْزَلَ اللَّهُ و فرستاده است
خدای عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآنرا وَالْحِكْمَةَ و بیان احکام آنرا وَعَلَّمَكَ و
در آموزانیده است ترا مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ آنچه نبودی که بخود بدانی از خفیات امور
و مکنونات ضمایر جمهور و کفته اند آن علمست بربوبیة حق و جلال او
و شناخت عبودیة نفس و قدر حال او و در بحر الحقایق میفرماید که آن علم
ما کان و ما سیکون است که حق سبحانه در شب اسری بدان حضرت عطا فرمود
چنانچه در احادیث معراجیه آمده است که در زیر عرش بودم قطره در حلق
من ریختند فعلمت ما کان وما سیکون وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ و هست فضل خدای
عَلَيْكَ بر تو به نبوت عَظِيمًا ● بزرک چه هیچ فضلی اعظم از نبوت کامله که ترا

هست

هست نیست لَا خَيْرَ نیست نیکویی فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ در بسیاری از راز کفتن
ایشان یعنی قوم طعمه که بشب مشاورتها کردند در خلاص طعمه و کفته اند
نجوی اسم متناجیانست یعنی هیچ نیکی در ان رازکویان نیست إِلَّا مَنْ أَمَرَ مکر آنکس که
بفرماید بِصَدَقَةٍ بصدقه دادن أَوْ مَعْرُوفٍ یا امر کند بمعروف و آن چیزیست که
که بشرع مستحسن باشد و کفته اند معروف اینجا قرض دادنست یا دستکیری
بیچارکان أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ یا فرماید باصلاح میان مردمان و رفع کدورت
از دلهای ایشان وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ و هرکه بکند اینها که مذکور شد ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ
اللَّهِ برای طلب خشنودی خدا فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ پس زود باشد که بدهیم او را أَجْرًا
عَظِيمًا ● مزدی بزرک وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ و هرکه مخالفت کند با رسول مِنْ بَعْدِ
مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه ظاهر شد لَهُ الْهُدَى مر او را راه صحه است بوقوف بر معجزات و ظهور
دلایل و اصحاب وَيَتَّبِعْ و پیروی کند غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ غیر آن راه را که مومنان
بر آنند از اعتقاد و عمل این آیة هم در شان طعمه است که از خوف قطع ید بکریخت
بجانب مکه و مرتد شد و آنجا نقب در خانه کسی میزد دیوار فرود آمد و در زیر
آن بماند روزی دیکر او را از میان دیوار بیرون آوردند و خواستند که بکشند
بعضی از اهل مکه درخواست نمودند که این از مدینه کریخته و پناه بدینجا
آورده کشتن او مناسب نیست پس او را از مکه اخراج کردند و با تجار قضاعه بسوی
شام عزیمت نمود و در منزلی کاروانرا مشغول ساخته پاره از متاع ایشان بدزدید
و بکریخت آخر الامر بکرفتند و سنکسار کردند و قولی آنست که از جده در دریا
نشسته بود کیسه دیناری در کشتی بدزدید و بعد از وقوف بران او را در دریا
انداختند این عذاب دنیا بود و عذاب آخرت را میکوید نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى و اکذاریم او را

در آن سرای بآنچه دوست میدارد درین سرای که آن کفر و ردّتست یعنی اورا در
دایرهٔ کفر و مرتدان داخل کنیم ونصله جهنم و در آریم اورا بدوزخ وساءت
مصیرا ● و بد بازگشتیست دوزخ ان الله لا یغفر بدرستی که نیامرزد خدای
ان یشرک به آنرا که شرک آرند بخدای ویغفر ما دون ذلک و بیامرزد آنچه
جز شرکست لمن یشاء هرکرا خواهد نزول آیة در شان پیری بوده است از اعراب که
بجناب نبوت مآب آمده و بعرض رسانیده که یا رسول الله پیری ام در گناه غرقه شده
الا آنست که تا خدایرا شناخته ام بدو شرک نیاورده ام و بجز او کسی را دوست
نگرفته ام و معصیت از روی جرأت و بی ادبی با خدای نکرده ام و تصور آن نداشته ام
که طرفة العینی خدایرا بگریختن خود عاجز گردانم و حالی آمده ام پشیمان از گناه
و توبه کننده بر درگاه حال من چگونه می بینی خدای بدین آیة مژده داد که همه
گناهانرا غیر از شرک امید آمرزش هست ومن یشرک بالله و هرکه شرک آرد بخدای
فقد ضل پس هر آینه گمراه شد از حق ضلالا بعیدا ● گمراهی دور یعنی در نهایة
ضلالت پس از حال مشرکان خبر میدهد که ان یدعون من دونه نمی پرستند
بدون حق تعالی الا اناثا مگر مادگانرا بتانرا ماده میگوید بواسطهٔ تأنیث اسمای
ایشان چون لات و عزی و منات و همچنین هر قبیله را بتی بود بنی فلان میگفتند
در تفسیر منیر آورده که بتانرا بر صورت زنان ساختندی و گفته اند
مراد ازین اناث ملائکه اند بزعم ایشان که میگفتند فرشتگان دختران خدا اند
وان یدعون الا شیطانا مریدا و نمی پرستند ● مگر دیو سرکش بیرون رفته از
فرمانبرداری یعنی ابلیس را چه او امر میکند مشرکانرا بعبادت آنها لعنه الله
براند او را خدای او را و دور کرده از رحمت وقال و گفت شیطان لاتخذن

من عبادك

من عبادك هر آینه میگیرم از بندگان تو نصیبا مفروضا ● بهرهٔ مقرر کرده
که آنرا بعث النار گویند و از هزار کس از آدمیان نهصد و نود و نه بعث النار
خواهد بود چنانچه در حدیث آمده ولاضلنهم و ایشانرا گمراه میکنم از طریق حق
ولامنینهم و در آرزو می افکنم ایشانرا و می آرایم در چشم ایشان امانی باطله را
چون طول حیات یا تاخیر توبه یا آنکه بعث و نشر نیست یا دخول بهشت با ارتکاب
ذنوب ولامرنهم و میفرمایم ایشانرا فلیبتکن پس میشکافند آذان الانعام گوشهای
چهارپایانرا و آنچه خدای حلال ساخته حرام میکردانند اشارتست
بآنچه عرب داشته اند از بحیره و سائبه و وصیله و غیر آن چنانچه در سورهٔ
مائده بیاید ولامرنهم و هر آینه میفرمایم ایشانرا فلیغیرن پس تغییر میدهند
خلق الله آفریدهٔ خدایرا بصورت یا صفت چون خصی کردن انسان و تیز ساختن
دندان و لواطه و سحق و رقم کبود کردن بر روی و لب و دست و پای یا مراد تغییر
فطرة الله است یعنی اسلام یا استعمال جوارح و قوی در امور باطله ومن یتخذ
الشیطان و هرکه فرا گیرد شیطانرا ولیا من دون الله دوستی بدون خدای
یعنی هرچه شیطان فرماید آن کند فقد خسر پس بدرستی که زیان کرد خسرانا
مبینا ● زیانی روشن چه سرمایهٔ عمر و قوت از دست بدهد و از سود بی بهره
بود یا زیان کند بفوات بهشت و حصول دوزخ یعدهم و عده میدهد ایشانرا
شیطان بآنچه وفا نکند ویمنیهم و در آرزو می افکند ایشانرا بچیزی که نیابند وما
یعدهم الشیطان و وعده نمیدهد ایشانرا شیطان الا غرورا ● مگر فریب
و خداع یعنی اظهار نفع میکند در آنچه مشتمل بر ضرر است اولئك آن گروه
که پرستندهٔ بتان و متابع شیطانند مأویهم جهنم جای ایشان دوزخست

وَلَا يُعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ ونيابند ازوی وزنی ● کوبن کاه یکه بدانجا نقل کنند
وَالَّذِينَ آمَنُوا وآنانکه کرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وعملهای پسندیده
کردند سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که دراریم ایشانرا جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که
میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان ان جویها خَالِدِينَ فِيهَا درحالتی که
این داخلان جاوید باشند در ان أَبَدًا تاکید پت یعنی همیشه بی انقطاع وَعْدَ
اللَّهِ وعده کرد خدای وعده کردنی وراست کرد سخن خود را حَقًّا راست کردنی
وَمَنْ أَصْدَقُ وکیست راست تر مِنَ اللَّهِ قِيلًا ● از خدای در سخن خود ابو صالح
روایة میکند که مسلمانان با اهل کتاب در مجلسی با یکدیگر مجتمع شدند
یهود ونصاری آغاز مفاخرت کردند که پیغمبر ما پیش از پیغمبر شما مبعوث شد
وکتاب ما قبل از کتاب شما منزل کشته ودر بهشت نرود مگر یهودی
یا نصرانی مسلمانان جواب دادند که پیغمبر ما خاتم انبیاست وکتاب ما
ناسخ کتب شما پس ما بهشت سزاوارتریم آیة آمد که لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ آنچه خدای
وعده کرده از ثواب یافت نشود بآرزوهای شما ای مسلمانان وَلَا أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ
ونه بآرزوهاء اهل کتاب که لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى
یعنی هیچ کار بآرزو بر نیاید بلك ریاضت باید کشید آنراکه ریاض بهشت باید
بیت بآرزو وهوس بر نیاید این معنی بآب دیده وخون جگر توان بود مَنْ
يَعْمَلْ سُوءًا هر که بعمل آرد کار بد را يُجْزَ بِهِ جزا داده شود بآن عاجلا وآجلا این
حکم عامست همه عاملانرا آورده اند که چون این آیة فرود آمد صحابه متألم
کشتند وابو بکر صدیق رضی الله عنه کفت يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ الْفَلَاحُ بَعْدَ هَذِهِ
الْآيَةِ بعد از نزول این آیت چگونه رستکاری باشد چه هیچ کس از کردار بد خالی

نیست پس تحمل جزای آن که دارد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که
نه بیمار میشوی ونه اندوهناك میکردی ونه بلاها بتو میرسد کفت بلی
یا رسول الله خواجه فرمود که هُوَ ذَلِكَ آنچنان نیست ودر تیسیر فرموده که
حضرت صلوات الله وسلامه علیه بعد ازین سخن فرمود که ای ابا بکر تو و
اصحاب تو ومؤمنان را جزای کناه در دنیا دهند تا بخدای رسید وشما را
هیچ کناهی نبود ودیکران از جزاهای ایشان جمع کنند وروز قیامت
بدیشان رسانند وحسن بصری رحمه الله میکوید عمل سوء شرکست بدلیل آنکه
حق تعالی میفرماید وَلَا يَجِدْ ونمییابد عامل سوء لَهُ برای نفس خود مِنْ دُونِ اللَّهِ
جز خدای وَلِيًّا دوستداری که مدد بدو رساند وَلَا نَصِيرًا ● ونه یاری که از عذاب
برهاند وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وهر که بجای آرد بعضی از اعمال صالحه
چه هیچ کس را قوت ارتکاب تمام آن نیست مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى از مردان وزنان وَ
هُوَ مُؤْمِنٌ درحالتی که او مومن باشد که عمل بی ایمان اعتبار ندارد فَأُولَئِكَ
پس آن کروه عمل کنندکان يُدْخَلُونَ الْجَنَّةَ در آورده شوند بهشت وحفص
بصیغهٔ معلوم میخواند یعنی در آیند بجنت وَلَا يُظْلَمُونَ وستم رسیده نشوند
در ثواب عمل خود نَقِيرًا بمقدار نقیری یعنی هیچ چیز از ثواب ایشان کم نشود
وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا وکیست نیکوتر از جهة دین مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ از انکه
خالص کردانید نفس خود را لِلَّهِ برای خدا یا بذل کرد روی خود را در سجود
حق تعالی وَهُوَ مُحْسِنٌ وحال آنکه او آینده است به نیکوییها وترك کننده
بدیها وَاتَّبَعَ وپیروی کرد مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ دین ابراهیم را حَنِيفًا ● درحالتی که
ابراهیم یا این پیرو مایلست از همه دینها بدین اسلام وَاتَّخَذَ اللَّهُ وکرفت خدای

إِبْرٰهِيمَ خَلِيلًا ○ ابراهیم را دوست یعنی اورا برکزید و اختصاص داد بکرامت
با دوستی آورده اندکه در عهد ابراهیم صلوات الرحمن علی نبینا وعلیه قحط
پدید آمد و چون مردم همواره از موائد خلیلی فواید یافته بودند درین سال بیشتر
رجوع نمودند آنچه ابراهیم علیه السلام داشت بریشان ایثار کرد وهمین که
انبار تهی شد چند قطار شتر بمصر فرستاد نزدیك دوستی که معتمد علیه بود تا
قدری طعام از مصر بشام فرستد چون پیغام خلیل بدوست مصری رسید کفت
در ولایت ما نیز اثر قحط وغلا ظاهر شده • واکر فی الواقع ابراهیم این طعام برای
خود طلبیدی • بهر نوع که بودی چاره میتوانست نمود فاما شنیده ایم که
بسی فاقه زدکان بدو التجا کرده اند واو بکرم عزیزی و سماحت جبلی میخواهد
که این طعام بدیشان صرف کند • القصه کندم بملازمان ابراهیم علیه
السلام نداد • و بهای نیز نیافتند بضرورت باز کشتند • وایشان از شرم آنکه
شتر خالی بشهر در آرند • چه بسی کدایان وبی نوایان چشم بران داشتند که شتران
خلیل از مصر با طعام فراوان خواهد رسید شتربانان در حوالی شهر جوالها را
بر از ریك نرم کرده بخانه آوردند • ابراهیم ازین حال تنکدل شده روی
بمسجد نهاد ودران حال ساره زوجهٔ ابراهیم در خواب بود چون بیدار شد
وجوالها پر دید خرّم وخوشدل شده • سر یکی بکشاد آرد میده در غایت سفیدی
وپاکیزکی بیرون آمد • پارهٔ ازان خمیر کرد ونان بخته بعیال واطفال درویشان
داد • چون ابراهیم از مسجد باز آمد • وبوی نان بمشام او رسید • پرسید که
این از کجاست کفت از نزدیك دوست مصری تو • ابراهیم فرمود که این از نزدیك
دوست من الله است خدای بدین جهت ویرا دوست کرفت بزرکان کفته اند

شرط خلت استسلام بنده است در عموم احوال بحضرت ذی الجلال واین مقام
ابراهیمی بود لاجرم بخلیل موسوم شد • وشرط محبت فنای حبیب است وبقای
او بدو واین مقام محمد صلی الله علیه وسلم لاجرم بحبیب مسمّی کشت • وازینجاست
که ذکر خلت بظاهر فرمود • وَاتَّخَذَ اللّٰهُ إِبْرٰهِيمَ خَلِيلًا • وذکر محبت بکنایت
باز نمود که • فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ • ودرین معنی کفته اند بیت عجب آن نیست که
محبوب جهانی تو بلطف • عجب آنست که محبان تو محبوبانست • خلیل سالك بود
وحبیب مجذوب • سلوك نشانهٔ هستی وتفرقه است • وجذبه علامت نیستی و
جمعیت • از سلوك خلیل بدین عبارت خبر دادند که • إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي • از
جذبه نظرکاه خلیل بود که • نُرِيَ إِبْرٰهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمٰوٰتِ • قدمکاه حبیب کردانیدند
که • دَنَىٰ فَتَدَلَّىٰ بیت خلیل از خیل تاشان سپاهش • مسیح از چاوشان بارکاهش
وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ ومر خدایراست آنچه در آسمانها بود وَمَا فِي الْأَرْضِ وآنچه
در زمینها باشد پس هر کرا خواهد از اهل آسمان وزمین بدوستی بر کزیند
وَكَانَ اللّٰهُ وهست خدای بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا ○ بهمه چیزها احاطه کننده
از روی علم وقدرت وَيَسْتَفْتُونَكَ وطلب فتوی میکنند از تو فِي النِّسَاءِ در باب
میراث زنان یعنی دختران امکه چنانچه کذشت واعتراض عیینة بن حصن که
دختر وخواهر را نصف مال میدهی وما نمیدهیم مکر کسی را که کارزار کند
وغنیمت بدست آرد قُلِ اللّٰهُ يُفْتِيكُمْ بکو که خدای فتوی میدهد یعنی بیان
میکند حکم خود را فِيهِنَّ در باب ایشان وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ ودیکر فتوی
میدهد آنچه خوانده میشود بر شما فِي الْكِتَابِ در قرآن فِي يَتَامَى النِّسَاءِ در شان
یتیمانی که زنانند اللَّاتِي آن زنانی که لَا تُؤْتُونَهُنَّ نمیدهید ایشانرا

در محبوب

ما كُتِبَ لَهُنَّ آنچه فرض کرده شده است برای ایشان از میراث وَتَرْغَبُونَ
ورغبت میکنید أَن تَنكِحُوهُنَّ آنکه بخواهید ایشانرا اکر جمیله باشند ومالهای
ایشان بخورید وَالْمُسْتَضْعَفِينَ ودیکر فتوی میدهد قرآن درباب ضعیفان
وبیچارکان مِنَ الْوِلْدَانِ از فرزندان خرد که ایشانرا میراث نمیدهید وَأَن
تَقُومُوا ودیکر حکم میکند قرآن بآنکه قیام نمایید لِلْيَتَامَى برای مهر یتیمان
در مهر ومیراث ایشان بِالْقِسْطِ بعدل وراستی وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ وآنچه
میکنید از نیکویی درباره یتیمان وکودکان وغیر ایشان فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس
بدرستی که خدای هست بِهِ عَلِيمًا ۝ بآن دانا وبرآن جزا خواهد داد در اسباب
نزول آورده که مردی بر زن خود بهانه جوی بود تا طلاق دهد وزن بسبب
تعلق دل بافرزندان بفراق او رضا نمیداد ومیکفت مرا طلاق مده وهر جا
خواهی میرو که من ترا بحل کردم وکویند دختر محمد مسلمة با شوهر خود رافع بن
خدیج که میخواست او را طلاق دهد همین کفت که مرا رها مکن ومن نوبت خود
بدیکر زن تو بخشیدم حق تعالی آیة فرستاد که وَإِنِ امْرَأَةٌ واکر زنی
خَافَتْ بداند ودریابد مِن بَعْلِهَا از شوهر خود نُشُوزًا سرباز زدنی از صحبت أَوْ إِعْرَاضًا
یا روی کردانیدنی از مجالست ومکالمت فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ کناهی نیست
برایشان أَن يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا درآنکه بصلاح آرند میان یکدیکر صُلْحًا یصلح یعنی
آشتی کنند بآنکه زن مقداری از مهر ببخشد یا نوبة خود بزن دیکر کذارد ومرد نیز
حقوق خدمت قدیمی نکاه دارد واو را از خود جدا نکند وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وآشتی
بهترست از خصومت ومفارقت ارباب سیر براند که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم سوده بنت زمعه را رضی الله عنها طلاق داد وبر سر راه آنحضرت

بنشست تا وقتی که سید عالم بر سید سوده بزبان تضرع کفت یا رسول الله رجعة
نمای بمن بخدا سوکند که دوستی مرد در دل من نمانده لیکن میخواهم که
فردای قیامت در زمره زنان تو محشور شوم ونوبة خود را بعایشه رضی الله
عنها میبخشم حضرت بوی رجعت فرمود وروز نوبت وی در خانه عایشه رضی
الله عنها می بود واین آیة در قصه وی نازل شد وَأُحْضِرَتِ الْأَنفُسُ الشُّحَّ وفرود
آورده اند نفسها را ببخل یعنی مجبول اند نفسها بر بخیلی که هریک از زوجین در مسامحت
ومروت بخل میورزند وَإِن تُحْسِنُوا واکر نیکویی ورزید در زندکانی وَتَتَّقُوا
وبپرهیزید از نشوز واعراض فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بدرستی که خدای هست بِمَا تَعْمَلُونَ
خَبِيرًا بآنچه میکنید از احسان وخصومت دانا وَلَن تَسْتَطِيعُوا ونمیتوانید
ای کسانی که زیاده از یک زن دارید أَن تَعْدِلُوا آنکه عدل ورزید وراستی
نکاه دارید بَيْنَ النِّسَاءِ میان زنان برای آنکه عدل آنست که البته میل واقع نشود
وآن متعذرست ولهذا حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه با آنکه در قسم
میان ازواج طاهرات ملاحظه عدل میفرمود میکفت خدایا این قسمت
در آن چیزیست که من مالک آنم از صحبت ونفقه مرا مواخذه مکن در آنچه
تو مالک آنی ومن نیستم یعنی در دوستی بعضی چنانچه عایشه را از همه ازواج
دوستر میداشت وَلَوْ حَرَصْتُمْ اکر حریص باشید بر ارتکاب عدل وقادر نباشید
بران فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ پس میل مکنید تمام میل بآنکه مرغوبه است در قسم
ونفقه یعنی میل قلبی را با میل فعلی یکجا جمع مکنید که اکر چنین باشد فَتَذَرُوهَا
پس میکذارید آن دیکری را كَالْمُعَلَّقَةِ مانند کسی که محبوس باشد یعنی چنین
زن نه مطلقه باشد ونه شوهردار وَإِن تُصْلِحُوا واکر بصلاح آرید آنچه تباه

ساخته ایداز امور زنان در زمان کذشته وَتَتَّقُوا وبپرهیزید از مثل این
عملها در زمان آینده فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ پس بتحقیق هست خدای غَفُورًا آمرزندهٔ کناهان
ماضی رَحِيمًا ◯ مهربان بتوفیق طاعت در زمان مستقبل وَإِنْ يَتَفَرَّقَا واکر
جدا شوند هریك ازیشان از صاحب او بطلاق يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا بی نیاز کرداند خدای
هریکی را مِنْ سَعَتِهِ از جود فراوان و قدرت بر کمال خود یعنی تسلی دهد هریك را
یا بدلی پدید آرد وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا وهست خدای فراخ بخشایش بر بندکان خود
حَكِيمًا ◯ محکم کار در افعال واحکام وَلِلَّهِ ومر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه
در آسمانهاست از جواهر علوی وَمَا فِي الْأَرْضِ وآنچه در زمینهاست از کواین سفلی
وَلَقَدْ وَصَّيْنَا وهر اینه وصیّت کرده ایم وفرموده الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
آنانرا که داده اند کتاب مِنْ قَبْلِكُمْ بیش از شما یعنی یهود ونصاری وآنها را
نیز که قبل ازیشان بوده اند وَإِيَّاكُمْ وشما را نیز وصیت میکنیم یعنی میفرماییم
أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ بآنکه بپرهیزید از شرك وَإِنْ تَكْفُرُوا واکر کافر شوید فَإِنَّ لِلَّهِ
پس بدرستی که مرخدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست وَمَا فِي الْأَرْضِ
وآنچه در زمینهاست همه مخلوق ومملوك اویند پس بکفر ومعصیت شما
متضرر نمیکردد چنانچه بایمان وطاعت شما منتفع نمیشود وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا
وهست خدای بی نیاز از خلق خود اکر او را فرمان برند واکر نبرند حَمِيدًا ◯
ستوده در ذات خود اکر حمد او کویند واکر نکویند وَلِلَّهِ ومر خداوندراست
مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانها باشد از ملیکه وستاره وغیر آن وَمَا فِي
الْأَرْضِ وآنچه در زمینها بود از ارکان ومواليد وجز آن وَكَفَى بِاللَّهِ وبسنده است
خدای وَكِيلًا ◯ کافی مهمات بندکان إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ اکر خواهد خدای

خواهده

بردشما را وفانی کرداند أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان وَيَأْتِ بِآخَرِينَ ◯ و
بیارد یعنی ایجاد کند دیکرانرا که فرمان بردارتر باشند جون این آیة نازل
شد حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم دست مبارك بر پشت سلمان زد و
کفت آنها قوم این اند یعنی پارسیان وَكَانَ اللَّهُ وهست خدای عَلَىٰ ذَٰلِكَ بر این
ایجاد واعدام قَدِيرًا ◯ توانا مَنْ كَانَ يُرِيدُ هرکه باشد که بعمل خود ثَوَابَ
الدُّنْيَا پاداش این سرای همچون مجاهد مثلا که ارتکاب جهاد برای غنیمت کند
فَعِنْدَ اللَّهِ پس نزدیك خدایست ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ پاداش دنیا وآن خسیس است
وپاداش آخرت وآن شریفست پس جرا کسی طالب خسیس ترین جیزی شود واز
شریفترین جیزی بازماند واکر باشرف مایل کردد اخس تابع خواهد بود
که اکر مجاهد فی المثل برای خدا جهاد کند ورا در آخرت جندان نعمتست که
غنیمت دینی در جنب آنجیزی بغایت محقر باشد وغنیمت دینی نیز بوی میرسد
پس توجه باصل باید کرد که فرع خود در پی آنست وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا وهست
خدای شنوندهٔ همه قولها بَصِيرًا ◯ بینندهٔ همه فعلها يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای کروه مؤمنان كُونُوا قَوَّامِينَ باشید ایستادکان بِالْقِسْطِ بعدل یعنی جهد
کنندکان در اقامت مراسم عدالت شُهَدَاءَ لِلَّهِ وباشید کواهان برای خدا یعنی
ادای شهادت کنید براستی وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ واکرجه بر نفس شما باشد و
کواهی بر نفس خود آنست که اقرار کند بحقی که در ذمهٔ اوست در تیسیر از ابو العالیه
نقل میکند که مردی از انصار کفت یا رسول الله کسی را بر پدر من حقیست و
من بران کواهم ومرا باز نمیدارد از ادای شهادت الا درویشی وافلاس پدر من
این آیة نازل شد که کواهی باز مکیرید واکر همه بر نفسهای شما باشد

أو الوالدين با پدران و مادران والأقربين و خویشان نزدیک إن يكن اگر باشد
مشهود علیه یا هر یک از مشهود له و مشهود علیه غنيا توانگر أو فقيرا یا درویش
یعنی غنی را برای غنا احترام مکنید و بر فقیر بجهة افلاس او ترحم منمایید
فالله أولى بهما پس خدای سزاوارترست به توانگر و درویش و اگر دانستی که
شهادت بر ایشان یا برای ایشان مصلحت نیست بدان حکم نفرمودی فلا تتبعوا
الهوى پس شما متابعت هوای نفس مکنید أن تعدلوا برای آنکه میل کنید
از حق وإن تلووا و اگر به پیچانید زبانهای خود را از گواهی راست أو تعرضوا
یا اعراض کنید از ادای آن و بپوشید فإن الله كان بدرستی که خدای هست
بما تعملون بدانچه شما میکنید از عدل و میل خبيرا ⊙ دانا و شما را بران مکافات
خواهد کرد يا أيها الذين آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید خطاب با
مسلمانانست یا منافقان یا مؤمنان اهل کتاب که میگفتند یا رسول الله ایمان
داریم بتو و بقرآن و بموسی و عزیر و توریه و دیگر بهیچ کتاب و پیغمبر ایمان
نداریم و گویند که خطاب با کافران نیز میشاید مسلمانانرا میگوید ای کسانی که
ایمان آورده اید بدل و زبان آمنوا ثابت باشید بر ایمان خود و منافقانرا می فرماید
که ایمان آورده اید بزبان ایمان آرید بدل مؤمنان اهل کتاب را میگوید
ایمان آورده اید ببعضی از کتب و رسل ایمان آرید بتمامی آنها کافرانرا میفرماید
که ایمان آورده اید بلات و عزی ایمان آرید بالله بخدای ورسوله و بفرستاده
او که محمدست صلی الله علیه و سلم والكتاب الذي نزل و بآن کتابی که
خدای فرستاد على رسوله بر پیغمبر خود یعنی قرآن والكتاب الذي أنزل و کتابها
نیز که فرستاد من قبل پیش از قرآن محققان میگویند که ای کسانی که ایمان

آورده

آورده اید از حیثیة برهان ایمان آرید بر سبیل کشف و عیان یا ایمان آورده اید
از روی تصدیق ایمان آرید بطریق تحقیق و از حضرت قطب الاقطاب خواجه
بهاء الدین نقشبند قدس سره منقولست که فرمودند یا أيها الذين آمنوا آمنوا
اشارتست بآنکه در طرفة العینی نفی این وجود بشری می باید کرد و اثبات واجب
الوجود جل ذکره می باید نمود ح وجودک ذنب لا یقاس به ذنب • از حضرت سید
الطایفه جنید قدس الله تعالی روحه منقولست که فرموده اند پنجاه سالست
که در ایمان آوردنم و در ایمان تازه کردنم و هنوز در آنم بیت دمی بی حق زدن
محض گناهست • بخود مشغول گشتن کفر راهست • ترا هر دم کشد پندار هستی
سوی ظلمت سرای خودپرستی • خودی کفرست نفی خویش کن زود • که جز حق در حقیقت
نیست موجود ومن يكفر بالله و هر که کافر شود بخدای وملائكته و
بفرشتگان او وكتبه و کتابهای او ورسله و بفرستادگان او واليوم الآخر و بروز
رستخیز فقد ضل پس بدرستی که گمراه شد ضلالا بعيدا ⊙ گمراه شدنی در غایت
دوری از مقصود و در نهایت بعد از مقصود إن الذين آمنوا بدرستی که آنانکه
ایمان آوردند بموسی علیه السلام یعنی یهود ثم كفروا پس کافر شدند به پرستیدن
گوساله ثم آمنوا پس باز ایمان آوردند و توبه کردند ثم كفروا پس کافر شدند
بعیسی علیه السلام ثم ازدادوا كفرا پس بیفزودند و زیاده کردند کفر را
بانکار محمد صلی الله علیه و سلم لم يكن الله ليغفر لهم نیست خدای که بیامرزد
ایشانرا چه اعتبار هر کار بخاتمة آنست و خدای دانسته که خواتیم امور
ایشان بکفر و طغیانست ولا ليهديهم و نیست که راه نماید ایشانرا سبيلا ⊙
راهی که بحق باشد بشر المنافقين بشارت ده منافقانرا بر سبیل تهکم است

یا خبر کن بجای بشارت بِأَنَّ لَهُمْ بآنکه ایشانراست عَذَابًا أَلِيمًا ● عذابی دردناک
الَّذِينَ ومنافقان آنانند که يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ میگیرند کافرانرا أَوْلِيَاءَ مِنْ
دُونِ الْمُؤْمِنِينَ دوستان بدون مؤمنان أَيَبْتَغُونَ آیا میطلبند عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ
نزدیک کافران واز دوستی ایشان ارجمندی وقوت فَإِنَّ الْعِزَّةَ بدرستی که عزت لِلَّهِ
جَمِيعًا ● مر خدایراست همه وهر کرا عزتی رسد ازو رسد واو دوستانرا منشور
عزت داده که وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ وبدرستی که
خدای فرستاد بر شما ای مؤمنان فِي الْكِتَابِ در قرآن حق سبحانه در مکه آیة
فرستاد که با خوض کنندکان ومستهزیان بقرآن نشست وخواست نکنند و
آن آیة اینست که وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ الآية اینجا در مدینه تذکار آن مینماید
ومیکوید خدای در قرآن فرستاده بود که أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ بدرستی چون بشنوید
آيَاتِ اللَّهِ آیتهاء خدا را از قرآن که يُكْفَرُ بِهَا کافر شوند بدان وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا و
استهزا کرده شود بآن فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ بر منشینید با کافران ومستهزیان
حَتَّى يَخُوضُوا تا وقتی که خوض کنند وشروع نمایند فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ در سخن غیر استهزا
إِنَّكُمْ إِذًا بدرستی که باشید آنهنگام که نشست وخواست کنید با ایشان مِثْلُهُمْ
مانند ایشان در کناه زیرا که قادرید بر اعراض از ایشان وانکار بر ایشان وبا وجود
این راضی اید بصحبت ایشان إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ بدرستی که خدای جمع کننده
منافقانست وَالْكَافِرِينَ وناکرویدکان فِي جَهَنَّمَ در دوزخ جَمِيعًا ● همه ایشانرا
الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ آنانکه انتظار میبرند بِكُمْ بشما وقوع نکبتی را فَإِنْ كَانَ
لَكُمْ پس اگر واقع شد شما را فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ فتحی ونصرتی از نزدیک خدای قَالُوا گفتند
منافقان مر شما را أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ آیا نبودیم با شما ومددکاری نکردیم پس سهم

مال از غنیمت بدهید وَإِنْ كَانَ واگر بود لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ مر کافرانرا بهره از حرب
یعنی غلبه کردند بر مؤمنان قَالُوا گفتند مر کافران را أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ نه
غالب ومستولی بودیم بر شما ومیتوانستیم که شما را بکشیم اما دست باز کشیدیم
وَنَمْنَعْكُمْ وباز داشتیم شما را یعنی ممنوع ساختیم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از مؤمنان
بآنکه سستی کردیم در مددکاری ایشان وسخنان گفتیم که شکسته دل شدند
تا شما غالب شدید پس ما را در غنایم خود شریک سازید فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ پس
خدای حکم کند ای مؤمنان میان شما ومنافقان يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز که
غیر ازو کسی را دعوی حکومت نباشد وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ ونگرداند خدای و
ندهد لِلْكَافِرِينَ مر کافرانرا عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر مؤمنان در روز قیامت سَبِيلًا ●
حجتی که بدان ایشانرا ملزم سازند یا در دنیا ندهد ایشانرا بر مؤمنان دستی
إِنَّ الْمُنَافِقِينَ بدرستی که منافقان يُخَادِعُونَ اللَّهَ مکر میکنند با دوستان
خدا در اظهار اسلام واخفاء کفر وَهُوَ خَادِعُهُمْ وخدای جزا دهنده است ایشانرا
بمکر وفریب ایشان وآنچنانست که روز قیامت ایشانرا نیز نوری دهند
چنانچه مؤمنانرا داده اند وچون قدم بر صراط نهند نور مؤمنان باقی ماند
وبنور خود از صراط بگذرند ونور منافقان منطفی گردد تا در ظلمت مانده
بلغزند ودر دوزخ افتند وَإِذَا قَامُوا وچون برخیزند منافقان إِلَى الصَّلَاةِ بسوی
نماز قَامُوا كُسَالَى برخیزند کاهلان وگرانجانان چون کسی که از کاری کراهت
دارد اگر کسی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشانرا دید نماز میگذارند
واگر نه ترک میکنند يُرَاءُونَ النَّاسَ مینمایند خود را بمردمان وریا میکنند
تا پندارند که ایشان مؤمنانند وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ ویاد نمیکنند خدایرا

إِلَّا قَلِيلًا ● مکر اندکی وآن نیز در حضور مردم نه در خلوت یا ذکر زبان دارند
وبس وآن بنسبت با ذکر دل اندکست ودر قوت القلوب آورده که ذکر ایشان را
اندک باعتبار آن کفت که غیر خالص است بلك آمیخته ساخته اند بطمع دنیی
ودینی وهرچه درو ست بغایت اندك ومختصرست وذکر خدای از همه بزرکترست
وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ ومنافقان ریا میکنند مُذَبْذَبِينَ درحالتی که متحیر ومتردد اند
بَيْنَ ذَٰلِكَ میان کفر وایمان لَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ نه با کروه مومنانند تا ایشان را هرچه باشد
آنانرا هست وَلَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ ونه با کافرانند تا بریشان باشد هرچه برآنها هست
وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ وهرکرا خدای کمراه سازد فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ● تو نیابی مر ورا
راهی بحق وصواب يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کروه مومنان لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ مکیرید
کافرانرا أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ دوستان بدون مومنان که این عمل منافقانست
که با دشمنان خدا دوستی کنند أَتُرِيدُونَ آیا میخواهید أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ آنکه
بدهید خدایرا عَلَيْكُمْ بر عذاب خود سُلْطَانًا مُبِينًا ● حجتی روشن وآن موالات
کافرانست که موجب عقوبة وخذلانست إِنَّ الْمُنَافِقِينَ بدرستی که منافقان
فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ درطبقهٔ زیرترین اند از دوزخ پس عذاب ایشان از
کفار بیشتر باشد بجهة آنکه ایشان بدل کافرند وکفر را با خداع ومکر
واستهزا با مسلمان جمع کرده اند در کشف الاسرار آورده که چون منافقانرا
بدوزخ حکم شود وبدرکهٔ اول در آرند مالك کوید یا نار خذیهم آتش
کوید حکم ما بر زبانست وزبان ایشان بر کلمه جاری بوده هرچند بمجاز میکفته اند
ما در سوختن ایشان دخل نمیکنیم وبر همین منوال در هر درکهٔ آتش از احراق
ایشان ابا کند تا بدرکهٔ هفتم رسند آتش آن درکه کوید حکم ما بر دل است نه بر زبان

بیارید

بیارید تا از دل چه نشان دارید وچون در دل ایشان جز نشانهٔ شرك نباشد آتش
دریشان بیچد وابد الآباد در عذاب بمانند وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ ونیابی تو مریشانرا نَصِيرًا
یاری که حمایت نموده ایشانرا ازان درکه بیرون آرد وهمه منافقان در ین
عذاب خواهند بود إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مکر آنانکه توبه کنند از نفاق وَأَصْلَحُوا وباصلاح
آرند آنچه فاسد شده است از احوال ایشان وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وچنك در زنند
بدین خدای وسنت پیغمبر وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ وخالص وپاکیزه کرداند دین
خودرا لِلَّهِ برای خدا یعنی طاعت نکنند مکر برای رضای حق فَأُولَٰئِكَ پس آن
کروه که بتوبه واصلاح واعتصام واخلاص موصوفند مَعَ الْمُؤْمِنِينَ با مومنان
باشند واز شمار ایشان در هر دو سرای وَسَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وزود باشد
که بدهد خدای مومنانرا أَجْرًا عَظِيمًا ● مزدی بزرك وبا ایشان شریك
باشند مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ چه میکند خدای بعذاب شما یعنی چرا عذاب
کند شمارا إِنْ شَكَرْتُمْ اکر شکر کویید مر ورا بفرمان برداری وَآمَنْتُمْ وتصدیق
کنید بوحدانیة او واز روی تحقیق با ایمان آرید بآنکه نجات شما بفضل اوست
نه به شکر وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا وهست خدای ثواب دهندهٔ شاکران عَلِيمًا ● دانا
بحقوق شکر وایمان

الْجُزْءُ السَّادِسُ

لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ دوست
نمیدارد خدای آشکارا کردن را بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ بسخنی بد إِلَّا مَنْ ظُلِمَ مکر
آشکارا کردن کسی که برو ستم کرده اند اورا رواست که نکوهش ظالم کند
یا ازو تظلم نماید وکفته اند که مردی از قومی ضیافت خواست واورا طعام
ندادند آنکس زبان شکایت کشوده هرجا میرسید از بی مروتی آن قوم حکایت
میکرد صحابه اورا بران شکایة عتاب کردند این آیت در عذر او نازل شد که

مظلوم را از ظالم شکایت از ظالم جایز ست وَكَانَ اللّٰهُ سَمِيعًا وهست خدای
شنوا مر سخن مظلوم را عَلِيمًا ○ دانا بستمکاری ظالم اِنْ تُبْدُوا خَيْرًا اگر آشکارا
کنید نیکویی وطاعت را اَوْ تُخْفُوهُ یا پنهانی بجای آرید آنرا اَوْ تَعْفُوا یا عفو کنید
عَنْ سُوٓءٍ از بدئی که شما را بدان مواخذه رسد فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ پس بدرستی که خدای
هست عَفُوًّا عفو کننده از عاصیان با وجود کمال قدرت بر انتقام از ایشان
قَدِيرًا ○ توانا بر عذاب ظالمان وثواب عفو کنندگان در این آیت تحریص مظلومانست
بر عفو تا متخلق شوند با خلاق ربانی وبا آنکه رخصت تظلم دارند از سر آن درگذرند
اِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللّٰهِ بتحقیق ویقین آنها که کافر میشوند بخدای وَرُسُلِهِ
وبه پیغمبران او وَيُرِيدُونَ اَنْ يُفَرِّقُوا ومیخواهند آنکه جدایی افکنند بَيْنَ اللّٰهِ وَ
رُسُلِهِ میان خدا ورسولان او وبآنکه ایمان آرند بخدای وکافر شوند به پیغمبران
وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وگویند که ایمان می آریم ببعضی از پیغمبران وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ و
کافر میشویم ببعضی دیگر مراد یهودند که می گفتند ایمان داریم بموسی وعزیر
وکافریم بعیسی ومحمد صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم وَيُرِيدُونَ اَنْ يَتَّخِذُوا و
میخواهند آنکه فرا گیرند بَيْنَ ذٰلِكَ سَبِيلًا ○ میان ایمان وکفر راهی وحال
آنست که ایمان بخدای تمام نمیشود مگر بتصدیق رسل وی اُولٰٓئِكَ او آینده آن گروه
که میان ایمان وکفر طریقی میطلبند هُمُ الْكَافِرُونَ ایشان کافرانند حَقًّا بکفری
محقق شده یعنی کاملاند در کفر خود وایشانرا مومن نتوان گفت بوجهی زیرا که
آن ایمان که ایشانرا هست معتبر ومعتدٌ به نیست وَاَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ وآماده
کرده ایم برای کافران عَذَابًا مُهِينًا ○ عذابی خوار کننده وَالَّذِينَ اٰمَنُوا وکسانی که
ایمان آوردند بِاللّٰهِ بخدای وَرُسُلِهِ وبفرستادگان او وَلَمْ يُفَرِّقُوا وجدا نکردند بَيْنَ اَحَدٍ

ع عشر

مِنْهُمْ میان یکی از ایشان در ایمان بلکه بهمه گرویدند اُولٰٓئِكَ آن گروه
که مومنان حقیقی اند سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ زود باشد که بدهیم ما وحفص بصیغه
مغایبه خوانده یعنی خدا بدهد اُجُورَهُمْ مزدهای ایشانرا که وعده داده است
وَكَانَ اللّٰهُ غَفُورًا وهست خدای آمرزنده سیئات ایشان رَحِيمًا ○ مهربان بتضعیف
حسنات ایشان در اکثر تفاسیر آورده اند که احبار یهود چون کعب بن اشرف
وفنحاص بن عازورا وامثال ایشان بجناب رسالت مآب آمده گفتند که راست
میگویی که پیغمبری یکبار کتابی بیار چنانچه موسی علیه السلام آورد آیة آمد که
يَسْئَلُكَ اَهْلُ الْكِتَابِ سوال میکنند از تو اهل کتاب یعنی در میخواهند اَنْ
تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ آنکه فرود آری برایشان كِتَابًا مِنَ السَّمَآءِ کتابی از آسمان بیکبار چون
توریة یا کتابی نوشته بخط سماوی چون الواح موسی علیه السلام یا کتابی که
ما معاینه ببینیم که فرو می آید یا بنام هر یک از ما کتابی بیار که نوشته باشد
که رسول خدایی پس حق سبحانه تسلیه میفرماید آنحضرت را صلی الله
علیه وسلم که از این سوال ایشان ملول مشو فَقَدْ سَاَلُوا مُوسٰى پس بدرستی که ایشان
یعنی بنی اسرائیل که این گروه از ایشان اند درخواسته اند از موسی علیه السلام اَكْبَرَ
مِنْ ذٰلِكَ بزرگتر ازین درخواستی در آن وقت که کلام حق شنیدند فَقَالُوا پس
گفتند اَرِنَا اللّٰهَ جَهْرَةً بنمای بما خدا را بعیان فَاَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ پس فرا
گرفت ایشانرا صاعقه یعنی آتشی از آسمان آمد وبسوخت ایشانرا بِظُلْمِهِمْ
بسبب ظلم ایشان یعنی سوال محال که طلب رؤیة است در دنیی ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ
پس فرا گرفتند گوساله را بخدایی مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ از پس آنکه
آمده بود بدیشان معجزهای موسی علیه السلام فَعَفَوْنَا عَنْ ذٰلِكَ پس عفو کردیم

ازیشان این گناه را سبب آنکه توبه کردند وَآتَیْنَا مُوسَى و بدادیم موسی را
سُلْطَانًا مُبِینًا ○ تسلطی ظاهر بر ایشان که فرمود بکشید گوساله پرستانرا
وایشان فرمانبرداری نمودند وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ و برداشتیم بر زبر ایشان
طور را بِمِیثَاقِهِمْ بسبب آنکه پیمان قبول کنند و ایشان آن پیمان را بعد از
قبول بشکستند وَقُلْنَا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبَابَ و گفتیم ایشانرا بزبان یوشع علیه السلام
که در آیید بدروازهٔ شهر اریحا سُجَّدًا در حالتی که سجود کنندگان باشید و ایشان
ازین حکم ابا کردند وَقُلْنَا لَهُمْ و گفتیم ایشانرا بزبان داود علیه السلام لَا تَعْدُوا
ستم مکنید و از حد در مگذرید فِی السَّبْتِ در روز شنبه یعنی کسب مکنید
و ماهی مگیرید و ایشان ازین امر نیز تجاوز نمودند وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ و فرا گرفتیم
ازیشان در هر یک ازین حکمها مِیثَاقًا غَلِیظًا ○ پیمانی استوار فَبِمَا نَقْضِهِمْ
مِیثَاقَهُمْ پس بشکستن ایشان پیمان خود را کردیم با ایشان آنچه کردیم از
لعن و مسخ و انواع عقوبتها وَكُفْرِهِمْ بِآیَاتِ اللَّهِ بجهة کفر ایشان بتوریة یا قرآن
وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِیَاءَ و دیگر بسبب کشتن ایشان پیغمبرانرا بِغَیْرِ حَقٍّ بناحق
وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ و دیگر بگفتار ایشان که دلهای ما اوعیهٔ علوم است یعنی
از دانش پر شده محتاج بعلم کسی نیستیم یا قلوب ما در پوششی است و فهم آنچه
محمد صلی الله علیه وسلم میگوید ندارد نه چنانست که میگویند بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَیْهَا
بلکه خدای مهر نهاده است بر دلهای ایشان بِكُفْرِهِمْ بسبب کفر و جحود ایشان
و از دانش محجوب کردانیده و مدد توفیق تدبر در آیات و تذکر در مواعظ
از ایشان منقطع ساخته فَلَا یُؤْمِنُونَ پس ایمان نمی آرند إِلَّا قَلِیلًا ○ مگر اندکی
چون عبد الله بن سلام رضی الله عنه و یاران او و یا ایمان اندک غیر معتبر وَبِكُفْرِهِمْ

خمس

ودیگر

و دیگر عقوبة ایشان بسبب کفر ایشانست بعیسی علیه السلام وَقَوْلِهِمْ عَلَى مَرْیَمَ
و گفتن ایشان نسبت بمریم بُهْتَانًا عَظِیمًا ○ بهتانی عظیم را که انتساب بزنا بوده
وَقَوْلِهِمْ و دیگر بگفتن ایشان که إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِیحَ که ما کشتیم مسیح عِیسَى
ابْنَ مَرْیَمَ عیسی بن مریم را رَسُولَ اللَّهِ فرستادهٔ خدای این وصف خدایست مر عیسی را
نه قول یهود وَمَا قَتَلُوهُ و نکشتند اورا وَمَا صَلَبُوهُ و بر دار نکردند اورا
وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ ولیکن مشتبه شد بر ایشان و وقتی که شبه عیسی علیه السلام
بر مهتر ایشان افتاد و این قصه در سورهٔ آل عمران گذشت وَإِنَّ الَّذِینَ اخْتَلَفُوا
و بدرستی که آنانکه اختلاف کردند فِیهِ در شان عیسی علیه السلام لَفِی شَكٍّ مِنْهُ
هر آینه در گمان و تردداند از قتل او وجه در وقتی که مهتر خود را بر آویختند که این
عیسی است بطلب وی مشغول شدند و چون از مهتر خبری نیافتند آغاز اضطراب
و تردد کردند که اگر این عیساست پس یار ما کجاست و بعضی گفته اند شبه
عیسی همین بر روی یهودا پیش نبود روزی دیگر که بپای دار آمدند و مقبول را
در نظر آوردند گفتند الوجه وجه عیسی والبدن بدن صاحبنا مَا لَهُمْ بِهِ
نیست مر جهودانرا بعیسی و قتل او مِنْ عِلْمٍ دانشی إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ مگر آنکه پی روی
گمان میکنند وَمَا قَتَلُوهُ یَقِینًا و نکشته اند عیسی را بیقین بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ
إِلَیْهِ بلکه خدای برداشته است اورا و بمحل کرامت برده وَكَانَ اللَّهُ عَزِیزًا و هست
خدای غالب در آنچه خواهد از رفع عیسی و انتقام از یهود حَكِیمًا ○ حکم کننده
بلعنت یهود یا تدبیر کننده بحکمة در مهم عیسی علیه السلام وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ
و نیست از اهل کتاب یکی إِلَّا لَیُؤْمِنَنَّ بِهِ مگر آنکه ایمان آرد بعیسی علیه السلام
قَبْلَ مَوْتِهِ پیش از مرگ خود و آن در وقت معاینه بود که ایمان بأس گویند و هیچ

سود ندارد و گفته اند اهل کتاب ایمان آرند بعیسی پیش از مرگ عیسی و آن وقتی
بود که از آسمان فرود آید و دجال را بکشد و همه اهل کتاب بدو ایمان آرند
یعنی دانند که او پیغمبر بوده و او ایشانرا باسلام دلالت کند و ملل مختلفه
از میان مردم بر افتد و غیر ملت اسلام ملتی نماند و عیسی علیه السلام حکم
بمقتضی کتاب و سنت پیغمبر ما کند و چهل سال در زمین بماند آنکه متوفی
شود و مؤمنان بر و نماز گذارند وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز قیامت يَكُونُ باشد
عیسی علیه السلام عَلَيْهِمْ شَهِيدًا ○ بر اهل کتاب گواه یعنی گواهی دهد
بر یهود بتکذیب و بر نصاری بآنکه اورا ابن الله گفته اند فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ
هَادُوا پس بستمی که واقع شده از آنها که متدین بدین یهودیه اند حَرَّمْنَا
عَلَيْهِمْ حرام کردیم بر ایشان طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ طعامها پاکیزه که حلال
کرده بودند بر ایشان از طیور و سایر حیوانات و تفصیل آن در سوره انعام
بیاید وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و دیگر بباز داشتن و منع کردن ایشان
از راه خدای كَثِيرًا بسیاری را از مردمان یعنی تحریف دادند حکم توریة و نعت
پیغمبر را صلی الله علیه و سلم و بامردمان گفتند بدو ایمان میارید که او
پیغمبر موعود نیست وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا و دیگر بگرفتن ایشان ربوا را وَقَدْ نُهُوا
عَنْهُ وحال آنکه نهی کرده شده اند از اخذ ربوا در توریة وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ
النَّاسِ و دیگر بخوردن ایشان مالهای مردمانرا بِالْبَاطِلِ برشوت و غصب و سایر
وجوه محرمه وَأَعْتَدْنَا و آماده کرده ایم لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ برای کافران از بنی اسرائیل
عَذَابًا أَلِيمًا ○ عذابی مشتمل بر الم بسیار لَكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ لکن استواران
علم یعنی آنها که علم شریعت بیاموزند و باخلاص در عمل آرند مِنْهُمْ از بنی

عشر

اسرائیل

اسرائیل چون عبدالله سلام و اصحابه رضی الله عنهم وَالْمُؤْمِنُونَ و مؤمنان از
مهاجر و انصار يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ ایمان می آرند بآنچه فرو فرستاده شده است
بتو یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ و بآنچه منزل گشته است پیش از تو یعنی تمام
کتب الهی وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ و ایمان می آرند بگذارندگان و برپای دارندگان نماز
یعنی پیغمبران که در شرایع همه ایشان نماز مقرر بوده وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و
دهندگان زکوة وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ و ایمان آرندگان بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز
آخر که قیامت است أُولَئِكَ آن گروه که متصدق و مصدق اند سَنُؤْتِيهِمْ
زود باشد که بدهیم ایشانرا أَجْرًا عَظِيمًا ○ مزدی بزرگ که آن دولت رضا
و سعادت لقا باشد إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ بدرستی که ما وحی کرده ایم بسوی تو كَمَا
أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ همچنانکه وحی کردیم بنوح علیه السلام که آدم ثانی و شیخ
المرسلین است و اول کسی که مشرکانرا بیم کرد و بدعاء او امت او هلاک شدند
و این سخن جواب اهل کتاب است که میگفتند کتابی بیکبار ز حق سبحانه بیار
میفرماید که کار تو در وحی همچون نوح است وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ و پیغمبران
بعد از وی چون هود و صالح و شعیب علیهم السلام وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَ
إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ و فرزندان یعقوب وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَ
هَارُونَ وَسُلَيْمَانَ تخصیص این پیغمبران بذکر با آنکه در النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ
داخل اند بجهة تفضیل و تعظیم است چه ابراهیم اول اولو العزم است و عیسی
صاحب شرع ناسخ و باقی از اشراف انبیا و مشاهیر ایشان وَآتَيْنَا دَاوُودَ و عطا
کردیم داود را زَبُورًا ○ کتابی که نام او زبور بود مشتمل بر حمد و ثنای
الهی و خالی از ذکر اوامر و نواهی بلکه شریعت داود علیه السلام همان شریعت

تورية بوده ورسلا ودیکر فرستادیم رسولان که در قرآن قد قصصناهم
علیک نام برده ایم وقصهٔ ایشان خوانده ایم بر تو من قبل پیش ازین چون
یوسف وزکریا ویحیی والیاس والیسع وعزیر علیهم السلام وغیر ایشان ورسلا
لم نقصصهم علیک ورسولانی که خبر ایشان بر تو نفرستادیم ونام ایشان
ظاهر نکردیم وکلم الله موسی وسخن کفت خدای با موسی علیه السلام تکلیما
سخن کفتن بی واسطه واین نهایت مراتب وحالست واکر این تکلیم با موسی بر ذروه
طور بود با حضرت پیغمبر ما در غرفه نور بود که فاوحی الی عبده ما اوحی
ازان کلام تمام بنی اسرائیل خبر یافتند ونه وحی هیچ عارف وکاملی جز بتعلیم
محمدی صلی الله علیه وسلم اطلاع نیافت بیت موسی بطور اکرچه سخن کفت با
خدای • بالای عرش پایهٔ طور محمدست صلی الله علیه وسلم وفرستادیم
رسلا پیغمبرانرا مبشرین مژده دهندکان مر اهل ایمانرا ومنذرین وبیم
کنندکان مر کافران ومنافقانرا لئلا یکون تا نباشد للناس مردمانرا علی الله
حجة بر خدای حجتی بعد الرسل بعد از فرستادن رسولان یعنی نکویند که مارا
پیغمبری نبود که بایمان دعوت کند واز شرک باز دارد وکان الله عزیزا
وهست خدای غالب در آنچه خواست از فرستادن رسل حکیما ◉ محکم
کار در آنچه تدبیر کرد از امر نبوت ورعایت حکمت فرمود در اختصاص هر
پیغمبر بنوعی از وحی واعجاز آورده اند که از رؤسای کفار جمعی بنزد سید
مختار علیه الصلوة والسلام آمده کفتند ای محمد صلی الله علیه وسلم ما احبار
یهود را از دین وآیین تو سوال کرده ایم واز نبوت وکتاب تو استفسار
نموده ایشان میکویند ما اورا نمیشناسیم وذکر او در کتاب ما نیست مقارن

این حال

این حال جمعی از یهود بمجلس آنحضرت در آمدند سید عالم صلی الله علیه وسلم
فرمود که بخدا که شما میدانید که من پیغمبر خدایم ایشان کفتند نمیدانیم
وهیچ ندانیم آیة آمد که ایشان کواهی نمیدهند لکن الله یشهد لیکن خدای کواهی
میدهد وتبیین نبوت تو میکند بما انزل الیک بآنچه فرو فرستاده است بتو که
آن قرآنست ومعجزیست روشن ودلالت کننده بر نبوت تو انزله فرو فرستاد
قرآنرا بعلمه ملتبس بعلم خاص بدو وآن علمست بانزال قرآن بر نظمی که عاجز
آیند از ایتان بمثل آن ارباب بلاغت والملائکة یشهدون وفرشتکان نیز کواهی
میدهند به نبوت تو وکفی بالله شهیدا ◉ وبسنده است خدای کواه بر آن
ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند به نبوت تو یعنی یهود وصدوا
عن سبیل الله وباز داشتند مردمانرا از راه خدای بکتمان نعت محمد صلی الله علیه
وسلم وتغییر آن قد ضلوا هر اینه کمراه شدند ضلالا بعیدا ◉ کمراهی بنهایت
رسیده زیرا که میان ضلال واضلال جمع کرده اند ان الذین کفروا بتحقیق
آنانکه بپوشیدند حق وظلموا وستم کردند بر محمد صلی الله علیه وسلم بانکار
نبوت او ویا بر مردمان بمنع ایشان از راه حق لم یکن الله لیغفر لهم نیست خدای
که بیامرزد ایشانرا ولا لیهدیهم طریقا ونه راه نماید شانرا راهی الا طریق
جهنم مکر راه دوزخ وچون بدوزخ روند باشند خالدین فیها ابدا جاودان
در آن وهمیشه ساکن آن وکان ذلک وهست این حکم خلود ودخول ایشان
در دوزخ علی الله یسیرا ◉ بر خدای آسان یا ایها الناس ای مردمان قد جاءکم
الرسول بدرستی که آمد بشما فرستاده بالحق بسخن درست که آن کلمهٔ شهادتست
یا قرآن من ربکم از نزد پروردکار شما فآمنوا پس بکروید بدو خیرا لکم ایمانی

كه آن خير باشد مر شما را وَإِنْ تَكْفُرُوا واكر كافر شويد فَإِنَّ لِلَّهِ پس بدرستيكه مر خدايراست مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمينهاست پس بكفر شما زيان نخواهد كشيد چنانچه بايمان شما سود نخواهد يافت وَكَانَ اللَّهُ وهست خداى عَلِيمًا دانا باحوال شما حَكِيمًا ● حكم كننده در باب شما

عشر

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ خطاب بايهود و نصارى است ميفرمايد كه لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غلو مكنيد در دين خود جهود انرا ميكويد در طرف نكوهش عيسى غلو مينمايد تا حدى كه اورا ابن الفاعله كويند و ترسايانرا ميفرمايد كه در جانب ستايش عيسى غالى مشويد بدان مثابه كه اورا ابن الله خوانيد وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ وهيچ كدام شما مكوييد بر خداى إِلَّا الْحَقَّ مكر آنچه راست باشد وراست آنست كه عزير و عيسى پسران او نيستند إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ جز اين نيست كه مسيح كه عيسى بن مريم است رَسُولُ اللَّهِ فرستادهٔ خداست وَكَلِمَتُهُ و كلمهٔ او و كفته اند مراد از كلمه بشارتست بوقوع ولدى بى مساس احدى أَلْقَاهَا برسانيد آن كلمه را خداى إِلَىٰ مَرْيَمَ بسوى مريم يعنى بشارت داد اورا وَرُوحٌ مِنْهُ وديكر عيسى خداوند روحيست صادر شده از حق سبحانه بى توسط اسباب فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ پس ايمان آريد بخداى و فرستادكان او و خطاب با ترسايانست خاصه وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ و مكوييد كه خدايان ما سه اند اعتقاد بعضى از نصارى آن بود كه آلهه سه اند الله و عيسى و مريم و بعضى بر آن بودند كه الله عبارت از سه چيز ست اقنوم الاب يعنى ذات و اقنوم الابن يعنى علم و اقنوم الحيوة يعنى روح القدس و اين را اقانيم ثلثه ميكفتند حق سبحانه ميفرمايد انْتَهُوا باز ايستيد از تثليث خَيْرًا لَكُمْ باز ايستادنى كه آن خير باشد شما را إِنَّمَا اللَّهُ جز اين نيست كه الله

إِلٰهٌ وَاحِدٌ خداوند يست يكانه بذات خود كه تعدد را بهيچ وجه از وجوه در وى راه نيست سُبْحَانَهُ بپاكى ياد ميكنم اورا پاكى أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ از انكه اورا فرزند باشد لَهُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مر اوراست آنچه در آسمان و زمين است و همه مخلوق اويند مماثل خالق نباشد و فرزند مماثل بايد پس از اهل آسمان و زمين اورا فرزند نبود وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا ● و بسنده است خداى كافى مهمات بندكان تنبيه است بر استغناء حق سبحانه از اتخاذ ولد چه ولد براى كفايت مهمات والد بايد و خداى خود قايمست بحفظ اشيا و كافى امور و مستغنى از يار و مددكار در خبرست كه نصارى بخران كفتند اى محمد صلى الله عليه وسلم چرا عيسى را عيب ميكنى حضرت فرمود كه چه چيز ميكويم در شان او كه شما اورا بعيب برميداريد كفتند تو ميكويى كه او بندهٔ خداست و بندكى عيب باشد حضرت فرمود كه بندكى خدا عار نباشد و هيچ كس از عيب نشمرد موافق قول آنحضرت آية آمد كه لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ ننك ندارد عيسى و تعظم نورزد أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ از انكه بندهٔ باشد مر خدايرا و چون عبده ملئكه نيز ايشانرا فرزندان خداى ميدانستند اثبات بندكى ايشان نيز ميكند كه وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ و نه از بندكى او عار دارند فرشتكان كه مقربان باركاه ربوبيتند اندر معالم آورده كه اينها حمله عرشند و در انوار كفته كه كروبيانند بر حوالى عرش وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ و هر كه ننك دارد عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش خداى وَيَسْتَكْبِرْ و سركشى كند از ان فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ پس زود باشد كه حشر كند ايشانرا يعنى مكلفانرا بسوى خود جَمِيعًا ● همهٔ ايشانرا تا جزا و مكافات بديشان رساند فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فاما آنها كه ايمان آورده اند

وعمل صالح کرده فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ پس تمام بدهد خدای مزدهای موعود ایشان
وَيَزِيدُهُمْ وبیفزاید بیش بر جزاء ایشان مِنْ فَضْلِهِ از افزونی کرم خود وَأَمَّا الَّذِينَ
اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا واما انکسانی که از پرستش حق استنکاف واستکبار
کرده اند فَيُعَذِّبُهُمْ پس عذاب کند ایشانرا عَذَابًا أَلِيمًا ◯ بعذابی دردناک
وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ ونیابند مر ایشانرا مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَلِيًّا دوستداری وَلَا
نَصِيرًا ◯ ونه یاری ومددکاری يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای آدمیان قَدْ جَاءَكُمْ
بدرستی که آمد بشما بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ حجتی ودلیلی از پیش پروردگار شما که
آن محمدست صلی الله علیه وسلم با معجزات او یا دین اسلام وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ وفرستادیم
بسوی شما نُورًا مُبِينًا ◯ نوری ظاهر که قرآنست فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ
پس آنها که ایمان آوردند بخدای وَاعْتَصَمُوا بِهِ وچنگ درزدند بکتاب او
یا پناه بدو بردند از وسوسهٔ شیطان فَسَيُدْخِلُهُمْ پس زود باشد که در آرد
ایشانرا فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ در ثوابی از وی که بازاء ایمان ایشان مقرر شده وَفَضْلٍ
وزیادتی بران از محض انعام واحسان وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ وبنماید ایشانرا بجود
یا بآنچه وعده کرده صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ◯ راه راست که آن اسلام وطاعت
در دنیی وطریق بهشت در عقبی از جابر انصاری رضی الله عنه منقولست که من
بیمار شده و سید عالم صلی الله علیه وسلم بعیادت من آمد گفتم یا رسول الله
مرا مالی هست ومن کلاله ام یعنی والدین و والد ندارم مرا خواهر چندست
وبس مال خود را چگونه بریشان قسمت کنم این آیة نازل شد که يَسْتَفْتُونَكَ
طلب حکم میکنند از تو در میراث کلاله قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ بگوی که خدای حکم
میکند فِي الْكَلَالَةِ در میراث کلاله إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ اگر مردی بمیرد چنان مردی که

خمس

لیس له

لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ نباشد مر او را فرزندی یعنی پسری وَلَهُ أُخْتٌ و مر او را خواهری باشد
فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ پس مران خواهر راست نیمهٔ آنچه میگذارد از مال وَهُوَ
وآن مرد يَرِثُهَا میراث میگیرد از خواهر إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ اگر نباشد خواهر او را
فرزندی فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ پس اگر باشند خواهران آن مرد دوتا فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ
پس ایشانرا دو ثلث است مِمَّا تَرَكَ از آنچه گذاشته است مرد وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً
واگر باشند وارثان او برادران وخواهران رِجَالًا وَنِسَاءً مردان وزنان فَلِلذَّكَرِ
پس مذکر را باشد از میراث مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ مانند بهرهٔ دو مؤنث يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان
میکند خدای احکام میراث را لَكُمْ برای شما أَنْ تَضِلُّوا تا گمراه نشوید یا بیان
میکند آنچه درست و راستست برای کراهةً گمراه گردید وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ وخدای
بهمه چیزها از مصالح عباد در محیا و ممات عَلِيمٌ ◯ داناست سُورَةُ الْمَائِدَةِ
مِائَةٌ وَعِشْرُونَ آيَةً بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای انکسانی که ایمان آورده اید أَوْفُوا وفا کنید بِالْعُقُودِ بعهدها که با یکدیگر
میکنید یا بعقود شرعیه چون عقد شرکت وعقد نکاح وعقد بیع وامثال آن
أُحِلَّتْ لَكُمْ حلال کرده شد بر شما بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ چهارپایان بسته زبان که
آن ازواج ثمانیه اند از شتر وگاو ومیش وبز یا جانوران وحشی چون آهو ونخچیر
وگاو کوهی وگوره خر یا اجنه که از بطون انعام بیرون آید إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ
مگر آنکه خوانده خواهد شد بر شما هم درین سوره وهو قوله حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ
الْمَيْتَةُ الآية غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ نه چنانکه حلال دارنده باشید صید را وَأَنْتُمْ
حُرُمٌ وحال آنکه شما محرم باشید بحج یا عمره یعنی همه انعام بر شما حلالست
مگر آنچه وحشی باشد وآنرا صید کنید که در حال احرام بر شما حرامست

آنکه

ع

إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای یَحْکُمُ حکم کند در حلال و حرام مَا یُرِیدُ آنچه خواهد
یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان لَا تُحِلُّوا حلال مدارید و حرمت مشکنید
شَعَائِرَ اللَّهِ مناسک حج را یا نشانهاء دین حق را آورده اند که حُطَم کِنْدی که نام
او شریح بن ضُبَیْعَه بود و او بسفاهت و بی باکی و جهالت و ناپاکی در عرب شهرتی
داشت بخدمت پیغمبر آمد و گفت ای محمد صلی الله علیه و سلم امت را بچه چیز دعوت
میکنی حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه فرمود که بآنکه خدای را یکی
دانند و مرا برسالت تصدیق کنند و بر اقامت صلوة و اداء زکوة مواظبت نمایند
حُطَم گفت آنچه فرمودی نیکوست اَمّا مرا اُمَرا و اُمنا باشند که کارها بمشاورت
ایشان بقطع رسانم بروم و این سخنان با ایشان در میان نهم و اگر دلپذیر بود
دین تو قبول کنم و حضرت از آمدن او فرموده بود که امروز کسی خواهد آمد
که بزبان شیطان سخن گوید کافر در آید و غادر بیرون رود پس حُطَم بیرون آمد
و شتران صدقه و آنچه یافت از مواشی مدینه غارت کرد در عام القضیه که
رسول صلی الله علیه و سلم با صحابه بعمرهٔ قضا توجه فرموده بودند چون به
تنعیم رسیدند آواز تلبیهٔ حجاج یمامه شنیدند و حُطَم کِنْدی را دیدند
شتران بغارت برده را بقلادها آراسته برسم هدیه بکعبه میبرد صحابه
خواستند که شتران را باز ستانند حضرت فرمود که او هدی را تقلید
کرده این عمل از شما لایق نباشد و آیة آمد که حرمت شعایر مشکنید وَلَا الشَّهْرَ
الْحَرَامَ و حلال مکنید ماه حرام را بقتال در و وَلَا الْهَدْيَ و نه هدی را که
نامزد کعبه باشد وَلَا الْقَلَائِدَ و نه خداوندان قلاده چیزی بود که در
گردن چهارپایان میکردند از پوست درختهای حرم یا غیر آن تا معلوم

شود

شود که هدی است و کسی تعرض نکند وَلَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ و نه قاصدان
خانهٔ محترم را که عازم زیارت او باشند يَبْتَغُونَ میطلبند قاصدان حرم فَضْلًا
مِنْ رَبِّهِمْ اگر مؤمنان اند زیادتی ثواب از خدای یا روزی بسبب تجارت میطلبند
مگر روزی وَرِضْوَانًا و میطلبند مؤمنان خشنودی خدای و کافران اصلاح معیشت
دنیا و در تبیان آورده که رضوان حج است وَإِذَا حَلَلْتُمْ و چون از احرام بیرون
آیید و حلال شوید فَاصْطَادُوا پس شکار کنید اگر خواهید وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ
و بران ندارد شما را شَنَآنُ قَوْمٍ دشمنی گروهی از قریش أَنْ صَدُّوكُمْ برای آنکه باز داشتند
شما را در حدیبیه عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام أَنْ تَعْتَدُوا آنکه از حد در
گذرید و بانتقام آن خواهید که اخذ اموال قاصدان حرم کنید حکم این
آیة تا بدین محل منسوخست مگر صید کردن در حالتی که از احرام بیرون آیند و کافران
بهدی و قلاید امان نیست وَتَعَاوَنُوا و یاری کنید یکدیگر را عَلَى الْبِرِّ بر نیکوئی
که متابعت امر است یا پیروی سنت وَالتَّقْوَى و بر پرهیزکاری و مخالفت هوا وَلَا
تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ و یاری مکنید بر بدی که ترک فرمانست یا کفر وَالْعُدْوَانِ
و بر ستمکاری یا اتباع بدعت وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از نافرمانی خدای إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ
الْعِقَابِ ◯ بدرستی که خدای سخت عقوبتست بر نافرمانان حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ
الْمَيْتَةُ حرام کرده شد بر شما مردار و آن جانوریست که روح او بی ذبح از بدن او
رفته باشد وَالدَّمُ و خون روان وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ و گوشت خوک با همه اجزای او
از شحم و عظم و غیر آن وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ و آنچه آواز برداشته باشند یعنی
یاد کرده باشند مر غیر خدا را نزدیک ذبح او مراد ذبیحهٔ کفارست که بنام لات
و عزی و غیر آن میکشتند وَالْمُنْخَنِقَةُ و دگر حرام کرده اند بر شما آنچه بفشردن گلو

وکفاره

کفار

بیع

پیش و

قلادها از هدی وم

مرده باشد کافران کوسفند را خناق میکردند تا می مرد پس میخوردند والموقوذة وآنچه بچوب وسنك زده باشند تا مرده باشد والمتردیة وآنچه از بلندی افتاده باشد ومرده یا در چاهی افتد و بمیرد والنطیحة وآنچه شاخ زده باشد دیکری اورا و مرده وما اکل السبع وباقی آنچه اورا خورده باشد درنده و مرده بود الا ما ذکیتم مکر آنچه دریابید شما ازینها ذبح اورا ودر وی زندکی باشد بدان مقدار که چشم خود را بجنبانند وما ذبح علی النصب ودیکر حرامست آنچه ذبح کرده باشند بر سنکها که منصوبیست در حوالی بیت الحرام وآن سیصد وشصت سنك بوده پیرامون حرم که اهل جاهلیة تعظیم آن بجای می آورده اند وبران قربان میکرده وکفته اند مراد از نصب اصنام اند وبرین تقدیر علی بمعنی لام باشد یعنی حرامست آنچه برای بت بکشند وان تستقسموا وان نیز حرامست که طلب قسمة کنید بالازلام به تیرهاء اقداح بباید دانست که عرب راسه تیر بوده بی پر و پیکان که ازلام واقداح میکفته اند وچون ایشانرا مهمی افتادی رجوع بدانها کردندی واین سه تیر در خریطهٔ کرده بکسی که مجاور رهبل بوده میسپرده اند بر یکی نوشته بوده که امرنی ربی وبر دیکری نهانی ربی وسیم که آنرا منیح کفتندی از کتابة خالی بودی پس چون کسی عزم کاری کردی نزد مجاور هبل آمدی وهدیه آوردی واو دست دران خریطه کردی وسهمی بیرون آوردی اکر نوشته بودی که امرنی ربی فی الحال بدان مهم اشتغال نمودی واکر نهانی ربی بودی یکسال ترك آن عمل کردی واکر منیح بر آمدی باز رجوع بخریطه نمودی وکفته اند مراد استقسام جزورست بر انصباء معلومه یعنی شتران کشتندی وبازلام قسمت کردندی وایشان را ازلام بسیار بوده برای هر کاری از نکاح وختان واخلاف

در نسب

در نسب وغیر آن ذلکم این استقسام فسق بیرون رفتن است از دائرهٔ اسلام زیرا که افتراست بر خدای که بیرب اورا میخواهند یا شرك اکر غیر اورا میکویند الیوم امروز که روز جمعه است وعرفه یئس الذین کفروا نا امید شدند کافران من دینکم از ابطال دین شما یا از رجوع شما بدین ایشان فلا تخشوهم پس مترسید از فتنهٔ ایشان واخشون واز من بترسید این آیة نماز دیکر عرفه در حجة الوداع فرود آمد وآنحضرت بر ناقهٔ عضبا سوار بود وبعد از نزول این آیت هشتاد و یك روز بزیست الیوم امروز اکملت لکم کامل کردانیدم برای شما دینکم دین شمارا که دیکر احکام اورا رقم نسخ نخواهد بود واتممت علیکم وتمام کرده بر شما نعمتی نعمت خود را که حج کذارید ایمن ومطمئن وهیچ مشرکی با شما نکذارد ورضیت واختیار کردم لکم الاسلام برای شما اسلام را دینا دینی پاکیزه تر از همه دینها فمن اضطر پس هر که بیچاره ماند فی مخمصة در کرسنکی ونایافت طعام وازین محرمات که مذکور شد بخورد غیر متجانف لاثم در حالتی که مایل نباشد بسوی کناهی یعنی بتلذذ نخورد یا زیاده از سد رمق تناول نکند فان الله غفور پس خدای آمرزکارست مر ورا درین کناه رحیم ◉ مهربان بر وکه باکل این مقدار رخصت داد آورده اند که عدی بن حاتم وزید الخیل طایی که بپیغمبر صلی الله علیه وسلم اورا زید الخیر نام نهاد بخدمت آنحضرت آمده کفتند یا رسول الله ما در جایی می باشیم که باستظهار سکان ومرغان شکاری مهمان داری میکنیم وسکان آل ذریح وآل جویریه جانوران دشتی میکیرند بعضی ازانجمله است که ما در می یابیم وپیش از انکه سك هلاك کند ذبح میکنیم وبرخی آنست که تا رسیدن ما سك تلف کرده است وحق سبحانه فرموده

که مراد از حرام است حکم این جگونه باشد آیة آمد که یَسْئَلُونَكَ از تو
میپرسند که از مطاعم مَاذَا اُحِلَّ لَهُمْ چه چیز حلال کرده اند بر ایشان قُلْ اُحِلَّ
لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ بگو حلال کرده شد بر شما کشتارهای پاکیزه که بنام خدای ذبح کرده
باشند وَمَا عَلَّمْتُمْ و دیگر حلال است شکار آنچه تعلیم داده اید مِنَ الْجَوَارِحِ از
شکار کنندگان خواه از سباع چون سگ و یوز و خواه از طیور چون چرغ و باز
وجز آن مُكَلِّبِينَ در حالتی که شما مؤدب و معلمید ایشان را تُعَلِّمُونَهُنَّ می آموزانید
جانوران شکاری را مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللهُ از آنچه خدای شما را آموخته است از طرق
تادیب و آن چنانست که از پی شکار روند وقتی که خداوند سر دهد ایشان را و بخواند
او باز آیند و شکاری را نگاه دارند و از آن نخورند فَكُلُوا پس بخورید پاک و حلال
مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ از آنچیزی که جانوران شکاری نگاه داشته اند برای شما و
نخورده اند و بعضی فقها در شکار مرغان شکاری این شرط نکرده اند چه تادیب
طیور تا این حد متعذر است وَاذْكُرُوا اسْمَ اللهِ و یاد کنید نام خدا را عَلَيْهِ بر آن
چیز که تعلیم داده اید در وقت ارسال او بجانب صید و گفته اند باسم الله
اللّهم اهد صدورنا باید گفت و باسم الله نیز کفایتست وَاتَّقُوا اللهَ و بترسید
از خدای در تناول آنچه حرام کرده است إِنَّ اللهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ○ بدرستی که
خدای زود حسابست و از حلال و حرام سوال خواهد کرد الْيَوْمَ یعنی در روز نزول
این آیت أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ حلال کرده شد شما را ذبایح بر نام خدای وَطَعَامُ
الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ و طعام آنها که ایشان را کتاب داده اند یعنی یهود و نصاری
از ذبایح و غیر آن حِلٌّ لَكُمْ حلال است مر شما را وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ و طعام شما
نیز ایشان را حلال است در دین ایشان چه شما ذبح بنام خدای میکنید وَالْمُحْصَنَاتُ

و دیگر حلال است بر شما زنان آزاد و پارسا مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ از آنها که گرویده اند
و این بر سبیل اَوْلَوِیَّة است و اگر نه امه مؤمنه نیز حلال است وَالْمُحْصَنَاتُ و دیگر
زنان پارسا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنها که ایشان را کتاب داده اند
مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما و محصنات نزد امام شافعی رضی الله عنه آزاد است پس
امه کتابیه حرام باشد بمذهب او و نزد امام اعظم رحمه الله عفایف اند پس
بقول او حرایر و اماء مساوی باشند و همه را نکاح توان کرد إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ
چون بدهید ایشان را أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان مُحْصِنِينَ در حالتی که شما
بدان نکاح عفت و صلاح جویید غَيْرَ مُسَافِحِينَ نه مجاهر باشید بزنا وَلَا مُتَّخِذِي
أَخْدَانٍ و نه فرا گیرنده دوستان پنهانی وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ و هر که
کافر شود بدانچه ایمان بدان واجب باشد یا انکار شرایع اسلام کند از حلال
و حرام فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ پس بدرستی که باطل شد کردارهای او وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ
و او در آن سرای مِنَ الْخَاسِرِينَ ○ از زیانکارانست يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای
گروه گرویدگان إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ چون خواهید که برخیزید بنماز
و شما محدث باشید فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ پس بشویید رویهای خود را از منبت
شعر راس تا منتهای ذقن در طول و میان هر دو شحمه گوش در عرض وَأَيْدِيَكُمْ
إِلَى الْمَرَافِقِ و بشویید دستهای خود را با مرفقین و مرفق موصل ذراع و عضدست
وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ و مسح کنید سرهای خود را امام مالک رضی الله عنه نظر
بر ظاهر میفرماید که تمام سر را مسح باید کرد و نزد امام اعظم رحمه الله
مسح ربع سر فرض است و امام شافعی رحمه الله میگوید آن مقدار که اسم مسح
بروی اطلاق توان کافیست وَأَرْجُلَكُمْ و بشویید پایهای خود را إِلَى الْكَعْبَيْنِ

خمس

با آن دو استخوان بیرون آمده از هر دو جانب قدم بر مفصلی که میان ساق وقدم است
خفض وَأَرْجُلِكُمْ بطریق جوار است همچنانکه وَعَذَابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٍ و
حفص بنصب خواند عطف بر وجوهکم وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا واکر باشید جنابت
رسیده فَاطَّهَّرُوا پس غسل کنید وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى واکر باشید بیماران واستعمال
آب شما را مضر باشد أَوْ عَلَى سَفَرٍ یا در سفر باشید أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ یا بیاید
یکی از شما مِنَ الْغَائِطِ از خلاجای یعنی محدث بود أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ یا بسوده
باشید زنان را بمباشرت فاحشه فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً پس نیابید آب را بعد از طلب
یا میان آب و شما حایلی باشد از دشمن و سبع که از آن هلاک نفس متیقن باشد
یا آب در چاهی بود و آلت استقا یافت نشود یا میفروشند و شما قیمت آن
ندارید فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا پس قصد کنید بخاک پاک و هر چیز پاک که از
جنس زمین بود الا خاکستر فَامْسَحُوا پس مسح کنید بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ رویها
و دستهای خود را مِنْهُ از آن خاک بدو ضربه یکی برای وجوه و دیکری برای ایدی
مَا يُرِيدُ اللَّهُ نمیخواهد خدای در آنچه فرض کرد از غسل و وضو و تیمم لِيَجْعَلَ
عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ تا بر شما تنک فراکیرد وَلَكِنْ يُرِيدُ ولیکن میخواهد لِيُطَهِّرَكُمْ
تا شما را پاک کرداند از احداث یا از کناه چه وضو کفارت ذنوبست وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ
و تا تمام کرداند نعمت خود را عَلَيْكُمْ بر شما بآنکه رخصت میکند شما را
در تیمم لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ⊙ و تا باشد که شما شکر کویید بر نعمتهای او
و صاحب بحر الحقایق فرموده که معنی آیة بزبان اهل اشارت آنست که چون
برخیزید از خواب غفلت و متوجه شوید بنمازی که معراج شماست در رجوع
بمقام قرب پس رویهای خود را که بدان توجه بدنیا کرده اید بشویید

باب توبه و استغفار و دستها را پاک سازید از تمسک بعلایق دارین و
تعلق بما فی الکونین و مسح کنید سرها را یعنی بذل کنید نفسها را در راه حق
و پایها را از طین طینت و قیام با نانیة غسل دهید و اکر شما را جنابة رسیده است
از التفات بغیر ما پس پاک سازید نفوس را از معاصی و دلها را از رویة طاعات
و اسرار را از ملاحظه اغیار و ارواح از آرامش بغیر ما و سر السر را از لوث وجود
که الودکی از آن کثیفتر نیست ع وجودک ذنب لا یعاد له ذنب بیت
ای به پندار وجود آلوده خود را پاک ساز کین طهارت سالک ره را نمازی میکند
وَاذْكُرُوا و یاد کنید نِعْمَةَ اللَّهِ نعمت خدا برا که انعام کرده عَلَيْكُمْ
بر شما باسلام و شرایع آن وَمِيثَاقَهُ و بیاد آورید پیمان او را الَّذِي وَاثَقَكُمْ
آنکه پیمان بست بِهِ با آن یعنی عهدی که خدای بسته است با شما
در روز الست یا میثاقی که در لیلة العقبه با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بستید که بر سمع و طاعت بیعت کردید إِذْ قُلْتُمْ چون کفتید سَمِعْنَا شنودیم
قول ترا وَأَطَعْنَا و فرمان بردیم امر ترا و کفته اند مراد بیعت رضوانست که
در تحت شجره واقع شد در عام حدیبیه و ذکر این هر دو بیعت بمحلش مذکور
خواهد شد وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در فراموشی نعمت و شکستن
پیمان او إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ⊙ داناست بآنچه
در سینها مخفی باشد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای زمره مومنان كُونُوا قَوَّامِينَ باشید
قیام کنندکان بحق لِلَّهِ برای خدا شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ کواهان براستی وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ
و بر آن ندارد شما را یعنی نیارد شما را شَنَآنُ قَوْمٍ دشمنی کروهی از مشرکان عَلَى
أَلَّا تَعْدِلُوا بر آنکه عدل نکنید در باب ایشان و نقض عهد ایشان کنید

اِعْدِلُوا عدل کنید هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوی که عدل نزدیکترست به پرهیزکاری
وجون عدل باکفار بمرتبهٔ تقوی اقربست قیاس باید کرد که عدل با مومنان
درجه مقام خواهد بود بیت عدل کن زانکه در ولایت دل در پیغمبری زند عادل
عدل مشاطه ایست ملک آرای دین و دولت ز عدل ماند بجای وَاتَّقُوا اللّٰهَ
وبترسید از خدای در ظلم و ستمکاری اِنَّ اللّٰهَ خَبِیرٌ بدرستی که خدای بیناست
بِمَا تَعْمَلُونَ ○ بآنجه میکنید از عدل وظلم وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِینَ آمَنُوا وعده کرده
خدای آنکسانرا که ایمان آوردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وعملهای ستوده کردند
ووعده اینست که لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشانراست آمرزش گناه وَاَجْرٌ عَظِیمٌ ○ و
مزدی بزرگ از فضل آله وَالَّذِینَ کَفَرُوا و آنانکه کافر شدند وَکَذَّبُوا بِآیَاتِنَا وتکذیب
کردند اُولٰئِکَ اَصْحَابُ الْجَحِیمِ ○ آن گروه اصحاب دوزخ اند یعنی مجاور آن
آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در غزوه غطفان بحرب جمعی
از محارب و بنی ثعلبه توجه نمود و ایشان خبر یافته با مهتر خود که دعثور
یا غورث نام داشت بکوهها متحصن شدند ولشکر اسلام را میدیدند در وقتی
که باران باریده بود و حضرت از لشکر دور در پای درختی تکیه فرموده
وجامهای تر بر درخت افکنده اعراب مشاهده کرده مهتر خود را گفتند
دریاب که محمد صلی الله علیه وسلم تنها در پای آن درخت تکیه نموده و یارانش
ازو دور اند و درین محل برو دست میتوان یافت غورث با شمشیری کشیده
بیامد و گفت مَنْ یَمْنَعُکَ الْیَوْمَ مِنِّی کیست که ترا حمایت کند وشر مرا
از تو کفایت کند حضرت فرمود که الله ترا منع کند که مانع وکافی اوست فی الحال
جبرئیل علیه السلام بر سینهٔ غورث زد چنانچه شمشیر از دست وی بیفتاد

وسید

عشر

وسید عالم صلی الله علیه وسلم آنرا برداشته بر سروی رفت و گفت مَنْ یَمْنَعُکَ
مِنِّی آن مرد گفت هیچکس ترا از من منع نتواند کرد پس کلمهٔ شهادت بگفت و
بمیان قوم باز رفته ایشانرا باسلام دعوت کرد واین آیة فرود آمد که
یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَیْکُمْ یاد کنید
نعمت خدایرا که بشما ارزانی فرموده اِذْ هَمَّ قَوْمٌ جون قصد کردند قومی یعنی
غورث وتابعان او اَنْ یَبْسُطُوا اِلَیْکُمْ آنکه بگشایند بسوی شما اَیْدِیَهُمْ دستهای
خودرا بقتل واهلاک فَکَفَّ اَیْدِیَهُمْ پس خدای بازداشت دستهای ایشانرا عَنْکُمْ
از شما ومضرت ایشان از شما بگردانید وبعضی بر آنند که نزول آیة در قصه
بنی نضیر است که قصد آنحضرت کردند وقتیکه بحصار ایشان رفته بود جهت
دیة عامریان وشرح این قصه در سورهٔ حشر خواهد آمد وَاتَّقُوا اللّٰهَ وبترسید
از کفران این نعمتها وَعَلَی اللّٰهِ وبر خدای فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ○ باید که توکل
کنند مومنان که رسانندهٔ خیر ورهانندهٔ از شر اوست وَلَقَدْ اَخَذَ اللّٰهُ وهر اینه
که فرا گرفت خدای مِیثَاقَ بَنِی اِسْرَائِیلَ پیمان بنی اسرائیل را در موافقت موسی علیه
السلام ومحاربه با جباران وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ وبر انگیختیم از ایشان اثْنَیْ عَشَرَ نَقِیبًا ○
دوازده مهتر هر یکی از سبطی تا تفتیش احوال قوم خود کنند یا پایندان وفای
قوم شوند بدان پیمان وصورت این قصه بر وجه اختصار چنانست که
حق سبحانه وعده داده بود موسی را علیه السلام که ارض مقدسه یعنی ایلیا واریحا
یا همه ولایت شام به بنی اسرائیل ارزانی دارد واین مواضع در ان وقت مساکن جباران
بوده وایشانرا عمالقه میگفتند مردمان بلند وتوانا بودند از بقیهٔ قوم
عاد جون لشکر فرعون غرق شدند ومصر مر بنی اسرائیل را مستخلص شد فرمان

الّتي درسید که بارض مقدسه روید که هزار دیه دارد و در هر دهی هزار
باغست وجهاد کنید با جباران پس موسی علیه السلام دوازده نقیب از
لشکر اختیار کرد که هر یک کافل مهمات سبطی باشند با قوم خود تا ارض
اریحا رفتند ونقبا را بتجسس اخبار عمالقه فرستادند ایشان با یکی از جباران
ملاقات کردند که او را عوج یا عاج بن عناق میکفتند درازی قد او
سه هزار و سیصد و سی کز بود وسه هزار سال عمر داشت وباقی عادیان نیز قد
بلند داشتند ودر تیسیر از هشتصد کز تا هشتاد کز آورده پس بساتین ایشان
دیدند یک خوشهٔ انکور آن مقدار بود که پنج کس بر توانستی داشت و
نفر در یک نیمه از پوست انار ایشان می کنجید نقبا بازکشته با یکدیکر کفتند
که بنی اسرائیل را از حال این قوم خبر نتوان داد چه ممکنست که خوف بر ایشان
مستولی شده نافرمانی کرده بمصر باز کردند پس عهد کردند که اخبار ایشان
پنهان دارند وایشان را بر جنک این قوم ترغیب نمایند پس بلشکرکاه آمده موسی
وهرون را علیهما السلام از حقیقة حال خبر دادند وده نقیب بد دلی کرده
با قوم خود صفت جباران بر وجهی که دیده بودند در میان آوردند
و دو نقیب که یوشع بن نون بود از سبط یوسف وکالب بن یوفنا از سبط یهودا
بر عهد وقرار خود بایستادند دغدغه در میان بنی اسرائیل افتاد واضطراب
در ایشان پدید آمد که ما با این جباران چکونه جنک کنیم وقال الله وکفت
خدای اِنِّي مَعَكُمْ من با شمایم بنصرت دادن شما بر دشمنان ودیکر کفت
لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَوٰةَ بخدای اکر بپای دارید نماز را بشرایط آن وَآتَيْتُمُ الزَّكَوٰةَ
وبدهید زکوة را بارباب استحقاق وَآمَنتُم بِرُسُلِي وتصدیق کنید پیغمبران مرا

وعزرتموهم

فرستاد واو همه را کرفته ودست وکردن بربسته نزد آنحضرت آورد
وحق تعالی آیة فرستاد که إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ جزین نیست که هست جزای آنانکه
يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ حرب کنند با دوستان خدای ورسول او وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ
وبشتابند در زمین فَسَادًا از برای فساد که قطع طرق وقتل وغارتست أَن
يُقَتَّلُوا آنکه بکشند ایشانرا اکر کسی را کشته باشند ومال نبرده أَوْ يُصَلَّبُوا یا
بکشند وبر دار کشند اکر کشته باشند ومال برده أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم
یا ببرند دستها و پایهای ایشانرا مِّنْ خِلَافٍ یعنی دست راست وپای چپ اکر
مال کرفته باشند ونکشته أَوْ يُنفَوْا یا برانند ایشانرا مِنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی
از شهری بشهری بدان حیثیت که در هیچ موضعی قرار نتوانند کرفت اکر قتل
وغارت نکرده باشند اما تخویف نموده باشند وامام اعظم رحمه الله
نفی را بر حبس فرود آورده تا ضرر او در شهری دیکر بمسلمانان نرسد پس
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بفرمود تا دست وپای ایشان قطع کردند
ومیل در چشم ایشان کشید آنکاه ایشانرا مصلوب ساختند ذَٰلِكَ این حدود
که مذکور شد لَهُمْ برای ایشان خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا خواری ورسوایی است در دنیا
وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ ومر ایشانراست در آخرت عَذَابٌ عَظِيمٌ ۝ عذابی بزرک بجهة
بزرکی کناه ایشان إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مکر آنانکه توبه کنند از آنچه حق الله است
مِن قَبْلِ أَن تَقْدِرُوا پیش از آنکه شما قادر شوید عَلَيْهِمْ بر ایشان پس اکر محارب
مشرکست وتوبه کرد یعنی اسلام آورد خواه پیش از قدرت برو وخواه بعد از آن
همهٔ حدود که مذکور شد ازو ساقط کشت وخون ومال او را مطالبه نتوان کرد
واکر مسلمانست که قبل از قدرت برو توبه کرد مالک بن انس رضی الله عنه می کوید

حدود از وی ساقط شوند و اورا بچیزی نتوان گرفت مگر مالکی که بعینه نزد او یابند بخداوندش رد کنند و وارث مقتول بین مطالبه دم نتواند کرد و قول امام شافعی رضی الله عنه آنست که قبل القدرة علیه بتوبه او حدود الله ساقط شوند نه حقوق آدمیان فَاعْلَمُوا پس بدانید إِنَّ اللَّهَ انک خدای غَفُورٌ آمرزنده کناهست بتوبه رَحِيمٌ مهربانست بر تایبان ◯ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ای کروه مومنان بترسید از خدای وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ و بطلبید بدو وسیله را یعنی آنچه توسل بدان کرد در طلب قرب بحضرت او و کلمه جامعه درین باب آنست که وسیله کلی در تقرب بحضرت الهی ملاحظه اوامرست و نواهی در لطایف قشیری کوید وسیله تجرید اعمالست از ریا و تفرید احوالست از عجب و تخلیص انفاس از طلب حظوظ و در کشف الاسرار فرموده که وسیله عابدان بفضایل اعمالست و از آن عالمان بدلایل و از آن عارفان بترک وسایل عابد بمعامله توسل جوید و عالم بمکاشفه راه رود و عارف بمعاینه نظر کند عابد فکر درین آیت کند که يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا عالم نظر برین آیة دارد که أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عارف ازین کلمه در نکذرد که قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ پیر طریقت شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری قدس سره فرموده که الهی وسیله بتو هم توئی اکر کسی ترا بطلب یافت من خود طلب از تو یافتم نظم

کنج احسان بر همه بکشاده · این طلب در ما هم از ایجاد تست · رستن از بیداد یارب بیش ازین

قدر ارشاد تو بخشیده · تا بدین بس عیب ما پوشیده · قطره دانش که بخشیدی ز پیش

متصل کردان بدریاهای خویش وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ و جهاد کنید در راه او باعدای ظاهر و باطن لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستکار شوید بسبب این اعمال ◯

و در بحر الحقایق آورده که درین آیه فلاح را بچهار چیز باز بسته که بی آنها رستکاری حقیقی دست ندهد اول ایمان که اصابت نور ست در بدو خلقت و بنده را از حجب ظلمات شرک خلاصی میدهد دوم تقوی که منبع اعمال شرعیه و منشاء اخلاق مرضیه است و سالک بدان از ظلمت معصیت نجات می یابد سیوم ابتغاء وسیله و آن فناء ناسوتست در بقاء لاهوت و عارف بسبب آن از تاریکی اوصاف هستی بیرون می آید چهارم جهاد و آن اضمحلال انانیة است و اثبات هویة و موحد درین مرتبه از تیرکی وجود باز رسته بنور شهود میرسد نظم

چون جلوه کند نور شهود از شق غیب · از ظلمت هستی تو آثار نماند

از چهره وحدت بفکن پرده کثرت · تا در نظرت اندک و بسیار نماید

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق آنانکه کافر شدند بپرستش اصنام و عجل و غیر آن لَوْ أَنَّ لَهُمْ اکر باشد ایشانرا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا همه آنچه در زمین است از صنوف اموال و امتعه وَمِثْلَهُ مَعَهُ و مانند آن همه با آن همه یعنی اکر دو باره آنچه در زمین است از نقد و جنس کافرانرا باشد لِيَفْتَدُوا بِهِ تا آنرا فدای نفس خود کنند مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ از عذاب روز رستخیز مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ قبول کرده نشود از ایشان و همان عقوبة لازم ایشان باشد وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ◯ و مر ایشانراست دران روز عذابی دردناک يُرِيدُونَ میخواهند یعنی طمع میدارند یا قصد میکنند أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ آنکه بیرون آیند از آتش دوزخ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا و نیستند ایشان بیرون آیندکان از آتش وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ ◯ و مر ایشانراست عذابی دایم که زوال و انقطاع نیابد وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ و مرد دزد و زن دزد را فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا ببرید دستهای راست ایشان چون اخذ نصاب کند که

ربع دینار یست نزد امام شافعی رحمه الله وده درم نزد امام اعظم رحمه الله
وسه درم نزد امام مالك رحمه الله • وزیادت جند آنجه باشد از حرز یعنی جای
در ان نگاه داشته باشند جون خانه وصندوق • یا از کسی که نگاه میدارد مثلا
در راه یا مسجد و پنهان بردارند جَزَآءً بِمَا كَسَبَا خدای پاداش میدهد ایشانرا
پاداش دادنی بآنجه کرده اند وآن ترك حرمتست در مال مؤمن نَكَالًا مِنَ اللَّهِ و
عقوبة میکند ایشانرا عقوبتی صادر از حق تا بند او شود • وباز دارد اورا از
رجوع بمثل آن عمل وَاللَّهُ عَزِيزٌ وخدای غالبست در حکم خود حَكِيمٌ ◯ دانا
بحکمت آنجه حکم میکند فَمَنْ تَابَ پس هر که توبه کند مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ بعد از ستمکاری
خود یعنی دزدی وَأَصْلَحَ وبصلاح آرد کار خود را بآنکه تراضی خصم کند وعازم
باشد بر آنکه باز دزدی عود ننماید فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ پس بدرستی که خدای
توبهٔ او قبول کند اما قطع ید ساقط نشود إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزگارست
گناه او را رَحِيمٌ ◯ مهربانست بر وی که در محشر او را رسوا نکند أَلَمْ تَعْلَمْ آیا
ندانستی خطاب بآنحضرتست ومراد امت اند یعنی دانستید أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای
لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ
عذاب میکند هر کرا میخواهد جنانجه سارق را بقطع ید وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ ومی آمرزد
هر کرا میخواهد یعنی سارق را بعد از توبه وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وخدای بر همه جیزها
از مغفرت وتعذیب قَدِيرٌ ◯ تواناست يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ ای فرستاده • خطاب
تشریفست که آنحضرت را بلقب یاد کرد • وانبیاء دیگر را بنام مخاطب ساخت
جنانجه • یا آدم انبئهم • یا نوح اهبط • یا ابراهیم اعرض • یا موسی انی اصطفیتك
یا عیسی بن مریم أنت قلت • جون توبه بخطاب حضرت رسالت صلوات الله

عشر

وسلامه

وسلامه علیه وعلی جمیع الانبیاء رسید • اورا بصفتها کمال خطاب کرد جنانجه
یا ایها النبی • یا ایها الرسول • لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ ترا اندوهناك نکردانند کردار
آنکسانی که از روی عناد يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ می شتابند وخود را می افکنند
در کفر مِنَ الَّذِينَ قَالُوا از آنانکه کفتند آمَنَّا ایمان آوردیم ما وآن کفتن هست
بِأَفْوَاهِهِمْ بزبانهای ایشان وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وایمان نیاورده است دلهای
ایشان مراد منافقانند • وکردار ایشان آن بود که با کافران دوستی
میکردند وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا وبعضی از انکسان که دین یهودیه دارند سَمَّاعُونَ
شنوندکانند قول ترا لِلْكَذِبِ برای آنکه دروغ کویند بر تو جهودان بعد از
استماع کلام آنحضرت بیرون میرفتند ومی کفتند از محمد صلی الله علیه وسلم جنین
شنودیم • ونشنوده بودند واینها یهود مدینه بودند سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ ◯
شنوندکان برای کروهی دیکر که لَمْ يَأْتُوكَ نیامده اند بمجلس تو مراد یهود
خیبرند که یهود مدینه جاسوسی میکردند • واخبار بخیبر میفرستادند نزول
آیة را سبب آن بود که زنی ومردی از اشراف اهل خیبر زنا کردند • وهر دو محصن
بودند • وحد ایشان بحکم توریه رجم بود • یهود ملاحظه بزرکی ایشان کرده
نخواستند که آن حد بر ایشان اجرا کنند • با یکدیکر کفتند که در کتاب این مرد که
بیثرب نزول کرده رجم نیست • وبنی قریظه همسایه وحلیف اویند • کس بدیشان
فرستید تا حد زانی محصن از او بپرسند • اکر کوید تازیانه زنید قول اورا قبول کنید
واکر رجم فرماید سخن او مشنوید • پس جمعی از ایشان با زانیین بمدینه آمدند
وصورت حال با یهود مدینه در میان آوردند • واشراف یهود جون کعب وکنانه
ومالك بمجلس حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله آمده از حد زانیین محصنین

پرسیدند. حضرت فرمود که بحکم من رضا میدهید کفتند آری فی الحال جبرئیل
علیه السلام بحکم رجم نازل شد. وحضرت فرمود که رجم می باید کرد ایشان ابا
کردند وکفتند خدای در توریة فرموده که ایشانرا چهل تازیانهٔ طلا کرده رسنید
تا پشت ایشان سیاه کردد وروی سیاه کردد. وبازکونه بردراز کوش نشانده
کرد منازل بکرداند جبرئیل آنحضرت را خبر داد که دروغ میکویند
وابن صوریا که اعلم ایشانست میداند که حکم توریة رجم است نه جلد حضرت
فرمود که درمیان مردم شما در فدك جوانی هست ساده روی سفید پوست
یك چشم که اورا ابن صوریا کویند. کفتند آری داناتر همه اهل زمین است
بتوریة حضرت فرمود که میان ما وشما در حکم توریة او حکم باشد. کفتند آری
بحکم او راضی می باشیم. حضرت بحضور او امر فرمود. وبعد از چند روز اورا
حاضر کردند. حضرت فرمود که. انت ابن صوریا. کفت. نعم حضرت
صلی الله علیه وسلم کفت میان من وایشان تو حکم باش که داناتر یهودی.
ابن صوریا قبول کرد. وحضرت سوکند داد اورا بدان خدای که توریة را بر
موسی نازل کردانید. ودریا برای شما بشکافت. وشما را از آل فرعون نجات داد
ومن وسلوی بر شما فرستاد. که در کتاب شما حد زانی محصن رجم هست یا نی.
ابن صوریا کفت اکر نه ترس آن دارم که توریة مرا بسوزد اکر دروغ کویم
یا تغییر دهم. والا اعتراف نکردمی. تو بکوی که خدای تو چه کفته. حضرت
صلوات الله وسلامه علیه کفت خدای من چنین حکم کرده. که چون چهار کواه
بر زناء محصن ومحصنه کواهی دهند رجم بر ایشان واجب شود. ابن صوریا کفت
بخدای موسی که در توریة نیز همین حکم فرموده. اما علماء ما ملاحظه جانب

اشراف بنی اسرائیل نموده بر جلد وتحمیم قرار داده اند. پس حضرت بفرمود تا هر دورا
رجم کردند نزدیك در مسجد. وحق سبحانه از حال ایشان خبر داد **یُحَرِّفُونَ**
الْكَلِمَ تغییر میدهند کلمها را یعنی آیت رجم **مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ** بعد از آنکه
خدای وضع کردانرا در مواضع آن وبعوض آن جلد وتحمیم مینویسند
یَقُولُونَ میکویند یهود خیبر **إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا** اکر دهند شما را این حکم محرّف
یعنی محمد صلی الله علیه وسلم به جلد حکم کند **فَخُذُوهُ** پس فرا کیرید آنرا وقبول
کنید **وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ** واکر این حکم بشما ندهند وبرجم فرمایند **فَاحْذَرُوا** پس
حذر کنید از قبول آن **وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ** وهر که خدای خواهد ضلالة
یا فضیحت یا هلاك ترا ورا **فَلَنْ تَمْلِكَ** پس بدست نتوانی آورد ومالك نتوانی شد
لَهُ برای او **مِنَ اللَّهِ شَيْئًا** از خدای چیزی در دفع آن فتنه **أُولَئِكَ الَّذِينَ** آن کروه
لَمْ يُرِدِ اللَّهُ نمیخواهد خدای **أَنْ يُطَهِّرَ** آنکه پاك سازد از لوث کفر وانکار حق
قُلُوبَهُمْ دلهای ایشانرا **لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ** مر ایشانرا در دنیی رسوایی بآنکه جزیه
دهند واز مؤمنان ترسند **وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ** ومر ایشانراست در آن سرای **عَذَابٌ**
عَظِيمٌ ○ عذابی بزرك که خلودست در دوزخ **سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ** ایشان
شنوندکان سخن اند برای دروغ بستن **أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ** خورندکان حرامند یعنی
رشوت در حکم **فَإِنْ جَاءُوكَ** پس اکر بیایند بمحاکمه نزد تو **فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ** حکم کن
میان ایشان **أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ** یا روی بکردان از ایشان حق سبحانه مخیّر ساخت
آنحضرت را درین آیة میان حکم واعراض **وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ** واکر روی بکردانی
از ایشان وحکم نکنی **فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا** پس زیان نتوانند رسانید بتو چیزیرا
وَإِنْ حَكَمْتَ واکر حکم کنی **فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ** حکم کن میان ایشان براستی

وعدل ان الله بدرستی که خدای یحب المقسطین ● دوست میدارد عدل کنندگانرا
در حکم وکیف یحکمونک وچگونه حکم میسازند ترا وعندهم التوریة
وحال آنست که توریة نزد ایشان است فیها حکم الله در ان حکم خدای برجم
ثم یتولون پس ایشان برمیگردند واعراض میکنند من بعد ذلک از پس آنکه
تو حکم کرده موافق کتاب ایشان وما اولئک بالمؤمنین ● ونیستند این گروه
باوردارندگان کتاب خودرا یا حکم ترا انا انزلنا التوریة بدرستی که ما فرستادیم
توریة را فیها هدی در وی راه نمودنی بحق ونور وروشنی که ظلمات شبهات
رفع کند یحکم بها النبیون حکم کرده اند بتوریة پیغمبران بنی اسرائیل الذین اسلموا
آنانکه انقیاد کرده اند حکم خدایرا للذین هادوا برای آنها که متدین اند بدین یهود
والربانیون وحکم کرده اند علماء ربانی والاحبار وزاهدان ایشان نیز برای
ایشان بما استحفظوا من کتاب الله بسبب آنچه مأمور شده بودند بدان از محافظت
توریة یعنی نگاه داشت آن از تحریف وتضییع وکانوا علیه وبودند بر کتاب
شهداء گواهان که بیان آن کنند براستی چنانچه ابن صوریا فلا تخشوا الناس
پس مترسید از مردمان در اجرای احکام حق واخشون واز من بترسید ودر حکم
مداهنه مکنید ولا تشتروا وبدل مکنید بآیاتی باحکام من ثمنا قلیلا بهای
اندک را که رشوت بی اعتبار وجاه ناپایدار است ومن لم یحکم وآنها که حکم نکنند
بما انزل الله بآنچه خدای فروفرستاده یعنی یهود فاولئک هم الکافرون ●
پس آن گروه ایشان کافرانند وکتبنا علیهم ونوشتیم بر بنی اسرائیل فیها در
در توریة ان النفس بالنفس آنک یک تن را بکشند بقصاص یک تن وبنی نضیر
بخلاف حکم خدای عوض یک تن دو میکشند از بنی قریظه والعین بالعین ودیگر

بحکم کور کنید یک چشمی بچشمی در بردن روشنائی نه در کندن والانف بالانف
وبینی به بینی والاذن بالاذن وگوش بگوش والسن بالسن ودندان بدندان
والجروح قصاص وجراحتها ذات قصاص باشد یعنی قصاص کنند در
آنچنانکه حفظ مساوات ممکن باشد چون لب ودست وپای ودر آنچه
مساواة نگاه نتوان داشت چون خراشش پوست وشکستن استخوان حکم بارش
باید کرد فمن تصدق به پس هر که تصدق کند بقصاص یعنی عفو نماید
فهو پس آن تصدق کفارة له کفارة باشد مر گناه متصدق را یا کفارة معفو عنه
باشد بسقوط قصاص از و واجر عفو کننده بر خدای باشد ومن لم یحکم بما
انزل الله وآنها که حکم نکردند بآنچه خدای منزل گردانیده وآن جهودانند که
در عوض یک نفس دو نفس میکشند فاولئک پس آن گروه هم الظالمون ●
ایشانند ظالمان که وضع حق میکنند در غیر موضع آن وقفینا ودر آوردیم
علی آثارهم بعیسی ابن مریم بر پی پیغمبران عیسی بن مریم را مصدقا در حالتی که
باور دارنده بود لما بین یدیه مر آنچیزیرا که پیش از و فرستاده بودیم من التوریة
از کتاب توریة وآتیناه الانجیل ودادیم او را انجیل فیه هدی در وی راه نمودنی
بتوحید ونور وروشنی بطریق حق ومصدقا وگردانیدیم انجیل را موافق
در اصول دین لما بین یدیه من التوریة مر آن چیزرا که پیش از و بود از توریة
وهدی وگردانیدیم او را راه نمای وموعظة للمتقین ● وپند دهنده
مر پرهیزکارانرا ولیحکم اهل الانجیل وباید که حکم کنند اهل انجیل یعنی علماء
وی بما انزل الله فیه بآنچه خدای فروفرستاده است در و مراد حکم است
در وقتی که منسوخ نشده بود ومن لم یحکم وآنکه حکم نکند بما انزل الله

بآنچه خدای نازل کردانید چون تیرسایان که از احکام انجیل اعدول نمودند

فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ۝ پس آن گروه بیرون رفتگانند از حکم خدای یا از

ایمان اگر انکار حکم کنند وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ و فرو فرستادیم بسوی تو قرآن را

بِالْحَقِّ بدرستی و راستی مُصَدِّقًا در حالتی که مطابق است لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ

مر آنرا که بیش از و بوده از جنس کتب منزله وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ و نکاه بانست بر کتبها که

محافظت آن میکند از تغییر یعنی هرچه در آنها تغییر میدهند از روی راستی میشود

یا کواهست مر آن کتبها بصحت فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ پس حکم کن میان اهل کتاب

بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه خدای فرستاد بر تو از رجم و تسویه در قصاص این آیة ناسخ

حکم تخییر است که قبل از این کذشت وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ و از پی مرو آرزوهای ایشان

در حالتی که مایل باشی عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ از آنچیزی که بتو آمده است از حکم راست

لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ مر هر کروهی را از شما ساختیم شِرْعَةً شریعتی وَمِنْهَاجًا و راهی

روشن شریعت آنست که منصوص علیه باشد در کتاب و منهاج آنکه ثابت شود

بحدیث پیغمبر وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً هر اینه میساخت

شما را یک امة و متفق بر یک ملت وَلَٰكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ ولیکن می آزماید شما را فِي مَا

آتَاكُمْ در آنچه بشما داده است از شرایع مختلفه مناسب هر عصر و زمانی تا مطیع

از عاصی متمیز شود فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ پس بشتابید و پیشی کیرید بسوی خیرات

که اتباع شرایع است إِلَى اللَّهِ بخدای است مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا بازکشت شما همه

فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد کرد شما را در وقت جزا دادن بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ

تَخْتَلِفُونَ ۝ بآنچه هستید که در ان اختلاف میکنید از امور دین و شریعت

وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ و دیکر فرستادیم بتو آنکه حکم کن میان اهل کتاب بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ

بآنچه

بآنچه خدای فرستاده و جنین آورده اند که این آیة آن بود که بعضی از احبار یهود

با یکدیکر کفتند روی ما کن و تشنوین تدبیر کردند که بیایید تا برویم نزد محمد صلی الله علیه

و سلم شاید که او را از راه ببریم و بشبهه و تزویری فریب دهیم پس بیامدند

و کفتند ای محمد صلی الله علیه و سلم میدانستی که ما از اشراف قوم و دانایان ایشانیم

و چون ما متابعت تو کنیم اراذل و افاضل یهود در تصدیق تو بما اقتدا میکنند

اکنون میان ما و قومی در دما و اموال خصومتهاست و ترا حکم میسازیم اکر

قضا چنان کنی که رضای ما باشد رسالت ترا مسلم داریم حق سبحانه رسولی

خود را از قبول ملتمس ایشان تحذیر فرمود و کفت حکم کن بفرستاده خدای

وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ و پی روی آرزوهای ایشان مکن وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ

و حذر کن از ایشان از آنکه ترا بکردانند عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ از بعضی

از آنچه خدای بتو فرستاده فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اکر بر کردند و اعراض کنند از حکم

منزل فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ پس بدانکه اعراض ایشان از ان جهت است که

میخواهد خدای أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ آنکه برساند بدیشان عقوبتها

بر بخی از کناهان ایشان در دنیی و باقی در عقبی وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ

لَفَاسِقُونَ ۝ و بدرستی که بسیاری از یهود فاسقانند و بعد از نزول این آیة

جهودان کفتند لا نرضی بحکمك آیة آمد که أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ آیا حکم

جاهلیة را يَبْغُونَ میطلبند در حد زنا و قصاص چون بحکم توریة و قرآن

راضی نمیشوند وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ و کیست نیکوتر از خدای حُكْمًا از جهت

حکم لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ۝ برای قومی که تدبر میکنند از روی یقین و میدانند که

احسن احکام حکم اوست آورده اند که عبادت بن صامت رضی الله عنه با ابن ابی

در مجلس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مخاصمت کردند عباده گفت
مرا از طوایف یهود [illegible] دوستانند که در نوایب بعدد و مدد ایشان مستظهر
توان بود [illegible] خدا و رسول [illegible] کردم و [illegible] دوستی
خدا و رسول بس است عبد الله بن ابی گفت من از دوایر روزگار و حوادث
لیل و نهار میترسم [illegible] و معاونت و مظاهرت یهود که حلفای منند [illegible]
ندارم آیه آمد که یا ایها الذین [illegible] ای مردم گرویدگان [illegible]
الیهود والنصاری اولیاء فرا مگیرید جهودان و ترسایان را بدوستی بعضهم
اولیاء بعض برخی از ایشان دوستانند مر برخی را بجهة موافقت ایشان در
مخالفت شما و من یتولهم منکم وهر که از شما ایشانرا دوست دارد و
بمعاونت و موافقت ایشان میل کند فانه منهم پس بدرستی که او نیز از جمله
ایشان باشد این سخن غایت تهدیدست در موالات یهود و نصاری ان الله
بدرستی که خدای لا یهدی القوم الظالمین ○ راه نمی نماید گروه ستمکارانرا
که بدوستی دشمنان بر نفس خود ظلم میکنند فتری الذین پس تو می بینی
آنها که فی قلوبهم مرض در دلهای ایشان بیماری نفاقست یعنی ابن ابی
واتباع او یسارعون فیهم می شتابند در دوستی و یاری جهودان یقولون
میگویند نخشی میترسیم ان تصیبنا دائرة از آنکه برسد ما را از گردش
روزگار چیزی یعنی کار منقلب شود و اهل اسلام مغلوب و کفار غالب
کردند حق تعالی این اندیشه ایشان را باطل کرد و فرمود فعسی الله
ان یأتی پس شاید که خدای بیارد بالفتح فتح را از برای رسول و یاران و مراد
فتح مکه است یا تسخیر منازل و مواضع یهود چون خیبر و تیما و فدک

[illegible] ستد و فرمانی از نزدیک خود بقتل یهود و اجلاء ایشان
[illegible] پس گردند منافقان [illegible] بر آنچه نهان داشتند
[illegible] از موالات یهود [illegible] در کار پیغمبر صلی الله علیه وسلم
پشیمان شدگان [illegible] و یقول الذین آمنوا و میگویند مومنان بیکدیگر اهؤلاء
این گروه اند [illegible] الذین اقسموا بالله سوگند میخوردند بخدای جهد ایمانهم
غلیظ ترین سوگندان خود [illegible] که ایشان با شما اند و امروز پرده ایشان
دریده شد و معلوم شد که دروغ میگفتند حبطت اعمالهم باطل شد همه عملهای
ایشان فاصبحوا خاسرین ○ پس گشتند زیان زدگان بافتضاح در دنیی و فوات
ثواب در آخرت یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان من یرتد منکم هر که
برگردد از شما یعنی مرتد شود عن دینه از دین خود این آیه اخبار میکند
از صورتی که در غیب بوده قبل از وقوع آن و آنچنان بود که بعد از وفات
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم تمام عرب مرتد شدند الا مکه و مدینه
و عبد القیس از بحرین بعضی از دادن زکوة باز ایستادند و جمعی بر مسیلمه کذاب
و طلیحه اسدی و سجاح کاهنه جمع شدند و بنبوت ایشان اعتراف نمودند
و خدای خبر داد که اگر کسی مرتد گردد دین حق بی یار و مددکار نخواهد ماند
فسوف یأتی الله بقوم پس زود باشد که بیارد خدای قومی را که یحبهم او دوست
میدارد ایشانرا و یحبونه و ایشان دوست میدارند او را اذلة علی المؤمنین
متواضع و متذلل و مهربان باشند بر مومنان اعزة علی الکافرین ○ سخت دل
و متغلب و بی رحم باشند بر کافران و این قوم اهل یمن بودند یا پارسایان
یا اشعریان که حضرت بعد از نزول آیه روی با موسی اشعری کرد و گفت

هم قوم هذا که یا اشارت بمجاهدان روز قادسیه است که دو هزار مرد [illegible]
بودند از نخع و از بجیله و کنده او وحده هزار از سایر قبایل [illegible]
تیسیر آورده که ابن عباس و حسن بصری رضی الله عنهما برآنند که این قوم ابو بکر
صدیق است و اصحاب او از مهاجر و انصار که با اهل ردّت جنگ کردند [illegible]
صفت آن قوم میکند و میگوید جهاد کنند [illegible] در راه خدای
یخافون و نمی ترسند لومة لائم از ملامت هیچ ملامت کننده ذلک این صفتها که
مذکور شد فضل الله افزونی کرم اوست یؤتیه من یشاء عطا میدهد بهر که
میخواهد والله واسع و خدای بسیار فضل است بر خلق خود علیم ۞ دانا بکسی
استحقاق آن دارد علما را در باب یحبهم و یحبونه سخن بسیار است اهل شرع
میکویند محبة خدای با بنده ارادت توفیق و هدایت اوست در دنیی وا[illegible]
حسن ثواب و کرامت بی حساب در آخرت و محبت بنده با خدای ارا[illegible]
طاعت اوست و اجتناب از معصیت او و نزد اهل طریقت محبت حق با بنده آن
که او را بحضرت قرب نزدیک کرداند و محبت بنده آنکه برای او از غیر او
خالص کردد ارباب حقیقت برآنند که محبت حق قدیم است و محبت بنده حادث
بیت جون تجلی کرد اوصاف قدیم · بس بسوزد وصف محدث را کلیم · هرکاه که
صدمات سطوات محبة ذی الجلالی از سرادق احتشام یحبهم وجود فانی
محب را در توبهٔ اضمحلال اندازد دیکرباره هبوب نفحات از جمن عنایة یحبونه
رسیده آن فانی شده را بوصف بقا متصف سازد فان محبة العبد لله افناء
الناسوتیة فی بقاء اللاهوتیة و محبة الله للعبد ابقاء اللاهوتیة فی فناء الناسوتیة
در منازل السایرین فرموده که محبة در بدایات تلذذ ست بعبادت و فر[illegible]

ازنوات

از نوات اسباب متفرقه و در نهایت بی وسطه ذات از برای ذات در حضرت
احدیت [illegible] حدوث در عین ازل [illegible] سمنون [illegible] محبت جست
کیفیت از محبت حق با بنده [illegible] از محبت بنده باحق [illegible] ساعت [illegible]
خضر علیه السلام بوده و نکته از محبت حق با بنده میکفت [illegible] ملایکه ملکوت
طاقت شنیدن آن ندا شتند و هم از سمنون منقولست که در محبت سخن میکفت
و مرغ روحش که طایر آشیانهٔ منه بدا والیه یعود بود در هوای هویة طیران مینمود
مرغی از هوا فرود آمد و منقار بر زمین میزد تا خون روان شد و آن مرغ در خاک
غلطان میبود تا از التهاب آتش محبت که افروخته نار الله الموقدة بود پر و بالش
بسوخت و جان بداد بیت بس که مرغ سحری در غم کلزار بسوخت · جکر لاله بر آن دلشده
زار بسوخت · حضرت شیخ قدس الله سره در فتوحات آورده که حق سبحانه آن
مرغ را فهم سخنان شیخ سمنون داد تا حال محبت دریافته محکوم سلطان محبت
کشت و بجهة موعظهٔ حاضران و تنبیه مدعیان آن صورت بظهور آمد
و صاحب لوامع انار الله قلوبنا بلمعات وارداته فرموده که محبت میل جمیل
حقیقی است عز شانه بجمال خودش جمعا و تفصیلا و آن یا از مقام جمع بود بجمع
و آن شهود جمال ذاتست در مرآت ذات بی توسط کاینات بیت معشوق که کس سرّ
جمالش نشناخت · در ملک ازل لوای خوبی افراخت · بی طاس سپهر بود نی مهر و مهر
هم خود با خود نرد محبت می باخت · و یا از جمع بتفصیل چنانکه آن ذات یکانه
در مظاهر بی حد و کرانه مشاهدهٔ لمعات جمال خود میکند و مطالعهٔ صفات
کمال خود مینماید بیت جانانکه دم عشق زند با همه کس · کس را نرسد بدامنش دست هوس
مرآت شهود اوست ذرات وجود · با صورت خود عشق همی بازد و بس · یا از تفصیل

وخون ء

بتفصیل چنانکه اکثر افراد انسانی عکس جمال مطلق را در مرایای تفاصیل
آثار وی مشاهده میکنند و جمال مقید ایشان را مقصود کلی داشته اند و بلذت وصال
خرسند و محجوب و مهجور و دردمند کردند [illegible] ای حسن تو کرده جلوها در [illegible]
صد عاشق و معشوق پدید آورده • بر بوی تو لیلی دل مجنون برده • وز شوق تو وامق غم عذرا [illegible]
و یا از تفصیل بجمع چنانکه بعضی از خواص [illegible] از کار [illegible] افعال
و آثار بیرون برده اند • و خرق حجب و استار [illegible] و صفات که مبادی
افعال و آثار بدکرده • متعلق همم و قبله گاه توجهات ایشان جز ذات
متعالی صفات • رفیع الدرجات امری دیکر نیست بیت بیرون ز حدود کا[illegible]
بر تن ز احاطهٔ جهات است دلم • فارغ ز تقابل صفات است دلم • مرآت تجلیات ذات است دلم
و ازین کلام حقایق اعلام • چنان مفهوم میشود که یُحِبُّهُمْ • از مرتبهٔ میل است
از جمع بتفصیل • وَيُحِبُّونَهُ • از مقام میل از تفصیل بجمع • و حضرت قطب العارفین
ناصر الحق والدین عبید الله قدس سره • در رساله که بنام والد بزرکوار خود نوشته
فرموده اند که چون بنیک در نکری حضرت حق جل وعلا در هر مرتبه از مراتب
جز خود را دوست نداشته است بیت یُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ چه اقرار است • بنین بود [illegible]
مکن خویش را خریدار [illegible] • زیرا که دوست داشتن صاحب جمال آیینه را للذاته نیست
بلک از جهة مشاهدهٔ خود در وی است • پس در حقیقت خود را دوست داشته است
و صاحب فطنت کامله از رتبهٔ مُحِبِّيّة و محبوبیّة که درین آیة انسان را ثابت است
بحقیقة قرب فرایض و نوافل پی تواند برد بتاملی وافی والله الموفق والکافی • آورده اند
که عبد الله سلام با اتباع خود بحضرت نبوت آمد و کفت یا رسول الله [illegible]
و نضیر که خویشان ما اند • بسبب مفارقت کیش ایشان و موافقت ما با مسلمانان

سوکند

سوکند خورده اند که با ما در یک جا جمع نشوند • و تا ما بر دین اسلام [illegible]
پیوند خود از ما کسسته دارند • و ما بواسطهٔ بعد منازل [illegible]
محروم میمانیم حال چکونه باشد • آیة آمد که اکر ایشان [illegible] اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ
اللّٰهُ [illegible] جز نیست که دوست شما بحقیقة خدای است • و رسول [illegible] فرستادهٔ او وَالَّذِينَ
آمَنُوا و آنکسانی که ایمان آورده اند یعنی اصحاب پیغمبر ابن سلام چون آیة
شنید کفت رَضِينَا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ أَوْلِيَاءَ • پس صفت مومنان
میکند الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ آنانکه بپای میدارند نماز را وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ
و میدهند زکوة وَهُمْ رَاكِعُونَ • و حال آنکه ایشان خشوع و فروتنی دارند در
نماز و زکوة خود • و کفته اند این حال مخصوص است به یُؤْتُونَ • یعنی زکوة
میدهند در حال رکوع خود در نماز • از غایة حرصی که بر احسان دارند
و مسارعتی که در ادای آن مینمایند • در اکثر تفاسیر مذکور است که این آیة
در شان علی رضی الله عنه نازل شد • و در اسباب نزول آورده که حضرت مصطفی
صلی الله علیه وسلم از حجرهٔ طاهره بمسجد آمد • و مردمان بعضی در رکوع و جمعی
در قیام بودند • دیدهٔ مبارک آنحضرت بر سایلی افتاد • پرسید که هیچ کس ترا
چیزی داد وی خاتمی از زر • یا نقره بحضرت نمود • و کفت این خاتم بمن داده اند •
حضرت پرسید که این عطا که کرده است • درویش اشارت بعلی کرد • حضرت
فرمود که در چه حال بود • سایل کفت أَعْطَانِي وَهُوَ رَاكِعٌ • حضرت پیغمبر
صلوات الله وسلامه علیه تکبیر کفت • و این آیة مذکوره برخواند وَمَنْ يَتَوَلَّ
اللّٰهَ و هر که دوست دارد خدای وَرَسُولَهُ و رسول او را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانرا که
ایمان آورده اند یعنی مهاجر و انصار فَإِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ پس بدرستی که لشکر خدای

بما کانوا یکتمون ⊙ ایشان رخنالیمان در خبرست که رفاعة بن زید و سوید
بن حارث از یهود که اظهار اسلام میکردند با آنکه منافق بودند و بعضی
صحابه را با ایشان طریق مودت و مصاحبتی در میان بود حق تعالی آیة فرستاد
که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لا تتخذوا الذین اتخذوا مگیرید
آنانرا که گرفته اند دینکم دین شما را هزوا و لعبا باستهزا و بازیچه یعنی ظاهر
میکنند اسلام را و مخفی میدارند شرک را من الذین اوتوا الکتاب از آنانکه
کتاب داده اند ایشانرا من قبلکم پیش از شما یعنی یهود و الکفار و از
کافران اینان اولیاء دوستان و اتقوا الله و بترسید از خدای بترک مناهی او ان کنتم
مؤمنین اگر هستید مؤمنان چه ایمان حقیقی اقتضاء آن میکند که با دشمن
حق دوستی نکنند و اذا نادیتم و چون ندا میزنید و مردم را میخوانید الی الصلاة
بسوی نماز اتخذوها هزوا و لعبا میگیرند مناداة یا نماز را سخریه و بازی
چون مؤمنان بعد از استماع بنماز برخاستندی یهود با یکدیگر میگفتند
بر طریق استهزا قاموا لا قاموا صلوا لا صلوا و میخندیدند و در معالم آورده
که ترسایی بود در مدینه هرگاه که مؤذن گفتی اشهد ان محمدا رسول الله صلی الله علیه وسلم
او گفتی سوخته باد دروغگوی شبی خادم او آتشی بخانه وی در آورد و ترسا با اهل
و عیال خود در خواب بود شراره از آن بجست و خانه را با آن جماعت که در وی
بودند تمام بسوخت ذلک این استهزاء ایشان بأذان بأنهم بآنست که ایشان
قوم لا یعقلون ⊙ گروهی اند که تعقل نمیکنند که درین استهزا چه عقوبت
بدیشان خواهد رسید آورده اند که ابو یاسر بن اخطب و رافع بن ابی رافع
با نفری از یهود از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پرسیدند که تو

اذان م

یعنی

یعنی آن بکدام ایمان داری حضرت فرمود که ایمان بخدای و آنچه
بما فرستاده الله و ما انزل الی ابراهیم و اسمعیل الی آخر الآیة چون نام عیسی علیه
السلام مذکور شد ایشان انکار نبوت وی کردند و گفتند بخدای که نمیدانیم
دینی بدتر از دین شما و نه اهل دینی کم بهره تر در دنیا و آخرت از شما آیة آمد که
قل یا اهل الکتاب بگوی ای اهل کتاب مراد یهود اند هل تنقمون منا آیا عیب میکنید
از ما و انکار میکنید یعنی عیب و انکار نمیکنید الا ان آمنا مگر آنرا که ما ایمان
آورده ایم بالله بخدای و ما انزل الینا و آنچه بر ما فرستاده یعنی قرآن و ما
انزل من قبل و آنچه فرستاده اند پیش از ما چون توریة و انجیل و سایر کتب
و ان اکثرکم فاسقون ⊙ و مگر برای آنکه بیشتر شما فاسقانند قل هل انبئکم
بگو آیا خبر دهم شما را بشر من ذلک به بتر از آنچه گفتید که شما بدترین دین ادیانست
و اهل این دین کم بهره ترند یعنی شما را آگاه گردانم و خبر دهم از دین قومی که
بدترند مثوبة عند الله از جهت جزای که ثابتست ایشانرا نزدیک خدای پس
بیان میکند که آن بدتر کیست من لعنه الله آنکه لعنت کرد خدای او را و
غضب علیه و خشم گرفت برو و آن یهودند که خدای ایشانرا از رحمت خود دور
ساخته و بمعرض غضب خود در آورده و جعل منهم القردة و ساخت ایشانرا
بوزنگان یعنی مسخ کرد ایشانرا بران صورت چنانچه اصحاب السبت را و الخنازیر
و خوکان چنانچه منکران مائده عیسی علیه السلام را و عبد الطاغوت و آنکس که
پرستید طاغوت را مراد گوساله است یا کعب بن الاشرف یا آنکه در معصیت
فرمان برداری او کرده اند اولئک آن ملعونان شر مکانا بدترند از جهت
منصرف خود در قیامت یعنی بازگشت ایشان بدترین مکانی باشد و اضل و

[illegible] راه راست [illegible]

بسیار منافقان [illegible]

وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ [illegible] و حال آنکه درآمدند بکفر وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ [illegible]

بیرون میروند بکفر یعنی [illegible] در وقت [illegible]

وخدای داناترست بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ ● [illegible]

کفر و نفاق و کینه مسلمانان [illegible] و می بینی بسیاری را از یهود و

منافقان يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ [illegible] در گفتن دروغ

وَالْعُدْوَانِ و در ظلم تا تجاوز از حد وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ و در خوردن ایشان رشوت

یا ربوا را لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ● هر آینه بد چیزیست که ایشان میکنند لَوْلَا يَنْهَاهُمُ

الرَّبَّانِيُّونَ چرا نهی نکنند ایشان را علماء ربانی وَالْأَحْبَارُ و زاهدان عَنْ قَوْلِهِمُ

الْإِثْمَ از گفتن ایشان دروغ را وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ و خوردن ایشان رشوت • یا ربوا را

لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ● بد چیزیست آنکه ایشان میسازند و بنهی منع

ایشان نمی پردازند آورده اند که پیش از هجرت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم

بمدینه • یهود را مال بسیار بود • و در سعت عیش و رفاهیة میگذرانیدند

جون آنحضرت به یثرب هجرت فرمود • وایشان بانکار و عناد پیش آمدند حق

سبحانه برکت از مال ایشان برداشت و اسباب معیشت ایشان نقصان پذیرفت

زبان بسخنان بیهوده بکشادند چنانچه حق سبحانه خبر میدهد وَقَالَتِ الْيَهُودُ

وگفتند جهودان يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ دست خدای بسته است این عبارت کنایة

از بخل باشد یعنی چیزی بما نمیدهد و روزی بر ما تنگ میسازد غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ

بسته باد دستهای ایشان از خیر وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا و رانده شده اند از رحمت

الهی

عشر

الهی بگفتن این سخن و اهی [illegible] بلکه یدی الله کشاده است یعنی جود

او وافر و کرم او متوافر است ید صفتی است [illegible] ذاتی او

جون سمع و بصر و وجه [illegible] تسلیم چاره نیست و در کیفیة

آن دخل نمودن [illegible] آورده که این از متشابهات است و

متشابه را بظاهر تفسیر نشاید کردن ● بلکه معنی وی موافق محکم ادا باید نمود

چنانچه [illegible] بر غایت جود میکند چه مناوله در اعطا

بهر ید واحد واقع [illegible] اینجا که عطا را بهر دو نسبت میدهد دلیل است بر آنکه

عطای او [illegible] يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ روزی میدهد چنانچه میخواهد

بر وفق مشیت • و مقتضی حکمت وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ و زیاده میگرداند

بسیاری را از یهود مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ آنچه فرو می آید بتو از پروردگار تو

یعنی قرآن طُغْيَانًا وَكُفْرًا نافرمانی و کفر یعنی ایشان طاغی و کافرند و با آنکه

قرآن سبب رفع کفر و طغیانست • باستماع آن ایشان این دو صفت زیاده می شود

چنانچه از تناول غذایی که صالح است مر اصحا را • مرض مریض روی با فزونی

مینهد وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ و افکنده ایم در میان طوایف یهود جون قریظه و نضیر

الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ دشمنی و خصومت إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت که

قلوب ایشان موافق و اقوال ایشان مطابق نشد كُلَّمَا أَوْقَدُوا هر گاه بر افروختند

نَارًا لِلْحَرْبِ آتشی برای حرب کردن با رسول صلی الله علیه وسلم أَطْفَأَهَا اللَّهُ

فرونشانید آن آتش را خدای بآنکه منازعتی در میان ایشان افکند که بدیگری

نتوانستند پرداخت وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ و میشتابند در زمین فَسَادًا برای تباه

کاری که فتنه انگیزند وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ● وخدای دوست نمیدارد

كياه كاوانقه [illegible] ايمان آوردندي
بمحمد صلوات الله وسلامه عليه [illegible] وپرهيز كردندي [illegible] يعني يهوديت
ونصرانيت [illegible] هر آينه محو ميكرديم ازيشان [illegible]
كناهان ايشان [illegible] ودرمي آورديمشان يعني حكم ميكرديم [illegible]
ايشان جنات النعيم ○ در بهشتهاي با ناز ونعمت [illegible] واكر ايشان [illegible]
التورية والانجيل برپاي داشتندي احكام تورية وانجيل را يعني [illegible] عمل كردندي
وما انزل اليهم واقامت كردندي آنرا [illegible] از پرورد
آفريدكار ايشان كه آن قرآنست لاكلوا من فوقهم هر آينه بخوردندي روزي
از زبر سر خويش ومن تحت ارجلهم واز زير پاي خويش يعني روزي بر ايشان فراخ
شدي بباريدن باران ورستن كياه يا ميوهٔ ايشان چندان شدي كه از زبر سر ميچيدندي
واز زير پاي بر ميداشتندي از بسياري كه ريخته بودي منهم از جهودان
امة مقتصدة كروهي اند راست رو ودراست كار يعني آنها كه بحضرت ايمان
آورده اند وكثير منهم وبسياري ازيشان ساء ما يعملون ○ بدست آنچه ايشان
ميكنند يا ايها الرسول اي فرستاده بحق بلغ برسان بكافهٔ خلايق ما انزل اليك
تمام آنچه فرو مي آيد بتو من ربك از پروردكار تو چون حكم رجم وقصاص وامر
زينب بنت جحش در نكاح او وحكم جهاد وغير آن وان لم تفعل واكر چنين
نكردي وتمام آنرا نرسانيدي فما بلغت رسالاته پس تبليغ نكرده رسالتهاي
اورا زيرا كه كتمان بعضي ضايع ميكند آنرا برسانيدهٔ چنانچه ترك بعضي از اركان
نماز مبطل نماز است والله يعصمك وخداي نكاه ميدارد ترا من الناس از مردمان
وكسي را بقتل بر تو دست نخواهد بود ان الله بدرستي كه خداي لا يهدي القوم

الكافرين

خمس

بر زمين م

[illegible] ● كافر [illegible] از انس رضي الله عنه منقولست كه
آنحضرت [illegible] ميكردند چون اين آية نازل شد [illegible]
از قبهٔ [illegible] بيرون كرد وفرمود اي مردمان باز كرديد
كه خداي مرا نكاه داشت [illegible] بكو كه اي اهل كتاب لستم على شيء
نيستيد شما بر چيزي از دين [illegible] والانجيل تا وقتي كه
اقامت كنيد احكام تورية وانجيل يعني آنچه اصول دين است بر پاي داريد آن
امر كه در هر دو كتاب فرموده [illegible] محمد صلى الله عليه وسلم
وما انزل اليكم [illegible] وتا زماني كه بر پاي داريد اوامر ونواهي آنرا كه فرستاده ميشود
بشما [illegible] از آفريدكار شما [illegible] وليزيدن كثيرا منهم وزياده مي كند
بسياري را از يهود وترسا ما انزل اليك من ربك آنچه منزل ميشود بتو از پروردكار تو
يعني استماع قرآن مي افزايد ايشانرا طغيانا وكفرا بيدادي وناكرويدكي
فلا تأس پس اندوهناك مباش على القوم الكافرين ○ بر زيادتي كفر وطغيان
كروه كافران ان الذين آمنوا بدرستي كه آنها كه ايمان آوردند بزبان والذين
هادوا وآنانكه دين يهودي كرفتند والصابئون والنصارى وصابيان وترسايان
همچنين من آمن هر كه ايمان آرد ازينها بدل صافي ونيت خالص بالله واليوم
بخداي وبروز بازپسين وعمل صالحا وبكند عمل پسنديده فلا خوف عليهم
پس هيچ ترس نيست بر ايشان از هجوم عقاب ولا هم يحزنون ○ ونيستند ايشان كه
اندوهكين باشند از فوت ثواب لقد اخذنا هر اينه كه ما فرا كرفتيم بر بار ابنيا
ميثاق بني اسرائيل پيمان بني اسرائيل را در توحيد وايمان بمحمد صلى الله عليه وسلم
وارسلنا وفرستاديم اليهم رسلا بسوي ايشان پيغمبران اول موسى وعيسى

آخر م

علیهما السلام [illegible] هرگاه آمد بدیشان رسولی [illegible]
بآنچه نخواست او دوست نداشتی نفسهای ایشان از تکالیف شرعیه [illegible]
گروهی را تکذیب کردند چون عیسی و محمد صلوات الله وسلامه علیهما
وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ ● وگروهی را بودند که میکشتند چون زکریا و یحیی
وشعیا علیهم السلام [illegible] و می پنداشتند بنی اسرائیل [illegible]
نباشد بلایی و محنتی ایشانرا بقتل و تکذیب انبیا [illegible] پس کور شدند ایشان
از دیدن راه حق وَصَمُّوا وکر شدند از استماع سخن راست بعد از موسی علیه السلام
ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ پس عرض کرد خدای توبه را بر ایشان به بعثت عیسی علیه
ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا پس دیگر باره کور و کر شدند [illegible] بسیاری از ایشان بانکار
محمد صلی الله علیه وسلم وَاللَّهُ بَصِيرٌ وخدای بیناست بِمَا يَعْمَلُونَ ● بانچه
ایشان میکنند ومناسب آن پاداش بدیشان خواهد رسانید لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ
بدرستی که کافر شدند آنانکه از روی جهالت و بی بصری قَالُوا إِنَّ اللَّهَ گفتند
بدرستی که خدای هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ او مسیح پسر مریم است وَقَالَ الْمَسِيحُ وگفت مسیح يَا بَنِي
إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ ای بنی اسرائیل بپرستید خدای را رَبِّي وَرَبَّكُمْ که پروردگار
و آفریدگار من و شماست یعنی من بنده ام مخلوق و مربوب مثل شما پس پرستیدن
خالق را باید نه مخلوق را و عبادت رب را شاید نه مربوب را إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ
بِاللَّهِ بدرستی که هر که شرک آورد بخدای فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ پس بدرستی که
خدای حرام کرد بروی بهشت را وَمَأْوَاهُ النَّارُ وجای او دوزخ است وَمَا
لِلظَّالِمِينَ ونیست ستمکاران را که وضع عبادت در غیر مواضع آن کرده اند
مِنْ أَنْصَارٍ ● هیچ یاری دهندگان در دفع عذاب از ایشان لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ

عشر

بدرستی که کافر شدند آنان از ترسایان که از فرط نادانی [illegible]
گفتند که الله یکی از سه اله است معتقد قومی از نصاری آن بود که
الوهیة مشترکست میان خدا و مریم و عیسی و هر یک از ایشان اله اند و خدای یکی
از ایشانست [illegible] و حال آنکه نیست در وجود ذاتی واجب مستحق
عبادت [illegible] مگر خدای یگانه که موصوفست بوحدانیة و متعالی
از توهم شرکت [illegible] واگر باز نه ایستند این قوم عَمَّا يَقُولُونَ از آنچه
میگویند و بتوحید قایل نشوند [illegible] هر اینه برسد آنانرا که
کافر شدند [illegible] از ترسایان [illegible] ● عذابی که الم آن دایم بود أَفَلَا
يَتُوبُونَ آیا رجوع نمیکنند [illegible] بخدای از قول به تثلیث وَيَسْتَغْفِرُونَهُ و
آمرزش نمیخواهند از و باعتقاد توحید استفهامست بمعنی امر یعنی باید که
توبه و استغفار کنند وَاللَّهُ غَفُورٌ وخدای آمرزگارست تایبانرا رَحِيمٌ ●
مهربانست بر مستغفران مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ نیست مسیح بن مریم که ایشان اورا
خدای میگویند إِلَّا رَسُولٌ مگر فرستادهٔ از خدای قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ
بدرستی که گذشته اند پیش از و فرستادگان خدای و اورا معجزات داده است
چنانچه ایشانرا نیز عطا کرده است پس اگر مرده بدم عیسی علیه السلام زنده شد
عصی نیز در دست موسی علیه السلام اژدها گشت و آن عجیبترست و اگر او بی پدر
مخلوق شد آدم بی پدر و مادر موجود گشت و آن غریبترست پس آیات انبیا
ایشانرا از عبودیة بیرون نمیبرد و در الوهیة داخل نمیسازد وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ
و مادر او یعنی مریم بسیار صدق بود یعنی تصدیق آیات ربانی مینمود کما قال
تعالی وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتُبِهِ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ بودند پس

خمس

[illegible] محتاج غذا بودند و با وجود
[illegible] اطلاق نتوان کرد [illegible] بنکر که
جکونه [illegible] بیان میکنیم برای ایشان دلایل توحید [illegible]
پس بازبنکر [illegible] که [illegible] ● جکونه برمیکردند ایشان از
دریافتن حق [illegible] آیا میپرستید دون

و پذیرفتن ص

خدای ما لا یملک [illegible] آنرا که بذات خود مالک نیست برای شما
نفعا نه زیان و نه سود [illegible] خدای
برساند بشما زیانی از بلا و غنا یا عطا کند سودی از صحت و غنا [illegible] که
معبود بحق است هو السمیع اوست شنوا اقوال باطله شما را [illegible]
بعقاید فاسده شما قل یا اهل الکتاب بکو ای اهل کتاب از یهود و نصاری لا
تغلوا فی دینکم غلو مکنید در دین خود غیر الحق غلوی که ناحق باشد [illegible] مبالغه
یهود ست در مذمت عیسی و افراط نصاری در مدح او ولا تتبعوا و پی روی مکنید
اهواء قوم هواهاء قومی را از اسلاف خود که بجهل قد ضلوا من قبل کمراه شدند
پیش ازین یعنی از بعثت پیغمبر علیه السلام و اضلوا کثیرا و بعناد کمراه ساختند بسیاری را و ضلوا
و ثابت بودند بر ضلالة و کمراهی خود عن سواء السبیل از طریق راست بعد از بعثت
آنحضرت لعن الذین کفروا لعنت کرده شد کافران من بنی اسرائیل از فرزندان
یعقوب یعنی جهودان علی لسان داود بر زبان داود علیه السلام که اهل
ایله را نفرین کرد و کفت اللهم العنهم وعیسی ابن مریم و بر زبان عیسی علیه السلام
نیز که اصحاب مایده را همین کفت ذلک این لعن مر ایشانرا بما عصوا بسبب
آن بود که نافرمانی کردند وکانوا یعتدون ● و بودند که از حد میکذ

[illegible] بودند که نهی میکردند [illegible] از عمل زشت
که میکردند [illegible] ● بخدای که بدچیزیست آنچه ایشان میکردند
درین آیة تهدیدی عظیم است آنهارا که نهی منکر نفرمایند بآنچه توانند تری
[illegible] بسیاری را از اهل کتاب که از غایة حقد و عداوت مسلمانان
[illegible] دوستی میکنند با کافران جون کعب بن اشرف که بعد
از غزوه بدر بکبری [illegible] رفت و مشرکانرا بر محاربت مسلمانان تحریض کرد لبئس ما
قدمت [illegible] که از پیش فرستاده [illegible] انفسهم برای ایشان
نفسهای ایشان و آن چه چیزست ان سخط الله علیهم آنکه خشم کرفت خدای
برایشان وفی العذاب هم خالدون ● و ایشان باشند در عذاب ولو کانوا

عشر
جاویدان ص

یؤمنون و اکر باشند یهود که ایمان آرند بالله والنبی بخدای و پیغمبر خود
وما انزل الیه وآنچه فرستاده شده است بدان پیغمبر یعنی توریة ما اتخذوهم
اولیاء هرآینه نکیرند مشرکانرا بدوستی چه فرمان موسی و حکم توریة آنست که
با کفار دوستی نکنند [illegible] یابد که مراد منافقان باشند یعنی اکر ایشان بمحمد علیه السلام
صلی الله علیه و سلم و قرآن ایمان داشتندی با اهل کفر دوستی نکردندی ولکن کثیرا
ولیکن بسیاری منهم از یهود یا منافقان فاسقون ● خارجانند از
دایرهٔ ایمان لتجدن اشد الناس هرآینه می یابی تو سخت ترین مردمان عداوة
از روی دشمنی للذین آمنوا با آنکسانی که کرویده اند الیهود جهودان را
والذین کفروا و آنانرا که شرک آوردند یعنی بدترین دشمن مومنانرا جهودان
و مشرکانند و بدین سبب در مخالفت شما موافقت دارند ولتجدن اقربهم و
می یابی نزدیکترین آدمیان مودة للذین آمنوا از روی دوستی با مومنان الذین

قَالُوا [illegible] آنانرا که میکویند ما ترسایانیم جه دلهای ایشان [illegible]

ترست از یهود وبدوستی مشرکان استظهار نمیجویند [illegible] آن قربت مودت

بِأَنَّ مِنْهُمْ بسبب آنست که بعضی از ایشان [illegible] دانایان راستکویند

وعابدان صومعه نشینند [illegible] وبسبب آنکه ایشان

کردنکشی نمیکنند از قبول حق علما کفته اند مراد از آنها که قرب مودت با مسلمانان

داشته اند نجاشی واصحاب اویند جه از انصاری جمعی در قتل مسلمانان [illegible]

تخریب بلاد . وهمه مساجد ایشان که از یهود نیستند [illegible] اهل حبشه که

قرآن از جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه استماع کردند [illegible]

مایل شد . ونجاشی با اغلب ایشان ایمان آوردند [illegible] که جون

از دیار حبشه مراجعت نمود . نجاشی هفتاد [illegible] از [illegible]

بخدمت حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم وایشان [illegible] آستانه رسالت

پناهی رسیدند . آنحضرت سوره یس برایشان خواند . بسیار بکریستند [illegible]

اسلام قبول کرده بایکدیکر کفتند که قرآن جه مشابهت تمام دارد بآنجه بر عیسی

نازل شده . ومقصود از قایلان اِنَّا نَصَارَى ایشانند [illegible]

وَإِذَا سَمِعُوا وجون میشنوند این علما وعبّاد از جعفر طیار . یا از سید مختار

صلی الله علیه وسلم مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ آنجه فرستاده شده است برسول تَرَى أَعْيُنَهُمْ

می بینی چشمهای ایشانرا که از رقّت دلهای ایشان تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ میریزد

اشک را مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ از آنجه شناختند از سخن راست يَقُولُونَ میکویند رَبَّنَا

آمَنَّا ای پروردکار ما ایمان آوردیم بدین کلام . وبدین پیغمبر فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ

پس بنویس ما را از کواهان که ادای شهادت کرده اند بحقیّة قرآن . ونبوت محمد

فرستاده

صلی

صلی الله علیه وسلم یا ما را از آخر امة محمد کردان که کواهان انبیاء اند روز

قیامت [illegible] که یهود رفقاء جعفر را سرزنش کردند که جه زود ایمان

آوردید [illegible] که ما را دعوت میکند وقبول نمیکنیم یا اهل حبشه

با نجاشی کفتند که ایمان آوردی بکسی که او را ندیده حق سبحانه خبر میدهد که

ایشان در جواب کفتند [illegible] وجیست ما را که ایمان نیاریم

بخدا [illegible] وآنجه بما آمد از حق یعنی کتاب وپیغمبر وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا

رَبُّنَا وحال آنست که طمع میداریم آنکه درآرد پروردکار ما مارا ببهشت

[illegible] با کروه نیکان که امة حضرت رسالتند فَأَثَابَهُمُ

[illegible] پس جزا داد خدای ایشانرا [illegible] بآنچه کفتند از روی اعتقاد جَنَّاتٍ تَجْرِي

بوستانها که میرود [illegible] الْأَنْهَارُ از زیر درختان . یا منازل آن جویها

خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان باشند دران وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ واینست پاداش

نیکوکاران [illegible] وآنانکه کافر شدند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وبدروغ

داشتند آیتهای ما را [illegible] أَصْحَابُ الْجَحِيمِ آن کروه اصحاب دوزخند در

اکثر تفاسیر آورده اند که روزی حضرت رسالت پناه . علیه صلوات الله

برای صحابه وصف قیامت میکرد . واز احوال آن روز شمّه باز مینمود . ده تن از

اصحاب که صدّیق ومرتضی . وابن مسعود . ومقداد . وابوذر . وسلمان رضی الله

عنهم از ایشان بودند در خانه عثمان بن مظعون مجتمع شده بران اتفاق کردند

که بقیة العمر روز بصیام وشب بقیام کذرانند وبر فرش خواب نخسبند

وکوشت وچربی نخورند . وکرد زنان نکردند . وترک دنیا کرده وکلیم

پوشیده کرد عالم برآیند وبرین اتفاق سوکند یاد کردند . این خبر بحضرت

خبیص

ع

پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسید بایشان گفت من نماز میکنم و میخسپم و روزه میدارم و افطار میکنم و گوشت و جز آن میخورم و زنان را بنکاح میآورم فمن رغب عن سنتی فلیس منی و این آیة نازل شد که

ای گروه مؤمنان [illegible] حرام مکنید بر خود طیبات آنچه احل الله لکم [illegible] پاکیزه و لذیذ که خدای بر شما حلال گردانیده ولا تعتدوا و تجاوز مکنید از حدود الهی که آنچه حلال ساخته شما [illegible] ان الله [illegible] المعتدین دوست نمیدارد آنان را که [illegible] و کلوا مما رزقکم الله و بخورید از آنچه خدای روزی داده است شما را حلالا طیبا [illegible] حلال و پاک باشد واتقوا الله الذی و بترسید [illegible] که انتم به مؤمنون ◯ شما بدو گرویدگانید [illegible] این آیة

گفتند یا رسول الله چه سازیم بسوگندی که خورده ایم آیة آمد که لا یؤاخذکم الله مواخذه نمیکند شما را خدای باللغو فی ایمانکم بلغو در سوگند شما و لغو بمذهب امام شافعی رضی الله عنه آنست که بی قصد بر زبان گذرد چون لا والله و بلی والله و نزد امام اعظم رضی الله عنه آنکه سوگند خورد بر چیزی بگمان آنکه هست و نباشد و بدان سوگند در شرع مواخذه نیست ولکن یؤاخذکم و لیکن مواخذه میکند شما را بما عقدتم الایمان بآنکه به بند[ید] سوگندها را و یمین معقود آنست که بزبان گوید و بدل قصد کند پس اگر چنین سوگندی بشکند فکفارته پس کفارة شکستن آن اطعام عشرة مساکین

طعام

طعام ده مسکین است [illegible] من اوسط بقول امام شافعی رضی الله عنه و نصف صاع [illegible] یا صاعی از جو و خرما بمذهب امام اعظم رحمه الله و صاعی بقول عراقی چهار منست که هشت رطل باشد و بقول حجازی پنج رطل و ثلثی و مد بقول اهل حجاز رطلی و ثلث رطلی باشد و بقول اهل عراق آن دو رطل و رطلی نیم من است و بر [illegible] تقدیر طعام باید داد من اوسط ما تطعمون اهلیکم از میانه آنچه میدهید بخورد اهل خود را یعنی نه عالی و نه ادون او کسوتهم یا کفارة پوشش ده درویش است بقول امام حنفی ثوبی جامع که با او نماز توان کرد چون قمیص و سراویل یا ردا و ازار و اگر بر نی دهد مجزی نیست اصنافه باید کرد و نزد جمعی دیگر جامه باید که ستر عورت کند او تحریر رقبة یا کفارة آزاد کردن بنده ایست و شافعی رضی الله عنه درو ایمان شرط میکند و حنفی میگوید که بنده از عیب [illegible] باید خواه مؤمن و خواه کافر فمن لم یجد پس هر که نیابد یکی ازین کفارات ثلث فصیام ثلثة ایام پس کفارت او روزه سه روزست پی در پی و نزد شافعی تتابع شرط نیست ذلک این که مذکور شد کفارة ایمانکم کفارت سوگندان شماست اذا حلفتم چون سوگند خورید و بشکنید واحفظوا ایمانکم و نگاه دارید سوگند خود را از شکستن یا نگاه دارید و سوگند مخورید کذلک همچنین که کفارت یمین را بیان کرد یبین الله بیان میکند و روشن میگرداند خدای لکم آیاته برای شما نشانهای شرع را لعلکم تشکرون ◯ شاید که شما شکر گویید نعمت این تبیین و تعلیم را مفسران برانند که حق سبحانه در باب خمر چهار آیة نازل گردانیده اول در مکه ومن ثمرات النخیل والاعناب تتخذون منه سکرا در ان روز حلال بوده دوم

وقتی که عمر بن الخطاب و معاذ بن جبل رضی الله عنهما در باب خمر و میسر پرسیدند
از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و جواب آمد که قل فیهما اثم کبیر ومنافع
للناس قومی نظر بر اثم کبیر ترک کردند و جمعی بملاحظهٔ ومنافع للناس
بدان اشتغال مینمودند در مهمانی عبد الرحمن عوف که امام ایشان در نماز
قل یا ایها الکافرون بحذف لا آت خواند آیة آمد که لا تقربوا الصلوة وانتم
سکاری اکثر بزرگان صحابه گفتند که شر چیزی که میان ما و نماز حایل باشد لایق
یکبارگی ترک فرمودند چهارم در مهمانی که عثبان مالك خزرجی طرح ضیافت
افکند و بعضی از مسلمانان را که سعد بن وقاص رضی الله عنه از ایشان بود
بمهمانی آورد و بعد از طعام بشرب خمر اقدام نمودند و در حالت مستی سعد
انشاد شعری که مشتمل بر هجاء انصار بود فرمود و یکی از مجلسیان سر سعد را شکست
مجلس را منغص گردانید و سعد شکایة آن حکایة در مجلس معلای حضرت مصطفی
صلی الله علیه وسلم عرض کرد فاروق اعظم رضی الله عنه زبان نیاز گشاد
دست دعا بر داشت که اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا آیة تحریم فرود آمد که
یا ایها الذین آمنوا ای زمرهٔ مؤمنان انما الخمر جز این نیست که خمر و همه
مسکرات درین داخل است والمیسر و قمار و این نیز عام است نرد و کعب و بیضه
و غیر آنرا والانصاب و بتانی که نصب کرده اند برای عبادت والازلام و تیرهای
اقداح رجس پلیدست من عمل الشیطان از وسوسه و تزیین شیطان پس اجتناب فاجتنبوه
کنید ازین پلید لعلکم تفلحون ⊙ تا باشد که رستکار شوید بدین اجتناب
جز این نیست که میخواهد شیطان ان یوقع بینکم آنکه افکند در میان شما العداوة
والبغضاء دشمنی و خصومت فی الخمر در خوردن خمر والمیسر و در باختن قمار

ویصدکم

ویصدکم و باز دارد شمارا عن ذکر الله از یاد کرد خدای وعن الصلوة
و از گذاردن نماز فهل انتم منتهون ⊙ پس هستید شما باز ایستادگان
استفهام بمعنی امرست یعنی باز ایستید بعد از آنکه بر معایب این منکرات
مطلع گردیدید در اخبار آمده که چون این آیة نازل شد عمر رضی الله عنه گفت
انتهینا یا رب در تیسیر آورده که درین آیة ده دلیل است بر حرمت
خمر اول آنکه خمر را با قمار قرین ساخت و قمار حرامست پس قرین وی نیز
حرام باشد دوم او را با بت پرستی در یک سلک کشید و آن سر همه
حرامهاست پس این نیز حرام بود سیم او را رجس گفت یعنی پلید و هرچه
پلیدست حرام باشد چهارم فرمود که از عمل شیطانست و هرچه کار
شیطان بود حرامست پنجم امر کرد که از وی کناره شوید و هرچه دور بودن
از وی فرض است حرام باشد ششم آنکه رستکاری با جتناب آن منوط و متعلق
ساخت و هرچه رستکاری در اجتناب از وی بود حرام است هفتم فرمود
که سبب دشمنی و خصومتست و هرچه میان مسلمانان سبب عداوت
بود حرام باشد هشتم باز دارنده است از یاد خدا و هرچه بنده را از ذکر
خدا باز دارد حرام است نهم سبب منع است از نماز پس بدین سبب حرام بود
دهم فرمود که باز ایستید از آن یعنی ترک کنید و هرچه ترک آن فرض است
حرام باشد و از تهدیداتی که در احادیث آمده عاقلانرا همین کفایتست که
مدمن الخمر کعابد وثن یعنی مدمن خمر مانند پرستندهٔ بت است نظم
می بنکی دان جگر آمیخته بر جگر بی نمکان ریخته بی خرد آن مرد که چیزی چشید
کش قلم بی خبری در کشید واطیعوا الله و فرمان برید خدایرا در اجتناب

از خمر واطیعوا الرسول و فرمان برداری کنید رسول را در آنچه امر و نهی کنند
واحذروا و حذر کنید از مخالفت فرمان خدا و رسول فان تولیتم پس اگر
اعراض کنید از امر و نهی فاعلموا پس بدانید انما علی رسولنا آنکه بر رسول ما
البلاغ المبین رسانیدن روشن پس چون حکم ما بشما رسانید و تولی و
اعراض شما او را ضرر نکند آورده اند که چون آیة تحریم خمر نازل شد بعض
از صحابه کفتند یا رسول الله حال برادران ما که شاربان خمر بودند و حالا
شربت اجل چشیده اند چون باشد آیة آمد که لیس علی الذین آمنوا نیست بر آنان که
ایمان آورده اند وعملوا الصالحات و عملهاء شایسته کرده جناح
کناهی فیما طعموا از آنچه خورده اند و بر ایشان حرام نبوده و بر زندکان نیز که
قبل از حرمت ارتکاب خمر مینموده اند اثمی نیست اذا ما اتقوا چون پرهیز کنند
از شرک وآمنوا و ثبات ورزند بر ایمان وعملوا الصالحات و بکنند کارهای
پسندیده ثم اتقوا پس پرهیز فرمایند از محرمات وآمنوا و ایمان آورند بتحریم آن
واحسنوا و کارهاء نیکو کنند یا احسان ورزند والله و خدای یحب المحسنین
دوست میدارد نیکوکاران را آورده اند که در عام حدیبیه جانوران شکاری
در لشکرگاه مسلمانان غلبه کرده بمیان رخت و بار ایشان در می آمدند و
چون ایشان به عمره احرام بسته بودند از حرمان شکار متألم میشدند حق
سبحانه آیة فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای کروه کرویدکان لیبلونکم الله
هر آینه می آزماید خدای یعنی با شما معامله آزمایندکان میکند بشیء من الصید
بچیزی از صید در وقت احرام شما و چنان صیدی که تناله ایدیکم میرسد
بآن دستهای شما چون صغار صید ورماحکم و نیزهاء شما چون کبار صید

و این ابتلا برای آنست لیعلم الله تا به بیند خدای یعنی پیدا شود دوستان او من یخافه
آن کس را که از و میترسد بالغیب در غیب یعنی هنوز او را نادیده فمن اعتدی
پس هر که از حد در کذرد و شکار کند بعد ذلک بعد از این ابتلا فله عذاب
الیم پس مر او راست عذابی دردناک یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان
آورده اید لا تقتلوا الصید مکشید شکاری را و آن بمذهب امام اعظم رحمه
الله هر حیوانی باشد که در اصل خلقت ممتنع و مستوحش بود خواه غیر آن
و بمذهب امام شافعی و امام مالک رحمهما الله مراد حیوان بری است که
ماکول اللحم بود و در همه مذاهب سک کزنده و کرک و مردار خوار و کلاغ
و مار و کزدم در صید داخل نیستند پس میکوید که غیر از این
مستثنیات هیچ جانور وحشی را بقتل میارید وانتم حرم و حال آنکه شما محرم
باشید بحج یا عمره ومن قتله منکم و هر که بکشد صید را از شما متعمدا
بعمد یعنی داند که محرم است و قتل صید بر او حرام مراد ابو الیسر است
رضی الله عنه که در عام حدیبیه کورخری را به نیزه طعنه کرد و
پس متعمدا اشارت بدوست و اکرنه هر محرمی که صیدی بکشد بعمد
یا بخطا فجزاء مثل ما قتل پس بر او واجبست جزای مانند آنچه بکشته است یعنی
فدا دهد مانند صید خود و آن فدا من النعم از چهارپایان بود یعنی شتر
و کاو و کوسفند یحکم به حکم کنند بدان جزا ذوا عدل منکم دو خداوند
عدل و دانش از اهل ملت شما یعنی دو مرد دانا بکویند که مماثل آنچه
کشته شده از نعم کدام میتواند بود هدیا در حالتی که آن جزا قربانی
باشد بالغ الکعبة رسیده بکعبه یعنی بحرم برند و آنجا بذبح رسد

خواه ماکول اللحم

أَوْ كَفَّارَةٌ يا بروست كفارت آن قتل طَعَامُ مَسَاكِينَ طعام دادن درويشان
أَوْ عَدْلُ ذَٰلِكَ صِيَامًا يا برابر آن طعام كه ميدهد روزه داشتن لِيَذُوقَ
تا بچشد كشنده صيد در احرام وَبَالَ أَمْرِهِ كرانی وسختی كار خود را بالتزام
كفارة • بايد دانست كه چون محرم قتل صيد كند • مثل آنچه كشته است
قربان بايد كرد • ومماثلة نزد امام شافعی وامام مالك رحمهما الله در
خلقت وهيأت است چنانچه مثلا در شترمرغ شتری • ودر كورخری كاوی •
ودر آهوی كوسفندی • ودر آهو بره بره • وعلی هذا وبقول امام اعظم
رحمه الله آن صيد را در موضع قتل او قيمت بايد كرد • اكر بهای قربانی
باشد قربان خرد • وبحرم فرستد • يا طعام خرد وبدرويشان دهد هر
مسكينی را نيم صاع از كندم وصاعی از غير آن • يا از طعام هر مسكينی يك
روز روزه دارد • ونزد امام شافعی رحمه الله هر درويشی را مدی طعام
بايد داد عَفَا اللَّهُ در كذشت وعفو كرد خدای عَمَّا سَلَفَ از آنچه كذشته است
كه محرم قتل صيد ميكرده در جاهلية يا از آنچه قبل از تحريم بوده وَ
مَنْ عَادَ وهر كه باز كردد بمثل اين عمل فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ پس خدای انتقام
كشد از و وَاللَّهُ عَزِيزٌ وخدای غالبست در حكم خود ذُو انْتِقَامٍ خداوند
انتقامست بر كسی كه اصرار ميكند در معصية أُحِلَّ لَكُمْ حلال كرده
شد مر شما را صَيْدُ الْبَحْرِ شكار دريا اكر محل آيد واكر محرم • وجميع مياه از
چشمه وچاه درين داخل اند وَطَعَامُهُ وطعام دريا نيز حلال كرده شد
يعنی آنچه آب بكنار افكند مَتَاعًا لَكُمْ برای برخورداری شما وَلِلسَّيَّارَةِ
وبرای كاروان شما كه قديد كرده توشه سازند وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ وحرام

كرده شد بر شما صَيْدُ الْبَرِّ شكار بيابان مَا دُمْتُمْ حُرُمًا مادام كه
باشيد شما احرام كرفتكان وَاتَّقُوا اللَّهَ وبترسيد از خدای الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ •
آن خدايی كه بسوی او جمع كرده خواهيد شد جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ
كردانيد خدای كعبه را الْبَيْتَ الْحَرَامَ كه بيت حرام وخانه محترم است
قِيَامًا لِلنَّاسِ سبب قوام امور مردمان • در دين بواسطه آنكه قيام
حج ومناسك بدوست • ودر دنيا بجهت آنكه ايمنی از نهب وقتل در وست
وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وديكر كردانيد ماه حرام را نيز رابطه قوام مهمات مردم
يعنی كارهای حج درو سازند يا مراد جميع اشهر حرمست كه مردم دران از قتل
وغارت ايمن مانند وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ وكردانيد قربانی وذوات
القلائد را هم سبب قيام كارها يعنی بآنها از تعرض دزد وحرامی مامون
ومصون اند ذَٰلِكَ آنچه كفته شد لِتَعْلَمُوا برای آنست تا بدانيد أَنَّ اللَّهَ آنكه
بتحقيق خدای يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ميداند آنچه در آسمانها
وآنچه در زمينهاست وَأَنَّ اللَّهَ وبدرستی كه خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ○ بهمه
چيز داناست پس آنچه مقرر ميكند از حلال وحرام از روی علم و
حكمتست اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بدانيد كه خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست.
مر كسی را كه ارتكاب محارم او كند وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ○ وبدرستی
كه خدای آمرزكار ومهربانست بر كسی كه از محرمات به پرهيزد مَا عَلَى
الرَّسُولِ نيست بر رسول إِلَّا الْبَلَاغُ مكر رسانيدن احكام بمكلفان
تا ايشان را عذری نماند وَاللَّهُ يَعْلَمُ وخدای ميداند مَا تُبْدُونَ آنچه آشكارا
ميكنيد وَمَا تَكْتُمُونَ ○ وآنچه پنهان ميسازيد از تصديق وتكذيب

وفعل و عزیمت قُل بکوای محمد لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ مساوی نیست
پلید و پاك. این حکم عام است در نفی مساواة میان نیك و بد در
اشخاص و اموال و اعمال و غیر آن وَلَوْ أَعْجَبَكَ واکرجه بشکفت آرد ترا
كَثْرَةُ الْخَبِيثِ بسیاری خبیث چه اعتبار جودت ورد آءت دارد
نه قلت و کثرت فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای در استحلال محرمات
يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقلهاء صافی لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ○ تا باشد
که شما رستکار شوید. در معالم از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند
که قومی بر سبیل استهزا از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم سوالها
میکردند. یکی میکفت پدر من کیست. و دیکری میپرسید اشتر من کم شد
کجاست حق تعالی آیة فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که بکرویده اید
لَا تَسْأَلُوا مپرسید عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ از چیزها که اکر ظاهر کرده
شود بر شما جواب آن تَسُؤْكُمْ اندوهکین کرداند شما را وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا و مپرسید
از چیزها که اکر بپرسید از آن حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ در وقتی که فرود آید
قرآن تُبْدَ لَكُمْ آشکارا کرده شود برای شما عَفَا اللَّهُ عَنْهَا عفو کرد خدای از آن
یعنی مپرسید از چیزها که خدای در کذرانید آنرا و بدان تکلیف نکرد
بندکان را آورده اند که چون آیت فرضیة حج نازل شد. سراقة بن مالك کفت
آیا در هر سال فرض شده. حضرت رسالة صلی الله علیه وسلم از وا عراض فرمود
و او سه نوبت این سخن را اعاده کرد. حضرت فرمود که لا و اکر کفتمی نعم
در هر سال واجب شدی. و شما را توانایی آن نیست. فاتركونی ما تركتكم. و این آیة
نازل کشت که خدای در کذرانید. و بدین سوال شما را مواخذ نساخت وَاللَّهُ

عشر ع

غَفُورٌ وخدای آمرزکارست که عفو میکند حَلِيمٌ ○ بردبارست که
بعقوبة تعجیل نمینماید قَدْ سَأَلَهَا بدرستی که پرسیدند از چیزها قَوْمٌ
مِنْ قَبْلِكُمْ کروهی پیش از شما چون ثمود که طلب ناقه نمودند و حواریون
که در خواست مایده کردند ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ ○ پس کشتند بآن از کافران
یعنی بعد از شهود معجزه بدان نکرویدند و سبب نزول عقوبت شد بدیشان
پس نیکبخت آنست که از حال دیکران عبرت کیرد. و بقول و فعل فضولی اشتغال
نماید و درین باب کفته اند نظم بکوی آنچه کفتن ضرورت بود. دکر کفتها را
فرو بند در. بجای آر فعلی که لازم بود. ز افعال بی حاصل اندر کذر. آورده اند که
عمرو بن لحی هفت قبیله بزرك را از قبایل عرب که یکی قریش بودند. بدین
جاهلیة دعوت کرد. و از دین اسمعیل علیه السلام منصرف ساخته به بت
پرستی ترغیب نمود. و نصب اوثان و تعیین بحایر و سوایب از پیش او بود.
واصح روایات دران باب آنست که چون ناقه پنج بطن بزادی و بطن
آخرین مذکر بودی کوش او را بشکافتندی. و از سواری. و دوشیدن و بار
کردن. و موی بریدن او منع کردندی. و از هیچ آب و کیاه دور نساختندی
و او را بحیره میکفتند. و اکر شخصی را بیماری بودی. یا مسافری داشتی جهة
شفاء بیمار و قدوم مسافر کفتی ناقتی هذه سایبة. پس آن ناقه را سر دادی
و در همه چیز حکم بحیره داشتی. و آنرا سایبه کفتندی. و کوسفند چون
هفت بطن بزادی بطن سابع را ملاحظه کردندی. اکر انثی بودی میکفتند
از آن ماست. در میانه رمه سر میدادند. و اکر ذکر بودی کفتند از آن خدایان ماست
آنرا ذبح کردندی. و اکر نر و ماده بودندی نر را نمی کشتند و میکفتند و[illegible]

اَخَاهَا. یعنی انثی به برادر خود نپیوست و برادر حکم او کرفت آنرا وصیله
خواندندی. و فحلی که ده سال ناقه را آبستن ساختی میکفتند حمی ظهره
پشت خود را حمایت کرد. دیکر سواری نمیکردند. و از هیچ آب و کیاه منع
نمینمودند. و او را حام میکفتند. و از زمان عمرو بن لحی تا زمان حضرت
رسالت صلوات الله وسلامه علیه اهل این قبایل بدین آیین بودند. و
داعیهٔ ایشان آن بود که خدای تعالی بدین فرموده. حق سبحانه رد سخن
ایشان کرد و آیه آمد که مَا جَعَلَ اللّٰهُ تعیین نکرده است خدای و امر نفرموده
و مقرر نساخته هیچ چیز مِن بَحِيرَةٍ از ناقهٔ کوش شکافته وَلَا سَائِبَةٍ و نه ناقه
بچرا باز کذاشته وَلَا وَصِيلَةٍ و نه شاتی که ببرادر پیوسته بود وَلَا حَامٍ و نه
حمایة کنندهٔ ظهر خود وَلٰكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا ولیکن آنها که کافر شدند چون عمرو بن
لحی و اتباع او يَفْتَرُونَ افترا میکنند و می بندند عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ بر خدای
دروغ را که تحریم اینها بدو نسبت میکنند وَأَكْثَرُهُمْ و بیشتر کافران لَا يَعْقِلُونَ
نمیدانند حلال و حرام را و در تحقیق آن عقل را کار نمیفرمایند بلکه بتقلید
کذشتکان راه میروند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون کویند مر ایشان را که ای سرکشتکان
تَعَالَوْا بیایید إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللّٰهُ بآنچه خدا فرستاده است از حکم حلال و حرام وَ
إِلَى الرَّسُولِ و بیایید برسول که بیان کننده آن حکم است قَالُوا حَسْبُنَا کویند
بس است ما را مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا آنچه یافته ایم پدران خود را بران وَلَوْ كَانَ
آبَاؤُهُمْ آیا تقلید میکنند و اکرچه باشند پدران ایشان که لَا يَعْلَمُونَ
شَيْئًا نمیدانند چیزی را وَلَا يَهْتَدُونَ و نمی یابند راه را یعنی ایشان جاهل و کمراه
بوده اند تقلید ایشان نافع نیست بلکه تقلید عالم و راه نمای می باید کرد

تاکار

تا کار کسی بتحقیق انجامد نظم از مقلد تا محقق فرقهاست. این یکی کوهست و آن
دیکر صداست. منبع کفتار این سوزی بود. وان مقلد کهنه آموزی بود.
دست در بینا زنی آیی براه. دست در کوری زنی افتی بچاه یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای کروه کرویدکان عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ بر شما باد محافظت نفسهای شما و التزام
اصلاح آن لَا يَضُرُّكُم زیان نرساند شما را مَّن ضَلَّ بی راهی آنکس که کمراه شد
إِذَا اهْتَدَيْتُمْ چون شما راه یافته باشید. و از جملهٔ اهتدا آنست که نهی منکر کنند
برحسب طاقت خود. و نکویند که ضلال دیکری مر زیان ندارد بیت
اکر بینی که نابینا و چاهست. اکر خاموش بنشینی کناهست. این آیة وقتی فرود آمد
که مؤمنان حسرت میخوردند بر کافران. و تمنای ایمان ایشان مینمودند
حق سبحانه فرمود که شما خود را نکاه دارید که از کمراهی کافران مؤمنان
مهتدی را ضرر نیست إِلَى اللّٰهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا بسوی خداست بازکشت شما همه
فَيُنَبِّئُكُم پس خبر خواهد داد شما را بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید
که عمل میکردید. آورده اند که تمیم داری و عدی بن بدا که از نصاری بودند
بتجارت عزیمت شام کردند. و مسلمانی بدیل نام که مولای عمرو عاص بود
با ایشان همراه شد. چون بولایت شام رسیدند. بدیل بیمار شد. آنچه با خود
داشت از نقود و امتعه بر صحیفه ثبت کرده. در میان رخوت مختفی ساخت
و مرض وی اشتداد یافته تمیم و عدی را وصیت نمود. که ترکهٔ او را باهل او رسانند
ایشان بعد از وفات او رخوت را بحوزهٔ تصرف در آوردند. و انایی از نقره
که بزر منقش ساخته بودند. و سیصد مثقال نقره در آنجا بود. از میان
امتعهٔ وی برداشتند. و باقی را بمدینه آورده تسلیم اهل وی کردند

خمس

ورثه در میان آنها صحیفه بدیل را که مشتمل بر مفصل رخوت وی بود
یافتند. وچون اناء مذکور در میان آن یافت نشد رجوع به تمیم وعدی
کردند. ایشان انکار نمودند ومرافعه بمجلس معلای حضرت مصطفی
صلوات الله وسلامه علیه آوردند این آیة نازل شد که یا ایها الذین آمنوا
ای کسانی که گرویده اید. از آنچه شما را فرموده اند شهادة بینکم کواهی
وصیة است در میان شما اذا حضر چون حاضر شود احدکم الموت یکی را از شما علامات
مرگ پس باید که کواه شوند حین الوصیة بهنگام وصیة اثنان دو تن ذوا
عدل خداوندان عدل وانصاف منکم از اقارب شما یا از مسلمانان او
آخران یا دو تن دیگر من غیرکم از غیر شما یعنی از اهل ذمه وحالا این حکم
منسوخ است. وکواهی ذمی بر مسلمان نمیشوند باجماع ان انتم چون شما
ضربتم فی الارض سفر کنید در زمین فاصابتکم پس برسد شما را مصیبة
الموت مرگ رسیدنی یعنی نزدیک شوید بمرگ محصل سخن آنست که چون در
سفر بموت خود مشرف شوید دو کس را بر وصیة خود کواه کیرید از مسلمانان
یا از غیر ایشان وچون در سفر باشید وکواه ضرورت باشد وفرا کرفته باشید
از غیر خود تحبسونهما باز میدارید آن دو تن را که از غیر شما اند من بعد
الصلوة از پس نماز دیگر فیقسمان بالله پس سوکند خورند بخدای ان ارتبتم
اکر شک دارید شما در ایشان ومضمون سوکند این باشد که لا نشتری به
ما بدل نمیکنیم باین سوکند ثمنا بهای را که آن مال دنیاست یعنی برای
طمع مال میت سوکند بدروغ نمیخوریم ولو کان ذا قربی واکر مشهود له نیز خویش
ما باشد که سوکند دروغ یاد نمیکنیم ولا نکتم ونمیپوشیم شهادة الله

کواهی خدا را. یعنی کواهی که خدای ما را باقامت آن فرموده انا اذا بدرستی که ما
آن وقت که بپوشیم کواهی را لمن الآثمین از بزهکاران باشیم
پس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم تمیم وعدی را بعد از نماز دیگر
نزدیک منبر سوکند داد. که ما قصد مال بدیل نکرده ایم. واین
سوکند براستی میخوریم. وبفرمود تا دست از ایشان باز داشتند. بعد از آن
آن اناء کم شده را در دست ایشان یافتند ومیان ایشان وورثه بدیل
مجادله از حد اطناب بکذشت. وایشان میکفتند که ما این ظرف را از
بدیل خریده بودیم. اما بسبب آنکه ما را بینه نبود اقرار نکردیم. وانکار
پیش آوردیم. دیکر باره بمجلس اشرف حضرت سید عالم صلی الله علیه
وسلم مرافعه نمودند. وآیة آمد که فان عثر پس اکر اطلاع یافته شد
علی انهما استحقا اثما بر آنکه این دو کواه کسب کرده اند کناه را بسبب خیانة
فآخران پس دو کواه دیکر یقومان مقامهما برخیزند بجای آن دو خاین
من الذین استحق علیهم از قوم آنانکه خیانت بسبب ایشان واقع شده
یعنی ورثه الاولین آنانکه اول بودند در ذکر مراد هما اولیاء میت اند وحفص
استحق معلوم میخواند واولیان نیز قراءت اوست یعنی دو کواه که
احق واولی اند بشهادت از آن دو بیکانه زیرا که خویشان اند وشناسای
بحقیقة امر ایشان بکواهی قیام نمایند فیقسمان بالله پس سوکند خورند بخدای
مضمون آنکه لشهادتنا هر آینه کواهی ما احق من شهادتهما سزاوارتر است
وراست تر از کواهی آن دو تن که قبل از این کواهی داده اند وما اعتدینا
وما ستم نمیکنیم واز حد در نمیکذریم درین کواهی انا اذا بدرستی که

بر کواهان ه

ما آن هنگام که اینچنین کنیم لمن الظالمین ○ از ستمکاران باشیم که باطل
در موضع حق وضع کرده اند پس حضرت رسالت صلوات الله وسلامه
علیه فرمود تا عمرو عاص ومطلب بن ابی وداعه برخاستند وسوکند خوردند
بخدای بعد از صلوة عصر که این اناء بدیل بوده وایشان خیانة کرده اند
بعد از آن حضرت حکم فرمود تا انارا بورثهٔ بدیل دادند ذلک این حکم که
کردیم از رد یمین بشاهد ادنی نزدیکترست ان یأتوا بآنکه بیایند
گواهان بالشهادة بگواهی علی وجهها بر وجهی که حق آنست بترسند او یخافوا ان ترد ایمان
از آنکه رد کرده شود سوکند بر مدعیان بعد ایمانهم بعد از سوکندان که
ایشان خورده اند ومدعی سوکند خورد وایشان بظهور خیانت وسوکند دروغ
رسوا شوند واتقوا الله وبترسید از خوردن سوکند دروغ واسمعوا و
بشنوید امر خدا یا بسمع اجابة والله وخدای لا یهدی القوم الفاسقین
راه نماید فاسقان را که خاینان وگواهان دروغ اند یوم یجمع الله الرسل
یاد کنید روزی را که خدای جمع کند پیغمبران را فیقول پس گوید مر ایشان را که
ماذا اجبتم بچه چیز اجابة کرده شدید یعنی قوم شما شما را در چه چیز
اجابت کردند وقتی که ایشان را بتوحید دعوت کردید سوال برای توبیخ منکرانست
یا بجهة اداء شهادت انبیا بر مؤمنان قالوا گویند پیغمبران لا علم لنا هیچ علم نیست
ما را در جنب علم تو یا هیچ دانش نیست ما را بچیزی الا آنکه تو آنرا به از ما
دانی انک انت بدرستی که تو علام الغیوب داننده نهانهایی پس تو میدانی که
با ما چه ظاهر کردند بزبان وچه در دلها نهان داشتند وچه چیز اجابة
نمودند وچه چیز را انکار کردند اذ قال الله یا عیسی ابن مریم یاد کن چون گفت

خدای عیسی بن مریم را اذکر نعمتی یاد کن نعمت مرا که افاضه کرده ام علیک
وعلی والدتک بر تو ومادر تو اذ ایدتک یاد آر چون تقویة کردم ترا بروح
القدس بجبریل علیه السلام یا بکلامی که بدان احیاء دین موتی وکفته اند
روح القدس انجیل است تکلم الناس سخن میگویی با مردم فی المهد در گهواره
وآن معجز تو بود وکهلا وسخن گویی در حالی کهولت یعنی کلام تو در طفولة
وکهولة از روی فصاحت وبلاغت یکسانست ○ بدین آیة استدلال میکنند بر
نزول عیسی علیه السلام چه باتفاق علما قبل از سن کهولت باسمان رفته ودر همان
سن نازل خواهد شد ○ ودر زمین بسن کهولة خواهد رسید واذ علمتک
الکتاب ودیگر یاد کن ای عیسی چون بیاموختیم ترا کتابة وخط
والحکمة وفهم چیزها والتوریة والانجیل ومعانی وحقایق توریة وانجیل
واذ تخلق وآنرا که میسازی من الطین از گل کهیئة الطیر مانند هیأت
مرغی باذنی بدستور من فتنفخ فیها پس میدمی در آن صورت از گل ساخته
فتکون طیرا پس میشود مرغی زنده باذنی بفرمان من وتبرئ الاکمه واز
علت بیرون می آری کور مادر زاد را ○ وچشم او روشن میکنی والابرص وپاک
ویا علت میسازی ابرص را باذنی بفرمان من واذ تخرج الموتی وچون بیرون
می آری مردگان را از قبور ایشان زنده باذنی بامر من واذ کففت بنی اسرائیل
ویاد کن چون باز داشتیم بنی اسرائیل یعنی جهودان را عنک از تو که قصد
قتل تو داشتند اذ جئتهم وقتی که آمده بودی بدیشان بالبینات بمعجزهای
روشن از آنچه مذکور شد فقال الذین کفروا پس گفتند آنانکه کافر شدند
منهم از بنی اسرائیل ان هذا نیست این ابرا واحیا وسایر معجزات که عیسی مینماید

کردی یا احیاء

کتاب یعنی و

إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ○ مكر جادویی روشن یعنی بر هیچ کس مخفی نماند که
این سحر است وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ و یاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم آنرا که امر کردم مر
حواریانرا بر زبان پیغمبر خود أَنْ آمِنُوا بِي آنکه ایمان آرید بمن وَبِرَسُولِي و
بفرستادهٔ من عیسی قَالُوا آمَنَّا کفتند ایمان آوردیم وَاشْهَدْ و تو کواه باش
بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ بآنکه ما کردن نهادکانیم فرمان ترا إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ یاد کن
آنرا که کفتند حواریان که خواص عیسی علیه السلام بودند يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ
ای عیسی پسر مریم هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ هیچ فرمان تو میبرد یعنی اجابة میکند
دعای ترا پروردکار تو تا تو دعا کنی أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا آنکه فرو فرستد بر ما مَائِدَةً
مِنَ السَّمَاءِ خوانی از آسمان مایده خوانی را میکویند که بر وطعام باشد ایشان
از عیسی علیه السلام خوان طعام طلبیدند قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ کفت عیسی علیه السلام
که بترسید از خدای و مثل این سؤالها میکنید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ○ اکر
هستید شما باورداراندکان مر کمال قدرت او را و صحت نبوت مرا قَالُوا کفتند
از روی تمهید معذرت که ما در قدرت کاملهٔ او شك نداریم ولیکن
نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا میخواهیم که بخوریم طعام از ان مایده وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا
و آرام کیرد دلهای ما بانضمام علم عیانی با دانش بیانی یعنی مشاهدهٔ ما
باستدلال جمع شود وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا و بدانیم که تو راست کفتی با ما
در انکه هرچه از خدا در خواهید بشما ارزانی دارد وَنَكُونَ عَلَيْهَا و باشیم بران
مایده مِنَ الشَّاهِدِينَ ○ از کواهان وقتی که از ما کواهی طلبی از ابن عباس
رضی الله عنهما منقول است که جون حواریان طلب مایده کردند عیسی علیه
السلام فرمود که سی روز روزه دارید آنکه از خدای بطلبید آنچه میخواهید

ربع عشر

حواریان

حواریان سی روز روزه داشتند پس کفتند یا عیسی ما برای هر که این کار
میکردیم ما را طعام میداد پس از خدای در خواه تا ما را طعام دهد
وسلمان رضی الله عنه نقل میکند که جون حواریان سؤال مایده کردند
عیسی علیه السلام پشمینه در پوشید و دعا کرد جناب حق تعالی فرمود
قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ کفت عیسی بن مریم اللَّهُمَّ ای خداوند اللهم کلمهٔ بزرکوار است
ابو رجاء عطاردی کفته که هفتاد نام از نامهای الهی کار رحیم اللهم تعبیه است
و از نضر بن شمیل نقل کرده اند که هر که کوید اللهم خدا را بهمه نامها خوانده
باشد عیسی علیه السلام در وقت طلب مایده حق سبحانه را بدین کلمه خواند
پس کفت رَبَّنَا ای پروردکار ما أَنْزِلْ عَلَيْنَا فرو فرست بر ما مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ
خوانی از آسمان تَكُونُ لَنَا عِيدًا که باشد آن خوان ما را عیدی یعنی وقت نزول
آن عیدی باشد لِأَوَّلِنَا مر اهل زمان ما را وَآخِرِنَا و آنانرا که از پس ما آیند یا اول
ما و آخر ما از ان خوان بهره یابند وَآيَةً مِنْكَ و باشد آن خوان آیتی یعنی علامتی
صادر از حضرت تو بر کمال قدرت تو و صحت رسالت من وَارْزُقْنَا و روزی کن
ما را آن خوان با توفیق شکر بران وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ○ و تو بهترین روزی
دهندکانی قَالَ اللَّهُ کفت خدای که ای عیسی بکوی با سایلان که إِنِّي مُنَزِّلُهَا
من فرو فرستنده ام این خوانرا عَلَيْكُمْ بر شما جهت اجابة سؤال شما فَمَنْ يَكْفُرْ
پس هر که کافر شود بَعْدُ پس از نزول مایده مِنْكُمْ از شما فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ پس من او را
عذاب کنم عَذَابًا عذاب کردنی جنانکه لَا أُعَذِّبُهُ آن عذاب نکنم أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ ○
یکی را از عالمیان پس حق تعالی دو ابر فرستاد و سفرهٔ سرخ در میان ایشان
تا بزمین آمدند و سفره از میان ایشان پیش حواریان افتاد عیسی علیه السلام

ربع خمس

بکریه در آمد و کفت. اللهم اجعلنی من الشاکرین. و دیکر فرمود که
خدایا این خوانرا رحمت کردان. و عقوبة مکردان. پس وضو ساخت و نماز
کذارد و بکریست و کفت. بِسْمِ اللّٰهِ خَیْرُ الرَّازِقِینَ. و مندیل از سر سفره برداشت
خوانی پدید آمد آراسته بر و ماهی بریان که پوست و خار نداشت. و روغن ازو
می چکید. نزدیک سر او نمک. و نزدیک دم او سرکه. و بر حوالی آن انواع ترها
مکر کندنا. و پنج کرده بران خوان نهاده بر یکی زیتون. و بر یکی عسل. و بر سیم روغن
و بر چهارم پنیر. و بر پنجم قدید. شمعون برخاست که یا روح الله این از طعام دنیاست
یا از طعام آخرت. عیسی علیه السلام فرمود که از هیچکدام نیست. طعامیست
که حق سبحانه بقدرت خود ایجاد کرده. بخورید آنچه طلب کرده اید. و شکر
کویید. تا نعمت زیاده شود. کفتند یا روح الله اکر درین آیة آیتی دیکر بما نمایی
موجب ازدیاد یقین شود. عیسی علیه السلام. بآن ماهی بریان کفت زنده شو بامر
خدای. فی الحال ماهی بجنبش در آمد. عیسی علیه السلام فرمود که باحال اول شو
باز همان ماهی بریان شد. پس حواریان از تهدید ربانی ترسان شده ازان
مایده نخوردند. و عیسی علیه السلام بفرمود تا درویشان و بیماران و معلولان را
طلبیدند. و کفت بخورید که شما را عطاست و دیکر ازبلا هزار و سیصد تن
ازان طعام خوردند. و هیچ چیز بران خوان از آنچه بود کم نشد هیچ فقیری
ازان طعام نخورد الا که توانکر شد. و هیچ بیمار ننوشید الا که شفا یافت
پس مایده باسمان رفت و دیکر روز چاشتکاه باز آمد. و اغنیا و فقرا همه
ازان تناول نمودند. بعد از چهل روز غب شد. روزی می آمد و روزی نه
همچون ناقهٔ صالح علیه السلام. پس وحی رسید که ای عیسی مایدهٔ مرا بفقرا ده

نه باغنیا توانکران ازین حکم مضطرب شده در مایده شک آوردند و آنرا
بر جادویی حمل کردند و هشتاد و سه تن و بقول صاحب معالم سی و
سه تن مسخ شدند بصورت خوک. و بعد از سه روز بمردند وَإِذْ قَالَ اللّٰهُ يَا عِيسَى ابْنَ
مَرْيَمَ و یاد کن چون کفت خدای عیسی بن مریم را بعد از رفع او باسمان یا
کوید خدای روز قیامت مر عیسی را برای توبیخ و تقریع نصاری أَأَنْتَ قُلْتَ آیا
تو کفتی لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي مر مردمانرا که بکیرید مرا وَأُمِّيَ و مادر مرا إِلٰهَيْنِ
مِنْ دُونِ اللّٰهِ دو خدای بدون خدا قَالُوا سُبْحَانَكَ کفت عیسی یا کوید تنزیه
میکنم ترا از شریک تنزیه کردنی مَا يَكُونُ لِي نسزد و نشاید مرا أَنْ أَقُولَ آنکه
بکویم مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ آنچه مرا سزاوار نباشد إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ اکر بوده ام که
کفته ام آنرا فَقَدْ عَلِمْتَهُ پس بدرستی که تو دانسته آنرا تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ
و من نمیدانم مَا فِي نَفْسِكَ آنچه در ذات تست یا تو میدانی هرچه من نهان
کرده ام و من نمیدانم آنچه تو پنهان داری إِنَّكَ أَنْتَ بدرستی که تو عَلَّامُ
الْغُيُوبِ دانای پوشیدهایی مَا قُلْتُ لَهُمْ نکفتم مر ایشانرا یعنی امة خود را
إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ مکر آنچه تو امر کردی مرا بدان. که با ایشان کویم از توحید
و تعبد و من کفتم ایشانرا أَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ آنکه بپرستید خدایرا رَبِّي وَ
رَبَّكُمْ پروردکار من و شما پس من خود را مربوب و مخلوق کفتم. نه رب یا
خالق وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ و بودم بر اقوال و افعال ایشان شَهِيدًا ○ کواه یا نکاه
مَا دُمْتُ فِيهِمْ مادام که بودم در میان ایشان فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي پس آن هنکام
که مرا فرا کرفتی یعنی رفع کردی باسمان. یا بمیرانیدی كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ
عَلَيْهِمْ بودی تو نکاه بان بر ایشان و مراقب احوال و اعمال ایشان وَأَنْتَ عَلَى

تو میدانی آنچه در ذات منست

كُلِّ شَيْءٍ وتو بر همه چیزها شَهِيدٌ ○ گواهی مطّلع بران و مراقب آن إِنْ تُعَذِّبْهُمْ
اگر عذاب کنی ایشانرا بر کفر فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ پس بدرستی که ایشان بندگان تواند
و بنده را بر مالك مطلق اعتراض نرسد در هرچه کند وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ واگر
بیامرزی ایشانرا • بآنکه از کفر توبه کرده باشند و ایمان آورده فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ
پس بدرستی که تو غالبی و قادر بر ثواب و عقاب الْحَكِيمُ ○ دانا در هرچه کنی
از عفو و عذاب قَالَ اللَّهُ گفت خدای • مراد آنست که گوید و ایراد لفظ ماضی برای
تحقّق و قوعست • کانکه قیامت قایم شد • و خدای گفت هَذَا يَوْمُ این
روزیست که درین روز يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ سود میرساند راست گویانرا صِدْقُهُمْ
راستی که واقع شده از ایشان در دنیی لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مرین صادقانراست
بهشتها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ در زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا
در حالتی که جاوید باشند دران أَبَدًا تاکیدست در خلود یعنی زمان بودن
ایشان نهایت ندارد رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ خشنود گشت خدای از ایشان بطاعت
وَرَضُوا عَنْهُ و خشنود گشتند ایشان ازو به نیل کرامت ذَلِكَ این دخول
جنان • یا حصول رضوان الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ○ رستگاری بزرگ است لِلَّهِ
مر خدایراست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها وَمَا فِيهِنَّ
و آنچه در سموات و ارضین است وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیزها قَدِيرٌ
تواناست بقدرتی از عجز و ضعف منزّه و مقدس تبارك و تعالی و تقدس

سورة الانعام مایة وستون وخمس آیات بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ همه ستایشها مر خدایراست • و مرجع همه ثناها حضرت کبریاست
الَّذِي آن خداوندی که بقدرت کامله خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بیافرید آسمانها را

بی عدی

بی عدی و مددی وَالْأَرْضَ و بیافرید زمین را بی اصلی و مادّه وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ
وَالنُّورَ و پیدا کرد تاریکیها و روشنی را • ردّ قول مجوس است که گفتند الله خالق
نورست • و شیطان آفریننده ظلمت • حق سبحانه فرمود که نور و ظلمت
هر دو مخلوق منند • بعضی برانند که مراد از ظلمت و نور شب و روزست • و
گفته اند جهل و علم • یا معصیت و طاعت • یا نار و جنّت • و در انوار فرموده
که هدی و ضلالت • وازین جهت ظلمت را بلفظ جمع آورد که ضلال متعددست
و نور را بلفظ واحد یاد کرد که هدی یکیست • و در بحر الحقایق فرموده
که بیافرید آسمان دل و زمین نفس را • و پیدا کرد ظلمات نفوس از صفات بهیمی
حیوانی • و اخلاق سبعی شیطانی • و ظاهر ساخت نور قلوب از اوصاف ملکی
روحانی • و اخلاق ملکی ربّانی ثُمَّ پس با این همه دلایل و آیات الَّذِينَ كَفَرُوا
آنانکه کافر شدند بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ○ با پروردگار خود برابری میدهند بتانرا
یا عدول میکنند از آفریدگار خود بعبادت غیر او هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ اوست
آنکسی که بیافرید پدر شما را مِنْ طِينٍ از گل یا ابتدا کرد خلقة شما را از طین • یعنی
ابو البشر را از ان مخلوق ساخت ثُمَّ قَضَى أَجَلًا پس حکم کرد مدّتی را که چون
بسر آید مرگ برسد وَأَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ و مدّتی نام برده و معین شده نزدیک اوست
که کس ندانند • و بعد از گذشتن آن قیام قیامت باشد ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ ○
پس شما شك می آرید در بعثت • یعنی بعد از انکه ثابت شد که بدو خلق ازوست
پس شما باید کرد که معاد خلق بدوست وَهُوَ اللَّهُ و اوست خداوند مطلق
و معبود بحق فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ در آسمانها و زمینها • و همه را جز او
خدای نیست يَعْلَمُ سِرَّكُمْ میداند آنچه پنهان شماست • یعنی در دل مخفی دارید

وعزّرتموهم وتقویة کنید ایشانرا وتعظیم امر ایشان بجای آرید وأقرضتم
الله وقرض دهید خدایرا یعنی نفقه کنید در راه او قرضاً حسناً نفقه دادنی
نیك لأكفّرنّ عنكم هر اینه در گذرانم از شما سيّئاتكم گناهان شما را و
لأدخلنّكم ودرآرم شما را جنّاتٍ تجري بوستانها که جاریست من تحتها الأنهار
در زیر درختان آن جویها فمن كفر پس هر که کافر شود بعد ذلك بعد ازین
شرط مؤکد منكم از شما فقد ضلّ پس هر اینه که گم کرده است سواء السبيل
راه راست را بنی اسرائیل بدین عهد وفا نکردند وحق سبحانه فرمود که فبما نقضهم
ميثاقهم پس بشکستن ایشان پیمان خود را لعنّاهم براندیم ایشانرا از رحمة
خود یا مسخ کردانیدیم یا خواری جزیه بر ایشان وضع کردیم وجعلنا قلوبهم
وکردانیدیم دلهاء ایشانرا قاسية سخت بمثابه که متأثّر نشود از مشاهدهٔ
آیات واستماع تخویفات يحرّفون الكلم میکردانند سخنان توریة را یا نعت
حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم عن مواضعه از جایگاه آن یعنی صفة
دیگری بجای صفت پیغمبر وضع میکنند یا کلمات توریة را مأوّل میسازند
بتأویلات فاسده ونسوا حظًّا وترك کردند بهرهٔ تمام را ممّا ذكّروا به از آنچه
پند داده شده بودند بدان در توریة از متابعت پیغمبر آخر الزمان ولا تزال
تطّلع وهمیشه هستی تو که مطّلع میشوی على خائنة منهم بر خیانتی از جهودان
إلّا قليلاً منهم مگر اندکی از ایشان که خیانت نمیکنند چون ابن سلام و
اصحاب او رضی الله عنه فاعف عنهم پس درگذران از ایشان اگر توبه کنند وایمان
آرند واصفح وروی بگردان از ایذای ایشان اگر التزام جزیه نمایند وگفته اند
مطلق عفو وصفح بآیة السیف منسوخست إنّ الله يحبّ المحسنين ○ بدرستی که

وجهركم وآنچه آشکار شماست یعنی بزبان می آرید ويعلم ما تكسبون
ومیداند آنچه میکنید از خیر وشر وشما را بران جزا خواهد داد ودر
فتوحات میفرماید که سرّكم اشارتست به نسبت باطنی انسان وجهركم
عبارت از نسبت ظاهری اوست صاحب بحر آورده که مراد از سرّ سرّ خلافتست
که در انسان ودیعت نهاده وجهر صفات حیوانی واحوال نفسانی اوست
وحقیقة آنست که آدمی را صورتیست جسمانی ومعنی است روحانی بجسم
از عالم خلق است وبروح از عالم امر سرّش از مرتبهٔ امر بود وجهرش از مرتبهٔ
خلق ودر نقد النّصوص فرموده که انسان مرآتیست ذات وجهین در یك
رویش خصایص ربوبیّة پیدا ودر دیگر رویش نقایص عبودیة هویدا
چون بخصایص ربوبیّة نگری از همه موجودات بزرگوارترست وچون
نقایص عبودیت شماری از همه کاینات خوارتر وبی مقدارتر بیت
چون در خود از اوصاف تو یابم اثری حاشا که بود نکوتر از من دگری
وان دم که فتد بحال خویشم نظری در هر دو جهان نباشد از من بتری
پس حق سبحانه میفرماید که من اسرار خصایص شما را در مرتبهٔ غیب میدانم
وآثار نقایص شما را در عالم شهادت میشناسم ودیگر میدانم آنچه شما می کنید
از عملی که سبب ترقی باشد بر درجات انسانیة یا موجب تنزّل بدرکات حیوانیة
ودانستن این دانایی سالك را بران دارد که باصلاح وتزکیهٔ اعمال مشغول
شده از حضیض استیفاء حظوظ حیوانی بر ذروهٔ استیناس بنعیم روحانی
متصاعد گردد بیت حیف باشد که عمر انسانی چون بهایم بخواب وخور گذرد
آدمی میتواند از کوشش کز فرشته بفضل در گذرد وما تأتيهم من آية

ونمی آید

خدای دوست میدارد نیکوکارانرا وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا وازانان که کفتند اِنَّا
نَصَارَى بدرستی که ما ترسایانیم خودرا چه خود نصرانی کفتند نسبت دادند بدیه
نصران یا ناصره که حضرت عیسی علیه السلام دران میبوده یا آنکه کفتند
نَحْنُ اَنْصَارُ اللّٰهِ وبرهر تقدیر ازیشان اَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ کرفتیم پیمان ایشان چنانچه
از جهودان کرفته بودیم فَنَسُوا حَظًّا پس ایشان نیز ترك کردند بهره وافی
مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ ازآنچه بدان پند داده شده بودند در انجیل از پی روی فارقلیط
که احمد مرسل است علیه الصلوة والسلام فَاَغْرَيْنَا پس برانکیختیم بشومی پیمان
شکنی بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ میان ترسایان دشمنی ظاهر وَالْبَغْضَاءَ وبعضی نهان
در دل اِلَى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ تا روز رستخیز و آنچنانست که نصاری سه فرقه شده اند
همه دشمن یکدیکر و بعضی مفسران بر انند که دشمنی انکیختیم میان یهود و
ایشان وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللّٰهُ وزود باشد که بیاکاهاند وخبر دهد خدای
ایشانرا بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ○ بآنچه ایشان میکنند وآن خبر دادن بجزا
ومکافات خواهد بود يَا اَهْلَ الْكِتَابِ ای جهودان و ترسایان قَدْ جَاءَكُمْ
رَسُولُنَا بدرستی که آمد بشما فرستاده ما يُبَيِّنُ لَكُمْ روشن میکرداند برای شما
كَثِيرًا بسیاری مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ ازانچه هستید که آنرا پنهان میدارید
مِنَ الْكِتَابِ از توریة چون نعت محمد صلی الله علیه وسلم وآیة رجم وازانجیل
چون بشارت عیسی باحمد علیهما الصلوة والسلام وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ و در
میکذرد از بسیار مخفیات شما وخبر نمیدهد بآن چه هیچ مهمی دینی بدان
وابسته نیست نقلست که یهودی با آنحضرت کفت که کدام است آن کثیر که
ازان عفو کردی حضرت از و اعراض کرد دوم و سیم نوبت مبالغه کرد

وحضرت روی ازو میکردانید وقصد یهودی آن بود که مناقضه
ازوی ظاهر شود بترك عفو چون در جواب خود سیه کرت جز اعراض چیزی مشاهده
نکرد بصدق آنحضرت متیقن شده فی الحال ایمان آورد قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللّٰهِ
بدرستی که آمد بشما از نزدیك خدای نُورٌ روشنایی که دفع کند ظلمات شرك و
کفر و بخود روشن کند
وبخود روشن کفته اند نور حضرت رسالتست و در بحر الحقایق آورده که
وجه تسمیه آنحضرت بنور آنست که اول چیزی که حق سبحانه بنور کرم از ظلمت کده
عدم بیرون آورد نور وی بود که اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللّٰهُ تَعَالَى نُورِي بعد ازان عالم را
برای ظهور نور و نور ظهور را موجود کردانید و در نقد النصوص فی شرح
نقش الفصوص مذکورست که اصل منشا و معاد جمله خلایق حضرت حقیقة
الحقایق است وآن حقیقة محمدی صلی الله علیه وسلم و نور احمدی است صلی الله
علیه وسلم که صورت حضرت واحدیست جامع جمله کمالات الهی و کیانی و
واضع میزان همه مراتب اعتدالات احدی و ملکی و حیوانی آنحضرت است عالم وعالمیان
صور واجزاء تفصیل او وآدم وآدمیان مسخر برای تکمیل او والیه الاشاره بقوله
صلی الله علیه وسلم انا سید ولد آدم وبقوله آدم ومن دونه تحت لوائی نظم
آنچه اول شد پدید از جیب غیب بود نور جان او بی هیچ ریب بعد ازان آن
نور مطلق زد علم کشت عرش و کرسی و لوح و قلم یك علم از نور پاکش عالمست
یك علم ذریتست وآدمست نور او چون اصل موجودات بود ذات او چون معطی
هر ذات بود واجب آمد دعوت هر دو جهانش دعوت ذرات پیدا و نهانش
يَهْدِي بِهِ اللّٰهُ راه مینماید خدا بدین نور یا کتاب مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ آنرا که
پیروی خشنودی او میکند سُبُلَ السَّلَامِ بطلب راههای سلامت از عذاب که آن

ظلمات جهالت است وکتاب مبین

وکتاب

وانسانی

راه حقیقت یا سبل دار السلام که طریق بهشت است ویخرجهم وبیرون میآرد
ایشانرا من الظلمات از تاریکی کفر یا شك یا جهل الی النور بروشنایی ایمان یا یقین
یا علم باذنه بارادت و توفیق خود ویهدیهم وراه مینماید ایشانرا الی صراط
مستقیم براهی راست که نزدیکترین راههاست بحق ● لقد کفر الذین
بدرستی که کافر شدند آنانکه قالوا ان الله کفتند بدرستی که الله هو المسیح بن مریم
او مسیح است بسر مریم قایل بدین قول از فرق نصاری یعقوبیه اند وبطلان
قول ایشان بهمین که میکویند پسر مریم خداست ظاهرست چه مادرا قدمست
بر ولد پس ولد حادث باشد وحادث الوهیت را نشاید ودیکر آنکه مادر
اکبرست وولد اصغر وجه دورست که اصغر اله اکبر باشد قل فمن یملك
بکو پس کیست که مالك باشد ومنع کند من الله از ارادت خدای شیا چیزیرا یعنی
کس مانع نتواند شد ان اراد اکر خواهد ان یهلك المسیح بن مریم آنکه هلاك کند
عیسی بن مریم وامه ومادر اورا ومن فی الارض جمیعا وآنها که بر روی زمین اند
یعنی مسیح ومادر او مقهورند وقابل فنا چون سایر ممکنات وچنین کس خدایی را
نشاید ولله ملك السموات والارض ومر خدایراست پادشاهی آسمانها وزمینها
وما بینهما وآنچه در میان ایشانست یخلق ما یشاء می آفریند آنچه میخواهد
قادر علی الاطلاق اوست بی اصلی وماده می آفریند چون آسمان وزمین وخلق
میکند از ماده واصلی چنانچه ما بینهما وانسان را از اصلی که جنس نیست چون
آدم از خاك وازاصلی که جنس است چون والدین یا از مرد بی زن چون حوا
یا از زن بی مرد چون عیسی والله علی کل شیء قدیر ● وخدای بر همه چیزها توانا ست
وقالت الیهود والنصاری وکفتند جهودان وترسایان نحن ابناء الله ما پسران

میکنده

خدایم

خدایم اومارا چون پدر بیست در مهربانی ورأفت وما چون پسر در قرب و
منزلت ابراهیم نخعی فرموده که در توریة با ایشان خطاب کرد که یا ابناء
احباری ایشان خواندند که یا ابناء ابکاری ودر کلمات انجیل هست که
میروم الی ربی وربکم ایشان چنین خواندند که الی ابی وابیکم واحباؤه
وما دوستداران خداییم قل فلم یعذبکم بکو پس چرا عذاب میکند شمارا
بذنوبکم بکناهان شما وآن عذاب در دنیی بقتل واسرست ودر آخرت
بحبس ایشان بدوزخ ایاما معدودات پس اکر پسر میبودید شمارا عذاب
نمیکرد زیراك پدر رنج پسر نخواهد ودوست نیز عذاب دوست روا نمیدارد
بل انتم بشر بلکه شما آفریدکانید ممن خلق از آنها
که خدا آفریده است وهمچون سایر بنی آدم بر بدی ونیکی پاداش خواهید یافت
یغفر لمن یشاء محو آمرزد خدای هر کرا میخواهد وآنها اهل ایمانند ویعذب
من یشاء وعذاب میکند هر کرا میخواهد وآنها مشرکانند ولله ملك السموات
والارض ومر خدایراست پادشاهی آسمان وزمین وحکم فرمودن در ان ودرین
وما بینهما وآنچه میان اینها باشد والیه المصیر ● وبسوی اوست بازکشت همه
یا اهل الکتاب ای یهود ونصاری قد جاءکم رسولنا بدرستی که آمد بشما
فرستاده ما یبین لکم روشن میکرداند برای شما راه حق را علی فترة من الرسل
بر انقطاع از وحی وفتور از ارسال رسل ان تقولوا تا نکویید شما ما جاءنا نیامده بما
من بشیر مژده دهنده ولا نذیر ونه بیم کننده فقد جاءکم پس آمد بشما بشیر
بشارت دهنده مؤمنان بکرامت ونذیر وترساننده کافران بعذاب قیامت
والله علی کل شیء قدیر ● وخدای بر همه چیز قادرست اکر خواهد رسولان

پی در پی نفرستد چنانچه در مدت هزار و هفتصد سال که میان موسی و
عیسی علیهما السلام بود [illegible] پیغمبر فرستاد. و اکر خواهد فترت و انقطاع
بارسال رسل [illegible] چنانچه در مدت ششصد سال که میان عیسی و محمد
علیهما الصلوة و السلام بود. چهار پیغمبر فرستاد. سه از بنی اسرائیل و خالد بن
سنان از عرب. و درین آیة منت می نهد بر بندکان که در وقتی که آثار وحی مندرس
و اخبار رسالت منقطع بود. من بشما پیغمبری بشیر و نذیر فرستادم بیت
تاریک بد ز ظلمت باطل همه جهان. عالم ز رای روشن او نور حق کرفت و
اذ قال موسی و یاد کن چون کفت موسی علیه السلام لقومه مر قوم خود را که
بنی اسرائیل بودند یا قوم اذکروا ای کروه من یاد کنید نعمة الله علیکم نعمت
خدای را که فایض است بر شما اذ جعل فیکم انبیاء چون کردانید در میان
شما بعضی را پیغمبر تا شما را راه نمایند و در هیچ امة آن مقدار نبی مبعوث نبوده که
در بنی اسرائیل و جعلکم ملوکا و کردانید شما را پادشاهان. یعنی مملوک
فرعونیان بودید حالا مالک نفس خودید. یا منازل شما وسیع است و در و آب
جاری هست چون منازل ملوک و آتیکم و بداد شما را از من و سلوی و شکافتن
دریا و سایه ابر و شکافتن بحر ما لم یؤت احدا آنچه نداد کسی را من العالمین از عالمیان زمان
شما یا قوم ای کروه من ادخلوا الارض المقدسة در آیید بزمین پاک کرده شده که
ولایة شام است. یا طور و حوالی آن. یا فلسطین و بعضی از اردن و اصح آنست که
اریحا و ایلیا که حالا بیت المقدس است التی کتب الله لکم آن زمینی که خدای
نوشته است در لوح محفوظ که مساکن شما باشد بشرط جهاد با جبابره و چون
ایشان از عمالقه ترسیده بودند بسخن نقباء خود و میکفتند اکر ما را سر کرده

عشر

باشد بمصر باز میکردیم موسی علیه السلام کفت و لا ترتدوا علی ادبارکم
و باز مکردید بهمان راه که آمده اید فتنقلبوا خاسرین که اکر چنین کنید باز
کردید زیان زدکان در دنیا از ثواب جهاد و در آخرت از لقاء رب العباد
قالوا یا موسی ایشان کفتند ای موسی ان فیها بدرستی که در ارض مقدسه
قوما جبارین کروهی اند متغلب و با قوت و شوکت که مقاومت با ایشان
میسر نیست و انا لن ندخلها و ما در نیاییم بدان زمین جهة جنک حتی یخرجوا
منها تا وقتی که بیرون آیند ایشان فان یخرجوا منها پس اکر بیرون آیند از انجا بی جنک
و ولایة را تسلیم ما کنند فانا داخلون پس ما در آیندکانیم بدان قال
رجلان کفتند دو مرد من الذین یخافون از آنان که ترسیدند از خدای انعم الله
علیهما و انعام کرد خدای بر ایشان با یمان و ثبات بر عهد و پیمان و ایشان یوشع
و کالب بودند که با بنی اسرائیل کفتند ادخلوا علیهم الباب در آیید بر جباران
از باب قریه ایشان ناکهان و ایشان را در راه کذار تنک کیرید و بصحرا رها مکنید
فاذا دخلتموه پس چون در آیید از ان در برین وجه که کفته شد فانکم غالبون
پس بدرستی که شما غالبید زیرا که ایشان جسمی چند اند بی دل و تن آوراند
و حاصل این سخن بالهام الهی دانسته بودند یا باخبار موسی علیه السلام و علی الله
فتوکلوا و بر خدای توکل کنید در ین حرب ان کنتم مؤمنین اکر هستید باور
دارندکان مر وعدهٔ حق را قالوا یا موسی کفتند ای موسی انا لن ندخلها ابدا بدرستی
که ما هرکز در نمی آییم بدین ولایت ما داموا فیها ما دام که ایشان درین مواضع اند
تو دو کس را تصدیق میکنی و سخن ده کس را باور نمیداری فاذهب انت پس برو تو
و ربک و پروردکار تو فقاتلا پس جنک کنید انا ههنا قاعدون بدرستی

له ما اینجا نشسته ایم. درین سخن خوار داشت کردند با خدا و رسول و کفته اند
مراد از رب هرون بوده زیرا که رب بمعنی سیدست. پس هرون را که ازو بزرکتر بود
سید کفتند. و کلمه قاتلا مؤید این قولست قَالَ رَبِّ کفت موسی ای پروردکار من
إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي من مالک نیستم الا نفس خود را وَأَخِي و برادر خود را فَافْرُقْ
بَيْنَنَا پس جدایی افکن میان ما وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ● و میان این کروه
بیرون رفتکان از دایره فرمان قَالَ کفت خدای فَإِنَّهَا پس بدرستی که ارض مقدسه
مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ حرامست بریشان نه در آیند در ان و نه مالک شوند بران بسبب نافرمانی
أَرْبَعِينَ سَنَةً چهل سال يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ سرکردان و متحیر میروند در زمین تیه
که شش فرسخ است. پس قوم موسی چهل سال درین مقدار زمین سرکردان بودند
هر صباح عزیمت سفر کردندی و تا شام راه رفتندی. و شب همانجا بودندی
که بامداد از انجا رحلت کرده بودند. قولی آنست که بعد از چهل سال موسی علیه
السلام با بعضی از بنی اسرائیل که مانده بودند برفت. و اریحا بکشاد و مدتی
آنجا بود و اصح آنست که موسی و هرون در تیه وفات کردند. و اغلب اهل تیه مردند
و اولاد ایشان جوانان توانا رسیدند. و خدای یوشع را پیغمبری داد و ایشان
برو بیعت کردند. و یوشع علیه السلام برفت و ولایت ایلیا و اریحا بکرفت و بنیاد
جباران بر انداخت. در اخبار امده که چون موسی علیه السلام بر قوم دعا
کفت و حکم شد که چهل سال سرکردان باشند. موسی علیه السلام ازان پشیمان
شد. و حق سبحانه با وی خطاب کرد که چون حکم کردیم بتحیر و سرکشتکی ایشان
فَلَا تَأْسَ پس اندوهناک مباش عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ● بر کروه فاسقان و در تبیان
کفته که خطاب با حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم میفرماید که قوم موسی

علیه السلام مدتی سرکشته شدند. تو بریشان اندوه مخور که بسبب فسق و نافرمانی
سزاوار نفرین موسی علیه السلام بودند وَاتْلُ عَلَيْهِمْ و بخوان بر اهل کتاب نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ
خبر دو پسر آدم که از صلب او بودند قابیل و هابیل بِالْحَقِّ خواندنی بدرستی و
راستی. و خبر ایشان بر سبیل اجمال آنست که حوا بهر بطنی پسری و دختری
می آورد. و چون بزرک میشدند. آدم جاریه یک بطن را بغلام بطنی دیکر
میداد. آنکه با قابیل زاده بود اقلیما نام داشت. و در غایت حسن بود و توأم
هابیل را لیوذا میکفتند و او چنان جمالی نداشت چون برسیدند آدم لیوذا را
بقابیل نامزد کرد. و اقلیما را بهابیل. قابیل ازین حکم ابا نموده کفت خواهر من
جمیل است. و با من در رحم بوده. او بمن اولی است. آدم علیه السلام فرمود که
حکم خدای برین جمله صدور یافته. مرا درین چه اختیار. قابیل مسلم نداشت و
کفت تو هابیل را بیش از من دوست میداری. لاجرم آنچه خوب روی ترست بدو
میدهی. آدم فرمود که اکر سخن من باور نمیکنی هر یک از شما قربان کنید بآنچه میتوانند
قربانی هر که مقبول کردد. اقلیما ازان او باشد حق سبحانه ازین خبر داد إِذْ قَرَّبَا
چون قربان کردند یعنی تقرب جستند هر یک از ایشان قُرْبَانًا بقربانی خود هابیل
کوسفنددار بود بره فربه که بغایت دوست میداشت بیاورد. و بر سر کوهی
نهاد و نیت کرد که اکر قربان من مقبول نکردد ترک اقلیما کنم. و قابیل صاحب
زرع بود. دسته کندم ضعیف و کم دانه بیاورد. و در همان موضع بنهاد
و با خود کفت اکر این قربان مقبول شود و اکر نه که من دست از خواهر خود باز ندارم
فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا پس قبول کرده شد قربانی یکی از یشان که هابیل بود. بدان
نوع که آتش سفید بی دود از آسمان فرود آمد. و کوسفند را بخورد وَلَمْ يُتَقَبَّلْ

من الآخر ومقبول نشد از دیگری که قابیل بود. آتش ازرق بانی و در کذشت
و بجود آن ملتفت نکشت. قابیل را آتش خشم باشتعال در آمده و در حسد
دیده بصیرت او را تیره کرد قال کفت مر هابیل را لأقتلنك بخدای که ترا بکشم
با آنکه قربان تو مقبول شد و از آن من مردود قال إنما يتقبل الله جز این نیست که
قبول میکند خدای من المتقين از پرهیزکاران که در قربان نیت خود را خالص
ساخته اند لئن بسطت اگر بکشایی و دراز کنی إلي يدك بسوی من دست خود را لتقتلني
تا مرا بکشی ما أنا بباسط من باری نیستم دراز کننده بيدي إليك دست خود را بسوی تو
لأقتلك تا ترا بکشم إني أخاف الله من میترسم از خدای رب العالمين که
پروردکار عالمیان است با آنکه هابیل از قابیل قوی تر و باشوکت تر بود اما تسلیم شد
مر قتل را از ترس خدای پس کفت إني أريد من میخواهم أن تبوء آنکه باز کردی تو
بإثمي بعقوبة کناه در قتل من وإثمك و بپاداش کناه تو که آن سبب رد قربان بوده
و این اراده از هابیل موافق حکم خدای بود فتكون پس باشی تو بسبب این دو کناه
من أصحاب النار از ملازمان دوزخ وذلك جزاء الظالمين و اینست پاداش
ستمکاران که قتل بناحق کنند فطوعت له پس آسان کرد بر قابیل و یاری داد مر او را
نفسه نفس او قتل أخيه در کشتن برادر و ندانست که او را چون بکشد ابلیس
بشکل بشری بر و متمثل شد مرغی در دست کرفته. پس سر آن مرغ را بر سنکی نهاد و سنکی
دیکر بر وی زد تا کوفته شد قابیل نیز صبر کرد تا هابیل را در خواب یافت سر
بر سنکی نهاده فقتله پس بکشت او را بآنکه سنکی بر سر وی زد. و مغزش پریشان
ساخت فأصبح من الخاسرين پس کشت از زیان زدکان در دنیا بآنکه
بقیهٔ عمر مردود و مطرود بود. و در آخرت خود ظاهر است که نصف عذاب

کفت هابیل مه

اهل دوزخ

اهل دوزخ تنها مر وزا خواهد بود. چنانچه امام ثعلبی در تفسیر خود آورده
پس قابیل ندانست که با وی چه باید کرد. او را در جانی بپیچید و چهل روز
بر پشت کرفته بهر طرف میکشت و ابن عباس فرموده که یکسال میکشید.
تا کشته بوی کرفت. و سباع و طیور بر قابیل غلبه کردند که هر وقت بیفکند
بخورند. و بسیار به تنک آمد فبعث الله غرابا پس برانکیخت خدای زاغی را که
يبحث في الأرض میکاوید زمین را بمنقار و هر دو پای خود تا حفره پیدا کرد.
ليريه و این بسبب آن بود تا بنماید قابیل را که كيف يواري چکونه بپوشد
سوءة أخيه جثهٔ برادر خود را آورده که زاغ حفره کرد در خاک و زاغی مرده
بیاورد و در آن حفره نهاد. و خاک بر آن می پاشید تا پوشیده کشت قال يا ويلتى
کفت قابیل که وای بر من أعجزت أن أكون آیا عاجز شدم از آنکه باشم مثل هذا
الغراب مانند این زاغ درین عمل فأواري سوءة أخي پس بپوشم تن برادر خود را
آنکه قابیل بهمین طریق هابیل را در خاک کرد فأصبح من النادمين
پس کشت از پشیمان شدکان بر آنکه یکسال او را میکشید. و کویند ندامت او
بران بود که پدر و مادر از و تبرا کردند و تمام جسد او سیاه شد و ندایی
شنید که کن خائفا أبدا بعد از آن قابیل هر کوا میدید میترسید که ناکاه او را
بکشد و آخر بدست پسری نابینا از آن خود کشته شد من أجل ذلك بسبب
این قتل كتبنا على بني إسرائيل نوشتیم کردیم بر بنی اسرائیل أنه من قتل نفسا آنکه
هر کس بکشد بغير نفس بی آنکه او کسی را کشته باشد و برو قصاص لازم
شده أو فساد في الأرض و بی آنکه او فسادی کرده باشد در زمین یعنی قطع طریق
یا ردت یا زنا بشرط احصان فكأنما قتل الناس جميعا پس همچنان باشد که

عشر

وحکمه

همه مردمان را کشته باشد ازان حیثیت که هتك حرمت دماء کرده ومردم را
دلیر ساخته یا آنکه قتل واحد وجمیع یکیست در استجلاب غضب الهی ومن احیاها
وهرکه سبب بقاء حیات کسی شود بعفو از قصاص یا منع از قتل یا رهانیدن
از مهالك فکانما احیا الناس جمیعا پس همچنان باشد که سبب زندگی همه
مردمان شده باشد مقصود ازین کلام ترهیب است از تعرض قتل وترغیب در حیات
نفوس ولقد جاءتهم وهر آینه که آمدند بسوی بنی اسرائیل رسلنا فرستادگان ما
بالبینات بمعجزهای روشن یا آیتهاء واضح ثم ان کثیرا منهم پس بدرستی که
بسیاری ازیشان بعد ذلك بعد از ارسال رسل وانزال آیات فی الارض لمسرفون
در زمین از اسراف کنندگان بودند یعنی متجاوز از حد اعتدال یا مسرفی در قتل
یا درگذشته از حدود اوامر ونواهی آورده اند که در سال ششم از هجرت
جماعتی از عرینه بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمدند وبشرف اسلام
معزز گشته ملازمت جناب نبوت اختیار کردند هوای مدینه با مزاج
ایشان چندان موافقتی نداشت بیمار شدند وصورت حال ایشان بعرض رسید
حضرت ایشانرا بمیان شتران شیردار که نزدیك جبل العیر بود فرستاد
چند روزی دران موضع بسر برده شیر وبول شتر می آشامیدند تا مرض ایشان
بصحت مبدل شد صباحی اتفاق کرده وپانزده شتر خاصهٔ آنحضرت را رانده
روی بقبیلهٔ خود نهادند یسار که مولاء رسول بود صلی الله علیه وسلم با چند
نفر از عقب ایشان رفت وبدیشان رسیده مقاتله کردند وآخر یسار را
گرفته ودست وپای وی بریده خار در چشم وزبان وی میزدند تا شهید شد
وحضرت ازین حال وقوف یافته کرز بن جابر را با بیست سوار از عقب ایشان

فرستاد

یبعثهم الله ومردگانرا برانگیزاند خدای آنگاه بدانند ودانستن سود نکند
ثم الیه یرجعون ○ پس بسوی او بازگردانند همه را برای جزا ومکافات وقالوا
وگفتند رؤسای قریش لولا نزل علیه چرا فرو نمی فرستند بر محمد صلی الله علیه وسلم آیة من ربه
آیتی از پروردگار او یعنی معجزهٔ که میطلبیم ازو قل ان الله قادر بگو بدرستی که
خدا قادرست علی ان ینزل آیة بر آنکه فرو فرستد آیتی از مقترحات ایشان ولکن
اکثرهم لا یعلمون ولیکن بسیاری ازیشان نمیدانند که انزال آن مستجلب
بلا وعناست زیرا که حکم الهی برین وجه شرف نفاذ پذیرفته که چون معجزه
طلبند وحق سبحانه ظاهر گرداند ومقترحان ایمان نیارند عذاب استیصال
بدیشان فرود آید چون قوم ثمود واصحاب مایده وما من دابة فی الارض ونیست
هیچ جنبندهٔ در زمین ولا طائر ونه هیچ پرنده که در هوا یطیر بجناحیه بپرد
ببالهای خود این کلمه برای تأکیدست چنانچه گویند فلان چنین بچشم دیدم
وفلان سخن بگوش شنیدم یا آنکه طیران کنایه از سرعت می باشد پس لفظ بجناحیه
قطع مجاز میکند ومحصل کلام آنست که نیست هیچ جنبندهٔ وپرندهٔ الا امم امثالکم
الا که ایشان امتانند مثل شما در آفرینش ومردن وزنده شدن یا در ادای ثنا
الهی چه هیچکدام از تسبیح حق سبحانه غافل وذاهل نیستند وان من شیء الا یسبح
بحمده ما فرطنا فی الکتاب فرو نگذاشتیم در لوح محفوظ من شیء هیچ چیز را
بلکه او مشتمل است بر جلایل ودقایق امور علوی وسفلی ثم الی ربهم یحشرون
پس بسوی پروردگار خود حشر کرده خواهند شد این امم تا انصاف بعضی از
بعضی بستانند والذین کذبوا بآیاتنا وآنانکه بدروغ داشته اند آیتهاء ما را
صم کر اند از شنیدن دلایل ربوبیة وبکم گنگانند از گفتن سخن در باب

وحدانیة • وایشان فی الظلمات در تاریکیهاء کفر وجهل وعناد وتقلید ند
من یشاء الله یضلله هرکرا خواهد خدای کمراه کرداند یعنی توفیق هدایة ازو
منقطع سازد ومن یشأ وهرکرا خواهد یجعله کرداند ثابت ونکاه دارد
علی صراط مستقیم ○ بر راه راست قل أرأیتکم بکو ایشانرا که چه می بینید
إن أتاکم عذاب الله اکر بیاید بشما عذاب خدای چنانچه بکافران کذشته
آمده در دنیا أو أتتکم الساعة یا بیاید بشما قیامت • وهول وعذاب آخرت
أغیر الله تدعون آیا غیر خدارا میخوانید • که آن عذاب از شما بردارد • یعنی بخوانید
غیر اورا إن کنتم صادقین ○ اکر هستید راست کویان که بتان خدایند بل
نه چنانست که بتانرا خوانید • بلکه إیاه تدعون اورا میخوانید • وتضرع جز بدرکاه
او نمی برید فیکشف پس ببرد ودفع کند از شما در دنیا ما تدعون إلیه آنچه اورا
بکشف آن میخوانید إن شاء اکر خواهد وتنسون وفراموش میکنید در وقت دعا یعنی
دست باز میدارید ما تشرکون ○ آنچه شریک ساخته اید با او یعنی آلهه خودرا
ولقد أرسلنا وبدرستی که ما فرستادیم رسولانرا إلی أمم بامتان ایشان من قبلک
پیش از تو • وایشان کافر شدند وتکذیب پیغمبران کردند فأخذناهم پس کرفتیم
ایشانرا بالبأساء بسختی وتنکی والضراء وبآفتها وبیماریها لعلهم یتضرعون ○
تا باشد که زاری کنند • واز شرک اعراض نموده • دست نیاز در ذیل توبه واستغفار
زنند فلولا إذ جاءهم بأسنا تضرعوا پس چرا وقتی که آمد بدیشان عذاب ما زاری
نکردند • وروی تضرع وتذلل بدرکاه ما نیاوردند که اکر زاری کردندی بلا
مندفع شدی ولکن قست ولیکن سخت شده بود قلوبهم دلهای ایشان وترک
تضرع وزاری از قساوت قلبست وزین لهم الشیطان وآراسته بود برای ایشان

ابلیس

ابلیس ما کانوا یعملون ○ آنچه بودند که بعمل می آوردند یعنی باعمال
خود معجب بودند وعجب از جملهٔ صفات هلاک کننده است چنانچه
در حدیث آمده • ثلث مهلکات شح مطاع وهوی متبع واعجاب المرء بنفسه
ابلیس چون دانست که بسبب عجب در دام شقاوت ابدی افتاد • وهر دعوی
ولاف که از کریبان هستی او سر برزد • سرمایهٔ آن همین صفت بود • لاجرم سر
کشتکان بوادی غفلت را ازین راه بچاه ادبار می اندازد • وصفت عجب و
خودبینی را در نظر ایشان آراسته میسازد • تا بواسطهٔ خوددیدن از حق
پسندیدن باز می مانند بیت مرد معجب ز اهل دین نبود • هیچ خودبین خدای بین نبود
بیخبر زان جهان ومست یکیست • خویشتن بین وبت پرست یکیست • فلما نسوا پس
آن هنکام که فراموش کردند کافران ومکذبان ما ذکروا به آنچه پند
داده شده بودند بآن • از بأسا وضرا فتحنا علیهم بکشادیم بر ایشان أبواب کل
شیء درهاء همه چیز را از نعمت وراحت • یعنی چون بلا ومحنت پندپذیر
نشدند • بآسانی ووسعت معیشت نیز امتحان کردیم حتی إذا فرحوا تا وقتی
که شاد شدند بما أوتوا بآنچه بدیشان داده بودند از نعمتها ودل در ان
بستند • وآنرا سبب استیفاء لذات حسی ساخته • بنعمت از منعم باز ماندند
وبمراسم شکر ولوازم سپاس قیام ننمودند أخذناهم بغتة بکرفتیم ایشانرا
ناکاهان فإذا هم مبلسون ○ پس ایشان بعد از معاینهٔ عذاب بودند •
پشیمانان ونا امیدان فقطع پس بریده شد دابر القوم الذین ظلموا آخر آن کروه
که ایشان ستمکاران اند • یعنی نصرت کردیم اولیای خودرا • وهلاک کردیم تمامی
اعدای خودرا والحمد لله رب العالمین ○ وحمد خدایرا که پروردکار

عالمیان است بر اهلاک ظالمان • وچون هلاکت ظالمان از آن روی که سبب
خلاصی مردم است از ستم وبیداد ایشان نعمتی بزرگ وغنیمتی شگرفست • هر آینه
مهلک ایشان سزاوار حمد وثنا خواهد بود قُلْ أَرَأَيْتُمْ بگو چه بینید إِنْ أَخَذَ اللَّهُ
اگر بگیرد خدای سَمْعَكُمْ شنوایی شما را تا کر شوید وَأَبْصَارَكُمْ وبیناییها شما را
تا کور گردید وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ ومهر نهد بر دلهای شما تا فهم وهوش در و نماند
مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ کدام خدای است غیر الله که بقدرت وکرم خود يَأْتِيكُمْ بِهِ
بیارد برای شما آنچه گرفته است انْظُرْ نگاه کن ودر نگر که ما كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ
چگونه میگردانیم آیتها را از اسلوبی باسلوبی • یعنی گاهی در ترهیب وترغیب
سخن گوییم • ووقتی در تذکیر وتنبیه ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ ◯ پس کافران اعراض
کنند از آن • وحق را انقیاد نکنند قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ بگوای کافران • چه بینید وچه
إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ اگر بیاید بشما عذاب خدای بَغْتَةً ناگاهان بی مقدمه که
تنبیه کند بر آن أَوْ جَهْرَةً یا آشکارا • که علامات حلول ونزول آن ظاهر گردد
وگویند بَغْتَةً • که شب فرود آید وَجَهْرَةً • عذابیست که در روز واقع شود • ودر
هر تقدیر هَلْ يُهْلَكُ هلاک نشوند بدان عذاب إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ ◯ مگر
گروه ظالمان • یعنی مشرکان وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ ونفرستادیم پیغمبران را
إِلَّا مُبَشِّرِينَ مگر بشارت دهندگان اهل ایمان را ببهشت وَمُنْذِرِينَ وبیم کنندگان
کافران را بدوزخ فَمَنْ آمَنَ پس هر که ایمان آرد وَأَصْلَحَ واصلاح کار خود کند
بتقوی وطاعت فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هیچ ترس نیست ایشان را از عذاب جاودانی
وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ◯ ونه ایشان اندوهگن شوند از فوت ثواب آن جهانی
وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وآنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ

رسد ایشان را عذاب بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ◯ بسبب آنکه بودند که از دایرهٔ
تصدیق بیرون میرفتند قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ بگو نمیگویم شما را عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ که
نزدیک منست خزینهای روزی خدای تا هر چه خواهید بیارم وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ
ومن نمیدانم غیب را • ما دام که وحی بمن نیامده • تا هر چه بپرسید جواب
گویم وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ ونمیگویم شما را که من از جنس فرشته‌ام • تا هر چه
خواهم بقوت ملکی بکنم • بلک من همچو شما بشرم إِنْ أَتَّبِعُ متابعت نکنم إِلَّا مَا يُوحَى
إِلَيَّ مگر آنچیزی را که وحی کنند بمن قُلْ بگو از روی تمثیل هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى
آیا یکسان باشد نابینا وَالْبَصِيرُ وبینا یعنی برابر باشد گمراه با راه یافته و
جاهل با عالم أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ ◯ آیا هیچ فکر نمیکنید تا تمییز توانید کرد
میان حق وباطل وَأَنْذِرْ وبیم کن بِهِ بآنچیز که بتو وحی میکنند الَّذِينَ يَخَافُونَ آنکسان را
که میترسند از بسیاری زلل وتقصیر در عمل أَنْ يُحْشَرُوا از آنکه حشر کنند
ایشان را إِلَى رَبِّهِمْ بجزای خداوند ایشان • اگر چه پند قرآن همه کس را عام است
اما اینجا تخصیص کرد بترسندگان زیرا که دل پند پذیر وگوش نصیحت شنو
ایشان راست لَيْسَ لَهُمْ نیست ایشان را مِنْ دُونِهِ جز خدای وَلِيٌّ دوستی که متولی
امور ایشان باشد در دنیی وَلَا شَفِيعٌ ونه شفیعی که ایشان را از عذاب برهاند در
عقبی پس ایشان را بیم کن لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ◯ تا باشد که بپرهیزند از گناه
آورده‌اند که صنادید قریش با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم گفتند
که همواره در مجلس تو درویشان وغلامانند • چون ابن مسعود • وبلال • ومقداد
وعمار وصهیب • وامثال ایشان رضی الله عنهم • اگر این بندگان ومفلسان را
از مجلس خود دور کنی • ما با تو نشست وخاست کنیم وسخنان در باب دین وقرآن

بکوییم وبشنویم. حضرت فرمود که من راندن مومنان از صحبت خود نتوانم
کفتند پس مجالست ما با ایشان عیب وعارست. اکر بوقت حضور ما ایشان را
عذرخواهی تا بروند. شاید که ما انقیاد مراد تو کنیم. نقلست که فاروق
رضی الله عنه فرمود که یا رسول الله جنین میتوان کرد. تا ببینیم که مهمر وساء
عرب بجه میکشد. حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم درخواست اشراف را
قبول کرد. وایشان برین مواعده وثیقه التماس نمودند. پس حضرت بفرمود تا
اسباب کتابة حاضر کردند. ومرتضی علی را رضی الله عنه امر کرد تا این صورت را
در حین کتابة آرد آمد که وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ ومران از مجلس خود آنهارا که
میخوانند رَبَّهُمْ پروردکار خودرا. وذکر او میکویند بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ بامداد
وشبانکاه یا میکذارند نماز بامداد وصلوة عصر يُرِيدُونَ میخواهند بدان
دعا وذکر وَجْهَهُ رضای خدایرا. وکفته اند وجه صله است. یعنی میخواهند
خدارا وبس. شیخ ابو یعقوب نهرجوری قدس سره پرسیدند که صفت
مرید جیست این آیة برخواند که. يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ
در کشف الاسرار آورده که ارادت بر سه وجه است. اول ارادت
دنیای محض کما قال تعالی تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا. ونشان آن دو جیزست. در زیادتی
دینی بنقصان دین راضی بودن. واز درویشان مسلمان اعراض نمودن. دویم
ارادت آخرت محض کما قال تعالی ومن اراد الآخرة وسعی لها. وآن نیز دو علامة
دارد در سلامت دین بنقصان دنیی رضا دادن. ودر موانست والفت بر روی
درویشان کشادن. سیم ارادت حق محض کما قال تعالی يُرِيدُونَ وَجْهَهُ. ونشان
آن پای بر سر کونین نهادنست. واز خود وخلق آزاد کشتن تمنا ناخواهی خطی

آیة

بعالم

بعالم درکش. در بحر فنا غرقه شوود در کش مَا عَلَيْكَ نیست بر تو مِنْ حِسَابِهِمْ
مِنْ شَيْءٍ از حساب اعمال ایشان جیزی وَمَا مِنْ حِسَابِكَ ونیست از حساب
عمل تو عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ برایشان جیزی فَتَطْرُدَهُمْ تا تو برانی ایشانرا پس هیج وجه
مران فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ که تو باشی از ظالمان اکر برانی وَكَذَلِكَ وجنانکه
پیش از تو آزموده ایم فقرارا باغنیا همجنان فَتَنَّا آزمودیم بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ برخی
ازضعفا در امر دین. ومقدم ساختیم این ضعیفانرا بر اقویای عرب. در سبقت
بایمان لِيَقُولُوا تا کویند بزرکان أَهَؤُلَاءِ آیا این کروه اند که بنعمت ایمان
واحسان یا توفیق وهدایة مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ منت نهاد خدای برایشان مِنْ بَيْنِنَا از
میان ما أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ آیا نیست خدای داناتر یعنی هست بِالشَّاكِرِينَ
بشکر کویندکان بر نعمت اسلام وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ وجون بیایند بتو آنانکه
يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا ایمان دارند بآیتهاء ما فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ پس بکو سلام برشما باد
مراد همان درویشانند که حق سبحانه از دور کردن ایشان نهی فرموده
هرکدام که بخدمت مصطفی صلی الله علیه وسلم آمدی. آنحضرت بسلام
بروی پیش دستی کردی. ودر بعضی تفاسیر آورده اند که قومی بخدمة سید
کاینات. علیه افضل الصلوات. آمده کفتند یا رسول الله کناهان بزرک کرده ایم
وجرایم بی شمار ارتکاب نموده. تدبیر اعتذار. وجارهٔ استغفار. برجه وجه کنیم
آنحضرت بجواب ایشان ملتفت نکشت. وایشان نومید از عتبهٔ نبوت باز
کشتند فی الحال این آیة نازل شد که جون مومنان کناه کار که بوحدانیة من
ورسالت تو. وحقیقة قرآن. کرویده اند بسوی تو برایشان سلام کوی که بشارتست
بسلامت دینی ورحمت عقبی وبکو بعد از سلام که كَتَبَ رَبُّكُمْ نوشت

ازاشراف ابا نمی

بعد از ان

آینده

پروردگار شما عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ بر نفس خود بخشش و بخشایش را یعنی وعده
داد برحمت • وعده که از شایبهٔ خلف مبرّا بود أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ بدرستی
که هر که بکند از شما سُوءًا کاری بد بِجَهَالَةٍ بنادانی • یعنی بدی کند در حالتی که
جاهل باشد به تبعهٔ آن • و نداند عقوبتی را که بران متفرّع است ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ
پس توبه کند بعد از آن عمل وَأَصْلَحَ و باصلاح آرد کار خود را • بآنکه
عزم کند بر عدم عود بآن گناه فَأَنَّهُ غَفُورٌ پس بدرستی که خدای آمرزنده است
رَحِيمٌ ○ مهربانست بریشان امام قشیری قدّس سرّه فرموده که اگر ملک
بر تو زلّت مینویسد • مَلِک برای تو بر خود رحمت مینویسد • پس ترا دو کتابت
یکی ازلی و یکی وقتی • و مقرّرست که کتابة وقتی کتابت ازلی را باطل نمیتواند ساخت
مضمون این آیة شربة شفاست • مر بیماران بیمارستان گناه را • و شفا بشرط پرهیز
یعنی توبه و استغفار بیت درد مندان گنه را روز و شب • شربتی بهتر ز استغفار نیست
آرزومند از وصل یار را • چاره غیر از ناله‌های زار نیست وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه
تفصیل کردیم درین سوره دلایل توحید و نبوّت را همچنین نُفَصِّلُ الْآيَاتِ
تفصیل میکنیم آیات قرآنرا • در وصف مطیعان و عاصیان • تا حق ظاهر گردد
وَلِتَسْتَبِينَ و تا روشن شود سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ ○ راه گناهکاران یعنی حق از باطل
امتیاز یابد • نقلست که جون قریش آنحضرت را صلوات الله وسلامه علیه
بدین آبا دعوت کردند • این آیة آمد که قُلْ إِنِّي نُهِيتُ بگو بدرستی که مرا نهی کرده اند
أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ آنکه بپرستم آنانرا که شما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ میپرستید بدون
خدا یعنی بتانرا که آرزوی شما آنست که من پرستش ایشان نمایم قُلْ لَا أَتَّبِعُ
بگو من پیروی نمیکنم أَهْوَاءَكُمْ آرزوهاء شما را قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا بدرستی که

گمراه

گمراه شوم جون متابعت هوای شما کنم وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ○ و نباشم
از جملهٔ راه یافتگان • آورده اند که نضر بن الحارث و روساء قریش گفتندی محمد
صلی الله علیه وسلم جند ما را بعذاب الٰهی تخویف و تهدید نمایی • آنچه از عقوبة
سوانی بما رسان • و بیش ازین ما را مترسان • این آیة نازل شد که قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ
بگو بدرستی که من بر حجتی و دلیلی روشنم مِنْ رَبِّي از پروردگار من که آن قرآنست و
وحی یا بحجج عقلیّه یا آنچه فاصل باشد میان حق و باطل وَكَذَّبْتُمْ بِهِ و شما تکذیب
میکنید ان دلیل را مَا عِنْدِي نیست نزدیک من مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ آنچه شتاب مینمایید
بدان یعنی عذاب إِنِ الْحُكْمُ نیست حکم در تعجیل و تاخیر عذاب إِلَّا لِلَّهِ مگر خدایرا
يَقُصُّ الْحَقَّ میگوید خدای خبرهاء درست را وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ ○ و او بهترین
کارگذارانست • یا بیان کنندگان قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي بگو اگر نزدیک من بودی مَا
تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ آنچه شما بدان شتاب میکنید از عذاب لَقُضِيَ الْأَمْرُ هر آینه
گذارده شده بودی کار بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من و شما • یعنی شما را هلاک
کرده بودمی بتعجیل • و میان ما انقطاع شده بودی وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناترست
بِالظَّالِمِينَ ○ به ستمکاران • و وقت عذاب کردن ایشان وَعِنْدَهُ و نزدیک اوست
مَفَاتِحُ الْغَيْبِ خزینهاء غیب • یعنی آنچه پوشیده است از خلق جون ثواب و عقاب
و انقضاء آجال • و خواتیم اعمال لَا يَعْلَمُهَا نمیدانند آنرا إِلَّا هُوَ مگر او و بس تعجیل و
تاخیر عذاب • وابسته بحکمت اوست • و متعلق بمشیّة او • و از سید عالم صلی الله
علیه وسلم • مرویست که مفاتح غیب پنج چیزست که کسی آنرا نداند مگر خدای بعد از آن
این آیت خوانده اندکه • إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ • تا آخر و معنی آیة در سوره لقمن
مذکور خواهد شد وَيَعْلَمُ و میداند خدای مَا فِي الْبَرِّ آنچه در بیابانست از نباتات

وحیوانات والبحر وآنجه در دریاست . از جواهر وجانوران آبی یا آنجه در بر عالم
شهادت وبحر عالم غیبست وما تسقط من ورقة ونیفتد هیچ برکی از درخت الا
یعلمها مکر ابداند آنرا خدای که جند برك از درخت افتاده وجند برك بر وباقی
مانده وآن برك افتاده از درخت تا زمین جند نوبت بر پشت وروی منقلب کشت
این مبالغه است در احاطهٔ علم حق بجزئیات ولا حبة ونه نیفتد دانه فی ظلمات
الارض در تاریکی زمین . مراد تخمیست که در زمین افتد ولا رطب ونه تری است
ولا یابس ونه خشکیست الا فی کتاب مبین ● مکر در کتابی روشن مثبت شده
یعنی لوح محفوظ . کفته اند مراد از رطب ویابس همه جیزهاست از جسمانیات
زیرا که جسم از صفت رطوبت . یا یبوست خالی نیست . وبعضی بر آنند که رطب
اشارت بعالم روحانیاتست . ویابس عبارت از عالم جسمانیات . وهمه در لوح
رقم ثبت یافته وهو الذی یتوفیکم واوست خداوندی که میخواباند شمارا
ومتوفی میکرداند باللیل بشب . توفی فرا کرفتن جیزیست بتمام . لاجرم اینجا استعاره
کرد توفی را از مرك برای خواب . جه میان ایشان مشارکتست در زوال احساس
وتمییز وامتناع بدن از عمل . وسر النوم اخو الموت . اشارت بدینست ویعلم
ومیداند خدای ما جرحتم آنجه کسب کنید بالنهار در روز ثم یبعثکم پس
برانکیزد شمارا از خواب فیه در روز . اطلاق بعث بر یقظه برای ترشیح است
در توفی لیقضی اجل مسمی تا وقتی که تمام کرده شود اجل نام برده یعنی مرك برسد
ثم الیه مرجعکم پس بسوی اوست بازکشت شما بعد از مرك ثم ینبئکم پس
خبر کند شمارا در قیامت بما کنتم تعملون ● بآنجه بودید که عمل میکردید
وخبر کردن بآنست که جزا دهد شمارا بر کردارهاء شما وهو القاهر واوست

ع عشر

قاهر

قاهر وغالب فوق عباده بر بندکان خود ویرسل علیکم وفرو میفرستد بر شما
حفظة فرشتکان که نکاه بانان اند مر اعمال شمارا یعنی مینویسند عملها را تا
روز قیامت علی رؤس الاشهاد بخوانند . پس حکمت در ارسال حفظه آنست که
بنده از فضیحت روز رستخیز اندیشه نموده بر ارتکاب معاصی دلیری نکند . و
از هیبت خطاب . اقرأ کتابک . عملی بجای آرد . که در وقت نامه خواندن خجل
وشرمنده نکردد نظم نه اندیشی از ان روزی که در وی جکرها خون ودلها ریش بینی
دهندت نامهٔ اعمال وکویند بخوان تا کردهاء خویش بینی . مکن بد وز کنی باری در ان کوش
که اندر نامه نیکی پیش بینی . واین کرام الکاتبین مشرف حال بندکان خواهند بود
حتی اذا جاء تا وقتی که بیاید احدکم الموت بیکی از شما مرك توفته رسلنا جان اورا
بردارند فرستادکان ما یعنی ملك الموت واعوان او که جهارده فرشته اند .
هفت از یشان ملائکهٔ رحمت . وهفت دیکر ملائکهٔ عذاب . پس جون ملك
الموت روح مؤمن قبض کند بفرشتکان رحمت سپارد . وجون جان کافر بردارد
بملائکهٔ عذاب دهد وهم لا یفرطون ● واین فرشتکان تقصیر نمیکنند
ودر قبض ارواح تاخیر نمینماید ثم ردوا پس بازکردانیده شوند مردمان بعد
از موت الی الله بحکم وجزای خدای مولیهم الحق آنکه خدا وند ایشانست
وحقست . یعنی درست کوی وراست کار الا له الحکم بدانید که مر اوراست
حکم در ان روز که هیچ حاکمی را مجال حکم نباشد وهو اسرع الحاسبین ●
واوست شتاب کننده ترین حساب کنندکان . کفته اند که حق سبحانه بمقدار
دوشیدن کوسفندی شمار همه مکلفان خواهد کرد . با وجود کثرت عدد
جن وانس وبسیاری اعمال ایشان . واین دلیل کمال قدرتست قل من ینجیکم بکو کیست

که میرهانند شما را مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ از تاریکیهاء بیابان. یعنی ظلمت لیل و بخار
و غبار وَالْبَحْرِ و از ظلمات دریا که تیرکی شب. و سحاب و بخارست. مراد درماندکی
و سختی دشتها و کشتیهاست تَدْعُونَهُ میخوانید نجات دهندهٔ خود را تَضَرُّعًا از روی
زاری باشکارا وَخُفْيَةً و به پنهانی لَئِنْ أَنْجَانَا و میکویید که اکر نجاة دهد خدای
ما را مِنْ هَٰذِهِ ازین شدّت و محنت لَنَكُونَنَّ هراینه باشیم ما مِنَ الشَّاكِرِينَ ○ از
شکر کویندکان بر نعمت نجاة قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ بکوای محمد صلی الله علیه وسلم که خدای نجاة میدهد
شما را مِنْهَا از ظلمات بر و بحر وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ و از هر اندوه و غمی که باشد ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ
پس آنکه شما باز بشرك رجوع میکنید. و بعهدی که کرده اید وفا نمینمایید قُلْ
هُوَ الْقَادِرُ بکو اوست توانا عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ بر آنکه فرستد بر شما جون طوفان
که بقوم نوح آمد. و حجاره که بر سر قوم لوط بارید أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ
یا عذابی از زیر قدم شما جون آل فرعون که در آب غرق شدند یا قارون که بزمین
فرورفت. و کفته اند عذابی مِنْ فَوْقِ حکام ظالمند. وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِ بندکان و خدمتکاران
بدمعاش. یا مِنْ فوق کبار قومند. وَمِنْ تحتِ. صغار ایشان أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا یا
در آمیزد شما را با هم کروه کروه هر کروه را سودایی و تمنایی. و آرزویی و مدعایی
بخلاف آن دیکر. تا از مخالفت بمقاتلت انجامد وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ و بجشاند
خدای بعضی را از شما بَأْسَ بَعْضٍ رنج و سختی بعضی. مراد سیوف مختلفه است
انْظُرْ كَيْفَ بنکر که جکونه نُصَرِّفُ الْآيَاتِ میکردانیم آیتها را بوعد و وعید
لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ ○ تا باشد که ایشان بدانند وَكَذَّبَ بِهِ و دروغ میدارند عذاب
یا قرآنرا قَوْمُكَ قوم تو که کفار قریش اند وَهُوَ الْحَقُّ و آن عذاب یا کتاب حق
و صدقست قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بکو من نیستم بر شما بِوَكِيلٍ نکاه بان که مهم شما را

عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ عذابی از زبر سر شما

خمس

بر کذاشته باشند تا شما را تکذیب منع کنم. یا بتعذیب جزا دهم لِكُلِّ نَبَإٍ
مُسْتَقَرٌّ هر جیزی را از وعد و وعید. وقتیست. که دران وقت قرار یابد
یعنی واقع شود یا هر عملی را جزاییست وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ○ و زود باشد که
بدانید آنرا وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ و جون به بینی تو آنکسانرا که به تکذیب و استهزا
يَخُوضُونَ میکنند. و کفت و کوی مینمایند فِي آيَاتِنَا در آیتهاء ما که قرآنست و بران
طعن میزنند فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ پس اعراض کن از یشان و منشین با ایشان حَتَّىٰ يَخُوضُوا
تا وقتی که در آیند فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ در سخن دیکر غیر قرآن وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ
و اکر فراموش کرداند بر تو شیطان اعراض کردن را از یشان خطاب با آنحضرتست
و مراد امّت اند فَلَا تَقْعُدْ پس منشین بَعْدَ الذِّكْرَىٰ پس از آنکه یاد کنی سخن خدا را
مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ○ با کروه ستمکاران که وضع تکذیب و استهزا میکنند
در موضع تصدیق و تعظیم. سبب نزول آیة آن بود که هر کاه مسلمانان با مشرکان
نشستندی ایشان فی الحال خوض نمودندی در تکذیب قرآن. و استهزا کردندی
با بعضی کلمات آن. حق سبحانه حکم فرمود که جون بینید که کفار شروع در
تکذیب قرآن کردند برخیزید. و از یشان دوری جویید. اهل اسلام کفتند
یا رسول الله ما را از طواف خانه و قعود در مسجد الحرام جاره نیست. و کافران
نیز پیوسته در مسجد اند. و همواره سخریة میکنند با قرآن و اهل ایمان. ما
نمیتوانیم که ترك مجلس ایشان کنیم و ایشانرا نیز از خوض منع نمیتوانیم کرد
آیا آثم باشیم یا نه. این آیة فرود آمد که وَمَا عَلَى الَّذِينَ و نیست بر آنانکه يَتَّقُونَ
بپرهیزند از خوض کردن مِنْ حِسَابِهِمْ از شمار اهل خوض یعنی از جرایم و
آثام ایشان مِنْ شَيْءٍ جیزی وَلَٰكِنْ ذِكْرَىٰ و لیکن بر یشان هست که پند دهند

ایشانرا پند دادنی ومانع شوند از خوض وسایر قبایح ۰ یا اظهار کراهیت کنند
از اقوال وافعال ایشان لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ۝ باشد که پرهیز کنند از این عمل وشرم دارند
وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا وبگذار یعنی اعراض کن ازانان که گرفتند دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا
دین خودرا بازی ومشغولی وطرب وافسوس ۰ یعنی بنای دین خودرا بر لهو وبازی
نهاده اند ۰ چون عبادت اصنام وتحریم بحایر وسوایب ۰ یا دینی که پیغمبر ایشانرا
بدان دعوت میکند بآن سخریة واستهزا میکنند ۰ یا عید خودرا که میقات
عبادتست بلهو ولعب میگذرانند وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وفریب داده است ایشانرا
زندگانی دینی تا بدان سبب انکار حشر وبعث میکنند وَذَكِّرْ بِهِ وپند ده ایشانرا
بقرآن أَنْ تُبْسَلَ تا تسلیم کرده نشود بهلاک ۰ یا رسوا نکردد ۰ یا کرفته نشود نَفْسٌ
بِمَا كَسَبَتْ نفس هر کافری بجهه آنکه کرده است از بدیها لَيْسَ لَهَا نیست مران
نفس کرفتار شده را مِنْ دُونِ اللَّهِ جز خدای وَلِيٌّ دوستی که مدد تواند کرد وَلَا
شَفِيعٌ ونه خواهنده که اورا از عذاب خلاص تواند داد وَإِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ
واکر فدا دهد آن نفس هر فدایی که باشد تا خودرا از عذاب باز خرد لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا
آن فدا ازو نکیرند أُولَٰئِكَ آن کروه الَّذِينَ أُبْسِلُوا آنکسانند که سپرده شده اند
بمهلکه عذاب بِمَا كَسَبُوا بسبب آنچه کرده اند از قبایح افعال لَهُمْ مر ایشانراست
در دوزخ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ آشامیدنی از آب جوشانیده که درون ایشانرا بسوزاند
وَعَذَابٌ أَلِيمٌ وعذابی دردناک که بیرون ایشانرا محترق سازد بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ
بجهت آنکه ایشان بودند که کافر میشدند قُلْ بگوای محمد صلی الله علیه وسلم أَنَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ آیا
میپرستیم بدون خدای یعنی نمیپرستیم مَا لَا يَنْفَعُنَا آنچه ما را سود نکند اکر طاعت
داریمش وَلَا يَضُرُّنَا وزیان نرساند اکر فروگذاریمش ۰ یعنی قادر نیست بر نفع و ضر

ونرد

عشر
ربع

وَنُرَدُّ وآیا باز کردیم عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بر پاشنهای خود ۰ یعنی مرتد شویم ورجوع
بشرک کنیم بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ پس از آنکه خدای ما را راه نمود باسلام ۰ واز
مضیق کفر وضلالت خلاص داد واکر از دین حق بر کردیم باشد مثل ما كَالَّذِي
اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ مانند کسی باشد که برده باشند اورا دیوان فِي الْأَرْضِ
در زمین یعنی در بیابان دور ۰ واز راه راست بیفکنده حَيْرَانَ متحیر مانده
که راه میدانند ۰ ونه چاره کار خود میتواند لَهُ أَصْحَابٌ مر اورا یاران ومصاحبانند
که از روی شفقت يَدْعُونَهُ میخوانند اورا إِلَى الْهُدَى بسوی راه راست ومیکویند
ائْتِنَا بیا بجانب ما ۰ ودیوان اورا بطرف خود دعوت میکنند ۰ واو متردد است
در رفتن وبازکشتن ۰ اکر اجابت شیاطین میکند در ورطه هلاک می افتد ۰ واکر
سخن اصحاب میشنود بسر منزل نجات میرسد ۰ وجه تمثیل آنست که هر که مرتد
شد مشابه است بکسی که غولان ودیوان اورا از میان کاروان ربوده ۰ در
بادیه خطرناک برده اند ۰ رفیقان کاروان که مؤمنانند اورا براه شارع که
منهاج شرعست میخوانند ۰ ودیو فریبنده اورا به بیابان ضلالت میکشد ۰ اکر
برکردد وخودرا بکاروان رساند ۰ در زمره ایشان داخل شود ۰ واکر با دیو ماند
در کفر وزندقه بمیرد قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ بگو بدرستی که دین خدا یعنی اسلام هُوَ الْهُدَىٰ
اوست دین درست وراه راست وَأُمِرْنَا وما را فرموده اند لِنُسْلِمَ تا کردن نهیم
لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ مر پروردکار عالمیانرا وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ ودیکر فرموده اند
آنکه بپای دارید نماز را وَاتَّقُوهُ وبترسید از خدای در اهمال آن وَهُوَ الَّذِي
إِلَيْهِ واوست خداوندی که بسوی او إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ جمع کرده
خواهید شد روز قیامت وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ واوست آنکه بیافرید

آسمانها را وَالْأَرْضَ وزمین را بِالْحَقِّ برای اظهار حق چه مصنوعات او دلایل
قدرت و وحدت اویند وَيَوْمَ يَقُولُ و یاد کنید روزی را که خدای کوید
یعنی هر چیزی را که تکوین او خواهد امر فرماید که کُنْ بباش فَيَكُونُ پس بباشد
آنچنین مراد روز قیامتست وتکوین حشر اموات واحیاء ایشان قَوْلُهُ الْحَقُّ سخن او
راستست وَلَهُ الْمُلْكُ ومر او راست پادشاهی يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ دران روزی که
در دمند در صور. وآن شاخیست که در و خواهند دمید. سه دمیدن
وذکر آن بیاید عَالِمُ الْغَيْبِ اوست یعنی خدای دانندهٔ غیب که عالم ملکوتست
وَالشَّهَادَةِ ودانای شهادت که عالم ملک است وَهُوَ الْحَكِيمُ واوست خداوند
حکمت در بعثت وحشر خلایق الْخَبِيرُ ◉ دانا بآنکه کی برانکیزد. و بر چه وجه
حشر کند وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن برای اهل مکه قصهٔ ابراهیم علیه السلام که ایشان
دعوی فرزندی او میکنند. پس اولی آنکه بدو اقتدا نمایند در توحید وقصه
او آنست که کفت لِأَبِيهِ آزَرَ مر پدر خود آزر را. ودر کتب تواریخ نام او تارح است
وآزر لقب اوست. ومعنی آزر وبر هر تقدیر کفت مر اورا که ای پدر أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا
آلِهَةً آیا فرا میکیری بتان را که خود تراشیدهٔ بخدایی إِنِّي أَرَاكَ بدرستی که من بینم ترا
وَقَوْمَكَ وکروهی را که تابع تواند فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ◉ در کمراهی هویدا وَكَذَلِكَ
وچنانکه بدو نموده بودیم کمراهی قوم اورا همچنان نُرِي إِبْرَاهِيمَ بنمودیم ابراهیم را
مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عجایب وبدایع آسمانها وزمینها وکفته اند ملکوت
آسمان شمس وقمر ست وملکوت زمین شجر وحجر حق سبحانه ابراهیم را بر صخره بر آورد
وآسمانها وزمینها از ذروهٔ عرش تا تحت الثری بروی منکشف ساخت تا استدلال
کند بدان بر قدرت کاملهٔ حق تعالی وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ◉ وتا باشد

پدر رسیده استه

خبر

انی

از بی کانان. یا موقن بود در علم استدلالی در عالم آورده که نمرود بن کنعان که
پادشاه روی زمین بود ودر بابل نشستی شبی در واقعه دید که کوکبی از افق
آن بلد طلوع نمود که در شعشعهٔ جمال او نور آفتاب وماه نابود کشت
از غایت فزع بیدار شد وکاهنان وحکماء مملکت تعبیر این واقعه بران
وجه کردند که درین سال بولایت بابل مولودی خجسته طالع از خلوتخانه
عدم بفضاء صحرای وجود خواهد آمد. که هلاک تو واهل مملکت تو بر دست او باشد
وهنوز این مولود از مستقر صلب بمستودع رحم نه پیوسته. نمرود بفرمود
تا میان زنان وشوهران تفریق کردند. و بر هر ده تن از ایشان یکی را موکل
ساخت. وآزر را که یکی از محرمان ومقربان نمرود بود. شبی با زن او که دختر
بنت نمر بود پنهان از موکلان خلوتی دست داد. وحامله شد. وبامداد شر اکاهنان
با نمرود کفتند که امشب آن کودک برحم پیوسته است. نمرود خشم کرفته
بفرمود تا بر هر حامله یکی موکل ساختند. تا اکر پسر زاید فی الحال بکشند. زنانی که
در تفحص احوال حوامل بودند. چون بر مادر ابراهیم علیه السلام اثر حمل ظاهر
نبود از و در کذشتند. ودیکر کسی بدو التفات نکرد. تا وقتی که وضع حمل
نزدیک رسید. ادنی بترسید که اکر پسری زاید. وناکاه خبر بکسان نمرود رسد
فی الحال اورا بکشند. بهانه از شهر بیرون رفت. وغاری در میان کوه نشان
داشت. دران غار ابراهیم را بزاد. ودر خرقهٔ بپیچید. وهمانجا کذاشته در غار
بسنک استوار کرد. وآزر را که از قصهٔ حمل خبر داشت کفت. ای آزر از
ترس کماشتکان نمرود بصحرا رفتم. وپسری زادم. وفی الحال بمرد. در خاکش دفن کردم
وباز کشتم. آزر باور کرد. وادنی روز دیکر بغار آمده دید که ابراهیم انکشتان

خود را میمکد. و از یکی شیر. و از دیکری عسل بیرون می آید. خوش وقت شد
و با شهر مراجعت نمود. القصه ابراهیم علیه السلام جون شیر تربیت از پستان
عنایت الهی مینوشید. بروزی جندان می بالید که کودکی دیکر بماهی و بماهی
جندان بزرك میشد که دیکری در سالی. بیت. جو ماه نو که با روی دلفروز
بود زاینده نورش روز تا روز. جون پانزده ماهه شد با جوانان پانزده ساله
مقابل کشت. و از غار بیرون آمد. و کفته اند هفت ساله یا سیزده ساله یا هفده ساله
در غار بود. و بهر تقدیر جون ابراهیم بزرك شد. ادنی با آزر کفت که پسر تو که
آن روز خبر مرك او بدروغ دادم جوانی رسیده است در غایت خوبروئی و
نیکو خویی. پس آزر را بغار آورد. و ابراهیم را علیه السلام بوی نمود. آزر بجمال
پسر خوش بر آمد. و مادر را کفت این را از غار بخانه آور. که بهلا زمت نمرود برم.
آزر برفت و ادنی ابراهیم را از غار بدر آورد. هنگام نماز شام بود و در پایان غار کلهای
اسب و شتر و رمهای کوسفند جمع بود تند. ابراهیم از مادر پرسید که اینها
جه جیزست. مادر ویرا خبر داد ابراهیم کفت هر آینه اینها را پروردکاری
باشد که آفریده است. و حالی روزی میدهد پس مادر را کفت هیچ مخلوقی را
از خالقی جاره نیست که آفریدکار او باشد و بمدد تربیت او پرورش یابد پروردکار من
کیست مادرش کفت من پروردکار توم. کفت پروردکار تو کیست کفت
پدر تو. کفت خدای او کیست. کفت نمرود ابراهیم پرسید که خدای نمرود
کیست. مادرش بانك بر وزد که مثل این سخنان مکو و در روزکار نمرود
بعضی ستاره و ماه و آفتاب را میپرستیدند. و برخی بت پرست بودند و
جمعی پرستش نمرود میکردند. ابراهیم با مادر بجانب شهر و از شب

فلما

فلما جن علیه اللیل جون شب بر و در آمد و تاریك شد رای کوکبا دید ستاره
رخشان. یعنی زهره یا مشتری نزدیك بافق مغرب. پس بعضی که ستاره پرست
بودند و بوی سجده کردند قال کفت ابراهیم هذا ربی آیا اینست پروردکار من
بر سبیل استفهام. یا آنکه بزعم آن قوم فلما افل پس آن هنکام که آن ستاره
فرو رفت قال لا احب الآفلین ● کفت دوست نمیدارم فرو روندکان را
زیرا که زوال و انتقال بر پروردکار عالم روا نباشد. پس قدری دیکر راه برفتند
و شب جهاردهم بود. طبق سیمین ماه بر کناره خوان سبز فلك نمودار کشت
فلما رای القمر پس جون دید ماه را بازغا برآینده و تابنده. و جمعی ماه پرستان
پیش وی بسجده در افتاده قال هذا ربی کفت آیا اینست پروردکار من فلما افل
پس آن وقت که روی بغروب نهاد. یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب میل کرد.
قال کفت ابراهیم لئن لم یهدنی ربی اکر راه ننماید مرا پروردکار من بمعرفت و
شناخت خود لاکونن هر آینه باشم من من القوم الضالین ● از کروه کمراهان
پس از انجا در کذشتند و نزدیك شهر رسیدند. آفتاب تابان ابتدای طلوع کرد و
جمعی متوجه او شده عزم سجود کردند فلما رای الشمس پس جون دید ابراهیم علیه
السلام آفتاب را بازغة برآینده و جهان را بنور خود آراینده قال هذا ربی کفت
اینست که میکویند آفتاب پرستان که پروردکار منست هذا اکبر این کوکب بزرکترست
در جرم. و بیشترست در روشنایی فلما افلت پس جون نشان زوال و انتقال بر و
ظاهر شد قال یا قوم کفت ای قوم انی بریء من بیزارم مما تشرکون ● از انجه
شما با نباری میکیرید با خدای انی وجهت وجهی بدرستی که من خالص کردم
دین خود را. یا روی دل خود را متوجه ساختم للذی مر آنکس را که از محض

قدرت فَطَرَ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمینها را حَنِیفًا در حالتی که
من مایلم از همه ادیان بدین توحید وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِینَ و نیستم من از شریک
آرندگان • در تفسیر منیر مذکورست که چون ابراهیم علیه السلام بشهر آمد و او را
بدیدن نمرود بردند • و نمرود مردی کریه منظر بود • ابراهیم او را دید بر تخت
نشسته • و غلامان ماه منظر و کنیزکان پری پیکر گرداگرد تخت صف زده از ما در
پرسید که این چه کس است که مرا بدیدن او آورده اید • گفتند خدای همه است پس پرسید
که این ملازمان بر حوالی تخت کیانند • گفتند آفریدگان ویند ابراهیم تبسمی
فرمود و گفت ای مادر چگونه است که این خدای شما دیگرانرا از خود خوبتر آفریده است
بایستی که او • از ایشان خوبتر بودی • القصه ابراهیم پیوسته مذمت بتان
کردی • و پرستندگان ایشانرا دشنام دادی • و قوم با او مجادله میکردند چنانچه
حق سبحانه خبر داد وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ و حجة جستند بر وی قوم وی • و مخاصمه
کردند در توحید قَالَ أَتُحَاجُّونِّي گفت آیا با من حجت باطل میگوئید فِي اللّٰهِ
در وحدانیة خدای • و میخواهید که بر من غلبه کنید وَقَدْ هَدَانِ و حال آنکه
خدای مرا راه نموده است بتوحید خود ایشان او را تخویف کردند که با
معبودان ما استهزا میکنی ایشان بلاها بتو خواهند رسانید • ابراهیم علیه
السلام فرمود وَلَا أَخَافُ و نمیترسم مَا تُشْرِكُونَ بِهِ از آنچه شما شریک آورده اید
بدان • یعنی از بتان شما باک ندارم که بکسی ضرر نمیتوانند رسانید إِلَّا أَنْ يَشَاءَ
مگر آنکه خواهد رَبِّي شَيْئًا پروردگار من چیزی را از مکاره که بجهت ایشان
بمن رسد وَسِعَ رَبِّي رسیده است پروردگار من و احاطه کرده كُلَّ شَيْءٍ همه
چیزها را عِلْمًا از جهة علم أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ • آیا یاد نمیکنید و پند

نمیکیرید

نمیکیرید • و میان عاجز و قادر و عالم و جاهل تمییز نمینمایید وَكَيْفَ
أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ و چگونه ترسم از آنکه شما با انباز گرفتید وَلَا تَخَافُونَ
و نمیترسید شما أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللّٰهِ از آنکه شریک می آرید بخدای و شریک
او میدارید مَا لَمْ يُنَزِّلْ آنچیز را که فرو نفرستاده است خدای بِهِ بشریک کردن او
عَلَيْكُمْ بر شما سُلْطَانًا کتابی و حجتی فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ پس کدام ازین دو گروه
موحدان و مشرکان أَحَقُّ بِالْأَمْنِ سزاوارترند بایمن بودن پس مرا جواب دهید
إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ • اگر هستید که بدانید آنرا که ازو باید ترسید که
قادرست بر ایصال نفع و ضر آنکه حق سبحانه و تعالی از سؤال ابراهیم علیه السلام
جواب میدهد که سزاوارتر بایمنی الَّذِينَ آمَنُوا آنکسانند که ایمان آوردند وَلَمْ
يَلْبِسُوا و نیامیختند إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ ایمان خود را بشرک أُولٰئِكَ آن گروه لَهُمُ الْأَمْنُ
مر ایشانراست ایمنی از خلود در دوزخ وَهُمْ مُهْتَدُونَ • و ایشانند راه یافتگان
وَتِلْكَ و آنچه گذشت از استدلال ابراهیم بر افول کواکب تا اینجا حُجَّتُنَا حجت
و برهان ما بود که از روی دوستی آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ دادیم آنرا با براهیم علیه السلام
تا حجت گرفت بدان عَلَىٰ قَوْمِهِ بر قوم خود نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ بر میداریم بپایهای بلند
مَنْ نَشَاءُ هر کرا خواهیم در علم و حکمت إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو
حَكِيمٌ خداوند حکمتست در برداشتن و فرو گذاشتن بندگان عَلِيمٌ • دانا
باستحقاق هر کس در رفع و خفض او • وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم مر ابراهیم را إِسْحَاقَ
پسر او اسحق که پدر پیغمبران بنی اسرائیل است وَيَعْقُوبَ نبیره او که اسرائیل است
كُلًّا هَدَيْنَا و هر یکی را ازین هر دو راه نمودیم وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ و راه نموده
بودیم نوح را پیش از ابراهیم وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ و هدایة دادیم از ذریة نوح علیه

عشر

٤١

السلام • وبعضی گفته اند از ذریهٔ ابراهیم واول اصح است زیرا که یونس ولوط
که درین آیتها مذکورند از ذریهٔ ابراهیم نبوده اند • وباقی که از ذریهٔ ابراهیم اند
همه از ذریهٔ نوح اند • زیرا که ابراهیم از ذریهٔ نوح است باتفاق • پس حق سبحانه
میگوید که از ذریهٔ نوح راه نمودیم **دَاوُدَ** داود را که پسر ایشا نست از اولاد
یهودا **وَسُلَيْمَانَ** وپسر اورا سلیمان **وَأَيُّوبَ** وایوب را که پسر اموص است
از اسباط عیص بن اسحق **وَيُوسُفَ** ویوسف بن یعقوب را **وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ**
وموسی وبرادر او هارون را که پسران عمران اند از اولاد لاوی بن یعقوب اند
وَكَذَٰلِكَ وهمچنانچه ابراهیم را جزا دادیم برفعت درجات **نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ** ○
جزا میدهیم نیکوکارانرا فرا خور استحقاق ایشان **وَزَكَرِيَّا** ودیگر راه نمودیم
ذکریا را واو پسر آزر بن مسلم است از اولاد رجعیم بن سلیمان **وَيَحْيَىٰ** وپسر او
یحیی را **وَعِيسَىٰ** وعیسی که پسر مریم است • ومریم دختر عمران از بنی ماثان که
ملوک بنی اسرائیل بوده اند • وگفته اند عمران پسر اشهم بن امونست از اولاد سلیمان
وازینجا معلوم میشود که نسبت از طرف مادر صحیح است چه عیسی را در ذریهٔ
نوح یا ابراهیم یاد کرد • وحال آنکه نسبا وازمادر ست نه از پدر • پس حسن
وحسین را رضی الله عنهما از اولاد رسول صلی الله علیه وسلم باید دانست و
بنوامیه درین مضایقه میکردند **وَإِلْيَاسَ** ودیگر الیاس را که بقول اصح
پسر یسی بن فنحاص بن عیزر بن هرونست • وآنکه گفته اند مراد ادریس است
دور مینماید چه ادریس از آبای نوح است از اولاد او **كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ** ○ همه
این پیغمبران پسندیدگان اند **وَإِسْمَاعِيلَ** ودیگر راه نمودیم اسمعیل را که
پسر ابراهیم است **وَالْيَسَعَ** والیسع را که پسر اخطوبست • وبابن العجوز مشهور

خمس

وَيُونُسَ ویونس بن متی را **وَلُوطًا** ولوط را که پسر هاران بوده • وهاران برادر
حضرت ابراهیم است صلوات الله وسلامه علی نبینا وعلی جمیع الانبیاء
والمرسلین **وَكُلًّا فَضَّلْنَا** وهمه را فضیلت دادیم به نبوت **عَلَى الْعَالَمِينَ** ○
بر ملائکه وجن وانس **وَمِنْ آبَائِهِمْ** وهدایة دادیم بعضی را از پدران
این پیغمبران **وَذُرِّيَّاتِهِمْ** وبرخی را از فرزندان ایشان **وَإِخْوَانِهِمْ** وبعضی را از برادران
ایشان **وَاجْتَبَيْنَاهُمْ** وبرگزیدیم این پیغمبران را **وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**
وراه نمودیم ایشانرا یعنی ثابت داشتیم بر راه راست **ذَٰلِكَ** آن دینی که این انبیا
بدان متدین بودند **هُدَى اللَّهِ** دین خدایست **يَهْدِي بِهِ** راه نمایید بدان دین
بفضل خود **مَنْ يَشَاءُ** وهر کرا میخواهد **مِنْ عِبَادِهِ** از بندگان خود **وَلَوْ أَشْرَكُوا**
واگر این پیغمبران شرک آرند بخدای باجود این همه فضل وکمال **لَحَبِطَ عَنْهُمْ**
هر اینه باطل گردد ونیست شود از ایشان **مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** ○ آنچه ایشان
کرده باشند زیرا که کفر محیط اعمالاست • درین آیت تهدید عظیمست مر
مشرکانرا **أُولَٰئِكَ** آن گروه یعنی انبیا **الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ** آنانند
که دادیم ایشانرا کتاب **وَالْحُكْمَ** ودادیم حکمت در فیصل دادن امور **وَالنُّبُوَّةَ**
وپیغمبری **فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا** پس اگر کافر شدند بکتاب وحکم ونبوت
هَٰؤُلَاءِ این گروه معاندان از قریش **فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا** پس بدرستی که برگماشته ایم
ومهیا کرده برای ایمان بدینها **قَوْمًا** گروهی را که از روی صدق **لَيْسُوا بِهَا
بِكَافِرِينَ** ○ نیستند بدین چیزها کافر • مراد پیغمبر او ومتابعان ایشان اند و
گفته اند این قوم اشارت با نصارست واهل مدینه • وچون در وقت نزول
این سوره ایشان هنوز ایمان نیاورده بودند • پس این صورت بشارتست با یمان

ن

ایشان أُولَئِكَ الَّذِينَ آن کروه انبیا آنانند که هَدَى اللهُ راه نمود خدای
ایشان ابدین خود فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ پس بطریقهٔ ایشان اقتدا کن مراد آن
جیزیست که بران متفق بوده اند از توحید واصول دین نه فروع مختلف
فیها در مفاتیح الغیب آورده که آنچه حق سبحانه حضرت مصطفی را صلی الله
علیه وسلم فرمود که فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ یعنی بسِیَرِ انبیا اقتدا کن واحوال ایشان
پی روی نمای اشارتست بآنکه بر وصف وسیرت هریکی مطلع شده اجود
واحسن آنرا اختیار فرماید زیراکه اقتداء بیغمبر بدیشان در اصول دین نشاید
جه دران تقلید روا نیست ودر فروع نیز نباشد جه شریعت او ناسخ شرایع
ایشانست پس مراد محاسن اخلاق ومکارم اوصاف خواهد بود واز صفات
سنیه وخلال رضیه هرجه باهمه ایشان متفرق بوده نزد او تنها مجتمع است
پس از همه افضل واکمل باشد نظم هرجه بخوبان جهان داده اند قسم تو
نیکوتر ازان داده اند هرجه بنازند بدان دلبران جمله ترا هست وزیادت بران
قُلْ بکوای محمد صلی الله علیه وسلم باکافران که لَا أَسْأَلُكُمْ نمیخواهم از شما عَلَيْهِ برین بیغام رسانیدن
از خدای أَجْرًا مزدی جنانجه بیش از من هیچ بیغمبری از امت مزد دعوت نطلبیده
إِنْ هُوَ نیست این تبلیغ من إِلَّا ذِكْرَى لِلْعَالَمِينَ مکر پندی مر عالمیانرا وَمَا
قَدَرُوا اللهَ وتعظیم نکردند جهودان خدایرا حَقَّ قَدْرِهِ جنانجه سزای تعظیم او
باشد ودر کشف الاسرار کوید که خدایرا نشناختند جنانجه حق شناخت
او باشد آری قدم را با حدوث جه نسبت خاك وآب را با رب الارباب جه مناسبت
بزرکی را از شناخت الهی سوال کردند فرمود که کلما خطر ببالك فهو علی
خلاف ذلك بیت هرجه آن برهم نهاده دست عقل وحس وهم کبریایش سنك

ع عشر

بطلان

بطلان اندران انداخته وحضرت حقایق بناهی خلدت ظلاله کما له
بالفیض الالهی در شرح رباعیات فرموده اند که معرفت وادراك حق سبحانه
باعتبار کنه ذات وتجرد او از تعینات اسما وصفات ممتنع است مر غیر حق را
سبحانه زیراکه ازین حیثیت بحجاب عزت محتجبست وبرداء کبریا مختفی هیچ نسبت
نیست میان او وماسوای او پس شروع در طریق معرفت او ازین وجه اضاعت
بضاعت وقتست ع بخیال در نکنجد تو خیال خود مرنجان وامام علامه قدس الله
روحه در اسرار التنزیل فرموده که ای آنکه اشارت بتو محال وعبارت از تو
وبال بیت کنه خرد در خور اثبات تو نیست دانندهٔ ذات تو بجز ذات تو نیست
وکفته اند معنی آیة اینست که وما وصفوا الله حق وصفه آورده اند که
مالك بن الضیف که سر حلقهٔ احبار یهود بود بخدمت سید عالم صلی الله علیه
وسلم آمد آنحضرت باوی کفت سوکند میدهم ترا بدان خدای که توریة را
بر موسی منزل کردانید که تو در توریة دیده که خدای دانشمند فربه را دشمن
میدارد کفت آری این خبر در توریة هست حضرت فرمود که آن حبر تن
برور خود برست تویی او در غضب شد وکفت خدای هیچ کتاب بر هیچ کس
نازل نساخته است آیة آمد که اینها خدایرا جنانجه می باید وصف نکردند
إِذْ قَالُوا جون کفتند مَا أَنْزَلَ اللهُ نفرستاده است خدای عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ بر هیچ
بشری هیچ جیز از وحی واحکام شرع همجنین صفتی را که انزال کتب وارسال
رسل است از حق سبحانه سلب کردند قُلْ بکو مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي که فرستاد آن
کتاب را که جَاءَ بِهِ مُوسَى آمد بوی موسی یعنی توریة نُورًا در حالتی که بود
روشنایی دهنده وَهُدًى لِلنَّاسِ وراه نماینده مردمانرا تَجْعَلُونَهُ شما کردانیده اید

آنرا قراطیس صحیفها وطومارها و ورقهای پراکنده تُبْدُونَهَا آشکارا می کنید
آنچه میخواهید وَتُخْفُونَ كَثِيرًا و پنهان میسازید بسیاری را ازان چون نعت
مصطفی صلوات الله وسلامه علیه وآیهٔ رجم وغیر آن وَعُلِّمْتُمْ وآموخته
شده اید ای اهل اسلام بر زبان محمد علیه الصلوة والسلام مَا لَمْ تَعْلَمُوا آنچه
ندانستید أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ نه شما ونه پدران شما از امر ونهی وحلال وحرام
قُلِ اللَّهُ بگوای محمد صلی الله علیه وسلم که خدای فرستاد واین جواب آنست که که فرستاده توریة را
ثُمَّ ذَرْهُمْ پس دست بدار از یهود وبگذار ایشانرا تا پیوسته فِي خَوْضِهِمْ
يَلْعَبُونَ ● در اباطیل وخرفات خود بازی میکنند شیخ ابو سعید ابو الخیر
قدس الله روحه در کلمه قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فرموده که الله وبس وماسوا
هوس وانقطع النفس حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده اند که
قُلِ اللَّهُ دل با سوی او دار ثُمَّ ذَرْهُمْ غیر او را فرو گذار شبلی با بعضی از اصحاب
خود میگفت عَلَيْكَ بِاللَّهِ وَدَعْ مَا سِوَاهُ بیت چون تفرقهٔ دلست حاصل زهمه
دل را بیکی سپار وبگسل زهمه وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ واین قرآن کتابیست که
فرستاده ایم اورا مُبَارَكٌ بسیار فایده وبابرکت مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ باور دارنده
آنچه پیش از وی بوده از کتب وَلِتُنْذِرَ تا بیم کند این کتاب وحفص به تا بیم کنی
تا تو بیم کنی أُمَّ الْقُرَى اهل مکه را وَمَنْ حَوْلَهَا وهر که گرداگرد مکه است یعنی مجموع
اهل مشرق ومغرب را قری جمع قریه باشد واورا از قری گرفته اند که بمعنی جمع است
پس هر جا مجتمعی باشد از شهر ودیه آنرا قریه توان گفت ومکه را ام القری
گفت بجهة آنکه تمام زمین را از تحت او بسط کرده اند یا آنکه قبلهٔ اهل قری است
ومجتمع ایشان در وقت حج وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وآنکسان که ایمان آورده اند

بآخرت يُؤْمِنُونَ بِهِ ایمان می آورند بصحت کتاب یا به پیغمبر چه تصدیق آخرت
موجب خوف عاقبتست وخوف سبب تدبر وتفکر در آنکه نجات بمتابعت
پیغمبر وقرآن دست دهد وَهُمْ وایشان که به نبی وکتاب میگروند عَلَىٰ
صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ● بر نمازهاء خود محافظت مینمایند زیرا که نشانه ایمان
وستون دین نمازست آورده اند که مُسَيْلِمَهٔ کذاب واسود عنسی دعوی
نبوت کردند وحضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم از سبب دعوی
دروغ ایشان غبار ملال بر صفحهٔ خاطر بود حضرت عزت ستمکاری ایشانرا
شرح داد که وَمَنْ أَظْلَمُ وکیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از انکس که افترا کرد
وبربست عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی وگفت من پیغمبر او یم أَوْ قَالَ یا گفت
أُوحِيَ إِلَيَّ وحی میکنند بمن وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ ووحی نکرده اند بدو چیزی
مُسَیْلِمه اباطیل ومفتریات برهم می بست ومیگفت این وحی است که
بمن فرود آمده واسود عنسی نیز میگفت شخصی بر من ظاهر میشود بر حماری
نشسته وسخنان بر من القا میکند وَمَنْ قَالَ وکیست ظالمتر از انکس که گفت
سَأُنْزِلُ زود باشد که نازل کردانم مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مانند آنچه نازل کردانیده
گوینده این سخن عبد الله بن سعد است که کاتب دیوان نبوت بود روزی که
آیه وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مینوشت وتقلب اطوار او از علقه
ومضغه وعظم ولحم ملاحظه میکرد بعد از انکه کلمات ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ
خَلْقًا آخَرَ شنید از روی تعجب بر زبانش جاری شد که فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ
الْخَالِقِينَ حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که بنویس که همچنین
نازل شد عبد الله در شک افتاد ومرتد گشت وگفت اگر محمد صلی الله علیه وسلم صادقست

پس بر من هم فرو می آید جنانجه بر وی می آید • واکر کاذبست پس من هم
گفتم جنانجه او میکوید وَلَوْ تَرَىٰ واکر بینی تو إِذِ الظَّالِمُونَ جون باشند ظالمان
یعنی کافران فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ در سکرات وشدّتهاء مرک وَالْمَلَائِكَةُ وفرشتکان
عذاب بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ کسترانیدکان دستهای خودرا برای قبض روح ایشان
ودر ینابیع کفته که دستها کشاده باشند بعذاب ایشان • وعمود آتشین بر پیشانی
میزنند ومیکویند أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ بیرون آرید روحهای خودرا از جسدها
خود • همجون متقاضی مسلّط که از روی غلظة وعنف جیزی میطلبد • یا میکویند
فرشتکان که بدر آرید نفسهاء خودرا از عذاب اکر میتوانید الْيَوْمَ امروز که وقت
مردن شماست تا ابد الآباد تُجْزَوْنَ جزا داده خواهید شد عَذَابَ الْهُونِ بعذاب
خوار کننده بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ بسبب آنکه بودید که میکفتید عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ
بر خدای جیزی که نه راست بود وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ وبودید که از آیات او تَسْتَكْبِرُونَ
کردنکشی میکردید • وتعظّم مینمودید • ودران تأمّل وتدبّر نداشتید وَ
لَقَدْ جِئْتُمُونَا وبدرستی که آمدید برای حساب وجزا بسوی ما فُرَادَىٰ تنها نه مال
باشماست ونه فرزند • نه خدم • ونه حشم • نه یار ومددکار كَمَا خَلَقْنَاكُمْ وآمده اید
جنانجه شمارا آفریده بودیم أَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار در رحم مادر سر وپای برهنه
وَتَرَكْتُمْ وبکذاشتید مَا خَوَّلْنَاكُمْ آنجه عطا داده بودیم شمارا در دنیا یعنی
آنجه بدان می نازیدید • وبر دیکران بسبب آن مفاخرت میکردید بکذاشتید
وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ از پس پشت خود • نه از پیش فرستادید • ونه خود برداشتید
وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ ونمی بینیم با شما شُفَعَاءَكُمُ شفیعان شمارا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ
آنانکه کمان میبردید از روی جهالت أَنَّهُمْ فِيكُمْ که بدرستی که ایشان

در تربیت شما شریکان خدااند لَقَدْ تَقَطَّعَ بدرستی که بریده شد بَيْنَكُمْ پیوند
شما • وحفص بنصب نون خوانده یعنی منقطع کشت آنجه میان شما بود از وصلت
ومودّت وَضَلَّ عَنْكُمْ وکم شد از شما مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ آنجه بودید که
کمان میبردید که بتان شفیعان شمااند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای فَالِقُ الْحَبِّ شکافندهٔ
تخم است تا از وی نبات برآید وَالنَّوَىٰ وشکافندهٔ دانه است • تا نهال از آن برآید
يُخْرِجُ الْحَيَّ بیرون می آرد زنده • یعنی نبات را که بنشو ونما حیواتی دارد مِنَ الْمَيِّتِ
از مرده که تخم ودانه است • یا بیرون آرد ولد را از نطفه • ومرغ را از بیضه
ومؤمن را از کافر • وعاقل را از جاهل وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ وبیرون آرندهٔ مرده است
جون تخم یا نطفه یا بیضه مِنَ الْحَيِّ از زنده که نبات • وآدمی • ومرغ است
ذَٰلِكُمُ اللَّهُ این زنده کنندهٔ میراننده الله است فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ پس کجا برکردانیده
میشوید از او فَالِقُ الْإِصْبَاحِ شکافندهٔ عمود صبح است از ظلمت شب • یعنی تاریکی
ببرد • وروشنی آرد وَجَعَلَ اللَّيْلَ وکردانید شب را سَكَنًا آرامکاه خلق تا از تعب
حرکات روز برآسایند وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وساخت آفتاب وماه را حُسْبَانًا نشانها
شمار • یعنی ایشان را ادوار مختلف وسیرهاء متنوّع داد • تا شهور وسنین بدیشان
متعیّن کردد ذَٰلِكَ این کار که تسییر وتدویر شمس وقمرست برای حساب تَقْدِيرُ
الْعَزِيزِ تقدیر خداوندیست غالب که حکم او بر همه جاریست الْعَلِيمِ ◉ دانا
بتدبیر مملکة خود وَهُوَ الَّذِي واوست آن خداوندی که بقدرت کامله
وحکمت بالغه جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ بیافرید برای شما ستارها لِتَهْتَدُوا بِهَا تا راه
یابید بسبب آنها فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ در تاریکیهاء شب در بیابان وَالْبَحْرِ ودر دریا
ونجوم را بجز این منافع دیکر هست • جون زینة شما • ورمی شیاطین • وغیر آن

خجس

ودر تیسیر کفته که ذکر این منفعت کرد جه درینجا دلیل قدرت ظاهرست
زیرا که نجوم را بر فلك دلیل معرفة طرق زمین ساخته با وجود بعد مسافت میان
آسمان وزمین قد فصلنا الآیات بدرستی که روشن ومبین ساختیم نشانهای قدرت را
لقوم یعلمون ◯ برای کروهی که دانند وبدان استدلال کنند وهو الذی انشأکم
واوست آنکس که بیافرید شمارا من نفس واحدة ازیك تن که آدم است فمستقر پس شمارا
قرار کاهیست ومستودع وجایی ودیعتی مستقر رحم است ومستودع صلب
وبر عکس نیز کفته اند یا مستقر قبر است ومستودع دنیا وحقیقة آنست که
هرجا آدمی قرار ندارد مستودع اوست جوز صلب ورحم وقبر وموضع قرار او که
بهشتست یا دوزخ مستقر اوست وازین جهت آخرت را دار القرار کفته است
ومحققان درین آیت اشارتست که زبان قلم از تقریر وقلم زبان از تحریر
آن معزول اند نظم قومی که حقایق ومعانی کویند با خلق کجا سر نهانی کویند
اسرار غم عشق تو دلها باهم هردم بزبان بی زبانی کویند قد فصلنا الآیات
بدرستی که بیان کردیم علامات وحدانیة خود را لقوم یفقهون ◯ برای کروهی
که فهم کنند وهو الذی واوست آنکه انزل من السماء فرو فرستاد از ابر یا از جانب
آسمان ماء آبی فاخرجنا پس بیرون آوردیم به بآن آب نبات کل شیء رستنیهای هر
جیزی مجمل ذکر فرمود آنکه مفصل میکوید فاخرجنا منه پس بیرون
آوردیم ازین آب خضرا جیزی سبز یعنی کیاهی که از تخم رسته است وبیخ
وشاخ پیدا کرده نخرج منه بیرون می آریم ازین کیاه سبز حبا متراکبا دانه بر
یکدیکر مرکب شده یعنی خوشه ومن النخل وبیرون آریم از خرمابنان من طلعها
از شکوفه وغنچهٔ وی قنوان شاخها دانیة بیکدیکر نزدیک یعنی درهم پیچیده

یا برهمین

یا برهمین نزدیک از بسیاری بار وجنات من اعناب ودیکر بیرون آریم
بوستانها از انکور والزیتون وبیرون آوردیم بآب باران درخت زیتون را
والرمان ودرخت انار را مشتبها درحالتی که آن درختان بعضی ببعضی مانند در
برك وغیر متشابه ونه مانند یکدیکرند در طعم میوه جه بعضی بغایت ترش
می باشد وبرخی شیرین وبعضی ترش شیرین انظروا الی ثمره بنکرید بمیوهٔ
هر درختی اذا اثمر جون بیرون آرد ثمر خود را بغایت خرد وبی مزه وینعه و
بنکرید در رسیدکی وپختکی او که جکونه شکلی ومزهٔ ونفعی ولذتی در وی
در وی پدید می آید ان فی ذلکم بدرستی که درینها که یاد کردیم لآیات نشانهاست
بر وجود قادر حکیم لقوم یؤمنون ◯ مر کروهی را که بکروند وجعلوا وساختند
کافران واصح آنست که مراد زنادقه اند یعنی مجوس که ساخته اند یعنی پیدا
کرده بزعم خود لله برای خدای شرکاء الجن انبازان دیوانرا یعنی کفتند شیطان
شریك خداست هرجه خیرست خدا می آفریند واورا یزدان میکویند وهرجه
شرست شیطان خلق میکند واورا اهرمن میخوانند وخلقهم وحال آنست که او
آفریده است اهرمن کبرانرا نه شیطان بلك شیطان نیز مخلوق اوست واینان مخلوق را
شریك خالق میکویند وخرقوا له وبرمی بافند بعضی کافران برای او بنین پسران
جون عزیر وعیسی علیهما السلام وبنات ودختران جون ملائکه بغیر علم
بی آنکه علم باشد ایشانرا بحقیقة آنچه میکویند سبحانه پاکست خدای وتعالی
وبرترست عما یصفون ◯ از آنچه صفت میکنند که اورا شریك وفرزند هست
بدیع السموات والارض اوست پیدا آرندهٔ آسمانها وزمینها انی یکون از کجا باشد
وجکونه بود له ولد مر اورا فرزند ولم تکن له صاحبة وحال آنکه نیست مر اورا

ع ١٠ عشر ٤

زنی • وفرزند از شوهر وزن پدید آید • وچکونه او را زن باشد که در زناشوهری
کفاءت وجنسیة شرطست • واورا کفو نیست • ومیان او وماسوی مجانست نه
وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ ، وبیافرید همه جیزها را او خالق را مانند نیست وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ
عَلِيمٌ ○ واو بهمه جیزها داناست • وغیر او را این دانایی نیست پس او را
مثل نبود • وجون کسی مثل ومانند او نباشد • پس اسناد صاحبه وولد بوی
محال بود ذَلِكُمُ این که بدین صفتها موصوفست اللَّهُ خداوند مستحق عبادت
اوست رَبُّكُمْ پروردکار شما لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی بسزا نیست مکر او خَالِقُ
كُلِّ شَيْءٍ آفریننده همه جیزها فَاعْبُدُوهُ پس او را پرستید وَهُوَ واو با وجود
این همه صفات عَلَى كُلِّ شَيْءٍ برهمه جیزها وَكِيلٌ نکاه بانست • ومتولی
امور بندکانست لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ در نیابد او را دیدها وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ
واو دریابد خداوندان دیدها را • این آیة دلالت بر نفی ادراك دارد که وقوف است
بر کنه شیء • واحاطه بدو • نه بر نفی رؤیة جه رؤیة بی ادراك ممکنست
واکر ادراك را بمعنی رؤیة دارند • تقدیر باید کرد که نه بیند بصرها او را در
دنیا جه رؤیة در عقبی بنص قرآن وحدیث ثابت شده وَهُوَ اللَّطِيفُ واوست
نیکوکار الْخَبِيرُ ○ دانا باسرار • در ینابیع کفته که اوست باریك بین
نهان دان کسی نه بیند آنجه وی بیند • وکسی نداند آنجه وی داند قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ
بدرستی که آمد بشما نشانهای روشن مِنْ رَبِّكُمْ از پروردکار شما فَمَنْ أَبْصَرَ
فَلِنَفْسِهِ پس هر که به بیند منفعت آن مر او راست وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وهر که
نابینا شود • یعنی نه بیند آن حجتها ظاهر را پس ضرر آن بروست وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ
ونیستم من بر شما بِحَفِيظٍ ○ نکاه بان که محافظت اعمال شما کنم

وبران شما

وبران شما را جزا دهم • وبر من همین تبلیغ است وبس وَكَذَلِكَ ومثل این
تصریف که در آیتهاء کذشته کردیم نُصَرِّفُ الْآيَاتِ دیکر میکردانیم آیتهاء
قرآن از خوف برجا • واز وعد بوعید • تا سامعان متنبه شوند وَلِيَقُولُوا وتا
نکویند اهل مکه که تو دَرَسْتَ خوانده وتعلیم کرفته از دیکری زعم
کفار قریش آن بود که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از جبر ویسار که
دو بنده بودند از سبی روم تعلیم میکیرد ومیکوید خدای بمن وحی میکند
حق سبحانه میفرماید که ما تصریف آیات میکنیم تا نکویند که تو از بشری تعلیم
کرفته زیرا که این نوع کلام مقدور هیج بشر نیست وَلِنُبَيِّنَهُ ودیکر تصریف
برای آنست که بیان میکنیم قرآنرا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ○ برای کروهی که دانند که
این کلام خدای است • نقلست که در محلی که کفار عرب آنحضرت را صلوات
الله وسلامه علیه بدین آبا دعوت میکردند • این آیت نازل شد که اتَّبِعْ مَا يُوحَى
إِلَيْكَ بر پی آن رو که وحی کرده شد بتو مِنْ رَبِّكَ از پروردکار تو یعنی طریقه
توحید وبدانکه لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی بسزا نیست مکر او وَأَعْرِضْ وروی
بکردان عَنِ الْمُشْرِكِينَ از شرك آرندکان • وباقوال ایشان التفات
منمای وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ واکر خواستی خدای که ایشان موحد بودندی مَا أَشْرَكُوا هرکز
شرك نمی آوردند وَمَا جَعَلْنَاكَ ونکردانیده ایم ترا عَلَيْهِمْ حَفِيظًا برین کافران
نکاه بان وَمَا أَنْتَ ونیستی تو بِوَكِيلٍ ○ بریشان وکیل یعنی کار ایشان بتو
بازکذاشته نیست • آورده اند که جون آیة • إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ
دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ نازل شد • مشرکان قریش کفتند ای محمد صلى الله عليه وسلم زبان از دشنام
بتان ما بربند • واکر نه ما خدای ترا که بصفات کمال یاد میکنی هجا کوییم

خمیس

علیهم م

آیت آمد که ولا تسبوا الذین یدعون ودشنام مدهید آنانرا که می‌پرستند
من دون الله بجز خدای وقبایح ایشان یاد مکنید فیسبوا الله که ایشان در
مقابله ناسزا کویند خدایرا عدوا از روی ظلم وتجاوز از حق بغیر علم بی دانشی
این عمل بکنند از روی نادانی حق سبحانه نهی کرد از دشنام کسی که مستحق
دشنامست تا در برابر آن مسبة واقع نشود کسی را که مستحق سب نیست کذلک
همچنانکه بیاراستیم اعمال کفار را در نظر ایشان زینا لکل امة بیاراستیم
برای هر کروهی عملهم کردار ایشانرا از نیك وبد در نظر ایشان کل حزب بما
لدیهم فرحون ثم الی ربهم پس بسوی آفریدکار ایشانست مرجعهم بازکشت ایشان
فینبئهم پس خبر دهد ایشانرا در وقت مکافات بما کانوا یعملون بآنچه
بودند که عمل میکردند آورده اند که اکابر قریش با حضرت رسالت رتبت
صلوات الله وسلامه علیه کفتند که ای محمد صلی الله علیه وسلم ما را خبر میدهی که موسی علیه
السلام عصا بر سنك زد دوازده چشمهٔ آب جاری شد وعیسی علیه السلام مرده را
بدم زنده کرد ازین نوع آیتی بما نمای تا بتو ایمان آریم حضرت فرمود که
چه میخواهید کفتند میخواهیم که کوه صفا بدعاء تو زر کردد حضرت فرمود
که اکر این معجزه بتحقیق پیوندد مرا تصدیق خواهید کرد جمله بر قبول دعوت
عهد کردند وبسوکندان غلاظ شداد تأکید نمودند که اکر این معجزه بنمایی
ما در موافقت اهل توحید متابعت کنیم در معالم فرموده که حضرت بدعا
اشتغال نمود ومقارن آن جبرئیل علیه السلام نزول فرمود وپیغام آورد
که من بدعای تو این کوه را زر سازم اما سنت من برآن جاری شده که
چون از انبیا بر نبوت ایشان نشانی خواهند وآن آیة بظهور رسد اکر از عهده

عهد بیرون نیایند عذاب استیصال بدیشان فرستیم اکر میخواهی این
معجزه ظاهر سازیم اما عذاب در پی دارد واکر خواهی بکذار تا توبه کنند
حضرت قسم ثانی را اختیار فرمود وآیة آمد که واقسموا بالله وسوکند خوردند
بخدای جهد ایمانهم سخت ترین سوکندان ایشان لئن جاءتهم آیة که اکر آید بدیشان
نشانه از آنچه طلب میکنند لیؤمنن هر اینه ایمان آرند بدان قل انما الآیات
بکو جز این نیست که آیتها یعنی نشانهاء نبوت که معجزاتست عند الله نزدیک خداست
واو بر اظهار آنچه از آن خواهد قادرست وما یشعرکم وچه چیز دانا کردانید
شما را ای مؤمنان بآنچه از کافران صادر کردد انها اذا جاءت بدرستی که
معجزها چون بیاید بدیشان ومشاهده کنند لا یؤمنون نخواهند کروید
ونقلب افئدتهم ومیکردانیم دلهاء ایشانرا از تصدیق وابصارهم ودیدها
ایشانرا از دیدن راه حق پس ایمان نمی آرند در آخر کما لم یؤمنوا به همچنانکه
ایمان نیاوردند بآنچه از آیات ظاهر شد اول مرة نخستین بار چون شق قمر و
غیر آن ونذرهم ومیکذاریم ایشانرا فی طغیانهم یعمهون تا در بی
راهی خود سرکشته میروند الجزء الثامن ولو اننا نزلنا
واکر چنانچه ما فرو میفرستادیم الیهم الملئکة بسوی این کافران فرشتکانرا
چنانچه میکویند لولا انزل علینا الملئکة وکلمهم الموتی واکر سخن میکفتند
با ایشان مردکان چنانچه اقتراح میکنند که فأتوا بآبائنا وحشرنا علیهم
واکر جمع میکردیم برای ایشان کل شیء همه چیز را که در دنیاست قبلا کروه
کروه تا کواهی دهند بر وحدت الهی ونبوت حضرت رسالت پناهی ما کانوا
لیؤمنوا نبودند ونیستند ایشان که ایمان آرند الا ان یشاء الله مکر آنکه

خدای نخواهد وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ ● ولیکن بیشتر کفار نمیدانند که
اگر همه معجزات بدیشان نمایند ایمان نخواهند آورد وَكَذٰلِكَ وچنانکه
ای محمد دشمنان هستند جَعَلْنَا ما گردانیدیم لِكُلِّ نَبِيٍّ برای هر پیغمبری عَدُوًّا
صلی الله علیه وسلم
دشمنی شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ گردنکشان از جن وانس شیاطین الانس کافران
که مثل شیطان دورند از رحمت رحمن يُوحِي بَعْضُهُمْ وسوسه میکنند
بعضی از ایشان یعنی شیاطین جن إِلَىٰ بَعْضٍ برای بعضی یعنی شیاطین انس را وسوسه
میکنند وخبر میدهند بعضی از جن جن را وبرخی از انس انس را زُخْرُفَ الْقَوْلِ
سخنان دروغ آراسته را غُرُورًا از برای فریب وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ واگر خواستی پروردگار
ایمان ایشانرا مَا فَعَلُوهُ نمیکردند دشمنی با پیغمبران فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ
پس بگذار ایشانرا وآن دروغها که برمی بافند واز اینجا معلوم شد که وسوسه
شیطان در سخنان رنگین بی اصل برای فریب خلق است وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ وبرای
آنکه میل کنند بآن أَفْئِدَةُ الَّذِينَ دلهای آنکسان که لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ
نمیگروند بآخرت وَلِيَرْضَوْهُ وبرای آنکه به پسندند آنرا وَلِيَقْتَرِفُوا وبرای آنکه
کسب کنند مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ ● آنچه ایشان کسب کننده آنند از گناهان أَفَغَيْرَ اللَّهِ
بگو ای محمد که آیا بغیر خدای أَبْتَغِي حَكَمًا میطلبم کسی را که حکم کند میان من وشما
صلی الله علیه وسلم
وَهُوَ الَّذِي واوست آنکه أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ فرو فرستاد بشما قرآنرا مُفَصَّلًا
بیان کرده شده در حق و باطل وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وآنکسان که داده ایم
ایشانرا کتاب چون علماء یهود ونصاری يَعْلَمُونَ میدانند أَنَّهُ مُنَزَّلٌ آنکه
قرآن فرو فرستاده شده است مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ از پروردگار تو براستی ودرستی
فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش مخاطب امت اند یا هر احدی یعنی چون ادلة بر حقیة قرآن

ظاهر شد مباشید مِنَ الْمُمْتَرِينَ ● از شک کنندگان وَتَمَّتْ كَلِمَتُ وتمام شد سخن
رَبِّكَ حجت آفریدگار تو در بیان توحید ونبوت صِدْقًا از روی راستی در اخبار
ومواعید وَعَدْلًا واز روی عدالت در اقضیه واحکام لَا مُبَدِّلَ هیچ کس تبدیل
را نیست لِكَلِمَاتِهِ مر اخبار واحکام اورا چنانچه تبدیل دادند آیات توریة
زیرا که حق سبحانه وعده محافظت قرآن کرده از تبدیل که وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ وَهُوَ
السَّمِيعُ واوست شنوای گفتار همه الْعَلِيمُ ● دانا باسرار همه وَإِنْ تُطِعْ واگر
فرمان بری أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ بیشتر کسانرا که بر روی زمین اند یعنی کفار
وجهله وگویند مراد ارض مکه است یعنی شوی اکثر اهل مکه را يُضِلُّوكَ
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ گمراه کرده اند ترا از راهی که بخدای میرسد إِنْ يَتَّبِعُونَ پیروی
نمیکنند این گروه إِلَّا الظَّنَّ مگر گمان خودرا وگمان ایشان این بود که پدران
ایشان برحق اند وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ● ونیستند ایشان الا که دروغ گویند
برخدای در تحلیل مردار وتحریم بحایر وانتساب فرزند بوی واتخاذ شریک
درعبادت وی إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بدرستی که آفریدگار تو او داناترست مَنْ يَضِلُّ
عَنْ سَبِيلِهِ بآنکس که گم میشود از راه وی وَهُوَ أَعْلَمُ واو داناترست بِالْمُهْتَدِينَ
براه یافتگان فَكُلُوا پس بخورید مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ از آنچیزی که یاد کرده شده است
نام خدای عَلَيْهِ بر وی در زمان ذبح او إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ ●
بآیتهای خدا وسخنان او در حلال وحرام گروندگان وَمَا لَكُمْ وچیست شمارا أَلَّا
تَأْكُلُوا آنکه نخورید مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ از آنچه یاد کرده اند نام خدای عَلَيْهِ بر وی در
وقت ذبح کردن وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ وبدرستی که تفصیل کرد خدای وبیان فرمود
برای شما مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ آنچه حرام کرده اند بر شما وتفصیل در این آیة است

تبدیل کننده

خمس

اگر مطیع

ظاهر

كه حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ الخ • وحفص حرم فعل معلوم خواند • يعني بيان
كرد خداى آنجه حرام ساخته بر شما اِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ مكر آنجيز بيجاره شده باشيد
ومحتاج كشته اِلَيْهِ بسوى آن از محرمات • كه آن نيز حلال است عند الضرورة
وَاِنَّ كَثِيرًا وبدرستى كه بسيارى از مردمان لَيُضِلُّونَ كمراه ميكنند خلق را در
تحليل حرام • وتحريم حلال • بِاَهْوَآئِهِمْ بارزوهاء خويش بِغَيْرِ عِلْمٍ بى دانشى يعنى
بى دليلى وحجتى برآن اِنَّ رَبَّكَ بدرستى كه پروردكار تو هُوَ اَعْلَمُ اوست داناتر
بِالْمُعْتَدِينَ ۝ بدانها كه از حد دركذشته اند وَذَرُوا ودست بداريد ظَاهِرَ
الْاِثْمِ آشكاراى كناه • وَبَاطِنَهُ وپنهان آنرا • يعني ترك كنيد همه كناهانرا زيراكه
كناه يا آشكارا باشد يا پنهان • وكفته اند نكاح محارم ميكنيد وبزنا مايل ميشويد
بعضى برانند كه كناه ظاهر آنست كه بجوارح ميكنند • وباطن آنكه بدل مى‌انديشند
درحقايق سلمى آورده كه ظاهر اثم طلب نعمتهاء دنياست • وباطن اثم ميل بنعمتها
عقبى جه هر دو سبب مشغولى ميشود • از حضرت مولى • يا ظاهر حظوظ
نفس است • وباطن حظوظ قلب • يا كناه ظاهر ميلست بمشتهيات نفس بجوارح
وكناه باطن محبت آرزوهاء نفس است در دل • يا ظاهر آنست كه خلق را بران
اطلاع افتد • وباطن آنكه ميان بنده وخداى بود • وحقيقة آنست كه
كناه ظاهر اقوال وافعال سيئه است كه بجوارح واعضا ارتكاب آن دست ميدهد
وكناه باطن عقايد فاسده وعزايم باطله است • ودر بحر الحقايق فرموده
كه همجنانكه انسانرا ظاهريست • يعني بدن جسمانى • وباطنيست يعني دل روحانى
كناه را نيز ظاهريست وآن قولى وفعلى باشد موافق طبع ومخالف شرع وباطنى
كه آن صفات حيوانيست • واوصاف سبعى وشيطانى • پس حق سبحانه ميفرمايد

كه ترك

كه ترك كنيد افعال طبع را باستعمال اعمال شرع • ودست بداريد اخلاق
ذميمهٔ نفسانى را بتخلق باخلاق ملكى وربانى • امام قشيرى قدس سره ميكويد كه
جون حق تعالى نعمت ظاهر وباطن بتوار زانى داشته كه عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً
وَبَاطِنَةً • اينجا ميكويد وَذَرُوا ظَاهِرَ الْاِثْمِ وَبَاطِنَهُ • يعني شكر نعمت ظاهر و
باطن است • در ترك كناه ظاهر نجاة نفوس است از عذاب نيران • ودر ترك
كناه باطن خلاص قلوب است از عقوبة حرمان پس ظاهر وباطن خود پاك كن
از لوث كناه • تا از ان صورت ومعنى تو پاكيزه شود اِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ
الْاِثْمَ بدرستى كه آنانكه كسب ميكنند كناه را • ظاهرا وباطنا سَيُجْزَوْنَ زود باشد
كه جزا داده شوند بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ ۝ بآنجه هستند كه كسب ميكنند
آورده اند كه مشركان عرب كه مردار حلال دانستندى • كفتندى محمد كوسفند
كه ميميرد كشندهٔ او كيست • فرمود كه آفرينندهٔ او • كفتند واعجبا جيزى كه
ياران تو ميكشند • وسك وجرغ هلاك ميكنند حلال وپاك است • وهرجه
خداى ميكشد حرام وناپاك • ازين سخن وسوسه در خاطر ضعفاء اهل اسلام افتاد
آية آمد كه وَلَا تَأْكُلُوا مخوريد مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللّٰهِ عَلَيْهِ از آنجه ياد نكرده اند
نام خدايرا بر ذبح او وَاِنَّهُ لَفِسْقٌ وبدرستى كه خوردن او فسق است وَاِنَّ الشَّيَاطِينَ
وبدرستى كه ديوان لَيُوحُونَ وسوسه ميكنند اِلَى اَوْلِيَائِهِمْ بدوستان خود
از كافران لِيُجَادِلُوكُمْ تا با شما خصومة كنند كه هرجه خود ميكشيد ميخوريد
وآنجه خداى كشته ميكذاريد وَاِنْ اَطَعْتُمُوهُمْ واكر شما اى مؤمنان فرمان بريد
ايشانرا • در استحلال آنجه حرامست اِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ ۝ بدرستى كه شما مشركان
باشيد زيراكه ترك فرمان خداى بفرمان بردارى غيرا وشركست اَوَمَنْ كَانَ

واسبغ
ظاهر وباطن ترك كناه

میتا آیا انکس که بود مرده بکفر یا جهل یا ضلالت فأحييناه پس زنده کردانیم
اورا باسلام یا علم یا هدایة وجعلنا له نورا وداديم اورا نوری از حجج وبراهين
تا تمیز کند میان حق وباطل يمشي به في الناس میرود بآن نور در میان مردمان
برراه راست. پس این چنین کس باشد. یعنی نباشد كمن مثله في الظلمات مانند
کسی که صفت او آنست که در تاریکیها مانده ليس بخارج منها نیست بیرون آینده
ازان كذلك همچنانکه آراسته اند ایمان در دل مؤمنان زين للكافرين زینت
داده اند برای کافران ما كانوا يعملون آنچه میکنند از عبادت اصنام این آیة
در شان حمزه رضی الله عنه وابوجهل نازل شده در وقتی که ابوجهل از روی جهل
وجرأت. نسبت باحضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه بی ادبی کرده
بود که ذکر آن لایق حال نبوت. وموافق استماع مخلصان امت نیست
وحمزه دران روز در شکار بود. چون باز آمد وشکایت بی حرمتی ابوجهل با او
کردند. حمزه خشمناك بر سر آن ناپاك بی باك رفت. وکمان بر سر او زد وکلمهٔ
شهادت بر زبان راند. پس زنده بنور اسلام حمزه است. وکرفتار ظلمات کفر و
آثام ابوجهل. وکفته اند درباره عمر بن الخطاب رضی الله عنه وابوجهل فرود آمده
که هر دو در مقام آزار سید مختار بودند. وآنحضرت دعا کرد که یا رب اسلام را
بیکی ازین دو تن عزیز کردان. ودعاء آنحضرت درباره فاروق سمت استجابة
یافت. پس صاحب نور عمر است. ومقید ظلمت ابوجهل. ومحققان کفته اند
موت بهوای نفس است. وحیوة بمحبت حق یا موت بنکرنست. وحیات بمعرفت
در کشف الاسرار آورده که حیوة معرفت دیکرست وحیوة بشریة دیکر
عالمیان بحیوة بشریة زنده اند ودوستان بحیوة معرفت. روزی باشد که حیوة

بشریة بسر آید. كل نفس ذائقة الموت. وهرکز حیوة معرفت بسر نیاید
فلنحيينه حيوة طيبة. وازینجاست که المؤمن حي في الدارين بيت
نمیرد هرکجا جانش تو باشی. خوشا جانی که جانانش تو باشی. شاه کرمانی
قدس سره این آیت بر خواند که. اومن كان ميتا فأحييناه. کفت نشان این
حیاة سه چیز است. از خلق عزلت. وباحق خلوة. ودوام ذکر بزبان ودل
وبزرکواری این معنی را نظم فرموده نظم بر روی خلایق در صحبت مکشای
میباش بکلی متوجه بخدای. غافل مشو از ذوق دل وذکر زبان. تا زنده جاوید شوی در هر دو سرای
وكذلك وهمچنانکه در مکه بزرکان کنه کار هستند جعلنا آفریده ایم
في كل قرية در هر دیهی اكابر مجرميها بزرکان که کناه کاران آن موضع اند یا کردانیده ایم
بزرکان هر دیهی وشهری را مجرمان آن مقام ليمكروا فيها تا مکر کنند دران
موضع. ومردم را از ایمان باز دارند. چنانچه رؤساء مکه بر سر چهار راه کسان باز
داشته اند که در موسم هرکه بیاید. واز حال پیغمبر صلی الله علیه وسلم
سؤال کند. کویند ساحرست. وشاعر وکاهن. وامثال آن وما يمكرون و
مکر نمیکنند این کافران الا بأنفسهم مکر با نفسهای خود چه وبال مکر ایشان
راجعست بدیشان وما يشعرون ونمیدانند ایشان که تبعهٔ مکر بصاحب
او میرسد. ولا يحيق المكر السيء الا باهله. آورده که ابوجهل ومتابعان او
میکفتند. که ما با بنی عبد مناف در هر شرفی که دارند شرکت داریم. اکنون که
میکویند در میان ما پیغمبریست که بدو وحی می آید. راضی نمیشویم تا بما
وحی فرو آید. چنانچه برو نازل میشود. حق تعالی آیة فرستاد که وإذا جاءتهم آية
وچون بیاید بکفار قریش آیتی از قرآن یا معجزه در اثبات نبوت سید آخر الزمان

قالوا لن نؤمن کویند ایمان نمی آریم بدین آیتی یا معجزه حتی نؤتی تا وقتی که بدهند
مارا مثل ما اوتی مانند آنچه داده شده اند رسل الله پیغمبران خدای یعنی وحی
وکتاب بما فرو آید. چنانچه بدیشان فرو می آمد. امام ثعلبی کوید مراد از رسل الله
حضرت پیغمبر است چنانچه در آیة یا ایها الرسل مخاطب هموست. واین بر سبیل
تعظیم باشد در شرح تعرف آورده که تا حق سبحانه شمایل همه انبیا
باوی جمع نکرد اورا به. یا ایها الرسل خطاب نفرمود ع هرچه خوبان همه دارند
تو تنها داری. در تبیان فرموده که ولید مغیره با حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم گفت. که اگر نبوت حق است من از تو بآن سزاوارترم. جهت آنکه به سن
از تو اکبرم وبمال از تو بیشتر. حق سبحانه فرمود که نبوت بعمر ومال نیست
بفضل وکمال است الله اعلم خدای داناتر است حیث یجعل رسالاته آنجا که می نهد
پیغامهای خویش را سیصیب الذین اجرموا زود باشد که برسد آنکسانرا که
مجرم شدند بکفر صغار خواری ورسوایی عند الله نزدیک خدای وعذاب
شدید وعذابی سخت بما کانوا یمکرون ⊙ بسبب آنکه بودند که مکر میکردندی
با مومنان وبد میسگالیدند در حق ایشان فمن یرد الله پس هرکرا میخواهد خدای
ان یهدیه آنکه اورا راه نماید. وبطریق حق شناسا گرداند یشرح صدره
بگشاید دل اورا للاسلام برای قبول اسلام ومن یرد وهرکرا خواهد ان یضله آنکه
فرو گذارد اورا واز طریق ایمان بگرداند یجعل صدره گرداند دل اورا.
ضیقا تنگ حرجا سخت بمثابه که سر باز زند. واز سخن حق ابا کند کانما یصعد
گویی بالا میرود فی السماء در آسمان. یعنی میگریزد از قبول حق. ومیخواهد
که بآسمان رود. واین غایت تباعد است در گریختن کذلک همچنانکه تنگ میگرداند

دل کافرانرا

وحفص

دل کافرانرا یجعل الله می گمارد خدای الرجس عذاب یا لعنت را علی الذین لا یؤمنون
بر دلهای آنانکه نمیگروند وتوحید را تصدیق نمیکنند وهذا واین اسلام
صراط ربک راهیست پسندیده پروردگار تو مستقیما ⊙ درحالتی که راستست
ودر وکجی نیست قد فصلنا الآیات بدرستی که بیان کردیم آیات قرآنرا لقوم یذکرون
برای گروهی که پند میپذیرند لهم دار السلام مرین پندپذیرانراست بهشت
عند ربهم ذخیره نزدیک خدای وهو ولیهم واو ناصر ایشانست در دنیی ومتولی
ثواب ایشان در عقبی بما کانوا یعملون ⊙ بسبب آنچه کردند از تصدیق کتاب
وپیغمبر ویوم نحشرهم ویاد کن روزی را که حشر کنیم ایشانرا. وحفص
یحشرهم خواند یعنی خدای جمع کند جن وانس را جمیعا همه ایشان. پس گوید
یا معشر الجن ای گروه دیوان قد استکثرتم بدرستی که بسیار یافتید من الانس
از آدمیان. که با غوا تابع خود ساختید وقال اولیاؤهم وگویند دوستان شیاطین
من الانس از آدمیان. یعنی آنها که فرمان ایشان بردند ربنا استمتع ای پروردگار ما
برخورداری یافت بعضنا ببعض بعضی از ما ببعضی برخورداری انس از جن آنست که
ایشانرا بآرزوهای نفس راه نمودند. وتمتع جن بانس آنکه مطیع ومنقاد ایشان
شدند. امام ابو منصور ماتریدی رحمه الله فرموده که استمتاع ایشان آنست
که در معصیت معاون یکدیگرند. دیوان آدمیانرا بگناه میخواستند وآدمیان
دعوت دیوانرا اجابت میکنند وبلغنا ودیگر میگویند که بعد از استمتاع رسیدیم
اجلنا الذی اجلت لنا الی بدان وقتی که برای ما مقرر کرده بودی مراد برانگیختن است
از قبور. یعنی مبعوث شدیم اکنون حال ما چون خواهد بود قال گوید خدای
النار مثواکم آتش است آرامگاه شما خالدین فیها درحالتی که شما جاوید باشید

در آن آتش اِلَّا مَا شَآءَ اللهُ مگر آنچه خواهد خدای که شما را از آتش برهد بیرون
نقل کند اِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو حَكِيمٌ خداوند حکمتست در آنچه کند
با جن و انس عَلِيمٌ ◯ داناست باعمال و احوال ایشان وَكَذٰلِكَ و چنانچه فرو
میگذاریم کفار جن و انس را نُوَلِّي مسلط میگردانیم بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا
بعضی از ظالمان را بر بعضی در دنیا و امیگذاریم برخی را ببرخی مالك دینار
رحمه الله فرموده است که در یکی از کتب الهی خوانده ام که حق سبحانه فرمود
کبست میگردانم دشمنان خود را بدشمنان خود و باز ایشان را بدوستان خود
و اشهر آنست که تولیه در آخرت خواهد بود یعنی ظلمهٔ جن و انس را باهم گذاریم
تا دانند که هیچ یك نفع بدیگری نمیتواند رسانید و این صورت واقع میشود
بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ◯ بآنچه ایشان کسب میکنند از معاصی و مناهی بار دیگر
حق تعالی خطاب کند از روی توبیخ که يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ ای گروه دیوان
و آدمیان اَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا بشما نیامد یعنی آمد رُسُلٌ مِنْكُمْ پیغمبران از شما اگرچه
پیغمبر جز از آدمیان نبوده اما چون انس را با جن جمع کرد خطاب صحیح است
و گفته اند از جنس جن رسل بدیشان مبعوث بوده و جمهور برانند که رسل جن را
نذر گویند و ایشان رسل رسولانند بجن همچنانکه هفت نفر از جن پیغام حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم بقوم رسانیدند قال تعالی وَلَّوْا اِلٰى قَوْمِهِمْ
مُنْذِرِينَ و بر هر تقدیر حق سبحانه میگوید آیا نیامدند بشما رسولان که
برای دعوت يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ بخوانند بر شما آيَاتِي آیتهاء کتاب مرا وَيُنْذِرُونَكُمْ
و بیم کنند شما را لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هٰذَا دیدن این روز که روز قیامتست قَالُوا گویند
در جواب که شَهِدْنَا عَلٰى اَنْفُسِنَا گواهی میدهیم بر نفسهای خود یعنی اعتراف میکنیم

بکفر و استحقاق عذاب وَغَرَّتْهُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا و حال آنست که فریفته کرده بود
ایشانرا زندگانی دینی تا از بعث و نشر فراموش کردند و چون بعرصهٔ محشر آمدند بجناه
خود معترف گشتند وَشَهِدُوا عَلٰى اَنْفُسِهِمْ و گواهی دادند بر نفسهاء خود اَنَّهُمْ كَانُوا
كَافِرِينَ ◯ آنکه ایشان بودند کافران ذٰلِكَ ای فرستادن رسولان اَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ
برای آنست که نیست آفریدگار تو مُهْلِكَ الْقُرٰى هلاك كنندهٔ ساكنان دیهها
و شهرها بِظُلْمٍ بسبب ظلمی که کنند وَاَهْلُهَا غَافِلُونَ ◯ و حال آنکه آن شهرها و
دیهها غافلان باشند یعنی پیغمبری بدیشان نیامده باشد و ایشانرا از
خدای و قیامت خبر نداده بزرگان گفته اند که استیصال هیچ قوم نباشد
الا بعد از تقدم وعید و اگر نه ایشانرا بر حق حجت رسد که لَوْلَا اَرْسَلْتَ اِلَيْنَا
رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ چرا رسولی نفرستادی تا ما پی روی میکردیم وَلِكُلٍّ و
هر عمل کنندهٔ را دَرَجَاتٌ مراتبست در ثواب و عقاب مِمَّا عَمِلُوا از برای
عملها که کرده اند وَمَا رَبُّكَ و نیست پروردگار تو بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ◯ بی خبر
از آنچه مردمان میکنند وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ و پروردگار تو بی نیازست از عبادت
بندگان ذُو الرَّحْمَةِ خداوند رحمتست بر ایشان و تکلیف طاعت جهت تکمیل
ایشانست و گفته اند بی نیازست از طاعت مطیعان و ذو الرحمة است بر مجرمان
و عاصیان اِنْ يَشَاْ اگر خواهد يُذْهِبْكُمْ ببرد شما را وعید اهل مکه است وَ
يَسْتَخْلِفْ و خلیفه و جانشین شما سازد مِنْ بَعْدِكُمْ از پس شما مَا يَشَاءُ هر کرا
خواهد از آفریدگان خود كَمَا اَنْشَاَكُمْ همچنانکه شما را پیدا کرد مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ
آخَرِينَ ◯ از ذریة قوم دیگر که پدران شما بودند اِنَّمَا تُوعَدُونَ بدرستی که آنچه
آنچه وعده داده اند شما را از قیامت و متعلقات او لَآتٍ هر آینه بودنی و آمدنیست

بی شك وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ ونیستند شما عاجز کنندگان مر خدای را در بعث و حشر شما قُلْ بکو ای محمد صلی الله علیه وسلم يَا قَوْمِ اعْمَلُوا ای قوم من مراد کفار قریش اند عمل کنید عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ هر یك بر حالت خود و آنچه نهایت تمکن و استطاعت شما باشد یعنی بر کفر و عداوت خود مستمر باشید امر تهدیدست میکوید شما بر حالت خود باشید که إِنِّي عَامِلٌ بدرستی که من نیز عمل کننده ام بر شکیبایی و بردباری فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید مَن تَكُونُ آنکس را که باشد لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ مر او را عاقبت پسندیده در سرای آخرت إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ بدرستی که بیروزی و رستکاری نیابند ستمکاران یعنی کفار صاحب کشف الاسرار فرموده که هم درین زودی بدانید که دنیا کجا رسد و دولت فلاح کرا رسد به بینید که درویشان شکسته بال را بسرای کرامت چون خوانند و خواجگان صاحب اقبال را سوی زندان ندامت چون رانند نظم باش تا کل یابی آنها را که امروز ند جزو باش تا کل بینی آنها را که امروز ند خار تا کی از دار الغروری ساختن دار السرور تا کی از دار الفراری ساختن دار القرار آورده اند که مشرکان عرب در میان کشت زار خود خطی کشیدندی و یك نیمه برای خدای و نیمه دیکر برای بتان نشان کردندی و همچنین چهارپایان را نیز قسمت نمودندی بعضی برای الله و برخی برای بت آنچه نصیب خدای بودی بدرویشان و مهمانان دادندی و آنچه بهره بتان بودی بر خادمان بتخانه قسمت کردندی پس اکر حصه الهه نیکوتر بودی بر حال خود بکذاشتندی و اکر چیزی از نصیب خدای در میان نصیب بتان افتادی برنداشتندی و کفتندی خدای توانکرست بدان احتیاج ندارد و اکر از نصیب بتان به نصیب خدای مخلوط شدی برداشتندی و با نصیب بتان ضم کردندی و کفتندی ایشان فقیر و محتاج اند حق سبحانه

ازین حال خبر میدهد و میفرماید وَجَعَلُوا لِلَّهِ و مقرر کردانیدند برای خدای مِمَّا ذَرَأَ از آنچه خدای آفریده است مِنَ الْحَرْثِ از کشت زارها وَالْأَنْعَامِ و چهارپایان نَصِيبًا بهره و برای بتان بهره فَقَالُوا پس کفتند هَٰذَا لِلَّهِ این نصیب مر خدای راست بِزَعْمِهِمْ بادعاء باطل و کفتار دروغ ایشان وَهَٰذَا لِشُرَكَائِنَا و این دیکر نصیب برای شریکان ما یعنی شرکاء که ما برای خدا پیدا کرده ایم فَمَا كَانَ پس آن نصیبی که باشد لِشُرَكَائِهِمْ برای بتان ایشان بزعم ایشان فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ پس نمیرسد بخدای و در آن تصرف نمیکنند وَمَا كَانَ لِلَّهِ و آن نصیبی که مر خدای راست فَهُوَ يَصِلُ پس آن میرسد إِلَىٰ شُرَكَائِهِمْ به بتان ایشان یعنی بهتر را از نصیب خدا برمیدارند و نامزد بتان میکنند سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ بد حکمیست که ایشان میکنند وَكَذَٰلِكَ و مانند این آرایش که شیطان کرده است در قسمت قربات زَيَّنَ می آرایند لِكَثِيرٍ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ برای بسیاری از مشرکان قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ کشتن فرزندان ایشان را شُرَكَاؤُهُمْ شریکان ایشان یعنی دیوان یا خادمان بتخانه آرایش میدهند کشتن فرزندان را در چشم مشرکان لِيُرْدُوهُمْ تا هلاك کنند ایشان را یعنی کمراه سازند وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ و تا پوشیده کردانند بر ایشان دِينَهُمْ دین ایشان را یعنی آنچه بر آن بودند از کیش اسمعیل علیه السلام وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اکر خواستی خدای مَا فَعَلُوهُ نکردندی مشرکان آنچه برای ایشان آرایش میدهند فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ بکذار ایشان را با افترا و دروغی که میکویند وَقَالُوا و کفتند هَٰذِهِ این نصیبه الهه ما أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ چهارپایان و کشتی حرامست لَّا يَطْعَمُهَا نچشد و نخورد آنرا إِلَّا مَن نَّشَاءُ مکر آنکه ما خواهیم یعنی خادمان بتخانه و مردان و مطلق زنان را دخل نمیدادند بِزَعْمِهِمْ بکمان خود

بی حجتی و برهانی وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا و میکفتند این چهار پایانند که
حرام کرده شده است پشت ایشان برای بار و سواری یعنی بحایر و سوایب و
حوامی وَأَنْعَامٌ و دیکر چهار پایانند که برای قربانی بتان لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ
اللَّهِ یاد نمیکنند نام خدایرا عَلَيْهَا بر ذبح آن بلکه بر نام بتان ذبح میکنند افْتِرَاءً
عَلَيْهِ و در اینها افترا میکردند افترا کردنی بر خدای سَيَجْزِيهِمْ زود باشد که
خدا جزا دهد ایشانرا بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ سبب آنچه افترا میکنند وَقَالُوا
و کفتند مَا فِي بُطُونِ هَٰذِهِ الْأَنْعَامِ آنچه در شکمهاء این چهار پایانست یعنی
در شکم بحیره و سایبه از بچکان خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا پاکست و حلال مر مردان
ما را وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا و حرام کرده شده است بر زنان ما اکر زنده متولد شود
وَإِنْ يَكُنْ مَيْتَةً و اکر باشد مردار یعنی مرده متولد شود فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ پس ایشان همه
یعنی زن و مرد در خوردن آن شریك باشند سَيَجْزِيهِمْ زود پاداش دهد خدای
وَصْفَهُمْ وصف ایشان را که دروغ بر خدای می بندند در تحلیل و تحریم
إِنَّهُ حَكِيمٌ بدرستی که خدای حکیمست در آنچه حلال و حرام میکند عَلِيمٌ
داناست بمصالح بندکان در حل و حرمت قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ بدرستی که زیان کردند
آنانکه قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ بکشتند فرزندان خود را سَفَهًا از روی بیخردی
بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی در معالم آورده که ربیعه و مضر و بعضی دیکر از عرب دختران
خود را زنده در کور میکردند که نباید در صغر سن باسیری افتند چه قتل
و غارت در قبایل عرب عام بود یا اکر بزرك شوند جهاز و ما یحتاج عروسی باید حق
تعالی میفرماید که ایشان قتل اولاد کردند از روی جهل وَحَرَّمُوا و حرام
ساختند مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ آنچه روزی داده است ایشانرا خدای یعنی بحایر و سوایب

ربع ع عشر

وغیر آن افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ و بربافته اند افترای بر خدای قَدْ ضَلُّوا بدرستی که کم شده اند
در راه ضلالت وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ و نیستند راه یافتکان بطریق حق •
وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکسی که برای شما أَنْشَأَ پیدا کرد جَنَّاتٍ بوستانها از انکور
مَعْرُوشَاتٍ برداشته و چفته بسته وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ و بر زمین افتاده بی چفته
و کفته اند معروشات آنست که مردمان بدست خود نشانده باشند و غیر
معروشات آنکه در کوه و بیشه رسته باشد وَالنَّخْلَ و بیافرید درخت خرما را •
وَالزَّرْعَ و کشتها را از آنچه ساق ندارد • و ثمره او حبوبست مُخْتَلِفًا أُكُلُهُ
در حالتی که مختلفست ثمره هر یك از اینها در هیئة و کیفیة وَالزَّيْتُونَ و دیکر
پیدا کرد زیتون را وَالرُّمَّانَ و انار را مُتَشَابِهًا در حالتی که مانند یکدیکرست برکهاء او
وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ و مانند نیست مزه میوه او • بعضی ترش است • و برخی شیرین •
و بعضی میانه آن و این كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ بخورید از میوهای هر یك إِذَا أَثْمَرَ چون میوه
پیدا کند و اکرچه نارسیده و خام باشد وَآتُوا حَقَّهُ و بدهید حق آن میوه را
یعنی تصدق کنید يَوْمَ حَصَادِهِ در روز درودن زرع • و بریدن نخل و چیدن
میوها • مبالغه است در اهتمام بصدقه • و عدم تأخیر در ادا • اشهر اقوال آنست
که مراد ازین صدقه است نه زکوة مفروضه چه زکوة در مدینه فرض شد
و این آیة مکیست • بعضی کفته اند مراد زکوة است • و آیة مدنیست • آورده اند
که ثابت بن قیس را رضی الله عنه قریب پانصد نخل بود که خرماهای آنرا برید
و تصدق کرد تا وقتی که هیچ نماند آیة آمد که وَلَا تُسْرِفُوا از حد در مکذرید در صدقه
دادن • یعنی هر چه هست بیکبار تصدق مکنید • و در معالم کفته که منع
صدقه مکنید • یعنی از حد تجاوز منمایید در بخل و امساك • امام قشیری

رحمه الله فرموده که هرچه در حفظ نفس خود نفقه کنی اسرافست و اگر همه
یك کبخد دانه بود و هرچه برای خدا دهی اسراف نیست و اگر چه هزار خزانه بود
إِنَّهُ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ○ دوست نمیدارد مسرفانرا یعنی نمی‌پسندد
عمل ایشانرا وَمِنَ الْأَنْعَامِ و اوست که بیافرید از چهارپایان حَمُولَةً آنرا که بار کشند
چون شتر و گاو وَفَرْشًا و آنرا که بر زمین افکنند آنرا از برای ذبح چون گوسفند
و گفته اند حموله کبار انعام است و فرش صغار آن که از خردی بزمین نزدیکست
مانند فرش كُلُوا بخورید مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ از آنچه شما را روزی داد خدای
و حلال کرد بر شما وَلَا تَتَّبِعُوا و پیروی مکنید خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ گامهای
شیطانرا یعنی براه او مروید و حلال را حرام مسازید بقول او إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که
او مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ ○ دشمنیست آشکارا ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ و از چهارپایان
بیافرید هشت دونخ را زوج آنرا گویند که با جنس خود مزاوجه کند پس
ذکر زوج انثی بود و انثی زوج ذکر و هر دو را نیز زوج میگویند اما مراد آنست
که گفتیم و این هشت زوج هشت فرزند هر یکی زوج دیگری مِنَ الضَّأْنِ از آنها که
پشم دارند و ایشانرا میش خوانند اثْنَيْنِ دو زوج یکی قوچ و دیگری جفت او
وَمِنَ الْمَعْزِ و از آنها که موی دارند و ایشانرا بز گویند اثْنَيْنِ دو زوج دیگر نر و ماده
قُلْ بگو آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ آیا دو نر را حرام کرد خدای أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ یا دو ماده را
أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ یا آنرا حرام کرد که مشتمل است بر و أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ رحمهای
دو ماده خواه آنچه در رحم است ماده باش و خواه نر نَبِّئُونِي خبر دهید مرا بِعِلْمٍ
بامری معلوم که دلالت کند بر آنکه خدا کدام را حرام کرده است إِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ ○ اگر هستید راست گویان که تحریم از نزدیک اوست وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ

و از شتر دو زوج نر و ماده وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ و از گاو نیز بهمان منوال دو زوج
قُلْ بگو آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ آیا هر دو ذکر را از شتر و گاو حرام کرد أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ
یا دو ماده را از ایشان أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ یا آنرا حرام ساخته که فرا گرفته است
آنرا أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ رحمهای هر دو ماده أَمْ كُنْتُمْ یا بودید شما شُهَدَاءَ حاضران
و مشاهده کنندگان إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَذَا آن هنگام که وصیت کرد خدای شما را
ببیان تحریم سبب نزول آیة آن بود که عوف بن مالك بحضرت رسالت پناه علیه
صلوات الله آمد و گفت ای محمد حلال کردی آنچه پدران ما آنرا حرام کرده بودند
حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که آنچه پدران شما حرام کرده اند حرام نمیشود عوف گفت که
خدای حرام کرده است این آیة نازل شد و سید عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که
خدای ازواج ثمانیة را برای اکل و انتفاع آفریده است پس شما بعضی را چون بحیره
و سایبه و وصیله و حام حرام میگویید این تحریم از قبل ذکر است یا از قبل
انثی مالك ساکت شد اگر میگوید تحریم بسبب ذکورتست پس جمیع ذکور باید که
حرام بود و اگر باعتبار انوثتست پس تمام اناث باید که در حرمت داخل باشد
و اگر بواسطهٔ اشتمال رحم است بر جنین پس همه باید که حرام باشد چه در رحم
یا ذکر است یا انثی پس حضرت فرمود که ای مالك چرا سخن نگویی گفت تو سخن
گوی تا من بشنوم حضرت این آیة بر وی خواند فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ظالمتر مِمَّنِ افْتَرَى
از آنکس که افترا کند عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغ را و نسبت دهد بدو
تحلیل و تحریم اشیا لِيُضِلَّ النَّاسَ تا گمراه گرداند مردمانرا بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی مراد
اکابر ایشانند که قرار این مهم متعلق بدیشان است یا عمرو بن لحی که
مؤسس این قاعده بود و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میفرماید که من اول

دیده در آتش دوزخ • واهل دوزخ از نتن امعاء او برنج بودند ان الله بدرستی که
خدای لا یهدی القوم الظالمین ○ راه نمینماید گروه ظالمان را که متدین
بدین جاهلیت اند مشرکان چون آیة شنیدند گفتند همه انعام حلال شد پس
حرام کدامست آیة آمد که قل بگوای محمد صلی الله علیه وسلم لا اجد نمی یابم فیما اوحی الی در آنچه
بمن وحی کرده اند محرما چیزی حرام کرده شده علی طاعم یطعمه بر خورنده که
بخورد آنرا الا ان یکون میتة مگر آنکه باشد آنچیز مردار او دما مسفوحا
یا خونی ریخته شده • مراد خونیست که در وقت ذبح از اوداج مذبوح روان
یا در زندگی او از و بیرون آید • وجگر و سپرز درین داخل نیست او لحم خنزیر
یا گوشت خوك وآنچه از و توان خورد فانه رجس پس بدرستی که او پلیدست او
فسقا یا کشته شده بفسق وآن چهار پاییست که اهل آواز برداشته شده است
لغیر الله برای غیر خدای به بوقت کشتن او یعنی آنچه بر نام غیر خدا کشته
باشند • وآنرا فسق گفتند زیراکه بدان عمل فاسق میشوند فمن اضطر پس هر که به بیچارگی
درمانده شود غیر باغ نه ستمکار بود بر بیچارهٔ مثل خود ولا عاد ونه از حد گذشته
در خوردن زیادت از ضرورت فان ربك غفور پس بدرستی که پروردگار تو آمرزگارست
مواخذه نکند آنرا که بضرورت از محرمات تناول کند رحیم ○ مهربانست
که بیچارگانرا در آن رخصت دهد وعلی الذین هادوا و بر آنکسانی که یهود اند
حرمنا حرام کردیم کل ذی ظفر هر جانوری که ناخن دارد چون شتر وسباع و
وطیور • وگفته اند هرچه منقار و سم دارد درین داخل است • ودر معالم
آورده که مراد شترست وشترمرغ وبط که بر ایشان حرام بوده ومن
البقر والغنم واز گاو و گوسفند حرمنا علیهم حرام کردیم بر ایشان شحومهما

پیهها

پیهها که در درون ایشان بود چون گرده بیه وغیر آن الا ما حملت
مگر آنچه برداشته بودی ظهورهما پشتها ایشان یعنی چفسیده بودی
بر پشت وپهلوی ایشان از درون وبیرون او الحوایا یا آن چربی که بودی متعلق
بر رودهای ایشان او ما اختلط بعظم یا آنچه آمیخته بودی باستخوان چون دنبه
وپیه بناگوش ومغز استخوان ذلك تحریم این چیزها جزیناهم پاداش داده
بودیم جهودانرا ببغیهم بسبب ظلم ایشان وانا لصادقون ○ وبدرستی که
ما راستگویانیم در خبر دادن از همه چیز فان کذبوك پس اگر ایشان تکذیب تو
کنند ای محمد صلی الله علیه وسلم در خبری که من بتو وحی کردم فقل پس بگو ربکم پروردگار شما ذو
رحمة واسعة خداوند بخشایش بسیارست که مهلت میدهد شما را با وجود
این تکذیب • وتعجیل عذاب نمیکند ولا یرد بأسه وباز داشته نخواهد شد
عذاب او عن القوم المجرمین ○ از گروه مجرمان که مکذب باشند • حاصل
آنست که اگر امهال هست • اما اهمال نخواهد بود سیقول الذین اشرکوا زود
باشد که بگویند آنانکه شرك آورده اند • درین آیت اعجاز قرآن ظاهرست که
از نا آمده خبر داد • وبعد از نزول آیة مشرکان گفتند لو شاء الله اگر خواستی خدای
ما اشرکنا شرك نمی آوردیم ما ولا آباؤنا ونه پدران ما • این سخن درستست اما
نه بطریق اعتذار میگفتند که ارتکاب این قبایح بمشیت اوست • یا آنکه
استهزا میکردند • یا اعتقاد ایشان آن بود که حق مشروع مرضی عند الله
اینست که ما میگوییم • یعنی بفرمودهٔ اوست واگر نه ما شرك نمی آوردیم ولا حرمنا
من شیء وحرام نمیکردیم هیچ چیزرا یعنی او امر فرمود بتحریم اینها کذلك
همچنین این تکذیب که قوم تو میکنند کذب الذین من قبلهم تکذیب کرده اند

آنانکه پیش از ایشان بوده اند. حَتّٰى ذَاقُوا بَأْسَنَا تا آن وقت که بچشیدند یعنی
دریافتند عذاب مارا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ بگو آیا هست نزدیک شما مِنْ عِلْمٍ هیچ
امر معلومی که بدان حجت آرید بر سخنان خود فَتُخْرِجُوهُ لَنَا پس بیرون آرید وظاهر
کنید آنرا برای ما إِنْ تَتَّبِعُونَ شما پی روی نمیکنید در مقالات خود إِلَّا الظَّنَّ
مگر گمان و پندار خود را وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ ○ و نیستید شما مگر قومی که دروغ
میگویید قُلْ بگو ای محمد که اگر شما را هیچ حجتی نیست بر قول خود فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ
الْبَالِغَةُ پس مر خدای راست حجتی رسیده بنهایت صحت فَلَوْ شَاءَ پس اگر خواستی
لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ ○ هر آینه راه نمودی همهٔ شما را قُلْ هَلُمَّ بگو بیارید
شُهَدَاءَكُمُ گواهان خود را الَّذِينَ يَشْهَدُونَ آنانرا که گواهی دهند أَنَّ اللّٰهَ حَرَّمَ
که خدای حرام کرده است هٰذَا این محرمات شما را از انعام و حرث و غیر آن
فَإِنْ شَهِدُوا پس اگر گواهی دهند خود برای خود فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ تو گواهی مده با
ایشان یعنی تصدیق مکن ایشانرا دران وَلَا تَتَّبِعْ و از پی مرو أَهْوَاءَ الَّذِينَ
آرزوهاء کسانی را که از روی عناد كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا تکذیب کرده اند آیتهاء مارا در
حلال و حرام وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ و دیگر پی روی مکن آنانرا که نمی گروند بِالْآخِرَةِ
بدان سرای دیگر یعنی بت پرستان وَهُمْ و ایشان بِرَبِّهِمْ به پروردگار خود
يَعْدِلُونَ ○ برابر میکنند بتانرا قُلْ تَعَالَوْا بگو بیایید ای مردمان و بشنوید
تا من أَتْلُ بخوانم مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ آنچه حرام کرده است آفریدگار شما بر شما
این آیت با دو آیه دیگر که تالی اوست از محکمات کتاب است. که احکام او در هیچ
شریعتی منسوخ نبوده. و این ده حکمت از امر و نهی و از جملهٔ آن أَلَّا تُشْرِكُوا
آنست که شریک مسازید بِهِ شَيْئًا بخدای چیزیرا وَبِالْوَالِدَيْنِ و نیکویی کنید با پدر و

ع عشر

مادر إِحْسَانًا نیکویی کردنی. در تأویلات فرموده که توحید و احسان
والدین را در یک سلک انتظام داد. بجهة آنکه ایشان سبب قریبند در وجود و
تربیت. و دو واسطه اند که حق تعالی ایشانرا مظهر آثار صفة ایجاد و ربوبیت
خود ساخت وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ و مکشید فرزندان خود را مِنْ إِمْلَاقٍ از جهة
ترس درویشی و احتیاج نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ ما روزی میدهیم شما را وَإِيَّاهُمْ
وایشانرا پس چون رزق اولاد بر ماست نه بر شما. چرا مرتکب قتل بناحق میشوید
وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ و نزدیکی مکنید یعنی مرتکب مشوید زشتیها و ناپسندیدها را
و گفته اند فواحش زناست و مقدمات او. و اکابر عرب از مردم زنا کردندی
و اوباش و بی باکان باشکارا بران اقدام نمودندی. حق سبحانه فرمود که گرد
زنا مگردید مَا ظَهَرَ مِنْهَا آنچه آشکارا باشد از آن وَمَا بَطَنَ و آنچه پنهان بود. و
گفته اند ما ظهر خمر است. و ما بطن زنا. و محققان گویند. ما ظهر فعلست. و ما
بطن نیت وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي و مکشید آن نفسی را که حَرَّمَ اللّٰهُ حرام کرد
خدای کشتن او إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحق که آن قصاص است. یا قتل مرتد یا رجم زانی محصن
ذٰلِكُمْ این چهار نهی و یک امر وَصَّاكُمْ امر کرد خدای بِهِ بنگاه داشت آن
لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ○ تا مگر دریابید و بدانید که راه راست آنست وَلَا تَقْرَبُوا
و نزدیک مشوید مَالَ الْيَتِيمِ بمال یتیم و دران تصرف مکنید إِلَّا بِالَّتِي هِيَ
أَحْسَنُ مگر بعملی که آن نیکوتر باشد. یعنی از تلف نگاه دارید و دران تجارت کنید
تا بیشتر شود. و ازان مخورید و بکس مدهید حَتّٰى يَبْلُغَ تا برسد یتیم أَشُدَّهُ
بقوت خود یعنی بالغ شود وَأَوْفُوا الْكَيْلَ و تمام پیمایید کیل را در مکیلات
وَالْمِيزَانَ و ترازو را در موزونات بِالْقِسْطِ بعدل و مساوات یعنی کم مدهید

پنهان

وزیاده مستانید در ینابیع آورده که بعد از نزول این آیة صحابه کفتند
یا رسول الله ما قادر نیستیم بر آنکه در وزن زبانهٔ ترازوی ما یا دو پله جنان برابر باشد
که بیک موی میل نکند حق سبحانه فرستاد که لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا ما تکلیف نکنیم
کسی را إِلَّا وُسْعَهَا مکر آنجه کنجایش او باشد یعنی اکر تقصیری در کیل و وزن بی
قصد شما واقع شود و شما را عزیمت مراعات عدل بود آنرا عفو کنم وَإِذَا قُلْتُمْ
و یکی دیکر از احکام آنست که جون سخن کویید در حکومة یا کواهی دهید فَاعْدِلُوا
پس راستی کنید دران وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ واکرجه باشد محکوم له و محکوم علیه یا مشهود
و مشهود علیه خداوند خویشی نزدیک وَبِعَهْدِ اللَّهِ و بعهد خدای که تادیه
احکام شرعست یا بنذری که کنید أَوْفُوا وفا نمایید ذَٰلِكُمْ این سه امر و یک نهی وَصَّاكُمْ
بِهِ وصیة کرد خدای شما را بدان لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ۝ باشد که شما پند پذیر شوید
وَأَنَّ هَٰذَا و بر شما میخوانم حکم دهم را و آن آنست که آنجه مذکور شده است درین
سوره از دلایل توحید و اثبات نبوت و بیان شریعت صِرَاطِي راه منست مُسْتَقِيمًا
راه راست تا بهشت فَاتَّبِعُوهُ پس متابعت کنید و پی روی نمایید این راه را وَلَا
تَتَّبِعُوا السُّبُلَ و از پی مروید راههاء پراکنده و ادیان مختلفه را فَتَفَرَّقَ بِكُمْ که آن
راهها جدا کرداند شما را و دور سازد عَنْ سَبِيلِهِ از راه حق ذَٰلِكُمْ این اتباع وَ
وَصَّاكُمْ بِهِ فرموده است خدای بحفظ آن لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ۝ شاید که شما
به پرهیزید از ضلالت و دوری از حق عبد الله مسعود رضی الله عنه نقل میکند که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و سلم بکشید از برای ما خطی پس کفت
هذا سبیل الله این خط راست راه خداست پس بکشید خطها از جب و راست آن
خط و فرمود که این راههاست بر هر راهی ازان دیوی موکل که میخواند مردمانرا

بان پس این آیت خواندند که وَأَنَّ هَٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا الآیة محققان
برانند که صراط متعین نکردد الا میان بدایتی و نهایتی و عارف داند که دانده
بدایة از کیست و نهایة همه بکیست حضرت شیخ صدر الدین قونوی قدس
سره در اعجاز البیان فرموده اند که احاطهٔ حق بهمه اشیا ثابتست وَاللَّهُ بِكُلِّ
شَيْءٍ مُحِيطٌ و آن احاطهٔ وجودی یا علمی باختلاف اقوال منتهاء هر صراط و غایة
هر سالک خواهد بود جنانجه فرمود صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا
فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ بیت هر جا قدمی زدیم در کوی تو بود هر کوشه
که رفتیم هیا هوی تو بود کفتیم مکر سوی دکر راهی هست هر راه که دیدیم همه
سوی تو بود ثُمَّ پس بخوان بریشان آنکه آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ دادیم موسی را
تورية تَمَامًا برای تمامی کرامت و نعمت عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ برکسی که نیکو قیام
نماید باحکام وی وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ و برای بیان هر جیزی که در دین بکار
آید بر سبیل تفصیل وَهُدًى وَرَحْمَةً و خداوند هدایة و بخشش لَعَلَّهُمْ شاید که
بنی اسرائل بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ بلقاء پروردکار خود یا ملاقات جزای او يُؤْمِنُونَ ۝
ایمان آرند وَهَٰذَا كِتَابٌ و این قرآن کتابیست أَنْزَلْنَاهُ که فرو فرستاده ایم
اورا مُبَارَكٌ بسیار نفع فَاتَّبِعُوهُ پی روی کنید اورا وَاتَّقُوا و به پرهیزید از
مخالفت وی لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ۝ شاید که بر شما رحمت کنند بسبب متابعت
أَنْ تَقُولُوا و فرستادیم این کتاب را تا نکویید شما ای زمرهٔ عرب که إِنَّمَا أُنْزِلَ الْكِتَابُ
جز این نیست که فرستاده شده است کتاب عَلَىٰ طَائِفَتَيْنِ بر دو کروه مِنْ
قَبْلِنَا پیش از ما یعنی یهود و نصاری وَإِنْ كُنَّا و بدرستی که ما هستیم عَنْ
دِرَاسَتِهِمْ از قراءت ایشان مر کتاب خود را لَغَافِلِينَ ۝ بی خبران یعنی نمیدانیم

ع ۱۲ خمس

که ایشان چه میخوانند زیراکه بلغت ما نیست اَوْتَقُولُوا وبرای آنکه
نکویید لَوْلَا اُنْزِلَ اکر فرستاده بودندی عَلَیْنَا الْکِتَابُ بر ما کتابی چنانچه
بر جهودان وترسایان لَکُنَّا اَهْدٰی هراینه ما میبودیم راه یافته تر مِنْهُمْ
از ایشان فَقَدْ جَآءَکُمْ پس بدرستی که آمد بشما بَیِّنَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ حجتی روشن از پروردکار
شما یعنی قرآن که بلغت شما فرود آمده وَهُدًی وراه نمایی که هرکه متابعت
او کند بمقصد ومقصود رسد وَرَحْمَةٌ وبخشایشی مر مؤمنانرا. واین هر سه
صفت قرآنست. وبعضی بیّنه را بمعنی کواه کیرند. وکویند مراد ازان حضرت
رسالت است صلی الله علیه وسلم که کواه امتست. وَهُدًی وَرَحْمَةٌ. نیز اوست
یعنی خداوند هدایه ورحمتست مر اهل ایمان را فَمَنْ اَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر
مِمَّنْ کَذَّبَ بِآیَاتِ اللهِ ازانکس که دروغ شمرد آیتهای خدارا وَصَدَفَ
عَنْهَا واعراض کرد ازان سَنَجْزِی الَّذِینَ زود باشد که جزا دهیم آنانرا که یَصْدِفُونَ
عَنْ آیَاتِنَا بر میکردند از آیات ما سُوٓءَ الْعَذَابِ بشدت عذاب. یا بعذابی
که بدترین عذابها باشد بِمَا کَانُوا یَصْدِفُونَ ۞ بسبب آنکه بودند که اعراض
میکردند از قرآن هَلْ یَنْظُرُونَ آیا انتظار میبرند اهل مکه یعنی منتظر نیستند
بعد از تکذیب قرآن وپیغمبر اِلَّا اَنْ تَاْتِیَهُمُ الْمَلٰٓئِکَةُ مکر آنرا که بیایند فرشتکان
بقبض ارواح ایشان یا فرود آیند ملایکهٔ عذاب بدیشان اَوْ یَاْتِیَ رَبُّکَ یا بیاید
امر پروردکار تو بعذاب ایشان. یا تمامی آیات او. مراد ازین آیات علامات قیامت
باشد وآن بسیارست. وازجملهٔ وقایع عظام. خروج دجال. ودآبة الارض باشد
ونزول عیسی علیه السلام. وظهور مهدی. وپدید آمدن یاجوج وماجوج
وطلوع افتاب از مغرب اَوْ یَاْتِیَ یا آنکه بیاید بَعْضُ آیَاتِ رَبِّکَ بعضی از آیات

پروردکار توکه برای قیام قیامت نصب کرده یَوْمَ یَاْتِی روزی که بیاید بَعْضُ
آیَاتِ رَبِّکَ بعضی از آیتهاء آفریدکار تو که بقول اکثر مفسران طلوع شمس است
از جانب مغرب. وشبی که افتاب در صبحش از مغرب برآید دراز باشد. ودرازی
آن متهجدان واهل اوراد دریابند که چون از ورد فارغ شوند انتظار صبح برند و
صبح برنیاید. در کمان افتند. ودیکر باره ورد باسر کیرند. وچون تمام
شود واثری از صبح پدید نباشد. دانند که کاری عظیم از خلوتخانهٔ غیب بعرصهٔ کاه
شهادت می آید. بتضرع وزاری وتوبه واستغفار مشغول شوند. تا صبح از
جهة مغرب اثر کند وآفتاب از افق غربی برآید. واورا نوری نبود. وهمه
خلق آنرا مشاهده کنند. وچون این آیت عظیم ظاهر کردد غیب عین شود. و
ایمان اضطراری باشد پس بسبب این لَا یَنْفَعُ سود نکند نَفْسًا هیچ نفسی را
اِیمَانُهَا ایمان او نفسی که لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ نبوده است که ایمان آورده باشد مِنْ قَبْلُ
پیش ازین وام روز ایمان آرد اَوْ کَسَبَتْ یا نبوده که کسب کرده باشد فِی اِیمَانِهَا
خَیْرًا در ایمان خود نیکویی یعنی عملی پسندیده. این دلیل کسیست که ایمانرا
مجرد از عمل اعتبار نمیکند. وآنکه ایمانرا بی عملی معتبر میداند تخصیص
میکند این حکم را بدین روز وبعضی کویند مراد از خیر اخلاص است. یعنی چنانچه
ایمان کافر درین روز سود نکند ایمان بی اخلاص یعنی ایمان منافق نیز
سودمند نباشد. وامام حسن بصری رحمه الله فرموده که هرکه پیش از طلوع
آفتاب از مغرب ایمان داشته باشد. اما امر ها را فرو کذاشته باشد. وخیر
ناکرده. چون این آیت معاینه ببیند وانکاه خیر کند آن خیر پذیرفته
نباشد. ودر معالم التنزیل فرموده که دران روز ایمان کافر وتوبهٔ فاسق مقبول نیست

وموئید این قول است آنچه در حدیث آمده که توبه منقطع نشود تا وقتی که
آفتاب از مغرب طلوع کند قل بکو ای محمد صلی الله علیه وسلم انتظروا انتظار برید این آیتها را انا
منتظرون ◉ که ما نیز منتظر این علاماتیم • وجون ظاهر شود وای بر شما
وخوشا حال ما ان الذین فرقوا بدرستی که آنانکه پراکنده کردند دینهم
دین خود را که بعضی را انبیا وکتب ایمان آوردند وبعضی کافر شدند وکانوا شیعا
وکشتند کروه کروه جون یهود که جون هفتاد ویك فرقه • ونصاری که
هفتاد ودو فرقه شدند لست منهم نیستی تو از قتال ایشان فی شیء در جیزی
یعنی وقت محاربه با ایشان نیست • این حکم بآیة سیف منسوخ است • وکفته اند
مراد ازین قوم اهل بدعت اند ومعنی لست منهم فی شیء آنست که تو از ایشان
بیزاری انما امرهم جز این نیست که کار ایشان الی الله با خدای است اکر خواهد
ایشانرا عقوبة کند • واکر خواهد توفیق توبه دهد ثم ینبئهم پس خبر دهد
ایشانرا روز قیامة بما کانوا یفعلون ◉ بآنچه میکنند در دنیا من جاء هر که
بیاید بالحسنة به نیکویی فله پس مر او راست عشر امثالها ده باره مانند آن یعنی
ده نیکویی • امام ماتریدی رحمه الله کفته که مراد تعیین عدد نیست بلك
اظهار تفضل است بتضعیف • ودر بحر الحقایق فرموده که هر که بیاید بحسنه
پس او راست ده حسنه قبل از آن تا بآن حسنه میتواند آمد حسنه ایجاد از
عدم • وآفرینش در احسن تقویم • وتربیت • ورزق • وبعث رسل • واتاء الکتب
وتبیین حسنات وسیئات • وتوفیق • واخلاص • وقبول حسنه • وتا این ده حسنه
وجود نکیرد بنده نتواند که حسنه بجای آرد ومن جاء بالسیئة وهر که بیاید
بسیئه یعنی عملی بد فلا یجزی پس جزا داده نشود الا مثلها مکر بمانند آن یعنی یکی

یکی وهم لا یظلمون ◉ وایشان که اهل حسنه وسیئه اند • ستم دیده نخواهند شد
بنقصان ثواب • وزیادتی عقاب قل بکو مر این قوم را که تفرقه در دین خود افکنده اند
که انني هداني بدرستی که راه نموده است مرا ربي پروردکار من الی صراط
مستقیم ◉ براهی راست دینا قیما یعنی پاینده درست دین ملة ابرهیم که آن
ملة ابراهیم است علیه السلام حنیفا در حالتی که ابراهیم علیه السلام از همه
دینها بدین مایل بود وما کان ونبود ابراهیم علیه السلام من المشرکین ◉
از مشرکان یعنی از عبدهٔ اصنام • واز یهود ونصاری قل ان صلاتي بکو بدرستی
که نماز من ونسکي وقربانی من • یا حج من ومحیاي وزندکانی من یعنی آنچه
من بر آنم در زندکی ومماتي وآنچه بر آن میمیرم از ایمان وطاعت لله همه مر خدا راست
رب العالمین ◉ آفریدکار عالمیان لا شریك له هیچ انباز نیست مر او را یعنی
من در عبادت خود کسی را با او شریك نمیکنم جون بت پرستان وقربانی بنام
او میکنم نه بنام غیر او ودر حج بوقت تلبیه دیکری را با او یاد نمیکنم بخلاف
اهل جاهلیت که میکفتند • لبیك لا شریك لك الا شریك هو لك • وکفته اند
مراد ازین کلمات تفویض خود وامور خود است بحق سبحانه • یعنی هر جه کنم
وکویم ودارم همه برای خداست وبذلك امرت وبدین مامور شده ام وانا
اول المسلمین ◉ ومن اول مسلمانانم • برای آنکه اسلام نبی مقدم باید بر اسلام
امت • آورده اند که در وقت مبالغهٔ کفار مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
در رجوع با دین ایشان این آیة نازل شد که قل اغیر الله بکو آیا بدون خدای ابغي
ربا طلبم پروردکاری ودر عبادت او را شریك سازم وهو رب کل شيء
وحال آنکه خدای است آفریدکار همه چیزها پس ما سوی او مربوب ومخلوق

او باشند. و مربوب برای ربوبیة سزاوار نبود وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ و کسب
نکند هیچ نفسی از بدیها إِلَّا عَلَيْهَا مکر و بال آن بر و باشد. ولید مغیره میکفت
ای صنادید عرب متابعت من کنید. و کناهان شما در کردن من. حق سبحانه
فرمود وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ و بر ندارد هیچ بردارنده وِزْرَ أُخْرَىٰ بار دیکری را یعنی
هر کس عذاب کناه خود خواهد کشید ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ پس بسوی پروردکار شماست
مَرْجِعُكُمْ بازکشت شما فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد داد شما را در آخرت بِمَا
كُنتُمْ فِيهِ بآنچه بودید که دران تَخْتَلِفُونَ ○ اختلاف میکردید در
دینی از امور دینیه. و حق و باطل آن بر شما ظاهر خواهد ساخت وَهُوَ الَّذِي
جَعَلَكُمْ و اوست آنکس که کردانید شما را ای آدمیان خَلَائِفَ الْأَرْضِ
خلیفهای زمین بعد از قوم بنی الجان. یا شما را ای امة محمد صلی الله علیه وسلم خلیفه امم کذشته
ساخت وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ و برداشت بعضی را از شما فَوْقَ بَعْضٍ زبر بعضی دیکر
دَرَجَاتٍ پایهای بلند در بزرکی و توانکری و امثال آن لِيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید شما را
فِيمَا آتَاكُمْ در آنچه بشما داده از مال و جاه تا ظاهر شود شکر اغنیا و صبر فقرا
إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردکار تو سَرِيعُ الْعِقَابِ زود عقوبة کننده است ناسپاسان
و ناشکیبایان را وَإِنَّهُ و بدرستی که او لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ○ آمرزنده و مهربانست
بر شاکران و صابران سورة الاعراف مائتان و ست آيات بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
المص نام قرآنست یا اسم این سوره یا هر حرفی اشارتست باسمی از اسماء الهی چون
الله. و لطیف. و ملك و صبور. یا هر حرفی کنایة از صفتی است. چون الکرام و لطف
و مجد و صدق یا ایماییست باسم المصور. یا بعضی حروف آن دلالت بر اسما دارد
و بعضی بر افعال. و تقدیر چنین بود که. انا الله اعلم و افضل. منم خدایی که

خمس
نصف الحزب
ع

میدانم

میدانم و بیان میکنم. یا از همه داناترم. و حق از باطل جدا میکردانم
و در تاویلات کاشی مذکورست که الف اشارتست بذات احدیة. و لام عبارتست
از ذات با صفة علم. و میم کنایة از جامعیتی است که آنرا معنی محمدی کویند. و صاد
صورت محمدیست صلی الله علیه وسلم. و قول ابن عباس رضی الله عنه که ص
جبل بمکة علیه عرش الرحمن. ایمایی بدین معنی میکند. و در حقایق سلمی کوید
الف ازل است. و لام ابد و میم ما بین ازل و ابد. و صاد اشارتست باتصال هر
متصلی و انفصال هر منفصلی. و فی الحقیقة نه اتصال را مجال کنجایش است. و نه
انفصال را محل نمایش نظم این چه راهست این برون از فصل و وصل. کاندرونه فرع کنجد نه محل
نی معانی نی عبارت نی عیان. نی حقایق نی اشارت نی بیان. برترست از مدرکات عقل و وهم
لاجرم کم کشت در وی فکر و فهم. چون بکلی روی کفت و کوی نیست. هیچ کس را جز خموشی روی نیست
كِتَابٌ أُنزِلَ این کتابیست فرو فرستاده شده إِلَيْكَ بسوی تو فَلَا يَكُن پس باید که نباشد
فِي صَدْرِكَ در سینهٔ تو حَرَجٌ تنکی مِّنْهُ از تبلیغ او. یعنی باید که دلتنك نباشی
از رسانیدن پیغام الهی. و از تکذیب قوم اندوهناك نشوی. که این کتاب
بر تو فرود آمده است لِتُنذِرَ بِهِ تا بیم کنی بدان کافرانرا وَذِكْرَىٰ و تا پند دهی
پند دادنی لِلْمُؤْمِنِينَ ○ مؤمنانرا اتَّبِعُوا پی روی کنید ای مکلفان مَا أُنزِلَ
إِلَيْكُم آنچیزیرا که فرستاده اند بشما مِّن رَّبِّكُمْ از پروردکار شما. یعنی متابعت
قرآن کنید. به نکاه داشت اوامر و نواهی او وَلَا تَتَّبِعُوا و پی روی مکنید مِن دُونِهِ
بجز کتاب خدای أَوْلِيَاءَ دوستانرا مراد اصنام اند که کفار ایشانرا دوست
میکرفتند. یا شیاطین الانس و الجن که خلق را در کمراهی می افکنند قَلِيلًا مَّا
تَذَكَّرُونَ ○ اندك پند میکیرید. وقتی که متابعت غیر حق کنید وَكَم مِّن

اصل

قَرْيَةٍ ونبسيارا اهل ديهها وشهرها از كفار وفجار كه ما أَهْلَكْنَاهَا حكم كرديم
بهلاك كردن ايشان فَجَآءَهَا پس آمد باهل آن شهر وقرية بَأْسُنَا عذاب ما بَيَاتًا
در شب هنكام ما تند قوم لوط عليه السلام أَوْ هُمْ يا فرود آمد عقوبة بديشان
وبودند ايشان قَآئِلُونَ ۝ خفتكان در نيم روز جون قوم شعيب عليه السلام
تخصيص اين دو وقت بجهة آنست كه زمان آسايش واستراحت اند • وتصوّر وتوقع
عذاب در و نيست پس بليه غير منتظر صعبتر وسختترست • جنانجه نعمت غير
مترقّب خوبتر ولذيذترست فَمَا كَانَ پس نبود دَعْوٰيهُمْ درخواست ايشان إِذْ جَآءَهُمْ
وقتى كه آمد بديشان بَأْسُنَا بلا وعذاب ما إِلَّآ أَنْ قَالُوٓا مكر آنكه كفتند إِنَّا كُنَّا
بدرستى كه بوديم ما ظَالِمِينَ ۝ ستمكاران بر نفس خود كه تكذيب رسل كرديم اعتراف
نمايند بكناه خود • ومظنّهٔ ايشان آنكه اعتراف بجرايم سبب خلاصى باشد
از عذاب • وحال آنكه نزول عذاب وارتفاع تكليف مقارن يكديكرند پس در وقت
نزول عذاب توبه واستغفار مفيد نباشد • وقوم يونس عليه السلام ازين حكم
مستثنى اند جنانجه رقم ذكر خواهد يافت فَلَنَسْـَٔلَنَّ پس هر اينه خواهيم پرسيد
روز قيامت الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ آنكسانى را كه فرستاده شده اند بديشان پيغمبران
وسوال ايشان از قبول رسالت واجابت رسل خواهد بود • واين سوال تعنيف وتعذيبست
وَلَنَسْـَٔلَنَّ الْمُرْسَلِينَ ۝ وهر اينه كه به پرسيم فرستاده شدكان را يعنى پيغمبران
از اداى رسالت وتبليغ احكام • واين سوال تشريف وتقريبست • وكفته اند امم را
فرمان بردارى انبيا پرسند وانبيا را از مهربانى بر امم فَلَنَقُصَّنَّ پس هر اينه بخوانيم
عَلَيْهِمْ بر رسل وامم ايشان كفتار وكردار ايشان را بِعِلْمٍ بدانش خويش كه
دانسته بوديم كه هر يك جه كردند وكفت وشنود ايشان جه بود وَمَا كُنَّا

حبس

وَمَا كُنَّا ونبوديم ما غَآئِبِينَ ۝ پنهان ودور وبى خبر از اقوال وافعال ايشان وَالْوَزْنُ
وسنجيدن اعمال هر كس يَوْمَئِذٍ آن روز يعنى قيامت الْحَقُّ درستست وبودنى
وكفته اند صحايف اعمال را وزن كنند بميزانى كه اورا عمودى ودو كفّه
باشد • وهمه خلايق در ان نكرند • واين صورت براى اظهار معدلتست و
در تبيان از ابن عباس رضى الله عنه نقل ميكند كه درازى عمود ميزان پنجاه
هزار ساله راهست • وكفّتين او يكى از نورست • ويكى از ظلمت حسنات را در پلهٔ
نور نهند • وسيآت را در پلهٔ ظلمت فَمَنْ ثَقُلَتْ پس هر كس كران بود مَوَازِينُهُ اعمال
سنجيدهٔ او وبرين تقدير موازين جمع موزونست • واكر جمع ميزان دارند نظر بر
تعدد وزن واختلاف موزونات باشد • وبهر حال كرانى ميزان بطاعتست
وآنانرا كه ميزان ايشان كران بود فَأُولَٰٓئِكَ پس آن كروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝
ايشان رستكاران ورسيدكان بنجات وَمَنْ خَفَّتْ وهر كرا سبك باشد مَوَازِينُهُ
عملهاى وزن كردهٔ او • وآن سبكى بمعصيت خواهد بود فَأُولَٰٓئِكَ پس آن الَّذِينَ
خَسِرُوٓا آنانند كه زيان كردند أَنْفُسَهُمْ بهرهاء نفسها ء خود را يعنى فطرت
سليمه را ضايع ساختند بِمَا كَانُوا بسبب آنكه بودند كه بِآيَاتِنَا برذكر كردن
آيات ما يَظْلِمُونَ ۝ ستم ميكردند • يعنى وضع مينمودند تكذيب را در موضع
تصديق وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ وبدرستى كه ما ممكن كردانيديم شما را اى آدميان
فِى الْأَرْضِ در زمين جهت سكنى وزرع وكفته اند خطاب با قريش است ميكويد
شما را دستكاه داديم در زمين تا سير ميكنيد بشام ويمن در تابستان وزمستان
وَجَعَلْنَا لَكُمْ وآفريديم براى شما فِيهَا در زمين مَعَايِشَ اسباب زندكانى
از مكاسب در تجارات وآنجه سبب سعت معيشت باشد قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ۝

نصف

عشر ٤٥

اندك شكر ميكوييد با وجود تخصيص بچنين نعمتى يا از شما اندكيست كه
بمرا سم شكر كذارى وسپاس دارى قيام مينمايد بيت نعمت بسى وشكر كذارنده اندكى است
كوينده سپاس الهى زصد يكيست وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ وهر اينه بتحقيق كه بيافريديم
شما را در اصلاب پدران ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ پس صورت كرديم شما را در ارحام مادران
يا بيافريديم ارواح شما پس تصوير اجساد شما كرديم تا آفريديم پدر شما آدم را
پس تصوير كرديم شما را در ظهر او ثُمَّ قُلْنَا پس كفتيم ما لِلْمَلَائِكَةِ مر فرشتكانرا
اُسْجُدُوا سجده كنيد سجدهٔ تعظيم وتحية لِآدَمَ مر آدم را فَسَجَدُوا پس سجده كردند
ملئكه از روى فرمان بردارى إِلَّا إِبْلِيسَ مكر ابليس كه آواز راه عجب وحسد
لَمْ يَكُنْ نبود مِنَ السَّاجِدِينَ ○ از سجده كنندكان مر آدم را قَالَ كفت خداى
مر ابليس را مَا مَنَعَكَ چه چيز باز داشت أَلَّا تَسْجُدَ از آنكه سجده كنى آدم را إِذْ أَمَرْتُكَ
چون فرمودم ترا بسجدهٔ او قَالَ كفت ابليس أَنَا خَيْرٌ من بهترم مِنْهُ از آدم اين جواب
از حيثية معنى است يعنى استبعاد مينمايد از آنكه مثل منى را بسجود چون
او كسى را فرمايند پس مانع آنست كه من از و بهترم خَلَقْتَنِي آفريدى مرا مِنْ نَارٍ ○
از آتش واو جوهر لطيف علوى نورانى است وَخَلَقْتَهُ وآفريدى آدم را مِنْ طِينٍ
از كل كه جسمى كثيف سفلى ظلمانى است ابليس درين صورت مغلطه خورد
كه فضيلت را باعتبار عنصر ملاحظه كرد واكر باعتبار فاعل كه بِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ
عبارتست از آن وبه نسبت حقيقتى كه وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي اشارتست بدان
در نكريستى دانستى كه خيريت وفضيلت آدم راست نه او را نظم زادمى ابليس
صورت ديد وبس غافل از معنى شد آن مردود خس كه چرا من خدمة اين طين كنم
صورتى را من لقب چون دين كنم نيست صورت چشم را نيكو بمال تا ببينى شعشعه نور جلال

وقياسش نيز در افضلية نار از خاك نامستقيم بود زيرا كه آتش خاينست
هرچه بدو دهند نيست كرداند وخاك امينست هرچه بدو سپارند نكاه
دارد وامين از خاين بهتر باشد آتش متكبرست وخاك متواضع وتواضع از
تكبر نيكوتر بود خاك نقش پذيرد چنانچه آدم نقش معرفت پذيرفت كَتَبَ
فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وآتش نقش سوزد چنانچه نقش معرفت با بليس بسوخت
فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ ووجوه تفضيل خاك بر آتش در جواهر التفسير بطريق تفصيل
مذكورست نظم صورت خاك ارچه دارد تيركى در تيركى نيك بنكر كز ره معنى صفا
اندر صفاست اين همان خاكست كاندر وصفا وصاحب دلى نكتهٔ كفتست كز وى ديد جان را جلاست
جستن كوكرد احمر عمر ضايع كردنست روى بر خاك سياه آور كه يكسر كيمياست قَالَ
كفت خداى مر ابليس را فَاهْبِطْ پس فرو رو مِنْهَا از آسمان يا از بهشت واين امر
عقوبة بود بر معصيت او وكفته اند تنزل كن از مرتبهٔ رفيعه كه داشتى بسبب
طاعتى كه كرده بودى بمنزله دنيه بواسطهٔ معصيتى كه مرتكب آن شدى فَمَا يَكُونُ
لَكَ پس نرسد وروا نباشد ترا أَنْ تَتَكَبَّرَ آنكه كردنكشى كنى فِيهَا در آسمان و تعظم
نمايى بر فرشتكان كه همه خاشعان ومطيعانند يا نشايد كه معصيت كنى
در بهشت كه جاى طاعت كنندكانست فَاخْرُجْ پس بيرون رو از بهشت
يا از آسمان إِنَّكَ بدرستى كه تو مِنَ الصَّاغِرِينَ ○ از خوار شدكانى ودر ينابيع
آورده كه بيرون رو از صورت فرشتكى پس حق تعالى تبديل كرد صورت
او را بزشترين صورتها قَالَ كفت ابليس وقتى كه ممسوخ شد واز رحمت
نوميد كشت أَنْظِرْنِي مهلت ده مرا إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ○ تا روزى كه بر انكيخته شوند
آدميان از قبرها يعنى تا روز قيامت قَالَ كفت خداى إِنَّكَ بدرستى كه تو

خمس

مِنَ الْمُنْظَرِينَ ○ از مهلت دادکانی ابلیس داعیهٔ مهلت داشت تا روز قیامة
یعنی نمیخواست که بمیرد حق تعالی درخواست اورا قبول نکرد و تا نفخهٔ صعقه
اورا مهلت داد چنانچه جای دیکر فرمود که إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ
الْمَعْلُومِ تو از مهلت دادکانی تا روز وقت معلوم که زمان دمیدن نفخهٔ صعقه است
یعنی تو داعیهٔ اضلال آدمیان داری پس تا فرزندان آدم زنده اند ترا مهلت داد
قَالَ کفت ابلیس فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي پس بسبب آنچه مرا بی بهره کردانیدی از رحمت
لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ هر اینه بنشینم برای فرزندان آدم صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ○ بر راه تو
که آن راستست یعنی دین اسلام و مترصد آن باشم که ایشانرا راه زنم و بر
صراط مستقیم نکذارم ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ پس بیایم بدیشان مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ از پیش
ایشان یعنی در امر آخرت و کویم بعث و حشر و بهشت و دوزخ نیست وَمِنْ
خَلْفِهِمْ و از پس ایشان یعنی از قبل دنیی و آنرا در چشم ایشان بیارایم وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ
و در آیم از راست ایشان یعنی از جهة حسنات و ایشانرا در عجب و ریا اندازم
وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ و از چپ ایشان یعنی از جهت سیئات و آنرا در دل ایشان شیرین
کردانم وَلَا تَجِدُ و نیابی تو که خداوندی أَكْثَرَهُمْ بیشتر فرزندان آدم را
شَاكِرِينَ شکرکویندکان یعنی کافران باشند که منعم را نشناسند قَالَ کفت
خدای مر ابلیس را اخْرُجْ مِنْهَا بیرون رو از بهشت یا از آسمان مَذْءُومًا در حالتی که
نکوهیده باشی و عیبناک مَدْحُورًا رانده و دور کرده از رحمت لَمَنْ تَبِعَكَ
بخدای که هرکه پی تو بیاید مِنْهُمْ از اولاد آدم لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ هر اینه پر کنم
دوزخ را مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ ○ از همه شما یعنی از تو و متابعان تو وَيَا آدَمُ
اسْكُنْ و کفتیم بعد از اخراج ابلیس از بهشت که ای آدم ساکن شو انت و زوجک

توجفت

تو و جفت تو که حوا است الْجَنَّةَ در بهشت فَكُلَا پس بخورید از میوها و
نعمتها بهشت مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا از هر کجا خواهید یا هرچه خواهید وَلَا تَقْرَبَا
و نزدیک مشوید هَذِهِ الشَّجَرَةَ این جنس را از درخت که کندم است یا انکور
و نخورید از انکه اکر بخورید فَتَكُونَا پس باشید مِنَ الظَّالِمِينَ ○ از ستمکاران
بر نفس خویش فَوَسْوَسَ پس وسوسه کرد لَهُمَا الشَّيْطَانُ مر آدم و حوا را شیطان
لِيُبْدِيَ لَهُمَا تا عاقبة آشکارا کرداند برای ایشان مَا وُورِيَ آنچه پوشیده کرده
بودند عَنْهُمَا از ایشان مِنْ سَوْآتِهِمَا از عورات ایشان و آنچنان بود که
اهل بهشت عورات ایشانرا نمیدیدند و هیچ یک از آدم و حوا نیز عورت یکدیکر
مشاهده نمیکردند و کفته اند حق سبحانه ایشانرا جامها برای ستر عورت
پوشانیده بود ابلیس دانست که بنافرمانی آن لباس از تن ایشان دور میشود
پس خواست که ایشانرا در معصیت اندازد تا لباس از ایشان فرو ریزد و بجهة
کشف عورت در میان ملائکه رسوا شوند آغاز وسوسه کرد بعد
از آنکه پنهان بدستیاری مار و طاوس به بهشت در آمده بود و بصورتی دیکر
بر آمده وَقَالَ و کفت مر آدم و حوا را مَا نَهَاكُمَا باز نداشت و منع نکرد شما را
رَبُّكُمَا آفریدکار شما عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ از خوردن این درخت إِلَّا أَنْ تَكُونَا
مکر آنکه نکردید شما مَلَكَيْنِ دو فرشته در علو منزلت یا حسن صورت یا
استغنا از غذا أَوْ تَكُونَا یا باشید شما مِنَ الْخَالِدِينَ ○ از جاویدماندکان که مرک را
بدیشان راه نبود و چون با وجود این وسوسه آدم در خوردن آن تأمل مینمود
ابلیس تدبیری دیکر کرد وَقَاسَمَهُمَا و سوکند خورد ابلیس برای آدم و
حوا و کفت إِنِّي بدرستی که من لَكُمَا مر شما را لَمِنَ النَّاصِحِينَ ○ از نصیحت کنندکانم

در بهشت عشر

وازروی شفقت میکویم که ازین درخت بخورید تا نمیرید آدم علیه
السلام کمان نبرد که کسی بخدای تعالی سوکند بدروغ خورد • بدان سوکند فریفت
فدلّٰهما پس ابلیس تنزل داد بدین سوکند ایشانرا • وازدرجهٔ عالیه برتبهٔ سافله
افکندشان بغرور ● بفریب وسوسه فلما ذاقا الشجرة پس آنهنکام که
بچشیدند از میوهٔ آن درخت منهی عنه فی الحال بعقوبة آن بدت لهما ظاهر شد
مرایشانرا سوآتهما عورات ایشان یعنی لباس ایشان ازتن ایشان بریخت • تا
عورت یکدیکر دیدند • ودر اخبار آمده که کسی دیکری جز ایشان عورت
ایشانرا ندید • ایشان ازین صورت منفعل شدند وطفقا ودرایستادند و
قصد کردند ببرکهاء اشجار یخصفان میچسبانیدند برکی بر بالای برکی ومی نهادند
علیهما بر عورات خویش من ورق الجنة از برک درختان بهشت واشهر آنست
که برک انجیر برهم بستند تا چون هیئة ازاری شد • وعورت خودرا بدان
بپوشیدند • وازین طرف بدان طرف میکریختند وناداهما وندا کرد ایشانرا
ربهما آفریدکار ایشان که الم انهکما نه شمارا نهی کرده بودم عن تلکما الشجرة
ازخوردن این درخت واقل لکما ونکفته بودم شمارا وتحذیر نکرده
بودم که ان الشیطان لکما بدرستی که شیطان هست شمارا عدو مبین ●
دشمنی آشکارا وعداوت او در وقت اِبا از سجود بر همه ملائکه روشن شده بود
آورده اند که دروقت کریختن ایشان حق سبحانه کفت • افرارًا منّی یا آدم
ازمن میکریزی • آدم علیه السلام کفت • بل حیاء منك • این کریختن من بجههٔ
حیاست ازحضرت تو • پس بکناه اعتراف نمودند وباحق سبحانه ازروی نیاز
قالا کفتند ربنا ای پروردکار ما ظلمنا ستم کردیم انفسنا بر نفسهای خود

بدین نافرمانی وان لم تغفر لنا واکر تو نیامرزی کناهان مارا وترحمنا وبخشایی
بما لنکونن هر اینه باشیم من الخاسرین ● اززیانکاران قال کفت
خدای مر آدم وحوا ومار وطاوس وابلیس را اهبطوا فرو روید بر زمین
بعضکم برخی از شما لبعض عدو مر برخی را دشمند • آدمی وشیطان ومار و
وطاوس همه دشمن یکدیکرند ولکم ومر شماراست فی الارض در زمین
مستقر قرارکاهی وآرامجایی ومتاع وبرخورداری الی حین ● تا هنکام
رسیدن مرک • آدم علیه السلام غمناك شد • وپنداشت که دیکر بهشت
نخواهد رسید قال کفت خدای فیها تحیون در زمین میزیید وفیها تموتون
ودر زمین میمیرید ومنها تخرجون ● واز زمین بیرون آورده میشوید
برای جزا • آدم علیه السلام از مضمون این خطاب • معلوم کرد که باز بهشت
خواهد آمد یا بنی آدم خطاب عامّ است مر همه فرزندان آدم را میکوید قد
انزلنا بدرستی که ما فرستادیم علیکم بر شما لباسا پوششی یعنی بیافریدیم
برای شما لباسها به تدبیرات سماوی • واسباب نازله از آسمان • وازین قبیل است
وانزل لکم الانعام • پس بیان فایدهٔ لباس میکند ومیفرماید یواری میپوشد
آن لباس سوآتکم عورات شمارا وریشا ودیکر فرستادیم لباسی که بدان آرایش
کنید خودرا کفته اند لباس آنست که عورت را بپوشد • وآنچه ماورای آنست
از جامهها آنرا ریش کویند • ودر تفسیر امام زاهد رحمه الله آمده که لباس آنست
که از پنبه باشد • وریش از ابریشم وکتان وپشم بود • وکویند ریش
امتعهٔ خانه است ولباس التقوی وپوشش تقوی • یعنی لباسی که برای تواضع
پوشند • چون پشمینها وجامهای درشت ذلك خیر آن بهترست از لباسهاء

ع خمس

نرم ومتکلف که متجبران میپوشند• وکفته اند لباس پرهیز جامهاء حریست جون زره وخفتان که وقایهٔ محارب باشد از اثر تیغ وتیر ونیزه• ونزد محققان لباس تقوی طاعتست که عیب آدمی بدان پوشیده میشود• جنانجه عورت بجامه مستور میکردد• وکفته اند لباس التقوی عفتست• یا حیا یا ترس الهی یا التزام طریقهٔ خیر• ودر بحر الحقایق آمده که لباس بر دو کونه است لباس فتوی• وآن مفوض بامر شریعتست• ولباس تقوی وآن متعلق بحکم حقیقتست از لباس فتوی همین بدن بهره مندست که ستر سوءت او میشود واز لباس تقوی هر یك از دل• وروح• وسر وخفی بهره دارند وبهر یك جیزی پوشیده میکردد• بهرهٔ دل از لباس تقوی صدقست در طلب مولی• وبدان پوشیده شود سوأت طمع دنیا وما فیها• وحظ روح از لباس تقوی محبت حق سبحانه وتعالی• وبدان مستور کردد سوءة تعلق بغیر مولی• ونصیب سر ازین لباس نیست الا شهود انوار لقا• وبدان پوشیده شود سوأت رؤیة ماسوی وبهرهٔ خفی از لباس تقوی بقای اوست بهویة حق• وبدو پوشیده کردد سوءة هویة خلق• یعنی همه تعینات مضمحل ومتلاشی کردد• وحجاب پندار از وجودات متکثره درکشیده اید• وسر لمن الملك الیوم• بر غرفه وحدت وقهاری جلوه نماید **نظم** ملك ملك اوست او خود مالك است• غیر ذاتش کل شیء هالك است کل شیء ما خلا الله باطل• ان فضل الله غیم هاطل• هالك آمد پیش وجهش هست ونیست هستی اندر نیستی خود طرفه ایست **ذلك** آن فروفرستادن لباس **من آیات الله** از نشانهاء فضل ورحمت خداست• که بدان سواءت آدمیانرا بپوشید• وایشانرا از لطف برك درخت مستغنی کردانید **لعلهم یذکرون** ◯ تا باشد که ایشان

پندکیرند

پندکیرند• وقدر این نعمت بشناسند **یا بنی آدم** ای فرزندان آدم **لا یفتننکم الشیطان** برحذر باشید که شما را در فتنه نه اندازد شیطان• وبا شما مکر نکند وشما را از راه حق بیرون نبرد **کما اخرج** جنانجه بیرون آورد **ابویکم** پدر ومادر شما را **من الجنة** از بهشت **ینزع عنهما** بر میکشید از ایشان **لباسهما** جامهٔ ایشانرا **لیریهما** تا بنماید بهر یك از ایشان **سوآتهما** عورات ایشانرا یعنی سبب آن شد که ابوین شما مکشوف العوره کشتند• واز بهشت بیفتادند• پس شما نیز از مکر او حذر کنید **انه** بدرستی که ابلیس **یریکم** می بیند شما را **هو وقبیله** او ولشکر او **من حیث لا ترونهم** از جایی که شما ایشان را نمی بینید یعنی اجسام ایشان از غایة رقت ولطافت در نظر شما نمی آید• وایشان اجسام شما را بواسطهٔ غلظت وکثافت می بینند• پس حذر از جنین دشمن لازم است **انا** بدرستی که ما **جعلنا الشیاطین** کردانیده ایم دیوانرا **اولیاء** دوستان **للذین لا یؤمنون** ◯ مر آنانرا که ایمان نمی آرند• یعنی بواسطهٔ جنسیة ومناسبت دیوانرا دوست کافران ساخته ایم **واذا فعلوا** وجون بکنند کفار ومرتکب شوند **فاحشة** عملی زشت را جون بت پرستی• وتحریم بحیره وسایبه وامثال آن• وکسی ایشان را از ان نهی کند **قالوا** کویند از روی تقلید **وجدنا علیها** یافته ایم برین عمل زشت **آباءنا** پدران خودرا **والله امرنا** و خدای فرموده است ما را **بها** باین فاحشه• پس تقلید را با افترا جمع کنند **قل** بکوای محمد صلی الله علیه وسلم **ان الله** بتحقیق که خدای **لا یامر** نمیفرماید **بالفحشاء** بزشتی وناپسندی در قول وفعل جه سنت الهی بران جاری شده که امر میکند بمکارم خصال• ومحاسن خلال **اتقولون** آیا میکویید شما **علی الله** بر خدای

ازراه افترا ما لا تعلمون ⊙ آنچه نمیدانید که او فرموده است قل بگو
امر ربی فرمود آفریدکار من بالقسط بعدل وراستی یا بتوحید که سرهمه راستیهاست
واقیموا وجوهکم وراست کنید رویهای خودرا بقبله عند کل مسجد
نزدیک هر زمان سجودی یا مکان سجودی ومراد از سجود نمازست . یا توجه
کنید بعبادت خدا چون وقت نماز در رسد . نزدیک هر مسجدی که باشید
وتاخیر مکنید بان جهت که در مساجد خویش بگذارید وادعوه وبپرستید
خدایرا مخلصین درحالتی که پاک کنندکان باشید له الدین ⊙ برای
خدای طاعت را کما بدأکم همچنانکه بیافریدشما را در ابتدا تعودون بازخواهید
کشت بوی ثانیا . تا جزا دهد شما را بر عملها یا چنانچه شما را از خاک آفرید باز
بخاک عود خواهید کرد فریقا هدی کروهی را راه نمود بانکه توفیق داد بر ایمان
وفریقا وکمراه کرد کروهی را بخذلان وچنان کرد که حق علیهم الضلالة سزاوار
گشت بر ایشان کمراهی بمقتضای قضای سابق یفعل الله ما یشآء انهم بدرستی که
این کمراهان اتخذوا الشیاطین فراکرفتند دیوانرا اولیآء دوستان خود وفرمان
ایشان بردند من دون الله بدون خدای ویحسبون انهم وکمان بردند
وپنداشتند که ایشان مهتدون ⊙ راه یافتکان اند . وفی نفس الامر نه
چنانند یا بنی آدم بعضی برانند که این خطاب عام است . واکثر مفسران
گویند خاص است بمسلمانان . چه ثقیف وجماعتی دیگر از مشرکان عرب
بودند که زن ومرد ایشان برهنه طواف کردندی . وبدان تجرید بر تبری
از ذنوب تفال نمودندی . وبنی عامر در ایام حرام از خوردن حیوانی مجتنب بوده
وباندکی از طعام قناعت کرده . آنرا طاعت دانستندی وتعظیم کعبه خیال بستندی

اهل اسلام

عشر

اهل اسلام کفتند ما باحیاء این تعظیم وتکریم سزاوارتریم . حق سبحانه ایشانرا
تحذیر فرموده وکفت خذوا فرا کیرد زینتکم جامهای خودرا که بدان
آراسته اید عند کل مسجد نزدیک هر مسجدی که آنرا طواف میکنید یا در ان نماز
میکذارید . مراد ازین جامه نیکوترین وپاکترین لباسها کیست که در وقت نماز
بوشند . وکفته اند زینت شانه کردن محاسن است . وامام قشیری رحمه الله میکوید
مراد زینت سرایرست . نه آرایش ظواهر . ودر کشف الاسرار آورده که زینت
زبان علم ستر عورت است برای نماز وبلسان کشف حضور دلست برای عرض راز
ونیاز بنیت ذوق طاعت بی حضور دل نیاید هیچکس . طالب حق را دل حاضر بیز درکار
وکلوا وبخورید یعنی در ایام احرام کوشت وچربی وغیر آن از ماکولات واشربوا
وبیاشامید شیر وسایر مشروبات ولا تسرفوا واز حد در مکذرید بتحریم حلال
یا بافراط طعام وشره در خوردن آن انه بدرستی که خدای لا یحب المسرفین ⊙
دوست نمیدارد اسراف کنندکان را یعنی آنها که زیاده از سیری بخورند
در کتاب قوت القلوب فرموده که دوبار خوردن در روزی اسرافست . واز
بعضی سلف نقل میفرماید که اسراف آنست که آدمی را هرچه آرزو کند بخورد
ودنی ترین مردمان آنست که همت او تمام مصروف باشد بفکر شراب و
طعام در ابیات حقایق سمات سلسلة الذهب مذکورست نظم خواجه را بین که
از سحر تا شام . دارد اندیشهٔ شراب وطعام . شکم از خوش دلی وخوش حالی .
کاه پر میکند کهی خالی . فارغ از خلد وایمن از دوزخ . جای او مزبله است یا مطبخ .
شیخ الاسلام انصاری قدس سره فرموده که اکر همه دنیا لقمهٔ سازی
ودر دهان درویشی نهی اسراف نباشد . اسراف آن بود که نه برضای حق صرف کنی

را

بین

ع ٧

نظم یك جوانرا که خیر دایم داشت پند میداد راهبی در دیر • کای پسر نیست در اسراف
گفت اسراف نیست اندر خیر قُلْ بگو مَنْ حَرَّمَ که حرام کرده است زِينَةَ اللَّهِ آرایش
که خدای مقرر فرموده • یعنی جامهاء متنوع اَلَّتِی آن زینتی بمحض قدرت اَخْرَجَ بیرون
آورد لِعِبَادِهِ برای بندکان خود • از نباتات جون پنبه وکتان وازحیوانات
جون پشم وحریر • وازمعادن جون زره وخود وَالطَّيِّبَاتِ و دیکرکه حرام کرده است
پاکیزها را مِنَ الرِّزْقِ ازروزی • یعنی مستلذات مآکل ومشارب ازلحوم ودسوم
والبان • یاحلالات آن جون بحیره وسایبه وجزآن قُلْ هِیَ بکوکه این زینه وطیبات
لِلَّذِينَ آمَنُوا برای کسانیست که ایمان آورده اند • یعنی باصالت برای مؤمنانست
فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندکی دنیی • اما کفار وفجار به تبعیة شریك ایشانند دران
لیکن نعیم جاودانی اهل ایمانرا خواهد بود خَالِصَةً پاکیزه وبی شریك يَوْمَ
الْقِيٰمَةِ روز رستخیز كَذٰلِكَ همچنانکه تفصیل کردیم این حکمها را نُفَصِّلُ الْآيَاتِ
تفصیل میکنیم نشانهای احکام دیکر • یا دلایل توحید را مبین میسازیم لِقَوْمٍ
يَعْلَمُونَ ○ برای کروهی که فهم دارند ومیدانند قُلْ بکوای محمد صلی الله علیه وسلم اِنَّمَا حَرَّمَ
جز این نیست که حرام کرد رَبِّيَ آفریدکار من الْفَوَاحِشَ کناهان کبیره که موجب
عقوبت عظیمست مَا ظَهَرَ مِنْهَا آنجه پیداست ازان جون کفر وَمَا بَطَنَ وآنجه
نهانست جون نفاق وَالْإِثْمَ وحرام کرد کناهی را که بران حدی مقرر نیست جون
صغایر وَالْبَغْيَ وحرام ساخت ستمکاری یا کبر را بِغَيْرِ الْحَقِّ بناحق واین تاکیدست
جه ظلم وکبر بحق نخواهد بود وَاَنْ تُشْرِكُوا ودیکر حرام کرد آنرا که شرك آرید
بِاللَّهِ بخدای وشریك کیرید در عبادت مَا لَمْ يُنَزِّلْ آنجیزرا که خدای نفرستاده است
بِهِ بپرستش او سُلْطَانًا حجتی وبرهانی وَاَنْ تَقُولُوا وانرا نیز حرام کرده است

که بکوئید

که بکوئید بدروغ • وافترا کنید عَلَى اللَّهِ برخدای مَا لَا تَعْلَمُونَ ○ آنجه
نمیدانید از تحریم حرث وانعام • وبرهنه شدن در طواف بیت الحرام وَلِكُلِّ
اُمَّةٍ وهر کروهی راست اَجَلٌ مدتی که خدای تقدیر کرده است مر حیاة ایشانرا
وکفته اند هر امتی را غیر از مؤمنان وقتیست که دران عذاب استیصال بدیشان
فرود آید فَاِذَا جَاءَ پس بیاید اَجَلُهُمْ وقت عذاب وهلاك ایشان • یا جون
آن مدت مقدر بسر آید لَا يَسْتَاْخِرُونَ سَاعَةً واپس نیایند از آن اجل ساعتی ساعت
در عرف اقصر اوقات را کویند • ومراد نه ساعت منجمانست وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ○
وبیشی نکیرند بران اجل بیت اجل جون فرو آید زبیش وپس • پس وبیش نکذارد تا یکنفس
يَا بَنِي آدَمَ کفته اند خطاب با مشرکان عربست اِمَّا يَاْتِيَنَّكُمْ جون بیاید بشما رُسُلٌ
مِنْكُمْ پیغمبران از شما که عربی زبان شما • واصح آنست که عام دارند • یعنی
ای فرزندان آدم جون بیایند فرستادکان بشما از نوع شما يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ
بخوانند بر شما آيَاتِي آیتهاء کتاب مرا • یا خبر دهند شمارا باحکام شریعت فَمَنِ اتَّقٰى
پس هر که به پرهیزد از شرك وتکذیب وَاَصْلَحَ وباصلاح آرد عمل خود را فَلَا خَوْفٌ
عَلَيْهِمْ پس هیچ ترس نیست بر ایشان • یعنی از هرجه میترسند ایمن شوند وَلَا هُمْ
يَحْزَنُونَ ○ ونه ایشان اندوهناك کردند • بلك بهرجه امید میدارند
برسند وَالَّذِينَ كَذَّبُوا وآنانکه دروغ شمردند بِآيَاتِنَا آیتهاء مارا یعنی تکذیب
رسل کردند • برد آیات ما وَاسْتَكْبَرُوا وکبر آوردند • وتعظم نمودند عَنْهَا
از ایمان بدلایل وحدت ما اُولٰئِكَ آن کروه اَصْحَابُ النَّارِ ملازمان آتش اند
هُمْ فِيهَا ایشان دران آتش خَالِدُونَ ○ باقی بیقای ابدی فَمَنْ اَظْلَمُ پس کیست
ستمکارتر یعنی کافرتر مِمَّنِ افْتَرٰى از کسی که بربندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا برخدای دروغ

خمس

بآنکه کوید زن و فرزند و شریك دارد أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ یا دروغ شمرد آیات
منزلهٔ اورا ۰ و این انکار نبوت نیز هست أُولَٰئِكَ آن کروه مفتریان مکذبان يَنَالُهُمْ
برسد بدیشان نَصِيبُهُمْ بهرهٔ ایشان مِنَ الْكِتَابِ از لوح محفوظ ۰ یعنی آنچه
بقلم تقدیر نوشته شده از عذاب و نکال ایشان بدیشان رسد ۰ یا بیابند جزای
آنچه نوشته شده است در دفتر عمل ایشان یا بهره کیرند از روی نوشته شده
برای ایشان حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ تا وقتی که بیایند بدیشان رُسُلُنَا فرستادکان ما که
ملك الموت و اعوان وی اند يَتَوَفَّوْنَهُمْ فرا کیرند یعنی قبض کنند ارواح ایشانرا
قَالُوا کویند فرشتکان با ایشان از روی توبیخ و تقریع أَيْنَ مَا کجا اند آن بتان که
پیوسته كُنتُمْ تَدْعُونَ بودید که میخواندید ۰ و میپرستیدایشانرا مِن دُونِ اللَّهِ
بدون خدای ۰ تا امروز منع کنند عذاب خدا را از شما قَالُوا کویند کافران کم شدند
ضَلُّوا عَنَّا کم شدند از ما ۰ یعنی غایب کشتند ۰ و هیچ مددی از ایشان بما نرسید
وَشَهِدُوا و کواهی دهند عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ بر نفسهاء خود أَنَّهُمْ كَانُوا بآنکه ایشان بوده اند
كَافِرِينَ ⊙ ناکرویدکان قَالَ کوید خدای یا یکی از ملائکه روز قیامت ایشانرا
که ادْخُلُوا در آیید فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ در میان آن امتان که در کذشته اند مِن قَبْلِكُم
پیش از شما هم بر دین و آیین شما مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ از پری و آدمی ۰ مراد کافران کذشته اند
ازین دو طائفه ۰ که حق سبحانه و تعالی کوید در آیید باهم فِي النَّارِ در آتش دوزخ
هر کرا عناد و تکبر بیشتر باشد ۰ اورا بیشتر بآتش در آرند كُلَّمَا دَخَلَتْ هر کاه در آید
أُمَّةٌ کروهی بدوزخ لَّعَنَتْ أُخْتَهَا لعنت کنند کروه دیکر را که هم دینان
ایشان باشند ۰ و بر یك کیش و ملت میرند ۰ چنانچه جهودان جهودان را لعنت میکنند
و ترسایان ترسایانرا و کبران کبرانرا و علی هذا القیاس حَتَّىٰ إِذَا ادَّارَكُوا تا بیکدیکر رسند

فيها

فِيهَا جَمِيعًا همه ایشان در آتش قَالَتْ أُخْرَاهُمْ کویند آنها که پس رواند و
از پی در آمدکان لِأُولَاهُمْ برای آنها که پیشوایانند ۰ یعنی درباره ایشان کویند
رَبَّنَا ای پروردکار ما هَٰؤُلَاءِ این کروه أَضَلُّونَا کمراه کردند ما را فَآتِهِمْ
پس بده ایشانرا عَذَابًا ضِعْفًا عذابی دو چندان که ما راهست مِّنَ النَّارِ در
دوزخ یك قسم برای کمراهی ایشان و یکی برای کمراه ساختن دیکران قَالَ
کوید خدای لِكُلٍّ ضِعْفٌ مر همه را عذاب دوباره است ۰ پیشوایانرا بجهة ضلال
و اضلال ۰ و پیروانرا بواسطهٔ کفر و تقلید وَلَٰكِن لَّا تَعْلَمُونَ ⊙ و لیکن
ایشان نمیدانند ۰ حفص بخطاب میخواند ۰ یعنی شما نمیدانید و از عذاب
یکدیکر خبر ندارید وَقَالَتْ أُولَاهُمْ و کویند پیشروان لِأُخْرَاهُمْ مر پیروانرا
فَمَا كَانَ لَكُمْ پس نیست شما را عَلَيْنَا مِن بر ما افزونی که بدان استحقاق
تخفیف عذاب داشته باشید بلکه ما و شما در کفر برابریم فَذُوقُوا الْعَذَابَ
پس بچشید عذاب را بِمَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ ⊙ بسبب آنچه بودید که کسب
میکردید از کفر ۰ و حوالهٔ عذاب بدیکری مکنید إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بدرستی
که آنها که بدروغ داشتند بِآيَاتِنَا آیتهاء ما را از قرآن و دلایل قدرت وَاسْتَكْبَرُوا
و سرکشی کردند عَنْهَا از کرویدن بآن و فرمان برداری آن لَا تُفَتَّحُ کشاده
نشود لَهُمْ برای دعاء ایشان یا بجهت نزول رحمت بر ایشان أَبْوَابُ السَّمَاءِ درهای
آسمان یا برای اعمال و ارواح ایشان در آسمان نکشایند بلکه آنهارا بسجین
برند که در زمین هفتم است ۰ و برای روح و عمل مومن بکشایند و آنرا بعلیین
برند که بالای هفت آسمانست وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ و در نیایند مستکبران
در بهشت حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ تا وقتی که در آید شتر فِي سَمِّ الْخِيَاطِ در سوراخ سوزن

فصل

ع

وواستی

واین صورت هرکز وجود نکیرد • پس کافران نیز هرکز ببهشت نروند
وَكَذَٰلِكَ وما تد این باداش منکر نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ ● جزا دهیم مجرمان یعنی
کافران را لَهُمْ مر ایشانرا باشد مِنْ جَهَنَّمَ از آتش دوزخ مِهَادٌ فراشی که بران نشینند
وَمِنْ فَوْقِهِمْ واز زبر ایشان غَوَاشٍ پوششها باشد هم از ان • یعنی زیر وزبر
ایشان آتش بود وَكَذَٰلِكَ ومثل جزاء این کروه نَجْزِي الظَّالِمِينَ ● باداش
دهیم جمیع کافرانرا وَالَّذِينَ آمَنُوا وآنانکه کرویدند بخدای وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
وعملهاء شایسته کردند جون تصدیق رسل وفرمان برداری کتاب •
وجون اعمال صالحه بسیار ست • وارتکاب تمام آن فوق طاقت بشری است میفرماید
که لَا نُكَلِّفُ تکلیف نمیکنیم ونمیفرماییم نَفْسًا هیچ تنی را إِلَّا وُسْعَهَا
مکر آنجه قادر باشد بران • وتواند بجای آوردن آن • واین جمله بود معترضه
میان مبتدا وخبر مبتدا آنست که آنها که ایمان آوردند وعمل صالح کردند
وخبر اینکه أُولَٰئِكَ آن کروه أَصْحَابُ الْجَنَّةِ ملازمان بهشتند هُمْ فِيهَا
ایشان در بهشت خَالِدُونَ ● باقی ودایم اند وَنَزَعْنَا وبیرون بریم مَا فِي
صُدُورِهِمْ آنجه در سینهاء بهشتیان بود مِنْ غِلٍّ از کینه وحسد وآنجه
اسباب عداوت باشد تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ از زیر مساکن ایشان جویها
برای زیادتی لذت وسرور ایشان وَقَالُوا وکویند اهل بهشت جون منازل خودرا
بینند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي حمد وثنا مر ان خدایرا که بفضل خود هَدَانَا راه نمود مارا
لِهَٰذَا بدین مقام یا بعملی که این منزل جزای آنست وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ ونبودیم ما که
بقوت خود راه میتوانستیم یافت لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ اکر نه خدای مارا
راه نمودی واین شکریست که بهشتیان بر نعمت هدایة ادا کنند زیرا که

بی رفیق توفیق الهی سلوک این طریق میسر نشود • وبی بدرقه عنایة نامتناهی
هیج سالک بمقصد مراد نرسد بیت کر بدرقه لطف تو ننماید راه • از راه توهیج کس نکردد آکاه
وآنکه که بره رسند وباید رفتن توفیق رفیق ار نشود واویلاه لَقَدْ جَاءَتْ
دیکر میکویند بهشتیان • بدرستی که آمدند رُسُلُ رَبِّنَا فرستادکان پروردکار ما
بِالْحَقِّ براستی وما بهمه دارشاد ایشان راه بتوحید یافتیم وَنُودُوا ونداء
کرده شوند اهل بهشت أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ این آن بهشت است که وعده
داده شده بودید آنرا أُورِثْتُمُوهَا میراث داده شدید آنرا بِمَا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ ● بآنجه بودید که عمل میکردید بر طبق شریعت • وموافق
سنت • بهشت را میراث کفته است زیرا که عطای بی رنج است • ودیکر آنکه
میراث کرفته اند از کافران • جنانجه در خبر آمده که هیج کس نباشد الا که
مر ورا منزلی باشد در بهشت • ومنزلی در دوزخ • پس کافران منازل مؤمنانرا
میراث بمؤمنان رسد در بهشت وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ وندا کنند اهل
بهشت أَصْحَابَ النَّارِ اهل دوزخ را وازروی شماتت کویند أَنْ قَدْ وَجَدْنَا
بدرستی که ما یافتیم مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا آنجه مارا وعده کرده بود پروردکار ما از
مثوبتها حَقًّا راست ودرست فَهَلْ وَجَدْتُمْ پس آیا شما یافتید مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ
آنجه وعده کرده بود شمارا آفریدکار شما از عقوبات حَقًّا راست وبی شبهه
قَالُوا نَعَمْ کویند دوزخیان که آری یافتیم آنرا جنانجه خدای کفته بود •
فَأَذَّنَ پس آواز دهد مُؤَذِّنٌ آواز دهنده کویند اسرافیل باشد علیه السلام
که ندا کند بَيْنَهُمْ میان بهشتیان ودوزخیان أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ بدرستی که
لعنت خدای عَلَى الظَّالِمِينَ ● بر کافرانست • که وضع عبادت کرده اند در غیر

خمس

موضعش اَلَّذِينَ يَصُدُّونَ آنانكه بازميداشتند مردمانرا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ
ازراه خداى وَيَبْغُونَهَا وميطلبيدند ازبراى راه حق عِوَجًا كجى وناراستى يعنى
عيب ميجستند دردين خداى وَهُمْ بِالْآخِرَةِ واىشان براى آخرت كَافِرُونَ
ناكرويدكان بودند وَبَيْنَهُمَا وميان بهشت ودوزخ حِجَابٌ پرده ايست يا ميان
اهل بهشت ودوزخ حاجزيست • جون پاره شهركه اهل دوزخ ببهشت
نتوانند رفت • كما قال تعالى فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ • وان حجاب را اعراف كويند امام
زاهد فرموده كه اعراف تلى باشد ازمشك سفيد وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ وبر اعراف
مردان باشند مشرف بر بهشت ودوزخ يَعْرِفُونَ كُلًّا بشناسند اين رجال همه
اهل بهشت ودوزخ را بِسِيمَاهُمْ بعلامتهاى ايشان جه بهشتيان سفيد
روى باشند • ودوزخيان سياه روى • واين موضع را بجهت آن اعراف كويند
كه ساكنان آن عارفند باحوال فريقين • وانها انبيا باشند • يا شهدا يا افاضل
مؤمنان • يا ملائكه برصورت رجال • وبودن ايشان بر اعراف دليل فضل وكرامة
ايشان باشد • جه ازانجا منازل خود را دربهشت مى بينند • وازان متلذذ
ميكردند • وعذاب دوزخ را مشاهده ميكنند وبخلاص ازان مسرور ومستبشر
مى باشند • ودرتفسير امام ثعلبى رحمه الله نقل ميكند ازابن عباس رضى الله عنه
كه اعراف موضعى بلندست از صراط • كه عباس وحمزه وعلى وجعفر طيار
رضى الله عنهم برانجا باشند • ودوستان خود را بشناسند بتازكى وسفيدى
روى ودشمنان خود را دانند به تيركى وسياهى • وكفته اند بر اعراف كسانى
باشند كه حسنات وسيئات ايشان مساوى بود • يا يكى را بوين ازيشان
راضى باشد ويكى نه • يا موحدان باشند مقصر درعمل وبرين قول بودن ايشان

ربع

ع١

براعراف بجهت نقص ثواب ايشان باشد ازاستحقاق دخول بهشت وَنَادَوْا
وندا ميكنند اصحاب اعراف أَصْحَابَ الْجَنَّةِ اهل بهشت را يعنى جون در بهشت
نكرند اهل بهشت را برسبيل تهنيت كويند أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ تحية خداى
برشما باد • يا خوش حال شما كه بسلامت بدار السلام رسيديد لَمْ يَدْخُلُوهَا
هنوز اهل عرفات ببهشت درنيامده باشند وَهُمْ يَطْمَعُونَ ◯ واىشان
طمع ميدارند كه درايند • قولى آنست كه آخر كسان كه ببهشت درايند
ايشان باشند ودرسفر رابع از فتوحات مكيه مذكورست • كه ميزان حسنات
وسيات اهل اعراف مساوى باشد • وايشان هم در بهشت مى نكرند وهم در دوزخ
ودخول هيچكدام را مرجحى نبود • پس جون خلق را بسجود خوانند • وآن آخرين
تكليفى است روز قيامت • اهل اعراف سجده كنند وميزان حسنات ايشان راجح
كردد • وببهشت درايند وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ وهر كاه جشمهاء ايشانرا
بكردانند • درتفسير زاهدى فرموده كه حق سبحانه فرشته را بفرمايد تا روى
ايشانرا بكردانند تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ بسوى دوزخيان قَالُوا ايشان پناه برند
بخداى وكويند رَبَّنَا اى آفريدكار ما لَا تَجْعَلْنَا مدار ما را مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ◯
باكروه ظالمان • يعنى ميان ما وايشان در دوزخ جمع مكن وَنَادَى أَصْحَابُ
الْأَعْرَافِ وآواز دهند اصحاب اعراف رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ مردانى را كه بشناسند
بِسِيمَاهُمْ بعلامات ايشان ازسواد وجه • وزرقة عين • وآن شناختكان
رؤساى كفر باشند • جون وليد مغيره • وابوجهل • وعاص بن وايل وامثال
ايشان از مشركان كه در دنيى ميكفتند كه خداى امثال بلال وعمار • وصهيب را
ببهشت برد وما را بدوزخ • هركز جنين نباشد • وسوكند ميخوردند كه

خدای بندکان وشبانان مارا برما تفضیل نکند قالوا کویند ایشان اهل اعراف
که شما در عذابید ما اغنی عنکم دفع نکرد از شما عذاب را جمعکم جمع
مال که میکردید یا کثرت انصار شما وما کنتم تستکبرون ○ وآنچه
بودید که کردنکشی میکردید از سخن حق یعنی استکبار شما مانع عذاب
نشد • پس اهل اعراف اشارت کنند بسوی بلال وعمار وخباب • وصهیب
وامثال ایشان رضی الله عنهم وکافرانرا کویند اهؤلاء الذین نه این کروه آنانند که
دردنیی اقسمتم سوکند میخوردید که البته لا ینالهم الله برحمة خدای
هرکز بدیشان نرساند بخشایش خودرا • حالا برحمت حق در جنت اند وجون
اصحاب اعراف ازین سخن فارغ کردند • حق سبحانه بکرم خود ایشانرا کوید
ادخلوا الجنة درآیید در بهشت لا خوف علیکم هیچ ترس نیست برشما از بخاوف
وشدآید ولا انتم ونه شما تحزنون ○ اندوهناک شوید از فوت مطالب
ومقاصد • ابن عباس رضی الله عنه فرموده که جون اهل اعراف ببهشت درآیند
دوزخیانرا طمع فرج بعد الیاس پدید آید • کویند خدایا مارا خویشاوندان در
بهشت • دستوری ده تا با ایشان سخن کوییم • حق سبحانه اذن فرماید •
بهشتیانرا تا در دوزخ نکرند • وخویشان خودرا نشناسند • جه خلقت ایشان
متغیر شده باشد • اما دوزخیان ایشانرا بشناسند • وبنام وکنیة ایشانرا
بخوانند • وازیشان طعام وشراب بهشت خواهند • جنانچه میفرماید ونادی
اصحاب النار وآواز دهند دوزخیان اصحاب الجنة بهشتیانرا وتوقع کنند
ان افیضوا آنرا که بریزید علینا برما من الماء از آب بهشت بدان مقدار که
تشنکی مارا ببرد او مما رزقکم الله یا بدهید مارا از آنچه روزی کرده است

خدای

خدای شمارا از سایر اشربه • یا انواع طعام تا بخوریم قالوا کویند بهشتیان
درجواب ایشان ان الله بدرستی که خدای حرمهما حرام کرده است
طعام وشراب بهشت علی الکافرین بر ناکرویدکان الذین اتخذوا آنانکه
فراکرفتند دینهم عید خودرا لهوا ولعبا مشغولی وبازی جه ایشان در عید
خود بحوالی کعبه می آمدند • ودست میزدند • وبازیچه میکردند وغرتهم
الحیوة الدنیا وبفریفت مرایشانرا زندکانی دنیی • وطول مهلت • تا از حق
فراموش کردند • ونداستند که دنیی غداریست کشنده • ومکاری بازی
دهنده نظم دردیدهٔ اعتبار خوابیست • بر رهکذر اجل سرابیست
مشغول مشو بسرخ وزردش • اندیشه مکن زکرم وسردش • سرمایهٔ آفتست نهان
خودرا زفریب او نکه دار فالیوم ننسیهم پس امروز فروکذاریم ایشانرا
درآتش کما نسوا جنانچه ایشان فروکذاشتند وبرخاطر نکذرانیدند •
لقاء یومهم هذا دیدن این روزرا وما کانوا وجنانچه بودند که
از روی عناد بآیاتنا یجحدون ○ انکار میکردند علامات ربوبیة یا
آیات کتب مارا ولقد جئناهم وهر آینه آوردیم برای این کروه کفار
بکتاب فصلناه کتابی که بیان کردیم معانی او • ومفصل ساختیم هرجه
بکار آید درو علی علم واین بیان بر علم کردیم • یعنی عالم بودیم بوجه تفصیل
هدی وآوردیم این کتاب را راه نماینده • ورحمة وخداوند بخشش لقوم
یؤمنون ○ برای کروهی که میکروند هل ینظرون آیا انتظار میبرند
کافران • یعنی نمی برند ومنتظر نیستند الا تأویله مکر عاقبت کتاب
وحقیقة اورا از وعد ووعید یعنی منتظر ند آنچیزرا که خدای وعده

عشر ٤

کرده است درین کتاب از ثواب وعقاب • تا به بینند که راست می‌شود
یانی يَوْمَ يَأْتِي روزی که بیاید تَأْوِيلُهُ عاقبت کتاب • یعنی ظاهر شود آثار وعد
ووعید وان روز قیامت باشد يَقُولُ الَّذِينَ کویند آنانکه نَسُوهُ ترك کردند
کتابی مفصل را مِنْ قَبْلُ پیش ازین در دنیا • یعنی جون بکافران که در دنیا بقرآن
نکرویدند دران روز ظاهر کردد صدق سخن خدای • کویند قَدْ جَاءَتْ بدرستی
که آمده بودند رُسُلُ رَبِّنَا فرستادکان آفریدکار ما بِالْحَقِّ براستی ودرستی وما
تکذیب کردیم وآن خطایی عظیم بود فَهَلْ لَنَا پس آیا هستند ما را مِنْ شُفَعَاءَ
درخواست کنندکان فَيَشْفَعُوا لَنَا تا شفاعت کنند برای ما أَوْ نُرَدُّ یا آیا
بازکردانیده شویم ما بدنیی فَنَعْمَلَ پس تا بکنیم غَيْرَ الَّذِي جز آنچه كُنَّا نَعْمَلُ
بودیم که عمل میکردیم • یعنی تصدیق کنیم نه تکذیب • وبوحدت قایل شویم
نه بشریك • پس نه کسی ایشانرا شفاعت کند ونه بدنیی شان بازآرند قَدْ خَسِرُوا
بدرستی که زیان کردند أَنْفُسَهُمْ در نفسهای خویش که سرمایهٔ عمر را صرف
پرستش بتان کردند وَضَلَّ عَنْهُمْ وکم شد از ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ○
آنچه بودند که افترا میکردند ودروغ میکفتند که بتان شفیعان ما اند نزدیك
خدای بیت دی روز بدو دلم امیدی میداشت • امروز برفت ونا امیدم بکذاشت
إِنَّ رَبَّكُمُ بدرستی که پروردکار شما علی التحقیق اللَّهُ خداوندیست جامع
جمیع صفات کمال الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ اوست آنکس که بیافرید آسمانها را •
وَالْأَرْضَ وزمین را فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ درمقدار شش شبانروز دنیا جه قبل از
خلق آسمان وزمین روز که مدتیست معین از زمان طلوع شمس تا غروب
او نبوده ودر تبیان کوید که در شش روز از ایام آخرت که هر روزی

هزار سال دنیاست • وقول اول اصح واشهرست • ودر آفرینش اشیا بتدریج
با وجود قدرت بر ایجاد آن بکلمهٔ کُن • دلیلست بر اختیار قادر مختار واشارتیست
برعایة تأنی در امور وترك عجلت واضطراب • ونکتهٔ العجلة من الشيطان
والتأني من الرحمن مؤید این سخن است • وفي المثنوي المعنوي نظم مکر شیطانست
تعجیل وشتاب • خوی رحمانست صبر واحتساب • با تأنی کشت موجود از خدا •
تا به شش روز این زمین وجرخها • ورنه قادر بود کو کن فیکون • صد زمین وجرخ
آوردی برون • این تأنی از پی تعلیم تست • صبر کن در کار دیر آی ودرست •
ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس قصد کرد عَلَى الْعَرْشِ بر آفریدن عرش • یا مستوی شد امر او بران
یا مستولی کشت بران • وتخصیص عرش باستیلاء حق بوجهة آن باشد که
عرش اعظم مخلوقاتست وحقیقة آنست که استوا بر عرش صفتیست
مر خدایرا بلاکیف • ولا وصف • واین از جملهٔ متشابهات قرآنست
ما بدان ایمان داریم وتاویل آنرا بحق باز میکذاریم يُغْشِي اللَّيْلَ درمیکشد
خدای شب تاریك را النَّهَارَ در روز روشن • یعنی پوشیده میکرداند روشنی
روز را بتاریکی شب • وعکس این را نکفت اکتفاءً باحد الضدین يَطْلُبُهُ میجوید
شب روز را • یعنی از پی در می‌آید حَثِيثًا شتاب کننده وروز نیز بسرعت
طالب شبست وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وبیافرید آفتاب وماه • وَالنُّجُومَ وستارکانرا
مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ رام شدکان بفرمان او أَلَا لَهُ الْخَلْقُ بدانید مر خدایراست
آفریدن بدیع وَالْأَمْرُ وفرمان نافذ • یا مر وراست هرجه آفریده شده وتصرف
درانها تَبَارَكَ اللَّهُ بزرکست خدای بوحدانیة در الوهیة وفردانیه در ربوبیة
رَبُّ الْعَالَمِينَ ○ آفریدکار همه عالمیانست ادْعُوا رَبَّكُمْ بخوانید پروردکار

خودرا تَضَرُّعًا بزاری وَخُفْيَةً وپوشیدکی. یعنی هم بظاهر وهم بباطن اورا
بشناسید واورا پرستید. تضرع نشانهٔ احتیاجست ونهان داشتن دلیل
اخلاص ومحتاج مخلص را روی ناامیدی نیست إِنَّهُ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ
الْمُعْتَدِينَ ◉ دوست نمیدارد ازحد کذرندکانرا. یعنی آنهاکه دعای بد کنند
درحق نامستحق یا در دعا فریاد کنند تا بریا آمیخته شود. یا چیزی که لایق آن
نباشند. چون رتبهٔ انبیا. وصعود برمدارج سما وَلَا تُفْسِدُوا وفساد مکنید
فِي الْأَرْضِ در زمین بکفر یا ظلم بَعْدَ إِصْلَاحِهَا بعد اصلاح ان بایمان یا عدل وَادْعُوهُ
وبخوانید خدایرا خَوْفًا از بیم عذاب او وَطَمَعًا و باميد ثواب او إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ
بدرستی که رحمة خدای قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ◉ نزدیکست به نیکوکاران
وایشان یا محسن العمل اند چون عابدان. یا محسن الامل چون عاصیان. و
امید همه برحمت بی غایة وفضل بی نهایت اوست. در مناجات حضرت شیخ
الاسلامست. که خدایا اکر وفاداران بتو امیدوارند جفاکاران نیز بغیر
تو پناهی ندارند بیت من اکر جفاست کارم بتو پس امیدوارم. بجز از تو کس ندارم که تو منبع وفایی
وَهُوَ الَّذِي واوست آنکه يُرْسِلُ الرِّيَاحَ میفرستد بادهاء چهارکانه را
بُشْرًا مژده دهندکان بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ پیش از آمدن باران حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ تا
چون بردارند بادها سَحَابًا ثِقَالًا ابرهاء کران باررا کفته اند که باد صبا
ابرهارا از زمین برانکیزاند. وباد شمال همه را جمع کند. وباد جنوب بباریدن
قطرات دردارد. وباد دبور بعد از باریدن همه را متفرق سازد. وبر هر تقدیر
چون ابرها بردارند لِبَلَدٍ مَيِّتٍ برای احیاء زمینی مرده فَأَنْزَلْنَا پس فرو فرستیم
بِهِ الْمَاءَ بدین ابر آب را بران زمین فَأَخْرَجْنَا پس بیرون آریم بِهِ بدان آب

مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ ازهر نوع میوها كَذَٰلِكَ همچنین که زمین مرده رابه نبات
زنده کردیم نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ زنده کنیم وبیرون آریم مردکانرا از قبرها ◉
اینان واحیاء ارض که شودارا احیاء اموانست بیان کردیم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ
تا شایدکه شما دریابید وبقیامت بکروید وبدین صورت استدلال
کنید بران معنی وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ وزمین پاك ازسنك وریك که شایسته و
صالح زراعت باشد يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بیرون می آید رستنی او بِإِذْنِ رَبِّهِ بفرمان
خدای ومشیت او. که بیرون می آرد بآسانی وخوبی وَالَّذِي خَبُثَ وآن زمین
که ناپاك بود لَا يَخْرُجُ بیرون نیاید کیاه او إِلَّا نَكِدًا مکراندکی که دران
هیچ نفعی نباشد این مثلیست که حق سبحانه ایراد فرموده درشان مؤمن وکافر
تشبیه کرده است دل مؤمن را بزمین پاکیزه. ودل کافررا بزمین شوره زار
پس هرکاه که باران مواعظ از سحاب کلام رب الارباب بردل مؤمن بارد.
انوار طاعات وعبادات برجوارح او ظاهر کردد. وچون کافر استماع سخن
حق کند. زمین دلش تخم نصیحت قبول نکند. وازو هیچ صفت که بکاری آید
ظهور نیابد بیت زمین شوره سنبل برنیارد. در و تخم عمل ضایع مکردان كَذَٰلِكَ
همچنانکه این مثل را بیان کردیم نُصَرِّفُ الْآيَاتِ میکردانیم آیتها وضرب
امثال در فنون احوال میکنیم لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ ◉ برای کروهی که شکر
نعمت فهم وادراك بجای آرند. ودرین مثلها تفکر فرموده. بهرهٔ اعتبار بردارند
لَقَدْ أَرْسَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم نُوحًا نوح بن لملك بن متوشلخ بن ادریس را
علیه السلام وقتی که پنجاه ساله بود إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی قوم او که اکثر اولاد
قابیل بودند. وبت میپرستیدند فَقَالَ پس کفت نوح علیه السلام يَا قَوْمِ

اعْبُدُوا اللّٰهَ ای کروه من بپرستید خدا یرا بیکانکی مَا لَكُمْ نیست شمارا
مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ هیچ معبودی بجز وی پس فرمان وی برید. و در عبادت او
دیکری را شریك مسازید اِنِّی اَخَافُ من میترسم عَلَيْكُمْ بر شما اکر ایمان
نیارید عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ○ عذاب روز بزرك را که یوم الطوفانست. یا
روز قیامت قَالَ الْمَلَأُ کفتند بزرکان مِنْ قَوْمِهِ از قوم او اِنَّا لَنَرٰيكَ
بدرستی که ما می بینیم ترا ای نوح فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ○ در کمراهی روشن که
ما را از پرستش چندین خدای بعبادت یك خدا دلالت میکنی قَالَ کفت نوح
علیه السلام در جواب ایشان يَا قَوْمِ ای کروه من لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ نیست بمن هیچ هیچ کمراهی
و دوری از طریق حق و صواب وَلٰكِنِّي رَسُولٌ ولیکن من رسولم مِنْ رَبِّ
الْعَالَمِينَ ○ از پروردکار عالمیان اُبَلِّغُكُمْ میرسانم بشما رِسَالَاتِ رَبِّي پیغامهای
پروردکار خویش وَاَنْصَحُ لَكُمْ و نصیحت میکنم شما را جهت صلاح شما
وَاَعْلَمُ و میدانم مِنَ اللّٰهِ از وحی خدای که بمن آمده مَا لَا تَعْلَمُونَ ○ آنچه شما
نمیدانید قوم نوح علیه السلام عذاب قومی که تکذیب پیغمبر کنند
نشنیده بودند. و نمیدانستند. چون نام پیغام و وحی و عذاب شنیدند
متعجب کشتند. نوح علیه السلام کفت اَوَعَجِبْتُمْ آیا شکفت میدارید و عجب
میمانید اَنْ جَاءَكُمْ از انکه بیاید بشما ذِكْرٌ پیغامی و وحیی مِنْ رَبِّكُمْ از پروردکار
شما عَلٰى رَجُلٍ بر زبان مردی مِنْكُمْ از جنس شما یعنی آدمی همزبان با شما لِيُنْذِرَكُمْ
تا بیم کند و بترساند شما را از عاقبت کفر و معصیت وَلِتَتَّقُوا و تا پرهیزید
شما از خشم خدای وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ○ و تا شاید که بر شما ببخشند بسبب
پرهیز کردن از شرك فَكَذَّبُوهُ پس بدروغ داشتند قوم نوح علیه السلام

عشر

اورا و نوح دعا کرد بهلاکت قوم. و خدای حکم فرمود تا کشتی بساخت
و با مؤمنان بکشتی در آمد. و حق تعالی طوفان فرستاد و همه کافرانرا هلاك
کرد. و نوح علیه السلام با اهل سفینه سالم ماندند چنانچه میفرماید
فَاَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم نوح را از غرقه شدن وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنانرا نیز که با وی
بودند فِي الْفُلْكِ در کشتی و مجموع ایشان هشتاد تن بودند چهل مرد و چهل
زن وَاَغْرَقْنَا و غرقه ساختیم بطوفان الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا آنانرا که بدروغ
شمرده بودند دلالات وحدت یا معجزات نوح را علیه السلام بر نبوت اِنَّهُمْ
كَانُوا بدرستی که قوم نوح علیه السلام بودند قَوْمًا عَمِينَ ○ کروهی کوران که
از نشانهای وحدانیة نابینا شدند. و بواقی قصهٔ نوح علیه السلام در بعضی
آیات و سور خواهد آمد وَاِلٰى عَادٍ و فرستادیم بسوی عاد اَخَاهُمْ هُودًا
برادر ایشانرا در نسب یعنی خویشاوندان ایشان هود را علیه السلام
عاد که قبیله را بدو باز خوانند چهارم پدر هودست علیه السلام و عاد
پسر عوض بن ارم بن سام بن نوح است علیه السلام. و نزد اهل سیر نام هود
علیه السلام عابرست. و او پسر شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح است. و
برین قول از ابناء عم عاد باشد و قبیلهٔ عاد مردم تناور و بلند بالا بودند
و از ایشان در تمام روی زمین در ان زمان قبیلهٔ عظیم تر نبود. مردم بسیار
بودند. و مال وافر داشتند. و عمر در پرستش بت میکذرانیدند حق تعالی
هود را علیه السلام بدیشان فرستاد. پس هود علیه السلام بمیان قبیله
آمد. و ایشانرا بحق دعوت کرد قَالَ يَا قَوْمِ کفت ای قوم من اُعْبُدُوا اللّٰهَ
بپرستید خدا یرا. و بیکانکی او قایل شوید مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ نیست شما را معبودی

٤١

خمس

غيره بجزو وبتان مستحق عبادت نيستند أفلا تتقون ○ آيا نميپرهيزيد
ازعذاب خداى قال الملأ كفتند كروهى ازبزركان وبيشوايان الذين كفروا
آنانكه كافر بودند من قومه ازكروه او جه بعضى ازاشراف قوم او مسلمان
بودند جون مرثد بن سعد ومتابعان او • اما كافران كفتند اى هود إنا لنراك
بدرستى كه ما ترا مى‌بينيم متمكن في سفاهة در بى خردى كه دين قوم را ميكذارى
وطريقى محدث مى آرى وإنا لنظنك وبتحقيق ما كمان ميبريم ترا من الكاذبين ○ از
دروغ كويان درآنجه ميكويى قال يا قوم كفت هود عليه السلام اى كروه من ليس
بي سفاهة نيست مرا خفت عقل وجهالت ولكني رسول وليكن من فرستاده ام
من رب العالمين ○ از فرستادكان آفريدكار عالميان أبلغكم مى رسانم بشما
رسالات ربي بيغامهاى آفريدكار خود را وأنا لكم ومن شما را ناصح نصيحت كننده ام
أمين ○ راست كوى وبى خيانت أوعجبتم آيا عجب مى آيد شما را أن جاءكم
آنكه بيايد بشما ذكر بندى يا بيانى من ربكم از نزد بروردكار شما على رجل
برزبان مردى منكم از شما يعنى هم نسب شما كه اورا دانيد واو شمارا داند
وسبب فرود آمدن ذكر بروآنكه لينذركم تا شما را بيم كند از عقوبت الهى
واذكروا وياد كنيد نعمت خدايرا إذ جعلكم جون كردانيد شما خلفاء پس
نشينان وساكنان زمين احقاف از حضرموت • تا عمان من بعد قوم نوح از
پس هلاك قوم نوح عليه السلام وزادكم في الخلق وبيفزود شما را در آفرينش
بسطة قوتى يا زياده داد شما را برآفريدكان غلبه • وكفته اند مراد از بسطه
طول قامتست كه مقدار كوتاه ترين قدهاى ايشان شصت كز بود ودرازترين
صدكز فاذكروا پس ياد كنيد آلاء الله نعمتهاى خدايرا لعلكم تفلحون ○

باشدكه

باشدكه شما رستكار شويد قالوا كفتند آن كروه مر هود را عليه السلام
أجئتنا آيا آمده بما لنعبد الله تا بفرمايى كه بپرستيم ما خدايرا وحده يكانه
ويكتا ونذر ودست بداريم وپرستش فروكذاريم ما كان يعبد آنجيزرا
كه بودند كه مى‌پرستيدند آباؤنا بدران ما از بتان وما بهيج وجه ترك عبادة
ايشان نميكنيم • وتو ما را از عذاب ميترسانى فأتنا بما تعدنا پس بيار آنجه
ما را بوى وعيد ميكنى إن كنت اكر هستى تو من الصادقين ○ از راست
كويان در نزول عذاب قال كفت هود عليه السلام قد وقع بدرستى كه
واجب شد عليكم برشما يا فرود آمد بشما من ربكم از بروردكار شما
رجس وغضب عذابى وخشمى أتجادلونني آيا مجادله ميكنيد با من في أسماء در
كار اين نامها يعنى اين بتان كه هر يك را نامى نهاده ايد • بعضى را ساقيه مى كفتند
وكار ايشان آن بود كه باران از ايشان مى بارد • وبرخى را حافظه ميخواندند
بمظنه آنكه نكاه بان در سفر ايشانند • وهمچنين رازقه • وسالمه • واين الفاظ
اسما بودند بى مسمى جه اصنام را كه جمادات بودند • قدرت برينها نبوده
پس هود عليه السلام فرمود كه شما جدال ميكنيد درين جيزها كه از روى جهالت
سميتموها أنتم شما نام نهاده ايد ايشانرا وآباؤكم وبدران شما ما نزل الله
نفرستاده است خدا بها بجواز عبادت ايشان من سلطان هيج حجتى وبرهانى
وجون حق ظاهر شد • وشما بر عناد ومكابره اصرار مينماييد فانتظروا پس جشم
داريد ومنتظر باشيد نزول عذاب را إني معكم بدرستى كه من نيز با شما
من المنتظرين ○ از منتظرانم مرانرا • آورده اند كه خداى سه سال باران از ايشان
بازداشت • تا بقحط مبتلا شدند • ودران زمان هركاه بليه نازل شدى توجه

بموضعی نمودندی که حالا خانه کعبه است وآنجا پشتهٔ از ریک سرخ رنک
بوده که مسلم ومشرك رجوع بدانجا کردندی وبعد از عرض حاجات وطلب
دفع آفات بمطالب فایز شدندی واز مخاوف خلاصی یافتندی پس قوم عاد
تجهیز آن سفر نموده قیل بن عنز ومرثد بن سعد با هفتاد تن از اعیان قبیله بمکه
رفتند وبر معویة بن بکر از اولاد عمليق بن لاوذ که دران وقت حاکم مکه بود
نزول کردند وبعد از اقامت وظایف ضیافت از واجازت طلبیده خواستند
بجهت دعا وطلب باران بموضع معین روند مرثد که یکی از روسای عاد بود
وبهود علیه السلام ایمان داشت فرمود که بدعای شما باران نخواهد آمد
مکر اطاعت هود علیه السلام نمایید واز در توبه واستغفار در آیید تا حق
سبحانه از سحاب عنایت باران رحمت بر شما باراند پس از معویة در خواستند
تا اورا بند کرده نکذاشت که بموضع دعا رود وقیل با قوم خود بدانجا رفته
کفت خدایا بده قوم عاد را از باران آنچه میخواهی فی الحال سه ابر بر آمد یکی سفید
ویکی سرخ ودیکری سیاه ومنادی ندا کرد که ای قیل ازین سه ابر آنچه میخواهی
برای خود وقوم خود اختیار کن قیل ابر سیاه را اختیار کرد که باران وبشتن
میباشد واز مکه بیرون آمده با قوم روی ببلاد خود نهاد وچون بوادی مغیث که
از مساکن ایشان بود رسیدند وبشارت ابر بمردم قبیله رسانیدند عادیان
خوشدل وشادمان کشته بتفرج ابر از منازل خویش بیرون آمدند عذاب
الهی برایشان نازل شد چه دران ابر ریح عاصف بود که آنرا باد صرصر کویند
ودر هفت شب وهشت روز تمام عادیانرا هلاك کرد وهود علیه السلام با قوم
خود بسلامت ماندند وتفاصیل این قصه در اثنای آیات مذکور خواهد شد

وحق سبحانه از نجاة مؤمنان وهلاك کافران خبر میدهد فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجاة
دادیم ما هود را علیه السلام وَالَّذِينَ مَعَهُ وآنانرا که با او بودند یعنی در
دین متابعت او مینمودند بِرَحْمَةٍ مِنَّا وآن رهانیدن ببخششی وبخشایشی بود
از ما بر ایشان وَقَطَعْنَا وببردیم دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بنیاد آنانرا که تکذیب
کردند ونکرویدند بِآيَاتِنَا بنشانها قدرت ما یعنی ایشانرا مستاصل
ساختیم واز بیخ وبنیاد برانداختیم وَمَا كَانُوا ونبودند قوم عاد مُؤْمِنِينَ
کرویدکان بوحدت معبود ورسالت حضرت هود علیه السلام
وَإِلَىٰ ثَمُودَ وفرستادیم بقبیلهٔ ثمود وایشان قبیلهٔ دیکر بودند از عرب که
نسبت ایشان به ثمود بن عابر بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام منتهی میشد
ومساکن ایشان زمینی بود که آنرا حجر میکفتند ما بین ولایت حجاز وشام واین مردم بت
میپرستیدند حق سبحانه بدیشان فرستاد أَخَاهُمْ صَالِحًا برادر ایشانرا
در نسب که صالح بود علیه السلام وصالح به پنج پشت به ثمود میرسید قَالَ
کفت صالح جون برسالت بدیشان آمد يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای کروه من
بپرستید خدایرا بی شریك مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ نیست شما را معبودی که استحقاق
الوهیة داشته باشد غَيْرُهُ بجزوی ثمود بسبب کثرت عدد وبسیاری
مال وتوانایی جثه تکذیب صالح علیه السلام کردند وکفتند ما را
آیتی بنمای که بدان استدلال کنیم بر رسالت تو صالح علیه السلام فرمود که
چه آیة میطلبید کفتند تا ما بصحرا بیرون آی که فردا عید ماست وبتانرا زینت
داده بجلوه خواهیم آورد تو از خدای خود جیزی درخواه وما نیز از خدایان
خود جیزی درخواهیم بس دعای هر که بمحل اجابت رسد دیکرانرا متابعت

او بایکدیگر برین صورت قرار داده روز دیگر بیرون رفتند و هر نوع حیله
که ارباب طلبیدند اثر نجاح بظهور نیامد پس خجلت زده و رسوا شده سر
ملال در پیش افکندند • وجندع بن عمرو که یکی از اشراف قبیلهٔ ثمود بود
اشارت بسنکی کرد که منفرد در صحرا افتاده بود • و آنرا کاثبه میکفتند
وکفت ای صالح ازین سنک برای ما بیرون آر ناقهٔ مشابه شتر بختی بسیار موی
آبستن • صالح علیه السلام فرمود • که اکر خدای من بقدرت کاملهٔ خود که عجز
بدان راه نیست چنین شتری ازین سنک بیرون آرد • شما چه میکنید کفتند
بتو میکرویم • و پرستش خدای تو میکنیم • و بدین شرط سوکند یاد کردند
صالح علیه السلام دو رکعت نماز کذارد • و بدعا از حضرت عزت اظهار
آن معجزه طلب نمود • فی الحال صخره در حرکت آمده چون شتر که بوقت
زادن ناله کند بنالید • وبشکافت وناقهٔ بران وجه که مدعای قوم
بود بیرون آمد • در غایت بزرکی وفی الحال بزاد بچه مانند خود • و مردمان
دران مینکریستند جندع را مدد توفیق رفیق شده فی الحال ایمان آورد •
و بواقی اشراف ثمود در بادیهٔ خذلان سرکردان مانده دست انکار از آستین
استکبار بیرون کردند نظم یکی بنور عنایت ره هدایت یافت • یکی بوادی خذلان
بماند سرکردان • یکی بوسوسهٔ دیو رفت سوی سقر • یکی زجهرهٔ حق کرفت
ملک جنان • القصّه آن شتر در میان قوم بماند • و در مرعی ایشان می چرید
و آب جاهها بطریق غب بدو میرسید • وصالح علیه السلام بعد از ظهور
این معجزه کفت ای قوم قَدْ جَآءَتْكُمْ بدرستی که آمد بشما بَيِّنَةٌ معجزهٔ روشن
مِنْ رَبِّكُمْ از پروردکار شما که دلیلست بر کمال قدرت او • و صحت نبوّت من

هٰذِهِ نَاقَةُ اللّٰهِ این شتر خدای است اضافه از جهة تخصیص خواهد بود
یعنی خدای بیرون آورد این ناقه را از صخرهٔ کاثبه تا باشد لَكُمْ آيَةً مر شمارا
برهانی بر پیغمبری من فَذَرُوهَا پس بکذارید این ناقه را تَأْكُلْ تا بخورد کیا
فِي أَرْضِ اللّٰهِ در زمین خدای • و شمارا در خوردن او هیچ مؤنتی نباشد وَلَا
تَمَسُّوهَا بِسُوٓءٍ و مرسانید بوی هیچ بدی فَيَأْخُذَكُمْ که فرا کیرد شمارا عَذَابٌ
أَلِيمٌ ◯ عذابی دردناک استحقاق عذاب نه بواسطهٔ ضرر ناقه است • بلکه
باقامت ایشان بر کفر بعد از شهود معجزه • و عقر ناقه دلیل عتو ایشان است در کفر
وَاذْكُرُوا و یاد کنید نعمت خدایرا إِذْ جَعَلَكُمْ چون کرداید شمارا
خُلَفَآءَ جانشینان در زمین مِنْ بَعْدِ عَادٍ از پس هلاکت قوم عاد وَبَوَّأَكُمْ
وجای داد شمارا فِي الْأَرْضِ در زمین حجر تَتَّخِذُونَ فرا میکیرید مِنْ سُهُولِهَا
از زمینهای نرم آن قُصُورًا کوشکها برای تابستان وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ و میکنید
و سوراخ میکنید در کوهها یعنی میسازید بُيُوتًا خانها برای زمستان
فَاذْكُرُوا پس یاد کنید آلَآءَ اللّٰهِ نعمتهای خدایرا از تمکن در زمین و قوت
کندن کوهها وَلَا تَعْثَوْا و در تباهی غایة مجویید فِي الْأَرْضِ در زمین حجر
مُفْسِدِينَ ◯ در حالتی که قاصدان فساد باشید • ایشان از جواب صالح علیه
السلام اعراض نمود • متعرض مؤمنان شدند چنانچه میفرماید قَالَ الْمَلَأُ
کفتند کروه بزرکان الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا آنانکه تکبر و سرکشی میکردند مِنْ
قَوْمِهِ از قوم صالح علیه السلام لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا مر انکسانی را که از ضعیفان
شمرده شده بودند یعنی بیچارکان لِمَنْ آمَنَ مر انکسانی که کرویده بودند مِنْهُمْ
از ضعیفان وفقیران أَتَعْلَمُونَ آیا شما میدانید أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ آنرا که صالح

فرستاده شده است مِنْ رَبِّهِ از نزد پروردکار او واین سخن بر سبیل استهزا می کفتند
قَالُوا کفتند آن ضعفا إِنَّا بدرستی که ما بِمَا أُرْسِلَ بِهِ بآنجیزکه صالح را بدان
فرستاده اند یعنی توحید وعبادت مُؤْمِنُونَ ○ کرویدکانیم قَالَ الَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا
کفتند آنانکه سرکشی میکردند از ایمان بخدای وبه پیغمبر او إِنَّا بتحقیق که
ما بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ بدانچیزی که شما کرویده اید بدان کَافِرُونَ ○ ناکرویدکان
ومنکرانیم آورده اند که قوم ثمود از ناقه به تنک آمدند جه در روزی که
نوبت او بود تمام آب جاهها ایشان را می آشامید ودر روز دیکر آب جاهها
بجهارپایان قوم وفا نمیکردند ودیکر تابستان بظهر وادی میرفت وانعام
قوم از وهراسان شده ببطن وادی میرفتند وزمستان ببطن وادی توجه
مینمود جهارپایان بظهر وادی میرفتند وازین جهت ضرر بدیشان میرسید
دوزن که ایشانرا عنیزه وصدقه میکفتند ومواشی بسیار داشتند این صورت
برایشان شاق بود قدار بن سالف ومصدع بن دهر را بران آوردند که ناقه را
پی کردند جنانجه تفاصیل آن مذکور خواهد شد وکشتن ناقه سبب نزول
عذاب شد برایشان جنانجه حق سبحانه میفرماید فَعَقَرُوا النَّاقَةَ پس پی کردند
وبکشتند ناقه را وَعَتَوْا وسرکشی کردند عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ از امتثال فرمان پروردکار
خویش وَقَالُوا وکفتند از روی استهزا یَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا ای صالح بیار آنجیزی را
که تَعِدُنَا وعیدمی کنی مارا بدان از عذاب إِنْ کُنْتَ اکر هستی تو مِنَ الْمُرْسَلِینَ
از فرستادکان براستی فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس فرا کرفت ایشانرا بسبب کشتن ناقه
زلزله بعد از شنیدن صیحه عظیمه فَأَصْبَحُوا پس بامداد کردند یعنی کشته شدند فِي دَارِهِمْ
درسرایهای خویش جَاثِمِینَ ○ بر روی درافتادکان وبرجای مردکان فَتَوَلَّى عَنْهُمْ

پس روی بکردانید صالح از ایشان وقتی که ناقه را بکشتند وخدای فرمود که
من ثمود را بصیحه جبرئیل علیه السلام وبزلزله هلاک خواهم کرد وَقَالَ وکفت
از روی تحسر یَا قَوْمِ ای کروه من لَقَدْ أَبْلَغْتُکُمْ بخدای که برسانیدم بشما رِسَالَةَ
رَبِّي پروردکار من که باداء آن مأمور بودم وَنَصَحْتُ لَکُمْ ونصیحت کردم شمارا بوقت
دعوت وَلَکِنْ لَا تُحِبُّونَ ولیکن شما دوست نمیدارید وپی روی نمیکنید النَّاصِحِینَ
نصیحت کنندکانرا که از راه مهربانی شمارا بایمان خوانند واز اتباع نفس وشیطان
منع کنند وَلُوطًا ویاد کن لوط بن هاران بن آزر بن ناحور را که برادرزاده ابرهیم
بود علیه السلام آورده اند که جون ابرهیم صلوات الله علیه از بابل متوجه
شام شد برادرزاده او یعنی لوط علیه السلام باوی بود خدای تعالی ویرا
بپیغمبری داد وباهل موتفکات فرستاد وآن پنج شهر بوده است سدوم و
آن اعظم مداین بود دیکر عامورا وداووما وصابورا وصعودا وکویند صعر
درهر شهری جهار بار هزار هزار آدمی بودند لوط علیه السلام بسدوم آمد
وخلق را بخدای دعوت کرد وبیست واند سال درمیان ایشان بود وبخیرات
امر مینمود واز فواحش نهی میفرمود ویکی از فاحشهای ایشان لواطه بود
حق سبحانه این امة را از عاقبة امر ایشان خبر داد وفرمود که ای محمد یاد کن قصه
لوط را إِذْ قَالَ جون کفت لِقَوْمِهِ مر اهل سدوم را که لوط علیه السلام درمیان
ایشان بود أَتَأْتُونَ آیا می آیید الْفَاحِشَةَ بدین عمل زشت یعنی لواط مَا سَبَقَکُمْ
کسی پیشی نکرفت بر شما بِهَا بدین فاحشه یعنی پیش از شما این کار نکرده اند مِنْ أَحَدٍ
هیج یک مِنَ الْعَالَمِینَ ○ از عالمیان أَئِنَّکُمْ آیا شما وحفص إِنَّکُمْ بطریق خبر
میخوانند یعنی بدرستی که شما ای قوم لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ می آیید بمردان شَهْوَةً از روی

عشر

آرزوی مباشرت مِنْ دُونِ النِّسَاۤءِ بدون زنان که مباح کرده شده اند بر شما
پس شما بر طریق حق نیستید بَلْ اَنْتُمْ بلك هستید شما قَوْمٌ مُسْرِفُونَ ● کروهی
اسراف کنندکان • واز حد در کذشتکان وَمَا كَانَ ونبود جَوَابَ قَوْمِهٖ جواب
قوم لوط علیه السلام بازاء این کلام اِلَّاۤ اَنْ قَالُوۤا مکر آنکه کفتند بعضی ازمردم سلامتا
مر بعضی را اَخْرِجُوهُمْ بیرون کنید لوط ودختران او • وآنها را که بدو ایمان آورده الله
مِنْ قَرْيَتِكُمْ از دیه شما • یعنی ازسدوما اِنَّهُمْ بدرستی که لوط ومتابعان او
اُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ ● مردمانند که طلب پاکیزکی میکنند از فواحش • یعنی
درین عمل با ما متفق نیستند • حق سبحانه این جواب ازیشان نپسندید وعذاب
بدیشان فرود آمد چنانچه تفاصیل آن بیاید • وچون عذاب نازل شد فَاَنْجَيْنَاهُ
پس نجاة دادیم لوط را علیه السلام ازان وَاَهْلَهٗ وکسان او را از اهل بیت و
مؤمنان اِلَّا امْرَاَتَهٗ مکر زن او را که واهله نام داشت • وکفر خود پنهان
میکرد • وکفار را بر انکار لوط علیه السلام اغرا مینمود كَانَتْ بود آن زن
مِنَ الْغَابِرِينَ ● از باقی ماندکان در دیار خود • یعنی در رفتن با لوط علیه السلام
اتفاق نکرد ودر میان قوم هلاك شد وَاَمْطَرْنَا وباراندیم عَلَيْهِمْ بر کفار
قوم لوط علیه السلام مَطَرًا بارانی وچه بارانی • یعنی بارانی عجیب وآن سنك بوده
که بر سر قوم بارید فَانْظُرْ پس در نکر ای بیننده که كَيْفَ كَانَ چکونه بود
عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ آخر کار کناه کاران وَاِلٰى مَدْيَنَ وفرستادیم بسوی اولاد مدین
که پسر ابرهیم خلیل بود صلوات الرحمن علیه اَخَاهُمْ برادر ایشان شُعَيْبًا
شعیب بن میکیل بن یسحر بن مدین را فَقَالَ پس کفت يَا قَوْمِ ای کروه من اعْبُدُوا اللّٰهَ
به پرستید خدا را مَا لَكُمْ نیست شما را مِنْ اِلٰهٍ هیچ معبودی بحق غَيْرُهٗ جز وی

قد

قَدْ جَاۤءَتْكُمْ بدرستی که آمد بشما بَيِّنَةٌ معجزهٔ روشن مِنْ رَبِّكُمْ از پروردکار
شما در قرآن معجزهٔ شعیب علیه السلام مذکور نیست ودر احادیث نیز بنظر
فقیر نرسیده • اما در آیات باهرات که ذکر معجزات انبیا علیهم السلام میکند
میکویدکه معجزهٔ شعیب علیه السلام آن بود که چون خواستی که بکوهی
بلند بر آمدی کوه سر فرود آوردی • تا شعیب علیه السلام باسانی بروی صعود
کردی • وهر یك از قوم وی را دو مکیال • ودو میزان بودی یکی از یکی بزرکتر
بدان بزرك خریدندی • وبدان خرد فروختندی • وباوجود کفر در کیل ووزن
خیانت کردندی • شعیب علیه السلام ایشان را کفت که من شما را بخدای میخوانم
وآیتی روشن بشما مینمایم فَاَوْفُوا الْكَيْلَ پس تمام وراست سازید آلة کیل را وَالْمِيزَانَ
وآلة وزن را • یا در کیل ووزن راستی کنید وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ وکم مکنید مردما
اَشْيَاۤءَهُمْ در چیزهاء ایشان • یعنی خیانة مکنید در خرید وفروخت وَلَا
تُفْسِدُوا وفساد مکنید بکفر وخیانة فِي الْاَرْضِ در زمین بَعْدَ اِصْلَاحِهَا
بعد از اصلاح آن ببعثت انبیا وانزال کتب ذٰلِكُمْ عمل بآنچه میفرمایم
خَيْرٌ لَكُمْ بهترست شما را اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ● اکر هستید شما کرویدکان
وچون قوم شعیب علیه السلام در شهرها بوقت کیل ووزن خیانة کردندی
ودر صحراها راه زدندی • پس ایشان را چنانچه از بخس منع کرد از قطع طریق نیز
نهی فرمود وکفت وَلَا تَقْعُدُوا ومنشینید بِكُلِّ صِرَاطٍ بهر راهی که بجهة اخذ مال
تُوعِدُونَ ● بترسانید مردمان را وکفته اند ایشان بر سر راهها نشستندی
وهر کس خواستی که بملازمت شعیب علیه السلام رود او را تخویف کردندی
پس شعیب علیه السلام فرمود که بر سر راهها منشینید که وعید کنید

نا

خمس

طالبان راه حق را وَتَصُدُّونَ وباز دارید عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ از راه خدای مَنْ آمَنَ
آنکس راکه ایمان آورده است بِهِ بخدای وَتَبْغُونَهَا وبجویید برای راه خدای
عِوَجًا کجی یعنی طلب بطلان آن کنید وَاذْكُرُوا ویاد کنید منت خدای برخود
إِذْ كُنْتُمْ جون بودید قَلِيلًا اندکی از جهت عدد وعُدد فَكَثَّرَكُمْ بس بسیار
گردانید خدای شما را بآنکه برکت کرد در اموال واولاد شما ۰ آورده اندکه مدین بن
ابراهیم علیه السلام دختر لوط علیه السلام بخواست ۰ وخدای ایشانرا فرزند بسیار
داد ۰ وتوانکر کردانید ۰ پس شعیب علیه السلام این نعمت را بیاد ایشان داد و
گفت وَانْظُرُوا وبنکرید كَيْفَ كَانَ که جکونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ۞ آخر
کار تباه کاران از امم کذشته ۰ که قوم نوح ۰ وعاد وثمود ۰ وقوم لوط بودند پس
شعیب علیه السلام روی بمؤمنان کرد وکفت وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ واکر جنانچه
کروهی مِنْكُمْ از شما آمَنُوا بکرویدند بِالَّذِي بآنجیزی که براستی أُرْسِلْتُ
بِهِ فرستاده شده ام بآن وَطَائِفَةٌ وکروهی دیکر از معاندان لَمْ يُؤْمِنُوا
نکرویدند ۰ قومی از مدین به شعیب علیه السلام ایمان آوردند ۰ وجمعی دیکر
انکار نموده کفتند قوت وثروت ماراست نه مؤمنانرا ۰ پس حق با ما باشد ۰ واکر حق
با ایشان بودی ۰ بایستی که توانکری وسعت معاش ایشانرا بودی ۰ شعیب علیه
السلام فرمود که اکرجه شما دو کروه شده اید فَاصْبِرُوا پس شکیبایی کنید
حَتَّى يَحْكُمَ اللّٰهُ تا وقتی که حکم کند خدای بَيْنَنَا میان ما دو کروه وَهُوَ وخدایست
خَيْرُ الْحَاكِمِينَ بهترین حکم کنندکان که در حکم او میل ومداهنت نیست

الجزء التاسع

قَالَ الْمَلَأُ کفتند بزرکان الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا
آنانکه کردنکشی کردند در پرستش خدای مِنْ قَوْمِهِ از قوم شعیب علیه السلام

بعداز

بعداز انکار دعوت او لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ هراینه بیرون میکنیم ترا
ای شعیب وَالَّذِينَ آمَنُوا وآنانرا نیز که کرویده اند بیرون میکنیم مَعَكَ باتو
مِنْ قَرْيَتِنَا از دیه خویش أَوْ لَتَعُودُنَّ یا عود خواهید کرد شما فِي مِلَّتِنَا در
کیش ماکه کفرست صاحب کشاف فرموده که جون کافران کفتند ترا با آنها
که ایمان آورده اند بیرون میکنیم ۰ جمع کردند همه را بایکدیکر وشعیب
علیه السلام هرکز کافر نبوده وآن مؤمنان بوده اند ۰ پس بر سبیل تغلیب
کفتند یا عود کنید با ملة ما ۰ ولهذا شعیب علیه السلام جواب برهمین وتیره
داد قَالَ کفت شعیب اجبار میکنید ما را بعود أَوَلَوْ كُنَّا واکرجه باشیم
كَارِهِينَ ۞ ناخواهان یعنی جکونه در آییم بدین شما وما آنرا کارهیم
بامات شما وکوییم مر خدایرا شریک هست وفی الواقع نیست قَدِ افْتَرَيْنَا بدرستی
که افترا کرده باشیم وبربسته عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا برخدای دروغی ۰ در وسیط آورده
که ادعاء قوم شعیب علیه السلام آن بود که حق سبحانه ایشانرا امر کرده است
که بران طریق باشند ۰ وبدین سبب آنرا ملت میکفتند ۰ پس شعیب علیه السلام
فرمود که عود با ملت شما واعتقاد کردن که این ملت مامور بهاست ۰ افترا
باشد برخدای إِنْ عُدْنَا اکر ما بازکردیم ۰ یعنی قوم من از مؤمنان بازکردند
وبیایند فِي مِلَّتِكُمْ درکیش شما بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللّٰهُ پس از انکه برهانید ما را
خدای مِنْهَا از ملة شما ۰ پس مفتریان باشیم وَمَا يَكُونُ لَنَا ونشاید وروا نباشد مارا
أَنْ نَعُودَ فِيهَا آنکه بازکردیم بملة کفر إِلَّا أَنْ مکر آنکه يَشَاءَ اللّٰهُ خواهد خدای
رَبُّنَا آفریدکار ما ۰ ارتداد وعود ما را با آن ۰ وحکم ازلی ۰ ومشیت لم یزلی بدان
متعلق شده باشد وَسِعَ رَبُّنَا رسنده است پروردکار ما كُلَّ شَيْءٍ بهمه جیزها

پس اکر عود کنیم ما

عِلْماً از روی دانش قدیم. یعنی علم او احاطه کرده است بهمه چیزها ودانا است بعاقبت کار هرکس از ایمان. وکفر. وارتداد. ونفاق. وجز آن. وشما در تهدیدی که مینمایید از اخراج مؤمنان ما اضطراب نمیکنیم بلکه عَلَى اللَّهِ بر خدای تَوَكَّلْنَا توکل کردیم. وکار خود بوی باز کذاشتیم پس شعیب علیه السلام روی از معاندان برتافته. وبمناجات حضرت مجیب الدعوات توجه فرموده کفت رَبَّنَا افْتَحْ خدایا حکم کن بَيْنَنَا میان ما وَبَيْنَ قَوْمِنَا ومیان قوم ما بِالْحَقِّ براستی وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ ● وتو بهترین حکم کنندگانی

وَقَالَ الْمَلَأُ وکفتند کروهی از اشراف قبیله الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر بودند بخدای مِنْ قَوْمِهِ از قوم شعیب علیه السلام با کروهی از مردم خود که ایمان آورده بودند لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ اکر شما متابعت کنید شُعَيْباً شعیب را در سلوک طریق و دین خود را بکذارید إِنَّكُمْ بدرستی که باشید شما إِذاً لَخَاسِرُونَ آن هنکام از زیانزدکان که آیین قدیم را کذاشته بدین محدث بکروید. واز روش پدران بگذرید. یا بزرکان کفره با کفار قوم خود کفتند که اکر دین خود را ترک کنید در زیان افتید. زیراکه مدار نفع شما بر کم فروشی است. واو شما را از ان منع میکند. پس پند شعیب علیه السلام نشنیدند. واز کفر وخیانة باز نکشتند فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس فرا کرفت ایشانرا زلزله. ودر سوره هود علیه السلام مذکورست که اهل مدین بصیحه هلاک شدند. علما کفته اند که صیحهٔ منکره آمد که زمین را بلرزانید. یا آنکه صیحه مقدمه زلزله است. چه مقرر شده که زلزله بی صیاح وریاح نمی باشد. ودر خبر آمده که جبرئیل علیه السلام فریادی کرد که زلزله در شهر ایشان افتاد و

همه بلرزه در آمدند فَأَصْبَحُوا پس کشتند فِي دَارِهِمْ در شهر ومنزل خود جَاثِمِينَ بروی در افتادکان. یعنی بر زمین افتادند جسدها بی ارواح الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْباً آنانکه [تکذیب صح] کردند شعیب را هلاک شدند كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا کوییا هرکز نبوده اند فِيهَا دران شهر الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْباً آنانکه بدروغ داشتند شعیب را كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ ● بودند ایشان زیانزدکان در دنیا وعقبی بفوت مثوبة. ولزوم عقوبة. آورده اند که چون شعیب علیه السلام مبادی عذاب مشاهده کرد. ازان بلده عزم خروج. نمود فَتَوَلَّى عَنْهُمْ پس روی بکردانید از کافران وَقَالَ يَا قَوْمِ وکفت از روی تحسر که ای قوم لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ بدرستی که برسانیدم بشما رِسَالَاتِ رَبِّي پیغامهای پروردکار خود وَنَصَحْتُ لَكُمْ ونصیحت کردم شما را از روی مهربانی. وکفته اند این خطاب با ایشان بعد از هلاک ایشان بود. چنانچه حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم با کفار قریش خطاب کرد. بعد از قتل ایشان در بدر. وشعیب علیه السلام بعد از اظهار تاسف وتحسّر بر قوم خود را تسلیه داد وکفت فَكَيْفَ آسَى پس چکونه اندوه خورم. وغمناک شوم عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ بر هلاک قومی از کافران که مرا تصدیق نکردند. پس بعد از قصص بعضی از امم خالیه. وهلاک ایشان بتکذیب پیغمبران تهدید مینماید کفار قریش را. ومیفرماید وَمَا أَرْسَلْنَا ونه فرستادیم ما فِي قَرْيَةٍ در شهری ودیهی مِنْ نَبِيٍّ هیچ پیغمبری که او را تکذیب کردند إِلَّا أَخَذْنَا مکر آنکه بکرفتیم أَهْلَهَا اهل آن شهر را بِالْبَأْسَاءِ بسختی وتنکی وَالضَّرَّاءِ وبرنج وبیماری لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ ● شاید که ایشان زاری کنند وپند پذیر شده تصدیق نبی خود نمایند تا بلا مندفع کردد. وچون به بلا

عشر

ع

وزحمت متنبه نشدند. ایشان را بغنا وراحت مبتلا کردیم ثُمَّ بَدَّلْنَا پس
بدل کردیم ما مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ بجای بلا ومرض وشدّت سلامت وصحت
وراحت حَتَّىٰ عَفَوا تا وقتی که بسیار شدند هم بمال وهم برجال. اینجا نیز آغاز
کفران کردند وَقَالُوا وگفتند این ایمنی ونعمت بجای محنت ومضرت
از عادت دهر وطبیعت روزگار رست قَدْ مَسَّ بدرستی که رسید آبَاءَنَا پدران
مارا نیز الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ سختی وشادی یعنی در زمان گذشته گاهی قحط بود
وگاهی فراخی. ووقتی صحت بود ووقتی بیماری. زمانی غم بود. وزمانی شادی
این نه بسبب کفر وایمان است. پس ما بر همان طریق می باشیم که بودیم. قوم این
برنا سپاهی وکفر رسوخ ورزیدند فَأَخَذْنَاهُمْ بس ما باز بگرفتیم ایشانرا
بَغْتَةً ناگاهان یعنی در حالتی که ایمن بودند وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ◯ وایشان
نمیدانستند که عذاب بدیشان نازل خواهد شد. واین حسرت
عظیمترست از آنکه مقدمات عذاب را دیده باشند. ونزول آن را دانسته وَلَوْ
أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ واگر چنانچه اهل آن دیهها که بدین عذاب مبتلا شدند یا اهل مکه
وما حول او آمَنُوا بگرویدندی بخدای وَاتَّقَوْا وپرهیز کردندی از شرک و
مخالفت پیغمبر لَفَتَحْنَا هر آینه میکشادیم ما عَلَيْهِم بر ایشان ومیدادیم
ایشانرا بَرَكَاتٍ برکتها وزیادتیها مِّنَ السَّمَاءِ از آسمان بقبول دعوات ایشان
یا باریدن باران وَالْأَرْضِ واز زمین به روا شدن حاجات یا رستن نبات
وَلَٰكِن كَذَّبُوا ولیکن ایشان تکذیب کردند رسولان مارا فَأَخَذْنَاهُم
پس بگرفتیم ما ایشانرا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ◯ بآنچه بودند که کسب می کردند
از کفر ومعاصی در حقایق سلمی فرموده که اگر بندگان بگرویدندی

بمواعید

بمواعید من. وحذر کردندی از مخالفت. یا بترسیدندی از تهدید من دلهای
ایشانرا بنور مشاهدهٔ خود روشنی دادمی. که برکت سما اشارت بدانست
وجوارح واعضای ایشانرا بخدمت خود بیاراستمی. که برکة ارض عبارت
از انست نظم در زمین وآسمان درهاء جود. می کشایند از پی اهل سجود. از زمین
پر طاعت باز کن. بر سماء معرفت پر واز کن أَفَأَمِنَ آیا ایمن شدند أَهْلُ الْقُرَىٰ اهل
مکه وحوالی ان بعد از بیان که در عذاب کافران گردیم أَن يَأْتِيَهُم از آنکه
بیاید بدیشان بَأْسُنَا عذاب ما بَيَاتًا در شب وَهُمْ نَائِمُونَ ◯ وحال آنکه
ایشان خفته باشند. یعنی شبیخون عذاب بیاید بدیشان در وقت غفلت ایشان
أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ یا ایمن شدند اهل شهرها أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا از آنکه بیاید بدیشان
عذاب ما ضُحًى در وقت چاشت وَهُمْ يَلْعَبُونَ ◯ وحال آنکه ایشان بازی
بازی میکنند. یعنی بتصرف در مهمات دنیا که بازیگاه غافلانست مشغول
باشند. ملخص سخن آنست که بعد از تکذیب رسل. از عذاب الهی ایمن نتوان بود.
نه بروز ونه بشب أَفَأَمِنُوا یا ایمن شدند اهل تکذیب مَكْرَ اللَّهِ از ناگاه گرفتن
خدای. مکر استعاره است. از استدراج بنده. وگرفتن او بر وجهی که نداند.
فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ پس ایمن نشوند از مکر خدای إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ ◯ مگر
گروه زیان کاران. که بکفر ونفاق زیان زدهٔ هر دو جهان باشند أَوَلَمْ يَهْدِ
آیا بیان نکرد خدای لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ برای آنکسانی که میراث گرفته اند زمین را
یعنی متمکن شده اند در ان مِن بَعْدِ أَهْلِهَا پس از هلاک اهل آن. مراد کفار زمان
حضرت رسالتند که دیار امم ماضیه را گرفته اند وخدای تعالی ایشان بیان کرد.
أَن لَّوْ نَشَاءُ آنرا که اگر خواهیم أَصَبْنَاهُم بگیریم ایشانرا بِذُنُوبِهِمْ بجزای گناهان

ایشان • یعنی عقوبة کنیم ایشان را جنانجه پیشینان ایشانرا وَنَطْبَعُ و ما
مُهر مینهیم عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ● پس ایشان نمیشنوند
از روی فهم و عبرت بجهة ختم قلب جه اکر دل منشرح است آنجه میشنود
در می یابد پس کوش دل از استماع سخن حق فایده دارد نه کوش آب و کل نظم
این سخن از کوش دل باید شنود • کوش کل اینجا ندارد هیج سود • کوش سر با جمله حیوان
همدم است • کوش مخصوص نسل آدمست • کوش سر جوز جانب کوینده است • کوش سر
سهل است اکر آکنده است • پس بجهت تسلیهٔ آنحضرت صلوات الله و سلامه
علیه میکوید تِلْكَ الْقُرَىٰ آن شهرها که نسبت با امم مذکوره داشت جون احقاف
و حجر و مؤتفکات و غیر آن نَقُصُّ عَلَيْكَ خوانده‌یم بر تو مِنْ أَنْبَائِهَا بعضی از خبرهای
آن وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ و بدرستی که آمدند باهالی آن رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان
جون هود • و صالح • و لوط علیهم السلام بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات روشن یا دلایل
واضحه فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا پس نبودند که ایمان آرند بعد از آمدن رسل بِمَا كَذَّبُوا
مِنْ قَبْلُ بآنجه تکذیب میکردند قبل از آمدن ایشان • یعنی مستمر بودند بر تکذیب
و صلاحیة قبول ایمان نداشتند • بسبب رسوخ در کفر • و بودن مهر بر دلهای
ایشان كَذَٰلِكَ مانند آن مهر سخت که بر دلهاء کفار کذشته بود يَطْبَعُ
اللَّهُ مهر می نهد خدای عَلَىٰ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ بر دلهای ناکرویدکان • مراد آنهااند
از کفار قریش که خدای دانست که ایمان نیارند وَمَا وَجَدْنَا و نیافتیم لِأَكْثَرِهِمْ
مر بیشتر امم مذکوره را مِنْ عَهْدٍ وفای عهدی که در روز میثاق بسته بودند
یا عهدی که در زمان خوف و مضرت میکردند • که اکر نجات یابیم ایمان آریم
وَإِنْ وَجَدْنَا و بدرستی که ما یافتیم أَكْثَرَهُمْ بیشتر ازیشانرا لَفَاسِقِينَ ●

عشر

شکستدکان

شکستدکان عهد و پیمان ثُمَّ بَعَثْنَا پس بر انگیختیم و فرستادیم مِنْ بَعْدِهِمْ
بعد ازین پیغمبران مُوسَىٰ موسی بن عمران را علیه السلام بِآيَاتِنَا بمعجزاتی که
او را اعطا کرده بودیم إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون که نام او قابوس بود • یا ولید بن
ریان • فرعون لقب ملوک مصر بوده • جون کسری • و قیصر • و خاقان • و تبع
که القاب سلاطین فرس • و روم • و جین • و یمن است وَمَلَئِهِ و بسوی
اکابر قوم او فَظَلَمُوا بِهَا پس ستم کردند • یعنی کافر شدند بآن آیات • و وضع
کردند کفر را در مکان ایمان • جه حق آن آیتها از غایة وضوح آن بود که
بدان بکروند فَانْظُرْ پس بنکر بدیدهٔ بصیرت که بعد از انکار حق كَيْفَ كَانَ
جکونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ● آخر کار تباه کاران که غرقه شدند حضرت
موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام • جون از مصر فرار نمود • در مدین
بصحبت شعیب علیه السلام رسید • و دختر او صفورا را بعقد در آورده •
عزم مراجعت با مصر فرمود • و در اثنای طریق بوادی ایمن رسیده خلعت
پیغمبری یافت • و بمعجزهٔ عصا و ید بیضا اختصاص پذیرفت • جنانجه
تفاصیل این قصص در اثناء سور آینده مذکورست • حق سبحانه حکم فرمود که
بمصر رود • و فرعون را بخدای دعوت کند • و از طغیان و سرکشی و دعوی
ربوبیة منع فرماید • موسی علیه السلام بیامد • و بعد از مدتی که ملاقات
فرعون دست داد آغاز دعوت کرد وَقَالَ مُوسَىٰ و کفت موسی علیه السلام
يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ ای فرعون من فرستاده‌ام مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ● از نزد
پروردکار عالمیان بسوی تو • و قوم تو حَقِيقٌ سزاوارم برسالت • یا بآنکه تصدیق
من کنی و مستقر و راسخم عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ بر آنکه نکویم عَلَى اللَّهِ بر خدای

الا الحق مگر سخن راست قد جئتکم بدرستی که آمده ام بشما ببینة بحجتی
روشن من ربکم از نزد پروردگار شما یا آورده ام معجزهٔ پیدا وهویدا که
بر صحت رسالت من گواه است فارسل معی پس بفرست با من بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را
ودست از استخدام ایشان کوتاه کن تا بارض مقدسه که موطن آباء ایشان
بوده باز گردند آورده اند که فرعون بنی اسرائیل را به بندگی میگرفت
وسبب آن بود که چون یعقوب علیه السلام با اولاد واحفاد خود بمصر آمد
همانجا قرار گرفتند ونسل ایشان بسیار شد ویعقوب ویوسف علیهما
السلام با برادران درگذشتند وملک ریان که فرعون زمان یوسف علیه
السلام بود بمرد پسرش مصعب بنی اسرائیل را حرمت میداشت ومتعرض
ایشان نمیشد چون او بمرد ولید که فرعون زمان موسی بود بر تخت سلطنت
نشست وزبان بلاف انا ربکم الاعلی بگشاد بنی اسرائیل دعوی او را قبول نکردند
او گفت پدر شما بندهٔ درم خریدهٔ ما بوده وشما بنده زادگان مایید پس ایشان را
به بندگی گرفت تا وقتی که موسی علیه السلام مبعوث شد وگفت ای فرعون
دست از بنی اسرائیل بدار قال گفت فرعون ان کنت اگر هستی تو که در دعوی
خود جئت بآیة آوردهٔ معجزهٔ وحجتی فأت بها پس بیار آنرا ان کنت من الصادقین
اگر هستی از راست گویان وبنمای معجزهٔ خود را فألقی عصاه پس بیفکند موسی علیه السلام
عصی را از دست خود فاذا هی پس آنجا عصا بعد از القا ثعبان مبین ◉ اژدها
ظاهر الامر که هیچ کس را شک نماند در آن که آن اژدهاست در روایت آمده
که آن عصا اژدهایی شد دهن گشاده وما بین لحیین او هشتاد ذراع بود
فک اسفل بر زمین نهاد وفک اعلی بر کنگرهٔ قصر فرعون وروی بجانب تخت وی

آورد

آورد ملازمان بارگاه بهزیمت رفتند وفرعون نیز بگریخت ودر ازدحام
خلایق بهنگام فرار بیست وپنج هزار آدمی هلاک شد وفرعون نعره زد
که یا موسی سوگند میدهم ترا بدان خدایی که فرستادهٔ اویی که
عصای خود را بگیر ومن بتو ایمان می آرم وبنی اسرائیل را بتو میگذارم موسی
علیه السلام قفای ثعبان را بگرفت همان عصا شد وفرعون باز آمد
بر سریر خود نشست وگفت هیچ معجزهٔ دیگر داری موسی علیه السلام
گفت آری پس دست راست را بگریبان یا زیر بغل چپ در آورد
ونزع یده وبیرون کشید دست خود را فاذا هی پس آنجا بود دست او
بیضاء سفیدی که بیاض او در غایت کمال بود للناظرین ◉ مر نگرندگان
ونظاره کنندگان را آورده اند که موسی علیه السلام مردی گندم
گون بود چون دست در گریبان کشیدی وبیرون آوردی نورانیتی
آن بمثابهٔ بودی که شعاعش بر نور آفتاب غلبه کردی ودر مدارک
آورده که موسی علیه السلام دست خود را بفرعون نمود وبعد از آن
در گریبان کرد وبیرون آورد بیضاء نورانی که میان زمین وآسمان را
روشن ساخت وباز بگریبان برد وبیرون آورد بهمان حالت اول
القصه فرعون بعد از مشاهدهٔ این دو معجزه اشراف قوم را طلبید
ودر باب موسی علیه السلام با ایشان مشاورت کرد قال الملأ گفتند
بزرگان من قوم فرعون از گروه فرعون ان هذا بدرستی که این موسی
لساحر جادوییست علیم ◉ دانا بفن سحر وماهر در آن که چوب را
اژدها میسازد ودست گندمگون را ید بیضا بیرون می آرد یرید میخواهد

این ساحران يُخْرِجَكُم آنكه بيرون كند شمارا اى قبطيان مِنْ اَرْضِكُمْ
اززمين شما كه ولاية مصرست وحكومة به بنى اسرائيل دهد. فرعون كه اين سخن
شنيد كفت فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ○ پس شما چه چيز ميفرمایيد مرا وتدبير چيست
قَالُوا كفتند اَرْجِهْ حبس كن اورا وَاَخَاهُ وبرادراو هرون را. يا تاخير كن مهم
ايشانرا وشتاب زدكى منماى وَاَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ وبفرست در شهرها كه تعلق
بصعيد مصر دارد حَاشِرِينَ ○ كروهى فراهم آرندكان وجمع كنندكان
كه ايشان يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ بيارند بتو هرجا ساحرى باشد عَلِيمٍ ○
دانا وحاذق در فن خود. آورده اند كه بهيچ قرن چندان ساحر نبوده كه در
قرن موسى عليه السلام ورءوساء سحره با قصى مداين صعيد بودند. در تفسير
دمياطى آورده كه در مداين صعيد دو برادر بودند. كه ايشانرا در فن
سحر مهارتى تمام بود. چون فرستادهٔ فرعون بديشان رسيد. مادر خودرا
كفتند مارا بسر قبر پدر ما بر چنان كرد. وايشان پدر خودرا آواز دادند
جواب ايشان باز داد. كفتند يا ابتاه ملك مصر مارا طلبيده بجهت آنكه
دو كس آمده اند بى لشكر وسلاح. وكار بروبه تنك آورده. وايشانرا عصايست
كه چون مى افكند اژدهايى ميشود. وهرچه پيش وى مى آيد ميخورد فرعون
داعيه كرده كه مارا با او معارضه فرمايد. صاحب قبر جواب داد كه
چون بمصر رسيد. بپرسيد كه وقتى كه ايشان در خواب ميشوند آن
عصا همان اژدها ميكردد يا نه. اكر ميكردد بدانيد كه آن جادويى نيست
چه سحر ساحر وقتى كه در خواب باشد اثرى ندارد. وچون حال برين منوال
باشد نه شما كه هيچ كس از عالميان از قوت معارضه با ايشان نخواهد بود

عشر

القصه برادران با شاكردان ومصاحبان كه دوازده هزار بودند ودر
زاد المسير كويد هفتاد هزار بمصر آمدند. وبدركاه فرعون جمع شدند.
چنانچه حق سبحانه ميفرمايد وَجَاءَ السَّحَرَةُ وآمدند جادوان فِرْعَوْنَ بسوى
فرعون. بعد ازانكه ايشانرا طلبيده بود. چون چشم ايشان بر فرعون
افتاد قَالُوا كفتند اِنَّ لَنَا آيا باشد مارا وحفص اِنَّ لَنَا خوانده يعنى تحقيق مارا
باشد لَاَجْرًا مزدى اِنْ كُنَّا اكر باشيم نَحْنُ الْغَالِبِينَ ○ ما غلبه كنندكان
بر موسى قَالَ نَعَمْ كفت فرعون آرى مزد باشد وَاِنَّكُمْ وشما باشيد
لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ○ از نزديكان من كه هركاه خواهيد نزد من درآييد آورده اند
كه مهتر اين جماعت چهار تن بوده اند. آن دو برادر كه سابور وعادور
ميكفتند. وديكرى حَطْحَطْ ومِصْغِيْ. ودر لباب آورده كه چهار تن راينز مهتر
بود سمعون نام. چون بمصر آمدند وسابور وعادور واقعهٔ سوال وجواب
پدر خود با قوم كفتند ايشان از قصهٔ خواب وبيدارى موسى واژدها شدن
عصا استفسارى بليغ نمودند. معلوم شد كه هركاه موسى عليه السلام در
خوابست. عصا اژدها شده پاسبانى ميكند ايشانرا ترددى پديد آمد ودغدغه
در خاطر خطور كرد. ونهان ميداشتند. تا وقتى كه فرعون لعين موسى را
عليه السلام طلبيد. ومقرر شد كه با جادوان مناظره كند ومجلس معارضه
انتظام يافت. ساحران عصا ورسنى چند بميدان آوردند. وفرعون بر
بالاى قصر خود بتفرج بنشست ومردم مصر بنظاره حاضر شدند هفتاد
هزار ساحر بريك طرف صف كشيدند. وموسى وهرون عليهما السلام
بريكجانب بايستادند. جادوان بطريق ادب پيش آمده قَالُوا يَا مُوسَى كفتند

خمس

ای موسی إمّا أن تُلقی یا آنست که تو می افکنی عصای خود را وإمّا أن نکون و یا
آنکه باشیم نحن الملقین ● ما افکندکان حبال و عصی خود قال کفت موسی
علیه السلام از روی کرم و تسامح و تخلقی که انبیا را می باشد که القوا شما بیفکنید
فلمّا ألقوا پس آن هنکام که بیفکنند جادوان آنچه ساخته بودند سحروا أعین
الناس جادویی کردند بر چشمهاء مردمان. یعنی نمودند بدیشان چیزی مخیل
که حقیقتی نداشت واسترهبوهم و بترسانیدند مردم را وجاءوا بسحر
عظیم ● و آوردند جادویی بزرک آورده اند که رسنهای بزرک را مجوف
تافته و بافته بودند. و بقیر مطلی کرده. و چوبهای دراز را میان تهی ساخته و
اجواف همه را پر سیماب کرده. چون حرارت آفتاب بدانها رسید. زیبق در حرکت
آمد. و آن رسنها و چوبها بشکل مار بریکدیکر پیچیدن کرفت. و در تفسیر عین
المعانی آورده که زیر زمین را نقبی کرده بودند. و آتش برافروخته. چون حرارت
آتش از تحت. و کرمی آفتاب از فوق اثر کرد آن اشکال در حرکت آمده چنان
نمود که همه میدان پر از مار است. وأوحینا و ما وحی کردیم إلی موسی بسوی
موسی علیه السلام أن ألق عصاک آنکه بیفکن عصای خود را. پس موسی عصا
بیفکند. اژدهایی شد دهان کشاده فإذا هی پس آنجا عصا که اژدها شده بود
تلقف فرو میبرد ما یأفکون ● آنچه تزویر میکردند و بدروغ بخلق
مینمودند. و آن چهل خروار رسن و چوب بود. راوی کوید که چون چوبها
و رسنهاء ایشانرا فرو برد. روی بنظارکیان آورد. و مردم بکریختند و
خلقی عظیم در انبوهی هلاک کشتند. پس موسی علیه السلام او را بکرفت همان
عصا شد. و حق سبحانه آن حبال و عصی را معدوم کردانید فوقع الحق

پس ثابت

عشر

پس ثابت شد و پیدا آمد راستی موسی علیه السلام وبطل و زایل شد ما کانوا
یعملون ● آنچه بودند که عمل میکردند از سحر. و جادوان با یکدیکر
کفتند اکر این سحر بودی. بایستی که جادوییهای ما را باطل نکردی فغلبوا
پس مغلوب شدند جادوان هنالک آنجا که موسی علیه السلام غالب شد.
یا فرعون و قوم او مغلوب و منکوب کشتند وانقلبوا و بازکشتند از آن موضع
صاغرین خوار شدکان. یا ناامیدان و بی مرادان وألقی السحرة و افکنده
شدند جادوان برویهای خود ساجدین ● سجده کنندکان مر خدای را قالوا
آمنّا کفتند ایمان آوردیم برب العالمین به پروردکار عالمیان. فرعون کفت
بدین پروردکار مرا میخواهید. کفتند تو که باشی رب العالمین رب موسی وهارون
پروردکار موسی و هارونست قال فرعون کفت فرعون با جادوان ءآمنتم به
آیا ایمان آوردید. و حفص آمنتم بطریق خبر خواند. یعنی شما کرویدید
بموسی و تصدیق نمودید او را قبل أن آذن پیش از آنکه دستوری دهم لکم شما را
در آن إن هذا بدرستی که این عمل لمکر تدبیری خفی است که شما مکرتموه
ساخته اید آنرا فی المدینة در شهر مصر پیش از بیرون آمدن بوعده کاه.
یعنی شما با موسی مواضعه کرده اید. و این حیله ساخته لتخرجوا منها
تا بیرون کنید از این شهر أهلها اهل آنرا که قبطیانند. و این ملک شما و بنی اسرائیل را
مسلم شود فسوف تعلمون ● پس زود باشد که بدانید نتیجهٔ این
مقدمه که ترتیب داده اید. این تهدیدی بود مجمل. آنکه تفصیل کرد
و کفت لأقطعن هر آینه ببرم أیدیکم دستهاء راست شما را وأرجلکم
و پایهای چپ شما را من خلاف بخلاف یکدیکر. یعنی از هر شقی عضوی ثم

لأصلبنكم اجمعين ◯ پس بردار کشم همهٔ شمارا برای تفضیح شما وعبرت
گرفتن دیگران قالوا گفتند جادوان که مارا از مرك جه ترسانی ووعید
کشتن جه دهی • که ما بمرك مشتاق تریم از تشنه بآب زلال • زیراکه بسبب موت
انا بدرستی که ما الى ربنا بسوی پروردکار خود منقلبون ◯ بازکردندکانیم
پس جرا خواهان او نباشیم • وفی المثنوی المعنوی نظم جانها بسته اندر آب وکل
جون رهند از آب وکلها شاد دل • درهوای عشق حق رقصان شوند • همجو قرص
بدر بی نقصان شوند • جون نقاب تن برفت از روی روح • از لقای دوست دارد صد فتوح
میزند جان در جهان آبگون • نعرهٔ یا لیت قومی یعلمون وما تنقم وتو کین
فرعونی منکر نمیشوی منا ازما وعیب نمیکنی الا ان آمنا مکر آنکه ما بکرویدیم
بآيات ربنا بنشانهای قدرت پروردکار ما لما جاءتنا آن هنکام که آمد بما و
مشاهده کردیم بردست موسی علیه السلام • پس روی از فرعون بکردانیدند
ومتوجه درکاه حق شده کفتند ربنا ای پروردکار ما افرغ علينا بریز برما
وافاضه کن صبرا شکیبایی درین بلا تا جزع نکنیم وتوفنا مسلمين ◯ و
بمیران مارا مسلمان وثابت قدم بر ایمان وقال الملأ وکفتند مهتران من قوم
فرعون از کروه ملازمان فرعون اتذر موسى وقومه آیا میکذاری ودست
باز میداری موسی وقوم اورا ليفسدوا في الارض تا تباهی کنند در زمین مصر
ومردم را بر تو متغیر کردانند ويذرك وپرستش ترا بکذارند وآلهتك واز
عبادت معبودان وخدایان تو دست باز دارند • کفته اند فرعون خلق را
بپرستش خود میفرمود • وخود پرستندهٔ کواکب بود • واصح آنست که او
بر صورت خود بتان ساخته بود • وهریك از قوم را بتی داده که این را بپرستید

خمس

ع ۳

تا او شمارا

تا او شمارا بمن نزدیك کرداند • وازین سبب میکفت • انا ربكم الاعلى • اینها
خدایان خردترند • ومن خدای بزرکترم • القصه اعیان تختکاه فرعون اورا
تحریص وترغیب کردند برقتل موسی وقوم او • فرعون دانست که او برقتل موسی
علیه السلام قادر نیست قال کفت سنقتل ابناءهم زود باشد که بکشیم
پسران ایشانرا جنانجه پیش ازین میکردیم تا نسل ایشان منقطع کردد
ونستحيي نساءهم وزنده بکذاریم دختران ایشانرا تا خدمت ما کنند
وانا فوقهم وما بر ایشان قاهرون ◯ غالبانیم وایشان مقهور حکم ما اند
جون این تهدید بسمع بنی اسرائیل رسید مضطرب شده بطریق استغاثه
روی بموسی علیه السلام آوردند • وبعد از اضطراب ایشان قال موسى لقومه
کفت موسی مر کروه خود را استعينوا بالله یاری خواهید از خدای واصبروا
وصبر کنید بر آنجه باشما کنند ان الارض لله بدرستی که زمین مر خدایراست
يورثها میراث میدهد آنرا من يشاء هرکرا میخواهد من عباده از بندکان
خود درین سخن وعدهٔ اهلاك قبطیانست ودرآمدن ولایت ایشان بتصرف
بنی اسرائیل والعاقبة وعاقبهٔ نیکو یا ظفر ونصرت • یا بهشت للمتقين ◯ مر
پرهیزکارانراست • بنی اسرائیل این کنایت را که مشتمل بر بشارت ایشان بود •
درنیافتند • وباز آغاز شکایت فرموده قالوا کفتند اوذينا مارا میرنجانیدند
یعنی قبطیان مارا ایذا میکردند من قبل ان تأتينا پیش از آنکه تو بیایی از مدین
نیمی از روز مارا بخدمت خود میفرمودند • ونیم روز دیکر آزاد میکردند • و
من بعد ما جئتنا وایذا میکنند مارا پس از آنکه تو بیامدی • وتمام روز مارا
کار میفرمایند • یا پیش ازین ابناء مارا میکشتند • وحالا نیز میخواهند که بهمان

اشتغال کنند قَالَ گفت موسی علیه السلام از روی تصریح عَسَىٰ رَبُّكُمْ شاید
پروردکار شما • عسی برای اطماع است میدارم از خدای أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ
آنکه هلاك کند دشمن شمارا که فرعونست با قوم او وَيَسْتَخْلِفَكُمْ وخلیفه
گرداند شما را بعد از هلاك ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین مصر یا در ارض مقدسه
فَيَنْظُرَ پس به بیند خدای که بوقت نعمت وراحت ودولت كَيْفَ تَعْمَلُونَ
چگونه عمل میکنید وچه چیز بجای می آرید از کفر وشکر • وطاعت ومعصیت
تا شما را بران جزا دهد آنکه حق تعالی بعد از وعدهٔ هلاك دشمنان مقدمات
آنرا بیان میکند که وَلَقَدْ أَخَذْنَا وهر اینه ما گرفتیم آلَ فِرْعَوْنَ تبع وخدم فرعون را
بِالسِّنِينَ بقحط وتنگی وخشك سالی وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ وبنقصان بعضی از میوه
ایشان لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ◯ تا باشد که ایشان پند گیرند واز کفر باز ایستند
ایشان متنبه نشدند فَإِذَا جَاءَتْهُمُ پس چون آمدی بدیشان الْحَسَنَةُ نیکویی
از فراخی وارزانی قَالُوا لَنَا هَٰذِهِ میگفتند برای ماست این نیکویی وما مستحق
آنیم وَإِنْ تُصِبْهُمْ واگر رسیدی بدیشان سَيِّئَةٌ بدی چون قحط وبلا يَطَّيَّرُوا
فال بد میگرفتند بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ بموسی وآنانکه با وی بودند از مؤمنان
ومیگفتند این رنج ومحنت بشآمت ایشان بما میرسد أَلَا بدانید إِنَّمَا طَائِرُهُمْ
جز این نیست که سبب خیر وشر ایشان عِنْدَ اللَّهِ نزدیك خداست وآن اعمال
بد ایشانست که کرام الکاتبین نوشته بحضرت برده اند وشآمت آن عملها
در پیشانی سینه وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشترین ایشان لَا يَعْلَمُونَ ◯
نمیدانند که آنچه بدیشان میرسد از مکاره واهوال بواسطه شومی اعمال است
وَقَالُوا وگفتند فرعونیان مر موسی را علیه السلام مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ هر گاه بیاری

یا هر چیزی بیاری بما مِنْ آيَةٍ از نشانهٔ که زعم تو آنست که معجزه نیست
مثل قحط ومرض وامثال آن لِتَسْحَرَنَا بِهَا تا سحر کنی ما را بآن فَمَا نَحْنُ پس نیستیم ما
لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ◯ ترا از گرویدگان وباور دارندگان • چون قبطیان بنهایت
انکار پیش آمدند فَأَرْسَلْنَا پس فرستادیم ما عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ بر ایشان طوفان
وآن چیزی باشد که طواف کند بر اماکن وفرا گیرد آنرا چون باران وسیل وَالْجَرَادَ
وفرستادیم ملخ پرنده وَالْقُمَّلَ وملخ پیاده یا کنه یا سبوسه وَالضَّفَادِعَ وبزغ
وَالدَّمَ وخون آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ در حالتی که این اشیا آیتهاء قدرت ما بودند • از
یکدیگر جدا شده • یعنی مدت میان هر دو آیة یکماه بود • وامتداد
هر آیتی یك هفته فَاسْتَكْبَرُوا پس ایشان گردنکشی کردند از فرمان برداری
وَكَانُوا وبودند قَوْمًا مُجْرِمِينَ ◯ گروهی مجرم یعنی معاند در کفر که
با وجود تظاهر آیات وتتابع آن ایمان نیاوردند وَلَمَّا وَقَعَ وهر گاه که واقع
شد وفرود آمد عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ بر فرعونیان عذابی از اینها که مذکور شد قَالُوا
گفتند از روی تضرع يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا ای موسی بخوان برای ما رَبَّكَ آفریدگار
خود را بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ بآنچه عهد کرده است وآن عهد نزدیك تست
یعنی خدای تو با تو وعده کرده که چون ورا بخوانی اجابت کند لَئِنْ كَشَفْتَ اگر
باز بری وزایل گردانی عَنَّا الرِّجْزَ از ما این عذاب را لَنُؤْمِنَنَّ هر اینه ما ایمان
آریم وتصدیق کنیم لَكَ مر ترا وَلَنُرْسِلَنَّ وهر اینه بفرستیم مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ
با تو بنی اسرائیل را تا هر جا خواهی ببری فَلَمَّا كَشَفْنَا پس آن وقت که ما ببردیم
بدعاء موسی علیه السلام ودفع کردیم عَنْهُمُ الرِّجْزَ از ایشان آن عذاب را وتأخیر
کردیم إِلَىٰ أَجَلٍ تا مدتی از زمان که بی شبهه هُمْ بَالِغُوهُ ایشان رسنده بآنند

بدان تا معذب کردند دران إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ ○ آنگاه ایشان عهد را
میشکستند • در تفاسیر آمده که در مصر هفت شبانروز باران بارید • وبظلمت
ابرهاء متراکم درماندند • وآب بخانهای قبطیان در آمد • ومردان وزنان
برپای ایستادند • وکودکان بربلندیها نشاندند • وهر قبطی که درخانه بنشستی
غرق شدی • وبا آنکه بیوت بنی اسرائیل بمنازل ایشان متصل بود • قطرهٔ آب
بدانها درنیامد • القصه به تنگ آمده رجوع بفرعون کردند • وازونا امید
شده روی بموسی علیه السلام آوردند • که ازخدای خود درخواه • تا این عذاب
دفع کند وما ایمان آریم • چون آن طوفان بدعای موسی علیه السلام مندفع شد
وآب ازروی زمین برفت مزروعات ایشان ظاهر گشت • بمثابهٔ نیکو که هرگز
ندیده بودند • بازکفران نعمت ورزیده ایمان نیاوردند • حق سبحانه ملخ
سواره را بریشان گماشت • تا اکثر مزروعات ایشان را بخورد • ودیگر باره
پناه بموسی علیه السلام آوردند • وسوگند خوردند که اگر آن بلا منکشف گردد
بخدای بگروند • حضرت موسی علیه السلام بصحرا بیرون آمد • وبعصای خود اشارت
بمشرق ومغرب کرد • جمیع ملخها بدان دوطرف متفرق شدند • ایشان دیدند
که مقداری ازمزروعات مانده گفتند این مایه محصول مارا بس است
وتصدیق نکردند • حق تعالی ملخ پیاده فرستاد • تا آنچه اززرع باقی مانده بود
بخورد • ودیگر باره التجا بکلیم الله نموده تضرع آغاز کردند • وبشرط ایمان آن
عذاب نیز آخر شد • گفتند ای موسی مارا محقق گشته که تو در فن سحر ازجمله
ماهرانی • دیگر باره حق تعالی لشکر برغ را فرستاد تا بجامهٔ خواب ایشان در
می آمدند • ودر دیگهای ایشان می افتادند • وچون کسی سخن گفتی بدهن وی

در آمدندی • باز تضرع کرده وشرط نموده این بلا مندفع شد • ودیگر باره باسر
تمرد وعناد درفتند • وحق تعالی آب نیل را خون گردانید همین که سبطی میخورد
آب صافی بود • وهمین که قبطی میل میکرد خون ناب میشد • واگر ازیک طرف
خوردندی بنسبت هریک همین حال واقع بودی • اینجا نیز عهد کردند • وبعد
ازکشف بلا شرط متابعت بجای نیاوردند فَانْتَقَمْنَا پس انصاف ستدیم و
ارادهٔ انتقام کردیم مِنْهُمْ ازیشان فَأَغْرَقْنَاهُمْ پس غرقه ساختیم ایشانرا
فِي الْيَمِّ دردریای قلزم بنزدیک مصر بِأَنَّهُمْ بسبب آنکه ایشان كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
بدروغ داشتند آیات قدرت مارا وَكَانُوا عَنْهَا وبودند ازتأمل در ان غَافِلِينَ
بیخبران وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ ومیراث دادیم قوم را الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ
آنانکه بودند ضعیف وزبون گرفته شده بدست فرعونیان • یعنی قوم بنی
اسرائیل را که بدست قبطیان درمانده بودند بعد ازهلاک فرعون و
اتباع او میراث دادیم مَشَارِقَ الْأَرْضِ جهات شرقی اززمین شام وَمَغَارِبَهَا
وجهات غربی ازان زمین الَّتِي بَارَكْنَا آن زمینی که برکت پیدا کرده ایم فِيهَا دران
بارزانی وبسیاری محصولات • یا باقدام انبیاء عظام علی نبینا وعلیهم الصلوة
والسلام وَتَمَّتْ وتمام شد وبوفا رسید كَلِمَتُ رَبِّكَ وعدهٔ پروردگار تو الْحُسْنَى
وعدهٔ نیکو عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ برای بنی اسرائیل که آن نصرت بود براعدا وتسخیر
دیار ایشان بِمَا صَبَرُوا ووفای این وعده بسبب آن بود که صبر کردند بر شدائد
ومکاره وَدَمَّرْنَا وخراب کردیم مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ آنچه بود که ساخته
وراست کرده بود فرعون وَقَوْمُهُ وگروه او از کوشکها وحصارها ومنزلها
نیکو وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ ○ وآنچه بودند که برافراشته بودند ازبناها

جون صرح هامان وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَآئِيلَ وبكذرانيديم بني اسرائيل اَلْبَحْرَ
از دريا بسلامت فَأَتَوْا پس بيامدند و بكذشتند عَلَىٰ قَوْمٍ بر كروهي از قبيلهٔ لخم كه
در ولايت رقه يَعْكُفُونَ اقامت ميكردند عَلَىٰ أَصْنَامٍ لَهُمْ بر پرستش بتان
كه مر ايشانرا بود• جون بني اسرائيل قومي را مجاور بتكده ديدند قَالُوا كفتند يَا مُوسَى
اجْعَلْ لَنَا اى موسى بساز براى ما إِلَٰهًا خدايي يعني تمثالي بساز كه آنرا پرستيم
كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ جنانجه ايشانرا خدايان هست كه ميپرستند قَالَ إِنَّكُمْ
موسى كفت بدرستي كه شما هستيد قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ◯ كروهي كه ناداني ميكنيد
وجهل ميورزيد درينكه توهم جواز عبادت غير خدا داريد إِنَّ هَٰؤُلَاءِ
بدرستي كه اين كروه بت پرستان مُتَبَّرٌ هلاك شده اند مَا هُمْ فِيهِ بآنجه ايشان
در آنند• يعني خداى دين و آيين ايشانرا درهم خواهد شكست و بتان ايشان
بر دست ما پاره پاره خواهند كشت وَبَاطِلٌ و زايل و مضمحل است مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ ◯ آنجه هستند ايشان كه ميكنند از عبادت اصنام قَالَ
كفت موسى عليه السلام أَغَيْرَ اللَّهِ آيا جز خداى أَبْغِيكُمْ إِلَٰهًا طلب كنم براى شما
معبودى وَهُوَ فَضَّلَكُمْ وحال آنكه او فضل داد شما را عَلَى الْعَالَمِينَ ◯
بر عالميان زمان شما• و بانواع نعم تخصيص فرمود وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ و ياد كنيد
جون برهانيديم شما را مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از تبعهٔ تبع فرعون يَسُومُونَكُمْ ميجشانيدند
شما را سُوءَ الْعَذَابِ سختي عذاب يُقَتِّلُونَ أَبْنَاءَكُمْ ميكشتند پسران شما را
بجهت انقطاع نسل شما وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ و زنده ميكذاشتند زنان شما را بجهة
خدمتكاري و بندكي خود وَفِي ذَٰلِكُمْ و درين رهانيدن بَلَاءٌ نعمتي بود يا
در آن عذاب محنتي بود شما را مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ◯ از پروردكار شما محنتي بزرك

ربع عشر

ع

آورده اند كه موسى عليه السلام وعده كرده بود بني اسرائيل را كه بعد از
هلاك فرعون كتابي بيارم بشما از نزديك حق تعالى كه هرجه شما را بايد در آن
مبين و مفصل باشد پس جون از دريا نجات يافتند• و فرعون غرقه شد طلب
آن كتاب نمودند• و موسى عليه السلام از خداى درخواست كه آن كتاب
بدو فرستد• حكم شد كه سي روز بروزه باش پس از آن بطور آى تا با تو سخن كوييم
موسى عليه السلام سي روز روزه داشت• و روز سي و يكم بطور توجه نمود
و كراهت داشت از انكه با حق سبحانه سخن كويد• و از دهن او بوى روزه
آيد• پس براى دفع آن رايحه مسواك كرد و ملائكه كفتند ما از تو بوى
مشك ميشنيديم آنرا بمسواك دفع كردى• حق سبحانه فرمود تا جرمانهٔ
آنرا ده روز ديكر روزه دارد• جنانجه ميفرمايد وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ و وعده
داده بوديم موسى را براى دادن كتاب ثَلَاثِينَ لَيْلَةً سي شبانروز از ذي القعده
جون مدار حساب شهور عرب بر رويت هلال است• و آن بشب مرئي ميشود
تاريخ را بشب مقيد كرد وَأَتْمَمْنَاهَا و تمام كرديم آن سي را بِعَشْرٍ بده ديكر
از ذي الحجه فَتَمَّ پس تمام شد مِيقَاتُ رَبِّهِ وقتي كه پروردكار او مقرر فرموده
بود أَرْبَعِينَ لَيْلَةً بجهل شبانروز وَقَالَ مُوسَىٰ و كفت موسى لِأَخِيهِ هَارُونَ
برادر خود هرون را كه من بطلب كتاب بجانب طور سينا ميروم اخْلُفْنِي
تو خليفهٔ من باش فِي قَوْمِي در ميان قوم من وَأَصْلِحْ و هر كارى كه شايستهٔ
اصلاح باشد از امور ايشان وَلَا تَتَّبِعْ و پي روى مكن سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ ◯
راه تباه كارانرا وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ و آن هنكام كه آمد موسى لِمِيقَاتِنَا بوقتي كه
ما مقرر و معين كرده بوديم وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ و سخن كفت با وى پروردكار وى

ويصلح

یعنی بشنوانید اورا کلام خود بی واسطه. در تبیان آورده که جون حق سبحانه
خواست که با موسی علیه السلام سخن کوید. بفرمود تا هفت فرسخ کرداکرد
طور ظلمت فرو کرفت. وجون موسی علیه السلام قدم در ظلمت نهاد شیطان
اورا از و براندند وملکین کاتبین را ازو دور کردند. وآسمانرا بنظر وی
در آوردند ملائکه را دید در هوا ایستاده. وعرش عظیم بروی ظاهر کشت پس
حق تعالی باوی سخن کفت. در ینابیع آورده که اورا ببیست وجهار هزار کلمه
بشنوانید. وبروایتی هفتصد هزار. واصح نود وجهار هزار است. ودر کشاف
گفته که حق تعالی جهل شبانروز با موسی علیه السلام سخن کفت. جون موسی علیه
السلام سخن حق شنید. واز جام کلام بی ملام ربانی جرعهٔ ذوق محبت جشید
فراموش کرد که او در دنیاست. خیال بست که در فردوس اعلی است. وجون
جنت جای مشاهدهٔ لقاست قَالَ کفت موسی علیه السلام رَبِّ اَرِنِي ای پروردکار
من بنمای مرا نفس خود. یعنی مرا متمکن ساز از رؤیة خود تا بدیده سر اَنْظُرْ اِلَيْكَ
نظر کنم بسوی تو قَالَ کفت خدای لَنْ تَرَانِي نتوانی دیدمرا در دنیی جه حکم
ازلی بران وجه واقع شده که هر بشری که در دنیی بمن نظر کند بمیرد. ودر
مدارك آورده که بعین فانی مرا نه بینی. بلك جمال باقی بدیدهٔ باقی مشاهده را
باید کرد. وآن دیده در بهشت خواهد بود. بدانکه طلب موسی علیه السلام رؤیة
دلیل جواز رؤیة است. جه اکر رؤیة محال بودی موسی علیه السلام این سوال
نکردی. جه طلب مستحیل از انبیا روا نیست. صاحب کشف الاسرار کوید که مقام
موسی علیه السلام در ان ساعت که خطاب لَنْ تَرَانِي شنید عالی تر بود از ان
وقت که کفت اَرِنِي. زیرا که این ساعت در عین مراد حق بود. وآن وقت

در قید مراد خود قایم بمراد حق بودن کاملترست از قیام بمراد خود نظم
لن ترانی میرسد از طور موسی را جواب. هر جه آن از دوست آید سر بنه کردن متاب
الکرجه زخم لن ترانی رسید فی الحال مرهم راحت فرستاد. که تو با ضعف بشریت
طاقت دیدن نداری از ان کفتم که لن ترانی وَلَكِنِ انْظُرْ ولیکن نکاه کن
اِلَى الْجَبَلِ بکوه زبیر که بلندترین جبال ولایت مدین است. وقوت تحمل او از
تو بیشترست فَاِنِ اسْتَقَرَّ بس اکر این کوه قرار کیرد وثابت ماند مَكَانَهُ در جای
خود بهنکام تجلی من بر و فَسَوْفَ تَرَانِي پس زود باشد که تو نیز به بینی مرا و
طاقت دیدار منت باشد. واکر کوه را قوت دیدار نباشد. تو هم در دنیی از
تمنای این کار درکذر فَلَمَّا تَجَلَّى بس آن هنکام که تجلی کرد رَبُّهُ پروردکار موسی
یعنی ظاهر کردانید از نور خود. یا از نور عرش بمقدار سوفار سوزنی لِلْجَبَلِ
برای آن کوه. بعد از انکه حیوة وعلم ورؤیة در وی آفریده بود. تا نور حق
سبحانه را دید. در عین المعانی از سهل ساعدی نقل میکند که حق سبحانه
نور خودرا از وراء هفتاد هزار حجاب بمقدار درهمی ظاهر کرد. در ان ساعة
هر دیوانه که در روی زمین بود با هوش آمد. وهر بیماری که سر بالین مرض
داشت شفا یافت عرصهٔ زمین رقم سر سبزی پذیرفت. وآبهاء شور بعذوبت
وحلاوت متصف کشت. بتان بروی درفتادند. ونیران مجوس فرو مرد
وبسبب آن تجلی جَعَلَهُ کردانید خدای مران کوه را دَكًّا ریزه ریزه ودر تبیان
نقل میکند که کوه بدان عظمت پاره پاره کشت. وشش کوه دیکر از و جدا شد
سه کوه که اُحُدست. وورقان ورضوی بمدینه افتاد. وسه کوه دیکر که
ثور وثبیر وحراست بمکه وَخَرَّ مُوسَى وبیفتاد موسی علیه السلام

صَعِقًا بيهوش از هول آنجه مشاهده كرد از پاره پاره شدن كوه. واز عشيه خميس
يوم عرفه تا عشيهٔ روز جمعه بيهوش ماند فَلَمَّا أَفَاقَ پس آن وقت كه بهوش آمد
قَالَ سُبْحَانَكَ كفت تنزيه ميكنم ترا از هرجه نه لايق حضرت تست. يا پاك
ميدانم ترا از انكه مرئى شوى در دنيى تُبْتُ إِلَيْكَ باز كشتم بسوى تو از اقدام بر سؤال
كه بغير اذن تو باشد وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ ومن اول كرويدكانم بعظمت
وجلال تو يا بآنكه هيچ بشرى را در دنيى طاقت ديدن تو نيست بيت اى ز يك لمعهٔ تو
كوه بصد پاره شود. جه عجب از مشت كلى عاجز وبيچاره شود. عجب سريست كه كوه
بدان عظمت تحمل ديدار نداشت. ودل انسان را بحكم وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ
طاقت آن نظر هست. نكته درين آنست كه تجلى بر كوه بنظر هيبت بوده و
تجلى بر دل بنظر رحمتست. آن نظر كوه را ويران ساخت. واين نظر دل را معمور
ميسازد بيت دل پذيرفت آنجه كردون بر نتافت. دل بدانست آنجه عرش اندر نيافت
پس حق سبحانه بجهت تسلى دل موسى عليه السلام وتدارك المى كه از حرمان
مقصود يافته بود قَالَ يَا مُوسَى كفت اى موسى. اكر ترا منع كردم از رؤيه بجهة
صلاح حال وبقاى ذات تواند وهناك مباش إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ بدرستى كه من ترا
بركزيدم عَلَى النَّاسِ بر بنى اسرائيل يا بر آدميان كه در زمان تو موجودند
بِرِسَالَاتِي به بيغامهاى من كه بخلق رسانى وَبِكَلَامِي وديكر ترا اختصاص دادم
بسخن كفتن من با تو بى واسطه فَخُذْ پس فراكير مَا آتَيْتُكَ آنجه عطا كردم ترا
از امر ونهى وبدان عمل كن وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ○ وباش از شكر كويندكان
بر آن عطا وَكَتَبْنَا ونوشتيم ما يعنى قلم اعلى را فرموديم كه كتابة كرد
يا جبرئيل را كفتيم كه بقلم ذكر ومداد نهر النور نوشت لَهُ براى موسى عليه السلام

فِي الْأَلْوَاحِ در لوحها كه هفت يا نه يا ده بوده ودر زاد المسير دو آورده
واين موافق قول اهل كتابست. وطول هر لوحى دوازده يا ده ذرع بوده ولوح
از ياقوت احمر بود. يا از جوب سدر بهشت يا از سنكى سخت كه از قام در وى كنده
بودند جون نقش در نكين. واصح آنست كه از زمرد سبز بوده وبروى نوشته
بودند مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر جيزى كه در باب دين محتاج اليه باشد مَوْعِظَةً پندى
وَتَفْصِيلًا وبيان كردنى لِكُلِّ شَيْءٍ مر هر جيزى را از اوامر ونواهى فَخُذْهَا پس
كفتيم بموسى عليه السلام كه فراكير الواح را بِقُوَّةٍ بجد تمام وعزم درست
وَأْمُرْ وبفرماى قَوْمَكَ كروه خود را تا بصدق عزيمت يَأْخُذُوا فراكيرند
بِأَحْسَنِهَا نيكوترين آنجه در الواح است. كفته اند احسن بمعنى حسنست
ومكتوبات الواح همه حسن بود. قولى آنست كه احسن عزايم بوده. وحسن
رخصتها. يعنى بفرماى تا بعزيمت عمل كنند نه برخصة. ودر زاد فرموده كه
احسن جمع است بين الفرايض والنوافل سَأُرِيكُمْ زود باشد كه بنمايم شما را
اى بنى اسرائيل دَارَ الْفَاسِقِينَ ○ سراى فاسقان يعنى آرامكاه ايشان كه در
دوزخ است. يا شما را بولاية شام درارم. ومنازل قرون ماضيه كه از داير
فرمان من بيرون رفته بودند. بشما نمايم. يا بنمايم شما را منازل فرعون وقبطيان
در مصر همه خراب شده. وآن خداوندان خالى مانده. تا عبرت كيريد بدان
نظم جشم عبرت بين جرا در قصر شاهان ننكرد. تا جه سان از حادثات دور
كردون شد خراب. پرده دارى ميكند بر طاق كسرى عنكبوت. جغد نوبة ميزند بر
قلعهٔ افراسياب سَأَصْرِفُ زود بود كه بكردانم عَنْ آيَاتِيَ از قبول آيتهاء من كه
قرآنست يا از فهم دلايل قدرت كه در آفاق وانفس وديعت نهاده ام الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ

خمس

آنانراکه تکبر میکنند فی الارض در زمین بغیر الحق بی استحقاق یعنی مهر بر دلهای
متکبران نهیم تا فهم سخن ما نکنند • از ذوالنون مصری قدس سره منقولست که
خدای نمیخواهد که کرامی سازد دلهای مدعیان باطل را بمکنون حکمتهای
قرآنی لاجرم از دلهاء ایشان قابلیة قبول آن سلب کرده ع حیفست چنین کنج در ان
ویرانه وان یروا واکر به بینند این سرکشان کل آیة هر نشانی که ما بنماییم بر صدق
نبوت محمد صلی الله علیه وسلم یعنی معجزات آنحضرت • یا بدانند هر پیغامی که
فرستیم لا یؤمنوا بها نمیکروند بدان از جهت ستیزه و عناد وان یروا واکر
به بینند سبیل الرشد راه راست وطریق هدایة لا یتخذوه سبیلا آنرا راه نکیرند
یعنی متابعت نکنند وان یروا واکر به بینند سبیل الغی راهی بیراهی وکمراهی یتخذوه
سبیلا آنرا راه کیرند وپی روی کنند ذلک این کردانیدن دلهای ایشان از
فهم آیات بانهم بسبب آنست که ایشان کذبوا بآیاتنا دروغ شمردند سخنان
مارا وکانوا وبودند عنها از نظر دران واعتبار بدان غافلین • ناآکاهان و
بیخبران • کفته اند مراد غفلت اعراض وعنادست نه غفلت سهو وجهل یعنی
میدانستند وتصدیق نمیکردند والذین کذبوا وآنانکه تکذیب کردند بآیاتنا
آیتهای ما را که قرآنست یا دلایل قدرت ولقاء الآخرة وبدروغ شمردند دیدن
سرای آخرت را حبطت باطل شد وتباه کشت اعمالهم عملهاء که درین جهان
کردند هل یجزون آیا جزا داده شوند یعنی نشوند الا ما کانوا مکر جزای آنچه
بودند که در دنیا یعملون • عمل میکردند واتخذ قوم موسی وفرا کرفتند قوم
موسی علیه السلام یعنی بساخت سامری ومتابعان او من بعده از پس رفتن موسی
علیه السلام بطور من حلیهم از پیرایهای ایشان که از قبطیان عاریة کرفته بودند

عجلا

عجلا کوساله یعنی بهیاءت کوساله جسدا بدنی بی روح له خوار مر ورا آوازی
چون آواز کاو • آورده اند که بنواسرائیل شبی که از مصر بیرون می آمدند بجهة
آنکه قوم فرعون از حال ایشان خبر نیابند • بهانه انکیختند که ما عروسیها
داریم • وبدان اشتغال مینماییم • وهریک از دوستان خود که درمیان
فرعونیان داشتند پیرایه بعاریت بستدند • وبعد از عبور بر دریا وغرقه
شدن قبطیان آن حلیها در دست ایشان مانده بود • چون موسی علیه السلام
عزیمت طور فرمود • سامری بخدمت هارون علیه السلام آمد وکفت این
پیرایهاء عاریت که در دست بنی اسرائیل مانده میخرند ومیفروشند وتصرف •
دران بر ایشان حرامست هرون علیه السلام بفرمود تا تمام آنرا جمع کردند •
وسامری را کفت تو اینها را بامانت نکاه دار سامری پیرایهای زر ونقره را •
در تصرف آورد • وزرکری ماهر بود • همه را بکداخته در قالب ریخت • و
بهیاءت کوساله شخصی بساخت • اما بدنی بود بی روح • عملی کرد که ازو آوازی
بر آمد چون آواز کاو • آورده اند که سامری در وقت غرقه شدن فرعون
جبرئیل را علیه السلام دیده بود • بر اسبی سوار واز زیر سم اسبش قبضهٔ خاک
بر کرفته • با خود میداشت • همین که شکل کوساله از قالب بیرون آمد قدری
ازین خاک در دهنش ریخت • خدای آن کوساله را زنده کردانید وبفریاد آمد
ابن عباس رضی الله عنهما میفرماید که چون آواز کوساله بجمعی از بنی اسرائیل رسید
بسجده در افتادند الم یروا آیا ندیدند وندانستند انه لا یکلمهم آنکه کوساله
با ایشان سخن نکوید وامر ونهی نکند ولا یهدیهم سبیلا ونه بنماید ایشانرا راهی
که بجای رسند اتخذوه فرا کرفتند اورا بخدایی وکانوا ظالمین • وبودند

ستمکاران • که وضع عبادت کردند در غیر موضعش • در لطایف امام قشیری
رحمه الله مذکورست که چه دورست میان امتی که مصنوع خودرا پرستند و میان
امتی که عبادت صانع خود کنند بیت آنرا که توساختی نسازد کارت
سازندهٔ تست در دو عالم یارت وَلَمَّا سُقِطَ وآن هنگام که افکنده شد ندامت
و پشیمانی فِي أَيْدِيهِمْ در دستهاء ایشان • یعنی یافتن کسی که چیزی بدست خود در
واین لفظ در کلام عرب کنایتست از پشیمان شدن • حاصل معنی آنکه چون
پشیمان شدند عبدهٔ عجل از عبادت او وَرَأَوْا أَنَّهُمْ ودیدند آنکه ایشان قَدْ
ضَلُّوا بتحقیق کمراه شدند قَالُوا کفتند از روی ندامت لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا اگر رحمة
نکند بر ما رَبُّنَا پروردکار ما بقبول توبهٔ ما وَيَغْفِرْ لَنَا واکو نیامرزد ما را لَنَكُونَنَّ
بخدای که باشیم ما مِنَ الْخَاسِرِينَ ○ از زیانکاران • وهلاک شدکان وَلَمَّا
رَجَعَ مُوسَى وآن هنگام که بازکشت موسی علیه السلام از طور إِلَى قَوْمِهِ
بسوی قوم خود غَضْبَانَ خشمکین بغایة أَسِفًا اندوه ناك یا جزع کننده آورده الله
که موسی علیه السلام در محل رجعت ازین قصه خبر یافت • واصح آنست که
حق سبحانه ویرا اخبار کرده بود در طور • واو خشمناك با اندوه تمام بمیان
قوم آمد واز غایة غضب قَالَ کفت بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي بد نیابت کردید از من مِنْ
بَعْدِي از پس مفارقت من أَعَجِلْتُمْ آیا تعجیل کردید • و پیشی کرفتید بعبادت عجل
أَمْرَ رَبِّكُمْ بر فرمان پروردکار خود • و صبر نکردید تا من بیایم و حکم خدای
بشما رسانم وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ و بیفکند موسی علیه السلام لوحها که احکام الهی
بران نوشته بود • وآن غضب نیز برای خدا کرد • در ینابیع آورده که الواح را
اما زود از دست بنهاد • چنانچه کسی چیزی بیفکند • و جمهور برانند که الواح را

یافتند پشیمانی را همچو م

بیفکند

بیفکند و شکسته شد • و شش سبع با هرچه بران مکتوب بود باسمان بردند • و
از تفاصیل اشیا بود • و یك سبع ماند که هدی و رحمت بود • پس موسی علیه السلام
بعد از معاتبه با قوم لوح را القا کرد وَأَخَذَ و بکرفت بِرَأْسِ أَخِيهِ موی سر برادر
خود را یعنی هرون علیه السلام يَجُرُّهُ إِلَيْهِ بطرف خود میکشید اورا بطریق
معاتبه • نه از روی اهانة کمان موسی علیه السلام آن بود که مکر هرون علیه السلام
در منع ایشان تقصیری فرموده قَالَ ابْنَ أُمَّ کفت هرون علیه السلام که ای پسر مادر
در من اکرچه ایشان برادر پدر و مادری بودند • اما بجهة ترقیق قلب موسی علیه
السلام مادر را یاد کرد پس کفت إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي من تقصیر نکردم
اما بدرستی که قوم مرا بیچاره دیدند • و تنها یافتند زبون کرفتند وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي
و نزدیك بودند که مرا بکشند از بسیاری مبالغهٔ من در منع ایشان فَلَا تُشْمِتْ
پس شادمانه مکردان بِيَ الْأَعْدَاءَ بمن دشمنان را • و چنان مکن که آرزوی ایشان
حاصل شود از اهانة من وَلَا تَجْعَلْنِي و مدار مرا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ○ با کروه
ظالمان یعنی مرا یعنی در عداد کوساله پرستان میار قَالَ کفت موسی علیه السلام بعد
از استماع این سخن رَبِّ اغْفِرْ لِي ای پروردکار من بیامرز مرا درین عمل که با برادر
بزرکتر کردم • یا در آنکه الواح را بیفکندم وَلِأَخِي و بیامرز مر برادر مرا • اکر
تقصیری کرده باشد در منع ظلمة وَأَدْخِلْنَا و در آر ما را فِي رَحْمَتِكَ در بخشایش
خود • و کفته اند در پناه عصمت خود در دنیی • و ریاض جنت خود در آخرت
وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ○ و تو بهترین بخشایندکانی • چه بخشش همه از اثر بخشایش
تست و بخشایش مجموع از نظر بخشش تو نظم تو براهل سخا انعام کردی
که بر بیچارکان انعام کردند • بهر جا جوئی از رحمت روانست ز دریاها جودت وام

عشر

ع

کردند

إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه از روی جهالت اتَّخَذُوا الْعِجْلَ فرا گرفتند گوساله را
بخدایی سَيَنَالُهُمْ زود باشد که برسد ایشانرا غَضَبٌ خشمی مِنْ رَبِّهِمْ از پروردگار
ایشان • وآن خشم همان بود که حق تعالی امر کرد که بکشند یکدیگر را وَذِلَّةٌ ودیگر
برسد ایشانرا خواری فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیی که آن جزیه است • یا اجلا
از دیار ایشان وَكَذَٰلِكَ وهمچنین که پاداش دادیم گوساله پرستانرا نَجْزِي
الْمُفْتَرِينَ جزا میدهیم دروغ گویان ومبتدعانرا وَالَّذِينَ وآنانکه عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ
کردند بدیها از کبایر وصغایر یا شرك آوردند ثُمَّ تَابُوا پس بازگشتند بخدای
مِنْ بَعْدِهَا از پس وقوع آن عملها وَآمَنُوا وبگرویدند • یعنی تصدیق کردند
خدایرا بیگانگی ورسول را بپیغمبری • واگر مراد از سیئآت غیر شرك باشد معنی آمنوا
آنست که تصدیق کردند آنرا که حق تعالی توبهٔ کننده گاررا قبول میکند إِنَّ رَبَّكَ
بدرستی که پروردگار تو مِنْ بَعْدِهَا از پس توبه لَغَفُورٌ هر آینه آمرزنده است مر گناهان
ایشانرا رَحِيمٌ ۝ مهربانست بریشان بقبول توبه از یشان وَلَمَّا سَكَتَ وچون
خاموش شد • یعنی ساکن گشت عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ از موسی خشم او وتشبیه کرد غضب را
که حامل موسی بود علیه السلام بران فعل • بکسی که آمر باشد بچیزی وبران اغرا کند
واز سکون آن بسکوت تعبیر فرمود • یا آنکه غضب دلالت میکند بر آنچه در نفس
خشم گیرنده است برای مغضوب علیه • پس گوییا که آن بمنزله نطق است وسکون
آن بمثابه سکوت • القصه چون خشم موسی علیه السلام فرونشست أَخَذَ
الْأَلْوَاحَ فرا گرفت بقیهٔ الواح را که بیفکنده بود وَفِي نُسْخَتِهَا ودر آنچه مکتوب
بود دران هُدًى راه نمودن بود از گمراهی وَرَحْمَةٌ وبخشایش • یعنی پاك شدن
از گناه لِلَّذِينَ هُمْ برای کسانی که ایشان لِرَبِّهِمْ مر عتاب پروردگار خودرا يَرْهَبُونَ

ترسکاری

ترسکاری میکنند • یعنی از عذاب خدای میترسند • آورده اند که از حضرت
عزت تعالی شانه خطاب رسید بموسی علیه السلام که جمعی از اخیار بنی اسرائیل را
باخود بطور برد تا از عبادت عجل اعتذار کنند • موسی علیه السلام با قوم گفت
وقبول کردند وَاخْتَارَ مُوسَىٰ وبرگزید موسی علیه السلام قَوْمَهُ از قوم خود سبعین
رَجُلًا هفتاد مرد لِمِيقَاتِنَا از برای میعاد ما • یعنی وقتی که وعده داده بودیم • و
قولی آنست که طایفهٔ از بنی اسرائیل گفتند که خدای با موسی علیه السلام سخن نکرده
وآنچه بر الواح است کلام موسی است • حق تعالی فرمود که ای موسی قومی از
بزرگان اولاد یعقوب باخود بیار تا کلام من بشنوند • وبران گواه باشند موسی
هفتاد تن را باخود ببرد • وچون بطور رسیدند • ابری پدید آمد • میان
موسی وایشان حایل شد • وموسی علیه السلام بپردهٔ غمام درآمد • واخیار قوم
بسجده درافتادند • وحق سبحانه با موسی علیه السلام سخن گفت • وامر ونهی ووعد
ووعید فرمود • پس چون ابر منکشف گشت • وموسی علیه السلام بیرون آمد
فرمود که شنیدید کلام پروردگار من گفتند • کلامی شنیدیم • اما متکلم
معلوم نبود • ما وقتی ایمان آریم که خدایرا آشکارا به بینیم • مقارن این سخن
صاعقهٔ پدید آمد • وهمه را بسوخت • موسی علیه السلام مضطرب شده
آغاز نیاز کرد چنانچه • حق سبحانه خبر میدهد فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ پس آن هنگام که
بگرفت آن هفتاد تن را الرَّجْفَةُ صاعقه وبسوختند • وقولی آنست که آوازی
مهیب آمد وهمه از هول آن بمردند • وگفته اند لرزه بر اندام ایشان افتاد
بمثابهٔ که مفاصل واوصال ایشان بانقطاع نزدیك رسید • موسی علیه السلام
ترسید که بمیرند • واو نزد بنی اسرائیل بقتل ایشان متهم گردد قَالَ رَبِّ گفت

ای پروردکار من لَوْ شِئْتَ اکر میخواستی أَهْلَكْتَهُمْ هلاك میکردی ایشانرا مِنْ قَبْلُ
پیش از بیرون آمدن ما از میان قوم وَإِيَّايَ ومرا نیز هلاك میکردی • در عین المعانی
آورده که ایشانرا هلاك میکردی بعبادت عجل ومرا بقتل قبطی أَتُهْلِكُنَا
آیا هلاك میکنی مارا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ بسبب آنچه کرده اند بی خردان مِنَّا از قوم ما
یعنی بعبادت عجل یا جرأت این قوم در طلب رؤیة إِنْ هِيَ نیست این کردار ایشان
إِلَّا فِتْنَتُكَ مکر آزمایش وابتلاء تو مر بندکانرا یعنی ایشانرا کلام خود شنوانیدی
تا طمع در رؤیة کردند واز کوساله آوازی پدید ساختی تا روی بوی آوردند •
در کتاب فصل الخطاب قدس الله روح جامعه مذکورست که حق سبحانه
موسی را علیه السلام در مقام بسط بداشت • تا بکمال حال انس رسیده • از روی دلال
برین جرأت اقدام فرمود • ودلال در مرتبهٔ محبوبیة است • چنانچه در قوت القلوب
فرموده که • ومن ادلال المحبین من المستأنسین مناجات برخ العبد الاسود الی
قوله یضحکنی کل یوم ثلث دفعات • وحضرت مولوی قدس سره فرمود که کستاخی
عاشق ترك ادب نیست عین ادبست نظم کفت وکوی عاشقان در کار رب
جوشش عشقست نی ترك ادب • هر که کرد از جام حق یك جرعه نوش • نی ادب ماند
بدو نی عقل وهوش • واین سخن موسی علیه السلام هم از مقام بسطاست که تُضِلُّ مراه
میکردانی بِهَا بدان فتنه وابتلا مَنْ تَشَاءُ هر کرا میخواهی که کمراه شود وَتَهْدِي
وراه مینمایی هم بدان مَنْ تَشَاءُ هر کرا میخواهی که راه یابد أَنْتَ وَلِيُّنَا توی یار ما
ومتولی کار ما فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز مارا وَارْحَمْنَا وببخشای بر ما وَأَنْتَ خَيْرُ
الْغَافِرِينَ ○ وتو بهتر آمرزندکانی وَاكْتُبْ لَنَا وبنویس برای ما یعنی ثابت کن
یا عطا ده مارا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا درین سرای حَسَنَةً نیکویی که قبول توبه است یا توفیق

طاعت

طاعت • یا روزی حلال وَفِي الْآخِرَةِ ودران سرای هم نیکویی ده مارا که
مغفرتست • یا جنة یا سعادت رؤیة إِنَّا هُدْنَا بدرستی که ما باز کشتیم
إِلَيْكَ بسوی تو قَالَ کفت خدای عَذَابِي عذاب من از صفت اوآنست که
أُصِيبُ بِهِ میرسانم آنرا مَنْ أَشَاءُ بهر که میخواهم • یعنی کفار وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ
ورحمت من از صفت اوآنست که رسیده است كُلَّ شَيْءٍ بهر چیز • یعنی شاملست
در دنیا مؤمن وکافر را بدادن جان وفرستادن روزی • وکفته اند رحمت تعالی طفیست
که حق سبحانه بخلق ارزانی داشته • تا بدان بر یکدیکر مهربانی میورزند یا رحمة
تو به است که علی العموم در این رحمت بر همه کشوده • وهمه را باتصاف بدین
رحمت فرموده که • وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا • ونزد محققان رحمت دواست • یکی
رحمت ذاتیه است که آنرا مطلقه وامتنانیه کویند • وآن رحمتیست همه
جیزرا فرا رسیده چنانچه فرمود • ورحمتی وسعت کل شیء • ونتیجهٔ او عطا
دادنست بی سابقهٔ سوال سایل • ووسیلهٔ حاجت محتاج • یا ثبوت استحقاق
معطی له بوجهی از وجوه • کما اشار الیه فی المثنوی نظم ای بداده رایکان صد چشم و کوش
بی زرشوت بخش کرده عقل وهوش • در عدم ما مستحقان کی بدیم • که برین جان وبرین
دانش زدیم • ما نبودیم وتقاضا ما نبود • لطف تو ناکفتهٔ ما میشنود • دوم
رحمت وجوبیه که مقیده نیز خوانند • وآن هم از رحمت ذاتیه فایض شده •
واستحقاق بنده مر آن رحمت را هم نتیجهٔ رحمت امتنانیه است • که چنانچه
قبل از سابقهٔ خدمت ورابطهٔ دعوت • استحقاق وجود ارزانی فرمود • بعد
از فیض وجود استعداد استفاده وقابلیة استفاضه داد • ورحمت وجوبیه
را مقیده جهة آن کویند که مقیدست بشرطی چند از اقوال وافعال چنانچه فرمود

فسأكتبها پس زود باشد كه ثابت سازم اين رحمت را للذين يتقون براى آنانكه
پرهيز كنند از شرك ويؤتون الزكوة وبدهند زكوة مفروضه را والذين هم
وبراى آنانكه ايشان بآياتنا بآيات منزلهٔ ما يؤمنون ميكروند قتاده
رحمه الله كويد كه يهود ونصارى تمناى اين رحمت نموده كفتند ما بآيات
ايمان داريم وزكوة مال ادا ميكنيم پس براى ما ثابت خواهد بود حق سبحانه
رشتهٔ اميد ايشانرا منقطع ساخته آن رحمت را بدين امت تخصيص داده وفرموده
كه اين متقيان ومؤمنان كه رحمت براى ايشان مينويسم الذين آنانند كه از روى
صدق يتبعون الرسول پى روى ميكنند فرستاده را كه صفت اوست النبى
الامى پيغمبر نانويسنده وناخوانده وصف آنحضرت بدين صفت تنبيه است
بر آنكه كمال علم او با وجود اميته يكى از معجزات او ميتواند بود بيت نگار من كه بمكتب
نرفت وخط ننوشت بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد در بحر الحقايق فرموده
كه عرب اصل ومنشا را ام كويد چنانچه مكه را ام القرى كويند كه مبدا ومنشا
همه شهرهاست ولوح را ام الكتاب خوانند كه اصل همه كتب است پس
حضرت رسالت را صلى الله عليه وسلم باصل منسوب ساخته تا دانند كه
اصل موجودات واول همه مكونات اوست ونكته لولاك لما خلقت الكون
مؤيد اين معنى است بيت تو اصل وجود آمدى از نخست دكر هرچه باشد همه فرع تست
الذى آن پيغمبرى كه يجدونه مى يابند اهل كتاب اسم وصفت او را مكتوبا
نوشته عندهم نزديك ايشان فى التورية در تورية آنجا كه ميكويد احمد
الضحوك القتال يركب البعير ويلبس الشملة تا آخر والانجيل ودر انجيل آنجا كه
از قول عيسى عليه السلام ميفرمايد انى ذاهب الى ربى وربكم والفارقليطا

جاء تا آخر يأمرهم ميفرمايد اين پيغمبر امى ايشانرا كه پى روا ويند بالمعروف
به نيكوئى كه توحيد است وينهيهم وباز ميدارد ايشانرا عن المنكر از منكر كه
شركست وكفته اند معروف مكارم اخلاق است يا صله رحم يا انصاف
ومنكر مساوى اخلاق است يا قطع رحم يا عدم انصاف ويحل لهم وحلال
ميكرداند بريشان الطيبات مطعومات پاكيزه را كه اهل جاهليه
حرام كرده بودند چون بحيره وسايبه وجز آن يا مستلذات محرمه
بر يهود چون شحوم ويحرم وحرام ميسازد عليهم الخبائث بريشان خورشهاى
پليد را چون مردار وخون ولحم خنزير يا مالهاء ناوجه را چون ربوا و
رشوت ويضع وفرو مى نهد يعنى تخفيف ميكند عنهم از يشان اصرهم
باركران ايشانرا يعنى سبك ميكرداند بر امة خود اوضاع شرع را وكويند
مراد آنچيزهاست كه در شريعت موسى عليه السلام بر بنى اسرائيل الزام كرده
بودند چون قطع عضوى كه كناه از وصادر شود وقطع آن مقدار از جامه
كه نجاست بدو رسد والاغلال وديكر سبك ميكند وبر ميدارد از يشان
غلها وبندها التى آنكه بوقت موسى عليه السلام كانت عليهم بود بريشان وآن
قتل نفس بوده است در توبه وقصاص بى عفو وديت واحراق غنيمت فالذين
آمنوا پس آنكسان كه بكرويدند به بدين نبى امى از بنى اسرائيل وعزروه وتعظيم
كردند او را ونصروه ويارى دادند او را بر دشمنان واتبعوا وپى روى كردند النور
الذى آن نور را كه انزل معه فرو فرستاده اند با نبوت او مراد قرآنست وكفته اند
لفظ معه دلالت بر بقاى قرآن ميكند يعنى فرو فرستاده شده است
وبا او باقى خواهد بود بخلاف الواح كه بر موسى عليه السلام فرود آمد

واکثر آن باز با آسمان بردند. ونکته درانکه قرآنرا نور کفت بغایة روشن است
جه امور دین ودنیا از و مفصلست وهویدا أُولَٰئِكَ آن کروه که ایمان آوردند
وتعظیم ونصرت ومتابعت کردند هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشان رستکاراند از عذاب
وفاین برحمت وثواب قُلْ بکوای محمد بر سبیل عموم يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای همه مردمان
إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ بدرستی که من فرستادهٔ خدایم إِلَيْكُمْ جَمِيعًا بهمهٔ شما نه ببعضی
دون بعضی جنانجه رسل دیکر بودند الَّذِي آن خدایی که بتحقیق که مر وراست مُلْكُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها وزمینها. وتدبیر وتصرف در ان لَا إِلَٰهَ هیچ
معبودی مستحق عبادت نیست إِلَّا هُوَ مکر او يُحْيِي زنده کرداند وَيُمِيتُ
وبمیراند فَآمِنُوا بِاللَّهِ پس ایمان آرید بخدای که صفت او شنودید وَرَسُولِهِ
وبکروید بفرستاده او النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ پیغمبر امی الَّذِي يُؤْمِنُ آن پیغمبر که
میکرود بِاللَّهِ بوحدانیة خدای وَكَلِمَاتِهِ وبسخنان فرستاده او بر انبیا وَاتَّبِعُوهُ
وپی روی کنید این پیغمبر را و فرمان برداری نمایید لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ
باشد که راه راست یابید وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ واز قوم موسی علیه السلام أُمَّةٌ کروهی
هستند که يَهْدُونَ راه مینمایند خلق را بِالْحَقِّ بسبب حقی که با ایشان است وَبِهِ
وبحق وراستی يَعْدِلُونَ عدل میکنند درمیان خلق کفته اند مراد ازین
امت عبد الله سلام واصحاب او یند رضی الله عنهم واشهر آنست که بعد از وفات
حضرت موسی علیه السلام وخلیفهٔ وی یوشع علیه السلام هرج ومرج در
میان بنی اسرائیل پدید آمد. وبکفر وقتل انبیا وانواع معاصی اشتغال نمودند
کروهی از ایشان به نیاز تمام از حضرت ملك علام. درخواستند تا میان
ایشان وسایر قوم جدایی افکند. حق سبحانه راهی در زیر زمین کشاده کرداینده

وایشان بدان راه درآمده ماوراء دریا رجین بیرون آمدند. وآنجا منازل
ساخته ساکن شدند. وپیغمبر ما صلی الله علیه وسلم شب معراج ایشانرا
دیده. وده سوره از قرآن بر ایشان خوانده. وایشان بوی ایمان آورده اند. و
حالا مسلمانانند. وبقبلهٔ ما نماز میکذارند. وزکوة مال میدهند. ونماز
جمعه بپای میدارند. واین آیة در صفت ایشانست. پس حق سبحانه از اخبار
قوم موسی علیه السلام اخبار میفرماید. ومیکوید وَقَطَّعْنَاهُمُ وجدا کردیم
قوم موسی را وکردانیدیم اثْنَتَيْ عَشْرَةَ دوازده أَسْبَاطًا بدلست از اثنتی عشرة
یعنی ساختیم قوم را سبط سبط. وسبط ولد ولد را کویند. اینجا مراد فرزندان فرزندان
یعقوب اند أُمَمًا کروه کروه. بدلست از اسباط. یعنی اسباط را کردانیدیم امت
امت هر سبطی امتی وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ و وحی کردیم بسوی موسی علیه السلام
جون آب خواستند قَوْمُهُ کروه او از و در تیه. بنی اسرائیل جون در تیه جفا
سر کردان شدند. واز حرارت افتاب متأذی شده تشنکی بر ایشان غلبه کرد از موسی
علیه السلام طلب آب نمودند. ووحی کرد خدای أَنِ اضْرِب آنکه بزن بِعَصَاكَ
الْحَجَرَ بعصای خود آن سنك را که. جون به تیه در می آمدی با تو بسخن در آمد.
وکفت مرا بردار که ترا بکار آیم. وتو برداشتی. وحالا در توبره داری. پس موسی
علیه السلام عصا بر ان سنك زد فَانبَجَسَتْ پس شکافته شد وکشاده کشت مِنْهُ
از ان سنك اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا دوازده چشمه بعدد اسباط قَدْ عَلِمَ بدرستی که
دانستند كُلُّ أُنَاسٍ همهٔ آدمیان از هر سبطی مَّشْرَبَهُمْ آبشخور. غیر خود میل نکردندی
وَظَلَّلْنَا وسایه بان ساختیم عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ بر ایشان ابر را تا از حرارت آفتاب
متأذی نشوند وَأَنزَلْنَا وفرو فرستادیم عَلَيْهِمُ الْمَنَّ بر ایشان مانند ترنجبین

خود را و با بشخوره

چیزی شیرین وَالسَّلْوَىٰ ومرغی مشابه سُمانی وگفتیم كُلُوا بخورید مِن طَيِّبَاتِ

مَا ازپاکیزیها آنچیزی که بمحض عنایة رَزَقْنَاكُمْ روزی داده ایم شمارا و

ذخیره منهید• ایشان خلاف کرده ازمن وسلوی ذخیره نهادند وفاسد گشت

وَمَا ظَلَمُونَا وستم نکردند برما دران ذخیره کردن وَلَٰكِن كَانُوا ولیکن بودندکه

ازنافرمانی أَنفُسَهُمْ برنفسهای خود يَظْلِمُونَ ستم میکردند وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ

ویادکن چون گفته شدمر بنی اسرائیل را• بعدازمحاربهٔ جباران وظفر برایشان که

اسْكُنُوا ساکن شوید هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ دربن دیه أریحا یا ایلیا وَكُلُوا وبخورید مِنْهَا

ازمیوها وحبوب آن حَيْثُ شِئْتُمْ ازهرجاکه خواهید وَقُولُوا حِطَّةٌ وبگویید

درخواست ما حطه است• یعنی وضع کن گناهان ما ازما وَادْخُلُوا الْبَابَ

ودرایید بدری ازدرهای این دیه سُجَّدًا درحالتی که گشته کان باشید یا منحنی

شدگان ازتواضع نَّغْفِرْ لَكُمْ تابیامرزیم شما را خَطَايَاكُمْ گناهان شما سَنَزِيدُ

الْمُحْسِنِينَ زود بودکه افزون گردانیم جزای نیکوکارانرا• یعنی زیاده دهیم

ایشانرا ثواب ودرجات فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا پس تبدیل وتغییر دادند آنانکه ستم

کردند بر خود مِنْهُمْ از بنی اسرائیل قَوْلًا سخن مامور به را غَيْرَ الَّذِي بغیر آنکه قِيلَ

لَهُمْ گفته شده بود مر ایشانرا• یعنی بدل حطه گفتند حنطة فیها شعیر واین ازروی

استهزا بود فَأَنزَلْنَا پس فرستادیم ما عَلَيْهِم بر تغییر دهندگان رِجْزًا عذابی

مِّنَ السَّمَاءِ ازآسمان که صاعقه بود• یا طاعون بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ

بسبب آنچه بودندکه ستم میکردند• یعنی لفظی را درغیر موضع اووضع

نمودند وَاسْأَلْهُمْ وبپرس ای محمد یهود را عَنِ الْقَرْيَةِ ازخبر دیه وواقعهٔ اهل آن

الَّتِي كَانَتْ آن دیهی که بود حَاضِرَةَ الْبَحْرِ نزدیک دریا وآن دیه ایله بوده است

عشر

ع

میان مدین• وطور برساحل بحر طبریه• وگفته اند نام آن قریه مقنا بوده

درمیان مدین• وعینونا• وبرهر تقدیر اهل این دیه متشرع بشریعت توریة

بودند• وازجملهٔ فرایض برایشان تعظیم سبت بوده• که دران روز صید

ماهی نکنند وباعمال دنیوی مشغول نشوند• ایشان خلاف امر خدای کرده

برزبان حضرت داود علیه السلام ملعون گشتند ومسخ شدند• وحق

سبحانه جهة اظهار افعال ذمیمهٔ یهود باحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم

خطاب میفرماید که اهل کتاب را بپرس ازخبر اهل آن دیه إِذْ يَعْدُونَ

چون درگذشتند ازحد امر الهی• وتجاوز کردند• ازتعظیمی که مامور بودند

بدان فِي السَّبْتِ در روز شنبه که آن ترک صید سمک بود• ایشان خلاف

کردند إِذْ تَأْتِيهِمْ چون می آمدند بدیشان حِيتَانُهُمْ ماهیان ایشان يَوْمَ

سَبْتِهِمْ روز شنبه ایشان• یعنی روزی که دران منهی بود شکار ماهی

ماهیان می آمدند شُرَّعًا ظاهر شده بر روی آب وسرها برداشته وَيَوْمَ لَا

يَسْبِتُونَ وروزی که سبت عمل نمیکردند• یعنی بتعظیم آن روز مامور

نبودند چون یکشنبه وبواقی ایام لَا تَأْتِيهِمْ نمی آمدند• بدیشان ماهیان

واین ابتلایی بود ازحضرت عزت مر ایشان را که چون روز شنبه در آمدی

ماهی بسیار ظاهر شدندی• وبروی آب بازی کردندی• وچون شنبه بگذشتی

برفتندی• وتا شنبه دیگر کس ماهی ندیدی كَذَٰلِكَ نَبْلُوهُم همچنان بیازماییم

ایشانرا یعنی معاملهٔ آزمایندگان کنیم بِمَا كَانُوا بآنچه هستند که ازسر جهل

يَفْسُقُونَ بیرون میروند ازدایرهٔ فرمان• چون اهل ایله روز شنبه ماهی

بسیار میدیدند• وصید کردن مشکل بود• وصبر کردن دشوار متردد

کشتند وبانواع حیل وتدابیر تمسك جسته • در طلب جارهٔ آن کار بودند

آخر الامر رای ایشان بران قرار کرفت که حوضها ساختند • واز دریا جویها

بران بریدند • وروز شنبه که زمان ظهور ماهیان بود ایشانرا بدان

حوضها راندندی ودامها در پیش راه نصب کردندی • تا ماهیان آنجا بماندندی

وروز یکشنبه بکرفتندی جند نوبت این عمل کردند • وآثار عذاب ظاهر

نشد • دلیر شده از سر تعظیم سبت بکذشتند • واهل آن دیه سه کروه شدند

قومی مباشر این فعل بودند • وکروهی ایشانرا نهی مینمودند • وجمعی نه نهی کردندی

ونه ماهی کرفتندی • وایشان فرقهٔ ناهیه را نیز ملامت میکردند • جنابحق

حق سبحانه خبر میدهد وَإِذْ قَالَتْ وبپرس از اهل کتاب خبر آنرا جون کفتند

أُمَّةٌ مِنْهُمْ کروهی از اهل ایله که متوقف بودند در فعل ونهی مر کروه ناهیه را

لِمَ تَعِظُونَ چرا پند میدهید قَوْمًا کروهی را که بی شبهة اَللّٰهُ مُهْلِكُهُمْ خدای

هلاك کنندهٔ ایشانست در دنیا بنافرمانی وترك تعظیم سبت أَوْ مُعَذِّبُهُمْ

یا عذاب کننده ایشان عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت در آخرت که عذاب دوزخ است

قَالُوا کفتند فرقهٔ ناهیه مَعْذِرَةٌ این وعظ ما عذر خواستنی است از ما و حفص

مَعْذِرَةً بنصب میخواند یعنی پند دادن ما برای معذرتست از ما إِلَىٰ رَبِّكُمْ

بسوی پروردکار شما • یعنی امر معروف ونهی منکر بر ما واجبست • ما ایشانرا

پند میدهیم تا عند الله معذور باشیم وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ◉ وتا باشد نیز که

ایشان • بترسند از خدای وترك معصیت کنند فَلَمَّا نَسُوا پس آن هنکام که

بکذاشتند فرقهٔ صید کنندکان مَا ذُكِّرُوا بِهِ آنچه پند داده میشدند بدان

یعنی موعظه را قبول نکردند أَنْجَيْنَا برهانیدیم الَّذِينَ يَنْهَوْنَ آنانرا که نهی میکردند

عن السوء

خمس

عَنِ السُّوٓءِ از بدی ونافرمانی وَأَخَذْنَا وبکرفتیم الَّذِينَ ظَلَمُوا آنانرا که ستم کردند

بعید منهی عنه بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بعذابی سخت بِمَا كَانُوا بآنچه بودند که از روی

عناد يَفْسُقُونَ ◉ خارج میشدند از راه فرمان برداری • ودر فرقه

متوقفه اختلافست که نجات یافتند • یا هلاك شدند • وتوقف در امر ایشان

اولی است • پس از عذاب آن قوم خبر میدهد فَلَمَّا عَتَوْا پس آن هنکام که کردن

کشیدند عَمَّا نُهُوا عَنْهُ از انجیز که نهی کرده شده بودند • ازان یعنی صید ماهی

قُلْنَا کفتیم ما لَهُمْ مر ایشانرا که كُونُوا کردید قِرَدَةً بوزنکان خَاسِئِينَ • دور

شدکان ونا امیدان از رحمت • آورده اند که ناهیان بعد از انکه از پند

پذیرفتن ایشان نا امید شدند ترك مساکنت نموده • میان خانهای خود وایشان

دیوار کشیدند • ودری بمحلهٔ خود نشانده راه آمد شد بمساکن ایشان در

بستند • روزی از محلهٔ خود بیرون آمدند • وکسی از محلهٔ فاسقان بیرون نیامده

بود • در تفحص افتادند همه را • یافتند بوزنه شده • هر بوزنه کردکسان خود کریه

کنان میکشت • وروی در جامهٔ ایشان میمالید • سه روز زنده بودند • روز

چهارم مردند وَإِذْ تَأَذَّنَ ویاد کن ای محمد جون آکاهی داد رَبُّكَ آفریدکار تو یا سوکند

خورد لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ که برانکیزد بر یهود إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا بروز رستاخیز

مَنْ يَسُومُهُمْ کسی را که بچشاند ایشانرا سُوٓءَ الْعَذَابِ عذابی سخت جون قتل و

اجلا وضرب جزیه کفته اند بخت نصر با بلی بقتل وا سر ایشان اقدام کرد • و

بعد ازان ملوك فرس ایشانرا میرنجانیدند • وباج میکرفتند • تا زمانی که حضرت

رسالت صلوات الله وسلامه علیه مبعوث شد • حکم فرمود بمقاتلهٔ ایشان

تا اسلام آرند • یا جزیه قبول کنند • واین حکم تا قیامت باقیست إِنَّ رَبَّكَ

نصف الحزب

بدرستی که پروردکار تو لَسَرِيعُ الْعِقَابِ زود عقوبة است مر کافرانرا وَإِنَّهُ
وبدرستی که او لَغَفُورٌ آمرزکارست هر کرا توبه کند وطلب مغفرة نماید
رَحِيمٌ ○ مهربانست که بعد از توبه بکناه نکیرد وَقَطَّعْنَاهُمْ وپراکنده کردیم
بنی اسرائیل را فِي الْأَرْضِ در زمین أُمَمًا جماعتها هیچ ولایتی نیست که دران یهودی
نباشد مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ ○ بعضی از یشان شایستکانند که بدین موسی علیه
السلام متدین شده. تغییر بحال ایشان راه نیافت. یا مراد آنها اند که بحضرت
پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم ایمان آوردند. یا آنهاکه در شب معراج بآنحضرت
کرویدند وَمِنْهُمْ واز یشان هست دُونَ ذَلِكَ فرود از صالحان. یعنی کفره وفسقه
وَبَلَوْنَاهُمْ وبیازمودیم اینانرا بِالْحَسَنَاتِ به نیکویها چون عیش وغنا وصحت
وَالسَّيِّئَاتِ وبه بدیها چون شدّت وفقر ومصایب نفس ومال لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ
شاید که بازکردند بخدای واز معصیت بطاعت کرایند. ایشانرا در نعمت شکر
می بایست کفت بطر واستغناظا کردند. وکفتند. ان الله فقیر ونحن اغنیاء. ودر
محنت صبر می بایست کرد. آغاز ناسزا کرده کفتند. يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ. پس بر محک اختیار تا
عیار بیرون نیامد بیت خوش بود کر محک تجربه آید بمیان. تا سیه روی شود هر که
در وغش باشد فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ پس از پس در آمدند صالحانرا خَلْفٌ پس آمدکان
وَرِثُوا الْكِتَابَ میراث کرفتند توریة را. یعنی بیاموختند علم آنرا از پدران
فرا میکیرند عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى خواسته ومتاع این جهان فرو ترکه دنیاست
مراد احبار زمان حضرت رسالتند که حق تعالی میکوید در حکم رشوت
میکیرند وَيَقُولُونَ ومیکویند سَيُغْفَرُ لَنَا زود باشد که مارا بیامرزند
ادعاء ایشان آن بود که کناه روز ایشان بشب. وجرم شب ایشان بروز

آمرزیده

آمرزیده میشود. وایشان اخذ رشوت را کناه میدانستند وَإِنْ يَأْتِهِمْ
وحال آنکه اکر بیاید بدیشان عَرَضٌ مِثْلُهُ خواسته از متاع دنیی مثل آن خواسته
دیکر در حرمت يَأْخُذُوهُ فرا میکیرند آنرا. یعنی امید مغفرت دارند با وجود
اصرار بر اخذ رشوت واکل حرام أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ آیا کرفته نشده است بر یشان
مِيثَاقُ الْكِتَابِ عهد مذکور در توریة أَنْ لَا يَقُولُوا که نکویند عَلَى اللَّهِ بر
خدای إِلَّا الْحَقَّ مکر سخن راست. ایشان دروغ کفتند در آنکه غفران خود را در شب
وروز بحق سبحانه نسبت دادند. ومیدانستند که دروغ میکویند زیرا که
توریة با ایشانست وَدَرَسُوا وخوانده اند مَا فِيهِ آنچه در وست. واین حکم
در وی ندیده اند وَالدَّارُ الْآخِرَةُ ورستکاری سرای دیکر که عقبی است خَيْرٌ
بهترست از عرض دنیی لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ مر آنانرا که بپرهیزند از استحلال محارم
ودروغ برخدای أَفَلَا تَعْقِلُونَ ○ آیا تعقل نمیکنند. وحفص بخطاب میخواند
یعنی در نمی یابید که نعمت عقبی. بهترست از مال دنیی وَالَّذِينَ وآنانکه يُمَسِّكُونَ
بِالْكِتَابِ نکاه میدارند کتاب را. وچنک در ان میزنند مراد مؤمنان اهل
کتابند وکتاب درین آیة قرآنست وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وبپای داشتند نماز را تخصیص
صلوة با آنکه تمسک بکتاب مشتمل است بر اقامة جمیع عبادات جهة آن تواند
بود که نماز ستون دین است. واقامت دین موقوف بر اقامت آن نظم
خانهٔ دین خویش را چو خدا. بر ستون نماز کرد بنا. بی شکی تا ستون بجای بود.
خانهٔ دین حق بپای بود إِنَّا بدرستی که ما لَا نُضِيعُ ضایع نکنیم أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ
مزد کار بصلاح آرندکان کردار خودرا. بلکه بتمام بدیشان رسانیم وَإِذْ نَتَقْنَا
ویاد کن برای یهود زمان خود. چون بکسستیم وبرداشتیم الْجَبَلَ کوه طور را

عشر

فَوْقَهُمْ بر زبر ایشان كَاَنَّهُ ظُلَّةٌ گویی كه كوه سایه بانیست بر سر ایشان وَ
ظَنُّوا و دانستند اَنَّهُ آنكه كوه وَاقِعٌ بِهِمْ فرو آینده است بر ایشان اگر حكم توریة
قبول نكنند چه خدای ازین خبر داده بود خُذُوا و گفتیم فرا گیرید مَا آتَيْنَاكُمْ
آنچه دادیم شما را از احكام بِقُوَّةٍ بجدی تمام وَاذْكُرُوا و یاد كنید پیوسته مَا فِيهِ
آنچه دروست از اوامر و نواهی لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ شاید كه پرهیزكاری كنید
و از عداد متقیان باشید وَاِذْ اَخَذَ و یاد كن ای محمد چون فرا گرفت رَبُّكَ پروردگار تو
مِنْ بَنِي آدَمَ از فرزندان آدم مِنْ ظُهُورِهِمْ از پشتهای ایشان ذُرِّيَّتَهُمْ فرزندان
ایشان را وَاَشْهَدَهُمْ و گواه گردانید ایشان را عَلَى اَنْفُسِهِمْ بر نفسهاء ایشان
باقراری كه كردند بعضی را بر بعضی گواه ساخت • و گفت اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ
آیا نیستم پروردگار شما قَالُوا بَلَى گفتند آری تو پروردگار مایی حق سبحانه
ذریة آدم را بیرون آورد بعضی از اصلاب بعضی همچون توالد ابنا از آبا و ذكر آدم
علیه السلام نكرد چه همه كس را معلومست كه پدر بشر اوست • و همه از صلب او
بیرون آیند • حاكم ابو عبد الله رحمه الله در صحیح خود • از ابن عباس رضی الله عنه
نقل میكند كه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود كه خدای فرا گرفت
میثاق از ذریة آدم بنعمان • و آن وادی است نزدیك بعرفات • و آنرا نعمان سحاب
گویند • و بقولی بطن نعمان خوانند • و در لباب آورده كه اخذ میثاق در
دَهْیا بوده و آن زمینی است در ولایت هند و بعد از خروج آدم علیه السلام
بوده از بهشت • و در مدارك میفرماید كه جمهور مفسران بر آنند كه بعد از
خلق آدم و قبل از دخول جنت بوده • در فضای كه بود در بهشت هست و عرض آن
سی هزار ساله راهست • حق تعالی ذریة آدم را از صلب او بیرون آورد بر مثال

مورجهای

مورجهای خرد • و حیاة و عقل و نطق در ایشان بیافرید • و ربوبیة خود را
بر ایشان عرض كرد • و ایشان قبول نموده گفتند شَهِدْنَا گواه شدیم ما بر
اقرار خود • و گفته اند كه چون ذریة بلی گفتند حق سبحانه ملائكه را گفت
گواه باشید گفتند شَهِدْنَا • و سدی فرموده كه این خبریست كه حق سبحانه
و تعالی از خود • و از فرشتگان میدهد • كه ما بر اقرار ذریة گواه شدیم اَنْ تَقُولُوا
يَوْمَ الْقِيَامَةِ تا نگویند روز قیامت كه اِنَّا كُنَّا بدرستی كه بودیم ما عَنْ هٰذَا
ازین اقرار غَافِلِينَ بیخبران اَوْ تَقُولُوا یا آنكه نگویند اِنَّمَا اَشْرَكَ بجز این نیست
كه شرك آوردند آبَاؤُنَا پدران ما مِنْ قَبْلُ پیش از ما وَكُنَّا ذُرِّيَّةً و بودیم ما
فرزندان مِنْ بَعْدِهِمْ از پس ایشان و اقتدا بدیشان كردیم اَفَتُهْلِكُنَا آیا هلاك
میكنی و معذب میسازی ما را بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ با نچه كردند آن كج
روان و بی راهان • یعنی پدران ما • و چون مشركان تقلید را دست آویز ساز
این سخن از ایشان مسموع نیفتد • زیرا كه اخذ میثاق • بتوحید الهی بر هر
احدی از ذریة واقع شده • پس تقلید دیگری در شرك عذر نشود • ای درویش
این آیة مذكر عهد الست • تا بیخبران سر كوچهٔ غفلت را متنبه سازد و الا
هوشمندان بیدار دل از ان سوال و جواب غافل نیستند بیت
الست از ازل همچنان نشان بگوش • بفریاد قالوا بلی در خروش • در نفحات مذكور
كه علی سهل اصفهانی را قدس سره گفتند كه روز بلی را یاد داری • گفت
چون ندارم گویی كه دی بود • شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری
روح الله روحه فرمود كه درین سخن نقص است صوفی را دی و فردا
چه بود • آن روز را هنوز شب در نیامده • و صوفی در همان روزست نظم

روز امروزست ای صوفی وشان. کی بود از دی و از فردا نشان. آنکه از خود نیست غافل یکنفس. ماضی ومستقبلش حالست وبس. از حسین منصور قدس سره منقولست که فرموده اند غایب از حقایق. سوال الست را چگونه جواب دهد پس سر مخاطب. ومجیب بغایة نازکست ع هم خود الست گوید وهم خود بلی کند

وَكَذَٰلِكَ وچنانکه بیان کردیم امر میثاق را نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل میکنیم. وپیدا میسازیم. نشانهای قدرت خود را تا تدبر کنند در ان وَلَعَلَّهُمْ وشاید ایشان يَرْجِعُونَ بازگردند از تقلید بتحقیق وَاتْلُ وبخوان ای محمد عَلَيْهِمْ بر قوم خود یا بر یهود نَبَأَ الَّذِي خبر آنکس که آتَيْنَاهُ دادیم اورا آيَاتِنَا علم بآیتها، ما یعنی کتب منزله وآنکس امیة بن ابی الصلت بود از عرب که کتب سماوی مطالعه نمود. ومعلوم کرد که دران زمان رسولی مبعوث خواهد. وداعیه داشت که آن رسول او باشد. چون حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه مبعوث شد. امیه از روی حسد بوی کافر گشت وآن آیتها که خوانده بود برطرف نهاد. کما قال تعالی فَانْسَلَخَ پس بیرون آمد مِنْهَا ازان آیات بواسطهٔ کفر وعناد. چنانچه مار از پوست بیرون آید. فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ پس بدو پیوست شیطان. یا اورا پی روی خود فرمود فَكَانَ پس گشت آن دانندهٔ آیات مِنَ الْغَاوِينَ از گمراهان وگفته اند این کس ابو عامر راهب بود که پیغمبر صلی الله وسلم اورا فاسق لقب نهاد. واو ساعی بنای مسجد ضرارست. صفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در کتب الهی دیده بود واورا شناخته. وبوی ایمان آورده. آخر انکار کرد وبوی کافر شد. و اشهر آنست که این کس بلعم بن باعور بوده از کنعانیان وجباران که صحف

خمس

ابراهیم خوانده بود. واسم اعظم میدانست در محلی که موسی علیه السلام بالشکر بنی اسرائیل متوجه ولایت ایشان شد جباره رجوع به بلعم کردند که مستجاب الدعوه بود. والتماس نمودند که بر موسی علیه السلام و قوم او دعا کند در اول ابا کرد. ودر آخر باغوای زن خود فریفته شده ورشوة از قوم قبول نموده. بر موسی علیه السلام وقوم او نفرین کرد. حق سبحانه اسم اعظم از یاد او ببرد. وایمان باوی نماند وَلَوْ شِئْنَا واگر میخواستیم ما لَرَفَعْنَاهُ هر اینه برمیداشتیم اورا بِهَا بسبب آن آیات صحف یا کلماتی که مشتمل بود بر اسم اعظم بمراتب علیه ودرجات سنیه. که منازل ابرار ومساکن اخیارست. وَلَٰكِنَّهُ ولیکن او بواسطهٔ دناءت همت أَخْلَدَ میل کرد إِلَى الْأَرْضِ بسوی زمین. یعنی بحضیض ذالت وَاتَّبَعَ وپی روی کرد هَوَاهُ آرزوی خود را بقبول رشوت واستماع سخن زن فَمَثَلُهُ پس صفت او در خست كَمَثَلِ الْكَلْبِ مانند صفت سگست در اخس احوال او إِنْ تَحْمِلْ اگر حمله کنی عَلَيْهِ برو وبرانی اورا. يَلْهَثْ زبان از دهن بیرون افکند أَوْ تَتْرُكْهُ یا اگر بگذاری اورا ونرانی يَلْهَثْ همان زبان از دهن بیرون فکند. معنی آنست. که راندن سگ ونا راندن او یکسانست. در هیچ حال صفت خود را ترک نمیکند. بلعم سگ صفت نیز همین حال داشت. که بهیچ وجه از دناءت وخساست خود بر نگشت اورا در خواب نمودند که بر بنی اسرائیل دعای بد مکن منزجر نشد. ودر وقتی که متوجه لشکر موسی علیه السلام بود. که بر ایشان نفرین کند. در از گوشی که سوار بود باوی بسخن آمد. که ازین راه بازگرد. واز سر این عمل بگذر. هم متنبه نگشت. شیخ الاسلام قدس سره فرموده که تا باد تقدیر از کجا در اید

وجه بوالعجبی نماید اکر از جانب فضل وزد. زنار بهرام کبر را کمر عشق باری
راه دین کرداند واکر از طرف عدل وزد. رسم توحید بلعم را بر انداخته باسک
خسیسش برابری دهد نظم آنرا بری از صومعه در دیر کبران افکنی. وین را کشی از
بتکده سر حلقهٔ مردان کنی. جون وجاد رکار تو عقل زبون راکی رسد. فرمان ده مطلق
تویی حکمی که خواهی آن کنی ذَلِكَ این مثل که کفته شد مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ مثل آن
کروهی است که از روی جحود واستکبار كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا دروغ میشمرند آیتهای
ما را که قرآنست. واین کروه کفار مکه اند فَاقْصُصِ الْقَصَصَ پس بخوان بر ایشان
این خبر را. وکفته اند مراد ازین قوم یهودند که تکذیب آیات توریة کردند
در کتمان نعت حضرت محمد صلوات الله وسلامه علیه. پس میفرماید که قصهٔ
بلعم را بر ایشان خوان که انسلاخ او از آیات ما مناسبتی دارد با تکذیب ایشان
مر آیات ما را لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ◯ تا شاید که ایشان تفکر نمایند
وفکر ایشان بآن دارد که پند پذیر شوند سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ بد مثلیست مثل
قوم الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا آنانکه تکذیب کردند آیات ما را بعد از علم
ایشان بدان. وقیام حجت بر ایشان وَأَنْفُسَهُمْ وبر نفسهای خود كَانُوا يَظْلِمُونَ
بودند که ستم کردند. تقدیم مفعول دلالت بران میکند که وبال ظلم ایشان
جز بدیشان نرسد مَنْ يَهْدِ اللَّهُ هر کرا راه نماید خدای بفیض فضل خود فَهُوَ
الْمُهْتَدِي پس او راه یافته است وَمَنْ يُضْلِلْ وهر کرا کمراه سازد بحکم عدل خود
فَأُولَئِكَ پس آن کروه کمراهان هُمُ الْخَاسِرُونَ ◯ ایشانند زیانکاران در
هر دو سرای وَلَقَدْ ذَرَأْنَا وبدرستی که بیافریدیم ما لِجَهَنَّمَ برای دوزخ كَثِيرًا
بسیاری مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیوان وآدمیان که حکم ازلی به شقاوت ایشان

صادر

صادر شده. وبر علم قدیم اصرار ایشان بر کفر وموت ایشان بر شرك پوشیده
نیست لَهُمْ قُلُوبٌ مر ایشانرا دلهاست که مطلقا لَا يَفْقَهُونَ بِهَا هیچ
حقیقتی در نمی یابند بآن. زیرا که متوجه شناخت حق نمیسازند. وآن آیینه را
از زنکار انکار وغفلت بصیقل تصدیق وانابت پاك نمیسازند وَلَهُمْ أَعْيُنٌ
ومر ایشانرا چشمهاست که بهیچ وجه لَا يُبْصِرُونَ بِهَا روی حق نمی بینند بآن
سبب که بنظر اعتبار در مخلوقات نمینکرند وَلَهُمْ آذَانٌ ومر ایشانرا کوشهاست
که بهیچ روی لَا يَسْمَعُونَ بِهَا سخن حق نمیشنوند. زیرا که بسمع هوش
آیات ومواعظ قرآنی را استماع نمیکنند أُولَئِكَ این کروه در آنکه مشاعر خود را
متوجه باسباب تعیش دارند. ومقصور بر لذات فانی شمارند كَالْأَنْعَامِ
مانند چهارپایانند که همت ایشان جز خورد و خواب نیست وملتفت
بنعیم باقی ولذات دایمی نیستند بَلْ هُمْ أَضَلُّ بلك این کروه کمراه ترند از انعام
زیرا که انعام را تکلیفی نیست. اکر وفاق شرع ندارند بخلاف امر متصف نیز
نیستند أُولَئِكَ آن کروه که یاد کرده شد هُمُ الْغَافِلُونَ ◯ ایشانند
غافلان. ودر غفلت خود کاملان. صاحب عین المعانی آورده که مکلف
مامور بافرو کذاشتهٔ معذور مساوی نیست. جه آدمی هم روحانیست
وهم جسمانی هم عقلانیست وهم شهوانی. پس اکر عقل او بر هوا غالب آمد
از ملایك افضل است. واکر خردش مغلوب نفس وهوا شد از بهایم اخس و
ارذلست ودرین معنی کفته اند بیت بهره از ملکت هستی ونصیبی از دیو
ترك دیوی کن وبکذر بفضیلت ز ملك وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ومر خدایراست
نامهای نیکو فَادْعُوهُ بِهَا پس بخوانید او را بآنها. مراد نود ونه نام است که خبر

من احصاها دخل الجنة • در از باب وارد شده • ودر زاد المسير كويدكه
سبب نزول آية آن بودكه مردی در نماز خدایرا باسم الله یاد کرد • وباسم
الرحمن نیز بخواند • ابوجهل کفت نه محمد واصحاب او میکویندکه مایك
خدایرا میپرستیم • پس این مرد چرا دو خدایرا میخواند • آية نازل شدکه اسمای
الهی بسیارست • وهمه نیکوست • اورا بدان اسما بخوانید • صاحب کشاف
کفته که خدایرا صفات نیکوست • جوز عدل واحسان • وخیر ورحمت
وبجی متجلی وامثال آن پس اورا بدان اوصاف بستایید • وکفته اند متخلق شوید
باخلاق ربانی • ومتصف کردید بصفات حقانی وَذَرُوا الَّذِينَ وبکذارید
متابعت آنهارا که از روی جهل يُلْحِدُونَ میل میکنند بکجی فِي أَسْمَائِهِ در نامهای
او یعنی تسمیه میکنند حق سبحانه را بنامی که اذن شرع بدان لاحق نشده چنانکه
اعراب حق را یا ابا المکارم • ویا ابیض الوجه میکفتند • ونصاری یا ابا المسیح
وحکما علت اولی میخوانند • وکفته اند الحاد اشتقاق اسماء بتان بودن از اسمای
الهی چون لات از الله وعزی از عزیز ومنات از منان سَيُجْزَوْنَ زود باشدکه
جزا داده شوند ملحدان مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ● بجزای آنچه هستند که عمل
میکنند • وچون ذکر جمعی که برای آتش آفریده شده بودند کذشت • ذکر
اهل بهشت میکند ومیکوید وَمِمَّنْ خَلَقْنَا واز آنها که آفریده ایم برای بهشت
أُمَّةٌ کروهی اندکه ایشان يَهْدُونَ بِالْحَقِّ راه مینمایند بحق وَبِهِ يَعْدِلُونَ ●
وبحق عدل میکنند در احکام خود • وآن مهاجر وانصار وتابعان ایشانند رضوان
الله علیهم اجمعین وَالَّذِينَ كَذَّبُوا وآنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهاء مارا
یعنی کفار مکه • یا مستهزیان سَنَسْتَدْرِجُهُمْ زود باشدکه بکیریم ایشانرا

پایه پایه • یعنی اندك اندك ایشانرا بهلاك نزدیك کردانیم مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ
از انجاکه نداتند • یعنی هرکاه که کناهی میکنند نعمت بریشان زیاده میکنیم
تا در طغیان وعصیان می افزایند • امام قشیری قدس سره فرموده که استدرا
اعطاء برست • وانساء شکر یعنی نعمت بدیشان میدهد وسپاس داری بردل
فراموش میکرداند • تا وقتی که مستحق عقوبة شوند وَأُمْلِي لَهُمْ وزمان دهم
مر ایشانرا مدتی پس بکیرمشان إِنَّ كَيْدِي بدرستی که کرفتن من مَتِينٌ ●
سخت است کید عملی را کویند که در خفیه باشد • پس استدراج را بجهة آنکه
در ظاهر احسان ودر باطن خذلانست • کید کفت • آورده اند که شبی حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم بکوه صفا برآمد • یك یك از کروه قریش را
از عذاب خدای میترسانید • یکی از صنادید کفت که این یار شما دیوانه شده
که همه شب فریاد میکند آیة آمد أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا آیا فکر نکردند این معاندان
واندیشه نمودند در ینکه مَا بِصَاحِبِهِمْ نیست مر یار ایشانرا یعنی محمدرا
صلوات الله وسلامه علیه مِنْ جِنَّةٍ از هیچ نوع دیوانکی • این همان عاقلست که
اورا قبل از اظهار دعوت محمد امین میکفتید • بعد از آنکه دعوت حق
آشکارا کرد چرا دیوانه میخوانید إِنْ هُوَ نیست او إِلَّا نَذِيرٌ مکر بیم کننده از
عذاب الهی مُبِينٌ ● پیدا وهویدا بیم کردن او أَوَلَمْ يَنْظُرُوا آیا نظر
نکردند بدیدهٔ استدلال فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ در ملك عظیم آسمانها وَالْأَرْضِ
ودر ملکوت زمین • کفته اند ملکوت سما نجوم است • وشمس وقمر وملکوت
ارض بحور است • وجبال وشجر وَمَا خَلَقَ اللَّهُ ونکریستند در آنچه آفرید خدای
مِنْ شَيْءٍ از هرچیزی تا بدان نظر کمال قدرت صانع • وجمال وحدت مبدع

بریشان ظاهر کردد وَأَنْ عَسَى و دیکر نظر نکردند در انکه شاید أَنْ یَكُونَ
آنکه باشد قَدِ اقْتَرَبَ بتحقیق نزدیك رسیده أَجَلُهُمْ مدت فنای ایشان یعنی
جرا نظر نمیکنند در انکه شاید اجل ایشان نزدیك رسیده باشد پس پیش از
وقوع فوت وحلول موت بر عملی اقدام نمایند که موجب نجاح دو جهانی
و واسطهٔ فلاح جاودانی باشد نظم زان پیش کاجل فرا رسد تنك • وایام عنان
ستاند از چنك • بر مرکب فکر خویش نه زین • مردانه درای در ره دین فَبِأَيِّ حَدِيثٍ
پس بکدام سخن بَعْدَهُ بعد از قرآن یُؤْمِنُونَ ◯ ایمان خواهند آورد این مشرکا
اکر بقرآن نکروند که او جامع حقایق دین ودنی • ومجمع میامن صورت و
معنی است مَنْ یُضْلِلِ اللّٰهُ هر کرا خدای کمراه کرداند • وبقرآن نکرود فَلَا هَادِيَ
لَهُ پس هیچ راه نماینده نیست که او را براه آرد وَنَذَرُهُمْ ومیکذاریم ما کمراهان را
فِي طُغْيَانِهِمْ در کمراهی ایشان تا پیوسته یَعْمَهُونَ ◯ سرکردان ومتردد
ومتحیر میکردند بیت تا نکرد مدد هادی توفیق رفیق • مطلقا راه نیابند وبمنزل
نرسند • کروهی از قریش واصح آنست که یهود کفتند ای محمد خبر ده ما را از وقوع
ساعت اکر پیغمبری • که ما میدانیم که کی خواهد بود • واین سوال امتحانی
بود زیرا که میدانستند که جز خدای هیچکس نمیداند آیة آمد که یَسْأَلُونَكَ
میپرسند ترا عَنِ السَّاعَةِ از ساعت یعنی قیامت • ساعت از اسماء غالبه است
جون نجم واطلاق این اسم بر قیامت جهة آنست که ساعت بساعت قایم شود
یا حساب خلایق در یکی از ساعتی وقوع یابد • یا روزی بدان همه درازی نزدیك
خدای ساعتی باشد • وبر هر تقدیر سوال میکنند که أَيَّانَ مُرْسَاهَا کی است
بپای کردن وپدید آوردن او قُلْ بکو إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که دانستن ظهور

ساعت

ساعت عِنْدَ رَبِّي نزدیك پروردکار منست • که هیچ ملك مقرب ونبی مرسل را
بر آن اطلاع نداده لَا یُجَلِّیهَا آشکارا نکند امر قیامت را لِوَقْتِهَا در وقت او إِلَّا
هُوَ مکر او • که او داناست بدان ثَقُلَتْ پوشیده است علم قیامت • یا کران
وعظیمست دانستن او فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها وزمینها یعنی دانش قیامت
بر اهل آنها از ملائکه وثقلین بزرکست • از جهت هول وهیبت او • وکوییا
که حکمت در اخفاء او اینست لَا تَأْتِیكُمْ نمی آید بشما قیامت إِلَّا بَغْتَةً مکر
ناکهان یَسْأَلُونَكَ میپرسند از تو کویی آنرا ووقت آنرا • بران وجه که كَأَنَّكَ
کوییا تو حَفِيٌّ مهربانی ودوست میداری عَنْهَا سوال از آن • وحال آنکه
تو کاره ای از ان سوال جه موقنی بانکه جز حق سبحانه کسی نمیداند قُلْ بکو
دیکر باره از روی تأکید ومبالغه إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که علم قیامت عِنْدَ اللّٰهِ
نزدیك خدای است وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا یَعْلَمُونَ
نمیدانند که آنرا جز حق تعالی نمیداند • در وسیط آورده که اهل مکه کفتند ای محمد
خدای تو جرا خبر نمیکند ترا بنرخ جیزها که کی ارزان وکران میشود • تا در
ارزانی جیزی بخری • ودر کرانی بفروشی • وبران سود کنی آیة آمد که قُلْ لَا أَمْلِكُ
بکو نمیتوانم لِنَفْسِي از برای خود نَفْعًا جر منفعتی وَلَا ضَرًّا ونه دفع مضرتی إِلَّا
مَا شَاءَ اللّٰهُ مکر آنجه خدای خواهد • ومرا در آن تعلیم دهد وَلَوْ كُنْتُ واکر
بودمی من که بی تعلیم حق أَعْلَمُ الْغَیْبَ دانستمی غیب را لَاسْتَكْثَرْتُ هر اینه
طلب بسیاری کردمی مِنَ الْخَیْرِ از مال ومنفعت • وفتح وغنیمت وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ
ونرسیدی بمن بدی از فقر ومرض • ورنج وهزیمت إِنْ أَنَا نیستم من إِلَّا
نَذِیرٌ مکر بیم کننده منکران ومعاندان وَبَشِیرٌ ومژده دهنده لِقَوْمٍ

ع ١٢

يُؤْمِنُونَ ● برای کروهی که بکرَوند بمن. وبآنجه با منست هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ
اوست یعنی خدای آنکسی که بیافرید شمارا مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ از یک تن که آدم است
علیه السلام وَخَلَقَ وبیافرید مِنْهَا از جسد وی. یعنی از ضلعی از اضلاع وی
زَوْجَهَا جفت اورا که حوّاست. واین آفریدن جهة آن بود که لِيَسْكُنَ
تا آرام کیرد آدم علیه السلام إِلَيْهَا بوی والفت پذیرد باوی فَلَمَّا تَغَشَّاهَا پس
آن هنکام که بپوشید آدم حوّارا یعنی خلوت کرد باوی حَمَلَتْ بارکرفت
حوّا حَمْلًا خَفِيفًا باری سبک که آن نطفهٔ آدم بود علیه السلام برحم او
درآمده فَمَرَّتْ بِهِ پس میکذشت بآن باز. یعنی می آمد ورفت فَلَمَّا أَثْقَلَتْ پس
آن هنکام که کران شد حوّا بآن باری که در شکم او بود. یعنی فرزند بزرک شد
وحوا کران بار کشت دَعَوَا اللَّهَ بخواندند آدم وحوّا خدایرا رَبَّهُمَا که پروردکار
ایشانست. وکفتند خدایا لَئِنْ آتَيْتَنَا اکر بدهی مارا صَالِحًا فرزندی درست
خلقت که مشابه ما باشد در صورت لَنَكُونَنَّ هراینه باشیم ما مِنَ الشَّاكِرِينَ
از سپاس داران مر ترا بر از نعمت مجدّد قولی آنست که جون حوا حامله شد
ابلیس بصورتی مجهوله بر حوّا ظاهر کشت. وکفت در شکم توجه جیزیست
حوّا جواب داد که نمیدانم. ابلیس کفت شاید سبعی یا بهیمهٔ. آنکه پرسید که
از کجا بیرون خواهد آمد. حوا کفت مرا معلوم نیست. ابلیس کفت شاید از دهن
یا کوش یا سوراخ بینی بیرون آید. یا شکم ترا بشکافند وبیرون آرند. حوّا
بترسید. وصورت ماجرا باآدم علیه السلام درمیان آورد. آدم نیز اندیشه ناک
شد وابلیس دیکرباره بصورتی دیکر خودرا بر ایشان ظاهر کرده. از سبب
ملال ایشان پرسید حال بازکفتند. ابلیس کفت غم مخورید من اسم اعظم

میدانم

میدانم. ومستجاب الدعوه ام. از خدای درخواهم که این حمل را مثل شما
بشری راست خلقت کرداند. وخروج او بآسانی باشد. بشرط آنکه اورا عبد
الحارث نام کنید. ونام ابلیس درمیان ملایکه حارث بود. حوّا این
فریب را قبول کرد فَلَمَّا آتَاهُمَا پس آن هنکامی که عطا کرد خدای بدیشان صَالِحًا
فرزند صالح الجسم وتندرست جَعَلَا لَهُ کردانیدند برای خدای شُرَكَاءَ
خداوند شرکتی. یعنی شریکی ساختند در اسم نه در عبادت. یعنی بدل کردند
عبد الله را بعبد الحارث. وبعضی برانند که آن وقت که داد حق تعالی اولاد آدم
وحوّا را فرزند شایسته ایشان غیری را شریک حق ساختند در عبادت وحفص
شرکا میخواند بلفظ جمع. یعنی اولاد آدم را ساختند شریکان مر خدایرا فِيمَا آتَاهُمَا
در آنجه داد اولاد آدم وحوّارا صاحب کشاف وقاضی بیضاوی بران رفته اند
که نفس واحده قصیٰ است از اجداد حضرت پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه
که خدای اورا زوجهٔ از جنس او یعنی عربی وقرشی کرامت فرموده. وزن وشوهر
شرط کردند که اکر خدای ایشانرا فرزند شایسته دهد. بشکر کذاری وسپاس
داری قیام نمایند. حق سبحانه ایشانرا چهار فرزند داد. در تسمیه ایشان
شریک پیدا کردند مر خدایرا وعبد مناف. وعبد العزّی. وعبد قصی وعبد
الدار نام نهادند فَتَعَالَى اللَّهُ پس برترست خدای وپاک عَمَّا يُشْرِكُونَ ● از آنجه
برای او انباز میکیرند قصی واولاد او. وبر قول اول ضمیر یشرکون شامل است
همه مشرکانرا أَيُشْرِكُونَ آیا انباز میکیرند در عبادت حق مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا آنچیزیرا
که نیافریند چیزی. وقدرت ندارد بر خلق اشیا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ● وحال
آنکه آن انبازان که میکیرند ایشان آفریده شده اند. ومخلوق خالق نتواند

عشر

بود وَلَا يَسْتَطِيعُونَ ونمیتوانند بتان لَهُمْ برای پرستندکان خود نَصْرًا یاری
دادنی در جر منفعت ایشان • یا فریاد رسیدنی در دفع مضرت ازیشان وَلَا
أَنْفُسَهُمْ ونه نفسهای خود را يَنْصُرُونَ ◉ یاری میدهند در وقتی که کسی ایشانرا
میشکند • یا بالواث واوراث آلوده میسازد وَإِنْ تَدْعُوهُمْ واکر بخوانید
شما ای مسلمانان مشرکانرا إِلَى الْهُدَىٰ بسوی دین اسلام لَا يَتَّبِعُوكُمْ پی روی
کنند شما را سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ یکسانست بر شما أَدَعَوْتُمُوهُمْ آنکه بخوانید
ایشانرا ودعوت کنید بدین حق أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ ◉ یا آنکه شما خاموش
باشید • این آیت خاص است بقومی از کفره • چون ابو جهل واضراب او که از قبول
دعوت محروم شدند إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ بدرستی که آنانکه شما میپرستید ای
مشرکان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای • وایشانرا آلهه نام نهاده اید عِبَادٌ بندکانند
یعنی مملوک ومسخر فرمانند أَمْثَالُكُمْ مثل شما • یعنی ایشان نیز مانند شما
در تحت تصرف • ودر قبضهٔ تقدیر حق اند فَادْعُوهُمْ پس بخوانید فَلْيَسْتَجِيبُوا
لَكُمْ پس باید که اجابة کنند مر شما را إِنْ كُنْتُمْ اکر هستید شما صَادِقِينَ
راست کویان در آنکه ایشان آلهه اند • چه اله بحق آنست که دعای بنده وندای
پرستندهٔ خود را اجابت کند أَلَهُمْ أَرْجُلٌ آیا مر این بتانرا پایها هست که در مهمات
خود يَمْشُونَ بِهَا بروند بدانها • چنانچه شما میروید أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ یا ایشانرا دستها
هست که چیزها را يَبْطِشُونَ بِهَا فرا کیرند بآن • چنانچه شما فرا میکیرید أَمْ
لَهُمْ أَعْيُنٌ یا ایشانرا دیدها هست که مرئیات را يُبْصِرُونَ بِهَا به بینند بدان
چنانچه شما می بینید أَمْ لَهُمْ آذَانٌ یا ایشانرا کوشها هست که مسموعات را
يَسْمَعُونَ بِهَا بشنوند بدان • چنانچه شما میشنوید • وخود قابلیة که ایشانرا

پای روا • ودست کیرا • وچشم بینا • وکوش شنوا نیست • وشما را هست
پس شما بدینها ازیشان فاضلتر باشید • وغایة جهل است که فاضل مفضول را
پرستد • این آیت در اثبات جهل کفارست • وایشان بعد از الزام حجت بریشان
تخویف کردند حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم بآلههٔ خود وکفتند خدایان
ما را نکوهش مکن که مبادا آفتی ورنجی بتو رسانند • حق تعالی فرمود که قُلِ ادْعُوا
بکوای محمد که بخوانید شُرَكَاءَكُمْ انبازان خود را که برای خدا ساخته اند
وباهم یار شوید در عداوت من ثُمَّ كِيدُونِ پس بکوشید بدان مقدار که
توانید در ایصال مکاره بمن فَلَا تُنْظِرُونِ ◉ پس مرا مهلت مدهید • و
بکنید آنچه خواهید • که من واثقم بحفظ وحمایت الهی • واز قصد ومکر شما
نمی اندیشم بیت اکر هر دو جهانم خصم کردند • نترسم چون نکه دارم تو باشی •
إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ بدرستی که یار من • ومتولی کار من • الله است الَّذِي آن الهی که
نَزَّلَ الْكِتَابَ فرو فرستاد قرآنرا که حامی بندکان حق است وَهُوَ وخدای
يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ ◉ دوست دارد وکار سازد بندکان شایسته را وَالَّذِينَ
تَدْعُونَ وآنانرا که شما میخوانید • ومیپرستید مِنْ دُونِهِ بدون خدای لَا يَسْتَطِيعُونَ
نمیتوانند نَصْرَكُمْ یاری دادن شما را وَلَا أَنْفُسَهُمْ ونه نفسهای خود را
يَنْصُرُونَ ◉ یاری کنند بوقت قصد کسر وحطم ایشان وَإِنْ تَدْعُوهُمْ
واکر بخوانید ای مومنان کافرانرا إِلَى الْهُدَىٰ بدین راست لَا يَسْمَعُوا نشنوند بسمع
قبول وَتَرَاهُمْ ومی بینی تو ای محمد ایشانرا که بدیدها ظاهر يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ
می نکرند بسوی تو وَهُمْ وحال آنکه ایشان لَا يُبْصِرُونَ ◉ نمی بینند ترا به بصر
بصیرت • وبحقیقت تو بینا نیستند • پس اکر ترا می بینند بصورت • بحسب معنی

خمس

نمی بینند • سلطان محمود غازی از شیخ ابو الحسن خرقانی قدس سره پرسید که
سرّ این سخن چیست که سلطان العارفین قدس سره فرموده • که هر که بایزید را دید
آتش دوزخ بر و حرام شد • وحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم این سخن
نگفت • واورا کفّار و یهود ومنافقان میدیدند • حضرت شیخ فرمود که این
دیدن را حمل بر رویة ظاهر مکن • معلومست که حضرت پیغمبر را در زمان ایشان
چند کس دیده باشند • ودر وقت بایزید نیز چند کس بحال او بینا شده باشند بیت
برای دیدن روی تو چشمی دیگرم باید • که این چشمی که من دارم جمالت را نمی شاید •
خُذِ الْعَفْوَ این آیت جامع مکارم اخلاقست • میفرماید که فرا گیر آسانی را در کارهای مردمان
ومجوی از یشان کاری که شاق باشد بر یشان • یا بگیر صفت عفو را • واز سر گناه کاران
در گذر • یا فرا گیر فضل اموال اغنیا را • وآنچه بر یشان سهل باشد صدقه دادن آن
وبرین معنی نزول آیة قبل از وجوب زکوة بوده باشد وَأْمُرْ وبفرمای دیگران را
بِالْعُرْفِ به نیکویی در افعال واقوال • وگفته اند عرف خصلتیست که آنرا عقل پسند
وشرع قبول کند وَأَعْرِضْ وروی بگردان عَنِ الْجَاهِلِينَ ◯ از نادانان وسفیهان
وستیزه مکن با ایشان ابو حمزهٔ بغدادی قدس سره فرموده که نفس جاهلترین
جاهلانست واو سزاوارترست بانکه از و اعراض کنند • در کشاف آورده که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم • بعد از نزول این آیة از جبرئیل پرسید که حقیقت
این سخن چیست جبرئیل علیه السلام فرمود که پروردگار تو میگوید که
پیوند کن با کسی که از تو ببرد • وعطا ده آنرا که ترا محروم سازد • وعفو کن از کسی
که بر تو ستم کند • وفی نفس الامر اصول مکارم اخلاق همین است • حکیم الهی
فرماید بیت هر که زهرت دهد بدو ده قند • وانکه از تو برد در و پیوند وَإِمَّا

يَنْزَغَنَّكَ وهر گاه بر انگیزاند واز جای ببرد ترا مِنَ الشَّيْطَانِ از جهت دیو نَزْغٌ
از جای بر رفتنی • وآن در حالت غضب میتواند بود • یا اگر از شیطان وسوسه بتو
رسد فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه گیر بخدای از شر او إِنَّهُ بدرستی که خدای سَمِيعٌ شنونده
آنرا که بزبان گویی عَلِيمٌ ◯ داننده است آنرا که در دل داری إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا
بدرستی که آنانکه پرهیز کردند از شرک ومعاصی • یا بترسیدند از حق إِذَا
مَسَّهُمْ چون برسد بدیشان طَائِفٌ وسوسهٔ مِنَ الشَّيْطَانِ از دیو سرکش تَذَكَّرُوا
یاد کنند خدایرا • واز وعید او براندیشند فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ ◯ پس ایشان
بینندگان باشند راه صواب را وبدان بینایی وسوسه شیطان از خود دفع کنند
وبطریق حق گرایند وَإِخْوَانُهُمْ وبرادران کفّار که شیاطین اند يَمُدُّونَهُمْ میکشند
کافرانرا فِي الْغَيِّ در گمراهی • وغوایة را در چشم ایشان محلّا آرایند ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ
پس باز نمی ایستند از اضلال ایشان ودست تصرّف از یشان کوتاه نمیکنند وَ
إِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ وچون نیاری تو بکافران بِآيَةٍ آیتی از قرآن مقارن طلب ایشان
قَالُوا گویند لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا چرا برهم نبافتی • وبر نگزیدی آن آیة را از پیش خود
در تبیان آورده که اهل مکه بر سبیل تعنت آیتهای قرآنی میطلبیدند • چون در
نزول آن تاخیری واقع شدی • از روی استهزا گفتندی چرا احداث وانشا نکردی
چنانچه دیگر آیتها را • این آیة نازل شد وامر آمد که قُلْ بگو ای محمد إِنَّمَا أَتَّبِعُ جز این
نیست که من پیروی میکنم مَا يُوحَى إِلَيَّ آنچیز را که وحی کرده میشود بمن
مِنْ رَبِّي از آفریدگار من • ومن بر بافنده وسازندهٔ قرآن نیستم هَذَا این قرآن
بَصَائِرُ دلیلها وحجتهاست که بدان حق دیده • وصواب دریافته شود مِنْ
رَبِّكُمْ فرود آمده از پروردگار شما وَهُدًى وراه نماینده است وَرَحْمَةٌ

است

ع ٤ عشر

وبخشاينده • يا هدايت ورحمتست لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ◦ براى كروهى كه ميكروند
بخدا ورسول وى • در اسباب نزول آورده كه جوانى نصارى در عقب رسول
صلى الله عليه وسلم نماز ميكذارد • وهرجه آنحضرت قراءت ميفرمود
اونيز ميخواند آية آمد كه وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ وجون خوانده شود قرآن درنماز
فَاسْتَمِعُوا پس بشنويد لَهُ مرانرا وَأَنْصِتُوا وخاموش باشيد وبا امام تلاوت
مكنيد لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ◦ شايد كه رحمت كرده شويد • ظاهر لفظ مقتضى
وجوب استماع قراءت قرآنست هرجا خوانند • اما عامهٔ علما برانند كه درخارج
صلوة مستحب است • وكفته اند مراد انصاتست براى خطبهٔ امام روز جمعه جه
خطبه مشتمل مى باشد برآيتى از قرآن وَاذْكُرْ وياد كن اى محمد رَبَّكَ پروردكار
خودرا فِي نَفْسِكَ دردل خود تَضَرُّعًا بزارى وَخِيفَةً وبترسكارى از بيم عدل او
وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ وبخوان اورا خواندنى فروتر از آواز بلند واشكارا يعنى
ميان سر وجهر بِالْغُدُوِّ در بامدادها وَالْآصَالِ وشبانكاهها مراد دوام ذكرست
يا آنكه اين دو وقت افضل اوقات شبانروزست وَلَا تَكُنْ ومباش خطاب باحضرت
بيغمبر است صلى الله عليه وسلم ومراد امتند يعنى مباشيد مِنَ الْغَافِلِينَ (خمس)
از جملهٔ بيخبران از ذكر خداى • آورده اند كه كفار مكه تعظيم ميكردند ازسجده
مرخدايرا • وتنفر نموده ميكفتند • انسجد لما تامرنا وزادهم نفورا • حق سبحانه
ميفرمايد كه • اى محمد اكر كافران از سجود من سركشى ميكنند إِنَّ الَّذِينَ بدرستى كه آنان
از ملائكهٔ اعلى كه هستند عِنْدَ رَبِّكَ نزديك آفريدكار تو • يعنى مقربان باركاه عزت
لَا يَسْتَكْبِرُونَ كردن نميكشند عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش حق وَيُسَبِّحُونَهُ وتنزيه
ميكنند ذات اورا از آنجه لايق آنحضرت نباشد وَلَهُ ومر اورا خاص يَسْجُدُونَ

سجده ميكنند تعريض مشركانست وتنبيه مؤمنان • ولهذا بعد از تلاوت اين
آيه سجده مى بايد كرد • وسجدهٔ تلاوت در جهارده موضع است از قرآن واختلاف
دردو موضع است يكى در آخر سورهٔ حج بمذهب امام شافعى • وامام احمد رحمهما
الله سجده هست • وبمذهب امام اعظم رحمه الله نيست • دوم در سورهٔ ص
بمذهب امام اعظم رحمه الله سجده هست وبنواقى ائمه نى • ونزد امام اعظم
رحمه الله سجدهٔ تلاوت برخواننده وشنونده در نماز وغير نماز واجبست درحال واكر
فوت شود قضا لازم است • وبمذهب ائمهٔ ديكر سنتست • وبعد از فوت
قضا لازم نيست • وحضرت شيخ قدس الله روحه در فتوحات اين را سجدهٔ
ملائكه كفته • وفرموده كه ساجد را بايد كه درين سجود از خصايص
ملكى فيضى خاص حاصل كردد • تا حقيقة اين سجده را دريافته باشد اينجا نكتهٔ
اقرب ما يكون العبد من ربه وهو ساجد • بر منصهٔ ظهور جهره ميكشايد
ورمز فاعنى على نفسك بكثرة السجود • از منظرهٔ شهود روى مينمايد • سجده
طاعتيست خاص بل افسريست زيبنده • مفارق اهل اخلاص نظم
زينت تو بس كمر بندكى • تاج تو در سجده سرافكندكى • شرم تو بادا كه بالا و پست
سجدهٔ طاعت بردش هرجه هست • تو كشى از سجده او سركشى • به كه ازين شيوه قدم دركشى
حضرت شيخ الاسلام قدس سره فرموده كه سرى كه درو سجود نيست • سفجه است
وكفى كه درو جود نيست كفجه است • ونعم ما قال بيت شرف نفس بجودست وكرامت بسجود
هركه اين هردو ندارد عدمش به زوجود سورة الانفال مدنية وهى خمسة وسبعون آية
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ◦ يَسْأَلُونَكَ ميپرسند ترا اى محمد عَنِ الْأَنْفَالِ (ربع)
از حكم غنيمتها كفار كه برين امت حلال هست يانى • در وسيط آورده كه

اهل بدر در غنایم اختلاف کردند • جوانان مدعا آنکه ما حرب کرده ایم
غنیمت از آن ماست • و پیران گفتند ما نیز مدد کار و عون شما بوده ایم ما را نیز نصیبی
باید • یا هر قوم از مهاجر و انصار داعیهٔ احراز غنیمت داشتند • بالآخره
از جناب نبوت مآب استفسار نمودند • جواب آمد که قُلِ الْأَنْفَالُ بگو که حکم
غنیمتها لِلّٰهِ مر خدایراست وَالرَّسُولِ و فرستادهٔ اورا • که بامر او قسمت کند بر هر که
خواهد فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از خدای • و مخالفت و منازعت منمایید وَأَصْلِحُوا
و بصلاح آرید ذَاتَ بَيْنِكُمْ آنچه میان شماست بمواساة با یکدیگر • عبادة بن
الصامت رضی الله عنه فرموده • که این آیة در باب ما اهل بدر • فرود آمد که
در غنیمت اختلاف میکردیم • و اخلاق ما از رتبهٔ اعتدال منحرف شده
بود • حق سبحانه حکم آنرا برسول خود • تفویض نمود • و او میان مسلمانان
قسمتی راست فرمود • و ما خلقهاء خود را بصلاح آوردیم وَأَطِيعُوا اللّٰهَ و فرمان
برید خدایرا وَرَسُولَهُ و فرستادهٔ اورا در آنچه فرماید در باب غنایم إِنْ كُنْتُمْ
مُؤْمِنِينَ ○ اگر هستید شما مؤمنان • چه ایمان مقتضی طاعت و تقوی است
إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ بجز نیست که مؤمنان کامل الَّذِينَ آنانند که إِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ
چون یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان وَجِلَتْ بترسد قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان
از هیبت جلال • و تصور عظمت لایزال • و یا از تقصیر اعمال خود در جنب انعام
و افضال او وَإِذَا تُلِيَتْ و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ برایشان آيَاتُهُ آیتهاء او
یعنی قرآن زَادَتْهُمْ إِيمَانًا زیاده کرداند آن آیات ایمان ایشانرا • یعنی هر گاه که
آیتی نازل شود • و برایشان خوانند • ایمان ایشان بدان آیة انضمام پذیرد • با ایمان
ایشان بآیتهاء منزله • یا تصدیق و یقین ایشان بیفزاید • در حقایق سلمی رحمه

الله مذکورست که ببرکت تلاوت نور یقین در باطن ایشان ظاهر گردد
و زیادتی طاعت بر ظاهر ایشان هویدا شود • در بحر الحقایق فرموده که ایمان
حقیقی نوریست که بقدر سعة روزنهٔ دل در وی می تابد • پس چون قرآن
بر ارباب قلوب خوانند • روزنهٔ دل ایشان ببرکت آن قراءت کشاده تر گردد
و نور ایمان بیشتر در وی افتد • پس در نور جمال مستغرق گردند وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ
و بر پروردگار خود يَتَوَكَّلُونَ ○ توکل کنند نه بر دنیی و اهل دنیی • چه هر کس در
تحت سطوات غلبهٔ نورانیة حق مضمحل و مقهور شد • اورا پروای ما سوی
نمیماند • بلکه غیر حق بدیدهٔ شهود او در نمی آید نظم هر که او در بحر مستغرق شود
فارغ از کشتی و از زورق شود • غرقهٔ دریا بجز دریا ندید • غیر دریا هست بر وی ناپدید
الَّذِينَ و این مؤمنان کامل الایمان آنانند که از روی اخلاص يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ
بپای دارند نماز را بشرایط و آداب آن وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه روزی
داده ایم ایشانرا يُنْفِقُونَ ○ نفقه میکنند أُولَٰئِكَ آن گروه که اعمال قلب را
از وجل و توکل و یقین با اعمال جوارح که صلوة و زکوة است جمع کرده اند
هُمُ الْمُؤْمِنُونَ ایشانند مؤمنان حَقًّا بایمانی درست و راست • ابن عباس
رضی الله عنه فرموده که هر که منافق نباشد • فهو مؤمن حقا لَهُمْ مر ایشانراست
دَرَجَاتٌ مرتبها عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک آفریدگار ایشان که کرامت و منزلت است
یا درجات بهشت وَمَغْفِرَةٌ و آمرزشی مر تقصیرات ایشانرا وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ○
و روزی بزرگ • که صافی باشد از کد اکتساب • و خالی از خوف حساب
امام قشیری رحمه الله فرموده که رزق کریم آنست که مرزوق را از شهود رازق
باز ندارد نظم تو ز روزی ده بروزی وا ممان • از سبب بگذر مسبب بین عیان

از مسبب میرسد هر خیروشر نیست ز اسباب و وسایط ای پدر اصل بیند دیده
جون اکمل بود. فرع بیند دیده جون احول بود. آورده اند که کاروان قریش با
متاع بسیار از شام باز کشته بودند. وابو سفیان با بعضی از صنادید عرب
سرداری آن قافله مینمودند. جبرئیل علیه السلام بیامد. وحضرت پیغمبر را
صلی الله علیه وسلم خبر داد. وآنحضرت صورت حال با مؤمنان باز کفت
وایشان از بسیاری مال واندک رجال مایل شدند. بآنکه سر راه بر کاروان کیرند
پس بدین قصد از مدینه بیرون آمدند. وابو سفیان خبر یافته ضمضم غفاری را
جهة استمداد از قریش بمکه فرستاد. وخود با کاروان بدبی راهه روی بمکه نهاد
وابو جهل با بسیاری مردم از مکه بمدد کاروان بیرون آمده متوجه بدر شدند
وحضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه در وادی دفران بود که جبرئیل
علیه السلام بیامد. واز آمدن لشکر کفار خبر داد. در مدارك آورده که آنحضرت
صحابه را فرمود که خبر اینست. العیر احب الیکم ام النفیر. شما ملاقات
کاروان را دوستر میدارید. یا مقاتلهٔ کافران را. بعضی کفتند که ما حرب را آماده نیستیم
اکر کاروان بدست افتد مناسبتر ست حضرت سید انام علیه الصلوة والسلام
ازین سخن متغیر شد. وکبار مهاجر وانصار حرب را اختیار کردند. وآنحضرت
فرموده که کوییا که بکشتن کاه قوم نظر میکنم ونشان داد که ابو جهل را در فلان
موضع کشند. وامیة بن خلف را در فلان جای. وباقی صنادید بر این قیاس. واز آنجه
آنحضرت فرموده بود. یك قدم تخلف نکرد. پس حق سبحانه پیغمبر خود را میفرماید
که ترا خدای بموضع بدر که مصارع کفارست خواهد برد **کما اخرجك ربك**
جنانك ترا بیرون آورد پروردکار تو **من بیتك** از خانهٔ تو که مدینه است **بالحق**

براستی وصواب **وان فریقا** وبدرستی که کروهی **من المؤمنین** از کرویدکان
لکارهون ◉ هر آینه کارهند رفتن بدر را. وآن کراهة طبع بود از زحمت
سفر وبی برکی. نه کراهت امر بطریق مخالفت **یجادلونك** جدال میکنند
با تو **فی الحق** در اختیار حق که جهادست **بعد ما تبین** بعد از آنکه روشن شده
بر ایشان که جهاد واجبست. یا دانسته اند باعلام تو که بر دشمن ظفر خواهند
یافت. وبا وجود آن میروند **کانما یساقون** کوییا رانده میشوند **الی الموت**
بسوی مرك **وهم ینظرون** ◉ وکوییا که ایشان می نکرند باسباب وعلامات
مرك. وآن صورت بجهة قلة عدد ومدد. وکمی زاد واستعداد ایشان بود.
جه تمام لشکر یان سیصد وپنج نفر بودند. وهفتاد شتر داشتند. ودو اسب
وشش زره وهشت شمشیر **واذ یعدکم الله** ویاد کنید آن را که وعده داد شما را
خدای **احدی الطائفتین** یکی از دو کروه. یا کاروان. یا لشکر کافران که **انها لکم**
آن شما راست **وتودون** وشما دوست میدارید **ان غیر ذات الشوکة** آنکه
غیر خداوند شوکت وسلاح یعنی کاروان **تکون لکم** باشد شما را جه شنیده اید
که در کاروان جهل سوار بیش نیست. واین لشکر نهصد وپنجاه مردند
پس شما آسانتر را میخواهید **ویرید الله** ومیخواهید **ان یحق الحق** آنکه ثابت کرداند
حق را **بکلماته** بایاتی که در باب محاربهٔ ذات الشوکة فرستاده. یا بوعدها
فتح وظفر که پیغمبر خود را داده. یا بکلمات ازلی که در قتل واسر ایشان
بر لوح محفوظ نوشته **ویقطع** وببرد وبر کند **دابر الکافرین** بنیاد کافران
ومستاصل سازد معاندان را **لیحق الحق** تا ظاهر کند دین اسلام را بقتل ایشان
یا نصرت دهد پیغمبر خود را **ویبطل الباطل** وزایل کرداند کفر را یا ضعیف

سازد امر مشرکان را وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ واگرچه نخواهند وکاره باشند آنرا

کافران إِذْ تَسْتَغِيثُونَ ویادکنید آنرا که فریاد میخواستید رَبَّكُمْ از پروردگار

خود. ومیگفتید. اغثنا یا غیاث المستغیثین رب انصرنا علی عدوک. وگفته اند حضرت

پیغمبر صلی الله علیه وسلم دعا کرد. که خدایا اگر این گروه مؤمنان را هلاک کنی.

دیگر کس نباشد که ترا پرستد فَاسْتَجَابَ پس اجابت کرد خدای لَكُمْ مر شما را أَنِّي مُمِدُّكُم

بآنکه من مدد کننده ام شما را بِأَلْفٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ بهزار تن از فرشتگان

مُرْدِفِينَ از پی یکدیگر در آیندگان. مراد ازین الف آنها اند که مقدمهٔ

لشکر ملایکه بودند. یا وجوه واعیان ایشان. ودر تفسیر ثعلبی از مجاهد رحمه الله

نقل میکند که بجز این هزار فرشته در روز بدر قتال نکردند. وآن ثلثه وخمسه

که در سورهٔ آل عمران مذکور شد. جهة بشری بوده. ودمیاطی میگوید الفی

بود بعد از الفی تا پنج هزار شدند وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ ونگردانید خدای این امداد را

إِلَّا بُشْرَىٰ مگر برای مژدگانی شما را بنصرت وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ وتا آرام گیرد بدان

قُلُوبُكُمْ دلهای شما. وترس قلت وذلت از شما دور شود وَمَا النَّصْرُ ونیست

نصرت وظفر یافتن إِلَّا مِنْ عِندِ اللَّهِ مگر از نزدیک خدای نه از ملایکه وغیر ایشان

إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای غالبست دوستان خود را نصرت دهد حَكِيمٌ

درستکارست دشمنان را مقهور سازد إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ ویاد کنید آنرا

نیز که کشید در سر شما خوابی سبک را صحابه را دران شب که روز التقاء

فریقین خواست بود. دغدغهٔ عظیم دست داد جهة آنکه منزل ایشان در

ریگستانی بود که رونده را قدم بخاک فرو میرفت. وآب نیز نداشتند حق

سبحانه خواب بریشان گماشت أَمَنَةً برای امنی مِّنْهُ حاصل از نزدیک او

ودران

ع عشر

ودران خواب اکثر اصحاب محتلم شدند علی الصباح شیطان آغاز وسوسه

کرد که شما را نماز می باید گذارد بعضی محدث وبرخی جنب. وآب ندارید. وپای

تازیان را بخاک فرو میرود. وکافران در زمین سخت اند وبر آب قادر. وشما میگوید

ما دوستان خداییم وپیغمبر در میان ماست. این چگونه باشد حق سبحانه

دران محل باران فرو فرستاد چنانچه فرمود وَيُنَزِّلُ وفرستاد عَلَيْكُم بر شما

مِّنَ السَّمَاءِ از ابر یا از طرف آسمان مَاءً آبی لِّيُطَهِّرَكُم تا پاک گرداند شما را بِهِ بآن

آب از حدث وجنابت وَيُذْهِبَ عَنكُمْ وببرد از شما رِجْزَ الشَّيْطَانِ وسوسهٔ

شیطان را که میگفت نصرت وجنابت باهم جمع نشوند وَلِيَرْبِطَ وتا به بندد عَلَىٰ

قُلُوبِكُمْ بر دلهاء شما امیدواری. بلطف حضرت باری وَيُثَبِّتَ وبرای آنکه ثابت

گرداند بِهِ بدان باران الْأَقْدَامَ قدمهاء شما را. یعنی چون باران بر زمین ریگ

آمیز بارید آنرا استحکام داد. پس قدمگاه مؤمنان مستحکم شد. ودر زمین سخت که

منزل کفار بود لای عظیم پدید آمد. وگفته اند مراد ثبات قدم است در معرکهٔ

حرب إِذْ يُوحِي یاد کن ای محمد چون وحی کرد رَبُّكَ پروردگار تو إِلَى الْمَلَائِكَةِ

بسوی آن فرشتگان که بامداد مؤمنان آمده بودند أَنِّي مَعَكُمْ آنکه من با شمایم

در امداد واعانت. یا ناصر ونگاهدار شمایم از شر دشمن فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا

پس استوار سازید. یعنی دل دهید مؤمنان را بتکثیر سواد ایشان. یا محاربه

با کافران واصح آنست که به بشارت. چه در مدارک آورده که فرشتگان بر

صورت آدمیان در پیش صف لشکر مؤمنان میرفتند. ومیگفتند بشارت باد

که شما غالب شدید. وخدا یار شماست. ومردانه باشید که دشمنان شما اندک اند

ونصرت مر شماراست. پس ای فرشتگان شما بشارت دهید که من سَأُلْقِي زود

باشدکه درافکنم فی قلوب الذین کفروا در دلهای آنانکه حق راپوشیدند
الرعب ترس وبیم را فاضربوا پس بزنیدای ملائکه کافرانرا فوق الاعناق
بزبر گردنهاء ایشان. یعنی بر مذابح. یا رؤس ایشان امام واحدی رحمه الله
از ابن الانباری علیه الرحمة نقل میکند که جون ملائکه بقتال مأمور شدند
نمیدانستند که درضرب قصد کدام عضو می باید کرد. حق سبحانه فرمود
که بزنید بر سرهاء ایشان واضربوا منهم وبزنید از ایشان یعنی ببرید کل بنان
همه انکشتان. وکفته اند مراد دست وپای است ذلک این ضرب برایشان بانهم
بسبب آنست که ایشان شاقوا الله مخالفت کردند خدای را ورسوله وفرستاده
اورا ومن یشاقق الله ورسوله وهرکه خلاف کند خدای ورسول اورا فان الله
پس بدرستی که خدای شدید العقاب سخت عقوبة است بر مخالف در دنیی
بکرفتاری ودر آخرت بخواری ذلکم اینست عقوبة ای کافران فذوقوه پس بچشید
آنرا عاجلا وان للکافرین ○ وبدرستی که مرکافرانراهست آجلا عذاب النار عذاب
آتش دوزخ یا ایها الذین آمنوا ای آنانکه کرویده اید اذا لقیتم جون به بینید
الذین کفروا آنانرا که کافرند زحفا انبوه ودرهم پیوسته برای حرب شما
فلا تولوهم الادبار پس مکردانید برایشان پشتهارا. یعنی هزیمت مکنید
این حکم دراول اسلام بوده یک مؤمن را از ده کافر وزیاده نشایستی کریختن
وبآیة الآن خفف الله. منسوخ شده. جنانچه عن قریب مذکور کردد ومن یولهم
وهرکه بکرداند برایشان یومئذ دران روز دبره پشت خودرا الا متحرفا
مکر بر کردیده باشد برای جولان یا برای کر وفر لقتال مر جنک را یعنی خودجنان
نماید که میکریزد. وخصم را بازی دهد تا غافل شود. پس بازکردد بوی او

متحیزا

متحیزا یا پناه جوی باشد الی فئة بسوی کروهی هم از مسلمانان. یعنی
از میمنه بمیسره رود. وبرعکس. وهرکه بغیر ازین دو وجه پشت برخصم
کند فقد باء پس بدرستی که بازکردد بغضب من الله بخشمی بزرک از خدای
ومأویه جهنم وبازکشت وی در دوزخ باشد وبئس المصیر ○ وبدجای
بازکشتیست دوزخ آورده اند که جون آتش حرب مشتعل شد ولشکر کفار
بیکبار حمله کردند حضرت در عریش آغاز دعا کرد وکفت. اللهم انجز لی ما وعدتنی
خدایا وعده که درباب نصرت من فرموده بوفا رسان جبرئیل علیه السلام
فرود آمد وکفت کفی خاک بردار وبرطرف دشمن افکن. آنحضرت کفی خاک
وسنک ریزه برداشت وکفت. شاهت الوجوه. وبرروی لشکر بیکانه افکند.
حق تعالی آن خاک وسنک را در چشمهای مشرکان ریخت تا بخود مشغول شدند
وملائکه آغاز حرب کردند. ومؤمنان بکار درآمدند. هفتاد کس از صنادید
عرب کشته شد. وهفتاد دیکررا اسیر کرفتند. پس از ان اهل بدر تفاخر
میکردند. این میکفت کشتم وآن میکفت اسیر کردم آیة آمد که فلم تقتلوهم
پس شما نکشتید دشمنانرا بقوت خویش ولکن الله قتلهم ولیکن خدای ایشانرا
بکشت. باین که شما را نصرت داد. وبرایشان مسلط کردانید وما رمیت ونیفکندی
تو ای محمد آن مشت خاک را برروی ایشان اذ رمیت جون بیفکندی وافکندن
تو بهشابه نبود که درجشم تمام لشکر رود ولکن الله رمی ولیکن خدای
بیفکند آنرا. یعنی بجشم همه رسانید اضافة. فعل بعید از راه کسبست
وبحق ازروی خلق صاحب تأویلات فرموده که. حق سبحانه را نمود صحابه را
رضی الله عنهم بفناء افعال در سلب فعل از ایشان. واثبات آن مر خودرا که

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللهَ قَتَلَهُمْ • اما جون حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم در مقام بقا بالحق بود سلب کرد فعل را از وی که • وَمَا رَمَيْتَ • نسبت
داد فعل را بوی که • اِذْ رَمَيْتَ • واثبات کرد مر خود را که • وَلَكِنَّ اللهَ رَمَى • تا افاده
معنی تفصیل کند در عین جمع • فیکون الرامی محمد صلی الله علیه وسلم بالله لا
بنفسه در فتوحات مکیه آورده که حضرت رسالت صلوات الله وسلامه
علیه سبب بود • در رمی بحکم • کنت سمعه وبصره ویده • پس ازاله سبب در ما
رَمَيْتَ • بحسب حکم باشد نه بحسب عین • واین کلام در مرتبه قرب نفل است
ودر نفحات الانس مدت روایح انفاس جامعه • مذکورست که بنا بر کمال حال
مصطفا صلی الله علیه وسلم استغراق ودر حالت فنا قوی تر از همه انبیا واولیا
بوده • وجون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم مستغرق مقام فنا فی الله
بود • حق سبحانه در کلام قدیم خود نسبت فعل از وی دفع کرد • هرجند نشانه
فعل دی بود حیث • قال وما رمیت اذ رمیت • آن مشتی خاک بر روی دشمن تو نه
انداختی خدای انداخت • وهم از ان جنس فعل از داود علیه السلام حاصل آمد
فرمود • وقتل داود جالوت • ای داود جالوت را تو کشتی • تا فرق باشد میان
مرتبه مصطفا • ودیگر پیغمبران صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین • فرق
بسیارست میان آنکه فعل بنده را بوی اضافت کند • وبنده محل آفات وحوادث
ومیان آنکه فعل بنده را بخود اضافت فرماید • ووی سبحانه قدیم ومنزه از آفات
وحوادث **نظم** ما رمیت اذ رمیت کفت حق • کار حق بر کارها دارد سبق
گر به پرانیم تیر آن نی ز ماست • ما کمان وتیر اندازش خداست • تا نشد مغلوب کس
این سر نیافت • کر تو خواهی آن طرف باید شتافت • واز مثنوی حضرت مولوی

جنان مفهوم میشود که حقیقة • وما رمیت اذ رمیت • در مقام قرب
فرضی بوده • واین سخنان در جواهر التفسیر ببسطی لایق سمت تحریر یافته وَلِيُبْلِيَ
الْمُؤْمِنِينَ کرد خدای آنجه کرد تا دین را ظاهر کرداند • وتا عطا دهد مؤمنان را مِنْهُ
از نزدیک خود بَلَاءً حَسَنًا عطاء نیکو که آن نصرتست وغنیمت • در حقایق سلمی
از امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل میکند که • بلاء حسن آنست که ایشان را
از نفوس ایشان فانی کرداند • وبعد از فنا بهویت خود شان باقی سازد • امام قشیری
قدس سره کوید بلاء حسن آنست که مبتلا • مشاهده کند مبتلی را در عین بلا **نظم**
جو دانستی که این درد تو از کیست • ز رنج خویشتن می باش خرم • کر و زهرت دهد بهتر
ز شکر • ور و زخمت زند خوشتر ز مرهم • اِنَّ اللهَ سَمِيعٌ بدرستی که خدا شنواست
استغاثه ودعاء شما شنود عَلِيمٌ ○ داناست به نیات شما لاجرم دعا را
اجابت فرمود ذَٰلِكُمْ اینست کار که دیدید وَاَنَّ اللهَ وآن نیز هست که خدای
مُوهِنُ سست کننده وباطل سازنده است كَيْدِ الْكَافِرِينَ مکر وحیله کافران را
آورده که کافران در وقت خروج از مکه باستار حرم متعلق شده • کفتند
خدایا روی بقوم محمد داریم نصرت ده ازین دو لشکر آنرا که راه یافته ترست • و
دین او فاضلتر • وبتو دوستتر • ودر روز جنک نیز ابو جهل همین دعا کرد که
اللهم انصر احب الفئتين اليك • پس حق سبحانه خطاب میکند با اهل مکه بر سبیل
تهکم ومیفرماید اِنْ تَسْتَفْتِحُوا اگر طلب فتح ونصرت کردید فَقَدْ جَاءَكُمُ الْفَتْحُ
پس آمد بشما فتح • یعنی فتح آن دین که بمن دوسترست وَاِنْ تَنْتَهُوا واگر باز ایستید
ای کافران باقی مانده در جنک بدر از کفر ومعادات رسول صلی الله علیه
وسلم فَهُوَ خَيْرٌ پس آن بهترست لَكُمْ مر شما را • بهترست از قتل این جهان وعقوبت

310

آن عالم وَإِنْ تَعُودُوا واکر باز کردید بمحاربت مسلمانان نَعُدْ باز کردیم
بنصرت ایشان وَلَنْ تُغْنِيَ ودفع نکند عَنْكُمْ از شما فِئَتُكُمْ جماعت شما شَيْئًا
چیزیرا از بلا وَلَوْ كَثُرَتْ واکر چه بسیار باشند آن جماعت وَأَنَّ اللهَ وبدرستی
که خدای مَعَ الْمُؤْمِنِينَ ○ با مؤمنانست بنصرت ومعونت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید أَطِيعُوا اللهَ فرمان برید خدایرا وَرَسُولَهُ و
فرستادهٔ اورا وَلَا تَوَلَّوْا وبر مکردید واعراض مکنید عَنْهُ از امر بطاعت یا از جهاد
یا از فرمان خدای یا روی مکردانید از رسول چه مراد از آیة امرست بطاعت
پیغمبر علیه الصلوة والسلام ونهی از مخالفت او وذکر طاعت حق تنبیه است
بر آنکه طاعت خدای در طاعت رسول اوست پس از امر رسول سر متابید وَأَنْتُمْ
تَسْمَعُونَ ○ وحال آنست که شما میشنوید که من میکویم او پیغمبر منست
یا میشنوید مواعظ قرآنرا وَلَا تَكُونُوا ومباشید كَالَّذِينَ مانند آنانکه قَالُوا کفتند
سَمِعْنَا شنودیم مثل اهل کتاب یا کفره یا منافقان وَهُمْ وحال آنکه ایشان
لَا يَسْمَعُونَ ○ نمیشنوند شنیدنی که بدان نفع کیرند پس کوییا که نمی‌شنوند

بیت مکو که میشنوم هرچه کفتهٔ سعدی چه شد که میشنوی چون سخن نمیشنوی

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ بدرستی که بدترین جنبندکان بر روی زمین عِنْدَ اللهِ نزدیک
خدای یعنی در حکم او الصُّمُّ کرانند از شنودن حق الْبُكْمُ کنکانند از کفتن
حق الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ○ آنانکه در نمی یابند حق را وبدتر از بهایم جهت آنند که
از خرد که سبب تفضیل انسان بر سایر حیوانات آنست روی برتافته اند
وبجانب متابعت طبع ونفس شتافته در تبیان آورده که مراد ازین قوم نفری اند
از بنی عبد الدار که ازیشان جز دو کس ایمان نیاوردند مصعب بن عمیر

وابن حرمله رضی الله عنهما وَلَوْ عَلِمَ اللهُ واکر دانستی خدای فِيهِمْ خَيْرًا در ایشان
نیکویی که انتفاع است بآیات قرآنی لَأَسْمَعَهُمْ هر آینه بشنوانیدی ایشانرا یعنی
توفیق شنیدن نافع دادی وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ واکر بشنوانیدی ایشانرا وتصدیق
کردندی لَتَوَلَّوْا هر آینه بر کشتندی از ایمان وَهُمْ مُعْرِضُونَ ○
وایشان اعراض کنندکان اند از قبول حق قولی آنست که کفار مکه کفتند ای محمد
برای ما زنده کردان قصی بن کلاب را که مردی مبارک بوده تا بر صدق
تو کواهی دهد وبتو ایمان آرد حق سبحانه میفرماید که اکر خدای بشنوانیدی ایشانرا
کلام قصی که هم ایمان نمی آرند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای مؤمنان اسْتَجِيبُوا لِلهِ اجابت
کنید مر خدایرا وَلِلرَّسُولِ ومر فرستادهٔ اورا إِذَا دَعَاكُمْ چون بخواند شما را رسول
لِمَا يُحْيِيكُمْ با آنچیزی که شمارا زنده کرداند یعنی علوم دینیه که حیوة دل از وست
یا عقاید صحیحه واعمال فاضله که مورث حیاة ابدیه است در نعیم مقیم
یا جهاد که سبب بقاء شماست که اکر ترک کنید دشمن غلبه کند یا شهادت
که حیوتیست نزدیک حق سبحانه یا قرآن که محیی قلوب مؤمنانست وَاعْلَمُوا
وبدانید أَنَّ اللهَ آنرا که خدای يَحُولُ جدا کند بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ میان مرد ودل
او وصاحب انوار فرموده که تمثیل است مر غایة قرب حق را به بنده وتنبیه
بر آنکه وی سبحانه مطلع است بر مکنونات دلها وکفته اند تصویر تملّک
حق است مر دل بنده را در فسخ عزایم ونقض همم یا حث است بر مبادرت بصفای
دل وخلوص آن پیش از آنکه جدا کند حق سبحانه میان مرد ودل او بموت و
فرصة عمل فوت کردد وکفته اند جدایی فکند میان بنده ومراد او ویا آنکه
مقلب القلوب تصرف کند در دل چنانچه خواهد در کشف الاسرار فرموده که

علما دل را یابند. ولمن کان له قلب. اشارت بدانست. و عرفا دل را کم کنند
یحول بین المرء وقلبه. عبارت ازانست. در بدایة ازدل ناچارست و در نهایة
دل حجاب دیدارست **بیت** زین پیش همی دیدمش اندر دل خویش. دل این حجاب بود
برداشت زپیش وانه و آنرا نیز بدانید که الیه تحشرون ◯ بسوی او محشور
خواهید شد. و مجازاة عمل شما خواهد فرمود واتقوا و به پرهیزید فتنة در کناهی
که اگر برسد عقوبة آن لاتصیبن الذین ظلموا نرسد بکسانی که ستم کردند.
منکم خاصة از شما خاصه. یعنی نه مخصوص بدیشان بود. بلک عام باشد
اثر آن فتنه بظالم و غیر ظالم برسد. و آن بوقت افتراق کلمه است. و ظهور
بدعتها و مداهنه در امر معروف و نهی منکر. و تکاسل در جهاد واعلموا ان الله
وبدانید آنکه خدای چون عقوبة کند شدید العقاب ◯ سخت عقوبة است
بر کسی که ضرر ظلم او متعدی بغیر باشد واذکروا و یاد کنید ای مهاجران اذ
انتم قلیل آن زمان که اندک بودید مستضعفون بیچارکان فی الارض در زمین
مکه پیش از هجرت تخافون میترسیدید ان یتخطفکم الناس از آنکه بربایند
شما را کفار قریش. یا بیم داشتید که اگر از مکه بیرون آیید مشرکان عرب برشما
تاختن آرند فاواکم بس جای داد شما را خدای در مدینه وایدکم و تقویة
کرد شما را بنصره بیاری دادن خود. یا بمظاهرت انصار. یا بامداد ملایکه
در بدر ورزقکم و روزی داد شما را من الطیبات از غنایم پاکیزه که بر امم
پیشین حلال نبود لعلکم تشکرون ◯ تا شاید که شما سپاس داری کنید
بر نعمتها امام ثعلبی رحمه الله فرموده که بعضی صحابه سخنان از پیغمبر صلی الله
علیه وسلم میشنیدند ودر افشاء آن میکوشیدند و منافقان بر آن اطلاع

یافتنه

یا فتنه خبر بمشرکان میرسانیدند. حق سبحانه آیة فرستاد که یا ایها الذین آمنوا
ای کسانی که ایمان آورده اید لاتخونوا الله خیانت مکنید با خدای والرسول و با
رسول او در اظهار اسرار او. قولی آنست که چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم
ابولبابه را رضی الله عنه بحصار بنی قریظه فرستاد. و یهود با او در باب فرود
آمدن از حصار مشاورت نموده کفتند محمد با ما چه خواهد کرد. اگر فرو آییم
ابولبابه بانکشت اشارت بحلق کرد. یعنی همه شما را خواهد کشت. و فی
الحال دانست که خیانة کرده از حصار بمسجد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد.
وخود را بر ستون مسجد بست. تا وقتی که توبهٔ او رقم قبول یافت. و این آیة نازل
گشت. وکفته اند خیانة مکنید با خدای در تعطیل فریضه. و با رسول او در
تقصیر سنت وتخونوا اماناتکم و خیانت منمایید در امانتها که میان یکدیکر
دارید وانتم تعلمون ◯ و شما میدانید که وبال خیانة بسیارست. یا میشناسید
که ضبط امانت بر شما واجب است واعلموا و بدانید انما اموالکم آنکه مالها
شما واولادکم و فرزندان شما فتنة محنتی اند از خدای که بدان شما را می آزمایید
پس باید که دوستی مال و محبت فرزند شما را بر وقوع در اثم ندارد. احمد انطاکی
قدس سره فرموده که حق سبحانه مال و فرزند را فتنه کفت. تا از فتنه بیکسو رویم
وما پیوسته آن فتنه را زیادت میخواهیم **بیت** جوان و پیر که در بند مال و فرزندند
نه عاقلند که طفلان ناخردمندند وان الله و بدانید آنکه خدای عنده نزدیک اوست
اجر عظیم ◯ مزدی بزرک پس بطلب آن سعی نمایید. وجمع مال و حب ولد را
بمانید یا ایها الذین آمنوا ای کروه باورداران ان تتقوا الله اگر بترسید از
خدای و تقوی را شعار خود سازید یجعل لکم سازد برای شما یعنی بدهد

٤٩

شمارا فُرْقَانًا نصرتی که بدان جدا شود مبطل از محق • یا هدایتی در دلهاء
شما که بدان فرق کنید میان حق وباطل یا جدائی میان شما وغیر شما از اهل ادیان
یا نجاتی از محذورات • یا مخرجی از شبهات • یا ظهوری که بدان مشهور کردید • وصیت
شما بهمه اطراف برسد • ودر بحر آورده که حق سبحانه بسبب تقوی • افاضه کند
برشما با سرار جلال خود • فیضی کلّی از انوار جمال خود • تا فرق کنید میان حدوث و
قدم • وبشناسید سرّ وجود وعدم • واز سخنان حضرت شیخ قدس سرّه ومتابعان
او چنان معلوم میشود که متقی آنست که حق را سبحانه وتعالی وقایهٔ خود کرفته
باشد در ذات وصفات وافعال • فعل او در افعال حق فانی شده باشد • وصفات او
در صفات حق مستهلك کشته بیت کم شده چون سایه اندر آفتاب • یا بنوی کل در اجزای
کلاب وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ وبپوشاند ودر کذراند از شما سَيِّئَاتِكُمْ بدیهاء شما
وَيَغْفِرْ لَكُمْ وبیامرزد شمارا وَاللَّهُ وخدای ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ◉ خداوند فضل
بزرکست آورده اند که چون اجازت هجرت شد • وصحابه بعزم مدینه فرمودند
وجز ابو بکر وعلی رضی الله عنهما کسی در خدمت سید عالم صلی الله علیه وسلم نماند
قریش ازین حال متردد شده بدار الندوه جمع آمدند • وابلیس بر صورت شیخی
نجدی بدان مجمع در آمد • ودرباب پیغمبر علیه الصلوة والسلام استشاره نمودند
یکی کفت اورا در خانه محبوس باید ساخت • ودر خانه را مستحکم بر آورد • واز روزنه
آب ونان بوی میداد • تا بمیرد • ابلیس این رای را نه پسندید • وکفت اکثر اهل
مدینه اسلام آورده اند • ویاران وی پیشتر آنجا رفته • وبنی هاشم نیز درین شهر
بسیارند • همه اتفاق نموده با شما جنك کنند • واورا خلاص دهند • دیکری کفت
اورا ازین ولایت بیرون باید کرد تا هر جا خواهد رود • ابلیس کفت هر جا میرود دم

فریفته

فریفتهٔ وی میشوند • جمعی را فریب دهد وبیاید با شما مقاتله کند • ابو جهل
کفت رای من آنست که از هر قبیلهٔ از قریش وخلفاء ایشان یك کس را بطلبیم
تا باتفاق اورا بکشند • وخون او در قبایل منتشر کردد • بنو هاشم با تمام قبایل
محاربت نتوانند نمود • بالضرورة بدیت راضی شوند • ابلیس کفت رای اینست
ابو جهل از هر قبیله کسی طلبید ومقرر شد که در آن شب حضرت را بقتل آرند •
جبرئیل علیه السلام خبر آورد وآنحضرت صلوات الله وسلامه علیه علی را
کرم الله وجهه بر فراش خود بخوابانید • وبا صدّیق رضی الله عنه بغار رفت
وحق سبحانه مر پیغمبر خود را ازان نعمت یاد میدهد • ومیفرماید وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ
ویاد کن آنرا که مکر کردند بتو الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نکرویده اند لِيُثْبِتُوكَ
تا حبس کنند ترا أَوْ يَقْتُلُوكَ یا بکشند بشمشیرهاء مختلف أَوْ يُخْرِجُوكَ یا بیرون
کنند ترا از مکه وَيَمْكُرُونَ وایشان بدی میسکالند وَيَمْكُرُ اللَّهُ وجزا
میدهد خدای ایشانرا بر مکر ایشان وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ◉ وخدای بهترین
جزا دهندکانست مر مکارانرا • وجزا آنست که مکر ایشانرا بدیشان رد میکند
وایشانرا در چاهی که برای دیکران کنده اند می افکند بیت هر که در راه کسی چاهی کند
خویش را آخر در ان چاه افکند • آورده اند که نضر بن حارث لعنه الله بتجارت
بیلاد فارس آمده بود • قصهٔ رستم واسفندیار بخرید • ومعرب ساخته بمکه
برد • وکفت اینك افسانه آورده شیرین تر از افسانهٔ که محمد بر ما میخواند •
حق سبحانه از عناد نضر خبر میدهد که وَإِذَا تُتْلَى وچون خوانده شود عَلَيْهِمْ
بر نضر ومتابعانِ او آيَاتُنَا آیتهاء کتاب ما قَالُوا کویند قَدْ سَمِعْنَا بدرستی که
شنیدیم این کلام را لَوْ نَشَاءُ اکر خواهیم ما لَقُلْنَا هر آینه بکوییم مِثْلَ هَذَا

عشر

ما تداين. واين لاف وكزاف بود. زيراكه حق سبحانه فرمود عرب راكه
فَأْتُوا بِمِثْلِهِ. وايشان عاجز شدند. پس غرض ازين اظهار مكابره وعناد بود كه
ميكفت من مثل اين بكويم. وديكر كفت إِنْ هَٰذَا نيست اين إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
مكر قصها كه پيشينيان نوشته اند. ومن نيز ازين قصص دارم. بعد از
استماع اين سخن حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم فرمود واى بر تو اين كلام
الله است. ومنزل من عند الله. نضر در مقابله اين سخن دعايى كرد چنانچه حق خبر
ميدهد وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ وياد كن آنرا كه كفت نضر ومتابعان او وبا او متفق بودند
كه بار خدايا إِنْ كَانَ هَٰذَا اكر هست اين قرآن هُوَ الْحَقَّ راست ودرست ومنزل
مِنْ عِنْدِكَ از نزديك تو فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا پس بباران برما حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ سنكى از آسمان
همچنانكه بر اصحاب فيل بارانيدى أَوِ ائْتِنَا يا بيار بما بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ○ عذاب مولم
مهلك. غرض ازين دعا اظهار يقين است ازيشان ببطلان قرآن وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ
ونيست خداى كه عذاب كند ايشانرا واكرچه بدعا ميطلبند. واستعجال ميكنند
وَأَنْتَ فِيهِمْ وحال آنكه تو درميان ايشانى. وسنت الهى بران جارى شده كه
مستاصل نكردانند قومى را. وپيغمبر ايشان درميان ايشان باشد. خصوصا كه
تو رحمت عالميانى وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ ونيست خداى عذاب كننده ايشان وَ
هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ○ وايشان استغفار ميكنند. يعنى درميان ايشان.
مستغفرانند از مومنان يا بفرض كه اكر استغفار كنند. واستغفار ايشان امانست
از مرتضى رضى الله عنه منقول است كه در زمين دو امان بود. يكى رفت وديكرى
باقيست. آنكه رفت حضرت پيغمبر است صلى الله عليه وسلم. وآنچه ماند استغفارست
اى عزيز استغفار مانع ذنبست. از تراكم وثبات. بلك موجب محو وزوال

اوست

اوست. پس سبب غضب الهى نشود. بلكه وسيله عفو وغفران كردد فاستغفرونى
اغفر لكم نظم كفت حق كام هرش از من ميطلب. كان طلب مر عفو را باشد سبب.
از پى هر كناه ار بشنوى. هست استغفار ترياق قوى وَمَا لَهُمْ وچيست ايشانرا
وجه جاى آنست أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ آنكه خداى عذاب نكند ايشانرا وَهُمْ يَصُدُّونَ
وحال آنكه ايشان باز ميدارند رسول ومومنانرا عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد
حرام. واز مكه بيرون ميكنند وَمَا كَانُوا ونيستند ايشان أَوْلِيَاءَهُ متوليان
امر مسجد. قول كفارست كه ميكفتند. نحن ولاة الحرم. ما پيشكار وصاحب
اختيار حرميم. حق تعالى فرمود كه ايشان با وجود شرك ولايت حرم را نشايند
إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ نيستند سزاوار توليت مسجد حرام إِلَّا الْمُتَّقُونَ مكر پرهيزكاران از شرك
وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ وليكن بيشتر ايشان يعنى كافران لَا يَعْلَمُونَ ○ نميدانند كه
ولايت حق ايشان نيست. وبرخى ميدانند وعناد ميكنند وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ
ونيست دعاء مشركان عِنْدَ الْبَيْتِ نزديك خانه خداى إِلَّا مُكَاءً مكر صفير زدن
وَتَصْدِيَةً ودست بر دست كوفتن. عادت بعضى كفاران بود كه مردان و
زنان برهنه طواف ميكردند. وصفير ميزدند. ودست برهم ميكوفتند
وقولى آنست كه وقتى كه حضرت رسول صلى الله عليه وسلم نماز ميكذارد
ايشان براى تغليط آنحضرت اين عمل ميكردند. وبرين تقدير مراد از صلوة
نماز مأموربه باشد فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشيد اى كافران عذاب را كه قتل و
اسرست در روز بدر. وحرق وزجرست در روز حشر بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ
بآنچه هستيد كه كفر ميورزيد هم باعتقاد وهم بعمل آورده اند كه بعد از
خروج مكه وعزيمت بدر دوازده كس از اشراف عرب مقرر كردند كه هر يكى

ازیشان در روزی لشکر را طعام دهد. پس هر تنی از ایشان ده شتر در روزی
میکشتند. حق سبحانه میفرماید اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که کافران یعنی
مطعمان بدر يُنْفِقُونَ نفقه میکنند اَمْوَالَهُمْ خواستهاء خود را وشتر میخرند
ومیکشند وبکفار میدهند لِيَصُدُّوا تا باز دارند مردمانرا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ
از راه خدای که متابعت رسول است. وگفته اند ابوسفیان بعد از حرب
بدر دوهزار عرب بمزد گرفت برای جنگ احد. سوی لشکری که بخود می آمدند
یا اصحاب آن کاروان که ابوسفیان میگریزانید. سود بضاعات خود را که
پنجاه هزار مثقال طلا بود خرج لشکر کردند. وبحرب احد رفتند. واین آیت
نازل شد که مالهاء خود را خرج میکنند فَسَيُنْفِقُونَهَا پس زود باشد که
تمام نفقه کنند مال خود را ثُمَّ تَكُونُ پس باشد آن نفقه عَلَيْهِمْ بر ایشان حَسْرَةً
پشیمانی وغم. چه مال رفته باشد. ومقصود حاصل ناشده ثُمَّ يُغْلَبُونَ ○
پس مغلوب کردند در آخر کار. یعنی در روز فتح مکه واین از دلایل اعجاز
قرآنست که خبر داد از چیزی قبل وقوع آن وَالَّذِينَ كَفَرُوا وآنانکه ثابت باشند
بر کفر اِلٰى جَهَنَّمَ بسوی دوزخ يُحْشَرُونَ رانده شوند لِيَمِيزَ اللّٰهُ واین مغلوب
شدن کافران برای آنست تا جدا کرداند خدای الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ ناپاک را که
کافرست از پاک که مؤمن است وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ وجمع کند وبا هم افکند کافران
بَعْضَهُ عَلٰى بَعْضٍ برخی با برخی فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا پس بر هم جفسانده همه را فَيَجْعَلَهُ
فِي جَهَنَّمَ پس در آرد همه را در دوزخ اُولٰئِكَ این گروه خبیث. یا منفقان
بدر هُمُ الْخَاسِرُونَ ○ ایشانند زیانکاران در احوال. یا اموال خود قُلْ لِلَّذِينَ
كَفَرُوا بگو برای آنها که کافرند. چون ابوسفیان واصحاب او اِنْ يَنْتَهُوا

ع

اگر باز

اگر باز ایستند از کفر وعداوت رسول يُغْفَرْ لَهُمْ بیامرزیده شود مر ایشانرا
مَا قَدْ سَلَفَ آنچه گذشته است از گناهان ایشان وَاِنْ يَعُودُوا واگر باز گردند
بمعادات ومقاتله پیغمبر فَقَدْ مَضَتْ پس بدرستی که گذشته است سُنَّتُ
الْاَوَّلِينَ ○ سنت الهی در پیشینیان که بر پیغمبران لشکر کشیدند. وبآخر مستأصل
گشتند. کوایشان نیز همین چشم دارند وَقَاتِلُوهُمْ وکارزار کنید ای
مؤمنان با اهل کفر حَتّٰى لَا تَكُونَ تا وقتی که نباشد فِتْنَةٌ شرك. ویعنی شرك نمانند
ازو ثنی واهل کتاب وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ وباشد همه دین خالص که توحید ست
وپرستش لِلّٰهِ مر خدای را وبس فَاِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستند از کفر یا از جنگ با
یا قبول جزیه فَاِنَّ اللّٰهَ پس تحقیق که خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید بَصِيرٌ
بیناست. ومناسب آن عملها داش خواهد داد وَاِنْ تَوَلَّوْا واگر اعراض کنند
از قبول حق واز حرب باز نایستند باك مدارید فَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ پس بدانید
آنکه خدای مَوْلٰيكُمْ ناصر ومددکار شماست نِعْمَ الْمَوْلٰى نیک یاریست
خدای که دوستان خود را ضایع نگذارد وَنِعْمَ النَّصِيرُ ○ ونیک یاری
دهنده ایست که مؤمنانرا بر مشرکان غالب سازد الجزو العاشر
وَاعْلَمُوا وبدانید ای مؤمنان اَنَّمَا غَنِمْتُمْ که آنچه غنیمت گرفتید از کافر
بقهر مِنْ شَيْءٍ از هر چه اسم شیء بر از اطلاق توان کرد فَاَنَّ لِلّٰهِ پس بدرستی که
مر خدای راست خُمُسَهُ پنج یك آن وَلِلرَّسُولِ ومر رسول را وَلِذِي الْقُرْبٰى ومر
خویشان رسول را که بنی هاشم وبنی المطلب اند وَالْيَتَامٰى ویتیمان مسلمان
که فقیر باشند وَالْمَسَاكِينِ ودرویشان محتاج را از اهل اسلام وَابْنِ السَّبِيلِ
ومسافران مسلمان. یا قومی که بر مسلمانان نزول کنند. جمهور علما

عشر

برانند که ذکر خدای برای تعظیم و تیمن است. و از غنیمت چهار قسم برای
مقاتلان. و یك قسم منقسم به پنج قسم شده برای رسول صلی الله علیه و سلم و
چهار طائفه مذکور مقرر است. و حالا سهم رسول صلوات الله و سلامه علیه
بمصالح مسلمانان صرف باید کرد. یا بامام باید داد. یا باسهام اربعه منضم باید
ساخت. و نزد امام اعظم رحمه الله بوفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
سهم ایشان و ذوی القربی ساقط است. و تمام به ثلثهٔ باقیه صرف کنند. و نزد
امام مالك رحمه الله تقسیم آن مفوض برای امامست بهر جا که اهم باشد صرف
نماید. و ابو العالیه و ربیع رحمهما الله متفردند بدین قول که خمس غنیمت را
بشش قسم باید کرد. قسمی مر خدا یرا. و قسمی مر پیغمبر را. و چهار طائفهٔ مذکور را
و قسمی که نامزد حق تعالی است بعمارت خانهٔ کعبه عظمها الله و زینت آن صرف
باید نمود. و محل مباحث تقسیم غنایم بر محاربان و غیر ایشان کتب فقهیه است
و بدانید ای مقاتلان که خمس غنایم برای خدا و رسول و طوایف مذکوره است
پس بدیشان تسلیم کنید. و باقسام اربعهٔ باقیه قناعت نمایید إِنْ كُنْتُمْ
اگر هستید شما که از روی تحقیق آمَنْتُمْ بِاللَّهِ ایمان آورده اید بخدای وَمَا
أَنْزَلْنَا و بآنچه فرو فرستادیم ما از آیات. یا ملایکه. یا مدد فتح و نصرت
عَلَى عَبْدِنَا بر بندهٔ ما که محمد است يَوْمَ الْفُرْقَانِ روز بدر که جدا شدن
حق از باطل در و بود يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ روزی که روی بروی آوردند دو گروه
مسلمانان و کافران. و آن روز جمعه بود هفدهم رمضان در سنه ثانیه از هجرة
وَاللَّهُ و خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزی قَدِيرٌ تواناست. لاجرم مردم اندك
را لشکر بسیار غالب سازد إِذْ أَنْتُمْ یاد کنید آن که بودید شما بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا

بکناره وادی نزدیکتر بمدینه. و آن ریکستانی بود که پای بزمین فرو میرفت
و آب نداشتید وَهُمْ و ایشان یعنی دشمنان شما بودند بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى
بکنار وادی دورتر از مدینه. و زمین ایشان محکم بود. و بر آب قادر بودند
وَالرَّكْبُ و سواران کاروان یعنی ابو سفیان و اصحاب او بودند أَسْفَلَ مِنْكُمْ
زیرتر از مکان شما به سه فرسخ. چه ایشان در بدر از راه منحرف شده بطریق
مفرقه عزیمت ساحل نمودند وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ و اگر وعدهٔ قتال بودی میان شما
و قریشیان که در عدوهٔ قصوی بودند. و شما از بسیاری مردم و کثرت
اسلحهٔ ایشان خبر می یافتید لَاخْتَلَفْتُمْ هر اینه که خلاف میکردید فِي الْمِيعَادِ
در وعدهٔ خود از خوف ایشان. چه شما اندك بودید و بی سلاح. و ایشان بسیار
و متسلح وَلَكِنْ و لیکن خدای جمع کرد میان شما و ایشان بی میعادی لِيَقْضِيَ اللَّهُ
تا حکم کند خدای. یا تمام سازد أَمْرًا کاری را که آن كَانَ مَفْعُولًا بود
کاین در علم او و سزاوار بود. بآنکه کرده شود و آن نصرت اولیاست. و قهر
اعدا لِيَهْلِكَ و برای آنکه تا هلاك شود مَنْ هَلَكَ هر که هلاك میشود عَنْ بَيِّنَةٍ
از حجتی روشن قایم وَيَحْيَى و بزید مَنْ حَيَّ هر که میزید عَنْ بَيِّنَةٍ از حجتی هویدا
مشهود. یعنی واقعهٔ بدر از آیات عظیمه است. هر که مشاهده نموده
اگر بمیرد و اگر میزید او را حجتی و عذری نیست. یا مراد از من هلك. و من حی
اهل کفر و اسلام اند. یعنی صدور کفر و ایمان از ایشان بر حجتی واضحه است
هر که کافر گردد بطلان او روشنست. و هر که بر اسلام ثابت ماند حقیت
او مقرر و معین وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ و بدرستی که خدای شنواست مر اقوال مؤمن
و کافر را عَلِيمٌ ۝ داناست باحوال ایشان در ترجمهٔ رشف مذکورست که

گوهر شب افروز عقل را همچنانچه در حقهٔ سینهٔ دوستان می سپارند در آستین
دشمنان تردامن نیز می نهند• لیهلك من هلك عن بینة ویحیی من حی عن بینة
یعنی بارقهٔ نور عقل اگر از جانب عنایت و توفیق لامع شود• دوستان بدان مهتدی
گردند• و اگر از طرف قهر و خذلان استضاءة پذیرد• سبب اختطاف ابصار
بصایر دشمنان شود• یضل به کثیرا ویهدی به کثیرا بیت خنك آنکس که عقل
رهبر اوست• هر دو عالم بطوع جاکر اوست• عقل کان رهنمای حیله تست•
نقلست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در ان شب که روزش راجنك
بدر واقع بوده• در واقعه دید لشکر قریش را در غایة قلت و ذلت و تأویل
فرمود بآنکه دوستان غالب و دشمنان مغلوب خواهند شد• مؤمنان بعد
از استماع این رؤیا و تعبیر آن بغایت مسرور و فرحان شدند• و حق سبحانه
تذکار آن نعمت میفرماید• و میکوید یاد کن ای محمد اذ یریکهم الله آن که
جون بنمود خدای ایشانرا فی منامك در خواب تو قلیلا اندکی تا جون اصحاب را
خبر دادی دلیر شدند• و بوعدهٔ نصرت مستظهر کشتند ولو اریکهم
و اگر خدای بتو نمودی ایشانرا کثیرا بسیار• و تو خبر دادی لفشلتم هر اینه بد دل
میشدید ای اصحاب ولتنازعتم و هر اینه نزاع میکردید فی الامر در کار قتال
که آیا حرب کنیم یا فرار نماییم ولکن الله و لیکن خدای سلم بسلامت داشت شما را
از بد دلی و تنازع• یا از مضرت اعادی انه علیم بدرستی که او داناست بذات
الصدور ◯ بآنجه در سینهاست از جرأت و بیم• و جزع و تسلیم واذ یریکموهم
و آنرا یاد کنید ای صحابه که بنمود خدای دشمنانرا بشما اذ التقیتم جون ملاقات
کردید فی اعینکم در جشمهای شما قلیلا اندکی تا دل شما قوی شد بر حرب ایشان

حق سبحانه

حق سبحانه لشکر قریش را در دیدهاء مسلمانان اندك کردانید• برای تثبیت
ایشان و تصدیق رؤیاء حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم• آورده اند که
ابن مسعود رضی الله عنه در وقت التقاء صفین باکسی که در پهلوی او بود
فرمود که اعادی هفتاد تن باشند• آن عزیز کفت که نزدیك بصد نیز
باشند• و حال آنکه ایشان نهصد و پنجاه عدد بودند ویقللکم و اندك کردانید
شما را نیز فی اعینهم در چشمهاء دشمنان تا دلیر شدند در کارزار شما• و از ان
حسابی بر نداشتند• و تهیهٔ اسباب جنك کما ینبغی نکردند• نقلست که ابوجهل
میکفت بسلاح با ایشان جنك میکنید• بلك بکیرید• و برسنها بر بندید•
و جون بحرب مشغول شدند حق سبحانه مؤمنانرا در نظر مشرکان دو برابر
ایشان نمود• یرونهم مثلیهم رأی العین• بدین سبب دلشکسته و مبهوت
شدند• و شکست بریشان افتاد• و این صورت از عظایم آیاتست جه بصر
اگرجه بسببی قلیل را کثیر• یا کثیر را قلیل بیند• تا این حد نتواند بود که قریب
بهزار تن را صد تن بینند• و نزدیك بسیصد نفر را هزار و نهصد عدد• و هر اینه
قدرت کاملهٔ ربانی باز داشت ابصار بعضی را از ابصار بعضی علی ما هو علیه
با وجود تساوی در شروط رؤیة لیقضی الله امرا تا برا ند خدای حکمی را که کان
مفعولا هست بودنی در علم او والی الله و بسوی خدای ترجع الامور ◯ باز
کردانیده شود کارها یا ایها الذین آمنوا ای کروه مؤمنان اذا لقیتم جون
بهبینید فئة کروهی را از کفار که قصد حرب کنند با شما فاثبتوا پس
بایستید و از مقاتلهٔ ایشان روی متابید واذکروا الله و یاد کنید خدایرا•
کثیرا یاد کردنی بسیار بدل و زبان لعلکم تفلحون• مکر باشد که شما ظفر یابید

ع خمس

بر اعدا. کفته اند مراد از ذکر تکبیراست در وقت شمشیر زدن. یا دعاء بد کفار
برین وجه که. اللهم اخذلهم. اللهم اقطع دابرهم. درین آیة تنبیه است بر انکه
باید که بنده را هیچ شغلی از ذکر خدا باز ندارد **نظم** تو بهر حالی که باشی روز وشب
یکنفس غافل مباش از ذکر رب. در خوشی ذکر تو شکر نعمتست. در بلاها التجا با حضرتست
وَأَطِيعُوا اللَّهَ وفرمان برید خدایرا **وَرَسُولَهُ** و فرستاده اورا در امر جهاد. و ثبات
قدم در معرکه قتال **وَلَا تَنَازَعُوا** وخلاف مکنید **فَتَفْشَلُوا** که از مخالفت
بددل شوید **وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ** وبرود قوت ودولت شما. ریح مستعار از دولتست
جه دولت در تمشیء امور. ونفاذ آن مشابه باد است در هبوب ونفوذ او. و
کفته اند **ع** اذا هبت ریاحك فاغتنمها. بعضی بر انندکه مراد باد حقیقی است
جه نصرت نمی باشد الا ببادی که حق سبحانه از مهب فتح فرستد. وآنرا ریح النصرة
میکویند. ودر حدیث آمده که. نصرت بالصبا **وَاصْبِرُوا** وشکیبایی کنید
در مقاتله **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که خدای **مَعَ الصَّابِرِينَ** با صابرانست بحفظ ونصرت
وَلَا تَكُونُوا ومباشید **كَالَّذِينَ خَرَجُوا** مانند آنانکه بیرون آمدند **مِنْ دِيَارِهِمْ** از
سرایها ومنزلهاء خویش **بَطَرًا** از روی سرکشی وفخر **وَرِئَاءَ النَّاسِ** وبرای نمایش
خلق. مراد اهل مکه اند که بحمایت کاروان بیرون آمدند. ودر راه خبر
بدیشان رسید که کاروان بسلامت از بدر کذشت. ومردم عزم رجوع کردند
ابو جهل کفت لا بدست از انکه به بدر رویم. وبشرب خمر اشتغال نماییم. تا آوازه
ابهت ما در احیاء عرب منتشر کردد. ومردم از شجاعت وشوکت ما حساب
کیرند. پس خدای مؤمنانرا میفرماید که شما از دیار خود جون کفار بیرون
میایید که ایشان عجب میورزند وریا میکنند **وَيَصُدُّونَ** وباز میدارند مردمانرا

عن سبیل

عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از دین خدای **وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ** وخدای بآنجه ایشان میکنند **مُحِيطٌ**
عالم است وبر آنها جزا خواهد داد. آورده اندکه جون قریش از مکه بیرون
آمدند وبحوالی منازل بنی کنانه رسیدند بجهة کینهٔ قدیمی که میان ایشان بود
اندیشه ناك شده خواستندکه باز کردند. ابلیس بصورت سراقه ابن مالك
که مهتر کنانه بود بر آمده. با ایشان ملاقات نمود. وکفت شما نیکو حمایتی
میکنید. بروید ومن ضامنم که از بنی کنانه ضرری بشما نرسد. ومن نیز طریق
رفاقت مرعی میدارم. پس ابلیس با جمعی از شیاطین همراه ایشان روی به بدر آوردند
وحق سبحانه ازین قصه خبر میدهد **وَإِذْ زَيَّنَ** ویاد کنید آنرا که بیاراست **لَهُمُ**
الشَّيْطَانُ برای کافران دیو سرکش که ابلیس است **أَعْمَالَهُمْ** عملهاء ایشانرا در دشمنی
پیغمبر صلی الله علیه وسلم. در حقایق سلمی فرموده که قوت ایشانرا بنظر ایشان
در آورد. تا اعتماد بران کردند **وَقَالَ** وکفت ابلیس **لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ** هیچ غلبه
کننده نیست بر شما امروز **مِنَ النَّاسِ** از مردمان بجهت کثرت لشکر شما وآراستکی
ایشان **وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ** ومن فریادرس وزنهار دهام مر شمارا از قوم کنانه **فَلَمَّا**
تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ پس آن هنکام که بدیدند هر دو کروه لشکر یکدیکررا **نَكَصَ**
بازکشت شیطان **عَلَىٰ عَقِبَيْهِ** بر دو پاشنهٔ خود. واین عبارتست از هزیمت کردن
بمکر وحیله آورده اندکه جون روز بدر ملائکه فرود آمدند ابلیس ایشانرا
دیده روی بفرار نهاد. ودران محل دست او در دست حارث بن هشام بود.
حارث کفت ای سراقه در جنین حالی مارا فرو میکذاری. ابلیس دست
بر سینهٔ او زد **وَقَالَ** وکفت **إِنِّي بَرِيءٌ** من بیزارم **مِنْكُمْ** از زنهار شما **إِنِّي أَرَىٰ** بدرستی
من میبینم **مَا لَا تَرَوْنَ** آنجه شما نمی بینید. یعنی فرشتکانرا که بمدد مؤمنان

ع

می آیند اِنّی اَخافُ اللّهَ بدرستی که من میترسم از خدای • ابن عباس رضی الله عنه
فرموده که دروغ گفت آن دشمن خدای که اگر از خدای ترسیدی • کار او بدین
جای نرسیدی وَاللّهُ وخدای شَدیدُ العِقابِ ◉ سخت عقوبتست بر کسی که از وی بترسد
نقلست که منهزمان بدر بعد از رجوع بمکه سراقه را پیغام فرستادند که
لشکر ما را تو منهزم ساختی • سراقه سوگند یاد کرد که تا خبر هزیمت شما نشنیدم
از عزیمت شما وقوف نیافتم • پس همه را معلوم شد که آن شیطان بوده که
خود را در صورت سراقه نموده اِذْ یَقُولُ المُنافِقُونَ آنرا نیز یاد کنید چون گفتند
منافقان مدینه وَالَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ وآنها که در دلهاء ایشانست مَرَضٌ
شکی ونفاقی • یعنی منافقان مکه • یا مشرکان واصح آنست که قومی از قریش اظهار اسلام
کرده • با وجود قدرت بدولت هجرت سرافراز نشدند • در وقت خروج قریش با
ایشان بدر آمدند • ونیت ایشان آنکه هر لشکر که بیشتر باشد ایشان میل
بدان نمایند • چون بترك هجرت نافرمانی کرده بودند • در روز بدر شآمت آن در ایشان
رسید • وقلت مؤمنان را مشاهده نموده گفتند غَرَّ بفریفته است هٰؤُلاءِ این
گروه مؤمنان را دینُهُمْ دین ایشان که با وجود قلت • وعدم عدت در برابر چنین
لشکر آراسته آمده اند • حق تعالی در جواب ایشان فرمود وَمَنْ یَتَوَکَّلْ وهر که
توکل کند عَلَی اللّهِ بر خدای وکار خود با او گذارد فَاِنَّ اللّهَ پس بتحقیق که خدای
عَزیزٌ غالبست متوکل را فرو نگذارد حَکیمٌ ◉ حکم کرده است که اهل توکل را یاری
کند وَلَوْ تَریٰ واگر ببینی ای محمد اِذْ یَتَوَفَّی الَّذینَ کَفَرُوا چون قبض میکردند
ارواح آنانرا که کافر شدند المَلائِکَةُ فریشتگانی که اعوان ملك الموت بودند
در حرب بدر جمعی از منافقان مکه چون علی بن امیه ونبیه ومنبه ابنا الحجاج

عشر

کشته گشتند • حق سبحانه فرمود که ای حبیب من اگر مشاهده میکردی
که ملائکه بوقت قبض روح ایشان یَضْرِبُونَ میزدند عمودها آتشین
وُجُوهَهُمْ بر رویهای ایشان وَاَدْبارَهُمْ وبر پشتهای ایشان وَذُوقُوا ومی گفتند
بچشید عَذابَ الحَریقِ عذابی سوزانرا که مقدمهٔ عذاب دوزخست • هر آینه
میدیدی امری منکر وکاری بس هولناک • ودیگر ملائکه میگفتند ذٰلِكَ این ضرب
یا عذاب بِما قَدَّمَتْ بسبب آن عملهاست که از پیش فرستاده اَیْدیکُمْ دستهای
شما از معاصی وترك هجرت وَاَنَّ اللّهَ ودیگر سبب آنست که خدای لَیْسَ بِظَلّامٍ
نیست ستمکننده لِلْعَبیدِ ◉ بر بندگان که ایشانرا بی جرم بگیرد • وتعذیب
کفار عین عدل است • پس برای تسلیه حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه
میگوید عادت مشرکان قریش با تو کَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچو عادت متابعان فرعونست
با حضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام وَالَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وچون عادت آنها
که پیش از فرعونیان بودند • یعنی عاد وثمود با پیغمبران ایشان وآن عادت
چه بود کَفَرُوا بِآیاتِ اللّهِ کافر شدند بنشانهای خدای • یعنی بدلایلی که بر
توحید خود نصب کرده بود • یا بمعجزات انبیا فَاَخَذَهُمُ اللّهُ پس بگرفت خدای
ایشانرا وعقوبة کرد بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان که کفر وتکذیب بود اِنَّ اللّهَ
بدرستی که خدای قَوِیٌّ با قوتست وبا قدرت شَدیدُ العِقابِ ◉ سخت عقوبت
بر منکران ومکذبان ذٰلِكَ این گرفتن وعقوبة پیشینیان بِاَنَّ اللّهَ بسبب
آنست که خدای لَمْ یَكُ مُغَیِّراً نبود کرداننده وتبدیل دهنده نِعْمَةً اَنْعَمَها نعمتی را
که انعام کرده است عَلیٰ قَوْمٍ بر گروهی حَتّیٰ یُغَیِّرُوا تا وقتی که آن گروه تغییر
وتبدیل دهند ما بِاَنْفُسِهِمْ آن حالرا که در نفسهاء ایشانست بحال بدتر از آن

تهدید قریش است که ایشان حال خودرا که بت پرستی و مردارخواری بود
بمعادات حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وتکذیب قرآن • واستهزا بدان
وایذا وآزار مؤمنان • بدتر ساختند وَاَنَّ اللّٰهَ وبدرستی که خدای سَمِيعٌ شنواست
سخنان نافرجام مشرکانرا عَلِيمٌ ۝ دانا بعقاید باطلهٔ ایشان • دیکرباره برای
تاکید میفرماید که کار قریش در تکذیب توکَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچون صنیع
قوم فرعونست وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وآنانکه قبل ازیشان بودند كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ
تکذیب کردند مرآیات پروردکار خودرا فَأَهْلَكْنَاهُمْ بس هلاك کردیم ایشانرا
بِذُنُوبِهِمْ بکناهان ایشان • یا قریش تکذیب قرآن نمودند • وایشانرا دربدر بقتل
مبتلا ساختیم وَأَغْرَقْنَا وغرق کردانیدیم دردریای قلزم آلَ فِرْعَوْنَ اتباع فرعون
را وَكُلٌّ وهرکروهی ازغرقان قبط وقتیلان قریش كَانُوا ظَالِمِينَ ۝ بودند ستمکاران
برنفسهای خود بکفر وعصیان إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ بدرستی که بدترین جنبندکان برروی
زمین عِنْدَ اللّٰهِ نزدیك خدای الَّذِينَ كَفَرُوا آنانندکه راسخ شدند درکفر
مراد معاندان قریش اند • جون ابوجهل وعقبه • ونضر • وامثال ایشان یا مکابران
یهود • جون کعب بن الاشرف • وحیی ابن اخطب • وجدی • واضراب ایشان فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
پس ایشان ایمان نمی آرند • ودیکر بدترین دواب الَّذِينَ عَاهَدْتَ آنانندکه
عهد بستهٔ با ایشان مِنْهُمْ ازکفار • وایشان بنوقریظه بودندکه پیغمبر صلوات
الله وسلامه علیه با ایشان معاهده فرموده بود ثُمَّ يَنْقُضُونَ پس میشکستند
عَهْدَهُمْ عهد خودرا فِي كُلِّ مَرَّةٍ درهرباری که عهد میکتند • درتبیان آورده
که بنی قریظه عهدکرده بودندکه دشمنان رسول را صلی الله علیه وسلم یاری
ننمایند • روز بدر مشرکانرا بسلاح مددکاری نمودند • وبعد ازان کفشد فراموش

کردیم • ودیکرباره عهد بستند • وروز حرب خندق • با ابوسفیان اتفاق نموده
عهد بشکستند وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ ۝ وایشان پرهیز نمیکنند از نقض عهد
یا نمیترسند از عقوبة عذر فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ پس اکر دریابی ایشانرا فِي الْحَرْبِ در
جنك فَشَرِّدْ پس رمیده کردان ومتفرق ساز بِهِمْ بسبب قتل ایشان مَنْ خَلْفَهُمْ
آنانراکه ازپس ایشان فرارسند از اعداء شما • یعنی جون برایشان ظفر یابی
جندانی از ایشان بکش که هیبت آن کافران دیکررا • از مقاتلهٔ تو برمانند لَعَلَّهُمْ
باشدکه آن رمندکان يَذَّكَّرُونَ پندکیرند وعبرت پذیرند وَإِمَّا تَخَافَنَّ و
اکر بدانی ودریابی مِنْ قَوْمٍ ازکروهی که با تو عهد دارند خِيَانَةً نقض آن عهد
بعلامتها که برتو روشن شود فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ بس بیفکن بسوی ایشان عهد
ایشانرا • یعنی اعلام کن پیش از قتال • با ایشان که من عهد شمارا برانداختم تا تو
وایشان باشید عَلَىٰ سَوَاءٍ برابر درعلم بنقض عهد إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ
الْخَائِنِينَ ۝ دوست نمیدارد خیانت کنندکانرا • ونمی پسندد عمل ایشانرا
وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا ومپندارای محمد آنانراکه کافرشدندکه ایشان
سَبَقُوا پیشی کرفتند برعذاب ما • مراد کریختکان بدرند • یا شکستدکان عهد
میفرمایدکه مپندارکه ما عاجز کشتیم از عقوبهٔ ایشان إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ ۝
بدرستی که ایشان عاجز نمیکنند مارا از عذاب خود • حفص ولا یحسبن به غیبة
میخواند • یعنی بایدکه کافران نه پندارندکه ما از تعذیب ایشان عاجزیم •
وَأَعِدُّوا وآماده سازید ای مؤمنان لَهُمْ برای ناقضان عهد • یا منهزمان بدر
مَا اسْتَطَعْتُمْ آنجه توانید مِنْ قُوَّةٍ از ساز وبرك حرب که لشکر بدان قوت می یابند
وعقبة بن عامر رضی الله عنه میفرمایدکه شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه وسلم

که برمنبر میفرمود. الا ان القوة الرمی. بعضی علما کفته اند. تخصیص رمی بذکر
دلیلست برآنکه تیر وکمان قوی ترین سلاحیست. شیخ ابو القاسم نصر ابادی قدس سره
فرموده که درین آیت کفته اند قوت رمی است. بلی همچنین باشد. اما رمی بر سه کونه
بود رمی ظاهر به تیر وکمان. ورمی باطن به تیر آه در صبحکاه از کمان خضوع. ورمی سهام
حظوظ از دل وتوجه بحق وفراغت از ما سوی. ابو علی رودباری قدس الله سره فرموده
که قوت اعتماد دست بر حمایة حق. وواثق بودن بعنایة او پیت کر اعتماد تو بر لشکر ست و
اسپ وسلاح. مراست بر کرم دوست اعتماد تمام. وکفته اند مراد از قوت حصارهاست
میفرماید که آماده سازید قلعها جهت کفار وَمِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ ودیکر آماده کنید
از اسبان بسته تُرْهِبُونَ تا بترسانید بِهِ بدین استعداد عَدُوَّ اللَّهِ دشمن خدای
وَعَدُوَّكُمْ ودشمن خود را که کفار مکه اند وَآخَرِينَ ودیکر بترسانید باسب
وسلاح کافران دیکر را مِن دُونِهِمْ جز کافران مکه که لَا تَعْلَمُونَهُمُ شما نمیدانید
ایشانرا اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ خدای میداند ایشانرا. وایشان بقول مفسران یهودند یا
منافقان یا مجوس ودر مدارك آورده که کفره جن چه صهیل اسپ جن را
میترساند وَمَا تُنفِقُوا وآنچه نفقه میکنید مِن شَيْءٍ از چیزی که داربد فِي سَبِيلِ اللَّهِ
در راه خدای یعنی ترتیب سلاح ونفقه اسب يُوَفَّ إِلَيْكُمْ تمام کرده
خواهد شد بشما جزای آن وَأَنتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ● وشما ستمدیده نخواهید شد
بنقصان ثواب وَإِن جَنَحُوا واکر میل کنند مشرکان لِلسَّلْمِ بصلح واستسلام فَاجْنَحْ
لَهَا پس تو هم میل کن بمصالحه وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وتوکل کن برخدای یعنی مترس از آنکه
بمکر وحیله طرح صلح انداخته باشند إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی که خدای شنواست
مر اقوال ایشانرا الْعَلِيمُ ● داناست بدروغ وراست آن. اکر در مقام مکر باشند

تا نكاه

تا نکاه دارد. ووبال مکر را بر ایشان کمارد. چنانچه فرمود وَإِن يُرِيدُوا واکر
خواهند أَن يَخْدَعُوكَ آنکه بفریبند ترا وبصلح از جنك خود باز دارند فَإِنَّ حَسْبَكَ
اللَّهُ پس بدرستی که بسنده است ترا خدای هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ اوست آنکه قوت
داد ترا بِنَصْرِهِ بیاری کردن خود. وفرستادن ملائکه وَبِالْمُؤْمِنِينَ وبهمه
مؤمنان. واصح آنست که بانصار وَأَلَّفَ وپیوند افکند بدوستی بَيْنَ قُلُوبِهِمْ
میان دلهای ایشان. یعنی اوس وخزرج که صد وبیست سال میان ایشان
عصبیة وستیزه بوده وهمواره بقتل وغارت هم اشتغال مینموده اند. حق
تعالی ببرکت تو دلهای ایشانرا. بایکدیکر الفت داد لَوْ أَنفَقْتَ اکر خرج
میکردی بجهة اصلاح احوال ایشان مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا همه آنچه در زمین است
از مال ومتاع مَّا أَلَّفْتَ تألیف نمیدادی وقادر نبودی بر الفت بَيْنَ قُلُوبِهِمْ
میان دلهای ایشان. از غایت عداوت ونهایت کینه وستیزه که باهم
داشتند وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ولیکن خدای بقدرت بالغهٔ خود أَلَّفَ بَيْنَهُمْ ایقاع الفت
کرد میان ایشان إِنَّهُ عَزِيزٌ بدرستی که او قادرست وغالب هرچه خواهد
بکند حَكِيمٌ ● داناست بحکمة آنچه میکند يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر
حَسْبُكَ اللَّهُ بسنده است ترا خدای وَمَنِ اتَّبَعَكَ وآنانکه پی روی تو کرده اند
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ● از کرویدکان. این آیت در غزوهٔ بدر قبل از قتال نازل شده
برای تقویة حضرت رسول صلی الله علیه وسلم. وتسلیهٔ خواطر صحابه رضی الله
عنهم. وکفته اند سی وسه مرد وشش زن به پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایمان
آورده بودند. چون امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه شرف اسلام دریافت. و
عدد اربعین تمام شد این آیت نازل کشت. وابن عباس رضی الله عنه فرموده که

ع ٩

سبب نزول آیة اسلام فاروق است رضی الله عنه • وبرین تقدیر آیة مکی باشد
یا أیها النبی ای رفیع قدر با خبر کننده حرض المؤمنین تحریص کن مؤمنان را
یعنی بر انگیز وگرم ساز ایشان را علی القتال بر کارزار کردن با کفار ان یکن منکم
اگر باشد از شما عشرون بیست تن صابرون صبر کننده کان در معرکهٔ قتال
یغلبوا مائتین ● غالب شوند بر دویست نفر از مشرکان • شرط بمعنی امر است یعنی
باید که یکی از شما در مقابلهٔ ده تن از مشرکان شکیبایی ورزند وفرار نکنند وان
یکن منکم واگر باشد از شما مائة یغلبوا الفا غالب شوند بتایید الهی بر هزار تن
من الذین کفروا از آنانکه کافر شدند • واین غالبیت شما بر ایشان بأنهم بسبب
آنست که ایشان قوم لا یفقهون ● گروهی اند که نمیدانند خدای
وروز قیامت را نمیشناسند لاجرم از نجاة ودرجات غافل مانده در زمان
مقاتله • قوت ثبات وشکیبائی مؤمنان ندارند • بعد از نزول این آیة مؤمنان
از مقاتله یکی با ده اندیشه ناک شدند • وبر ایشان گران آمد • حق سبحانه این حکم را
منسوخ گردانیده فرمود الآن اکنون که این حکم شما را گران بار ساخت خفف
الله سبک گردانید خدای عنکم از شما وعلم ودید أن فیکم ضعفا آنکه در
شما سستی هست • یعنی ضعف بدن فإن یکن منکم پس اگر باشد از شما مائة صابرة
صد تن شکیبا یغلبوا مائتین غالب شوند بر دویست تن • این شرط نیز بمعنی امر است
یعنی یکی از شما می باید در مقابلهٔ دو تن صبر کند ونگریزد وإن یکن منکم واگر بود
از شما الف هزار کس یغلبوا الفین غالب گردند بر دو هزار بإذن الله بامر خدای ویاری
او والله مع الصابرین ● وخدای با صابرانست باعانه ومددکاری • پس هر که
صبر کند ظفر یابد • الصبر مطیة الظفر بیت صبر وظفر هر دو دوستان قدیمند

صبر کن ای دل که بعد از آن ظفر آید • از چمن صبر رخ متاب که روزی • باغ شود سبز و
شاخ گل به بر آید • آورده اند که روز بدر هفتاد تن اسیر شدند • وحضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم در باب ایشان با کابر اصحاب مشاورت نمود • از قوم
مهاجر ابو بکر صدیق رضی الله عنه فرمود که اکابر واصاغر این قوم وعشایر
تواند اگر هر یک بقدر طاقت واستطاعت فدایی بدهند • باشد که روزی بدولت
هدایة برسند • وحالا عدد ومدد مسلمانان زیادت شود • فاروق رضی الله
عنه گفت یا رسول الله اینان ائمهٔ کفرند همه را بفرمای تا گردن زنند وبحمد
الله که حق سبحانه ترا از فدا مستغنی گردانیده • واز گروه انصار عبد الله بن رواحه
رضی الله عنه واضح آنست که سعد بن معاذ رضی الله عنه فرمود که اشارت کن
تا این اشرار را بشرار آتش بسوزیم • حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم بقول صدیق
رضی الله عنه میل نموده فدیه مقرر فرمود • حق سبحانه آیة فرستاد که ما کان نسزد و
نشاید لنبی أن یکون پیغمبری را که باشد له أسری مر او را اسیران که از ایشان
فدا گیرد حتی یثخن تا آنگاه که بسیار بکشد از ایشان فی الأرض در زمین • چه
این صورت سبب قلت وذلت کفار وموجب عزت اسلام وظهور شوکت ابرارست
تریدون میخواهید شما عرض الدنیا خواستهٔ دنیا که عرضی سریع الزوالست والله و
خدای یرید الآخرة میخواهد برای شما ثواب آخرت که بهشت ونعمت لایزالست والله
عزیز وخدای غالبست دوستان را بر دشمنان غلبه دهد حکیم ● داناست
در آنچه با بندگان کند لولا کتاب اگر نه حکمی وفرمانی من الله از خدای سبق پیشی
گرفته است • ودر لوح محفوظ مکتوب گشته • که بی نهی صریح عقوبة نکند یا بنادانی
مواخذه ننماید • یا اهل بدر را عذاب نفرماید • یا غنایم بر شما حلال سازد لمسکم

هر اینه میرسید بشما فیما اخذتم ودر آنچه فرا کرفتید از فدا عذاب عظیم ○ عذابی
بزرك • در روایت آمده است که حضرت صلوات الله وسلامه علیه فرمود که اکر
عذاب فرود آمدی • غیر عمر وسعد معاذ رضی الله عنهما ازان نجات نیافتندی • زیرا که
این هر دو بقتل کفار راضی بودند • نه باخذ فدا • وصحابه بعد از نزول این آیة از غنایم
بدر دست باز کشیدند • آیة آمد که فکلوا پس بخورید مما غنمتم از آنچه بغنیمت
کرفتید وفدیه از آنجمله است حلالا طیبا خوردنی حلال وپاك واتقوا الله وبترسید
از خدای در مخالفت امر وی ان الله بدرستی که خدای غفور آمرزنده است عفو کرد کناه
شما را رحیم ○ مهربانست غنیمت بر شما حلال کردانید وبر امم دیکر
حرام بوده • ودر اسباب نزول آمده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم عباس را
رضی الله عنه که از جملهٔ اسیران بود • بادای فدای نفس خود • ودو برادر زادهٔ او عقیل بن
ابی طالب • ونوفل بن حارث • وحلیف او عتبة بن جحدم تکلیف کرد عباس کفت
ای محمد روا میداری که عم تو بخواستاری درویش وار • در پیش خویش وبیکانه
دست بیرون کند • من این همه مال از کجا آرم • حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود
که کو آن آن بدرهاء زر که بوقت خروج از مکه بام فضل دادی • وچنین وچنین
سخنان کفتی • عباس کفت ای محمد من این سخن نهفته کفته بودم • ترا که خبر کرد • فرمود
که آفریدکار من بمن پیغام فرستاد • عباس کفت کواه باش که بوحدانیة حق ورسالت تو
کواهی میدهم • پس فدای خود وسه کس دیکر بداد • وآیة آمد که یا ایها النبی ای
پیغمبر قل بکو لمن فی ایدیکم مر آنکسانرا که در دست شما اند من الاسری از اسیران
ان یعلم الله اکر داند خدای وبیند فی قلوبکم در دلهاء شما خیرا نیکویی از ایمان واخلاص
یؤتکم بدهد شما را خیرا بهتر مما اخذ منکم از آنچه فرا کرفته اند از شما

یعنی

عشر

یعنی زری که برای فدا داده آید ویغفر لکم وبیامرزد شما را والله غفور وخدای
آمرزنده است کناهی را که در وقت شرك واقع شده رحیم ○ مهربانست که شما را
توفیق اسلام داد • آورده اند که عباس رضی الله عنه کفت خدای تعالی مرا دو
وعده داده بود • یکی آنکه بهتر از آنچه از من کرفته اند بمن دهد • بدین وعده وفا کرد
حالا بیست بنده دارم • که هر یك برای من به بیست هزار دینار تجارت میکنند
وسقایهٔ زمزم نیز بمن داد که از همه اموال عرب دوستر میدارم • وعدهٔ دوم
مغفرتست • امیدوارم که بدان نیز وفا فرماید ومرا بیامرزد • چه در وعدهٔ کریم
خلاف نیست بیت خلاف وعده محالست کز کریم آید • لئیم اکر نکند وعده را وفا شاید
وان یریدوا واکر خواهند اسیرانی که مسلمان شده اند خیانتك خیانه کردن با تو
بنقض عهد • یا بر کشتن از دین فقد خانوا الله پس بدرستی که خیانت کردند با خدای
من قبل پیش ازین بکفر فامکن منهم پس خدای توانایی داد ترا بر ایشان • تا در روز
بدر بدست تو کرفتار شدند • بعد ازین نیز ممکن است که ترا ممکن کرداند •
والله علیم ،، وخدای داناست بمآل بندکان حکیم ○ حکم کننده بر احوال
ایشان ان الذین آمنوا بدرستی آنانکه ایمان آوردند وهاجروا وهجرت کردند بدوستی
خدا ورسول از وطنهاء خویش وجاهدوا وجهاد کردند باموالهم بمالهاء خود که
در سلاح ونفقهٔ محتاجان صرف نمودند وانفسهم وبنفسهاء خویش که مباشر قتال
شدند فی سبیل الله در راه خدای واینان قوم مهاجراند والذین آووا وآنانکه جای
دادند مهاجرانرا ونصروا ونصرت کردند حضرت رسول را صلی الله علیه وسلم بدل
مراد کروه انصارند اولئك بعضهم آن کروه بعضی از ایشان اولیاء بعض
دوستان برخی دیکرند • ومتولی در میراث • در مبداء کار حکم بود که مهاجر

ع

وانصار بسبب هجرت ونصرت ازیکدیکر میراث کیرند والذین آمنوا وآنانکه ایمان
آوردند ولم یهاجروا وهجرت نکردند ما لکم نیست شمارا من ولایتهم از تولی
ایشان میراث من شیء هیچ چیز حتی یهاجروا تا وقتی که هجرت کنند وان استنصروکم
واکر مؤمنان غیر مهاجر طلب نصر کنند از شما فی الدین در کار دین یعنی اکر میان ایشان
وکفار مقاتله افتد واز شما یاری طلبند فعلیکم النصر پس بر شما واجبست یاری
کردن ایشان الا علی قوم مکر بر کروهی مشرکان که باشد بینکم وبینهم میان شما وایشان
میثاق عهدی وپیمانی یعنی نقض عهود معاهد میکنید والله بما تعملون وخدای
بآنچه شما میکنید از وفاء عهد ونقض آن بصیر ◌ بیناست والذین کفروا
وآنانکه کافر شدند بعضهم برخی ازیشان اولیاء بعض دوستان برخی دیکرند در مظاهرت
ومعاونت الا تفعلوه اکر نکنید آنرا که فرمودم از پیوستکی با یکدیکر وتعاون ودوستی
تکن فتنة حاصل شود فتنه وچه فتنه فی الارض در زمین وفساد کبیر ◌ وفسادی
بزرك در دین یعنی اکر مؤمنان دوست یکدیکر نباشند وهمرا یاری نکنند مهم
ایمان روی بخول نهد واهل کفر کشند وفسادی وفتنه ازین بزرکتر نتواند بود و
چون از تعاون وتوارث مهاجر وانصار خبر داد وبر ترك آن تهدید فرمود دیکر
باره از جزای هجرت ونصرت ایشان خبر میدهد ومیفرماید والذین آمنوا وآنکه
بکرویدند بخدا ورسول وهاجروا وهجرت نمودند وجاهدوا وجهاد کردند فی سبیل الله
در راه رضای خدای والذین آووا وآنانکه بعد از تصدیق وتسلیم جای دادند
اهل هجرت را ونصروا ویاری کردند مر پیغمبر را در قتال مشرکان اولئك آن کروه
هم المؤمنون ایشانند مؤمنان حقا براستی لهم مر ایشانراست مغفرة آمرزشی
از خدای ورزق کریم ◌ وروزی نیکو بی رنج وبی منت والذین آمنوا

ظهوره

وآنانکه

وآنانکه ایمان آوردند من بعد از پس صلح حدیبیه وهاجروا وهجرت کردند
چون ابو بصیر وابو جندل وغیر ایشان وجاهدوا وجهاد کردند معکم
با شما یعنی مدد شما شدند فاولئك پس آن کروه منکم از جمله شما اند یعنی لاحقان
با سابقان یکی اند در ایمان وهجرت وجهاد واولوا الارحام وخداوندان
خویشها یعنی اقربا بعضهم برخی از ایشان اولی ببعض سزاوارترند ببعضی در میراث
کرفتن فی کتاب الله در حکم خدای یا در لوح محفوظ این آیة ناسخ توارث
آن جماعتست که بسبب هجرت ونصرت میراث میکرفتند ان الله بدرستی که خدای
بکل شیء بهمه چیزها از مواریث یا حکمت در اعتبار نسبت هجر ونصر اولا
واعتبار رحم وقرابت ثانیا علیم ◌ داناست کسی را بران چون وچرا نرسد
بیت نه در احکام اوست چون وچرا نه در افعال او چکونه وچند سورة التوبة
مدنیة وهی [illegible] واین را سوره براءت وفاضحه ومخزیه ومقشقشه وسوره
العذاب نیز خوانند وترك تسمیه دروی بجهة آنست که بسم الله سبب امانست
واین سوره برای رفع امان نازل شده وکفته اند صحابه رضی الله عنهم اختلاف
کردند در آنکه انفال وتوبه یکسوره اند که هفتم سبع طوال باشد یا دو سوره
پس فرجه میان سورتین کذاشتند وبسم الله ننوشتند وهر دو سوره را [illegible]
کفتند ودر ترجمه اسباب نزول از بستان فقیه ابو اللیث رحمه الله نقل میکند
که ثقات مشایخ بعنعنه از ذو النورین رضی الله عنه روایة کرده اند
که کاتب خاتمه یسئلونك عن الانفال وفاتحه براءة من الله من بودم حضرت
مصطفی صلی الله علیه وسلم میان این دو سوره املاء تسمیه نفرمود آورده اند
که چون این سوره نازل شد حضرت رسالت صلی ربنا علیه وسلم سی یا چهل آیه

اولیک

از اوّل سوره با بو بکر صدیق رضی الله عنه داده اورا امیر حاج ساخت. وفرمود
که بر اهل موسم خواند وبجند روز بعد از رفتن صدیق رضی الله عنه مرتضی علی را
رضی الله عنه طلب فرمود. وبر ناقهٔ عضبا سوار ساخته. از عقب ابو بکر رضی الله
عنه فرستاد. وامر کرد که آیات را از وی کرفته خود قراءت کند. وجون ازین
حال پرسیدند جواب داد که جبرئیل بمن آمد. وکفت ادای این پیغام نکند مکر تو
یا کسی که از تو باشد. پس علی با بو بکر رضی الله عنهما لاحق شد. ودر روز ترویه صدیق
رضی الله عنه خطبه خواند ومردم را تعلیم مناسك فرمود. ودر روز نحر علی
رضی الله عنه نزدیك جمرهٔ عقبه آیتها را بر اهل موسم خواند بَرَآءَةٌ این بیزاریست.
مِنَ اللّٰهِ از خدای وَرَسُولِهٖ واز فرستادهٔ او اِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ بسوی آنانکه پیمان بستهاند
با ایشان مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرك آورندكان. آورده اند كه آنحضرت صلى الله
علیه وسلم با بعضی از مشرکان عرب عهدها بسته بود. هر قومی را تا وقتی معین
همهٔ ایشان غیر بنی ضمره وبنی کنانه عهد بشکستند. حق سبحانه این آیة فرستاد که
مضمونش براءتست بفسخ عقد ونقض عهد مشرکان. یعنی جنانجه ایشان عهد خدا و
رسول را بشکستند. رسول نیز بفرمان خدا بنذ عهد کرد بدیشان. وحکم شد که
ای سید بکوی ایشانرا فَسِيحُوا پس سیر کنید فِي الْأَرْضِ در زمین. یعنی بیایید و
بروید ایمن از تعرض مسلمانان اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ جهار ماه از روز عید نحر که روز
تبلیغ است تا دهم ربیع الآخر. قول آنست که آیة اوایل در شوال فرود آمده. پس
مدت تا اواخر محرم است. امام ثعلبی رحمه الله آورده که اجل بعضی معاهدان
که نقض عهد کرده بودند از جهار ماه کمتر بود. وازان برخی بیشتر. آنانرا که اجل
ایشان کمتر بود مهلت داد جهار ماه تا در کار خود فکری کنند. وآنانرا که بیشتر بود

بچهار

بر جهار ماه اقتصار کرد. تا در مهم خود تدبیری نمایند. وآنانرا که عهد نشکسته
بودند ایشانرا تا انقضاء مدت ایشان امان داد. وناکثان عهد را کفت وَاعْلَمُوا
وبدانید اَنَّكُمْ آنکه شما غَيْرُ مُعْجِزِي اللّٰهِ نه آنید که عاجز کنندکان خدا باشید
از عذاب خود. هرجند شمارا مهلت داد وَاَنَّ اللّٰهَ واین را نیز بدانید که خدای
مُخْزِي الْكَافِرِينَ رسوا کنندهٔ کافرانست. در دنیا بکشتن. ودر عقبی بسوختن
وَاَذَانٌ واعلامست واکاه ساختن مِنَ اللّٰهِ وَرَسُولِهٖ از خدای ورسول او اِلَى النَّاسِ
بسوی عرب يَوْمَ الْحَجِّ الْاَكْبَرِ روز حج بزرك. یعنی عید نحر که تمام حج ومعظم
افعال آن جون طواف. ونحر وحلق. ورمی. در وست. یا اکبر باعتبار آن بود که
اعیاد اهل کتاب موافق افتاده بود. با آن روز. یا آن روز عزت مسلمانان وخواری
کافران ظاهر شد. وبرهر تقدیر مضمون اعلام کدامست اَنَّ اللّٰهَ آنکه خدای
بَرِيٓءٌ بیزارست مِنَ الْمُشْرِكِينَ از مشرکان وعهود ایشان وَرَسُولُهٗ وپیغمبر او نیز
بیزارست فَاِنْ تُبْتُمْ پس اکر باز کردید از کفر وغدر فَهُوَ پس آن باز کشت خَيْرٌ
لَكُمْ بهتر باشد شمارا از اقامت بران وَاِنْ تَوَلَّيْتُمْ واکر بر کردید از توبه وترك
کفر نکنید فَاعْلَمُوا اَنَّكُمْ پس بدانید آنکه شما غَيْرُ مُعْجِزِي اللّٰهِ نه عاجز کنندکانید خدای را
یعنی نتوانید که از وی کریزید یا با او ستیزید وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا وبجای بشارت
بیم کن کافرانرا بِعَذَابٍ اَلِيمٍ بعذابی دردناك در آخرت. وجون حکم عهود
ناکثان فرمود در باب بنی ضمره وبنی کنانه که در حدیبیه عهد کرده بودند
ونقض عهد نموده میکوید اِلَّا الَّذِينَ لیکن آنانکه عَاهَدْتُمْ عهد کردید با ایشان
مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرك آورندکان ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ پس ایشان کم نکردند شَيْئًا
جیزی از عهدهاء شما. یعنی نشکستند پیمان شمارا وَلَمْ يُظَاهِرُوا ویاری ندهند

پشتی نکردند عَلَیْکُمْ بر قتال شما اَحَدًا یکی را از دشمنان شما فَاَتِمُّوا اِلَیْهِمْ پس تمام
کنید بسوی ایشان عَهْدَهُمْ عهد ایشانرا اِلٰی مُدَّتِهِمْ تا مدتی که مقرر شده و
ایشانرا چون ناکثان بر چهار ماه و بس مهلت مدهید اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای
یُحِبُّ الْمُتَّقِیْنَ دوست دارد متقیانرا و از جملهٔ تقوی وفا بعهد ست و اتمام
شرایط آن • شیخ نصرآبادی فرموده که متقی را چهار نشانست • حفظ الحدود
و بذل المجهود • والوفا بالعهود • والقناعة بالموجود • و برین وجه ترجمه یافته است
نظم متقی را بود چهار نشان • حفظ احکام شرع اول آن • ثانیا آنچه دست رس باشد
بر فقیران و بی کسان باشد • عهد را با وفا کند پیوند • هر چه باشد بدان شود خرسند
و چون حکم معاهدان مشرک مبین شد • در باب مشرکان می فرماید فَاِذَا انْسَلَخَ پس
چون بگذرد الْاَشْهُرُ الْحُرُمُ ماههاء حرام • یعنی بیست روز ذوالحجه و تمام
محرم • و قول آنست که آیه در شان معاهدان نازل شده • و اشهر حرم چهار ماه
مذکورست • و حرم باعتبار تغلیب گفت که ذی الحجه و محرم دروست • یا آنکه
حرام بود درین چهار ماه تعرض کفار معاهد • و بقولی که از زمان نزول سوره
تحریم بود نه از وقت تبلیغ انقضاء مدت بعد از انسلاخ ماههاء حرامست
اعنی ذوالحجه و محرم • و بر هر تقدیر چون این ماهها منقضی گردد فَاقْتُلُوا
الْمُشْرِکِیْنَ پس بکشید مشرکانرا که عهد نکرده اید با ایشان • یا آنکه عهد شمارا
شکسته اند حَیْثُ وَجَدْتُّمُوْهُمْ هر جا که بیابید در حل و حرم وَخُذُوْهُمْ و بگیرید
ایشانرا باسیری وَاحْصُرُوْهُمْ و باز دارید ایشانرا از طواف مسجد الحرام وَاقْعُدُوْا
و بنشینید برای ایشان کُلَّ مَرْصَدٍ بر هر ممری • یعنی بسته کنید راهها بر ایشان
تا منتشر نشوند در بلاد • و فی فَاِنْ تَابُوْا پس اگر باز کردند از شرک بایمان وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ

و بپای دارند نماز را وَآتَوُا الزَّکٰوةَ و بدهند اموال زکوة خود را • و از این هر دو
عمل دلیل تصدیق ایشان روشن شود فَخَلُّوْا سَبِیْلَهُمْ بس خالی کنید راه ایشانرا •
یعنی دست بدارید از ایشان • و راه دهید تا هر جا خواهند روند اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ بدرستی
که خدای آمرزنده است مر گناهان گذشتهٔ ایشانرا رَحِیْمٌ مهربانست
بدادن ثواب بی حساب بدیشان وَاِنْ اَحَدٌ و اگر یکی مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ از مشرکان که تعرض
ایشان می باید کرد • بعد از انقضاء اشهر حرم اسْتَجَارَکَ زینهار خواهد از تو فَاَجِرْهُ
پس ساز او را و زنهار ده حَتّٰی یَسْمَعَ تا بشنود کَلَامَ اللّٰهِ سخن خدا یرا که قرآنست ثُمَّ
اَبْلِغْهُ پس اگر اسلام نیارد برسان او را مَاْمَنَهُ بخانه او که موضع امن اوست و بعد از آن
با او مقاتله نمای ذٰلِکَ این امان دادن بِاَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا یَعْلَمُوْنَ
گروهی اند که نمیدانند خدا را و سخن او نشنوده اند • پس امان می باید تا بشنوند
و در آن تدبر و تفکر نمایند کَیْفَ یَکُوْنُ چگونه باشد • استفهام بمعنی
انکار و استبعادست • یعنی نیست و چگونه تواند بود لِلْمُشْرِکِیْنَ عَهْدٌ مر مشرکانرا
عهدی عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای و رسول او بعد از ظهور اسلام • و امتیاز میان حق
و باطل اِلَّا الَّذِیْنَ عَاهَدْتُّمْ مگر آنانرا که عهد بستید ایشان • یعنی بنی ضمره و بنی
کنانه که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم عهد بسته بود با ایشان عِنْدَ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ نزدیک مسجد حرام • یعنی در حدیبیه که قریبست بمکه معظمه فَمَا اسْتَقَامُوْا
پس مادام که ایشان استقامت ورزند بر عهد خود لَکُمْ برای شما فَاسْتَقِیْمُوْا
پس شما نیز مستقیم باشید بر پیمان خود لَهُمْ برای ایشان اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای
یُحِبُّ الْمُتَّقِیْنَ دوست میدارد پرهیزکارانرا که بر عهد و پیمان استقامت نمایند
کَیْفَ چگونه باشد عهد مشرکان وَاِنْ یَّظْهَرُوْا و حال آنست که اگر ایشان

ایمن

عهد معاهد

وعند رسوله
ونزدیک

ظفر یابند علیکم بر شما لا یرقبوا فیکم نکاه ندارند در باب شما الا حق قرابتی
ولا ذمة ونه وفای عهدی یرضونکم خشنود میکردانند شما را بافواههم بزبانهای
خویش یعنی وعده میدهند بایمان وطاعت • یا سخنان شیرین میکویند وتأبی
و سر باز میزنند قلوبهم دلهای ایشان ازانچه بزبان میکویند • یعنی ایشان بزبان
یکی اند بیت دل در حبال عذر و زبان در ادای عذر • ای من غلام آنکه دلش با زبان یکیست
واکثرهم و بیشتری از ایشان فاسقون ● بیرون اندازندهٔ فرمان • یا سرکشانند
از قبول ایمان • و اندکی از ایشان بسبب بدنامی از نقض عهد تحرز مینمایند اشتروا
بدل کردند و بر کزیدند بآیات الله بقرآن ثمنا قلیلا چیزیرا که بهاء اندکی دارد
از متاع دنیا • ابو سفیان بعضی از مشرکان را تطمیع طعام دیکر کرده • برای قتال
اهل ایمان جمع کرده • ایشان تکذیب قرآن نموده و بطمع افتاده • در صدد قتال مسلمانان
آمدند فصدوا پس اعراض کردند عن سبیله از طاعت خدای • یا باز داشتند مردم را
از راه حج خانه خدای انهم بدرستی که ایشان ساء ما کانوا یعملون ● بدکاریست
که میکنند • قولی آنست که مراد ازین قوم یهودند • که عهد پیغمبر را صلی الله
علیه وسلم شکستند • و آیات توریة را باندک چیزی فروختند • مردم را از متابعت
دین اسلام منع میکردند لا یرقبون نکاه نمیدارند یهود • یا ناقضان عهد فی
مؤمن در شان هیچ مؤمنی الا قرابتی یا سوکندی ولا ذمة و نه عهد واولئک و آن کروه
هم المعتدون ● ایشانند از حد در کذرندکان • در شرارت وطغیان فان
تابوا پس اکر باز کردند از کفر واقاموا الصلوة و بپای دارند نماز را وآتوا الزکوة و بدهند
زکوة را فاخوانکم پس ایشان برادران شمااند فی الدین در دین اسلام • ایشانراست
آنچه شما را بود • و بر ایشان است آنچه بر شما باشد ونفصل الآیات و بیان میکنیم

آیتها را

آیتها را لقوم یعلمون ● برای کروهی که فهم کنند • و دران تفکر فرمایند
وان نکثوا و اکر بشکنند مشرکان ایمانهم سوکندان و پیمانهای خود را من بعد
عهدهم پس ازان که عهد کنند با شما وطعنوا و طعن کنند فی دینکم در دین شما
وعیب جویند در احکام اسلام فقاتلوا پس بکشید ائمة الکفر پیشوایان کفر
و سرداران اهل شرک را انهم لا ایمان لهم بدرستی که ایشانرا عهد و پیمان نیست
در حقیقت • که اکر پیمان ایشان درست بودی شکست بدان راه نیافتی پس
مقاتله کنید با ایشان لعلهم ینتهون ● شاید که ایشان باز ایستند
از شرک • یا از طعن در دین الا تقاتلون آیا کارزار نمیکنید قوما نکثوا با کروهی
که بشکستند ایمانهم پیمانهای که با شما بسته بودند در حدیبیه • و یکی از عهدها
میان پیغمبر صلی الله علیه وسلم و قریش آن بود که خلفاء یکدیکر را نرنجانند • و بر
قتال ایشان با یکدیکر مظاهرت نکنند • قریش بنی بکر را که خلفاء ایشان
بودند بسلاح و مرد مدد دادند • تا با بنی خزاعه که خلفاء رسول بودند صلوات
الله وسلامه علیه جنک کردند • یا مراد از ناکثین عهود یهود بنی قریظه اند که
در روز احزاب ابو سفیان و قوم او را مددکاری کردند وهموا و قصد کردند
مشرکان باخراج الرسول به بیرون کردن رسول صلی الله علیه وسلم از مکه
و مشاورت نمودند در دار الندوه • بچنانچه کذشت و در لباب آورده که
قریش در حدیبیه قصد آن کردند که رسول را صلی الله علیه وسلم جهت ادای
عمره بمکه راه دهند • و قبل از اتمام قواعد آن بجهة استخفاف از مکه ایشان
اخراج کنند • و بقول ثانی که مراد یهودند قصد اخراج آنحضرت نمودند
از مدینه وهم بدءوکم اول مرة و حال آنست که ایشان ابتدا کردند نقض عهد را

اول مرة اولا بار اتخشونهم آیا شما میترسید از محاربة وکارزار ازیشان فالله
احق پس خدای سزاوارترست ان تخشوه بآنکه بترسید از عقاب وی در ترك
قتال کفار. پس بجرب ایشان اشتغال کنید ان کنتم مؤمنین ○ اگر هستید باور
دارندگان بعقوبة الهی در ترك مامور به قاتلوهم کارزار کنید با مشرکان
یعذبهم الله تا خدای عذاب کند ایشانرا بایدیکم بدستهای شما یعنی بشمشیرهای
شما مقتول شوند ویخزهم ورسوا سازدشان بمقهوریة ومغلوبیة وینصرکم
علیهم ونصرت دهد شمارا بر ایشان ویشف وشفا بخشد صدور قوم مؤمنین
سینهای گروهی را از مؤمنان. یعنی بنو خزاعة. یا جمعی از یمن که بمکه آمده اسلام
آورده بودند. واز مشرکان ایذای بسیار یافته. وچون شکایة بعرض حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم رسانیده بودند فرموده بود که. ابشروا فان الفرج قریب
ویذهب وببرد خدای بنصرت شما بر کفار غیظ قلوبهم اندوه دلهای آنانرا که
بواسطهٔ آزار کفار ملول بودند ویتوب الله وتوبه دهد خدای وبازگردد بفضل
خود علی من یشاء بر هر که خواهد. حق سبحانه درین آیة خبر داد از توبهٔ بعضی
کفار وآن واقع شد چنانچه ابو سفیان. وعکرمة بن ابی جهل. وسهیل بن عمرو و
غیر ایشان ایمان آوردند والله علیم ○ وخدای داناست بتوبهٔ بعضی حکیم
حکم کننده است بقبول توبة ام حسبتم آیا می پندارید ای مؤمنان که
قتال کفار را کار رهید. وگفته اند خطاب با منافقانست میفرماید که پنداشتید
ان تترکوا آنکه شمارا بگذارند بر این که هستید ولما یعلم الله ونه ببیند
خدای الذین جاهدوا آنانرا که جهاد کنند منکم از شما در راه وی ولم یتخذوا ونفرا
نگیرند من دون الله بجز خدای ولا رسوله وبغیر فرستادهٔ او ولا المؤمنین

خمس

وبدون مؤمنان ولیجة دوست نهانی که انشاء اسرار کنند باوی یعنی شمارا بمجرد
دعوی ایمان دست باز نخواهند داشت وخدای از شما جهاد وعدم دوستی با
مشرکان نادیده والله خبیر وخدای داناست بما تعملون ○ بآنچه شما میکنید
وغرض شما از عملها وی را معلوم است. آورده اند که چون عباس رضی
الله عنه اسیر شد. مسلمانان ویرا بشرك وقطع رحم سرزنش کردند. عباس
جواب داد که شما مساوی ما میگویید واز مجلس ما یاد نمیکنید. علی رضی الله
عنه فرمود که شما را چه چیزست که آنرا از جملهٔ محاسن توان شمرد. عباس رضی الله
عنه گفت ما بعمارت مسجد الحرام قیام مینماییم. وخانهٔ کعبه را تعظیم میکنیم
وحاجیانرا شربت میدهیم. واسیرانرا از بند میرهانیم. این آیت نازل شد که
ما کان نسزد وروا نباشد للمشرکین مر مشرکانرا ان یعمروا آنکه عمارت
کنند مساجد الله مسجدهای خدارا. وگفته اند مسجد حرام را. وبلفظ جمع یاد
کرد. زیرا که قبلهٔ مساجدست. پس کانه که عام او عام جمیع مساجد باشد
ومشرکانرا عمارت مسجد روا نیست شاهدین در حالتی که گواهان باشند علی
انفسهم بر نفسهای خویش بالکفر بکفر که آن سجود اصنام است یا تکذیب
سید انام علیه افضل الصلوة والسلام. یعنی نشاید جمع کردن میان دوام مخالف
که عمارت بیت حق است. وعبادت غیر او اولئك آن گروه مشرکان حبطت تباه و
باطل شده است بواسطهٔ شرك اعمالهم عملهای ایشان. که بدان مفتخرند از عمارت
مسجد وسقایهٔ حاج وفی النار ودر آتش دوزخ هم خالدون ○ ایشان جاویدانند
بسبب کفر انما یعمر جز این نیست که عمارت کند مساجد الله مسجدهای خدایرا من آمن
بالله آنکس که بگرویده باشد بخدای. وایمان بخدای تمام نیست الا بایمان

بر سول وی وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز باز پسین وَأَقَامَ الصَّلَوٰةَ و بپای داشته باشد
نماز را وَآتَى الزَّكَوٰةَ و داده باشد زكوة را وَلَمْ يَخْشَ و نترسیده باشد در امور
دین إِلَّا اللَّهَ مگر از خدای فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ پس آن کروه شاید أَنْ يَكُونُوا آنکه باشند مِنَ الْمُهْتَدِينَ
از راه یافتکان بطریق نجاة • ایراد این کلام بصیغهٔ توقع جهة قطع طمع
مشرکانست • یعنی اهتداء آن کروه که جامع اند مر کمالات علمیه و عملیه را دایر ست
میان لعل و عسی • پس حال آنها که من کل الوجوه ناقص اند • پیداست که جکونه خواهد
بود بیت جایی که شیر مردان در معرض عتابند • روباه سیرتانرا آنجا جه تاب باشد •
و دیکر منع مؤمنانست از اغترار باعمال خویش • و بران اعتماد نمودن • که هر که بعمل
مغرورست • از فیض ازل مهجورست بیت مباش غره بعلم و عمل که شد ابلیس
بدین سبب ز در بارکاه عزت دور • آورده که بعضی از اهل حرم در جاهلیة زوار
حجاج را نبیذ زبیب • یا عسل و سویق میدادند • و در زمان آنحضرت صلی الله علیه
وسلم آن منصب بعباس رضی الله عنه تعلق داشت • و متصدی عمارت مسجد الحرام
شیبة بن طلحة حجبی بود • روزی این هر دو با مرتضی علی کرم الله وجهه بمقام مفاخرت
در آمده • عباس بسقایة و شیبه بعمارت مباهات مینمودند • و علی رضی الله
عنه باسلام و جهاد مفتخر میبود • حق سبحانه تصدیق علی را آیة فرستاد که
أَجَعَلْتُمْ آیا میدارید سِقَايَةَ الْحَاجِّ اهل سقایهٔ حاجیانرا وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
و ارباب عمارت مسجد حرام را كَمَنْ آمَنَ همچون آنکس که ایمان آورده است بِاللَّهِ
بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز آخر وَجَاهَدَ و جهاد کرده است فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه
خدای لَا يَسْتَوُونَ برابر نیستند این دو قوم عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای وَاللَّهُ و خدای
لَا يَهْدِي راه نمینماید بمقصود الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ◯ کروه مشرکانرا که بشرك

بخور.

بر خود ستم کنند الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه بکروید ند بخدای • و بآنجه آمده است
از نزدیك خدای وَهَاجَرُوا و هجرت کردند از دیار خود وَجَاهَدُوا و جهاد کردند
با مشرکان فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بِأَمْوَالِهِمْ ببذل کردن مالها، خود بر مجاهدان
و تهیهٔ اسباب قتال ایشان وَأَنْفُسِهِمْ و در باختن نفسهای خود • در معارك
حرب أَعْظَمُ دَرَجَةً بزرك ترند از روی درجه • یعنی بلند ترند عِنْدَ اللَّهِ نزدیك
خدای از آنها که سقایهٔ حاج و عمارت مسجد کنند • و جامع این صفات نباشند •
وَأُولَٰئِكَ و آن کروه که مستجمع این کمالاتند هُمُ الْفَائِزُونَ ◯ ایشانند ظفر یافتکان

عشر

با مانی دو جهانی يُبَشِّرُهُمْ مژده میدهد ایشانرا رَبُّهُمْ پروردکار ایشان بِرَحْمَةٍ
مِنْهُ برحمتی فایضه از و بر ایشان وَرِضْوَانٍ و خشنودی کامل از ایشان وَجَنَّاتٍ
و بوستانهایی که لَهُمْ فِيهَا مر ایشانرا باشد در ان بوستانها نَعِيمٌ مُقِيمٌ ◯
نعمتی دایم بی انقطاع • در تنکیر مبشر به • ایمائیست بآنکه زبان تعریف
باداى توصیف آن وافی نیست خَالِدِينَ در حالتی که این کروه جاوید باشند
فِيهَا در ان بوستانها أَبَدًا همیشه • تاکید خلودست تا حمل بر مکث طویل نفرمایند
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عِنْدَهُ نزدیك اوست أَجْرٌ عَظِيمٌ ◯ مزدی بزرك که
نعم دنیی در جنب او حقیر باشد • وجه نعمت بهتر از رحمت • و رضوان
و نعیم جنان • در کشف الاسرار فرموده که رحمت برای عاصیانست • و
رضوان برای مطیعان و جنت برای کافهٔ مؤمنان • رحمت را تقدیم کرد تا اهل
عصیان رقم نا امیدی بر صفحات احوال خود نکشند • که هر چند کناه عظیم بود
رحمت از ان اعظم است نظم کنه ما بود فزون ز شمار • عفوت افزون تر از کناه همه
قطرهٔ ز آب رحمت تو بس است • شستن نامهٔ سیاه همه • آورده اند که جون

حضرت رسالت را صلوات الله وسلامه علیه بهجرت اجازت شد. بعضی
از صحابه بنشاطی تمام بطرف مدینه مسارعت مینمودند. وترک خان ومان
بر محبت زن وفرزند ومصاحبت خویش وپیوند ترجیح میفرمودند. وجمعی دیگر
آبا واقربا وعیال واطفال سوکند داده. بزاری تمام. سکون وآرام. در منزل و
مقام. التماس میکردند. وایشانرا رقت جنسیة پیوند وشفقت بر زن وفرزند
مانع هجرت میشد یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید لا تتخذوا
فرا مکیرید آباءکم پدران خودرا واخوانکم وبرادران خودرا اولیاء دوستان
یعنی این کروه را بدوستی مکیرید ان استحبوا الکفر اکر بر کزینند ایشان کفر را
علی الایمان بر ایمان. وشمارا از هجرت باز دارند ومن یتولهم منکم وهر که
از شما ایشانرا دوست دارد. یعنی این عمل از ایشان پسندد فاولئک پس آن کروه
دوست دارندکان هم الظالمون ○ ایشانند ستمکاران که دوستی را در غیر
محلش وضع کرده اند. چه دوستی با مؤمنان باید. وبا مشرکان نشاید. چون این
آیة فرود آمد متخلفان از هجرت. کفتند که حالا ما درمیان قبایل وعشایر
خودیم. وبمعاملات وتجارات اشتغال نموده. اوقات میکذرانیم. چون
عزیمت هجرت کنیم. بضرورت قطع پدر وفرزند باید کرد. وتجارت از دست برود
وما بی کس وبی مال بمانیم. آیتی دیکر آمد قل بکو ای محمد مر تارکان هجرت را که ان
کان اکر هست آباؤکم پدران شما وابناؤکم وفرزندان شما واخوانکم
وبرادران شما وازواجکم وزنان شما وعشیرتکم وخویشان شما واموال اقترفتموها
ومالها که آنرا کسب کرده اید وتجارة تخشون وبازرکانی که میترسید کسادها
از ناروایی آن ومساکن ومسکنها که از آنها هست ترضونها می پسندید آنرا احب الیکم

دوستر

دوستر بسوی شما. یعنی اکر اینهارا که مذکور شد بدوستی اختیاری نه طبیعی
دوستر میدارید من الله ورسوله از خدای ورسول او وجهاد فی سبیله واز جهاد
کردن در راه او فتربصوا پس انتظار برید وچشم دارید حتی یأتی الله تا بیارد خدای
بامره عقوبة خودرا عاجلا وآجلا والله وخدای لا یهدی توفیق هدایة ندهد القوم
الفاسقین ○ کروه بیرون رفتکانرا از حد فرمان. درین آیة تهدید عظیم
وتوبیخی بزرکست. وقول بیشتر ائمهٔ تفسیر راجع است بآنکه ازین آیة رایحهٔ
ناامیدی استشمام میتوان نمود. چه اغلب مردم. الا ما شاء الله. دران مقام اند
که دین خودرا از اموال وازواج وعشایر ومساکن دوستر نمیدارند وحظوظ دنیوی را
بر آن اختیار میکنند. ای عزیز مرد باید که ابراهیم وار روی از کون بکرداند. فانهم
عدو لی الا رب العالمین. مال را بذل مهمان. وفرزندرا قصد قربان. وخودرا
فدای آتش سوزان کند. تا در دعوی دوستی صادق باشد بیت آنکس که ترا شناخت
جانرا چه کند. فرزند وعیال وخان ومان را چه کند. حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم فرموده است که. لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده وولده والناس
اجمعین. از حضرت شیخ الاسلام قدس سره. منقولست که احمد بن یحیی دمشقی روزی
پیش مادر وپدر نشسته قصه قربان کردن اسمعیل علیه السلام از قرآن بر ایشان
میخواند. کفتند ای احمد از پیش ما برخیز وبرو ما ترا در کار خدا کردیم. احمد برخاست
وکفت الهی اکنون جز ترا ندارم. وروی بکعبه نهاد. وبعد از انکه بیست وچهار
موقف ایستاده بود. قصد زیارت والدین کرد. چون بدمشق آمد وبدر سرای
خود رسیده حلقهٔ در بجنبانید. مادر آواز داد که. من علی الباب. کفت انا احمد ابنک
مادرش کفت پیش ازین مارا فرزندی بود اورا در کار خدا کردیم. احمد ومحمود را

با ماجه کار نظم ما هرجه داشتیم فدای توکرده ایم. جانرا اسیر بندهوای توکرده ایم
ماکرده ایم ترك خود وهردوکون نیز. وینها که کرده ایم برای توکرده ایم لَقَدْ نَصَرَكُمُ
اَللّٰهُ بدرستی که یاری کرد خدای شما راای مؤمنان فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ در موطنهای
بسیار. یعنی مواقع حرب ومعارك کارزار. جون روز بدر. وحرب بنی نضیر وجنك
بنی قریظه. وروز احزاب. وصلح حدیبیه. وحرب خیبر. وفتح مکه وغیرآن وَيَوْمَ
حُنَيْنٍ ودر مواطن روز حنین. وآن وادی است میان مکه وطایف. که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم دران موضع بالشکر هوازن وثقیف محاربه فرمود. وآن جنان
بود که بعدازفتح مکه این دوقبیله متفق شده. قصد مسلمانان نمودند. وخبر
بحضرت پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه رسید. با دوازده. یا شانزده هزار
مرد متوجه ایشان شد. وایشان جهار هزار مرد بودند. یکی از صحابه کفت. لَن
نُغلب الیوم من قلة. ما امروز از قلة لشکر مغلوب نخواهیم شد. بکثرت سپاه اعجاب
نمود. واین سخن بحضرت رسیده نه پسندید. وبسبب این عجب دراول حال شکست
برلشکر اسلام آمد. پس حق سبحانه این قصه را با یاد مؤمنان میدهد که شمارا
یاری داد در روز حنین اِذْ اَعْجَبَتْكُمْ جون بشکفت آورد شمارا كَثْرَتُكُمْ بسیاری
لشکر شما فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ بس دفع نکرد از شما آن کثرت شما شَيْئًا جیزی را از صولة
دشمن وَضَاقَتْ وتنك شد عَلَيْكُمُ الْاَرْضُ بر شما زمین آن وادی بِمَا رَحُبَتْ
با فراخی وکشادکی که داشت ثُمَّ وَلَّيْتُمْ پس پشت بر دشمن کردید وبرکشتید از حرب
مُدْبِرِينَ درحالتی که هزیمت کنندکان بودید آورده اند که تمامی لشکر منهزم
شدند. وبا حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم جهار تن بماندند علی وعباس
وابوسفیان بن الحارث. وعبدالله بن مسعود. رضی الله عنهم. وحضرت دران

روزبر

روز بر استری سوار بود. جون دوستان هزیمت کردند. ودشمنان بتمامی
روی بدان حضرت آوردند. ایشان استر خودرا نهیب میدادند. وروی بدشمن
حمله میفرمودند. ومیکفتند. انا النبی لاکذب. انا ابن عبدالمطلب. وعباس وابو
سفیان رکاب ولجام استر را کرفته. نمیکذاشتند که آنحضرت بمیان دشمنان
درآید. وازین صورت بر کمال شجاعت سید عالم صلی الله علیه وسلم استدلال
میتوان کرد. که درجنان روز بر استری که درمعرکه حرب کرّ وفرّی ندارد سوار شده
وبی مددکار متوجه حرب کفار کشته. نسب خود را اظهار میفرمود. القصه
جون عباس رضی الله عنه آنحضرت را نکذاشت که محاربه نماید حضرت
فرمود که بس اصحاب را بلند باز خوان. عباس مردی بلندآواز بود ندا کرد که. یا عباد
الله هذا رسول الله. یا اصحاب الشجرة الشمرة نحرا یا اصحاب سورة البقرة. مردم بآواز
عباس باز کشتند. وجمعی که عدد ایشان بصد نمیرسید. بملازمت حضرت
پیوسته. پذیرای حمله کفار شدند. وآنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که
الآن حمی الوطیس. وبه تلاوت دعای موسی علیه السلام که در روز فلق بحر خوانده
بود که. اللهم لك الحمد والیك المشتکی وانت المستعان. ملهم شده. از استر فرود
آمد. یا همجنان سواره مشتی خاك وسنك ریزه از زمین برداشت. یا از یاران طلبید
وکفت شاهت الوجوه. وبرطرف کفار ریخت. وفرمود که. انهزموا ورب محمد
بقدرت ربانی هیچ کس نماند از اعادی الا که چشم ودهان او از خاك وسنك
پر شد وشکست بر دشمن افتاده دلهاء مؤمنان آرام پذیرفت. کما قال تعالی ثُمَّ اَنْزَلَ
اَللّٰهُ پس فرو فرستاد خدای سَكِينَتَهُ رحمت خود را که سبب سکون وآرام
قلوب است عَلٰى رَسُولِهِ بر فرستاده خود تا تنها داعیه حرب ننمود وازکثرت

اعدا اندیشه نفرمود وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ و بر مؤمنان تا به ندای عباس بازکشتند
وَأَنْزَلَ جُنُودًا و فرستاد لشکرها که بچشم خود لَمْ تَرَوْهَا ندیدید شما ایشانرا
اما کفار میدیدند و آنها ملائکه بودند باجامهاء سفید و عمامهاء سرخ
علاقه بین الکتفین کذاشته براسبان ابلق سوار شده و عدد ایشان پنج هزار
بوده وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا و عذاب کرد خدای آنانرا که کافر بودند بآنکه بسیار کس
ازیشان کشته شد و شش هزار از اولاد و اهالی ایشان برده کرفتند و بیست و چهار
هزار شتر و چهار هزار وقیه نقره و زیادت از چهل هزار کوسفند غنیمت بدست آمد
وَذَٰلِكَ و آنچه واقع شد جَزَاءُ الْكَافِرِينَ پاداش ناکرویدکانست ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ
پس توبه میدهد خدای و فضل میکند از پس این جنک بتوفیق و اسلام عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ
بر هرکه خواهد ازیشان یعنی منهزمان از جنک حنین و آن جنان بود که
بعضی از هوازن و ثقیف بعد از واقعه حنین بملازمت سید ثقلین صلوات الله
وسلامه علیه آمده بشرف اسلام معزز کشتند وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده
کناه توبه کننده را رَحِيمٌ مهربانست که بعد از توبه مواخذه نکند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای کروه باور دارندکان إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ جز این نیست که مشرکان نَجَسٌ پلیدند بسبب
باطن و ناپاکی عقیدت یا بسبب آنکه از نجاسات اجتناب نمینمایند یا از جنابت
غسل نمیکنند و ابن عباس رضی الله عنه فرموده که نجس العین اند مانند کلاب
فَلَا يَقْرَبُوا پس باید که نزدیک نشوند الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بمسجد حرام که محیط بیت الحرامست
بَعْدَ عَامِهِمْ هَٰذَا پس ازین سال که سنه براءة است و آن سنه تاسعه بوده
از هجرت یا سال حج الوداع که سنه عاشره بوده امام اعظم رحمه الله فرموده که مراد
منع کفارست از حج و عمره نه از در آمدن بمسجد حرام و غیر آن از مساجد و امام

مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ

مالک رحمه الله منع میفرماید از دخول همه مساجد قیاس بر مسجد الحرام و
امام شافعی رحمه الله همین از دخول مسجد حرام نهی میکند خاصة وَإِنْ خِفْتُمْ
واکر میترسید شما ای اهل مکه عَيْلَةً از درویشی بسبب منع ایشان مراد آنست که
جمعی از کفار در موسم بجهة خرید و فروخت اطعمه و البسه می آوردند حق
سبحانه میفرماید که ایشانرا از دخول حرم منع کنید و اکر ازین میترسید
که بسبب انقطاع تجارات ایشان تنک عیش شوید فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ پس زود
باشد که خدای توانکر سازد شما را مِنْ فَضْلِهِ از فضل و رحمت خود إِنْ شَاءَ
اکر خواهد و انجاز این وعده فرمود بلکه اهل تباله و جرش که دو بلده بود از
یمن مسلمان شدند و هر ساله آنچه در بایست بود از طعام بمکه میبردند یا آنکه
اصناف مردم را از اقطار زمین متوجه حرم ساخت تا بانواع تجارات میرفتند
إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدا داناست باحوال بندکان حَكِيمٌ حکم کننده است
بتحقیق آمال ایشان اکر دری در بندد دیکری بکشاید **نظم** کمان مدار اکر ضایعم تو
بکذاری که ضایعم بکذارد مسبب الاسباب بروی من در احسان اکر تو در بندی
دری دکر بکشاید مفتح الابواب بعد از ذکر مقاتله و ثنی محاربه کتابی امر میکند
و میفرماید قَاتِلُوا بکشید ای مؤمنان و کارزار کنید الَّذِينَ با آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ
ایمان ندارند بخدای یعنی یهود که به تثنیه قایل اند و نصاری که تثلیث را
معتقدند وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و نمیکروند بروز قیامت یهود کویند که در
بهشت اکل و شرب نخواهد بود و نصاری معاد روحانی اثبات میکنند پس
ایمان ایشان بروز آخر چنانچه باید نباشد وَلَا يُحَرِّمُونَ و حرام نمیدانند
و نمیدارند مَا حَرَّمَ اللَّهُ آنچه حرام کرده است خدای از خمر و خنزیر وَرَسُولُهُ

ونه حرام کرده است رسول او • یعنی محرم نمیدانند آنچه حرمت آن بکتاب
وسنّت ثابت شده وَلَا يَدِينُونَ ونمی پذیرند دِينَ الْحَقِّ دین حق را که اسلامست
مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنانکه داده شده اند کتاب را یعنی توریة
وانجیل بدیشان عطا کرده ایم بیان الذین لا یؤمنون است • میفرماید که با اهل
کتاب مقاتله کنید حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ تا وقتی که بدهند جزیه را یعنی آنچه از خراج
به نسبت هر کس از ایشان مقرر شود بدهند عَن يَدٍ از دست خود نقد وَهُمْ صَاغِرُونَ
وحال آنکه ایشان خوار شدگان باشند یعنی جزیه بدست خود آرند ونه نشینند
تا وقتی که تسلیم کنند • یا جزیه بگیرند وگردن ایشان را به سیلی فرو کوبند مفهوم
آیة مقتضی تخصیص جزیه باهل کتاب • ومجوس را چون شبهه کتابست ملحق اند باهل
کتابین • وامام شافعی رحمه الله گفته که از غیر کتابی جزیه نگیرند • وامام اعظم رحمه الله
فرموده که از همه مشرکان گیرند غیر از مشرکان عرب که حکم ایشان یا تیغ است
یا اسلام • وامام مالک رحمه الله گوید از همه کفار گیرند • مگر از مرتد که حکم
او قتلست وَقَالَتِ الْيَهُودُ وگفتند جهودان عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ که عزیر پسر خداست
تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا • باید دانست که عزیر بن شرخیا از نسل یعقوبست
علیه السلام • از سبط لاوی • وبچهارده پشت بهارون بن عمران علیه السلام
میرسد • ومجمل قصهٔ او آنست که چون حق سبحانه نصر را بر بنی اسرائیل گماشت تا
مصاحف توریة را بسوخت • وبیت المقدس را منهدم ساخت • وهر که توریة خواند
همه را بکشت • وباقی را برده گرفت • وعزیر از جملهٔ اسیران بود • وتوریة میخواند
اما چون خرد سال بود از خواندن وی حسابی نگرفتند • واو بعد از مدتی از قید ایشان
خلاص یافته روی به بیت المقدس نهاد • وحق تعالی در اثنای طریق در قریهٔ سابور اورا

بمیرانید • وبعد از صد سال زنده گردانید • چنانچه در سورهٔ بقره گذشت • وچون
عزیر بمیان قوم آمد تصدیق نمودند • واورا بخواندن ونوشتن توریة امتحان
کردند • در تفسیر امام ثعلبی رحمه الله مذکورست که قلم بر اصابع دست راست
وی بستند وبهر پنج انگشت کتابة توریة میکرد از ظهر القلب تا باتمام رسید •
دیگر باره شبهه کردند که چون کسی که توریة داند وخواند در میان ما نیست • جد ما نیم
که این توریة هست یا نی • مردی در میان ایشان گفت که من از پدر خود شنیدم • که
او از پدر خود شنیده بود • که من در واقعهٔ بخت نصر توریة را در ظرفی مضبوط
ساخته در فلان شکاف کوه نهاده ام جمعی با آن مرد برفتند وتوریة را از آن محل
برداشته بجمع آوردند • وبا آنچه عزیر علیه السلام نوشته بود مقابله نمودند
یک حرف تفاوت نداشت متعجب شده گفتند حق سبحانه توریة را بعد از صد سال
در دل عزیر نه انداخت • مگر بسبب آنکه او پسر اوست • پس متقدمان یهود بدین قول
قایل شدند • وگویند بعضی از یهود مدینه در زمان عظیم الشان حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم این سخن گفتند وَقَالَتِ النَّصَارَى وگفتند ترسایان الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ عیسی
پسر خداست • این نیز سخن جمعیست از ایشان که وجود فرزند رابی وجود پدر مستحیل
شمردند • یا آنکه از وابراء اکمه وابرص • واحیاء موتی مشاهده نموده برین
جرأت اقدام کردند ذَٰلِكَ آنچه مذکور شد قَوْلُهُم گفتن ایشان است بِأَفْوَاهِهِمْ
بزبانهای ایشان نه که بر ایشان افترا میکنند • یا سخنیست مهمل که بر زبان میرانند
وحقیقتی ندارد يُضَاهِئُونَ مشابه میسازند خود را قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا با سخن
آنانکه کافر شدند مِن قَبْلُ پیش از ایشان • یعنی بنی مدلج که گفتند ملائکه دختران
خدا اند • یا بعضی از کفار عرب که حق سبحانه را ابو اللات وابو العزی میخواندند •

استفهام بطریق م

قَاتَلَهُمُ اللهُ لعنت کناد خدای بریشان اَنَّى يُؤْفَكُونَ ● جکونه بر کردیده میشوند
ازراه حق بسوی باطل تعجباست اِتَّخَذُوا فرا کرفتند یهود ونصاری اَحْبَارَهُمْ علماء
خودرا وَرُهْبَانَهُمْ وعبّاد خودرا اَرْبَابًا خدایان مِنْ دُونِ اللهِ بجز از خدای یعنی
فرمان ایشان میبرند در تحریم وتحلیل چنانچه فرمان خدای می باید برد یا سجده می کنند
ایشانرا وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وعیسی پسر مریم را نیز بخدایی میکیرند وَمَا اُمِرُوا وحال آنکه
عیسی واحبار ورهبان فرموده نشدند یا فرا کیرندکان ایشانرا بخدایی ما مور نیستند
درهمه کتابها اِلَّا لِيَعْبُدُوا مکر آنرا که فرمان برند و برستند اِلٰهًا وَاحِدًا یک خدا
که در وحدانیة لَا اِلٰهَ هیچ معبودی نیست اِلَّا هُوَ مکر او سُبْحَانَهُ پاکست او عَمَّا يُشْرِكُونَ ●
از آنچه با وی انباز میکیرند يُرِيدُونَ میخواهند جهودان وترسایان اَنْ يُطْفِئُوا
آنکه فرونشانند نُورَ اللهِ نور خدایرا که قرآنست یا نبوّت محمد صلی الله علیه وسلم یا حجت
روشن بر تقدس وتنزّه او از زن وفرزند بِاَفْوَاهِهِمْ بباد دهنهای خویش یا بتکذیبی که
بر زبان میرانند وَيَأْبَى اللهُ ونمی خواهد خدای ونمی پسندد اِلَّا اَنْ يُتِمَّ مکر آنکه تمام
کرداند نُورَهُ دین روشن خودرا باعلاء اعلام توحید وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ●
واکرجه کاره باشند آن کافران ودرین معنی کفته اند نظم یرید الجاحدون لیطفؤه
ویابی الله الا ان یتمّه چراغی را که ایزد برفروزد کسی کش پف کند سبلت بسوزد پس بیان
اتمام نور میکند ومیفرماید هُوَ الَّذِي اوست آن خداوندی که بفضل شامل خود اَرْسَلَ
فرستاد رَسُولَهُ فرستادهٔ خودرا که محمدست صلی الله علیه وسلم بِالْهُدَى بقرآن که
محض هدایت است وَدِينِ الْحَقِّ وبدین درست که اسلامست وارسال برای آن بود لِيُظْهِرَهُ
تا ظاهر وغالب کرداند دین خودرا عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ برهمهٔ دینها ومنسوخ سازد
احکام آنرا وآن بعد از نزول عیسی علیه السلام خواهد بود که برروی زمین جز دین

اسلام

نصف

اسلام نماند وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ● واکرجه کراهت دارند مشرکان مرین صورت
را يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید اِنَّ كَثِيرًا بدرستی که بسیاری
مِنَ الْاَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ از علما وزهاد یهود ونصاری لَيَأْكُلُونَ هرآینه میخورند
اَمْوَالَ النَّاسِ مالهاء مردمانرا بِالْبَاطِلِ برشوت در حکم وَيَصُدُّونَ وبازمیدارند
خلق را عَنْ سَبِيلِ اللهِ از دین خدای منع میکنند از دخول در اسلام وَالَّذِينَ و
آنانی از اهل کتاب وغیر ایشان که از روی حرص وبخل يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ کنج می نهند زررا
وَالْفِضَّةَ ونقره را وَلَا يُنْفِقُونَهَا ونفقه نمیکنند کنجها را فِي سَبِيلِ اللهِ در راه خدای
یعنی زکوة نمیدهند جه در خبر آمده است ما ادی زکوته فلیس بکنز آنچه زکوة
آن داده اند کنج نیست یعنی کنجی که بران وعیدی مترتب باشد ووعید آنست که فرمود
فَبَشِّرْهُمْ بشارت ده کنج نهندکان زکوة نادهنده را بِعَذَابٍ اَلِيمٍ ● بعذابی دردناک
يَوْمَ يُحْمَى روزی که کرم کرده شود یعنی برافروزند آتش را عَلَيْهَا بران کنجها فِي نَارِ
جَهَنَّمَ در آتش دوزخ فَتُكْوَى پس داغ کرده شود بِهَا بدان دینارها ودرمهاء سوزان
جِبَاهُهُمْ پیشانیهاء ایشان که در وقت دیدن فقرا کره بران زده اند وَجُنُوبُهُمْ
وپهلوهاء ایشان که از اهل فقر تهی کرده اند وَظُهُورُهُمْ وپشتهاء ایشان که بر درویشان
کردانیده اند وکفته اند اشرف اعضاء ظاهر این سه عضوند که اشتمال بر اعضاء
رئیسه که دماغ ودل وجکرست دارند این هر سه را دران روز معذب کردانید بداغ
وکویند هٰذَا مَا كَنَزْتُمْ اینست آنچه کنج نهاده بودید لِاَنْفُسِكُمْ برای منفعت
نفسهای خود وامروز سبب مضرّت شما شد فَذُوقُوا پس بچشید مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ
وبال آنچه بودید که ذخیره میکردید ذخیره که وبال بران متفرع نباشد
اعمال صالحه است در امالی امام ظهیر الدین ولوالجی مذکورست که اکر دیکران

خمس

هزینهٔ مال کنند تو خزینهٔ اعمال کن. واگر دیگران کنوز اعراض فانیه جویند تو
رموز اسرار باقیه جوی **نظم** یکدم که آن دهی بدرویشی. بهتر از گنجهاء مدّخرست.
زانچه داری تمتّعی بردار. که آن دگر روزی کسی دگر بست. چون اعیاد و متعبّدات اهل
کتاب در این بماه قمری وسال شمسیست. وسال شمسی سیصد و شصت و پنج روز
و ربع روزی باشد تقریبا. وسال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز و کسری پس
در هر سه سال سنهٔ ایشان سیزده ماه می باشد. وعدد سنه در حکم خدای دوازده
پس سبحانه بنای اکثر اعمال اهل اسلام بر شهور قمریه نهاد. واحکام صوم. وحج
وزکوة. وعدّة وغیر آن بدان مرتبط ساخت. ودر بیان عدد آن فرمود اِنَّ عِدَّةَ
الشُّهُورِ بدرستی که شمار ماهها که پسندیده است عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای اِثْنَا عَشَرَ
شَهْرًا دوازده ماه است فِی کِتَابِ اللّٰهِ در لوح محفوظ. یا در حکم او. و نوشته است
خدای این حکم را یَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ در روزی که بیافرید آسمان و زمین را
مِنْهَا ازین دوازده ماه اَرْبَعَةٌ حُرُمٌ چهار ماه حرام است. سه در هم پیوسته
ذوالقعده. وذوالحجّه. ومحرّم. ویکی منفرد. وآن ماه رجبست ذٰلِكَ الدِّینُ الْقَیِّمُ
اینست حساب درست در شمار ماهها فَلَا تَظْلِمُوا پس ستم مکنید فِیهِنَّ درین چهار
ماه اَنْفُسَکُمْ بر نفسهای خود بارتکاب محرّمات. وهتک حرمت این اوقات.
جمهور علما برآنند که حرمت مقاتله درین ماهها منسوخست. ومراد از ظلم مباشرت
معاصی است. یا ترک قتال مقاتلان از اهل شرک. اگرچه در همه اشهر ترک معاصی
لازمست. اما تخصیص نمود این چهار ماه را بجهه شرف. چه گناه درین ماهها
مشابه است بگناه در حرم. یا در حال احرام وَقَاتِلُوا الْمُشْرِکِینَ وکارزار کنید
با مشرکان کَافَّةً با همهٔ ایشان در اشهر حرم وغیر آن کَمَا یُقَاتِلُونَکُمْ کَافَّةً چنانکه

همه ایشان

همهٔ ایشان با شما کارزار میکنند وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ وبدانید آنکه خدای مَعَ الْمُتَّقِینَ
با پرهیزکارانست بنصرت وحفظ. آورده اند که طباع اهل جاهلیة بقتل و غارت
مستانس شده بود. ودر ماههاء حرام قتال نمیکردند. وچون سه ماه متصل
حرام بود. به تنگ آمده گفتند ما سه ماه پی در پی بی تاراج وغارت تحمل نداریم.
پس قلمّس کنانی صورتی بر انگیخت ودر موسم ندا کرد که یا معشر العرب خدای شما
درین سال محرّم را حلال گردانید. وحرمت اورا تاخیر کرد بماه صفر. مردمان
قول اورا قبول نمودند. باز سال دیگر منادی فرمود که خدای درین سال محرّم را
حرام ساخت. وصفر را حلال کرد. وگاه بودی که در اثنای محاربات ایشان
ماه حرام نو شدی. حرمت اورا تاخیر کردندی بماهی بعد ازو. واورا حلال داشتندی
ودر سالی چهار ماه را حرام میدانستند. اما اختصاص شهر حرم را فرو گذاشته
بمجرد عدد را اعتبار کردندی. واین عمل را نسی میگفتند حق سبحانه فرمود که اِنَّمَا
النَّسِیءُ جز این نیست که تأخیر حرمت ماهی بماهی دیگر زِیَادَةٌ فِی الْکُفْرِ افزونی است در
کفر زیرا که تحلیل ما حرم الله. وتحریم ما احل الله. کفری دیگرست. که با کفر ایشان
انضمام می یابد یَضِلُّ گمراه میکردند. وحفص یُضَلُّ بصیغهٔ مجهول میخواند. یعنی
گمراه کردانیده میشوند بِهِ بدین عمل الَّذِینَ کَفَرُوا آنانکه کافر شدند. کما هی
زیاده بر زیاده یُحِلُّونَهُ حلال میدارند نسی را از اشهر حرم عَامًا در سالی. وبجای او ماهی
دیگر را حرام میکنند وَیُحَرِّمُونَهُ وحرام میدارند نسی را عَامًا در سالی دیگر.
وهمان ماه را که حلال کرده بودند بر حرمت او میگذارند. ودر آن سال که تحلیل
ماه حرام کرده اند تحریم ماه حلال میکنند لِیُوَاطِئُوا تا موافق سازند و تمام کنند
عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللّٰهُ شمار آنرا که خدای حرام کرده است. چه گفته شد که ایشان اشهر

حرم را جهار ماه میدانستند فیحلوا پس حلال میکنند برای موافقت عدد ما حرم الله
آنچه خدای حرام کرده است بی مراعات وقت زین لهم آراسته کردانیده است
برای ایشان. یعنی شیطان بیاراسته است در دل ایشان سوء اعمالهم بدی کردارهای
ایشان والله وخدای لا یهدی القوم الکافرین ○ توفیق رشاد. وهدایة ندهد کروه
ناکرویدکان را. در ینابیع آورده که جاهلان عرب در سالی جهار ماه را حرام
میداشتند. وخلق را از دست وزبان خود ایمن میساختند. مومنان مؤدب
بآن سزاوارند که در همه ماهها مسلمانان را از ضرر خود ایمن سازند. وایذا
وآزار خلق بر زبان ودست فرو کذارند که مکافات آزار آزارست. ومجازات
اضرار همان اضرار نظم آزارد لخلق مجوی بسببی. تا بر نکشند یا رنجی نیم شبی. بر مال وجمال
خویشتن تکیه مکن. کان را بشبی برند واین را بتبی. نقلست که در سال نهم از هجرت که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم عازم غزوهٔ بتوک شد. هوا در غایت حرارت
بود واهل مدینه بسبب خشک سالی مقل الحال میکذرانیدند. جون فرمان
رسید که اصحاب کمر جهاد بر میان اجتهاد دبسته. عنان عزیمت بدان صوب
معطوف سازند. ایشان بسبب بعد مسافت. وکثرت اعدا. وقلت زاد. وکرمی
هوا. بکراهت طبیعی در رفتن تکاسل میورزیدند. آیة آمد که یا ایها الذین آمنوا
ای کسانی که کرویده اید ما لکم جیست شما را که برای اعلاء کلمهٔ دین اذا قیل لکم
جون کویندمر شما را که بجدی تمام انفروا بیرون روید فی سبیل الله در راه خدای
وجهاد کنید اثاقلتم کران جنبید ودرنک کنید. یعنی مایل شوید الی الارض
بسوی زمین از روی کاهلی یا میل کنید بمزروعات ارض وثمار آن أرضیتم آیا راضی
شدید وخرسند کشتید بالحیوة الدنیا بزندکانی دنیا من الآخرة از ثواب آخرت

میکنید

میکنید ودینی را بر آخرت مکزینید فما پس نیست متاع الحیوة الدنیا برخورداری
از زندکی دینی فی الآخرة در جنب سرای آخرت ونعیم آن الا قلیل مکر اندکی محقر. و
هیچ عاقل بزرکتر را از دست ندهد برای خردتر نظم متاع این جهان فانی معیوب. نعیم
آن جهان باقی ومرغوب. جو اکر دولت باقی کذارد. بنعمتهاء فانی سر در آورد الا
تنفروا اکر بیرون نروید بجنکی که شما را فرمان شده یعذبکم عذاب کند خدای
شما را عذابا الیما ○ عذابی دردناک. بآنکه دشمن را بر شما ظفر دهد یا بسببی از
اسباب شاقه شما را هلاک کند ویستبدل وبدل کند شما را قوما غیرکم
بقومی غیر شما. که فرمان برند جون اهل یمن. وابناء فارس ولا تضروه شیئا وزیان
نتوانید رسانید جیزی مر خدای را. که بی نیاز است از همه. یا رسول او را که در پناه
اوست والله وخدای علی کل شیء بر همه جیز از تبدیل وتغییر قدیر ○ توانا است
الا تنصروه اکر نصرت ندهید پیغمبر او را. زود باشد که او را خدای یاری کند.
ودر مستقبل او را فرو نکذارد. جنانجه در ماضی فرو نکذاشت فقد نصره الله پس
بدرستی که نصرت کرد او را خدای اذ اخرجه الذین کفروا آنکاه که قصد بیرون
کردن او کردند کافران از مکه. وحق سبحانه او را دستوری خروج داد ثانی
اثنین در حالتی که دوم دو بود. ونصرت داد اذ هما بوقتی که بودند هر دو فی الغار
در غار ثور. وآن غاریست بر اعلی جبل ثور اطحل در جانب یمنی از مکه. بمسیر ساعتی از ساعات
زمانی. ودر آن وقت کسی بدانجا نمیرسید. ورعات واهل صحاری از نزول در آن فارغ
بودند. پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم شب پنجشنبه غرهٔ ربیع الاول. از
شهر مکه از خانهٔ صدیق رضی الله عنه برفاقت وی. بیرون آمده بدان غار توجه
نمود. وشب در آنجا بیتوته فرمودند. وروزی دیکر کفار بطلب آنحضرت بیرون

آمده پی بدر غار آوردند• وحق سبحانه درهمان شب درخت مغیلان بر در غار رویانید
وجفتی کبوتر وحشی را امر کرد تا آنجا آشیانه کرفتند وبیضه نهادند وعنکبوتی را
الهام داد تا بر در غار به تنید• کما قیل بیت ظنو الحمام وظنوا العنکبوت علی خیر البریة
لم تنسج ولم تحم• القصه کفار بدر غار رسیده• بسبب آن حالات که دلالت بر خلو
مقام از انام داشت متعرض غار نشدند• وصدیق رضی الله عنه میکفت یا رسول الله
اکر یکی ازین مشرکان در زیر قدم خود نکاه کند• هراینه ما را بیند• خواجهٔ کاینات
فرمود که• ما ظنك باثنین الله ثالثهما• وحق سبحانه ازین حال خبر میدهد
اِذْ یَقُولُ جون کفت پیغمبر لِصَاحِبِهٖ مر یار خود را لَا تَحْزَنْ اندوه مخور اِنَّ اللّٰهَ بدرستی
که خدای مَعَنَا با ماست بنصرت بر اعادی• وعصمت از عوادی فَاَنْزَلَ اللّٰهُ پس
فرستاد خدای سَکِینَتَهُ رحمت خود را که سبب آرامش است عَلَیْهِ بر رسول• و
اشهر آنست که بر صدیق بجهة آنکه از روی شفقت• بر حال آنحضرت• بغایة مضطرب
بود• وشیخ فرید الدین عطار در باب نزول سکینه• بر صدیق رضی الله عنه فرموده
نظم خواجهٔ اول که اول یار اوست• ثانی اثنین اذ هما فی الغار اوست• جون سکینه
شد ز حق بر وی کشت مشکلهاء عالم حل برو وَاَیَّدَهُ وقوت داد خدای پیغمبر خود را
بِجُنُودٍ بلشکرها ملائکه که شما لَمْ تَرَوْهَا ندیدید ایشانرا• یعنی فرستاد تا در غار
حراست وحفاظت او نمودند• یا مراد ملائکه منزله اند در بدر واحزاب وحنین
وَجَعَلَ وکردانید کَلِمَةَ الَّذِینَ کَفَرُوا کلمهٔ آنها را که کافر شدند اَلسُّفْلٰی فروتر
یعنی دعوت کفر را که از ایشان صادر میشد خوار وبی مقدار ساخت وَکَلِمَةُ اللّٰهِ
وکلمهٔ خدای اعنی دعوت اسلام• یا توحید• یا کلمهٔ شهادت هِیَ الْعُلْیَا آن
بلندتر ورفیع قدرتر است وَاللّٰهُ عَزِیزٌ وخدای غالبست• عزیز کرداند اهل توحید را

حَکِیمٌ دانا است• خوار سازد اهل شرك را• مقصود از ایراد قصهٔ غار در
اثنای امر بغزوهٔ تبوك• آنست که اکر شما ای کارهان جهاد یاری نکنید پیغمبر مرا من اورا
یاری کنم• جنانجه دران محل که با او یك تن بیش نبود• وتمام صنادید قریش بقصد
او برخاسته بودند• من یاری کردم• واز میان دشمنانش بسلامت بیرون
آوردم• پس مفتاح نصرت بقبضهٔ قدرت منست• وَمَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ نظم
یاری از من جونه از خیل وسپاه• راز با من کوی نه با میر وشاه• هر کرا یاری کنم برتر شود
هر کرا دور افکنم ابتر شود اِنْفِرُوا بیرون روید بغزای تبوك خِفَافًا سبکساران
وَثِقَالًا وکران باران• مفسران در خفاف وثقالا اقوالست• حاصلش آنکه
مراد سواران اند وپیادکان• یا تندرستان• وبیماران• یا جوانان وپیران• یا درویشان
وتوانکران• یا بی سلاحان ومتسلحان• یا عزبان• وکدخدایان• یا لاغران• وفربهان
یا منفردان وباخدمتکاران• سلمی رحمه الله میکوید سبك روحان بارتکاب طاعات
وکرانان از مباشرت مخالفات• امام قشیری رحمه الله میفرماید که خفاف
آنانند که از بند شهود ماسوی آزاد اند• وثقالا ایشانند که بقید تعلقات
مقید اند• در بحر الحقایق آورده که خفاف مجذوبانند از کشش عنایت براه
سلوك در آمده• وثقال سالکانند بپرورش هدایة متوجه جذبهٔ حقانی شده
هر دو طایفه در راه اند• اما یکی ببال کشش میپرد• ویکی بپای کوشش راه میبرد
آنکه بپا میرود در قدمی عالمی بریچ کند• وآنکه ببال اقبال میپرد• بدمی بساط مشاهده
ماسوی را طی کند نظم مرد عارف جون بدان پر میپرد• در دمی از نه فلك میبکذرد
سیر زاهد هر دمی یکروزه راه• سیر عارف هر زمان تا تخت شاه• در اسباب نزول
مذکورست که جمعی به بهانه ضایع شدن ضیاع• وپریشانی کارهاء این جهانی

داعیهٔ تخلف از غزوهٔ تبوک میداشتند • حق سبحانه عذر ایشان را قبول نکرد و فرمود
که بیرون روید آنها که سبک اید از بار مال و منال • و آنها که گرانید باجمال اشغال
وَجَاهِدُوا و جهاد کنید بِأَمْوَالِكُمْ بمالهاء خود که تهیهٔ زاد و سلاح کنید وَأَنْفُسِكُمْ
و بنفسهاء خود که مباشر کارزار کردید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای
ذَلِكُمْ این بیرون رفتن و حرب کردن خَيْرٌ لَكُمْ بهترست مر شما را از تخلف و ترک
جهاد إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ○ اگر هستید که بدانید ثواب جهاد و عقاب تخلف را
آورده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم مردمان را بغزوهٔ تبوک
اشارت فرمود • ایشان سه فرقه شدند جمعی مسارعت نمودند • و فرمان او بسمع طاعت
شنودند • و آنها اکابر مهاجر و انصار بودند • و بعضی ضعفاء مؤمنان را که [illegible]
اما فرمان خدای و حکم رسول را بر هوای نفس اختیار کردند • و برخی دستوری [illegible]
و تخلف طلبیدند • و آنها منافقان بودند • و در شان ایشان نازل شد که
اگر بودی آنچه تو ایشان را بدان [illegible] خواسته دنیاوی
بغنیمت گرفتن وَسَفَرًا قَاصِدًا و سفری میانه آسان لَاتَّبَعُوكَ [illegible]
بطمع مال وَلَكِنْ بَعُدَتْ ولیکن دور شد عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ بر ایشان [illegible]
بمشقه قطع آن باید کرد وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ و زود باشد که سوگند خورند بخدای
این خبر از معجزات قرآنست • که پیش از وقوع بیان میکند که چون از تبوک باز آیی
متخلفان بطریق اعتذار نزد تو قسم یاد کنند که لَوِ اسْتَطَعْنَا اگر توانستیمی سفر کردن
و استطاعت داشتمی لَخَرَجْنَا هر آینه بیرون می آمدیم مَعَكُمْ با شما در موافقت
موافقت مینمودیم يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ هلاک میکنند نفسهاء خود را بدین سوگند
دروغ • یعنی مستحق عذاب میسازند وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند إِنَّهُمْ که ایشان بدرستی

ایشان

ایشان لَكَاذِبُونَ ○ دروغ گویانند عَفَا اللَّهُ عَنْكَ دعاء لَهُ است • حق سبحانه پیغمبر
خود را میگوید عفو کناد خدای از تو • و عادت مردم می باشد که دعا کنند کسی را
بعفو و رحمت و مغفرت بی وقوع خطایی از وی • چنانچه مثلا بکسی تشنه را آب
دهد او میگوید • غفرلك الله • یا در جواب عاطس حامد گوید • یرحمك الله • و برخی
برآنند که حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه بعضی مستأذنان را اجازه
تخلف داد • حق سبحانه آنرا عفو کرد • و برین تقدیر خبر باشد یعنی درگذرانید
خدای از تو لِمَ أَذِنْتَ چرا دستوری دادی در باز ایستادن لَهُمْ مر ایشان را • و عذرهاء
تخیل آمیز ایشان را شنیدی • بایستی که باجازت مبادرت نمینمودی حَتَّى يَتَبَيَّنَ
تا وقتی که روشن میشد لَكَ مر ترا الَّذِينَ صَدَقُوا آنانکه راست گفتند در اعذار
وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ ○ و تا میدانستی دروغ گویان را لَا يَسْتَأْذِنُكَ دستوری
نمیطلبند از تو الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ آنکسانی که بتحقیق و یقین ایمان دارند بِاللَّهِ
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدا و بروز بازپسین أَنْ يُجَاهِدُوا از آنکه جهاد کنند بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ
بمالها و نفسهاء خود وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِالْمُتَّقِينَ به پرهیزکاران از
تخلف إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ جز این نیست که دستوری میجویند از تو در تخلف الَّذِينَ
لَا يُؤْمِنُونَ آنانکه ایمان ندارند بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدا و بروز آخر وَارْتَابَتْ و در
شک افتاده است قُلُوبُهُمْ دلهاء ایشان یعنی در حقیة اسلام متردد شده اند
فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ پس ایشان در شک خود يَتَرَدَّدُونَ ○ سرگردانی میکردند
وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ و اگر خواستندی این منافقان بیرون آمدن بغزو لَأَعَدُّوا
هر آینه آماده میکردند لَهُ برای خروج عُدَّةً آن ساز و برگ که در سفر بکار آید
یعنی استطاعت خروج داشتند وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ و لیکن کراهیت داشت خدای

ونپسندید أَنْبِعَاثَهُمْ برانگیختن ایشانرا بدین سفر فَثَبَّطَهُمْ پس بازداشت ایشانرا
وترس وکاهلی بریشان کماشت وَقِيلَ اقْعُدُوا وکفته شد مریشانرا که بنشینید
درخانها مَعَ الْقَاعِدِينَ ۞ با نشستکان یعنی زنان. وکودکان وبیماران ومعلولان
کوینده این سخن حضرت پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم. یا بعضی ازیشان با بعضی
میکفتند. وبصحت رسیده که جون معسکر همایون. در ثنیة الوداع مقرر شد
عبد الله بن ابی نیز با جوقی منافقان بیرون آمده درمقابل آن باب نزول کرد. وجون
لشکر اسلام ازان منزل. یا از منزلی دیکر که کویند کوج کردند وی با مردم خود
تخلف نموده بازکشت. این خبر بحضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه رسید
فرمود. که اکر در وی خیری بودی با ما همراهی نمودی. منت داریکه از شر اشرار
خلاص شدید. حق سبحانه موافق قول آنحضرت آیة فرستاد که لَوْ خَرَجُوا اکر بیرون
آمدندی فِيكُمْ درمیان شما مَا زَادُوكُمْ نیفزودندی شمارا إِلَّا خَبَالًا مکر
تباهی وبدی. ومکر وغدر وَلَأَوْضَعُوا وهر اینه در پی تاختند خِلَالَكُمْ درمیان
شما بسخن چینی وغمازی. وافساد ذات البین يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ می جستند برای
شما فتنه. یعنی مخالفت درمیان شما می افکندند. یا شمارا از جنگ رومیان میترسانیدند
وَفِيكُمْ ودر شما سَمَّاعُونَ لَهُمْ جاسوسانند مریشانرا. که خبر شما بدیشان میرسانند
وَاللَّهُ عَلِيمٌ وخدای داناست بِالظَّالِمِينَ ۞ بستمکاران یعنی منافقان لَقَدِ ابْتَغَوُا
الْفِتْنَةَ هر اینه طلبیدند فتنه. یعنی تفریق اصحاب وپریشانی امر تو مِنْ قَبْلُ پیش ازین
درغزوهٔ احد که از تو بازکشتند. ودر حرب خندق که کفتند. یا اهل یثرب
لا مقام لکم وَقَلَّبُوا وبکردانیدند لَكَ الْأُمُورَ برای تو کارها را. یعنی مکاید وحیل
در ابطال امور تو انکیختند حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ تا بیامد نصرت الهی وَظَهَرَ وغالب شد أَمْرُ اللَّهِ

کار خدا

کار خدا بر کار ایشان. یا دین تو بلندی یافت وَهُمْ كَارِهُونَ ۞ وایشان ناخواهان
نصرت ودولت ترا. اما جون خدای میخواهد کراهت ایشانرا اثری نیست بیت
جون ترا اندر حریم قرب خود ره داد شاه. از نفیر پرده دار وطعن دربان غم مخور
آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم جد بن قیس را کفت. هل لك
فی جهاد بنی الاصفر تتخذ منهم سراری ووصفاء. هیچ شاید که بقتال اهل روم
میل کنی. وازیشان سریها خوب. وکنیزکان نیکو بکیری. جد بن قیس کفت
انصار میدانند که من مشعوفم بنسا. میترسم که جون زنان بنی الاصفر را ببینم
ازیشان صبر نتوانم کرد. ودر فتنه افتم. آیة آمد که وَمِنْهُمْ وازیشان مَنْ
يَقُولُ کسی باشد که کوید ائْذَنْ لِي دستوری ده مرا در تخلف ازین غزو وَلَا تَفْتِنِّي ومرا
در فتنه میندا ز أَلَا فِي الْفِتْنَةِ بدانکه ایشان در فتنه سَقَطُوا افتاده اند که
ظهور نفاق ایشانست وَإِنَّ جَهَنَّمَ وبدرستی که اسباب دخول دوزخ لَمُحِيطَةٌ فرا کیرنده است
واحاطه کننده بِالْكَافِرِينَ ۞ بنا کرویدکان إِنْ تُصِبْكَ اکر برسد بتو ای محمد در
بعضی غزوها حَسَنَةٌ نیکویی از ظفر وغنیمت. جنانجه در بدر بود تَسُؤْهُمْ اندوهکن
کند ایشانرا از فرط حسدی که دارند وَإِنْ تُصِبْكَ واکر برسد بتو در بعضی جنکها مُصِيبَةٌ
جراحتی وشدتی. جنانجه در احد واقع شد يَقُولُوا کویند از روی خودپرستی قَدْ أَخَذْنَا
بدرستی که کرفتیم ما أَمْرَنَا احتیاط کار خود را مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی دوراندیشی کردیم
وبدین حرب نرفتیم وَيَتَوَلَّوْا وبرکردند از مجلسهاء خود وَهُمْ فَرِحُونَ وایشان
شادمان باشند بشماتت. یا معجب بفعل خود قُلْ بکوای پیغمبر لَنْ يُصِيبَنَا نرسد مارا
إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ مکر آنچه نوشته است خدای لَنَا برای ما در لوح محفوظ. از غنیمت
وهزیمت وسرا وضرا. ودولت ونکبت هُوَ مَوْلَانَا اوست یار ما. وسازندهٔ کار ما

وعلى الله وبر خدای نه بر غیر او فليتوكل المؤمنون ⊙ باید که توکل کنند مؤمنان که
نتیجهٔ توکل بر خدای حصول مرادات است. وکفایت مهمات وایمنی از آفات ومخافات
قل بگوی ای محمد مر ایشان را که هل تربصون بنا آیا چشم میدارید بما. یعنی انتظار
نمیبرید که بما رسد الا احدى الحسنيين مگر یکی از دو چیز نیکو. که نصرتست اگر کشته
شویم ونحن وما نتربص بكم چشم میداریم بشما از یکی دو چیز بد ان يصيبكم الله
آنکه برساند خدای بشما بعذاب من عنده عذابی از نزدیک خود. چون صیحه ورجف
وخسف تا هلاک شوید او بايدينا یا برساند عذابی بشما بدستهای ما. که شما را بسبب کفر
بقتل رسانیم فتربصوا پس انتظار برید آنرا که بما میخواهید انا معكم متربصون
بدرستی که ما با شما منتظرانیم آنرا که بشما میخواهیم. آورده اند که جد بن قیس با حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم گفت. من اجازت تخلف میطلبم. چه آمدن من بحرب
بنی الاصفر متعسر است. اما لشکر ترا بمال خود مددکاری نمایم. آیة آمد که قل
بگو در جواب او انفقوا نفقه کنید. امر است بمعنی خبر یعنی چون نفقه کنید طوعا
خواه بطوع ورغبت او كرها وخواه بکره ونفرت بهیچ وجه لن يتقبل قبول کرده نخواهد
منكم از شما انكم كنتم بدرستی که شما هستید قوما فاسقين ⊙ گروهی بیرون
رفتگان از دایرهٔ اسلام. ونفقهٔ کافر مقبول نیست وما منعهم وباز نداشت ایشان را
ان تقبل منهم از آنکه قبول کرده شود از ایشان نفقاتهم نفقهای ایشان الا انهم
مگر آنکه ایشان كفروا بالله کافر شدند بخدای وبرسوله وبفرستادهٔ وی ولا يأتون
الصلوة ونمی آیند بنماز وجماعت پیغمبر الا وهم كسالى مگر ایشان کاهلان
یعنی بنماز می آیند بکسالت وکراهت. نه بصدق وارادت ولا ينفقون ونفقه نمی کنند
در راه خدای الا وهم كارهون ⊙ مگر ایشان ناخواهانند یعنی بکراهت نفقه

میکنند

میکنند. زیرا که باداء آن امید ثواب ندارند. وبه ترک آن از عقاب وعتاب نمیترسند
فلا تعجبك پس باید که ترا بشگفت نیارد. خطاب با آنحضرت است. ومراد
امتند. مؤمنان را میفرماید که متعجب نکرداند شما را اموالهم مالهاء منافقان ولا
اولادهم ونه فرزندان ایشان. چه کثرت اموال واولاد وبال است مر ایشان را انما
يريد الله جز این نیست که می خواهد خدای ليعذبهم تا عذاب کند ایشان را بها بدانها في
الحيوة الدنيا در زندگانی دنیی. بسبب تعب ومشقت در جمع مال وحفظ آن. وآنچه بدیشان
میرسد از مصایب فرزندان وتزهق انفسهم وبیرون رود جانهای ایشان از بدن
بصعوبة بسیار وهم كافرون ⊙ وایشان کافران باشند. یعنی بر کفر بمیرند. نه
مال ایشان را دست گیرد. ونه فرزند بفریاد ایشان رسد نظم چون مرگ کشد کردن گردان
در بند. نتوان بستیزه جست از آن خم کمند. وآن لحظه که دست اجل از پای فکند
نی مال بفریاد رسد نی فرزند ويحلفون بالله وسوگند میخورند بخدای انهم لمنكم که
ایشان از جملهٔ شما اند. یعنی از اهل اسلام اند وما هم منكم ونیستند ایشان
از شما بجهة ابطان کفر ولكنهم ولیکن ایشان قوم يفرقون ⊙ گروهی اند که
میترسند از شما که با ایشان از قتل واسر آن کنید که با مشرکان میکنید. پس
بتقیه اظهار اسلام میکنند لو يجدون ملجأ اگر بیابند پناهی که بدان التجا توانند کرد
از قلعهٔ یا سر کوهی یا جزیرهٔ او مغارات یا غارها در کوهها. یا سردابها او مدخلا یا
سوراخی که در انجا توانند خزید لولوا اليه هر آینه روی میکنند بدان از ترس شما
وهم يجمحون ⊙ وایشان می شتابند شتافتنی که بمنع کس باز نگردند. چون اسب سرکش
آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم تقسیم غنیمتی میفرمود.
ابو الجواظ منافق گفت. صاحب خود را می بینید که صدقات شما را بر اعیان غنم

میدهد. وکمان میبرد که عدل میکند آیة آمد که وَمِنْهُمْ وازمنافقان مَنْ
يَلْمِزُكَ کس هست که عیب میکند ترا فِي الصَّدَقَاتِ در قسمت صدقها. وکفته اند این آیت
درشان ابن ذی الخویصره. یعنی حرقوص بن زهیر که سرخوارج بوده فرود آمده
که بوقت قسمت غنایم حنین. که حضرت بجهة تألیف قلوب نومسلمانان حظی
وافر از غنایم بدیشان داد. او بران طعن کرد. یا طلایی غیر خالص که مرتضی علی کرم
الله وجهه. از یمن فرستاده بود. وحضرت تمام آنرا بچهار کس از اشراف عرب
عطا فرمود. وی جرأت نموده باحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم کفت. اعدل
یا رسول الله. وحضرت در جواب وی فرمود که. ویلك ان لم اعدل فمن یعدل.
وآنحضرت صلوات الله وسلامه علیه اورا وقوم اورا مارقین لقب نهاد. ودر
ینابیع مذکورست که علی را رضی الله عنه فرمود که تو با آن قوم قتال کنی. وامام
ثعلبی در تفسیر خود از ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل میکند. که من در نهروان
آن حاضر بودم که مرتضی علی رضی الله عنه با ایشان قتال کرد. وتفصیل
این حکایت در جواهر التفسیر توان یافت. وکفته اند عیب کنندهٔ قسمت معتب بن
قشیر بوده که در قسمت غنایم طعن میکرده. وغرضش جز نفع خود نبوده
چنانچه میفرماید فَإِنْ أُعْطُوا پس اکر داده شوند مِنْهَا از صدقات. چندانچه دلخواه
ایشان باشد رَضُوا پسندند آن قسمت را وَإِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا واکر داده نشوند
ازان بموجب ارادهٔ ایشان إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ ⊙ ایشان خشم کیرند. ونا
خشنود باشند وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا واکر ایشان به پسندند مَا آتَاهُمُ اللَّهُ آنچه
دهد ایشانرا خدای وَرَسُولُهُ وفرستادهٔ او از غنیمت وصدقه وبدان خرسند
کردند وَقَالُوا وکویند حَسْبُنَا اللَّهُ بس است ما را فضل خدای سَيُؤْتِينَا اللَّهُ زود

باشد

زود باشد که بدهد ما را خدای مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود غنیمتی دیکر وَ
رَسُولُهُ وفرستادهٔ او نیز عطا کند ما را. بیشتر ازین که حالا عطا فرموده إِنَّا إِلَى اللَّهِ
بدرستی که ما بخدای رَاغِبُونَ ⊙ بازکردندکانیم وامید دارندکان هر آینه
این بهتر باشد ایشانرا زیرا که. رضا بقسمت سبب بهجتست. وجزع در آن موجب
محنت سلمی از ابراهیم ادهم قدس الله سره نقل میکند که هرکه بقضا دیر خرسند شد
از غم وملال بازرست بیت رضا بداده بده وزجبین کره بکشای. که بر من وتو در
اختیار نکشادست. ودرهمین معنی فرموده است بیت بشنو این نکته که خود را زغم
آزاد کنی. خون خوری کر طلب روزی ننهاده کنی. پس بیان مصارف میکند تا دانند
که آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در قسمت غنایم کرده عین صواب بوده.
إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ جز این نیست که صدقات. یعنی زکوات لِلْفُقَرَاءِ مر درویشانراست
وَالْمَسَاكِينِ وبیچارکانرا. اما امام اعظم رحمه الله میفرماید که فقیر آنست که سوال
نکند بجهة آنکه کفاف معیشت در حال دارد. ومسکین آنکه سوال کند بواسطهٔ
آنکه کفاف حال نیز ندارد. ونزد امام شافعی رحمه الله بر عکس اینست وَالْعَامِلِينَ
عَلَيْهَا ودیکر عمل کنندکانراست بران. یعنی جمعی که سعی کنند در تحصیل آن.
وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وقومی که بهم آورده شده است دلهاء ایشان. یعنی اسلام
آورده اند. اما نیتهاء ایشان هنوز خالص نیست. پس بجهت تألیف دل ایشان
باسلام ایشانرا محفوظ باید ساخت. ومؤلفهٔ قلوب اشراف عرب بودند که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نظر بر الفت دلهاء ایشان بدین حق. وترغیب
اسلام امثال ایشان. ایشانرا از غنایم حنین قسمتی کامل داد. چون ابو سفین
وعیینة بن حصن. واقرع بن حابس وغیر ایشان. وچون سهم مؤلفهٔ قلوب برای

این اغراض بود که مذکور شد • بعد از ظهور اسلام • و غلبهٔ مسلمانان باجماع
صحابه ساقط شده است وَفِي الرِّقَابِ و دیگر زکوة برای صرف کردنست • در کشادن
کردنهاء بندکان از رِبقهٔ بندکی • مراد بنده ایست که از خواجه خود را باز
میخرد در اداء نجوم کتابة او را بزکوة مدد باید کرد • و امام مالك • و امام احمد
رحمهما الله برانند که بمال زکوة بنده باید خرید و آزاد کرد وَالْغَارِمِينَ و دیگر
وامداران مفلس که برای خود قرض کرفته باشند • و در غیر معصیت صرف کرده
وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ و دیگر برای صرف نمودن در راه خدای • بآنکه نفقه کنند بر غازیان
درویش • یا سلاح خرند برای مجاهدان • و کفته اند ساختن پل و رباط نیز ازین جمله است
وَابْنِ السَّبِيلِ و دیگر برای راه • کذری که از مال خود دور مانده باشد • حق سبحانه
برای این جماعت فرض کرده است زکوة را فَرِيضَةً فرض کردنی مِنَ اللَّهِ ثابت از نزدیک
خدای وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بمستحقان حَكِيمٌ ⊙ حکم کننده است بقسمت
بر وجهی که شاید و باید نظم حق تعالی چون در قسمت کشاد • هر کسی را آنچه می باید داد
نیست واقع اندران قسمت غلط • بنده را خواهی رضا خواهی سخط • آورده اند که
جلاس و اصحاب او چون رفاعه و سماك • و دیگر منافقان که بظاهر ایمان آورده
بودند و سینهٔ ایشان از کینهٔ سید عالم صلی الله علیه و سلم خالی نبود • در خلا
آنحضرت را چیزها • که زبان از حدّ اداء آن نیست نسبت میکردند • یکی کفت
خاموش باشید که اکر بسمع آنحضرت رسد • جمع شما رسوا شوید • کفتند محمد کوش
شنوا دارد • ما هرچه میخواهیم میکوییم • و چون پیش او سوکند میخوریم که
نکفته ایم باور میکند • یا نبتل بن حارث پیوسته سخن چینی کردی • و اسرار
مسلمانان با منافقان در میان نهادی • چون او را منع کردند کفت محمد مردی

عشر

سخن

سخن شنوست • ما بنفی و اثبات هرچه میکوییم قبول میکند آیة آمد وَمِنْهُمُ
و از منافقان الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ آنانند که می آزارند پیغمبر را وَيَقُولُونَ و میکویند
هُوَ أُذُنٌ او مردی خوش شنوست • که هرچه با او میکویند استماع میکند قُلْ
بکو ایشانرا که او أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ شنوندهٔ خیرست شما را یعنی او اذن است
نه بر وجهی که شما از روی مذمت میکویید • بلك شنونده و قبول کنندهٔ نیکوییست
يُؤْمِنُ بِاللَّهِ تصدیق میکند خدای را در هرچه کفته و میکوید وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ
و تصدیق میکند مؤمنانرا و سخن ایشان را بعز قبول میرساند • بسبب خلوص
نیات ایشان وَرَحْمَةٌ و او رحمتست لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنکسانرا که اظهار ایمان
کردند مِنْكُمْ از شما یعنی نه آنست که بقول شما دانا نیست • صدق و کذب
شما را میداند اما پرده از روی کار شما بر نمیدارد • و از روی رحمت با شما رفق مینماید
وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ و آنانکه می آزارند بقول و فعل رَسُولَ اللَّهِ فرستادهٔ خدای را
لَهُمْ مر ایشانراست عَذَابٌ أَلِيمٌ ⊙ عذابی دردناك در آخرت يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ سوکند
میخورند بخدای لَكُمْ برای شما ای مسلمانان بر آنکه منافق نیستند لِيُرْضُوكُمْ تا
شما را خشنود کردانند از خود وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ و خدای و رسول او أَحَقُّ سزاوارترند
أَنْ يُرْضُوهُ آنکه خشنود سازند منافقان ویرا • یعنی رسول را • چه سخن در ایذا
و ارضاء رسولست • و کفته اند خدا برا و توحید ضمیر دلالت بر تلازم رضاء این
دارد • یعنی خشنودی خدا وابستهٔ خشنودی رسول اوست • پس خدا و رسول را
خشنود باید ساخت إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ اکر هستند مؤمنان • چنانچه کمان میبرند
أَلَمْ يَعْلَمُوا آیا نمیدانند أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ آنکه هر کس خلاف کند با خدای وَرَسُولَهُ و
با رسول او • و از حدّ در کذراند فَأَنَّ لَهُ پس سزاوارست آنکه باشد مر او را نَارَ جَهَنَّمَ

ربع

آتش دوزخ خَالِدًا فِيهَا در حالتی که جاوید باشد دران ذَٰلِكَ آن خلود در دوزخ
لْخِزْيُ الْعَظِيمُ ◉ رسوایی بزرگست. در اسباب نزول از قول مجاهد آورده که
منافقان در میان یکدیگر پیغمبر خدا را سخن آزمای و متردد رای میگفتند و بفسوس
و استهزا سخنان را دا میکردند. و بعضی از یشان تمنا میبردند که چه بودی که ما را
صد تازیانه زدندی و از آسمان آیتی نیامدی که سبب فضیحت ما شدی. آیة نازل شد
که يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ حذر میکنند منافقان أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ ازانکه فرود آمده
شود بر مؤمنان سُورَةٌ سوره از قرآن تُنَبِّئُهُمْ که بیاگاهاند آن سوره مؤمنان را و
خبر دهد بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ بآنچه در دل منافقانست. از کفر و نفاق قُلِ اسْتَهْزِئُوا
بگوای محمد ایشانرا که افسوس دارید. امر تهدید و توبیخ است. یعنی استهزا بکنید
که جزا خواهید یافت. و جزا آنست که برای تفضیح شما إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای مُخْرِجٌ ظاهر
کننده است مَا تَحْذَرُونَ ◉ آنچیز را که حذر میکنید از اظهار آن یعنی مساوی
اخلاق و اوصاف که شما راست. آورده اند که در غزوهٔ تبوک ودیعة بن ثابت با جمعی
از منافقان پیش پیش حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم میرفتند. و میگفتند ببینید
این مرد. یعنی محمد را که میخواهد که حصارهای شام را بگیرد. و در قصور ملوک
آن دیار مقام سازد. این سخن بنور نبوت بر باطن آنحضرت ظاهر شد. با عمار یاسر
رضی الله عنه فرمود که آن قوم را دریاب که بسوختند. و از یشان استفسار نمای
که با یکدیگر چه میگفتند. اگر انکار نمایند بگو که چنین و چنین گفتند. عمار رضی الله عنه
پیغام برسانید. و ایشان پیش آنحضرت آمده اعتذار نمودند که ما سخن بر سبیل
هزل و بازی چنانچه دأب رهگذریان باشد میگفتیم. آیة آمد که وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ
و اگر بپرسی ای محمد ایشانرا که چه میگفتند لَيَقُولُنَّ هر اینه گویند إِنَّمَا كُنَّا جز این

خمس

نیست که بودیم ما که همچون مسافران نَخُوضُ خوض میکردیم در هر نوع
از سخنان وَنَلْعَبُ و بازی میکردیم در آنچه میگفتیم قُلْ بگو ایشانرا بر سبیل توبیخ أَبِاللَّهِ
آیا بخدای وَآيَاتِهِ و بسخنان وی وَرَسُولِهِ و بفرستادهٔ وی كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ ◉ هستید
که استهزا میکنید. و استهزا با اینها نشاید لَا تَعْتَذِرُوا عذر مگویید که اعتذار
شما دروغ محض است قَدْ كَفَرْتُمْ بدرستی که اظهار کفر کردید بطعن در رسول خدای
صلی الله علیه و سلم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ بعد ازانکه اظهار ایمان کرده بودید إِنْ نَعْفُ اگر
عفو کنیم عَنْ طَائِفَةٍ از گروهی مِنْكُمْ از شما که توبه کنند. و آن مخشی بن حمیر بود
از یشان که توبه کرد. و از حق سبحانه درخواست که شرف شهادت دریابد. و در حرب
یمامه شهید شد نُعَذِّبْ طَائِفَةً عذاب کنیم طایفهٔ دیگر را بِأَنَّهُمْ كَانُوا بسبب آنکه
هستند مُجْرِمِينَ ◉ گناهکاران با صرار بر نفاق الْمُنَافِقُونَ مردان منافق که سیصد
نفر بودند وَالْمُنَافِقَاتُ و زنان منافقه که صد و هفتاد بودند بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ
برخی از یشان از برخی دیگرند. یعنی همه مشابه یکدیگرند. در نفاق و شقاق يَأْمُرُونَ
میفرمایند بِالْمُنْكَرِ بکار زشت که کفرست. یا معصیت. یا تکذیب پیغمبر صلی الله علیه
و سلم وَيَنْهَوْنَ و باز میدارند عَنِ الْمَعْرُوفِ از نیکویی که ایمانست. یا طاعت. یا تصدیق
و متابعت حضرت رسالت وَيَقْبِضُونَ و فرا میگیرند أَيْدِيَهُمْ دستهای خود را. یعنی
فرو میبندند از خیرات و صدقات. یا از رفع برای دعا و مناجات. و سلمی فرموده که
از معاونت ضعفا. و ارباب حاجات نَسُوا اللَّهَ ترک کردند فرمان برداری خدای را.
فَنَسِيَهُمْ پس فروگذاشت خدای ایشانرا و بازداشت فضل خود از یشان إِنَّ الْمُنَافِقِينَ
بدرستی که منافقان زن و مرد ایشان هُمُ الْفَاسِقُونَ ◉ ایشانند بیرون رفتگان از دائرهٔ
ایمان وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وعده داده است خدای مردان منافق را وَالْمُنَافِقَاتِ

ع

وزنان منافقه را والکفار وناکرویدکان را ازمرد وزن نار جهنم آتش دوزخ
خالدین فیها جاویدان باشند دران هی حسبهم آن آتش بس است ایشانرا برای عقوبت
ولعنهم الله ودور کرده است خدای ایشانرا از رحمت خود ولهم ومر ایشانراست در
آخرت عذاب مقیم عذابی پاینده که انقطاع نیابد یا دردنیی عذابی پیوسته
دارند که آن تعب نفاق ورنج حسدست نظم ای آنکه زتیره حالی وبدروزی
درباطنت آتش نفاق افروزی در هر نفست شعلهٔ غم پیشترست میسوزد از ان شعله که
خوش میسوزی کالذین ای منافقان هستید شما مانند آنان که بودند من قبلکم پیش از
شما یعنی امم ماضیه کانوا اشد منکم بودند سخت تر از شما قوة از روی قوت یعنی
به تن از شما قوی تر بودند واکثر وبیشتر بودند از شما اموالا واولادا از روی مال وفرزند
یعنی مال وفرزند ایشان بیش از شما بود فاستمتعوا پس بهره کرفتند بخلاقهم بنصیب خود
از لذتهاء دینی واز مال وفرزند بهره برداشتند فاستمتعتم بخلاقکم پس شما نیز
تمتع کرفتید بنصیب خویش از آرزوهاء فانی کما استمتع الذین همچنانکه تمتع یافتند آنانکه
بودند من قبلکم پیش از شما بخلاقهم به بهرهٔ خویش وخضتم وخوض کردید و
شروع نمودید در باطل کالذی همچون خوضی که کذشتکان خاضوا خوض نمودند و
بران رفتند اولئک آن کروه حبطت نابود شد وتباه کشت اعمالهم کردارهاء
ایشان فی الدنیا در دنیی که مال وفرزند با ایشان وفا نکرد والآخرة ودر آخرت که ثوابی
بران عملها مترتب نکشت واولئک وآن کروه هم الخاسرون ایشانند زیان زدکان
در هردوجهان الم یاتهم آیا نیامد بدیشان یعنی بمنافقان که بلذت دنیی مغرور
واز تحصیل لذات باقیه مهجورند نبا الذین من قبلهم خبر عذاب ونکال آنانکه پیش
ازیشان بودند قوم نوح کروه نوح علی نبینا وعلیه السلام که بطوفان غرق

شدند

شدند وعاد وکروه عاد که بباد صرصر هلاک کشتند وثمود وقوم ثمود که بر جفه
وصیحه بمردند وقوم ابراهیم وکروه ابراهیم علی نبینا وعلیه صلوات الرحمن که بانواع
عذاب مبتلا شدند ونمرود به نیش پشه زهر هلاک چشید واصحاب مدین واهل
مدین که قوم شعیب علی نبینا وعلیه السلام بودند که بعذاب یوم الظلة معذب کشتند
والمؤتفکات واهل دیههاء زیر وزبر شده یعنی قوم لوط سلام ربنا علی نبینا وعلیه
که بچه نوع هلاک شدند اتتهم رسلهم آمدند بهمه ایشان فرستادکان ما
بالبینات باحجتهاء روشن ونشانهاء درست فما کان الله پس نبود خدای لیظلمهم
که ستم کند بریشان یعنی بی جرم ایشانرا عذاب فرستد ولکن کانوا ولیکن
بودند ایشان انفسهم یظلمون که بر نفسهاء خود ستم کردند بکفر وتکذیب تا
مستحق عقوبت کشتند والمؤمنون ومردان مؤمن والمؤمنات وزنان مؤمنه
بعضهم برخی اولیاء بعض دوستان برخی دیکرند در تعاون وتناصر یامرون
بالمعروف میفرمایند به نیکویی که ایمان وفرمان برداریست وینهون عن المنکر
وباز میدارند از بدی که کفر وکنه کاریست ویقیمون الصلوة وبپای میدارند نماز
را بشرایط آن ویؤتون الزکوة ومیدهند زکوة را با آداب متعلقه بدان ویطیعون
الله وفرمان میبرند خدایرا ورسوله وپیغمبر اورا در همه امور اولئک آن کروه
سیرحمهم الله زود باشد که رحمت کند خدای بریشان ان الله عزیز بدرستی که الله
غالبست هرچه خواهد کند حکیم داناست بوضع هر شیء در موضع او وعد الله
وعده داد خدای المؤمنین والمؤمنات مردان وزنان مؤمن را جنات تجری بوستانها
مشتمل بر میوه که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان آن جویها خالدین
فیها جاویدان مانند دران ومساکن طیبة ودیکر وعده داد ایشانرا امسکنها

پاکیزه وخوش فی جنات عدن در بهشتهاء پاینده • جنات عدن علم شهریست در بهشت که چشمهٔ تسنیم دران می باشد • یا اعلی درجات بهشتست • امام ثعلبی میکوید نهریست در جنت که بوستانهاء او بر هر دو کنارهٔ اوست ورضوان من الله و خشنودی از نزدیک خدای مر مؤمنان را اکبر بزرکترست از بهشت ونعیم او زیرا که مبدا جمیع سعادات • ومنشاء تمام کرامات • رضای حضرت عزتست • و مؤدی به نیل وصال • وفوز لقاء ذوالجلال اوست • ومحققان راه وعارفان آکاه در کاه وبیکاه • جز رضای حضرت الله مطلوبی نیست نظم یکی میخواهد از تو جنت و حور یکی خواهد که از دوزخ شود دور • ولیکن ما نخواهیم این وآن جست • مراد ما همین خشنودی تست جو تو خشنود کشتی درد وعالم • همین مقصود بس والله اعلم • در احادیث صحیحه وارد است که حق سبحانه خطاب فرماید که • یا اهل الجنة • کویند لبیک ربنا وسعدیک و الخیر فی یدیک • پس فرماید که خشنود شدید • کویند جیست مارا که خشنود نشویم • وحال آنکه عطا کردهٔ بما آنچه بهیچ یک از خلق خود عطا نکرده • حق تعالی کوید آیا بدهم شما را فاضلتر ازین عطاها بهشتیان کویند که آن چه چیز تواند بود که ازینها فاضلتر باشد • خطاب رسد که فرود آرم بر شما خشنودی خود را و هرکز بر شما خشم نکیرم • از مضمون حدیث معلوم میشود که نعمتی از رضوان الهی فاضلتر نیست ذلک آن خشنودی هو الفوز العظیم ○ اوست فیروزی بزرک که نعیم دنیا در جنب او محقر • بلک نعم بهشت بازاء او مختصرست یا ایها النبی ای پیغمبر جاهد الکفار جهاد کن با کافران به شمشیر والمنافقین وبا منافقان بالزام حجت • واقامت حدود بریشان واغلظ علیهم ودرشت باش بریشان در جهاد ومحابا مکن ومأویهم جهنم وبازکشت اینها همه دوزخ است وبئس المصیر

وبد بازکشتیست دوزخ • آورده اند که بوقت تهیهٔ غزوهٔ تبوک جلاس بن سوید بن درازکوشی سوار ازجانب قبا بمدینه می آمد • واز برای تنفیر مردم ازان سفر کفت اکر آنچه محمد آورده حق باشد • ما ازین درازکوشان که بران سواریم بدتر باشیم • پسر زن او مصعب آن سخن را بعرض حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسانید • وآنحضرت جلاس را طلبیده بحضور مصعب ازان مقاله سوال فرمود جلاس سوکند یاد کرد که نکفته ام • ومصعب مناجات کرد که خدایا بر رسول خویش آیتی نازل کردان که صدق سخن من ازان معلوم کردد • حق سبحانه آیه فرستاد که یحلفون بالله سوکند می خورند بخدای که مطلقا ما قالوا نکفته اند آن سخن را و لقد قالوا وهر اینه که کفتند کلمة الکفر کلمهٔ کفر را که طعنه زدند در دین وشک آوردند در کلام سید المرسلین وکفروا وکفر را ظاهر ساختند بعد اسلامهم بعد از اظهار اسلام ایشان وهموا وقصد کردند بما لم ینالوا بآنچه نیافتند ومقصود اخراج پیغمبر صلی الله علیه وسلم واجلاء مهاجران رضی الله عنهم بود از مدینه • یا آنکه تاج سلطنت بر سر ابن ابی نهند • وبپادشاهی بردارند وما نقموا وکینه نداشتند با رسول ومؤمنان الا ان اغنیهم الله مکر آنکه بی نیاز کرد خدای ایشانرا ورسوله وفرستاده او من فضله از تفضل وتکرم خود • یعنی اهل مدینه محتاج وتنک عیش بودند • جون قدم مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدانجا رسید • وببرکت آنحضرت غنایم بسیار بدست ایشان آمد • توانکر شدند پس موجب عداوت نیافتند مکر آنرا که مستغنی شدند • وکویند مولی جلاس کشته شده بود • وحضرت صلوات الله وسلامه علیه فرمود تا دوازده هزار درم بدو دادند وتوانکر شد • ودو هزار درم زیادت بردیت از فضل وکرم رسول بود صلی الله علیه وسلم

اینجا به تعریض میکویدکه سبب این کینه ودشمنی نیست مکر آن توانکری فَإِن
یَتُوبُوا پس اکر توبه کنند از نفاق یَكُ باشد آن بازکشت خَیْرًا لَهُمْ بهتر مر ایشان را و
یَتَوَلَّوْا واکر بر کردند از توبه ومُصِر باشند بر نفاق یُعَذِّبْهُمُ اللهُ عذاب کند
خدای ایشان را عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناك فِي الدُّنْيَا در دنیی بکشتن وَالْآخِرَةِ ودر
آخرت بسوختن وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ ونیست ایشان را در زمین مِنْ وَلِيٍّ دوستی که دست
کیرد وَلَا نَصِيرٍ ونه یاری که عذاب از ایشان بازدارد. منقولست که
جلاس بعد از نزول آیة توبه کرد. وازجملهٔ مخلصان اُمّت محسوبست. آورده اندکه
ثعلبهٔ انصاری که از زهاد صحابه بود. بملازمت حضرت رسالت صلوات الرحمن
وسلامه علیه آمده. التماس نمود که آنحضرت از خدای درخواهد تا او را
توانکر کرداند. چندانچه حضرت او را پند داد که ازین مدّعا درکذر. سودمند نیفتاد
وحضرت رسول صلی الله علیه وسلم از خدای درخواست تا او را بدلخواه او مال دهد
القصه تیر دعا به هدف اجابت رسیده. حق سبحانه بر کوسفندان او برکت کرد
تا حدّی که در حوالیٔ مدینه ایشان را جای نماند. روی بادیه آورد. واز اقامت
نماز جماعت محروم شد. وجز روز آدینه بمدینه نمیتوانست آمد. بالاخره از آن
نیز باز ماند. وچون عامل صدقات. از نزد سید کاینات. علیه افضل الصلوات
نزدیك وی رفت. وزکوة طلبید. محبت مال او را بر آن داشت که از فرمان نبوی
سرکشی کرده. کفت اینکه محمد از ما میطلبد جزیه است. پس زکوة نداد وخبر
به پیغمبر رسیده. صحابه متعجب کشتند واین آیة نازل شد که وَمِنْهُمْ واز اهل نفاق
مَنْ عَاهَدَ اللهَ کس هست که با خدای عهد کرده که لَئِنْ آتَانَا اکر بدهد ما را خدای
مِنْ فَضْلِهِ از فضل خویش مالی لَنَصَّدَّقَنَّ هر اینه که صدقه دهیم. واخراج زکوة

توبه

کنیم

حبس

کنیم وَلَنَكُونَنَّ وهر اینه که باشیم بتصدق مِنَ الصَّالِحِينَ ازجملهٔ نیکان
وشایستکان فَلَمَّا آتَاهُمْ پس آن هنکام که بداد ایشان را مال بسیار مِنْ فَضْلِهِ از فضل
وکرم خود بَخِلُوا بِهِ بخیلی کردند بآن. وحق خدای ندادند وَتَوَلَّوْا وروی بکردانیدند
از عهد وپیمان وَهُمْ مُعْرِضُونَ وایشان اعراض کنندکانند از امر وفرمان فَأَعْقَبَهُمْ
پس از پی در آورد آن بخل ومنع زکوة ایشان را نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ نفاقی متمکن در دلهاء
ایشان که باقی باشد وزایل نکردد إِلَىٰ يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ تا روزی که بینند عمل خود
یعنی جزاء آن را وآن روز قیامت باشد بِمَا أَخْلَفُوا اللهَ بسبب آنکه خلاف کردند
با خدای مَا وَعَدُوهُ آنچه وعده کرده بودند از تصدق وصلاح وَبِمَا كَانُوا وبسبب
آنکه بودند که در وعده يَكْذِبُونَ دروغ کفتند أَلَمْ يَعْلَمُوا آیا نمیدانند مخالفان
وعده أَنَّ اللهَ يَعْلَمُ آنکه میدانند خدای سِرَّهُمْ آنچه نهان ایشانست از نفاق. وعزم
بر خلاف عهد وَنَجْوَاهُمْ وآنچه راز میکویند. با یکدیکر که این زکوة جزیه است وَ
أَنَّ اللهَ وآیا نمیدانند که خدای عَلَّامُ الْغُيُوبِ دانندهٔ نهانها وپوشیدهاست
درین آیة تهدیدی عظیمست بیت مکن اندیشهٔ عصیان چو میدانی که میداند
مبین در روی این وآن چو میدانی که می بیند. نقلست که پیغمبر صلوات الله وسلامه
علیه اصحاب را برانفاق واعانة در تجهیز لشکر تبوك تحریص فرمود. وصدّیق
رضی الله عنه از دنیایی هرچه داشت بیاورد. وفاروق رضی الله عنه نصفی از
اموال خود تصدّق فرمود. وذوالنورین رضی الله عنه سیصد شتر مکمّل جهاز بسته
بداد. وهزار مثقال طلا نزد پیغمبر آورد. وعبدالرحمن عوف رضی الله عنه چهار اوقیهٔ
طلا. یا چهار هزار درم صدقه نمود. وهریك از عباس. وطلحه. وسعد عباده
ومحمد مسلمه. رضی الله عنهم مبلغی مال آوردند. واین همه نزد آنحضرت صلی الله

علیه وسلم مجتمع شد. در آخر عاصم بن عدی صد وسق خرما که دو هزار و چهار
باشد تجهیز آن لشکر بداد. و ابو عقیل انصاری صاعی خرما آورده. گفت امشب
تا صباح بجهت مردم آب از چاه کشیده ام. و دو صاع خرما باجره بمن داده اند.
یکی برای عیال خود بگذاشته. و یکی آورده ام. حضرت فرمود تا آن صاع را بربالای
دیگر صدقات که صحابه آورده بودند نثر نمودند. منافقان آغاز لمز و غمز کرده
گفتند عبد الرحمن و عاصم از مال بریا دادند. و خدا و رسول او از صاع ابو عقیل
بی نیازند. اما او خواست که خود را بیاد مردم دهد تا از صدقات چیزی بستاند.
آیة نازل شد که الَّذِينَ آنانکه يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ عیب میکنند افزون دهندگانرا
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان فِي الصَّدَقَاتِ در ادای صدقات. یعنی عبد الرحمن و عاصم را
که بریا نسبت میدهند وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ و آنانرا نیز عیب میکنند که نمی یابند إِلَّا
جُهْدَهُمْ مگر بقدر طاقت و قوت خویش. یعنی ابو عقیل را که میگویند خدا
و رسول از صاع او مستغنی اند فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ پس افسوس میدارند از یشان یعنی
سخریة میکنند با ایشان سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ جزا دهد خدای ایشانرا بر سخریة ایشان
وَلَهُمْ و مر ایشانرا باشد عَذَابٌ أَلِيمٌ ○ عذابی دردناک بران سخریة و استهزا که
میکنند. در انوار آورده که پسر عبد الله بن أبی که هم عبد الله نام داشت از جمله
مؤمنان مخلص و مطیعان خالص بود. در مرض پدر خود از حضرت رسالت پناه
علیه صلوات الله درخواست آن نمود. که برای پدر وی آمرزش طلبد. آنحضرت
برای ابن أبی استغفار کرد و آیة آمد که اسْتَغْفِرْ لَهُمْ استغفار کن برای ایشان
که منافقانند أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ یا آمرزش مخواه برای ایشان. مراد آنست که هر دو امر
در عدم افاده مساوی اند إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ اگر آمرزش طلبی برای ایشان سَبْعِينَ مَرَّةً

هفتاد

هفتاد بار فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ پس نمی آمرزد خدای ایشانرا. آورده اند که حضرت
فرمود که بر هفتاد بیفزایم. آیة آمد که سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ
تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ. سید عالم صلی الله علیه وسلم. بعد از نزول این آیة
دیگر بجهة منافقان استغفار نکرد. و ازینجا مبین میشود که مراد از عدد سبعین
تکثیر است. نه تحدید ذَلِكَ آن عدم قبول استغفار در حق ایشان بِأَنَّهُمْ بسبب
آنست که ایشان كَفَرُوا بِاللَّهِ کافر شدند بخدای وَرَسُولِهِ و برسول او وَاللَّهُ و خدای
لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ○ ره ننماید بمقصود گروه فاسقانرا. یعنی متمردانرا
در کفر خویش فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ شاد گشتند باز پس ماندگان از غزو بِمَقْعَدِهِمْ
به نشستن خویشتن خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ بر خلاف رسول خدای وَكَرِهُوا و کراهت
داشتند بکراهیت عقیدت أَنْ يُجَاهِدُوا آنرا که جهاد کنند بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالها
و نفسها خود فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای. بلکه فراغت و تن آسانی طلبیدند وَقَالُوا
و گفتند مر مؤمنانرا لَا تَنْفِرُوا بیرون مروید بدین غزو فِي الْحَرِّ درین گرما.
خود رفتند. و خواستند که مؤمنانرا نیز تنفیر کنند قُلْ بگو مر ایشانرا که نَارُ
جَهَنَّمَ آتش دوزخ أَشَدُّ حَرًّا سخت ترست از جهت حرارت. نسبت با این گرما. و
ایشان بمخالفه مستحق سوختن دران حرارت شدند لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ ○ اگر باشند
که بدانند که مآل ایشان بدان آتش است فَلْيَضْحَكُوا پس باید که بخندند قَلِيلًا اندکی
وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا و باید که بگریند بسیاری. خبرست بصیغه امر وارد شده تا دلالت
کند بر آنکه لازمست که در قیامت خنده ایشان اندک و گریه ایشان بسیار باشد.
و می شاید که خنده و گریه کنایت از فرح و غم باشد. و قلة را حمل بر عدم کنند
یعنی فردا ایشانرا غمی باشد بی فرح. و اندوهی بود بی سرور جَزَاءً پاداش دهد خدای

ایشانرا پاداش دادنی بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ● بآنچه بودند که کسب میکردند
از نفاق • ومساوی اخلاق فَإِنْ رَجَعَكَ اللّٰهُ پس اکر باز آرد خدای ترا بمدینه إِلَىٰ طَائِفَةٍ
مِنْهُمْ بسوی کروهی از منافقان متخلف فَاسْتَأْذَنُوكَ پس دستوری طلبند از تو
لِلْخُرُوجِ برای بیرون آمدن بغزوهٔ دیکر بعد از تبوك فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا بکو بیرون
نمی آیید • خبرست بمعنی نهی یعنی بیرون میایید مَعِيَ با من أَبَدًا هرکز وَلَنْ تُقَاتِلُوا
مَعِيَ وکارزار مکنید در مصاحبت من عَدُوًّا دشمنی را إِنَّكُمْ بدرستی که شما رَضِيتُمْ
خرسند شدید بِالْقُعُودِ به نشستن وتخلف کردن أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار یعنی غزوه
تبوك فَاقْعُدُوا پس بنشینید دیکر باره مَعَ الْخَالِفِينَ ● با باز پس ماندکان که
قابلیة کارزار ندارند چون زنان وکودکان • چه جهاد کار مردان مرد ومبارزان
میدان نبرد است • از هر تردامنی این کار نیاید • ونامردی در دم مبارزت معرکه
مجاهدت را نشاید بیت یا برو همچو زنان رنکی وبویی پیشه کیر • یا چو مردان اندرآی کوی در
میدان فکن • آورده اندکه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در مرض ابن ابی
بعیادت وی رفت • واو از انحضرت التماس نمودکه پیراهن خود عطا فرمای
تا کفن من سازند • وبدفن من حاضر شده بر من نماز کذاری وم را آمرزش طلب • حضرت
پیراهن خود بوی داد وبجنازهٔ وی حاضر شده خواست که نماز کذارد • فاروق
رضی الله عنه دران باب اضطراب بسیار نمود • ومساوی او را یاد آنحضرت میداد
وچون عازم شد بنماز بروی آیة آمد • وکویند بعد از آنکه نماز کذارده بود نازل
شد که وَلَا تُصَلِّ ونماز مکذار عَلَىٰ أَحَدٍ بر هیچ یك مِنْهُمْ مَاتَ از منافقان که بمیرد
أَبَدًا هرکز • أَبَدًا • ظرف لاتصل باشد • وکفته اند ظرف مات است • یعنی چون کسی
بر کفر بمیرد احیاء او برای تعذیب است نه برای تمتع • پس کانه که همان مرده است

وابدا بر همان حال خواهد بود وَلَا تَقُمْ ومایست عَلَىٰ قَبْرِهِ بر سر کور وی برای دفن
وزیارت یا دعا واستغفار إِنَّهُمْ بدرستی که منافقان كَفَرُوا بِاللّٰهِ کافر شدند
بخدای که شرك آوردند وَرَسُولِهِ وبفرستادهٔ وی که فرمان برداری نکردند
وَمَاتُوا وبمردند وَهُمْ فَاسِقُونَ ● وحال آنکه ایشان بیرون رفتکانند • از طریق
ایمان وَلَا تُعْجِبْكَ وبایدکه ترا متعجب نسازد • مراد امتند وخطاب با آنحضرتست
یعنی در عجب نیندازد شما را أَمْوَالُهُمْ مالهاء منافقان • اکر چه بسیارست وَأَوْلَادُهُمْ
وفرزندان ایشان • اکر چه قوی وبا اقتدارند إِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ جز این نیست که میخواهد •
خدای أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا آنکه عذاب کند ایشان را بدان فِي الدُّنْيَا در دنیی که بسبب
جمع مال ومحافظت آن پیوسته در رنج باشند • وبرای رونق احوال اولاد وتهیهٔ
اسباب معایش ایشان همواره محنت ومشقت کشند وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وبیرون
رود روحهاء ایشان بحسرت تمام وَهُمْ كَافِرُونَ ● وایشان کافران باشند •
یعنی بر کفر ازین جهان بروند • درویشی میکفت اغنیا اشقی الاشقیا اند • مال دنیی
جمع میکنند بانواع پریشانی وزحمت ونکاه میدارند باصناف بلیت ومشقت
وبآخر میروند • ومیکذارند بصد هزار حسرت نظم درا ول چو خواهی کنی مال جمع
بسی رنج بر خویش باید کماشت • پس از بهر آن تا بماند بجای • شب وروز می بایدت پاس داشت •
وزین جمله آن حال مشکلترست • که آخر بحسرت بباید کذاشت وَإِذَا أُنْزِلَتْ
وچون فرو فرستاده شود سُورَةٌ سورهٔ از قرآن بتمام • یا بعضی چه سوره را
بر هر دو اطلاق میکنند • وبهر تقدیر چون سورهٔ نازل کردد أَنْ آمِنُوا
بِاللّٰهِ بآنکه ایمان آرید بخدای وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ وجهاد کنید در خدمت پیغمبر او
اسْتَأْذَنَكَ دستوری جویند از تو باز ایستادن أُولُو الطَّوْلِ خداوندان مال

خپس

وتوانایی مِنْهُمْ ازمنافقان وَقَالُوا وکویند ذَرْنَا بکذار مارا و باخود بلشکر مبر
نَكُنْ تا باشیم ما مَعَ الْقَاعِدِينَ بانشستکان درخانها رَضُوا خرسند شدند وراضی
کشتند بِأَنْ يَكُونُوا بآنکه باشند مَعَ الْخَوَالِفِ بازنان وپس ماندکان وَطُبِعَ ومهر
نهاده شده است عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بردلهاء ایشان ازنفاق فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ۝ پس ایشان
فهم نمیکنند آنچیز راکه درجهادست ازانوار سعادت وآنراکه در تخلف است
ازآثار شقاوت لَٰكِنِ الرَّسُولُ لیکن فرستادهٔ خدای وَالَّذِينَ آمَنُوا وآنانکه ایمان آورده اند
مَعَهُ با او یعنی درخدمت او وَجَاهَدُوا جهاد کردند بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالها
ونفسهاء خود وَأُولَٰئِكَ وآن کروه لَهُمُ الْخَيْرَاتُ مرایشانراست نیکوییهاء هردوسرای
غنیمت ونصرت در دنیی وبهشت وکرامت در عقبی وَأُولَٰئِكَ وآن قوم هُمُ الْمُفْلِحُونَ
ایشانند پیروزی یافتکان وبمقصود رسیدکان أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ آماده ساخته است
خدای برای ایشان جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ اززیر ساکنان
اهالی آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشند کاتند دران ذَٰلِكَ آنست الْفَوْزُ الْعَظِيمُ
رستکاری بزرك وپیروزی تمام وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ وآمدند در وقت توجه توبه
بتوك عذرکویندکان مِنَ الْأَعْرَابِ ازبادیه نشینان یعنی اسد وغطفان که
عذرکفتند ازقلت مال وکثرت عیال یا رهط عامربن طفیل که اعتذار کردند
بآنکه اکرما بغزا می آییم بنی طی اهالی ومواشی ما را غارت میکنند واین عذرها کفتند
لِيُؤْذَنَ لَهُمْ تا دستوری دهند مرایشانرا در تخلف وَقَعَدَ الَّذِينَ وبنشستند آنانکه
كَذَبُوا اللَّهَ دروغ کفتند باخدای وَرَسُولَهُ وبا رسول او در ادعاء ایمان مراد
منافقان اعراباند که نیامدند واعتذار نیز نکردند سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا
زود باشد که برسد آنراکه کافرشدند مِنْهُمْ ازاعراب عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ عذابی

ع

عشر

مولم بقتل دنیی یا حرق آخرت لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ نیست برناتوانان وعاجزان وَلَا
عَلَى الْمَرْضَىٰ ونه بر بیماران ومعلولان وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ ونه برآنانکه نیابند مَا
يُنْفِقُونَ چیزی راکه نفقه کنند برخود واسباب راه سازند چون قوم جهینه
ومزینه یعنی برین سه طایفه نیست حَرَجٌ کناهی اکرباز ایستند ازغزو إِذَا نَصَحُوا چون
نیکخواهی نمایند وفرمان برند لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مرخدای ورسول را ونصح اصلاح فعل است
باخلاص نیت مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ نیست برنیکوکاران که ناصحانند مِنْ سَبِيلٍ هیچ عتابی
وملامتی وَاللَّهُ غَفُورٌ وخدای آمرزنده است آنراکه بعذر ازغزو بازماند رَحِيمٌ ۝
مهربانست که معذورانرا رخصت قعود دهد وَلَا عَلَى الَّذِينَ وهیچ معاتبتی نیست
برآنهاکه ازدرماندکی إِذَا مَا أَتَوْكَ چون بیامدند بسوی تو ودرخواست کردند
لِتَحْمِلَهُمْ تا ایشانرا ستور دهی وباخود بحرب بری قُلْتَ کفتی تو که درین وقت لَا أَجِدُ
نمی یابم مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ چیزی که شمارا سوار کنم بران تَوَلَّوْا برکشتند
ازپیش تو وَأَعْيُنُهُمْ وچشمهاء ایشان تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ روان میشد ازاشك
یعنی اشك ازدیدهاء ایشان میریخت حَزَنًا ازروی اندوه أَلَّا يَجِدُوا بجهت آنکه نمی یافتند
مَا يُنْفِقُونَ آنچه خرج کنند دران سفر واین قوم را بکائین کویند وایشان هفت تن
بودند که بدرکاه نبوت پناه آمده کفتند یا رسول الله ما را داعیهٔ جهاد هست وپیاده
مانده ایم مرکبان عنایت فرمای تا بران سوار شده بغزو آییم حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم فرمود که آنچه میجویید نمی یابم ایشان کریان ازپیش پیغمبر بیرون
آمدند وابن عمیر وعباس وعثمان رضی الله عنهم ایشانرا زاد وتوشه ومرکب داده
همراه بردند پس حق سبحانه میفرماید که برین نوع مردم اکر تخلف کنند حرجی و
عتابی نیست إِنَّمَا السَّبِيلُ جز این نیست که معاتبت وملامت عَلَى الَّذِينَ برآنانست

که ایشان یَسْتَأْذِنُونَكَ از تو دستوری میجویند در باز ایستادن وَهُمْ أَغْنِيَاءُ وحال آنکه ایشان توانکر اند • و زاد و مرکب ایشان اماده است رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا راضی شدند بآنکه باشند مَعَ الْخَوَالِفِ با زنان و کودکان وَطَبَعَ اللَّهُ و مهر نهاد خدای از خذلان عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهاء ایشان فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝ پس ایشان نمیدانند و خامة عاقبة خود را • و عقوبتی که برین نافرمانی مترتب است

الجزء الحادي عشر

يَعْتَذِرُونَ القاء اعتذار خواهند کرد منافقان إِلَيْكُمْ بسوی شما • یعنی عذر خواهند خواست از تخلّف إِذَا رَجَعْتُمْ چون بازکردید از بتوك إِلَيْهِمْ بسوی ایشان و بمدینه باز آیید قُلْ بکوای محمّد لَا تَعْتَذِرُوا عذر مخواهید بمعاذیر کاذبه برای آنکه ما لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ باور نخواهیم داشت و شما را تصدیق نخواهیم کرد بجهت آنکه قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ بتحقیق خبر داده است ما را خدای مِنْ أَخْبَارِكُمْ از اخبار شما و احوال شما که جرا نیامدید و قصد شما جه بود وَسَيَرَى اللَّهُ و به بیند خدای عَمَلَكُمْ کار شما را وَرَسُولُهُ و فرستادهٔ او نیز خواهد دید که از نفاق توبه میکنید • یا بران ثبات میورزید ثُمَّ تُرَدُّونَ پس بازکردانید خواهید شد در قیامت إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ بسوی دانا پوشیده و آشکارا که مطلع است بر ضمایر و ظواهر فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد داد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝ بانجه بودید که میکردید از کتمان نفاق • و اظهار وفاق • و آن اخبا بتوبیخ و عقاب خواهد بود سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ زود باشد که سوکند خورند بخدای لَكُمْ برای شما إِذَا انْقَلَبْتُمْ جون بازکردید از سفر إِلَيْهِمْ بسوی ایشان و از اعجاز قرآن یکی این بود که خبر داد از سوکند بعضی منافقان جون جد بن قیس و امثال او که بعد از رجوع پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اصحاب او بمسجد آمده قسم یاد کردند که ما

بر خروج قادر نبودیم • حق سبحانه میفرماید که سوکند میخورند بدروغ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ تا روی بکردانید از عتاب و سرزنش ایشان فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ پس اعراض کنید از ایشان و بکذارید شان إِنَّهُمْ رِجْسٌ بدرستی که ایشان پلید اند و نکوهیده • و توبیخ و ملامت که سبب میل به توبه وانابتست • در حق ایشان مفید نیفتد • زیرا که خبث اینها پذیرندهٔ تطهیر نیست وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ و جای ایشان دوزخست و عقاب و عتاب ایشان آن خواهد بود جَزَاءً برای پاداش بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۝ بانجه بودند که کسب میکردند از کفر و نفاق يَحْلِفُونَ سوکند میخورند منافقان لَكُمْ برای شما لِتَرْضَوْا تا بدان خشنود شوید عَنْهُمْ از ایشان و از تعرض شما ایمن شوند • ابن ابی بعد از رجوع آنحضرت سوکند یاد کرد که دیکر در هیچ سفر از رسول صلی الله علیه و سلم تخلف نکند • و عبد الله ابی سرح نیز بحضور فاروق رضی الله عنه بهمین نوع سوکند خورد • حق سبحانه میفرماید که سوکند ایشان بجهه طلب رضای شماست • نه برای خشنودی خدا فَإِنْ تَرْضَوْا پس اکر خشنود شوید ای مؤمنان عَنْهُمْ از منافقان دروغ کوی فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای لَا يَرْضَىٰ خشنود نمیشود عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ۝ از کروه فاسقان • یعنی رضای شما با وجود خشم خدا ایشان را سود ندارد • مراد از آیة نهی مؤمنانست که از ایشان راضی نشوند • و بعذرهاء باطل ایشان فریفته نکردند الْأَعْرَابُ بادیه نشینان • مراد بنو تمیم • و بنو اسد[2] أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا سخترند از روی کفر و نفاق یعنی نفاق و کفر ایشان از اهل حضر بیشترست • بجهة آنکه متوحش اند • و سخت دل • و با اهل علم نشست و خاست نکرده اند وَأَجْدَرُ و سزاوارترند أَلَّا يَعْلَمُوا بآنکه نداند حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ اندازهاء که خدای تعالی فرو فرستاده عَلَىٰ رَسُولِهِ بر پیغمبر خود

خمس

[2] و غطفان و اعراب حوالی مدینه اند نه تمام اهل بادیه بلکه این حکم مخصوص

ع

از فرایض وسنن شرع وَاللّٰهُ عَلِيمٌ وخدای داناست باحوال ایشان حَكِيمٌ ۝ حکم
کننده از حکمت باِمهال ایشان وَمِنَ الْأَعْرَابِ واز منافقان اهل بادیه مَنْ يَتَّخِذُ
کس هست که فرا کیرد برای شمار • یعنی شمار کند مَا يُنْفِقُ آنچه نفقه مینماید و
صدقه میدهد مَغْرَمًا تاوانی وزیانی یعنی صدقات خود را غبنی وغرامتی میشمرد
چه بران امید ثواب ندارد • وبریا وتقیه انفاق میکند وَيَتَرَبَّصُ وانتظار میبرد
بِكُمُ الدَّوَائِرَ بشما کردشهاء روزکار را • یعنی آنرا که دولت اسلام بنکبت
مبدل شود • وروزکار مسلمانان بر کردد • تا از نفاق خلاص یابند عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ
بدیشان باد کردش بد • وروزکار ایشان منقلب شواد وَاللّٰهُ سَمِيعٌ وخدای شنواست
مرآنرا که بزبان مجا آرند عَلِيمٌ ۝ داناست بآنچه در دل پنهان میدارند وَمِنَ الْأَعْرَابِ
واز اهل بدو مَنْ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ کسان هستند که میکروند بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وبروز باز
پسین • مراد بنو مقرن اند از جهینه • وکفته اند عبد الله ذی البجادین ورهط او
که بخدا وبقیامة میکروند وَيَتَّخِذُ وفرا میکیرند مَا يُنْفِقُ آنچه نفقه میکنند
در جهاد یا تصدق قُرُبَاتٍ اسباب قربة عِنْدَ اللّٰهِ نزدیك خدای • یعنی تقرب میجویند
بصدقات خود • مراد آنست که وسیله میسازند آنرا بقرب الهی وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ
وبدعاء پیغمبر صلی الله علیه وسلم که پیوسته مصدقانرا بخیر وبرکت دعا میکند
وآمرزش میطلبد کقوله • اللهم صل علی آل ابی اوفی أَلَا إِنَّهَا بدانید که نفقات ایشان
یا صلوات رسول قُرْبَةٌ لَهُمْ سبب نزدیکی است مرایشانرا ببارکاه عنایت ربانی سَيُدْخِلُهُمُ
اللّٰهُ زود باشد که درآرد خدای ایشانرا فِي رَحْمَتِهِ در بهشت خود که محل نزول
رحمتست إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که الله غَفُورٌ آمرزنده است مرمتصدقانرا رَحِيمٌ ۝
مهربانست بر متقربان وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ وپیشی کیرندکان پیشینیان یعنی آنها که

سبقت دارند بر عامهٔ مؤمنان مِنَ الْمُهَاجِرِينَ از مهاجران • یعنی آنانکه از مکه هجرت
کرده بمدینه آمدند • مراد اهل بدرند • یا آنهاکه قبل از هجرت ایمان آورده اند •
یا آنهاکه بدو قبله نماز کذارده اند • یا اهل بیعت رضوان وَالْأَنْصَارِ واز انصار
یعنی آنها از ساکنان مدینه که مهاجرانرا از اهل مکه یاری دادند • مراد اهل
بیعت عقبهٔ اولی اند • یعنی سباق سبعه • واهل عقبهٔ ثانیه که هفتاد تن بودند •
یا آنهاکه بردست مصعب بن عمیر ایمان آوردند قبل از بیعت عقبه ثانیه وَالَّذِينَ
اتَّبَعُوهُمْ وآنانکه متابعت کردند سابقانرا بِإِحْسَانٍ بایمان وطاعت مراد سایر
صحابه اند از مهاجر وانصار که پی روی سابقان کردند • وکفته اند هر که
متابعت ایشان کند تا قیامت از زمرهٔ تابعانست رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ خشنود شد خدای
از ایشان بقبول طاعات ایشان • سابق ولاحق درین رضا داخل اند وَرَضُوا عَنْهُ
وخشنود شدند ایشان از خدای • بآنچه یافتند از نعم دینیه ودنیویه وَأَعَدَّ لَهُمْ
وآماده کرد خدای مرایشانرا جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ زیر
درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشند دران أَبَدًا همیشه • تأکید خلودست
ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۝ آنست پیروزی بزرك • ورسیدن بتمام مراد وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ
وازانانکه کرد اکرد شهر شما اند مِنَ الْأَعْرَابِ از اهل بوادی مُنَافِقُونَ منافقانند
چون اسلم • واشجع • وغفار • وقومی از جهینه • ومزینه • که کلمهٔ شهادت میکویند
وبنماز وروزه قیام مینمایند وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ واز اهل شهر شما نیز مَرَدُوا قومی اند که
خو کرده اند واقامت نموده عَلَى النِّفَاقِ بر نفاق • یا در منافقی ماهر شده اند بمرتبه
که تو ای محمد با وجود کمال فطنت وصدق فراست خود لَا تَعْلَمُهُمْ نمیدانی ایشانرا
یعنی کفر را در سویداء دل خود پنهان میدارند • وآثار ایمان واحسان بظهور

می آرند. پس تو ایشان را باعیان ایشان نمی شناسی نحن نعلمهم ما میدانیم ایشان را که
بر سر دلایشان مطلعیم سنعذبهم زود باشد که عذاب کنیم ایشان را مرتین
دو نوبت یکی بفضیحت در دنیا و دیگر بعذاب قبر. یا باخذ زکوة از ایشان. و تکلیف بجهاد
ثم یردون پس بازگشته شوند در قیامت الی عذاب عظیم ۝ بعذابی بزرگ که
آتش دوزخ است. و بحقیقت عذاب عظیم بعد ایشانست از درگاه عزت. و محجوبیة
ایشان از نور لقا و رؤیة. و هیچ عذابی از نکبت حرمان. و مشقت هجران بزرگتر نیست

نظم
از فراق تلخ میگویی سخن. هرچه خواهی کن ولیکن آن مکن. تلخ تر از زهر هجران هیچ نیست
در فراقت عیش پیچاپیچ نیست. صد هزاران مرگ تلخ شیب تو. نیست مانند فراق روی تو
جور دوران و هر آن رنجی که هست. سهل تر از بعد حق و غفلتست. از فراق این خاکها شوره شود
و از فراق این آبها تیره بود. دوزخ از فرقت جنان سوزان شدست. بید از فرقت جنان لرزان شدست
گر بگویم از فراق چنین شرار. تا قیامت یک بود آن از هزار. آورده اند که از مخلصان
اهل اسلام ده تن بی عذری تخلف ورزیده بودند. چون از تهدیدات الهی که درباره
متخلفان نازل شده بود خبر یافتند. هفت تن از ایشان خود را بر ستونهای مسجد بسته
سوگند خوردند که نگذارند که کسی ایشان را بکشاید. تا وقتی که بحکم خدای
گشاده شوند. چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از تبوک رجوع فرموده بمدینه
نزول نمود. بر عادت معهود بمسجد در آمد. و ایشان را دیده فرمود که چه کسانند صورت
حال بموقف عرض رسانیدند. سید عالم صلی الله علیه و سلم بر زبان گهربار گذرانید
که من هم سوگند میخورم که ایشان را نگشایم. تا وقتی که امر در رسد. آیة آمد
که و آخرون و قومی دیگر غیر منافقان که نزد پیغمبر اعترفوا بذنوبهم اعتراف کردند
بگناهان خود. و مقر شدند بدان خلطوا بیامیختند عملا صالحا کردار نیک

یعنی غزوها که باتفاق پیغمبر صلی الله علیه و سلم از ایشان در وجود آمده بود.
و آخر سیئا بعملی دیگر بد. که از تبوک تخلف نمودند عسی الله شاید خدای ان یتوب
علیهم آنکه توبهٔ ایشان در پذیرد ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است.
مر تایب را رحیم ۝ مهربانست بتفضل برو. در تأویلات کاشی مذکورست که
اعتراف بذنب از جهت بقای نور استعدادست و عدم رسوخ ملکهٔ خطیئات
و بدان استدلال میتوان کرد که معترف را دیدهٔ بصیرت کشاده شده. و
قباحت گناه مشهود وی گشته. چه اگر ظلمت غفلت متراکم گردد و رزایل در
طبیعت راسخ شود. مجرم هیچ گناه را زشت نداند. بلکه بسبب مناسبت آن را نیک
بیند. و در عذاب خذلان بماند. حکیم سنایی قدس سره فرموده

نظم
چون بدی گناه را دانی. کشدت جانب پشیمانی. آن نشان شقاوت ابداست.
ور ندانی گناه را که بدست. القصه بعد از نزول آیة حضرت رسالت صلوات
الله و سلامه علیه فرمود تا ایشان را بکشادند آن آزادشدگان بشکرانهٔ نعمت
الهی اموال خود را بحضرت نبوت پناهی آورده. گفتند یا رسول الله ما بسبب این مالها
از دولت خدمت تو بازماندیم اینها فراگیر. و در راه خدای تصدق کن. خواجهٔ
عالم صلی الله علیه و سلم فرمود. که من باخذ اموال شما مأمور نیستم. این آیة
نازل شد که خذ من اموالهم فراگیر از مالهای ایشان صدقة زکوة فریضة تطهرهم
تا پاک گردانی ایشان را از گناهان و عصیان. یا از حب مال که مؤدی بطغیانست. یا از نجاست
بخل و تزکیهم و زیاده گردانی. و نشو و نما دهی حسنات ایشان را بها بدان صدقه
و صل علیهم و دعاگوی بر ایشان. و آمرزش طلب ان صلوتک بدرستی که دعاهای تو
سکن لهم آرامش بود دلهای ایشان را و الله سمیع و خدای شنواست دعاها را علیم

داناست باستحقاق ایشان مر انرا أَلَمْ يَعْلَمُوا آیا نمیدانند این تایبان. یا آنها که
توبه نمیکنند معلوم ندارند أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ اوست که قبول
میکند توبه را عَنْ عِبَادِهِ از بندکان خود وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ و فرا میکیرد. یعنی قبول
میکند صدقهاء ایشانرا وَأَنَّ اللَّهَ ونمیدانند آنرا نیز که خدای هُوَ التَّوَّابُ اوست توبه
پذیرنده الرَّحِيمُ ◯ مهربان بر توبه کننده وَقُلِ اعْمَلُوا وبکو عمل کنید ای تایبان.
یعنی بعد از قبول توبه استقامت ورزید بران. یا میکو بدای کروهی که توبه نمیکنید
بکنید آنچه میخواهید. امر تهدیدست فَسَيَرَى اللَّهُ پس زود باشد که ببیند خدای
عَمَلَكُمْ کار شما را از خیر و شر وَرَسُولُهُ و فرستادهٔ او وَالْمُؤْمِنُونَ و کروید کان
نیز بینند وَسَتُرَدُّونَ وزود باشد که باز کردانیده شوید بمرک إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ
وَالشَّهَادَةِ بسوی دانای نهان واشکارا فَيُنَبِّئُكُمْ بس بیاکاهاند شمارا بِمَا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ ◯ بآنچه بودید که عمل میکردید. واکاهی بمجازات باشد بران. قبلا
ازین مذکور شد که متخلفان از اهل اسلام ده تن بودند. وقصهٔ هفت تن کذشت
وسه کس دیکر که کعب بن مالک بود. وهلال بن امیه ومرارة بن ربیع. ایشان خودرا
نه بسته بودند. اما پیش حضرت آمده بکناه خود معترف شدند. وحضرت
حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه ومجالسه نکنند. ودر شان ایشان نازل
شد که وَآخَرُونَ ودیکران از متخلفان مُرْجَوْنَ تاخیر کرده شد کاشته وباز داشته
لِأَمْرِ اللَّهِ برای فرمان خدا درباره ایشان إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کند خدای مر ایشانرا
اکر اصرار کنند بران کناه وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ ویا توبه دهد ایشانرا اکر ندامت
ورزند از ان. تردید برای عبادست. واکرنه عند الله تردد نیست وَاللَّهُ عَلِيمٌ وخدای
داناست بر جای ایشان حَكِيمٌ ◯ حکم کننده بارجای ایشان. آورده اند که

دوازده منافق چون ثعلبة بن خاطب. ونبتل بن حارث. و ودیعة بن ثابت. و
امثال ایشان. بسخن ابو عامر راهب. در برابر مسجد قبا مسجدی بنا کردند. وابو
عامر راهب از اشراف قبیلهٔ خزرج بود. ودر علم توریة وانجیل مهارتی داشت. و
پیوسته نعت وصفت سید عالم صلی الله علیه وسلم. بر اهل مدینه میخواند چون
آنحضرت بمدینه هجرت کرد اهل آن خطه شیفتهٔ جمال وکمال وی شده. از
صحبت ابو عامر رمیدند. وکسی پروای او نکرد بیت با وجود لب جانبخش توای آب حیات
حیف آید سخن از چشمهٔ حیوان کفتن. ابو عامر را عرق حسد در حرکت آمده. بنفی
آنحضرت مشغول شد. وبعد از غزوهٔ بدر از مدینه کریخته بکفار مکه پیوست
ودر حرب احد حاضر شده. اول کسی که تیر بجانب لشکر اسلام انداخت وی بود. و
حضرت اورا فاسق لقب نهاد. ودر حرب حنین نیز حاضر شد. وازانجا فرار نمود
به نزد هرقل که ملک روم بود رفت. ومیخواست که از روم لشکری ساز کرده
بجنک مسلمانان آید. نامهٔ نوشت بمنافقان که شما در مقابلهٔ قبا در محلهٔ خویش
از برای من مسجدی بسازید. که چون بمدینه ایم. آنجا بافادهٔ علوم اشتغال نمایم.
ایشان مسجدی ساختند وحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون عازم غزوهٔ
تبوک شد. بانیان مسجد آمده کفتند یا رسول الله ما برای ضعیفان وبیچارکان
ووقت سرما وبارندکی. مسجدی ساخته ایم. والتماس میرود که دران مسجد
نماز کذاری. غرض ایشان آن بود که بواسطهٔ نماز آنحضرت مهم خودرا رواج
دهند. چنانچه در مثنوی معنوی هست نظم مسجد واصحاب مسجد را نواز. تو مهی مارا شبی
دمی با ما بساز. تا شود شب از جمالت همچو روز. ای جمالت آفتاب جان فروز.
ای دریغا کان سخن از دل بدی. تا مراد آن نفر حاصل شدی. القصه حضرت پیغمبر

صلی الله علیه وسلم در جواب ایشان فرمود که حالا متوجه غزوه‌ایم تا بازآییم
وچون وقت بازگشتن بمنزل ذی اوان که قریب مدینه است رسید اهل مسجد ضرار
استدعا نمودند وجبرئیل این آیة آورد که وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا وآنانکه فرا گرفتند وبنا
نهادند مَسْجِدًا مسجدی ضِرَارًا برای ضرر مؤمنان وستیزهٔ ایشان وَكُفْرًا وبرای
تقویة کفری که اضمار آن میکنند وَتَفْرِيقًا وبرای تفرقه افکندن بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ
میان مؤمنانی که در مسجد قبا مجتمع می‌باشند وَإِرْصَادًا وبرای انتظار لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ
مر آنکس را که حرب کرد با خدای وَرَسُولَهُ وبا رسول او وَمِنْ قَبْلُ پیش از بنای این مسجد
مراد ابو عامر راهب است که در احد وحنین بجنگ حاضر شد وَلَيَحْلِفُنَّ وهر آینه سوگند
میخورند چون کسی گوید چرا این مسجد ساختید إِنْ أَرَدْنَا که ما نخواستیم از بنای این
مسجد إِلَّا الْحُسْنَى مگر خواستنی نیکو که نماز است وذکر وتوسعه بر ضعفا
وَاللَّهُ يَشْهَدُ وخدای گواهی میدهد إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ۝ که ایشان دروغ گویانند در
سوگند خود لَا تَقُمْ مایست برای نماز فِيهِ در آن مسجد أَبَدًا هرگز لَمَسْجِدٌ هر آینه مسجدی
که أُسِّسَ بنا نهاده شده است عَلَى التَّقْوَى بر پرهیزکاری مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ از روز نخستین مراد
مسجد پیغمبرست واشهر واظهر آنکه مسجد قباست ودر محلهٔ بنی عمرو بن عوف است
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اول که بحوالی مدینه رسید بمحلهٔ قبا فرود آمد
چهارده روز آنجا اقامت فرمود ودر آن ایام اساس مسجد قبا افکند وآن اول مسجدیست
در مدینه که حضرت رسول صلوات الله وسلامه علیه در آنجا نماز گذارده
ودر تشویق الحرمین از ابن عمر رضی الله عنهما نقل میکنند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
هر روز شنبه سواره یا پیاده بمسجد قبا آمدی ودر آنجا دو رکعت نماز گذاردی
ودر روایت آمده که دو رکعت نماز در مسجد قبا اجر عمره ایست حق سبحانه

میفرماید که آن مسجد که اساس او بر تقوی است أَحَقُّ سزاوارترست أَنْ تَقُومَ
آنکه قیام کنی فِيهِ در وی از برای نماز فِيهِ در آن مسجد مؤسس بر تقوی رِجَالٌ مردانند
که ایشان پاکیزه طینتی یُحِبُّونَ دوست میدارند أَنْ يَتَطَهَّرُوا آنکه پاکی ورزند از انجاس
واخباث یعنی پیوسته بر طهارت باشند وگفته اند بر جنابت خواب نکنند
منقولست که بعد از نزول آیة حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه از اهل
مسجد قبا پرسید که آن کدام طهرست که حق سبحانه بدان بر شما ثنا گفت جواب
دادند که آب از پی در محل آریم احجار ثلثه را یعنی در استنجا ونزد جمعی مراد
تطهرست از معاصی وخصال مذمومه وَاللَّهُ وخدای يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ دوست
میدارد پاکی ورزندگان را أَفَمَنْ أَسَّسَ آیا هرکس که اساس افکند بُنْيَانَهُ بر ترسکاری
مِنَ اللَّهِ از خدای وَرِضْوَانٍ وطلب خشنودی او خَيْرٌ بهترست أَمْ مَنْ أَسَّسَ یا آنکس که
اساس نهد بُنْيَانَهُ بنای امور دین خود را عَلَى جُرُفٍ بر کنارهٔ رودی که زیرش (شفا)
بمرور سیل تهی شده وظاهرش بجای ایستاده باشد هَارٍ شکافته شده ونزدیک
بافتادن واین چنین زمینی سست ترین قواعد باشد وچون برو بنا کنند فَانْهَارَ
پس آن زمین سست گردد وبیفتد بِهِ با بنا یا بانی آن فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ
واین مثل است از برای آنها که بنیاد دین خود را بر امور باطله نهند ومآل مهم
ایشان رجوع باشد بدوزخ وَاللَّهُ وخدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۝ راه نمینماید (عشر)
گروه ستمکاران را بدانچه مقصود ایشانست لَا يَزَالُ همیشه هست بُنْيَانُهُمُ
بناء ایشان الَّذِي بَنَوْا آن بنائی که بنیاد نهادند آنرا بر اغراض فاسده رِيبَةً سبب
شک ونفاقی فِي قُلُوبِهِمْ در دلهاء ایشان زاید بر شک ونفاقی که دارند وگفته اند
مراد تخریب بنای ایشانست که بعد از رجوع بتوک ایشان استدعا نمودند که

آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمسجد ایشان در آید. ونماز کذارد. وآیة آمد که
لا تقم فیه ابدًا. حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه بفرمود تا آن مسجدرا
بکندند. وبسوختند. وحکم شد که آن موضع مزبلهٔ اهل مدینه باشد بیت
پس نبی فرمود کانرا برکنید. مطرح خاشاك وخاکستر کنید. حق سبحانه میفرماید
که همیشه باشد خرابی بناء ایشان واسطهٔ تزاید شك ونفاق ایشان. یعنی
پیوسته در غم وحسرت. ونفاق وریبت. خواهند بود بسبب این تخریب إِلَّا أَنْ
تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ مکر آنکه پاره پاره کرده شود دلهاء ایشان. بحیثیتی که قابلیة
ادراك دران نماند. وکفته اند تقطیع قلوب ایشان بقتل وقوع یابد. یا بمرك. یا در قبر
یا در دوزخ. وقول جمعی آنست که بتوبه واستغفار وندامت بر مثل آن امور وَاللّٰهُ عَلِيمٌ
وخدای داناست بتأسیس بنای ایشان که بچه نیت بوده حَكِيمٌ ۝ حکم کننده است
بخرابی آن بر وجه حکمت. در تفسیر وسیط از محمد بن کعب قرظی رضی الله عنه نقل میکند
که چون در لیلة العقبه هفتاد تن. یا هفتاد وپنج تن از اهل مدینه با حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیعت میکردند عبد الله رواحه رضی الله عنه کفت
یا رسول الله شرط کن برای خدای. وبرای خود. آنچه میخواهی. حضرت فرمود که شرط
میکنم. برای خدای آنکه اورا پرستید وبدو شرك نیارید. وبرای خود آنکه مرا نکاه دارید
از آنچه نفسها ومالهاء خودرا نکاه میدارید. کفتند چون بدین امر قیام نماییم جزای
ما چیست. حضرت فرمود که جزا بهشت خواهد بود. انصار کفتند ربح البیع لا
نُقِيلُ ولا نَسْتَقِيلُ. خرید وفروختی سودمندست. ما درین بیع سود کردیم. هرکز
اقاله نخواهیم نمود. حق سبحانه ازان بیع وشری خبر میدهد که إِنَّ اللّٰهَ اشْتَرَىٰ بدرستی که
خدای مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از کرویدکان أَنْفُسَهُمْ نفسهاء ایشانرا که مباشر جهاد شوند

واموالهم

وَأَمْوَالَهُمْ ومالهاء ایشانرا که در راه وی نفقه کنند بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ بآنکه
ایشانرا باشد بهشت. این تمثیلی است برای اثابت مؤمنان به بهشت بر بذل اموال و
نفس ایشان. نه حقیقت اشترا زیرا که بیع وشری جایی وقوع پذیرد. که تباین
ملك بود ووجود هرکه هست وهرچه هست همه ازان حقست. العبد وماله لمولاه
پس این تحریض است در غزو وجهاد. یعنی ای بنده از تو بذل کردن نفس ومال. وازمن
دادن بهشت بی زوال. نفس مایهٔ شر وشورست. ومال سبب طغیان وغرور. این
دو ناقص معیوب را در راه ما فدا کن. وبهشت باقی مرغوب را بستان نظم سنك بینداز و
ر بستان. خاك رهین میده وزر میستان. در عوض فانی خوار حقیر. نعمت پاکیزهٔ باقی
ببین. در کشاف وعین المعانی وجز آن منقولست که اعرابی بر در مسجد پیغمبر صلی الله
علیه وسلم میکذشت. وآنحضرت این آیة میخواند. لمعات انوار کلام الهی باطن اورا
عکس پذیر اشراقات فیوض ملکوتی ساخته. پرسید که. هذا کلام من. کفتند.
هذا کلام الله. سوال کرد که این بیع وشری کی بوده است. جواب دادند که در روز
میثاق. که ذرات ذریات را خطاب مستطاب. الست بربکم شنوانید. ندا اعرابی کفت.
والله بیع مربح "لا نقیل ولا نستقیل. چون نفوس معیوب واموال فانی ما را خرید. و
در عوض بهشت باقی میدهد هرکز این بیع را نه اندازیم. بلك نفس ومال خودرا در
بازیم بیت آن بیع را که روز ازل با تو کرده ایم. اصلا در ان حدیث اقالت نمیرود. عزیزی
فرموده است. که هرکه بندهٔ بخرد. وبعیب او دانا باشد. اورا رد نتواند کرد.
حق سبحانه ما را خریده. وبعیوب ما دانا بوده. امید آنست که از درکاه کرم رد نکند.
مپسندکه از فضلت مردود نکرده من. چون شد بهمه عیبی لطف تو خریدارم. ودر
نفحات الانس از ابوذر بوزجانی رحمه الله نقل میکند که بیت تو بعلم ازل مرا دیدی

دیدی آنکه بعیب بخریدی • تو بعلم آن و من بعیب همان • رد مکن آنچه خود پسندیدی •
ودر حقیقت این بیع وشری • وبیان آنکه خود را مشتری کفت ومارا بایع • ونفس ومال
مارا بذکر اختصاص داد • ودل را درین مبایعه داخل نکرد • مذکران ومحققان
عبارات عجیب واشارات غریب • وبعضی ازان در جواهر التفسیر سمت تحریر یافته
نظم هرکه خواهد کزین بر دبویی کو تماشای آن کلستان کن • وبعد از بیان اشتراء
بیان • ما لاجله الشری • میکند ومیکوید یُقَاتِلُونَ کارزار میکنند این مؤمنان که
نفس ایشان خریده شده است فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای • وطلب رضای او فَيَقْتُلُونَ
پس کاهی میکشند دشمنانرا وَيُقْتَلُونَ وکاهی کشته میشوند بر دست ایشان
وَعْدًا عَلَيْهِ وعده داده است خدای ایشانرا برین بیع وشری وعده دادنی حَقًّا ثابت و
باقی که خلاف نیست دران فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ درین کتابها دلیلست بر آنکه
اهل توریة وانجیل مأمور بوده اند بقتال وَمَنْ أَوْفَى وکیست وفا کننده تر بِعَهْدِهِ
بعهد خود مِنَ اللَّهِ از خدای که کریم است • وکریم خلف در وعده روا ندارد فَاسْتَبْشِرُوا
پس شادمان باشید بِبَيْعِكُمُ بخرید وفروخت خود الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ آنکه مبایعه
کردید بآن وَذَٰلِكَ وآن بیع هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۝ اورستکاری بزرکست • در مدارک
از امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل میکند که ای مؤمنان قیمت شما نیست الا بهشت
پس مفروشید خویش را مکر بدان • یعنی خود را بمتاع غرور دنیی مفروشید • که
قیمت شما نعیم باقی جاودانیست • ودر مثنوی آورده نظم خویش را نشناخت مسکین آدمی
از فزونی آمد وشد در کمی • خویشتن را آدمی ارزان فروخت • بود اطلس خویش را بر دلق دوخت
التَّائِبُونَ این مؤمنان بازکردندکانند از معاصی • یا رجوع کنندکان بحق سبحانه
بتمامی الْعَابِدُونَ پرستندکان حق باخلاص یا قایم بشرایط خدمت الْحَامِدُونَ

ستایندکان حق بر آنچه بدیشان رسد از سرّا وضرّا • یا شناسندکان نعم الهی در هر لحظه
برافه السَّائِحُونَ روزه داران • یا سیر کنندکان بطلب علم • یا بیرون آیندکان از
بادیهٔ نفس • وروندکان بسر منزل انس الرَّاكِعُونَ رکوع کنندکان در نماز یا خضوع
آرندکان بر درکاه بی نیاز السَّاجِدُونَ سجده کنندکان در صلوات • یا طالبان
قرب رفیع الدرجات الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ فرمایندکان بایمان وطاعت وسنت
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وبازدارندکان از
کفر ومعصیت • وارتکاب بدعت • واو والناهون • واو ثمانیه است • یا برای
تضاد میان امر ونهی • چون ثیبات وابکارا • یا بجهت جمع میان امر معروف
ونهی منکر که کویا شیء واحدند • وهریک با دیکری باید که منضم باشد وَالْحَافِظُونَ
ونکاه دارندکان لِحُدُودِ اللَّهِ مر احکام خدایرا • وسلمی کوید نکاه دارندکان امر او را
بر جوارح • وقلوب • واسرار • وارواح وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ وبشارت ده مؤمنانرا که
بدین صفات موصوفند • وضع مظهر دلیل است بر آنکه ایمان داعی ایشانست
بدین فضایل • وحذف مبشر به اشارتست به تعظیم • وتکثیر آن آورده اند که
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بعد از زیارت قبر مادر خود • کریه کنان فرمود
که دستوری طلبیدم در زیارت وی مرا اجازت دادند • ودر استغفار او دستوری
خواستم مرا باز داشتند • واین آیة آمد که مَا كَانَ صحیح نباشد وروا نبود
لِلنَّبِيِّ مر پیغمبر را وَالَّذِينَ آمَنُوا وآنانرا که کرویده اند أَنْ يَسْتَغْفِرُوا آنکه
طلب آمرزش کنند لِلْمُشْرِكِينَ برای شرک آرندکان • وکفته اند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
با ابو طالب در مرض الموت بعد از آنکه از ایمان او نومید شد • وعده فرموده بود
که آمرزش کنم از برای تو مادام که مرا نهی نکنند از آن • وبعد از وفات وی برای وی

استغفار میکرد. صحابه جون دانستند که آنحضرت بجهت ابوطالب
آمرزش میطلبد. کفتند ما جرا از برای آبا واقربا خود استغفار نکنیم. وحال آنکه
ابراهیم صلوات الرحمن علی نبینا وعلیه برای پدر خود استغفار کرده واینک پیغمبر ما
صلی الله علیه وسلم برای عم خود استغفار میکند. آیة آمد که روا نیست
پیغمبر ومؤمنانرا که برای اهل شرك آمرزش طلبند وَلَوْ كَانُوا واکرچه باشند آن
مشرکان أُولِي قُرْبَى خداوندان قرابت مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه روشن شد لَهُمْ
مر ایشانرا أَنَّهُمْ آنکه ارباب شرك أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ○ ملازمان دوزخ اند وَمَا كَانَ
اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ ونبود آمرزش خواستن ابراهیم علیه السلام لِأَبِيهِ از برای پدر خود
إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ مکر از برای وفا کردن وعدهٔ که در وقت مناظره وَعَدَهَا إِيَّاهُ
وعده کرده بودم پدررا آنجا که کفت سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي. در ینابیع آورده که
وعده داده بود پدررا ابراهیم مر وراکه من ایمان آرم. پس استغفار ابراهیم
علیه السلام آن بود که من طلب مغفرة کنم برای تو. وقتی که بکروی فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ پس آن
هنکام که روشن کشت مر ابراهیم را أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ آنکه پدر او دشمنست مر خدایرا
یعنی بر کفر بمرد. وتوفیق ایمان نیافت. یا بوحی معلوم شد اوراکه آزر ایمان نخواهد
آورد تَبَرَّأَ مِنْهُ بیزاری کرد ازو. وقطع استغفار نمود إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ
بدرستی که ابراهیم علیه السلام بسیار آه کننده بوده. کنایتست از رقة قلب
وکثرت ترحم او حَلِيمٌ ○ برد بار بود بحدی که پدر میکفت لَأَرْجُمَنَّكَ
واو جواب میداد که سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ. پس در آیة تالیة تمهید عذر رسول
ومؤمنان میکند. که جون ایشان قبل المنع استغفار کردند بران مؤاخذ
نخواهند بود وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا ونیست خدای که قومی را ضایع وتباه کرداند

یا ایشانرا

یا ایشانرا بکیرد. جنانچه اهل ضلالت را بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ بعد از آنکه راه نمود
ایشانرا باسلام حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ تا وقتی که روشن کرداند بریشان مَا يَتَّقُونَ آنچه
واجبست که ازان پرهیز کنند. وکفته اند آیة در شان جمعیست که قبل از تحویل قبله
در کذشتند. یا پیش از تحریم خمر ساغر اجل نوشیدند. میفرماید که بریشان از آن
کارها که کرده اند کرفت نیست إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه جیزها
از احوال اول وآخر ایشان عَلِيمٌ ○ داناست إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَهُ مر اوراست
مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها وزمینها. پس هرجه خواهد کند بی
مانعی ومنازعی يُحْيِي زنده کرداند مردکانرا وَيُمِيتُ وبمیراند زندکانرا وَمَا لَكُمْ
ونیست شمارا ای مؤمنان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مِنْ وَلِيٍّ کارسازی وَلَا نَصِيرٍ ○
ونه یاری ومددکاری. ومیشاید که خطاب باکفار باشد. میفرماید که خدایرا
پرستش کنید که شمارا بغیر وی متولی امری نیست. که حکم عقاب از شما دفع کند. و
جز وی یاری نه که عذاب از شما باز دارد لَقَدْ تَابَ اللَّهُ بدرستی که توبه پذیرفت خدای
وبقبول توبه باز کشت عَلَى النَّبِيِّ بر پیغمبر خود بجهت اذن او مر منافقانرا در
تخلف. یا بیان تبرئهٔ ذمهٔ حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم میکند از تعلق
بذنوب کما قال لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ. یا بعث است بر توبه
یعنی هیچ کس نیست که محتاج بتوبه واستغفار نباشد. حتی پیغمبر واصحاب او
جه هر کس را مقامیست که ما دون آن به نسبت وی منقصهٔ خواهد بود. پس
توجه بما دون کناهیست که ازان توبه لازم باشد. وپیش بعضی وانی لاستغفر الله
کل یوم سبعین مرة. اشارت بدینست. ونزد محققان این معنی مناسب مرتبهٔ
حضرت رسالت نیست جه توجه آنحضرت بغیر حق متصور نبوده. پس سلمی

حبس

رحمه الله میگوید ذکر توبه نبی برای آنست تا مقدمهٔ توبهٔ امت باشد و توبهٔ تابع بمقدمه تصحیح پذیرد و بر هر تقدیر دریذیرفت خدای توبهٔ از پیغمبر وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وازمهاجران وانصار یعنی جمعی ازیشان که کاره بودند مرغزوهٔ تبوك را بطبع نه به عناد الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ آنانکه پی روی کردند بپیغمبر را فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ در زمان عسرت وتنگی لشکر تبوك را جیش العسرة میگفتند بجهة آنکه عسرت عظیم بود هم در مرکب که ده تن یك شتر داشتند وهم در توشه که دو کس روزی بیك خرما بسر میبردند وهم در آب که باوجود قلت مراکب شتررا میکشتند و برطوبات اجواف وامعاء آن دهن خویش تر میساختند وهوا بغایة گرم میگذشت پس حق سبحانه صفت میکند که درین زمان تنگی متابعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم میگردند مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ از پس آنکه نزدیك بود که از غایة عسرت تَزِيغُ میل کند وازجای برود قُلُوبُ فَرِيقٍ دلهاء گروهی مِنْهُمْ ازیشان یعنی کار بدان رسیده بود که جمعی از جهاد باز کردند یا متابعت رسول را صلی الله علیه وسلم دست باز دارند بواسطهٔ شدت ومشقت ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ پس خدای در گذاشت ازانانکه قلوب ایشان از ثبات بر ایمان میل کرده بود إِنَّهُ بِهِمْ بدرستی که خدای بدیشان رَءُوفٌ بسیار رافت جون توبه کردند رَحِيمٌ ◉ مهربانست بتفضل بریشان وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا ودیگر توبه داد وبخشید بران سه تن که باز پس شدند یعنی تخلف کرده بودند از غزو وامر ایشان موقوف بحکم الهی بود قبل ازین سبق ذکر یافت که مهم کعب وهلال ومراره در تاخیر افتاد وحضرت رسالت پناه علیه صلوات الله حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه ومخالطه ننماید وبعد از چهل روز فرمود تا ازنان خود دور شدند وزن هلال بخدمت وی که مردی پیر وضعیف بود نام زد کشت

بشرط عدم مباشرت وکار بریشان به تنگ شد حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ تا وقتی که تنگ شد عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بریشان زمین بِمَا رَحُبَتْ باوجود کشادگی وسعت واین کنایت از تنگی بریشان است وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ دلهاء ایشان از بسیاری غم ووحشت بحیثیتی که فرح وانس را دران راه نبود وَظَنُّوا ودانستند أَنْ لَا مَلْجَأَ آنکه پناهی نیست مِنَ اللَّهِ از خشم خدای إِلَّا إِلَيْهِ مگر هم بوی وآمرزش خواستن از کرم وی ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ پس جون در ماندند وبه بیچارگی خود دانا شدند توفیق توبه داد خدای ایشانرا لِيَتُوبُوا تا توبه کردند وبحق باز گشتند ومقررست که تا او به توبه توفیق ندهد ورقم قبول نکشد توبهٔ هیچ تایب درست نبود نظم کر لطف تو یاری ننماید ز نخست هم توبه شکسته است وهم پیمان سست جون توبه باميد پذیرفتن تست تا تو نه پذیری نشود توبه درست القصه بعد از پنجاه روز این آیه فرود آمد وتوبهٔ ایشان پذیرفته گشت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای هُوَ التَّوَّابُ اوست قبول کنندهٔ توبه از تائبان الرَّحِيمُ ◉ متفضل است برحمت بریشان يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ای کروه مؤمنان بترسید از خدای وبمثل این فعل که مخالفت امر باشد معاودت مکنید وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ وباشید با راست کویان در اقوال خود جون کعب بن مالك وآن دو تن دیگر که راست کفتند وعذر باطل نیاوردند وبسبب راستی که مَنْ صَدَقَ نَجَا دولت نجاة یافتند نظم اگر افتی بکمی وکاستی از همه غم رستی اگر راستی راستی خویش نهان کس نکرد در سخن راست زیان کس نکرد وگفته اند این خطاب با اهل کتابین است یعنی ای کروندکان بموسی وعیسی علیه السلام بترسید از مخالفت محمد صلی الله علیه وسلم وباشید با صادقان که اصحاب اخیار وامت بزرگوار وی اند مَا كَانَ روا نیست ونشاید لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ اهل مدینه را وَمَنْ حَوْلَهُمْ وآنانکه کرداگرد ایشانند مِنَ الْأَعْرَابِ از بادیه نشینان

حتی ... وضاقت علیهم ... نسخه

أَنْ يَتَخَلَّفُوا آنکه تخلف کنند وبازپس روند عَنْ رَسُولِ اللَّهِ از حکم رسول خدای نهی است
در صیغهٔ نفی. وتخصیص اهالی مدینه وحوالی آن بجهت قرب بوده. ومعرفت
ایشان بخروج آنحضرت بطرف تبوك وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ ونرسد ایشانرا که
رغبت کنند بنفسهاء خود عَنْ نَفْسِهِ از نفس وی. یعنی خویشتن داری کنند. وخودرا
برطرف دارند از کشیدن آن رنجها که او میکشد. مرویست که ابو خیثمه
انصاری رضی الله عنه در مدینه مانده بود. بعد جند روز که از عزیمت حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم بکذشت. روزی بخانهٔ خود درآمد. وآن روز بغایة کرم
بود. واو دو زن داشت. زنان وی هریك در عریشی نشسته بودند. وآنرا رفته.
وآب زده. وکوزهاء آب سرد مهیا ساخته. وطعامی نیکو ترتیب نموده. ابو خیثمه
بدر عریش بایستاد. ودر زنان نکریسته آن ترتیب ملاحظه نمود. کفت روا باشد
که رسول خدای صلوات الله وسلامه علیه در بیابان بشدت حرارت وباد
کرم درمانده بود. وابو خیثمه در سایهٔ خنك. آب سرد وطعام لذیذ خورد. وبا زنان
خوبروی خشبوی معاشرت کند. بخدا سوکند که در هیج عریش نیایم. واز این آب
وطعام نخورم. تا زمانی که بدان حضرت ملحق نشوم. پس اندك زوادهٔ برداشت وروی
براه آورده. در منزل تبوك بمعسکر همایون ملحق شد ذَلِكَ آن وجوب متابعت و
ترك تخلف بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان جون با رسول باشند لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ
نرسد ایشانرا تشنگی وَلَا نَصَبٌ ونه رنجی وَلَا مَخْمَصَةٌ ونه کرسنکی فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه
خدای وَلَا يَطَئُونَ ونسپرند مَوْطِئًا مکانی از امکنهٔ کفار بسم اسب. یا کف شتر. یا
به پایهاء خود سپردنی که آن يَغِيظُ الْكُفَّارَ بخشم آرد کافرانرا وَلَا يَنَالُونَ ونیابند مِنْ
عَدُوٍّ نَيْلًا از دشمن هیج یافتنی از قتل واسر ونهب. وکسر. وهزیمت. وجراحت إِلَّا

کتب لهم

كُتِبَ لَهُمْ مکر نوشته شود برای ایشان بِهِ بآن عَمَلٌ صَالِحٌ کرداری شایسته یعنی
بهریك ازینها که بدیشان رسد مستحق ثواب شوند. ابن عباس رضی الله عنه فرموده.
که بهر ترسی که از دشمن بدل ایشان درآید هفتاد حسنه در دیوان ایشان مینویسند.
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُضِيعُ ضایع نمیکرداند وتباه نمیکند أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ
مزد نیکوکارانرا. یعنی مجاهدانرا وَلَا يُنْفِقُونَ ونفقه نکنند نَفَقَةً صَغِيرَةً نفقهٔ اندك
وخرد. جون علاقهٔ تازیانه. یا نعل اسبی. یا صاع خرمایی که بدهند جون ابو عقیل رض.
وَلَا كَبِيرَةً و نه نفقهٔ بزرك. جنانجه ذو النورین. وعبد الرحمن عوف رضی الله عنهم.
وَلَا يَقْطَعُونَ وقطع نکنند در مسیر خود وَادِيًا هیج ممر آب وسیل را. مراد زمین است.
یعنی هیج زمینی را قطع نکنند إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ مکر آنکه نوشته شود برای ایشان.
ثواب آن. وآن نوشتن برای جیست لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ تا جزا دهد خدای ایشانرا أَحْسَنَ
مَا كَانُوا نیکوترین آنرا که در راه حق يَعْمَلُونَ ◉ عمل میکردند. وجون احسن را
جزا دهند جزای حسن را نیز بدان الحاق کنند. بجهت توفیر اجر. وتکثیر آن. در
ینابیع فرموده که اکر مثلا غازی را هزار طاعت باشد ویکی از همه نیکوتر بود حق سبحانه آنرا
ثواب عظیم دهد. ونهصد ونود ونه دیکر را بطفیل آن قبول کند. وهریك را
برابر آن ثواب ارزانی دارد. تا کرم او به نسبت مجاهدان برهمه ظاهر کردد بیت
مجاهدان شرف اینجنین از آن دارند. که در غزا کمر جهد برمیان دارند. آورده اند که
جون انواع تهدیدات درباب متخلفان نازل شد. مؤمنان جازم شدند بر آنکه جون
نفیر جهاد برآید. بتمامی عازم حرب شوند. آیه آمد که وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ وروا
نیست ونشاید مؤمنانرا لِيَنْفِرُوا آنکه بیرون روند بغزا كَافَّةً همه ایشان جه امر
معیشت مختل میماند فَلَوْلَا نَفَرَ پس جرا بیرون نروند مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ از هر جمعی کثیر

عشر

ربع ع

منهم ازیشان • مراد قبیله واهل بلده اند طائفة کروهی اند بجهاد • وباقی توقف
نمایند لیتفقهوا تا طلب دانش کنند فی الدین در دین • وفقه آموزند • وازعبد الرزاق
ابن همام مرویست که مراد اصحاب حدیث اند ولینذروا وتا بیم کنند فقها قومهم
کروه خودرا اذا رجعوا الیهم چون بازکردند از غزوه بسوی ایشان لعلهم یحذرون
تا باشد که ایشان حذر نمایند از آنچه بیم کرده میشوند بدان یا ایها الذین آمنوا
ای کسانی که کرویده اید قاتلوا الذین کارزار کنید با آنانکه یلونکم نزدیک شما اند
من الکفار از ناکرویدکان • مثل یهودی که در حوالی مدینه باشند • وکفته اند
اهل روم مرادست که در ولایت شام بودند • وشام قریب بمدینه است • وبرهر
تقدیر قتال کنید با دشمنان نزدیک ولیجدوا وباید که بیابند کافران وفهم کنند
فیکم غلظة در شما درشتی به نسبت خود • یعنی عنفی در مقال • قبل وقوع از قتال
یا شدتی وصبری بر مقاتله • یا شجاعتی در حین محاربه واعلموا ان الله وبدانید آنکه
خدای مع المتقین ○ با پرهیزکارانست بحفظ واعانة ونصرت • در فتوحات
مذکورست که حق سبحانه مومنان را بقتال کفار اقرب میفرماید • وهیچ دشمنی از نفس
اماره کافر نعمت بدتر نیست • ونزدیک ترین دشمنان تو اوست که • اعدی عدوک
نفسک التی بین جنبیک • پس بقتال او که عبارت از جهاد اکبرست • اشتغال
اولی وانسب مینماید • والیه اشار فی المثنوی نظم ای شهان کشتیم ما خصم برون
ماند از وخصمی بتر در درون • قد رجعنا من جهاد الاصغر ایم • این زمان اندر جهاد اکبریم
سهل شیری دان که صدرا بشکند • شیر آنرا دان که خود را بشکند واذا ما انزلت
وچون فرو فرستاده شود سورة پارهٔ از قرآن فمنهم من یقول پس از منافقان
کس هست که کوید با منافقی دیکر • از روی انکار واستهزا • یا با ضعفاء مومنان

کویند

کوید ایکم زادته کیست از شما آنکه بیفزود اورا هذه این سوره ایمانا کرویدنی
یعنی آنکس کدامست که این سوره ایمان اورا زیاده کرد فاما الذین آمنوا پس اما
آنانکه کرویده اند براستی فزادتهم ایمانا پس زیاده کرد این سوره ایشانرا یقین وثبات
در دین • یا چون زیاده شد علم ایشان بواسطه تدبر درین سوره • ایمان بدین سوره
منضم کشت با ایمان ایشان بسورهاء دیکر وهم یستبشرون ○ وایشان
شادمان میشوند بنزول آن • که سبب زیادتی کمال • وواسطهٔ ارتفاع حال
ایشانست واما الذین واما آنانکه فی قلوبهم مرض در دلهاء ایشان بیماری شک ونفاق
وحقد وحسد وبغض اسلامست فزادتهم پس زیاده میکند آن سوره ایشانرا
رجسا الی رجسهم شکی مضموم بشک ایشان • یعنی در سورهاء دیکر شک داشتند
پس شک ایشان درین سوره انضمام یافت بدان شک • یا بیفزود کفر ایشان بر کفر
وماتوا وبمردند • یعنی استحکام یافت این صفت در ایشان تا وقتی که بمردند وهم کافرون
وایشان کافر بودند اولا یرون آیا نمی بینند این منافقان انهم یفتنون آنکه ایشان
مبتلا میشوند باصناف بلیات از مرض وقحط وغیر آن • یا نفاق وکذب ایشان
ظاهر میشود بر مسلمانان فی کل عام در هر سالی مرة او مرتین یکبار یا دوبار
ثم لا یتوبون پس توبه نمیکنند از نفاق ولا هم یذکرون ○ ونه پند میگیرند
واذا ما انزلت وچون فرود آید سورة سورتی از قرآن که در آن عیب ایشان مذکور
بود نظر بعضهم نظر کنند برخی از ایشان الی بعض بسوی برخی دیکر • یعنی بچشم
یکدیکر را اشارت کنند از روی انکار وسخریة بدان سوره یا از راه خشم وسخط باستماع
عیوب خود • یا بتغامز عیون ایمائی کنند بفرار از مجلس • وبا هم کویند هل یریکم
من احد آیا می بیند یکی از مسلمانان شما را اگر از مجلس بیرون روید • پس اگر کسی نبیند

خمس

اقامة کنند • واکر نه پند برخیزند ثُمَّ انْصَرَفُوا پس بازکردند از مجلس پیغمبر
صلی الله علیه وسلم صَرَفَ اللّٰهُ بکرداید خدای قُلُوبَهُمْ دلهاء ایشانرا از فهم قرآن
یا از قبول ایمان واصح آنست که از همه نیکوییها • این کلام خبرست • واحتمال دعا دارد
یعنی بکرداناد خدای دلهاء ایشانرا از خیرها بِأَنَّهُمْ بسبب آنکه ایشان قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ
کروهی اند که درنمی یابند خودرا • وفهم نمیکنند لَقَدْ جَاءَكُمْ هر اینه بدرستی و
راستی که آمد بشما ای آدمیان رَسُولٌ فرستادهٔ بحکم خدا مِنْ أَنْفُسِكُمْ از شما • یعنی از
جنس شما در بشریة • تا بواسطهٔ جنسیته مخالطه نمایید • وافاده واستفاده وجود
کیرد • یا آمد بشما ای اعراب رسولی از شما • متکلم بلغت شما • یا از قبیلهٔ شما • ابن
عباس رضی الله عنه فرمود که هیچ قبیلهٔ نبود در عرب الا که حضرت مصطفی را صلی الله
علیه وسلم رشتهٔ قرابتی پیوسته بود بدان • ودر قراءت شاذه أَنْفَسِكُمْ خوانده اند
یعنی از شریفترین وفاضلترین شما هم در نسب وهم در حسب عَزِيزٌ عَلَيْهِ دشوار بروی
مَا عَنِتُّمْ آنچه در رنج افتید بدان وبعضی بر لفظ عزیز وقف کرده آنرا صفت رسول دانند
ومعنی عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ برین فرود آرند که بروست آنچه بکنید از کناه • یعنی اعتذار
آن بروست روز قیامت که بشفاعة تدارک آن خواهد نمود • ودرین معنی کفته اند
نظم نماند بعصیان کسی در کرو • که دارد چنین سید پیش رو • اکر دفترت از کنه پاک نیست
جو او عذرخواهت بود باک نیست حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ صفتی دیکرش این که حریص است
بر اسلام شما بِالْمُؤْمِنِينَ بکرویدکان رَءُوفٌ رَحِيمٌ ● مهربانست وبخشاینده •
حق سبحانه هیچ پیغمبری را بجا بدو اسم از اسماء خود اختصاص نداد مکر پیغمبر ما را
خود را فرمود که • ان الله بالناس لرءوف رحيم • ودر بارهٔ وی کفت • بالمؤمنين
رءوف رحيم • ویک وجه تفضیل آن حضرت بر انبیاء دیکر علیه وعلیهم الصلوة

والسلام

والسلام اینست فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اکر برکردند منافقان از یاری • وهواداری وتخلف
نمایند از فرمان برداری فَقُلْ پس تو بکو حَسْبِيَ اللّٰهُ بسنده است مرا خدای که شر شمارا
کفایة کند • ومرا بر شما غالب سازد لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی بحق نیست مکر وی عَلَيْهِ
تَوَكَّلْتُ بروی توکل کردم • وکار خود با وی کذاشتم وَهُوَ واوست رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ
خداوند عرش بزرک • مراد ملک عظیم است • یا عرشی که قبلهٔ دعا ومطاف ملائکه
باشد • اشارت بکمال قدرت وحفظ حق تعالی است • یعنی آن خدایی که عرش را بدان
همه عظمت که هشت هزار رکن دارد • وبروایتی سیصد هزار قاعده از هر قاعدهٔ • تا
قاعده سیصد هزار ساله راه • همه آن مملو از خافقات وضافات بقدرت کامله نکاه
میدارد قادرست که از شر منافقان مرا در پناه آرد • که حافظ بندکان • وناصر
سرافکندکان اوست نظم از و خواه یاری که یاری ده است • بدو التجا کن کزینها به اوست •
کسی را که او آورد در پناه • چه غم دارد از فتنهٔ کینه خواه • مطالعهٔ لطایف واشارات
این دو آیة حواله است باوراق جواهر التفسیر • والله نعم المولی ونعم النصیر سُورَة
يُونُس عليه السلام مائة وتسع آيات بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ● الر حروف مقطعه بقول
ابن زید رحمه الله اسامی سورند وعلم الهدی قدس سره فرموده که حق تعالی نام نهد
سوره را بهرچه خواهد • وکفته اند الر یعنی انا الله الرحمن ودر بحر آورده که هر حرفی
اشارتیست از حق بحبیب وی صلی الله علیه وسلم میکوید سوکند میخورم بآلای من
بر تو در ازل • وبلطف من با تو در وجود • وبرأفت من مر ترا تا ابد • جواب قسم چیست •
تِلْكَ این سوره آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ ● آیتهاء قرآن مشتمل بر حکمتست • یا محکم
که در وی تناقض واختلاف نیست • یا آنکه رقم نسخ بروی کشیده نشود • یا کسی بر تغییر وی
قادر نبود • ابن عباس رضی الله عنه فرموده که چون اساس نبوت محمدی صلی الله علیه وسلم

عشر

ع ١٠

تا ئید یافت • وحضرت بروردکار عزشانه اورا برسالت اختصاص داد • صنادید
قریش اظهار انکار نموده کفتند عجبست که خدای بعالمیان از آدمیان رسول فرستد
وازجمله یتیم ابوطالب را اختیار کند • حق سبحانه فرمود اَكَانَ لِلنَّاسِ آیا هست مر
مردمان را عَجَبًا شکفتی اَنْ اَوْحَيْنَا آنکه ما وحی کردیم اِلَى رَجُلٍ بسوی مردی مِنْهُمْ ازجنس
ایشان • وازقبیلهٔ ایشان • ومضمون وحی ماچیست اَنْ اَنْذِرِ النَّاسَ آنکه بیم کن مردمانرا
ازعقوبات الهی تعمیم کردانذار راچه هیچ کس خالی از صفتی نباشد که اورا ازان باید
ترسید • اِلَّا مَا شَاءَ اللّٰهُ • وتخصیص کرد بشارت را باهل ایمان • چه کفار را صفتی
که سبب بشارت باشد نیست پس فرمود وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا ومژده ده آنانرا که کرویده اند
اَنَّ لَهُمْ بآنکه مرایشانراست قَدَمَ صِدْقٍ پیشروی نیك عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیك
خداوند ایشان • یعنی ایمان وطاعت • وکفته اند قدم صدق سابقهٔ ازلیست
که حق وعدهٔ راست داده در نجاة مؤمنان • دمیاطی کوید مقام صدق است که در و
زوال وملال نیست • یا ایمان صادق • یارضوان الله • یادعاء ملائکه درباره ایشان
یا عملهاء خیر که از پیش فرستند • یا سلف صدق که برکت ایشان بخلف میرسد
یا ولد صالح که پیش از ایشان درکذشته • یا تقدیم حق سبحانه این امت را چنانچه
فحوی • نحن الآخرون السابقون • ازان خبر میدهد • یا شفیع صدق که حضرت
پیغمبرست صلی الله علیه وسلم • ودر عین المعانی فرموده که حضرت رسول را صلی الله
علیه وسلم • ازقدم صدق پرسیدند فرمود که • هی شفاعتی توسلون بی الی ربکم •
ومقررست که کناه کاران تباه روزکار را • هیچ وسیلتی برای آمرزش برابر شفاعت
آنحضرت نیست بیت کفتی کنم شفاعت عاصی عذرخواه • دل برامید آن کرم افتاد در کناه
قَالَ الْكَافِرُونَ کفتند ناکرویدکان بعد از آمدن پیغمبر بدیشان • ونمودن خوارق

عادات اِنَّ هٰذَا بدرستی که این مرد لَسَاحِرٌ مُبِينٌ جادوییست آشکارا اِنَّ رَبَّكُمُ
اللّٰهُ بدرستی که پروردکار شما الله است اَلَّذِي آن خداوندی که بقدرت بی عجز وبحکمت
بی قصور خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ بیافرید آسمانها وزمینها راکه بزرکترین اجسام
این عالم اند فِي سِتَّةِ اَيَّامٍ درمقدار شش روز از ایام دنیا ثُمَّ اسْتَوٰى پس مستولی شد
عَلَى الْعَرْشِ برعرش که اعظم مخلوقاتست يُدَبِّرُ الْاَمْرَ میسازد امر کاینات را بر مقتضاء
حکمت • یا تقدیر میکند بودنیها را بروجهی که میخواهد مَا مِنْ شَفِيعٍ نیست هیچ شفاعت
کننده روز قیامت اِلَّا مِنْ بَعْدِ اِذْنِهِ مکر پس از دستوری دادن خدای مر ورا در شفاعة
این کلام رد شفاعت آلهه است • واثبات شفاعت مأذون ذٰلِكُمُ اللّٰهُ آن خداوند
موصوف بصفات خلق • وتدبیر واستیلا رَبُّكُمْ پروردکار شماست نه غیر او
چه غیر را درین صفتها با او شرکت نیست فَاعْبُدُوهُ پس اورا به یکانکی پرستید اَفَلَا تَذَكَّرُونَ
آیا پند نمیکیرید • یا تفکر نمیکنید که مستحق عبادت اوست • نه معبودان شما
اِلَيْهِ بسوی اوست مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا بازکشت شما همه بموت ونشور نه بغیر او • پس آماده
باشید جواب سوال اورا وَعْدَ اللّٰهِ وعده داد شما را خدای وعده دادنی حَقًّا راست و
درست اِنَّهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ بدرستی که خدای در اول بیافریند خلق را ثُمَّ يُعِيدُهُ پس بعد
از مردن زنده کرداند ویرا • ومقصود از ابدا واعاده ثواب وعقابست • چنانچه
فرمود لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا تا جزا دهد آنانرا که کرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
وعملهاء پسندیده کرده اند بِالْقِسْطِ بعدل خود • یا مکافات کند ایشان یعنی برعایة
عدل که در امور فرموده باشند • یا بایمان ایشان چه ایمان عدل قویمست
ودر برابر آن شرك ظلم عظیم • واین وجه برای مقابله اوجه است • چه ارداف میکند
این کلام را بقوله وَالَّذِينَ كَفَرُوا وآنانکه کافر شدند لَهُمْ مرایشانراست شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ

اشارت اعمال

آشامیدنی از آب گرم دوزخ • که جون بخورند احشا و امعاء ایشان پاره پاره کرده
وَعَذَابٌ أَلِيمٌ ◉ و دیگر ایشان را بود عذابی دردناک که تخفیف نیابد بِمَا كَانُوا
بسبب آنکه بودند که بخدا و رسول يَكْفُرُونَ کافر میشدند هُوَ الَّذِي اوست آن
خداوندی که بقدرت جَعَلَ الشَّمْسَ کردانید آفتاب را ضِيَاءً خداوند روشنی
وَالْقَمَرَ نُورًا و ماه را خداوند نور • علما برانند که روشنی اگر بالذات باشد ضیاست و
اگر بالعرض بود نورست • و در انوار آمده است که حق سبحانه در آیة تنبیه فرمود
بآنکه آفتاب بذات خود نیّرست • و قمر بعرض نیّر میشود • و آن بمقدار مقابلهٔ اوست
با شمس • جنانجه در علم هیأت مبیّن شده • وَقَدَّرَهُ و تقدیر کرد هر یک از شمس و قمر را
مَنَازِلَ منزلها بر فلک بقدر مسیر ایشان • و اشهر آنست که تقدیر کرد برای قمر
منزلهاء بیست و هشتگانه که معاین و مشهودست • و قمر قریب بشبانروزی قطع
منزلی کند لِتَعْلَمُوا تا بدانید شما عَدَدَ السِّنِينَ شمار سالها • و جون سال مشتمل بر ماهها
باشد • ذکر ماه نکرد وَالْحِسَابَ و تا بدانید شمار اوقات • از ماهها و روزها در معاملات
و مهمات خود مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ نیافرید خدای آنجه مذکور شد إِلَّا بِالْحَقِّ مگر براستی نه
ببازی • و گویند با بمعنی لام است یعنی مگر برای بیان حق نُفَصِّلُ الْآيَاتِ روشن میکنیم
و حفص يُفَصِّلُ میخواند • یعنی بیان میکند خدای دلایل قدرت خود را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ
برای گروهی که میدانند • یعنی در ان اندیشه میکنند • و ازان نفع میگیرند إِنَّ فِي
اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بدرستی که در آمد شد شب و روز • پس از یکدیگر یا در مخالفت
ایشان بنور و ظلمت وَمَا خَلَقَ اللَّهُ و در آنجه آفرید خدای فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
در آسمانها و زمینها از انواع بودنیها لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر وجود صانع و
وحدت او و کمال علم و نفاذ قدرت او لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ ◉ مر گروهی را که بترسند

از عواقب احوال و خواتیم امور • یعنی از حال معاد و مآل بر اندیشند • و از سوء
حشر هراسان کردند • جه آن اندیشه و خوف باعث بود ایشان را بر تفکر و تدبّر
إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه لَا يَرْجُونَ امید ندارند لِقَاءَنَا دیدار ما را • یعنی منکرند آخرت را
که محل لقاست وَرَضُوا و خشنود شدند بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا بزندگانی دنیی و پسندیدند
آنرا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا و آرام گرفتند بدان • یعنی همت خود را بر لذات محسوسه و زخارف
فانیه • مقصور گردانیدند • و از نعیم جنانی و لذات جاودانی غافل شدند
یا آنکه در دنیی ساکن گشتند بر وجهی که گوییا هرگز ایشان را ازانجا رحلت نخواهد بود
ونداستند که لحظة فلحظة دست اجل طبل رحیل فرو خواهد کوفت • نظم
آن کیست که دل نهاد و فارغ بنشست • پنداشت که مهلتی و تاخیری هست • گو میخ مزن
که میخ می باید کند • گو رخت منه که بار می باید بست وَالَّذِينَ و آنانکه ایشان عَنْ آيَاتِنَا
از آیات کتاب ما • یا از دلایل صنع ما غَافِلُونَ ◉ ناآگاهان و بی خبرانند
أُولَئِكَ آن گروه که یاد کرده شد مَأْوَاهُمُ النَّارُ جای بودن ایشان آتش دوزخ است
بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ◉ بآنجه بودند که کسب میکردند • از معاصی یعنی کفر
و شرک • و نفاق إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی آنانکه ایمان آوردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و بکردند کارهاء شایسته يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ راه نماید ایشان را پروردگار ایشان در
آخرت بِإِيمَانِهِمْ بنور ایمان ایشان براه بهشت یا بسبب ایمان ایشان را راه نماید
بسلوک سبیلی که مؤدّی باشد بادراک حقایق تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ از زیر
مساکن ایشان جویهاء آب فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بوستانهای با نعمت دَعْوَاهُمْ
خواندن بهشتیان مر خدای را فِيهَا در بهشت • وقتی که آنجه آرزوی ایشان باشد
طلبند آنست که گویند سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ بپاکی یاد میکنیم ترا بار خدایا • و این ذکر

همه

بجهة تلذّذ بودنه برای عبادت • وجون این کلمه کویند آنجه مشتهاء ایشان بود
نزد ایشان حاضر کردد وَتَحِيَّتُهُمْ ودرود ایشان بر یکدیکر فِيهَا در بهشت • یا درود حق
یا تحیة ملائکه بر ایشان سَلَامٌ سلام بود وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ وآخر دعاء ایشان أَنِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ آن باشد که کویند حمد مر خدای را رَبِّ الْعَالَمِينَ که پرورنده عالمیانست
وکفته اند جون مؤمنان ببهشت در آمده انوار عظمت وکبریاء حضرت عزت
مشاهده نمایند • زبان بنعت جلال • وتسبیح ملك متعال بکشایند • وملائکه
یا حق سبحانه بر ایشان سلام کرده بانواع کرامت • وعلو مقامات مبشّر کردانند •
وظایف حمد وثنای الهی بجای آورده • ختم کلام بصفات اکرام فرمایند وهراینه
لذّت تسبیح وتحمید ایشانرا از جمیع لذتهاء بهشت خوشتر آید نظم ذوق نام مشعوق مشتاق را
از بهشت جاودانی خوشترست • کرجه در فردوس نعمتها بسیست • وصل او ازهمه ذانی
خوشترست • در عین المعانی آورده که یکی از پردکیان حرم محترم سید عالم صلی الله
علیه وسلم • بند اسیری راسبك کردانید • وآن اسیر بکریخت • حضرت رسالت خبر
یافته بر تخفیف کننده نفرین فرمود • حق سبحانه آیة فرستاد که وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ
واکر تعجیل کند خدای لِلنَّاسِ الشَّرَّ برای مردمان باجابة دعاء بد اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ
جنانجه شتافتن ایشانست بسرعت اجابت دعای خیر لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ هراینه رانده شود
بسوی ایشان أَجَلُهُمْ اجل ایشان وهلاك شوند یعنی اکر ما دعاهاء بد ایشانرا اجابه
کنیم جنانجه دعاهاء خیر ایشانرا مستجاب میکردانیم ایشان زود هلاك شوند و
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که خدایا فرا میکیرم نزدیك تو
عهدی که مرا در ان خلاف نخواهی فرمود بدرستی که من بشرم پس هر مؤمنی که اورا
برنجانم یا دشنام دهم یا لعنت کنم یا بزنم آنرا در بارهٔ او دعاء خیر کردان

ع عشر

وسبب

وسبب پاکی او سازاز کناهان • ووسیلهٔ قربی که روز قیامت بدان تقرب کند بحضرت
تو • بعضی مفسران بر آنند که کفار به نزول عذاب استعجال مینمودند این آیة آمد که
ما در عذابی که ایشان میطلبند تعجیل نمیکنیم فَنَذَرُ الَّذِينَ بس میکذاریم آنانرا که
لَا يَرْجُونَ امید نمیدارند لِقَاءَنَا دیدار ما را • یعنی بحشر نمیکروند • یا نمی ترسند از ما
در روز بعث ونشور فِي طُغْيَانِهِمْ در بی راهی ایشان • یعنی بطریق استدراج مهلت
میدهیم ایشانرا تا در ضلالت يَعْمَهُونَ ● سرکردان میروند وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ
الضُّرُّ وجون برسد بآدمی سختی ورنجی • مراد مطلق کافرست • یا ولید بن مغیره یا عتبة بن
ربیعه • وبرهر تقدیر جون ضرری بوی رسد دَعَانَا بخواند با خلاص ما را لِجَنْبِهِ
وقتی که تکیه کرده باشد بر پهلوی خود • یعنی صاحب فراش بود از ان رنج أَوْ قَاعِدًا
یا نشسته أَوْ قَائِمًا یا ایستاده وفایدهٔ تردید تعمیم دعا باشد در جملهٔ احوال • یا
برای اصناف آلام ومضار فَلَمَّا كَشَفْنَا پس جون برداریم وببریم عَنْهُ ازو ضُرَّهُ
رنج ومضرت او را بجهت اخلاص او در دعا مَرَّ برود بر همان راهی که بوده از کفر
یا بکذرد از موقف دعا ودیکر بدان رجوع نکند كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا کوییا که او
نخوانده است ما را إِلَى ضُرٍّ مَسَّهُ بدفع کردن رنجی که بدو رسیده بود كَذَلِكَ
همچنین زُيِّنَ آراسته شده است لِلْمُسْرِفِينَ ● مر اسراف کنندکانرا که از حد تجاوز
نموده اند مَا كَانُوا آنجه هستند که از استغراق در ملاهی واعراض از
قبول اوامر ونواهی يَعْمَلُونَ ● میکنند وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ وبدرستی که
ما هلاك کردیم اهل قرنها را مِنْ قَبْلِكُمْ بیش از شما ای اهل مکه لَمَّا ظَلَمُوا آن
هنکام که ستم کردند به تکذیب پیغمبران وَجَاءَتْهُمْ وحال آنکه آمده بودند بدیشان
رُسُلُهُمْ رسولان ایشان بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهاء روشن یا معجزهاء ظاهر فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا

ونبودند ایشان که ایمان آرند. اگر هلاک نشدندی. وزنده ماندندی. بجهت
فساد استعداد. ودریافتن خذلان الهی مر ایشانرا كَذَلِكَ همچنین که ایشانرا جزا
دادیم. باهلاک ایشان بجهت تکذیب رسل نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ جزا خواهیم
داد گروه مشرکانرا از اهل مکه. که تکذیب پیغمبر ما میکنند ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ
پس ما گردانیدیم شمارا ای گروهی که محمد صلی الله علیه وسلم بشما مبعوث است خَلَائِفَ
خلیفهاء گذشتگان فِي الْأَرْضِ در زمین مِنْ بَعْدِهِمْ پس از قرونی که هلاک شدند
لِنَنْظُرَ تا به بینیم در صورت شهادت. بعد از آن که دانسته ایم در غیب. که شما
كَيْفَ تَعْمَلُونَ جگونه عمل خواهید کرد از خیر وشر تا با شما بمقتضای
اعمال شما معامله کنیم. اِنْ خَيْرًا فَخَيْرٌ وَاِنْ شَرًّا فَشَرٌّ نظم جز اینه فعل اپست گوئی
که در روی هر چه کردی مینماید. اگر کردی نکوئی نیک بینی. وگر بد کردهٔ بد پیشت آید.
در خبرست که بعضی از کفار قریش با حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله
گفتند آیتی بیار که سادات عرب را از عبادت لات وعزی باز ندارد. وذم بتان
نبود. حق سبحانه فرمود که وَاِذَا تُتْلَى وچون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر مشرکان مکه
آيَاتُنَا آیتهاء ما یعنی قرآن بَيِّنَاتٍ در حالتی که واضح است قَالَ الَّذِينَ گویند آنانکه
لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا امید ندارند رسیدن بما. یا نمی ترسند از وعید ما. یعنی مشرکان
بعد از شنیدن قرآن گویند مر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ائْتِ بِقُرْآنٍ بیار قرآنی
غَيْرِ هَذَا بجز این که بر ما میخوانی. یعنی کتابی که در وی ذکر بعث وحشر وثواب
وعقاب ومعایب الههٔ ما نباشد أَوْ بَدِّلْهُ یا تبدیل ده قرآنرا. یعنی بجای آیة عذاب
آیة رحمت وضع کن. وغرض ایشان آن بود که آنحضرت متابعت هوای ایشان نمایند
کند. وایشان اورا الزام کنند. حضرت حق فرمود که قُلْ بگو با ایشان مَا يَكُونُ لِي

ورواینست

وروا نیست مرا أَنْ أُبَدِّلَهُ آنکه تبدیل کنم قرآنرا مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي از قبل نفس خود.
یعنی بخود نمیتوانم که قرآنرا تغییر کنم. ودران به زیاده وکم تصرف نمایم إِنْ أَتَّبِعُ
متابعت نمیکنم واز پی نمیروم إِلَّا مَا يُوحَى مگر آنچیزیرا که وحی کرده شود إِلَيَّ
بسوی من از حق تعالی بی زیاده ونقصان إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من میترسم إِنْ عَصَيْتُ
رَبِّي اگر عاصی شوم در پروردگار خود به تبدیل قرآن عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روزی
بزرگ را که قیامتست قُلْ لَوْ شَاءَ اللهُ بگو اگر خواستی خدای مَا تَلَوْتُهُ نخواندمی
آنچه بر من منزل شده است عَلَيْكُمْ بر شما وَلَا أَدْرَاكُمْ ونه نیز شمارا دانا کردی
خدای بِهِ بقرآن. پس اثر فضل ورحمت اوست. که مرا امر کرد بخواندن. وشمارا دانا
ساخت بفهم آن فَقَدْ لَبِثْتُ وبدرستی که من درنگ کردم فِيكُمْ در میان شما عُمُرًا
عمری دراز که مقدار چهل سال بود مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول قرآن. یعنی دران مدت
که مبعوث نبودم. نه من قرآن میخواندم. ونه شما بدان دانا بودید أَفَلَا تَعْقِلُونَ
آیا جاهل در نمی یابید وتعقل نمیکنید که کسی چهل سال در میان شما بوده وممارست
علمی ننموده. وبا عالمی مصاحبت نفرموده. کلامی بر شما میخواند که فصحاء عرب از جمال
بلاغت آن حیران اند. وبلغاء دیوان الادب از کمال فصاحت آن انگشت تحیر در دندان
وهر اینه بتأمل درین صورت استدلال میتوان نمود بر آنکه ایتاء کلامی چنین
از مردی چنان خارق عادتست. پس قرآن معجزهٔ رسالت ووسیلهٔ دلالت باشد.
نظم امی دانا که بعلم فزون. راند رقم بر ورق کاف ونون. بی قلم وکاغذ وآب سیاه
معجزه آورد ز وحی آله. بی خط وقرطاس ز علم ازل. مشکل لوح وقلمش گشت حل. مضمون
آیة سابقه آنست که من افترا نمیکنم بر خدای در تبدیل وتغییر قرآن. وشما
افترا میکنید که قرآنرا کلام من میدانید فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَى

از کسی که افترا کند و بربندد عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا بر خدای دروغی أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ
یا تکذیب کند آیتهاء او را و بدان کافر شود إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ● بدرستی که نجات
نیابند کافران وَيَعْبُدُونَ و میپرستند مِنْ دُونِ اللّٰهِ بدون خدای مَا لَا يَضُرُّهُمْ
چیزی را که ضرر نرساند بدیشان • اگر ترک عبادت او کنند وَلَا يَنْفَعُهُمْ و سود
نرساند بدیشان اگر همه اوقات به پرستش او صرف نمایند • زیرا که معبود ایشان
جمادست • و جماد بر ایصال نفع و ضرر قادر نباشد • و حال آنکه معبود باید که قدرت
او با یقاع ثواب و عقاب متعلق بود • تا بندگان بامید جلب نفع و دفع ضرر او را پرستند
وَيَقُولُونَ و میگویند عبدهٔ اصنام هٰؤُلَاءِ این بتان شُفَعَاؤُنَا شفیعان ما اند
عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای یعنی در امور دنیا ما را شفاعت می کنند • و از خدای درخواست
مینمایند • تا مهمات ما کفایت کند • یا اگر فرضا بعث و حشر باشد چنانچه معتقد
مؤمنانست ما را از خدای درخواست کنند • و از عذاب برهانند قُلْ بگو أَتُنَبِّئُونَ اللّٰهَ
آیا خبر میکنید خدای را بِمَا لَا يَعْلَمُ با چیزی که نمیداند فِي السَّمٰوَاتِ در آسمانها وَلَا فِي
الْأَرْضِ و نه در زمین • انتفاء علم بجهة انتفاء معلوم است • یعنی شما میگویید که
خدای را شریک هست • و اثبات شفاعت بتان میکنید • و خداوندی که عالمست بجمیع
معلومات این را نمیداند • پس معلوم شد که شریک نیست • و شفاعت نخواهد
بود • و گویند کلمه • یعلم صله است و معنی این که خبر میکنید خدای را بچیزی که در
آسمان و زمین نیست • یعنی شریک باری سُبْحَانَهُ پاکست خدای وَتَعَالَى و برترست
عَمَّا يُشْرِكُونَ ● از آنچه ایشان شریک او میدارند وَمَا كَانَ النَّاسُ و نبودند آدمیان
إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً مگر امتی یگانه • یعنی متفق بر دین اسلام در زمان آدم علیه السلام
بود
یا بعد از وقعهٔ طوفان که جز نوح علیه السلام و اصحاب سفینه کسی نبود • یا متفق

بر کفر در زمان بعثت ابراهیم علیه السلام فَاخْتَلَفُوا پس اختلاف کردند بسبب
بعثهٔ رسل • یعنی ایمان آوردند • و بعضی بر کفر اصرار ورزیدند • یا عرب بر دین
اسمعیل علیه السلام متحد بودند • پس مختلف شدند بسبب عمرو بن لحی که احکام
جاهلیة اختراع کرد وَلَوْلَا كَلِمَةٌ و اگر نه کلمهٔ ایست سَبَقَتْ که بپیشی گرفته است
مِنْ رَبِّكَ از آفریدگار تو • یعنی حکم ازلی واقع شده بتأخیر عذابی که فاصل باشد
میان مختلفان • و اگر نه لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر اینه حکم کرده شدی میان ایشان فِيمَا
فِيهِ در آن چیزی که ایشان در آن يَخْتَلِفُونَ ● اختلاف میکنند یعنی عذاب
بیامدی و مبطل هلاک شدی • و محق بماندی وَيَقُولُونَ و میگویند مقترحان آیات
یعنی مشرکان مکه لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نشد عَلَيْهِ بر محمد صلی الله علیه و سلم
آيَةٌ معجزهٔ مِنْ رَبِّهِ از پروردگار او • از معجزاتی که ما میطلبیم که آن تفجیر انهارست
و اسقاط سما • و بواقی آیات که در سورهٔ بنی اسرائیل مذکور خواهد شد فَقُلْ پس بگو در
جواب ایشان • که نزول آیتها غیبیست و بی شبهه إِنَّمَا الْغَيْبُ جز این نیست که علم غیب لِلّٰهِ
مر خدای راست • شاید که در ضمن انزال آیات مقترحهٔ شما مفسدهٔ باشد که
باز دارد آیتها را از نزول فَانْتَظِرُوا پس شما انتظار برید نزول مقترحات را إِنِّي مَعَكُمْ
بدرستی که من نیز با شما مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ● از منتظرانم تا به بینم که عذاب بشما
می آید یا آیتها که مطلوب شماست • واقع میشود وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ و چون بچشانیم
مردمان • یعنی اهل مکه را رَحْمَةً صحتی مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ پس از بیماری که مَسَّتْهُمْ
رسیده باشد بدیشان • یا فراخی بعد از تنگی و قحط إِذَا لَهُمْ چون در نگری مر ایشان راست
مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا مکری در آیتهاء ما • یعنی طعن کنند در آن و در بارهٔ پیغمبر کید نمایند
آورده اند که اهل مکه هفت سال ببلای قحط و غلا مبتلا بودند • چون رحمت ربانی

ع ١٠

ورأفت سبحانی ازالهٔ آن بلیه نمود. بقدح کلام الٰهی وقصد حضرت رسالت پناهی
مشغول شده بمکاید وحیل تمسک میجستند. حق سبحانه فرمود که قُلِ اللّٰهُ
بگوای محمد که خدای أَسْرَعُ مَكْرًا زودترست ازشما در رسانیدن جزاء مکر بشما
یعنی پیش از ظهور کید شما بنزول عذاب بر شما امر خواهد کرد إِنَّ رُسُلَنَا بدرستی که
فرستادگان ما یعنی ملٰئکهٔ حفظه يَكْتُبُونَ مینویسند مَا تَمْكُرُونَ
آنچه شما می اندیشید از مکر وبعد از انکه تدبیر خفی شما از فرشتکان ما پوشیده
نیست بر ما کی پنهان خواهد بود. مضمون این کلام تحقیق انتقامست هُوَ الَّذِي
اوست آنکه يُسَيِّرُكُمْ میراند وقدرت میدهد در قطع مسافت شمارا فِي الْبَرِّ
در خشکی بمرکب تن جوز اسب وشتر وَالْبَحْرِ ودر تری بمرکب خشک. جون کشتی
وزورق حَتَّىٰ إِذَا كُنتُمْ تاجون باشید فِي الْفُلْكِ در کشتی وَجَرَيْنَ بِهِم وکشتیها
میروند با آنانکه در وی اند بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ ببادی خوش که نرم میوزد. فایدهٔ عدول
از خطاب بغیبة مبالغه است. یعنی کویا که این صورت تذکره ایست مرغیر
مخاطبانرا نیز. تا متعجب شوند از احوال این قوم که در کشتی نشسته اند. و
کشتی ایشان ببادی راست که براندازهٔ صلاح کشتی میوزد. میرود وَفَرِحُوا بِهَا
وشادمان شده اند ایشان بآن باد جَاءَتْهَا ناکاه آید بدان کشتی رِيحٌ عَاصِفٌ بادی
سخت که دریارا در شور آورد وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ وبیاید بدیشان موج دریا مِن كُلِّ
مَكَانٍ از هر مکانی. یعنی از جب وراست وپیش وپس کشتی موج در آید وَظَنُّوا ویقین
کنند أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ آنکه فرو کرفته است بلاها مر ایشانرا از همه جوانب دَعَوُا
اللّٰهَ بخوانند خدایرا بکشف آن بلا از ایشان مُخْلِصِينَ در حالتی که پاک کنند کان باشند
لَهُ الدِّينَ برای خدای دین را. یعنی از خوف دین خودرا خالص سازند. وفطرت اصلی

ظهور کند وعوارض نفسانیه وشیطانیه زایل کردد. وکویند لَئِنْ أَنجَيْتَنَا اکر ما را
نجاة دهی مِنْ هَٰذِهِ ازین اهوال وبلایا لَنَكُونَنَّ هر اینه باشیم ما مِنَ الشَّاكِرِينَ
از سپاس دارندکان مر نعمت نجاة را فَلَمَّا أَنجَاهُمْ پس جون بازرهاند ایشانرا از آنچه
میترسند إِذَا هُمْ جون به بینی ایشان يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ ستم میکنند در زمین
ومی شتابند بهمان کارها که بران بودند آن شرک وفساد بِغَيْرِ الْحَقِّ تاکیدست یعنی
فساد ایشان بغیر حق است. هم باعتقاد ایشان چه میدانند که دران عمل
مبطلند يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان إِنَّمَا بَغْيُكُمْ جز این نیست که ستم شما عَلَىٰ
أَنفُسِكُم بر نفسهاء شماست. یعنی وبال آن راجع است بشما مَّتَاعَ هر که او بد میکند
بی شبهه با خود میکند. وکفته اند. بغیکم علی انفسکم. مبتدائیست خبر او مَّتَاعَ
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا معنی آنکه ستم وبیدادی شما برخورداری زندکانی دنیاست. یعنی
دو سه روزهٔ منفعت ناپایدارست. لذت آن زود بکذرد. وعقوبة ان باقی ماند
وحفص متاع را بنصب خوانده ومصدر فعل محذوف داند. یعنی برمیخورید برخوردن
زندکانی دنیا ثُمَّ إِلَيْنَا پس بسوی ما مَرْجِعُكُمْ بازکشت شماست در قیامت فَنُنَبِّئُكُم
پس خبر کند خدای شمارا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه هستید که عمل میکنید ومناسب
آن پاداش خواهد داد إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا جز این نیست که مثل زندکانی دنیی در سرعت
انقضا وادبار آن بعد از اقبال كَمَاءٍ مانند آبست. یعنی بارانکه ما أَنزَلْنَاهُ
فرو فرستادیم آنرا مِنَ السَّمَاءِ از آسمان. یا از ابر فَاخْتَلَطَ بِهِ پس بیامیخت با آن آب.
نَبَاتُ الْأَرْضِ کیاه رسته از زمین مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ از آنچه میخورند آدمیان
جون حبوب غاذیه وثمار وبقول وَالْأَنْعَامُ واز آنچه میجرند چهارپایان جون کیاهها
تر وخشک حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ تا وقتیکه فرو کرفت زمین زُخْرُفَهَا پیرایه.

وَازَّيَّنَتْ وآراسته شد بمحصولات كوناكون. وثمرات رنك رنك وَظَنَّ اَهْلُهَا و
كمان بردند اهل آن زمين اَنَّهُمْ قَادِرُونَ آنكه ايشان قادرند عَلَيْهَا بر درودن كياه
وچيدن ميوهاء آنها اَتَاهَا ناكاه آمد بآن زمين اَمْرُنَا عذاب ما. يعني فرمان
ما بخرابي آن در رسيد لَيْلًا در شب اَوْ نَهَارًا يا روز فَجَعَلْنَاهَا پس كردانيديم آن
كشت وزرع را حَصِيدًا شبيه بآنچه دروده باشند يا از اصل بركنده كَاَنْ لَمْ
تَغْنَ كوييا كه هيچ نبود بِالْاَمْسِ دي روز كَذَلِكَ همچنين كه درين تمثيل تفصيل
كرديم نُفَصِّلُ الْآيَاتِ جدا ميكنيم وروشن ميسازيم دلايل قدرت خود را لِقَوْمٍ
يَتَفَكَّرُونَ ۝ براي قومي كه تفكر كنند در ضرب المثل وبدان نفع كيرند اين تشبيه
مركب است حال دنيا را در انقراض نعيم. وزوال اموال او وظهور ادبار بعد از وفور
اقبال تشبيه ميكند بحال كياه زمين كه بعد از تازكي وطراوت. خشك وتيره وبي
رونق ميشود. چنانچه اول كياه را صفت صفوتست. وآخر سمت كدورت
مبداء ديني نيز نوازش دولتست ومنتهاء آن كدازش نكبت وحسرت بيت
منكر بآنكه روي زمين فصل نوبهار. مانند نقش خانه ماني مزين است. وقت خزان بين كه
جو بنكري. منصف شوي كه لايق بر باد دادنست. وكفته اند ممثل به آب بارانست
وممثل مال جهان. ودر وجه شبه مال ديني بآب باران سخنان كفته اند در كشف
الاسرار آورده كه تشبيه اموال دنيوي وحظوظ آن بآب باران از ان رويست
كه باران بحيله وتدبير آدمي از ابر فرو نيايد. بلك به تقدير سبحاني ومشيت رباني روي
نمايد. مال ديني نيز بجهد وتلبيس ومكر وتزوير مجتمع نكردد. بلك بحكم ازلي و
قسمت لم يزلي بدست آيد نظم رزق مقسومست واز اول مقرر كرده اند. هيچ كس را بيش
از آن حاصل نميكردد بجهد. هرچه مي آيد ز بيش وكم بدان خرسند باش كانچه خواهي زاسمان

نصف الجزء

ديكر آنكه آب باران مادام كه جاري بود. بسمت پاكي وپاكيزكي موسوم باشد.
اما چون در موضعي مكث نمايد. ومدتي يكجا بپايد. رنك وبوي وطعم او متغير
كنته. مواد انتفاع ازو انقطاع يابد. مال ديني نيز تا بسبب انفاق جوانمردان
رت بدست روان كردد پسنديده ومقبول باشد. وچون در مضيق بخل ولئيمان
خسيسان بماند نكوهيده ومذموم بود. ودر مثنوي فرموده نظم مال چون آبست و
تا باشد روان. فيضها يابند ازو اهل جهان. چند روزي چون كند يكجا درنك.
كنده وبي حاصل است وتيره رنك. ودر عشرات حميدي فرموده كه وجه مماثلت
آنست كه چون آب باران باندازه آيد. وبقدر حاجت نازل كردد. سبب آسايش
آدميان. وآرامش عالميان باشد. اما چون از اندازه بكذرد. واز اعتدال تجاوز نمايد
واسطه خرابي عالم. وسركرداني بني آدم شود. مال ديني نيز تا بمقدار احتياج بدست آيد
مقاصد دين ودنيا بنجاح مقرون كردد. وفوايد آن بدور ونزديك برسد.
اما چون روي بازدياد نهد. وخزانه وانبار بسيار شود. موجب ارتكاب معاصي
ووسيله تفاخر برادراني واقاضي كردد. ان الانسان ليطغى ان رآه استغنى بيت
توانكري كشدت سوي عجب ونخوت وناز. خوشست فقر كه دارد هزار سوز ونياز.
وديكر آنكه باران چون بنهال كل رسد. لطافت وطراوت او بيفزايد. وچون بخار بن
كنه حدت وشوكت او را زيادت كند. مال ديني نيز چون بمصلح رسد
صلاح او را بيفزايد. نعم المال الصالح. واكر بدست مفسد افتد مادهٔ فساد و
عناد او روي بازدياد نهد نظم زر محك امتحان آمد كزان. نقد حال هر كسي كردد عيان.
چون كريمي را بدست افتد زري. از زرش آسوده كردد كشوري. عام باشد كارسازيهاء او.
روح بخشد دل نوازيهاء او. سفله كر راه يابد سوي كنج. خلق را از وي نباشد غير رنج.

المال الصالح

وکفته اند چون آب باران بزمین رسد قرار نکیرد • بلك باطراف وجوانب روان
کردد • مال دنیی نیز یکجا قرار ندارد • وبا یك کس آرام نکیرد • بلك هر روز در دست
دیکری باشد • وهر شب با یکی عقد مواصلت بندد • نه عهدا ورا وفایی ونه وفای
اورا بقایی بیت کنج امان نیست درین خاکدان • مغز وفا نیست درین استخوان • کهنه سرایست
بصد جا کرو • کهنه واندر کرو نو بنو • در تیسیر فرموده که حق سبحانه بندکان خودرا
نمیخواند بدنیا که محل آفاتست • بلك بسرایی دعوت میکند که منزل سلامتی از
مخافات است • چنانچه فرمود وَاللَّهُ يَدْعُوا وخدای میخواند بندکان خودرا إِلَىٰ دَارِ
السَّلَامِ بسوی سرای سلامت که بهشتست • یعنی میخواند بعملی که موجب دخول
بهشت بود • وبهشت را دار السلام بجهة آن کفت که تحیت ملایکه بر اهل آن • یا
تحیت بهشتیان بر یکدیکر سلام است • یا سلام نام حق سبحانه باشد واضافه
بهشت بدان جهت تعظیم جنان • چون اضافة بیتی برای تکریم آن در فصول فرموده
که حق سبحانه بنده را میخواند بسرایی که اولش بکا • واوسطش عنا • وآخرش فنا است
بسرای که مبدأش عطا • ومیانه اش رضا • ومنتهایش لقاست نظم والله یدعوا آمده از دی
زندانیان • غمکین شده کوی بزندان میکشی • شاهان سفیها نرا همه در بند وزندان می کشند
تو انچه وزندانشان سوی کلستان می کشی • همه را به بهشت میخواند وَيَهْدِي وراه
مینماید مَن يَشَاءُ هر کرا می خواهد إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ⊙ بسوی راه راست که
منتهی بدار السلام باشد • وآن سلام است • یا طریق سنت • ای عزیز دعوت عام است
بدلالت حضرت رسالت پناهی وهدایة خاص است وابسته بتوفیق الهی شیخ
الاسلام قدس سره فرموده که همه را میخواند • اما تا کرا برسند قبول نشان دهد
تا یار کرا خواهد ومیلش بکه باشد لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا مر آنکسانرا که نیکویی کردند

زندانیانه

خمیس

یعنی ایمان

یعنی ایمان آوردند الْحُسْنَىٰ مثوبة حسنی وپاداش نیکوست • یعنی بهشت وَزِيَادَةٌ
وافزون از پاداش که بطریق تفضل کرامت فرماید • کویند حسنی جزای حسنه است
بیکی وزیادت آنکه یکی را ده دهد یا حسنی بهشتست یا حسنی مغفرتست • وزیاده خشنودی
حضرت • در مدارك آورده که زیاده محبت است در قلوب عباد • یا آنچه در دنیی عطا
کند ودر آخرت حساب ننماید • وکفته اند سحابه ایست که بر سر اهل بهشت سرور کند
وهرچه خواهند بریشان ببارد • وجمهور محققان بر انند که زیاده لقای حضرت
پروردکارست که بمحض کرم بهشتیانرا بدان مکرم سازد وَلَا يَرْهَقُ ونپوشیده
نکرداند وُجُوهَهُمْ رویهاء بهشتیانرا قَتَرٌ کردی وغباری وَلَا ذِلَّةٌ ونه خواری
یعنی اثر مذلت بر بشرۀ ایشان نباشد أُولَٰئِكَ آن کروه محسنان أَصْحَابُ الْجَنَّةِ
اهل بهشتند هُمْ فِيهَا ایشان در بهشت خَالِدُونَ ⊙ جاویدماندکانند • نه نعمة
ایشان زوال یابد • ونه دولت ایشان انتقال پذیرد • بخلاف زخارف دنیی وامتعهٔ
غرور او که در صدد فنا وزوالست وَالَّذِينَ وپاداش آنانکه كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ کسب
کردند بدیها را چون کفر وشرك ونفاق جَزَاءُ سَيِّئَةٍ پاداش بدیست بِمِثْلِهَا
بمانند سیئه که کرده اند • نه زیاده بران وَتَرْهَقُهُمْ وبپوشد ایشانرا ذِلَّةٌ خواری
ورسوایی • یعنی آثار مذلت بریشان هویدا کردد مَّا لَهُم نباشد مر ایشانرا •
مِّنَ اللَّهِ از عذاب خدای مِنْ عَاصِمٍ هیچ نکاه دارنده • یعنی هیچ کس عذاب از یشان باز
ندارد كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ کوییا پوشیده شده است وُجُوهُهُمْ رویهای ایشان قِطَعًا
مِّنَ اللَّيْلِ پارهای از شب مُظْلِمًا در حالتی که تاریك بود • یعنی سیاه کردد رویها
ایشان از غم واندوه چون شب تیره أُولَٰئِكَ آن کروه که کاسبان سیئاتند • یعنی
مشرکان ومنافقان أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان آتش دوزخ اند هُمْ ایشان فِيهَا

دران آتش خالدون ○ جاوید باشندکانند. یعنی هرگز روی رهایی از عذاب
ندارند ویوم نحشرهم وبترسید از ان روزی که حشرکنیم نیکان وبدان را جمیعا
همه ایشان را ثم نقول پس کوییم للذین اشرکوا مر آنانرا که شرك آوردند مکانکم
بایستید برجایهای خود انتم وشرکاؤکم شما وشریکان شما. که بدون من پرستیده اید
یعنی بتان. تا به بینید که با شما چه میکنم فزیلنا پس جدا کنیم بینهم میان کفار
ومعبودان ایشان. وبپرسیم از کافران که چرا پرستش بتان کردید. کویند که ایشان
ما را بعبادت خود فرمودند. حق سبحانه بتانرا بسخن آرد وقال شرکاؤهم وکویند
شریکان ایشان. یعنی اصنام ما کنتم نبودید شما ایانا تعبدون ○ که ما را
پرستیده باشید. بلك شما هوای خود را پرستش میکردید. افرایت من اتخذ الهه هواه
دراینجا بیع آورده که کافران آغاز جدال نموده کویند نه چنین است. بلك شما را به پرستش
خود امر کردید. بتان کویند فکفی بالله شهیدا پس بسنده است خدای کواه بیننا وبینکم
میان ما وشما ان کنا بدرستی که بودیم ما عن عبادتکم از پرستش شما لغافلین
بی خبران. زیرا که نمیدیدیم ونمی شنیدیم. وعقل وفهم نداشتیم هنالك دران مقام
تبلوا بیازماید. یعنی بیابد وبچشد کل نفس هر نفسی ما اسلفت جزاء آنچه از پیش
فرستاده است از اعمال. یعنی نفع وضر آنرا معاینه بیند وردوا وباز کردانیده شوند
همه نفسها الی الله بسوی ثواب وعقاب خدای مولیهم الحق خداوند ایشان بر
حقیقت. یا متولی امور ایشان براستی وضل عنهم وکم کردد از کافران ما کانوا
یفترون ○ آنچه هستند که افترا میکنند از شفاعت بتان. وحال آنکه بتان از ایشان
بیزاری مینمایند قل من یرزقکم بکو کیست که شما را روزی میدهد من السماء از آسمان
که باران می باراند والارض واز زمین که کیاه میرویاند امن یملك السمع یا کیست که

خداوندی کند کوشها را والابصار ودیدها را. یعنی که تواند که سمع وبصر
بیافریند واز آفتها نکاه دارد ومن یخرج الحی وکیست که بیرون آرد زنده را که حیوانست
یا نبات من المیت از مرده که نطفه است یا دانه ویخرج المیت وبیرون آرد مرده را
که نطفه است. یا دانه من الحی از زنده که حیوانست یا نبات ومن یدبر الامر و
کیست که تدبیر کند کارهاء عالمیانرا. تعمیم است بعد از تخصیص. وچون این سوالها نبی
از کافران. از غایة وضوح وظهور نتوانند که عناد ومکابره کنند فسیقولون
الله پس کویند درجواب که این همه که پرسیدی الله است. وچون این اقرار بزرکترین
حجتیست در بطلان طریق ایشان که اتخاذ اصنام است فقل پس بکوی ای محمد افلا
تتقون ○ آیا نمیترسید از عقوبة چنین خداوندی. وبتانرا شریك او میسازید.
فذلکم الله پس آنکه او را این صفتها باشد الله است ربکم الحق پروردکار
شما که ثابتست ربوبیت او ثباتی که شك را دران مدخل نبود فماذا پس چه چیزست
بعد الحق پس از راستی وبیان حق الا الضلال مکر کمراهی فانی تصرفون ○ پس از کجا
کردانیده میشوید از حق بباطل. واز توحید بشرك کذلك همچنانکه ربوبیة
حق راسزاوارست حقت سزاوار شد کلمة ربك حکم پروردکار تو. یعنی واجب شد
عذاب الهی علی الذین فسقوا بر آنانکه بیرون رفتند از دایره اصلاح. وتمرد وزیدند
درکفر خود انهم برای آنکه ایشان لا یؤمنون ○ ایمان نمی آرند قل بکو هل من شرکائکم
آیا هست از شریکان شما. یعنی بتان که بشرکت خدای میپرستید من یبدؤا الخلق کسی که
آغاز کند. یعنی بیافریند خلق را ثم یعیده پس اعاده کند. یعنی زنده کرداند
او را بعد از موت. وچون کفار ابتدا را مقر واعاده را منکر بودند واز روی لجاج وعناد
بدان اعتراف نمی نمودند حق سبحانه فرمود که قل الله بکوای محمد که خدای یبدؤا الخلق

باغاز بیافرید خلق را ثُمَّ يُعِيدُهُ پس باز زنده سازدش بعد از فنا فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ ○ پس
از کجا گردانیده میشوید از راه راست قُلْ بگو هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ آیا هست از
بتان شما که شریك نام نهاده اید مَنْ يَهْدِي کسی که راه نماید بارسال رسل و انزال کتب
و توفیق نظر در دلایل قدرت یعنی نصب حجج و براهین کند تا راه یابند إِلَى الْحَقِّ بسوی
حق که دین اسلام است قُلِ اللَّهُ بگو خدای يَهْدِي لِلْحَقِّ راه نماید خلق را به بیان حق
أَفَمَنْ يَهْدِي آیا هر که راه نماید إِلَى الْحَقِّ بسوی حق أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ سزاوارترست که
متابعت کرده شود أَمَّنْ لَا يَهِدِّي یا آنکس که راه نیابد بخود إِلَّا أَنْ يُهْدَى مگر آنکه
راه نمایند اورا در تفسیر زاهدی آورده که بت پرستان بت را بر چهارپایان
می بستند و از جایی بجایی نقل میکردند پس حق سبحانه فرمود با این بود آنکه ترا
راه نماید یا کسی که تو اورا راه نمایی فَمَا لَكُمْ پس چیست و چه بوده است شمارا
كَيْفَ تَحْكُمُونَ ○ چگونه حکم میکنید که برابر میدهید کسی را که شما بوی محتاجید
با کسی که او بشما محتاج است حکیم فرموده نظم عجز و قدرت که هر دو ضد اند
عقل کی گویدت که یکسانند عجز بر خلق میدراند پوست قادر بر کمال حضرت اوست
وَمَا يَتَّبِعُ و پی روی نمیکند أَكْثَرُهُمْ بیشتری از کفار یعنی رؤسای ایشان
در معتقدات خود إِلَّا ظَنًّا مگر گمانی را که مستند است بخیالات واهیه و قیاسات
فاسده چون قیاس غایب بر شاهد و خالق بر مخلوق إِنَّ الظَّنَّ بدرستی که گمان
لَا يُغْنِي بی نیاز نگرداند کسی را مِنَ الْحَقِّ از علم و اعتقاد درست یعنی ظن و تخمین
بجای حق و یقین نتواند بود گفته اند ظن کفار آن بود که بتان ایشان شفاعت
خواهند کرد حق سبحانه فرمود که گمان ایشان سود نکند و باز ندارد از عذاب حق شَيْئًا
چیزی إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی خدای تعالی داناست بِمَا يَفْعَلُونَ ○ بانچه ایشان

میکنند از متابعت گمان و اعراض از حجت و برهان وَمَا كَانَ و نیست و نشاید
هَذَا الْقُرْآنُ این قرآن با وجود دلایل اعجاز أَنْ يُفْتَرَى آنکه بر بافته شود و کسی تواند
گفت مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی سزا نیست که این سخن مفترای بشر بود وَلَكِنْ
ولیکن خدای فرستاد اورا تَصْدِيقَ الَّذِي برای تصدیق آنچه بود بَيْنَ يَدَيْهِ پیش از وی
از کتب مقدمه یعنی با وجود اعجاز گواه کتب منزله نیز هست وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ
و برای بیان آنچه بر شما نوشته شده از اوامر و نواهی لَا رَيْبَ نیست شکی فِيهِ درو
و نشاید که باشد چه منزل است مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ○ از پروردگار عالمیان
اما کفار بدین نمیگروند أَمْ يَقُولُونَ بلکه میگویند افْتَرَاهُ بر بافته است این کلام را
محمد از خود قُلْ بگو اگر این سخن را بر میتوان یافت فَأْتُوا پس بیارید شما و بر بافید
بِسُورَةٍ مِثْلِهِ سوره مانند او در بلاغت و فصاحت چه شما در نظم بلیغ و نثر فصیح
مشهور زمان و سرآمد دورانید و اگر بخود معارضه نمیتوانید استعانت نمایید
وَادْعُوا و بخوانید برای معاونت خود در اتیان سوره مثل قرآن مَنِ اسْتَطَعْتُمْ
هر کرا توانید که از وی یاری خواهید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای تا شمارا مدد کاری
کنند و بسازید مانند قرآن إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ○ اگر هستید راست گویان که
محمد از خود میسازد بَلْ كَذَّبُوا کافران یك سوره نیاوردند بلك تکذیب کردند
و نگرویدند بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بآنچیزی که فرا نرسیدند بِعِلْمِهِ بدانش آن یعنی
مسارعت نمودند در تکذیب آنچه در نیافتند آنرا مراد آنست که بعد از سماع قرآن
و قبل از تدبر در آیات آن به تکذیب و انکار مشغول شدند وَلَمَّا يَأْتِهِمْ و نیامده بدیشان
یعنی منکشف نگشت بر ایشان تَأْوِيلُهُ معنی و حقیقت قرآن و ذهن ایشان باسرار و
دقایق آن نرسید یا تکذیب کردند آنچه ندانستند در قرآن از ذکر بعث

وجزا و وعید عقوبة. ونیامد بدیشان آنچه ازعذاب وعده کرده بودند
وهر اینه خواهد آمد. وبعد از وقوع آن جز ندامت حاصلی نخواهند داشت. و
آن ندامت نفع نخواهد کرد بیت پس از دیدن پشیمان کردی اما. پشیمانی ترا سودی
ندارد کذلک همچنین تکذیبی که کفار زمان تو دارند کذب الذین تکذیب کردند
انبیاء خود را آنانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان فانظر پس درنکر وببین که کیف
کان چگونه بود عاقبة الظالمین ◉ انتهاء کار ستمکاران ومکذبان. وایشان
نیز مثل ایشان معذب ومعاقب خواهند شد. درین آیه تسلیه حضرت رسالة
وتهدید اهل کفر وضلالت مندرجست ومنهم وازیشان که تکذیب میکنند
من یؤمن به کس باشد که میکرود بقرآن. وتصدیق میکند در نفس خود آنرا ومیداند
که حق است. ولیکن از روی عناد اظهار نمیکند ومنهم من لا یؤمن به وازیشان
کسی بود که نکرود بآن. از فرط جهل وغایت نادانی وربک اعلم وپروردگار تو داناتر است
بالمفسدین ◉ به تباه کاران. یعنی معاندان که مصرند بر تکذیب. وکفته اند
معنی آیه اینست که بعضی از قوم تو ایمان آورند بقرآن. واز کفر توبه کنند وبرخی
آن باشد که ازین سعادت محروم مانده بر شقاوت کفر بمیرند وان کذبوک
واکر تکذیب کنند ترا یعنی بران اصرار نمایند. وتو از اجابة ایشان نا امید شوی فقل
پس بکوی لی عملی مراست جزاء کردار من ولکم عملکم وم شماراست پاداش عمل
شما انتم بریئون شما بیزارید. یعنی ذمه شما بریست مما اعمل از آنچه من میکنم
شمارا بعمل من مواخذه نخواهند کرد وانا بریء ومن بیزارم مما تعملون
از آنچه شما میکنید. یعنی مأخوذ بعمل شما نخواهم شد. نزد بعضی از علما این آیه
بآیة السیف منسوخست ومنهم وازیشان. یعنی از کفار. ودر زاد المسیر کوید

ازیهود

ازیهود من یستمع کسان هستند که کوش فرا میدارند الیک بسوی تو وقتی
که قرآن میخوانی. وامت را احکام شرع می آموزانی. تا استهزا کنند بآن افانت
آیا تو تسمع الصم میشنوانی کرانرا. استفهام بمعنی نفی است. یعنی بر اسماع ایشان
قادر نیستی ولو کانوا واکرچه هستند که با وجود کری لا یعقلون ◉
درنمی یابند. یعنی با صمم ایشان عدم تعقل انضمام یافته. مراد آنست که اصم عاقل
بطریق تفرس از طنین صوتی که بصماخ او رسد استدلال بر چیزی میتواند کرد.
چون سمع وعقل هر دو مفقود باشند. پیداست که حال برچه منوال بود ومنهم
من ینظر وازیشان کس باشد که نظر کند الیک بسوی تو. ودلایل نبوت ونشانهای
صدق ترا مشاهده نماید. واز غایت عناد چنان فرا نماید که هیچ چیز از آیت
رسالت ندیده افانت آیا تو تهدی العمی راه مینمایی کورانرا. یعنی قادر نیستی بر
هدایت ایشان ولو کانوا واکرچه هستند که با وجود عدم بصر لا یبصرون
نمی بینند بدیده بصیرت. یعنی مقصود از دیدن بچشم سر مشاهده دلایل اعتبار است
بچشم سر. وایشان از آن محروم اند. ملخص سخن آنست که می بینند ونمی بینند چه عمی
وجهالت در ایشان جمع شده. وممکن است که اعمی صاحب بصیرت دریابد چیزی را
که اعمی احمق از ادراک آن محروم بود ان الله بدرستی که خدای لا یظلم الناس شیئا
ظلم نکند بر مردمان بهیچ چیز. یعنی سلب نکند حواس وعقول ایشانرا ولکن الناس
ولیکن مردمان انفسهم یظلمون ◉ ستم کنند بر نفسهاء خود. وحس وعقل را
که آلات ادراک آیات قدرت اند در ملاهی استعمال نمایند. ومنافع وفواید
آن مدرکات از ایشان فایت کردد نظم چشم از برای دیدن آیات قدرتست. کوش از پی
شنیدن اخبار حکمتست. هر که که حق نه بیند وحق نشنود کسی کور وکرست بلک از آن هم بتر

بینی

ویوم نحشرهم و یادکن روزی را که جمع کنیم و حفص یحشرهم خواند یعنی
خدای جمع کند کافرانرا • واز هول آن روز مدت بودن در دنیی و در قبر مر ایشانرا
کوتاه نماید کان لم یلبثوا کوییا درنك نکرده اند الا ساعة مکر زمانی اندك من النهار
از روز • در تفسیر زاهدی آورده که معتزله در نفی عذاب قبر بدین آیة استدلال کرده
کویند اکر کفار در قبر معذب بودندی • مدتی بدین درازی ایشانرا ساعتی ننمودی •
وجواب میکوید که این صورت بسبب صعوبة اهوال و شدت احوال قیامتست
که مدت عذاب قبر در جنب آن یکساعت نماید • وچون از قبر برانکیخته شوند •
یتعارفون بینهم آشنایی دهند میان یکدیکر • یعنی همرا بشناسند • کوییا که زمان
مفارقت اندك بوده • واین در اول بعث باشد • پس ازان بسبب تواتر اهوال قیامة
آن آشنایی و تعارف انقطاع یابد • وازیکدیکر فراموش کنند قد خسر الذین بتحقیق
زیان کردند • در حظوظ خیرات آنانکه کذبوا بلقاء الله تکذیب کردند مر لقای
خدایرا • یعنی بعث • وجزا را منکر شدند وما کانوا و نبودند مهتدین ◉ راه یافتکان
بایمان واما نرینك و اکر بنمایم ترا بعض الذی بعضی از انچه نعدهم وعده داده ایم
کفار را از عذاب • وآن هلاکت جمعی از ایشان بود در روز بدر او نتوفینك یا متوفی
سازیم ترا قبل از اراءة آن • تو بدان که آن حق است • و واقع خواهد شد یعنی اکر
انتقام نکشیم از ایشان در دنیی و تو نه بینی فالینا پس بسوی ماست مرجعهم بازکشت
ایشان و ترا در آخرت بنماییم عذاب ایشان ثم الله پس خدای بعد از اراءة آن •
یا پس از توفی تو شهید کواهست علی ما یفعلون ◉ بر انچه ایشان میکنند
و فراخور عمل جزا خواهند یافت ولکل امة و هر کروهی را از امم ماضیه
رسول فرستاده بود که ایشانرا بحق دعوت میفرمود فاذا جاء پس چون آمد

خمس

بدیشان رسولهم رسولی که مبعوث بود بدیشان و تکذیب او کردند قضی بینهم
حکم کرده شد میان رسول و مکذبان او بالقسط براستی • یعنی رسول نجات یافت
و اهل تکذیب هلاك شدند وهم وایشان • یعنی رسول و مکذبان لا یظلمون
ستمدیده نشوند • یعنی از ثواب رسول کم نکنند • و در عذاب مکذبان بزیاده از استحقاق
حکم نفرمایند • آورده اند که بعد از نزول آیة • واما نرینك • الآیة کفار مکه
استعجال عذاب موعود نمودند • این آیة نازل شد که ویقولون و میکویند کافران
از روی استبعاد و استهزا متی کی باشد هذا الوعد این موعود به • وچرا بما فرو نمی آید
ان کنتم اکر هستید شما صادقین ◉ راست کویان در وعید • مخاطب حضرت
پیغمبرست صلی الله علیه وسلم و مؤمنان که اهل شرك را تخویف میکردند قل بکو •
لا املك مالك نمیشوم لنفسی برای نفس خود ضرا زیانی را ولا نفعا و نه سودی را
یعنی قادر نیستم بر دفع ضرری • وجر نفعی برای خود الا ما شاء الله مکر آنچه خواهد
خدای • پس چکونه استعجال کنم در جلب ضرر برای شما • و نزول عذاب و عقوبة
بر شما لکل امة مر هر کروهی را اجل وقتیست برای هلاك ایشان اذا جاء چون
بیاید اجلهم وقت عذاب ایشان لا یستأخرون واپس نیایند از اجل خود ساعة
اندك زمانی ولا یستقدمون ◉ و پیشی نکیرند بران تهدید مشرکانست بآنکه
ساعة بساعت عذاب الهی بر شما فرود آید • و شآمت تکذیب در روزکار شما رسد
و بعد از حلول عقوبة اظهار حسرت و ندامت سود ندارد بیت تدبیر خود امروز کن
ای خواجه که فردا • هر چند که فریاد کنی سود ندارد قل بکو ای محمد ارأیتم آیا دیدید و
دانستید شما • یعنی خبر دهید مرا ان اتاکم اکر بیاید بشما عذابه عذاب خدای که
بنزول آن تعجیل میکنید بیاتا بوقت مشغولی شما بخواب • یعنی شب او نهارا یا در روز

گه زمان اشتغال بطلب معیشت است • هر اینه پشیمان شوید از استعجال • پس چون حال برین منوال است مَاذَا چه چیز را یَسْتَعْجِلُ شتاب میکنند مِنْهُ از عذاب یعنی کدام نوع را از عذاب میطلبند الْمُجْرِمُونَ ○ گنه کاران • یعنی مشرکان • وحال آنکه همه انواع عذاب ناملایم است • در تبیان آورده که چون این آیة نازل شد • کفار گفتند ما باور نمیداریم عذاب را • و تعجیل میکنیم • پس اگر بما فرود آید بآن ایمان آریم آیة آمد أَثُمَّ آیا بعد از استعجال إِذَا مَا وَقَعَ چون واقع شود عذاب ومعاینه ببینید آمَنْتُمْ بِهِ ایمان آورید بوی • پس بگوی با ایشان آلْآنَ آیا اکنون ایمان می آورید وَقَدْ كُنْتُمْ وبدرستی که بودید شما که از روی تکذیب واستهزا بِهِ بعذاب یعنی بنزول آن تَسْتَعْجِلُونَ ○ شتاب مینمودید ثُمَّ قِيلَ پس گفته شود بعد از نزول عذاب لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مر آنان را که ستم کردند بر خود بشرك وتکذیب که ایمان یاس مقبول نیست • ذُوقُوا بچشید عَذَابَ الْخُلْدِ عذاب جاویدی را که الم آن بر دوام بود هَلْ تُجْزَوْنَ آیا جزا داده میشوید • یعنی جزا نمیدهند شما را إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ الا بآنچه بودید که همه عمر تَكْسِبُونَ ○ کسب میکردید از کفر وعصیان • آورده اند که حیی بن اخطب یهودی مدینه قبل از هجرت آنحضرت • بتجارت بمکه رفته بود • چون بحرم رسید وطنطنه دعوت سید عالم صلی الله علیه وسلم شنید بمجلس شریف ایشان آمد • وبعد از استماع قرآن پرسید که ای محمد اجادٌ انت ام هازل • این دعوی که میکنی بجدست یا بهزل • و این کلام که میخوانی براستیست • یا ببازی • حق سبحانه آیة فرستاد که وَيَسْتَنْبِئُونَكَ وخبر میپرسند از تو در باب قرآن وادعاء نبوت أَحَقٌّ هُوَ آیا حق است وراستست آن • وگفته اند مستهزیان از وعید • یا بعث • یا قرآن میپرسیدند که حق است یا نه • جواب آمد که قُلْ بگو إِي وَرَبِّي آری بحق پروردگار من إِنَّهُ لَحَقٌّ بدرستی که دعوی من

از عذاب موعود حق است • ودرست وراست • وَمَا أَنْتُمْ ونیستید شما بِمُعْجِزِينَ عاجز کنندگان مر خدایرا از عذاب کردن • یعنی عجز بقدرت او راه نیابد • وشما عذاب وی از خویش باز نتوانید داشت وَلَوْ أَنَّ واگر باشد لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مر هر نفسی را که ستم کرده است بر خود بکفر • یعنی اگر کافری باشد مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است از مال • ومتاع لَافْتَدَتْ هر اینه فدا دهد به آنچه دارد تا خود را از عذاب باز خرد • وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ وبپوشند پشیمانی خود را از اتباع وهواداران خود • که مبادا از ایشان سرزنش وملامت شنوند • یا آنکه مبهوت شوند از هول عذاب • وبر نطق قادر نباشند • ودر تاج التفاسیر آورده که در یابند الم حسرت وندامت • ز دردرو نهان خویش • وگفته اند اسرار بمعنی اظهارست • یعنی از لغات متضاده است • یعنی رئیس الله مشرکان اظهار ندامت کنند از اعمال خود لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ آنهنگام که به بینند عذاب را • وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وحکم کرده شود میان مؤمنان وکافران یا رؤسا واتباع • یا ظالمان ومظلومان بِالْقِسْطِ بداد وراستی وَهُمْ وایشان لَا يُظْلَمُونَ ○ ستمدیده نشوند بنقصان ثواب • وافزونی عقاب أَلَا إِنَّ بدانید آنکه بدرستی لِلَّهِ مر خدایراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست وَالْأَرْضِ وآنچه در زمین است • پس بفدای کافر احتیاج ندارد • وبر ایصال ثواب وعقاب قادرست أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدانید آنکه وعدهٔ خدای در مثوبة وعقوبة حَقٌّ راستست • ودران خلاف ممکن نیست وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر اهل کفر وظلم لَا يَعْلَمُونَ ○ نمیدانند بجهت آنکه بدنیی مغرورند واز شناختن عقبی دور دور • نظم • مانده در تنگنای این محبس • غیر دنیی ندیده دیدهٔ حس • چشم دل کو که پردها بدرد • جانب ملک آخرت نکرد • مرغ کو در قفس زبون باشد • چه شناسد که باغ چون باشد هُوَ يُحْيِي اوست که زنده کرداند وَيُمِيتُ وبمیراند

وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ○ وبسوی او بازکردانیده خواهید شد بمرك. یا بعث یَا
أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان ندای عامست قَدْ جَاءَتْكُمْ بدرستی که آمد بشما مَوْعِظَةٌ پندی
مِنْ رَبِّكُمْ از پروردکار شما وَشِفَاءٌ ودوایی لِمَا فِي الصُّدُورِ مر انچیز را که در دلهاست
از امراض جهالت وغوایت وَهُدًى وراه نمونی بسوی حق وَرَحْمَةٌ ومهربانی لِلْمُؤْمِنِينَ
مر کرویدکانرا. یعنی قرآن که نازل شده برای مردمان کتابیست جامع. جه مواعظ
او که بمحاسن اعمال ترغیب میکند. واز مقابح افعال تنفیر مینماید. مشتمل است
بر حکمت عملی. ومعانی او که از امراض شکوك وشبهات واسقام عقاید فاسده باز میرهاند
منطوی بر حکمت نظری. وهر اینه جنین کلامی عین هدایة. ومحض رحمت خواهد
بود نظم زهی کلام تو محض هدایة وحکمت. زهی بیام تو عین عنایت ورحمت
کشد بکند کلام تو اهل عرفانرا. ز شوره زار خساست بکلشن همت. وکفته اند قرآن
موعظهٔ نفوس است. وشفاء صدور. وهدی ارواح. ورحمت اسرار. یا موعظه است
مر عوام را. وشفاست مر خواص را. وهدی مر اخص خواص را. ورحمتست از برای همه که
بدان رحمت هر یك برتبت خود رسیده اند قُلْ بکو شادی کنید بِفَضْلِ اللَّهِ بفضل خدای
که قرآنست وَبِرَحْمَتِهِ وبرحمت او که دین اسلام است. وکفته اند فضل قرآن است
ورحمت آنکه ما را از اهل آن کردانید یا فضل قرآنست. ورحمت حضرت رسالة
صلوات الله وسلامه. یا فضل توفیق است. ورحمت عصمت. ودر حقایق سلمی
رحمه الله آمده که فضل معرفتست. ورحمت توفیق دریافت آن. ودر عین المعانی
آورده که فضل نعم ظاهره است. ورحمت نعم باطنه. یا فضل دخول جنان ورحمة
نجات از نیران. یا فضل کشف غطاست. ورحمت شهود لقا. صاحب کشف الاسرار
فرموده که از روی اشارت میکوید بنده من بر فضل ورحمت من اعتماد کن نه بر طاعت

وخذلت

وخذلت خود. که اعتماد نیست جز بر فضل من. وآسایش نیست جز برحمت من.
هر کس را سرمایهٔ مؤمنان فضل من. هر کس را خزانه ایست. وخزانهٔ مؤمنان رحمت من.
توانکر شاه را خزانه نهادن بود هوس. درویش را خزانه همین لطف دوست بس. بعضی
بر آنند که معنی آیة اینست که بفضل ورحمت من. فرود آمد موعظه وشفا
فَبِذَلِكَ پس بدین که فرود آمد فَلْيَفْرَحُوا بایدکه شاد شوند برای انکه هُوَ خَيْرٌ
او بهترست مِمَّا يَجْمَعُونَ ○ از انجه جمع میکنند از حطام دنیی که متعرض
زوال وفناست قُلْ بکو مر مشرکان عرب را أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آنجه
فرستاد خدای لَكُمْ برای شما مِنْ رِزْقٍ از روزی یعنی جهار پایان که خوردن
آن حلالست فَجَعَلْتُمْ بس شما ساختید ونام نهادید مِنْهُ از ان روزی حَرَامًا وَحَلَالًا
حرامی وحلالی. یعنی بعضی را از ان کفتید که حلالست. وبعضی را حکم کردید که
حرامست. جون بحیره وسایبه ومانند آن. وبعضی را کفتید که بر جمعی حرام است
وبر جمعی حلال. ما فی بطون هذه الانعام خالصة لذکورنا ومحرم علی ازواجنا قُلْ
بکو آللَّهُ أَذِنَ آیا خدای دستوری داد لَكُمْ مر شما را در تحریم وتحلیل أَمْ عَلَى اللَّهِ یا
برخدای تَفْتَرُونَ ○ افترا میکنید که میکویید. والله امرنا بها وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ
بر بندند عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را. در تحلیل حرام وتحریم حلال. یعنی
جه کمان دارند که خدای با ایشان جه کند يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز که روز مکافات است
در بن ابهام تهدیدی بزرك. ووعیدی عظیم است إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
لَذُو فَضْلٍ هر اینه خداوند رحمتست عَلَى النَّاسِ بر آدمیان با نزال کتب بر ایشان
وارسال رسل بدیشان وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر ایشان لَا يَشْكُرُونَ ○
سپاس داری نمیکنند این نعمت را وَمَا تَكُونُ ونباشی تو ای محمد فِي شَأْنٍ در کاری

عشر

از کارهای خود وَمَا تَتْلُوا و نخوانی مِنْهُ ازانجه فرستاد خدای مِنْ قُرْآنٍ از قرآن
وَلَا تَعْمَلُونَ ونکنید شما ای آدمیان مِنْ عَمَلٍ هیچ کاری از کارها إِلَّا كُنَّا مگر
آنکه هستیم ما عَلَيْكُمْ بر شما شُهُودًا گواه یا نگاه بان إِذْ تُفِيضُونَ آن وقت که خوض
میکنید و در می آیید فِيهِ دران کار وَمَا يَعْزُبُ و پوشیده نمیشود عَنْ رَبِّكَ از علم پروردگار تو
مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ هم سنگ مورچهٔ خورد یا مقدار هبا فِي الْأَرْضِ در زمین وَلَا فِي السَّمَاءِ
و نه در آسمان وَلَا أَصْغَرَ و نیست خردتر مِنْ ذَٰلِكَ ازان ذره وَلَا أَكْبَرَ و نه
بزرگتر ازان إِلَّا مگر آنکه مکتوبست فِي كِتَابٍ مُبِينٍ در کتابی روشن
یعنی لوح محفوظ. ملخص آیة آنست که هیچ فعلی و قولی بر حق سبحانه پوشیده نیست
و بمکافات افعال و اقوال مناسب آن حکم خواهد فرمود. پس در ضمن این کلام
وعدهٔ باشد مؤمنان را بکمال مثوبة. و وعید بود مشرکان را بغایت عقوبت. پس از
مجازات اهل ایمان خبر میدهد و میفرماید أَلَا إِنَّ بدانید بدرستی که أَوْلِيَاءَ اللَّهِ
دوستان خدای لَا خَوْفٌ هیچ ترسی نیست عَلَيْهِمْ بریشان از رسیدن مکاره و شدائد
وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نیستند ایشان که اندوه ناک شوند از فوت مطالب و
مقاصد. در عین المعانی فرموده که اولیا جماعتی اند. که لقاء ایشان موجب
یاد کرد خدای باشد. و در بحر آورده که مراد از اولیاء الله آنانند که اعداء نفوس
خود باشند. و در کشف الاسرار صفت اولیا برین وجه میکند که عنوان شریعت الله
و برهان حقیقت. ظاهر ایشان باحکام شرع آراسته. و باطن ایشان بانوار تجلی
افروخته **نظم** رخش بمیدان ازل تاخته. کوی بچوگان ابد باخته. معتکفان حرم کبریا
شسته زدل صورت کبر و ریا. راه نوردان شکسته قدم. راز کشایان فروبسته دم
و گفته اند اولیاء الله جمعی باشند که با یکدیگر دوستی برای خدا کنند. و مؤید این

قول

قول همین کلام بس که. وجبت محبتی للمتحابين فيّ. و این قوم را خوف نیست در موقف
عظام. و اندوهگین نشوند از اهوال یوم القیام. و نزد بعضی اولیاء مؤمنان پرهیزگار اند
بدلیل آنکه حق سبحانه در صفت ایشان میگوید الَّذِينَ آمَنُوا اولیا آنانند که گرویده اند
بانچه آمده مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَانُوا يَتَّقُونَ و هستند که پرهیزکاری میکنند. مما حرمه
الله لَهُمُ الْبُشْرَىٰ مر ایشانراست مژدگانی فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیی یعنی بشارتی
که بر زبان پیغمبر صلی الله علیه و سلم درباب ایشان گذشته. و بقول جمعی مراد رؤیای
صالحه است که مؤمن بیند. یا برای مؤمن بینند و آنرا مبشرات گویند. یا بشارت
ملائکه مر ایشانرا در وقت نزع. و در تبیان گوید بشری آنست که مؤمن جای خود را
در بهشت به بیند پیش از مرگ. و در مدارک آورده که بشری محبت مردمانست با ایشان
و نام نیکو وَفِي الْآخِرَةِ و مر ایشانرا مژده هست دران سرای. و آن سلام ملائکه
باشد بریشان. سلمی فرموده که بشارت دنیی وعدهٔ لقاست. و مژدهٔ آخرت تمام
وعده. حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ولی را دو بشارتست. در دنیی شناخت
و در عقبی نواخت. درین سرای سرور مجاهده و دران سرای نور مشاهده. اینجا
صفا و وفا. و آنجا رضا و لقا **بیت** از نعمت این جهان ثنای تو بس است. وز دولت آن
جهان لقای تو بس است لَا تَبْدِيلَ نیست بدل کردن لِكَلِمَاتِ اللَّهِ مر سخنان خدای را یعنی
در وعدهای او خلاف نیست ذَٰلِكَ آن تبشیر موعود به هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ
آنست رستگاری بزرگ برمرادی که فهم هیچ کس در نیابد و عقل هیچ زیرک بکنه آن
نرسد وَلَا يَحْزُنْكَ و باید که اندوهگین نکند ترا یا محمد قَوْلُهُمْ گفتار کفار در اشتراک
ربوبیة و مشاورت بر قتل تو. یا سخنان که در خور داشت تو میگویند إِنَّ الْعِزَّةَ
بدرستی که غلبه لِلَّهِ جَمِيعًا همه مر خدایراست. دین ترا عزیز خواهد کردانید و ترا یاری

و تکذیب نبوت

خواهد داد هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوا مر اقوال ایشان را الْعَلِيمُ ○ دانا باحوال

ایشان • در هر عزیمت ونیت که دارند • وفراخور آن ایشانرا جزا خواهد داد

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ بدانید که بتحقیق مر خدایراست مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هرکه در آسمانهاست از

ملئکه وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وهرکه در زمین است از جن وانس • وچون اینها که

اشرف ممکنا تند همه ازان او باشند در رقیة وعبودیت • پس هیچ کس از ایشان را

که دعوی کند در ربوبیة • وچون ذوی العقول را صلاحیت شرکت در ربوبیة

نباشد • پس جمادات را شریک حق ساختن غایة جهالت ونهایت ضلالتست وَمَا

يَتَّبِعُ وچه چیز را متابعت میکنند الَّذِينَ يَدْعُونَ آنانکه میخوانند ومیپرستند

مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ بجز خدای شریکانرا یا متابعت نمیکنند آنانکه جز خدایرا میپرستند

آنانرا که شرکا کویند بحقیقت • زیرا که شرکة در ربوبیة محالست • بلکه

إِنْ يَتَّبِعُونَ پیروی نمیکنند در عبادت شرکا إِلَّا الظَّنَّ مکر کمانی را یعنی بپندارند

کمان شرکت حق برده اند وَإِنْ هُمْ ونیستند ایشان إِلَّا يَخْرُصُونَ ○ مکر که دروغ

میکویند در نسبت آن شرکت • وبعد از نفی شرکت • تنبیه میکند بر کمال قدرت

وحکمت • تا بدان استدلال بر فردانیة ووحدانیة او نموده • دانند که استحقاق

عبادت اوراست وبس • چنانچه میکوید هُوَ الَّذِي اوست آنکسی که بقدرت کامله

جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ ساخت برای شما شب را تیره لِتَسْكُنُوا فِيهِ تا بیارامید در وی

از تعب تردد روز بر آسایید وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا وروز را روشن • تا بسر انجام مهمات

خود قیام نمایید إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آفریدن روز وشب • ونور وظلمت ایشان

لَآيَاتٍ هراینه نشانهاست بر توحید • صانع حکیم لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ○ مر کروهی را

که بشنوند قرآنرا بکوش هوش • ودران تفکر وتدبر نمایند قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ کفتند

جعواز

یعنی از بنی مدلج که فرا کرفت خدای وَلَدًا فرزند • یعنی ملایکه را بفرزندی کرفت •

سُبْحَانَهُ پاکست حق تعالی از کرفتن فرزند هُوَ الْغَنِيُّ اوبی نیازست از اتخاذ ولد •

چه طلب ولد • یا ضعیفی کند تا بدو قوت کیرد • یا فقیری تا باعانة او روزکار کذراند

یا ذلیلی تا بسبب فرزند عزت وشرف یابد یا حقیری کم نام تا بولد اسم ورسمی پیدا

کند • ومجموع اینها علامت احتیاجست • پس کسی که غنی مطلق باشد هر اینه اتخاذ

ولد ازو منفی بود • یا کوییم که ولد بعضی از والدست • پس این صورت مستدعی

ترکیب باشد • وهر مرکبی ممکن است • وهر ممکنی محتاج بغیر واجب الوجود •

غنی مطلق است • پس احتیاج را بدو راه نباشد بیت بود کمال غنا از صفات ذاتی او

کسی که هست غنی کی بود بکس محتاج • واشارت به بیان غنای حق اینست لَهُ مر اوراست

از روی مالکیة مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از نفایس علویات وَمَا فِي

الْأَرْضِ وآنچه در زمین است از بدایع سفلیات إِنْ عِنْدَكُمْ نیست نزدیک شما

ای مشرکان مِنْ سُلْطَانٍ حجتی وبرهانی بِهَٰذَا باین که خدای فرزند فرا میکیرد أَتَقُولُونَ

آیا میکویید عَلَى اللَّهِ بر خدای بدروغ وافترا مَا لَا تَعْلَمُونَ ○ آنچه نمیدانید قُلْ

بکوای محمد صلعم إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ بتحقیق آنانکه افترا کنند وبر بندند عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ

بر خدای دروغ را باتخاذ ولد • واضافه شریک بوی لَا يُفْلِحُونَ رستکاری نیابند

یعنی از دوزخ نرهند • وببهشت نرسند مَتَاعٌ مر ایشانراست برخورداری اندک

فِي الدُّنْيَا در دنیی یعنی دوسه روزه مهلت دارند • وسهل فرصتی را بکذرانند

وبکذارند ثُمَّ إِلَيْنَا پس بسوی ما باشد مَرْجِعُهُمْ بازکشت ایشان ثُمَّ نُذِيقُهُمُ

پس بچشانیم ایشانرا الْعَذَابَ الشَّدِيدَ عذابی سخت • یعنی دایم وبی انقطاع بِمَا

كَانُوا بسبب آنکه بودند که بکتاب وپیغمبر ما يَكْفُرُونَ ○ کافر میشدند

ع ١٢ ربع

واتل وبخوان علیهم بریشان • یعنی بر قوم خود از اهل مکه نبأ نوح خبر نوح
پیغمبر علیه السلام اذ قال و یاد کن چون گفت لقومه مر گروه خود را • یعنی آنها که
مشرك بودند یا قوم ای گروه من ان کان کبر اگر هست که بزرگ شده و گران گشته
علیکم بر شما مقامی اقامة من • یا قیام من بدعوت • نص کلام ربانی مبنی است
از آنکه حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام نهصد و پنجاه سال قوم را بخدا دعوت
کرد • و جفا و آزار ایشان تحمل فرمود • و چون جفای قوم بغایت رسید • گفت ای
قوم اگر بر شما شاق میکند بودن من در میان شما وتذکیری و پند دادن من
شما را بآیات الله بعلامتهاء روشن بر وحدانیة خدای • و تصدیق نا نموده مر آن پند
فعلی الله پس بر خدای توکلت توکل کردم در دفع کید شما • و نصرت من بر اعدا
فاجمعوا پس گرد آرید و محکم سازید امرکم کار خود را • یعنی عزیمت کنید
بران • یا جمع کنید خداوندان امر را • مراد روساء قومند وشرکاءکم و بخوانید شرکا
خود را • یعنی آنانرا که بزعم خود شرکاء حق میدانید • ملخص آیة آنکه شما همه
بقصد من اتفاق کنید ثم لا یکن پس باید که نباشد امرکم کار شما در قصد من علیکم
غمة بر شما پوشیده • یعنی بظاهر متوجه من شوید ثم اقضوا الی پس ادا کنید
بمن آنچه میخواهید • یعنی بکنید از مکاره آنچه اراده شماست ولا تنظرون ○ و
مرا مهلت مدهید تا خلاصی یابید از مشقت مقام و محنت کلام من • این سخنان
دلیلست بر آنکه نوح علیه السلام در مقام توکل ثابت قدم بوده • و وثوق تمام
بنصرت ملك علام داشته • و میخواسته که امة او بدین معنی پی برده قدم
در طریق متابعت نهند • خود ایشانرا خذلان ابدی دریافته از قول وی اعراض
نمودند • و وی فرمود فان تولیتم پس اگر روی بگردانید • و از قبول قول من اعراض

نمودید

فما سألتکم پس من نخواستم از شما برادای رسالت خود من اجر مزدی که
باعراض شما از من فوت شده باشد ان اجری نیست مزد من برای دعوت الا علی الله
مگر بر خدای • و او مرا بران ثواب خواهد داد • خواهی شما ایمان آرید • و خواهی اعراض
کنید وامرت و فرموده شده ام ان اکون بآنکه باشم من المسلمین ○ از
گردن نهادگان مر حکم خدای را • پس خلاف امر او نکنم • و اجر رسالت خود از او
نجویم فکذبوه پس بدروغ داشتند قوم او او را • یعنی اصرار کردند بر تکذیب او
بعد از الزام حجت بریشان فنجیناه پس ما نجاة دادیم نوح را علیه السلام از غرقه شدن
ومن معه و آنانرا که با وی بودند نیز فی الفلك در کشتی • و اهل سفینه بقول اصح •
هشتاد مؤمن بودند • از ذکور و اناث وجعلناهم و گردانیدیم اهل کشتی را
خلائف باشندگان در زمین از پس هلاك شدگان واغرقنا و غرق کردیم بطوفان
الذین کذبوا آنانرا که تکذیب کردند بآیاتنا آیتهاء ما را که با نوح علیه السلام
بود • یعنی معجزات او فانظر پس در نگر ای نگرنده بدیده عبرت و ببین کیف کان
چگونه بود عاقبة المنذرین ○ عاقبت کار بیم کرده شدگان • یعنی مشرکان از
قوم نوح علیه السلام • درین آیة هم تسلیهٔ حضرت رسالتست صلوات الله
و سلامه علیه و هم تهدید اهل کفر و ضلالت ثم بعثنا پس برانگیختیم من بعده از بعد
نوح علیه السلام رسلا فرستادگان الی قومهم بسوی قوم ایشان • یعنی هر رسولی را
بقومی • هود را علیه السلام بقوم عاد • و صالح را علیه السلام بقوم ثمود • و ابراهیم را
علیه السلام بقوم بابل • و شعیب را علیه السلام باصحاب ایکه و اهل مدین فجاؤهم
پس آمدند رسولان ما بامتان خود بالبینات بمعجزهای روشن و دلیلهای واضح •
فما کانوا لیؤمنوا پس نبودند امم این رسل که ایمان آرند بدان پیغمبران فرستاده

بدیشان بما کذبوا بسبب آنجه تکذیب کرده بودند • یعنی نکرویده به بآن من قبل
پیش از بعثت رسل • یعنی تکذیب حق را عادت کرده بودند قبل البعثة • پس بعد از بعثت
بر همان وتیره سلوك نمودند • یا ایمان نیاوردند بآن جیزی که تکذیب آن
کرده بودند پیش ازین یعنی در روز میثاق کذلك مثل این مهری که بر دلهای
مکذبان از امم ماضیه نهاده بودیم نطبع مهر می نهیم علی قلوب المعتدین ●
بر دلهاء از حد در کذرندکان در تکذیب • یعنی مکذبان قریش واضراب ایشان
ازین امت ثم بعثنا پس برانکیختیم من بعدهم از پس این پیغمبران موسی وهرون
موسی بن عمران و برادر او هرون را علیهما السلام الی فرعون بسوی ولید بن
مصعب • یا قابوس که فرعون آن زمان بود وملائه واشراف قوم او بآیاتنا
بآیتهاء ما • یعنی معجزهاء روشن • جون عصا ویدبیضا فاستکبروا پس کردنکشی
کردند از قبول آن • ومتابعت ننمودند وکانوا وبودند ایشان قوما مجرمین
کروهی جرم آرندکان • یعنی معتاد به تکذیب انبیا • وتهاون بآیات کبریا فلما جاءهم
پس آنهنکام که آمد بدیشان الحق سخن راست ودرست من عندنا از نزدیك ما
یعنی موسی علیه السلام بدیشان آمد • وسخن حق بر ایشان القا فرمود • ومعجز
بدیشان نمود قالوا کفتند از فرط عناد وتمرد ان هذا بدرستی که این جه تو آورده
ومعجز نام کرده لسحر مبین ● هر اینه جادوییست آشکارا قال موسی کفت موسی
علیه السلام مر قایلان این قول را اتقولون آیا میکویید شما للحق مر سخن راست
ومعجزهٔ روشن را لما جاءهم آن هنکام که بشما آمد که این سحرست اسحر هذا
آیا سحرست اینکه من بشما نمودم • استفهامست بطریق انکار • یعنی این جادویی نیست
ولا یفلح الساحرون ● وپیروزی نیابند جادوان • وبمراد نرسند قالوا کفتند

اشراف قوم • فرعون مر موسی را علیه السلام اجئتنا آیا آمدی تو لتلفتنا تا بکردانی
ما را عما وجدنا از آنجه یافته ایم ما علیه بران جیز آباءنا پدران خود را • مراد
عبادت فرعون است • یعنی آمدهٔ تا ما را از پرستش فرعون بازداری وتکون
وباشد لکما الکبریاء مر شما هر دو برادر را پادشاهی فی الارض در زمین مصر
وما نحن ونیستیم ما لکما مر شما هر دو را بمؤمنین ● از تصدیق کنندکان وقال
قال فرعون وکفت فرعون جمعی را از ملازمان خود ائتونی بکل ساحر بیارید بمن
هر ساحری علیم ● دانا در فن خود • تا معارضه کند با موسی علیه السلام •
پس سحره را جمع کردند • وبروجهی که در سورهٔ اعراف کذشت بمواعید کلیه مستظهر
ساخته • روز موعود بموضع معلوم آوردند فلما جاء السحرة پس آنهنکام که
آمدند جادوان در مقابلهٔ موسی علیه السلام قال لهم موسی کفت مر ایشان را موسی
علیه السلام القوا بیفکنید ما انتم ملقون ● آنجه شما افکنندکانید مر آنرا •
از رسنها وعصاها فلما القوا پس جون بیفکندند جادوان حبال وعصی خود را
وبسبب حرارت هوا بحرکت آمده در جشم مردم بشکل مار نمود قال موسی کفت
موسی علیه السلام ما جئتم به آنجه آوردید شما السحر آن جادوییست • نه آنجه
من آورده ام وفرعونیان آنرا سحر میکویند ان الله بدرستی که خدای سیبطله زود
باشد که تباه کرداند سحر شما را • وناجیز سازد ان الله لا یصلح بدرستی که
خدای بصلاح نیارد وتقویت نکند عمل المفسدین ● کار تباه کاران را
ویحق الله الحق وثابت کرداند خدای • واز پیش برد حق را • یعنی آنجه من آورده ام
بکلماته بسخنان خویش • یعنی بحکم وقضای خود • یا بوعدهٔ نصرت وغلبه که
بمن فرموده ولو کره المجرمون ● واکر جه کراهت دارند کافران • ودشوار

عشر

آید بریشان • یعنی حق سبحانه بوعدهٔ نصرت دوستان وفا کند • وازخشم وکراهة
دشمنان باك ندارد • ودرمثنوی معنوی اشارت بدین معنی هست نظم
حق تعالی ازغم وخشم خصام • کی کذارد اولیا را در غرام • مه فشاند نور وسك وع وع کند
سك زنور ماه کی مرتع کند • خس خسانه میرود برروی آب • آب صافی میرود بی اضطراب
مصطفی مه میشکافد نیم شب • ژاژ میخاید زکینه بولهب • آن مسیحا مرده زنده میکند
وآن جهود ازخشم سبلت میکند فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ پس ایمان نیاوردند بموسی علیه
السلام درمبداء امراو إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّن قَوْمِهِ مکر فرزندان از قوم موسی علیه السلام
وآنچنان بودکه • چون موسی علیه السلام ازمدین بمصر آمده بنی اسرائیل را بحق
دعوت فرمود • پیران وبزرکان اجابت نکردند • وبعضی ازجوانان ایشان بوی کرویدند
عَلَىٰ خَوْفٍ باوجود ترس مِّن فِرْعَوْنَ ازفرعون وَمَلَئِهِمْ وترس ازکروه خود یعنی
ازپدران ورؤسای قوم • مراد آنست که جمعی ازبنی اسرائیل ایمان آوردند بموسی
علیه السلام • باآنکه میترسیدند هم ازفرعون • وهم ازکسان خود أَن يَفْتِنَهُمْ آنکه عذاب
کند فرعون ایشانرا • یا رجوع کنند آباء ایشان بفرعون تا بازکردانند ایشانرا •
بکفر وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ وبدرستی که فرعون متکبر بود وطاغی فِي الْأَرْضِ در زمین
مصر وغالب براهل آن وَإِنَّهُ وبدرستی که بود او لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ ازحد برکذرندکان در کبر
وسرکشی تا حدی که دعوی ربوبیة کرد • وبنی اسرائیل را به بندکی کرفت وَقَالَ
مُوسَىٰ وکفت موسی علیه السلام مران مؤمنانرا • وقتی که آثار خوف ازایشان مشاهده
نمود يَا قَوْمِ ای کروه من إِن كُنتُمْ آمَنتُم اکر هستید شما که کرویده اید بالله
بخدای • ودانسته اید که ایصال منافع ودفع مضار بقبضهٔ اقتدار اوست فَعَلَيْهِ
تَوَكَّلُوا پس برو توکل کنید • وکار خود باو کذارید إِن كُنتُم مُّسْلِمِينَ اکر هستید

کردن

کردن نهادکان مر احکام قضای اورا درانوار آورده که این ازقبیل تعلق
حکم بشرطین نیست • چه معلق بایمان وجوب توکل است • ومشروط باسلام حصول
آن • ومحققان کفته اند حقیقت توکل اسقاط ورجاست ازما سوی الله • بلك
استغراق دربحر شهود مسبب • وانقطاع ازملاحظهٔ اسباب • وکفته اند تعلق
دلاست بمحبت قادر مطلق ونسیان غیراو • یعنی خودرا وغیرخودرا قوت وتأثیری
اثبات نکند • بلکه منقاد باشد تحت الحکم الازلی • بمثابهٔ میت در پیش غاسل •
نظم هرکه دربحر توکل غرقه کشت • همتش ازما سوی الله درکذشت • این توکل کرچه دارد
رنجها • فهو حسبه بخشد ازپی کنجها • وچون موسی علیه السلام ایشانرا بتوکل فرمود
فَقَالُوا پس کفتند عَلَى اللَّهِ برخدای نه برغیراو تَوَكَّلْنَا توکل کردیم • وبلطف او
واثق شدیم • وچون دعای متوکل باجابة مقترنست بزبان نیاز آغاز کرده کفتند •
رَبَّنَا ای پروردکار ما لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً مکردان مارا محل عذاب لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
برای کروه ستمکاران • یعنی ایشانرا برما مسلط مساز • تا بدست ایشان معذب
نشویم وَنَجِّنَا وخلاصی ده مارا بِرَحْمَتِكَ بمهربانی وبخشش خود مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ
ازکروه ناکرویدکان • یعنی ازقصد وکید ایشان • یا ازملاقات با ایشان
آورده اند که بعد ازایمان این قوم بموسی علیه السلام • واشتغال ایشان بعبادت
حق سبحانه • فرعون بفرمود تا مساجد ومعابدکه برسر محلات ودرمیان
اسواق ساخته بودند • خراب کرده • ایشانرا ازادای نماز منع نمودند • حق
سبحانه موسی را علیه السلام بفرمود تا دردرون خانهاء ایشان معابد مقرر کند
تا کافران برعبادت ایشان مطلع نکردند • چنانچه میکوید وَأَوْحَيْنَا ووحی
کردیم ما إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ بسوی موسی وبرادر او علیهما السلام أَن تَبَوَّآ آنکه

خمیس

فراکیرید جای بازکشت لِقَوْمِكُمَا برای قوم خود بِمِصْرَ در شهر مصر بُيُوتًا خانها که رجوع کنند بآن بجهت پرستش خدای. تثنیهٔ ضمیر اشارتست بآنکه تخصیص معابد وتعیین قبله آن متعلق است بایمهٔ قوم ودران محل امام ایشان موسی بود وهرون علیهما السلام وَاجْعَلُوا ودیگر حکم کردیم که بسازید شما هردو برادر و قوم شما بُيُوتَكُمْ خانهای خود را که کرفته اید قِبْلَةً مسجدها متوجه قبله. یعنی کعبه وموسی علیه السلام نماز جانب کعبه کذاردی وَ أَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ وبپای دارید نماز را دران موضع. جمع ضمیر بجهت آنست که اتخاذ مساجد. واقامت صلوة تعلق بهمه دارد وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ وبشارت ده ای موسی مؤمنانرا بنجات دینی ودرجات عقبی. توحید ضمیر مشیرست بآنکه بشارت وظیفهٔ صاحب شریعتست. وآن موسی بود علیه السلام وَقَالَ مُوسَىٰ وکفت موسی علیه السلام در دعای خود رَبَّنَا ای آفریدکار ما اِنَّكَ آتَيْتَ بدرستی که دادی تو فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ فرعون وکروه اورا زِينَةً جیزی که بآن آرایش کنند از لباس وپیرایه. ومتاع خانه وَأَمْوَالًا وداده ایشانرا مالها از نقود وانعام. وضیاع فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا در زندکانی دنیی ابن عباس رضی الله عنه فرموده که از فسطاط مصر تا زمین حبشه کوهها که دران معادن ذهب وفضه وزبرجد بود همه تعلق بفرعون داشت. وفرمان او درین مواضع روان بود. بدین سبب ~~بود~~ بدین مال بسیار بحوزهٔ تصرف قبط در آمده همه متمول ومتجمل شدند. ضلال واضلال کار ایشان کشت. پس موسی علیه السلام بعد از آنکه در دعای خود کفت ای پروردکار ما فرعون وقوم اورا مال وزینت دادهٔ. دیکرباره برای الحاح در تضرع تکرار کرد که رَبَّنَا ای آفریدکار ما ایشانرا اینها دادهٔ لِيُضِلُّوا تا کمراه کردانند بندکان ترا عَنْ

سبیلك

اطمس

سَبِيلِكَ از راه عبادت تو. وبعبادت فرعون خوانند رَبَّنَا ای پروردکار ما اثر محو بفرست عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ بر مالهاء ایشان. یعنی صورت آنرا محو کن ومنتقل ساز بجیزی دیکر. تا شوکت ایشان بشکند قتاده رحمه الله کفته که دینار ودرهم اشیا همه سنك شد. برهمان شکل ونقش که داشت. وسدی رحمه الله فرموده که تمام اموال ایشان از نقود واطعمه واشجار وثمار همه سنك شدند. واین یکی از آیات تسعه بود. ودیکر موسی علیه السلام دعا فرمود که وَاشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وسخت فراکیر مهر بر دلهاء ایشان. یعنی مهر نه بران تا سخت دل شوند فَلَا يُؤْمِنُوا پس ایمان نیاورند. موسی علیه السلام بوحی معلوم کرده بود که ایمان نخواهند آورد. لاجرم او دعا کرد که دل ایشانرا سخت ساز تا بایمان منشرح نشوند وایمان نیارند حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ تا ببینند عذابی دردناك را که آن غرقست در بحر قلزم قَالَ کفت خدای قَدْ أُجِيبَتْ بدرستی که اجابت کرده شد دَعْوَتُكُمَا دعاء شما هردو برادر. آورده اند که موسی علیه السلام دعا میکرد وهرون علیه السلام آمین میکفت. وآمین کوینده در دعا شریکست. ازین جهة کفت دعای هردو مستجاب شد فَاسْتَقِيمَا پس ثابت باشید بر دعوت. والزام حجت وتعجیل منمایید که شما در وقت خود بظهور خواهد رسید. کویند بعد از چهل سال اثر این دعا ظاهر شد وَلَا تَتَّبِعَانِّ وپیروی مکنید در تعجیل سَبِيلَ الَّذِينَ راه آنانرا که از فرط جهالت لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که وعدهٔ حق سبحانه بوفا می انجامد در وقت آن ع کارها موقوف وقت آمد نکه دارید وقت. وجون وقت عذاب آن قوم در رسید. وحی آمد بموسی علیه السلام که با قوم خود از مصر بیرون رو. که قبطیانرا هنکام عذاب آمد. موسی علیه السلام با جماعت بنی اسرائیل

متوجه شدند و بکناره دریای قلزم رسیده • فرعون با لشکر خود از عقب رسید •
وبدعاء موسی علیه السلام دریا شکافته شد • وتفاصیل این واقعه در سورهٔ
شعراست ذکر خواهد پذیرفت • القصه بنی اسرائیل بسلامة از دریا بگذشتند •
جنانجه حق سبحانه میفرماید وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ و بگذرانیدیم فرزندان یعقوب را
الْبَحْرَ از دریای قلزم بسلامت فَأَتْبَعَهُمْ پس از پی در آمد ایشانرا فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ
فرعون ولشکریان او بَغْيًا برای ستم کردن بر بنی اسرائیل وَعَدْوًا وبجهة از حد بیرون
بردن در جفای ایشان بکنار دریا رسیدند • واسب فرعون بیوی مادیانی که جبرئیل
علیه السلام سوار بود • بدریا در آمد • ولشکر متابعت نموده همه خودرا در دریا
افکندند • وفرعون نمیخواست که بدریا در آید • اما مرکب او اورا میبرد حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ
الْغَرَقُ تا جون دریافت اورا غرق شدن • ودانست که هلاک خواهد شد قَالَ آمَنْتُ
گفت ایمان آوردم وبگرویدم أَنَّهُ بآنکه لَا إِلَهَ نیست معبودی مستحق عبادت
إِلَّا الَّذِي مگر آن خدای که بدعوت موسی علیه السلام آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ گرویده اند
بدو بنی اسرائیل وَأَنَا ومن مِنَ الْمُسْلِمِينَ ۝ ازجملهٔ گردن نهادگانم مر حکم اورا • در
مدارک آورده که فرعون معنی واحدرا سه نوبت بسه عبارت تکرار کرد • از غایت حرص
که بر قبول آن داشت • وبجهت فوت وقت مقبول نشد • جه در وقت مرة واحده
کافی باشد • وبعد از انکه فرعون این سخن گفت حق تعالی • یا جبرئیل علیه السلام
در جواب او فرمود که آلْآنَ آیا ایمان می آری • اکنون که اختیار نمانده وَقَدْ
عَصَيْتَ وحال آنکه تو نافرمانی کردی قَبْلُ پیش ازین • وفرمان پیغمبر من نشنیدی
وَكُنْتَ وبودی مِنَ الْمُفْسِدِينَ ۝ ازجملهٔ گمراهان وگمراه کنندگان • در مدارک
وتبیان وغیر آن از تفاسیر آورده اند که روزی جبرئیل علیه السلام بدیوان

عشر

مظالم فرعون آمده • این صورت فتوی بدو نمود که • حکم امیر جیست در شان بنده
که نشو ونما در میان مال ونعمت خود یابد • وبه تربیت او از سایر ممالیک
ممتاز گردد • پس کفران نعمت پیش آورده • ودعوی خواجگی آغاز کرده • فرمان
مولی خود نبرد • فرعون بدست خود در ذیل فتوی او نوشت که میگوید ابو العباس
ولید بن مصعب که سزای بنده که بر سید خود بیرون آید • ودر نعمت او کافر گردد •
آنست که اورا در دریا غرقه سازند • جبرئیل علیه السلام آن خط را فرا گرفت • ودرین
محل که فرعون بگرداب فنا در افتاده • اظهار ایمان مینمود • جبرئیل علیه السلام
آن خط بوی نمود • وگفت هم بفتوی تو با تو عمل کرده اند فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ پس امروز
برهانیم ما بِبَدَنِكَ تن ترا از آب • یعنی قوم تو همه در قعر بحر اند ما بدن ترا •
بروی آب آوریم • آورده اند که جون فرعون وقوم او غرق گشتند بنی اسرائیل را
دغدغه شد که فرعون هلاک نشده • ودم بدم کشتیها ساز کرده • لشکر را از دریا
بگذراند واز عقب ما در آید • حق سبحانه فرعون را بروی دریا آورد • با زرهی
که در بر داشت • وبدان اورا میشناختند • تا بنی اسرائیل تن فرعون را بی روح دیده
تسلی یافتند • وازینست که بعضی علما بدن • ننجیک ببدنک • را بمعنی درع داشته
وآمدن آهن بر بالای آب با آنکه طبع او مقتضی رسوب در آبست • آیتی باشد از آیات
قدرت ربانی • ودر زاد المسیر آورده که بقیهٔ قوم فرعون که در مصر بودند •
غرقه شدن اورا مسلم نداشتند • وگفتند او با قوم خود در جزایر بحر صید مرغ وماهی
مشغول است • حق سبحانه وحی کرد بدریا که فرعون را با کنار افکند • تا مصریان
به بینند • پس دریا اورا بر زمین بلند افکند • جنانجه همه کس اورا دید • وازینجاست
که در معنی ننجیک • فرموده اند که • نلقیک علی نجوة من الارض • وبر هر تقدیر

اند

بدن ترا از دریا بر آریم لتكون تا باشی تو لمن خلفك برای کسی که از پس تو آید آية
نشانه که بتو عبرت کیرد. وداند که مملوك مقهور دورست از دعوی مالکیة
وقاهریة. بنده که خود را از غرقه شدن در کرداب فنا نرهاند. جرا صدای انا ربكم
الاعلى بسمع جهانیان رساند. نظم عاجزی کو اسیر خواب وخورست. لاف قدرت زند
جه بیخبرست. آنکه در نفس خود زبون باشد. صاحب اقتدار جون باشد. وان كثيرا
وبدرستی که بسیار من الناس از مردمان عن آياتنا از علامات قدرت ما لغافلون
بیخبرانند. ایشانرا نه دران فکرتی. ونه ازان عبرتی. ولقد بوأنا وبدرستی که ماجای
دادیم بني اسرائيل فرزندان یعقوب را علیه السلام بعد از هلاك فرعون وقوم او
مبوأ صدق جایی سبز او شایسته. جنانجه از صدق وعده ما سزید. وآن ولایت
شام بود. وبعد از ان مصر. ورزقناهم وروزی دادیم ایشانرا من الطيبات
از پاکیزها وجیزهاء لذیذ. وبقول بعضی اینجا مراد بنی اسرائیل یهود عصر پیغمبرند
که ایشانرا در یثرب جای داد. وخرمای تر وخشك بدیشان ارزانی داشت فما
اختلفوا پس اختلاف نکردند در امر دین خود. یا در شان محمد صلی الله علیه وسلم
حتى جاءهم العلم تا وقتی که آمد بدیشان علم توریة واحکام آن. ودران اختلاف کردند
بتأویل یا تا زمانی که عالم شدند بنعوت احمدی. وصفات محمدی. وبتغییر
وتحریف آن مشغول کشتند. وکفته اند آن علم قرآنست که فرو آمد. وسبب اختلاف
یهود شد ان ربك بدرستی که پروردکار تو يقضي بينهم حکم کند میان ایشان يوم
القيمة روز رستخیز فيما كانوا دران جیزی که بودند که از روی عناد یا جهل فيه
يختلفون دران جیز اختلاف میکردند از حکم توریة. یا امر پیغمبر صلوات
الله وسلامه علیه فان كنت پس اگر هستی تو في شك در کمان مما انزلنا اليك از آنچه

فرستاده ایم بتو از قصص واحکام فسئل الذين پس بپرس از آنانکه يقرءون
الكتاب میخوانند کتابرا. مراد جنس کتب است من قبلك پیش از تو. یعنی از اهل
کتاب جه این منزل محقق است نزد ایشان. ومثبت در کتب ایشان. مخاطب
حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم. ومراد امت اند. ودر زاد آورده که
ان بمعنی ماء نافیه است. یعنی تو در شك نیستی اما برای زیادتی بصیرت سؤال کن
از اهل کتاب لقد جاءك الحق بدرستی که آمد بتو بیان راست ودرست من ربك
از آفریدکار تو فلا تكونن پس مباش من الممترين از شك آورندکان. اصح
اقوال آنست که در امثال این مخاطبات. صورت خطاب متوجه رسالتست.
اما مخاطب غیر اوست. جه آنحضرت معصوم ومحفوظ است. از شکوك. وشبهات
در آنجه بروی منزل شده. واز همین قبیل است این خطاب دیکر که ولا تكونن
ومباش من الذين كذبوا از کسانی که تکذیب کردند بآيات الله مر آیتهاء خدا را
که قرآنست فتكون پس باشی اگر تکذیب کنی من الخاسرين از زیان زدکان.
ان الذين حقت بدرستی که آنانکه واجب شده است عليهم بریشان كلمة
ربك قول پروردکار تو. یعنی قولی که در لوح محفوظ نوشته که ایشان بر کفر
میرند. وملائکه را بدان خبر داده. وکفته اند کلمه آنست که لاملان جهنم
یا هولاء في النار ولا ابالي. وبرهر تقدیر جون کلمه در شان ایشان ثابت شد.
لا يؤمنون ایمان نمی آرند. زیرا که کلام حق سبحانه دروغ نیست. وجون
سبب اصلی مر ایمان ایشانرا که تعلق ارادة الله باشد بدان. مفقودست مطلقا
ایمان نیارند ولو جاءتهم واکر جه آید بدیشان كل آية هر آیتی که اقتراح میکنند
حتى يروا تا به بینند العذاب الاليم عذابی دردناك یا که نامزد ایشان باشد

خمس

وبعد از نزول عذاب ایمان ایشانرا نفع نرساند چنانچه قوم فرعون وسایر امم
ماضیه را سودی نداشت فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ در تبیان آورده که اکثر نحویان
برانند که لولا اینجا بمعنی ما نافیه است یعنی نبودند اهل دیهی از دیههای عاصیه
که بوقت نزول عذاب آمَنَتْ ایمان آوردند فَنَفَعَهَا پس سود رسانید اهل آن دیه را
إِيمَانُهَا ایمان ایشان دران وقت إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ مگر قوم یونس را علیه السلام که
ایشان لَمَّا آمَنُوا آن هنگام که ایمان آوردند كَشَفْنَا عَنْهُمْ برداشتیم وببردیم
از ایشان عَذَابَ الْخِزْيِ عذاب رسوایی را فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا وَمَتَّعْنَاهُمْ
وبرخوردار بگذاشتیم ایشانرا إِلَىٰ حِينٍ تا هنگام رسیدن اجلها ایشان
وبر تقدیر این معنی که گفته شد استثنا در إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ متصل بود ونفع بایمان
بأس مخصوص باین قوم ومستثنا باشند از حکم آن آیة که فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ
إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا وجمعی برانند که معنی آیة اینست که چرا اهل قری ایمان نیاوردند
قبل از معاینه عذاب وتعجیل نکردند پیش از حلول آن تا نفع کردی ایشانرا ایمان
ایشان لیکن قوم یونس علیه السلام چون امارات عذاب مشاهده نمودند
تأخیر نکردند ایمان خود را تا وقت حلول وایمان آوردند وبرین تقدیر استثنا منقطع
باشد وقصه یونس علیه السلام بر سبیل ایجاز چنان بوده که حق سبحانه اورا باهل
نینوی فرستاد از ارض موصل واو ایشانرا مدتی بخدای ودعوت کرد وا بانموده
وپیامبر نجانیدند آخر به تنگ آمد وگفت الهی قوم من مرا تکذیب کردند فانزل
عَلَيْهِمْ نِقْمَتَكَ حق سبحانه اجابة فرمود وگفت خبرده قوم خود را که بعد از سه
روز یا چهار روز عذاب بشما فرود آید پس یونس علیه السلام ایشانرا خبر داد
واز میان قوم بیرون رفته در شکاف کوهی پنهان شد چون زمان موعود نزدیک

رسید حق تعالی بمالک دوزخ خطاب کرد که بمقدار شعیره از سموم دوزخ بدین
قوم فرست مالک فرمان الهی بجای آورد وآن سموم بصورت ابری سیاه یا دودی
غلیظ وشرارات آتش بیامده گرد مدینه نینوی فرو گرفت اهل شهر دانستند
که یونس علیه السلام راست گفته روی بملک خود آوردند واو مردی عاقل بود
فرمود که یونس را علیه السلام طلب کنید چندانچه طلبیدند نیافتند ملک
گفت که اگر یونس علیه السلام برفت خدایی که مارا بدو دعوت میکرد باقیست
ودانا وشنوا اکنون هیچ چاره نیست الا آنکه عجز وشکستگی وتضرع بدرگاه او
بریم پس ملک سر وپای برهنه پلاسی در پوشید ورعایا بهمین صورت روی بصحرا
نهادند ومرد وزن وخرد وبزرگ خروش وفریاد در گرفته کودکانرا از مادران
جدا کردند وبیکبار نیتها خالص ساخته آواز برداشتند که آمَنَّا بِمَا جَاءَ بِهِ
یونس علیه السلام واز اول ذی الحجه تا عاشر محرم برین وجه می نالیدند ودرین چهل
روز از فغان وناله نیاسوده درد مندی وبیچارگی بموقف عرض میرسانیدند نظم
چاره ما ساز که بی یاوریم گر تو برانی بکه روی آوریم بی طربیم از همه سازنده
جز تو نداریم نوازنده پیش تو گر بی سر وپا آمدیم هم بامید تو خدا آمدیم قومی
میگفتند خداوندا یونس علیه السلام مارا گفته بود که خدای من گفته که
بندگان بخرید وآزاد کنید ما بندگان توییم مارا بکرم خود از عذاب آزاد کن
جماعتی دیگر می نالیدند که الهنا یونس علیه السلام مارا خبر داد که تو خداوند
فرموده که بیچارگان ودرماندگانرا دست گیرید ما بیچاره ودرمانده ایم تو
خود مارا دستگیر بعضی دیگر بعرض میرسانیدند که ای پروردگار ما یونس
علیه السلام از قول تو میفرمود که هر که بر شما ستم کند از و درگذرانید خدایا

مابکناه بر خود ستم کرده ایم • از ما درکذران و عفو کن • بر نهج دیکر بدین کونه ادا
میکردند • که خدایا یونس علیه السلام ما را میکفت که پروردکار من کفته است
که سایلانرا رد مکنید • ما سایلان روی بدرکاه کرمت آورده ایم • ما را رد مکن نظم
ما تهی دستان برآوردیم دستی در دعا • نقد فیضی نه برین دست کنه کار همه
قاضی حاجات درویشان و محتاجان توئی • پس روا کن از کرم حاجات بسیار همه
القصه روز جهلم که آدینه بود و عاشورا • اثر مناجات دلسوز ایشان ظهور نموده
براة نجات از دیوان رحمت نوشته شد • و ظلمت سحاب عذاب مرتفع کشته
ابر رحمت سایهٔ رأفت بر مفارق ایشان افکند • یونس علیه السلام بعد از جهار روز
متوجه نینوی شده • میخواست که از حال قوم خبر کیرد • جون نزدیك شهر رسید
و بر صورت واقعه مطلع شد • ملال بسیار برو غلبه کرده • با خود کفت من ایشانرا
بعذاب ترسانیده ام • و عذاب برحمت مبدل کشت • اکر من بدین شهر روم مرا بکذب نسبت
دهند • روی بصحرا نهاد • و قصهٔ رفتن او بدریا و محبوس کشتن در بطن ماهی در سوره
انبیا و صافات مذکور خواهد شد وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ واکر خواستی پروردکار تو لَآمَنَ
هر اینه ایمان آوردندی مَنْ فِي الْأَرْضِ هر که در زمین است كُلُّهُمْ جَمِيعًا همه ایشان
آورده اند که حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه بر ایمان قوم بغایت
حریص بود • و جون ایمان نمی آوردند غبار ملال بر آینهٔ دل آنحضرت می نشست حق
سبحانه این آیة فرستاد • و ایمان خلق را بمشیت خود باز بست • و فرمود که أَفَأَنْتَ آیا تو
تُكْرِهُ النَّاسَ اکراه میکنی مردمانرا حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ◉ تا کروند مؤمنان
تا کردند مؤمنان بی مشیت من • این آیة منسوخ است بآیة قتال وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ و نشاید
و نیست هیچ تن را أَنْ تُؤْمِنَ آنکه ایمان آرد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مکر بارادت و توفیق و

قضای

قضای الهی وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ و میکماریم عذاب را • یا خشم میکیریم
یا مسلط میکنیم شیطانرا • و حفص بیا میخواند • یعنی خدای غضب میکند
عَلَى الَّذِينَ بر آنانکه لَا يَعْقِلُونَ ◉ تعقل نمینمایند در حجج و آیات قُلِ انْظُرُوا
بکوای محمد مشرکانی را که از تو طلب آیات میکنند • که بنکرید بجشم سر • یا
ملاحظه کنید بدیدهٔ سر مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ تا خود جه جیزهاست در آسمانها از
عجایب فطرت وَالْأَرْضِ و در زمین از بدایع قدرت • تا شما را دلالت کند
بر کمال صنع الهی • و بلاغ علم و حکمت پادشاهی وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ و دفع نمیکند
دیدن آیتها وَالنُّذُرُ و استماع کلام بیم کنندکان • یعنی رسل عذاب الهی را •
عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ◉ از کروهی که در علم و حکم من واقع است که نخواهند کروید
فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ پس جشم نمیدارند این مشرکان إِلَّا مکر ایامی را • یعنی واقعها را •
مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ مثل وقایع آنانکه خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ کذشتند پیش از ایشان جون
قوم عاد • و ثمود • و اصحاب ایکه • و اهل مؤتفکه • مراد نزول عذاب است •
قُلْ فَانْتَظِرُوا بکو پس انتظار برید عذابی را که بشما نازل خواهد شد إِنِّي مَعَكُمْ بدرستی
که من با شما مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ◉ از جملهٔ منتظرانم هلاك شما را ثُمَّ نُنَجِّي پس ما
برهانیدیم رُسُلَنَا پیغمبران خود را هرکاه که عذاب بمکذبان ایشان فرود
آمد وَالَّذِينَ آمَنُوا و نجاة دادیم آنانرا که کرویده بودند بدیشان كَذَلِكَ همجنین که
نجاة دادیم رسل و متابعان ایشانرا حَقًّا عَلَيْنَا وعدهٔ راست و درست است
از ما که بوقت هلاك مشرکان نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ ◉ نجاة میدهیم کرویدکانرا
که محمد است صلی الله علیه وسلم و اصحاب او رضی الله عنهم قُلْ بکوای محمد يَا أَيُّهَا النَّاسُ
ای مردمان • خطاب با اهل مکه است إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ اکر هستید شما در کمان

عشر

مِنْ دِيْنِي از صحت دین من. من پیان کنم دین خود را برای شما فَلَا اَعْبُدُ الَّذِينَ پس من
نمی پرستم آنان را که تَعْبُدُونَ شما میپرستید مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای از اصنام
وملئکه وَلٰكِنْ اَعْبُدُ اللّٰهَ ولیکن پرستش میکنم خدای را الَّذِي يَتَوَفّٰكُمْ آن
خدائی که می میراند شما را. تخصیص توفی جهة تهدیدست. چه وفات اهل شرک
میعاد عذاب ایشانست وَاُمِرْتُ ومأمور شده ام اَنْ اَكُونَ بآنکه باشم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
از گرویدگان باحکام الهی واخبار انبیا وَاَنْ اَقِمْ ودیگرام کرده اندم را. یا وحی
فرستاده اند بآنکه بپای دار وَجْهَكَ عمل خود را لِلدِّينِ از برای دین. یعنی
خالص ساز آنرا حَنِيفًا در حالتی که مایل باشی از همه ادیان بدین اسلام وَلَا تَكُونَنَّ
ومباش مِنَ الْمُشْرِكِينَ ⊙ از شرك آورندگان. این خطاب متوجه بغیر آنحضرت است
وَلَا تَدْعُ ومخوان مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای مَا لَا يَنْفَعُكَ آنچیز را که سود نکند
ترا خواندن او وَلَا يَضُرُّكَ وزیان نرساند بتو فرو گذاشتن او فَاِنْ فَعَلْتَ پس اگر
بکنی. یعنی بخوانی اینچنین چیز را فَاِنَّكَ پس بدرستی که تو اِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ ⊙ آنهنگام
از ظالمان باشی. که وضع دعا در غیر موضع او کنی وَاِنْ يَمْسَسْكَ اللّٰهُ بِضُرٍّ واگر
برساند خدای بتو مرضی. یا شدتی. یا فقری فَلَا كَاشِفَ لَهُ پس هیچ رفع کننده وبازدارنده
نیست مر آنرا اِلَّا هُوَ مگر او که الله است وَاِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ واگر خواهد بتو صحت
وراحت. وغنا فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ پس هیچ دفع کننده وبازگرداننده نیست مر آن
فضل او را. وضع فضل در موضع ضمیر. دلیل است بر آنکه حق سبحانه متفضل است
باراده خیر بر بندگان بی استحقاق ایشان يُصِيبُ بِهِ میرساند فضل خود را مَنْ
يَشَاءُ بآنکه میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود وَهُوَ الْغَفُورُ واوست آمرزنده
پس از غفران او بمعصیت ناامید مشوید الرَّحِيمُ ⊙ مهربانست. پس بطاعت

امید در رحمت او بندید قُلْ يَا اَيُّهَا النَّاسُ بگوای مردمان قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ
بدرستی که آمد بشما کلامی درست. یا پیغمبری راست مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما
وهیچ عذری نماند شما را فَمَنِ اهْتَدٰى پس هر که راه یافت بایمان ومتابعت فَاِنَّمَا
يَهْتَدِي پس جز این نیست که راه می یابد لِنَفْسِهِ برای خود. یعنی منفعت آن عاید بدوست
وَمَنْ ضَلَّ وهر که گمراه شد بانکار وتکذیب فَاِنَّمَا يَضِلُّ پس همین است که گمراه
میشود عَلَيْهَا بر نفس خود. یعنی وبال آن ضلال بروست وَمَا اَنَا ونیستم من عَلَيْكُمْ
بِوَكِيلٍ ⊙ بر شما نگهبانی که امر شما موکول بمن باشد. دمیاطی فرموده که آیة السیف ناسخ
این آیتاست وَاتَّبِعْ وپی روی کن ای محمد مَا يُوحٰى اِلَيْكَ آنچیز را که وحی کرده می شود
بسوی تو. بامتثال وتبلیغ وَاصْبِرْ وصبر کن بر دعوت وایذائی که بتو رسد شکیبائی
ورز حَتّٰى يَحْكُمَ اللّٰهُ تا وقتی که حکم کند خدای بنصرت تو. یا امر فرماید بقتال وثنی
وجزیهٔ کتابی وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ⊙ بهترین حکم کنندگان. زیرا که در حکم او خطا
ومیل وستم نیست. یا مطلع است بر سرائر واحتیاج به بیّنه وگواه ندارد بیت
از سفیدی تا سیاهی کیر وتا لوح وقلم. یك رقم از خط حکمش وهو خیر الحاکمین ⊙

سورة هود علیه السلام مائة وثلاثون آية بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

الٓرٰ در احقاق فرموده که حروف مقطعه نسبت باصطلاح وضعی وعرفی مفهوم
المراد نیست. پس سر مکتوم باشد. ومؤید این قول است آنکه شعبی را از معنی مقطعات
پرسیدند فرمود که. سر الله فلا تطلبوه. وبعضی بر آنند که معنی الر آنست که
انا الله اری. منم خدائی که می بینم طاعت مطیعان را. ومعصیت عاصیان را وهر کس را
مناسب عمل او جزا خواهم داد. پس این کلمه مشتمل است بر وعد ووعید كِتَابٌ
این کتابیست صفت او این که اُحْكِمَتْ استوار کرده شده است آيَاتُهُ آیتهاء

اوبج ودلایل. یا منتظم کشته است بنظمی محکم جون بنایی مستحکم که نقض وخلل
بدو راه نیابد ثم فصلت پس جدا کرده شده است سورة سورة وآیة آیة یا تفصیل
یافته است در وآنجه بندکان بدان محتاج اند. یعنی مبین شده است من لدن
حکیم از نزدیك حکم کننده یا حکمت بخشنده خبیر ● دانا بهمه جیزها الا
تعبدوا برای آن تا نپرستید الا الله مکر خدایرا اننی لکم بدرستی که من مرشمارا
منه ازوی. یعنی بامر وی نذیر بیم کننده ام بعقوبت بر شرك وطغیان وبشیر و
مژده دهنده بمثوبت بر توحید وایمان وان استغفروا ودیکر احکام وتفصیل
آیات برای آنست تا آمرزش طلبید ربکم از پروردکار خود برای کناهان کذشته
ثم توبوا الیه پس توبه کنید بحضرت او از معاصی در زمان آینده یمتعکم تا بر
خورداری دهد شمارا متاعا حسنا برخورداری نیکو یعنی عمر دراز ارزانی دارد
تا مردم از شما منتفع کردند. یا شمارا زندکانی دهد در ایمنی وتندرستی الی اجل
مسمی تا وقت نام برده شده که آخر عمر مقدرست. محققان کفته اند متاع
حسن رضاست بر آنجه دست دهد از نعمت. وصبر بر آنجه روی نماید از محنت
در لطایف امام قشیری رحمه الله مذکورست که برخورداری نیکو آنست که
حاجت مردمان بر دست وی کذارده شود ویؤت وتا بدهد خدای کل ذی فضل
هر خداوند فضلی را در دین فضله ثواب وجزای فضل او هم در دنیا وهم در
آخرت. ابن مسعود رضی الله عنه فرموده که ذو فضل کسی است که حسنات
او فاضل باشد از سیآت او. وجوزجانی قدس سره کفته که ذو فضل آنست که در
دیوان ازل بنام او ونشان فضیلت نوشته باشند. وهر اینه بعد از وجود
بدان شرف خواهد رسید ع آنرا که بدادند از و باز نکیرند وان تولوا واکر شما ای

کافران

کافران بر کردید از اسلام. یا اعراض کنید از متابعت من فانی پس بدرستی که من
اخاف علیکم میترسم بر شما عذاب یوم کبیر ● از عذاب روز بزرك قیامتست
ودر تیسیر کوید روز بدر. وکفته اند روز شدت ومشقت وآن ابتلای کفار بود
بقحط وغلا. تا حدی که مرده ومردار میخوردند الی الله بسوی مجازات خداست مرجعکم
بازکشت شما وهو علی کل شیء واو بر همه جیزها از اعاده واثابه وتعذیب
قدیر ● تواناست آورده اند که جمعی مشرکان بی باك که عداوت حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم میورزیدند. وبجهت مصلحت زمان در اخفاء آن میکوشیدند
روزی با یکدیکر ملاقات نموده کفتند جون پردها فرو کذاریم. وخودرا بجامها
بپوشیم. وسینهای خودرا فراهم کیریم. در عداوت محمد کسی جکونه بران اطلاع یابد
حق سبحانه آیة فرستاد الا انهم بدانید که ایشان. یعنی کافران یثنون صدورهم
فراهم میکیرند سینهاء خودرا بر عداوت حبیب من. یا دوتا میکرداند
آنرا. ودوتا کردن سینه عبارتست از پوشیده داشتن راز در دل. یعنی دشمنی
پیغمبر در درون دل میکیرند لیستخفوا تا پنهان دارند منه از خدای الا حین
بدانید که آن هنکام که ایشان یستغشون ثیابهم در سر کشند جامهاء خودرا
وبر فراش خود جای کیرند یعلم خدای میداند ما یسرون آنجه پنهان میکنند
در سینها وما یعلنون ومیداند آنجه آشکارا میکنند بزبانها. وسر وعلانیه
ایشان بنسبت علم وی یکسانست انه علیم بدرستی که او داناست بذات
الصدور ● باسراری که در سینهاست. وکویند ذات الصدور دلها اند
وحق سبحانه مضمرات آنرا میداند بیت ای که در دلها نهان کنی سری. آنکه دل
آفرید میداند. در اسباب نزول آورده که این آیت در شان اخنس بن شریقست

خمس

نازل شده که مردی سخن گذار و شیرین زبان بود بملازمت حضرت رسالت
صلوات الله وسلامه علیه آمدی و سخنان خوش آینده ادا کرده لاف هواداری
و یکجهتی زدی اما ظاهرش بخلاف باطن بود درونش تیره و بیرونش روشن
مینمود حق سبحانه خبث عقیدت او را بدین آیة آشکارا کرد تا کسی بصفای
ظاهرش از ظلمت باطنش غافل نگردد شیخ طریقت قدس سره فرموده که
منافق مشابه مار ست درونش زهر و بیرونش نقش و نگار ست بیت صورت
ظاهر ندارد اعتبار باطنی باید مبرا از غبار الجزء الثاني عشر
وَمَا مِن دَابَّةٍ و نیست هیچ جنبنده در زمین مراد جمع حیوانات است إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر
بر خدایست رِزْقُهَا روزی ایشان از روی تفضل و رحمت ایراد لفظ علی که
قید وجوبست در شرع بجهت تحقیق وصول رزقست بمرزوق و گفته اند علی
بمعنی من است یعنی روزی همه از خدای است یا بمعنی الی روزی مفوض بحق تعالی است
اگر خواهد بسط کند و اگر اراده نماید قبض کند وَيَعْلَمُ و میداند خدای مُسْتَقَرَّهَا
قرارگاه حیوانات در حین از زمین و آب و هوا و مستودع موضع قرار ایشان قبل
از استقرار چون صلب و رحم و بیضه كُلٌّ همه که یاد کرده شد از دواب و ارزاق
و مستقر و مستودع ایشان مذکور و مسطور ست فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ در کتابی
روشن یعنی لوح محفوظ وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکه خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید
آسمانها و زمین را فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در شش روز از ایام دنیی که اول آن یکشنبه و آخر
آدینه بود وَكَانَ و بود پیش از آفریدن ارض و سما عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ عرش او بر آب
در بحر تفاسیر آورده که حق سبحانه در مبداء آفرینش یاقوتی سبز بیافرید
و بنظر هیبت در آن نگریست آن جوهر آب شد پس حق سبحانه باد را بیافرید

و آب را

و آب را بر بالای آن بداشت و عرش را بر زیر آب جای داد و در وقوف عرش
بر آب و استقرار آب بر باد اعتباری عظیمست مر اهل تفکر را از عباد و حق
تعالی بیافرید آسمان و زمین و عرش و باد و آب را لِيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید شما را
یعنی معامله آزمایندگان کند تا ظاهر شود که أَيُّكُمْ کدام شما أَحْسَنُ عَمَلًا نیکوترست
از روی عمل یعنی شکر که بیشتر ست بر نعمت یا تصدیق که کاملترست
در قرار عرش بر آب و وقوف آب بر باد وَلَئِن قُلْتَ و اگر گویی تو ای محمد مر قوم خود را
إِنَّكُم مَّبْعُوثُونَ بدرستی که شما برانگیخته شدگانید مِن بَعْدِ الْمَوْتِ از پس مرگ
لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا هر اینه گویند آنانکه نگرویدند إِنْ هَٰذَا نیست این سخن
که در باب بعث میگویی إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ مگر مانند سحر آشکارا در فریب یا در
بطلان وَلَئِنْ أَخَّرْنَا و اگر تاخیر کنیم عَنْهُمُ الْعَذَابَ از ایشان عذابی را که
وعده داده ایم إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ تا هنگامی شمرده شده یعنی وقتی معلوم
لَّيَقُولُنَّ هر اینه گویند از روی استهزا مَا يَحْبِسُهُ چه چیز باز میدارد عذاب را
از نزول و وقوع أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ بدانید که آن روزی که بیاید عذاب بدیشان
که روز بدرست لَيْسَ مَصْرُوفًا نباشد آن عذاب باز داشته شده عَنْهُمْ از ایشان
یعنی چون وقت عذاب در رسد بهیچ وجه از ایشان مندفع نگردد دمیاطی
فرموده که این عذاب قتل جبرائیل است علیه السلام مر مستهزیان را جنانچه
مضمون انا کفیناک المستهزئین از ان خبر میدهد و در سوره حجر مذکور
خواهد شد وَحَاقَ بِهِم و احاطه کرده خواهد شد بدیشان وضع ماضی
در موضع مستقبل بجهة تحقق وقوع است یعنی گوییا که فرا گرفته است جهات
ایشان را مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ آنچه بودند که از روی جهل به يستهزؤن بدان

استهزا میگردند. وبوقوع آن استعجال مینمودند **وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ** واگر
بچشانیم. یعنی بدهیم آدمی را **مِنَّا رَحْمَةً** از نزد ما نعمتی که دریابد لذت آنرا **ثُمَّ**
نَزَعْنَاهَا پس بازستانیم آنرا **مِنْهُ** ازوا **إِنَّهُ لَيَئُوسٌ** بدرستیکه او نا امیدست بجهت
بی صبری. وعدم اعتماد بر کرم ما **كَفُورٌ** ناسپاس است در نعمت گذشته
وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ واگر بچشانیم اورا **نَعْمَاءَ** نیکویی چون صحت وغنا **بَعْدَ ضَرَّاءَ**
بعد سختی که بدو رسیده باشد چون بیماری وفقر **لَيَقُولَنَّ** هر اینه گوید **ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ**
برفت بدیها یعنی مصایب ومکاره که مرا بد می آمد دور شد **عَنِّي** از من **إِنَّهُ** بدرستیکه
آن انسان **لَفَرِحٌ** شادمانست بنعمة ومغرور بآن **فَخُورٌ** نازنده وفخر کننده بر مردم
وفرح وفخر اورا غافل ساخته اند از شکر نعمت وقیام بحق آن **إِلَّا الَّذِينَ** مگر آنانکه
صَبَرُوا شکیبایی نمودند در محنت وبلا **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** وکردند عملهای
نیکو یعنی وظایف شکر بتقدیم رسانیدند در نعمت ورخا **أُولَئِكَ لَهُمْ** آن
گروه که بصفت شکر موسوم اند مر ایشانراست **مَغْفِرَةٌ** آمرزش گناهان **وَ**
أَجْرٌ كَبِيرٌ ومزدی بزرگ که اقل آن بهشتست. شیخ العالم فرموده که در جنة
نعمتی هست که همه نعیم بهشتی در جنب آن محقر ومختصر باشد یعنی مشاهده
انوار لقا **بيت** ما را بهشت بهر لقای تو در خورست. بی پرتو جمال تو جنت محقرست
آورده اند که کفار عرب از روی تعصب وعناد اقتراح آیات. از حضرت سید
کاینات. علیه افضل الصلوات. والتسلیمات. میکردند. وبا کلام قدیم و
کتاب کریم. بطریق تهاون واستهزا سلوک مینمودند. وازجمله اقتراحات ایشان
آن بود که چرا گنجی بتو ندادند. یا ملکی را بتصدیق تو نفرستادند. حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم از عدم قبول دعوت واستهزا وسخریة ایشان تنگدل میشد

عشر

حق سبحانه برای تهییج آنحضرت در ادای رسالت وعدم مبالات برد وانکار
ایشان آیة فرستاد که **فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ** پس شاید که تو ترک کننده باشی. امام ماتریدی
رحمه الله میگوید که استفهام بمعنی نفی است. یعنی ترک **بَعْضَ مَا يُوحَى** بر نخی
از آنچه وحی کرده شده است **إِلَيْكَ** بسوی تو یعنی آنچه مخالف رای مشرکانست
از سب آلهۀ ایشان **وَضَائِقٌ** وتنگست **بِهِ** باظهار آن **صَدْرُكَ** سینۀ تو **أَنْ يَقُولُوا**
از ترس آنکه گویند **لَوْلَا أُنْزِلَ** چرا فرو فرستاده نشده است **عَلَيْهِ كَنْزٌ** بر وگنجی که
نفقه کند بر مردمان. وبسبب آن تابع او شوند **أَوْ جَاءَ مَعَهُ** یا چرا نیامد با او
مَلَكٌ فرشتۀ بجهة گواهی بر نبوت او. وتو بسبب این مقالات از ادای رسالت باز مانی
إِنَّمَا أَنْتَ جز این نیست که تو **نَذِيرٌ** بیم کننده بر تو انذارست وبس. وتو در ان تقصیر
نمینمایی. پس چرا از رد وانکار ایشان تنگدل شدی **بيت** در شب مهتاب مه را بر سماک
از سگان وعوعو ایشان چه باک **وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ** وخدای بر همه چیزها **وَكِيلٌ**
گواه است یا کارگذار آنکه کار با او گذارد. ونگاه دار آنکه خود را بدو سپارد.
پس توکل برو کن. واز گفت وشنود هر حسود. وعنود باک مدار **أَمْ يَقُولُونَ** بلکه
میگویند کافران **افْتَرَاهُ** محمد بر می بافد آنچه میگوید که بمن وحی میکنند. یعنی
قرآنرا خود میسازد **قُلْ فَأْتُوا** بگو پس بیارید **بِعَشْرِ سُوَرٍ** ده سوره **مِثْلِهِ** مثل قرآن
در بیان. وحسن نظم **مُفْتَرَيَاتٍ** بر بافته از نزدیک خود. یعنی زعم شما آنست
که قرآنرا از خود بر می توان بافت. وبمن این گمان میبرید که من از خود میسازم
شما فصحای عربید. پس می باید که شما نیز قادر باشید بر انشاء مثل این کلامی
بلکه شما از من قادرترید جهت وقوف شما بر قصص واخبار وتعود شما بر انشاد
اشعار **وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ** وبخوانید از برای معاونت بر معارضه هر کرا توانند

مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ◉ اکر هستید راست کویان که
این کلام مُفتری ومختلق است • وجون ایشان از معاضه بعشر سور عاجز آمدند
آیتی دیکر آمد که • فأتوا بسورة من مثله • وعجز ایشان از ایراد یک سوره نیز بر همه
کس ظاهر شد فَاِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا پس اکر اجابة نکردند لَكُمْ مر شما را در آنجه کفتید از
ایتان سُوَر • مخاطب حضرت پیغمبرست وجمع ضمیر برای تعظیم باشد • وکفته اند مر
مؤمنانند که ایشان نیز تحدی میکردند برای حمایت پیغمبر • ومیکفتند که حضرت
رسالت را صلی الله علیه وسلم مُفتری میکویید • شما با مفتری او معارضه کنید •
پس حق سبحانه فرمود که اکر ایشان در معرض جواب نیامدند فَاعْلَمُوا پس بدانید
اَنَّمَا اُنْزِلَ که آنجه فرو فرستاده شده بِعِلْمِ اللّٰهِ بعلم خدای است • یعنی ملتبس
بعلمی که خاصهٔ اوست • وآن علم است بمصالح عباد • وآنجه ایشانرا بکار آید در
معاش ومعاد وَاَنْ لَا اِلٰهَ وبدانید آنکه نیست معبود بسزا اِلَّا هُوَ مکر او که عالم است
بآنجه غیر او نداند • وقادرست بر آنجه غیر او نتواند فَهَلْ اَنْتُمْ پس هستید شما مُسْلِمُونَ
ثابتان بر اسلام • واستفهام بمعنی امر نیز میتوان داشت • یعنی بر اسلام ثابت باشید
جون اعجاز قرآن نزد شما متحقق شد مَنْ كَانَ هر که باشد که از دنائت همت يُرِيدُ
الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا خواهد زندکانی دُنیا وَزِينَتَهَا وآرایش آنرا در مقابلهٔ اعمال خیر خود
مراد منافقانند یا اهل ریا • یا یهود ونصاری • ودر زاد آورده که عامست مر جمیع
مردمانرا که از ایشان باحسان واعمال بِر خود دنیا خواهد نُوَفِّ اِلَيْهِمْ تمام باز
کذاریم بدیشان اَعْمَالَهُمْ فِيهَا جزای کردارهای ایشان را در دنیا از صحت • ودولة
وسعت رزق وکثرت اولاد وَهُمْ فِيهَا وایشان در دنیا لَا يُبْخَسُونَ ◉ کاسته
نشوند یعنی از مزد ایشان جیزی کم نکنند اُولٰٓئِكَ الَّذِينَ آن کروه آنانند که لَيْسَ لَهُمْ

نباشد

خمس

نباشد ایشانرا فِي الْاٰخِرَةِ در ان سرای دیکر اِلَّا النَّارُ مکر آتش دوزخ جه ایشان
استیفاء مزدی که بر صور اعمال ایشان مرتب بوده نموده اند • ونیات فاسده
وعزایم باطلهٔ ایشان که موجب عذاب وعقوبت است مانده وَحَبِطَ وتباه کشت
مَا صَنَعُوا آنجه کرده اند فِيهَا در دنیا جه ثواب آخرت متفرع بر اخلاص است • و
ایشان در عمل مخلص نبوده اند وَبَاطِلٌ وناجیزست فی نفس الامر مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
آنجه بودند که میکردند • از ریا وسمعه وغیر آن اَفَمَنْ كَانَ آیا هر که باشد عَلٰى
بَيِّنَةٍ بر برهانی مِنْ رَبِّهِ از پروردکار خود • که او را دلالت کند بطریق صواب وَيَتْلُوهُ
واز پی در آید برهان او را که دلیل عقلی است شَاهِدٌ مِنْهُ کواهی از خدای که بصحت
آن کواهی دهد وآن قرآنست • برابر باشد باکسی که زینت دنیا طلبد • وعمل نه بر وجه
صواب کند • کفته اند صاحب بینه مؤمنان اهل کتابند • یا هر مؤمن مخلص
وشاهد پیغمبرست • وکفته اند صاحب بینه پیغمبرست صلی الله علیه وتابع اوست
شاهدی که آن جبرئیل است علیه السلام • یا ملکی که حافظ او بوده • یا ابابکر صدیق
یا علی مرتضی رضی الله عنهما • یا صورت آنحضرت که هر که بدیده انصاف در روی
نکریستی انوار حق وآثار صدق در بشرهٔ او مشاهده نمودی بیت ای صبح سعادت
زجبین تو هویدا • آن حسن جه حسنست تبارك وتعالی • بعضی برانند که بینه
قرآنست • ویتلوه بمعنی یقرءه وشاهد جبرئیل علیه السلام • یا لسان حضرت
رسالت صلوات الله وسلامه علیه • یا اعجاز ونظم او • واکر یتلوه بمعنی یتبعه
دارند شاهد انجیل است • در زاد المسیر آورده که انجیل تابع قرآنست بتصدیق
وبشارت • واکرجه قبل از و نازل شده مِنْ قَبْلِهِ وپیش از انجیل یا قرآن تابع او بود
كِتَابُ مُوسٰى کتاب موسی یعنی توریة جدا ونیز در تصدیق نبی امی وبشارت

بوجود او تا بعثت • یعنی موافق مر قرآنرا اِمَامًا در حالتی که توریة پیشوا بوده مر
اهل دین را وَرَحْمَةً و سبب بخشایش بر منزل علیهم أُولَٰئِكَ آن کروه که صاحب
بینه اند یُؤْمِنُونَ بِهِ میکروند بقرآن وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ و هر که کافر شود بقرآن
مِنَ الْأَحْزَابِ از کروهی چند که اهل مکه اند • و آنکه حزب ایشان است در عداوت
پیغمبر فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ پس آتش دوزخ وعده کاه است • و لامحاله بدان رسد فَلَا تَكُ
پس مباش فِي مِرْيَةٍ در کمان مِنْهُ ازین موعد إِنَّهُ الْحَقُّ بدرستی که این وعده درست
و راستست مِنْ رَبِّكَ از پروردکار تو وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر از مردمان لَا
يُؤْمِنُونَ نمیکروند بآن و تصدیق نمیکنند وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر یعنی کافرتر
مِمَّنِ افْتَرَىٰ از آنکس که بر بندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغ • یعنی نفی وحی او کند
یا اثبات شریک برای او أُولَٰئِكَ آن کروه مفتریان يُعْرَضُونَ عرض کرده خواهند شد
در موقف عَلَىٰ رَبِّهِمْ بر پروردکار ایشان وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ و خواهند کفت
کواهان • یعنی حفظه و کرام الکاتبین • یا پیغمبران برای هر امتی یا اعضا و جوارح
ایشان کواهی دهند که هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ این کروه آنانند که از روی عناد كَذَبُوا
عَلَىٰ رَبِّهِمْ دروغ کفتند بر پروردکار خویش • باتخاذ ولد و شریک أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ
بدانید که لعنت خدای عَلَى الظَّالِمِينَ ● بر ستمکارانست • یعنی کافران • و مراد
از لعنت دوری باشد از درکاه قرب • پس صفت ظالمان میکند و میکوید الَّذِينَ
آنانکه يَصُدُّونَ باز میدارند مردمانرا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای • یعنی از دین او
وَيَبْغُونَهَا و وصف میکنند راه خدایرا عِوَجًا بکجی و انحراف از راستی وَهُمْ و ایشان
بِالْآخِرَةِ بدان سرای هُمْ كَافِرُونَ ● ایشان ناکرویدکانند • تکریر ضمیر جهة تاکید
کفر ایشانست باخرت أُولَٰئِكَ آن کروه کافران لَمْ يَكُونُوا نباشند مُعْجِزِينَ

عاجز کنندکان مر خدایرا از عذاب خود فِي الْأَرْضِ در زمین • یعنی در دنیا وَمَا كَانَ
لَهُمْ و نیست مر ایشانرا مِنْ دُونِ اللَّهِ جز خدای مِنْ أَوْلِيَاءَ هیچکس از دوستان که
عقوبت الهی از ایشان باز دارد بلک يُضَاعَفُ افزوده شود لَهُمُ الْعَذَابُ برای ایشان
عذاب • یعنی دوباره معذب کردند ضلال و اضلال مَا كَانُوا نبودند که در
دنیا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ توانستندی شنید • یعنی سخن حق را چه از شنیدن آن کر
بودند وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ ● و نبودند که بدیدندی • یعنی آیات قدرت را
چه از دیدن آن کور بودند أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن کروه آنانند که در بازار معامله خَسِرُوا
أَنْفُسَهُمْ زیان کردند نفسهای خویش را • یعنی زیان ایشان بدیشان باز کردد
وَضَلَّ عَنْهُمْ و کم شد از ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ● آنچه بودند که افترا میکردند
از شفاعت بتان • و درخواست ملائکه لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ بی شک و شبهه ایشان
فِي الْآخِرَةِ در آن سرای هُمُ الْأَخْسَرُونَ ● ایشانند زیان کارتر از همه زیانکاران
پرستش بتانرا بپرستش خدای خریده اند • و متاع دینی فانی بر نعیم عقبی باقی اختیار
کرده • و درین سودا غبنی فاحش است نظم مایهٔ دین را بدنیی دادن از دون همتیست
زانکه دنیی جملکی رنجست و دین آسایش است • نعمت فانی ستانی دولت باقی دهی
هر که درین سودا خرد داند که غبن فاحش است إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه
از روی اخلاص کرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهای شایسته
از ادای فرایض و تعبد بنوافل وَأَخْبَتُوا و آرام کرفته اند إِلَىٰ رَبِّهِمْ بذکر پروردکار
خود • یا تواضع کرده اند مر او را • یا برای او از ما سوی منقطع شده اند أُولَٰئِكَ
أَصْحَابُ الْجَنَّةِ آنان ملازمان بهشتند هُمْ فِيهَا ایشان در بوستان جنان خَالِدُونَ
دایم و باقی اند مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ صفت دو کروه که کافرند و مؤمن كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصَمِّ

مانند کور وکرست وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ وماند بینا وشنوا هَلْ يَسْتَوِيَانِ آیا برابراند این دو فریق مَثَلًا در صفت وشبه. یعنی برابر نیستند أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ◉ آیا پند نمیگیرید بدین مثلها وتامل نمینمایید در ان تشبیه کرده است کافر را بنا بینا بجهة عدم مشاهده او مر آیات قدرت را. وبه ناشنوا بسبب تصامم او از استماع کلام الهی وتشبیه مؤمن بسمیع وبصیر جهت آنست. که حال مؤمنان در سمع وبصر برضد احوال کافرانست در بحر الحقایق فرموده که اعمی آنست که حق را باطل وباطل را حق بیند. واصم آنکه باطل را حق وحق را باطل شنود. وبصیر کسیست که حق را حق بیند وپیروی کند. وباطل را باطل بیند واجتناب نماید وسمیع آنکه حق را حق شنود وبدان عمل کند. وباطل را باطل شنود. وازان حذر فرماید و بحقیقت بصیر کسیست که دیدهٔ بصیرتش بکحل فَبِي يُبْصِرُ جلا یافته باشد. وسمیع کسیکه گوش همتش بگوشوار وبِي يَسْمَعُ آراسته بود. هرکه بخدای بیند جز از خدای نه بیند. وهرکه بخدا شنود جز از خدا نشنود نظم گوشی که بحق باز بود در همه حال او هیچ سخن نشنود الا از خدای. وآن دیده کز و نور پذیرد او را هر ذره بود آیینه دیدار وست

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا وبدرستی که ما فرستادیم نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ نوح را علیه السلام بسوی قوم او. پس گفت مر ایشان را إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من شما را نَذِيرٌ بیم کننده ام مُبِينٌ ◉ هویدا سازنده. یعنی موجبات عذاب ووجه خلاص بیان میکنم یا نذیرم أَلَّا تَعْبُدُوا بآنکه نپرستید إِلَّا اللَّهَ مگر خدای را که اگر پرستش وی ننمایید إِنِّي أَخَافُ من میترسم عَلَيْكُمْ بر شما عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ ◉ عذاب روزی را که مولم است عذاب دور. ووصف یوم بالیم. از قبیل اسناد مجازیست برای وقوع الم درو فَقَالَ الْمَلَأُ پس گفتند اشراف ورؤسا الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر بودند مِنْ

قَوْمِهِ از قوم نوح علیه السلام مَا نَرَاكَ نمی بینیم ترا إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا مگر بشری مانند ما. یعنی مزیتی که ترا بر ما باشد که سبب تخصیص تو بود به نبوت. ومرا واجب کرداند اطاعت تو از تو در نمی یابیم. ایشان هیاکل بشریة دیدند وازدرک حقایق ایشان غافل ماندند نظم همسری با انبیا برداشتند. اولیا را همچو خود پنداشتند گفته اینک ما بشر ایشان بشر. ما وایشان بستهٔ خوابیم وخور. این ندانستند ایشان از عما در میان فرقی بود بی منتها. هر دو گون زنبور خوردند از یك محل. زین یکی شد زهر زان دیگر عسل هر دو گون آهو گیا خوردند وآب. زان یکی شد خون زدیگر مشك ناب. آن دو نی خوردند از آن یکی خالی ودیگر پر شکر. صد هزاران همچنین اشباه بین. فرقشان هفتاد ساله راه بین وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ ونمی بینیم که متابعت کرده باشند ترا إِلَّا الَّذِينَ مگر آنانکه هُمْ أَرَاذِلُنَا ایشان فرودان وفرومایگان ما اند بَادِيَ الرَّأْيِ در ظاهر رای یعنی بتو ایمان آوردند بی تفکر وتاملی. یا متابعان تو اراذل اند در بادی الرای یعنی هرکه در ایشان نگرد صفت رذالت در ایشان مشاهده کند وَمَا نَرَى لَكُمْ ونمی بینیم شما را. یعنی ترا وپیروان ترا عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بر ما افزونی که بدان مارا متابعت شما باید کرد بَلْ نَظُنُّكُمْ بلکه گمان میبریم شما را كَاذِبِينَ دروغ گویان یعنی ترا در دعوی نبوت. وپیروان ترا در علم بصدق تو قَالَ گفت نوح علیه السلام يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ ای گروه من مرا خبر دهید إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ اگر من باشم بر حجتی هویدا مِنْ رَبِّي از نزد پروردگار من که بر صحت دعوی من گواهی دهد وَآتَانِي وبدهد خدای مرا رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ بخشایشی از نزد یك خود که نبوتست فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ پس پوشیده ماند بر شما. وحفص بضم عین وتشدید میم خواند. یعنی پوشیده گردانند آن حجت را بر شما بسلب معرفة آن. ومنع علم شما از ان أَنُلْزِمُكُمُوهَا

یك آهو بچه

آیا بر شما بندیم آنرا. یا الزام کنیم شما را قبول آن. وکفته اند استفهام بمعنی

نفی است. یعنی الزام نکنیم شما را براهتدا بدان وَأَنتُمْ لَهَا كَارِهُونَ و حال

آنکه شما ازان حجت را کارهان و ناخواهندکانید. قتاده رحمه الله فرموده که

اکر نوح علیه السلام توانستی الزام کردی. اما زمام اختیار در قبضهٔ مشیّت

پروردکارست. تا حاجب عدل او کرا راند. و نایب فضل او کرا خواند نظم

یکی بخوانی که مقبول ماست. یکی براتی مخذول ماست. بدو نیک امر ترا بنده اند

به تسلیم حکمت سرافکنده اند یَا قَوْمِ ای کروه من لَا أَسْأَلُكُمْ نمی خواهم از شما عَلَيْهِ

بر تبلیغ رسالت کنایة غیر مذکورست مَالًا خواسته که مزد کار من باشد تا بر شما

کران آید. اکرا داکنید. یا مر اسخت بود اکرا باکنید إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من

إِلَّا عَلَى اللَّهِ مکر بر خدای آورده اند که اشراف قوم میکفتند. ای نوح اراذل و ادانی

از مجلس خود دور کن. تا ما با تو مجالسه کنیم. نوح علیه السلام در جواب میفرمود

وَمَا أَنَا و نیستم من بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا راننده آنها که کرویده اند إِنَّهُم بدرستی که

ایشان مُلَاقُو رَبِّهِمْ ملاقات کنند کان تد جزاء پروردکار خود را. و بقرب او فایز

خواهند بود. پس چکونه برانم ایشانرا وَلَٰكِنِّي أَرَاكُمْ و لیکن من می بینم شمارا

قَوْمًا تَجْهَلُونَ کروهی که نمیدانید قدر اینانرا وَيَا قَوْمِ و ای کروه من مَن يَنصُرُنِي

کیست که مرا یاری دهد و منع کند مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای إِن طَرَدتُّهُمْ اکر برانم

ایشانرا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا در نمی یابید که التماس طرد ایشان مینمایید.

کفتند تو این همه صفت ایشان میکنی و حال آنکه ایشان بظاهر با تو موافقت دارند

و بباطن مخالف تواند. نوح علیه السلام فرمود وَلَا أَقُولُ لَكُمْ و نمیکویم شمارا

که البته عِندِي خَزَائِنُ اللَّهِ نزدیک من خزینهای علم خداوندست وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ

ونمیدانم

ونمیدانم غیب را تا از بواطن مردمان خبر دهم وَلَا أَقُولُ و نمی کویم إِنِّي مَلَكٌ بدرستی

که من فرشته ام. تا شما کویید که. مَا أَنتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَلَا أَقُولُ و نمیکویم لِلَّذِينَ

تَزْدَرِي مر آنانرا که بخواری در ایشان مینکرد أَعْيُنُكُمْ چشمهاء شما. و بجهت

فقر ایشانرا ارادل میکویید لَن يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ که نخواهد داد خدای ایشانرا خَيْرًا

نیکویی چه آنچه حق سبحانه در آخرت برای ایشان آماده کرده. به ازانست که شمارا

در دنیا داده اللَّهُ أَعْلَمُ خدای داناترست بِمَا فِي أَنفُسِهِمْ بآنچه در نفسهای ایشانست

از صدق و اخلاص و اکر من حکم با سلام ایشان نکنم در ظاهر إِنِّي إِذًا بدرستی که

من آن هنکام باشم لَّمِنَ الظَّالِمِينَ از ستمکاران. چه انبیا را حکم بر ظاهرست قَالُوا

کفتند يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا ای نوح با ما مجادله و مخاصمه کردی فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا

پس بسیار کردانیدی جدال را با ما و دور و دراز کشیدی فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا پس بیار

آنچه وعده دادی ما را از عذاب إِن كُنتَ اکر هستی تو مِنَ الصَّادِقِينَ از راست

کویان در وعید خود قَالَ کفت نوح علیه السلام إِنَّمَا جز این نیست که يَأْتِيكُم بِهِ

اللَّهُ بیارد بشما خدای عذاب را إِن شَاءَ اکر خواهد عاجلا. یا آجلا وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ

و نیستید شما عاجز کنندکان خدای را از تعذیب خود. با آنکه بستیزید. یا بکریزید

وَلَا يَنفَعُكُمْ و سود نمیدارد شمارا نُصْحِي نصیحت کردن من إِنْ أَرَدتُّ اکر خواهم

أَنْ أَنصَحَ لَكُمْ آنکه نصیحت کنم مر شمارا إِن كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ اکر هست خدای که میخواهد

أَن يُغْوِيَكُمْ آنکه شمارا کمراه سازد. در کلام تقدیم و تاخیری هست. تقدیرش این

که اکر خدای اغوای شما خواهد و من خواهم که نصیحت کنم شمارا آن نصیحت نفع

نمیرساند هُوَ رَبُّكُمْ اوست آفریدکار شما. و متصرف در شما بر وفق ارادت

وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او بازکردیده خواهید شد. و بر اعمال خود جزا

خواهید یافت اَمْ یَقُولُونَ بلکه کفتند افْتَرٰیهُ برما می بافد نوح علیه السلام وحی را
ازپیش خود. ما نوح را علیه السلام کفتیم قُلْ اِنِ افْتَرَیْتُهُ بکو اکر من بربافته ام
وحی را فَعَلَیَّ اِجْرَامِی پس بر منست وبال کناه کردن من وَاَنَا بَرِیٓءٌ ومن بیزارم مِمَّا تُجْرِمُونَ
از آنچه شما گناه میکنید واسناد افترا بمن مینمایید وَاُوحِیَ و وحی کرده شد
اِلٰی نُوحٍ بسوی نوح علیه السلام اَنَّهُ لَنْ یُؤْمِنَ آنکه ایمان نخواهد آورد مِنْ قَوْمِكَ
از کروه تو اِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ مکر آنکس که ایمان آورده فَلَا تَبْتَئِسْ پس اندوهناك مباش
بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ● بآنچه هستند که میکنند از تکذیب وایذا. وچون فایدهٔ
دعوت ازیشان منقطع کشته. زمان نزول عذاب در رسید. حکم شد که ای نوح
میان اجتهاد دربند وَاصْنَعِ الْفُلْكَ وبساز کشتی را بِاَعْيُنِنَا بنکاه داشت ما یا باعین
ملائکه که مددکار وموکل تواند وَوَحْيِنَا وبوحی کردن ما بتو در ساختن آن
ابن عباس رضی الله عنه فرموده که نوح علیه السلام نمیدانست. که کشتی چکونه
سازد. وحی آمد بوی که بساز چون سینه مرغ وَلَا تُخَاطِبْنِي وخطاب مکن بامن
فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا درباره آنانکه ستم کردند. یعنی از من درمخواه دفع عذاب ایشان
اِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ ● بدرستی که ایشان غرق شدکانند. یعنی محکوم علیهم اند بغرق
درخبر آمده که نوح علیه السلام چوب کشتی میطلبید. فرمان در رسید تا درخت
ساج بکاشت. ودر مدت بیست سال که درخت برسید. مطلقا هیچ فرزند متولد
نشد تا اطفال قوم بالغ شدند. وایشان نیز متابعت ابا کرده. از قبول دعوت
نوح علیه السلام ابا کردند. پس نوح علیه السلام بساختن کشتی اشتغال نمود
وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وبود که میساخت کشتی را وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ وهرکاه که بکذشتندی
بروی مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ کروه مهتران از قوم او سَخِرُوا مِنْهُ افسوس کردندی بروجه

ع خمیس

کشتی را

کشتی را در بیابانی میساخت دور از آب. وکفتندی کشتی میسازی آب کو. ودیگر
طعنه زدندی که با وقل نبی بودی. وبآخر نجار شدی قَالَ اِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا نوح علیه السلام
کفتی اکر سخریّه میکنید با ما فَاِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ پس ما افسوس خواهیم کرد بر شما كَمَا
تَسْخَرُونَ همچنانچه شما افسوس میدارید فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ● پس زود بدانید مَنْ
يَأْتِيهِ آنکس را که بیاید بدو عَذَابٌ يُخْزِيهِ عذابی که اورا رسوا کرداند در دنیی که
آن غرقست وَيَحِلُّ عَلَيْهِ وفرود آید برو عَذَابٌ مُقِيمٌ ● عذابی دایم در آخرت که
آن حرقست پس نوح علیه السلام کشتی ساخت در مدت دو سال طول او سیصد
ذرع وکفته اند هزار و دویست وعرض او پنجاه ذرع وبقولی ششصد وارتفاع
اوسی ذرع وبقولی سی وسه وغیر ازینها نیز کفته اند وآنرا بر سه طبقه مرتب
ساخته به قیر مطلّی کردانید وبحکم الٰهی زوجی از هر نوع از انواع حیوانات جمع کرد
وطیور را در طبقهٔ علیا وسباع وبهایم را در سفلی وآدمیان را با امتعه واغذیه
در وسطی جای مقرر فرمود. وبه تهیهٔ اسباب اتمام این مهام مشغول بود حَتّٰی اِذَا جَآءَ
تا وقتی که آمد اَمْرُنَا عذاب ما. یا امر ما بعذاب وَفَارَ التَّنُّورُ وبجوشید آب از تنور. و
آن تنوری بود از سنك که حوّا رضی الله عنها در آن نان پختی. ومیراث بنوح علیه
السلام رسیده بود. ونشانهٔ عذاب آن بود که آب از آن تنور برجوشد پس
چون امارت عذاب پدید آمد قُلْنَا احْمِلْ کفتیم نوح را علیه السلام که بردار فِيهَا
در کشتی مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ از هر دو جفت از حیوانات. یعنی از آنها که جفتی میکنند
اثْنَيْنِ دو تا نر وماده. وحفص به تنوین کلٍّ میخواند. یعنی از هر نوع حیوانی دو جفت
بکشتی بر وَاَهْلَكَ وکسان خویش را نیز بکشتی در آر اِلَّا مَنْ سَبَقَ مکر آنانکه پیشی کرفته است
عَلَيْهِ الْقَوْلُ بر و قول ما یعنی حکم بهلاك وی مراد کنعانست وواعله که

بسر وزن نوح علیه السلام بودند ومن آمن وبردار در کشتی هر کس را نیز که ایمان
آورده وما آمن وایمان نیاورده بودند وموافقت نکرده معه با نوح علیه السلام
الا قلیل مکر اندکی از مردمان که زوجهٔ مسلمهٔ او بود. وسه پسر حام. وسام ویافث
وزنان ایشان. وهفتاد ودو زن ومرد غیر ایشان که مجموع هفتاد وتن بود دیگر
وبا نوح علیه السلام هشتاد تن. پس نوح علیه السلام اینانرا به نزدیک کشتی
آورد. وسرپوشی که ترتیب داده بود بر بالای کشتی پوشید. واز زمین آب عذاب جوشیدن
گرفت. واز آسمان آب بلا فرو آمدن آغاز کرد وقال وکفت حضرت نوح علیه السلام
با قوم ارکبوا فیها سوار شوید در کشتی در حالتی که کویید بسم الله یعنی نام خدای
برید مجریها در وقت راندن کشتی ومرسیها و بهنکام باز داشتن آن. وکفته اند
بنام خدایست رفتن وایستادن او. وجه در خبر آمده که جون خواستندی که
کشتی برود. بسم الله کفتندی روان شدی. وجون خواستندی که ساکن کردد بسم الله
کفتندی باز ایستادی. پس نوح علیه السلام بدین جهت ایشانرا تعلیم بسمله
داد وکفت ان ربی بدرستی که پروردکار من لغفور آمرزندهٔ مؤمنانست رحیم
مهربان بر ایشان که از بلای طوفان نجاة میدهد وهی وکشتی تجری بهم میبرد ایشانرا
فی موج در میان موجها که از عظمت بود کالجبال مانند کوهها ونادی وآواز
داد نوح ابنه نوح مر پسر خود کنعانرا. وکویند نام او یام بوده وکان فی معزل
وحال آنکه بود بر کرانه از کشتی. وپدر اورا مسلمان میدانست. پس از فرط
شفقت کفت یا بنی ارکب ای پسرک من سوار شو در کشتی معنا با ما تا ایمن شوی ولا
تکن ومباش مع الکافرین با ناکرویدکان که غرقه کردی. آن پسر منافق بود
با پدر اظهار اسلام کردی. وبا کافران در کیش ایشان متفق بودی قال کفت در جواب

پدر ساوی زود باشد که باز کردم وپناه برم الی جبل بسوی کوهی که از غایت
رفعت یعصمنی من الماء نکاه دارد مرا از غرق شدن در آب قال کفت نوح علیه
السلام لا عاصم الیوم نکاه دارندهٔ نیست امروز که منع کند وباز دارد جیزی من امر الله
از عذاب خدای الا من رحم مکر آنکس که میبخشد. یعنی خدای. وکویند عاصم بمعنی
معصومست. جون ماء دافق وعیشة راضیة. یعنی هیچکس ممنوع نیست از عذاب
مکر کسی که خدای برو ببخشد. در اثناء این مکالمه میان پدر وپسر طوفان اشتداد
یافت وحال وحایل شد بینهما الموج میان پدر وپسر موج طوفان فکان من
المغرقین پس کشت از جملهٔ غرق شدکان القصه نوح علیه السلام از کوفه
یا از هند. یا از عین ورده که موضعیست بجزیره در کشتی نشست عاشر ماه رجب
وکشتی تمام روی زمین بکشت. وجون واقعهٔ طوفان بنهایت انجامید وکفار
غرق شد ندام الهی در رسید وقیل وکفته شد یعنی حق سبحانه گفت یا ارض ابلعی
ای زمین فرو بر ماءک آب خود را که بیرون داده ویا سماء اقلعی وای آسمان باز کیر آبی که
فرو کذاشته وغیض الماء وکم کرده شد آب بر روی زمین وقضی الامر و
گذارده شد کاری که حکم حق بدان متعلق بود از هلاک اشرار ونجات ابرار.
واستوت وقرار کرفت کشتی علی الجودی بر کوه جودی از موصل یا شام.
روز عاشوراء دهم محرم. ومدت طوفان شش ماه تمام بود وقیل وکفتند
بعدا دوری وهلاکت باد للقوم الظالمین مر کروه ستمکارانرا یعنی کافرانرا
وجون نوح علیه السلام با قوم از کشتی بیرون آمد آن روز را جهت شکرانه روزه
وصوم عاشورا سنة شد این آیت در غایة فصاحت ونهایت بلاغتست ودر
مفتاح وکشاف ودلایل الاعجاز واسرار البلاغة وغیر آن در وجوه فصاحت

عشر
ربع
ربع
داشت بحر

وبلاغت آن سخن کفته اند. ودربیان نظم غریب. واسلوب عجیب. ونکتها
در ایراد هر کلمهٔ. وحسن مواقع آن در سلك تحریر کشیده. وچون درین ترجمه
ساخت میدان سخن وری سعت ایراد آن ندارد. حواله وقوف بر دقایق ورقایق
این حال. بمطالعهٔ این محل از جواهر التفسیر میرود. ومن الله التوفیق ع
یغوص البحر من طلب اللآلی ع کوهر طلبی رو بسوی دریا کن وَنَادَىٰ نُوحٌ وبخواند
نوح علیه السلام رَبَّهُ پروردکار خودرا فَقَالَ پس کفت رَبِّ ای آفریدکار من
إِنَّ ابْنِي بدرستی که پسر من کنعان مِنْ أَهْلِي از اهل من بود. وتو فرموده بودی که اهل ترا
نجاة دهم واو هلاك شد وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وبدرستی که وعدهٔ تو راستست وَأَنْتَ أَحْكَمُ
الْحَاكِمِينَ ● وتو حکم ترین حکم کنندکانی درین چیست. امام ماتریدی
قدس سره در تاویلات آورده که نوح علیه السلام از کفر پسر خبر نداشت. واکر
داشتی این سوال نکردی. زیرا که حق فرموده بود که. وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ
ظَلَمُوا. وچون این سوال فرمود قَالَ کفت خدای يَا نُوحُ إِنَّهُ ای نوح بدرستی که پسر تو
لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ نیست از اهل دین تو إِنَّهُ عَمَلٌ بدرستی که او خداوند عملست غَيْرُ صَالِحٍ
نه نیك وشایسته فَلَا تَسْأَلْنِ پس مپرس از من مَا لَيْسَ لَكَ آنچه نیست ترا بِهِ عِلْمٌ بآن
چیز دانستی. یعنی چیزی که جواز پرسیدن آنرا ندانی مپرس. یا چیزی که ترا
بآن علم نیست. چون کفر پسر تو از من سوال مکن إِنِّي أَعِظُكَ بدرستی که من پند میدهم
ترا ومنع میکنم أَنْ تَكُونَ از آنکه باشی مِنَ الْجَاهِلِينَ ● از نادانان بسؤال
غیر جایز قَالَ رَبِّ کفت نوح علیه السلام ای پروردکار من إِنِّي أَعُوذُ بِكَ بدرستی که
من پناه میکیرم بتو بعد ازین أَنْ أَسْأَلَكَ از آنکه بپرسم از تو مَا لَيْسَ لِي آنچه نباشد
مرا بِهِ عِلْمٌ بآن چیز دانایی. یعنی جواز سوال از آن وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي واکر نیامرزی مرا وَتَرْحَمْنِي

ونخستیابی

ونخستیابی بر من أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ● باشم از زیان کاران قِيلَ يَا نُوحُ کفته شد که
ای نوح اهْبِطْ فرود آی از کشتی بِسَلَامٍ مِنَّا بسلامتی حاصل از حضرت ما. یا بسلام
وتحیتی از ما بر تو وَبَرَكَاتٍ وزیادتیها عَلَيْكَ بر تو یعنی در نسل تو تا آدم ثانی باشی. در
انتساب آدمیان بتو قولی آنست که از اهل کشتی غیر نوح علیه السلام وسه پسر اورا
عقب نماند. وتمام نسب اهل عالم بدین سه کس منتهی شود. سام پدر عرب وفرس است
ویافث پدر اتراك. وحام پدر هنود وَعَلَىٰ أُمَمٍ وسلام وبرکت بر کروهی چند مِمَّنْ مَعَكَ
از آنها که با تو اند. یا آنها که ناشی شوند از جمعی که با تو اند. یعنی مؤمنان وَأُمَمٌ
واز آنها که با تو اند امتی چند اند. یعنی ناشی خواهند شد که سَنُمَتِّعُهُمْ زود باشد که
برخورداری دهیم ایشانرا در دنیی بفراخی عیش. وسعهٔ رزق ثُمَّ يَمَسُّهُمْ پس برسد
ایشانرا مِنَّا از ما عَذَابٌ أَلِيمٌ ● عذابی دردناك در آخرت. مراد کفارند. ودر وسیط
از قرطبی رحمه الله نقل میکند که هیچ مؤمنی ومؤمنهٔ نبا شد از آن روز تا قیامة
الا که داخلست درین سلام وبرکت. وهیچ کافری وکافرهٔ نبود الا که داخل دارد درین
تمتع وعذاب تِلْكَ آن قصه که مذکور شد مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ از چیزهاء غیبست که ما
بواسطهٔ جبرئیل نُوحِيهَا إِلَيْكَ وحی کردیم آنرا بسوی تو که محمدی مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا
نبودی که بدانی آنرا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ نه تو ونه قوم تو که قریش اند مِنْ قَبْلِ هَٰذَا پیش ازین
وقت فَاصْبِرْ پس شکیبایی کن بر ایذای قوم ومشقت تبلیغ. همچنانچه نوح علیه
السلام صبر کرد إِنَّ الْعَاقِبَةَ بدرستی که عاقبة نیکو لِلْمُتَّقِينَ ● مر پرهیزکارانراست
در دنیی بظفر بر اعدا ودر آخرت بدرجات علی. پیر طریقت قدس سره فرموده که صبر
کلید بستکیهاست. وشکیبایی علاج خستکیهاست. نتیجهٔ شکیبایی ظفرست. وکار
بی‌صبران هر روز بترست نظم صبرست کلید کنج مقصود. بی صبر در مراد نکشود

گرصبر کنی مرادیابی • وگر پای در افتی ارشتابی وَإِلَىٰ عَادٍ و فرستادیم بقوم عاد أَخَاهُمْ هُودًا
برادر ایشان هود را ذکر اخوت جهت نسبت • جنانجه در سورهٔ اعراف کذشت قَالَ
گفت هود علیه السلام یَا قَوْمِ ای کروه من اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدایرا به یکانکی
مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ نیست شمارا معبودی غَيْرُهُ بجز و وشما مراورا شریك اثبات میکنید
إِنْ أَنتُمْ نیستید إِلَّا مُفْتَرُونَ ۝ مکر افترا کنندکان بر خدای باتخاذ شرکا یَا قَوْمِ ای
قوم من لَا أَسْأَلُكُمْ نمیخواهم شمارا عَلَيْهِ بر تبلیغ رسالت أَجْرًا مزدی • مقررست که
مجموع رسل قوم خودرا از بی طمعی خود خبر داده اند جهت ازالهٔ تهمت • وخلوص
نصیحت • جه دعوت وقتی نتیجه دهد وموعظه آن زمان فایده رساند که بمطامع
فاسده آلوده نباشد بیت طمع بند و دفتر حکمت بشوی • طمع بکسل وهرجه خواهی بکوی
لاجرم مزد نبوت از قوم نخواستند • جنانجه هود علیه السلام فرمود إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا
عَلَى الَّذِي مکر بر آنکس که بمحض قدرت فَطَرَنِي بیافریدمرا أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝ آیا فهم نمی کنید
وعقل خودرا کار نمیفرمایید • تا محق را از مبطل وحق را از باطل تمییز کنید آورده اند
که عادیان دعوت هود علیه السلام قبول نکردند • وحق سبحانه بشامت آن
سه سال باران از ایشان باز کرفت • وزنان ایشانرا عاقر وعقیم ساخت • وجون ایشان
اصحاب زراعات بودند • ودشمنان نیز داشتند برای زراعت بباران • وبرای دفع
اعادی باولاد محتاج شدند • هود علیه السلام فرمود وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا وای کروه
من استغفار کنید وآمرزش طلبید رَبَّكُمْ از پروردکار خود بایمان ثُمَّ تُوبُوا پس باز
کردید إِلَيْهِ بدو از عبادت غیر او يُرْسِلِ السَّمَاءَ تا بفرستد از آسمان عَلَيْكُم بر مزروعات
شما مِّدْرَارًا بارانی پیوسته وَيَزِدْكُمْ وبیفزاید ویاری کند قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ قوتی با قوت شما
یعنی فرزندان دهد شمارا تا بمدد ایشان بر دفع اعادی قادر شوید • پس سخن من بشنوید

عشر

پیغمبران صح

ولا تتولوا

وَلَا تَتَوَلَّوْا وبرمکردید از من واعراض منمایید از پیغام الهی مُجْرِمِينَ درحالتی
که مصر باشید بر کناهان قَالُوا کفتند يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ ای هود نیاوردهٔ بما
حجتی که دلالت کند بر صحت دعوی تو • وحال آنکه هود علیه السلام معجزات
بدیشان نموده بود • ایشان آنرا در حساب نیاورده • وانکار نموده کفتند وَمَا نَحْنُ
ونیستیم ما بِتَارِكِي آلِهَتِنَا ترك کنندکان عبادت خدایان خودرا عَن قَوْلِكَ
از سخن تو که کویی خدایرا پرستید وَمَا نَحْنُ لَكَ ونیستیم ما ترا بِمُؤْمِنِينَ ۝ از کرویدکان
إِن نَّقُولُ نمی کوییم ما در شان تو إِلَّا اعْتَرَاكَ مکر آنکه رسانیده اند بتو بَعْضُ آلِهَتِنَا
برخی از خدایان ما بِسُوءٍ رنجی وکزندی وعلتی وکویند مراد جنون است • عادیان
کفتند که جون تو دشنام میدهی خدایان مارا ایشان ترا دیوانه ساخته اند
تا سخنانی که نه بر طبق عقل است از تو شنوده میشود قَالَ کفت هود علیه السلام إِنِّي
بدرستی که من أُشْهِدُ اللَّهَ کواه میسازم خدایرا وَاشْهَدُوا وشما نیز کواه باشید أَنِّي
بَرِيءٌ بر آنکه من بیزارم مِّمَّا تُشْرِكُونَ ۝ از آنجه شما انباز میکیرید مِن دُونِهِ
بدون خدای • یعنی در عبادت او دیکری را شریك میسازید فَكِيدُونِي پس اجتماع
کنید بر کید به نسبت من جَمِيعًا همهٔ شما • یعنی شما وخدایان شما در اهلاك من
اتفاق نمایید ثُمَّ لَا تُنظِرُونِ ۝ پس مرا مهلت مدهید وهرجه خواهید در قصد
من بکنید که من باك ندارم • وبحمایت عصمت الهی از مضرت ومعرت شما نه اندیشم
واین از جملهٔ معجزات هود علیه السلام که تن تنها در مواجهه جمعی کثیر از جباران
واهل بطش وسطوت • وارباب شوکت وقوت • که بخون او تشنه بودند • این همه
مبالغه نمود که جمع شوید • واتفاق نموده بی مهلت در هلاك من سعی نمایید •
وایشان با وجود شدت وقهر واقتدار • واختیار از رسانیدن اندك ضرری بدو عاجز

خمس

شدند ونعم ما قیل **بیت** تو خدا را شو اگر جملهٔ عالم دریاست • بخدا گر سر موی قدمت تر گردد

وجون هود علی نبینا وعلیه السلام بکرم الهی وثوقی تمام داشت گفت **انی توکلت**

بدرستی که من توکل کردم **علی الله** بر خدای **ربی وربکم** که پروردگار من وپروردگار

شماست • ومهم خود را بوی باز گذاشتیم **ما من دابة** هیچ جنبندهٔ نیست **الا هو آخذ**

مگر خدای وی گیرنده است **بناصیتها** موی پیشانی او را • یعنی مالك اوست وقادر

وغالب بر وی اخذ نواصی تمثیل مالکیة وقدرت وتصرفست **ان ربی** بدرستی که آفریدگار

من **علی صراط مستقیم** ◉ عدل وحق است هر که برو توکل کند او را ضایع نگذارد

در بحر الحقایق فرموده که صراط مستقیم آنست که منتهی بحق باشد نه بغیر او کما قال

وان الی ربك المنتهی • ودر نقد النصوص قدس سره جامعه مذکورست در باب احدیة

افعال بیان • وتأثیرات ومؤثرات • که آن ذات متعالیه که فی الحقیقة مصدر جمیع

افعال ومؤثره تمام منفعلاتست • بحکم تربیت هر یك را بحسب قابلیات بسوی

حضرت خود میکشاند اینست • سر آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم

کشش کشان میگشد • کانا الیه راجعون • وازین مقوله است قول قایل **بیت**

جون همه راه اوست از جب وراست • تو بهر ره که میروی او راست • جون از و بود ابتدا

هم بدو باشد انتهای همه **فان تولوا** پس اگر برگردید از من واعراض ثابت باشید **فقد**

ابلغتکم پس بدرستی که رسانیده ام بشما **ما ارسلت به** آنچیز را که فرستاده شده

بودم بآن **الیکم** بسوی شما • یعنی وحی الهی بشما رسانیدم وبر شما حجت گرفتم وچون

قبول نکردید حق سبحانه شما را هلاك کند **ویستخلف** وجانشین شما گرداند **ربی** آفریدگار

من **قوما غیرکم** گروهی را غیر شما **ولا تضرونه شيئا** وزیان نتوانید رسانیدن

حق را چیزی • باعراض از من وابا از قبول دعوت حق **ان ربی** بدرستی که پروردگار

من علی

کنید یعنی برا عراض

من **علی کل شیء** بر همه چیزها **حفیظ** نگه بانست • یعنی افعال واقوال واحوال همه را

نگاه میدارد • ومجازات آنها از وفایت نمیشود • وجون کفار قوم هود علیه السلام

بدین سخنان متعظ نشدند • حکم ربانی بعذاب ایشان نافذ گشت **ولما جاء امرنا**

وآن هنگام که بیامد فرمان ما بعذاب ایشان **نجینا هودا** نجاة دادیم هود را

والذین آمنوا وآنکسانی را که گرویده بودند **معه** با او وایشان جهار هزار بودند

که همه را با هود • برهانیدیم **برحمة منا** به بخششی وبخشایشی از ما • یعنی نجات

بفضل ما بودنه بعمل ایشان **ونجیناهم** وبرهانیدیم ایشانرا **من عذاب غلیظ** از عذابی

درشت • وآن سموم دوزخ بودکه به مناخر ایشان در آمده واز ادبار بیرون شده

اعضای ایشانرا پاره پاره میساخت **وتلك عاد** وآن عادست • یعنی اثرها که در دیار

احقاف می بینند • آثار قبیلهٔ عادست **جحدوا** انکار کردند وکافر شدند **بآیات ربهم**

بآیات پروردگار خود **وعصوا رسله** وعاصی شدند در فرستادگان او • وعصیان

یك پیغمبر مستلزم عصیان همه پیغمبرانست **واتبعوا** وپی روی کردند **امر کل جبار**

فرمان هر سرکش **عنید** ستیزه کار را • یعنی عاصی شدند در کسی که ایشانرا بحق دعوت

میکرد • ومطیع گشتند آنرا که ایشانرا بکفر وضلالت میخواندند **واتبعوا** واز پی درآمده

شدند **فی هذه الدنیا** درین سرای **لعنة** لعنت را که بعد وهلاکتست **ویوم القیمة**

ودر روز قیامت نیز لعنت در پی ایشانست **الا ان عادا** بدانید که قوم عاد **کفروا**

ربهم نگرویدند به پروردگار خود **الا بعدا** بدانید که دوریست **لعاد** مر عاد را

یعنی از رحمت دورند • وبعضی گفته اند دوری باد مر عاد را • یعنی هلاکت بر ایشان

بعد از هلاك ایشان دلیل استحقاق عذاب وعقابست **قوم هود** عطف بیان

عادست • یعنی این عاد که هلاك شدند عاد اولی بودند که حضرت هود علیه

ع عشر

الکم

بدیشان مبعوث بوده. نه عاد ارم که ایشانرا عاد ثانیه گویند چه ایشان با قوم
ثمود هلاك شدند وَإِلَىٰ ثَمُودَ و فرستادیم بسوی قبیلهٔ ثمود أَخَاهُمْ صَالِحًا برادر
ایشان صالح را. مراد اخوت نسبی است قَالَ گفت صالح علیه السلام يَا قَوْمِ اعْبُدُوا
اللَّهَ ای قوم به پرستید خدای را و بوحدت او بگروید مَا لَكُمْ نیست شما را مِنْ إِلَٰهٍ
غَيْرُهُ معبودی بجز وی هُوَ أَنْشَأَكُمْ و بیافرید شما را مِنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی آدم را
که پدر شماست. و مواد نطفها را که نسل او از آن آفریده میشود از خاك پیدا کرده
وَاسْتَعْمَرَكُمْ و زندگانی و بقا داد شما را فِيهَا در زمین در مدارك مذکورست که
سال عمر هر یك از قوم ثمود از سیصد تا هزار بوده. یا شما را قدرت داد بر عمارت زمین
تا منازل نزه ساختند. و بحفر انهار و غرس اشجار اشتغال نمودید فَاسْتَغْفِرُوهُ پس
آمرزش خواهید از و. یعنی ایمان آرید تا شما را بیامرزد ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس رجوع کنید
به پرستش او و از عبادت غیر او إِنَّ رَبِّي بدرستی که آفریدگار من قَرِيبٌ نزدیك است
بامیدواران برحمت مُجِيبٌ ○ اجابت کنندهٔ داعیانست بفضل و منت قَالُوا يَا
صَالِحُ گفتند قوم که ای صالح قَدْ كُنْتَ بدرستی که بودی فِينَا در میان ما مَرْجُوًّا
امیدوار یعنی نشانهٔ رشد و سداد در جبین حال تو میدیدیم قَبْلَ هَٰذَا پیش از آنکه
دعوی نبوت کنی. و میخواستیم که ترا ملك. یا مستشار خود سازیم. یا امید میداشتیم
که بدین ما متدین شوی. حالا بدین سخن که میگویی امید از تو بریده ایم أَتَنْهَانَا آیا
ما را نهی میکنی أَنْ نَعْبُدَ از آنکه میپرستیم مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا آنرا که بودند پدران ما که
میپرستیدند وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ و بتحقیق که ما در شك ایم مِمَّا تَدْعُونَا از آنچه تو میخوانی
ما را إِلَيْهِ بسوی آن از توحید و ترك عبادت اصنام مُرِيبٍ ○ شکی در تهمت
افکنده. یعنی گمانی که نفس را مضطرب میسازد و دل را آرام نمیدهد و عقل را شوریده

میکرداند

میکرداند قَالَ يَا قَوْمِ گفت صالح علیه السلام ای گروه أَرَأَيْتُمْ خبر دهید
مرا. و فرض کنید که من إِنْ كُنْتُ اگر باشم عَلَىٰ بَيِّنَةٍ بر حجتی روشن مِنْ رَبِّي از پروردگار
خود وَآتَانِي مِنْهُ و داده باشد مرا از نزدیك خود رَحْمَةً پیغمبری فَمَنْ يَنْصُرُنِي
پس کیست که یاری کند و باز دارد مرا مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای إِنْ عَصَيْتُهُ اگر نافرمانی
کنم او را در تبلیغ رسالت. پس من شما را بخدای میخوانم. و شما مرا بدین خود دعوت
میکنید. و با من مجادله مینمایید فَمَا تَزِيدُونَنِي پس شما نمی افزایید مرا غَيْرَ تَخْسِيرٍ
جز بزیان کاری نسبت دادن. یعنی نسبت کردن شما مرا بزیان. آورده اند که قوم
ثمود بعد از جدال بسیار طلب معجزه نمودند. و چنانچه در سورهٔ اعراف سمت
تقدیم یافت بدعای وی از سنگ ناقهٔ بیرون آمد. صالح علیه السلام بر ایشان
حجت گرفت. و در باب ناقه وصیت آغاز کرد وَيَا قَوْمِ و گفت ای قوم هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ
این ناقه ایست که خدای خلق کرده لَكُمْ برای شما آيَةً در حالتی که نشانه ایست بر قدرت
او فَذَرُوهَا پس بگذارید او را تَأْكُلْ تا بخورد و بچرد فِي أَرْضِ اللَّهِ در زمین خدای
یعنی روزی او بر شما نیست. و نفع او مر شما راست وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ و مرسانید بوی
بدی و آزاری. که اگر بدی قصد او کنید فَيَأْخُذَكُمْ پس بگیرد شما را عَذَابٌ قَرِيبٌ
عذابی نزدیك. یعنی متعاقب آزار او معذب گردید. و مهلت نیابید فَعَقَرُوهَا پس
پی کردند آن ناقه را. و تفصیل آن در سورهٔ قمر بیاید. و بعد از عقر ناقه بچهٔ او
ببالای کوه بر آمده سه بانك کرد. و صالح علیه السلام بدان وقت در میان قوم
نبود. چون بیامد. و حال با او تقریر کردند فَقَالَ تَمَتَّعُوا پس گفت شما بزیید
و برخورید از حیات فِي دَارِكُمْ در سرایهای خود ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ سه روز که چهار
شنبه و پنجشنبه. و آدینه است. و روز شنبه عذاب بشما فرود آید ذَٰلِكَ

خمس

وَعْدٌ این وعده ایست غَيْرُ مَكْذُوبٍ نه دروغ آورده اندکه روز چهارشنبه
روی ایشان زرد شد و پنجشنبه سرخ کشت و آدینه سیاه کردید و شنبه
عذاب نازل شد فَلَمَّا جَاءَ پس آن هنکام که آمد أَمْرُنَا فرمان ما بعذاب ایشان
نَجَّيْنَا صَالِحًا نجاة دادیم صالح را وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و آنانکه با او بودند از مؤمنان
بِرَحْمَةٍ مِنَّا بفضلی و بخششی از نزدیک ما نه بعمل ایشان یعنی بمحض فضل و رحمة
صالح و مؤمنان را از آن بلا برهانیدیم وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ و از رسوایی آن روز و
میشایدکه روز قیامت باشد إِنَّ رَبَّكَ به تحقیق که پروردکار تو هُوَ الْقَوِيُّ
اوست توانا بر نجاة مؤمنان الْعَزِيزُ غالب بر دشمنان بهلاك ایشان وَأَخَذَ الَّذِينَ
ظَلَمُوا و فرا کرفت آنان را که ستم کردند بر خود بکفر الصَّيْحَةُ فریاد عظیم مراد آن
جبرئیل است علیه در زاد المسیر آورده که در آن سه روز که وعدهٔ حیات داشتند
در خانهای خود ساکن شده قبرها کندند و منتظر عذاب میبودند چون روز
چهارم آفتاب طالع شد و عذاب نیامد از منازل بیرون آمده یکدیکر را
میخواندند که ناکاه جبرئیل علیه السلام بر صورت اصلی خود پایش بر زمین
و سر بر آسمان پرهای خود نشر کرده از مشرق تا بمغرب پایهای وی زرد و بالها
سبز و دندانها سفید و براق و پیشانی با جلا و نورانی و رخساری بر افروخته
و موی سر وی سرخ برنك مرجان ظاهر شد و افق را بپوشید و ثمود آن حال را مشاهده
نموده و روی بمساکن نهاده بقبور در آمدند جبرئیل علیه السلام نعره زد که
موتوا علیکم لعنة الله به یکبار همه مردند و زلزله در خانها افتاده بر ایشان
فرود آمد فَأَصْبَحُوا پس کشتند فِي دِيَارِهِمْ در سرایهای خود جَاثِمِينَ مردکان و بر زمین
چسبیدکان كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا کویا هرکز نبوده اند فِيهَا در آن سراها در وسط

مرادِ

آورده که خدای تعالی بدان صیحه هلاك کرد آنرا که قوم ثمود بود در
مشارق و مغارب و سهول و جبال مکر یك مرد که او را ابوزغال کفتندی
و از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پرسیدند که ابوزغال کیست حضرت
فرمود که پدر قبیلهٔ ثقیف أَلَا إِنَّ ثَمُودَ بدانید بدرستی که ثمود كَفَرُوا رَبَّهُمْ
انکار کردند پروردکار خود را أَلَا بُعْدًا بدانید که دوریست از رحمت مر لِثَمُودَ
مر قوم ثمود را وَلَقَدْ جَاءَتْ و هر آینه بتحقیق آمدند رُسُلُنَا فرستادکان ما از ملایکه
که یازده یا دوازده یا هفت یا هشت بودند و دمیاطی کوید سه فرشته یعنی
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام بر صورت جوانان ساده روی صاحب
جمال آمدند إِبْرَاهِيمَ بسوی ابراهیم صلوات الرحمن علی نبینا و علیه بِالْبُشْرَى بمژده
دادن او بفرزند یا بهلاك قوم لوط علیه السلام در حقایق سلمی مذکور است
که آن بشارت بود بدوام خلت صاحب کشف الاسرار فرموده که چون از اول
خلیل را بنواخت که وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا در آخر بدوام خلت بشارت داده
از قطیعت ایمن ساخت و هم در حقایق آورده که آن مژده بود بظهور حضرت
سید انبیا از صلب وی و بآنکه او خاتم پیغمبران و صاحب لواء حمدست وجه
بشارت در مقابلهٔ این تواند بود که پدری را چنین پسری باشد نظم خوش وقت آن پدر
که چنین باشدش پسر شاباش از آن صدف که چنین پروردکهر آبا از و مکرم و ابنا بدو عزیز
صلوا علیه ما لمع الشمس والقمر و دمیاطی آورده که جبرئیل علیه السلام بهلاك قوم
لوط علیه السلام آمده بود و اسرافیل علیه السلام ببشارت ولد مر ابراهیم را علیه
السلام و میکائیل علیه السلام بمحافظت لوط علیه السلام و اهل وی و اخراج ایشان
از مؤتفکات القصه چون بنزد خلیل آمدند قَالُوا سَلَامًا کفتند سلام میکنیم بر تو

ع ۱۵

آمدند

سلام کردنی قالَ سَلامٌ گفت ابراهیم که جواب من سلامست بر شما ابراهیم
علیه السلام ندانست که فرشتگانند ایشان را در مهمان خانه بنشانید فَما لَبِثَ پس
درنگ نکرد اَنْ جاءَ تا آنکه آورد بِعِجْلٍ حَنیذٍ گوساله بریان کرده بر سنگ گرم پس خوان
بگسترد و صلاء در داد. ایشان دست بطعام دراز نکردند فَلَمّا رَاٰی پس آنهنگام
که دید ابراهیم علیه السلام اَیْدِیَهُمْ دستهای ایشان را که مطلقا لا تَصِلُ اِلَیْهِ
نمیرسد بدان گوساله. یعنی دست بطعام نمیکنند نَکِرَهُمْ انکار کرد آنرا از ایشان
یعنی منکر شمرد وَاَوْجَسَ و در دل آورد مِنْهُمْ خیفَةً از ایشان ترسی چه در ان زمان
هر که قصد کسی داشتی از طعام او تناول ننمودی و چون ایشان از طعام وی
نخوردند ترسید که دزدان باشند و ضرری بوی رسانند. چون فرشتگان احساس
خوف نمودند از وی قالُوا گفتند ای ابراهیم لا تَخَفْ مترس اِنّا اَرْسَلْنا ما فرشتگانیم
فرستاده شده اِلی قَوْمِ لُوطٍ بسوی قوم لوط علیه السلام تا ایشانرا عذاب کنیم وَامْرَاَتُهُ
و زن ابراهیم علیه السلام ساره بنت هاران قائِمَةٌ ایستاده بود در پس پرده و سخن
ملائکه استماع مینمود. یا برای خدمت بر سر مهمانان ایستادگی داشت.
چه ساره عمر یافته بود و پیر گشته. و از کس روی نمیپوشید. همین که سخن فرشتگان
شنود فَضَحِکَتْ پس بخندید از جهت فرح و سرور. و فرح او بجهة زوال خوف
ابراهیم علیه السلام بود. یا برای هلاک اهل فساد. و گویند خنده او از تعجب میکرد
از غفلت قوم لوط علیه السلام با وجود قرب عذاب بدیشان. یا متعجب بود از
تمثل ملک بصورت بشر. یا شگفت میماند از خوف ابراهیم علیه السلام از سه تن
با وجود بسیاری حشم و خدم خود. و بر تقدیر چون ساره بخندید فَبَشَّرْناها پس
بشارت دادیم ما اورا بر زبان ملائکه بِاِسْحٰقَ بوجود فرزندی اسحق نام وَمِنْ وَراءِ

عشر

بود تعجب صح

اسحق

اِسْحٰقَ یَعْقُوبَ و از پس اسحق یعقوب. تخصیص بشارت بساره جهة آن بوده
که بهجت و سرور زنان بفرزند بیشترست. و دیگر آنکه ابراهیم علیه السلام از هاجر
پسری داشت اسمعیل نام و ساره را هیچ فرزند نبود. پس چون مژده فرزند شنود.
قالَتْ یا وَیْلَتی گفت ای عجبا ءَاَلِدُ آیا بزایم وَاَنَا عَجُوزٌ و حال آنکه من پیر زنم. در ان وقت
نود و نه سال از عمر وی گذشته بود وَهذا بَعْلی و این شوهر من شَیْخاً در حالتی که
پیرست صد و بیست ساله یا صد و دوازده اِنَّ هذا بدرستی که اینچه میگویند لَشَیْءٌ
چیزی عجیبست. استعجاب وی از راه عادت بوده. نه از روی قدرت قالُوا گفتند
فرشتگان مر ساره را اَتَعْجَبینَ آیا شگفت میداری مِنْ اَمْرِ اللّهِ از کار خدای هیچ عجب نیست بود
که از صنع بی آلت. و فضل بی علت. از میان دو پیر فرزند بیرون آرد بینی قدرتی الهی بر کمال
که چنینها از و محال بود رَحْمَةُ اللّهِ بخشایش خدای وَبَرَکاتُهُ و برکتها. یعنی زیادتی
خیرات او عَلَیْکُمْ اَهْلَ الْبَیْتِ بر شما ای اهل بیت محققان بر آنند که از برکات
الهی آن بود که اسباط و جمیع انبیاء بنی اسرائیل از ابراهیم صلوات الله علیه و از ساره
پیدا شدند اِنَّهُ بدرستی که خدای حَمیدٌ ستوده است یا عطاء نعم مَجیدٌ ◯ بزرگوار است
باظهار کرم فَلَمّا ذَهَبَ پس آن وقت که برفت عَنْ اِبْراهیمَ الرَّوْعُ از ابراهیم علیه
السلام ترس و فزعی که داشت وَجاءَتْهُ الْبُشْری و آمد بوی بشارت اولاد.
یُجادِلُنا در ایستاد و مجادله کرد با فرشتگان ما فی قَوْمِ لُوطٍ در شان قوم لوط علیه
السلام آورده اند که ملائکه را گفت که شما هلاک میکنید اهل قریه را که
در وی صد مومن باشند. گفتند نی. فرمود که اگر نود باشد گفتند نی هلاک نمیکنیم
همچنین ده ده کم میکرد تا بده رسید. و به پنج پس بیکی. ملائکه گفتند در هر دیه
که یک مومن باشد مارا بهلاک ایشان فرمان نیست. ابراهیم علیه السلام

فرمودکه • اِنَّ فِیهَا لُوطًا • نه که لوط و بنات وی درینجا اند • فرشتکان فرمودند که
ما لوط و اهل او را بیرون خواهیم آورد از میان ایشان اِنَّ اِبْرٰهِیمَ لَحَلِیمٌ بدرستی که
ابراهیم برد بار بود • تعجیل نداشت در انتقام از بدکاران اَوَّاهٌ آه زننده و تاسف خورنده
بر آدمیان مُنِیبٌ ◯ رجوع کننده بحضرت عزت • ذکر این صفتها دلالت دارد بر آنکه
حامل بر مجادلهٔ ابراهیم با ملائکه رقت قلب و فرط ترحم او بوده • و امید داشته
که عذاب آن قوم در توقف افتد شاید که توبه کنند • ملائکه کفتند یَا اِبْرٰهِیمُ
اَعْرِضْ ای ابراهیم روی بکردان و درکذر عَنْ هٰذَا ازین جدال اِنَّهُ قَدْ جَاءَ بدرستی که آمد
اَمْرُ رَبِّكَ فرمان آفریدکار تو بعذاب ایشان وَاِنَّهُمْ آتِیهِمْ و بدرستی که آینده است
بدیشان عَذَابٌ غَیْرُ مَرْدُودٍ ◯ عذابی باز نا کردیده بجدال و دعا • پس ملائکه ابراهیم را
علیه السلام وداع فرموده روی بموتفکات نهادند • و آن جهار شهرستان بود و
در هر یکی صد هزار مرد شمشیر زن • جون به نزدیکی سدوم رسیدند که لوط علیه
السلام درینجا میبود • نکاه کردند لوط علیه السلام در زمینی کار میکرد پیش وی
رفتند و سلام کردند وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا و آنهنکام که آمدند فرستادکان ما لُوطًا
بسوی لوط علیه السلام سِیْءَ بِهِمْ اندوه کن شد بدیشان وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا و تنکدل
شد بجهة ایشان نه از کراهت مهمان داری • بلك بسبب آنکه ایشان را دید باروبهای
خوش و صورتهای دلکش • از بدی و بی باکی قوم اندیشید وَقَالَ و کفت هٰذَا یَوْمٌ
عَصِیبٌ ◯ این روزی سخت است بر من آورده اند که حق تعالی با ملائکه کفته بود
که تا لوط علیه السلام جهار نوبت به بدی قوم خود کواهی ندهد ایشان را هلاك
مکنید لوط که مهمانان را دید کفت بشما نرسیده است خبر اهل این شهر و کار ایشان
کفتند جیست کار ایشان • لوط را علیه السلام شرم آمد کفت کواهی میدهم که

خوشی

بدترین اهل عالم این قوم اند • جبرئیل بمیکائیل علیهما اشارت فرمود • که اینك یك شهادة
پس لوط علیه السلام با ایشان روی بشهر نهاد • جون بدروازه رسید همان سخن
تکرار فرمود • و جون بشهر در آمدند دیکر باره اعادت نمود • و جون بخانه رسید
دیکر باره ادا کرد • و شهادات اربع وجود کرفت • بعضی مردم مهمانان لوط را علیه
السلام دیدند • و خبر بدیکران رسید • یا زن لوط علیه السلام اکابر قوم را خبر کرد •
روی بدر خانهٔ لوط علیه السلام نهادند وَجَاءَهُ قَوْمُهُ و آمدند بلوط علیه السلام
قوم او یُهْرَعُونَ اِلَیْهِ بشتاب دواینده شده بسوی او وَمِنْ قَبْلُ و پیش ازین نیز کَانُوا
یَعْمَلُونَ السَّیِّئَاتِ بودند که عملهای بد میکردند • از لواطه • و کبوتر بازی و صفیر
زدن در مجالس و برای استهزا نشستن بر سر راهها • جون قوم بدر خانه لوط علیه السلام
آمدند • و طلب مهمانان کردند قَالَ یَا قَوْمِ کفت ای کروه من هٰؤُلَاءِ بَنَاتِی اینك دختران
من ایشان را بخواهید هُنَّ ایشان اَطْهَرُ لَکُمْ پاکیزه ترند مر شما را تزویج با ایشان
بشرط ایمان بوده • یا در شریعت وی تزویج مؤمنات بکفار میتوانست کرد • حضرت
لوط علیه السلام از فرط فتوت • و کرم و حمیت • دختران را فدای مهمانان کرد • و کفته اند
مراد به بنات نسا ایشان بوده • جه هر نبی پدر امت خودست از حیثیة تربیت • و
مرحمت • یعنی زنان بخواهید که شما را حلال اند فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از
خدای بترك فواحش وَلَا تُخْزُونِ و مرا رسوا مکنید فِی ضَیْفِی در شان مهمانان من
اَلَیْسَ مِنْکُمْ آیا نیست از شما رَجُلٌ رَشِیدٌ ◯ مردی راه یافته که شما را پند دهد
و از عملهای بد باز دارد قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ کفتند ای لوط بدرستی که تو میدانی مَا نُرِیدُ
آنجه ما میخواهیم از اتیان فاحشه قَالَ کفت لوط علیه السلام در جواب ایشان
لَوْ اَنَّ لِی بِکُمْ کاشکی مرا باشد قُوَّةً بدفع شما قوتی یا اکر مرا قوتی باشد در نفس من

که مَا لَنَا نیست ما را فِی بَنَاتِكَ در دختران تو مِنْ حَقٍّ هیچ حاجتی • وَاِنَّكَ لَتَعْلَمُ و بدرستی میدانی که

عشر

هر اینه شما را دفع کنم اَوْ آوِی یا پناه کیرم و بازکردم اِلٰی رُکْنٍ شَدِیدٍ ○ بر کوشهٔ محکم
یعنی عشیرهٔ و قبیلهٔ که بمدد ایشان منع شما توانم نمود • در احادیث صحاح وارد است
که حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه فرمود که • رحم الله اخی
لوطا کان یأوی الی رکن شدید • یعنی بخدای پناه کرفت • و حق سبحانه او را یاری
داد • چه ملجا درماندکان جز درکاه او نیست نظم آستانش که قبله کاه همه است
از همه آفتی پناه همه است • هر که دردام حمایتش بستست • از غم هر دو کون وارستست
آورده اند که لوط علیه السلام در خانه فرو بسته بود • و از پس در با ایشان
مجادله مینمود • ایشان دیوار را بشکافتند و خواستند که بخانه در آیند
لوط علیه السلام بغایت مضطرب و اندوهناک شد • ملائکه که او را بدان کونه
جزع دیدند قَالُوا یَا لُوطُ کفتند ای لوط اِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ ما فرستادکان پروردکار توییم
و بعذاب ایشان نازل شده ایم • دل قوی دار که ایشان لَنْ یَصِلُوا اِلَیْكَ نمیرسند
با ضرار و ایذاء تو • یعنی ضرر ایشان بتو نمیرسد • تو قدم از میان بیرون نه و ما را
با ایشان کذار • پس جبرئیل علیه السلام پیش ایشان باز شد • و پر خود را بر رویهای
ایشان مالید همه کور شدند • و از خانهٔ لوط علیه السلام بیرون دویده میکفتند
حذر کنید که مهمانان لوط ساحرانند • پس جبرئیل علیه السلام فرمود که فَاَسْرِ
بِاَهْلِكَ ببر کسان خویش را بِقِطْعٍ مِنَ اللَّیْلِ به پارهٔ از شب • یعنی بعد از کذشتن برخی از شب
وَلَا یَلْتَفِتْ و باید که التفات نکند و واپس ننکرد مِنْكُمْ اَحَدٌ از شما یکی پس همه
اهل خود را ببر اِلَّا امْرَاَتَكَ مکر زن خود را که او کافره است اِنَّهُ مُصِیبُهَا آنچه رسد
بدیشان • یعنی وی نیز چون باقی کفار هلاک خواهد شد • لوط علیه السلام از غایت
تنکدلی فرمود • که کی خواهد بود هلاک شدن ایشان جبرئیل علیه السلام کفت

بدرستی که رسیده است اورا مَا اَصَابَهُمْ

اِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ بدرستی که هنکام عذاب ایشان صبح است • لوط علیه السلام
فرمود که هنوز تا صبح بسیار وقت است • جبرئیل علیه السلام اَلَیْسَ الصُّبْحُ بِقَرِیبٍ
آیا نیست صبح نزدیک • یعنی نزدیکست فَلَمَّا جَاءَ اَمْرُنَا پس آن وقت که آمد فرمان ما
بعذاب ایشان • جبرئیل را علیه السلام فرمودیم • تا پر خود را در زیر شهرهای ایشان
در آورد و بر داشت تا بجایی که اهل آسمان بانک خروس و آواز سک ایشان شنودند
پس حکم کردیم تا بیفکند و ما بقدرت کامله جَعَلْنَا کردانیدیم عَالِیَهَا سَافِلَهَا زبر
آن شهرها را زیر آن • یعنی سرنکون ساختیم وَاَمْطَرْنَا و بیارانیدیم عَلَیْهَا بر آن شهرها
بعد از سرنکون شدن آن حِجَارَةً سنک مِنْ سِجِّیلٍ از کل متحجّر • سجّیل معرّب سنک
کل است • و آن کلی باشد بآتش پخته شده چون آجر • یا سجّیل کوهی است در آسمان
یا نام آسمان دنیاست • یا سجّین است که نام جهنم باشد • یعنی آن سنک باران بر ایشان
از آسمان بود • یا از دوزخ و آن سنکها بود مَنْضُودٍ برهم نهاده • یا پی در پی
مُسَوَّمَةً نشان کرده شده بخطوط سیاه و سفید چون جزع • یا به بیاض و حمرت
در زاد المسیر کوید مهر کرده شده بود • بعضی از آنها سفید • و بر و نقطهای
سیاه و برخی سیاه بر و نقاط سفید • یا نام هر کس که بر وی باران میشد بر آن نوشته
بود یا آماده کشته عِنْدَ رَبِّكَ در خزاین پروردکار تو برای عذاب ایشان
در تفسیر زاهدی آورده که سنک کلان او برابر خمی بود • و خرد آن مساوی سبوی
قول آنست که سنک بر جماعتی باریدکه در دیار خود نبودند • پس هر کجا از ایشان
کسی بود سنکی مقرر بنام وی بر سرش آمد و هلاک شد • آورده اند که یکی از ایشان
بحرم مکه در آمد • و تا چهل روز آن سنکی که نام زد او بود در هوا معلق بایستاد
همین که از حرم بیرون رفت بر وی آمد • و هلاک شد وَمَا هِیَ و نیست آن سنک

عذاب مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ ◉ از ظالمان دور. جه ایشان را پستحقان آن هست
که بر ایشان سنك بارد نظم جو عالم از ستمکر ننك دارد. عجب نبود که بروی سنك بارد
سکان را سنك در خورد بسیار. جو ظالم را بهمنی سنك بر دار. و کفته اند ضمیر
هی راجع بقری است. کنایة غیر مذکور. یعنی دیار قوم لوط علیه السلام از ستمکاران
مکه دور نیست. در اثنای اسفار بران دیار میکذرند. پس اولی آنکه بنظر اعتبار
دران نکرند. و از عذاب و عقوبة ترسان شده حال خود را بایمان و احسان باصلاح
آورند وَإِلَىٰ مَدْيَنَ و فرستادیم باولاد مدین یا بساکنان بلد مدین أَخَاهُمْ شُعَيْبًا
برادر ایشان شعیب را علیه السلام قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ کفت ای قوم بپرستید خدا را
بیکانکی مَا لَكُمْ نیست شما را مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ هیج خدایی بجزوی وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ
و مکاهید و کم مکنید پیمانه را در پیمودن مکیلات وَالْمِيزَانَ و ترازو را در سنجیدن
موزونات إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ بدرستی که می بینم شما را با توانکری و نعمت. یعنی
درمانده و محتاج نیستید که داعی باشد شما را بخیانت. بلك مردم منعم و توانکرید
رسم حق کذاری آنست که مردم را از مال خود بهره مند سازید. نه آنکه از حقوق
ایشان باز کیرید وَإِنِّي و بدرستی که من أَخَافُ عَلَيْكُمْ میترسم بر شما با این خیانت
که دارید عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ ◉ عذاب روز کرد در آینده. توصیف یوم باحاطه که
صفت عذابست بجهة وقوع آنست درو. یعنی دران روز عذابی کرد شما فرو کیرد. که
هیجکس راه رهایی نیابد. مراد عذاب قیامتست. یا عذاب استیصال. و جون نهی
کرد از تنقیص کیل و وزن. امر میکند بایفاء آن. و این غایة مبالغه است وَيَا قَوْمِ
ای کروه من أَوْفُوا الْمِكْيَالَ بتمام به پیمایید مکیل را به پیمانه وَالْمِيزَانَ و تمام سنجید
موزونرا بترازو بِالْقِسْطِ بعدل و راستی و آن قوم با وجود خیانة در کیل و وزن

هرجه میخرید نداز ثمن آن جیزی باز میکرفتند. و اطراف درم و دینار را میبریدند
دران باب میکوید وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم میکنید مردمان را أَشْيَاءَهُمْ جیزهاء ایشان
یعنی بهاء هرجه میخرید یا قراضه که از دینار و درم میبرید وَلَا تَعْثَوْا و غایت
تباهی مجویید فِي الْأَرْضِ در زمین بلد خود مُفْسِدِينَ ◉ در حالتی که تباه کاران
باشید بَقِيَّتُ اللَّهِ آنجه خدای باقی کذارد. برای شما از حلال. بعد از ترك حرام خَيْرٌ لَكُمْ
بهترست شما را از آنجه بخیانت جمع میکنید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اکر هستید باور دارندکان
مر قول مرا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ و من نیستم بر شما بِحَفِيظٍ ◉ نکاه بان. که شما را از قبایح نکه
دارم. یا از عذاب محافظت کنم بلك من رسولی ام پیغام رسانده. و نصیحت کننده
بر من رسانیدنست و بس بیت من آنجه شرط بلاغست با تو میکویم. تو خواه از سخنم پند کیر و
خواه ملال. آورده اند که انبیا علیهم السلام بر دو قسم بودند. بعضی آنانکه
ایشان را فرمان حرب بود جون موسی و داود. و سلیمن علیهم السلام. و برخی آنانکه
ایشان را بحرب نفرمودند. و شعیب علیه السلام از ان جمله بود که رخصت حرب
نداشت. قوم را همه روز موعظه میکفت. و خود همه شب نماز میکذارد قَالُوا يَا
شُعَيْبُ کفتند قوم او که ای شعیب أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ آیا نمازهای تو میفرماید
ترا أَنْ نَتْرُكَ به تکلیف آنکه ما ترك کنیم مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا آنجه پرستیده اند پدران ما از
بتان أَوْ أَنْ نَفْعَلَ یا دست بداریم آنجه میکنیم فِي أَمْوَالِنَا در مالها خود مَا نَشَاءُ آنجه
میخواهیم از نقصان کیل و وزن یا باز کرفتن ثمن. یا قطع اطراف دراهم و دنانیر.
إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ بدرستی که تو بردباری الرَّشِيدُ و راه یافته بر عم خود. یا این سخن
از روی تهکم میکفتند. و مراد ایشان اضداد این صفتها بود. یا بطریق استبعاد
میکفتند که تو با آنکه بحکم و رشد موسوم و موصوفی جرا این سخنان میکویی قَالَ يَا قَوْمِ

پشت می افکنید اِنَّ رَبِّي بدرستی که آفریدکار من بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید مُحِيطٌ
آگاه است بر وجهی که هیچ چیز بر وی پوشیده نیست • و بران شما را مجازات خواهد
فرمود وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا وای کروه من عمل کنید عَلَى مَكَانَتِكُمْ بر حالهای خود که
دارید از شرك و نحس اِنِّي عَامِلٌ که من نیز عمل کننده ام • و متمکن در کار خود سَوْفَ
تَعْلَمُونَ ⊙ زود باشد که بدانید مَنْ يَأْتِيهِ آنکس را که بیاید بدو يُخْزِيهِ عذابی
که او را رسوا کند • یا بفضیحتی تمام هلاك سازد وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ و آنکس که او دروغ
گوییست بزعم شما • یعنی زود باشد که بدانید که من برحقم یا شما وَارْتَقِبُوا و انتظار
برید آنرا که من میکویم اِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ ⊙ که من نیز با شما منتظرم وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا و آن
هنکام که آمد عذاب ما نَجَّيْنَا شُعَيْبًا نجاة دادیم شعیب را علیه السلام وَالَّذِينَ آمَنُوا
مَعَهُ و آنانرا که ایمان آورده بودند با او بِرَحْمَةٍ مِنَّا ببخشایشی از فضل ما وَأَخَذَتِ
الَّذِينَ ظَلَمُوا و بکرفت آنانرا که کافر بودند الصَّيْحَةُ آواز جبرئیل علیه السلام که ایشانرا
گفت موتوا جمیعا فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ پس کشتند در سرایهای خود جَاثِمِينَ ⊙ مردکان
و بر زمین افتادکان كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا کوییا که هرکز اقامت ننموده اند فِيهَا در ان دیار
أَلَا بُعْدًا لِمَدْيَنَ بدانید که هلاکست قوم مدین را • و دوری از رحمت من كَمَا بَعِدَتْ
ثَمُودُ همچنانچه هلاك شدند • و ملعون کشتند ثمود • تشبیه کرد مدین را به ثمود
بجهت آنکه عذاب هر دو قوم صیحه بوده • در تیسیر آورده که ابن عباس رضی الله
عنه فرموده که هیچ دو امت بیك عذاب هلاك نشدند • الا قوم صالح و شعیب
علیهما السلام • اما قوم ثمود را صیحه از تحت ایشان بود • و اهل مدین را از فوق
ایشان وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بتحقیق ما فرستادیم مُوسَى بِآيَاتِنَا موسی را با معجزات که نشانها
صحت نبوت او بودند وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ ⊙ و بحجتی قاهر واضح که آن عصا بود و افا

عصا

عصا بذکر جهة وضوح اوست إِلَى فِرْعَوْنَ بسوی فرعون وَمَلَئِهِ و کروه اشراف
فَاتَّبَعُوا پس پی روی کردند آن کروه أَمْرَ فِرْعَوْنَ فرمان فرعون را در کافر شدن
بموسی علیه السلام وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ و نبود کار فرعون بِرَشِيدٍ ⊙ بر نهج رشد و صواب
و چون امروز متابعت او کردند • فردا نیز تابع او باشند يَقْدُمُ قَوْمَهُ پیش روی
کند فرعون قوم خود را يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ پس در آردشان
بآتش وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ ⊙ بد مکانیست در آمده شده در وی یعنی آتش دوزخ
چه ورد که آبشخورست برای تبرید جکر و تسکین عطش باشد • و آتش مورد نیست
بضد آن وَأُتْبِعُوا و از پی در آمده شد فرعون و قوم او فِي هَذِهِ لَعْنَةً درین سرای
لعنة را وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و روز قیامت نیز لعنت در پی ایشان است بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ
بد عطاییست داده شده بدیشان • یعنی لعنت هر دو جهان ذَلِكَ این خبر مِنْ أَنْبَاءِ
الْقُرَى از اخبار دیهها • هلاك شده که نَقُصُّهُ عَلَيْكَ قصه آنرا بر تو میخوانم
مِنْهَا بعضی از انها قَائِمٌ باقیست • یا آبادان چون زرع قایم ایستاده وَحَصِيدٌ ⊙
و برخی از ان مفقودست • یا خراب چون کشت درووده • و کفته اند قایم آنست که
اثر او دیده میشود • چون دیار عاد و ثمود • و حصید آنکه آثار او باقی نیست چون
دیار قوم نوح علیه السلام وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ و ما ستم نکردیم بر اهل این دیهها
بهلاك ایشان وَلَكِنْ ظَلَمُوا ولیکن ایشان ستم کردند أَنْفُسَهُمْ بر نفسهای خود
بارتکاب آنچه موجب عذاب بود فَمَا أَغْنَتْ پس هیچ سود نکردند • یا قدرت
دفع نداشتند عَنْهُمْ از یشان آلِهَتُهُمُ الَّتِي آن خدایانی که از روی جهل يَدْعُونَ
بودند که میخواندند و میپرستیدند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای • یعنی آلهه ایشان
باز نداشتند از یشان مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وقتی که آمد فرمان پروردکار

عذابٌ

عشر

ع حبیب

گفت شعیب علیه السلام که ای گروه أَرَأَيْتُمْ جون مى بينيد وجه ميگوييد إِنْ كُنْتُ
عَلَى بَيِّنَةٍ اگر باشم من بر بصيرتى وحجتى مِنْ رَبِّي از نزد پروردگار خود وَرَزَقَنِي
وروزى داده باشد مرا مِنْهُ از نزديك خود رِزْقًا حَسَنًا روزى نيكو. يعنى نبوت
ورسالت. يا مال حلال بى خيانت بخس وتطفيف. يا مراد دولت كمال وتكميل ارزانى
داشته باشد. وسعادات روحانى وجسمانى عطا فرموده. روا باشد كه من دروغ
او خيانة كنم وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ ونمى خواهم من كه مخالفت كنم شمارا وبيايم
إِلَى مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ بسوى آنچيزى كه شمارا ازان نهى ميكنم. يعنى شمارا ازچيزى منع
نميكنم تا خود مرتكب آن شوم. بلك ازهرچه باز ميدارم خود نيز باز مى ايستم إِنْ أُرِيدُ
نميخواهم إِلَّا الْإِصْلَاحَ مگر بصلاح آوردن كارهاء شما مَا اسْتَطَعْتُ مادام كه توانم
وَمَا تَوْفِيقِي ونيست توفيق من در اصلاح امور. يا رسيدن بمنزل صواب و
صلاح إِلَّا بِاللَّهِ مگر بهدايت ومعونت خداى عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ بروى توكل ميكنم
كه قادرست بر همه چيز. وغير او عاجز اند وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ● وبسوى او بازميگردم
درهرچه نيت ميكنم. وَيَا قَوْمِ اى گروه من لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شما را بران ندارد شِقَاقِي دشمنى
من وستيزه كارى با من أَنْ يُصِيبَكُمْ كه برسد شما را مِثْلُ مَا أَصَابَ مانند آنكه
برسيد قَوْمَ نُوحٍ گروه نوح را عليه السلام از طوفان أَوْ قَوْمَ هُودٍ يا قوم هود را عليه
از باد صرصر أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ يا گروه صالح را عليه السلام از رجفه وَمَا قَوْمُ لُوطٍ
ونيست گروه لوط عليه السلام مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ ● از شما دور. يعنى در مكان وزمان
بشما نزديكند. اگر از امم گذشته عبرت نميگيريد. ازيشان عبرت گيريد
وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ وطلب مغفرة كنيد از پروردگار خود با يمان ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس رجوع
كنيد بعبادت او از پرستش غير او إِنَّ رَبِّي بدرستى كه آفريدگار من رَحِيمٌ بخشنده بر مستغفران

ودود

[و]دُودٌ ● دوست دار تايبانست. ودود. بمعنى فاعل آيد. يعنى بندگانرا دوست
[د]ارد. و بمعنى مفعول بود. يعنى بندگان اورا دوست دارند. قطب الابرار مولانا
[ي]عقوب چرخى قدس سره در شرح اسماء الله. معنى الودود را برين وجه آورده كه
[د]وست دارنده نيكى بهمه خلق. ودوست دلها بحق. يعنى او نيكى را دوست ميدارد
[ن]يكان اورا دوست ميدارند. وفى الحقيقة دوستى ايشان فرع دوستى اوست زيرا
[چ]ون بنظر تحقيق در نگرند اصل حسن واحسان كه سبب محبت مى باشد غير اورا
[ث]ابت نيست. پس خود خود را دوست ميدارد. وازين باب نكتهٔ چند در آية
[و]يحبونه. جلوه نموده وللولدا لاعز زيدت حقايقه صفيا نظم اى حسن تو داده يوسفان را خوبى
[و]ز عشق كرده عاشقان يعقوبى. گر نيك نظر كند كسى غير تو نيست. در مرتبهٔ محبى ومحبوبى
قَالُوا يَا شُعَيْبُ گفتند اى شعيب مَا نَفْقَهُ فهم نميكنيم كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ بسيارى
از آنچه ميگويى از وجوب توحيد. وحرمت تطفيف. واين بواسطهٔ قصور عقل و
عدم تفكر ايشان بود. يا اين سخن از روى عناد ميگفتند واگرنه چرا فهم كلام
او نكردندى واو خطيب الانبيا بود. وديگر گفتند وَإِنَّا لَنَرَاكَ وما مى بينيم ترا فِينَا
درميان ما ضَعِيفًا بى قوت در دفع ما. يا ضعيف البصر وَلَوْلَا رَهْطُكَ واگرنه قوم
تو بودندى كه بر دين ما اند. وما ايشانرا عزيز ميداريم لَرَجَمْنَاكَ هر اينه ترا سنگسار
ميكرديم وَمَا أَنْتَ ونيستى تو عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ ● بر ما عزيز ومكرم. بمرتبهٔ كه
عزت تو مانع رجم شود قَالَ يَا قَوْمِ گفت شعيب عليه السلام كه اى گروه من أَرَهْطِي
ايا عشيره وقوم من أَعَزُّ عَلَيْكُمْ عزيزترند بر شما ودوسترند شما مِنَ اللَّهِ از خداى
وَاتَّخَذْتُمُوهُ وفرا گرفته ايد شما امر خدايرا وَرَاءَكُمْ از پس پشت خود ظِهْرِيًّا همچون
متروكى فراموش شده. يعنى حق بتا رمن نگاه ميداريد وفرمان پروردگار من پس

تو. بعذاب ایشان وَمَا زَادُوهُمْ ونیفزودند ایشانرا بتان غَيْرَ تَتْبِيبٍ جز
زیان کاری وهلاکت وَكَذَلِكَ وما نند این کرفتنست أَخْذُ رَبِّكَ کرفتن پروردکار
تو إِذَا أَخَذَ الْقُرَى چون بکیرد اهل دیهها را وَهِيَ ظَالِمَةٌ وحال آنکه اهل آنها ظالم
باشند إِنَّ أَخْذَهُ بدرستی که کرفتن خدای أَلِيمٌ شَدِيدٌ ۝ دردناکست وسختست. وازان
کرفتن کس را روی خلاصی وراه رهایی نیست نظم کسی کز صرصر ظلمش دمادم
جراغ عیش مظلومان بمیرد. نمیترسد ازان کایزد تعالی اکرجه دیر کیرد سخت کیرد
إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که درینچه یاد کردیم از قصص لَآيَةً هر اینه عبرتیست لِمَنْ
خَافَ مر کسی را که بترسد عَذَابَ الْآخِرَةِ از عذاب آن سرای ذَلِكَ يَوْمٌ روزیست مَجْمُوعٌ
لَهُ النَّاسُ جمع کرده شده ازبهروی مردمان. یعنی همه خلق را دروی جمع کنند
وَذَلِكَ وآن روز يَوْمٌ مَشْهُودٌ ۝ روزیست حاضر شده دروی اهل آسمان وزمین
وَمَا نُؤَخِّرُهُ وباز پس نمیداریم آن روز را إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ مکر از برای کذشتن
مدتی شمرده شده. یعنی تا وقت وی در نرسد قایم نکردد يَوْمَ يَأْتِ روزی که
بیاید آن روز مشهود لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ سخن نکوید هیچکس سخنی که اورا نفع رساند
إِلَّا بِإِذْنِهِ مکر بدستوری خدای. واین در موقفی خاص باشد. وموقفی دیکر باشد که
درو اجازت سخن کفتن نیز نبود. هذا يوم لا ينطقون ولا يؤذن لهم فيعتذرون
فَمِنْهُمْ پس اهل موقف شَقِيٌّ بدبخت باشد که بمقتضی وعید دوزخ جای او بود
وَسَعِيدٌ ۝ ونیکبخت باشد که بموجب وعده بهشت ماوای او بود. در حقایق
سلمی از شقیق بلخی قدس سره نقل میکند که علامت سعادت پنج چیزست نرمی دل
وبسیاری کریه. ونفرت از دنیا. وکوتاهی امل. وشرمناکی. ونشانهٔ شقاوت هم پنج است
سختی دل. وخشکی دیده. ورغبت بدنیا. وطول امل. وبی حیایی. شیخ ابو سعید

خرازقدس

روز قیامة صح

خراز قدس الله روحه فرموده که حق سبحانه درین سوره دو کار عظیم بیان کرده
یکی سیاست جباری. وسطوت قهاری. که دمار از روزکار کفار برآورده. و
دیکر حکم ازل که بسعادت وشقاوت خلق شرف نفاذ یافته. وحضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم از هیبت آن خبر وسطوت این حکم فرمود که شیبتني سورة
هود نظم آن یکی را از ازل لوح سعادت بر کنار. وین یکی را تا ابد داغ شقاوت بر جبین
عدل او میراند آنرا سوی اصحاب الشمال. فضل او میخواند این را نزد اصحاب الیمین.
فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فاما آنانکه بدبخت شدند فَفِي النَّارِ پس در آتش دوزخ اند لَهُمْ
فِيهَا مر ایشانراست در ان آتش زَفِيرٌ فریادی سخت وَشَهِيقٌ وناله زار. زفیر صورت شد
کویند. واستعمال او در مبداء صوت حمارست. وشهیق صوت ضعیف بود. ودر
آخر نهیق مستعمل باشد تشبیه میکند فریاد اشقیا را بانکر اصوات. واین بدبختان
باین ناله وافغان خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان باشند در آتش مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ
همیشه تا آسمانها وزمینها بجای است. این کلمات در عرف عرب عبارت از تأیید
وتخلیدست. پس دوام دوزخیان بدوام آسمان وزمین بازبسته نباشد. جه نصوص
داله بر تأیید دوام اهل النار. وانقطاع دوام ارض وسما واردست. پس اعتقاد باید
کرد که کفار که اشقیا عبارت از ایشانست. جاوید در دوزخ خواهند بود إِلَّا
مَا شَاءَ رَبُّكَ مکر آنجه خواهد پروردکار تو که ایشانرا از عذاب نار بعذاب
زمهریر معذب سازد. یا عذابی دیکر غیر از عذاب آتش. جه در دوزخ انواع عذاب
وعقوبتست. ویکی از انها آنست که بآتش عذاب کنند. پس استثنا از خلود باشد
در عذاب نار نه از خلود در دوزخ إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدکار تو فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ
کننده است مر جیزیرا که خواهد از انواع تعذیب وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا واما آنانکه

نیك بخت شدند فَفِي الْجَنَّةِ پس ایشان در بهشتند خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان دران مَا
دَامَتِ السَّمٰوَاتُ وَالْأَرْضُ مادام که باشد آسمان آخرت وزمین آن چه بحکم
یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات زمین وآسمان بدل این آسمان وزمین
خواهد بود. وحضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که دوام آسمان و
زمین از حیثیة جوهر ایشان مرادست. نه از حیثیة صورت ایشان. وکفته اند
مراد فوق وتحتاست. چه عرب هرچه بالای سر باشد آنرا سما کویند. وآنچه زیر
قدم بود ارض خوانند. پس مادام که تحت وفوق باشد سعدا در بهشت باشند
إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ مکر آنچه خواهد پروردکار تو که ایشانرا از نعیم جنان بدولتی
رساند زیادت از ان که آن رتبهٔ رویتست ورضوان. یا بنعمتی که کنه آنرا
نداند مکروی که عالمست بجمیع معلومات ونکتهٔ. فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة
اعین. مؤید این قولست. وشمهٔ ازین باب در سورهٔ توبه در تفسیر ورضوان
من الله اکبر. سمت ذکر یافته وباید دانست که علماء تفسیر درین استثنا سخن
بسیار کفته اند در زاد المسیر آورده که استثناء لا یفعله. ودر معالم فرموده
که خدای بدین استثنا داناترست. واکر اقوال همه آورده شود. شرط ایجاز که در
اول مقرر شده باقی نمیماند. والله الباقی له الحکم والیه ترجعون عَطَاءً عطا دادنی
ایشانرا عطا دادنی غَيْرَ مَجْذُوذٍ ناmنقطع. یعنی ممتد الی غیر النهایة فَلَا تَكُ
پس مباش فِي مِرْيَةٍ در کمان. مخاطب حضرت رسالتست صلی الله علیه وسلم وحقیقة
خطاب راجع بامت میفرماید که بشك مباشید مِمَّا يَعْبُدُ هَؤُلَاءِ از آنچه میپرستند
این کروه مشرکان. در انکه ضلالیست مؤدی بهلاك. یعنی شك میکنید در انکه
آن عبادت کمراهی است که آخر بهلاك ایشان کشد. چنانچه کفر امم ماضیه سبب

[عذ]اب ایشان شد مَا يَعْبُدُونَ نمیپرستند اهل شرك بتانرا إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ مکر بر
[طر]یقی که میپرستیدند آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ پدران ایشان پیش ازین. یعنی بباطل وَإِنَّا
[لَمُوَفُّ]وهُمْ وبدرستی که ما تمام رساننده ایم بدیشان نَصِيبَهُمْ بهرهٔ ایشانرا از عذاب
[غَيْرَ مَ]نْقُوصٍ در حالتی که آن نصیب ناکاسته نباشد وَلَقَدْ آتَيْنَا وهر اینه مادادیم
[مُوسَ]ى الْكِتَابَ موسی را توریة فَاخْتُلِفَ فِيهِ پس اختلاف کرده شد دران. یعنی
[قوم ا]و اختلاف کردند. بعضی بدان کرویدند. وبعضی کافر شدند همچون اختلاف
قوم تو در قرآن وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ واکر نه سخنست پیشی کرفته مِنْ رَبِّكَ از آفریدکار تو
[در ت]اخیر عذاب ایشان لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر اینه حکم کرده شدی میان قوم موسی علیه
السلام. تا مبطل بعذاب استیصال مبتلا کشتی. ومحق از ان نجاة یافتی وَإِنَّهُمْ وبدرستی
که کفار قوم تو لَفِي شَكٍّ هر اینه در کمانند مِنْهُ از قرآن مُرِيبٍ کمانی در ریبت افکننده
یعنی نفسرا مضطرب وعقلرا شوریده کننده وَإِنَّ كُلًّا وبدرستی که هر یك از
[ایشان لَمَّا] لَيُوَفِّيَنَّهُمْ ازان جمله اند که هر اینه تمام خواهد داد رَبُّكَ پروردکار تو أَعْمَالَهُمْ
جزاء عملهاء ایشان. بعضی آن نافیه میدارند. ولما بمعنی الا. یعنی هیچکس نیست مکر که
خدای تعالی جزاء عمل او بر وجهی که باید بدو رساند. صاحب ایجاز فرموده که
چون در لما معنی ظرف هست. اینجا تقدیر محذوفی باید کرد. برین وجه که. وان
کلا لما بعثوا لیوفینهم. وچون اعراب این کلام خالی از اشکالی نیست. این مقدار
بسط مناسب نمود. واین وجوه بر تقدیر تشدید لما بود. اکر مخفف خوانند صاحب
کشاف فرموده که لام لما موطئهٔ قسم است. وتنوین عوض از مضاف الیه
وما زایده. وتقدیرش چنین باشد که. وان کلهم لیوفینهم إِنَّهُ بدرستی که خدای
بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید خَبِيرٌ داناست. وچیزی از وفوت نشود تا توفیه

جز انتواند کرد بیت بهمه کار بنده دانا اوست • بمکافات هم توانا اوست فَاسْتَقِمْ پس
مستقیم باش کَمَا أُمِرْتَ همچنانچه فرموده شدی وَمَنْ تَابَ مَعَكَ و باید که مستقیم
شوند • یا بفرمای که مستقیم کردند • آنانکه بازکشته اند از کفر و ایمان آورده
با تو • استقامت آنست که مستقیم باشند بر امر و نهی • امام قشیری رحمه الله فرموده
که مستقیم آنکس است که از راه حق باز نکردد تا بسر منزل وصال برسد • در حقایق
سلمی از جوزجانی قدس سره نقل میکند که طالب کرامت مباش طالب استقامت
باش • محمد بن فضل رحمه الله فرموده که آن جیز که بود وی همه نیکو بیها نیکو شود • و
به نبود وی همه زشتها زشت شود • استقامتست • شیخ الاسلام قدس سره این
سخن را پسندیده و کفته که وی بسیار نیکو کفته است • دلیلش فاستقم کما امرت
بزرکی را پرسیدند که کدام عمل فاضلترست • کفت استقامت • ابو علی سنوی رحمه
الله فرموده که حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم در واقعه دیدم • کفتم سبب
شَیْب تو از سورهٔ هود چه چیزست • فرمود که قوله تعالی واستقم کما امرت • ای
عزیز هر کرا قدم مترسخ نباشد • رنجش ضایعست • شیخ ابو علی دقاق رحمه الله کفته
که استقامت آنست که سر خود از ما سوی الله محفوظ داری • خواجه عصمت رحمه الله
در صفت اهل استقامت فرموده نظم کسی را دان اهل استقامت • که باشد بر سر کوی ملامة
ز اوصاف طبیعت پاک مرده • باطلاق هویت جان سپرده • تمام از کردن دامن فشانده
برفته سایه و خورشید مانده وَلَا تَطْغَوْا و از حد در مکذرید إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بدرستی
که خدای بدانچه شما میکنید بَصِيرٌ ◯ بیناست وَلَا تَرْكَنُوا و میل مکنید
إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا بسوی آنانکه ستم کردند • یعنی مداهنه منمایید با ایشان یا فرمان
ایشان مبرید • یا معاونة مکنید ایشانرا بر بیداد ایشان • سفین ثوری رحمه الله

فرموده که قلمی

فرموده که هر که قلمی برای ظلمه بتراشد یا سیاهی در دوات ایشان ریزد • یا
کاغذی بدست ایشان دهد تا بنویسند • در ظلم ایشان شریك بود • و هم از ایشان
پرسیدند که اکر ظالمی در بیابان تشنه باشد • و بر هلاك مشرف بود • اورا آب
توان داد • فرمود که نی کفتند اکر آبش ندهند بمیرد • فرمود دعه یَمُوتُ ع آنجنان
بدار تا بمیرد به • پس حق سبحانه از فرط رحمت فرمود که میل بظلمه مکنید
فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ که پس شما را بساید • یعنی بشما رسد آتش دوزخ وَمَا لَكُمْ و نیست
شما را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مِنْ أَوْلِيَاءَ دوستان که عذاب از شما باز دارند ثُمَّ لَا
تُنْصَرُونَ ◯ پس شما یاری داده نشوید وَأَقِمِ الصَّلَاةَ و بپای دار نماز را طَرَفَيِ النَّهَارِ
در دو طرف روز وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ و در ساعتها از شب • نماز طرفا علی روز نماز
بامداد ست و نماز طرف اسفل ظهر و عصر و نماز زلف اللیل مغرب و عشا آورده اند
که عمرو بن غزیه رضی الله عنه خرما میفروخت • زن صاحب جمالی را که بخرما
خریدن آمده بود • کفت خرمای خوبتر در خانه است • جون زن بخانه وی درآمد
عمرو اورا تقبیل نمود • و فی الحال پشیمان شده بمجلس حضرت رسالت پناه علیه صلوات
الله آمد • و کریان کریان حال کذشته بعرض رسانید آیة فرود آمد إِنَّ الْحَسَنَاتِ
بدرستی که نیکویها • یعنی نماز پنجکانه يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ببرند و محو کنند بدیها را
غیر کبایر باشد • حضرت از عمرو پرسید که نماز دیکر با ما کذاردی کفت
آری آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که • هی کفارة آن نماز کفارت این کناهست
کفتند یا رسول الله این حالی مراوراست خاصه • کفت نی برای عموم مردمانست
و مؤید این قول در حدیث آمده که از نمازی کفارت کناهانیست که میان
ایشان واقع شده باشد • جون از کبایر اجتناب نمایند • واسطی قدس سره

درین آیة فرموده که انوار طاعات ظلم معاصی را محو میسازد. و در بحر آورده انوار ذکر و مراقبه در طرفی النهار و زلفا من اللیل ظلمات تلوقاتی را که بجوارح نفسانی صرف شده دفع میکند. و بعضی بر انند که حسنات گفتن کلمات اربع است یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ذٰلِكَ این فرمان. و این وعده ذِكْرَىٰ لِلذَّاكِرِينَ ● پندیست مر یاد کنندگان را وَاصْبِرْ و صبر کن بر امتثال اوامر واجتناب از نواهی فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای لَا يُضِيعُ ضایع نکرداند أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ اجر نیکوکاران را عدول از مضمر اشارت بآنست که شکیبایی از احسانست فَلَوْلَا كَانَ پس چرا نبود مِنَ الْقُرُونِ مِن قَبْلِكُمْ از اهل قرنها که پیش از شما بودند أُولُو بَقِيَّةٍ خداوندان عقل و رای که از روی حزم يَنْهَوْنَ باز داشتند مفسدان عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ از تباه کاری در زمین تا عذاب فرو نیامدی إِلَّا قَلِيلًا لیکن اندکی بودند مِّمَّنْ أَنجَيْنَا از انها که نجاة دادیم ایشانرا از عقوبات مِنْهُمْ از گذشتگان که ایشان نهی میکردند وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا و پی روی کردند آنانکه کافر بودند مَا أُتْرِفُوا فِيهِ آنچیز را که منعم شده بودند در ان. یعنی متابعت آرزوهاء نفس کرده. و تمام اهتمام بتحصیل اسباب شهوات مصروف کردانیده. از ما ورآء آن اعراض نمودند وَكَانُوا مُجْرِمِينَ ● و بودند کافران وَمَا كَانَ و نخواست رَبُّكَ پروردگار تو لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ که هلاک کند اهل دیهها را بِظُلْمٍ بشرك وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ ● و حال آنکه اهل آن مواضع بصلاح آرندگان باشند در میان یکدیگر. یعنی بمجرد شرك هلاك نکند. تا فساد و ظلم بآن منضم نگردد. و از اینجا گفته اند. الملك یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ واگر خواستی پروردگار تو لَجَعَلَ النَّاسَ هر اینه گردانیدی مردمانرا أُمَّةً وَاحِدَةً یك گروه یعنی بر یك دین و بر یك آیین

ولا یزالون

وَلَا يَزَالُونَ و همیشه باشند مُخْتَلِفِينَ اختلاف کنندگان در حق و باطل. چون یهود و نصاری و مجوس إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ مگر آنکه رحمت کند پروردگار تو برو. و اورا بایمان راه نماید. چون اهل ملة حنیفه که مسلمانانند. یا آنکه مختلف اند در روزی. یکی توانگرست و یکی درویش. مگر آنکه خدای ویرا قناعت دهد وَلِذَٰلِكَ و از برای این اختلاف خَلَقَهُمْ آفریده است خدای مردمانرا. یا برای رحمت آفریده راه یافتگانرا وَتَمَّتْ و تمام شد كَلِمَةُ رَبِّكَ سخن پروردگار تو. یعنی کلمهٔ که بملائکه گفته. و آن اینست که لَأَمْلَأَنَّ هر اینه پر سازم جَهَنَّمَ دوزخ را مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ از عاصیان دیوان و آدمیان أَجْمَعِينَ ● همهٔ ایشان وَكُلًّا نَّقُصُّ و هر خبری میخوانیم عَلَيْكَ بر تو مِنْ أَنبَاءِ الرُّسُلِ از اخبار پیغمبران. و آن خبر چیست مَا نُثَبِّتُ بِهِ آنچه ثابت میکردانیم و بر جا میداریم بآن فُؤَادَكَ دل ترا. یعنی فایدهٔ اخبار رسل آنست که دل تو بیارامد. و یقینت بیفزاید. و بر اداء رسالت ثبات نمایی. و بر ایذای کفار شکیبا باشی وَجَاءَكَ و آمده است بتو فِي هَٰذِهِ الْحَقُّ درین سوره آنچه درست و راستست. در معالم فرموده که تخصیص این سوره برای تشریف است والا حق در همه سور قرآنی هست. و گفته اند هذه. اشارت باخبار مذکوره درین سوره است. یعنی این خبرها راستست وَمَوْعِظَةٌ و پندست وَذِكْرَىٰ و یادکرد لِلْمُؤْمِنِينَ ● مر گرویدگانرا وَقُل و بگوی ای محمد لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ مر آنانرا که ایمان نمی آورند اعْمَلُوا عمل بکنید عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ بر حالاتی که متمکنید إِنَّا عَامِلُونَ ● بدرستی که ما نیز عمل کنندگانیم بر همان حال که داریم وَانتَظِرُوا و چشم دارید بما انقلاب زمانرا إِنَّا مُنتَظِرُونَ ● بدرستی که ما نیز منتظریم نزول عذاب را بشما وَلِلَّهِ و مر خدایراست غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ علم آنچه غایبست از آسمانها و زمینها وَإِلَيْهِ

خمس

عشر

وسوی او يُرْجَعُ الأَمْرُ كُلُّهُ باز کردد • وحفص يرجع مجهول ميخواند • يعنی باز
کردانيده شود همه کارها فَاعْبُدْهُ پس پرستش کن مر او را که مرجع همه است
وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وتوکل کن بروی • تقديم عبادت بر توکل اشارتست بآنکه نفع توکل بعابدان
رسد • وتوکل بمجرد کفتار • بود بی اعتبار وَمَا رَبُّكَ ونيست پروردکار تو بِغَافِلٍ عَمَّا
تَعْمَلُونَ ۝ بيخبر از آنچه بندکان ميکنند • وحفص بخطاب ميخواند • ومخاطب همه
مردمانند • در تيسير از كعب الاحبار رحمه الله نقل ميکند که فاتحهٔ تورية آية اول سورهٔ
انعامست • وخاتمهٔ آن آية آخر از سورهٔ هود عليه السلام • والحمد لله اولا وآخرا •

سُورَةُ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِائَةٌ وَاحْدَى عَشَرَةَ آيَةً بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

الٓر در کشف الاسرار آورده که اين حروف از متشابهات قرآنست • لا يعلم تاويله الا الله
وکفته اند مواد ترکيب اسماء حسنی است • اکر کسی داند چنانچه از الر وحم ون الرحمن
حاصل ميشود • يا مختصر انست از اسماء الهی چنانچه الف از الله ولام از لطيف وراء از
رءوف • يا از صفات او چنانچه الف انفرادست ولام لطف وراء رحمت کويا قسم
ياد ميکند برين وجه که بانفرادمن بربوبية • وبلطف من بر عارفان لطايف احديت
وبرحمت من بر کافهٔ بريت • جواب قسم چيست تِلْكَ اين آيات آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ
آيتهاء کتاب مبين است • يعنی سورهٔ که ظاهرست اعجاز او • يا هويداست معانی او بر
متأمل • يا روشن کننده است قصهٔ را که يهود سوال کرده بودند • چه در روايت
آمده که علماء يهود بعضی از اشراف عرب را کفتند که از محمد سوال کنيد که سبب
انتقال آل يعقوب عليه السلام از شام بمصر چه بوده • اين سوره نازل شد که إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ
بدرستی که ما فرو فرستاديم کتاب را • مراد اين سوره است قُرْآنًا عَرَبِيًّا قرآنی تازی • بعضی از
قرآن را قرآن کفته • يعنی ما اين سوره را بلغت عرب فرستاديم لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

تا باشد که شما فهم کنيد • وبمعانی آن برسيد • وحجت بر شما لازم شود • چه اکر
بلغت ديکر فرستيم شما در فهم آن عذر آريد نَحْنُ نَقُصُّ ما ميخوانيم عَلَيْكَ بر تو أَحْسَنَ
الْقَصَصِ بهترين قصهٔ که خوانده شود • در معالم کويد بهترست بجهة اشتمال او بر
عجايب وغرايب • وحکمتها وعبرتها • در عين آورده که اين قصه از قصهاء احسن است
چه صاحبش نيز از آدميان احسن بوده • ودر تيسير اعجب القصص کويد • صاحب
بحر الحقايق فرموده که احسن است بسبب آنکه مشابهتی تمام دارد باحوال انسان
اکر تاويل کنند يوسف را بدل • ويعقوب را بروح • وراحيل را بنفس • وقوی وحواس را
ببرادران يوسف • وحضرت شيخ قدس سره برين منوال تمام قصه را باحوال انسان
تطبيق داده • وچون درين ترجمه طريق اختصار مرعيست • مجموع اخبار وروايات
اين قصه • وتاويلات او • با نکات ودقايقی که در هر آية کفته اند حواله بجواهر
التفسير ميرود • واينجا بمجرد ايراد قصه وترجمهٔ الفاظ اکتفا مينمايد • آورده اند
که بعضی از صحابه رضی الله عنهم کفتند • يا رسول الله لو قصصت علينا • اين آية نازل شد
که ما بر تو ميخوانيم بهترين کلامی که بعضی از ان در پی بعضی باشد • يا خبر ميدهيم
ترا بهترين خبری بِمَا أَوْحَيْنَا بوحی کردن ما إِلَيْكَ بسوی تو هٰذَا الْقُرْآنَ اين
سورهٔ مقرو را وَإِنْ كُنْتَ وبدرستی که بودی تو مِنْ قَبْلِهِ پيش از نزول اين سوره
لَمِنَ الْغَافِلِينَ ۝ از نا آکاهان • يعنی از دانستن اين قصه غافل بودی • واين غفلت
غير مذمومه است إِذْ قَالَ يُوسُفُ ياد کن وقتی که کفت يوسف عليه السلام لِأَبِيهِ
مر پدر خود يعقوب را عليه السلام • کويند يوسف عليه السلام در سن دوازده سالکی
شب آدينه • بر کنار پدر خواب بود • ناکاه سراسيمه از خواب در آمد يعقوب عليه
السلام کفت ای پسر ترا چه رسيد • کفت يَا أَبَتِ ای پدر خواب عجب ديدم إِنِّي رَأَيْتُ

بدرستی که دیدم درخواب أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا یازده ستاره وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وآفتاب
وماه را. ومن بر سر کوهی بلند بودم که در حوالی او انهار جاری واشجار سبز بود. که از
آسمان این ستارکان. ونیترین فرود آمدند. ومن در ایشان می نکریستم رَأَيْتُهُمْ دیدم
اینانرا لِي سَاجِدِينَ مرا سجده کنندکان یعقوب علیه السلام دانست که یوسف
علیه السلام مرتبهٔ رفیع یابد. وبرادران یازده کانهٔ او که ستارکان اشارت
بدیشان است. با یعقوب علیه السلام وزوجهٔ او که خالهٔ ابو یوسف است. وشمس و
قمر عبارت ازیشانست تعظیم وتکریم او بجای آرند. وفکر فرمود که اکر برادران
این واقعه بشنوند. وایشان در تعبیر وقوف دارند هر اینه قصد وی کنند
قَالَ يَا بُنَيَّ کفت ای پسرک من. تصغیر آرزوی شفقت ومحبت است لَا تَقْصُصْ مخوان
وپیدا مکن رُؤْيَاكَ خواب خود را عَلَىٰ إِخْوَتِكَ بر برادران خود فَيَكِيدُوا پس حیله
کنند لَكَ برای هلاک تو كَيْدًا حیله کردنی بسبب وسوسهٔ شیطان إِنَّ الشَّيْطَانَ
بدرستی که دیو سرکش که ابلیس است لِلْإِنْسَانِ مر آدمی را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنیست
آشکارا که او را بر مکر وکید میدارد وَكَذَٰلِكَ وهمچنانکه ترا برکزید بدین چنین
خوابی که دلیل شرف ونشانهٔ تفوق تست برخوان يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ برخواهد کزید
ترا پروردکار تو. بفرمان فرمایی وپادشاهی وَيُعَلِّمُكَ وخواهد آموخت ترا مِنْ
تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ از تعبیر خوابها. یا تاویل غوامض کتب منزله وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ وتمام
خواهد کرد نعمت خود را که نبوتست عَلَيْكَ بر تو وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ وبر فرزندان
یعقوب. یعنی برادران تو. بقولی که ایشانرا پیغمبر میکویند. یا بر نسل یعقوب علیه
السلام که انبیا از وی بیرون آرد كَمَا أَتَمَّهَا همچنانچه تمام کرد نعمت را عَلَىٰ أَبَوَيْكَ
بر دو پدر تو مِنْ قَبْلُ پیش ازین وقت یا پیش از تو. مراد جدّست وپدر جد یعنی إِبْرَاهِيمَ

وَإِسْحَاقَ بر ابراهیم علیه السلام بخلت ورسالت ونجاة از نار نمرود. وبر اسحق علیه
السلام باخراج یعقوب واسباط از صلب وی إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردکار تو عَلِيمٌ
داناست بآنکه استحقاق اجتبا دارد حَكِيمٌ استوارکار ست ودرست کردار
که بکند آنچه باید لَقَدْ كَانَ بتحقیق که هست فِي يُوسُفَ در قصهٔ یوسف علیه السلام
وَإِخْوَتِهِ ودر حکایت برادران او آيَاتٌ نشانهاء قدرت. یا دلایل حکمت لِلسَّائِلِينَ
مر پرسندکانرا وغیر ایشانرا. یوسف را. علیه السلام یازده برادر بوده یکی بنیامین
وآن برادر اعیانی بوده. وشش دیکر علاتی که پسران خالهٔ یوسف نیز بودند. یهودا.
وروبیل. وشمعون. ولاوی. وریالون. ویشجر. وچهار دیکر علاتی. وایشان از دو
سریّه بودند. دان. ویفثالی. وجاد. وآشر. آورده اند که چون یوسف علیه
السلام خواب مذکور با پدر تقریر کرد. ویعقوب علیه السلام بکتمان آن وصیّة
فرمود. وباجتبا واتمام نعمت او مژده داد. بعضی از زنان برادران او شنودند. و
نماز شام که ایشان بخانه باز آمدند صورت حال باز نمودند. ایشانرا عرق حسد
در حرکت آمد. وبه تدبیر مهم مشغول شدند إِذْ قَالُوا یاد کن آنرا که کفتند برادران
یوسف علیه السلام با یکدیکر لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ هر آینه یوسف وبرادر او. یعنی بنیامین
أَحَبُّ إِلَىٰ أَبِينَا دوسترند بسوی پدر ما مِنَّا از ما وَنَحْنُ عُصْبَةٌ وحال آنکه ما جماعتی
توانا وکارکذاریم. وایشان خردسال وبی کفایت. پس بایستی که ما را دوست
داشتی. وچون دو عاجز ضعیف را بر ده مرد قوی اختیار کرده إِنَّ أَبَانَا بدرستی که پدر
ما لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در دور افتاد نیست آشکارا از راه صواب. یعنی رای او دین
کار خطا واقع شده. در تیسیر آورده که چون شیطان این کلمات از ایشان استماع
کرد. بصورت پیری بر ایشان ظاهر شد. وکفت یوسف میخواهد که شما را به بندکی

گفتند ای پدر تدبیر جیست کفت اُقْتُلُوا یُوسُفَ بکشید یوسف را وکویند کوینده این
سخن دان بود. کفت اورا بکشید اَوِ اطْرَحُوهُ یا بیفکنید اَرْضًا بزمینی دور از عمارات
یا موضعی که دران سباع باشند. یعنی اورا غایب کنید یَخْلُ لَكُمْ تا خالی ماند برای شما
وَجْهُ اَبِيكُمْ روی پدر شما. یعنی جون او نباشد پدر روی بشما آرد. وبتمامی بر شما
اقبال کند وَتَكُونُوا وباشید مِنْ بَعْدِهِ پس از یوسف. یعنی بعد از ساختن کار او قَوْمًا
صَالِحِينَ ◉ کروهی شایستکان یعنی توبه کنندکان. واین نیز از مکاید ابلیس است
که ناشکیبایان بادیهٔ آرزو را از روی تسویف میکوید امروز کنه کنید وفردا توبه
آخر تامل نمینمایند که عذر فردا را مجال باید. وبر عمر اعتماد نیست بیت کار امروز بفردا
نکذاری زنهار. که جو فردا برسد نوبت کاری دکرست قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ کفت کوینده
ازیشان که یهودا بود. یا روبیل لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ مکشید یوسف را که قتل بی کناهان
عظیمست وَأَلْقُوهُ وبیفکنید اورا فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ در قعر چاه. يَلْتَقِطْهُ تا فرا کیرند اورا
بَعْضُ السَّيَّارَةِ بعضی از راه کذریان وببرندش بناحیتی دیکر وشما از وباز رهید
یعنی جون غرض شما نابودن اوست برین وجه می باید کرد اِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ◉
اکر شما هستید کارکنندکان بمشورت من. پس همه برین امر متفق شدند. ونزدیک پدر
آمده کفتند فصل بهار رسید وسبزها از زمین دمیده نظم سنبل سر نافه باز کرده
کل دست بدو دراز کرده. سیر ابی سبزهاء نوخیز. از لؤلؤ تر زمرد انکیز. جه شود
که یوسف را با ما بصحرا فرستی. تا روزی بتفرج وتماشا بکذراند. یعقوب
علیه السلام فرمود که من بی بهار رخسار یوسف جون بلبل خزان دیده خواهم
بود. روا مدارید که شما در کلزار باشید. ومن بخار خار هجر کرفتار باشم بیت
حریفان در بهار عیش خندان. من اندر کنج غم جون دردمندان. فرزندان از

عمر فردا

یعقوب علیه السلام درماندند پیش یوسف علیه السلام آمدند. واز تماشای سبزه
وصحرا شمهٔ با وی درمیان آوردند. کفتند بیت موسم کل دور روز است غنیمت دانید
که دکر نوبت تاراج خزان خواهد بود. یوسف علیه السلام نام تماشا شنیده خاطر
مبارکش متوجه شد. وبا برادران پیش پدر آمده. والتماس اجازت نموده. مضمون
این مقال بزبان حال بعرض رسانید بیت زین تنکنای خلوتم خاطر بصحرا میکشد
کز بوستان باد سحر خوش میدهد پیغام را. یعقوب علیه السلام در فکر دور و
دراز افتاد قَالُوا کفتند برادران یوسف علیه السلام يَا أَبَانَا ای پدر ما مَا لَكَ
لَا تَأْمَنَّا جیست ترا که امین نمیداری مارا عَلَى يُوسُفَ بر یوسف. وتامل میکنی در
فرستادن او وَإِنَّا لَهُ وحال آنکه ما مر اورا لَنَاصِحُونَ ◉ نیک خواهانیم وبغایه
بروی مهربان أَرْسِلْهُ مَعَنَا بفرست اورا با ما غَدًا فردا بجانب صحرا يَرْتَعْ تا در سعة
وفراخی معیشت میوها ونقلها خورد وَيَلْعَبْ وبازی کند به تیر انداختن
وشتر دوانیدن وَإِنَّا لَهُ وبدرستی که ما مر ورا لَحَافِظُونَ ◉ نکاه بانانیم از مکاره
یا از سباع وهوام قَالَ کفت یعقوب علیه السلام إِنِّي لَيَحْزُنُنِي بدرستی که مرا اندوهکن
دارد أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ آنکه شما به برید اورا از پیش من. جه شدت مفارقت او بر من
بسیارست. وصبر از مشاهدهٔ وی کم وَأَخَافُ ودیکر میترسم أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ
از آنکه اورا بخورد کرک بدان زمین که شما میروید کرکان درنده می باشند بسیار
که کرکی قصد وی کند وَأَنْتُمْ وشما عَنْهُ غَافِلُونَ ◉ از وبی خبران باشید بسبب
اشتغال بتماشا. یا قلت اهتمام در محافظت او نظم از ان ترسم کز و غافل نشینید
ز غفلت صورت حالش نه بینید. درین دیرینه دشت محنت انکیز کهن کرکی بود دندان
قَالُوا کفتند فرزندان یعقوب علیه السلام لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ بخدای که اکر بخورد

خمس

کنندتینی

اورا كرك وَنَحْنُ عُصْبَةٌ وحال آنكه ما كروهى توانا وقوى هيكليم. كه هر يك از ما
باده شير در محاربه مقاومت ميتوانند نمود إِنَّا إِذًا بدرستى كه ما آن وقت كه
برادر را بكرك دهيم لَخَاسِرُونَ ◯ هر اينه زيان كاران باشيم. پس چون يعقوب
عليه السلام مبالغهٔ فرزندان شنيد. وميل دل يوسف عليه السلام بكشت دشت
وتماشاء كوه وصحرا ديد. دل بر الم هجران نهاده. وبقضاى ربانى رضا داده. برموجب
تا سروتن يوسف را بشستند. وموبش شانه زده جامهاء نو پوشانيدند. وقميص
ابراهيم صلوات الرحمن عليه كه جبرئيل از بهشت آورده بوقت القاء در آتش نمرودى
در وپوشانيده بود. وبميراث بيعقوب عليه السلام رسيده. چون تعويذى
بر بازوى اش بست. وبمشايعهٔ فرزندان تا شجرة الوداع كه بر در دروازهٔ كنعان بود
بيرون آمد ويوسف را عليه السلام دركنار كرفته كريه كنان آغاز وداع كرد
بيت روز وداع كريه نه در خورد ديده بود. طوفان اشك تا بكريبان رسيده بود.
يوسف عليه السلام كه پدر را كريان ديد. قطرات كلاب بر كلبرك رخسار
باريدن كرفت. ودانه دانه مرواريد خوشاب بالماس مژه سفتن آغاز كرد مصراع
ژاله از نركس فرو باريد وكل را آب داد. وكفت اى پدر سبب كريه چيست زبان حال
يعقوب عليه السلام. مضمون اين قضيه بسمع آن نور بصر رسانيد بيت ميان بعزم
سفر بستهٔ وبر سر راهت. سرشك ديدهٔ من ميرود كه راه بكيرد. اى يوسف از ين
رفتن تو رايحهٔ اندوهى عظيم بمشام دل من ميرسد. ونميدانم كه سرانجام كار بكجا
خواهد كشيد. بارى لا تنساني فاني لا انساك. مرا فراموش مكن كه من ترا فراموش
نخواهم كرد. فراموشى نه شرط دوستانست. پس فرزندان در باب محافظت يوسف عليه
السلام مبالغهٔ بسيار فرمود. ايشان يوسف را بردوش كرفته روى براه آوردند.

يعقوب عليه السلام در ايشان مى نكريست. واز شوق لقاء فرزند ارجمند ميكريست
بيت هنوز سرو روانم زچشم نا شده دور. دل از تصور دورى چو بيد لرزان است
وچون فرزندان از نظر وى غايب شدند روى بكنعان نهاد فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ پس آن
هنكام كه برادران بردند يوسف را. كردند با او آنچه كردند. وصاياى پدر را بر يك طرف
نهاده يوسف را بر زمين زدند. وآغاز طعن وطعنه نموده ميكفتند اى صاحب
روياى كاذبه كجايند آن كواكب كه ترا سجده كردند. تا امروزت از دست ما برهانند
يوسف عليه السلام كفت يا اخوتاه. شما را چه شد. يكى از حال پير كنعان بر انديشيد
وبر كودكى وضعف حال من رحم آريد بيت يارى دهيد كز ره او دور كشته ام
رحمى كنيد كز غم او زار مانده ام. القصه بسخن او التفات نا نموده. طپانچه بر روى
وى ميزدند. ودر خاك خوارى كرسنه وتشنه بر روى ميكشيدند. تا بهلاكت
نزديك رسيد. يهودا آن صورت مشاهده نموده او را در زير دامن حمايت كرفت
كفت دست تعدى در آستين توقف كشيد. آخر نه با من عهد كرده ايد كه قصد
او ننماييد. غضب ايشان تسكين يافته از سر كشتن او دركذشتند وَأَجْمَعُوا وراى
خود را محكم ساختند أَنْ يَجْعَلُوهُ آنكه بيفكنند او را فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ در قعر چاه.
وآن چاهى بود بر سه فرسنكى كنعان. يا در حوالى بيت المقدس. يا در زمين اردن
سر چاه تنك بود و پايان او كشاده. وهفتاد كز عمق داشت يا زياده. پس يوسف را
بسر چاه آوردند. وچون دست در هر يك از ايشان ميزد دستش بر بستند ورسنى
در ميانش محكم كرده بچاه فرو كذاشتند. دامن پيراهنش بسنكى كه بر سر چاه بود
در آويخت. پيراهن از برش بر كشيدند. وچون بميان چاه رسيد رسن ببريدند
واز حضرت مليك اعلى خطاب مستطاب. بطاير آشيان سدرة المنتهى رسيد كه

ادراك عبدى جبرئيل عليه السلام پيش از انكه يوسف بتك چاه رسد بوى
رسيد. واورا با جنحهٔ مقدسهٔ خود كرفته بر بالاى صخرهٔ كه در تك چاه بود بنشاند
واز طعام وشراب بهشت بوى داده. پيراهن خليلى كه تعويذ وار بر بازو داشت در و
پوشانيد وَاَوْحَيْنَا اِلَيْهِ وما وحى فرستاديم بسوى او بواسطهٔ جبرئيل يا الهام
داديم اوراكه اندوهناك مباش كه بزودى ترا از حضيض چاه بذروه مسند
رسانيم. وبرادران بحاجتمندى نزديك تو آريم لَتُنَبِّئَنَّهُمْ هر اينه تو خبر دهى
ايشان را بِاَمْرِهِمْ هٰذَا باين كارى كه كرده اند ورنجى كه بتو رسانيده اند وَهُمْ لَا يَشْعُرُوْنَ
وحال آنكه ايشان نداتند كه تويى بجهة علو شان ورفعت مكان تو. واندك زمانى
اين صورت دست داد كه بخدمت او آمدند واورا نشناختند. وهم له منكرون
اما چون يوسف عليه السلام در چاه افتاد. برادران باز كشته بسر رمه رفتند
وبزغالهٔ را كشته پيراهن يوسف بخون او آلوده ساختند وَجَاۤءُوْٓ اَبَاهُمْ وآمدند
نزد پدر خود عِشَاۤءً شبانكاه. وبدروغ يَبْكُوْنَ ميكريستند. يعقوب عليه السلام
آواز كريه فرزندان شنيده سراسيمه از خانه بيرون آمد. وكفت اى فرزندان شما را
چه ميشود. ويوسف من كجاست كه اورا نمى بينم قَالُوْا يَاۤ اَبَانَاۤ كفتند اى پدر ما
اِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ ما رفتيم بصحرا. وپيشى ميكرفتيم بر يكديكر در دويدن وتير
افكندن وَتَرَكْنَا يُوْسُفَ وبكذاشتيم يوسف را تنها عِنْدَ مَتَاعِنَا نزديك رخت
وبار ما فَاَكَلَهُ الذِّئْبُ پس بخورد اورا كرك وَمَاۤ اَنْتَ بِمُؤْمِنٍ ونيستى تو باور دارنده
لَنَا ما را يعنى سخن ما باور نميكنى وَلَوْ كُنَّا صَادِقِيْنَ ۝ واكر هستيم ما راست
كويان در همه كارها اما اينجا بجهة بدكمانى كه به نسبت ما دارى ما را دروغ
كوى مى پندارى ودليلى ديكر داريم بر خوردن كرك يوسف را وآن پيراهن او

ربع

ربع

وجاؤوا

وَجَاۤءُوْ واوآمدند عَلٰى قَمِيْصِهٖ بر پيراهن يوسف بِدَمٍ كَذِبٍ بخون دروغ. يعنى
آوردند پيراهن يوسف را نزد پدر بخون آلوده ساخته بدروغ. يعقوب عليه
السلام پيراهن خون آلود ديد. دغدغهٔ هلاك يوسف عليه السلام در دلش
پديد آمد. اما چون اطراف پيراهن درست بود. فرمود كه كركى بوده كه يوسف را
خورده وتعرض پيراهن اش نكرده. پس از روى عتاب قَالَ كفت با فرزندان كه
نه چنين است كه ميكوييد بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ بلك آراسته است براى شما اَنْفُسُكُمْ
نفسهاء شما وآسان ساخته اَمْرًا كارى بزرك را از اهلاك يوسف فَصَبْرٌ جَمِيْلٌ
پس كار من صبريست نيكو. يعنى شكيبايى كه با آن شكايت نباشد مكر با خداى است
وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ وخداى است يارى خواسته شده. يعنى يارى از و ميخواهم عَلٰى مَا
تَصِفُوْنَ ۝ بر آنچه شما صفت از هلاك يوسف. آورده اند كه سه روز يوسف
عليه السلام دران چاه بود. صباح روز چهارم مژدهٔ نجات بوى رسيد وَجَاۤءَتْ
سَيَّارَةٌ وآمد كاروانى بنزديك آن چاه. وآن جمعى بودند كه از مدين بمصر ميرفتند
فَاَرْسَلُوْا پس فرستادند وَارِدَهُمْ وارد خود را بسوى آن چاه. ووارد كسى را كويند
كه آب كشيدن كاروان متعلق بدو باشد. ووارد آن كاروان مالك بن ذعر خزاعى بود.
از اهل مدين. چون بسر چاه آمد فَاَدْلٰى دَلْوَهٗ پس در چاه فرو كذاشت دلو خود را
وحى رسيد بيوسف عليه السلام كه در دلو نشين ع اى يوسف آخر بهر تست
اين دلو در چاه آمده. يوسف عليه السلام در دلو نشست. در معالم آورده كه
ديوارهاى چاه بر فراق يوسف عليه السلام بكريستند. در انس المريدين آورده كه
مالك در كشيدن دلو حيران بماند. چه دلو را بغايت كران ديد. بچاه فرو نكريست
وآن ماه را در دلو مشاهده كرد قَالَ كفت يَا بُشْرٰى اى مژده وشادمانى وكفته اند

عجب

بشری نام صاحب او بود. او را برای اعانت طلبید. و گفت هٰذَا غُلَامٌ این بشریست که دلو را گران ساخته. و بمددکاری او یوسف را از چاه برآورد **نظم**

چو آن ماه جهان‌آرا برآمد. ز جانش بانگ یا بشری برآمد. بشارت کز چنین تاریک چاهی برآمد پس جهان‌افروز ماهی وَأَسَرُّوهُ و پنهان داشتند او را از کاروانیان بِضَاعَةً در حالتی که متاع تجارت بود. یا پنهان ساختند امر او را با کاروانیان گفتند که اهل این آب بما داده اند. تا برای ایشان بمصر بفروشیم. و گویند ضمیر اسرّوا راجع به برادران است یعنی برادران حال او را پنهان داشتند و گفتند بندهٔ ماست. و آنچنان بود که از حال یوسف خبر یافته بسوی کاروان آمدند. و گفتند این غلام از ما گریخته او را بخرید وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِمَا يَعْمَلُونَ ۝ بآنچه میکنند یعنی اولاد یعقوب علیه السلام با پدر و برادر یا کاروانیان از اخفاء امر یوسف علیه السلام. آورده‌اند که چون برادران یوسف را دیدند. بزبان عبری با او گفتند آنچه ما میگوییم اگر بخلاف آن گویی البته ترا بقتل رسانیم. یوسف علیه السلام خاموش بایستاد و ایشان مالک را گفتند این بندهٔ ما گریزپای است. و نافرمان. و دل بر خدمت ندارد او را میفروشیم. بیا از ما بخر و با خود بشهر دیگر بر. تا از ما دور افتد و خبر او نشنویم. مالک گفت من زری که داشته ام ببضاعت خریده ام. و با من درمی چند ناسره مانده است. گفتند تو میدانی که بهای این غلام بسیارست. اما ما با تو میسازیم بهر چه داری. پس دست یوسف علیه السلام بدست مالک دادند وَشَرَوْهُ و بفروختند او را بِثَمَنٍ بَخْسٍ به بهای اندک بی‌اعتبار دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ درهمی چند شمرده شده. عادت اهل آن روزگار چنان بود که مادون چهل درم را میشمردند و ما فوق آنرا وزن میکردند. مالک درمهای خود را بشمرد. هفده عدد بود یا بیست درهم یا بیست و دو درهم برداشتند. و در وسیط آورده که یهودا هیچ نگرفت وَكَانُوا و بودند برادران فِيهِ در یوسف علیه السلام مِنَ الزَّاهِدِينَ ۝ از بی‌رغبتان یعنی نمیخواستند که او با ایشان یا کاروانیان در خریدن او بی‌رغبت بودند بجهت گریختن و نافرمانی پس مالک او را بمصر آورد و در آن زمان پادشاه مصر ریان بن ولید عملیقی بود و زمام امور ملک خود را بدست قطفیر یا اطفیر مصری که عزیز گفتندی باز داده بود چون خبر کاروان مدین بمصر آمد و گماشتگان عزیز بسر راه کاروان آمده یوسف را دیدند از لمعهٔ جمال او آشفته و حیران بازگشته خبر بعزیز مصر بردند و ارزانی داشت راعیل نام یا فکا و مشهور آنست که او را زلیخا گفتندی در عین المعانی بضم زای و فتح لام تصحیح کرده و در السنه بفتح زای و کسر لام شهرت دارد القصه چون عزیز خبر یوسف علیه السلام شنید بمالک پیغام داد که غلام خود را اینجا آر روز دیگر مالک یوسف را آراسته ساخته ببازار آورد و بجلوهٔ آن جمال شور از مصریان برآمد **بیت** آراسته آن یار ببازار برآمد. فریاد و فغان از در و دیوار برآمد. خریداران بمزید درآمده هر کس در بها چیزی اضافه میکردند تا بدانجا رسید که هم سنگ او زر و نقره و مشک و دیبا بدهند. عزیز قدم خریداری پیش نهاد **بیت** خریداران دیگر لب ببستند. پس زانوی خاموشی نشستند. عزیز بها بداد و یوسف را بخانه آورد وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ و گفت آنکس که خریدار یوسف را مِنْ مِصْرَ از اهل مصر یعنی عزیز لِامْرَأَتِهِ مر زن خود را. یعنی زلیخا أَكْرِمِي مَثْوَاهُ گرامی دار جای این غلام. کنایتست از نیکوداشت و حسن تعهد چه نشاندن کسی را بجای نیکو دلیل عزت و احترام است. یعنی این غلام را نیکو دار عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا شاید آنکه

سود رسانند مارا در کار ضیاع و عقار و سرانجام مصالح روزکار اَوْ نَتَّخِذَهُ یا فرا کریم
وی را وَلَدًا فرزند • کویند عزیز عقیم بود • کفت او را بفرزندی کیریم • چه آثار رشد
در بشرهٔ او ظاهرست وَكَذَٰلِكَ وهمچنانکه محبت یوسف را در دل عزیز جای دادیم
مَكَّنَّا لِيُوسُفَ جای دادیم یوسف را و ممکن ساختیم فِي الْأَرْضِ در زمین مصر
تا تصرف کند دران وَلِنُعَلِّمَهُ و تا بیاموزیم او را مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ از تعبیر
خوابها • یا معانی کتب الهی وَاللَّهُ غَالِبٌ و خدای غالبست عَلَىٰ أَمْرِهِ بر کار خود هیچکس
چیزی را ازان رد نتواند کرد • و در چیزی ازان منازعت نتواند نمود • یا غالبست
بر امر یوسف علیه السلام که برادران او در وخواهشی بود • و خدای را خواهشی و
واقع نشد الا آنچه خدای خواست بیت بود هر کسی را دکر کونه رای • نباشد مکر آنچه خواهد
خدای وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که
زمام امور بقبضهٔ قدرت و مشیت اوست وَلَمَّا بَلَغَ و آنهنکام که یوسف رسید
أَشُدَّهُ بقوت خود • بهیژده سالکی یا بیست سالکی • و کویند میان سی و چهل آتَيْنَاهُ دادیم
او را حُكْمًا حکمی که نبوتست • یا حکمت • و آن علمی باشد مؤید بعمل وَعِلْمًا و دیکر
دادیم او را دانشی در دین وَكَذَٰلِكَ و مانند این نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم
نیکوکاران را • آورده اند که چون یوسف علیه السلام بخانهٔ عزیز درآمد • سلطان
عشقش رخت بخانهٔ دل زلیخا فرستاد • و لشکر حسنش متاع صبر و سکون او را یغما
داد بیت زلیخا چون برویش دیده بکشاد • به یک دیدارش افتاد آنچه افتاد
ز حسن صورت و لطف شمایل • اسیرش شد بیکدل نی بصد دل • بعد ازانکه عشق بغایت
کشید • و شوق بنهایت انجامید • صورت حال با یوسف درمیان آورد وَرَاوَدَتْهُ
و درخواست یوسف را الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا آن زنی که یوسف در خانهٔ او بود یعنی زلیخا

مراوده کرد یوسف را عَنْ نَفْسِهِ از نفس او • یعنی طلب مراد خود کرد از یوسف علیه
السلام • و او را بمنزلی که هفت خانه بود در یکدیکر ساخته در آورد وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ
و ببست درها را وَقَالَتْ و کفت هَيْتَ لَكَ بشتاب و پیش آی که من ترا ام یوسف که این
حال بدید قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ کفت پناه میکیرم بخدای پناه کرفتنی إِنَّهُ رَبِّي بدرستی که خدای
پروردکار منست أَحْسَنَ مَثْوَايَ نیکو ساخته است منزل مرا نزدیک بارکاه قرب •
یا عزیز مهتر منست • و ترا به نیکو داشت من فرموده • پس من حرمت او و حق نعمت او
رعایت نموده • دست خیانت در حرم او دراز نمیکنم إِنَّهُ بدرستی که لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ
رستکار نمیشوند ستمکاران • یعنی حق ناشناسان که در عوض نیکی بدی کنند یا زناکاران •
چه زنا بدترین ظلمهاست • و از زبان حال یوسف که با زلیخا خطاب میکرد کفته اند •
نظم زهی خجلت که در روز قیامت • چو افتد بر زناکاران غرامت • جزای آن جفا کیشان
نویسند • مهر دفتر ایشان نویسند وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ و بدرستی که قصد کرد آن زن
مخالطهٔ یوسف وَهَمَّ بِهَا و قصد کردی یوسف علیه السلام بدفع او و بطریق فرار لَوْلَا
أَنْ رَأَىٰ اکر ندیدی یوسف بُرْهَانَ رَبِّهِ برهان پروردکار خود را • هر اینه قصد
مخالطهٔ او کردی • و آن برهان بقول اصح نور عصمت الهی • و لمعهٔ نبوت یوسفی بود که
حایل شد میان یوسف و میان آنچه سبب خشم خدا باشد • پس یوسف علیه السلام
بقوت نبوت • و مدد فتوت دران حال خود را نکاه داشت كَذَٰلِكَ همچنین او را
ثبات دادیم لِنَصْرِفَ تا بکردانیدیم عَنْهُ السُّوءَ از و بدی • یعنی خیانت در حرم عزیز
وَالْفَحْشَاءَ و عمل زشت یعنی زنا إِنَّهُ بدرستی که او مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ از بندکان
خالص ماست • یعنی پاک کرده شده از هر ناشایست و نابایست • آورده اند که یوسف
علیه السلام از زلیخا فرار کرد • بهر در بسته که رسید بحکم مفتح الابواب کشاده

میشد و زلیخا از عقب او میدوید واستبقا الباب و پیشی میکرفتند یوسف و
زلیخا بسوی در ناکاه زلیخا بیوسف رسید و دست در وی زده باز پس کشید وقدت
و بدرید در کشیدن قمیصه پیراهن یوسف را من دبر از قفا وألفیا سیدها
شوهر زن یعنی عزیز را لدی الباب نزدیک در بیرون چون عزیز یوسف و زلیخا را
مضطرب دید دانست که صورتی روی نموده که هر دو آشفته اند پیش از آنکه
بتفحص مشغول کردد زلیخا پیش دستی نمود و دلیرانه بسخن درآمده قالت کفت
ما جزاء من اراد جیست سزای کسی که خواهد باهلک سوءا بکسان تو بدی مرادش
نفس خود است درین سخن خواست که ابراء ذمهٔ خود کند از کناه و جنان فرانماید
که جرم یوسف است پس کفت مکافات کسی که بجرم تو قصد کند جه جیز تواند بود
الا ان یسجن مکر آنکه بزندان کرده شود یعنی پاداش او زندانست او عذاب الیم
یا عذابی دردناک یعنی ادب کردن و زدن بتازیانه جون یوسف این سخن بشنید که
بزندان و عقوبت تهدید میکند قال کفت هی راودتنی او درخواست کرد مرا عن نفسی از
نفس من و من تن بوی در نداده و از وی میکریختم عزیز کفت راستی این سخن بجه دانم
و هیجکس ازین واقعه خبر دارد یوسف کفت دران خانه کودکی جهار ماهه در
کهواره بوده کواه من اوست و آن کودک پسر خالهٔ زلیخا بود عزیز کفت کودکی جهار
ماهه جه داند و جکونه سخن کوید یوسف علیه السلام فرمود که خدای من
قادر است بر آنکه او را بسخن آرد در لطایف ستین آورده که عزیز از ان کودک
پرسید که توجه میکویی بقدرت ربانی بسخن درآمد و کفت یوسف راست میکوید
و حق تعالی ازین قصه خبر میدهد درین کلمات که وشهد وکواهی داد شاهد من
اهلها کواهی از کسان زلیخا کفته اند کواه پسر عم زلیخا بوده که از روی حکمت کفته که

والقیاس

ان کان قمیصه اگر هست کریبان قمیص یوسف قد من قبل دریده شده از پیش
فصدقت پس زلیخا راست میکوید وهو من الکاذبین و یوسف از دروغ کویانست
جه این صورت دلیل است بر انکه زلیخا دفع یوسف میکرده از خود که کریبان
او از پیش دریده شده وان کان قمیصه و اگر هست پیراهن یوسف قد من دبر از پس دریده شده
فکذبت پس زلیخا دروغ میکوید وهو من الصادقین و یوسف از راست
کویانست جه این حال دلالت بران دارد که یوسف از وی میکریخته و او در
آمده و او را بخود کشیده که پیراهنش فلما رای پس آنهنکام که بدید عزیز قمیصه
پیراهن یوسف را که قد من دبر دریده شده از پس روی بزلیخا کرد و از روی
غضب قال انه کفت بدرستی که این کار من کیدکن از مکر و حیلهٔ زنانست
ان کیدکن بدرستی که کید شما عظیم بزرکیست زود در دل می آویزد و در
نفس تاثیر میکند پس متوجه یوسف شد و از روی اعتذار کفت یوسف اعرض
ای یوسف درکذر و اعراض کن عن هذا ازین مهم و پنهان دار واستغفری و ای
زلیخا تو آمرزش طلب لذنبک از برای کناه خود در تفسیر زاهدی کفته که عذر خواه
از یوسف که غریبست و تو او را بیازردی انک کنت بدرستی که تو بودی من الخاطئین
از کروه کناه کاران تذکیر برای تغلیبست آورده اند که اکر جه عزیز این قصه را
تسکین داد اما ع سخن عشق نهان کی ماند شمه ازین واقعه در السنه و افواه افتاد
بعضی خواتین مصر زبان ملامت بر زلیخا دراز کردند و هر اینه عشق را غوغای ملامت
در کارست نه سودای سلامت نظم نسازد عشق را کنج سلامت خوشا رسوایی و
کوی ملامت غم عشق از ملامت تازه کردد وزین غوغا بلند آوازه کردد وقال نسوة و
کفتند کروهی زنان در کشاف آورده که پنج زن بودند از ان خواص ملک ریان

شماء

یعنی حاجب، وساقی، وخباز، وزندان بان، وصاحب دواب، که بایکدیگر نشسته
گفتند فِي الْمَدِينَةِ در شهر مصر بموضعی که عین الشمس گویند، مضمون سخن ایشان
این که اَمْرَأَتُ الْعَزِيزِ زن عزیز یعنی زلیخا تُرَاوِدُ فَتٰيهَا طلب کرده است غلام خود را
عَنْ نَفْسِهٖ از نفس او یعنی درخواسته است از وی که کام او بدهد قَدْ شَغَفَهَا
بدرستی که بشکافته است غلاف دل او حُبًّا از جهت دوستی یعنی محبت یوسف
بدرون دل وی درآمده اِنَّا لَنَرٰيهَا بدرستی که ما می بینیم آن زن را فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
در گمراهی هویدا و خطایی روشن، که با وجود شوهری مانند عزیز شیفته و فریفتهٔ
درم خریده گردد فَلَمَّا سَمِعَتْ پس چون شنید زلیخا بِمَكْرِهِنَّ مکر ایشان را یعنی
سخنی که در خفیه میگفتند اَرْسَلَتْ اِلَيْهِنَّ فرستاد بسوی ایشان، و استدعای آن نمود
که بدعوت وی حاضر شوند، آورده اند که چهل زن را طلبید، و آن پنج زن
ملامت کرده در میان ایشان بودند، پس چون بمنزل وی آمدند، مراسم اعزاز بجای
آورد وَاَعْتَدَتْ لَهُنَّ و آماده کرد برای ایشان مُتَّكَأً تکیه گاه از بالشهاء لطیف
مهیا گردانید، یا طعامی پاکیزه ساخت، یا مجلس طعام، چه در خبرست که
ایشان تکیه زده طعام میخوردند وَآتَتْ و بداد كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ هر یکی را
ازین زنان سِكِّينًا کاردی تا گوشت ریزه کرده تناول نمایند، و نزدیک یوسف آمده
جامهٔ مرصع در وی پوشانید، و تاج مکلل بر فرقش نهاد وَقَالَتِ اخْرُجْ و گفت بیرون آی
عَلَيْهِنَّ برین زنان، یوسف علیه السلام ابا نمود، و زلیخا در مبالغه افزود تا وقتی که
یوسف را بیرون آورد بیت ز خلوت خانه آن گنج نهفته، برون آمد چو گلزار شکفته
فَلَمَّا رَاَيْنَهٗ پس آن هنگام که زنان او را دیدند اَكْبَرْنَهٗ بزرگ یافتندش در جمال
بیکار همه شیفتهٔ دیدار او گشته از خود فراموش کردند وَقَطَّعْنَ و ببریدند

ایدیهن

اَيْدِيَهُنَّ دستهاء خود را، و با لم آن محس نشدند، در حقایق سلمی مذکورست که
حق سبحانه بدین آیة مدعیان محبت را سرزنش میکند، که مخلوقی در رویت مخلوقی
بدان مرتبه میرسد، که احساس الم قطع ید نمیکند، شما در شهود بر تو جمال
خالق، باید که از هیچ بلا و عناء متألم نشوید بیت کی با تو می دست در آغوش توان کرد
بیاد تو سهلست فراموش توان کرد، القصه زنان مصری از بیخودی بخود آمده زبان
آفرین بگشادند وَقُلْنَ و گفتند حَاشَ لِلّٰهِ پاکست خدای از صفت عجز در آفریدن
چنین مخلوقی مَا هٰذَا بَشَرًا نیست این غلام آدمی، زیرا که چنین جمال معهود بشری
نمی باشد بیت تو از سلالهٔ سفلی آب و خاک نزادی، که از قبیلهٔ روحانیان حور نژادی
اِنْ هٰذَا نیست او اِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ۝ مگر فرشتهٔ گرامی نزدیک خدای
چه جمال بدین زیبایی و کمالی بدین غایت و عصمتی درین مرتبه، جز از خواص
ملکیه نیست بیت چو دیدندش که جز والا گهر نیست، برآمد بانگ زیشان کین بشر نیست
نه چون آدم ز آب و گل سرشتست، ز بالا آمده قدسی فرشته است، صاحب وسیط
باسناد خود از جابر انصاری رضی الله عنه نقل میکند، که حضرت رسالت پناه
علیه صلوات الله، فرمود که جبرئیل علیه السلام بر من فرود آمد، و گفت خدای
ترا سلام میرساند، و میگوید حبیب من من حسن روی یوسف را از نور کرسی
کسوت داده، و کسوت حسن ترا از نور عرش مقرر کرده، و ما خلقت خلقا
احسن منک، یوسف را جمال بود، و آنحضرت را کمال، در شهود جمال یوسفی دستها بریده شد
و در ظهور کمال محمدی زنارها قطع یافت بیت از حسن روی یوسف دست بریده سهل است
در پای دلبر ما سرها بریده باشد، از عایشهٔ صدیقه رضی الله عنها نقل میکند که در
صفت جمال با کمال حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده که، لوامی زلیخا لو رأین جبینه

لا تَرَیْنَ فی القطع القلوب علی الید **بیت** زنان مصر بهنگام جلوهٔ یوسف • ز روی بیخودی از
دست خویش ببریدند • مقرر است که دل پاره پاره میکرد • اگر جمال ترا ای نور دیده میدیدند
القصه چون زلیخا حیرت زنان و شیفتگی ایشان مشاهده کرد **قَالَتْ** گفت **فَذٰلِكُنَّ الَّذِی**
این آنکس است که شما **لُمْتُنَّنِی** ملامت کردید مرا **فِیهِ** در دوستی او • و اکنون دانستند
که حق بطرف من بوده **وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ** و بدرستی که من مراوده کردم او را **عَنْ**
نَفْسِهِ از نفس او • و درخواستم که آرزوی من بدهد **فَاسْتَعْصَمَ** پس خویش را
نگاه داشت • و سر بمن در نیاورد **وَلَئِنْ لَمْ یَفْعَلْ** و اگر چنانچه نکند **مَا آمُرُهُ**
آنچه بفرمایم او را از انجاح مراد من **لَیُسْجَنَنَّ** هر اینه بزندان کرده شود **وَلَیَكُونًا** و باشد
مِنَ الصَّاغِرِینَ ◯ از خوار شدگان • یعنی داخل دزدان و بی باکان • یوسف که این سخن
شنید روی از آن مجلس برتافت • و زنان در عقب وی بیرون رفته • در لباس آنکه
ما او را ملامت میکنیم • هر یک جدا جدا او را بخود دعوت کردند • یوسف از مقالات
ایشان به تنگ آمده **قَالَ رَبِّ** گفت ای پروردگار من **السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَیَّ** زندان دوستتر است
بمن **مِمَّا یَدْعُونَنِی** از آنچه میخوانند این زنان مرا **إِلَیْهِ** بسوی آن از مطاوعت زلیخا یا میل
بدیشان **بیت** عجب درمانده ام در کار ایشان • مرا زندان به از دیدار ایشان **وَإِلَّا تَصْرِفْ**
و اگر نگردانی **عَنِّی** از من **كَیْدَهُنَّ** مکر و فریب ایشان را • یعنی اگر مرا در پناه عصمت
نگیری **أَصْبُ إِلَیْهِنَّ** میل کنم بسوی ایشان • یعنی اجابت کنم ایشان را **وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِینَ**
و باشم از نادانان بارتکاب آنچه نشاید **فَاسْتَجَابَ** پس اجابت کرد **لَهُ** مر دعای او را
رَبُّهُ آفریدگار او **فَصَرَفَ عَنْهُ** پس بگردانید از و **كَیْدَهُنَّ** مکر ایشان را **إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ**
بدرستی که او شنواست مر دعای کسی را که بدو پناه برد **الْعَلِیمُ** ◯ داناست
بحال کسی که از همه درو گریزد آورده اند که بعد از نومیدی زنان از روی زلیخا را

گفتند صلاح آنست که او را دو سه روزی بزندان باز داری • شاید که بسبب ریاضت
رام گردد • و قدر راحت و نعمت را دانسته سر تسلیم بر خط فرمان نهد **بیت**
چو کوره ساز زندانرا بر او گرم • بود زان کوره گردد آهنش نرم • زلیخا این سخن را قبول
کرده نزد عزیز آمد • و گفت از این غلام عبری بدنام گشته ام • و طبع مرا از خدمت
او نفرتی پدید آمده • صلاح آنست که او را در زندان افگنی • تا مردمان بدانند که او
گناه کارست • و من از ملامت باز رهم • عزیز را این سخن معقول افتاده حکم
کرد که بزندانش برند **ثُمَّ بَدَا لَهُمْ** پس ظاهر شد مر ایشان را و در دل افتاد **مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا**
الْآیَاتِ از پس آنکه دیدند دلایل عصمت • و شواهد برائت یوسف را چون
شهادت صبی • و چاک پیراهن • و قطع دستها • یعنی با وجود مشاهدهٔ این نشانها
رای ایشان قرار یافت که برای صلاح **لَیَسْجُنُنَّهُ** هر اینه در زندان کنند او را **حَتَّی**
حِینٍ ◯ تا هنگامی که مقدر باشد • پس یوسف را بزندان آوردند • و زندانیان از آن
سرو قامت گلرخسار رشک گلستان کردند **نظم** جو آن دل زنده در زندان در آمد •
بجسم مرده گویی جان در آمد • در آن محنت سرا افتاد جوشی • بر آمد از گرفتاران خروشی
وَدَخَلَ و در آمدند **مَعَهُ السِّجْنَ** با او بزندان **فَتَیَانِ** دو بنده از بندگان ریان • یکی ساقی
ملک که یونا گفتندی • و دیگری طباخ او که مجلث خواندندی • ملک بدیشان
گمان برده بود که او را زهر میدهد • و حکم زندان کرده • اتفاقا با یوسف علیه السلام
بزندان در آمدند • و یوسف علیه السلام در زندان تعهد حال زندانیان کردی •
و خوابهای ایشان را تعبیر فرمودی • این دو زندانی نیز خوابها دیدند • و گویند
ساقی دید • و طباخ نی • یا مطلقا هر دو خواب نادیده یوسف را علیه السلام امتحان
کردند **قَالَ أَحَدُهُمَا** گفت یکی از ایشان • یعنی ساقی **إِنِّی أَرَانِی** بدرستی که من می بینم

خودرا. یعنی در خواب که در باغی یك اصل تاکست و بر وی سه خوشهٔ انکور رسیده وکاسهٔ ملك بدست من أعصر خمرا می فشارم در وی انکور را تسمیهٔ عنب بخمر باعتبار مایؤول الیه است وقال الآخر وکفت دیگری. یعنی طباخ إنی أرانی من می بینم خودرا که در مطبخ ملك أحمل برمیدارم فوق رأسی بر زبر سر خود خبزا نان را وآن سه سفره نانست تأکل الطیر میخورند مرغان منه ازان نان و میربایند نبئنا خبر ده ما را بتأویله به تعبیر هر خواب إنا نراك بدرستی که ما ترا می بینیم من المحسنین از نیکوکاران. با اهل زندان. پس نیکویی کن با ما بتأویل رؤیای ما. یوسف علیه السلام نخواست که تعبیر خواب ایشان بزودی باز کوید. چه در ان مکروهی متوحه بود به بیگی پس از جواب ایشان اعراض فرموده قال کفت لا یأتیکما نیاید بشما طعام ترزقانه خوردنی که روزی داده شوید بوی إلا نبأتکما مکر خبر دهم شمارا بتأویله بعاقبت وی. یعنی بکویم رنك و مزهٔ آن طعام را قبل أن یأتیکما پیش از انکه بیاید بشما. یعنی اخبار کنم شمارا از غیب. ایشان کفتند ما از کاهنان و عرافان مثل این شنیده ایم. یوسف علیه السلام فرمود که این معجزهٔ منست نه عرافی فن وکهانت ذلکما این که کفتم مما علمنی از انچیزیست که بیاموخت مرا ربی آفریدکار من بالهام و وحی إنی ترکت برای آنکه من دست بداشته ام ملة قوم لا یؤمنون کیش کروهی را که نمیکروند بالله بخدای وهم و ایشان بالآخرة بسرای آخرت هم کافرون ⊙ ایشان ناکروید کانند تکرار ضمیر برای تأکید کفر ایشانست بآخرت واتبعت و پیروی کرده ام ملة آبائی کیش پدران خودرا إبراهیم وإسحق ویعقوب اظهار آنکه از اهل بیت نبوتست جهة زیادتی رغبت بوده باستماع کلام وی ما کان روا نیست و نشاید لنا مارا که پیغمبرانیم أن نشرك آنکه انباز کیریم

بالله من

بالله من شیء بخدای چیزی را بلکه اورا پرستیم به یکانکی ذلك این توحید من فضل الله از فضل خداست علینا بر ما که بوحی مارا آکاهی داده وعلی الناس و از فضل اوست بر سایر آدمیان. که انبیا را بارشاد ایشان فرستاده ولکن أکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان که پیغمبران بدیشان آمده اند لا یشکرون ⊙ سپاس داری نمیکنند آن فضل و موهبت را یا صاحبی السجن ای یاران زندان أأرباب متفرقون آیا خدایان پراکنده که شما دارید از زر. و نقره. و آهن. و چوب. و سنك. یا اعلی و اوسط. و ادنی خیر بهترست أم الله الواحد یا خدای یکانه و یکتا در ذات و صفات القهار غالب بر همه ما تعبدون نمی پرستید شما من دونه بدون خدای إلا أسماء مکر نامها. یعنی چیزی چند را باعتبار نامها که بی حجت و برهانی سمیتموها نام نهاده اید آنرا أنتم وآباؤکم شما و پدران شما ما أنزل الله فرو نفرستاده است خدای بها پرستش آنها من سلطان هیچ حجتی که دلالت کند بر تحقق مسمیات ایشان پس شما نمی پرستید الا اسمی چند بی مسما إن الحکم نیست حکم بعبادت إلا لله مکر مر خدای را که مستحق پرستش است أمر فرمان داد بر زبان پیغمبران مر خلق را أن لا تعبدوا آنکه مپرستید إلا إیاه مکر او را ذلك اینست الدین القیم دین حق و روشن درست و راست ولکن أکثر الناس ولیکن بیشتر آدمیان لا یعلمون نمیدانند راه حق را و در بادیهٔ جهالت سرکردان میشوند یا صاحبی السجن ای یاران زندان أما أحدکما اما یکی از شما که ساقی ملکست سه روز دیکر را اخلاص یابد فیسقی ربه پس بیاشاماند تربیت کنندهٔ خود را خمرا شراب. چنانچه پیشتر میبوده وأما الآخر و اما آن دیکر که طباخست فیصلب پس بر آویخته شود بر دار. و مدتی اورا بکذارند تا مضمحل کردد فتأکل الطیر پس بخورند مرغان شکاری من رأسه

ازکلهٔ سروی • ایشان • یا یکی از ایشان کفت دروغ کفتیم و هیچ خواب ندیده
بودیم • یوسف علیه السلام فرمود قُضِیَ الْأَمْرُ الَّذِی حکم کرده شد • ومحکم ساخته
کشت • کار آن خواب که شما فِیهِ تَسْتَفْتِیَانِ دران از من طلب تأویل کردید • وخلاف
آنچه من کفتم نخواهد بود وَقَالَ وکفت یوسف علیه السلام لِلَّذِی ظَنَّ مکر آنکس را
که دانست أَنَّهُ نَاجٍ آنانکه او رستنی است مِنْهُمَا ازان هردو • یعنی ساقی را کفت
اذْکُرْنِی یاد کن مرا عِنْدَ رَبِّکَ نزدیک مربی خود • یعنی حال بی کناهی من بعرض ملک
رسان • تا مرا ازین محنت باز رهاند نظم بکوهیست اندران زندان غریبی • زعدل شاه
دوران بی نصیبی • جنینش بی کنه مبسند بجور • که هست این از طریق معدلت دور
آورده اند که جون سه روز بر آمد ملک فرستاد • تا طباخ را که خیانت او
ثابت شده بود بردار کردند • وساقی را که صفت امانت او تحقق یافته همان منصب
نخستین بدو دادند • اما جون او برتبهٔ تقرب رسید • وازساغر جاه ودولت سرخوش
کردید • از زندان واهل آن غافل شد فَأَنْسَاهُ الشَّیْطَانُ پس فراموش کردانید بروی
شیطان ذِکْرَ رَبِّهِ یاد کردن یوسف را نزدیک مربی خود فَلَبِثَ فِی السِّجْنِ پس درنک
کرد یوسف علیه السلام در زندان بِضْعَ سِنِینَ جند سال • بضع عددیست مبهم
میان سه ونه • کویند یوسف بعد ازین واقعه هفت سال دیکر در زندان بود •
ومشهور آنست که از اول تا آخر دوازده سال در زندان مانده • در معالم التنزیل
از حسن بصری قدس سره نقل میکند • که روزی جبرئیل علیه السلام بزندان
در آمد • یوسف سلام الله علیه اورا بشناخت • وکفت یا اخا المرسلین جیست که
می بینم ترا در منزل کنه کاران • جبرئیل فرمود که یا طاهر الطاهرین حضرت
رب العالمین • ترا سلام میرساند • ومیکوید شرم نداری که آدمی را سبب خلاصی

میدانی • وبدو استشفاع میکنی • بعزت وجلال من که ترا جند سال در زندان
بدارم • یوسف کفت درین حال از من راضی هست یا نی • کفت آری از تو خشنودیست
یوسف علیه السلام کفت اذا لا ابالی اکنون که او راضی است • من هیچ باک ندارم
وفی المثنوی المعنوی نظم پس جزای آنکه دید او را معین • ماند یوسف حبس در بضع
سنین • که جه تقصیر آمد از بحر وسحاب • تا تو یاری خواهی از ریک وسراب • اما جون
مدت محنت بسر آمد • ملک ریان خوابی مهیب دید • وبامداد تمامی حکما را طلبید •

وندمامه

وَقَالَ الْمَلِکُ وکفت ملک إِنِّی أَرَی بدرستی که من بخواب دیدم • سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ
هفت کاو فربه که از نهری یا پس بیرون آمدند وبر ازان یَأْکُلُهُنَّ بخوردند
وفرو بردند اینانرا سَبْعٌ عِجَافٌ هفت کاو لاغر ودر شکمهای ایشان هیچ زیاده نشد
وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ ودیدم هفت خوشهٔ خُضْرٍ وسبز وتر وتازه که دانهاء ایشان
منعقد شده بود وَأُخَرَ وهفت خوشهٔ دیکر دیدم یَابِسَاتٍ خشک • یعنی رسیده
وبدر آمده • پس این خوشهای خشک بران خوشهای سبز بپیجیدند • ودر حال زبون
کردند ایشانرا • وبپوشیدند یَا أَیُّهَا الْمَلَأُ ای کروه کاهنان ومعبران واشراف
قوم أَفْتُونِی فتوی دهید • یعنی جواب کویید مرا فِی رُؤْیَایَ در تعبیر خواب من إِنْ کُنْتُمْ
اکر هستید شما که از روی دانش لِلرُّؤْیَا تَعْبُرُونَ مر خواب را تعبیر میکویید
قَالُوا کفتند حکما واهل علم که مخاطب وی بودند أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ این خوابهای
شوریده است وَمَا نَحْنُ ونیستیم ما بِتَأْوِیلِ الْأَحْلَامِ بتعبیر این نوع خوابها
بِعَالِمِینَ دانایان • جه ما تعبیر منامات صادقه میکنیم • واین قبیل منامات
باطله است • ملک ریان از جواب ایشان متحیر کشته • در دریای تفکر غوطه خورد
که آیا این مشکل مرا که کشاید • وراه تعبیر این واقعه که بمن نماید مصراع

خمس

یارب این خواب پریشان مرا تعبیر چیست • ساقی که ملک را متفکر و متغیر دید •
از حال یوسفش یاد آمد وَقَالَ الَّذِی وگفت آنکسی که نَجَا مِنْهُمَا نجات یافته بود از آن
دو بندهٔ زندانی وَادَّكَرَ و یاد کرد از قول یوسف علیه السلام که • اذکرنی عند
ربك بَعْدَ أُمَّةٍ پس از زمانی دور و دراز أَنَا أُنَبِّئُكُمْ من خبر دهم شما را بِتَأْوِيلِهِ
بتعبیر این خواب فَأَرْسِلُونِ پس بفرستید مرا بزندان که درینجا کسی هست که علم تعبیر
نیکو داند • ملک ازین خبر شادمان گشته • حکم فرمود که زود برو • و خبر بیار •
ساقی سوار شده بزندان آمد و گفت يُوسُفُ ای یوسف أَيُّهَا الصِّدِّيقُ ای نیك نیك
راست گوینده أَفْتِنَا فتوی ده ما را فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ در هفت گاو فربه که يَأْكُلُهُنَّ
بخورند ایشان را سَبْعٌ عِجَافٌ هفت گاو لاغر وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ و در هفت خوشهٔ
سبز وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ و هفت خوشهٔ دیگر خشك • که پریشان بیخند و خشك سازند
همه حکما درین حیرانند تو جواب گوی لَعَلِّي أَرْجِعُ تا باشد که باز گردم با جواب
تمام إِلَى النَّاسِ بسوی مردمان • یعنی ملك و ملازمان او لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ ⊙ شاید
که ایشان ببرکت تو بدانند تأویل این واقعه را • یا شرف و فضل ترا معلوم کنند •
قَالَ گفت یوسف علیه السلام که تَزْرَعُونَ کشت کنید سَبْعَ سِنِينَ هفت سال
که بقرات سمان • اشارت بآنست دَأَبًا زراعتی بر عادت مستمرهٔ خود فَمَا حَصَدْتُمْ
پس آنچه بدروید از غلات فَذَرُوهُ بگذارید آنرا فِي سُنْبُلِهِ در خوشهٔ او • یعنی جو بال
پاك مکنید تا از شپشه و آفات ایمن باشد • و غلات را با خوشه ذخیره کنید
إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی • یعنی بقدر حاجت مِمَّا تَأْكُلُونَ ⊙ از آنچه بخورید که آنرا
پاك سازید ثُمَّ يَأْتِي پس بیاید مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ پس ازین سالها سَبْعٌ شِدَادٌ هفت سال
سخت که • سبع عجاف • عبارت از یشانست يَأْكُلْنَ بخورند اهل این سالها • یعنی کسانی که

٤٨

عشر

در ان زمان باشند مَا قَدَّمْتُمْ آنچه از پیش فرستاده باشید • یعنی ذخیره نهاده
لَهُنَّ برای آن سالها إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی مِمَّا تُحْصِنُونَ ⊙ از آنچه نگاه دارید و ضبط
کنید برای تخم زراعت ثُمَّ يَأْتِي پس بیاید مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس این سالهای قحط •
عَامٌ فِيهِ سالی که درو يُغَاثُ النَّاسُ فریاد رسیده شوند مردمان • یا باران داده •
وَفِيهِ و درین سال يَعْصِرُونَ ⊙ بیفشرند آنچه افشردنی باشد مثل انگور و کنجد
و زیت • و امثال آن و این کنایت از کثرت ثمارست • و گفته اند اشارت بدوشیدن
شیر است از پستان گاو و گوسفند • و این عبارت از فراخ سالیست • و چون یوسف
علیه السلام تعبیر تمام کرد • ساقی باز گشته بخدمت ملك آمد • و در محل عام
آن سخنان را بر وجهی که شنیده بود تقدیر نمود • ملك را پسندیده افتاد • و
خواست که بگوش خود از زبان یوسف علیه السلام بشنود • بطلب وی فرستاد •
وَقَالَ الْمَلِكُ و گفت ملك ائْتُونِي بِهِ بیارید بمن یوسف را فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ پس آن
وقت که آمد بدو فرستادهٔ ملك قَالَ ارْجِعْ گفت باز گرد إِلَىٰ رَبِّكَ بسوی مهتر خود
فَاسْأَلْهُ پس بپرس او را • یعنی درخواست کن تا بپرسد و تفحص نماید مَا بَالُ النِّسْوَةِ
اللَّاتِي که چه بود حال آن زنان • که در مجلس زلیخا قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ ببریدند دستهای
خود را إِنَّ رَبِّي بدرستی که آفریدگار من بِكَيْدِهِنَّ بمکر زنان و فریب ایشان عَلِيمٌ
داناست • یوسف خواست که بی گناهی او بر ملك آشکارا گردد • تا کسی را در حال او
مجال وقیعت نماند • این سخن بملك فرستاد • اما چون رسول باز آمد • و پیغام
یوسف علیه السلام رسانید • ملك بفرمود تا آن زنان را جمع کردند • و زلیخا را نیز
بیاوردند • پس از جهت تحقیق مهم قَالَ گفت با ایشان مَا خَطْبُكُنَّ چه بود حال شما
إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ چون طلب میکردید یوسف را عَنْ نَفْسِهِ از نفس وی • یعنی کام دل

ازوی بپچیتید قُلْنَ کفتند آن زنان حَاشَ لِلّٰهِ پاك است خدای ازانکه عاجز باشد
ازآفریدن مردی پاکیزه ماتند یوسف مَا عَلِمْنَا ندانستیم ما عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ بر یوسف
ازهیچ بدی نه اندك ونه بسیار • جون زلیخا دید که جز راستی فایدهٔ ندارد • ونیز
بپاکی یوسف اقرار کرد قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ کفت زن عزیز یعنی زلیخا الْآنَ اکنون
حَصْحَصَ الْحَقُّ پیدا وهویدا شد آنچه درست وراستست أَنَا رَاوَدْتُهُ من جستم یوسف را
عَنْ نَفْسِهِ از نفس او وآرزوی وصال او کردم وَإِنَّهُ وبدرستی که او لَمِنَ الصَّادِقِينَ
از راست کویانست آنجا که باعزیز کفت • هی راودتنی نظم بجرم خویش کرد اقرار مطلق
برآمد زو صدای حَصْحَصَ الْحَقُّ بکفتا نیست یوسف را کناهی منم در عشق او کم کرده راهی
نخست اورا بوصل خویش خواندم • جو کام من نداد ازپیش راندم • ملك بیوسف
علیه السلام پیغام داد که زنان بکناه خویش معترف شدند • بیا تا بحضور تو
ایشانرا عقوبة کنم • یوسف فرمود که غرض عقوبت نبود ذَلِكَ این درخواست
برای آن کردم لِيَعْلَمَ تا بداند عزیز أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ آنکه من خیانت نکردم اورا
بِالْغَيْبِ در غیبت وی وحرمت تربیت وی نکاه داشتم وَأَنَّ اللَّهَ ودیکر تا معلوم
کند که خدای لَا يَهْدِي راه ننماید • یعنی بصلاح نیارد وازپیش نکذارد كَيْدَ
الْخَائِنِينَ ۝ مکر خیانت کنندکانرا • پس یوسف علیه السلام خواست که
تنبیه کند بر آنکه • این سخن نه برای تزکیهٔ نفس کفتم • یا بعمل خود عجب آوردم
بلك شکر کذاردم بر نعمت عصمت وتوفیق الهی در ترك معصیت • واکر حفظ ربانی
حمایت ننماید معلومست که از نفس غدار چه نوع کار آید • این کلمات ازپی در آورد

الجزء الثالث عشر

وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي وپاك نمیکنم نفس
خودرا • یعنی نمیکویم که نفس من از میل بآرزوها مبرا ومعرا است

ان النفس

إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بدرستی که نفس فرماینده است بِالسُّوءِ ببدی • یعنی بمعصیت
إِلَّا مَا رَحِمَ لیکن آنرا که ببخشد بر و رَبِّي پروردکار من • از فرمان نفس در امان آید
إِنَّ رَبِّي بدرستی که آفریدکار من غَفُورٌ آمرزنده است قصدی را که بفعل نیاید رَحِيمٌ
مهربانست که بعصمت حمایت نماید آورده اند که جون سخنان یوسف علیه السلام
با ملك بازکفتند آرزومندی وی بدیدار یوسف زیادت کشت وَقَالَ الْمَلِكُ
وکفت ملك مصر ائْتُونِي بِهِ بیارید یوسف را نزد من أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي تا خاص
کردانم اورا برای خود • ومهمات بوی فرمایم • در تیسیر آورده که ملك هفتاد
حاجب را با هفتاد مرکب آراسته • با تاج ولباس ملوکانه بزندان فرستاد •
وبتعظیمی هر چه تمامتر یوسف را از زندان ببارکاه آوردند • در خبرست که جون
یوسف علیه السلام از زندان بیرون می آمد زندانیان که بدیدار وی مستانس بودند
خروش بر آوردند • ویوسف علیه السلام ایشانرا دلنوازی فرموده دعا کرد که
اللهم عطف علیهم قلوب الاخیار وقصر علیهم النهار • وجون نزدیك ملك
رسید اورا احترام تمام نموده استقبال فرمود نظم زقرب مقدمش جون شه خبر یافت
باستقبال او جون بخت بشتافت • کشیدش در کنار خویشتن تنك • جو سرو وکلرخ و
شمشاد کلرنك • بپهلوی خودش بر تخت بنشاند • به پرسشهای خوش باوی سخن راند •
فَلَمَّا كَلَّمَهُ پس آنهنکام که ملك باوی سخن کفت • واز تعبیر خواب خود
پرسید • وجوابی دلپذیر شنید قَالَ کفت ای یوسف إِنَّكَ الْيَوْمَ بدرستی که
تو امروز لَدَيْنَا نزدیك ما مَكِينٌ باجاه وقدری أَمِينٌ ۝ مؤتمن بر همه چیزها
هر چه میخواهی از مناصب بخواه • وآنچه آرزو داری با من بکوی قَالَ اجْعَلْنِي کفت
یوسف که کردان مرا حاکم کننده عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ بر خزینهای زمین مصر •

يعني مرا بر آنجه حاصل ولايت مصر باشد از نقود و اطعمه خازن كردان اِنِّي
حَفِيظٌ بدرستي كه من نكاه دارنده ام جيزي ازان ضايع نكنم عَلِيمٌ دانا
بمصالح ملك وهرجه سازم خالي از صلاحي نباشد يا نكاه دارندهٔ حسابم و
دانا بلغة هركه بامن سخن كويد آورده اندكه يوسف عليه السلام هفتاد و
دو زبان ميدانست در تفاسير معتبره مذكورست كه ملك تختي از زر سرخ مرصع
بانواع جواهر بجهت يوسف عليه السلام مقرر كرده تاج مكلل بر سر وي نهاد
وكليدهاء خزاين بوي سپرده زمام اختيار مملكت بقبضهٔ اقتدار او باز داد
وعزيز را عزل نمود مهمات ديني ودنيوي بعهدهٔ يوسف كرد اندك زماني عزيز در
كذشت وملك بالتماس تمام زليخا را بعقد يوسف در آورد وحق سبحانه يوسف را
از و دو پسر داد منيشا و افرايم وتفاصيل اين حالات حواله بجواهر التفسير است
وَكَذَٰلِكَ وهمچنين كه ملك را بر و مهربان ساختيم مَكَّنَّا جاي داديم
لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ مر يوسف را در زمين مصر يعني ممكن ساختيم يوسف را
بحكومة يَتَبَوَّأُ تا بود كه جاي ميكرفت مِنْهَا ازان زمين كه جهل فرسخ در جهل فرسخ
عرضه داشت حَيْثُ يَشَاءُ هر كه ميخواست نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا ميرسانيم بنعمت خود
از نعم ديني و دنيوي و صوري و معنوي مَنْ نَشَاءُ هر كرا ميخواهيم وَلَا نُضِيعُ و
ضايع و باطل نميكردانيم أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ۝ مزد نيكوكاران را وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ
وهر اينه مزد آخرت بجهة بقا و دوام خَيْرٌ بهترست لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا كه
بكرويدند بخداي وَكَانُوا يَتَّقُونَ ۝ و بودند كه پرهيز ميكردند از فواحش
جون يوسف عليه السلام كه باحسان و تقوي از قعر جاه رسيد بيت
بديني و عقبي كسي قدر يافت كه او جانب صبر و تقوي شتافت القصه يوسف عليه السلام

مهمات ملكي از پيش كرفته حكم كرد تا مردم بزراعت اشتغال نمودند و انبار
خانهاي عالي بنا فرمود وهفت سال از هر غله كه حاصل ميشد بقدر كفاف
جيزي بمردم ميداد وباقي را با خوشه مضبوط ميساخت تا سالهاي قحط در آمد
و در زمين مصر و شام تنكي عام شد مردمان مصر روي بيوسف آوردند سال اول
به نقودي كه داشتند غله بديشان فروخت سال دويم بحلي و پيرايه و در سيم
بغلام و كنيزك و در جهارم بدواب ومواشي و در پنجم بضياع و عقار و در ششم
بفرزندان و در هفتم همه خط بندكي باز دادند يوسف عليه السلام صورت
حال بر ملك عرض كرد ملك كفت همه بندهٔ تواند و اختيار پيش تست يوسف
عليه السلام بحضور ملك همه را آزاد كرد واموال و اولاد وضياع و عقار و هرجه
از ايشان كرفته بود بديشان باز داد حكمت درين آن بود كه مصريان يوسف را
بوقت خريد و فروخت در صورت بندكان ديده بودند قدرت ازلي همه را طوق
بندكي او بر كردن نهاد تا كسي را درباره او سخني بي ادبانه نرسد آورده اندكه
اثر قحط بزمين كنعان رسيده كار بر اولاد يعقوب عليه السلام تنك شد كفتند
اي پدر در شهر مصر ملكيست كه همه قحط زدكانرا مينوازد وكار غربا و ابناء
السبيل بدلخواه ايشان ميسازد نظم ز احسانش آسوده برنا و پير وز وكشته خوش
دل غريب و فقير ببخشش ز ابر بهاري فزون صفات كمالش ز غاية برون اكر فرمايي
برويم وطعامي جهت كرسنكان كنعان بياريم يعقوب عليه السلام اجازت
فرمود وبنيامين را جهت خدمت خود باز كرفت وده فرزند ديكر هر يك با يك
شتر و بضاعتي كه داشتند روي براه آوردند ويك شتر بجهة بنيامين با بضاعت
او همراه بردند وَجَاءَ و آمدند إِخْوَةُ يُوسُفَ برادران يوسف از كنعان بملازمت

یوسف علیه السلام فدخلوا علیه پس در آمدند بر و. ورسم خذمت بجای
آوردند فعرفهم پس بشناخت یوسف ایشان را در نظر اول وهم له وایشان مر ورا
منکرون ۝ ناشناسندگان بودند بجهت طول عهد. چه بقول اصح چهل سال
از واقعهٔ ایشان گذشته بود. یا آنکه یوسف از پس پرده با ایشان سخن گفت
او را نشناختند. یوسف علیه السلام ایشان را پرسیده. که شما چه کسانید که
جاسوسان را ماییند. گفتند ای ملک معاذ الله ما پسران یک پدریم که یعقوب است
صفی الله. گفت پدر شما چند فرزند دارد. گفتند دوازده پسر داشت. یکی را در صغر
سن گرگ بخورد. ویکی را پدر برای خذمت خود نگاه داشته. وماده تن به ملازمت
آمده ایم. یوسف علیه السلام فرمود که اینجا کسی باشد که شما را شناسد. گفتند نی
مردم مصر ما را نمیدانند. یوسف گفت یکی از شما اینجا باشد تا بروید وآن برادر را
بیارید. وحال شما بر من محقق گردد. ایشان قرعه زدند بنام شمعون بر آمد.
پس وی بایستاد. ویوسف علیه السلام بفرمود تا بضاعات ایشان بستدند.
وعوض آن گندم بدیشان داد ولما جهزهم بجهازهم وآنهنگام که بساخت یوسف
کار ایشان. وهر یک را شتر بار داد. گفتند یک شتر وار دیگر جهت برادر ما که در
خذمت پدر پست بدهید. یوسف علیه السلام گفت من بشمار مرد میدهم نه بشمار
شتر. ایشان مبالغه نمودند قال ائتونی گفت یوسف که بیارید بمن باخ لکم
من ابیکم برادری که شما راست از پدر شما. یعنی علاتیست نه اعیانی الا ترون
آیا نمی بینید انی اوفی الکیل آنرا که تمام می پیمایم پیمانه را. وحق کسی باز نمیگیرم
وانا خیر المنزلین ۝ ومن بهترین فرود آرندگانم. یعنی در انزال مهمانان
واکرام واحسان با ایشان دقیقهٔ فرو نمیگذارم فان لم تاتونی به پس اگر

نیارید

نیارید بمن آن برادر را فلا کیل لکم عندی پس شما را نزدیک من مکیلی نیست
یعنی طعام ولا تقربون ونزدیک مشوید بمن. ودر ولایت من میایید قالوا
گفتند سنراود عنه اباه ویرا بطلبیم از پدر. وجهد کنیم در آن وانا لفاعلون
وبدرستی که ما کنندگانیم آنچیزی را که بگوییم وقال وگفت یوسف علیه السلام
لفتیته مر غلامان را که کیل غلات تعلق بدیشان داشت اجعلوا بضاعتهم بنهید
بار ایشان را که بهاء گندم آورده اند. وآن ادیمی وکفشی چند بود. یوسف علیه
السلام نخواست که طعام بها بدیشان فروشد. فرمود که بضاعتهاء ایشانرا
درج کنید فی رحالهم در بار دانهای ایشان. ودیگر دانست که دیانت ایشان
اقتضای آن خواهد کرد که آن بضاعتها چون ثمن گندم بوده باز آرند. و
ازین جهت گفت لعلهم یعرفونها شاید که ایشان بشناسند بضاعات خود را
اذا انقلبوا چون باز گردند الی اهلهم بسوی کسان خود وبار بگشایند لعلهم
یرجعون ۝ شاید که باز گردند وبرادر مرا بیارند فلما رجعوا پس آنهنگام که باز
گشتند فرزندان یعقوب علیه السلام الی ابیهم بسوی پدر خود قالوا یا ابانا
گفتند ای پدر ما منع منا الکیل منع کرده شد از ما پیمودن طعام. یعنی ملک
مصر حکم کرد که طعام بر ما پیماید. اگر بنیامین را نبریم فارسل معنا پس بفرست
با ما اخانا برادر ما را نکتل تا فرا گیریم کیل از برای خود وبرای او وانا له وبتحقیق
ما مر ورا لحافظون ۝ نگاه دارندگانیم از رسیدن مکروهی بدو قال
گفت یعقوب که ای فرزندان هل آمنکم آیا شما را امین دارم علیه بر و
الا کما امنتکم مکر همچنانکه امین ساختم شما را علی اخیه برادر او من قبل
پیش از ین که گفتند وانا له لحافظون. ومن بر محافظت شما اعتماد ندارم فالله

پس خدای بهترست حِفْظًا از جهة نگاه داشتن • وحفص حافظا خواند یعنی
اوست بهتر در حالتی که نگاه دارنده است • پس توکل برو میکنم وکار خود
بدو میگذارم وَهُوَ واو اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ بخشاینده کانست • شاید که بمحافظت

بخشاینده ترینی

وی بر من بخشاید • وبمصیبت دو فرزندم مبتلا نسازد وَلَمَّا فَتَحُوا وآنهنگام که
بکشادند مَتَاعَهُمْ بارهای خودرا وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ یافتند بضاعت خودرا
که تسلیم ملك کرده بودند دربارهای خویش وبحکم یوسف رُدَّتْ اِلَيْهِمْ
بازگردانیده بودند بدیشان قَالُوا يَا اَبَانَا گفتند ای پدرما مَا نَبْغِي چه خبر طلبیم
از احسان ورای اینکه هٰذِهِ بِضَاعَتُنَا نیست بضاعت ما که غله بدین بضاعة
بما فروخته اند رُدَّتْ اِلَيْنَا بازگردانیده اند بما • پس ما بدین اکرام رجوع کنیم
بملك وَنَمِيرُ اَهْلَنَا وطعام آریم کسان خودرا وَنَحْفَظُ اَخَانَا ونگه بانی کنیم برادر
خودرا در رفتن وآمدن وَنَزْدَادُ وزیادت بستانیم كَيْلَ بَعِيرٍ پیمودن
شتری • یعنی یك شتروار بمصاحبت برادر زیادت بیاریم ذٰلِكَ این یك شتروار
كَيْلٌ يَسِيرٌ مکیلی اندکست • وملك بدان مقدار با ما مضایقه نخواهد کرد

خمس

قَالَ گفت یعقوب علیه السلام لَنْ اُرْسِلَهُ نمیفرستم بنیامین را مَعَكُمْ با شما
حَتّٰى تُؤْتُونِ تا بدهید مرا مَوْثِقًا مِنَ اللهِ پیمانی مؤکد بذکر خدای در تبیان فرموده
که اورا بشما ندهم تا سوگند خورید • بحق محمد خاتم النبیین • وسید المرسلین
لَتَأْتُنَّنِي بِهِ که بیارید بمن اورا اِلَّا اَنْ يُحَاطَ بِكُمْ مگر آنکه بگرد شما در آورده
شود عذاب وهمه هلاك گردید • ایشان قبول فرموده بمنزلت حضرت پیغمبر ما
صلی الله علیه وسلم سوگند خوردند • که در مهم بنیامین غدر نکنند فَلَمَّا
اٰتَوْهُ پس چون دادند پدررا مَوْثِقَهُمْ پیمان وعهد خود قَالَ اللهُ گفت یعقوب

علیه

علیه السلام که خدای عَلٰى مَا نَقُولُ برآنچه ما میگوییم از عهد وپیمان وَكِيلٌ نگاه بان
وگواه ومطلع است وَقَالَ وگفت یعقوب علیه السلام از روی شفقت يَا بَنِيَّ ای
فرزندان من لَا تَدْخُلُوا در میایید بشهر مصر مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ از یك در یعنی همه برادران
باهم از یك دروازه بشهر مروید • تا ناگاه چشم بدی در شما نرسد • چون شمارا
بااین جمال وهیأت وشوکت وابهت به بینند وَادْخُلُوا ودر آیید هر دو وسه مِنْ
اَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ از درهای پراکنده • وآن شهررا چهار دروازه بوده • ودر لطایف
آورده که یعقوب علیه السلام در اول مهر پدری پیدا کرد • ودر آخر عجز بندگی را آشکارا
کرد • که گفت وَمَا اُغْنِي عَنْكُمْ ومن دفع نمیکنم از شما بدین نصیحت که کردم مِنَ اللهِ
از قضای خدا مِنْ شَيْءٍ چیزیرا زیرا که حذر دفع قدر نمیکند ع وفوق تدبیرنا الله
تقدیر بیت من جهد همی کنم قضا میگوید • بیرون زکفایت تو کاری دگرست اِنِ الْحُكْمُ
نیست حکم وفرمان اِلَّا لِلّٰهِ مگر مر خدای را هرچه خواهد عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ برو توکل
کردم من وَعَلَيْهِ وبرو فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ باید که توکل کنند متوکلان نه بر غیر او
که کفایت مهم نتیجهٔ توکلست برو • ومن یتوکل علی الله فهو حسبه وَلَمَّا دَخَلُوا
وآنهنگام که در آمدند • اولاد یعقوب علیه السلام مِنْ حَيْثُ اَمَرَهُمْ از آنجا که
فرموده بود ایشانرا اَبُوهُمْ پدر ایشان • یعنی از ابواب متفرقه مَا كَانَ يُغْنِي نبود

قضای

که دفع کند عَنْهُمْ از ایشان رأی یعقوب علیه السلام مِنَ اللهِ از خدای که
درباره ایشان واقع بود مِنْ شَيْءٍ چیزیرا • بلکه تهمت دزدی بر بنیامین افتاد
وبرادران اندوهگین شدند • ومصیبة یعقوب علیه السلام مضاعف گشت
پس تدبیر یعقوب فایده نداد اِلَّا حَاجَةً مگر آنکه حاجتی بود فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ
در نفس یعقوب • یعنی شفقتی بر اولاد که دران وقت قَضَاهَا ظاهر کرد آنرا

ووصية كرد بآن وَاِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ وبدرستی كه یعقوب خداوند دانش بود ومیدانست
لِمَا عَلَّمْنَاهُ مرانچیز راكه بدو آموخته بودیم بطریق وحی . وازان بود كه كفت
وما اغنی عنكم وَلَكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ ولیكن بیشتر آدمیان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند سر
قدر را . یا جاهلند بآنكه تدبیر بر تقدیر غلبه نمیتواند كرد بیت تدبیر كند بنده وتقدیر
نداند . تقدیر خداوند به تدبیر نماند وَلَمَّا دَخَلُوا وآن وقت كه در آمدند اولاد یعقوب
علیه السلام عَلَى يُوسُفَ بر یوسف . وببارگاه او رسیدند . یوسف علیه السلام بر تخت
نشسته بود . ونقاب فرو كذاشته . پرسید كه جكسانید كفتند كنعانیانیم كه ما را
فرموده بودی كه برادر خود را بیارید . اورا از پدر درخواستیم وبعهد وپیمان آورده‌ایم
یوسف علیه السلام فرمود كه دانستم . بنشینید ایشان بر حاشیهٔ بساط نشستند
وحكم شد كه شش خوان آراسته پیش ایشان نهادند . پس یوسف كفت هر دو برادر كه
از یك پدر ومادر هستید بر یك خوان نشستند . وبنیامین تنها مانده بكریه در آمد و
میكریست تا بیهوش شد . یوسف علیه السلام بفرمود تا كلاب بروی وی زدند
وجون بهوش آمد پرسید كه ای جوان كنعانی ترا جه شد كه بیهوش شدی . كفت
ای ملك حكم فرمودید كه هر كس با برادر اعیانی خود بر یك خوان نشیند . مرا برادری بود
مادری من كه یوسف نام داشت بیاد آمد . وباخود كفتم اگر او بودی با من برین
خوان نشستی وتنها نماندمی . از شوق این حال بی طاقت شدم . وسبب كریه وبیهوشی
من این بود . یوسف علیه السلام كفت بیا تا من برادر تو باشم . وبا تو بر یك خوان
نشینم . پس بفرمود تا خوان وی را برداشتند . ودر پس پرده آوردند . واورا نیز
طلبید وبدین بهانه آوَى اِلَيْهِ جای داد بسوی اَخَاهُ برادر خود را . ویوسف نقاب
بسته دست بطعام دراز كرد . جون بنیامین را نظر بر دست یوسف افتاد بكریست

یوسف

یوسف پرسید كه باز این جه كریه است . كفت ای ملك جه ماندست این دست
تو بدست برادر من یوسف . همین كه یوسف این كلمه شنید . طاقتش برسید نقاب
از جهره برداشت . وبنیامین را قَالَ كفت اِنِّي اَنَا اَخُوكَ بدرستی كه منم برادر تو فَلَا تَبْتَئِسْ
پس اندوهناك مباش بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنجه كردند برادران در حق ما . بنیامین
جون روی یوسف علیه السلام بدید . واین سخن بشنید . دیكر باره از هوش برفت
وباخود آمده دست در كردن یوسف افكند . وبزبان حال كفت بیت اینجه می‌بینم
به بیداریست یارب یا بخواب . خویشتن را درجنین راحت پس از جندان عذاب .
آنكه دست در دامن یوسف زد . وكفت دیگر از تو مفارقت نمیكنم . یوسف علیه
السلام كفت ای برادر اهتمام پدر بشان تو دانسته‌ام . اگر ترا بی بهانه باز دارم غم
او زیاده شود . اگر مصلحت دانی ترا بامری شنیع متهم سازم . تا نزد من بمانی . بنیامین
كفت ازان باك ندارم . پس یوسف فرمود كه با نزد برادران رو . واین امر را مخفی
دار بنیامین از پس پرده بیرون آمد . وحكم شد كه كارسازی كنعانیان كنند فَلَمَّا
جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ پس آن هنكام كه كارسازی كرد ایشان را جَعَلَ السِّقَايَةَ بنهاد سقایه را
وآن مشربه بود از نقره . یا زر . یا زبرجد مرصع بجواهر كه ملك آب ازان خوردی
در ان وقت بجهة عزت ونفاست طعام آنرا پیمانه ساخته بودند . یوسف بفرمود
تا محو او آنرا تعبیه كرد فِي رَحْلِ اَخِيهِ در بار برادر او وبار هاء دیكر را مكمل كردند
وایشان را اجازت رفتن داد . جون از شهر بیرون رفته براه در آمدند . جمعی ملازمان
یوسف علیه السلام از عقب كاروان رسیدند ثُمَّ اَذَّنَ مُؤَذِّنٌ پس نداكرد ندا كننده
كه اَيَّتُهَا الْعِيرُ ای كاروانیان اِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ بدرستی كه شما دزدانید .
بدان معنی كه یوسف را از پدر بدزدیدید . وكفته‌اند منادی این سخن را نه بفرمان

یوسف کفت. القصه جون این ندا بسمع فرزندان یعقوب علیه السلام رسید
قالوا کفتند وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ وروی آوردند بدان جمع که شما مَاذَا تَفْقِدُونَ ● جه جیز
کم کرده اید که میجویید قَالُوا نَفْقِدُ کفتند می جوییم صُوَاعَ الْمَلِكِ مشربهٔ ملک را
که پیمانهٔ غلّه بوده وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ و برای هر کس که بیارد آنرا حِمْلُ بَعِيرٍ شتر واری طعام
مقرّرست وَأَنَا بِهِ ومن که منادی ام بآن زَعِيمٌ ● کفیل ام و پایندان قَالُوا تَاللَّهِ
کفتند بخدای لَقَدْ عَلِمْتُمْ که شما میدانید که ما مردم امینیم. بضاعتی که در بارهای ما
نهاده بود بدر کرت اول. جون این نوبت بیامدیم باز آوردیم. و می بینید که
دهن شتران بر بسته ایم تا از زرع کسان نخورند مَا جِئْنَا نیامده ایم ما از کنعان
لِنُفْسِدَ تا تباه کاری کنیم فِي الْأَرْضِ در زمین مصر. و مال مردم بناحق در تصرف
آریم وَمَا كُنَّا و نبوده ایم و نیستیم ما سَارِقِينَ ● دزدان و دزدی کار ما نیست
قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ کفتند ملازمان یوسف که جیست جزای دزد إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ
اکر شما باشید دروغ کویان در ابرای ذمّهٔ خود. یعنی شما میکویید که ما دزد نیستیم
اکر رخت ما در میان بار شما پیدا شود. آنرا جه مکافات خواهد بود قَالُوا جَزَاؤُهُ
کفتند جزاء سرقه سارق مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ کرفتن آنکس است که یافت شود دزدیده
در بار او فَهُوَ جَزَاؤُهُ پس همویست جزاء او یعنی او را به بندکی باید کرفت. در دین
پدر ما كَذَلِكَ همجنین نَجْزِي الظَّالِمِينَ ● پاداش میدهیم ستمکارانرا یعنی دزدانرا
پس ایشانرا باز کردانیده بمصر آوردند. و بر درکاه باز داشتند فَبَدَأَ پس آغاز کرد
موذن. و کفته اند یوسف علیه السلام بِأَوْعِيَتِهِمْ به بارهاء ایشان قَبْلَ وِعَاءِ
أَخِيهِ پیش از بار دان برادر او برای نفی تهمت ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا پس بیرون آورد سقایه را
مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ از بار دان برادر او كَذَلِكَ همجنین كِدْنَا لِيُوسُفَ تعلیم دادیم

خمس

یوسفرا

یوسف را بالهام. برادران یوسف از حیا سر در پیش انداختند. و زبان طعن بر
بنیامین کشادند مَا كَانَ نبود یوسف. یعنی نشایست و سزا نبود او را لِيَأْخُذَ أَخَاهُ
که فرا کیرد برادر خود را فِي دِينِ الْمَلِكِ در کیش ملک مصر. حکم ملک در باب سرقه
ضرب و تعزیر بود نه استرقاق. پس نکرفت یوسف برادر خود را إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ
مکر بخواست خدای و بدستوری او وَنَرْفَعُ دَرَجَاتٍ بر میداریم از روی درجها
بعلم و حکمت مَنْ نَشَاءُ هر کرا میخواهیم وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ و زبر هر خداوند دانشی
عَلِيمٌ ● داناییست درجهٔ او بلندتر. آنکه یوسف علیه السلام فرمود که این جه
عمل است که از شما صادر شد نمیکفتید که ما پیغمبر زادکانیم قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ
کفتند اکر دزدی کند بنیامین جه عجب فَقَدْ سَرَقَ پس بدرستی که دزدی کرده است أَخٌ
لَهُ برادر اعیانی که او را بوده مِنْ قَبْلُ پیش از این یعنی یوسف. در مدارک آورده که در
خانهٔ یعقوب علیه السلام ماکیانی بود. سایلی بدر خانه آمد و هیج کس حاضر نبود
یوسف علیه السلام آن مرغ را بسایل داد. و برادران او را بدزدی تهمت کردند. و
اقوال دیکر نیز هست فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ پس پنهان داشت یوسف آن مقالهٔ را فِي نَفْسِهِ
در نفس خود وَلَمْ يُبْدِهَا وظاهر نکرد آنرا لَهُمْ بر ایشان قَالَ کفت با خود که أَنْتُمْ شما
شَرٌّ مَكَانًا بدترید از جهة منزلة در دزدی. که پسر را دزدیده از پدر جدا کردید.
وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناترست بِمَا تَصِفُونَ ● بآنجه صفت میکنید. پس یوسف
بنیامین را بکسان خود سپرد. و برادران در استخلاص او جند انجه سخن کفتند
بجایی نرسید. روبیل را آتش خشم شعله زدن کیرفت. و مویهای تن وی سر از جامه
بیرون کرد. کفت ای ملک برادر مرا بکذار. و اکر نه فریادی کنم که هر جا حامله
درین شهرست از هول آن بار بنهد. یوسف علیه السلام دید که روبیل در غضب است

ثمامه

پسر خود خود را الکفت برو دست به پشت وی فرود آر. جون دست وی بروی پسر
رسید شعلهٔ غضب وی انطفا یافته. روی به برادران کرد که شما مرا مست کردید
کفتند نی فرمود که بخدا که درین بلد تخمی از یعقوب هست. جه هرکاه که یکی
از ایشان را خشم آمدی. جون دیکری از آل یعقوب اورا مس کردی تسکین
یافتی در معالم آورده که دیکربار در غضب شده آهنک تخت یوسف کرد
یوسف نقاب بسته از تخت فرود آمد و اورا در ربود. و بر سر دست آورده باز بر
زمین نهاد. وکفت ای کنعانیان شما بزور خود مغرور و بقوت خود معجب شده اید
می پندارید که کسی بر شما غلبه نتواند کرد بیت خدایی که بالا و پست آفرید.
زبردست هردست دست آفرید. ایشان دیدند که مهم بزور از پیش نمی رود از
در زاری در آمدند قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ کفتند ای عزیز إِنَّ لَهُ بدرستی که بنیامین را
أَبًا پدری است شَيْخًا كَبِيرًا پیری بزرک سال. و عظیم قدر. و بعد از هلاک پسر خود
یوسف بدو انس و الفت دارد فَخُذْ أَحَدَنَا پس فرا کیر یکی را از ما به بندکی مَكَانَهُ
بجای او. و او را رها کن إِنَّا نَرَاكَ بدرستی که ما می بینیم ترا مِنَ الْمُحْسِنِينَ ○ از نیکو
کاران بنسبت ما. پس احسان خود را تمام رسان. فما الاحسان الا بالتمام قَالَ
مَعَاذَ اللَّهِ یوسف کفت پناه میکیرم بخدای پناه کرفتنی أَنْ نَأْخُذَ از آنکه بکیریم إِلَّا مَنْ
وَجَدْنَا مکر آن را که یافتیم مَتَاعَنَا عِنْدَهُ متاع خود را نزدیک او. و اکر بجای او
دیکری را بکیریم إِنَّا إِذًا باشیم ما آنکاه لَظَالِمُونَ ○ ستمکاران در مذهب شما
فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا پس آن وقت که نومید شدند مِنْهُ از یوسف. و دانستند که
برادر را بدیشان نمیدهد خَلَصُوا نَجِيًّا بایک کناره شدند رازکویان. و از هرکونه
تدبیر آغاز کردند قَالَ كَبِيرُهُمْ کفت بزرک ایشان در سن. یعنی روبیل در خرد

یعنی یهود

یعنی یهودا أَلَمْ تَعْلَمُوا آیا نمیدانید شما أَنَّ أَبَاكُمْ آنرا که پدر شما قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ
بتحقیق فرا کرفت بر شما مَوْثِقًا عهد و پیمانی مِنَ اللَّهِ از خدای. یعنی بدستوری وی
در محافظت بنیامین. و شما سوکند خوردید بمحمد آخر زمان صلوات الله و سلامه
علیه که شما در شان وی عذر نکنید. اکنون این صورت واقع شد وَمِنْ قَبْلُ
مَا فَرَّطْتُمْ و پیش ازین تقصیر کردید فِي يُوسُفَ در شان یوسف فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ
پس من جدا نشوم از زمین مصر یعنی ازین شهر بیرون نیایم حَتَّىٰ يَأْذَنَ تا وقتی که
دستوری دهد لِي مرا بآمدن أَبِي پدر من أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ یا خدای حکم کند لِي برای من
برجوع باید. یا بتخلیص برادر وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ○ و او بهترین حکم کنندکانست
جه براستی حکم کند. و میل مداهنه در حکم او نباشد ارْجِعُوا شما باز کردید
إِلَىٰ أَبِيكُمْ بسوی پدر خود فَقُولُوا يَا أَبَانَا پس بکویید ای پدر ما إِنَّ ابْنَكَ بدرستی که
پسر تو بنیامین سَرَقَ دزدی کرد وَمَا شَهِدْنَا و ما کواهی نمیدهیم إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا مکر
بآنجه میدانیم. که صواع ملک از بار او بیرون آمد وَمَا كُنَّا و نیستیم ما لِلْغَيْبِ
مر باطن حال را حَافِظِينَ ○ نکاه دارندکان. یعنی بظاهر دزدی او دیدیم. اما از
نفس الامر خبر نداریم که فی الواقع برو تهمت کردند. و صاع را در بار او نهادند
یا خود او مباشر این امر بوده. وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي و بپرس از اهل آن دهی که ما كُنَّا فِيهَا
بودیم درو. یعنی مصر مراد آنست که بفرست و از مصریان بپرس وَالْعِيرَ الَّتِي و از ان
کاروان نیز سوال کن که ما أَقْبَلْنَا فِيهَا روی نهاده بودیم بکنعان در میان ایشان
و آن جمعی کنعانیان بودند از همسایکان یعقوب علیه السلام وَإِنَّا لَصَادِقُونَ
و بدرستی که ما راست کویانیم. فرزندان یعقوب بحکم روبیل. یا یهودا روی
بکنعان نهادند. و بخدمت پدر آمده آنجه برادر کفته بود بموقف عرض رسانیدند

قال گفت یعقوب علیه السلام بَلْ سَوَّلَتْ بلک بیاراسته است لَكُمْ برای شما أَنْفُسُكُمْ نفسهای شما أَمْرًا کاریرا که خواسته اید • و باهم قرار داده • واگرنه ملک مصر چه داند که جزای سارق استرقاقست فَصَبْرٌ جَمِيلٌ پس بر منست شکیبایی نیکو عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي شاید که خدای بیارد بِهِمْ جَمِيعًا همهٔ ایشانرا بمن • یعنی یوسف و بنیامین و آن برادر دیگر را که در مصر است إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ بدرستی که او داناست بحال من الْحَكِيمُ راست کارست در آنچه میکند • پس یعقوب علیه السلام از غایت ملال توجه به بیت الاحزان فرمود وَتَوَلَّى عَنْهُمْ و روی بگردانید از فرزندان وَقَالَ يَا أَسَفَى و گفت ای اندوه من عَلَى يُوسُفَ بر فراق یوسف • صاحب کشاف آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از جبرئیل علیه السلام پرسید • که وَجْدِ یعقوب علیه السلام و حزن او بچه مرتبه بود • در مفارقت یوسف علیه السلام • جبرئیل علیه السلام فرمود که برابر اندوه هفتاد مادر مرده • حضرت سوال کرد که او را چه مقدار مزد دادند • گفت مزد صد شهید • آری هیچکس در آتش مفارقت برابر یعقوب علیه السلام نسوخت • چهل سال • و بقولی هشتاد سال از وقت فراق یوسف تا زمان وصال او چشم یعقوب از گریه خشک نشد • و از بار فراق جگر گوشه پشت مبارکش خمیده گشت وَابْيَضَّتْ و سفید شد عَيْنَاهُ هر دو چشم او مِنَ الْحُزْنِ از اندوه فَهُوَ كَظِيمٌ پس او پر بود از خشم فرزندان • یعنی دلش ممتلی بود از غیظ اولاد ظاهر نمیکرد **بیت** دردیست در این سینه که گفتن نتوانیم • وین طرفه که آن نیز نهفتن نتوانیم • اما چون فرزندان فریاد • یا اسفی شنیده اضطراب پدر را مشاهده نمودند قَالُوا گفتند تَاللَّهِ تَفْتَأُ بخدای که همیشه باشی که بناله و زاری تَذْكُرُ يُوسُفَ یاد کنی یوسف را حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا تا وقتی که بیمار شوی بیماری مشرف بر موت أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ

یا باشی

خمیس

یا باشی از جملهٔ هلاک شدگان قَالَ گفت ای فرزندان إِنَّمَا أَشْكُو جز این نیست که شکایت میکنم بَثِّي وَحُزْنِي غم و اندوه خود را إِلَى اللَّهِ بخدای نه بشما • و نه بغیر شما زیرا که کس بی کسان و چاره گر بیچارگان اوست **بیت** حاجتی را که از تو می جویم با کسی نه که با تو میگویم • راز گویم بخلق خوار شوم • با تو گویم بزرگوار شوم • و در بعضی تفاسیر هست که چون یعقوب علیه السلام گفت • انما اشکو بثی و حزنی الی الله • حق سبحانه وحی فرستاد • که ای یعقوب بعزت و جلال من • که اگر یوسف و بنیامین مرده بودندی • بدین ناله که تو کردی من ایشانرا زنده ساخته بتو باز رسانیدمی و این مژده بود که یعقوب علیه السلام گفت وَأَعْلَمُ و من میدانم مِنَ اللَّهِ از وحی خدای مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه شما نمیدانید از حیات یوسف • و رسیدن وی بمن • و گویند روزی ملک الموت علیه السلام بزیارت وی آمده بود • یعقوب علیه السلام سوگند بر و داد که روح یوسف را قبض کرده • گفت نی یعقوب بدان امیدواری گفت يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا ای پسران من بروید فَتَحَسَّسُوا پس تفحص کنید مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ از حال یوسف و برادر او وَلَا تَيْأَسُوا و نا امید مباشید مِنْ رَوْحِ اللَّهِ از رحمت و فضل خدای إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ مگر گروه گرویدگان • پس یعقوب علیه السلام نامهٔ نوشت برین وجه که از یعقوب اسرائیل الله • ابن اسحق ذبیح الله ابن ابراهیم خلیل الله • بسوی ملک مصر • اما بعد ما آن اهل بیتیم که بلا را موکل ما کردانیده اند • جدم ابراهیم را دست و پای بربسته در آتش نمرود فکندند • و حق سبحانه او را نجات داد • پدرم اسحق را کارد بر حلق نهادند خدای برای او فدا فرستاد • و مرا پسری بود دوسترین همه فرزندان بمن • برادران او را بصحرا بردند • و پیراهنی خون آلود بمن آورده گفتند او را گرگ بخورد • من در فراق چندان گریسته ام که چشمم سفید شد

واورا برادر بود اعیانی که من بوی تسلی داشتم. تو اورا بدزدی گرفته. ونگاه داشته
وما نه ازان خاندانیم که دزدی کنیم. یا ازما دزدی بزاید. اگر این فرزند ابن
فرستی فبها. والا بر تو دعایی کنم که اثر آن بفرزند هفتمین تو برسد والسلام. پس نامه را
بفرزندان داد. واندك بضاعتی از پشم وروغن وپنیر وامثال آن ترتیب نموده.
ایشانرا بمصر فرستاد. ایشان بمصر آمده برادری را که آنجا بود ملاقات کردند.
وباتفاق روی به بارگاه یوسف نهادند فَلَمَّا دَخَلُوا پس آن هنگام که در آمدند برادران
یوسف عَلَيْهِ بروی قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ گفتند ای عزیز مَسَّنَا رسیده است مارا وَأَهْلَنَا
الضُّرُّ وکسان مارا سختی وبی نوایی. وگرسنگی وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ وآورده ایم بضاعتی
مُزْجَاةٍ اندك وبی اعتبار فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ پس تمام کن از برای ما کیل را وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا
وتصدق کن برما بقبول بضاعة ما. یا بزیاده از بهاء رخوت ما إِنَّ اللَّهَ بدرستی که
خدای يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ ۝ پاداش دهد به نیکویی آنانرا که از روی تفضل
تصدق می نمایند. آنکه نامه یعقوب علیه السلام بر گوشه تخت نهادند یوسف
علیه السلام چون نامه را بخواند. گریه بروی غلبه کرده. وعنان تمالك از دست
رفته قَالَ گفت ای برادران هَلْ عَلِمْتُمْ آیا میدانید مَا فَعَلْتُمْ آنچه کردید بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ
بایوسف وبرادران او. وبر سبیل اجمال گفت نه از روی تفضیل. فعل ایشان بایوسف
ظاهرست. وبابنیامین آن بوده که اورا خوار وبی اعتبار میداشته اند تا بمرتبه
که باهیچ یك سخن نمیگفت الا از روی عجز ومذلت. پس یوسف فرمود که آیا
دانسته اید قبح آنرا که بایوسف وبرادر کرده اید. وآیا ازان توبه فرموده اید إِذْ أَنْتُمْ
جَاهِلُونَ ۝ چه آن وقت شما نادانان بودید یعنی نورسیده. وشوخ. یا جاهل
بودید بعقوق پدر وقطع رحم. وموافقة هوای نفس. یوسف علیه السلام این

بخن از

بخن از روی مناصحت گفت. نه بر وجه معاتبت. آنکه نقاب برافکند. وتاج از
سر برداشت ایشان را که نظر بران شکل وشمایل افتاد قَالُوا گفتند أَإِنَّكَ لَأَنْتَ
يُوسُفُ استفهام تقریر است. یعنی البته تویی یوسف. که این جمال وکمال دیگری را
نتواند بود بیت که دارد از همه خوبان رخی چنین که تو داری تبارك الله ازین روی نازنین
که تو داری قَالَ گفت أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي من یوسفم واین برادر من بنیامین است.
قَدْ مَنَّ اللَّهُ بدرستی که منت نهاد خدای عَلَيْنَا بر ما بسلامت وکرامت إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ بدرستی
که هر که بترسد از خدای وَيَصْبِرْ وصبر کند بر طاعت. یا از معصیت فَإِنَّ اللَّهَ
پس بتحقیق خدای لَا يُضِيعُ ضایع نکند أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ۝ مزد نیکوکارانرا. وضع ب...
در موضع تنبیه است بر آنکه محسن آنست که جمع کند میان تقوی وصبر.
چون برادران یوسف را بشناختند. روی بتخت آورده خواستند که پای یوسف را
ببوسند. یوسف علیه السلام از تخت فرود آمد. وایشانرا در کنار گرفت قَالُوا
تَاللَّهِ گفتند بخدای سوگند که بحسن صورت وکمال سیرت لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ هر اینه
بر گزیدترا خدای عَلَيْنَا بر ما وَإِنْ كُنَّا وبدرستی که هستیم ما لَخَاطِئِينَ ۝ گناهکاران
بآن عملها که کرده ایم قَالَ گفت یوسف در جواب ایشان لَا تَثْرِيبَ هیچ سرزنشی نیست
عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ بر شما امروز. ومن هرگز دیگر گناه شما بار روی شما نیارم يَغْفِرُ اللَّهُ
بیامرزد خدای لَكُمْ مر شما را که اعتراف کردید بگناه وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ۝ واو
بخشاینده ترین بخشندگانست نظم بآهی بسوزد جهانی گناه. باشکی بشوید دو رو سیاه
بدرمانده تخت شاهی دهد. بدرماندگان هرچه خواهی دهد. پس چون بنوازش
بزرگانه دل برادران تازه ساخت. بکار پدر دلفکار پرداخت. وگفت اذْهَبُوا
بِقَمِيصِي هَذَا ببرید این پیراهن مرا وآن قمیص خلیلی بود که جبرئیل در قعر چاه

عشر

ربع

بوی پوشانید. و وحی بدو رسیده بود که آنرا بکنعان فرستد. فرمود که
بپرید فالقوه پس بیفکند آنرا علی وجه ابی بر روی پدر من یأت بصیرا تا باز کردد بینا
و چشمش بحال اول باز رود واتونی و بیایید بمن باهلکم اجمعین ○ شما بهمه
کسان خود از احفاد و خدم. آورده اند که یهودا گفت ای یوسف پیراهن خون
آلود پیش پدر من برده ام. این پیراهن بمن حواله کن که ببرم. شاید که فرح این
قمیص تدارک حزن آن قمیص کند. یوسف علیه السلام پیراهن بوی داد و اسباب
راه جهة پدر و متعلقان مهیا ساخته. به برادران تسلیم کرد. یهودا از مصر بیرون
آمد همراه برادران متوجه کنعان کشت فلما فصلت العیر و آن وقت که جدا شد
یعنی بیرون آمد کاروان از عمارات مصر و بفضاء صحرا رسید. باد صبا از حق سبحانه
دستوری خواسته. بوی پیراهن یوسف را بمشام یعقوب رسانید قال ابوهم
گفت پدر ایشان جمعی را که حاضر بودند از نبیرکان او انی لاجد بدرستی که من
می یابم ریح یوسف بوی یوسف را لولا ان تفندون ○ اگر شما مرا بنقصان عقل نسبت
نکنید. و نگویید که پیر شده و بسن خرافت رسید. قالوا تالله انک گفتند آنها که
بخدای که تو هنوز لفی ضلالک القدیم در همان حیرت قدیمی در افراط محبت یوسف
از بسیاری ذکر او. و توقع ملاقات او. بعد از چهل یا هشتاد سال فلما ان جاء
البشیر پس آنهنگام که آمد مژده دهنده. یعنی یهودا. آورده اند که یهودا با برادران
نه ایستاد و سر و پای برهنه دویدن آغاز کرد. تا بکنعان رسید. و نزد پدر آمده
القاه بیفکند پیراهن یوسف را علی وجهه بر روی پدر فارتد بصیرا پس کشت بینا
و با احفاد خود قال گفت الم اقل لکم نمیگفتم شما را انی اعلم آنکه من میدانم من الله
از الهام خدای ما لا تعلمون ○ آنچه شما نمیدانید و آن حیوة یوسف بود و

پوستگی

پوستگی میان من و او. پس تهیهٔ راه نموده. هر که در ایشان پیوسته بود
از ذکور و اناث متوجه مصر شدند. و برادران دیگر رسیده و در دست و
پای پدر افتاده قالوا گفتند یا ابانا ای پدر ما استغفر لنا آمرزش طلب برای ما از
خدای ذنوبنا گناهان ما را انا کنا بدرستی که هستیم ما خاطئین گناه کاران
قال گفت یعقوب علیه السلام سوف استغفر لکم زود باشد که آمرزش
خواهم برای شما ربی از پروردگار خود انه هو الغفور بدرستی که او آمرزنده نایبان است
بجوز نوب الرحیم ○ مهربان بر بندکان بکشف کروب. تاخیر کرد تا شب جمعه
یا وقت سحر که مظنه اجابت دعوات است. یا خواست که بداند آنکه یوسف علیه
السلام از ایشان عفو کرده یا نی. و اصح آنست که تاخیر کرد تا وقتی که بمصر رسید.
شبی برخاست بنماز. و بعد از تهجد روی بقبله بایستاد. و یوسف را در قفای خود
بداشت و برادران در عقب او. و آنحضرت دعا کرد و فرزندان آمین کردند.
و حق سبحانه اجابت فرمود. القصه چون یعقوب علیه السلام به نزدیک مصر
رسید یوسف علیه السلام با ملک ریان. و تمامی اشراف مصر. و با لشکر آراسته
باستقبال پدر بیرون آمد. و یعقوب با فرزندان بر بالای تلی برآمده تفرج
آن کوکبه و آراستگی میکردند. جبرئیل علیه السلام فرود آمد. و یعقوب را
علیه السلام گفت از این لشکر و تحمل عجب میداری. با آنکه جنود ملک
از زمین تا فلک به تفرج بشادی تو مبتهج و مسرورند. چنانچه در این مدت
از اندوه تو محزون و رنجور بودند پس یوسف چون پدر را دید از مرکب فرود
آمده خواست که سلام کند جبرئیل گفت بگذار تا پدر بر تو سلام کند. در حین
که یعقوب نیز پیاده شد. و چون چشمش بر جمال یوسف افتاد گفت السلام

علیک یا مذهب الاخزان. وهر دو دستها بکردن یکدیکر در آورده. از شادی
میکریستند **نظم** چه خوش حالیست روی دوست دیدن. پس از عمری بیکدیکر رسیدن
شراب خوشدلی را نوش کردن. بشادی دست در آغوش کردن. بکام دل زمانی آرمیدن
بهم کفتن سخن و ز هم شنیدن. ز دلبر حال هجر آغاز کردن. ز عاشق دفتر غم باز کردن
پس در نزدیکی مصر موضعی بود از آن یوسف. و قصر رفیع در آنجا ساخته بودند
یوسف در آنجا نزول فرمود فَلَمَّا دَخَلُوا پس آنهنکام که در آمدند عَلَى يُوسُفَ بر
یوسف در آن منزل آوَى إِلَيْهِ جای داد بسوی خود أَبَوَيْهِ پدر و خالهٔ خود را که
بجای مادرش بود. و دیکر باره پدر را در کنار کرفت. و خاله را پرسش فرمود
و برادر زادکان نوازش کرد وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ وکفت در آیید بمصر إِنْ شَاءَ اللَّهُ
آمِنِينَ اکر خواهد خدای. در حالتی که ایمنان باشید از قحط و عنا. و مشقت بلا.
استثنا داخل است در امن. نه در دخول. وچون بمصر در آمدند ایشان در منزل
خود فرود آورد وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ و برداشت پدر و خاله را. یعنی بر بالا برد عَلَى الْعَرْشِ
بر تخت خود وَخَرُّوا و بر روی در افتادند پدر و خاله و برادران لَهُ مر ورا سُجَّدًا
در حالتی که سجده کنان بودند و تحیت و تعظیم ایشان در آن زمان بسجده
بوده. یوسف که آن حال مشاهده نمود. اظهار مسرت و بهجت فرمود وَقَالَ
وکفت يَا أَبَتِ ای پدر من هَذَا این سجده کردن شما مرا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ تعبیر خواب
منست که دیدم مِنْ قَبْلُ پیش ازین در ایام صبا قَدْ جَعَلَهَا بدرستی که کردانید آنرا
رَبِّي پروردکار من حَقًّا راست وَقَدْ أَحْسَنَ بِي بدرستی که نیکویی کرده است بمن
آفریدکار من إِذْ أَخْرَجَنِي چون بیرون آوردم مِنَ السِّجْنِ از زندان ذکر چاه نکرد
تا برادران منفعل نشوند وَجَاءَ بِكُمْ و آورد شما را مِنَ الْبَدْوِ از بادیه و آن موضع

بود از زمین

433

بود از زمین فلسطین در ولایت شام. که یعقوب علیه السلام آنجا نشستی و آن
نزدیک کنعان بود. یوسف علیه السلام جهة شکر نعمت فرمود که خدای سبحانه
مرا از زندان بتخت رسانید. و شما را از بادیه نزدیک من آورد تا با یکدیکر نشستیم
مِنْ بَعْدِ أَنْ از پس آنکه نَزَغَ الشَّيْطَانُ افساد کرد شیطان و مخالفت افکند بَيْنِي میان من
وَبَيْنَ إِخْوَتِي و میان برادران من إِنَّ رَبِّي بدرستی که آفریدکار من لَطِيفٌ رساننده
لِمَا يَشَاءُ مر آنرا خواهد إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ بتحقیق اوست دانا بوجوه تدبیرات الْحَكِيمُ
محکم کار در تعیین مواقع تقدیرات در لطایف آورده که چون بیست و چهار
سال ازین واقعه بکذشت. یعقوب را علیه السلام وفات رسید. و بعد از بیست
و سه سال دیکر یوسف علیه السلام پدر را در واقعه دید. که میکوید ای یوسف
بغایت مشتاق لقاء توام. بشتاب تا سه روز دیکر را نزد من آیی. یوسف از خواب
در آمد. و برادران را طلبیده وصیتها کرد. و یهودا را ولی عهد ساخته. فرزندان را
بدو سپرد. و بطریق مناجاة کفت رَبِّ ای پروردکار من قَدْ آتَيْتَنِي بدرستی که
دادی مرا مِنَ الْمُلْكِ پادشاهی و مملکت داری وَعَلَّمْتَنِي و بیاموختی مرا مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ
از تعبیر خوابها فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ای پدید آرنده. و آفریننده آسمان و زمینها
أَنْتَ وَلِيِّي تو یار من و متولی کار منی فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ درین سرا و در آن سرا تَوَفَّنِي
بمیران مرا مُسْلِمًا در حالتی که کردن نهاده باشم امر ترا. یعنی مرا مسلمان بمیران
وَأَلْحِقْنِي و در رسان مرا بِالصَّالِحِينَ ○ به پدران شایستهٔ من آورده اند که
بعد از سه روز از واقعه که دیده بود. بروضهٔ وصال رحلت فرمود و حضرت
حقایق پناهی قدس سره در قصهٔ یوسف و زلیخا. که لباس نظم دلپذیر پوشانیده
و تحریر بعضی ابیات از آن درین اوراق اتفاق افتاده. وفات یوسف را علیه السلام

برین نمط ذکر میفرماید نظم بکف جبرئیل حاضر داشت سیبی • که باغ خلد از آن میداشت
جو یوسف را بدست آن سیب بنهاد • روان آن سیب را ببوئید و جان داد • بلی زان
نکهت باغ بقا یافت • از آن نکهت بسوی باغ بشتافت ذٰلِكَ آنچه یاد کرده شد از
قصهٔ یوسف مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ از خبرهای غیبست • که ما بجهت ظهور دلایل اعجاز
نُوحِيهِ إِلَيْكَ وحی میکنیم آنرا بتو وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ و تو نبودی نزدیک برادران
یوسف إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ آنهنگام که جمع کردند رایهای خود را بر افکندن یوسف
بچاه وَهُمْ يَمْكُرُونَ ● و ایشان مکر میکردند بیعقوب و یوسف علیهما
السلام • و چون تو آنجا نبوده • و مکذبان تو میدانند که از کسی نشنیده • و خبر میدهی
چنانچه بوده • پس دلیلی روشنست بر آنکه بوحی الهی دانسته وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ و
نیستند اکثر مردمان وَلَوْ حَرَصْتَ و اگر چه حرص میورزی بر ایمان ایشان بِمُؤْمِنِينَ
گرویدگان بجهة عناد • و تصمیم ایشان در کفر و فساد وَمَا تَسْأَلُهُمْ و نمیخواهی
از ایشان عَلَيْهِ بر تبلیغ و اداء احکام • یا بر خواندن قصص قرآنی مِنْ أَجْرٍ مزدی جنانچه
قصه گویان میخواهند إِنْ هُوَ نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی از خدای لِلْعَالَمِينَ ●
مر عالمیان را • و نه تنها مشرکان مکه از معجزهٔ تو روی میگردانند وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ
و بسا نشانهای قدرت • و دلایل دالّه بر وجود صانع و حکمت او هست فِي
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها که آن معاندان يَمُرُّونَ عَلَيْهَا میگذرند بر آن
وَهُمْ عَنْهَا و ایشان از آن آیتها مُعْرِضُونَ ● روی گردانندگانند • نه در آن
فکرت کنند • و نه از آن عبرت گیرند وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ و نگروند بیشترین
ایشان بِاللَّهِ بخدای إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ ● مگر ایشان شرک آورندگان باشند •
گویند مراد ازین گروه کفار مکه اند که گفتند • ربنا الله • و از پی در آوردند که

الملائکة

الملائکة بنات الله • یا یهود که ایمان آوردند بخدای و گفتند • عزیر بن الله • یا
نصاری که بخدا گرویدند و گفتند المسیح بن الله أَفَأَمِنُوا آیا ایمن شدند مشرکان أَنْ تَأْتِيَهُمْ
از آنکه بیاید بدیشان غَاشِيَةٌ عقوبتی پوشنده • یعنی فرو گیرنده ایشان را
مِنْ عَذَابِ اللَّهِ از عذاب خدای أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ یا بیاید بدیشان قیامت بَغْتَةً
ناگهان وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ● و ایشان ندانند آمدن آنرا • و کارسازی نکرده باشند
قُلْ بگو ای محمد هَٰذِهِ این دعوت بتوحید سَبِيلِي راه منست • و برین راه ثابتم أَدْعُو
میخوانم خلق را إِلَى اللَّهِ بخدای عَلَىٰ بَصِيرَةٍ بر بیانی هویدا و حجتی روشن أَنَا من تاکید
ضمیر مستتر است در ادعو وَمَنِ اتَّبَعَنِي و میخواند بخدای هر که پی روی کرده است
مرا وَسُبْحَانَ اللَّهِ و پاک است خدای از شرکتی که شما او را بدان وصف میکنید وَمَا أَنَا
و نیستم من مِنَ الْمُشْرِكِينَ ● از شرک آرندگان امام زاهد آورده که کافران گفتند
خدای را فرشتگان هستند چرا آدمی را برسالت فرستد • اگر خواستی ملائکه را فرستادی
حق سبحانه فرمود وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو برسالت إِلَّا رِجَالًا
مگر مردانی که يُوحِي إِلَيْهِمْ وحی فرستاده شد بدیشان • حفص نوحی میخواند یعنی
ما وحی فرستادیم بسوی ایشان مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ از اهل شهرها و دیهها در وسیط
از امام حسن بصری رحمه الله نقل میکند که حق سبحانه هرگز پیغمبری بخلق
نفرستاد از اهل بادیه • و نه از جن • و نه از زنان • و در باب سجاج کاهنه که
دعوی نبوت میکرد گفته اند بیت اضحت نبیتنا انثی نطوف بها • و لم تزل انبیاء
الله ذکرانا أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نمیکنند کافران فِي الْأَرْضِ در زمین شام و یمن
و بر دیار عاد و ثمود نمیگذرند • پس به بینند بنظر عبرت فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ
که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ آخر کار آنان از منکران و مکذبان که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ

یعنی بلاد کسانیکه بلاد فینظروا

پیش از ایشان. پس پند برداشته از تکذیب پیغمبر و قرآن حذر کنند وَلَدَارُ الْآخِرَةِ
و هر اینه سرای آخرت. یعنی بهشت و نعمت او خَیْرٌ بهترست از لذات فانیهٔ دنیا
لِلَّذِینَ اتَّقَوْا مر آنانرا که پرهیز کردند از شرک و نافرمانی أَفَلَا تَعْقِلُونَ ● آیا
را تعقل نمیکنید. و نمی اندیشید. تا بدانید که آن بهترست بیت جه نسبت چاه سفلی
به نزهتگاه روحانی. جه ماند گلخن تیره بگلشنهای سلطانی. پس باید که معاندان
زمان تو بتمادی ایام حیات و دولت خود مغرور نشوند. که امم ماضیه را مهلت
دادیم حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ تا آنهنگام که نومید شدند. فرستادگان از ایمان
ایشان وَظَنُّوا و گمان بردند رسولان أَنَّهُمْ بآنکه ایشان قَدْ كُذِبُوا بدرستی که
مکذوبٌ به شدند. یعنی کفار بوعده ایمان با ایشان دروغ گفتند. یا کافران
گمان بردند که رسل با ایشان دروغ میگویند در وعد و وعید جَاءَهُمْ نَصْرُنَا آمد به
پیغمبران یاری کردن ما. یعنی عذاب بران قوم فرود آمد فَنُجِّيَ پس رهانیده شد
مَنْ نَشَاءُ هر کرا ما خواهیم. یعنی پیغمبر و متابعان او وَلَا يُرَدُّ و باز گردانیده نمیشود
بَأْسُنَا عذاب ما عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ● از گروه کافران وقتی که بدیشان فرود آید.
لَقَدْ كَانَ بدرستی که هست فِي قَصَصِهِمْ در قصهٔ انبیا و امم ایشان. یا در قصهٔ
یوسف علیه السلام و برادران او عِبْرَةٌ اعتباری و پندی لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان
عقول خالصه را. سلمی رحمه الله از جعفر صادق رضی الله عنه نقل میکند که
مراد از الباب اسرارست. پس اعتبار ازین قصها ارباب اسرار را باشد. و حقایق
کلام در آینهٔ دل بی غل ایشان روی نماید بیت دلی در باید اسرار معانی که روشن شد
بنور جاودانی مَا كَانَ نیست قرآن حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ سخنی که بر بافته باشند وَلَٰكِنْ
ولیکن هست تَصْدِيقَ الَّذِي تصدیق آنچیزی که بوده بَيْنَ يَدَيْهِ پیش از وی از کتب الهی

یعنی مصدق و موافق آنست در راستی و درستی وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ و بیان همه چیزها
که محتاج الیه باشد. در دین و دنیا وَهُدًى و راه نماینده است مر سالکانرا
وَرَحْمَةً و بخشش است لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ● مر گروهی را که بگروند. بتوحید خدای
و نبوت مصطفی صلی الله علیه و سلم. و علی آله و صحبه اجمعین الطیبین الطاهرین.

سورة الرعد ثلث و اربعون آية مدنية آيات بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ● المر

حروف مقطعه مختصر اند از کلماتی که دلالت بر صفات الهی کند. جنانچه
در المر گفته اند که الف الای اوست. و لام لطف بی منتهای او. و میم ملک بی زوال
و را رأفت بر کمال. و قولی آنست که بعضی ازان دلالت بر اسماء الهی دارد. و بر بعضی بر افعال
او. جنانجه المر. یعنی انا الله اعلم و اری تِلْكَ این آیات آيَاتُ الْكِتَابِ آیات قرآنست
وَالَّذِي أُنْزِلَ و آنچه فرو فرستاده شده است إِلَيْكَ بسوی تو مِنْ رَبِّكَ از پروردگار
تو الْحَقُّ درست و راستست. جنگ دران زن. و بدان عمل کن وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ
ولیکن بیشتر مردمان از اهل مکه لَا يُؤْمِنُونَ ● نمیگروند بدان. جهت عدم
تفکر در معانی آن اللَّهُ خدای الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ آنست که برداشت آسمانها. یعنی
بیافرید برداشته بِغَيْرِ عَمَدٍ بی ستونی که بران قایم باشد تَرَوْنَهَا می بینید شما آسمانها را
مرفوع بی ستون. و گفته اند برداشته است آسمانرا بی ستون که شما ببینید
پس لازم می آید که ستون هست ولیکن مرئی نیست. و آن قدرتست که آسمان
بدان مرفوع می باشد. و در فواید السلوک آورده که باری تعالی سُقوفِ عالیه و سطوح
مرتفعهٔ سموات را بی قائمه که ادراک توانید نمود بر فراشت. و بی ستونی
که مشاهده توانید فرمود بلند برداشت. یعنی ستون هست اما مخفی است.
و قائمه موجودست ولیکن غیر مرئی است. و آن عدالت تواند بود که بالعدل

قامت السموات نظم آسمان وزمین بعدل بپاست. حق زشاهان بغیر عدل
نخواست. گر نباشد ستون خیمه بجای. کی بود خیمه بی ستون برپای ثُمَّ اسْتَوٰی
پس قصد کرد عَلَی الْعَرْشِ بافریدن عرش. یا مستولی شد بر وبا قندار ونفاد حکم
یا عرش ملک باشد. واو قصد فرمود بآن بحفظ وتدبیر وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و
رام کرد آفتاب وماه را جهت مصالح عباد. بآنچه خواست از حرکات ایشان
بر حدی معین کُلٌّ هر یك ازیشان یَجْرِی میرود وحرکت میکند اِلٰی اَجَلٍ مُسَمًّی تا
وقتی نام برده شده. یعنی مدتی معین که دور خود باتمام رساند. یا جریان
دارد تا زمانی که سیر او منقطع گردد. یعنی تا قیام ساعت یُدَبِّرُ الْاَمْرَ تدبیر میکند
خدای کار ملکوت خودرا از ایجاد واعدام. واذلال. واعزاز واحیا واماته.
نُفَصِّلُ الْاٰیَاتِ بیان میکند آیتهاء قرآنرا. یعنی مفصل میسازد بامر ونهی یا احداث
دلایل قدرت میکند یکی بعد از دیگری لَعَلَّكُمْ شاید که شما بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ
بدیدار پروردگار خود. یعنی بدیدن جزائی که خواهد داد در قیامت تُوقِنُونَ
بی‌گمان گردید. ودانید که هرکه قادر است بر آفریدن این اشیا. قدرت دارد
بر اعاده واحیا وَهُوَ الَّذِی مَدَّ الْاَرْضَ واوست آنکه بکشید زمین را بر روی آب
یعنی بسط کرد بطول وعرض تا منقلب حیوان باشد وَجَعَلَ فِیهَا وبیافرید در ان
رَوَاسِیَ کوههای محکم که میخ زمین بود وَاَنْهَارًا وپیدا کرد در زمین جویهای روان
وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ واز همه میوها جَعَلَ فِیهَا بیافرید در زمین زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ
دو صنف مثلا سیاه وسفید. وخرد. وبزرك. وترش وشیرین. وحار وبارد.
وبری وبوستانی. وامثال آن. اثنین تأکید زوجین است. کما هو داب العرب
فی کلامهم یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهَارَ میپوشاند ودر میکشد شب را بروز تا هوا

بعدازانکه

بعد ازانکه روشن بوده تاریك میشود. وازینجا درمیتوان یافت که تغشیه
روز نیز بر شب تا هوا بعد از تیرگی روشن گردد ازوست اِنَّ فِی ذٰلِكَ بدرستی
که درین آیات قدرت که مذکور شد لَاٰیَاتٍ هر آینه نشانهاء روشن لِقَوْمٍ
یَتَفَكَّرُونَ ○ مر گروهی را که تفکر کنند در ان. ودانند که تکوّن این اشیا
وتخصیص هر یك بچیزی. دلیل است بر وجود صانع حکیم وَفِی الْاَرْضِ ودر زمین
قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ پارهاست پیوستهٔ یکدیگر. این نیز یکی از دلایل قدرتست که
قطعهای زمین بیکدیگر پیوسته. بعضی شایستهٔ زراعت است. وبرخی شوره‌زار
وقدری ریك آمیز. وقطعهٔ سنگستان وَجَنَّاتٌ ودیگر در زمین بوستانهاست
مِنْ اَعْنَابٍ از انگور بسیار وَزَرْعٌ واز کشتها وَنَخِیلٌ وخرمان بنان صِنْوَانٌ
چند شاخ از یك اصل جسته وَغَیْرُ صِنْوَانٍ ونه چنان بلك متفرق الاصول.
یعنی هر یك شاخ از یك بیخ رسته یُسْقٰی بِمَاءٍ وَاحِدٍ آب داده میشوند این همه اشجار
وزروع بیك آب وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا وتفضیل میدهیم بعضی را ازان عَلٰی بَعْضٍ بر بعضی
دیگر فِی الْاُكُلِ بحسب شکل. ولون. ورایحه. وطعم اِنَّ فِی ذٰلِكَ بدرستی که درین
چه ذکر کرده شد لَاٰیَاتٍ هر آینه دلالتهاء واضح است لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ ○ مر قومی را
که تعقل کنند. وتامل نمایند که اختلاف میوها بر اشجار. با آنکه از یك آب
پرورش می‌یابند. نمی‌تواند بود. الا بارادت قادر مختار. در تبیان آورده که این مثل
بنی آدم است در اختلاف الوان. واشکال وهیات. واصوات. با وجود آنکه پدر
همه یکیست. ودر مدارك گفته که مثل اختلاف قلوب است در آثار. وانوار.
واسرار. هر دلی را صفتی وهر صفت را نتیجهٔ. دلی باشد موصوف بانکار واستکبار
که قلوبهم منکرة وهم مستکبرون. وبازدلی بود آرمیده بذکر پروردگار که

وتطمئن قلوبهم بذکر الله ع به بین تفاوت ره کز کجاست تا بکجا وَاِنْ تَعْجَبْ واکر
عجب میداری ای محمد از ناکرویدکان کافران بدلایل وحدت فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ
پس شکفتست قول ایشان • یعنی جای آنست که متعجب شوند از سخن ایشان که میکویند
اَئِذَا کُنَّا آیا آن وقت که ماشیم تُرٰابًا خاک • یعنی بعد از مرک که ما خاک شویم اَئِنَّا
آیا ما لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ باشیم در آفرینش نو • یعنی باز ما را زنده کرد انند • ومحل
تعجب آنست که ایشان خدای را خالق آسمان وزمین میدانستند • وهیچ فکر نمیکردند
که هر که برایجاد قادر باشد • بر اعاده نیز قادر تواند بود بیت آنکه پیدا ساختن کارش
زندکی دادن چه دشوارش بود اُولٰٓئِکَ الَّذِینَ آن کروه آنانند که ایشان کَفَرُوا
بِرَبِّهِمْ نکرویدند بپروردکار خود • بجهة ناکرویدن بقدرت او بر حشر ونشر وَ
اُولٰٓئِکَ الْاَغْلَالُ وآن کروه اندکه غلها فِی اَعْنَاقِهِمْ در کردنهاء ایشانست
یعنی مقید اند باغلال ضلال • وایشان را امید خلاصی نیست • یا روز قیامت غلهای
آتشین بر کردن ایشان نهند • وعلامة کفار در دوزخ این باشد وَاُولٰٓئِکَ
وآن کروه اَصْحَابُ النَّارِ ملازمان آتش دوزخ اند هُمْ فِیهَا ایشان دران آتش خَالِدُونَ
جاودانند • در خبرست که نضر بن حارث واشباه او استعجال عذاب میکردند بر سبیل
استهزا • حق سبحانه میفرماید که وَیَسْتَعْجِلُونَکَ وطلب تعجیل میکنند از تو بِالسَّیِّئَةِ
بعقوبتی که خدای ایشان را مقرر کرده قَبْلَ الْحَسَنَةِ پیش از عافیة حق سبحانه عذاب
استیصال را زین امت صرف کرده • وتعذیب مکذبان آنحضرت را صلوات الله
وسلامه علیه تاخیر فرموده • وبا قیامت افکنده آن تاخیر حسنه است و
آن استیصال سیئه • وکافران استعجال عذاب استیصال میکردند قبل از احسان
الهی بر ایشان بتاخیر آن • وعجبست از ایشان که عذاب میطلبند وَقَدْ خَلَتْ

خمس

وحال آنکه کذشته است مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلَاتُ پیش از ایشان عقوبتها بر مکذبان
چون خسف ومسخ ورجفه وایشان دانسته اند • پس چرا بدان اعتبار نمیکردند
وبرای خود مثل آن میطلبند وَاِنَّ رَبَّکَ وبدرستی که پروردکار تو لَذُو مَغْفِرَةٍ
هر آینه خداوند آمرزش است لِلنَّاسِ برای مردمان یعنی کافران اکر ایمان آرند • و
تصدیق کنند • خدای بیامرزد ایشانرا عَلٰی ظُلْمِهِمْ با وجود ظلمی که داشته اند •
یعنی کفر چه ایمان هادم جرایم زمان کفرست وَاِنَّ رَبَّکَ وبدرستی که آفریدکار تو
لَشَدِیدُ الْعِقَابِ ○ سخت عقوبتست بر کافران • واکر مصر باشند بر کفر وتکذیب
وکفته اند ذو مغفرتست بر مؤمن بتوبه واستغفار • وسخت عقوبتست بر کافر •
بانکار واستکبار • محققان بر آنند که تمهید قواعد خوف ورجا درین آیتست
میفرماید که آمرزنده است تا از رحمت او نا امید نشوند • وعقوبت کننده است
تا از هیبت او ایمن نباشند • در حدیث آمده که اکر عفو خدای نبودی عیش هیچ
احدی کوارنده نشدی • واکر وعید حق نبودی همه کس تکیه بر عفو کرده از عمل باز
ماندی بیت زحق میترس تا غافل نکردی • مشو نومید تا بد دل نکردی وَیَقُولُ الَّذِینَ
کَفَرُوا ومیکویند آنانکه کافر شدند لَوْلَا اُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نمیشود عَلَیْهِ
بر محمد صلی الله علیه وسلم آیَةٌ مِنْ رَبِّهِ نشانه از پروردکار او یعنی معجزه که ما
میطلبیم چون عصای موسی واحیای عیسی علیهما السلام اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ جز این
نیست که تو بیم کننده • یعنی فرستاده شده برای بیم کردن • بر تو همین بلاغ است
وبس • تا در اظهار آیات چه اختیار وَلِکُلِّ قَوْمٍ ومر هر کروهی را هَادٍ راه نماینده
یعنی پیغمبری که مخصوص باشد بمعجزه در صورت آنچه غالب بود بر قوم او چون
سحر در زمان موسی علیه السلام وطب در وقت عیسی علیه السلام پس معجزه موسی

ایست مر ع ١١

وعیسی که شما میطلبید اختصاص بزمان ایشان داشته • وچون فصاحت
بر شما غالبست قوی ترین معجز من قرآنست • فأتوا بسورة من مثله اَللّٰهُ يَعْلَمُ خدای
میداند مَا تَحْمِلُ آنچه برمیدارد كُلُّ أُنْثَىٰ هر زنی از فرزندان نر وماده • وسیاه • و
سفید • وخوب وزشت ودراز وکوتاه وجز آن وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وداند آنچه
بکاهد رحمها • یعنی حق سبحانه بکاهاند در رحم • از کودك • که تمام خلقت
بیرون نیاید وَمَا تَزْدَادُ وآنچه زیاده سازد • یعنی خدای افزون کرداند • در
جثهٔ ولد از اعضای زایده • وکفته اند مراد از زیاده وکم عدد ولدست • چه رحم
مشتمل می باشد بر یك فرزند تا چهار • ونهایت اولاد در رحم چهارست نزد
امام اعظم رحمه الله • ودر انوار از امام شافعی رحمه الله نقل میکند • که در یمن
زنی پنج بطن بزاد • ودر هر بطنی پنج فرزند • والله قادر علی ما یشاء • یا مراد مدت حمل است
واقل آن باتفاق شش ماهست • واکثر نزدیك امام اعظم رحمه الله دو سال
ونزد امام شافعی رحمه الله چهار سال • وپیش امام مالك رحمه الله پنج سال وَكُلُّ
شَيْءٍ وهمه چیزی عِنْدَهُ نزدیك او بِمِقْدَارٍ باندازه ایست که از ان کم
وزیاده نشود عَالِمُ الْغَيْبِ اوست دانندهٔ پوشیدها از حس وَالشَّهَادَةِ وآشکارا
یعنی حاضر بر حواس الْكَبِيرُ بزرك الْمُتَعَالِ برتر از همه سَوَاءٌ مِنْكُمْ یکسانست
از شما در پیش علم او مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ هر که بپوشد سخنی را در نفس خود وَمَنْ جَهَرَ بِهِ
وهر که آشکارا کند آنرا با دیکری وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ وهر که طلب خفا میکند
ومی پوشد عمل خود را بِاللَّيْلِ بشب وَسَارِبٌ وهر که ظاهرست وآشکارا می کند
عمل خود را بِالنَّهَارِ بروز • یعنی مطلقا هیچ چیز از قول وفعل سرا وعلانیة بروی پوشیده
نیست لَهُ مر خدایراست مُعَقِّبَاتٌ ملایکهٔ پی در پی با آنکس را که میپوشد

عشر

وآشکارا

وآشکارا میکند قول وفعل خود را • فرشتکانند در پی اقوال وافعال او روز وشب
مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش روی وَمِنْ خَلْفِهِ واز پس او يَحْفَظُونَهُ نکاه میدارند او را •
مِنْ أَمْرِ اللَّهِ بفرمان خدای • وآنچه از وصادر میشود می نویسند • وایشانرا بررده
وکرام الکاتبین کویند • در تبیان آورده که ایشان ده ملك اند بروز وده بشب
واصح واشهر آنست که دو ملك اند بروز ودو بشب • وکفته اند حق سبحانه فرشتکان
آفریده تا بندکان او را نکاه میدارند از مضار ومکاره در زاد از کعب الاخبار •
نقل میکند که اکر خدای ملائکه را موکل آدمیان نکردی • هر اینه جنیان ایشانرا
بربودندی از روی زمین • وکفته اند ضمیر یحفظونه • عایدست بحضرت رسالة
صلی الله علیه وسلم یعنی مر خدایرا فرشتکانند که محافظت آنحضرت میکنند
از شر اعادی • چنانچه از شر عامر بن طفیل • واربد بن ربیعه او را نکاه داشت • و
عن قریب قصهٔ ایشان رقم ذکر خواهد یافت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُغَيِّرُ
تغییر نکند مَا بِقَوْمٍ آنچه بکروهی باشد از عافیة ونعمت حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا تا وقتی که
آن کروه تغییر دهند مَا بِأَنْفُسِهِمْ آنچه در نفسهای ایشانست • یعنی بدل کنند
احوال جمیله را باخلاق رذیله • سلمی کوید تغییر دهند زبانرا از ذکر او •
تغییر دهد دلها را از بر خود • وما دام که دلرا با او راست دارند • وغفلت
نورزند • آثار فیض بدیشان متصل بود بیت کرت هواست که دلدار نکسلد پیمان
نکاه دار سر رشته تا نکه دارد وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ وچون خواهد خدای بِقَوْمٍ
سُوءًا بکروهی عذاب وعقوبة وهلاك فَلَا مَرَدَّ لَهُ پس بازکردانیدن نیست مرانرا
یعنی کس نتواند که آنرا رد کند از خود • یا از دیکری وَمَا لَهُمْ ونیست آن قوم را
مِنْ دُونِهِ بجز خدای مِنْ وَالٍ کسی که متولی امر ایشان شود در دفع عذاب یا یاری کند

ایشانرا هُوَ الَّذِی اوست آنکه یُرِیکُمُ الْبَرْقَ بشما بنماید برق را. وآن لمعه ایست
سریع الزوال که از سحاب ظاهر گردد. واو نشانهٔ باران باشد. پس خدای برق را
مینماید خَوْفًا از برای ترس مسافر. وکسی که باران او را ضرر کند وَطَمَعًا وبرای طمع
مقیم. وجمعی که بباران محتاج باشند وَیُنْشِئُ وبر دارد در هوا السَّحَابَ الثِّقَالَ ابرها را
که بآب گران بارند وَیُسَبِّحُ الرَّعْدُ وتسبیح میگوید رعد بِحَمْدِهِ ملتبس بحمد خدای
یعنی تسبیح را تا تحمید مقترن میسازد ورعد ملکیست که سحاب را می راند. و
برق تازیانهٔ اوست. در حقایق سلمی از ابن ریحانی رحمه الله نقل میکند که رعد
صعقهٔ فرشتگانست. وبرق آه پر سوز. وباران گریهٔ ایشان وَالْمَلَائِکَةُ وتسبیح میکنند
مجموع فرشتگان. یا آنها که اعوان رعد اند مِنْ خِیفَتِهِ از ترس خدای وَیُرْسِلُ
الصَّوَاعِقَ وفرو میفرستد صاعقها را از ابر فَیُصِیبُ بِهَا پس میرساند مَنْ یَشَاءُ هر کرا
میخواهد که بدان هلاک سازد. جون اَرْبَد بن ربیعه. آورده اند که در سال
نهم از هجرت عامر بن طفیل با اربد بن قیس گفت که بدیدن محمد میرویم. وجون من
او را بسخن مشغول گردانم. تو از عقب وی در آی. وشمشیری بر مقتل وی زن.
جون بمجلس در آمدند عامر آنحضرت را بسخن مشغول گردانید. وبعد از مقالات
بسیار گفت ای محمد بروم ولشکری جرار از سوار وپیاده بر سر تو آرم. این بگفت وبا[illegible]
بیرون آمد حضرت فرمود که. اللهم اکفنیهما بما شئت. پس عامر با اربد گفت
که آن همه وصیت کجا شد. اربد گفت هر گاه که ارادهٔ تیغ زدن کردم. تو میان من
واو حایل شدی. القصه جون از مدینه بدر آمدند صاعقهٔ بیامد واربد را بسوخت
وعامر نیز در راه مدینه به بدترین صورتی بمرد. وگویند یهودی بجناب نبوت
آمده گفت یا ابا القاسم خبر ده مرا که خدای تو از جه جیزست. از مروارید

یا یاقوت. یا زر سرخ. فی الحال از سحاب غضب الهی صاعقهٔ ظاهر شد واو را
بسوخت. وحق سبحانه این آیة فرستاد که صاعقه بهر که خواهد فرستد از کافران
وَهُمْ یُجَادِلُونَ وایشان جدال میکنند فِی اللَّهِ در حق خدای که او از جه جیزست
یا جدال ایشان تکذیب پیغمبرست در آنچه خدای را بدان وصف میکند
از کمال علم وقدرت. وتفرد در الوهیة وَهُوَ شَدِیدُ الْمِحَالِ وخدای سخت عقوبتست
بر مجادلان لَهُ مر خدای راست دَعْوَةُ الْحَقِّ خواندن بحق که کلمهٔ لا اله الا الله است
یا مر وراست سزاواری آنکه بعبادت او خوانند. یا او راست دعوت مجابه
یعنی جون بخوانندش اجابة کند وَالَّذِینَ یَدْعُونَ وآنانرا که میخوانند مِنْ دُونِهِ
بجز وی. یعنی بتانرا که مشرکان میخوانند لَا یَسْتَجِیبُونَ لَهُمْ اجابت نمیکنند
مر ایشانرا بِشَیْءٍ بجیزی از مرادات إِلَّا کَبَاسِطِ کَفَّیْهِ مگر همجون اجابة کسی که بگشاد
هر دو کف خود را إِلَى الْمَاءِ بسوی آب. یعنی تشنهٔ که بر سر جاهی رسد. با او دلو
ورسنی نبود. هر دو دست خود را بسوی جاه بگشاید. وبفریاد وزاری ودعا
طلبد لِیَبْلُغَ فَاهُ تا بدهن او برسد وَمَا هُوَ ونیست آب بِبَالِغِهِ رسنده بدهن او
زیرا که آب جمادست دانا نیست بخواننده. وقدرت ندارد بر اجابة او. وبخلاف
طبع نمیتواند که از مرکز بمحیط حرکت کند. واصنام نیز به نسبت داعیان خود
همین حال دارند وَمَا دُعَاءُ الْکَافِرِینَ ونیست خواندن کافران مر بتانرا إِلَّا
فِی ضَلَالٍ مگر در گمراهی وبطلان. ونا امیدی. وضایع بودن وَلِلَّهِ یَسْجُدُ و
مر خدایرا سجده کند مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست وَالْأَرْضِ وهر که
در زمین است طَوْعًا از روی فرمان برداری. مراد مؤمنانند که در آسانی
ودشواری فرمان برند وسجده کنند وَکَرْهًا واز روی کراهت وناخواهندگی.

مرادکافرانند که در وقت شدت و محنت بضرورت سجده میکنند وَظِلَالُهُمْ
وسجده میکنند سایهای اهل آسمان و زمین مر خدایرا به تبعیت اشخاص بِالْغُدُوِّ
بامداد بسوی مغرب وَالْآصَالِ وشبانگاه بسوی مشرق • مراد دوام است وتخصیص
وقتین جهة آنکه امتداد ظلال دریشان اظهر باشد • این سجده دوم است از سجدات
قرآنی • وحضرت شیخ قدس سره در سفر سابع از فتوحات که ذکر سجود قرآنی میکند
این را سجود الظلال و سجود العام گفته • وفرموده که لازم است که بنده
تصدیق کند خدایرا درین خبر و سجده آرد • ودر باب دهم از سفر ثانی آورده که
از اسرار این عالم یکی آنست که هیچ حادثی نیست الّا آنکه او را سایه ایست
وآن سایه ساجدست مر حق را • وقائمست بعبادت او بر هر حال • خواه آن حادث
مطیع باش • وخواه عاصی اگر از اهل موافقتست او با ظل خود دران سجده یکی اند
واگر مخالفست ظل او دران طاعت نایب مناب اوست • وحقیقت آنست که طوع
ورغبت صفت آنهاست که لطف ازل نهال ایمان • در زمین دل ایشان نشانده
ونفرت و کراهت خاصیت آنانکه قهر لم یزل تخم خذلان • در مزرعهٔ نفس
نافرمان ایشان فشانده بیت بران زخمی زند کین بی نیازیست • برین مرهم نهد کین
دلنوازیست قُلْ بگو ای محمد مَنْ رَبُّ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ کیست آفریدگار آسمانها
وزمینها • یعنی از کافران بپرس که خالق آسمان و زمین کیست • پس جواب ده
از قبل ایشان قُلِ اللّٰهُ بگو خدای است • چه ایشانرا جزین جوابی نیست • وچون
جواب ایشان این خواهد بود الزام کن ایشانرا قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ بگو آیا فرا میگیرید
مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ بجز از وی معبودان • که ایشانرا دوست دارید • یعنی چون
میدانید که آفریننده آسمان و زمین اوست • چرا غیر او را میپرستید

ومیکیرید دوستان که ایشان لَا يَمْلِكُونَ نمی توانند • ومالک نیستند
لِأَنْفُسِهِمْ برای نفسهای خود نَفْعًا سودی وَلَا ضَرًّا ونه زیانی • یعنی برای خود جلب
نفعی نمیتوانند • وبردفع ضرری از خود قادر نیستند • پس سود بدیگری چگونه
توانند رسانید • وبچه نوع زیان ازو باز توانند داشت قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ
بگو آیا برابر میباشد نابینا که عاصی است وَالْبَصِيرُ وبینا که پرستندهٔ
خداست أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ یا برابری کند تاریکیهای شرک و انکار
وَالنُّورُ وروشنی توحید ومعرفت أَمْ جَعَلُوا لِلّٰهِ یا آیا کافران ساختند برای
خدا شُرَكَاءَ خَلَقُوا انبازانی که بیافریدند كَخَلْقِهِ مانند آفریدن خدای فَتَشَابَهَ
الْخَلْقُ پس متشابه شد آفریده عَلَيْهِمْ بر ایشان • یعنی ندانستند که آفریدهٔ خدای
کدامست و آفریدهٔ شرکا کدام • حاصل آنکه ایشان شریکان نگرفتند برای خدای
که مثل او آفریننده باشند • وکار بر ایشان مشتبه شود • وگویند ایشان نیز
می آفرینند • چنانچه خدای می آفریند • پس مستحق عبادت باشند • چنانچه او
هست قُلِ اللّٰهُ بگو خدای خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفرینندهٔ همه چیزهاست • وشریک ندارد
در آفریدن • تا شریک او باشد در پرستیدن وَهُوَ الْوَاحِدُ واوست یگانه در الوهیت
الْقَهَّارُ فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از سحاب • یا جانب سما مَاءً آبی فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ پس
برفت رودخانها از آن آب بِقَدَرِهَا باندازهٔ خود • یعنی هر وادی بمقدار خود
بخردی و بزرگی • و تنگی و فراخی برداشت • یا باندازه که خدای مقرر کرده که
آن سود رساند • وزیان نکند فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ پس برداشت این آب روان زَبَدًا رَابِيًا
کف بلند را • یعنی بر زبر آورد وَمِمَّا تُوقِدُونَ ○ وبعضی از آنچه در کوزه نهاده
می افروزید • وحفص بغیبه خواند • یعنی مردمان می افروزند عَلَيْهِ فِي النَّارِ

برود در آتش يعنى ميكدارند از فلزات جون زر و نقره و مس و آهن وغير آن ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ از براى طلب پيرايه أَوْ مَتَاعٍ يا براى اوانى والات محاربت ادوات ومحاربة زَبَدٌ كفى است مِثْلُهُ مثل آن كف كه بر روى آبست كَذَٰلِكَ همچنين كه ذكر كرده شد يَضْرِبُ اللَّهُ مثل ميزند خداى الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ حق را و باطل را تشبيه ميكند سخن حق را در افاده وثبات بآبى كه جهة منافع خلق از آسمان فرو آيد و به فلزى كه كه براى پيرايه وامتعهٔ مختلفه محتاج اليه باشد وقول باطل را در قلة نفع وسرعة زوال بكفى كه بر روى آب وبر زبر فلز باشد فَأَمَّا الزَّبَدُ اما كف روى آب وخبث بالاى فلز فَيَذْهَبُ جُفَاءً برود در حالتى كه مطروح وساقط باشد وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ واما آنچه سود رساند مردمانرا جون آب صافى با فلز كداخته بى غش فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ پس بماند در زمين تا بدان منتفع شوند كَذَٰلِكَ همچنين يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ ميزند خداى مثلها را براى تعقل وتامل در ان در ين آيت علماء تنزيل وارباب تاويل را لطايف بسيارست بعضى بر انند كه مراد ازين آب قرآنست كه حيات دل اهل ايمان است واوديهٔ دلها اند كه فراخور استعداد خود ازان فيض ميكيرند وزبد هواجس نفسانى ووساوس شيطانى نيست وآب صافى منتفع به سخن حق است واكر كسى را داعيهٔ اطلاع بر بعضى حقايق ودقايق اين آيت باشد بمكن كه در مطالعهٔ همين محل از جواهر التفسير بدان معنى فاير تواند شد والله الموفق لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا مر انرا كه اجابت نمودند لِرَبِّهِمُ مر فرمان پروردكار خود را الْحُسْنَىٰ پاداش نيكوست يا دار حسنى كه بهشت باشد وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا وآنانكه اجابت نكردند لَهُ مر خداى را لَوْ أَنَّ لَهُمْ اكر باشد مر ايشانرا مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمين است جَمِيعًا همه آن از نقد وجنس وامتعه وضياع وَمِثْلَهُ وماننده

اينها

اينها همه ديكر مَعَهُ با آن باشد يعنى اكر آن قدر كه نقود واقمشهٔ دنيى هست با آن اضافت كنند وهمه در تصرف كافران باشد روز قيامت لَافْتَدَوْا بِهِ هر اينه فدا كنند آنرا تا از عذاب برهند أُولَٰئِكَ آن كروه لَهُمْ مر ايشانراست سُوءُ الْحِسَابِ بدى شمار يعنى سختى حساب كه حسنات ايشان قبول نكنند وسيئآت ايشان نيامرزند وَمَأْوَاهُمْ وبازكشت ايشان جَهَنَّمُ دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمِهَادُ وبد جايكاهيست دوزخ أَفَمَنْ يَعْلَمُ آيا كسى كه ميداند أَنَّمَا أُنْزِلَ آنكه هرچه فرو فرستاده اند إِلَيْكَ بسوى تو مِنْ رَبِّكَ از پروردكار تو الْحَقُّ درست وراستست يعنى حمزة بن عبد المطلب رضى الله عنه كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ همچو كسيست كه نابينا باشد بدل وانكار قرآن كند يعنى ابو جهل لعنه الله إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ جز اين نيست كه پند پذير ميشوند بقرآن أُولُو الْأَلْبَابِ ○ خداوندان عقلها صافى شده از معارضهٔ وهم الَّذِينَ يُوفُونَ آنانكه وفا ميكنند بِعَهْدِ اللَّهِ به پيمان خدا كه در روز ميثاق بسته اند وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ ونمى شكنند آن پيمان را وَالَّذِينَ يَصِلُونَ وآنانكه پيوند ميكنند مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ آنچه امر كرده است خداى بآن أَنْ يُوصَلَ آنكه پيوند كرده شود يعنى رحم يا ايمان بجميع كتب ورسل بى جدايى ميان ايشان وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وميترسند از عذاب پروردكار خود وَيَخَافُونَ وخوف ميكنند سُوءَ الْحِسَابِ ○ از سختى حساب وَالَّذِينَ صَبَرُوا وآنانكه كردند بر مكاره نفس ومخالفت هواى او يا بر جهاد ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ از براى طلب رضاى پروردكار خويش وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وبپاى داشتند نماز مفروضه را وَأَنْفَقُوا ونفقه كردند مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ بعضى از آنچه بديشان داده بوديم يعنى آنكه واجب بود بر ايشان سِرًّا پنهان وَعَلَانِيَةً وآشكارا وَيَدْرَءُونَ ودفع كردند بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ به نيكوئى بدى را يعنى در عوض بدى نيكوئى كردند وكفته اند سفاهت را بحلم مقابله نمودند

ع نصف الجزء
عشر

وفحش را باسلام • ومنکر را بمعروف • یا کناه را دفع کردند بتوبه • یا معصیت را
بطاعت جنانچه در حدیث آمده که • اتبع السیئة الحسنة تمحها • وبعضی از
ارباب تحقیق فرموده اند که جون بر ایشان ظلمی واقع شد • عفو کردند • ودر برابر آنکه
آنرا محروم ساختند عطا دادند • واکر کسی از ایشان برید در وپیوستند نظم
کم مباش از درخت سایه فکن • هر که سنکت زند ثمر بخشش • از صدف یاد کیر
نکتهٔ حلم • هر که سر برّدت کهر بخشش اُولئِكَ آن کروه که بدین صفات موصوفند
لَهُمْ مر ایشانراست عُقْبَى الدَّارِ سرانجامی نیکو • یعنی جزای عمل دار دنیی در عاقبت • وآن
جه جیزست جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانهای پایدار که همیشه در وباشند یَدْخُلُونَهَا
در آیند در ان وَمَنْ صَلَحَ ودر آید هر که شایسته باشد بایمان وطاعت مِنْ آبَائِهِمْ
از پدران ایشان وَأَزْوَاجِهِمْ وزنان ایشان وَذُرِّيَّاتِهِمْ وفرزندان ایشان ..
وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ وفرشتکان در آیند بر ایشان مِنْ كُلِّ بَابٍ از هر دری از
درهای منازل ایشان • در عین المعانی آورده که بمقدار شبا روزی از دنیی
سه نوبت نزد ایشان آیند • وکویند سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بشارتست بدوام سلامت • یعنی
همیشه سالم خواهید بود بِمَا صَبَرْتُمْ بسبب آنجه صبر کردید • در قوت القلوب
آورده شکیبا بودید بر فقر در دنیی • وفقر دوسترین صفتی است نزد خدای ..
جنانجه در اخبار آمده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم • بلال را کفت
جنان کن که فقیر بخدای رسی نه غنی ع کانجا فقر از همه مقبول ترند فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ
پس نیکست سرانجام آن سرای که ایشان یافتند وَالَّذِينَ يَقْطَعُونَ وآنانکه ببرند مَا
أَمَرَ اللَّهُ بِهِ آنجه خدای فرموده است بانجیز أَنْ يُوصَلَ آنکه پیوند کنند یعنی رحم
یا ایمان بهمه پیغمبران وکتابها وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وتباهی میکنند در زمین

بکفر

بکفر یا ظلم • یا معصیة • یا فتنه انکیزی أُولَئِكَ آن کروه لَهُمُ اللَّعْنَةُ مر ایشانراست
دوری از رحمت وَلَهُمْ ومر ایشانراست سُوءُ الدَّارِ بدی عاقبت در دنیی وآخرت اَللَّهُ
يَبْسُطُ الرِّزْقَ خدای کشاده میکرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد •
وَيَقْدِرُ وتنك میسازد بر کسی که اراده میکند وَفَرِحُوا وشاد شده اند اهل مکه بِالْحَيَاةِ
الدُّنْيَا بزندکانی دنیی • وآنجه از متاع او بدیشان داده اند وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا ونیست
زندکانی این سرای فِي الْآخِرَةِ در جنب آن سرای إِلَّا مَتَاعٌ مکر خورداری اندك • یا متاعی
از امتعه که دوامی وبقایی ندارد • جو زادوات خانه وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا
وکویند آنانکه نکرویدند لَوْلَا أُنْزِلَ جرا فرو فرستاده نمیشود عَلَيْهِ بر محمد صلی الله
علیه وسلم آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ آیتی از پروردکار او • بران وجه که ما میخواهیم قُلْ إِنَّ اللَّهَ
بکو بدرستی که خدای يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ کمراه میکند هر کرا خواهد • مراد آنها اند که
اقتراح آیات کردند بعد از ظهور معجزات • یا اکر خواهد با وجود شهود هزار
آیة کمراه سازد وَيَهْدِي إِلَيْهِ وراه نماید بسوی خود بی مشاهدهٔ آیت مَنْ أَنَابَ هر که
بازکردد بوی • وآنها جه کسانند الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه کرویدند بخدای وَتَطْمَئِنُّ
وآرام می یابد قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان بِذِكْرِ اللَّهِ بیاد خدای • یعنی جون ذکر خدا
شنوند بدان انس کیرند وآرام یابند • یا دل ایشان بتوحید او مطمئن است
یا بذکر رحمت او • یا بکلام او که قوی ترین معجزاتست • ودر فصول از ابن عیینه رحمه الله
نقل میکند که مراد از ذکر حضرت رسالتست صلوات الله وسلامه علیه که
دلهای مؤمنان بدو آرام دارد أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ بدانید که بذکر خدای تَطْمَئِنُّ
الْقُلُوبُ آرام می یابد دلهای مؤمنان • مجاهد فرموده که مراد اصحاب رسولند
صلی الله علیه وسلم ورضی الله عنهم • سلمی رحمه الله در حقایق آورده که آرام دل

عوام به تسبیح وثنا باشد • واطمینان دل خواص بصفات علی • وآرامش دل علماء
ربانی بحقایق اسماء حسنی • امادل موحدان آرام نیابد الا بمشاهده لقا • وهو الغایة
الاقصی الذین آمنوا آنانکه کرویدند وعملوا الصالحات وبکردند عملهای شایسته
طوبی لهم زندکانی خوشست ایشانرا وحسن مآب ◉ ونیکویی بازکشت • طوبی
بشارتست بشادی • وخرمی • وراحت • وفرح • ونعمت • وخوشحالی • یا نام
بهشتست بلغت حبشه • واشهر آنست که طوبی درختیست در بهشت عدن
که بیخ آن در منزل پیغمبرست صلی الله علیه وسلم • ودر هیچ غرفه وقصری نباشد
که شاخی ازان نبود • ودو چشمهٔ سلسبیل وکافور از زیر آن منفجر باشد کذلک
همچنانکه رسل پیش از تو فرستادیم ارسلناک ترا فرستادیم فی امة قد خلت بسوی
امتی که کذشته است من قبلها امم پیش ازیشان امتان دیکر لتتلو تا بخوانی علیهم
بریشان الذی اوحینا الیک آنچیز را که وحی کرده ایم بتو • یعنی قرآن وهم یکفرون
وحال آنکه ایشان نمیکروند بالرحمن بخدایی که رحمن نام اوست • مراد مشرکان
مکه اند که جون ایشانرا کفتند سجده کنید رحمن را • قالوا وما الرحمن • ودر صلح
حدیبیه نیز که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم • مرتضی علی را کرم الله وجهه
فرمود که بنویس • بسم الله الرحمن الرحیم • سهیل بن عمرو کفت • ماندری ما
الرحمن قل هو ربی بکو رحمن آفریدکار منست لا اله الا هو هیچ معبودی سزای
پرستش نیست مکر او علیه بر و نه بر غیر او توکلت توکل کرده در پای دادن
ومرا بر شما غالب ساختن والیه متاب وبسوی اوست بازکشت من • آورده اند که
جمعی از قریش کفتند ای محمد اکر خواهی که ترا متابعت کنیم • بقرآن خود کوهها را
از حوالی مکه بردار • تا زمین بر ما کشاده کردد • ودیکر زمین را بشکاف تا چشمها

وجوبها

وجوبها پدید آید وزراعت کنیم • وقصی بن کلاب را زنده کردان با پدران
ما • تا در باب تو با ما سخن کویند آیة آمد که ولو ان قرآنا واکر کتابی بودی که در ین عالم
سیرت به الجبال رانده شدی بوی کوهها • یعنی در وقت خواندن وی از مواضع
خود برفتی او قطعت به الارض یا شکافته شدی بدو زمین • جون بر و خواندندی
او کلم به الموتی یا بسخن آورده ندی از برکت تلاوت او مردکانرا • هر اینه این قرآن
بودی • که غایتست در اعجاز • ونهایتست در تذکیر وانذار بل نه جنانست که کافران
میکویند بقرآن تو • یا بفرمان تو باید که اینها واقع شود لله الامر جمیعا مر خدا براست
همه کارها • یعنی قدرت بر همه جیز هر کاه که خواهد این آیتها ظاهر کرداند افلم ییأس
الذین آمنوا آیا ناامید نشدند آنها که کرویده اند • یعنی مؤمنان از ایمان اینان
یعنی مقترحان آیات با آنکه دانسته اند ان لو یشاء الله آنرا که اکر خدای خواهد
لهدی الناس جمیعا هر اینه راه نماید همه مردمانرا • صاحب کشاف کفته که یأس
در لغة نخع بمعنی علم است • یعنی آیا ندانسته اند • یعنی دانسته اند مؤمنان که
هدایة بمشیت بازبسته است ولا یزال الذین کفروا وهمیشه آنانکه کافر
شدند تصیبهم برسد ایشانرا بما صنعوا بسبب آنچه کردند از تکذیب وعناد •
قارعة عذابی کوبنده وداهیهٔ بلا از بنیاد بر کننده او تحل یا فرود آیی تو که محمدی
قریبا بموضعی نزدیک من دارهم از سرای ایشان • یعنی بموضع حدیبیه • مراد
کفار مکه اند که بشامت تکذیب آنحضرت پیوسته در بلا بودندی • وسرایای
آنحضرت بحوالی ایشان رفته • اموال ومواشی ایشان غارت کردندی • پس حق
سبحانه فرمود که همیشه بلا بدیشان خواهد رسید حتی یأتی تا وقتی که بیاید
وعد الله وعدهٔ خدا که موقتست • یا قیامت • یا فتح مکه ان الله بدرستی که خدای

لا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ خلاف نكند وعده را • پس براى تسليهٔ آنحضرت ميكويد وَلَقَدِ
اسْتُهْزِئَ وبدرستى كه استهزا كرده اند بِرُسُلٍ به پيغمبران مِنْ قَبْلِكَ پيش از تو
جنانكه اين قوم ميكنند فَأَمْلَيْتُ پس مهلت داده لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنانرا كه
نكرويدند • ومدتى بكذاشتم در راحت • وتن آسانى ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ پس بكرفتم ايشانرا
بعقوبت فَكَيْفَ كَانَ پس جكونه بود عِقَابِ عقوبة كردن من ايشانرا اين
سخن بر سبيل تعظيم وتهويل است أَفَمَنْ هُوَ آيا هر كس كه او باشد قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ
نكاه بان بر هر نفسى يا پاداش دهنده بِمَا كَسَبَتْ بآنجه كند آن نفس از نيكى وبدى برابر
باكسى كه جنين نباشد • يعنى خدايى كه نكاه دارنده وسازنده كاربندكانست برابر نيست
با آنكه عاجز وضعيف وناتوانست • يعنى بتان وَجَعَلُوا وميسازند كافران
لِلَّهِ مر خداى را شُرَكَاءَ انباران • يعنى اصنام كه ميپرستند قُلْ سَمُّوهُمْ بكو نام
نهيد ووصف كنيد اين شركا را • باسما واوصافى لايق ايشان وبنكريد كه
استحقاق شركت واهلية عبادت دارند يانى • مراد آنست كه حق را حى • وقادر
وخالق • ورازق • وسميع • وبصير • وعليم • وحكيم • ميكويند • واطلاق هيچ يك
ازين اسما بر اصنام نميتوان كرد أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بلكه خبر ميدهيد خدا را بِمَا لَا يَعْلَمُ
بآنجه نميداند فِي الْأَرْضِ در زمين • يعنى شريك خود در الوهيت • نفى علم از براى
انتفاء معلوم است أَمْ بِظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ يا نام مى نهيد بتانرا شركا بظاهر سخن
يعنى بمجرد تسميه • بى اعتبار معنى جون تسمية زنكى بكافور بَلْ زُيِّنَ بلكه آراسته اند
لِلَّذِينَ كَفَرُوا براى آنانكه نكرويدند مَكْرُهُمْ كيد وكذب ايشانرا وَصُدُّوا
وباز داشته شده اند عَنِ السَّبِيلِ از راه راست • ودين درست وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و
هركه فروكذارد خداى اورا ودر ضلالة افكند فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ پس نيست اورا

توفيق

توفيق دهندهٔ كه راه نمايد لَهُمْ مر كافرانراست عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا عذابى
در زندكانى دنيى • بقتل • واسر • وقحط • وساير مصايب وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ وهر آينه
عذابى آن سراى أَشَقُّ سخت تر ودشوار ترست بر ايشان وَمَا لَهُمْ ونيست ايشانرا
مِنَ اللَّهِ از عذاب خداى مِنْ وَاقٍ نكاه دارندهٔ كه نكذارد تا معذب شوند •
مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي از آنجه بر تو خوانده ايم صفت آن بهشت كه فرداى قيامت وُعِدَ
الْمُتَّقُونَ وعده داده شده اند پرهيزكاران • كه بوى در آيند تَجْرِي ميرود پيوسته
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زير درختان • يا از تحت مساكن بهشتيان جويها أُكُلُهَا
ميوهٔ آن بوستان دَائِمٌ هميشه باشد • وهرگز منقطع نشود بخلاف ميوهاء
دنيى وَظِلُّهَا وهمچنين سايهٔ او منسوخ نكردد • جنانجه سايهاى دنيا • بلكه
ممدود باشد • امام قشيرى رحمه الله فرموده كه اهل ايمان امروز در ظل
حماية • وعارفان بدنيى وعقبى در ظل عنايت كه پيوسته ظليل است بيت بر سر او
سايهٔ دولت او در دوجهان ممدودست • اى خوش آن بنده كه اين سايه فكندرى
تِلْكَ آن بهشت موصوف عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا مآل حال ومنتهى كار آنست • كه پرهيزكاري
كردند وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ وعاقبة مهم كافران النَّارُ آتش دوزخ است وَالَّذِينَ
آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وآنانكه عطا كرده ايم كتاب • مراد مؤمنان اهل كتابند
جون عبد الله سلام واصحاب او از يهود • وهشتاد تن از نصارى كه جهل بحرانى
بودند • وهشت يمنى وسى ودو حبشى • اين جماعة يَفْرَحُونَ شاد ميشوند بِمَا
أُنْزِلَ إِلَيْكَ بآنجه فرو فرستاده ميشود بتو از قرآن وَمِنَ الْأَحْزَابِ واز لشكرهاء
كفرهٔ اهل كتاب جون حيى بن اخطب • وكنانة بن الربيع واتباع ايشان از يهود
وسيد وعاقب واشياع ايشان از نصارى مَنْ يُنْكِرُ كس هست كه انكار كند

رعايت اند وفردا در ظل ...

كفر وضلالت يعنى ...

بَعْضَهُ بر بعضی ازانرا که مخالف شریعت ایشانست قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ بکوم ایشانرا که
جز این نیست که من مأمور شده ام أَنْ أَعْبُدَ اللّٰهَ آنکه پرستم خدایرا بیکانکی وَلَا
أُشْرِكَ وشرك نیارم بوی چنانکه شما آوردید وعزیر ومسیح را بخدایی
کرفتید إِلَيْهِ بخدای نه بغیر او أَدْعُوا میخوانم خلق را وَإِلَيْهِ مَآبِ ۞ وبسوی اوست
بازکشت من وَكَذَلِكَ وهمچنانکه فرو فرستاده ایم کتب بر انبیاء کذشته
بزبان امم ایشان أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستادیم بتو قرآنرا حُكْمًا کتابی محکم که نسخ وتغییر
بدو راه نیاید یا حکم کننده میان حق وباطل عَرَبِيًّا مترجم بلغت عرب تا ایشانرا
فهم وحفظ وی آسان باشد وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ واکر متابعت کنی أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای
مشرکانرا که ترا بدین آبا دعوت میکنند یا امانی جهودانرا که ترا برجوع
بقبله میخوانند بَعْدَ مَا جَاءَكَ پس ازانکه آمد بتو مِنَ الْعِلْمِ از دانش یعنی بعد ازانکه
دانستی بطلان کیش بت پرستان یا نسخ حکم صلوة بقبلهٔ یهود اکر پی روایشان
شوی مَا لَكَ نیست ترا مِنَ اللّٰهِ از عذاب خدای مِنْ وَلِيٍّ هیچ یاری که نفع رساند
وَلَا وَاقٍ ونه نکهداری که عقاب حق از تو باز دارد آورده اند که یهود سرزنش
میکردند حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ومیکفتند همت این مرد همه
بام نکاح مصروفست وهمواره بازدواج وامتزاج با زنان مشعوف اکر او
پیغمبر بودی هر اینه امر نبوت او را از اشتغال بمهم نسوان باز داشتی آیة آمد
که وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا وهر اینه ما فرستادیم رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ پیغمبران پیش از تو
وَجَعَلْنَا لَهُمْ وبدادیم ایشانرا أَزْوَاجًا زنان وَذُرِّيَّةً وفرزندان وَمَا كَانَ
ونباشد ونشاید لِرَسُولٍ مر فرستاده را یعنی در وسع او نباشد أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ
آنکه بیارد معجزه که ازو اقتراح کنند إِلَّا بِإِذْنِ اللّٰهِ مکر بامر خدای یا بتقدیر او

جواب

جواب مشرکانست که به تحکم طلب معجزات میکردند میفرماید که هیچ پیغمبر
بخود معجزه نتواند آورد مکر خدای خواهد وبقدرت خود پدید کند در وقتی
که صلاح داند لِكُلِّ أَجَلٍ مر هر وقتی را كِتَابٌ حکمیست نوشته شده که
چون آن وقت برسد آن حکم بظهور آید یا هر اجلی را از آجال خلایق کتابیست
نزدیك خدای که جز وی کسی بر آجال خلق اطلاع ندارد يَمْحُو اللّٰهُ محو میکند خدای
مَا يَشَاءُ آنچه میخواهد بحکم وَيُثْبِتُ واثبات میکند آنچه میخواهد بحکمت وَعِنْدَهُ
ونزدیك اوست أُمُّ الْكِتَابِ ۞ اصل کتاب که لوح محفوظست وهیچ کاینی
نباشد الا که نوشته بود دروی کفته اند محو کند از دیوان حفظه آنچه هیچ
جزا بدان متعلق نباشد وبکذارد غیر آنرا یعنی چون حفظه وبرده آنچه از بنده
صادر شود از اقوال وافعال واحوال همه را بنویسند وآن دفتر را بموقف عرض
رسانند حق سبحانه قولی وفعلی را که ثوابی بران متفرع نیست محو کند
وباقی را مثبت بکذارد یا سیات تایب را محو نماید وبدل آن حسنات اثبات کند
یا بعضی از احکام شرایع را بحسب مصلحت زمان نسخ کند وحکمی دیکر اثبات فرماید
یا محو کند تازکی وقوت جوانی را واثبات کند پژمردکی وضعف پیری را
علماء دین برانند که محو کند آنچه خواهد الا شش چیز که رقم محو بدان رسد
سعادت وشقاوت وموت وحیات ورزق واجل در زاد المسیر آورده
که نزدیك حق سبحانه دو کتابست غیر از ام الکتاب محو واثبات تعلق بدان
دو کتاب دارد اما تغییر بام الکتاب راه نیابد وابو الدردا رضی الله عنه از
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نقل میکند که چون سه ساعة از شب باقی
ماند حق سبحانه نظر کند در کتابی که غیر از و هیچ کس دران نظر نمیکند وهر چه

وعقابهم

خواهد ازو محو کند. و هرچه خواهد درو ثبت کند. در فصول فرموده
که محو کند رقوم افکار از قلوب ابرار. و اثبات کند بجای آن رموز اسرار. سلمی از
محمد رازی رحمهما الله نقل میکند که شنودم از شبلی قدس سره که محو کند آنچه
خواهد از شهود عبودیة و لوازم آن. و اثبات کند آنچه خواهد از شهود ربوبیت
و لوامع آن. در کشف الاسرار فرموده که از دل خایف ریا میسترد. و اخلاص
می نهد. شک میبرد یقین می آرد. بخل محو میکند جود ثابت میسازد. شره میبرد
قناعت می آرد. حسد میسترد. شفقت می نهد. و از دل راجی اختیار میبرد و تسلیم
می نهد. تفرقه محو میکند جمع اثبات میکند. از دل محب رسوم انسانیة میسترد
نعوت ربانیة می نهد. امام قشیری رحمه الله فرموده که محو حظوظ نفسانی میکند
و اثبات حقوق ربانی. یا شهود خلق میبرد. و شهود حق می آرد. یا آثار بشریة
محو میکند. و انوار احدیة ثابت میسازد. از آن بنده می کاهد. و از آن خود می افزاید
تا چنانچه باول خود بود. بآخر هم خود باشد. حضرت شیخ الاسلام قدس سره
فرموده که الهی جلال عزت تو جای اشارت نگذاشت. محو و اثبات تو راه اضافت
برداشت. از آن من می کاست و از آن تو میفزود. تا آخر همان که باول بود نظم
محنت همه در نهاد آب و گل ماست. پیش از دل و گل چه بود آن حاصل ماست
در عالم غیب خانهٔ داشته ایم. رفتیم بدان خانه که سر منزل ماست وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ
و اگر بنماییم ترا بَعْضَ الَّذِي برخی از آنچه نَعِدُهُمْ وعده داده ایم کافران از عذاب
أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ یا ترا بمیرانیم پیش از آن فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ پس جز این نیست که بر توست
رسانیدن پیغام و تبلیغ احکام است. و پس وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ و بر ماست شمار و پاداش
ایشان أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند اهل مکه. و نمیدانند أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ بدرستی که

می آییم یعنی فرمان ما می آید بزمین کفار نَنْقُصُهَا می کاهانیم پاره پاره مِنْ أَطْرَافِهَا
از کرانهای آن. یعنی از تصرف ایشان بیرون میکنیم. و بحوزهٔ تسخیر مسلمانان در
می آریم. و گویند این سخن راجع به یهودست. حق سبحانه فرمود که ما زمین ایشان
یعنی حصارها و ضیاع و عقار یهود را بمسلمانان میدهیم وَاللَّهُ يَحْكُمُ و خدای
حکم میکند به نقصان اراضی یهود. و ادبار ایشان و ازدیاد بلاد اهل اسلام
و اقبال ایشان لَا مُعَقِّبَ هیچ رد کننده و بازپس گردانندهٔ نیست لِحُكْمِهِ مر حکم
او را وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ۝ و اوست زود حساب. یعنی بزودی حساب کند
ایشان را در آخرت. بعد از عذاب ایشان در دنیا بقتل و اجلا وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ
قَبْلِهِمْ و بدرستی که مکر کردند آن جهودان. یا مشرکان که پیش از یهود یا کفرهٔ
زمان تو بودند با پیغمبران خود فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا پس مر خدای راست. یعنی
نزدیک اوست جزای همه مکرهای ایشان يَعْلَمُ میداند مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ هرچه
میکند هر نفسی از خیر و شر. و جزای او آماده میسازد وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ و زود
باشد که بدانند کافران از یهود. و عبدهٔ اصنام. که فردای قیامت لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ
مر کرا باشد عاقبت پسندیده دران سرای وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا و میگویند آنانکه
نگرویدند از مشرکان مکه. یا رؤسای یهود که تو که محمدی لَسْتَ مُرْسَلًا
نیستی فرستاده از نزد خدای. به نبوت و دعوت قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بگو خدای بسنده است
شَهِيدًا گواه بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من و شما. بآنکه من پیغمبرم بشما وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ
الْكِتَابِ ۝ و دیگر کسی که نزدیک اوست علم کتاب. یعنی لوح محفوظ. و آن
جبرئیل است که وحی از لوح فرا میگیرد. یا علم قرآن و آن مؤمنانند. و در زاد
المسیر آورده که علی مرتضی است رضی الله عنه. یا علم توریة و آن عبد الله سلامست

واضرابا و رضی الله عنهم سورة ابراهیم علیه السلم اثنتان وخمسون آیة بسم الله الرحمن الرحیم
الر در شرح تاویلات امام ماتریدی رحمه الله مذکورست که حروف مقطعه
ابتلاست مر تصدیق مومن و تکذیب کافررا • وخدای بندکانرا بهرچه خواهد
امتحان کند • وجمعی بر انند که این حروف اسامی قرآنند • وبدین وجه توان کفت که
الر یعنی قرآن کتاب انزلناه کتابیست که فرستاده ایم آنرا الیک بسوی تو
لتخرج الناس تا بیرون آری مردمانرا بسبب دعوت کردن بمضمون آن من الظلمات
از تاریکیهای کفر باتفاق • یا شک • یا بدعت الی النور روشنی ایمان • یا اخلاص یا
یقین یا سنت باذن ربهم بتوفیق وتیسیر پروردکار ایشان • امام قشیری
رحمه الله کفته که از ظلمت تدبیر بنور شهود تقدیر • ودر بحر کوید از ظلمات
خلقیة بنور تجلی صفة ربوبیت • وصاحب تاویلات فرموده که از ظلمات
کثرت بنور وحدت • یا از ظلمات حجب افعال واستار صفات • بنور وحدت
ذات • وحقیقة آنست که ظلمتی برابر پندار هستی نیست • چون زنکار این
تیرکی از آیینه دل بصیقل نفی خواطر وتجرید از مشاغل زدوده کردد • نور هستی
حق سبحانه بر مرآت باطن پرتو افکند • وسالک را از او وا از مزاحمت غیر او باز
رهاند • تا نه بخودش شعور ماند ونه عدم شعور بخود نیز داند بیت یا رب مددی
که زددی خود برهم • وز مدبری وابدی خود برهم • در هستی خودم از خود
بیخود کن • تا از خودی وبیخودی خود برهم • وکفته اند انواع ضلال در ظلمات
داخلست • ونور اصناف هدایت را شامل • یعنی بدعوت قرآن مردمانرا از کمراهی
برهانی وبراه راست برسانی • وازینست که میکوید الی صراط العزیز بیرون
آری ایشانرا از ظلمات بروشنایی یعنی براه خداوند غالب الحمید ستوده

وآن راه

وآن راه دین اسلامست • پس در صفت عزیز حمید میفرماید الله الذی معبود بحق
آنکه له مرور است ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از موجودات وما
فی الارض وآنچه در زمینست از مبدعات وویل للکافرین ورنج ومشقت
مر ناکرویدکانرا بقرآن من عذاب شدید ⊙ از عذابی سخت که بدیشان رسد
الذین کافران آنانند که از روی جهالت یستحبون الحیوة الدنیا دوست میدارند
ومیکزینند زندکانی دنیویرا علی الآخرة بر آن سرای ویصدون وباز میدارند
مردمانرا عن سبیل الله از راه خدای یعنی منع میکنند از ایمان به پیغمبر
وقرآن ویبغونها ومیطلبند برای راه حق عوجا کجی یعنی میکویند این راه کج است
وبمنزل مقصود نمیرسد اولئک آن کروه که بدین صفتها موسوم اند فی ضلال
بعید ⊙ در کمراهی اند دور از حق • بعد فی الحقیقة صفت ضالست • ووصف
ضلال بدو از قبیل اسناد مجازیست • در زاد المسیر آورده که قریش میکفتند
چه حالست که همه کتب منزله بلغت اعجمی فرود آمده • وکتابی که بمحمد می آید
عربی است • آیة آمد که وما ارسلنا ونفرستادیم ما من رسول هیچ پیغمبری الا
بلسان قومه مکر بلسان قوم او • یعنی کروهی که او از ایشان بوده • ودر میان
ایشان زاده • ومبعوث بدیشان شده • چه هر پیغمبر را اول دعوت نزدیکان
خود باید کرد • پس حق سبحانه انبیا را بزبان قوم ایشان بدیشان فرستاد لیبین لهم
تا بیان کند برای ایشان اوامر ونواهی را • وایشان فهم کنند • وعذر نکویند که سخن این
نبی را در نمی یابیم • وکفته اند ضمیر قومه • راجع بحضرت رسالتست صلی الله علیه
وسلم • وجمیع کتب بلغت عرب منزل شده • وجبریل علیه السلام • با پیغمبر هر قومی
ترجمه کرده اند آنرا بلغة منزل علیهم • ودر لباب کوید نفرستادیم هیچ پیغمبری •

مکر بزبان قومی که بدیشان مبعوث بود. وترا فرستادیم بزبان قوم تو بهمه مردمان
ودر جواب کسی که کوید پیغمبری که مبعوث بامم مختلفه است. بایستی که بروکتب
متعدده بر السنهٔ ایشان فرود آمدی. کفته اند که اختلاف السنه مؤدی باختلاف
کلمه است واضاعهٔ فضل اجتهاد در تعلم الفاظ ومعانی لغتی که نه بزبان ایشانست
وحرمان از علوم منشعبه ازان. پس نزول آن بیک لغت محض فضیلت است وعین
حکمة فَيُضِلُّ اللّٰهُ پس کمراه کرداند خدای مَنْ يَشَآءُ هر کرا خواهد. یعنی فرو کذارد
تا کمراه شود وَيَهْدِي مَنْ يَشَآءُ وراه نماید هر کرا خواهد. یعنی توفیق دهد تا راه یابد
وَهُوَ الْعَزِيزُ واوست غالب در حکم خود الْحَكِيمُ ◯ راست کار. که اضلال وهدایت
او بروجه حکمتست وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوسَى وهر آینه ما فرستادیم موسی را بِاٰيَاتِنَا بدلایل
قدرت ما. یا معجزات روشن چون عصا وید بیضا وکفتیم اَنْ اَخْرِجْ آنکه بیرون آر
قَوْمَكَ کروه خود را که بنوا اسرائیل اند مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای جهالت وشبهت
اِلَى النُّورِ بروشنی علم ویقین. یا بیرون آر قوم قبط را که بدیشان مبعوثی. از تاریکی کفر
بروشنایی ایمان وَذَكِّرْهُمْ وپند ده ایشانرا بِاَيَّامِ اللّٰهِ بروزها که حق سبحانه عذاب
کرد کافران کذشته را در ان. یا یاد ده بنی اسرائیل را روزها که در ان کرفتار بودند
بدست فرعونیان اِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستی که در پنجه یاد کردیم لَاٰيَاتٍ هر آینه دلالتهاست
بر قدرت الهی لِكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را بر بلا شَكُورٍ ◯ وشکر کوینده را بر آلا وَاِذْ
قَالَ مُوسَى ویاد کن آنرا که کفت موسی علیه السلام لِقَوْمِهِ مر قوم خود. یعنی بنی اسرائیل
يَا قَوْمِ اذْكُرُوا ای کروه من یاد کنید نِعْمَةَ اللّٰهِ نعمتهای خدا را که انعام
فرموده عَلَيْكُمْ بر شما اِذْ اَنْجَاكُمْ چون شما را رهانید مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از کسان فرعون يَسُومُونَكُمْ
میچشانید شما را سُوءَ الْعَذَابِ بدی عذاب. یعنی عذابها بد بشما میرسانیدند. و

بمیکردی کرفته کارهای سخت میفرمودند وَيُذَبِّحُونَ ومیکشتند اَبْنَاءَكُمْ
پسران شما را که منجمان کفته بودند. در بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک فرعون
بسبب او باشد وَيَسْتَحْيُونَ وزنده میکذاشتند نِسَاءَكُمْ دختران شما را تا
خدمت زنان ایشان کنند وَفِي ذٰلِكُمْ ودر ان محنت وشدت بَلَاءٌ آزمایشی بود شما را
مِنْ رَبِّكُمْ از آفریدکار شما. یا در ان نجاة نعمتی بود شما را از حق تعالی عَظِيمٌ ◯
بزرك وَاِذْ تَاَذَّنَ ویاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که اعلام کرد واکاه کردانید شما را
رَبُّكُمْ پروردکار شما لَئِنْ شَكَرْتُمْ اکر شکر کنید بر نعمای من لَاَزِيدَنَّكُمْ هر آینه
افزون کنم بر شما نعمت را وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ واکر ناسپاسی نمایید بر ان اِنَّ عَذَابِي بدرستی
که عذاب من لَشَدِيدٌ ◯ سخت است بر ناسپاسان. وشدت عذاب سلب نعمت بود در
دنیا. ووقوع عقوبة در عقبی. شیخ ابو عبد الرحمن سلمی از ابو علی جوزجانی قدس الله روحهما
نقل میکند. که اکر شکر کنید بر نعمت اسلام. زیاده کنم آنرا بایمان. واکر سپاسداری
کنید بر ایمان. افزون کردانم باحسان. واکر بر ان شکر کویید زیاده سازم بمعرفة
واکر بر ان شاکر باشید برسانم بمقام وصلت. واکر آنرا شکر کویید بالا برم بدرجهٔ
قربت. وبشکر آن نعمت در آرم بخلوتکاه انس ومشاهدت. وازین کلام حقایق
اعلام معلوم میشود که شکر مرقات ترقی. ومعراج تصاعد بردرجاتست.
وفي المثنوي المعنوي نظم شکر نعمت نعمتا فزون کند. کس زبان بر شکر کفتن چون کند.
شکر باشد دفع علتهای دل. سود دارد شاکر از سودای دل. وَقَالَ مُوسَى وکفت موسی
علیه السلام که ای کروه من اِنْ تَكْفُرُوا اَنْتُمْ اکر کافر شوید. یا ناسپاسی کنید شما
وَمَنْ فِي الْاَرْضِ جَمِيعًا وهر که هست در زمین همه ایشان از پری وآدمی فَاِنَّ اللّٰهَ لَغَنِيٌّ
پس بدرستی که خدای بی نیاز است از عبادت وشکر شما حَمِيدٌ ◯ ستوده است

بی ستایش خلق • ذرات مخلوقات بنعمت او ناطق اند • والسنهٔ جمیع اشیا به تسبیح
وحمد او جاری پت بذکرش جمله موجودات کویا • همه او را از روی شوق جویا الم یأتکم
آیا نیامد بشما • تتمهٔ کلام موسی علیه السلام است • یا ابتدای سخنیست از حق سبحانه
با اهل زمان حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه میفرماید که آیا نیامد شما
یعنی آمد نبؤا الذین من قبلکم خبر آنانکه پیش از شما بودند قوم نوح کروه نوح علیه
السلام وعاد وقبیلهٔ عاد وثمود وقوم ثمود والذین من بعدهم وآنانکه بعد از ایشان
بودند لا یعلمهم نمیداند عدد ایشانرا از بسیاری الا الله مکر خدای در تبیان
فرموده که خدای بسیار امم را از عرب وعجم هلاک کرده • وآثار ایشانرا منقطع
ساخته • که غیر خدای کسی بران اطلاع ندارد • ودر معالم از ابن عباس رضی الله عنهما
نقل میکند • که میان عدنان • وابراهیم صلوات الرحمن وسلامه علیه سی قرن
گذشته • واز اهل آن قرون هیچ کس خبر ندارد • الا حق سبحانه جاءتهم آوردند به پیشینیان
رسلهم پیغمبران ایشان بالبینات بحجتهاء روشن که کتب الهی بوده یا معجزات خود
ایشان فردوا ایدیهم پس باز کردانیدند دستهای خود را فی افواههم در دهنهای
یعنی امتان دست خود را بدندان کرفتند از خشم رسل • یا دست بر دهان نهادند
از روی تعجب • یا اصابع خود را بر دهن نهادند که خاموش باشید • وکفته اند
ایدی خود را بر افواه رسل نهادند که سخن مکویید وقالوا انا کفرنا وکفتند ما انکرویده ایم
بما ارسلتم به بآنچیزی که شما فرستاده شده اید بآن بزعم خود وانا لفی شک
بدرستی که ما در شکیم مما تدعوننا از آنچه میخوانید ما را الیه بسوی آن از توحید و
ایمان مریب ○ شکی در تهمت افکنده • یعنی با وجود شک رسولانرا متهم میداشتیم
باغراض فاسده قالت رسلهم کفتند رسولان ایشان که ما شما را بخدای دعوت

میکنیم

میکنیم افی الله شک آیا در وجود خدای شکی هست • وحال آنکه از کثرت ادله بر
وجود او شک را مجال نمانده فاطر السموات والارض خدایی که آفریننده آسمانها
وزمینهاست یدعوکم میخواند شما را بایمان لیغفر لکم تا بیامرزد شما را چون
ایمان آرید • یعنی بشرط ایمان می‌آمرزد من ذنوبکم بعضی کناهان شما را • یعنی
آنکه قبل الایمان بوده ویؤخرکم وتا باز پس دارد وعذاب نکند • بلکه مهلت دهد
شما را الی اجل تا وقتی نام برده شده که آخر اعمار شما بود قالوا کفتند ایشان در
جواب رسولان ان انتم نیستید شما الا بشر مثلنا مکر آدمی مثل ما • در صورت وهیأت
وهیچ فضلی نیست شما را بر ما از روی ظاهر • پس چرا شما مخصوصید به نبوت از میان
ما تریدون میخواهید ان تصدونا آنکه باز دارید ما را بدعوی پیغمبری عما
کان یعبد از آنچه بودند که میپرستیدند آباؤنا پدران ما را از اصنام فأتونا
بسلطان پس بیارید حجتی مبین روشن بر صحت دعوی خود • یا بر استحقاق
بفضیلت نبوت • ومزیت رسالت • کوییا که ایشان معجزه‌که میدیدند اعتبار
نمینمودند • واز روی لجاج وعنادا قتراح معجزات دیکر میکردند • چنانچه
معاندان زمان پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم قالت لهم رسلهم کفتند مر ایشانرا
پیغمبران ایشان ان نحن نیستیم ما الا بشر مثلکم مکر بشری مثل شما • یعنی
مشارکت در جنسیة مسلم میداریم ولکن الله ولیکن خدای یمن منت مینهد
به نعمت نبوت • وکرامت رسالت علی من یشاء بر هر که میخواهد من عباده از
بندکان خود وما کان لنا ونیست ما را ونمیتوانیم ان نأتیکم بسلطان آنکه
بیاریم برای شما حجتی یعنی معجزهٔ که میطلبید الا باذن الله مکر بفرمان خدای
وبمشیت او • یعنی ما از پیش خود بی خواست خدای کاری نمیتوانیم ساخت نظم

ناتوانی وعجز لازم ماست. قدرت واختیار ازان خداست. کارها بحکم راست کند
او تواناست هرچه خواست کند وَعَلَى اللهِ و بر خدای فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ● باید که
توکل کنند کرویدکان وَمَا لَنَا وچیست مارا. یعنی چه عذر داریم اَنْ لَا نَتَوَكَّلَ
در آنکه توکل نکنیم عَلَى اللهِ بر خدای وَقَدْ هَدَانَا وحال آنکه راه نمود مارا سُبُلَنَا
براهها راست. یعنی راهی که بدان می شناسیم اورا. ومیدانیم که ازمّه امور بدست
قدرت اوست وَلَنَصْبِرَنَّ وبخدای که صبر خواهیم کرد عَلَى مَا آذَيْتُمُونَا بر آنچه
ایذا میرسانید ما را به تکذیب ومخالفت وَعَلَى اللهِ وبر خدای فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ
باید که ثابت باشد توکل متوکلان وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا وگفتند آنانکه کافر بودند
لِرُسُلِهِمْ مر رسولان خودرا لَنُخْرِجَنَّكُمْ هرآینه بیرون کنیم شمارا مِنْ أَرْضِنَا از زمین
دیار خود أَوْ لَتَعُودُنَّ یا آنکه عود کنید. یعنی موافقت نمایید با ما فِي مِلَّتِنَا در کیش ما
یا مراد عود جماعتی باشد که ایمان آورده باشند ازان قوم فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ پس وحی
کرد به پیغمبران رَبُّهُمْ پروردگار ایشان. وسوگند یاد فرمود که لَنُهْلِكَنَّ
الظَّالِمِينَ هرآینه هلاک کردانیم ستمکاران. یعنی کافرانرا وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ و
ساکن سازیم شمارا در زمین ایشان مِنْ بَعْدِهِمْ پس از هلاکت ایشان ذَلِكَ
این امر مقرر. واین وعده راستست لِمَنْ خَافَ برای کسی که بترسد مَقَامِي از ایستادن
در موقف حکم من. یعنی از آنکه روز قیامت اورا در موقفی که من حکم میکنم
بر بندکان باز دارند وَخَافَ وَعِيدِ وبرای کسی که ترسان کردد از وعید من
بعذاب وَاسْتَفْتَحُوا وطلب فتح کردند پیغمبران. یعنی نصرت خواستند از خدای
بر هلاکت دشمنان. یا حکم طلبیدند میان خود واعادی. یا انبیا وامم طلب
حکم کردند. یعنی گفتند هرکه از ما باطل است عذاب بدو فرود آید. خدای حکم فرمود

خمس

وانبیا ومؤمنان نجات یافتند وَخَابَ ونومید ماند وبی بهره کشت از
خلاصی كُلُّ جَبَّارٍ هر کردنکشی عَنِيدٍ ستیزنده با حق. یا معرض از طاعت وَمِنْ
وَرَائِهِ جَهَنَّمُ از پیش او دوزخست. یعنی در روز حشر رجوع او بدان خواهد
بود. بران وجه که اورا دران افکنند وَيُسْقَى وبیاشامانند مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ از آبی
مختلط با ریم وزردابه که از تن دوزخیان جکد. وکویند آبی مثل صدید يَتَجَرَّعُهُ
بتکلف ورنج تمام جرعه جرعه میخورد آنرا وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ ونمیتواند که بکلو
فرو برد از تلخی وکندکی وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ ومی آید بدو آلام وشدائد مرگ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ
از هر جانبی یا از هر جایی از اعضای او تا آنکه از بیخ مویها ومیان انکشتها
وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ ونیست او مرده. یعنی مردنی تا بیاساید. در عین المعانی فرموده که
روح او در حنجره او مانده باشد نه بیرون آید تا او بمیرد. ونه بتن باز کردد تا زنده
باشد. بلکه بحکم لا یموت فیها ولا یحیی میان مردکی وزندکی میکذرانند
وَمِنْ وَرَائِهِ ودر پیش اوست با وجود چنین محنتی عَذَابٌ غَلِيظٌ عذابی سخت. یعنی از آن
بدتر وآن خلود بود در دوزخ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا از آنچه بر تو خوانده میشود
صفت اعمال آنانست که کافر شدند بِرَبِّهِمْ بآفریدکار خود. وصفت آن اینست
که أَعْمَالُهُمْ کردارهای ایشان كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ همچون خاکستریست که سخت
بکذرد بِهِ الرِّيحُ بدو باد فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ در روزی که سخت باشد باد او. عصوف
اشتداد بادست. وزمان را بدو وصف کردن غایة مبالغه باشد. ملخص
معنی آنست که عملهای کافران که در صورت خیر مینماید. چون صله رحم. وآزاد
کردن بنده. واکرام مهمان. وامثال آن مانند توده خاکسترست که بادی سخت
بران وزد. وبهوا برده در اطراف پراکنده سازد. وهیچ کس بر جمع آن قادر نبود. وآزا

کردن بنده. واکرام مهمان. وامثال آن مانند توده خاکستر ست بادی سخت بران
وزد. وبهوا برده در اطراف پراکنده سازد. وهیچ کس بر جمع آن قادر نبود. وازان نفع
نگیرد. همچنین در روز قیامت لَا يَقْدِرُونَ قادر نباشند کافران مِمَّا كَسَبُوا از آنچه
کرده اند در دنیی عَلَىٰ شَيْءٍ بر هیچ چیز چه همه حبطه شده باشد وهباء منثور کشته
ومطلقا اثری از ثواب او پیدا نی ذَٰلِكَ آن پنداریشان که ما نیکویی کرده ایم هُوَ الضَّلَالُ
الْبَعِيدُ ۝ او کمراهی دورست. یعنی در غایت بعدست از راه حق أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی
ای بیننده. یا ندانستی أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها
وزمین را بِالْحَقِّ بروجهی که حق آنست در آفرینش إِنْ يَشَأْ اگر خواهد يُذْهِبْكُمْ ببرد
شما را ای اهل مکه. ومعدوم کرداند وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ۝ وبیارد آفریده نو
بجای شما. که در کفر وتکذیب مثل شما نباشند وَمَا ذَٰلِكَ ونیست اعدام وایجاد عَلَى
اللَّهِ بِعَزِيزٍ بر خدای دشوار. چه او قادرست بالذات. وقدرت او اختصاص ندارد
بمقدوری دون مقدوری. بلک نسبت بهمه مقدورات یکسانست پس کار اکر دشوار
کر آسان بود. پس قدرت جملکی یکسان بود وَبَرَزُوا وظاهر شدند ایراد بصیغه
ماضی جهة تحقق وقوعست. واکر نه مراد آنست که ظاهر شوند وبیرون آیند از قبرها
لِلَّهِ از برای امر خدای ومحاسبه او جَمِيعًا همه مردکان از کفار ومومنان فَقَالَ الضُّعَفَاءُ
پس کویند عاجزان از اهل کفر. یعنی اتباع وسفله لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنان را که
تکبر کردند از رؤسا واشراف قوم. یعنی آنانکه پیروی ایمه کفر کرده باشند ایشان را
کویند إِنَّا كُنَّا بدرستی بودیم ما لَكُمْ تَبَعًا مر شما را پیروان در تکذیب رسل
واعراض از فرمان ایشان فَهَلْ أَنْتُمْ پس هیچ هستید شما مُغْنُونَ عَنَّا دفع کنندکان از ما
مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ از عذاب خدای چیزی را. یعنی ما در ان عالم متابع شما بودیم

عشر

ثمادرین

شما درین عالم چیزی از عذاب خدای دفع کنید وبر دارید از ما قَالُوا کویند آن متکبران
بطریق اعتذار که ای قوم لَوْ هَدَانَا اللَّهُ اگر خدای بنمودی ما را طریق نجات از
عذاب لَهَدَيْنَاكُمْ هر اینه ما نیز شما را راه مینمودیم بدان. اما طرق خلاص مسدود است
وشفاعة ما بزین درکاه مردود. ایشان ناامید شده کویند بیایید باتفاق بخروشیم
وجزع کنیم. شاید که دری بر ما بکشایند. وراه خلاصی بما نمایند. پس پانصد سال
دیکر شکیبایی ورزند مژده نجات نرسد کویند سَوَاءٌ عَلَيْنَا یکسانست بر ما أَجَزِعْنَا
بخروشیم وجزع نماییم أَمْ صَبَرْنَا یا صبر کنیم. یعنی از هیچ یک فایده نمیرسد.
مَا لَنَا نیست ما را مِنْ مَحِيصٍ هیچ کریزکاهی. وپناهی از عذاب دوزخ وَقَالَ الشَّيْطَانُ و
کوید دیو سرکش. یعنی ابلیس لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ آن هنکام که کذارده شود کار. یعنی چون
حساب خلق بکنند. وحکم الهی نافذ کردد با آنکه اهل بهشت به بهشت در آیند. واهل
دوزخ را در دوزخ اندازند. تمام دوزخیان مجتمع شده زبان ملامت بر ابلیس دراز
کنند. ابلیس بمنبری از آتش بر آید وکوید با اشقیاء جن وانس که ای ملامت
کنندکان إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ بدرستی که خدای وعده داد شما را وَعْدَ الْحَقِّ وعده درست
وراست که حشر وجزا خواهد بود وَوَعَدْتُكُمْ ومن وعده دادم شما را وعده
بدروغ که نه قیامتست ونه حساب. واکر فرضا باشد بتان شما را شفاعت خواهند
کرد فَأَخْلَفْتُكُمْ پس وعده کج داده شما را. تبیین خلف وعده را خلف میکوید.
یعنی امروز ظاهر شد که من دروغ کفته بودم وَمَا كَانَ لِيَ ونبود مرا عَلَيْكُمْ
بر شما مِنْ سُلْطَانٍ هیچ تسلطی که شما را اکراه کنم بر کفر ومعصیت. یا حجتی نبود مرا
بر صحت قول من إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ مکر آنکه من شما را بخواندم بوسوسه وفریب
بی حجتی وبرهانی فَاسْتَجَبْتُمْ لِي پس شما مرا اجابت کردید بزودی. وتامل ننمودید

جزع ونشر کنید وسود ندارد
کویند بیایید تا صبر کنیم
شاید که بکشایند ابواب
فرج مفتوح نشد دیانصد
سال

ع

در عواقب امور خود فَلَا تَلُومُونِي پس مرا ملامت مکنید بمجرد وسوسه که کردم
زیراکه من دشمن شما بوده‌م • وبدین مقدار که من کردم مستحق ملامت نیستم
چه دشمن هرچه بدتر ازان نباشد در حق دشمن میکند وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ وملامة
کنید نفسهای خودرا که مرا فرمان بردید • وقول خدایرا که گفت • لایفتننکم
الشیطان • نشنودید مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ من نیستم رهاننده وفریادرس شما از عذاب
وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ وشما نیز نیستید رهاننده وفریادرس من إِنِّي كَفَرْتُ بدرستی که
من امروز کافر شده‌م بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ بآنچه شریک میکردیدم با خدای در فرمان بردا
مِنْ قَبْلُ پیش ازین در دنیی یعنی بیزار شدم از شرک شما إِنَّ الظَّالِمِينَ بدرستی که ظالمان
یعنی مشرکان لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ◉ مرایشانراست عذابی دردناک • موصوف بدوام و
خلود وَأُدْخِلَ الَّذِينَ ودرآورده شوند آنانکه آمَنُوا گرویده اند بما جاء من عند الله
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکرده اند کردارهای شایسته وپذیرفته جَنَّاتٍ تَجْرِي در بهشتهاء
که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که
جاویدان باشند دران • ودرآرندهٔ مؤمنان ببهشت فرشتگان باشند • ایشانرا
باکرام وتعظیمی تمام بریاض دار السلام درآرند بِإِذْنِ رَبِّهِمْ بدستوری وفرمان
پروردگار ایشان تَحِيَّتُهُمْ تحیة ملائکه برایشان فِيهَا در بهشت • یا تحیت
ایشان بر یکدیگر سَلَامٌ سلام باشد که دال است بر سلامتی از آفات أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی
خطاب با هر مستحق خطابست • میفرماید که ندیدی وندانستی ای بندهٔ بینا و دانا
که كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا چگونه زد خدای مثلی وکردا یند كَلِمَةً طَيِّبَةً کلمهٔ پاکیزه را
که کلمهٔ توحیدست • یادعوت باسلام كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ مانند درختی پاک که آن
نخلست • یا شجره ایست در بهشت أَصْلُهَا ثَابِتٌ بیخ او در زمین استوار ومحکم وَ

فَرْعُهَا وشاخ آن فِي السَّمَاءِ در بلندی تُؤْتِي أُكُلَهَا میدهد میوهٔ خود را كُلَّ حِينٍ
در هر وقتی که خدای حکم کرده بمیوه دادن • وبران تقدیر که درخت خرما باشد
گفته اند حین شش ماهست از وقت شکوفه او تا پخته شدن وبریدن • یعنی در این
مدت از بسر ورطب وتمر نفع میدهد بِإِذْنِ رَبِّهَا بارادت وتکوین آفریننده خود
وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ ومیزند خدای مثلها را • یعنی بیان میکند لِلنَّاسِ برای
مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ◉ شاید که ایشان دریابند زیراکه مثل تصویر
معانیست در آیینه افهام • ونزدیک گردانیدن معقول را بمحسوس وَمَثَلُ كَلِمَةٍ
خَبِيثَةٍ ومثل سخن ناپاک که کلمهٔ کفرست • یا دعوت بعبادت اصنام كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ
مانند درختی ناپاک است • چون حنظل که تلخ است وناخوش بوی • ومکروه طبا
سلیمه • وبا وجود خباثت وکراهت اجْتُثَّتْ جنبان شده وبریده وبرکنده گشته مِنْ
فَوْقِ الْأَرْضِ از روی زمین مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ نیست اورا ثبات واستحکام • یعنی نه بیخی دارد
بزمین • ونه شاخی در هوا بیت نه بیخی کزان باشد اورا مدار • نه شاخی که گردد بدان
سایه دار • گیاهیست افتاده بر روی خاک • پریشان وبی حاصل وخارناک • حق سبحانه
تشبیه کرد درخت ایمانرا که اصل آن در دل مؤمن ثابت است • واعمال
او بجانب اعلی علیین مرتفع • وثواب او در هر زمان بدو واصل • بدرخت خرما که
بیخ او مستقرست در منبت خود • وفرع او متوجه بجانب علو • ونفع او در هر وقت
رسنده بخلق • وتمثیل نمود کلمهٔ کفر وعبادت اصنام را که در دل کافر مقلد
بجهة عدم حجت وبرهان بران ثباتی ندارد • وعملی نیز که بمقصد قبول رسد ازو صادر
نمیشود • بشجرهٔ حنظل که نه اصل اورا قراریست • ونه فرع اورا اعتباری بیت
نهال سایه ورشرع میوه دارد • چنان لطیف که بر هیچ شاخساری نیست • درخت

زندقه شاخیست خشك وبی سایه. که پیش هیچ کسش هیچ اعتباری نیست یُثَبِّتُ اللّهُ
ثابت میکرداند خدای اَلَّذِینَ آمَنُوا آنانرا که ایمان آورده اند واستحکام میدهد
بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ بسخن راست ومحکم که بحجت قاطع نزد ایشان ثابت شده. ودر دلهاء
ایشان متمکن کشته. وکفته اند قول ثابت کلمه طیبهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله است
که خدای بران ثابت میدارد مؤمنان را فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در زندکانی دنیی تا در
زمان ابتلا وافتتان صبوری ورزند. واز جادهٔ مستقیمهٔ توحید نلغزند چون
زکریا. ویحیی وجرجیس وشمسون. وامثال ایشان از انبیا علیهم السلام. وکویند
ثبات دهد مؤمنانرا در دنیی یعنی تردیك مرك تا ختم حیات ایشان بر کلمه باشد.
وَفِی الْآخِرَةِ وثابت دارد ایشانرا دران سرای یعنی در قبر منزل اول است از منازل
اخرویه. تا جواب منکر ونکیر بطریق صواب باز دهند. وکویند در دنیی مراد قبرست
ودر آخرت موقف سوال. وَیُضِلُّ اللّهُ الظَّالِمِینَ وفرو کذارد خدای ظالمانرا تا بکلمه
توحید راه نیابند. نه در دنیی ونه در وقت سوال قبر وَیَفْعَلُ اللّهُ ومیکند خدای مَا
یَشَاءُ آنچه میخواهد از تثبیت قومی. واضلال جمعی اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی ونکاه نکردی
اِلَی الَّذِینَ بسوی آنانکه بَدَّلُوا تبدیل کردند نِعْمَةَ اللّهِ کُفْرًا شکر نعمت خدای را
بکفران یعنی وضع کفر کردند در موضع شکر یا بدل کردند نفس نعمت را بکفر
یعنی چون در نعمت از ایشان مسلوب شد وجز کفر بدست ایشان چیزی نماند
مراد اهل مکه اند که حق سبحانه ایشانرا سکان حرم خود ساخته وابواب رزق
بر ایشان کشاده بنعمت وجود باوجود حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مشرف
ساخت وایشان ناسپاسی کردند لاجرم هفت سال بمحنت قحط در ماندند وخوار
وبی مقدار کشتند وبعضی از ایشان در حرب بدر مقتول ومغلوب شدند

وازفاروق

وازفاروق ومرتضی رضی الله عنهما منقول است که مراد ازین قوم دو قبیله اند
که فاجرترین قبایل قریش بودند. یعنی بنی مغیره وامیه که نعمت حق را تغییر کردند
وَاَحَلُّوا قَوْمَهُمْ وفرود آوردند قوم خود. یعنی اتباع واشیاع خود را دَارَ الْبَوَارِ
بسرای هلاك جَهَنَّمَ عطف بیان اوست. یعنی دار البوار دوزخست یَصْلَوْنَهَا
در ایند بدان وَبِئْسَ الْقَرَارُ وبد قرارگاهیست جهنم وَجَعَلُوا وفرا کرفتند لِلّهِ
اَنْدَادًا برای خدا مانندها. یعنی در عبادت که پرستش کردند. یا در تسمیه
که ایشانرا آلهه نام نهاده اند لِیُضِلُّوا تا کمراه کردانند مردمانرا عَنْ سَبِیلِهِ
از راه خدای که طریق توحیدست قُلْ تَمَتَّعُوا بکو برخورید بآرزوهاء خود. یا
بکذرانید عمرها بعبادت بتان. امر تهدیدست. یعنی دو سه روزی برین نوع
بکذرانید فَاِنَّ مَصِیرَکُمْ پس بدرستی که بازکشت شما اِلَی النَّارِ باتش دوزخست
قُلْ بکو ای محمد. یعنی امر کن لِعِبَادِیَ الَّذِینَ آمَنُوا مر بندکان مرا که ایمان آورده اند
برین وجه که نماز کذارید. ونفقه کنید یُقِیمُوا الصَّلٰوةَ تا ایشان بامر تو
نماز کذارند وَیُنْفِقُوا ونفقه دهند مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از آنچه عطا داده ایم بایشان
سِرًّا نفقه کردنی پنهان. مراد تطوعست وَعَلَانِیَةً ونفقهٔ آشکارا. مراد زکوة است
چه در نفل اخفا ودر فرض اظهار انسب باشد. ملخص سخن آنکه بندکان مرا
بکو تا نماز کذارند وزکوة دهند مِنْ قَبْلِ اَنْ یَاْتِیَ پیش از آنکه بیاید یَوْمٌ لَا بَیْعٌ
فِیهِ روزی که در وخرید وفروخت نباشد. تا مقصر بخرد چیزی که بدان
تدارك تقصیر تواند نمود وَلَا خِلَالٌ ودران روز دوستی نیز نبود که از دوستان
طلب نفع نتوان کرد. بلك اغلب دوستان دشمن کردند. الاخلاء یومئذ
بعضهم لبعض عدو اَللّهُ خدای اَلَّذِی خَلَقَ آنست که بیافرید السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ

آسمانها و زمین را وَاَنْزَلَ مِنَ السَّمَآءِ و فرو فرستاد از آسمان مَآءً آبی مراد باران است

فَاَخْرَجَ بِهٖ پس بیرون آرد بدان آب مِنَ الثَّمَرَاتِ از میوها رِزْقًا لَكُمْ روزی

برای شما که بدان روزکار کذرانید وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ و رام ساخت برای

شما کشتی را لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ تا میرود در دریا بِاَمْرِهٖ بفرمان او هر جا که میخواهید

وَسَخَّرَ لَكُمُ الْاَنْهَارَ و مسخر کرد مر شما را جویهاء آب • یعنی آماده ساخت برای

واستضاء • شما آفتاب و ماه را دَآئِبَيْنِ در حالتی که مستمرند در سیر خود • یا بجد

و تعب در سیران و انارت خود میکوشند • و فتور و قصور در ان ندارند وَسَخَّرَ

لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ و رام کردانید برای شما شب و روز را تا متعاقب یکدیکر میشوند

یکی برای نوم و راحت • و دیکری برای کسب و معیشت وَآتَاكُمْ و بداد شما را مِنْ كُلِّ

مَا سَاَلْتُمُوهُ از هر چه خواستید • یعنی آنچه محتاج الیه شما بود خواسته و ناخواسته

بشما ارزانی داشت وَاِنْ تَعُدُّوا و اکر خواهید که شماره کنید نِعْمَةَ اللّٰهِ نعمت خدای را

که بفضل و کرم بشما داده لَا تُحْصُوهَا شمار نتوانید کرد آنرا و طاقت احصاء آن ندارید

سلمی قدس سره فرموده که مراد ازین نعمت حضرت پیغمبر ماست صلی الله علیه و سلم

که سفیر بزرکتر و واسطهٔ نزدیکتر میان حق و خلق اوست • و فی نفس الامر حصر صفات

کمال و شرح انوار جلال و جمال آنحضرت • از حیز تصور و تخیل بیرون • و از اندازه

تفکر و تأمل افزونست بیت بر ذروهٔ مدارج قدر رفیع تو • نی عقل راه یابد و نی فهم پی برد

اِنَّ الْاِنْسَانَ بدرستی که آدمی لَظَلُومٌ ستمکاریست كَفَّارٌ ناسپاس • ظلم میکند بر نعمت

که از شکران غافلست • و کفران میورزد که بحقیقهٔ منعم جاهلست • یا ظلوم است که

در محنت جزع کند • و شکایة نماید • کفار است که در نعمت بخل ورزد و در خیر نکشاید و

اِذْ قَالَ اِبْرٰهِيمُ و یاد کن چون کفت ابراهیم علیه السلام در مناجات خود رَبِّ اجْعَلْ

ای پروردکار من کردان هٰذَا الْبَلَدَ این شهر مکه را آمِنًا ایمن از مخاوف و مکاره

وَاجْنُبْنِي و دور کردان مرا وَبَنِيَّ و فرزندان مرا اَنْ نَعْبُدَ الْاَصْنَامَ از انکه بپرستیم

بتان را • ابن عیینه رحمة الله فرموده که فرزندان اسمعیل علیه السلام بجهت دعاء

حضرت خلیل صلوات الرحمن علیه بت نه پرستیدند • بلکه ایشان را سنکی بود آنرا دوار

نام نهاده کرد آن کردیدندی • و کفتندی خانهٔ کعبه از حجر است • پس ما هر حجری نصب

کنیم بمنزلهٔ خانه باشد • و این قول غریبست • و مخالف جمهور • چه بی شبهه قریش از

نسل اسمعیل علیه السلام بوده اند • و بت پرستی ایشان مشهور است رَبِّ اِنَّهُنَّ ای آفریدکار

من بدرستی که بتان اَضْلَلْنَ كَثِيرًا کمراه کردند بسیار را • یعنی سبب کمراهی بسیار کس شدند

مِنَ النَّاسِ از آدمیان فَمَنْ تَبِعَنِي پس هر که پی روی کند مرا در دین من فَاِنَّهُ مِنِّي پس او از

منست • یعنی از اهل ملت من وَمَنْ عَصَانِي و هر که نافرمانی کند مرا در ما دون شرک

فَاِنَّكَ غَفُورٌ پس بدرستی که تو آمرزندهٔ رَحِيمٌ مهربانی • یا قادری که بیامرزی

ایشان را • و رحمت کنی بر ایشان بتوفیق توبه رَبَّنَا ای پروردکار ما اِنِّي اَسْكَنْتُ

بدرستی که من ساکن کردانیدم مِنْ ذُرِّيَّتِي بعضی از فرزندان خود را • مراد اسمعیل است

علیه السلام که بعد از تولد او از هاجر در زمین شام • ساره خاتون را که زن خلیل

الرحمن بود رشک آمد • و ابراهیم را علیه السلام فرمود که دل من چنان میخواهد

که هاجر و پسر او را ببری بموضعی که در و آب و آبادانی نباشد • خلیل متامل شد • و

جبرئیل علیه السلام وحی آورد • که هر چه ساره میکوید چنان کن • پس ابراهیم علیه

السلام بر براق نشسته • و هاجر و اسمعیل را سوار کرده • باندک زمانی از شام بزمین

حرم آمد • و در وادی مکه ایشان را بی انیسی و رفیقی بکذاشت • و دعا فرمود که خدایا

من اینان را ساکن ساختم بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ برود خانه که خداوند زرع نیست یعنی

یا بعد از توبه محو

آب ندارد که در وکشت توان کرد عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ نزدیک خانهٔ تو که حرام کرده
شده است در وصید وقتال. یا حرامست تهاون او وتعرض بدو. مراد موضع خانهٔ
ضراحست که در زمان آدم علی نبینا وعلیه السلام بوده. واکرنه بوقت دعای ابراهیم
صلوات الرحمن وسلامه علیه خانه نبوده. پس تکرار ندا فرمود که رَبَّنَا ای آفریدکار
ما ایشان را درین مسکن ساکن کردانیدم لِيُقِيمُوا الصَّلَوٰةَ تا بپای دارند نماز را وپرستش
تو بجای آرند فَاجْعَلْ پس کردان أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ دلهای بعضی از مردمان که بکشش
محبت تَهْوِىٓ إِلَيْهِمْ بشتابند بسوی ایشان حق سبحانه دعای آنحضرت را مستجاب فرمود
وبعد از رفتن خلیل باندك زمانی چشمهٔ زمزم بر کضهٔ جبرئیل یا باثر قدم اسمعیل پدید
آمد وقبیلهٔ جرهم آنجا داعیهٔ اقامت نمودند. وروز بروز شوق مردم بدان جانب
در تزایدست. محققان بر آنندکه اگر من تبعیض در من الناس نبودی. فارس وروم
وهندو ترك ویهود ونصاری در حرم ازدحام کردندی. وپروانه وار سوختهٔ شعلهٔ
جمال آن شمع شدندی نظم آنرا که چنان جمال باشد. کر دل ببرد حلال باشد. وانکس که
بران چنان جمالی عاشق نشود وبال باشد. ودیکر حضرت ابراهیم صلی ربنا علی نبینا
وعلیه دعا فرمود که وَارْزُقْهُم وروزی ده اهل این بلد را مِّنَ الثَّمَرَٰتِ از میوها
لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ ○ شاید که ایشان سپاس داری کنند نعمتهای ترا. این دعا نیز
بشرف اجابت پیوسته. با آنکه مکه وادی غیر ذی زرعست. انواع ثمرات در وپیدا می شود
در تفسیر انوار مذکورست که فواکه ربیعه وصیفیه وخریفیه. وشتویه در یك
روز بمکه توان یافت. وچون تکرار درین ندا دلیل تضرع ونیازست. دیکر باره فرمود
که رَبَّنَا ای پرورندهٔ ما إِنَّكَ تَعْلَمُ بدرستی که تو میدانی مَا نُخْفِى آنچه نهان میکنیم وَمَا
نُعْلِنُ وآنچه آشکارا میسازیم. یعنی نهان وآشکار ما میدانی وَمَا يَخْفَىٰ وپوشیده نیست

عَلَى اللَّهِ مِن شَىْءٍ بر خدای هیچ چیز فِى الْأَرْضِ در زمین وَلَا فِى السَّمَآءِ ونه در آسمان
برای آنکه عالمست بعلم ذاتی ونسبت آن علم بهمه معلومات یکسانست بیت
آنچه پیدا وآنچه پنهانست. همه بادانش تو یکسانست الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِى ثنا وسپاس آن
خدایی را که بمحض فضل خود وَهَبَ لِى بخشید وعطا کرد مرا عَلَى الْكِبَرِ بر سر پیری وبزرك
سالی یعنی در وقتی که پیر بوده‌ام. وناامید از فرزند. بمن بخشید دو پسر إِسْمَٰعِيلَ وَإِسْحَٰقَ
اسمعیل را در شصت وچهار سالکی یا در نود ونه سالکی. واسحق را در نود سالکی یا
صد ودوازده سالکی إِنَّ رَبِّى بدرستی که پروردکار من لَسَمِيعُ الدُّعَآءِ شنونده واجابة
کنندهٔ دعاست. درین کلمات اشعارست بآنکه فرزندان را بدعا از خدا خواسته.
رَبِّ اجْعَلْنِى ای آفرینندهٔ من مرا کردان مُقِيمَ الصَّلَوٰةِ بپای دارندهٔ نماز وَمِن ذُرِّيَّتِى
وفرزندان مرا نیز مواظب سازبران. ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که همیشه
از اولاد ابراهیم علیه السلام جمعی بر فطرة بوده اند. وخواهند بود تا قیامت رَبَّنَا
ای آفریدکار ما کرم نمای وَتَقَبَّلْ دُعَآءِ وفرا پذیر یعنی اجابة کن دعاء مرا رَبَّنَا اغْفِرْ لِى
ای پروردکار ما بیامرز مرا وَلِوَٰلِدَىَّ وپدر ومادر مرا چون ایمان آرند بتو. دعای غفران
مر ایشان را قبل از نهی بوده. وهنوز یاس از ایمان ایشان نداشته. وبعضی کفته اند مراد
از والدین آدمست وحوا علیهما السلام وَلِلْمُؤْمِنِينَ وبیامرز مؤمنان را. یعنی هر که
بتو آید مؤمن يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ روزی که قایم شود حساب خلایق. وابن عباس رضی
الله عنه فرموده که مراد مؤمنان اند از امة محمد صلی الله علیه وسلم وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ
ومپندار ای محمد خدای را غَٰفِلًا بیخبر عَمَّا يَعْمَلُ الظَّٰلِمُونَ از آنچه میکنند ستمکاران
یعنی ثابت باش بر آنچه دانستهٔ از عقابی که متوجه ایشانست. چه آن بی شبهه بدیشان
خواهد رسید. واصل آنست که در امثال این نواهی دانند که صورت خطاب

متوجه آنحضرت است • ومراد غیر او إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ جز این نیست که تاخیر میکند
عذاب ایشان لِيَوْمٍ تَشْخَصُ برای روزی که خیره شود فِيهِ الْأَبْصَارُ دران روز دیدها
از مشاهدهٔ اهوال مُهْطِعِينَ درحالتی که خداوندان این دیدها شتابندگان باشند
بسوی اسرافیل علیه السلام که ایشانرا بعرصهٔ محشر خواند مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ برداشتگان
سرهای خودرا بیالا لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ باز نمیگردد بدیشان طَرْفُهُمْ چشمهای ایشان
یعنی خیره بود وبازمانده • بروجهی که نتواند درخود نگریستن وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ
ودلهاء ایشان خالی بود از فهم وخرد • بواسطهٔ غلبهٔ دهشت وحیرت وَأَنْذِرِ النَّاسَ
وبیم کن مردمانرا • یعنی اهل مکه راوبترسان يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ از روزی که
بیاید بدیشان عذاب • وآن روز مرکست • یا روز قیامت فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا پس
گویند آنانکه ستم کردند بشرک وتکذیب رَبَّنَا ای پروردگار ما أَخِّرْنَا بازپس دار مارا
یعنی عذاب مارا تاخیر کن • ومارا بدنیا فرست • ومهلت ده إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ ◯ تا مدتی
نزدیک نُجِبْ دَعْوَتَكَ تا اجابت کنیم خواندن ترا • یعنی آنکس را که بتو خواند وَ
نَتَّبِعِ الرُّسُلَ وپیروی کنیم فرستادکان ترا أَوَلَمْ تَكُونُوا درجواب ایشان کویند فرشتگان
آیا نبودید شما که از روی مبالغه أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ سوکند میخوردید پیش ازین در
دنیا • که شما پاینده خواهید بود مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ نباشد شمارا هیچ زوالی • مرادآنست
که میکفتند ما دردنیی خواهیم بود • وبسرای دیگر نقل نخواهیم نمود وَسَكَنْتُمْ
وساکن بودید شما فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ در مسکنهای آنانکه ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ستم
کردند بر نفسهای خود • بکفر چون عاد وثمود وَتَبَيَّنَ لَكُمْ وظاهر شد مر شمارا که ما
كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ چگونه کردیم بدیشان • یعنی مشاهده کردید در منازل ایشان
آثار نزول عذاب وَضَرَبْنَا لَكُمُ الْأَمْثَالَ ومثلها زدیم برای شما از احوال ایشان و

قَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وبدرستی که کوشش کردند • در حیله آنچه نهایت
مکر ایشان بود وَعِنْدَ اللَّهِ ونزدیک خدایست مَكْرُهُمْ جزای مکر ایشان وَإِنْ كَانَ
مَكْرُهُمْ وبدرستی که بود مکر ایشان در سختی وهول ساخته وپرداخته
لِتَزُولَ تا از جای برود مِنْهُ الْجِبَالُ از ان مکر کوهها • جبال مثل احکام شریعت پیغمبرست
علیه الصلوة والسلام • یعنی کافران حیلها انگیختند تا چیزی را که در ثبات و
رسوخ چون جبال راسیاتست زایل کرداند • واین محالاست بیت هست باد مکر ایشان
که ربای • کی تواند کوه را بردن زجای • در معالم از مرتضی علی رضی الله عنه نقل فرموده
که این آیة در قصهٔ نمرود جبار است • که چون سلامتی ابراهیم علی نبینا وعلیه
الصلوة والسلام از آتش مشاهده کرد • کفت بزرک خدایی که دارد ابراهیم که اورا
از آتش برهانید • من خواهم که برآسمان روم • واورا به بینم اشراف مملکت
کفتند آسمان بغایت مرتفع است • وبر ورفتن بآسانی میسر نشود • نمرود نشنید
وبفرمود تا صرحی ساختند بمدت سه سال بغایت بلند • وچون برانجا رفت آسمانرا
همچنان دید که از زمین میدید • روزی دیگر آن بنا بیفتاد وساختن وافتادن
آن در سورهٔ نحل رقم ذکر خواهد یافت • القصه چون آن صرح از پای درآمد وخلق
بسیار هلاک شدند • نمرود خشم کرفت • وکفت برآسمان روم وبا خدای ابراهیم که
منارهٔ بیفکند جنک کنم • پس چهار کرکس را پرورش داد تا قوت تمام کرفتند • وصندوقی
چهار کوشهٔ بساخت • ودو در یکی فوقانی ودیکری تحتانی درو راست کرد • وبر
چهار نیزه که زیر وبالا توانستی شد تعبیه نمود • پس کرکسانرا چندروز کرسنه
داشتند • وچهار مردار برسر نیزها کرده • اطراف صندوق را برتن کرکسان بستند
ایشان از غایت جوع میل کرده جانب مردار بالا پرواز نمودند • وصندوق را که نمرود

بایك تن درینجا نشسته بود بهوا بردند. بعد از شبانروزی نمرود در فوقانی کشاده
نکاه کرد. آسمان را بهمان حال دید که از زمین میدید. رفیق خود را کفت تا در
تحتانی بکشاد. وکفت بنکر تا چه می بینی آنکس نکاه کرد وجواب داد که غیر آب چیزی
نمی بینم. بعد از یکشبانروز دیکر که باب فوقانی بکشاد. حال همان بود که روز سابق
مشاهده نمود. ورفیق وی که باب تحتانی بکشود. وتاریکی چیزی مشهود نبود نمرود
بترسید. ونیزها را با مردار سرنکون ساخت. وکرکسان میل بزیر کردند. ودر وقت
فرود آمدن اواز مهیب از اجنحهٔ کرکسان ظاهر شد. که کوهها از وقع آن نزدیک
بود که از اماکن خود زایل کردند فلا تحسبن الله پس مپندار خدای را مخلف وعده
خلاف کنندهٔ وعدهٔ خود رسله مر پیغمبران خود را. یعنی وعدهٔ نصرت که رسل را فرموده
آنجا که. انا لننصر رسلنا. ولاغلبن انا ورسلی خلاف نکرده ونخواهد کرد. وترا بر
دشمنان مظفر ومنصور خواهد ساخت ان الله عزیز بدرستی که خدای غالبست.
ذو انتقام ⊙ خداوند انتقام. یعنی خواهنده کینهٔ اولیا از اعدا یوم تبدل الارض
در روزی که بدل کرده شود زمین غیر الارض بزمینی دیکر والسموات وآسمانها
متبدل کردد باسمانی دیکر. در تیسیر کوید تبدیل ارض تسویهٔ جبال است وانهار
واشجار. وتبدیل سما تکوین شمس وتناثر ستارکان. ودر معالم قولی آورده که
آسمانها را بهشت سازند وزمینها را دوزخ. واز مرتضی علی کرم الله وجهه نقل
کرده اند که زمین را بدل کنند بزمینی از نقره. وآسمانرا باسمانی از زر وقول
ابن مسعود رضی الله عنه که روز قیامت بیارند زمینی از نقرهٔ پاك که بران هیچ
کناه نکرده باشند مؤید این سخن است وبرزوا وظاهر شوند مردمان از کورها خود
لله الواحد القهار برای محاسبهٔ خدای یکانهٔ قهر کننده وتری المجرمین وببینی

کنه کاران

کنه کاران. یعنی مشرکانرا یومئذ دران روز مقرنین باهم بسته. وجمع کرده
بحسب مشارکت در عقاید واعمال. یا قرین ساخته هریك را با دیوی که موسوس او
بوده فی الاصفاد در بندها. یا غلها سرابیلهم پیراهنهای ایشان من قطران از قطرانست
وآن چیزی باشد سیاه وبدبوی که آتش زود درو میکیرد. وکویند صمغ ابهلست که
میپزند وبر شتر کرکن طلا میکنند تا بحدت خود جرب را بسوزاند فردا بر جلود دوزخیان
اندایند تا بحدت وشدت آن. ووحشت لون. ونتن رایحه وسرعت اشتغال آتش
دران. معذب کردند. وکفته اند تفاوت میان قطران دوزخ وقطران دنیی ما تند
تفاوتست میان آتش دوزخ وآتش دنیی. پس این قطران بر ایشان اندایند وتغشی
وجوههم النار وفرو کیرد وپوشد رویهای ایشانرا آتش. یعنی دران بحد
لیجزی الله متعلق است به برزوا. یعنی برایند از قبرها تا جزا دهد خدای کل نفس
هر تنی را ما کسبت جزای آنچه کرده است ان الله بدرستی که خدای سریع الحساب
زود حسابست مر بندکانرا. زیرا که حساب یکی ورا از حساب دیکری باز نمیدارد
هذا این قرآن. یا آنچه درین سوره است از موعظه بلاغ للناس کفایتست مردمانرا
تا پند داده شوند بآن ولینذروا به وبیم کرده شوند بدان ولیعلموا وتا بدانند تأمل
در دلایل قدرتی که درو مذکورست انما هو آنکه اوست اله واحد خدایی یکتا ولیذکر
وهر اینه باید که پند کیرند اولوا الالباب ⊙ خداوندان خرد وباز ایستند از
مناهی. وقیام کنند باوامر الهی

سورة الحجر تسع وتسعون آیة الجزء الرابع عشر

بسم الله الرحمن الرحیم الر ⊙ علما را در حروف مقطعه اقاویل بسیارست.
جمعی بر انند که مطلقا دران باب سخن کفتن سلوك سبیل جراتست. در ینابیع آورده
که فاروق را رضی الله عنه از معنی این حروف پرسیدند. فرمود که اکر در وی

سخن گویم متکلف باشم. وخدای پیغمبر خود را صلی الله علیه وسلم فرمود که بگو
وما انا من المتکلفین. وبعضی گویند هر حرفی اشارت باسمیست. چنانچه در الر
الف اشارت باسم الله است. ولام باسم جبرئیل. ورا باسم رسول. یعنی این کلام
از خدای بواسطهٔ جبرئیل برسول رسیده تِلْكَ این آیتها که می آید آیَاتُ الْكِتَابِ
آیتهای سوره است وَقُرْآنٍ مُبِينٍ ◯ وآیتها قرآن روشن. یا پیدا کنندهٔ حق از باطل.
وگفته اند کتاب وقرآن یکی است. اما بدو نام مذکور شد که هر نامی دلالت
بر معنی دارد. وتنکیر قرآن بجهة تعظیم است رُبَمَا ای بسا وقت که در ان يَوَدُّ الَّذِينَ
كَفَرُوا دوست دارند آنانکه نگرویدند لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ ◯ کاشکی بودندی مسلمانان
واین آرزو در دنیی باشد بوقت نصرت مؤمنان. یا نزدیک حلول مرگ بدیشان.
یا در قبر. یا در روز قیامت. یا بوقت حساب. یا وقتی که عصاة موحدانرا از دوزخ
بیرون آرند. ودرهای جهنم بریشان فرو بندند. وداننده که خروج از آن ممتنع نیست
تمنا کنند که کاشکی از اهل اسلام میبودیم ذَرْهُمْ بگذار ایشانرا. امر تهوین وتهجین است
یعنی کافران در چه حساباند دست از ایشان بدار تا در دنیی يَأْكُلُوا بخورند وَيَتَمَتَّعُوا و
برخورداری یابند از ملاذ ومنافع آن وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ ومشغول گرداند ایشانرا
آرزو. یعنی توقع طول عمر واستقامت حال. ایشانرا بازدارد از استعداد معاد و
تفکر در مآل فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ◯ پس زود باشد که بدانند وخامت عاقبت کردار
وگفتار خود را وَمَا أَهْلَكْنَا وهلاک نکردیم مِنْ قَرْيَةٍ هیچ اهل دیهی را إِلَّا وَلَهَا مگر
آنکه مر هلاک ایشانرا كِتَابٌ مَعْلُومٌ زمانی مقدر بود نوشته شده در لوح محفوظ
که مهلت چند باشد. وهلاک کی بود مَا تَسْبِقُ پیشی نگرفتند مِنْ أُمَّةٍ هیچ گروهی أَجَلَهَا
مدت هلاک خود را وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ وباز پس نماندند از آن. یعنی هلاک نشدند

نه پیش از وقت مقدر ونه بعد از اجل مقرر وَقَالُوا وگفتند کفار عرب يَا أَيُّهَا الَّذِي
نُزِّلَ ای آنکسی که فرود آمده است عَلَيْهِ الذِّكْرُ بر وی قرآن إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ ◯ بدرستی که
تو دیوانه. که ما را از نقد به نسیه میخوانی. این کلام بطریق تهکم واستهزا بوده
چه اعتقاد بنزول ذکر ونسبت بجنون با هم راست نیاید لَوْ مَا تَأْتِينَا ودیگر گفتند
چرا نمی آری بِالْمَلَائِكَةِ فرشتگانرا بگواهی بر رسالت خود إِنْ كُنْتَ اگر هستی مِنَ الصَّادِقِينَ
از راستگویان درین دعوی. یعنی اگر راست میگویی که پیغمبری فرشتگانرا حاضر کن
تا بحضور ما گواهی دهند بر رسالت تو. حق تعالی جواب ایشان میگوید که مَا نُنَزِّلُ
الْمَلَائِكَةَ فرود آمده نشوند ملائکه. وحفص بصیغهٔ متکلم ونصب ملائکه میخوانند
یعنی ما فرو نفرستیم فرشتگانرا إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بوحی یا بعذاب. یعنی ملک را بصورت
اصلی وقتی توانند دید. که بجهة عذاب نازل شود. چنانچه قوم ثمود جبرئیل را علیه
السلام در زمان صیحه دیدند. یا بوقت مرگ چنانچه همه کس می بینند وَمَا كَانُوا إِذًا
ونباشند آن هنگام که ملائکه را بدین صور فرو فرستیم مُنْظَرِينَ از مهلت
دادگان. یعنی فی الحال معذب شوند إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نَزَّلْنَا الذِّكْرَ فرو فرستادیم
قرآنرا که یادکرد مؤمنانست. وذکر بمعنی شرف نیز می آید. یعنی این کتاب موجب
شرف خوانندگانست وَإِنَّا لَهُ ومر ورا لَحَافِظُونَ ◯ نگهبانیم از تحریف. یعنی شیطان
نتواند که در وی چیزی از باطل بیفزاید. یا چیزی از حق کم کند. یا نگهدار اوییم از
تطرق خلل بدو. یا نگه داریم اورا در دلها که خواهیم. وگویند ضمیر عاید بحضرت
رسالتست صلی الله علیه وسلم. یعنی نگهبان وییم. از مضرت اعادی بیت
گر جمله جهانم خصم گردند. نترسم چون نگه دارم تو باشی. زشادی در همه عالم نگنجم
گر یک لحظه غمخوارم تو باشی وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا وهر آینه ما فرستادیم پیغمبران مِنْ قَبْلِكَ

پیش از تو فِي شِيَعِ الْأَوَّلِينَ در کروههای پیشینیان وَمَا يَأْتِيهِمْ ونیامد بدیشان
مِنْ رَسُولٍ هیچ فرستاده إِلَّا كَانُوا مکر بودند که از روی کبر و عناد بِهِ بآن پیغمبر
يَسْتَهْزِئُونَ ◯ استهزا میکردند جنانجه این معاندان بتو میکنند مراد تسلیه
حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم یعنی از میان انبیا علیهم السلام تو
مخصوص نیستی بایذای قوم بلك همه ایشان بدین بلا مبتلا بوده اند كَذَٰلِكَ همجنانکه
درآوردیم استهزاء انبیا را در دلهاء مکذبان پیشین نَسْلُكُهُ درمی آریم همانرا
فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ در دلهاء کافران زمان تو لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ ایمان نمی آرند بقرآن وَ
قَدْ خَلَتْ وبدرستی که کذشته است سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ ◯ سنة خدای در هلاك تمامی
یعنی هرکه از ایشان هلاك شده بترك قبول حق وتکذیب رسل بوده و این وعید
اهل مکه است که تکذیب پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه نموده بعد از ظهور
معجزات اقتراح آیات میکردند و در نزول ملائکه بجهت کروهی مبالغه داشتند
حق سبحانه فرمود که وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ واکر بکشاییم برین مقترحان بَابًا مِنَ السَّمَاءِ
دری از آسمان فَظَلُّوا پس باشند همه روز فرشتکان که در نظر ایشان فِيهِ يَعْرُجُونَ
دران در بالا میروند و ازان در بزیر می آیند لَقَالُوا هر اینه از غایة عناد و تشکیك
در حق کویند إِنَّمَا سُكِّرَتْ جز این نیست که بربسته اند أَبْصَارُنَا چشمهاء مارا و
خیره ساخته یا اکر در آسمان بکشایند و کفار بالا رفته عجایب آنرا مشاهده نمایند
خواهند کفت که مارا چشم بندی کرده اند و این صورت در خارج وجود ندارد
بَلْ نَحْنُ بلك ما قَوْمٌ مَسْحُورُونَ ◯ کروهی جادویی کرده کانیم یعنی محمد مارا جادویی
کرده جنانجه در ظهور دیکر آیات میکفتند ویقولوا سحر مستمر وَلَقَدْ جَعَلْنَا
وبدرستی که ما آفریدیم و پیدا کردیم فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا در آسمان برجهاء دوازده کانه

بهیأت وصفات وخواص مختلف یکدیکر وَزَيَّنَّاهَا وبیاراستیم آنرا بصورتها
یا آسمانرا به نیرین وسایر کواکب لِلنَّاظِرِينَ برای نکرندکان که بعبرت دران نکرند
وبدان بر قدرت مبدع استدلال کنند وَحَفِظْنَاهَا ونکاه داشتیم آسمانرا
مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ از هر دیوی رَجِيمٍ ◯ رانده شده تا نتوانند که بران صعود
کند وبر احوال واخبار مطلع شود إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ لیکن هر دیوی که خواهد که
بر آسمان رود و بدزدد سخن مسموع یعنی آنجه از فرشتکان شنود فَأَتْبَعَهُ پس از پی
درآید اورا یدو رسد وبسوزدش شِهَابٌ مُبِينٌ ◯ ستاره روشن و درخشان
ابن عباس رضی الله عنهما منقولست که از زمان آدم علیه السلام تا وقت عیسی بن
مریم علیه السلام دیوان بر آسمان میرفتند و از ملائکه که اخبار لوح محفوظ را
درس مینمودند سخنان میربودند و بر زمین آمده بادوستان خود از کاهنان می کفتند
جون روح الله متولد شد ایشانرا از سه آسمان منع کردند وجون دلالت باسعاد
خاتم النبیین علیه وعلی آله افضل صلوات المصلین دست داد از همه آسمانها
ممنوع کشتند و بجهه رجم ایشان شهب ثاقبه مقرر شد و ابواب کهانه بکلی مسدود
کشت بیت مهی برآمد و بازار تیرکی بشکست کلی شکفت وهیاهوی خار آخر شد وَالْأَرْضَ
مَدَدْنَاهَا و زمین را باز کشید بر روی آب از زیر خانه کعبه وَأَلْقَيْنَا و در افکندیم
و پیدا کردیم فِيهَا رَوَاسِيَ در زمین کوههای سر افراخته پا برجای وَأَنْبَتْنَا فِيهَا و برویانیدیم
در زمین مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ از هر جیزی سنجیده بمیزان حکمت یعنی مقدر بمقدار
معین بر وجهی که مقتضای مشیت بی علت است یا آنجه وزن کنند و به پیمایند یا
موزون بمعنی مستحسن باشد یعنی برویانیدیم از زمین جیزهاء نیکو مشتمل بر منافع
کلیه از اشجار و مزروعات وَجَعَلْنَا لَكُمْ وبساختیم برای شما فِيهَا در زمین

معایش اسباب معیشت. یعنی آنچه قوام عیش شما بوی است از مطاعم وملابس
ومن لستم وهم برای شما ساختیم آنرا که نیستید شما له برازقین ○ مر ورا روزی
دهندکان. یعنی خدم وممالیك. وکفته اند انعام ومراکب وان من شیء ونیست هیچ
چیز که آدمی بوی محتاج باشد الا عندنا مکر نزدیك ماست. یعنی در تحت فرمان ما
خزائنه خزینهای او. یعنی ما قادریم بر ایجاد وتکوین آن. این ضرب المثل است برای
اقتدار واختیار. چه تشبیه کرده است مقدورات خودرا باشیاء مخزونه
که در اخراج آن به کلفت وزحمت نیست وما ننزله وفرو نمیفرستیم آنرا الا بقدر
معلوم مکر باندازهٔ دانسته شده که نه کم ازان شاید ونه زیاده بران باید
وارسلنا الریاح وفروفرستادیم بادهارا لواقح آبستنان بابر. یعنی بردارندکان
ابر. یا آبستن کنندکان درختها را بمیوه فانزلنا من السماء پس فروفرستادیم از
آسمان ماء آبی که آن بارانست فاسقیناکموه پس بخورانیدیم شمارا آن آب. وتصرف
دادیم در ان وما انتم ونیستید شما له مران آب فروفرستاده را بخازنین نکاه دارندکان
در چاه وغدیر وچشمه. بلك ما حافظ آنیم. امام ماتریدی رحمه الله در تأویلات
فرموده که نیستید شما مر خدایرا خزینه داران. یعنی خزاین او در دست شما نیست
وآنچه شما در خزینه نهید همه ازان اوست وانا لنحن وبدرستی که ما نحیی زنده میکردانیم
اجسام قابله را بایجاد حیات در ان ونمیت ومیمیرانیم اجسام حیه را بازاله
حیات ازان. در لطایف قشیری قدس سره مذکورست که زندکی میدهیم دلها
بانوار مشاهده. ومیمیرانیم نفوس را در نار مجاهده. یا زنده میسازیم بموافقت
طاعات. ومرده میکردانیم بمتابعت شهوات. صاحب بحر الحقایق روح الله
روحه فرموده که احیاء قلوب اولیا میکنیم بانوار لمعات جمال. واماتهٔ نفوس

ایشان

عشر

ایشان مینمائیم بسطوات نظرات جلال. یا موت وحیات میدهیم بخلع ولبس
ونحن الوارثون ○ وما وارثانیم. یعنی باقی بعد از فناء خلایق چه میراث چیزی را
کویند که بعد از مردن بدیکری رسد. پس همه در معرض فنااند. وحق سبحانه
موصوف بصفت بقا ولقد علمنا المستقدمین ○ وهر آینه میدانیم پیشی کرفتکانرا
منکم از شما در اسلام ولقد علمنا المستأخرین ○ وبدرستی که میدانیم وا پس
افتادکانرا ازان. یا میدانیم پیشینیانرا وپسینیانرا از شما که آدمیانید یعنی
هر که مرده است از زمان آدم علیه السلام تا این وقت. وهر که خواهد مرد تا قیامت
یا هر که متولد شده از کذشتکان. وهر که بخواهد زاد از آیندکان. یا دانسته ایم
قرون کذشته. ومیدانیم امة محمد را صلی الله علیه وسلم. یا آنرا که مقدمست
در صفت جهاد. یا در سبقت بطاعت. وآنرا که مؤخرست از ینها. در اسباب
نزول آورده که زنی جمیله در عقب حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نماز میکذارد
در صفوف نسا. بعضی از جماعتیان در صفها پیش میرفتند تا اورا نه بینند وجمعی باز
پس می آمدند. تا در وقت رکوع از زیر بغل خود تماشاء او کنند. حق سبحانه فرمود که
من مقدم ومؤخررا از اهل صفوف میدانم. وبر من پوشیده نیست وان ربك وبدرستی
که پروردکار تو هو یحشرهم او جمع کند متقدمین ومتأخرین را. وجزای هر یك
بدو رساند انه حکیم بدرستی که اوراست کار راست علیم ○ داناء نهان وآشکارا
ولقد خلقنا الانسان وبدرستی که ما آفریدیم انسان. یعنی آدم را علیه السلام من صلصال
از کلی خشك. که چون دست بروزنند آواز کند من حمإ وآن کل کاین بوده از کل سیاه
مسنون ○ بوی کرفته بواسطهٔ بسیار بودن در آب. چون لای که در تك حوض وجوی
باشد. صاحب تبیان کفته که حق سبحانه آدم را علیه السلام از خاك آفرید بران

وجه که آب بر خاك بارانید تا کل شد • ومدتی بگذاشت • تا حما کشت • پس آنرا
تصویر کرد • ومسنون بمعنی مصورست • آنکه بگذاشت تا خشك شد وبرتبه
صلصال رسید وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ وجان که پدر پریانست بیافریدیم اورا مِنْ قَبْلُ پیش از
آفریدن انسان مِنْ نَارِ السَّمُومِ از آتش بی دود که در مسام نفوذ مینماید • وصواعق
ازان آتش متکون میکردد • ابن مسعود رضی الله عنه فرموده که سموم دنیی جزئیست
از هفتاد جزء از سموم که جان ازان آفریده شده وَإِذْ قَالَ ویاد کن آنرا که کفت رَبُّكَ
لِلْمَلَائِكَةِ پروردکار تو مر فرشتکانرا که بجهة خلافت زمین إِنِّي خَالِقٌ من آفریننده ام
بَشَرًا آدمی را مِنْ صَلْصَالٍ از کل خشك که کاینست مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ◯ از لای مصور
فَإِذَا سَوَّيْتُهُ پس چون راست کنم صورت وهیئات اورا وَنَفَخْتُ فِيهِ ودر دارم
در وی مِنْ رُوحِي از روحی که آفریدهٔ منست • واو بدان زنده کردد فَقَعُوا لَهُ پس
بیفتید مر ورا سَاجِدِينَ سجده کنندکان فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ پس سجده کردند فرشتکان
كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ همهٔ ایشان بتمام إِلَّا إِبْلِيسَ مکر ابلیس که از روی استکبار أَبَىٰ أَنْ يَكُونَ
سر باز زد ازانکه باشد مِنَ السَّاجِدِينَ ◯ از سجده کنندکان مر آدم را قَالَ يَا
إِبْلِيسُ کفت خدای که ای ابلیس مَا لَكَ چیست ترا وغرض چه بود أَلَّا تَكُونَ در انکه نباشی
مَعَ السَّاجِدِينَ ◯ با سجده کنندکان قَالَ کفت ابلیس لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ نیستم من که
سجده کنم لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مر آدمی را که آفریدهٔ مِنْ صَلْصَالٍ از کل خشك مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ
از لای سیاه بوی ناك • یعنی اورا از آخس عناصر آفریدی که خاکست • ومرا از اشرف
آن که آتش است • پس روحانی لطیف چرا فرمان برد جسمانی کثیف را • ابلیس نظر بظاهر
آدم داشت • واز باطن او غافل بود • صورتش را ویرانه دید • وندانست که کنج اسرار
درین خرابه مدفونست نظم کنجیست درین خانه که در کون نکنجد

این کنج خراب از پی آن کنج بهانه است • فی الجمله هر آنکس که درین خانه رهی یافت
سلطان زمین است وسلیمان زمانه است قَالَ کفت خدای مر ابلیس را بعد از اباء و
امتناع او از سجدهٔ آدم که فَاخْرُجْ پس بیرون رو مِنْهَا از آسمان • یا از بهشت •
یا از زمرهٔ ملائکه • یا از صورت ملکی • یا از مرتبهٔ که داشتی فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ◯
پس بدرستی که تو رانده شدهٔ از خیر وکرامت وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ وبدرستی که بر تست
دوری وراندکی إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ ◯ تا روز جزا • در لباب آورده که تا روز قیامت
بر تو لعنت کنند • وبعد ازان عذابی بتو رسد که لعنت را فراموش کنی قَالَ رَبِّ کفت
ابلیس که ای پروردکار من فَأَنْظِرْنِي پس مهلت ده مرا إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ◯ تا روزی که
برانکیخته شوند مردم • غرض ابلیس آن بود که نمیرد • چه میدانست که بعد از
بعث مرك نیست • حق سبحانه اجابت نکرد قَالَ فَإِنَّكَ کفت بدرستی که هستی تو مِنَ الْمُنْظَرِينَ
از مهلت دادکان إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ◯ تا روز وقت معلوم • یعنی زمان فناء
خلق بنفخهٔ اولی که نفخهٔ صعقه کویند • قول جمهور آنست که نفخهٔ اولی نفخهٔ موت باشد
ونفخهٔ ثانیه نفخهٔ احیا • ومیان دو نفخه بقول اشهر چهل سال خواهد بود • پس ابلیس
چهل سال مرده باشد آنکه برانکیخته شود قَالَ رَبِّ کفت ابلیس که ای آفریدکار من
بِمَا أَغْوَيْتَنِي سوکند میخورم باغوای تو مرا لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ که هر اینه بیارایم برای
آدمیان کناه را فِي الْأَرْضِ در زمین دنیی که دار غرورست • در مدارك آورده که
ابلیس دو نوبت سوکند یاد کرده برای اغوای آدمیان • یکی بصفت ذات که فَبِعِزَّتِكَ
لَأُغْوِيَنَّهُمْ • ویکی بصفت فعل که بما اغویتنی • وفقها فرق کرده اند میان این هر دو
اهل عراق بر آنند که سوکند خوردن بصفات ذاتی چون قدرت • وعظمت
وعزت • یمین است • وسوکند بصفات فعلی چون رحمت وسخط وامثال آن یمین نیست

واصح آنست که ایمان مبنی بر عرف باشد. هرچه بعرف مردمان آنرا سوکند توان کفت
یمین است والا لا. وبر خبر انست که بادر. فبما اغویتنی باسببیه است. یعنی بسبب
آنکه مرا کمراه کردی من بیارایم معاصی را در چشم مردمان وَلَاُغْوِیَنَّهُمْ اَجْمَعِینَ
وهمه ایشانرا بر کمراهی دارم اِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ مکر بندکان تو از ایشان الْمُخْلَصِینَ
خالص شدکان از شوایب شرك جلی وخفی که مکر و فریب مرا در ایشان اثر نباشد قَالَ کفت
خدای هَذَا این اخلاص در ایمان صِرَاطٌ راهیست که حق است عَلَیَّ بر من رعایت آن
مُسْتَقِیمٌ راستست. یعنی کجی ندارد. وزود بمنزل میرساند. وکویند علی بمعنی
الی است. یعنی اخلاص راهیست راست بسوی من اِنَّ عِبَادِی بدرستی که بندکان من
یعنی مخلصان لَیْسَ لَكَ نیست ترا عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ بر ایشان قوتی وتسلطی در اغوا واضلال
اِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مکر آنکس که متابعت تو کند مِنَ الْغَاوِینَ از کمراهان که تو
بر وی مسلط توانی شد وَاِنَّ جَهَنَّمَ وبدرستی که دوزخ لَمَوْعِدُهُمْ وعده کاه ایشانست
یعنی متابعان تو اَجْمَعِینَ همهٔ ایشان لَهَا مر دوزخ را سَبْعَةُ اَبْوَابٍ هفت در است
لِکُلِّ بَابٍ مر هر دری را مِنْهُمْ از کمراهان جُزْءٌ مَقْسُومٌ بهره ایست قسمت کرده شد
مراد از ابواب طبقاتست. وبرای هر طبقهٔ قومی معین شده. جهنم جای کنه کارانست
از اهل توحید. لظی مقام ترسایانست. حطمة ماوای جهودانست. سعیر از آن
صابیانست. سقر مقر کبرانست. جحیم محل مشرکانست. هاویه که درك الاسفل
کویند نامزد منافقان است. امام ابو منصور رحمه الله در تاویلات فرموده. که مراد
از ابواب طبقات است. وچون مؤمنان در دوزخ جاوید نیستند. ایشانرا طبقه
نباشد پس طبقهٔ اولی نامزد دهریه است. ودوم از آن ثنویه ومشرکان عرب وسیم
از آن براهمه که مطلقا منکر رسالتند. چهارم از آن یهود. پنجم از آن نصاری.

عشر

ششم

ششم از آن مجوس. هفتم از آن منافقان. در بحر الحقایق آورده که دوزخ بعدد
درهای هفت درست. حرص وشره. وحقد. وحسد. وغضب. وشهوت. وکبر.
ودر ترجمهٔ کشف مذکور شده که دوزخ را هفت در از آنست که از اعضا هفت کانه
آدمی که چشم. وکوش. وزبان. وبطن. وفرج. ودست. وپای است. هفت در بدان
کشوده اند. وهر عضوی را از بابی مورد طریقی کردانیده نظم هفت در دوزخ اند
در تن تو. ساخته نفسشان درو دربند. ساخته نفسشان درو دربند. هین که
در دست تست قفل امروز. در هر هفت محکم اندر بند اِنَّ الْمُتَّقِینَ بدرستی که پرهیز
کنندکان از رنج روی بابلیس فِی جَنَّاتٍ وَعُیُونٍ در بوستانها اند یعنی در باغها
که چشمها روان بود از شیر وخمر وجز آن اُدْخُلُوهَا کویند فرشتکان متقیانرا که در آیید
بدین بوستانها بِسَلَامٍ مقرون بسلامت از همه آفتها. یا بسلامی از خدا آمِنِینَ
در حالتی که ایمن باشید از زوال وَنَزَعْنَا وبیرون کشیم مَا فِی صُدُورِهِمْ آنچه در سینهای
بهشتیان باشد مِنْ غِلٍّ از کینه در دنیا با هم داشته باشند. از مرتضی علی رضی الله
عنه منقولست که امید میدارم که من وطلحه وزبیر از ایشان باشیم. وکویند صفت
حسد را از ایشان نزع کند تا بر درجات ومراتب یکدیکر رشك نبرند اِخْوَانًا در آیید
در بهشت در حالتی که برادران باشید یکدیکر را. یعنی در مهربانی ودوستداری عَلَی
سُرُرٍ برادران نشسته بر تختها از زر مکلل بجواهر مُتَقَابِلِینَ رویها بیکدیکر
آورده. آورده اند که بهشتیان قفای یکدیکر را نه بینند. چه هر جا میروند وروی
بدان میکنند تختهای ایشان نیز میرود. ومیکردد. پس در جمیع احوال روی
بیکدیکر می بینند لَا یَمَسُّهُمْ نمیرسد ایشانرا فِیهَا در بهشت نَصَبٌ رنجی ومشقتی.
چه آن سرای تنعم وراحتست وَمَا هُمْ مِنْهَا ونیستند ایشان از بهشت بِمُخْرَجِینَ

خمس

پیروز کرده شدکان • یعنی جاوید در بهشت باشند • آورده اندکه روزی
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از باب بنی شیبه بمسجد الحرام در آمد • جمعی از
صحابه رادیدکه میخندیدند • فرمودکه • مالی اراکم تضحکون • چیست که شمارا
خندان می بینم • صحابه رایحهٔ عتابی ازین سخن استشمام نمودند • وآنحضرت در گذشت
وهنوز بحجر نارسیده بازکشت • وگفت جبرئیل علیه السلام بمن آمد • وپیغام آورد
که چرا بندکان مرا ناامید میسازی نَبِّئْ عِبَادِي خبرده بندکان مرا أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ
بآنکه من آمرزنده ام کسی راکه آمرزش طلبد الرَّحِيمُ ۝ بخشاینده ام بر کسی که توبه
کند وَأَنَّ عَذَابِي وبآنکه عذاب من بر عاصی که از توبه واستغفار منحرفست هُوَ الْعَذَابُ
الْأَلِيمُ ۝ آن عذابیست دردناک • محققان گفته اند در توصیف ذات بمغفرت
ورحمت • دون تعذیب وعقوبت • ترجیح وعدهٔ لطفست • وتأکید صفت عفو نظم
گرچه جرم من از عدد بیش است • سبقت رحمتی از پیش است • چه عجب گر عذاب نماید
بر کند پیشکان ببخشاید وَنَبِّئْهُمْ وخبرده بندکان مرا عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ از مهمانان
ابراهیم • یعنی از سه فرشته • یا هفت • یا دوازده که به بشارت ابراهیم وهلاک
قوم لوط علیهما السلام بروی نزول کردند إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ جون در آمدند بروی فَقَالُوا
سَلَامًا پس گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قَالَ گفت ابراهیم علیه السلام إِنَّا مِنْكُمْ
بدرستی که ما از شما وَجِلُونَ ۝ ترسانیم • وجهت ترس آن بود که بی اذن وبی وقت
آمده بودند • یا آنکه ما حضر وی نخوردند • فرشتکان این سخن شنوده قَالُوا لَا تَوْجَلْ
گفتند مترس إِنَّا نُبَشِّرُكَ بدرستی که ما ترا مژده میدهیم بِغُلَامٍ به پسری اسحق نام عَلِيمٍ
دانا • یعنی که وقتی ببلوغ رسد • علم نبوت بوی خواهد رسید قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي گفت آیا
بشارت میدهید مرا عَلَى أَنْ مَسَّنِيَ بعد از انکه رسیده است مرا الْكِبَرُ بزرگ

سالی

سالی • متعجب شد از انک پیر بزرگ سال را پسر بچه وجه باشد • یعنی با زجواز کودد
یا بر همان پیری که هست این صورت وجود گیرد فَبِمَ پس بچه نوع وچگونه تُبَشِّرُونَ
مژده میدهید مرا قَالُوا بَشَّرْنَاكَ گفتند مژده دادیم ترا بِالْحَقِّ براستی ودرستی بی شک
وشبهه فَلَا تَكُنْ پس مباش مِنَ الْقَانِطِينَ از ناامیدان • یعنی بدین مژده امیدوار باش
که آنکه قادرست بر خلق بشر بی ابوین • هر اینه تواناست • بر اخراج ولد از پیر هرم
وعجوز عاقر قَالَ گفت ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام • من ناامید نیستم از
رحمت پروردگار وَمَنْ يَقْنَطُ وکیست که نومید شود مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ از بخشش آفریدگار
خود إِلَّا الضَّالُّونَ ۝ مگر گمراهان که طریق معرفة را نشناخته اند • وسعة
رحمت وکمال علم وقدرت را ندانسته • وچون ابراهیم علیه السلام فرشتکان بسیار دید
در تأمل افتاد که آمدن این همه ملک بجهة یک بشارت حاجت نبود • در ضمن
آمدن ایشان مهم دیگر خواهد بود قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ گفت چیست کار شما أَيُّهَا
الْمُرْسَلُونَ ۝ ای فرستادکان • وکجا میروید قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا گفتند بدرستی که ما را
فرستاده اند إِلَى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ بسوی گروه کافران • یعنی قوم لوط علیه السلام
تا ایشانرا هلاک کنیم إِلَّا آلَ لُوطٍ لیکن آل لوط • یعنی خاندان او إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ بدرستی
که ما نجاة دهندکانیم ایشانرا أَجْمَعِينَ ۝ همه إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن اورا قَدَّرْنَا
إِنَّهَا قضا کرده ایم ما آنرا که آن زن لَمِنَ الْغَابِرِينَ از باز ماندکان باشد در شهر تا
برای عذاب • اسناد ملائکه تقدیر را بخود با آنکه فعل الله است از جهت قرب واختصاص
تواند بود فَلَمَّا جَاءَ پس آنهنگام که آمدند آلَ لُوطٍ بخانوادهٔ لوط الْمُرْسَلُونَ ۝
فرشتکان فرستاده شده قَالَ گفت لوط علیه السلام إِنَّكُمْ بدرستی که شما قَوْمٌ
مُنْكَرُونَ ۝ گروه بیگانکانید • یعنی نمیشناسم شمارا قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ گفتند ما

عشر ٤١٩

بیکانه نه ایم بلك آمده یم بتو بِمَا كَانُوا باانجیری که بودند قوم تو که از روی جهل
وعناد فِيهِ يَمْتَرُونَ ○ دران جیز شك میکردند یعنی آمده ایم بعذابی که
ایشانرا وعده داده بودی . وایشان در ان شك داشتند وَآتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وآورده ایم
بتو راستی را . یعنی عذاب حق است وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ○ وبدرستی که ما راست کوییم
درین خبر فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ پس بیرون بر ازین شهر اهل خود را بشب بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ
در پارهٔ که از شب بکذرد وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وتو نیز برو از پس ایشان . تا شتاب کنی
ایشانرا در رفتن وَلَا يَلْتَفِتْ وباید که باز پس نکرد مِنْكُمْ أَحَدٌ یکی از شما تا هول
عذاب را نه بیند وَامْضُوا وبروید حَيْثُ تُؤْمَرُونَ ○ آنجا که فرموده شده اید . یعنی
بشام . یا مصر یا صعر که شهرستان پنجم است . واهل آن هلاك نخواهند شد وَقَضَيْنَا
وحکم کردیم ما . یا وحی فرستادیم إِلَيْهِ بسوی او ذَٰلِكَ الْأَمْرَ آن کار را که تفسیرش
اینست أَنَّ دَابِرَ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که بنیاد این کروه مَقْطُوعٌ بریده وبرکنده است
مُصْبِحِينَ در حالتی که بصبح در آیند یعنی قوم تو در سحر مستاصل خواهند شد
که یکی از یشان باقی نماند . در خبرست که جون زن لوط علیه السلام مهمانان
نکوروی را دید خبر بقوم فرستاد وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ وآمدند اهل شهر سدوم
بدر خانهٔ لوط علیه السلام يَسْتَبْشِرُونَ مژده میدادند یکدیکرا بدان مهمانان
وطمع فساد داشتند با ایشان قَالَ کفت لوط علیه السلام هَٰؤُلَاءِ ضَيْفِي بدرستی که
این کروه مهمانان منند فَلَا تَفْضَحُونِ پس مرا رسوا میکنید بفضیحت ایشان وَاتَّقُوا
اللَّهَ وبترسید از خدای در ارتکاب فاحشه وَلَا تُخْزُونِ وخوار وخجل مسازید مرا
پش مهمانان قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ کفتند آیا ما ترا نهی نکرده ایم عَنِ الْعَالَمِينَ ○ از حمایة
عالمیان . یعنی غریبان . چه فاحشهٔ ایشان مخصوص بغربا بوده قَالَ هَٰؤُلَاءِ بَنَاتِي

عشر

کفتنا اینک

کفت اینک اینها دختران منند . یعنی زنان قوم . چه هر نبی امت را بمنزلهٔ پدرست
یا بنات خود را کفت بشما دهم بشرط اسلام إِنْ كُنْتُمْ اکر هستید فَاعِلِينَ کنندکان
آنچیز را که من میکویم لَعَمْرُكَ بزندکانی تو ای محمد إِنَّهُمْ بدرستی که بودند قوم
لوط علیه السلام لَفِي سَكْرَتِهِمْ که در کمراهی خود يَعْمَهُونَ ○ سرکردان میشدند
یا از مستی غفلت کمراه میکشتند در تأویلات ماتریدی آورده که خدای بهر چه
خواهد از مخلوقات قسم یاد کند وهیچ مخلوق را نرسد که جز بخدای سوکند خورد
در تبیان از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که خدای نیافرید هیچ کس را کرامی تر
از پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم وبحیات هیچ کس سوکند نخورد الا بحیات او سلمی
قدس سره آورده که سوکند یاد کرد بحیات محمد صلوات الله وسلامه علیه .
زیرا که حیات او بحق بود . واو بر بساط قرب در قبضهٔ حق بود نظم جون نبی از هستی
خود سر بتافت . فرق پاکش از لعمرك تاج یافت . داشت از حق زندکی در بندکی .
شد لعمرك جلوهٔ آن زندکی . آورده اند که لوط علیه السلام اهل خود را بیرون برد
وجبرئیل علیه السلام وقت صبح بود که بانك بر یشان زد فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ پس فرا کرفت
ایشانرا بانك هایل مهلك مُشْرِقِينَ ○ در حالتی که داخل بودند در وقت شروق شمس
وبرداشت جبرئیل شهرها ایشانرا . وبه نزدیك آسمان برده نکوسار ساخت فَجَعَلْنَا
پس ما کردانیدیم عَالِيَهَا زبر آن شهرها سَافِلَهَا زیر آن . یعنی زیر وزبر کردانیدیم
آنرا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ وبارانیدیم بر یشان . وکفته اند بر قومی که از یشان غایب
بودند از ان بلاد حِجَارَةً سنکی مِنْ سِجِّيلٍ از کل محکم شده . یا سنکی بر و نوشته شده
نام هر کس که با مزد او بوده إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در هلاك کردن ما قوم لوط را
لَآيَاتٍ هر اینه نشانها ست برای عبرت لِلْمُتَوَسِّمِينَ ○ مر خداوندان فراست را که

خیس

بزیرکه درنکرند. وحقیقه اشیا را بسمات آن بشناسند. واین صفت مؤمنانست
جنانجه در حدیث آمده که اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله. آورده اند
که خواجه بزرکوار. قطب الاخیار. خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس سره روزی در معرفة
سخن میکفتند. ناکاه جوانی درآمد بر صورت زاهدان. خرقه در بر وسجاده بر کتف
در کوشهٔ بنشست. وبعد از زمانی برخاست. وکفت حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم فرموده که. اتقوا فراسة المؤمن. الی سر این حدیث جیست. حضرت خواجه
قدس الله روحه فرمودند که. سر این حدیث آنست که زنار ببری. وایمان آری.
جوان کفت نعوذ بالله که مرا زنار باشد. خواجه بخادم اشارت فرمودند خادم
خرقه از سر جوان برکشید زناری پدید آمد. جوان فی الحال زنار ببرید. وایمان
آورد. حضرت خواجه فرمودند که ای یاران بیایید تا بر موافقت این نوعهد که
زنار ظاهر ببرید. ما نیز زنارهاء باطن را قطع کنیم. خروش از مجلسیان برآمد. ودر
قدم خواجه افتاده تجدید توبه کردند **نظم** توبه جون باشد پشیمان آمدن. بر در حق
نومسلمان آمدن. عام را توبه ز کار بد بود. خاص را توبه ز دید خود بود **وَإِنَّهَا** وبدرستی
که شهرستانهاء مؤتفکه **لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ** ◯ براهی دایم السلوکست. یعنی براه
که قافلها میروند. وآثار آن می بینند **إِنَّ فِي ذَلِكَ** بدرستی که در بیخ یاد کردیم **لَآيَةً**
لِلْمُؤْمِنِينَ ◯ هر اینه نشانه ایست کرویدکان را بر قدرت ربانی **وَإِنْ كَانَ** وبدرستی که
بودند **أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ** اصحاب ایکه. یعنی قوم شعیب علیه السلام **لَظَالِمِينَ** ◯
ستمکاران بکفر. ایکه درختان بسیار درهم رفته را کویند. وبلد ایشانرا باعتبار آنکه
در میان بیشها ومرغزارها بود ایکه میکفتند. وشعیب علیه السلام باهل مدین
وباهل ایکه مبعوث بود. اهل مدین تکذیب وی نموده بصیحه هلاك شدند

جنانجه در سورهٔ هود علیه السلام کذشت. واصحاب ایکه نیز نافرمانی کردند.
فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ پس انتقام کشیدیم از ایشان بعذاب یوم الظله وآن در سورهٔ
شعرا مذکور خواهد شد **وَإِنَّهُمَا** وبدرستی که سدوم وایکه یا ایکه ومدین **لَبِإِمَامٍ**
مُبِينٍ ◯ براهی روشن وهویداست که مردم میکذرند ومی بینند **وَلَقَدْ كَذَّبَ**
وبدرستی که تکذیب نمودند **أَصْحَابُ الْحِجْرِ** اهل دیار حجر یعنی ثمود **الْمُرْسَلِينَ** فرستادکان
یعنی صالح را علیه السلام. وتکذیب یکی از رسل تکذیب جمیع رسل است **وَآتَيْنَاهُمْ**
ودادیم ما ثمود را **آيَاتِنَا** آیتهاء کتاب ما که بر نبی ایشان منزل بوده. وجون کتاب
منزل بر صالح علیه السلام معلوم نیست. اکثر مفسران آیات را بر معجزات حمل کرده اند
وخروج ناقه از سنك معجزه ایست مشتمل بر بسیاری از غرایب. جون بزرکی تنهٔ
که هر کز شتری بعظمت او نبوده. وزادن بعد از خروج. وبسیاری شیر که
همهٔ ثمود را کافی بوده. وبر جاه آمدن آب در روز نوبت او. وخوردن تمام
آب را بیك نوبت. حاصل سخن آنکه این همه نشانها به ثمود دادیم **فَكَانُوا** پس بودند
عَنْهَا از آن آیات **مُعْرِضِينَ** روی کرداندکان **وَكَانُوا يَنْحِتُونَ** وبودند که میبریدند
ومیتراشیدند **مِنَ الْجِبَالِ** از کوهها **بُيُوتًا** خانها **آمِنِينَ** ◯ در حالتی که ایمن می بودند
از انهدام آن. ونقب زدن دزدان در آن یا می پنداشتند که آن خانها حمایت
خواهد کرد. وایشانرا از عذاب در امان ایمن خواهند بود **فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ** پس
فرا کرفت ایشانرا صیحهٔ عذاب **مُصْبِحِينَ** ◯ در حالتی که در آیندکان بودند بصباح
یعنی اول روز یکشنبه بصیحهٔ جبرئیل علیه السلام هلاك شدند. جنانجه در سورهٔ
هود علیه السلام کذشت **فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ** پس دفع نکرد از ایشان **مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ**
آنجه بودند که کسب میکردند از اموال وامتعه. یا آنجه میکردند از بنای بیوت

وما خلقنا السموات والارض ونیافریدیم آسمان وزمین را وما بینهما وآنچه میان ایشانست الا بالحق مکر بحکمت. یا بسبب ظهور حق وان الساعة وبدرستی که قیامت لآتیة هر اینه آینده است. وخدای انتقام تو از مکذبان خواهد کشید فاصفح الصفح الجمیل پس درکذر درکذشتن نیکو. یعنی عفو کن حق نفس خود را ودر صدد مکافات مباش بعضی بر انند که این حکم بآیت سیف منسوخ است ان ربک بدرستی که پروردکار تو هو الخلاق اوست آفریننده خلایق واخلاق العلیم. دانا باهل وفاق ونفاق. در اسباب نزول آمده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در اذرعات. هفت کاروان دید از بنی قریظه وبنی نضیر. که انواع طیب وجواهر وامتعه وجامهاء فاخر بار داشتند ودر تیسیر آورده که هفت کاروان قریش در یک روز بمکه در آمدند. با مطاعم بسیار وملابس بی شمار. وبرهر تقدیر برخی از صحابه رضی الله عنهم کفتند اکر این مالها در دست ما بودی. همه را در راه خدای نفقه میکردیم. وصاحب تیسیر فرموده که در خاطر مبارک حضرت پیغمبر صلوات الله وسلامه حظور فرمود. که مؤمنان کرسنه وبرهنه کذرانند. ومشرکان این همه مال باشد. آیة آمد که ولقد آتیناک وبدرستی که ما دادیم ترا سبعا من المثانی هفت آیت از مثانی که قرآنست. واین هفت آیة بهتر از آن هفت قافله. مراد هفت آیة سوره فاتحه است. وکفته اند مراد هفت سوره است از اول قرآن که سبع طوال کویند. یا حوامیم سبعه که عرایس قرآنند. وقرآنرا مثانی کفت بجهة آنکه احکام وقصص در مثنی شده. یعنی تکرار یافته والقرآن العظیم ○ ودیکر دادیم ترا قرآن عظیم که تردد ما قدر او بزرک ثواب قرآءت او بسیارست. وعطف قرآن بر سبع المثانی که فاتحه است یا سبع طوال. یا حوامیم از قبیل عطف عام باشد بر خاص لا تمدن مکش وباز مکن

عینیک هر دو چشم خود را الی ما متعنا بسوی آنچیزی که ما برخورداری دادیم به بآن چیز ازواجا صنفها را منهم از کفار نهی از رغبتست نه از نظر. یعنی بآنچه رسانیدیم کفره را از یهود. ونصاری. ومجوس. وعبدهٔ اصنام داده ایم مایل مشو که آن بغایة حقیر وخوار. وقلیل وبی اعتبارست. به نسبت آنچه بتوارزانی داشته ایم از فضایل وکمالات پیش دریای قدر وحرمت تو. نه محیط فلک حبابی نیست. داری آن سلطنت که در ملک کونین در حسابی نیست ولا تحزن واندوه مخور علیهم بریاران خود بی نوایی ودرویشی واخفض جناحک وفرو کیر بال خود را. یعنی تواضع کن للمؤمنین مر مؤمنانرا ورفق نمای با ایشان. ودر کشف الاسرار کفته که خفض جناح کنایتست از خوش خویی نظم ومقررست که خلعت خلق عظیم جز بربالای والای آنحضرت راست نیامده ذات ترا وصف نکوخوییست. خوی تو سرمایهٔ نیکوییست. روز ازل دوخته حکم قدیم برقد تو خلعت خلق عظیم وقل وبکو انی انا النذیر بدرستی که من بیم کننده ام المبین ○ هویدا. یعنی به بیان وبرهان بیم میکنم که خدای من کفته که اکر ایمان نیاورید عذابی بشما فرستیم کما انزلنا مثل آن عذاب که فرو فرستادیم علی المقتسمین بر بخش کنندکان الذین جعلوا القرآن ساختند قرآنرا عضین پاره پاره. یعنی بخش کردند قرآنرا. وبچندین وصف بازنمودند از سحر. وشعر. وکهانة. ومفتری واساطیر الاولین. ودر عین المعانی آورده که یکی میکفت سوره بقره از من دیکری نمل را میکرفت. دیکری عنکبوت را بخود تخصیص میداد. واین همه از روی استهزا بود وکویند مقتسمان دوازده تن بودند. که ولید مغیره در موسم ایشانرا بعقبات مکه فرستاد. تا با هر قافله از حاج که ملاقات کنند ایشانرا از حضرت رسالت تنفیر داده. کویند ساحر. وشاعر. وکاهن است. وقرآنرا

بدان وصفها که کذشت ذکر کتد فوربك پس بحق پروردکار تو لنسئلنهم اجمعین
که هر اینه همه ایشانرا سوال خواهیم کرد عما کانوا یعملون ○ از آنچه بودند که
میکردند از تقسیم و تکذیب. نقلست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بعد
از بعثت مردم را بخفیه دعوت میفرمود. تا سه سال بکذشت. جبرئیل علیه
السلام آمد و آیت آورد که فاصدع پس آشکارا کن و بظاهر قیام نمای بما تومر
بآنچه ترا فرموده اند از اوامر و نواهی واعرض و روی بکردان عن المشرکین
از مشرکان والتفات مکن بدیشان آورده اند که پنج تن از اشراف قریش در ایذا و آزار سید
عالم صلی الله علیه وسلم بسیار کوشیدندی وهرجا ویرا دیدندی بفسوس و استهزا
پیش آمدندی روزی آنحضرت در مسجد الحرام با جبرئیل علیه السلام نشسته بود که این
پنج تن در آمدند و بدستور معهود سخنان کفته بطواف حرم مشغول شدند جبرئیل
کفت یا رسول الله مرا فرموده اند که شر ایشانرا کفایت کنم پس اشارت کرد بساق
ولید مغیره وبکف پای عاص بن وایل وبه بینی حارث بن قیس وبروی اسود بن عبد
یغوث وبچشم اسود بن مطلب وهر پنج ازیشان باندك زمانی هلاك شدند ولید
بدکان تیرتراشی بکذشت وپیکانی در دامن او آویخت از روی عظمت سر زین نکرد که
از جامه باز کند. آن پیکان ساق ویرا مجروح ساخت. ورك شریانی از ان بریده کشت
وبدوزخ رفت. وخاری در کف پای عاص خلیده ورم کرد. وبران بمرد واز بینی حارث
قیح روان شد. وجان بداد. واسود بن عبد یغوث روی خود را بر خار وخاشاك میزد
تا جان بداد. وچشم اسود بن مطلب نابینا شد از غضب سر بر زمین میزد. تا جانش
بدر آمد. وآیة نازل شد که انا کفیناك المستهزئین بدرستی که ما کفایت کردیم
از تو شر استهزا کنندکانرا الذین یجعلون آنانکه میسازند وشریك میکنند مع الله

بالخداى

باخدای بحق الها آخر خدایی دیکر باطل فسوف یعلمون ○ پس زود بدانند عاقبه کار
وبه بینند مکافات کردار خودرا ولقد نعلم وبدرستی که ما میدانیم انك یضیق
صدرك آنکه تنك میشود سینهٔ تو بما یقولون بآنچه کافران میکویند از شرکت خدای
وطعن قرآن. واستهزا بتو. یعنی دشوار می آید ترا کفتار کفار فسبح بحمد ربك پس تسبیح کن
تسبیحی مقترن بحمد پروردکار تو. یعنی بکوی. سبحان الله وبحمده وکن من الساجدین
وباش از نمازکذارندکان. صاحب کشف الاسرار فرموده که ما از تنك دلی تو
آکاهیم. واز آنچه بتو میرسد از غصهٔ بیکانکان خبرداریم. تو بحضور دل بنماز درای
که میدان مشاهده است. وبا مشاهدهٔ دوست بار بلا کشیدن آسان باشد. یکی
از پیران طریقت کفته که در بازار بغداد دیدم. که یکی را صد تازیانه زدند. وآهی نکرد
ازوی پرسیدم که ای جوانمرد آن همه زخم خوردی وننالیدی. کفت آری شیخا
معذورم دار که معشوقم در برابر بود ومیدید. که مرا برای او میزنند. از نظارهٔ وی
بالم زخم شعور نداشتم بیت تو تیغ میزن وبکذار تا من بی دل نظاره میکنم ان چهرهٔ نکار ین را
فاعبد ربك وپرستش کن پروردکار خودرا حتی یاتیك الیقین ○ تا وقتی که بیاید بتو
مرك. مراد از یقین موقوف به است چه موت هر مخلوقی متیقن باشد. حاصل کلام آنکه
مادام که زندهٔ عبادت او فرو مکذار. ودست از پرستش باز مدار سورة النحل
مائة وثمان وعشرون آیة بسم الله الرحمن الرحیم اتی نزدیك رسید امر الله
فرمان خدای بقیام قیامت. یا بعذاب کفار فلا تستعجلوه پس طلب آن مکنید بشتاب
تا وقت آید آورده اند که معاندان تعجیل مینمودند در آنچه پیغمبر صلی الله
علیه وسلم ایشانرا بدان وعید میفرمود. از قیام ساعة. یا عذاب دنیی آیة آمد که آن
نزدیك رسیده است. تعجیل مکنید کفتند اکر آنچه تو میکویی واقع شود. شریکان

عشر

ع

حق که بتانند ما را از ان خلاصی خواهند داد. حق سبحانه فرمود که سُبْحَانَهُ پاکست
خدای وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ○ و برترست از آنچه ایشان انباز میگیرند یعنی برترست
از آنچه او را شریک باشد که دفع مراد الله یعنی منع عذاب تواند کرد يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ
فرو میفرستد فرشتگان را بِالرُّوحِ بوحی یا بقرآن که سبب حیاة قلوبست. یا ملائکه را
با روح میفرستد در تبیان میگوید هیچ ملکی فرو نیاید الا که روحی با اوست. و
رقیب بر و چنانچه بر آدمیان حفظه می باشند و بر هر تقدیر فرود آمدن ملایکه باشد
مِنْ أَمْرِهِ از فرمان خدای عَلَى مَنْ يَشَاءُ بر هر که خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان که استحقاق
نبوت او را ثابت بود. و بزبان ملایکه منزله با انبیا گوییم أَنْ أَنْذِرُوا آنکه اعلام کنید
و بترسانید خلق را و آگاه سازید أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا آنکه نیست خدایی مستحق عبادت مگر من
که آفریننده و روزی دهنده همه ام فَاتَّقُونِ پس بترسید از من. و جز مرا پرستش
مکنید بت مرا بندگی کن که دارا منم. تو از بندگانی و مولی منم خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
بیافرید آسمان و زمین را بِالْحَقِّ بحکم درست. یا بحکمت. یا بجهت بیان حق تَعَالَى برترست
خدای و بزرگتر عَمَّا يُشْرِكُونَ ○ از آنچه انباز میگیرند برای وی خَلَقَ الْإِنْسَانَ
بیافرید آدمی را مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی که جمادیست بی حس و فهم. و سیالی که وضع و شکل
نپذیرد. پس او را فهم و عقل داد فَإِذَا هُوَ پس ناگاه او خَصِيمٌ مُبِينٌ ○ جدل کننده است
آشکارا. یعنی مناظره میکند و میخواهد که سخن خود را بحجت ثابت سازد. مراد ابی بن
خلف است که استخوان آدمی کهنه و پست شده بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آورد
و گفت من يحيي العظام وهي رميم. حق سبحانه این آیة فرستاد که او در اول جمادی بود
و ما او را حس و نطق دادیم. اکنون با ما مجادله میکند. چرا استدلال نمیکند بابداء بر
اعاده. که هر که بران قادر بود. هر اینه برین نیز قدرت دارد وَالْأَنْعَامَ و چهارپایان

که اصناف ثمانیه اند خَلَقَهَا بیافرید لَكُمْ برای شما و گفته اند لکم متعلق بما بعدست
یعنی شما را فِيهَا دِفْءٌ در ایشان پوششیست گرم کننده. یعنی جامها از پشم و موی که
سرما باز دارد وَمَنَافِعُ و دیگر شما را در ایشان منفعتهاست. از نتاج و شیر و کرایه
و رکوب. و تجارت و جز آن وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ○ و از ایشان میخورید. یعنی شیر و روغن
و پنیر. یا میخورید از ایشان آنچه توان خورد. چون لحم و شحم. و اکل غیر انعام چون طیور
و صید بر و بحر گوییا غیر معتد بهاست وَلَكُمْ فِيهَا و شما را درین چهارپایان جَمَالٌ
زینتی و آرایشیست. یعنی درهای خانه شما در دو وقت بدین انعام زینت می یابند
حِينَ تُرِيحُونَ هنگامی که باز می آیند از چرا بآرامگاه خویش یعنی آخر روز وَحِينَ تَسْرَحُونَ
و وقتی که بیرون میروند بمراعی خود. یعنی بامداد وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ و برمیدارند
بارهای گران. یا ابدان شما را إِلَى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بشهری که نباشید شما بَالِغِيهِ رسنده
بدان با بارهای گران. یا پیاده إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ مگر برنج و سختی که ببدنهای شما رسد.
اهل مکه را میگوید که با امتعه تجارت خود بهیچ شهر از شام و یمن نتوانید رفت.
مگر بمشقت تمام. پس حق سبحانه شما را نعمت انعام انعام فرمود إِنَّ رَبَّكُمْ بتحقیق
آفریدگار شما لَرَءُوفٌ مهربانست. نعمت داد بی سابقه خدمت رَحِيمٌ ○ بخشاینده است
که بآفریدن چهارپایان کار بر شما آسان کرد وَالْخَيْلَ و بیافرید اسبان را وَالْبِغَالَ
و استران را وَالْحَمِيرَ و خران را لِتَرْكَبُوهَا تا بر نشینید آنان را وَزِينَةً و تا آرایش کنید
روزگار خود را بدان. آرایش کردنی وَيَخْلُقُ و بیافرید خدای چنانچه اینان را آفریدن
مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچنین را که شما نمیدانید از حشرات. و هوام. و طیور و جانوران
آبی و گفته اند مراد از نعم بهشتی است. یا ملائکه حافات و صافات. یا مخلوقات
ماوراء قاف در لباب آورده که سکوت از تفسیر آنچه حق سبحانه میفرماید که

ما لا تعلمون. اولی است وعلی الله وبر خدای است. یعنی اوراست قصد السبیل بیان
راه میانه یعنی راه راست که موصلست بحق. یا بروست اقامت طریق مستقیم
وتعدیل آن. نه بر سبیل وجوب. بلك از روی فضل ورحمت. یا مرور است راه حق
یعنی دین اسلام ومنها وهست بعضی از راه که خلقان روند جائر کج ومنحرف از
مقصد. یعنی ملل کفر یا اهوا وبدع ولو شاء واکر خواستی خدای که راه نماید لهدیکم
اجمعین ○ هر اینه راه نمودی همه شما را. وتوفیق رفیق ساختی تا همه سایران
بقصد السبیل رسیدندی هو الذی انزل اوست آنکه فرو فرستاد من السماء از
آسمان یا سحاب. یا از آسمان بر سحاب واز سحاب بر زمین ماء آبی لکم منه شراب
شما را از و آشامیدنی ومنه شجر وازین باران باشد درخت. مراد کیاهست که
از زمین روید. نه نباتی که آنرا ساق باشد فیه دران نبات رسته تسیمون میچرانید
چهارپایان خودرا ننبت میرویانیم ما. وحفص به یا میخواند یعنی میرویاند خدای
لکم برای شما به الزرع بآب باران کشت را. مراد حبوب غاذیه است که زراعة میکنند
والزیتون ودرخت زیتون را والنخیل وخرمابنان والاعناب وتاکها را ومن کل الثمرات
وبعضی از همه میوها که در دنیا ممکن باشد. زیرا که همه میوها موجود
نباشد الا در بهشت ان فی ذلک بدرستی که درین رویانیدن حبوب واشجار لآیة
هر اینه دلیلی است روشن بر قدرت وحکمت الهی لقوم یتفکرون ○ مر کروهی را
که تفکر کنند وتامل نمایند در آنکه دانه در زمین افتد. وآب در نفوذ کرده منتفخ
کردد. واعلی او منشق کشته. ساقی ازو در هوا تصاعد یابد واسفل او بشکافته
بیخی ازو در زمین مترسخ شود وبه نشو ونما ساعت بساعت زیاده میکردد. تا وقتی
که ازهار وانوار ومیوه بروی پدید آید هر میوه را شکلی ولونی ومزه دیکر باشد

ومعلوم

ومعلوم است که اختلاف اشکال والوان وطعوم. نیست الا بفعل فاعل مختار تقدس
وتعالی نظم روضه جانبخش جهان آفرید. باغچهٔ کون ومکان آفرید. کرد زهر شاخ وکل وبرک وبار
جلوه او نقش ذکر آشکار وسخر لکم ورام کردانید برای انتفاع شما اللیل والنهار
شب وروز را. یکی برای آرایش ودیکری برای آسایش والشمس والقمر وآفتاب وماه را
بجهة انضاج فواکه. وادراك زروع. ومعرفت حساب سنین وشهور والنجوم و
ستارکان را برای شناختن راهها. یعنی بدین همه شما را نفع میرساند در حالتی که هستند
مسخرات بامره رام شدکان بامر خدای که پروردکار همه است ان فی ذلک بدرستی که
درینها لآیات هر اینه علامتها ودلیلهاست بر وحدانیت صانع حکیم لقوم یعقلون
مر کروهی را که تعقل کنند در احوال نباتات که خالی از خفایی نیست. بفکر فرمود. ودرین
دلالات که بغایت ظاهرست ذکر عقل کرد وما ذرأ ودیکر رام کردانید آنچه را که
آفریده است لکم برای نفع شما فی الارض در زمین. از هر چه بدان محتاجید.
یعنی شما را میسر ساخت نفع کرفتن بدانها از مطاعم ومشارب. وملابس ومراکب.
ومناکح مختلفا الوانه در حالتی که مختلف است هیئة واشکال واصناف آن ان فی
ذلک بدرستی که درین مخلوقات لآیة هر آینه دلالتی ونشانه ایست بر وحدانیت حق.
لقوم یذکرون ○ مر کروهی را که یاد کنند وهو الذی واوست آنکه سخر البحر
مسخر کردانید دریا را بحیثیتی که شما متمکنید از انتفاع بدان. یکی آنکه درو صید میکنید
لتاکلوا تا بخورید منه ازو لحما طریا کوشتی تازه. یعنی ماهی وتستخرجوا ودیکر عوض
مینمایید درو تا بیرون آرید منه ازو حلیة تلبسونها پیرایه که میپوشید
یعنی استخراج میکنید. آنچه ازو پیرایه میسازید. چون لؤلؤ ومرجان. و
میپوشند آنرا زنان شما. وچون تزیین نسا برای رجال باشد. لبس حلیه را بدیشان

نسبت داد وَتَرَى الْفُلْكَ و می‌بینی کشتیها را مَوَاخِرَ رونده و شکافندهٔ آب فِيهِ در دریا
وَلِتَبْتَغُوا و دیگر تسخیر بحر مر شما را برای آنست که بجوئید برکوب در کشتی مِنْ فَضْلِهِ از سود او
که سبب سعة رزقست وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ● و شاید که شکر کوئید خدای را
بر نعمت تسخیر دریا و ترتیب کشتی چه این نعمتی عظیمست که مهالك را سبب منافع
ساخته • صاحب کشف الاسرار آورده که حق سبحانه از روی ظاهر در زمین دریاها
آفریده • جون قلزم • و عمان • و محیط • و جز آن • و برای عبور بران کشتیها مقرر فرموده •
واز روی باطن در نفس آدمی دریاها پدید کرده • جون دریای شغل و غم • و حرص و
غفلت و تفرقه • و برای عبور از آن کشتیها تعیین نموده • هرکه در کشتی توکل نشیند
از دریای شغل بساحل فراغت رسد • و هرکه بکشتی رضا در اید • از بحر غم بساحل فرح رسد
و هرکه در کشتی قناعت جای کند • از دریای حرص بساحل زهد آید • و هرکه در کشتی
ذکر نشینند • از دریای غفلت بساحل آکاهی رسد • و هرکه بکشتی توحید در آید • از
دریای تفرقه بساحل جمعیت رسد • و بحقیقت تفرقه در بقاست • و جمعیت در فنا •
باخودان در مهلکهٔ تفرقه اند • و بیخودان در مرتبهٔ جمع نظم بحساب خودی قلم در کش
دره بیخودی علم برکش • تا بجاروب لا نروبی راه • کی رسی در حریم الا الله وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ
و بیافرید و بنهاد در زمین رَوَاسِيَ کوههای بلند و بزرک أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ تا میل نکند
بشما زمین یعنی متحرك و مضطرب نکردد و شما را نه بکرداند در خبرست که جون حق
سبحانه زمین را بیافرید بر روی آب متحرك و بی قرار بود ملایکه کفتند این بساط مقر
هیچ کس نمیتواند بود حق تعالی بر روی کوهها بیافرید تا قرار کرفت و در تیسیر فرموده
که جون زمین آفریده شد بغایت مصطرب و متحرك بود حق سبحانه فرشتهٔ که
اوصاعد یا سیل کویند بیافرید • و بفرمود تا پای بر زمین نهاد و زمین بکرانی پای او

برجای قرار کرفت • پس کوهها را میخ زمین ساخت تا بایستاد وَأَنْهَارًا و دیگر
در زمین بیافرید جویها جون نیل و فرات • و دجله • و جیحون • و سیحون • و امثال
آن وَسُبُلًا و دیگر پدید کرد هم در زمین راهها از موضعی لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ
تا باشد که شما راه یابید بمنازل و مقاصد خود وَعَلَامَاتٍ و دیگر پیدا کرد نشانها
راه برای روندکان • از کوهها و پشتها و غیر آن وَبِالنَّجْمِ و بستارکان جون ثریا • و بنات
نعش • و فرقدین • و شعرین • و سماکین • و جدی و مانند آن هُمْ يَهْتَدُونَ ● ایشان
یعنی قریش • در خشکی و تری راه می‌یابند • اکر جه اهتدا به نجوم همه مسافران امیسر است
اما ایشان مشهور بودند در رحلة الشتاء والصیف بانکه راه را بستاره از همه بهتر
میشناسند أَفَمَنْ يَخْلُقُ آیا کسی که می‌آفریند این همه مخلوقات را که مذکور شد كَمَنْ لَا
يَخْلُقُ باشد همچون کسی که نمی‌آفریند • مراد آنها اند که ایشان را بدون خدای میپرستیدند
جون عیسی • و عزیر • و ملایکه و اصنام • یعنی خالق را با مخلوق هیچ مشابهتی نیست • پس
عاجزی را شریك قادر ساختن غایت عناد و نهایت جهلست أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ● آیا
یاد نمیکنید اینها را • یعنی یاد کنید تا در یابید فساد اعتقاد خود وَإِنْ تَعُدُّوا و اکر خواهید
که بشمارید نِعْمَةَ اللَّهِ نعمتهای خدا را که بشما ارزانی داشته لَا تُحْصُوهَا نتوانید
شمردن آنرا • و جون از شمار نعمت عاجزید • پس جکونه بشکر آن قیام توانید نمود إِنَّ اللَّهَ
لَغَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است اکر در ادای شکر تقصیر کنید در میکذراند رَحِيمٌ
مهربانست که تقصیر شکر کذاری نعمت • از شما باز نمیدارد وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند
مَا تُسِرُّونَ آنجه پنهان دارید از عقاید وَمَا تُعْلِنُونَ ● و آنجه آشکارا کنید از اعمال
وَالَّذِينَ يَدْعُونَ و آنان از آلههٔ باطله که میخوانند کفار مکه و میپرستند مِنْ دُونِ
اللَّهِ بجز خدای لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا نمی‌آفرینند جیزی را • یعنی نمیتوانند آفرید وَهُمْ يُخْلَقُونَ

وحال آنکه ایشان آفریده شده اند ۰ وهرکه مخلوق بود محتاج بود در وجود
بدیکری ۰ ومحتاج ممکن باشد ۰ وخالق واجب الوجود باید ۰ پس ایشان شرکت حق را
نشایند اَمْوَاتٌ وایشان باوجود مخلوقیت مرده کانند غَیْرُ اَحْیَآءٍ نه زندکان یعنی
بسان جمادات نه میشنوند ۰ ونه می بینند ونه میکویند وَمَا یَشْعُرُونَ
ونمیدانند اَیَّانَ یُبْعَثُونَ که کی برانکیخته خواهند شد ایشان ۰ یا عبدهٔ ایشان ۰ پس
جون وقت بعث خود وغیر خود را ندانند ۰ جکونه جزا توانند داد پرستندکان
خود را ۰ ومعبود باید که بحشر بندکان خود دانا بود ۰ وبر ایصال جزا بدیشان توانا
دمیا طی آورده که روز قیامت بتان را برانکیزند ذوات ارواح ۰ تا از عبدهٔ خود تبرا کنند
اِلٰهُکُمْ خدای شما اِلٰهٌ وَاحِدٌ خدایی یکتا ویکانه است فَالَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ پس آنکسان که
نمیکروند بِالْاٰخِرَةِ بسرای دیکر ۰ یعنی تصدیق بعث نمیکنند قُلُوْبُهُمْ مُنْکِرَةٌ دلهای
ایشان ناشناسنده است ۰ وراستی را ناپذیرنده وَهُمْ مُسْتَکْبِرُوْنَ ۝ وایشان
سرکشانند از متابعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ۰ یا کردنکشی میکنند از قبول ایمان
لَا جَرَمَ هر اینه راست ودرستست اَنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُ آنکه خدای میداند مَا یُسِرُّوْنَ
آنجه نهان میسازند از مکر برسول خدای وَمَا یُعْلِنُوْنَ ۝ وآنجه آشکارا میکنند
از حرب ومخاصمت باوی اِنَّهٗ بدرستی که خدای لَا یُحِبُّ الْمُسْتَکْبِرِیْنَ ۝ دوست
نمیدارد متکبران را که از توحید خدای ۰ وتصدیق پیغمبر سرکشی کنند وَاِذَا قِیْلَ
لَهُمْ وجون کویند متکبران را ۰ یعنی اتباع وسفله پرسند از رؤسا واشراف که
مَاذَا اَنْزَلَ جه جیز فرستاد رَبُّکُمْ پروردکار شما بر محمد صلی الله علیه وسلم این سخن
بر سبیل استهزا وتهکم است ۰ جه ایشان به نزول قرآن مقر نبودند ۰ اما جون کسی
باستهزا پرسیدی که خدای جه فرستاده است قَالُوْا کفتندی اَسَاطِیْرُ الْاَوَّلِیْنَ ۝

آن فرستاده

آن فرستاده شده سرکذشتهاء پیشینیانست ۰ یعنی هیج نفرستاده ۰ وآنجه او میخواند
اساطیر الاولین است ۰ کفار بدین سخن قومی را کمراه ساختند ۰ وحق تعالی فرمود که
این عمل کردند لِیَحْمِلُوْا تا بردارند اَوْزَارَهُمْ بار کناهان خود را کَامِلَةً بتمام یَوْمَ الْقِیٰمَةِ
روز رستخیز وَمِنْ اَوْزَارِ الَّذِیْنَ وبردارند بعضی نیز از کناهان آنانکه یُضِلُّوْنَهُمْ
کمراه ساخته اند ایشان را بِغَیْرِ عِلْمٍ بی دانشی بآن مقدار که حصهٔ اضلال باشد
یعنی هم عقوبت کفر خود خواهند کشید بتمام ۰ وهم حصهٔ از عقوبت قومی که بجهل
ونادانی ایشان را کمراه کرده اند اَلَا سَآءَ بدانید که بد بار یست مَا یَزِرُوْنَ آن باری که
ایشان میکشند قَدْ مَکَرَ الَّذِیْنَ بدرستی که مکر کردند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ
پیش از اهل مکه بقصد وتکذیب انبیا فَاَتَی اللّٰهُ پس بیامد فرمان خدای بُنْیَانَهُمْ
بآن بناها که برافراشته بودند ۰ یعنی امر خدای بخرابی ابنیهٔ ایشان صادر شد
مِنَ الْقَوَاعِدِ از جهة اساس ۰ یا عمدی که بنا بران موضوع بود فَخَرَّ پس بیفتاد عَلَیْهِمُ
السَّقْفُ بر ایشان سقف خانها مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر ایشان یعنی اول بام بر ایشان فرود آمد
پس دیوارها ۰ واین اشارتست بانهدام کلی وهلاک ایشان در ان ۰ بعضی برانند که مراد
ازین بنا صرح که ببابل ساخته بود ۰ ارتفاع آن پنج هزار کز ۰ وکویند دو فرسخ ۰ وغرض آن
بود که ترصد امور آسمانی کند ۰ وبر خدای ابراهیم صلوات الله علیه مطلع شده با وی
مقاتله نماید ۰ بعد از اتمام صرح بادی از مهب هیبت الهی بوزید ۰ وآن بنا را از بیخ
وبنیاد بکند ۰ ودر تفسیر ثعلبی آمده که سر آن بنا را در دریا فکند ۰ وباقی بر خانهای
نمرودیان فتاد ۰ وآوازی مهیب از آن پدید آمده زبان قوم متبلبل شد ۰ یعنی بهم بر آمد
وسخن ایشان مختلف کشت ۰ ووجه تسمیهٔ آن شهر که کوثا نام داشته ببابل اینست ۰
محمد جریر طبری رحمه الله آورده که زبان همه مردم در زمان نمرود سریانی بود ۰ جون

نمرود است و

سقوط صرح واقع شد. زبانهارا اختلاف پدید آمد. وهر قومی بزبانی سخن کفتن آغاز
کردند. وهیچ یك زبان آن دیکر ندانست. وهفتاد ودو زبان مختلف در عالم پدید آمد.
پس حق سبحانه خبر میدهد که آن قوم که پیش ازین مکر کردند. یعنی نمرود واتباع او
ما بخرابی بناء ایشان حکم کردیم **وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ** وبیامد بدیشان عذاب **مِنْ حَيْثُ
لَا يَشْعُرُونَ** ◯ از آنجا که نداستند. یعنی وقتی که طمع نداشتند. یا از ممری که متوقع
نبود. دمیاطی آورده که مراد ازین عذاب بعوضه است که بر لشکر نمرود مسلط شد.
ودر لباب فرموده که خدای تعالی نمرود را مبتلا کردانید به پشه که در بینی او رفته
در ام الدماغ جای کرفت. وبزرك شد. وچهارصد سال در آنجا بماند. ودرین مدت
پیوسته مطرقه بر سر او میزدند. تا فی الجمله آرامی می یافت. شیخ فرید الدین عطار رحمه الله
در توحید منطق الطیر آورده **نظم** نیم پشه بر سر دشمن کماست. در سر او چار صد سالش
بداشت. چون دهد حکمش ضعیفی را مدد. سبلت خصم قوی را برکند **ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ**
پس روز قیامت **يُخْزِيهِمْ** رسوا کرداند ایشان را. یا عذاب کند باتش چنانچه در دنیا معذب
کردانید باقتادن صرح. واستیلای لشکر بعوضه **وَيَقُولُ** وکوید خدای در آن روز **أَيْنَ
شُرَكَائِيَ** کجا اند انبازان من. یعنی آنها که کمان میبردید که شریکان منند **الَّذِينَ كُنْتُمْ**
آنانکه شما که از روی ستیزه **تُشَاقُّونَ** خلاف میکردید با پیغمبر ومؤمنان **فِيهِمْ**
در شان ایشان **قَالَ الَّذِينَ** کویند آنانکه **أُوتُوا الْعِلْمَ** داده شده اند علم را. یعنی اهل علم
از انبیا وملائکه. یا دانائی که خلق را بتوحید حق خوانده اند کویند **إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ**
بدرستی که خواری ورسوائی درین روز **وَالسُّوءَ** وبدی یعنی عذاب **عَلَى الْكَافِرِينَ** بر کافران است
الَّذِينَ آنانکه **تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ** فرا کیرند فرشتکان ایشان را. یعنی ارواح ایشان
قبض کنند **ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ** در حالتی که ایشان ستمکار اند بر نفسهای خود بکفر. وچون

بودیدمی

مد

وملك را معاینه دیدند **فَأَلْقَوُا السَّلَمَ** در انداختند صلح را واقرار کردند بربوبیة
حق. یا کردن نهادند وکفتند **مَا كُنَّا نَعْمَلُ** نبودیم ما عمل کنیم **مِنْ سُوءٍ** هیچ بدی
از کفر وظلم. یعنی شرك ومعصیة را منکر شوند. حق سبحانه فرماید **بَلَى** یعنی کافر
بودید ومعصیة کردید **إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ** بدرستی که خدای داناست **بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**
بدانچه بودید که عمل میکردید. وبران شمارا پاداش خواهد داد. وپاداش آنست
که کویند **فَادْخُلُوا** پس در آیید **أَبْوَابَ جَهَنَّمَ** بدرهاء دوزخ. یا بدرکاتی که آماده است
برای شما **خَالِدِينَ فِيهَا** در حالتی که جاوید باشید در آن **فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ**
پس هر اینه بد مقامی. وبد آرامکاهیست متکبران را جهنم. آورده اند که احیاء عرب
در موسم کسان میفرستادند بمکه تا خبر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم تحقیق
کرده. بدیشان رسانند. چون فرستاده از کفار میپرسید که بر محمد چه چیز
فرو می آید. می کفتند افسانهای کذشتکان چنانچه کذشت **وَقِيلَ** وچون کفتند
لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مر آنانرا که پرهیز کردند از شرك. یعنی مؤمنان **مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ** چه چیز
فرستاد پروردکار شما **قَالُوا خَيْرًا** کفتند فرستاد نیکویی. مراد قرآنست که جامع
جمیع خیرات ومستجمع مجموع حسنات وبرکات اوست. ونیکوییهاء دینی ودنیوی
وخوبیهاء صوری ومعنوی. ناشی از و **لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا** مر آنانرا که نیکویی کردند.
در اقوال وافعال. یا کفتند کلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله **فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا** درین
سرای **حَسَنَةٌ** مکافات نیکوست از عصمت خون ومال. وحرمت. وفتح ونصرت
وَلَدَارُ الْآخِرَةِ وثواب ایشان در سرای دیکر **خَيْرٌ** بهترست ازین **وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ**
ونیکو سراییست مر پرهیزکارانرا بهشت. وکفته اند نیك سراییست دنیی که در وتهیهٔ
زاد آخرت میتوان کرد. ونکتهٔ الدنیا مزرعة الآخرة. مؤید این قول است. بزرکان

عشر

گفته‌اند • زرع یومك حصاد غدك نظم بکوش امروز تا تخمی بپاشی که فردا بر جوی قادر
نباشی کز اینجا کشت کردن را نورزی • دران خرمن به نیم ارزن نیرزی جنات عدن سرای
متقیان بوستانها قامتست که روز قیامت یدخلونها در آیند بدان تجری میرود
من تحتها الانهار از زیر منازل آن بوستانها جویها لهم فیها مر ایشانراست در
بهشت ما یشاؤن آنچه خواهند از انواع مشتهیات • و در جواب کسی که گوید شاید
هر بهشتی خواهد که بدرجات انبیا • و منازل اولیا • و مراتب شهدا برسد •
آن گفته‌اند که در بهشت غبطه و حسد که موجب این تمناها باشد نیست • بلک
هر یك از بهشتیان بدانچه دارند راضی‌اند کذلك مثل این جزا یجزی الله المتقین
پاداش میدهد خدای متقیانرا الذین آنانکه تتوفهم الملائکة بمیرانند ایشانرا فرشتگان
بامر خدای طیبین در حالتی که پاك باشند از شوایب شرك و عصیان • یا خوش وقت
باشند بآنکه مژده دهند فرشتگان ایشانرا • و از روی تعظیم یقولون گویند سلام علیکم
سلام خدای بر شما • و میشاید که سلام فرشتگان باشد بر ایشان و بعد از سلام گویند
فردا که مبعوث شوید ادخلوا الجنة در آیید در بهشت که برای شما آماده است بما کنتم
تعملون ○ بسبب آنچه بودید که عمل میکردید از خیرات و حسنات هل ینظرون
آیا انتظار میبرند کافران • یعنی منتظر نیستند الا ان تأتیهم الملائکة مگر آنکه بیایند
بدیشان فرشتگان بقبض ارواح او یأتی یا بیاید امر ربك فرمان پروردگار تو بعذاب
استیصال ایشان کذلك مانند شرك و تکذیب ایشان فعل الذین کردند آنانکه بودند من
قبلهم پیش از ایشان • و بدان سبب رسید بدیشان آنچه رسید وما ظلمهم الله و بر ایشان
ستم نکرد خدای بهلاك ایشان ولکن کانوا و لیکن بودند ایشان که بکفر و معصیت
انفسهم یظلمون ○ بر نفسهای خود ستم میکردند فاصابهم پس رسید ایشانرا جکم

علا

عدل سیئات ما عملوا جزای آن بدیها که کردند وحاق بهم و فرود آمد بدیشان
یعنی فرو گرفت ایشانرا ما کانوا به آنچه بودند که بآن یستهزءون ○ استهزا می‌کردند
یعنی عذاب موعود وقال الذین اشرکوا و گفتند آنانکه شرك آوردند لو شاء الله اگر
خواستی خدای ما عبدنا من دونه نمیپرستیدیم بجز خدای من شیء هیچ چیزی نحن
ما ولا آباؤنا و نه پدران ما ولا حرمنا و حرام نمیکردیم خدای من شیء هیچ چیزرا
از بحیره و سایبه و غیر آن • مشرکان این سخن از روی استهزا گفتند • نه بخلوص
عقیدت • و صفای طویت • حسین بن الفضل رحمه الله گفته که اگر کفار این سخن از
روی تعظیم و اجلال • و معرفت الهی گفتندی • حق سبحانه ایشانرا بدان عیب نکردی •
کذلك مانند کردار اهل مکه فعل الذین من قبلهم کردند آنانکه پیش از ایشان بودند •
از شرك • و تکذیب • و تحریم حلال • و تحلیل حرام فهل علی الرسل پس هست بر فرشتگان
یعنی نیست بر ایشان الا البلاغ المبین ○ مگر رسانیدن پیدا • یا پیدا کننده مر طریق حق را
ولقد بعثنا و هر اینه ما فرستادیم فی کل امة در میان هر گروهی رسولا پیغمبری جناتجه
ترا بدین امت فرستاده‌ایم • و فرمودیم همه را تا با قوم گویند ان اعبدوا الله آنکه
بپرستید خدایرا واجتنبوا الطاغوت و پرهیز کنید • و با یکسو روید از پرستیدن
طاغوت • و آنچیزیست که بدون خدای پرستند فمنهم پس از ین امم من هدی الله کسی
بود که راه نمود خدای اورا و توفیق ایمان داد ومنهم من حقت و از ایشان کسی بود
که واجب شد علیه الضلالة برو گمراهی بسبب خذلان الهی فسیروا پس بروید ای
مشرکان و سیر کنید فی الارض در زمین فانظروا کیف کان پس بنگرید که چگونه
بود عاقبة المکذبین ○ منتهای کار تکذیب کنندگان • یعنی بر دیار عاد و ثمود
بگذرید • و بنظر فکرت و عبرت در ان نگرید • تا بر شما واضح گردد • که هر که

مزدوده فی حکو

آن کنند که ایشان کردند. چنان هلاک شود که ایشان شدند إِن تَحْرِصْ سخت
کوشی. وحرص ورزی ای محمد عَلَىٰ هُدَاهُمْ بر راه یافتن مشرکان فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی
که خدای لَا يَهْدِي راه نمینماید مَن يُضِلُّ آنرا که میخواهد کمراهی او وَمَا لَهُم
ونیست کمراهانرا مِّن نَّاصِرِينَ هیچ کس از یاران که دفع عذاب کند ازیشان در تبیان
آورده که یکی از مسلمانان بر کافری دینی بود بتقاضای آن رفته. در اثنای
مکالمه کفت بدان خدای که بعد از مرک بلقاء او امیدوارم. کافر کفت تو امید داری
که بعد از مرک زنده شوی مسلمان کفت آری. آن کافر بایمان غلاظ وشداد که
در کیش او مقرر بود سوکند یاد کرد که هیچکس بعد از موت زنده نشود آیة آمد.
وَأَقْسَمُوا وسوکند خوردند بِاللَّهِ بخدای جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ سخت ترین سوکند ایشان
یعنی جهد کردند در تغلیظ سوکند. وکفتند لَا يَبْعَثُ اللَّهُ بر نه انکیزد خدای
مَن يَمُوتُ آنرا که بمیرد بَلَىٰ ایجابست بعد از نفی یعنی بر خواهد انکیخت ایشانرا
وعده کرده است خدای وَعْدًا وعده کردنی عَلَيْهِ که بر وست وفا کردن یعنی وعده
لازم الوفا حَقًّا درست وراست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر آدمیان لَا يَعْلَمُونَ
نمیدانند لِيُبَيِّنَ حق تعالی بر می انکیزد ایشانرا تا بیان کند لَهُمُ برای ایشان الَّذِي
يَخْتَلِفُونَ آنچیزیرا که اختلاف میکنند فِيهِ در ان از امور بعث وحشر وَلِيَعْلَمَ
الَّذِينَ كَفَرُوا وبرای آن تا بدانند آنانکه نکرویدند أَنَّهُمْ كَانُوا آنرا که بودند كَاذِبِينَ
دروغ کویان در انکار قیامت إِنَّمَا قَوْلُنَا جز این نیست که قول ما لِشَيْءٍ مر چیزیرا إِذَا
أَرَدْنَاهُ چون خواهیم آفریدن او أَن نَّقُولَ آنست که کوییم لَهُ كُن مر آنچیزیرا که
بباش فَيَكُونُ ○ پس باشد. ملخص سخن آنست که تکوین ما مر اشیارا متوقف
بر ماده ومدد نیست. پس کسی که ابتداء بی سبق ماده قادر باشد بر ابداع چیزی هر اینه

قدرت

قدرت او از اعاده آن شیء با وجود ماده در نخواهد ماند. نظم آنکه پیش از وجود جان بخشد.
هم تواند که بعد از ان بخشد. چون در آورد از عدم بوجود. چه عجب باز اکر کند موجود.
وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وآنانکه بریدند از اوطان خود فِي اللَّهِ در کزاردن حق خدای وبرای
رضای او مِن بَعْدِ مَا ظُلِمُوا از پس آنکه ستم دیده شده بودند. مراد آنها اند از صحابه
رضی الله عنهم که بجهة ستمکاری قریش بر ایشان بحبشه هجرت کردند. حق سبحانه وعده
فرمود که لَنُبَوِّئَنَّهُمْ هر اینه جای دهیم ایشانرا فِي الدُّنْيَا در دنیا حَسَنَةً شهری
نیکو. یعنی مدینه معظمه علی ساکنها الصلوة والسلام. وکفته اند غنیمتی نیکو.
وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ وهر اینه مزد آخرت مر ایشانرا أَكْبَرُ بزرکترست از غنیمتی که در دنیا بدیشان
رسد. آورده اند که فاروق اعظم رضی الله عنه هرکاه که یکی از مهاجران را عطا
دادی کفتی بکیر خدای ترا درین برکت دهد. هذا ما وعدك الله في الدنيا. وما ادخر لك
في الآخرة افضل لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ○ اکر باشند کفار که بدانند آنکه خدای مهاجرانرا
در هر دو سرای مزد میدهد. هر اینه با ایشان موافقت نمایند در ایمان وهجرت.
یا اکر مهاجران بدانند زیاده کنند در اجتهاد ومصابرت الَّذِينَ صَبَرُوا مهاجرانند
آنانکه صبر کردند بر مفارقت وطن. وآزار کفار وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ وبر پروردکار خود
يَتَوَكَّلُونَ ○ توکل میکنند. وکار خودرا بدو تفویض مینمایند. آورده اند که
قریش کفتند خدای از ان بزرکترست که بشررا به پیغمبری فرستد. بلک فرشتکانرا
مبعوث کرداند تا خلق را بدو دعوت کنند. رد قول ایشانرا آیة آمد که وَمَا
أَرْسَلْنَا ونفرستادیم ما برسالت مِن قَبْلِكَ پیش از فرستادن تو إِلَّا رِجَالًا مکر مردانیرا
که بزبان ملائکه يُوحَىٰ إِلَيْهِمْ وحی فرستاده میشود. وحفص بصیغه متکلم
خواند. یعنی وحی میفرستادیم بدیشان ملخص سخن آنست که سنت الهی بران

خمس

جاری شده که بشر را برسالت فرستد نه ملک را فَاسْئَلُوا پس بپرسید اَهْلَ الذِّكْرِ
اهل کتاب. یعنی علماء ایشان را اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۝ اگر شما هستید که نمیدانند
تا بدانید که انبیای گذشته همه بشر بوده اند مبعوث شده بامم. و فرستاده کشتند
بِالْبَيِّنَاتِ با معجزها روشن وَالزُّبُرِ و کتابهای نوشته وَاَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم
اِلَيْكَ الذِّكْرَ بتو قرآن را که سبب یاد کرد خداوندیست سبحانه و تعالی لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ تا روشن
و هویدا کنی برای مردمان مَا نُزِّلَ آنچه فرستاده شده است در ذکر اِلَيْهِمْ بسوی ایشان
از اوامر و نواهی وَلَعَلَّهُمْ و تا شاید که ایشان يَتَفَكَّرُونَ ۝ تفکر کنند در ان. و
دانند که این کلام مخلوق نیست اَفَاَمِنَ الَّذِينَ آیا ایمن شده اند آنانکه مَكَرُوا
السَّيِّئَاتِ کرده اند مکرها بد. یعنی برای هلاک انبیا حیلها انگیخته اند. یا مراد
جماعتی اند که به نسبت با پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم مکر کردند. میفرماید که
آیا ایشان خود را ایمن میدانند و میدارند اَنْ يَخْسِفَ اللّٰهُ از انکه فرو برد خدای
بِهِمُ الْاَرْضَ ایشانرا در زمین. چنانچه قارون را فرو برد اَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ یا ایمن اند
از انکه بیاید بدیشان عذاب الهی مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ۝ از انجا که ندانند و امید
ندارند چنانچه بقوم لوط علیه السلام آمد اَوْ يَأْخُذَهُمْ یا از انکه بگیرد شان
فِي تَقَلُّبِهِمْ در گشتن ایشان. یعنی در رفتن و آمدن از شهری بشهری برای تجارت. یا
بوقت گردیدن ایشان در جامهٔ خواب از دستی بدستی فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ ۝ پس
نیستند ایشان عاجز کنندگان مر خدایرا از عقوبت خود اَوْ يَأْخُذَهُمْ یا ایمن اند
از انکه بگیرد خدای ایشانرا عَلَى تَخَوُّفٍ بترس از هلاک پیشینیان. یعنی ترسان
شوند از عذاب قومی که پیش از ایشان بوده و در همان حین ترس عذاب
بدیشان فرود آید فَاِنَّ رَبَّكُمْ پس بدرستی که پروردگار شما لَرَءُوفٌ مهربانیست

کبردباری

که بردباری میکند با بندگان رَحِيمٌ ۝ بخشاینده ایست که تعجیل نمیکند
در عقوبت ایشان اَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی‌نگرند این کافران اِلَى مَا خَلَقَ اللّٰهُ بسوی آنچه
آفریده است خدای مِنْ شَيْءٍ از چیزی که او را شخص است يَتَفَيَّؤُا ظِلَالُهُ میگردد
سایهای او عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ از راست و چپ. یعنی از هر جانبی سُجَّدًا سجده
کنندگان لِلّٰهِ مر خدایرا وَهُمْ دَاخِرُونَ ۝ و حال آنکه ایشان خوارند. یعنی
خاضع و متواضع. در تفسیر زاهدی آورده که معنی سخن آنست که اگر کافران
مرا سجده نکنند چه زیان که سایهاء ایشان مرا خضوع و خشوع میکنند وَلِلّٰهِ يَسْجُدُ
و مر خدایرا سجده میکند مَا فِي السَّمٰوَاتِ آنچه در آسمانهاست وَمَا فِي الْاَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ
و آنچه در زمین است از جنبندگان وَالْمَلٰئِكَةُ و دیگر سجده میکنند فرشتگان
و تخصیص ایشان یا با آنکه در علویات داخل اند. جهت تعظیم ایشان است. یا بسبب
طواعیت در سجده. و مؤید این قول است آنکه میگوید وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ۝
و فرشتگان سرکشی نمینمایند از عبادت او. صاحب تبیان گفته که سجود دو نوع است
سجود عبادت که وضع جبهه است بر زمین از روی پرستش. و آن سجده ذوی
العقولست. و سجود تذلل و خضوع و تسخیر و آن سجده غیر عقلاست. درین آیت
سجده باید کرد و این سجدهٔ سیم است از سجدها قرآنی. و حضرت شیخ قدس سره
در فتوحات این را سجود عالم اعلی و ادنی خوانده. که در مقام ذلت و خوف خود را
سجده میکنند. پس بنده باید که درین محل بدین دو صفت موصوف گشته
خود را در زمرهٔ ساجدان گنجایش دهد يَخَافُونَ میترسند ملائکه رَبَّهُمْ از عذاب
آفریدگار خود که ناگاه فرستد مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر ایشان وَيَفْعَلُونَ و میکنند
بطوع و رغبت مَا يُؤْمَرُونَ ۝ آنچه فرموده شده اند بآن. از پرستش و ذکر

ع نصف

وقال الله وکفت خدای لا تتخذوا فرا مکیرید الهین اثنین دو خدا این جابی اثنین
برای تاکیدست انما هو جز این نیست که خدای اله واحد معبودیست یکتا
یعنی وحدت لازم الوهیة است• زیرا که مرتبهٔ الوهیت شرکت بر نتابد• جنانچه
با دلهٔ واضحه ثابت کشته• پس باید که خدای واحد باشد من کل الوجوه• ومتعلق
نبود بهیچ شیء از اشیا• بلک اشیا ازو ظاهر بود• واو بی اشیا قایم باشد بیت
از همه در صفات وذات جدا• لیس شیء کمثله ابدا فایای فارهبون ○ پس از من
بترسید• التفات از غیبت بتکلم ابلغ است در ترهیب وتخویف وله ومر خدایراست
ما فی السموات والارض آنچه در آسمانها و زمین است• یعنی مخلوق و مملوک اوست
وله الدین ومر وراست طاعت واصبا لازم وواجب• یا دین پسندیده مر اوراست
باقی وثابت• یا اوراست جزا دایم وغیر منقطع• یعنی ثواب مطیع وعقاب عاصی افغیر الله
ایا بدون خدای از کسی دیکر تتقون میترسید• وحال آنکه ضار ونافع غیر او نیست
وما بکم وآنچه بشما رسیده است من نعمة از نعمتها جون صحت وغنا وخصب
فمن الله پس از خدای است ثم اذا پس جون مسکم الضر برسد بشما سختی جون مرض
وفقر وقحط فالیه تجارون ○ پس بدو می نالید• وتضرع وزاری بدرکاه او میکنید
ثم اذا پس جون کشف الضر بردارد آن سختی که ازان می نالید عنکم از شما اذا فریق
منکم همی کروهی از شما• یعنی کفار بربهم یشرکون ○ بخداوند خود شرک آرند محققان
بر آنند که شرک اینجا ملاحظهٔ اسبابست• یعنی از مسبب غافل شده هر جیزی را از وصول
عطا ورد بلا بسببی باز بندند لیکفروا تا کفران ورزند بما آتیناهم بآنچه ایشان را
داده ایم از نعمت• وکشف محنت فتمتعوا پس برخورید امر تهدید است• یعنی ای کافر نعمتان
دو سه روزی کام خود برانید• واز دنیا بهره بردارید فسوف تعلمون ○ پس زود باشد

که بدانید عاقبه امر خود را• این سخترین وعیدیست اهل کفران را ویجعلون ومی کنند
کافران• یعنی مقرر میسازند لما لا یعلمون برای آنها که نمیدانند• یعنی بتان که
ایشان را علم نیست یا برای آنچه خود نمیدانند از شفاعة اصنام• تعیین میکنند بجهت
ایشان نصیبا بهرهٔ مما رزقناهم از آنچه بدیشان داده ایم از کشتها وجهارپایان•
جنانچه فرمود• وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث والانعام نصیبا الآیة• وبیان این
کلام در سورهٔ انعام کذشته تالله لتسئلن سوکند بخدای که پرسیده خواهید شد
روز قیامة عما کنتم تفترون از آنجیزی که هستید که افترا میکنید• ودروغ
برمی بافید• که بتان خدایان اند• وما بنصیب زروع وانعام بدیشان تقرب میکنیم
ویجعلون ومیکویند ومیسازند لله البنات مر خدایرا دختران• خزاعه وکنانه
میکفتند که ملایکه دختران خدایند• وسخن بنو ملیح آن بود که حق تعالی با جن
مصاهرت کرد• وملایکه متولد شدند سبحانه پاکست خدای از قول ایشان که
میکویند خدای دختران دارد ولهم ما یشتهون ○ ومر ایشانراست آنچه آرزو دارند
وبدان نازند• یعنی پسران واذا بشر وجون خبر داده شود احدهم یکی از ایشان بالانثی
بولادت دختر• یعنی جون کسی را از کافران خبر دهند که ترا دختری متولد شده•
ظل وجهه کردد روی او مسودا سیاه از اندوه• وغم• وشرمندکی در میان قوم وهو
کظیم ○ واو پر باشد از خشم بر زن خود• که جرا دختر زاده یتواری پنهان شود
وخود را بپوشد من القوم از کروه آشنایان• وخویشان من سوء ما بشر به از بدی
وناخوشی آنچه اورا خبر داده اند بآن• یعنی از قوم خود پنهان دارد که مر اورا دختری
بزادند• ودر فکر افتد که ایمسکه آیا نکاه دارد آن مولود را علی هون بر خواری و
ذلت ام یدسه یا بپوشد اورا فی التراب در خاک• یعنی زنده در کور کند• جنانچه

بنو تمیم و بنو مضر میکردند اَلَا سَآءَ بدانید که بدست مَا یَحْکُمُونَ آنچه حکم

کنند مشرکان • یعنی دختر که پیش ایشان قدر و حرمت ندارد • بخدای نسبت میدهند •

لِلَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ مر آنانرا که نمیگروند بِالْآخِرَةِ بسرای عقبی مَثَلُ السَّوْءِ صفت بدست

یعنی حاجت بزن و فرزند و کراهة بنات و زنده در خاک کردن وَلِلّٰهِ الْمَثَلُ الْاَعْلٰی و مر خدایراست

صفت بلند • یعنی وجوب ذاتی و غنای مطلق • وجود شامل • و تقدس از صاحبه

و ولد وَهُوَ الْعَزِیزُ و او غالبست و قادر بر هلاک کفار الْحَکِیمُ حکم کننده بمهلت

ایشان تا وقت معلوم وَلَوْ یُؤَاخِذُ اللّٰهُ النَّاسَ و اگر بگیرد خدای مردمانرا یعنی کافران

بِظُلْمِهِمْ بستم • یعنی بکفر ایشان مَا تَرَکَ عَلَیْهَا نگذارد بر روی زمین مِنْ دَآبَّةٍ هیچ

جنبنده بشومی کفر وَلٰکِنْ یُؤَخِّرُهُمْ ولیکن باز پس داد ایشانرا و مهلت دهد اِلٰی اَجَلٍ مُسَمًّی تا وقتی

نامبرده شده برای موت • یا عذاب ایشان فَاِذَا جَآءَ پس چون بیاید اَجَلُهُمْ وقت مقدر

ایشان برای عقوبة • یا مرگ لَا یَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً باز پس نیایند ساعتی از آن وَلَا یَسْتَقْدِمُونَ

و پیشی نگیرند ساعتی • بلکه بمیرند یا معذب شوند همان لحظه که وقت برسد وَیَجْعَلُونَ

و حکم میکنند لِلّٰهِ مر خدایرا • یعنی برای او مَا یَکْرَهُونَ آنچه نمیخواهند برای خود یعنی

دختران • یا شرکت در مهتری و سرداری وَتَصِفُ و با وجود این میگوید اَلْسِنَتُهُمُ الْکَذِبَ

زبانهاء ایشان دروغ را • یعنی میگویند اَنَّ لَهُمُ الْحُسْنٰی آنکه ایشانراست بهشت یا پاداشی

نیکو کافران میگفتند اگر فرضا رجوع ما با خدای باشد ما را نزدیک او مرتبه نیکو

خواهد بود • اِنَّ لِی عِنْدَهُ لَلْحُسْنٰی حق سبحانه میفرماید که دروغ میگویند لَا جَرَمَ

حقا • چنین است که فردای قیامت اَنَّ لَهُمُ النَّارَ بدرستی که باشد ایشانرا آتش دوزخ

وَاَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ و بتحقیق که ایشان متروکان و مهجوران باشند در آتش و بی

اعتباران و بعد از مذمت مشرکان و مآل کار ایشان بجهة تسلیهٔ حضرت رسالة

صلی الله

صلی الله علیه و سلم میفرماید تَاللّٰهِ لَقَدْ اَرْسَلْنَا بخدای که ما بتحقیق فرستادیم

پیغمبران اِلٰی اُمَمٍ بسوی امتان که بودند مِنْ قَبْلِکَ پیش از تو فَزَیَّنَ پس بیاراست

لَهُمُ الشَّیْطَانُ برای ایشان دیو سرکش • یعنی ابلیس اَعْمَالَهُمْ کردارهاء ایشانرا تا تکذیب

انبیا کردند فَهُوَ پس شیطان وَلِیُّهُمُ الْیَوْمَ دوست ایشانست امروز • یعنی با کافران زمان تو

دوستی میکند و بهمان نوع می آرایید در چشم ایشان عملهاء زشت را تا تکذیب تو

میکنند وَلَهُمْ و مر ایشانراست • یعنی ابلیس و ایشانرا فردا عَذَابٌ اَلِیمٌ عذابی دردناک

وَمَا اَنْزَلْنَا و نفرستادیم عَلَیْکَ الْکِتَابَ بر تو قرآنرا اِلَّا لِتُبَیِّنَ مگر برای آنکه بیان کنی

و روشن گردانی لَهُمُ برای مردمان الَّذِی اخْتَلَفُوا آنچیزیرا که اختلاف کردند

فِیهِ در آن از امر توحید • و احوال معاد وَهُدًی و منزل نساختیم کتابرا الا برای

راه نمودن وَرَحْمَةً و برای رحمة لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ مر گروهی را که بگروند بآن وَاللّٰهُ

اَنْزَلَ و خدای فرستاد مِنَ السَّمَآءِ از آسمان مَآءً آبی فَاَحْیَا بِهِ الْاَرْضَ پس زنده گردانید

بآن آب زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا بعد از مرگ او • یعنی تازه گردانید زمین را بباران

پس از پژمردگی آن • و گفته اند فرستاد از آسمان قرآنرا که سبب حیات مومنانست

پس زنده گردانید بدو دلهاء مرده را اِنَّ فِی ذٰلِکَ بدرستی که در آنچه مذکور شد لَاٰیَةً

هر آینه نشانه ایست آشکار لِقَوْمٍ یَسْمَعُونَ مر گروهی را که بشنوند بگوش تدبر

و استماع کنند بسمع انصاف وَاِنَّ لَکُمْ و بدرستی که مر شماراست فِی الْاَنْعَامِ

در وجود چهارپایان لَعِبْرَةً دلالتی که بدان عبور کنید از جهل بعلم نُسْقِیکُمْ می آشامانیم

شمارا مِمَّا فِی بُطُونِهِ بعضی از آنچه در شکمهاء ذوات الالبانست از جنس نعم مِنْ بَیْنِ

فَرْثٍ وَدَمٍ از میان سرگین و خون لَبَنًا شیری خَالِصًا پاک از لون دم و رایحهٔ فرث

سَآئِغًا گوارنده لِلشَّارِبِینَ مر آشامندگانرا ابن عباس رضی الله عنهما فرمود که

جون بهیمه علفی بخورد. ودر شکم او بخته کردد. سه طبقه در وبیدا میشود.
اسفل آن فرث واوسط آن لبن. واعلی آن دم. پس خون در عروق جاری میکردد.
وشیر به پستان میرود. وفرث ازمم خود بیرون می آید. صاحب انوار فرموده که
مراد ابن عباس رضی الله عنه آنست که اوسط آن مادهٔ لبن است. واعلی مادهٔ دم.
زیرا که لبن ودم در کرش متکون نمیشوند. بلکه خلاصهٔ اشیاء ماکوله راکه
بعضی از هضم یافته اند جکر جذب میکند. وثغل آنرا که فرث است میکذارد.
وآن کیلوس را هضمی تمام میدهد. تا اخلاط اربعه حادث میکردد وبخش
میکند آنها را بر اعضا بحکمتی که قادر حکیم درو ودیعت نهاده. پس اکر حیوانی
حامله باشد اخلاط او بر قدر غذای او می افزاید. از جهة استیلای برودت ورطوبة
بر امزجهٔ اناث. وآن خلط زاید برای جنین برحم میرود. وجون متولد شد آن زاید
یا بعضی ازو به پستان میریزد. وبجهة آنکه کوشت پستان غددی وسفید است
آن خلط بمجاورت آن سفید میکردد. وآنرا شیر میکویند. ودر تکون شیر از ماکولات
بعضی حیوانات که خار وخاشاک. یا علف سبز ست. وخروج او بآن صفا و
لطافت ازمیان کوشت. وخون آیتی لایح وعلامتی واضح است. بر حکمت الهی وقدرت
پادشاهی بیت ازخون سرخ شیر سفید آورد برون. ورخارهاء خشک کل تر کند پدید و
در قوت القلوب فرموده که تمامی نعمت بخلوص لبن است. یعنی اکر دروی
یکی ازو صفین فرث ودم باشد. نعمت تمام نبود. وطبع آنرا قبول نکند. همجنین معاملهٔ
بندکان باحق باید که خالص بود که اکر بشوب فرث ریا. ودم هوا آمیخته کردد.
ازخلوص دور. واز نظر قبول مهجور خواهد بود. زیرا که ریا در عمل شرک خفی است.
وصفای عمل بسبب شوب هوا منتفی در ریا نظر بر مردم است. ودر هوا بر غرض خود.

وبهر وجه

وبهر وجه عمل خالی از آلودکی نیست **نظم** طاعت آلوده نیاید بکار. مشک جکر سوده
نیاید بکار. هرجه نه زالودکی افتاد پاک. پیش نظرها نبود تا بناک وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ
وم شما راست از میوهاء خرما بنان وَالْأَعْنَابِ وتاکهاء انکور تَتَّخِذُونَ مِنْهُ
آنچه میکیرید ازو سَكَرًا مست کننده. آیة قبل از تحریم خمر نازل شده. یا مراد
نبیذ است که از خرما ومویز کیرند. واز مفسران ابو عبیده رحمه الله فرموده
که سکر سرکه را کویند وبلغة حبشه. یعنی سرکه میکیرید وَرِزْقًا حَسَنًا وروزی
نیکو جون خرما ومویز ودوشاب إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین میوهاء تر
وخشک. وفواید ایشان لَآيَةً هر آینه دلیلی روشن است بر توانایی باری تعالی
لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ○ مر کروهی را که تعقل کنند. وبنظر تأمل درآن نکرند وَأَوْحَىٰ
رَبُّكَ والهام فرستاد پروردکار تو إِلَى النَّحْلِ بسوی زنبوران عسل. یعنی در دل ایشان
افکند أَنِ اتَّخِذِي آنرا که فرا کیرید مِنَ الْجِبَالِ از شکاف کوهها بُيُوتًا خانهاء مسدس
متساوی آراسته بحسن صنعت. وصحت قسمت وَمِنَ الشَّجَرِ واز میان درختان
نیز خانه کیرید. یعنی در کوه وشجر جای کنید. وقتی که مالکی وصاحبی نداشته باشند
وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ○ وخانه کیرید از آنچه مردمان بنا می کنند. یعنی مالکان شما
جون کند وغیر آن ثُمَّ كُلِي پس بخورید مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از همه میوها که خواهید تلخ یا
شیرین. مراد انوار وازهار ست فَاسْلُكِي پس بروید سُبُلَ رَبِّكِ براهها پروردکار شما
یعنی طریقی را که الهام داده است در عمل عسل ذُلُلًا درحالتی که منقاد باشید
ورام شده مر اورا. وجون زنبوران امر الهی را کار بسته. از شکوفها وکلها بخورند
در درون ایشان مستحیل کردد به شیرهٔ شیرین. وآنرا قی کنند برای ذخیرهٔ زمستان
واینست که حق سبحانه میکوید يَخْرُجُ بیرون می آید مِنْ بُطُونِهَا از شکمهاء ایشان

بطریق لعاب شَرَابٌ آشامیدنی یعنی عسل مُخْتَلِفٌ اَلْوَانُهُ خلاف یکدیکر رنکهای
او. یعنی که عسل زنبور جوانست. وزردکه ازان میانه سالست. وسرخ که
ازان بیرست. وسیاه وسبز نادر باشد. وکفته اند اختلاف الوان عسل بحسب
اختلاف فصولست فِيهِ دران شراب شِفَآءٌ لِلنَّاسِ شفاست مردمانرا. یا به نفس
خود جنانچه در امراض بلغمی. یا مختلط باغیر خود جنانچه در سایر امراض چه اندک
معجونی باشد که عسل جزوی ازوی نبود. قتاده رضی الله عنه فرموده که
مردی بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمد وکفت یا رسول الله برادر من
می نالد از شکم خود. حضرت فرمود که. اشقه العسل برفت وباز آمد. که شربت
عسل دادمش وسود نداشت. دیکر باره بدان فرمود. وهمان حالت اول دست
داد. در نوبة سیم. یا جهارم. فرمود که. اذهب واسقه عسلا فقد صدق الله
وکذب بطن اخیل. ودرین نوبة بدان شربت شفاء کلی یافت. وکویند ضمیر فیه. راجع
بقرآنست که در وشفاء دلهاست. جنانجه جای دیکر فرمود. وننزل من القرآن
ما هو شفاء. وازابن مسعود رضی الله عنه منقولست که علیکم. بالشفاءین
القرآن والعسل. آری عسل شفای آلام ظاهرست. وقرآن دوای اسقام باطن آن
یکی مرضهاء قالب را زایل کرداند. واین دیکر بیماریهای قلب را علاج کند. وحقیقة
آنست که هر دردی که روی نماید صوری. ومعنوی. دوای آن از قرآن حاصلست
وهر مرضی که باشد قلبی وقالبی تلاوت قرآن مر آنرا شفای عاجل کامل شد پنج رنج اکر بسیار
کی غم خورم. جون شفای جان بیمارم توی اِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستی که درامر نحل عسل
لَاٰيَةً هر اینه حجتی باشد روشن بر قدرت ربانی لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ○ مر کروهی را
که تفکر کنند در اختصاص نحل بصنایع دقیقه وامور رقیقه وهر آینه

اینهاو

اینها وجود نکیرد الا از الهام توانایی دانا. که جندین حکمت در جانوری ضعیف
ودیعت نهد. انقیادی دارند که هرکز از راه فرمان منحرف نشوند. امانتی که میوه
تلخ خورند وعسل شیرین باز دهند. ورعی که جز پاك وپاکیزه بخورند. طاعتی که هرکز
فرمان یعسوب را خلاف نکنند. تمکّنی که فرسنکها بروند وباز باوطن خود رجوع نمایند
طهارتی که هرکز بر قاذورات ننشینند. وازان نخورند صناعتی که اکر همه بنایان
عالم جمع شوند. همجو خانهاء مسدس ایشان ساختن نتوانند. پس همجنانجه از عسل ایشان
شفاء الم ظاهری حاصل شود. از تفکر در احوال ایشان شفاء مرض باطن که جهلست دست
دهد نظم فکر دل را نیك با تمکین کند. کام جانرا جون عسل شیرین کند. شربت فکرار کام
جان رسند. جاشنیء آن بماند تا ابد وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وخدای بیافرید شمارا. وازعدم
بوجود آورد ثُمَّ يَتَوَفّٰيكُمْ پس بمیراند. ودیکر باره شمارا بعدم باز برد وَمِنْكُمْ و
از شما مَنْ يُرَدُّ کس هست که رد کرده شود اِلٰى اَرْذَلِ الْعُمُرِ بسوی خوارترین زندکانی. یعنی
سن پیری. وخرافت که هفتاد و پنج یا هشتاد. یا نودست لِكَيْ لَا يَعْلَمَ تا نداند آن پیر
خرف بَعْدَ عِلْمٍ بعد از دانستن شَيْئًا جیزیرا. یعنی بحال طفولیت باز رود در نسیان
دمیاطی فرموده که مراد کفارند. جه مسلمانانرا زیادت نکند طول عمر الا کرامت وعقل
اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای عَلِيمٌ داناست. وجهل بر دانایی وطاری نشود قَدِيرٌ ○ تواناست
وعجز بتوانایی او راه نیابد وَاللّٰهُ فَضَّلَ وخدای افزونی داد بَعْضَكُمْ برخی از شمارا عَلٰى
بَعْضٍ بر برخی دیکر فِي الرِّزْقِ در روزی. یعنی در مال دنیی. تا یکی توانکر شد. ویکی درویش
یکی بهتری یافت. دیکر جاکری فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا پس نیستند آنانکه فزونی یافته اند
در اموال. یعنی آنهاکه بسبب مال مهتر وتوانکر ومالك رقاب جمعی از موالی شده اند
نیستند بِرَآدِّي رِزْقِهِمْ بازکردانندهٔ مال خود. یعنی دهنده وبخش کننده عَلٰى

ما ملکت ایمانهم بر آنها که مالك شده است دستهاء ایشان ایشانرا یعنی خواجگان مالهای خود را به بندکان نمیدهند که اکر مالکان مملوکانرا در اموال خود شریك سازند فهم فیه سواء پس باشند ولاة وموالی در مال داری یکسان. در تفسیر فرموده که خطاب با مشرکان عربست که در تلبیه میکفتند لبیك لاشریك لك الا شریك هولك. حق سبحانه میفرماید که شما تجویز نمیکنید که بندکان شما در مال شریك شما باشند. پس جکونه روا میدارید که بتان شریك من باشند در الوهیة افبنعمة الله آیا بنعمت خدای تجحدون انکار میکنند. وحفص بغیبة میخواند یعنی کافران انکار نعم او میکنند. وجون ثابت شد که منعم بجمیع نعم اوست. پس هر که بت را شریك او کوید منکر نعمت او شده باشد والله جعل وخدای بیافرید لکم برای شما من انفسکم از جنس شما ازواجا زنان. که با ایشان ارام میکیرید وجعل لکم وآفرید برای شما من ازواجکم از زنان شما بنین پسران وحفدة ودختران. یا اولاد اولاد. یا دامادان. یا فرزندان زنان که از شوهران دیکر دارند ورزقکم وروزی داد شمارا من الطیبات از پاکیزها ولذیذها افبالباطل آیا به بیهوده. یؤمنون میکروند این مشرکان وبنعمة الله وبنعمت خدای هم یکفرون ایشان نمیکروند. باطل عقیده ایست که به بتان دارند از تحقق اعانت وشفاعة. ونعمت پرستش حق است بیکانکی یا باطل آنچیزیست که حرام کردند از بحیره وسایبه ونعمة آنچه خدای بریشان حلال کردانید. وکفته اند باطل شیطان است. وایشان بدو میکروند. ونعمت حضرت رسالتست صلی الله علیه وسلم وبدو ایمان نمی آرند. ویعبدون ومیپرستند من دون الله بدون خدای ما لایملك لهم آنچیزرا که مالك نیست. یعنی ندارد برای ایشان رزقا روزی دادن من السموات از آسمانها

یعنی باران

یعنی باران والارض واز زمین. یعنی نبات. ملخص سخن آنست که کافران عبادت بتان میکنند که ایشان نمیتوانند روزی دادن شیئا چیزیرا به پرستندکان از مطر ونبات ولا یستطیعون وهرکز نتوانند نیز که روزی دهند. ومقرر است که پرستش اینها خلاف عقل بود که عبادت شکر نعمتست وهیچ نعمتی عظیمتر از آفریدن وروزی دادن نیست. واین دو صفت خدایرا ثابتست نه اصنام را فلا تضربوا پس مزنید. یعنی مسازید لله الامثال برای خدا مثلها. بر آن وجه قیاس کنید بتانرا بر او شرکت دهید با او ع من لا له المثل لا تضرب له المثلا ان الله یعلم بدرستی که خدای میداند فساد قول شما را وانتم لا تعلمون ◯ وشما نمیدانید. واکر دانید بدین اشراك جرأة نکنید. یا شما برای او مثل مزنید که او میداند که جکونه مثل باید زد. وشما نمیدانید. پس حق سبحانه دو مثل ایراد کرد برای خود ومعبودان باطل ایشان اول فرمود ضرب الله مثلا بزد خدای. یعنی پیدا کرد مثلی وآن کدامست عبدا مملوکا بندهٔ درم خریده غیر مکاتب. وغیر ماذون که او لا یقدر توانایی ندارد علی شیء بر هیچ چیز از نفع وضر ومن رزقناه وآنکه روزی دادیم اورا منا از نزدیك ما رزقا حسنا روزی نیکو. یعنی بسیار وبی مزاحم که در وتصرف تواند کرد فهو پس این مرزوق ینفق منه نفقه میکند از آن روزی سرا وجهرا پنهان وآشکارا یعنی هر نوع که میخواهد خرج میکند. واز کسی نمیترسد هل یستوون آیا برابرند یعنی مساوی نباشند بندکان بی اختیار. با خواجکان صاحب اقتدار پس جون مملوك عاجز با مالك قادر متصرف برابر نیست. پس بتان که اعجز مخلوقانند شریك قادر علی الاطلاق جکونه توانند بود نظم راه تو بنور لایزالی از شرك وشریك هر دو خالی آن بنده که عاجزست ومحتاج کی راه برد بصاحب تاج. ما للتراب ورب الارباب. صاحب

انتم

کتاب کشف المحجوب آورده که روزی بخلوت شیخ ابو العباس شقانی رحمه الله
درآمدم وی را دیدم که این آیت میخواند و میگریست و نعره میزد پنداشتم که از دنیا
بخواهد رفت گفتم ای شیخ این چه حالتست فرمود که یازده سالست میگذرد
تا وردم اینجا رسیده است و از اینجا نمیتوانم گذشت آری حدوث در قدم نتواند رسید
و ممکن ازکنه واجب خبر نتواند داد نظم نیست با هست چون زند پهلو قطره با بحر
چون کند دعوی وگفته اند این ضرب المثل برای مؤمن موفق است و کافر مخذول
و مراد از مؤمن ابو بکر صدیقست رضی الله عنه و از کافر ابو جهل اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ و ستایش مر خدای را
که مولی تمام نعمتهاست بَلْ اَكْثَرُهُمْ بلك بیشتر مشرکان یعنی همه ایشان
لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند و نعم او را بغیر او اضافه مینمایند پس مثلی دیگر بیان
میکند وَضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا و آورد خدای مثلی رَجُلَيْنِ دو مرد که اَحَدُهُمَا اَبْكَمُ
یکی از ایشان گنگست و بی شبهه گنگ مادرزاد کر باشد نه شنود و نه گوید لَا يَقْدِرُ
قدرت ندارد عَلٰى شَيْءٍ بر فهم هیچ چیز از سخن و تدبیر وَهُوَ كَلٌّ و با این همه گرانست
عَلٰى مَوْلَاهُ بر کسی که متولی امر او باشد یعنی ولی او بر غایت حال او درمانده اَيْنَمَا يُوَجِّهْهُ
هر جا که فرستد او را و متوجه گرداندش بمهمی لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ باز نیاید به نیکویی
یعنی کاری نسازد و کفایتی نکند نه از ما فی الضمیر خبر تواند داد و نه جوابی که گویند
در تواند یافت [illegible] هُوَ آیا برابر باشد این ابکم وَمَنْ يَأْمُرُ و کسی که میفرماید
براستی یعنی سخن گویی باشد با کفایتی تمام و رشدی کامل و فهمی درست
که امر میکند بعدل و عدل صفتیست جامع جمیع فضایل و مکارم وَهُوَ
او به نفس خود [illegible] بر راهی راستست و سیرتی درست و طریقه
پسندیده که بهر مطلب که توجه نماید زود بمقصد رسد پس چنانچه ابکم

ثنای

بی‌حاصل

بی حاصل مساوی این کامل فاضل نیست پس بتان بی اعتبار را نسبت مساوات
با حضرت پروردگار نباشد و گفته اند مثل ثانی برای مؤمن و کافرست مؤمن حمزه بن
عبد المطلب رضی الله و کافر ابی بن خلف یا مؤمن عثمان ذی النورین رضی الله عنه
و کافر سید بن ابی العیص که مولی وی بود عثمان رضی الله عنه او را باسلام دلالت میکرد
و سید او را از انفاق فی سبیل الله منع مینمود آورده اند که کفار قریش از روی استهزا
استعجال وقوع قیامت میکردند آیة آمد که وَلِلّٰهِ و مر خدای راست غَيْبُ السَّمٰوَاتِ
وَالْاَرْضِ دانستن نهان آسمان و زمین یعنی او داند و بس آنچه پوشیده است از ان
و شما را محسوس نمیشود یا مراد مطر و نبات است وَمَا اَمْرُ السَّاعَةِ و نیست کار
قیامت یعنی قیام آن روز یا احیای موتی در ان در سرعت و سهولت اِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ
مانند نگریستن چشم یعنی گشتن او از اعلی حدقه با سفل آن و باصطلاح آنرا
چشم زدن گویند یعنی آوردن خدای مر قیامت را یا زنده ساختن اموات را در روز
آسانترست از آنکه شما دیده برهم زنید اَوْ هُوَ بلك آن اَقْرَبُ نزدیکترست
چه لمح بصر دو فعلست وضع جفن و رفع آن و ایقاع قیامت یا احیاء موتی
یک فعل پس ممکن است وقوع آن در نصف زمان این حرکت اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که
خدای عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از بعث و حشر قَدِيرٌ تواناست یعنی تواند احیا
خلایق دفعة چنانچه قادرست بر احیاء ایشان بر سبیل تدریج پس ابتداء ظهور
ایشان خبر داد تا از مبدأ بر معاد استدلال کنند و فرمود وَاللّٰهُ اَخْرَجَكُمْ
و خدای بیرون آورد شما را مِنْ بُطُونِ اُمَّهَاتِكُمْ از شکمهای مادران شما لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا
نمیدانستید هیچ چیز را از جذب منافع بخود و دفع مکاره از خود وَجَعَلَ لَكُمُ
السَّمْعَ و داد مر شما را گوش وَالْاَبْصَارَ و چشمها وَالْاَفْئِدَةَ و دلها یعنی ادوات

دانش شماداد. تاجزئیات اشیا رابمشاعر دریابید. وبدیها مشارکات ومباینات که
میان ایشان باشد بسبب تکرر احساس تعقل کنید. تاعلوم بدیهی شمارا حاصل
آید. وبنظر دران اکتساب علوم نظری دست دهد. پس ادوات استفاده واستفاضه
ازکلام وکتاب که اسماع وابصارست به شما ارزانی داشت. وسلاطین قلوب را
که ممیّزان مستفادات شما اند بر مسند تعقل متمکن ساخت لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
شاید که شکر کویید برین نعمتها أَلَمْ يَرَوْا آیا نمی‌نکرند آدمیان برای استدلال بر قدرت
الهی إِلَى الطَّيْرِ بسوی مرغان. تا به بینند ایشانرا مُسَخَّرَاتٍ رام شدکان برای پریدن
فِي جَوِّ السَّمَاءِ درهوامیان ارض وسما مَا يُمْسِكُهُنَّ نکاه نمیدارد ایشانرا دران هوا
إِلَّا اللَّهُ مکر خدای واکرنه ثقل جسد ایشان مقتضی سقوطست إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که
در تسخیر طیر برای طیران لَآيَاتٍ نشانهاست لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۝ برای کروهی که
بکروند. یعنی مومنان منتفع اند بدان چه تفکر میکنند درانکه حق سبحانه مرغانرا
بروضعی آفریده که طیران میتوانند نمود. وهوا را بر نمطی مخلوق ساخته که پریدن
دران ممکنست. وایشانرا نکاه میدارد درهوا بر خلاف طبع ایشان. پس بیاید
تفکرات درهوای معرفة پرواز نموده. خود را بآشیان کرامت نشان. تفکر ساعة
خیر من عبادة ستین سنة. میرساند بیت فکر ازین خانه فرازت کشد. سوی سراپرده
رازت کشد وَاللَّهُ جَعَلَ وخدای بساخت لَكُمْ برای شما مِنْ بُيُوتِكُمْ ازخانهای شما
که مبنی از سنگ وخشت وچوب باشد سَكَنًا آرامکاهی که بوقت اقامت دران
ساکن توانید بود وَجَعَلَ لَكُمْ وساخت مر شمارا مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ از پوست چهار
پایان بُيُوتًا خانها چون قبه وخیمه که از ادیم سازند وشما تَسْتَخِفُّونَهَا سبک می‌یابید
آنرا به برداشتن وباخود بردن يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وقت سفر ورحلت شما وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ

وبوقت اقامت. یعنی نزول در منازل وَمِنْ أَصْوَافِهَا وپیدا کرد برای شما از پشمهای
انعام. یعنی آنچه میش را باشد وَأَوْبَارِهَا وپشمهای نرم که شتر را بود وَأَشْعَارِهَا
وموبها که بز را بود أَثَاثًا رختها از پوشیدنی وکستردنی وَمَتَاعًا وبرخورداری
ازخرید وفروخت آن إِلَى حِينٍ ۝ تا هنکامی که آنها برقرار بود. یا تا وقتی که زنده اید.
وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ وخدای پیدا کرد برای راحت شما مِمَّا خَلَقَ از آنچه بیافریده از درخت
وکوه. وبنا. وابر ظِلَالًا سایها تا بدان از تاب افتاب پناه میبرید وَجَعَلَ لَكُمْ وساخت
برای شما مِنَ الْجِبَالِ از کوهها أَكْنَانًا پوششها. یعنی غارها. وسمجها که دران سکون
میورزید وَجَعَلَ لَكُمْ وکرد برای شما سَرَابِيلَ پیرهنها. یعنی پوشیدنیها چون جامها
ازصوف وکتان. وپنبه. وغیر آن که آن البسه تَقِيكُمُ الْحَرَّ باز دارد از شما ضرر
کرمارا. ذکر سرما نکرد اکتفاء باحد الضدین. یا آنکه وقایه کرما در بلاد عرب اهم است
وَسَرَابِيلَ ودیکر ساخت برای شما جامها از آهن. چون زره. وجوشن که آن تَقِيكُمْ
نکاه میدارد شمارا از سلاح دشمنان. یعنی تیر وتیغ. ونیزه ایشان بَأْسَكُمْ در کارزار
شما كَذَلِكَ همچنانکه این نعمتها بر شما تمام کرد يُتِمُّ نِعْمَتَهُ تمام میکرداند نعمت
ونیکویی خود را عَلَيْكُمْ بر شما لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ ۝ باشد که شما اسلام آرید. یا
منقاد حکم او کردید فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اکر بر کردند. واعراض کنند از اسلام فَإِنَّمَا عَلَيْكَ
پس جز این نیست که بر تو الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ۝ رسانیدن پیغامست آشکارا. وچون پیغام
بدیشان رسانیده. اعراض ایشان ترا زیان نکند يَعْرِفُونَ میشناسند مشرکان نِعْمَتَ
اللَّهِ نعمت خدایرا که شمرده شد بر ایشان ومعترفند که اینها از وست ثُمَّ
يُنْكِرُونَهَا پس انکار میکنند آنرا. بپرستش غیر منعم یا میکویند نعمت او داده بشفاعت
بتان. یا در وقت سختی میشناسند ودر حال آسانی منکر میشوند. یا بزبان عارفند

وبدل منکر. ومیشاید که نعمة الله نبوت حضرت رسالت باشد صلی الله علیه
وسلم آنرا بمعجزات شناختند که حق است. وبعناد منکر شدند وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ
وبیشتر ایشان. یعنی همه ایشان غیر مجانین وصبیان ناکویدکان اند وَيَوْمَ نَبْعَثُ
وبترسان ایشانرا از روزی که برانکیزیم مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از میان هر کروهی شَهِيدًا
کواهی برایمان وکفر ایشان. مراد پیغمبر آن امتست ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ پس دستوری ندهند
لِلَّذِينَ كَفَرُوا مرآنانرا که کافر شدند در عذر خواهی یا در رجوع بدنیی وَلَا هُمْ
يُسْتَعْتَبُونَ ◉ ونه ایشان مطالب شوند باسترضا. یعنی نکویند با ایشان که شما
خشنود سازید خدایرا یعنی عمل کنید که خدای از شما خشنود کردد. زیرا که آخرت
سرای تکلیف نیست. ودر تأویلات امام ماتریدی رحمه الله آورده که ایشانرا دستوری
اعتذار ندهند. واکر عذر خواهند از ایشان نه پذیرند وَإِذَا رَأَى وچون به بینند روز
قیامت الَّذِينَ ظَلَمُوا آنانکه شرك آوردند الْعَذَابَ عذاب دوزخ را. ودر آرند ایشانرا
بدوزخ. فریاد بر آرند. واز مالك تخفیف عذاب طلبند فَلَا يُخَفَّفُ پس سبك کرده نشود
عَنْهُمْ از ایشان عذاب وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ◉ ونه ایشان مهلت داده شوند. یعنی
زمانی ایشانرا مهلت ندهند. وبی عذاب نکذارند وَإِذَا رَأَى وچون به بینند در آن
سرای الَّذِينَ أَشْرَكُوا آنانکه شرك آوردند شُرَكَاءَهُمْ انبازان خودرا. یعنی بتان که ایشانرا
شریك خدا میکفتند قَالُوا رَبَّنَا کویند مشرکان که ای پروردکار ما هَؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا
این کروهند شرکاء ما الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا آنانکه بودیم ما که ایشانرا میپرستیدیم
مِنْ دُونِكَ بدون تو. وفرمان ایشان میشنیدیم در کفر فَأَلْقَوْا پس بیفکنند بتان إِلَيْهِمُ
الْقَوْلَ بسوی ایشان سخن را. یعنی خدای بتانرا کویا کرداند. تا زود ایشانرا جواب دهند
وکویند إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ ◉ بدرستی که شما دروغ کویانید هرکز ما شما را نفرمودیم

بپرستش

بپرستش خود. یا شما مارا نمیپرستید. بلکه هوای خودرا پرستش میکردید. و
در تبیان کوید که نصاری ویهود وبنی ملیح عیسی وعزیر وملایکه را علیهم السلام
در بهشت بینند. بوقتی که خود در دوزخ باشند. کویند خدایا. ما اینانرا میپرستیدیم
با مر ایشان. پس آن دو پیغمبر وفرشتکان کویند شما دروغ میکویید. وایشان
شرمنده ومخذول کردند. وحجت بریشان لازم شود. اندیشه دیکر کنند وَأَلْقَوْا
إِلَى اللَّهِ وبیفکنند بخدای يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ در آن روز صلح را. یعنی خواهند که از
در صلح در آیند. معترف شوند بکناه. وکردن نهند حکم خدایرا. یا اسلام آرند و
هیچ کدام سود ندارد. چون کار از دست رفت فریاد چه سود وَضَلَّ عَنْهُمْ وکم کردد
از ایشان. یعنی باطل وزایل شود مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ◉ آنچه بودند که دروغ بر می بافتند
از شفاعة بتان. ودستکیری ایشان. چه بجای شفاعت از ایشان شناعة بینند
الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نکرویدند بخدای وَصَدُّوا وباز داشتند مردمانرا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
از راه خدای. یعنی از ایمان بحضرت مصطفی صلوات الله وسلامه علیه زِدْنَاهُمْ
بیفزاییم ایشانرا عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ عذابی بر عذابی بِمَا كَانُوا بسبب آنکه
بودند که بمنع مردم از اسلام يُفْسِدُونَ ◉ تباهی میکردند. پس یك عذاب
برای کفر ایشانست برای منع دیکران از اسلام. وکفته اند زیادتی عذاب آنست که
ماران بزرك خلقت. وکژدمان عظیم جثه. بریشان کمارند. وایشان از آنان کریزان شده
خواهند که در میان آتش پنهان شوند. ودر زاد المسیر کفته که پنج جوی از روی
کداخته بطرف ایشان روان کردد. وسه جوی از آن معذب کردند در مقدار ساعات
شبی از شبهاء دنیی وبدو جوی دیکر در مدت اندازه روزی از روزهاء این جهان
وکویند زیادتی عذاب بزمهریر باشد وَيَوْمَ نَبْعَثُ ویاد کن ای محمد روزی را که

بر انکیزانیم فِي كُلِّ اُمَّةٍ در میان هر کروهی شَهِيدًا عَلَيْهِمْ کواهی بر کردار و کفتار
ایشان مِنْ اَنْفُسِهِمْ از نفسهاء ایشان. یعنی پیغمبری که هم از ایشان مبعوث بوده
بدیشان وَجِئْنَا بِكَ وبیاریم ترا شَهِيدًا عَلٰى هٰؤُلَاۤءِ کواه برین کروه. یعنی بر امت تو تا بر
تصدیق مؤمنان. و تکذیب مشرکان کواهی دهی وَنَزَّلْنَا وفرو فرستادیم عَلَيْكَ
الْكِتَابَ بر تو قرآنرا تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ بیانی روشن برای همه چیز از امور دین بتفصیل
واجمال. صاحب مدارك فرموده که بیان آنچه محتاج الیه باشد از شرعیات در
احکام منصوصه ظاهرست. ودر آنچه ثابت شود بسنت. واجماع. وقیاس مرجع آنها نیز
قرآنست. چه در و مأمور ایم بمتابعت پیغمبر صلى الله علیه وسلم که. واطیعوا الرسول.
وحث کرده است مارا بر اجماع بتهدید بر ترك آن که. ویتبع غیر سبیل المؤمنین. وفرموده
بعبرت واستدلال که اصل قیاسست. حیث قال فاعتبروا یا اولی الابصار. پس قرآن
تبیان همه چیزها باشد وَهُدًى وراه نمودن بحق وَرَحْمَةً وبخشایشی بر همه اگر بدو
بگروند وَبُشْرٰى ومژدگانی بیهشت لِلْمُسْلِمِينَ ● مر مسلمانانرا خاصه اِنَّ اللّٰهَ يَاْمُرُ بِالْعَدْلِ
بدرستی که خدای میفرماید براستی یعنی بتوسط در همه چیز. خواه در اعتقاد چون
توحید که متوسط است میان تعطیل و تشریك. وقایل شدن بکسب که متوسط است
میان جبر. وقدر. وخواه در عمل. چون تعبد باداء فرایض که متوسط است میان
بطالت و ترهب. وخواه در اخلاق چون جود که متوسط است میان بخل و تبذیر وشجاعة
که متوسط است میان جبن. وتهور وَالْاِحْسَانِ ومیفرماید به نیکویی در طاعات
یا بحسب کمیة. چون تطوع بنوافل. یا بحسب کیفیت چنانچه مؤدای الاحسان ان
تعبد الله کانك تراه. ازان خبر میدهد وَاِيتَاۤءِ ذِي الْقُرْبٰى وامر میکند بعطا دادن خویشان
نزدیك. ورسانیدن بدیشان آنچه بآن محتاج باشند وَيَنْهٰى عَنِ الْفَحْشَاۤءِ وباز میدارد

ازعمل زشت که افراطست در متابعت قوت شهوانی. چون زنا ولواطه و
جز آن وَالْمُنْكَرِ واز فعلی که انکار کنند بر مباشر آن. وآن اجرای قوت غضبیست در
غیر موقع چون قتل نفس. وغصب اموال وَالْبَغْيِ واز ستمکاری. یعنی صفت شیطنت که
مقتضای قوت وهمیه است مانند استعلا. واستیلا. بر بنی نوع. وتجبر وتکبر بر ایشان
يَعِظُكُمْ پند میدهد خدای شمارا بامر ونهی لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ● شاید که شما
پند گیرید. این آیة ایست جامع خیر وشر. هیچ خیری نیست الا که مندرجست در اقسام
مأمورات او. وهیچ شری نباشد الا که اندراج دارد در منهیات او. واز جهت
آنکه موعظه ایست جامعه. جمیع خطبا روز جمعه در آخر هر خطبه میخوانند.
از عثمان بن مظعون رضی الله عنه منقولست. که من در بدایت حال اسلام نیاورده بودم
مگر بواسطه آنکه شرم داشتم از مبالغه پیغمبر صلی الله علیه وسلم. وایمان در دل
قراری نداشت. تا روزی نزدیك آنحضرت بودم این آیت نازل شد. هر شبهه که داشتم
زایل گشت. وبدین اسلام تصدیق کردم. واز مجلس بیرون آمده آیة را بر ولید
مغیره خواندم. گفت ای پسر برادر من دیگر باره اعاده کن. باز خواندم گفت. ان له
والله حلاوة وان له لطلاوة وان اعلاه لمثمر وان اسفله لمغدق وما هو بقول البشر.
وابو جهل بعد از استماع این آیت گفت بدرستی که خدای محمد بمکارم اخلاق
میفرماید. ودر زلال الصفا فرموده که سبب اسلام اکثم بن صیفی که از اکابر عرب
وحکماء ایشان بوده همین آیتست. وعلمارا در بیان این مأمورات ومنهیات سخن
بسیارست. گویند عدل کلمه شهادتست. یا خلع انداد. یا طاعة در سر وجهر یا انصاف
یا ادای فرایض. یا تسویه در حقوق. یا حکم بحق. واحسان. بذل وانعام است یا عفو
از جرایم. یا صبر بر امر ونهی. یا ادای نوافل. یا نیکی فرمودن در عوض بدی. یا اخلاص

در عمل. یا مشاهده در عبادت. یا ایثار بر غیر یا دوست داشتن برای دیگران
آنچه برای خود دوست میدارد. و کاره شمردن برای غیر آنچه برای نفس خود کاره
میشمارد. وایتاء ذی القربی صلهٔ رحم است. و نیکویی کردن با ایشان بدآنچه
فاضل باشد از معیشت او. واگر درویش است و فضل عیشی ندارد. یاری دهد ایشان را
در مهمات ایشان بتن خود. واگر ضعیف و عاجز است. وآن نیز نمیتواند. دعا کند
در بارهٔ ایشان. و فحشا. زناست. یا آنچه پوشیده کنند از عملهای زشت. یا بخل یا
استهانهٔ شریعت. یا افراط در گناه. یا آنچه در شرع حدی بر آن مترتب است. یا
مخالفت میان قول و فعل. و منکر شرکست. یا آنچه عقل آنرا منکر بود. یا آنچه در
شرع وجهی نداشته باشد. یا هرچه بر آن وعیدی من عند الله مقرر بود. یا آنچه خدا را
بخشم آرد. یا اصرار بر گناه. و بغی ظلمست. یا کبر. یا تعظم و تطاول بی سببی یا تجسس
عیوب مردمان. یا غیبت ایشان. یا طعن بر مؤمنان. یا تجاوز از حق بباطل. در لطایف
النقوین در تفسیر این آیت آورده که استقامت ملک بسه چیز مأمور به است
واضطراب آن بسه چیز منهی عنه. و هر یک از اینها ثمره و نتیجه دارد. ثمرهٔ عدل ظفر و
نصرتست. و نتیجهٔ احسان ثنا و مدحت. و فایدهٔ صلهٔ رحم انس و الفت. اما نتیجهٔ
فحشا فساد دین و دنیاست. و ثمرهٔ منکر برانگیختن اعدا. و حاصل بغی محروم ماندن
از متمنی. و در فصول عبد الوهاب فرموده که عدل توحیدست. و محبت خدا. و
احسان دوستی پیغمبرست. و فرستادن صلوات بر او. وایتاء ذی القربی محبت اهل
بیت است و دعاء صحابه. در وسیط گفته که عدل در افعال باشد. و احسان در اقوال
پس نباید کرد مگر آنچه صفت عدل بر آن صادق آید و نباید گفت مگر آنچه
اسم احسان بر وی راست بود. سلمی قدس سره در حقایق آورده که فحشا کذب و بهتان

وهر زشتی

وهر زشتی که در اقوال بود. و منکر ارتکاب معاصیست و هر بدی که در افعال باشد
در بحر الحقایق فرموده که. عدل آنست که هرچه بتو داده اند از آلات جسمانی. و قوی
روحانی و علوم. و اموال. همه را در طلب حق صرف کنی. که صرف آنها در طلب غیر او
ظلمست. و احسان آنکه هر نوع نیکویی که توانی قولا و فعلا با خلق بجای آری. وایتاء ذی
القربی آنکه با نزدیکان نیکی کنی. و نزدیکتر بتو از همه نفس تست. او را از مهالک هوا باز
داری و فحشا چیزیست که ترا از خدا باز دارد. و منکر آنکه ضلال و بدعت بر آن
مترتب بود. و بغی سورت صفات نفسانیست. وآنرا بقوت ریاضت باید شکست
تا قواعد سلوک درستی پاید زیرا که بحکم. اعدا عدوک. بدترین دشمنان نفس است.
نظم این سگ شوم نفس بدکاره. که هم آغوش تست همواره. بدترین قاصدیست جان ترا.
بخورد مغز استخوان ترا. پیش از آن کان ترا به بند دجست. محکمش بند کن که دشمن تست.
و باقی وجوه و حقایق و نکات. و دقایق این آیت در جواهر التفسیر توان یافت وَأَوْفُوا
و وفا کنید بِعَهْدِ اللَّهِ به پیمان خدای إِذَا عَاهَدْتُمْ چون عهد بستید. مراد عهد
الست. یا عهودی که میان مردم معهود باشد. و واضح آنست که نزول آیة در شان
جمعیست که با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم. در مکه عهد بستند. و غلبهٔ
قریش و ضعف مسلمانان مشاهده کرده. جزع و اضطراب در ایشان پدید آمد.
شیطان خواست که ایشانرا بفریبد تا نقض عهد پیغمبر کنند. حق سبحانه بدین آیت
ایشانرا بر منهج وفا ثابت قدم گردانید. و فرمود که بعهد وفا کنید وَلَا تَنْقُضُوا
الْأَيْمَانَ و مشکنید سوگندها. یعنی پیمانها را بَعْدَ تَوْكِيدِهَا پس استواری آنها بسوگند
وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ و حال آنکه ساخته اید حضرت خدا را عَلَيْكُمْ بر پیمانهای خود
كَفِيلًا گواه إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدای میداند مَا تَفْعَلُونَ ○ آنچه میکنید

از نقض عهد وسوکند وَلَا تَكُونُوا ومباشید كَالَّتِي نَقَضَتْ مانند آن زنی که بشکافت
وباز کشاد غَزْلَهَا ریسمان رشتهٔ خود را مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ پس از قوت • یعنی استحکام آن أَنْكَاثًا
در حالتی که رسنها تاب داده است • یعنی محکم وقوی • آورده اند که در عرب زنی
بود نام او ریطة یا رایطه دمیاطی کوید خطیته نام داشت • وملقب بود به حمقاء • یا
جعرا • یا خرقاء • او را کنیزان بودند • آن زن از اول بامداد یا نصف النهار خود میرشت
وکنیزان را رشتن میفرمود • وبعد از نصف النهار می کفت • تا از رسنهاء رشته تاب
باز میدادند تا خراب وضایع میشد • پیوسته عادت او این بودی • حق سبحانه
میفرماید شکستن عهد را بپاره کردن رسن • میفرماید که چنانچه آن زن حمقا رسن
تاب دادهٔ خود را ضایع میکند • مرد عاقل باید که سررشتهٔ عهد خود را بسر انکشت
نقض پاره نکند • تا بحکم • واوفوا بعهدی اوف بعهدکم • جزای وفا بیابند بیت
کرت هواست که دلدار نکسلد پیمان • نکاه دار سر رشته تا نکه دارد تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ
میکیرید عهد وسوکند خود را دَخَلًا بَيْنَكُمْ خیانة وغرور ومکر در میان شما
أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ بسبب آنکه باشند کروهی • یعنی کفار هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ ایشان زیادت
از کروهی دیکر در عدد ومال • یعنی از مسلمانان • مراد آنست که قریش را از مسلمانان
بیشتر ومال ایشان وافرتر دیدید • میخواهید که بفریب وحیله معاش کنید إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ
اللّٰهُ جز این نیست که خدای می آزماید شما را بِهِ بوفاء عهد تا مردمان معلوم شود که
چنك اعتصام در حبل وفا که میزند • وبعهد خدای وبیعت پیغمبر که وفا میکند
وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ وهر اینه پیدا کند برای شما يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز مَا كُنْتُمْ فِيهِ
آنچه هستید که در ان تَخْتَلِفُونَ ○ اختلاف میکنید • در شان بعث وجزا
وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ واکر خواستی خدای لَجَعَلَكُمْ هر اینه کردانیدی شما أُمَّةً وَاحِدَةً

یکروه

یك کروه متفق بر اسلام وَلَكِنْ يُضِلُّ ولیکن فرو میکذارد در ضلالت مَنْ يَشَاءُ هر کرا
خواهد وَيَهْدِي وراه مینماید بتوفیق مَنْ يَشَاءُ هر کرا اراده کند وَلَتُسْأَلُنَّ وهر اینه
سؤال کرده خواهید شد در محشر عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ○ از آنچه بودید که عمل
کردید وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ وفرا مکیرید سوکندان خود را دَخَلًا عذر ومکر بَيْنَكُمْ آن
میان یکدیکر فَتَزِلَّ قَدَمٌ که بلغزد قدم از شارع اسلام بَعْدَ ثُبُوتِهَا بعد از استوری
وَتَذُوقُوا السُّوءَ وبچشید اندوه ورنج در دنیا بِمَا صَدَدْتُمْ بسبب آنکه باز ایستید
عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ از راه خدای یعنی از وفا بعهد وَلَكُمْ ومر شما راست در آخرت عَذَابٌ
عَظِيمٌ ○ عذابی بزرك تهدیدی عظیم است • مر ضعفاء اهل اسلام را • که میخواستند
از عهد پیغمبر صلی الله علیه وسلم • بر کردند • وقریش ایشان را وعده میدادند • که
اکر رجوع بدین ما کنید • ما بدین وجه منافع بر شما رسانیم • حق تعالی فرمود که وَلَا
تَشْتَرُوا مخرید • یعنی بدل مکنید بِعَهْدِ اللّٰهِ عهد خدای وبیعت پیغمبر او را ثَمَنًا
قَلِيلًا بهای اندك • یعنی بجزئی چیزی از مال دنیا که قریش شما را وعده میدهند
إِنَّمَا عِنْدَ اللّٰهِ بدرستی که آنچه نزدیك خداست • برای وفاداران • از نعیم دنیا وثواب آخرة
هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ آن بهترست شما را از آنچه قریش • وعده میکنند إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
اکر هستید که بدانید مَا عِنْدَكُمْ آنچه نزدیك شماست از اعراض دنیویه يَنْفَدُ سپری
شود • ومنقضی کردد وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ وآنچه نزدیك خدایست از خزاین رحمت بَاقٍ همیشه است
وبی انقراض • یکی از اعزه در شرح کلشن راز نوشته • که هر عین از اعیان موجوده
فی الخارج را دو اعتبارست • یکی من حیث الحقیقه وآن عبارتست از ظهور نور حق
در صور مظاهر ممکنات • واین را تجلی شهودی کویند • واعتبار دوم من حیث
التشخص والتعین • واز این حیثیة است که اشیا را ممکن میکویند • وخلق می نامند

وجمیع نقایض بموجودات ممکنه ازین وجه منسوب میدارند نظم

ازره صورت نماید غیر دوست • جون نظر کردی بمعنی جمله اوست • زان یکی ما عندکم

ینفد شنو • جزبی ماعنده باق مشو • ماعندکم ینفد اشارت باعتبار ثانیست • وما

عندالله باق • اشارت باعتبار اول • نظم ای بوصفت بیان ما همه هیچ • همه آن توآن ما همه

هرجه بیند خیال ما همه نقش • هرجه کوید زبان ما همه هیچ ولنجزین وهرآینه

جزادهیم الذین صبروا آنانرا که صبر کردند بر فاقه وفقر یا بر مشقت تکالیف • یا

بر آزار کفار • یا شکیبایی نمودند بر عهد وپیمان خود • یعنی اهل بیعت پیغمبر را •

صلی الله علیه وسلم که بر بی نوایی صبر نموده از عهد بر نکشتند بدهیم اجرهم مزد

ایشانرا که نعیم بهشت • یا ثواب مضاعف باحسن ما کانوا به نیکوترین آنجه بود

که از روی اخلاص یعملون ◯ عمل مینمودند • امام زاهد رحمه الله فرموده که

اگر یکی را ازیشان صد طاعت بود از یک جنس جون نماز • یا روزه • یا زکوة • یا صدقه

ویکی ازمیان آن صد بهتر وتمامتر باشد • ثواب آن یکی که نیکوترست بتمامی بدهیم

وباقی را هم بپذیریم • وثواب هریک با ثواب آن بهتر برابر دهیم من عمل صالحا

هرکه بکند کرداری شایسته من ذکر او انثی از مرد یا زن وهو مؤمن واو مؤمن

باشد جه عمل تا با ایمان نبود استحقاق وثواب ندارد فلنحیینه پس هر آینه زندکانی

دهیمش در دنیی حیوة طیبة زندکانی خوش یعنی رزق حلال بوی ارزانی داریم • تا

ماکل وملابس او پاک بود • وکفته اند حیوة طیبة • حلاوت طاعت • یا قناعت

بکفاف • یا عمل صالح • یا عافیة • یا رضا بقضا • قولی آنست که حیوة طیبة در بهشت

خواهد بود جه زندکی در دنیی بی شوب تنغیض وتفرقه نیست • محققان برانند که

حیوة طیبة کسی راست که جهار صفت دارد شناخت خدای • وصدق مقام با خدای

هیچ

ووقوف بر منهج امر خدای • واعراض از ما سوی خدای • در حقایق سلمی مذکورست

که حیوة طیبة استغناست بالله عما سوی الله ع جو تو داره همه داره دکرم هیچ نباید •

ولنجزینهم اجرهم ودهیم ایشانرا مزد ایشان باحسن ما کانوا یعملون ◯

به نیکوترین کاری که کردند فاذا قرات القرآن پس جون خواهی که بخوانی قرآن را •

فاستعذ بالله پس پناه جوی بخدا من الشیطان الرجیم ◯ از دیو رانده • یعنی بکوی

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم • خواجه پارسا قدس سره در تفسیر خود آورده •

که مختار از جهارده روایت که در الفاظ استعاذه وارد شده اینست •

وامر باستعاذه قبل از قراءت • بقول جمهور امر استحبابست • وباختیار جمعی از کبرای

دین بر سبیل ایجاب ودر تفسیر امام قرطبی قولی هست که استعاذه بر حضرت رسالت

صلی الله علیه وسلم تنها فرض بوده بوقت قراءت واقتداء امت بدو بر سبیل سنت است

ومباحث استعاذه در اوایل جواهر التفسیر مستوفی آمده انه لیس له بدرستی که

که نیست مر ابلیس را سلطان تسلطی وغلبه علی الذین آمنوا بر آنانکه کرویده اند

جه ایشان پناه بحق میکیرند وعلی ربهم وبر پروردکار خود در دفع وساوس او

یتوکلون ◯ توکل مینمایند انما سلطانه جز این نیست که تسلط او علی الذین

یتولونه بر آنانست که اورا دوست میدارند • ووسوسه اورا قبول میکنند والذین هم

وآنانکه ایشان به بسبب شیطان مشرکون ◯ شرک آرندکان اند بخدای • آورده اند

که کفار مکه بوقت نسخ بعضی از احکام • کفتند محمد با یاران خود سخریه میکند

امروز ایشانرا کاری میفرماید • وروزی دیکر ازان نهی مینماید • غالب آنست که

او افترا میکند بر خدای • واز تلقاء نفس خود سخن میکوید • آیة آمد که واذا

بدلنا وجون بدل کنیم آیة مکان آیة آیتی ناسخ را بجای آیة منسوخ والله اعلم وخدای

عشر ربع

داناترست بما ینزل بآنچه فرو میفرستد از ناسخ بجهة حکمت و مصلحت قالوا
گویند کافران انما انت مفتر جز این نیست که تو افترا کننده بر خدای و از خود سخن میگویی
بل اکثرهم نه چنین است که میگویند بلکه بیشتر ایشان لا یعلمون ۝
نمیدانند حکمت نسخ و اثبات احکام را قل نزله بگو ایشان را که فرود آورد او را یعنی قرآن را
روح القدس روح پاکیزه که جبرئیل است علیه السلام من ربک از نزدیک پروردگار
تو بالحق براستی لیثبت الذین آمنوا تا ثبات دهد آنان را که ایمان آوردند و اعتقاد
ایشان را راسخ سازد بآنکه این کلام حقست یعنی چون آیت ناسخ را شنوند و
رعایت صلاح و حکمت آن را تدبر نمایند دل ایشان مطمئن شود وهدی و دیگر
نزول قرآن برای هدایتست وبشری للمسلمین ۝ و بشارت مر مسلمانان را به بهشت
در خبرست که غلامی رومی بود مر عامر حضرمی را که خیر گفتندی و گویند
دو غلام بودند جبر و یسار که شمشیرها را صیقل زدندی و اهل کتاب بودندی پیوسته توریة
و انجیل خواندندی و چون حضرت سید عالم بر ایشان بگذشتی استماع قراءت
ایشان فرمودی و گفته اند غلامی عایش نام بود از اهل کتاب یا یعیش یا بلعام
یا یحنس یا عداس و اصح آنست که او را ابو فکیهه گفتندی بشبها پیش حضرت پیغمبر
صلوات الله و سلامه علیه آمدی و قرآن تعلیم گرفتی قریش گفتند محمد از این غلام
کلامی می آموزد و با ما میگوید آیة آمد که ولقد نعلم و هر آینه ما میدانیم
انهم یقولون آن را که ایشان میگویند انما یعلمه بشر جز این نیست که او را
می آموزاند آدمی یعنی خیر یا ابو فکیهه لسان الذی زبان آنکه یلحدون الیه تعلیم را
با او میکرداتند یعنی گمان میبرند که معلم اوست اعجمی غیر تازیست یعنی
فصاحت ندارد وهذا و این قرآن لسان عربی مبین ۝ زبان عربی روشنیست که شما

باوجود

باوجود کمال فصاحت و نهایت قوت بر انشاء عربیات از اتیان بمثل آن عاجزید
پس دعوی آنکه می آموزاند عجمی شکسته زبان مر آنحضرت را کلامی بدین بلاغت
و فصاحت ظاهر البطلانست ان الذین بدرستی آنانکه لا یؤمنون نمی گروند بآیات
الله بآیتها کتاب خدای و تصدیق نمیکنند که من عند الله است لا یهدیهم
الله راه نمینماید خدای ایشان را به نجات یا جنات ولهم و مر ایشان راست عذاب
الیم ۝ عذابی دردناک در آخرت بجهة کفر ایشان بقرآن و نسبت افترا بحضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم و حال آنکه مفتری ایشانند انما یفتری الکذب
جز این نیست که بر می بافند دروغ را الذین لا یؤمنون آنانکه نمیگروند بآیات الله
بآیات خدای یعنی قرآن و میگویند بر بافته محمدست صلوات الله و سلامه
علیه واولئک و آن گروه مفتریان هم الکاذبون ۝ ایشانند دروغ گویان که
میگویند انما یعلمه بشر و بحقیقت دروغ گفتن صفت ایشان است در اخبار
آمده که قریش بعد از تعرض حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بآلههٔ باطلهٔ ایشان
بایذا و آزار درویشان صحابه که حمایتی نداشتند چون بلال و خباب و عمار
و پدر او یاسر و مادر او سمیه رضی الله عنهم مشغول شدند و ایشان را در رجوع بکفر
اکراه کردند آن جماعت در طریق خود ثبات قدم ورزیده بر جفاء قوم شکیبایی
نمودند تا حدی که والدین عمار شربت شهادت چشیدند و عمار از بی طاقتی و ضعف
بدن که تحمل ایذا نداشت کلمهٔ که رضای قوم در آن بود بگفت خبر بحضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم رسید که عمار کیش کفار اختیار کرده از دین خویش بیزار شد
حضرت فرمود که نه چنین است از سر تا قدم عمار از ایمان پرست و ایمان
با گوشت و خون او بر آمیخته یعنی ایمان در باطن او چنان متمکن شده که بگفت

وکوی هر هنره کوی تفاوت پذیرد• عمار رضی الله عنه کریه کنان بجناب نبوت
آمد• وآنحضرت صلی الله علیه وسلم بدست مبارک اشک او پاک میکرد• ومیفرمود
که ترا چیست• ان عادوا لك فعد لهم• اگر باز کردند بتو باکراه تو باز کرد
بدیشان بهمان کلمه• وحق سبحانه این آیة فرستاد که مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ هر که کافر شود
بخدای مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ پس از ایمان خویش• ومرتد کردد• چون ابن خطل وطعمه ومقیس
وامثال ایشان در معرض غضب ربانی باشد إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ مگر کسی که اکراه کرده شود
وَقَلْبُهُ ودل او مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ آرمیده باشد بایمان وعقیدهٔ او متغیر نکردد
چون عمار رضی الله عنه وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ ولیکن هر کس که بکشاید بِالْكُفْرِ صَدْرًا
بکفر سینه را• یعنی آنها که بکفر خوش بر آیند• وبدان اعتقاد کنند فَعَلَيْهِمْ پس بر ایشانست
غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ خشمی از خدای وَلَهُمْ ومر ایشانراست عَذَابٌ عَظِيمٌ ⊙ عذابی بزرگ
بجهة کناه بزرک که ارتداد است ذَلِكَ ان عذاب عظیم مر ایشانرا بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا
آنست که ایشان دوست داشتند وبر کزیدند الْحَيَاةَ الدُّنْيَا زندکانی دنیی را عَلَى الْآخِرَةِ
بر نعیم آخرت وَأَنَّ اللَّهَ ودیکر جهة آنست که خدای لَا يَهْدِي نمیخواهد که راه نماید
الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ⊙ کروه ناکرویدکان• یعنی مرتدانرا• بآنچه موجب ثبات بر ایمان
باشد أُولَئِكَ آن کروه الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ آنانند که مهر نهاد خدای عَلَى قُلُوبِهِمْ
بر دلهای ایشان تا قول حق در نیافتند وَسَمْعِهِمْ وبر کوشهاء ایشان تا سخن حق نشنوند
وَأَبْصَارِهِمْ وبر دیدهاء ایشان تا آثار قدرت حق ندیدند وَأُولَئِكَ وآن کروه
هُمُ الْغَافِلُونَ ⊙ ایشانند غافلان• وبیخبران لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ حقا ودران هیچ
شبهه نیست که ایشان فِي الْآخِرَةِ در سرای دیکر هُمُ الْخَاسِرُونَ ⊙ ایشانند زیان
زدکان• چه سرمایهٔ عمر ضایع کرده در بازار دنیی سودی بدست نیاوردند و

مفلس را

مفلس را در شهر قیامت جز دست تهی• ودلی پر حسرت وندامت نخواهد بود نظم
قیامت که بازار مینو نهند• منازل باعمال نیکو دهند• بضاعت بچندانک آری بری•
وکر مفلسی شرمساری• که بازار چندانک آکندتر• تهی دست را دل پراکنده تر ثُمَّ إِنَّ
رَبَّكَ پس بدرستی که پروردکار تو لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مر آنانرا که هجرت کردند بسوی مدینه
چون خباب وصهیب• وسالم وبلال رضی الله عنهم مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا از پس آنکه
عذاب کشیده بودند• واز کفار ایذای تمام یافته ثُمَّ جَاهَدُوا پس جهاد کردند وَ
صَبَرُوا وشکیبایی نمودند بر جهاد إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدکار تو مِنْ بَعْدِهَا از پس
هجرت وجهاد وصبر لَغَفُورٌ هر آینه آمرزنده است• عفو کند کناهان کذشته رَحِيمٌ
مهربانست• ایشانرا توفیق طاعت دهد در زمان آینده يَوْمَ تَأْتِي یاد کن روزی را که آید
كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی یعنی هر انسانی تُجَادِلُ از نفس خود• یعنی ملامت کند خود را مثلا
عاصی کوید چرا معصیت کردم• مطیع کوید چرا طاعت بیشتر نکردم• یا هر کس سعی نماید
ومجادله کند در خلاص نفس خود• وکوید نفسی نفسی وَتُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ وتمام داده
شود هر نفسی را مَا عَمِلَتْ جزای آنچه کرده است وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ⊙ وایشان ستم
دیده نشوند در مکافات وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا وپیدا کرد خدای مثلی قَرْيَةً كَانَتْ دیهی را که
بود آمِنَةً ایمن از نزول قیاصره• وقصد جابره مُطْمَئِنَّةً آرامیده واهل آن آسوده ⊙
يَأْتِيهَا می آید بدان دیه رِزْقُهَا روزی اهل وی• یعنی اقوات ایشان رَغَدًا فراخ وبسیار
مِنْ كُلِّ مَكَانٍ از هر جایی یعنی از اطراف وجوانب آن فَكَفَرَتْ پس کافر شد یعنی
اهل او کفران ورزیدند بِأَنْعُمِ اللَّهِ بنعمتهای خدای• وشکر نکذاردند فَأَذَاقَهَا اللَّهُ
پس بچشانید خدای اهل آنرا لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ پوشش کرسنکی وترس بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ
بآنچه بودند که کردند از عملهاء بد• استعاره کرده است ذوق را برای ادراک

جدال کند عن نفسها

اثر ضرر. ولباس را برای جیزی که کسی را فرا کیرد وبپوشد. یعنی حق سبحانه جنان
کرد که دریافتند ضرر جوع وخوف را که بریشان مشتمل بود. ابن عباس رضی الله عنهما
فرموده که این مثل برای اهل مکه ایمن بودند از قتل وغارت. ودر رفاهیت میکذرانیدند
همین که بنعمت نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم کافر شدند. خدای مبدل کردانید
فراخی ایشان را بقحط. تا هفت سال در جدب وخشک سالی ماندند. از غایت جوع.
مردار میخوردند وخون می آشامیدند. وآن بدعاء آنحضرت بود. که اللهم اشدد
وطأتک علی مضر وابعث علیهم سنین کسنی یوسف. ودیکر ایمنی ایشانرا بدل کرد بخوف
یعنی ترس مسلمانان در دل ایشان انداخت. تا حدی که از هیبة اهل اسلام ترک تردد
بسفر شام نمودند. وبر نفس ومال خود ایمن نبودند ولقد جاءهم وبدرستی که آمد بدیشان
رسول منهم پیغمبری از یشان. یعنی محمد صلی الله علیه وسلم فکذبوه پس تکذیب
کردند اورا فاخذهم العذاب پس فرا کرفت ایشانرا عذاب. یعنی قحط وترس
وهم ظالمون ◉ وحال آنکه ایشان ستمکاراند بر نفس خود بشرک وتکذیب آورده اند
که قریش کسی بحضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه فرستادند. که اکر مردان ما
با تو دشمنی کردند. کناه زنان وکودکان جیست. که از قحط بمردن نزدیکند حضرت
دستوری داد تا جیزی از طعام بمکه بردند. وآیة آمد که فکلوا بخورید ای زنان
وکودکان مکه مما رزقکم الله از آنجه روزی داد خدای شما را بر دست فرستادکان
پیغمبر حلالا طیبا بی شبهت وپاک. وکویند خطاب با مومنانست ایشانرا میفرماید
که حلال خورید واشکروا وسپاس داری کنید نعمة الله نعمة خدای را.
ان کنتم ایاه اکر هستید که خدا را تعبدون میپرستید. یا فرمان میبرید انما حرم
جز این نیست که خدای حرام کرد علیکم المیتة بر شما مردار را والدم وخون روان

ولحم الخنزیر وکوشت خوک وآنجه از و توان خورد وما اهل وآنجه آواز بر آورده شود
لغیر الله از برای غیر خدای به بدان در وقت ذبح آن. یعنی بنام بتان بکشند فمن اضطر
پس هر که بیجاره شود ومحتاج کردد بخوردن یکی ازین محرمات غیر باغ نه طالب لذت
ولا عاد ونه خورنده بالای سیری فان الله پس بدرستی که خدای غفور آمرزنده است
کناه مضطر را رحیم ◉ مهربانست در رخصت او ولا تقولوا ومکویید لما تصف
السنتکم برای آنجیزی که وصف میکند زبانهاء شما. یعنی بمجرد وصف زبان
خود میکویید الکذب دروغ را یعنی هرجه بر زبان شما کذرد از دروغ. میکویید
وآن دروغ کدامست آنکه کفتند هذا حلال این حلال است. یعنی آنجه در شکم
بحیره وسایبه باشد حلالست بر مردمان ما وهذا حرام واین حرامست. یعنی همان که
مذکور شد ناروا است بر زنان ما میکویید که این حلال واین حرام است لتفتروا تا
افترا کنید علی الله الکذب بر خدای دروغ را. وکویید خدا ما را باین فرموده است.
ان الذین یفترون بدرستی آنانکه بر بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ را
لا یفلحون رستکاری نیابند از عذاب قیامت متاع قلیل آنجه برای آن افترا میکنند
برخورداری اندک است. زود منقطع کردد در دنیی ولهم ومر ایشانراست عذاب الیم
عذابی مولم. یعنی دایم باشد در آخرت وعلی الذین هادوا وبر آنانکه بدین یهودیه
در آمدند حرمنا حرام کردیم ما قصصنا علیک آنجه خوانده ایم بر تو من قبل پیش از
نزول این سوره. یعنی در سوره انعام. وهو قوله تعالی. وعلی الذین هادوا حرمنا
کل ذی ظفر. الآیة وما ظلمناهم وستم نکردیم بریشان به تحریم آن ولکن کانوا
ولیکن بودند که بواسطهٔ کثرت کناه انفسهم یظلمون ◉ بر نفسهای خود ستم
کردند. تا مستحق عقوبت شدند ثم ان ربک پس بدرستی که پروردکار تو للذین عملوا السوء

مر آنانرا که گناه کردند بِجَهَالَةٍ بسبب غفلت ونادانی وعدم تفکر در عواقب امور
ثُمَّ تَابُوا پس بازگشتند بخدای مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ از پس آن عمل بد وَأَصْلَحُوا وبصلاح آوردند
کار خود را إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو مِنْ بَعْدِهَا از پس توبه لَغَفُورٌ هر آینه آمرزنده است
مر از گناه را بسبب توبه رَحِيمٌ مهربانست که قبول میکند توبه را از بنده
إِنَّ إِبْرَاهِيمَ بدرستی که ابراهیم که خلیل جلیل است صلوات الله وسلامه علی نبینا
وعلیه كَانَ أُمَّةً بود امتی یعنی جامع کمالات وفضایلی بود که یافته نشدی مجموع
آن الا متفرق در اشخاص بسیار نظم لیس من الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد
جانا تو یگانهٔ ولی ذات تو هست مجموعهٔ آثار کمالات همه گویند پیش از القاء وی در
آتش بر روی زمین غیر از وی مؤمنی نبود پس او تنها امتی بوده قَانِتًا لِلَّهِ فرمان بردار
مر خدایرا وقایم بامر او حَنِيفًا مایل از ادیان باطله بدین حق وَلَمْ يَكُ ونبود مِنَ الْمُشْرِكِينَ
از شرک آرندگان چنانچه قریش است وبود شَاكِرًا سپاس دارنده لِأَنْعُمِهِ مر نعمتهای
خدایرا اجْتَبَاهُ برگزید خدای مر ورا به نبوت وَهَدَاهُ وراه نمود او را در دعوت
بخدای إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ براهی راست که طریق توحید است وَآتَيْنَاهُ و
دادیم او را فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً در دنیا نیکوئی که ذکر جمیلست یا اولاد ابرار یا محبت
در دلهای خلق که همه ارباب او را دوست دارند وبر او ثنا گویند یا آنکه حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم از نسل اوست یا آنکه صلوات بر او مقرون بصلوات
سید عالمست اللهم صل علیه وعلی آله کما صلیت علی ابراهیم وَإِنَّهُ وبدرستی که
ابراهیم فِي الْآخِرَةِ در آن سرای لَمِنَ الصَّالِحِينَ از شایستگانست مر درجات عالیه را
امام ماتریدی رحمة الله فرموده که حسنهٔ که او را داد در دنیا که نخواهد کرد
از حسنات او در آخرت ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ پس وحی کردیم بتو أَنِ اتَّبِعْ آنکه پی روی کن

ملاء

در توحید

در توحید مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا ملت ابراهیم را که مایل بود از همه کیشها بدان یا
متابع او باش در دعوت بحق یعنی چنانچه او برفق ومدارا وایراد دلایل یکی بعد از دیگری
ومجادله با هر کس بقدر فهم او دعوت مینمود تو نیز چنان کن صاحب تیسیر آورده
که اتباع سلوک سبیل متبوعست پس اتباع آنحضرت مر ابراهیم را علیهما
الصلوة والسلام بسبب آن بود که بعد از او مبعوث شده نه بجهت آنکه دون او
بوده چه بحکم انا اکرم الاولین والآخرین علی الله مقررست که آنحضرت از همه
انبیا افضل واکملست ونصیب او در فضیلت از مجموع اصفیا اجزل واشمل
بیت تو اصلی وباقی طفیل تواند تو شاهی ومجموع خیل تواند وَمَا كَانَ ونبود ابراهیم
علیه السلام مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آرندگان تعریض کفار قریش است که
میگفتند ما کیش پدر خود ابراهیم داریم آورده اند که حق سبحانه امر کرد موسی را علی نبینا
وعلیه السلام که بنی اسرائیل را بگو تا روز جمعه از اشتغال بمهمات برطرف شده
پرستش حق نمایند چون فرمان بدیشان رسید اندکی قبول کردند وبسیاری
سرکشی نمودند ومیان ایشان نیز اختلاف افتاد جمعی گفتند که روز شنبه را اختیار
میکنیم که حق سبحانه در آن روز از آفریدن خلق عالم فارغ شده وقومی ترسایان گفتند
که یکشنبه اولی است زیرا که در آن روز ابتدا بآفرینش خلق کرده خداوند تعالی
بشآمت نافرمانی ومخالفت ایشان تعظیم شنبه بر ایشان فرض کرد ودر آن باب
تشدد عظیم فرمود چنانچه میگوید إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ جز این نیست که نهاده شد
تعظیم سبت یعنی نوشته گشت بفرضیه عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا بر آنانکه اختلاف
کردند فِيهِ در او وتعظیم سبت آن بود که در او کسب نکنند وبهیچ مهمی مشغول
نشوند وآن روز را عید نگیرند وجز پرستش حق ننمایند واین تکلیفی بغایت شاق

بود بر ایشان . در زاد المسیر آورده که حضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام
یکی را دید روز شنبه که متاعی برداشته . بجایی میبرد . بفرمود تا گردنش بزدند
وتنش را در محلی بیفکندند . که مرغان مردارخوار چهل روز از اجزا واحشاء او میخوردند
وان ربک وبدرستی که خداوند تو لیحکم حکم خواهد کرد بینهم میان ایشان
یوم القیمة روز رستخیز فیما کانوا در آن چیزی که بودند که از سرکشی وجهل
فیه یختلفون ◯ در آن اختلاف میکردند . یعنی در روز مقرر برای عبادت
در تبیان فرموده که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نقل کرده اند که
خدای عبادت روز جمعه را نوشت . بر جمعی که پیش از ما بودند ایشان در آن اختلاف
نمودند . وخدای ما را راه نمود . فلنا الیوم ولیهود غدا وللنصاری بعد غد ادع بخوان
ای محمد خلق را الی سبیل ربک براه پروردگار خود بالحکمة بسخنی محکم . یعنی دلیلی که
حق را ثابت وشبهه را زایل گرداند والموعظة الحسنة وبه پندی نیکو که خطابات
مقنعه وحکایات نافعه است وجادلهم وجدال کن با ایشان . یعنی مباحثه نمای
بالتی هی احسن براهی که آن نیکوترست . یعنی برفق وخوش خویی . وترتیب مقدمات
ظاهره . گفته اند حکمت برای دعوت خواص است . ومواعظه حسنه برای ارشاد
عوام . وجدال برای دفع معاندان . در ترجمه رشف آورده که طرق ثلثه دعوة
اشارتست بمناهج ثلثه وصول . اعنی حقیقه . وطریقت . وشریعت . چه بعضی از
محققان حقیقة آنرا گویند که بنده را بی واسطه از حق حاصل آید . وشریعت آن
بود که حصول آن بواسطه رسل باشد . وطریقت رعایت آداب است در طریق سلوک .
وبعد ازما که باب دعوت از سه وجه مفتوح گشت . اول باب حکمت . وآن
موهبة جزیلی بوساطت جبرئیل فایض شده . وحقیقة عبارتست از کرامتی که

خلق را

خلق را در آن مجال شرکت نباشد . پس تخصیص باب حکمت بمورد حقیقة مناسبست
دوم باب موعظه حسنه . وتخصیص آن بعلم طریقت که مبتنی بر مراعات
ادب ونیکویی . ومحافظت جانب رفق وخوش خوییست . اولی مینماید سیم باب
مجادله . بالتی هی احسن . وان مختص براه شریعتست که مبنای آن بر تکلیف احکام
وبیان اوامر حلال وحرامست . وتبیین وتوضیح آن بشواهد وبراهین محتاج . و
بحجج ودلایل مفتقر . وازین کلام حقایق نظام . کمال دعوت سید انام وشمول
آن مر طوایف خاص وعوام را معلوم ومفهوم میگردد . واز سخنان شیخ عطارست
قدس سره نظم نور او چون اصل موجودات بود . ذات او چون معطی هر ذات بود .
واجب آمد دعوت هر دو جهانش . دعوت ذرات پیدا ونهانش ان ربک بدرستی که
پروردگار تو هو اعلم اوست داناتر بمن ضل بآنکس که گمراه شد عن سبیله از راه
حق که اسلام است وهو اعلم واوست داناتر بالمهتدین ◯ براه یافتگان
وبر تو که محمد غیر از دعوت وبلاغ احکام نیست . آورده اند که چون حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم روز حرب احد . سید الشهدا حمزه را رضی الله عنه . مثله
کرده بدید . بغایت محزون گشت . وگفت بخدای که اگر ظفر دهد مرا خدای
بر ایشان . هر آینه مثله کنم هفتاد تن را بعوض تو . حق سبحانه آیت فرستاد که .
وان عاقبتم اگر عقوبة کنید بپاداش کسی که با شما عقوبت کرده است فعاقبوا پس
عقوبة کنید بمثل ما عوقبتم بمانند آنکه عقوبة کرده شده اید به بدان یعنی
ایشان یکی را مثله کرده اند شما در برابر یکی را مثله کنید . نه هفتاد را ولئن صبرتم
واگر صبر کنید . واز عقوبة بگذرید لهو هر آینه آن صبر خیر للصابرین
بهترست مر صابرانرا از انتقام . وضع مظهر بجای مضمر مخبریست از ثنای خدای

بریشان بآنکه صابرانند. آورده اندکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد
از نزول این آیت ترک عقوبت فرموده کفارت سوکند داد واصبر وشکیبا شود در آنچه
روز احد بتو رسید وما صبرک ونیست شکیبایی تو الا بالله مکر بتوفیق وعون
خدای ولا تحزن علیهم واندوهناک مباش بر اعراض کافران از تو. یا بر تسلط ایشان
بر لشکر تو ولا تک ومباش فی ضیق در تنک دلی مما یمکرون از آنچه می سکالند
از بدی ان الله بدرستی که خدای بنصرت ومعونت مع الذین اتقوا با آنانست که
پرهیز کردند از شرک ومعصیت والذین هم وبا آنانکه ایشان محسنون ◉ نیکوکاران
یعنی موحدان ومخلصان. وکفته اند تقوی اشارتست به تعظیم امر خدا واحسان
عبارت از شفقت بر خلق خدای. ومدار کار اسلام وایمان بر این دو صفتست نظم
ز احسان خاطر مردم شود شاد. بتقوی خانهٔ دین کردد آباد. بسوی این صفتها کر شتابی
رضای خلق وخالق هر دو یابی. سورة بنی اسرائیل مائة واحدی عشرون آیة الجزو الخامس عشر
بسم الله الرحمن الرحیم ◉ سبحان الذی پاکی وبی عیبی آنراست که بجهت کرامت
اسری بعبده ببرد بندهٔ خود را که محمدست صلی الله علیه وسلم لیلا شبی یعنی
در بعضی از شب من المسجد الحرام از مسجد حرام که محیط بحرم کعبه است. یا از خانهٔ ام هانی
چه مکه وحرم او همه مسجدند الی المسجد الاقصی بسوی مسجدی دورتر از اهل
مکه. یعنی بیت المقدس الذی بارکنا آن مسجدی که برکت کردیم حوله بر کرد آن
او که ارض شام است. هم برکت دین که او را مهبط وحی. ومتعبد انبیا ساختیم
وهم برکت دنیی که محفوف کردانیدیم او را باشجار وانهار. وبسیاری میوه وفراخی
معیشت. وارزانی. پس بدانجا محمد را صلی الله علیه وسلم بردیم لنریه تا بنماییم او را
من آیاتنا از دلایل قدرت ما. که در اندک زمانی از مکه بشام رفت. وبیت المقدس را

مشاهده

مشاهده نمود. وانبیا را دیده. ووقوف بر مقامات ایشان حاصل کرد. وبر عجایب
وغرایب آسمانها اطلاع یافت. اکثر علما برانند که معراج در سال دوازدهم از
مبعث بوده. ودر ماه او اختلاف کرده اند که ربیع الاولست. یا رمضان. یا شوال
یا ربیع الآخر. واشهر شب بیست وهفتم است از رجب. ورفتن آنحضرت از مکه به بیت
المقدس بنص قرآن ثابت شده. ومنکر آن کافرست. وعروج بر آسمانها ووصول
بمرتبهٔ قرب. باحادیث صحیحهٔ مشهوره که قریبست بحد تواتر ثابت کشته. وهر که
انکار آن کند ضال ومبتدع باشد نظم شاهد معراج نبی وافرست. آنکه مقر نیست بدین
کافرست. دستکه سلطنت این وصال. نیست بپا مردی خیل خیال. عقل چه داند چه مقام
عشق شناسد که چه دامیست این. ومعتقد اکثر اهل اسلام آنست که عروج
آنحضرت بجسد وروح بوده معا. ودر بیداری واقع شده. وآنانکه درین قصه
ثقل جسد را مانع دانند از صعود ارباب بدعتند. ومنکر قدرت نظم آنکه سرشت
تنش از جان بود. سیر عروجش به تن آسان بود. ودر آن شب جبرئیل علیه السلام با
جوقی ملائکه آمده. وآنحضرت را از حجرهٔ ام هانی رضی الله عنها بمسجد الحرام برده
وبعد از شق صدر وغسل قلبش بر براق سوار ساخته. وباندک فرصتی به بیت المقدس
رسانید نظم شبی رخ تافته زین دیر فانی. بخلوت در سرای ام هانی. رسیدش جبرئیل از بیت
معمور. براق برق سیر آورده از نور. قوی پشت وکران سیر سبک خیز. براندن دوربین
وقت شد تیز. روایت صحیح آنست که حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه
در بیت المقدس انبیا وملائکه را دید. وایشانرا امامت کرده از صخره بمعراج بر آمد
بر براق یا بر پر جبرئیل علیه السلام. ودر آسمان اول آدم را. ودر دوم عیسی ویحیی و
در سیم یوسف. ودر چهارم ادریس. ودر پنجم هارون. ودر ششم موسی. ودر هفتم

ابراهیم را علیهم السلام دید و بریشان سلام کرده جواب بر سبیل اکرام شنید و سدرة المنتهی و بیت المعمور و جوی کوثر و نهر الرحمة بنظر وی درآمد و جبرئیل علیه السلام نزدیک حجاب از مرافقت وی باز ایستاد و گفت لو دنوت انملة لاحترقت نظم
جنان کرم در تیه قربت براند که در سدره جبرئیل از و باز ماند و از انجا تا حجب نور و ظلمت قطع کرده بمحلی رسید که براق نیز از رفتار فرو ماند پس بر رفرف سوار گشته بپای عرش رسید و هزار نوبت از حضرت عزت خطاب ادن منی شنید و در هر نوبت آنحضرت را ترقی دیگر دست داد تا قدم بر سریر دنا نهاده از انجا بر منظر فتدلی جلوه کنان شد پس بخلوت خاص فکان قاب قوسین او ادنی درآمده اسرار فاوحی الی عبده ما اوحی استماع فرمود نظم کلام سرمدی بی نقل بشنید خداوند جهان را بی جهت دید بدید آنجه از حد دیدن بیرون بود مپرس از ماز کیفیت که جون بود و به نقل صحیح ثابت شده که آنحضرت ثنای الهی بکلمات التحیات لله والصلوات والطیبات بجای آورد و بالکرام السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته مخاطب گشت و در تشریف این سلام امت خود را داخل ساخته فرمود که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین
نظم جو کرده وعدهاء لطف در گوش نکرده امت خود را فراموش و در حین مراجعت بهشت و درجات آن و دوزخ و درکات آن بنظر وی درآوردند و هدیهٔ نماز برای امة مرحومه اش تعیین کردند و به بیت المقدس باز آمد و متوجه مکه شده کاروانهاء قریش را دید و مدت این سفر سه ساعت و بقولی جهار ساعت بوده نظم راه زاندازه برون رفتهٔ پی نتوان برد که جون رفتهٔ عقل در ین واقعه حاشا کند عشق نه حاشا که تماشا کند آورده اند که جون بامداد همین شب قصهٔ معراج تقریر فرمود مؤمنان تصدیق نمودند و کفار استبعاد

عظیم نموده نشانهاء بیت المقدس پرسیدند و آن مسجد در پیش نظر وی متمثل گشته از هر جه طلبیدند نشان باز داد و از کاروانهای خود خبر جستند بصحیح با ایشان گفت و آنرا که مدد توفیق رفیق طریق نبود در انکار و تکذیب افزود القصه حق سبحانه آنحضرت را بمعراج برد تا آیتهاء ملک و ملکوت به بیند و دیگر آنکه تکذیب و تصدیق منکر و مقر ظاهر کردد انه بدرستی که خدای هو السمیع اوست شنوا سخنان کفار را در تکذیب البصیر ◉ بینا باحوال مؤمنان در تصدیق و بقولی سمیع و بصیر بمعنی مسمع و مبصر ست یعنی شنوانید محمد را صلی الله علیه و سلم کلام خود و بنمود اورا آیات قدرت بر دوام خود و بعضی ضمیر را عاید بآنحضرت دارند در نفحات مذکور ست که بدرستی که محمد صلوات الله و سلامه علیه شنوا بود مر آنجیز را که بدان خطابش کردند و بینا بود مر آنجیز را که بوی نمودند و در بحر الحقایق آورده که بنمودیم اورا از آیاتی که مخصوص است بجلال و جمال ما انه هو السمیع بسمعنا البصیر ببصرنا نظم جو در مکتب بی نشانی رسید جه گویم که آنجا جه دید و شنید ورق در نوشتند و کم شد سبق شنودن بحق بود و دیدن بحق و جون در مرآت الصفا فی معجزات المصطفی قصهٔ معراج بر سبیل استقصا آورده ایم و نکات و دقایق و حقایق عروج و نزول و ادلهٔ قاطعه بر اثبات آن و دفع و منع منکران بطریق استیفا ذکر کرده اینجا بساط اطناب مطوی ساخته رجوع نموده شد به تفسیر والله علیم خبیر و آتینا و دادیم ما موسی الکتاب موسی را علیه السلام توریة وجعلناه و ساختیم کتاب یا موسی را هدی لبنی اسرائیل راه نماینده فرزندان یعقوب علیه السلام و گفتیم مر ایشانرا الا تتخذوا آنکه فرا مگیرید من دونی بجز من وکیلا پرورد کاری که مهم خود بوی

كذاريد ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا اى ذريه آنكسى كه برداشتيم او را در كشتى مَعَ نُوحٍ
با نوح عليه السلام • مراد سام است كه ابراهيم عليه السلام كه جد بنى اسرائيل است
از نسل او بود • يعنى نعمت نجات از طوفان كه به پدران شما ارزانى داشتيم ياد
كنيد • وشكر آن بكذاريد إِنَّهُ بدرستى كه نوح كَانَ بود عَبْدًا شَكُورًا بنده سپاس دارنده
كه در همه حالات از اكل وشرب • ولبس وقيام • وقعود • وركوب • ومشى خدا را شكر
كفتى • اين ترغيبست مر ذريه را باقتداء پدر • در شكر نعمة الهى كه مؤدّى بمزيدست
لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَقَضَيْنَا واعلام داديم • يعنى پيغام فرستاديم إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ
بسوى بنى اسرائيل فِي الْكِتَابِ در توريه • وبيان كرديم كه بخداى كه شما لَتُفْسِدُنَّ هر آينه
فساد كنيد • وتباهى از شما پديد آيد فِي الْأَرْضِ در زمين شام مَرَّتَيْنِ دو بار افساد
اول ايشان مخالفت احكام توريه بوده • وناشنيدن امر ارميا عليه السلام كه
پيغمبر ايشان بود • وافساد ثانى قتل يحيى وقصد هلاك عيسى عليهما السلام حق سبحانه
ايشان را خبر داد كه شما دو نوبت فساد خواهيد كرد وَلَتَعْلُنَّ وبلند خواهيد شد
عُلُوًّا كَبِيرًا ○ بلند شدنى بزرك • يعنى سركشى خواهيد كرد از طاعت من • وتكبر خواهيد
نمود با آفريدكان من فَإِذَا جَاءَ پس چون بيايد وَعْدُ أُولَاهُمَا وعدهٔ عقاب فساد اول
از ان هر دو بَعَثْنَا برانكيزيم و مسلط كنيم عَلَيْكُمْ بر شما عِبَادًا لَنَا بندكانى كه ما را
هستند • اضافه خلق است نه اضافت مدح • جه مراد بخت نصّرست بقول اصح • وكفته اند
جالوت بوده • يا سنحاريب • يا رئيس عمالقه • پس صفت آنها ميكويد كه أُولِي بَأْسٍ
شَدِيدٍ خداوندان كارزار سخت • دمياطى كفته كه مهيب باشند آوازهاء ايشان
چون رعد وچشمهاء ايشان چون برق فَجَاسُوا پس در آيند خِلَالَ الدِّيَارِ ميان سرايها
شما براى قتل وغارت • واسر وَكَانَ وهست اين حكم وَعْدًا مَفْعُولًا وعده كرده شده

يعنى لابد است از انكه ثُمَّ رَدَدْنَا پس باز كردانيم لَكُمُ الْكَرَّةَ براى شما دولة را
بشما تا غلبه كنيد عَلَيْهِمْ بر ايشان كه شما را قتل وغارت كردند • ومقهور ومغلوب
سازيد ايشان را وَأَمْدَدْنَاكُمْ ومدد دهيم شما را بِأَمْوَالٍ بمالها از هر نوع وَبَنِينَ
وبزيادتى پسران وَجَعَلْنَاكُمْ وسازيم شما را أَكْثَرَ بيشتر از پيشتر نَفِيرًا از روى
عدد • يعنى زياده سازيم از آنچه پيش از قتل بوديد • تا مجتمع شده توانيد با خصمان
مقاومت كردن إِنْ أَحْسَنْتُمْ اكر نيكويى كنيد بعد ازين اقبال ودولت أَحْسَنْتُمْ
لِأَنْفُسِكُمْ نيكويى كرده باشيد بانفسهاء خود • چه ثواب آن بشما رسد وَإِنْ أَسَأْتُمْ
واكر بدى كنيد فَلَهَا پس وبال آن مر نفس شما را باشد وبس • در مدارك از مرتضى على
رضى الله عنه نقل ميكند كه من هركز باكسى نيكويى نكرده ام • وبدى نيز بكسى نرسانيده ام
پس اين آيت خوانده اند • يعنى هرچه كسى ميكند با خود ميكند بيت در جهان كر نيكى و
كر بد كرده ام • هرچه كردم جمله با خود كرده ام فَإِذَا جَاءَ پس چون بيايد وَعْدُ
الْآخِرَةِ وعدهٔ عقاب نوبتى ديكر • يعنى افساد دوم • وبين الافسادين دويست
وده سال بوده • حق سبحانه ميفرمايد كه چون وعدهٔ عقوبة ثانيه در رسد •
بفرستيم كروهى را بر شما • يعنى ططوس رومى • وقوم او را برانكيزيم لِيَسُوءُوا تا آن فرستادن
و برانكيختن بد سازد وُجُوهَكُمْ رويهاء شما را • يعنى آثار غم واندوه بر بشرهٔ شما
پيدا كند • وحفص لِيَسُوءُوا بجمع ميخواند • يعنى تا آن قوم رويهاء شما را بد سازند •
وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ وتا در ايند به بيت المقدس كَمَا دَخَلُوهُ چنانچه در آمدند در وى
أَوَّلَ مَرَّةٍ اول • يعنى همچنانچه نوبت اول قوم بختنصّر در آمدند • ومسجد را خراب
كردند • لشكر ططوس نيز در آيند وَلِيُتَبِّرُوا وتا هلاك كنند ونيست سازند
مَا عَلَوْا آنچه غالب شوند بران تَتْبِيرًا هلاك كردنى • درين قصه خلاف بسيارست

وهر مفسری نقلی که بدو رسیده ایراد نموده • وقول اصح واشهر که در مختار
القصص وغیر آن از کتبی که در اخبار انبیا علیهم السلام نوشته اند چنانست که
چون سلطنت بنی اسرائیل در ولایت شام • بصدیقه رسید از اولاد سلیمان علیه السلام
واو مردی ضعیف حال واعرج بود • ملوک اطراف طمع در ولایت ایلیا بسته •
متوجه آن صوب شدند • اول سنحاریب ملک موصل بیامد • ومتعاقب او سلما
پادشاه اذربیجان برسید • وهر دو تلاش شهر بیت المقدس نموده • بایکدیگر محاربه
آغاز کردند • آتش قتال میان ایشان اشتغال پذیرفت • ودریای مبارزت از صرصر
مخاصمت بموج در آمد **نظم** سپه داران سپه در هم فکندند • صلای مرگ در عالم فکندند •
زمین کان عالمی را زاتش گرفت • زخون روی زمین را لاله بگرفت • عاقبت سطوت هیبت الهی
ظهور نموده • هر دو لشکر از یکدیگر منهزم گشتند • وغنایم ایشان بدست بنی اسرائیل
افتاد • دیگر باره پادشاه روم • وملک صقالبه • وسلطان اندلس • هریک با لشکری
جرار کرار • همه تیغ زن ونیزه گذار • بر در بیت المقدس جمع شدند • وچون تیه
سلطنت شرکه بونبا بد • ایشان نیز آغاز نزاع کرده • بلشکر آرایی ونبرد آزمایی قیام و
اهتمام نمودند **بیت** در افتادند همچون شیر غران • بگرز ونیزه وشمشیر بران • بنی اسرائیل
دعاء • اللهم اشغل الظالمین بالظالمین واخرجنا من بینهم سالمین غانمین • آغاز کردند
ونکبا، نکبت غبار ادبار بر دیده آن خاکساران پاشید • هزیمت را غنیمت دانسته
ودلها بر فرار قرار داده • از یکدیگر گریزان شدند **بیت** نه جای قرار ونه راه ستیز
نهادند تا کام رود گریز • اموال ایشان نیز بدست بنی اسرائیل در آمد • وچون غنیمت
بیخ لشکر عظیم در حوزهٔ تصرف در آوردند • بحکم ان الانسان لیطغی ان راه استغنی •
سر تجبر از گریبان عصیان بر آورده • ودست تغلب از آستین طغیان بیرون کرده

حکم توریة را بر طرف نهادند • هر چند ارمیاء پیغمبر علیه السلام ایشان را پند داد
وگفت از آنچه در توریة مقرر شده این فساد اولست • میکنند وخود را در معرض
سخط الهی میارید نشنیدند • حق سبحانه بختنصر مجوسی را که کاتب سنحاریب بود وبعد از
فوت او بحکم وصیت ملک بوی رسیده بر ایشان گماشت • تا بیامد وبا ایشان
حرب کرده غالب شد • ومسجد را خراب ساخته توریة را بسوخت • وهفتاد هزار
از بنی اسرائیل برده گرفت • این عقوبت اول بود • بعد از آن کورش همدانی که زنی از بنی اسرائیل
خواسته بود • از ین حال خبر یافته مال بسیار بر گرفت • وسی هزار بنا وسایر عمله با خود
آورد • وسی سال بعمارت ولایت ایلیا اشتغال نمود • تا بحال اول باز آمد • دیگر باره
بنی اسرائیل خوش وقت شدند • واموال واولاد ایشان روی باز دیاد نهاد • باز سودای
مخالفت از نهاد ایشان سر بر زده • یحیی معصوم را علیه السلام بقتل رسانیدند •
وقصد هلاک عیسی علیه السلام کردند • عقوبت دوم در رسید • وططوس نصرانی
بر ایشان غلبه کرده دیگر باره مسجد را خراب کرد • واندوختهاء ایشان بغارت برد •
وحق سبحانه در توریة بعد از وعدهٔ این دو عقوبة با ایشان گفته بود که **عَسَى رَبُّكُمْ**
شاید پروردگار شما بعد از عقوبة ثانیه • یعنی اگر توبه کنید تحقیق است **أَنْ يَرْحَمَكُمْ**
آنکه رحمت کند بر شما • وباز شما را متنعم سازد **وَإِنْ عُدْتُمْ** واگر باز گردید نوبتی
دیگر بنا فرمانی **عُدْنَا** باز گردیم ما نوبهٔ سیم بعقوبتی دیگر **وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ** و
گردانیم دوزخ را **لِلْكَافِرِينَ** ○ برای ناگرویدگان **حَصِيرًا** ○ زندانی که در آنجا باز
داشته شوند • وبر خروج قادر نباشند • وبنی اسرائیل نوبت سیم عود کردند بتکذیب
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم • وبقتل وجلا وجزیه • وخواری معاقب گشتند •
إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ بدرستی که این قرآن **يَهْدِي** راه مینماید **لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ** براهی که آن راست تر است

ویاینده تر از همه راهها • یعنی طریق اوامر و نواهی وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ و مژده میدهد
قرآن گرویدگان را الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ آنانرا که میکنند عملهای شایسته
أَنَّ لَهُمْ بآنکه ایشانراست أَجْرًا كَبِيرًا مزدی بزرگ • یعنی بهشت وَأَنَّ الَّذِينَ
و هم بشارت میدهد مؤمنانرا بآنکه • آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند بِالْآخِرَةِ
بسرای آخرت أَعْتَدْنَا لَهُمْ آماده کرده ایم برای ایشان عَذَابًا أَلِيمًا عذابی بالم
یعنی آتش دوزخ • پس مؤمنانرا دو بشارتست ثواب ایشان • و عقاب اعداء ایشان
وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ و دعا میکند آدمی و خدایرا میخواند در وقت غضب بِالشَّرِّ ببدی بر
نفس و اهل و مال خود دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ مثل خواندن او به نیکویی • مراد نضر بن حارثست که
عذاب را از خدای بدعا میخواسته که • امطر علینا حجارة من السماء وَكَانَ الْإِنْسَانُ
و هست آدمی عَجُولًا شتاب کننده در دعا بی تأمل در عاقبة آن • یا تعجیل دارد در انتقال
از حالی بحالی • نه در سرّا تحمّل دارد • و نه در ضرّا • نه در گرما شکیباست • و نه در سرما
وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ و گردانیدیم شب و روز را آيَتَيْنِ دو علامت که دلالت کنند
بتعاقب یکدیگر بر قدرت حکیم مطلق جل ذکره فَمَحَوْنَا پس محو کردیم آيَةَ اللَّيْلِ آیتی را
که شبست • یعنی ظلمت او را محو ساختیم باشراق آفتاب وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ و ساختیم
آیتی را که روزست مُبْصِرَةً روشن که در همه چیز بینند لِتَبْتَغُوا تا طلب کنید در
روشنی او فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فزونی معیشت از پروردگار خود • و گفته اند آیة
روز آفتابست • و آیة شب ماه • و محو آیة شب نقصان نور ماه است از بدریه تا محاق
و در لباب از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که پیش ازین ماه و آفتاب در نور مشابه
یکدیگر بودند • و بدان سبب روز از شب ممتاز نبود • حق سبحانه جبرئیل را بفرستاد تا پر خود
بر روی ماه مالید • و نور او محو گشت • و آفتاب بر حال خود بماند • پس معنی آیة بدین

قول آنست

قول آنست که نور ماه را محو کردیم • و آفتاب را روشن گذاشتیم • تا شمار روز را پی
اکتساب معایش خود روید وَلِتَعْلَمُوا و تا بدانید از اختلاف حرکات شمس و قمر عَدَدَ
السِّنِينَ شمار سالها وَالْحِسَابَ و حساب اجال و مواسم اعمال وَكُلَّ شَيْءٍ و هر چیزی را
که بدان محتاجید از مهمات دینی و دنیوی فَصَّلْنَاهُ بیان کرده ایم در قرآن • یعنی
پیدا و هویدا ساخته تَفْصِيلًا بیان کردنی وَكُلَّ إِنْسَانٍ و هر آدمی را خواه مؤمن و
خواه کافر أَلْزَمْنَاهُ الزام کرده ایم او را طَائِرَهُ عمل او • یعنی آنچه تقدیر کرده اند
در روز ازل از کردار او لازم ساخته ایم فِي عُنُقِهِ در گردن او • یعنی او را ناچارست
ازان • و آن ملازم اوست چنانچه طوق لازم عنق است • و در زاد المسیر از مجاهد
رحمه الله نقل میکند که هر مولودی را کتابیست از گردن او آویخته و در انجا
نوشته که شقی ام سعید • بعضی برانند که اعراب به پریدن مرغ از راست یا چپ تفأل
میکرده اند • از جانب یمین نشانه یمن میگرفته اند • و طرف شمال را بشآمت میداده
پس اینجا استعاره کرده است طایر را • بآنچه سبب خیر یا شر بود • و در عین المعانی گفته که
طایر آن کتابست که روز قیامت پران پران بدست بنده آید • و معنی فی عنقه آنکه
عهده در گردن اوست وَنُخْرِجُ لَهُ و بیرون آریم برای هر آدمی يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز كِتَابًا
نوشته که صحیفه عمل اوست يَلْقَاهُ مَنْشُورًا ببیند آن کتابرا بازگشاده
در تبیان آورده که چون آدمی در سکرات افتد نامه عمل او در پیچند • و چون مبعوث
شود باز گشاده بدست وی دهند • و گویند اقْرَأْ كِتَابَكَ بخوان نامه اعمال نوشته
خود را • و در ان روز همه آدمیان خواننده خواهند بود • و خطاب بهر یک خواهد
رسید که نامه خود بر حفظه کرام الکاتبین املا کرده بخوان كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ
بس است نفس تو امروز عَلَيْكَ بر تو حَسِيبًا شمار کننده • یعنی خود به بین که چه کرده

نسبت صح

و میسنجی چه نوع پاداشی عمر بن الخطاب رضی الله عنه فرمود که حاسبوا قبل
ان تحاسبوا امروز دفتر اعمال خود را در پیش نه و در نگر که از نیک و بد چه ساخته و
چون فرصت داری در تدارک احوال خود کوش که فردا مجال تلافی نخواهد بود الیوم
عمل بلا حساب و غدا حساب بلا عمل در کشف الاسرار آورده که پدری پسر خویش را
گفت امروز هرچه با مردم گویی و هرچه از ایشان شنوی و هر عمل که کنی نماز شام
بکلفتی تمام یک روزه کردار و گفتار خود را با پدر باز گفت پدر روزی دیگر همین را
حال از پسر درخواست پسر گفت ای پدر زینهار هرچه خواهی از رنج و کلفت من این صورت
بگذار که طاقت ندارم پدر فرمود که من ترا درین کار پندی داده تا بیدار و هشیار
باشی و از موقف حساب غافل نشوی که ترا طاقت یکروزه حساب دادن با پدر نیست
حساب همه عمر با حق تعالی چون باز خواهی داد نظم تو نمیدانی حساب صبح و شام پس
حساب عمر چون گویی تمام زین عملها نه برنج صواب نیست جز شرمندگی وقت حساب
مَنِ اهْتَدَىٰ هرکه راه یابد و براه راست رود فَإِنَّمَا يَهْتَدِي پس جز این نیست که راه می یابد
لِنَفْسِهِ برای نفس خود یعنی راه یافتن او و را نجات خواهد داد و بس وَمَنْ ضَلَّ و هرکه
گمراه شد فَإِنَّمَا يَضِلُّ جز این نیست که گمراه میشود عَلَيْهَا بر نفس خود یعنی گمراهی
او او را هلاک خواهد کرد و بس وَلَا تَزِرُ و بر ندارد وَازِرَةٌ هیچ نفس بردارنده وِزْرَ أُخْرَىٰ
گناه نفس دیگر ولید مغیره کافران را میگفت متابعت من کنید و من گناهان
شما را بردارم حق سبحانه میفرماید که هر نفسی بار خود بر خواهد داشت نه بار دیگری
وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ و نیستیم ما عذاب کننده قومی حَتَّىٰ نَبْعَثَ تا وقتی که برانگیزیم
و بفرستیم رَسُولًا فرستاده بدیشان تا ایشان را براه راست خواند و حجت برایشان لازم
کند وَإِذَا أَرَدْنَا و چون خواهیم أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً آنکه هلاک کردانیم اهل شهری

نماز شام با من بگوی و حرکات
و سکنات خویش بر من عرض کن
آن پس نماز شام
صح

ودیها

و دیها را أَمَرْنَا بسیار کردانیم مُتْرَفِيهَا متنعمان آن موضع را یا امر کنیم
جباران و سرکشان آن شهرها بفرمان برداری بر زبان رسولی که مبعوث بدیشان است
فَفَسَقُوا پس ایشان از سخن رسول بیرون روند و تمرد کنند فِيهَا دران شهر فَحَقَّ
پس واجب شود عَلَيْهَا الْقَوْلُ بر اهل آن دیه کلمه عذاب که سبقت کرفته است در حکم
ازلی یعنی مستوجب عقوبة شوند فَدَمَّرْنَاهَا پس از بنیاد بر کنیم ایشان را و خراب
سازیم منازل ایشان را تَدْمِيرًا خراب کردنی و از بنیاد بر کندنی وَكَمْ أَهْلَكْنَا
و چه بسیار هلاک کرده ایم مِنَ الْقُرُونِ از اهل قرنها مِنْ بَعْدِ نُوحٍ از پس فوت نوح
علیه السلام چون قوم عاد و ثمود و امثال ایشان و قرنی صد و بیست سال است
یا چهل یا هشتاد یا مدتی که اعمار اهل عصر از ان در نگذرد وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ و بسنده است
آفریدکار تو بِذُنُوبِ عِبَادِهِ بگناه بندکان خود خَبِيرًا دانا که ذنوب پنهان ایشان
داند بَصِيرًا بینا که خطیات آشکارای ایشان را بیند آورده اند که منافقان
در غزوات با مومنان بیرون میرفتند و غرض ایشان حصول غنیمت بود نه خلوص
مجاهدت حق سبحانه فرمود که مَنْ كَانَ هرکه باشد که از روی خسیس همت
يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ خواهد این جهان شتابنده یعنی نعمت و لذت او را عَجَّلْنَا بشتابانیم
لَهُ برای او فِيهَا در دنیا مَا نَشَاءُ آنچه ما خواهیم از نعمتها لِمَنْ نُرِيدُ از برای آنکس که
ما خواهیم از طالبان دنیا ثُمَّ جَعَلْنَا پس آماده کنیم لَهُ جَهَنَّمَ برای او دوزخ را
در آخرت يَصْلَاهَا درآید بدوزخ مَذْمُومًا نکوهیده مَدْحُورًا رانده شده
از رحمت خدای وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ و هرکه خواهد آخرت یعنی بهشت را وَ
سَعَىٰ لَهَا و بشتابد برای آن یعنی سعی کند باعمال نیکو در طلب بهشت سَعْيَهَا آنچه
حق سعی باشد وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه او مؤمن باشد با یمانی خالی از شایبه

شرایط فاولئك پس آن گروه که جامع شروط ثلثه اند یعنی طلب آخرت و سعی و ایمان
کان سعیهم هست شتافتن ایشان مشکورا ○ مقبول و پسندیده نزدیك خدای
کلا هر یکی را از این دو گروه که طالبان دنیی و جویندگان عقبی اند نمد امداد کنیم
و عطا دهیم هؤلاء آن گروه را بمقدار کفایت وهؤلاء و آن گروه را بقدر همت
یعنی هیچکدام را محروم نگردانیم بلك مدد کنیم من عطاء ربك از عطاء خداوند تو
وما کان و نیست عطاء ربك عطاء آفریدگار تو محظورا ○ منع کرده و بازداشته
از مؤمن و کافر مؤمن را در هر دو سرا و کافر را همین در دنیا انظر بنگر بدیده اعتبار
که از روی حکمت کیف فضلنا چگونه افزونی داده ایم بعضهم بعضی آدمیان را
علی بعض بر بعضی دیگر از ایشان در روزی که بعضی را سعة است در آن و جمعی را نم
یا تفضیل داده ایم برخی را که طالب آخرتند بتوفیق برخی که جوینده دنیا اند وللآخرة
و هر اینه آن سرای اکبر درجات بزرگتر است از روی درجات واکبر و بزرگتر تفضیلا
از جهة تفضیل یعنی تفاوت در آخرت بیشتر است زیرا که تفاوت بهشت بدرجات
و از درجه تا درجه برتر از و ما بین زمین و آسمان مسافت باشد و تفاوت دوزخ
بدرکات است و از درکه تا درکه زیرتر از و همین مقدار بعد خواهد بود لا تجعل
فرا مگیر ای آدمی مع الله با خدای الها آخر خدای دیگر فتقعد پس بنشینی در دوزخ جاوید ان
مذموما نکوهیده یعنی موصوف بهمه بدیها مخذولا ○ فروگذاشته یعنی
محروم از همه نیکوییها وقضی ربك و حکم کرد پروردگار تو ای محمد بر مکلفان الا تعبدوا
بآنکه مپرستید الا ایاه مگر او را که خداوند بحق است چه عبادت غایة تعظیم است
و نشاید الا کسی را که در غایت عظمت باشد وبالوالدین و دیگر بآنکه نیکویی کنید با پدر
و مادر احسانا نیکویی کردنی عبادت خود را با احسان والدین مقترن ساخت

زیراکه ایشان سبب قریب‌اند مر وجود و تربیت اولاد را اما یبلغن اگر برسد عندك الکبر
نزدیك تو به بزرگسالی و کبرسن احدهما یکی از ایشان او کلاهما یا هر دو
ایشان یعنی برسند تا پیر شوند و محتاج خدمت تو گردند فلا تقل پس مگوی لهما
اف مر ایشان را اف و آن کلمه ضجرست که چون کسی از چیزی به تنگ آید یا بو
گران گردد یا بنا پاکی آلوده شود این کلمه میگوید حق سبحانه فرمود که این کلمه
مر ایشان را مگوی یعنی از ایشان بتنگ میا و صحبت ایشان را گران مشمر ولا تنهرهما
و بانگ بر ایشان مزن و سخن ایشان را جواب درشت باز مده وقل لهما و بگوی مر ایشان را
قولا کریما ○ سخنی نیکو از روی ادب و حرمت یعنی ایشان را بنام مخوان و گفته اند
با ایشان چنان سخن گوی که بنده گنه کار عاجز با خواجه خشمناك درشت خوی
گوید واخفض لهما و فروکش برای ایشان جناح الذل بال تذلل و تواضع را یعنی با ایشان
بزرگی و تکبر مکن بلك ملایمت و تلطف پیش آر من الرحمة از فرط بخشش بر ایشان
برای آنکه تو دی روز محتاج ایشان بوده در تربیت و ایشان امروز محتاج تواند در خدمت
و تقویة وقل رب ارحمهما و بگوی ای پروردگار من ببخشای بر ایشان کما ربیانی
همچنانکه به پروردند مرا صغیرا ○ در حالتی که خرد بوده‌ام و حقیقت دعای
رحمت از ولد در حق والدین آنست که اگر مؤمن‌اند به بهشت رسان و اگر کافرند راه نمای
باسلام و ایمان خشنودی حضرت الهی برضای والدین باز بسته است من رضی عنه
والداه فانا عنه راض پس سوابق حقوق ایشان پیش نباید رفت نظم آنك تنت پاره از جان اوست
قطره از چشمه حیوان اوست آب از و دیده نهال برت شیر از و خورده لبان ترت
زو جو بشیریت فتوت بود خونش خوراکی چه مروت بود ربکم اعلم پروردگار شما
داناترست بما فی نفوسکم بآنچه در نفسهای شماست از بر والدین و عقوق ایشان

بلواحق حقوق

إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ اكر باشيد شايستكان • يعنى نيكوى كنندكان بمادر وپدر
فَإِنَّهُ كَانَ پس بدرستى كه خداى هست لِلْأَوَّابِينَ مر توبه آرندكان را از عقوق • يا رجوع
كنندكان بحضرت او غَفُورًا ○ آمرزنده وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ وبده خداوند خويشى را حَقَّهُ
آنچه حق اوست از نفقه • وحسن معيشت با او • امام اعظم رحمه الله فرموده كه
حق اقارب آنست اكر درويش ومحتاج باشند بريشان نفقه كنى وكفته اند مراد بذى
القربى اقارب حضرت رسول عليه وعلى آله السلام • وحق ايشان اعطاء خمس است
بديشان • از آنچه حق سبحانه مقرر فرموده • در تفسير امام ثعلبى مذكورست كه امام على بن
الحسين رضى الله عنهما • مردى را از اهل شام پرسيد كه قرآن ميخوانى كفت آرى فرمود
كه در سورهٔ بنى اسرائيل نخوانده • وآت ذا القربى حقه • جواب داد كه خوانده ام وكويا
شما اهل آن قرابتيد كه خداى امر كرده است باعطاء حق شما • امام فرمود كه آرى اهل
آن قرابت ماييم وَالْمِسْكِينَ وبده درويش را وَابْنَ السَّبِيلِ وراه كذرى را حق ايشان
از زكوة وَلَا تُبَذِّرْ واسراف مكن يعنى پراكنده مساز مال خود را در آنچه نشايد تَبْذِيرًا ○
پراكنده ساختنى مجاهد رحمه الله فرمود كه برابر كوه احد زر در وجوه خير صرف
كنند اسراف نباشد • واكر جوى يا حبهٔ در باطل خرج نمايند اسراف باشد إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ بدرستى
كه اسراف كنندكان كَانُوا هستند إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ برادران ديوان • يعنى امثال ايشان
در شرارت • واتلاف اموال • عرب هر كرا التزام عادت قومى كند • ومتابعت امور ايشان نمايد
كويند • هو اخوهم • آورده اند كه كفار اموال خود را بريا وسمعه خرج ميكردند
وجهة يك مهمان شتران متعدد ميكشتند • حق تعالى ايشان را نكوهش ميكند كه
در تضييع اموال امثال ديواند وَكَانَ الشَّيْطَانُ وهست ديو لِرَبِّهِ مر پروردكار خود را
كَفُورًا ○ منكر • يعنى جاحد نعمت او • پس بايد كه كسى او را فرمان نبرد • در خبر است

كه بلال

كه بلال وصهيب وجناب وبعضى از فقراى صحابه رضوان الله عليهم اجمعين
در بعضى اوقات از حضرت پيغمبر صلى الله عليه وسلم چيزى طلبيدندى كه حاضر نبودى
وآنحضرت از غايت شرم وآزرم از ايشان اعراض فرمودى • آية آمد كه وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ
عَنْهُمُ واكر اعراض كنى از محتاجان صحابه ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ براى انتظار روزى كه مِنْ رَبِّكَ
تَرْجُوهَا از نزديك پروردكار خود اميد ميدارى آنرا فَقُلْ لَهُمْ پس بكوى ايشانرا قَوْلًا
مَيْسُورًا ○ سخنى نرم ونيكو • يا دعا كن براى درويشان بآسانى كشيدن بار فقر يا
وعده ده ايشانرا • آورده اند كه بعد از نزول آية چون آنحضرت چيزى طلبيدندى
وحاضر نبودى • فرمودى كه • يرزقنا الله واياكم • در اسباب نزول آمده كه مسلمه
با يهوديه كرو بستند • ومضمون رهن آنكه حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم از موسى
كليم عليه السلام سخى ترست • وجهة آزمايش دختر خود را بجناب نبوت مآب • فرستاد
دخترك آمد كه يا رسول الله مادر من از شما پيراهنى ميطلبد • حضرت فرمود كه زمان زمان
تا زمان برسيد • تو ساعتى ديكر باز آى دخترك • بعد از زمانى باز آمد • كه مادر من آن پيراهن
ميطلبد كه در بر شماست • حضرت بحجره در آمد • و پيراهن بيرون كرده بوى داد
وخود برهنه بنشست • بلال قامت كشيد • وياران منتظر خروج آنحضرت
بودند • وبسبب برهنكى بيرون نمى آمد آية • نازل شد كه وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ ومساز دست
خود را مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ بربسته بكردن خود • تا بر بسط آن نتوانى باشى بر بستن دست
كنايتست از امساك وَلَا تَبْسُطْهَا ومكشاى دست را كُلَّ الْبَسْطِ همه كشادن • بسط
يد عبارتست از عطا • وكل البسط • اشارت باسراف • يعنى اسراف مكن فَتَقْعُدَ كه بنشينى
مَلُومًا ملامت كرده شده مَحْسُورًا ○ درمانده ومحتاج • حق تعالى باعتدال صفة
سخا ميفرمايد • واز طرفين او كه تقتير وتبذيرست منع ميكند • ودر مجمع البحرين

ابن قومی قطعهٔ در معنی این آیت آمده. وهی هذه نظم مبند از سر امساك دست در کردن
که خصلتیست نکوهیده پیش اهل نُهی. مکن بجانب اسراف نیز چندان میل. که هر چه هست
بیکدم بکنی ز دست رها. جو در میانهٔ این هر دو راه چندانی تفاوتست که از آفتاب تا بسها
پس اختیار وسط راست در جمیع امور. بدان دلیل که خیر الامور اوسطها إِنَّ رَبَّكَ بدرستی
که آفریدکار تو يَبْسُطُ الرِّزْقَ کشاده میکرداند روزی را لِمَن يَشَاءُ برای هر که میخواهد
وَيَقْدِرُ وتنك میسازد بر هر که ارادت او اقتضا میکند. واین بسط وقبض از محض
حکمتست. وکس را زهرهٔ اعتراض ندارد إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او هست بِعِبَادِهِ بمصالح
بندکان خود خَبِيرًا بَصِيرًا ○ دانا وبینا وَلَا تَقْتُلُوا ومکشید أَوْلَادَكُمْ
فرزندان خود را خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ از ترس درویشی نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ ما روزی میدهیم ایشان را
وَإِيَّاكُمْ وشما را هم. پس غم روزی ایشان مخورید ع که هر کس که او جان دهد نان دهد
إِنَّ قَتْلَهُمْ بدرستی که کشتن ایشان كَانَ خِطْئًا هست خطایی كَبِيرًا ○ بزرك چه مشتملست
بر قطع تناسل. وانقطاع نوع وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا ونزدیك مشوید بزنا وکرد آن مکردید
إِنَّهُ بدرستی که زنا كَانَ فَاحِشَةً هست عملی زشت وَسَاءَ سَبِيلًا ○ وبد راهیست. در
تفسیر زاهدی آورده که راه مغان. وکبرانست وَلَا تَقْتُلُوا ومکشید النَّفْسَ الَّتِي
آن نفسی را که حَرَّمَ اللَّهُ حرام کرده است خدای قتل او را وآن اهل ایمان اند. وذمی
ومعاهد. که ایشان را نشاید کشتن إِلَّا بِالْحَقِّ مکر بحکم راستی یعنی قصاص برو لازم شود
یا مرتد کردد. یا زنا کند بشرط احصان وَمَن قُتِلَ وهر که کشته شود مَظْلُومًا
در حالتی که ستم رسیده باشد. یعنی مستوجب قتل نبود فَقَدْ جَعَلْنَا پس بدرستی که
ما دادیم لِوَلِيِّهِ مر وارث او را که بعد از قتل او متولی امر اوست سُلْطَانًا تسلطی و
قوتی. که قصاص کند قاتل را. یا دیه بستاند فَلَا يُسْرِف پس باید که ولی اسراف نکند

ع عشر

فی القتل

فِي الْقَتْلِ در کشتن آنکه قصاص برو لازم شده. یعنی از قتل او را مثله نکند. یا غیر
قاتل را نکشد. چه در جاهلیت جون کسی کشته شدی. وارث قاتل او را نکشتی بلك
قصد مهتر قبیلهٔ قاتل کردی. حق سبحانه از آن نهی فرمود که باید ولی غیر قاتل را
نکشد إِنَّهُ بدرستی که ولی كَانَ مَنصُورًا ○ هست یاری داده شده در قصاص بمعونت
امرا وحکام وَلَا تَقْرَبُوا ونزدیك مشوید مَالَ الْيَتِيمِ بمال یتیم ودر ان تصرف مکنید
إِلَّا بِالَّتِي مکر بآن طریقه که شرعا وعرفا هِيَ أَحْسَنُ آن بهتر ونیکوترست. یعنی معامله
کنید که اصل مایه برای وی بماند. ورنج آن بوصلهٔ معاش او نشیند. واین معنی را
التزام نمایید حَتَّىٰ يَبْلُغَ تا برسد یتیم أَشُدَّهُ بغایت قوت. یعنی به بلوغ رسد وآثار
رشد بر وی ظاهر باشد وَأَوْفُوا و وفا کنید بِالْعَهْدِ بعهدی که بسته است
خدای با شما از تکالیف شرعیة. یا به پیمانی که با یکدیکر می بندید إِنَّ الْعَهْدَ بدرستی که
صاحب پیمان كَانَ مَسْئُولًا ○ هست سوال کرده شده. یعنی او را از نقض آن
ووفا بدان. خواهند پرسید. سلمی رحمه الله آورده که خدای را عهدهاست. بر جوارح
آدمی بملازمت آداب. وبر نفس او باداء فرایض. وبر دل او بخوف. وبخشیة وبر روح
او بآنکه از مقام قرب دور نشود. وبر سر او بآنکه مشاهدهٔ ماسوی نکند.
واز هر عهدی خواهند پرسید ع تا کسی از عهدهٔ این جون آید بیرون وَأَوْفُوا الْكَيْلَ
وتمام به پیمایید کیل را إِذَا كِلْتُمْ جون به پیمایید برای دیکری وَزِنُوا وبسنجید
بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ○ به ترازوی راست. یا بکپان ذَٰلِكَ این تمام پیمودن و
راست سنجیدن خَيْرٌ بهترست شما را از خیانت وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ○ ونیکوتر از جهة عاقبت
وَلَا تَقْفُ واز پی مرو مَا لَيْسَ لَكَ آنچیزی را که نیست ترا بِهِ عِلْمٌ بآن چیز دانایی
یعنی به تقلید وکمان از پی چیزی مرو. تا ندانی مکوی دانستم. تا ندیدی مکوی دیدم.

خمس

تا نشنوی مگوی شنیده • محمد بن الحنفیة رضی الله عنه در معنی آیة فرموده که
گواهی دروغ مده إن السمع بدرستی که گوش والبصر و چشم والفؤاد و دل کل أولئك
هر یك از اینها كان عنه باشد از نفس خود مسئولا ○ پرسیده شده • یعنی از ایشان
خواهند پرسید که صاحب شما چه معامله کرده • یا از سمع سوال کنند که
چه شنیدی و چرا شنیدی • و چشم را گویند چه دیدی و چرا دیدی • و از دل پرسند
که چه دانستی ولا تمش في الأرض و مرو در زمین مرحا رفتن خداوند تکبر •
یعنی مخرام چنانچه متکبران خرامند إنك بدرستی که تو لن تخرق الأرض نتوانی شکافت
زمین را بپای در رو کشیدن ولن تبلغ الجبال و نرسی بکوهها طولا ○ از روی درازی
قامت • یعنی کسی که زمین را نتواند درید • و با کوه همسری نتواند نمود • او را تکبر و
تعظم چرا باید کرد بیت ز خاك آفریدت خداوند پاك • پس ای بنده افتادگی کن چو خاك
كل ذلك همه اینها که شمرده شد یعنی اوامر و نواهی که از آیة • لا تجعل مع الله
إلها آخر تا اینجا مذکور گشت • و آن یازده امر و چهارده نهی است • و ابن عباس
رضی الله عنه فرموده که اینها در الواح موسی علیه السلام مکتوب بوده كان سيئه
هست بدی او • یعنی آنچه منهی عنه است از آن عند ربك مكروها نزدیك
پروردگار تو ناپسندیده ذلك آنچه مذکور شد از احکام مما أوحى از آن چیزیست که
وحی کرد إليك ربك بسوی تو آفریدگار تو من الحكمة از علمی که شناخت حق است
لذاته • و دانستن خیر للعمل به ولا تجعل و فرا مگیر مع الله با خدای إلها آخر خدایی
دیگر • تکریر این حکم تنبیه است بر آنکه توحید اصل همه احکامست • و لهذا در مفتتح
و مختتم این امور نهی فرمود از شرك • و در اول نتیجه که در دنیا بران مترتب باشد
ذکر کرد که • فتقعد مذموما مخذولا • و در آخر عقوبتی که بران متفرع خواهد شد

در عقبی

در عقبی ایراد نمود که فتلقى اگر شرك آری پس انداخته شوی في جهنم در دوزخ
ملوما در حالتی که ملامت کرده شده باشی یعنی ملائکه و اهل ایمان ترا ملامت
کنند مدحورا ○ و در حالتی که رانده باشی و دور مانده از رحمت خدای • و بعد
از نهی شرك عتاب میکند با جمعی که گفتند • الملائکة بنات الله • و میگوید أفأصفاكم
ربكم آیا برگزید شما را پروردگار شما بالبنين به پسران واتخذ و فرا گرفت برای خود
من الملائكة إناثا از فرشتگان دختران • این خلاف آنست که عادت شما بران جاری شده
که از دختر ننگ میدارید • و به پسران می نازید إنكم لتقولون بدرستی که شما
میگویید قولا عظيما ○ سخنی بزرگ که اضافه ولد میکنید بحق سبحانه • و نفس خود را
تفضیل می نهید برو • که محبوب را بخود و مکروه را بدو نسبت میدهید ولقد
صرفنا و بدرستی که گردانیدیم • و مکرر ساختیم • براءت خود را از ولد في هذا القرآن
در چند جای از قرآن ليذكروا تا دریابند و پند پذیر شوند وما يزيدهم و نمی فزاید
ایشان را تکرار این سخن إلا نفورا ○ مگر رمیدن • و از حق دور شدن قل بگو ای محمد
لو كان معه آلهة اگر بودندی با خدای بحق خدایان دیگر كما يقولون همچنانکه
شما ای مشرکان میگویید • و حفص بغیبة میخواند • یعنی چنانچه کافران میگویند إذا
لابتغوا آنگاه آن خدایان طلب کردندی إلى ذي العرش بسوی خداوند عرش • یا
مالك ملك سبيلا ○ راهی که بدفع او مشغول شدندی • چنانچه ملوك میکنند •
یعنی حق سبحانه آیتها بعیب و نکوهش ایشان میفرستد • اگر ایشان خدای • یا شریك
خدای بودندی • بایستی که راه منازعت جستندی • و عیب و عجز را از خود نفی کردندی
سبحانه پاکست خدای وتعالى و برتر است عما يقولون از آنچه ایشان میگویند علوا
كبيرا ○ برتری بزرگ • در تیسیر نقل میکند که یکی از اولاد خباب بن الارت

رضی الله عنه کفته که مجحن حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در دست مبارك
وی تسبیح کفت خدایرا • جنانچه همهٔ قوم شنودند • واز روی تعجب کفتند یا رسول الله این
جوب خشك جکونه تسبیح میکوید • آیة نازل شد که یُسَبِّحُ تسبیح میکوید لَهُ مر خدایرا
السَّمٰوَاتُ السَّبْعُ وَالْاَرْضُ هفت آسمان وزمین وَمَنْ فِيهِنَّ وهرکه در یشانست از ملائکه
وجن وانس وَاِنْ مِنْ شَيْءٍ ونیست هیج جیز از مخلوقات اِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ مکر تسبیح میکوید
خدایرا تسبیحی ملتبس بحمد او • یعنی تنزیه میکند اورا از سمات نقصان • وستایش
مینماید بصفات کمال • امام قشیری رحمه الله فرموده که تسبیح کویند زندکان از اهل
زمین وآسمان بر زبان قال • وباقی از یشان بلسان الحال • یعنی دلالت می کنند بامکان
وحدوث خود بر صانع واجب قدیم • واین تنزیه است مراورا از لوازم امکان • وتوابع
حدوث • پس همهٔ اشیا مسبّح وی باشند وَلٰكِنْ لَا تَفْقَهُونَ ولیکن شما ای مشرکان در
نمی یابید تَسْبِيحَهُمْ تسبیح ایشانرا • جه شمارا نظر صحیح وعقلی صافی که بآن فهم تسبیح
ایشان توان کرد نیست اِنَّهُ كَانَ بدرستی که هست خدای حَلِيمًا بردبار که تعجیل
عقوبة نمیکند بر غفلت شما غَفُورًا ● آمرزنده مر آنراکه بسخن خدای ایمان آرد
در حقایق سلمی از ابو عثمان مغربی قدس سره نقل میکند • که تمام مکوّنات • باختلاف
لغات تسبیح الهی میکویند • اما آنرا نشنود وفهم نکند مکر عالم ربانی • که کوش دلش
کشاده بود • ونعم ما قال بیت بذکرش هر جه بینی در خروشست • دلی داند درین
معنی که کوش است • نه بلبل بر کلش تسبیح خوانیست • که هر خاری بتسبیحش زبانیست
در فتوحات مذکورست که اکر مراد ازین تسبیح آنست که اشیا بلسان الحال کویند •
پس در ایراد • ولکن لا تفقهون تسبیحهم • فایدهٔ نباشد • ودر باب ثانی عشر از سفر
ثانی فرموده که ما کوش خود شنیدیم • که سنکی بزبان قال • ذکر ملك متعال کفت

وباما

وباما خطابی کرد جون مخاطبهٔ عارفان • وسخنان ادا نمود که هر آدمی آنرا
در نیابد • ودر بحر الحقایق آورده که هر ذره از ذرات موجودات را زبانیست
ملکوتی که به تسبیح وحمد حضرت خداوند ناطق است • وبدان زبان حصا در دست
حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم تسبیح کفت • وشهادت اعضا که • انطقنا الله
الذی انطق کل شیء • اشارت بدانست • بهمین زبان خواهد بود • وتتمهٔ سخنان
درین باب از جواهر مطالعه توان نمود • والتوفیق من المنان المعبود • آورده اند که
ابو جهل واضراب او قصد آن کردند که حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
بوقت قراءت ایذا کنند • حق سبحانه آنحضرت را از جشم ایشان بپوشید • وآیة فرستاد
که وَاِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ وجون میخوانی قرآنرا جَعَلْنَا بَيْنَكَ میسازیم ومی آریم میان تو
وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ ومیان آنانکه نمیکروند بدان سرای حِجَابًا پردهٔ
مَسْتُورًا ● پوشیده از حس تا ترا نه بینند • وآزاری بتو نرسانند کویند حمالة الحطب
بعد از نزول سورهٔ • تبت • سنکی برداشته • بطلب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیرون
آمد • وخواست که بران حضرت زند • اورا در خانه ابو بکر رضی الله عنه نشان دادند
بیامد • وحضرت آنجا نشسته بود • ام جمیل صدیق را رض کفت • صاحب تو کوکه مرا
هجو کرده تا ازوی انتقام کشم • ابو بکر رضی الله عنه کفت او شاعر نیست که زبان بهجای
کسی بکشاید کفت پس • فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ • جیست • واوجه داند که در کردن
من جه خواهد بود • حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم صدیق را فرمود که ازو
بپرس که درین خانه غیر تو کسی را می بیند • صدیق رضی الله عنه کفت ای ام جمیل درین خانه
غیر از من کسی را می بینی • کفت بامن استهزا می کنی • بخدای کعبه که نمی بینم بخانه ابی قحافه
پس باز کشت • واین آیة نازل شد که ما ترا بوقت تلاوت قرآن • از نظر کافران میپوشیدیم

وَجَعَلْنَا و میکنیم. یعنی می‌افکنیم عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهاء ایشان أَكِنَّةً پوششها أَنْ
يَفْقَهُوهُ تا در نیابند قرآنرا. و آن پوشش حایل شود میان دل ایشان و فهم قرآن وَفِي آذَانِهِمْ
و می‌نهیم در گوشهاء ایشان وَقْرًا ◯ گرانی. تا استماع قرآن نکنند. چون قرآن معجزیست
از حیثیت لفظ و معنی پس از برای منکران او اثبات کرد آنچه مانع است ایشانرا از فهم
معنی و ادراک لفظ وَإِذَا ذَكَرْتَ و چون یاد کنی رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ آفریدگار خود را در
قرآن وَحْدَهُ یگانه و یکتا وَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ برگردند کافران بر پشتهاء خود. یعنی باز
پس روند نُفُورًا ◯ در حالتی که گریزندگان باشند از استماع توحید. چه داعیهٔ ایشان
آنست که آلههٔ ایشانرا خود ذکر کنی نَحْنُ أَعْلَمُ ما دانا تریم بِمَا يَسْتَمِعُونَ بآنچه ایشان
می‌شنوند قرآنرا بِهِ بسبب آنچنین و برای آن. از سخریه و هزؤ. مراد آنست که استهزا و طعن
در آن میشنوند إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وقتی که گوش فرا میدارند بسوی تو وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ
و وقتی که ایشان راز گویندگانند. یعنی پنهان با یکدیگر میگویند که کلام وی سحر است
و شعر. و در عین المعانی آورده که نضر بن حارث گفت من نمیدانم که محمد چه میگوید. ابو
سفیان گفت من بعضی را از سخنان وی راست میدانم. ابوجهل گفت مجنون است.
ابولهب کاهنش خواند. حویطب شاعرش لقب نهاد. و این آیة در شان این جماعتست
إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ یاد کن ای محمد چون گفتند ستمکاران. یعنی مشرکان مر صحابه را که
إِنْ تَتَّبِعُونَ نمیکنید واز پی نمیروید إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا ◯ مگر مردی سحر کرده شده را
یعنی او را سحر کرده اند. و عقلش زایل شده. یا مسحور بمعنی ساحر باشد چون
ماتی بمعنی آتی انْظُرْ كَيْفَ بنگر که چگونه ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ بزدند برای تو مثلها
و ترا تمثیل و توصیف کردند بمجنون. و ساحر. و کاهن. و شاعر فَضَلُّوا پس گمراه شدند
ایشان از طریق حق فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا ◯ پس نمیتوانند یافتن راهی بسوی رشد

بالهة

وصواب

وصواب. یا راه نمی‌یابند بطعنهٔ تو بر وجهی که موجه باشد. بلکه در کار خود که شده اند
و حیران مانده. و در وصف تو سخنان نقیض میگویند. گاهی ترا شاعر میدانند و شعر
از کمال عقل تواند گفت. و زمانی مجنون میخوانند و آن زوال عقلست وَقَالُوا و گفتند
کافران که منکر بعث اند أَئِذَا كُنَّا آیا آن هنگام که شویم ما. بعد بعد از مرگ
بمرور زمان عِظَامًا استخوانها وَرُفَاتًا و خاکهاء خرد ریزه شده أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا
برانگیخته شدگان شویم خَلْقًا جَدِيدًا ◯ آفریدهٔ نو و تازه. استبعاد کردند که
خاک خشک مخلوق تر و تازه چون شود قُلْ كُونُوا بگو گردید شما. امر تمثیل است یعنی
اگر فی المثل گردید به تن خود حِجَارَةً سنگ أَوْ حَدِيدًا یا آهن أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ
یا آفریده از آنچنینها که بزرگست. و وقعی دارد فِي صُدُورِكُمْ در سینهای شما. مانند
آسمان. و کوه. و هر چه از قبول حیات بعدست. البته حق سبحانه شما را بمیراند و
زنده گرداند فَسَيَقُولُونَ پس زود باشد که گویند مَنْ يُعِيدُنَا کیست که باز
آرد ما را. یعنی زنده سازد پس از مرگ قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ بگو آنکس که بیافرید شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ
اول بار که خاک بودید. پس آنکه خاک را تواند جان دادن در بدایة. هم خاک را
زنده تواند ساختن در نهایة فَسَيُنْغِضُونَ پس زود بود که حرکت دهند إِلَيْكَ
رُءُوسَهُمْ بجانب تو سرهاء خود را. یعنی چنانچه کسی از تعجب سر خود می‌جنباند
ایشان از روی انکار و استبعاد سر خود بجنبانند وَيَقُولُونَ و گویند مَتَىٰ هُوَ کی
خواهد بود این بعث و حشر قُلْ بگو عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ شاید که باشد قَرِيبًا نزدیک
چه هر چه آینده است او را نزدیک توان گفت. و بعث شما واقع خواهد شد.
يَوْمَ يَدْعُوكُمْ در روزی که بخواند شما را خدای برای محاسبه. یا اسرافیل علیه السلام
در نفخهٔ اخیره بجهة قیام از قبور فَتَسْتَجِيبُونَ پس شما اجابت کنید خدای را یا اسرافیل را

بِحَمْدِهِ در حالتی که قایل باشید به ستایش حق. در خبر آمده است که خلایق از
قبور بر آمده. خاك از سرها می افشانند و میکویند سبحانك اللهم و بحمدك. و در
تفسیر بصایر حمد را بمعنی امر داشته. جنانجه در آیة. فسبح بحمد ربك. ای صل بامره
بس معنی آیة جنین بود که خدای شما را بخواند و بامر او اجابت کنید او را وَتَظُنُّونَ
و کمان برید از هول قیامت که در قبور خود إِنْ لَبِثْتُمْ درنك نکردید إِلَّا قَلِيلًا
مکر اندکی یا جون آخرت را معاینه بینید زندکانی خود را در دنیی اندك شمرید نسبت
با آن پس باید که خردمند آکاه امروز این حیات دنیی را در جنب زندکی عقبی اندك
شمرد و این اندك فانی را در کار آن بسیار باقی صرف کند تا در ان روز بعذاب حسرت
و ندامت در نماند بدنیی توانی که عقبی خری بخر جان من ورنه حسرت خوری
کسی کوی دولت ز دنیی برد. که با خود نصیبی بعقبی برد. آورده اند که مشرکان مکه در
ایذای صحابه قولا و فعلا تقصیر نمیکردند. مؤمنان صورت حال بموقف عرض
حضرت رسالت پناه رسانیده. بجدال و قتال ایشان دستوری طلبیدند. آنحضرت
صلی الله علیه و سلم. فرمود که مرا حق سبحانه درباره ایشان بدینها نفرموده.
و آیة آمد که وَقُلْ لِعِبَادِي بکو مر بندکان من. یعنی مؤمنان را که با کافران يَقُولُوا
الَّتِي بکویند آن کلمه را که هِيَ أَحْسَنُ آن بهتر باشد. یعنی در مقابله جفای ایشان
درشتی نکنند. بلکه دعا کنند که. یهدیکم الله. در تبیان آورده که یکی مر فاروق را
رضی الله عنه دشنام داد. او نیز خواست که در مقابله شتم کند. حق تعالی این آیت
فرستاد و بعفو فرمود. و کویند کلمه احسن شهادتین است. یا امر بمعروف و نهی از
منکر. و محققان برانند که کلمه نیکوتر آنست که کسی را یاد نکنند مکر به
نیکویی. و اکر یکی درشتی کند در برابر او بنرمی سخن کویند إِنَّ الشَّيْطَانَ بدرستی که دیو

يَنْزَغُ بَيْنَهُمْ دشمنی می افکند میان آدمیان. پس ممکن است که درشتی بازای
درشتی موجب ستیزه و عناد کردد. و آن صورت بازدیاد مواد فساد کشد.
إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ بدرستی که شیطان هست لِلْإِنْسَانِ مر آدمی را عَدُوًّا مُبِينًا
دشمنی آشکارا که هرکز صلاح او نجوید. و جز هلاك او نکوشد رَبُّكُمْ پروردکار
شما أَعْلَمُ بِكُمْ داناترست بحال شما. بقولی مخاطب مؤمنانند. ایشانرا میکوید.
إِنْ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ اکر خواهد خدای ببخشد بر شما. و از جور کافران برهاند أَوْ
إِنْ يَشَأْ یا اکر خواهد يُعَذِّبْكُمْ عذاب کند شما را بتسلیط کفار بر شما. و کفته اند
رحمت کند بهدایة. یا توبه. و عذاب نماید باضلال. یا اقامت بر کناه. و بقولی
خطاب با کافرانست میفرماید که اکر خواهد ببخشد بر شما و عذاب دنیی را در تاخیر
افکند. و اکر خواهد هم در دنیی عذاب کند. پس مشیت متعلق بعذاب دنیاست.
و در تعذیب آخرت حکم مطلق است وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم ترا که محمدی.
عَلَيْهِمْ بر کافران وَكِيلًا نکاه بانی که ایشانرا از کفر نکاه داری یا پایندانی
که ایمان ایشانرا ضمان شوی. و اکر خطاب با مؤمنانست. معنی آیة این باشد که.
نفرستادیم ترا بر مؤمنان کفیلی که ضامن اعمال ایشان باشی. یعنی مواخذ نخواهی شد
بکردار ایشان وَرَبُّكَ أَعْلَمُ و آفریدکار تو داناترست بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
بآنکس که در آسمان و زمین است. یعنی احوال ایشان داند. و مصلحت ایشان
فرو نکذارد. در انوار فرموده که قریش استبعاد میکردند که جرا یتیم ابوطالب
پیغمبر باشد. و برهنه و کرسنه جند متابعت او کنند. حق تعالی این آیت فرستاد
که ما داناتریم با اهل آسمان و زمین. پس هر کرا خواهیم برای نبوت بر کزینیم وَلَقَدْ
فَضَّلْنَا و بدرستی که افزونی دادیم بَعْضَ النَّبِيِّينَ بعضی پیغمبرانرا عَلَى بَعْضٍ بر بعضی

دیکی بفضایل نفسانی واجتناب از رذایل جسمانی ۰ نه بکثرت مال وبسیاری اتباع ۰
وَآتَیْنَا دَاوُدَ وداده‌یم داود را زَبُورًا ۞ کتاب زبور ۰ پس شرف او بدان کتاب است ۰ نه
بپادشاهی او ۰ وزبور صد وپنجاه سوره ایست که در واحکام حلال وحرام وحدود
وفرایض نیست ۰ بلکه همه ثناء الهی وموعظه ۰ وصفت حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم وستایش امت اوست ۰ وذکر زبور تنبیه است بر تفضیل آنحضرت ۰ چه در آنجا
مسطورست که ۰ انه خاتم الانبیاء وامته خیر الامم ۰ ودر آیة ۰ ولقد کتبنا فی
الزبور ۰ ایمایی بدین معنی هست نظم ای وصف تو در کتاب موسی ۰ وی نعت تو در زبور داود
مقصود تویی ز آفرینش ۰ باقی بطفیل تست موجود ۰ آورده اند که قریش بقحط وغلا ۰
مبتلا شدند ۰ وحق سبحانه بجهت الزام ایشان این آیة فرستاد که قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ
زَعَمْتُمْ بکوای محمد با کافران ۰ که بخوانید آنرا که کمان بردید که ایشان خدایانند مِنْ
دُونِهِ بجز خدای ۰ تا این بلا از شما بکرداند فَلَا يَمْلِكُونَ پس ایشان نمیتوانند كَشْفَ
الضُّرِّ برداشتن سختی ۰ یعنی قحط عَنْكُمْ از شما وَلَا تَحْوِيلًا ونمی توانند تغییر دادن
آنرا ۰ یا بردن از قبیله شما بقبایل دیکر ۰ آورده اند که ۰ بنو ملیح ملائکه را ۰ وخزاعه
جن را می پرستیدند ۰ جنیان ایمان آوردند ۰ وایشان بر کفر بماندند ۰ وآیة آمد که
أُولَئِكَ آن کروه از ملایکه وجن الَّذِينَ يَدْعُونَ آنانکه میخوانند کافران ایشانرا
ومیپرستند يَبْتَغُونَ ایشان می جویند إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ به پروردکار خود دست
آویزی ۰ یعنی تقرب می کنند بطاعت وعبادت بحضرت او أَيُّهُمْ أَقْرَبُ هر کدام نزدیکترند
بمنزلة ومکانة ۰ یعنی آنها که مقربان درکاه اند از ملایکه وجن ۰ توسل میکنند
بحق سبحانه ۰ پس غیر مقرب خود بطریق اولی که وجه توجه بدان حضرت آرد ۰ ملخص
سخن آنکه معبودان شما محتاج معبود بحق اند وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وامید میدارند

بخشش

بخشش اورا وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ ومیترسند از عذاب او إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ بدرستی که
عذاب آفریدکار تو كَانَ هست مَحْذُورًا ۞ سزاوار آنکه از و حذر کنند ۰ وچون
معلوم شد که اینان در بیم وامیدند همچون سایر بندکان ۰ پس چکونه ایشان را
پرستش توان کرد وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ ونیست هیچ دهی وشهری إِلَّا نَحْنُ مکر آنکه ما مُهْلِكُوهَا
هلاک کننده اهل آنیم بمرک وفنا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ پیش از روز قیامت أَوْ مُعَذِّبُوهَا
یا عذاب کننده آن بقتل وقحط وجز آن عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت ۰ یعنی اکر مؤمن و
صالحند بموت ۰ واکر کافر وفاسق اند بعذاب كَانَ ذَلِكَ هست این حکم فِي الْكِتَابِ
در لوح محفوظ مَسْطُورًا ۞ نوشته شده ۰ آورده اند که قریش از حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم معجزها طلبیدند ۰ از انجمله آنکه کوه صفا را زر خالص سازد ۰ و
جبال مکه را محو کند تا زمین کشاده وصالح زراعت پدید آید ۰ وجویها روان سازد
حق تعالی این آیتها بدیشان ننمود ۰ وفرمود که وَمَا مَنَعَنَا وباز نمیدارد ما را أَنْ نُرْسِلَ
بِالْآيَاتِ از آنکه فرستیم معجزات مقترحه قریش را إِلَّا أَنْ كَذَّبَ مکر آنکه تکذیب
کردند بِهَا بآیات مقترحه خویش الْأَوَّلُونَ پیشینیان ۰ یعنی امم کذشته معجزات
طلبیدند ۰ وما بر دست پیغمبران ظاهر کردیم ۰ وآنان تکذیب کردند ۰ وما ایشانرا
مستاصل کردانیدیم ۰ پس اکر آنچه میطلبند از معجزات بظهور آریم ۰ ومیدانیم که
ایشان نخواهند کروید ۰ هر آینه عذاب استیصال بدیشان باید فرستاد ۰ و
ما در ازل حکم کرده ایم که ایشانرا مستاصل نسازیم ۰ چه از نسل ایشان مؤمنان
بیرون خواهیم آورد وَآتَيْنَا وبدادیم ثَمُودَ النَّاقَةَ قوم ثمود را ناقه با فتراح ایشان
مُبْصِرَةً پیدا وهویدا ۰ یعنی از جمله اهلاک امم بسبب تکذیب ایشان آنست که
ثمود از صالح معجزه طلب کردند ۰ وخدای ایشانرا از سنک ناقه بیرون آورد فَظَلَمُوا

تا باغ وبوستان سازند صح

پس کافر شدند بها بدان ناقه • واو را پی کردند • و بتمامی هلاک شدند و ما نرسل
و نمیفرستیم ما بالآیات معجزات مقترحه را الا تخویفا مگر برای ترسیدن • و حذر
کردن از عذاب استیصال • پس اگر بعد از نزول بر کفر راسخ باشند هر اینه مستأصل
شوند و اذ قلنا لک و یاد کن جون گفتیم ترا و وعده کردیم که اندوه مخور ان ربک بدرستی
که آفریدگار تو یعنی عذاب او احاط بالناس فرا خواهد گرفت مردمان را • یعنی هلاک
خواهد گردانید قریش را • تعبیر بلفظ ماضی جهة تحقق وقوع است و ما جعلنا و نگردانیدیم
الرؤیا التی اریناک آن خواب را که بتو نمودیم الا فتنة للناس مگر فتنهٔ آدمیان
یعنی سبب آزمایش ایشان • مراد رؤیای عام حدیبیه است که حضرت صلی الله علیه
وسلم در خواب دیده بود که عمره گذارد • و خانه را طواف نموده • سعی و حلق بجای
آورد و صحابه توجه فرمودند • و در آن سال عمره میسر نشد • و منافقان زبان طعن
دراز کردند که این خواب راست نشد • و حال آنکه حکم الهی آن بود که تعبیر واقعه
در سنهٔ آتیه بظهور رسد • و قومی از علما درین قول تردد دارند جهة آنکه سوره مکی است
و این قصهٔ مدنی مگر آنکه گویند این خواب در مکه دیده باشد • و در مدینه حکایة کرده
و گفته اند خوابی که سبب فتنهٔ آدمیان شد آن بود • که حضرت صلوات الله وسلامه
علیه در واقعه دید که قومی از بنی امیه بر منبر او میدویدند • و آنجا بر میجستند •
همچون بوزنه • و فتنه آن بود که در ایام حکومت ایشان واقع شد • و بعضی رؤیا را بمعنی
رؤیة دارند • یعنی آنچه بتو نمودیم در شب معراج و تودیدی سبب افتتان خلق شد
چه بعد از حدیث معراج بعضی از ضعفاء اهل اسلام مرتد شدند • و منافقان
آغاز طعن کردند • و کفار در انکار افزودند • و مؤمنان تصدیق فرمودند و الشجرة
الملعونة و نگردانیدیم درخت لعنت کرده را فی القرآن در قرآن • مگر برای فتنه

مردمان

مردمان • آورده اند که جون مشرکان ذکر درخت زقوم شنیدند که در دوزخ
رسته است • متعجب شدند ابو جهل گفت محمد میگوید که آتش دوزخ سنگ را می سوزد
و باز میگوید که از و درخت میروید • این بغایت عجبست • و عجب از ایشان بود که
از درخت میگرفتند • کما قال جعل لکم من الشجر الاخضر نارا • و هیچ فکر نمیکردند که
آنکه آتش در درخت ودیعت نهد چه عجب که درخت در آتش برویاند • یا قادری
که پر و بال سمندر را در آتش از احتراق محافظت میکند • و احشاء شترمرغ را بوقت
فرو بردن جمرات آتش از سوختن نگاه میدارد • تواناست بر ابنات شجره در دوزخ • و
زقوم شجرهٔ ملعونه گفت باعتبار آنکه خورندهٔ آن کافرانند • و لعنت متوجه
ایشانست • یا ملعونه بمعنی مکروهه و مبغوضه باشد جون • طعام ملعون
ای ضار مکروه • و بعضی تأویل کرده اند شجره را با بو جهل • یا حکم بن العاص که
پدر مروانست • و ابن البحر گفته که آن شجره یهودند و نخوفهم و میترسانیم کافرانرا
بانواع تخویفات • جون نار سعیر و زقوم • و امثال آن فما یزیدهم پس نمی افزاید آن
تخویف ایشانرا الا طغیانا کبیرا مگر سرکشی بزرگ • یعنی کزاف کاری و ستیزه
از حد متجاوز شده • و جون این تکبر ایشانرا بجهت وسوسهٔ ابلیس است • از استکبار
وی متعاقب این آیت خبر داد که و اذ قلنا و یاد کن جون گفتیم للملائکة اسجدوا
مر فرشتگانرا که سجده کنید لآدم مر آدم را بجهة تعظیم فسجدوا پس سجده کردند همه
ایشان الا ابلیس مگر ابلیس که سجده نکرد • و جون خدای گفت جرا سجده نکردی •
قال أأسجد گفت آیا سجده کنم • یعنی نکنم لمن خلقت مر انکس را که آفریدی طینا
از گل بس خدای برو لعنت کرد • و از درگاه قربش براند قال گفت ابلیس دیگر باره
خبر ده مرا که هذا الذی کرمت این را که گرامی کردی • و فضل دادی او را

عَلَیَّ بر من چرا فضل دادی • واو از خاك است ومن از آتش لَئِنْ اَخَّرْتَنِ اکر واپس داری
مرا ومرك مرا تاخیر کنی اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ تا روز قیامت لَاَحْتَنِکَنَّ هر اینه از بیخ بر کنم
ذُرِّیَّتَهٗ فرزندان اورا باغوا وچنان کنم که بعذاب تو مستاصل شوند اِلَّا قَلِیْلًا ۝
مکر اندکی • که نتوانم ایشان را اکراه کردن • بسبب عصمت وحمایت تو قَالَ اذْهَبْ کفت
خدای مر ورا که برو • امر اهانتست وابعاد • یعنی اورا بینداز درکاه قرب • وکفت
در پی مهم خود رو فَمَنْ تَبِعَكَ پس هر که ترا متابعت کند • وفرمان تو برد مِنْهُمْ
از ذریه آدم فَاِنَّ جَهَنَّمَ پس بدرستی که دوزخ جَزَاۤؤُكُمْ پاداش شماست • یعنی ازان تو
وایشان • تغلیب کرده است مخاطب را بر غایب • یعنی ترا وهمه متابعان ترا جزا دهم
جَزَاۤءً مَّوْفُوْرًا ۝ جزای تمام • یعنی عذابی بردوام وَاسْتَفْزِزْ واز جای بجنبان وبلغزان
مَنِ اسْتَطَعْتَ هر کرا توانی لغزانیدن مِنْهُمْ از ایشان بِصَوْتِكَ باواز خود • یعنی بخواندن
بفساد • وکویند صوت شیطان غنا ومزامیر است • امام زاهد رحمه الله از ابن عباس
رضی الله عنه نقل میکند • که هر آوازی که نه در رضای خدای از دهان بیرون آید
آواز شیطان است وَاَجْلِبْ عَلَیْهِمْ وبرانگیزان بر ایشان بِخَیْلِكَ وَرَجِلِكَ سواران
وپیادکان خودرا • یعنی دیوانی که معاون تواند • در وسوسه واغوا همه را جمع کن
در تسلط برایشان وَشَارِكْهُمْ وشرکت کن با ایشان فِی الْاَمْوَالِ در مالها • تا از حرام
جمع کنند • یا بربوا دهند • یا در معصیت صرف نمایند وَالْاَوْلَادِ ودر فرزندان نیز شریک شو
تا از زنا حاصل کنند • یا بعبد العزی وعبد الشمس وامثال آن تسمیه نمایند وَعِدْهُمْ
ووعده ده ایشان را بمواعید باطله • چون شفاعت بتان • یا تاخیر در توبه • یا انکار
بعث وحشر وبهشت ودوزخ وَمَا یَعِدُهُمُ الشَّیْطٰنُ ووعده نمیدهد شیطان
ایشان را اِلَّا غُرُوْرًا ۝ مکر بفریب • یعنی خطارا در صورت صواب می آراید اِنَّ عِبَادِیْ

بدرستی

بدرستی که • بندکان خالص من که بحکم هؤلاء فی الجنة • برای بهشت آفریده شده اند
لَیْسَ لَكَ نیست ترا عَلَیْهِمْ بر اغواء ایشان سُلْطٰنٌ تسلط وقدرت • یعنی همه کس را
توانی فریفت مکر بندکان مرا • امام قشیری رحمه الله فرموده که بنده خود آنکس است
که در بند غیر نباشد • شیخ عطار قدس سره میفرماید بیت چو تو در بند صد چیزی
خدا را بنده چون باشی • که تو در بند هر چیزی که هستی بنده آنی وَكَفٰی بِرَبِّكَ وبسنده است
پروردکار تو وَکِیْلًا نکه دار بندکان خود • از اضلال ابلیس رَبُّكُمُ پروردکار شما الَّذِیْ
او آنست که بقدرت کامله یُزْجِیْ میراند • وروان میکرداند لَکُمُ الْفُلْكَ برای شما کشتی را
فِی الْبَحْرِ در دریا لِتَبْتَغُوْا تا بجویید مِنْ فَضْلِهٖ از فضل او • یعنی روزی • وکویند
فضل سود دست • یا امتعه که بدان احتیاج افتد • ودر عبور بر دریا بدست نیاید
اِنَّهٗ کَانَ بدرستی که او هست بِکُمْ رَحِیْمًا ۝ بشما مهربان • که کارهاء مشکل را بر شما
آسان میکرداند • واسباب ما یحتاج شما مهیا میکند وَاِذَا مَسَّکُمُ الضُّرُّ وچون
رسد شما را سختی • یعنی خوف غرقه شدن فِی الْبَحْرِ در دریا ضَلَّ کم شود وبرود از
خاطرهاء شما مَنْ تَدْعُوْنَ هر که اورا میخوانید ومیپرستید اِلَّاۤ اِیَّاهُ مکر او که
خداوندیست یکانه ویکتا • که دران محل جز اورا نمیخوانید • ونجات جز از حضرت
او نمیخواهید فَلَمَّا نَجّٰکُمْ پس آنهنکام که برهانید شما را از غرقه شدن • و
برسانید اِلَی الْبَرِّ بسوی بیابان اَعْرَضْتُمْ برکشید از توحید • وباز روی بپرستش بتان
آوردید وَکَانَ الْاِنْسَانُ وهست آدمی کَفُوْرًا ۝ نیك ناسپاس مر نعمت خداوند
خود را اَفَاَمِنْتُمْ آیا ایمن شدید که از دریا بصحرا آمدید • یعنی ایمن مباشید
اَنْ یَّخْسِفَ بِکُمْ از آنکه فرو برد شما را جَانِبَ الْبَرِّ بکرانه از زمین • یعنی آنکه
قادرست بر آنکه شما را در آب فرو برد • تواناست بر آنکه در خاك نهان کند

خویش را

أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ یا فرو فرستد بر شما حَاصِبًا بادی که سنک بر شما افکند یعنی
قادرست که شما را سنک باران کند ثُمَّ لَا تَجِدُوا پس نیابید لَكُمْ برای خود وَكِيلًا
نکه دارنده که شما را ازان محافظت کند أَمْ أَمِنْتُمْ یا ایمن شدید أَنْ يُعِيدَكُمْ
آنکه باز کرداند شما را ودر آرد فِيهِ در دریا تَارَةً أُخْرَى باری دیکر یعنی آرزویی در دل
شما افکند تا دیکر بار در کشتی نشینید فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ پس فرستد بر شما قَاصِفًا شکننده
مِنَ الرِّيحِ از باد یعنی بادی برانکیزاند که کشتی را بشکند فَيُغْرِقَكُمْ پس غرق کرداند
شما را بِمَا كَفَرْتُمْ بسبب آنچه ناسپاسی کردید ثُمَّ لَا تَجِدُوا پس نیابید شما لَكُمْ برای
خویش عَلَيْنَا بر ما بِهِ بآن غرقه کردن تَبِيعًا از پس در آینده که داوری کند وخواهل
که انتقام کشد از ما وَلَقَدْ كَرَّمْنَا وهر آینه ما کرامی کردیم بَنِي آدَمَ فرزندان
آدم را وَحَمَلْنَاهُمْ وبرداشتیم ایشانرا یعنی سوار کردانیدیم فِي الْبَرِّ در بیابان
بر چهارپایان وَالْبَحْرِ ودر دریا بر کشتیها وَرَزَقْنَاهُمْ وروزی دادیم ایشان را
مِنَ الطَّيِّبَاتِ از طعامهای پاکیزه وَفَضَّلْنَاهُمْ وافزونی دادیم ایشانرا عَلَى كَثِيرٍ
مِمَّنْ خَلَقْنَا بر بسیاری از آنچه آفریده ایم تَفْضِيلًا ۝ افزونی دادنی علما را در تکریم
انسان وتفضیل ایشان سخن بسیارست ودر ترجمه بقولی جامع اکتفا میرود
صاحب بحر الحقایق قدس سره فرموده که کرامت انسان دو قسمست جسدانی
وروحانی جسدانی تمام ایشانرا باشد از مؤمن وکافر وآن تخمیر طینهٔ ایشانست
بیدین وتصویر در رحم وحسن صورت ومزاج قریب باعتدال وراستی قامة
واخذ بیدین واکل باصابع وتزیین بلحی وذوایب وتمییز بعقل وافهام بنطق و
اشارت وحفظ وراه یافتن باسباب معیشت وتمکن از حرف وصناعات و
روحانی دو قسمت عامه وخاصه اما آنچه عامست مؤمن وکافر دران شریکند

چون

چون نفخ روح در ایشان واخراج از صلب آدم علیه السلام واسماع قول أَلَسْتُ
بِرَبِّكُمْ وانطاق بجواب بلی وعهد بر عبودیة وزایانیدن بر فطرت وارسال رسل
بدیشان وانزال کتب برای ایشان وترغیب بمثوبات جنانی وتخویف از عقوبات
نیرانی وآثار قدرت ودلایل ومعجزات برای ایشان اما کرامت روحانیهٔ خاصه
آنست که انبیا واولیا ومؤمنانرا بدان کرامی ساخته از نبوت ورسالت وولایة
وهدایت وایمان واسلام وارشاد واکمال واخلاق وآداب وسیر الی الله وفی الله
وبالله وعبور بر مقامات وترقی از مضایق ناسوتی بجذبات لاهوتی وفنا از انانیة
وبقا بهویة وکراماتی که در حد حصر نیاید محمد بن کعب رحمه الله کفته که کرامت
آدمیان بدانست که حضرت محمد رسول الله از ایشانست نظم ای شرف دودهٔ آدم بتو
روشنی دیدهٔ عالم بتو کیست درین خانه که خیل تو نیست از تو صلایی بالست آمده
کیست برین خان که طفیل تو نیست صح
نیست بمهمانی هست آمده در حقایق سلمی آمده که کرامی ساختیم آدمیانرا بمعرفت و
توحید وبرداشتیم ایشانرا در بر نفس وبحر قلب وکفته اند بر آنست که ظهور دارد
از نعوت وصفات وبحر آنچه مستورست از حقایق ذات در تاویلات کاشی مذکورست
که بر عالم اجساد بود وبحر عالم ارواح وبرداشتن ایشان در هر دو ترکیب
ایشانست از هر دو وروزی دادیم ایشانرا از طیبات علوم ومعارف وتفضیل
ارزانی داشتیم بر بیشتر مخلوقات بآنکه ایشانرا بعیوب ایشان بینا ساختیم
ومستثنی جنس ملایکه اند یا خواص ایشان وعلما را در تفضیل ملک وبشر مباحث
دور ودرازست آنچه جمهور اهل سنت بر انند آنست که رسل بنی آدم فاضلترند
از رسل ملایکه ورسل ملائکه افضلند از اولیاء بنی آدم واولیاء بنی آدم شریفترند
از اولیاء ملایکه وصلحاء اهل ایمانرا فضلست بر عوام ملائکه وعوام ملایکه

بهتر بند از فساق مؤمنان • امام قشیری قدس سره فرموده که مراد از بنی آدم
مؤمنان اند • چه کفار را بنص ومن یهن الله فما له من مکرم • از تکریم هیچ نصیبی نیست
و تکریم مؤمنان بدانست که ظاهر ایشان را بتوفیق مجاهدت بیاراست • و باطن
ایشان را به تحقیق مشاهدت منور ساخت • و چنانچه کافهٔ مؤمنان را تکریم عام ارزانی
داشت • امت حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم بتکریمی خاص اختصاص داد • از
جمله مرتبهٔ رضا که • رضی الله عنهم ورضوا عنه • و درجهٔ محبت • که یحبهم و
یحبونه • و تشریف ذکر که • فاذکرونی اذکرکم • وعلی الجمله • این آیت دلیل فضل و جامعیت
انسانست • که از همه مخلوقات مرآت صافی جهة انعکاس صفات الهی همین اوست
و بس چنانچه از مضمون این ابیات حقایق سمات فهم توان فرمود نظم آمد جمله کون ولی
همچو آیینهٔ نکرده جلی • ننمود اندرو بوجه کمال • صورت ذو الجلال والافضال
زانکه بود این تفرق عددی • مانع از سر جمع احدی • گشت آدم جلای این مرآت
شد عیان ذات او بجمله صفات • مظهری گشت کلی و جامع • سر ذات و صفات از و لامع
شد تفاصیل کون را مجمل • بر مثال تعین اول • بوی این دایره مکمل شد • آخرین نقطه عین اول
یوم ندعوا یاد کن روزی را که بخوانیم کل اناس هر گروهی از مردمان بامامهم
به پیشوای ایشان • یعنی نبی که بدیشان مبعوث بوده • چنانچه گویند یا امة موسی
و یا امت عیسی • یا کتابی که بدیشان منزل شده • چنانچه خطاب کنند که • یا
اهل القرآن و یا اهل الانجیل • یا مقدمی که در مذهب متابعت او نموده باشند چنانچه
ندا رسد یا حنفی یا شافعی • یا بدین و ملت باز خوانند چنانچه یا مسلم • یا یهودی یا
مجوسی • و گفته اند امام جمع ام است • و فردا خلق را بمادران باز خوانند بجهة کرامة
عیسی علیه السلام • و اظهار شرف حسن و حسین رضی الله عنهما • یا برای آنکه اولاد الزنا

آیینه صح

رسوا

رسوا نشوند • و در لباب از مرتضی علی رضی الله عنه نقل میکند که در ان روز هر
قومی را بخوانند بامام زمان ایشان • و کتاب منزل بر ایشان • و سنت پیغمبر
ایشان • قولی آنست • که تعلق انساب بریده گردد • و نسبت اعمال بماند • پس هر گروهی را
بکتاب عمل ایشان خوانند • و گویند • یا صاحب کتاب کذا فمن اوتی پس هر کرا داده
شود کتابه بیمینه نوشتهٔ عمل او بدست راستش فاولئک پس آن گروه یقرءون
کتابهم میخوانند کتاب خود را از روی بهجت و مسرت • نوبتی بعد از نوبتی • چه در ان
نامه عملهاء نکو می بینند ولا یظلمون و ستمدیده نشوند در مزد خود فتیلا • بمقدار فتیله
از وسخ که بین الاصبعین باشد • یعنی قصور نباشد در پاداش ایشان به هیچ
چیزی • و این آیت دلالت دارد • بر آنکه هر کرا نامه بدست چپ دهند • از خجالت
و حیرت زبانش از خواندن در ماند ومن کان و هر که هست فی هذه درین دنیا اعمی
نابینا • یعنی دیدهٔ دلش راه صواب نه بیند فهو فی الآخرة پس او در آخرت اعمی نابینا
بود • یعنی طریق نجات نیابد واضل سبیلا • و گمراه تر از نابینا این • بجهت زوال
استعداد و عدم فرصت • محققان گویند هر که نابینا بود در دنیا از طاعت • نابینا
بود در عقبی از ثواب • هر که اینجا روی توبه نه بیند • آنجا جمال مغفرت مشاهده نکند
آورده اند که وفد ثقیف گفتند • ای محمد ایمان نیاریم بتو • وقتی که یکسال ما را
بر بت پرستی بگذاری • و زمین طایف را که آرامگاه ماست • چون حرم مکه محترم
و محرم گردانی و ما را در نماز از رکوع و سجود معاف داری • و اگر از تو پرسند که
چرا چنین کردی بگوی که خدای من مرا بدین فرموده است آیة آمد که وان کادوا
و بدرستی که خواستند ثقیف لیفتنونک تا بگردانند ترا عن الذی اوحینا از ان
چیزی که وحی کردیم الیک بتو لتفتری تا افترا کنی و بر بندی علینا غیره بر ما

جز آنچه وحی کرده ایم • یعنی بگوئی که خداوند ما فرمود وَإِذًا لَاتَّخَذُوكَ
و آنگاه که تو چنین کنی فرا گیرند ترا خَلِيلًا ◯ دوست • و گفته اند که قریش با آنحضرت
گفتند که نمیگذاریم ترا که استلام حجر کنی • تا وقتی که مس کنی بتان ما را و اگر چه
بسر انگشت باشد • آنحضرت را از غایة شوق که بطواف حرم داشت • در خاطر مبارک
خطور کرد که چه شود اگر چنین کنم • و خدای میداند که من این را کارهم • این آیة
فرود آمد که ایشان میخواهند که ترا بگردانند از وحی ما و بدرستی گیرند وَلَوْلَا
أَنْ ثَبَّتْنَاكَ و اگر نه آنست که ترا ثبات دادیم بر راستی بمدد عصمت خود لَقَدْ كِدْتَ
تَرْكَنُ بدرستی که نزدیک بود که میل کنی إِلَيْهِمْ بسوی آرزوی ایشان شَيْئًا قَلِيلًا
میل کردنی اندک • و نزد محققان آن خطور که مذکور شد محقق نیست • بلک میگویند
معنی آیة اینست که تو در صدد میل بودی اگر ما ترا ثابت نمیگردانیدیم • اما
عصمت ما ترا دریافت • و ممنوع شدی از آنکه نزدیک شوی بمیل • و این تصریح است
بآنکه بمیل نزدیک نشد • پس میل کجا بوده باشد • در تبیان گفته که آنحضرت
صلی الله علیه معصوم بود • اما برای تخویف امت تا میل بسخن مشرکان نکنند این آیة
آمد که إِذًا لَأَذَقْنَاكَ آنگاه که میل میکردی هر اینه میچشانیدیم ترا ضِعْفَ
الْحَيَاةِ عذاب زندگی یعنی در دنیا وَضِعْفَ الْمَمَاتِ و عذاب مرگ • یعنی در آخرت
ثُمَّ لَا تَجِدُ پس نمی یافتی تو لَكَ برای خود عَلَيْنَا برای دفع عذاب ما نَصِيرًا ◯ یاری که
بسبب او از آن باز رهی • اما ثعلبی آورده که بعد از نزول این آیت آنحضرت
فرمود که • اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین • بیت الهی بره خود دار ما را • دمی با نفس ما
مگذار ما را • آورده اند که اهل مکه در اخراج آنحضرت مشاورت کردند • و رای
ایشان بران قرار گرفت • در دشمنی بجدی افراط نمایند • که آنحضرت را بضرورت

بیرون

بیرون باید رفت • این آیة نازل شد وَإِنْ كَادُوا و بدرستی که خواستند اهل مکه
لَيَسْتَفِزُّونَكَ تا ترا بلغزانند بدشمنیها مِنَ الْأَرْضِ از زمین مکه لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا تا ترا بیرون
کنند از آن وَإِذًا لَا يَلْبَثُونَ و آنگاه که چنان شود • درنگ نکنند خِلَافَكَ
پس از رفتن تو إِلَّا قَلِيلًا ◯ مگر زمان اندک • و آن چنان بود که بعد از هجرت
باندک زمانی واقعهٔ بدر دست داد و هلاک گشتند • و قولی آنست که یهود را از
اقامت آنحضرت در مدینه حسد آمد • گفتند ای ابا القاسم مقام انبیاء پیشین
زمین شام بوده • و اگر تو پیغمبری و خواهی که ما ترا تصدیق کنیم • باید که بشام
روی • و آنجا ساکن شوی • آنحضرت عزم سفر شام مصمم فرمود • این آیة فرود آمد
که یهود خواهند که ترا از زمین یثرب دور افکنند • و اگر چنین باشد پس از تو
چندانی نپایند • آنحضرت فسخ عزیمت نمود و اندک زمانی را قبایل یهود بقتل و جلا
معذب شدند • پس بدین قول این آیت مدنی باشد • و بقول اول مکی • پس میفرماید
که سنت نهاده ایم ما سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا سنة نهادنی برای آنها که فرستادیم
قَبْلَكَ پیش از تو مِنْ رُسُلِنَا از فرستادگان ما • و آن سنت هلاک امتانست بتکذیب
پیغمبران وَلَا تَجِدُ و نیابی تو لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا ◯ مر سنت ما را تغییری و تبدیلی
أَقِمِ الصَّلَاةَ بپای دار نماز را لِدُلُوكِ الشَّمْسِ بعد از نزول آفتاب إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ
تا تاریکی شب • بعد از زوال نماز پیشین است • و پسین • و تا غسق اللیل نماز شام
و خفتن وَقُرْآنَ الْفَجْرِ و بپای دار نماز بامداد را • نماز قرآن گفت برای آنکه قراءت
قرآن در و فرض است إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ بدرستی که نماز بامداد كَانَ مَشْهُودًا ◯ هست
دیده شده • یعنی می بینند او را ملائکهٔ لیل و نهار • فرشتگان شب او را مشاهده
میکنند • و در آخر دیوان اعمال لیل ثبت مینمایند • و ملایکه روز او را می بینند • و

افتتاح دیوان اعمال نهار بدو میکنند ومن اللیل وبعضی از شب فتهجد پس بیدار شو به بقرآن یعنی نماز نافلة لك زیادتی مرترا بر صلوات مفروضه • یا فضیلتی مرترا یا غنیمتی وکرامتی مخصوص بتو عسی ان یبعثك ربك شاید والبته چنین بود که بدارد خدای تو ترا مقاما محمودا ○ در مقامی پسندیده • یعنی مقامی که قایم در وستوده باشد به ستایش همه ستایندکان وآن • مقام شفاعتست که حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم • در ان مقام ستایش کنند خلق اولین وآخرین • واو بر همه مشرف باشد ودر زاد المسیر آورده که حق تعالی ویرا روز قیامت بر عرش نشاند • ودر لباب از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه نقل میکند که حضرت پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه در تفسیر مقام محمود فرمود • که نزدیك کرداندم اخدای • وبنشاند با خود بر عرش لفظ حدیث اینست که • یدینینی الله فیقعدنی معه علی العرش • ومعیة را اهل معنی میکویند که عندیة را در ان آیة که • ان الذین عند ربك • یعنی مراد مکانتست نه مکان • ومنزلتست نه منزل • امام ثعلبی آورده که استواء حق سبحانه بر عرش بر وجهی نیست که مماس او شود • یا مکان او کردد • بلك الکنون بر همان صفتست که پیش از آفریدن عرش بود • چه ازلا وابدا قایم بذات خودست • پس نشاندن مصطفی صلی الله علیه وسلم بر عرش • یا بر زمین نسبت با ذات حق یکسانست • ومقصود از اجلاس او بر عرش تکریم وتعظیم آنحضرتست • ودر عین المعانی فرموده که مقام محمود • مقامیست از عرش که پیغمبر را بدان کرامی کنند • قولی آنست که مقام محمود آنجاست که لوای حمد بدست آنحضرت دهند • وهیچ پیغمبری نباشد خواه آدم علیه السلام • وخواه غیر او الا که در تحت لوای وی باشد بیت نی همین زیر لوای دولتش ما یسم وبس • آدم ومن دونه تحت لوای مصطفاست • صاحب فتوحات قدس سره

آورده که

آورده که مقام محمود مقامیست مرجع جمیع مقامات • ومنظر تمام اسماء الهیة که مختص است بمقامات • وآن خاصهٔ حضرت محمدیست صلی الله علیه وسلم • وباب شفاعت درین مقام کشاده میشود • در بحر الحقایق فرموده که محمود الله است وقیام حضرت پیغمبر صلوات الله وسلامه بحق • نه بنفس خود • بلسان اشارت مقام محمودست بیت ای ذات تو در دو کون مقصود وجود • نام تو محمد ومقامت محمود • وقل رب وبکوای پروردکار من ادخلنی در آر مرا در قبر مدخل صدق در آوردن بسندیده وبی ندامت واخرجنی وبیرون آر از و مخرج صدق بیرون آوردنی ستوده وبا کرامة یا در آر بمدینه غانم • وبیرون آر از مکه سالم • یا در آر بمکه بجهة فتح • وبیرون آر از و بسوی حنین • یا در آر به بهشت • وبیرون بر از دنیی • یا در آر بدعوت بنوت • وبیرون آر از عهدهٔ بتلیغ رسالت واجعل لی وبده مرا من لدنك از نزد خود سلطانا نصیرا حجتی یاری دهنده • وقوتی اعانت کننده وقل جاء الحق وبکو آمد حق • یعنی دین اسلام • وزهق الباطل وناچیز شد باطل یعنی شرك • وکفته اند حق قرآنست • وباطل شیطان • هر جا قرآن ظهور کند شیطان مخفی کردد ع دیو بکریزد از ان قوم که قرآن خوانند ان الباطل بدرستی که باطل کان زهوقا هست نیست شده وناچیز کشته • امام قشیری فرموده که حق آنست که برای خدای بود • وباطل آنکه برای غیر او باشد • صاحب تاویلات بر آنست که حق وجود ثابت واجبست عز شانه که ازلی ابدیست • وباطل وجود بشری امکانی که قابل فنا وزوالست • وچون اشعهٔ لمعات وجود حقانی ظاهر کردد • وجون موهوم ممکن در جنب آن متلاشی ومضمحل شود نظم همه هر چه هستند از ان کمترند که با هستیش نام هستی برند • جو سلطان عزت علم بر کشد • جهان سر بجیب عدم در کشد • وننزل وفرو میفرستیم بر تو من القرآن از قرآن ما هو آنچیزی که او شفاء

شفاست مر امراض را • جون فاتحه • وآیات شفا • یا شفاست مر بیماری جهل و
شبهه را واضح آنست که • مر ایشانی دارند یعنی همه قرآن شفاست • از مرضهای صوری
ومعنوی وقلبی وقالبی وَرَحْمَةٌ وبخشایشیست لِلْمُؤْمِنِينَ مر مؤمنان که بدو نفع می گیرند
وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ ونمیفزاید قرآن ستمکارانرا إِلَّا خَسَارًا ◯ مکر زیانکاری وهلاکت
که تکذیب می کنند • وبدو نمیکروند وَإِذَا أَنْعَمْنَا وجون انعام کنیم مَا عَلَى الْإِنْسَانِ
بر آدمی بصحت • وتوانکری • وایمنی أَعْرَضَ روی بکرداند از یاد ما • مراد کافرست که
جون خدای نعمت دهد اورا بانزال کتاب • وارسال رسول • وغیر آن از نعمتهای ظاهر
وباطن اعراض کند وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ وبنفس خود دور شود وکرانه کیرد • یعنی تکبر وتعظم
نماید • واز طریق حق بر طرف رود وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ وجون برسد بدو بیماری • وفقر و
ترس كَانَ يَئُوسًا باشد نا امید از روح الهی یعنی جاهل بود • بفضل پادشاهی وواثق نباشد
بکرم نامتناهی • اما مؤمن در نعمت شکر کند • ودر محنت بامید فرج صبر نماید
قُلْ كُلٌّ بکو که هر کس يَعْمَلُ عمل میکند عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ بر طریقه که مشاکل حال او باشد از
خیر وشر • وهدی وضلالت • یعنی کافر در نعمت اعراض ودر محنت یاس دارد ومؤمن
در نعمت سپاس داری ودر محنت شکیبایی • وکفته اند شاکله طبیعت است • یا عادت یا سنت
یا دین • یا مقدار قوت وطاقت • ومعنی همه راجع است بانکه هر کسی آن کند که از وی سزد
ع هر کسی آن کند کزو شاید • از شبلی قدس سره پرسیدند که کدام آیه در قرآن امیدوارترست
فرمود که • کل یعمل علی شاکلته • کفتند درین آیه از جه جه جیزست • کفت از بنده
جفا وخطا آید • وآنجه از لئیمی او شاید • واز خدای وفا وعطا آید • وآنجه از کریمی او سزد
بیت از من کنه آید ومن اینم • وز تو کرم آید وتو آنی فَرَبُّكُمْ پس پروردکار شما
أَعْلَمُ داناترست بِمَنْ هُوَ بدانکس که او أَهْدَىٰ سَبِيلًا ◯ راه یافته ترست وبصواب

نزدیکتر • یا نیکوتر از جهة دین ومذهب • آورده اند که کفار عرب نضر بن حارث
وابی بن خلف • وعقبه بن ابی معیط را • بمدینه فرستادند • تا از یهود یثرب حال حضرت
پیغمبر را صلی الله علیه وسلم استفسار نمایند جون با ایشان ملاقات کرده احوال
باز کفتند یهود متعجب شده کفتند ای صنادید عرب ما دانسته ایم • که زمان ظهور پیغمبری
نزدیکست • واز سخنان شما رایحهٔ احوال آن نبی استشمام میتوان کرد • شما بجهد آزمایش
از وی بپرسید که طواف مشرق ومغرب که بوده • واحوال جوانان که در زمان پیشین
کم شدند جکونه است • وروح جیست • اکر هر سه سوال را جواب دهد • یا هیچکدام
جواب ندهد • بدانید که او پیغمبر نیست • واکر دو را جواب دهد • واز روح هیچ
نکوید پیغمبرست • ایشان بمکه آمده مجلسی ساختند • واز آن حضرت سوال فرمودند
آن دو سوال را جواب آمد • ودر قصهٔ روح این آیت نازل شد که وَيَسْأَلُونَكَ ومی پرسند ترا
عَنِ الرُّوحِ از کیفیت روح که بدن انسان بدو زنده است قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي
بکو روح از امر پروردکار منست یعنی از مبدعاتی که بامر کن کاین شده بی مادهٔ
واو از آنجمله است که مخصوص است بعلم خدای • وغیر حق سبحانه بدو دانا نیست
وَمَا أُوتِيتُمْ وداده نشده اید شما مِنَ الْعِلْمِ از دانش إِلَّا قَلِيلًا ◯ مکر اندکی نسبت با علم
خدای • شیخ ابو مدین مغربی قدس سره فرموده که این اندکی که خدای ما را داده است
از علم • نه از آن ماست • بلک عاریتست نزدیک ما • وبه بسیاری از آن نرسیده ایم
پس ما علی التمام جاهلانیم • وجاهل را دعوی دانش نرسد وَلَئِنْ شِئْنَا واکر خواهیم ما
لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي هر اینه ببریم آن جیز را که از قرآن أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وحی کرده ایم بتو
یعنی از صدور ومصاحف محو کنیم ثُمَّ لَا تَجِدُ پس نیابی تو لَكَ برای خود بِهِ بآن یعنی
نیابی بعد از بردن آن عَلَيْنَا وَكِيلًا ◯ بر ما وکیلی که آنرا استرداد کند • وبه سینها

و مصحفها باز آرد اِلَّا رَحْمَةً لکن رحمتیست مِنْ رَبِّكَ از پروردکار تو که آنرا باقی میکذارد
و محو نمیکند اِنَّ فَضْلَهُ بدرستی که فضل او هست عَلَيْكَ كَبِيرًا ● بر تو بزرک که ترا
سید ولد آدم ساخته و ختم پیغمبران کردانیده و لوای حمد و مقام محمود
بتو داده و قرآن بتو فرستاده و در میان امت تو باقی میکذارد قُلْ بکوای محمد لَئِنِ اجْتَمَعَتِ
الْإِنْسُ اکر جمع شوند آدمیان وَالْجِنُّ و پریان که مبعوث بدیشانی و اتفاق کنند
عَلَى اَنْ يَأْتُوا بر آنکه بیایند بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ بمانند این قرآن یعنی بیارند مثل اورا
در فصاحت و بلاغت و حسن نظم و کمال معنی و اخبار از غیب لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ
نیارند مانند او را درین صفتها با آنکه در میان ایشان فصحا و بلغا و عرفا هستند
این آیة در جواب نضر بن حارث فرود آمده که میکفت لو نشاء لقلنا مثل هذا اکر خواهیم
مثل این قرآن بکوییم حق سبحانه فرمود که جن و انس مثل این نتوانند کفتن وَلَوْ كَانَ
بَعْضُهُمْ و اکرچه باشند برخی از ایشان لِبَعْضٍ ظَهِيرًا ● مر برخی را هم پشت و مددکار
وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و بدرستی که کردانیدیم و مکرر ساختیم زیادتی تقریر و بیان لِلنَّاسِ برای
مردمان فِي هَذَا الْقُرْآنِ درین قرآن مِنْ كُلِّ مَثَلٍ از هر نوعی و صنفی چون ترغیب و ترهیب
و قصص و اخبار و ذکر جنة و نار و مانند آن فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ پس سر باز زدند بیشتر
مردمان و نخواستند اِلَّا كُفُورًا ● مکر ناسپاسی را که انکار حق است آورده اند که
ابو جهل و عتبه و شیبه با جمعی دیکر از قریش کفتند ای محمد تو دانی که هیچ شهری
از بلدها ما تنک عیش تر و کم آب تر نیست پس این کوهها را از حوالی ما دور کن تا زمینها
که قابل زراعت باشد پدید آید و جویها چون انهار شام و عراق روان ساز تا کشت کنیم
و خدای خود را بکوی تا یکی برای صدق دعوی تو بفرستد و ترا کوشکها از زر و نقره بدهد
تا از درویشی باز رهی و بکو تا آسمانرا بر سرها فرود آرد تا از عذاب او آکاه شویم و امثال

این سخنان

این سخنان از روی تعنت مکرر کردند و بعد از الزام حجت بریشان باعجاز قرآن
این آیتها در خواستند و عبد الله بن امیة مخزومی کفت که ایمان نیارم بتو تا نردبانی
بنهی و بر آسمان روی و من در تو مینکرم و نسخه بیاری بنام هر یک از ما که
بخوانیم و بدانیم که تو پیغمبری و با وجود آنکه اینها بکنی هنوز کمان برم که
ترا تصدیق نخواهد کرد حق سبحانه این آیه فرستاد که وَقَالُوا و کفتند متعنتان
قریش لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ تصدیق نکنیم مر ترا حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا تا وقتی که روان سازی
برای ما مِنَ الْأَرْضِ از زمین مکه يَنْبُوعًا چشمهٔ پر آب که هرکز کمی نکند اَوْ تَكُونَ
لَكَ یا باشد ترا جَنَّةٌ بوستانی مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ از درختان خرما و انکور یعنی
مشتمل بر این درختان فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ پس روان کردانی جویهای آب خِلَالَهَا در
میانهٔ آن بوستان تَفْجِيرًا ● روان کردنی اَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ یا وقتی که بیفکنی آسمانرا
كَمَا زَعَمْتَ همچنانکه کمان بردی و وعید کردی که او تسقط علیهم کسفا
عَلَيْنَا بر سرها كِسَفًا پاره پاره اَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ یا بیاری خدایرا وَالْمَلَائِكَةِ و فرشتکانرا
قَبِيلًا ● در مقابله یعنی عیان بما نمایی یا بیاری ایشانرا بکواهی بر رسالت خود
اَوْ يَكُونَ لَكَ یا باشد ترا بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ خانه از زر که در آنجا بنشینی اَوْ
تَرْقَى فِي السَّمَاءِ یا بر روی بر آسمان وَلَنْ نُؤْمِنَ و تصدیق نکنیم لِرُقِيِّكَ مر بر آمدن
ترا بر آسمان حَتَّى تُنَزِّلَ تا وقتی که فرود آری عَلَيْنَا بر ما كِتَابًا نَقْرَؤُهُ کتابی که
بخوانیم آنرا و در آن تصدیق تو نوشته باشد قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي بکو پاکست پروردکار
من از آنکه بروی تحکم کنند یا از آنکه کسی را در قدرت شریک وی سازند و شما
آنچه از من میطلبید بجز وی کسی بر آن قادر نیست هَلْ كُنْتُ آیا هستم من اِلَّا بَشَرًا
مکر آدمی رَسُولًا ● فرستاده شده معجز سایر رسولان و ایشان برای قوم خود

ظاهر نکردند • الا معجزهٔ که مناسب قوم ایشان بود • واظهار آیات بارادت وقدرة
حقست • نه باختیار ومشیّت ایشان • این جوابی بود مر سخن ایشان را مجمل وتفصیل
اجوبه در آیات متفرقه است • کما سبق فی قوله • ولو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس و
قوله • ولو انزلنا ملکا • وقوله ولو فتحنا علیهم بابا من السماء • وما منع الناس
ومنع نکرد مر مردمان • یعنی اهل مکه را ان یؤمنوا از انکه ایمان آورند اذ جاءهم الهدی
وقتی که آمد بدیشان بیان حق بر زبان محمد صلی الله علیه وسلم الا ان قالوا مگر آنکه
گفتند ابعث الله آیا برانگیخت خدای بشرا رسولا ◉ آدمی را رسول • یعنی این معنی
منع کرد ایشان را از ایمان • که بشریة مانع است از رسالة • وایشان خطا میکردند
زیرا که تجانس موجب توانس است • وتخالف مقتضی تنافر • پس رسول از جنس مرسل
الیهم باید • تا افاده واستفاده درمیان پدید آید • وچون کافران میگفتند که رسول
خدا فرشته باید • وبشر نشاید • حق سبحانه رد شبههٔ ایشان را میفرماید که قل لو کان
بگو اگر بودندی بجای آدمیان فی الارض ملائکة در زمین فرشتگان که مانند
آدمی یمشون میرفتندی بر قدمهای خود مطمئنین در حالتی که مقیم بودندی وآرام
گرفته در زمین لنزلنا علیهم هر آینه میفرستادیم بر ایشان من السماء از آسمان
ملکا رسولا ◉ فرشتهٔ را پیغمبر • یعنی از جنس ایشان رسولی بدیشان میفرستادیم
تا باهم مجتمع توانستندی شد • وازو تلقین توانستندی گرفت • چه در تعلیم و
تعلم تناسب وتجانس شرطست • وچون سکنهٔ زمین آدمیان اند • پس رسول
ایشان نیز آدمی باید نظم او بشر فرمود خود را مثلکم • تا بجنس آید وکم کردند کم •
زانکه جنسیت عجایب جاذبیست • جاذبش جنس است هر جا طالبیست • در باب
آورده که کافران گفتند که گواه رسالت تو کیست • آیه آمد که قل کفی بالله بگو خدای

بسنده است شهیدا گواه بینی وبینکم میان من وشما وشهادت خدای
اظهار معجزه است بر دست آنحضرت • چه معجزه بزبان حال ناطقست بآنکه محمد صلی الله
علیه وسلم رسول اوست • پس گواهی معجزه جار مجری قول حق است بر صدق دعوی
او انه کان بدرستی که خدای هست بعباده به بندگان خود خبیرا ◉ داناکه
احوال پوشیدهٔ ایشان را میداند بصیرا ◉ بینا که اعمال آشکارای ایشان را می بیند •
ومن یهدی الله وهر کرا راه نماید خدای • یعنی حکم کند بهدایة او • وتوفیق دهد فهو
المهتد پس وراه یافته است ومن یضلل وهر که مر او را گمراه سازد • یعنی حکم فرماید
بضلالت او • وفرو گذارد فلن تجد لهم پس نیابی تو مرگمراهان را اولیاء دوستان
که نصرت کنند ایشان را من دونه بجز خدای ونحشرهم وحشر کنیم ایشان را یوم
القیمة روز رستخیز علی وجوههم بر رویهای ایشان • در صحیحین از روایة انس بن مالک
رضی الله عنه وارد است • که از حضرت پیغمبر پرسیدند که چگونه روند بر رویهای
خود • فرمود که آنکسی که ایشان را میبرد بر قدمهای ایشان • قادر است که ببرد بر رویهای
ایشان • اما آنست که ایشان پرهیز میکنند بر رویهای خود از هر بلندی وخاری عمیا
وحشر کنیم ایشان را نابینایان • یعنی نه بینند آنچه چشم ایشان بدان روشن گردد •
چه در دنیا مشاهدهٔ آیات قدرت نمیکردند وبکما گنگان • یعنی نگویند آنچه
از ایشان مقبول افتد • زیرا که بدنیا سخن حق نمیگفتند وصما کران • یعنی نشنوند آنچه
ازان شادمان شوند • بجهة آنکه درین عالم استماع سخن حق نمینمودند ماویهم جهنم
جای ایشان دوزخیست کلما خبت هرگاه که ساکن شود زبانهٔ آتش • یعنی چون
آتش دوزخ گوشت وپوست ایشان را بخورد • وایشان مانند انگشت شوند زبانه
آتش فرونشیند • چنانچه آتش دنیا پس از سوختن هیمه زدناهم بیفزاییم ما برای

ایشان سَعِیرًا ◉ آتشی سوزان. یا برافروزیم آتش را بآنکه جلود ولحوم ایشا
تبدیل کنیم تا باز آتش در ایشان بپچد ذٰلِكَ آن عذاب جَزَآؤُهُمْ پاداش ایشانست
بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بسبب آنکه ایشان نگرویدند بِآيَاتِنَا بدلائل واضحه بر صدق پیغمبر
صلی الله علیه وسلم که معجزات اوست. یا بآیات قرآن وَقَالُوا و گفتند أَئِذَا كُنَّا
عِظَامًا آیا آن وقت که گردیم ما استخوانها وَرُفَاتًا و خاکهای ریزه شده أَئِنَّا
لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیختگان باشیم خَلْقًا جَدِيدًا ◉ آفریدهٔ نو. چون ایشان خلق
جدید را منکر بودند در ساعتی صد بار سوخته شوند. و باز گوشت و پوست ایشان
تازه سازند تا عذاب بکشند أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند و نمیدانند أَنَّ اللّٰهَ الَّذِي آنرا که
آن خدای که بقدرت خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمان و زمین را با آن
عظمت و بسطت قَادِرٌ تواناست عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ بر آنکه بیافریند مِثْلَهُمْ ایشان را
دیگر بار. بمثل تعبیر از نفس شیء کند چنانچه. مثلك لا تفعل كذا ای انت پس میفرمایند
که آنکه نه از چیزی چیزی آفریند. قادرست که بآفرینش نو آفریدهٔ کهنه شده را
باز آرد وَجَعَلَ لَهُمْ و بدرستی که خدای مقرر کرده است برای فناء ایشان أَجَلًا
مدتی که لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شك نیست در آن و آن زمان مرگست. یا جهة اعادت ایشان
اجلی نهاده که قیامتست فَأَبَى الظَّالِمُونَ پس سر باز زدند و نخواستند ستمکاران
با وجود وضوح حق إِلَّا كُفُورًا ◉ مگر انکار حشر و بعث را قُلْ بگوای محمد کافران را
لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ اگر شما مالك شوید و در تصرف آرید خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي خزینهای
روزی پروردگار مرا که بخلقان میدهد إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ آنگاه هر آینه باز ایستید
و بخل ورزید خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ از ترس درویشی یا از خوف کم شدن مال بنفقه دادن
ماوردی فرموده که اگر یکی از آفریدگان مالك خزاین نعم ربانی شود. هر آینه جود

اوباجود

اوباجود الهی متساوی نخواهد بود. جهة آنکه برای نفس خود چیزی از آن باز خواهد
گرفت. و از کم شدن آن خواهد ترسید. و خدای در جود خود از این دو چیز
منزه است وَكَانَ الْإِنْسَانُ و هست آدمی قَتُورًا ◉ بخیل و جمع کننده وَلَقَدْ آتَيْنَا
مُوسَىٰ و بدرستی که ما دادیم موسی را تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ نه آیت روشن. یعنی معجزهٔ
آشکارا که آن عصا بود. و ید بیضا. و سنون. و طوفان. و جراد. و قمل. و
صفادع. و دم. و نقص ثمرات. و غیر این نیز گفته اند چون انفلاق بحر. و انفجار آب
از حجر و رفع طور بر سر بنی اسرائیل. و طمس اموال قبطیان. و ازالهٔ عقده از زبان وی
و فرو بردن عصا حبال و عصی سحره را. و امثال این و آنچه در حدیث صفوان آمده
که دو یهودی از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از تسع آیات پرسیدند
و ایشان جواب دادند که شرك میارید. و خون بناحق مکنید. و از زنا. و سرقه.
و اکل ربوا. و سعایة. و سحر. و قذف محصنات. دور باشید. و از جهاد مگریزید.
مراد از آیات احکام عامست که در هر ملتی ثابت بوده. و لهذا در آخر فرمودند که
خاصهٔ شما که یهودید آنکه در روز شنبه از حد فرمان در نگذرید فَسْأَلْ بَنِي
إِسْرَائِيلَ پس بپرس ای محمد از بنی اسرائیل. یعنی از علماء ایشان همین آیات را. تا صدق
قول تو بر مشرکان ظاهر گردد. یا سؤال کن از یهود إِذْ جَاءَهُمْ چون آمد موسی
بدیشان. که چه گذشت میان وی و فرعون فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ پس گفت مر موسی علیه
السلام را فرعون إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ بدرستی که من گمان برم ترا یا موسی مَسْحُورًا
جادوئی کرده و عقل تو مخبط شده قَالَ گفت موسی علیه السلام لَقَدْ عَلِمْتَ
بدرستی که تو دانستهٔ بدل خود. اگرچه بزبان تلفظ نمیکنی که بی شبهه مَا أَنْزَلَ
هٰؤُلَاءِ نفرستاد این آیات تسعه را إِلَّا رَبُّ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ مگر آفریدگار آسمانها

وزمینها بصائر روشن که هریک دلیلیست بر نبوت من وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ
ومن یقین دانم ترا ای فرعون مَثْبُورًا ۝ هلاک شده • یا مغلوب • یا ناقص العقل •
فَأَرَادَ پس خواست فرعون أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ آنکه برانکیزد و دور کند موسی و قوم
اورا مِنَ الْأَرْضِ از زمین مصر فَأَغْرَقْنَاهُ پس غرقه کردانیدیم اورا وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا
وهر که را با او بود بتمامی وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ وکفتیم پس از غرق شدن فرعون لِبَنِي
إِسْرَائِيلَ مر فرزندان یعقوب را علیه السلام که شما اسْكُنُوا الْأَرْضَ ساکن شوید
در زمینی که ایشان شما را میخواستند که بیرون کنند فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید وَعْدُ
الْآخِرَةِ وعدهٔ سرای دیکر • یعنی قیامت شود جِئْنَا بِكُمْ بیاریم ایشان و شمارا •
بحشرکاه لَفِيفًا جماعتی آمیخته باهم • پس حکم کنیم میان شما به تمییز سعدا از اشقیا
وَبِالْحَقِّ وبدرستی أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستادیم قرآنرا وَبِالْحَقِّ وبراستی نَزَلَ فرو آمد در
تبیان آمده که • با بمعنی علی است • ومراد از حق محمد است صلی الله علیه وسلم
یعنی • وعلی محمد نزل • در مدارک آورده که محمد سماک رحمه الله بیمار شد •
قارورهٔ او بطبیبی ترسا میبردیم • مردی نیکوروی • خوش بوی • جامهٔ پاکیزه پوشیده
بما رسیده • وصورت حال پرسید بوی کفتیم • فرمود که • سبحان الله • در مهم دوست
خدا از دشمن خدا استعانة میکنید • بازکردید • وبا ابن سماک بکوئید • که دست
خود بر موضع وجع نه • وبکو • وبالحق انزلناه وبالحق نزل • واز چشم ما غایب شد
بازکشتیم • وقصهٔ بعرض شیخ رسانیدیم • دست بران موضع نهاده این کلمات
بکفت • وفی الحال شفا یافت • وکفته اند که آنکس خضر بود علیه السلام بیت
نی اثر حکمت واهیست این • کار طبیبان الهی است این وَمَا أَرْسَلْنَاكَ ونفرستادیم
ترا که محمدی إِلَّا مُبَشِّرًا مکر مژده دهنده مطیعانرا بثواب وَنَذِيرًا وبیم کننده

عاصیان

عاصیانرا بعقاب • سلمی رحمه الله فرموده که مژده دهنده آنرا که از ما
روی بکرداند • بیم کننده آنرا که روی بما آرد • یعنی بدکارانرا بشارت دهد بسعة
رحمت وکمال عفو ما تا روی بدرکاه آرند • نیکوکارانرا انذار کند از هیبة و
جلال قهر ما تا بر اعمال خود اعتماد ننماید وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ وپراکنده فرستادیم قرآنرا
یعنی آیة آیة و سوره سوره لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ تا بخوانی آنرا بر مردمان عَلَى مُكْثٍ
بر طریق درنک ومهلت • چه آن برای حفظ آسانترست • وبفهم نزدیکتر وَ
نَزَّلْنَاهُ وفرو فرستادیم آنرا بر حسب حوادث تَنْزِيلًا ۝ فرو فرستادنی در مدت
بیست سال قُلْ آمِنُوا بِهِ بکو مردمانرا که ایمان آرید بدو أَوْ لَا تُؤْمِنُوا یا ایمان
میارید • امریست بر سبیل تهدید • یعنی ایمان شما بدو در کمال وی نمی افزاید • واز
عدم ایمان شما بدو هیچ نقصان نمیرسد إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده
شده اند علم مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول قرآن • یعنی آنها که کتب آسمانی خوانده اند
وحقیقة وحی شناخته اند • وامارات نبوت معلوم کرده • چون ابن سلام واتباع
او از یهود • ونجاشی واصحاب او از نصاری • یا طالبان دین چون سلمان وابوذر •
وورقة بن نوفل • واضراب ایشان إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ چون خوانده شود قرآن بر ایشان
يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ بیفتند بر زنخهای خود • یعنی برویها سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندکان
برای تعظیم امر خدا • یا بجهة شکر ایجاز وعدهٔ الهی که در کتب خوانده بودند • از ارسال
محمد صلی الله علیه وسلم • وانزال قرآن وَيَقُولُونَ وکویند سُبْحَانَ رَبِّنَا پاکست پروردکار ما
از خلاف وعدهٔ خود إِنْ كَانَ بدرستی که هست وَعْدُ رَبِّنَا وعدهٔ آفریدکار ما لَمَفْعُولًا
کرده شده • یعنی واقع است لا محاله وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ وبیفتند بر رویهای خود
یعنی در سجده • ذکر ذقن بجهة آنست که اول چیزی که از وجه ساجد بر زمین ملاقی

شود او پست • کفته اند سجدهٔ اول برای شکریست • واین سجده بجهة تأثر از مواعظ
قرآنی • لاجرم درین سجده فرمود که یبکون بکویند ویزیدهم وزیاده کند سماع
قرآن ایشانرا خشوعا فروتنی وتضرع • این سجدهٔ چهارم است از سجدات قرآن • و
حضرت شیخ قدس سره این را سجود العلما خوانده • وفرموده که بحقیقة این سجود
التجلی است • زیرا که خشوع از وقوع تجلی باشد بر ظاهر • یا باطن یا بر هر دو • وچون خبر
داد که خشوع ایشان زیاده میشود • وخشوع نمی باشد الا از تجلی الهی پس زیادتی
خشوع دلیل زیادتی تجلی باشد • وبران تقدیر این سجود تجلی بود • وساجد باید که
ببرکت این سجده از فیض تجلی بهره مند کردد • وخضوع وخشوع او بیفزاید •
ما تجلی الله لشیء الا خضع له بیت لمعهٔ نور تجلی از قدم • بر حدوث افتد فرو ریزد زهم
پس خضوع ایجاز والا هستی است • وان بلندی موجب این پستی است • آورده اند که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سجود میکفت • یا الله • یا رحمن • مشرکان با
یکدیکر کفتند محمد ما را از پرستیدن دو خدای منع میکند • وخود دو خدای را
میخواند آیة آمد که قل ادعوا الله بکو بخوانید خدای را او ادعوا الرحمن یا بخوانید رحمن را
که هر دو لفظ را بر ذاتی واحد اطلاق میکنند • ومقصود از هر دو یک ذاتست
وبعضی کویند که اهل کتاب با حضرت پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه کفتند
که خدای در توریة ذکر رحمن بسیار کرده • وتو بدین اسم کم یاد میکنی این آیة
نازل شد که این دو اسم در حسن اطلاق برابرند ایا ما تدعوا هر کدام را بخوانید
نکوست • وبدان حق را خوانده باشید فله الاسماء الحسنی مر وراست نامهای نکو
بعضی دال بر صفات جلال • وبرخی مشتمل بر صفتهای اکرام • ابن جبیر رضی الله عنه
فرموده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم قراءة بجهر میفرمود در جمیع نمازها هر وقت

پس مح

كه در

که در صلوة یومیه در مسجد الحرام قراءة کردی • اهل شرک بلغو ولهو وصفیر
وتصدیه مشغول شدندی • تا شاید که آنحضرت در غلط افتاده ترک قراءة
کند • حق سبحانه فرمود که ولا تجهر بصلوتک وآشکارا مکن قراءت نماز خود را
یعنی بلند مخوان تا مشرکان استهزا نکنند ولا تخافت بها وآواز فرو مدار آن تا
حدی که نشنوند آنان که در عقب تو نماز میکذارند وابتغ وبطلب بین ذلک میان
جهر ومخافته سبیلا ۞ راهی میانه • چه اقتصاد در همه امور محبوبست • آورده اند
که صدیق رضی الله عنه قرآن آهسته میخواند • ومیکفت با خدای مناجات میکنم
واو حاجت من میداند • وفاروق رضی الله عنه بلند میخواند • ومیفرمود که شیطانرا
میرانم • وخفته را بیدار میکنم • حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم • بعد از نزول
این آیة ابو بکر را فرمود که قدری آواز بلندتر کن • وعمر را امر کرد که قدری آواز خود فرود آر •
وکویند معنی آیة که اینست جهر مکن در همه نماز • واخفات مفرمای در همه • و
میان این هر دو راهی پدید کن • یعنی در صلوة یومیه اخفات • ودر لیلیه جهر وقل
الحمد لله • وبکو ستایش وثنا مر خدای راست الذی لم یتخذ آنکه فرا نکرفت ولدا
فرزندی • رد یهود ونصاری • وبنو مدلج است که حق را فرزند اثبات میکردند •
ولم یکن له ونیست مر او را شریک فی الملک انبازی در پادشاهی رد مشرکانست
که بتانرا شریک حق میکفتند • ولم یکن له ونیست مر و را ولی دوستی من الذل از جهة
مذلتی که داشته باشد تا بسبب دوست عزیز کردد • علم الهدی رحمه الله فرموده
که حق سبحانه دوست نکیرد تا بمدد ایشان از ذل بعز رسید • بلک دوست کیرد •
تا بلطف وی از حضیض مذلت باوج عزت ترقی کنند وکبره وتعظیم کن او را تکبیرا
تعظیم کردنی • یعنی حق را بزرکتر دان از وصف واصفان • ومعرفة عارفان نظم

فکرها عاجز ست ازاو صافش ۔ عقلها هرزه میزند لافش ۔ عقل عقل است وجان جانست او
آن کزان برتر ست آنست او ۔ وکفته که بکو الله اکبر ۔ ثعلبی از فاروق رضی الله عنه
نقل میکند که بنده را کفتن ۔ الله اکبر ۔ بهتر ست از دنیا وهرچه دروست ۔ آیت
آخرین را ازین سوره آیة العز کویند ۔ وهر کودک از بنی عبد المطلب که بسخن در آمدی
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ۔ این آیة بدو آموختی سورة الکهف مائة وإحدى
عشرة آية مكية بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ● الْحَمْدُ ثنا وستایش لِلَّهِ مر خدای را الَّذِي
أَنْزَلَ آنکه فرو فرستاد عَلَى عَبْدِهِ بر بندهٔ خود ۔ یعنی محمد صلی الله علیه وسلم الْكِتَابَ
قرآنرا ۔ ترتب استحقاق حمد بر انزال آن تنبیه است بر آنکه قرآن اعظم نعمتهاء ملک
منانست که به بندکان ارزانی داشته وَلَمْ يَجْعَلْ ونننهاد لَهُ درو عِوَجًا ● چیزی
از کجی با خلاف لفظ وتفاوت معنی ۔ یا عدول از حق بباطل ۔ وکردانید اورا قَيِّمًا
راست ۔ یعنی معتدل بی سمت افراط وصفت تفریط ۔ یا معتمد علیه ومرجع الیه
یا قایم بمصالح عباد ۔ ودر تاویلات آورده که ضمیر له ۔ راجع بعبد است ۔ ومعنی
آنکه نداد بندهٔ خودرا میلی بغیر خود ۔ وکردانید اورا مستقیم در جمیع احوال
لِيُنْذِرَ تا بیم کند محمد صلی الله علیه وسلم ۔ یا قرآن مر کافرانرا بَأْسًا شَدِيدًا بعذابی
سخت ۔ که استیصال است ۔ یا عقوبة دوزخ عذابی صادر شده مِنْ لَدُنْهُ از نزدیک
خدای که معذب اوست نه غیر او وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ وبامژده دهد پیغمبر یا قرآن
مر کرویدکانرا الَّذِينَ آنانکه يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ میکنند کارهاء پسندیده أَنَّ لَهُمْ
بآنکه مر ایشانراست أَجْرًا حَسَنًا مزدی نیکو ۔ یعنی پاداش پسندیده وتمام مَاكِثِينَ
در حالتی که مقیم باشند فِيهِ در آن اجر أَبَدًا ● همیشه بی انقطاع وانتقال ۔ سلمی قدس سره
آورده که عمل صالح آنست که جز برای خدا نبود ۔ واجر حسن آنکه مانع دولة

لقا نبود

لقا نبود وَيُنْذِرَ الَّذِينَ وبیم کند آنانرا که از روی جهل قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ کفتند فرا کرفت
خدای وَلَدًا ● فرزندی ۔ وقایلان یهود اند ونصاری ۔ وبنو مدلج مَا لَهُمْ نیست این کویندکانرا
بِهِ بفرزند ۔ یا بدین سخنی که میکویند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی ۔ بلکه بتوهم کاذب القاء این
قول میکنند وَلَا لِآبَائِهِمْ ونه دانش بود مر پدران ایشانرا ۔ درین باب ۔ اکر تقلید آبا میکنند
كَبُرَتْ كَلِمَةً بزرک کلمه ایست آن کلمه که از روی جرأت تَخْرُجُ بیرون می آید مِنْ
أَفْوَاهِهِمْ از دهنهاء ایشان ۔ از همه قولهاء کفار این کلمه را بطریق استعظام ذکر
فرمود ۔ که مشتملست بر تشبیه ۔ وتشریک ۔ واحتیاج ۔ واتصاف بصفات حدوث
إِنْ يَقُولُونَ نمیکویند إِلَّا كَذِبًا ● مکر دروغی ۔ اما بزرک دروغیست که نزدیک
رسیده که بسبب آن آسمان وزمین بشکافد ۔ وکوهها از جا برود ۔ تکاد السموات
یتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا ۔ اورده اند که
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از استماع این کلمه غمناک شد ۔ وامیدی که
بایمان ایشان میداشت بانقطاع نزدیک رسید ۔ حق سبحانه برای تسلی دل مبارک
او فرمود که فَلَعَلَّكَ پس مکر تو بَاخِعٌ نَفْسَكَ کشندهٔ مر نفس خودرا عَلَى آثَارِهِمْ
بعد از بر کشتن ایشان از تو ۔ یا پس از انکار ایشان ترا ۔ یعنی کار ایشان بر خود آسان کیر
وغم بر دل بی غل منه إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا اکر ایمان نیاورند بِهَذَا الْحَدِيثِ باین سخن ۔ یعنی
قرآن وبر پی کفر وعصیان ایشان خودرا هلاک مساز أَسَفًا ● از روی اندوه ۔ یا
غضب إِنَّا جَعَلْنَا بدرستی که ما کردانیدیم مَا عَلَى الْأَرْضِ آنچیزرا که بر زمین است
از معادن ونباتات وحیوانات زِينَةً لَهَا آرایش مر اهل زمین را ۔ محققان بر آنند
که ما بمعنی من است ۔ ومراد انبیا اند یا علما یا حفظهٔ قرآن که زینت زمین
ایشان اند ۔ وجمعی کویند آرایش زمین رجال الله است ۔ از ان روی که قیام عالم

بوجود شریف ایشان باز بسته اند • روی زمین بطلعت ایشان منورست ○
چون آسمان بزهره و خورشید و مشتری • و گفته اند مراد از ما علی الارض مشتهیات
محرمات است • که حق سبحانه فرمود که ما آن آرایش خلق ساخته ایم • یعنی در
چشم مردم آراسته ایم لنبلوهم تا بیازماییم • یعنی معامله آزمایندگان کنیم
تا ظاهر گردد که ایهم کدام از ایشان احسن نیکوترست عملا ○ از جهت عمل
یعنی کیست که آن محرمات را ترک کند وانا لجاعلون و بدرستی که ما سازندگانیم
ما علیها آنچیز را که بر روی زمین است از کوه و درخت و بناها صعیدا جرزا ○
زمینی هامون بی گیاه • یعنی بآخر این عمارتها خراب خواهیم ساخت • پس دل بران
منهید • و بزینت ناپایدار وی فریفته مشوید نظم جهان از رنگ و بو ساز و اسیرست
ولیکن نزدیک ارباب بصیرت • نه رنگ دلکشش را اعتباریست • نه بوی دلفریبش را مدا
آورده اند که چون یهود قریش را سه سوال در آموختند • که از حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم بپرسید • با یکدیگر میگفتند که قصه جوانان بس عجیبست •
عجبا از وی که جواب آن داند • حق سبحانه آیة فرستاد که ام حسبت نه چنانست
که میگویند آیا می پنداری تو ان اصحاب الکهف والرقیم آنکه اصحاب غار و رقیم
که سیصد و نه سال در خواب ماندند کانوا بودند من آیاتنا از دلایل قدرت ما
عجبا ○ چیزی شگفت • یعنی قصه ایشانست بنسبت آیات قدرت ما • که در آفرینش
ارض و سما ظاهرست • چندان عجیب و غریب نیست • مراد از کهف غاریست جیرم
نام • واقع در کوه بناخلوس از حوالی شهر افسوس که دار الملک دقیانوس بوده •
و رقیم نام قریه ایشانست • یا وادی که کوه بناخلوس در آنجاست • و گفته اند لوحی
بوده از رصاص • یا حجر که اسماء اصحاب کهف در آن رقم کرده بودند • و از

در غار

در غار آویخته • و در حدیثی مرفوع هست که اصحاب رقیم سه تن بوده اند که
در کوهی از خوف باران پناه بغاری برده اند • و سنگی بر در غار فرود آمده • و پوشیده
گشته • و هر یک توسل بعملی خیری کرده • چون توفیه مزدوران و مخالفت هوای
نفس و بر والدین • از حق سبحانه نجات خواسته اند • و آن سنگ از پیش غار دور شده
خلاص یافته اند • و در باب اصحاب کهف اقوال مختلفه بسیارست • و درین ترجمه
آنچه اشهر و اصح است مذکور میگردد • آورده اند که دقیانوس در زمان تسخیر
ممالک روم بشهر افسوس رسید • و آنجا مذبحی برای بتان که معبود او بودند ساخته
اهل شهر را تکلیف پرستش ایشان کرد • هر که سخن او شنید خلاص یافت • و
هر که تمرد نمود بقتل رسید • شش جوان نو رسیده خدای پرست از بزرگ زادگان
شهر گوشه گرفته • بدعا و نیاز مشغول گشتند • و از حق سبحانه درخواست نمودند
که ایشان را از فتنه آن جبار ایمن سازد • القصه مهم ایشان بعرض دقیانوس
رسید • و باحضار ایشان امر کرده تهدید بسیار نمود • ایشان بر طریق توحید
رسوخ ورزیده • مطلقا فرمان او قبول نکردند • دقیانوس بفرمود تا حلی و حلل
که در بر داشتند از ایشان انتزاع کردند • و گفت شما جوانید • و خردسال •
شما را دو سه روزی مهلت داده تا در کار خود تامل کنید • و ببینید که مصلحت
شما در قبول قول منست • یا در رد آن • پس از آن شهر متوجه موضعی دیگر شد •
و جوانان رفتن او را غنیمت دانسته • با یکدیگر در باب مهم خود مشاوره نمودند
و رای همه بر فرار قرار یافت • هر یک از خانه پدر قدری مال جهة زاد و نفقه
برداشته • روی بکوهی که نزدیک شهر بود آوردند • در راه شبانی بدیشان رسید •
و بدین ایشان در آمده در مرافقت موافقت نمود • سگ شبان نیز بر عقب ایشان

دویدن آغاز کرد • وچند آنچه منع کردند ممتنع نشد • وخدای اورا بسخن آورد
تا بزبان فصیح گفت از من مترسید • که دوستان خدایرا دوست دارم • شما در
خواب روید تا من شما را پاسبانی کنم • اما چون نزدیک کوه رسیدند شبان گفت
درین کوه غاری میدانم که بدو پناه میتوان گرفت • پس باتفاق روی بغار
نهادند • وحق سبحانه از رفتن ایشان بغار خبر میدهد • برین وجه اِذْ اَوَی الْفِتْیَةُ
یاد کن چون بازگشت کردند جوانان ومنضم شدند اِلَی الْکَهْفِ بغار چین م
فَقَالُوا پس گفتند رَبَّنَا آتِنَا ای پروردگار ما بده ما را مِنْ لَدُنْكَ از نزدیک خود رَحْمَةً
بخششی یعنی آمرزش یا روزی • یا امن از عدو وَهَیِّئْ لَنَا ومهیا ساز برای ما مِنْ اَمْرِنَا از کار ما
که مفارقت کفارست رَشَدًا ◉ راستی ونیکویی وصواب فَضَرَبْنَا پس نهادیم
عَلَی اٰذَانِهِمْ بر گوشهاء ایشان حجابی که سخن نشنوند • یعنی بخوابانیدیم ایشانرا
فِی الْکَهْفِ در غار سِنِینَ عَدَدًا ◉ سالهاء ذات عدد • یعنی شمرده ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ
پس برانگیختیم • یعنی بیدار کردیم ایشانرا لِنَعْلَمَ تا به بینیم آنچه بعلم ازلی دانسته ایم
یا تا بدانند بندگان ما که درین قصه اَیُّ الْحِزْبَیْنِ کدام از دو گروه • مراد اهل کتاب
یا مؤمن وکافر • یا متقدمین ومتأخرین • وبرهر تقدیر معلوم کردد که کدام
ازیشان اَحْصٰی شمار نگاه دارنده ترست لِمَا لَبِثُوا اَمَدًا ◉ اندازهٔ مدتی را که ایشان
درنگ کردند در غار • یعنی دانسته شود که ضبط زمان لبث ایشان کدام
گروه کرده اند • وشمارهٔ که راست ترست نَحْنُ نَقُصُّ ما قصه کنیم • یعنی میخوانیم عَلَیْكَ
بر تو که محمدی نَبَأَهُمْ خبر ایشانرا بِالْحَقِّ براستی اِنَّهُمْ فِتْیَةٌ بدرستی که ایشان جوانان
بودند که از روی صدق اٰمَنُوا بِرَبِّهِمْ ایمان آوردند به پروردگار خویش وَزِدْنَاهُمْ
وبیفزودیم ایشانرا هُدًی راه نمونی • یعنی ثبات ویقین وَرَبَطْنَا وبستیم عَلٰی

قُلُوبِهِمْ بر دلهاء ایشان • یعنی استوار ساختیم دل ایشانرا وقوت دادیم بر اظهار
حق • وجرأت ارزانی داشتیم در رد سخن بر دقیانوس اِذْ قَامُوا چون بایستادند در
پیش وی • وایشانرا به پرستش بت دعوت کرد فَقَالُوا پس گفتند رَبُّنَا پروردگار ما
رَبُّ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ آفریدگار آسمانها وزمینهاست لَنْ نَدْعُوَ نخواهیم پرستید
مِنْ دُونِهِ بجز وی اِلٰهًا معبودی لَقَدْ قُلْنَا بخدای که گفته باشیم اِذًا آنهنگام که
دیگری را پرستیم شَطَطًا ◉ سخنی خطا ودروغ هٰؤُلَاءِ قَوْمُنَا این گروه که کسان
ما اند در نسب • یعنی جمعی از اهل افسوس اِتَّخَذُوا فراگرفتند بسبب تهدید دقیانوس
وبیم قتل مِنْ دُونِهِ بجز خدای بحق اٰلِهَةً خدایان دیگر که برباطلند لَوْلَا یَأْتُونَ چرا
نمی آرند کافران عَلَیْهِمْ بر پرستش بتان • واستحقاق ایشان مرعبادت را بِسُلْطَانٍ
بَیِّنٍ حجتی روشن • وبرهانی ظاهر • یعنی دقیانوس بوعید قتل مردمانرا تکلیف بت
پرستی میکند • نه بحجت وبرهان فَمَنْ اَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرٰی از کسی که
افترا کند وبه بندد عَلَی اللّٰهِ کَذِبًا ◉ برخدای دروغ که نسبت شرکا کند بوی
وقبل ازین گذشت که دقیانوس بعد از معارضه ایشانرا مهلت داد • وایشان فرار
کردند • یملیخا که مهتر ایشان بود در اثناء طریق با ایشان گفت وَاِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ
وچون بیکسو شدید از اهل شرک • ودوری جستید ازیشان وَمَا یَعْبُدُونَ وازانچه
میپرستند اِلَّا اللّٰهَ مگر خدای • ایشان خدایرا معبود میدانستند • وبتانرا در عبادت
شریک میساختند • یملیخا فرمود که چون ازیشان ومعبودان باطل ایشان
برکرانه شدید فَأْوُوا اِلَی الْکَهْفِ پس بازگشت کنید بسوی غار • ودرو جای گیرید یَنْشُرْ
تا بگستراند لَکُمْ رَبُّکُمْ برای شما آفریدگار شما • وبسیار سازد برشما مِنْ رَحْمَتِهِ
از بخشایش خود در دوسرای وَیُهَیِّئْ لَکُمْ وبسازد برای شما مِنْ اَمْرِکُمْ از کار شما مِرْفَقًا

آنجیزی که بدان نفع کیرید در دین ودنیا • آورده اندکه جوانان اتفاق
نموده بکوه برآمدند • وشبان ایشان ابغار در آورد • وچون در غار قرار کرفتند بامر
حق سبحانه خواب بریشان کماشت • همانجا بخفتند • ودقیانوس بعد از دوسه روزی
بافسوس باز آمد • احوال جوانان پرسید • وچون از فرار ایشان خبر یافت • آباء
ایشانرا بر احضار ایشان تکلیف نمود • کفتند ای ملك مبلغی اموال ما برده بدین کوه
متحصن شده اند • دقیانوس باجمعی بر عقب ایشان رفت • وایشانرا در غار تکیه کرده
یافت • پنداشت که بیدارند • فرمود که در غار بسنك برآرید • تا هم در ینجا بمیرند •
پس در غارا استوار ساختند • ودو مؤمن از مقربان دقیانوس اسامی واحوال
جوانانرا بر لوحی از سنك نقش نموده • در دیوار غار وضع کردند • به امید آنکه
شاید کسی روزی بدانجا رسد • واز احوال ایشان خبردار کردد • وغار ایشان در طرف
جنوبی کوه بناخلوس بود • لاجرم افتاب بوقت طلوع وغروب بر دو جانب آن
می تافت • وعفونت آنرا تحلیل کرده هوارا باعتدال باز می آورد • ودر درون غار نمی تافت
تا الوان واجساد ایشانرا متغیر • وثیاب ایشانرا کهنه نکرداند • چنانچه
حق سبحانه میفرماید وَتَرَى الشَّمْسَ وبینی تو ای بیننده آفتابرا إِذَا طَلَعَتْ چون
طلوع کند تَزَاوَرُ میل کند عَنْ كَهْفِهِمْ از غار ایشان ذَاتَ الْيَمِينِ بسوی راست
آینده • چه در غار در مقابله قطب شمالی افتاده وَإِذَا غَرَبَتْ وچون غروب کند
تَقْرِضُهُمْ ببرد از ایشان • وبکردد ذَاتَ الشِّمَالِ بسوی چپ نکرنده وَهُمْ وایشان
فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ در فراخی اندازه غار • یعنی در وسط آن بحیثیتی که روح هوا بدیشان
میرسد واز تعفن غار ایمن اند ذَلِكَ این خبر ایشان مِنْ آيَاتِ اللَّهِ از دلایل قدرت
خداست مَنْ يَهْدِ اللَّهُ هر کرا خدای راه نماید بتوفیق فَهُوَ الْمُهْتَدِ پس او راه یافته است

بفلاح

بفلاح ورشاد وَمَنْ يُضْلِلْ وهر کرا فرو کذارد فَلَنْ تَجِدَ لَهُ پس تو نیابی مر اورا وَلِيًّا
مُرْشِدًا ◯ دوستی راه راست نماینده وَتَحْسَبُهُمْ وپنداری تو ایشانرا أَيْقَاظًا
بیداران زیراکه چشمهاء ایشان باز باشد وَهُمْ رُقُودٌ وحال آنکه ایشان
خفتکانند • در کشف الاسرار آورده که این حال نمودار کار جوان مردان طریقتست
چون بظواهر ایشان نکری پنی که جلوه کرند در میدان اعمال • وچون سرایر ایشان
در یابی که بینی از همه فارغند در بوستان لطف ذو الجلال • بباطن مست وبظاهر
هشیار بمعنی بی کار وبصورت در کار بیت ظاهری با این وآن در ساخته • باطنی از جمله وا
پرداخته • ابن عباس رضی الله عنه فرموده که اصحاب کهف را در هر شش ماه از جانبی
بر جانبی میکرداندند • تا زمین آنچه بر پوست از اجساد ایشان نخورد • وکویند در
هر سالی روز عاشورا میکرداندند وبس • وبر هر تقدیر تقلب ایشان ثابت است • کما قال
تعالی وَنُقَلِّبُهُمْ ومیکردانیم ایشانرا • یعنی ملائکه بامر ما میکرداندشان ذَاتَ
الْيَمِينِ بدست راست وَذَاتَ الشِّمَالِ وبجانب چپ وَكَلْبُهُمْ وسك ایشان بَاسِطٌ
کسترانیده است ذِرَاعَيْهِ دستهای خودرا بِالْوَصِيدِ به پیشکاه غار • یا بر استانه
او • وآن سکی زرد بوده • یا سرخ • یا خاکستر کون • یا ابلق • ودر زاد المسیر آورده •
که سرش سرخ بوده • وپشتش سیاه • وشکمش سفید • ودمش ابلق • ونامش قطمیر است
یا قطفیر یا قطمور • یا حمران • یا زبان • یا صهباد • در تفسیر امام ثعلبی رحمه الله
مذکورست که هرکه در شبانروزی بر حضرت نوح علی نبینا وعلیه السلام
درود فرستد • از کزدم ضرری بوی نرسد • وهر که این کلمات • وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ
ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ • نوشته با خود دارد • از سك متضرر نکردد لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ
اکر اطلاع یابی بر ایشان ونظر کنی بدیشان لَوَلَّيْتَ هر آینه روی بکردانی مِنْهُمْ از ایشان

فِرَارًا بجهت گریختن وَلَمُلِئْتَ وهر اینه پر کرده شوی مِنْهُمْ رُعْبًا ○ از ایشان
ترس وبیم. یعنی دل تو از ترس ایشان پر سازند. مراد آنست که کسی را طاقت دیدن
ایشان نیست. بجهت آنکه چشمهاء ایشان کشاده است. وموبها وناخنهاء
ایشان دراز شده. وایشان در مکان بظلم موحش اند. صورت این مخاطبات که
گذشت با حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم. ومراد غیر وی اند. القصه
جون دقیانوس در غار بر ایشان استوار کرده باز کشت. و بیدار الملك باز آمد.
اندك زمانی را باد اجل بنای حیاتش در هم افکند. وآن همه ملك ومال وجاه وجلال
متلاشی کشت نظم دمی جند بشمرد وناجیز شد. زمانی بخندید کین نیز شد. وبعد از و
جند مالك دیکر دران ممالك تصرف کردند. تا نوبت بملك صالح تندروس. وکویند
تندروسیس رسید. واو مردی مؤمن وخدای ترس بود. اکثر اهل زمان
او را در حشر جسد شبهه افتاده. ومنکر آن شدند. هر جند ملك ایشان را پند داد
سود نکرد. حق سبحانه خواست که دلیلی بر حشر جسد بدیشان نماید. اصحاب کهف را
از خواب بیدار کرد. جنانجه کفت وَكَذَلِكَ وهمجنانکه ایشان را در خواب کرده
بودیم بَعَثْنَاهُمْ برانکیختیم بکمال قدرت وبیدار کردیم که نه جسد ایشان بطول
زمان تغییر یافته بود. ونه جامهاء ایشان فرسوده کشته. ایشان را نوم
دادیم بحکمت. ویقظه ارزانی داشتیم بقدرت لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ تا سوال کنند
میان یکدیکر. وحال خود بشناسند. ویقین ایشان در کمال قدرت ما بیفزاید.
قَالَ قَائِلٌ گفت کوینده مِنْهُمْ از ایشان. یعنی مکشلینا که بسن از همه اکبر بود
كَمْ لَبِثْتُمْ جند وقت درنك کردید درین غار. مقصود آن بود تا مدت لبث
بدانند ونمازهاء فوت شده را قضا کنند. ایشان بامداد بغار در آمده بودند

جون در نك نکریستند آفتاب را بوقت جاشت رسیده دیدند قَالُوا لَبِثْنَا گفتند درنك
کردیم اینجا يَوْمًا روزی. اکر دی روز در خواب شده باشیم أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ یا پارهٔ از روز
اکر درین روز خفته باشیم. پس جون ناخنان خود را بالیده. وموبهاء سر را دراز یافتند
قَالُوا رَبُّكُمْ کفتند بعضی از ایشان بعضی را که پروردکار شما أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ داناتر است
بانجه درنك کرده اید فَابْعَثُوا پس بفرستید أَحَدَكُمْ یکی را از میان خود بِوَرِقِكُمْ
هَذِهِ بدین درمی که دارید إِلَى الْمَدِينَةِ بسوی شهر افسوس فَلْيَنْظُرْ پس باید که فرستاده
درنکرد أَيُّهَا تا کدام از اهل مدینه أَزْكَى طَعَامًا پاکتر ند از جهت طعام. یعنی
بنکرد که طعام کدام کس حلال تر وپاکیزه ترست. جه در زمان ایشان دران
شهر کسان بودند که ایمان خود مخفی میداشتند. غرض آن بود که ذبیحهٔ ایشان پیدا کند.
فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ پس بیارد بشما خوردنی مِنْهُ از ان طعام پاك وَلْيَتَلَطَّفْ وباید که
فرستاده نرمی ومدارا کند در خرید وفروخت وَلَا يُشْعِرَنَّ وخبردار نکرداند بِكُمْ أَحَدًا
بشما یکی را از اهل این شهر إِنَّهُمْ بدرستی که اهالی این مدینه که اکثر متابع دقیانوس
إِنْ يَظْهَرُوا اکر مطلع شوند. یا قادر کردند وظفر یابند عَلَيْكُمْ بر شما يَرْجُمُوكُمْ
سنکسار سازند شما را أَوْ يُعِيدُوكُمْ یا باز کردانند شما را فِي مِلَّتِهِمْ در کیش خویش
وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا ورستکاری نیابید آن وقت که بدان دین در آیید. وروی نجات نه بینید
أَبَدًا ○ همیشه. یعنی پیوسته در عذاب باشید. یملیخا که اعقل واکمل ایشان
بود وصیتها قبول فرموده. روی بشهر نهاد. وبدروازه رسیده اوضاع آنرا متغیر دید
وجون بشهر در آمد. بازار ومحلات واشکال والوان مردم را بر نمطی دیکر یافت.
حیرت بروی غلبه کرد. آخر الامر بدکان خباز آمد. ودرمی از انجه همراه داشت بوی
داد. تا در عوض نان بستاند. نانوا زری دید منقش بنام دقیانوس. خیال بست که

أعلمُ

اند

او گنجی یافته. آن زر را بازاری دیگر نمود. و بیك لحظه این در بازار منتشر شده
به شحنه رسید. و یملیخا را طلبیده تهدید عظیم نمود. و طلب باقی زر ها کرد. یملیخا
گفت من گنج نیافته ام. دی روز این زر از خانهٔ پدر برداشته ام. وامروز ببازار آورده
نام پدرش پرسیدند. و چون بگفت کسی از مردم آن شهر ندانست. وی را تکذیب
نمودند. و او از غایت دهشت گفت مرا پیش دقیانوس برید که او از مهم من آگاهی
دارد. آغاز استهزا کردند که دقیانوس قریب سیصد سال شد که مرده است
تو ما را افسوس میکیری. یملیخا گفت شما با من سخریه میکنید. دی روز ما جماعتی
گریخته بکوه رفتیم. وامروز مرا بطلب طعام فرستادند من بجز این چیزی نمیدانم
القصه او را نزد ملك بردند. و صورت حال تقریر کرد. ملك با جمعی مقربان واشراف
بلد روی بغار آوردند. و یملیخا در آمد. و یاران را از صورت حال خبر داد. و علی الفور
ملك برسید. و آن لوح که در دیوار غار بود برخواندند. و اسامی و احوال ایشان
معلوم کرد. و با قوم بغار در آمده ایشانرا دید. با رویهاء تازه و جامهاء نو
متحیر شده بر ایشان سلام کرد. جواب دادند. و حق سبحانه ازین حال اخبار فرمود
که **وَكَذَٰلِكَ** و همچنانچه ایشانرا بیدار کردیم **أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ** مطلع کردانیدیم
ملك تندروس و قوم او را بر ایشان **لِيَعْلَمُوا** تا بدانند **أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ** آنکه وعدهٔ خدای
به بعث و حشر **حَقٌّ** راست و درستست. چه خواب و بیداری ایشان بموت و بعث
مشابهتی تامه دارد **وَأَنَّ السَّاعَةَ** و دیگر تا بدانند آنکه قیامت **لَا رَيْبَ فِيهَا**
هیچ شکی نیست درو. پس حق تعالی اطلاع داد بر ایشان **إِذْ يَتَنَازَعُونَ** چون تنازع
میکردند اهل آن زمان **بَيْنَهُمْ** میان یکدیگر **أَمْرَهُمْ** امر دین خود را بعضی میگفتند
حشر مر ارواح مجرده را خواهد بود و برخی قایل بودند بحشر روح و جسد با یکدیگر

مرده

پس بدین ایشان ظاهر شد که روح و جسد باهم مبعوث خواهند شد
چه خداوندی که توفی انفس ایشان کرده سیصد و اند سال بدنهاء ایشانرا از تحلل
و تغیر نگاه دارد. پس ارسال ارواح کند بآن قادرست بر توفیهٔ نفوس همه مردمان
و امساك اجزاء ابدان ایشان. و دیگر باره فرستادن ارواح بآن **بیت** پیش قدرت
کارها دشوار نیست. عجز را با قدرت حق کار نیست. آورده اند که جوانان
ملك را دعا کردند. و در مضاجع خود بخفتند. و ارواح ایشان مقبوض شد.
در تفسیر امام ثعلبی مذکورست که حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم
آرزوی آن شد که اصحاب کهف را به بیند. جبرئیل علیه السلام آمد که یا رسول الله
تو ایشانرا در دنیی نخواهی دید. اما از خیار اصحاب خود چهار کس را بفرست تا ایشانرا
بدین تو دعوت کنند. آنحضرت فرمود که چگونه فرستم. و کرا برفتن فرمایم.
جبرئیل گفت ردای مبارك خود را بگستران. و صدیق و فاروق و مرتضی و ابو ذر را
رضی الله عنهم بگو تا هر یك بر طرف نشینند. و باد را که مسخر سلیمان بود
علیه السلام بطلب که خدای او را مطیع تو کردانیده. و بفرمای تا ایشانرا برداشته
بدان غار برد. حضرت آنچنان کرد و صحابه بدر غار رسیده. سنگی برداشته
ایشان روشنی دیده بانك در گرفت. و حمله آورد. اما چون چشم وی ایشانرا دید
دم جنبانیدن آغاز نهاد. و به سر اشارت کرد که در آیید. ایشان در آمده
گفتند. السلام علیکم و رحمة الله و برکاته. حق سبحانه ارواح با جساد ایشان
باز آورد. تا برخاستند و جواب سلام باز دادند. صحابه رضی الله عنهم گفتند
نبی الله محمد بن عبد الله. شما را سلام رسانیده. ایشان گفتند. و علی محمد رسول
الله الصلوة والسلام. پس دعوت کردند ایشانرا بدین اسلام. و ایشان قبول

نمودند• وحضرت پیغمبر را سلام رسانیده• باز در مضاجع خود تکیه کردند
وبار دیگر نزد خروج مهدی از اهل بیت محمد صلی الله علیه وسلم زنده شوند• و
مهدی برایشان سلام کند• وجواب دهند• پس بمیرند• ودر قیامت مبعوث
کردند• القصه جون تندروس وقوم او• این حالات که سابقا مذکور شد•
مشاهده نمودند فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم پس کفتند بنا نهید بر ایشان بُنْيَانًا دیواری که
از جشم مردم بوشیده شوند• یا بدان بنا موضع ایشان ایشناسند رَبُّهُمْ پروردکار
ایشان أَعْلَمُ بِهِمْ داناترست بکار ایشان از جمعی که منازعت مینمایند در باب ایشان
قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا کفتند انانکه غالب شدند عَلَىٰ أَمْرِهِمْ بر دین ایشان• یعنی الجماعة
که بحشر اجساد قایل بودند• کفتند لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم فرا میکیریم بر ایشان
مَسْجِدًا ○ مسجدی که مردمان در ان نماز کذارند سَيَقُولُونَ زود باشد که
بکویند یهود• یا یعقوبیه از نصاری که اصحاب کهف ثَلَاثَةٌ سه تن بودند•
رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ جهارم سک ایشان وَيَقُولُونَ وکویند نسطوریه از ترسایان•
خَمْسَةٌ پنج تن اند سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ ششم ایشان سک ایشان• ومیکویند این
سخن را رَجْمًا بِالْغَيْبِ انداختن بپوشیدکی• یعنی کفتاریست که به پندار• یا
اختراع خود میکویند وَيَقُولُونَ وکویند مسلمانان باخبار رسول صلی الله
علیه وسلم سَبْعَةٌ ایشان هفت اند وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ وهشتم ایشان سک ایشان
قُل رَّبِّي بکو آفریدکار من أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِم داناترست بشمار ایشان مَّا يَعْلَمُهُمْ نمیداند
عدد ایشان را إِلَّا قَلِيلٌ مکر اندکی از آدمیان• که پیغمبرست صلی الله علیه وسلم
واصحاب او رضی الله عنهم• ابن عباس رض فرموده که• انا من ذلک القلیل• واز
مرتضی علی رضی الله عنه منقول است که اصحاب کهف هفت تن بوده اند واسماء

ایشان

ایشان اینست یمليخا• مکشلینا• مشلینا مرنوش• دبرنوش• شاذنوش•
واسم راعی مرطونس است• واسم کلب قطمیر• ودر روایات دیکر در اسامی ایشان
هست آنچه فی الجمله صحتی دارد اینست• ودر تیسیر از عبد الله بن عمر رضی الله عنه
نقل میکنند• که جون آتش در موضعی افتد• این اسما بر کاغذی نوشته در آنجا
افکنند فی الحال فرو میرود• واهل تأویل را در باب اصحاب کهف سخن بسیارست•
بعضی کویند این قصه نمودار احوال بدلاء سبعه است• که هفت اقلیم عالم
بوجود باجود ایشان قایمست• وکهف خلوتکاه ایشان بوده• وکلب نفس
حیوانیه• ونزد جمعی اشارتست بروح• وقلب• وعقل نظری• ومعیشی و قوت قدسیه
وسر وخفی که تعلق بکهف بدن دارند• ودقیانوس نفس اماره است• وحواله
توضیح این سخنان بجواهر میرود فَلَا تُمَارِ پس تو جدال مکن ای محمد فِيهِمْ در شان
اصحاب کهف اکر اهل کتاب بین جدال کنند إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا مکر جدال ظاهر• یعنی تعمق
منمای در مجادله• وبر ایشان خوان آنچه در قرآنست• وبر دو تجهیل ایشان اشتغال
منمای وَلَا تَسْتَفْتِ وفتوی مجوی• یعنی مپرس فِيهِم در شان ایشان مِّنْهُمْ از
اهل کتاب أَحَدًا ○ یکی را• آورده اند که جون سؤالات ثلثه مذکوره از
حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه پرسیدند• فرمود که فردا بیایید
تا شما را خبر کنم• ونکفت انشاء الله• پانزده روز کم یا بیش• وحی فرو نیامد• وقریش
طعنه آغاز کردند• وغبار ملال مرآت دل بی غل آنحضرت• نشست حق سبحانه این
آیة فرستاد که وَلَا تَقُولَنَّ ومکوی لِشَيْءٍ مر جیزی وکاری که قصد داری
إِنِّي فَاعِلٌ بدرستی که من کننده ام ذَٰلِكَ آنرا غَدًا فردا إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ مکر انکه خواهد
خدای• یعنی کویی که اکر خدای خواهد وَاذْكُر رَّبَّكَ ویاد کن مشیت پروردکار

خودرا اِذَا نَسِيتَ جوز استثنا فراموش کرده باشی • وبکو انشاء الله • یا یاد کن
پروردکار خودرا وقتی که فراموش کردی خودرا • جه حقیقت ذکر فناء ذاکر ست
در مذکور • حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده • که ذکر حقیقی آنست که دل ذاکر
در سر مذکور شود • وجان وی در سر نور • خبر عیان کردد وعیان از میان دور
بلک نظم نه بیان در کنجد اینجا نی عیان • نی من ونی ما ونی نام ونشان • ذکر وذاکر محو
کردد بالتمام • جملکی مذکور ماند والسلام وَقُلْ عَسَى وبکو شاید اَنْ يَهْدِيَنِ آنکه
دلالت کند مرا رَبِّي آفریدکار من لِاَقْرَبَ بآنجیزی که نزدیکترست مِنْ هَذَا از نشان
اصحاب کهف که میپرسید رَشَدًا ○ از راه صواب • وجون عسی از حق سبحانه لابدست
اوراراه نمود بزرکتر جیزی از قصهٔ اصحاب • وآن اخبار انبیا وامم سابقه بود • و
ابنا از نوازل وحوادث آینده وَلَبِثُوا ودرنک کردند آن جوان مردان فِي كَهْفِهِمْ
در غار خود • وقتی که در خواب بودند ثَلٰثَ مِائَةٍ سِنِينَ سیصد سال وَازْدَادُوا تِسْعًا
وزیاده کردند • وبرافزودند نه سال دیکر • در لباب آورده که سیصد سال شمسی
بوده • ونه سال برافزوده اند تا سال قمری شده • جه تفاوت بین السنتین در هر سالی
قریب یازده روز ست • وبتحقیق سیصد سال شمسی سیصد ونه سال قمری ودو ماه
ونوزده روز باشد • در خبرست که ترسایان کفتند ما سیصد را دانیم • ونه را نشناسیم
حق تعالی فرمود که قُلِ اللّٰهُ بکو خدای اَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا داناترست بمقداری که درنک
کردند لَهُ مر اوراست غَيْبُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ پوشیدهاء آسمان وزمین یعنی
مخفیات اهالی آن اَبْصِرْ بِهِ جه بیناست خدای بهر موجودی وَاَسْمِعْ وجه شنواست
بهر مسموعی مَا لَهُمْ نیست مراهل آسمان وزمین را مِنْ دُونِهِ بجزوی مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی
که متولی امور ایشان بود وَلَا يُشْرِكُ وانباز نمیکند خدای فِي حُكْمِهِ در فرمان

وقضا

وقضای خود اَحَدًا ○ یکی را از موجودات علوی وسفلی وَاتْلُ وبخوان مَا اُوحِيَ
آنجه وحی کرده شده است اِلَيْكَ بسوی تو مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ از کتاب پروردکار تو
که قرآنست لَا مُبَدِّلَ هیج تغییرکننده نیست لِكَلِمَاتِهِ مر سخنان اورا • که
در شان اصحاب کهف فرو فرستاده وَلَنْ تَجِدَ ونیابی تو مِنْ دُونِهِ بجزوی مُلْتَحَدًا
پناهی • صاحب کشاف آورده که قومی از روساء کفره مرحضرت رسالت را صلی الله
علیه وسلم کفتند • این پشمینه پوشان بی قدر را جون صهیب • وعمار • وخباب
رضی الله عنهم • که بوی خرقهاء ایشان مارا متاذی دارد • از مجلس خود • دور ساز •
تا با تو مجالست کنیم • این آیت نازل شد که وَاصْبِرْ نَفْسَكَ وباز دار تن خود را
وشکیبایی کن مَعَ الَّذِينَ بآنانکه يَدْعُونَ رَبَّهُمْ میپرستند پروردکار خودرا بِالْغَدَاةِ
وَالْعَشِيِّ به بامداد وشبانکاه • مراد طرفی النهارست • یا صلوة فجر وعصر یا مجامع
اوقات • یعنی شب وروز به پرستش حق مشغولند يُرِيدُونَ وَجْهَهُ می خواهند رضا
اورا • یا اورا میجویند • وجویای غیر او نیستند • ونزد بعضی این آیة مدنیست • و
سبب نزول آن بوده که جمعی از مولفهٔ قلوب • جون عیینة بن حصن • و
اقرع بن حابس • وامثال ایشان • کفتند یا رسول الله ما اشراف عربیم • با سلمان و
ابوذر • وفقرای مسلمانان همنشینی نتوانیم کرد • اکر تو ایشانرا دور سازی • ما
نزدیک تو آمده • بتعلم احکام شرع قیام نماییم • آیة آمد که صبر کن برصحبت
درویشان • که اوقات صبح وشام برای رضای خدای بپرستش او میکذرانند وَلَا تَعْدُ
وباید که در نکذرد عَيْنَاكَ عَنْهُمْ جشمهاء تو از ایشان • یعنی نظر از ایشان برمدار
وبغیر ایشان التفات مکن تُرِيدُ میخواهی زِينَةَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا آرایش زندکانی
دنیی • بباید دانست که آنحضرت را صلوات الله وسلامه علیه هرکز بدنیی

وزینت آن میل ننموده. بلکه معنی آیة اینست که مکن عمل کسی که مایل بزینت دنیاست جه مایل بدنیی از فقرا معرض وبر اغنیا مقبل باشد وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا آنرا که غافل کردانیده ایم قَلْبَهُ دل اورا عَنْ ذِكْرِنَا از یاد کرد ما. وآن کس امیة بن خلف بود واتباع او. یا عیینة واشیاع او که آنحضرت را بطرد فقرا میفرمودند. حق سبحانه فرمود که ما دل اورا غافل کرده ایم وَاتَّبَعَ واو پیروی کرده است هَوَاهُ آرزوی نفس خودرا وَكَانَ أَمْرُهُ وهست کار او فُرُطًا ◯ تباه وضایع. یا موجب حسرت وندم وهلاکت وَقُلِ وبکو مر ایشانرا که آنجه بشما آورده ام یعنی قرآن الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ بیغام راست وسخن درستست از آفریدکار شما فَمَنْ شَاءَ پس هرکه خواهد کرویدن بوی فَلْيُؤْمِنْ بس باید که بکرود وَمَنْ شَاءَ وهرکه خواهد نکرویدن فَلْيَكْفُرْ کو مکرو. امام زاهد آورده که امر توعید وتهویلست. نه امر اجازت واباحة وابن عباس رضی الله عنه فرموده که امر بمعنی اخبارست. یعنی هرکرا خدا خواهد که ایمان آرد هر اینه ایمان آرد. وهرکرا خواهد که کافر شود بی شک کافر کردد وما تشاؤون الا ان یشاء الله. آنجه مشیت ازلی بدان متعلق شده از سمت تغییر مبرا. واز صفت تبدیل معراست بیت هرکرا خواهی بخوان وهرکرا خواهی بران. حکم حکم تست وکس را جاره جز تسلیم نیست إِنَّا أَعْتَدْنَا بدرستی که ما آماده کردیم لِلظَّالِمِينَ برای ستمکاران. یعنی ناکرویدکان نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ آتشی که بکرد در آید ایشانرا سُرَادِقُهَا سرابردهاء آن. تشبیه کرده آتشی را که محیط بود بکافران به سراپرده که مشتمل باشد بر اهالی آن. ودر حدیث ابو سعید خدری رضی الله عنه هست که سرادق نار جهار دیوارست غلظ هریک از آن جهل ساله راه که بکرد کافران در آمده وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا واکر فریاد خواهی کنند از تشنکی يُغَاثُوا بِمَاءٍ فریاد رسیده

شوند بآبی كَالْمُهْلِ مانند دردی زیت. یا مس کداخته که جون بیش دهن ایشان برند يَشْوِي الْوُجُوهَ وبریان کند وبسوزد رویها را از فرط حرارت بِئْسَ الشَّرَابُ بد شرابیست مهل وَسَاءَتْ وبدست آتش مُرْتَفَقًا جای بودن إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی آنانکه بکروند بخدای وکتاب ورسول او وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وبکردند کارهاء شایسته إِنَّا لَا نُضِيعُ به تحقیق ما ضایع نکردانیم أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ مزد آنکس را که نیکوترست عَمَلًا ◯ از روی کردار أُولَئِكَ آن کروه مؤمنان وپسندیده لَهُمْ مر ایشانراست جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانهاء اقامت. یعنی بهشتها که در ان مقیم باشند تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ از زیر منازل ایشان. یا باهر ایشان جوبها يُحَلَّوْنَ پیرایه بسته شوند فِيهَا در ان بوستانها مِنْ أَسَاوِرَ از دستوانها ساخته شده مِنْ ذَهَبٍ از زر. در زاد المسیر از ابن جبیر رحمه الله نقل میکند که هریک از اهل بهشت را سه دستوانه بود. یکی از زر. ویکی از نقره. ویکی از لؤلؤ ویاقوت وَيَلْبَسُونَ وبپوشند ثِيَابًا خُضْرًا جامهاء سبز مِنْ سُنْدُسٍ از دیباهاء نازک وَإِسْتَبْرَقٍ ودیباء سطبر فراخور آرزوی هریک مُتَّكِئِينَ فِيهَا تکیه زدکان باشند در بهشت عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختها جنانچه عادت متنعمانست. نِعْمَ الثَّوَابُ نیکو پاداشیست بهشت ونعیم آن وَحَسُنَتْ ونیکوست آن تختها مُرْتَفَقًا ◯ تکیه کاه. یا نیکوست بهشت منزل وآرامکاه وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا وبدان برای مؤمنان وکافران مثلی. وآن مثل کدامست رَجُلَيْنِ دو مرد که برادران بودند از بنی اسرائیل. یکی یهودا. یا یمیلیخا. واو مؤمن بود. ودیکر قطروس یا قطوس واو کافر بود. هشت هزار دینار از پدر بدیشان میراث رسید هریک جهار هزار تصرف کردند. وکافر بدان ضیاع وعقار ومتاع خانه خرید.

ومؤمن همه را در وجوه خیر صرف کرد • وحق سبحانه از مآل حال ایشان خبر
میدهد که جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا دادیم مریکی از ایشان • یعنی قطروس را جَنَّتَيْنِ دو بوستان
مِنْ أَعْنَابٍ از تاکهاء انکور وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ و محفوف کردانیدیم آنرا بخرما
بنان • یعنی درختان خرما بکرد اکرد آن در آوردیم وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا و پیدا
کردیم میان آن دو باغ زَرْعًا کشت زاری • تا آن موضع جامع اقوات و فواکه
باشد كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آن دو باغ آتَتْ أُكُلَهَا بدادی میوه و محصول خود را بتمامی
وَلَمْ تَظْلِمْ وستم نکردی • یعنی کم نساختی مِنْهُ شَيْئًا از میوه معهود چیزی
یعنی در اغلب آنست که میوه سالی تمام آید • وسالی ناقص • همیشه میوه آن باغها
تمام آمدی وَفَجَّرْنَا وروان کردیم خِلَالَهُمَا نَهَرًا میان آن بوستانها جوی
آب • تا شرب آن دایم باشد وَكَانَ لَهُ وبود مر کافر را ثَمَرٌ همه میوه • یعنی غیر
انکور و خرما میوههای دیکر داشت واختصاص آنها بذکر جهة غالبیة
بوده آورده اند که یهودا محتاج شد ورجوع ببرادر نموده از وجه معیشت
توقع مساعدتی کرد قطروس کفت زر من و تو برابر بود من از همه باغ و متاع
پیدا کرده ام • و غلامان و خادمان دارم • تو چرا تنک دست و پریشان حالی
یهودا کفت ای برادر تو بدان مالها باغ دنیی خریدی • ومن بوستان بهشت خریدم
تو سرا ساختی ومن در جنت • خانه کرفتم تو غلام • و کنیزک جمع کردی • ومن
طلب ولدان و غلمان نمودم • قطروس او را ملامت کردن آغاز نهاد وکفت نقد
بوعدهٔ نسیه از دست دادی • و خود را خوار و محتاج کردانیدی فَقَالَ پس کفت
قطروس لِصَاحِبِهِ مر یار خود • یعنی برادر وَهُوَ يُحَاوِرُهُ و او مجادله میکرد
با او • و سخن باز میکردانید • یعنی این میکفت و او جواب میداد کافر کفت

تو کدخدا شدی
ومن مهر حور العین
دادم

أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ من بیشترم از تو مَالًا از جهت مال وَأَعَزُّ نَفَرًا ◯ وعزیزترم
از قبل اولاد • وحشم وخدم • پس دست یهودا گرفت وَدَخَلَ جَنَّتَهُ ودر آمد
بباغ خود وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وحال آنکه او ستم کننده بود بر نفس خود • بعجب و
مفاخرت • انکه از روی محبت دنیا قَالَ مَا أَظُنُّ گفت گمان نمیبرم أَنْ تَبِيدَ آنکه
فانی شود وبسر آید • ونابود کردد هَٰذِهِ أَبَدًا این بوستان من هرکز یا مظنه
من نیست که این دنیا سپری کردد وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ وگمان نمیبرم قیامت را قَائِمَةً
آینده وَلَئِنْ رُدِدْتُ واکر باز کردانیده شوم بن عم تو إِلَىٰ رَبِّي بسوی پروردکار من
چنانکه تو میکویی ومرا بر انکیزند لَأَجِدَنَّ بخدای که بیابم خَيْرًا مِنْهَا بهتر از این
بوستان مُنْقَلَبًا ◯ جای بازکشتن • یعنی استحقاق من مقتضی آنست که فردا
بهشت بمن دهد • چنانچه امروز این باغ بمن داده قَالَ لَهُ گفت مر قطروس را صَاحِبُهُ
یار او یهودا وَهُوَ يُحَاوِرُهُ وحال آنکه او جدال میکرده با او أَكَفَرْتَ آیا کافر شدی
بانکار بعث و تردد در آن بِالَّذِي خَلَقَكَ بآنکسی که بیافرید ترا • یعنی پدر ترا که
اصل ماده تست • یا خود ماده اصل ترا مِنْ تُرَابٍ از خاک ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ پس از نطفه
که ماده نزدیکست ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا ◯ پس ترا راست کرد مردی رسیده در حد
اندام لَٰكِنَّا لیکن من میکویم هُوَ اللَّهُ اوست خداوند بحق رَبِّي پروردکار و آفریدکار من
از خاک و نطفه وَلَا أُشْرِكُ و انباز نمیکردانم بِرَبِّي أَحَدًا ◯ بخداوند خود هیچ
کس را وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ وچرا چون در آمدی جَنَّتَكَ ببوستان خود قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ
نگفتی که آنچه خدا خواهد چنان شود • یعنی آنکه کفتی هرکز زوال بدین باغ نرسد •
بایستی کفت که اکر خدا خواهد بماند • واکر خواهد فانی کرداند • وچرا نکفتی لَا قُوَّةَ
إِلَّا بِاللَّهِ نیست قوة هیچ کس را مگر بخدای • یعنی بایستی که بعجز خود اعتراف کنی •

ودانی که آنچه ترا از عمارت باغ وتدبیر امر آن میسر شده بمدد کاری لطف
حضرت باریست اِنْ تَرَنِ اَنَا اگر می بینی مرا اَقَلَّ مِنْكَ کمتر از تو مَالًا وَوَلَدًا از جهة
مال وفرزند فَعَسٰى رَبِّى اَنْ يُؤْتِيَنِ پس شاید آنکه بدهد مرا پروردگار من بوستانی
خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ بهتر از بوستان تو در دنیا • یا در آخرت بجهت ایمان من وَيُرْسِلَ
وفرو فرستد عَلَيْهَا بر بوستان تو بسبب کفر تو حُسْبَانًا صاعقها • یعنی عذاب سخت
مِنَ السَّمَآءِ از آسمان فَتُصْبِحَ پس گردد بوستان تو صَعِيدًا زمین هامون زَلَقًا
بی گیاه که پای برو بلغزد اَوْ يُصْبِحَ یا گردد مَآؤُهَا آب آن بوستان غَوْرًا فرو رفته
در زمین فَلَنْ تَسْتَطِيعَ پس نتوانی تو لَهُ مر آن آب بزمین فرو رفته را طَلَبًا جستن
یعنی طلب آن آب مقدور تو نبود • پس یافتن • وبجوی باز آوردن • خود چگونه توانی بود
آورده اند که حق سبحانه سخن آن مؤمن را راست گردانید • وعذاب اهلاک
بدان باغ فرستاد وَاُحِيطَ وفرو گرفته شد عذاب الهی بِثَمَرِهٖ بمیوهٔ باغ کافر • وتباه شد
جمیع اشجار واثمار آن • وخراب گشت هر بنا که دران باغ ساخته بود فَاَصْبَحَ پس
بامداد کرد قطروس وآن حال را مشاهده نمود يُقَلِّبُ میگردانید كَفَّيْهِ
هر دو کف خود را • یعنی از روی حسرت کف بر کف میزد • وپشیمانی میخورد عَلٰى مَا
اَنْفَقَ بر آنچیزی که خرج کرده بود فِيهَا در عمارت آن وَهِيَ وحال آنکه
بناهاء آن باغ بود عَلٰى عُرُوشِهَا بر سقفهای خود • یعنی اول سقوف ساقط شد
وجدران بروی افتاد • یا چفته که بسته بودند بیفتاد آنکه تاکها بروی فرو
آمد • وبر هر تقدیر چون قطروس مشاهدهٔ آن عذاب کرد دست بر دست می زد
وَيَقُولُ ومیگفت يَا لَيْتَنِى کاشکی من لَمْ اُشْرِكْ انباز نمیگرفتم • وشریک نمی ساختم
بِرَبِّى اَحَدًا پروردگار خود دیگری را • تا بوستان من بسبب شرک من خراب

خاوية افتاده صح

نمی شد وَلَمْ تَكُنْ لَهُ ونبودند مر او را فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ گروهی که یاری دهند در دفع
عذاب از باغ او مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای که او بران قادر بود واو را نصرت نکرد وَمَا
كَانَ ونبود قطروس مُنْتَصِرًا یاری دهنده مر خود را واشقام کشنده از خدای
هُنَالِكَ آنجا • یعنی بوقت زوال نعمت • یا در روز قیامت • یا مواطن جزا اَلْوَلَايَةُ
لِلّٰهِ نصرت دادن ویاری کردن مر خدایراست گوی در سپت کار هُوَ خَيْرٌ او بهترست
ثَوَابًا از جهة پاداش مر آنرا که بدو امیدوار بود وَخَيْرٌ عُقْبًا وبهترست از
جهة عاقبة مر بندهٔ ترس کار را • یعنی عاقبت طاعت او بهترست • از عاقبت طاعت بهوا
صاحب تأویلات تمثیل میکند رجلین را بنفس کافره وقلب مؤمن • وجنتین را
ودنیا • که مشتمل اند بر اعناب شهوات • ونخل مستلذات • وزرع تمتعات بهیمیه
ودر بواقی احوال مناسب این مثل سخنان دارد • وموضع بیان آن جواهر التفسیرست
وَاضْرِبْ لَهُمْ وبیدا کن برای جهانیان مَثَلَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا مثل زندگانی ایشان درین
جهان كَمَآءٍ اَنْزَلْنَاهُ مانند گیاه رسته از آبی که فرو فرستادیم آنرا مِنَ السَّمَآءِ
از سحاب • یا از جانب شما فَاخْتَلَطَ پس بیامیخت بِهٖ بآن آب نَبَاتُ الْاَرْضِ آن گیاه
رسته از زمین • وقوت گرفت • ونشو ونمای خود بکمال رسانید • وزمین
بدو تازه وخرم شد فَاَصْبَحَ پس بامداد کرد • یعنی روزی دیگر گشت آن گیاه تازه
زیبا هَشِيمًا خشک گشته • ودرهم شکسته بمثابه که از خشکی وشکستگی تَذْرُوهُ
الرِّيَاحُ پراکنده میکردانند او را بادها • واز بن بر میکنند وبهر طرف میبرند وَ
كَانَ اللّٰهُ وهست خدای عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از انشا وافنا مُقْتَدِرًا توانا
تشبیه کرد زندگانی دنیا را بگیاهی که از آب باران سبز شود وبیالد • وبکمال نمو
رسد • ووقت آن در آید که ازو نفع گیرند • ناگاه آب ازو منقطع گردد و

وبس الحق راست صح

خشك وبی فایده بماند. همچنین آدمی بزندگی وتازگی که دارد خوش براید. همین که
نامهٔ عمر از عنوان به بپایان رسد. متقاضی اجل در آمده نهال نهاد را بصرصر فنا خشك
سازد. وخرمنهاء آز وآرزو را بباد نیستی بر دهد بیت بهار عمر بسی دلفریب ورنگین است
ولی چه سود که دارد خزان مرانرا زپی. رؤسای عرب بمال وفرزند فخر ومباهات
میکردند. وپیغمبر را صلی الله علیه وسلم بآنکه درویش است وپسر ندارد. طعن میزدند
حق سبحانه فرمود الْمَالُ وَالْبَنُونَ مال وپسران زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا آرایش زندگانی
دنیا اند. نه زاد قبر. وتوشهٔ راه معاد. چه باندك زمانی عرصهٔ تلف وهدف
زوال خواهند شد وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ وکارهاء شایستهٔ پایدار. که ثمرهٔ
آن ابد الآباد باقی ماند خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ بهترست نزدیك پروردگار تو ثَوَابًا از جهت
پاداش وَخَيْرٌ أَمَلًا ● وبهتر از جهة امید. یعنی صاحبان آن اعمال هرچه امید میدارند
از حق سبحانه در آخرت می یابد. بعضی علما برانند که باقیات صالحات نمازهاء
پنج گانه است. وگویند کلمات خمسه است. اعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم. یا کلمات سه گانه. لا اله الا الله
واستغفر الله وصلی الله علی محمد وآله وسلم. یا سخنان خوش که سبب فرح قلوب گردد
یا نیات پسندیده که موجبات قبول اعمال بود. یا بنات صالحات که بحکم
هن ستر من النار. سبب خلاصی والدین باشند. امام قشیری قدس سره فرموده
که باقیات صالحات آن عملست که مشوب بطمع وغرض نباشد. بلکه خالص
لوجه الله بود. یا نتیجهٔ آن ابدا به سمت بقا موسوم تواند بود. رویم قدس سره
فرموده که خلوص عمل بآنست که رؤیت عمل از تو مرتفع شود. یعنی عمل را از خود
نه بینی ونه دانی وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ ویاد کن روزی را که برانیم کوهها را. یعنی

ازبیخ بر کنیم ودر هوا پراکنده سازیم وَتَرَى الْأَرْضَ وبه بینی زمین را
بَارِزَةً ظاهر شده از زیر کوهها. ومردگان همه بر روی زمین آمده وَحَشَرْنَاهُمْ
وحشر کنیم همه را. یعنی جمع سازیم در موقف فَلَمْ نُغَادِرْ پس نگذاریم مِنْهُمْ أَحَدًا
از ایشان یکی را حشر نا کرده وَعُرِضُوا وعرض کرده شوند عَلَى رَبِّكَ بر حساب
آفریدگار تو صَفًّا ایستاده صف کشیده. وحق سبحانه گوید لَقَدْ جِئْتُمُونَا هر اینه آمدید
بما برهنه وتنها بی خدم وحشم ومال ومنال كَمَا خَلَقْنَاكُمْ همچنانکه آفریده بودیم
شمارا أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار که هیچ چیز نداشتند بَلْ زَعَمْتُمْ بلکه شما گمان بردید
ونداشتید أَلَّنْ نَجْعَلَ آنکه بسازیم ما لَكُمْ برای شما مَوْعِدًا ● وقتی برای
انجاز وعده. یا مکانی که موعود برای محاسبه. این خطاب خاص بامنکران بعث است
وَوُضِعَ الْكِتَابُ ونهاده شود نوشتهاء اعمال در دستهاء اهل حشر. یا کتابهای
کردار ایشان در میزان فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ پس به بینی گناهکاران را مُشْفِقِينَ ترسان
واعراض کنندگان مِمَّا فِيهِ از آنچیزی که در کتاب ایشان باشد از گناه. وفراموش
کرده باشند. یعنی چون بران مطلع کردند خوف بر ایشان مستولی گردد وَ
يَقُولُونَ وگویند يَا وَيْلَتَنَا وای بر ما مَالِ هَٰذَا الْكِتَابِ چه بوده است این نامه را
که مطلقا لَا يُغَادِرُ فرو نگذاشته صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً گناه خرد وبزرگ إِلَّا
أَحْصَاهَا مگر شمرده است همه آنرا. وضبط کرده ونگاه داشته وَوَجَدُوا مَا
عَمِلُوا وبیابند آنچه کرده اند حَاضِرًا در پیش آمده وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ وستم نکند
پروردگار تو أَحَدًا ● بر کسی بنقصان حسنهٔ او. یا زیادتی سیئهٔ او وَإِذْ قُلْنَا و
یاد کن آنرا که گفتیم ما لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا مر فرشتگان را که سجده کنید لِآدَمَ مر آدم را
فَسَجَدُوا پس سجده کردند إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس كَانَ بود مِنَ الْجِنِّ از جن یعنی قوم بنی الجان

یا جن کروهی اند از ملائکه که از آتش آفریده شده اند. و ابلیس از ایشان بوده و
غیر ایشان از ملایکه مخلوقند از نور. و قول اول اصح است. چه درهمین آیة اورا ذریة
اثبات می کند. و ملایکه را ذریة نیست. و دلیلی دیگر آنست که میگوید فَفَسَقَ پس
بیرون رفت عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ از فرمان پروردکار خود. فا برای سببیة است. یعنی عاصی شد
بجهة آنکه در اصل جنی بوده. أَفَتَتَّخِذُونَهُ آیا فرا میکیرید شیطان وَذُرِّيَّتَهُ و فرزندان
اورا أَوْلِيَاءَ دوستان مِنْ دُونِي بجز من. یعنی ایشان را دوست میکیرید و فرمان
برداری میکنید و در من عاصی میشوید وَهُمْ و حال آنکه ابلیس و ذریة او لَكُمْ عَدُوٌّ
مر شما را دشمنانند بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بدست ستمکاران ابلیس و ذریة او بَدَلًا بدلی از
خداوند. کویند ذریة بمعنی اتباعست. و تسمیه ایشان بذریة از قبیل مجاز بوده و
اکثر برانند که اورا ذریة هست. در تبیان آورده که چون حق سبحانه ابلیس را
براند از بهلوی جب او زوجه اورا که آوه نام دارد بیافرید. و او را بشما ر ریکها بیابان
فرزندانند. و از اولاد او یکی مرة است که کنیت بدو یافته. و دیکر لاقیس و ولهانست
در المعانی آورده که لاقیس موسوس طهارتست. و ولهان موسوس صلوة. و بعضی بر
عکس کفته اند. و باتفاق زلیتور از اولاد او صاحب اسواقست. که به دروغ و کم
فروشی و خیانت وسوسه میکند. و اعور صاحب ابواب زناست. و مسوط صاحب
جیف است. و داسم با خورنده طعام که بسم الله نکفته باشد شرکت میکند در
خوردن. و مدهش موکل علماست که ایشانرا براهوای مختلفه میدارد مَا أَشْهَدْتُهُمْ
حاضر نکردانیده شیطان و اولاد اورا خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بوقت آفرینش آسمان
و زمین. تا با ایشان مشاورت کنم. یا مددکاری طلبم وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ و نه بوقت
آفرینش نفسهای ایشان. اعتقاد جمعی کفار آن بود که جن بر علوم غیبی مطلع اند.

عین مجمع

حق سبحانه

حق سبحانه نفی میکند آنرا. و میکوید ایشان در آفرینش آسمان و زمین حاضر نبودند
تا غیب آنرا دانند. و از آفرینش نفسهای خویش نیز بی خبرند. پس چکونه ایشان ادر عبادت
انبار من میکیرند وَمَا كُنْتُ و نیستم من مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ فرا کیرنده کمراه کنندکانرا
که ابلیس و ذریة اویند عَضُدًا یاران و مددکاران یعنی من در خالقیة بی نیازم
از یار و مددکار وَيَوْمَ يَقُولُ و یاد کن آن روز را نیز که کوید خدای. یا فرشته
بامر او مر مشرکانرا که برای شفاعت خود. یا بجهت دفع عذاب از خود نَادُوا بخوانند
باواز بلند شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ شریکان مرا. آنانکه کمان بردید که ایشان انبازان
منند. اضافة شرکا بحی بر زعم ایشانست. و بجهة توبیخ و تقریع نیز میشاید فَدَعَوْهُمْ
پس بخوانند کافران بتانرا. و استغاثه کنند فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا پس اجابة نکنند لَهُمْ مر ایشانرا
و بفریاد نرسند وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ و کردانیم میان کفار و آلهه ایشان مَوْبِقًا
جای هلاک. یعنی وادی از وادیها دوزخ بیدا کنیم میان ایشان که مهلکه
عظیم باشد. و همه ایشانرا دران معذب سازیم. و از عبد الله بن عمر رضی الله عنه
منقولست که موبق وادی باشد عمیق در جهنم. که بدان جدا کند میان اهل لا اله
الا الله. و ما سوی ایشان وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ و به بینند مشرکان النَّارَ آتش دوزخ را
معاینه از چهل ساله راه فَظَنُّوا أَنَّهُمْ پس یقین دانند که ایشان مُوَاقِعُوهَا
در افتادنی اند بآن وَلَمْ يَجِدُوا و نیابند عَنْهَا از آن آتش مَصْرِفًا مکانی که
باز کردند بدان. یا کریزکاه نیابند. جهة آنکه از همه جوانب احاطه کرده
باشد بدیشان وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و بدرستی که ما بیان کردیم. و مفصل کردانیدیم
فِي هَذَا الْقُرْآنِ درین قران لِلنَّاسِ برای مردمان مِنْ كُلِّ مَثَلٍ از هر مثلی که بدان
محتاجند از قصص امم کذشته که سبب عبرت کردد. و دلایل قدرت کامله

که موجب ازدیاد بصیرت شود. حلیم الهی گوید نظم حق تعالی بمحض فضل عظیم
در کتاب کریم وحکم قدیم. آنچه مرجمله را بکار آید. کفته است آنجا نکه می باید وَكَانَ
الْإِنْسَانُ وهست آدمی أَكْثَرَ شَيْءٍ بیشتر از هرچیز که خدا آفریده است جَدَلًا
از روی خصومت باطله. یعنی آدمی از همه مخلوقات جدل کننده ترست. وخصومة
او در کار حق بیشتر. از ابن عباس رضی الله عنه فرموده که مراد نضر بن حارث است که
در قرآن جدال مینمود. یا ابی بن خلف که در امر بعث وحشر خصومت میکرد وَمَا مَنَعَ
النَّاسَ ومنع نکرد اهل مکه را وباز نداشت أَنْ يُؤْمِنُوا از آنکه بکروند. وتصدیق کنند
إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى چون آمد بدیشان سبب راه نمونی که محمد است صلی الله علیه وسلم
یا قرآن وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ ومنع ننمود ایشان را از آنکه استغفار کنند از کناهان
وآمرزش طلبند از آفریدکار خود بعد از ایمان بوی إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ مکر طلب آنکه بیاید
بدیشان سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ سنة خدای در هلاک کردن پیشینیان أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ
ویا بیاید بدیشان عذاب قُبُلًا ◯ روی باروی. ومستاصل کردند. یعنی در روز بدر وَمَا
نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ ونفرستیم ما فرستادکان را إِلَّا مُبَشِّرِينَ مکر مژده دهندکان مر اهل
ایمان را بنوال ابدی وَمُنْذِرِينَ وبیم کنندکان مر مشرکان را بنکال سرمدی وَيُجَادِلُ الَّذِينَ
كَفَرُوا ومجادله میکنند آنانکه کافر شدند بِالْبَاطِلِ به بیهوده. که اقتراح
آیاتست بعد از ظهور معجزات. وجرا چنین میکنند لِيُدْحِضُوا تا زایل کردانند از مقر
خود وباطل سازند بِهِ الْحَقَّ بآن جدال حق را که قرآنست. یا دین قویم محمدی صلی الله
علیه وسلم وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وفرا کرفتند آیتهای کتاب. یا دلایل قدرت مرا وَمَا
أُنْذِرُوا وآنچیزی را نیز که بیم کرده شده اند بدان از قیامت وعذاب. یعنی قرآن
ومواعید اخروی را کرفتند هُزُوًا ◯ افسوس کرده شده بآن وَمَنْ أَظْلَمُ وکیست

ستمکار

ستمکارتر مِمَّنْ ذُكِّرَ از کسی که پند داده شود بِآيَاتِ رَبِّهِ بآیتهای پروردکار او که
قرآنست فَأَعْرَضَ عَنْهَا پس روی بتابد از آن وقبول نکند وَنَسِيَ وفراموش کند مَا قَدَّمَتْ
يَدَاهُ عاقبة آن عملها که از پیش فرستاده است هر دو دست او. یعنی فراموش
کرده اند از کفر ومعاصی خود. وتفکر نمیکنند در عواقب آن إِنَّا جَعَلْنَا بدرستی
که ما نهادیم عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان أَكِنَّةً پوششها أَنْ يَفْقَهُوهُ تا در نیابند
آنرا وَفِي آذَانِهِمْ ودر کوشهای ایشان افکندیم وَقْرًا ◯ کرانی تا نشنوند آنرا. چنانچه
حق استماع است وَإِنْ تَدْعُهُمْ واکر خوانی تو ایشان را إِلَى الْهُدَى بآنچه سبب هدایت
یعنی ایمان. وقرآن فَلَنْ يَهْتَدُوا پس راه نیابند إِذًا آنکاه که دعوت کنی. یعنی
بدعوت تو براه نیابند أَبَدًا هرکز. مراد جمعی اند از کفار مکه که علم حق بعدم
ایمان ایشان متعلق بود وَرَبُّكَ الْغَفُورُ وپروردکار تو آمرزنده است عیب پوش
ذُو الرَّحْمَةِ خداوند بخشش لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ اکر بکیرد خدای ایشان را. یعنی کافرانرا
بِمَا كَسَبُوا بآنچه میکنند از کناهان که شرکست. وتکذیب پیغمبر وقرآن
لَعَجَّلَ هر اینه بشتابند لَهُمُ الْعَذَابَ برای ایشان عذاب را در دنیا بَلْ لَهُمْ بلکه عذاب
مشرکان راهست مَوْعِدٌ وعدهٔ یا زمان وعده که روز بدرست. یا قیامت که
چون آن وعده در آید لَنْ يَجِدُوا نیابند مِنْ دُونِهِ بجز خدای مَوْئِلًا ◯ پناهی وکریز
وَتِلْكَ الْقُرَى وآن دیهاکه قصهٔ ایشان بر تو خوانده ایم. یعنی حجر واحقاف
ومؤتفکات أَهْلَكْنَاهُمْ هلاک کردیم اهالی آنرا لَمَّا ظَلَمُوا آنهنکام که ستم
کردند بر خود. بکفر وتکذیب. ومجادله ومعاصی وَجَعَلْنَا ومقرر کردانیدیم
لِمَهْلِكِهِمْ برای هلاک ایشان مَوْعِدًا ◯ وقتی معلوم. که چون برسید
از آن پیش وپس نیفتاد. پس چرا قریش عبرت نمیکیرند. واز شرک ونافرمانی دست

باز نمیدارند• السعید من وعظ بغیره• رشید الدین وطواط شکر الله سعیه•
در ترجمهٔ این کلام سعادت اعلام فرموده نظم نیکبخت آنکسی بود که دلش• آنچه نیکی
در وی بپذیرد• دیگران جو پند داده شود• او از آن پند بهره برگیرد• آورده اند
که موسی علی نبینا وعلیه السلام• بعد از هلاک فرعونیان بنی اسرائیل را جمع
کرده خطبهٔ خواند• که فغان از مستمعان برآمد• وهمه در اداء آن کلمات• وتامل
در معانی وحقایقش متحیر شدند• یکی از عظماء قوم گفت یا کلیم الله هیچ کس باشد
در روی زمین از تو داناتر• موسی علیه السلام فرمود که نمیدانم در همه عالم
از خود داناتری• وگویند در ضمیر مبارکش این صورت گذشت• بی آنکه بدان تلفظ
فرماید• حق سبحانه وتعالی وحی فرستاد که مارا در مجمع البحرین بنده ایست• که
اختصاص داده ایم او را بعلم خاص• برو با یکی از خواص خود تا منزل وی• وبا خود
ماهی بریان همراه بر• که او ترا بدو راه خواهد نمود• حضرت موسی علیه السلام
تهیهٔ فرموده روی براه آورد وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ ویاد کن ای محمد چون گفت موسی
لِفَتَاهُ مر شاگرد وخادم خود• یعنی یوشع بن نون را علیه السلام که بطلب خضر
علیه السلام لَا أَبْرَحُ همیشه خواهم رفت حَتَّىٰ أَبْلُغَ تا برسم مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ
بمجمع البحرین که مکان اوست• واو ملتقی بحر فارس وروم بوده• گویند آن
موضع از افریقیه است• ودر زاد المسیر طنجهٔ مغرب آورده• ودر بعضی شروان
نیز گفته اند• القصه موسی علیه السلام• فرمود که مدام میروم تا برسم
بمنزل او أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا ۝ یا میروم زمانی دراز که هشتاد سال باشد یعنی
بهیچ وجه روی از سفر بر نمی تابم• تا او را نیابم ع دست از طلب ندارم تا کام من برآید
ای یوشع تو با من موافقت مینمایی در طلب این بندهٔ صالح• فرمود که آری من

یوشع

با تو موافقم• ورفاقت ترا مغتنم میشمارم ع خوش است آوارگی آنرا که همراهی
چنین باشد• پس یوشع تهیه جنبیدن• وماهی بریان برداشته• باتفاق موسی کلیم
علیه السلام روان شد فَلَمَّا بَلَغَا پس آنهنگام که رسیدند مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا بمجمع
که میان دو دریاست• آنجا بر صخره که بر کنار چشمه بود• بنشستند وموسی
علیه السلام در خواب رفت• یوشع در آن چشمه وضو ساخت• وقطرهٔ از دست
وی بر آن ماهی بریان چکید• فی الحال زنده شده روی بدریا نهاد• یوشع متحیر گشت•
وموسی از خواب در آمد وتفقد حال یوشع وماهی نا نموده روی براه نهاد• واز غایت
تعجیل سفر نَسِيَا حُوتَهُمَا فراموش کردند ماهی خود را فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ پس
فرا گرفت ماهی راه خود را فِي الْبَحْرِ در دریا سَرَبًا ۝ مثل سردابه که در آن توان
رفت• هر جا که ماهی میرفت آب بالای او چون طاقی مرتفع می ایستاد• وزمین
خشک میگشت فَلَمَّا جَاوَزَا پس وقتی که در گذشتند از مجمع البحرین قَالَ گفت موسی
علیه السلام لِفَتَاهُ مر جوانمرد خود• یعنی یوشع را که وقت چاشت شد آتِنَا
غَدَاءَنَا بیار طعام چاشت ما را تا بخوریم که گرسنه شدیم• ودمی برآساییم
لَقَدْ لَقِينَا هر آینه دیدیم مِنْ سَفَرِنَا هَٰذَا از این سفر که کردیم نَصَبًا رنجی وسختی چون
یوشع سفره پیش آورد• قصهٔ ماهی بیادش آمد قَالَ أَرَأَيْتَ گفت خبرداری إِذْ أَوَيْنَا
إِلَى الصَّخْرَةِ چون جای گرفته بودیم بآن صخره بر کنار چشمه فَإِنِّي پس بدرستی که من نَسِيتُ
الْحُوتَ فراموش کردم ماهی• یعنی قصهٔ آنرا که با تو گوییم وَمَا أَنْسَانِيهُ وفراموش
گردانید من ذکر او را إِلَّا الشَّيْطَانُ مگر شیطان که مرا مشغول ساخت أَنْ أَذْكُرَهُ از آنکه
یاد دهم ترا وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ وگرفت ماهی راه خود را فِي الْبَحْرِ در دریا عَجَبًا ۝ راهی عجب
که هر جا میرفت راه فراخ پیدا میشد• وزمین دریا نیز خشک میگشت قَالَ

گفت موسی ذلک آن قصهٔ ماهیست ما کنا نبغ آنچه بودیم ما که می طلبیدیم
چه حق سبحانه بمن وحی فرستاده که آن ماهی ما را راه خواهد نمود بدان کس که
میطلبیم فارتدا پس بازگشتند علی آثارهما بر نشانهای قدم خود قصصا از پی رفتی
تا رسیدند بدان موضع که ماهی بدریا درآمده بود راهی گشاده و خشک بدان
درآمدند فوجدا پس یافتند عبدا من عبادنا بنده را از بندگان ما که بمحض عنایة
آتیناه داده ایم او را رحمة بخششی من عندنا از نزدیک ما که آن وحی است و نبوت
بقولی که او را پیغمبر دانند یا طول عمر بمذهب آنها که به نبوت او قایل نیستند
وعلمناه و بیاموختیم او را من لدنا علما از نزدیک ما علمی که خاص است بما و کسی
آنرا نداند الا بتعلیم ما در حقایق سلمی از ذو النون مصری قدس سره نقل میفرماید که
علم لدنی آنست که حکم کند بر خلق بمواقع توفیق و خذلان و گفته اند علمیست
که حاصل شود بی واسطهٔ کسب و تلقین حرف صاحب کشف الاسرار فرموده که
دانندهٔ این علم محقق است از یافت سخن گوید در فتوحات از سلطان العارفین
قدس سره نقل میکند که با جمعی دانشمندان می گفته اند اخذتم علمکم میتا عن میت
واخذنا علمنا عن الحی الذی لا یموت نظم گلشنی کز نقل روید یکدمیست گلشنی کز عقل
روید خرمیست گلشنی کز گل دمد گردد تباه گلشنی کز دل دمد وافرحتاه علم چون بر دل
زند یاری شود علم چون بر گل زند باری شود آورده اند که چون بجای خضر رسیدند
او را دیدند تکیه کرده و جامهٔ خود در سر کشیده موسی علیه السلام سلام کرد
خضر جامه از روی دور کرده جواب داد و گفت تو کیستی گفت من موسی ام نبی
بنی اسرائیل حق تعالی فرموده که بتو صحبت دارم و از تو چیزی بیاموزم و
در جواب کسی که گوید پیغمبر صاحب شریعت چگونه از کسی چیزی آموزد گفته اند

که رسول

که رسول می باید که اعلم باشد از مرسل الیهم در آنچه بدیشان آورده است
از اصول و فروع دین و هرچه نه ازین قبیل باشد تعلم آن منافی نبوت نیست
و نکتهٔ انتم اعلم بامور دنیاکم مؤید این قولست قال له موسی گفت موسی
علیه السلام مر خضر را علیه السلام هل اتبعک آیا پی روی کنم ترا علی ان
تعلمن بر شرط آنکه بیاموزانی مرا مما علمت از آنچه بتو آموخته اند رشدا
علمی که مبتنی بر رشد باشد یعنی اصابة خیر قال انک گفت خضر بدرستی که تو لن
تستطیع نمیتوانی معی صبرا ○ با من شکیبایی کردن را موسی علیه السلام
گفت چرا صبر نتوانم کرد گفت بجهة آنکه تو پیغمبری و حکم تو بر ظاهر است
شاید از من عملی صادر شود در ظاهر که آن منکر و ناشایست نماید و تو وجه
حکمت آن را ندانی و بران صبر کردن نتوانی وکیف تصبر و چگونه صبر کنی
علی ما لم تحط بر آنچیزی که احاطه نکردهٔ به بآنچیز خبرا ○ از روی دانش
یعنی تو بآن نرسیده باشد قال ستجدنی گفت موسی علیه السلام زود باشد که
یابی مرا ان شاء الله اگر خواهد خدای صابرا صبر کننده بر آنچه از تو بینم ولا اعصی
و نافرمانی نکنم لک امرا ○ مر ترا در هیچ کاری گفت خضر که ای موسی فان اتبعتنی
پس اگر پی روی میکنی مرا فلا تسألنی پس مپرس مرا عن شیء از چیزی که منکر
باشد و وجه صحت آن ندانی یعنی افتتاح بسؤال مکن حتی احدث لک تا من نو
سازم برای تو منه از آنچیز ذکرا ○ بیانی که تو در یابی موسی علیه
السلام قبول فرمود و هر دو با هم روی براه نهادند و یوشع بر عقب ایشان
میرفت فانطلقا پس رفتند بر ساحل دریا تا رسیدند بکشتی و از اهل آن
استدعاء رکوب نمودند ملاحان اول راضی نشدند و در آخر خضر را شنا

قال م

به تعظیمی تمام در اوردند حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا تا جون بنشستند فِي السَّفِينَةِ در کشتی
وبمیان دریا رسیدند • خضر تبری برداشت وپنهان از قوم خَرَقَهَا سوراخ کرد
کشتی را قَالَ أَخَرَقْتَهَا کفت موسی علیه السلام آیا سوراخ کردی کشتی را لِتُغْرِقَ
أَهْلَهَا تا غرق کردانی اهل کشتی را • جه سوراخ سبب دخول آبست دران ودخول
آب موجب غرق شدن سفینه لَقَدْ جِئْتَ بدرستی که آوردی شَيْئًا إِمْرًا ◯ جیزی
شکفت • وشنیع • وبر دل کران قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ کفت خضر علیه السلام که آیا نکفتم
که تو لَنْ تَسْتَطِيعَ نمیتوانی مَعِيَ صَبْرًا ◯ با من صبر کردن قَالَ کفت موسی علیه
السلام که آن سخن از خاطر من رفته بود لَا تُؤَاخِذْنِي مواخذه مکن مرا بِمَا نَسِيتُ
بآنجه فراموش کردم وَلَا تُرْهِقْنِي ودر مرسان مرا مِنْ أَمْرِي از کار من عُسْرًا ◯
دشواری • یعنی بر من سخت فرامکیر • وبا من بدین مقدار مضایقه مکن فَانْطَلَقَا
پس از سفینه بیرون آمده برفتند • تا بدیهی رسیدند • در خارج ده جمعی کودکان
بازی میکردند وپسری زیبا روی • وبلند قامت • خط سبز بر پشت لب او ظاهر شده
نام او خوشبود • یا خنیسور • ونام پدر او سلاس • یا کماردی • ونام مادرش شاهویه
یا رحمی در میان ایشان بود • وموسی وخضر علیهما السلام میرفتند حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا
غُلَامًا تا جون بدیدند پسری را که ذکر کردیم • خضر علیه السلام او را از میان
اقران طلبیده در پس دیواری برد فَقَتَلَهُ پس بکشت او را بذبح • یا خناق قَالَ أَقَتَلْتَ
کفت موسی علیه السلام که آیا بکشتی نَفْسًا زَكِيَّةً نفسی پاک را بِغَيْرِ نَفْسٍ
بغیر نفسی که او کشته باشد • یعنی او پاک بود از قتل بغیر حق • پس بی قصاص جکونه
او را بکشتی لَقَدْ جِئْتَ هر اینه آوردی شَيْئًا نُكْرًا ◯ جیزی ناپسندیده را •
قَالَ أَلَمْ أَقُلْ کفت خضر علیه السلام که آیا من نکفتم لَكَ إِنَّكَ مر ترا در اول

مصاحبت

مصاحبت که تو لَنْ تَسْتَطِيعَ قوت نداری ونتوانی مَعِيَ بامور بر فعلها من صَبْرًا
شکیبایی ورزیدن قَالَ کفت موسی علیه السلام إِنْ سَأَلْتُكَ اکر سؤال کنم ترا عَنْ
شَيْءٍ از جیزی که صادر شود مثل این افعال منکره بَعْدَهَا پس از این کرت •
فَلَا تُصَاحِبْنِي پس مصاحبت مکن با من قَدْ بَلَغْتَ بدرستی که رسیدی مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا
از نزدیک من بعذری • یعنی جون سه بار ترا مخالفت کنم • هر اینه در ترک
صحبت من معذور باشی • ودر حدیث آمده که خدای رحمت کند بر برادرم موسی
که از روی شرم کفت • فلا تصاحبنی اکر جنانجه صبر کردی • وبا مصاحب خود
درنک نمودی • هر اینه جیزهاء شکفت تر دیدی فَانْطَلَقَا پس در کذشتند ورفتند •
حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا تا جون آمدند أَهْلَ قَرْيَةٍ باهل دیهی که انطاکیه بود یا ابله بصره یا باجروان
از ارمنیه • یا برقه از روم • یا بربر زمین • واهل آن دیه جون شب شدی دروازه
در بستندی • وبرای هیچ کس نکشادندی • نماز شام بود که موسی وخضر علیهما
السلام بدان دیه رسیده • خواستند که بدیه در آیند کسی دروازه نکشود اسْتَطْعَمَا
طلب طعام کردند أَهْلَهَا اهل آن دیه را • وکفتند اینجا غریب رسیده ایم • وکرسنه
نیز هستیم • جون ما را در دیه جای ندادند • باری طعامی جهة ما بفرستید فَأَبَوْا
پس سر باز زدند اهل آن قریه أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا از آنکه ایشان را میهمانی کنند • ایشان
شب کرسنه بر بیرون دیه بودند • وبامداد روی براه نهادند فَوَجَدَا پس یافتند •
فِيهَا در نواحی دیه جِدَارًا دیواری مایل شده بیک طرف يُرِيدُ میخواست دیوار أَنْ يَنْقَضَّ
آنکه بیفتد ودر کردد از بیخ • ارادت دیوار مجازست • یعنی نزدیک بود بیفتادن •
فَأَقَامَهُ پس خضر علیه السلام راست کرد آنرا بآنکه اساسش را بسنک وکل استحکام
داد قَالَ کفت موسی علیه السلام که اهل این دیه ما را جای ندادند • وطعامی

نیز نفرستادند • پس بچه جهت دیوار ایشان را عمارت کردی لَوْ شِئْتَ اگر میخواستی
لَاتَّخَذْتَ هرآینه فرا میگرفتی عَلَيْهِ بر تعمیر این دیوار أَجْرًا ◉ مزدی قَالَ هَذَا
خضر علیه السلام گفت اینست فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ جدایی میان من و تو • یعنی
گفته بودی که اگر نوبت ثالثه چیزی پرسم با من صحبت مدار • پس وقت فراق
رسید سَأُنَبِّئُكَ زود باشد که آگاه سازم ترا بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْطِعْ بمعنی آنچه نتوانستی
عَلَيْهِ صَبْرًا ◉ بر آن شکیبایی نمودن • و از حیثیت ظاهر بر آن انکار کردی أَمَّا
السَّفِينَةُ فَكَانَتْ اما کشتی بود لِمَسَاكِينَ مر محتاجان که ده برادر بودند پنج بیمار
و بر جا مانده • و پنج دیگر ملاحان که بجهة تحصیل معیشت يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ کار می کردند
در دریا فَأَرَدْتُ پس خواستم بحکم خدای أَنْ أَعِيبَهَا آنکه او را سوراخ سازم و
عیبناک کنم وَكَانَ و حال آنست که هست وَرَاءَهُمْ در پیش راه ایشان مَلِكٌ
پادشاهی که او را جلندی کرد گویند يَأْخُذُ میگیرد كُلَّ سَفِينَةٍ هر کشتی که می بیند
غَصْبًا ◉ بغصب • یعنی از کشتیبانان باز میستاند • من آن کشتی را معیوب کردم •
تا او غصب نکند • و آن محتاجان بکلی محروم نکردند پت کرد خضر در بحر کشتی را
صد درستی در شکست خضر هست وَأَمَّا الْغُلَامُ و اما پسر کشته کشته فَكَانَ أَبَوَاهُ بود
پدر و مادر او مُؤْمِنَيْنِ گرویدگان فَخَشِينَا پس دانستیم ما • یا ترسیدیم أَنْ يُرْهِقَهُمَا
آنکه در رساند بدیشان طُغْيَانًا نا پاکی وَكُفْرًا ◉ او کفران نعمت • یعنی شاید که
با فسق و کفر او در سازند • از روی مهربانی که والدین را بر ولد هست • و آن در ساختن
موجب کفر و طغیان باشد فَأَرَدْنَا پس خواستیم ما أَنْ يُبْدِلَهُمَا آنکه بدل دهد
ایشان را رَبُّهُمَا پروردگار ایشان خَيْرًا مِنْهُ فرزندی بهتر از و زَكَاةً از روی
طهارت و پاکیزگی • یعنی از لوث گناه و شوب اخلاق ردیه مزکی باشد و

درستی حجر

أَقْرَبَ رُحْمًا ◉ و نزدیکتر از جهت بخشایش و مهربانی بر پدر و مادر • آورده اند که
حق سبحانه بعوض آن پسر ایشان را دختری داد • و پیغمبری او را بعقد خود در آورده
هفتاد پیغمبر از نسل او پدید آمدند نظم آن پسر را کش خضر ببرید حلق • سر آن را در نیابد
عام خلق • آنکه جان بخشد اگر بکشد رواست • نایب است و دست او دست خداست •
بی عداوتها که آن یار بود • پس خرابیها که معماری بود وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ و اما
دیوار هست لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ برای دو کودک یتیم • نام ایشان اصرم و صریم و
ایشان هستند فِي الْمَدِينَةِ در شهر • مراد قریه مذکوره است وَكَانَ تَحْتَهُ و هست در
زیر دیوار كَنْزٌ لَهُمَا گنجی برای ایشان • و اگر دیوار بیفتادی آن گنج ظاهر شدی • و
مردمان بر داشتندی وَكَانَ أَبُوهُمَا و بود پدر ایشان صَالِحًا ◉ مردی شایسته نام
او کاشح • و گفته اند میان ایشان و پدر صالح ایشان هفت پدر دیگر بوده • خدای
ایشان را بجهة صلاح آن پدر محافظت فرمود فَأَرَادَ رَبُّكَ پس خواست آفریدگار تو •
أَنْ يَبْلُغَا آنکه برسند یتیمان أَشُدَّهُمَا بقوت و کمال رشد خود وَيَسْتَخْرِجَا و بیرون
آرند كَنْزَهُمَا گنج خود را رَحْمَةً به بخشش مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو وَمَا فَعَلْتُهُ و نکردم
آنچه تو دیدی عَنْ أَمْرِي از رای خود • بلکه بفرمان حق تعالی کردم • که او خواست که
گنج بمستحقان رسد • آورده اند که آن گنجی بود از زر و نقره • و گویند کتب علمی بود
و اشهر آنست که لوحی بود از زر بر و نوشته که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ • عجب
میدارم از کسی که ایمان دارد بقضا و قدر چگونه اندوهگین شود • و شگفت می مانم
از آنکه گرویده است برزاقی حق چرا خود را در تعب افکند • و عجبست از کسی که
تصدیق مرگ کند چرا شادمان گذراند • و شگفت از شخصی که ایمان دارد برای چه
غفلت ورزد • و عجیب از آنکه دنیی دنی و تقلب او و انقلاب احوال ارباب و را داند

کتاب قناعت

جرادل در وبندد. لا اله الا الله محمد رسول الله ذَلِكَ اینست تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ
آنچه نتوانستی عَلَيْهِ صَبْرًا ○ بر آن صبر کردن. آورده اند که موسی و خضر
السلام یکدیگر را وداع کردند. و هر یک بمنزل خود آوردند. و محققان در ین
قصه بسی نکات و اسرارست خصوصا صاحب بحر الحقایق بیان دقایق آداب
مرید صادق. و اشفاق پیر محقق بعبارتی خوش. و تقریری دلکش آورده اند. و
بعضی از ان در جواهر التفسیر باز توان یافت وَيَسْأَلُونَكَ و میپرسیدند ترا مشرکان
مکه با متحان یهود عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ از ذو القرنین که پادشاه شرق و غرب بوده. و بدین
جهت ذو القرنین کفتند که بکرانه مشرق و مغرب طواف کرد. تا در زمان او دو قرن
از مردم در کذشتند. یا تاج او دو شاخ داشته. یا بدست و رکاب حرب مینموده
یا کریم الطرفین بوده. یا میان علم ظاهر و باطن جمع کرده. یا دو صفیره داشته
یعنی دو کیسوی بافته از دو جانب سر. و اشهر آنست که این اسکندر رومی است
و در نبوت او خلاف کرده اند قُلْ بکوای محمد سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ زود باشد که بخوانم بر شما
مِنْهُ ذِكْرًا ○ از و خبری و بیانی إِنَّا مَكَّنَّا بدرستی که ما ممکن کردانیدیم. یعنی
دسترس دادیم لَهُ مر ورا باستیلا فِي الْأَرْضِ در زمین وَآتَيْنَاهُ و عطا کردیم او را
مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی که خلق بدان محتاج بودند. یا از آنچه سلاطین را بکار آید
در تسخیر شهرها و محاربه با اعدا. یا دادیم او را از هری که میخواست سَبَبًا دست
آویزی که بدان رسید و را آن چیز میسر میشد. آورده اند که حق سبحانه نور و ظلمت را
مسخر او کردانید. و در زاد المسیر کوید که سحاب را بفرمان او کرد تا بر و سوار شده
هر جا که میخواست میرفت. روزی که از روم بیرون آمده مصر را مسخر ساخت
و با زنکیان حرب کرده و بر ایشان غالب شده عزم مغرب کرد فَأَتْبَعَ سَبَبًا ○

پس از پی

پس از پی در رفت سببی را که بمغرب تواند رفت. و بآن سبب توسل جسته
میرفت حَتَّى إِذَا بَلَغَ تا چون رسید مَغْرِبَ الشَّمْسِ بجای فرو رفتن آفتاب. یعنی نهایة
عمارت در جانب مغرب وَجَدَهَا یافت آفتاب را که در رای العین تَغْرُبُ فرو میرود
فِي عَيْنٍ حَامِيَةٍ در چشمه آب کرم. و حفص حمئة میخوانند. یعنی چشمه آب مکدر
لای آمیز وَوَجَدَ عِنْدَهَا و یافت نزدیک آن چشمه بر ساحل دریای محیط غربی قَوْمًا ○
کروهی را که ناسک کویند. و ایشان قومی بودند بت پرست. سبز چشم. سرخ
موی. تناور با هیبت. لباس ایشان پوست حیوانات. و طعام ایشان کوشت
وحوش. و جانوران آبی قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ کفتیم ما که ای ذو القرنین. این ندا اکر او
نبی بوده باشد بوحی است. و اکر نبی نبوده بالهام. یا بر لسان پیغمبر زمان او. و
بر هر تقدیر حق تعالی فرمود که إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ یا آنست که عذاب میکنی این
قوم را یعنی میکشی اکر ایمان نیارند وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ و یا آنکه فرا میکیری فِيهِمْ در باب
ایشان حُسْنًا ○ نیکویی اکر بکروند قَالَ کفت ذو القرنین أَمَّا مَنْ ظَلَمَ اما کسی که
ستم کند. یعنی بر کفر خود مصر باشد فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ پس زود باشد که عذاب کنیم
یعنی من و هر که با منست بکشیم او را. و این عذاب دنیاست ثُمَّ يُرَدُّ پس باز کشته شود
إِلَى رَبِّهِ بسوی جزا پروردکار خود در قیامت فَيُعَذِّبُهُ پس عذاب کند خدای او را.
عَذَابًا نُكْرًا ○ عذابی سخت و منکر که مثل آن معهود نباشد وَأَمَّا مَنْ آمَنَ و اما
هر که بکرود وَعَمِلَ صَالِحًا و عملی کند شایسته. یعنی بر مقتضای ایمان فَلَهُ
پس مرو راست در هر دو سرا جَزَاءً الْحُسْنَى پاداش نیکویی وَسَنَقُولُ لَهُ و زود باشد که
بکوییم مرو را مِنْ أَمْرِنَا از فرمان ما. یعنی از انچه فرماییم يُسْرًا ○ کاری آسان فرا خور
طاقت او. آورده اند که لشکر ظلمت را بر قوم ناسک کماشت. تا بکوش و دهن

ایشان در آمد و زینهار خواسته بوی ایمان آوردند ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا پس دیکرباره
از پی در آمد سببی را که بمشرق تواند رفت و قوم ناسك را با خود برده لشکر
نور را از پیش روان کرد و عسکر ظلمت را از عقب بداشت و بجانب جنوب متوجه
شده قوم هاویل را که در قطر ایمن بودند مسخر کرد بهمان طریق که در قصهٔ ناسك
مذکور شد پس روی بمشرق نهاد حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ تا جون برسید مَطْلِعَ الشَّمْسِ بجای برآمدن
آفتاب یعنی موضعی که مبدأ عمارتست از جانب شرق وَجَدَهَا یافت آفتاب را که
هر بامداد تَطْلُعُ بر می آید و شعاع او می افتد عَلَىٰ قَوْمٍ بر کروهی که ما لَمْ نَجْعَل ننهاده
بودیم و پیدا نکرده لَهُمْ برای ایشان مِنْ دُونِهَا از دون آفتاب در وقت طلوع
سِتْرًا پوششی از لباس و بنا که میان ایشان و آفتاب حاجز باشد چه ایشانرا
پوشش نبود و زمین ایشان نیز بنا نکاه نمیداشت از غایت نرمی و سستی پس چون
آفتاب طلوع کردی بسردابها در آمدندی تا وقتی که ارتفاع پذیرفتی و از سمت راس
ایشان دور کشتی از زیر زمین بیرون آمده ماهی کرفتندی و بآفتاب بریان کرده
خوردندی و ایشان قوم منسك بودند كَذَٰلِكَ همچنان کرد اسکندر با ایشان که
با اهل مغرب کرد با همچنان اتباع سبب کرد و بجانب قطر یسری روان شد و بقومی
رسید که ایشانرا تأویل خوانند و با ایشان همان سلوك نمود که با قوم هاویل
وَقَدْ أَحَطْنَا و بدرستی که ما احاطه داشتیم بِمَا لَدَيْهِ بآنچه نزدیك او بود خُبْرًا
از روی آکاهی یعنی لشکرها و ادوات حرب و اسباب جهانکیری که بر وجمع شده
بود بهمه محیط بودیم و مجموع را دانستیم ثُمَّ أَتْبَعَ پس اسکندر از پی در آمد سَبَبًا
راهی و طریقی دیکر را از مشرق بشمال حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ تا جون رسید در منقطع ارض ترك
بَيْنَ السَّدَّيْنِ میان دو کوه که از پس آنها زمین یأجوج و مأجوج است وَجَدَ مِنْ

دُونِهِمَا یافت در پیش آن دو کوه قَوْمًا کروهی را با هیئاتهای عجیب و شکلهای غریب
لَا يَكَادُونَ نزدیك نبودند از کمی فطنت که يَفْقَهُونَ قَوْلًا دریابند سخنی را و کسی
نیز از لشکر ذو القرنین سخن ایشان در نمی یافت قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ کفتند مترجم
ایشان کفت ای ذو القرنین إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ بدرستی که یأجوج و مأجوج
مُفْسِدُونَ تباهی کنندکانند فِي الْأَرْضِ در زمین ما هر کاه که از پس این کوهها
بیرون آیند از کیاه آنچه سبز یابند بخورند و آنچه خشك باشد با خود ببرند و تمام
انعام ما را میکشند و میخورند و اکر جهارپا نیافتند آدمی را عوض آن بکار می برند
و ایشان دو قبیله اند از اولاد یافث بن نوح علیه السلام و در عین المعانی آورده که
آدم را علیه السلام احتلام افتاد و منی او بخاك آلوده شد آدم على نبينا و عليه السلم
از آن حال اندوهناك کشت و حق تعالی این دو قوم را از آن خاك آلوده بمنی ابو البشر
بیافرید و بقول کسی که کوید انبیا علیهم السلام محتلم نمیشوند این قول ضعیف است
و در اشکال و احوال ایشان اختلاف کرده اند از مرتضی علی رضی الله عنه منقول است
که قامت بعضی از ایشان بمقدار شبریست و قد بعضی بغایت دراز و در حدیث
آمده که صنفی از ایشان بر مثال شجرهٔ ارزند و آن درختیست در ولایت شام طول او
صد و بیست کز و صنفی را طول و عرض مساویست و صنفی آنند که از یك کوش
فراش و از دیکری لحاف سازند و در صنف ایشان کفته اند نظم بکو تا جشمی سك جیفه جوی
بکوش دراز از خران برده کوی نه شرمی و نه بینشی دلنواز در آن جشم کوتاه و کوش دراز
بهنکام خفتن بخسبند سین یکی کوش بالا و دیکی بزیر شکن بر شکن جین ابرویشان
کشان ریش تا زیر زانویشان برون آمده اشکشان جون کراز شکم پهن و پا خرد و کردن دراز
جو بوزینکان آمده در وجود مژه زرد و رو سرخ و دیده کبود ندارند جز خواب و خور هیج کار

نمیرد یکی تا نزاید هزار ● القصه آن کروه با اسکندر کفتند که ما ازین قوم بتنگ
آمده ایم فَهَلْ نَجْعَلُ پس آیا بکنیم ● یعنی مقرر سازیم لَكَ برای تو ● وبیرون آریم از میان
مالهاء خود خَرْجًا مزدی عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بشرط آنکه بکنی بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ میان ما و ایشان
سَدًّا ○ بندی که منع کند ایشانرا از بیرون آمدن قَالَ کفت اسکندر مَا مَكَّنِّي آنچه
دست رس داده مرا فِيهِ دران رَبِّي آفریدکار من خَيْرٌ بهترست از آنچه شما میخواهید
که بمن دهید فَأَعِينُونِي پس مرا یاری دهید بِقُوَّةٍ بتوانایی یعنی بمردان توانا ● یا
چیزی که بدان قوت یابم درین کار أَجْعَلْ تا بکنم بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ میان شما و ایشان
رَدْمًا ● حجابی سخت ● که بعضی ازان بر بعضی مرکب باشد آتُونِي بیارید برای من زُبَرَ
الْحَدِيدِ قطعهاء آهن منقولست که فرمود تا خشتها از آهن بساختند بیت
بفارغ دل جابجا تن زدند ● همه روز و شب خشت آهن زدند ● آنکاه حکم کرد تا میان
دو کوه را که چهار هزار قدم بود در شصت و پنج کز عرض ● بکندند تا بآب رسید ●
پس در ته زمین و روی آب یک خره از سنگ خارا نهادند ● و خشتهاء آهنین بر بالای
آن فرش کردند حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ تا چون مساوی شد ● یعنی فرش یافت بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ
میان هر دو کوه ● بفرمود تا هیمه بسیار بالای آن ریخته دمها بر جانب ترکیب کردند
قَالَ انْفُخُوا کفت مر عمله را که بدمید درین آهنها حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ تا چون کردانید
آن خشتهاء آهن را نَارًا مانند آتش قَالَ آتُونِي کفت بیارید أُفْرِغْ عَلَيْهِ تا بریزم بر بالای
این آهن کرم شده قِطْرًا ○ روی کداخته بیت بهر روی فرشی که انکیختند
بر او روی حل کرده میریختند ● وبرین کونه دیواری صد و پنجاه کز در ارتفاع بر آمد ●
مانند کوهی یکپاره و هموار و ملسا فَمَا اسْطَاعُوا پس نتوانستند یأجوج و مأجوج
أَنْ يَظْهَرُوهُ آنکه بالا روند بران سد ● بسبب ارتفاع و انملاس وَمَا اسْتَطَاعُوا

خویش

ونتوانستند

ونتوانستند لَهُ نَقْبًا ○ مر او را سوراخ کردن ● بواسطه ثخن و صلابت آن قَالَ
کفت ذو القرنین بعد از ساختن آن هَٰذَا این سد و اقتدار بر تمام آن رَحْمَةٌ
مِنْ رَبِّي از پروردکار من بر آنها که میترسیدند از فتنه یأجوج و مأجوج فَإِذَا جَاءَ
پس چون بیاید وَعْدُ رَبِّي وعده آفریدکار من بخروج یأجوج و مأجوج جَعَلَهُ کرداند
این سد را دَكَّاءَ زمین هموار ● یعنی او را از پیش راه ایشان بردارد وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي و هست
وعده پروردکار من حَقًّا ○ درست و راست ● خروج این کروه از ماوراء السد یکی
از علامات قیامتست ● و در اواخر سوره انبیا ذکر آن خواهد آمد وَتَرَكْنَا و می‌کذاریم
بَعْضَهُمْ برخی از یأجوج و مأجوج را يَوْمَئِذٍ آن روز ● یعنی روز خروج که از دحام نمود
يَمُوجُ فِي بَعْضٍ اضطراب میکنند و داخل میشوند در برخی دیکر ● وکفته اند مراد آنست
که روز قیامت انس و جن از روی تحیر و اضطراب در هم آمیزند وَنُفِخَ فِي الصُّورِ و
دمیده شود در صور برای قیام قیامت فَجَمَعْنَاهُمْ پس جمع کنیم همه خلایق را جَمْعًا
جمع کردنی برای حساب و جزا در عرصه محشر وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ و ظاهر کردانیم
دوزخ را يَوْمَئِذٍ آن روز لِلْكَافِرِينَ برای ناکرویدکان عَرْضًا ظاهر کردانی ● و اظهار آن
برایشان قبل از دخول جهت زجر و تهویل باشد الَّذِينَ آن کافرانی که از فرط غفلت كَانَتْ
هست أَعْيُنُهُمْ چشمهاء دل ایشان فِي غِطَاءٍ در پوششی عَنْ ذِكْرِي از یاد من ● یعنی از مشاهده
آیاتی که بآن یاد کرده میشوم بتوحید و تعظیم نزد اهل ایمان وَكَانُوا و هستند
کافران که بجهة ناشنوایی سخن حق لَا يَسْتَطِيعُونَ نمیتوانستند سَمْعًا شنودن کلام من ●
یا محجوب محروم اند از استماع قرآن بسبب حجاب السمع ● کما قال تعالی ● و اذا قرأت القرآن
جعلنا بینک وبین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجابا مستورا نظم چون تو قرآن خوانی ای صدر امم
گوششان پر ده سازم از صمم ● چشمشان را نیز سازم چشم بند ● تا نه بینند و کلامت نشنوند

أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا آیا می پندارند آنانکه نگرویدند أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي آنرا که
فرا گیرند بندگان مرا که عیسی و عزیر و ملایکه اند علیهم السلام مِنْ دُونِي بجز من
أَوْلِيَاءَ دوستان • یعنی معبودان • ایشانرا نفع خواهد رسانید • استفهام بمعنی
انکارست • یعنی فرا گرفتن ایشان بندگان مرا بمعبودیت هیچ سود نخواهد داشت •
إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ بدرستی که ما آماده کرده ایم دوزخ را لِلْكَافِرِينَ برای ناگرویدگان
نُزُلًا ◉ منزل و ماوا • یا نزلی که برای مهمانان آرند • و درین کلام معنی تهکم است
و تنبیه بر آنکه آنرا عذابها خواهد بود که دوزخ در پیش آن چیزی محقر
باشد قُلْ بگوای محمد هَلْ نُنَبِّئُكُمْ آیا خبر کنیم شما را بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ◉ بزیانکارترین
مردمان از روی کردارها الَّذِينَ ضَلَّ آنانند که گم شد و ضایع گشت سَعْيُهُمْ
شتافتن ایشان بعملهاء نیکو نمای فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیی • چون کشیشان
و رهبانان که اکثر اوقات در دیرها بصوم و صلوة میگذرانند • و بسبب
کفران همه عملها باطل است • و ثوابی بران متفرع نیست • و گفته اند مراد ازین طایفه
خوارج اند • یا ارباب بدعت • یا جمعی که عمل بریا و سمعه کنند • و اشهر
آنست که از کفار صلهٔ رحم • و اطعام فقرا • و عتق رقاب واقع میشد • حق
سبحانه ببطلان آنها حکم کرد و فرمود که وَهُمْ يَحْسَبُونَ و ایشان می پندارند
أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ آنکه ایشان نیکو میکنند صُنْعًا ◉ کار را أُولَئِكَ آن گروه
که ذکر کرده شدند الَّذِينَ كَفَرُوا آنانند که کافر شدند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیتهاء
پروردگار خود که قرآنست • یا بدلایل توحید وَلِقَائِهِ و بدیدار او • یعنی بعث
و حشر که در آن وقت رؤیت میسر خواهد شد اهل آنرا فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ پس تباه شد
کارهاء ایشان که در صورت نیکو مینمود • و بر اجزای خیر نخواهند یافت فَلَا

نُقِيمُ لَهُمْ پس اقامت نخواهیم کرد برای اعمال ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وَزْنًا
ترازویی که بدان بسنجند آن عملها را • چه همه حبطه شده و نابود گشته •
یا ایشانرا وزنی نخواهیم نهاد • یعنی مقداری • و اعتباری نخواهند داشت • بلکه
خوار و متبذل خواهند بود ذَلِكَ آنست کار که گفته شد از بطلان عمل و خست
قدر ایشان جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ پاداش ایشان دوزخست بِمَا كَفَرُوا بسبب آنچه
نگرویدند وَاتَّخَذُوا آيَاتِي و فرا گرفتند آیتهاء کتاب مرا وَرُسُلِي و فرستادگان مرا
هُزُوًا ◉ افسوس کرده شده • یعنی با کتاب و پیغمبر سخریه کردند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا
بدرستی آنانکه بگرویدند بکتاب و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهاء
پسندیده و شایسته كَانَتْ لَهُمْ هست مر ایشانرا در حکم خدای جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ
بهشتهاء فردوس • یعنی بوستانها • مشتمل بر اشجار که اکثر آن تاک بود نُزُلًا ◉
پیشکش در تبیان آورده که خدای فردوس را بید قدرت خود آفرید • و بمقدار
هر روز از روزهای دنیی پنجاه نوبت بدو نظر کرده میفرماید • ازدادی طیبًا
وحسنًا لاولیائی • افزون ساز حسن • و جمال و تازگی خود را برای دوستان من
و این چنین منزلی را نُزُل دوستان میگوید • تنبیه بر آنکه ایشانرا عطاها باشد که
نعیم فردوس بازاء آن محقری و ماحضری تواند بود • و آن عطا نباشد الا دولة
لقا یعنی نعمت فردوس زاهد را و ما را روی دوست • قیمت هر کس بقدر همت والای اوست •
و گویند فردوس ارفع درجات جنانست که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
فرموده که • فاذا سألتم الله فاسألوه الفردوس • قولی آنست که اسمی از اسماء جنانست
که اهل ایمان در آنجا فرود آیند خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاودان باشند در آن
لَا يَبْغُونَ نجویند عَنْهَا از آن بهشتها حِوَلًا ◉ بدلی • یا نطلبند از و تحویل بمکانی

حبس

و پاکیزگی

دیگر زیرا که همه مطالب ایشان دران مهیا باشد قُلْ لَوْ کَانَ البَحْرُ بگو اگر باشد
آب دریای محیط که شامل ارض است مِدَادًا سیاهی لِکَلِمَاتِ رَبِّی برای نوشتن سخنان
پروردگار من • یعنی معانی قرآن • یا معلومات او لَنَفِدَ البَحْرُ هر اینه فانی گردد
ونماند آب دریا • زیرا که جسمست وهر جسمی متناهی باشد • پس او بنهایت رسد
قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ پیش از انکه برسد ونماند کَلِمَاتُ رَبِّی علوم آفریدگار من • جهة آنکه
آن غیر متناهی است • پس بمداد متناهی کلمات نامتناهی نوشته نشود وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ
واگر چنین نیاریم مثل دریای محیط مَدَدًا ○ مدد آن مداد • وبران افزاییم گویند
این آیت وقتی نازل شد که یهود مر مسلمانان را گفتند که در کلام خود میخوانید
که • ومن یؤتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا • وزعم محمد آنست که او را حکمت داده اند
پس علم شما بسیار باشد • ودیگر باره میخوانید که • وما اوتیتم من العلم الا قلیلا
جمع میان این دو سخن چگونه توان کرد • حق سبحانه درین آیت فرمود که علم حق
تعالی نهایت ندارد • هر چند کسی را علم بسیار بود در جنب علم الهی کم از کم میتواند بود
نظم علمها از بحر علمش قطره • آن چو خورشیدست اینها ذره • گر کسی در علم صد لقمان بود
پیش علم کاملش نادان بود قُلْ بگو ای محمد أَنَا بَشَرٌ بجز این نیست که من آدمی ام مِثْلُکُمْ
مانند شما • ودعوی احاطه بکلمات الهی نمیکنم • این مقدار هست که بوساطت
جبرئیل یُوحَی إِلَیَّ وحی کرده میشود بمن أَنَّمَا إِلٰهُکُمْ آنکه جز این نیست که معبود
شما إِلٰهٌ وَاحِدٌ معبودی یکتاست بی شریک فَمَنْ کَانَ یَرْجُو پس هر که امید میدارد
لِقَاءَ رَبِّهِ دیدار پروردگار خود را در بهشت • یا هر که میترسد از رسیدن بحق • یعنی
بازگشتن بدو روز رستخیز فَلْیَعْمَلْ پس باید که بکند عَمَلًا صَالِحًا کرداری شایسته
یعنی پسندیده خدای ودر بحر آورده که عمل صالح متابعت پیغمبرست وسلوک

منهاج سنت او • بظاهر که ترک دنیا واختیار فقر ودوام عبودیت است • وبباطن که
بریدن است از خلق • وپیوستن بحق • یعنی دیده همت از مشاهده ماسوی بر بستن
وجز بشهود حضرت مولی نا گشودن • کما قال ما زاغ البصر وما طغی بیت روی از همه
برتافتم وسوی تو کردم • چشم از همه بر بستم ودیدار تو دیدم • آورده اند که جندب بن
زهیر عامری رضی الله عنه بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عرض کرد • که یا رسول
الله من عمل از برای خدا میکنم • اما چون کسی بران مطلع شد خوش دل میکردم • حضرت
فرمود که خدای عملی را که غیری دران شریک باشد قبول نمیکند • حق سبحانه
تصدیق سخن پیغمبر خود را فرستاد که وَلَا یُشْرِکْ وباید که بنده که عمل صالح دارد
شریک نیارد • وانباز نسازد بِعِبَادَةِ رَبِّهِ در پرستش پروردگار خود أَحَدًا ○ یکی را
یعنی بریا وتصنع عمل نکند که ریا شرک اصغرست • وتباه کننده عمل • نعوذ بالله
من الریا • ونعتصم به من وقوع الزلل سورة مریم ثمان وتسعون آیة مکیة
بسم الله الرحمن الرحیم ○ کهیعص در موهبهٔ صوفیا بادیه از مواهب الهی
که بر حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس سره فرود آمده • مذکورست که
حضرت رسالت را صلوات الله وسلامه علیه سه صورتست • یکی بشری کقوله تعالی
انما انا بشر مثلکم • دوم ملکی چنانچه فرمود • لست کاحدکم ابیت عند ربی
سیم حقی کما قال • لی مع الله وقت الی • وازین روشنتر • من رانی فقد رای الحق • وحق سبحانه
با او در هر صورتی سخن بعبارتی دیگر واقع شده • در صورت بشری کلمات مرکبه
چون • قل هو الله احد • ودر صورت ملکی حروف مفرده مانند • کهیعص واخواته
ودر صورت حقی کلامی مبهم که • فاوحی الی عبده ما اوحی بیت در تنگنای حرف نگنجد بیان
زان سوی حرف ونقطه حکایات دیگرست • پس حروف مقطعه رمزیست میان حق سبحانه

وجبیب او علیه الصلوة والسلام ٭ وکهیعص ازان جمله است ٭ وکفته اند این حروف
از اسماء الهیه اند ٭ واز مرتضی علی رضی الله عنه منقولست که در بعضی ادعیه
میخواندند ٭ یا کهیعص یا حمعسق ٭ وکفته اند کاف مفتاح اسم کافی ٭ وکبیر ٭ وکریمست
وها اشارت باسم هادی ٭ وچون مبداء هیچ یک از اسماء الهی حرف یا واقع نشده ٭
کویند ایمائیست بانکه ید الله فوق ایدیهم ٭ ودر لباب آورده که ٭ یا من یجیر
ولا یجار علیه ٭ وعین از اسم عزیز ٭ وعلیم ٭ وعدلست ٭ وصاد از صادق ٭ ومثال اینها
که نام سوره باشد ٭ وما بعد او مبتدا است ٭ وخبرو ٭ یعنی این سوره ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ
یاد کردن خداوندتست بمهربانی عَبْدَهُ زَكَرِيَّا بنده خود زکریا بن آزر را ٭ واو
از اولاد رحبعیم بن سلیمان بن داود علیهم السلام بوده ٭ پیغمبری عالیشان ٭ ومهتر
اخبار بیت المقدس ٭ وصاحب قربان ٭ پس قصه او بخوان ویاد کن إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ
چون ندا کرد ٭ وبخواند پروردکار خود را در محراب بیت المقدس بعد از تقرب بقربانی ٭
نِدَاءً خَفِيًّا ◉ خواندنی پنهان که آن با خلاص اقربست ٭ یا دعا بلند میکرد ٭ و
خود از قوم پنهان بود ٭ چه شرم میداشت که در نود ونه سالکی با وجود زنی کلان
سال نازاینده طلب فرزند کند ٭ یا پیری آواز او را ضعیف ساخته بود هر چند بلند
میکفت ٭ کس نمیشنید ٭ وندای او این بود که از روی نیاز قَالَ رَبِّ کفت ای پروردکار
من إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ بدرستی که سست شده است استخوان که ستون خانه بدنست مِنِّي از من
وچون استخوان که صلبترین اجزاست پست شده باشد ٭ سایر بدن بطریق اولی ٭
وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ وسفید شده است سر من شَيْبًا سپیدی شدنی ٭ وکفته اند تشبیه کرده
شیب را در روشنی بآتش ٭ وفرو کرفتن او موی را باشتعال آن ٭ یعنی روشن ودرخشنده
شد سر من از پیری وَلَمْ أَكُنْ ونبوده ام بِدُعَائِكَ رَبِّ بخواندن مر ترا ای آفریدکار من

شقیا

شَقِيًّا ◉ بی بهره ونا امید ٭ یعنی هرکاه که دعا کرده ام باجابت رسانیده ٭ ومن
بدان خو کر شده ام وَإِنِّي وبدرستی که من خِفْتُ الْمَوَالِيَ میترسم از بنی اعمام خود ٭ که ایشان
در مهم جبورت واقامت دین تهاون ورزند ٭ وخلافة من در امت من نیکو بجا نیاورند
مِنْ وَرَائِي پس از مرک من ٭ پس مرا خلفی می باید وَكَانَتِ امْرَأَتِي وحال آنکه زن من هست ٭
عَاقِرًا ◉ نازاینده ٭ ودر سن نود وهشت سالکی فَهَبْ لِي پس ببخش مرا مِنْ لَدُنْكَ از نزدیک
خود وَلِيًّا فرزندی که متولی امور دین باشد ٭ واز روی استحقاق يَرِثُنِي میراث برد امامت
وجبورت از من وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ ومیراث کیرد علم وحکمت از آل یعقوب بن
اسحق علیهما السلام ٭ یا یعقوب بن ماثان برادر عمران که پدر مریم بوده وَاجْعَلْهُ رَبِّ
وکردان فرزند مرا ای آفریدکار من رَضِيًّا ◉ شایسته وپسندیده که تو از قول
وعمل او راضی باشی ٭ بعد ازین دعا سر بسجده نهاده تضرع میفرمود ٭ که ندای کوم ربانی ٭
از روی وعده باجابت دعای او کفت يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ ای زکریا ما بشارت
میدهیم ترا بِغُلَامٍ به پسری اسْمُهُ يَحْيَىٰ نام او یحیی لَمْ نَجْعَلْ لَهُ نیافریدیم مر او را مِنْ قَبْلُ
سَمِيًّا ◉ پیش از وی همنامی ٭ در زاد المسیر فرموده که وجه فضیلت نه از آن رویست
که قبل از وی کسی مسمی بدین اسم نبوده ٭ چه بسیار آدمی برین وجه یافت شود
که پیش از وی سمی او نبوده باشد ٭ بلک فضیلة آنست که حق سبحانه بخود تولی تسمیه
او نموده ٭ به پدر ومادر حواله نکرد ٭ امام ثعلبی آورده که ذکر قبل از آن فرمود ٭
بعد از وی کسی بظهور خواست آورد ٭ که او را بچندین اسم خاص اختصاص دهد
واسم سامی او را از نام همایون فرجام خود مشتق سازد نظم وشق له من اسمه لیجله
فذو العرش محمود وهذا محمد بیت ای خواجه که عاقبت کار امتت ٭ محمود از آن شدست که
نامت محمدست ٭ وکویند سمی بمعنی شبیه است ٭ یعنی مثل او نیافریده ایم ٭ در انکه

هركز عصيان وقصد عصيان ازو بظهور نرسد قَالَ رَبِّ كفت زكريا كه اى خداوند
من أَنَّى يَكُونُ جكونه باشد لِي مرا وَلَدٌ پسرى وَكَانَتِ امْرَأَتِي وهست زن من عَاقِرًا
نازاينده وَقَدْ بَلَغْتُ وبدرستى كه رسيده ام مِنَ الْكِبَرِ از بزرك سالى عِتِيًّا
به نهايت وبخافت . وضعف اعصاب وقوى . اين سخن از روى استعلام كفت
نه بطريق استبعاد . يعنى ما را جوان خواهى ساخت . يا هم درين پيرى مرا بت فرزند
خواهى فراخت قَالَ كفت فرشته بامر خداى تعالى كه . اى زكريا كَذَلِكَ همچنين است
كه تو كفتى از پيرى وضعف ما قَالَ رَبُّكَ كفت خداى تو هُوَ اين كار كه آفريدن
فرزندست درين سن از زن دو شخص عَلَيَّ هَيِّنٌ بر قدرت من آسانست وَقَدْ خَلَقْتُكَ
وبدرستى كه بيافريدم ترا مِنْ قَبْلُ پيش از يحيى وَلَمْ تَكُ شَيْئًا ونبودى چيزى
يعنى معدوم صرف بودى ترا موجود كردانيدم . پس من كه ترا از عدم بوجود
آوردم . قادرم بر ايجاد فرزند از دو پير . زكريا عليه السلام ازين بشارت مسرور شد
اما ندانست كه عن قريب وجود خواهد كرفت . يا مدتى ديكر را بظهور خواهد
رسيد قَالَ كفت رَبِّ اجْعَلْ لِي اى پروردكار من كردان براى من . يعنى بنماى مرا
آيَةً علامتى كه بدان قرب وقوع اين واقعه مرا معلوم كردد قَالَ كفت خداى
مر زكريا را عليه السلام آيَتُكَ نشانه تو أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ آنست كه سخن نتوانى كفت
با مردمان ثَلَاثَ لَيَالٍ سه شب با روز آن سَوِيًّا پى در پى يعنى بهم پيوسته . يا قادر
نباشى بر تكلم در حالتى كه سوى الخلق وتندرست باشى . آورده اند كه در همان
اوقات زبان او در دهان بزرك شد . بر وجهى كه تحريك را مجال نماند فَخَرَجَ پس بيرون
آمد عَلَى قَوْمِهِ بر كروه خود صباح آن روز كه در شب آن ايشاع حامله شده
بود مِنَ الْمِحْرَابِ از مصلى خود فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ پس اشارت كرد بديشان أَنْ سَبِّحُوا

آنكه

آنكه نماز كذاريد . يا تسبيح كوييد خداوند خود را بُكْرَةً بامداد وَعَشِيًّا و
شبانكاه . القصه سه روز برين منوال كذشت . پس بحال خود آمد . ويحيى عليه السلام
بعد از مضى مدت حمل متولد شد . ودر كودكى پلاس پوشيده با احبار در عبادت
بطريق رياضت موافقت مينمود . تا وقتى كه وحى بدو فرود آمد . واز حق سبحانه خطاب
رسيد كه يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ اى يحيى فراكير كتاب توريه را بِقُوَّةٍ بجد وجهد . يا بقوت
دل وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ وما داديم يحيى را حكمت وفهم توريه صَبِيًّا در حالتى كه
كودك بود سه ساله . يا هفت ساله آورده اند كه كودكان محله روزى در سه
سالكى او كفتند اى يحيى بيا تا بازى كنيم . فرمود كه . مَا لِلَّعِبِ خُلِقْنَا . ما براى بازى آفريده
نشده ايم . درين سخن پندى عظيمست . بى خبران بازيچه كاه غفلت را كه عمر عزيز
ببازى ميكذرانند وبدام فريب . إِنَّمَا الْحَيوةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ . مقيد ومشغوف
شده اند نظم عمر ببازيچه بسر ميبرى . بازى از اندازه بدر ميبرى . به زبازى جهان پاكيتى
طفلانه جند ببازى خوشى وَحَنَانًا وديكر داديم يحيى را رحمتى ومهربانى ورقت
قلبى مِنْ لَدُنَّا از نزديك ما وَزَكَوٰةً وطهارتى از كناه . يا ستايشى نزديك خلق وَكَانَ تَقِيًّا
وبود ترسكار . يا فرمان بردار يا مجتنب از لوث جرايم واوزار وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ ونيكوكار
به پدر ومادر يا فرمان برنده وخدمت كننده مر ايشان را وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا ونبود سركش
يعنى عاق ونافرمان مر والدين را عَصِيًّا ونبود عاصى مر پروردكار خود را وَسَلَامٌ
عَلَيْهِ وسلام از ما بر يحيى عليه السلام يَوْمَ وُلِدَ روزى كه متولد شد وَيَوْمَ يَمُوتُ
وروزى كه ميميرد وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا وروزى كه بر انكيخته شود زنده . يعنى
در آخرت . وكويند مراد سلامتى يحيى است . روزى كه متولد شد . از غمز شيطان
ووقتى كه وفات كرد از عذاب قبر . وروز قيامت از هول رستخيز . وقصه خوف وبكا

یحیی علی نبینا و علیه السلام در غایت اشتهارست وَاذْكُرْ و یاد کن فِي الْكِتَابِ
در قرآن مَرْيَمَ قصهٔ مریم بنت عمران را. و او پیوسته در مسجد مقدس بودی بوقت
عذر بخانهٔ خاله رفتی و بعد از طهر بمسجد باز آمدی. وقتی در خانهٔ خاله بود و بغسل
محتاج شد. موضعی طلبید که آنجا غسل کند. و حق سبحانه از ان خبر میدهد
إِذِ انْتَبَذَتْ چون دور شد مریم و باکرانه رفت مِنْ أَهْلِهَا از اهل خود. یعنی خاله و
قوم او مَكَانًا شَرْقِيًّا ○ در مکانی بر جانب شرقی از بیت المقدس. یا از سرای خاله
بجهت اغتسال در زمستان. و آن موضع بود افتاب روی فَاتَّخَذَتْ پس فرا گرفت
مِنْ دُونِهِمْ از پیش ایشان. یعنی از سوی ایشان حِجَابًا پردهٔ که مانع باشد از دیدن
و بعد از انکه غسل فرمود و جامه پوشید فَأَرْسَلْنَا پس فرستادیم ما إِلَيْهَا بسوی
او رُوحَنَا روح ما را که جبرئیل است. اضافة روح بخود جهة تشریف و تخصیص
اوست فَتَمَثَّلَ لَهَا پس متمثل شد جبرئیل برای مریم بَشَرًا سَوِيًّا ○ آدمی تمام خلقت.
یعنی بصورت آدمی خود را بوی نمود. مریم که در مغتسل خود مردی بیگانه دید
قَالَتْ إِنِّي گفت بدرستی که من أَعُوذُ بِالرَّحْمَٰنِ پناه میگیرم بخدای بسیار بخشش
مِنْكَ از شر تو إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا ○ اگر هستی تو پرهیزکار. غایت. مبالغه است در عفاف
یعنی اگر تو متقی و متورعی من از تو پرهیز میکنم. و پناه بحق میبرم. فکیف که
چنین نباشی. و گفته اند تقی نام شریری بود در ان زمان که متعرض نسوان میشد
و مریم قصهٔ او استماع نموده بود. گمان برد که مگر اوست. از وی بحق سبحانه پناه
برد. اما چون جبرئیل علیه السلام اضطراب مریم مشاهده فرمود قَالَ إِنَّمَا أَنَا گفت
جز این نیست که من رَسُولُ رَبِّكِ فرستادهٔ خداوند توام که بدو پناه میگیری
مرا اینجا فرستاده لِأَهَبَ لَكِ تا ببخشم ترا بفرمان او غُلَامًا زَكِيًّا ○ پسری پاک

وستوده قَالَتْ گفت مریم أَنَّىٰ يَكُونُ چگونه بود لِي وَلَدٌ مرا پسری وَلَمْ يَمْسَسْنِي و مرا
نسوده است بَشَرٌ آدمی یعنی هنوز دست کس بطریق مباشرت بمن نرسیده وَلَمْ أَكُ
و نبودم بَغِيًّا ○ زناکار و جویندهٔ فجور قَالَ كَذَٰلِكِ گفت جبرئیل علیه السلام که
چنین است که تو میگویی. هیچ کس به نکاح و سفاح ترا مس نکرده. فاما قَالَ رَبُّكِ
گفت پروردگار تو هُوَ این کار که اعطای ولد ست بی پدر عَلَيَّ هَيِّنٌ بر من آسان است
ما ترا پسری میدهیم تا استدلال کنی بدان بقدرت ما وَلِنَجْعَلَهُ و تا گردانیم اورا
آيَةً لِلنَّاسِ علامتی برای مردمان. که بتدبر در ان توانایی ما را دریابند وَرَحْمَةً
مِنَّا و تا گردانیم او را سبب بخششی از ما. برای آنان که بدو بگروند وَكَانَ و هست
خلق و بی پدر أَمْرًا مَقْضِيًّا ○ کاری محکوم به. یعنی مقدر و مقرر شده. و مسطور
گشته در لوح محفوظ. پس جبرئیل علیه السلام نزدیک وی آمد. و بدمید در گریبان
یا گریبان. یا دهان او فَحَمَلَتْهُ پس مریم بار گرفت در همان دم بعیسی علیه السلام
فَانْتَبَذَتْ پس بیرون شد و دور گشت بِهِ بعیسی. یعنی وقتی که در بطن او بود مَكَانًا
قَصِيًّا ○ مکانی دور از شهر ایلیا. گویند بکوهی رفت در جانب شرقی از شهر. یا
بوادی بیت لحم که شش میل دور بود از ایلیا. و بعد از نه ماه. یا هشت ماه.
وضع حمل واقع شد. و گویند حمل و وضع در یکساعت بوده. و در زاد نه ساعت
فرموده. و مقاتل گوید یکساعت خلق بود. و یکساعت تصویر و یکساعت وضع
و بر هر تقدیر چون وضع حمل نزدیک رسید. مریم درختی خرمای خشک شده دید
شاخهای آن بریده و تنه مانده فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ پس آورد اورا درد زادن إِلَىٰ جِذْعِ
النَّخْلَةِ بسوی تنهٔ درخت خرما. تا پشت خود بدان باز نهاد قَالَتْ گفت يَا لَيْتَنِي
مِتُّ کاشکی من مردی قَبْلَ هَٰذَا پیش ازین صورت وَكُنْتُ و بودمی نَسْيًا مَنْسِيًّا

جیزی بازکذاشته فراموش شده • یعنی هیچکس مرا ندانیستی • وازمن حسابی
نداشتندی • حالا همه احبار بیت المقدس مرا میشناسند • که دختر امام ایشانم •
ودر کفالت زکریا علیه السلام بوده ام • وهنوز بکارت من زایل نشده • وشوهری
نکرده ام • واکنون • فرزندی میزایم • وازخجالت این حال نمیدانم جکنم بیت
هرجند بروی کار درمینکرم • محنتزده جو خود نمی بینم من فَنَادَاهَا پس آواز
داد مریم را مِنْ تَحْتِهَا آنکه درزیر او • یعنی در شکم او بود • مراد عیسی است
علیه السلام که با او سخن کفت وندا فرمود أَلَّا تَحْزَنِي آنکه اندوهکن مباش وتمنای مرک
مکن • وحفص مَن تحتها میخواند • یعنی عیسی ازز یر او • فرشته از زیر درخت خرما
آوازداد که غم مخور قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ بدرستی که بیافرید وروان کرد آفرید کار تو •
تَحْتَكِ درزیر قدم تو سَرِيًّا ◯ جوی آب که ازان بیاشامی • وبدان طهارت کنی وَهُزِّي
وبجنبان ومیل ده إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ بسوی خود تنه درخت خرماء خشك شده را
تُسَاقِطْ تا فروریزد • وحفص تُسَاقِط خواند • یعنی تا درخت بیفکند عَلَيْكِ بر تو
رُطَبًا جَنِيًّا ◯ خرماء تر تازه فَكُلِي بس بخور از رطب وَاشْرَبِي وبیاشام از آب وَقَرِّي عَيْنًا
وروشن ساز چشم را بفرزند • یا خوشدل شو بسبز شدن درخت • وبر دادن او که
منا پسبنی با حال تو دارد • جه آنکه قادر است بر اظهار خرما از درخت یابس • قدرت
دارد بر ایجاد ولد از مادر بی وساطت پدر • پس حق سبحانه ملایکه فرستاد تا بکرد مریم
درآمدند • وجون عیسی علیه السلام متولد شد • اورا فراکرفته بشستند • ودر حریر
بهشت بیجیده درکنار مریم نهادند • وندا رسید که فَإِمَّا تَرَيِنَّ پس اکر ببینی مِنَ الْبَشَرِ
أَحَدًا از آدمیان یکی را • وازتو پرسد که این فرزند ازکجاست فَقُولِي پس تو بکوی إِنِّي نَذَرْتُ
بدرستی که من نذر کرده ام لِلرَّحْمَٰنِ صَوْمًا برای خدا روزه را وروزه ایشان ترك طعام

وکلام

وکلام بوده فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ بس سخن نخواهم کفت امروز إِنْسِيًّا ◯ با هیچ آدمی • بلك
با ملایکه سخن میکویم وباحق مناجات میکنم • واین مقدار سخن ازجهة اخبار ازنذر
بوده • یا باشارت ازین خبر داده • آورده اند که جون اهل مسجد مریم را در محراب او
نیافتند • بتفحص مشغول شده ازجاها وهرکس میجستند • تا کسی نشان داد که اورا در
بیت لحم دیده • قوم او بدنجا رفتند • ومریم جون ایشانرا بدید • عیسی را برداشته متوجه
ایشان شد فَأَتَتْ بِهِ پس آورد مریم عیسی را قَوْمَهَا بقوم خود تَحْمِلُهُ برداشته اورا •
همین که جشم آن کروه بروی افتاد قَالُوا يَا مَرْيَمُ کفتند ای مریم لَقَدْ جِئْتِ بدرستی
که آوردی شَيْئًا فَرِيًّا ◯ جیزی شکفت • یا زشت که درمیان اهل بیت تو مثل این
واقع نبوده يَا أُخْتَ هَارُونَ ای خواهر هرون • کویند اورا برادری هرون نام بوده • یا
هرون مردی بود در بنی اسرائیل که در صلاحیت بدو مثل زدندی • یا فاسقی بود که
ضرب المثل اهل فسق بودی • پس کفتند ای مثل هرون در زهادت • یا مانند او در فجور
مَا كَانَ نبود أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ پدر تو عمران مردی بد • بلك امام مسجد اقصی واشرف
احبار بود وَمَا كَانَتْ ونبود أُمُّكِ مادر تو حنه بنت فاقود بَغِيًّا ◯ زنا کار و
فاجره • تو با وجود این پدر ومادر فرزندی بی پدر ازکجا آوردی فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ پس
مریم اشارت کرد بعیسی علیه السلام که با او سخن کویید وجواب ازو شنوید •
قَالُوا کفت كَيْفَ نُكَلِّمُ جکونه سخن کوییم مَنْ كَانَ با آنکه هست فِي الْمَهْدِ
در کهواره • یعنی در خور کهواره صَبِيًّا ◯ کودکی که فهم خطاب وقدرت جواب
ندارد • کویند عیسی علیه السلام پستان در دهن داشت • جون کلام قوم شنید •
دهن از پستان بازکرفت • وبزبان فصیح قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ بدرستی که من بنده خدایم •
آتَانِيَ الْكِتَابَ داده است مرا کتاب • یعنی حکم کرده است در ازل که انجیل بمن دهد

وثعلبی آورده که تعلیم داده است مرا توریة در شکم مادر وَجَعَلَنِي نَبِيًّا ۝ و
گردانیدمرا پیغمبر گویند در ان حال پیغمبر بود و تکلم بطریق اعجاز میکرد وَجَعَلَنِي
وساختمرا مُبَارَكًا با برکت و نفع أَيْنَ مَا كُنْتُ هرجا باشم وَأَوْصَانِي وامر کردمرا
بِالصَّلَاةِ باقامت نماز وَالزَّكَاةِ و بایتاء زکوة مَا دُمْتُ حَيًّا ۝ مادام که باشم زنده
وَبَرًّا ... وکردانیدمرا نیکوکار بِوَالِدَتِي بمادر من و مهربان بر وی وَلَمْ يَجْعَلْنِي و
نکردانیدمرا جَبَّارًا گردنکشی متعظم که با خلق تکبّر کنم و ایشانرا برنجانم شَقِيًّا ۝
بدبختی که فرمان او نبرم وَالسَّلَامُ عَلَيَّ وسلام خدای بر منست چنانچه بر یحیی علیه السلام
يَوْمَ وُلِدْتُ روزی که بزادم وَيَوْمَ أَمُوتُ و روزی که بمیرم وَيَوْمَ أُبْعَثُ
حَيًّا ۝ و روزی که برانگیخته شوم زنده ذَٰلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ آنکه ذکر او گذشت و وصف او
کردیم عیسی بن مریم است نه آنکه نصاری او را وصف میکنند قَوْلَ الْحَقِّ میگویم
گفتن درست و راست الَّذِي آن گفتنی که جهودان فِيهِ يَمْتَرُونَ در ان شک دارند یعنی
قصهٔ عیسی که حمل بر چیزهای ناشایست میکنند یا ترسایان در ان جدال نموده جمع
او را خدا و بعضی پسر خدا میدانند مَا كَانَ نیست و نشاید لِلَّهِ مر خدای را أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ
آنکه فرا گیرد فرزندی چه ولد مجانس والد باید و حق سبحانه از جنسیة منزه است
سُبْحَانَهُ پاک است از اتخاذ ولد إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا چون حکم کند و خواهد کاری را که بسازد
یعنی ارادهٔ احداث شیء نماید فَإِنَّمَا يَقُولُ پس جز این نیست که گوید لَهُ كُنْ مر آن شیء را که
باش فَيَكُونُ پس باشد بی درنگ وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای رَبِّي وَرَبُّكُمْ پروردگار من
و شماست فَاعْبُدُوهُ پس او را پرستید و بعبادت غیر او مشغول میگردید هَٰذَا اینست
صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ۝ راهی راست که بمنزل جنت رساند فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ پس اختلاف
گردند جماعتها مِنْ بَيْنِهِمْ میان یکدیگر یعنی یهود و نصاری در باب عیسی علیه السلام

جهودان طریق تفریط گرفتند و ترسایان در جانب افراط افتادند یا مختلف شدند
ترسایان و سه فرقه گشتند نسطوریه عیسی را ابن الله گفتند و یعقوبیه الله
خواندند و ملکاییه بثالث ثلثه قایل شدند فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا پس وای مر آنانرا که
کافر شدند و استبعاد نمودند مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۝ از حاضر شدن در روز بزرگ
که قیامتست یا از مشاهدهٔ اهوال آن روز أَسْمِعْ بِهِمْ چه شنوا باشند کافران
وَأَبْصِرْ و چه بینا يَوْمَ يَأْتُونَنَا در ان روز که بیایند بما و لیکن سود نکند ایشانرا دیدن
و شنیدن یعنی مشاهده کنند مواعید الهی را و بدان متیقّن گردند اما نفع ندهد
و گویند این سخن بر طریق تهدید است یعنی در ان روز چه شنوا باشند مر سخنان موحش را
و چه بینا بعقوبات با هول لَٰكِنِ الظَّالِمُونَ لیکن ستمکاران الْيَوْمَ امروز فِي ضَلَالٍ
مُبِينٍ ۝ در گمراهی هویدا اند وَأَنْذِرْهُمْ و بیم کن ایشانرا یعنی کفار مکه را يَوْمَ
الْحَسْرَةِ از روز حسرت که بدان متحسّر باشند که چرا بد کردیم و نیکان حسرت خورند
که چرا نیکی بیشتر نکردیم إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ چون کار ساخته شود و حساب پرداخته
گردد و حکم شود که فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ اینچنین روزی در پیش است
وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ و ایشان در غفلت و بیخبری اندازان وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ و ایشان
نمیگروند بآخرت و متعلقات آن إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نَرِثُ الْأَرْضَ میراث
بریم زمین را وَمَنْ عَلَيْهَا و هرکرا بر روی زمین است یعنی همه فانی گردند و ما باقی
باشیم وَإِلَيْنَا و بسوی ما يُرْجَعُونَ ۝ باز گردانیده شوند بعد از مرگ در کشف
الاسرار آورده که اشارتست به بقاء احدیة و فناء خلقیت یعنی چون سطوت
الهی از رو هیبت لِمَنِ الْمُلْكُ اطلاق دور سموم کون را آتش بی نیازی در زند و غبار
اغیار از دامن قدرت بیفشانند و لجام اعدام بر سر مرکب وجود کنند ندا کبریا

در رسد که لمن الملك اليوم و جون ما سوى الله معدوم باشند جلال احدیّة
وجمال صمدیّة عزّت قدوسی وکمال صبوحی جواب دهد که لله الواحد القهار
نظم صرصر قهر جو از وحدت بوزید خس وخاشاك تعین همه را باد ببین هرجه در عرصه
امکان بوجود آمده بود سیل غیرت همه را تا عدم آباد ببرد وَاذْكُرْ و یاد کن برای قوم خود
فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ در قرآن قصّهٔ ابراهیم را علیه السلام که همه اهل ملل بفضل
او مقر و معترفند و مشرکان عرب بفرزندیٔ او مباهات میکنند پس از توحید
او خبر ده ایشان را إِنَّهُ بدرستی که او كَانَ صِدِّيقًا بود راستگوینده و مبالغه کننده
در آن یا راست کار و راست گفتار نَبِيًّا پیغمبری خبر دهنده یا بلند مقدار
إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ یاد کن آن را که گفت مر پدر خود را آزر بن ناحور را يَا أَبَتِ ای پدر من
لِمَ تَعْبُدُ چرا میپرستی مَا لَا يَسْمَعُ آن را که نمیشنود دعا و نیاز ترا وَلَا يُبْصِرُ و نمی بیند
خضوع و خشوع که نسبت بدو میکنی وَلَا يُغْنِي عَنْكَ و دفع نمیکند از تو شَيْئًا چیزی
از مکاره یا نفع نمیرساند ترا در دفع مضار و جذب منافع يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي ای پدر
من بدرستی که آمده است بمن بطریق وحی مِنَ الْعِلْمِ از دانش مَا لَمْ يَأْتِكَ آنچه بتو
نیامده فَاتَّبِعْنِي پس پی روی من کن أَهْدِكَ تا بنمایم ترا صِرَاطًا سَوِيًّا راهی راست
درست که سالك خود را زود بمقصود رساند يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ ای پدر من
مپرست دیو را و فرمان او مبر در نافرمانی خدای إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ بدرستی که شیطان هست
لِلرَّحْمَٰنِ عَصِيًّا مر خدای را فرمان نابرنده و از جملهٔ عصیان او آنکه آدم را سجده
نکرد يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ ای پدر من میترسم أَنْ يَمَسَّكَ آنکه برسد بتو عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَٰنِ
عذابی از خدای بسبب متابعت تو شیطان را و جون عذاب الهی بتو رسد فَتَكُونَ
پس باشی لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا مر شیطان را دوست یعنی قرین در لعنت و همنشین در عذاب

قَالَ گفت پدر ابراهیم مر او را أَرَاغِبٌ أَنْتَ آیا روی کردانندهٔ تو عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ
از پرستش خدایان من ای ابراهیم و ترك کنندهٔ ایشان لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ اگر باز نه ایستی از
مخالفت یا از گفتن عیب و مذمت ایشان لَأَرْجُمَنَّكَ هر آینه ترا دشنام دهم یا
سنگسار کنم وَاهْجُرْنِي و دور باش از من مَلِيًّا زمانی دراز تا از مضرت و معرّت
سنان من ایمن مانی قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ گفت ابراهیم که سلام بر تو یعنی میروم و وداع می کنم
و گفته اند مقابله کرد تهدید و ملام او را بسلام تا شاید که متأثر گردد و بایمان
در آید و در اخبار مذکورست که جون ابراهیم علیه السلام قصد مهاجرت کرد
پدرش گفت که از رفتن ملول مباش که تو نیك خدایی داری ترا فرو نخواهد گذاشت
ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بایمان او امیدوار شده برو سلام گفت
و فرمود که سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ زود باشد که آمرزش خواهم برای تو رَبِّي از پروردگار
خود استغفار برای کفار استدعاء توفیق است از حق سبحانه بر ایمان ایشان که
سبب مغفرت همان میتواند بود إِنَّهُ كَانَ بدرستی که خدای من بِي حَفِيًّا بمن
مهربان است و مرا باجابة دعا وعده داده وَأَعْتَزِلُكُمْ و کناره میکیرم از شما مراد آزرست
و امثال او از بت پرستان میگوید که دوری میجویم از همهٔ شما وَمَا تَدْعُونَ و
از آن جیزهم که میخوانید و میپرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای یعنی بتان وَأَدْعُو رَبِّي
و میخوانم خداوند خود را و میپرستم بیگانگی عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ شاید آنکه نباشم
بِدُعَاءِ رَبِّي بخواندن و پرستیدن خدای خود شَقِيًّا ناامید و بی بهره تنبیه است
بر آنکه شما از خواندن بتان بی بهره و ضایعید و من امیدوارم که از حق سبحانه
بهرهٔ تمام کیرم بيت حاجت ز کسی خواه که محتاجان را بی بهره نکرد از انعام عمیم
در بحر البحور فی تفسیر کتاب المسطور آورده که ابراهیم علیه السلام از بابل بکوهستان

فارس آمد • وهفت سال در اطراف آن جبال سیر میفرمود • تا پدرش بمرد • و
بتخانه تعلق به عمش ها زر کرفت • با زیبا باز آمد • ومذمت بتان آغاز کرد • ودرین
نوبت بتان را بشکست • وآتش نمرودی برو سرد شد • وبا ساره ولوط علیه السلام •
عزیمت شام فرمود • وحق سبحانه ازین هجرت خبر داد که فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ پس آنهنکام
که دور شد ابراهیم از بت پرستان • وبکذاشت ایشانرا وَمَا يَعْبُدُونَ وآنرا که
میپرستیدند مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای وَوَهَبْنَا لَهُ بخشیدیم اورا از ساره رضی الله
عنها اِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ یعنی فرزندی وپس از و نبیره وَكُلًّا جَعَلْنَا همه را کردانیدیم
نَبِيًّا پیغمبر وَوَهَبْنَا لَهُمْ وبخشیدیم مر ایشانرا مِنْ رَحْمَتِنَا از بخشش خود • کفته اند
مراد از رحمت اموال واولاد است که بدیشان ارزانی داشت وَجَعَلْنَا لَهُمْ وداديم
مر ایشانرا لِسَانَ صِدْقٍ سخن کفتنی مشتمل بر صدق • یا ذکری نیکو عَلِيًّا ◯ بلند وستا
میان مردمان • اشارت باجابت دعای ابراهیم است صلوات الله علی نبینا وعلیه
حیث قال • وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ ویاد کن در قرآن
مُوسٰى قصهٔ موسی را علیه السلام اِنَّهُ بدرستی که او كَانَ مُخْلَصًا بود پاك کرده شده
از ادناس نقایص وَكَانَ رَسُولًا وبود فرستاده شده از نزد حق نَبِيًّا خبر دهنده
خلق را از خدای • اهل معانی در تقدیم رسول بر نبی • با آنکه اخص واعلی است •
آن کفته اند که خدای اول اورا فرستاد • پس او خلق را خبر داد وَنَادَيْنَاهُ وندا کردیم
موسی را مِنْ جَانِبِ الطُّورِ از جانب کوه زبیر الْاَيْمَنِ از طرف راست موسی وَقَرَّبْنَاهُ
ونزدیك کردانیدیم اورا بدرکاه قرب نَجِيًّا ◯ در حالتی که راز کوینده بود با ما •
وآنکه نجی را بمعنی مرتفع داشته • میکوید موسی را علیه السلام • بالا بردند از آسمانی
باسمانی • واز حجابی به بس حجابی دیکر • تا بجائی که آواز قلم که توریة بدان نوشته می شد

استماع

استماع کرد • وامام ثعلبی آورده که نماند میان حق سبحانه وموسی مکر یك حجاب
صاحب کشف الاسرار کوید حضرت موسی را علی نبینا وعلیه السلام هم روش بود
وهم کشش • اشارت به روش او • وَلَمَّا جَاءَ مُوسٰى • عبارت از کشش او • وقربناه نجیا
سالك تا در روش است خطر دارد • جون کشش در رسید خطررا با او کار نیست ،،
یعنی در سلوك شوب تفرقه هست • وجذبه محض جمعیة است بیت تا خود روی
بی حاصلی جون او کشیدت واصلی • رفتن لجا بردن لجا این سیر را تا نیستاین وَوَهَبْنَا لَهُ
وبخشیدیم مر موسی را وعطا کردیم مِنْ رَحْمَتِنَا از بخشش ومهربانی ما اَخَاهُ هٰرُونَ
یاری کردن برادر او هارونرا بوزارت • وتدبیر مهم نَبِيًّا ◯ در حالتی که
پیغمبر بود وَاذْكُرْ ویاد کن فِي الْكِتَابِ اِسْمٰعِيلَ در قرآن قصهٔ اسمعیل را اِنَّهُ كَانَ
بدرستی که او بود صَادِقَ الْوَعْدِ راست وعده وَكَانَ رَسُولًا وبود فرستاده بخلق نَبِيًّا
خبر دهنده از حق • آورده اند که کسی را وعده داد که من درین مکان تو تا تو
بیابی • سه شبانروز • وبقولی یکسال اقامت کرد • تا آن مرد بیامد • ودرین مدت
جز بوست درخت خوردنی نداشت نظم هر که ازین پایه وفایش کمست • آن نه وفا بلك
نیست بر مرده صاحب نظر • صورت از صدق ووفا خویشتن • پس دیکر باره در صفت اسمعیل
وَكَانَ يَأْمُرُ وبود که میفرمود اَهْلَهُ کسان خود را • وکفته اند همه امت خود را •
بِالصَّلٰوةِ به نماز که اشرف عبادات بدنیه است وَالزَّكٰوةِ وبزکوة که اکمل عبادات
مالیه است وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ وبود نزد آفریدکار خود مَرْضِيًّا ◯ پسندیده بجهت
استقامت در اقوال وافعال وَاذْكُرْ ویاد کن فِي الْكِتَابِ در قرآن اِدْرِيسَ قصهٔ
ادریس را که پسر نبیرهٔ نبیرهٔ شیث • وجد پدر نوح است علیه السلام • ونام او
اخنوخ بوده • وبجهة دراست علوم بادریس ملقب شده • واول کسی که بقلم خط

نوشت • واز نجوم سخن گفت • وخیاطه کرد وی بود • وسی صحیفه برونازل شد • و
در جامع الاصول آورده که ادریس بصد سال قبل از وفات آدم علیهما السلام متولد
شده **اِنَّهُ** بدرستی که او **كَانَ** بود **صِدِّيقًا** راست گوینده با خلق **نَبِيًّا** خبر دهنده از حق •
وَرَفَعْنَاهُ وبر داشتیم اورا **مَكَانًا عَلِيًّا** ۝ بمکانی بلند که شرف نبوتست • ودرجهٔ
قرب • یا اورا ببهشت رسانیدیم • یا بآسمان جهارم • جنانجه در حدیث معراج ثابت
شده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ادریس را علیه السلام در آسمان رابع
ملاقات فرموده • ودر رفع ادریس اخبار متنوعه هست • ابن عباس رضی الله عنه
فرموده که روزی ادریس را علی نبینا وعلیه السلام حرارت آفتاب دریافت • مناجات
کرد که الهی با وجود این مقدار بعد که میان من وآفتاب هست از حرارت او باحتراق
نزدیک شدم • تا آن فرشته را که حامل اوست جه حال باشد • خدایا بار آفتاب بروی
سبک گردان • واورا از تاب حرارت آفتاب در سایهٔ عنایت خود محفوظ ساز **بیت**
از تاب آفتاب حوادث جه غم خورد • آنرا که سایه بان عنایت پناه اوست • حق
سبحانه دعاء وی مستجاب گردانید • وروزی دیگر آن فرشته که حامل آفتابست • خودرا
سبکبار یافت • وتأثری از حرارت او فهم نکرد • سبب آنرا از حضرت عزت استدعا
نمود وخطاب رسید که بندهٔ من ادریس در حق تو دعا فرموده • ومن اجابت کردم
فرشته استجازه نموده بزیارت ادریس علی نبینا وعلیه السلام بزمین آمد • وبالتماس
ادریس اورا بر پر بال خود نشانیده بآسمان برد • ونزدیک مطلع آفتاب رسانید •
وباستدعای ادریس کمیت عمر وکیفیت اجل از ملک الموت بپرسید • وعزرائیل علیه
السلام در دیوان اعمال نگاه کرده • فرمود که حکم الهی در بارهٔ این کس که تو میگویی
آنست • که حال نزدیک مطلع آفتاب متوفی شود • جون فرشته باز آمد ادریس را

یافت

یافت نقد جان بخازن اجل سپرده • وطوطی روح ش بشکرستان قدس پرواز کرده
وروایتی آنست که ملک الموت از کثرت طاعت ادریس علی نبینا وعلیه السلام مشتاق
دیدار وی شد • وباذن حق سبحانه بزمین آمده ویرا دریافت • وبامر الهی بالتماس ادریس بی
وباز حق سبحانه جان بوی داد • عزرائیل اورا بآسمان برد ودوزخ بدو نمود وازانجا
ببهشت رفت • ودیگر بیرون نیامد **اُولٰٓئِكَ** آن گروه انبیا که مذکور شدند • از زکریا
تا ادریس علیهم السلام **الَّذِينَ اَنْعَمَ اللّٰهُ** انانند که انعام کرد خدای **عَلَيْهِمْ** بر ایشان •
بانواع نعم دینیه ودنیویه • واصناف مواهب صوریه ومعنویه **مِنَ النَّبِيِّينَ** از
پیغمبران بیان موصولست • یعنی آنان پیغمبرانند **مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ** از فرزندان آدم که
ادریس است وباقی ایشان **وَمِمَّنْ حَمَلْنَا** واز ذریهٔ آنها که برداشتیم ایشانرا در
کشتی **مَعَ نُوحٍ** با نوح علیه السلام • وآنها غیر ادریس اند **وَمِنْ ذُرِّيَّةِ اِبْرٰهِيمَ** واز فرزندان
ابراهیم علیه السلام **وَاِسْرَآئِيلَ** واز ذریهٔ یعقوب علیه السلام **وَمِمَّنْ هَدَيْنَا** واز جمله
آنها که راه نمودیم ایشانرا بحق **وَاجْتَبَيْنَا** وبرگزیدیم ایشانرا از میان مردمان •
به نبوت **اِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِمْ** جون خوانده شد برایشان **آيَاتُ الرَّحْمٰنِ** آیتهاء خدای در کتب
منزله برایشان **خَرُّوا** بروی درافتادند **سُجَّدًا** در حالتی که سجده کنندگان بودند مر خدایرا •
وَبُكِيًّا ۝ وگریندگان از خوف وی • گریه را با استماع وتلاوت کلام ربانی نسبتی
خاص هست • جنانجه در خبر آمده که قرآن خوانید وبگریید • واگر نتوانید خودرا
بتکلف بر گریه دارید • صالح مری رحمه الله فرموده که در خواب قرآن بر حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم خواندم • فرمود که • یا صالح هذه القراءة فاین البکاء • کلام
مهیج شوقست • وجون آتش شوق در کانون دل برافروخته گردد • از دیده آب حزن
ریختن گیرد • واذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع **نظم**

ای دریغا اشك من دریا بدی • تا نثار دلبر زیبا بدی • اشك كان از بهر او بارند خلق
گوهرست واشك پندارند خلق • این سجدهٔ پنجم است از سجدات كلام الله • وحضرت شیخ
این سجده راكه بجهة تلاوت آیات رحمانی • وقوع می باید سجود انعام عام كفته
وكریمهٔ لهٔ متفرع بروست آنرا كزیدهٔ فرح وسرور میدارد • چه رحمت رحمانیت
مقتضی لطف ورأفتست • وموجب بهجت ومسرت • پس نتیجهٔ او طربست • نه اندوه
وتعب فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ پس در رسید ندازپس ایشان • یعنی پیغمبران مذكور
خَلْفٌ فرزندان بدكه از فرط غفلت أَضَاعُوا الصَّلَوٰةَ فرو كذاشتند نماز را
یعنی ترك كردند وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ وپیروی نمودند آرزوهاء نفس را از انواع
معاصی • جون شرب خمر وزنا وامثال آن فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ پس زود باشد كه به بینند
غَيًّا ◯ جزای كمراهی وتباه كاری • یا عذاب وزیان • كویند غی چاهیست در دوزخ
كه اهل دوزخ از عذاب اهل آن چاه بخدا پناه جویند • وبقول بعضی وادی است در
جهنم • آتش او تیزتر • وعذاب او سخت تر كه بی نمازان ومتابعان آرزو را بدینجا
برند إِلَّا مَنْ تَابَ مكر آنكه بازكشته باشد از معصیتها وَآمَنَ وایمان آورده بدل
وزبان وَعَمِلَ صَالِحًا وكرده كردارهاء شایسته فَأُولَٰئِكَ پس آن كروه تایب
مؤمن يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ در آورده شوند • وحفص معلوم خواند • یعنی در آیند
وَلَا يُظْلَمُونَ وستمدیده نشوند شَيْئًا در جیزی از پاداش خود • یعنی از مزد ایشان
كم نكنند • وآنجه بهشت باشد كه ایشان در آرند جَنَّاتِ عَدْنٍ بوستانهاء اقامة
الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَٰنُ آنها كه وعده داده است خدای بآن عِبَادَهُ بندكان خود را بِالْغَيْبِ
بپوشیدكی • یعنی ایشانرا وعده داد بهشت • وآن از ایشان غایبست • یا ایشان
ازان غایبند • وجون وعده هست از ین غیبة باك نیست إِنَّهُ كَانَ بدرستی كه هست

وعده

وَعْدُهُ مَأْتِيًّا ◯ وعدهٔ خدای آینده • یعنی موعود او كه بهشتست آمدنیست
ومؤمن بدان رسیدنی لَا يَسْمَعُونَ نشنوند بهشتیان فِيهَا در ان بهشتها لَغْوًا
بیهوده وتباه إِلَّا سَلَامًا لیكن بشنوند سلام از خدای • یا از ملائكه • یا از یكدیكر
وَلَهُمْ ومر ایشانرا بود رِزْقُهُمْ روزی ایشان از نعم بهشتی فِيهَا در جنة بُكْرَةً بامداد
وَعَشِيًّا ◯ وشبانكاه • یعنی بمقدار طرفین روز ایشانرا نعمتهاء بهشت خوراند •
جنانجه عادت متنعمانست • كه روزی دو نوبت طعام میخورند • یا مراد دوام
رزق باشد وتوالی آن • ودر بهشت اكرجه شب وروز نخواهد بود • اما علامتها
باشد كه بدان مقدار لیل ونهار بشناسند • ودر عین المعانی آورده كه لیل
بفروكذاشتن پردها • وبستن درها • معلوم شود • وزمان نهار برفع حجاب • وفتح
ابواب • ودر تبیان كفته كه در زمان شب كنیزان بهشت خدمت مؤمنان
كنند • ودر زمان روز غلمان وولدان تِلْكَ الْجَنَّةُ آن بهشت كه ذكر كردیم
الَّتِي نُورِثُ آنست كه ما میراث میدهیم مِنْ عِبَادِنَا از بندكان ما مَنْ كَانَ تَقِيًّا •
هركرا پرهیزكار باشد • آورده اند كه جون حضرت رسالت را صلوات الله
وسلامه علیه از اصحاب كهف • وذو القرنین وروح • سوال كردند • فرمود كه
فردا بیابید تا جواب دهم • واستثنا نكرد • پانزده • یا دوازده • یا بیست وپنج روز
جبرئیل علیه السلام بروفرو نیامد • وحضرت رسول بعد از نزول باو بكفت
دیر آمدی • ومن منتظر بودم جبرئیل جواب داد وحكایت قول او در قرآن اینست كه
وَمَا نَتَنَزَّلُ وفرو نمی آییم ما فرشتكان إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ مكر بفرمان ودستوری پروردكار
تو لَهُ مر او راست مَا بَيْنَ أَيْدِينَا آنجه در پیش ماست از كارهاء آینده وَمَا خَلْفَنَا وآنجه
ازپس كذاشته ایم • یعنی امور كذشته وَمَا بَيْنَ ذَٰلِكَ وآنجه در میان • ما كان

زمان صح

وماسيگون • هست • يعنى در حال • بامر وراست حكم در ابتداء آفرينش ما • و انتهاء آجال ما • وآنچه در مدت • حيات ماهست **وَمَا كَانَ** ونيست ونبوده ونخواهد بود **رَبُّكَ نَسِيًّا** ● پروردگار تو فراموشكار • يعنى از حال تو آگاهست • هر گاه خواهد ما را بتو فرستد **رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ** اوست آفريدگار آسمان وزمين **وَمَا بَيْنَهُمَا** وآنچه در ميان ايشانست • پس آفريننده ارض وسما • وپرورنده اهالى آن • نشايد كه فراموشكار بود **فَاعْبُدْهُ** پس اورا پرستش كن **وَاصْطَبِرْ** وشكيبا باش **لِعِبَادَتِهِ** مر پرستش اورا • يعنى چون دانستى كه ترا فراموش نكرده • بر عبادت خود ثابت باش وبابطاء وحى دلتنگ مشو **هَلْ تَعْلَمُ** آيا ميدانى **لَهُ سَمِيًّا** ● مر خدايرا ما نندى كه اورا اله توان گفت • يا همنامى • يعنى هيچ ميدانى كه كسى را الله نام بوده باشد • يكى از آثار سطوت الهى آن بوده • كه هيچ كس از اهل شرك معبود خود را الله نگفتند • بلكه اله ميگفتند • عزت احديه وغيرت الوهيه اين اسم سامى را از تصرف كفار در ان وتسميه بتان بدان • در حصن امان محفوظ داشت • وزبان اهل ايمان در نعمت ومحنت • وسرا • وضرا • بتكرار آن نام نامى جارى كرداند **نظم** الله الله چه طرفه نامست اين حرز دل وورد جان تمامست اين • پس بود ترد صاحب معنى • حسبى الله گواه اين دعوى **وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ** وميگويد انسان • يعنى در ميان ايشان ميگويند • يا ابى بن خلف استخوانهاء ريزه شده مى آرد • وبطريق استبعاد ميگويد **أَئِذَا مَا مِتُّ** آيا چون بميرم من **لَسَوْفَ أُخْرَجُ** هر اينه زود بيرون آورده شوم از خاك **حَيًّا** ● زنده • يعنى چگونه تواند بود كه مرده زنده شود • واز خاك بيرون آيد • حق سبحانه در جواب او ميفرمايد كه **أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ** آيا نمى انديشد • وياد نميكند آن آدمى **أَنَّا خَلَقْنَاهُ** آنرا كه بيافريديم ما اورا **مِنْ قَبْلُ** پيش ازين شگفت ترست • از جمع مواد بعد از تفريق آن **فَوَرَبِّكَ**

وَلَمْ يَكُ وبنود **شَيْئًا** چيزى بلكه صرف نبود يعنى بايد كه منكر نگردد اين معنى را كه ايجاد معدوم

پس بحق پروردگار تو كه بوقت قيام قيامت **لَنَحْشُرَنَّهُمْ** هر اينه حشر كنيم ايشان يعنى كافرانرا **وَالشَّيَاطِينَ** با ديوان • يعنى با قرنا از شياطين كه در دنيى داشته باشند • هر يكى را با قرين او در سلسله مقيد سازند **ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ** پس حاضر كردانيم ايشانرا • يعنى همه مردمانرا **حَوْلَ جَهَنَّمَ** گرداگرد دوزخ **جِثِيًّا** ● بر زانو در آمده از هول حساب • واحضار ايشان بر حوالى دوزخ جهة آنست تا سعدا بدانند كه از چه بليه خلاص يافته اند • سرور ايشان بيفزايد • واشقياء امكنه خود از دوزخ بدانند • وملال ايشان زياده گردد **ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ** پس بيرون آريم نخست **مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ** از هر گروهى **أَيُّهُمْ** هر كرا باشد از ايشان **أَشَدُّ** سخت تر وبسيار تر **عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا** ● بر خداى از جهت سركشى وجرئت • يعنى اول از هر امتى آنرا كه كافرتر وبا فرمان تر بوده جدا كنيم **ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ** پس ما داناتريم **بِالَّذِينَ هُمْ** بآنانكه ايشان **أَوْلَى** سزاوارترند **بِهَا** بآتش دوزخ **صِلِيًّا** ● از جهت انداختن • يعنى ميدانيم كه كيست سزاى آنكه نخست اورا در آتش افكنند **وَإِنْ مِنْكُمْ** ونيست از شما اى آدميان هيچ كس **إِلَّا وَارِدُهَا** مگر رسنده وگذرنده بر دوزخ • اما چون مؤمنان بر آن گذرند آتش مرده وافسرده گردد • چه در حديث آمده كه بعضى بهشتيان از بعضى سؤال كنند كه نه حق تعالى مارا وعده فرموده بود كه • وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا پس چه حال بود كه ما آتش را نديديم • فرشتگان گويند • قَدْ وَرَدْتُمُوهَا وَهِيَ خَامِدَةٌ يعنى بدرستى كه شما گذر كرديد بر دوزخ • اما آتش او بسبب نور ايمان شما فرو مرده بود • پير رومى قدس سره فرموده **بيت** مؤمن فسون چو داند بر آتشش بخواند ∴ سوزش درو نماند گردد چو نور روشن **كَانَ** هست ورود بر دوزخ **عَلَى رَبِّكَ** بر پروردگار تو **حَتْمًا** جزمى وقطعى **مَقْضِيًّا** ● كارى حكم شده بر ان يعنى وعده ايست

که البته واقع خواهد بود. ودران خلاف نیست. وجمعی برانندکه ورود
بمعنی دخولست. چه جابر بن عبدالله رضی الله عنهما از حضرت رسول صلی الله
علیه وسلم روایة کرده. که ورود دخول است. وهیچ بری وفاجری نباشد
الاکه بدوزخ درایند. اما آتش بر مؤمنان سرد وباسلامت باشد. چنانچه
بر ابراهیم علیه السلام. ومؤید این قول است آنکه حق سبحانه میفرماید که
ثُمَّ نُنَجِّي پس نجاة دهیم الَّذِينَ اتَّقَوْا آنانرا که پرهیز کردند از شرک. یعنی بیرون آریم از
دوزخ وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ وبگذاریم ستمکارانرا فِيهَا در آتش جِثِيًّا بر زانو درآمده کان
وَإِذَا تُتْلَى وچون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر مشرکان آيَاتُنَا آیتهاء ما بَيِّنَاتٍ هویدا
وروشن معانی آن. یا دلایل. یا اعجازش قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند آنانکه نگرویدند
از صنادید قریش لِلَّذِينَ آمَنُوا مرآنانرا که گرویدند. یعنی توانگران درویشانرا گویند
أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ کدام ازین دو گروه مؤمن وکافر خَيْرٌ بهترند مَقَامًا از جهة
مکان وموضع. یعنی ما را منازل نزه است وهمه اسباب معیشت در وآماده
وشما را نه گوشه ایست معین. ونه توشهٔ مهیا. وبحقیقة مراد از خیریة مقام
حسن حال وسعت معیشت است. ملخص کلام آنکه مشرکان مؤمنانرا میگفتند
ازما دو گروه کدام خوش حالترند وَأَحْسَنُ نَدِيًّا ونیکوتر از جهة مجلس یعنی
آراسته تر. چه در مجمع ما همه صنادید واشراف عرب بند. ودر مجلس شما موالی و
ضعفا. پس حق سبحانه بناء افتخار ومباهات ایشانرا درهم شکسته فرمود که
وَكَمْ أَهْلَكْنَا وچند هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از مشرکان عرب مِنْ قَرْنٍ
گروهها که مجتمع بودند در زمانی واحد. وبحسب واقع بودند هُمْ ایشان از کفار
عرب أَحْسَنُ أَثَاثًا نیکوتر از جهة امتعهٔ بیت که آرایش منازل بدان باشد.

وَرِئْيًا ونیکوتر از ایشان در هیئات ومنظر. نه آن مال هلاک ازیشان دفع
کرد. ونه آنجمال عذاب ازیشان باز داشت بیت بر مال وجمال خویشتن تکیه مکن
کانرا بشبی برند واین را بتبی قُلْ بگو مریشانرا که بمال ومنال مفتخر ومستظهرند
که غره مشوید زیرا که مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ هرکه هست در گمراهی ودوری از راه
حق فَلْيَمْدُدْ پس باید که مدد کند خبر است در صورت امر. یعنی مدد میکند
لَهُ الرَّحْمَٰنُ مر ورا خدای وباز میکشد عمر اورا مَدًّا باز کشیدنی. یعنی اورا مهلت میدهد
ونعمت پی درپی بدو میرساند حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا تا وقتی که به بینند مَا يُوعَدُونَ آنچه بیم
کرده شده اند بآن إِمَّا الْعَذَابَ یا عذاب در دنیا بقتل واسر وَإِمَّا السَّاعَةَ و
یا روز قیامت بمشاهدهٔ انواع خزی ونکال فَسَيَعْلَمُونَ پس بدانند مَنْ هُوَ شَرٌّ آنرا که
بدترست از از دو گروه مَكَانًا از جهة مکان. چه جای مؤمنان درجات جنان
باشد. ومأوای ایشان درکات نیران وَأَضْعَفُ وبدانند آنرا که ضعیفترست خبس
جُنْدًا از جهة سپاه. یعنی دوستان ومددکاران. چه اهل ایمانرا از خدای
وملائکه وانبیا یاری ومددکاری رسد. ومشرکانرا مطلقا یار وهوادار نباشد.
وما للظالمین من انصار وَيَزِيدُ اللَّهُ ومی افزاید خدای در دینی الَّذِينَ اهْتَدَوْا آنانرا که
راه یافته اند وبکتاب او هُدًى راه نمودن. یعنی گرویده اند بآنچه از قرآن
نازل شده. وحق سبحانه هدایة ایشانرا بتصدیق هرچه دیگر منزل میشود زیاده
میکند وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ وعملهاء شایسته از صلوات خمسه. یا کلمات
اربعه وغیر آن مر ایشانرا خَيْرٌ بهترست عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک آفریدگار تو ثَوَابًا از جهة
پاداش وَخَيْرٌ مَرَدًّا وبهترست از جهة بازگشت. یعنی اگر کافرانرا در دنیی جاه
ومال است در آخرت وبال ونکال خواهد بود. اما مؤمن در دنیی هم هدایة دارد

وهم حمايت • ودر آخرت هم ثواب خواهد داشت وهم حسن المآب بيت
بدنيا سر فرازو نامدارند • بعقبى كامرازو كامكارند • آورده اندكه خباب بن الارت را
رضى الله عنه بر عاص بن وايل سهمى دينى بود • روزى اورا باداء آن تقاضا كرد
واو كفت وام ترا باز ندهم تا به محمد كافر نشوى • خباب رض كفت لا والله كافر نشوم بدان
حضرت نه زنده ونه مرده • ونه روزى كه برانكيخته شوم • عاص كفت آن روز
كه مبعوث شوى • بيا ووام خود از من بستان • كه اكر آنچه ميكويى حق است •
من آنجا از تو افضل خواهم بود • ومال وفرزند من بيشتر • حق سبحانه آية فرستاد
كه أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ آيا ديدى آنرا كه نكرويد بِآيَاتِنَا بآيتهاء ما • يعنى
قرآن • يا دلايل وحدت وَقَالَ وكفت • يعنى عاص كه بخداى كه فرداى قيامت لَأُوتَيَنَّ
هر اينه داده شوم • يعنى بمن دهند مَالًا وَوَلَدًا ۝ مال وفرزند را أَطَّلَعَ الْغَيْبَ
آيا مطلع شده بر غيب • ولوح محفوظ را مطالعه كرده • واين سخن ازانجا ميكويد
أَمِ اتَّخَذَ يا فرا كرفته است عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا نزديك خداى عهدى وپيمانى برين
صورت كَلَّا نه چنانست كه او ميكويد سَنَكْتُبُ زود باشد كه بنويسيم
يعنى نكاه داريم مَا يَقُولُ آنچه ميكويد تا بران اورا جزا دهيم • يا حفظه را امر كنيم كه
بنويسند وَنَمُدُّ لَهُ وباز كشيم براى او مِنَ الْعَذَابِ از عذاب مَدًّا ۝ باز كشيدنى
يعنى دراز كنيم • وپيوسته كردانيم عذاب اورا • برين وجه كه عذابى بر بالاى
عذابى بدو رسانيم وَنَرِثُهُ وميراث كيريم • يعنى باز ستانيم بمرك او مَا يَقُولُ آنچه ميكويد
كه فردا بمن خواهند داد • يعنى مال وفرزند وَيَأْتِينَا وبيايد بما بوقت مرك • يا در
روز رستخيز فَرْدًا ۝ تنها • نه مال رفيق او • ونه فرزند قرين او وَاتَّخَذُوا وفرا كرفتند
مشركان قريش مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خداى آلِهَةً خدايان • جوز اصنام وملائكه لِيَكُونُوا

تا باشند

تا باشند اين معبودان لَهُمْ عِزًّا ۝ مر ايشانرا سبب عزت وارجمندى • يعنى
بشفاعة ايشان متعزز كردند نزديك خداى كَلَّا نه چنانست كه عزيز
كردند سَيَكْفُرُونَ زود باشد كه كافر شوند • يعنى انكار كنند آلهه ايشان
ومقر نباشند بِعِبَادَتِهِمْ بپرستش ايشان • يا كافران چون با هوال قيامت دانا
كردند • منكر شوند پرستش بتانرا وَيَكُونُونَ وباشند عَلَيْهِمْ بر معبودان خود ضِدًّا
دشمن • يا آلهه ايشان أَلَمْ تَرَ آيا نديدى ونداننستى إِنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ آنرا كه
فرستاديم ديوانرا عَلَى الْكَافِرِينَ بر كافران • يعنى بر ايشان مسلط ساختيم • يا قرين و
رفيق ايشان كردانيديم تَؤُزُّهُمْ مى جنبانند ايشانرا أَزًّا ۝ جنبانيدنى • يعنى
تحريص ميكنند ايشانرا بر معاصى • وازجاى ميبرند به تسويلات ووساوس فَلَا
تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ پس مشتاب بر ايشان • يعنى بعذاب ايشان تعجيل منماى إِنَّمَا نَعُدُّ
جز اين نيست كه ميشماريم لَهُمْ براى ايشان ايام اجال ايشان را عَدًّا ۝ شمردنى
كه درآن غلط نيست • چون آن ايام منقضى كردد بديشان فرود آيد آنچه مقرر شده
يَوْمَ ياد كن روزى را كه ما نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ فراهم آريم پرهيزكارانرا وجمع كنيم
إِلَى الرَّحْمَنِ بسوى بهشت خداى بخشاينده وَفْدًا ۝ درحالتى كه سواران باشند بر ناقهاء
بهشت • يعنى ايشانرا سواره به بهشت برند • چنانچه وافدانرا بدركاه ملوك
ميبرند • امام قشيرى قدس سره فرموده كه بعضى بر نجايب طاعات وعبادات
باشند • وقومى بر مراكب همم ونيات • آنانكه بر مراكب طاعت باشند • بهشت
جويانند • ايشانرا بروضه جنان برند • وآنانكه بر نجايب همت باشند • خداى
طلبانند ايشانرا بقرب رحمن خوانند • جنان جوى ديكرست • ودر حمن جوى ديكر صح • در كشف الاسرار
آورده كه ممشاد دينورى قدس سره • در نزع بود • درويشى پيش وى ايستاده

ع نصف الحزب

خمس

عشر

دعا میکرد. که خدایا برو رحمت کن. و بهشت و اکرامت کن. منادی بانگ
بر وزد که ای غافل سی سالست که بهشت با شرف و غرف و حور و قصور بر من جلوه
میدهند. و من گوشهٔ چشم همت بدان نیفگنده ام. اکنون بدرگاه قرب میروم
رحمت خود آورده. و برای من بهشت و رحمت میخواهی بیت باغ فردوس از برای دیدنش باید
بی جمالش روضهٔ جنت چه کار آیدم **وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ** و برانیم کافرانرا **إِلَى جَهَنَّمَ**
بسوی دوزخ. چنانچه بهایم را رانند **وِرْدًا** ◯ تشنگان. یا پیادگان. یا تنها تنها
لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ نتوانند و نیابند نه متقی و نه مجرم در خواست هیچ شفیعی **إِلَّا**
مَنِ اتَّخَذَ مگر کسی که فرا گرفته باشد **عِنْدَ الرَّحْمَٰنِ** نزدیک خدای **عَهْدًا** ◯ پیمانی برای
شفاعت. و آن پیمان توحیدست و عمل صالح. یا کسی نتواند کسی را شفاعت کردن
مگر از خدای دستوری یافته باشد **وَقَالُوا** و گفتند کفار بنو ملیح و یهود و نصاری
از روی جهل که **اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ** فرا گرفت خدای **وَلَدًا** ◯ فرزندی. یعنی ملائکه
و عیسی و عزیر علیهم السلام. بگوای محمد ایشانرا **لَقَدْ جِئْتُمْ** بدرستی که آوردید **شَيْئًا**
إِدًّا ◯ چیزی زشت. یعنی سخنی ناخوش و بی ادبانه **تَكَادُ السَّمَاوَاتُ** نزدیک شد که
آسمانها **يَتَفَطَّرْنَ** شکافته شوند **مِنْهُ** از عظمت آن سخن **وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ** و بازشکافد زمین
وَتَخِرُّ الْجِبَالُ و بیفتند کوهها **هَدًّا** و بشکنند شکستنی یعنی پاره پاره گردد **أَنْ دَعَوْا**
از آنکه خواندند **لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدًا** ◯ مر خدایرا فرزند. یعنی بدو اسناد کردند **وَمَا**
يَنْبَغِي و نسزد و لایق نباشد **لِلرَّحْمَٰنِ** مر خدایرا **أَنْ يَتَّخِذَ** آنکه فرا گیرد **وَلَدًا** ◯
فرزندی. چه اتخاذ ولد مقتضی مجانستست. زیرا که ولد از جنس والد باید. و حق
سبحانه از مجانست منزه است. یا باغنای ذاتی محتاج نیست بمعاونت اولاد. و
انس و الفت با ایشان. و استظهار و تن بدیشان **إِنْ** نیست **كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ**

والارض

وَالْأَرْضِ هر که در آسمانها و زمین است **إِلَّا آتِي الرَّحْمَٰنِ** مگر آینده در قیامت
بسوی رحمن **عَبْدًا** در حالتی که بنده باشد **لَقَدْ أَحْصَاهُمْ** بدرستی که همه را
دانسته است. و بدیشان احاطه کرده بحیثیتی که از حوزهٔ علم و قدرت او بیرون
نیستند **وَعَدَّهُمْ** و شمرده است اشخاص و افعال ایشانرا **عَدًّا** ◯ شمردنی **وَكُلُّهُمْ**
و همهٔ ایشان **آتِيهِ** آینده کانند بوی **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** روز رستخیز **فَرْدًا** ◯ تنها بی اتباع
و انصار **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا** بدرستی آنانکه بگرویدند **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و کردند
عملهای پسندیده **سَيَجْعَلُ** زود باشد که پدید کند **لَهُمُ الرَّحْمَٰنُ** برای ایشان خدای
وُدًّا ◯ دوستیٔ در دلهاء خلق. یعنی محبت ایشان در دلها افکند بی اسباب و
وسایط آن. در حدیث آمده که چون حق سبحانه بنده را دوست دارد.
جبرئیل را علیه السلام گوید که من فلانرا دوست میدارم. تو هم او را دوست دار.
جبرئیل او را دوست گیرد. و منادی کند در میان اهل آسمان که حق تعالی فلانرا
دوست میدارد. شما هم دوست دارید. پس آسمانیان او را دوست دارند.
آنگاه محبت او را وضع کنند در زمین. تا زمینیان نیز او را دوست گیرند.
فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ پس جز این نیست که آسان گردانیده ایم. قرآنرا بآنکه منزل ساخته ایم
بِلِسَانِكَ بزبان تو. یعنی بلغت عرب. یا خواندن آن بر زبان تو آسان کرده ایم.
لِتُبَشِّرَ تا مژده دهی **بِهِ الْمُتَّقِينَ** بدو پرهیزکارانرا. که از شرک اجتناب نموده اند.
وَتُنْذِرَ بِهِ و بیم کنی بآن **قَوْمًا لُدًّا** ◯ گروهی ستیزندگان سخت خصومت را **وَكَمْ**
أَهْلَكْنَا و چند هلاک کردیم **قَبْلَهُمْ** پیش از قوم تو **مِنْ قَرْنٍ** از اهل زمانی. یعنی
در قرنی قومی از مشرکان را بهلاکت رسانیدیم **هَلْ تُحِسُّ** هیچ می یابی و می بینی **مِنْهُمْ**
از آن هلاک شدگان **مِنْ أَحَدٍ** یکی را **أَوْ تَسْمَعُ** یا میشنوی **لَهُمْ** مر ایشانرا **رِكْزًا** ◯ آوازی

پوشیده • یعنی چون عذاب ما بدیشان فرود آمد • نه از یشان شخصی باقی ماند که کسی به بیند • ونه آوازی بر جایست که کسی بشنود • بلک موکل قهر الهی با هیچکدام در نساخته
وهمه را بدست فنا در دام خمول ونسیان انداخته ع کان لم یخلقوا اولم یکونوا
گواش از سروران تاج بخش بیت کو نشان از خسروان تاجدار • سوخت دیهیم شهان کامجو
خاک شد تخت ملوک کامکار سورة طه مائة وثلاثون واثنان آیة بسم الله الرحمن الرحیم

طه در هیچ یک از حروف مبادی سور • این مقدار اختلاف نیست که در طه • بعضی از آن
حروف مقطعه دانند • وکویند اسم قرآنیست • یا اسم سوره • یا اسمی از اسماء الهی یا مفتاح
اسم ظاهر • وهاوی • وجمعی برانند که اسمیست از اسماء حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم • جنانچه مزمل • ومدثر • پس منادی باشد حرف ندا ازو محذوف • یا اشارتست
بدو اسم آنحضرت • که طالبست • وهاوی یعنی طالب شفاعت وهادی بشریعت
یا طاهر از ذنوب • وهادی بمعرفت علام الغیوب • یا طهارت دل اوست از غیر حق
وهدایت او بقرب • در حقایق سلمی آمده که طا اشارتست بآنکه طی کرده شد
نقوش اکوان از صفحهٔ سر محمدی • وها رمزیست از آنکه هدایت یافت بقرب مکون
سرمدی • وبقول بعضی این دو حرف مقسم بها اند وهر یک اشارتست بچیزی
در تبیان کوید که قسم بطول وهدایت الهی است • یا بطینت پاک وهمت عالی
حضرت رسالت پناهی • ودر تیسیر از جعفر صادق رضی الله عنه نقل میکند که
طه سوکندست بطهارت اهل بیت رسول لقوله تعالی ویطهرکم تطهیرا • و
بقولی بطوبی وهاویه که اشارت بجنت ونار باشد • ودر زاد المسیر آورده که طا
طیبه است • وها مکه • وبدین دو حرم محترم قسم یاد کرده • یا طا طلب غازیانست
وها هرب کافران • یا طرب اهل جنانست • وهوان ارباب نیران • قومی برانند که

این لفظ

این لفظ حروف مقطعه نیست • بلک موضوع است بازاء یا رجل بلغت عک یا حبشه
یا نبطیه • یا سریانیه کما قیل • ان السفاهة طاها فی خلایقکم • ودیکری کفته
هتفت بطاها فی القتال فلم تجب • وبدین قول منادی حضرت رسول باشد • ودر
بعضی تفاسیر آمده که طا بحساب جمل نه است • وها پنج • مجموع جهارده باشد •
وغالب آنست که ماه را مرتبهٔ بدریت در جهاردهم حاصل شود • پس در ضمن این خطاب
مندرج است که ای ماه شب جهارده • ومنادی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
وبدریه اشارت بکمال مرتبهٔ جامعیهٔ آنحضرت کما لا یخفی علی العرفاء نظم ماه جون کامل
شود انور بود • زانکه او مرآت نور خور بود • در شب تاریکی کفر وضلال • از مهت روشن شد انوار
جلال • کاه ماه بدری وکه شاه بدر • صدر تو مشروح وکارت شرح صدر • و
کویند طاها در اصل طأها بوده که همزه را حذف کرده اند طأ امرست از وطأ یطأ • و
ها کنایتست از ارض • کنایه غیر مذکور • در بدایة حال که حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم بتهجد بر خاستی • بر یک قدم ایستادی • وبدین سبب پشت پای مبارکش
ورم کرد • این سوره نازل شد وامر فرمود که طأها یعنی به سپر بقدمین خود
زمین را • یعنی کف هر دو پای بر زمین نه • وکویند روزی ابو جهل واضراب وحضرت
رسول را صلوات الله وسلامه علیه کفتند • که تو بترک دین ما خود را در رنج انداخته
یا طعنه میزدند که قرآن بر محمد فرو نیامده مکر برای آنکه اورا در رنج وتعب اندازد
آیه آمد که طه ای مرد که هیچکس در میدان مردی چون تو قدم ننهاد ما انزلنا نفرستادیم
ما علیک القرآن بر تو قرآنرا لتشقی تا در رنج افتی وشب خواب نکنی وبواسطهٔ قیام
در نماز الم ورم به پای محترمت رسد الا تذکرة لیکن فرستادیم او را برتو جهت
پند دادن لمن یخشی مر انکس را که بترسد تخصیص خاشی با آنکه تذکیر عامست جهة

انتفاع اوست بآن تَنْزِيلًا فرو فرستاده شد فرو فرستادنی مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ از آنکس که
بیافرید زمین وَالسَّمٰوَاتِ الْعُلٰى و آسمانهاء بلندرا الرَّحْمٰنُ اوست بسیار بخشایش
عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوٰى بر عرش مستولی شد مراد و اضافهٔ استیلا بعرش آنکه حق سبحانه
بر همه موجودات مستولیست • جهة آن تواند بود که اعظم مخلوقات است •
در تاویلات ماتریدی مذکورست که عرش بمعنی ملك آید • و حق سبحانه بر ملك خود
مستولی و غالبست • در فتوحات آورده که شیخ ما قدس سره درین آیة بر عرش
وقف میکرد • و میکفت • استوی له ماله فی السموات • ای ثبت له شیخ الاسلام
قدس سره فرموده که استوای خداوند بر عرش در قرآنست • و مرا بدین ایمانست تأویل
نجوییم که تأویل درین باب طغیانست • بظاهر قبول کنم و بباطن تسلیم روم که این اعتقاد
سنیانست • اما میدانم که نه محتاج مکانست • نه عرش بر دارندهٔ اوست که
اوست بر دارنده و نکه دارندهٔ عرش **نظم** نی مکان ره یافت سویش نی زمان نی بیان دارد خبر زو
نی عیان • ای همه مخلوق حکم داورست • خالق عالم ز عالم برترست لَهُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ
مر وراست آنچه در آسمانهاست از مبدعات علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینهاست
از مخترعات سفلیه وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان هر دو باشد از اصناف ملائکه
و طبقات ناری و هوایی وَمَا تَحْتَ الثَّرٰى و آنچه در زیر طبقهٔ تا بیست از زمین •
ثری طبقهٔ زیر ترینست از طبقات ارض • و آن موضعیست که صخرهٔ صما بر بالای اوست
در تیسیر و غیر آن از تفاسیر بروایت وهب بن منبه مذکورست که هفت زمین
بر دوش فرشته ایست • و قدمین فرشته بر صخره ایست • و صخره بر شاخ کاوی از فردوس
و قوایم کاو بر پشت ماهی از حوض کوثر • و ماهی ثابتست بر بحری • و بحر بر جهنم و جهنم
بر متن ریح • و ریح بر حجابی از ظلمت • و آن حجاب بر ثری • و علم اهل آسمان و زمین

تا ثری بیش نرسد • و ما تحت الثری جز حق تعالی نداند وَإِنْ تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ و اکر
آشکارا کنی سخن را فَإِنَّهُ پس بدرستی که او يَعْلَمُ السِّرَّ میداند پوشیده را وَأَخْفٰى و آنچه
پوشیده ترست از پوشیده • کویند سر آنست که بنده میکند و میپوشد • و اخفی
آنکه نمیداند که دیگر چه خواهد کرد • یا سر آنست که با کسی کویند • و اخفی آنکه در دل
خود نهان دارند اَللّٰهُ اوست خداوند بحق لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ نیست معبودی سزای پرستش
مکر او لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنٰى مر وراست نامهاء نیکو • یا صفتهاء پسندیده وَهَلْ أَتٰكَ
و آمده است بتو حَدِيثُ مُوسٰى خبر موسی بن عمران • و قصهٔ او دانسته • پس در
صبر بر مکاره بدو اقتدا کن إِذْ رَاٰى و یاد کن چون دید موسی نَارًا آتشی را • در اخبار
آمده که چون موسی از شعیب علیهما السلام دستوری طلبید که بمصر رود
و مادر و برادر خود را ببیند • شعیب علی نبینا و علیه السلام اجازت داده اهل او را
با او روان کرد • شبی که هوا سرد بود و مظلم • و برف می بارید • ایشان راه کم کرده
به نزدیك وادی ایمن رسیدند • و صفورا دختر شعیب را علیه السلام که حلیلهٔ
موسی علیه السلام بود درد وضع حمل پدید آمده بآتش محتاج شد • موسی علیه
السلام چندانچه سعی فرمود از سنك و آهن آتش بیرون نیامد • ناکاه از دور آتشی
دید فَقَالَ پس گفت لِأَهْلِهِ امْكُثُوا مر اهل و عیال و خدم خود را که درنك
کنید درهمین موضع که إِنِّي آنَسْتُ بدرستی که من دیدم نَارًا آتشی لَعَلِّي آتِيكُمْ شاید
بیارم برای شما مِنْهَا بِقَبَسٍ از آن آتش شعلهٔ در سر چوب یا نی کرفته • یا جمره خرد از آن
یعنی فتیلهٔ یا چوبی روشن کنم یا اخکری بیارم أَوْ أَجِدُ یا شاید که بیابم عَلَى النَّارِ
بر سر آتش هُدًى راه نمایی که ما را بشارع رساند • پس کسان خود را بکذاشت • و تنها
بجانب آتش روان شد فَلَمَّا أَتٰهَا پس آنهنکام که بیامد بآن آتش آتشی دید سفید

در درخت سبز که عناب • یا عوسج بوده برافروخته • و در حوالی آتش هیچ کس نبی متحیر
شد و از روشنی آتش و سبزی درخت متعجب بود که ناگاه نُودِيَ يَا مُوسَى ندا کرده شد
که ای موسی إِنِّي أَنَا رَبُّكَ بدرستی که من منم پروردگار تو • تکرار ضمیر برای توکید
و تحقیق است • یعنی شک مکن و متیقن شو بآنکه من آفریدگار توام فَاخْلَعْ پس بیرون کن
و بیفکن از پای خود نَعْلَيْكَ نعلین خود را • کفته اند آن نعلین نجس بوده از پوست
حمار غیر مدبوغ • واصح آنست که نعلین از جلد بقر بوده • و ظاهر اما حق سبحانه
بخلع آن فرموده تا قدم موسی علی نبینا و علیه السلام تراب ارض مقدسه را مس کند •
و برکت آن بپای وی رسد • و محققان کویند این تعلیم طریق تواضع و ادبست که
بر بساط ملوك با نعلین نتوان رفت • و لهذا طایفه از سلف • جون بشر حافی قدس سره
و غیر او • پای برهنه سیر میفرموده اند بیت کنجی که زمین و آسمان طالب اوست
تا در نکری برهنه پا یار دارند • و کفته اند دل خود را از فکر اهل و ولد فارغ کن •
امام قشیری رحمة الله فرموده که فکر دنیی و آخرت را از دل بیرون افکن • یعنی در عالم
تفرید قدم بر دو کون نه إِنَّكَ بدرستی که تو بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى بوادی پاکیزه
مبارك ستوده که طوی نام اوست وَأَنَا اخْتَرْتُكَ و من برکزیدم ترا برای نبوت
فَاسْتَمِعْ پس کوش فرا دار لِمَا يُوحَى مر آنچیزی را که وحی کرده میشود بتو • و آن وحی
کدامست إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ بدرستی که منم خدای لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا نیست خدایی بجز من
فَاعْبُدْنِي پس مرا پرستش کن و این وحی مقصور بوده بر تقدیر توحید که منتهی
علم است • و امر بعبادت که کمال عمل است • پس از اقسام عبادت نماز را تخصیص
نموده فرموده که وَأَقِمِ الصَّلَاةَ و بپای دار نماز را لِذِكْرِي برای آنکه مرا یاد کنی
در آن • یا من ترا بدین ثنا یاد کنم إِنَّ السَّاعَةَ بدرستی که ساعت رستخیز آتِيَةٌ آینده است

اكاد

أَكَادُ أُخْفِيهَا میخواهم که پنهان دارم وقت آنرا • جه تخویف بعذابی که وقت
آن معلوم نیست • اتم و اشد باشد • و اکر اخفا بمعنی سلب خفا دارند • معنی آنست که
نزدیك شد که ظاهر کردانم آنرا لِتُجْزَىٰ متعلق است بآتیة • یعنی قیامت بی شك
آینده است تا پاداش داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر تنی بِمَا تَسْعَىٰ بآنجه میشتابد از عملها و
میکند فَلَا يَصُدَّنَّكَ پس باید که ترا باز ندارد عَنْهَا از ایمان بقیامت مَنْ لَا يُؤْمِنُ
آنکس که نمیکرود بِهَا بوقوع آن وَاتَّبَعَ و پیروی کرده است هَوَاهُ آرزوی
نفس خود را • پس بصدود این کس از راه مرو فَتَرْدَىٰ که هلاك شوی • خطاب با موسی
علیه است و مراد امت اویند • امام علم الهدی و فقیه ابو اللیث رحمهما الله بر آنند که
از اینجا که وَأَنَا اخْتَرْتُكَ • تا اینجا مخاطب حضرت پیغمبر ماست صلی الله علیه و سلم
و بین تقدیر مراد امت وی باشند • القصه جون موسی علی نبینا و علیه السلام
نعلین بیرون کرد • و در وادی مقدس قرار کرفت • خطاب رسید که وَمَا تِلْكَ
و آن جه جیزست بِيَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ بدست راست تو ای موسی • حق سبحانه جهت
استیناس موسی و رفع هیبت با وی سخن کفت • و پرسید که جه داری در دست
استفهام متضمن تنبیه است • یعنی حاضر باش تا عجایب بینی قَالَ کفت موسی علیه
السلام هِيَ عَصَايَ این عصای منست • و آن عصا از جوب مورد بهشت بود طول
او ده کز • و سر او دو شاخه • و در زیر او سنانی نشانده و نامش علیق بود • یا نبعه
آزاده علی نبینا و علیه السلام میراث بشعیب رسیده بود • و از وی بموسی رسید
القصه جواب داد و جهة تعداد نعم ربانی بر آن افزود و کفت أَتَوَكَّأُ تکیه می کنم
عَلَيْهَا بر آن عصا • جون مانده میشوم در راه • یا وقتی که بر سر رمه می باشم که
می جرند وَأَهُشُّ و فرو میریزم برك از درخت بِهَا بدان عصا عَلَىٰ غَنَمِي بر کوسفندان

خود وَلِيَ فِيهَا ومراد از عصا مَآرِبُ أُخْرَى كارهاء دیکر هست. آورده اندکه در
راه باموسی علیه السلام سخن کفتی. وازسباع وهوام اورا نکاه داشتی. وبا
دشمن وی حرب کردی. وجون درخواب بودی همه را محافظت نمودی. وبسی جاهی
که رسیدی تنه او حَبل وشعبتین او دلوی شدی. وجون بر زمین زدی درختی
سایه دار کشتی. وهر میوه که مرغوب موسی علی نبینا وعلیه السلام بودی بروید
آمدی. ودرشبهاء تیره جون شمع وجراغ نور دادی. وجون موسی اجمالا کفت که
مرا باو کارهاست قَالَ کفت خدای أَلْقِهَا يَا مُوسَى بیفکن اورا ای موسی حضرت
موسی کمان برد که اورا نیز همجو نعلین دور می باید افکند فَأَلْقَاهَا پس بیفکند آنرا از کفای
خود. فی الحال آواز عظیم بکوش وی رسید. باز نکریست فَإِذَا هِيَ پس آنجا آن عصا
حَيَّةٌ ماری بود تَسْعَى میشتافت بهرجانب. آورده اندکه اول ماری زرد شد
ببری عصا. بعد از آن بزرك شد با پشت بختی. ودراز کشت. وبرجار قائمهٔ سطبر
تو تاه رفتن آغاز کرد. ومیان کنارهاء دهن او هفتاد یا جهل ذرع بود. ودر دهان او
دندانهاء بزرك. ودوچشمش جون برق میدرخشید. به سنکهای عظیم رسیدی
یك لقمه کردی. ودرختهاء بزرك از بیخ برکندی. وبخوردی. جون موسی علیه السلام
وی را بدید ترسان شده روی بکریز نهاد قَالَ خُذْهَا کفت خدای که بکیر وی را وَلَا
تَخَفْ ومترس از وی سَنُعِيدُهَا زود بازکردانیم وببریم اورا سِيرَتَهَا الْأُولَى
بهیئت نخستین که داشت. یعنی همان عصا سازیم. جون خطاب الهی بموسی رسید
روی باژدها روان شده دست خود در دهان او کرد. وبحیین اورا بکرفت همان
عصا شد. ودوشعبه در دست وی. دل موسی آرام کرفته. دیکر باره ندا شنید که
وَاضْمُمْ يَدَكَ ضم کن وببر دست خود را إِلَى جَنَاحِكَ بسوی پهلوی خود در زیر

بغل

بغل تَخْرُجْ تا بیرون آید بَيْضَاءَ سفیدی روشن مِنْ غَيْرِ سُوءٍ بی عیبی وعلتی. یعنی
سفیدی برص نباشد. بلك سفیدی درخشنده وباشعاع بود مانند برق آيَةً
أُخْرَى فراکیر آیتی وعلامتی دیکر بر نبوت خود لِنُرِيَكَ این جنین کردیم تا بنمائیم ترا
مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى بعضی از نشانهای بزرك ما اذْهَبْ برو بدین دو معجزه إِلَى فِرْعَوْنَ
بسوی فرعون. ودعوت کن اورا بپرستش من إِنَّهُ طَغَى بدرستی که او از حد درکذشته
ودعوی ربوبیة میکند. جون حضرت موسی علی نبینا وعلی السلام مأمور شد
بدعوت فرعون. باخود اندیشید که من تنها بافرعون ولشکر او جکونه مقاومة
توانم کرد. پس از خدای تقویت طلبیده. آغاز دعا کرد واز روی نیاز قَالَ کفت رَبِّ
اشْرَحْ لِي ای پروردکار من کشاده کردان برای من صَدْرِي سینهٔ مرا تا در روی کنجد
آنجه بمن وحی میکنی. یا مرا متحمل وبرد بار ساز تا از هر سخن تنك دل نشوم وَيَسِّرْ لِي وآسان کن
برای من أَمْرِي کارمرا که تبلیغ رسالتست وَاحْلُلْ وبکشای عُقْدَةً کره را مِنْ لِسَانِي
از زبان من يَفْقَهُوا قَوْلِي تا فهم کنند سخن مرا. آورده اند که فرعون روزی موسی را
علیه السلام برکنار داشت موسی دست بریش مرصع او دراز کرد. وقدری از آن بکرفت
وبرکند. فرعون خشم کرفته بقتل او حکم کرد. وآسیه خاتون عذرخواهی اغاز نموده
فرمود که این کودك جوهری رخشان دید وبدان متوجه شد. واکر جمرهٔ آتش بیند
هم خواهد رسانید. پس طشتی آتش وظرفی پر از یاقوت پیش موسی آوردند. وجبرئیل
دست وی را کرفته بسوی جمرات آتش برد. وجمرهٔ برداشته در دهن نهاد. زبانش بسوخت
وکرهی بران بماند سخنش نیك مفهوم نمیشد. اینجا درخواست کرد تا آن عقده
منحل کردد. ودیکر کفت وَاجْعَلْ لِي وکردان برای من. یعنی مقرر کن وَزِيرًا یاری
دهنده. یا بار بردارنده مِنْ أَهْلِي از کسان من هَارُونَ أَخِي هرون برادر مرا اشْدُدْ بِهِ محکم کن

بوی أَزْرِی ○ پشت مرا وَأَشْرِكْهُ وانباز کن اورا فِي أَمْرِي ○ در کار من یعنی بیرسانیدن
سا زاو ادر نبوت بامن كَيْ نُسَبِّحَكَ تا ترا به پاکی یاد کنیم یا برای تو نماز کذاریم كَثِيرًا بسیار
وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا ○ و یاد کنیم ترا بحمد و ثنا و دعاء بسیار إِنَّكَ كُنْتَ هستی بِنَا باحوال
ما بَصِيرًا بینا یا توانایی بآنچه صلاح ما درانست قَالَ قَدْ أُوتِيتَ کفت خدای که بتحقیق
داده شدی سُؤْلَكَ يَا مُوسَى مطلوب و مسئول خود را ای موسی یعنی هرچه خواستی
بتو دادیم وَلَقَدْ مَنَنَّا و بدرستی که منت نهاده ایم عَلَيْكَ بر تو و نعمت داده ایم ترا مَرَّةً
أُخْرَى در وقتی دیکر إِذْ أَوْحَيْنَا چون وحی کردیم إِلَى أُمِّكَ بسوی مادر تو مَا يُوحَى آنچه
نتوان دانست مکر بوحی یعنی اورا الهام دادیم و وقتی که تو زاده بود و کسان فرعون
در طلب پسران بود ندکه بکشند و او بکار تو درمانده شد ما ملهم ساختیم اورا
یا بر زبان ملکی نه بر وجه نبوت بدو پیغام کردیم أَنِ اقْذِفِيهِ آنکه بیفکن موسی را فِي التَّابُوتِ
در صندوق بعد از انکه پنبه در وی نهاده باشی و سر آنرا بقیر محکم ساخته فَاقْذِفِيهِ
پس بیفکن آن تابوت را فِي الْيَمِّ در دریای نیل فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ پس باید که بیفکند دریا
صورتش امر است و معنیش خبر یعنی دریا اورا می افکند بِالسَّاحِلِ بکناره يَأْخُذْهُ تا فرا
کیرد اورا عَدُوٌّ لِي دشمنی که مراست وَعَدُوٌّ لَهُ و دشمنی که اوراست یعنی فرعون
تکرار عدو بجهة مبالغهٔ عدوات اوست آورده اند که مادر موسی بامر الهی موسی را
در صندوق نهاده بدریای نیل افکند و جویی از ان دریا بخانهٔ فرعون میرفت صندوق
پیش ایشان رسید بکرفتند و سر باز کرده کودکی ماه روی سیاه چشم بیرون آمد بیت
ماه زیباست ولی روی تو زیباتر ازوست چشم نرکس حکنم چشم تو رعناتر ازوست
قتاده رحمه الله فرموده که در چشمهای موسی علی نبینا و علیه السلام ملاحتی بود
که هر که اورا دیدی دوست داشتی آسیه و فرعون که چشم اورا دیدند

بلا دستی که تو
صح
حمیس

ازان جوی باغ فرعون
در آمد و او بار زن خود
آسیه بر کنار جوی بود
جون صندوق صح

محبتاو

محبتا و در دل ایشان پدید آمد چنانچه حق سبحانه میفرماید وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ و
افکندم بر تو مَحَبَّةً دوستی کاین مِنِّي از من یعنی تخم محبت ترا در دلها بکاشتم تا بر تو
مهربانی ورزند وَلِتُصْنَعَ و تا پرورده شوی عَلَى عَيْنِي بر دیدن من یعنی بعلم و ارادت من
در خبرست که فرعون و آسیه اورا بفرزندی برداشتند و بترتیب مهد و تعیین دایه
اشتغال نمودند هرچند دایه آوردندی موسی علیه السلام شیر وی نکرفتی مادر
موسی دختر خود مریم را کفته بود که بر کنار نیل میرو و چشم بر صندوق میدار
که کجا میرود چون صندوق بباغ فرعون در آمد مریم تیز خود را دران باغ
انداخت و صورت حال مشاهده کرد که برادرش شیر کس نمیستاند خود را پیش
آسیه افکند إِذْ تَمْشِي یاد کن چون میرفت أُخْتُكَ خواهر تو فَتَقُولُ پس کفت هَلْ أَدُلُّكُمْ
آیا دلالت کنم شما را ای حاضران عَلَى مَنْ يَكْفُلُهُ بر کسی که تکفل این طفل کند و اورا شیر
دهد آسیه کفت اکر چنین کنی با تو احسان نمایم مریم بیرون آمد و فی الحال مادر را
بیاورد و موسی را در کنار وی نهادند فَرَجَعْنَاكَ پس باز کردانیدیم ترا إِلَى أُمِّكَ
بسوی مادر تو بوعده و فا کردیم كَيْ تَقَرَّ تا شاید روشن شود عَيْنُهَا چشم مادر
بلقای تو وَلَا تَحْزَنَ و تا اندوهناک نکردد بفراق تو وَقَتَلْتَ نَفْسًا و بکشتی نفسی را
یعنی آن قبطی اسرائیلی بتو استغاثه کرد از و و فرعونیان دانستند و قصد قتل تو
کردند بجهة قصاص فَنَجَّيْنَاكَ پس رهانیدیم ترا مِنَ الْغَمِّ از کشتن و امر کردیم که
بمدین هجرت کنی وَفَتَنَّاكَ و بیازمودیم ترا فُتُونًا ○ آزمودنی یعنی ترا در بوتهٔ بلاها
افکندیم و پاک و خالص بیرون آمدی قصه ولادت حضرت موسی و قتل قبطی
و هجرت بمدین در سورهٔ قصص مشروح می آید فَلَبِثْتَ پس درنک کردی سِنِينَ
سالها فِي أَهْلِ مَدْيَنَ در میان اهل مدین و آن هجده یا بیست و هشت سال است

ثُمَّ جِئْتَ پس آمدی بدین وادی عَلَى قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ بر اندازهٔ که مقدر کرده بودم
ای موسی. واینجا با تو سخن کفتم وَاصْطَنَعْتُكَ وترا بر کزیدم وخاص ساختم لِنَفْسِي
برای محبت خود. یعنی ترا دوست کرفتم اِذْهَبْ أَنتَ برو تو وَأَخُوكَ وبرادر تو بِآيَاتِي بمعجزات
من وَلَا تَنِيَا وسستی مکنید فِي ذِكْرِي در رسانیدن ذکر من. بتوحید وعبادت
اِذْهَبَا بروید هر دو إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون إِنَّهُ طَغَىٰ ◉ بدرستی که او در عصیان
از حد در کذشته است فَقُولَا لَهُ پس سخن کویید با او قَوْلًا لَّيِّنًا سخن کفتنی نرم.
یعنی مدارا نمایید با او. واورا دعوت کنید در صورت مشورت. مثل هل لك
الى ان تزكى. مبادا که اکر درشتی نمایید بر شما غضب کند. یا آنکه حق تربیت
او در خوش سخنی مرعی دارید. وکفته اند اورا بکنیه خوانید چون ابو العباس
وبقولی ابو الولید. وابو مره نیز کفته اند. وبر هر تقدیر عنف مکنید لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ شاید
او پند کیرد بکلام شما أَوْ يَخْشَىٰ یا بترسد از عذاب خدا. تذکر بهره متحقق است
وخشیة حصه متوهم. پس موسی على نبینا وعلیه السلام از همین محل متوجه
مصر شد. وبا سر اهل خود نرفت. در تیسیر آورده که کسان موسی علیه السلام
شب انتظار بردند ونیامد. وروز نیز از وخبری نیافتند. در ان صحرا متحیر بماندند
قضارا جمعی از اهل مدین آنجا رسیده. وصفورا را بشناخته پیش پدرش بردند.
وبعد از غرقه شدن فرعون خبر موسی بدیشان رسید. القصه چون موسی بمصر
توجه نمود وحی آمد به هرون علیه السلام که باستقبال برادر براه مدین روان شو
در اثنای طریق ملاقات فرمودند. وموسی علیه السلام شرح احوال بتمامی باز کفت
وویرا از آنکه باتفاق پیش فرعون می باید رفت. واورا بحق دعوت نمود خبر داد
هرون علیه السلام کفت ای برادر شوکت وسطوت فرعون از آن جه تو دیده زیاده

شده. وبادنی سببی حکم بقطع وقتل وصلب میکند. موسی علیه السلام اندیشناک
شد. وهر دو برادر باتفاق قَالَا رَبَّنَا کفتند ای آفریدکار ما إِنَّنَا نَخَافُ بدرستی که ما
میترسیم أَن يَفْرُطَ عَلَيْنَا از انکه فرعون پیشی کیرد بر ما. یعنی تعجیل کند
بعقوبة ما. ونکذارد که معجزه بدو بنماییم أَوْ أَن يَطْغَىٰ یا آنکه زیاده کند طغیان
خودرا. ونسبت با حضرت مقدس تو سخنی بی ادبانه کوید قَالَ کفت خدای که
ای موسی وهرون لَا تَخَافَا مترسید از افراط وطغیان او إِنَّنِي مَعَكُمَا بدرستی
که من با شما ام بحفظ ونصرت أَسْمَعُ میشنوم دعای شما. یا آنچه او کوید بنسبت
من وَأَرَىٰ ومی بینم آنچه کند با شما. یعنی خاطر جمع دارید که من شنوا و
بینایم. نکذارم که ضرری بشما رساند فَأْتِيَاهُ پس بروید بدو فَقُولَا پس بکویید إِنَّا
رَسُولَا رَبِّكَ ما دو فرستادهٔ پروردکار توییم فَأَرْسِلْ مَعَنَا پس بفرست با ما بَنِي إِسْرَائِيلَ
فرزندان یعقوب را تا بارض مقدسه باز رویم. که مسکن آبای ما بوده وَلَا تُعَذِّبْهُمْ
وعذاب مکن ایشانرا بتکلیف اعمال شاقه. وکرفتن مقاطعه. وقتل اولاد قَدْ جِئْنَاكَ
بِآيَةٍ بدرستی که آورده نشانی. یعنی معجزه مِّن رَّبِّكَ از نزدیک آفریدکار تو وَالسَّلَامُ
وسلام ملائکه. یعنی خزنه بهشت عَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ بر انکس است که پی روی
ایمان کند. وراه راست رود. باسلامت هر دو سرا مر وراست إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا بدرستی
که وحی کرده اند بما. یعنی پروردکار ما حکم فرموده أَنَّ الْعَذَابَ با آنکه عذاب دنیی
وآخرت عَلَىٰ مَن كَذَّبَ بر آنکس است که تکذیب کند آنرا که آورده ایم وَتَوَلَّىٰ و پشت
بران کند وازان اعراض نماید پس موسی وهرون على نبینا وعلیهما السلام بحکم الهی
بدرکاه فرعون آمدند وبعد از مدتی که ملاقات او میسر شد کفتند ما رسولان
پروردکاریم وترا بعبادت او میخوانیم وان کلمات که حق سبحانه تلقین کرده

بود دا اگر دند قال گفت فرعون فمن ربکما یا موسی پس کیست پروردکار شما ای موسی
که مرا به پرستش او دعوت میکنید • نکته در آنکه موسی را به ندا تخصیص کرد
با آنکه خطاب با هر دو برادر بود • آنست که دانسته بود که بزبان موسی عقده هست
و سخن او نیك مفهوم نمیشود • خواست که او را نزد حضار مجلس انفعال دهد
و از انحلال عقده خبر نداشت • پس موسی بزبان فصیح قال گفت ربنا الذی پروردکار
ما آنکس است که از محض رحمت اعطی داده است کل شیء هر چیزی را از انواع مخلوقات
خلقه صورت او • و شکل او • لایق و موافق حال او • یا داد هر یك را از خلایق آنچه قوام
و استقلال او در وجود و معاش بدانست ثم هدی پس راه نمود او را بدان یعنی شناسا
گردانید بکیفیت انتفاع ازان • یا هر حیوانی را زوجی داد نظیر او در خلق و صورت • و راه
ازدواج و امتزاج بدو نمود • و گفته اند • خلقه مفعول اول است • و تقدیر کلام
اینکه داد آفریدکار خود را هر چیز که بدان محتاج اند • و چون مقصود بیان
معطی به است آنرا تقدیم کرد • فرعون که این سخن بشنید بترسید که مبادا قوم او
بعبادت چنین خدایی میل کنند • سخن را بجای دیگر کشانید • و جهة تعجیز موسی
علیه السلام قال گفت فرعون فما بال القرون الاولی پس چیست حال اهل قرنهای گذشته
چون قوم نوح • و عاد • و ثمود • که این خدای را نه پرستیدند این زمان در سعادت
و دولتند • یا در شقاوت و نکبت قال گفت موسی علمها علم حال و مال آن گروه
عند ربی نزدیك آفریدکار منست فی کتاب در لوح محفوظ نوشته شده لا یضل
خطا نمیکند و فرو نمیگذارد ربی پروردکار من هیچ چیز را ولا ینسی و فراموش
نمیکند • بلك دانش او بهمه محیط است • و من بنده ام مثل شما نمیدانم مگر آنچه
مرا ازان خبر دهد • و گفته اند مراد فرعون استفسار قیامت بود • گفت چیست حال

گذشتگان که برانگیخته نمیشوند • موسی علی نبینا و علیه السلام • جواب داد که
آن را جز خدای من کسی دیگر نمیداند • و باز بسر همان سخن اول رفت که وصف حق
سبحانه میکرد • و گفت پروردکار من الذی جعل آنست که کردانید لکم الارض
برای شما زمین را مهدا ⊙ فرشی کسترده که بران می نشینید • و مسکن میسازید
و جعل لکم و روشن کرد برای شما فیها در زمین سبلا راهها • تا بران راه از زمینی
بزمینی میروید • و بمصالح خود قیام مینمایید و انزل من السماء و فرو فرستاد از آسمان
ماء آبی که بارانست فاخرجنا به پس بیرون آوردیم بسبب آن آب التفات از غیبت
به تکلم تنبیه است بر کمال قدرت • و حکمت • یعنی کسی را جز ما اخراج میسر نیست
ما بیرون آوردیم باب باران ازواجا اصناف گوناگون من نبات شتی ⊙ از رستنیهای
پراکنده • که لون و طعم و رایحه هر یك مخالف آن دیگریست • با وجود اتحاد آب
و زمین کلوا پس گفتیم بخورید از آنچه بیرون آورده ایم • هر چه خوردن را شاید از
ثمار و حبوب وارعوا و بچرانید انعامکم چهارپایان خود را در چراگاهها • تا
بخورند کیاهها که خوردن شما را نشاید ان فی ذلك بدرستی که درین که مذکور شد
لآیات هر آینه دلالتهاست بر قدرت ربانی و وحدت او لاولی النهی مر خداوندان
خرد را که عقول ایشان ناهی باشد از اتباع باطل • و ارتکاب قبایح منها از زمین
خلقناکم آفریدیم شما را • یعنی اصل خلقة پدر شما • و اول مواد ابدان شما خاك زمین است
در تبیان فرموده که حق سبحانه فرشته میفرستد تا از خاك موضعی که مدفن کسی
خواهد بود قدری بر میدارد • و بر نطفه که ماده وجود اوست • میریزد • و
آنکس از تراب و نطفه مخلوق میشود و در همان خاك مدفون میکردد • چنانچه
فرمود شما را از زمین افریدیم و فیها نعیدکم و در زمین باز بریم • بعد از مرك •

٤٢ خمس

وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ و از زمین بیرون آریم تَارَةً أُخْرَى باری دیکر بجهة حساب وجزا•
حکیم فردوسی راست بیت بخاك در آرد خداوند پاك • دکر ره برون آرد از زیر خاك •
بر ان حال کائی بخاك اندرون • بر آن کونه از خاك آیی برون • اکر پاك در خاك کیری مقام •
بر آیی از ان پاك و پاکیزه نام • پس فرعون حجتی و معجزه طلبید • وحضرت موسی علی نبینا
وعلیه السلام عصا بیفکند اژدها شد و باز بکرفت همان عصا شد • وید بیضا بوی نمود
و از آیات تسع معجزه میدید • و نمیکروید • چنانچه حق سبحانه فرمود وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ
وبدرستی که ما بنمودیم فرعون را آيَاتِنَا كُلَّهَا همه معجزهاء ما که بموسی
علیه السلام • داده بودیم فَكَذَّبَ پس بدروغ نسبت داد موسی را وَأَبَى ◯ وسر باز زد
از آنکه ایمان آرد • و فرمان برداری کند • و از روی عناد قَالَ کفت أَجِئْتَنَا آیا آمده
بسوی ما لِتُخْرِجَنَا تا بیرون کنی ما را مِنْ أَرْضِنَا از زمین ما که مصرست بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى
بجادویی خود ای موسی • یعنی دانستیم که تو ساحری • و میخواهی که بسحر ما را از مصر
بیرون کنی • و بنی اسرائیل را متمکن سازی و پادشاهی کنی بر ایشان فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ پس هر اینه
بیاریم ما برای تو جادویی مِثْلِهِ مانند جادویی تو • و آن با تو معارضه کنیم تا مردمان
بدانند که تو پیغمبر نیستی جادوکری فَاجْعَلْ پس مقرر کن بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ میان ما
و میان خود مَوْعِدًا وعدهٔ بجهة معارضه • و چنان وعدهٔ که بهیچ وجه لَا نُخْلِفُهُ
خلاف نکنیم آنرا نَحْنُ وَلَا أَنْتَ نه ما و نه تو • و چون وعده برسد حاضر شویم مَكَانًا
سُوًى ◯ در جایی که مساوی باشد مسافت قوم ما و تو بآن • یا مکانی مستوی
یعنی هموار که درو پستی و بلندی نباشد • تا همه مردم نظاره توانند کرد قَالَ کفت موسی
مَوْعِدُكُمْ زمان وعدهٔ شما يَوْمُ الزِّينَةِ روز آرایش قبطیان است • و آن روز عیدی بود
مر اهل مصر را که همه آراسته در موضعی جمع شدندی • و تماشا کردندی یا روز نوروز بود

عشر

یا عاشورا وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ و آنکه جمع کرده شوند مردمان ضُحًى در چاشتگاه •
که روشنترست از باقی روز • یعنی موعد ما روز اجتماع آدمیانست بوقت چاشت •
حضرت موسی آن روز را تعیین کرد تا ظهور حق و زهوق باطل علی رؤس الاشهاد •
پیش وقوع پذیرد • و خبر آن باطراف و اکناف عالم برسد فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ پس برکشت
فرعون از مجلس • و بخلوت در آمد • و جهت جمع کردن سحره رأی زد • و کسان
فرستاد فَجَمَعَ كَيْدَهُ پس جمع کرد آنچیزی را که بآن کید کند • یعنی سحره و آلات
سحر ثُمَّ أَتَى پس آمد بوعدگاه با ساحران قَالَ لَهُمْ مُوسَى کفت موسی مر جادوان را چون
ملاقات نمود با ایشان • که ای قوم وَيْلَكُمْ وای بر شما لَا تَفْتَرُوا افترا می کنید
و مبندید عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی • که آیة او را سحر کویید • و خواهید که با آن
معارضه کنید • یا دروغ بر خدای مبندید بشرکت دیکری با او فَيُسْحِتَكُمْ که
مستاصل کرداند و از بیخ بر کند شما را بِعَذَابٍ بعذابی که نازل کرداند بر شما وَقَدْ خَابَ
و بدرستی که بی بهره و نومید ماند مَنِ افْتَرَى هر که افترا کرد بر خدای فَتَنَازَعُوا
پس کفت و شنود کردند جادوان أَمْرَهُمْ در کار خود بَيْنَهُمْ میان یکدیکر • بعد از
استماع کلام موسی علیه السلام • و کفتند این سخن بسخن ساحران نمیماند وَأَسَرُّوا
النَّجْوَى و پنهان داشتند راز کفتن را از ملازمان فرعون • و بر این قرار دادند که
اکر او بر ما غالب شود متابعت او می باید کرد • آورده اند که فرعون از غرفه دید که
ایشان با یکدیکر سخنی میکویند • و مسارهٔ میکنند پرسید که ای سحره چه کویید
ایشان از ترس فرعون قَالُوا کفتند إِنْ هَذَانِ بدرستی که این هر دو لَسَاحِرَانِ هر دو جادو اند
يُرِيدَانِ میخواهند أَنْ يُخْرِجَاكُمْ آنکه بیرون کنند شما را مِنْ أَرْضِكُمْ از زمین شما
بِسِحْرِهِمَا بجادویی خود • و مملکت مصر را در تصرف آرند وَيَذْهَبَا و ببرند بِطَرِيقَتِكُمُ

الْمُثْلَى مذهب شمارا که افضل مذاهبست • ودین ومذهب خودرا ظاهر کنند
یا ببرند اشراف واکابر شمارا • یعنی روی دل ایشان از شما برکردانند • وبسوی خود
متوجه سازند • علمارا در لفظ هذان اختلافاست • کویند اسم آنست • وبلغت
خثعم تثنیه در هر سه حال از اعراب بالف می باشد • واین حرف موافق ایشان واقع
شده • یا ان بمعنی نعم باشد • وهذان مبتدا • جنانجه • انّ وصاحبها • وحفص انّ
بتخفیف میخواند واورا نافیه میداند ولام را بمعنی الا • یعنی ما هذان الا ساحران
القصه جون فرعون از سحره شنود که موسی وهرون علیهما السلام ساحر اند
وداعیهٔ اخراج قبطیان دارند از مصر برآشفت وکفت فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ پس
جون حال جنین است جمع کنید ادوات کید خود • یعنی آلات سحر را ثُمَّ ائْتُوا صَفًّا
پس بیایید صف کشیده بسوی میدان • تا هیبت شما در دل مردم افتد وجهد کنید
تا بر ایشان غالب شوید وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ وبدرستی که فوز یافت • وبمطلوب خود
رسید امروز مَنِ اسْتَعْلَى هر که برآمد در سحر پس جادوان هفتاد هزار یا سی وسه
هزار صف کشیدند • وموسی وهارون علیهما السلام در برابر ایشان بایستادند
سحره بقولی سیصد خروار حبل ورسن میان تهی کرده • وپر زیبق ساخته بمیدان
آوردند • وبطریق ادب قَالُوا يَا مُوسَى کفتند ای موسی إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ یا آنکه تو می افکنی
عصای خودرا وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ ویا آنکه ما باشیم أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى نخست کسی که
بیفکند • موسی علی نبینا وعلیه السلام از روی مقابلهٔ ادب با ادب • یا از وجه بی
اعتباری آن وبی حسابی ازان قَالَ بَلْ أَلْقُوا کفت بلکه شما بیفکنید • ایشان جادویهای
خود بیفکندند • وبسبب حرارت هوا زیبق در اضطراب آمد فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ
پس آنجا رسنها وعصاهاء ایشان يُخَيَّلُ إِلَيْهِ نموده شد بموسی مِنْ سِحْرِهِمْ از جادوی

وکید

وکید ایشان که کویی أَنَّهَا تَسْعَى بدرستی که آن میرود • ومیشتابد فَأَوْجَسَ
پس دریافت فِي نَفْسِهِ در دل خود خِيفَةً مُوسَى خوفی موسی ازآنکه نظارکیان
میان سحر ومعجز فرق نکنند • یا آنکه متفرق کردند پیش از القاء عصا • وجون این
وهم بر موسی طاری شد قُلْنَا کفتیم ما لَا تَخَفْ مترس ازانجه ترا در وهم انداخته • که
امر تو از غایت وضوح بر عام • وخاص ملتبس نخواهد کشت إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى بدرستی که
تو برتری از ایشان • وغالب بر ایشان وَأَلْقِ وبیفکن مَا فِي يَمِينِكَ آنجه در دست راست
تست • تحقیر عصا میکند • یعنی از بسیاری عصا ورسن ایشان باک مدار • وآن جوب را
که در دست تست بیفکن تَلْقَفْ تا فرو برد مَا صَنَعُوا آنجه ساخته اند • إِنَّمَا صَنَعُوا
بدرستی که آنجه ساخته اند كَيْدُ سَاحِرٍ فریب جادوی ست وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ ورستکاری
نیابد ساحر وفیروز نشود حَيْثُ أَتَى هرجا باشد • وبهرجا رود • حضرت موسی علی نبینا
وعلیه السلام عصا بیفکند • فی الحال اژدهای عظیم شد • ودهن خود کشاده تمام
ادوات جادوانرا فرو برد • ومردمان ترسان روی بکریز آوردند • موسی علیه السلام
اورا بکرفت • همان عصا شد • جادوان دانستند که آن سحر نیست • زیرا که سحر
سحری دیکررا باطل نکند • بلکه قدرت خدا ومعجزهٔ موسی است فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ پس درافکنده
شدند • یعنی تا مل این معنی ایشانرا در روی افکند سُجَّدًا درحالتی که سجده کنندکان
بودند مر خدایرا • واز روی صدق قَالُوا آمَنَّا کفتند کرویدیم بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى
بپروردکار هرون وموسی • تقدیم هرون جهت رعایت فواصل • وملاحظهٔ رؤس
الایست • فرعون که این صورت مشاهده کرد قَالَ آمَنْتُمْ کفت آیا ایمان آوردید
وحفص آمنتم خواند بر سبیل اخبار • یعنی بکرویدید • وتصدیق کردید لَهُ مر موسی را
قَبْلَ أَنْ آذَنَ پیش ازانکه دستوری دهم لَكُمْ مر شمارا • وفرمایم که بدو بکروید

إِنَّهُ بدرستی که موسی لَكَبِيرُكُمُ هر اینه بزرك شماست الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ آنكه
بیاموخت شما را جادویی یعنی استاد و معلم و مهتر جادوانست شما باهم ساخته
خواهید که ملك مرا برانداز ید فَلَأُقَطِّعَنَّ پس هر آینه ببرم أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ
دستها و پایهای شما را مِنْ خِلَافٍ مخالف یکدیگر یعنی یکی از راست و یکی از چپ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ
و بر آویزم شما را فِي جُذُوعِ النَّخْلِ بر تنهاء درخت خرما که درازترین درختانست
تا همه کس شما را ببیند و عبرت کیرد وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا و تا بدانید که کدام از ما یعنی من یا
خدای موسی که بدو کروید ید أَشَدُّ عَذَابًا سخت ترست از روی عذاب وَأَبْقَى و پاینده تر
از جهت عقاب. ساحران چون از جام جذبه حقانی مست شده بودند و از انوار تواتر
ملاطفات ربانی که بر دل ایشان تافته بود از دست شده نظم خورده یك جرعه از کف ساقی
هرچه فانیست کرده در باقی دامن از فکر غیر افشانده لیس في الدار غیره خوانده لاجرم
در جواب فرعون قَالُوا لَنْ نُؤْثِرَكَ کفتند ما ترا نکزینیم و اختیار نکنیم عَلَىٰ مَا جَاءَنَا
بر آنچیزی که آمد بما مِنَ الْبَيِّنَاتِ از معجزات واضحات. و کویند که در حین
سجده بهشت و نعیم آنرا بدیشان نموده بودند پس کفتند ما نعمت ترا نمیکزینیم
بر آنچه دیدیم از نشانهای روشن و سوکند میخوریم وَالَّذِي فَطَرَنَا بخدایی که ما را
آفرید فَاقْضِ پس بکن مَا أَنْتَ قَاضٍ هرچه هستی کننده آن یعنی هرچه خواهی با ما بکن
که ما پروای آن نداریم إِنَّمَا تَقْضِي جز این نیست که تو حکم کنی هَٰذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا
درین زندکانی دنیی یعنی حکم تو درین جهان که ما هستیم بیش جاری نیست هرچه
میخواهی میکنی در آخرت که بهترست و پاینده تر از حکم معزولی و بهمه خود مشغول
خواهی بود بیت امروز هرچه خواهی بکنی فردا تو نبینی هرچه خواهند کشد إِنَّا آمَنَّا
بدرستی که ما کرویدیم بِرَبِّنَا به پروردکار ما لِيَغْفِرَ لَنَا تا بیامرزد مار خَطَايَانَا

بجوره

كناهان

کناهان ما از کفر و معاصی وَمَا أَكْرَهْتَنَا و بیامرزد آنچه اکراه کردی ما را عَلَيْهِ
بر آنچیز مِنَ السِّحْرِ از آموختن جادویی آورده اند که فرعون مردم را بر آموختن سحر
اکراه میکرد یا خواندن و ایشان را اکراه بود چه مجرد حکم سلطان اکراه هست
و ایشان از خدای مغفرت آن اکراه طلبیدند زیرا که در جمیع ادیان با کراه
مواخذ بوده اند و این مواخذه از امت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم برداشته
شده است وَاللَّهُ خَيْرٌ و خدای بهترست از روی پاداش وَأَبْقَىٰ ◌ و پاینده تر از
جهة ثواب. تو ما را بر کفر مزدی میدهی که انقطاع بدان راه دارد و خدای بر
ایمان اجری عطا میکند که کرد زوال کرد آن نکردد إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ بدرستی که هر که آید
رَبَّهُ به نزدیك پروردکار خود مُجْرِمًا مشرك یعنی بر کفر میرد فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ پس
بدرستی که مر او راست دوزخ لَا يَمُوتُ فِيهَا نمیرد در آن تا از عذاب برهد
وَلَا يَحْيَىٰ ◌ و نه زنده باشد بزندکانی که خوش کذراند وَمَنْ يَأْتِهِ و هر که
بیاید بوی مُؤْمِنًا در حالتی که مومن باشد قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ بتحقیق کرده کارهاء
شایسته فَأُولَٰئِكَ پس آن کروه مومنان و نیکوکرداران لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ
مر ایشانراست درجهاء بلند که آن درجها جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانهاء اقامتست تَجْرِي
میرود بوستها مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار یا منازل آن جویها خَالِدِينَ در حالتی
که آن کروه جاوید باشند فِيهَا دران بوستانها وَذَٰلِكَ و این ثواب جَزَاءُ مَنْ
تَزَكَّىٰ پاداش آنکسیست که پاك باشد از ادناس کفر و ارجاس عصیان یا متطهر بود
بطاعت و اعمال خیر. تا اینجا کلام سحره است. و چون قصه ایشان بشرحی لایق
در سوره اعراف کذشته بود. اینجا بطریق ایجاز کلمهٔ دو سه آورده بر مضمون
آیات اقتصار نمود وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا و هر اینه ما وحی کردیم إِلَىٰ مُوسَىٰ بموسی علیه السلم

یعنی وقتی که فرعون از رؤیة معجزات متأثر نشد و در تعذیب بنی اسرائیل افزود
ما گفتیم موسی را ان اسر بعبادی آنکه بشب ببر بندگان مرا از مصر و چون بکنار
دریا رسند و لشکر فرعون از عقب بیایند باک مدار فاضرب لهم پس فرا کیر برای
ایشان طریقا راهی ابن عیسی فرموده که بزن عصا تا سازیم برای ایشان راهی
فی البحر در دریا یبسا خشک که در وی آب و لای نبود لا تخاف نترسی درکا از دریافتن
دشمن یعنی ایمن باش که فرعونیان شما را دریابند ولا تخشی و نترسی از غرقه شدن
که شما را بسلامت بگذرانیم پس موسی با مر الهی بنی اسرائیل را از مصر بیرون برد و دیگر
روز قبطیان خبردار شدند اما در خانهٔ هر یک از ایشان مصیبتی عظیم افتاد که
بخود درماندند روزی دیگر لشکرها جمع شدند فاتبعهم پس از پی در آمدند
بنی اسرائیل را فرعون بجنوده فرعون با لشکر خود و بکنار دریا رسیدند موسی با
قوم خود گذشته بود فرعونیان نیز در آمدند فغشیهم پس دریافت ایشان را
من الیم از دریا ما غشیهم آنچه دریافت ابهام از برای تفخیم مسند الیه است یعنی
موجی دریافت ایشان را که کس بکنه آن نرسد تا لفظی بازای وی وضع تواند کرد
واضل فرعون و گمراه کرد فرعون قومه گروه خود را در دین وما هدی و راه ننمود
ایشان را هدایة فرعون تهکم است چه او میگفت وما اهدیکم الا سبیل
الرشاد و گفته اند فرعون قوم خود را در دریا گم کرد و خود نیز نجات نیافت
یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب قد انجیناکم بدرستی که برهانیدیم شما را من
عدوکم از دشمنان شما که فرعون و قوم او بودند وواعدناکم و وعده
دادیم پیغمبر شما را بجهت انزال توریة برای شما جانب الطور الایمن جانب راست
کوه طور ونزلنا و فرو فرستادیم علیکم المن بر شما ترنجبین والسلوی و مرغ

بیان

بریان وقتی که در تیه سرگردان بودید و گفتیم کلوا بخورید من طیبات ما
رزقناکم از پاکیزها و حلالها که شما را روزی کرده ایم ولا تطغوا و از حد
در مگذرید فیه در آن چیز یعنی ستم مکنید و هر یک حصهٔ خود بگیرید یا ذخیره
منهید برای روز دیگر یا شکر فرو مگذارید که شکر قید نعمت موجود و صید نعمت
مفقود است بیت شکر منعم واجب آمد در خرد ورنه بگشاید در خشم ابد
و گفته اند قوت آن نعمت را بمعصیت صرف میکند که اگر چنین کنید فیحل پس
فرود آید علیکم غضبی بر شما خشم من ومن یحلل علیه غضبی و هر که فرود آید بر وی
غضبی خشم من فقد هوی پس بتحقیق افتاد در هاویه یا هلاک شد وانی لغفار
و بدرستی که من هر اینه نیک نیک آمرزنده ام لمن تاب مر آنکس را که توبه کرد
از شرک وآمن و ایمان آورد بوحدانیة من وعمل صالحا و بکرد عملی نیکو یعنی
فریضها ادا نمود ثم اهتدی پس راه راست رفت یعنی بر سنت پیغمبر مواظبت
کرد یا بر هدایة استقامت نمود یا طریق اهل سنت و جماعة گرفت بیت
راه سنت رو اگر خواهی صراط مستقیم کز سنن راهی بود سوی رضای ذو المنن
هر مژه در چشم وی همچو سنان نیزه باد گر سپارد زندگی خواهد زمانی بی سنن
آورده اند که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعون از موسی علیه السلام استدعا
نمودند که برای ما قوانین شریعتی و قواعد احکام آن مبین و معین ساز موسی
علی نبینا و علیه السلام درین باب با حضرت رب الارباب مناجات کرد و خطاب
رسید که با جمعی از اشراف بنی اسرائیل بکوه طور آی تا کتابی که جامع احکام
شرع باشد بتو دهم موسی علیه السلام هرون را بجای خود بگذاشت و با وجوه
قوم که هفتاد تن بودند متوجه طور شده قوم را وعده کرد که چهل روز

دیگر را می آیم. وکتاب می آرم. وچون بنزدیك طور رسیدند قوم را بگذاشت
وازغایت اشتیاق که بکلام وپیام الهی داشت. زود ببالای کوه برآمد. خطاب ربانی
در رسید که وَمَا أَعْجَلَكَ وچه چیست شتابان ساختن ترا تا تعجیل کردی وپیشتر
آمدی عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى از گروه خود ای موسی قَالَ هُمْ أُولَاءِ گفت موسی که
ایشان گروه مردان اینك می آیند عَلَى أَثَرِي بر پی من وساعت بساعت برسند وَعَجِلْتُ
وبشتافتم إِلَيْكَ رَبِّ بسوی تو ای پروردگار من لِتَرْضَى تا خشنود کردی از من. چه
امتثال امر موجب رضای آمرست. یعنی پیش آمدن من از قوم نه بجهت تعظیم بود
برایشان. بلکه طلب خشنودی تو کرده ام قَالَ فَإِنَّا گفت خدای که پس بدرستی که ما قَدْ فَتَنَّا
قَوْمَكَ در فتنه انداختیم قوم ترا. ومبتلا ساختیم بعبادت عجل مِنْ بَعْدِكَ از پس بیرون
آمدن تو از میان ایشان وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ وگمراه کرد. یعنی سبب گمراهی ایشان شد
سامری. واو مردی بوده منسوب بقبیلهٔ سامره از عظمای بنی اسرائیل. وگویند از
کرمان بود. یا از باجرما. ونه از قوم بنی اسرائیل بلکه از جمعی گوساله پرستان بوده. و
اورا موسی بن ظفر گفتند. واضح آنست که او از بنی اسرائیلیانست. ودر وقتی که فرعون ابنای
ایشانرا میکشته. او متولد شده. ومادر بعد از تولد اورا بکنار نیل در چوبی نهاد
وحق سبحانه جبرئیل را علیه السلام امر فرموده. تا اورا پرورش دهد. وماکول ومشروب وی
مهیا گرداند وبدین سبب او جبرئیل را می شناخته ودر روز غرق شدن فرعونیان از زیر
سم اسب وی قبضهٔ خاك برداشته. ومحافظت نموده. درین وقت که موسی علیه
السلام بطور رفت. سامری نزد هرون علیه السلام آمده گفت قدری پیرایه که
از قبطیان عاریة گرفته ایم با ماست. ومارا دران تصرف کردن روا نیست. ومی بینم
که بنی اسرائیل آنرا میخرند ومیفروشند. حکم فرمای تا همه را جمع کنند وبسوزند

هارون علیه السلام امر فرمود تا همه پیرایها آوردند. ودر حفرهٔ ریخته آتش دران
زدند. وسامری زرگری چالاك بود. همین که آن زرها بگداخت. وی قالبی ساخته بود
دران ریخت. وبشکل گوساله چیزی بیرون آورده. وقدری از خاك زیر سم اسب جبرئیل
علیه السلام که فرس الحیوة میگفتند. دردرون وی ریخت. فی الحال زنده گشت
وگوشت وپوست برو پیدا شده. بآواز در آمد. وگویند زنده نشد لیکن بهمان
وضع که ریخته بودند بانگی کرد. که چهار دانك از قوم بنی اسرائیل وی را سجده کردند.
وحق سبحانه موسی را علیه السلام خبر داد. که قوم تو بعد از خروج تو گوساله
پرست شدند فَرَجَعَ مُوسَى پس باز گشت موسی علی نبینا وعلیه السلام از مناجات خود
بعد از آنکه چهل روز گذشت. والواح فرا گرفت إِلَى قَوْمِهِ بسوی قوم خود غَضْبَانَ
خشمناك برایشان أَسِفًا اندوهگن از عمل ایشان. وچون بمیان قوم رسید بانگ
وخروش ایشان شنید. که گرد اگرد گوساله دف میزدند. ورقص میکردند. عتاب
آغاز کرد. واز روی ملامت قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای گروه من أَلَمْ يَعِدْكُمْ آیا وعده نداده بود
شما را رَبُّكُمْ آفریدگار شما وَعْدًا حَسَنًا وعدهٔ راست ونیکو. که توریة بشما دهد.
ومن با اشراف قوم شما بطلب آن رفته بودم أَفَطَالَ آیا دراز شد عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ
برشما زمان مفارقة من. ومن چهل روز وعده کرده بودم. وبهمان وعده باز آمدم
أَمْ أَرَدْتُمْ یا خواستید أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ آنکه فرود آید بشما غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ خشمی از
خدای شما بعبادت عجل فَأَخْلَفْتُمْ پس خلاف کردید مَوْعِدِي عهد مرا. تا وعدهٔ را که
کرده بودید به ثبات بر ایمان وقیام باوامر من قَالُوا گفتند گوساله پرستان
مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ خلاف نکردیم ما وعدهٔ ترا بِمَلْكِنَا واختیار خود وَلَكِنَّا حُمِّلْنَا
ولیکن برداشته بودیم. وحفص حُمِّلْنَا خواند. مجهول از باب تفعیل. یعنی تحمیل کرده

شدیم مراد آنست که ما را تکلیف کردند تا بر داشتیم أَوْزَارًا بارها مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ
از پیرایهٔ گروه قبط که عاریة گرفته بودیم از ایشان فَقَذَفْنَاهَا پس بیفکندیم آنرا
در آتش بحکم هرون علیه السلام فَكَذَٰلِكَ پس همچنانکه ما افکنده بودیم أَلْقَى السَّامِرِيُّ
سامری نیز آنچه با او بود در آتش افکند فَأَخْرَجَ لَهُمْ پس بیرون آورد سامری برای
ایشان عِجْلًا گوساله جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ کالبدی از زر که مر ورا بانگ گوساله بود
فَقَالُوا پس گفتند سامری و متابعان او هَٰذَا إِلَٰهُكُمْ این گوساله خدای شماست وَإِلَٰهُ
مُوسَىٰ و خدای موسی فَنَسِيَ پس فراموش کرد موسی علیه السلام خدا را و بطلب و بکوه طور
رفت این قول عبده عجلست و گویند فنسی قول حق سبحانه است یعنی ترک کرد
سامری آنچه بروی بود از ثبات بر ایمان أَفَلَا يَرَوْنَ آیا نمی بینند گوساله پرستان
أَلَّا يَرْجِعُ آنچه باز نمیگرداند گوساله إِلَيْهِمْ بسوی ایشان قَوْلًا سخنرا یعنی هر چند
اورا میخوانند جواب نمیدهد وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ و نمیتواند برای ایشان ضَرًّا زیانی وَلَا
نَفْعًا و نه سودی یعنی قدرت ندارد بر رسانیدن زیان و سود بکسی و چنین چیزی را
که داعی خود را جواب ندهد و بر انفاع و اضرار ایشان قادر نبود چگونه توان
پرستید وَلَقَدْ قَالَ و بدرستی که گفت لَهُمْ هَارُونُ مر ایشانرا هرون علیه السلام مِنْ
قَبْلُ پیش از آمدن موسی علیه السلام از روی موعظه که يَا قَوْمِ ای گروه من إِنَّمَا
فُتِنْتُمْ جز این نیست که مبتلا شده اید بِهِ بگوساله یعنی بپرستش او وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَٰنُ
و بدرستی که آفریدگار شما خدای بسیار بخشایش است فَاتَّبِعُونِي پس پیروی کنید مرا در عبادت
او وَأَطِيعُوا و گردن نهید أَمْرِي فرمان مرا و بر دین ثابت باشید قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ گفتند ما
پیوسته باشیم عَلَيْهِ بر پرستش گوساله عَاكِفِينَ مجاوران و مقیمان حَتَّىٰ يَرْجِعَ تا آنکه
وقتی که باز گردد إِلَيْنَا مُوسَىٰ بسوی ما موسی از طور و به بینیم که او پرستش میکند یا نه

وآنچه

وآنچه سامری گفت که ای خدای موسی است راست گفته یا نی پس چون موسی
علیه السلام باز آمد اول با قوم عتاب کرد چنانچه گذشت آنکه روی به برادر آورد
و از غایة غضب موی پیشانی او بدستی و محاسن او بدستی گرفته سوی خود کشید
و از روی عتاب قَالَ يَا هَارُونُ گفت ای هرون مَا مَنَعَكَ چه چیز باز داشت ترا إِذْ
رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا چون دیدی که ایشان گمراه شدند أَلَّا تَتَّبِعَنِ از آنکه متابعت من کنی
در غضب برای خدا و حمایت دین یا از آنکه از پی من در آیی و خود را بمن رسانی
أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي آیا سر کشیدی از فرمان من قَالَ گفت هرون علیه السلام از روی
استعطاف يَا ابْنَ أُمَّ ای پسر مادر من اگرچه برادر پدری و مادری بود اما ذکر مادر کرد برای
رقت دل موسی و بملایمت گفت لَا تَأْخُذْ فرا مگیر بِلِحْيَتِي محاسن مرا وَلَا بِرَأْسِي و
نه موی سر مرا إِنِّي خَشِيتُ بدرستی که من ترسیدم که اگر مقاتله کنم با ایشان یا ایشانرا
بگذارم و از پی تو آیم أَنْ تَقُولَ آنرا که تو گویی فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ جدایی انداختی
میان بنی اسرائیل وَلَمْ تَرْقُبْ و نگاه نداشتی قَوْلِي سخن مرا که گفته بودم و
أَصْلِحْ چه اصلاح نگاه داشت جماعتست و مدارا با ایشان موسی علی نبینا و
علیه السلام این عذر را مسلم داشت و روی بسامری آورده قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ
گفت چیست این کار عظیم تو ای سامری یعنی این چیست که کردی قَالَ بَصُرْتُ گفت
سامری که بینا شدم بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ بآنچیزی که بینا نبودند بنی اسرائیل به
بآنچیز یعنی جبرئیل را علیه السلام دیدم و بشناختم فَقَبَضْتُ پس فرا گرفتم قَبْضَةً
مشتی خاک مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ از نشان سم اسب رسول یعنی جبرئیل علیه السلام
مراد آنست که خاک زیر سم اسب وی گرفتم و با خود داشتم چون گوساله را از قالب
بیرون آورده فَنَبَذْتُهَا پس در افکندم آنرا در درون گوساله تا زنده شد

وبآواز آمد وَكَذَٰلِكَ وهمچنین که گفتم سَوَّلَتْ بیاراست لِي برای من • ودر نظر من
نیکو آورد نَفْسِي ⊙ نفس من در کتاب مذکورست که موسی علیه السلام قصد
قتل سامری کرد • واز حق سبحانه وحی آمد که اورا مکش که صفت سخاوت بروغالبست •
وچون از سخای او خلق را منفعت بوده • نفع حیات تازه وباز نتوان داشت • سِرُّوا مَا
ما ینفع الناس فیمکث فی الارض • اینجا ظاهر میشود نظم هر نهالی که بر پای دارد وبن
با در آب حیات تازه وتر • وآنچه بی میوه باشد وسایه • به که گردد تنور را مایه قَالَ
گفت موسی مر سامری را که چون مرا از قتل تو منع کردند فَاذْهَبْ پس بیرون رو
از میان ما فَإِنَّ لَكَ پس بدرستی که هست ترا از عقوبة فِي الْحَيَاةِ در زندگی تو أَنْ
تَقُولَ آنکه گویی هر کرا نزدیک تو آید لَا مِسَاسَ مساس مکن مرا • ودور شو • چه مقرر
شده بود که هر که نزدیک شود بوی اورا وآنکس را هردو تب گیرد • پس مردمان
ازو متنفر شدند • واو تنها چون وحشیان در صحراها میگشت • وهر که از دور
میدید مبالغه میکرد که نزدیک من میا • ودر بعضی تفاسیر هست که جمعی از اولاد
سامری درین زمان نیز همان حال دارند • القصه موسی علی نبینا وعلیه السلام
سامری را حکم کرد برفتن • وگفتن لَا مِسَاسَ • وفرمود که این عقوبة دنیاست
وَإِنَّ لَكَ وبدرستی که مر عذاب تراست مَوْعِدًا وعده در آخرت که بهیچ وجه لَنْ
تُخْلَفَهُ خلاف نکنند با تو در آن • بلکه بوفا رسانند وَانْظُرْ ونگاه کن إِلَىٰ إِلَٰهِكَ الَّذِي
بآن معبودی که تو ظَلْتَ عَلَيْهِ بودی پیوسته بر پرستش او عَاكِفًا مقیم لَنُحَرِّقَنَّهُ
هر آینه بسوزانیم اورا بآتش • واین بر قول کسیست که گوید آن عجل را گوشت و
پوست بود • یا بسوهان اورا براده سازیم • واین بر آن قولیست که او جسدی بود
زرین بی حیات ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ پس پراکنده سازیم خاکستر • یا براده اورا فِي الْيَمِّ در دریا

نَسْفًا پراکنده ساختنی تا بدانند که چیزی که اورا توان سوخت • ومبرود
توان ساخت صفت الوهیة برو اطلاق کردن • عین جهالت ومحض ضلالت است •
إِنَّمَا إِلَٰهُكُمُ جز این نیست که معبود شما که مستحق عبادتست اللَّهُ الَّذِي آن خدا
که لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست معبودی فِي الْحَقِيقَةِ بجز او وَسِعَ فرا رسیده است كُلَّ شَيْءٍ بهمه
چیزها عِلْمًا از روی دانش • یعنی خدای بحق آنست که علم او محیط باشد بهمه
اشیا • نه قالب گوساله که اگر زنده نیز باشد • مثلست در غباوة ونادانی • پس موسی
علیه السلام بفرمود تا آن عجل را بسوختند • وخاکسترش در دریا ریختند مصراع
با دست موسوی چه زند سحر سامری كَذَٰلِكَ همچنانکه این قصهٔ موسی بر تو خواندیم
نَقُصُّ عَلَيْكَ می خوانیم بر تو ای محمد مِنْ أَنْبَاءِ از خبرها • مَا قَدْ سَبَقَ آنچه به تحقیق گذشته است
یعنی از امور سابقه وقرون ماضیه ترا خبر میدهیم • تا معجزهٔ نبوت تو بود •
وتنبیه وتذکیر مستبصران امت تو وَقَدْ آتَيْنَاكَ وبدرستی که داده ایم ترا مِنْ لَدُنَّا
از نزدیک ما ذِكْرًا یادکردی که موجب شرف باشد • یعنی نبوت • یا کتابی مشتمل
بر اقاصیص واخبار مَنْ أَعْرَضَ هر که روی بگرداند عَنْهُ ازین ذکر که نبوت است
یا قرآن فَإِنَّهُ پس بدرستی که آن معرض يَحْمِلُ بردارد يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وِزْرًا
باری بکه گرست خَالِدِينَ فِيهِ در حالتی که جاوید باشند در آن وزر • یعنی
در جزای آن • جمع خَالِدِينَ • وتوحید اعرض حملست بر معنی ولفظ وَسَاءَ لَهُمْ
وبدست مر ایشانرا يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا ⊙ روز قیامت بار ایشان که کفر وتکذیب است
يَوْمَ يُنْفَخُ روزی که دمیده شود فِي الصُّورِ در صور • یعنی اسرافیل علیه السلام
صور در دمد وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ وحشر کنیم ما گناه کاران • یعنی آنها را که شرک
آورده اند يَوْمَئِذٍ زُرْقًا ⊙ در آن روز کبود چشمان • ودر خبرست که زرقة

عین وسواد وجه علامت دوزخیان خواهد بود. وگفته اند حشر کنیم ایشانرا
تشنگان. یا کوران چه غالبا چشم در عما کبود میشود. وازغایت تشنگی نیز زرقه
میل میکند. وچون حشر کنیم ایشانرا یتخافتون بینهم پنهان وآهسته میگویند
بایکدیگر ان لبثتم درنگ نکردید در گورها الا عشرا ● مگر ده شبانروز. یا در
دنیا این مقدار بیش نبودید. یعنی بسبب درازی مدت آخرت کوتاه شمرند مدت
دنیی را نحن ماکه خداوندیم اعلم بما یقولون داناتریم بآنچه ایشان میگویند
اذ یقول چون گوید امثلهم طریقة تمامترین ایشان از روی عقل ان لبثتم درنگ
نکردید در قبر یا در دنیا الا یوما ● مگر روزی یعنی مدت لبث شما در دنیی یا قبر
مقدار یک شبانروز بیش نبوده. گفته اند که هول قیامت بر ایشان فراموش
گرداند زمان بودن ایشانرا در دنیی وقبر. یا به نسبت درازی آن روز عمر دنیا را
کوتاه شمرند. خصوصا عمری که بجهالت وضلالت صرف شده باشد مصراع
عمری که بد انسان گذرد کوته به. آورده اند که مشرکان قریش یا یکی از ثقیف از حضرت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند که حال کوهها با وجود صلابت وعظمت
در قیامت چگونه خواهد بود. آیة آمد که ویسئلونک ومیپرسند ترا عن الجبال
از کوهها. یعنی مآل حال آن فقل پس بگوی بی تاخیر در جواب ایشان که بقدرت
ینسفها پراگنده سازد آنرا ربی آفریدگار من نسفا ● پراگنده ساختنی. صاحب لباب
آورده که برکند آنرا از بیخ. پس اجزای آنرا ریزه گرداند چون ریگ. پس باد بوزد
بفرستد تا آنرا متفرق سازد. ودر تبیان گفته که کوهها را از اماکن ایشان بردارد.
ودر دریا افکند فیذرها پس بگذارد قرارگاه ایشان یعنی زمین قاعا خالی صفصفا
هموار لا تری فیها نه بینی در آن عوجا پستی ومغاره ولا امتا ونه بلندی وپشته

یومئذ

یومئذ در آن روز یتبعون الداعی پیروی کنند همه مردمان آواز خواننده را
یعنی اسرافیل که ایشانرا بخواند بحشرگاه. لا عوج له هیچ میلی وکجی نکنند مر ورا. یعنی
هیچ مدعوی نتواند که عدول کند از خواندن. بلکه همه انقیاد نمایند. مؤمنان
برغبت وکافران بدرنگ. وگفته آتشی بیاید ومشرکان را براند تا محشر وخشعت
الاصوات وپست شود آوازها للرحمن برای سخن گفتن خدای. یا از عظمت ومهابت
وی فلا تسمع پس نشنوی تو در آن روز الا همسا ● مگر آوازی نرم. یعنی صوت
اقدام ایشان در رفتن بمحشر. یومئذ آن روز لا تنفع الشفاعة سود ندارد درخواست
کسی کسی را الا من اذن مگر آنرا که دستوری دهد له الرحمن مر شفاعت اورا
خدای ورضی له وبپسندد برای وی قولا سخن شفیع را یعلم میداند خدای ما بین
ایدیهم آنچه پیش آدمیانست از امور آخرت وما خلفهم وآنچه از پی ایشانست از
کار دنیا ولا یحیطون واحاطه نمیتوانند کرد جمیع عالمیان به بدان خدای علما
از جهة دانش. یعنی ذات الهی معلوم نگردد. زیرا که مقتضای او عدم احاطه
علمست بدو. وحقیقة علم احاطه است بمعلوم. وکشفا وبر سبیل تمییز از غیر او
پس احاطه نمودن علم چنین باشد که ذات او مقتضی عدم احاطه است بدو ممتنع باشد
چه زوال ذاتیات وقلب حقایق روا نیست. وعدم احاطه علم بدو نه از قصور
نسبت علمیه ونقصان آنست. بلکه از کمال ذات متعالی وجه نهایتی اوست نظم
کجا دریابد اورا عقل چالاک. که بیرونست از سرحد ادراک. تماشا میکن اسما وصفاتش.
که آگه نیست کس از کنه ذاتش. وعنت الوجوه وخوار وفروتن شوند اصحاب رویها
یعنی روز حشر همه مردمان ذلیل وخاضع باشند للحی القیوم مر خدای زنده پاینده را
همچون اسیران در دست امیران. وگویند مراد مشرکان ومجرمانند وقد خاب

عشر

و بدبختی که بی بهره ماند و نومیدی کشد **من حمل ظلما** ○ هرکه برداشت ظلم را
یعنی بار شرک برگرفته بموقف حشر آرد **و من یعمل** و هرکه بکند **من الصالحات**
بعضی از کارهای ستوده **و هو مؤمن** و حال آنکه او مؤمن باشد • چه در صحت طاعات
و قبول خیرات • ایمان شرط است • لاجرم هر مؤمنی که عمل نیکو کند **فلا یخاف** بس نترسد
دران روز **ظلما** از ستم و پیدا که زیادتی سیآتست **و لا هضما** ○ و نه از کسر و
شکست که نقصان حسناتست • یعنی نه از حسنات مؤمن چیزی کم کنند • و نه
بر سیآت وی افزایند **و کذلک** و همچنانکه مترل ساختیم این آیات متضمنه مر وعید را
انزلناه فرو فرستادیم کتاب را **قرآنا عربیا** قرآنی بلغت تازی **و صرفنا** و مکرر کردانیم
فیه من الوعید درو از آیات وعید • چون ذکر طوفان • و رجفه • و صیحه • و
خسف • و مسخ **لعلهم یتقون** شاید که بپرهیزند مشرکان • و بترسند از آنکه
مثل آنها بدیشان فرو نیاید **او یحدث** یا تجدید کند قرآن **لهم ذکرا** ○ مر ایشان را پندی
چون استماع وی کنند **فتعالی الله** پس برترست خدای از صفات مخلوقان • یا
بزرکتر از الحاد ملحدان • یا پاکتر از قول مشرکان **الملک** پادشاه نافذ الامر **الحق** ثابت در
ذات و صفات خود • یا سزاوار با وصاف کمال • وهو الکبیر المتعال • آورده اند که
چون جبرئیل علیه السلام بوحی نازل شده • آیتی بر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
خواندی • آنحضرت قبل از اتمام آن از خوف آنکه مبادا چیزی فوت شود • یا فراموش کند
با جبرئیل قرآت میفرمود • آیة آمد که **و لا تعجل** و شتاب منمای **بالقرآن** بقراءت قرآن
من قبل ان یقضی پیش از انکه ادا کرده شود **الیک وحیه** بتو وحی آن ماوردی
فرموده که سوال انزال قرآن مکن پیش از انکه وحی بیاید و کفته اند بمجمل قرآن
مرسان بخلق تا وقتی که بیان آن بتو فرود آید در زاد المسیر از قول امام حسن بصری

رحمه الله آورده • که مردی زن خود را طبانچه زد • و او پیش حضرت پیغمبر صلوات
الله و سلامه علیه آمده • قصاص طلبید • آنحضرت خواست که بقصاص حکم کند •
این آیت فرود آمد • و حضرت دران حکم متوقف شد • تا آیة الرجال قوامون علی النساء
نازل کشت • پس معنی آیة آنست که حکم مکن بقرآن مکن بعد از انزال آن **و قل رب** و بکو
ای پروردکار من **زدنی علما** ○ بیفزای مرا دانش باحکام شرع • یا بقرآن • و معانی
یا زیاده کن حفظ مرا تا فراموش نکنم آنچه بمن وحی میکنی • یا بده مرا علمی بعد از علمی
در لطایف قشیری مذکورست که حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام زیاده علم
طلبید • او را حواله بخضر علیه السلام کردند • و بی طلب پیغمبر ما را دعاء زیادت
علم بیاموخت • و حواله بغیر خود نکرد • تا معلوم شود که آنکه در مکتب ادب
ادبنی ربی • سبق و قل رب زدنی علما • خوانده باشد • هر آینه در درسکاه • و علمک
ما لم تکن تعلم نکته • فعلمت علم الاولین و الآخرین • بکوش هوش مستفیدان
حقایق اشیا تواند رسانید **نظم** علمهاء انبیا و اولیا • در دلش رخشنده چون شمس الضحی
عالمی کاموزکارش حق بود • علم او بس کامل و مطلق بود **و لقد عهدنا** و بدرستی که ما
وحی فرستادیم **الی آدم** بسوی آدم صفی **من قبل** پیش ازین زمان • و فرمودیم او را
که کرد شجره منهیه نکردد • و ازان نخورد **فنسی** پس فراموش کرد آن امر را **و لم**
نجد له و نیافتیم مر او را **عزما** ○ عزیمتی بر کناه • یعنی بخطا نه بعمد صورتی
از وست صدور یافت • یا نبود او را صبری بران منهی **و اذ قلنا** و یاد کن چون کفتیم
للملائکة اسجدوا مر ملائکه را که سجده کنید **لآدم** مر آدم را سجده تحیت و کرامة
فسجدوا پس همه سجده کردند **الا ابلیس** مکر دیو دور مانده از رحمت **ابی** سر باز زد
از سجده **فقلنا** پس کفتیم **یا آدم ان هذا** ای آدم بدرستی که این دیو **عدو لک**

دشمنست مر ترا وَلِزَوْجِكَ و مر جفت ترا که حوّاست فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا پس باید که
بیرون نکند شما را. یعنی سبب بیرون شدن شما نشود مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت فَتَشْقَىٰ که
تو در رنج افتی یعنی چون از بهشت بیرون روی بکد یمین و عرق جبین اسباب
معاش مهیا باید کرد إِنَّ لَكَ بدرستی که تراهست در بهشت أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا آنکه
گرسنه نمیشوی درو. که همه نعمتها آماده است وَلَا تَعْرَىٰ و برهنه نمیگردی که
از ملبوسات آنچه باید هست وَأَنَّكَ لَا تَظْمَؤُا و بدرستی که تو تشنه نمیشوی فِيهَا
دروی که عیون و انهار دایم است وَلَا تَضْحَىٰ و در آفتاب نمی باشی که ظل بهشت همیشه
ظلیل است. و در بیرون بهشت این صورتها میسر نیست فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ پس
انها، وسوسه کرد بسوی آدم شیطان. پس از آنکه ببهشت در آمد. و حوّا را بید
و از مرک بترسانید. و حوّا با آدم باز گفت. و آدم از مرک ترسان شده با ابلیس که خود را
بصورت پیری بدیشان نموده بود رجوع کرد. و بطریق تضرع از وی علاج مرک
طلبید قَالَ يَا آدَمُ گفت ای آدم علاج این مرض خوردن میوهٔ شجرة الخلد است هَلْ
أَدُلُّكَ آیا دلالت کنم ترا عَلَىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ بر درخت جاویدی. که هر که از آن بخورد
هرگز نمیرد وَمُلْكٍ لَا يَبْلَىٰ و راه نمایم ترا بملکی که کهنه نشود. یعنی زوال بدان نرسد
آدم گفت آری دلالت کن مرا بآن. ابلیس راه نمودن شد آدم و حوا را علیهما السلام
بشجرهٔ منهیه فَأَكَلَا مِنْهَا پس بخوردند از آن درخت فَبَدَتْ لَهُمَا پس آشکارا
شد مرایشان را سَوْآتُهُمَا عورات ایشان یعنی لباس بهشت از ایشان بریخت. و
برهنه شدند وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ و در ایستادند و میچسبانیدند عَلَيْهِمَا بر عورات
خود مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ از برک درخت بهشت وَعَصَىٰ آدَمُ و خلاف کرد آدم رَبَّهُ امر
پروردگار خود را در خوردن درخت فَغَوَىٰ پس بی بهره ماند از مطلوب خود که

عمر جاودانی

عمر جاودانی بود. بعد از آن بتوبه و استغفار قیام نمود. و حضرت رسالت را
صلوات الله و سلامه علیه بشفاعت آورد ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ پس برگزید وی را خدای
او فَتَابَ عَلَيْهِ و قبول کرد توبهٔ او را وَهَدَىٰ و راه نمود او را به ثبات بر توبه قَالَ
اهْبِطَا گفت خدای مر آدم و حوّا را که فرو روید مِنْهَا جَمِيعًا از بهشت همه با هم
بَعْضُكُمْ برخی از اولاد شما لِبَعْضٍ عَدُوٌّ مر برخی را دشمن بود است. چنانچه حالا واقع
از تخاصم و تحارب. و اگر مخاطب آدم و ابلیس اند عداوت ذریه هر دو با هم ظاهر است
فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ پس اگر بیاید بشما وقتی که در زمین باشید مِنِّي از نزدیک من هُدًى
راه نماینده. یا آنچه سبب هدایت بود یعنی کتاب. و رسول فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ پس
هر که پیروی کند آن هدی مرا فَلَا يَضِلُّ پس گمراه نشود در دنیا وَلَا يَشْقَىٰ و برنج
نیفتد در آخرت. یعنی بعقوبت و عذاب مبتلا نشود وَمَنْ أَعْرَضَ و هر که روی
برتابد عَنْ ذِكْرِي از هدی که سبب یاد کرد منست. یا اعراض کند از کتاب من فَإِنَّ
لَهُ پس به تحقیق مر او راست مَعِيشَةً ضَنْكًا زیستنی تنک و سخت در دنیا. یعنی در کسب
حرام افتد. یا بعمل بد مبتلا گردد. یا قناعت از وی بستانند و بدام حرص در ماند.
و گفته اند معیشت تنک عذاب قبرست. یا زقوم دوزخ وَنَحْشُرُهُ و حشر کنیم
آن معرض را يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ در روز قیامت نابینا. که هیچ چیز نه بیند. مگر جهنم
و اصناف عقوبتها را، آن قَالَ رَبِّ گوید ای پروردگار من لِمَ چرا حَشَرْتَنِي أَعْمَىٰ حشر کردی
مرا نابینا وَقَدْ كُنْتُ و بدرستی که بودم بَصِيرًا بینا. وقتی که سر از قبر بر آوردم قَالَ
گوید حق سبحانه كَذَٰلِكَ کار همچنین است که دانستی أَتَتْكَ آيَاتُنَا آمد بتو آیتهاء، کتاب ما
یا دلایل قدرت و علامات وحدت ما فَنَسِيتَهَا پس تو چشم بر هم نهادی از آن
و ترک کردی آنرا وَكَذَٰلِكَ و همچون ترک کردن تو آنرا الْيَوْمَ تُنْسَىٰ امروز ترک کرده

شدی • وبماندی در عذاب وَكَذَٰلِكَ وهمچنانکه روی کردانیده از کتاب ما جزا
دادیم نَجْزِي پاداش میدهیم مَنْ أَسْرَفَ آنرا که از حد در گذشت • یعنی شرك آورد وَلَمْ
يُؤْمِنْ ونگروید بِآيَاتِ رَبِّهِ بآیتهاء پروردگار خود • بلك تکذیب نمود وَلَعَذَابُ
الْآخِرَةِ وهر آینه عذاب آن سرای أَشَدُّ سخت ترست از تنك عیشی این سرای وَأَبْقَىٰ وپاینده تر
جهة آنکه انقطاع ندارد أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ آیا راه ننمود مر مشرکان قریش را • وطریق اعتبار
بر ایشان روشن نساخت • آنکه كَمْ أَهْلَكْنَا چند هلاك کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان
مِنَ الْقُرُونِ از اصحاب قرنهاء گذشته • جون قوم عاد وثمود يَمْشُونَ میروند بوقت
تجارت فِي مَسَاكِنِهِمْ در مسکنهاء ایشان • جون احقاف • ودیار حجر • وعلامت
هلاك وعذاب می بینند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که دران هلاك لَآيَاتٍ هر اینه نشانهاست
برای اعتبار • یا دلیلها بر عذاب اهل انکار لِأُولِي النُّهَىٰ مر خداوندان عقول ناهیه •
یعنی عقلهاء که نهی کند ارباب خودرا از تغافل وَلَوْلَا كَلِمَةٌ واگر نه کلمهٔ ایست •
سَبَقَتْ پیش رفته وپیشی گرفته مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو که عذاب منکران باخرت
افکند • یا از نسل ایشان مؤمنان بیرون آرد لَكَانَ هر اینه بودی عذاب ایشان لِزَامًا
لازم مر ایشان را که بهیچ وجه مفارقت نکردی • تا وقتی که مستاصل نساختی وَأَجَلٌ مُسَمًّى
ووقتی نام برده شده • عطفست • بر کلمهٔ • یعنی اگر وعدهٔ تسخیر عذاب وحکم اجل
مسمی نبودی • بهمه کافران نازل شدی آنچه بعاد وثمود نازل شد فَاصْبِرْ پس شکیبا
باش ای محمد عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ بر آنچه میگویند اهل شرك از تکذیب تو • وطعن بر قرآن • تا
وقتی که حکم الهی در رسد • واین صبر بآیة السیف منسوخست وَسَبِّحْ ونماز گذار
بِحَمْدِ رَبِّكَ نمازی مقترن بحمد آفریدگار تو • یعنی نماز گذار بوقتی که حمد گوئی خدایرا بر توفیق
وهدایة قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ پیش از طلوع آفتاب • یعنی نماز بامداد وَقَبْلَ غُرُوبِهَا

وپیش از رفتن شمس • یعنی نماز دیگر وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ ودر بعضی از ساعتهاء شب
فَسَبِّحْ نماز گذار • یعنی مغرب • وعشا وَأَطْرَافَ النَّهَارِ ودر طرفهاء روز • یعنی نماز
ظهر چه وقت او نزدیك زوال است • وآن طرف آخر نصف اولست از نهار • وطرف
اول نصف اخیر او • وجمع او بجهت امن است از التباس • یا باعتبار نصفین • پس درین
اوقات اداکن نماز را لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ شاید • والبته جنین است که خشنود گردانیده
شوی • وحفص بر بنای فاعل میخواند • یعنی خشنود شوی • وخشنودی در اصح اقوال
بکرامتی باشد که خدای اورا عطا دهد وآن شفاعت امتست • ونکته • ولسوف
يعطيك ربك فترضى • تقویة این قول میکند نظم امت همه جسمند وتوئی جان همه •
ایشان همه آن تو وتو آن همه • خشنودی تو جست خدا وتو بحشر • خشنود نهٔ مکن نخواهی •
ابو رافع رضی الله عنه نقل میکند • که مهمانی به نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد •
ودر خانه جیزی که بدان صلاح شان مهمان توانستی نمود حاضر نبود • مرا به نزدیك
یکی از یهود فرستاد • وگفت اورا بگو که محمد رسول الله میگوید که مهمانی بمنزل ما
نزول فرموده • ونمی یابیم نزدیك خود آنجه بدان شرایط ضیافت تقدیم افتد این
مقدار آرد بما فروش ومعامله کن تا هلال رجب • جون وقت برسد بها بفرستیم •
من پیغام به یهودی رسانیدم • واو گفت نمیفروشم ومعامله نمیکنم مگر بآنکه
جیزی در گرو من بنهید • من با حضرت مراجعت نمودم • وصورت حال باز گفتم •
فرمود که • والله انی لامین فی السماء امین فی الارض • اگر با من معامله کردی هر اینه
حق اورا ادا کردمی • پس زره خودرا بمن داد تا نزدیك او گرو نهادم • واین آیة جهت
تسلیهٔ دل مبارك وی نازل شد وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ وباز مکش نظر جشمهاء خودرا
یعنی منگر إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا سوی آنجیزی که برخوردار گردانیدیم بِهِ بدانجیز أَزْوَاجًا مِنْهُمْ

صنفها را از كفره جون وثنى وكتابى • داده ايم ايشانرا زَهْرَةَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا زينت
زندكانى دنيى كه مال ومنالست لِنَفْتِنَهُمْ تا بيازماييم ايشانرا فِيهِ دران • يا آنرا فتنه
وبلاى ايشان سازيم • يا عذاب كنيم روز قيامت ايشانرا بسبب آن وَرِزْقُ رَبِّكَ وروزى
دادن پروردكار تو ترا روز بروز • يا آنچه روزى داده ترا از نبوت وهدايت خَيْرٌ بهترست
از مالهاء فانى بى اعتبار ايشان وَأَبْقَىٰ ○ وپاينده تر • در كشف الاسرار آورده كه
زهره در لغت شكوفه است • حق سبحانه دنيى را شكوفه خواند زيرا كه ترى وتازكى او
دو سه روزه بيش نيست • اندك فرصتى را پژمرده كردد ونيست شود نظم ما اى جهان بباغ
تنعم شكوفه ايست • كاول بجلوه دل ببايد ز اهل حال • يكهفته نكذرد كه فرو ريزد از درخت
بر خاك ره شود چو خس وخار پايمال • اهل كمال در دل خود جا چرا دهند • آنرا كه دم بدم زپى است
آفت زوال وَأْمُرْ أَهْلَكَ وامر كن كسان خودرا بِالصَّلَوٰةِ بنماز وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا وصبر كن
بران • يعنى مداومت نماى لَا نَسْأَلُكَ نمى خواهيم ترا رِزْقًا روزى دادن • يعنى تكليف نميكنيم
كه خود وكسان خودرا روزى ده نَحْنُ نَرْزُقُكَ ما روزى ميدهيم ترا وايشانرا پس
ترا وايشانرا • پس براى نماز وتهيه اسباب نياز فارغ بال باش وَالْعَاقِبَةُ وسرانجام
پسنديد لِلتَّقْوَىٰ مر خداوندان تقوى راست • در تبيان از ابن سلام رضى الله عنه نقل
ميكند كه جون سختى ببعضى از اهالى آنحضرت صلى الله عليه وسلم رسيدى • ايشانرا
بنماز فرمودى • واين آيت خواندى وَقَالُوا وكفتند مشركان مكه لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ
چرا نمى آرد براى ما آيتى مِنْ رَبِّهِ از پروردكار خود • يعنى چرا از آنچه ما مى طلبيم معجزه
ظاهر نميكرداند أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ آيا نيامد بديشان بَيِّنَةُ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ خبر آنچه
در كتابهاء پيشين است • از عذاب متفرع بر تكذيب انبيا • وهلاك قومى كه بعد از
ظهور معجزات اقتراح آيات كردند • يا نيامد بديشان • يعنى نشنودند از اهل كتاب

بيان آنچه

آنست

بيان آنچه در توريه وانجيل است از صفت محمد صلى الله عليه وسلم • وبشارت قدوم
او • وحقيقت كه جون ايشان طلب معجزه كردند حق تعالى الزام كرد ايشانرا •
باعظم معجزات كه قرآنست • وفرمود كه آيا نيامده است بديشان بيانى روشن •
بر نقاوه وزبده آنچه در كتب سماويه بوده • وآورنده آن امى است كه آن صحف را
نديده ونشنيده • واز كسى تعليم نكرفته • وهمه فصحاء عرب از اتيان بمثل سوره از ان
عاجزند • وجود چنين معجزى واضح آيتى ديكر طلبيدن عين عناد وانكارست وَلَوْ أَنَّا
أَهْلَكْنَاهُمْ واكر ما هلاك كرديمى كفار مكه را بِعَذَابٍ بعذابى از نزديك ما بسبب
كفر ايشان مِنْ قَبْلِهِ پيش از بعث محمد صلى الله عليه وسلم • يا قبل از نزول قرآن •
لَقَالُوا رَبَّنَا هر اينه كفتندى اى پروردكار ما لَوْلَا أَرْسَلْتَ چرا نفرستادى إِلَيْنَا
رَسُولًا بسوى ما فرستاده تا ما را بطاعت تو خواندى فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ پس ما پيروى
ميكرديم آيتهاء ترا كه با وى ميفرستادى مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ پيش از انكه خوار شويم
در دنيى بقتل وسبى وَنَخْزَىٰ ورسوا كرديم در قيامت بدخول در آتش • پس ما قطع حجت
ايشانرا پيغمبر وقرآن فرستاديم • وايشان نكرويدند قُلْ كُلٌّ بكو هر يكى از ما وشما
مُتَرَبِّصٌ منتظرست مآل حال ديكرى را • يعنى شما نكبت ما را چشم ميداريد
وما عقوبت شما را فَتَرَبَّصُوا پس انتظار بريد • ومترصد باشيد فَسَتَعْلَمُونَ پس زود
باشد كه بدانيد • يعنى در قيامت معلوم كردد كه بحقيقت مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ
السَّوِيِّ كيانند خداوندان آن راه راست وَمَنِ اهْتَدَىٰ ○ وكيست راه يافته بحق
مراد حضرت پيغمبرست صلى الله عليه وسلم كه هم راه يافته بود • وهم راه
نماينده بيت راه دان وراه بين وراه بر • در حقيقت نيست جز خير البشر سُورَةُ
الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِائَةٌ وَاثْنَا عَشَرَ آيَةً بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

ع

اقترب نزدیک آمد للناس مردمانرا حسابهم وقت محاسبهٔ اعمال ایشان
یعنی روز قیامت • وگفته اند مراد از ناس کفار مکه اند • یعنی نزدیک شد
وقت مواخذه و پاداش ایشان که قتل وگرفتاری روز بدرست وهم فی غفلة وایشان
در بیخبری از حساب • یا مواخذه معرضون ◉ اعراض کنندگانند از تفکر در آن
یا معرض اند از طریق توبه و انتباه ما یأتیهم نیاید بدیشان من ذکر هیچ پندی
من ربهم از آفریدگار ایشان محدث نو فرستاده و بتجدید منزل شده الا استمعوه
مگر بشنوند آنرا از پیغمبر صلی الله علیه وسلم وهم یلعبون ◉ و حال آنکه بازی
کنند بدان • و استهزا نمایند با آن • میشنوند آن ذکر را لاهیة قلوبهم دلهاء ایشان
مشغول بچیزی دیگر • یعنی غافلند از تامل در معنی قرآن • و تفکر در حقایق آن •
سلمی از ابو بکر وراق قدس سرهما نقل میکند که قلب لاهی دلیست مشغول با مواد دنیا
و غافل از احوال عقبی واسروا النجوی و پوشیده میدارند کافران و از گفتن خود را الذین
ظلموا گفتند آنانکه ستم کردند بر خود بشرك و معصیت هل هذا آیا هست این که شما را
دعوت میکند • یعنی محمد صلی الله علیه وسلم الا بشر مگر آدمی مثلکم مانند شما
در اکل و شرب • و ذهاب و مجی • پس او رسالت را نشاید • و رسول باید که فرشته باشد
افتأتون السحر آیا میروید شما بجادویی • یعنی قبول میکنید سحر او را • اعتقاد کفار آن
بود که هرچه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از کلام الهی بر ایشان میخواند
پس پنهان با یکدیگر مشاورت کردند • وگفتند بعضی را که شما میدانید که
هرچه میخواند سحرست وانتم تبصرون ◉ و شما می بینید که او آدمی است مثل ما
و فرشته نیست • پس چه فکر میکنید که مهم او در هم شکنند • حق سبحانه پیغمبر
خود را از آن مساره خبر داد • و فرمود که در جواب ایشان قل بگو و حفص قال

میخواند • یعنی پیغمبر در جواب کافران گفت که ربی پروردگار من یعلم القول میداند
گفتن هر گوینده فی السماء والارض در آسمان و زمین • اگر بجهر گویند و اگر بسر وهو
السمیع و او شنواست گفتار کفار را العلیم ◉ داناست باسرار و ضمایر ایشان •
بل قالوا اضراب است از آنچه گفتند قرآن سحرست بلکه گفتند اضغاث احلام سخنانست
چون خواب پریشان • یعنی پراکنده از هر جایی • و آن نیز نیست بل افتریه بلکه بربسته است
از خود • و افترا کرده بر خدای • و آن چنان نیز نیست بل هو شاعر بلکه او شاعر است
کلامی شعری میگوید • و در خیال سامع می افکند • معنی چند که هیچ حقیقتی ندارد
حاصل که ایشان در کار حضرت پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه متحیر و مضطرب
گشته گاهی او را ساحر • و وقتی شاعر • و زمانی مفتری • و نوبتی پریشان سخن میخواندند •
و میگفتند اگر چنین که ما میگوییم نیست فلیأتنا بآیة پس باید که بیارد برای ما
معجزی کما ارسل الاولون ◉ همچنان معجزی که فرستاده شده بودند بآن پیغمبران
پیشین • چون ناقه • و عصا • و ید بیضا • و احیاء موتی • حق تعالی فرمود که ما آمنت
نگرویده بودند بآیات ظاهره بعد از اقتراح قبلهم پیش از مکیان من قریة
اهلکناها هیچ اهل شهری که هلاك کردیم ایشانرا • یعنی امم گذشته آیتها دیدند
و بعد از ظهور آن ایمان نیاوردند • و بانکار و تکذیب هلاك شدند افهم آیا ضنادید
مکه یؤمنون ◉ ایمان آورند اگر آن آیتها بیاریم • یعنی نیارند بواسطهٔ آنکه سخت
دلتر • و ستیزنده ترند از مشرکان گذشته وما ارسلنا و نفرستادیم من قبلك پیش
از تو به پیغمبری الا رجالا یوحی مگر مردانی که وحی فرستاده شد • و حفص نوحی میخواند
یعنی وحی فرستادیم الیهم بسوی ایشان • یعنی هیچ پیغمبر ملك نبوده همه بشر بوده اند
تا میان ایشان و امم بسبب جنسیت افاده و استفاده وجود گیرد فاسئلوا پس

بپرسید این سخن را که انبیا بشر بوده اند. یا ملک أَهْلَ الذِّكْرِ را از اهل کتاب که
باخبار انبیا دانا یا تند إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ○ اگر هستید که نمیدانید که رسول باید
که بشر باشد. و اعتقاد کرده اید که پیغمبر را چگونه خورد و خواب بود وَمَا
جَعَلْنَاهُمْ و ما نساختیم پیغمبرانرا جَسَدًا خداوندان جسدی که با آن لَا يَأْكُلُونَ
الطَّعَامَ نخورند خوردنی وَمَا كَانُوا و نبودند خَالِدِينَ باقی در دنیا که نمیرند ثُمَّ
صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ پس راست گردانیدیم وعده با ایشان کرده بودیم از غالبیة هم
و مغلوبیة مشرکان فَأَنْجَيْنَاهُمْ پس نجاه دادیم انبیا را وَمَنْ نَشَاءُ و هر کرا خواستیم
از مؤمنان. یا کسانی که در ابقاء ایشان حکمتی بود وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ ○ و
هلاک کردیم گزاف کاران. و گزاف گویان لَقَدْ أَنْزَلْنَا هر اینه فرستادیم إِلَيْكُمْ
بسوی شما ای گروه قریش كِتَابًا فِيهِ کتابی که در وست ذِكْرُكُمْ شرف و نام و آوازهٔ
شما. یا پند و موعظهٔ شما أَفَلَا تَعْقِلُونَ ○ آیا نمی یابید. یا تعقل نمیکنید تا شمارا
بیان دارد که بدو بگروید این آیت اهل قرآنرا تشریفی تمام. و تکریمی لا کلامست. و جهی
اشراف امتی حملة القرآن. مؤید و موکد این اجلال. و اکرام نظم اهل قرآنند اهل الله و بس
اندریشان کی رسد هر بو الهوس. اهل باشد جنس و جنس این کلام. نیست جز مرغی که بر برد زدام
هر که اندر دام نفسیست و هوا. اهل شیطانست نی اهل خدا. آورده اند که در
ولایت یمن دیهی بود که آنرا حصور یا حاضور گفتندی حضرت عزت پیغمبری
بدیشان فرستاد. و اورا از روی ستیزه و عناد بکشتند. غضب ربانی بختنصر را بر ایشان
گماشت. تا شمشیر در ایشان نهاد. و ندا از آسمان آمد که یا لثارات الانبیا
یعنی ای قصاصات پیغمبران. بیایید که وقت شما در آمد. ایشان نادم شدند و ندامت
در آن وقت نفعی نکرده بتمامی هلاک گشتند. کما قال الله تعالی وَكَمْ قَصَمْنَا

ایشان را یعنی وعده که صح

وچند

و چند در هم شکستیم مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ دیهی را که بود ظَالِمَةً ستمکاره یعنی
هلاک کردیم و معذب ساختیم اهل شهر و دیهی را که بسبب شرک بودند بیدادگر
و ستمکار وَأَنْشَأْنَا و پدید کردیم بَعْدَهَا پس از هلاک اهل آن موضع قَوْمًا آخَرِينَ
گروهی از دیگران بجای ایشان. تهدید میکنند کفار عرب را که آن قادری که عاجز
نبود از هلاک پیشینیان. تواناست بر اهلاک پس آمدگان فَلَمَّا أَحَسُّوا پس آنهنگام که
اهل آن دیه. یعنی حضوریان در یافتند بَأْسَنَا و مشاهده کردند. که لشکر بختنصر گرد
ایشان در گرفته اند إِذَا هُمْ آنجا ایشان مِنْهَا از آن دیه يَرْكُضُونَ ○ هزیمت میکردند
و بشتاب میراندند چهارپایان خود را. پس ملائکه بطریق استهزا گفتند لَا تَرْكُضُوا
مدوید و پای مجنبانید. و از عذاب خدای مگریزید وَارْجِعُوا و باز گردید إِلَى مَا
أُتْرِفْتُمْ بسوی آنچیزی که منعم شدید فِيهِ در آن چیز وَمَسَاكِنِكُمْ و باز آیید
بمسکنهای خود لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ ○ شاید که شما پرسیده شوید از قتل پیغمبر
خود. چون اهل حضور مقدمات عذاب را دیدند. و خلاص را وجهی نیافتند قَالُوا
يَا وَيْلَنَا گفتند ای وای بر ما إِنَّا كُنَّا بدرستی که بودیم ما ظَالِمِينَ ○ ستمکاران
بر نفس خود. که پیغمبر را بقتل رسانیدیم فَمَا زَالَتْ پس همیشه بود تِلْكَ دَعْوَاهُمْ
آن خواندن ایشان. یعنی کلمهٔ يا ويلنا. میگفتند حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ تا وقتی که گردانیدیم
ایشانرا حَصِيدًا گیاهی درووده. یعنی چنانچه گیاه را بداس درووند ایشانرا
بشمشیر درووند. و ساختیم ایشانرا خَامِدِينَ ○ مردگان و افسردگان وَمَا
خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم آسمان و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان
ایشانست لَاعِبِينَ ○ در حالتی که بازی کننده بودیم. یعنی اینها را ببازی
نیافریدیم. بلکه برای تبصرهٔ اهل بینش و تذکرهٔ ارباب دانش. مشحون کردیم بانواع

عذاب مارا بی

بدایع وغرایب. واصناف صنایع وعجایب بیت بنکر بچشم فکرکه ازعرش تا بفرش
درهیچ ذره نیست که سری عجیب نیست لَوْ اَرَدْنَا اکر میخواستیم اَنْ نَتَّخِذَ آنکه فراکیریم
لَهْوًا جیزی که بآن بازی کنند. وَبُرُوِیَة آن مستانس شوند چون زن وفرزند لَاتَّخَذْنَاهُ
هراینه فرامیکرفتیم مِنْ لَدُنَّا ازجهة قدرت خود. یا ازنزدیک خود. یعنی بروجهی که
لایق حضرت ما بودی فرامیکرفتیم اِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ ۝ اکرمی بودیم کننده
این کار بَلْ اضراب است از اتخاذ لهو وتنزیه از صاحبه وولد. یعنی هرکز لهو فرانکیریم بلکه
نَقْذِفُ بِالْحَقِّ میفکنیم حق را که جدّ ست عَلَى الْبَاطِلِ بر باطل یعنی لهو ولعب. یا اسلام
بر کفر مسلّط کنیم فَيَدْمَغُهُ پس فروشکند او را فَاِذَا هُوَ پس آنجا او. یعنی لهو. یا کفر
زَاهِقٌ محو شده باشد وزایل کشته وَلَكُمُ الْوَيْلُ ومر شماراست ویل که کلمهٔ
حسرت وندامت است. یا شماراست شدة عذاب مِمَّا تَصِفُونَ ۝ ازآنچه صفت
میکنید خدایرا. بوصفی که نشاید. ازفراکرفتن زن وفرزند وَلَهُ ومرور است مَنْ فِي
السَّمٰوَاتِ هرکه در آسمانهاست از روحانیات وَالْاَرْضِ وهرکه در زمین است
از جسمانیات. یعنی همه اهل آسمان وزمین مخلوق ومملوک ویند وَمَنْ عِنْدَهُ
وکسانی که نزدیک اویند. یعنی ملایکه. افراد ایشان از اهل آسمان بجهت تعظیم است
یعنی فرشتکان که مقربان درکاه الوهیة اند. وشما ایشانرا میپرستید لَا يَسْتَكْبِرُونَ
سرکشی نمیکنند عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش او وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ ۝ وهیچ مانده نمیشوند
واز عبادت انقطاع نمیورزند يُسَبِّحُونَ تنزیه میکنند حق را. یا نماز میکذارند
یا ستایش مینمایند اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ شب وروز. یعنی پیوسته بتعظیم امر حق میکذارند
لَا يَفْتُرُونَ سست وضعیف نمیشوند اَمِ اتَّخَذُوا آلِهَةً آیا فراکرفته اند کافران
خدایان باطل مِنَ الْاَرْضِ از زمین. یعنی خدایانی که از اجزاء زمینی مصنوع اند چون

زر ونقره. وچوب. وسنک. یعنی آیا خدایانی فراکرفته اند که از قدرت هُمْ
يُنْشِرُونَ ۝ ایشان زنده کنند مردکانرا. تجهیل مشرکان میکند. یعنی شما بتانرا
آلهه میکویید. واز لوازم الوهیة اقتدارست بر ممکنات. ومیدانید که ایشانرا
قدرت نیست. وباوجود این عجز از عبادت ایشان دست باز نمیدارید لَوْ كَانَ
اکر باشد فِيهِمَا در آسمان وزمین آلِهَةٌ خدایان که تدبیر امر آنها کنند اِلَّا اللّٰهُ
بجز خدای لَفَسَدَتَا هراینه تباه شود آسمان وزمین. وکارها درهم شکند چه اکر
آلهه در مرادی موافق باشند. چندین قدرت بریک مقدور طاری کردد. واکر در کاری
مخالفت نمایند. در تعویق افتاده ناساخته بماند. پس مدبر عالم یکی باید. وجز
حضرت الله نشاید نظم در دو جهان قادر یکتا توئی جمله ضعیفند و توانا توئی
چون قدمت بانک برابلق زند. جز تو که یارد که انا الحق زند فَسُبْحَانَ اللّٰهِ تنزیه کنن
تنزیه کردنی خدایرا رَبِّ الْعَرْشِ که آفریدکار عرش است عَمَّا يَصِفُونَ ۝ ازآنچه
وصف میکنند از اتخاذ صاحبه وولد لَا يُسْاَلُ پرسیده نشود خدای عَمَّا يَفْعَلُ
ازآنچه میکند. بجهة عظمت. وتفرد. یا الوهیت. یا بسبب آنکه هرچه کند عین
حکمت وصوابست وَهُمْ يُسْاَلُونَ وایشان. یعنی همه بندکان پرسیده شوند.
ازآنچه میکنند. جهة آنکه مملوکند. ومملوک را ناچارست که حساب اقوال و
افعال خود با مالک راست کند اَمِ اتَّخَذُوا آیا فراکرفتند مِنْ دُونِهِ بجز خدای آلِهَةً
خدایان. ومامور بودند باتخاذ آن قُلْ هَاتُوا بکو بیارید بُرْهَانَكُمْ دلیل اتخاذ
آلهه بدون خدای عقلا ونقلا هٰذَا اینک ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ یادکرد کسانی که با منند
از امت. یعنی قران وَذِكْرُ مَنْ قَبْلِي واینک یادکرد آنانکه پیش از من بودند
یعنی توریه. وانجیل. وسایر کتب سماویه. در آنجا نکرید. واز آنها که بدانها دانا اند

بپرسید • که در همه نیست الا امر بتوحید • ونهی از شرك بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر کفار •
یعنی همه ایشان لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ نمیدانند حق را • ومیان وی وباطل تمییز نمیتوانند
فَهُمْ مُعْرِضُونَ ◯ پس ایشان اعراض کنند کانند از ایمان بخدای ومتابعت رسول او
وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ ونفرستادیم پیش از تو مِنْ رَسُولٍ هیچ فرستاده إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ
مکر وحی کرده شدید • وحفص نوحی خواند • یعنی ما وحی کردیم بدو أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ مکر من
فَاعْبُدُونِ پس مرا پرستید وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ وکفتند فرا کرفت خدای بسیار بخشش
وَلَدًا فرزندان از ملایکه سُبْحَانَهُ پاکست او ومنزه از ین بَلْ عِبَادٌ بلك ایشان • یعنی
ملایکه بندکانند مُكْرَمُونَ ◯ کرامی داشتکان • ونواختکان لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ پیشی
نکیرند بر خدای بِالْقَوْلِ بسخن کفتن • یعنی بی دستوری وی سخن نکویند • مراد ازین سخن
قطع طمع کافرانست از شفاعة • ملئکه • یعنی ایشان بی اذن خدای شفاعت نتوانند
کرد وَهُمْ بِأَمْرِهِ وایشان بفرمان خدای يَعْمَلُونَ ◯ کار میکنند يَعْلَمُ میداند خدای
مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه پیش ازین کرده اند وَمَا خَلْفَهُمْ وآنچه پس ازین کنند وَلَا يَشْفَعُونَ
ودر خواست نمیکنند إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ مکر مر کسی را که خدای بپسندد • شفاعت اورا
یا کسی را که بیکانکی حق اقرار کند • ابن عباس رضی الله عنه فرموده شفاعت نکنند
مکر مر کسی را که کوید لا اله الا الله محمد رسول الله وَهُمْ وفرشتکان مِنْ خَشْيَتِهِ از ترس
عذاب وعقوبة الهی مُشْفِقُونَ ◯ لرزان • از هیبت وعظمت او ترسانند وَمَنْ يَقُلْ
مِنْهُمْ وهر که کوید از ملائکه • یا سایر مخلوقات که إِنِّي إِلَٰهٌ بدرستی که من خدایم
مِنْ دُونِهِ بجز وی فَذَٰلِكَ پس آن قایل نَجْزِيهِ پاداش دهیم او را جَهَنَّمَ دوزخ كَذَٰلِكَ
همچنین که مدعی ربوبیت را جزا میدهیم نَجْزِي الظَّالِمِينَ ◯ پاداش خواهیم داد
ستمکاران را به پرستش ایشان أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا آیا ندیدند یعنی ندانستند آنانکه

آنکه نیست خدای بحق الا انا صح

نگرویده اند

نگرویده اند أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آنکه آسمانها وزمینها كَانَتَا رَتْقًا بودند بسته •
یعنی مجتمع • مراد آنست که حقیقة متحده بودند فَفَتَقْنَاهُمَا پس باز کشادیم ایشانرا
از یکدیگر بتنویع وتمییز • یا آسمانها یکی بود اورا به تحریکات مختلفه • چندین
فلك ساختیم • ویك زمین را نیز باختلاف کیفیات • واحوال طبقات چندین نوع
کردانیدیم • یا ارض وسما بیکدیگر ملتحم بودند • یعنی برهم چسبیده • ومیان ایشان
فرجه نبود • هوا را بمیان در آوردیم • وایشانرا ازهم جدا ساختیم • در زاد المسیر
کوید که از زمین شش طبقه اخراج کردیم • تا هفت طبقه شد • واز آسمان شش مرتبه
بیرون آوردیم تا هفت طبقه کشت • وکفته اند آسمان بسته بود از وی باران نمی آمد
وزمین بسته بود از وی کیاه نمیرست • ما آنرا بباران • واین را بکیاه کشاده کردانیدیم
وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ وبیافریدیم از آب كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ هر چیزی که زنده است • یعنی حیوانات
از آب مخلوق ساختیم • چه اعظم مواد ایشان آبست • واحتیاج ایشان بآب و
انتفاع از آن بر همه کس ظاهرست • یا از نطفه آفریدیم • یا آب را سبب حیاة هر زنده
وکل برای اغلبست اینجا نه بجهة عموم أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ◯ آیا نمیکروند مشرکان با وجود
این آیات واضحه • وعلامات لایحه وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ وخلق کردیم در زمین
رَوَاسِيَ کوههاء بلند أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ تا نجنبد زمین • وبند کرداند ادمیانرا وَجَعَلْنَا
فِيهَا وساختیم وپیدا کردیم در زمین یا در میان کوهها فِجَاجًا سُبُلًا راههاء
کشاده لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ◯ تا باشد که ایشان راه یابند در سفرها بمنازل مقصود
وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ وکردانیدیم آسمانرا سَقْفًا مَحْفُوظًا سقفی نکاه داشته از افتادن
یا از انحلال تا وقتی معلوم • یا استراق سمع • یا محفوظ در هوا بی علاقه وستون
وَهُمْ وکافران عَنْ آيَاتِهَا از نشانهاء ما در آسمان که دلالت آن بر وجود صانع

ساختیم صح

ووحدت وکمال قدرت او در غایة ظهورست مُعْرِضُونَ ○ اعراض کنندکانند وَهُوَ
الَّذِي واوست آنکسی که بقدرت کامله خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ بیافرید شب تیره تا در و آرام
یابند وروز روشن را تا در وی جهت کسب معیشت تصرف نمایند وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ
وماه را كُلٌّ هر یک ازیشان فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ○ در چرخی آشنا میکنند یعنی بر سطح فلک
میشتابند جون شتافتن آشناور بر سطح آب در کشف الاسرار آورده که نزد اهل اشارت
شب و روز نشان قبض و بسط عارفانست کاه یکی را بقبضهٔ قبض کیرد تا سلطان
جلال دمار از نهاد او بر آرد وکاه یکی را بر بساط بسط نشاند تا میزبان جمال او را
از خوان نوال نوالهٔ اقبال دهد وآفتاب نشانهٔ صاحب توحیدست بنعت تمکین
در حضرت شهود آراسته نه فزاید و نه کاهد لو کشف الغطا ما ازددت یقینا
و قمر نشانهٔ اهل تلوین است که در کاهش بود کاه در فزایش زمانی بظهور نور برق
وحدت در محاق نیستی افتد وساعتی به بروز رموز جامعیت بمرتبهٔ بدریت رسد
کویا در کلام حقایق انجام حضرت قاسم انوار قدس سره اشارتی بدین معنی هست
بیت زبیم سوز هجرانت زمو باریکتر کردم جو روز وصل یاد آرم شوم در حال ازان فربه
وحضرت پیر رومی روح الله روحه میفرماید نظم جز روی برتابی من کردم هلاک تنم
ور روی سوی من کنی جون بدر بی نقصان شوم ،،، تو آفتابی من جو مه کرد تو کردم روز و شب
که در محاق افتم ز تو که شمع نورافشان شوم آورده اند که معاندان بارکاه
رسالت از روی غوایت وضلالت میکفتند نتربص به ریب المنون انتظار آن می بریم
که کرد باد حوادث بر آید ویاران محمد را متفرق ساخته او را در ورطهٔ هلاک انداز د
حق سبحانه تسلیهٔ آنحضرت را میفرماید که وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ وماندادیم مر آدمی را
مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ پیش از تو پاینده در دنیا أَفَإِنْ مِتَّ آیا اکر تو بمیری فَهُمُ الْخَالِدُونَ

وبیافرید آفتاب صحـ

پس ایشان یعنی منتظران مرک تو پایندکان خواهند بود و از دام مرک رهایی
خواهند یافت نی نی كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی در دنیی ذَائِقَةُ الْمَوْتِ چشندهٔ مرکست هر که
قدم از دروازهٔ عدم بفضای صحرای وجود نهاده بضرورت شربت فنا خواهد نوشید
ولباس ممات و فوات خواهد پوشید ع هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود
وَنَبْلُوكُمْ و می آزماییم شما را بِالشَّرِّ ببدی یعنی بلاها و مصیبتها وَالْخَيْرِ و به نیکویی
یعنی بعطاها و نعمتها فِتْنَةً آزمودنی مصدرست از غیر لفظ و معنی سخن آنکه
باشما معاملهٔ آزمایندکان میکنیم در سختی و آسانی و نکبت و دولت تا مرتبهٔ
هر یک در صبر و جزع و شکر و کفران بر عالمیان ظاهر شود وَإِلَيْنَا و بسوی ما
تُرْجَعُونَ ○ باز کردیده خواهید شد و بحسب اعمال جزا خواهید یافت آورده اند
که روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بجمعی از صنادید عرب بکذشت
ابوجهل ازان میان طرح بی ادبی افکنده بخندید وکفت این نبی بنی عبد مناف
است آمد که وَإِذَا رَآكَ الَّذِينَ كَفَرُوا و جون به بینند ترا آنانکه نکرویدند
إِنْ يَتَّخِذُونَكَ نکیرندترا إِلَّا هُزُوًا مکر مهزو به یعنی کسی که با او استهزا کنند
مراد آنست که ایشان باستهزا ترا پیغمبر خوانند و با یکدیکر کویند أَهَٰذَا الَّذِي آیا
این آنکس است که پیوسته يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ یاد میکند خدایان شما را ببدی و مذمت
وَهُمْ و حال آنست که کافران بِذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ بیاد کردن خدای و او را یکی دانستن
یا بقرآن با بنام رحمن هُمْ كَافِرُونَ ○ ایشان ناکروید کانند پس مستحق استهزا و لایق
سخریه ایشانند خُلِقَ الْإِنْسَانُ آفریده شده است ایشان مِنْ عَجَلٍ از شتاب غایة مبالغه است
یعنی از فرط استعجال و قلت تأنی در آموز کویا که مخلوق از شتابست و از جملهٔ
شتاب کاری او آنکه استعجال عذاب الهی میکند جون نضر بن حارث که تعجیل عقوبت

میکرد. حق سبحانه فرمود که سَأُرِيكُمْ زود باشد که بنمایم شما را آيَاتِي نشانهاء
عقوبة خود در دنیی وقعهٔ بدر. ودر آخرت عذاب دوزخ فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ پس
شتاب مکنید مرا بخواستن آن. وگفته اند مراد از انسان آدمست علیه السلام و
عجلهٔ او آنکه چون روح بسر و چشم او در آمد نگاه کرد آفتاب را دید که بغروب
نزدیک است. گفت یارب تعجیل کن در اتمام خلق من. پیش از آنکه آفتاب غایب
گردد وَيَقُولُونَ و میگویند کافران مَتَى هَذَا الْوَعْدُ کی باشد این وعدهٔ عذاب
یا وعدهٔ قیامت با ما بگویید إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صَادِقِينَ راست گویان
مخاطب حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم. وصحابهٔ او رضی الله عنهم. حق سبحانه
بازاء کفار ایشان فرمود که لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا اگر بدانند آنانکه کافر اند
حِينَ لَا يَكُفُّونَ هنگامی را که باز ندارند. یعنی باز نتوانند داشت عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ
از رویهاء خود آتش دوزخ را وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ و نه از پشتهاء خود زیرا که
احاطه کرده باشد بدیشان وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نباشند ایشان که یاری
داده شوند. یعنی یاری که عذاب از ایشان باز دارد نیابند. جواب شرط محذوفست
تقدیرش چنین که اگر کافران بدانند چنین عذابی را تعجیل نکنند بوقوع آن. یا دانند
صدق پیغمبر و بطلان قول خود را بَلْ تَأْتِيهِمْ بلکه بیاید بدیشان ساعت قیامت
بَغْتَةً ناگهان فَتَبْهَتُهُمْ پس مبهوت و متحیر کرداند ایشان را فَلَا يَسْتَطِيعُونَ پس
نتوانند رَدَّهَا باز داشتن اهوال آن از خود وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ و نباشند ایشان
که مهلت داده شوند برای توبه. یا معذرت. یا آنکه منظور نکردند. یعنی نه در
و نه در زاری ایشان نگرند وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ و بدرستی که افسوس کرده اند بِرُسُلٍ
مِنْ قَبْلِكَ برسولان پیش از تو. حق سبحانه تسلی دل آنحضرت را از حال انبیاء گذشته

واستهزاء معاندان با ایشان خبر میدهد. و تهدید مستهزیان جناب رسالة
مآب را میگوید. ایشان استهزا کردند فَحَاقَ پس احاطه کرد بِالَّذِينَ سَخِرُوا با آنانکه
سخریه کردند مِنْهُمْ از پیغمبران. یعنی قومی که با انبیا تمسخر نمودند بدیشان رسید
مَا كَانُوا بِهِ جزاء آنچه بودند که بآن يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند. پس
یکسانی نیز که با تو این سلوک میکنند. همان صورت واقع خواهد شد قُلْ بگو ای محمد
با مستهزیان که مَنْ يَكْلَؤُكُمْ که نگاه میدارد شما را بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بشب و روز مِنَ الرَّحْمَنِ
از عذاب خدای و انتقام او. اگر خواهد بشما بَلْ هُمْ بلکه ایشان عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ
از پروردگار خود. یا از قرآن. یا از مواعظ آن مُعْرِضُونَ روی بر کرداننداگانند
که هرگز بخاطر ایشان خطور نکند. از عقوبات الهی کجا ترسند. و نگاه دارنده را
چه شناسند أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ آیا مر ایشان را خدایانند که از راه توانایی تَمْنَعُهُمْ باز
دارند از ایشان مِنْ دُونِنَا بجز ما عذابی را که باشد از نزدیک ما. و گفته اند در آیة
تقدیم و تأخیری هست. تقدیرش اینکه. ام لهم آلهة تمنعهم من دوننا. پس بیان
ضعف آلههٔ ایشان میکند و میفرماید لَا يَسْتَطِيعُونَ نمیتوانند بتان که
بزعم ایشان آلهه اند نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ یاری دادن مر نفسهاء خود را. یعنی اگر کسی با ایشان
مکروهی خواهد از کسر و قلع و تلویث و امثال آن. از خود دفع نتوانند کرد
پس چگونه عبدهٔ خود را نگاه توانند داشت وَلَا هُمْ و نیستند اصنام یا پرستندگان
ایشان که بمدد دیگری مِنَّا از عذاب ما يُصْحَبُونَ و زینها رداده شوند بَلْ مَتَّعْنَا
بلکه ما برخورداری دادیم هَؤُلَاءِ آن گروه مکیان را بسعت عیش و ایمنی
و سلامتی وَآبَاءَهُمْ و پدران ایشان را حَتَّى طَالَ تا دراز شد عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ بر ایشان مدت
زندگانی. و بدان مغرور شده پنداشتند که همیشه چنین خواهد بود. و

ندانستند که ده بده بنای عیش درهم خواهد شکست. واساس عمر منهدم
خواهد شد بیت مغرور مشو که ده بده دست اجل. برهم زند این بنا که افراشته.
أَفَلَا يَرَوْنَ آیا نمی بینند کافران أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ آنرا که می آییم. یعنی فرمان ما بزمین
ایشان نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا کوتاه میکنیم آن زمین را از اطراف آن. یعنی میکشاییم
آنرا بر مسلمانان. تا هر روز قلعهٔ میکردند. و منزلی بجوزهٔ تصرف درمی آرند.
أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ ○ آیا ایشانند غلبه کنندگان. یا پیغمبر ومؤمنان قُلْ إِنَّمَا أُنْذِرُكُمْ
بگو جز این نیست که من بیم میکنم شما را بِالْوَحْيِ بآنچه وحی کرده میشود بمن
یعنی نه از قبل خود سخنی میگویم. وشما از بیم دادن من متأثر نمیشوید وَلَا يَسْمَعُ
الصُّمُّ الدُّعَاءَ ونمیشنوند کران خواندن را إِذَا مَا يُنْذَرُونَ ○ چون بیم کرده
شوند. کافران را در عدم انتفاع بدانچه میشنوند. تشبیه میکند بکران. که
چیزی مسموع ایشان نمیشود وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ واگر برسد بکفره نَفْحَةٌ اندک چیزی
مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ از عذاب پروردگار تو. یعنی از آنچه ایشانرا بآن بیم میکنی خوار
وفروتن شوند. واز غایت اضطراب وحیرت لَيَقُولُنَّ هر آینه گویند يَا وَيْلَنَا
ای وای بر ما إِنَّا كُنَّا بدرستی که بودیم ما ظَالِمِينَ ستم کنندگان بر خود بشرک و
تکذیب وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ وضع کنیم ترازوها ء ذوات العدل را لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ
برای روز رستخیز. صاحب لباب. وبعضی مفسران برانند که میزان عبارت
از عدل است. یعنی وضع موازین تمثیلیست از برای محافظت حساب. ومکافات
اعمال براستی. وجمهور برانند که مراد میزانیست که اورا عمودی ودو کفه باشد
چون ترازوی که بدان می سنجند. ودر تیسیر آورده که ایراد میزان بلفظ جمع
جهت تعظیم اوست. چنانچه خطاب یا ایها الرسل کلوا بنسبت باحضرت

پیغمبر ما صلوات الله وسلامه علیه. یا آنکه اعمال هر یک از مکلفان بدان میسنجند
پس برای هر یک میزان باشد. وجمعیة او باضافه با جمع است. وبعضی برانند که
علی حده هر کس را میزانی خواهد بود که عمل او بدان سنجند فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ پس ستم کرده
نشود نفسی شَيْئًا چیزی از حق خود. یعنی از نیک وبد هیچ عملی نا سنجیده نگذارند
وَإِنْ كَانَ واگر باشد عمل مِثْقَالَ حَبَّةٍ هم سنگ دانهٔ مِنْ خَرْدَلٍ از سپندان که
اصغر حبّاتست أَتَيْنَا بِهَا بیاریم آنرا ونزد ترازو حاضر سازیم وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ
وبسنده ایم ما شمار کننده مر اعمال بندگان را. چه کمال علم وجمال عدل مار است.
وَلَقَدْ آتَيْنَا وبدرستی که دادیم ما مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ موسی وهرون را کتابی
جدا کننده میان حق وباطل. یا نصرت بر اعادی. یا شکافتن دریا وَضِيَاءً ودادیم
ایشانرا روشنی. یعنی کتابی روشن که متابعان آن بدان از ظلمات حیرت
وجهالت باز رهند وَذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ ○ وپندی مر پرهیزکارانرا الَّذِينَ يَخْشَوْنَ
آنکه بترسند رَبَّهُمْ از عذاب آفریدگار خود بِالْغَيْبِ بپوشیدگی یعنی خدایرا نادیده
از وی میترسند. وعذاب را مشاهده نکرده از آن بیم دارند یا ترسکارند به پنهانی
چنانچه اظهار خوف میکنند بآشکارا در موضح از ابن عباس رضی الله عنه.
نقل میکند که هر که ایمان آرد بوحدانیت خدای. ویگروید ببهشت. ودوزخ.
وبعث. وحساب. ومیزان. بدرستی که ترسیده است از خدای بغیب وَهُمْ
وپرهیزکاران مِنَ السَّاعَةِ از اهوال قیامت مُشْفِقُونَ ○ ترسندگانند وَهَٰذَا
واین قرآن ذِكْرٌ مُبَارَكٌ سخنیست بسیار خیر وبا منفعت. که بر محمد صلی الله
علیه وسلم أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستادیم اورا. واز خود بر نیافت أَفَأَنْتُمْ آیا شما لَهُ مُنْكِرُونَ
مر قرآنرا انکار کنندگانید وَلَقَدْ آتَيْنَا وهر آینه ما دادیم إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مر ابراهیم را

راه یافتن او بوجوه صلاح مِنْ قَبْلُ پیش از موسی و هرون • یا قبل از محمد علیهم الصلوة
والسلام • یا پیش از نبوّت او را توفیق شناخت دادیم وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ ◯ و بودیم
باستحقاق او مر عطاها را دانا • پس فرخور استحقاق او را نوازش فرمودیم إِذْ قَالَ یاد کن
چون گفت لِأَبِيهِ مر پدر خود آزر را وَقَوْمِهِ و گروه خود • یعنی اهل بابل را مَا هَٰذِهِ
التَّمَاثِيلُ الَّتِي چیست این شکلها و صورتها که پیوسته أَنْتُمْ لَهَا شما بران • یعنی بر
پرستش آن عَاكِفُونَ ◯ مجاورانید و آن هفتاد و دو صورت بوده • و در تیسیر
گوید نود بت بود • و بزرگتر همه را از زر ساخته بودند • و دو گوهر شهوار در جای
چشمهای او ترکیب کرده • و در تبیان آورده که صورتها بودند بر هیئات سباع
و طیور • و بهایم و انسان • و بقول بعضی تماثیل بر صورت هیاکل کواکب بوده • و
و بهر تقدیر ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه السلام فرمود که این چه صورتهاست که
میپرستید قَالُوا وَجَدْنَا گفتند یافتیم ما آبَاءَنَا پدران خود را لَهَا عَابِدِينَ ◯
مر آنها را پرستندگان • ما نیز تقلید ایشان کردیم قَالَ گفت ابراهیم علیه السلام •
لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ بخدای که بودید شما وَآبَاؤُكُمْ و پدران شما فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
در گمراهی روشن • و خطائی آشکارا قَالُوا گفتند نمرودیان از روی تعجب أَجِئْتَنَا
بِالْحَقِّ آیا آوردی بما این سخن را براستی و جد أَمْ أَنْتَ یا تویی مِنَ اللَّاعِبِينَ ◯ از بازی
کنندگان • که بر سبیل ملاعبه و مطایبه سخن میگویی • استبعاد کردند از تضلیل
خود • و تجهیل آباء خود قَالَ گفت ابراهیم صلوات الله وسلامه علی نبینا و علیه
بَلْ نیستم بازی کننده رَبُّكُمْ آفریدگار شما رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمان
و زمین است الَّذِي فَطَرَهُنَّ آنکه آفرید آسمان و زمین • یا تماثیل شما را وَأَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ
و من بر آنچه او پروردگار من و شماست مِنَ الشَّاهِدِينَ ◯ از گواهانم • یعنی از روی

تحقیق

تحقیق ادای شهادت مینمایم • آورده اند که نمرودیان روز عیدی داشتند که در آن
بصحرا رفتندی • و تا آخر روز تماشا کردندی • و در بازگشتن به بتخانه در آمده • و بتان را
بیاراستند • بزمها بنواختندی • آنگه سرها بر زمین نهاده • و رسم پرستش آورده
بجای صح
بخانهای خود بازگشتندی • چون ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام •
با جمعی از ایشان در باب تماثیل مناظره فرمود • گفتند فردا عید ماست • بیرون آی
تا ببینی که دین و آیین ما چه زیباست • ابراهیم علیه السلام بلا و نعم جواب ایشان
نگفت • و روز دیگر که میرفتند خواستند که او را ببرند بهانهٔ بیماری پیش آورد •
فقال انی سقیم • ایشان دست از و باز داشته برفتند • ابراهیم علیه صلوات الرحمن
پنهان از ایشان فرمود که وَتَاللَّهِ و بخدا سوگند که من لَأَكِيدَنَّ هر آینه تدبیر کنم
و جهد نمایم یا بشکنم أَصْنَامَكُمْ بتان شما را بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا بعد از آنکه روی بگردانید
از ایشان • یعنی بروید بعیدگاه و باشید مُدْبِرِينَ ◯ پشت بر ایشان کنندگان • یعنی
وقتی که بتان را بگذارید • و بتماشاگاه خود روید • یکی از آن جمع این سخن را شنید • و با کس
نگفت • اما چون قوم برفتند • حضرت خلیل جلیل تبری برداشته • به بتخانه در آمد •
فَجَعَلَهُمْ پس گردانید بتان را بزخم تبر جُذَاذًا پاره پاره إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ مگر بزرگی
که آن اصنام را بود • یعنی بت بزرگتر نشکست • بلکه تبر را بر گردن او نهاده بیرون
آمد لَعَلَّهُمْ شاید قوم نمرود إِلَيْهِ بآن بت بزرگتر يَرْجِعُونَ ◯ باز گردند • یعنی بدو
رجوع کرده از و بپرسند • که شکنندهٔ بتان کیست • چه از شان معبود آنست که
در حل مشکلات رجوع بوی کنند • و غرض ابراهیم علیه السلام • ازین عمل تبکیت قوم
بود • و گفته اند ضمیر الیه راجع با براهیم است • یعنی وی بتان را بشکست تا شاید که
رجوع بدو کنند • و او عجز بتان را بحجت بر ایشان ثابت کند • القصه چون نمرودیان آخر روز

به بتخانه درآمدند • از وقوع آن صورت متحیر شده قالوا من فعل گفتند که کرده است
هذا این عمل بآلهتنا با خدایان ما • وایشان را درهم شکسته است انه بدرستی که او
لمن الظالمین ● هر اینه از ستمکاران است بر آلهه • چه ایشان را تعظیم می باید کرد • واو
اهانت کرده • یا از ظالمانست بر نفس خود که بدین عمل خود را در ورطهٔ هلاک
افکنده است • نمرود و قوم او در تفحص افتاده • خواستند که بت شکن را پیدا سازند
آنکس که کلمات • تالله لاکیدن اصنامکم • از ابراهیم علیه السلام شنیده بود •
با دیگری گفت • و زبان بزبان فی الحال بامراء نمرود رسید قالوا گفتند با نمرود که
از قومی شنیدیم که ایشان میگویند سمعنا فتی شنودیم از جوانی که به بدی یذکرهم
یاد میکرد بتان را یقال له ابراهیم میگویند مر اورا ابراهیم • یعنی نام او ابراهیم است
قالوا گفتند نمرود و امراء او فاتوا به پس بیارید ورا علی اعین الناس بر چشمهاء مردمان
یعنی جنان کنید که مردم اورا ببینند لعلهم یشهدون ● شاید گواهی دهند که
اینست که بتان را نکوهش میکند • پس ابراهیم را گرفته پیش نمرود حاضر کردند قالوا
ءانت گفتند آیا تو فعلت هذا کرده این را که می بینیم از کسر و قلع بآلهتنا یا ابراهیم
بخدایان ما ای ابراهیم قال گفت من نکرده ام بل فعله بلک کرده است این را کبیرهم
هذا این بزرگ ایشان • از روی خشم با یشان که با وجود من جرا ایشان را پرستند
فاسئلوهم بس بپرسید شما از یشان که که شکسته است شما را ان کانوا ینطقون
اگر هستند که سخن گویند فرجعوا الی انفسهم بس بازگشتند با عقول خود •
با یکدیگر فقالوا پس گفتند بعضی با بعضی انکم انتم الظالمون ● بدرستی که شما ستمکارانید
پرستش جیزی که نشنود و نگوید ثم نکسوا پس نگونسار کرده شدند علی رءوسهم
بر سرهای خود • یعنی سر در پیش افکندند از خجالت و حیرت و گفتند لقد علمت بدرستی

که تو دانسته که ما هؤلاء ینطقون ● این بتان سخن نگویند • جرا امر میکنی که
از یشان بپرسید • وجون اعتراف نمودند بعجز آلههٔ خود قال گفت ابراهیم افتعبدون
آیا پرستش میکنید من دون الله بجز خدای ما لا ینفعکم شیئا آن را که سود نرساند
بشما جیزی اگر اورا پرستید ولا یضرکم و زیان نکند شما را اگر ترک پرستش او
کنید اف لکم زشتی و ناخوشی مر شما را و لما تعبدون و مر آن جیزرا که میپرستید
من دون الله بجز خدای افلا تعقلون ● آیا در نمی یابید قباحت عمل خود را • جون
قوم نمرود این سخن شنیدند • از محاجه بمضارره نقل کرده قالوا حرقوه گفتند بسوزید
اورا که عقوبت آتش با هول است وانصروا آلهتکم و یاری کنید خدایان خود را
بانتقام کشیدن از وی ان کنتم اگر هستید فاعلین ● کنندگان نصرت • یعنی
یاری دهندگان مر بتان را • پس نمرود حکم کرد تا حظیره در پیش کوهی بنا کردند •
ارتفاع دیوار آن شصت گز • و قرب یکماه هیزم جمع کرده آن را پر ساختند • و روغن
فراوان بر هیمه ریخته آتش در آن زدند • وابراهیم را صلوات الرحمن علی نبینا و علیه
السلام غل بر گردن • و بند بر دست و پای نهاده • از بالای منجنیق بآتش افکندند •
جبرئیل علیه السلام در هوا بوی رسید • وگفت • هل لک من حاجة هیچ حاجتی داری
جواب داد که • انا الیک فلا • حاجت دارم ولی بتو نه • جبرئیل گفت بهر که داری
بخواه فرمود که او میداند حاجت خواستن نیست • جون توکل خلیل بر خدا • و
انقطاع او از ما سوی درست قلنا یا نار گفتیم ما که ای آتش کونی باش بردا و
سلاما علی ابراهیم خداوند برودت و سلامت بر ابراهیم • یعنی سردی شو با سلامت
ابن عباس رضی الله عنه فرموده که اگر نگفتی سرد با سلامت شو ممکن بودی که
ابراهیم از سرما بیفسردی واردوا و خواستند نمرودیان به کیدا با ابراهیم

مکری در سوختن او فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ ○ ما کردانیدیم ایشانرا زیان کارترین
چه سعی ایشان برهانی قاطع شد بر حقیّت قول ابراهیم • و بطلان فعل ایشان روایت
که چون ابراهیم خلیل صلوات الرحمن و سلامه علی نبینا و علیه بمیان آتش
فرود آمد • فی الحال غل و بند او بسوخت • و بر حوالی او کل و نرکس بدمید • و چشمهٔ آب
شیرین بدید آمد • و هفت روز خطیرهٔ آتش بماند • و نمرود از بالای صرح دید که ابراهیم
در بوستانی خوش • و کلستانی بغایت دلکش نشسته است • و با ملک الظل سخن
میکوید • و بر کرد اکرد ایشان آتش شعله میزند • نمرود آواز داد که ای ابراهیم
خدای تو که قدرت او درین مرتبه است که می بینم بزرک خداییست و من برای او
قربان کنم • ابراهیم علیه السلام فرمود که خدای من آن قربان از تو قبول نکند
ما دام که بر کیش خود باشی • و در اخبار آمده که نمرود چهار هزار قربان کرد • و ترک
ایذای ابراهیم کرفت • در کشف الاسرار آورده که نزد محقق خطاب • یَا نَارُ کُونِی
با آتشیست که در کانون دل خلیل بوده • یعنی شعلهٔ شوق محبت بیت آتش دارد دامن آتش دارد
وان آتش دل دلم را خوش دارد • خلیل نزدیک آتش نمرودی رسیده خواست که
از سوز شهود عشق آه کند • و آتش نمرود را تباه سازد • ندا رسید که ای آتش شهودی
سرد شو بر آتش نمرودی • و بسلامت باش بر ابراهیم • چه ما حکم کرده ایم که در ان
آتش بمعجزهٔ خلیل بوستانی ظاهر کنم • اکر تو سلطنت خود بر نار نمرودی برانی نابود شود
بوستان زیبا و معجزه هویدا نکردد • و اکر بر ابراهیم بسلامت نباشی از شعله • نار الله
الموقده • بسوزد • و قاعدهٔ دعوت برافتد • و ازینجا معلوم میشود که آتش عشق
بر همه چیز غلبه کند • و هیچ چیز برو غالب نبود بیت عشق آن شعله است کو چون بر فروخت
هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت وَنَجَّيْنَاهُ • و نجاة دادیم ابراهیم را از عراق که

منزل نمرود و قوم او بود وَلُوطًا و برادرزادهٔ او لوط بن هاران را • و رسانیدیم ایشانرا
إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا با آن زمینی که برکت کردیم • و افزونی دادیم فِيهَا لِلْعَالَمِينَ
در ان مر جهانیانرا • یعنی ولایت شام • و برکت تمام بعثت انبیا بود علیهم السلام
در ان ولایت • و بسیاری نعمت و ارزانی • آورده اند که ابراهیم علی نبینا و علیه
السلام بفلسطین نزول فرمود • و لوط علیه السلام بموتفکات • و میان این دو
موضع مسافت یکشبانروز بود وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم مر ابراهیم را از ساره که
دختر عم او بود پسری إِسْحَاقَ نام او وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً و دادیم اورا یعقوب زیادتی بر
سؤال او • یعنی از ما پسری طلبیده بود • ما اورا پسری بخشیدیم و نبیره وَكُلًّا جَعَلْنَا
و هر چهار را کردانیدیم صَالِحِينَ ○ نیکان و شایستکان وَجَعَلْنَاهُمْ
أَئِمَّةً و ساختیم ایشانرا پیشوایان که خلق را يَهْدُونَ راه نمایند بما بِأَمْرِنَا
بفرمان ما وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ و وحی کردیم بدیشان فِعْلَ الْخَيْرَاتِ کردن نیکوییها • یعنی
اعمال صالحه که خلق را بدان ترغیب نمایند وَإِقَامَ الصَّلَاةِ و بپای داشتن
نماز وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ و دادن زکوة • تخصیص نماز و زکوة از خیرات جهت تفضیل است
وَكَانُوا لَنَا و بودند ما را عَابِدِينَ پرستندکان باخلاص وَلُوطًا آتَيْنَاهُ و لوط را
دادیم حُكْمًا حکمت • یا نبوت • یا فصل بین الخصوم وَعِلْمًا و دانشی که پیغمبران را
باید از قواعد شرع و ملت وَنَجَّيْنَاهُ و برهانیدیم اورا مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي از ان دهی که
كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ بود آن ده که میکرد • یعنی اهل آن میکردند عملهای ناپاک
و آن دیه سدوم بود از موتفکات • که اهل آن بلواطه اشتغال مینمودند • و راه میزدند
ما ایشانرا هلاک کردیم إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که بودند ایشان قَوْمَ سَوْءٍ کروهی بد
فَاسِقِينَ بیرون رفتکان از دایرهٔ فرمان وَأَدْخَلْنَاهُ و در آوردیم لوط را فی

رَحْمَتِنَا در بخشایش خود. یعنی در اهل رحمت داخل کردانیدیم. یا در بهشت که
محل رحمتست اِنَّهُ بدرستی که لوط مِنَ الصَّالِحِينَ ○ از ستودکان وشایستکانست
وقصه لوط علی نبینا وعلیه السلام قبل ازین بتفصیل کذشته وَنُوحًا ویاد کن نوح را
اِذْ نَادَى چون ندا کرد پروردکار خود را مِنْ قَبْلُ پیش از ابراهیم ولوط علیهما
السلام. یعنی دعا فرمود بهلاک قوم خود فَاسْتَجَبْنَا پس اجابت کردیم ما لَهُ مر دعاء را
اورا فَنَجَّيْنَاهُ پس نجاة دادیم اورا وَأَهْلَهُ واهل بیت اورا از فرزندان وزنان ایشان
مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ○ از غمی بزرك. یعنی محنت طوفان وَنَصَرْنَاهُ ویاری دادیم
اورا مِنَ الْقَوْمِ بر قوم او. یعنی غالب ساختیم بر منکران الَّذِينَ كَذَّبُوا آنانکه تکذیب
بِآيَاتِنَا آیتهاء ما را اِنَّهُمْ بدرستی که قوم نوح علی نبینا وعلیه السلام كَانُوا بودند
قَوْمَ سَوْءٍ کروهی بد. یعنی کافر بودند. چه کفر سر همه بدیهاست فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ
پس غرق کردانیدیم همهٔ ایشانرا وَدَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ ویاد کن قصهٔ داود بر ایشا
وپسر او سلیمانرا علیهما السلام اِذْ يَحْكُمَانِ چون حکم کردند فِي الْحَرْثِ در کشت
آورده اند که چون داود علیه السلام در محکمه بنشستی سلیمان علی نبینا و
علیه السلام بر در محکمه بودی. وهر که بیرون آمدی از مهم وی وحکم پدر استفسار
کردی. روزی دوکس بمحکمه آمدند. یکی دهقان واورا ایلیا کفتندی. ویکی کوسفندار
واورا یوحنا خواندندی. ایلیا کفت. یا خلیفة الله همسایهٔ من یوحنا به شب رمهٔ وی
خود را بچرانیده بکشتزار من در آمده اند وتمام خورده. قول آنست که ببوستان
رفته بودند وخوشهاء انکور را خورده وتلف کرده. داود علیه السلام از یوحنا
پرسید. جواب داد که آری چنین واقع شده. داود حکم کرد که کوسفندان
خود را بایلیا ده. ودر شریعت داود علیه حکم برین منوال بوده. چون از محکمه

بیرون آمدند. ومضمون قصه مر سلیمانرا علی نبینا وعلیه السلام معلوم شد.
بمحکمه در آمد در سن سیزده سالکی. وبا پدر فرمود که اکر حکمی جز این بودی اصلح
واوفق نمودی. داود علیه السلام فرمود چه نوع توان کرد. سلیمان جواب داد که
کوسفندرا تسلیم ایلیا باید کرد. تا ازو نفع کیرد به شیر وروغن وپشم وموی.
وباغ یا زرع را به یوحنا باید داد. تا غم خورد. وبدان مرتبه رساند که بوده.
چون خوشهای انکور پدید آید. یا کشت برسد. تسلیم ایلیا کند. وکوسفند خود بکیرد
تا هیچ کدام بی بهره نمانند. داود برین منوال حکم فرمود. وحق سبحانه خبر دادم پیغمبر
خود را که قصهٔ داود وسلیمان علیهما السلام برین قوم خوان. وقتی که حکم کردند
در زرع. یا باغ اِذْ نَفَشَتْ چون به شب رفته بود فِيهِ در ان کشتزار. یا بوستان
غَنَمُ الْقَوْمِ کوسفند کروهی وَكُنَّا وبودیم ما لِحُكْمِهِمْ مر حکم حاکم را بر متحاکمین
شَاهِدِينَ ○ داننده. یعنی دانستیم که داود وسلیمان بر ایلیا ویوحنا چه حکم
فرمودند فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ پس تعلیم دادیم حکومت مر سلیمانرا. وبدو آموختیم
وبفهم او رسانیدیم. تا حکم کرد که کوسفند بصاحب باغ دهند. تا از آن
نفع کیرد. وبدان تلافی روزکار خود کند. وباغ را صاحب کوسفند غم خوارکی
نماید. وبرتبهٔ نخستین باز رساند. تا دیکر از رمه غافل نکردد. حقیقة آنست که در آن
زمان حکم چنان بوده که از داود علیه السلام صادر کشته. وخدای وحی
کرده بسلیمان علیه بنصی که ناسخ آن حکم شده. وداود علیه السلام بعد از اطلاع
بر منسوخیت حکم سابق بنص ناسخ فرموده وَكُلًّا آتَيْنَا وهر یک از پدر وپسر را دادیم
حُكْمًا حکم کردن. یا پیغمبری وَعِلْمًا ودانش بامور دین وَسَخَّرْنَا ورام ساختیم
مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ با داود کوهها را يُسَبِّحْنَ تسبیح میکردند خدایرا باتفاق او.

در تبیان فرموده که بران منوال که ذکر از داود علیه السلام میشنود از کوهها نیز شنوده میشد و این معجزهٔ آنحضرت بود وَالطَّيْرَ ومسخر کردانیدیم مر داودرا مرغان تا در تقدیس با وی موافقت مینمودند وَكُنَّا فَاعِلِينَ ○ وهستیم ما کننده مر امثال اینها را ودر قدرت ما بدیع نیست اکرچه نزد شما عجیبست صاحب انوار فرموده که بعضی تسبیح را بمعنی سیاحت داشته اند یعنی هرجا داود علیه السلام رفتی کوهها با وی روان شدی در فواید آورده که سیر جبال باد اود در قرآن مذکور نیست پس ضرورت نباشد حمل تسبیح بر سیر جمعی بر انند که تسبیح طیر وجبال بلسان الحال بوده وبران تقدیر چون جملهٔ اشیا بهمان زبان به تسبیح الهی ناطق اند پس وجه اختصاص بداود علیه السلام چه تواند بود مؤمن موقن بایدکه اعتقاد کند برین وجه که کوهها و مرغان بموافقت داود علی نبینا وعلیه السلام بروجهی تسبیح می کفته اند که همه سامعان از ترکیب حروف وکلمات آن مفهوم میشده واین معنی از قدرت الهی غریب نیست نظم هرجا قدرتش علم افروخت از غرایب هرانچه خواست بساخت قدرتی راکه نیست نقصانش کارها جمله هست آسانش وَعَلَّمْنَاهُ وبیاموختیم مر داودرا صَنْعَةَ لَبُوسٍ ساختن زره لَكُمْ برای شما لِتُحْصِنَكُمْ تانکاه داریم ما وحفص بتا میخواند یعنی تا نکاه دارد زره شما مِنْ بَأْسِكُمْ ازکارزار شما یعنی از قتل وجراحت در کارزار فَهَلْ أَنْتُمْ پس آیا هستید شما شَاكِرُونَ ○ سپاس کویندکان برین نعمت امر هست در صورت استفهام یعنی شکر کویید خدایرا برچنین لباسی وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ ومسخر کردانیدیم برای سلیمان بادرا عَاصِفَةً سخت وتند در وزیدن وتندی او آن بود که تخت سلیمان را برداشتی وبروزی یکماهه راه ببردی تَجْرِي بِأَمْرِهِ وبود که میرفت بفرمان سلیمان

یعنی بمیلش

یعنی بمشیت او إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا بدان زمینی که برکت کرده ایم فِيهَا درآن زمین یعنی بولایت شام در تلخیص آورده که در شام شهری بوده تدمر نام که دیوان برای سلیمان علی نبینا وعلیه السلام ساخته بودند صباح از آنجا بیرون آمدی وباز نماز شام باد ویرا بدانجا آوردی ودر مختار القصص آورده که بامداد از تدمر بیرون آمدی وقیلوله در اصطخر فارس کردی وشبانگاه بکابل رفتی وروزی دیکر از کابل بیرون آمده چاشت در اصطخر بودی وشام به تدمر باز آمدی وَكُنَّا وهستیم ما بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ ○ بهمه چیزها دانا وَمِنَ الشَّيَاطِينِ ومسخر ساختیم مر سلیمان را از دیوان مَنْ يَغُوصُونَ کسانی که غواصی کنند در دریاها لَهُ برای او وجهة استخراج نفایس وَيَعْمَلُونَ وبکنند عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ عملی دیکر جز غواصی مثل بنایی وسایر صناعات غریبه وَكُنَّا لَهُمْ وبودیم مر دیوانرا حَافِظِينَ ○ نکه دارندکان تا از فرمان سلیمان بیرون نروند وَأَيُّوبَ ویادکن ایوب را واو پسر اموص بن تارح بن روم بن عیص بن اسحق بن ابراهیم است علیهم السلام حق سبحانه اورا مال بسیار داده بود وخلعت نبوت پوشانیده بولایت بثینه فرستاده شب وروز بطاعت کذرانیدی ومراسم خیرات کما ینبغی بتقدیم رسانیدی ابلیس لعین بروی حسد برده باحق سبحانه مناجات کرد که الهی بندهٔ تو در عافیة وسعت عیش است مال بسیار وفرزندان بزرکوار دارد اکر اورا با نتزاع اموال واولاد مبتلا سازی زود از راه تو بر کردد وطریق کفران نعمت پیش آرد حق تعالی فرمود که نه چنین است که تو میکویی او مارا بنده ایست پسندیده اکر هزار بار در کورهٔ ابتلاش بکدازیم بر محک اعتبار تمام عیار خواهد بود بیت چنان در عشق یکرویم که کر تیغم رود بر سر

بروز امتحان باشم چو شمع استاده پا برجا • در بسیاری از تفاسیر آورده اند که
ابلیس درخواست که مرا بر مال و فرزند و جسد او مسلط گردان • تا حقیقت حال
وی ظاهر گردد • حق تعالی ابلیس را بر ظاهر وی تسلط داد • و او دیوان را بر گماشت • تا
با هلاک آن اشتغال نمودند • و در احقاق آورده که برین سخن در کتاب
و سنت دلیلی نیست • بلکه اخبار یهودیست که کعب و وهب نقل کرده اند •
و حقیقت که حق سبحانه اقسام محن بر وی گماشت • پس افواج بلا متواتر شد
و امواج دریای عنا متراکم گشت • القصه شترانش بصاعقه هلاک شدند •
و گوسفندان بسبب سیل در گرداب فنا فتادند • و زراعت به یخ عاصف متلاشی
شد • و هفت پسر و سه دختر در زیر دیوار آمدند • و قروح بر جسد مبارکش
ظاهر شد و متعفن گشته دیدان در آن پیدا گشتند • و مؤمنان مرتد شده و با
از هر دیه و منزل که میرفت بیرون میکردند • زن او رحمه دختر افرائیم بن یوسف
یا ماخیر دختر منشیا بن یوسف علیه السلام در خدمت او بماند • و مدت هفت
سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت بدین محنت مبتلا بود • و هجده
یا سیزده سال نیز گفته اند • حق سبحانه برای تسلیه دل مبارک حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم • و تعلیم ثبات بر شکیبایی • حالت او را ذکر کرد • و فرمود که یاد کن
قصه ایوب را اِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ چون بخواند پروردگار خود را أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ با آنکه
رسیدم رنج و سختی وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ۝ و تو بخشنده ترین بخشایندگانی •
مذکران میگویند که حق سبحانه در بارهٔ ایوب علی نبینا و علیه السلام فرمود که
انا وجدناه صابرا • و نکتهٔ انی مسنی الضر منافی آن نیست • چه شکایت از رنج نشان
بی صبریست • و جواب برین وجه تقریر میکنند که از شماتت شیطان رنج

عظیم

عظیم رسید • چه ندا او آمد که مرا سجده کن تا ترا ازین بلا بیرون آرم • ایوب
علیه السلام با حق سبحانه از ضر وی شکایت کرد نه از رنج خویش • در عشرات حمیدی
آورده که جمعی ازانها که بوی ایمان آورده بودند • گفتند اگر در وی خیری بودی •
بدین بلا مبتلا نگشتی • این شماتت دل مبارک او را مجروح ساخت • و این سخن بر زبان
راند • یا چنان ضعیف شد که بفرض نماز و عرض نیاز قیام نمیتوانست • نمود
بدین سخن تکلم فرمود • تا سپاه کرمان آهنگ دل و زبان وی کردند • و این دو
عضو محل تمجید و توحید بود • از فوات ایشان بترسید • و این کلمه گفت • یا زنش
از غایت بیچارگی گیسوی خود را بفروخت • و برای وی قوتی خرید • و ایوب برین حال
مطلع شده • آواز انی مسنی الضر برکشید • در حقایق سلمی از امام جعفر صادق
رضی الله عنه نقل میکند که چهل روز وحی بوی نیامد • این شکایت بجهة آن کرد
و گفته اند از آن کرمان که بدن وی میخوردند یکی بر روی زمین افتاده بر خاک کرم
میطپید • ایوب او را برداشته با جای او نهاد • چون این کار باختیار واقع شد •
چنان بگزید که طاقت نیاورد • و این کلام بر زبانش جاری شد • و گویند هر
سحری بی واسطهٔ ملکی و بشری • از بارگاه کبریا این خطاب مستطاب بایوب مکروب
رسیدی • که ای بیمار ما چگونهٔ • و ایوب بذوق و شوق این پرسش کوه بلا را بجان
میکشید • و با آن بیماری خوش بود **بیت** گر بر سر بیمار خود آیی بعیادت • صد سال
بامید تو بیمار توان بود • در سحر آن روز که مرهم راحت میرسید • بتحفهٔ
این خطاب سرافراز نشد • فریاد کرد که • انی مسنی الضر محققان بر آنند که شکایت
با او بود • نه از و بود • در بحر الحقایق آورده که بشریت ایوب از ضر جسمانی
می نالید • اما روحانیتش ناظر جمال مبلی شده • کمال عنایت در بلا میدید • لاجرم

زبان بشریتش مَسَّنِیَ الضُّرّ گفت • ولسان روحانیتش بندای • وانت ارحم الراحمین •
مترنم شد • در لطایف قشیری مذکورست که این سخن نه بر وجه اعتراض است
بر حکم قضا و قدر • بلکه از روی ضعف و عجز بشری است • چه منقول است که
جبرئیل علیه السلام بوی آمد • و گفت چرا خاموش نشسته گفت چکنم مگر صبر •
جبرئیل فرمود که بلایا در خزاین حق بسیارست • تو طاقت نیاری • از حق عافیت
خواه • ایوب این سخن گفت فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس اجابت کردیم دعای وی را فَكَشَفْنَا
پس بردیم مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ آنچه وی را بود از رنج • یعنی او را شفا دادیم و شرح آن
در سورهٔ ص خواهد آمد وَآتَيْنَاهُ و عطا کردیم او را أَهْلَهُ فرزندان وی که با عیال
ایشان زنده گردانیدیم وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ و مانند ایشان با ایشان • یعنی هفت
پسر و سه دختر دیگر شبیه بیکدیگر • ابن عباس رض فرموده که اولاد و اموال
و مواشی وی را مضاعف بوی داد • و ابری سرخ • یا سفید بفرستاد تا ملخ زرّین بر وی
بباریدن • و در احقاق آورده که سه شبانروز در حوالی سرای وی می بارید رَحْمَةً
مِنْ عِنْدِنَا این کارها به نسبت ایوب کردیم • برای ایصال رحمت و انعامی از نزد
ما بدو وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ ۝ و پندی برای پرستندگان • تا صبر کنند چنانچه او
کرد و جزا یابند • چنانچه او یافت نظم هر که او در راه حق صابر بود • بر مراد خویش
قادر شود • صبر باید تا شود یکسو حرج • زانکه گفت الصبر مفتاح الفرج •
وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ و یاد کن اسمعیل و ادریس را وَذَا الْكِفْلِ و خداوند نصیب را
که الیاس است • یا یوشع • یا ذکریا علیهم السلام • و وجه تسمیه آنکه از خدای
بهره مند بود • و گفته اند کفل بمعنی ضعف است • یعنی عمل او دو برابر عمل انبیاء
زمان او بوده • و کفل بمعنی ضمانت نیز هست • در مختار آورده که الیسع

از الیاس

از الیاس علیه السلام متکفل شد • که با مردی قیام نماید بعد از ذهاب وی
و بدین جهة ذو الکفل لقب یافت • و امام محیی السنة رحمه الله و صاحب
تبیان آورده اند که • یکی از انبیاء بنی اسرائیل وحی آمد که من میخواهم که روح ترا
قبض کنم تو ملک خود را بر بنی اسرائیل عرض کن • هر که پایندان شود آنرا که
شب نماز گذارد • و فتور نورزد • و روز روزه دارد و افطار نکند • و میان مردم
حکم فرماید • و خشم نگیرد • پادشاهی خود بدو تسلیم کن • بعد از آنکه آن پیغمبر
این سخن بر بنی اسرائیل ظاهر کرد • جوانی از میان قوم برخاست و گفت • انا اتکفل
لک بهذا • پیغمبر ملک بدو تسلیم کرد و او بوعده وفا نموده خلعت پیغمبری
یافت • و حق سبحانه او را ذو الکفل خواند كُلٌّ همه این پیغمبران که اسمعیل و ادریس
و ذو الکفل اند مِنَ الصَّابِرِينَ ۝ صبر کنندگان بودند بر مشقت تکلیف • یا بر
شداید زمان • اسمعیل بر اقامت بمکه که وادی غیر ذی زرع بود صبر فرمود • و ادریس
روزگار دراز بر بلای قوم صبر کرد • و بدو ایمان نیاوردند • و ذو الکفل شکیبایی
نمود بر انچه متکفل آن شده بود وَأَدْخَلْنَاهُمْ و در آوردیم ایشانرا فِي رَحْمَتِنَا
در بخشش ما که نبوت است • یا نعمت آخرت إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان مِنَ الصَّالِحِينَ
از ستودگان و فرمان برندگان اند وَذَا النُّونِ و یاد کن صاحب ماهی یعنی یونس را
إِذْ ذَهَبَ چون برفت مُغَاضِبًا خشمناک بر قوم خود که دعوت وی قبول نکردند
و جنید قدس سره فرموده که بر نفس خود خشم گرفت در رفتن • چه امر الهی برفتن
او صادر نشده بود • گفته اند که ایشانرا وعدهٔ عذاب داده بود • چون
میعاد در رسید • و عذاب دیرتر می آمد • پنداشت که او را دروغ گوی خواهند گفت
از میان امت بیرون رفت فَظَنَّ پس گمان برد • یعنی از وی فعلی صادر شد که

کمان میبرد أَنْ لَنْ نَقْدِرَ آنک تنک نخواهیم ساخت عَلَيْهِ بروی راه رفتن را بس ما
اورا به بحر دراوردیم و در شکم ماهی بزندان کردیم فَنَادَىٰ پس ندا کرد فِي الظُّلُمَاتِ
در تاریکیها یعنی در ظلمت بحر و بطن حوت و تاریکی شب و بخواندم را أَنْ لَا إِلَٰهَ
إِلَّا أَنْتَ باآنکه کفت هیچ معبودی نیست مکر تو سُبْحَانَكَ پاکی تو از آنکه در چیزی
عاجز شوی إِنِّي كُنْتُ بدرستی که من هستم مِنَ الظَّالِمِينَ ◯ از ستمکاران بر نفس
خود که بمهاجرت مبادرت کردم در انوار از حضرت سید مختار صلی الله علیه
وسلم نقل میکند که هیچ مکروبی خدایرا بدین دعا نخواند لا اله که اجابت کند
مر ورا فَاسْتَجَبْنَا پس ما اجابت کردیم لَهُ مر دعای یونس را وَنَجَّيْنَاهُ و برهانیدیم اورا
مِنَ الْغَمِّ از غم دریا والتقام حوت یعنی ماهی را فرمان دادیم تا اورا از شکم
خود بیرون افکند بر ساحل دریا وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه اورا از غم نجاة دادیم
نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ ◯ می رهانیم و نجات میدهیم کرویدکانرا و قصهٔ ماهی و دریا در سورهٔ
صافات بتفصیل می آید وَزَكَرِيَّا و یاد کن زکریا بن آزر را إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ چون
بخواند پروردکار خود را وکفت رَبِّ لَا تَذَرْنِي ای آفریدکار من مکذار مرا فَرْدًا تنها
یعنی بی فرزندی که از من میراث برد وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ ◯ و تو بهترین
وارثانی پس اکر مرا وارث ندهی باک ندارم فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس ما اجابت کردیم مر دعاء
اورا وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ و بخشیدیم مر ورا یحیی پسری که بدو زنده شد معالم
دین وَأَصْلَحْنَا لَهُ و بصلاح آوردیم برای او زَوْجَهُ زن وا ایشاع بنت عمران را برای
ولادت بعد از عقر او و کفته اند اورا خوش خوی کردانیدیم برای زکریا
بعد از آنکه سیئ الخلق بود إِنَّهُمْ بدرستی که این پیغمبران که مذکور شدند
كَانُوا يُسَارِعُونَ بودند که میشتافتند فِي الْخَيْرَاتِ در نیکویها وَيَدْعُونَنَا و می خوانند

مارا

ما را رَغَبًا از روی رغبت بثواب وَرَهَبًا و از جهة ترس از عقاب وَكَانُوا لَنَا و بودند
ما را خَاشِعِينَ ◯ فروتنان و فرمان پذیران یا نیازمندان محققان کویند
نیاز برای او باید و ناز بدو شاید در کشف الاسرار آورده که هر که نیاز بدو برد
توانکرش سازد و هر که ناز بدو کند عزیزش کرداند بیان نیاز وکانوا لنا خاشعین
نشان ناز من مثلی و رب العرش معبودی بت کدای میکده ام لیک وقت مستی بین
که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم وَالَّتِي أَحْصَنَتْ و یاد کن آن زنی را که نکاه داشت
فَرْجَهَا فرج خود را از حلال و حرام مراد مریم بنت عمرانست رضی الله عنها که خود را
پاکیزه داشت و دست هیچ بدامن عصمت وی نرسید فَنَفَخْنَا پس در دمیدیم
یعنی جبرئیل را فرمودیم تا دمید فِيهَا در پیرهن او یا درون او مِنْ رُوحِنَا از روحی
که آن با مر ماست محصل سخن آنکه جاری کردانیدیم در وی روح مسیح را وَجَعَلْنَاهَا
و کردانیدیم قصهٔ وی وَابْنَهَا و خبر پسر وی عیسی را آيَةً حجتی و علامتی لِلْعَالَمِينَ
مر عالمیانرا یعنی چون تامل کنند بر ایشان روشن شود که ظهور پسری بی پدر
از بتول عذرا بمجرد نفخه دلالت بر کمال قدرت صانع حلیم جل ذکره دارد إِنَّ هَٰذِهِ
أُمَّتُكُمْ بدرستی که ملت توحید و دین اسلام که واجبست شمارا استقامة
بران أُمَّةً وَاحِدَةً ملتیست یکانه یعنی اختلافی نیست دران بلکه همه انبیا
بران بوده اند و در اصل توحید همه متفق اند وَأَنَا رَبُّكُمْ و من آفریدکار شمام
فَاعْبُدُونِ پس مرا پرستید نه غیر مرا وَتَقَطَّعُوا و ببریدند امم ماضیه أَمْرَهُمْ
بَيْنَهُمْ کار دین خود را در میان خود یعنی فرقه فرقه شدند چون یهود و نصاری
و هر یک تکفیر دیکری کردند كُلٌّ همه این فرقها إِلَيْنَا رَاجِعُونَ ◯ بسوی ما
بازکردندکانند و ما ایشانرا فراخور اعمال ایشان پاداش خواهیم داد وَمَنْ يَعْمَلْ

وهر كه بكند من الصالحات از عملهاء پسنديده وهو مؤمن وحال آنكه او كرويده
باشد بخداى ورسول فلا كفران پس ناسپاسى نيست لسعيه مر شتافتن ورا كه
يعنى ضايع نسازيم كردار اورا وانا له ومامر سعى اورا كاتبون ○ نويسنده ايم
يعنى اثبات كننده در صحيفهٔ عمل او. مراد آنست كه كار او بهيچ وجه ضايع نخواهد
بود بيت مزد كار نيكوان ضايع نباشد نزد حق. لا يضيع في الدارين اجر المحسنين.
وحرام على قرية وممتنع است بر اهل ديهى كه ما اهلكناها هلاك كرديم ايشانرا
انهم لا يرجعون ○ آنكه ايشان بازكردند بدنيى يعنى حرامست بر هلاك شدكان
كه بدنيا رجوع كنند بجهة تلافى اعمال. وتدارك احوال. وبعضى لارا اصلى دانند
نه زايد. وكويند معنىٔ آية آنست كه ممتنع است بر هالكان. ونشايد كه
رجوع ننمايند بمحشر براى حساب. بلكه بيايند ومحاسب شوند. وقول اول اشهرست
كه ايشانرا رجوع بدين عالم نباشد. ودر قبور معذب باشند حتى اذا فتحت
تا وقتى كه كشاده شود ياجوج وماجوج سد ياجوج. وماجوج. يعنى تا قيامة
كه فتح سد ياجوج وماجوج علامت آنست وهم وياجوج وماجوج من كل
حدب از هر بلندى ينسلون ○ ميشتابند وميدوند تا همه عالم را فرو كيرند.
وآبهاء درياها تمام بياشامند. واز خشك وتر هرچه يابند بخورند. صاحب
معتمد فى المعتقد در ذكر علامات قيامت آورده كه. بعد از هلاك شدن
دجال واتباع او بردست عيسى على نبينا وعليه السلام. خروج ياجوج وماجوج
باشد. وكشاده شدن سد ايشان. وتحصن عيسى عليه السلام. با مؤمنان بكوه
طور. ودر بعضى احاديث وارد شده كه بروند تا جبل الخمر كه كوه بيت المقدس است
وكويند اهل زمين را كشتيم. بيائيد تا بكشيم هر كه بر آسمانست. پس تيرها بطرف آسمان

افكند

افكند. وخون آلود فرود آيد. وكار بر عيسى عليه السلام واصحاب او دشوار
شود. دعا كنند. وحق سبحانه بيك دفعه همه را هلاك كند واقترب الوعد
الحق ونزديك رسيد وعدهٔ راست كه وقوع قيامتست فاذا هى پس آنجا قصه
آنست كه باشد شاخصة خيره وباز مانده از هول رستخيز ابصار الذين كفروا
ديدهاء آنانكه نكرويدند. وايشان ميكويند يا ويلنا اى واى بر ما قد كنا
بدرستى كه بوديم ما در دنيى فى غفلة در بيخبرى من هذا از اين روز. واز اين حال.
بل كنا بلكه بوديم ما ظالمين ○ ستمكاران بر خود. كه سخن پيغمبران نشنيديم.
انكم بدرستى كه شما اى مشركان وما تعبدون وآنچه ميپرستيد من دون الله بجز
خداى از بتان وديوان حصب جهنم آتش انكيز دوزخ ايد انتم لها شما با بتان
بدوزخ واردون كذر كنندكانيد. ودرود در آيندكان. در تبيان فرموده
كه حكمت در ايراد بتان بدوزخ زيادت تعذيب بت پرستان است. چه
بدانها آتش فروخته تر كردد. واحراق ايشان بيفزايد. وديكر تسفيه ايشانست
چه آنهارا پرستيده اند كه حالا با ايشان در آتش اند لو كان هؤلاء اكر بودندى آن
بتان آلهة خدايان چنانچه كمان ميبرند ما وردوها در نيامدندى بدوزخ. چه
خداى معذب باشد نه معذب وكل وهمه بتان وبت پرستان فيها در دوزخ.
خالدون ○ جاويد مانندكانند. كه ايشانرا از آن روى خلاصى نيست لهم مر ايشانراست
فيها در دوزخ زفير ناله زار وهم فيها وايشان در آتش لا يسمعون نميشنوند سخنى
كه بدان شاد شوند. آورده اند كه چون آية. انكم وما تعبدون من دون
الله. نازل شد آتش غضب در مشركان عرب افتاد. وابن الزبعرى ايشانرا پريشان
ديده كفت غم مخوريد واضطراب مكنيد. تا من با محمد مباحثه كنم. پس كفت اى محمد

قد خصمتك ورب الكعبة . تو میکویی که هر چه ما دون الله میپرستند همه
دوزخ خواهد بود . حال آنست که عزیر و عیسی و ملائکه معبود یهود و نصاری
وبنو ملیح اند . هرکاه که این معبودان حصب جهنم باشند کو بتان ما نیز باشند
آیة آمد که إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ بدرستی که آنانکه پیشی کرفته است لَهُمْ برای ایشان مِنَّا الْحُسْنَىٰ
از ما سابقهٔ نیکو که سعادتست . و توفیق طاعت . یا بشارت بجنت . و آن عیسی و
عزیر و ملائکه اند علیهم السلام أُولَٰئِكَ آن کروه که بسابقهٔ عنایت مخصوص اند
عَنْهَا مُبْعَدُونَ ۝ از دوزخ دور کرده شدکانند . صاحب بحر فرموده است که
سبق عنایت در بدایت موجب ظهور ولایتست در نهایة بیت هر تخم که در ازل بکشتند نهان
در مزرعهٔ ابد برویید بعیان لَا يَسْمَعُونَ نمیشنوند آن دور شدکان از آتش حَسِيسَهَا
آواز آتش را . بجهت آنکه ایشان در اعلی علیین اند . و دوزخ در اسفل سافلین
وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ و ایشان در آنچه آرزو برد أَنْفُسُهُمْ دلهاء ایشان خَالِدُونَ
جاویدانند . یعنی مشتهیات خود را دایم می یابند لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ اندوهکین
نمیکرداند ایشان را فزع اکبر . یعنی قول ملائکه که کویند . لا بشری . چه ایشان
آن کلمه نخواهند شنید . یا وقتی که کویند وامتازوا الیوم . ایشان ملول نخواهند بود
چه بجانب دست راست متوجه بهشت خواهند شد . و کفته اند فزع اکبر وقتی باشد
که موت را بر صورت کبشی املح بر بلندی بدارند . و بکشند و این ندا بر آید که
یا اهل النار خلود و لا موت . و یا اهل الجنة خلود و لا موت . دوزخیان فزع کنند
و بهشتیان با فرح کذرانند وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ و پیش آیند ایشان را فرشتکان
وقت بیرون آمدن از قبور و کویند هَٰذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي این آن روزیست که در دنیا
كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ۝ بودید که بدین وعده داده میشدید . یعنی اینست روز ثواب

وکلمات شما

و کرامات شما . عابدان را کویند این روز جزای شماست . عارفان را خطاب رسد که این روز تماشای شماست صح
نظم نیک مردان را نعیم اندر نعیم . عشقبازان را لقا اندر لقا . حصهٔ آنها وصال
حور عین . بهرهٔ اینها جمال کبریا . يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ یاد کن روزی را که طی کنیم
و در هم پیچیم آسمان را كَطَيِّ السِّجِلِّ همچون پیچیدن طومار لِلْكُتُبِ برای کتابة . و
حفص جمع میخواند . یعنی همچون طی کردن سجل مر نوشتها را و سجل نام کاتب حضرت
رسالت بوده صلی الله علیه وسلم . و کویند ملکیست که چون کرام الکاتبین نامهاء
اعمال بوی سپارند و در هم پیچد كَمَا بَدَأْنَا همچنانچه آغاز کردیم أَوَّلَ خَلْقٍ نخست بار
آفریدن را مادهٔ و مددی نُعِيدُهُ باز کردانیم آنرا که آفریده ایم . اعاده مثل ابدا باشد
در ایجاد از عدم . و هر دو نزد قدرت آسانست وَعْدًا وعده دادیم باعادت وعده
دادنی عَلَيْنَا بر ماست و فا کردن بدان إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ ۝ بدرستی که ما کننده آنیم
بی شبهه . یعنی چنانچه از اول بوجود آوردیم برای معرفت . دیکر باره موجود خواهیم
ساخت برای مکافات وَلَقَدْ كَتَبْنَا و بدرستی که نوشتیم ما فِي الزَّبُورِ در کتاب
داود علیه السلام مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ از پس توریة . یعنی بعد از آنکه در توریة نوشته
بودیم . در زبور نیز ثبت کردیم أَنَّ الْأَرْضَ آنکه زمین بهشت يَرِثُهَا میراث
کیرند آنرا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ ۝ بندکان ستوده من . یعنی امة محمد صلی الله
علیه وسلم . و کفته اند عامهٔ مؤمنان إِنَّ فِي هَٰذَا بدرستی که در انچه یاد
کردیم از اخبار و مواعظ و مواعید لَبَلَاغًا هر اینه کفایتست لِقَوْمٍ عَابِدِينَ ۝
مر کروه پرستندکان را . مراد امة حضرت رسالتند صلی الله علیه وسلم که خبر
و موعظهٔ قرآن ایشان را بسنده است در رسیدن بمطلوب وَمَا أَرْسَلْنَاكَ
و نفرستادیم ترا ای محمد إِلَّا رَحْمَةً مکر بخشایشی لِلْعَالَمِينَ ۝ مر عالمیان را . حضرت

پیغمبر صلی الله علیه وسلم رحمتیست مر مؤمنان را که بدو راه یافتند. انما انا
رحمة مهداة. و رحمتست مر کافران را که بسبب وی از عذاب استیصال ایمن بودند
ما کان الله لیعذبهم وانت فیهم. در کشف الاسرار آورده که از رحمة
وی بود که امت را در هیچ مقام فراموش نکرد. اگر در مکهٔ معظمه بود. و اگر
در مدینهٔ زاهره. اگر در مسجد مکرم بود. و اگر در حجرهٔ طاهره. همچنین بر ذروهٔ عرش
و مقام قاب قوسین یاد فرمود که. السلام علینا وعلی عباد الله. فردا در مقام
محمود بساط شفاعت گسترده گوید. امتی امتی نظم عاصیان پر کنند در دامن آخر زمان
دست در دامان تو دارند و جان در آستین. نا امید از حضرت با نصرتت نتوان شدن
چون توئی در هر دو عالم رحمة للعالمین. قل بگوای محمد مر کافران را انما یوحی الی که
وحی فرستاده میشود بسوی من انما الهکم آنکه جز نیست که خدای شما اله واحد
خدایی یگانه است و یکتا فهل انتم پس آیا هستید شما مسلمون گردن نهادگان
مقتضی وحی را فان تولوا پس اگر بر گردند از توحید فقل آذنتکم پس آگاه کردم
شما را علی سواء بر سویت یعنی من و شما در علم بآنچه اعلام کرده ام برابریم. در موضح
آورده که اعلام کردم شما را از آنچه بمن وحی کردند. و بر شما روشن شد
و مؤمن و کافر در علم بدین مساوی شدند وان ادری و نمیدانم من اقریب که
آیا نزدیک است ام بعید یا دور است ما توعدون آنچه وعده داده شده اید
بدان از حشر یا غلبهٔ مسلمانان انه بدرستی که خدای یعلم الجهر میداند آشکارا
من القول از سخن کافران در طعن اسلام ویعلم ما تکتمون و میداند آنچه
میپوشند از حسد بر پیغمبر و حقد بر مسلمانان وان ادری و نمیدانم لعله
فتنة شاید که تأخیر آن موعود. یا دیر رسیدن مکافات اعمال شما بشما آزمایشی

جز نیست

باشد لکم

591

باشد لکم مر شما را. یعنی بطریق استدراج در تأخیر محنت اندازد و متاع و شاید
برخورداری بود شما را الی حین تا هنگامی که اجل مقدر برسد قل رب احکم
بگوای آفریدگار من حکم کن. و حفص قال میخواند. یعنی گفت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم که ای پروردگار من حکم فرمای. میان من و اهل مکه بالحق براستی وربنا
الرحمن و پروردگار ما بسیار رحمتست بر آفریدگان خود المستعان یاری خواسته
شده یعنی یاری ازو خواهید علی ما تصفون بر آنچه شما صفت میکنید
و میگوئید عذاب موعود اگر حق است چرا بما فرو نمی آید. یا رایت اسلام دهد بدهد
نگونسار خواهد شد. یعنی شما سخنان ناسزا میگوئید. و ما از خدای بر رد آن یاری
میخواهیم. و امیدواری معونت از حضرت او داریم بیت مراد خویش ز درگاه پادشاهی
خواه. که هیچ کس نشود نا امید از آن درگاه

سورة ثمان وسبعون آیة مدنیة الحج

بسم الله الرحمن الرحیم. یا ایها الناس ای مردمان خطاب با عامه
مکلفانست میگوید اتقوا ربکم بترسید از عذاب پروردگار خود ان زلزلة
الساعة بدرستی که جنبانیدن قیامت مر زمین را شیء عظیم چیزی بزرگ
و پر هولست. اسناد تحریک بساعت مجازست. و این زلزله از علامات قیامت
باشد. و قبل از طلوع شمس از مغرب وقوع یابد. و در زاد المسیر آورده که قبل از نفخهٔ
اولی زمین متزلزل شوند. و ندائی از آسمان برسد که. یا ایها الناس اتی امر الله
فزعی عظیم در خلایق پدید آید بیت در طبقات زمین افکندیم. زلزلة الساعة شیء عظیم
یوم ترونها در روزی که به بینند آن زلزله را تذهل غافل شود و فراموش کند
از هیبت آن کل مرضعة هر شیر دهنده عما ارضعت از فرزندی که ویرا شیر میداد
با وجود مهربانی مرضعة بر رضیع وتضع و بنهد کل ذات حمل هر زنی که خداوند

عشر

حمل بود. یعنی بیفکند هر زنی باردار حملها فرزند خود را وتری الناس وبه بینی
مردمان از غایت دهشت در ان روز سکاری مستان. یعنی مانند مستان عقل و
تمیز ازیشان زایل شده وما هم بسکاری ونباشند ایشان مستان بحقیقة. زیرا که
زوال عقل از خوف وحیرت سکر نباشد. واگرچه در رأی العین مانند سکر نماید
پس ایشان بتحقیق مست نباشند ولکن عذاب الله شدید ولیکن عذاب خدای
سختست. از هول آن مدهوش نمایند ومن الناس واز مردمان من یجادل کس هست که
جدال کند فی الله در کتاب خدای. چون نضر بن حارث که میگوید. ان هذا
الا اساطیر الاولین. یا بحث کند در قدرت حق سبحانه. چون ابی بن خلف که
انکار مینماید حشر را بغیر علم بی دانشی ومعرفتی. وبی برهانی وحجتی ویتبع وپی روی
کند در مجادله. یا در عامهٔ احوال خود کل شیطان مرید ○ هر دیو سرکش گمراه را که
در ازل کتب علیه نوشته شده است بران دیو در لوح محفوظ انه من تولاه آنکه
هر کس اورا دوست دارد ومتابعت کند فانه پس آن دیو یضله گمراه گرداند تابع
خود را ویهدیه وراه نماید اورا الی عذاب السعیر ○ بسوی عذاب آتش سوزان
یعنی دوست خود را بران کار دارد که مکافات آن دوزخ بود. ودر احقاق
فرموده که ضمیر علیه راجع بمجادل است. یعنی حکم کرده خدای بدان جدل کننده
که هر که بر پی وی رود بدوزخ رسد یا ایها الناس ای مردمان گویند. خطاب با
کفارست. منکران حشر را میگوید ان کنتم اگر هستید شما فی ریب من البعث
در شك از برانگیختن خلق. ومیگویید اعاده ممکن ومقدور نیست. آخر نظر کنید
در اول حال خود فانا پس بدرستی که ما خلقناکم آفریدیم پدر شما را من تراب از خاک
وشما فرع اویید ثم من نطفة پس آفریدیم شما را از منی ثم من علقة پس از مقدار خون

بسته

بسته ثم من مضغة پس از قطعهٔ گوشت بمقدار آنکه بخایند مخلقة تمام خلقت
که در وی هیچ عیبی ونقصی نبود وغیر مخلقة ونا تمام که در بعضی اجزای وی نقصانی باشد
یا مصوره وغیر مصوره. در وسیط آورده که این معنی در سقط است که یکی بیفکند
بعضی ازو مصور ویکی تمام صورت یافته. ملخص کلام آنست که شما را منتقل ساختیم
از حالی بحالی لنبین لکم تا بیان کنیم برای شما ابتداء آفرینش شما. تا استدلال کنید
از مبدا بر معاد. وتأمل نمایید که هرچه قابل تغییر وتکون است باری دیگر قبول
آن میتواند کرد ونقر وقرار میدهیم فی الارحام در رحمها ما نشاء آنچه خواهیم
که قرار دهیم. یعنی جنین سقط نشود ودر رحم بماند الی اجل مسمی تا وقتی نام برده
که زمان وضع است ثم نخرجکم طفلا پس بیرون آریم شما را از بطون
امهات. طفلی که از غایة ضعف بامور خود قیام نتوانید نمود ثم لتبلغوا پس
تربیت کنیم شما را تا برسید اشدکم بکمال قوت وجمال فهم وخرد. که میان
سی وچهل سالگی است ومنکم من یتوفی واز شما کس باشد که متوفی گردد نزدیک
بلوغ اشد یا قبل از ان ومنکم من یرد وبعضی بود که رد کرده شود الی ارذل
العمر بفرود زندگانی که سن خرافتست لکیلا یعلم تا نداند من بعد علم پس
از دانستن شیئا چیزی را. یعنی بحالت کودکی باز گردد. وهرچه دانسته باشد
فراموش کند. وعود آدمی از نهایة به بدایة اشارتیست. با آنکه قدرت کامله عاجز ندارد
از اعاده. چنانچه از ابداء نداشته. پس دیگر باره جهة استدلال بر بعث
میفرماید که وتری الارض ومی بینی ای آدمی زمین را هامدة خشك وبی رونق
چون مرده فاذا انزلنا پس چون ما فرو فرستادیم از ابر علیها الماء بران زمین آب
باران را اهتزت جنبش کند آن زمین بگیاه وربت وبیفزاید وبر دمد وانبتت

وبرویاند مِنْ كُلِّ زَوْجٍ هر صنفی از نباتات بَهِيجٍ تازه و تر و نیکو و بهجت افزای. پس قادری که زمین مرده را بآبی زنده سازد تواناست بر آنکه اجزاء موتی را جمع ساخته بهمان حال که بوده اند باز برد. نظم آنکه بی دانه نهال افروخت دانه را هم شجر تواند ساخت. کرد نابوده را بقدرت بود. چه عجب گر دهد نبوده وجود. ذَٰلِكَ آنچه گفته شد از آفرینش انسان در اطوار مختلفه و تحویل ایشان باحوال متنوعه. و احیاء زمین بعد از موت بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای هُوَ الْحَقُّ او ثابتست در ذات خود. و مستحق صفات کمالست وَأَنَّهُ و بجهت آنست که او يُحْيِي الْمَوْتَىٰ زنده میکرداند مردگانرا و اگر نه نطفهٔ مرده و زمین خشک شده را زنده و تازه نساختی وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و برای آنست که او بر همه چیزها قَدِيرٌ ◯ تواناست. چه قدرت از صفات ذاتیه است و نسبتا و بهمه مقدورات متساوی. پس چون مشاهدهٔ قدرت بر احیاء بعضی از اموات دلالت کرد. لازم آمد اقتدار او بر احیاء همه اموات وَأَنَّ السَّاعَةَ و ایراد این دلایل برای آنست تا بدانند که قیامت آتِيَةٌ آینده است لَا رَيْبَ هیچ شکی نیست فِيهَا در آمدن وَأَنَّ اللَّهَ و بدانند آن نیز که خدای يَبْعَثُ برمی انگیزد مَنْ فِي الْقُبُورِ ◯ کسانرا که در گورها بمقتضی وعدهٔ خود. تا ایشانرا حساب کند و جزا دهد وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يُجَادِلُ کس هست که از روی ستیزه جدال کند فِي اللَّهِ در کلام خدای یا قدرت او. تکرار برای تاکیدیست. یا مراد از مجادل اول رؤساء کفارند. چون نضر و ابی و اضراب ایشان. و از ثانی تبعه و مقلدان. که هر یکی از ایشان نیز طرح جدال می افگنند بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی که بدو داده باشند وَلَا هُدًى و بی دلیلی که راه نماید بمقصد وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ ◯ و بی کتابی روشن که بدان صواب از خطا متمیز کرده

یعنی مجادله

یعنی مجادله میکند بی سندی از استدلال. یا وحی. بلک در صدد جدالست بمحض تقلید و تقلید محض ثَانِيَ عِطْفِهِ در حالتی که پیچنده دامن خودست. و این کنایه باشد از تکبر. چه متکبر دامن از هر چیز درمی چیند. پس این مقلد جدال میکند لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ تا گمراه کرداند مردم را از راه خدای. یعنی از فرمان برداری او لَهُ فِي الدُّنْيَا مر او راست در دنیی خِزْيٌ رسوائی بقتل. چنانچه در بدر بود وَنُذِيقُهُ و بچشانیم او را يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب آتش سوزنده. و گوییم ذَٰلِكَ این خزی و عذاب بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ بسبب آنچیزیست که از پیش فرستاده دستهاء تو. یعنی آنچه کسب کرده از کفر و معصیت وَأَنَّ اللَّهَ و بسبب آنست که خدای لَيْسَ بِظَلَّامٍ نیست ستم کننده لِلْعَبِيدِ ◯ بر بندگان خود ایراد صیغهٔ مبالغه جهت کثرت عبیدست. آورده اند که جمعی اعراب بمدینه آمده شرف اسلام دریافتند. پس هر که از ایشان مرضی عارض نشد. و زنش پسری زاد و اسب او کرهٔ خوب آورد. و مواشی او نتاج نیکو دادند. گفتا اسلام نیکو دینیست. و مراد بسبب قبول او نیکیها پیش آمد. دل او با سلام آرمیده شد. و اگر قضیه بر عکس آمد از دین بر گشته. گفتا اسلام بر من میمون نیست. آیة نازل شد که وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ کس هست پرستد خدایرا عَلَىٰ حَرْفٍ بر انحراف و اضطراب. یا بر طرف. یعنی بر کناره ایستاده. و در کار خود غیر متمکن و ماوردی فرموده که در نعمت دون محنت فَإِنْ أَصَابَهُ پس اگر برسد او را خَيْرٌ نیکویی چون صحت و غنا اطْمَأَنَّ آرام گیرد بدین. و ثابت شود بران بِهِ بسبب آن خیر وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ و اگر برسد او را آزمایشی چون مرض و فقر انْقَلَبَ بر گردد عَلَىٰ وَجْهِهِ بر روی خود. یعنی از جهتی که آمده باز بدان عود کند

مراد آنست که مرتد کردد. ودین اسلام را دست باز دارد. قولی آنست که یکی از یهود
ایمان آورد ونابینا شد. وبلاها پیش وی آمد. با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
کفت من دین اسلام را شوم کرفتم. مرا اقاله کن. حضرت جواب داد که. ان الاسلام
لا یقال. یهودی مرتد شد. واین آیة فرود آمد که هرکه از دین برکشت خَسِرَ الدُّنْيَا زیان
کرد در دنیی که بمراد نرسید وَالْآخِرَةَ وزیان دارد در آخرت که عملها او نابود شد
ذَلِكَ زیان هر دو سرا هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ۝ آنست زیان هویدا. چه بر همه عقلا
ظاهر است که زیانی از ان عظیمتر نیست نظم نه مال ونه اعمال ونه دنیا ونه دین
نه لامعهٔ صدق ونه انوار یقین. در هر دو جهان منفعل و خوار و حزین. البته
زیانی نبود بدتر ازین يَدْعُوا میخواند ومیپرستد مرتد ومشرک مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای
مَا لَا يَضُرُّهُ آنچیز را که ضرر بدو نرساند اکر نپرستد او را وَمَا لَا يَنْفَعُهُ وسود
ندهد وی را پرستش کند ذَلِكَ آن پرستش هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ ۝ آنست کمراهی دور
از مقصد يَدْعُوا میپرستد لَمَنْ ضَرُّهُ آن را که ضرر پرستیدن او که قتل دینی و
عذاب آخرتست أَقْرَبُ نزدیکترست مِنْ نَفْعِهِ از سود او که توقع شفاعتست. و
توسل بحضرت عزت لَبِئْسَ الْمَوْلَى هر اینه بد یاریست بت وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ ۝
وبد مصاحبی وآمیزکاری إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا در می آرد آنان را
که تصدیق خدا و رسول کردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکارهاء شایسته بجای
آوردند جَنَّاتٍ تَجْرِي در بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار آن
جویها. وغایة نزهت باغ وبوستان بآب روانست إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ بدرستی که
خدای میکند مَا يُرِيدُ ۝ آنچه می خواهد از مکافات موحد ومشرک. آورده اند
که کروهی از غطفان در قبول اسلام توقفی نموده. کفتند شاید همه محمد

ازینش نرود. ودوستی که میان ما ویهود هست منقطع کشته. مدد ایشان
بما نرسد. حق سبحانه آیة فرستاد که مَنْ كَانَ يَظُنُّ هرکه باشد که کمان برد أَنْ لَنْ
يَنْصُرَهُ اللَّهُ آنکه نصرت ندهد خدای پیغمبر خود را فِي الدُّنْيَا در دنیی باعلاء کلمه
واظهار حجت. وغلبه بر اعادی وَالْآخِرَةِ ودر آخرت بعلو درجه. وشفاعه.
وقرب. وکرامت فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ پس باید که فرو کذارد رسنی إِلَى السَّمَاءِ بسقف
خانه. یعنی رسنی از سقف بیاویزد. ودر خود بندد ثُمَّ لِيَقْطَعْ پس ببرد آن رسن را
تا بر زمین افتد. یا رسن در کردن افکند ومختنق شود. وکفته اند رسنی از آسمان
دنیا بیاویزد. ودست در ان زده قطع مسافت کند تا بفلک رسد. ودر دفع
نصرت از پیغمبر صلی الله علیه وسلم جهد تمام نماید فَلْيَنْظُرْ پس در نکرد بنظر
تامل که با وجود این کلفتها هَلْ يُذْهِبَنَّ آیا میبرد كَيْدُهُ فعل وحیلهٔ آمیز او
مَا يَغِيظُ آنچه او را بخشم آورده است از کار پیغمبر ومظنهٔ آنکه او شاید منقطع
نشود وَكَذَلِكَ وهمچنانکه بیان کردیم این کار را و روشن کردانیدیم أَنْزَلْنَاهُ
فرو فرستادیم قرآن را آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهاء روشن در احکام واخبار. تا بر شما هویدا
کردد وَأَنَّ اللَّهَ وبرای آنکه خدای يَهْدِي راه نماید بدان آیتها. یا بر هدایة ثابت
دارد مَنْ يُرِيدُ ۝ هر کرا خواهد إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بتحقیق آنانکه کرویدند وَالَّذِينَ
هَادُوا وآنانکه یهودی شدند وَالصَّابِئِينَ وستاره پرستان وَالنَّصَارَى و
ترسایان وَالْمَجُوسَ وکبران وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وآنانکه شرک آوردند یعنی عبدهٔ
اصنام إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بدرستی که خدای جدا میکند بَيْنَهُمْ میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ
روز رستخیز بحکم محکم. وقضای مبرم. تا محق از مبطل متمیز کردد إِنَّ اللَّهَ بتحقیق که
خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها شَهِيدٌ ۝ کواه است واز حال همه آکاه

الم تر آیا نمی بینی • یعنی نمیدانی ان الله آنراکه خدای یسجد له سجده میکنند مر
من فی السموات هرکه در آسمانهاست ملیکه سجده طوع • وباقی سجده تسخیر
ومن فی الارض وهرکه در زمینهاست مومنان سجود طاعت • ودیگران سجود تسخیر
وذلت والشمس وآفتاب بطلوع وغروب والقمر وماه بشروق وافول والنجوم و
ستارکان برفتن وآمدن والجبال وکوهها بجریان ینابیع • وپرورش معادن والشجر
ودرختها بسایه والدواب وچهارپایان بعجایب ترکیب وکثیر وبسیاری من الناس
از مردمان سجده کنند اورا سجده طاعت وکثیر وبسیاری از ایشان که اباکرده اند
از سجود حق علیه العذاب حکم شده است بریشان بعذاب • در احقاق فرموده
که در حقیقة وضع جبهه بر زمین سجود نیست • چه اگر کسی از روی استهزا
پیش کسی پیشانی بر زمین نهد آنرا از حساب سجده نمی شمارند • بلك سجده نشان خضوع
دل • ونهایة تواضع • وتضرع • وغایة تعظیم وتکریم است • وهمه ذرات عالم • پیش حق
خاضع وخاشع اند • بدلالت حال که افصح است از دلالت مقال بیت در نگر تا بینی از عین
شهود • جمله ذرات جهان در سجود • این سجده ششم است باتفاق علما از سجدات
قرانی • ودر فتوحات این سجده مشاهده واعتبار کنند • وفرموده که از همه اشیا
غیر آدمیانرا تبعیض نکرد • پس بنده باید که مبادرت نماید تا از کثیر اول
باشد • که اهل سجده واقترابند • نه از کثیر ثانی که مستحق عذاب وعقابند ومن یهن الله
وهرکرا خوار کرداند خدای بشقاوت • یا اضلال • یا خذلان • یا دخول در دوزخ
فما له من مکرم پس اورا هیچ کرامی کننده ونوازنده • وعزیز سازنده • بسعادت
یا هدایة • یا توفیق • یا وصول بهشت ان الله یفعل بدرستی که خدای بکند ما یشاء آنچه
خواهد از اهانة واکرام • آورده اند که اهل کتاب • با زمره اصحاب • در مقام

نیست صح

مخاصمت

مخاصمت آمده • گفتند پیغمبر ما مقدم ودین ما قدیم است • وما بحقیقة سزاوار
تریم از شما • مومنان جواب دادند که ما پیغمبر خود وپیغمبر شمارا تصدیق
میکنیم • وبکتاب خود وکتاب شما ایمان داریم • وشما با آنکه پیغمبر وکتاب
مارا میشناسید • از روی حسد بدان نمیگروید پس حق در طرف ما باشد نه در جانب
شما • حق سبحانه آیة فرستاد که هذان خصمان این دو گروه دشمنان اختصموا
جنگ کردند وجدال نمودند فی ربهم در دین پروردگار خود • واز ابوذر غفاری
رضی الله عنه منقول است • که سوگند میخورم بخدای که این آیة در شان شش کس است
که در بدر سبقت کردند بمبارزت • از جانب کفار عتبه • وشیبه • وولید •
واز طرف مومنان حمزه • وعلی وعبیده • رضی الله عنهم • ودر تبیان از مرتضی علی
رضی الله عنه نقل کرده که • نزلت الآیة فی مبارزتنا الکفار یوم بدر • در وسیط آورده که
فرق خمسه مذکوره • یعنی یهود • وصابیان • ونصاری • ومجوس • ومشرکان • یك
گروه خصم اند • ومومنان علیحده گروه خصم • واین دو خصم پیوسته در ذات و
صفات خدای جنگ کنند فالذین کفروا پس آنان که نگرویدند قطعت لهم برند
برای ایشان بمقدار جثه ایشان ثیاب من نار جامها از آتش که جسد ایشانرا
فرا گیرد • چون احاطه جامه بتن یصب ریخته میشود من فوق رؤسهم
از زبر سرهاء ایشان • یعنی بریزند بر سر ایشان الحمیم آبی گرم که از غایة حرارت
یصهر به گداخته شود بآن ما فی بطونهم آنچه در شکمهاء ایشان باشد از امعا
واحشا والجلود وبگدازد پوستهاء ایشان • یعنی اثر آن حرارت بظاهر وباطن ایشان
رسد ولهم تعذیب ایشانرا مقامع گرزها باشد در دست زبانیه من حدید
از آهن کلما ارادوا هرگاه کفار خواهند ان یخرجوا منها آنکه بیرون آیند

از آتش مِنْ غَمٍّ از جهة غمی که ایشان را دریافته باشد أُعِيدُوا باز کردانیده شوند
بدان کرزها فِيهَا در دوزخ • یعنی جون بکنارهٔ دوزخ رسیده بخروج نزدیک شوند
زبانیهٔ کرز بر سر ایشان میزنند • و باز میکردانند بدرکات و میکویند وَذُوقُوا
بجشید عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب آتش سوزنده إِنَّ اللَّهَ بتحقیق که خدای يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا
در آرد آنانرا که کرویدند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهاء
شایسته جَنَّاتٍ تَجْرِي در بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر مساکن
و قصور آن جویها يُحَلَّوْنَ آراسته کرداند و پیرایه بندند ایشانرا فِيهَا در بهشت
مِنْ أَسَاوِرَ بدستوانها مِنْ ذَهَبٍ از زر وَلُؤْلُؤًا و بیارایندشان بمروارید وَلِبَاسُهُمْ
فِيهَا و جامها که بپوشند ایشان در بهشت حَرِيرٌ ◯ ابریشم خالص است • در
حدیث آمده که هر که حریر پوشد در دنیی نپوشد آنرا در آخرت • مراد مردانند
که لبس حریر بر ایشان حرامست وَهُدُوا و راه نموده شده اند مؤمنان إِلَى الطَّيِّبِ
مِنَ الْقَوْلِ بپاکیزهٔ از قول • یعنی بسخن پاک راه نمایند ایشانرا در آخرت • و آن چنان
باشد که جون نظر ایشان بر بهشت افتد کویند • الحمد لله الذی هدانا لهذا •
و جون ببهشت در آیند بزبان رانند که • الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن •
و جون در منازل خود قرار کیرند کویند • الحمد لله الذی صدقنا وعده • یا قول پاکیزه
آن بود که در بهشت لغو و فحش و باطل نکویند • و نشنوند • لا یسمعون فیها لغوا
ولا تأثیما • و اکثر مفسران برآنند که ایشان راه یافته اند بقول طیب در دنیی •
که کفتن کلمهٔ شهادتست • یا قرآن یا استغفار • سلمی رحمه الله آورده که قول
طیب ذکر الله است • یا نصیحت مسلمانان • و کفته اند ارشاد مریدانست یا
دعاء مؤمنان • یا امر معروف و نهی منکر • در لطایف قشیری مذکورست که قول

طیب آنست که صادر شود از دل خالص • و سر صافی • و مقترن بود برضای حضرت
الهی • و در کشف الاسرار فرموده که کلام پاکیزه آنست که از دعوی پاک باشد
و از عجب دور و بنیاز نزدیک • سهل تستری رحمه الله فرموده که درین کار نظر
کرده هیچ راه بحق نزدیکتر از نیاز ندیدم • و هیچ حجاب صعبتر از دعوی نیافتم •
نظم • ایمن آباد است این راه نیاز • ترک نازش کیر و با این ره بساز • رو بترک دعوی و
دعوت بکو • راه حق از کبر و از نخوت مجو وَهُدُوا و راه یافته شده اند اهل ایمان
إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ ◯ براه خداوند ستوده که آن دین اسلامست إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
بتحقیق آنانکه نکرویدند بخدا و رسول وَيَصُدُّونَ و باز میدارند عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
از راه خدای • یعنی مردم را از طاعت منع میکنند وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و از مسجد
حرام • بقول اشهر مراد روز حدیبیه است • که پیغمبر و اصحاب را از طواف خانه
و مسجد باز داشتند الَّذِي جَعَلْنَاهُ آن مسجدی که ساختیم اورا لِلنَّاسِ برای همه
مردمان • و مخصوص نیست ببعضی دون بعضی سَوَاءً یکسانست الْعَاكِفُ فِيهِ
مقیم در و وَالْبَادِ ◯ و آینده • یعنی غریب و شهری در قضاء مناسک حج و
اداء لوازم تعظیم خانه مساویاند • یا در قبله • یا در ایمن بودن در و • و برین
قول مراد از مسجد نفس او باشد • و این مذهب امام شافعیست رحمه الله • و
بقول امام اعظم • و امام احمد حنبل رحمهما الله مراد از مسجد همهٔ حرم است •
و در سکنی مکه و نزول در منازل آن مسافر و مجاور یکسانند • یعنی حاج و معتمر
در موسم بهر منزل که خواهند نزول نمایند • اما سکان بیوت را اخراج نکنند
و از فاروق رضی الله عنه منقول است • که در موسم منادی فرمود که درهاء
سراهاء مکه در نه بندند • تا آیندکان هر کجا خواهند فرود آیند وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ

طواف مح

هر که خواهد در حرم بِإِلْحَادٍ میل کردن از حق یعنی هر که در حرم اراده کند
کردیدن از راه راست بِظُلْمٍ بستمکاری نُذِقْهُ بچشانیم اورا مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ
از عذابی دردناك • والحاد در حرم بقولی استحلال حرامست • وکفته اند آنچه منهی
عنه است • حتی دشنام دادن خادم • ودر تیسیر کویدا حتکار طعام • واکثر
علما بر آنند که ارادهٔ کناه در حرم موجب استحقاق عذابست • وهر که قصد
کناهی کند در غیر حرم اکر بفعل آرد سیئه بر ونویسند • واکر نی نی • الا در حرم که اکر
اندیشهٔ کناهی کند بی آنکه بفعل آرد • آنرا خطیئه بروی مینویسند • ابن مسعود
رضی الله عنه فرموده که اکر کسی در عدن قصد قتل کسی کند بمکه • یعنی اندیشه
نماید که کسی را در مکه بکشد از عذاب الیم خواهد جشید • امام علم الهدی
رحمه الله فرموده که جون مکهٔ محترم مخصوص است بتضاعف حسنات
جه نمازی در وی باجندین نماز در غیر او برابر است • پس جزای مساوی نیز در وکلی
ترست از سایر مواضع • خبر اِنَّ که در اول آیة کذشت محذوف است • تقدیر
آنکه آنکسان از هلاك شدند • یا زیان کار کشتند وَإِذْ بَوَّأْنَا و یاد کن جون معین و
مبین کردانیدیم لِإِبْرَاهِيمَ برای ابراهیم خلیل مَكَانَ الْبَيْتِ جای خانهٔ کعبه را
در وقت ساختن • بآنکه ابری فرستادیم تا سایه کرد بران مقدار که زمین خانه
بود یا بادی برانکیختیم تا بدان اندازه زمین را برفت • واو خانه بنا کرد • ووحی
فرستادیم بوی أَنْ لَا تُشْرِكْ آنکه میاور وانباز مکیر بِي شَيْئًا بمن جیزی را که من
از شرك منزه و مقدسم وَطَهِّرْ بَيْتِيَ و پاك دار خانهٔ مرا از بتان • وجیزهاء ناشایست
لِلطَّائِفِينَ برای طواف کنندکان کرد اکرد وی از آفاقیان وَالْقَائِمِينَ و برای
ایستادکان • یعنی مقیمان بلد • وکفته اند برای بپا ایستادکان در نماز وَالرُّكَّعِ

السجود

السُّجُودِ ورکوع و سجود کنندکان • یعنی خانهٔ کعبه را از اقذار وانجاس پاك
ساز تا وی را طواف کنند و در وی نماز کذارند • این قول بلسان اهل علم است • اما
بزبان اشارت میفرماید که دل خود را که دار الملك کبریاء منست • از همه
جیز پاك کن • وغیری را بدو راه مده • که او پیمانهٔ شراب محبت ماست • القلوب
اوانی الله فی الارض فاحبها الاوانی الی الله اصفاها • وحی آمد بداود علی نبینا
وعلیه السلام که برای من خانه پاك ساز • که نظر عظمت من بوی فرو آید •
داود علیه السلام کفت • وای بیت یسعك • کدام خانه است که عظمت وجلال
ترا شاید • فرمود که آن دل بندهٔ مؤمنست • داود علیه السلام • فرمود که اورا
جکونه پاك کردانم • کفت آتش عشق در وی زن • تا هر جه غیر ماست همه را بسوزد
بیت خوش آن آتش که در دل بر فروزد • بجز حق هر جه پیش آید بسوزد • جون
ابراهیم صلوات الرحمن علی نبینا وعلیه • خانهٔ کعبه را تمام کرد • وحی آمد که
مردمان را بزیارت خانه آواز ده • ابراهیم فرمود که آواز من بکجا رسد • خطاب
رسید که از تو ندا کردن • واز من رسانیدن • پس خلیل در مقام • یا بر کوه ابو قبیس
برخاست و ندا کرد که ای مردمان • خدای حج خانهٔ خود را بر شما نوشت • و
شما را بدان میخواند • اجابة کنید • حق سبحانه آواز اورا بذرات ذریات رسانید •
وهمه را صدای دعوت او شنوانید • وهر که در علم الله بود که حج کذارد بجواب
لبیك اللهم لبیك • مبادرت فرمود • وقصهٔ تأذین خلیل اینست • که حق سبحانه
میفرماید وَأَذِّنْ وندا در ده ای ابراهیم فِي النَّاسِ در میان مردمان و بخوان
ایشانرا بِالْحَجِّ بحج خانهٔ خدای • ودر عین المعانی کفته که این امر متوجه
حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم میفرماید که خبر ده مردمان را از

وجوب حج يَأْتُوكَ تا بيايند بتو رِجَالًا بياده کان وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ وسواران بر هر
شتری لاغر شدهٔ تا رکشنده که بجد تمام يَأْتِينَ می آیند آن شتران مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ
از هر راهی دور. یعنی تو دعوت کن که سوار و پیاده بحج خواهند آمد لِيَشْهَدُوا
تا حاضر شوند مَنَافِعَ لَهُمْ نزدیک منفعتهاء مر ایشانرا پست. یعنی بمنافع دینی
و دنیوی برسند وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ و یاد کنند نام خدایرا. یعنی لبیک گویند
فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ در روزهای دانسته شده که ایام عشرست از ذی الحجه
و قول فقها آنست که نام خدای برند در ایام نحر و تشریق عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ بر ذبح آنچه
روزی داده است ایشانرا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ از بسته زبانان نعام. یعنی شتر
و گاو و گوسفند. مراد قربانی است که بنام خدای کشند. کفار بنام بت قربان می کردند
و از گوشت قربانی نمیخوردند. حق سبحانه فرمود مؤمنانرا که بنام من قربان
کنید فَكُلُوا مِنْهَا پس بخورید از گوشت آن. این امر اباحتست. و در قربانی تطوع
وارد شده. چه اگر قربان در کفارتی باشد. یا جبر نقصانی. صاحب قربانرا
خوردن آن جایز نبود وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ و بخورانید از آن قربانی درمانده
محنت کشیدهٔ تنگ دست را ثُمَّ لْيَقْضُوا پس تا بگذارند تَفَثَهُمْ حاجتهاء خودرا
یا بجای آرند مناسک حج را. یا زایل کردانند وسخ و لوث را از خود. بگرفتن
موی لب. و چیدن ناخن. و نتف ابط. و ما نند آن وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ و تا وفا
کنند بنذرهای خود از نیکویبها وَلْيَطَّوَّفُوا و تا طواف کنند طواف زیارت که
رکن است. یا طواف وداع بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ◯ بخانه آزاد از تملک مردمان
یا از تسلط جباران. یا خانهٔ قدیم که متعبد اول اوست. مراد خانهٔ کعبه است
ذَٰلِكَ آنچه گفته شد از اعمال و احکام حج دین خدای است وَمَن يُعَظِّمْ و هر که

بزرگ دارد

بزرگ دارد حُرُمَاتِ اللَّهِ احکام خدایرا که هتک حرمت او روا نیست فَهُوَ پس
آن بزرگ داشت خَيْرٌ لَهُ بهترست مر اورا عِندَ رَبِّهِ نزدیک پروردگار او از جهة پاداش
وَأُحِلَّتْ و حلال کرده شد لَكُمُ الْأَنْعَامُ مر شما را چهار پایان إِلَّا مَا يُتْلَىٰ مگر آنکه
خوانده شده است عَلَيْكُمْ بر شما تحریم آن که مردارست. و گوشت خوک. و
جز آن فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ پس بپرهیزید از پلیدی مِنَ الْأَوْثَانِ از بتان که عین
رجس اند وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ و اجتناب کنید از سخن دروغ که اتخاذ شرکاست
یا گواهی دروغ. یا قولی که بزبان آید و دل با او موافق نبود حُنَفَاءَ در حالتی که مخلص باشید
لِلَّهِ مر خدایرا. و مایل بدین او که اسلامست غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ نه شرک آرندگان بوی.
وَمَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که شرک آرد بخدای فَكَأَنَّمَا خَرَّ پس همچنانست که گوییا در افتاد
مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بر روی زمین و هلاک شد فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ پس در هم میربایند او را مرغان
مردار خوار از روی زمین. و اجزا و اعضای او را متفرق و متمزق میسازند أَوْ تَهْوِي
بِهِ الرِّيحُ یا بزیر افکند او را باد از موضعی مرتفع فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ ◯ در جایی دور از فریادرس
و دستگیر. این کلمات از تشبیهات مرکبه است. یعنی هر که از اوج ایمان بحضیض
کفر افتد. هواهاء نفس او را پریشان و پایمال سازند. یا باد وسوسهٔ شیطانی او را
در وادی ضلالت افکند. و نابود شود. ملخص کلام هلاکت مشرکانست ذَٰلِكَ آنست
کار که فرمودند از اجتناب اوثان. و پرهیز از دروغ وَمَن يُعَظِّمْ و هر که تعظیم کند
شَعَائِرَ اللَّهِ نشانهاء خدایرا که مناسک حج است. یا هدایا. و تعظیم هدایا
آنست که فربه باشد. و بی عیب. و گران بها فَإِنَّهَا پس بدرستی که بزرگ داشت آن.
مِن تَقْوَى الْقُلُوبِ از تقوی دلهاست. یعنی از افعال خداوندان تقوی قلوب. و
تقوی دلها ترسکاری بود از موجبات غضب حضرت الهی لَكُمْ فِيهَا مر شما را در انعام

مَنَافِعُ سودهاست از شیر وپشم وموی وسواری وبارکردن وزه وزاد إِلَىٰ أَجَلٍ
مُسَمًّى تا وقتی نام برده که زمان نحرست ثُمَّ مَحِلُّهَا پس جای ذبح یا وجوب نحر آن منتهی
شود إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ ۝ بخانه آزاد از غرق شدن بوقت طوفان یا خانهٔ بزرگوار
وَلِكُلِّ أُمَّةٍ وهر گروهی را از اهل ادیان که پیش از شما بودند جَعَلْنَا مَنْسَكًا دادیم
قربانی یعنی فرمودیم بقربان لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ تا یاد کنند نام خدای را عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ
بر ذبح آنچه دادیم ایشان را مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ از بهیمهٔ چهارپایان یعنی هر امتی را امر
کرده بودیم که قربان کنند بنام ما فَإِلَٰهُكُمْ پس خدای شما وخدای ایشان إِلَٰهٌ وَاحِدٌ
یک خدایست فَلَهُ أَسْلِمُوا پس مر او را گردن نهید وقربان را بشرک آمیخته مسازید وَبَشِّرِ
الْمُخْبِتِينَ ۝ وبشارت ده ای محمد فروتنان را بنزرگی آن سرای یا ترسکاران را برحمت بی منتها
وسلمی رحمه الله فرموده که مژده ده مشتاقان را بسعادت لقا که هیچ مژده از ین
فرح افزای تر نیست پس در صفت مخبتین میگوید الَّذِينَ آنانکه إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ چون
یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ بترسد دلهاء ایشان از
هیبت اشراق اشعهٔ جلال ربانی وطلوع انوار عظمت جاودانی وخواهند که خود را
پروانه بشعلهٔ شمع جمال بسوزند ودیدهٔ همت از نظر بغیر وجه مقدس حضرت
قدم بر دوزند بیت دیده از غیر تماشای تو بر دوخته باد زاتش عشق تو جان ودل ما
سوخته باد پس بانجاح مطلوب مژده ده اینان را وَالصَّابِرِينَ ودیگر صبر کنندگان را
عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ بر آنچه با ایشان رسیده ومیرسد از تکالیف ومحن وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ
وبپای دارندگان نماز را واداکنندگان در اوقات آن وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ واز آنچه
عطا داده ایم ایشان را يُنْفِقُونَ ۝ نفقه میکنند در وجوه خیر وصرف مینمایند
بمصارف پسندیده وَالْبُدْنَ وشتران وگاوان که برای هدی رانده اید جَعَلْنَاهَا

لكم

لَكُمْ ساختیم آنها یعنی کشتن آنها مر شما را مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ از نشانهای دین خدای
لَكُمْ شما را فِيهَا خَيْرٌ در آنها نیکوییست از منافع دینیه ودنیاویه فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ
پس یاد کنید نام خدای را عَلَيْهَا بر کشتن آن صَوَافَّ در حالتی که بر پای ایستاده باشند
وشتر را ایستاده ذبح کردن سنتست وبعضی بوقت نحر گویند الله اکبر لا اله الا الله
والله اکبر اللهم منك والیك فَإِذَا وَجَبَتْ پس چون بیفتد بر زمین جُنُوبُهَا
پهلوهاء مذبوحان وروح از ایشان بیرون رود فَكُلُوا مِنْهَا پس بخورید از گوشت
ایشان واین خوردن سنتست وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وبخورانید درویش قناعت کننده
وَالْمُعْتَرَّ وسوال کنند وخواهنده را در زاد المسیر آورده که قانع فقیر مکه است
ومعتر درویش آفاقی كَذَٰلِكَ همچنانکه بیان کردیم کیفیت نحر ایشان را سَخَّرْنَاهَا رام کردانیدیم
مر ایشان را با وجود قوت وعظم جثه لَكُمْ برای شما تا میگیرید ومی بندید ومی کشید
لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۝ شاید شما سپاسداری کنید مر خدای را بر نعمتها او آورده اند
که اهل جاهلیه خون قربانیهاء خود را بر دیوار کعبه می مالیدند وآن را سبب تقرب
می پنداشتند در زمان اسلام مومنان نیز بهمان قاعدهٔ سابقه داعیهٔ آلودگی
دیوار محترم کعبهٔ معظم داشتند حق سبحانه از آن نهی کرد وفرمود لَنْ يَنَالَ اللَّهَ
نمیرسد بخدای لُحُومُهَا گوشتهاء قربانی که صدقه میدهید وَلَا دِمَاؤُهَا ونه خونها
ایشان که بوقت قربان میریزید وَلَٰكِنْ يَنَالُهُ ولیکن میرسد بمحل قبول وی
التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ آنچه مصاحبست با او پرهیزکاری از شما که آن تعظیم امر خداوندست
وتقرب بدو بقربان پسندیده كَذَٰلِكَ همچنانچه یاد کرده شد سَخَّرَهَا لَكُمْ
رام کرد انعام را برای شما لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ تا تکبیر گویید نزدیک ذبح یا به بزرگی یاد
کنید خدای را عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ بر آنچه راه نمود شما را بطریق نحر ضحایا وکیفیت

تقربّ بدان وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ ۝ وبشارت ده نیکوکارانرا ببهشت. یا بقبول طاعة.
إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ بدرستی که خدای باز دارد غایلهٔ مشرکان و فتنهٔ ایشان را عَنِ الَّذِينَ
آمَنُوا از آنانکه کرویده اند. یعنی نصرت دهد ایشانرا بر اعادی إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ
بدرستی که خدای دوست نمیدارد كُلَّ خَوَّانٍ هر خیانت کننده را که در امانت
دین خاینست كَفُورٍ ۝ ناسپاس بر نعمت او. که بمحض انعام انعام بدیشان
میدهد. و بنام بتان قربان میکنند. در اسباب نزول آورده که کفار مکه
بدست و زبان در آزار مومنان میکوشیدند. و هر ساعت از صحابه سرشکسته
و دست بر بسته بحضرت نبوت آمده شکایة مینمودند. حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم میفرمود که صبر کنید که من بقتال ایشان مامور نیستم. چون
هجرت بمدینه واقع شد اذن قتال در رسید. و اول آیتی که در ان باب نازل شد
این بود که أُذِنَ دستوری داده شد کارزار کردن لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ مر آنانرا که
خواهند کارزار کنند با کافران بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا بسبب آنکه ستم رسیده شده اند
و جفای دشمنان بسیار کشیده. و حفص بفتح تا میخواند. یعنی آنانرا که کافران
با ایشان مقاتله میکنند. دستوری دادیم که قتال کنند وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که
خدای عَلَىٰ نَصْرِهِمْ بر یاری دادن مظلومان که اصحاب پیغمبرند لَقَدِيرٌ ۝ هر آینه
تواناست الَّذِينَ أُخْرِجُوا آنانکه بیرون کرده شدند مِنْ دِيَارِهِمْ از سراهای خود
که بمکه داشتند بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق یعنی مستوجب اخراج نبودند بحقیقت
و چیزی از یشان صادر نشده بود که سبب بیرون کردن بودی إِلَّا أَنْ يَقُولُوا
مگر آنکه میگفتند رَبُّنَا اللَّهُ پروردگار ما خدایست. و بدیگانگی او اقرار میکردند
وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ و اگر نه دفع کردن خدای بودی مردمانرا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ

بعضی را ببعضی یعنی بغلبهٔ مومنان بر کافران لَهُدِّمَتْ هر آینه ویران کرده
شدی باستیلای کافران بر اهل ملل صَوَامِعُ صومعهای راهبان وَبِيَعٌ و کلیسیاهای
ترسایان وَصَلَوَاتٌ و کنشتهای جهودان وَمَسَاجِدُ و مسجدهای مسلمانان که
همواره يُذْكَرُ فِيهَا یاد کرده میشود در ان مساجد. و گفته اند در جمیع بقاع
مذکور اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا نام خدای بسیار وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ و براستی که یاری دهد خدای
مَنْ يَنْصُرُهُ کسی را که دین او را یاری میدهد إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ بتحقیق خدای تعالی
تواناست بر نصرت مومنان عَزِيزٌ ۝ غالبست بر همه کس و همه چیز. هر کرا خواهد
غلبه دهد. خدای درین آیة وعده داد مظلومان صحابه را بنصرت. و بدان
وفا کرد که اموال و دیار قیاصره و اکاسره بدیشان ارزانی فرمود. پس دیگر باره
در صفت ماذونان بقتال میفرماید الَّذِينَ ایشان آنانند که برحمت شامله
إِنْ مَكَّنَّاهُمْ اگر جای دهیم ایشانرا فِي الْأَرْضِ در زمین دستگاه و اختیار یابند
أَقَامُوا الصَّلَاةَ بپای دارند نماز را بجهت تعظیم من وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدهند زکوة
مال را بجهت مساعدت بندگان من وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ و بفرمایند بنیکویی
یعنی آنچه شرعا و عرفا آنرا حسن گویند وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ و باز دارند از زشتی. یعنی
آنچه اهل علم و عقل آنرا قبیح شمرند وَلِلَّهِ و مر خدای راست عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ۝ نهایة
کارها. یعنی سرانجام همه امور آن باشد که او خواهد تطم این دولت و مال و های
هو میخواهد. و آن کلشن و باغ و حوض و جو میخواهد. از جو همه کس حال نکو میخواهد.
آنست سرانجام که او میخواهد وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ و اگر تکذیب کنند ترا مشرکان
قریش. اندوه مخور که تکذیب قوم مخصوص بتو نیست فَقَدْ كَذَّبَتْ پس بدرستی که
تکذیب کرده اند قَبْلَهُمْ بیش از ایشان دید مکه قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح مر نوح را

وَعَادٌ وگروه عاد هود را وَثَمُودُ وگروه ثمود صالح را وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وگروه
ابراهیم مر ورا وَقَوْمُ لُوطٍ وگروه لوط او را وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ واهل مدین شعیب را وَكُذِّبَ
مُوسَى وتکذیب کرده شد موسی • یعنی قبطیان او را تکذیب کردند نه قوم او
که بنی اسرائیل بودند فَأَمْلَيْتُ پس مهلت دادم لِلْكَافِرِينَ مر کافران را تا وقتی که
آجال مقدره در آمد ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ پس بگرفتم ایشانرا بعذاب طوفان • وریح صرصر
وصیحه • ولشکر بعوضه • وخسف • وحجاره • وعذاب یوم الظلة • وغرقه شدن
فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود نَكِيرِ ◉ ناپسندیدن من ایشان را یعنی انکار کردم
بر کار ایشان • ونعمت را بدل ساختم بمحنت • وزندگی را بهلاک وعمارت را
بخرابی فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ پس چند دیه وشهر که ما أَهْلَكْنَاهَا هلاک کردیم آنرا یعنی
اهل آن وَهِيَ وحال آنکه آن دیه ظَالِمَةٌ ستمکار بود • یعنی اهل آن مشرک وظالم بودند
فَهِيَ پس آن دیه خَاوِيَةٌ افتاده است عَلَى عُرُوشِهَا بر سقفهای خود • یعنی اول سقف
بناهای آن بیفتاده • پس دیوارها بران فرود آمده وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وچند چاه دست
بازداشته که اهل آن آب هلاک شده اند • وکس نیست که بعمارت آن پردازد وَقَصْرٍ
مَشِيدٍ ◉ وچند کوشک بلند گچ کاری کرده • که آنرا از ساکنان اش خالی
کردیم • در اکثر تفاسیر معتبره هست که این چاه در پایان کوهی بوده بحضرموت
وقصر بر قلۀ آن کوه • ودر لباب آورده که بانی آن قصر پسر عاد ثانی بوده که
او را منذر گویند • واصح آنست که چون قوم ثمود هلاک شدند • صالح علی نبینا
وعلیه السلام • با چهار هزار کس از مؤمنان بدیار یمن آمد • ودر بعضی از منازل
آن ولایت موتبر و حاضی شد • وآنرا حضرموت نام نهادند • واصحاب او جلاس بن
سوید یا جلیس بن جلاس را بر خود امیر ساختند • ووزارت او به سنحاریب بن

سواده

سواده دادند • وبر سر این چاه که بئر معطله اشارت بدانست قرار گرفتند • و
قصر مشید ساختند • واولاد ایشان بعد از مدتی بت پرستی آغاز نهاده از دین آبا
برگشتند • وبخواری وزاری حنظلة بن صفوان را که به پیغمبری بدیشان آمده بود
بکشتند • وخدای ایشانرا هلاک کرد • وچاه ایشان معطل وکوشک ایشان خالی
ماند • ودر تیسیر آورده که پادشاهی کافر بر وزیری مسلمان غضب کرده خواست
که بکشد • وزیر بگریخت • تا چهار هزار کس از اهل ایمان ودر پایان کوه حضرموت
که هوای خوش داشت منزل ساخت • هر چند چاه میکندند آب تلخ بیرون می آمد
یکی از رجال الغیب بدیشان رسیده • موضع جهة چاه نشان کرد • وچون بکندند
آبی در غایة صفا ولطافت ونهایت رقت وعذوبت بیرون آمد بیت در مزه چون شیرۀ
شاخ نبات • وز خوشی همشیرۀ آب حیات • ایشان آن چاه را گشاده ساخته از
پایان تا بالا بخشتهاء زر ونقره بر آوردند • پرستش پروردگار مشغول گشتند
بعد از مدتی متمادی شیطان بصورت عجوزۀ صالحه بر آمده • زنانرا دلالت کرد
بر آنکه بوقت غیبة شوهران بسحق اشتغال کنند • ودیگر باره بشکل پیری زاهد
بریشان ظاهر شده • مردانرا بوقت دوری ازواج از ایشان بایتان بهایم فرمود
وچون این دو عمل قبیح در میان ایشان پدید آمد • حق سبحانه حنظلة • بن قحافه
صفوانرا به پیغمبری بدیشان فرستاد • وبدو نگرویدند • آب ایشان غایب شد
وبعد از وعدۀ ایمان • پیغمبر دعا فرموده آب باز آمد • وهم فرمان نبردند • حق
تعالی فرمود که بعد از هفت سال وهفت ماه وهفت روز وهفت ساعت عذاب
بدیشان میفرستم • ایشان قصر مشید را بنا کردند بخشتهاء زر ونقره • وبمواقیت
وجواهر مرصع ساختند • وبعد از انقضاء زمان مهلت • رجوع بدان قصر کرده

درها فرو بستند • و جبرئیل علیه السلام فرو آمده ایشانرا با کوشک بزمین فرو برد
و چاه ایشان مانده است • و دودی سیاه متعفن ازانجا بر می آید • و دران نواحی ناله
هلاک شدگان میشنوند اَوَلَمْ يَسِيرُوا آیا نرفتند و نمیروند قوم تو و سیر نمیکنند
فِي الْأَرْضِ در زمین یمن و شام • تا آیات عذاب در مصارع منکران مشاهده
کنند و عبرت گیرند فَتَكُونَ لَهُمْ پس باشد ایشانرا قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ دلهایی که تعقل کنند
بِهَا بآن چیزیرا که سبب استبصار • یا مؤدی باعتبار باشد اَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ
یا باشد ایشانرا گوشها که بشنوند بِهَا بدان • خبرهای امم ماضیه و وقایع ایشانرا
فَإِنَّهَا پس قصه اینست که لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ نابینا نمیشود دیدهای حس • یعنی در مشاعر
ایشان خللی نیست همه چیز می بینند وَلَكِنْ تَعْمَى و لیکن نابینا میشود از مشاهده
اعتبار الْقُلُوبُ الَّتِي آن دلها که هست فِي الصُّدُورِ ○ در سینها • یعنی چشم
دل ایشان پوشیده است • از مشاهدهٔ احوال گذشتگان • لاجرم بدان عبرت
نمیگیرند نظم چشم دل بگشا به بین بی انتظار • هر طرف آیات قدرت آشکار • چشم سر
جز پوست خود چیزی ندید • چشم سر در مغز هر چیزی رسید وَيَسْتَعْجِلُونَكَ و بشتاب
میخواهند از تو کافران مکه • چون نضر بن حارث و اضراب او • یعنی تعجیل مینمایند
بِالْعَذَابِ به نزول عذاب موعود وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ و خلاف نخواهد کرد خدای
وَعْدَهُ وعدهٔ خود را که در انزال عذاب ایشان فرموده وَإِنَّ يَوْمًا و بدرستی که
روزی از روزهای شما عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک پروردگار تو كَأَلْفِ سَنَةٍ مانند هزار سال است
مِمَّا تَعُدُّونَ ○ از آنچه می شمرید یعنی نزدیک خدا یک روز و هزار سال برابرست
زیرا که حکم زمان برو جاری نیست • پس وجود و عدم و قلت و کثرت آن نزد
او یکسان باشد • هر گاه که خواهد عذاب فرستد • و باستعجال زمان عقوبة هیچ اثری

مترتب

مترتب نگردد بیت تا در نرسد وعدهٔ هر کار که • هر چند کنی جهد بجایی نرسد وَكَأَيِّنْ مِنْ
قَرْيَةٍ و چندی از دیهها • یعنی اهالی آن که من بمحض رحمت رحمانیت أَمْلَيْتُ لَهَا
مهلت داده اهل آنرا بتاخیر عذاب وَهِيَ ظَالِمَةٌ و حال آنکه آن قریه • یعنی مردم در و
ستمکار بودند • و مهلت بجهت آن بود که توبه کنند و بحق بازگردند ثُمَّ أَخَذْتُهَا
پس بگرفتم ایشانرا چون توبه نکردند • بعذابی سخت در دنیی وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ ○ و بسوی
منست بازگشت در آخرت • و انجا نیز جزا خواهند رسید قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ بگوای
آدمیان إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ جز این نیست که من مر شما را نَذِيرٌ بیم کننده ام مُبِينٌ ○
هوایدا آیا آشکارا کننده آنچه بدان بیم میکنم فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنانکه گرویدند
بانچه گرویدن بدان واجبست وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند طاعتها و نیکوییها
لَهُمْ مر ایشانراست مَغْفِرَةٌ آمرزش گناهان گذشته وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ○ و روزیی
نیکو در حال • یعنی رزق بی رنج و منت • یا بهشت در آخرت وَالَّذِينَ سَعَوْا و آنانکه
بشتافتند فِي آيَاتِنَا در رد و ابطال آیتهای ما • یعنی قرآن مُعَاجِزِينَ در حالتی که پیش
گیرندگانند بر ما • بگمان خود • یعنی خواهند که از ما در گذرند • و پیشی گیرند •
و عذاب ما از ایشان فوت شود أُولَئِكَ آن گروه أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ○ ملازمان درکهٔ
جحیم اند • در بعضی تفاسیر قصهٔ القاء شیطان در امنیت پیغمبر بر وجهی آورده اند
که مرضی اهل تحقیق نیست • و ما از تاویلات علم الهدی • و تیسیر و دیگر کتب
معتبره • چون معتمد فی المعتقد • و روضة الاحباب • مدت انوار جمال
الی یوم الحساب • آنرا اینجا ایراد کردیم • بطریقی که مستحسن اهل سنت است • آورده اند
که چون سورهٔ والنجم نازل شد • سید عالم صلی الله علیه و سلم • آنرا در مسجد
در مجمع قریش میخواند • و در میان آیتها توقف میفرمود • تا مردم تلقی نموده یاد گیرند

پس بطریق مذکور بعد از تلاوت آیة • افرایتم اللات والعزّی ومنوة الثالثة
الآخری • متوقف شد • شیطان در ان میان مجال یافته • بکوش مشرکان رسانید که
تلك الغرانیق العُلی وان شفاعتهن لترتجی • حاصل معنی آنکه ایشان بزرکان قوم •
یا مرغان بلند پروازند • وامید بشفاعة ایشان میتوان داشت • کفار باستماع این
کلمات خوشدل شده • پنداشتند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم •
خواند • وبتان ایشان را ستایش کرد • لاجرم در آخر سوره که آنحضرت با مؤمنان
سجده کردند • اکثر اهل شرک اتفاق نمودند • جبرئیل علیه السلام فرود آمده صورت
حال بعرض آنحضرت رسانید • ودل مبارك پیغمبر از ان بسیار اندوهناك شد •
وحق تعالی جهة تسلیة خاطر عاطر سید عالم صلی الله علیه وسلم آیة فرستاد که •
وَمَا أَرْسَلْنَا ونفرستادیم ما مِنْ قَبْلِكَ پیش از فرستادن تو مِنْ رَسُولٍ هیچ رسولی
وَلَا نَبِيٍّ ونه نبی • فرق میان رسول ونبی آنست که رسول صاحب شریعتست • و
نبی تابع او در ان شرع • چون لوط که بشریعت ابراهیم دعوت میکرد • وهمچنین
یوشع وموسی • وشمعون وعیسی علیهم السلام • یا رسول داعی است بشریعت خاص
خاص ونبی عامست • وشامل هر دو را • ودیکری را که مقرر شرع سابق باشد •
پس نبی عامترست از رسول • وکفته اند رسول آنست که جمع کند معجزه را با کتابی
که منزل باشد برو • ونبی که غیر رسول بود آنست که کتابی برو نازل نبود • وکویند
رسول آن بود که فرشته بوحی وفرود آید • ونبی آنکه آوازی شنود • یا ملهم کردد
یا خواب بیند • وبر هر تقدیر میفرماید که هیچ رسول ونبی نفرستادیم إِلَّا إِذَا
تَمَنَّى مکر چون تلاوت کرد أَلْقَى الشَّيْطَانُ بیفکند شیطان فِي أُمْنِيَّتِهِ نزدیك تلاوت
او آنچه خواست • چنانچه بوقت تلاوت پیغمبر ما شیطانی که اورا ابیض کویند •

بهنجار او از حضرت این کلمات برخواند • وجمعی کمان بردند که آن تلاوت پیغمبرست
فَيَنْسَخُ اللَّهُ پس زایل وباطل کرداند خدای مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ آنچه در افکنده باشد
شیطان از کلمات کفر ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ پس کند ثابت کند خدای آيَاتِهِ آیتها خود را که
پیغمبر میخواند وَاللَّهُ عَلِيمٌ وخدا داناست باحوال مردمان حَكِيمٌ ◉ حکم کننده
بحق بر ایشان لِيَجْعَلَ والقا کرد شیطان بوقت تلاوت انبیا تا کرداند خدای مَا
يُلْقِي الشَّيْطَانُ آنچیز را که القا میکند شیطان فِتْنَةً آزمایشی وابتلایی لِلَّذِينَ
فِي قُلُوبِهِمْ مر آنان را که در دلهاء ایشان مَرَضٌ بیماری شك وترددست • یعنی منافقان
وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ ومر آنان را که سختست دلهاء ایشان یعنی کافران • مراد آنست که
منافق ومشرك از القاء شیطانی در شك وحیرت افتند وَإِنَّ الظَّالِمِينَ وبدرستی که
ستمکاران یعنی دو کروه • وضع مظهر بموضع مضمر جهة حکمست بر ایشان
بظلم • یعنی فرقهٔ کفره واهل نفاق لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ◉ هر آینه در خلافی دور و
دراز • ودر ستیزه وعنادی بی پایان اند وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ ودیکر القا برای آنست
تا بدانند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را • یعنی اهل دانش بدانند •
أَنَّهُ الْحَقُّ آنکه قرآن حق است مِنْ رَبِّكَ نازل از پروردکار تو • وشیطان را مجال تصرف
در ان نیست فَيُؤْمِنُوا بِهِ پس ایمان آرند بقرآن فَتُخْبِتَ پس نرم شود لَهُ برای قرآن
قُلُوبُهُمْ دلهاء ایشان • واحکام آنرا قبول کنند وَإِنَّ اللَّهَ وبتحقیق خدای لَهَادِ
الَّذِينَ آمَنُوا راه نماینده است آنانرا که کرویده اند إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ◉ بسوی راه
راست • یعنی هرچه بر مؤمنان مشکل کردد • حق سبحانه ایشانرا راه نماید بتأویل
صحیح وفکر سلیم تا زود بمقصود رسند وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا وهمیشه باشند
آنانکه نکرویده اند فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ در شك از قرآن • یا از رسول • یا از القاء شیطانی •

جه کفار میکفتند جه شد محمد را که ازستایش بتان ما پشیمان شد • پس ایشان
همواره در شك اند حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ تا وقتی که بیاید بدیشان قیامت • یا مرك
که قیامت صغری است • یا بیاید بایشان اشراط ساعت بَغْتَةً ناکهان أَوْ يَأْتِيَهُمْ
یا بیاید بدیشان عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ ۝ عذاب روزی که نسل ایشان برافتد •
جون روز بدر • و کفته اند و عقیم روز قیامتست که بعد از و روزی نخواهد
بود الْمُلْكُ پادشاهی و فرمان دهی يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ آن روز مر خدایراست بی مدعی و منازع
یعنی امروز ملوك و سلاطین را دعوی سلطنت و ملك داری هست • در ان روز
کمر تکبر از میان متجبران بکشایند • و تاج تجبر از سر خسروان بربایند • دعویها
منقطع و کمانها مرتفع کردد • مالك ملك رخت تخیلات و تصورات ملوك را
در قعر دریای عدم افکند • و رسوم توهمات و تفکرات سلاطین را بصدمهٔ لمن
الملك درهم شکند • همه اجزا اظهار عبودیت • و اقرار بعجز و بیجارکی جاره نباشد
آن سر که صیت افسرش از جرخ درکذشت • روزی بر آستانهٔ او خاك در شود •
و جون ملك ملك حقیقی ظاهر کرد يَحْكُمُ حکم کند بی شرکت کسی بَيْنَهُمْ میان بندکان
از مؤمن و کافر فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنانکه کرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهاء
ستوده کردند فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بوستانهاء ناز و نعمت اند بی رنج و محنت
وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نکرویدند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کردند مر آیتهاء
ما را فَأُولَٰئِكَ پس آن کروه لَهُمْ مر ایشانراست عَذَابٌ مُهِينٌ ۝ عذابی خوار کننده
و رسوا سازنده وَالَّذِينَ هَاجَرُوا و آنانکه هجرت کردند • و از دیار خود بیرون شدند
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در طاعت خدای • و از برای طلب رضای وی ثُمَّ قُتِلُوا پس کشته
شدند در جهاد با دشمنان دین أَوْ مَاتُوا یا بمردند شربهٔ شهادت ناجشیده لَيَرْزُقَنَّهُمُ

اللَّهُ هر اینه روزی دهد خدای ایشانرا رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو که نعیم بهشت است
نه تعبی رسد در تحصیل آن • و نه علتی بود در تناول آن • و نه دغدغهٔ انقطاع باشد
دران • آورده اند که بعضی از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین • کفتند یا
رسول الله ما با جمعی برادران دینی بجهاد میرویم • ایشان شهید میشوند • و بعطیات
الهی اختصاص می یابند • اکر ما بمیریم و شهید نشویم حال ما جون باشد • این آیه فرود
آمد که جون همه در نیت جهاد متفق اند • همه را رزق حسن خواهیم داد ۞
وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ هر آینه اوست بهترین روزی
دهندکان که بی حساب میدهد لَيُدْخِلَنَّهُمْ هر اینه درارد ایشانرا در بهشت ۞
مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ در آوردنی که به پسندند آنرا • یعنی ملایکه را باستقبال ایشان
فرستد • و بتعظیم تمام ببهشت در آرد و بدهد • ما لا عین رأت و لا اذن سمعت
و لا خطر علی قلب بشر وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ و بدرستی که خدای داناست باحوال ایشان
و اعادی ایشان حَلِيمٌ ۝ بردبارست • در عقوبهٔ اعدا تعجیل نکند در تبیان
آورده که قومی از مشرکان • در اواخر ماه محرم خواستند که با مسلمانان
قتال کنند • و اهل اسلام از قتال در ماه حرام اجتناب نموده • کفتند صبر کنید تا شهر
محرم بکذرد • کافران راضی نشدند • و مسلمانان با ایشان کارزار کرده مظفر و
منصور شدند • و این آیة از ان خبر میدهد ذَٰلِكَ آنست حکم الله که کفته شد در
باب مؤمن و کافر وَمَنْ عَاقَبَ و هر که عقوبة کند • یعنی با مشرکان مقاتله نماید
بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ بمانند آنکه با او عقوبة • یعنی قتال کرده اند جزا برای ازدواج
عقوبهٔ میکوید ثُمَّ بُغِيَ پس ستم کرده شود عَلَيْهِ بر و • یعنی معاودت کند با عقوبت
معاقب ثانی که مجازی و منتقم است لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ هر اینه نصرت دهد خدای

اورا ان الله بتحقیق خدای لعفو عفوکننده است غفور ۝ آمرزنده مر منتقم را
تعریض است بآنکه عفو از انتقام بهترست • ولمن صبر وغفر ان ذلك لمن عزم
الامور • صاحب موضح میفرماید که حکم آیة در بیان جراحاتست • یعنی کسی را
مجروح ساختند • واو در برابر جارح خود را مجروح کردانید • دیکر باره باز این
جرح بر مجروح اول اعادهٔ جرح کردند • حق سبحانه اورا یاری میکند ذلك
آن نصرت مظلوم را بان الله بسبب آنست که خدای قادرست بر انکه چیزی را بر چیزی
غالب کرداند • واز جمله آنکه یولج اللیل در می آرد شب را فی النهار در روز • وساعات
اورا می افزاید • یا ظلمت شب را بجای روشنی روز می نهد ویولج النهار ودر می آورد
روز را فی اللیل در شب وساعتهای اورا زیاده میسازد یا ضوء نهار را بجای ظلمت
لیل می آرد وان الله وبسبب آنست که خدای سمیع شنواست قول معاقب را بصیر
بیناست باحوال منتقم ذلك آن وصف که حق را بکمال قدرت کرده شد •
بان الله بسبب آنست که خدای هو الحق اوست ثابت در نفس خود • واجب بذات
خود وان ما تدعون وبجهة آنکه آنچه شما میپرستید • وحفص بیا میخوانند
یعنی آنچه میخوانند ومیپرستند کافران من دونه بجز خدای هو الباطل اوست باطل
ومعدوم در حد ذات خود • در احقاف آورده که اوست موجود بذات خود •
ودیکران اکرچه موجودند • وجود ایشان بدوست • پس بنفس خود باطل باشند • چه
باطل آنست که موجود نبود جز دعاوی باطله • وبدین سبب حضرت سید عالم
صلی الله علیه وسلم فرمود که • اصدق بیت قالت العرب قول لبید • الا کل شیء
ما خلا الله باطل • ودر مثنوی معنوی فرموده نظم این دویی اوصاف دید احولست
ورنه اول آخر آخر اول است • کل شیء ما خلا الله باطل • ان فضل الله غیم هاطل

ملک ملک اوست وخود مالک است • غیر ذاتش کل شیء هالک است وان الله و
بسبب آنکه خدای هو العلی اوست برتر از همه اشیا الکبیر ۝ بزرکتر از
نسبت شریک وهمتا الم تر آیا ندیدی وندانستی • استفهام تقریریست • یعنی دانستی
ان الله انرا که خدای انزل من السماء فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان ماء
آبی فتصبح الارض پس کشت زمین ایراد ماضی بلفظ مضارع افاده بقاء اثر مطر می کند
مدتی متمادی • یعنی پیوسته هست زمین بسبب آن آب مخضرة سبز کشته بکیاه
بعد از پژمردکی وخشکی ان الله بدرستی که خدای لطیف لطف کننده است با بندکان
برویانیدن کیاه • تا ایشان را از آن روزی دهد خبیر ۝ داناست بحال رزق و
مرزوق له ما فی السموات مر وراست آنچه در آسمانها بود وما فی الارض وآنچه در
زمینها باشد • خالق ومالک همه است وان الله وبدرستی که خدای لهو الغنی
هر اینه اوست بی نیاز در ذات خود از همه اشیا الحمید ۝ شنوده وستاینده
یا سزاوار ستایش بصفات وافعال خود الم تر ان الله آیا ندانستی • یعنی دانستی آنکه
خدای سخر لکم رام کرد برای شما ما فی الارض آنچه در زمین است از حیوانات
وغیر آن • یعنی هرچه منتفع شود بآن انسان والفلک ومسخر کردانید مر شمار اکشتی
تجری فی البحر میرود در دریا بامره بفرمان او ویمسک السماء ونکاه میدارد خدای
آسمانرا ان تقع از آنکه بیفتد علی الارض بر زمین الا باذنه مکر بخواست او •
یعنی هرکاه که حق سبحانه افتادن او خواهد بیفتد ان الله بالناس بتحقیق خدای بمردمان
لرءوف رحیم ۝ مهربان وبخشاینده است • که ابواب منافع بر ایشان کشود
وانواع مضار از ایشان دفع فرمود وهو الذی احیاکم واوست آنکسی که زنده کرد
شمارا • بعد از انکه نطفهٔ بودید مرده ثم یمیتکم پس بمیراند شمارا چون اجل برسد •

ثُمَّ يُحْيِيكُمْ پس زنده کرداند شمارا در قیامت إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی که آدمی لَكَفُورٌ
هر اینه ناسپاس است• که با وجود چندین نعم پرستش منعم فرو میگذارد•
لِكُلِّ أُمَّةٍ مر هر کروهی را از اهل ملل جَعَلْنَا مَنْسَكًا معین ساختیم دینی و شریعتی که
با مر ما هُمْ نَاسِكُوهُ ایشان پذیرنده آن دین اند فَلَا يُنَازِعُنَّكَ پس باید که نزاع
نکنند سایر ارباب ادیان با تو فِي الْأَمْرِ در کار دین• چه امر دین تو از آن ظاهرترست
که تصور نزاع درو توان کرد ع در نور آفتاب چه جای تأمل است وَادْعُ و بخوان
مردمان را إِلَىٰ رَبِّكَ بتوحید و عبادت آفریدکار خود إِنَّكَ بدرستی که تو لَعَلَىٰ هُدًى
مُسْتَقِيمٍ ◉ هر اینه بر راستی براه راستی وَإِنْ جَادَلُوكَ و اکر خصومت ورزند با تو
و جدال کنند• و حال آنکه حق ظاهر شده و حجت لازم کشته فَقُلِ اللَّهُ پس بکو خدای
أَعْلَمُ داناترست بِمَا تَعْمَلُونَ ◉ بآنچه میکنید از عناد و جدال• و بران شمارا
جزا خواهد داد• در زاد المسیر مذکورست که این آیة بآیة السیف منسوخست•
اللَّهُ يَحْكُمُ خدای حکم کند بَيْنَكُمْ میان مؤمنان از شما و کافران يَوْمَ الْقِيَامَةِ
روز رستخیز فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ در آنچه هستید شما که درو تَخْتَلِفُونَ ◉ اختلاف می‌کنید
از امر دین• و حکم چنان باشد که مؤمن را بدرجات ثواب برآرد• و مشرک را در
درکات عقاب افکند أَلَمْ تَعْلَمْ آیا ندانستی یعنی دانسته أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای يَعْلَمُ
مَا فِي السَّمَاءِ میداند آنچه در آسمانست از عجایب علویات وَالْأَرْضِ و آنچه در زمین است
از غرایب سفلیات• و هیچ چیز برو پوشیده نیست إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که همه آنچه در سما
و ارض باشد نوشته شده فِي كِتَابٍ در لوح محفوظ• و آن نزدیک اوست إِنَّ
ذَٰلِكَ بدرستی که علم بهمه اشیا عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ◉ بر خدای آسانست• چه تعلق
علم او بهمه معلومات یکسانست• وَيَعْبُدُونَ و میپرستند کفار مکه مِنْ دُونِ اللَّهِ

بجز خدای

بجز خدای مَا لَمْ يُنَزِّلْ آنچیز را که نفرستاده خدای بِهِ به پرستش او سُلْطَانًا حجتی
و برهانی وَمَا لَيْسَ لَهُمْ و عبادت میکنند چیزی را که نیست مر ایشانرا بِهِ عِلْمٌ بآن چیز
دانشی• یعنی علمی استدلالی ندارند بر پرستش ایشان• بلکه از محض جهل و تقلید
میپرستند وَمَا لِلظَّالِمِينَ و نیست مشرکان را مِنْ نَصِيرٍ ◉ هیچ یاری که دفع عذاب
کند از ایشان وَإِذَا تُتْلَىٰ و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر کافران آيَاتُنَا آیتهاء ما یعنی
قرآن بَيِّنَاتٍ در حالتی که آن آیتها روشنند و هویدا از لبس و تناقض و اختلاف•
و اختلال تَعْرِفُ میشناسی فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا در رویهاء آنانکه نکرویدند
الْمُنْكَرَ انکار و ناشناخت را• یعنی چون قرآن بر کافران خوانی• اثر کراهت و نفرت
در روی ایشان به بینی• از فرط عناد و لجاج که با حق دارند يَكَادُونَ يَسْطُونَ نزدیک
باشد که بکینند از غایت خشم• یا بکشایند دستها بِالَّذِينَ بزدن آنانکه يَتْلُونَ
عَلَيْهِمْ میخوانند بر ایشان آيَاتِنَا آیتهاء ما را قُلْ أَفَأُنَبِّئُكُمْ بکو آیا شما را خبر کنم•
بِشَرٍّ مِنْ ذَٰلِكُمْ به بدتر از آنکه میخواهید به تالیان قرآن النَّارُ آن آتش دوزخست•
که سخت‌تر و مکروه‌ترست از خشم و سطوت شما وَعَدَهَا اللَّهُ وعده داده است بآن
آتش خدای الَّذِينَ كَفَرُوا آنانرا که نکرویدند• و وعده بران وجه است که ایشانرا
در وی جای دهد وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ◉ و بد موضع بازکشتیست آتش يَا أَيُّهَا النَّاسُ
ای مردمان ضُرِبَ مَثَلٌ زده شده است مثلی برای عبادت کفار مر اصنام را و بیان
کرده شده در سورهٔ عنکبوت• برین وجه که• مثل الذین اتخذوا من دون الله
اولیاء کمثل العنکبوت اتخذت بیتا فَاسْتَمِعُوا لَهُ پس بشنوید آن مثل را بکوش هوش
و در آن تأمل کنید إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ بدرستی که آنانرا که میخوانید از بتان• و آن
سیصد و شصت بت بودند بر حوالی خانه نهاده• حق تعالی فرمود که این همه بت که

میپرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ یعنی خدای لَنْ یَخْلُقُوا نیافرینند ذُبَابًا مکسی را با وجود
صغر جثه وَلَوِ اجْتَمَعُوا واکرچه اجتماع کنند واتفاق نمایند لَهُ برای آفریدن
او وَإِنْ یَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ واکر رباید مکس از ایشان شَیْئًا چیزی را از طیب وعسل که
بدان آلوده اند لَا یَسْتَنْقِذُوهُ نمیتوانستند یعنی باز نمیتوانند ستد آنچیز را مِنْهُ
از مکس رسم ایشان آن بود که بتان را بعسل وخلوق می اندودند ودرهای
بتخانه برایشان میبستند مکسان از روزن درآمده آنها را میخوردند وبعد از چند
روز که اثر طیب بر بتان نبود شادی مینمودند که آلهه ما آنرا خورده اند
حق سبحانه از عجز وضعف بتان خبر داد که نه بر آفریدن مکس قادرند ونه بردفع
ایشان از خود ضَعُفَ الطَّالِبُ سست شد جوینده یعنی بت که نتواند ستد آنچه
مکس از وربوده وَالْمَطْلُوبُ وسست شد مطلوب یعنی مکس که خواهند از واستردادن
کنند یا پست وعاجز ند پرستنده وپرستیده یعنی مشرك وصنم نظم
عاجزان که عاجز را بنده اند چون فذکاری زهم شرمنده اند عجز وامکان لازم یکدیگرند
پس همه خلقان زهم عاجزترند قوت از حق است وقوت حق اوست آن او مغز است و
آن خلق پوست آورده اند که مالك بن ضیف وکعب بن اشرف با جمعی دیکر از
یهود کفتند خدای تعالی عالم را به شش روز آفریده مانده شد پس روز شنبه برای
استراحه بر پشت تکیه کرد حق سبحانه آیة فرستاد که مَا قَدَرُوا اللَّهَ نشناختند
یهود خدای را حَقَّ قَدْرِهِ سزای شناختن او یا تعظیم ننمودند ورا حق تعظیم که
رنج وتعب را بدو نسبت دادند وقولی آنست که آیة در شان مشرکان است
میفرماید که ایشان خدای را چنانچه باید ندانستند که بدو شرك آوردند
وجمادات را آلهه نام نهادند محققان برانند که چنانچه اهل شرك بحق

المعرفة او را نشناختند اهل علم نیز بالحقیقة بمعرفت او راه نبردند زیرا که
ولا یحیطون به علما کسی را در حوالی بارکاه کبریا تمیکذارد که
دور باش وبغیب هویت خود هیچ رهبری ورهنما را راه نمیدهد شیخ ابو بکر واسطی قدس سره
فرموده که لا یعرف حق قدره الا هو حق قدر او وجز او نداند وبه سر معرفت او
جز وی پی نبرد میان او وما سوی او بهیچ نوع نسبتی نیست تا در طریق معرفت او
شروع تواند کرد ومعرفت بی مناسبت از قبیل محالاتست ما للطین ورب
العالمین ع چه نسبت خاك را با حضرت پاك إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَقَوِيٌّ هر آینه
تواناست بر خلق اشیا عَزِيزٌ ○ غالبست بر همه چیزها اللَّهُ یَصْطَفِي خدای بر میکزیند
مِنَ الْمَلَائِكَةِ از فرشتکان رُسُلًا فرستادکان که واسطه باشند میان وی و
پیغمبران وی برسانیدن وحی وَمِنَ النَّاسِ ومیکزیند از آدمیان پیغمبران تا خلق را
دعوت کنند بوی إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بتحقیق که خدا شنواست مقاله پیغمبر را در وقت
تبلیغ بَصِيرٌ ○ بینا بحال امت او در رد وقبول دعوت یَعْلَمُ میداند مَا بَيْنَ
أَيْدِيهِمْ آنچه در پیش آدمیانست یعنی عملها که کرده اند وَمَا خَلْفَهُمْ
وآنچه از پس ایشانست یعنی کارها که خواهند کرد وَإِلَى اللَّهِ وبسوی خدای تُرْجَعُ
الْأُمُورُ ○ باز کردانیده میشود کارها یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که کرویده اید
ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا رکوع وسجود کنید در نماز در اول اسلام در نماز همین
قعود وقیام بوده بدین آیة رکوع وسجود داخل شد وکویند معنی آیة آنست که
نماز کذارید تعبیر کرد از صلوة برکوع وسجود که دو رکن اعظمست از ان
ولهذا امام اعظم وامام مالك رحمهما الله درین آیت سجده نمیکنند چه ذکر
رکوع وسجود با هم ایمائی میکند بآنکه مراد نماز است وامام شافعی وامام

احمد رحمهما الله سجده میکنند • ومیکویند ظاهر امر بسجود هست • ودر حدیث
نیز آمده که • فضلت سورة الحج بسجدتین من لم یسجدهما فلا یقراهما • این سجده مختلف
فیه است • وبمذهب امام شافعی سجدهٔ هفتم باشد از سجدات قرآن • وحضرت
شیخ قدس سره این را سجدهٔ سجدة الفلاح کفته • وفعل خیر را که بعد از ین مذکور
میکردد • حمل میکند بر مبادرت بسجود وَاعْبُدُوا وبه پرستید رَبَّكُمْ آفریدکار خود
وَافْعَلُوا الْخَيْرَ وبکنید نیکویی یعنی عملی که پسندیده باشد در شرع لَعَلَّكُمْ
تُفْلِحُونَ ۝ شاید که شما رستکار شوید • یا بمقصود ومطلوب رسید وَجَاهِدُوا
وجهاد کنید فِي اللَّهِ در راه خدا وبرای خدا حَقَّ جِهَادِهِ چنانچه سزاوار جهاد باشد
یعنی بدل صافی ونیت خالص • وجهاد دواست • یکی با دشمنان ظاهر • چون اهل
شرك وبغی • ودیکر با اعادی باطن چون نفس وهوا • چنانچه حضرت رسالت پناه •
علیه صلوات الله • بعد از رجوع از غزوهٔ تبوك فرمود • رجعنا من الجهاد الاصغر
الی الجهاد الاکبر نظم ای شهان کشتیم ما خصم برون • ماند از و خصمی بتر تر در درون
کشتن این کار عقل وهوش نیست • شیر باطن سخرهٔ خرکوش نیست • واز ینست که امام
قشیری رحمه الله فرموده که • حق جهاده آنست که یک چشم زدن از مجاهدهٔ نفس باز
نه ایستد • زیرا که از وامین نمیتوان بود • وبر و اعتماد نمیتوان کرد • وَأَعْدَى عَدُوِّكَ نفسك
اشارت بدینست هُوَ اجْتَبَاكُمْ اوکه خداوندست بر کزید شما را برای نصرت
دین خود وَمَا جَعَلَ ونساخت ومقرر نکرد عَلَيْكُمْ بر شما فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ
در دین هیچ تنگی • یعنی بر شما تنك فرا نکرفت در احکام دین • وتکلیف ما لا یطاق
نکرد • وبوقت ضرورت رخصتها داد • چون قصر وتیمم • وافطار در مرض و
سفر • پس پیروی کنید مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ کیش پدر خود ابراهیم را • چون اکثر عرب

از ذرية

از ذریة ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بودند • تغلیب کرد ایشانرا
بر همه امت • یا آنکه او پدر پیغمبر ماست صلی الله علیه وسلم • وآنحضرت پدر امة
و پدر پدر حکم پدر دارد هُوَ خدای سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ نام نهاد شما را مسلمانان
مِنْ قَبْلُ پیش از قرآن در کتب منزله وَفِي هَٰذَا ودر قرآن نیز • یا ابراهیم علیه السلام
تسمیه کرد شما را او مسلمان خواند در زمان خود • ودرین زمان نیز شما را باسلام
یاد فرمود • چنانچه در قرآن مذکورست • ومن ذریتنا امة مسلمة لك •
پس ملازم دین او باشید لِيَكُونَ الرَّسُولُ تا باشد پیغمبر یعنی محمد صلی الله علیه
وسلم روز قیامت شَهِيدًا عَلَيْكُمْ کواه برای شما • بقبول دعوت ومتابعت ملة
خلیل وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ وتا باشید شما کواهان عَلَى النَّاسِ بر مردمان برسانیدن
انبیا دعوت حق را بدیشان فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ پس بکذارید نماز را بجهة تعظیم امر خدا
وَآتُوا الزَّكَاةَ وبدهید زکوة را برای شفقت بر خلق خدا وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ وچنك
در زنید بفضل خدا • یعنی در مجامع امور خود اعتماد برو کنید • ویاری از و طلبید
یا بکتاب وسنت مستمسك شوید • سلمی قدس سره فرموده که اعتصام بحبل الله امر
عوام است • وبالله کار خواص • اما اعتصام بحبل الله وقوفست بر سر حد اوامر ونواهی
واعتصام بالله خلو داشتن از ما سوی حضرت الهی هُوَ مَوْلَاكُمْ اوست یار بندکان
ومتولی کار درماندکان فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ پس نیکو یاریست او وَنِعْمَ النَّصِيرُ ونیکو
مددکاری • به یاری عیبها بپوشد • بمددکاری کناهان ببخشد • یاری از و جوی که
از یاری دم نماند • مددکاری از وطلب که از مددکاری عاجز نشود نظم از یاری خلق
بکذر ای مرد خدا • یاری طلب آنچنان که از روی وفا • کار تو تواند که همه وقت •
دست تو تواند که بکیرد همه جا

سورة المؤمنون مائة وثماني عشرة آية الجزء الثامن عشر

بسازد

ع

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ○ قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُوْنَ بدرستی که رستکار شدند و
بمقصود خود رسیدند مؤمنان اَلَّذِیْنَ هُمْ آنانکه ایشان فِیْ صَلٰوتِهِمْ در نماز خود
خَاشِعُوْنَ ○ ترسکاراند. چشم بر سجده کاه نهاده. و بدل بر درکاه مناجات
خاضر شده. آورده اندکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بوقت ادای نماز
بجانب آسمان نظر میفرمود. جون این آیة نازل شد نظر بر موضع سجود کماشت. در نهایه
فرموده که در حالت قیام دیده بر سجده کاه باید نهاد. مکر بمکهٔ معظمه که در خانه
مکرم باید نکریست. وکفته اند خشوع آنست که مصلی نداند که بر راست. و جب او
کیست. واسطی قدس سره فرموده که خشوع اداء نماز ست لله فی الله. بی ملاحظهٔ
اغراض و اعواض در بحر الحقایق مذکور ست که خشوع در ظاهر آنست که سر در پیش
افکند. و دیده را از التفات بجب و راست منع کند و دست راست بر جب نهد و قراءة
او از روی حضور بود. و در باطن آنکه خواطر و هواجس را منع کند. و بدل مراقب
حق باشد. و در بحر شهود مستغرق کشته. از شعلهٔ آثار ظهور انوار جلال و جمال
بکذارد. محققی فرموده است که در نماز اول از خود بیزار باید شد. پس طالب وصول بقرب
یار باید کشت نظم یار بیزارست از تو تا توئی. اول از خود خویش را بیزار کن. کز تو یک
ذره باقی مانده است. خرقه و تسبیح باز نار کن. خوش بترک هر دو عالم کیر و رو.
ذرهٔ مندیش جون عطار کن وَالَّذِیْنَ هُمْ و آنکسان که ایشان عَنِ اللَّغْوِ از سخن باطل
و کردار ناشایست مُعْرِضُوْنَ ○ اعراض کنندکانند. امام قشیری رحمه الله فرموده که
هرجه برای خدا نیست حشوست. و آنجه از خدا باز دارد سهوست. و آنجه بنده را
دران حظی باشد لهوست. و آنجه از خدا نبود لغوست. و حقیقة آنست که لغو جیزی را
کویند از اقوال و افعال که بهیج کار نیاید وَالَّذِیْنَ هُمْ و آنانکه ایشان لِلزَّکٰوةِ

مزکوة واجبه را از مال خود فَاعِلُوْنَ ○ اداکنندکانند. وکفته اند زکوة فطر را
یا صدقات تطوع را وَالَّذِیْنَ هُمْ لِفُرُوْجِهِمْ و آنانکه ایشان مر فرجهای خود را
از حرام حَافِظُوْنَ ○ نکاه دارندکانند اِلَّا عَلٰۤی اَزْوَاجِهِمْ مکر از زنان خود اَوْ مَا
مَلَکَتْ یا از آنکه مالک شده است ایشان را اَیْمَانُهُمْ دستهاء ایشان. یعنی کنیزکان
که ملک یمین اند فَاِنَّهُمْ پس بدرستی که نکاه دارندکان فروج غَیْرُ مَلُوْمِیْنَ ملامت
کرده شده نیستند بر اتیان ایشان. بشرط آنکه در حیض و نفاس و روزه. و احرام
نباشند. و در غیر مأتی بهیج روی نشاید فَمَنِ ابْتَغٰی پس هرکه جستجو کند برای مباشرت وَرَآءَ
ذٰلِکَ غیر زنان و کنیزکان خود فَاُولٰٓئِکَ پس آن کروه جویندکان هُمُ الْعَادُوْنَ
ایشان درکذرندکانند. از حلال بحرام. یا کاملند در ستمکاری. و آنکه استمنا بید کند
هم ازین کروه است وَالَّذِیْنَ هُمْ و آنانکه ایشان لِاَمَانَاتِهِمْ مر امانتهاء خود را.
یعنی آنجه ایشان را بران امین ساخته باشند از امانت و ودایع خلق. یا آنجه امانت
حق است. جون نماز و روزه و غسل جنابة وَعَهْدِهِمْ و مر عهدها را که با حق
و خلق بندند رَاعُوْنَ ○ رعایت کنندکانند. یعنی به نکاه داشت آن قیام مینمایند
وَالَّذِیْنَ هُمْ و آنانکه ایشان عَلٰی صَلَوَاتِهِمْ بر نمازهاء خویش یُحَافِظُوْنَ ○ محافظت
میکنند. یعنی بران مداومت نموده بشرایط و آداب آن در اوقات آدمی فرمایند.
ذکر صلوة در مبداء و منتهاء این اوصاف. که موجب فلاح مؤمنانست. اشارتست
بتعظیم شان نماز اُولٰٓئِکَ آن کروه مؤمنان که جامع این شش صفتند هُمُ
الْوَارِثُوْنَ ○ ایشانند وارثان. یعنی سزاوار آنکه اسم وراثت بر ایشان اطلاق
توان کرد اَلَّذِیْنَ آنانکه از روی استحقاق یَرِثُوْنَ الْفِرْدَوْسَ میراث برند فردوس را
که بلندترین درجات بهشتست. و کویند منازل کفار را از بهشت میراث کیرند

عشر

منزلیست منازل مومنان از دوزخ

جه هریك از مؤمنان وکافران را در بهشت ودوزخ اضافهٔ منازل کفار کنند و
منزلهاء ایشان از بهشت بر منزل مؤمنان افزایند • ودر زاد المسیر آورده که بهشت
بنظر کفار در آرند • ومقامهاء ایشان اگر ایمان آوردندی بدیشان نمایند تا حسرت
ایشان زیادت کردد بیت نظر از دور در جانان بدان ماند که کافر را • بهشت از دور بنمایند
کان سوزد کر باشد **هُمْ** ایشان که وارثان فردوس اند **فِيهَا** در بهشت **خَالِدُونَ** ◉
جاویدماندکانند **وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ** وبدرستی که ما آفریدیم آدم را **مِنْ سُلَالَةٍ**
از خلاصه ونقاوهٔ بیرون کشیده شده **مِنْ طِينٍ** از کل یا بیافریدیم آدمیان را
از منی که بیرون آمد از کل که آدم است • علی الخاتم وعلیه السلام **ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً**
پس کردانیدیم نسل اورا • یعنی آفریدیم از نطفه • وبر تفسیر ثانی ساختیم جوهر بیرون
آمده را نطفهٔ جای کرفته **فِي قَرَارٍ مَكِينٍ** ◉ در قرارکاهی استوار • یعنی رحم • وچهار روز
اورا سفید نکاه داشتیم **ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ** پس کردانیدیم نطفهٔ سفید را **عَلَقَةً** پارهٔ
خون سرخ بسته چهار روز دیکر **فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ** پس ساختیم آن خون را **مُضْغَةً**
آن مقدار کوشت که بیکبار بخایند • کوشت بی استخوان چهار روز دیکر **فَخَلَقْنَا**
الْمُضْغَةَ پس ساختیم آن کوشت را **عِظَامًا** استخوان • بآنکه محکم کردانیدیم آنرا بعد
از سه اربعین **فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ** پس بپوشانیدیم استخوانرا **لَحْمًا** کوشتی • یعنی بر رویانیدیم
کوشت بعد از رستن عروق واعصاب واوتار وعضلات برو **ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ** پس بیافریدیم
اورا **خَلْقًا آخَرَ** آفرینش دیکر در بطن ام • یعنی روح در ودمیدیم تا زنده شد
بعد از انکه مرده بود • یا بعد از خروج اورا دندان وموی دادیم • وراه پستان
برو بکشادیم • واز مقام رضاع بفطام رسانیده بغذاهاء کوناکون تربیت فرمودیم
وچون قدم در حد بلوغ نهاد قلم تکلیف برو جاری کردیم • وبمراتب شباب وکهولة

ویشخوخة بکذرانیدیم **فَتَبَارَكَ اللَّهُ** پس بزرک است خدای **أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ**
نکونکارنده ترِ نکارندکان است • ای عزیز حق سبحانه عرش • وکرسی • ولوح • وقلم
وملائکه • ونجوم • وسموات • وارضین • بیافریده • وذات مقدس را بدین
نوع ثنا که بعد از آفرینش انسان فرموده • واین دلیل تفضیل وتکریم ایشانست بیت
بر ورق روی تو لطف خدا • آیهٔ حسنیست که تحریر کرد • وفی المثنوی المعنوی نظم
ای رخ چون زهره ات شمس الضحی • ای کدای رنك تو کلکونها • تاج کرمنا ست بر فرق سرت •
طوق فضلنا ست آویز برت • هیچ کرمنا شنید این آسمان • که شنید آن آدمی پر غمان •
احسن التقویم در والتین بخوان • که کدامین کوهرست ای جان • کر بکویم قیمت آن ممتنع •
من بسوزم هم بسوزد مستمع • بعضی از اهل وجدان کویند که چون در این آیة
احوال بنی آدم • وترقی از مقامی بمقامی بیان فرمود ودانست که اورا زبانی • که
بادای مراسم حمدی • وثنایی • که مستحق بارکاه قدم باشد نخواهد بود • در ستایش
ذات مقدس از جانب او نیابت نموده کفت • فتبارك الله احسن الخالقین **ثُمَّ**
إِنَّكُمْ پس شما **بَعْدَ ذَٰلِكَ** بعد از انچه ذکر کردیم از آفرینش شما **لَمَيِّتُونَ** ○ هر آینه
مردکانید • یعنی مآل حال شما بمرك خواهد کشید • وساغر فنا از دست ساقی اجل
بخواهید چشید **ثُمَّ إِنَّكُمْ** پس بدرستی که شما **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** روز رستخیز **تُبْعَثُونَ** ○
برانکیخته شوید • برای محاسبه ومجازات **وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ** وبدرستی که
بیافریدیم زبر سر شما **سَبْعَ طَرَائِقَ** هفت آسمان • طبقهٔ بالای طبقهٔ • یا هر طبقهٔ از آن
راهی از راههای فرشتکان **وَمَا كُنَّا** ونیستیم ما **عَنِ الْخَلْقِ** ازین مخلوق که آسمان است
غَافِلِينَ ○ بی خبر که امر اورا مهمل بکذاریم • بلك اورا تا وقت معلوم از خلل نکاه
میداریم • یا از جمیع آفریدکان غافل نیستیم • وبر خیر وشر وکفر وشکر ایشان مطلعیم

خمس

وَأَنْزَلْنَا وفرو فرستاديم مِنَ السَّمَاءِ مَاءً از آسمان آبی بِقَدَرٍ باندازه که صلاح بندکان
در ان دانستیم فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ پس ساکن کردانیدیم آن آب را در زمین. در تبیان
از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که حق سبحانه پنج جوی آب از یک چشمه از چشمهای
بهشت. بر بال جبرئیل علیه السلام نهاده از آسمان فرو فرستاد. سیحون که نهر هندست
وجیحون که نهر بلخ است. و فرات. و دجله که نهرین عراقند. و نیل که نهر مصرست
و آنها را ودیعت بجبال داده. و بقدر مصلحت جهة منافع خلق جاری میکرداند.
واینست که میفرماید که آب در زمین ثابت و ساکن ساختیم وَإِنَّا و بدرستی که ما
عَلَى ذَهَابٍ بِهِ بر بردن آن آب. و زایل ساختن لَقَادِرُونَ توانا ییم. چنانچه بر اثبات
آن قادر بودیم. و کفته اند که بعد از خروج یاجوج و ماجوج جبرئیل علیه
السلام. بزمین آید و قرآن. و حجر الاسود. و مقام ابراهیم. و تابوت سکینه. و
انهار خمسه را باسمان برد و بعد ازان بر روی زمین هیچ خیری و برکتی نماند.
فَأَنْشَأْنَا پس بیافریدیم لَكُمْ بِهِ برای شما بسبب این آب جَنَّاتٍ بوستانها مِنْ نَخِيلٍ
از خرما بنان وَأَعْنَابٍ و از تاک بنان. تخصیص این دو درخت جهة اختصاص
اهل مدینه بخرما. و اهل طایف بانکورست. و نخل و عنب در زمین حجاز از همه
دیار عرب بیشتر می باشد لَكُمْ فِيهَا شما را درین بوستانها فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ میوها
بسیار هست. غیر تمر و عنب وَمِنْهَا و ازان بوستانها. یعنی از ثمار و زروع آن
تَأْكُلُونَ ◉ میخورید. یا ما لا بد معیشت ازان حاصل میکنید وَشَجَرَةً تَخْرُجُ و دیکر
بیافریدیم. برای شما درختی که بیرون می آید مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ از کوهی زیبا که جبل
موسی است علیه السلام. میان مصر و ایله. و کویند اول درختی که بعد از طوفان
برست این درخت بود. یعنی زیتون تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ میروید با روغن وَصِبْغٍ و نان خورشی

لِلْآكِلِينَ ◉ مر خورندکانرا. یعنی درخت زیتون میرویید بچیزی که جامعیت
دهنیة و صبغیة را. هم بدان روغن چراغ توان افروخت. و هم ازان نان خورش
توان ساخت وَإِنَّ لَكُمْ و بدرستی که مر شما راست فِي الْأَنْعَامِ در چهارپایان
یعنی ابل. و بقر. و غنم لَعِبْرَةً چیزی که بدان اعتبار کیرید. و بر قدرت الهی
استدلال نمایید نُسْقِيكُمْ می آشامانیم شما را مِمَّا فِي بُطُونِهَا از آنچه در شکم
ایشانست. یعنی شیر خالص وَلَكُمْ فِيهَا و مر شماراست در ایشان مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ سودهای
بسیار. که بعضی را سوار میشوید. و بر بعضی بار میکنید. و از بعضی نتاج میستانید.
و از پشم و موی ایشان بهره میکیرید وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ◉ و از ایشان میخورید یعنی
از کوشت ایشان تناول مینمایید. یا از ایشان و بسبب ایشان روزی میخورید وَعَلَيْهَا
و بر آنها. یعنی بر شتران از ایشان در خشکی وَعَلَى الْفُلْكِ و بر کشتیها در تری تُحْمَلُونَ.
برداشته میشوید. یعنی شتر و کشتی شما را بر میدارند. و از موضعی بموضعی میبرند.
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و هر اینه ما فرستادیم بیش از تو نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ نوح را بسوی کروه وی
فَقَالَ پس کفت از روی دعوت يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای کروه من خدا را پرستش کنید.
مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ نیست شما را معبودی که مستحق عبادت باشد غَيْرُهُ بجز وی أَفَلَا تَتَّقُونَ
آیا نمیترسید از عذاب وی. یعنی بترسید. و بعبادت غیر او میل مکنید فَقَالَ الْمَلَأُ
الَّذِينَ كَفَرُوا پس کفتند کروهی بزرکان آنانکه نکرویدند مِنْ قَوْمِهِ از کروه وی
مردم ویشان و عوام خلق را. یعنی چون اکابر قوم اصاغر را بدین و دعوت نوح
علی نبینا و علیه السلام مایل دیدند. ایشانرا تنفیر نموده کفتند مَا هَٰذَا نیست این کس
که میخواند بتوحید إِلَّا بَشَرٌ مکر آدمی مِثْلُكُمْ مانند شما در خوردن و آشامیدن
و غیر آن يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ میخواهد که افزونی جوید عَلَيْكُمْ بر شما. و مهتر کردد و شما را

محکوم و متبوع خود سازد وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ واگر خدای خواستی که رسولی به بنی آدم
فرستد لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً هر آینه فرو فرستادی فرشتگان را. تا مرسل از مرسل الیه متمیز
بودی مَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا ما نشنوده ایم این را که آدمی رسول خدای تواند بود
فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ در میان پدران ما که نخست بوده اند. و این سخن را از فرط عناد
میگفتند. یا میان ادریس علی نبینا و علیه السلام و میان ایشان مدتی مدید گذشته بود
و نشنوده بودند که از اولاد آدم علیه السلام پیغمبری بوده. إِنْ هُوَ نیست نوح
إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ مگر مردی که در وی دیوانگی هست. که اگر جنون نداشتی دانستی که
بشر قابلیت رسالت ندارد فَتَرَبَّصُوا بِهِ پس انتظار برید وی را. و چشم دارید حَتَّىٰ
حِينٍ تا هنگامی از زمان. یعنی صبر کنید که اندک وقتی را بمیرد. و از وی باز
رهیم. یا از جنون. با هوش آید. و ترک گفتن این سخنان نموده پی کار خود گیرد قَالَ
گفت نوح علی نبینا و علیه السلام. یعنی بعد از آن که نومید شد از ایمان ایشان
بطریق مناجات فرمود که رَبِّ انْصُرْنِي ای پروردگار من یاری ده مرا. و انتقام من
بکش از ایشان بِمَا كَذَّبُونِ بسبب آنچه مرا تکذیب کردند فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ پس ما وحی کردیم
بنوح أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ آنکه بساز کشتی را بِأَعْيُنِنَا به نگاه داشت ما. یعنی ترا نگاه
نمائیم که خطا نکنی وَوَحْيِنَا و بامر ما و تعلیم ما. یعنی بگوییم که چگونه سازی.
فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید أَمْرُنَا فرمان ما بسوار شدن بر کشتی. یا نازل شود عذاب ما
وَفَارَ التَّنُّورُ و بجوشد تنور. یعنی بوقتی که زن تونان میپزد. از میان آتش آب بر آید
فَاسْلُكْ فِيهَا پس در آر در کشتی مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ از هر دو صنف از حیوانات که
جفت یکدیگرند اثْنَيْنِ دو تا. یعنی نری و ماده. و در تیسیر گوید بکشتی در میاور
مگر آنها را که میزایند. یا بیضه می نهند وَأَهْلَكَ و دیگر در آر بکشتی کسان خود را

از اهل بیت

از اهل بیت و مؤمنان إِلَّا مَنْ سَبَقَ مگر آنرا که پیشی گرفته است عَلَيْهِ الْقَوْلُ
بر و قول ازلی. یعنی هلاک او نوشته شده در لوح محفوظ مِنْهُمْ از کسان تو.
مراد یک پسر و یک زن او بود وَلَا تُخَاطِبْنِي و خطاب مکن با من. یعنی دعا مفرمای
فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا در باب نجات آنها که ستم کردند بر خود بشرک إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ بدرستی
که ایشان غرقه شدگانند بی شک فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ پس چون بوقت ظهور عذاب
بر آمدی تو وَمَنْ مَعَكَ و هر کس که با تست عَلَى الْفُلْكِ بر کشتی. و راست بنشستی فَقُلِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ پس بگو همه ستایشها مر خدای را الَّذِي نَجَّانَا آنکه نجاة داد ما را مِنَ الْقَوْمِ
الظَّالِمِينَ از جفای ستمکاران. یعنی مشرکان وَقُلْ و بگو در وقت نشستن در کشتی
رَبِّ أَنْزِلْنِي ای پروردگار من فرود آر مرا مُنْزَلًا مُبَارَكًا بمنزلی با برکت. که سبب سلامة
و نجاة مؤمنان است. و حفص منزلا میخواند و مصدر میمی میداند. یعنی فرود آرد
مرا فرود آوردنی وَأَنْتَ و تو خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ بهترین فرود آرندگانی در منازل که مبارک
قولی آنست که امر بدین دعا در وقت خروج از کشتی بوده. و اشهر آنست که بوقت دخول
و خروج این دعا فرموده. سلمی از ابن عطا قدس سره نقل میفرماید. که منزل مبارک
آن منزلست که در وی از هواجس نفسانی و وساوس شیطانی ایمن باشند. و آثار قرب
از محال قدس بدان نازل باشد. هر جا پرتو انوار جمال بیشتر برکت آن منزل از همه
منازل افزون تر است در منزلی که یاری روزی رسیده باشد با ذره های خاکش داریم حساب
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در قصهٔ نوح علیه السلام. و آنچه با قوم او کرده شد.
لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست مر اهل عبرت را وَإِنْ كُنَّا و بدرستی که بودیم ما لَمُبْتَلِينَ
آزماینده مر آن قوم را. و ابتلا دهنده ببلای بزرگ. یا امتحان کننده همه بندگان را
بدین آیات تا حال مصدقان و مکذبان ظاهر گردد ثُمَّ أَنْشَأْنَا پس بیافریدیم مِنْ بَعْدِهِمْ

عشر

از پس قوم نوح قَرْنًا آخَرِينَ گروه دیگر یعنی قوم عاد. و گویند ثمود فَأَرْسَلْنَا
فِيهِمْ پس فرستادیم در میان ایشان رَسُولًا مِنْهُمْ پیغمبری از ایشان که هود بود
یا صالح علیهما السلام. و گفتیم مر آن قوم را بزبان رسول ایشان أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ آنکه
بپرستید خدای را مَا لَكُمْ نیست شما را مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ هیچ خدایی که استحقاق پرستش
داشته باشد مگر وی أَفَلَا تَتَّقُونَ ○ آیا پرهیز نمیکنید از عذاب او. یعنی بپرهیزید
از عقوبة او. و بعبادت غیر او اشتغال مکنید وَقَالَ الْمَلَأُ و گفتند گروهی بزرگان مِنْ
قَوْمِهِ از قوم آن رسول الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نگرویدند وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ
دروغ شمردند دیدن روز قیامت را. یعنی بعث و حشر ایمان نیاوردند وَأَتْرَفْنَاهُمْ و نعمة
داده بودیم ایشان را فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیی بکثرت اموال و اولاد.
یعنی گفتند بعضی کافران نازپرورده که در فراخی عیش و ناز و تنعم گذرانیده بودند
بعضی را که مَا هَٰذَا نیست این رسول که بحق دعوت میکند إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ مگر آدمی
مثل شما در صفات و احوال بشریت يَأْكُلُ میخورد مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ از آنچه شما میخورید
وَيَشْرَبُ و می آشامد مِمَّا تَشْرَبُونَ ○ از آنچه شما می آشامید. یعنی بغذا محتاجست
مانند شما. اگر نبی بودی بایستی که متصف بصفات ملائکه بودی. نخوردی و نیاشامیدی
وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ و اگر فرمان برید شما در اوامر و نواهی بَشَرًا مِثْلَكُمْ آدمی را که مانند
شماست إِنَّكُمْ إِذًا بدرستی که شما آنگاه لَخَاسِرُونَ ○ زیان زدگانید که خود را
مامور و متبوع مثل خودی میسازید أَيَعِدُكُمْ آیا وعده میدهد شما را این پیغمبر
أَنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ آنکه بدرستی شما چون بمیرید. و کهنه شوید وَكُنْتُمْ تُرَابًا و باشید
خاکی وَعِظَامًا و استخوانی چند مجرد از گوشت. و پوست. و رگ. و پی أَنَّكُمْ بدرستی که
شما مُخْرَجُونَ بیرون آورده شدگانید از گورها زندگان هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ

و دور است لِمَا تُوعَدُونَ آنچه وعده داده میشوید از بعث و جزا. یعنی هرگز نباشد
إِنْ هِيَ نیست زندگی إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا مگر زندگی ما در دنیی نَمُوتُ میمیریم وَنَحْيَا و زنده
میشویم. یعنی از ما می میرد. و یکی میزاید وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِمَبْعُوثِينَ برانگیختگان
و زنده شدگان. بعد از مرگ إِنْ هُوَ نیست هود. یا صالح علی نبینا و علیهما السلام إِلَّا
رَجُلٌ افْتَرَىٰ مگر مردی که بر می بندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی و میگوید مرا
فرستاده اند بشما. و شما را بعد از مرگ زنده خواهند کرد وَمَا نَحْنُ لَهُ و نیستیم ما
مر این مرد را بِمُؤْمِنِينَ ○ گرویدگان در آنچه خبر میدهد قَالَ گفت پیغمبر بعد از
استماع این قول. و یأس وا از ایمان قوم رَبِّ انْصُرْنِي ای خدای من مرا یاری کن بغالبیة
و ایشان را مغلوب گردان بعذاب بِمَا كَذَّبُونِ ○ بسبب آنچه مرا تکذیب نمودند
قَالَ گفت خدای عَمَّا قَلِيلٍ از زمانی قلیل. یعنی اندک وقتی را لَيُصْبِحُنَّ گردند کافران
و مکذبان نَادِمِينَ ○ پشیمانان از تکذیب خود فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ پس گرفت ایشان را
صیحه. یعنی جبرئیل علیه السلام فریادی عظیم کرد. که دلهاء ایشان بشکافت.
و بمردند. جمعی که این قوم ثمود را گفته اند. دلیل ایشان اینست که عذاب صیحه
مر ثمود را بوده. و آنانکه گویند قوم عاد بوده اند. میگویند در سورهٔ اعراف
و هود و شعرا. بعد از قصهٔ نوح علیه السلام قصهٔ عاد آورده. اینجا نیز همان
قرینه مراد عادست. و برین قول هر عذابی را که سبب استیصال باشد صیحه
توان گفت. و بهر تقدیر بگرفت ایشان را صیحه بِالْحَقِّ بحکم قضا. یا بوعدهٔ صادق
یا باستحقاق ایشان مر عذاب را فَجَعَلْنَاهُمْ پس گردانیدیم ایشان را غُثَاءً چون خاشاک
آب آورد. یعنی هلاک کردیم و نابود ساختیم چون خس و خاشاکی که سیل باطراف
افکند. و سیاه و کهنه گردد فَبُعْدًا پس دوری باد از رحمت خدای لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

مرکروه ستمکاران ثم انشانا پس بیدا کردیم من بعدهم پس ازیشان قرونا
آخرین قرنهاء دیکررا • یعنی بیافریدیم اهل قرون را • جون قوم لوط • وشعیب
علی نبینا وعلیهما السلام ما تسبق پیشی نتوانست کرفت من امة هیچ کروهی اجلها بروقتی
که جهة عذاب ایشان مقرر کرده بودیم وما یستاخرون ○ ونه باز پس مانند
ازان ثم ارسلنا پس فرستادیم رسلنا فرستادکان خودرا تترا پی درپی یعنی یکی در
عقب دیکر کلما جاء امة هرکاه آمد بکروهی رسولها پیغمبر آن کروه کذبوه تکذیب کردند
اورا • وآنجه کفت از توحید ونبوت وبعث وحشر دروغ پنداشتند • وبتقلید پدران
ولزوم عادات ناپسندیده • ازدولت تصدیق محروم ماندند فاتبعنا پس ازپی درآوردیم
بعضهم بعضا بعضی بعضی را درهلاک کردن • یعنی هیچکدام را مهلت ندادیم •
وآخرین را جون اولین معاقب کردانیدیم وجعلناهم وساختیم ایشان را احادیث
سخنان • یعنی عبرت خلق کردانیدیم که دایم عذاب ایشان را یادکنند • وبدان
مثل زنند • خلاصهٔ سخن آنکه ازیشان غیر حکایتی باقی نمانده که مردم افسانه وار می کویند
واکر سخن نیکو ازیشان بماندی به بودی • بزرکی کفته است ست تفنی وتبقی عنک احدوثة
فاجهد بان تحس احدوثک • ودر ترجمه آن فرموده اند • پس از تو این همین جون فسانه
خواهد ماند • دران بکوش که نیکو بماند افسانه فبعدا پس دوری باد از رحمت حق لقوم
لا یؤمنون ○ مرکروهی را که نمیکروند بانبیا • وتصدیق ایشان نمیکنند ثم ارسلنا
موسی پس فرستادیم موسی واخاه هرون وبرادر وی هرون را بایاتنا بمعجزها و
پیغامهاء ما وسلطان مبین ○ وحجتی آشکارا یعنی عصا تخصیص کرد اورا بجهة
آنکه اول معجزات موسی علی نبینا وعلیه السلام آن بود • وجند معجز دیکر جون
فروبردن جادوییها • وشکافتن دریا • وروان شدن آب ازسنک تعلق بوی

داشت • پس ما موسی وبرادر اورا علیهما السلام بمعجزات تسع فرستادیم الی فرعون
وملائه بسوی فرعون وقوم او • وایشان پیغام ما برسانیدند فاستکبروا
پس سرکشیدند قوم قبط از ایمان ومتابعت پیغمبران وکانوا قوما عالین ○
وبودند کروهی کردن کش • وزبر مردمان بقهر وغلبه فقالوا انؤمن پس کفتند
آیا ایمان آوردیم • یعنی نیاریم وتصدیق نکنیم لبشرین مثلنا مردو آدمی را که
مانند ما اند در صفتهاء بشریت وقومهما وحال آنکه کروه ایشان • یعنی بنی اسرائیل
لنا عابدون ○ مارا پرستندکانند • یعنی در فرمان ما • جون بندکان مر خواجکان را
ودر بعضی از تفاسیر آورده که بنی اسرائیل فرعون را میپرستیدند • واوبت میپرستید
یا کوساله فکذبوهما پس تکذیب کردند • فرعون وقوم او • موسی وهرون را فکانوا پس
کشتند بسبب آن تکذیب من المهلکین ○ از هلاک شدکان • یعنی غرق شدند
در بحر قلزم ولقد آتینا وبدرستی که دادیم موسی الکتاب موسی را توریة • بعد از هلاک
فرعون وقوم او لعلهم شاید که بنی اسرائیل ببرکت آن یهتدون ○ راه یابند
باحکام شریعت وجعلنا ابن مریم وساختیم قصهٔ پسر مریم • یعنی عیسی وامه ومادر
اورا آیة حجتی بر قدرت ما • یا هر یکی را آیتی ساختیم باستدلال • پسر را بآنکه در مهد
سخن کفت • ومادر را بآنکه بی مساس بشری جنان پسری بزاد وآویناهما وجای دادیم
مادر وپسر را • وقتی که از یهود فرار کردند • وباز آوردیم الی ربوة بسوی ربوه از زمین
بیت المقدس یا دمشق • یا رمله • یا فلسطین • یا مصر • وربوه موضعی بود ذات قرار
خداوند قرار • یعنی مستقری که بر وآرام توان کرفت ومعین ○ وخداوند آبی ظاهر جاری
در کشاف از ابو هریره رضی الله عنه نقل میکند که ملازم کین بدین رمله
که آن ربوه است • که خدای در قرآن یاد کرده • آورده اند که مریم با پسر • وپسر عم خود •

يوسف بن ماثان دوازده سال دران موضع بسر بردند • وطعام عیسی علیه السلام
از بهاء ریسمانی بود •• که مادرش میرشت ومیفروخت يا أيها الرسل خطابست
با عیسی علیه السلام بر سبیل تعظیم میفرماید که كلوا من الطيبات بخورید از
طعامهاء پاکیزه وحلال واعملوا صالحا وبکنید کارهاء ستوده • در قوت القلوب
آورده که اکل طیب را بر عمل صالح مقدم داشت • زیرا که او نتیجهٔ آنست • حضرت
شیخ الاسلام قدس سره فرموده • که لقمه تخمست • وعمل بر • هرچند تخم پاکتر •
برش بهتر • در منابج آورده که هر غذایی که شرع آنرا حلال داشته است • حکم
عدالت واستقامت شرع که میزان وحدت است درو سرایت کرده • پس هر که آنرا
تناول نماید • اثر عدالتی که از حکم شرع با آن غذا همراه است در نفس وهمهٔ اعضا
پیدا آید • وحینئذ در ادای عبادت نرم ومنقاد شوند • ثم تلين جلودهم وقلوبهم
الى ذكر الله • اشارت بدینست • وهرچه شرع آنرا احرام کرده • یا وجه حلیت آن
مشتبه و پوشیده است • حکم انحراف ومخالفت شرع با آن غذا • واگر همه یك لقمه باشد
همراه بود • وحینئذ حکم انحراف آن غذا بنفس واعضا سرایت کند • وآثار طغیان و
عصیان وارتکاب مناهی • ومباشرت اخلاق ردیه بظهور رسد • ودر حدیث آمده
که • ان الله طيب لا يقبل الا طيبا • صاحب روضة الانوار فرموده دست دل از زمزم
وکوثر بشوی • وآب زسر چشمهٔ تقوی بجوی • لقمه که در اصل نباشد حلال • زو نفتد مرد
مگر در ضلال • قطرهٔ باران تو چون صاف نیست • گوهر دریای تو شفاف نیست
وگفته • يا ايها الرسل خطابست با جمیع انبیا • نه در یك دفعه • چه ایشان در ازمنه
مختلفه بوده اند • بلك بدان معنی که هر که از ایشان در زمان خود مخاطب بدین
خطاب بوده اند • پس همه در تحت این خطاب داخل باشند • وبعضی بر انند که خطاب

تلین

باحضرت پیغمبرست وذات معلای او جامع فضایل وکمالات که باهمه بوده
ع وقد جمع الرحمن فيك المفاخر ع آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری • ودر
موضح فرموده که خطاب باآنحضرت است • میفرماید که امت عالی همت خودرا
بگو که حلال خورید وعمل صالح کنید انى بدرستی که من بما تعملون بانچه شما میکنید
عليم ۝ داناام وان هذه امتكم وبدرستی که اینست ملت شما ای رسل امة
واحدة ملتی یگانه در عقاید واصول شرایع • یا جماعت شما ای امت محمد جماعتی
متحدند • متفق بر ایمان وتوحید وانا ربكم ومن آفریدگار شماام فاتقون
پس بترسید از من در مخالفت کلمه فتقطعوا پس ببریدند وساختند اهل کتاب
امرهم بينهم کار دین خود را در میان یکدیگر زبرا پارها • یعنی گروه گروه شدند و
اختلاف کردند كل حزب هر گروهی از ایشان بما لديهم بانچه نزدیك ایشان از
دین فرحون شادان ونازاند • واعتقاد کرده که حق آنست فذرهم پس بگذار
ای محمد کافران مکه را في غمرتهم در گرداب غفلت وضلالت ایشان حتى حين ۝ تا
هنگامی که کشته شوند • یا بمیرند ايحسبون آیا می پندارند مشرکان که انما نمدهم
آنچه عطا میدهیم ایشانرا • ومدد میکنیم به بآن چیز من مال وبنين از مال و
پسران نسارع لهم میشتابیم برای ایشان بآن چیز في الخيرات در نیکویها ••
یعنی گمان میبرند که امداد ما ایشانرا بمال وفرزند مسارعتیست از ما برای
ایشان در نیکویی •• واعمال ایشان را استحقاق آن هست • که ما پاداش آن با ایشان
نیکویی کنیم بل نه چنین است که می پندارند • بلك لا يشعرون ۝ نمیدانند
که این امداد • استدراج است نه مسارعت در خیر ان الذين هم بدرستی آنانکه
ایشان من خشية ربهم از عذاب آفریدگار خود مشفقون ۝ ترسانند عذاب را

خشیت کفت جه سببا بنست وَالَّذِينَ هُمْ وآنانکه ایشان بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردکار
خود که قرآنست. یا دلایل قدرت يُؤْمِنُونَ . میکروند وَالَّذِينَ هُمْ وآنانکه
ایشان بِرَبِّهِمْ بخداوند خود لَا يُشْرِكُونَ . شرك نمی آرند نه شرك جلی ونه شرك
خفی وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ وآنانکه میدهند مَا آتَوْا آنچه میدهند از صدقات وزکوات
وتوسل مینمایند بحضرت حق بانواع خیرات ومبرات وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ ودلهای
ایشان ترسانست. که ناکاه خیر ایشان مردود نکردد. ومیدانند أَنَّهُمْ آنکه ایشان
إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ . به پروردکار خود بازکردندکانند أُولَٰئِكَ آن کروه که بدین
صفتها موصوفند يُسَارِعُونَ میشتابند فِي الْخَيْرَاتِ در طاعتها. یا در نیل خیرات دنیویه
که بر اعمال صالحه متفرع است کما قال الله تعالی. فآتاهم الله ثواب الدنیا
وَهُمْ لَهَا وایشان بسوی خیرات سَابِقُونَ . پیشی کیرندکانند. یا سابقند بر همه
مردمان بوفور طاعت. یا بحصول ثواب. یا بدخول بهشت وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا
وتکلیف نمیکنیم هیچ تنی را إِلَّا وُسْعَهَا مکر بکنجایش او. یعنی بقدر طاقت وَلَدَيْنَا
كِتَابٌ ونزدیك ما کتابیست. یعنی لوح محفوظ که يَنْطِقُ بِالْحَقِّ سخن کوید براستی
یعنی مخالف واقع درو نوشته نیست. یا نزد ماست نامهٔ اعمال هر کس که کواهی
دهد بر کردار هر کس وَهُمْ وایشان که عاملانند لَا يُظْلَمُونَ . ستم دیده
نخواهند شد بافزونی عقاب. ونقصان ثواب بَلْ قُلُوبُهُمْ بلك دلهاء کفره فِي غَمْرَةٍ
در غفلت و حیرتست مِنْ هَٰذَا ازین سخن که کفته شد. یا از کتاب حفظه یا از قرآن
وَلَهُمْ أَعْمَالٌ ومر ایشانراست عملهاء ناپاك وخطاها مِنْ دُونِ ذَٰلِكَ بجز این خطای
عظیم که برانند. یعنی شرك. مراد آنست که غیر از شرك کناهان دیکر هست هُمْ لَهَا
ایشان مر آنرا عَامِلُونَ . کنندکانند بحسب حکم قضا. ولا راد لقضائه. وایشان

در غفلت

در غفلت و معصیت باشند حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا تا وقتی که بکیریم مُتْرَفِيهِمْ متنعمان
ایشان را بِالْعَذَابِ بعذاب جوع یا قتل إِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ ۝ انکاه ایشان فریاد
در کیرند. واستغاثه کنند. وما کوییم لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ فریاد مکنید امروز
وطمع فریادرسی مکنید إِنَّكُمْ مِنَّا بدرستی که از جهت ما لَا تُنْصَرُونَ ۝ یاری کرده نخواهید
شد. یا از عذاب ما ممنوع نخواهید کشت قَدْ كَانَتْ آيَاتِي بدرستی که هست آیتهاء
من. یعنی قرآن که بهر وقت تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ خوانده میشود بر شما فَكُنْتُمْ بس هستید که
از شنیدن آن عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ بر پاشنهاء خود تَنْكِصُونَ ۝ باز میکردید. یعنی
بقهقری رجوع میکنید. وکلام من نمیشنوید مُسْتَكْبِرِينَ در حالتی که طلب رفعت
دارید بر مردمان. وتعظیم مینمایید بِهِ بحرم مکه ومیکویید ما اهل حرمیم. یا
مستکبرید بتکذیب قرآن سَامِرًا حدیث کنندکان در شب تَهْجُرُونَ هذیان میکویید
یا میکذارید قرآنرا. یا پیغمبر را. یا خانه را که در حوالی وافسانه میکویید و
بدو می نازید. وطواف نمیکنید أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ آیا تفکر نمیکنند در قرآن. تا با عجاز
لفظ ووضوح معنی بدانند که کلام حقست أَمْ جَاءَهُمْ یا آمد بدیشان از کتاب
ورسول مَا لَمْ يَأْتِ آنچه نیامده بود آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ ۝ به پدران پیشین ایشان. تا
عذر کویند که ما از پیغمبر وکتاب خبر نداریم. یعنی همچنانچه نوح وابراهیم را
علی نبینا وعلیهما السلام به پدران ایشان فرستادیم. همچنین محمد را نیز برای ایشان فرستادیم
تا عذر نیارند. قال تعالی لتنذر قوما ما انذر آباؤهم أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا یا نشناختند
رَسُولَهُمْ پیغمبر خود را بامانت. وراستی وحلم ووفا وکرم. ومروت. ونیکوخویی
وکمال علم. با وجود عدم تعلم فَهُمْ لَهُ پس تا ایشان مر اورا مُنْكِرُونَ ۝ منکران
وناشناسندکان باشند. یعنی نه آنست که نمی شناسند حضرت پیغمبر را تا انکار

كنند. وكويند بيكانه ايست ما حقيقة حال اورا نميدانيم أَمْ يَقُولُونَ يا ميكويند
بِهِ جِنَّةٌ در وديوانكيست كه ازسخن او حساب ندارند بَلْ نه چنين است كه ايشان ميكويند
جَاءَهُمْ آمد محمد بديشان بِالْحَقِّ بدين درست. يعنى اسلام. يا سخن راست كه
قرآنست وَأَكْثَرُهُمْ وبيشتر كافران لِلْحَقِّ كَارِهُونَ ◯ مرحق را ناخواهاند كه
مخالف طبع وآرزوى ايشانست. فيد اكثر براى آنست كه بعضى كفار ازننك توبيخ
مردم نميكرويدند. نه ازكراهت حق وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ واكر پى روى كردى حق سبحانه
أَهْوَاءَهُمْ آرزوهاء كافرانرا در وجود آلهه شتى يعنى اكر بفرض خدايان واقع بودندى
لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ هرآينه تباه وناچيز شدندى آسمان وزمين وَمَنْ
فِيهِنَّ وهركه درآسمان وزمين است از ملائكه وانس وجن. وجز آن. چنانچه
دركريمه. لوكان فيهما آلهة الا الله لفسدتا. كذشت وكفته اند مراد از حق دين
اسلامست. اكر متابعت آرزوى كافران كردى. يعنى بشرك منقلب شدى حق
سبحانه قيامت ظاهر كردى. وآسمان وزمين واهالى آن تباه وهلاك شدندى
بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ بلك آورديم بديشان كتابى كه وعظ ايشانست. يا دليله عزت وصيت شرف ايشان درآنست فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ پس ايشان از موعظه
يا ازانچه سبب بزركى ايشان در دنيى وآخرت آنست مُعْرِضُونَ ◯ روى كرداننداكان
أَمْ تَسْأَلُهُمْ يا آنكه تو ميخواهى از ايشان براداى رسالت خَرْجًا مزدى. تا بسبب
طمع در مال ايشان ترا متهم دارند برسالت فَخَرَاجُ رَبِّكَ پس مزد پروردكار تو كه روزى
دنيى وثواب عقبى است خَيْرٌ بهتر سپ ترا از مزد ايشان وَهُوَ وخداى خَيْرُ الرَّازِقِينَ
بهترين روزى رسانانست وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ وبدرستى كه تو ميخوانى ايشانرا بى مزدى
إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ◯ براهى راست. كه دين اسلامست وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ

وبدرستى

وبدرستى آنانكه نميكروند بِالْآخِرَةِ بسراى ديكر يعنى بقيامت ومتعلقات آن
عَنِ الصِّرَاطِ ازان راه راست لَنَاكِبُونَ ◯ كردندكانند. وميل كنندكان به بيابان
كمراهى وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ واكر ما ببخشاييم برايشان وَكَشَفْنَا وبرداريم مَا بِهِمْ آنچه
بديشان واقعست مِنْ ضُرٍّ از سختى يعنى قحط كه برايشان غلبه كرده لَلَجُّوا هرآينه ستيزندكى كنند فِي طُغْيَانِهِمْ در سركشى خود يَعْمَهُونَ ◯ سركشته ميروند. وترددمينمايند
يعنى اكر بلا ازيشان دفع كنيم. همچنان از روى ستيزه وعناد بر كفر وتكذيب ثابت
خواهند بود بيت ستيزندكى كار ديو ودد است. ستيزنده را دشمنى با خود است
آورده اندكه چون ضرر قحط بنهايت رسيد. واهل مكه بخوردن مرده ومردار
مبتلا شدند. ابوسفيان بمدينه آمده با حضرت پيغمبر صلى الله عليه وسلم كفت
توكمان ميبرى كه رحمت عالميانى. واهل مكه برحمت دعاى تو درمانده اند پدرانرا
بشمشير بكشتى. وفرزندانرا بآتش كرسنكى بسوختى. حق سبحانه آيه فرستادكه وَلَقَدْ
أَخَذْنَاهُمْ وبدرستى كه ما كرفتيم اهل مكه را بِالْعَذَابِ بعذاب قتل در روز بدر
فَمَا اسْتَكَانُوا پس فروتنى نكردند لِرَبِّهِمْ مر پروردكار خود را وَمَا يَتَضَرَّعُونَ ◯
وتضرع وزارى ننمودند. بلك همچنان برسركشى ونافرمانى بايستادند حَتَّى إِذَا فَتَحْنَا
تاچون بكشاديم عَلَيْهِمْ برايشان بَابًا درى ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ خداوند عذاب سخت. كه
آن جوع است. وشدت او از قتل واسر بيشترست إِذَا هُمْ آنجا ايشان فِيهِ دران عذاب
مُبْلِسُونَ ◯ ناامیدان وفرو ماندكان. واندوهكنان. وسركردانانند. تاحدى كه
اغنياى ايشان از تو طلب عاطفت ومرحمت مى نمايند وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ واوست آنكه
بيافريد وپيدا كرد لَكُمُ السَّمْعَ براى شما كوشهارا. تا ميشنويد بدان. شنوديها وَالْأَبْصَارَ
وديدها را. تا مى بينيد بآن. ديدنيها وَالْأَفْئِدَةَ ودلها را. تا تفكر ميكنيد بآن واستدلال

مینماید از مسموعات و مبصرات بر قدرت فاطر مبدعات و شما قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ
اندکی را شکر میکذارید چه عمده در شکر کذاری آنست که استعمال کنید این آلات را
در آنچه مؤدی بشناخت خالق آن باشد وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ و اوست آنکه بیافرید شما را
و منتشر ساخت فِي الْأَرْضِ در زمین وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ و بسوی او جمع کرده خواهید شد
روز قیامت بعد از تفرق اجزا و اعضا وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي و اوست آنکه زنده میکرداند
وَيُمِيتُ و می میراند وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و مر او راست مخالفت شب و روز در ازدیاد
و انتقاص یا تعاقب ایشان مر یکدیکر را أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمیکنید که قدرت
ما همه کاینات را از عدم بوجود آورده و بعث نیز از آنجمله است چه جمعی را بعد از
مردن زنده خواهیم ساخت پس چرا انکار آن میکنید کفار مکه تعقل نکردند بَلْ قَالُوا
بلکه کفتند بی تدبر و تفکر مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ مانند آنکه کفته بودند پیشینیان
از کفار قَالُوا کفتند أَإِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و باشیم خاک وَعِظَامًا و
استخوان خالی کهنه أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیخته شدکان شویم استفهام بر سبیل
انکارست و تکرار از برای توکید آن یعنی چون خاک کردیم حشر و بعث چکونه
بما راه یابد لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ هر آینه وعده داده شدیم ما وَآبَاؤُنَا و پدران ما هَٰذَا
این سخن را مِنْ قَبْلُ پیش از آمدن محمد یعنی ما را و پدران ما را بوعده حشر و نشر تخویف
کردند و این وعده راست نشد إِنْ هَٰذَا نیست این قول إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مکر
افسانهای پیشینیان و اکاذیب ایشان که در صحایف نوشته اند و کذاشته قُلْ
بکو ای محمد مرین منکرانرا که بکویید لِمَنِ الْأَرْضُ مر کراست زمین وَمَنْ فِيهَا و آنچه در
ویست از مخلوقات یعنی مالک و خالق زمین و اهل زمین کیست جواب دهید مرا
إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که میدانید سَيَقُولُونَ زود باشد که بکویند

در جواب تو که زمین و آنچه در ویست لِلَّهِ مر خدایراست مشرکان مکه معترف بودند
بآنکه آفریدکار زمین و اهل وی الله است پس چون ترا چنین جواب دهند قُلْ أَفَلَا
تَذَكَّرُونَ بکو آیا پند نمیکیرید و در نمی یابید که کسی که اولا قادر باشد بر آفریدن
اهل زمین ثانیا نیز از ایجاد و اعادهٔ ایشان عاجز نخواهد بود قُلْ بکو دیکر باره که
مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ کیست آفریدکار آسمانها هفت کانه و عظمت با رفعت
و شکل عجیب و هیئات غریب آن وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ و کیست پروردکار عرش
بزرک که اعظم مخلوقاتست سَيَقُولُونَ زود باشد که کویند آسمانها رفیع و
عرش عظیم لِلَّهِ مر خدایراست و رب همه اوست قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ بکو آیا پرهیز
نمیکنید از شرک به نسبت چنین خالقی و هم از مخلوقات او را شریک می سازید
قُلْ مَنْ بِيَدِهِ بکو کیست آنکه بدست اوست یعنی بقبضهٔ اقتدار او مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ
پادشاهی همه چیزی و در موضح کوید مضرت و منفعت اشیا یا خزاین آن وَهُوَ
يُجِيرُ و او زینهار دهد و بفریاد رسد و نکاه دارد و ایمن کرداند از عذاب خود هر کرا
خواهد وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ و زینهار داده نشود برو یعنی کسی نتواند که کسی را از عذاب
او ایمن کرداند و در پناه آرد و بزینهار کیرد جواب کویید إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
اگر هستید که بدانید سَيَقُولُونَ زود بود که کویند این صفات که تو کفتی لِلَّهِ مر خدایراست
مالک ملکوت و مجیر بندکانست قُلْ فَأَنَّىٰ تُسْحَرُونَ بکو پس از کجا فریب یافته می شوید
و چکونه از راه حق بر میکردید و با وجود ظهور نور توحید و تظاهر دلایل بین
ملک مجید طریق حق را کذاشته کجا میروید نظم ای که پی نفس و هوا میروی راه نه اینست
خطا میروی راه روان از ره دیکر روند پس تو بدین راه چرا میروی منزل مقصود
در آن جانیست پس تو ازین سوی کجا میروی بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ بلک آوردیم بدیشان

عشر

راستی را از توحید و وعدهٔ حشر و نشر وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ○ و بدرستی که
ایشان دروغ کویانند در انکه تکذیب این قول میکنند • یا در نسبت اتخاذ ولد
و شریک بباری تعالی مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ فرا نکرفت خدای هیچ فرزند وَمَا كَانَ مَعَهُ
و نیست با او مِنْ إِلَٰهٍ هیچ خدایی که در الوهیت شریک او بود • جه اکر او را شریکی باشد در
خدایی • و خدای باید که آفریننده بود • پس هر اینه شریک او را مخلوقی جند باشد
إِذًا آن هنکام لَذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهٍ بِمَا خَلَقَ ببردی هر خدایی آنرا که آفریده بود • و در ان
مستقل و مستبد باشد • پس مخلوقات را علامتی باید که بدان متمیز باشد مخلوق این
خدای • از مخلوق آن دیکر • و مشاهده میرود که میان جمیع مخلوقات علامت
تمیز نیست • پس ثابت شد که با او هیچ خدایی نیست • وحده لا شریک له • و دیکر اکر با او
خدایی بودی • و جنانجه کفته شد مخلوق خود را جدا کردی • و ملک او از ملک این
ممتاز شدی • هر اینه طرح نزاع و حرب میان ایشان پدید آمدی • جنانجه از حال ملوک
دنیا معلومست وَلَعَلَا و هر اینه برتری جستندی • و غلبه خواستندی بَعْضُهُمْ
عَلَىٰ بَعْضٍ بر خی از آلهه بر برخی • و با جماع و استقرا معلوم شد که این تجارب و
تنازع واقع نیست • پس او را شریک نبود سُبْحَانَ اللَّهِ پاکست خدای عَمَّا يَصِفُونَ ○ از آنجه
صفت میکنند او را بدان • یعنی اتخاذ فرزند و انبار عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ او است
دانای پوشیده و آشکارا فَتَعَالَىٰ پس بزرکتر و برترست عَمَّا يُشْرِكُونَ ○ از آنجه
شریک میکیرند برای او • پس دلخوشی حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم از اتیان
عذاب بمشرکان خبر میدهد • و میفرماید که قُلْ بکوای محمد بطریق دعا رَبِّ إِمَّا
تُرِيَنِّي ای پروردکار من اکر بنمایی مرا • و بی شبهه می بنمایی مَا يُوعَدُونَ ○ آنجه وعده
داده شده اند کافران از عذاب در دنیی • و آخرت رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي ای آفریدکار من

٤٧

خمس

پس مدار مرا فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ در کروه ستمکاران • یعنی در عذاب قرین ایشان مساز
این سخن بجهت تواضع و شکست نفس است • یا تنبیه بر آنکه شومی ظلم میتواند که
به بی کناهان نیز برسد • و مراد از ظلم اینجا شرکست وَإِنَّا و بدرستی که ما که خداوندیم
عَلَىٰ أَنْ نُرِيَكَ بر آنکه بنماییم بتو مَا نَعِدُهُمْ آنجه وعده دادیم ایشان را از عقوبت
لَقَادِرُونَ ○ هر اینه توانا ییم • اما تاخیری که در ان میرود بسبب آنست که بعضی
از یشان • یا اعقاب ایشان ایمان خواهند آورد ادْفَعْ بِالَّتِي دفع کن بخصلتی که بهر حال
هِيَ أَحْسَنُ آن نیکوترست السَّيِّئَةَ بدی را • حضرت عزت حبیب خود را از مکارم
اخلاق • باتم و اکمل و اشرف و اجمل آن میفرماید • و میکوید دفع کن بانجه نیکوترست
بدی را • یعنی بعفو و مرحمت از سر کناه مجرمان در کذر بر وجهی که وهنی در دین
نبود • یا دور کن جهل سفها را از یشان بحلم خود • یا باز دار مرده را • از معاصی بامر
فرمودن بطاعات • یا رفع کن شرک مشرک را بکلمهٔ توحید • یا محو ساز منکر را
بامر معروف • امام قشیری رحمه الله فرموده که دفع کن جفا را بوفا • یا اشارت نفس را
ببشارت قلب • یا ظلمت خلایق را بنور حقایق • یا حظوظ خود را بحقوق خدای
باطی کن تیه حوادث را بقدم سلوک در طریق معرفة قدم نظم جو طی کشت تیه حوادث از انجا
بملک قدم ران بیک حمله محمل • در ان قلزم نور شو غوطه زن • فرو شوی از خویشتن ظلمت ظن
یکی خوان یکی دان یکی کو یکی جو • سوی الله والله زور و باطل نَحْنُ أَعْلَمُ ما دانا تریم بِمَا
يَصِفُونَ ○ بآنجه وصف میکنند ترا از شعر و سحر • یا بآنجه در صفت ما میکویند
از اتخاذ اولاد و شرکا وَقُلْ رَبِّ و بکوای پروردکار من أَعُوذُ بِكَ پناه میکیرم بتو
مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ از وسوسهای دیوان که داعی بضلالت و معصیت • یا از
در انداختن ایشان مردمانرا بفریب • و غرور در مهالک و مهاوی وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ

وپناه می آرم بتو ای آفریدکار من اَن یحضرونِ ○ از آنکه حاضر شوند نزد من بوقت
صلوة. یا زمان تلاوت. یا از آنکه گرد من گردند در همه احوال. یا از آنکه مرا رنج
رسانند حَتّی اِذَا جَاءَ حتی متعلق است. بیصفون. یعنی کفار پیوسته تا و مرا بدی
وصف میکنند تا وقتی که بیاید اَحَدَهُمُ الْمَوْتُ یکی از ایشان را مرگ. و بکمراهی خود
دانا گردد. و مرگ را معاینه بیند. و آثار عذاب مشاهده کند قَالَ گوید از روی حسرت
رَبِّ ارْجِعُونِ ○ ای آفریدکار من بازگردان مرا بدنیی. صیغه جمع برای تعظیم
مخاطبست. امام ثعلبی با جمعی از مفسران برانند. که خطاب با ملک الموت و اعوان
اوست. او بکلمه. رب استغاثه میتمایند از خدای و بکلمه ارجعون. رجوع
مینمایند بملکه که بازگردانیدم لَعَلِّی اَعْمَلُ شاید من بکنم صَالِحًا عملی شایسته
فِیمَا تَرَکْتُ در آنچیزی که بگذاشته ام که ایمانست. یعنی ایمان آرم و دران
عمل کنم کَلَّا ردعست از طلب رجعت. یعنی حاشا که او را بازگردانند اِنَّهَا بدرستی که
آن درخواست او کَلِمَةٌ سخنیست که بواسطه غلبه حسرت برو هُوَ قَائِلُهَا او گوینده
آنست وَمِنْ وَرَائِهِمْ و از پیش مشرکان بَرْزَخٌ مانعیست میان رجعت و ایشان
یعنی قبر که در و خواهند بود اِلَی یَوْمِ یُبْعَثُونَ ○ تا روزی که برانگیخته شوند از ان
فَاِذَا نُفِخَ پس چون دمیده شود فِی الصُّورِ در صور یعنی نفخه ثانیه. یا ثالثه که نفخه
احیاست و قیامت قایم گردد فَلَا اَنْسَابَ بَیْنَهُمْ پس نسبها نباشد میان ایشان
یَوْمَئِذٍ دران روز. یعنی علاقه نسب منقطع گردد. و هیچ ذی رحمی را بر کس خود رحم
نباشد یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه. یا نسبی که امروز بدان مفاخرت می کنند
فردا سبب نفع نشود. چه دران روز نسبت صحیح باید. نه نسب صریح. ان اکرمکم
عندالله اتقاکم وَلَا یَتَسَاءَلُونَ ○ و نپرسند یکدیگر را از نسب. یا کسی کسی را نپرسد

بجهة

بجهة مشغولی بحال خود. و این قبل از محاسبه باشد. و بعد از ان حال یکدیگر می پرسند
قال تعالی. و اقبل بعضهم علی بعض یتساءلون فَاَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ پس هر که گران آید
مَوَازِینُهُ ترازوهاء او باعمال صالحه چون مومنان فَاُولٰئِکَ پس آن گروه هُمُ
الْمُفْلِحُونَ ○ ایشانند رستگاران از درکات. و رسیدگان بدرجات وَمَنْ خَفَّتْ
و هر که سبک باشد مَوَازِینُهُ میزانهاء او بجهة آنکه عمل صالح نکرده باشد. چون
مشرکان و منافقان فَاُولٰئِکَ الَّذِینَ خَسِرُوا پس آن گروه آنانند که زیان کردند
اَنْفُسَهُمْ در نفسهاء خود. یعنی سرمایه عمر بباد غفلت بر دادند. و استعدادات حصول
کمال را بطلب آرزوهاء نفس و متابعت شهوات ضایع ساختند. و ایشان فِی جَهَنَّمَ
در دوزخ خَالِدُونَ ○ جاویدمانندگانند تَلْفَحُ میسوزد وُجُوهَهُمُ النَّارُ رویهاء ایشان
آتش وَهُمْ فِیهَا و ایشان در آتش کَالِحُونَ ○ ترش رویان یا از شدت احراق زشت
رویانند ابو سعید خدری رضی الله عنه از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
در تفسیر این آیة روایت میکند که بریان سازد روی کافر را آتش دوزخ. پس بر جهد لب
زبرین او تا برسد بمیان سرش. و فرود افتد لب زیرین او تا برسد بناف. و در موضح
آورده که مسافت میان شفتین او چهل ذراع بود. پس حق سبحانه گوید ایشانرا
اَلَمْ تَکُنْ آیَاتِی آیا نبود آیتهاء من. یعنی قرآن که در دنیی تُتْلَی عَلَیْکُمْ خوانده میشد بر شما
فَکُنْتُمْ بِهَا پس بودید که بدان تُکَذِّبُونَ ○ تکذیب میکردید. تا مستحق این عقوبة
شدید قَالُوا رَبَّنَا گویند ای پروردگار ما غَلَبَتْ عَلَیْنَا غالب شد بر ما شِقْوَتُنَا بدبختی ما
یعنی شقاوتی که بر ما نوشته بودی در لوح محفوظ. و بدان حکم کرده. یا غالب شد
گناهان ما که موجب شقاوتست بر ما وَکُنَّا قَوْمًا و بودیم گروهی ضَالِّینَ ○
گمراهان از طریق حق رَبَّنَا اَخْرِجْنَا ای آفریدکار ما بیرون آر ما را مِنْهَا از آتش دوزخ

تا تدارک حال و تلافی کار خود کنیم فان عدنا پس اگر بازگردیم بکفر و تکذیب
فانا ظالمون ◉ پس بدرستی که ما ستمکاران باشیم بر نفس خود. آخر سخنی که دوزخیان
گویند این باشد قال گوید خدای اخسئوا خاموش باشید فیها در دوزخ ولا تکلمون
و سخن مگویید با من در خروج. یا رفع عذاب که شما را بیرون نمیبرم. یا عذاب
از شما بر نمیدارم انه کان فریق بدرستی که بودند گروهی من عبادی از بندگان من
یعنی درویشان صحابه چون عمار و بلال و خباب و امثال ایشان رضی الله عنهم که
پیوسته یقولون ربنا میگفتند ای آفریدگار ما آمنا گرویده ایم بتو فاغفر لنا پس
بیامرز ما را وارحمنا و ببخش بر ما وانت خیر الراحمین ◉ و تو بهترین بخشندگانی
فاتخذتموهم پس فرا گرفتید شما آن درویشان را سخریا مهزوء به. یعنی کسی که با او سخریه
کنند و افسوس دارند. مراد آنست که با ایشان استهزا میکردید حتی انسوکم
تا وقتی که فراموش گردانید ند ایشان. یعنی فرط اشتغال شما بسخریه ایشان فراموش
ساخت بر شما ذکری یاد کردن من وکنتم منهم و بودید شما که از ایشان تضحکون
میخندیدید از روی تکبر و تعظم خود. و تحقیر و تذلیل ایشان انی بدرستی که من
جزیتهم الیوم جزا میدهم ایشان را امروز بما صبروا بآنچه صبر کردند بر ایذا و آزار
و سخریه شما انهم هم الفائزون ◉ آنکه بدرستی ایشانند رسیدگان بمراد خود
یعنی جزاء صبر ایشان فوزست بمطلوب قال گوید خدای یا فرشته بامر او مر کافران
که شما کم لبثتم چند درنگ کردید فی الارض در زمین. کافران از روی غفلت
و طول امل میگفتند ما همیشه خواهیم بود در دنیی و فانی نخواهیم شد. پس
بطریق عتاب از ایشان پرسند که چند درنگ داشتید عدد سنین شمار سالها
یعنی چند سال بودید در دنیی زنده بر روی زمین. و مرده در قبر قالوا گویند لبثنا

یوما

یوما درنگ کردیم روزی او بعض یوم یا پاره از روز. کوتاه شمرند مدت لبث
خود را به نسبت با خلود دوزخ. یا از هول آتش فراموش کرده باشند. گویند
مدت بودن ما در دنیی مقدار روزی یا بعضی از روز بوده. و ما بیش ازین نمیدانیم
فاسئل العادین ◉ پس بپرس ای پرسنده. زمان لبث ما را از شمارندگان. یعنی
از ملائکه که حفظه اعمار و انفاس ما بوده اند قال گوید خدای ان لبثتم درنگ
نکردید در دنیی الا قلیلا مگر اندکی. باضافة با ایام آخرت لو انکم اگر بدرستی که
شما کنتم تعلمون ◉ هستید که بدانید. که تمام دنیا در جنب آخرت اندک است
افحسبتم آیا می پنداشتید شما از فرط غفلت انما خلقناکم آنکه ما شما را
آفریده ایم عبثا ببازی. یا از برای بازی وانکم الینا و گمان بردید آنکه شما بسوی ما لا ترجعون
باز نگردید برای مجازات اعمال. یعنی شما را برای عبادت آفریده ام و مکافات کردار
شما مقرر کرده ام. در لطایف قشیری مذکورست که عبث مشغولی باشد بچیزی که
از حق باز دارد. و خدای ما را برای آن نیافریده. و بدان امر نکرده. شیخ ابوبکر واسطی
قدس سره روزی این آیة میخواند. فرمود که نفی خلق را بعبث. نیافرید. بلکه
خواست که هستی وی آشکارا شود. و از مصنوعات وی بصفات کمالیه او راه برند
و گفته اند شما را ببازی نیافریده ام. بلکه برای ظهور نور محمدی آفریدم. چه
در ازل مقرر شده بود که آن گوهر تابان از صدف جنس انس بیرون آید. پس
واصلست و شما همه فرعید نظم هفت و نه و چار که پرداختند. خاص پی موکب او ساختند
اوست سه و آدمیان جمله خیل. اصل وی و جمله عالم طفیل. در بحر الحقایق آورده
که شما را برای آن آفریدم تا بر من سود کنید. نه بجهت آنکه من بر شما سود کنم. و گویند
ملائکه را آفرید تا مظهر قدرت باشند. و آدمیان را خلق کرد تا مخزن جوهر محبت باشند

و در بعضی کتب سماوی هست که ای فرزندان آدم همه اشیا را برای شما آفریدم و
شما را برای خود. سر کنت کنزا مخفیا. اینجا ظهوری تمام دارد. کما اشار الیه المولوی
قدس الله سره نظم ای ظهور تو بجلی نور نور. گنج مخفی از تو آمد در ظهور. گنج مخفی بد زپری جاک کرد
خاک را تابان تر از افلاک کرد. گنج مخفی بد زپری جوش کرد. خاک را سلطان اطلس پوش کرد
خویش را نشناخت مسکین آدمی. از فزونی آمد شد در کمی. خویشتن را آدمی ارزان فروخت
بود اطلس خویش را بر دلق دوخت. ای غلامت عقل و تدبیرات و هوش. تو چرایی خویش را
ارزان فروش فَتَعَالَى اللَّهُ پس برترست خدای. و برتر از آنکه بعبث بیافریند
الْمَلِكُ الْحَقُّ پادشاه بسزا لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی مستحق پرستش مگر او رَبُّ الْعَرْشِ
الْكَرِيمِ ۝ آفریدگار عرش بزرگ. یا عرشی که کرمیست. و خیرات و برکات از و نازل میشود
وَمَن يَدْعُ و هر که بخواند. یعنی بپرستد مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ خدایی
دیگر که لَا بُرْهَانَ هیچ حجتی نیست لَهُ مر پرستنده را بِهِ بپرستش آن اله فَإِنَّمَا حِسَابُهُ پس
جز این نیست که حساب آنکس و مکافات کردار او عِندَ رَبِّهِ نزدیک پروردگار اوست
و بقدر استحقاق او را پاداش خواهد داد إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ بدرستی که فلاح نیابند
و رستکار نشوند ناکرویدکان وَقُل رَّبِّ اغْفِرْ و بکوای پروردکار من بیامرز مرا و امت
وَارْحَمْ و ببخشای بر من و ایشان. برحمت واسعه خود وَأَنتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ
و تو بهترین رحم کنندکانی و در خبر آمده که اول سوره قد افلح و آخر آن کنجیست
از کنجهای عرش الهی سُورَةُ النُّورِ اربع وستون آية مدنية بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
سُورَةٌ این سوره ایست که از عالم قدس أَنزَلْنَاهَا فرو فرستادیم آنرا بوساطت جبرائیل
وَفَرَضْنَاهَا و فرض کردیم بر شما احکامی که در وست وَأَنزَلْنَا فِيهَا و فرو فرستادیم
در و آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن از حدود و احکام لَّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ۝ شاید شما

پند پذیرید

پند پذیرید. و از محارم بپرهیزید. و از جمله حکمها اینست الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي زن
و مرد زنا کننده. چون غیر محصن باشند فَاجْلِدُوا پس بزنید ای ایمه و حکام كُلَّ وَاحِدٍ
هر یکی را مِّنْهُمَا از آن هر دو مِائَةَ جَلْدَةٍ صد تازیانه. این حکم خاص است. با آنکه
محصن نباشند. چه حد محصن رجم است. و در شرح طحاوی آمده که شرایط احصان
حریتست. و بلوغ. و عقل. و اسلام. و تزوج بنکاح صحیح مع الدخول. و امام شافعی
رحمه الله اسلام شرط نمیکند و غیر محصن را که آزاد باشد با وجود تازیانه
یکسال جلا میفرماید. و امام مالک. و امام احمد رحمهما الله در نفی بکر با امام شافعی
رحمه الله متفق اند. چه حدیثی درین باب وارد شده که. مائة جلدة و تغریب عام
و صاحب کشاف فرموده که تغریب عام نزد امام اعظم رحمه الله بهمین آیة
منسوخ است وَلَا تَأْخُذْكُم و فرا نگیرد شما را بِهِمَا باین دو زنا کننده رَأْفَةٌ مهربانی
فِي دِينِ اللَّهِ در فرمان برداری خدای. یعنی مبخشایید بر ایشان. و تعطیل حدی مکنید
و در ضرب مسامحت منمایید إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ اگر هستید که کرویده اید
بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدای و بروز قیامت. چه ایمان بخدای اقتضای جد و جهد
میکند در اقامت حدود او وَلْيَشْهَدْ و باید که حاضر شوند عَذَابَهُمَا در
وقت عذاب آن دو تن. یعنی در زمان اقامت حد بر ایشان طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ
کروهی از مؤمنان. تا تشهیر ایشان حاصل شود. و آن تفضیح مانع کردد
از معاودت با مثل آن عمل. بقول امام مالک و امام شافعی رحمهما الله از چهار کس
که بعدد شهود زنا اند کمتر نباید. و بقول ائمه دیگر یک کس کفایتست. و قتاده
نیز کفته اند. در اسباب نزول از ابن عمر رضی الله عنهما مرویست که ام مهزول که
یکی از صواحب رایات بود. و در مواخیر نشستی. تقبل میکرد که هر که او را

بخواهد مؤنث انکس را بتمام کفایت کند. مؤمنی خواست که بدین طمع خام
نان خود بخته سازد. قصد نکاح وی کرد. حضرت عزت بجهة آنکه مسلمانی بدین کار
نکردد. آیة فرستاد که **اَلزَّانِي** مرد زناکننده **لَا يَنْكِحُ** نکاح نکند **اِلَّا زَانِيَةً**
مکر زن زناکننده را **اَوْ مُشْرِكَةً** یا مشرك آرنده را. چه غالب آنست که مایل بزنا از اهل
عفت مجتنب خواهد بود **وَالزَّانِيَةُ** و زن پلید کار **لَا يَنْكِحُهَا** در نکاح نیارد اورا
اِلَّا زَانٍ مکر مرد پلید کار را **اَوْ مُشْرِكٌ** یا شرك آرنده. چه جنسیة علت ضم است و مسائله کلیه
سبب الفت **بیت** هر کس مناسب کهر خود کرفت یار. بلبل بباغ رفت و زغن سوی خار زار
در تبیان آورده که بغایا از یهود. یا مشرکان مدینه در بیوت مواخیر نشسته
هر یك بر در خانهٔ خود رایتی نصب کردندی. و مردم را بخود دعوت نموده اجره
کرفتندی. صیغهٔ مهاجرین که مسکنی و عشیرهٔ نداشتند. و از تنك دستی
بر پریشان حال میکذرانیدند. داعیه کردند که ایشانرا بنکاح درآورده. وکرایهٔ
نفس ازیشان کرفته. بر عادت اهل جاهلیة معاش کذرانند. حق سبحانه منع
کرد و فرمود که **وَحُرِّمَ** و حرام کرده شد **ذٰلِكَ** تزوج بزوانی **عَلَى الْمُؤْمِنِينَ**
بر کرویدکان. قولی آنست که این حکم در اول اسلام بوده. و بآیة. وانکحوا الایامی
منسوخ شده **وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ** و آنانکه رمی کنند زنان محصنه را
بزنا. و مرد محصن نیز درین داخل است. و احصان اینجا بحریت است و بلوغ و عقل
و اسلام و عفت از زنا. و آنانکه مردی یا زنی را که بجمیع این پنج صفت موصوف
باشد بزنا دشنام دهند **ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا** پس نیایند نزدیك حکام **بِاَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ**
بچهار کواه عدل. یعنی چهار مرد آزاد بالغ مسلمان نیارند بر اثبات آنچه رمی
کرده اند بدان **فَاجْلِدُوهُمْ** بس بزنید ایشانرا **ثَمَانِينَ جَلْدَةً** هشتاد تازیانه و

در قذف

در قذف که بغیر زنا باشد. یا قذف بزنا که غیر محصن را بود تعزیرست. نه
حد. و حد قذف از حد زنا و حد شرب اخفست. زیرا که حد زنا بقرآن ثابت شده
چنانچه کذشت. و ثبوت حد شرب بقول صحابه است رضی الله عنهم. و سبب حد
قذف محتمل است مر صدق را **وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ** و قبول مکنید ازیشان که قذف کرده اند
و کواه نیاوردند و تازیانه خوردند **شَهَادَةً** کواهی در هیچ حکمی **اَبَدًا** همیشه. یعنی
تا آخر عمر. و کفته اند تا بوقت توبه **وَاُولٰٓئِكَ** و آن کروه قاذفان **هُمُ الْفَاسِقُونَ**
ایشان فاسقانند. یعنی بفسق ایشان حکم کرده شده است **اِلَّا الَّذِينَ تَابُوا** مکر آنانکه
توبه کنند **مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ** از پس این قذف. و دیکر قذف نکنند **وَاَصْلَحُوا** و بصلاح
آرند نیت خود را در ترك قذف مسلمانان که اسم فسق ازیشان برخیزد. اما رد شهادة
بمذهب امام اعظم. و امام مالك رحمهما الله مؤبد باشد. و نزد امام شافعی
و احمد رحمهما الله رد شهادت و تفسیق هر دو باطل میشود **فَاِنَّ اللّٰهَ** پس بدرستی که
خدای **غَفُورٌ** آمرزندهٔ کناه بندکانست **رَحِيمٌ** ◯ مهربان بر کروه توبه کنندکان
آورده اند که بعد از نزول این آیت عاصم بن عدی رضی الله عنه کفت. یا رسول الله
شاید مردی از ما بیکانهٔ را با زن خود بیند. اکر بطلب کواه مشغول میکردد تا جمع
شدن شهود. آنکس از حاجت خود فارغ شده رفته است. و اکر بی کواه سخن میکوید
هشتاد تازیانه میزنند. و اسم فسق و رد شهادت بر سر. این حال چکونه باشد. پیغمبر
صلی الله علیه وسلم فرمود که ای عاصم خدای چنین حکم فرستاده. عاصم از
مجلس بیرون آمد. ابن عم او. عویمر بدو رسیده کفت ای عاصم. شریك بن سحما را
بر شکم زن خود خوله دیدم. عاصم کفت واویلاه مبتلا شدم. بدانچه پرسیدم
پس بازکشته صورت حال بعرض سید عالم صلوات الله وسلامه علیه رسانید.

خمس

حضرت خوله را طلبید. وازو پرسید انکار کرد. وآیة لعان نازل شد که وَالَّذِينَ
يَرْمُونَ وآنانکه رمی کنند بزنا أَزْوَاجَهُمْ زنان خودرا وَلَمْ يَكُن لَّهُمْ شُهَدَاءُ ونباشد
ایشان را کواهان إِلَّا أَنفُسُهُمْ مکر نفسهاء ایشان فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ پس واجبست
کواهی دادن یکی از ایشان أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ چهار کواهی بخدای. مضمون آنکه إِنَّهُ
بدرستی که او. یعنی شوهر لَمِنَ الصَّادِقِينَ ○ از راست کویانست در نسبت زنا بدان
زن. وهر کواهی موکد بسوکند بجای یکی از شهود ست وَالْخَامِسَةُ وکواهی پنجم أَنَّ لَعْنَتَ
اللَّهِ عَلَيْهِ آنکه لعنت خدای بر واِن كَانَ اکر باشد مِنَ الْكَاذِبِينَ ○ از دروغ کویان
دران رمی. لعان مرد برین کونه است که چهار نوبة کوید. که کواهی میدهم بخدای که
من راست کویم در آنچه رمی کرده ام این زن را بدان. ونوبت پنجم کوید لعنت خدای
بر من اکر دروغ کویم در آنچه رمی کرده ام برین زن را. وهر نوبت اشارت بدان زن کند
وحکم این لعان آنست که حد قذف از مرد ساقط شود ومیان مرد وزن تفریق کنند. فرقه
طلاق بقول امام اعظم رحمه الله. وفرقه فسخ بقول امام شافعی رحمه الله. وحد زنا
بر زن ثابت کردد. بقول امام شافعی رحمه الله اکر نکول کند از لعان. وبمذهب
امام اعظم رحمه الله اورا حبس کنند وَيَدْرَؤُا واودفع کند وباز دارد عَنْهَا الْعَذَابَ
ازان زن حبس را. یا حدرا أَن تَشْهَدَ آنکه کواهی دهد أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ چهار کواهی [بالله]
بخدای. مضمون آنکه إِنَّهُ بدرستی که شوهر لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ○ از دروغ کویانست
در آنچه رمی کرده مرا بآن وَالْخَامِسَةُ وکواهی پنجم أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ آنکه خشم خدای
عَلَيْهَا بران زن إِن كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ ○ اکر باشد مرد از راست کویان در رمی.
لعان زن آنست که چهار نوبت کوید کواهی میدهم بخدای که این مرد دروغ کویست
در آنچه مرا بدان رمی کرده. ونوبت پنجم کوید خشم خدای بر من اکر راست کوی

باشد این مرد در رمی. وهر بار اشارت بمرد کند. ودر موضح آورده که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم. بعد از نماز دیکر عویمر وخوله را طلبید. وبدین نوع
که مذکور شد مرد وزن هر دو کواهی دادند. ونزدیک ذکر لعنت. وغضب حضرت پیغمبر
صلوات الله وسلامه علیه آمین کفت. وقوم دران اتفاق کردند. وجمعی از مفسران
بجای عویمر هلال بن امیه را ذکر کرده اند وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ واکر نه فضل خدای بودی
عَلَيْكُمْ بر شما وَرَحْمَتُهُ وبخشایش او وَأَنَّ اللَّهَ وآنکه خدای تَوَّابٌ قبول کننده
توبه است حَكِيمٌ ○ حکم کننده در حدود واحکام. هر آینه شما را فضیحت کردی
ودروغ کوی را بعذاب عظیم مبتلا ساختی. کویند اکر نه فضل ورحمت بودی بتأخیر
عقوبة شما هلاک میشدید. یا اکر نه فضل فرمودی باقامت زواجر ونهی از فواحش
هر اینه نسل منقطع شدی. ومرده یکدیکر را هلاک کردندی. یا اکر نه خدای
بخشیدی بر شما بقبول توبه در بادیهٔ ناامیدی سرکردان میشدید. پس شما را بمدد
رفیق توبه بسر منزل رجا رسانید نظم کر توبه مدد کار نکنه کار نبودی. اوراکه بسر حدی
کمره راه نمودی. ور توبه نبودی که در فیض کشودی. زنک غم از آیینهٔ عاصی که زدودی
بعد ازین آیتها در باب قصهٔ افکست. وبراءهٔ ذمهٔ عایشهٔ صدیقه رضی الله عنها.
وآن حکایتی دور ودراز ست. ورعایهٔ ادب اقتضاء آن میکند که بساط اطناب در
ایراد جزئیات آن مطوی باشد. وکلی آن بر سبیل اجمال آنست که سال پنجم از هجرت
که غزوهٔ مریسیع اتفاق افتاد. صدیقه دران سفر همراه بود. ودر بعضی منازل
بضرورتی از هودج بیرون آمده عقدی از جزع ظفار کم کرد. وبطلب آن از منزلگاه
دور شده. زمانی مکث افتاد. ودران حین خادمان هودج را بی تفحص ساکن آن
بار کرده کوچ فرمودند. وعایشه رض باز آمده. ومنزل خالی دیده همانجا

توقف فرمود. تا صفوان بن معطل که بامر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
از عقب لشکر آمدی برسید وصدیقه بر شتر او سوار شده بمعسکر همایون ملحق
شد. وابن ابی او را بر شتر صفوان دیده. سخنی که نه لایق حرم محترم سید عالم باشد
بر زبان خباثت نشان راند. وچون بمدینه رسیدند. این خبر بعرض حضرت رسید
وعایشه بیمار شده بود. واز این معنی خبر نداشت. اما از آنحضرت عدم التفاتی
درمی یافت. اجازت طلبیده بخانهٔ پدر آمد. وآنجا بر صورت حال اطلاع یافته
مرضش روی بازدیاد نهاد. وشب وروز بگریه وزاری اشتغال مینمود بیت
چشمم زگریه بر سر آبست روز وشب. جانم ز ناله در تب وتابست روز وشب. وآنحضرت
رسول صلی الله علیه وسلم. بتفحص حال عایشه رضی الله عنها توجه فرموده
از امهات مومنان واکابر صحابه. تفتیش مینمود. وهمه بطهارت ذیل او اقامه شهادت
میکردند. روزی آنحضرت بخانهٔ صدیق در آمد. وعایشه را گریان ونالان
دید. فرمود که ای عایشه اگر گناهی کرده بخدای باز گرد وآمرزش طلب. وعایشه
از ابوین درخواست که جواب آنحضرت گویند ایشان در آن صدد نیامدند. وصدیقه
از غایت دهشت فرمود که دشمنان خبری درافکنده اند. ومن هرچه گویم کسی باور
نکند. پس من همان میگویم که پدر یوسف گفت. فصبر جمیل والله المستعان بیت
صبری کنیم تا کرم او چه میکند. با این دل شکسته غم او چه میکند. مقارن این حال
اثر وحی بر حضرت ظاهر شده آیات برائت نازل گشت ان الذین جاؤا بالافک
بدرستی آنانکه آوردند دروغ بزرگ را در شان عایشه رضی الله عنها عصبة منکم
گروهی اند از شما. وآن پنج تن بودند عبد الله ابی. وزید بن رفاعه. وحسان بن ثابت
شاعر. ومسطح بن اثاثه. پسر خاله صدیق. وحمنه بنت جحش خواهر ام المومنین

زینب

زینب رضی الله عنها لا تحسبوه مپندارید آن دروغ را شرا لکم بدی را برای شما
مخاطب حضرت رسالت است صلی الله علیه وسلم. وعایشه وصفوان. میفرماید
که آن دروغ را به نسبت خود بد مپندارید بل هو بلکه آن خیر لکم بهترست
مر شما را بجهت آنکه ثواب عظیم یافتید. ودر براءة شما آیتها نازل شد. وکرامت وتعظیم
شان شما بر همه کس ظاهر گشت. ووعید کلی درباره دروغ گویان وقوع یافت لکل امرئ
منهم مر هر یکی را از این متکلمان بافک ما اکتسب جزاء آنچیزست که کسب کرده
من الاثم از گناه بقدر آنکه خوض کرده. چه بعضی خندیده بوده اند. وبعضی سخنان
فاحش تر گفته. وبعضی خاموش شده ومنع نکرده والذی تولی وآنکس که فرا گرفت
کبره معظم آن سخن وشنیع تر آنرا منهم از آنجماعت. مراد ابن ابی است لعنه
الله له عذاب مر او راست عذابی عظیم ○ بزرگ در آخرت. یا در دنیی بآنکه حد قذف
خورد. ومطرود ومخذول گشت. وگویند حسان بوده که بآخر عمر نابینا شد
یا مسطح که دستهاء او شل گشته لولا اذ سمعتموه چرا نه آنگاه که شنودند این سخن را
ظن المومنون والمومنات گمان بردندی مردان وزنان گرویده بانفسهم بهم
دینان خویش خیرا نیکویی چنانچه بنفسهاء خود گمان برند. عدول از خطاب
بغیبت. واز مضمر بمظهر مبالغه است. در توبیخ. واشعار بآنکه ایمان مقتضی گمان
نیکست باهل ایمان. یعنی بایستی که مومنان بعد از استماع این دروغ گمان نیک
بردندی بعایشه وصفوان وقالوا وگفتندی چنانکه مردی متیقن که بر حال مطلع
باشد گوید هذا این سخن افک مبین ○ دروغی روشنست. وحق سبحانه ازواج
پیغمبر را نگاه میدارد از مثل این حالها. بتعظیم وتکریم ایشان لولا جاؤا
نیاوردند علیه برین سخن باربعة شهداء چهار گواه که گواهی دهند بر آنچه

قذف میکنند بدان فَإِنْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ پس اکنون که نیاوردند کواهان جهار
کانه فَأُولَئِكَ پس آن کروه عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای. یعنی در حکم او هُمُ الْكَاذِبُونَ
ایشانند دروغ کویان در ظاهر و باطن. جه اکر کواه آوردندی. در ظاهر و حکم کاذب
نبودندی. اما در باطن کاذب بودندی. زیرا که این صورت بر ازواج انبیا ممتنع است
وجون کواه نیاوردند در ظاهر نیز کاذبند وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ واکر نه افزونی کرم
خدای بودی عَلَيْكُمْ بر شما وَرَحْمَتُهُ و مهربانی او فِي الدُّنْيَا در دنیا بتوفیق توبه
وَالْآخِرَةِ و در آخرت بعفو و مغفرت لَمَسَّكُمْ هراینه برسیدی شما را فِيمَا أَفَضْتُمْ
فِيهِ دران جیزی که خوض کردید دران از دروغ بر صدیقه رض عَذَابٌ عَظِيمٌ
عذابی بزرك که حدّ قذف و ملامت مردم در جنب آن حقیر بودی. و شما را آن
عذاب رسیدی إِذْ تَلَقَّوْنَهُ آنکاه که فرا میکرفتید آن سخن را بِأَلْسِنَتِكُمْ بزبانهای
خود که بعضی از بعضی می‌رسید وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ و میکفتید بدهنهای
خود مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ آنجیزی را که بدان علم نداشتید یعنی سخن از روی جهل
میکفتید وَتَحْسَبُونَهُ و میپنداریدآنجیز را که کفته اید هَيِّنًا سهل و آسان. که
هیج تبعه بران متفرع نباشد وَهُوَ و حال آنکه آن سخن عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای
عَظِيمٌ بزرکست و عقوبة بسیار بران مترتب. جه الحاق عارست باهل بیت
نبوت. و تکذیب قرآن. و استخفاف بمنصب رسالت. در احقاق مذکورست
که ام ایوب زوجهٔ ابو ایوب انصاری رضی الله عنهما با او کفت. که شنیدهٔ سخنی را
که مردم در باب عایشه میکویند. ابو ایوب فرمود که شنوده ام. و آن
دروغست. جه تو بنسبت من این فعل روا نمیداری. ام ایوب کفت. لا والله
ابو ایوب کفت والله عایشه بهتر از تست. پس به نسبت پیغمبر این عمل کی روا

دارد. این بهتان عظیمست. حق سبحانه فرمود که وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ وجرا نه
جون شنیدید این سخن را قُلْتُمْ میکفتید. یعنی جون این سخن استماع کردید جرا
نکفتید جون ابو ایوب مَا يَكُونُ لَنَا نمیسزد مارا و نمیرسد أَنْ نَتَكَلَّمَ آنکه سخن
کوییم بِهَذَا بدین قول سُبْحَانَكَ پاکست خدای از ان که در حرم محترم پیغمبر او
قدح توان کرد هَذَا این کلام بُهْتَانٌ عَظِيمٌ افترایی بزرکست بر بافتهٔ
منافقان يَعِظُكُمُ اللَّهُ پند میدهد شما را خدای أَنْ تَعُودُوا از انکه باز کردید
لِمِثْلِهِ أَبَدًا بمثل این سخن هرکز. یعنی مادام که زنده باشید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
اکر هستید کرویدکان. جه ایمان مانع است از طعن درباره مسلمانان. خصوصًا
امهات مؤمنان وَيُبَيِّنُ اللَّهُ و بیان میکند و روشن میکرداند خدای لَكُمُ الْآيَاتِ
برای شما آیتها که دلالت دارند بر محاسن آداب تا پند کیرید. و از طریقهٔ ادب
انحراف نورزید وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بطهارت ذیل عایشه حَكِيمٌ
حکم کننده به براءة ذمهٔ او از عیب و عاریت تا کریبان دامنش پاکست از لوث خطا
و از مذمّت عیب جو آلوده از سر تا بپا. و جه زیبا کفته است بیت کر ارسد کند عیب دامن پاک
که همچو قطره که بر برک کل جکد پاکی إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ بدرستی آنانکه دوست دارند
أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ آنکه فاش کردد زشت نامی. یعنی نسبت فاحشه فِي الَّذِينَ
آمَنُوا در شان آنانکه ایمان آورده اند. و خواهند که مردم آنرا در زبان کیرند
لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مر ایشانراست عذابی دردناک فِي الدُّنْيَا در دنیا بحدّ قذف
و بدنامی وَالْآخِرَةِ و دران سرای باتش وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند شر آنجه خوض
کرده اید دران وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و شما آنرا نمیدانید وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ و اکر نه
فضل خدای بودی به بردباری عَلَيْكُمْ بر شما وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او بهمه نامی.

وپروردکاری وَاَنَّ اللهَ رَءُوفٌ وآنکه خدای مهربانیست براءة ذمّهٔ مقذوفرا
ظاهر کرداند رَحِیمٌ ۝ بخشاینده است بتوبهٔ جنایة قاذف درکذارند هراینه
عقوبة کل بشما فرود آمدی یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آنکسانی که کرویده اید لَا تَتَّبِعُوا
پیروی مکنید خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ کامهاء ابلیس را ٭ یعنی راهها، اورا بمعصیت
یا وسوسها، اورا در قذف عایشه وَمَنْ یَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ وهرکه پیروی
وآثار اورا متابعت کند فَاِنَّهُ یَأْمُرُ پس بدرستی که میفرماید دیو اورا بِالْفَحْشَاءِ بانچه
که زشتست در عرف عقل وَالْمُنْکَرِ وبعملی که ناپسندست در حکم شرع وَلَوْلَا
فَضْلُ اللهِ واکرنه کرم الهی بودی عَلَیْکُمْ بر شما بتوفیق توبه ٭ یا تعیین حدی که حدی
کفارت کناهست وَرَحْمَتُهُ وبخشایش او بتطهیر شما مَا زَکَی مِنْکُمْ پاک نکشتی
از شما مِنْ اَحَدٍ هیچ یکی اَبَدًا تا آخر دهر ٭ از دنس این عیب جویی وبدکویی وَلٰکِنَّ اللهَ
یُزَکِّی ولیکن خدای پاک سازد بقبول توبه مَنْ یَشَاءُ هرکرا خواهد وَاللهُ سَمِیعٌ وخدای
شنواست بمقالات مردمان عَلِیمٌ ۝ دانا به نیتها، ایشان ٭ کویند که صدیق
رضی الله عنه سوکند خورده بود ٭ که بسر خاله خود ٭ یعنی مسطح که یکی از متکلمان
بافک او بود ٭ نفقه نکند ٭ ومطلقا با او نیکویی ننماید ٭ حق سبحانه آیة فرستاد که
وَلَا یَأْتَلِ وبایدکه سوکند نخورند اُولُوا الْفَضْلِ خداوند فضل در دین مِنْکُمْ از شما
وَالسَّعَةِ وخداوند دستکاه وتوانایی وفراخی در مال ٭ مراد ابوبکر صدیقست رضی الله
عنه حق سبحانه فرمود که چنان بایدکه چنین مردم سوکند نخورند اَنْ یُؤْتُوا بانکه
ندهند نفقه اُولِی الْقُرْبَی خویشاوندانرا وَالْمَسَاکِینَ ودرویشان ٭ ومحتاجانرا وَالْمُهَاجِرِینَ
فِی سَبِیلِ اللهِ ومهاجرانرا در راه خدای ٭ ومسطح هم خویش است ٭ وهم مسکین ٭ وهم
مهاجر وَلْیَعْفُوا وبایدکه عفو کنند جریمه راکه ازیشان صادر شده

وَلْیَصْفَحُوا

وَلْیَصْفَحُوا وروی بکردانند انتقام ٭ واغماض فرمایند اَلَا تُحِبُّونَ آیا دوست نمیدارید
اَنْ یَغْفِرَ اللهُ لَکُمْ آنراکه خدای بیامرزد مر شمارا ٭ پس شما را نیز از سر کناه دیکران
درکذرید وَاللهُ غَفُورٌ وخدای آمرزنده است باکمال قدرت بر انتقام رَحِیمٌ ۝
مهربان بر اصحاب جرایم وآثام ٭ شما نیز متخلق باخلاق وی شوید ٭ علما ازین آیت
استدلال بر فضل صدیق کرده اند ٭ صاحب احقاق فرموده ٭ وبه یحتج ان الفضل
المطلق له ٭ وحکیم سنایی قدس سره درین باب فرموده نظم بود چندان کرامت وفضلش ٭
که اولو الفضل خواند ذوالفضلش ٭ صورت وسیرتش همه جان بود ٭ زان ز چشم عوام
پنهان بود ٭ روز وشب سال وماه در همه کار ٭ ثانی اثنین اذهما فی الغار اِنَّ الَّذِینَ
بدرستی آنانکه یَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ رمی میکنند زنان محصنه را الْغَافِلَاتِ بیخبران
از آنچه قذف میکنند ایشانرا بدان الْمُؤْمِنَاتِ کرویدکان بخدا ورسول ٭ مراد
ازواج پیغمبرانند صلی الله علیه وسلم ٭ ودر وسیط کوید خاصه عایشه مرادست ٭
وکفته اند در شان مهاجراتست ٭ وبعضی عام میدارند وبر هر تقدیر آنها که
قذف چنین جماعتی میکنند لُعِنُوا دور کرده شده اند فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ در دنیی از
نام نیکو ٭ ودر آخرت از رحمت ٭ یعنی درین عالم ملعون ومردودند ٭ ودران
سرای مبغوض ٭ ومطرود وَلَهُمْ عَذَابٌ ومر ایشانراست عذابی عَظِیمٌ ۝ بزرک بجهة
کناه بزرک ٭ وآن عذاب ایشان بود یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ در روزی که کواهی دهد ٭
بر ایشان اَلْسِنَتُهُمْ زبانها، ایشان ٭ بافک وبهتان ٭ یعنی بزبان خود اعتراف کنند ٭
وَاَیْدِیهِمْ وکواهی دهد دستها، ایشان وَاَرْجُلُهُمْ وپایها، ایشان بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ
بانچه بودند که کسب کردند ٭ از جرایم ومآثم یَوْمَئِذٍ آن روز یُوَفِّیهِمُ اللهُ تمام دهد
خدای ایشانرا دِینَهُمُ الْحَقَّ جزایی که سزاوارست بدیشان وَیَعْلَمُونَ ۝ وبدانند در آن

خمس

روز إِنَّ اللهَ آنکه خدای هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ◉ اوست ثابت بذات خود. ویدا بالوهیت
وقدرت. وتوانا بر عقاب. وثواب اَلْخَبِيثَاتُ سخنان ناشایسته وناپاك لِلْخَبِيثِينَ
مر ناپاکانرا. یعنی از ایشان ظاهر کردد وبدان متکلم شوند وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ و
پلیدان نیز شایسته اند مر سخنان پلیدرا. جه طباع ایشان بدان مایل است از جهة
خباثت وَالطَّيِّبَاتُ وکلمات پاکیزه لِلطَّيِّبِينَ مر مردمان پاك راست. یعنی از ایشان سرایة
کند وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ وپاکیزکان نیز در خورند سخنان پاك را. کل انا بترشح بما فیه
ع از کوزه همان برون تراود که در وست. وکفته اند زنان ناپاك برای مردان ناپاکند.
ومردان ناپاك راغب بدیشان. وزنان پاك برای مردان پاك اند. ومردان پاك مایل
ایشان. ملخص سخن آنکه در حرم محترم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم که
پاکیزه ترین موجوداتست. محرمی پاکیزه جون عایشهٔ صدیقه رضی الله عنها سزد. جه
جنسیة سبب الفت وصحبتست. والیه اشار فی المثنوی المعنوی نظم ذره ذره کاندرین ارض و
جنس خودرا همجو کاه وکهربا است. ناریان مر ناریانرا جاذبند. نوریان مر نوریانرا طالبند
اهل باطل باطلانرا میکشند اهل حق از اهل حق هم سرخوشند طیبات آمد زبهر طیبین
للخبیثین الخبیثاتست هین. ذکر فضایل وخصایص حضرت صدیقه رضی الله عنها
وعن ابیها در رسالهٔ مرآت الصفا بر سبیل استقصا سمت ذکر یافته. لاجرم اینجا
بر ترجمهٔ آیات اقتصار نمود أُولَئِكَ آن کروه. یعنی حضرت پیغمبر صلوات الله
وسلامه علیه. وعایشه رضی الله عنها. وصفوان رضی الله عنه مُبَرَّءُونَ بیزار کرده
شدکان. یعنی منزه ومعرا اند مِمَّا يَقُولُونَ از انجه میکویند ارباب افك. منصب
رسالت از ان عالی ترست که ذیل عصمت زوجهٔ طاهرهٔ او بلوث جنین شبهتی آلوده
کردد. وصفوان مرد پاکیزه. واز اولیاء صحابه. اورا نیز بدین تهمت متهم نتوان داشت.

٤٨

لَهُمْ مر ایشانراست مَغْفِرَةٌ آمرزشی از خدای وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ◉ وروزی نیکو یعنی
بی رنج وبسیار وپایدار. مراد نعیم بهشتیست يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسان که
کرویده اید بخدا ورسول او لَا تَدْخُلُوا درمیایید سر زده بُيُوتًا بخانها غَيْرَ بُيُوتِكُمْ
جز خانهای خود که در ان ساکنید. یعنی بهیچ خانهٔ بیکانه درمیایید حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا
تا وقتی که خبر کیرید. ودستوری طلبید وَتُسَلِّمُوا وسلام کنید عَلَى أَهْلِهَا بر اهل
آن خانه. ودر روایت آمده است که بکویید. السلام علیکم ادخلها. امام ثعلبی
آورده که زنی انصاریه بجناب نبوت آمده. بموقف عرض رسانید. که مادر
خانهای خود بر صفتی می باشیم. که نمیخواهیم که هیچ کس مارا بران حال بیند
ناکاه یکی از کسان ما بخانه درمی آید. ومارانه بوجهی که شاید می بیند. خوسبحانه
آیة فرستاد. وحکم شد که بخانهٔ کسان بی دستوری درمیایید ذَلِكُمْ آن
استعلام واستیذان خَيْرٌ لَكُمْ بهترست مر شمارا از انکه بی اجازت درآیید.
وکفته اند کسی که بر عیال خود درمی آید. باید که بکلمهٔ. یا آواز پایی. یا
به تنحنحی اعلام کند. تا اهل آن خانه بستر عورات. ودفع مکروهات اقدام نمایند.
واین حکم کردیم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ◉ شاید که شما پند کیرید فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا
پس اکر نیابید فِيهَا در خانهای غیر خود أَحَدًا یکی را که دستوری خواهید فَلَا
تَدْخُلُوهَا پس درمیایید در ان حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ تا وقتی که دستوری دهند شمارا
یعنی کسی پیدا شود. وشمارا اجازت دهد. جه دخول در خانهٔ خالی بی اذن کسی
محل تهمت سرقه است وَإِنْ قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا واکر کویند شمارا بعد از استیذان
که باز کردید فَارْجِعُوا پس باز کردید بی توقف. والحاح مکنید. وبر در خانه
منشینید که آن مضرت صاحب بیت است هُوَ أَزْكَى آن باز کشتن پاکتر وپسندیده

این مم

تو ست لَكُمْ مر شما را وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ ◯ وخدای بآنچه شما میکنید از استجازه
وابرام عَلِيمٌ ◯ داناست وبران مکافات خواهد داد • وبعد از نزول این آیة
ابو بکر صدیق رضی الله عنه بعرض رسانید • که یا رسول الله در راه شام وعراق
اهل تجارت را اتفاق می افتد • که در خان ورباط بساط اقامت بگسترند • وچون
کسی دران مقام مقیم نیست • انکه دستوری طلبند • این آیة فرود آمد که لَيْسَ
عَلَيْكُمْ نیست بر شما جُنَاحٌ گناهی أَنْ تَدْخُلُوا از آنکه در آیید بی دستوری
بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ در خانها که مسکون نیست • یعنی کسی در وا قامت نمیکند
بلك می آید ومیرود • چون کاروان سرای ورباط فِيهَا در ان خانهاء غیر مسکون مَتَاعٌ
برخورداری ونفع است لَكُمْ شما را که از سرما وگرما بدان پناه میگیرید • و
رخوت وانعام شما دران محفوظ میماند وَاللَّهُ يَعْلَمُ وخدای میداند مَا
تُبْدُونَ آنچه آشکارا میکنید از استیذان وَمَا تَكْتُمُونَ ◯ وانچه می پوشید
از نیت دخول در خانها بفساد قُلْ بگوای محمد لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مر مردان گرویده را
که فرا گیرند وبپوشند مِنْ أَبْصَارِهِمْ دیدهاء خود را از دیدن نامحرم • که
نظر سبب فتنه است • در ذخیرة الملوك آورده که تیز روترین پیکی شیطان
در وجود انسان چشم است • زیرا که حواس دیگر در مساکن خود ساکن اند • وتا چیزی
بدیشان نمیرسد باستدراك آن مشغول نمیتوانند شد • اما دیده حاسه ایست که
از دور ونزدیك ابتلا وآثام را صید میکند نظم این همه آفت که بتن میرسد
از نظر توبه شکن میرسد • دیده فروپوش چو در در صدف • ودر نفحات از شبلی قدس سره
نقل میکند که بکوتا بپوشند • دیدهٔ سر را از محارم • ودیدهٔ دل را از ما سوی الله
وَيَحْفَظُوا ونگاه دارند فُرُوجَهُمْ فرجهاء خود را از حرام یا بپوشند عورات

خود را

عشر

خود را از سره تا رکبه ذَلِكَ آن پوشیدن چشم ومحافظت فرج أَزْكَى پاکیزه تر
وسودمندتر لَهُمْ مر ایشان را در دینی وآخرت إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ خدای داناست بِمَا يَصْنَعُونَ
بآنچه میکنند از نظر بحلال وحرام • واستعمال جوارح در طاعات • وآثام وَ
قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ وبگو مر زنان گرویده را که از روی عفت يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ
بپوشند دیدهاء خود را • وننگرند بمردان نامحرم وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ ونگاه دارند
فرجهاء خود را از زنا وَلَا يُبْدِينَ وظاهر نسازند زِينَتَهُنَّ آرایش خود را • از پیرایها
وجامها • ورنگها وجز آن إِلَّا مَا ظَهَرَ مگر آنچه ظاهر شود مِنْهَا ازان زینت بوقت
ساختن کارها • چون خاتم • واطراف ثیاب • وکحل در عین • وخضاب در کف •
وگفته اند مراد از زینت مواضع آنست • پس مستثنی وجه باشد • وکفین وَلْيَضْرِبْنَ
وباید که فرو گذارند بِخُمُرِهِنَّ مقنعهاء خود را عَلَى جُيُوبِهِنَّ بر گریبانهاء خویش
یعنی گردن خود را بمقنعه بپوشند تا موی • وبنا گوش • وگردن • وسینه
ایشان پوشیده ماند وَلَا يُبْدِينَ وآشکارا نکنند زِينَتَهُنَّ مواضع زینت خود را
چون سر • وساعد • وسینه • وساق • که موضع تاج ودستوانه • وگردن بند •
وخلخال است إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ مگر برای شوهران خویش • که تزین برای ایشان است •
أَوْ آبَائِهِنَّ یا پدران خویش • وپدر پدر حکم پدر دارد أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ یا پدران
شوهران خویش • که ایشان حکم آبا دارند أَوْ أَبْنَائِهِنَّ یا پسران خویش • وپسر پسران
هر چند باشد درین داخل است أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ یا پسران شوهران خود • چه ایشان
در حکم پسران اند مر زن را أَوْ إِخْوَانِهِنَّ یا برادران خویش أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ یا پسران
برادران خود که حکم برادر دارند أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ یا پسران خواهران خود •
وانها جماعتی اند که نکاح زن با ایشان روا نیست • ودر محارم رضاعی نیز همچنین

حکم ثابتست. وذکر اعماه واخوال نکرد زیراکه ایشان در حکم اخوانند و
در انوار آورده که احوط آنست مواضع زینت بعم وخال ننمایند که شاید
ایشان نزدیك پسران خود تعریف کنند. وموجب فتنه کردد اَوْ نِسَآئِهِنَّ یا برای
زنان اهل دین خویش یعنی مواضع زینت بمومنات نمایند. در تبیان آورده
که یهودیه. ونصرانیه. ومجوسیه. ووثنیه. حکم مردان بیکانه دارند.
ومسلمه را اظهار زینت خفیه برای ایشان روا نیست. زیراکه حکم دین
میان اهل اسلام وکفر رسم آشنایی بر انداخته. وعفایف را نیز از ملاقات
فواسق اجتناب باید نمود. وبعضی برانند که مراد همه زنانند. واز ایشان نیز همین
نباید کرد اَوْ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُنَّ یا آنچه مالك شده است آنرا دستهاء ایشان
یعنی نه پرهیزند زنان از آنانکه ملك یمین ایشان باشند از کنیزکان خواه
مومنه. وخواه کافره. وبا آنکه ایشان در نساء داخل اند. اینجا ذکر کرد. تا
معلوم شود که از امهٔ غیر مسلمه احتراز لازم نیست. وکویند مراد همه بندکان
زنند از اَمَا وعبید. وقولی آنست که غلام اکر عفیف باشد نظر او بزن شاید.
والاقلا. ودر احقاق آورده که ابن المسیب رحمه الله فرموده است که
مغرور نکرداند شما را الفاظ. اَوْ مَا مَلَكَتْ اَيمانهن. که آن در باب اماست
نه عبید. وعبد زن حکم مرد اجنبی دارد. وجایز نیست نظر او بموی مولاة
ونه بعضوی از مواضع زینت وی اَوِ التَّابِعِينَ یا پی روندکان غَيْرِ اُولِي الْاِرْبَةِ
جز خداوندان حاجت بزنان مِنَ الرِّجَالِ از مردان شما یعنی آنها که بجهت
طلب خوردنی بخانها می آیند وبزنان هیچ حاجتی ندارند یعنی دغدغهٔ شهوت
نیست ایشانرا چون پیر سال خورده. وعنین یا ابلهانی که مطلق از مباشرت

خبری

خبری ندارد. وهمت ایشان جز بر طعام مقصور نیست. واکثر ائمهٔ حنفی
برانند که خصی ومجبوب وعنین در خدمت نظر حکم اجانب دارند چه ایشانرا
آرزوی مباشرت هست غایتش آنکه توانایی بر آن نیست اَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ یا طفلان
آنانکه لَمْ يَظْهَرُوا مطلع نیستند عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ بر عورات زنان. یعنی تمییز
ندارند. واز حال مباشرت با ایشان بی خبرند. یا آنکه قادر نیستند بر اتیان زنان
یعنی بالغ نشده وبحد شهوت نرسیده اند وَلَا يَضْرِبْنَ بِاَرْجُلِهِنَّ ونزنند زنان
پایهاء خلخال دار خود را بر زمین بوقت رفتن لِيُعْلَمَ تا دانسته شود مَا يُخْفِينَ آنچه
پنهان میدارند مِنْ زِينَتِهِنَّ از پیرایهٔ خود که خلخالست. یعنی باید که آواز خلخال
خود بکوش مردم نرسانند. که موجب میل مردان بدیشان نشود وَتُوبُوا اِلَى اللّٰهِ
وباز کردید بخدای جَمِيعًا همه شما اَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ ای کرویدکان لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
شاید شما رستکار شوید بتوبه. همه را بتوبه فرمود. چه هیچ یك از خطرهٔ وجریمه
خالی نیستند. امام قشیری فرموده. که محتاج ترکسی بتوبه آنست. که خود را بتوبه
نداند. ودر کشف الاسرار آورده که همه را از مطیع وعاصی بتوبه فرمود. تا عاصی
خجل زده نشود. چه اکر فرمودی که ای کنه کاران شما توبه کنید. موجب رسوایی
ایشان شدی. چون در دنیی ایشانرا رسوا نمیخواهد. امیدست که در عقبی نیز
رسوا نکند نظم چو رسوا نکردی بچندین خطا. درین عالمم پیش شاه وکدا. دران عالمم
بر خاص وعام. بیام مزور رسوا مکن والسلام وَاَنْكِحُوا الْاَيَامَى وبنکاح در آرید بی زنان
وبی شوهرانرا مِنْكُمْ از شما. یعنی مردیراکه زن ندارد کدخدا سازید. و
زنی را که بی شوهرست بعقد کسی در آرید وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ ودیکر انکاح
کنید نیکان وشایستکانرا از بندکان خود وَاِمَائِكُمْ وکنیزان خود. تخصیص صالحان

جهت اهتمام است به شان ایشان • وآنکه بسبب تزویج وتزوج در پرده عفت
بمانند اِنْ يَكُونُوا اگر باشند آیامی وصلحا از عباد واما فُقَرَآءَ درویشان وتنگ
دستان يُغْنِهِمُ اللّٰهُ غنی کرداند ایشانرا خدای مِنْ فَضْلِهٖ از فضل خود بقناعت
یا باجتماع دو روزی در یک منزل وَاللّٰهُ وَاسِعٌ وخدای فراخ بخشایش است • بفقرا
معیشت او دهد عَلِيمٌ ◯ داناست باستحقاق فقرا • بسط بساط روزی او کند
وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ وبایدکه باز ایستند از حرام وعفت ورزند آنانکه لَا يَجِدُونَ
نمی یابند نِكَاحًا اسباب نکاح از مهر ونفقه حَتّٰى يُغْنِيَهُمُ اللّٰهُ تا وقتی که توانگر کرداند
خدای ایشانرا مِنْ فَضْلِهٖ از افزونی کرم خود • وبیابند آنچه بدان کدخدا توانند شد
وَالَّذِينَ وآنانکه يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ طلب میکنند مکاتبه را مِمَّا مَلَكَتْ
اَيْمَانُكُمْ از آنچه مالک است آنرا یمینهای شما • یعنی آنها از بندکان شما که مکاتبه جویند
فَكَاتِبُوهُمْ پس مکاتب سازید ایشانرا • امر استحبابست • ومکاتبه آن باشد که
خواجه بنده خود را کوید ترا مکاتب کردانیدم برین مقدار مال • پس چون بنده
آن مال ادا کند آزاد شود • آورده اند که صبیح غلام حویطب بن عبد العزی
از و مکاتبه طلبید • این آیه نازل شد • وحق سبحانه فرمود اگر غلام یا کنیزک شما مکاتبه
طلبد ایشانرا مکاتب سازید اِنْ عَلِمْتُمْ اگر دانسته اید فِيهِمْ خَيْرًا در ایشان نیکی
وصلاحیت • وامانت • یا قوت اکتساب وقدرت بر اداء مال • یا آنکه از مردم سؤال
نکنند • چه آن پس مکروه است که بنده بگدایی مال کتابة باز دهد • بنده از ان
سلمان رضی الله عنه مکاتبه طلبید • سلمان فرمود که مالی داری • کفت نی کفت
تا قوت کسبی هست کفت نی • سلمان کفت پس میخواهی که مرا از اوساخ وادناس
مردم بچشانی • من هرکز ترا مکاتب نسازم وَآتُوهُمْ وبدهید بندکان مکاتب را

مِنْ مَالِ اللّٰهِ بعضی از مال خدای الَّذِي آتَاكُمْ آنکه بشما داده • حویطب صبیح را
بصد دینار مکاتب ساخته بود بعد از استماع این آیه بیست دینار بدو بخشید
امام شافعی وامام احمد میکویند • وآتوهم • خطابست با موالی • وواجبست از
مال الکتابة چیزی بمکاتب بخشیدن • امام احمد رحمه الله ربع مال مقرر میکند
وامام شافعی رحمه الله بقولی تفویض برأی خواجه میفرماید وامام اعظم • و
امام مالک رحمهما الله ایتا واجب نمیدانند ومیفرمایند که خطاب وَآتُوهُم
راجع بعامه مسلمانانست • که اعانت کنند مکاتب را • وزکوة بدو دهند • تا مال کتابت
ادا کند • وکردن خود از طوق بندکی مخلوق بیرون آرد • وبدین سبب این خیر را فک
رقبه میکویند • واز عقبه عقوبة بدو میتوان کذشت نظم بشنو از من نکته ای زنده دل
ور پس می کم به نیکی یاد کن • که بلطف آزاده را بنده ساز • که باحسان بنده آزاد کن •
آورده اند که عبد الله بن اُبَی شش کنیزک جمیله داشت ایشانرا بر زنا اکراه میکرد
وبر سبیل مقاطعه چیزی میکرفت • معاذه • ومسیکه از آنها با یکدیگر کفتند •
اگر این کار که ما میکنیم خیرست خود بسیار کردیم • واگر شرست وقت آمد که ترک
کنیم • پس بجناب نبوت آمده صورت حال بعز عرض رسانیدند • وآیه آمد که
وَلَا تُكْرِهُوا واکراه مکنید فَتَيَاتِكُمْ کنیزکان خود را عَلَى الْبِغَآءِ بر زنا وپلید کاری •
اِنْ اَرَدْنَ اگر خواهند تَحَصُّنًا وباز ایستادن وپرهیزکاری • واگر نخواهند • ذکر
اراده تحصن بمقتضاء حالست واکراه بهمه حال ممنوع است • پس حق سبحانه
میکوید شما اکراه میکنید لِتَبْتَغُوا تا فرا کیرید عَرَضَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا مال زندکانی دنیی را
از کسب ایشان • وفروختن اولاد ایشان در تبیان آمده که زانی بودی که صد
شتر برای فرزندی که از مزنی بها داشت • بدادی وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ وهر که اکراه کند

کنیزکان بر زنا فَإِنَّ اللهَ پس بدرستی که خدای مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ از پس اکراه کردن
خواجه مر ایشانرا غَفُورٌ آمرزندهٔ گناه ایشانست • یعنی کنیزان مکرهه رَحِيمٌ ⊙
مهربان بر ایشان و وزر و وبال آن نیست مگر در کردن اکراه کنندگان وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا و
بتحقیق فرستادیم ما إِلَيْكُمْ بسوی شما آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ آیتهاء روشن و توضیح یافته
و حفص بکسر یا میخواند • یعنی روشن کنندهٔ حلال و حرام و حدود و احکام وَمَثَلًا
و فرستادیم مثلی مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا از امثال آنانکه گذشته اند مِنْ قَبْلِكُمْ از پیش
شما • یعنی قصهٔ عجیبه مانند قصه ایشان • و آن قصهٔ عایشه است رضی الله عنها
که مانندگی دارد بقصهٔ مریم رضی الله عنها در وقوع تهمت • و بقصهٔ یوسف
علیه السلام در براءة ذمة وَمَوْعِظَةً و فرستادیم پندی درین آیتها لِلْمُتَّقِينَ ⊙
برای پرهیزکاران • تخصیص متقیان جهة انتفاعست بمواعظ و نصایح قران اللهُ
خدای نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ نور آسمانها و زمینهاست • نور نامیست از نامهاء حق
سبحانه • امام زاهد رحمه الله فرموده که خدایرا نور توان گفت • ولی روشنی
نشاید گفت • چه روشنی ضد تاریکیست • و خدای آفریدگار این هر دو ضدست •
و بباید دانست که نور متعارف کیفیت ایست که باصرهٔ اوّلا او را دریابد و بوساطت
او ثانیا سایر مبصرات را ادراک کند • چون کیفیتی که فایض گردد مثلا از نیر اعظم •
بر اجرام کثیفه که محاذی او باشد • و بدین معنی اطلاق نور بر حق سبحانه روا نیست
و چون خود را بدین نام خوانده از تقدیر مضافی چاره نباشد • و ازینست که صاحب
کشاف میگوید که • ذو نور السموات والارض • اوست خداوند نور آسمان و
زمین • یا نور اهالی آن هر چه از اجزای عالم هستی • در مناظر بلندی • و مغاوز پستی
نوری دارد ذاتی • یا عرضی • جمله عطیهٔ فضل اوست بیت در ظلمت عدم همه بودیم بی خبر

نور وجود سر شهود از تو یافتیم • یا بتجوز مصدر را بمعنی باید گرفت • چون زید
عدل • پس مضمون کلام این بود که • منور السَّمَاوَاتِ وَالارض • روشن کنندهٔ
سماست بملئکهٔ مقربین • و نور دهندهٔ زمین با نبیا و مرسلین • یا روشنی بخش
آیینهٔ دلهاء ساکنان ارض و سما با نوار معرفت • و توحید • در تیسیر آورده که
آرایندهٔ آسمان و زمین است • و آنکه امام یعقوب چرخی قدس سره در شرح
اسماء الله • معنی نور برین وجه آورده که جهان آرای و دلکشای • مؤید
این قول است • آنکه امام نسفی رحمه الله میگوید بیاراست سما را بصوامع قدس که
اماکن طاعات ملئکهٔ کرام است • و زمین را بمساجد انس که مواضع عبادات
اهل اسلامست • یا سما را بشمس و قمر و ستارگان • و زمین را با نبیا و علما و مؤمنان
یا سما را به تسبیح مسبحان و تقدیس مقدسان • و زمین را به تلبیهٔ حاجیان و تکبیر
غازیان • یا سما را به بیت معمور و زمین را بکعبه وا فر السرور • و گفته اند •
مدبر السموات والارض • امور اهالی آسمان و زمین بر وجهی که شاید و باید بنظم
تدبیر اوست • مدبر امور را که برای او کار کنند و به تدبیر او مهم سازند •
نور القوم • و نور البلد • میگویند • کما قال الشاعر نور القبایل ساکب بن محلم و بن
تقدیر اوست که کار آسمانیان و زمینیان سازد • و مجموع را بعطیهٔ کل
جنب بمالدیهم فرچون نوازد بیت از نهان خانهٔ احسان تو هر جا همه کس
کار جنب فرچون اندذ هی لطف عمیم • در تبیان آورده که • مدلول السموات والارض
چه هر دلیلی از دلایل قدرت • و بدایع حکمت • که در دوایر سپهر برین • و مراکز زمین
واقعست • دلالتی واضح دارد بر وجود و قدرت • و علم و حکمت او • ففی کل شیء
له آیة مصراع وجود جملهٔ اشیا دلیل قدرت اوست • و از ابن عباس رضی الله عنهما

منقولست • که هادی اهل السموات والارض • رهنمای اهل آسمان و زمینست • که بهدایت او بهشتی خود راه برند • و بارشاد او مصالح دین و دنیا بشناسند • در لطایف هیصمی از خواجه ابو سهل انماری روح الله روحه نقل میکند که سرور اهل السموات والارض • تاریکی موجب ملال و غم و ظلمت سبب حزن و الم • و چون کسی از محنت تاریکی براحت روشنی رسد • فرح و بهجت • و نشاط و مسرت او بیفزاید • اینجا نیز آثار انوار تجلیات جمال الهی • سبب سرور و ابتهاج نامتناهی است •

چون تو نهان شوی از من همه تاریکی و کفرم • جو تو پیدا شوی بر من مسلمانم بجان تو •

بعضی از علما گویند نور آنست که روشن کرداند چیزها را • تا باصره ادراک کند • و بدان راه یابد • پس چون حق سبحانه بیان کرده است • از برای ما آنچه در معاش و معاد بکار آید • و ما بدو بدان راه برده ایم • پس او را نور توان گفت • صاحب حقایق رحمه الله آورده که در زمان ظلمت هیچ کس ساکن از متحرک نشناسد • و علو از سفل تمییز نکند • و قبیح از صبیح باز نداند • چون رایت نور ظهور نموده • خیل ظلام روی بانهزام آرند • وجودات و کیفیات ظاهر کردد • و صفو از کدر • و عرض از جوهر متمیز شود • مدرکهٔ انسانیه داند که استفادهٔ این دانش و تمییز بنور کرده اما در ادراک نور متحیر باشد • چه داند که عالم از نور مملوست • و او مخفی ظاهر بدلالات و باطن بالذات • پس حق سبحانه که ما بدو دولت ادراک یافته ایم • و بمرتبهٔ تبیین اشیا رسیده • سزاوار آن باشد که او را نور گویند • و نزد محقق نور حقیقی حق است که همه موجودات بدو ظاهرند • و او از همه مخفی • و حضرت ولایت رتبت قدس سره در شرح رباعیات فرموده • که هر چه ادراک کنی اول • هستی مدرک شود • و اگر چه از ادراک این ادراک غافل باشی • و از غایت ظهور مخفی ماند • چنانکه ادراک الوان

واشکال

واشکال بواسطهٔ ضیاییست که محیط است بآنها • و شرطیست در رویة • و با وجود این بیننده در ادراک آنها از ادراک ضیا غافل میشود • بغیبة ضیا معلوم میکردد که ورای آنها امری دیگر مدرک بوده که ضیاست • همچنین نور هستی حقیقی که محیطست بضیا • و الوان و اشکال • و بیننده • و بجمیع موجودات ذهنی و خارجی • قیوم همه است • و ادراک شیء بی ادراک او محالست • اگر چه از ادراک او غافل باشی • و آن غفلت بواسطهٔ دوام ظهور اوست • که اگر این نور نیز چون ضیا غایب شدی ظاهر کشتی که در وقت ادراک موجودات امری دیگر که نور وجود حق است سبحانه نیز مدرک بوده نظم هستی که بذات خود هویداست چو نور • ذرات مکونات ازو یافت ظهور • هر چیز که از فروغ او افتد دور • در ظلمت نیستی بماند مستور • و در رسالهٔ حق الیقین آورده که هستی خدای تعالی پیداتر از همه هستیهاست زیرا که او بخود پیداست • و پیدایی سایر هستیها بدوست • الله نور السموات والارض • همه اشیا بی هستی عدم محض است • و مبداء ادراک همه هستی است هم از جانب مدرک • و هم از جانب مدرک • و هر چه ادراک کنی نخست هستی مدرک شود • و اگر چه از ادراک این ادراک غافل باشی و از شدت ظهور مخفی بماند نظم همه عالم بنور اوست پیدا • کجا او کردد از عالم هویدا • زهی نادان که او خورشید تابان بنور شمع جوید در بیابان مَثَلُ نُورِهِ صفة نوری که منسوب بدوست كَمِشْكٰوةٍ مانند روزنه ایست در دیواری که منتهی او بخارج راه ندارد چون طاقی فِيهَا مِصْبَاحٌ در آن طاق چراغی افروخته • و نیک روشن و گویند مشکوة انبوبه ایست از آهن که در وسط قندیل باشد • و بدین قول مصباح فتیلهٔ مشتعله باشد در انبوبه اَلْمِصْبَاحُ آن چراغ افروخته فِي زُجَاجَةٍ در قندیلی از آبگینه اَلزُّجَاجَةُ آن آبگینه

از غایة صفا و لطافت كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ كویا ستارهٔ ایست دُرِّيٌّ درخشنده
جون زهره و مشتری و آن آبکینه یعنی جراغی که درویست تُوقَدُ افروخته شده است
در ابتدا مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ از روغن درخت بابرکت بسیار نفع زَيْتُونَةٍ که آن
زیتونست که در زمین مقدس رسته و هفتاد پیغمبر بدعاء برکت خوانده اند
از جمله ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه الصلوة و السلام لَا شَرْقِيَّةٍ نه در جانب
شرقست از معموره جون کنکزر و دیار جین و خطا وَلَا غَرْبِيَّةٍ و نه در طرف غرب
ازان جون طنجه و طرسوس و ولایت قیروان بلك منبت او اراضی و جبال ولایة
شامست یا نه پیوسته در آفتابست تا محترق کردد و نه مدام در سایه تا
میوهٔ او خام بماند بلك هم از رعایت تاب آفتاب بهره مندست و هم از حمایة
وقایة سایه محظوظ حسن بصری رحمه الله فرموده که اصل این شجره از بهشت بدنیی
آورده اند پس از اشجار این عالم نیست که وصف شرقی و غربی بر و اطلاق توان
کرد يَكَادُ زَيْتُهَا نزدیکست که روغن آن درخت يُضِيءُ روشنی دهد بنفس خود
وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ و اکرجه نرسیده باشد بوی نَارٌ آتشی یعنی در درخشندکی و براقی
بمثابه ایست که بی آتش روشنایی بخشد نُورٌ عَلَى نُورٍ روشنی افزوده بر روشنی یعنی
صفاء زیت یار شده با نور جراغ و لطافت زجاجه بران افزوده در مشکوة که
ضابط اشعه و جامع انوارست يَهْدِي اللَّهُ راه مینماید خدای لِنُورِهِ بنور معرفة
خود مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ و میزند خدای مثلها را
یعنی معقولات را در صور محسوسات بیان میکند لِلنَّاسِ برای مردم تا زود در یابند
و مقصود سخن بریشان هویدا کردد وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای بهمه جیزها از دقایق
معقولات و محسوسات و حقایق جلیات و خفیات عَلِيمٌ دانا است علما

در باب این تمثیل سخن بسیارست علامة العلما امام فخر الدین رازی قدس سره در
اسرار التنزیل فرموده که مراد نور ایمانست حق سبحانه تشبیه کرد سینهٔ مؤمن را
بمشکوة و دل او را در سینه بقندیل زجاجه در مشکوة و ایمانرا بجراغی افروخته
در قندیل و قندیل را بکوکبی درخشنده و کلمهٔ اخلاص را بشجرهٔ مبارکه که از
تاب آفتاب خوف و ظلال نوال رجا بهره دارد و نزدیکست که فیض کلمه بی آنکه
بر زبان مؤمن کذرد عالم را منور کند جون اقرار بآن بر زبان جاری شد
و تصدیق جنان بآن یار کشت نمودار نور علی نور بظهور رسید و هم از کلمات
امام است طیب الله رمسه که نور ایمانرا بجراغ تشبیه کرد بجهة آنکه در خانه که
جراغ بود دزد پیرامن آن نکردد همجنین در هر دل که ایمان باشد شیطانرا بدان
راه نبود یا آنکه بجراغ داخل خانه روشن شود و از روزنها پرتوی بر خارج افتد
و آنرا نیز روشنی بخشد بهمین منوال نور ایمان دلها روشن کرداند و از انجا
شعاع معرفت بر روزنهاء حواس افتاده انوار طاعات بر اعضا و جوارح پدید آید
سیماهم فی وجوههم ع سیماء هر کس از دل او میدهد خبر و تشبیه فرمود دل
مؤمن را با بکینه تا آنرا بسنك ظلم و جفا نشکنند که آبکینهٔ شکسته هرکجا رسد
ببرد و زخمی که دل شکسته زند مرهم نپذیرد بیت جون آبکینه این دل مجروح نازکم
هر جند بشکنی تیزتر شود و کفته اند آن نور نور معرفت اسرار الهیست یعنی
جراغ معرفت در زجاجهٔ دل عارف و مشکوة سینهٔ او افروخته است از برکة
زیت تلقین شجرهٔ وجود مبارك محمدی که نه شرقیست و نه غربی بلك مکیست و
مکه سره عالم و از فرا کرفتن عارف آن اسرار را از تعلیم سید ابرار سر نور علی نور
معلوم توان کرد قولی آنست که آن نور قرآنست قلب مؤمن زجاجه و زبان او

مشکوة وقرآن مصباح • وشجرهٔ وحی الهی • که نه مخلوق است • ونه مخلوق نزدیک
که هنوز قرآن ناخوانده • دلایل وحجج او بر ممکنان واضح شود • پس چون بدان
قراءة کنند • نور علی نور باشد • در روح الارواح آورده که آن نور محمدیست صلی الله
علیه وسلم • مشکوة آدم باشد • وزجاجه نوح • وزیتونه ابراهیم • که نه بیهودیه مایل است
چه یهودیه غرب راقبله ساخته اند • ونه بنصرانیه • چه نصاری روی بشرق آورده اند
ومصباح حضرت رسالتست صلی الله علیه وعلی جمیع الانبیاء وسلم • یا مشکوة
ابراهیم است • وزجاجه اسمعیل • ومصباح حضرت پیغمبر • وشجرهٔ نبوت که
نه کذبست • ونه هزل • یا مشکوة سینهٔ مشرّح آنحضرتست • وزجاجه دل صافی
مطهّر او • ومصباح علم کامل او • وشجرهٔ خلق شامل او که نه درجانب غلو وافراط است
ونه درطرف تقصیر وتفریط • بلکه برطریق اعتدال که • خیر الامور اوسطها واقع شده •
وصراط سوی عبارت از انست • ودر عین المعانی فرموده که نور محبت حبیب • با
نور خلت خلیل • نور علی نورست **بیت** پدر نور وپسر نوریست مشهور • ازاینجا فهم کن
نور علی نور • بواقی نکات متعلقه بآیة النور • در جواهر التفسیر ببسطی لایق مذکورست
ومسطور • والی الله تصیر الامور **فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ** تسبیح گویید خدایرا درخانهاء
که دستوری داد خدای وامر کرد **أَنْ تُرْفَعَ** آنکه برداشته شود قدر او وبتعظیم • یعنی
آنرا رفیع قدر وبزرگ مرتبه دانند • یا بردارند دران آوازها • یا برداشته شود •
بحق سبحانه حاجتها دران بیوت **وَيُذْكَرَ** ویاد کرده شود **فِيهَا اسْمُهُ** درانخانها
نام او • ومراد از بیوت مساجدست که اشرف اماکن وارفع مساکن ازجمیع بقاع
آنست • ودرانجا بذکر ونماز اشتغال باید نمود • واز سخن دنیی وکلام مالایعنی
محترز باید بود • یا بیوت انبیا علیهم السلام • یا بیوت مدینه • یا حجرات طاهره

وبعضی

وبعضی رفع را حمل کنند بر ساختن وافراشتن بنا • چنانچه **وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ
الْقَوَاعِدَ** • وگویند بیوت عبارت ازچهار خانه است که بامر الهی متصدی عمارت
آن پیغمبران بوده اند • کعبهٔ معظّم که بسعی خلیل • ومدد اسمعیل • علیهما السلام تمام
شده • وبیت المقدس که رفع قواعد آن درایام خلافت داود • واتمام آن بردست
سلیمان علیهما السلام اتفاق افتاده • ومسجد مدینه • ومسجد قبا که عمارت هردو
باشارت حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم بوده **يُسَبِّحُ** تسبیح گفته شود • یا نماز
گذارند **لَهُ** مر خدایرا **فِيهَا** دران بیوت **بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ** ببامداد وشبانگاه **رِجَالٌ**
مُسبّحان یا مصلّیان • مرداند که ازغایة استغراق درمقام شهود **لَا تُلْهِيهِمْ**
مشغول نمیسازد • وباز نمیدارد ایشانرا **تِجَارَةٌ** بازرگانی • یعنی خریدن متاعی که
ازان توقع سود باشد **وَلَا بَيْعٌ** وفروختن آنها • یعنی داد وستد • وخرید وفروخت •
ایشانرا مانع نبود **عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ** ازیاد کرد خدای **وَإِقَامِ الصَّلَاةِ** وازبه پای داشتن
نماز **وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ** واز دادن زکوة • محققان برانند که چون بیع وشری که اعظم
اشغال دنیویست ایشانرا ازذکر مانع نبود • باقی اشغال بطریق اولی • صاحب کشف
الاسرار فرموده که ظاهر ایشان باخلق است • وباطنشان درشهود اسما وصفات حق
وبحقیقة این روش خواجگان ماوراء النهرست • آورده اند که ملک حسین کرت
که والی هرات بود • ازحضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الحق والدین محمد
نقشبند قدس الله سره پرسید • که درطریقهٔ شما ذکر جهر وخلوت وسماع می باشد •
فرمودند که نمی باشد پس گفت بنای طریقهٔ شما برچیست • فرمودند که خلوت
درانجمن • بظاهر با خلق • وبباطن با حق **بیت** ازدرون شو آشنا واز برون بیگانه وش •
اینچنین زیبا روش کم میبود اندر جهان • آنچه حق سبحانه میفرماید که • لا تلهیهم

تجارة ولا بیعٌ عن ذکر الله • اشارت باین مقامست • وحضرت حقایق پناهی
قدس سره در بیان این طریقه انیقه فرموده اند نظم سررشتهٔ دولت ای برادر بکف آر
وین عمر گرامی بخسارت مگذار • دایم همه کس در همه کار • میدار نهفته چشم دل جانب یار •
یخافون میترسند این مردمان • با وجود چنین توجه واستغراق یوما تتقلب
از روزی که بگردد فیه القلوب در آن روز دلها • یعنی از هول متحیر گردد • و از
آرامش باضطراب متغیر شود والابصار و بگردد دیدها • و از هر طرف می نگرد
تا به بینند که نامهٔ او از کجا بدو می آید لیجزیهم الله متعلق است • بیخافون • یعنی میترسند
تا جزا دهد خدای ایشانرا بسبب آن ترس احسن ما عملوا نیکوترین جزاء آنچه کرده اند
یعنی بهشت موعود ویزیدهم و زیاده کند در پاداش ایشان من فضله از فضل
خود • یعنی ورای جزاء موعود • ایشانرا عطاها کرامت فرماید • که هرگز در خاطر
ایشان خطور نکرده باشد والله یرزق و خدای روزی میدهد در دنیی من یشآء
هر کرا میخواهد بغیر حساب ◉ بی حساب • یعنی بران روزی حساب نکند •
یا زیاده از آن دهد در عقبی که بحیز شمار در آید والذین کفروا و آنانکه بپوشیدند
حق را • و نگرویدند بدان اعمالهم عملهاء ایشان که در صورت نیکو نماید چون
صلهٔ رحم • و عتق بنده • و اطعام فقرا • و امثال آن کسراب مانند سرابیست بقیعة
بزمینی هموار • سراب آنست که از شعاع آفتاب در نیم روز بر زمینی مستوی افتد •
لمعان آن رخشنده در نظر آید • چون آبی مواج یحسبه الظمآن پندارد آنرا تشنه ماء
آبی صافی روی بوی آرد حتی اذا جآءه تا چون برسد بموضعی • که در و توهم آب کرد
لم یجده شیئا نیابد آن مظنون و متصور خود را چیزی ووجد الله و یابد عقاب
خدایرا عنده نزدیک کردار خویش • یا خدایرا حساب کنندهٔ خود یابد فوفیه

پس تمام بدهد خدای او را حسابه جزاء کردار او • و بر وجهی که حساب اقتضا کرده
باشد والله و خدای سریع الحساب ◉ زود حساب است • حساب یکی او را از حساب
دیگری باز ندارد • تمثیل کرد اعمال کافر را بسراب • و او را بتشنهٔ جگر سوخته • پس همچنانکه
تشنه از سراب نا امید شده شدت تشنگی زیاده میشود • کافرانرا از امید به پاداش اعمال خود
چون نیابند • حسرت و خیبة افزون میگردد او کظلمات یا کردار ایشان باشد
چون تاریکیهای متراکمه فی بحر لجی در دریای عمیق که دمبدم یغشاه موج میپوشد
آن دریا را موجی من فوقه موج از بالای آن موج موج دیگر من فوقه از زبر آن
موج ثانی سحاب ابری که انوار نجوم را بپوشد ظلمات این تاریکیهاست بعضها
فوق بعض بعضی بالای بعضی متراکم شده • بعضی ظلمت بحر • و ظلمت موج
اول • و ظلمت موج ثانی • و ظلمت ابر اذا اخرج چون بیرون آرد کسی یده دست
خود را که اقرب اعضای مرئیه است بچشم لم یکد یراها نزدیک نیست که
به بیند آنرا • بیان تاکید شدت ظلماتست • یعنی دست را نه بیند • و نزدیک نیست
که بیند ومن لم یجعل الله و هر که نداد و مقرر نکرد خدای له نورا مر او را روشنی
در وقت قسمت ازلی فما له پس نیست مر او را من نور ◉ هیچ نوری این تمثیلی
دیگر است مر عملهاء کفار را • ظلمات اعمال تیره اوست • و بحر لجی دل او • و موج
آنچه دل او را میپوشد از جهل و شرک • و سحاب مهر خذلان بر آن • پس کردار و گفتار
ظلمتست • و مدخل و مخرجش ظلمت • و رجوع او روز قیامت هم بظلمت • بر عکس
مؤمن که او را • نور علی نور است • و این ظلمات بعضها فوق بعض نظم
مؤمنان از تین لحد ور آمدند • لاجرم نور علی نور آمدند • کافر تاریک دل ز انکرست
حال و کارش ظلمت اندر ظلمتست الم تر آیا ندیدی • و ندانستی ان الله آنکه خدای یسبح له

همه جا با...

ع عشر

بس عام

تسبیح میگوید مر ورا بپاکی یاد میکند بمقال یا دلالت حال مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ
هرکه در آسمانها و زمینهاست وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ و مرغان نیز تسبیح کویند اورا
در حالتی که بال کشاده باشند در هوا وصف کشیده. تخصیص طیر بآنست که او
میان زمین و آسمان است. یا دلایل صنع در وی ظاهرترست. چه اجرام ثقیله را
که اصلا مایل می کنند اعطاء قوت میل بمحیط. وقدرت وقوف در هوا. و الهام
بسط اجنحه بوقت صف کشیدن. با آنکه در جناح صفة قبض نیز هست. برهانیست
قاطع. بر کمال قدرت صانع كُلٌّ هریک از اهل آسمان و زمین. یا مرغان یا مجموع.
قَدْ عَلِمَ بدرستی که دانسته است صَلَاتَهُ دعاء خودرا وَتَسْبِيحَهُ و تنزیه خودرا. یا
دعا و تسبیح خدایرا. یا خدای داند نماز و نیاز همه را وَاللّٰهُ عَلِيمٌ و خدای داناست
بِمَا يَفْعَلُونَ ◉ بآنچه میکنند همه از طاعة و عبادت وَلِلّٰهِ و مر خدایراست مُلْكُ
السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها. چه خالق و فاطر آنها اوست وَ
إِلَى اللّٰهِ الْمَصِيرُ ◉ و بسوی خدای بازکشت همه أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللّٰهَ آیا نمی بینی آنکه خدای
يُزْجِي سَحَابًا میراند ابررا. و می انگیزاند قطعه قطعه ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ پس تألیف
میکند در میان او. یعنی انضمام میدهد بعضی از ورا با بعضی ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا
پس میکرداند اورا در هم رسته. و بر هم بسته فَتَرَى الْوَدْقَ پس بینی بارانرا يَخْرُجُ مِنْ
خِلَالِهِ بیرون می آید از میان آن وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ و فرو میفرستد از ابر مِنْ جِبَالٍ
فِيهَا از کوهها که در وست. یعنی از قطعهاء ابر بزرگ. که مشابه کوهها اند
در عظمت مِنْ بَرَدٍ از تکرک. که کاینست در ان مفعول محذوفست. تقدیرش چنین که
میفرستد از تکرکی که در ابرست تکرک را. وگفته اند اینجا سما آسمانست. نه ابر و در آسمان
کوههاست از تکرک. چنانچه در زمین کوههاست از سنگ. و حق تعالی از ان تکرک

نازل میکرداند فَيُصِيبُ بِهِ پس میرساند آن تکرک را مَنْ يَشَاءُ بکشت و زرع و باغ
هرکه میخواهد وَيَصْرِفُهُ و باز میدارد آنرا عَمَّنْ يَشَاءُ از میوه و محصول هرکه میخواهد
يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ نزدیکست که روشنی برق آن ابر يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ ببرد دیدهارا.
و برباید از فرط روشنی. و این قوی تر دلیلی است بر کمال قدرت. که شعلهٔ آتش از میان
ابر آبدار بیرون می آرد يُقَلِّبُ اللّٰهُ میکرداند خدای اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ شب و روز را.
برفتن و آمدن از پی یکدیگر. یا بنقصان یکی و زیادتی دیگری. یا متغیر میسازد احوال
ایشان بحرارت و برودت. یا بنور و ظلمت إِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستی که در آنچه مذکور شد
لَعِبْرَةً هر آینه دلالتی و اعتباریست لِأُولِي الْأَبْصَارِ ◉ مر خداوندان بصر و بصیرت را.
وَاللّٰهُ خَلَقَ و خدای بیافرید كُلَّ دَابَّةٍ هر جنبنده که بر زمین است مِنْ مَاءٍ از آب که
جزء مادهٔ اوست. یا از آبی مخصوص. یعنی نطفه. و این بر سبیل تغلیب بود. چه بعضی
حیوانات از نطفه مخلوق نیستند. در تبیان از ابن عیسی نقل میکند که حق سبحانه
جوهری آفرید و نظر هیبة بروا فکند. بکداخت و آب کشت. بعضی از ان را تقلیب کرد
بآتش. و از ان جن بیافرید. پس تقلیب بعضی دیگر کرد بباد. و از ان ملایکه را مخلوق
ساخت. پس تقلیب نمود مقداری را بخاک و از ان آدمی و سایر حیوانات خلق کرد.
و اصل همه آبست فَمِنْهُمْ پس از ین جنبندکان مَنْ يَمْشِي هست آنچه میرود عَلَىٰ بَطْنِهِ
بشکم خود. چون مار. و ماهی. و سایر هوام وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي و از یشان هست که
میرود عَلَىٰ رِجْلَيْنِ بر دو پای. چون آدمی. و مرغ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي و از یشان هست که
مشی میکند عَلَىٰ أَرْبَعٍ بر چهار پای. چون نعم. و سبع. تقدیم کرد آنرا که در قدرت
ابلغست. و آن ماشی باشد بی آلت مشی. پس آنکه بدو پای رود. آنکه آنکه چهار قوایم
دارد. و از حیوانات آنکه زیاده از چهار پای دارد. اعتماد او بر قوایم اربع بیش نیست

یَخْلُقُ اللّٰهُ می آفریند خدای مَا یَشَاءُ هرچه میخواهد از آنچه ذکر کرد و از آنچه یاد نفرمود
باختلاف صور و اعضا و هیأت و حرکات و قوی و افعال با وجود اتحاد عنصر
و صاحب حدیقه فرموده نظم اوست قادر بهرچه خواهد و خواست هرچه خواهد
کند که حکم او راست نقش بند برون گلها اوست نقش دان درون دلها اوست
إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای عَلَىٰ کُلِّ شَیْءٍ بر آفریدن همه چیزها قَدِیرٌ ○ تواناست پس هرچه
خواهد بیافریند لَقَدْ أَنْزَلْنَا بخدای که فرو فرستادیم آیَاتٍ مُبَیِّنَاتٍ آیتهاء روشن کرده
و هویدا وَاللّٰهُ یَهْدِی و خدای راه نماید مَنْ یَشَاءُ هر کرا خواهد بسبب تفکر در آن
إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ ○ براهی راست و درست که طریق بهشتست آورده اند که
میان بشر منافق و یهودی خصومت افتاد یهودی گفت بیا تا محاکمه را بمجلس محمد
بریم و منافق گفت مرافعه بکعب بن اشرف میکنیم حق سبحانه آیت فرستاد که وَیَقُولُونَ
و میگویند منافقان که ما آمَنَّا بِاللّٰهِ گرویده ایم بخدای وَبِالرَّسُولِ و بفرستاده او
وَأَطَعْنَا و فرمان برداری کرده ایم هر دو را ثُمَّ یَتَوَلَّىٰ پس بر میگردند فَرِیقٌ مِنْهُمْ
گروهی از ایشان و امتناع مینمایند از قبول حکم مِنْ بَعْدِ ذَٰلِکَ از پس اقرار بایمان
و اطاعت وَمَا أُولَٰئِکَ و نیستند آن گروه بِالْمُؤْمِنِینَ گرویدگان مخلص یا ثابت
بر ایمان و گویند میان مرتضی علی رضی الله عنه و مغیرة بن وایل مخاصمه بود
در آب و زمین چندان چه علی رض خواست که او را نزد رسول صلی الله علیه
و سلم برد میسر نشد و گفت او برای تو حکم خواهد که عمزاده اوی حق تعالی
آیت فرستاد که اقرار بایمان و فرمان برداری میکنند و از حکم خدا و رسول
سر می پیچند و روی تابند وَإِذَا دُعُوا و چون خوانده شوند إِلَى اللّٰهِ بکتاب خدای
وَرَسُولِهِ و بحکم رسول او لِیَحْکُمَ تا حکم کند پیغمبر براستی بَیْنَهُمْ میان ایشان

إِذَا فَرِیقٌ آنگاه گروهی مِنْهُمْ از ایشان که بشریست یا مغیره مُعْرِضُونَ اعراض
کنندگانند از محکمه علیه نبویه وَإِنْ یَکُنْ و اگر باشد لَهُمُ الْحَقُّ مر ایشانرا حکم
یعنی برای ایشان بود یَأْتُوا إِلَیْهِ بیایند بسوی پیغمبر مُذْعِنِینَ فرمان بردگان
و انقیاد کنندگان یعنی اگر دانند که برای ایشان حکم واقع خواهد شد
فرمان برنده اند و اگر معلوم کنند که حکم برایشان خواهد بود سر باز زننده أَفِی
قُلُوبِهِمْ آیا در دلهاء ایشان مَرَضٌ بیماریست یعنی کفر و میل بظلم أَمِ ارْتَابُوا یا در
شک افتادند در باب پیغمبر و از و تهمتی مشاهده کردند که برو اعتماد در ایشان
نماند أَمْ یَخَافُونَ یا میترسند أَنْ یَحِیفَ اللّٰهُ آنکه حیف کند خدای در نزول حکم
و جور نماید عَلَیْهِمْ برایشان وَرَسُولُهُ و میل کند رسول او در حکومت بَلْ نه یعنی
که پیغمبر محل تهمت باشد یا خدا و رسول او حیف کنند بلکه أُولَٰئِکَ آن گروه
هُمُ الظَّالِمُونَ ○ ایشان ستمکارانند بر خصوم یا بر نفسهای خود با با و امتناع
از حکم خدا و رسول إِنَّمَا کَانَ جز این نیست که هست قَوْلَ الْمُؤْمِنِینَ گفتار
گرویدگان إِذَا دُعُوا چون خوانده شوند إِلَى اللّٰهِ بکتاب خدای وَرَسُولِهِ و بسوی
پیغمبر او لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ تا حکم کند میان ایشان بوقت مخاصمات أَنْ یَقُولُوا
آنکه گویند سَمِعْنَا شنیدیم قول ترا وَأَطَعْنَا و فرمان بردیم امر ترا مصراع
بهرچه حکم کنی در میان ما حکمی وَأُولَٰئِکَ و آن گروه که چنین گویند هُمُ
الْمُفْلِحُونَ ○ ایشانند رستگاران از درکات سخط ربانی و رسیدگان بدرجات
رضای سبحانی وَمَنْ یُطِعِ اللّٰهَ و هر که فرمان برد خدای را در فرایض وَرَسُولَهُ و فرستاده
او را در سنن یا در هرچه فرمایند وَیَخْشَ اللّٰهَ و بترسد از عقاب خدای بر گناهان
گذشته وَیَتَّقْهِ و به پرهیزد از خشم او و معصیت نکند در زمان

ع ربع

آینده فَأُولَٰئِكَ پس آن کروه هُمُ الْفَائِزُونَ ⊙ ایشانند فوز یافتکان بنعیم
مقیم در کشاف آورده که یکی از ملوك التماس آیتی کرد که عمل بدان کافی باشد
ومحتاج بآیات دیکر نشود • علماء زمان برین آیة اتفاق کردند • چه حصول
فوز وفلاح جز بفرمان برداری • وخشیة • وتقوی • متصور نیست بیت
اینك ره اکر مقصد اقصی طلبی • وینك عمل ار رضای مولی جویی وَأَقْسَمُوا وسوکند
خوردند منافقان بِاللَّهِ بخدای جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ سخت ترین سوکندان خود • که
در طریق فرمان برداری جنانند که بی شبهه لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ اکر فرمایی ایشان را
به بیرون آمدن از دیار واموال خود لَيَخْرُجُنَّ هر اینه بیرون آیند • ولحظهٔ توقف
ننمایند قُلْ لَا تُقْسِمُوا بکو قسم یاد مکنید • وسوکند بدروغ مخورید طَاعَةٌ
مطلوب از شما فرمان برداریست مَعْرُوفَةٌ شناخته شده باخلاص وصدق
نیت نه سوکند دروغ بر طاعت نفاقی إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بدرستی که خدای داناست
بِمَا تَعْمَلُونَ ⊙ بآنچه شما میکنید از نفاق وجز آن قُلْ بکو أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید
خدایرا بخلوص نیت وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ واطاعت کنید رسول را بصفای طویت
فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اکر روی بکردانید ای مردمان فَإِنَّمَا عَلَيْهِ جز این نیست که بر پیغمبرست
صلی الله علیه وسلم مَا حُمِّلَ آنچه بر وحمل کرده اند • از تبلیغ احکام وَعَلَيْكُمْ وبر شماست
مَا حُمِّلْتُمْ آنچه بار کرده شده اید از انقیاد وامتثال وَإِنْ تُطِيعُوهُ واکر فرمان
برید رسول را در حکم او تَهْتَدُوا راه یابید براستی وَمَا عَلَى الرَّسُولِ ونیست بر فرستاده
بحجی إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ مکر رسانیدن آشکارا • ودعوت واضح • وپیغمبر آنچه
برو بوده بجای آورده • وآنچه کار و بار شماست مانده وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وعده
کرد خدای آنانرا که کرویدند مِنْكُمْ از شما وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وبکردند

کارهاء شایسته • مراد بقول اشهر • فقراء مهاجرین اند که بعد از هجرت
بمدینه در منازل انصار جای کرفتند • وقریش با اکثر قبایل عرب که در مکه
ویثرب بودند بمحاربهٔ ایشان اتفاق نموده • شب وروز پیغامهاء تهدیدآمیز
وسخنان فتنه انکیز میفرستادند • مهاجران اکثر اوقات سلاح با خود داشتندی
وروزکاری بهول وهراس میکذاشتند • روزی بایکدیکر کفتند آیا زمانی برما
درآید که خودرا ایمن ومطمئن بینیم • وبفراغت خاطر بساط سلامت وعافیت
نشینیم • این آیة نازل کشت • وحق سبحانه وعده داد وسوکند خورد که لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ
هر اینه ایشانرا خلیفه کرداند فِي الْأَرْضِ در زمین کفار از عرب وعجم كَمَا اسْتَخْلَفَ
الَّذِينَ همچنانچه خلیفه کردانیده شدند • وحفص استخلف فعل معلوم میخواند یعنی
همچنانچه خدای خلیفه کردانید آنانرا که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان یعنی بنی اسرائیل
که زمین مصر وشام بدیشان داد • تا تصرف کردند در ان • چنانچه ملوك
در ممالك خود میکنند • واندك فرصتی را این بوعدهٔ مؤمنان وفا فرمود جزایر
عرب ودیار کسری وبلاد روم بدیشان ارزانی داشت واميدست که اطراف
واکناف مشارق ومغارب بحکم • لیظهره علی الدین کله • بجوزهٔ تسخیر ملازمان
سدهٔ شرع نبوی • ومتابعان احکام ملت مصطفوی در آید نظم دم بدم صیت کمال
دولت خدام او • عرصهٔ روی زمین را سر بسر خواهد کرفت • شاهباز همتش چون برکشاید
بال قدر • از ثریا تا ثری در زیر پر خواهد کرفت • این آیت دلیل اعجاز قرآنست • وحجت
صحت نبوت • وبرهان خلافت خلفاء راشدین رضوان الله علیهم اجمعین
وَلَيُمَكِّنَنَّ وهر اینه با قوت ومتمکن وثابت سازد لَهُمْ برای ایشان دِينَهُمُ
دین ایشانرا الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ آن دینی که پسندیده است مر ایشانرا • یعنی دین اسلام •

مراد آنست که او را بر همه ادیان غالب کردند وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ و بدل دهد ایشان را
مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ از پس ترس ایشان از اعادی أَمْنًا ایمنی از ایشان يَعْبُدُونَنِي
میپرستند مرا در زمان خلافة لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا شریك نمیسازند با من چیزی را
یعنی اختیار و جاه ایشان از عبادت و توحید باز نمیدارد وَمَنْ كَفَرَ و هر که
کفران ورزد درین نعمت بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از راست شدن وعده فَأُولَٰئِكَ
پس آن گروه کافر نعمتان هُمُ الْفَاسِقُونَ ◯ ایشان کاملاند در فسق. ثعلبی رحمه
الله آورده که قتلهٔ ذو النورین رضی الله عنه اول جمعی بودند که کفران
این نعمت ورزیدند وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بپای دارید نماز مفروض را وَآتُوا الزَّكَاةَ
و بدهید زکوة واجب را وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان برید رسول را صلی الله علیه وسلم بهر چه فرماید
لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ◯ شاید که رحمت کرده شوید لَا تَحْسَبَنَّ مپندار ای محمد
الَّذِينَ كَفَرُوا آنان که نگرویدند مُعْجِزِينَ عاجز کنندگان مر خدای را از عذاب کردن فِي الْأَرْضِ
در زمین. یا پیشی گیرندگان بر وی. یعنی نتوانند که بر حق سبحانه پیشی گیرند
و عذاب او را از خود فوت کنند وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ و بازگشت ایشان آتش دوزخست
وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ ◯ و بد بازگشتیست آتش. در اسباب نزول آورده که حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم غلامی انصاری که مدلج بن عمرو نام داشت بوقت نیمروز
بطلب فاروق رضی الله عنه فرستاد. مدلج بی اجازت در آمد. و عمر رضی الله عنه
خفته بود. و جامه از بعضی اعضاء او دور شده. و قولی آنست که بیدار بود و با زن
خود ملاعبه میفرمود. از آمدن غلام کراهتی تمام بدل وی راه یافت. بر زبان
مبارکش جاری شد که چه بودی که حق سبحانه نهی فرمودی که آبا و ابنا و خدم
و حشم ما. در مثل این ساعات بی دستوری بخانهٔ ما در نیایند یا بر سر امور

مخفیه

مخفیه مطلع نشوند. بعد از انکه بخدمت پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه
آمد. این آیت نازل شده بود که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لِيَسْتَأْذِنْكُمُ
باید که دستوری طلبند از شما الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ آنانکه مالك ایشانست
دستهاء شما یعنی بندگان ذکور یا همه ایشان از غلام و کنیزك وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا
الْحُلُمَ و آنان نیز از کودکان که نرسیده اند به بلوغ مِنْكُمْ از قوم شما یعنی
بندگان و کودکان نارسیده. باید که طلب اذن کنند از شما برای در آمدن بخانهای
شما ثَلَاثَ مَرَّاتٍ سه نوبت در شبانروزی مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ یکبار پیش از نماز بامداد
که آدمی از خواب بر میخیزد. و جامهٔ خلوت بیرون کرده. میخواهد که لباس
صحبت پوشد وَحِينَ تَضَعُونَ و یکبار هنگامی که می نهید ثِيَابَكُمْ جامهاء خود را
مِنَ الظَّهِيرَةِ بیان حین است. یعنی آن وقت نیمروز وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ
و یکبار پس از نماز خفتن که وقت تجرد است از لباس و در آمدن بمضاجع ثَلَاثُ
عَوْرَاتٍ لَكُمْ نگاه دارید این سه وقت عورت که مر شما راست لَيْسَ عَلَيْكُمْ
نیست بر شما وَلَا عَلَيْهِمْ و نه بر بندگان و کودکان نارسیده جُنَاحٌ گناهی و بزهٔ
در ترك استیذان بَعْدَهُنَّ پس ازین سه وقت طَوَّافُونَ بندگان طواف کنندگان اند
یعنی در آیندگان عَلَيْكُمْ بر شما برای خدمت. پس همواره نتوانند که دستوری
طلبند بَعْضُكُمْ در می آید بعضی از شما عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی. یعنی ممالیك بر موالی
كَذَٰلِكَ مانند این روشن کردن يُبَيِّنُ اللَّهُ روشن میسازد و بیان میکند خدای لَكُمُ
الْآيَاتِ برای شما دلایل حق و احکام شرع وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بمصالح
عباد حَكِيمٌ ◯ حکم کننده برعایت مراسم آداب. نزد بعضی علما حکم این آیت
منسوخ است. و بقول جمعی محکم. ابن جبیر را پرسیدند که بعضی در نسخ این آیة

سخن میکویند• جواب داد که بخدای که منسوخ نیست• اما مردم درین تهاون
میورزند وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ وچون برسند طفلان آزاد مِنْكُمُ الْحُلُمَ از شما
بخواب دیدن• یعنی محتلم شوند• مراد آنست که بالغ کردند• واحتلام روشنتر
دلیلیست بر بلوغ فَلْيَسْتَأْذِنُوا پس باید که طلب دستوری کنند در همه اوقات
كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ همچنانکه دستوری میطلبند آنانکه بالغ شدند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش
ازیشان• یعنی ایشان حکم سایر مردان دارند در استیذان كَذَٰلِكَ همچنانکه
بیان کرد این حکم را يُبَيِّنُ اللَّهُ مبین کرداند خدای لَكُمْ آيَاتِهِ برای شما آیتهاء
خود را وَاللَّهُ عَلِيمٌ وخدای داناست باحوال شما حَكِيمٌ ◉ حکم کننده بحکمت
در تعیین اوضاع شریعت• تکرار این دو اسم در آخر دو آیت متعاقب• جهت
مبالغه وتأکیدست وَالْقَوَاعِدُ ونشستکان در خانها وبازماندکان مِنَ النِّسَاءِ
از زنان اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ آنانکه امید ندارند نِكَاحًا نکاح خود را• یعنی طمع ندارند
که کسی ایشان را نکاح کند جهة پیری وعجز• فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ پس نیست بر ایشان جُنَاحٌ
گناهی ووبالی أَنْ يَضَعْنَ ازانکه بنهند ثِيَابَهُنَّ جامهاء ظاهر خود را• چون چادر
وروسرانداز که بالای مقنعه میپوشند غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ در حالتی که
ظاهر کنندکان نباشند مواضع زینت را• یعنی غرض از وضع چادر اظهار سر و
گردن وکوش وموی وامثال آن نباشد وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ وآنکه طلب عفت کنند و
بپوشند خود را خَيْرٌ لَهُنَّ بهترست ایشان را ودورتر از تهمت وَاللَّهُ سَمِيعٌ وخدای
شنواست مقالات ایشان را با مردان عَلِيمٌ ◉ دانا بمقصود ملاقات ایشان
امام واحدی رحمه الله آورده که تندرستان صحابه با مریض واعمی مواکله نکردندی
یا این جماعت از هم کاسکی ارباب صحت محترز بودندی• از بیم آنکه مبادا که

عش

طبع

طباع سلیمه را ازیشان نفرت آید• یا آنکه بعضی از صحابه چون بسفر رفتندی
کلیدهاء خانه وانبار بدست ارباب عاهات باز دادندی• تا بوقت حاجت از
طعام ایشان تناول کنند• واین درویشان بتوهم عدم رضای ایشان ازان پرهیز
میکردند• یا اگر کسی ایشان را بمائده که در خانه پدر یا مادر یا اقارب قریبه
وی ترتیب کرده بودند دعوت نمودی• اجابت نمیکردند• حق سبحانه آیة فرستاد
که لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ نیست بر نابینا حَرَجٌ بزهی وتنگی وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ ونه بر لنگ حَرَجٌ
وبالی وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ ونه بر بیمار گناهی وَلَا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ ونه بر نفسهاء
شما وزری أَنْ تَأْكُلُوا آنکه بخورید شما واهل ابتلا مِنْ بُيُوتِكُمْ از طعام خانهاء خود
که اهل وعیال شما در آنند وخانهاء فرزندان نیز درین داخلست• بحکم این
حدیث که• انت ومالك لابيك• وخبر صحیح است که پاکترین چیزی که خورند
مرد از کسب اوست• وان ولده من کسبه أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ یا خانهاء پدران
خود أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ یا خانهاء مادران خود أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ یا خانهاء برادران
خود أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ خانهای برادران پدران خود أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ
یا خانهاء خواهران پدران خود أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ یا خانهاء برادران مادران
خود أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ یا خانهاء خواهران مادران خود أَوْ مَا مَلَكْتُمْ مَفَاتِحَهُ
یا خانهاء که مالك شدید شما خزاین آنرا• از نقود• وامتعه• واطعمه• این خطاب
با وکلا وخازنانست• وکویند مراد خانهٔ بندکانست• وجز خانهٔ اولاد وعبید
رضاء صاحب بیت در اکل طعام شرطست أَوْ صَدِيقِكُمْ یا خانهاء دوستان خود
دران نیز رضای دوست باید• وحقیقت آنست که اگر دوست حقیقی بود انبساط
او ازین صورت بیفزاید• فتح موصلی رحمه الله بدر خانهٔ دوستی آمد• واو حاضر نبود

یا خانهاء خواهران خود أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ یا
صح

کیسهٔ اورا از جاریه طلبید • ودو درم برداشت • وباقی بکنیزک باز داد • جون
خواجه بخانه رسید • وصورت واقعه از جاریه شنید • بشکرانهٔ آن انبساط •
کنیزک را آزاد کرد وبنواخت • در نکارستان آورده که نظم شبی کفتم جهان فرسوده را
که بود آسوده در کنج رباطی • بلذتها جه خوشتر در جهان کفت • میان دوستداران انبساطی
ودر عوارف المعارف فرموده که جون کسی یار خود را کوید که • اعطنی من مالک •
واو در جواب کوید • کم ترید • دوستی را نمیشاید • یعنی باید که هرجه دارد در میان
آرد واستفسار جند وجون بکذارد • جه دوست جانی بهترست از مال • ودر این
باب کفته اند بیت ای دوست برو بهرجه داری • یاری بخر وبهیچ مفروش • ولله
در من قال بیت یاران بجان مضایقه باهم نمیکنند • آخر کسی بمال جدایی جرا کند •
بسیار جد وجهد باید که تا کسی خود را بآدمی صفتی آشنا کند • شرطست بعد یافتن یار آشنا
کز بهر او بعهد محبت وفا کند • وبر قول اول که سبب نزول آیة تنفر صحابه بود
از مواکلهٔ اهل علل علی را بمعنی فی باید کرفت • یعنی نیست در مواکله با هر یک از ایشان
حرجی • آورده اند که در شان بنی لیث بن عمرو از کنانه که تنها طعام خوردن را
حرام دانستندی • واز صبح تا شام خوان نهاده طلب مهمان کردندی • وجون
ثلثی از شب بکذشتی • ومهمان نرسیدی • آنکاه جیزی خوردندی • یا در بارهٔ جمعی
از انصار که مشقت بر نفس خود نهاده جز با مهمان طعام نخوردندی • یا در بیان
حال جمعی که از اجتماع بر طعام پرهیز نمودندی • این آیت آمد که لَيْسَ عَلَيْكُمْ
جُنَاحٌ نیست بر شما کناهی أَنْ تَأْكُلُوا آنکه بخورید طعام را جَمِيعًا باهم مجتمع
شده أَوْ أَشْتَاتًا یا پراکنده پراکنده فَإِذَا دَخَلْتُمْ پس جون در آیید بُيُوتًا بخانها
که مذکور شد • یا بخانهاء خود یا ببوت خالیه • یا مساجد فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ

بسلام.

بسلام کوید بر هم دینان خود • المؤمنون کنفس واحدة • ودر خانهاء خود براهالی
خود • ودر مساجد نیز سلام کنند • وکفته اند اکر مسجد یا خانه خالی بود کوید • السلام
علینا من ربنا وعلی عباد الله الصالحین • وبر هر تقدیر سلام باید کرد تَحِيَّةً سلام
کردنی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثابت ومشروع از نزدیک خدای مُبَارَكَةً بسیار خیر
وبا برکت طَيِّبَةً پاک که نفس مستمع بدان خوش شود كَذَٰلِكَ همجنانچه بیان سلام
فرمود يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند خدای لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما آیتهاء حکمت خود را •
لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ◉ شاید تعقل کنید در آن • وحق وصواب را دریابید •
إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ جزین نیست که کرویدکان کامل الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ آنانند که
کرویدند بخدای وَرَسُولِهِ وبرسول او از صمیم دل وَإِذَا كَانُوا وجون باشند مَعَهُ
با رسول وی صلی الله علیه وسلم عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ بر کاری جمع آرنده • یعنی مهمی که بشرع
ایشانرا مجتمع باید شد • جون جمعات • واعیاد • وحروب • ومشاورات • ونماز
استسقا لَمْ يَذْهَبُوا نروند از نزدیک وی حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ تا وقتی که دستوری طلبند
از وی • واو تشریف اذن ارزانی فرماید إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ بدرستی آنانکه دستوری
میطلبند از تو أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن کروه آنانند که از روی صدق يُؤْمِنُونَ
میکروند بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بخدا ورسول او • وتصدیق مینمایند • تعریض جمعی
منافقانست که در غزوهٔ تبوک به تخلف از جهاد دستوری میجستند • ودر بارهٔ
ایشان نازل شد که • انما یستاذنک الذین لا یومنون بالله الآیة فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ
پس جون طلب اذن کنند این مؤمنان مخلص از تو لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ برای اصلاح و
اتمام بعضی از کارهای خود فَأْذَنْ پس دستوری ده لِمَنْ شِئْتَ مر کرا خواهی مِنْهُمْ
از ایشان که عذر واضح دارند وَاسْتَغْفِرْ وبا وجود اجازت طلب آمرزش کن

لَهُمُ اللّٰهُ برای ایشان از خدای. جه تقدیم امور دنیا بر مهم دین. واکرجه بعذر
باشد خالی از خللی نیست. وکوییا که بخروج از جماعة آثم اند. پس برای ایشان
استغفار کن اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای امرزنده است تقصیرات بندکانرا
رَحِیمٌ ◎ مهربانست بر تخفیف تکلیف از یشان لَا تَجْعَلُوا مدارید ومدانید
دُعَاۤءَ الرَّسُولِ مر شما را بَیْنَکُمْ میان خود کَدُعَاۤءِ بَعْضِکُمْ همجو خواندن بعضی (خواندن رسول صح)
از شما بَعْضًا بعضی را. یعنی قیاس مکنید خواندن رسول را بر خواندن یکدیکر. که
اعراض توانید کرد. یا در جواب مساهله توانید نمود. جه مبادرت بامر او
ولازم. ومراجعت بغیر اذن او حرام ونا روا. یا دعاء او را بر شما. یا برای شما.
جون دعاء یکدیکر مدانید که آن دعا بی شك مستجابست. ومقبول حضرت رب
الارباب. یا ندا کردن شما و خواندن مر رسول را. بایدکه از روی تعظیم باشد
جنانجه. یا رسول الله یا نبی الله. جه حضرت عزت همه انبیا را بندای علامت خطاب
کرده. وحبیب خود را به ندای کرامت بیت یا آدم پست بابدر انبیا خطاب
یا ایها النبی خطاب محمدست. آورده اند که جون آنحضرت خطبه خواندی
منافقان بتنك آمده. بیکدیکر پناه شدندی. واز مسجد بیرون رفتندی. آیة
آمدکه قَدْ یَعْلَمُ اللّٰهُ الَّذِینَ بتحقیق میداند خدای آنانرا که از روی کراهت
یَتَسَلَّلُونَ بیرون میروند اندك اندك مِنْکُمْ از میان شما لِوَاذًا در حالت پناه
جستن بیکدیکر وپوشیدن سر را فَلْیَحْذَرِ الَّذِینَ پس باید که بترسند آنانکه
یُخَالِفُونَ مخالفت میکنند. واعراض مینمایند عَنْ اَمْرِهِ از فرمان خدای اَنْ تُصِیبَهُمْ
ازانکه برسد بدیشان فِتْنَةٌ آزمایشی از حق که کمراهیست. یا محنتی در نفس ومال
وولد. یا تسلط سلطان جایر. یا مهر غفلت بر دل. یا رد توبه. جنید قدس سره

فرموده که سختی دل. ومتأثر ناشدن او از معرفت الهی اَوْ یُصِیبَهُمْ یا برسد ایشانرا
عَذَابٌ اَلِیمٌ ◎ عذابی دردناك در آخرت اَلَا اِنَّ لِلّٰهِ بدانید بدرستی که مر خدایراست
مَا فِی السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ آنجه در آسمانها وزمین است. یعنی همه ملك اویند و
مالك همه اوست. زیراکه خالق همه است قَدْ یَعْلَمُ بدرستی که میداند مَا اَنْتُمْ
عَلَیْهِ آنجه شما ای مکلفان بر انید از موافقت ومخالفت ونفاق واخلاص وطاعة
ومعصیت وَیَوْمَ یُرْجَعُونَ ومیداند روزی راکه باز کردانیده شوند منافقان
اِلَیْهِ بسوی جزاء او فَیُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشانرا بِمَا عَمِلُوا بآنجه کرده اند از عملها
بد. وبران مکافات کند وَاللّٰهُ بِکُلِّ شَیْءٍ وخدای بهمه جیزها عَلِیمٌ ◎ داناست
وهیج جیزی ومخفی نماندست آنکس که بیافرید بیدا ونهان. جون نشناسد نهان وپیدا نهان

سُورَةُ الْفُرْقَانِ سَبْعٌ وَسَبْعُونَ آیَة بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ ◎ تَبَارَكَ

صاحب کشف الاسرار از معانی که مفسران مر لفظ. تبارك را کفته اند. سه معنی
اختیار فرموده. اول آنکه برکت ازوست. واین اشارت بکارسازی وبنده نوازی
حق است. دوم آنکه بزرکوار وبرترست. واین بیان صفت سرمدی. ونشان عزت
ازلی وابدی. اوست. سیوم آنکه دایم وثابتست. واین عبارت از دوام ذات اوست
لم یزل ولا یزال الَّذِی آنکه نَزَّلَ الْفُرْقَانَ فرو فرستاد قرآنرا که جدا کننده است
میان حق وباطل وحلال وحرام عَلٰی عَبْدِهٖ بر بنده خود. یعنی محمد صلی الله علیه وسلم
لِیَکُونَ تا باشد بنده او لِلْعَالَمِینَ مر آدمیان وپریانرا نَذِیرًا بیم کننده از عذاب
الهی. یا باشد قرآن اهل هر قرنیرا در هر زمان ترسانده از موجبات سخط ربانی
الَّذِی لَهُ آنکسی که مر اوراست مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ پادشاهی آسمانها وزمینها
جه وی متفردست بآفریدن آنها. پس اورا رسد تصرف دران وَلَمْ یَتَّخِذْ وفرا نکرفت

خدای ولدا فرزندی چنانچه زعم یهود ونصاری است ولم یکن له ونیست مرورا
شریک فی الملک انبازی در پادشاهی چنانچه ثنویه وثنیه کویند یعنی اوراست
پادشاهی بی‌فرزندی که قایم مقام او تواند بود یا شریکی که با او مقاومت تواند کرد
وخلق کل شیء وبیافرید همه چیزها را از مواد مخصوصه بهیات مختلفه و
اشکال متنوعه فقدره پس اندازه کرد آنچیزها را تقدیرا اندازه کردنی یعنی اورا
مهیا ساخت برای خصایص وافعالی که ازو میخواست یا تقدیر کرد بقای اورا
تا وقتی معلوم واتخذوا وکرفتند کفار من دونه بجز خدای افریدکار آلهة لا یخلقون
خدایان که نیافرینند شیئا چیزیرا وقادر نباشند بر خلق هیچ چیز وهم یخلقون
وحال آنست که ایشان آفریده شده اند وهر مخلوقی محتاجست در وجود بخالق
ومحتاج خدایی را نشاید پس تا نیکه عبده ایشانرا میتراشند وبهر وجه که
میخواهند تصویر میکنند چگونه سزای پرستش باشند ولا یملکون وبا وجود
مخلوقیت نمیتوانند واستطاعت ندارند لانفسهم برای نفسهای خود ضرا برداشتن
ضرری ولا نفعا ونه جذب نفعی یعنی نه سودی بخود میتوانند رسانید ونه
زیانی از خود باز میتوانند داشت وحال آنکه خدای ضار ونافع باید ولا یملکون
ونمیتوانند آلهه باطله وقادر نیستند موتا بر میرانیدن کسی ولا حیوة ونه بر زنده
کردن کسی اولا یا بر ابقاء حیوة او ولا نشورا ونه بر بعث وحشر او ثانیا
وخدای محیی وممیت وباعث باید وقال الذین کفروا وکفتند آنانکه نکرویدند
ان هذا نیست این فرقان که محمد بما آورده الا افک افتریه مکر دروغی که بر بافته است
آنرا واعانه ویاری داده اند اورا علیه بر ساختن آن دروغ قوم آخرون کروهی
دیکر چون جبر ویسار یا عداس یا فکیهه رومی یعنی ایشان اخبار سابقه بر وی خواندند

ایشان به

خمیس

واو بعبارت عربی بر ما القا میکند فقد جاءوا پس بدرستی که آمده اند این قوم
ظلما وزورا به ستم ودروغ یعنی یاری دهندکان وی وبرین تقدیر این تقیه
کلام کفار باشد واصح آنست که این سخن حضرت خداوندست میفرماید که
کفار دین که میکویند قرآن دروغست وبهدد قومی بر بافته میشود آمدند بشرک
وستم وبهتان وقالوا ودیکر کفتند کلام وی اساطیر الاولین افسانهای پیشینیانست
که در کتابها نوشته اند اکتتبها مینویسانید آنرا چه خود نمیتواند نوشت
فهی پس آن نوشتها تملی علیه املی کرده میشود برو بکرة واصیلا بامداد وشبانگاه
یعنی در دو طرف روز یا شب وروز آنهارا برو میخوانند تا یاد میکیرد چه خود
نمیتواند خواند وچون حفظ کرد بر ما میخواند ومیکوید این وحی است قل بکو رد
سخن ایشانرا که انزله الذی فرستاده است قرآنرا آنکس که بی شبهه یعلم السر
میداند پوشیده را فی السموات والارض در آسمان وزمین بدان دلیل که این
کلام مشتمل است بر اخبار از مغیبات وعلم غیب خاصه حق تعالی است
ودیکر آنکه همه فصحای شما از اتیان بمثل آن عاجزند وچنین کلام جز از نزدیک ملک
علام نشاید انه بدرستی که او کان غفورا هست آمرزنده که برده کرم بر جرایم
بدکاران میپوشد رحیما مهربان که در عقوبة عاصیان تعجیل نمیکند وقالوا و
کفتند صنادید قریش چون ابو جهل وعتبه وامیه وعاص وامثال ایشان
ما لهذا الرسول چیست این پیغمبررا بر سبیل تهکم کفتند چه بوده است
این کس را که دعوی رسالت میکند که مثل مردم دیکر یاکل الطعام میخورد خوردنی
ویمشی ومیرود برای طلب معیشت چون دیکران فی الاسواق در بازارها اکر
دعوی او درستست باید که حال او مخالف حال دیکران باشد ایشان بسبب

وقوف در مرتبهٔ محسوسات، از حال آنحضرت غافل شده. پنداشتند که تمییز رسل از غیر ایشان بامور جسمانی باشد. وندانستند که نبوّت منافی بشریت نیست بلکه مقتضی آنست تا تناسب وتجانس که سبب افاده واستفاده است بحصول پیوندد بیت جنس باید تا در آمیزد بجنس، انس کی گیرند جن با جنس انس. القصّه مشرکان گفتند بایستی که او ملک بودی. واگر ملک نیست لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو نفرستادند عَلَيْهِ مَلَكٌ بسوی او فرشتهٔ فَيَكُونَ مَعَهُ تا باشد باوی نَذِيرًا بیم کننده. ویاری دهنده در انذار أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ یا آنکه افکنده شود بدو كَنْزٌ گنجی از آسمان. تا بدان مستظهر گشته، از تردد در تحصیل معاش مستغنی شود أَوْ تَكُونُ لَهُ یا باشد مر او را جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا بوستانی که بخورد از میوه ومحصول آن. وبدان معاش وی بگذرد وَقَالَ الظَّالِمُونَ وگفتند ظالمان. وضع مظهر در موضع ضمیر حکم بظلم ایشان است یعنی ستمکارند درین سخن که مؤمنانرا گفتند إِنْ تَتَّبِعُونَ پیروی نمیکنید شما إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا ◉ مگر مردی جادویی کرده شده را. یعنی کسی که او را سحر کرده اند وعقلش پوشیده شده. ودر تفسیر ماوردی مسحور را بمعنی ساحر میداند یعنی متابعت جادویی میکنید که شما را به سخن میفریبد انْظُرْ درنگر ای محمد بدیدهٔ بصیرت. تا ببینی که معاندان كَيْفَ ضَرَبُوا چگونه زدند لَكَ الْأَمْثَالَ برای تو مثلها را. یعنی گفتند سخنهای ناخوش. وتشبیه کردند ترا. بمسحور وبوصف مفتری ومملی علیه بستودند فَضَلُّوا پس گمراه شدند از طریقی که موصل است بمعرفة انبیا وتمییز ایشان از ما سوی فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا ◉ پس توانایی ندارند ونمی یابند راهی بحجت وبرهانی بر آنچه میگویند تَبَارَكَ الَّذِي بزرگوارست آنکسی که بمحض فضل إِنْ شَاءَ اگر خواهد جَعَلَ بسازد وببخشد لَكَ ترا در دنیا خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ بهتر از

گنج وبوستانی که ایشان میگویند. وآن چه باشد جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها وَيَجْعَلْ لَكَ وبدهد ترا در بوستانها قُصُورًا ◉ کوشکهاء عالی. ومسکنهای رفیع در اسباب نزول مذکورست که چون مالداران قریش حضرت رسالت را صلوات الله وسلامه علیه بفقر وفاقه سرزنش کردند. رضوان که آرایندهٔ روضات جنان است باین آیه نازل شد. ودرجی از نور پیش آنحضرت نهاده. فرمود که پروردگار تو میگوید مفاتیح خزاین دنیا در اینجاست آنرا بدست تصرف تو میدهیم. بی آنکه از کرامت ونعیمی که نامزد تو کرده ایم. مقدار پر پشهٔ کم گردد. حضرت فرمود که ای رضوان مرا بدینها حاجت نیست. فقر را دوستر میدارم. ومیخواهم که بندهٔ شکور وصبور باشم. رضوان گفت. أَصَبْتَ اصابَ اللهُ بِكَ. نشانهٔ علو همت آنحضرت نه همین است که با وجود تنگدستی واحتیاج گوشهٔ چشم التفات بر خزاین روی زمین نیفکند. آنرا ملاحظه باید نمود که در شب معراج بطلقا نظرها سوی الله نگشود. وبهیچ چیز از بدایع ملکوت. وغرایب عرصهٔ جبروت التفات نفرمود. تا عبارت از آن این آمد که. مازاغ البصر وماطغی بیت زرنگ آمیزی ریحان آن باغ. نهاده چشم خود را مهر مازاغ. نظر چون برگرفت از نقش کونین قدم زد در حریم قاب قوسین بَلْ نه فقر واحتیاج تو مانع کفارست از ایمان بتو بلکه كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ تکذیب میکنند قیامت را. وداعی ایشان بانکار نبوت تکذیب ساعتست وَأَعْتَدْنَا وآماده کرده ایم لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ برای کسی که تکذیب ساعت کند سَعِيرًا آتشی افروخته. وگویند سعیر نامیست از نامهاء دوزخ إِذَا رَأَتْهُمْ چون ببیند ایشانرا. یعنی منکران قیامت را آتش دوزخ مِنْ مَكَانٍ

بَعِيدٍ ازجایی دور که صدساله • وبقولی پانصدساله بعد بود میان ایشان سَمِعُوا
لَهَا شنوند مرآتش را تَغَيُّظًا آواز جوشیدنی از خشم وَزَفِيرًا ۝ وبانکی چنانچه از
درون خشمناکان آید • یعنی غرّیدن • بعضی برآنند که این دیدن زبانیه را بود
وصاحب انوار فرموده که جون نزدیک ما حیوة مشروط به بنیه نیست بعید نیست
که حق سبحانه در آتش زندکی خلق کند که به بیند • وخشم کیرد • وبغرّد وَ
إِذَا أُلْقُوا وچون در انداخته شوند مشرکان مِنْهَا از دوزخ مَكَانًا ضَيِّقًا درجایی
تنک که موجب زیادتی کرب باشد • ودر تیسیر آورده که جهنم بر کافران چنان
تنک باشد که آهن بر نیزه برنیزه • وایشان را در چنین مکانی تنک افکنند
مُقَرَّنِينَ مقترن کرده دستهاء ایشان بر کردن ایشان بزنجیر • یا هر یک را
باقرین او از جن بسلسلهٔ آتشین بهم دیکر باز بسته دَعَوْا بخوانند بر خود هُنَالِكَ
دران مقام ثُبُورًا ۝ هلاکت یعنی نفرین کنند بر خود بهلاک • یا کویند یا ثبوراه
واین کلمه کسی کوید که آرزومند هلاک خود باشد • در زاد المسیر وبعضی دیکر
از تفاسیر مذکورست که اول کسی را که از اهل دوزخ جامه پوشانند ابلیس
باشد • حلّهٔ از آتش پوشند واو آنرا بر پیشانی نهد واز پی میکشد • وذریّة او از پی
او فریاد • یا ثبوراه • بر کشیده میروند • حق سبحانه فرماید که لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ
میخوانید امروز ثُبُورًا وَاحِدًا یک ثبورا وَادْعُوا وبخوانید ثُبُورًا كَثِيرًا ۝ ثبور بسیار
یعنی یکبار نفرین میکنید بر خود • ونفرین بسیار کنید • زیرا که شما را انواع
عذاب خواهد بود • وهر نوعی را بواسطهٔ شدّت ثبوری • واقع خواهد شد
قُلْ بکو آنانرا که بفقر سرزنش تو میکنند أَذَٰلِكَ آیا کنج وبوستان دنیا خَيْرٌ بهتر است
أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي یا آن بهشتی جاویدی که وُعِدَ الْمُتَّقُونَ ۝ وعده داده شده اند

بهین کاران

خمس

بهین کاران • بدخولک دراز كَانَتْ هست در علم خدای لَهُمْ مر متقیان را
آن بهشت جَزَاءً پاداش براعمال ایشان وَمَصِيرًا وبازکشتی که رجوع بدان
نمایند در آخرت لَهُمْ فِيهَا مر ایشانراست در بهشت مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند
از نعیم بهشت • فراخور استحقاق ایشان • چه ضعفاء مؤمنانرا بآرزوی
ایشان از مرتبهٔ کمتر نصیبی نخواهد بود • بلکه مرادی که مناسب حال خود
جویند یابند خَالِدِينَ در حالتی جاوید باشند در بهشت كَانَ نیست دخول وخلود
ایشان در جنّة عَلَىٰ رَبِّكَ بر پرورد کار تو وَعْدًا وعدهٔ مَسْئُولًا ۝ خواسته شده
یعنی سزاوار آن که از خدای در خواهند • یا مؤمنان در خواسته اندکه رَبَّنَا وَ
آتِنَا ما وعدتنا • یا ملئکه برای ایشان در خواست میکنند • که ربنا وادخلهم
جنات عدن التی وعدتهم وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ ویاد کن روزی را که حشر کنیم
وحفص بیا میخواند • یعنی خدای حشر کند مشرکانرا وَمَا يَعْبُدُونَ وآنرا نیز
که میپرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای عام است همه معبودانرا از ذوی
العقول وغیر آن • وکفته اند مراد اصنام اند که خدای ایشانرا بسخن آرد • و
مخاطب سازد فَيَقُولُ پس کوید ءَأَنْتُمْ آیا شما أَضْلَلْتُمْ کمراه کردید عِبَادِي هَٰؤُلَاءِ
بندکان مرا این کروه أَمْ هُمْ یا ایشان ضَلُّوا السَّبِيلَ کم کردند راه را باخلال
در نظر صحیح • واعراض از قول مرشد نصیح قَالُوا کویند بتان سُبْحَانَكَ پاکی تو وما ترا
به پاکی یاد میکنیم • ومنزه میدانیم از شریک وشبیه مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا نیست مارا
ونسزد وروا نباشد أَنْ نَتَّخِذَ آنکه فرا کیریم کسی را که مارا پرستد مِنْ دُونِكَ
بجز تو • یعنی ترا نه پرستند • ملخص سخن آنکه آنها که عبادت ترا دست بدارند
ومارا پرستند نرسد مارا که بکیریم ایشانرا مِنْ أَوْلِيَاءَ دوستان وَلَٰكِنْ مَتَّعْتَهُمْ

ولیکن تو ایشانرا برخوردار کردانیدی وَآبَآءَهُمْ و پدران ایشانرا باموال و اولاد
وعمر دراز و صحت بدن و سایر نعمتها حَتَّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ تا فراموش کردند ذکر
انبیا ایشانرا بدان دعوت میفرمودند وَكَانُوا و بودند در حکم ازلی تو قَوْمًا
بُورًا ● کروهی هلاك شده یا تباه کشته پس حضرت عزت عز شانه بت پرستانرا
مخاطب ساخته کوید فَقَدْ كَذَّبُوكُمْ بس بدرستی که تکذیب کردند خدایان شما شمارا
بِمَا تَقُولُونَ بآنچه میکویید که ایشان شریك خدای اند و ایشان مرا از شریك منزه
دانستند فَمَا تَسْتَطِيعُونَ پس نمیتوانند معبودان شما صَرْفًا بکردانیدن عذاب
از شما وَلَا نَصْرًا و نه یاری کردن شمارا به نجات و حفص تا میخواند یعنی
شما که مشرکانید نتوانید عذاب مرا از خود دفع کردن و یکدیکر را یاری دادن
و از عقوبة برهانیدن وَمَن يَظْلِم وهرکه ستم کند یعنی شرك آرد مِّنكُمْ
از شما ای مکلفان نُذِقْهُ بچشانیم اورا عَذَابًا كَبِيرًا ● عذابی بزرك که آتش
دوزخست و خلود دران وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم قَبْلَكَ پیش از تو کسی را
مِنَ الْمُرْسَلِينَ از پیغمبران إِلَّا إِنَّهُمْ مکر پیغمبرانی که ایشان لَيَأْكُلُونَ
الطَّعَامَ هر اینه بخورند خوردنی وَيَمْشُونَ و بروند فِي الْأَسْوَاقِ در بازارها
بجهة کفایت مهمات خود وَجَعَلْنَا و کردانیدیم بَعْضَكُمْ برخی از شمارا لِبَعْضٍ
برای برخی دیکر فِتْنَةً آزمایش همچو آزمایش فقرا با غنیا و پیغمبران باامم ایشان
یا مریض بصحیح و اعمی به بصیر خلاصهٔ سخن آنکه دنیا دار ابتلا و امتحان است
پس از مخالفت احوال مردمان در و چاره نباشد و ما بدان محك آزمایم ایشانرا
تا اهل صبر و شکر از ارباب جزع و کفران ممتاز کردند آورده اند که ابو جهل
و ولید و امثال ایشان چون عمار و صهیب و سایر درویشان صحابه را میدیدند

بایلکدیکر میکفتند آیا اسلام آریم تا همچو ایشان چیزی باشیم حق سبحانه آیت
آیة فرستاد و درویشانرا مخاطب ساخته میفرماید که ما محك آزمایم بشریف
وضیع را و وضیع را بشریف أَتَصْبِرُونَ آیا صبر میکنید بر ابتلا یا جزع مینمایند
وَكَانَ رَبُّكَ و هست پروردکار تو بَصِيرًا ● بینا بصبر کننده و جزع نماینده

عشر

ع ١٧

الْجُزْءُ التَّاسِعَ عَشَرَ وَقَالَ الَّذِينَ و کفتند آنانکه لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا
امید ندارند دیدار مارا یعنی منکر حشر و بعث اند یا نمیترسند از دیدن عذاب
ما مراد اهل مکه اند که میکفتند لَوْلَا أُنزِلَ چرا فرو فرستاده نمیشود عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ
بر ما فرشتکان برسالت یا باخبار از صدق محمد أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا یا چرا نه بینیم آشکارا
پروردکار مارا تا با ما سخن کوید و بتصدیق و اتباع محمد فرماید لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا
بخدای که بزرکی کردند فِي أَنفُسِهِمْ در نفسهای خود یعنی تعظم ورزیدند و
جرات نمودند درین تحکم وَعَتَوْا و در کذشتند از اندازه عُتُوًّا كَبِيرًا ● در کذشتنی
بزرك که بعد از مشاهدهٔ معجزات اقتراح رؤیة ملئکه و لقاء خدای کردند
و ایشان اند و هناك شوند يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ روزی که به بینند فرشتکان را
و آن روز مرك باشد یا روز حشر لَا بُشْرَىٰ هیچ مژده نیست يَوْمَئِذٍ آن روز لِّلْمُجْرِمِينَ
مر کافرانرا اهل مکه دو چیز طلبیدند لقاء ملائکه و دیدار خدای حق سبحانه
خبر داد که ملائکه را بینند و وعید لا بشری شنوند وَيَقُولُونَ و کویند
ملائکه مر ایشانرا که لقاء خدا بر شما حِجْرًا مَّحْجُورًا ● حرام و باز داشته شده است
و کویند این قول کفارست چون ملائکه بریشان ظاهر شوند بدین کلمه پناه
جویند بخدای از لقاء ایشان در زاد آورده که چون کفار در شهر حرام کسی را از آن
که از و بترسیدندی میکفتند حجرا محجورا تا از شر او ایمن میشدند اینجا نیز

خیال بستند که مکر بدین کلمه از شدت مرك • یا هول قیامت • خلاصی خواهند
یافت وَقَدِمْنَا و قصد کنیم اِلَى مَا عَمِلُوا بسوی آنچه کردند کافران مِنْ عَمَلٍ از کرداری که
در صورت نیکو نماید • جون صلهٔ رحم • و مهمان داری • و اطعام کرسنکان • و اکرام
یتیمان • و فریاد رسی مظلومان • و امثال آن فَجَعَلْنَاهُ پس کردانیم آن عمل را
هَبَاءً مَنْثُورًا ◉ مانند ذرهای پراکنده در هوا • یا غبار متفرق یا خاکستر باد بر داده
یعنی حبطه سازیم عملهای ایشان را • زیرا که شرط در قبول این اعمال ایمانست • و ایشان را
نبوده اَصْحَابُ الْجَنَّةِ مجاوران بهشت يَوْمَئِذٍ آن روز • یعنی قیامت خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا
بهترند از روی قرارکاه • یعنی مساکن ایشان در آخرت • به از منازل کافرانست •
که در دنیا داشتند وَاَحْسَنُ مَقِيلًا ◉ و نیکوترست از جهة مکان استراحت •
مراد از قیلوله استراحتیست زیرا که در بهشت خواب نباشد وَيَوْمَ و یاد کن روزی را
که دران تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بشکافد آسمانها بِالْغَمَامِ بسبب ابری سفید که بالای هفت
طبقهٔ آسمانست • و غلظ او برابر همه سموانست • و او کرانترست از همه آسمانها • و
حق سبحانه امروز او را بقدرت نکاه داشته • روز قیامت او را بر آسمانها افکند •
و بهر آسمانی که رسد آن آسمان شکافته کردد وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ و فرو فرستاده
شوند از آنجا فرشتکان بزمین تَنْزِيلًا ◉ فرو فرستادنی • تا روی زمین بفرشته
مملوك کردد • و در موضح آورده که ملائکه هفت صف بکرد عالم در آیند
و کویند • یا بمعنی عن است • یعنی آسمان بشکافد از غمام و دور شود • تا غمام فرود آید •
و این آن غمامست که • حق سبحانه فرمود • فی ظلل من الغمام • و در عین آورده که
این غمامیست که ظلهٔ بنی اسرائیل بوده در تیه اَلْمُلْكُ پادشاهی يَوْمَئِذٍ دران روز
اَلْحَقُّ ثابتست لِلرَّحْمٰنِ مر خدای بخشاینده را • جه مدعیان زبان دعوی از مالکیة

در بسته

در بسته باشند وَكَانَ و باشد آن روز يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ روزی بر کافران عَسِيرًا
دشوار از شدت اهوال وَيَوْمَ و یاد کن روزی را که از فرط حسرت يَعَضُّ الظَّالِمُ
میخاید ظالم عَلَى يَدَيْهِ بر دستهای خود • یعنی بدندان میکزد دست را • جنانچه متحیران
میکنند • مراد جنس ظالم است • و کفته اند عقبة بن ابی معیط از سفری باز آمده مردمانرا
ضیافت میکرد • و بسبب جوار حضرت سید ابرار را صلی الله علیه و سلم طلبیده
بود • آنحضرت فرمود که تا کلمهٔ شهادت نکویی از طعام تو نخورم • عقبه کلمه بر
زبان راند • و این سخن بابی بن خلف که با عقبه دوستی داشت رسیده • بنزد وی آمد
و کفت مکر از دین بر کشته • که سخن محمد میشنوی • و کلمه میکویی کفت نی • اما
عار داشتم که میهمان طعام من ناخورده بیرون رود • ابی کفت از تو راضی نشوم
تا آب دهن بر روی وی نه اندازی • عقبه بنزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
آمد • و آنحضرت در دار الندوه در سجده بود • و آب دهن حوالهٔ روی دلارای وی
کرد • در ترجمهٔ اسباب نزول آورده که آب دهن او دو شعلهٔ آتش جانسوز
کشت و بدان حضرت نرسیده بر روی وی باز کردید • و هر دو کرانهٔ روی وی بسوخت
و تا زنده بود آن داغها مینمود • القصه حضرت کفت ای عقبه ترا بیرون مکه
نمی بینم • مکر سر ترا بشمشیر بر داره • و در غزوهٔ بدر بحکم حضرت رسالت پناهی
بقتل او صادر شد • و بر دست مرتضی علی رضی الله عنه کشته کشت • و این آیة در شان
وی فرود آمد مضمونش آن که در روز قیامت ع بسیار بخاید سر انکشت ندامة
صاحب حقائق آورده که جهار هزار بار بخاید اطراف اصابع را تا مرفق • و حق سبحانه
دیکرباره دست وی را برویاند • و دیکرباره میخاید و خبر ندارد يَقُولُ میکوید يَا
لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ کاشکی فرا میکرفتم مَعَ الرَّسُولِ با پیغمبر سَبِيلًا ◉ راهی که وی

فی اکرفته که راه نجاة آنست یا ویلتی ای وای بر من لیتنی لم اتخذ کاشکی فرا نمیکرفتم
فلانا فلان یعنی ابی را خلیلا ● دوست واورا نمیشناختم لقد اضلنی بدرستی که
گمراه کرد مرا وباز داشت عن الذکر از یاد کرد خدای • یعنی کلمهٔ شهادت
یا موعظهٔ پیغمبر بعد اذ جاءنی پس از آنکه آمده بود بمن وکان الشیطان و هست
دیو دور از رحمت • یعنی دوست گمراه کننده که شیطان الانس است للانسان
مر آدمی را خذولا ● فرو گذارنده یا ابلیس که وسوسه میکند آدمیان را بمخالفت
خدا و رسول • وچون در دام هلاك افتادند فرو میگذارد ونفع نمیرساند
بلکه از وی تبرا میکند وقال الرسول وگفت رسول • یعنی محمد صلی الله علیه وسلم
در دنیا • یا گوید در آخرت یا رب ای آفریدگار من ان قومی اتخذوا بدرستی که قوم من
گرفتند وساختند هذا القرآن این قرآنرا مهجورا ● منسوب بهذیان • یا فرو گذاشته
که بدو ایمان نمی آرند • واز استماع او اعراض میکنند وکذلك وهمچنانکه
این کفره را دشمن تو گردانیدیم جعلنا لکل نبی گردانیدیم ومقرر ساختیم
مر هر پیغمبر را عدوا من المجرمین دشمنی از کافران • چون نمرود مر ابراهیم را و فرعون
مر موسی را • وایشان صبر کردند تو نیز صبر فرمای وکفی بربك وبسنده است
پروردگار تو هادیا راه نماینده ترا بطریق شکیبایی ونصیرا ● ویاری دهنده
بر دشمنان وقال الذین کفروا وگفتند آنانکه کافر شدند از یهود ونصاری
یا مشرکان عرب لولا نزل چرا فرو فرستاده نمیشود علیه القرآن بر محمد قرآن
جملة واحدة جملهٔ یگانه • یعنی به یکبار چنانچه توریة وانجیل کذلك
همچنین فرستادیم پراکنده لنثبت تا ثابت گردانیم وقوت دهیم به باتصال
وحی در هر وقتی فؤادك دل ترا • تا بتفریق وحی دل ترا بر حفظ آن ممکن سازیم

ورتلناه وبر تو خواندیم قرآنرا • بعضی از پی بعضی ترتیلا ● خواندنی بمهلت و
تأنی • بی انقطاع بعید • این اعتراض مشرکان هیچ حاصلی نداشت • چه اعجاز قرآن
با آنکه پراکنده • یا مجموع نازل شود • مختلف نمیشود • ودر تفریق فواید هست
یکی سهولت حفظ • چه موسی وداود وعیسی علی نبینا وعلیهم السلام که کتاب
ایشان به یکبار فرود آمد • خواننده ونویسنده بود • وآنحضرت امی بود اگر
کتاب او بیکبار نازل شدی • حفظ آن مشکل بودی • ودیگر نزول او بحسب وقایع
مزید بصیرت میشد • وسبب زیادتی غوص در معنی آن • ودیگر آنکه بهر نجمی که
فرو می آمد تحدی مینمود • واعجاز قرآن وعجز ایشان ظاهر میگشت • ودیگر تردد
جبرئیل علیه السلام آنا فآنا موجب تسلی خاطر آنحضرت میشد • ودیگر در قرآن
ناسخ ومنسوخ هست • وهر اینه ناسخ متأخر از منسوخ باید • واجتماع هر دو
در آنی واحد نشاید • ودیگر آنکه قرآن مشتمل است بر اسوله واجوبه در عقب سوال
آید ولا یأتونك بمثل ونمی آرند مشرکان برای تو مثلی • یعنی در بیان قدح نبوت
وطعن کتاب • تو سخنی نمیگویند الا جئناك بالحق مگر می آریم برای تو جوابی
راست • ودرست • که ببرهان ساطع قول ایشانرا رد کند واحسن تفسیرا
ومی آریم آنچیزی را که نیکوترست از روی بیان الذین یحشرون مشرکان آنانند
که حشر کرده شوند علی وجوههم بر رویهای خود • یعنی روی بر زمین نهاده
میروند الی جهنم بسوی دوزخ اولئك آن گروه شر مکانا بدترند از روی
مکان یعنی مکان ایشان بدترست از منازل مؤمنان که در دنیا داشتند
وایشان طعنه میزدند که ای الفریقین خیر مقاما واحسن ندیا واضل سبیلا
وکج ترو ناصواب تر از جهة راه • چه ایشان مفضی باتش دوزخست ولقد اتینا

وهر اینه ما دادیم موسی الکتاب موسی را علیه السلام توریة بعد از غرق شدن
فرعون وجعلناه وکردانیدیم پیش از آن معه با او اخاه هرون برادر او هرون را
وزیرا ◎ یار و مددکار در دعوت و اعلاء کلمه فقلنا اذهبا پس کفتیم بروید
الی القوم بسوی کروه قبط یعنی فرعون و اهل او الذین کذبوا آنانکه تکذیب کردند
بآیاتنا آیتهاء ما را ایشان بحکم ما رفتند و آن قوم را بحق دعوت کردند و ایشان
ابا و استکبار نمودند فدمرناهم پس هلاک کردیم ایشان را و نیست کردانیدیم
تدمیرا ◎ هلاک کردنی و نیست کردانیدنی باغراق در دریای قلزم وقوم نوح
وکروه نوح را علیه السلام لما کذبوا الرسل آنهنکام که تکذیب پیغمبران
کردند یعنی نوح و آنانکه پیش از و بودند چون شیث و ادریس علیهم السلام
یا همین تکذیب نوح کردند و تکذیب یک پیغمبر انست یا مطلقا بعثت رسل را
انکار نمودند اغرقناهم غرقه ساختیم ایشانرا بطوفان عذاب وجعلناهم
وکردانیدیم قصهٔ ایشانرا للناس برای مردمان آیة نشانه تا از آن عبرت کیرند
واعتدنا و آماده کردیم للظالمین برای ستمکاران عذابا الیما ◎ عذابی دردناک
وعادا و هلاک کردانیدیم قوم عاد را بتکذیب هود وثمودا و کروه
ثمود را به تکذیب صالح علیه السلام واصحاب الرس و اصحاب رس را و رس نام
چاهیست به یمامه یا با دریخان یا بانطاکیه که صاحب یاسین یعنی حبیب
نجار را در وی کشتند یا چشمه و نخلستانی بوده از آن بنی اسد یا همان رس و اخدود
که در سورهٔ بروج مذکور خواهد شد و کویند قریه بوده بزمین فلج از ولایت یمن
و اصحاب رس جمعی از بقایای ثمود بودند پیغمبری بدیشان مبعوث شد او را
بکشتند و در بعضی تفاسیر هست که بعد از قتل کوشت او را بخوردند و

پیغمبر تکذیب همه

عذاب بدیشان رسید یا جمعی بت پرستان بودند که شعیب علی نبینا و علیه
السلام بدیشان آمد و تکذیب وی نمودند روزی بر حوالی چاهی که داشتند مجتمع
شده بایذاء شعیب علیه السلام مشغول بودند که ناکاه آن چاه در هم افتد و همه
با منازل و مواشی بزمین فرو رفتند یا قومی بودند که شجرهٔ صنوبر داشتند
و آنرا شاه درخت نام نهاده می پرستیدند پیغمبری از نسل یهودا بن یعقوب
بدیشان مبعوث شد و او را تکذیب نموده بکشتند و در چاهی افکندند ابری
سیاه بر ایشان سایه افکند و از و صاعقه بیرون آمده همه را بسوخت یا اهل بیر
معطله بودند چنانچه قصهٔ ایشان کذشت و اشهر انست که اصحاب حنظله
ابن صفوان اند علی نبینا و علیه السلام و چون تکذیب نبی خود کردند حق سبحانه
ایشانرا مبتلا کرد بمرغی دراز کردن که اجنحهٔ او بهمه الوان ملون بود و بجهة
طول عنق او را عنقا کفتندی و بر کوهی که آنرا دمخ یا فتخ کفتندی مقام داشت
بیامدی و کودکان و مواشی خرد ایشانرا در ربودی و فرو بردی و بدین جهت
او را مغرب لقب کرده بودند یعنی فرو برده و ناپدید کننده روزی دختری
نزدیک رسیده ببلوغ از میان ایشان بربود و ایشان شکایت پیش پیغمبر آورده
شرط کردند که اکر شر او مکفی کردد ایمان آرند پیغمبر دعا فرمود که خدایا
این مرغ را بکیر و نسل او بریده کردان دعاء پیغمبر بعز اجابت رسیده آن مرغ
غایب شد و دیکر از و اثر و خبر پدید نیامد و جز نام از و نشانی نماند و در
فا
چیزهاء نایاب بدو مثل زنند کما قیل بیت منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا
و زهر دو نام ماند چو عنقا و کیمیا و صاحب لمعات از بی نشانی عشق برین وجه
نشان میدهد بیت عشقم که در دو کون مکانم پدید نیست عنقاء مغربم که نشانم پدید نیست

القصه این قوم بعد از غیبت عنقا در تمرد و عناد افزوده حنظله را شهید کردند
و خدای فرمود که اصحاب رس را هلاک کردیم وقرونا و اهل قرنها را که بودند
بین ذلک میان این قبایل عاد و ثمود و اهل رس کثیرا ◉ قرنهاء بسیار که جز خدای
کس ایشانرا نداند وکلا و هر یک از ین امتان ضربنا له الامثال زدیم از برای ایشان
مثلها • یعنی بیان کردیم قصهای پیشینیان با ایشان • و بیم کردیم ایشانرا •
و حجت کرفتیم بر ایشان • بفرستادن پیغمبران • چون نشنوند • و بر انکار اصرار کردند
عذاب فرستادیم وکلا و همه را تبرنا تتبیرا ◉ نیست کردیم نیست کردنی و
لقد اتوا و هر اینه آمدند • یعنی بکذشتند قریش علی القریة التی امطرت بران
دیهی که بارانیده شد برو مطر السوء باران بد • یعنی سنک باران • مراد ازین
دیه سدوم است که شهر بزرک بود از موتفکات • و لوط علی نبینا و علیه السلام
در آنجا نشستی • و بعد از انقلاب آن • حق سبحانه سنک بارانید بر اهل آن • و کفار
قریش بران دیار میکذشتند افلم یکونوا آیا نبودند که در مرور خود یرونها
دیدند آنرا بدیدها خود • و از آثار آن عذاب عبرت کرفتندی بل کانوا نه آنست که
ندیدند • بلک هستند که از روی کفر لا یرجون امید نمیدارند نشورا ◉
برانکیختن را • یعنی بحشر ایمان ندارند واذا راوک و چون می بینندترا ان یتخذونک
فرا نمیکیرند ترا الا هزوا مکر مهزو به • یعنی کسی که با او استهزا کنند • و از روی تهکم
میکویند اهذا الذی آیا این کس آنست که او را بعث الله رسولا برانکیخت خدای و فرستاد
پیغمبر ان کاد بدرستی که نزدیک بود که او بسخن دلفریب • و بسیاری جهد در دعوت
و اظهار دلایل بر مدعی خود لیضلنا کمراه کند و باز دارد مارا عن آلهتنا از پرستش
خدایان ما لولا ان صبرنا اکر نه آن بودی که ما صبر کردیم علیها بر عبادت آنها

حضرت عزت

حضرت عزت در جواب ایشان فرمود وسوف یعلمون و زود باشد که بدانند
حین یرون العذاب آنهنگام که به بینند عذاب را که از اهل ایمان و ایشان من اضل
سبیلا ◉ کیست کمراه تر • ضلال سبیل محمول بر ضلال اهل آنست • آورده اند که مشرکان
سنکی یا کلوخی یا چوبی را میپرستیدند • چون سنکی نیکوتر یا کلوخ و چوبی زیباتر
دیدندی • معبود خودرا کذاشته • بپرستش آن پرداختندی • حق سبحانه فرمود
که ارایت آیا دیدی من اتخذ کسی را که فرا کرفت الهه هویه هوای خودرا خدای خود •
یعنی آرزوی خودرا میپرستد • تقدیم مفعول ثانی بجهة کثرت اهتمام است بدان
صاحب تاویلات فرموده که هر که بغیر خدا چیزی را دوست دارد • و بدو باز
ماند • و او را پرستد • در حقیقة هوای خودرا میپرستد • زیرا که هوای او را بر محبت
غیر خدا میدارد • و سید حسینی قدس سره در طرب المجالس آورده که چون آدم صفی را
با خود عقد بستند • ابلیس و دنیا نیز بیکدیکر پیوستند • و همچنانکه از امتزاج آن با
یکدیکر آدمی وجود کرفت • از وصلت ایشان با هم هوا متولد شد • و در مهد طبیعت
اخلاط اربعه تربیت یافت • جمله اوصاف ذمیمه که بازار دنیی را رواج و رونق
از یشانست • از هوا مدد می یابند • رسوم و عادات مردوده • و مذاهب و ادیان
مختلفه • از تاثیر او ظهور می یابد بیت غباری که خیزد میان ره اوست • چه کویم که
هر هوسی را چه اوست • قوت غلبه او تا حدیست که نکته • الهوا اله عبد فی
الارض • در شان او وارد شده • و زبان قرآن در بیان او چنین فرموده که • افرایت
من اتخذ اله هواه • کوییا که اصل هواست • و آلهه باطله همه فرع اویند • و ازینجاست که
مخالفت هوا سبب وصول بجنة المأوی است بیت سر هوا تافتن از سروریست
ترک هوا قوت پیغمبریست افانت تکون آیا می باشی تو علیه بر آنکس که هوا را خدای خود

ساخته **وَكِيلًا** ○ نكاه بانی كه اورا ازان منع كنی این كلمه منسوخ است بآية
قتال **اَمْ تَحْسَبُ** بلك كمان میبری **اَنَّ اَكْثَرَهُمْ** آنكه بسیاری از مشركان **يَسْمَعُونَ**
میشنوند بكوش هوش **اَوْ يَعْقِلُونَ** یا تعقل میكنید بدل مردلایل توحیدرا به قید
اكثر عاقل معاند و آنها كه ایمان خواستند آورد خارجند **اِنْ هُمْ** نیستند ایشان **اِلَّا**
كَالْاَنْعَامِ مانند چهارپایان در عدم انتفاع بسماع كلام و عدم تدبر در ادلهٔ قدرت
ملك علام **بَلْ هُمْ** بلكه ایشان **اَضَلُّ سَبِيلًا** ○ كمراه ترند از انعام چه ایشان انقیاد
متعهد خود میكنند و اینها از عبادت پروردكار خود ابا مینمایند و دیكر چهارپایان
طالب آنچیزند كه ایشانرا سود دارد و مجتنب از آنچه ایشانرا ضرر رساند و مشركان
از ثواب كه اعظم منافعست میكریزند و در سیئات كه موجب اشد مضارست
می آویزند **اَلَمْ تَرَ** آیا نمی بینی و نظر نمیكنی **اِلٰى رَبِّكَ** بصنع پروردكار خود كه از محض
قدرت **كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ** چكونه بكشید و بسط كرد سایه را از ظهور صبح تا بر آمدن
آفتاب و زمان آن ظل خوشترین ازمنه است چه ظلمت خالص سبب نفرت طبع
و انقباض نور بصرست و شعاع شمس مسخن هوا و مفرق نور باصره و در ان محل
هر دو منتفی است و لهذا یكی از نعم بهشتی ظل ممدود خواهد بود **وَلَوْ شَآءَ** و اكر
خواستی خدای **لَجَعَلَهُ** هر اینه كردانیدی آن سایه را **سَاكِنًا** ثابت و آرام یافته
بر یك منوال **ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ** پس كردانیدیم آفتابرا **عَلَيْهِ** بر شناختن سایه
دَلِيلًا راه نمایی چه سایه جز بآفتاب شناخته نشود **ثُمَّ قَبَضْنَاهُ** پس فرا كرفتیم سایه را
اِلَيْنَا بسوی خود **قَبْضًا يَسِيرًا** ○ فرا كرفتن آسان یعنی اندك اندك شعاع شمس را
ارتفاع او بجای سایه آوردیم و اورا فرا كرفتیم چه اكر به یكبار مقبوض شدی
مهمات مردمان كه بسایه بان نسبة است معطل ماندی و نزد بعضی مراد ظل زمین است

یعنی ظلمت شب و ضمیر قبضناه راجع بدلیل و معنی آنست كه خدای در شب بسط
سایهٔ زمین كرد و عالم را تاریك ساخت و آنرا دوامی نداد بلك آفتاب را طالع
ساخته دلیل شناخت او كردانید كه تتبين الاشیآء باضدادها و اوقات روز را
نیز دایم نساخت بلك آن دلیل را كه شمس است قبض كرد با فول تا بار شب درآمد
و این دو زمانرا جهة آرامش و آرایش خلق متعین كردانید در عین المعانی آورده كه
مد ظل اشارت بزمان فترتست كه مردم در ظلمت حیرت بودند و شمس به نور اسلام كه
بطلوع جمال سید انام علیه الصلوة والسلام از افق اكرام طالع كشت و اكر آن سایه
دایم بودی خلق در تاریكی غفلت مانده بروشنی آكاهی نرسندندی **بیت** كرنه خورشید
جمال یار كشتی ره نمون از شب تاریك غفلت كس نه بردی ره برون صاحب كشف الاسرار
كوید این آیت از روی ظاهر معجزهٔ مصطفاست صلوات الله و سلامه علیه و بفهم
اهل حقیقت اشارتست بقرب و كرامت وی اما بیان معجزه آنست كه حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم در سفری بوقت قیلوله زیر درختی فرود آمد یاران بسیار بودند
و سایه درخت اندك بود حق سبحانه بقدرت كامله سایهٔ آن درخت را ممدود
كردانید چندانكه همه لشكر اسلام در ان سایه بیاسودند و این آیة نازل شد
و نشان خصوصیت و قرب آنست كه فرمود الم تر الی ربك موسی را علی نبینا
و علیه السلام بوقت ارنی داغ لن ترانی بر دل نهاد و این حضرت را بی طلب فرمود كه
مرا می بینی و در من می نكری دیكر چه خواهی **بیت** فرقست میان آنكه یارش در بر یا آنكه دو چشم
انتظارش بر در و از حقایق سلمی چنان مفهوم میشود كه مد ظل بسط ظلال نوال آن
عصمتست بر حضرت رسالت و آفتاب معرفت كه از مطلع دل منورش طالع شده دلیل
و قبض اشارت به سقوط رسوم و وسایط و در لمعات مذكورست كه چون آفتاب

محبتا از مشرق غیب بتافت • محبوب سرابردهٔ سایهٔ خود بر صحرای ظهور کشید • آنکاه محب را
گفت ع آخر نظری بسوی ما می نکنی • الم تر الی ربک کیف مد الظل • و در امتداد او
مرا نه بینی ع کر خانه بکدخدای ماند همه چیز • قل کل یعمل علی شاکلته واعتبار نکنی که
اگر حرکت شخصی نباشد سایه متحرک نشود • ولو شاء لجعله ساکنا • واکر آفتاب
احدیت ما از مطلع عزت بتابد از سایه اثر نماند • جه هر سایه که همسایهٔ آفتاب
شود • آفتابش بحکم ثم قبضناه الینا قبضا یسیرا • در بر کیرد بیت روی صحرا جو همه
خورشید کرفت • نتواند نفسی سایه بان صحرا شد • رقایق حقایق این آیت بسیارست
مطالعهٔ بعضی از ان حواله بجواهر التفسیر میرود • ومن الله المعونة والمدد • وهو
الذی جعل واو آنکس است که ساخت لکم اللیل برای شما شب را لباسا
تا در آرام میکیرید والنوم سباتا وخواب را راحتی تا بدان آسایش می یابید و
جعل النهار وکردانید روز را نشورا ○ برای برخاستن و در طلب معیشت پراکنده
شدن • وکفته اند نوم مشابه موتست • ونشور که برانکیخته شدن باشد از خواب
مماثل بعث اموات بعد از مرک • در حکم لقمان علیه السلام مذکورست • که کما تنامون
کذلک تموت وتنشر وهو الذی ارسل الریاح واو آنکس است که فرستاد بادها را
بشرا بشارت دهندکان بین یدی رحمته پیش از نزول رحمت او که بارانست
یعنی وزیدن ایشان غالبا دلالت میکند بر وقوع مطر در اوان آن وانزلنا وفرو
فرستادیم من السماء از ابر یا آسمان ماء طهورا آبی پاک پاک کننده لنحیی به تا زنده کنیم
بآن آب بلدة میتا شهری مرده را • یعنی موضعی که در وخشک سالی بوده • یا مکانی را
که در زمستان خشک وافسرده کشته ونسقیه وبیاشامانیم آن آب مما خلقنا
از انجه آفریده ایم انعاما جهارپایان را واناسی کثیرا ○ ومردمان فراوان را

از اهل بوادی • جه ارباب قری ومداین را انهار ومنابع هست • که بدان از آشامیدن
آب باران مستغنی اند ولقد صرفناه وبدرستی که مکرر کردانیدیم باران را بینهم
میان مردمان در بلدان مختلفه • واوقات متغایره • بصفتها متفاوت بعضی
بزرک قطره • وبرخی ریزه • یا تکرار کردیم سخن ابر وباران را در قرآن لیذکروا تا یاد
کنند قدرت مرا • وتفکر کنند در ان نعمت • وشکر آن بجای آرند فابی اکثر الناس
پس سر باز زدند بیشتر مردمان • وقبول نکردند الا کفورا ○ مکر ناسپاسی و
کفران نعمت را ولو شئنا واکر میخواستیم لبعثنا هر اینه برمی انگیختیم فی کل قریة
در هر دیهی ومجتمعی نذیرا پیغمبری بیم کننده • اما بجهة تعظیم شان وعلو مکان
نبوت را بر تو ختم کرده ایم • وترا بکافه مردمان تا روز قیامت مبعوث ساخته
فلا تطع الکافرین پس فرمان مبر کافران را که ترا بدین آبا دعوت میکنند وجاهدهم
وجهاد کن با ایشان به بقرآن • یا باسلام • یا بشمشیر • یا بترک طاعت ایشان جهادا
کبیرا ○ جهاد کردنی بزرک • یعنی سخت وبسیار وهو الذی واوست آنکسی که
بحکمت شامله مرج البحرین بهم کذاشت دو دریا را • یعنی مجاور وملاصق هم ساخت
بی آنکه بهم آمیزند هذا عذب فرات این یک آب شیرین تشنکی نشانند وهذا ملح
اجاج واین دیکر شوریه تلخی زننده • یعنی بحر فارس وروم وجعل وبساخت بینهما
میان این دو دریا برزخا حاجزی ومانعی از قدرت خود وحجرا محجورا ○ وحدی
مقرری یا کردانید حرام ونارواکه یکی بر دیکری غلبه کند • ودر لباب کوید •
که عذب فرات جویهای بزرکست • جون نیل • وسیحون • ودجله • وجیحون • وملح
اجاج سایر دریاها و برزخ میان اینها بیابانها وشهرها که واقع است • محققان
باشد که بحرین خوف ورجاست • که در دل مؤمن هیچ یک بر دیکری غلبه ندارد •

لدلروزن خوف المؤمن وزجاوه • لاعتدلا وبرزخ حمایت الهی • وعنایة نامتناهی وَهُوَ
الَّذِي خَلَقَ واوست آنکسی که بیافرید مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا از آب آدم را علیه السلام • یعنی
آبی که طینت او را بدان تخمیر کرد • وآن جزئیست از ماده او • یا آدمی را از آب منی [خلق کرد]
پس کردانید او را نَسَبًا وَصِهْرًا خداوندان دو پیوند • یعنی انسان دو قسم کرد •
ذکور که نسبت نسب بدیشان بود • واناث که مصاهرت با ایشان وجود کیرد
وکویند نسب آنست که نکاح او روا نبود • وصهر آنکه مناکحه با او حلال باشد • وَكَانَ
رَبُّكَ وهست آفریدکار تو قَدِيرًا ◉ توانا بر آفریدن بنین وبنات وَيَعْبُدُونَ ومیپرستند
مشرکان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مَا لَا يَنْفَعُهُمْ آنچه ایشان نفع نرساند وَلَا يَضُرُّهُمْ
وزیان نکند اکر او را نه پرستند • مراد بتانند • یا هر معبودی که باشد غیر خدای
وَكَانَ الْكَافِرُ وهست ناکرویده عَلَى رَبِّهِ بر نافرمانی پروردکار خود ظَهِيرًا هم پشت
شیطان • ومعاون او وَمَا أَرْسَلْنَاكَ ونفرستادیم ترا بکافه خلق إِلَّا مُبَشِّرًا مکر مژده
دهنده مؤمنان بمثوبت الهی وَنَذِيرًا وبیم کننده کافران بعقوبت نامتناهی قُلْ مَا
أَسْأَلُكُمْ بکو نمیخواهم شما عَلَيْهِ بر تبلیغ رسالت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی إِلَّا مَنْ شَاءَ
مکر ایمان کسی که خواهد أَنْ يَتَّخِذَ آنکه فرا کیرد إِلَى رَبِّهِ بسوی رضا وقرب پروردکار
خود سَبِيلًا ◉ راهی یعنی مزد من ایمان وطاعت مؤمنانست • زیرا که مرا بران
عند الله اجری مقررست • وثابت شده که هر پیغمبری را برابر عباد • وصلحاء امة
او ثواب خواهد بود وَتَوَكَّلْ وتوکل کن در استیفاء اجر خود عَلَى الْحَيِّ الَّذِي بران
زنده که هرکز لَا يَمُوتُ نمیرد • که متوکل بر بندکان دیکر • بموت ایشان ضایع
وبی بهره ماند وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وبپاکی یاد کن خدای را از صفات نقصان • در حالتی که
ثنا کوینده باشی بر وی باوصاف کمال وَكَفَى بِهِ وبسنده است خدای بِذُنُوبِ عِبَادِهِ بکناهان

بوشیده

بوشیده وآشکار بندکان خود خَبِيرًا دانا ومطلع بر آنها الَّذِي آن خداوندی که به
توانایی بی عجز خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها وزمینها را وَمَا بَيْنَهُمَا وآنچه
در میان ایشانست از ارکان وموالید فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مقدار شش شبانه روز از
ایام دنیا ثُمَّ اسْتَوَى پس مستولی شد امر او عَلَى الْعَرْشِ بر عرش مجید • که بزرکترین
مخلوقاتست الرَّحْمَنُ اوست بزرک بخشایش فَاسْأَلْ بِهِ پس بپرس از ذات وصفات او
خَبِيرًا ◉ دانایی را • یا سوال کن از خلق واستوا کسی را که دانا بود بآن وَإِذَا قِيلَ
وچون کفته شود لَهُمُ اسْجُدُوا مر مشرکان را که سجده کنید لِلرَّحْمَنِ مر خدای بخشاینده را
قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ کویند کیست رحمن • یعنی اسمیست که مسمی او را نمیشناسیم
چه کافران قریش اسم رحمن بر خدای اطلاق نمیکردند • پس چون بسجده مأمور
کشتند کفتند ما رحمن را نشنیدانیم أَنَسْجُدُ آیا سجده کنیم • یعنی نکنیم لِمَا تَأْمُرُنَا
مر آنچیزی را که میفرمایی ما را بسجده او وَزَادَهُمْ وزیاده میکند ذکر رحمن
یا امر بسجده او مر کافران را نُفُورًا ◉ رمیدن از ایمان ودور شدن از راه حق • این
سجده هفتم است بقول امام اعظم • وهشتم بقول امام شافعی رحمهما الله • ودر
فتوحات این را سجده نفور وانکار میکوید • ومیفرماید که چون مؤمن در
تلاوت این آیة سجده کند • ممتاز کردد از اهل انکار ونفور • پس این را سجده امتیاز
نیز توان کفت تَبَارَكَ الَّذِي بزرکست آن خداوندی که بقدرت بر کمال جَعَلَ
فِي السَّمَاءِ بیافرید در آسمان بُرُوجًا برجهاء دوازدکانه را • یا قصرها که حقیقت
آن جز وندانند وَجَعَلَ فِيهَا وبیافرید در آسمان • یا بروج سِرَاجًا چراغی را که
آفتابست وَقَمَرًا مُنِيرًا ◉ وماهی روشن • یا روشنی بخشنده را وَهُوَ الَّذِي واوست
آنکس که بحکمت تمام جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ کردانید شب وروز را خِلْفَةً جانشین

اختلاف • یعنی مخالف یکدیکر در صفات و احوال • یا خلف از یکدیکر در ذهاب
و مجی • واین کرداینده دلیل است لمن اراد مر آنکسی را که خواهد ان یذکر
آنکه یاد کند بدایع قدرت و صنایع فطرت را • در ایجاد لیل و نهار او اراد شکورا
یا خواهد سپاس داری • و شکر کذاری بر نعمتهاء حضرت باری • که تعاقب شب
و روز از انجمله است وعباد الرحمن و بندکان • یا پرستندکان خدای پر رحمة
اضافت برای تخصیص و تفضیل است • در فصول آورده که چنانچه اسم رحمن
خاص است بحق سبحانه این عباد نیز خواص بارکاه قرب اویند • واین بندکان الذین
یمشون آنانند که میروند علی الارض بر روی زمین هونا از روی تواضع یا به
سکینه و وقار • یا میروند بردباران و نیکوکاران واذا خاطبهم الجاهلون وچون
خطاب کنند مر ایشانرا نادانان • و سخن بی ادبانه در افکنند قالوا کویند ایشان در جواب
سلاما ○ قولی با سلامت • یعنی سخنی کویند که در آن سالم باشند از ماثم • مراد
ترك تعرض سفهاست • و اعراض از مجادله و مکالمهٔ ایشان • کما قال المحقق الرومی نظم
اگر کویند زراقی و سالوس • بکو هستم دو صد چندان و میرو • وکر از خشم دشنامی دهندت
دعا کن خوشدل و خندان و میرو • و چون از معاملهٔ ایشان با خلق در صحبت خبر داد
از معاملهٔ ایشان با خلق در خلوت بدین آیة دیکر خبر میدهد که والذین یبیتون
و آنانند که شب بروز می آرند لربهم برای پروردکار خود سجدا سجده کنندکان
در وقتی وقیاما و بر پای ایستادکان در وقتی دیکر • مراد سجده و قیام نماز است
والذین و ایشان آنانند که با وجود اجتهاد در طاعت • و اتصاف بخشوع روز
و خضوع شب یقولون میکویند از روی ترسکاری که ربنا اصرف ای پروردکار ما
بکردان عنا از ما عذاب جهنم عذاب دوزخ را ان عذابها بدرستی که عذاب دوزخ

خمس

کان غراما هست دایم و لازم • یعنی جاویدیست انها بتحقیق دوزخ ساءت مستقرا
بد آرامکاهیست ومقاما و بد جای بودنی والذین اذا انفقوا و ایشان آنانند که
چون نفقه کردند لم یسرفوا اسراف ننمودند • و از حد نبردند • یعنی در معاصی
و محرمات صرف نکردند ولم یقتروا و تنك فرا نکرفتند • و بخل نورزیدند • یعنی
حق الله از مستحق باز نداشتند وکان و بود ایشانرا بین ذلك میان اسراف و اقتار
قواما ○ راست ایستادنی • یعنی طریقهٔ اعتدال مرعی داشتند • و از طرفین که
مذموم است احتراز نمودندی • وسط را مکن هرکز از کف رها • که خیر الامور است
اوساطها • آورده اند که بعضی از مشرکان بجناب رسالتماب آمده • کفتند
ای محمد ما شرك آورده ایم • و خون ناحق بسیار کرده ایم • و زنا و فجور از ما صدور
یافته • اکر این خدای که تو ما را به پرستش او میخوانی • از سر این کناهان در میکذرد
ما میتوانیم که ایمان آریم آیة آمد که والذین لا یدعون و عباد الرحمن آنانند که
نخوانند و نه پرستند مع الله با خدای بحق الها آخر خدای دیکر را ولا یقتلون النفس
و نکشند آن نفس را که حرم الله حرام کرده است خدای قتل آن نفس • یعنی نفس
مؤمن • و معاهد الا بالحق مکر بحق • یعنی بموجبات قتل که آن ردتست • و زنا • و قتل
ناحق • و سعی در زمین بفساد ولا یزنون و زنا نکنند • چه امهات معاصی این سه
کبیره اند • و در صحیحین از ابن مسعود رضی الله عنه آورده اند که از رسول
خدای پرسیدم که کدام کناه بزرکترست • فرمود که آنکه همتا کوئی خدایرا • و حال
آنکه او ترا بیافریده • کفتم پس دیکر کدام کناه • فرمود که آنکه فرزند خود را بکشی
از ترس آنکه با تو طعام نخورد • کفتم پس دیکر کدام • کفت آنکه زنا کنی با زن همسایهٔ
خود • پس تصدیق قول پیغمبر را صلی الله علیه و سلم این آیة آمد که بندکان پسندیده

شرك نيارند • وقتل بنا حق • وزنا نكنند • وَمَنْ يَفْعَلْ وهركه بكند ذَلِكَ آنچه
مذكور شد از كبايز يَلْقَ به بيند أَثَامًا جزاى بزه كارى خود • وكفته اند اثام وادى ست
در دوزخ • كه زنا كارانرا دران عقوبة خواهند كرد • يا جيزيست كه سيلان ميكند
از اجسام دوزخيان • مثل خون وريم • يا آثام وغى دو جاهند در دوزخ • براى
عذابى جمعى مقرر يُضَاعَفْ دو توكرده شود لَهُ الْعَذَابُ مركننده اين كارها را
عذاب يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخيز وَيَخْلُدْ وجاويد ماند فِيهِ در عذاب مُهَانًا درحالتى
كه خوار وبى اعتبار باشد إِلَّا مَنْ تَابَ مكر انكس كه توبه كند از شرك وَآمَنَ و
بكرود بخدا ورسول وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا وبكند كردنى شايسته • يعنى باركان اسلام
عمل نمايد فَأُولَئِكَ پس آن كروه يُبَدِّلُ اللَّهُ بدل ميكند خداى سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ
كناهان ايشان را به نيكو يها • يعنى سوابق معاصى را بتوبه محو كند • ولواحق طاعات
بجاى آن ثبت نمايد • يا بدل كند ملكهٔ معصيت را در نفس بملكهٔ طاعت • يا توفيق دهد
اورا باضداد اعمال ماسلف • يا در دنيا بدل كند كفر اورا بايمان • ودر آخرت مبدل
سازد سيئهٔ اورا بحسنه وَكَانَ اللَّهُ وهست خداى غَفُورًا آمرزندهٔ كنه كاران بتوبه
رَحِيمًا ۝ مهربان بريشان باثبات توبه در دل ايشان وَمَنْ تَابَ وهركه توبه كند
از معاصى • مراد غير شرك وقتل وزناست • يعنى هركه از معاصى ديكر بنين غير اينها
توبه كند ودست باز دارد وَعَمِلَ صَالِحًا وبكند عمل ستوده • يعنى تلافى ما فات نمايد
فَإِنَّهُ يَتُوبُ پس بدرستى كه او بازميكردد إِلَى اللَّهِ بثواب خداى مَتَابًا ۝ بازكشتنى
يا رجوع ميكند بحق رجوعى پسنديده وَالَّذِينَ وبندكان حق آنانندكه لَا يَشْهَدُونَ
الزُّورَ حاضر نشوند بعيد مشركان • ويهود ونصارى • يا ببازيكاه ايشان • يا
بمجلس غنا • يا بصحبت مبتدعان • يا كواهى دروغ ندهند وَإِذَا مَرُّوا وجون بكذرند

عشر

باللغو

بِاللَّغْوِ بچيزى ناپسند مَرُّوا كِرَامًا ۝ بكذرند بردباران • وپرهيزكاران • يا
نهى كنندكان ازان وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا وآنانندكه جون پند داده شوند بِآيَاتِ
رَبِّهِمْ بآيتهاء پروردكار ايشان • يعنى مواعظ قرآن لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا بروى در
نيفتادند بران • يعنى نايستادند نزديك استماع آن صُمًّا كران كه نشنوند اسرار آنرا
وَعُمْيَانًا ۝ ونه كوران كه نه بينند انوار آنرا • بلكه بكوش هوش شنيدند • وبديدهٔ
بصيرت جلوات جمال آنرا ديدند • حاصل آنكه از آيات الهى تغافل نورزيدند •
وَالَّذِينَ يَقُولُونَ وآنانندكه ميكويند رَبَّنَا هَبْ لَنَا اى پروردكار ما ببخش مارا •
مِنْ أَزْوَاجِنَا از زنان ما وَذُرِّيَّاتِنَا وفرزندان ما قُرَّةَ أَعْيُنٍ كسى كه روشنى ديدها
بود • مراد اهالى واولاد صالح اند • كه جون مؤمن اهل وولد خودرا صالح وپاك
معيشت بيند • دل او شاد وچشم او روشن كردد وَاجْعَلْنَا وكردان مارا •
لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ۝ براى پرهيزكاران پيشوا • يعنى مارا جندان پرهيزكارى ده كه
شايستهٔ امامت متقيان باشيم أُولَئِكَ آن كروه كه مذكور شدند يُجْزَوْنَ
الْغُرْفَةَ پاداش داده شوند بغرفهٔ بهشت • يعنى بلند ترموضعى دران • وكفته اند
غرفه اسمى از اسماء بهشتست • ودر فصول عبد الوهاب آورده كه كوشكهاست •
در هوا بر جهار قايمه نهاده از زر ونقره • ولؤلؤ • ومرجان • واين جنين منازل
بديشان دهند بِمَا صَبَرُوا بآنجه صبر كردند بر مشقت دينى • وايذاء كفار • و
ترك مستلذات يا بر فقر • واحتياج يا براداء فرايض وَيُلَقَّوْنَ وبه پيشند • يعنى
بيابند • وحفص يلقون خواند بر صيغهٔ مجهول • يعنى عطا داده شوند فِيهَا در
بهشت تَحِيَّةً زندكانى باقى وَسَلَامًا وسلامتى از آفات • يا دعاء زندكى وسلامت شنوند
يا ملائكه بريشان تحية وسلام كويند • يا تحية از ملايكه يابند • وسلام از [illegible]

خمس

خالدین درحالتی که جاویدان باشند فیها در غرفه یا بهشت حسنت مستقرا
نیکو قرارگاهیست بهشت ومقاما وجای بودنی قل بگوای محمد مر مکیان را ما یعبؤا
بکم ربی چه وزن نهد خدای شما را • یعنی چه قدر باشد شما را نزد خدای لولا دعاؤکم
اگر نه خواندن و پرستیدن شما باشد مر اورا • چه شرف انسان بشناخت و عبادت است
فقد کذبتم پس بدرستی که شما تکذیب کردید مرا • و تقصیر نمودید در عبادت
حق فسوف یکون پس زود باشد تکذیب شما لزاما ◉ ملازم شما که ترک نکند
و از ان برنگردید یا باشد عقوبة تکذیب لازم شما • تا وقتی که شما را بدوزخ رساند
و آنجا نیز ملازم شما بود • وگویند لزام قتل روز بدر است • والله اعلم سورة الشعراء
مائتان وعشرون وسبع آیة بسم الله الرحمن الرحیم ◉ طسم در معالم از قتاده رحمه الله
نقل میکند که حروف مقطعه اسامی قرآنند ولهذا در اغلب • بعد ازین حروف
ذکر قرآن می آید • وگویند اسمیست از اسماء الهی • یا هر حرفی اشارتست باسمی چنانچه
طسم • بطاهر • وسامع • ومجید • وگفته مشیرست بطوبی و سدره و محمد صلی الله
علیه وسلم • و در بحر آورده که طا اشارت بطیران مرغان هوای وحدتست که
طایرند بالله • وسین عبارت آن سیر روندگان طریق معرفت که سایرند الی الله •
ومیم ایمائی میکند بمشی سالکان سبیل عبودیت • که میروند لله و فی الله • آیا اشارت است
بطلب مبتدیان • وسرور متوسطان • ومشاهده منتهیان • صاحب کشف الاسرار
فرموده که حق سبحانه قسم یاد میکند • بطهارت عز ازلی • وسناء جبروت
ابدی • ومجد جلال سرمدی • جواب قسم آنکه تلک این سوره آیات الکتاب
المبین ◉ آیتهاء کتاب هویداست • یعنی قرآن که روشن است احکام حلال و
حرام او • ومبین بمعنی پیدا کننده نیز هست • یعنی قرآن حق و باطل را ظاهر

میکرداند

میکرداند • ومقدمات هدایة ونتایج ضلالت را آشکارا میسازد • و
چون قریش این چنین کتابی را تکذیب کرده ایمان نیاوردند • وحضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم بر ایمان ایشان بغایت حریص بود • این صورت بر خاطر
وی شاق آمد • وحق سبحانه بجهة تسلیهٔ دل مقدس وی آیة فرستاد که لعلک
مگر تو باخع نفسک هلاک کننده و کشندهٔ نفس خودرا الا یکونوا بآنکه
نمیشنوند ایشان مؤمنین ◉ گرویدگان بقرآن ان نشأ اگر ما خواهیم ننزل
علیهم فرو فرستیم بر ایشان من السماء از آسمان آیة نشانهٔ از آیات قیامت
یا بلیهٔ از بلاهاء قاهره و قاسره فظلت اعناقهم پس گردد گردنهاء ایشان
یعنی گردنکشان و بزرگان ایشان شنوند لها مر ان آیه را خاضعین ◉ فرو
تنان و انقیاد کنندگان وما یأتیهم و نمی آید بدیشان من ذکر هیچ موعظه
من الرحمن از خدای بخشاینده محدث نو فرستاده بوحی • یعنی هیچ سوره
از قرآن فرو نیاید • بعد از دیگری الا کانوا مگر آنکه باشند عنه معرضین
از ان روی گردانندگان فقد کذبوا پس بدرستی که تکذیب کردند مر قرآنرا
و بر تکذیب خود مصرند فسیأتیهم پس زود باشد که بیاید بدیشان نزدیک مرگ
یا بوقت بعث یا روز بدر انباء ما کانوا به خبرهاء آنچه بودند که بدان
یستهزءون ◉ استهزا میکردند و باور نمیداشتند • وبعد از اتیان آن اخبار
پشیمانی نفع ندهد بیت امروز بدان مصلحت خویش که فردا • دانی و پشیمان شوی و سود
ندارد اولم یروا آیا نمینگرند مکذبان ونگاه نمیکنند الی الارض بسوی زمین
که بمحض قدرت کم انبتنا چند برویانیدیم فیها در و بعد از مردگی و افسردگی
من کل زوج از هر صنفی گیاه کریم ◉ نیکو و پسندیده و بسیار نفع ان فی ذلک

خمس

بدرستی که درین رویانیدن لآیة هراینه دلالتیست بر کمال قدرت وحکمت رویاننده
وما کان اکثرهم ونیستند بسیاری از ایشان در علم ازلی مؤمنین گرویدگان
با وجود مشاهدهٔ چنین علامتها وان ربک وبدرستی که پروردگار تو لهو العزیز
اوست غالب وتوانا با نزال بلا بر کافران الرحیم ○ مهربان به بسط عطا برای
مؤمنان واذ نادی ویاد کن آنرا که ندا کرد ربک موسی پروردگار تو موسی را
ان ائت یا آنکه بیا القوم الظالمین بگروه ستمکاران قوم فرعون یعنی گروه
فرعون که بر خود ستم کردند بشرک وبر بنی اسرائیل بجور وبگو ایشانرا الا یتقون
آیا نمیترسند یعنی باید که بترسند از عذاب الهی ودست از کفر بدارند وبنی
اسرائیل را بگذارند قال رب گفت موسی که ای پروردگار من انی اخاف بدرستی که من
میترسم ان یکذبون از آنکه مرا تکذیب کنند ورسالت مرا باور ندارند ویضیق
صدری وتنگ شود دل من از انفعال تکذیب ولا ینطلق ونگشاید لسانی زبان
من وعقدهٔ که دارد زیاده گردد این سخن قبل از زوال جنبسه بوده ودعا در ازالهٔ
آن فارسل پس بفرست جبرئیل را الی هرون بسوی هرون برادر من واورا شریک من
گردان در رسالت تا باعانت او نزد فرعون بیان روم ولهم علی ومر ایشانرا
بر من ذنب دعوی گناهیست مراد قتل قبطیست وبزعم ایشان گناه میگویند
فاخاف پس میترسم ان یقتلون آنکه مرا بکشند بعوض قبطی پیش از ادای رسالت
قال گفت خدای کلا باز ایست ازین گمان که ایشان بر تو دست نیابند فاذهبا
پس بروتو وبرادر تو بآیاتنا بنشانهاء ما یعنی معجزاتی که دلیل قدرت ما وحجت
نبوت تو باشد انا معکم بدرستی که ما با شماییم مستمعون ○ شنونده آن
چیزرا که میان شما وفرعونیان رود یعنی هرچه شما وایشان گویید وکنید برما

پوشیده نیست فاتیا فرعون پس بیایید بفرعون فقولا پس بگویید انا رسول رب
العالمین ○ ما فرستادهٔ پروردگار عالمیانیم ان ارسل وسخن اینست که بفرست
معنا بنی اسرائیل باما بنی اسرائیل را یعنی دست از ایشان بدار تا باما بزمین شام روند
که مسکن آباء ایشان بوده پس موسی علی نبینا وعلیه السلام بفرمان ملک
علام با برادر بدرگاه فرعون آمد وبعد از یک سال ملاقات فرعون میسر شد
وچون فرعون اورا دید بشناخت وبر سبیل امتنان قال گفت ای موسی الم نربک
نه ترا پروریم فینا در میان خویش ولیدا در حالتی که طفل بودی نزدیک بولادت
ولبثت ودرنگ کردی فینا در منزل ما من عمرک سنین سالها از عمر خود یعنی بیست
سال باما گذرانیدی وفعلت وکردی فعلتک التی فعلت آن کردنی که کردی
یعنی فاتون قبطی را که خباز من بود بکشتی وانت من الکافرین ○ وتو از ناسپاسان
نعمت مرا که قصد قتل یکی از خواص من کردی قال فعلتها گفت موسی علیه السلام
که کرده آن کردنی را اذا آن هنگام وانا من الضالین ○ ومن بوده ام از غافلان
یعنی آگاه نبودم که بمشت زدن من آنکس کشته گردد ففررت منکم پس بگریختم
از شما لما خفتکم آنهنگام که ترسیدم که مرا بکشید وبمدین رفتم فوهب لی
پس بخشید مرا ربی پروردگار من بوقت رجوع از مدین حکما علم وفهم یا نبوت
وجعلنی وگردانید مرا من المرسلین ○ از فرستادگان خود یعنی داخل کرد در زمرهٔ
پیغمبرانی که بخلق فرستاد وتلک نعمة وآن نعمتی که تو تمنها علی منت می نهی آن
بر من ان عبدت آنست که بنده گرفتی بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را ومرا
بفرزندی برداشتی وگفته اند اینجا همزهٔ انکار مقدرست تقدیر کلام آنکه آیا
نعمتی که بدان بر من منت نهی آنست که بنی اسرائیل را به بندگی گرفتی یعنی اگر تو ایشانرا

تعبید نمیکردی • مادر من مرا در دریا نمی افگند • و قوم من مرا تربیت میکردند • و
بتو محتاج نمیشدم • و چون فرعون شنیده بود که موسی کفته که • انا رسول
رب العالمین • اسلوب سخن را بکردانید • و از روی امتحان قال فرعون کفت فرعون
وما رب العالمین ◉ و چیست پروردکار عالمیان • و چه چیزست • سوال از ماهیة
کرد قال کفت موسی در جواب او رب السموات والارض او ست آفریدکار آسمان
و زمین وما بینهما و آنچه میان ایشانست ان کنتم اگر هستید شما موقنین ◉
بی کمان در تحقیق صفات حق • موسی علی نبینا و علیه السلام اعراض فرمود از جواب
از ماهیة • و تعریف کرد حق را بظاهرترین دلایل حکمت • و آثار قدرت او قال کفت
فرعون لمن حوله مر آنانرا که کرد اکرد او بودند از اشراف قبط • و ایشان پانصد تن
بودندی • زیورها بسته • و بر کرسیهاء زرین نشسته الا تستمعون آیا نمیشنوید
جواب این مرد را • که من از حقیقت پروردکار او می پرسم • و او از افعال او خبر
میدهد قال کفت موسی دیکرباره ربکم خدای من آفریدکار شماست ورب آبائکم
الاولین ◉ و پروردکار پدران پیشین شما • عدول کرد از اظهر آیات • باقرب آیات
بناظر و اوضح آن بر متأمل قال کفت فرعون مر قوم خود را ان رسولکم بدرستی که
فرستادهٔ شما بر سبیل سخریة او را رسول خواند الذی ارسل الیکم آنکسی که فرستاده اند
بشما لمجنون ◉ هر اینه دیوانه است • که جواب مطابق سوال نمیدهد قال کفت موسی
رب المشرق والمغرب پروردکار عالم آفریدکار مشرق و مغرب است وما بینهما
و آنچه میان مشارق و مغارب باشد ان کنتم تعقلون ◉ اگر هستید شما که
فهم کنید و دریابید که جواب سوال شما جز برین وجه نمیتواند بود • زیراکه
هیچ کس را از حقیقة حق سبحانه آکاهی ممکن نیست • هرچه در عقل و فهم و وهم

وحواس و قیاس کنجد • ذات خداوند سبحانه از آن منزه و مقدس است • چه این
همه محدثاتند و محدث جز ادراک محدث نتواند کرد نظم آنکه او از حدث برآرد دم
چه شناسد که چیست سر قدم • علم را سوی حضرتش ره نیست • عقل اینجا ز کمالش آگه نیست
قال کفت فرعون بعد از آنکه از مناظره درماند لئن اتخذت اگر فرا کیری ای موسی
الها معبودی غیری بجز من لاجعلنک هر اینه کردانم ترا من المسجونین از زندانیان
آورده اند که سجن فرعون از قتل بدتر بود • زیراکه زندانیانرا میفرمود • تا
در حفرهٔ عمیق می انداختند که در آنجا هیچ نمیدیدند و نمیشنیدند • و بیرون نمی آوردند الا مرده
موسی علیه السلام • چون ذکر سجن شنید قال کفت اولو جئتک آیا اگر چه بامن و اگر
بیایم ترا بشیء مبین ◉ بچیزی روشن • یعنی بیارم معجزهٔ هویدا قال فأت به کفت
فرعون که بیار آنچیز را ان کنت اگر هستی من الصادقین ◉ از راست کویان در
دعوی خود فالقی عصاه پس بینداخت موسی عصای خود را فاذا هی پس آنجا عصا
پس از افکندن ثعبان مبین ◉ اژدهایی بود آشکارا • یعنی ثعبانیة او ظاهر بود •
و فرعون از مشاهدهٔ آن بترسید • و مردمان که حاضر بودند هزیمت کردند • چنانچه
در وقت فرار بیست و پنج هزار کس کشته کشت ونزع و بیرون آورد یده دست خود را
از کریبان بعد از انکه کندم کون بفرعون نموده • بکریبان در آورده بود فاذا هی
پس آنجا دست او بیضاء سفید و رخشنده بود للناظرین ◉ مر نظر کنندکانرا • کفته اند
که شعاع دست مبارک موسی علی نبینا و علیه السلام • بمثابهٔ نور آفتاب • دیدها را
خیره ساختی قال کفت فرعون للملا حوله مر اشراف قوم را که کرد اکرد او بودند
ان هذا بدرستی که این مرد لساحر علیم ◉ جادوییست دانا • فرعون ترسید که
کسان وی بموسی علیه السلام ایمان آورند • حیلهٔ انکیخت • و کفت این جادوییست که

درفن سحر مهارتی تمام دارد يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ میخواهد که بیرون کند شمارا مِنْ
أَرْضِكُمْ از زمین شما • یعنی دیار مصر بِسِحْرِهِ بجادویی خود فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ◉
پس چه میفرمایید ما شما در کار او • معجزهٔ موسی اورا ازاوج دعوی ربوبیت ..
مشاورت با قوم افکند تا از رتبهٔ انا ربکم الاعلی تنزل نموده • ازپرستندگان خود
در کار موسی علیه السلام مدد طلبید قَالُوا أَرْجِهْ گفتند حبس کن اورا وَأَخَاهُ و برادر
اورا • یا در توقف فکن • و بقتل ایشان شتاب مکن پیش از ظهور کذب ایشان • تا مردم در گمان
نیفتند وَابْعَثْ و برانگیز و بفرست فِي الْمَدَائِنِ در شهرهای مملکت خود حَاشِرِينَ
جمع کنندگان • یعنی ایلچیان روان کن بهر شهری يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ تا بیارند هر جا که
نیک نیک جادوییست عَلِيمٍ ◉ دانا و برسرآمده در فن سحر • فرعون کسان بطلب
جادوان فرستاد فَجُمِعَ السَّحَرَةُ پس جمع کرده شدند جادوان لِمِيقَاتِ يَوْمٍ برای هنگام
روزی مَعْلُومٍ دانسته شده • و وعده داده که یوم الزینه بود وَقِيلَ وگفته شد
یعنی فرعون گفت لِلنَّاسِ مر مردمان • یعنی اهل مصر را هَلْ أَنْتُمْ آیا هستید شما مُجْتَمِعُونَ
فراهم آیندگان • یعنی فراهم آیید و جمع شوید لَعَلَّنَا شاید ما همه باتفاق نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ
پیروی کنیم جادوانرا • یعنی متابعت نماییم در دفع موسی و مدد ایشان باشیم
یا پیروی دین ایشان کنیم إِنْ كَانُوا اگر باشند هُمُ الْغَالِبِينَ ◉ ایشان غلبه کنندگان
بر موسی و هرون علیهما السلام فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ پس آنهنگام که آمدند جادوان
به نزدیک فرعون • ایشانرا بار داد • و دلنوازی بسیار کرد • ایشان گستاخ شده قَالُوا
لِفِرْعَوْنَ گفتند مر فرعون را أَئِنَّ لَنَا آیا ما را باشد لَأَجْرًا مزدی از نزدیک تو إِنْ كُنَّا اگر باشیم
نَحْنُ الْغَالِبِينَ • ما غلبه کنندگان بسحر بر خصمان تو قَالَ گفت فرعون نَعَمْ آری
مزد باشد شمارا وَإِنَّكُمْ إِذًا و بدرستی که باشید آن وقت لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ◉ از جملهٔ نزدیک

شدگان بمن • یعنی اول کس که بر من درآید • و آخر کس که بیرون رود • شما باشید •
ایشان بدین وعده مستظهر گشته • جادوییهای خود بمیدان معین آوردند • و بوقت
معلوم در برابر حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام صف برکشیده • گفتند ای موسی
اول تو می افکنی جادویی خود را یا ما بیفکنیم قَالَ لَهُمْ مُوسَى گفت موسی علیه السلام
مر ایشانرا أَلْقُوا بیفکنید مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ ◉ آنچه شما افکندگانید مر آنرا فَأَلْقَوْا
پس بیفکندند حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ رسنها و عصاهای مجوف پر سیماب ساخته
خود را • که هفتاد هزار رسن • و هفتاد هزار عصا بود وَقَالُوا و گفتند بعد از آنکه
رسنها و عصاها بحرارت آفتاب در حرکت آمد • و از مردمان غریو برخاست بِعِزَّةِ
فِرْعَوْنَ به بزرگی و قوت و غالبیت فرعون إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ ◉ بدرستی که ما غلبه
کنندگانیم بر موسی و هرون فَأَلْقَى مُوسَى پس بیفکند موسی بامر الهی عَصَاهُ عصای
خود را • و فی الحال اژدها گشت فَإِذَا هِيَ پس آنجا عصای اژدها شده تَلْقَفُ فرو میبرد
مَا يَأْفِكُونَ ◉ آنچه تزویر میکردند • و بصورت مار بخلق مینمودند فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ
پس بروی در افکنده شدند ساحران سَاجِدِينَ سجده کنندگان • چه دانستند که
انقلاب عصا به ثعبان نه از قبیل سحرست • و از روی صدق قَالُوا آمَنَّا گفتند گرویدیم
بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ◉ به پروردگار عالمیان • پس توضیح کردند که رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ
آفریدگار موسی و هرون • تا دفع توهم ربوبیت فرعون کنند • و چون فرعون از ایمان
سحره خبر یافت ایشانرا طلبیده قَالَ آمَنْتُمْ گفت آیا تصدیق کردید و حفص
آمنتم خواند بر طریق خبر • یعنی گرویدید لَهُ مر موسی را قَبْلَ أَنْ آذَنَ پیش از آنکه
دستوری دهم لَكُمْ شما را در ایمان بوی إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ بدرستی که او مهتر شماست
الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ آنکه بیاموخت شمارا جادویی • و با یکدیگر اتفاق کردید •

در هلاك وفساد ملك من فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود بدانید که جه عقوبة خواهم کرد
شما را بر کرویدن بخدای موسی پس بیان عقوبة کرد که لَأُقَطِّعَنَّ هر آینه ببرم
أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ دستها و پایهای شما را مِنْ خِلَافٍ بخلاف یکدیکر یعنی هر یك
از طرفی یا قطع ایدی و ارجل شما کنم از جهة خلافی که با من کردید وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ
أَجْمَعِينَ و هر اینه بر دار کنم همهٔ شما را تا بمیرید و همه مخالفان عبرت کیرند
قَالُوا کفتند جادوان ایمان آورده که لَا ضَيْرَ هیچ ضرری و رنجی نیست بر ما از تهدید تو
و ما از مرك نمیترسیم إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا بدرستی که ما بثواب پروردکار خود مُنْقَلِبُونَ
باز کردندکانیم إِنَّا نَطْمَعُ بدرستی که ما طمع میداریم أَنْ يَغْفِرَ آنکه بپوشد لَنَا رَبُّنَا
برای ما پروردکار ما و عفو کند خَطَايَانَا کناهان ما را أَنْ كُنَّا برای آنکه ما بودیم
از اهل این محفل أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ اول کرویدکان بخدای آورده اند که فرعون
بفرمود تا دست راست و پای چپ آن مؤمنانرا ببریدند و ایشانرا از دارها بلند
در آویختند و حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام برای ایشان میکریست
حضرت عزت حجابها برداشته منازل قرب و مقامات انس ایشانرا بنظر وی در آورد
تا تسلی یافت نظم جادوان کاز دست و پا در باختند کر برفت آن دست و پا بر جای آن
رستا زحق بالهای جاودان تا بدان پرها بپرواز آمدند در هوای عشق شه باز آمدند
پس موسی علیه السلام بعد ازین صورت چند سال دیکر در میان فرعونیان دعوت
میکرد و معجزات بدیشان مینمود و روز بروز عناد و فساد ایشان زیادت
میشد تا هلاك ایشان نزدیك رسید حکم الهی صادر شد که موسی علیه السلام
با قوم خود از مصر بیرون رود کما قال وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم إِلَىٰ مُوسَىٰ بسوی موسی
أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي آنکه ببر بشب بندکان من یعنی بنی اسرائیل را که نجاة شما و هلاك

کفره در آنست إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ بدرستی که شما از پی در آمده شوید یعنی
فرعون و قوم او از پی شما در آیند شما را از بحر بکذرانیم و ایشانرا غرقه سازیم
در مختار آورده که موسی علی نبینا و علیه السلام بنی اسرائیل را فرمود تا پیرایها
و زیورها از قبطیان ببهانهٔ آنکه عید ما نزدیکست و میخواهیم که اهالی خود را
بدان بیارایيم عاریة کرفتند و وعده فرمود که فلان شب تهیهٔ نموده
بوقت طلوع قمر در فلان موضع جمع شوند ایشان برین صورت بتقدیم
رسانیدند و چون وقت رحیل شد راه دروازه بر ایشان مشتبه کشت و همه
فرمودند که یوسف صدیق علی نبینا و علیه السلام دعا کرده که بنی اسرائیل تا تابوت
وی با خود بیرون نبرند از مصر بیرون نتوانند رفت و از آن قوم کسی را بر مدفن
یوسف علیه السلام اطلاع نبود موسی علیه السلام بخود ندا میزد که هر که
مرا بر صندوق یوسف علیه السلام مطلع کرداند هر مرادکه خواهد بدهم
از تمام قوم عجوزهٔ مسئله بشرط آنکه زن موسی باشد در بهشت او را خبر داد
که آن صندوق در قعر دریای نیل است پس باستخراج آن اشتغال نموده
وقتی که قمر بوسط السما رسید مهم ساخته روی براه نهادند و آخر روز خبر
خروج ایشان بقبطیان رسید چه می پنداشتند که بنی اسرائیل تهیه اسباب
عید در خانهای خود اقامت نموده اند روز دوم خواستند که از عقب ایشان
روند در خانهٔ هر قبطی یکی از اعزهٔ قوم بمرد و بتعزیت او مشغول شدند
و درین روز فرعون بجمع شدن لشکر امر کرد فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ پس فرستاد فرعون
فِي الْمَدَائِنِ در شهرستانها که بپای تخت نزدیك بود حَاشِرِينَ جمع کنندکان
لشکر را و کفت إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که کروه بنی اسرائیل لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ کروهی

اندك اند و حال آنكه عدد مردان كارى بنى اسرائيل كه در سن از بيست كذشته
و بشصت نرسيده بودند ششصد و هفتاد هزار بود و عدد مجموع قوم از نسا و صبيان
و كهول و شبان هزار هزار و دويست هزار و كسرى اما فرعون ايشانرا نسبت بالشكر
خود اندك شمرد و كفت اينان كروه بسيار اندك اند وَإِنَّهُمْ و ايشان لَنَا مارا لَغَائِظُونَ
بخشم آرندكانند چه انما كريخته اند يا پيرايهاء قوم ما را برده وَإِنَّا لَجَمِيعٌ و ما همه
يعنى لشكر ما حَاذِرُونَ ⊙ سلاح دارانيم و دانندكان مراسم حرب تعريض است
به آنكه قوم موسى نه سلاح تمام دارند و نه بعلم حرب دانا اند فَأَخْرَجْنَاهُمْ پس
بيرون آورديم فرعونيانرا يعنى داعيهٔ خروج درايشان پديد آورديم تا بيرون
آمدند مِنْ جَنَّاتٍ از بوستانها وَعُيُونٍ و از چشمه سارها وَكُنُوزٍ و از كنجهاى زر
و نقره وَمَقَامٍ كَرِيمٍ و از منزلهاء نيكو كَذَٰلِكَ همچنين كرديم با ايشان وَأَوْرَثْنَاهَا
و ميراث داديم باغ و بوستان و كنج و جايهاء ايشان بَنِي إِسْرَائِيلَ مر فرزندان يعقوب
چه قولى آنست كه بنى اسرائيل بعد از هلاك فرعونيان بمصر آمده همه اموال قبطيانرا
بحيطهٔ تصرف آوردند و اصح آنست كه در زمان دولت داود و سليمان على نبينا
و عليهما السلام بر ملك مصر استيلا يافته متصرف جهات قبطيان شدند القصه
فرعون ششصد هزار سوار مقدمهٔ لشكر روان كرد و ششصد هزار بر ميمنه تعيين
فرمود و ششصد هزار را بميسره نامزد نمود و ششصد هزار در ساقهٔ لشكر مقرر كرد
و خود با خلقى بى شمار در قلب قرار كرفت نظم يكى لشكرى را غرق جوشن شده
در موج چون درياى آهن چو چشم دلبران پر كين و خونريز بقصد خون مردم
تيغها تيز فَأَتْبَعُوهُمْ پس از پى در آمدند بنى اسرائيل را مُشْرِقِينَ ⊙ قصد كنندكان بجهة
مشرق كه لشكر بنى اسرائيل بران صوب رفته بودند يا داخل شدكان در وقت شروق

عشر

آفتاب

آفتاب يعنى به هنكام طلوع آفتاب به بنى اسرائيل رسيدند و در آن زمان لشكر
موسى عليه السلام بكنار درياى قلزم رسيده تدبير عبور و مرور ميكردند كه
ناكاه لشكر فرعونيان پديد آمد فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانِ پس آنهنكام كه ديدند هر دو كروه
يكديكر را قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ كفتند ياران موسى إِنَّا لَمُدْرَكُونَ ⊙ هر اينه ما دريافته
شدكانيم يعنى لشكر فرعون ما را در خواهند يافت و بدست ايشان كرفتار خواهيم شد
قَالَ كفت موسى عليه السلام كَلَّا نه چنين است ايشان شما را در نيابند إِنَّ مَعِيَ بدرستى
كه با منست يارى و مدد كارى رَبِّي پروردكار من سَيَهْدِينِ ⊙ زود راه نمايد مرا درين
حيرت و طريق نجاة پديد آرد محققان كفته اند كه موسى عليه السلام در كلام
خود معيت را مقدم داشت كه ان معى ربى و حضرت پيغمبر ما صلى الله عليه وسلم
در قول خود كه إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا معيت را تاخير فرمود تا بر ضماير عرفا روشن كردد
كه كليم از خود بحق نكريست و اين مقام مريدست و حبيب از حق بخود نظر كرد
و اين رتبهٔ مرادست مريد آنچه كويند آن كند و مراد هر چه كويد چنان كنند
بيت اين يكى را روى او در روى دوست وان دكر را روى او خود روى اوست
آورده اند كه چون لشكر فرعون نزديك بنى اسرائيل رسيدند حق سبحانه حجابى
از بخار ميان فريقين پديد آورد چنانچه يكديكر را نميديدند فرعون قوم خود را
كفت فرود آييد تا آفتاب ارتفاع يافته بخار از ميان برخيزد و ما بر ايشان
رويم كه راه مخلص بر ايشان بسته است دريا از پيش و لشكر ما از عقب ايشان
كجا توانند كريخت ع كجا روى كه ز هر سو كريزكاه ندارى اما بنى اسرائيل اضطراب
بمرتبهٔ رسانيدند كه موسى عليه السلام بناليد و وحى در رسيد كه ما دريا را بحكم تو
كرديم او را بكينه بخوان و بر وى حكم فرماى چنانچه فرمود فَأَوْحَيْنَا پس ما

وحی کردیم اِلَی مُوسَیٰ بسوی موسی اَنِ اضْرِبْ آنکه بزن بِعَصَاكَ الْبَحْرَ بعصا
خود دریاء قلزم را. موسی علیه السلام برلب دریا آمده. عصا بروی زد وکفت
یا باخالد ما را راه ده فَانْفَلَقَ پس بشکافت دریا. ودروِ دوازده راه پدید آمد فَكَانَ
پس بود كُلُّ فِرْقٍ هر پارهٔ جدا شده ازهم كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ همچون کوهی بزرك. وفی الحال
بادی بر تك دریا وزیده. وحل او خشك شد. وهر سبطی از راهی بدریا درآمدند وَ
اَزْلَفْنَا وجمع کردیم ثَمَّ الْآخَرِينَ ◉ آنجا دیکرانرا که قوم فرعون بودند. یعنی
همه را برلب دریای قلزم کرد آوردیم. برحوالی فرعون. وچون فرعون بکنار دریا
رسید وآن حال مشاهده کرد. خواست که سفهاء قوم را فریب دهد. کفت ای قوم
جون می بینید که دریا از هیبت من شکافته شده. هامان بطریق مساره با
وی کفت تو خود میدانی که این صورت بدعاء موسی واقع است زینهار بدریا در نیا[ئی]
که هلاك شوی. فرعون خواست که عنان برتابد جبرئیل علیه السلام بر مادیانی
نشسته خود را پیش فرعون بدریا در افکند. وفرعون بر ایغری تند سوار بود.
ایغر بوی مادیان شنیده. وعنان تمالك از دست فرعون بیرون برده. روی
بدریا نهاد. لشکر هر فوج ازراهی بدریا در آمدند. ومیکائیل علیه السلام بر عقب
آن لشکر می آمدند. وایشانرا میراندند. تا تمام لشکر بدریا درآمدند. وحکم الهی در رسید
که دریا بحال خود باز رود. بیکبار آبها بهم پیوست. ومجموع فرعونیان غرق
شدند. وبنی اسرائیل بسلامت عبور کرده برکنارهٔ دریا قرار کرفتند. کما قال تعالی وَ
اَنْجَيْنَا مُوسَىٰ ونجاة دادیم موسی را وَمَنْ مَعَهُ وهرکه با او بود اَجْمَعِينَ همه
ایشانرا ثُمَّ اَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ ◉ پس غرق کردانیدیم دیکرانرا اِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستی که
در انجاء موسی وقوم او واهلاك فرعون وحزب او لَآيَةً هر آینه علامتیست و[حجتی]

ودلالتی

ودلالتی هویدا بر قدرت الهی وَمَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ ونبودند بیشتر قوم فرعون
مُؤْمِنِينَ ◉ کرویدکان. جد از تمامی قبط جز حزبیل که مؤمن آل فرعون کویند
کسی ایمان نیاورد. واو با حضرت موسی علیه السلام از مصر بیرون آمده بود وَ
اِنَّ رَبَّكَ وبدرستی که آفریدکار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غالب. وکسی را قدرت
غلبه بر او نیست الرَّحِيمُ ◉ مهربانست. عقوبة نکند مکر بعد از الزام حجت وَاتْلُ
وبخوان عَلَيْهِمْ بر مشرکان عرب نَبَاَ اِبْرَاهِيمَ خبر ابراهیم که ایشان بدو نسبت
درست میکنند. وبفرزندی او مفتخر ومستظهرند اِذْ قَالَ یاد کن آنرا که کفت ابراهیم
لِاَبِيهِ مر پدر خود آزر را وَقَوْمِهِ وقوم خود. یعنی اهل بابل را واز ایشان پرسید که
مَا تَعْبُدُونَ ◉ چیست آنچه میپرستید قَالُوا نَعْبُدُ کفتند میپرستیم اَصْنَامًا
بتانرا فَنَظَلُّ پس همیشه می باشیم لَهَا مر آنرا عَاكِفِينَ ◉ مجاور وملازم بر عبادت
مراد تمثالهاست که ساخته بودند از انواع فلزات بر صور مختلفه. وبر عبادت
آن مداومت میکردند قَالَ کفت ابراهیم که بتان شما هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ آیا
میشنوند خواندن شما اِذْ تَدْعُونَ وقتی که بخوانید ایشانرا. وخواننده را اجابة می کنند
اَوْ يَنْفَعُونَكُمْ یا سود میرسانند شما را که پرستش ایشان میکنید. وروزی
میدهند اَوْ يَضُرُّونَ یا زیان میرسانند بشما اکر اعراض کنید از عبادت ایشان وایشانرا
نکوهش نمائید. قوم ابراهیم علی نبینا وعلیه صلوات الرحمن نتوانستند که اورا
به نعم جواب دهند. بهانه تقلید پیش آورده قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا کفتند نی از ایشان
آنچه کفتی در نیافته ایم. اما یافته ایم آبَاءَنَا پدران خود را که ایشان كَذٰلِكَ
يَفْعَلُونَ همچنین میکردند. یعنی اینانرا پرستش مینمودند. وبران مقیم بودند
قَالَ کفت ابراهیم اَفَرَاَيْتُمْ آیا دیدید ودانستید. یعنی بدانید که بهر حال مَا كُنْتُمْ

تَعْبُدُونَ آنچه هستید که میپرستید آنرا اَنْتُمْ شما وَاٰبَاؤُكُمُ الْاَقْدَمُونَ
وپدران دیرینهٔ شما نیز پرستیده اند فَاِنَّهُمْ پس بدرستی که آن معبودان عَدُوٌّ لِي دشمنانند
مرا یعنی شما را که پرستندگان ایشانید تصویر امر کردم در نفس خود بر سبیل فرض
ایشان چه آن در نصیحت از تصریح انفع است ودشمنی بتان مر عبده خود را بکدام
جه ضرری که از عبادت ایشان رسد از هیچ دشمن متصور نیست یا معنی آنست که
من دشمنم مر ایشان را چه هر که را دشمن دارند او نیز دشمنست پس دشمنی خود را در لباس
دشمنی ایشان ظاهر کرد یعنی من مخالف ومعادی ایشانم اِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ ۝ لیکن
دوست من پروردکار عالمیانست اَلَّذِي خَلَقَنِي آنکه مرا بیافرید واز عدم بوجود آورد
فَهُوَ يَهْدِينِ ۝ پس او راه مینماید مرا براستی در قول وفعل یا بیافریدم مرا برای اقامة
حق وراه مینماید بدعوت خلق وَالَّذِي هُوَ وآنکه او يُطْعِمُنِي میخوراند مرا غذایی
که قوام اجزای بدن من بآنست وَيَسْقِينِ ۝ ومی آشاماند شرابی که موجب تسکین
عطش وسبب ترطیب اعضای منست در عین المعانی آورده که مراد طعام الفت و
شراب زلفتست صاحب بحر فرموده که طعام عبودیت است که دلها بآن زنده بود
وشراب طهور تجلی بصفة ربوبیة که ارواح بآن تازه باشد در کشف الاسرار از
مصری قدس سره نقل میکند که این طعام طعام معرفتست واین شراب شراب محبت
واین بیت خوانده اند بیت شراب المحبة خیر الشراب وکل شراب سواه سراب
واز فحوای کلمات محققان بشمهٔ از اسرار کلام حقایق نظام ابیت عند ربی
یطعمنی ویسقینی پی میتوان برد نظم ترا نواله دما دم زخوان یطعمنی ترا پیاله
مدام از شراب یسقینی مرا تو قبلهٔ دینی از آن سبب کفتم بهر دمان که لکم دینکم
ولی دینی وَاِذَا مَرِضْتُ وچون بیمار شوم فَهُوَ يَشْفِينِ ۝ پس او مرا شفا دهد از

امام

امام صادق رضی الله عنه منقولست که چون بیمار شوم بگناه مرا شفا دهد
بتوبه سلمی قدس سره فرموده که مرض برویة اغیارست وشفا بمشاهدهٔ انوار واحد
قهار ودر بحر آورده که بیماری تعلقات کونین است وشفا بقطع تعلق و
آن وابسته بجذبهٔ عنایتست که چون در رسد سالک را از همه منقطع ساخته
به یکی پیوند دهد یعنی بشربة تجرید از مرض تعلقش باز رهاند بیت چه کو همت که چه
خوب آمدی مسیح صفت بیک نفس همه دردم را دوا کرده وَالَّذِي يُمِيتُنِي وآنکسی که
بمیراند مرا در دنیا بوقت انقضاء اجل ثُمَّ يُحْيِينِ پس زنده کرداند مرا در آخرت برای محاسبه
ومجازات امام ثعلبی کفته که بمیراند بعدل وزنده کند بفضل وکفته اند
اماته بمعصیت است واحیا بطاعت یا اماته بجهلست واحیا بعقل یا اماته
بفراقست واحیا بتلاق در حقایق سلمی آورده که بمیراند مرا از نفس من وزنده کرداند
بجود ونزد بعضی محققان اماته واحیا بخوف ورجاست یا بغفلة وذکر یا
باستتار وتجلی وصاحب بحر فرموده که بمیراند مرا از اوصاف بشریة وزنده سازد
باخلاق روحانیة وباز بمیراند از سمات روحانیة وزنده کرداند بصفات ربانیة
وحقیقة آنست که بمیراند مرا از انانیة من وزنده سازد بهویة خود که حیات
حقیقی عبارت از آنست بیت بجوییم عمر فانی را تویی عمر عزیز من نخواهم جان پی عمر را تویی
جانم بجان تو وَالَّذِي اَطْمَعُ وآنکسی که طمع میدارم اَنْ يَغْفِرَ لِي آنکه بیامرزد مرا
خَطِيئَتِي گناه من يَوْمَ الدِّينِ روز جزا اسناد گناه بخود با وجود عصمة نبوت
جهة کسر نفس است وتعلیم امت ودر تلخیص آورده که مراد خطایای امة محمدیست
صلی الله علیه وسلم که حضرت خلیل از ملک جلیل استدعای غفران آن نموده رَبِّ
هَبْ لِي ای پروردکار من ببخش مرا وعطا کن حُكْمًا کمالی در علم تا بآن مستعد

بطمع ایت واحیا بورع یا اماتة صح

خلافة حق • ودر نهایت خلق کرده وَأَلْحِقْنِي ودر رسان مرا بسبب توفیق کمال در علم
بِالصَّالِحِينَ ◉ بشایستکان راه • وبرکزیدکان درکاه • وَاجْعَل لِّي وکردان از برای
من لِسَانَ صِدْقٍ زبانی راست یعنی ثنای نیکو فِي الْآخِرِينَ ◉ در میان پس آمدکان
یعنی جاری کن ثنا و نیك نامی • وآوازهٔ من بر زبان کسانی که پس از من آیند • و
این دعا بعز اجابت رسیده • جمیع امم از مجوس ویهود ونصاری واهل اسلام ثنای
حضرت خلیل الرحمن میکویند • وکفته اند مراد از لسان صدق مردی صادقست
ومعنی آیة اینکه ظاهر کن برای تجدید اصل دین من راست کویی در آخرین امتان و
مراد حضرت رسالت باشد صلی الله علیه وسلم وَاجْعَلْنِي وکردان مرا مِن وَرَثَةِ
جَنَّةِ النَّعِيمِ از وارثان بهشت پر نعمت • یعنی مرا از انها دار که در منازل بهشت تصرف
میکنند وَاغْفِرْ لِأَبِي وبیامرز پدر مرا • یعنی ایمان روزی کن او را تا آمرزیده شود
إِنَّهُ بدرستی که كَانَ هست مِنَ الضَّالِّينَ ◉ از کمراهان وَلَا تُخْزِنِي ورسوا مساز
مرا يَوْمَ يُبْعَثُونَ روزی که برانکیخته شوند مردمان از قبرهاء خود • این دعا نیز تعلیم
امتانست • والا انبیا را خواری ورسوایی نباشد يَوْمَ لَا يَنفَعُ روزی که سود
نکند وبکار نیاید مَالٌ خواسته وَلَا بَنُونَ ونه پسران هیچ احدی را إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ
مکر کسی را که بیاید بخدای بِقَلْبٍ سَلِيمٍ بدلی خالص از کفر ومعصیت • جه او مال
خود را در راه حق نفقه کرده باشد • وفرزندان را براه حق ارشاد نموده • وهمانست
آن مال وفرزند او را نفع رساند • وکفته اند سلامت قلب اخلاص است در شهادت
لا اله الا الله محمد رسول الله • قولی آنست که دل سلیم از حب دنیا • وکویند از
حسد وخیانة • ودر تیسیر کوید از بعض اهل بیت وازواج واصحاب پیغمبر
صلی الله علیه وسلم ورضی عنهم • امام قشیری رحمه الله فرموده که قلب

سلیم

سلیم آنست که خالی باشد از غیر خدای • سلمی روح الله فرموده که درو نه آفاة
دینی کنجد ونه مطامع عقبی • یا خالی باشد از بدعت • ومطمئن به سنت • واز سید
الطائفه قدس سره منقول است که سلیم مارکزیده بود • ومارکزیده را پیوسته
قلق واضطرابست • پس بزبان معنی بیان میکند که دل سلیم دلیست مدام در
جزع وتضرع وزاری از خوف قطیعت • یا از شوق وصلت نظم زشوق وصل محبّ نالم
وکر دستم دهد روزی زبیم هجر میکریم که ناکه در کمین باشد • همام از کریهٔ خونین وسوز
دل مکو جندین • ندانیستی که حال عشق بازان این جنین باشد وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ وروزی
که نزدیک کردانیده شود بهشت لِلْمُتَّقِينَ برای پرهیزکاران • تا از موقف آنرا ببینند
وبمشاهدهٔ منازل خود مسرور شوند وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ وظاهر ساخته شود دوزخ لِلْغَاوِينَ
برای کمراهان تا در آن نکرند • ومقامات خود را ببینند وغم • والم ایشان بیفزاید وَقِيلَ
لَهُمْ وکویند مر ایشان را یعنی فرشتکان بحکم حق سبحانه از ایشان پرسند که أَيْنَمَا
كُنتُمْ کجا اند آنچه بودید که پیوسته تَعْبُدُونَ میپرستید آنرا مِن دُونِ اللَّهِ بجز
خدای یعنی کجاء اند خدایان شما که بدیشان امیدوار بودید هَلْ يَنصُرُونَكُمْ
هیچ یاری میدهند شما را بدفع عذاب از شما أَوْ يَنتَصِرُونَ یا نکاه میدارند خود را از
حلول عقوبة بدیشان فَكُبْكِبُوا پس بروی در افکنده شوند فِيهَا در دوزخ هُمْ
بتان وَالْغَاوُونَ ◉ وکمراهان یعنی پرستندکان ایشان وَجُنُودُ إِبْلِيسَ وبدوزخ
افکنده لشکرهاء ابلیس یعنی متابعان وی از جن وانس أَجْمَعُونَ همه ایشان قَالُوا
کویند کافران وَهُمْ فِيهَا وحال آنکه ایشان در دوزخ يَخْتَصِمُونَ دشمنی میکنند با
یکدیکر یعنی عبده واصنام مخاصمه میکنند • بت پرستان با بتان میکویند تَاللَّهِ
إِن كُنَّا بخدای که ما بودیم لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ◉ در کمراهی آشکارا وهویدا إِذْ نُسَوِّيكُم وقتی

كه برابر ميكرديم شما را در استحقاق عبادت بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ● به پروردگار عالميان
وَمَا أَضَلَّنَا وكمراه نكردند ما را و بر ضلالت نداشتند إِلَّا الْمُجْرِمُونَ مكر بدان و بد
كرداران • از مهتران ما • يا از ديوان فَمَا لَنَا پس نيست ما را اكنون مِن شَافِعِينَ
هيچ كس از شفاعت كنندكان • چنانچه مؤمنان را هست وَلَا صَدِيقٍ ونه دوستى
حَمِيمٍ ● مهربان و با شفقت • در قوت القلوب آورده كه حميم در اصل هميم
بوده • كه ها را به حا بدل كرده اند جهة قرب مخرج • و هميم ماخوذ است از اهتمام
يعنى يارى كه در آن روز اهتمام كند در مهم كافران • و شرط دوستى بجاى آرد نخواهد
بود • الاخلاء يومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقين • آنكه كافران از روى تحسر
گويند فَلَوْ أَنَّ لَنَا پس كاشكى بودى ما را كَرَّةً فَنَكُونَ تا ميبوديم ما مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
از باوردارندكان و كرويدكان إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستى كه در خبر ابراهيم و احتجاج او با
قوم لَآيَةً هر آينه علامتيست • كه عقلا بدان عبرت كيرند وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم
و نبودند بيشتر قوم ابراهيم مُؤْمِنِينَ ● كرويدكان • چه از اهل بابل جز دختر نمرود
كسى ايمان نياورده وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستى كه آفريدكار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غلبه كننده
بر مشركان • كه سطوت او مردود نكردد الرَّحِيمُ ● بخشاينده كه توبه بندكان رد
نكند و بى احتجاج بر ايشان عذاب نفرستد كَذَّبَتْ تكذيب كردند قَوْمُ نُوحٍ
كروه نوح فرستادكان را • نوح عليه السلام از رسل كذشته خبر داد • و قوم او باور
نكردند إِذْ قَالَ لَهُمْ ياد كن چون كفت مر ايشان را أَخُوهُمْ نُوحٌ برادر ايشان نوح
مراد اخوت نسبى است أَلَا تَتَّقُونَ آيا نمى ترسيد از خداى كه ترك عبادت او
ميكنيد إِنِّي بدرستى كه من لَكُمْ مر شما را رَسُولٌ أَمِينٌ ● فرستاده ام با امانت
فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسيد از خداى و بت مپرستيد وَأَطِيعُونِ و فرمان بريد مرا در قبول

ايمان وَمَا أَسْأَلُكُمْ و نميخواهم شما را عَلَيْهِ بر اداى رسالت مِنْ أَجْرٍ هيچ مزدى إِنْ
أَجْرِيَ نيست اجر رسالت من إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ● مكر بر پروردكار عالميان
فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بدرستى بترسيد از عقوبت خداى وَأَطِيعُونِ و فرمانبردارى من
كنيد • تكرير امر بتقوى و اطاعت جهة تاكيد است • چه قوم نوح على نبينا و
عليه السلام بغايت سخت دل و بى آزرم بودند قَالُوا كفتند در جواب نوح عليه
السلام أَنُؤْمِنُ لَكَ آيا ايمان آريم و تصديق كنيم ترا وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ ● و
حال آنكه پى روى تو كرده اند سفلكان و بى قدران • و ايشان بظاهر متابع اند
و بباطن مخالف قَالَ كفت نوح عليه السلام وَمَا عِلْمِي و نيست دانش من رسنده بِمَا
كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه هستند كه ميكنند • يعنى حكم من بر ظاهر است • ايشان
عمل مؤمنان ميكنند • اما نميدانم كه از روى اخلاص است • يا بطريق نفاق إِنْ
حِسَابُهُمْ نيست حساب باطنهاء ايشان إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي مكر بر پروردكار من كه مطلع است
بر آن لَوْ تَشْعُرُونَ اكر دانيد كه عالم الغيب اوست و پس دانيد كه من راست
ميكويم • پس قوم كفتند اين اراذل را از مجلس خود بران تا ما بياييم • و سخن تو بشنويم •
نوح عليه السلام كفت وَمَا أَنَا و نيستم من بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ راننده مؤمنان إِنْ
أَنَا نيستم من إِلَّا نَذِيرٌ مكر بيم كننده مُبِينٌ ● آشكارا • يعنى مبعوث شده ام بجهة
مكلفان خواه اغنيا و خواه فقرا قَالُوا كفتند كافران لَئِن لَّمْ تَنتَهِ يَا نُوحُ اكر باز
نه ايستى اى نوح از آنچه ميكويى • يعنى از دعوت و انذار لَتَكُونَنَّ هر آينه باشى
مِنَ الْمَرْجُومِينَ ● از راندكان • يا كشته شدكان بسنك قَالَ كفت نوح عليه
السلام بعد از استماع اين سخن • و نوميدى از ايمان قوم رَبِّ اى پروردكار من
إِنَّ قَوْمِي بدرستى كه كروه من كَذَّبُونِ تكذيب كردند مرا • و بدروغ نسبت دادند

فافتح پس حکم کن بینی وبینهم میان من وایشان فتحا حکم کردنی ونجنی وباز رهان
مرا از قصد ایشان ومن معی وهرکرا با منست من المؤمنین از گرویدگان فنجیناه
پس نجاة دادیم اورا ومن معه وهرکه با او بود فی الفلک المشحون در کشتی پر آدمی و
حیوانات وامتعه وماکولات ثم اغرقنا پس غرقه ساختیم بعد الباقین پس از
رهانیدن او دیگران از قوم او ان فی ذلک بدرستی که در صبر او بر ایذای قوم لایة
هر اینه دلالتیست بر آنکه صبر موجب ظفر هست بیت کار تو از صبر نکوتر شود
هرکه شکیباست مظفر شود وما کان اکثرهم ونبودند بیشتر قوم نوح علیه
السلام مؤمنین گرویدگان بخدا وپیغمبر او بلک از همه امت او هفتاد ویک تن ایمان
آورده با وی در کشتی بودند وان ربک وبدرستی که خداوند تو لهو العزیز اوست توانا
بر عقوبة کافران الرحیم ○ مهربان بر تاخیر عذاب از ایشان یا بر توفیق پیغمبران
در حلم وبردباری واحتجاج بر ایشان کذبت بدروغ داشتند عاد المرسلین
قوم عاد فرستادگان را وهرکه یک پیغمبر را منکر شود همه منکر شده باشد اذ قال لهم
یاد کن آنکه گفت مر ایشان را اخوهم هود برادر نسبی ایشان هود علیه السلام الا
تتقون ○ آیا پرهیز نمیکنید از شرک واز عقاب الهی خایف نمیشوید انی لکم بدرستی
من شما را رسول امین فرستاده امینم بر وحی ورسالت فاتقوا الله پس بترسید از
خدای وترک مخالفت او کنید واطیعون وفرمان برید مرا در انچه شما را بدان
دعوت میکنم وما اسئلکم علیه ونمیطلبم از شما بر خواندن خود من اجر مزدی
از مال ومتاع دنیا ان اجری نیست پاداش من الا علی رب العالمین ○ مگر بر آفریدگار
عالمیان اتبنون آیا بنا میکنید بکل ریع بهر موضع بلند آیة علامتی برای تماشای
آینده ورونده تعبثون بازی میکنید بآن بنا یعنی بنائی میسازید ودران ساکن نمیشوند

گوییا که عبثست وگویند بر سر راهها خانها میساختند ودر انجا نشسته هرکه
بر ایشان بگذشتی با او بازی کردندی یا مراد کبوتر خانهاست وتتخذون وفرا میگیرید
مصانع حوضهای آب یا کوشکهای محکم یا ابنیه رفیعه لعلکم تخلدون
گوییا که جاوید خواهید بود دران واذا بطشتم وچون سخت میگیرید وحمله
میزنید بطشتم میگیرید بسختی جبارین درحالتی که متکبرانید وسرکشان
یعنی بی شفقت ونامهربان یا چون اشفاء میکشید انتقام ستمکارانه میکشید
فاتقوا الله پس بترسید از خدای واز سطوت جباری که نه لایق شماست بگذرید
واطیعون ومرا در هرچه میفرمایم که فرمان برید که سود شما درینست واتقوا الذی
امدکم وبترسید از ان خدایی که مدد کاری کرد شما را بما تعلمون
بانچه میشناسید از انواع نعمتها امدکم بانعام امداد کرد شما را بچهارپایان
شتر وگاو وگوسفند تا از ایشان اخذ فواید میکنید وبنین وبه پسران تا در همه
حال یار ومددکار شما اند وجنات وبوستانها که از میوه آن منتفع میشوید
وعیون وبچشمهای آب که مهم سقیا ونشو ونمای زرع بدان باتمام رسد
انی اخاف بدرستی که من میترسم علیکم بر شما اگر بر شرک ثابت باشید عذاب یوم
عظیم ○ عذاب روزی بزرگ که روز هبوب صرصرست یا روز قیامت قالوا
گفتند عادیان در جواب هود علی نبینا وعلیه السلام سواء علینا یکسانست بر ما
اوعظت یا پند دهی ما را ام لم تکن یا نباشی من الواعظین از پند دهندگان یعنی
ما طریقه خود از دست ندهیم ان هذا نیست این کار که ما بر آنیم از بت پرستی
وتجبر وعمارت بناهای مرتفع الا خلق الاولین مگر عادت پیشینیان از ما وما نحن
ونیستیم ما بمعذبین ○ عذاب کرده شدگان بر این عادت فکذبوه پس تکذیب

کوییا که

کردند رسالت هود را علیه السلام **فَأَهْلَكْنَاهُمْ** پس هلاک کردیم ایشانرا
بباد صرصر **إِنَّ فِي ذَلِكَ** بدرستی که در هلاک قوم عاد **لَآيَةً** نشانه ایست دلالت کند
بر انکه عاقبت اهل تکذیب بعقوبة کشد **وَمَا كَانَ** و نبودند **أَكْثَرُهُمْ** بیشتر قوم
عاد **مُؤْمِنِينَ** ○ کرویدکان. جه اندکی از ان قبیله با هود علیه السلام در خطر بودند
و باقی در سخط **وَإِنَّ رَبَّكَ** و بتحقیق پروردکار تو **لَهُوَ الْعَزِيزُ** اوست غالب که از تعذیب
کفار باک ندارد **الرَّحِيمُ** ○ مهربانست که مؤمنانرا از مهلکه عقوبة بیرون آرد
كَذَّبَتْ بدروغ نسبت دادند **ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ** ○ قبیله ثمود فرستادکان خدای یعنی
صالح و انبیاء سابق را بر و علیهم السلام **إِذْ قَالَ لَهُمْ** یاد کن جون کفت مر ایشانرا
أَخُوهُمْ برادر ایشان از حیثیة قرابت **صَالِحٌ** صالح بن عبید علیه السلام **أَلَا تَتَّقُونَ**
آیا نمیترسید از عذاب خدای که بدو شریک می آرید **إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ** بدرستی که
من برای شما فرستاده ام **أَمِينٌ** ○ مشهور بامانت و راستی **فَاتَّقُوا اللَّهَ** پس بترسید و حذر
کنید از عذاب خدای **وَأَطِيعُونِ** و فرمان برید مرا در امر و نهی **وَمَا أَسْأَلُكُمْ** و نمیطلبم
شمارا **عَلَيْهِ** بر نصیحتی که میکنم **مِنْ أَجْرٍ** هیچ جزایی که بمن دهید و من بدان
متهم شوم **إِنْ أَجْرِيَ** نیست مکافات من **إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ** ○ مکر بر خداوند
عالمیان **أَتُتْرَكُونَ** آیا کذاشته خواهید شد. یعنی شمارا نخواهند کذاشت **فِي مَا**
هَاهُنَا در انجه هستید اینجا. یعنی در دنیا از منازل و مساکن **آمِنِينَ** ایمن از آفات
و سالم از فوات **فِي جَنَّاتٍ** در بوستانها **وَعُيُونٍ** و جاهسارها. جه قوم ثمود را
جشمه و نهر نبوده **وَزُرُوعٍ** و کشتها **وَنَخْلٍ** و خرماستانها که **طَلْعُهَا** شکوفه درختان
وی **هَضِيمٌ** نازک و نرم و لطیف است **وَتَنْحِتُونَ** و میتراشید برای مساکن خود
مِنَ الْجِبَالِ از کوهها **بُيُوتًا** خانها **فَارِهِينَ** ○ در حالتی که ماهر بودید در تراشیدن سنکها

فاتقوا الله

فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای. و امل دور و دراز در پیش مکیرید **وَأَطِيعُونِ**
و فرمان برید مرا در احکام **وَلَا تُطِيعُوا** و اطاعت مکنید **أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ** ○ فرمان کافرانرا
که اسراف کرده اند بر نفس خود بکفر **الَّذِينَ يُفْسِدُونَ** آنانکه بتباهی میکنند
فِي الْأَرْضِ در زمین حجر **وَلَا يُصْلِحُونَ** و بصلاح نمی آرند کار خود را. مراد نه تن اند
که قصد هلاک صالح علیه السلام کردند. و قصه ایشان در سوره نمل
مذکور خواهد شد **قَالُوا** کفتند قوم ثمود در جواب صالح علی نبینا و علیه السلام
إِنَّمَا أَنْتَ جز این نیست که تو **مِنَ الْمُسَحَّرِينَ** از جادوی کرده شدکانی. یعنی ترا بسیار
جادوی کرده اند تا عقل تو مغلوب شده **مَا أَنْتَ** نیستی تو **إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا** مکر
آدمی مانند ما. بصورت بشریة صالح علیه السلام از حقیقة حال وی محجوب
شده. ندانستند که انسان ورای صورت جیزی دیکرست **بیت** جند صورت
بینی ای صورت پرست. جان بی معنیست کز صورت برست. در کذر از صورت و معنی نکر
زانکه مقصود از صدف باشد کهر. و جون قوم ثمود وابسته صورت بودند
و صالح را علیه السلام بصورت خود دیدند. بهانه جویان کفتند تو مثل ما بشری
دعوی رسالت جرا میکنی. و جون ترک نمیکیری و بر ین دعوی مصری **فَأْتِ بِآيَةٍ**
پس بیار نشانه از خوارق عادات **إِنْ كُنْتَ** اکر هستی **مِنَ الصَّادِقِينَ** از راستکویان
در دعوی خویش. صالح علیه السلام فرمود که شما جه میطلبید. ایشان
اقتراح کردند که ازین سنک معین ناقه بدین هیأت بیرون آر. و جون مدعای ایشان
حاصل شد **قَالَ** کفت صالح علیه السلام **هَذِهِ نَاقَةٌ** این ناقه ایست که شما طلبیدید
لَهَا شِرْبٌ مر ورا نصیبی است از آب **وَلَكُمْ** و مر شمارا **شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ** آبشخور روز
دانسته شده. یعنی یک روز آب از ان اوست. و روزی از ان شما. در نوبت وی

مزاحم وی مشوید وَلَا تَمَسُّوهَا و مس مکنید وی را بِسُوٓءٍ به بدی یعنی قصد زدن وکشتن وی مکنید که اگر چنان کنید فَيَأْخُذَكُمْ پس بگیرد شما را عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ ○ عذاب روزی بزرگ. بزرگی روز از جهة بزرگی عذابست در وی فَعَقَرُوهَا پس پی کردند ناقه را فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ ○ پس گشتند پشیمان نزدیک نزول فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ پس فرا گرفت ایشان را عذاب موعود. یعنی صیحه إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آنچه نازل شد بثمود لَآيَةً دلالة ایست بر آنکه کفر بعد از ظهور آیات مقترحه موجب نزول عذابست وَمَا كَانَ ونبودند أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ بیشتر قوم ثمود گرویدگان. آورده اند که از همه قبایل ثمود چهار هزار کس ایمان آوردند و بس وَإِنَّ رَبَّكَ وبدرستی که آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غالب که مغلوب نشود الرَّحِيمُ ○ مهربان که بی استحقاق عذاب نکند كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ تکذیب کردند قوم لوط علیه السلام. یعنی اهل موتفکات الْمُرْسَلِينَ پیغمبران را چون ابراهیم و لوط علیهما السلام إِذْ قَالَ لَهُمْ چون گفت مر ایشان را أَخُوهُمْ لُوطٌ برادر ایشان لوط علی نبینا و علیه السلام. اینجا مراد اخوت شفقتست أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید در ارتکاب معاصی از خدای إِنِّي بتحقیق من لَكُمْ برای شما رَسُولٌ أَمِينٌ ○ رسولی ام امین در نصیحت. یعنی نیکخواه شما ام فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای در ترک نصیحت من وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در قبول موعظت وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ و نمیطلبم شما را بر پندی که میدهم مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی تا بر شما گران آید إِنْ أَجْرِيَ نیست ثواب من إِلَّا مگر عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ○ بر تربیت کننده عالمیان أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ آیا می آیید بمردان مِنَ الْعَالَمِينَ از ما عدای خود مراد غربا اند. یعنی میل میکنید بمباشرت ایشان وَتَذَرُونَ و میگذارید ودست

بازمیدارید مَا خَلَقَ اللَّهُ آنرا که آفریده است لَكُمْ رَبُّكُمْ برای شما پروردگار شما مِنْ أَزْوَاجِكُمْ از زنان شما بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما قَوْمٌ عَادُونَ ○ گروهی از حد در گذشتگانید که با وجود ازواج بمباشرت رجال میل دارید قَالُوا گفتند قوم لوط علیه السلام در جواب وی لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا لُوطُ اگر باز نه ایستی ای لوط. از تقبیح عمل ما و نهی ما از آن لَتَكُونَنَّ هر آینه باشی مِنَ الْمُخْرَجِينَ از بیرون کرده شدگان از میان ما. و اهل موتفکه به بدترین حالتی مرده را از دیار خود بیرون کردندی قَالَ إِنِّي گفت لوط که به تحقیق من لِعَمَلِكُمْ مر عمل شما را مِنَ الْقَالِينَ از دشمنان بغایت دشمنم پس روی از قوم بگردانیده آغاز مناجات کرد و گفت رَبِّ نَجِّنِي ای پرورنده من باز رهان مرا وَأَهْلِي و کسان مرا مِمَّا يَعْمَلُونَ از شآمت آنچه میکنند فَنَجَّيْنَاهُ پس نجات دادیم او را وَأَهْلَهُ و اهل بیت او را أَجْمَعِينَ همه ایشان. اهل لوط علیه السلام زن و دو دختر و دو داماد وی بودند همه رهایی یافتند إِلَّا عَجُوزًا مگر پیرزنی یعنی زن لوط علیه السلام که داخل بود فِي الْغَابِرِينَ ○ در باقی ماندگان در عذاب آورده اند که آن زن با لوط علیه السلام بیرون نیامد و گفت راضی ام که بمن رسد آنچه بقوم میرسد ثُمَّ پس دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ هلاک کردیم دیگران را وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ و بارانیدیم بر ایشان مَطَرًا بارانی که سنگ بوده. یا کبریت و آتش فَسَاءَ پس بد است مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ ○ باران بیم کرده شدگان که ایمان نیاورده اند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در عذاب اهل موتفکه لَآيَةً نشانه ایست بر عقوبة نافرمانان وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبودند اکثر آن قوم مُؤْمِنِينَ گرویدگان. جز دو دختر لوط علیه السلام بقول اصح. و دو داماد وی بقول بعضی بحضرت لوط علی نبینا و علیه السلام گرویده بودند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست عزیز که هر کرا خوار

مزاحم وی مشوید وَلَا تَمَسُّوهَا ومس مکنید ویرا بِسُوٓءٍ به بدی یعنی قصد
زدن وکشتن وی مکنید که اگر چنان کنید فَيَأْخُذَكُمْ پس بگیرد شمارا عَذَابُ
يَوْمٍ عَظِيمٍ ۝ عذاب روزی بزرگ . بزرگی روز از جهة بزرگی عذابست در و .
فَعَقَرُوهَا پس پی کردند ناقه را فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ ۝ پس گشتند پشیمان نزدیک
نزول فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ پس فرا گرفت ایشان را عذاب موعود . یعنی صیحه إِنَّ
فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آنچه نازل شد بثمود لَآيَةً دلالة ایست بر آنکه کفر بعد از
ظهور آیات مقترحه موجب نزول عذابست وَمَا كَانَ ونبودند أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ
بیشتر قوم ثمود گرویدگان . آورده اند که از همه قبایل ثمود چهار هزار کس
ایمان آوردند وبس وَإِنَّ رَبَّكَ وبدرستی که آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غالب که
مغلوب نشود الرَّحِيمُ ۝ مهربان که بی استحقاق عذاب نکند كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ
تکذیب کردند قوم لوط علیه السلام . یعنی اهل مؤتفکات الْمُرْسَلِينَ پیغمبرانرا
چون ابراهیم ولوط علیهما السلام إِذْ قَالَ لَهُمْ چون گفت مر ایشان را أَخُوهُمْ
لُوطٌ برادر ایشان لوط علی نبینا وعلیه السلام . اینجا مراد اخوت شفقتست أَلَا
تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید در ارتکاب معاصی از خدای إِنِّي بتحقیق من لَكُمْ برای شما
رَسُولٌ أَمِينٌ ۝ رسولی ام امین در نصیحت . یعنی نیکخواه شما ام فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید
از خدای در ترک نصیحت من وَأَطِيعُونِ وفرمان برید مرا در قبول موعظت وَمَا
أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ ونمیطلبم شمارا بر پندی که میدهم مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی تا بر شما
گران آید إِنْ أَجْرِيَ نیست ثواب من إِلَّا مگر عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ بر تربیت کننده
عالمیان أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ آیا می آیید بمردان مِنَ الْعَالَمِينَ از ما عدای خود مراد
غربااند . یعنی میل میکنید بمباشرت ایشان وَتَذَرُونَ ومیگذارید ودست

بازمیدارید مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ آنرا که آفریده است برای شما پروردگار شما
مِنْ أَزْوَاجِكُمْ از زنان شما بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما قَوْمٌ عَادُونَ ۝ گروهی از حد درگذشتگانید
که با وجود ازواج بمباشرت رجال میل دارید قَالُوا گفتند قوم لوط علیه السلام در
جواب وی لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا لُوطُ اگر باز نه ایستی ای لوط . از تقبیح عمل ما ونهی ما از آن
لَتَكُونَنَّ هر آینه باشی مِنَ الْمُخْرَجِينَ از بیرون کرده شدگان از میان ما . و
اهل مؤتفکه به بدترین حالتی مرده را از دیار خود بیرون کردندی قَالَ إِنِّي گفت
لوط که بتحقیق من لِعَمَلِكُمْ مر عمل شمارا مِنَ الْقَالِينَ از دشمنان بغایت دشمنم
پس روی از قوم بگردانیده آغاز مناجات کرد وگفت رَبِّ نَجِّنِي ای پرورندهٔ من
باز رهان مرا وَأَهْلِي وکسان مرا مِمَّا يَعْمَلُونَ از شآمت آنچه میکنند فَنَجَّيْنَاهُ
پس نجاة دادیم اورا وَأَهْلَهُ واهل بیت اورا أَجْمَعِينَ همه ایشان . اهل لوط علیه السلام
زن ودو دختر ودو داماد وی بودند همه رهائی یافتند إِلَّا عَجُوزًا مگر پیرزنی یعنی
زن لوط علیه السلام که داخل بود فِي الْغَابِرِينَ ۝ در باقی ماندگان در عذاب
آورده اند که آن زن با لوط علیه السلام بیرون نیامد وگفت راضی ام که بمن رسد
آنچه بقوم میرسد ثُمَّ پس دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ هلاک کردیم دیگرانرا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ
وبارانیدیم برایشان مَطَرًا بارانی که سنگ بوده . یا کبریت وآتش فَسَاءَ
بس بدست مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ ۝ باران بیم کرده شدگان که ایمان نیاورده اند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
بدرستی که در عذاب اهل مؤتفکه لَآيَةً نشانه ایست بر عقوبة نافرمانان وَمَا كَانَ
أَكْثَرُهُمْ ونبودند اکثر آن قوم مُؤْمِنِينَ گرویدگان . جه جز دو دختر لوط علیه
السلام بقول اصح . ودو داماد وی بقول بعضی بحضرت لوط علی نبینا وعلیه السلام
نگرویده بودند وَإِنَّ رَبَّكَ وبدرستی که آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست عزیز که هرگز خوار

نشود الرّحیم ○ مهربان که قبل از تنبیه و ارشاد عذاب نکند کَذَّبَ بدروغ
داشتند اَصْحَابُ الْاَیْکَةِ الْمُرْسَلِینَ ○ یاران ایکه پیغمبران را و ایکه بیشه بوده
بقرب مدین و دران بیشه اشجار و اثمار بسیار و دمیاطی آورده که اصحاب ایکه قوم
جذام بوده اند و چهار دیه داشتند شعب و بدا و غزه و فالس حق سبحانه شعیب را
علی نبینا و علیه السلام بدیشان فرستاد چنانچه باهل مدین فرستاده بود اِذْ قَالَ
یاد کن چون گفت لَهُمْ شُعَیْبٌ مر ایشانرا شعیب که ای قوم اَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از
عذاب الهی که بدو شرک مجازات کند اِنِّی لَکُمْ بدرستی که من شما را رَسُولٌ فرستاده ام
اَمِینٌ با امانت که جز صلاح حال شما نمیخواهم فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بپرهیزید از کفر و تکذیب
و بترسید از خدای وَاَطِیعُونِ ○ و فرمان برید مرا در ترک مناهی وَمَا اَسْأَلُکُمْ و نمیخواهم
شما را عَلَیْهِ بر تبلیغ وحی مِنْ اَجْرٍ پاداش اِنْ اَجْرِیَ نیست جزای من اِلَّا عَلٰی رَبِّ
الْعَالَمِینَ ○ مگر بر آفریننده عالمیان اَوْفُوا الْکَیْلَ تمام بپیمایید پیمانه را وَلَا
تَکُونُوا و مباشید مِنَ الْمُخْسِرِینَ ○ از کاهندگان و زیان رسانندگان بحقوق مردمان
وَزِنُوا و بسنجید بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِیمِ بمیزان راست وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید مردمانرا
اَشْیَاءَهُمْ چیزها از حقوق ایشان وَلَا تَعْثَوْا و غایة تباهی مجویید فِی الْاَرْضِ در زمین
ایکه بقتل و غارت و قطع طریق مُفْسِدِینَ در حالتی که قصد فساد دارید وَاتَّقُوا الَّذِی
و حذر کنید از عقوبت آنکسی که بقدرت خَلَقَکُمْ بیافرید شما را وَالْجِبِلَّةَ الْاَوَّلِینَ
و گروه پیشینیان را قَالُوا گفتند اهل ایکه اِنَّمَا اَنْتَ جز این نیست که تو مِنَ الْمُسَحَّرِینَ
از جادو کرده شدگانی یعنی از آنها که ایشانرا مرّة بعد مرّة جادوی کرده اند
تا حدی که اثر عقل از ایشان محو شده یا از آفریدگانی که ایشانرا سحر باشد یعنی
میان تهی اند و محتاج بطعام و شراب وَمَا اَنْتَ و نیستی تو اِلَّا بَشَرٌ مگر آدمی مِثْلُنَا مانند

670

ما در صفات بشریه پس بچه چیز بر ما تفضل میگنی و دعوی رسالت از کجا آورده
وَاِنْ نَظُنُّکَ و بدرستی که ما گمان میبریم ترا لَمِنَ الْکَاذِبِینَ ○ از دروغ گویان در دعوی
خود فَاَسْقِطْ پس فرود آر و بیفگن یعنی خدای خود را بگو تا بیفگند عَلَیْنَا بر ما کِسَفًا
مِنَ السَّمَاءِ پاره از آسمان که در وی عذابی باشد اِنْ کُنْتَ اگر هستی مِنَ الصَّادِقِینَ
از راست گویان که بر ما عذابی فرو خواهد آمد قَالَ گفت شعیب علیه السلام رَبِّی
اَعْلَمُ پروردگار من داناترست بِمَا تَعْمَلُونَ ○ بآنچه میکنید از عبادت اصنام
و احتکار طعام و کم فروشی و سایر معاصی و عذابی که مکافات این اعمال باشد
بشما خواهد رسانید و اگر امهال باشد اهمال نخواهد بود نظم مهلت ده روزه ظالم مبین
فتنه به پس دم بدمش در کمین اول حالش همه عیشست و ناز و آخر کارش همه سوز و گداز
آورده اند که چون قوم شعیب علیه السلام در انکار و استکبار از حد تجاوز
گردند حق سبحانه هفت شبانه روز حرارتی سخت بر ایشان گماشت بمثابه که آب
چاه و چشمه ایشان بجوش آمد و نفسهای ایشان فرو گرفت بدرون خانها در آمدند
حرارت زیادت شد روی به بیشه نهادند و هر یک در پای درختی افتاده از گرما
پخته میشدند که ناگاه ابری سیاه در هوا پدید آمد و نسیمی خنک از و وزیدن گرفت
اصحاب ایکه خوشدل شده یکدیگر را آواز دادند که بیایید تا در زیر سایه بان ابر
آسایشی کنیم همین که مجموع ایشان در زیر ابر مجتمع شدند آتشی از و بیرون آمد
و همه را بسوخت چنانچه حق سبحانه فرمود فَکَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند شعیب را علیه
السلام فَاَخَذَهُمْ پس فرا گرفت ایشانرا عَذَابُ یَوْمِ الظُّلَّةِ عذاب روز ظلة و ظلة
در لغت سایه بانست و آن ابر سیاه بشکل سایه بان بر زبر سر ایشان بوده و گفته اند
چون حرارت ایشان بغایت رسید حق سبحانه کوهی را فرمان داد تا از جای خود

برخاست • وجون سایه بانی در هوا بایستاد • ودر زیر آن آبها ء خنك بدید آمد
ایشان بناه بزیر آن کوه آوردند • وبریشان فرود آمده همه را هلاك کرد اِنَّهُ بدرستی که
عذاب روز ظلّه کَانَ بود عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روزی بزرك اِنَّ فِي ذَالِكَ
بتحقیق که درین عذاب که از ابر آبد از آتش سوزان بیروز آید لَآيَةً هر آینه نشانیست بر
کمال قدرت منتقم حقیقی وَمَا كَانَ وبنودند اَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ بیشتر اصحاب
ایکه مؤمنان • مراد همهٔ ایشانست • جه مروی نیست که از اهل ایکه کسی بشعیب علیه
السلام کرویده باشد • بخلاف اصحاب مدین که جمعی ازیشان ایمان آوردند وَاِنَّ رَبَّكَ
وبدرستی که آفریدکار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غالب کنندهٔ انبیا بر اعداء ایشان الرَّحِيمُ
مهربان بانبیا ومتابعان ایشان • این آخر قصص هفت بیغمبرست که بر سبیل
برای تسلیهٔ دل مبارك سید مختار • صلی الله علیه وسلم درین سوره مذکور شده • و
وتهدید مکذبان قریش نیز هست • تا معلوم کنند که هر امتی که تکذیب بیغمبری
کردند معذّب شدند • وایشانرا نیز بر تکذیب بیغمبر عذابی خواهد رسید وَاِنَّهُ و
بدرستی که قرآن لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ فرو فرستادهٔ بروردکار عالمیانست نَزَلَ فرو فرستاد
خدای بِهِ بقرآن الرُّوحُ الْاَمِينُ جبرئیل را عَلَى قَلْبِكَ بر دل تو • یعنی جبرئیل علیه
السلام تلقین کرد ترا • وتو فرا کرفتی ازوی • ودر دل خود نکاه داشتی • وحفص بتخفیف
نزل ورفع حا و نون از روح الامین خواند • یعنی فرو آمد جبرئیل با قرآن بر دل تو •
وتو ازوی اخذ کردی • بس دل تو وعای آن باشد • واین بمثابه ایست که کویا بر دل تو
فرود آورده لِتَكُونَ تا باشی مِنَ الْمُنْذِرِينَ از بیم کنندکان مر خلق را بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ
مُبِينٍ بزبان عربی هویدا • ومنذران بلسان عرب هود • وصالح • وشعیب • واسمعیل
بوده اند علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام وَاِنَّهُ وبدرستی که ذکر قرآن یا نعت حضرت

بیغمبر صلی الله علیه وسلم لَفِي زُبُرِ الْاَوَّلِينَ در کتب بیشینیان بوده • در
بعضی تفاسیر آورده اند که مشرکان عرب • در بعضی از امور خود که مشکل بودی
رجوع باحبار بنی اسرائیل کردند • وسخن ایشانرا که در ان کفتندی قبول کرده حجت ساختندی
حق سبحانه فرمود که اَوَلَمْ يَكُنْ آیا نیست لَهُمْ مر مشرکان قریش را آيَةً نشانه بر صحت
قرآن • یا نبوت محمد صلی الله علیه وسلم اَنْ يَعْلَمَهُ آنکه میدانند قرآنرا بصفت او
یا بیغمبر را بنعت او عُلَمَاءُ بَنِي اِسْرَائِيلَ دانایان بنی اسرائیل که بر کتب سالفه کذشته اند
وشهادت مردم دانا بر جیزی موجب تیقن وتحقق آنست وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ واکر ما
میفرستادیم قرآنرا عَلَى بَعْضِ الْاَعْجَمِينَ بر بعضی از انها که غیر عرب اند • هم بلغت عجم
فَقَرَاَهُ بس بخواندی آن اعجمی قرآنرا عَلَيْهِمْ بریشان بلغت ایشان • واین دلیل زیادتی
اعجاز قرآن بودی • که اعجمی کلام عربی که در غایت فصاحت ونهایت بلاغت باشد
بخواند مَا كَانُوا بِهِ نبودندی ایشان که بدان قرآن منزل مُؤْمِنِينَ ایمان آورندی
جه کفتندی که عرب را از متابعت عجم عارست • یا اکر قرآنرا بر اعجمی بلغت غیر عربی
میساختیم کافران نمیکرویدند که ما فهم نمیکنیم • ومعنی آن در نهی یابیم كَذَالِكَ
همجنین سَلَكْنَاهُ در محی آریم انکار وعناد را فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ در دلها ء مشرکان مکه
لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ نمیکروند بقرآن حَتَّى يَرَوُا تا وقتی که به بینند الْعَذَابَ الْاَلِيمَ عذابی
دردناك را در دنیی • جنانجه امم کذشته دیدند • یا در قیامت فَيَاْتِيَهُمْ بس بیاید
آن عذاب بدیشان بَغْتَةً ناکهان وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ وایشان ندانند وقت
آمدن آنرا فَيَقُولُوا بس کویند هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ آیا هستیم ما درنك داده شدکان
یعنی آیا مارا مهلت دهند تا بکرویم وتصدیق کنیم اَفَبِعَذَابِنَا آیا بعذاب ما
يَسْتَعْجِلُونَ شتاب میکنند • ومیکویند امطر علینا حجارة • وفاتنا بما تعدنا

وحال آنکه در وقت رویة عذاب مهلت میطلبند أَفَرَأَيْتَ آیا دیدی ودانستی که ما
إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ اکر برخورداری دهیم ایشانرا سِنِينَ سالها وزندکانی بخشیم پس بیاید
بدیشان مَا كَانُوا يُوعَدُونَ ◉ آنچه بودند که وعده داده شدند از عذاب مَا أَغْنَى
دفع نکند عَنْهُمْ ازیشان عذاب را مَا كَانُوا يُمَتَّعُونَ آنچه بودند که بدان برخوردار[ی]
یافته بودند یعنی تمتع دنیا ونعیم آن دافع عذاب ومانع عقاب نخواهد بو[د]
در کشاف آورده که میمون بن مهران آرزومند لقای شیخ حسن بصری رحمه الله بو[د]
روزی اورا در طواف خانه کعبه دریافت وکفت مرا پندی ده شیخ این آیت بر خوا[ند]
که ما اغنی عنهم ما کانوا یمتعون میمون کفت لقد وعظت وابلغت پندی
دادی وسخن را تمام کردی نظم جهان بی وفاییست مرد فریب که از دل ربایدقرار[و]
شکیب نکر تا بجاهش نکردی اسیر نیفتی بی مالش اندر زحیر که آندم که مرک اندر آید ز [راه]
نه مالت کند دستکیری نه جاه وَمَا أَهْلَكْنَا وهلاک نکردیم مِنْ قَرْيَةٍ اهل هیچ
دیه را إِلَّا لَهَا مکر آنک اهالی آنرا مُنْذِرُونَ بیم کنندکان بودند ذِكْرَى از برای پند
دادن یعنی اول پیغمبران فرستادیم تا ایشانرا بحق دعوت کردند واز عذاب بترسا[نیدند]
وچون تصدیق ننمودند ودر عناد وجحود افزودند مستحق عقوبة کشتند وَمَا
كُنَّا ونیستیم ما ظَالِمِينَ ◉ ستمکار که قبل از انذار کسی را هلاک کنیم در موضح
آورده که قریش میکفتند که دیوی که رئی نام دارد بر محمد می آید وقرآن بر ان میخواند
حق سبحانه نفی سخن ایشان کرده فرموده که وَمَا تَنَزَّلَتْ وفرود نیایند بِهِ الشَّيَاطِينُ
به قرآن دیوان وَمَا يَنْبَغِي ونشاید وروا نبود لَهُمْ مر ایشانرا فرود آوردن قرآن وَمَا
يَسْتَطِيعُونَ ونتوانند وقادر نباشند بران جه شهب وملائکه ایشانرا از
رفتن آسمان مانع اند إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان عَنِ السَّمْعِ از شنیدن کلام ملائکه

لَمَعْزُولُونَ ◉ دور کرده شدکانند وبا کناره رفتکان فَلَا تَدْعُ پس مخوان مخاطب
آنحضرت است ومراد غیر او هر یک از امتان را میکوید مخوان ومپرست مَعَ اللَّهِ
با خدای بحق إِلَهًا آخَرَ خدای دیکر فَتَكُونَ پس باشی مِنَ الْمُعَذَّبِينَ از عذاب کرده شدکان
وَأَنْذِرْ وبیم کن خطاب خاص است با آنحضرت میفرماید که بترسان از عذاب خدای
عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ◉ خویشان نزدیکتر خودرا وآنحضرت بعد از نزول این آیة
بکوه صفا بر آمده یک یک ازیشان را ندا کرد وچون جمع شدند فرمود که
اکر کویم شمارا که در زیر این کوه جمعی سوارانند مرا تصدیق میکنید کفتند آری
فرمود که من بیم کننده ام شمارا از عذابی سخت که در پیش است قوم از استماع این سخن
متغیر شده متفرق کشتند وابولهب بآزار وی برخاست وَاخْفِضْ وفرو کیر
جَنَاحَكَ بال خودرا یعنی مهربان ورز واکرام کن لِمَنِ اتَّبَعَكَ مر آن که پیروی تو
کرده است مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از کرویدکان فَإِنْ عَصَوْكَ پس اکر نافرمانی کنند عشیرة تو
ومتابعت ننمایند فَقُلْ إِنِّي پس بکو که من بَرِيءٌ بیزارم مِمَّا تَعْمَلُونَ ◉ از آنچه شما
میکنید مرا بآن مواخذه نخواهند کرد وَتَوَكَّلْ وتوکل کن در کفایت مهمات خود
بر خداوند غالب که قادرست بر قهر اعدا الرَّحِيمِ ◉ مهربان که توانا ست بر نصرت
اولیا الَّذِي يَرَاكَ آنکه می بیند ترا حِينَ تَقُومُ آنهنکام که برمیخیزی بنماز تهجد
وتنها میکذاری وَتَقَلُّبَكَ ومی بیند کشتن ترا یعنی تصرف فرمودن فِي السَّاجِدِينَ
درمیان نمازکذارندکان بقیام ورکوع وسجود وقعود وقتی که امامت ایشان
میکنی إِنَّهُ بدرستی که خدای هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوا بقول تو الْعَلِيمُ ◉ دانا به نیت تو
هَلْ أُنَبِّئُكُمْ آیا خبر کنم شمارا که همواره عَلَى مَنْ بر که از مردمان تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ
فرود آیند دیوان قبل ازین ذکر فرمود که روا نباشد فرود آمدن شیاطین بر محمد

صلی الله علیه وسلم. بجهة عدم تناسب. وتجانس اینجا بیان میفرماید که تنزل
فرومی آیند دیوان علی کل افاك بر هر دروغ کویی اثیم بزه کاری مثل کاهنان که
ایشان یلقون السمع فرا میدارند کوش را بسخن شیاطین. وفرا میکیرند از ایشان اخبار
دروغ. ودیکر دروغها با آن اضافه میکنند واکثرهم کاذبون ○ وبیشتر ایشان
دروغ کویانند. ودر انوار فرموده که بعضی اکثر را به کل تفسیر کرده اند. یعنی همه ایشان
بصفت کذب موصوفند. والشعراء وشاعران مشرك چون ابن زبعری. وهبیره ومسافع
وامیهٔ ثقفی یتبعهم الغاوون پی روی ایشان میکنند سفهاء عرب. یعنی رواة ایشان
در تیسیر از امام علم الهدی رحمه الله نقل کرده که دو شاعر در باب حضرت رسالت
ومذمت اسلام شعرها کفتند. ومشرکان یاد کرفته میخواندند. این آیة در شان
ایشان نازل شد الم تر انهم آیا نمی بینی که ایشان فی کل واد در هر وادی از فنون
کلام یهیمون ○ سرکردان میشوند. چون نسیب. وتشبیب. وهزل ومطایبه
وطعن در انساب. ومدح نامستحق وهجو نالایق. وافراط در مدح وذم. وامثال
آن وانهم وآنکه ایشان یقولون میکویند ما لا یفعلون آنچه نمیکنند یعنی
بفسق ناکرده بر خود کواهی میدهند. وپیغامهاء ناداده بکسی در سلك نظم میکشند.
واکر کسی تفحص اشعار اهل جاهلیة کند. بر بسیاری ازین مقوله مطلع شود. در تفسیر
کواشی آورده که بعد از نزول این آیة. حسان وابن رواحه. وجمعی از شعراء صحابه
رضی الله عنهم بجناب نبوت پناه آمده بموقف عرض رسانیدند. که حق سبحانه میداند
که ما شاعریم. وابن رواحه کفت میترسم که بدین وصف بمیرم. حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم. فرمود که مومن جهاد میکند بشمشیر خود. وبزبان
خود وشعری که شما در شان کفار میکویید. بر ایشان سختتر است از تیر. واین آیه

نازل شد که الا الذین آمنوا شعرا متبوع سفیهان ودر همه بوادی سرکردانند.
مکر آنها که ایمان آوردند وعملوا الصالحات وعملهاء شایسته کردند. یعنی پیغمبر را
صلوات الله وسلامه علیه. ستایش فرمودند. وبهجو ومذمت کفار اشتغال
نمودند وذکروا الله ویاد کردند خدای را در اشعار خود کثیرا بسیار. یعنی
اکثر اشعار ایشان در تحمید. وتوحید ست. وتحریض بر طاعت وتنبیه از غفلت.
وانتصروا وانتقام کشیدند از مشرکان من بعد ما ظلموا پس از انکه ستم دیده
شده بودند بهجا. یعنی بهجو ایشان بر ایشان رد کردند. وحضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم حسان را کفت. اهج المشرکین فان جبرئیل معك. حضرت حقایق پناه قدس سره
در دیباجهٔ دیوان اول. آورده اند که هر چند قادر حکیم جل ذکره در کریمهٔ
والشعراء یتبعهم الغاوون. شعرا را که سباحان بحر شعرند. جمع ساخته. ولکن
لام استغراق در کردن انداخته. کاه در غرقاب بی حد وغایة غوایة می اندازد.
وکاه تشنه لب در وادی حیرت وضلالت سرکردان میسازد. اما بسیاری از ایشان
بواسطهٔ صلاح عمل وصدق ایمان در زورق ایمان. الا الذین آمنوا وعملوا
الصالحات نشسته اند. وبوسیلهٔ بادبان. وذکروا الله کثیرا. بساحل خلاص
وناحیت نجاة پیوسته. ویکی از افاضل کفته است شاعر ار الکرچه غاوی خواند در
قرآن خدای. هست از ایشان هم بقرآن ظاهر استثنای من وسیعلم الذین ظلموا
وزود باشد که بدانند آنانکه ستم کردند بکفر وافترا. ونسبت پیغمبر بشعر
که از موت ای منقلب ینقلبون ○ به کدام مکان باز خواهند کشت. مراد آنست
که منقلب ایشان آتش خواهد

سورة النمل ثلث وتسعون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم. طس در باب تفاسیر از اخفش نقل میکنند.

که حروف مقطعه برای ابتداء کلام وانتهاء کلامست. پس دلالت ایشان بر افتتاح
واختتام سخن باشد چنانچه اینجا. طس ختم سورهٔ شعرا وفتح سورهٔ نمل است.
یا طا اشارت بطهارت قدس الهی. وسین بسناء عزت نامتناهی. یا بطلب روندگان راه.
وسلامة قلوب ایشان از ما سوی الله تِلْكَ این سوره آيَاتُ الْقُرْآنِ آیتهاء قرآنست وَكِتَابٍ
مُبِينٍ وآیتهاء کتابی روشن کننده مر احکام حلال وحرام را. عطف کتاب بر قرآن
عطف احدی الصفتین است بر دیگری. قرآن بجهت آن گفت که میخوانند. وکتاب باعتبار
آنکه مینویسند هُدًى واین کتاب راه نماینده است وَبُشْرَى ومژده دهنده لِلْمُؤْمِنِينَ
مر گرویدگان را الَّذِينَ آنانکه يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ بپای میدارند نماز را بحدود وارکان
آن وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ ومیدهند زکوة اموال خود را بمستحقان وَهُمْ بِالْآخِرَةِ و
حال آنکه ایشان بسرای دیگر هُمْ ایشان يُوقِنُونَ ○ بی گمان میشوند. تکرار ضمیر
اشارت باختصاص ایشانست در تصدیق آخرت إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ
نمیگروند بِالْآخِرَةِ بسرای عقبی زَيَّنَّا لَهُمْ آراسته ایم برای ایشان. صاحب فواید
آورده که در ایشان امانی وشهوات ترکیب کرده ایم. تا کارهاء زشت را خوب می‌بینند
واین حکم ختم وطبع دارد فَهُمْ يَعْمَهُونَ ○ پس ایشان سرگردان میشوند در
ضلالت خود أُولَئِكَ آن گروه الَّذِينَ لَهُمْ آنانند که مر ایشانراست سُوءُ الْعَذَابِ
بدی عذاب. یعنی عذاب بد در دنیا. چون قتل واسر در روز بدر وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ
وایشان در سرای دیگر هُمُ الْأَخْسَرُونَ ○ ایشانند زیانکارترین بسبب فوت
مثوبة واستحقاق عقوبة وَإِنَّكَ وبدرستی که تو لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ تلقین کرده میشوی
قرآنرا. یعنی فرا میگیری بتلقین جبرئیل که می آید بتو مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ از نزد یک
خداوند راستکار عَلِيمٍ ○ دانا إِذْ قَالَ یاد کن چون گفت مُوسَى لِأَهْلِهِ موسی بن

أَعْمَالَهُمْ عملهای زشت ایشانرا مشتهاء طبع ومحبوب نفس ایشان گردانیده ایم صح

عمران

عمران مر کسانی را که با او بودند. در وقت توجه از مدین بمصر. وراه گم کرده
بود. وزنش را مخاض پدید آمد. وسرما دریافته إِنِّي آنَسْتُ بدرستی که من دیدم
نَارًا آتشی افروخته سَآتِيكُمْ زود باشد که بیارم مِنْهَا بِخَبَرٍ از آن آتش خبری
یعنی از کسی که بر سر آن آتش باشد خبر راه بپرسم أَوْ آتِيكُمْ یا بیارم برای شما بِشِهَابٍ
قَبَسٍ شعلهٔ آتش فرا گرفته لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ○ شاید که شما گرم شوید بآن فَلَمَّا
جَاءَهَا پس آنهنگام که آمد موسی علیه السلام به نزدیک آن آتش. نوری دید بی
احراق. افروخته از درختی سبز وگویند آتشی بود. محرق چون سایر آتشها. وبر هر
تقدیر چون موسی آنجا رسید نُودِيَ ندا کرده شد أَنْ بُورِكَ بآنکه برکت داده باد
مَنْ فِي النَّارِ هر که در مکان آتش است. یعنی در بقعهٔ مبارکه. یا هر که نزدیک
آتش است. یعنی موسی علیه السلام وَمَنْ حَوْلَهَا وهر که گرداگرد آتش است. یعنی ملائکه
وَسُبْحَانَ اللَّهِ وبگوی پاکست خدای رَبِّ الْعَالَمِينَ ○ پروردگار عالمیان از تشبیه
آورده اند که چون موسی این ندا شنید. گفت نداکننده کیست. باز ندا آمد که
يَا مُوسَى إِنَّهُ ای موسی بدرستی که ندا زننده أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ منم خدای غالب الْحَكِيمُ
حکم کننده بصواب وَأَلْقِ عَصَاكَ وبیفکن عصای خود را. موسی علی نبینا وعلیه
السلام عصا بیفکند. فی الحال ماری شد. وآغاز رفتن کرد فَلَمَّا رَآهَا پس چون موسی
دید عصا را که تَهْتَزُّ حرکت میکند باضطراب. وهر طرف میرود كَأَنَّهَا جَانٌّ گوییا
ماریست باریک تیز رو. در اول حال چون ماران خرد میبوده. ودر آخر اژدها
میشده. ودر تفسیر امام ابو اللیث رحمه الله آورده که در وادی مقدس جان
بوده. ونزد فرعونیان ثعبان شده. وبر هر وجه. چون موسی آن صورت مشاهده
نمود وَلَّى روی بر گردانید مُدْبِرًا در حالتی که گریزان بود از خوف آن وَلَمْ يُعَقِّبْ

وباز نکشت • بار دیکر ندا رسید که یا موسی لا تخف ای موسی مترس از غیر من انی
لا یخاف بدرستی منم که نترسند لدی المرسلون ◉ نزدیک من فرستاده شدکان
یعنی ایشانرا نزد من بدی عاقبت نیست • تا ازان بترسند • و بباید ترسید ستمکارانرا
الا من ظلم مکر کسی که ستم کند ثم بدل حسنا پس بدل کند و بجای آرد نیکویی بعد سوء
بعد از بدی • یعنی توبه کند بعد از کناه فانی غفور پس بدرستی که من آمرزنده ام تایبانرا
رحیم ◉ مهربان بر ایشان وادخل یدک ودر آر دست خودرا فی جیبک در کریبان پیرهن
حضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام آستین نداشته • پس حکم شد که دست در کریبان
کن تخرج تا بیرون آید بیضاء سفید ورخشنده من غیر سوء بی علتی یعنی سفیدی
او از آفة برص مبرا باشد • پس موسی علیه السلام در کریبان برد • ورخشان ونورانی
بیرون آورد • ندا رسید که این دو آیة را ظاهر کن فی تسع آیات در جملهٔ نه آیة که معجزات
تست • و برو برسالت الی فرعون وقومه بسوی فرعون وکروه او انهم کانوا
بدرستی که ایشان هستند قوما فاسقین ◉ کروه بیرون رفتکان از دایرهٔ فرمان فلما
جاءتهم پس چون بیامد بفرعون وقوم او آیاتنا دلایل قدرت ما • وبراهین رسالة
موسی مبصرة روشن وهویدا قالوا کفتند فرعونیان هذا سحر مبین ◉ این جادویی
روشنست • یعنی همه کس داند که این سحرست وجحدوا بها ومنکر شدند
مران معجزهارا واستیقنتها وبی کمان بودند بدان انفسهم دلهاء ایشان • یعنی
یقین میدانستند که آن آیتها از نزدیک خداوندست وسحر نیست • وانکار میکردند
ظلما از روی ستمکاری وعلوا وبرتری وسرکشی فانظر کیف کان پس به بین که چکونه
بود عاقبة المفسدین ◉ آخر تباه کاران که در دنیا بآب غرق شدند • ودر عقبی
باتش خواهند سوخت بیت همه حالت مفسدان ناخوشست • سرانجام اهل فساد آتش است

ولقد آتینا وبدرستی که ما دادیم داود داود بن ایشا وسلیمان وپسر او سلیمانرا
علما دانش از احکام شرایع • ماوردی کفته که علم کیمیا وقالوا وکفتند بعد از
اعطاء علم الحمد لله الذی ستایش وثنا آن خدایرا که بسبب دانش فضلنا افزونی
داد مارا علی کثیر بر بسیاری من عباده المؤمنین از بندکان کرویدهٔ خود وورث
سلیمان ومیراث کرفت سلیمان داود از داود نبوت • یا علم را • وکفته اند ملک را
بآنکه قایم مقام او باشد • دون پسران دیکر • کویند داود را علی نبینا وعلیه السلام
نوزده پسر بود • وهریک داعیهٔ ملک داشتند • حق سبحانه نامهٔ مهر کرده از آسمان فرستاد
ودر وی چند مسأله یاد کرد • وفرمود که هرکه از اولاد تو این مسایل را جواب دهد بعد از
تو وارث ملک باشد • داود علیه السلام فرزندانرا جمع کرده • واحبار واشراف را حاضر
کردانیده • مسألها را بر فرزندان عرض فرمود که بکویید • نزدیکترین چیزها کدامست
ودورترین اشیا چیست • وکدامست آنکه بدو انس بیشترست • وچیست آنکه وحشت
ازو افزونترست • وکدامند دو قایم • ودو مختلف ودو دشمن • وکدام کارست که
آخر آن ستوده است • وکدام امرست که عاقبت آن نکوهیده است • اولاد داود علیه
السلام از جواب عاجز آمدند • سلیمان علیه السلام فرمود که اکر اجازت باشد من
جواب بکویم • داود علیه السلام ویرا دستوری داد • وسلیمان کفت • اقرب اشیا بآدمی
آخرتست • وابعد اشیا آنچه میکذرد از دنیا • وآنس اشیا جسد انسانست باروح
واوحش اشیا بدنی خالی از روح • اما قایمان ارض وسما اند • ومختلفان لیل ونهار •
ومتباغضان موت وحیات • وکاری که آخرش محمودست حلم در وقت خشم وکاری که
عاقبتش مذمومست حدت در وقت غضب • وچون جواب مسایل موافق کتاب
منزل بود • اکابر بنی اسرائیل همه بفضل وکمال سلیمان علیه السلام معترف شدند •

وداود علیه السلام بدو تسلیم کرد. ودیکر روز وفات فرمود. پس سلیمان علیه
السلام بر تخت نشست وَقَالَ وکفت یَا أَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان عُلِّمْنَا آموخته شدیم ما
مَنْطِقَ الطَّیْرِ کفتار مرغانرا. هر جماعتی را از طیور آوازیست که بنی نوع ایشان ازان
فهم معانی واعراض میکنند. وآنچه سلیمانرا علیه السلام آموختند آن بود که فهم
میکنند مرغان از یکدیکر. آورده اند که روزی سلیمان علی نبینا وعلیه السلام
بلبلی دید بر شاخی نشسته سر ودم میجنبانید. وصدائی میکرد. اصحاب خودرا کفت
میدانید که این بلبل چه میکوید کفتند که. الله ورسوله اعلم. سلیمان فرمود که
میکوید من امروز نیم خرما خورده ام. خاک بر سر دنیا. وفاخته آواز کرد فرمود که
میکوید کاشکی این خلایق مخلوق نشدندی. وهم از سلیمان علیه السلام منقولست
که. ورشان. میکوید بزایید از برای مردن. وبنا کنید برای خراب شدن. وطاوس
میکوید هرچه بکنی مکافات بیابی. وهدهد میکوید هرکه رحم نکند بر وی رحم نکنند
وخطاف میکوید نیکی از پیش فرستید تا نزدیک خدای بیابید. وحمامه میکوید
سبحان ربی الاعلی ملأ سمائه وارضه. وقطا میکوید که هرکه خاموش کند بسلامت
ماند. وطوطی میکوید. وای بر کسی که مقصود ومطلوب وی دنیا باشد. وباز میکوید
سبحان ربی العظیم وبحمده. وصرد میکوید استغفار کنید ای کنه کاران. وحدأ
میکوید کل شیء هالك الا وجهه. وهزاردستان میکوید. سبحان الله الخالق الدائم
وغراب نفرین میکند بر عشار. ودر وسیط باسناد خود نقل میکند از ابن عمر رضی الله
عنهما. که از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پرسیدند که خروس در فریاد خود
چه میکوید فرمود که میکوید. اذکروا الله یا غافلون. وهم در وسیط از ابن عمر
رضی الله عنهما نقل میکند که چکاوک در صفیر خود میکوید. بار خدایا لعنت کن

بردشن

آکه

بر دشمن محمد ودشمن محمد. وسار میکوید خدایا از تو قوت روز بروز میخواهم. یا
یا رازق. ودراج میکوید. الرحمن علی العرش استوی. القصه دانستن زبان مرغان
معجزه سلیمان علیه السلام بود. ازان سبب فرمود که منطق الطیر بما در آمو
وَأُوتِینَا وداده شدیم. یعنی ما را عطا کردند مِنْ کُلِّ شَیْءٍ از هر چیزی که بدان محتاج
بودیم إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این عطا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِینُ ◯ وافزونی است آشکارا که بر هیچ
کس مخفی نیست. آورده اند که سلیمانرا تختی بود که هیچ کس را از سلاطین نبوده
در موضح آورده که بر یمین تخت او دویست هزار کرسی برای اکابر انس. وبر یسار آن
دویست هزار دیکر برای اشراف جن. وبر جانب راست سلیمان علیه السلام سیصد و
پنج منبر نهادندی. واحبار آدمیان بران نشستندی. وبر چپ وبهمین عدد منبرها
بودی واحبار جنیان بران قرار کرفتندی. ومرغان بر زبر سر وی پر در پی بافتندی. و
احبار سخن حق کفتندی. وجن وانس بر کرسیها استماع کردندی. وسلیمان بر بالای
تخت بودی وَحُشِرَ لِسُلَیْمَانَ وجمع کرده شد برای سلیمن جُنُودُهُ لشکرهاء او
مِنَ الْجِنِّ از دیوان وَالْإِنْسِ وآدمیان وَالطَّیْرِ ومرغان فَهُمْ پس این لشکر یُوزَعُونَ
رانده شدندی بوقت سیر او. یا باز داشته بودندی تا همه درهم پیوندند. امام
راغب در تفسیر خود آورده که با وجود کثرت عدد مهمل وپریشان نبودند.
بلکه ضبط وربط ایشان بمرتبه بود که هیچکس از لشکریان از مقر مقرر خود پیش وپس
نتوانستی رفت. ودر کشاف واکثر تفاسیر هست که لشکرکاه او صد فرسخ در صد
فرسخ بوده. بیست وپنج فرسخ برای لشکر جن. ومثل آن برای انس. وماتند آن برای طیر.
ومواز آن برای وحش. وبجهة وی بساطی بافته بودند یک فرسخ در یک فرسخ از
ابریشم. وتخت او درمیان بساط نهادندی. واشراف واکابر بر کرسیها که در حوالی

تخت بود نشستندی و باد آن بساط را برداشتی و بروزی یکماهه راه ببردی
روزی از ولایة شام بطرف یمن توجه نموده میرفتند حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا تا وقتی که بیامدند
عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ بر وادی نمل یعنی بر آن وادی که در جنوب طایفستد درآمدند
قَالَتْ نَمْلَةٌ گفت مورچهٔ لنگ که آنرا منذره یا طاخیه یا حرمی نام بود و دو بال
داشت ثعالبی آورده که برابر خروسی بود در بزرگی و در زاد المسیر بعظم نعجه
گفته و در احقاق میساوی گرگی و او مهتر مورچگان آن وادی بود چون لشکر
سلیمان علیه السلام دید به بلندی برآمد و گفت يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ای مورچگان ادْخُلُوا
مَسَاكِنَكُمْ در مسکنهای خود لَا يَحْطِمَنَّكُمْ باید که درهم نشکنند شما را سُلَيْمَانُ
وَجُنُودُهُ سلیمان و لشکرهای او مراد از نهی لشکر از خطم نهی مورچگان است از توقف
بحیثیتی که عرضهٔ تلف شوند وَهُمْ و لشکریان سلیمان لَا يَشْعُرُونَ ندانند که
شما را پایمال میسازند آورده اند که باد این سخن را از سه میل راه بسمع سلیمان علی
نبینا و علیه السلام رسانید فَتَبَسَّمَ پس تبسم کرد ضَاحِكًا در حالتی که متعجب
بود مِنْ قَوْلِهَا از گفتار آن مور و گویند شادمان و خرم بود بادراك مقالهٔ نمله
آورده اند که او را طلبید و گفت ای مورچه ندانستی که لشکر من ستم نکنند
گفت دانستم اما من مهتر این قومم مرا از نصیحت ایشان چاره نیست گفت لشکر
من بر هوا بودند چگونه قوم ترا پایمال کردندی جواب داد که غرض من آن نبود که
بر زمین شکسته شوند مراد من آن بود نبادا نظر بدبدبه و کبکبهٔ تو کنند و
بنظارهٔ لشکر تو مشغول شده از ذکر خدای بازمانند و در میدان غفلت پایمال
خذلان گردند یا مملکت تو بپسند و آرزوی دنیی در دل ایشان پدید آید و دنیی
مبغوضهٔ خواست در کشف الاسرار آورده که سلیمان علیه السلام ازوی

درایید

پرسید

پرسید که لشکر تو چندست گفت من چهار هزار سرهنگ دارم زیر دست هر یکی
چهار هزار نقیب است و زیر دست هر نقیبی چهار هزار مور گفت چرا لشکر خود را
بیرون نیاری جواب داد که یا نبی الله ما را روی زمین میدادند اختیار نکردیم
و بزیر زمین جای گرفتیم تا بجز خدای کسی حال ما را نداند آنکه گفت ای پیغمبر
خدای از عطاها که الله تعالی ترا داده اند یکی بگو گفت باد را مرکب ما ساخته
غدوها شهر و رواحها شهر گفت دانی که این چه معنی دارد یعنی هر چه ترا دادم
از مملکت دنیی چون باد بدست درآید و نه پاید و درین معنی گفته اند نظم
نه بر باد رفتی سحرگاه و شام سریر سلیمان علیه السلام
باخر ندیدی که بر باد رفت
خنك آنکه با دانش و داد رفت سلیمان بعد از استماع این کلام روی بمناجات
ملك علام آورد وَقَالَ و گفت رَبِّ أَوْزِعْنِي ای پروردگار من مرا الهام ده أَنْ أَشْكُرَ
بآنکه شکر گویم نِعْمَتَكَ الَّتِي انعمت ترا که بمحض کرم أَنْعَمْتَ عَلَيَّ انعام
کردی بر من وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ و بکرم محض انعام فرمودی بر مادر و پدر من چه نفع
آن نعم راجع بوی بود وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا و بآنکه بکنم کرداری شایسته که بفضل
خود تَرْضَاهُ بپسندی آنرا وَأَدْخِلْنِي و درآرم بِرَحْمَتِكَ ببخشایش خود فِي عِبَادِكَ
الصَّالِحِينَ در میان بندگان ستودهٔ خود بهشت در بحر الحقایق تشبیه کند
وادی نمل را بهوای نفس حریص بر دنیا و نمله منذره را بنفس لوامه و سلیمان را
بقلب و مساکن را بحواس خمس و از تمام درین سخن باقی قصه برسالك سخندان
که زبان مرغان هوای عشق میشناسد ظاهر است بیت چون ندیدی دمی سلیمان را
تو چه دانی زبان مرغان را آورده اند که درهمین سفر بوادی بی آب رسید و وقت
نماز درآمد سلیمان خواست که وضو سازد آب نبود و دلیل لشکر بر آب هدهد

بودی اورا طلب کردند نیافتند • وکفته اند سلیمان علیه السلام بر تخت بود ناکاه
فرجهٔ در مظلهٔ طیور پدید آمده • آفتاب بروی افتاد • نکاه کرد موضع هدهد خالی
یافت به تفحص در آمد وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ وباز جست مرغان را • هدهد در میان نبود فَقَالَ
پس کفت مَا لِيَ جیست مرا که در خیل طیر لَا أَرَى الْهُدْهُدَ نمی بینم هدهد را آیا چشم من
بروی نمی افتد أَمْ كَانَ یا هست مِنَ الْغَائِبِينَ از غایبات شد کان این مجمع لَأُعَذِّبَنَّهُ
هر اینه عذاب کنم اورا بجهت تأدیب و مصلحت عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت که پرهای
اورا بر کنم • واورا در آفتاب افکنم • یا میان او و جفت او بجدایی حکم کنم • یا اورا
با ضد او در قفس محبوس سازم • یا از خدمت خودش برانم أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ یا بکشم اورا
برای عبرت دیکر مرغان أَوْ لَيَأْتِيَنِّي یا بیاید بمن بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ ◯ بحجتی روشن که
سبب غیبت او چه بوده فَمَكَثَ پس درنک کرد هدهد غَيْرَ بَعِيدٍ زمانی نه دیر
و دور • و باز آمد سلیمان علیه السلام با او معاتبه آغاز نهاد فَقَالَ پس کفت
هدهد أَحَطْتُ مشاهده کردم و رسیدم بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ با نجیزی که تو مشاهده
نکردهٔ و بدان نرسیدهٔ وَجِئْتُكَ وآمدم بتو مِنْ سَبَإٍ از شهر سبا که مارب کویند
بِنَبَإٍ يَقِينٍ بخبر محقق • یعنی از سبا خبری بتو آورده ام • و خبر آنست که در هوا بهدهد
رسیدم که از آن ولایت بود • و با من عظمت پادشاه خود • و خوبی هوای
آن دیار تقریر کرد • هوس مشاهدهٔ آن نمودم • رفتم و دیدم • سلیمان علیه السلام
پرسید که پادشاه آن ولایت کیست • و دین او و رعیت او جیست • هدهد کفت
إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً بدرستی که من یافتم زنی را بلقیس نام که از روی اقتدار تَمْلِكُهُمْ
پادشاهی می کند اهل سبا را وَأُوتِيَتْ و داده شده است آن زن مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر جیزی
که پادشاهان را بکار آید وَلَهَا و مر آن زن را عَرْشٌ عَظِيمٌ ◯ تختی بزرکست به نسبت

بااو یا با

بااو • یا با تختهای سلاطین دیکر • آورده اند که سی کز در سی کز • یا هشتاد در
هشتاد عرض و سمک آن تخت بود • از زر و نقره ساخته مکلل بجواهر وَجَدْتُهَا یافتم
آن زن وَقَوْمَهَا و کروه اورا که از روی جهل يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ سجده میکنند مر آفتاب را
و میپرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَزَيَّنَ و بیاراسته است لَهُمُ الشَّيْطَانُ برای
ایشان شیطان أَعْمَالَهُمْ کردارهاء ایشان را از عبادت شمس و سایر اعمال قبیحه •
فَصَدَّهُمْ پس باز داشته است دیو سرکش ایشان را عَنِ السَّبِيلِ از راه راست فَهُمْ پس
ایشان لَا يَهْتَدُونَ ◯ راه نمی یابند بطریق حق • و شیطان ایشان را از راه راست باز
میدارد أَلَّا يَسْجُدُوا تا سجده نکنند لِلَّهِ مر خدای را الَّذِي آن خدایی که بتوانایی يُخْرِجُ
الْخَبْءَ بیرون می آرد پوشیده را فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها • یعنی قطرات
امطار را از آسمان ظاهر میکرداند • و نباتات را از زمین اخراج میکند وَيَعْلَمُ و میداند
مَا يُخْفُونَ آنچه نهان دارند آفریدکان در دلهاء خود وَمَا يُعْلِنُونَ ◯ و آنچه آشکارا
سازند بزبانهاء خویش • و حفص در هر دو فعل بخطاب خواند • یعنی آنچه شما پنهان
و آشکارا کنید اللَّهُ خدای بحق لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی بسزا نیست مکر او وَرَبُّ الْعَرْشِ
الْعَظِيمِ ◯ آفریدکار عرش عظیم است • آن عرش که محیط است بکرسی • و کرسی احاطه
کرده مر آسمانها و زمینها را • پس عظمت عرش بلقیس نسبت با عظمت این عرش چه تواند
بود • چه نسبتست سها را با آفتاب درخشان • این سجدهٔ هشتم است بقول امام
اعظم • و نهم بقول امام شافعی رحمهما الله • و در فتوحات این را سجدهٔ سیزدهمی کوید
موضع سجود مختلف فیه است • بعضی بعد از قراءت • وما یعلنون سجده کنند •
و برخی پس از تلاوت • رب العرش العظیم • آورده اند که چون هدهد سخن خویش را بتمام
رسانید قَالَ کفت سلیمان علیه السلام سَنَنْظُرُ زود باشد که در نکریم و تأمل کنیم

که درین سخن أَصَدَقْتَ آیا راست کفتی أَمْ كُنْتَ یا بودی مِنَ الْكَاذِبِينَ از دروغ
گویان • پس سلیمان نامهٔ نوشت وکفت اِذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا ببر این نوشتهٔ مرا فَأَلْقِهْ
إِلَيْهِمْ پس بیفکن بسوی ایشان ثُمَّ تَوَلَّ پس روی بکردان عَنْهُمْ از ایشان وبیك
گوشه رو • وتجسس کن فَانْظُرْ پس به بین که ایشان مَاذَا يَرْجِعُونَ ○ بچه چیز باز
میکردند یعنی در جواب مکتوب بچه نوع بایکدیکر رجوع میکنند • وسخن را بچه
قرار میدهند • ارباب قصص بر آنند که بلقیس دختر شراحیل یا شرحبیل بن مالك
بود وچهل پدر شراحیل در ملك یمن پادشاهی کرده بودند • اورا با جن وصلت افتاد
وفارعهٔ جنیه • ودر عین المعانی کفته که بلقمهٔ بنت شیصبان را بخواست • وبلقیس
ازو متولد شد • وبعد از پدر ملك را فرو کرفت • وخویشان مادری او از جن مددکاری
کردند • وبرای او تختی بزرك ساختند • واو با قوم خود آفتاب پرستندی • چون هدهد
خبر او به سلیمان علی نبینا وعلیه السلام رسانید • وی نامهٔ نوشت ومهر فرموده بهدهد
داد تا بدیشان برد • هدهد نامه در منقار کرفته بیامد • ودر مجمعی که بلقیس بر تخت
بود • وارکان دولت حاضر بودند • بر زبر تخت به پرواز آمد • ومردمان درو می نکریستند
نامه را بر تخت افکند • وقول اشهر آنست که بلقیس در خلوتکاه خود بر پشت تکیه
داشت • ودرها فرو بسته بودند • هدهد از روزنه در آمد • ونامه را بر سینهٔ وی
افکند • بلقیس بر جست ونامه را برداشته مطالعه فرمود • پس فرمان داد تا اعیان
حضرت او حاضر آمدند • ونامه در دست بیرون آمد • ومتوجه ایشان شده قَالَتْ
گفت يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای کروه اشراف إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ بدرستی که افکنده شده است بسوی من
مِنْ كِتَابٌ كَرِيمٌ ○ نوشتهٔ بزرك • نامه را بزرك کفت باعتبار فرستندهٔ او که پیغمبر
بزرکوار بود • یا بسبب آنکه آورندهٔ آن مرغی بود واین امری غریب الشأن است یا جهة

مهر داشت • امام قشیری رحمه الله فرموده که بزرك بدان واسطه بود که درو
طمع ملك نبود • بلك دعوت بمالك الملك بود • وکفته اند چون مضمون نامه نام
خداوند تعالی بوده • پس آن نامه بزرکترین همه نامها باشد نظم ای نام تو بهترین سرآغاز
بی نام تو نامه کی کنم باز • آرایش نامها ست نامت • وآسایش سینها کلامت • القصه
بلقیس کفت نامهٔ بمن آورده اند • ارکان دولت پرسیدند که از که آورده اند
إِنَّهُ بدرستی که این کتاب مِنْ سُلَيْمَانَ از نزدیك سلیمانست وَإِنَّهُ وبدرستی که مضمون
آن اینست که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ بر من بزرکی میکنید وکردن
مکشید وَأْتُونِي وبیایید بمن مُسْلِمِينَ ○ کردن نهادکان • وفرمان برندکان
چون قوم بر مضمون نامه مطلع شدند • ودیدند که با وجود وجازت الفاظ
دلالت بر معانی بسیار دارد • حال بریشان بکردید • ومضطرب وسراسیمه کشتند
قَالَتْ کفت بلقیس يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای کروه بزرکان • وایشان سیصد وسیزده بند
بودند از ارکان مملکت • که هر یکی بر ده هزار کس حکم میکردند • بلقیس ایشانرا جمع
کرده فرمود که أَفْتُونِي فتوی دهید مرا فِي أَمْرِي در کار من • وآنچه صواب وصلاح
باشد با من بکویید مَا كُنْتُ نیستم من قَاطِعَةً أَمْرًا برنده وفیصل دهنده کاری را
حَتَّى تَشْهَدُونِ تا شما نزد من حاضر کردید • یعنی بی حضور ومشورت شما کاری نمی کنم
قَالُوا کفتند آن کروه نَحْنُ أُولُو قُوَّةٍ ما خداوندان قوتیم وَأُولُو بَأْسٍ شَدِيدٍ و
خداوندان کارزار سخت • یعنی هم قوة داریم وهم عدت • هم لشکر وهم شجاعة
وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ وکار مفوض بتست ورای رای تو فَانْظُرِي پس در نکر وبه بین مَاذَا
تَأْمُرِينَ ○ تا چه میفرمایی از مقاتله ومصالحه نظم اکر جنك خواهی نبرد آوریم
دل دشمنان را بدرد آوریم • وکر صلح جویی ترا بنده ایم • بتسلیم حکمت سر افکنده ایم •

جون بلقیس از ایشان دریافت که میل مقاتله دارند نه پسندید وکفت مارا
مصلحت جنك نیست جه کار حرب دو روی دارد اکر ایشان غالب آیند دیار
واموال ما عرضهٔ تلف میشود کما قال الله تعالی قَالَتْ کفت بلقیس إِنَّ الْمُلُوكَ
بدرستی که پادشاهان إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً جون در آیند بدیهی وشهری که بقهر
بکیرند أَفْسَدُوهَا تباه سازند آنرا یعنی خراب کنند وَجَعَلُوا وکردانند أَعِزَّةَ
أَهْلِهَا عزیزان اهل آن دیه را أَذِلَّةً خواری وبی مقدار یعنی غارت کنند واسیر
کیرند وَكَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ وهمچنین میکنند تاکید قول اولست وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ
وبدرستی که من فرستنده ام إِلَيْهِمْ بسوی سلیمان وقوم او بِهَدِيَّةٍ هدیهٔ که
مقدمهٔ صلح است فَنَاظِرَةٌ پس نکرنده ام که از انجا بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ بچه جیز
باز میکردند فرستندکان من اکر هدیهٔ مرا قبول کند ملکست والا پیغمبر
در کشاف آورده که پانصد غلام را لباس کنیزان پوشانید وپانصد جاریه را بزی
غلامان بر آراست وهزار خشت زرین وتاجی از زر مکلل بدر ویاقوت ومقداری
مشك وعنبر وحقهٔ در وی دری ناسفته ومهرهٔ از جذع کج سفته فرستاد ومنذر بن
عمرو را با یکی دیکر از اشراف قوم برفتن مقرر کرد وفرمود که ای منذر نکو
احتیاط کن اکر بچشم غضب در تو نکرد نترسی که او پادشاهست واکر بتازه رویی
وخوش خویی با تو سخن کند بدانکه پیغمبرست ودلیلی دیکر بر نبوت او آنست
که میان غلمان وجواری تمییز کند وکوهر ناسفته را سوراخ سازد ومهرهٔ
کج سفته را رشته کشد ایشان هدایا برداشته متوجه شدند وهدهد کیفیت
حال عرض کرد سلیمان علیه السلام بفرمود تا دیوان خشتهای زر ونقره
ساختند ومیدانی که هفت فرسخ طول آن بود بدانها فرش انداختند ودر روز

رسیدن منذر مراکب بحری وبری بر جوانب میدان بداشتند وهر یك از آدمیان
وپریان ودیوان وسباع ووحوش وهوام جداکانه صف بر کشیدند
ومرغان در روی هوا پر در پر بافتند بیت با صد هزار دیده فلك در هزار قرن
بدان تکلف وخوبی ندیده بود منذر بکنار میدان رسیده وآن فرش واساس
وآرایش دیده از هدایای خوش شرمنده شد وجون پیش تخت سلیمان علیه
السلام رسید آنحضرت با روی تازه تبسم کنان وی را پرسش کرد وفرمود
که حقه را بیار که در و در ناسفته ومهرهٔ کج سفته است پس ارضه را فرمود تا
در عذرا را سوراخ کرد ودوده را حکم کرد تا رشته در دهان کرفته بر سوراخ
آن مهره بکذشت ورشته در وکشید وآب طلبیده غلمان وجواری را فرمود
که از غبار راه روی بشویید مردان آب بر داشته فی الحال روی شستن آغاز کردند
وزنان آب از دستی بر دست دیکر ریختند بدین نکته میان ایشان امتیاز
فرمود وهدیهٔ ایشان رد کرد جنانچه حق سبحانه فرمود فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ پس
آنهنکام که آمد رسول بلقیس بسلیمان وهدیه آورد قَالَ أَتُمِدُّونَنِ کفت آیا
مدد میدهید مرا بِمَالٍ بخواسته وحال آنکه مال من از همه کس بیشترست
فَمَا آتَانِيَ اللَّهُ پس آنچه عطا کرد مرا خدای از ملك ونبوت وعلم خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ
بهترست از آنچه بشما داده از متاع دنیی بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ
بهدیهٔ خود شاد میشوید ومی نازید زیرا که جز حیوة دنیا مطمح نظر همت شما
نیست بیت آنکه پرواز کند جانب علوی جو همای دینی اندر نظر همت او مردار است
ارْجِعْ ای رسول باز کرد إِلَيْهِمْ بسوی بلقیس وقوم او وبکو تا بیایند واکر نیایند
فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ پس هر اینه بیاریم بدیشان لشکرها که از غایت کثرت وقوة

لا قِبَلَ لَهُمْ طاقت مقاومت نباشد ایشانرا بِهَا بآن لشکرها وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ وهرآیه بیرون کنیم ایشانرا مِنْهَا ازبلده سبا اَذِلَّةً درحالتی که بی عزت باشند وَهُمْ صَاغِرُونَ وایشان خوارشدکان شوند واسیران • منذر بازکشت وتمام احوال بازنمود بلقیس تهیهٔ راه کرده تخت خودرا درخانهٔ مضبوط ساخته • ونکهبانان برآن کماشت ودرخانه قفل کرده کلید برداشت • وبالشکر متوجه پایهٔ سریر سلیمانی شد • دیوان خبر یافته اندیشیدندکه جون سلیمان علیه السلام بلقیس را ببیند باکمال حسن • وجمال عقل • البته بازدواج او میل کند • واوسلیمانرا برسرّ این جن اطلاع دهد • وکار برما تنك آید • صلاح آنست که طعنه زنیم بر جمال او وکمال عقل تاعیب اودردل سلیمان نشیند • بدوتوجه نکند • پس بعضی ازاشراف جن پیش تخت آمده • بموقف عرض رسانیدند • که عقل بلقیس قصوری تمام دارد وکلام اوازمنهج صواب منحرف میکردد • وپای اوماننده سم حمارست • انکشت ندارد • سلیمان علیه السلام • دراندیشه افتاد • واول خواست که عقل اورا آزمایش کند قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ کفت ای کروه بزرکان اَيُّكُمْ کدام شما يَأْتِينِي می آرد بنزدیک من تخت بلقیس را قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي بیش ازانکه بیایند بمن مُسْلِمِينَ ◉ مسلمانان جه هرکاه که مسلمان آمد ندکرفتن تخت او روا نیست • مکر برضای او • و غرض آن بودکه آنرا تغییر دهد وازو بپرسدکه سریر توهست یانی • وبجواب آن برعقل او وقوف یابد قَالَ عِفْرِيتٌ کفت دیوی بلید ناخوش مِنَ الْجِنِّ ازقوم جن نام او ذکوان یاصخر اَنَا آتِيكَ بِهِ من بیاورم بتو آنرا قَبْلَ أَنْ تَقُومَ پیش ازانکه برخیزی مِنْ مَقَامِكَ ازمقام خود • یعنی ازمجلس حکومت • وسلیمان علیه السلام تانصف النهار درمجلس حکم نشستی وَإِنِّي عَلَيْهِ وبدرستی که من برحمل آن تخت

لقوی

لَقَوِيٌّ توانایم اَمِينٌ ◉ وامینم برجواهر آن • یعنی درآن خیانت نکنم وبامانة بتورسانم • سلیمان علیه السلام فرمودکه زودتر ازین خواهم قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ کفت آنکسی که نزدیک او بود عِلْمٌ دانشی مِنَ الْكِتَابِ ازکتب منزله • یعنی کتب الهی خوانده بود • واسم اعظم دانسته • وآنکس خضر بوده علیه السلام • باضبه که ابوالقبیله ایست • ودرتیسیر آورده که بنوضبه این دعا دارندکه من عنده علم الکتاب • پدرماست • وکفته اند حضرت سلیمان بود علیه السلام یامردی مستجاب الدعوه که اورا ملیخا کفتندی • یاذوالنون • یااسطوع • یاملکی که مؤید سلیمان بوده • یاملکی که دفتر مقادیر بدست اوست • یاجبرئیل علیه السلام • وبرآن تقدیرکه یکی ازملائکه باشدمراد ازکتاب لوح محفوظ است • ومشهور آنست که آصف برخیا که وزیر سلیمان بودکفت اَنَا آتِيكَ بِهِ من بیارم تخت بلقیس را بتو قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ پیش ازانکه بازکردد اِلَيْكَ بسوی تو طَرْفُكَ جشم تو یعنی جون درجیزی نکری • تاجشم ازان برداری من تخت را حاضر کردانم • سلیمان علیه السلام دستوری داد • واو بسجده درافتاده کفت • یاحی یاقیوم • که بعبری آهیاشراهیا • باشد وبقول بعضی کفت • یاذالجلال والاکرام • وبرهر تقدیر جون دعاکرد تخت بلقیس درموضع خودبزمین فرو رفت • وطرفة العینی راپیش تخت سلیمان اززمین برآمد • ودروسیط فرموده که حق سبحانه انجا اورا اعدام کرد ونزد سلیمان ایجاد فرمود فَلَمَّا رَآهُ پس آن هنکام که سلیمان دیدآن تخت را مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قرار یافته نزدیک او قَالَ هَذَا کفت این کرامت مِنْ فَضْلِ رَبِّي ازفضل آفریدکار منست لِيَبْلُوَنِي تابیازماید مرا که درمثل این امور أَأَشْكُرُ آیاشکر میکذارم اَمْ اَكْفُرُ یاناسپاسی پیش می آرم وَمَنْ شَكَرَ وهرکه سپاس داری کند

نعمت خدایرا فَإِنَّمَا يَشْكُرُ پس جز این نیست که سپاس میدارد لِنَفْسِهِ از برای
نفس خود. چه شکر موجب دوام نعمت. وسبب مزید آنست وَمَنْ كَفَرَ وهرکه
کفران ورزد فَإِنَّ رَبِّي پس بدرستی که پروردگار من غَنِيٌّ بی نیازست از شکر
گذاری وناسپاسی مردمان كَرِيمٌ ۝ کرم کننده است بانعام بر مستحقان قَالَ نَكِّرُوا
گفت سلیمان علیه السلام که بگردانید لَهَا برای بلقیس عَرْشَهَا تخت ورا. یعنی هیات
وشکل آنرا تغییر دهید بران وجه که اعلی را باسفل آرید. ومقدم را مؤخر
سازید. یا جواهر را تبدیل کنید. اخضر را بجای احمر. وابیض در موضع اصفر وضع
کنید نَنْظُرْ تا بنگریم ما که بعد از سوال از و أَتَهْتَدِي آیا راه می یابد ومیشناسد
تخت خودرا أَمْ تَكُونُ یا باشد مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ ۝ از آنانکه راه نمی یابند بچیزها
ونمیشناسند فَلَمَّا جَاءَتْ پس آنهنگام که آمد بلقیس بنزد سلیمان. وتخت
او پیش تخت سلیمان نهاده بود قِيلَ گفتند ورا أَهَكَذَا آیا اینچنین است عَرْشُكِ
تخت تو قَالَتْ گفت كَأَنَّهُ هُوَ گوییا که این آنست. جزم نگفت که. هو هو از جهة
آنکه احتمال داشت که تختی باشد مثل تخت او. واین از کمال عقل بود پس گفت وَأُوتِينَا
الْعِلْمَ وداده اند ما را علم بکمال قدرت الهی وصحت نبوت سلیمان مِنْ قَبْلِهَا پیش
ازین معجزه وَكُنَّا مُسْلِمِينَ ۝ وهستیم ما گردن نهادگان حکم ویرا وَصَدَّهَا
وبازداشت خدای بلقیس را بمدد توفیق مَا كَانَتْ تَعْبُدُ از آنچیزی که بود که
میپرستید آنرا مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای. یعنی آفتاب را إِنَّهَا كَانَتْ بدرستی که
بلقیس بود مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ ۝ از گروه ناگرویدگان. آورده اند که سلیمان
علی نبینا وعلیه السلام جهت امتحان پای وی. فرموده بود تا قصری بنا کرده بودند
وزمین آنرا از آبگینهٔ سفید صافی ساخته. ودر زیر آن آب در آورده وماهیان

افکنده

افکنده. چنانچه آن خانه همه آب مینمود. پس سریر سلیمان علیه السلام در
میان قصر نهادند. وبلقیس را طلبیدند. چون بدر کوشک رسید قِيلَ لَهَا گفتند
مر ورا ادْخُلِي الصَّرْحَ درای در ساحت این قصر فَلَمَّا رَأَتْهُ پس چون بدید زمین قصر را
حَسِبَتْهُ لُجَّةً پنداشت آنرا آب بسیار وَكَشَفَتْ وبرکشید دامن جامه عَنْ
سَاقَيْهَا از هر دو ساق خود تا پای در آب نهد. سلیمان دید که پای او به پای
آدمیان می ماند قَالَ گفت ای بلقیس جامه بر مکش إِنَّهُ بدرستی که آنچه تو آب می پنداری
صَرْحٌ مُمَرَّدٌ عرصه ایست ساده وهموار مِنْ قَوَارِيرَ از آبگینه قَالَتْ رَبِّ گفت
بلقیس که ای آفریدگار من إِنِّي ظَلَمْتُ بدرستی که من ستم کردم نَفْسِي بر نفس خود.
به پرستش آفتاب وَأَسْلَمْتُ واسلام آوردم مَعَ سُلَيْمَانَ با سلیمان. یعنی بر دست او
وتسلیم شدم لِلَّهِ مر خدایرا رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ پروردگار عالمیان. ودر تزویج
سلیمان علیه السلام ویرا. ومآل کار او سخن بسیار گفته اند. ودر جواهر تفضیل آنها
مذکورست. صاحب تأویلات فرموده که چه ماندست هدهد بقوت
مفکره. وسبا بمدینهٔ جسد. وسلیمان بدل. وبلقیس به نفس. ومن عنده علم
الکتاب. بعقل فعال. وعرش بلقیس بطبیعت بدنیه. وتطبیق حکایت مفوض
بفهم درستست بیت آنکس که زشهر آشناییست. داند که متاع ما کجاییست وَلَقَدْ
أَرْسَلْنَا وهر اینه ما فرستادیم إِلَىٰ ثَمُودَ بسوی قبیلهٔ ثمود أَخَاهُمْ صَالِحًا برادر ایشان
صالح را أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ با آنکه بپرستید خدایرا فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان فَرِيقَانِ
دو گروه شدند مؤمن وکافر يَخْتَصِمُونَ ۝ وبجنگ وخصومت در آمدند. با
یکدیگر ومخاصمهٔ ایشان در سورهٔ اعراف رقم ذکر یافته. وچون کافران بوقت
خصومت ملزم شدند. گفتند بیا ای صالح آنچه ما را وعید میکردی از عقوبات

عرش
صحن
ع١٤
خمس

قال یا قوم کفت صالح علیه السلام که ای کروه من لم تستعجلون بالسیئة جرا
شتاب میکنید نه نزول عذاب قبل الحسنة پیش از توبه. یعنی تاخیر میکنید در آن
آورده اند که ثمود میکفتند که جون عذاب به بینیم آنکاه توبه کنیم. صالح
علی نبینا وعلیه السلام فرمود که لولا تستغفرون الله چرا استغفار نمیکنید. و
بایمان وتوبه از خدای آمرزش نمیطلبید لعلکم ترحمون ◉ شاید که شما رحم
کرده شوید. وعذاب فرو نیاید قالوا اطیرنا کفتند فال بد کرفتیم بک بتو ومن معک
و بهر که باتست از مؤمنان. که تا تو آغاز دعوت کرده شداید ومحن روی بما آورده.
وجدایی در میان ما افتاده قال طائرکم کفت صالح که فال شما از خیر وشر عند الله
نزدیک خداست. یعنی سبب نکبت شما مکتوبست نزدیک خدای بحکم ازلی. وبجهة من
مبتدا نکردد بیت قلم به نیک وبد خلق دراز رفتست. بکفت وکوی خلایق دکر نخواهد
بل انتم بلک شما قوم تفتنون ◉ کروهی آزموده شده اید. یعنی شما را می آزمایند
بتعاقب دولت ونکبت. وسختی وآسانی وکان فی المدینة وبودند در شهری که
صالح علیه السلام میبود از زمین حجر تسعة رهط نه نفر از اشراف قوم. واشرار
ایشان. از جمله قدار بن سالف. ومصدع بن مهرج. که مباشر عقر ناقه بودند
یفسدون تباهی میکردند بکفر ومعاصی فی الارض در زمین حجر ولا یصلحون
وبصلاح نمی آرند کار خود را. یعنی افسادی داشتند خالی از اصلاح. جون بعد از
عقر ناقه وعید عذاب شنیدند قالوا کفتند با یکدیکر تقاسموا بالله وحال آنکه
سوکند خورده بودند بخدای. یعنی بعد از سوکند کفتند لنبیتنه هر اینه شبیخون
میکنیم بر صالح واهله وبر کسان وی. ومی کشیم وی را ثم لنقولن پس میکوییم
لولیه ولی خون اورا یعنی اکر از ما پرسند که صالح را که کشته است

کویم

کوییم ما شهدنا حاضر نبودیم ما مهلک اهله هلاک کردن کسان اورا. و
حفص بکسر لام خواند. یعنی ما در موضع هلاک ایشان نبودیم. پس از هلاک
چه خبر داشته باشیم وانا لصادقون ◉ وبدرستی که ما راست کویانیم و
مکروا مکرا ومکر کردند ایشان مکر کردنی. بدین مواضعه
که صالح را بکشیم. وولی دم اورا کوییم. که ما نکرده ایم وخبر نداریم ومکرنا مکرا
ومکر کردیم ما مکر کردنی. یعنی جزای مکر بدیشان رسانیدیم. بآنکه مکر ایشان را
سبب هلاک ایشان ساختیم وهم لا یشعرون ◉ وایشان آکاه نبودند. وشعور
نداشتند بآن. آورده اند که صالح علی نبینا وعلیه السلام مسجدی داشت در
غاری. وشبها آنجا نماز کذاردی. ایشان نه تن کفتند که وعدهٔ عذاب ما بعد از
سه روز دیکر ست. ما پیش از آن کار صالح بسازیم. پس اول شب بدان غار
در آمده در کمین نشستند. تا جون صالح در آید بکشندش. ناکاه سنکی بر ایشان
فرود آمد. وهمه را در زیر کرفت. ودر غار را بپوشید. وایشان در آنجا هلاک شدند
وباقی کفار بصیحهٔ جبرئیل علیه السلام بمردند فانظر کیف کان پس بنکر که
جکونه بود عاقبة مکرهم سرانجام مکر ایشان انا دمرناهم وبنکر که ما هلاک
کردیم این نه تن را در غار وقومهم وباقی قوم ایشان را اجمعین همه بصیحه
فتلک بیوتهم پس آنست خانهاء ایشان در زمین حجر بنکرید آنرا خاویة در حالتی که
خالی وخرابست بما ظلموا بسبب آنکه ستم کردند. یعنی شرک آوردند ان فی ذلک
بدرستی که در آنچه با ثمود کردیم لآیة هر اینه عبرتیست لقوم یعلمون
مر کروهی را که دانند وبدان متعظ شوند وانجینا الذین آمنوا وبرهانیدیم آنانرا که
کرویدند بصالح علیه السلام وکانوا یتقون ◉ وبودند که پرهیز

میکردند از کفر و معاصی • و بدان سبب نجات یافتند وَلُوطًا و یاد کن لوط بن
هاران را علیه السلام إِذْ قَالَ چون گفت لِقَوْمِهِ مر قوم خود را أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ
آیا می آیید بعمل زشت • یعنی لواطه وَأَنْتُمْ و حال آنکه شما تُبْصِرُونَ ۝ میدانید
زشتی آنرا یا می بینید از یکدیگر مباشرت آنرا بر طریق اعلان میکنید و آن
افحش است أَئِنَّكُمْ آیا شما لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ می آیید بمردان شَهْوَةً از روی شهوت
مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بجز زنان که برای شهوت مخلوقند بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما قَوْمٌ تَجْهَلُونَ
گروهی مردمید که نمیدانید عاقبة فعل خود را فَمَا كَانَ پس نبود جَوَابَ
قَوْمِهِ جواب قوم لوط إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند با یکدیگر أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ
بیرون کنید کسان لوط را با لوط مِنْ قَرْيَتِكُمْ از دیه خود که سدوم است إِنَّهُمْ
بدرستی که ایشان أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ ۝ مردمانند که پاکیزگی میکنند • یعنی خودرا
پاک میدانند و ما را پلید میخوانند فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجاة دادیم لوط را وَأَهْلَهُ و کسان او
یعنی دختران او را إِلَّا امْرَأَتَهُ لیکن زن او قَدَّرْنَاهَا قضا کردیم بودن او را
مِنَ الْغَابِرِينَ ۝ از باقی ماندگان در عذاب وَأَمْطَرْنَا و بارانیدیم عَلَيْهِمْ
بر ایشان بعد از زیر و زبر شدن مؤتفکات مَطَرًا بارانی از سنگ فَسَاءَ پس بد
بارانیست مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ ۝ باران بیم کرده شدگان • که تصدیق بیم کنندگان
نکردند قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ گفتیم لوط را علیه السلام بگو ستایش مر خدایراست بر
هلاک کفره وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ و سلام بر بندگان او الَّذِينَ اصْطَفَى آنانکه برگزیده است
ایشانرا بعصمت • و نگاه داشته • از فواحش و نجاة داده از عقوبة • و قول اصح
آنست که مأمور بحمد حضرت پیغمبر ماست صلی الله علیه و سلم • که چون
حق سبحانه درین سوره قصها که دال است بر کمال قدرت • چون قصهٔ موسی

خمس

و براختصاص رسل بآیات کبری • چون قصهٔ سلیمان و مشتمل است بر هلاک
اعدا و نصرت اولیا • چون قصهٔ صالح و لوط علی نبینا و علیهم السلام • بوی فرستاد
و قوف بران نعمتی بزرگ است • پس ویرا بحمد الهی امر کرد • و به سلام بر بندگان
گزیده که انبیاء اند • یا صحابهٔ کبار آنحضرت رضی الله عنهم • یا اهل قرآن
یا عامهٔ مؤمنان • و گفته اند اهل اسلام آنانند که دل ایشان سالم است از لوث
علایق • و سر ایشان خالی است از فکر خلایق • امروز سلام بواسطه شنوند • و
فردا سلام بی واسطه خواهند شنید • سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ نظم
هر بنده که او گشت مشرف بسلامت • البته شود خاص بتشریف سلامت • لطفی کن و
بنواز دلم را بسلامی زیرا که سلامت همه لطفست و کرامت آللَّهُ آیا خدای بحق
خَيْرٌ بهترست أَمَّا يُشْرِكُونَ ۝ یا آنکه انباز میگیرند مشرکان • آیا شریکان
عاجز که میگیرند بهترند الجزء المکمل للعشرین أَمَّنْ
خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ یا آنکس که بقدرت بیافرید آسمان و زمین را که
اصول عالم کون و فسادند وَأَنْزَلَ لَكُمْ و فرو فرستاد برای شما مِنَ السَّمَاءِ از آسمان
یا ابر مَاءً آبی فَأَنْبَتْنَا پس برویانیدیم بِهِ بدان آب • عدول از غیبة به تکلم برای
تأکید اختصاص فعلست بذات او • یعنی ما توانیم و بس که برویانیم بآب باران
حَدَائِقَ بوستانها، دیوار بست ذَاتَ بَهْجَةٍ خداوند خوبی و خرمی • یعنی آراسته
و زیبا مَا كَانَ لَكُمْ نیست و نرسد شما را أَنْ تُنْبِتُوا آنکه برویانید شَجَرَهَا
درختان آن بوستانها را أَإِلَٰهٌ آیا هست • یعنی نیست معبودی مَعَ اللَّهِ با خدای
بحق که یاری دهد او را درین افعال • زیرا که او متفرد است بخلق و تکوین
بَلْ هُمْ بلکه مشرکان قَوْمٌ يَعْدِلُونَ ۝ گروهی اند که میل میکنند از راه توحید •

عشر

یا شریک مجاهرند بخدای واو را عدیل اثبات میکنند أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ آیا عدیل ایشان
بهترست • یا کسی که گردانید زمین را قَرَارًا قرارگاه آدمیان و دواب وَجَعَلَ
خِلَالَهَا و پیدا کرد در میانهای زمین أَنْهَارًا جویهای آب وَجَعَلَ لَهَا و بیافرید
برای استحکام زمین رَوَاسِيَ کوههای بلند • که در و معادن متکون کرده
و از حضیض او چشمها مترشح شود وَجَعَلَ و کرد بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ میان دو دریای عذب
و مالح • یا دو خلیج فارس و روم حَاجِزًا مانعی که بایکدیگر مختلط نشوند أَإِلَٰهٌ آیا
هست خدای • یعنی نیست مَعَ اللَّهِ با الله که در آفرینش اشیا ممد او باشد بَلْ أَكْثَرُهُمْ
بلکه بیشتر اهل شرک لَا يَعْلَمُونَ ○ نمیدانند تفرد حق را در خلق اشیا • لاجرم بشریک
قایلند • و آیا شریک ناتوان ایشان بهترست أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ یا کسی که اجابة کند
فرومانده را إِذَا دَعَاهُ • چون بخواند او را • مضطر کسی را گویند که او را هیچ حیله و
وسیله نباشد مگر حق سبحانه • و گفته اند مضطر کسیست که دل از هستی خود برداشته
باشد • چون غریق بحر • یا گم شده در بیابان بی پایان • یا بیمار ناامید • از صحبت
شیخ داود یمانی قدس سره بعیادت بیماری رفته بود • بیمار گفت ای شیخ دعا
کن برای شفاء من • شیخ فرمود که تو دعا کن که مضطری • و اجابة بدعاء مضطر
بازبسته است • زیرا که نیاز او بیشتر باشد • و حق سبحانه نیاز بیچارگان دوست
میدارد نظم آن نیاز مریمی بودست و درد • کان چنان طفلی سخن آغاز کرد •
هر کجا دردی دوا آنجا رود • هر کجا فقری نوا آنجا رود • پیش حق یک ناله از روی نیاز •
به که عمری بی نیاز اندر نماز • پس چون نیازمند بیچاره دعا کند • حق سبحانه
اجابة فرماید وَيَكْشِفُ السُّوءَ و بردارد بدی را یعنی دفع کند از و آنچه او را
بد آید وَيَجْعَلُكُمْ آیا بهترست یا آن خدای که گرداند شما را خُلَفَاءَ الْأَرْضِ

خلیفگان در زمین • یعنی شما را جانشین پیشینیان سازد و زمین را از پس
ایشان بتصرف شما در آورد أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ آیا خدای دیگرست با خدای که درین کارها
اعانة او کند • یعنی نیست و نشاید قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ ○ اندکی پند می پذیرید
یا خدا را اندک یاد میکنید • و گفته اند مراد بقلة عدم است • یعنی یاد نمیکنید
مر خدا را و پرستش بتان میکنید • آیا ایشان بهترند أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ یا کسی که
راه مینماید شما را فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ در تاریکیهای بیابان و دریا وَمَنْ يُرْسِلُ
الرِّيَاحَ و کسی که میفرستد بادها را بُشْرًا مژده دهندگان بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ پیش
از رحمة او که بارانست أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ آیا باشد خدای دیگر با خدای بحق • یعنی نتواند
بود تَعَالَى اللَّهُ برتراست • خدای و برتر عَمَّا يُشْرِكُونَ ○ از آنچه انباز میگیرند
کافران • چه قادر خالق مقدس باشد از مشارکة عاجز مخلوق • و آیا چنان شریکی
بهتر باشد أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ آیا آنکه بیافریند خلق را • و از عدم بوجود آرد ثُمَّ يُعِيدُهُ
پس باز آرد او را بعد از آنکه بعدم رفته باشد • یعنی برانگیزد در قیامة
وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ و آنکه روزی دهد شما را مِنَ السَّمَاءِ از آسمان باران وَالْأَرْضِ و
از زمین به نبات • یا با سباب سماوی • و ارضی شما را روزی بخشد أَإِلَٰهٌ آیا خدایی
هست مَعَ اللَّهِ شریک با خدای • که این کارها تواند کرد قُلْ هَاتُوا بگو بیارید •
بُرْهَانَكُمْ حجت خود را بآنکه کسی غیر الله برینها قدرت دارد إِنْ كُنْتُمْ اگر
هستید شما صَادِقِينَ ○ راست گویان در آنکه الهی دیگر هست • چه کمال قدرت
از لوازم الوهیتست • و آن غیر حق را ثابت نیست قُلْ بگو ای محمد لَا يَعْلَمُ نمیداند
مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر که در آسمانها و زمینست الْغَيْبَ ناآمده
و پوشیده را إِلَّا اللَّهُ لیکن خدای میداند • پس چنانچه قدرت کامله مخصوص

علم شامل نیز بدو اختصاص دارد وما یشعرون و نمیدانند مشرکان ایان یبعثون
که کدام وقت برانگیخته خواهند شد بل ادّارک بل بمعنی هل است. و در لباب گوید
بمعنی ام. و بر هر تقدیر استفهام بمعنی نفی باشد. یعنی در هم نرسید و کامل نشد
علمهم دانش ایشان فی الآخرة در وقوع آخرت ندانستند آخرت را کما ینبغی
بل هم بلک ایشان فی شکّ در گمانند منها از وقوع آن بل هم منها بلک ایشان
از آخرت عمون ۝ نابینایانند. یعنی چشم دل ایشان از مشاهدهٔ دلایل بعث و
حشر پوشیده است وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند بسبب نابینائی
دیدهٔ بصیرت ائذا کنّا آیا چون کردیم ما ترابا خاک وآباؤنا و پدران ما نیز خاک شوند
ائنّا لمخرجون ۝ آیا ما بیرون آورد گانیم از گورها. یا بدر آمدگان از مضیق فنا
و در آمدگان بسعت حیاة لقد وعدنا بدرستی که وعده داده شدیم هذا این حشر و
نشر را نحن وآباؤنا ما و پدران ما من قبل بیش از وعدهٔ محمد. یعنی انبیا این وعده
دادند. و به تحقیق نه انجامید ان هذا نیست این وعده الّا اساطیر الاوّلین ۝
مگر افسانهای پیشینیان. یعنی مانند افسانهاکه مجرد سخنیست بی حقیقت قل
سیروا بگو بروید فی الارض در زمین اهل تکذیب چون دیار حجر و احقاف و
مؤتفکات فانظروا کیف کان پس نگرید که چگونه بود عاقبة المجرمین ۝
سرانجام گناه کاران ولا تحزن و اندوهناک مشو ای محمد علیهم بر تکذیب و اعراض
مشرکان ولا تکن و مباش فی ضیق در تنگ دلی ممّا یمکرون ۝ از آنچه ایشان
مکر کنند که تو در پناه عصمت منی و متکفل نگاه داشت تو منم نظم غم مخور زان رو
که غمخوارت منم. و زهمه بدها نگه دارت منم. از تو گر اعدا ربر تابند روی
این جهان و آن جهان یارت منم ویقولون و میگویند کافران متی هذا الوعد کجاست

وگی خواهد بود این عذاب موعود ان کنتم اگر هستید شما صادقین ۝ راست
گویان مخاطب پیغمبر و اصحابند که پیوسته کفار را تحذیر مینمودند قل عسی ان
یکون بگو شاید آنکه باشد که بحکم الهی ردف لکم بپیوندد بشما و از پی در آید
شما را بعض الذی برخی از آنچه تستعجلون شتاب میکنید نزول و حلول آنرا. و آن
عذاب روز بدر بود. یا قحط و غلا وانّ ربّک و بدرستی که پروردگار تو لذو فضل صاحب
فضل و رحمت است علی النّاس بر مردمان که تعجیل نمیکند در عقوبة ایشان
بر معاصی ولکنّ اکثرهم و لیکن بیشتر ایشان لا یشکرون ۝ سپاس داری
نمیکنند. و حق نعمت تاخیر عذاب را نمیشناسند وانّ ربّک و به تحقیق آفریدگار
تو لیعلم هر اینه میداند ما تکنّ آنچه پوشد صدورهم دلها کفار از
و حسد بر تو وما یعلنون ۝ و آنچه آشکارا میکنند از تکذیب و عداوت تو وما من
غائبة و نیست هیچ پوسیده از حوادث و نوازل فی السّماء والارض در آسمان و
زمین الّا فی کتاب مبین ۝ مگر نوشته است در کتابی روشن. یعنی لوح
محفوظ انّ هذا القرآن بدرستی که این قرآن یقصّ علی بنی اسرائیل میخواند بر بنی اسرائیل
یعنی بیان میکند برای ایشان اکثر الذی بیشتر آنچیزی که از جهالت هم فیه ایشان
در آن چیز یختلفون ۝ اختلاف میکنند. و بخلاف یکدیگر سخن میگویند. چون
تشبیه یهود. و تنزیه نصاری. و احوال معاد جسمانی و روحانی. و صفات بهشت
و دوزخ و قصّهٔ عزیر و عیسی علی نبینا و علیهما السلام وانّه و بدرستی که قرآن
لهدی راه نمونی است ورحمة و بخشایشی للمؤمنین مر گرویدگان را. چه ایشان
منتفع اند بدان انّ ربّک بدرستی که خداوند تو یقضی داوری کند بینهم میان اهل
اختلاف از بنی اسرائیل بحکمه بحکم راست در بیت خود وهو العزیز و اوست غالب

که حکم او را رد نتوان کرد الْعَلِيمُ ○ و اوست دانا بحقیقة آنچه حکم میکند
فَتَوَكَّلْ پس تو توکل کن عَلَى اللَّهِ بر خدای • و از دشمنی معاندان باک مدار إِنَّكَ بدرستی که
تو عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ ○ بر راستی روشنی یعنی راه تو راست و کار تو درست إِنَّكَ
به تحقیق تو لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ سخن نمیتوانی شنوانید مردکان را • یعنی مرده دلان کفر فهم
سخن تو نمیتوانند کرد وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ و نمیتوانی شنونید کران را • آواز خواندن
إِذَا وَلَّوْا چون بر کردند مُدْبِرِينَ ○ پشت بر کردانندکان • یعنی ایشان گوش دل کران اند
و از استماع قرآن اعراض میکنند • و روی میکردانند • پس مشابه کران باشند در
ناشنیدن • خصوصا کری که بر کردد • و پشت بر داعی خود کند از محل استماع او بشنند
و رمز و اشارت را نیز نمی بیند که فهم کند وَمَا أَنتَ و نیستی تو بِهَادِي الْعُمْيِ راه نماینده
کوران عَن ضَلَالَتِهِمْ از کمراهی ایشان • چه هدایة حاصل نمیشود الا ببصر بصیرت
و ایشان ندارند إِن تُسْمِعُ نشنوانی تو إِلَّا مَن يُؤْمِنُ مگر کسی را که بگرود بِآيَاتِنَا بآیات
ما • یعنی فهم کلام تو نکنند الا گرویدکان فَهُم مُّسْلِمُونَ ○ پس ایشان گردن نهادکان
فرمانند • و مخلصان و متخصصان عالم ایقانند نظم گوش باطن نهاده بر فرمان
دیده دل کشاده در عرفان • زنده از نفحهای گلشن قدس • معتکف در فضای معهد انس
برده اندر مضایق لاشی • به قل الله ثم ذرهم پی وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ و چون واقع شود
قول • یعنی واجب کردد عذاب • و سخط رب الارباب عَلَيْهِمْ بر آدمیان وقتی که دست
از امر معروف و نهی منکر باز دارند أَخْرَجْنَا بیرون آریم لَهُمْ برای ایشان دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ
جنبنده از زمین تُكَلِّمُهُمْ سخن کوید با ایشان أَنَّ النَّاسَ آنکه مردمان كَانُوا بودند
که بِآيَاتِنَا بسخنان ما از وعد و وعید • و حشر و نشر • یا بآیات قدرت و دلایل حکمت ما
لَا يُوقِنُونَ ○ یقین نمی آرند • یعنی در آن متیقن نیستند • باید دانست که خروج دابة

الارض

الارض نشانه ایست از علامات قیامت • صاحب معتمد آورده که چون زوال
دنیا نزدیک رسد • حق سبحانه دابه از زمین بیرون آرد • چنانچه ناقه صالح را علی
نبینا و علیه السلام از سنگ بیرون آورد • و آن دابه گویا باشد • و در حدیث آمده که
خروج دابه و طلوع آفتاب از مغرب متقارب باشد • هر کدام پیش بود آن دیگری
بر عقبش ظاهر گردد • و از کتب بعضی ائمه چنان معلوم میشود که از اشراط ساعة
اول آیات سماوی طلوع شمس بود از مغرب • و اول آیات ارضی خروج دابه • و او
جانوریست طول او شصت گز • و چهار قایمه دارد و او را زغب باشد • و دو بال دارد
و در تیز روی هیچ هارب از او فوت نشود • و هیچ طالب او را در نیابد • روی او چون روی
مردم بود • اما در غایة روشنی و درخشندگی • و در تیسیر از ابن الزبیر رضی الله عنهما
نقل کرده که سر او شبیه سر گاو باشد • و در عین المعانی آورده که چشم او چون
چشم خوک بود • و گوش او چون گوش فیل • و شاخ او مانند شاخ گاو کوهی • و لون
او مثل لون پلنگ • و گردنش چون گردن شترمرغ • و سینه اش چون سینه شیر
و پهلویش چون پهلوی یوز • و دمش چون دنبه غوچ • و قوایمش چون قوایم شتر
بیرون آید از کوه صفا و مروه (یا میان صفا و مروه) • یا کوه اجیاد • یا وادی از اودیه تهامه • یا بحر سدوم • و در
حدیث آمده که از اعظم مساجد • یعنی از مسجد الحرام بیرون آید • و در کتاب
علامات الساعة آورده که از رکن خانه کعبه بدر آید • و مردم می نگرند • و او مانند آفتاب
سیر میکند • و بلند میشود • بعد از سه روز ثلث او بیرون آید • بعضی بر آنند که
جز سر و گردن او از زمین بیرون نیاید • و قول اشهر آنست که تمام او بیرون آید
و عصای موسی و خاتم سلیمان علیهما السلام با او بود • روی مؤمنان بعصای موسی
مس کند سفید گردد • و خاتم سلیمان بر میان دو چشم کافران مالد روی ایشان

سیاه شود • وکس نماند در دینی مکر سفید روی • وسیاه روی • ومردم یکدیکر را
بنام ولقب نخوانند • بلك سفید روی را میکویند ای بهشتی وسیاه روی را میکویند
ای دوزخی وازینست که بعضی معنی آیة برین وجه کفته اند که • جون واقع شود
قول ما به تمیز مومن از کافر بیرون آریم دابة الارض را والله اعلم وَيَوْمَ نَحْشُرُ و
یادکن روزی را که حشر کنیم مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از هر امتی فَوْجًا کروهی که رؤسا واشراف
باشند مِمَّنْ يُكَذِّبُ از انها که تکذیب میکنند بِآيَاتِنَا بآیات کلام • یا بدلایل قدرت
ما فَهُمْ يُوزَعُونَ ◉ پس ایشان بازداشته میشوند • تا اراذل واسافل قوم بدیشان رسند
حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوا تا جون بیایند بحشرکاه قَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي کوید خدای آیا بدروغ
داشتید آیتهاء مرا در اول حال وَلَمْ تُحِيطُوا واحاطه نکردید بِهَا بدان آیتها عِلْمًا از جهة
دانش • یعنی در ان تامل نکردید • وبکنه آن نرسیدید أَمَّاذَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ
یا آن جیز بود که شما بودکه میکردید • یعنی جه کار کردید • بعد از آنکه بخدا ورسول
ایمان نیاوردید وَوَقَعَ الْقَوْلُ وواقع شود قول • یعنی فرود آید عذاب عَلَيْهِم بر ایشان
بِمَا ظَلَمُوا بسبب آنجه کردند • یعنی تکذیب نمودند فَهُمْ لَا يَنطِقُونَ ◉ پس ایشان
سخن نکویند بعذر خواهی • جهة مشغولی بعقوبات نامتناهی أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند
وندانستند منکران حشر أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ آنکه ما کردانیدیم شب را تا لِيَسْكُنُوا
فِيهِ تا آرام کیرند در وی بخواب واستراحة وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا وساختیم روز را روشن
تا در طلب معیشت باشند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین تعاقب نور وظلمت بر وجهی
مخصوص لَآيَاتٍ مر کروهی را که تصدیق کنند • یعنی آنکه قادر است بر ابدال روز و شب
از یکدیکر هر آینه قدرت دارد بر ابدال موت بحیات • در مواد ابدان موتی • وبخواب
وبیداری نیز که در روز وشب واقع است • استدلال میتوان کرد بر مردی

هر آینه نشانهاست بر بعث ونشور لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

وزندکی وَيَوْمَ يُنفَخُ ویادکن روزی را که دمیده شود فِي الصُّورِ در صور فَفَزِعَ
پس بترسند از هول وهیبت آن مَن فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست وَمَن
فِي الْأَرْضِ وهرکه در زمینهاست • ایراد فزع بصیغهٔ ماضی جهة تحقق وقوع است
یعنی البته بوقت نفخ صور ترسناک خواهند شد اهل آسمان وزمین إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ
مکر آنکس که خواهد خدای • یعنی خزنه بهشت ودوزخ • یا شهداء • یا اسرافیل که
نافخ است • یا جهار ملك مقرب که جبرئیل • ومیکائیل واسرافیل • وعزرائیل اند
علیهم السلام • یا موسی علی نبینا وعلیه السلام که او را در طور صعقه بوده •
ودر تیسیر کوید که آن ادریس است علیه السلام وَكُلٌّ وهمهٔ مردمان أَتَوْهُ آیند کان
بموقف • وحفص أَتَوْهُ خواند وفعل ماضی داند بمعنی مستقبل • یعنی همه بیایند
بعرصه کاه دَاخِرِينَ ◉ خوار شدکان وَتَرَى الْجِبَالَ وبینی کوهها را در ان روز
تَحْسَبُهَا پنداری آنرا جَامِدَةً برجای ایستاده وَهِيَ وحال آنکه آن جبال تَمُرُّ میرود
ومیکذرد مَرَّ السَّحَابِ رفتن ابر در سرعت • وآن حرکت مدرك نمیشود زیرا که
اجرام کبار جون بر سمتی واحد حرکت کنند • حرکت ایشان نیک ظاهر نیست •
جنانجه در سیر سحاب مشاهده میرود • محققی فرموده که اولیا نیز در میان
خلق بر حد سوم واقفاند • وخلق از حرکات بواطن ایشان که بیکدم هزار عالم
طی کنند خبر ندارند نظم تو مبین این پایها را بر زمین • زانکه بر دل میرود عاشق یقین
از ره ومنزل ز کوتاه ودراز • دل جه داند کوست مست دلنواز • آن دراز وکوتاه اوصاف تنست
رفتن ارواح دیکر رفتن است • دست نی وپای نی رو تا قدم • آنجنانکه تاخت جانها از عدم
صُنْعَ اللَّهِ بکرد خدای کردنی الَّذِي أَتْقَنَ آن خدایی که استوار کرد كُلَّ شَيْءٍ
آفریدن همه جیز را • وبیاراست بر وجهی که شاید إِنَّهُ خَبِيرٌ بدرستی که او دانا است

بِمَا تَفْعَلُونَ ○ بآنچه شما میکنید مَنْ جَآءَ هرکه بیاید بِالْحَسَنَةِ به نیکوئی
فَلَهُ خَيْرٌ پس او را جزائیست بهتر مِنْهَا ازان زیراکه فانی دهد و باقی ستاند و یکی را
هفصد عوض یابد و اگر حسنه را کلمهٔ شهادت دارند پس مر ورا خیری حاصل آید
ازان کلمه وَهُمْ و نیکوئی کنندگان مِنْ فَزَعٍ از ترس و هول يَوْمَئِذٍ آن روز یعنی
قیامت آمِنُونَ ایمن اند وَمَنْ جَآءَ و هر که بیاید بِالسَّيِّئَةِ ببدی که آن شرک است
فَكُبَّتْ پس نگون کرده شود وُجُوهُهُمْ رویهاء ایشان فِي النَّارِ در آتش یعنی
ایشان نگونسار در دوزخ افکند هَلْ تُجْزَوْنَ و گویند آیا جزا دادند شما را إِلَّا مَا كُنْتُمْ
مکر بآنچه بودید که در دنیا تَعْمَلُونَ ○ إِنَّمَا أُمِرْتُ جز این نیست که فرموده
شده ام رَبَّ هَذِهِ الْبَلْدَةِ خداوند این شهر را که مکه است الَّذِي آن خداوندی که
بجهة حرمت حَرَّمَهَا حرام کرد این بلده را تا خارهاء او را نمیبرند و حشیش
او را نمیدروند و صید او را نمیرمانند وَلَهُ و مر خداوند این بلده راست كُلُّ شَيْءٍ
همه چیزها یعنی مخلوق و مملوک وی اند وَأُمِرْتُ و مأمور شده ام أَنْ أَكُونَ
بآنکه باشم مِنَ الْمُسْلِمِينَ ○ از ایستادگان بر ملت اسلام وَأَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ و بآنکه
تلاوت کنم قرآن را و بر قراءت او مواظبت نمایم تا حقایق آن بر من منکشف
گردد فَمَنِ اهْتَدَى پس هر که راه یابد بسبب متابعت در ین اوامر فَإِنَّمَا يَهْتَدِي
پس جز این نیست که راه می یابد لِنَفْسِهِ برای نفس خود یعنی منافع آن بوی باز
میگردد وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه شود بجهة مخالفت درین امور فَقُلْ پس بگوای محمد
إِنَّمَا أَنَا جز این نیست که من مِنَ الْمُنْذِرِينَ ○ از بیم کنندگانم و بر من جز بلاغ
و وبال ضلال دیگری بمن نمیرسد وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ و بگو ثنا و ستایش مر خدایرا
بر نعمة نبوت یا بر آنچه مرا اعطا کرد از علم نافع و عمل صالح سَيُرِيكُمْ زود باشد

عشر
میکودید صح
أَنْ أَعْبُدَ بآنکه پرستش کنم صح

که بنماید

که بنماید خدای شما را آيَاتِهِ نشانهای قدرت خود از خروج دابة الارض و غیر
آن یا آیات قاهره که واقعه بدر است و در آخرت که عذاب ابدیست فَتَعْرِفُونَهَا
پس بشناسید آن آیتها را ولیکن آن شناختن در ان محل شما را نفع نکند وَمَا
رَبُّكَ و نیست آفریدگار تو بِغَافِلٍ بیخبر عَمَّا يَعْمَلُونَ ○ از انچه میکنند مشرکان
و حفص بخطاب خواند یعنی از انچه شما میکنید پس تأخیر عذاب ایشان
یا شما بنابر حکمتیست که سر آن را هموار اند و پس بیت هرچه آوردی و بردی پیش و پس
حکمت آن را نداند جز تو کس

سُورَةُ الْقَصَصِ ثَمَانٍ وَثَمَانُونَ آيَةً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طسم ○ امام یافعی قدس سره فرموده که
حق سبحانه این حروف را سبب محافظت قرآن گردانیده از تطرق سمات
زیاده و نقصان و سر مشار الیه در آیة وانا له لحافظون این حروفست امام
قشیری رحمه الله آورده که طا اشارتست بطهارت نفوس عابدان از عبادت
اغیار و طهارت قلوب عارفان از تعظیم غیر جبار و طهارت ارواح محبان
از محبة ما سوی و طهارت اسرار موحدان از شهود غیر خدا سلمی روح الله روحه
گوید سین سر نیست از سر الهی با عاصیان بنجات و با مطیعان بدرجات و با محبان
بدوام مناجات و در بحر الحقایق گفته که میم ایمائیست بمنت خالق بر کافهٔ
خلایق در قیام بکفایات مهمات بر قدر حاجات و مرامات و گفته اند حروف
ثلثه قسم است بطور سینا و سکندریه و مکه جوابش اینکه تِلْكَ
این سوره یا این آیات آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ○ آیتهاء کتابیست روشن کننده نَتْلُو
احسن نَتْلُوا میخوانیم یعنی میخواند بفرمان ما جبرئیل عَلَيْكَ بر تو مِنْ نَبَإِ مُوسَى
وَفِرْعَوْنَ بعضی از خبر موسی و فرعون بِالْحَقِّ براستی لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ○ برای گروهی

١٣ ع

که تصدیق میکنند اِنَّ فِرْعَوْنَ بدرستی که فرعون عَلَا برتری جست و
تکبر و تجبّر کرد فِي الْاَرْضِ در زمین مصر وَجَعَلَ و کردانید اَهْلَهَا اهل مصر را
از قبطیان و سبطیان شِيَعًا کروه کروه و هر کروهی را بکاری نام زد کرد يَسْتَضْعِفُ
و بود که زبون کرفت و مقهور ساخت طَائِفَةً مِنْهُمْ کروهی را از ایشان
یعنی بنی اسرائیل يُذَبِّحُ اَبْنَآءَهُمْ میکشت پسران ایشان را که کاهنان کفته بودند که
پسری در بنی اسرائیل بزاید که مملکت ترا بسبب وی زوال رسد. در کشاف
آورده که نود هزار از پسران بنی اسرائیل بکشتند وَيَسْتَحْيِيْ و زنده میکذاشت نِسَآءَهُمْ
زنان ایشان را برای خدمة خواتین قبط اِنَّهُ كَانَ بدرستی که فرعون بود مِنَ الْمُفْسِدِيْنَ
از تباه کاران. که جرئت مینمود در قتل اولاد پیغمبران و ازادان را به بندکی میکرفت
وَنُرِيْدُ و ما خواستیم اَنْ نَمُنَّ آنکه منت نهیم عَلَى الَّذِيْنَ اسْتُضْعِفُوا بر آنانکه
زبون کرفته شده بودند. و بیچاره کشته فِي الْاَرْضِ در زمین مصر و نواحی آن
بآنکه برهانیم ایشان را از بلا و شدت فرعون وَنَجْعَلَهُمْ و سازیم ایشان را اَئِمَّةً
پیشوایان در امر دین و خواندکان بخیر و صلاح وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِيْنَ و کردانیم
ایشان را وارثان اموال و امتعه و املاک فرعونیان وَنُمَكِّنَ و جای دهیم
لَهُمْ مر ایشان را فِي الْاَرْضِ در زمین مصر و شام وَنُرِيَ و بنمائیم فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ
فرعون و وزیر او هامان وَجُنُوْدَهُمَا و لشکرهای ایشان را مِنْهُمْ از بنی اسرائیل
مَا كَانُوْا يَحْذَرُوْنَ ◯ آنچه بودند که حذر میکردند از ان چون زوال ملک
و هلاک ایشان بر دست دشمنان. و دیدند این صورت را در وقتی که در دریا
علامات غرقه شدن مشاهده کردند و بنی اسرائیل را تفرج کنان بر ساحل دریا
بنظر در آوردند. و دانستند که بسبب ظلم و تعدی مغلوب و مقهور شدند

ومظلومان

و مظلومان و بیچارکان بمراد رسیده غالب و سرافراز کشتند. و هر یوم المظلوم
علی الظالم اشد من یوم الظالم علی المظلوم آشکارا شد بیت ای ستمکار بر اندیش از روز سیاه
که تراشوم ظلم افکند از جاه بچاه. آنکه اکنون بحقارت نکری جانب وی. بشمات کند
آن روز بسوی تو نکاه. آورده اند که فرعون قوابل مصر را موکل ساخت بر حوامل
بنی اسرائیل. و جمعی دیکر را نیز بر ایشان موکل کردانید. که هر حامله که پسر زاید
فی الحال بکشند. قابله که بر مادر موسی علیه السلام موکل بود. در حین وضع
حمل حاضر شد. و موسی را علیه السلام فرا کرفت. و در روی او نکریسته واله
جمال وی کشت. و محبتی عظیم از ان مولود در دل او پدید آمد. کفت ای زن
غم مخور که من سر ترا فاش نکنم. و موکلان را کویم آن بچه دختری آمد مرده او را در
خاک کردیم. اما شرط آنست که فرزند ترا هیچ کس از اقربا و همسایکان نه بینند.
مادر موسی سه ماه یا بیشتر او را پنهان داشت. و قولی آنست که بعد از ولادت
جمعی از موکلان خود را در ان خانه افکندند. و خواهر موسی او را برداشته در
تنوری که برای نان پختن آتش کرده بودند افکند. و ان کروه بجد نادیده از ان
خانه بیرون رفتند. و مادر بسر تنور آمده دید که آتش کل و ریحان شده. و موسی
علیه السلام با آن بازی میکند. القصه او را مخفی پرورش میداد. و پیوسته ترسان
و هراسان میبود. بجهة آنکه فرعونیان زیادت از پیشتر بتفحص و تجسس مشغول
شدند. درین وقت الهام الهی بوی رسید. چنانچه میفرماید وَاَوْحَيْنَا و وحی
کردیم. یعنی الهام دادیم. و علم الهدی قدس سره فرموده است که شاید
رسولی فرستاده باشد از ملائکه و غیر آن اِلٰى اُمِّ مُوْسٰى بسوی مادر موسی
که از اولاد لاوی بن یعقوب بود علی نبینا و علیه السلام. نام او نوخابذ

بنون در اول اسم و در تیسیر و عین المعانی یوخابذ گفته بیاء مثناة تحت
در اول وهو تقدیر الهام دادیم اورا أَنْ أَرْضِعِيهِ آنکه شیر ده و بپرور اورا
فَإِذَا خِفْتِ پس چون بترسی عَلَيْهِ برو و فهم کنی که مردم دانستند و قصد او
خواهند کرد فَأَلْقِيهِ پس بیفکن اورا فِي الْيَمِّ در دریا مراد آب نیل است یعنی بعد ازانکه
اورا در صندوقی نهاده باشی بآب نیل افکن وَلَا تَخَافِي و مترس که او ضایع
نخواهد شد وَلَا تَحْزَنِي و اندوه مبر در فراق او إِنَّا بدرستی که ما رَادُّوهُ بازگرداننده
اویم إِلَيْكِ بسوی تو اندك زمانی را بر وجهی که دلخواه تو باشد وَجَاعِلُوهُ
وگرداننده ایم اورا مِنَ الْمُرْسَلِينَ ○ از فرستادگان یعنی اورا شرف نبوت ارزانی
خواهیم داشت و چون مادر موسی علیه السلام دریافت که فرعونیان در
تجسس و تفحص ابناء بنی اسرائیل مبالغه دارند نجاری را از قبط که آشنای
عمران بود فرمود که صندوقی پنج شبر در پنج شبر بتراشید و آن نجار خربیل بن
صبور ابود ابن عم فرعون چون صندوق تمام کرد و بمادر موسی تسلیم
نمود در خاطرش گذشت که او کودکی دارد و میخواهد که در صندوق کرده از
موکلان بگریزاند نزد گماشتهٔ فرعون آمده خواست که صورت حال باز نماید
زبانش بسته شد بخانهٔ خود باز آمد و خواست که نزد فرعون رود و تمامی کند
چشمش نابینا شد دانست که آن مولودی که کاهنان نشان داده اند اینست فی
الحال نادیده بدو ایمان آورد و مؤمن آل فرعون اوست و مادر موسی صندوق را
بقیر بیندوده موسی را در وی خوابانید و سر صندوق هم بقیر محکم ساخته
در رود نیل افکند و فرعون را دختری بود بعلت برص مبتلا شده اهل کهانه
گفته بودند که فلان روز در رود نیل انسان خردسالی یافته شود و این علت بآب

دهن او زایل گردد در آن روز معین فرعون و زن و دختر و محرمان وی
برکنار رود نیل آمده انتظار انسان موعود میبردند که ناگاه آن صندوق
بر روی آب نمودار شد فرعون ملازمان را امر کرد که آنرا بگیرید و بیارید فَالْتَقَطَهُ
پس فراگرفتند موسی را آلُ فِرْعَوْنَ کسان فرعون لِيَكُونَ تا گردد یا باشد لَهُمْ
مر فرعونیانرا عَدُوًّا دشمن مر مردانرا که بسبب وی غرق شوند وَحَزَنًا و اندوهی
بزرگ مر زنان را که ایشانرا برده گیرد یعنی عاقبت عدو و حزن گردد ایشانرا
إِنَّ فِرْعَوْنَ بدرستی که فرعون وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا و هامان و لشکرهاء ایشان
هر دو كَانُوا خَاطِئِينَ ○ بودند خطاکاران در همه چیز آورده اند که چون سر
تابوت گشاده موسی را دیدند محبت او در دل حاضران و ناظران پدید آمد
و فرعون دغدغه کرد که این مولود چگونه از قتل جسته نباد که آن مولود که
میگویند این باشد زن فرعون گفت من از منجمان شنوده ام که در فلان شب
از انجه بر فرعون میترسیدیم خاطر جمع شده است دست ازین طفل بدار و بگذار
تا دختر خود را بوی علاج کنیم پس قدری از آب دهن بر موضع برص آن دختر مالیدند
فی الحال زایل گشت ع آمد طبیب و در دیگ علاج یافت وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ و گفت زن
فرعون آسیه بنت مزاحم و آوازقوم بنی اسرائیل بود از سبط نبوت و در عین المعانی
آورده که او عمهٔ موسی بود علیه السلام و بر هر تقدیر گفت با فرعون که قُرَّتُ
عَيْنٍ این کودک روشنی چشمست لِي مرا وَلَكَ و ترا که بسبب او فرزند ما شفا
یافت لَا تَقْتُلُوهُ مکشید اورا لفظ جمع برای تعظیمست عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا شاید
رساند مارا که امارات یمن و علامات برکت بر جبین مبین او لایح است أَوْ نَتَّخِذَهُ
یا فراگیریم اورا وَلَدًا فرزندی که او اهلیت آن دارد فرعون اورا باسیه بخشید

وآسیه به تربیت او مشغول گشت وَهُمْ وحال آنکه ایشان. یعنی فرعون
وقوم او وَلَا يَشْعُرُونَ نمیدانستند که هلاك ایشان بر دست او وَأَصْبَحَ یعنی شد
فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ دل مادر موسی فَارِغًا خالی از صبر و عقل. یعنی جون شنید که آن صندوق
بدست فرعون افتاده بی صبر و قرار شد إِن كَادَتْ بدرستی که نزدیك شد که از
اضطراب لَتُبْدِي بِهِ آشکار کند قصهٔ موسی را. وگوید این فرزند منست مکشید.
وقولی آنست که جون شنید که او را بفرزندی برداشته اند. دل او فارغ شد از غم
واندوه. ونزدیك شد که از فرط شادی ظاهر کند که این پسر منست لَوْلَا أَن
رَّبَطْنَا اگر نه آن بود که ما بند نهادیم عَلَىٰ قَلْبِهَا بر دل او. یعنی ببستیم ومحکم کردیم
دل او را بصبر وثبات واین لطف کردیم لِتَكُونَ تا باشد آن زن مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
از باور دارندگان مر وعدهٔ ما را. هر اینه ظاهر کردی سر خود را وَقَالَتْ وگفت
مادر موسی علیه السلام لِأُخْتِهِ مر خواهر او مریم را. واصح آنست که نام او کلثم بود
وشوهر او را غالب بن یوشا گفتندی مادر موسی او را گفت قُصِّيهِ برپی برادر خود
برو. واز و خبر گیر. کلثم بدر بارگاه فرعون آمد فَبَصُرَتْ بِهِ پس بدید برادر خود را
عَن جُنُبٍ از دور در کنار آسیه وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ وایشان ندانستند که او
خواهر وی است وَحَرَّمْنَا وحرام کردیم ما عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ بر موسی شیر دایگان را
مِن قَبْلُ پیش از آمدن خواهر او. آورده اند که هشت شبانروز موسی شیر کس نگرفت
تا آسیه وقوم او بیچاره شدند. اما موسی علی نبینا وعلیه السلام انگشت مسبحهٔ خود
میمکید. وشیر پاك بیرون آمده میخورد. جون کلثم دانست که آسیه برای دایه
مضطربست فَقَالَتْ پس گفت هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ بر اهل
خانه که از روی شفقت يَكْفُلُونَهُ در پذیرند این کودك را لَكُمْ برای شما وَهُمْ

عشر

وآن اهل

٦٩١

وآن اهل بیت لَهُ نَاصِحُونَ مر او را نیك خواهان باشند. ودر ارضاع وتربیت
او تقصیر ننمایند. آورده اند که جون هامان این کلمه شنید. گفت این زن را
بگیرید که او میداند که این از کدام خانواده است. کلثم دریافت. گفت من بدین
معنی گفتم که. وهم للملك ناصحون. یعنی نیکخواه فرعون اند نه از ان کودك. پس وی را
دلداری داده گفتند برو. وآنکس را که گفتی بیار کلثم برفت ومادر را بیاورد. و
دران حال موسی بر کنار فرعون بود. وهرچند دایه می آوردند. وموسی را بر ایشان عرضه میکردند
موسی روی از و می تافت. وشیر او نمی ستد. جون او را بر کنار مادر نهادند.
وبوی مادر بمشام وی رسید. بوی متوجه گشته پستانش فراگرفت بیت
بوی خوش تو هر که زباد صبا شنید. از یار آشنا نفس آشنا شنید. فرعون گفت
تو کیستی که این رضیع به پستان تو میل کرد گفت من زنی ام خوش بوی و
پاکیزه تن. وشیر من بغایت پاك وشیرین است هیچ طفلی نزد من نیارند. الا
که شیر من قبول کند. فرعون بفرمود تا اجرهٔ او مقرر کردند. وموسی را بدو سپرد
وگفت بخانهٔ خود برو. در هفته یك روز پیش ما می آر. مادر موسی او را برگرفته
شادمان وخوشدل روی بخانهٔ خود نهاد. ووعدهٔ الهی راست شد جنانچه فرمود
فَرَدَدْنَاهُ پس باز گردانیدیم موسی را إِلَىٰ أُمِّهِ بسوی مادر او كَيْ تَقَرَّ تا روشن شود
عَيْنُهَا چشم او بفرزند وَلَا تَحْزَنَ واندوهناك نشود بفراق او وَلِتَعْلَمَ وتا بداند
بعلم مشاهده أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ آنکه وعدهٔ خدای حَقٌّ راستست وَلَٰكِنَّ
أَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر قبطیان لَا يَعْلَمُونَ بودند که نمیدانستند وَلَمَّا
بَلَغَ وآنهنگام که رسید موسی أَشُدَّهُ بغایت قوت خود. وکمال جوانی که از
سی سالگی وَاسْتَوَىٰ وراست شد وبکمال رسید عقل او ودران سن مراد اینجا چهل سالگی

ع ربع ١

ایست

تا چهل سالگی

یعنی چون بدین سن رسید آتَیْنَاهُ دادیم اورا حُکْمًا نبوت وَعِلْمًا و دانش در
دین وَکَذَلِكَ وما تدا این که بموسی و مادر او کردیم از لطف و کرم نَجْزِی
الْمُحْسِنِینَ پاداش میدهیم نیکوکارانرا . ذکر ایتاء نبوت در اثناء این قصه بیان
صدق هر دو وعده است که جنانچه اورا بمادر رسانیدیم نبوت هم دادیم
وَدَخَلَ الْمَدِینَةَ و در آمد موسی علیه السلام بشهر مصر یا بشهر منف که از ولایة
مصر بوده یا ببلدهٔ جابین بر دو فرسخی مصر یا به عین الشمس از نواحی مصر و در تفسیر
نقاش گفته که باسکندریه . و قول اشهر آنست که بمصر در آمد عَلَی حِینِ غَفْلَةٍ
بر هنگام غفلتی که واقع بود مِنْ أَهْلِهَا از اهل مصر یعنی میان شام و خفتن که
در ان وقت هر کس بمهم خود مشغول‌اند . و گفته اند وقت قیلوله در آمد فَوَجَدَ
پس یافت فِیهَا دران شهر رَجُلَیْنِ دو مرد یَقْتَتِلَانِ خصومت میکردند هَذَا آن یکی
مِنْ شِیعَتِهِ از پیروان موسی . یعنی از بنی اسرائیل نام او سامری و گفته اند میخا وَهَذَا
وآن دیگر مِنْ عَدُوِّهِ از دشمنان او یعنی از قبط نام او فاتون . یا فلیقون
فرعون بود . بنی اسرائیلی را تکلیف هیزم کشیدن میکرد . جون موسی علی نبینا
وعلیه السلام آنجا رسید فَاسْتَغَاثَهُ پس فریاد خواست بموسی الَّذِی مِنْ شِیعَتِهِ
آنکسی که از گروه او بود عَلَی الَّذِی بر آنکسی که او مِنْ عَدُوِّهِ از دشمنان او بود
یعنی یاری طلبید سبطی از موسی بر دفع قبطی را گفت دست از وی بدار . قبطی سخن موسی را
رد کرد فَوَکَزَهُ مُوسَی پس مشت زد اورا موسی فَقَضَی عَلَیْهِ پس بکشت اورا و
گفته اند حکم کرد خدای بر وی بمرگ پس بمرد . و موسی علیه السلام بعد از کشتن او قَالَ
هَذَا گفت این کار مِنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ از عمل کسی است که شیطان اورا اغوا
کنند نه عمل امثال من إِنَّهُ بدرستی که شیطان عَدُوٌّ دشمنیست مُضِلٌّ گمراه کننده مُبِینٌ

حتی

هویدا

هویدا دشمنی او . و جون پیغمبران از نافرمانی خدای تعالی بقصد معصوم اند . و
زلت ایشان نباشد الا از طریق سهو . و آن به نسبت رتبهٔ ایشان ذنبی باشد پس
حضرت موسی علیه السلام بطریق مناجات قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من
إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی بدرستی که من ستم کردم بر نفس خود . بقتل قبطی پیش از امر
بدان فَاغْفِرْ لِی پس بیامرز مرا فَغَفَرَ لَهُ پس بیامرزید خدای ویرا باستغفار وی
إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ بدرستی که خدای آمرزنده است مر بندگانرا الرَّحِیمُ
مهربانست بدیشان قَالَ رَبِّ گفت ای آفریدگار من سوگند میخورم بِمَا أَنْعَمْتَ
عَلَیَّ بآنچه انعام کرده بر من بمغفرت و غیر آن . که توبه میکنم فَلَنْ أَکُونَ
پس نباشم هرگز ظَهِیرًا هم پشت و یار لِلْمُجْرِمِینَ مر بدکارانرا . یعنی مظاهرت
کسی نکنم که مؤدی باشد بجرمی و جنایتی . همچو معاونت سبطی که مؤدی شد بقتل
قبطی فَأَصْبَحَ پس بامداد کرد موسی فِی الْمَدِینَةِ دران شهر خَائِفًا ترسان
یَتَرَقَّبُ انتظار میبرد . و مترصد میبود که دم بدم اورا کسی طلبد . و قصاص
جوید فَإِذَا پس ناگاه الَّذِی اسْتَنْصَرَهُ آنکس که طلب یاری میکرد از وی بِالْأَمْسِ دی روز
یَسْتَصْرِخُهُ باز فریاد میکند و یاری میطلبد بر قبطی دیگر قَالَ لَهُ مُوسَی گفت
موسی مر ان اسرائیلی را إِنَّكَ بدرستی که تو لَغَوِیٌّ مردی گمراهی مُبِینٌ پیداست
گمراهی تو . یعنی دی روز سبب قتل کسی شدی فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ پس آنهنگام که
خواست موسی علیه السلام أَنْ یَبْطِشَ بِالَّذِی هُوَ آنکه بگیرد آنکس را که او
عَدُوٌّ لَهُمَا دشمنست مر موسی و اسرائیلی را . و از سر او دفع کند . سبطی گمان برد که
بسر او میرود تا اورا بزند قَالَ یَا مُوسَی گفت ای موسی أَتُرِیدُ آیا میخواهی أَنْ تَقْتُلَنِی
آنکه بکشی مرا کَمَا قَتَلْتَ همچنانکه بکشتی نَفْسًا بِالْأَمْسِ نفسی را دی روز إِنْ تُرِیدُ

نميخواهي الا ان تكون مكر آنكه باشي جبارا كردنكشي نامهرباني بي عاقبتي
خون ريزي في الارض درزمين مصر وما تريد ان تكون ونميخواهي آنكه باشي من المصلحين
از اصلاح كنندكان ميان مردم. قبطي كه اين سخن شنيد دانست كه فاتون
خبازرا موسي كشته خبر بفرعون رسانيد. واو باركان دولت مشاورت كرد
مهم برقتل موسي قرار كرفت. وخربيل كه مؤمن آل فرعون بود. ازان حال آكاه شده
متوجه موسي عليه السلام شد وجاء رجل وآمد مردي. يعني خربيل من اقصى
المدينة از دورتر جايي از شهر. يعني ازباركاه فرعون كه بريك كنارهٔ شهر بود يسعى
شتاب ميكرد تا بموسي رسيد قال يا موسى كفت اي موسي ان الملاء بدرستي كه
اشراف قوم يأتمرون مشاورت ميكنند وتدبير مي انكيزند بك بسبب تو ليقتلوك
تا بكشند ترا بعوض قبطي مقتول فاخرج پس بيرون رو ازين شهر اني بدرستي كه من
لك مترا من الناصحين ◉ ازنيك خواهان ومهربانانم فخرج پس بيرون رفت
درهمان دم بي زاد وراحله ورفيق منها ازان شهر خائفا درحالتي كه ترسان بود
برنفس خود يترقب انتظار ميبرد كه كسي از پي او درآيد قال رب كفت اي پروردكار
من نجني نجات ده مرا وباز رهان من القوم الظالمين ◉ ازكروه ستمكاران
يعني فرعون وكسان او. درموضح آورده كه جبرئيل آمد. وكفت اي موسي متوجه
بشهر مدين شو. واورا به سرراه آورد وموسي قدم دران صوب نهاد ولما توجه
وآنهنكام كه متوجه شد تلقاء مدين بسوي مدين. وآن مدينه بود مسمى
باسم باني او كه مدين ابن ابراهيم خليل بوده. صلوات الله وسلامه على نبينا
وعليه. وازمصر تا آنجا هشت روزه راهست. موسي عليه السلام راه نميدانست
قال كفت عسى ربي شايد خداي من ان يهديني آنكه راه نمايد مرا سواء السبيل راه راست

تامدين. پس موسي عليه السلام هشت شبانروز ميرفت. وجز كياه خوردني
نداشت. سلمي رحمه الله فرموده كه روي بناحيهٔ مدين داشت. اما دلش متوجه
بحضرت ذوالمنن بود. ومسالك پيدا، مدين را بهمراهي غم شوق لقا مي پيمود بيت
غمت تا يار من شد روي در راه عدم كردم. خوشست آواركي آنرا كه همراهي چنين باشد
ولما ورد آنهنكام كه برسيد ماء مدين بآب مدين. وآن چاهي بود بركنارهٔ
شهر وجد عليه يافت برسر آن آب امة من الناس كروهي از مردمان كه آنجا
جمع شده يسقون آب ميدهند مواشئ خودرا ووجد ويافت من دونهم
ازفرود ايشان. يعني درمكاني اسفل ازيشان امرأتين دوزن را تذودان كه
ميراندند كوسفندان خودرا تا با رمهٔ ديكران مختلط نشوند. ازانجا كه شفقت
ذاتي انبيا مي باشد. فرا پيش رفت. وبطريق تلطف قال كفت ما خطبكما
چيست حال شما وكار شما. كه كوسفندان را ازآب خوردن. واختلاط كردن با
ديكر كوسفندان بازميداريد قالتا كفتند لا نسقي ما آب نمي دهيم كوسفندان
خودرا حتى يصدر الرعاء تا وقتي كه بازكردانند شبانان رمها، خودرا ازآب
وفضلهٔ كه از مواشئ ايشان بماند ما باغنام خود دهيم. زيرا كه ما مددكاري
نداريم وابونا وپدر ما شيخ كبير پيري كهن سال بزرك حال است. نميتواند كه
بيايد ومارا مدد دهد. كفته اند كه ايشان. دختران برادرزادهٔ شعيب على نبينا
وعليه السلام بودند كه اورا يثرين كفتندي. واشهر آنست كه دختران پيغمبر
عليه السلام بودند بزركتر صفرا نام داشت. وخرد صفيرا. يا صفورا. چون
موسي عليه السلام برحال ايشان اطلاع يافت. نزديك شبانان آمده كفت
اين عجوزكان را چرا انتظار ميدهيد. اول اغنام ايشان را سيراب كنيد. تا زود

بخانهای خود باز روند. ایشان از روی تهکم کفتند ما ایشانرا آب نمیدهیم
اکر تو میتوانی بیا آب ده. موسی علیه السلام فرا پیش آمد. و آنها را نظر بر میان
دوا بر وی وی افتاده بترسیدند. و بر طرف رفته بنظاره بایستادند. موسی
علیه السلام بیامد و دلوی که ده تن میکشیدند. او تنها با آنکه هشت شبانروز
طعام نخورده بکشید. و کوسفندان ایشان را سیراب کرد. و کفته اند بر چاهی
دیکر رفت. و سنکی که (بوذ) بچهل تن بر کرفتندی از سر چاه تنها برداشت. و بدلوی که
چهل تن بر کشیدندی تنها آب کشید **فَسَقَىٰ** پس داد **لَهُمَا** برای ایشان مواشی ایشانرا
و ایشان برفتند **ثُمَّ تَوَلَّىٰ** پس باز کشت موسی **إِلَى الظِّلِّ** بسوی سایه دیواری یا درختی
فَقَالَ رَبِّ پس کفت ای خداوند من **إِنِّي** بدرستی که من **لِمَا أَنزَلْتَ** برای آنچیزی که بفرستی
إِلَيَّ بسوی من **مِنْ خَيْرٍ** از نیکویی. یعنی خوردنی کم و بیش هر چه باشد **فَقِيرٌ**
محتاجم. یا من برای آنچه فرستادی بمن از نیکویها که مدد کمال دین باشد فقیر شدم
در دنیا. و سعة عیش و توانکری که نزد فرعون داشتم بکذاشتم بیت با فقر بسازم که
مرا فقر خوشست. کر هیچ ندارم چو تو دارم همه هست. اما چون دختران شعیب درین
روز زودتر بخانه باز آمدند. و پدر از سبب زودی معاودت پرسید. و قصه (می) بتمام
عرضه کردند. دختر خرد را فرمود تا برود. و او را بیارد **فَجَاءَتْهُ** پس آمد بسوی
موسی علیه السلام **إِحْدَاهُمَا** یکی از آن دو زن. و آن صفورا بود **تَمْشِي** میرفت **عَلَى**
اسْتِحْيَاءٍ بر طریق شرم داشتن. چنانچه ابکار روند **قَالَتْ إِنَّ أَبِي** کفت بدرستی که
پدر من **يَدْعُوكَ** میخواند ترا **لِيَجْزِيَكَ** تا پاداش دهد ترا **أَجْرَ مَا سَقَيْتَ** مزد آنکه آب
دادی اغنام مارا **لَنَا** برای ما. موسی علی نبینا و علیه السلام بجهة زیارت شعیب
علیه السلام. و تقریب آشنایی با وی اجابة فرمود نه برای طمع مزد. و در راه که

میرفتند

میرفتند باد می آمد. و جامهٔ صفورا از بعضی اعضاء او برداشته میشد. موسی
علیه السلام فرمود که از تو عقب من می آی. و مرا بسخن دلالت براه میکن **فَلَمَّا**
جَاءَهُ پس آنهنکام که آمد موسی نزدیک شعیب علیهما السلام **وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ**
و خواند برو. و باز کفت قصهٔ خود را. و شعیب علیه السلام دانست که او از اهل
بیت نبوت است **قَالَ لَا تَخَفْ** کفت مترس **نَجَوْتَ** رهایی یافتی **مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ**
از کروه ستمکاران. یعنی از فرعون و قوم او. چه ایشانرا برین ولایت دست
نیست. پس فرمود تا طعامی حاضر کردند و موسی علیه السلام از خوردن آن امتناع
نمود. و فرمود که ما کار آخرت را بدنیا نمیفروشیم. یعنی سقی اغنام برای
خدا کردیم. نه برای جزا. شعیب علیه السلام فرمود که این طعام نه مزد کار تست
بلکه عادت آنست که هر که بمنزل ما رسد. بطریق ضیافة او را خدمت کنیم حالا
تو مهمانی و ما حضری رسیده. مروت اقتضای آن میکند که رد نکنی **مصراع**
که میهمان سخن میزبان قبول کند. موسی علیه السلام از آن طعام تناول فرمود.
و در اثناء این حال **قَالَتْ إِحْدَاهُمَا** کفت یکی از آن دو زن و آن صفورا بود **يَا أَبَتِ**
اسْتَأْجِرْهُ ای پدر من بمزد کیر موسی را برای شبانی **إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ** (بدرستی که)
بهترین کسی که بمزد کیری **الْقَوِيُّ الْأَمِينُ** مزدور توانا و امین است. تعریضست
بآنکه موسی را قوت و امانت هست آورده اند که پدر از وی پرسید که
تو امانت و قوت از کجا معلوم کردهٔ صفورا قصهٔ کشیدن دلو. و صورت راه نمودن
و امر کردن با آنکه از عقب وی رود. باز کفت. و شعیب بران حال اطلاع
یافته **قَالَ** کفت **إِنِّي أُرِيدُ** من میخواهم **أَنْ أُنكِحَكَ** آنکه بزنی بتو دهم **إِحْدَى ابْنَتَيَّ**
هَاتَيْنِ یکی را ازین دو دختر کدام را خواهی **عَلَىٰ أَن تَأْجُرَنِي** بر آنکه اجارت دهی

نفس خود را بمن • یا مزدوری کنی مرا ثَمَانِيَ حِجَجٍ هشت سال در عین المعانی فرموده
که در شرایع متقدمه مهر دختر مر پدران را بوده • وایشان میکرفته اند و
در شریعت ما منسوخ شده بدین حکم که • وآتوا النسآء صدقاتهن نحلة • وآنکه
جز منافع مهر تواند بود ممنوعست نزد امام اعظم • بخلاف امام شافعی رحمهما الله
وکفته اند معنی آیة اینست که مهر آنکه تزویج میکنم دختر خود را بتو نه صداق
دختر منست آنست که هشت سال شبانی من کنی فَإِنْ أَتْمَمْتَ پس اکر تمام کنی آن هشت
سال را عَشْرًا ده سال فَمِنْ عِنْدِكَ پس از نزدیک تست • یعنی بطریق تفضل کاری
کرده باشی وشرطکرم بجای آورده وَمَا أُرِيدُ ونمیخواهم أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ آنکه رنج نهم
بر تن تو • بالزام اتمام ده سال • یا بمناقشه در مراعات اوقات • واستیفاء اعمال
یعنی ترا کار میفرمایم بر وجهی که آسان باشد • ودر رنج نیفتی سَتَجِدُنِي زود باشد که
یابی مرا إِنْ شَاءَ اللَّهُ اکر خواهد خدای مِنَ الصَّالِحِينَ ⊙ از ستودکان وشایستکان
در حسن معامله • ووفا بعهد • والتزام آداب صحبت قَالَ ذَلِكَ کفت موسی علیه
السلام که این عهد بَيْنِي وَبَيْنَكَ میان من وتو قایمست که هیچکدام خلاف
نکنیم أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ از این دو مدت که هشت سال • وده سالست قَضَيْتُ بپایان رسانم
وبپایان رسانم فَلَا عُدْوَانَ پس تعدی وافزونی جستن نیست عَلَيَّ بر من
یعنی اهلام را از من باز نباید داشت وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وخدای بر انچه میکوییم
وشرط میکنیم وَكِيلٌ کواه است • یا بر آنچه کفت وشنید میرود کارساز ماست
یعنی کار خود را بوی میسپاریم • یا بتوفیق او از عهدهٔ عهد بیرون آییم بیت
کر لطف تو یاری ننماید زنخست • هم عهد شکسته است وهم پیمان سست
فَلَمَّا قَضَى پس آنهنکام که بکذارد مُوسَى الْأَجَلَ موسی مدت خود را در خبر است که

اقضی الاجلین • باتمام رسانید یعنی ده سال شبانی کرد • وده سال دیکر
مصاحب شعیب علیه السلام بود • ودر چهل سالکی باجازت شعیب علیه السلام متوجه
مصر کشت • پس چون قدم در راه نهاد وَسَارَ بِأَهْلِهِ وببرد کسان خود را در شبی
سرد وتاریک که راه کم کرده بود • وزنش را وضع حمل نزدیک رسیده • واغنام
از برف وباد ودمه متفرق شده • واز مقدحه آتش نمی جست آنَسَ بدید مِنْ جَانِبِ
الطُّورِ از طرف کوه طور نَارًا آتشی قَالَ کفت موسی لِأَهْلِهِ امْكُثُوا مر کسان خود را
که درنک کنید • در همین مکان که إِنِّي بدرستی که من آنَسْتُ نَارًا دیدم آتشی را لَعَلِّي
آتِيكُمْ شاید که بیارم برای شما مِنْهَا بِخَبَرٍ از آن آتش • یعنی از نزد کسانی که بر سر آن
آتشند خبری • که راه از کدام طرفست أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ یا پارهٔ بیارم از آتش
لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ⊙ شاید که شما خود را کرم سازید بدان فَلَمَّا أَتَاهَا پس
چون آمد بآن آتش نُودِيَ ندا کرده شد • یعنی موسی را ندا کرد مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ
از کنارهٔ رود • آن کناره که بر راست موسی بود • وآن ندا رسید فِي الْبُقْعَةِ
الْمُبَارَكَةِ در جایکاه برکت داده شده مِنَ الشَّجَرَةِ از درخت سمره • یا عوسج • یا عناب
أَنْ يَا مُوسَى آنکه ای موسی إِنِّي أَنَا اللَّهُ بدرستی که منم خدای رَبُّ الْعَالَمِينَ ⊙
پروردکار عالمیان • موسی در درخت نکاه کرد • آتش سفید بی دود دید • وبدل
فرونکریست شعلهٔ آتش شوق لقاء معبود مشاهده نمود • از شهود این دو آتش
نزدیک بود که شمع وجودش بتمام سوخته کردد • بیت هست در من آتشی روشن
نمیدانم که چیست • این قدر دانم که همچون شمع میکاهم دکر • موسی علیه السلام
از ندای آن یا موسی • سوختهٔ عشق • وکداختهٔ شوق • در پیش درخت بایستاد • وآن
ندا دو مضمون داشت یکی آنکه ای موسی • انی انا الله رب العالمین • ودیکری

وَاَنْ اَلْقِ عَصَاكَ وآنكه بيفكن عصاى خودرا، موسى عصا بينداخت، مارى شد

فَلَمَّا رَاٰهَا پس آنهنكام كه ديد عصارا كه بسرعت تَهْتَزُّ حركت ميكند كَاَنَّهَا جَانٌّ

گويياكه اومارى است جهنده كه درعرف آنرا تيرمار كويند وَلّٰى مُدْبِرًا هزيمت

كنان ازخوف وَلَمْ يُعَقِّبْ وبازنكشت بوادى، بلك روى بجانب اهل خود نهاده ما

ندا رسيد كه يَا مُوسٰۤى اَقْبِلْ اى موسى آى وَلَا تَخَفْ ومترس ازين مار اِنَّكَ بدرستى كه

تو مِنَ الْاٰمِنِينَ ○ ازامان يافتكانى اُسْلُكْ يَدَكَ درآر دست خودرا فِى جَيْبِكَ در كريبان

جامهٔ خود تَخْرُجْ بَيْضَاۤءَ تا بيرون آيد سفيد ورخشنده مِنْ غَيْرِ سُوۤءٍ بى عيبى يعنى

سفيدى او مكروه ومنفرنباشد چون بياض برص وَاضْمُمْ اِلَيْكَ وجمع كن

بسوى خويش جَنَاحَكَ بال خودرا، يعنى بر سينه نه دست خودرا مِنَ الرَّهْبِ از

براى ترس، تا تسكين يابى، يا دست راست زير بغل چپ درار چنانچه مردم ترسناك

كنند فَذَانِكَ پس اين دو، يعنى عصا ويد بيضا بُرْهَانَانِ دو حجت وعلامتند مِنْ

رَبِّكَ از پروردكار تو بر رسالت تو، بروبدين دو معجزه اِلٰى فِرْعَوْنَ بسوى فرعون

وَمَلَائِهٖ وكروه او اِنَّهُمْ بدرستى كه ايشان كَانُوا قَوْمًا هستند كروهى فَاسِقِينَ

بيرون رفتكان از دايرهٔ فرمان قَالَ رَبِّ كفت موسى كه اى آفريدكار من اِنِّى قَتَلْتُ

بدرستى كه من كشته ام مِنْهُمْ نَفْسًا از قبطيان كسى را فَاَخَافُ پس ميترسم اَنْ

يَقْتُلُونِ ازآنكه بكشند مرا بقصاص آن وَاَخِى هٰرُونُ وبرادر من هرون هُوَ اَفْصَحُ

او فصيح ترست مِنِّى از من لِسَانًا از جهة زبان آورى، وسخن كذارى فَاَرْسِلْهُ پس بفرست

اورا مَعِىَ با من رِدْءًا يار ومددكار يُصَدِّقُنِى مرا تصديق كند در تقرير حجتها

شبهتها، تا تعبير كند از من كلام مرا اِنِّى اَخَافُ بدرستى كه من ميترسم اَنْ يُكَذِّبُونِ

آنكه تكذيب كنند فرعونيان وزبان من بوقت مناظره مرا يارى نكند قَالَ كفت

خداى

خداى سَنَشُدُّ عَضُدَكَ زود باشد كه سخت كنيم بازوى تو، يعنى بيفزاييم نيرو وى تو

بِاَخِيكَ ببرادر تو وَنَجْعَلُ لَكُمَا وبدهيم مر شما را سُلْطَانًا غلبه وتسلطى بر اعادى

فَلَا يَصِلُونَ پس نرسند ايشان اِلَيْكُمَا بشما، يعنى بر شما استيلا نيابند، ودست

تغلب ايشان بشما نرسد، بروبد هر دو بِاٰيَاتِنَا بدلايل قدرت ما، آيا آنكه بسبب آيات ما

اَنْتُمَا شما هر دو وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ ○ وهر كه پى روى كند شمارا غلبه

كنندكانيد نه مغلوب شوندكان، زيراكه رايات آيات ما عاليست، وامداد

واعانات ما مر اوليارا متواتر ومتوالى والله الغالب والمتعالى فَلَمَّا جَاۤءَهُمْ مُوسٰى

بِاٰيَاتِنَا پس آنهنكام كه آورد بديشان موسى آيتهاء مارا يعنى معجزها بَيِّنَاتٍ

روشن وهويدا قَالُوا كفتند فرعونيان مَا هٰذَا نيست اين اِلَّا سِحْرٌ مكر جادويى

مُفْتَرًى بر بافته وساختهٔ او كه ديكرى مثل اين نكرده، وما نديده ايم

وَمَا سَمِعْنَا ونشنوده ايم بِهٰذَا بمثل اين سحر، يعنى كه مثل اين بوده باشد فِىۤ

اٰبَاۤئِنَا الْاَوَّلِينَ ○ در روزكار پدران نخستين ما، اين سخن بجهة آن كفتند كه

در روزكار ايشان وآباء ايشان ساحر بسيار بود وَقَالَ مُوسٰى وكفت موسى

رَبِّىۤ اَعْلَمُ پروردكار من داناترست بِمَنْ جَاۤءَ بِالْهُدٰى بكسى كه آمده براه نمودن از انبيا

مِنْ عِنْدِهٖ از نزديك او، يعنى اورا فرستاده، وميداند كه من محق ام وشما

مبطليد وَمَنْ تَكُونُ لَهٗ ودانا ست بكسى كه باشد مر اورا عَاقِبَةُ الدَّارِ سرانجام نيك

در سراى دنيى يعنى ختم بر ايمان، يا در آخرت، يعنى نجات از نيران، ودخول جنان

اِنَّهٗ به تحقيق كار آنست كه بهيچ وجه لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ○ فيروز نشوند ستمكار

بحسن عاقبت وَقَالَ فِرْعَوْنُ وكفت فرعون يَاۤ اَيُّهَا الْمَلَاُ اى كروه بزركان مَا عَلِمْتُ

ندانسته ام من لَكُمْ مر شما را مِنْ اِلٰهٍ هيچ خدايى كه اورا پرستيد، وتعظيم كنيد،

غَيْرِي جز من. وموسى ميكويد خداى ديكر هست كه آفريدكار آسمانهاست فَأَوْقِدْ لِي
پس برافروز آتشى از براى يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ اى هامان بر كل تا پخته شود ودر بنا
اورا استحكامى بود. آورده اندكه اول كسى كه به پختن خشت فرمود فرعون بود
كه وزير خود كفت خشت پخته بساز فَاجْعَلْ لِي پس بنا كن براى من صَرْحًا
كوشكى بلند كه مرورا پايها باشد. چون نردبان تا بر سطح آن روم لَعَلِّي أَطَّلِعُ
شايده ورسوم إِلَى إِلٰهِ مُوسَى پس خداى موسى يعنى بر ومطلع كردم وبه بينم كه
چنان هست كه موسى ميكويد وَإِنِّي وبدرستى كه من لَأَظُنُّهُ كمان ميبرم
موسى را مِنَ الْكَاذِبِينَ ○ از دروغ كويان. فرعون تصور كرده بود كه حق سبحانه
جسم وجسمانى است. وبر آسمان مكان دارد وترقى بسوى وى ممكن است. وبدين
معنى دانا نشده بود كه نظم بامكان آفرين مكان چكند. آسمان كر بر آسمان چكند.
نه مكان ره برد بدو نه زمان. نه بيان زو خبر دهد نه عيان. صاحب كشاف
آورده كه هامان پنجاه هزار استاد جمع كرد. وراى مزدوران. وبه طبخ آجر
وپختن كج وآهك. وتراشيدن جوب. ورفع بنا امر فرمود. وبنايى بر آورد رفيع
محكم كه هيچ كس پيش از ان بدان طريق صرحى نپاخته بود بيت چنان بلند بنايى كه عقل
نتوانست . كمند فكر فكندن بكوشهٔ بامش. در زاد المسير فرموده كه چون بنا
باتمام رسيد. فرعون ببالاى آن بر آمد. ودر خيال او آن بود كه بفلك نزديك
رسيده باشد. چون در نكريست. آسمان را از بالاى صرح همچنان ديد كه از روى
زمين ميديد. منفعل كشته. بفرمود تا تيرى بطرف آسمان انداختند. وآن تير
خون آلود باز كرديد. فرعون كفت بكشتم خداى موسى را. حق تعالى جبرئيل را
عليه السلام فرستاد تا پر خويش بران صرح زد. وسه پاره ساخت. يك قطعه

بلشكركاه

بلشكركاه فرعون فرود آمد. وهزار هزار قبطى كشته شد. وقطعهٔ ديكر در دريا
فتاد. وديكرى بجانب مغرب رفت. وهيچ كس از استادان ومزدوران زنده
نماندند. فرعون با وجود اين حال متنبه نكشت. وغرور او روى بازديادنهاد
وَاسْتَكْبَرَ وكردنكشى كردند هُوَ وَجُنُودُهُ فرعون ولشكرهاء او فِي الْأَرْضِ
در زمين مصر بِغَيْرِ الْحَقِّ بى استحقاق وسزاوارى وَظَنُّوا وكمان بردند أَنَّهُمْ آنكه ايشان
إِلَيْنَا بسوى مكافات ما لَا يُرْجَعُونَ بازكرديده نخواهند شد به بعث ونشور.
فَأَخَذْنَاهُ پس بكرفتيم اورا وَجُنُودَهُ وسپاه اورا فَنَبَذْنَاهُمْ پس در افكنديم ايشانرا
فِي الْيَمِّ در درياى طبريه تا غرق شدند فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ در نكر اى محمد كه چكونه
بود عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ○ سرانجام ستمكاران يعنى مشركان. وقوم خود را از مثل
اين وقايع بترسان وَجَعَلْنَاهُمْ وكردانيديم ايشانرا درين جهان أَئِمَّةً پيشوايان
ضلالت. تا باضلال خود مردمانرا يَدْعُونَ ميخوانند إِلَى النَّارِ بسوى آتش يعنى بعملها
كه موجب دخول در آتش باشد. چون كفر ومعصيت وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ وروز
رستخيز لَا يُنْصَرُونَ يارى داده نخواهند شد. يعنى هيچ يارى عذاب ازيشان باز
نخواهد داشت وَأَتْبَعْنَاهُمْ واز پى در آورديم ايشانرا. يعنى بديشان پيوند داديم
فِي هٰذِهِ الدُّنْيَا درين سراى لَعْنَةً لعنت را. تا ملائكه ومؤمنان برايشان لعنت
ميكنند وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ وروز قيامت هُمْ ايشان مِنَ الْمَقْبُوحِينَ ○ از زشت
رويان. ياراندكانند وَلَقَدْ آتَيْنَا وبدرستى كه داديم مُوسَى الْكِتَابَ موسى را توريه
مِنْ بَعْدِ مَا از پس آنكه أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى هلاك كرديم اهل قرنهاء
نخستين را. چون قوم نوح. وهود. وصالح. ولوط على نبينا وعليهم السلام.
بَصَائِرَ در حالتى كه آن كتاب حكمها وپيغامهاء روشن بود. يا نورها كه ديده

بصیرت بکشاید لِلنَّاسِ مر بنی اسرائیل را وَهُدًى وراه نماینده با حکام شرع
وَرَحْمَةً وبخشایشی برای متابعان • وعلامان بآن لَعَلَّهُمْ شاید ایشان يَتَذَكَّرُونَ
پند پذیرند وَمَا كُنتَ ونبودی تو ای محمد بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ بطرف وادی غربی
از ناحیهٔ طور وطور در جهت غربی بوده از مقام موسی علیه السلام • یعنی تو
بر کوه طور حاضر نبودی إِذْ قَضَيْنَا چون کذاردیم إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ بسوی موسی وحی را
وَمَا كُنتَ ونبودی تو مِنَ الشَّاهِدِينَ ◉ از کواهان بر ام بارسال او بسوی
فرعونیان وَلَٰكِنَّا ولیکن ما وحی کردیم آن قصه را بتو برای آنکه ما أَنشَأْنَا بیافریدیم
پس از موسی قُرُونًا قرنهاء مختلف • کروهی بعد از کروهی فَتَطَاوَلَ پس دراز شد
عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ بریشان زندکانیها • یعنی مدتها • مدید بر اهل این قرنها کذشت
وخبرها از صوب صواب منحرف شد • وعلوم روی باندراس نهاد • پس ما ترا برای
تجدید این اخبار فرستادیم • وهمه عقلا دانند که اخبار جز بوحی آفریدکار
نتواند بود وَمَا كُنتَ ثَاوِيًا ونبودی تو مقیم فِي أَهْلِ مَدْيَنَ در میان اهل مدین
که پیوسته بجهة تعلم تَتْلُو بخوانی عَلَيْهِمْ بریشان آيَاتِنَا آیتهاء ما را در
قصهٔ موسی وشعیب • چنانچه شاکردان بر استادان خوانند • یعنی در مدین نبودی
تا این قصها تعلیم کیری وَلَٰكِنَّا ولیکن ما كُنَّا مُرْسِلِينَ ◉ هستیم فرستندهٔ
تو • وخبر کننده ترا ازین قصها وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الطُّورِ ونبودی تو حاضر بطرف
طور سینا إِذْ نَادَيْنَا چون ندا کردیم موسی را • وتوریة بدو دادیم • ودر زاد المسیر
از ابو هریره رضی الله عنه نقل میکند که ندا کردیم امة حضرت محمد را صلی الله علیه
وسلم وبنواخت • در کشف الاسرار فرموده که موسی علی نبینا وعلیه السلام کفت
الهی در توریة میخوانم صفت وسیرت امتی که بخصال حمیده • وخلال ستوده

از مثل این اخبار کم

موصوف

موصوف ومزین اند • ایشان امت کدام پیغمبر خواهند بود • خطاب رسید
که ایشان امت احمد اند حبیب من • موسی آرزو برد که ایشانرا بیند حق
سبحانه فرمود که اکنون زمان ظهور ایشان نیست • اکر خواهی ترا آواز ایشان
بشنوانم • پس خطاب کرد که یا امت محمد همه از اصلاب پدران • لبیك اللهم لبیك
جواب دادند • وچون موسی را علیه السلام آواز ایشان بشنوانید • نخواست که
بی تحفهٔ باز کردند • فرمود که عطا دادیم شما را پیش از آنکه از من بخواهید
وبیامرزیدیم • قبل از آنکه آمرزش طلبید • رهی مرتبت این امّة عالی همت • که
باوجود اختصاص ایشان • بحضرت رسالت • وقرآن برین وجه مژده یافته اند بیت
خو لطف کرد وداد بما هرچه بهترست • وین بهتر است که او نیز از آن ماست • وچون
این چنین تشریفی مر امت را بواسطهٔ حضرت رسالت منقلب صلوات الله وسلامه
علیه • لاجرم با او میکوید که تو در طور حاضر نبودی • وقتی که امت ترا خواندم
وَلَٰكِن ولیکن ترا خبر دادیم رَّحْمَةً از جهة بخششی که واقعست بر تو مِّن رَّبِّكَ از
آفریدکار تو • وترا این قصها در آموختیم لِتُنذِرَ تا بیم کنی قَوْمًا مَّا أَتَاهُم کروهی را
که نیامده است بدیشان مِّن نَّذِيرٍ هیچ بیم کنندهٔ مِّن قَبْلِكَ پیش از تو یعنی
در ایام فترت که ما بین عیسی وآنحضرت علیهما الصلوة والسلام بوده واکرنه
اسمعیل را علی نبینا وعلیه السلام بعرب فرستاده بودند • ومدتی متمادی
کذشته • درین زمان آنحضرت را فرستاد لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ◉ شاید
ایشان پند پذیرند وَلَوْلَا أَن تُصِيبَهُم واکر نه آن بودی که بدیشان رسیدی
مُّصِيبَةٌ عقوبتی رسنده بِمَا قَدَّمَتْ بسبب آنچه پیش فرستاده است أَيْدِيهِمْ
دستهاء ایشان • یعنی بعملهاء ایشان از شرك وظلم ومعصیت فَيَقُولُوا پس

از مهمه

نصف الجزء

گفتندی بوقت حلول عذاب رَبَّنَا ای پروردکار ما لَوْلَا أَرْسَلْتَ چرا نفرستادی
إِلَيْنَا بسوی ما رَسُولًا فرستادهٔ که پیغام تو بما آوردی فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ پس متابعت
کردیمی آیتهاء ترا • و تصدیق رسول تو نمودیمی وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ⊙ و بودیمی
از کرویدکان بتو و رسول تو • جواب لولاء اول محذوفست • یعنی اکر نه آنستکه
بوقت نزول عذاب حجت آوردندی که پیغامبر بما نیامد • و مارا بحق دعوت
نکرد • هر اینه عذاب بریشان میفرستادیم • آورده اندکه رهط قریش در باب پیغمبر
صلی الله علیه وسلم از یهود سوال کردند • وایشان به بنوت وی اقرار نموده • نعت
وصفت آنحضرت از توریة خواندند • مشرکان انکار توریة نیز نموده • کفتند اکر او
پیغمبرست • چرا آن معجزها که موسی داشت وی ندارد • آیة آمد که فَلَمَّا پس آن
هنکام که جَاءَهُمُ الْحَقُّ آمد بدیشان • یعنی بکفار عرب فرستادهٔ راست کوی
یعنی محمد صلی الله علیه وسلم • یا پیغام محمد درست • یعنی قرآن مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک
ما قَالُوا کفتند لَوْلَا أُوتِيَ چرا داده نشد محمد صلی الله علیه وسلم مِثْلَ مَا أُوتِيَ
مُوسَىٰ مانند آنچه داده شد بموسی علیه السلام از معجزات • یعنی چرا محمد را ید
بیضا و عصا ندادند أَوَلَمْ يَكْفُرُوا آیا کافر نشدند • یعنی شدند ابناء جنس ایشان
از مشرکان قبط بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ بآنچه دادند موسی را مِنْ قَبْلُ پیش از ین از آیات تسع
قَالُوا کفتند قبطیان سِحْرَانِ دو خداوند سحر • یعنی موسی و هرون تَظَاهَرَا
هم پشت شدند • در اظهار خوارق عادات • یا کفتند مشرکان عرب که دو سحر معاون
یکدیکرند • یعنی توریة و قرآن وَقَالُوا و کفتند قبطیان • یا مشرکان مکه إِنَّا
بِكُلٍّ ما بهریک ازین دو سحر • یا بجمیع پیغمبران و کتب ایشان كَافِرُونَ ⊙
ناکرویدکانیم قُلْ فَأْتُوا بکو پس بیارید بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ کتابی از نزدیک

خدای که

خدای که باشد هُوَ آن کتاب أَهْدَىٰ راه نماینده‌تر مِنْهُمَا ازین دو کتاب که بر من
و موسی نازل شده تا من أَتَّبِعْهُ پی روی کنم آنرا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ⊙ اکر
هستند راست کویان که توریة و قرآن سحرست فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا پس اکر اجابت
نکنند لَكَ ترا • و کتاب نیارند فَاعْلَمْ أَنَّمَا پس بدان که جز این نیست که ایشان يَتَّبِعُونَ
پی روی میکنند أَهْوَاءَهُمْ آرزوهاء خود را بی دانشی و حجتی وَمَنْ أَضَلُّ و کیست
کمراه‌تر مِمَّنِ اتَّبَعَ از انکسی که پی روی کند هَوَاهُ هوای خود را بِغَيْرِ هُدًى بی راه
نمونی و بیان • و بصیرتی مِنَ اللَّهِ از نزدیک خدای إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَهْدِي
راه نمینماید • و بمنزل نمیرساند الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ⊙ کروه ستمکارانرا • که
متابع هوای نفس خودند وَلَقَدْ وَصَّلْنَا و به تحقیق پیوند دادیم • و در هم پیوستیم
لَهُمُ الْقَوْلَ برای ایشان سخن را • یعنی از پی در آوردیم • دعوت را بحجت • و مواعظ
بمواعید • و قصص را با مثال • و نصایح را بعبر • یا قرآنرا پیوسته فرستادیم آیتی
بعد از آیتی و سورتی از پی سورتی لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ⊙ تا شاید که ایشان
پند پذیر کردند • و در و تامل کرده بدو بکروند الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ آنانرا
که داده ایم کتاب • یعنی توریة مِنْ قَبْلِهِ پیش از قرآن هُمْ بِهِ ایشان بقران يُؤْمِنُونَ
میکروند • بقول جمعی مراد مومنانند از یهود • چون ابن سلام و اصحاب او رضی
الله عنهم • و اشهر آنست که کتاب انجیل باشد • و مراد جهل ترسا از اهل حبشه
و شام باشند • که در مکه بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمده
ایمان آوردند • چه این سوره مکیست • ایمان و ابن سلام و اصحاب و در
مدینه بوده • مکر کویند آیة مدنی است وَإِذَا يُتْلَىٰ و چون خوانده شود قرآن
عَلَيْهِمْ بریشان قَالُوا کویند آمَنَّا بِهِ ایمان آورده ایم بوی • و دانسته که

عشر

ع نصف

کلام خدای است اِنَّهُ الْحَقُّ بدرستی که او راست و درست فرود آمده مِنْ رَبِّنَا از نزد
آفریدگار ما اِنَّا کُنَّا بدرستی که ما بودیم مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول وی مُسْلِمِینَ
گردن نهادگان و مخلصان بجهة آنکه در کتب متقدمه ذکر آن یافته بودیم و حقیقة
آنرا شناخته اُولٰئِكَ آن گروه از اهل کتابین یُؤْتَوْنَ اَجْرَهُمْ مزد داده شوند
مَرَّتَیْنِ دو بار بِمَا صَبَرُوا بسبب آنکه صبر کردند و ثابت بودند بر ایمان بتوریة یا
انجیل و ایمان بقرآن وَیَدْرَؤُنَ و دفع میکنند بِالْحَسَنَةِ بسخن نیکو السَّیِّئَةَ قول
قبیح را در موضح آورده که بعد از ایمان ترسایان ابوجهل و اضراب او ایشانرا
دشنام میدادند و ایشان میفرمودند که خدای شما را توفیق دهد و راه نماید
یا منافقان مدینه و یهود طعن میکردند بر ابن سلام و اصحاب ایشان و آنان به نرمی
جواب میدادند پس حق سبحانه صفت ایشان میکند که دفع به نیکو سخنی قول
سفها را وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه دادیم ایشانرا یُنْفِقُونَ ◯ نفقه میکنند در راه
ما وَاِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ و چون میشنوند سخن بیهوده را یعنی شتم و تعریض از منافقان
و کفار اَعْرَضُوا عَنْهُ اعراض مینمایند از آن و خاموش میشوند از تعرض وَقَالُوا و
میگویند مر لغو گویندگانرا لَنَا اَعْمَالُنَا ماراست کردارهای ما از حلم و صفح وَلَكُمْ
و مر شما را اعمال شما از سفاهت و لغو یا ما را دین ما و شما را دین شما سَلَامٌ عَلَیْكُمْ
سلامتست شما را از ما یعنی لغو شما را بلغو مقابله نمی کنیم و گفته اند سلام تودیع
و متارکه است نه تحیت یعنی شما را ترک کردیم لَا نَبْتَغِی الْجَاهِلِینَ نمیجوییم صحبت جاهلان
و تخلق باخلاق ایشان چه مصاحبت با اشرار موجب بدنامی دنیا و بدفرجامی
عقبی است بیت از بدان بگریز و با نیکان نشین یاری بد زهر بود بی انگبین
که آنحضرت بر ایمان عم خود ابی طالب بغایت حریص بود بوقت وفات

بالین

بالین وی آمده گفت ای عم مرا بکلمهٔ لا اله الا الله یاری ده تا حجت آرم بدان
نزدیک خدای از برای تو ابوطالب گفت ای برادر زاده من میدانم که راست گویی
اگر سرزنش پیرزنان قریش نبودی که ابوطالب از مرگ ترسید و کلمه گفت من بگفتن
این کلمه دل ترا شاد میساختم آیة آمد اِنَّكَ بدرستی که تو ای محمد لَا تَهْدِی قادر نیستی
که راه نمایی بایمان مَنْ اَحْبَبْتَ آنراکه دوست میداری هدایة او وَلٰكِنَّ اللّٰهَ
ولیکن خدای یَهْدِی مَنْ یَشَاءُ راه مینماید بایمان هرکرا میخواهد وَهُوَ اَعْلَمُ و او
داناترست بِالْمُهْتَدِینَ ◯ براه یافتگان یعنی آنانکه مستعد هدایتند یا آنها که
حکم ازلی بهدایة ایشان صادر گشته چه اصل در هدایة حکم ازلی است و نعم ما
قیل بیت هدایت هرکرا داد از بدایت بدو همراه باشد تا نهایة آورده اندکه
حارث بن عثمن بن نوفل بجناب نبوت آمده گفت ای محمد ما میدانیم که قول
تو حق و سخن تو راستست و آنچه میگویی سبب دولت ماست در حیات و
سعادت ما بعد از وفات اما متابعت تو موجب مخالفت تمام عربست میترسیم که
اگر پی روی تو کنیم عرب ما را از زمین حرم بیرون کنند و ما را با قلت انصار طاقت
مقاومت ایشان نباشد این آیة نازل شد که وَقَالُوا و گفتند بعضی از کفار که
اِنْ نَتَّبِعِ الْهُدٰی اگر پی روی کنیم طریق رشاد را مَعَكَ با تو یعنی ایمان آریم بتو
نُتَخَطَّفْ ربوده شویم مِنْ اَرْضِنَا از زمین ما یعنی عرب ما را ازین دیار برباید و
بیرون کنند اَوَلَمْ نُمَكِّنْ آیا ما جای نداده ایم لَهُمْ مر ایشانرا حَرَمًا آمِنًا حرمی با ایمنی
که کس بر ایشان دست ندارد یُجْبٰی کشیده میشود اِلَیْهِ بسوی این حرم ثَمَرَاتُ كُلِّ شَیْءٍ
میوهای هر چیزی یعنی منافع از هر نوعی و غرایب از هر ناحیتی بدانجا آورند و
روزی دادیم ایشانرا درین وادی غیر ذی ذرع رِزْقًا روزی دادنی مِنْ لَدُنَّا از نزدیک

ما بی منت غیری • پس چون با وجود بت پرستی ایشانرا ایمن و مطمئن و مرفه میداریم
اگر ایمان آرند چگونه ایشانرا از تخوف وتخطف در امان نیاریم ولكن أكثرهم
ولیکن بیشتر ایشان لا یعلمون ◉ نمیدانند این نکته را • و در نمی یابند وكم
أهلكنا و بس که هلاک کردیم من قرية از اهل دیهی که بنا فرمانی بطرت کافر شدند
معيشتها در زندگانی خود • یعنی بوقت نعمت طاغی شدند • چنانچه اهل مکه •
و ما آن طاغیانرا هلاک کردیم فتلك پس آنست که مساكنهم مسکنهاء ایشان خالی
و خراب لم تسكن نه نشستند در آن من بعدهم از پس هلاک ایشان إلا قليلا
مگر اندکی از رهگذریان • که روزی یا بعضی از روز آنجا باشند • و بروند و باز خالی
بگذارند بیت در خانه دینی چو نشستی بر خیز کین خانه بدان خوش نیست کایند و روند •
وكنا نحن الوارثين ◉ و هستیم ما وارث آن مساکن بعد از اهالی آن • یعنی ماییم
باقی بعد از فنای همه وما كان ربك و نیست پروردگار تو مهلك القرى هلاک کننده
اهالی دیهها حتى يبعث تا وقتی که بر انگیزد في أمها در معظم آن دیار و اصل آن
بلاد • یعنی چون اهل سواد اعظم زیرکتر و با فهمتر باشند • لاجرم آنجا بر انگیزد
رسولا فرستاده که بحکم الهی يتلو عليهم بخواند بریشان آياتنا آیتهای ما را برای
الزام حجت و قطع معذرت وما كنا مهلكي القرى و نیستیم ما هلاک کننده
یعنی خراب سازنده دیهها بعقوبة إلا وأهلها مگر که اهالی آن ظالمون ◉ ستمکاران
باشند به تکذیب رسل و انکار حق وما أوتيتم و آنچه داده شدید شما من شيء از
چیزی که اسباب دنیوی باشد فمتاع الحيوة الدنيا پس آن برخورداری است
در زندگانی این جهان وزينتها و آرایش این سرای • که در مدت حیات بی اعتبار
بدان مباهات و افتخار کنند وما عند الله و آنچه نزدیک خدایست از ثواب آن

جهانی

جهانی • و نعمتهاء جاودانی خير بهتر است • فی نفس الامر چه لذت آن خالص است
از کدورات محنت و مشقت وأبقى و پاینده تر أفلا تعقلون ◉ آیا در نمی یابید
و فهم نمیکنید که بدل میکنید باقی را بفانی • و مرغوب را بمعیوب بیت
حیف باشد لعل و زر دادن ز چنگ • پس گرفتن در برابر خار و سنگ • در خبر است که
علی و حمزه رضی الله عنهما • با ابو جهل معارضه بسیار کردند در باب دین • و گفته اند
عمار یاسر رضی الله عنه با ولید مغیره مجادله فرمود • این آیة نازل شد که أفمن وعدناه
آیا کسی که وعده کردیم او را بجنت در آخرت • و بنصرت در دنیا وعدا حسنا وعده
نیکو • که در وی خلاف متصور نیست فهو لاقيه پس آنکه در یابنده آن موعود است
بی شبهه • یعنی علی و حمزه • یا عمار رضی الله عنهم • چنین کس باشد كمن متعناه مانند
کسی که برخورداری دادیم او را متاع الحيوة الدنيا از متاع زندگانی دنیی که نتیجهٔ تمتعش
آمیختهٔ محنتست • و دولتش مؤدی به نکبت • و مالش در صدد زوال • و جاهش بر شرف
انتقال ثم هو پس آنکس يوم القيمة روز رستخیز من المحضرين ◉ از حاضر کرده شدگان
باشد برای عذاب یا حساب • مراد ازین کس ابو جهل است • یا ولید مغیره ويوم يناديهم
و یاد کن روزی را که بخواند خدای کافرانرا فيقول پس گوید أين شركاءي کجایند شریکان
من الذين آنانکه كنتم تزعمون ◉ بودید که گمان میبرید که شریک منند قال الذين
حق گویند آنانکه واجب شد عليهم القول بریشان سخن خدای • یعنی آیات وعید
یا کلمهٔ لاملان جهنم • و آنان رؤساء ضلالت باشند • یا دیوان که گویند ربنا
ای آفریدگار ما هؤلاء الذين این گروه • یعنی ضعفا و اتباع آنانند که ما أغوينا
گمراه کردیم ایشانرا • و بشرک خواندیم اجابت کردند أغويناهم گمراه کردیم ایشانرا
كما غوينا همچنانچه خود گمراه بودیم تبرأنا اکنون بیزاری کردیم إليك

بسوی توازیشان. وازآنچه ایشان اختیار کرده اند از کفر ما کانوا نبودند ایشان
که فی الواقع اِیّانا یَعْبُدُونَ ماراپرستند. بلك ایشان پرستش هوای نفس
خود میکردند وَقِیلَ ادْعُوا وکویند کافران راکه بخوانید شُرَکَآءَکُمْ انبازان
خودرا. یعنی آنانراکه شریك ما میساختید از بتان. تا عذاب از ایشان دفع کنند فَدَعَوْهُمْ
پس بخوانند ایشانرا بامید نصرت فَلَمْ یَسْتَجِیبُوا پس اجابت نکنند لَهُمْ مر ایشانرا بجهة
عجز از اجابت ونصرت وَرَاَوُا الْعَذَابَ وبه بینند عذابرا تابعان ومتبوعان
لَوْ اَنَّهُمْ وتمنا برند که کاشکی ایشان کَانُوا یَهْتَدُونَ بودندی که راه یافتندی
به حیلهٔ که عذاب ازخود دفع کردندی. یا راه یافته بودندی بحق تا ازعذاب ایمن
شدندی وَیَوْمَ یُنَادِیهِمْ وبیاد آور روزیراکه ندا کند حق سبحانه اهل تکذیب را
فَیَقُولُ پس کوید مَاذَا اَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِینَ چه جواب دادید فرستادکانرا. چون شمارا
دعوت کردند بحق فَعَمِیَتْ پس پوشیده شود عَلَیْهِمُ الْاَنْبَآءُ برایشان خبرها یعنی
آنچه با پیغمبران کفته باشند. یا فراموش کنند حجتها را یَوْمَئِذٍ دران روز.
نداند که چه کویند فَهُمْ لَا یَتَسَآءَلُونَ پس ایشان نه پرسند از یکدیگر که
چه جواب کوییم. بجهة آنکه سایل ومسئول همه فرومانده باشند. یا ازغایت
دهشت وحیرت پروای پرسش نکنند فَاَمَّا مَنْ تَابَ اما آنکس که توبه کند از شرك
وَآمَنَ وبکرود بخدای ورسول وَعَمِلَ صَالِحًا وبکند عمل شایسته فَعَسَى اَنْ یَکُونَ
پس شاید. بلك بایدکه باشد مِنَ الْمُفْلِحِینَ ازرستکاران. وبوقت سوال از
جواب فرونماند. ورستکاری باجابة حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بازبسته است
بیت مزن بی رضای محمد نفس. ره رستکاری همینست وبس. آورده اند که صنادید
عرب طعنه میزدند که خدای چرا محمدرا برای نبوت اختیار کند. بایستی که چنین منصب

عالی به بزرگی از اهل مکه وطایف رسدی. لولا نزل هذا القرآن علی رجل
من القریتین عظیم. حق سبحانه درجواب ایشان فرمود که وَرَبُّكَ وپروردکار تو یَخْلُقُ
می آفریند مَا یَشَآءُ آنچه میخواهد بی موجبی ومانعی وَیَخْتَارُ وبرمیکزیند هرکرا میخواهد
برای رسالت. چنانچه حضرت مصطفی را صلی الله علیه وسلم برکزید مَا کَانَ نیست
ونباشد لَهُمُ الْخِیَرَةُ مرکافرانرا. چون ولید مغیره وسایر طاغیان اختیاری دران
یعنی ایشانرا نرسد ونسزد که برای نبوت کسی را برکزینند. چه زمام اختیار
در قبضهٔ اقتدار قادر مختارست ع هرکه خواهد برکزیند هرکه خواهد رد کند
سُبْحَانَ اللهِ پاکی مرخدایراست ازآنکه کسی را بالای اختیار او اختیاری بود وَتَعَالٰی و
برترست خدای عَمَّا یُشْرِکُونَ ازآنچه شرك می آرند بت پرستان وشریك می کنند
وَرَبُّكَ وآفریدکار تو یَعْلَمُ میداند مَا تُکِنُّ آنچه میپوشد صُدُورُهُمْ سینهای
ایشان. یعنی آنچه پنهان میدارند ازعداوت پیغمبر. وکینهٔ مؤمنان وَمَا یُعْلِنُونَ
ومیداند آنچه آشکارا میسازند ازطعن در نبوت. وتکذیب قرآن وَهُوَ اللهُ واوست
خدای مستحق پرستش لَا اِلٰهَ هیچ معبودی بسزا نیست اِلَّا هُوَ مکر او لَهُ الْحَمْدُ مر اوراست
ستایش فِی الْاُولٰی وَالْآخِرَةِ درین سرای ودران سرای. چه مولی نعم دنیوی واخروی
اوست وَلَهُ الْحُکْمُ ومر اوراست کارکذاری وَاِلَیْهِ تُرْجَعُونَ وبدو بازکردانیده
خواهید شد در روز نشور قُلْ بکوای محمد اَرَاَیْتُمْ چون بینید اِنْ جَعَلَ اللهُ اکر
کرداند خدای عَلَیْکُمُ اللَّیْلَ برشما شب را سَرْمَدًا پاینده اِلٰی یَوْمِ الْقِیَامَةِ
تا روز رستخیز. بآنکه آفتابرا تحت الارض بدارد. یا برحوالی افق غایر حرکت
دهد مَنْ اِلٰهٌ کیست خدایی غَیْرُ اللهِ بجز خدای بحق که ازروی قدرت یَاْتِیکُمْ
بِضِیَآءٍ بیارد برای شما روشنی. یعنی روز روشن که دران بطلب معایش

اشغال کنید أَفَلَا تَسْمَعُونَ ◉ آیا نمیشنوید موعظه را بکوش تدبر و اعتبار
قُلْ أَرَأَيْتُمْ بکو جه بینید إِنْ جَعَلَ اللَّهُ اکر سازد خدای عَلَيْكُمُ النَّهَارَ برای شما روز
سَرْمَدًا باقی و پاینده إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت. بانکه آفتاب را بر وسط السما
بدارد. یا بر مدار فوق الارض حرکت دهد مَنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ کیست خدای
بجز الله که از راه رحمت يَأْتِيكُمْ بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ بیارد برای شما شبی که آرام کیرید
فِيهِ درو. و از متاعب اشتغال و اعمال استراحة کنید أَفَلَا تُبْصِرُونَ ◉ آیا
نمی بینید آثار قدرت را بدیدهٔ تفکر و استبصار وَمِنْ رَحْمَتِهِ و از بخشایش خود
جَعَلَ بیافرید لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ برای شما شب و روز را لِتَسْكُنُوا فِيهِ تا آرام کیرید
در شب وَلِتَبْتَغُوا و تا بجویید در روز مِنْ فَضْلِهِ از روزی خدای که بفضل خود
مقرر کرده وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ◉ و شاید که شما سپاس داری کنید خدای را
بر نعمت روز و شب نظم جرخ را دور شبانروزی دهد. شب برد روز آورد روزی دهد
خلوت شب بهر آن تا جان ریش راز دل کوید بر جانان خویش. روزها از بهر غوغای عوام
تا بدیشان کار تن کیرد نظام وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ و یاد کن روزی را که ندا کند
خدای مر بت پرستان را. تکرار این ندا تقریع بعد از تقریع است فَيَقُولُ پس کوید
أَيْنَ کجایند شُرَكَائِيَ انبازان من الَّذِينَ آنانکه كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ◉ بودید که
کمان میبردید که شریك منند و دروغ میکفتید وَنَزَعْنَا و بیرون آریم مِنْ كُلِّ
أُمَّةٍ از کروهی شَهِيدًا کواهی بر کفتار و کردار ایشان. یعنی پیغمبر ایشان را
بکواهی آریم فَقُلْنَا هَاتُوا پس کوییم مر امتان را که بیارید بُرْهَانَكُمْ حجتی که
دارید بر شرك و تکذیب فَعَلِمُوا پس بدانستند آنهنکام أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ آنکه راستی
یا عبادت. تا توحید. یا حجت مر خدای راست وَضَلَّ عَنْهُمْ و کم کردد از ایشان

ماکانوا

ع خمس

مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ◉ آنچه بودند که بر می بافتند از سخنان باطل. یا امید شفاعة
که به بتان میداشتند إِنَّ قَارُونَ بدرستی که قارون كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ بود از قوم
موسی علیه السلام ثعلبی کوید عم موسی بوده. و کفته اند وی خواهرزاده موسی بود
واصح آنست که پسر عم موسی بوده. جه پدر قارون یصهر بن قاهث است. و پدر
موسی عمران بن قاهث پسر لاوی بن یعقوب علیه السلام. و قارون را از غایة خوبی
صورت. و زیبایی طلعت. منور خواندندی. و در قراءت توریة اقرا بنی اسرائیل بود
و یکی از سبعین مختار اوست. در زمان فقر و احتیاج مردی متواضع و متخلق بود
همین که توانکری روی بوی نهاد حالش متغیر کشت فَبَغَىٰ پس ستم کرد و افزونی جست
عَلَيْهِمْ بر قوم موسی علیه السلام. و خواست که همه در تحت حکم وی باشند وَآتَيْنَاهُ
و عطا کردیم ما او را مِنَ الْكُنُوزِ از کنجها. یعنی مالهاء کرد کرده مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ آنچه
کلیدهاء آن. یعنی برداشتن آن لَتَنُوءُ هر آینه کرانی میکرد بِالْعُصْبَةِ بکروهی
مردمان أُولِي الْقُوَّةِ خداوندان توانایی. عصبه جماعتی باشند از ده تا جهل. و امام
فی کفته که اینجا مراد جهل تن اند که کلیدهاء کنوز وی میکشیدند. و در کشاف
مذکورست که شصت استر مفاتیح خزاین او میکشیدند. هر خزینه را مفتاحی بود
و هیچ مفتاح از اصبعی زیاده نبودی. و از پوست حیوانات ساخته بودند
باشد. امام ثعلبی کفته که مراد از مفاتح اوعیهٔ مال است. و آن جهار صد هزار
هزار و جهل هزار انبان بود از زر و نقره إِذْ قَالَ لَهُ یاد کن جون کفتند مر قارون را
قَوْمُهُ کروه او. یعنی مومنان از ایشان بطریق نصیحت کفتند ای قارون لَا تَفْرَحْ
شادی مکن بمال دنیا إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ ◉ دوست
نمیدارد فرح کنندکان را بدنیا. که مبغوضه حق است بیت دنیی دنی جیست سرای سپنجی

افکنده هزار کشته در هر قدمی • کر دست دهد کرای شادی نکند • ور فوت شود نمی ارزد بغمی **وَابْتَغِ** وطلب کن تتمهٔ کلام ناصحانیست که قارون را کفتند بجوی وبدست آر **فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ** در آنچه عطا کرده است ترا خدای **الدَّارَ الْآخِرَةَ** سرای دیکررا یعنی صرف کن اموال خود را در راه خدای • ووسیله ساز آنرا در حصول ثواب آن جهانی **بیت** بدنیی توانی که عقبی خری • بخر جان من ورنه حسرت خوری **وَلَا تَنْسَ** وفراموش مکن **نَصِيبَكَ** بهرهٔ خودرا **مِنَ الدُّنْيَا** از مال دنیی • یعنی نصیب تو در وقت رحلت ازین جهان همین کفنی خواهد بود وبس • پس ازان حال بر اندیش • وبمال ومنال غره مشو **نظم** کر ملک تو شام تا یمن خواهد بود • و زسر حد روم تا ختن خواهد بود • آن روز کزین جهان کنی عزم سفر • همراه تو جند کز کفن خواهد بود • وکفته اند فراموش مکن بهرهٔ خودرا • یعنی بآن مقدار از مالی که ترا کفایت باشد بسنده کن **وَأَحْسِنْ** ونیکویی نمای با بندکان خدای **كَمَا** همجنانکه **أَحْسَنَ اللَّهُ** نیکویی کرده است خدای ونعمت فرستاده **إِلَيْكَ** بسوی تو **وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ** ومجوی تباه کاری به بیداد وتکبر **فِي الْأَرْضِ** در زمین **إِنَّ اللَّهَ** بدرستی که خدای **لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ** ◉ دوست نمیدارد افساد کنندکانرا • که بدنیی تفاخر وتعظم کنند **قَالَ** کفت قارون در جواب ایشان **إِنَّمَا أُوتِيتُهُ** جز این نیست که داده شده ام این مال را بمن داده اند **عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي** بدانشی که نزدیک منست • یعنی علم توریة جه من اعلم بنی اسرائیلم بدان یا علم تجارت ودهقنت وسایر مکاسب • یا دانا بوده بکنجهاء یوسف صدیق علی نبینا وعلیه السلام وآنرا برداشته • وکفته اند مراد علم کیمیاست که موسی علیه السلام بخواهر خود آموخته بود • واو قارون را تعلیم داد **أَوَلَمْ يَعْلَمْ** آیا ندانست قارون • یعنی دانسته بود ودر توریة خوانده • واز مورخان شنیده **إِنَّ اللَّهَ** آنکه

خدای قد

کارمی

شد

خدای **قَدْ أَهْلَكَ** بدرستی که هلاک کرده است **مِنْ قَبْلِهِ** پیش از قارون **مِنَ الْقُرُونِ** از اهل روزها **مَنْ هُوَ** کسی را که او **أَشَدُّ مِنْهُ** سخت تر بوده از قارون **قُوَّةً** از روی توانایی **وَأَكْثَرُ جَمْعًا** وبیشتر از روی جمع مال • ملخص سخن آنکه جرا قارون بشدت وبطشت وکثرت مال مغرور کردد • با وجود آنکه میداند که از وقوی تن وغنی تر را هلاک کرده ایم • پس از روی تهدید میفرماید **وَلَا يُسْأَلُ** ونپرسیده نخواهند **عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ** ◉ از کناهان خود کناه کاران • یعنی مشرکان جه ایشانرا بسیمای ایشان خواهند شناخت • یعرف المجرمون بسیماهم • یا ایشانرا سوال تقریع نخواهد بود • جه حق تعالی مطلع است بران • یا سوال معاتبه نباشد • زیرا که بی حساب بدوزخ خواهند رفت **فَخَرَجَ** پس بیرون آمد قارون روز شنبه **عَلَىٰ قَوْمِهِ** بر قوم خود **فِي زِينَتِهِ** با آرایش خود • بر استری سفید که زین زرین داشت وجامهٔ ارغوانی پوشیده • وجهار هزار کس بهمین صفت با وی سوار شده • ودر کشاف است که نود هزار تن که همه جامه معصفر داشتند با وی بر نشستند وم ردم پیش ازان رنک معصفر ندیده بودند • ودر موضح آورده که هزار جاریه با وی بودند بر استران سفید • با زین زرین • وجامهٔ ارغوانی • وموزهاء سفید • جون جون قارون بدین دبدبه بمیان قوم در آمد **قَالَ الَّذِينَ** کفتند آنانکه **يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا** میخواستند زندکانی دنیی را وبدان راغب بودند **يَا لَيْتَ لَنَا** ای قوم کاشکی بودی مارا از مال **مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ** مانند آنچه داده اند قارون را **إِنَّهُ** بدرستی که او **لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ** ◉ خداوند بهرهٔ بزرکست از دنیی **وَقَالَ الَّذِينَ** وکفتند آنانکه **أُوتُوا الْعِلْمَ** داده بودند ایشانرا علم با حوال آخرت • یا دانا بودند به برکة قناعت وعزت توکل • جون یوشع واصحاب او **وَيْلَكُمْ** وای بر شما ای دنیی طلبان **ثَوَابُ** الله

پاداش خدای در آخرت خیرٌ بهترست از مال دنیی لمن آمن مر کسی را که بگرود بخداو
پیغمبر وعمل صالحًا وبکند کرداری ستوده ولا یلقّیها وتلقین نخواهند کرد
این کلمه که علما گفتند یعنی در دل وزبان نخواهند داد الّا الصّابرون ٭
مگر صبر کنند کان را که بر طاعت ٭ یا از معصیت شکیبا باشند ٭ وگفته اند توفیق دهند
مباشرت اعمال صالحه مگر صابرانرا نظم اهل صبر از جمله عالم برترند صابران از اوج گردون
بگذرند ٭ هر که کارد تخم صبر اندر جهان ٭ بر دهد محصول عیش جاودان ٭ آورده اند که
قارون را بر موسی وهرون علی نبینا وعلیهما السلام حسد وحقدی تمام بود ٭ پیغمبر
روزی بموسی گفت تو رسالت بردی ٭ ومذبح بهرون رسید ٭ من بر چی منصبی چند
صبر کنم ٭ القصه دایم در پی ایذای موسی علیه السلام بود ٭ تا وقتی که حکم زکوة
نازل شد ٭ وبا آنکه عشر یا ربع مالی می بایست داد ٭ موسی بفرمان الهی باوی صلح کرد
که از هزار دینار یک دینار زکوة دهد ٭ قارون حساب کرد ومبلغی عظیم بر آمد ٭ بخل
وخست سر راه بر وگرفته ٭ جمعی از بنی اسرایل را طلبید ٭ وگفت هر چه موسی گفت فرمان
بردید ٭ این زمان میخواهد که مالها از شما بستاند گفتند تو مهتر مایی چه میفرمایی
گفت میخواهم که اورا در میان قوم رسوا کنم ٭ تا دیگر کسی سخن وی نشنوند ٭ پس زنی فاجره
که در تیسیر می آورد که نام او سُبْرا بود طلبیده ٭ دو همیان زر داد ٭ ومقرر کرد
که فردا بمحضر خاص وعام اقرار کند ٭ که موسی با وی زنا کرده ٭ روزی دیگر که موسی علیه
السلام در اثناء اوامر ونواهی میفرمود ٭ که هر که دزدی کند دستش ببریم ٭ وهر که
زنا کند اگر غیر محصن است تازیانه زنیم ٭ ومحصن را سنگسار کنیم ٭ قارون برخاست که اگر زن
همه تو باشی گفت اگر همه من باشم ٭ قارون گفت بنی اسرائیل گمان میبرند که تو با فلان
زنا کرده ٭ موسی فرمود معاذ الله اورا حاضر کنید ٭ سُبْرا بمحفل آمد ٭ وموسی گفت

ای زن سوگند دهم ترا بخدایی که دریا بشکافت ٭ وتوریة فرو فرستاد که راست
بگویی ٭ زن راهیبة الهی دریافته ٭ گفت یا کلیم الله قارون در خریطه زر برشوت بمن
داده ٭ تا در باره تو افترا کنم ٭ ومن با وجود کنه کاریها وبدکرداریها خود نمی
پسندم که بر تو تهمت گویم ٭ واینک آن دو همیان مُهر قارون با منست ٭ بنی اسرائیل
مُهر قارون دیدند ٭ ومکر وی بر همه روشن شد ٭ موسی علیه السلام روی بر خاک
نهاده از قارون شکایت کرد ٭ وخطاب رسید که زمین را در فرمان تو کردم ٭ بفرمای
هر چه میخواهی ٭ موسی گفت ای قوم من بقارون مبعوثم ٭ چنانچه بفرعون بودم ٭
هر که با قارونست گو بر جای قرار گیرد ٭ وهر که با منست گو بر کناره رو ٭ کافه
بنی اسرائیل از آن محفل کناره گرفتند ٭ الّا دو تن که با قارون ماندند ٭ وموسی علیه السلام
با زمین خطاب کرد که بگیر ایشانرا ٭ زمین پایهاء ایشانرا تا کعبین فرو برد ٭ وایشان
آغاز تضرع کرده امان طلبیدند بجایی نرسید ٭ وموسی علیه السلام میگفت خذیهم
القصه تا زانوا ٭ ومیان ٭ وگردن ٭ بزمین فرو رفتند ٭ وزاری واستغاثه ایشان در
موسی اثر نکرد ٭ تا زمین ایشانرا بتمام برد ٭ ودر اکثر تفاسیر هست که حضرت عزة
با موسی علی نبینا وعلیه السلام خطاب کرد ٭ که هفتاد بار قارون ویاران او فریاد
کردند ٭ بفریاد ایشان نرسیدی ٭ ورحم نکردی ٭ بعزت وجلال من که اگر یک
توبه مرا بخواندندی ٭ اجابت میکردم ٭ القصه بعد از خسف قارون سفهاء
بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند ٭ که موسی دعا کرد تا قارون بزمین فرو رود ٭ وکنوز وامتعه
او تصرف نماید ٭ موسی علیه السلام درخواست ٭ تا حق سبحانه سرا وگنج خانهاء اونیز
بزمین فرو برد فخسفنا پس فرو بردیم به وبداره الارض قارون وسرای اورا بزمین
صاحب لباب فرموده که هر روز قارون مطعون بمقدار قامت خود با خانه

ومال بزمين فرو ميروند • ونفخ صور را بارض سفلی خواهند رسید بیت گنج قارون که
فرو میرود از قهر هنوز • خوانده باشی که هم از غیرت درویشان است فما کان
پس نبود له مر قارون را من فئة هیچ گروهی از یاران که در ان وقت ینصرونه یاری کردندی
او را من دون الله بجز خدای وما کان ونبود من المنتصرين ○ از منع کنندگان
عذاب از خود • یعنی نه کسی عذاب از وی باز داشت • ونه خود توانست باز داشتن
واصبح الذين تمنوا و با مداد کردند آنانکه آرزو میبردند مکانه منزلة وجاه او را
بالامس دی روز • یعنی گشتند بعد از خسف وی گرانیدگان بصلاح یقولون
میگفتند هر یک با دیگری ویکان الله ویك بمعنی ویلك باشد واعلم در و مضمرست
یعنی وای بر تو بدان آنکه خدای یبسط الرزق کشاده میکرداند روزی را لمن یشاء
برای هر که میخواهد من عباده از بندگان خود • نه بکرامتی که مقتضی بسط بود • بل
بمحض ارادت ویقدر وتنك میسازد بر هر که میخواهد • نه بمذلتی که تقاضای
قبض کند • بلك بمقتضای مشیت لولا ان من الله اگر نه آن بودی که خدای منت نهاد
علینا بر ما و بما نداد از دنیا وی آنچه متمنای ما بود لخسف بنا هر اینه بزمین
فرو برده بودندی ما را • وحفص فعل معلوم خواند • یعنی خدای ما را بزمین فرو
بردی ویکانه وی کلمه تندم است • وکان برای تشبیه • ودر لباب از طبری نقل میکند
که مجموع • ویکان • بمعنی الم تعلم والم تر است • یعنی نمیدانی ونمی بینی آنکه لا یفلح
الکافرون ○ رستکاری نمی یابند از عذاب ناگرویدگان • یا کافر نعمتان
یا تکذیب کنندگان تلك الدار الآخرة آن سرای دیگر که شنیده ودانسته • مراد
بهشتست نجعلها ساخته ایم آنرا للذین برای آنان که ایشان لا یریدون نمیخواهند
علوا برتری وتکبر فی الارض در زمین با اهل آن ولا فسادا ونه تباه کاری وستم

بر مردمان • چنانچه قارون خواست والعاقبة وسرانجام نیکو للمتقین ○ م
پرهیزکارانراست • صاحب بحر فرموده که سرای رضای جماعتی از ارواح مقدسه
یعنی پاك شده از ادناس صفات نفسانیه • که در زمین بشریه طالب علو نباشند •
چون نفوس فراعنه وجبابره • وفساد نجویند • یعنی نظر از غیر حضرت برداشته
التفات بهیچ کس وبهیچ چیز ننمایند • وعالم ملك وملکوت را بتصرف مالك
الملوك باز گذارند • تا بمملکیة ومالکیة هر تصرف که در کون ومکان خواهد کند •
وایشانرا بران زبان اعتراض نبود ع هرچه خواهی بکن که ملك تراست من جاء بالحسنة
هر که بیارد خصلتی نیکو • یا معرفتی بتوحید یا طاعتی باخلاص فله پس مر او راست
خیر نیکویی منها از ان خصلة • یا طاعة • یا معرفة • یا هر که بیارد نیکیی در دنیا
او را باشد بهتری از ان در آخرت ومن جاء بالسیئة وهر که بیارد بدی چون شرك •
وتکذیب فلا یجزی الذین پس جزا داده نشوند آنانکه عملوا السیئات کردند
بدیها را الا ما کانوا یعملون ○ مگر مثل آن چیزی که بودند در دنیی که عمل
میکردند • ظاهر آیة دلیل است بر آنکه ثواب حسنه بهتر از ان خواهد بود • و
پاداش سیئه بمثل آن • ووضع مظهر در موضع مضمر جهة تقبیح حال بدکارانست
به تکرار اسناد سیئه بدیشان • وفایده این صورت انزجار عقلا • از ارتکاب سیئآت •
بیت هرچه در شرع وعقل بد باشد • نکند هر که با خرد باشد • آورده اند که چون
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در زمان هجرت بجحفه رسید • شوق حرم
کعبه وآرزوی مولد در باطن مبارکش ظاهر گشت • جبرئیل علیه السلام بدین آیه
فرود آمد ان الذی فرض بدرستی که آنکه فرض کرده است علیك القرآن بر تو
تبلیغ قرآن • یا عمل بدان لرادك هر اینه باز گرداننده تست الی معاد بجای بازگشت

یعنی مکه. وکویند این وعدهٔ فتح مکه بوده. ونزد بعضی معاد جنتست. ودر
تاویلات کاشی آورده که معاد فنا فی الله است در احدیت ذات. وبقا بالله در
مقام تحقق بجمیع صفات. وبر سالك متبصر اینجا سر منه بدا والیه یعود روشن
میکردد نظم جون از وبدایت وآنرا ابتدا. هم بدو باید که باشد انتها. نورها
که کرد از حق طلوع. جمله را هم سوی او باشد رجوع قل بکوای محمد ربی پروردکار من
اعلم داناترست من جاء بالهدی بکسی که آورد راه راست. یا توحید یا قرآن وآن منم
ومن هو وبآنکس که او فی ضلال مبین ○ در کمراهی هویداست. جون منکران من
وما کنت ترجوا ونبودی تو که امید داشته باشی ان یلقی الیك الکتاب
آنکه فرستاده شود بتو قرآن. پس ما نفرستادیم بتو کتاب را الا رحمة مکر بجهة
بخشایشی من ربك از آفریدکار تو بر تو فلا تکونن پس مباش ظهیرا هم پشت ویار
للکافرین ○ تاکرویدکان را. یعنی مدارا مکن با ایشان. وملتمس ایشانرا اجابة
مفرمای ولا یصدنك وباید که کافران باز ندارند ترا عن آیات الله از خواندن
آیتهاء خدا. وعمل کردن بدان بعد اذ انزلت الیك پس از آنکه فرود آمده است
بتو وادع وبخوان خلق را الی ربك بسوی عبادت پروردکار خود ولا تکونن
من المشرکین ○ ومباش از شرك آرندکان ولا تدع ومخوان مع الله باخدای
بحق الها آخر خدایی دیکر زیرا که لا اله الا هو نیست هیج خدایی سزاوار خواندن
مکر او. مخاطب درین آیات حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم. ومراد امتند
وفایدهٔ خطاب باآنحضرت قطع طمع مشرکانست از موافقت وی با ایشان کل شیء
همه جیزی هالك فانیست الا وجهه مکر ذات حق سبحانه. یا همه عملها باطلست
مکر آنکه باز وجه الله طلبند له الحکم مر اوراست فرمان والیه ترجعون

حب

وبسوی او بازکشته خواهید شد برای مکافات. نزد بعضی محققان
آنست که جون موجود حقیقی نیست الا حق سبحانه. پس از روی حقیقة ماسوای او
فانی باشند. صاحب کشف الاسرار در تفسیر این آیة. از کلمات حضرت شیخ الاسلام
قدس سره نقل میکند که نه از کس بتو نه از تو بکس. همه از تو بتو پس همه تویی وبس
ع الا کل شیء ما خلا الله باطل. علایق منقطع است. وعوایق مرتفع. رسوم باطل است
واسباب مضمحل. حدود متلاشی. وخلایق فانی. وحق یکتا. وبجود باقی. در شرح
مذکورست که نکفت یهلك تا معلوم شود که وجود همه اشیا در وجود او
امروز هالکست. وحواله مشاهدهٔ این حال بفردا در حق محجوبانست. یرونه
بعیدا ونریه قریبا. با وجود تو زمن راست نیاید که منم سورة العنکبوت
تسع وستون آیة بسم الله الرحمن الرحیم الم حروف مقطعه جهة
تعجیز خلق است تا دانند که کسی را بحقایق این کتاب راه نیست. وعقل هیج
کامل از کنه معرفه این کلام آکاه نی ع خرد عاجز وفهم در وی کم است. ودر حروف
اول این سوره کفته اند الف اشارت باسم الله است ولام بلطیف. ومیم بمجید.
میفرماید که الله منم روی بطاعت من آر لطیف منم اخلاص در عبادت
فرومکذار. مجید منم بزرکی دیکران مسلم مدار احسب الناس آیا پنداشتند
مردمان ان یترکوا آنکه فروکذاشته شوند ان یقولوا بآنکه کویند آمنا ایمان
آوردیم. یعنی می پندارند که بمجرد قول آمنا دست از ایشان باز دارند وهم لا
یفتنون ○ وحال آنکه ایشان آزموده نشوند باوامر ونواهی. یا مبتلا نکردند در
نفس ومال. یا امتحان نکنند ایشانرا بهجرت وجهاد وامثال آن. این آیت در شان
جمعی مسلمانانست که در مکه بودند. وایشانرا هجرت از دیار ودار قرار

دشوار می آمد و مهاجران از مدینه بدیشان پیغام میدادند که اسلام
شما مادام که در جوار کفار باشید تمام نیست • بعضی بر نیت هجرت بیرون آمدند
و مشرکان آگاه شده ایشان را از راه برگردانیدند • حق سبحانه جهة تسلیهٔ ایشان
فرستاد • که تصور نمی باید کرد که بی کشایش بلا دعوی ولا درست بود بیت
عاشقان را درد دل بسیار می باید کشید • جور یار و طعنهٔ اغیار می باید کشید • و اصح آنست که
مهجع مولای عمر بن الخطاب رضی الله عنه روز بدر بن خم تیر عمار حضرمی شهید شد •
و بر لفظ مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم کذشت • که پیش رو شهیدان
اهل توحید او خواهد بود • مادر و پدر از فوات مهجع بسیار جزع و فزع مینمودند حق
سبحانه آیة فرستاد که بمجرد قول ایمان بی ابتلا و امتحان کاری از پیش نمیرود
وَلَقَدْ فَتَنَّا و بدرستی که ما امتحان کردیم و در فتنه انداختیم الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ آنانرا که
پیش از این مؤمنان بودند • یعنی این صورت در همه امم واقع بوده و نقد دعوی
هر یک بر محک بلا آزموده اند فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ پس ظاهر میکرداند خدای الَّذِينَ صَدَقُوا
آنانرا که راست کفتند در دعوی ایمان وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ ◉ و متمیز میسازد
دروغ کویانرا در دین یا می نماید این هر دو کروه را بخلق • یا جزا میدهد ایشانرا
بآنچه میدانند از صدق و کذب ایشان نظم در محبة هر که او دعوی کند • صد هزار امتحان
بروی تند • کر بود صادق کشد بار جفا • ور بود کاذب کریزد از بلا أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ
بلک می پندارند آنانکه يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ میکنند بدیها • چون کفر و معاصی أَنْ
يَسْبِقُونَا آنکه پیشی کیرند بر ما • و ما را عاجز سازند از مجازاة بر مساوی ایشان
سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ◉ بد حکمیست آنکه میکنند • در فتوحات مذکورست که آیا می پندارند
کنه کاران که به سیآت خود بر مغفرت و شمول رحمت من سبقت کیرند •

این حلمی ناپسندیده است • زیرا که رحمت من سبقت کرفته است بر ذنوب
ایشان که • موجب غضب باشد بیت کر کناه تو از عدد بیش است • سبقت رحمتی از آن بیشست
مَنْ كَانَ يَرْجُوا هر که باشد که امید دارد لِقَاءَ اللَّهِ لقای خدای را در بهشت • یا وصول
به ثواب الهی • و کفته اند هر که ترسد از رستخیز و عرض او بر خدای • کو آماده باش
فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ پس بدرستی که مدتی که خدای مقرر کرده برای لقا • یا جزا لَآتٍ هر اینه آینده است
وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست شنوا مر کفتار بندکانرا الْعَلِيمُ ◉ دانا بضمایر و اسرار ایشان
وَمَنْ جَاهَدَ و هر که جهاد کند با کفار • یا با هوای نفس عذاب فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ پس
جز این نیست که جهاد میکند لِنَفْسِهِ برای خود • چه ثواب آن عاید بدوست إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای لَغَنِيٌّ هر اینه بی نیازست عَنِ الْعَالَمِينَ ◉ از طاعات و مجاهدات
عالمیان • و تکلیف عباد بعبادات جهت صلاح احوال ایشانست وَالَّذِينَ آمَنُوا
و آنانکه کرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کردارهای نیکو لَنُكَفِّرَنَّ
هر اینه محو کنیم سَيِّئَاتِهِمْ بدیهای ایشانرا وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ و هر اینه پاداش دهیم
ایشانرا أَحْسَنَ الَّذِي نیکوتر عملی را آنکه كَانُوا يَعْمَلُونَ ◉ بودند که
میکردند • یعنی توحید را که بهترین عمل ایشانست جزا دهیم • و باقی اعمال را با
آنکه در فضیلت مساوی آن نیست • بر همان قیاس یا پاداش دهیم ایشانرا بهتر و بیش از
از عمل ایشان • یکی را ده و زیاده تا هفتصد • زیرا که ایشان محتاجند و من بی نیاز
مصراع رسم باشد کز غنی چیزی رسد محتاج را • آورده اند که چون سعد ابی وقاص رضی
الله عنه بدولت اسلام سر افراز کشت • مادرش حمنة بنت ابی سفیان سوکند خورد
که از آفتاب بسایه نروم • و از هر چه بدان مایهٔ زندکی مدد یابد تناول نکنم
تا تو از دین محمد که اختیار کرده بیزار نشوی • سعد صورت حال بعرض حضرت

عنهم از ایشان صح

رسالت صلوات الله وسلامه علیه رسانید • واین آیة نازل شد که وَوَصَّيْنَا
الْإِنسَانَ وامر کرده ایم آدمی را بِوَالِدَيْهِ به پدر و مادر او حُسْنًا نیکویی یعنی فعلی که
محض خوبی باشد وَإِن جَاهَدَاكَ واگر کوشش نمایند والدین • وجنگ وجدال کنند
با تو لِتُشْرِكَ بِي تا شرک آری بمن • وانباز گیری مَا لَيْسَ آنچیزی را که نیست لَكَ
ترا بِهِ بالوهیة او عِلْمٌ دانشی تعبیر کرد از نفی الوهیة بنفی علم بآن • یعنی اگر مادر و
پدر ترا تکلیف کنند با آنکه انباز گیری برای من • چیزی را که الوهیة آن ندانی • وفی
الواقع ثابت نیست جزما فَلَا تُطِعْهُمَا پس فرمان ایشان مبر که اطاعت
مخلوق • در معصیت خالق • روا نیست إِلَيَّ بسوی مجازاة منست مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما
از مومن ومشرک • وبار وعاق فَأُنَبِّئُكُم بس بیاگاهانم شما را وقت جزا دادن بِمَا
كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ● بآنچه هستید که میکنید وَالَّذِينَ آمَنُوا وآنانکه ایمان آوردند
بعد از کفر وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وبکردند کارهاء شایسته بعد از فساد لَنُدْخِلَنَّهُمْ
هر اینه داخل کردانیم ایشانرا فِي الصَّالِحِينَ ● در زمره ستودکان • یا در آریم در
مدخل ایشان که بهشت است وَمِنَ النَّاسِ واز مردمان مَن يَقُولُ کس هست که می کوید
آمَنَّا بِاللَّهِ کرویدیم بخدای • مراد منافقان اند یا قومی ضعیف الایمان که میکفتند
ایمان داریم فَإِذَا أُوذِيَ پس چون ایذا کرده شود فِي اللَّهِ در راه خدای • بسبب دین او
یعنی چون کفره او را عذاب کنند جَعَلَ کردانند • یعنی دارد وشمارد فِتْنَةَ النَّاسِ
رنج وعذاب مردمانرا كَعَذَابِ اللَّهِ مانند عذاب خدای • یعنی ترک ایمان کنند
از خوف عذاب خلق • چنانچه ترک کفر می باید کرد از خوف عذاب خدای وَلَئِن جَاءَ و
اگر بیاید نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ یاری از نزد پروردکار تو • یعنی فتحی وغنیمتی لَيَقُولُنَّ هر اینه
کویند إِنَّا بدرستی که ما كُنَّا مَعَكُمْ هستیم با شما در دین وملت • پس ما را در غنیمت

شریک سازید أَوَلَيْسَ اللَّهُ آیا نیست خدای بِأَعْلَمَ داناتر از همه دانایان بِمَا فِي صُدُورِ
الْعَالَمِينَ ● بآنچه در دلهاء عالمیان است • از صفاء اخلاص وکدورت نفاق
وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ وهر اینه میداند خدای الَّذِينَ آمَنُوا آنانرا که کرویده اند بدل وَلَيَعْلَمَنَّ
الْمُنَافِقِينَ ● ومیداند منافقانرا • ایشانرا در دنیی متمیز خواهد ساخت با بلا
وامتحان در بلاچه بمحنت وبلیت جوهر مردان شناخته شود • چنانچه بآتش عیار
زر ونقره معلوم میکردد بیت به شکل وهیأت انسان زره مروزنها • توان
بصبر وتحمل شناخت جوهر مرد • اگر نه پاک بود از بلا بخواهد جست • وگر در اصل
بود پاک صبر خواهد کرد • ودر لباب آورده که ابو سفیان وامیة بن خلف
عمر خطاب وخباب را رضی الله عنهما کفتند که از دین محدث روی بتابید • وطریقه
قدیم پدران فرو مکذارید • واگر در اقامت بر دین آبا کناهی باشد ما آنرا بر داریم
وشما را در زیر بار کناه نکذاریم • حق سبحانه فرمود که وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و
کفتند آنانکه نکرویدند لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که تصدیق کردند اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا پیروی کنید
راه ما را • یعنی متابع کیش پدران باشید وَلْنَحْمِلْ وباید که ما برداریم خَطَايَاكُمْ
کناهان شما را • امرست در تأویل جزا • یعنی اگر متابعت ما کنید • ما خطاهاء
شما برداریم وَمَا هُم وحال آنست که نیستند کافران بِحَامِلِينَ بر دارندکان
مِنْ خَطَايَاهُم از کناهان مؤمنان مِّن شَيْءٍ هیچ چیز إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان لَكَاذِبُونَ
دروغ کویانند • در سخن خود که میکویند • بار خطای مؤمنان برداریم • وایشان
بر حمل آن از اندک وبسیار قادر نخواهند بود • بجهة کرانی بار کناه خود • و
بار کناه آنان نیز که بسبب ایشان کمراه شده اند • کما قال سبحانه وَلَيَحْمِلُنَّ
أَثْقَالَهُمْ وهر اینه بر خواهند داشت در قیامت بارهاء کران کناهان خود را

وبارهای کران دیکر با بار مع اثقالهم

وَأَثْقَالًا بابارهاء کران خود. یعنی وزر و وبال آنان را که کمراه ساخته اند
اضافة آثام وجرایم ایشان خواهند ساخت. بی آنکه چیزی از کناه کمراهان کم
کردد وَلَيُسْأَلُنَّ وهر اینه سوال کرده خواهند شد تابعان ومتبوعان
يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ۝ از آنچه هستند که بر می بافند
از باطل وحیل که سبب اضلال خلق میشود وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا وبدرستی که ما فرستادیم
نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ نوح را بسوی قوم او فَلَبِثَ پس درنک کرد فِيهِمْ درمیان
ایشان. بجهت دعوت ایشان بطریق حق أَلْفَ سَنَةٍ هزار سال إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا
مکر پنجاه سال روایة اشهر آنست که نوح علی نبینا وعلیه السلام چهل ساله مبعوث
شد. ونهصد وپنجاه سال خلق را بخدای دعوت کرد وبعد از طوفان شصت سال زیست
ودر احقاق از وهب رحمه الله نقل میکند که عمر نوح علیه السلام هزار وچهارصد سال
بوده. صاحب عین المعانی فرموده که سیصد وهفتاد ساله مبعوث شد. و
نهصد وپنجاه سال دعوت کرد. وبعد از طوفان سیصد وپنجاه سال بزیست. ملک
الموت علیه السلام بوقت قبض روح از وی پرسید که ای دراز ترین پیغمبران از
جهت عمر دنیی را چون یافتی فرمود که یافتم مانند خانهٔ که دو در داشته
باشد از یکی در آیند. وبدیگری بیرون روند نظم کر عمر تو عمر نوح ولقمان باشد
آخر بروی چنانکه فرمان باشد در بودن دنیی وبرون رفتن از وی یکروز وهزار سال یکسان
ایراد قصهٔ نوح علیه السلام. جهة تسلیهٔ سید انامست. صلی الله علیه وسلم
وتنبیه بر کشیدن ایذا از قوم. وتهدید مکذبان بذکر طوفان. یعنی نوح
علیه السلام نهصد وپنجاه سال جفای قوم کشید. وهمچنان دعوت میکرد
وسعی نیکو وید فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ پس بکرفت قوم او را طوفان عذاب وَهُمْ ظَالِمُونَ

ع

وایشان ستمکاران بودند بکفر فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجاه دادیم نوح را وَأَصْحَابَ
السَّفِينَةِ ویاران کشتی را. یعنی هر که باوی بود از مؤمنان. وهر چه در سفینه بود
از انواع جانوران وَجَعَلْنَاهَا وکردانیدیم کشتی را. یا واقعهٔ نوح را آيَةً راستی
یا عبرتی لِلْعَالَمِينَ ۝ برای عالمیان. تا بدان استدلال کنند. یا پند کیرند وَإِبْرَاهِيمَ
ویاد کن ابراهیم را إِذْ قَالَ چون کفت لِقَوْمِهِ مر کروه خود را از اهل بابل اعْبُدُوا اللَّهَ
بپرستید خدای را وَاتَّقُوهُ وبترسید از عقاب او ذَٰلِكُمْ این عبادت وترس
خَيْرٌ لَكُمْ بهترست مر شما را از دین وآیینی که در آید إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۝ اکر
هستید که دانید خیر را از شر. ونفع را از ضر إِنَّمَا تَعْبُدُونَ جز این نیست که می پرستید
مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای أَوْثَانًا بتان را وَتَخْلُقُونَ وبر می بافید إِفْكًا دروغی که بتان را
خدا نام میکنید إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ بدرستی که آنان را که پرستش میکنید مِنْ
دُونِ اللَّهِ بجز خدای لَا يَمْلِكُونَ نمیتوانند وقدرت ندارند که روزی دادن فَابْتَغُوا
پس بجویید عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ نزدیک خدای روزی که او توانا ست بر ایصال آن بمرزوقان
واو را پرستید به یکانکی وَاشْكُرُوا وشکر کویید لَهُ مر او را که شکر قید نعمت
عاجله. وصید نعمت آجله است إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۝ بسوی او باز کردیده خواهید
شد. تا اینجا سخن ابراهیم بود صلوات الله وسلامه علی نبینا وعلیه. آنکه حق
سبحانه تهدید میکند قریش را ومیفرماید وَإِنْ تُكَذِّبُوا واکر تکذیب کنید ای
اهل مکه پیغمبر مرا فَقَدْ كَذَّبَ پس بدرستی که تکذیب کرده اند رسل خود را أُمَمٌ
جماعتها مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما. چون قوم نوح. وهود. وصالح علیهم السلام
واز تکذیب ایشان مر پیغمبران را ضرری نرسیده. بلکه مضرت ایشان بدیشان
لاحق شده. که مستحق عقوبة دنیا وآخرت شده اند پس از تکذیب شما نیز حبیب

خمس

دهند لکم شمارا رزقا روزی مر واعبدوه و او

مراجه زبان وَمَا عَلَى الرَّسُولِ ونیست بر فرستاده إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ⊙ مکر پیغام
رسانیدنِ آشکارا. واو پیغام رسانید وبه بیم وامید شما رادعوت کرد.
واز عقوبات آخرت بترسانید. وشما بعث ونشر را منکر شدید أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ
آیا نمی بینید وحفص بغیبة میخواند یعنی آیا نمی بینند منکران بعث که چگونه.
يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ آشکارا میکرداند خدای آفریدکان را. واز نیست هست میکند.
ثُمَّ يُعِيدُهُ پس باز ایشان را بعد از موت باز کرداند بحیات إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که ابدا
واعاده عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ بر خدای آسانست. قُلْ بکوای محمد مر منکرانرا که از راه
تفکر واستدلال سِيرُوا بروید فِي الْأَرْضِ در زمین فَانْظُرُوا كَيْفَ پس بنکرید که چگونه
بَدَأَ الْخَلْقَ بیافریده است خدای خلق را با اختلاف اشکال وافعال واحوال ثُمَّ اللَّهُ
پس خدای يُنْشِئُ ظاهر کرداند النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ آفریدن دیکر را. ملخص سخن آنست
که چون بدیدید وبدانستید که خالق همه در ابتدا الله است. حجت لازم شود
بر شما در اعادت. وبضرورت دانید که آنکه مبدئ خلایق است میتواند بود. که
مُعید ایشان باشد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از بدو واعادت.
قَدِيرٌ تواناست. بجهت آنکه قدرت صفت ذاتی اوست. وذات او نسبت بهمه
عشر
ممکنات یکسانست. پس چون بر نشأه اولی قادرست. هر اینه از نشأه اخری عاجز
نخواهد بود يُعَذِّبُ عذاب کند مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد عذاب او وَيَرْحَمُ مَنْ
يَشَاءُ وببخشد بر هر که خواهد بخشش او وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ ⊙ وبحکم او باز کردیده
خواهید شد در روز جزا. کفته اند عذاب کند بخذلان. وببخشاید بتوفیق ایمان. در
کشف الاسرار آورده که عذابش از روی عدلست. ورحمتش از راه فضل. هر کرا خواهد
باوی عدل کند واز پیش براند. وآنرا که خواهد باوی فضل نماید. ولطف

خویش بخواند نظم اگر رانی ز راه عدل رانی. وگر خوانی ز روی فضل خوانی. مرا بار اندرو
خواندن چه کارست. اگر خوانی وگر رانی تو دانی. در زاد المسیر آورده که عذاب
زشت خوییست. ورحمت بخوش خلقی. ونزد بعضی عذاب ورحمت بمیل دنیاست
وبه ترک آن. یا به حرص وقناعت. یا امتابعت بدعت وملازمت سنت. یا
به تفرقهٔ خاطر وجمعیت دل. امام قشیری قدس سره فرموده که عذاب آنست که
بنده را با او کذارد. ورحمت آنکه خود متولی کار او شود ع تا تو با شی یار ما رونق
نکیرد کار ما وَمَا أَنْتُمْ ونیستید شما ای مردمان بِمُعْجِزِينَ ⊙ عاجز کنندکان
مر پروردکار خود را از عذاب خود فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی اگر خواهید که از
حکم او بکریزید وبزیر زمین متواری شوید نتوانید وَلَا فِي السَّمَاءِ ونه در
آسمان. یعنی اگر در آسمان باشید هم عاجز کننده. وکفته اند مراد آنست که ونه
هر که در آسمان است قادر بود بر عاجز کردن خدای وَمَا لَكُمْ ونیست شما را مِنْ
دُونِ اللَّهِ بجز خدای. ودر موضح کوید ونیست شما را از عذاب خدای مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی
که نکاه دارد وَلَا نَصِيرٍ ونه یاری که بصدد دفع آن در آید وَالَّذِينَ كَفَرُوا و
آنانکه نکرویدند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهاء خدای. یعنی بکتاب او. یا بدلایل وحدت وَ
لِقَائِهِ وبلقاء او. یعنی بسرای آخرت وبعث أُولَٰئِكَ آن کروه يَئِسُوا نا امید
شدند مِنْ رَحْمَتِي از بخشایش من در دنیی. یا نا امید خواهند شد در روز قیامت.
وتعبیر بماضی جهة تحقق وقوع است وَأُولَٰئِكَ وآن کروه لَهُمْ مر ایشانراست
عَذَابٌ أَلِيمٌ ⊙ عذابی دردناک. یعنی دایم بسبب کفر ایشان. پس بعد ازین
معترضات باز ذکر قصهٔ ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام میکند.
ومیفرماید فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ جواب قوم ابراهیم علیه السلام مر او را بعد از

منع ایشان ازبت پرستی • وبعد از کسرهتان الا ان قالوا مکر آنکه کفتند بعضی ازیشان
با بعضی که اقتلوه بکشید اورا او حرقوه یا بسوزید • واتفاق نمودند بر سوختن
واورا در آتش انداختند فانجاه الله پس برهانیدم ورا خدای من النار از ضرر آتش
وآنرا برو سرد با سلامت کردانید ان فی ذلک بدرستیکه درین رهانیدن لآیات
نشانهاء قدرتست از خمود آتش وترك احراق • ورستن کل وریحان ازان لقوم
یؤمنون ○ برای کروهی که میکروند چه ایشان بتفحص ازان • وتامل دران
نفع میکیرند وقال وکفت ابراهیم علیه السلام انما اتخذتم جز این نیست که فرا کرفتید
من دون الله بجز خدای اوثانا بتان را بخدایی مودة بینکم برای دوستی میان شما
یعنی تا شما بت پرستان بکدیکر بپوندید • وبر عبادت ایشان اجتماع نمایید فی
الحیوة الدنیا در زندکانی دنیا • یعنی تا در دنیا باشید آن دوستی باقیست ثم یوم القیامة
پس روز قیامت یکفر کافر شود وبیزاری کند ومنکر کردد بعضکم
از شما که متبوعانند ببعض مر بعضی را که تابعان اند ویلعن بعضکم ولعنت کنند
برخی از شما • یعنی پیروان وارزال بعضا مر برخی را که پیشروان واشرافند ومأویکم
النار وبازکشت همه شما دوزخست وما لکم ونیستند شما را دران روز من ناصرین
یاران ومددکاران • که خلاص یابید بمدد ایشان از آتش • وچون حضرت ابراهیم
علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بسلامت از آتش بیرون آمد • پس بکروید وتصدیق
کرد له لوط مر ورا لوط علیه السلام که خواهرزاده • وبقولی برادرزاده او بود
وقال وکفت ابراهیم مر قوم ومر ساره را که دختر عم وی بود • وبوی ایمان آورده
انی مهاجر بدرستی که من هجرت کننده ام ازین قوم الی ربی بآنجا که امر پروردکار
منست انه هو العزیز بدرستی که او غالبست • مرا مغلوب دشمنان نسازد •

الحکیم

الحکیم ○ دانا • وبحکمت کار پیش دارند • پس لوط وساره با وی اتفاق نموده
از کوثی که سواد کوفه است بحران رفتند • وازانجا بولایت شام در آمده ابراهیم
به فلسطین نزول فرمود • ولوط بموتفکه رفت • صاحب کشاف آورده که ابراهیم
علیه السلام در وقت هجرت هفتاد وپنج ساله بود • ودرهمین سال خدای اسمعیل را
علیه السلام بوی داد از هاجر که کنیزك ساره خاتون بود • وچون سن مبارك آنحضرت
بصد ودوازده • یا صد وبیست رسید • حق سبحانه از ساره ویرا فرزندی بخشید
چنانچه میفرماید ووهبنا له وما بخشیدیم مر ورا در سن پیری فرزندی اسحق و
یعقوب ونبیره یعقوب وجعلنا ونهادیم فی ذریته النبوة در فرزندان او
نبوت را • یعنی در بنی اسمعیل وبنی اسرائیل والکتاب وکتابها را • یعنی توریة
وانجیل وزبور • وفرقان وآتیناه اجره ودادیم اورا مزد او فی الدنیا درین سرای
بآنکه فرزند دادیم اورا در کبر سن از عجوزه عقیم • یا ذریه طیبه ارزانی داشتیم
وپیغمبری وکتب بدیشان عطا کردیم • یا اورا مقبول خلق ومحبوب دلها ساختیم •
تا همه اهل ملل نسبت خود بوی درست میکنند • یا حکم کردیم • بصلوات بروی
تا آخر دهر • ماوردی کوید مزد او در دنیا بقاء ضیافت اوست • یعنی همچنانچه در حال
حیات در مهمانخانه وی دعوت انداخته بود • حالا نیز هست • وخاص وعام •
ازان مائده برفایده بهره مندند وانه وبدرستی که او وفی الآخرة دران سرای لمن
الصالحین ○ از جمله شایستکان وپسندیدکانست ولوطا ویاد کن لوط را علیه
السلام اذ قال چون کفت لقومه مر کروه خود را از اهل موتفکات ائنکم
آیا شما لتأتون الفاحشة می آیید بدان کار زشت • وحفص ائنکم میخواند • یعنی
بدرستی که شما بفاحشه می آیید • یعنی میکنید کاری که بغایت زشتست • وبسبب

اسحق که

قباحت آن مَا سَبَقَكُم پيشى نكرفت بر شما بِهَا بآن فاحشه مِنْ أَحَدٍ هيچ يكى مِنَ الْعَا
ازعالميان • جهة آنكه طباع سليمه ازين عمل متنفرست • ونفوس پاكيزهٔ اين كار را كاره
أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ آيا شما مى آييد بمردان بطريق مباشرت وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ
وميبريد راه را بر رهكذريان • يعنى مال ايشان ميكيريد • و ايشان را ميكشيد
يا غريبانرا برين عمل اكراه ميكنيد • وبدين سبب مردم آمد شد رها كرده اند
وراه بند شده وَتَأْتُونَ و مى آييد فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ در مجلس خود بفعلهاء
زشت • يعنى كارها ميكنيد كه عقلا و عرفا نيكو نيست • جوز دشنام دادن
ومزاح بفحش وصفير زدن • وسنگريزه بانكشت بريكديكر افكندن • ومهرها
ازكمان كروهه برره كذريان انداختن • وشرب خمر وضرب اوتار ومزامير و
سخريه با مسافران • وامثال آن فَمَا كَانَ پس نبود جَوَابَ قَوْمِهِ جواب قوم
وى مر سخن وى را إِلَّا أَنْ قَالُوا مكر آنكه كفتند ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ بيار عذاب خداى را بما
إِنْ كُنْتَ اكر هستى تو مِنَ الصَّادِقِينَ ◯ از راست كويان • در آنكه اين فعلهاء
قبيح است • وبسبب آن عذاب بشما نازل خواهد شد • يعنى ما ترك اين عملها
نخواهيم كرد • تو اكر راست ميكويى كه خدايى هست • وتو پيغمبر اويى پس بكو تا
عذاب فرستد بما • جون لوط عليه السلام از ايشان نوميد شد قَالَ كفت از روى
مناجات رَبِّ انْصُرْنِي خدايا يارى ده مرا بانزال عذاب عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ
بر كروه تباه كاران وَلَمَّا جَاءَتْ آنهنكام كه آمدند رُسُلُنَا فرستادكان ما
يعنى ملايكه إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى بسوى ابراهيم بجهت بشارت فرزند قَالُوا كفتند
إِنَّا مُهْلِكُو بدرستى كه ما هلاك كنندكانيم أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ اهل اين ديه سدوم را
كه تكذيب خواهرزادهٔ تو ميكنند إِنَّ أَهْلَهَا بدرستى كه اهل آن ديه كَانُوا ظَالِمِينَ

ع ١٢ عشر

هستند ستمكاران بكفر • وانواع منكرات قَالَ كفت ابراهيم عليه السلام
إِنَّ فِيهَا لُوطًا بدرستى كه در آن ديه لوط است • واو از ظالمان نيست قَالُوا كفتند
ملائكه نَحْنُ أَعْلَمُ ما داناتريم بِمَنْ فِيهَا بهر كه در روستا از مؤمن وكافر • وما
از حال لوط عليه السلام غافل نيستيم لَنُنَجِّيَنَّهُ هر آينه او را رهايى خواهيم داد
وَأَهْلَهُ وكسان او را إِلَّا امْرَأَتَهُ مكر زن او را كه او كَانَتْ باشد مِنَ الْغَابِرِينَ
از باقى ماندكان در عذاب يا در ديه • يعنى خواهيم كفت تا لوط عليه السلام از
ميان قوم بيرون رود با اهل خود • وهمه كسان وى بيرون روند • مكر زن او كه
در ميان قوم بماند • وبا ايشان هلاك شود وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ وآنهنكام كه آمدند
رُسُلُنَا لُوطًا فرستادكان ما بسوى لوط سِيءَ بِهِمْ اندوهناك شد بديشان وَ
ضَاقَ وتنك شد بِهِمْ بسبب ايشان ذَرْعًا از جهت دل • يعنى تنكدل كشت كه
نبادا كه از قوم او بديشان رنجى رسد • جهت آنكه ايشان متعرض غربا ميشدند
فرشتكان اثر ملال بر جبين مبارك لوط مشاهده كرده • او را تسلى دادند وَقَالُوا
لَا تَخَفْ وكفتند مترس وَلَا تَحْزَنْ و اندوه مدار إِنَّا مُنَجُّوكَ بدرستى كه ما رهانندهٔ ايم
ترا وَأَهْلَكَ وكسان ترا إِلَّا امْرَأَتَكَ مكر زن ترا كه او كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ
باشد از باز پس ماندكان • وهلاك شدكان إِنَّا مُنْزِلُونَ بدرستى كه ما فرود آرندكانيم
عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ بر اهل اين ديه رِجْزًا عذابى مِنَ السَّمَاءِ از آسمان يعنى سنك
باران بِمَا كَانُوا بسبب آنكه بودند كه پيوسته يَفْسُقُونَ ◯ فسق ميكردند •
پس بحكم خداى لوط با اهالى خود خلاص يافت • وكفار مؤتفكه هلاك شدند •
وشهر خراب شدهٔ ايشان عبرت عالميان كشت • جنانجه ميفرمايد وَلَقَدْ تَرَكْنَا
وبدرستى كه ما بكذاشتيم مِنْهَا از قريه آيَةً بَيِّنَةً نشانهٔ روشن لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

خمس

براى كروهى كه تعقل كنند. و اعتبار كيرند و آن نشانهٔ آثار ديار خراب ايشانست
يا حجاره سجّيل كه دران زمين ميتوان يافت. يا آبهاء سياه كه هنوز هست وَ
إِلَىٰ مَدْيَنَ و فرستاديم بسوى اهل مدين أَخَاهُمْ شُعَيْبًا برادر ايشان در نسب شعيب
فَقَالَ پس كفت يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ اى كروه من بپرستيد خدايرا وَارْجُوا الْيَوْمَ
الْآخِرَ و اميد داريد ثواب روز بازپسين را. يعنى عملى كنيد كه بدان اميد ثواب
توان داشت. يا بترسيد از شدت روز قيامت وَلَا تَعْثَوْا و غايت تباهى مجوييد
فِي الْأَرْضِ در زمين مدين بنقص كيل و وزن مُفْسِدِينَ در حالتى كه قاصد فساد
باشيد فَكَذَّبُوهُ پس بدروغ داشتند شعيب را عليه السلام. و از فساد ممتنع نشدند
فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس بكرفت ايشانرا زلزلهٔ سخت. يا صيحهٔ جبرئيل عليه السلام
كه دلها بدان در تن لرزان افتاد فَأَصْبَحُوا پس بامداد كردند فِي دَارِهِمْ در سرايهاى
خود جَاثِمِينَ ● بزانو در آمدكان و مردكان حى وَعَادًا وَثَمُودَ و ياد كن قوم عاد و ثمود. و
هلاكت ايشانرا وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ و بدرستى كه روشن شده است هلاكت
ايشان مر شمارا مِنْ مَسَاكِنِهِمْ از منزلهاء ايشان بحجاز. و يمن. كه بران ميكذريد
و آثار عذاب معاينه مى بينيد وَزَيَّنَ و بياراست لَهُمُ الشَّيْطَانُ براى ايشان ديو
سركش. يعنى ابليس أَعْمَالَهُمْ كردارهاء ايشانرا از كفر و تكذيب فَصَدَّهُمْ
پس باز داشت ايشانرا عَنِ السَّبِيلِ از راه راست كه انبيا ايشانرا بدان ميخواندند
وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ ● و بودند بينايان. يعنى متمكن بودند از نظر و فكر و ملاحظه
بديدهٔ بصيرت. اما بدان اشتغال نكردند. يا زيرك. و باريك بين بودند بكمال
خود. و سخن پيغمبرانرا نامعقول پنداشتند وَقَارُونَ و ياد كن قارون را وَفِرْعَوْنَ
وَهَامَانَ و فرعون و هامانرا وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَىٰ و بدرستى كه آمد بديشان

موسى عليه السلام بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهاء روشن. و معجزهاء هويدا فَاسْتَكْبَرُوا
پس سركشى كردند فِي الْأَرْضِ در زمين مصر. و تعظم ورزيدند وَمَا كَانُوا و نبودند
سَابِقِينَ ● پيشى كيرندكان بر حكم خداى. بلكه حكم خداى در ايشان رسيد وَكُلًّا
پس همهٔ اينانرا كه ياد كرده شد أَخَذْنَا كرفتيم و عقوبة كرديم بِذَنْبِهِ بكناه ايشان
فَمِنْهُمْ پس بعضى از ايشان مَنْ أَرْسَلْنَا كسى بود كه فرستاديم عَلَيْهِ حَاصِبًا برو
بادى سخت كه در و سنك ريزه بود. يعنى قوم لوط وَمِنْهُمْ و از ايشان مَنْ أَخَذَتْهُ
الصَّيْحَةُ كس بود كه بكرفت اورا عذاب صيحة. چون قوم ثمود. و اهل مدين وَمِنْهُمْ
و از ايشان مَنْ خَسَفْنَا كسى بود كه فرو برديم بِهِ الْأَرْضَ او را بزمين چون قارون وَ
مِنْهُمْ و از ايشان مَنْ أَغْرَقْنَا كس بود كه غرقه ساختيم ايشانرا در آب. چون
قوم نوح و فرعونيان وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ و نبود خداى كه ستم كند بر ايشان
يعنى بى جرم ايشانرا عقوبة كند وَلَٰكِنْ كَانُوا وليكن بودند ايشان كه بجهل يا عناد
أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ● بر نفسهاء خود ستم ميكردند. و خودرا بكفر و معصية
هدف تير عذاب ميساختند نظم اى كه حكم شرع را رد ميكنى. راه باطل ميروى بس ميكنى
چون تو كردى بد بدى يابى جزا. پس بديها جمله با خود ميكنى مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مثل آنانكه
فرا كرفتند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خداى أَوْلِيَاءَ دوستان يعنى خدايان كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ
مانند عنكبوتست كه براى خود اتَّخَذَتْ بَيْتًا فرا كيرد خانهٔ وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ
و بدرستى كه سست ترين خانها لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ خانهٔ عنكبوتست. كه نه سقف
دارد و نه ديوار. و نه كرما باز دارد و نه سرما لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ● اكر باشند
كافران كه دانند چيزى را. هر اينه بدانند كه اين مثليست از براى دين ايشان
يعنى خانهٔ عنكبوت سست و بى اعتبار است. و هيچ چيز را نشايد. دين ايشان نيز

خوار و بی مقدارست • و ازان هیچ نکشاید • صاحب بحر الحقایق فرموده که عنکبوت
هر جند بر خود می تند • زندانی برای نفس خود میسازد • و قیدی بر دست و پای خود
می نهد • پس خانهٔ او مجلس اوست • آنهاییکه بدون خدا اولیا کیرند • یعنی
بپرستش هوا و محبت دنیا و متابعت شیطان میل کنند • بسلاسل و اغلال وبال و زرو
مقید کشته • روی خلاصی ندارند • و عاقبت در مهلکهٔ نیران • و درکهٔ بعد
و حرمان افتاده معاقب و معذّب کردند • و بعضی هواهاء نفس را در بی اعتباری
بتار عنکبوت تشبیه کرده اند • کما قیل • از هوا بکذر که بس بی اعتبار افتاده است
رشتهٔ دام هوا جون تار بیت العنکبوت إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدای میداند
مَا تَدْعُونَ آنچه میخوانید • یعنی میپرستید مِنْ دُونِهِ بجز وی مِنْ شَيْءٍ از هر جیزی
جون بت • و ملک • و آدمی • و کوکب وَهُوَ الْعَزِيزُ و او غالبست و در ملک خود
شریک ندارد الْحَكِيمُ محکم کارست بحکمت • عقوبة مشرکان را تاخیر میکند •
وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ و این مثلها نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ می آریم • و بیان میکنیم برای مردمان
وَمَا يَعْقِلُهَا و در نمی یابند ثمره و فایدهٔ آنرا إِلَّا الْعَالِمُونَ مکر دانایان که تدبر
میکنند • در حقایق جیزها خَلَقَ اللَّهُ بیافرید خدای تعالی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
آسمانها و زمین را بِالْحَقِّ برای اظهار حق • نه برای باطل و بازی إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در
آفریدن لَآيَةً نشانه ایست روشن • یا در ضرب امثال عبرتیست لِلْمُؤْمِنِينَ • مر کرویدکان را
اتْلُ بخوان مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ آنچه وحی کرده میشود بتو مِنَ الْكِتَابِ از قرآن
وَأَقِمِ الصَّلَاةَ و بپای دار نماز را إِنَّ الصَّلَاةَ بدرستی که نماز تَنْهَى باز میدارد عَنِ
الْفَحْشَاءِ از کاری که نزد عقل زشت بود وَالْمُنْكَرِ و از عملی که بحکم شرع منهی
باشد • یعنی سبب باز ایستادن می باشد از معاصی • جه مداومت بر و موجب

دام ذکر

دوام ذکر • و مورث کمال خشیة است • و بخاصیة بنده را از کناه باز دارد
آورده که جوانی انصاری ملازمت جماعة نموده • با حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم نماز میکذارد • و هیچ نوع از فواحش نبود که مرتکب آن نمی شد • صورت
حکایت حال او بموقف عرض رسانیدند • آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه
فرمود • انّ صلوته ستنهاه • زود باشد که نماز او ورا ازان باز دارد • اندک
زمانی را توفیق توبه یافت • و از زهّاد صحابه شد • و در وسیط باسناد خود • از
انس بن مالک رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود
که هر که باز ندارد نماز او ورا از فحشا و منکر زیاده نشود او را بدان نماز از
حق سبحانه الا دوری • صاحب تاویلات آورده که هر یکی را از تن • و نفس
و دل • و سر • و روح • و خفی نمازیست باز دارنده • نماز تن باز داشتن است • از معاصی
و ملاهی • و صلوة نفس مانعست از رذایل و علایق و اخلاق مردیه و هیئات مظلمه
و نماز دل باز دارد ظهور فضول • و وفور غفلت را و صلوة سر منع نماید التفات
بما سوی حضرت را • و صلوة روح نهی کند از استقرار بملاحظهٔ اغیار • و صلوة
خفی بکذراند • سالک را از شهود اثنینیة و ظهور انانیة • یعنی بر وظاهر کردد که
از روی حقیقة بینت جز یکی نیست نقد این عالم • باز بین و بعالم مفروش
وَلَذِكْرُ اللَّهِ و هر اینه ذکر خدا أَكْبَرُ بزرکترست از ذکر همه جیز زیرا که ذکر او
طاعتست • و ذکر غیر او طاعت نیست • یا بزرکترست از آنکه کسی قدر آن بشناسد
یا بزرکتر از آن است که ذکری دیکر با او معارضه کند • و بقول بعضی که کویند مراد
از ذکر نمازست • معنی این باشد که نماز بزرکترست از سایر طاعات • یا ازان
بزرکترست که بر صاحب خود موجب عقوبة فحشا و منکر باقی کذارد • محققان

باشد که ذکر خدای بنده را بزرکترست • از ذکر بنده خدایرا • چه ذکر بنده
آمیخته است باغراض وذکر خدای صافیست از کدورات علل واعواض • یاذکر
بنده حالیست فنا بدو شتابد • وذکر خدای باقیست زوال بدو راه نیابد • ذو النون
قدس سره فرموده که ذکر او بزرکترست ازان جهة که تو او را یاد نکنی • مکر
بعد از آنکه او ترا یاد کند • سلمی رحمه الله فرموده که ذکر او دراز نست شمارا بهشت
از ذکر شما در بن وقت اورا • در نفحات از حضرت شیخ ابی سعید ابی الخیر روح الله
روحه نقل میفرماید که ذکر خداوند بزرکترابیت • نه چنانکه تو او را یاد کنی او
ترا یاد کند ذکر او بزرکترست ذکر تو سپدا بود • که تا کجا بود • تو یاد کنی خدایرا در خور خود
او یاد کند ترا ولی در خور خویش وَاللّٰهُ يَعْلَمُ وخدای میداند مَا تَصْنَعُونَ ○
آنچه میکنید از نماز و غیر آن • وجزای شما مناسب عمل خواهد بود الجزء الحادی
وَالعِشْرُونَ وَلَا تُجَادِلُوا و پیکار مکنید وجدال منما یید اَهْلَ الْكِتَابِ با اهل کتاب
یعنی با کسانی که در عهد شما اند • یا جزیه قبول کرده اند اِلَّا بِالَّتِي هِيَ مکر بخصلتی که آن
اَحْسَنُ نیکوترست • یعنی خشونت ایشانرا بخوش خویی مقابله کنید • وغضب
ایشانرا بحلم اِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ مکر آنانکه ستم کردند از ایشان • یعنی عهد
بشکستند • یا جزیه باز کرفتند • وکفته اند ظالمان از اهل کتاب آنها اند که اثبات
ولد میکتند مر خدایرا وَقُولُوا و بکویید با ایشان که بصدق تمام آمَنَّا ایمان
آورده ایم بِالَّذِي اُنْزِلَ بانچیزی که فرستاده شده است اِلَيْنَا بسوی ما یعنی
قرآن وَاُنْزِلَ اِلَيْكُمْ و بآنچه فرستاده اند بشما • یعنی توریة • و زبور • و انجیل
وَاِلٰهُنَا وخدای ما وَاِلٰهُكُمْ وخدای شما وَاحِدٌ یکیست وَنَحْنُ لَهُ وما مر خدای خودرا
مُسْلِمُونَ ○ کردن نهادکانیم و مخلصان و موحدان • وشما اتخاذ ارباب میکنید

خمس
ع

از احبار و رهبان وَكَذٰلِكَ و همچنانکه فرو فرستادیم بر انبیا کتب خود را
اَنْزَلْنَا فرو فرستادیم اِلَيْكَ الْكِتَابَ بسوی تو قرآنرا • کتابی موافق با کتب سابقه
در اصول دین فَالَّذِينَ پس آنانکه آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ داده ایم ایشانرا علم
کتاب متقدمه • چون ابن سلام و امثال او رضی الله عنهم يُؤْمِنُونَ بِهِ می کروند
بقرآن • یا مراد آنها اند که پیش از بعثت بمصطفی و قرآن کرویده بودند • چون قس بن
ساعده و بحیرا و نسطور و ورقه واضراب ایشان وَمِنْ هٰؤُلَاءِ و ازین کروه
عرب مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ کس هست میکرود بقرآن • یا بمحمد صلی الله علیه و سلم وَمَا يَجْحَدُ
بِآيَاتِنَا و منکر نشوند آیتهای کتاب ما را اِلَّا الْكَافِرُونَ ○ مکر نا کرویدکان
از یهود چون کعب بن الاشرف و از معاندان عرب چون ابو جهل وما تدری
وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا و نبودی تو که بخوانی مِنْ قَبْلِهِ پیش از قرآن مِنْ كِتَابٍ هیچ کتابی
از کتب منزله وَلَا تَخُطُّهُ و نمینویسی کتابی را بِيَمِينِكَ بدست راست خود • تاکید ست
در نفی کتابة • یعنی هرکز نخوانده • ومطلقا خط ننوشته • که اکر چنانچه خوانده
یا نویسنده میبودی اِذًا آنهنکام لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ ○ در شك افتادندی تباه
کاران • و کج روان • یعنی مشرکان عرب کفتندی که چون میخواند • و مینویسد
پس قرآنرا از کتب پیشینیان التقاط کرده و بر ما میخواند • یا جهودان در شك
افتادندی که • ما در کتب خود خوانده ایم که پیغمبر آخر الزمان امی باشد • واین کس
قاری و کاتب است • و در تیسیر آورده که خط و قراءت فضیلة بوده است
مر غیر پیغمبر را • وعدم آن فضل معجز آنحضرت بوده • وچون معجزه ظاهر شد
و در امتهٔ او شك • و شبهه نماند • حق سبحانه در آخر عمر این فضیلت نیز بوی
ارزانی داشته تا معجزهٔ دیکر باشد • وابن ابی شیبه در مصنف خویش از طریق عون بن

عبدالله نقل میکند که • ما مات رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی کتب
وقرأ • واین صورت منافی قرآن نیست • زیرا که در آیت نفی کتابت را مقرر
ساخته بزمانی قبل از نزول قرآن • ومذهب آنانکه وی امی داشته از اول عمر تا بآخر
بصواب اقربست نظم بقلم کر نرسید انکشتش • بود لوح و قلم اندر مشتش
از سواد خط اکر دیده به بست • بکمالش نرسد هیچ شکست • بود او نور وخط تیره ظلم
نشود نور وظلم جمع بهم بل هو بلکه قرآن آیات بینات آیتهاء روشنست فی
صدور الذین در سینهٔ آنانکه اوتوا العلم داده شده اند علم را • یعنی مؤمنان
اهل کتاب • یا صحابهٔ کرام که آنرا یاد میکنند • تا هیچ کس تحریف نتواند کرد • وخواندن
قرآن از ظهر القلب خاصهٔ امهٔ مرحومه است • چه کتب متقدمه را از اوراق
میخوانده اند • قولی آنست که هو راجع است بحضرت پیغمبر • یعنی محمد صلی الله
علیه وسلم • وکارهای او • وعلم بآنکه او امی است آیتهاء روشنست • مر آنانرا که
دانا اند بکتب الهی • وواقف بر صفات وسمات حضرت رسالت پناهی وما یجحد
بآیاتنا ومنکر نشوند مر آیتهاء مارا که محمدست وقرآن الا الظالمون ○ مکر کاملان
در ظلم که مکابره میکنند • باوجود وضوح دلایل اعجاز وقالوا وکفتند کافران لولا
انزل چرا فرو فرستاده نمیشود علیه بر محمد آیة من ربه نشانهٔ از پیش پروردکار او
یعنی معجزه چون ناقهٔ صالح • وعصای موسی • ومایدهٔ عیسی علی نبینا وعلیهم السلام
قل انما الآیات بکو جز این نیست که آیتها و معجزها عند الله نزدیک خدای است • هر کاه
خواهد • وهر جا خواهد • وبر هر که خواهد فرو فرستد • واظهار آن بقبضهٔ
اقتدار واختیار من نیست وانما انا وجز این نیست که من نذیر مبین ○ بیم کننده ام
آشکارا • یعنی تخویف میکنم بلغتی که شما دریابید اولم یکفهم آیا بسنده نیست

ایشان را حجتی هویدا و معجزی واضح انا انزلنا آنانکه ما فرستاده ایم علیک
الکتاب بر تو قرآنرا وپیوسته یتلی علیهم خوانده میشود بریشان • بزبان ایشان
وایشان افصح مردم اند • واسرار بلاغت واطوار فصاحت بریشان مخفی نیست • وتو
تحدی کرده • وکوتاه ترین سورهٔ در برابر قرآن از یشان طلبیده • وایشان لشکر
میکشند • ومال وجان در محل بازند • وبمعارضهٔ آن نمیپردازند • معجز ازین روشنتر
کجا باشد • وکفته اند جمعی بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمدند وبعضی
از سخنان یهود نوشته با خود آوردند • ومدعا آنکه میخواهیم که علم خود را بآن
افزون سازیم • حضرت فرمود که همین کمراهی بس • قومی را که از انجه نبی ایشان
بدیشان آورده رغبت کنند بچیزی که غیر نبی ایشان آورده •• واین آیة نازل شد •
که آیا کفایة نیست ایشانرا قرآن که بریشان میخوانند ان فی ذلک بدرستی که درین
کتاب لرحمة هر اینه بخششیست • یا نعمتی بزرک مرکسی را که متابعت او کند •
وذکری وپندی ونصیحتیست لقوم یؤمنون مر کروهی را که تصدیق کنند
قل کفی بالله بکو بسنده است خدای بینی وبینکم میان من وشما شهیدا کواه بر سخن
من • چه مرا تصدیق میکند بمعجزات یعلم میداند ما فی السموات والارض
آنچه در آسمانها وزمینها ست • پس حال من وشما برو مخفی نخواهد بود والذین آمنوا
وآنانکه کرویدند بالباطل بناحق چون یهودیه ونصرانیه • یا ایمان آوردند
بمعبودان باطل وکفروا بالله وکافر شدند بخدای بحق اولئک آن کروه
هم الخاسرون ○ ایشانند زیان کاران که بدل کردند کفر را با ایمان ویستعجلونک
وشتاب میکنند کافران ترا بالعذاب به نزول عذاب چون نضر بن حارث وامثال او
ولولا اجل مسمی واکر نه مدتی بودی نام برده ومعین برای عذاب هر قومی

لجاءهم العذاب هر اینه بیامدی بمستعجلان عذاب موعود ولیاتینهم
و بی شك خواهد آمدن آن عذاب بدیشان بغتة ناكاهان در دنیی یا بوقت مرك
یا در آخرت وهم لا یشعرون ● وایشان نداتند آمدن آنرا یستعجلونك بالعذاب
طلب تعجیل میكنند ترا بحلول عذاب وان جهنم وحال آنكه دوزخ لمحیطة
بالكافرین ● فروكرفته است واحاطه كرده بنا كرویدكان • یعنی موجبات
جهنم • جون كفر و معاصی محیطست بدیشان • یا فاعل بمعنی مستقبل بوده
یعنی احاطه خواهد بدیشان یوم یغشیهم العذاب روزی كه در آید عذاب
بر ایشان من فوقهم از زبر سرهاء ایشان ومن تحت ارجلهم واز زیر پایهاء ایشان
ویقول و كوید خدای • یا فرشته بفرمان وی مر دوزخیانرا كه ذوقوا بچشید
ما كنتم تعملون ● جزاء آنچه بودید كه میكردید • دنیی دار عمل بود
و عقبی دار جزاست • هرچه آنجا كاشته اید اینجا میدروید نظم تو تخمی بیفشان كه
جون بدروی • ز محصول شاد و خرم شوی • آورده اند كه جمعی مؤمنان
در مكه اقامت كرده از جهت قلت زاد • وكمی استعداد • یا بسبب محبت
اوطان • یا صحبت اخوان • هجرت نمیكردند • و بترس و هراس پرستش خدای
مینمودند • حق سبحانه آیة فرستاد یا عبادی ای بندكان من الذین آمنوا
آنانكه كرویده اید • از اهل شرك بیكسو روید • و صحبت مؤمنان طلبید • و
اكر در بلدی آشكارا عبادت نمیتوانید كرد ان ارضی بدرستی كه زمین من واسعة
كشاده است هجرت كنید از موضع خوف بمنزل امن فایای پس مرا فاعبدون
پرستش نمایید خالصا • واینجا كفته اند نظم سفر كن چو جایت ناخوش بود
كزین جای رفتن بدان ننك نیست • وكر تنك كردد ترا جایگاه • خدای جهانرا جهان تنك نیست

واكراز

واكر از دوستی اهل و ولد پا بسته بلد شده اید • روزی مفارقت ضروری خواهد
بود • زیرا كه كل نفس هر نفسی ذائقة الموت چشنده مركست • و بمرك از همه جا
و همه كس خواهد برید ثم الینا پس بسوی ما ترجعون ● باز كردیده خواهند شد
و حفص بخطاب خواند • یعنی شما باز كردیده خواهید شد بجزای ما • پس بدار الشرك
اقامت نباید كرد • و روی بكعبهٔ امان • یعنی آستانهٔ حضرت پیغمبر آخر
الزمان باید آورد والذین آمنوا و آنانكه بكرویدند بخدا و پیغمبر وعملوا الصالحات
و بكردند عملهاء نیكو • یعنی اداء فرایض نمودند لنبوئنهم هر اینه فرود آریم
ایشانرا من الجنة از بهشت غرفا بمنزلهاء بلند • و غرفهاء ار جمند تجری میرود
من تحتها الانهار از زیر آن غرفها جویها خالدین درحالتی كه جاودان باشند
فیها در آن غرفها یا در بهشت نعم اجر العاملین ● نیك مزدیست مر عمل كنندكان
خیر را بهشت الذین صبروا آنانكه شكیبایی ورزیدند بر آزار مشركان و هجرت از
اوطان وعلی ربهم و بر پروردكار خود نه بر غیر او یتوكلون ● توكل می كنند
و كار خود بدو میسپارند • مؤمنان مكه این آیتها شنیده عزم هجرة بمدینه
نمودند • و دغدغهٔ دیكر دست داد كه ببلدهٔ كه ما را در آن اسباب معیشت مهیا
نباشد • جكونه توان رفت • آیة آمد وكاین من دابة و بسا از جنبندكان
كه بهیچ وجه لا تحمل بر نمیدارد رزقها روزی خود را • یعنی طاقت و قوت
برداشتن ندارد • یا ذخیره نمیكند و ذخیره كننده • از جانوران آدمیست
و موش و مور • و كفته اند عقعق ذخیره نهد و فراموش كند • و در كشاف
از بعضی نقل میكند كه بلبلی را دیدم • كه خوردنی در زیر بالهای خود نهان میكرد
القصه جانوران بسیارند • از دواب • و طیور • و وحوش • و سباع • و هوام •

وحیوانات بی که ذخیره ننهند وحامل رزق خود نشوند اللّه یرزقها
خدای روزی دهد ایشانرا وایاکم وشما را نیز پس از عدم اسباب معیشت
در بلاد غربت اندیشه مکنید نظم هست ز فیض کرم ذو الجلال مشربها رزاق بین
آب زلال شاه وگدا روزی ازو میخورند مور وملخ قسمت ازو میبرند وهو
السمیع واو شنواست مر قول شمارا که روزی از کجا خوریم العلیم ○ دانا
بآنکه شمارا روزی از کجا دهد ولئن سألتهم واگر بپرسی مر اهل مکه را که
من خلق السموات والارض که بیافرید آسمانها وزمینها را لیقولن اللّه
هر اینه گویند خدای چه این مسئله در عقول قرار گرفته که واجبست انتهای
ممکنات بیکی که واجب الوجود باشد وچون ایشان میدانند که خالق
ارض وسما اوست فانی یؤفکون ○ پس کجا برگردانیده میشوند از توحید یعنی
چرا روی از راه حق برمی تابند وبسلوک سبیل باطل میشتابند اللّه یبسط الرزق
خدای میگستراند وفراخ میگرداند روزی را لمن یشاء برای هر کس میخواهد
من عباده از بندگان خود ویقدر وتنگ میسازد له مر آنرا که میخواهد
ضمیر عاید است بغیر مذکور چه تقسیم دالست بران وگفته اند موسع له
ومضیق علیه یکیست یعنی بهر بنده که خواهد گاهی فراخ گرداند
وگاهی تنگ سازد ان اللّه بدرستی که خدای بکل شیء بهمه چیز از قبض وبسط
علیم ○ داناست ومصلحت بندگان بر وی مخفی ولئن سألتهم واگر بپرسی از مشرکان
عرب که من نزل که فرو فرستاد من السماء از ابر یا آسمان ماء آبی فاحیا
پس زنده کرد وتازه ساخت به الارض بآن آب زمین را من بعد موتها از پس
مردگی وافسردگی آن لیقولن اللّه هر اینه میگویند خدای یعنی معترفند

بانّه موجد

بانّه موجد ممکنات اوست وبا وجود این بعضی مخلوقات او را با او در
عبادت شریک میسازند قل الحمد للّه بگو شکر وسپاس مر خدای را که از این
ضلالت مرا ومتابعان مرا نگاه داشته بل اکثرهم بلکه بیشتر کافران لا یعقلون
در نمی یابند وسخن متناقض میگویند اقرار دارند بخالقیة او ومخلوق او را شریک او
میدانند وما ونیست هذه الحیوة الدنیا این زندگانی دنیا الا لهو مگر مشغولی بی
کاری ولعب وبازی یعنی در سرعت انقضا وزوال ببازی کودکان می ماند
که یکجا جمع آیند وساعتی بدان مبتهج گردند واندک زمانی ملول ومانده
گشته متفرق شوند وچه زیبا گفته بیت بازیچه ایست طفل فریب این متاع دهر
بی عقل مردمان که بدو مبتلا شدند وان الدار الآخرة وبدرستی که سرای دیگر لهی
الحیوان اوست سرای حیات ابدی یعنی زندگانی جاوید در وی خواهد بود لو کانوا
یعلمون ○ اگر باشند مردمان که بدانند اختیار نکنند دنیی فانی را بر سرای
جاودانی فاذا رکبوا پس چون نشینند کافران فی الفلک در کشتی وبسبب موج
در گرداب اضطراب افتند دعوا اللّه بخوانند خدای را مخلصین در حالتی که خالص کنندگان
باشند له الدین برای خدا دین خود را یعنی ظاهر باشند در صورت آنها که مخلصانند
چه یاد نکنند مگر خدای را ودر کشف آن شدت پناه بوی برند وبس فلما نجاهم پس
آنهنگام که نجاة دهد خدای ایشانرا واز بحر بیرون آرد بسلامت الی البر بسوی دشت
اذا هم آنگاه ایشان یشرکون ○ شرک آرند یعنی باز گردند بعادت خویش لیکفروا
تا کافر شوند بما آتیناهم بدانچه دادیم ایشانرا از نعمت نجاة ولیتمتعوا وتا برخوردار
شوند باجتماع بر عبادت اصنام یا برخورند از زندگانی این جهان فسوف
یعلمون ○ پس زود باشد که بدانند عاقبة کار خود را بوقت عقوبة اولم یروا

ایا ندید نداهل مکه وندانستند انا جعلنا آنکه ما کردانیدیم شهر ایشانرا حرما
آمنا حرمی با ایمنی یعنی اهل آن ایمن اند از قتل وغارت ویتخطف الناس وحال آنکه
ربوده میشوند مردمان من حولهم از کرداکرد بلاد ایشان یعنی مردمانرا میکشند
واسیر میکنند در حوالی مکه وکسی متعرض ایشان نمیکردد افبالباطل آیا بباطل
که بتانند یا شیاطین یؤمنون میکروند وبنعمة الله وبنعمت خدای یعنی بنبی
نعمتی ظاهر که تمکن است در حرم وایمنی از خوف یکفرون ○ کافر میشوند و
دلیل کفران نعمت شرک ایشان است ومن اظلم وکیست ستمکارتر ممن افتری از کسی که
برنبندد وبسازد علی الله کذبا بر خدای دروغی وکما بردکه اورا شریکی هست
او کذب بالحق یا تکذیب کند قرآنرا یا رسول را لما جاءه آنهنکام که بیاید بوی
الیس آیا نیست یعنی هست فی جهنم در دوزخ مثوی جایکاه اقامت للکافرین
برای ناکرویدکان والذین جاهدوا وآنانکه کوشش نمایند فینا درکار ما واقامت دین
لنهدینهم هر اینه راه نمائیم ایشانرا سبلنا براهها خود وان الله وبدرستیکه
خدای لمع المحسنین ○ با نیکوکارانست یعنی با مجاهدان بنصرت واعانت ایراد
مجاهده کرد بطریق اطلاق تا متناول باشد جهاد ظاهر وباطن را پس آنانکه
جهاد کنند در راه ما با دشمنان دین وبا نفس وهوا بنمائیم ایشانرا راه وصول
بدولت لقا شیخ سهل تستری قدس الله روحه فرموده که هرکه کوشش کند در
اقامت سنت بنمائیم اورا سبل جنت امام قشیری رحمه الله آنانکه بیارایند
ظاهر خودرا بمجاهدات آرایش دهیم باطن ایشانرا بمشاهدات شیخ ابوبکر
واسطی روح الله روحه میفرماید که هرکه جهد کند برای ما راه دهیم اورا
بسوی خود در بحر آورده که هرکه کوشش نماید در طلب ما بنمائیم اورا راه دریافت

الامن طلبنی وجدنی هرکه ما جوید مارا یابد در ترجمه بعضی از کلمات زبور
آورده اند بیت انا المعبود فاطلبنی تجدنی انا المقصود فاطلبنی تجدنی اگر در جست
جوی من شتابی مراد خود بزودی بازیابی

سورة الروم ستون آیة مکیة

بسم الله الرحمن الرحیم الم ○ ابوالجوزا رحمه الله از ابن عباس رضی الله عنهما
نقل کرده که حروف مقطعه اشیه ربانی اند هرحرفی اشارتست بصفتی که حق را
بدان ثنا کویند چنانچه الف از ین کلمه کنایتست از الوهیة ولام از لطف ومیم
از ملك وکفته اند الف اشارت باسم الله است ولام بنام جبرئیل ومیم باسم
محمد یعنی الله بواسطه جبرئیل وحی فرستاد بمحمد صلوات الله وسلامه علیه که
غلبت الروم مغلوب شدند رومیان وفارسیان بر ایشان غلبه کردند فی ادنی الارض
در نزدیکترین زمینی که عرب را باشد نسبت بزمین روم وآن اردن وفلسطین بوده
یا کسکر یا میان اذرعات وبصری وآنچنان بود که خسرو پرویز شهریار و
فرخان که دو امیر وی بودند با لشکر کران فرستاد تا بعضی از ولایات روم
بکرفتند ومردم روم منهزم کشتند ودر سال نهم بقول اصح از مبعث پیغمبر این
خبر بمکه رسید کافران شادمان شده از روی شماتت با اهل ایمان کفتند که
شما وترسایان اهل کتابید وما وفارسیان امیانیم پس از غلبه فارس بر روم
تفال میکنیم که ما بر شما غالب خواهیم کشت حق سبحانه این آیت فرستاد وبیان
کرد که وهم ورومیان من بعد غلبهم از پس مغلوب شدن ایشان سیغلبون
زود باشد که غالب شوند فی بضع سنین در اند سالی که میان سه ونه باشد
صدیق رضی الله عنه بعد از نزول آیة مشرکانرا کفت چشم شما روشن مباد بخدای که
اهل روم بر مردم فارس غالب خواهند شد در بضع سنین ابی بن خلف کفت نه

جنین است وما باتو کرو می بندیم • پس بر ده شتر جوان • ومدت سه سال کرو بستند
وصدیق صورت حال بعرض سید عالم صلی الله علیه وسلم رسانید • آنحضرت
فرمود که بضع میان ثلثه وتسعه است • بر و در مال و در مدت بیفزای • ابو بکر
رضی الله عنه باز کشت وتا نه سال • بر صد شتر مراهنه کردند وضمان از یکدیکر
بستدند • و در روز بدر که مسلمانان بر قریش غالب کشتند • خبر غلبهٔ رومیان
بر فارسیان رسید • وکویند این خبر روز حدیبیه محقق شد • وصدر رضی الله عنه •
صدیق شترها از ابی بقول اول • واز ضمانوی بقول ثانی بستد • وحضرت فرمود که صدقه
ده • القصه این آیت اخبار است از امور کاینه در مستقبل • وآن از جملهٔ اقسام اعجاز
قرآنی است لِلّٰهِ الْاَمْرُ مر خدایراست حکم وفرمان مِنْ قَبْلُ پیش از غلبهٔ فارس بر روم
وَمِنْ بَعْدُ وبعد از غالب شدن روم بر فارس • یعنی در همه وقت قضای او نافذ است
وهمه کارها در قبضهٔ اختیار اوست • در کشف الاسرار کفته که • قبل از لست • و
بعد ابد • یعنی امر ازلی وابدی او راست وَيَوْمَئِذٍ وآن روز که رومیان بر فارسیان
غلبه کنند يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ شاد خواهند شد مؤمنان بِنَصْرِ اللّٰهِ بیاری کردن
خدای مر اهل کتاب را • بر قومی که کتاب ندارند • جه در ین صورت انقلاب تفاؤلی است
وظهور صدق اخبار مؤمنان وبر دکر • وازدیاد یقین صحابه • وکفته اند فرح بآنست
که بعضی اعداء دین بر بعضی غلبه کردند • وجمعی را نابود ساختند • وآنجنان بود که
جون شهریار وفرخان بر بعضی بلاد روم مستولی کشتند • پرویز بغمازی ارباب غرض
بر هر دو برادر متغیر کشت • وخواست که یکی را بدست دیکری هلاک کند و
هر دو بر صورت حال واقف شده • کیفیت بقیصر روم عرضه داشت کردند
ودین ترسایی اختیار کرده سپهبد لشکر روم شدند • وپارسیان را مغلوب ساختند

یق

بعضی از

بعضی از بلاد ایشان بکرفتند يَنْصُرُ یاری میدهد خدای مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد •
وَهُوَ الْعَزِيزُ واو غالبست انتقام کشد از جمعی الرَّحِيمُ ◉ مهربانست غلبه
دهد جمعی را بر جمعی وَعْدَ اللّٰهِ وعده کرد خدای غلبهٔ روم • یا فتح مؤمنان او وعده کردنی
لَا يُخْلِفُ اللّٰهُ خلاف نمیکند خدای وَعْدَهُ وعدهٔ خود را • جه دروغ بر وی ممتنع است •
بلک راست میسازد وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند
صحت وعدهٔ او يَعْلَمُونَ میدانند ظَاهِرًا جیزهای آشکارا را مِنَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا از زندکانی
یعنی مال ومتاع وجاه ودولت اورا • یا اسباب معایش وتجارات • ودر وسیط •
کوید مراد دنیا نهادن • وزراعت کردن • واجراء انهار وقنواتست • که اکثر اهل
دنیا قواعد آنرا میدانند وَهُمْ وایشان عَنِ الْاٰخِرَةِ از امور آخرت که غایه ومقصود
آنست هُمْ غَافِلُونَ ◉ ایشان غافلان وبیخبرانند • تکریر ضمیر جهة تأکید است •
اَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا آیا تفکر نمیکنند فِيْ اَنْفُسِهِمْ در نفسهای خویش که مرآیای ممکنات است
یعنی هر جه در آفاق هست • نمودار آن در نفس میتوان یافت • یا جرا در کار نفس
خود تفکر نمینمایند تا از ابداء خود بر اعاده استدلال کنند مَا خَلَقَ اللّٰهُ نیافرید
خدای السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ آسمانها وزمین را وَمَا بَيْنَهُمَا وآنجه میان آسمان
وزمین است اِلَّا بِالْحَقِّ مکر برای حق • یعنی ثواب وعقاب • یا بحق یعنی بحکمت
ملخص آنکه آفریدن ارض وسما نه برای بازیست • بلکه آفرید جهة استدلال بر توحید •
وَاَجَلٍ مُسَمًّى وبرای وقتی نام برده که جون آن زمان برسد • بنهایة برسند • مراد
روز قیامت است وَاِنَّ كَثِيرًا وبدرستی که بسیاری مِنَ النَّاسِ از مردمان یعنی کفره
بِلِقَاۤءِ رَبِّهِمْ بدیدار پروردکار ایشان • یعنی بروز رستخیز که وقت لقاست لَكٰفِرُوْنَ
ناکرویدکان ومنکرانند اَوَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نمیکنند فِي الْاَرْضِ در زمین

دینی

یعنی بمضارع ثمود وعاد. بوقت تجارت فینظروا کیف کان تا به بینند که
چگونه بود عاقبة الذین عاقبة آنانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان از امم گذشته
کانوا بودند آن گروه اشد منهم سخت تر از اهل مکه قوة از روی توانایی
چون عادیان وامثال ایشان واثاروا الارض وبگردانیدند زمین را جهت زراعة
حبوب. وغرس اشجار. واستخراج معادن. واستنباط آب وعمروها وعمارت کردند
مر آنرا اکثر بیشتر مما عمروها از آنچه عمارت کردند مکیان. که اهل وادی
غیر ذی زرع اند. یا آنکه عمر یافتند در دنیی بیشتر از اعمار قریش وجاءتهم وآمدند
بدیشان رسلهم پیغمبران ایشان بالبینات بآیتهاء روشن. یا معجزهاء هویدا
وایشان بدان نگرویدند. حق سبحانه دمار از دیار وروزگار ایشان برآورد فما
کان الله لیظلمهم پس نبود خدای که ظلم کند بر ایشان. یعنی بی ارسال رسل و
بی کفر وتکذیب ایشانرا هلاک کند ولکن کانوا ولیکن بودند که بموجبات
عقوبات انفسهم یظلمون ○ بر نفسهای خود ستم میکردند ثم کان پس هست
عاقبة الذین سرانجام آنانکه اساؤا بد کردند یعنی کافر شدند السوای
بدتر که عقوبة وعذابست وگفته اند سوای اسم دوزخست. چنانکه حسنی اسم
بهشتست. یعنی دوزخ عاقبة مشرکان باشد ان کذبوا بسبب آنکه تکذیب کردند
بآیات الله بآیتهاء خدای. یعنی باور نداشتند قرآنرا یا عبرت نگرفتند بدلایل قدرت
وکانوا بها وبودند که بدان آیتها یستهزؤن ○ استهزا میکردند
الله یبدؤا الخلق خدای می آفریند خلق را از نطفه ثم یعیده پس دیگر باره زنده
میگرداند وبر می انگیزد بعد از مرگ ثم الیه پس بسوی جزا وحکم او یرجعون ○
باز گردانیده میشوند. وحفص بتاء میخواند بر طریق خطاب ویوم تقوم الساعة

ع۹

ودر روزی

ودر روزی که قایم شود قیامت یبلس المجرمون خاموش شوند مشرکان. خاموشی
کسی که منقطع باشد از حجت ولم یکن لهم ونباشد مر ایشانرا من شرکائهم از انبازان
ایشان. یعنی از خدایانی که شرکا نام نهاده بودند. چون ملائکه واصنام شفعاء
درخواست کنندگان. یعنی ایشان در دنیی میگفتند که آلهه ما شفیع ما خواهند
بود. در آن روز از شفاعت ایشان محروم ونا امید مانند وکانوا وباشند کافران
بشرکائهم بدان انبازان کافرین ○ ناگرویدگان. یعنی چون از مطلوب
نا امید گردند از ایشان بیزار شوند ویوم تقوم الساعة وروزی که قایم
گردد ساعت رستخیز یومئذ آنهنگام یتفرقون ○ پراکنده گردند مردمان
واز هم جدا شوند. گروهی روی باعلی علیین آرند. وجمعی در اسفل السافلین افتند
یکی بر درجه وصلت. یکی در درکه فرقت. آن بر سریر منحت. این در حضیض محنت
آنرا انواع ثواب واین را اصناف عذاب. جمعی از دولت تلاق نازان. وبرخی در آتش
فراق گدازان بیت یکی خندان بصد عشرت. یکی نالان بصد عسرت. یکی در راحت وصلت
یکی در شدت هجران فاما الذین اما آنانکه آمنوا گرویده باشند وعملوا الصالحات
وعملهاء پسندیده کرده فهم فی روضة پس ایشان در مرغزاری مشتمل بر ازهار
وانهار یحبرون ○ شادمان گردانیده باشند چنان شادمانی که اثر آن بر صحایف
وجنات ایشان ظاهر باشد. یا مکرم ومنعم باشند. یا ایشانرا بحلی وحلل بیارایند
در احقاق گفته اند که متوج سازندشان. ودر عین المعانی آورده که آواز
خوش شنوانند ایشانرا. وهیچ لذت برابر آن سماع نباشد. در خبرست که ابکار
بهشت تغنی کنند. باصواتی که خلایق مثل آن نشنیده باشند. واین افضل نعیم
بهشت بود. از ابو الدرداء رضی الله عنه پرسیدند که مغنیات بهشت بچه چیز

خبن

تغنی کنند • فرموده که • بالتسبیح یحیی معاذ رازی را قدس سره پرسیدند که
از آوازها کدام دوستتر داری فرموده که • منزامیر انس فی مقاصیر قدس بالحان
تحمید فی ریاض تمجید • صاحب کشف الاسرار فرموده که فردا دوستان خدا در
روضات بهشت میان ریاحین انس • بشادی و طرب سماع کنند فی مقعد صدق
عند ملیك مقتدر • و فرمان آید بداود علیه السلام که بآن نغمهٔ دلپذیر و صوت
شورانکیز که ترا داده ام زبور بخوان • ای موسی تو توریة تلاوت کن • ای عیسی
بقراءت انجیل مشغول شو • ای اسرافیل تو قرآن آغاز کن • ای درخت طوبی تو آواز
دلارای به تسبیح ما بکشای • امام ثعلبی از اوزاعی نقل میکند که هیچ کس خوش
آوازتر از اسرافیل نیست • جون آغاز تغنی کند همه فرشتکان از اوراد • و اذکار خود
باز مانند • حاصل سخن آنکه شریفترین لذتی بعد از مشاهدهٔ انوار تجلی در بهشت
سماع خواهد بود • و ازینجا کفته است آن عزیز در شرح مثنوی که • سماع منادی است
که در ماندکان بیابان بشریت را فزای دینی را • از عشرت آباد بهشت نورانی یاد میدهد
نظم مؤمنان کویند کاثار بهشت • نغز کردانید هر آواز زشت • ما همه اجزای آدم بوده ایم
در بهشت آن لحنها بشنوده ایم • کرچه برما ریخت آب و کل شکی • یاد مان آید از آنها اندکی
پس نی و جنك و رباب و سازها • جیزکی ماند بدان آوازها • عاشقان کین نغمها را بشنوند
جزو بکذارند و سوی کل روند • **وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا** و اما آنها که نکرویده باشند •
وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کرده مر آیتهاء ما را • یعنی قرآن • یا دلایل قدرت را
وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ و لقاء آن سرای • یعنی حشر و نشر را **فَأُولَئِكَ** پس آن کروه **فِي الْعَذَابِ**
مُحْضَرُونَ ◉ در عذاب حاضر کرده شدکانند **فَسُبْحَانَ اللَّهِ** مصدر است بمعنی
امر • یعنی تسبیح کویید خدای را و بپاکی یاد کنید یا نماز کذارید **حِينَ تُمْسُونَ**

هنکامی که بشبانکاه در آیید • مراد نماز شام و خفتن است **وَحِينَ تُصْبِحُونَ**
و هنکامی که ببامداد در آیید مراد نماز صبح است **وَلَهُ الْحَمْدُ** و مر او راست ستایش
فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها • یعنی هر که در آسمان و زمین است
حمد او کوید **وَعَشِيًّا** و دیکر نماز کذارید • در طرف آخر روز • یعنی نماز عصر **وَحِينَ**
تُظْهِرُونَ ◉ و هنکامی که در آیید بوقت ظهر • یعنی نماز پیشین صاحب
لباب فرموده که تسبیح رفع صوت نیست • پس اتصال او بصلوة جهریه خالی از نسبتی نیست •
و حمد جون دلالت بر رفع صوت ندارد • تخصیص ذکرش بنماز اخفاتیه مناسب
مینماید **يُخْرِجُ الْحَيَّ** بیرون می آرد خدای زنده را **مِنَ الْمَيِّتِ** از مرده • جون نخله از نواة •
و سنبله از حبه • و مرغ از بیضه • و انسان از نطفه • یا مصلح از مفسد • و مؤمن
از کافر • و عالم از جاهل **وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ** و بیرون می آرد مرده را **مِنَ الْحَيِّ** از زنده
بعکس آنها که مذکور شد **وَيُحْيِي الْأَرْضَ** و زنده میکرداند زمین را بکیاه •
بَعْدَ مَوْتِهَا بعد از افسردکی و پژمردکی آن **وَكَذَلِكَ** و مانند این اخراج **تُخْرَجُونَ**
بیرون آورده خواهید شد از قبور **وَمِنْ آيَاتِهِ** و از نشانها قدرت خدای **أَنْ خَلَقَكُمْ**
آنست بیافرید اصل شما • یعنی آدم را علیه السلام **مِنْ تُرَابٍ** از خاك **ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ**
پس اکنون شما **بَشَرٌ** مردمانید **تَنْتَشِرُونَ** ◉ پراکنده میشوید در زمین برای طلب
در اسباب معیشت **وَمِنْ آيَاتِهِ** و از علامات توانایی او **أَنْ خَلَقَ** آنست که بیافرید
لَكُمْ برای شما **مِنْ أَنْفُسِكُمْ** هم از شما • یعنی از جنس شما **أَزْوَاجًا** زنان **لِتَسْكُنُوا**
إِلَيْهَا تا میل کنید بحسب جنسیة بدیشان و آرام کیرید با ایشان • جه جنسیة
سبب ملایمتست و مخالفت و اسطهٔ منافرت **نظم** بجنس خود کند هر جنس آهنك •
ندارد هیچ کس از جنس خود ننك • بجنس خویش دارد میل هر جنس • فرشته با فرشته انس با انس •

ع ١١ عشر

وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ وساخت • يعنى پديد آورد ميان شما وازواج شما مَوَدَّةً دوستى
وَرَحْمَةً ومهربانى در موضح آورده كه مودّت بمجرّد تزويج • ورحمت بسبب
زادن فرزند • يا مودّت بر خردسالان • ورحمت بر پيرزالان إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستى
در آفريدن ازواج مُشاكل ومشابه مردان بر بشريّة لَآيَاتٍ هر اينه دلالتهاست
لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ۝ مر كروهى را كه تفكر كنند • وبر حكمت اين صورت مطلع شوند
وَمِنْ آيَاتِهِ وازدلالتهاء قدرت او خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفريدن آسمانها وزمينها
وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ ومخالفت زبانهاء شما در سخن كفتن • چه باوازهاء پست
وبلند • وچه بفصاحت ولكنت • يا اختلاف لغتهاء شما از عربى • وتركى • وفارسى
وهندى • وامثال آن • در لباب آورده كه اصول زبانهاء مختلف هفتاد ودو است
نوزده در اولاد سام است • وهفده در فرزندان حام • وسى وشش در نبى يافث
وَأَلْوَانِكُمْ وديكر اختلاف رنكهاى شما در سفيدى • وسرخى • وسياهى وزردى
يا در تخطيطات اعضا وهيئات • واشكال آن كه مطلقا هيچ آدمى در همه چيز مشابه
آدمى ديكر نيست • حتى توامين كه با وجود توافق موادّ واسباب ايشان • البته در بعضى
چيزها مخالف خواهد بود إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستى كه در مخالفت السنه والوان آدميان
با آنكه از يك پدر ومادر زاده اند لَآيَاتٍ نشانهاء قدرت وحكمتست لِلْعَالِمِينَ
مر همه عالميان را • يعنى بر هيچ عاقلى از ملك • وانس • وجن پوشيده نيست كه درين
اختلاف حكمتى كلى مندرج است • چه اگر برين وجه نبودى • امتياز بين الاشخاص
مشكل بودى • وبسيارى از مهمات معطل ماندى • وحفص بكسر لام خوانده يعنى
اين دلالت مر دانايانراست • كه دران نظر كنند وبغور آن برسند وَمِنْ آيَاتِهِ
وازعلامات قدرت كامله او مَنَامُكُمْ خواب كردن شماست بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ

بشب وروز جهة استراحت قوى نفسانى • وقوت قوى طبيعى وَابْتِغَاؤُكُمْ
وجستن شما روزى را مِنْ فَضْلِهِ از بخشش او • يعنى طلب معاش بروز وشب •
وكفته اند منام مخصوص بشبست • وابتغا بروز • ودر آية تقديم وتاخيرى هست
بحسب معنى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستى كه در خواب شب ومعيشت روز لَآيَاتٍ دلالتها
وعبرتهاست لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ۝ براى كروهى كه بشنوند بكوش هوش وَمِنْ
آيَاتِهِ وازنشانهاء حكمت او يُرِيكُمُ الْبَرْقَ آنست كه مينمايد بشما برق را خَوْفًا براى
ترسانيدن مسافر از صاعقه وَطَمَعًا ودر طمع افكندن مقيم براى باران وَيُنَزِّلُ
وفرو ميفرستد مِنَ السَّمَاءِ مَاءً از جهت آسمان • يا از ابر آبى فَيُحْيِي پس زنده ميكرداند
بِهِ الْأَرْضَ بدان آب زمين را • تا از وكياه برويد بَعْدَ مَوْتِهَا پس از افسردگى و
پژمردگى آن إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستى كه در برق وباران لَآيَاتٍ علامتهاست بر قدرت الهى
لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ۝ مر كروهها كه تعقل كنند در تكون حادثات جو • تا بر ايشان
ظاهر كردد • كمال قدرت صانع در هر حادثه وَمِنْ آيَاتِهِ وازنشانهاى توانايى او أَنْ
تَقُومَ السَّمَاءُ آنست كه مى ايستد آسمان بى ستون وَالْأَرْضُ وزمين بر روى آب
بِأَمْرِهِ بفرمان او • يعنى نكاه داشتن او مر ايشانرا ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ پس چون بخواند
شما را اسرافيل بنفخهٔ اخيره دَعْوَةً خواندنى بدين نوع كه • يا ايها الموتى اخرجوا •
اى مردكان بيرون اييد مِنَ الْأَرْضِ از زمين إِذَا أَنْتُمْ آنكاه شما تَخْرُجُونَ بيرون آييد
از قبرهاء خود • وخروج خلق از قبور نيز يكى از آيات قدرت اوست وَلَهُ ومر اوراست
مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر كه در آسمانها وزمينهاست • همه مخلوق ومملوك
ومربوب وى اند كُلٌّ لَهُ همه مر ورا قَانِتُونَ ۝ فرمان بردارانند • در موت وحيات
وبعث • ونشور • ودرين احوال از حكم او وتمرّد نميتوانند ورزيد وَهُوَ واوست الَّذِي

وتازه ميرمد

خمس

يَبْدَؤُا الْخَلْقَ آنكه اول بار بيافريند خلق را آنكه بميراند ثُمَّ يُعِيدُهُ پس باز زنده گرداند
ورا وَهُوَ وباز آوردن أَهْوَنُ آسانست عَلَيْهِ برخداى همچنانچه نخست آفريدن
يا اعاده باعتقاد شما آسانترست از ابدا. پس چون ابدا را اقرار داريد اعاده را
چرا منكريد. وابدا واعاده نزد قدرت يكسانست نظم چون قدرت او منزه از نقصانست
آوردن خلق وبردنش يكسانست. نسبت بمن وتو هرچه دشوار بود. در قدرت بركمال او آسانست
وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ ومر اوراست صفت برتر ووصف بزرگتر. چون قدرت كامله. و
حكمت شامله. ووحدت ذات. وعظمت صفات فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها
وزمينها وَهُوَ الْعَزِيزُ واوست غالبى كه عاجز نشود. از ابداء ممكن واعاده او الْحَكِيمُ
دانا بصواب كه افعال او بر مقتضاى حكمت باشد ضَرَبَ بيان ميكند خداى لَكُمْ
براى شما مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ مثلى فرا گرفته از احوال نفسهاء شما هَلْ لَكُمْ آيا هست
شما را اى آزادان مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ از مماليك شما كه ملك يمين اند مِنْ
شُرَكَاءَ هيچ انبازان فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ در آنچه داده ايم شما را از اموال واسباب فَأَنْتُمْ
پس شما وايشان فِيهِ در ان چيز سَوَاءٌ يكسان باشيد. يعنى چنانچه شما تصرف ميكنيد
در مال وملك خود ايشان نيز توانند تَخَافُونَهُمْ ترسيد ازيشان كه در تصرف مستقل
شوند كَخِيفَتِكُمْ مثل ترسيدن شما آزادان أَنْفُسَكُمْ از نفسهاء شما. يعنى از شريكان
آزاد. ملخص سخن آنست كه آيا اى خواجگان شما بندگان را در مال وملك خود شريك
ميسازيد. تا در تصرف در ان وتسلط بر ان مساوى باشيد. واز استبداد
ايشان ترسان شويد. در عين المعانى. وبعضى ديگر از تفاسير هست. كه چون
حضرت مصطفى صلى الله عليه وسلم. اين آية بر صناديد قريش خواند. گفتند.
كلا والله لا يكون ذلك ابدا. حاشا كه هرگز اين تواند بود آنحضرت صلوات الله

وسلامه

وسلامه عليه فرمود كه شما بندگان خود را در مال خود شريك نميدهيد.
پس چگونه آفريدگانرا كه بندهٔ خداى اند. در ملك او شريك ميسازيد نظم
خلق چون بندگان سر در پيش. مانده در بند حكم خالق خويش. جمله هم بنده اند هم بندى
نرسد بنده را خداوندى كَذَٰلِكَ مانند اين تفصيل نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصيل ميكنيم.
ومبين ميسازيم دلايل وحدت را لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ◯ براى گروهى كه عقل خود را
در تدبر امثال بكار برند. اما جاهلان وستمكاران از حقيقت اين سخنان بيخبرند
بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ بلكه پى روى ميكنند آنانكه ظَلَمُوا ستم كردند بر خود بشرك أَهْوَاءَهُمْ
آرزوهاء نفس خود را بِغَيْرِ عِلْمٍ بى دانشى فَمَنْ يَهْدِي پس كيست كه راه نمايد مَنْ أَضَلَّ
اللَّهُ آنرا كه فرو گذاشت خداى. وبسبب خذلان گمراه شد وَمَا لَهُمْ ونيستند مشركان
گمراه را مِنْ نَاصِرِينَ ◯ ياران وهواداران. كه از عذاب دوزخشان خلاص دهند.
فَأَقِمْ وَجْهَكَ پس راست دار اى محمد روى خود را لِلدِّينِ براى عبادت خداى باخلاص
گردان عمل خويش را حَنِيفًا در حالتى كه مايل باشى از همه دينها بدين اسلام.
وامة خود را بگو كه برين وجه اقامت كنند. وپيروى كنيد همه فِطْرَتَ اللَّهِ دين خداى
الَّتِي آن فطرتى كه بحكمت فَطَرَ النَّاسَ بيافريد مردمانرا عَلَيْهَا براى آن. وگويند
مراد از فطرت شناختن صانع است. وآن در روز الست همه آدميانرا حاصل شده
پس ميفرمايد كه ملازم آن عهد باشيد. كه بران مفطور شده ايد لَا تَبْدِيلَ نهى است
در صورت نفى. يعنى تبديل مدهيد لِخَلْقِ اللَّهِ مر خلق خداى را يعنى دينى را كه
خداى خلق را بران آفريد. وميثاق ازيشان فرا گرفت ذَٰلِكَ آنست الدِّينُ الْقَيِّمُ كيش
راست وراه مستقيم وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ وليكن بيشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ
نميدانند استقامت دين را. بسبب اعوجاج طبع. وعدم تدبر مُنِيبِينَ حالست

از ضمیر اقم یعنی ای محمد روی بدین آر با امت خود در حالتی که باز کردند کانند
الیه بسوی حق از غیر او • شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرموده که انابة رجوع است
از حق بحق • و منیب آنرا کویند که او را جز حق سبحانه مرجعی نبا شد بیت
تو مرجعی همه را من رجوع با که کنم • کرم تو در نپذیری کجا روم جکنم وَاتَّقُوهُ و بترسید
از وی وَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ و بپای دارید نماز را وَلَا تَكُونُوا و مباشید مِنَ الْمُشْرِكِينَ
از شرك آرندکان بترك نماز متعمدًا • خطاب با امتست • و در تیسیر از شیخ محمد اسلم
طوسی رحمه الله نقل میکند که حدیثی بمن رسیده • که هرجه از من روایة کنند
عرض کنید بر کتاب خدای اگر موافق بود قبول کنید • من این حدیث را که • من ترك
الصلوة متعمدًا فقد كفر • خواستم که با آیتی از قرآن موافقت پیدا کنم • سی سال
تامل کردم • تا این آیة یافتم که • واقیموا الصلوة ولا تکونوا من المشرکین مِنَ الَّذِينَ
و مباشید از انانکه فَرَّقُوا دِينَهُمْ جدا کردند و پراکنده ساختند دین خود را
وَكَانُوا شِيَعًا و کشتند کروه کروه • مراد مشرکانند که دین اسلام را کذاشته یکی
بت پرستید • و یکی ملك • و یکی ستاره • یا یهود و نصاری که هر یك جندین فرقه اند
یا خوارج • و ابو امامه را رضی الله عنه در ان باب خبری مرفوع است • یا اهل بدعة
كُلُّ حِزْبٍ هر کروهی بِمَا لَدَيْهِمْ بانجه نزدیك ایشانست از دین فَرِحُونَ شادمانند
و کمان ایشان آنکه حق با ایشانست نظم هر کسی را در خور مقدار خویش
هست نوعی خوشدلی در کار خویش میکند اثبات خویش و نفی غیر جه امام صومعه
جه پیر دیر وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ و جون برسد آدمیان • یعنی مشرکانرا ضُرٌّ سختی یا
بیماری • یا فقر • و کفته اند عامست همه آدمیانرا که • جون بشدتی در مانند
دَعَوْا بخوانند بزاری رَبَّهُمْ پروردکار خود را مُنِيبِينَ إِلَيْهِ باز کشتکان بسوی حق

مرجح

ثم اذا

خمس

ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ پس جون بجشاند • و بدهد ایشانرا خدای مِنْهُ از نزدیك خود رَحْمَةً
آسانی یا صحت • یا توانکری • و ازان شدت باز رهند إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ آنکاه کروهی
از ایشان بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ۝ به پروردکار خود شرك آورند یعنی در مقابلهٔ
نجاة از بلای جنین عملی کنند لِيَكْفُرُوا تا کافر شوند بِمَا آتَيْنَاهُمْ بانجه عطا
کردیم ایشانرا از نعمت عافیت فَتَمَتَّعُوا امر تهدید ست • یعنی ای کافران برخوردار شوید
روسه روزهٔ نعمتهاء دنیوی فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ۝ پس زود باشد که بدانید
سرانجام کار خود • که عقوبة اخروی باشد أَمْ أَنْزَلْنَا آیا فرستاده ایم عَلَيْهِمْ
بر کافران سُلْطَانًا کتابی و حجتی یا رسولی ذو سلطان • یا فرشته که با او برهانی
باشد فَهُوَ پس آن رسول یا ملك يَتَكَلَّمُ سخن کوید • یا آن کتاب تکلم کند • یعنی
دلالت داشته باشد بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ ۝ بانجیزی که هستند که بان شرك
می آرند یعنی دلیل بود بر اشراك ایشان وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ و جون بجشانیم
مشرکانرا رَحْمَةً نعمتی از صحت و سعت و مانند آن فَرِحُوا بِهَا شادمان شوند
بدان وَإِنْ تُصِبْهُمْ و اکر برسد بدیشان سَيِّئَةٌ زحمتی از مرض و قحط و امثال
آن بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بانجه از پیش فرستاده است دستهاء ایشان • یعنی جون
بلا رسد بشامت کردارهاء بد که کرده اند إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ ۝ آنکاه ایشان
نا امید میشوند • و جزع میکنند • یعنی نه شکر میکذارند در نعمت • و نه صبر
دارند بر محنت أَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندانسته اند أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای يَبْسُطُ الرِّزْقَ کشاده
میکرداند روزی لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد وَيَقْدِرُ و تنك میسازد
بر هر که میخواهد إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در این بسط و قبض لَآيَاتٍ هر اینه دلایل
عبرتست لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۝ برای کروهی که تصدیق کنند • حکم الهی را در قبض

وبسط • وشکر کویند در سرّا • وصبر نمایند در ضرّا • که بنای کار مؤمن • واساس
ایمان • برین دو صفتست فَآتِ پس بده ای محمد ذَا الْقُرْبَى خداوند قرابة را از بنی هاشم
حَقَّهُ حق اورا از غنیمت وفیء • وکفته اند صورت خطاب با حضرت رسالتست
وهمه اهل ایمان درین داخل اند • میفرماید که بدهید حق خویشانرا • یعنی صله
رحم کنید باحسان • وانعام • وتوقیر • واکرام • وامام اعظم رحمه الله بر
وجوب نفقهٔ ذوی الارحام • بدین آیة استدلال میکند وَالْمِسْكِينَ • بدهید حق
محتاج وبیچاره را وَابْنَ السَّبِيلِ وراه کذریان را از آنچه مقرر شده • یعنی
وظائف زکوات ذَلِكَ این ایتاء حقوق خَيْرٌ بهترست از امساك لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ
برای کسانی که میخواهند وَجْهَ اللَّهِ لقای خدایرا • یا رضای او • ومیجویند یا مراد ایشا
وجه تقربست بحق سبحانه • نه جهتی دیکر از اعواض • واغراض وَأُولَئِكَ وآن کروه
منفقان هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝ ایشانند رستکاران • وپیروزی یافتکان وَمَا آتَيْتُمْ
وآنچه میدهید مِنْ رِبًا از هدیه وعطیه بتوقع مکافات لِيَرْبُوَ تا بیفزاید
مال شما فِي أَمْوَالِ النَّاسِ از مالهاء مردمان • یعنی هدیه بکسی میدهید • وزیاده
از ثمن آن توقع میکنید • تا مال شما افزون کردد فَلَا يَرْبُو پس زیاده نمیشود
آن مال عِنْدَ اللَّهِ نزدیك خدای وبرکت از ان بر میخیزد • یا آنچه میدهید از زیادهٔ
حرام در معاملات • یعنی سود زر • تا زیادتی در مال سودخوارکان پدید آید •
چنان نمیشود وبرکت در ان نمیماند وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ وآنچه میدهید از زکوة
مفروضه • یا صدقه که در ان دادن تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ میخواهید ثواب خدای •
فَأُولَئِكَ پس آن کروه که زکوة • وصدقه لوجه الله دهند نه برای مکافات •
هُمُ الْمُضْعِفُونَ ۝ ایشانند خداوندان افزونی شدن • یا بندکان افزونی که

بکیراده

بکیراده • یا زیاده یا بند اللَّهُ خدای بحق الَّذِي خَلَقَكُمْ آنست که بیافرید شمارا
وشما نبودید ثُمَّ رَزَقَكُمْ پس روزی داد ومیدهد شمارا • مادام که زنده اید •
ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس بمیراند شمارا • بوقت انقضاء آجال شما ثُمَّ يُحْيِيكُمْ پس زنده کرداند
شمارا • وبرانکیزد در قیامت هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ آیا هست از انبازان شما • یعنی آیا از بتانی
که بزعم شما شریك خدای اند هست مَنْ يَفْعَلُ کسی که بکند مِنْ ذَلِكُمْ ازین خلق
ورزق • واماته • واحیا مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز • تا بدان سبب اورا پرستش توان کرد •
وچون از هیچ کدام این کار نیاید • پس ایشانرا شریك کرفتن نشاید سُبْحَانَهُ پاك است
خدای تعالی وَتَعَالَى وبرترست عَمَّا يُشْرِكُونَ ۝ از آنچه شرك می آرند بوی ظَهَرَ
الْفَسَادُ آشکارا شد تباهی فِي الْبَرِّ در بیابان بخشك سالی • ومردن دواب • وکم عین
وَالْبَحْرِ ودر دریا بطوفان • وجوشش • وغرق شدن سفن بِمَا كَسَبَتْ بسبب
آنچه کرده است أَيْدِي النَّاسِ دستهای آدمیان • یعنی بشومی معاصی ایشان • اغلب
علما برانند که مراد از فساد نا آمدن بارانست • چه وقتی که باران نبارد
در بیابان نبات نروید • ودر دریا لؤلؤ وجواهر منعقد نشود • وصاحب کشاف
آورده که چون باران منقطع کردد • جانوران آبی نابینا شوند • وکفته اند فساد
بر آن بود که قابیل هابیل را کشت • وفساد بحر آنکه جلندی کشتیها را غضب کرد
ونزد بعضی مراد اثر فسادست • یعنی نتیجهٔ آن ظاهر شد • در بیابان باهلاك اهل
قری • ودر دریا باغراق قوم نوح وآل فرعون • وبرهر تقدیر حضرت ملك تقدیر
افساد اسباب دنیوی آدمیان کرد لِيُذِيقَهُمْ تا بچشاند ایشانرا بَعْضَ الَّذِي
عَمِلُوا برخی از جزاء آنچه کرده اند • چه تمام آن در آخرت خواهد بود لَعَلَّهُمْ
شاید ایشان بچشیدن این بعض يَرْجِعُونَ ۝ بازکردند از شرك بتوحید

ع ١٢ عشر

وازمعصیت بطاعت • ونزد محققان مراد ازین نفس است • وازبحر قلب • وشیخ
ابو بکر واسطی قدس سره فرموده که هر که بحر دل او بترك مراقبه فاسد کردد
شود • در بر نفس او • وامام قشیری رحمه الله آورده که فساد بر نفس بارتکاب محظورات
وفساد بحر دل باخلاق ذمیمه • ووقوف بر رسوم وعادات • در حقایق سلمی مذکورست
برلسان علماء ظاهرست • وبحر زبان اهل تحقیق • فساد لسان علما بتاویلات فاسده
باشد • وفساد لسان عرفا بدعاوی باطله نظم ماه نادیده نشانها میدهد • روستایی ابدان
کج مینهد • از برای مشتری در وصف ماه • صد نشان نادیده کوید بهرجاه قل سیروا
بکو مشرکانرا که بروید فی الارض در زمین امم خالیه فانظروا کیف کان
پس بنکرید که جکونه بود عاقبة الذین سرانجام آنانکه من قبلهم پیش ازیشان
بودند کان اکثرهم بودند بیشتر ایشان • یعنی همه که هلاك شدند
شرك آرندکان فاقم پس راست کن وجهك همکی خود را للدین القیم برای کیش
راست • یاروی آر بجهت دین درست من قبل ان یأتی پیش از آنکه بیاید یوم لا
مرد له روزی که بازکردیدن نیست له مر ورا من الله از نزدیك خدای یعنی که
خدای آنرا باز نکرداند والبته بباشد • یا روزی بیاید از خدای که کس نتواند که بازکرداند
یومئذ یصدعون ● آنروز که جدا شوند مردمان ازیکدیکر بر سر دو راه
فریق فی الجنة وفریق فی السعیر من کفر هرکه کافر شود فعلیه پس بروست کفره
جزای کفر او که آتش جاویدیست ومن عمل صالحا وهرکه بکند کاری ستوده
فلانفسهم پس برای نفسهای خود یمهدون ● میکسترند یعنی جایکاه
راست میکنند در بهشت • وتفرق بندکان روز قیامت واقع است لیجزی تا خدای
جزا دهد الذین آمنوا آنانرا که کرویده اند وعملوا الصالحات وکرده اندکارها

شایسته

شایسته من فضله از بخشش خود • ذکر خدای کافران نکرد • بجهة آنکه مقصود
بالذات مؤمنان اند انه بدرستی که خدای لا یحب الکافرین ● دوست ندارد ناکرویدکانرا
تا با مؤمنان جمع کند • بلك ایشانرا جدا ساخته بدوزخ فرستد ومن آیاته واز نشانهاء
قدرت خدای ان یرسل الریاح آنست که میفرستد بادها • یعنی شمال وصبا وجنوب
مبشرات مژده دهندکان بباران • تا بفرماید شما رسد ولیذیقکم وتا بچشاند
شما را من رحمته از نعمتی که تابع بارانست • یعنی خصب ورفاهیت ولتجری
الفلك وبرای آن تا بسبب بادها برود کشتیها در دریا بامره بفرمان خدای ولتبتغوا
وتا بجویید در تجارت دریاها من فضله روزی که خدای بمحض فضل میدهد
ولعلکم تشکرون ● وتا شاید که شما شکر کویید برین نعمتها ولقد ارسلنا
وهر اینه ما فرستادیم من قبلك پیش از تو ای محمد رسلا فرستادکان از آدمیان
الی قومهم بسوی کروه ایشان فجاؤهم پس آمدند رسولان ما با قوم خود بالبینات
بمعجزهاء روشن • یا احکام هویدا از حلال وحرام • بعضی از قوم ایشان بدانها
کرویدند • وبرخی کافر شدند فانتقمنا پس انتقام کشیدیم من الذین اجرموا
از آنانکه کافر شدند وایشانرا هلاك کردیم • ویاری کردیم آنانرا که کرویده بودند وکان
حقا وهست سزاوار علینا برما نصر المؤمنین ● یاری دادن مؤمنان • چه
ایشان مستحق نصرتند الله خداوند بحق الذی یرسل الریاح آنست که میفرستد بادها را
فتثیر سحابا پس برانکیزانند بادها ابررا وبهوا برآرند فیبسطه پس خدای بکستراند
آنرا • یعنی متصل سازد بهم کاهی که خواهد فی السماء در جهت آسمان کیف یشاء
جنانجه خواهد رونده • یا ایستاده ویجعله وکرداند آنرا کاهی کسفا پاره پاره
هر قطعه در طرفی فتری الودق پس تو می بینی بارانرا که بحکم الهی یخرج بیرون

می آید مِنْ خِلَالِهِ از میان این هم در وقتی که مرتکم و متصل است • وهم در وقتی که
متقطع و متفرق فَإِذَا أَصَابَ بِهِ پس جون برساند خدای باران را مَنْ يَشَاءُ در را
وبلاد هر که خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندکان خود إِذَا هُمْ آنکاه ایشان يَسْتَبْشِرُونَ
شادمان و خوشدل میشوند وَإِنْ كَانُوا و بدرستی که بودند مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ
پیش از آنکه فرو فرستاده شود بر ایشان باران مِنْ قَبْلِهِ پیش از ظهور سحاب لَمُبْلِسِينَ
نا امیدان از باران فَانْظُرْ پس در نکر إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ به نشانه رحمة خدای یعنی باران
مطر نکر تا به بینی که كَيْفَ جکونه خدای بآن اثر يُحْيِي الْأَرْضَ زنده میکرداند زمین را
باشجار و اثمار و زروع و نباتات بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردکی و افسردکی آن • وحفص
بجمع میخواند • یعنی به بین آثار رحمت الهی و بخشایش نامتناهی • که زمین مرده را زندکی
بخشید إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی آنکه قادرست بر احیاء زمین بعد از موت آن لَمُحْيِي الْمَوْتَىٰ
هر اینه زنده کرداننده مردکانست • جه احیاء ارض احداث مثل آنست که در وبوده
از قوی نباتی و احیاء موتی ایجاد آنست که در مواد ایشان بوده از قوی و غیرها
وَهُوَ و خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه جیزی قَدِيرٌ ◉ تواناست • جه قدرت او نسبت
با جمیع ممکنات یکسانست • در حقایق آورده که اثر رحمت در ظاهر بارانست • که
زندکی کل بدانست • و در باطن ذکر اوست • که حیات دل بدوست • در بحر فرموده که
آثار رحمت نشأه حُبیّه است که زمین دل بدان زندکی می یابد • و نزد بعضی خود
اثر رحمت دل باشد • که منظر نظر حق است • و در مثنوی معنوی حکایتی مناسب
این مبحث ایراد فرموده نظم صوفی در باغ از بهر کشاد • صوفیانه روی بر زانو نهاد
پس فرو رفت او بخود اندر نغول • شد ملول از صورت خوابش فضول • که جه خسبی آخر اندر رز نکر
این درختان بین و آثار خضر • امر حق بشنو که کفتست انظروا • سوی این آثار رحمت آر رو •

عشر

کفت آثار

کفت آثارش دلست ای بو الهوس • آن برون آثار آثارست و بس • باغها و میوها اندر دلست •
عکس لطف آن برین آب و کلست • جون حیاة از حق بکیری ای روی • پس غنی کردی زکل در دل روی
وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا و اکر بفرستیم ما رِيحًا بادی که موذن باشد بهلاک • جون دبور
که ریح عذابست • و بر مزروعات ایشان وزد فَرَأَوْهُ پس به بینند کشت را
مُصْفَرًّا زرد شده • بعد از سبزی و بهلاکت نزدیک رسیده • جنانجه از و نفع
نتوان کرفت لَظَلُّوا هر اینه باشند مِنْ يَكْفُرُونَ ◉ پس از زردی زرع کافر شوند
بنعمتها، کذشته • و بایستی که التجا بجو کردندی • و از رحمت او نا امید نشدندی
وای محمد از کافران این طمع مدار که فهم کنند سخنان ترا • و قول تو قبول نمایند فَإِنَّكَ
پس بدرستی که تو لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ سخن نمیتوانی شنوانیدن مردکان را • و کفار حکم ایشان
دارند زیرا که دل ایشان مرده است وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ و نمیتوانی شنوانید کران را
الدُّعَاءَ خواندن إِذَا وَلَّوْا جون بر کردند از خواننده مُدْبِرِينَ ◉ کرینندکان از متکلم
قید تولیه و ادبار برای تأکید حکم است • و استحاله استماع • یعنی اصم مقبل اکرجه
نمیشنود • اما بسبب حرکات لب و دهان • و اشارات سر و دست جیزی در می یابد •
اما کری که پشت بر متکلم دارد از ان مقدار دریافت نیز محرومست وَمَا أَنْتَ
و نیستی تو بِهَادِي الْعُمْيِ راه نماینده کوردلان عَنْ ضَلَالَتِهِمْ از کمراهی ایشان
یعنی قادر نیستی • بر آنکه توفیق ایمان دهی مشرکان را إِنْ تُسْمِعُ نمیشنوانی مواعظ و
نصایح قرآن إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ مکر آنرا که کرویده است بِآيَاتِنَا بآیات کتاب ما •
جه ایمان ایشان ایشانرا بر آن میدارد • که لفظ قرآنرا فرا کیرند و در معنی آن تدبر
نمایند فَهُمْ مُسْلِمُونَ ◉ پس ایشان کردن نهادکانند مر اوامر و نواهی را اللَّهُ خدای
مطلق الَّذِي خَلَقَكُمْ آنست که بیافرید شما را مِنْ ضَعْفٍ از جیزی سست • یعنی

بعده

ع

نطفه ثم جعل پس داد شما را من بعد ضعف از پس سستی طفولیت قوة توانایی
یعنی جوانی وبرنایی ثم جعل پس داد من بعد قوة پس از قوة شباب ضعفا وشیبة
سستی وپیری یخلق ما یشاء می آفریند آنچه میخواهد از ضعف وقوة وجوانی وپیری
وهو العلیم واو داناست باحوال بندگان القدیر توانا بر تغییر صفات ایشان
ویوم تقوم الساعة وروزی که قایم شود قیامت وآن در ساعت آخر باشد
از ساعت دنیا یقسم المجرمون سوکند خورند کافران مضمون آنکه ما لبثوا درنک
نکرده اند در دنیا یا در قبور غیر ساعة جز ساعتی وهمه مؤمنان دانند که
دروغ میکویند کذلک مثل این برکشتن از راستی در آخرت کانوا هستند در
دنیا که بانکار حشر ونشر یؤفکون برکردانیده میشوند از راه صدق یعنی
کار ایشان دروغ کفتن است درین سرای ودران سرای وقال الذین وبعد از سوکند
ایشان بعدم لبث در دنیا کویند آنانکه اوتوا العلم داده اند ایشانرا دانش
والایمان وکرویدن یعنی مؤمنان وعلما از ملایکه وانس کویند جوابا دروغ
میکویید لقد لبثتم بدرستی که درنک کردید در دنیا ومکث شما مذکورست
ومسطور فی کتاب الله در لوح محفوظ یا در قرآن آنجا که کفت ومن ورایهم
برزخ الی یوم یبعثون یا در علم الهی یا در قضای او ویا در آنچه بر شما نوشته که زمان
مکث شما باشد وشما بدان مقدار در دنیا یا در قبر بوده اید الی یوم البعث
تا روز برانکیختن فهذا یوم البعث پس اینست روز برانکیختن که انکار میکردید
ولکنکم کنتم ولیکن بودید شما که از فرط جهل وعدم تفکر لا تعلمون
نمیدانستید که بعث حق است پس کافران آغاز اعتذار کرده برای تدارک
مافات طلب رجوع کنند بدنیا واجازت نیابند فیومئذ پس آن روز لا

ینفع

ینفع سود نکند الذین ظلموا آنانرا که ستم کردند بر خود بکفر معذرتهم
عذرخواهی ایشان ولا هم ونه ایشان یستعتبون خوانده شوند بچیزی که
ازالهٔ عتاب ایشان کند یعنی ایشانرا نکویند که استرضای خدای کنید زیراکه
خدای از ایشان راضی نشود ولقد ضربنا وهر آینه بیان کردیم للناس برای مردمان
فی هذا القرآن درین قرآن من کل مثل از هر مثلی که ایشانرا بکار آید در بیان توحید
وحشر وصدق رسل ولئن جئتهم بآیة واکر بیاری تو ای محمد بدیشان معجزه که
میطلبند لیقولن الذین کفروا هر آینه کویند آنانکه نکرویدند از فرط
عناد وغایت تمرد وفساد ان انتم نیستید شما یعنی پیغمبر ومؤمنان الا مبطلون
مکر تباه کاران ودروغ کویان وبربافندکان کذلک همچنین یطبع الله مهر
می نهد خدای علی قلوب الذین بر دلهاء آنانکه لا یعلمون نمیدانند ودر طلب
دانش نیستند فاصبر پس شکیبایی کن ای محمد بر آزار ایشان ان وعد الله
بدرستی که وعده خدای بنصرت تو واعلاء کلمه وغالب شدن دین تو حق راستست
وخدای بدان وفا خواهد کرد ولا یستخفنک الذین وترا بسبکساری ندارند
آنانکه لا یوقنون بیکمان نمیشوند در امر معاد یا بران نیارند که
تعجیل کنی در دعاء عذاب بر ایشان که آن بوقتی مقرر باز بسته است وچون آن
وقت در آید حکم الهی بظهور رسد بیت نکه دار ید وقت کارها را که هر کاری بوقتی باز
بستست سورة لقمان اربع وثلثون آیة بسم الله الرحمن الرحیم
الم حروف مقطعه مبادی سور ومفاتح کنوز عبرند ودر الم کفته اند که
الف اشارت است بانا ولام به لی ومیم به منی یعنی انا الله ولی جمیع صفات
الکمال ومنی الغفران والاحسان تلک این آیات آیات الکتاب آیتهاء قرآنست

عشر

ع ١١

الحکیم خداوند حکمت • یا متضمن حکمت • یا محکم که در وی تناقض نیست
تا حاکم که بحلال وحرام حکم کند هدی راه نماینده است ورحمة وبخششی از خدای
للمحسنین مر نیکوکاران را الذین آنانکه یقیمون الصلوة بپای میدارند نمازها
ویؤتون الزکوة ومیدهند زکوة واجبه را وهم وایشان بالآخرة بسرای
دیگر هم یوقنون ایشان بی گمانانند یعنی بعث وجزا تصدیق میکنند
اولئک آن گروه که بدین صفات موسوم اند علی هدی بر راه راستاند من ربهم
از آفریدگار خود واولئک وآن گروه هم المفلحون ایشانند رستگاران
وپیروزی یافتگان • آورده اند که نضر بن حارث بتجارت جانب فارس رفته بود و
قصه رستم واسفندیار خریده • ودر مجامع قریش بنوعی بمسامع ایشان
که شیفته وفریفته میشدند • ولاف میزد که اگر محمد از قصه عاد وثمود
وعظمت ملک سلیمان وداود • خبر میدهد من از سعت مملکت • ووفور
ابهت • ملوک عجم سخن میگویم • حق سبحانه آیة فرستاد که ومن الناس واز مردمان
من یشتری کس هست که میخرد لهو الحدیث سخن ببازی • وگفته اند سخن فریبنده
ومشغول کننده • یعنی اختیار میکند افسانه بی اعتبار را لیضل تا گمراه سازد
مردمان را عن سبیل الله از راه خدای یعنی از دین او • یا باز دارد از استماع وقرائت
قرآن بغیر علم بی دانشی وبرهانی ویتخذها وفرا میگیرد راه خدای را هزوا
افسوس وسخریة اولئک آن گروه لهم عذاب مر ایشانراست عذابی مهین
خوار کننده که سبب قتل است در دنیا وعذاب وخزی در عقبی • وگفته اند
آیة در شان آنهاست که جاریات مغنیه خریدندی • ومردم را باستماع اصوات
والحان ایشان • از شنودن سخن حق باز داشتندی واذا تتلی وچون خوانده شود

علیه بر آنکس که لهو حدیث را خریده وبرگزیده آیاتنا آیتهاء کلام ما ولی
روی بگرداند مستکبرا در حالتی که گردنکش وبا تکبر بود • یعنی التفات بآن نکند
کأن لم یسمعها گوییا که هرگز نشنید کأن فی اذنیه گوییا که در هر دو گوش
او وقرا گرانی ایست فبشره پس اعلام کن اورا • وبجای بشارت بیم ده بعذاب
الیم بعذابی دردناک ان الذین آمنوا بدرستی آنکه گرویدند بخدای ورسول
وعملوا الصالحات وکردند عملهاء صالح • یعنی شایسته لهم مر ایشانراست
جنات النعیم بهشتهاء با نعمت وناز • یا نعمتهاء بهشت خالدین فیها
که جاویدان باشند در آن وعد الله وعده کرده است خدای وعده کردنی حقا
درست وراست وهو العزیز واو خدا وغالبست • که هیچکس اورا از وفا بوعده
مانع نشود الحکیم راست کار که هرچه کند بر طریق حکمت بود بیت
نه در وعده او ست نقص وخلاف • نه در کار او هیچ لاف وگزاف خلق السموات
بیافرید آسمانها را بغیر عمد بی ستونی ترونها می بینید شما آنرا بر داشته بر داشته
والقی وبنهاد فی الارض در زمین • یعنی پیدا کرد در وی رواسی کوهها بلند
پایدار ان تمید بکم تا شما را حرکت ندهد • ومضطرب نسازد • چه زمین
بر روی آب متحرک بود • چون کشتی • وبجبال راسیات آرام یافت • در موضح از
ضحاک نقل میکند که حق سبحانه نوزده کوه را میخ زمین کرد • تا بر جای بایستاد
از جمله کوه قافست • وابو قبیس • وجودی • ولبنان • وسینین • وثبیر • وطور سینا
وغیر آن وبث وپراکنده کرد فیها در زمین من کل دابة از هر جنبنده
وانزلنا وفرو فرستادیم • التفات یتکلم • جهة اختصاص فعلست بفاعل
یعنی ما نفرستد وما فرستیم من السماء از ابر یا آسمان ماء آبی که بارانیست

فَاَنْبَتْنَا پس برویانیم فِيهَا در زمین بدان آب مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر صنف
گیاهی كَرِيمٍ ۝ نیکو وبسیار منفعت هَٰذَا این که مذکور شد از آسمان وزمین وکوه
وحیوان وبنات خَلْقُ اللَّهِ آفریدهٔ خدای اند فَأَرُونِي پس بنمایید بمن که در
عالم مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ چه چیز بیافریدند مِنْ دُونِهِ آنانکه بدون وی اند مراد بتانست
کفار ایشان را شریک حق کفتندی حق سبحانه میفرماید که این همه مخلوق
منتد آنچه بتان شما آفریده اند کدامست بَلِ الظَّالِمُونَ بلکه مشرکان فِي ضَلَالٍ
مُبِينٍ در کمراهی آشکار اند که عاجز را با قادر ومخلوق را با خالق در پرستش
شرکت میدهند نظم هر که هست آفریده او بنده اوست پس کجا بندهٔ که در بندست
لایق شرکت خداوندست آورده اند که قصهٔ لقمان حکیم ودر وصایای او
تردد بود شهرتی عظیم داشت وعرب در مهمی که بدیشان رجوع کردندی
از حکمتهای لقمان برای ایشان مثل زدندی حق سبحانه از حال وی خبر داد
که وَلَقَدْ آتَيْنَا وبدرستی که ما دادیم لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ لقمان بن باعورا را
حکمت که قول صایب وفعل کاملست یا شناخت توحید ونفی شرک ودر
کفته که اقامت ادلهٔ عقلیه در تقریر توحید وایمان برسل ونفی شرک واضافه
دلایل سمعیه بآن علما را در نبوت لقمان اختلافست سدی وعکرمه و
شعبی رحمهم الله برانند که پیغمبر بوده ومراد از حکمت درین آیة نبوتست
واو خواهرزادهٔ ایوب علی نبینا وعلیه السلام یا پسر خالهٔ او بوده ودر تیسیر
کوید پسر باعور بن ناحور بن تارح است وتارح پدر ابراهیم علی نبینا وعلیه
صلی الله علیه وسلم بوده امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که کنیة او ابو الانعم است
ودر عین المعانی آورده که در سال دهم از سلطنت داود علیه السلام متولد

عشر

ذا

ع نصف الجزء

شد وتا عهد یونس علیه السلام عمر یافت وبعضی کویند هزار سال بزیست واکثر
علما برانند که پیغمبر نبود بلکه حکیم بود وکویند غلام کسی بوده وشبانی
میکرده یا خیاطی یا نجاری وکویند حبشی بود ودر میان بنی اسرائیل قضا میکرد
وبقول امام سجاوندی از بندکان نوبه بوده مردی اسود اللون وغلیظ الشفتین
روزی بوقت قیلوله جمعی فرشتکان بخانهٔ وی در آمدند وبرو سلام کردند جواب
داد وایشانرا نمیدید کفتند ای لقمان ما فرشتکان پروردکاریم ترا
خلیفهٔ زمین میسازیم تا حکم کنی میان مردمان براستی لقمان جواب داد که اکر
حکم جزم است از آفریدکار من بدین کار سمعا وطاعة قبول میکنم وامید
میدارم که مرا توفیق دهد ویاری کند واکر مرا مخیر ساخته اند عافیة
اختیار میکنم ومتعرض فتنه نمیشوم ملائکه را ازین سخن شکفت آمد وحق
سبحانه قول او را پسندید وحکمت برو افاضه کرد بمثابه که ده هزار کلمهٔ
حکمت ازو منقولست که هر کلمهٔ بعالمی ارزد روزی یکی از عظمای بنی اسرائیل برو
بکذشت وجمعی نزد وی نشسته وایستاده استماع کلمات حکمت میکردند
آن بزرک فرمود که ای لقمان تو آن بندهٔ سیاه نیستی که شبانی رمهٔ فلان می کردی
کفت هستم پرسید که چه چیز ترا بدین پایه رسانید جواب داد که سه
چیز سخن راست کفتن وامانت نکاه داشتن وترک ما لا یعنی کردن در تفسیر
ثعلبی از حکم لقمان می آورد که روزی خواجهٔ وی او را با غلامان دیکر بباغ
فرستاد تا میوه بیارند غلامان میوها را در راه بخوردند وحوالهٔ خوردن
آن بلقمان کردند خواجه بروی خشم کرفت لقمان کفت ایشان میوه خورده اند
ودروغ بر من بسته اند خواجه کفت حقیقة این سخن بچه چیز معلوم توان کرد

گفت بآنکه مارا آب کرم بخورانی ودر صحرا پارهٔ بدوانی تا قی کنیم از درون هر که
میوه بیرون آید خاین اوست • وپیر معنوی قدس سره در مثنوی این حکایت آورده
ودو سه بیت که مشتمل بر نکته ایست از ان اینجا ثبت افتاد نظم کشت ساقی
خواجه از آب حمیم • مر غلامانرا وخوردند آن زسیم • بعد از ان میراندشان در دشتها
میدویدند آن نفر تحت وعلا • در قی افتادند ایشان از عنا • آب می آورد از ایشان میوها
جونکه لقمان را در آمد قی زناف • می بر آمد از درونش آب صاف • حکمت لقمان چو این
تاند نمود • تا چه باشد حکمت رب ودود • یوم تبلی السرائر کلها • بان منکم کامن لا یشتهی
جون سقوا ماء حمیما قطعت • جملة الاستار مما افظعت • هرچه پنهان باشدت پیدا شود
هر که او خاین بود رسوا شود • در لباب آورده که روزی داود علی نبینا وعلیه
السلام از لقمان پرسید که • کیف اصبحت • جواب داد که • اصبحت فی یدی
غیر مراد قبضهٔ فضل وعدلست • داود درین سخن تفکر فرموده نعره زد وبیهوش شد
وبر جای از حکم لقمان • وکلمات تامات ایشان • درین محل از جواهر التفسیر توان یافت
القصه حق سبحانه فرمود که ما لقمان را حکمت دادیم وکفتیم اورا ان اشکر
لله آنکه شکر کوی خدا را بر نعمت حکمت ومن یشکر وهر که شکر کوید فانما یشکر
جز این نیست که شکر میکوید لنفسه برای خود چه نفع شکر که دوام نعمت
واستحقاق مزیدست بدو میرسد ومن کفر وهر که ناسپاسی کند فان الله
پس بدرستی که خدای غنی بی نیازست از شکر کسی حمید ○ سزاوار حمدست و
اگر چه کسی حمد نکوید یا محمودست که همه کاینات بلسان وقال حامد
وی اند واذ قال لقمان ویاد کن چون کفت لقمان لابنه مر پسر خود را • وکفته اند
نام او ماثان • یا ثاران • یا اشکم • یا مشکور بوده وهو ولقمان یعظه پند

میداد اورا ومیکفت یا بنی ای پسرک من تصغیر شفقت ومرحمتست لا تشرک
بالله شرک میاور بخدای ان الشرک بدرستی که شرک آوردن لظلم عظیم ○
هر اینه ستمی بزرکست • چه تسویه میکند مخلوق را بخالق ووصینا الانسان
ووصیت کردیم آدمی را وفرمودیم بوالدیه به نیکویی پدر ومادر واز موجبات
نیکویی یکی آنست که حملته برداشت فرزندرا امه مادر او وچند وقت وسست
میشد در حمل او وهنا سست شدنی علی وهن بر سست شدنی یعنی ضعفی
بالای ضعفی وفصاله وباز کردن اورا از شیر فی عامین در کذشتن دو
سال • ودرین مدت اورا شیر داده • ودیکر وصیة کردیم آدمی را ان اشکر لی
بآنکه شکر کوی مرا ولوالدیک ومر پدر ومادر خودرا الی المصیر ○ بسوی
حکم منست بازکشت همه • وبر شکر وشرک ایشان جزا خواهم داد وان جاهداک
واکر کوشش کنند پدر ومادر با تو علی ان تشرک بی بر آنکه شرک آری بمن و
شریک کیری ما لیس لک آنچیزیرا که نیست ترا به علم باستحقاق شرکة او دانشی
فلا تطعهما پس فرمان مبر ایشانرا وصاحبهما ومصاحبت کن با ایشان فی الدنیا
در زندکانی دنیی معروفا مصاحبتی نیکو • چنانچه پسندیدهٔ شرع • ومقتضای
کرم بود واتبع وپیروی کن در دین سبیل من اناب راه کسی که بازکشته است
الی بمن بتوحید واخلاص که آن محمدست صلی الله علیه وسلم • یا صدیق اکبر
رضی الله عنه ثم الی پس بسوی مجازاة منست مرجعکم بازکشت شما فانبئکم
پس آکاهی خواهم داد شمارا بما کنتم تعملون ○ بآنچه هستید که میکنید از
خیر وشر نزول این آیت در شان سعد وقاص است • چنانچه در سورهٔ عنکبوت
کذشت • وذکر این وصیة در اثناء قصهٔ لقمان بمناسبت نهی است از شرک

در وصیتین. آورده اند که مادر سعد سه روز نان وآب نخورد. تا دهن اورا
بچوبی بشکافتند وآب در ان ریختند. وسعد میکفت اکر اورا هفتاد روح باشد
ویك یك ازو قبض کنند. یعنی بفرض اکر هفتاد بار بمیرد. من از دین اسلام بر
نمیکردم. پس دیکر پاره از وصیة لقمان خبر میدهد. که فرزند خودرا کفت یا
بنی ای پسرك من انها بدرستی که آن فعلة. یعنی کرداری که آدمی را باشد از خیر وشر
ان تك اکر باشد در خردی مثقال حبة همسنك دانهٔ من خردل از سپندان که
اصغر چوبست فتکن پس باشد آن فی صخرة در زیر صخرهٔ سبز که صتا کویند. وآن در
زیر هفتم زمین است او فی السماء یا آن عمل در آسمانها باشد. با وجود رفعت و
سعت آن. یا در بالای سموات او فی الارض یا در زمین در مکان پنهان یأت بها الله
بیارد خدای آنرا. وحاضر کرداند. وبران حساب کند ان الله لطیف بدرستی که
خدای باریك دانست. وعلم او بهر خفی احاطه کند خبیر دانا بمکان هر چیز یا بنی
اقم الصلوة ای پسرك من بپای دار نماز را تا نفس تو کمال یابد وأمر بالمعروف
وبفرمای به نیکویی وانه عن المنکر وباز دار از منکر. تا دیکران از تو کامل شوند
معروف آنست که موافق شرع وسنت باشد. ومنکر آنکه مخالف نقل وعقل بود
واصبر وشکیبایی کن علی ما اصابك بر آنچیزی که بتو رسد از شداید خصوصا
در امر ونهی ان ذلك بدرستی که آنچه فرموده شده من عزم الامور از واجبات امورست
یعنی از انچه خدای قطع کرده است قطعی ایجابی ولا تصعر وبیك سو مبر خدك
روی خودرا للناس برای مردمان. یعنی بوجه تکبر روی بر مردم متاب. بلك
اقبال کن بریشان از روی تواضع ولا تمش فی الارض ومرو در زمین مرحا برای
بازی وافسوس وخودکامی. یعنی مخرام مانند جاهلان. ودنیی پرستان ان الله لا یحب

بدرستی

بدرستی که خدای دوست نمیدارد کل مختال هر خرامنده را که چون متکبران
رود فخور نازش کننده که باسباب تنعم بر مردمان تطاول نماید واقصد ومیانه
باش فی مشیك در رفتن خود. یعنی میان سرعت وبطو میرو. که زود رفتن علامة
خفت وسبکساریست. ودیر حرکت کردن نشانهٔ تجبر وبزرکواری. بلك میانه
رو باش. وبطریق تواضع قدم می نه واغضض وفرود آر وکم کن من صوتك
از آواز خود. یعنی فریاد کننده. ونعره زننده. ودراز زبان. وسخت کوی مباش
ان انکر الاصوات بدرستی که زشترین آوازها لصوت الحمیر آواز خران است
یعنی ارتفاع صوت فضیلتی نیست. چه صوت حمار با وجود رفعت آن مکروه
طباع. وموجب وحشت اسماع است. در عین المعانی آورده که مشرکان عرب
برفع اصوات تفاخر میکردند. بدین آیة رد کرد بریشان فخر ایشانرا. وحضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم آواز نرم را دوست داشتی. وجهر صوت را کاره
بودی. ودر انجیل مذکورست که بفرمای بندکان مرا که چون با من مناجات
کنند. آوازهاء خودرا بخوابانند که من میشنوم. وآنچه در دل ایشانست
میدانم. ودر جواب کسی که کوید وجه تخصیص نکریة صوت بحمار. با آنکه آواز بعضی
حیوانات انکر از صوت اوست. چه تواند بود آن کفته اند که آواز او نزد عرب
مثلست در کراهیت. سفین ثوری رحمه الله فرموده که فریاد هر حیوانی تسبیح اوست
الا حمار که صیحه از رؤیة شیطانست. ودر حدیث آمده که. اذا سمعتم
نهیق الحمار فتعوذوا بالله من الشیطان الرجیم فانه رای شیطانا. ودر فیه ما فیه
از حضرت مولوی قدس سره. وجه انکریة صوت حمار چنین نقل کرده اند
که در غالب آواز او برای طلب کاه وجواست. یا بجهة اجزاء شهوت یا نه

ع ١١ نصف

بادِ از کوشِ دیکر. وصدایی که از غلبهٔ صفات بهیمی وسبعی زاید شنیدن
صداها باشد. وازاینجا معلوم میشود که ندایی که از صاحب اخلاق روحانی
وملکی آید خوبترین نداها خواهد بود بیت نغمهای عاشقان بس دلکش است استماع نغمهٔ
ایشان خوش است اَلَمْ تَرَوْا آیا نمی بینید ای مردمان اَنَّ اللّٰهَ آنرا که خدای سَخَّرَ
لَکُمْ رام ساخت برای نفع شما مَا فِی السَّمٰوٰاتِ آنچه در آسماست از آفتاب و ماه
تا از روشنیِ ایشان بهره مندید. وستارکان تا بدیشان راه میبرید وَمَا فِی
الْاَرْضِ وآنچه در زمین است از کوه. وبیابان ودریا. وحیوانات. ونباتات
ومعادن. تا از آن انتفاع دارید وَاَسْبَغَ عَلَیْکُمْ وتمام کرد بر شما نِعَمَهُ ظَاهِرَةً
وَبَاطِنَةً نعمت آشکارا وپوشیده. یعنی آنچه میشناسید. یا نعمت محسوسه
ومعقوله. وحفص نِعْمَةً بجمع میخواند. ودر نعمت ظاهر وباطن علما را سخن بسیارست
صاحب تیسیر آورده که در کتاب بحر العلوم نعمت را سیصد تفسیر کفته ام
وآنچه مشهورست نعمة ظاهره نصرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم. وباطنه
امداد ملائکه. وبقولی نعمة ظاهر وباطن حسن خلق. ونیکویی خلقت. یا
اقرار. وتصدیق. یا نطق وعقل. یا وجود نعمت. وشهود منعم. یا تسویهٔ اعضا
ومعرفة ملیک اعلی. یا حفظ قران وفهم آن. یا نهار ولیل. یا صلوة. وصوم. یا
ذکر لسان. وفکر جنان. یا صحت ابدان. وصحت ادیان. یا بصر. وبصیرت. یا
جذب منافع. ودفع مضار. یا نمای اموال. وصفای احوال. یا نبوت. وولایت
شیخ جمال الدین ساجی فرموده که فخر الاولیا یونس سجاوندی کفته که نعمة
ظاهر انصاف کدایان دادنست بروز ونعمت باطن انصاف کدایی دادن بشب.
وباقی وجوه علما وعرفا در جواهر التفسیر مثبت است ومذکور والله الموفق والیه

دا نجه نیشناسید
صح

ترجع الامور بیت کوششی کن ره سوی آن بحر بر. کاندرو یابی صدفها پر گهر وَمِنَ
النَّاسِ وازمردمان مَنْ یُجَادِلُ کسی هست که جدال کند. وخصومت ورزد فِی اللّٰهِ
در کتاب خدای. یعنی نضر بن حارث که میکفت افسانهٔ پیشینیانست. ودر
عین آورده که یهودی از حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه پرسید که
خدای تو از چه چیزست. فی الحال اورا صاعقه کرفت. واین آیت آمد که کس بود
که مجادله کند در ذات حق بِغَیْرِ عِلْمٍ بی دانشی وَلَا هُدًی وبی بیانی از نزدیک
خدای وَلَا کِتَابٍ مُنِیرٍ ◯ وبی کتابی روشن. بلک بمحض تقلید. چنانچه میکوید
وَاِذَا قِیلَ لَهُمُ وچون کویند مر ایشانرا که بصدق اتَّبِعُوا پی روی کنید مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ
آنچیز را که فرو فرستاده است خدای. یعنی قرآن. وبدان بکروید قَالُوا
کویند بَلْ نَتَّبِعُ نمیکرویم ومتابعت نمیکنیم. بلک پی روی میکنیم مَا وَجَدْنَا
آنچیزیرا که یافتیم عَلَیْهِ بران آبَاءَنَا پدران خود را. یعنی سلوک بطریق آبا
میکنیم وَلَوْ کَانَ الشَّیْطَانُ آیا اکر بود شیطان که بوساوس وهواجس یَدْعُوهُمْ
بخواندی ایشان را اِلٰی عَذَابِ السَّعِیرِ ◯ بسوی عذاب دوزخ. ایشان همچنان پی روی
کنند اورا. واز تقلید در نکذرند وَمَنْ یُسْلِمْ وَجْهَهُ وهر که خالص سازد
دین. یا عمل خود. یا با خلاص توجه کند اِلَی اللّٰهِ بدرکاه خدای وَهُوَ مُحْسِنٌ
وحال آنکه او نیکوکار باشد. یعنی موحد فَقَدِ اسْتَمْسَکَ پس هر اینه دست
زده باشد بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقٰی بدست آویز محکم که کلمهٔ شهادتست. یا اسلام.
یا قرآن وکفته اند. الحب فی الله والبغض فی الله. واشهر رعایت طریقهٔ سنت
وجماعتست وَاِلَی اللّٰهِ وبحضرت خداوندست عَاقِبَةُ الْاُمُورِ ◯ بازکشت همه
کارها. یعنی اهل امور را که خلایقند. بازکشت بوی خواهد بود وَمَنْ کَفَرَ

وهرکه نکرود و چنك در عروه وثقی نزند فَلَا يَحْزُنْكَ پس بایدکه اندوهکن
نسازد ترا كُفْرُهُ ناکرویدن او اِلَيْنَا بسوی ماست مَرْجِعُهُمْ بازکشت ایشان
فَنُنَبِّئُهُمْ بس آکاه کرداند خدای ایشانرا بِمَا عَمِلُوا بآنچه کرده اند وتنبیه
خواهد بود اِنَّ اللهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه
در سینهاست ازخیر وشر نُمَتِّعُهُمْ برخوردار دهیم ایشانرا بنعمت وسرور
قَلِيلًا زمانی اندك که زود انقطاع یابد ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ پس بیاریم ایشانرا
به بیچارکی یعنی ناچار بیایند اِلَى عَذَابٍ غَلِيظٍ ◉ بسوی عذابی سخت وکران
که هرکز سبك نشود وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ واکر بپرسی مر کافرانرا که مَنْ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ
وَالْاَرْضَ که بیافرید آسمانها وزمین را لَيَقُولُنَّ اللهُ هراینه کویند خدای جه دلایل
ما نعه از اسناد آفرینش بغیر او بسیار روشنست قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ بکوای محمد
سپاس مر خدایرا که اعتراف میکنند بآنچه موجب بطلان اعتقاد ایشانست
بَلْ اَكْثَرُهُمْ بلك بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ ◉ نمیدانند که بدین اقرار ملزم
میشوند لِلّٰهِ مر خدایراست مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ آنچه در آسمانها وزمینهاست
یعنی همه مخلوق ویند پس در آسمان وزمین جز و مستحق عبادت نبود اِنَّ اللهَ
هُوَ الْغَنِيُّ بدرستی که خدای اوست بی نیاز بذات خود بیش از خلق اشیا الْحَمِيدُ
ستوده در صفات خود قبل از نطق احیا یا غنیست از ستایش کنندکان و
ستوده است بی ستایش ایشان بیت ای غنی در ذات خود از ما سوای خویشتن
خود تو میکویی بجود حمد وثنای خویشتن در اواخر سورة الکهف کذشت که
جهودان اعتراض کردند بر قرآن که جایی میکوید شما را الحکمت خیر بسیار
داده وجایی میفرماید که وما اوتیتم من العلم الا قلیلا وآیة آمد که قل لو كان

البحر مدادا درین سوره نیز برای تاکید آن خبر میفرماید که وَلَوْ اَنَّ واکر آنکه
بودی مَا فِي الْاَرْضِ آنچه در زمین است مِنْ شَجَرَةٍ از درختها اَقْلَامٌ قلمها وَالْبَحْرُ
ودریای محیط باسعت خود مداد شدی يَمُدُّهُ مدد دادی بحر محیط را مِنْ بَعْدِهِ از پس
فنای آب او سَبْعَةُ اَبْحُرٍ هفت دریای دیکر ما نند او وبدان قلمها وبدان آبها
مداد شده کتابت کردندی مَا نَفِدَتْ بسر نرسیدی وبپایان نیامدی كَلِمَاتُ
اللهِ علم الهی وعجایب صنع پادشاهی یا اسامی آنچه آفریده در دنیی وخواهد آفرید
در عقبی یا حکم وفرمان او ویا نعمتی که در دارین بر بندکان افاضه کند جهة
قلم ومداد متناهی است وآنچه مذکور شد نامتناهی اِنَّ اللهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای
غالبست در حکم وفرمان بی نهایت خود حَكِيمٌ ◉ داناست که هیچ چیز
از علم وحکمت او خارج نیست مَا خَلْقُكُمْ نیست آفریدن شما ای اهل مکه وَلَا بَعْثُكُمْ
ونه برانکیختن شما بعد از مرك اِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ مکر مانند آفریدن وبرانکیختن یکتن
جه حق سبحانه در خلق اشیا بالآت وادوات واعانة مددکاران محتاج نیست
بلك بکلمهٔ کن صد هزار عالم ایجاد کند ودر بعث اموات به ترتیب مقدمات
احتیاج ندارد بلك اسرافیل را فرماید که بکو برخیزید از کورها بیك دعوت او
همه خلایق از کورها بیرون آیند اِنَّ اللهَ سَمِيعٌ خدای شنواست همه مسموعات را
بَصِيرٌ ◉ بیناست بهمه مبصرات وهراینه بقدرت چنین کس عجز را راه نیست
بیت قدرت بی عجز ندادی بکس قدرت بی عجز تو داری وبس اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و ندانستی
اَنَّ اللهَ آنکه خدای يُولِجُ اللَّيْلَ در می آرد ظلمت شب را فِي النَّهَارِ در روشنی
روز واین وقتیست که شب در آید وَيُولِجُ النَّهَارَ وداخل میکرداند روشنایی
روز را فِي اللَّيْلِ در تاریکی شب زمانی که روز پدید آید یا در مقادیر ایشان

کم وزیاده میکند وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ورام کرد آفتاب را وماه را که سبب
منافع خلق اند کُلٌّ یَجْرِی هریك ازین میرود در فلك خود اِلَی اَجَلٍ مُسَمًّی تا زمان
نام برده که روز قیامت است. وجریان ایشان منقطع کردد وَاَنَّ اللّٰهَ و
ندانستی آنراکه خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید خَبِیرٌ ◯ داناست. وکنه
امور را میشناسد ذٰلِكَ این سعه علم وشمول قدرت بِاَنَّ اللّٰهَ بسبب آنست که خدای
هُوَ الْحَقُّ اوست ثابت در ذات خود. وواجب بوجود خویش وَاَنَّ مَا تَدْعُونَ
وآنچه شما میخوانید. وحفص بغیبة میخواند. یعنی آنچه مشرکان میخوانند. ومیپرستند
مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ بجز خدای باطل وبیهوده است وَاَنَّ اللّٰهَ ودیکر بسبب آنست که
خدای هُوَ الْعَلِیُّ اوست برتر یعنی غالب بر همه الْكَبِیرُ ◯ بزرکست که از وبزرکتری
نیست اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی اَنَّ الْفُلْكَ آنکه کشتی تَجْرِی فِی الْبَحْرِ میرود در دریا بِنِعْمَةِ
اللّٰهِ بمنت واحسان او. که آنرا بر روی آب نکاه میدارد. وباد را برای رفتن او
میفرستد لِیُرِیَكُمْ تا بنماید شما را مِنْ آیَاتِهِ بعضی از دلایل قدرت خود در حرکت
کشتی. وبرخی از عجایب بحر اِنَّ فِی ذٰلِكَ بدرستی که در امر کشتی ودریا لَآیَاتٍ هر اینه
نشانهاست بر شمول قدرت. وکمال حکمت. ووفور نعمت لِكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر
کننده را بر بلای او شَكُورٍ ◯ شکر کوینده بر نعمتهای او وَاِذَا غَشِیَهُمْ وچون فرو
کیرد اهل کشتی را. واز زبر ایشان در آید مَوْجٌ کَالظُّلَلِ در یا. در بزرکی مانند سایه بانها.
یا مثل کوهها. یا ابرها دَعَوُا اللّٰهَ میخوانند خدای را مُخْلِصِینَ در حالتی که پاك کنندکان اند
لَهُ الدِّینَ ◯ برای خدای دین خود را. چه خوف شدید. آفت هوا وتقلید را که
منازع فطرت اند زایل کردانیده باشد. وایشانرا بمقام فطرت اصلی باز برده
فَلَمَّا نَجّٰیهُمْ پس آنهنکام که برهاند ایشانرا. وبرساند بسلامت اِلَی الْبَرِّ بسوی

بیابان

بیابان فَمِنْهُمْ پس بعضی از ایشان مُقْتَصِدٌ عدل. یعنی راستاند بر طریق
توحید. وبعضی مایل اند از راه حق. یعنی مومنان از اهل کشتی ثابتند بر دعا وپیمان
خود. ومشرکان جایر ومنکرند وَمَا یَجْحَدُ بِآیَاتِنَا وانکار نکنند نشانهاء قدرت ما را
اِلَّا کُلُّ خَتَّارٍ مکر هر غدر کننده عهد شکننده کَفُورٍ ◯ ناسپاس مر نعم پروردکار را
یَا اَیُّهَا النَّاسُ ندای عامیست. یعنی ای همه مردمان اِتَّقُوا رَبَّکُمْ بترسید. از عقوبة
پروردکار خود. یا پرهیز کنید از ناشایستها وَاخْشَوْا وبترسید یَوْمًا لَا یَجْزِی
از روزی که دفع نکند عذاب را وباز ندارد وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ پدر از پسر خویش وَلَا مَوْلُودٌ
ونه فرزندی هُوَ جَازٍ وباز دارنده باشد عَنْ وَالِدِهِ از پدر خود شَیْئًا چیزی را
از عذاب. کفته اند این خبر خاص است بکفار. چه اولاد وآباء مومن بعضی
بعضی را نه شفاعة کنند اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ بدرستی که وعدهٔ خدا بثواب وعقاب حَقٌّ
راستست. ودران خلاف نخواهد بود فَلَا تَغُرَّنَّکُمُ پس باید که فریب ندهد
شما را الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا زندکانی دنیی یعنی بمتاعهاء دلفریب. وزینتهاء او فریفته
مشوید وَلَا یَغُرَّنَّکُمْ وباید که مغرور نسازد شما را بِاللّٰهِ بعفو وکرم خدای
یا مهلت دادن او الْغَرُورُ شیطان فریبنده. یعنی شما را بامل دور ودراز از راه برد
وبر معاصی دلیر کرداند وکوید امروز کنه کنید وفردا توبه. شما ناکاه مغرور
نشوید که عذر فردا را عمر فردا می باید. وکسی پذیرفتار آن نیست بیت کار امروز بفردا
نکذاری زنهار. روز چون یافته کار کن وعذر میار. آورده اند که حارث یا وارث
ابن عمرو محاربی بجناب رسالت. که مآب جلالت بود. آمده کفت. ای محمد ساعت
قیامت کی ظهور خواهد کرد. ومن تخمی در زمین پاشیده ام. فاضت عبرات غمام
در کدام ایام خواهد بود. وزن من حامله است تصویر حمل او از اشکال ذکور واناث

برجه وجه است ۰ ومیدانم که عمل من دی روز جه بوده ۰ فردا بکدام شغل
اشتغال خواهم داشت ۰ ومولد خودرا میدانم که کجاست ۰ مدفن من در کدام
بقعه اتفاق خواهد افتاد ۰ حق سبحانه آیتی فرستاد که این بنج علم درخزانه مشیت
آفرید کارست ۰ وکلید اطلاع بران بدست اجتهاد هیچ آدمی نداده اند إن الله بدرستی که
خدای عنده نزدیک اوست علم الساعة دانستن قیام قیامت وینزل الغیث و
فرو میفرستد بارانرا ۰ در زمان ومکانی که مقدر ومقرر کرده ویعلم
ومیداند ما في الأرحام آنجه در رحمهاست از زن ومرد وتمام وناقص وما تدری
نفس ونمیداند هیچ نفسی نیکوکار یا بدکار ماذا تکسب که جه جیز کسب کند
غدا فردا از خیر وشر وما تدری نفس ونمیداند هیچ نفسی که او بأی أرض بکدام زمین
تموت بمیرد ودر کدام وقت إن الله علیم بدرستی که خدای داناست
بغیبها ۰ وجون خواهد آشکارا کند خبیر ۝ آکاه از عیبها ۰ وجون خواهد به پرده
کرم بپوشد سورة السجدة ثلثون آیة بسم الله الرحمن الرحیم
الم ۝ مرتضی علی رضی الله عنه فرموده که ۰ هر کتاب خدایرا خلاصه بوده ۰ وخلاصه
قرآن حروف مقطعه است ۰ ودر الم کفته اند الف از اقصی حلق آید ۰ وآن اول
مخارج است ۰ ولام از طرف لسان کفته شود ۰ وآن اوسط مخارج است ۰ ومیم را
از شفه کویند ۰ وآن آخر مخارج است ۰ واین سخن اشارتست بآنکه بنده باید که
در مبادی واوسط واواخر اقوال وافعال خود بذکر حق سبحانه مستأنس باشد
تنزیل الکتاب فرو فرستادن کتاب ۰ یعنی قرآن لا ریب فیه هیچ شک نیست
درو ۰ یعنی منزلست بی شبهه من رب العالمین ۝ از پروردکار عالمیان ۰ آیا
تصدیق میکنند اهل مکه که این از نزدیک خداست أم یقولون افتریه یا

میکویند

خمس

ع ۱۱

میکویند بربافته است آنرا محمد از پیش خود بل نه جنین است که میکویند بلکه
هو الحق قرآن سخن درست وراستست فرو آمده من ربک از پروردکار تو لتنذر
تا بیم کنی از عذاب الهی قوما ما أتیهم قومی راکه در زمان تواند ونیامده است
بدیشان من نذیر هیچ بیم کننده من قبلک پیش از تو ۰ مراد زمان فترتست
واسمعیل علی نبینا وعلیه السلام نذیر بوده اهل زمان خودرا ۰ وتو نذیر قوم خودی
لعلهم شاید ایشان به بیم کردن تو یهتدون ۝ راه یابند اکر من خواهم
الله خداوند بحق الذی خلق السموات والأرض آنست که بیافرید آسمانها
وزمینرا في ستة أیام در مقدار شش روز از ایام دنیا ثم استوی پس مستولی
شد حکم او علی العرش بر عرش که اعظم مخلوقاتست ۰ پس بدو بکروید
واز راه او مکذرید که در دین وعقبی ما لکم نیست شمارا من دونه بجز وی من ولی
هیچ دوستی که یاری کند ولا شفیع ونه هیچ درخواست کننده که مددکاری نماید
أفلا تتذکرون ۝ آیا پندپذیر نمیشوید از مواعظ ربانی ونصایح قرآنی یدبر
الأمر میسازد کار دینی یعنی حکم میکند بدان ۰ ومیفرستد ملکی را که موکلست
بان من السماء از آسمان إلی الأرض بسوی زمین پس ملک می آید وآن کار بجای
می آرد ثم یعرج پس عروج میکند إلیه بسوی آسمان في یوم کان در روزی
که هست مقداره اندازه او ألف سنة هزار ساله مما تعدون ۝ از آنجه
شما شماره میکنید ۰ یعنی فرشته فرو می آید از آسمان ۰ وبالا میرود در مدتی که
اکر آدمی رود وآید جز بهزار سال میسر نشود ۰ زیرا که از زمین تا آسمان پانصد
ساله راهست ۰ پس مقدار نزول وعروج هزار ساله بود ذلک آن خداوند که
تدبیر امر میکند عالم الغیب والشهادة دانای پوشیده وپیداست یعنی داند

خمس

امور دنیی و آخرت را عالم است بانچه بود و باشد و خواهد بود العزیز غالبست
در تقدیر الرحیم مهربانست بر بندکان در تدبیر الذی احسن او آنکسی است که
نیکو کرد کل شیء خلقه هر چیزی را که بیافرید یعنی بیار است بر وجهی نیکو
بمقتضای حکمت بدیع کردنی آنچه در جهان شاید کردهٔ آنجنانکه می باید
از تو رونق کرفت کار همه • که تویی آفریدکار همه • نقش زیبا بلوح خاک از تست
دل دانا و جان پاک از تست وبدأ و آغاز کرد خلق الانسان آفریدن آدم علی نبینا
وعلیه السلام من طین از کل ثم جعل پس بیافرید نسله فرزندان اورا من سلالة
از خلاصهٔ بیرون آورده از صلب من ماء مهین از آب ضعیف خوار یعنی نطفه
ثم سواه پس راست کرد قالب آدم ونفخ فیه و دمید درو من روحه از روح
خویش این اضافهٔ تشریف و تکریمیست • و اظهار آنکه وی مخلوقی شریفست
وجعل و بساخت لکم برای شما السمع کوش تا میشنوید والابصار و دیدها
تا می بینید والافئدة و دلها تا در می یابید قلیلا ما تشکرون اندک سپاس
داری میکنید بر چنین نعمتها وقالوا و کفتند منکران بعث • جون ابی بن
خلف و امثال او أئذا ضللنا یا جون کم شویم فی الارض در زمین یعنی خاک
شویم و بازمین آمیخته • جنانچه خاک اعضاء ما از خاک زمین متمیز نباشد
أئنا آیا ما لفی خلق جدید در آفرینش نو خواهیم بود • این استفهام بر سبیل
انکار است • یعنی جون خاک شویم آفریدن نو بما تعلق نخواهد کرفت بل هم
نه جنانست که میکویند • بلکه ایشان بلقاء ربهم بلقاء پروردکار خود
کافرون ناکرویدکانند • یعنی بآخرت که سرای لقاست ایمان ندارد قل بکو
ای محمد منکران بعث را که زود زود یتوفیکم فرا کیرد روح شمارا

کردیم

ع

عشر

ملک

ملک الموت فرشتهٔ مرک که عزرائیل است علیه السلام الذی وکل آنکس که
موکل کرده و بر کماشته شده است بکم بقبض ارواح شما ثم الی ربکم
پس بسوی آفریدکار خود ترجعون باز کردیده شوید برای حساب و جزا • در
کشاف آورده که عزرائیل ارواح را بخواند و جواب دهند • پس اعوان خود را
بقبض آن فرماید • امام ابو اللیث رحمه الله در تفسیر خود آورده که ملک الموت را
روییست از آتش • که بدان روی بر کافر ظاهر کردد • و روح او قبض کند • و رویی
دارد از ظلمت • که بدان روح منافق فرا کیرد • و رویی دارد مشابه روی آدمیان
که بدان ارواح مؤمنان توفیه کند • و روییست اورا از نور که بدان ارواح
انبیا و صدیقان قبض نماید • و اعوان و ملایکهٔ رحمت و عذابند • و عجب از آدمی
که با وجود جنین حریفی در کمین • جکونه لاف آسایش میزند بیت آسودکی مجوی که
از صدمت اجل کس را نداده اند براة مسلمی ولو تری و اکر ببینی ای بیننده اذ المجرمون
جون مشرکان در روز حشر ناکسوا رؤسهم فکنده کان باشند سرهاء خود را
یعنی از غایت خجالت و ندامت سر در پیش افکنده عند ربهم نزدیک پروردکار خود
در موقف عرض هر اینه ببینی کاری پر هول • و دران حال میکویند ربنا ای پروردکار
ما ابصرنا دیدیم آنچه وعده کرده بودی وسمعنا و شنودیم از تو تصدیق
پیغمبران • یا هول رستخیز دیدیم • و آواز صور شنیدیم فارجعنا پس باز کردان
ما را بدنیی نعمل صالحا تا بکنیم کاری شایسته انا موقنون بدرستی که
ما بی کمانانیم برای عقبی زیرا که مشاهده کردیم • و ما را شبهه نماند آنکه
حق سبحانه کوید ولو شئنا و اکر میخواستیم لآتینا هر اینه میدادیم در دنیی
کل نفس هر نفسی را هدیها آنچه راه یافتی بآن بسوی ایمان • و عمل صالح ولکن

حَقَّ الْقَوْلُ ولیکن ثابت شده است این حکم مِنِّی از من که لَأَمْلَأَنَّ هراینه
میسازم جَهَنَّمَ دوزخ را مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ از کفار دیو وآدمی أَجْمَعِینَ
همهٔ ایشان فَذُوقُوا پس بچشید شما عذاب را بِمَا نَسِیتُمْ بسبب آنکه فراموش کردید
یعنی فروکذاشتید لِقَاءَ یَوْمِکُمْ هَذَا دیدن این روز را. یعنی ایمان
نیاوردید بلقاء این روز إِنَّا نَسِینَاکُمْ بدرستی که ما نیز ترک کردیم شما را. و
بکذاشتیم در عذاب وَذُوقُوا وبچشید عَذَابَ الْخُلْدِ عذاب جاودانی را بِمَا
کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ○ بانچه بودید که عمل میکردید إِنَّمَا یُؤْمِنُ جز این
نیست که میکروند بِآیَاتِنَا بآیتها، کلام ما الَّذِینَ إِذَا ذُکِّرُوا آنانکه جون پند داده
شوند بِهَا بآن آیتها خَرُّوا بروی در افتند سُجَّدًا سجده کنندکان وَسَبَّحُوا وتنزیه
کنند پروردکار خود را از آنچه لایق عظمت وکبریاء او نباشد تسبیحی مقترن
بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بستایش پروردکار ایشان. یعنی تنزیه کنند از صفات نالایق
وبستایند بستایشهای موافق. یا در سجود کویند. سبحان الله وبحمده وَهُمْ
لَا یَسْتَکْبِرُونَ ○ وایشان سرکشی نکنند از ایمان. وطاعت. وسجود این
سجدهٔ نهم است بقول امام اعظم. ودهم بقول امام شافعی رحمهما الله. و
حضرت شیخ قدس سره این را سجدهٔ تذکر کفته. وساجد باید که متذکر
کردد آنچیز را که از ان غافل شده. وتصدیق کند. دلالات وجود واحد را
که آن دلالتها در همه اشیا موجودست ع نفی کل شیء له آیة نظم همه ذرات از مه تا
بماهی. بوحدانیتش داده کواهی. همه اجزاء کون از مغز تا پوست. جو وابینی دلیل وحدت
اوست. آورده اند که منازل بعضی از انصار رضی الله عنهم از مسجد سید
ابرار. صلی الله علیه وسلم دور بود. جون نماز شام را. با خواجهٔ انام بجماعت

اداکردندی. همچنان تا وقت عشا در مسجد توقف نموده نماز کذاردندی.
وبمنزلها، خود نرفتندی. تا دولت ادای نماز خفتن بجماعت آنحضرت صلوات
الله وسلامه علیه دریابند. حق سبحانه در شان ایشان فرستاد که تَتَجَافَى
دور میشود جُنُوبُهُمْ بهلوهاء ایشان عَنِ الْمَضَاجِعِ از خوابکاهها یَدْعُونَ
رَبَّهُمْ میخوانند پروردکار خود را خَوْفًا از بیم خشم او وَطَمَعًا وبامید بخشودی
او. ابو الدردا رضی الله عنه فرموده که آیة در شان جمعیست که نماز عشا
وصبح را بجماعت کذارند. وکفته اند در شان مجتهدان. وشب خیزانست. که
جون پردهٔ شب فروکذارند. وجهانیان سر بر بالین غفلت نهند. ایشان بهلو
از بستر کرم. وفراش نرم. تهی کرده. بر قدم نیاز بایستند. ودر شب دراز با نعم
خداوند راز کویند. از سهیل یا بمین بمنی یعنی اویس قرنی قدس سره منقول است
که در شبی میکفت. هذه لیلة الرکوع. وبیک رکوع بسر میبرد. ودر شبی
دیکر میفرمود که. هذه لیلة السجود. وبیک سجده بصبح میرسانید. کفتندی ای
اویس جون طاقت طاعة داری که شبهاء بدین درازی بر یک حال میکذاری
کفت کجاست شب دراز کاشکی ازل وابد یکشب بودی تا بیک سجده بآخر
بردمی. ودر ان سجده نالهاء زار. وکریهاء بی شمار کردمی. به نیم شب که همه مست خواب
خوش باشند. من وخیال تو ونالهاء درد آلود وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ وازانچه عطا
کرده ایم ایشانرا یُنْفِقُونَ ○ نفقه میکنند در وجوه خیر. یعنی بشب بدرکاه
ما داد کدایی. وبروز در راه ما داد کدایان میدهند فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ بس نمیداند
هیچ نفسی. نه ملک مقرب ونه نبی مرسل مَا أُخْفِیَ آنچه بنهان داشته شده است
لَهُمْ برای بهلو تهی کنندکان از مضاجع مِنْ قُرَّةِ أَعْیُنٍ از روشنی چشمها یعنی

جیزی كه بدان چشمها روشن كردد • ودر حدیث قدسی آمده كه اعددت
لعبادی الصالحین ما لا عین رات ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر • انس آیت
كه ازان نعمت مخفی سخن نكویند • جه فلا تعلم نفس • ولا خطر علی قلب بشر
دو كواه اند بر انكه دعوی دریافت آن لایق نیست • وایشان جزا داده میشوند
جَزَآءً جزا دادنی بِمَا كَانُوا بسبب آنجه بودند كه باخلاص نیت • وصدق طویت
يَعْمَلُونَ ● عمل میكردند • بزركی فرموده كه جون عمل پنهان كردند جزا نیز
پنهانست • تا جانجه كسی بر طاعات ایشان مطلع نشد • كسی نیز بمكافات ایشان
پی نبرد نظم روزی كه روم همره جانان بچمن • نی لاله وكل بینم ونی سرو وسمن
رازی كه میان من واو كفته شود • من دانم واو داند واو داند ومن • آورده اند
كه ولید بن عقبه با شیر بیشه مردی • در مقام مفاخرت آمده • كفت ای
علی سنان من از سنان تو سخت ترست • وزبان از زبان تو تیز تر • علی فرمود خاموش
باش ای فاسق • ترا با من جه زهره مساوات • وجه یارای مجادلات • حق سبحانه تصدیق
علی را رضی الله عنه آیة فرستاد كه أَفَمَنْ كَانَ آیا آنكسی كه هست مُؤْمِنًا كرویده
بخدا ورسول • یعنی علی باشد كَمَنْ كَانَ مانند كسی كه هست فَاسِقًا بیرون رفته از
دایرهٔ فرمان جون ولید لَا يَسْتَوُونَ برابر نیستند در شرف ورتبت یا در جزا
ومثوبت أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا اما آنانكه كرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وعمل
صالح كرده اند فَلَهُمْ پس مر ایشانراست جَنَّاتُ الْمَأْوَى بوستانها كه ماوای
حقیقی است • وكفته اند جنة المأوی بهشتیست بر یمین عرش وخدای مؤمنان
دهد آنرا نُزُلًا حالتی كه پیش كشی باشد یعنی ماحضری كه برای مهمان آرند • ونعم كلیه
پس از دخول بهشت بدیشان ارزانی دارد بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ● بسبب آنكه بودند

كه عمل

كه عمل میكردند • عملی كه مستحق این كرامت شدند وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا و
اما آنانكه بیرون رفتند از راه دین فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ پس بازكشت ایشان آتش
دوزخست • یعنی بجای جنة المأوی كه مؤمنانرا باشد • ایشانرا در آتش ماوی
دهند كُلَّمَا هركاه أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا خواهند كه بیرون آیند مِنْهَا از آتش
أُعِيدُوا بازكردانیده شوند فِيهَا در آتش • آورده اند كه آتش بوقت جوشش ایشانرا
بالا افكند • تا به نزدیك درهاء دوزخ رسند • وتوقع بیرون آمدن كنند • خزنه
بكرزهاء آتشین ایشانرا میزنند • وبقعر جهنم می افكنند وَقِيلَ لَهُمْ وكویند مر ایشانرا
بجهة اهانت كه ذُوقُوا بچشید عَذَابَ النَّارِ عذاب آتش الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ آن
عذابی كه بودید كه بآن تُكَذِّبُونَ ● تكذیب میكردید وباور نمیداشتید
وَلَنُذِيقَنَّهُمْ وهر اینه ما بچشانیم اهل مكه را مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى از عذاب نزدیكتر
وخردتر • در دنیا كه قتل واسر است • یا قحط دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ فرود
از عذاب بزركتر كه خلود است در آتش لَعَلَّهُمْ شاید ایشان • یعنی جمعی كه باقی مانند
از ایشان يَرْجِعُونَ ● بازكردند براه حق • واز كفر توبه كنند • ودر موضح آمده
كه عذاب خردتر جمع حطام است • وبزركتر كسب آثام • ونزد بعضی ادنی عذاب قبرست
واكبر عذاب دوزخ • ابو سلیمان دارانی قدس سره كوید ادنی خذلان است • و
اكبر نیران • ودر لباب از تفسیر نقاش نقل كرده كه ادنی غلاء اسعارست •
واكبر خروج مهدی به شمشیر آبدار • وكفته اند خواری دنیی • ونكونساری عقبی • یا
افتادن در كناه ودور افتادن از دركاه قرب الله بیت دور ماندن از وصال او عذاب
اكبرست • آتش سوز فراق از هر عذابی بدترست وَمَنْ أَظْلَمُ وكیست ستمكارتر مِمَّنْ ذُكِّرَ
از كسی كه پند داده شود بِآيَاتِ رَبِّهِ بآیتهاء پروردكار او • یعنی قرآن ثُمَّ أَعْرَضَ پس

را

عشر

روی بکرداند عنها ازان و تفکر نکند دران انا من المجرمين بدرستی که ما
ازمشرکان منتقمون ○ انتقام کشنده کانیم بهلاک وعذاب ولقد آتينا وبتحقیق
ما دادیم موسى الكتاب موسی را توریة چنانچه دادیم ترا قرآن فلا تكن في مرية
پس مباش در شک من لقائه از دیدن موسی در وسیط آورده که حق سبحانه وعده
داده بود حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم که پیش از آنکه از دنیی رحلت کنی
موسی را علیه السلام خواهی دید اینجا تاکید همان وعده را میکوید که شک
مکن در لقای وی ودر وقتی که آنحضرت را بمعراج بردند موسی را در آسمان
ششم دید هم بوقت عروج وهم بوقت نزول وجعلناه وکردانیدیم
کتاب منزل بر موسی علیه السلام هدى لبني اسرائيل راه نماینده مر بنی اسرائیل را
وجعلنا منهم وکردانیدیم از بنی اسرائیل ائمة يهدون پیشوایان که راه نمودند
خلق را باحکام توریة بامرنا بفرمان ما لما صبروا آنهنگام که صبر کردند بر ایمان
یا بر شداید قوم یا بر ارتکاب طاعات یا از معاصی وكانوا بآياتنا وبودند که
بآیتهاء ما یعنی بعلاماتی که بموسی علیه السلام داده بودیم يوقنون ○
بی کمان بودند ان ربك بدرستی که آفریدکار تو هو يفصل او حکم کند بينهم
میان مردمان يوم القيمة روز رستخیز فيما كانوا فيه دران چیز که بودند
که دران يختلفون ○ اختلاف میکردند از امر دین پس حکم الهی جدا کرداند
محق را از مبطل وهر یکی را مناسب او جزا دهد اولم يهد آیا راه ننمود و بیان نکرد
لهم برای اهل مکه آن عقوبتها که بمکذبان رسید کم اهلکنا چند هلاک
کردیم من قبلهم پیش از ایشان من القرون از اهل قرنها چون قوم عاد و ثمود
يمشون میروند اینها في مساكنهم در مسکنهاء ایشان و بران میگذرند

ع ربع

جس

درسفر

درسفرهاء خود ان في ذلك بدرستی که درین اهلاک ما قرون ماضیه را لآيات
هر آینه عبرتهاست مر امم آتیه را افلا يسمعون آیا نمیشنوند این سخنان را یعنی
بکوش فهم استماع نمیکنند اولم يروا آیا نمی بینند و نمیدانند انا نسوق الماء آنرا
که ما آب را می رانیم یعنی باران وسیل را میفرستیم الى الارض الجرز بزمین
خالی از کیاه وکفته اند اسم موضعیست در ولایت یمن که آب جوبها بدان
نمیرسد حق سبحانه فرمود که ما آب بدان زمین خشک میرسانیم فنخرج پس
بیرون می آریم از وبه باب زرعا کشت زاری کفته اند مراد غلات واشجار است
تأكل منه میخورند از ان زرع انعامهم چهارپایان ایشان کاه وبرک درخت و
انفسهم ومیخورند ایشان دانه ومیوه افلا يبصرون ○ آیا نمی بینند اثر این قدرت
تا استدلال کنند بر کمال قدرت حق وبدانند که آنکه قادر است بر انبات زرع
از زمین خشک قدرت دارد بر احیاء مرده بعد از موت ويقولون وکویند کفار
مکه متى هذا الفتح کی باشد این فتح که مؤمنان میکویند ان الله سیفتح لنا على
المشرکین یعنی کافران از روی استعجال با صحابه کفتند این فتحی که وعده میدادید
کی خواهد بود زود بما نمایید ان كنتم صادقين ○ اکر هستید راست
کویان در وعدهٔ خود قل بکوای محمد يوم الفتح روز فتح بدر یا فتح مکه لا ينفع
الذين كفروا سود نخواهد داشت آنهارا که نکرویده اند ايمانهم کرویدن
ایشان مراد مقتولان روز فتح اند که در حال قتل ایمان ایشان را فایده نداد
زیرا که ایمان یأس بود ولا هم ينظرون ○ ونیستند ایشان که مهلت
داده شوند در آخرت وعذاب ایشان در توقف افتد فاعرض پس روی
بکردان بطر اهانه عنهم از ایشان تا مدتی معلوم یعنی تا نزول آیة السیف

وَانْتَظِرْ و منتظر باش نصرت الهی را اِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ بدرستیکه ایشان نیز
منتظر اند آنراکه غلبه کنند بر تو و حق سبحانه ترا غالب گرداند نه ایشانرا
الحق یعلو ولا یعلی نظم منتظر باش ز الطاف الهی که شود علم دین تو همه خطه بر افراخته
حرب را ساختگی ان که بود هر روزی کار احباب تو از روز دگر ساخته تر

سُورَةُ الاحزاب ثلث وسبعون آیة مدنیة بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

در اسباب نزول مذکورست که ابو سفین و عکرمه و ابو الاعور بعد
از واقعهٔ احد از مکه بمدینه آمده در مرکز نفاق یعنی وثاق ابن ابی نزول کردند
و روزی دیگر با جمعی منافقان حاضر شده و از حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم امان طلبیده استدعا نمودند که ما را بلات و منات باز گذار و بگو تا
در قیامت مقام شفاعة هست ما نیز ترا بگذاریم تا خدمت خدای خود کنی این
سخن بران حضرت شاق آمده روی مبارک درهم کشید ابن ابی و ابن قشیر
و جد بن قیس گفتند یا رسول الله سخن اشراف عرب را رد مکن که صلاح کلی در ضمن
آنست فاروق رضی الله عنه حمیت اسلام و صلابت دین دریافته قصد قتل
کفره فرمود حضرت مصطفی صلوات الله وسلامه علیه گفت ای عمر من
ایشانرا بجان امان داده ام و نقض عهد روا نیست و آیة آمد که یَا أَيُّهَا النَّبِيُّ
ای پیغمبر اتَّقِ اللّٰهَ دایم و ثابت باش بر تقوی یا بترس از خدای در نقض عهد وَلَا
تُطِعِ الْكَافِرِينَ و فرمان مبر کافران مکه را چون ابو سفین و عکرمه وَالْمُنَافِقِينَ
و منافقان مدینه را چون ابن ابی و معتب بن قشیر إِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه
خدای هست عَلِيمًا دانا بمقالهٔ ایشان حَكِيمًا حکم کننده بوفای عهد وَاتَّبِعْ
و پیروی کن مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ آنچیز را که وحی کرده میشود بتو مِنْ رَبِّكَ از پروردگار

جون نهی از اطاعت ایشان إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای كَانَ هست بِمَا تَعْمَلُونَ
بآنچه میکنید خَبِيرًا دانا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ و توکل کن بر خدای یعنی کار خود با
وی گذار وَكَفَىٰ بِاللّٰهِ و بسنده است خدای وَكِيلًا کارساز و مهم گذار و نگاهبان
و کفایت کنندهٔ مهمات بیت چون ذره لطف عنایة کند جمله مهمات کفایت کند
آورده اند که ابی معمر جمیل ابن اوس مردی لبیب و اریب بود و بارها گفتی که
مرا دو دلست که به یکی از آن فهم میکنم زیاده از آنکه محمد فهم میکند
و عرب او را ذو القلبین لقب کرده بودند و قتی که از بدر گریخته بمکه میرفت
یکی از نعلین در دست و دیگری در پا ابو سفین بدو رسیده خبر قوم پرسید
گفت بعضی مقتولند و برخی منهزم ابو سفین گفت نعلین تو چه حال دارند
که یکی در پای است و یکی در دست ابو معمر در نگریست و بران حال اطلاع
یافته گفت ما ظننت الا انهما فی رجلی حق سبحانه او را دروغگوی ساخت و
معلوم شد که او را دو دل نیست و درین باب آیة آمد که مَا جَعَلَ اللّٰهُ ننهاد
خدای لِرَجُلٍ مر مردیرا مِنْ قَلْبَيْنِ دو دل فِي جَوْفِهِ در درون او زیرا که قلب معدن
روح حیوانی و منبع قوتهاست پس یکی بیش نشاید زیرا که روح حیوانی
یکیست و در زاد آورده که منافقان میگفتند آنحضرت دو دل دارد
یکی با ما و یکی با اصحاب خود حق سبحانه فرمود که دروغ میگویند حق تعالی
هیچ کس را دو دل نیافریده وَمَا جَعَلَ و نساخته است أَزْوَاجَكُمُ زنان شمارا
اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ آنان را که ظهار میکنید از ایشان أُمَّهَاتِكُمْ مادران
شما یعنی زنی را که میگوئید انت علی کظهر امی مادر شما نساخته زیرا که
اجتماع زوجیة و امومة که یکی مقتضی مخدومیة و دیگری مستدعی

درهوصیتین. آورده اندکه مادر سعد سه روز نان وآب نخورد. تا دهن اورا
بجوبی بشکافتند وآب دران ریختند. وسعد میکفت اکر اورا هفتاد روح باشد
ویك یك ازو قبض کنند. یعنی بفرض اکر هفتاد بار بمیرد. من از دین اسلام بر
نمیکردم. پس دیکر پاره ازوصیة لقمان خبر میدهد. که فرزند خودرا کفت یا
بُنَيَّ ای پسرك من اِنَّهَا بدرستی که آن فعلة. یعنی کرداری که آدمی را باشد از خیر وشر
اِنْ تَكُ اکر باشد درخردی مِثْقَالَ حَبَّةٍ همسنك دانهٔ مِنْ خَرْدَلٍ از سپندان که
اصغر حبوبست فَتَكُنْ پس باشد آن فِي صَخْرَةٍ در زیر صخره سبز که صما کویند. وآن در
زیر هفتم زمین است اَوْ فِي السَّمٰوَاتِ یا آن عمل در آسمانها باشد. با وجود رفعت و
سعت آن. یا در بالای سموات اَوْ فِي الْاَرْضِ یا در زمین در مکان پنهان يَأْتِ بِهَا اللّٰهُ
بیارد خدای آنرا. وحاضر کرداند. وبران حساب کند اِنَّ اللّٰهَ لَطِيفٌ بدرستی که
خدای باریك دانست. وعلم او بهر خفی احاطه کند خَبِيرٌ دانا بمکان هرچیز يَا بُنَيَّ
اَقِمِ الصَّلٰوةَ ای پسرك من بپای دار نماز را تا نفس تو کمال یابد وَاْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ
وبفرمای به نیکویی وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وباز دار از منکر. تا دیکران از تو کامل شوند
معروف آنست که موافق شرع وسنت باشد. ومنکر آنکه مخالف نقل وعقل بود.
وَاصْبِرْ وشکیبایی کن عَلٰى مَا اَصَابَكَ بر آنچیزی که بتو رسد از شداید خصوصًا
درامر ونهی اِنَّ ذٰلِكَ بدرستی که آنچه فرموده شده مِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ از واجبات امورست
یعنی از انچه خدای قطع کرده است قطعی ایجابی وَلَا تُصَعِّرْ ومپیچ سوم بر خَدَّكَ
روی خودرا لِلنَّاسِ برای مردمان. یعنی بوجه تکبر روی بر مردم متاب. بلك
اقبال کن بریشان از روی تواضع وَلَا تَمْشِ فِي الْاَرْضِ ومرو در زمین مَرَحًا برای
بازی. وافسوس وخودکامی. یعنی مخرام مانند جاهلان. ودنیی پرستان اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ

بدهستی که خدای دوست نمیدارد كُلَّ مُخْتَالٍ هر خرامنده را که چون متکبران
رود فَخُورٍ نازش کننده که باسباب تنعم بر مردمان تطاول نماید وَاقْصِدْ ومیانه رو
باش فِي مَشْيِكَ در رفتن خود. یعنی میان سرعت وبطؤ میرو. که زود رفتن علامة
خفت وسبکساریست. ودیر حرکت کردن نشانهٔ تجبر وبزرکواری. بلك میانه
رو باش. وبطریق تواضع قدم مینه وَاغْضُضْ وفرود آر وکم کن مِنْ صَوْتِكَ
از آواز خود. یعنی فریاد کننده. ونعره زننده. ودراز زبان. وسخت کوی مباش
اِنَّ اَنْكَرَ الْاَصْوَاتِ بدرستی که زشترین آوازها لَصَوْتُ الْحَمِيرِ آواز خران است
یعنی ارتفاع صوت فضیلتی نیست. چه صوت حمار با وجود رفعت آن مکروه
طباع. وموجب وحشت اسماع است. در عین المعانی آورده که مشرکان عرب
برفع اصوات تفاخر میکردند. بدین آیة رد کرد بریشان فخر ایشانرا. وحضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم آواز نرم را دوست داشتی. وجهر صوت را کاره
بودی. ودر انجیل مذکورست که بفرمای بندکان مرا که چون با من مناجات
کنند. آوازهاء خود را انجوا بانند که من میشنوم. وآنچه در دل ایشانست
میدانم. ودر جواب کسی که کوید. وجه تخصیص نکریة صوت بحمار. با آنکه آواز بعضی
حیوانات انکر از صوت اوست. چه تواند بود آن کفته اند که آواز او نزد عرب
مثل است در کراهیت. سفین ثوری رحمه الله فرموده که فریاد هر حیوانی تسبیح اوست
الا حمار که صیحه از رؤیة شیطانست. ودر حدیث آمده که. اذا سمعتم
نهیق الحمار فتعوذوا بالله من الشیطان الرجیم فانه رای شیطانا. ودر فیه ما فیه
از حضرت مولوی قدس سره. وجه انکریة صوت حمار چنین نقل کرده اند
که در غالب آواز او برای طلب کاه وجو است. یا بجهة اجزاء شهوت یا نم

نصف ع ١١

خادمیة است • در یك زن از قبیل محالات میتواند بود وَمَا جَعَلَ ونكردانید
خدای أَدْعِيَاءَكُمْ پسرخواندكان شمارا أَبْنَاءَكُمْ پسران حقیقی شما چه نبوت
امری اصلی • ودعوت صورتی عارضی است • پس بایكدیكر مجتمع نشوند • نزد عرب
ظهار طلاق بوده • و پسرخوانده چون فرزند اصلی میراث میبرده • حق سبحانه
فرمود كه چنانكه دو دل در یك درون نمی باشد زوجیة وامومة در یك زن
و فرزندی و پسرخواندكی در یك تن • جمع نمیشود ذَٰلِكُمْ این كه مظاهره را
مطلقه و دعی این میخوانید قَوْلُكُم بِأَفْوَاهِكُمْ سخنیست كه بزبان خویش میكویید
وحقیقتی ندارد وَاللَّهُ وخدای يَقُولُ الْحَقَّ میكوید سخن راست راكه مطابق
واقعست وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ واو راه مینماید بطریق حق • این آیة برای زید بن
حارثه رضی الله عنه نازل شد كه مردم اورا زید بن محمد كفتندی • وحال آنكه
مملوك خدیجه رضی الله عنها بود • وخدیجه اورا بحضرت بخشید • وآنحضرت
اورا آزاد كرده • چون فرزند پرورش میداد • ومردم پسر آنحضرت • میكفتند
حق سبحانه فرمود ادْعُوهُمْ بخوانید فرزندانرا ونسبت دهید لِآبَائِهِمْ به پدران
ایشان هُوَ این خواندن أَقْسَطُ راسترست عِندَ اللَّهِ نزدیك خدای • در صحیح
بخاری از ابن عمر رضی الله عنهما منقول است • كه ما نمی كفتیم الا زید بن محمد
تا این آیة آمد • وما اورا زید بن حارثه كفتیم فَإِن لَّمْ تَعْلَمُوا پس اگر ندانید
آبَاءَهُمْ پدران ایشانرا كه نسبت دهید بآنها فَإِخْوَانُكُمْ پس ایشان
برادران شما اند فِي الدِّينِ در دین اسلام پس بكویید یا اخی وَمَوَالِيكُمْ ودوستان
شما اند • در خطاب كویند یا مولای وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ ونیست بر شما جُنَاحٌ كناهی
فِيمَا أَخْطَأْتُم بِهِ در ان چیزی كه خطاب كردید بآن • چون كفتن زید بن محمد

ولكن ما

وَلَٰكِن مَّا تَعَمَّدَتْ ولیكن كناه است در آنچه قصد كند قُلُوبُكُمْ دلها
شما • وكسی را نسبت دهید بغیر پدر او وَكَانَ اللَّهُ وهست خدای غَفُورًا آمرزنده
آنرا كه خطا كند رَّحِيمًا ⊙ مهربان بر صاحب عمد • چون توبه كند النَّبِيُّ أَوْلَىٰ
پیغمبر سزاوارترست بِالْمُؤْمِنِينَ بكرویدكان مِنْ أَنفُسِهِمْ از نفسهای ایشان
در همه كارها • چه هرچه فرماید عین صلاح بنده ومحض فلاح اوست • بخلاف
نفس كه اوامر او سبب شقاوت • وموجب غوایتست • پس باید كه آنحضرت
دوستر باشد به بنده از نفس او • ودر حدیث صحیح آمده كه نكرود هیچیك از شما
ومؤمن نباشد • تا نباشم من دوستر بدو از پدر • و فرزند وهمه مردمان • آورده اند
كه چون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم • بغزوهٔ تبوك عزیمت فرمود •
همه مسلمانانرا بخروج امر كرد • بعضی كفتند از پدر ومادر دستوری طلبیم •
آیة آمد كه او اولیست بمؤمنان از نفسهای ایشان • پس باید كه فرمان
اورا از همه فرمانها لازمتر شناسند ودر عین المعانی آورده كه محبت با او بهتر
از محبت با خود • یا با دیگران نظم امتانرا در دو عالم اوست دوست بس
دوستی دیگران بربوی اوست • دوستی با اصل باید كرد و بس فرع را بهرچه دارد دوست
اصل داری فرع كو هركز مباش • تن بمان وجان بكیر ای خواجه تاش وَأَزْوَاجُهُ وزنان
او أُمَّهَاتُهُمْ مادران مؤمنان اند • یعنی از جهة تحریم • واز روی تعظیم • چه رؤیة
ایشان روا نبوده • ونسبت وراثه نداشته اند • ودر مصحف أُبَيّ وقراءت ابن
مسعود رضی الله عنهما چنین بوده كه • وَهُوَ أَبٌ لَهُم وازواجه امهاتهم
مراد شفقت تمام ومرحمت لا كلامست • وچون در صدر اسلام بهجرت و
موالات ومواخاة میراث میكرفته اند • حق تعالی نسخ آن حكم را میفرماید كه

وخويشاوندان بعضهم

واولوا الارحام اولى ببعض برخى ازيشان سزاوارترند به برخى در توارث فى كتاب
الله در لوح محفوظ. يا در آنچه فرستاد از قرآن. يعنى آية مواريث. وحكم كرد كه
اولوا الارحام احق اند بميراث من المؤمنين از كرويدكان. يعنى انصار والمهاجرين
واز مهاجران كه پيغمبر صلى الله عليه وسلم ايشانرا بايكديكر برادرى داده
الا ان تفعلوا مكر آنكه بكنيد در زندكى خود الى اوليائكم با دوستان خود
معروفا نيكويى يا وصية كنيد براى هركه دوست ميداريدكان هست ذلك
آنچه ذكر كرده شد از اولوية پيغمبر وتوارث ذوى الارحام فى الكتاب در
قرآن. يا لوح مسطورا ⊙ نوشته شده. وثابت كشته واذ اخذنا و ياد كن آنرا كه
فرا كرفتيم من النبيين از پيغمبران ميثاقهم پيمان ايشانرا. بآنكه خدايرا بپرستند
وبعبادت خداى دعوت فرمايند. ويكديكر را تصديق كنند. وامت را نصيحت
نمايند. يا هر يك بشارت دهند به پيغمبرى كه بعد از و خواهد بود. واين ميثاق
از پيغمبران در روز الست كرفتند ومنك وكرفتيم از تو نيز كه محمدى ومن نوح
وابراهيم وموسى وعيسى بن مريم تخصيص ذكر اين پيغمبران. براى آنست كه اولو
العزم بودند. وتقديم پيغمبر ما بر ايشان جهة تعظيم است واخذنا وكرفتيم
منهم از پيغمبران ميثاقا غليظا ⊙ پيمانى محكم مؤكد بسوكند ليسئل الصادقين
تا سؤال كند خداى راست كويان. يعنى پيغمبرانرا عن صدقهم از راستى ايشان
در سخن. كه با قوم كفته اند. يا از تصديق قوم مر ايشانرا واعد وآماده كرده است
خداى للكافرين مر ناكرويدكان بر سبيل عذابا اليما ⊙ عذابى دردناك يا ايها الذين
آمنوا اى كسانى كه ايمان آورده ايد اذكروا ياد كنيد نعمة الله نعمة خداى را
كه انعام فرمود عليكم بر شما اذ جاءتكم چون آمدند بشما جنود لشكرها يعنى قريش

ع

وغطفان وكنانه ويهود قريب ده هزار كس فارسلنا پس فرستاديم عليهم بر ايشان
ريحا بادى. مراد باد صباست وجنودا لم تروها ولشكرها كه شما نديديد. يعنى
ملائكه وكان الله وهست خداى بما تعملون بآنچه شما ميكنيد بصيرا ⊙ بينا
درين آيات بيان غزوهٔ احزابست. وآن قصهٔ اجمالا آنچنان بوده كه بعد از اجلاء
بنى النضير حيى بن اخطب. با جمعى از يهود بمكه رفته. با ابو سفين واتباع او
بمقاتلهٔ حضرت پيغمبر صلى الله عليه وسلم عهد بستند. واز قريش واحابيش ده
هزار كس جمع كرده. عازم مدينه شدند. خبر بحضرت رسالت صلوات الله
وسلامه عليه رسيده. با سه هزار كس از مدينه نهضت فرمود. ومعسكر همايون
در پيش كوه سلع مقرر شد. وبوقت مشاورت با اصحاب در باب محاربهٔ اعادى
كه بعدد بسيار وبسلاح آراسته بودند. سلمان رضى الله عنه از وضع خندق
كه در بلاد عجم مى باشد. شمهٔ بموقف عرض رسانيد. ورأى حضرت آنرا تشريف قبول
ارزانى داشته. زمين بر صحابه قسمت كرد. وبحفر خندق اشارت فرمود. صحابه
بدان كار اشتغال نموده. حضرت بخود نيز مباشر كشيدن خاك. وبالا آوردن از مغاك
ميشد. ويارانرا وعدهٔ ظفر ميداد وكلمات. اللهم ان العيش عيش الآخرة فاغفر
للانصار والمهاجرين. بر زبان معجز نشان ميراند. ودر اثناء اين حال سنكى در غايت
صلابت پديد آمد. كه تبر وميتين بر كار نميكرد. آنحضرت را خبر كردند. و
بر سنك آمده. ميتين بدست مبارك كرفت. وبسم الله كويان دو دانك از و بشكست
ونورى مانند برق از و بجست. ودران روشنى نظر انور سيد انام افتاد كفت الله
اكبر مفاتيح شام بمن دادند نوبة دوم كه ضربه بران صخره زد. دو دانك ديكر شكسته شد
ونورى ديكر ظاهر كشته. قصور يمن بنظر اشرف آنحضرت در آمد. وكفت الله اكبر

بران سنك زده صح

برقصرهاى سام ع

مفاتیح یمن در دست اختیار من نهادند. سیم بار شماه سنک را درهم شکست
وبنوری که ازان درخشان شد. کوشکهای کسری بران حضرت عیان شد و
گفت الله اکبر. مفاتیح ممالک فارس بقبضهٔ اقتدار من رسید. ومنافقان میکفتند
این مرد خلق را بازی میدهد. جه امروز از ترس مردم خندق میکند. وبفتح فارس
وشاه و یمن وعده میکند. القصه بعد از شش روز که مهم خندق سمت
اتمام یافت. لشکر اعادی رسیدند. مالک بن عوف. وعُیَینة بن حصن با بنی اسد
وغطفان. وفزاره. ویهود. از زبر وادی که جهة شرقی مدینه است در آمدند.
وابو سفیان با حبش قریش وکنانه. از پایان وادی که طرف غربست ظاهر شدند.
ویهود قریظه که با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عهد بسته بودند بغوای
حیی ابن اخطب عهد بشکستند. مدد کفار کشتند. وازهیبة آن لشکر وکثرت
عدد ایشان. دل ضعفاء اهل اسلام. از جای برفت. جنانچه حق سبحانه فرمود اِذْ
جاءُکُمْ یاد کنید آنرا که آمدند بشما لشکرها مِنْ فَوْقِکُمْ از زبر شما یعنی از
اعلی وادی وَمِنْ اَسْفَلَ مِنْکُمْ واز زیر شما. یعنی اسفل وادی وَاِذْ زاغَتِ الْاَبْصارُ
وجون بکشت دیدها در احداق. وخیره شد از خوف وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَناجِرَ
وبرسید دلها بحنجرها از ترس. جه شش از شدت روع منتفخ میکردد. وقلب بارتفاع
او بحنجر میرسد وَتَظُنُّونَ وکمان میبرید بِاللهِ الظُّنُونَا بخدای انواع کمانها
مظنه آنکه حق سبحانه دین خود را غالب کرداند. ومؤمنان را نصرت دهد. ومنافقان
کمان آنکه لشکر اسلام تاب حرب نیاورده مستاصل کردند هُنالِکَ ابْتُلِیَ الْمُؤْمِنُونَ
آنجا آزموده شدند مؤمنان. وثابت قدمان از اهل تزلزل ممتاز کشتند وَزُلْزِلُوا و
جنبانیده شدند زِلْزالاً شَدِیداً ۝ جنبانیدن سخت. یعنی از جای برفتند بمثابه که

بردلان

بردلان عزم سفر این المفر مینمودند. وناشکیبایان اوراق الفرار مما لا یطاق
تکرار میفرمودند بسبب آرام از دل بشده دل از جای. هوش از سر رفت وقوت از پای.
وَاِذْ یَقُولُ الْمُنافِقُونَ ویاد کن آنرا که کفتند منافقان جون ابن قشیر وَالَّذِینَ
وآنانکه فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهاء ایشان بیماریست. یعنی ضعف اعتقاد ما وَعَدَنَا
اللهُ وعده نداد ما را خدای وَرَسُولُهُ وپیغمبر فرستاده او در فتح شام ویمن اِلَّا
غُرُوراً ۝ مکر وعده بفریب. یعنی سخنی که مردم را بازی دهد وَاِذْ قالَتْ وآنرا
نیز یاد کنید که کفتند طائِفَةٌ مِنْهُمْ کروهی از منافقان. جون اوس بن قیظی وابو
عرابه وابن ابی یا اَهْلَ یَثْرِبَ ای اهل یثرب. یثرب نام زمینی است که مدینه
وطَیْبَهٔ طاهره در ناحیتی ازو واقع شده. ونهی است که مدینه را یثرب کویند.
القصه این منافقان مردم مدینه را کفتند لا مُقامَ لَکُمْ جای بودن نیست
شما را در لشکرگاه محمد. یا ایستادن اینجا جه وجه دارد فَارْجِعُوا پس بازکردید
بمنزلهاء خود که در مدینه دارید. یا آنکه اقامت بر دین اسلام وجهی ندارد.
رجعت کنید بدین پدران. واورا بدست دشمن باز دهید وَیَسْتَأْذِنُ ودستوری
رجوع میطلبند فَرِیقٌ کروهی مِنْهُمُ النَّبِیَّ از ایشان پیغمبر را. یعنی بنو حارث
وبنو سلمه یَقُولُونَ میکویند اِنَّ بُیُوتَنا بدرستی که خانهاء ما در مدینه
عَوْرَةٌ خالی است. واستحکامی ندارد. مارا اجازت ده تا برویم. وآنرا نکاه داریم
تا دشمن بران شبیخون نکند وَما هِیَ بِعَوْرَةٍ وحال آنکه خانهاء ایشان خالی و
بی خلل نیست. بلکه استحکامی تمام دارد اِنْ یُرِیدُونَ نمیخواهند بدین رفتن
اِلَّا فِراراً ۝ مکر کریختن از جنگ وَلَوْ دُخِلَتْ واکر در آمده شود مدینه یعنی
لشکر کفار در آیند بدو عَلَیْهِمْ بر منافقان. وهجوم کنند مِنْ اَقْطارِها از جوانب آن

یعنی به یکبار بمدینه در آیند و کرد اکرد ایشان فرو کیرند ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ
پس خواسته شوند فتنه را • یعنی ایشانرا دعوت کنند بشرک • یا بمقاتلهٔ مسلمانان
لَآتَوْهَا هر آینه بدهند فتنه را • یعنی اجابت کنند سخن ایشان را وَمَا تَلَبَّثُوا
و درنك نکنند بِهَا باجابة فتنه إِلَّا يَسِيرًا • مکر اندکی بلك زود مشرك شوند یعنی
کنند با اهل اسلام وَلَقَدْ كَانُوا و بدرستی که بودند بنو حارثه و بنو سلمه که از روی
انابة عَاهَدُوا اللَّهَ عهد کردند با خدای مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی در روز احد عهد کرده
بودند که هرکز لَا يُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ پشتها بر نکردانند در کارزارها وَكَانَ عَهْدُ
اللَّهِ و هست عهد خدای مَسْئُولًا • پرسیده شده • یعنی سوال خواهند کرد
ازان • و بر نقض آن • و وفا بدان • جزا خواهند داد قُلْ بکوای محمد که بهیچ وجه لَنْ
يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ سود نمیدارد شما را کریختن إِنْ فَرَرْتُمْ اکر بکریزید مِنَ الْمَوْتِ
از مرك أَوِ الْقَتْلِ یا از کشتن • چه لابد ست هر شخصی را از موت • یا قتل در وقتی معین
که حکم قضا بدان نافذ کردد وَإِذًا و آنهنکام که بکریزید یعنی اکر شما
فرار نفع کند • و مهم شما در تاخیر افتد لَا تُمَتَّعُونَ بر خورده نخواهید شد إِلَّا
قَلِيلًا مکر زمانی اندك • چه آخر شربت فنا نوشیدنی است • و خرقهٔ فوات پوشیدنی
بیت که می نهد قدم اندر سرای کون و فساد • که باز روی براه عدم نمی آرد قُلْ بکو مَنْ ذَا
الَّذِي يَعْصِمُكُمْ کیست آنکه نکاه دارد شما را مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای إِنْ أَرَادَ اکر
خواهد خدای بِكُمْ سُوءًا بشما بدی و هزیمتی أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً یا خواهد
بشما نعمتی و نصرتی آن کیست که منع کند آنرا وَلَا يَجِدُونَ و نمی یابند مردمان لَهُمْ
برای خویش مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَلِيًّا دوستی که نفع رساند وَلَا نَصِيرًا
و نه یاری که ضرر باز دارد • در زاد المسیر آورده که مردی از لشکر کاه نبی

صلی الله

صلی الله علیه و سلم بمدینه رفت برادر اعیانی خود را دید اسباب طرب
آماده ساخته و نبیذ و نقل پیش خود نهاده کفت ای برادر تو اینجا در طرب
کذرانی و حضرت پیغمبر میان نیزه و شمشیر جولان کند برادر جواب داد
که تو بیا و بنشین • که ترا و اصحاب ترا بلا فرو کرفته • و محمد هرکز ازین ورطه
بسلامت بیرون نیاید • آن مرد باز کشت و کفت بروم • و آنحضرت را از مقالات
اخبار کنم • چون به نزدیك حضرت رسید • جبرئیل علیه السلام برو پیشی کرفته
این آیة آورده بود که قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ بدرستی که میداند خدای الْمُعَوِّقِينَ باز
دارندکان را از نصرت رسول مِنْكُمْ از کروه شما وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ و کویندکان
مر برادران خود را که هَلُمَّ إِلَيْنَا بیایید بسوی ما • و کفته اند منافقان
مسلمانان را تخویف میکردند بابوسفین • یا یهود منافقانرا میکفتند خود را
در معرض تلف میفکنید • و از یاری محمد بکذرید • منافقان سخن یهود را
بقبول متلقی شده از جنك بهلو تهی میکردند • چنانچه میفرماید وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ
و نمی آیند منافقان بکارزار کفار إِلَّا قَلِيلًا • مکر آمدنی اندك • یا کارزاری
قلیل از روی ریا و سمعه أَشِحَّةً در حالتی که بخیلانند بمعاونت • یا نفقه عَلَيْكُمْ
بر شما • یا نمیخواهند که ظفر و غنیمت شما را باشد فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ پس
چون بیاید ترس دشمن رَأَيْتَهُمْ بینی ایشانرا که از غایة بددلی يَنْظُرُونَ
إِلَيْكَ می نکرند بسوی تو تَدُورُ میکردد أَعْيُنُهُمْ چشمهای ایشان در حدقهٔ
ایشان از چپ و راست كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مانند کسی که پوشیده باشند بروی
یعنی غشی آورده باشد • و بیهوش شده مِنَ الْمَوْتِ از سکرات مرك فَإِذَا ذَهَبَ
الْخَوْفُ پس چون برود ترس نا کی سَلَقُوكُمْ برنجانند شما را • و سخنهای سخت کویند

بالسنة حداد بزبانهاء تيز. يعنى تيز زبانى كنند اشحة درحالتى كه بخيل اند على
الخير بر غنيمت. يعنى بوقت قسمت غنايم مجادله ومناقشه كنند اولئك آن
كروه لم يؤمنوا نكرويده اند فاحبط الله پس باطل كردانيده است خداى
اعمالهم كردارهاء ايشان. يعنى جهادى راكه بريا وغرض كرده اند. باظاهر كرد خداى
بطلان عمل ايشانرا وكان ذلك وهست آن اظهار على الله بر خداى يسيرا ● آسان
يحسبون الاحزاب اين كروه پندارند احزاب. يعنى لشكرهاء كفار راكه ايشان
لم يذهبوا بازنكشته اند. يعنى ترس وبددلى منافقان بمثابه ايست كه با وجود
آنكه مشركان بهزيمت رفته باشند هنوز مى پندارند كه كرداكرد مدينه فرو
كرفته اند. وبجنك ايستاده وان يات الاحزاب واكر بيايند اين لشكرها نوبتى
ديكر يودوا دوست ميدارند منافقان لو انهم وتمنا ميكنند آنكه ايشان
بادون صحرانشينان باشند فى الاعراب درميان عرب باديه نشين. يعنى از بددلى
ميخواهند كه درمدينه نباشند. بلك درباديه ساكن شوند يسالون مى پرسند
آينده ورونده را عن انبائكم از خبرهاء شما ودشمنان. وآنچه كذشته
باشد ميان شما وايشان ولو كانوا واكر باشند فيكم درميان شما. يعنى در
مدينه. ومقاتله با اعداء دست دهد ما قاتلوا كارزار نكنند الا قليلا مكر اندكى
لقد كان بدرستى كه هست لكم مر شما را اى ترسندكان وبددلان فى رسول
الله در افعال پيغمبر خداى اسوة حسنة اقتداء پسنديده. يعنى متابعت
او كنيد. وچنانچه او درحرب ثبات دارد. وبرشدايد ومحن صبر ميكند. شما
نيز چنان كنيد. يا در ذات او براى اقتدا خصلتى نيكوست لمن كان يرجو الله
مر آنكس را كه هست كه اميد دارد ثواب خداى. يا لقاء او را واليوم الآخر ونعيم

روزباز پسين را وذكر الله ومر آنكس را كه ياد كرد خداى را كثيرا ● بسيار
بدل وزبان. در موضح آورده كه سيد عالم صلى الله عليه وسلم خبر داده بود صحابه را
از آمدن احزاب. وفرموده كه باجتماع ايشان كار بر شما سخت كردد وعاقبة
شما را بود بر ايشان ولما راى المؤمنون وآنهنكام كه بديدند مؤمنان
الاحزاب لشكرها را روز خندق كه در برابر لشكر اسلام صف كشيدند قالوا
كفتند هذا اينست ما وعدنا الله آنچه وعده داده بود ما را خداى كه ام حسبتم
ان تدخلوا الجنة ولما ياتكم مثل الذين خلوا من قبلكم ورسوله وآنچه
فرموده بود رسول او كه. سيشتد الامر باجتماع الاحزاب عليكم وصدق الله
ورسوله وراست كفت خداى وپيغمبر او وما زادهم ونيفزود ديدن احزاب
مؤمنانرا الا ايمانا مكر باور داشتن مواعيد الهى را وتسليما ● وكردن نهادن
اوامر حضرت رسالت پناهى را. كه سعادت دوسرا دران تسليم مندرج است.
بيت هركه دارد چون قلم سر بر خط احكام او. مينويسد بخت طغراى شرف بر نام او.
كه جمعى از صحابه نذر كرده بودند چون حمزه. ومصعب. وعثمان. وطلحه.
وانس بن نضر رضى الله عنهم وغير ايشان كه چون در حربكاه ملازم حضرت
رسالت صلوات الله وسلامه عليه باشند. ثبات قدم ورزيده كمر مقاتله بربندند
وتا شربت شهادت نچشند آرام نكيرند. حق سبحانه در صفت ايشان ميفرمايد
من المؤمنين از كرويدكان رجال صدقوا مردانى اند كه راست كرده اند ما عاهدوا
الله آنچيزى را كه عهد بستند با خداى عليه بر آنچيز كه ثبات است بر قتال
ومقاتله براى رضاى ملك متعال فمنهم من قضى پس از ايشان كس هست كه بكذارد
يعنى وفا كرد نحبه نذر خود را. وكارزار نمود تا شهيد شد. چون حمزه ومصعب

وانس رضی الله عنهم وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وازیشان کس هست که انتظار میبرد
چون عثمان • وطلحه رضی الله عنهما وَمَا بَدَّلُوا وتغییر نداد ند عهد را تَبْدِيلًا •
تغییر دادنی • وسخن خود را مبدل نساختند لِيَجْزِيَ اللَّهُ تا جزا دهد خدای الصَّادِقِينَ
راست کویان • یعنی وفا کنندکانرا بِصِدْقِهِمْ براستی یعنی بوفاء ایشان وَيُعَذِّبَ
الْمُنَافِقِينَ وتا عذاب کند منافقانرا إِنْ شَاءَ اکر خواهد که بر نفاق بمیرند •
أَوْ يَتُوبَ یا بازکردد بتوفیق توبه عَلَيْهِمْ بریشان • یعنی ایشانرا توبه دهد •
إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست غَفُورًا آمرزنده آنرا که توبه کند رَحِيمًا •
مهربان مر کسی را که بر توبه بمیرد • در اخبار آمده که احزاب بست روز • یا بست وهفت
روز برظاهر مدینه توقف کردند • روزها بکنار خندق آمدندی • وازجانبین
جنک تیر وسنک شدی • وشبها عزم شبیخون کردندی • وحضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم سوار شده • با جمعی از صحابه بدفع آن اشتغال فرمودی • روزی عمر عبدود که شجاع
عرب بود • واورا با هزار مرد مقابل کردندی • با چهار تن دیکر از دلیران لشکر خندق را
عبره کرده پیش آمدند • ومبارز طلبیدند • وعمرو بردست مرتضی علی کرم الله وجهه کشته شد
ونوفل را مسلمانان سنکسار میکردند • وعلی میانش بدو نیم زد • دل کافران بشکست •
وحضرت رسول صلوات الله وسلامه علیه روز دوشنبه وسه شنبه • وچهار شنبه
در مسجد فتح دعا بر احزاب کرد • وروز چهارشنبه میان نماز پیشین ودیکر اثر فتح
ظاهر شد • وحق سبحانه باد صبا را بمددکاری فرستاد بیت باد صبا بیست میان نصرت ترا
دیدی چراغ را که کند باد یاوری • صبا زلزله در آن لشکر افکند • وآتشهاء ایشانرا
کشتن کرفت • وملائکه فرود آمده طنابهاء خیمهٔ ایشان میبریدند • ومیخها میکندند
وباد آنها را می فکند • ایشان درماندند • روی بهزیمت نهادند • وبی دغدغهٔ قتال بمفاتیح

بیمن واقبال ابواب فتح ونصرت کشاده کشت بیت بی درد سرنیزه وآمد شد شمشیر
آن فتح که مفتاح امان بود بر آمد وَرَدَّ اللَّهُ وبازکردانید خدای از مدینه الَّذِينَ
كَفَرُوا آنانرا که نکرویدند بوی یعنی احزاب بِغَيْظِهِمْ با خشم ایشان • یعنی خشمناک
برفتند لَمْ يَنَالُوا نیافتند خَيْرًا غنیمتی ونصرتی وَكَفَى اللَّهُ وکفایت کرد خدای
الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ مؤمنانرا جنک کردن • بسبب باد صبا وملائکه وَكَانَ اللَّهُ وهست
خدای قَوِيًّا توانا بر احداث هرچه خواهد عَزِيزًا ● غالب بر همه اشیا بعد از فرار
کفار • حکم شد که مسلمانان بحرب بنی قریظه روند • که عهد شکسته مددکاری
احزاب نموده بودند • لشکر اسلام ایشانرا پانزده شبانروز محاصره کردند • وکار
بریشان تنک شده • بر حکم سعد معاذ رض فرود آمدند وسعد حکم فرمود
که مردان ایشانرا بکشند • وزنان وکودکان ایشانرا برده کیرند • واموال ایشان
بمسلمانان قسمت کنند • حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که حکمی کردی که
خدای تعالی از بالای هفت آسمان همان حکم کرده بوده • وحق سبحانه ازین واقعه •
خبر میدهد که وَأَنْزَلَ الَّذِينَ فرود آورد خدای آنانرا که ظَاهَرُوهُمْ یاری
دادند احزاب را • وهم پشت ایشان کشتند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توریة • یعنی یهود
قریظه را فرود آورد مِنْ صَيَاصِيهِمْ از قلعهاء ایشان وَقَذَفَ وافکند فِي قُلُوبِهِمُ
الرُّعْبَ در دلهاء ایشان ترس از پیغمبر ولشکر او فَرِيقًا تَقْتُلُونَ کروهی را
میکشید • نهصد تن از یشان • یا هفتصد تن بکشتند وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا وبرده
میکیرید کروهی را • یعنی زنان وفرزندان ایشان وَأَوْرَثَكُمْ ومیراث داد
شما را أَرْضَهُمْ زمین ایشان • یعنی مزارع وحدایق وَدِيَارَهُمْ وسراهاء ایشان
یعنی حصون وقلاع وَأَمْوَالَهُمْ وما لهاء ایشان از نقود وامتعه ومواشی وَأَرْضًا

عشر

لَمْ تَطَئُوهَا وبشما داد زمینی را که شما نرفته اید دران • یا مالك آن نبوده اید
مراد خیبرست • یا دیار روم • یا ممالك فارس • وکفته اند هر زمینی که بحوزهٔ اهل
اسلام در آید تا قیامة درین داخل است وَكَانَ اللَّهُ وهست خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
بر همه چیزی قَدِيرًا ◉ توانا پس قادر باشد بر فتح بلاد • وتسخیر آن برای ملاوزمان سید
عباد بیت لشکر عرمت را فتح وظفر همراه است • لاجرم هر نفس اقلیم دکر میکیرد •
ارباب سیر بر انند که در سال تاسع از هجرت • سید عالم صلی الله علیه وسلم از ازواج
طاهرات هجرت نمود • وسوکند خورد که یکماه با ایشان مخالطه نکند • وسبب
آن بود که ازوی نفقه وکسوهٔ زیادت از معهود می طلبیدند • چون برد یمانی
ودق مصری • وامثال آن • وچیزها طمع میکردند که در تصرف آنحضرت
نبودن • واسباب ذکر هم در کتب سیر مذکورست • وبر هر تقدیر ملول کشته از ایشان
اعتزال نمود • وبعلیهٔ در مسجد که خزانهٔ وی بود تشریف فرمود • بعد از بیست
ونه روز که آن ماه بدان عدد تمام شده بود جبرئیل علیه السلام آیة تخییر فرود
آورد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر قُلْ لِأَزْوَاجِكَ بکو مر زنان خود را إِنْ كُنْتُنَّ
تُرِدْنَ اکر هستید شما که میخواهید الْحَيَاةَ الدُّنْيَا زندکانی دنیی را • یعنی تنعم
دران وَزِينَتَهَا وآرایش آنرا • جون ثیاب فاخره وپیرایهاء به تکلف فَتَعَالَيْنَ
أُمَتِّعْكُنَّ پس بیایید که بدهم شما را متعهٔ طلاق • چنانچه مطلقه را
دهند سوی المهر وَأُسَرِّحْكُنَّ ورها کنم شما را سَرَاحًا جَمِيلًا ◉ رها کردنی نیکو برغبت
نه از روی کراهت وَإِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ واکر هستید که میخواهید ثواب خدای را
وَرَسُولَهُ وخشنودی رسول ویرا وَالدَّارَ الْآخِرَةَ ونعیم سرای دیکر را فَإِنَّ اللَّهَ
پس بدرستی که خدای أَعَدَّ آماده کرده است لِلْمُحْسِنَاتِ مر زنان نیکوکار را

تمام

مِنْكُنَّ از شما • یعنی آنها را که اختیار شق ثانی کرده اند أَجْرًا عَظِيمًا مزدی
بزرك • که زخارف دنیی در جنب آن محقر ومختصر باشد • آورده اند که اول کسی
از ازواج طاهرات که خدای ورسول را اختیار فرمود عایشهٔ صدیقه بود رضی الله
عنها وعن ابیها يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ ای زنان پیغمبر مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ هر که بیاید از شما
بِفَاحِشَةٍ بکاری ناپسندیده مُبَيِّنَةٍ پیدا کرده وروشن شده زشتی آن • وحفص
بکسر یا خواند • یعنی فاحشهٔ ظاهر وهویدا • که نافرمانی رسول است يُضَاعَفْ
لَهَا الْعَذَابُ دو تو کرده شود مر ورا عذاب ضِعْفَيْنِ دو بار بر آنکه زن دیکر را
باشد • چه کناه از ایشان زشترست وَكَانَ ذَٰلِكَ وهست این تضعیف عذاب عَلَى اللَّهِ
يَسِيرًا ◉ بر خدای آسان الجزو الثانی والعشرون وَمَنْ يَقْنُتْ
وهر که مداومت کند بر طاعة مِنْكُنَّ از شما که ازواج پیغمبرید • وفرمان برد
لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مر خدای ورسول ورا وَتَعْمَلْ صَالِحًا بکند کاری پسندیده وشایسته
نُؤْتِهَا بدهیم اورا أَجْرَهَا مزد او مَرَّتَيْنِ دو بار • یکبار برای طاعت خدای • ویکبار
برای طلب خشنودی پیغمبر وَأَعْتَدْنَا لَهَا وآماده سازیم برای آن زن رِزْقًا كَرِيمًا
روزی نیکو در بهشت • زیاده بر مزد او يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ ای زنان پیغمبر لَسْتُنَّ
نیستید شما كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ مانند یکی از زنان امت • چه شما را فضل بسیارست
بر سایر نسوان إِنِ اتَّقَيْتُنَّ اکر میترسید از خدای وفرمان میبرید فَلَا تَخْضَعْنَ پس
نرمی وفروتنی مکنید بِالْقَوْلِ در سخن کفتن چون با کسی سخن کویید فَيَطْمَعَ الَّذِي که
آنکه طمع کند در شما آنکسی که فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ در دل او بیماریست • یعنی نفاق
یا دوستی فجور وَقُلْنَ وبکویید قَوْلًا مَعْرُوفًا ◉ سخن نیکو وپسندیده • ودور
از ریبة وَقَرْنَ وآرام کیرید فِي بُيُوتِكُنَّ در خانهاء خویش وَلَا تَبَرَّجْنَ واظهار

عشر

پس ابها مكنيد تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى جون اظهار زنان در ايام جاهلية
نخستين كه آنرا جاهلية جهلا كويند وآن از زمان ادريس بوده تا وقت نوح على
نبينا وعليهما الصلوة والسلام و اصح آنست كه جاهلية اولى در زمان
ابراهيم على نبينا وعليه صلى الله وسلم بوده كه زنان لباسهاء بمرواريد بافته پوشيده
خودرا بمردان عرض كردندى وجاهلية اخرى ميان عيسى و محمد است عليهما صلوات
الله وسلامه و بعضى معنى آية برين وجه كفته اند كه مخراميد در رفتن جون
خراميدن اهل جاهلية اولى وَأَقِمْنَ الصَّلَوٰةَ وبپاى داريد نماز را كه اصل
طاعات بدنيه است وَآتِينَ الزَّكَوٰةَ وبدهيد زكوة راكه اشرف عبادات ماليه است
وَأَطِعْنَ اللَّهَ وفرمان بريد خدايرا در فرايض وَرَسُولَهُ و پيغمبررا در سنن إِنَّمَا يُرِيدُ
اللَّهُ جزين نيست كه ميخواهد خداى لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ تا ببرد از شما كناه را
أَهْلَ الْبَيْتِ اى اهل بيت پيغمبر وَيُطَهِّرَكُمْ و پاك كرداندشما را از معاصى تَطْهِيرًا
پاك كردانيدنى صاحب كشاف فرموده كه اين آية دليل است بر انكه ازواج
نبى از اهل بيت وى اند و در وسيط از عكرمه نقل ميكند كه مراد از اهل بيت ازواج اند
بدليل خطاب كذشته وآينده و ضمير مذكر در يطهركم بجهة تغليبست
چه پيغمبر صلى الله عليه وسلم درميان ايشان بوده و در زاد المسير قولى آورده
كه عام است مر ازواج واولادرا و در احقاق از امام ابو منصور ماتريدى
همين نقل ميكند و صاحب عين المعانى فرموده كه ظاهر تفسير دلالت بران
دارد كه اهل بيت ازواج باشند اما از عايشه و ام سلمه و ابو سعيد
جذرى و انس بن مالك رضى الله عنهم نقل كرده اند كه اهل بيت فاطمه و
على و حسن و حسين اند رضوان الله عليهم اجمعين و در اسباب نزول آورده كه

امسلمه

ام سلمه رضى الله عنها فرمود كه پيغمبر صلى الله عليه وسلم در خانهٔ من بر
كليمى كه بر فراش وى افكنده بودم نشسته بود فاطمه رضى الله عنها در آمد وجهة
پدر سبوساب يا كوشت پخته آورد حضرت فرمود كه اى فاطمه على و هر دو فرزندت را
بخوان تا درين خوان با ما هم كاسه شوند جون طعام خورده شد مصطفى صلى
الله عليه وسلم فضلهٔ آن كليم برايشان پوشيد وكفت خدايا اينها اهل بيت
منند رجس را از ايشان ببر و ايشانرا پاكيزه كردان اين آيت نازل شد و من
سرخود درزير كليم كردم كه يا رسول الله من نه اهل بيت توام فرمود كه انك
على خير و ازين جهت كه آل عبا بر پنج تن اطلاق ميكنند بيت آل العباء رسول الله
وابنته والمرتضى ثم سبطاه اذا جمعوا و در تيسير و بعضى ديكر از تفاسير نقل مى كند
از انس بن مالك رض كه پيغمبر صلوات الله وسلامه جون وقت نماز بامداد
بدر خانهٔ فاطمه رضى الله عنها بكذشتى كفتى الصلوة انما يريد الله ليذهب
عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم وَاذْكُرْنَ و ياد كنيد اى زنان پيغمبر
مَا يُتْلَى آنچه خوانده ميشود برشما فِي بُيُوتِكُنَّ در خانهاء شما مِنْ آيَاتِ اللَّهِ از
آيات كلام الله وَالْحِكْمَةِ و از سخنان پيغمبر كه محض حكمت است
اين آية حث ميكند بر حفظ قرآن و حديث إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستى كه خداى هست
لَطِيفًا نيكوكار بشما خَبِيرًا دانا باقوال و افعال شما و بعد از نزول آيات
درباره ازواج طاهرات جمعى زنان مسلمانان كفتند بارى براى ما هيچ نازل
نشد حق سبحانه اين آيت فرستاد كه إِنَّ الْمُسْلِمِينَ بدرستى كه مردان كه
منقاد حكم خداوندند وَالْمُسْلِمَاتِ و زنان فرمان برنده وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
و باور دارندكان از رجال و نسا وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ و ثبات كنندكان بر فرمان

برداری از مردان وزنان وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وراست کویان در قول وعمل
از ذکور واناث وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وصبر کنندکان بر طاعتها یا از معصیتها
از هر دو فریق وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وتواضع کنندکان از مردان وزنان
وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وصدقه دهندکان از هر دو طایفه وَالصَّائِمِينَ
وَالصَّائِمَاتِ وروزه داران برای خدای فرض یا نفل از رجال ونساء وَالْحَافِظِينَ
فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ ومردان وزنان نکاه دارنده فرجهاء خودرا از حرام وَالذَّاكِرِينَ
اللَّهَ كَثِيرًا ومردان ذکر کوینده مر خدایرا بسیار وَالذَّاكِرَاتِ وزنان یاد کننده
مر ورا أَعَدَّ اللَّهُ آماده کرده است خدای لَهُمْ مر ایشانرا از ذکور واناث مَغْفِرَةً
آمرزش کناهان وَأَجْرًا عَظِيمًا ۝ ومزدی بزرک بر طاعت ایشان. آورده اند که
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم زینب بنت جحش را رضی الله عنها بجهت زید بن
حارثه را خواستکاری فرمود. وزینب بکمان آنکه برای خود میخواهد آن خطبه
قبول نمود. وچون دانست که برای زید بوده ابا کرد. چه جمال زیبا داشت ودختر
عمهٔ پیغمبر بود. کفت من چرا زن آزاد کردهٔ شوم. وبرادرش عبد الله نیز در این
با با خواهر اتفاق داشت. حق سبحانه آیة فرستاد که وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ ونرسد ونشاید
هیچ مرد کرویده را یعنی عبد الله بن جحش وَلَا مُؤْمِنَةٍ ونه هیچ زن ایمان آورده را
یعنی زینب إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ چون حکم کنند خدای ورسول او أَمْرًا کاری یعنی
انکاح زینب بزید أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ آنکه باشد مر ایشانرا اختیاری یعنی
بر کزینند مِنْ أَمْرِهِمْ از کار خود چیزیرا. بلکه واجب بود بر ایشان که اختیار خودرا
تابع خدا ورسول سازند وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وهر که عاصی شود ومخالفت
کند خدای ورسول اورا. یا از حکم کتاب وسنت بکذرد فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستی که کمراه شود

ضلالا

ضَلَالًا مُبِينًا کمراهی هویدا. چه اکر خلاف از روی اعتقاد کند کفر است.
بعد از نزول آیة. زینب وبرادرش راضی شدند. وآن عقد وجود کرفت. وحق تعالی
پیغمبر را اعلام کرد که در علم قدیم ما مقرر شده که زینب داخل ازواج
طاهرهٔ تو باشد. پس میان زید وزینب ناسازکاری پدید آمد بمثابهٔ که زید چند
نوبة عزم طلاق زینب کرد. وحضرت پیغمبر مانع میشد. کما قال الله تعالی وَإِذْ
تَقُولُ ویاد کن آنرا که کفتی لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ مر آنکس را که انعام کرده است
خدای عَلَيْهِ برو باسلام وبتوفیق خدمت ومتابعت تو وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ وتو
انعام کردهٔ برو بپروردن. وآزاد کردن وفرزند خواندن یعنی کفتی زید را که
مستغرق دریای نعمت خدا ورسول است که أَمْسِكْ عَلَيْكَ نکاه دار برای خود
زَوْجَكَ زن خودرا. یعنی زینب وَاتَّقِ اللَّهَ وبترس از خدای در کار او. واز روی
ضرار طلاقش مده وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ وپنهان میکردی در نفس خود مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ
آنچه خدای پیدا کنندهٔ آنست. یعنی آنرا که زینب داخل ازواج طیبات خواهد
بود وَتَخْشَى النَّاسَ ومیترسی از سرزنش مردم که کویند زن پسر را بخواست وَاللَّهُ
وخدای أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ سزاوارتر است که از و ترسی. در آنچه باید ترسید. ومقرر است
که حضرت رسالت پناه. علیه صلوات الله. ترسکارترین خلق بوده. زیرا که خوف
وخشیة به نسبت علم است. انما یخشی الله من عباده العلماء. پس بحکم انا أعلمکم
بالله. از همه عالمیان اخشی بوده نظم خوف وخشیت نتیجهٔ علم است. هر کرا علم
بیش خشیت بیش. هر کرا خوف شد رفیق رهش. باشد از جمله رهروان در پیش.
آورده که زید مهر زینب را طلاق داد. وبعد از انقضاء مدت عدت حضرت
رسالت هم او را فرستاد. تا خواستکاری کند زینب را برای وی. زید بیامد.

وقصه بعرض زینب رسانید. زینب از غایت شادی سجدهٔ شکر ادا کرد. وکویند دو
رکعت نماز کذارد. وکفت خدایا رسول تو مرا خواستکاری میکند. اکر من شایسته
اویم مرا بدو ده. فی الحال دعاء او مستجاب شد. وآیة آمد که فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ پس آن
هنکام که بر سید زید مِنْهَا از زینب وَطَرًا بحاجتی که داشت. ودر موضح آورده
که مراد زید طلاق زینب بود. جون مراد خود از وی یافت. یعنی طلاقش داد وعدت
بسر آمد زَوَّجْنَاكَهَا ما او را بتو دادیم لِكَيْ لَا يَكُونَ تا نباشد بعد از تو عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
حَرَجٌ بر مؤمنان تنکی یا اثمی ووبالی فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ در خواستن زنان پسر
خواندکان خود إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا جون برسند بمراد خود از یشان یعنی طلاق
دهند وعدت بکذرد وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ وهست کاری که خدای خواهد مَفْعُولًا.
بودنی بی شبهه. جنانجه مهم زینب رض سید عالم صلی الله علیه وسلم. بعد از نزول
آیة بخانهٔ زینب آمد بی دستوری. وزینب کفت یا رسول الله بی خطبه وبی کواه. حضرت
فرمود. اللهُ المُزَوِّجُ وجبرئیلُ الشاهد. وزینب بر سایر زنان فخر میکرده. که الله
تعالی مرا تزویج کرد به پیغمبر ومتولی تزویج شما اولیاء شما بودند مَا كَانَ نیست
عَلَى النَّبِيِّ بر پیغمبر مِنْ حَرَجٍ هیچ ورزی ووبالی فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ در انجه تقدیر کرده است
خدای لَهُ برای او. واین صورت مخصوص او نیست بلک سُنَّةَ اللَّهِ سنت نهاد خدای
سنتی فِي الَّذِينَ خَلَوْا در انکسانی که کذشتند مِنْ قَبْلُ پیش از محمد. مراد انبیاء دیکرند که
خدای نفی حرج کرد از یشان. در آنجه مباح کرد اندیر یشان وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ وهست
کار خدای قَدَرًا مَقْدُورًا حکمی کذارده شده. پس صفت آنان میکند که کذشته اند
از پیغمبران ومیکوید الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ آنانکه بودند که میرسانیدند رِسَالَاتِ اللَّهِ
پیغامهاء خدا را با امتان خود وَيَخْشَوْنَهُ ومیترسیدند ازو وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا

ونمیترسیدند

ونمیترسیدند از هیچ کس إِلَّا اللَّهَ مکر از خدای وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وبسنده است خدای
حَسِيبًا کافی ترسندکان. یا شمارکننده بندکان. وجون شمار بدست اوست
باید که ترس نیز ازو باشد. بعد از واقعهٔ زینب رضی الله عنها زبان طعن بی دینان
دراز شد. که این مرد ما را میکوید که زنان پسران بر شما حرامست. وخود میخواهد
وزید را با آنکه پسر خوانده بود. در حکم شرع مثل پسر اصلی میدانستند. حق سبحانه آیة
فرستاد که مَا كَانَ مُحَمَّدٌ نیست محمد صلوات الله وسلامه علیه أَبَا أَحَدٍ پدر هیچ یک
مِنْ رِجَالِكُمْ از مردان شما واکرجه پدر طاهر وقاسم وابراهیم بوده. اما ایشان بمبلغ
رجال نرسیدند. پس او را فی الحقیقة پسر صلبی نیست که میان وی وآن پسر حرمت
مصاهرت باشد وَلَٰكِنْ رَسُولَ اللَّهِ ولیکن او فرستادهٔ خداست وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ
ومهر پیغمبران. یعنی بدو مهر کرده شد در نبوت. وپیغمبران بدو ختم کردند.
وخاتم بمعنی آخر نیز هست. یعنی اوست آخر انبیا بنور ظهور همجنانجه اول ایشان
بوده بظهور نور وَكَانَ اللَّهُ وهست خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهمه جیزها دانا
پس میداند که کیست سزاوار آنکه نبوت بدو ختم شود. ودر عیون الاجوبه آورده
که صحت هر کتابی بمهر اوست. حق سبحانه پیغمبر را مهر کفت. تا بدانند که تصحیح
دعوی محبت الهی جز بمتابعت حضرت رسالت پناهی نتوان کرد. إِنْ كُنْتُمْ
تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي وشرف وبزرکواری کتاب بمهر اوست. شرف جملهٔ انبیا
نیز بدان حضرتست. وشاهد هر کتاب مهر اوست. پس شاهد همه در محکمهٔ
قیامت او خواهد بود. وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ شَهِيدًا. وجون کتاب را مهر کردند کنایه
در باقی شد. جون نبوت بدان حضرت سمت اختتام یافت. در نبوت بسته کشت.
ودیکر جون از همه انبیا بمهر نبوت مخصوص بود. بختمیت ایشان نیز اختصاص

ع ١٢ عشر

یافت وفی المثنوی المعنوی نظم بهر این خاتم شدست اوکه بجود. مثل او نی بود ونی خواهند
جونکه در صنعت برد استاد دست. نی تو کویی ختم صنعت بر وست یَا أَیُّهَا الَّذِینَ
آمَنُوا ای کسانی که کرویده اید اذْکُرُوا اللّٰهَ یاد کنید خدا یرا ذِکْرًا کَثِیرًا یاد کردن
بسیار. یعنی در غالب اوقات. یا بانواع ذکر از تهلیل وتحمید وتکبیر وتمجید وَسَبِّحُوهُ
وتسبیح کویید اورا. یا نماز کذارید برای وی بُکْرَةً وَأَصِیلًا بامداد وشبانکاه
جه نماز صبح وشام اشو است. ازروی ادا. پسلمی قدس سره فرموده که مراد از ذکر
کثیر ذکر دلست. جه دوام ذکر بزبان ممکن نیست. ودر لطایف قشیری آورده که
امر بذکر کثیر اشارتست بمحبت حق. یعنی اورا دوست دارید. جه مقررست که من احب
شیئا اکثر ذکره نشان دوستی ذکر فراوانست. دوستی نکذارد که زبان از ذکر
دوست. یا دل از فکر او خالی ماند بیت در هیچ مکان نیم ز فکرت خالی. در هیچ زمان نیم ز ذکرت
هُوَ الَّذِی یُصَلِّی اوست خداوندی که درود میدهد یعنی رحمت میکند عَلَیْکُمْ
بر شما وَمَلَائِکَتُهُ وفرشتکان او درود میدهند. یعنی آمرزش میطلبند کناهان
شمارا. واین درود خدا وملایکه بر شما لِیُخْرِجَکُمْ برای آنست تا بیرون آرد شمارا
مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای کفر إِلَى النُّورِ بروشنی ایمان. مراد از اخراج ادامت
واستقامتست بر خروج. جه در وقت صلواة خدا وملائکه بر ایشان
ایشان در ظلمات نبوده اند. وکفته اند اخراج از ظلمت معصیت بود. بنور طاعة
یا از شك بیقین. یا از تیرکی تدبیر بشهود نور تقدیر. ودر بحر الحقایق فرموده که از
ظلمات بشریة. بنور روحانیة وَکَانَ وهست خدای بِالْمُؤْمِنِینَ رَحِیمًا
مهربان. که خود بر ایشان رحمت میکند. وملائکه را بآمرزش ایشان میفرماید
تَحِیَّتُهُمْ تحیت مومنان از خدای یَوْمَ یَلْقَوْنَهُ روزی که به بینند اورا سَلَامٌ

سلام است. که مخبر باشد بسلامت از آفتی ومخافتی. وکفته اند ضمیر عاید بست
بملك الموت. کنایة غیر مذکور. یعنی روزی که به بینند عزرائیل را بر ایشان سلام کوید
وَأَعَدَّ وآماده کرده است خدای لَهُمْ برای مومنان. با وجود تحیت بر ایشان أَجْرًا کَرِیمًا
مزدی بزرکوار که بهشتست. ونعیم آن یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر. نداء کرامت است
إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی که ما فرستادیم ترا شَاهِدًا کواه بر تصدیق وتکذیب امة
وَمُبَشِّرًا ومژده دهنده برحمت ما وَنَذِیرًا وبیم کننده از عقوبة ما وَدَاعِیًا
به پرستش خدای واقرار بتوحید او بِإِذْنِهِ بفرمان او. یا بتوفیق وتیسیر او وَسِرَاجًا
مُنِیرًا وجراغی روشن. یا خداوند سراج منیر که قرآنست. یعنی تالی آن
ودر آیات باهرات آورده که حق سبحانه پیغمبر مارا جراغ خواند زیرا که ضوء
جراغ ظلمت را محو کند. نور وجود آنحضرت نیز ظلمت کفر را از عرصهٔ کون
نابود ساخت بیت جراغ روشن از نور خدایی جهانرا داده از ظلمت رهایی.
دیکر هرجه در خانه کم شود بنور جراغ باز توان یافت. حقایقی که از مردم پوشیده
بود. به نور این جراغ بر مقتبسان انوار معرفت روشن کشت نظم از وجانرا بدانش
آشناییست. وز وجشم جهانرا روشناییست. در کنج معانی بر کشاده. وزان صاحب
دلانرا مایه داده. دیکر جراغ اهل خانه را سبب امن وراحتست. ودزد را واسطهٔ
خجلت وعقوبة. آنحضرت نیز دوستانرا وسیلهٔ سلامتست. ومنکرانرا موجب
حسرة وندامت. ومنیرا تاکیدست. یعنی تو جراغی نه جون جراغهاء دیکر. جه آن
جراغها کاهی مرده باشد. وکاهی افروخته. وتو از اول تا آخر روشنی جراغها باید
مقهور شود. وهیج کس نور ترا مغلوب نتواند ساخت. یُرِیدُونَ لِیُطْفِئُوا نُورَ اللّٰهِ
بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ. دیکر جراغها بشب نور دهند. نه بروز وتو شب ظلمت

دینی را بنور دعوت روشن ساخته و روز قیامت را نیز به پرتو شفاعت روشن
خواهی ساخت بیت شد بدین رخش جراغ افروز شب ما کشت از التفاتش روز
ما از آن جرم عاصیان سوزد ودر کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه آفتاب را جراغ
خوانده که وجعلنا سراجا وهاجا وپیغمبر ما را نیز سراج کفت آن جراغ
آسمانست واین جراغ زمین آن جراغ دنیاست واین جراغ دین آن جراغ منازل
فلکست واین جراغ محافل ملك آن جراغ آب وکلست واین جراغ جان ودل
بطلوع آن جراغ از خواب بیدار شوند وبظهور این جراغ از خواب عدم برخاسته
بعرصه کاه وجود آمده اند بیت از ظلمات عدم راه که بردی برون کر نشدی نور تو شمع
روان همه واشارت بهمین معنی فرموده است بیت ز اقلیم عدم می آمدی و پیش رو آدم
جراغی بود بر دستش هم از نور تجلیت وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ومژده مؤمنان را بِأَنَّ
لَهُمْ بآنکه مر ایشانراست مِنَ اللَّهِ از نزدیك خدای فَضْلًا كَبِيرًا بخششی بزرك
زیاده از مزد کار ایشان یعنی دولت لقا که بزرکتر عطایی وشریفتر جزاییست وَلَا
تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وفرمان مبر ناکرویدکان ومنافقانرا یعنی بر نافرمانی
ایشان ثابت باش وَدَعْ وبکذار ودست بدار أَذَاهُمْ مکافات رنج ایشان که بتو
میرسانند یعنی در صدد انتقام مباش که من شر ایشان کفایت کنم وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ
وتوکل کن بر خدای در دفع ایشان وَكَفَى بِاللَّهِ وبسنده است خدای وَكِيلًا
کارساز ومهم پرداز یا نکاهبان یا ضامن مر وعدهٔ نصرت وغالبیت ترا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای کسانی که کرویده اید إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ جون بخواهید زنان کرویده را
ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ پس رها کنید ایشانرا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ پیش از آنکه مس کنید
امام شافعی رحمه الله میفرماید که مس کنایت از مباشرتست ونزد امام اعظم

بازمدا جراغ افروزد
صح

رحمه الله خلوت صحیحه حکم مسیس دارد پس جون طلاق دهید زنانرا قبل از دخول
یا پیش از خلوت صحیحه فَمَا لَكُمْ پس نیست شما را عَلَيْهِنَّ برین مطلقات مِنْ عِدَّةٍ
تَعْتَدُّونَهَا هیچ عدهٔ که شمارند ایام آنرا فَمَتِّعُوهُنَّ پس برخوردار سازید ایشانرا
بجیزی اکر مهر فرض کرده اند مر آن مطلقه را نصف مهر لازمست ومتعه مندوب
نزدیك امام اعظم رحمه الله ونزد بعضی واجب واکر مهر مسمی ندارد متعه
واجبست بقدر مال ویسار وَسَرِّحُوهُنَّ وبکذارید ایشانرا سَرَاحًا جَمِيلًا
بکذاشتنی نیکو یعنی از منازل خود بیرون کنید جون عدهٔ نیست شما را بر ایشان
وضرر بدیشان میرسانید يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر إِنَّا أَحْلَلْنَا بدرستی که ما حلال
کرده ایم لَكَ برای تو أَزْوَاجَكَ زنان ترا اللَّاتِي آتَيْتَ آنها که دادی أُجُورَهُنَّ
مهرهاء ایشانرا تقیید احلال با عطاء مهر جهة ایثار طریق افضل است نه
برای توقف حل بر آن وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وحلال ساخته ایم بر تو آنجه مالك
شده است آنرا دست تو یعنی مملوکات ترا مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ از آنجه باز کردانیده است
خدای عَلَيْكَ بر تو از غنایم مشرکان جون صفیه وریحانه وامثال ایشان
وَبَنَاتِ عَمِّكَ ودختران عم تو وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ ودختران عمهاء تو از اولاد
عبد المطلب وَبَنَاتِ خَالِكَ ودختران خال تو وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ ودختران
خالهاء تو از اولاد عبد مناف بن زهره اللَّاتِي هَاجَرْنَ آن زنان از مذکورات که
هجرت کردند مَعَكَ با تو ومحتملست که قید احلال مذکورات بهجرت در حق
آنحضرت باشد خاصه وقول ام هانی رضی الله عنها که مرا رسول خدای خطبه
کرد وبدین آیة برو حرام شدم زیرا که هجرت نکرده بودم موید این قول است
وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً وزن مؤمنه إِنْ وَهَبَتْ اکر ببخشد نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ نفس خود مر پیغمبر را

ان اراد النبیُّ اگر خواهد پیغمبر ان یستنکحها آنکه در نکاح آرد اورا خالصة
خالص کرده شد احلال او • خالص شدنی لک مر ترا من دون المؤمنین بجز مؤمنان
یعنی از خصوصیات آنحضرتست که زنی را بمجرد هبه بی مهر نکاح تواند کرد
و امام اعظم رحمه الله فرموده که بلفظ هبه نکاح منعقد میشود • امّا
مهر لازمست • و در اتفاق این صورت اختلافست کرده اند • و اشهر آنست که
هبه واقع شده از زینب بنت خزیمه که ام المساکین گویند • یا خوله بنت حکیم
یا میمونه بنت الحارث • یا ام شریک بنت جابر • و در تبیان کبیر گفته که ام سهل
از بنی اسد • و اگر واهبه زینب بوده باشد هبهٔ او واقعست در رمضان سال سیم
از هجرت • و هشت ماه در حرم محترم بوده • و در ربیع الآخر از سال چهارم وفات
یافته • اما نزد اهل سنت هبه از ام شریک واقع شده • و دولت عقد در نیافته •
قد علمنا بدرستی که ما دانسته ایم ما فرضنا علیهم آنچه فرض کرده ایم بر
امت • از شرایط عقد فی ازواجهم در نکاح زنان ایشان • یعنی مهر و شهود
و نفقه • و وجوب قسم • و تزویج چهار حره وما ملکت ایمانهم و در
داشتن مملوکات ایشان • یعنی توسعهٔ امر در آن • و ما حلال کرده ایم زنان را
بر تو بمجرد هبه بی مهر لکیلا یکون تا نباشد علیک بر تو حرج تنگی وکان الله
و هست خدای غفورا آمرزنده مرجین را تحرّز از و دشوارست رحیما ◉ مهربان
بتوسعه • جایی که مظنهٔ حرج باشد ترجی باز پس داری من تشاء هر کرا
خواهی منهن از ازواج خویش وتؤوی و جای دهی الیک بسوی خود • یعنی
با خود داری من تشاء هر کرا خواهی از ایشان • در وسیط آورده که وجوب
قسم بدین آیة از آنحضرت ساقط شد • و در زاد المسیر میگوید که میان همه

ازواج • غیر از سوده رضی الله عنها • که نوبهٔ خود بعایشه رضی الله عنها بخشیده
بود • رعایت قسم میفرمود تا آخر عمر • صاحب کشاف فرموده که ارجا کرد
پنج تن را یعنی سوده • و صفیه • و جوریه • و میمونه • و ام حبیبه • رضی الله عنهن
و رعایة قسم میکرد میان ایشان هرگاه میخواست • بر وجهی که میخواست • و
چهار تن را با خود گرفت عایشه • و حفصه • و ام سلمه • و زینب • رضی الله عنهن
ومن ابتغیت و هر کرا خواهی که باز طلبی و دلجویی کنی ممن عزلت از آنها که با
کرانه رفته از ایشان • و ارجا کرده فلا جناح علیک پس هیچ گناهی و تنگی نیست
بر تو ذلک آنکه معزولات را باز طلبی و دور شدگان را نزدیک خوانی ادنی ان تقر
نزدیکترست بآنکه روشن شود اعینهن چشمهاء ایشان ولا یحزن و اندوهناک
نشوند ویرضین و خشنود باشند بما آتیتهن کلهن بآنچه دهی ایشان را همه
یعنی چون دانستند که آنچه تو میکنی از ارجا • و ایوا و تقریب • و تبعید بفرمان
خداست • ملول نمیشوند • و گردن می نهند • والله یعلم و خدای میداند ما فی
قلوبکم آنچه در دلهاء شماست از رغبت و کراهت وکان الله و هست خدای
علیما دانا بضمایر بندگان حلیما ◉ بردبار که تعجیل نکند بعقوبهٔ مجرمان
لا یحل حلال نیستند لک النساء مر ترا زنان من بعد از پس این نه که در عقد
تواند • چه تسعه در حق آنحضرت چون اربعه است در حق امت ولا ان تبدل و
حلال نیست آنکه بدل کنی بهن بدیشان من ازواج از زنان دیگر • یعنی یکی از ایشان
طلاق دهی • و بجای او دیگری را نکاح کنی ولو اعجبک و اگر چه بشگفت آرد
ترا حسنهن خوبی ایشان الا استثنا از نساست • یعنی حلال نیستند بر تو
زنان • پس از این نه تن که داری مگر ما ملکت یمینک آنچه مالک شود دست

يعني تصرف تو در آيد وملك تو كردد وَكَانَ اللّٰهُ وهست خداى عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
بر همه چيزها رَقِيبًا نكاه بان. وكسى كه از سر رقيبى حق آكاه كردد. اورا
از مراقبه چاره نيست. مراقبه حق را دانا وبينا دانستن است. ودر نهان و
آشكارا با ادب وحرمت زيستن بيت جو دانستى كه حق بيناو داناست. نهان واشكار
خويش كن راست. آورده اند كه جون حضرت پيغمبر زينب را رضى الله عنها
بحكم ربانى قبول فرمود. وليمهٔ ترتيب نمود ومردم را طلبيده دعوتى ميستوفى داد
وجون طعام خورده شد. بسخن مشغول كشتند. وزينب در كوشهٔ خانه
روى بديوار نشسته بود. وحضرت پيغمبر ميخواست كه مردم بروند آخر خود
از مجلس برخاست وبرفت. واكثر صحابه برفتند. وسه كس مانده بهمجنان سخن مى كفتند
حضرت بدر خانه آمد وشرم ميداشت كه ايشانرا عذر خواهد. وبعد از انتظار
بسيار كه خلوت شد. انس رضى الله عنه كفت كه حضرت بخانهٔ زينت در آمد.
ومن هم خواستم كه در آيم پرده بر در حجره فرو كذاشت. وآية حجاب نازل شد
كه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اى كسانى كه كرويده ايد بخدا ورسول لَا تَدْخُلُوا در ميائيد
بُيُوتَ النَّبِيِّ بخانهاء پيغمبر إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ مكر آنكه دستورى داده شويد
يعنى شما را بخوانند إِلَىٰ طَعَامٍ بخوردن طعام وآنهنكام در آييد غَيْرَ نَاظِرِينَ در حالتى كه
غير منتظر باشيد. يعنى انتظار نبريد إِنَاهُ رسيدن طعام را. جمعى بوده اند كه
وقت نكاه ميداشته اند. وجون در مطبخ اثر دود ظاهر ميشد مى آمده اند. و
مى نشستند. حكم شد كه ديكر چنين مكنيد وَلَٰكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ وليكن جون خوانده
شويد فَادْخُلُوا پس در آييد فَإِذَا طَعِمْتُمْ پس جون طعام خوريد فَانْتَشِرُوا پراكنده
شويد ومكث مكنيد وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ ومنشينيد آرام كرفتكان لِحَدِيثٍ

براى سخن.

براى سخن كه يكى را إِنَّ ذَٰلِكُمْ بدرستى كه درنك شما بعد از طعام. واستيناس
بكلام كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ هست كه مى رنجاند پيغمبر را فَيَسْتَحْيِي پس شرم ميدارد مِنْكُمْ
از شما كه كويد بيرون رويد وَاللّٰهُ لَا يَسْتَحْيِي وخداى شرم نميدارد مِنَ الْحَقِّ از كفتن
راست وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ وجون خواهيد زنان پيغمبر را مَتَاعًا رختى از امتعهٔ
خانه كه بدان نفع كيريد فَاسْأَلُوهُنَّ پس بخواهيد از يشان مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ از پس
پرده ذَٰلِكُمْ آن سوال از وراى حجاب أَطْهَرُ پاكيزه ترست. وپاك دارنده تر لِقُلُوبِكُمْ
مر دلهاء شما وَقُلُوبِهِنَّ ودلهاء ايشانرا از خواطر شيطانيه. وهواجس نفسانيه
ودر اسباب نزول آية حجاب روايات ديكر هست وَمَا كَانَ ونرسد ونشايد
لَكُمْ مر شمارا أَنْ تُؤْذُوا آنكه برنجانيد رَسُولَ اللّٰهِ فرستادهٔ خدارا وبكنيد آنجه
وى آنرا كاره باشد وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا ونشايد شمارا آنكه نكاح كنيد أَزْوَاجَهُ زنان اورا
كه مدخول بها باشند مِنْ بَعْدِهِ از پس وفات او. يا بعد از آنكه طلاق داده
باشد. جه ازواج او مادران شما اند. ومادر بر فرزند حرامست. پس مخواهيد
ايشان را أَبَدًا هركز إِنَّ ذَٰلِكُمْ بدرستى كه ايذاء آنحضرت صلى الله عليه
وسلم ونكاح ازواج او رضى الله عنهن كَانَ عِنْدَ اللّٰهِ هست نزديك خداى عَظِيمًا
كناهى بزرك. زيراكه حرمت آنحضرت لازمست در حيات او. وبعد از وفات
او. بلك حياة وممات او در اداى حقوق تعظيم يكسانست. جه خلعت خلافت
عظمى در حين حيات. ولباس شفاعت كبرى پس از وفات بر بالاى اعتلاء او دوخته اند
بيت قباى سلطنت هر دو كون تشريفيست. كه جز بقامت اقبال او نيامد راست
آورده اند كه يكى از صحابه كفته بود. كه اكر حضرت پيغمبر را وفات رسد. من
عايشه را بخواهم. وديكرى را در خاطر كذشته بود وبزبان نياورده آية آمد كه

إِنْ تُبْدُوا اکر اشکارا کنید شَيْئًا جیزی را یعنی نکاح بعضی از امهات مؤمنان و
بزبان کویید أَوْ تُخْفُوهُ یا پنهان دارید آنرا در دل و بزبان نیارید فَإِنَّ اللّٰهَ كَانَ پس
بدرستی که خدای هست بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه جیزی از سر و علانیه عَلِيمًا
دانا و بران شمارا جزا خواهد داد در خبرست که بعد از نزول آیة حجاب حکم شد
تا همه زنان پرده فروکذاشتند آبا و ابنا و اقارب ایشان کفتند یا رسول الله جون
حکم شد که زنان پرده نشین شوند مارا نیز از پس حجاب با ایشان کفت و شنید باید
کرد یا نه این آیة نازل شد که لَا جُنَاحَ هیچ کناهی نیست عَلَيْهِنَّ بر زنان فِي آبَائِهِنَّ
در نمودن روی به پدران خویش وَلَا أَبْنَائِهِنَّ و نه پسران ایشان وَلَا إِخْوَانِهِنَّ و نه
ببرادران ایشان وَلَا أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ و نه به پسران برادران ایشان وَلَا أَبْنَاءِ أَخَوَاتِهِنَّ
و نه بپسران خواهران ایشان وَلَا نِسَائِهِنَّ و نه بزنان ایشان یعنی مؤمنان وَلَا
مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ و نه بآنجه مالکست آنرا دستهاء ایشان یعنی غلامان و
کنیزان و اصح آنست که کنیزان و شمهٔ ازین مبحث در سورهٔ نور کذشت پس
عدول کرد از غیبت بخطاب بجهة تشدید و تهویل امر و فرمود که ای زنان در پس
حجاب قرار کیرید وَاتَّقِينَ اللّٰهَ و بترسید از خدای و پردهٔ شرم از پیش بر مدارید إِنَّ
اللّٰهَ بدرستی که خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ هست بر همه جیزی از افعال و اقوال شما
شَهِيدًا کواه و از هرجه در خاطر و باطن کذرد آکاه نظم دیده بپوشید زنا محرمان
دور شوید از زه وهم و کمان در پس زانوی حیا و وقار خوش بنشینید بصبر و قرار
ای عزیز جون از فحاوی آیتهاء کذشته التزام شرایط تعظیم و وظایف
تکریم سید عالم صلی الله علیه و سلم مفهوم میشود ارداف کرد آنها را
بآیتی که مشیرست بکمال عنایة درباره آنحضرت و فرمود که إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که

خمس

خدای درود کوید وَمَلَائِكَتَهُ و فرشتکان او يُصَلُّونَ درود فرستند عَلَى النَّبِيِّ
بر پیغمبر يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که بخدا و رسول کرویده اید صَلُّوا عَلَيْهِ
صلوات کویید برو وَسَلِّمُوا و سلام کویید بروی تَسْلِيمًا سلام کفتنی یا انقیاد کنید امر
اورا انقیاد کردنی صلوة از حق سبحانه رحمتست و از غیر او طلب رحمت
و نزد جمعی معنی اللهم صل علی محمد اینست که بار خدایا تعظیم کن محمد را
در دنیا باعلاء دین و اظهار دعوت و اعظام ذکر و ابقاء شریعت و در آخرت بقبول
شفاعة او در شان امت و تضعیف ثواب و اظهار فضل او بر اولین و آخرین
و تقدیم او بر کافهٔ انبیا و مرسلین علیه و علیهم صلوات الله والملائکة
والناس اجمعین و جمهور علما برانند که امر بصلوات بر آنحضرت درین آیة
محمول است بر وجوب اما اختلاف در مقدار واجبست امام مالک رحمه
الله کوید در همه عمر یک نوبت واجبست و زیادت بران مندوب و مستحب
و در بعضی مواضع استحباب آکدست یکی در نماز بعد از تشهد اول بمذهب امام
شافعی رحمه الله و در تشهد اخیر واجبست و بمذهب امام اعظم رحمه الله و برخی از ائمه
شفعویه در وقت کفتن و شنیدن نام آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه و فی
بعضی برانند که هر نوبة درود کفتن واجب بود و جمعی کویند که در یک
مجلس یک نوبة یا سه نوبت واجبست و بس و فتوی بر آنست که نام آنحضرت
در مجلسی هرجند تکرار یابد یک نوبة درود واجبست و باقی سنت و در کیفیت
صلوات احادیث متنوعه وارد شده و امام نووی رحمه الله فرموده که
افضل آنست که جمع نمایند میان طرق احادیث مذکوره جه اکثر آن بصحت
پیوسته و الفاظ وارده را به تمام بیارند برین وجه که اللهم صل علی محمد عبدک

ورسولك النبى الامى وعلى آل محمد وازواجه وذريته كما صليت على ابراهيم
وعلى آل ابراهيم وبارك على محمد النبى الامى وعلى آل محمد وازواجه وذريته كما
باركت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم فى العالمين انك حميد مجيد. وفضايل صلوات
واوقات آن. وشرايط وآدابى كه دران رعاية بايد فرمود. حواله بمطالعهٔ
تحفة الصلوات است نظم يا سيد الانام درود جناب تو. ورد زبان ماست مه وسال
صبح وشام. نزديك توجه تحفه فرستيم ما زدور. در دست ما سمين صلواتيست
إِنَّ الَّذِينَ بدرستى آنانكه يُؤْذُونَ اللَّهَ مى رنجانند خدايرا. يعنى ارتكاب مى كنند
نزد خداى مكروهست از نسبت شريك. وزن. وفرزند بوى. وكفتن كلمات
كفر وَرَسُولَهُ وميرنجانند پيغمبر اورا. قولا كه ساحر وشاعر ميكويند واورا
الم بروى ودندان مباركش ميرسانند لَعَنَهُمُ اللَّهُ دور كردانيده است خداى
ايشانرا از رحمت خود فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ در سراى دنيى وآخرت وَأَعَدَّ وآماده
كرده لَهُمْ براى ايشان در عقبى عَذَابًا مُهِينًا ○ عذابى خوار كننده وَالَّذِينَ
يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وآنانكه ميرنجانند مردان مومن را چون صفوان
سهمى را وَالْمُؤْمِنَاتِ وزنان كرويده را چون عايشهٔ صديقه رضى الله عنها بِغَيْرِ
مَا اكْتَسَبُوا بجز آنچه كرده اند. يعنى بى جنايتى كه مستحق ايذا باشند فَقَدِ
احْتَمَلُوا پس هر اينه برميدارند اين موزيان بُهْتَانًا دروغى بزرك را وَإِثْمًا مُبِينًا
وكناهى هويدا را. يعنى سزاوار عقوبة بهتان ومستحق عذاب كناه ظاهر
ميشوند. وكفته اند اين آيت درشان منافقان فرود آمده كه بكلمات ناليق
مرتضى على را رضى الله عنه ميرنجانيدند. ودر اسباب نزول آورده كه روزى فاروق
رضى الله عنه كنيزكى آراسته را كه ميل بدكارى داشت. ملامت كرد

بلكه ادب

بلكه ادب نموده منزجر ساخت. كنيزك شكاية بخواجهٔ خود برده آن بدادب
سخنان شنيع مشافهةً بافاروق كفت. واين آية درباره او نازل كشت.
وكويند درشان زانيانست كه شبها برسر راه نشستندى ودست تعدى بدامن
كنيزان رسانيدندى. وسدى ميفرمايد كه دران وقت علامت حرايرآن
بود كه درراه سرپوشيده رفتندى. وجوارى سربرهنه بودندى وچون آن بدكاران
ازسرپوشيده كان تحاشى مينمودند. لاجرم آية آمد كه يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اى پيغمبر
قُلْ لِأَزْوَاجِكَ بكوى مر زنان خود را وَبَنَاتِكَ ومر دختر خود را وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ وزنان
مؤمنانرا كه بوقت بيرون رفتن ازخانه يُدْنِينَ نزديك كردانند وفرو كذارند
عَلَيْهِنَّ بر رويها وبدنهاء خويش مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ چادرهاء خود را. يعنى وجوه وبدنها
بدان بپوشند ذَلِكَ آن پوشيدن سر وروى أَدْنَى نزديكترست أَنْ يُعْرَفْنَ بآنكه
ايشانرا بشناسند بصلاح وعفت. يا متميز شوند بآزادى فَلَا يُؤْذَيْنَ پس ايذا كرده
نشوند. يعنى زانيان تعرض نكنند ايشانرا وَكَانَ اللَّهُ وهست خداى غَفُورًا
آمرزنده كناه كذشته را. چون توبه كنند رَحِيمًا ○ مهربان كه مصلحت بندكان با
ايشان بيان ميكند لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ اكر باز نه ايستند منافقان از نفاق
خود وَالَّذِينَ واكر بر طرف نشوند آنانكه فِي قُلُوبِهِمْ در دلهاء ايشان مَرَضٌ
بيماريست يعنى زانيان از قصد زنان وميل فواحش وَالْمُرْجِفُونَ واكر ترك نكنند
مخبران اراجيف. يعنى آنانكه خبرهاء بد مى افكنند فِي الْمَدِينَةِ در مدينه از لشكرهاء
اسلام. ومعايب مردمان لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ هر اينه ترا بركماريم بر ايشان
ومسلط سازيم. وامر كنيم بقتل ايشان ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ پس همسايكى با تو فيها
در مدينه إِلَّا قَلِيلًا مكر زمانى اندك. يعنى زود از شهر بيرون روند مَلْعُونِينَ

راندکان ودورماندکان أَيْنَمَا ثُقِفُوا هرکجا یافته شوند أُخِذُوا بگیرند ایشانرا
وَقُتِّلُوا وبکشند تَقْتِيلًا کشتنی بزاری وخواری سُنَّةَ اللَّهِ سنت نهاده است
خدای سنتی فِي الَّذِينَ خَلَوْا در آنانکه کذشته اند مِنْ قَبْلُ پیش از ایشان یعنی مقرر کرد
در امم ماضیه که انبیا بقتل منافقان حکم کنند وَلَنْ تَجِدَ ونیابی تو
مر سنت خدایرا تَبْدِيلًا بدل کردانی وتغییر دادنی يَسْأَلُكَ النَّاسُ میپرسند
ترا مردمان یعنی کفار بامتحان واستهزا عَنِ السَّاعَةِ از ساعت رستخیز
قُلْ بکو إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که دانستن وقت قیامت عِنْدَ اللَّهِ نزدیک
خدای است وهیچ ملک مقرب وپیغمبر مرسل را بران اطلاع نداده وَمَا يُدْرِيكَ
وچه چیز ترا دانا کرد بدانستن آن یعنی مطلق نمیدانی لَعَلَّ السَّاعَةَ شاید
آمدن قیامت تَكُونُ قَرِيبًا باشد نزدیک إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَعَنَ الْكَافِرِينَ
براند ناکرویدکانرا یعنی منکران حشر وبعث را ودور ساخت از رحمت
خود وَأَعَدَّ لَهُمْ وآماده کرد برای عذاب ایشان سَعِيرًا آتشی افروخته خَالِدِينَ
فِيهَا در حالتی که جاویدان باشند در ان أَبَدًا تاکیدست یعنی همیشه در آتش
معذب مانند لَا يَجِدُونَ نیابند وَلِيًّا دوستی که ایشانرا بیرون آرد از دوزخ
وَلَا نَصِيرًا ونه مدد کاری که عذاب ازیشان باز دارد يَوْمَ تُقَلَّبُ یاد کن
روزی راکه کردانیده شود وُجُوهُهُمْ رویهاء ایشان فِي النَّارِ در آتش
از جهتی بجهتی یعنی کاهی ایشانرا بر پشت خوابانند وکاهی بروی در افکنند يَقُولُونَ
وایشان میکویند يَا لَيْتَنَا کاشکی ما أَطَعْنَا اللَّهَ فرمان میبردیم خدایرا وَأَطَعْنَا
الرَّسُولَا وفرمان برداری میکردیم پیغمبررا وَقَالُوا رَبَّنَا وکویند اتباع
وارا ذل قوم که ای پروردکار ما إِنَّا أَطَعْنَا بدرستی که ما فرمان بردیم سَادَاتَنَا

مهتران

مهتران قبایل خودرا وَكُبَرَاءَنَا وبزرکان وپیشوایان را فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا
پس کم کردند راه مارا یعنی مارا از راه ببردند وبافسون وافسانه فریب دادند
رَبَّنَا ای پروردکار ما حکم کن میان ما آتِهِمْ بده ایشانرا ضِعْفَيْنِ دو برابر مِنَ
الْعَذَابِ از عذابی که بما داده زیراکه هم ضال بوده اند وهم مضل وَ
الْعَنْهُمْ وبر ایشان را لَعْنًا كَبِيرًا راندن بزرک که یا آن خواندن نباشد
ومقرر هست که هرکه را حق سبحانه براند دیکری نتواند که بخواند بیت
هرکرا قهر تو راندکه تواند خواندن وانکه را لطف تو خواند نتوانش راندن
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که کرویده اید لَا تَكُونُوا مباشید كَالَّذِينَ مانند
آنانکه آذَوْا مُوسَىٰ برنجانیدند موسی را یعنی پیغمبر من محمدرا مرنجانید چنانچه
بنی اسرائیل موسی را علی نبینا وعلیه السلام برنجانیدند واورا بزبان نسبت
کردند وشمهٔ ازان در قارون کذشت فَبَرَّأَهُ اللَّهُ پس پاک کردانید اورا
خدای مِمَّا قَالُوا از انچه کفتند وزنی را که رشوت داده بودند تا در حق وی افترا
کند بپاکی وی اعتراف نمود یا وقتی که با هارون علیه السلام بکوه طور
رفتند وهارون آنجا وفات کرد کفتند تو بروی حسد بردی وکشتی حق سبحانه
ملائکه را فرمود تا اورا از قبر بیرون آورده میان قوم بنهادند ومعلوم
شد که غیر مقتول است یا خدای اورا زنده کردانید تا ببراءة ذمهٔ
برادر اقرار کرد یا میکفتند که وی عیبی دارد که تنها غسل میکند روزی که
جامه بر سنکی نهاده بود وبآب در آمده آن سنک با جامه روان شده بمیان
قوم در آمد وموسی علیه السلام برهنه از پی او میدوید وبنی اسرائیل دیدند
که اورا هیچ عیبی نیست وَكَانَ وبود موسی عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای وَجِيهًا

باجاه و قربة • یا مقبول • یا مستجاب الدعوه یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ ای کروه
کرویدکان بترسید از خدا در ارتکاب مکاره • و به پرهیزید از ایذاء رسول
او وَقُولُوا و بکوید قَوْلًا سَدِیدًا ◯ سخنی راست • و درست • و استوار • درباره
مؤمنان • مراد نهی است از ضد آن یعنی دروغ میکوید • و ناراستی مکنید
در سخن • چون حدیث افک • و قصه زینب • وکفته اند قول سدید کلمه لا اله
الا الله است • یا سخنی که بآن رضای خدای طلبند • و قول جامع درین باب آنست که
قول سدید سخنیست که صدق باشد نه کذب • و صواب بود نه خطا • و
جد باشد نه هزل • و خالص بود نه آمیخته • پس چنین سخن کوید یُصْلِحْ تا بصلاح
آرد خدای لَکُمْ برای شما أَعْمَالَکُمْ کردارهاء شما را • یعنی آنرا صلاحیة قبول
دهد و بران ثواب مترتب سازد وَیَغْفِرْ لَکُمْ و بیامرزد برای شما ذُنُوبَکُمْ کناهان
شما را وَمَنْ یُطِعِ اللهَ و هر که فرمان برد خدایرا وَرَسُولَهُ و پیغمبر او را در انچه فرمایند
فَقَدْ فَازَ پس بدرستی که برهد • و برسد بخیر • و بمراد خود فیروزی یابد فَوْزًا عَظِیمًا
پیروزی بزرک إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ بدرستی که عرض کردیم امانة که طاعتست
یا حدود شرع • و در موضح فرموده که نماز است • و روزه • و زکوة • و حج • و
جهاد • و امانات مردم • یا نکاه داشتن زبان از فضول • وکویند غسل جنابتست
و بر هر تقدیر عرض کرد آنرا عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بر آسمانها و زمین وَالْجِبَالِ
و کوهها بشرط ثواب و عقاب • وقتی که فهم در ایشان آفریده بود فَأَبَیْنَ پس باز
زدند أَنْ یَحْمِلْنَهَا از آنکه بردارند امانة را وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا و بترسیدند از ان
وکفتند ما مسخر فرمانیم برای آنچه ما را آفریده نه محتاج ثوابیم • و نه توانائی
عقاب • یا بر اهل آسمان که ملائکه اند • و بر ساکنان زمین و جبال که حیوانات

بری و بحری اند عرض کرد و ابا کردند از روی مخافت • نه از راه مخالفت •
وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ و برداشت آنرا آدمی با ضعف بنیت • و ناتوانی إِنَّهُ کَانَ بدرستی
که هست انسان ظَلُومًا ستمکار بر نفس خود • که امانتی که اجرام عظام
از حمل آن پهلو تهی کردند • او باعجز خود قبول کرد جَهُولًا ◯ نادان بعاقبت آن •
یعنی بعقوبة خیانة • اکر واقع شود • و عرض امانت کرد لِیُعَذِّبَ اللهُ تا عذاب
کند خدای الْمُنَافِقِینَ وَالْمُنَافِقَاتِ مردان و زنان منافق را به تضییع امانت •
وَالْمُشْرِکِینَ وَالْمُشْرِکَاتِ و عذاب کند مردان و زنان مشرک را بخیانت در امانت •
وَیَتُوبَ اللهُ و باز کردد خدای برحمت عَلَى الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بر مردان و
زنان مؤمن بجهه حفظ امانت وَکَانَ اللهُ و هست خدای غَفُورًا آمرزنده نایبان
رَحِیمًا ◯ مهربان بر ایشان • علما و عرفا را درین آیة سخن بسیار است • و از آنجمله
شمه ایراد کرده میشود • جمعی معنی آیة را بران فرود آورده اند که عظمت شان
امانت بمرتبه ایست • که اکر عرض کنند برین اجرام عظام • و ایشانرا شعور و
ادراک باشد • از حمل آن ابا کنند • و حق آنست که حق سبحانه این اجرام را ادراک
و شعور داد • و بر ایشان عرض کرد • عرض تخییر و ایشان ابا کردند از خشیت
نه از معصیت • و انسان قبول کرد از راه همت نه از روی قوت بیت آسمان بار امانة
نتوانست کشید • قرعه فال بنام من دیوانه زدند • امام قشیری قدس سره آورده
که امانت را بر انها عرض نمود • و بر انسان فرض فرمود • آنجا که عرض بود سر باز
زدند • و اینجا که فرض بود در معرض حمل آمدند • شیخ جنید قدس سره فرموده است
که نظر آدم علیه السلام • بر عرض حق بود • نه بر امانت • لذت عرض ثقل امانت را
بر وی فراموش کردانید • لاجرم لطف ربانی بزبان عنایت فرمود که برداشتن

از تو و نکاه داشتن از من • جون تو بطوع بار مرا برداشتی من هم از میان همه تا برداشتم • وحملناهم فی البر والبحر بیت راه او بدان توان نمود • بار او را بد و توان برداشت • صاحب انوار آورده که میشاید که مرا بامانت عقل و تکلیف باشد • وجون سما و ارض وجبال را استعداد حمل آن نبود • انسان بقابلیة خود قبول کرد • زیرا که ظلومست بواسطهٔ استیلای قوت غضبی وجهولست بجهة غلبهٔ قوت شهوی و فایدهٔ عقل آنست که قوتین را از تعدی نکاه داشته • بر طریق اعتدال ثابت دارد • ومعظم مقصود از تکالیف تعدیل قوتین است • که نتیجهٔ صفتین سبعی وبهیمی اند پس ظلومی وجهولی علت حمل باشد • وکفته اند از شان ایشانست ظلم وجهل جنانچه کونی الماء طهور یعنی از شان او وست طهارت • همچنین این دو صفت از شان آدمیانست • اما جون حامل امانت شدند • بعضی ترک ظلم وجهل کرفتند • وجمعی بران ماندند • یا خود این دو صفت نوع انسانراست باعتبار غلب افراد • در احقاق آورده که ظلوم وجهول است • نزد خلق نه نزدیک حق • ودر تفسیر خواجه پارسا قدس سره مذکورست • که حق سبحانه عرض کرد امانت را بر اهل آسمان وزمین وجبال • وابا کردند از حمل آن بجهة عدم استعداد • وجون انسان را استعداد حمل آن بود • بی مضایقه ومبالغه قبول نمود • واو ظلومست بر نفس خود که افنا میکند ذات خود را در هویة مطلقه • وجهول است که غیر حق را نمیشناسد وبقول لا اله الا الله نفی ما سوی میکند • در فتوحات فرموده که امانت اتصافست باسماء حسنی که بر همه موجودات عرض کردند وانسان قبول کرد • واو ظلوم بودی اکر بر نداشتی • وجهولست یعنی عالم • زیرا که نهایة علم بالله اعترافست بجهل وعجز از معرفت ع العجز عن درک الادراک ادراک • وحضرت قاسم الانوار قدس سره

در بعضی از رسایل خود امانت را بر خلافت ربانی فرود آورده • وکفته که ظلم وجهل ضد عدل وعلمست • اما معنی اذا جاوز شیء حده انعکس ضده • اینجا جلوها دارد • وظلوم وجهول صیغهٔ مبالغه است • وهرکاه این دو وصف از حد متجاوز کردند • هراینه بضد خود مبدل خواهند کشت • در روح الارواح میکوید که ظلوما جهولا • اینجا مدحست نه ذم • آدم علیه السلام • بار بهمت برداشت • فوق الطاقة بود • کفتند ظلم کردی بر نفس خود • ندانستی که بار کرانست کفت از غیر حق بوده • آوازهٔ ظلومی وجهولی او در عالم افتاد • وعالمیان از سر این غافل • در لوامع آورده که آن بو العجبی که عشق را در عالم بشریت است در مملکت ملکیت نیست • که ایشان سایه پرورد لطف وعصمتند • مرد سایه پرورد و محب بی درد را • قدر وقیمتی نیست • عشق را طایفهٔ در خورند که صفت اتجعل فیها من یفسد فیها • سرمایهٔ بازار ایشان • وسمت انه کان ظلوما جهولا پیرایه روزکار ایشانست بیت عاشقی را درد وبدنامی خوشست • عاشقانرا سود ناکامی خوش است • آفتاب امانت که از برج عرض الوهیت بتافت • آسمان کفت مرا وصف رفعت ثابتست • زمین فریاد بر کشید که مرا نعت بسطت واقعست صدا از کوه بر آمد که مرا ثبات قدم حاصل است • ما تحمل این بار نداریم • شاید که آفتی بما باز خورد • واین صفتها از ما بستانند آدم خاکی کفت مراجیست که از من ستانند • مردانه پیش آمد • وباری که هیاکل افلاک نکشیدند • بر دوش نیاز کرفته نعرهٔ هل من مزید زدن آغاز کرد • ای خاکی دلیر این همه قوت از کجا آورده • زبان حال او میکفت بیت آن بار که از بردن آن عرش ابا کرد • با قوت تو حامل آن بار توان بود • خلعت حمل امانت باستقامت انسان که منشور انی جاعل فی الارض خلیفه

جاهل محی

جز بن قامت ع

برنام او نوشته اندر است نیامد • وجون کاری بدین عظمت • ومهمی بدین
بتهت • نامزد او شد • جهة دفع چشم زخم حسودان شیاطین • که دشمنان
دیرینه اند سپند • انه کان ظلوما جهولا • برآتش غیرت افکند ندع تاکور شود
هرانکه نتواند دید

سورة السبا اربع وخمسون آية بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد همه سپاسها وستایشها لله مرخدایراست الذی له آنخدای که مر اوراست
ما فی السموات آنچه در آسمانهاست ازوسایط جلایل نعم وما فی الارض وآنچه
در زمینهاست از روابط دقایق جود وکرم وله الحمد ومر اوراست ستایش فی
الآخرة دران سرای نه ازروی تکلیف • بلك ازراه سرور • جنانچه کویند • الحمد لله
الذی هدانا لهذا • والحمد لله الذی صدقنا وعده • والحمد لله الذی احلنا دار المقامة
وکفته اند مجموع اهل آخرت مر ورا حمد کویند دوستان ورا بفضل ستایند وهو
الحکیم واوست کاردان الخبیر ○ دانا باحوال بندکان یعلم میداند ما یلج
آنچه فرو رود فی الارض در زمین جون آب باران وما یخرج وآنچه بیرون آید
منها از زمین جون نبات • یا دانست بآنچه در زمین باشد • جون کنوز • ودفاین
واموات • وآنچه بر روی زمین آید جون حیوان • وعیون • وفلزات وما ینزل
ومیداند آنچه فرو می آید من السماء از آسمان • جون ملایکه • وکتب
ومقادیر وارزاق • وامطار وما یعرج وآنچه بالا میرود فیها در آسمان
جون فرشتکان • ونامهاء اعمال بندکان • ودعوات • وکلمات طیبه وارواح
طاهره • ودر غرایب التفسیر آورده که آنکه فرو می آید یعنی جبرئیل علیه السلام
وآنکه بالا میرود • یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم • در شب معراج
صاحب کشف الاسرار فرموده که بر علم قدیم او پوشیده نیست آنچه فرو می آید

وبشمان بعدل ستایش نمایند ع

بردلهاء اولیا • ازواردات • وکشوفات • وآنچه بالا میرود از انفاس اصفیا در
همه اوقات • یا آنچه فرو می آید الطاف کرم است که از بارکاه قدم متوجه دلها
کشته • هرجا که بوی آشنایی می آید همانجا منزل میکنند • ان لربکم فی ایام دهرکم
نفحات الا فتعرضوا لها • وآنچه بالا میرود ناله تایبانست • وآه مفلسان • که جون
سحرکاه از خلوتخانه سینه ایشان روی بدرکاه رحمت پناه آرد • فی الحال رقم
قبول بروی کشند • که انین المذنبین احب الی من زجل المسبحین بیت غلغل تسبیح شیخ از
جند مقبولست لیك • آه دردآلود رندان قبول دیکریست وهو الرحیم واوست
مهربان در اتمام نعمت الغفور ○ پوشنده کناهان به پرده رحمت وقال
الذین کفروا وکفتند آنانکه کافر شدند از روی انکار • یا استهزا که لا تأتینا الساعة
نمی آید بما قیامت قل بلی بکو بلی نه آنست که شما میکویید آری وربی بحق پروردکار
من • در لباب کفته که ابوسفین بلات وعزی سوکند خورد که بعث ونشور نیست
حق سبحانه فرمود که ای محمد تو سوکند خور که بحق آفریدکار من که بزودی لتأتینکم
بیاید بشما قیامت عالم الغیب صفت پروردکار است • یعنی داننده پوشیدها •
لا یعزب دور نشود عنه از علم او • یا پوشیده نکردد ازو مثقال ذرة
همسنك مورچه خرد • یا بوزن ذره از ذرات هوا فی السموات در آسمانها
ولا فی الارض ونه در زمینها ولا اصغر ونیست خردتر من ذلك از مثقال
ذره ولا اکبر ونه بزرکتر از آن الا مکر آنکه مکتوبست فی کتاب مبین
در کتابی روشن • یعنی لوح محفوظ ومجموع اینها را در لوح ثبت کرده لیجزی
الذین آمنوا تا پاداش دهد آنانرا که کرویده اند وعملوا الصالحات وکرده اند
عملهاء شایسته اولئك آن کروه مومنان ونیکوکاران لهم مر ایشانراست

مغفرةٌ آمرزش خطیئات ورزقٌ کریمٌ ○ وروزی بزرکوار یعنی بی تعب
وطلب والذین سعوا وآنانکه بشتافتند فی آیاتنا در رد آیتهاء ما یعنی در ابطال
آن سعی نمودند معاجزین عنادکنندکان یا کوشندکان در تنفیر مردم از ان
یا بن عم خود پیشی کیرندکان بر ما تا عذاب ما از ایشان فوت شود اولئک آن کروه
لهم عذابٌ مر ایشانراست عذاب من رجزٍ الیمٌ ○ از سخت تر عذابی الم رساننده
ویری الذین ودیکر اثبات اشیا در لوح محفوظ برای آنست تا بدانند آنانکه
اوتوا العلم داده شده اند علم را مراد اصحاب پیغمبرست صلی الله علیه وسلم
ورضی عنهم یا مومنان اهل کتاب وبر هر تقدیر مراد آنست که اهل علم
دانند الذی انزل آنچیزیرا که فرو فرستاده شده است الیک بسوی تو من ربک
از آفریدکار تو یعنی قرآنرا هو الحق راست ودرست ویهدی واو یعنی آن منزل
ره نماید الی صراط العزیز براه خداوند غالب الحمید ○ ستوده بر نعم رغایب
وقال الذین کفروا وکفتند آنانکه نکرویده اند یعنی از منکران بعث
بعضی بعضی را کفتند هل ندلکم آیا دلالت کنیم شما را علی رجلٍ ینبئکم بر مردی که
خبر میدهد شما را یعنی محمد صلی الله علیه وسلم که میکوید اذا مزقتم چون
پاره کرده شوید یعنی متفرق سازند اجزاء شما را کل ممزقٍ همه پاره ساختنی
یعنی اجساد شما ریزه ریزه کردد در خاک انکم بدرستی که شما لفی
خلقٍ جدیدٍ در آفرینش نو خواهید بود یعنی زنده کشت کافران با یکدیکر
کفتند که مردی چنین خبر میدهد افتری علی الله آیا می بندد بر خدای کذبا
دروغی متعمدا ام به جنةٌ یا بدو جنونی هست که میکوید چیزی که نمیداند بل
الذین نه چنین است که میکویند بلک آنانکه لا یؤمنون نمیکروند بالآخرة

نحیس

خواهید ٤

بدان سرای

بدان سرای فی العذاب در عذا بند بدان جهان والضلال البعید ○ ودر
کمراهی دور از صواب بدین جهان وصف ضلال به بعد از قبیل اسناد
مجازیست چه بعد صفت ضالست افلم یروا آیا نمی بینند ونمیکروند قرآن
الی ما بین ایدیهم بسوی آنچه در پیش ایشانست وما خلفهم وآنچه از پس ایشانست
من السماء والارض از آسمان وزمین یعنی فرو کرفته است پس وپیش ایشانرا
وایشان محبوس ومحصورند میان آسمان وزمین ان نشأ اکر خواهیم نخسف بهم
الارض فرو بریم ایشانرا بزمین او نسقط یا فرو افکنیم علیهم بر ایشان کسفا
من السماء قطعه از آسمان بجهة تکذیب ایشان مر آیتهاء ما را ان فی ذلک
بدرستی که نظر در آسمان وزمین یا در تامل با قتدار بر خسف واسقاط لآیة
هر اینه دلالتی وعبرتیست لکل عبدٍ منیبٍ ○ مر هر بنده رجوع کننده را
بحق چه ایشان تفکر وتدبر مینمایند در دلایل قدرت ومخایل حکمت ولقد
آتینا داود وهر اینه دادیم ما داود را منا از نزدیک ما فضلا زیادتی بر سایر
مردمان که نبوت بوده یا زبور یا پادشاهی یا حسن خلق با رعیت یا توفیق
عدل در حکم یا بخشایش بر عجزه وضعفا یا حلاوت مناجات یا علم بانکه
جز بارکاه او ملجا وپناهی نیست ودر عین المعانی آورده که مراد صوت حسنست
هرکاه که داود علی نبینا وعلیه السلام بزبور خواندن مشغول کشتی سباع ووحوش
از منازل خود بیرون آمده استماع آواز دلنواز ش کردندی وطیور از نغمات
جانفزایش مضطرب کشته خودرا از هوا بر زمین افکندندی نظم
ز صوت دلکشش جان تازه کشتی روانرا ذوق بی اندازه کشتی سپهر چنک پشت ارغنون ساز
ازان بیحالتر نشنوده آواز وبعضی کفته اند فضل آنست که بعد ازین میکوید

٤١٢

یا جبال گفتیم مالله ای کوهها اوّبی بازکردانید آواز خودرا معه با داود
در وقت تسبیح او یعنی موافقت کنید باوی یا سیر کنید با او هرجاکه رود
هرکاه که خواهد واین معجزهٔ داود بود علیه السلام که هرکاه خواستی کوه
با او روان شدی والطیر ومسخر کردیم ویرا مرغان تا در وقت ذکر با او موافق بودندی
آورده اند که جون داود علی نبینا وعلیه السلام تسبیح گفتی کوهها بصدا ویرا
مدد دادندی ومرغان بر زبر سروی صف کشیده بالحان دلاویز امداد نمودندی
وبسیار کس از مستمعان آن نغمات قالب تهی کردندی بیت جو کردد مطرب من نغمه پرداز
زشوقش مرغ آید به پرواز روزی فرشتهٔ بزیارت داود علیه السلام آمد وگفت
تو پیغمبر خدایی وخلیفهٔ اویی اولی آنست که طعام تو از کسب تو باشد داود
از خدای پیشهٔ طلبید وامر شد که زره گری کند وآنرا بروی آسان کردانید
جنانجه میفرماید والنا له الحدید ونرم کردانیدیم مرورا آهن بی آتش ومطرقه
جنانجه در دست او بمثابهٔ موم بودی ودر وی هر تصرف که خواستی کردی و
فرمان دادیم ان اعمل بآنکه بساز سابغات زرههای فراخ دامن کشاده
وقدّر واندازه نکاه دار فی السرد در بافتن آن یعنی حلقههای مساوی درهم افکن
تا وضع آن متناسب افتد در تیسیر آورده که هر روز زرهی تمام کردی
وبه شش هزار درم بفروختی جهار هزار تصدق کردی ودو هزار نفقهٔ عیال
ساختی ودر لباب کوید وجون وفات کرد هزار زره در خانهٔ او بود واعملوا ودیگر
گفتیم که ای داود تو با اهل بیت خود عمل کنید صالحا عملی شایسته یعنی
الخالص از اغراض انی بدرستی که من بما تعملون بآنجه میکنید بصیر ⊙ بینایم
ولایق آن پاداش خواهم داد ولسلیمان الریح ومسخر کرده شدیم سلیمان را باد

غدوها شهر رفتن او بامداد یکماهه راه ورواحها شهر وشبانکاه نیز
مسیرهٔ شهری صباح از تدمر بیرون آمدی وقیلوله در اصطخر شیراز کردی
وشب را بکابل رفتی وانجا بیتوته نمودی واسلنا وجاری کردیم له برای او عین
القطر جشمهٔ مس کداخته را تا از معدن بیرون آمدی جون آب روان و
آن در موضعی بوده از یمن بقرب صنعا ودر ماهی سه روز سیلان کردی
وازان مس هرجه میخواستند میساختند ومن الجن ورام کرده شدم اورا از دیوان
من یعمل کسی که کار کردی بین یدیه بیش وی باذن ربه بفرمان پروردگار او
ومقهور کردیم که ومن یزغ هرکه بکردد ومایل شود منهم از دیوان وسرکشی
کند عن امرنا از فرمان ما واز طاعت سلیمان نذقه بجشانیم اورا من عذاب
السعیر ⊙ از عذاب آتش افروخته در عقبی وکویند در دنیا ملکی که تازیانهٔ از آتش
در دست داشت مقهور شده بود که موکل باشد بر دیوان وهرکه از فرمان سلیمان
علیه السلام سرکشید آن تازیانهٔ آتش بروی زدی واورا بسوزد یعملون میکردند
له برای سلیمان ما یشاء آنجه میخواست من محاریب از غرفههای خوش ومنظرهای
دلکش در وسیط آورده که محراب منزلی را کویند که بدرجه بروباید رفت و
کویند محاریب اینجا مواضع حربست جون قلعههای بلند وحصارهای ارجمند
ودیوان برای سلیمان علیه السلام در ولایت یمن حصنهای عجیب ساخته
بودند جون مرواح وبینون وهنده وهنیده وفلقوم وغمدان وامثال
آن وتماثیل ومیساختند تمثالها وصورتهای ملایکه وانبیا علیهم السلام بر
وضعی که در زمان عبادت بوده اند تا مردمان آنرا مشاهده نموده برهمان
وجه پرستش نمایند ودران زمان اتخاذ تصاویر مباح بوده ودر عین آورده

که تمثالها از آهن بصورت آدمی میساختند و حق سبحانه بوقت محاربه با اعدا
روح در ایشان میدمید تا در قتال قوی و صلب باشند و گفته اند تمثال
دو شیر ساخته بودند در زیر تخت او و هیأت دو کرکس انگیخته بر بالای تخت
چون سلیمان خواستی که بتخت بر آید آن دو شیر بازوهای خود برافراختندی تا
پای بر آن نهاده بالا رفتی و چون بر تخت نشستی کرکسان بالهای خود ویرا سایه
کردندی وَجِفَانٍ و میکردند برای وی از کاسهای چوبین و غیر آن كَالْجَوَابِ
مانند حوضهای بزرگ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ و دیگهای بلند بر سه پایه نهاده چون
کوهها و اورا دوازده هزار طباخ بوده که در این دیگها طعام بپختندی و هنوز
در بعضی از ولایات شام دیگهای چنین از سنگ تراشیده موجودست اِعْمَلُوا
و گفتیم عمل خیر کنید آلَ دَاوُدَ ای آل داود شُكْرًا برای سپاس داری چنین نعمتها
ثابت بنانی قدس سره فرموده که آل داود علی نبینا و علیهم السلام ساعات لیل و نهار
قسمت کرده بودند و در هر ساعتی یکی از ایشان قایم بود بشکر الهی و عبادت پادشاهی
وَقَلِيلٌ و اندکی مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ ○ از بندگان من سپاس دارنده شکور آنرا
گویند که بدل و زبان و جوارح اکثر اوقات مراسم شکرگذاری ادا کنند
و با وجود چنین استغراقی در شکر خود را از شکر عاجز شناسند چه توفیق شکر
نعمتیست مستدعی شکری دیگر و از اینجا گفته اند الشکور من یری عجزه عن الشکر
نظم حد شکر حق نداند هیچ کس حیرت آمد حاصل دانا و بس آن بزرگی گفت با حق در نهان
کای پدید آرندهٔ هر دو جهان ای منزه از زن و فرزند و جفت کی توانم شکر نعمتهات گفت
پیک حضرت دادش از ایزد پیام گفتش از تو این بود شکر مدام چون در این راه این قدر
بشناختی شکر نعمتهای ما پرداختی آورده اند که بنای بیت المقدس را داود

علیه السلام

علیه السلام آغاز کرد و سلیمان علیه السلام در اتمام آن سعیهای بلیغ بجای
آورد هنوز یکساله کار مانده بود که متقاضی اجل بسلیمان علیه السلام
در آمد و طلب ودیعت روح نمود سلیمان کسان خود را وصیت کرد که مرگ
مرا فاش مکنید و مرا بعد از مرگ بر عصای من تکیه دهید تا جن از عمل خود باز نمانند
و مهم مسجد باتمام رسد پس چون سلیمان علیه السلام در گذشت بشستند
و برو نماز گذاردند و اورا بر عصا تکیه دادند دیوان از دور ویرا زنده می پنداشتند
و بهمان کار که نامزد ایشان بود قیام مینمودند تا بعد از یکسال اسفل عصای
او را دابة الارض بخورد و او بر زمین افتاده همگنان از موت او معلوم شد
و فی الحال دیوان فرار نموده در شعاب جبال و اجواف بوادی گریختند کما قال
الله تعالی فَلَمَّا قَضَيْنَا پس آنهنگام که قضا کردیم عَلَيْهِ الْمَوْتَ بر سلیمان مرگ را
و اورا مرده بر عصا تکیه دادند مَا دَلَّهُمْ دلالت نکرد دیوانرا عَلَى مَوْتِهِ بر مرگ او
إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ مگر چوب خواره که از زمین بر آمده تَأْكُلُ میخورد مِنْسَأَتَهُ
عصای او را فَلَمَّا خَرَّ پس آنهنگام که بیفتاد سلیمان تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ دانستند
دیوان أَنْ لَوْ كَانُوا آنکه اگر بودندی که البته يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ دانستندی
غیب را گمان جن آن بود که غیب میدانند و بر مردم چنین ظاهر میکردند
حق سبحانه میفرماید که اگر ایشان بغیب دانا بودندی مَا لَبِثُوا درنگ نمیکردندی
یکسال فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ ○ در عذاب خوار کننده یعنی تکالیف شاقه که
ایشانرا در عمل عمارت بود لَقَدْ كَانَ بدرستی که بود لِسَبَإٍ مر اولاد سبا بن یشجب
بن یعرب بن قحطان را فِي مَسَاكِنِهِمْ در مسکنهای ایشان آيَةٌ علامتی و دلالتی
بر وجود صانع و قدرت کاملهٔ او در مختار آورده که فرزندان سبا را در حوالی

مارب از ولایت یمن منزلی بود. در میان دو کوه از اعلی تا اسفل آن منزل هجده
فرسخ. وشرب ایشان در اعلی وادی بود. از چشمهٔ در پایان کوهی کامی بودی که فاضل
آب از ولایت شحر با آب ایشان ضم شدی. وخرابی کردی. از بلقیس که والیه ولایة
ایشان بود درخواست کردند. تا سدی بست در دهانهٔ دو کوه. تا آبهاء اصلی وزاید
آنجا جمع میشدند. وسه ثقبه بران سد ترتیب کرد. تا اول ثقبهٔ اعلی بکشایند. وآب
بمزروعات خود برند. وچون کمتر شود وسطی وباخر سفلی. وایشان بر یمین ویسار
منازل خود باغها داشتند. مشتمل بر درختان میوه دار. کما قال تعالی جَنَّتَانِ
آیتی که در مساکن اهل سبا گفته شد دو بوستان بود عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ از راست و چپ
منازل ایشان اگرچه در هر طرف باغ بسیار بوده. اما از تقارب اشجار همه بمثابهٔ
یک باغ مینموده كُلُوا گفت پیغمبر ایشان مر ایشان را که بخورید مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ
از روزی پروردگار خود کثرت میوهٔ ایشان بمثابهٔ بود که کسی زنبیلی بر سر نهادی
وبزیر درختان بگذشتی آن طرف پر میوه شدی. بی آنکه بدست باز کردندی. پس
پیغمبر گفت ازین نعمتها بخورید وَاشْكُرُوا لَهُ وشکر گوئید مر خدا را بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ
این شهر که خدای شما را در و روزی میدهد. شهری پاکیزه است. هوائی
تندرست. وآبی شیرین. وخاکی پاک نظم شهری چو بهشت از نکوئی. چون باغ ارم بتازه روئی
در انجا پشه وکیک وکژدم نبودی. وشپش در جامها نیفتادی. وغریبی که
آنجا رسیدی. شپشها در جامهٔ وی بمردی وَرَبٌّ غَفُورٌ وپروردگار روزی
دهنده. واز شما شکر جوینده. آمرزنده است مر کسی را که توبه کند از شرک
فَأَعْرَضُوا پس ایشان روی بگردانیدند از پیغمبر خود. وشکر گذاری ننمودند.
ودر خبرست که سیزده پیغمبر بدیشان آمد وهمه را تکذیب کردندی. پیغمبر

آخرین در زمان پادشاهی ذی الاذعار بن حبشان بعد از رفع حضرت عیسی
علی نبینا وعلیه السلام بدیشان آمد. واورا بسیار برنجانیدند. حق سبحانه موشی
دشتی در زیر بند آب ایشان پدید آورد. وبفرمود تا بند را سوراخ کردند. و
نیم شبی که همه در خواب بودند. بند شکسته شد. وسیل در آمده منازل
وحدایق ایشان مغمور گشت. وبسیاری مرده. وچهارپای هلاک شدند. چنانچه
فرمود که چون اعراض کردند فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرستادیم بر ایشان سَيْلَ
الْعَرِمِ سیلی صعب. وگفته اند عرم بند آبست. یا نام وادی که آب از و آمد.
یا اسم موش دشتی که بند را سوراخ کرد وَبَدَّلْنَاهُمْ وبدل دادیم ایشان را بِجَنَّتَيْهِمْ
بباغهاء ایشان جَنَّتَيْنِ دو باغ ذَوَاتَيْ أُكُلٍ خَمْطٍ خداوند میوهاء تلخ. وَأَثْلٍ
وشوره گز. وچنین موضعی را جنت گفتن بطریق مشاکله است وَشَيْءٍ وچیزی
مِنْ سِدْرٍ از کنار قَلِيلٍ اندک. یعنی در ان شوره زارها اندک میوهٔ کنار
دادیم. تا یاد کنند از ان میوهاء فوت شده ذَلِكَ این عذاب جَزَيْنَاهُمْ پاداش
دادیم ایشان را بِمَا كَفَرُوا بسبب آنکه کفران نعمت ورزیده بر سل کافر شدند.
وَهَلْ يُجَازَى وآیا عقاب کرده شود إِلَّا الْكَفُورُ ◉ مگر ناسپاس و
حفص نُجَازِي خواند فعل معلوم متکلم. وکفور را منصوب سازد. یعنی آیا
پاداش میدهیم مگر ناسپاس را جزا عامست مر مؤمن را وکافر را. ومجازات
خاصهٔ کفارست. آورده اند که بقایای سبا نزد پیغمبر خود آمده. گفتند
شناختیم پروردگار خود را. وپس ازین اگر نعمتی بما ارزانی فرماید. ناسپاسی
نکنیم. وعبادتی بجای آریم. که هیچ قوم نکرده باشند. حق سبحانه دیگر باره
درهاء نعمت بر ایشان گشوده فرمود که وَجَعَلْنَا وگردانیدیم بَيْنَهُمْ میان سبا

وبين القرى التي وميان آن ديهها كه بكرم خود باركنا بركت داده ايم فيها
دران از ولايت شام چون فلسطين واردن واريحا وايليا قرى ظاهرة ديهها
معمور آشكارا متصل يكديكر در عين المعانى كويد از مأرب كه منزل اهل سبا
بود تا شام چهار هزار و هفتصد ديه پديد آمد وقدرنا و تقدير كرديم فيها السير
دران ديهها رفتن مردم را يا مقادير مراحل بيان كرديم وكفتيم سيروا برويد
فيها درين ديهها ليالي وأياما روزها و شبها آمنين امان يافتكان از دشمن
وسباع بجهة كثرت خلق يا از جوع و عطش بسبب آبادانى مواضع بقية
سبا آغاز تجارت كرده از يمن بشام ميرفتند چاشت در ديهى بودند و شام در ديهى
توانكرانرا بر درويشان حسد آمد كه ميان ما و ايشان در رفتن هيچ فرق نيست
پياده و مفلس اين راه را بمچنان ميرود كه سواره و توانكر فقالوا پس كفتند
ايشان ربنا اى پروردكار ما باعد دورى افكن بين أسفارنا ميان منازل سفرها
ما يعنى بيابانها پديد كن از منزلى تا منزلى تا مردم بى زاد و راحله سفر نتوانند
كرد وظلموا أنفسهم وستم كردند بدين دعا بر نفس خود وما آن ديهها را خراب
كرديم فجعلناهم پس كردانيديم اهل سبا أحاديث سخنان يعنى از ايشان بتعجب
باز كويند كه از آبادانى بخرابى ميل كردند ومزقناهم و پراكنده ساختيم
ايشان را كل ممزق همه پراكنده ساختنى تا يكى از ايشان در مأرب نماندند قبيله
غسان از ايشان بشام رفت وقضاعه بمكه واسد به بحرين وانمار به يثرب
وجذام بتهامه وازد بعمان واين كلمه ضرب المثل شد كه تفرقوا ايدى سبا إن
في ذلك بدرستى كه در آنچه ذكر كرديم لآيات هر اينه عبرتهاست لكل صبار
مر هر صبر كننده را بر محنتها شكور ○ سپاس كوينده را بر نعمتها در كشف الاسرار

آورده كه

آورده كه اهل سبا در خوش حالى و فارغ بالى ميكذرانيدند بسبب بى صبرى
بر عافيت و ناشكرى بر نعمت رسيد بديشان آنچه رسيد بيت اى روزكار عافيت
شكرت نكرده لاجرم دستى كه در آغوش بود اكنون بدندان ميبرم ولقد صدق
وبدرستى كه راست يافت عليهم بر اهل سبا واصح آنست كه بر همه كافران
ابليس ظنه ابليس كمان برده بود شيطان كه من بر بنى آدم بسبب شهوت
وغضب كه در نهاد ايشان نهاده اند دست يابم و ايشان را كمراه كنم
كمان در باره اهل غوايت راست شد فاتبعوه پس پى روى او كردند در شرك و معصيت
الا فريقا من المؤمنين مكر كروهى از مؤمنان كه مستثنى اند وما كان
ونبود له مر ابليس را عليهم بر آنانكه كمان او در ايشان محقق شد من سلطان
تسلطى و استيلايى إلا لنعلم مكر براى آنكه جدا كنيم من يؤمن كسى را كه
ميكرود بالآخرة بدان سراى ممن هو از آنكس كه او منها في شك از آخرت در
كمانست يا بدانند اولياء ما اهل ايمان و ارباب كمان را وربك و آفريدكار
تو على كل شيء بر همه چيزها حفيظ ○ نكاه بانست قل بكو اى محمد مر بنى مليح را
كه ادعوا الذين زعمتم بخوانيد آنانرا كه كمان برده ايد ايشانرا خدايان
من دون الله بجز خداى يعنى ملايكه را كه ميپرستيد بخوانيد تا از ايشان در
جذب منافع و دفع مكاره هيچ مدد مى يابيد يعنى ايشانرا بى عون آفريدكار
اختيارى و اقتدارى نيست يا همه كافرانرا بكو كه بخوانيد آلهه خود را تا هيچ
اجابة ميكنند شما را وچكونه اجابة كنند كه مطلقا لا يملكون مالك
نميشوند ايشان مثقال ذرة همسنك مورچه را از خير و شر في السموات در
آسمانها ولا في الأرض ونه در زمين وما لهم و نيست بتان يا فرشتكانرا فيهما

عشر

ع

در آسمان و زمین مِنْ شِرْكٍ هیچ شرکتی نه در آفریدن • و نه در تصرف کردن
وَمَا لَهُ و نیست خدای را مِنْهُمْ از ملائکه و اصنام در تقدیر و تدبیر مِنْ ظَهِيرٍ
هیچ یاری و مددکاری وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ و سود نکند شفاعة کس عِنْدَهُ نزدیک
خدای یعنی گمان شفاعت که بملائکه • یا اصنام دارید محقق نخواهد شد • زیرا که
درخواست نفع ندهد إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ مگر کسی را که دستوری داده باشد خدای لَهُ
برای او شفاعة کردن • یا او ماذون باشد بدرخواست نمودن • و روز قیامت منتظر
باشند هم شافع و هم مشفوع له • و در ترس و فزع گذرانند • تا از حضرت
عزت چه فرمان رسد • و این انتظار میبرند حَتَّى إِذَا فُزِّعَ تا چون بردارند فزع را عَنْ
قُلُوبِهِمْ از دلهاء ایشان • و دستوری شفاعة دهند قَالُوا گویند بعضی از ایشان
بعضی را که مَاذَا قَالَ چه چیز گفت رَبُّكُمْ پروردگار شما در باب شفاعت
قَالُوا الْحَقَّ گویند سخن راست و درست گفت • و فرمود که مؤمنان را شفاعت کنند
نه مشرکان را وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ⊙ و خدای برترست • و بزرگوارتر از آنکه پیغمبر
و فرشته بی اذن او شفاعة توانند کرد قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ بگو که روزی میدهد شما را
مِنَ السَّمَاوَاتِ از آسمانها بباران وَالْأَرْضِ و از زمین به نبات قُلِ اللَّهُ و هم خود
بگو روزی دهد خدای چه آن سوال را جز این جوابی نیست • و اگر کافران از خوف
الزام بزبان نگویند • بدل مقرند وَإِنَّا و دیگر بگوی با ایشان که ما مؤمنان که
روزی دهنده را یکی گوییم • و پرستش کنیم أَوْ إِيَّاكُمْ یا مشرکان • که جماد را
که در مراتب امکانیة فروتر از و نیست • با واجب الوجود شریک سازید لَعَلَى
هُدًى بر راه راستیم أَوْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ⊙ یا در گمراهی آشکارا قُلْ لَا تُسْأَلُونَ
بگو پرسیده نخواهید شد شما عَمَّا أَجْرَمْنَا از آنچه ما میکنیم از بدی وَلَا نُسْأَلُ

شما

وما پرسیده

وما پرسیده نخواهیم شد عَمَّا تَعْمَلُونَ ⊙ از آنچه شما میکنید • بلکه هر کس را
از عمل او سوال خواهند کرد • و مناسب آن جزا خواهند داد قُلْ يَجْمَعُ بگو جمع
کند بَيْنَنَا میان ما رَبُّنَا پروردگار ما روز قیامت ثُمَّ يَفْتَحُ پس حکم کند بَيْنَنَا بِالْحَقِّ
میان ما براستی • و محق را ببوستان وصال فرستد • و مبطل را بزندان وبال •
وَهُوَ الْفَتَّاحُ و اوست حکم کننده در قضایای مشکله الْعَلِيمُ ⊙ دانا بمحکوم فیه
حکم قُلْ بگو أَرُونِيَ الَّذِينَ بنمایید بمن آنان را که أَلْحَقْتُمْ بِهِ بر بسته اید بخدای شُرَكَاءَ
انبازان • یعنی بنمایید تا بکدام صفت بتان را شریک حق میسازید • در عبادت كَلَّا
این انبازی درست نیست بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ بلکه اوست خداوند غالب بر همه
پس که با او در شرکت تواند زد الْحَكِيمُ ⊙ دانا باحکام صواب • و موصوف
بحکمت بالغه • پس کدام کس را با او رتبهٔ شرکت توان داد نظم وحده لاشریک له
و هو الفرد اصل معرفتش • شرک را سوی وحدتش رهی نی • عقل از کنه ذاتش آگه نی
هست در راه کبریا و جلال • شرک نالایق و شریک محال وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم
ترا که محمدی إِلَّا كَافَّةً مگر فرستادنی عام و شامل لِلنَّاسِ مر همهٔ مردمان را از
احمر و اسود • یا نفرستادیم مگر بعامهٔ خلایق • و این از خصایص افضلیت آن
حضرتست که مبعوث بود بهمه افراد آدمیان • و جنیان • و غیر او هیچ کس از انبیا
بتمام جن و انس مبعوث نبوده نظم ترا دادند منشور سعادت • و زان پس نوع انسان
آفریدند • بر این جمله در خیل تو کردند • پس آنگاهی سلیمان آفریدند • و گفته اند
هاء کافه برای مبالغه است • چون علامة و نسابه • یعنی نفرستادیم ترا مگر باز
دارنده مردمان از شرک بَشِيرًا مژده دهنده بفضل • کسی را که بتوحید اقرار کند وَ
نَذِيرًا بیم کننده بعدل • آنرا که بر شرک اصرار کند وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ

ما

ولیکن بیشتر مردمان لا یعلمون ● نمیدانند فضایل و کمالات ترا و جهل
مرکب ایشانرا بر مخالفت تو میدارد و یقولون و میکویند از فرط جهالت که متی
کی باشد هذا الوعد این وعدهٔ عذاب یا قیامت ان کنتم اکر هستید شما یعنی
رسول و مومنان صادقین ● راست کویان قل لکم بکو شمارا میعاد یوم وعده
روزیست که جون برسد لا تستأخرون باز پس نیایید عنه ازان روز ساعة
مقدار اندک از زمان و لا تستقدمون ● و پیشی نکیرید بران. آورده اند که کفار
مکه اهل کتاب را از احوال پیغمبر صلی الله علیه وسلم پرسیدند. ایشان کفتند
ما در کتب خود نعت او خوانده ایم و او پیغمبر بحق است. ابو جهل و امثال او کفتند
ما بکتب شما نیز ایمان نداریم. و این آیت نازل شد و قال الذین کفروا و کفتند
آنانکه نکرویدند مر اهل کتاب را که ما لن نؤمن ایمان نیاریم بهذا القرآن
بدین قرآن که بر محمد فرو می آید و لا بالذی و نه بدان کتاب نیز که فرو آمده بین
یدیه پیش از و و لو تری و اکر به بینی اذ الظالمون جون ستمکاران. یعنی مشرکان
موقوفون باز داشتکان باشند عند ربهم نزدیک پروردکار خود. یعنی در موقف
محاسبه. هر اینه به بینی امری صعب و کاری پر هول یرجع بعضهم باز میکرداند
برخی از ایشان الی بعض القول سوی برخی دیکر سخن را. یعنی محاوره میکنند
و سخن بر هم میکرداند یقول الذین استضعفوا میکویند آنانکه زبون کرفته شدکان
بودند. یعنی تابعان و پس روان للذین استکبروا مر آنانرا که سرکشی میکردند
یعنی پیشوایان و بزرکان لولا انتم اکر نمیبود یدشما. یعنی اضلال و اغوای شما
لکنا مؤمنین ● هر اینه میبودیم ما کرویدکان. اما شما مارا کمراه
کردید و از ایمان باز داشتید قال الذین استکبروا و کویند آنانکه کردنکشی کرده

بودند.

قیام صح

ع نصف عشر

نمیبود ح

بودند للذین استضعفوا مر آنانرا که در دنیا زبون و بیچاره کرفته بودند انحن
آیا ما صددناکم باز داشتیم شمارا عن الهدی از قبول هدایت بعد اذ جاءکم
پس از آنکه آمد بشما بل کنتم بلکه شما بودید بنفس خود مجرمین ● کناه کاران و شرک
آرندکان و قال الذین استضعفوا و کویند آنانکه ضعیف و بیچاره بوده اند للذین
استکبروا مر آنانرا که از قول حق سر میکشیده اند بل نه جنین است که ما
بخود کافر شدیم بلکه مکر اللیل و النهار مکر شما در روز و شب باز دارندهٔ ما بود از
ایمان اذ تأمروننا جون میفرمودید مارا ان نکفر بالله بآنکه کافر شویم بخدای و نجعل
و فرا کیریم له اندادا مر ورا همتایان و اسروا الندامة و بعد از کفت و شنید
پشیمان شوند از عمل خود. و پنهان دارند پشیمانی را از یکدیکر تا بسر زنش در نمانند
و بعضی اسرار را بمعنی اظهار داشته اند. و این لغت از اضداد است. یعنی کردانند پشیمانی
لما راوا العذاب آنهنکام که به بینند عذاب را و جعلنا الاغلال و ما بکنیم
غلهای آتشین را فی اعناق الذین کفروا در کردن آنانکه نکرویدند از تابعان و
متبوعان. ایراد مستقبل بلفظ ماضی جهة تحقق وقوع است. و وضع مظهر بجای
مضمر اشعاری بموجب اغلال ایشان هل یجزون آیا جزا داده شوند مردمان
یعنی نشوند الا ما کانوا یعملون ● مکر بآنجه باشند که عمل کنند پس تسلیه
حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم میکوید و ما ارسلنا و نفرستادیم فی قریة
در هیج دیهی و شهری من نذیر هیج بیم کننده. یعنی پیغمبری الا قال مکر آنکه کفتند
مترفوها متنعمان و متکبران آن دیه. مر آن پیغمبرانرا انا بدرستی که ما بما ارسلتم
به بآنجه فرستاده شده اید بآن. یعنی بزعم خود کافرون ● ناکرویدکان
و منکرانیم و قالوا نحن و دیکر کفتند که ما اکثر اموالا و اولادا بیشتریم

طاهر ح

از جهة اموال واولاد یعنی مال و فرزند ما بیش از شما ست • پس ما بدعوی رسالة
سزاوار تریم از شما وَمَا نَحْنُ ونیستیم ما بِمُعَذَّبِينَ عذاب کرده شدکان یعنی
خدای ما را عذاب نخواهد کرد زیرا که ما را بنعمت کرامی کرده • پس بمحنت خوار
نخواهد ساخت قُلْ إِنَّ رَبِّي بکو بدرستی که پروردکار من يَبْسُطُ الرِّزْقَ کشاده میسازد
روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد از اهل شرك و معصیت بمشیت خود •
نه برای کرامت او وَيَقْدِرُ وتنك میکرداند بر هر که میخواهد بحکمت خود • نه
بجهت مذلت او وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند
وکمان میبرند که کثرت اموال واولاد برای شرف وکرامتست • وشاید که از روی
استدراج بود وَمَا أَمْوَالُكُمْ ونیست مالها که بشما داده ایم بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ
بآن خصلتی که نزدیك کرداند شما را عِنْدَنَا نزد ما زُلْفَىٰ نزدیك کردانیدنی چه
تقرب باعمال صالحه باشد • وشما را آن نیست • پس اموال واولاد کسی را بحق نزدیك
نمیکرداند إِلَّا مَنْ آمَنَ مکر کسی را که بکرود وَعَمِلَ صَالِحًا وبکند عملی که
صلاحیة قبول داشته باشد یعنی اموال خود را نفقه کند در راه حق واولاد خود را
علم دین بیاموزد • ودر صلاح تربیت نماید فَأُولَٰئِكَ پس آن کروه لَهُمْ مر ایشانرا است
جَزَاءُ الضِّعْفِ پاداش دو تو • یعنی زیاده یکی را ده و بیشتر تا هفتصد بِمَا عَمِلُوا
بسبب آنچه کردند از نیکیها وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ وایشان در غرفهای بهشت
آمِنُونَ ایمن اند از مکاره وآفات • وشداید ومخافات وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ وآنانکه
میشتابند وکوشش مینمایند فِي آيَاتِنَا در رد آیتهای ما • یعنی قرآن وبر انزبان
طعن میکشایند مُعَاجِزِينَ در حالتی که کمان برند کانند که ما را عاجز
توانند ساخت از انزال آن • یا مرده را از پذیرفتن • وایمان آوردن بدان أُولَٰئِكَ

خمس

ع

وَلَا أَوْلَادُكُمْ
ونه فرزندان که بشما
ارزانی داشته ایم
ح

آن کروه

آن کروه فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ۝ در عذاب دوزخ حاضر آورده کانند
قُلْ إِنَّ رَبِّي بکو بدرستی که آفریدکار من يَبْسُطُ الرِّزْقَ کشاده میسازد روزی را
لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندکان مؤمن ومطیع خود بمحض
رحمت وَيَقْدِرُ وتنك میکرداند لَهُ از برای او بر وجه حکمت وَمَا أَنْفَقْتُمْ
وآنچه نفقه میکنید مِنْ شَيْءٍ از چیزی که شمار است در راه خدای فَهُوَ
پس خدای يُخْلِفُهُ عوض میدهد آنرا در دنیا یا ذخیره می نهد برای او در آخرت
ودر حدیث آمده است که هر بامداد دو فرشته از آسمان نزول مینمایند •
یکی میکوید • اللهم اعط منفقا خلفا • خدایا نفقه کننده را عوض ده • ودیکری
دعا کند که • اللهم اعط کل ممسك تلفا • خدایا مال ممسك را عوضه تلف ساز •
بیت بده در راه حق تا موجب عز وشرف کردد • منه بر روی هم کاندك زمانی را تلف کردد
وَهُوَ وخدای خَيْرُ الرَّازِقِينَ ۝ بهترین روزی دهندکانست • یعنی غیر او که
چیزی بکسی میدهند واسطه اند در ایصال رزق ورازق حقیقی اوست وَ
يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ویاد کن روزی را که جمع کنیم همه بنو ملیح را از خزاعه
ثُمَّ نَقُولُ پس کوییم • وحفص در هر دو لفظ به یا میخواند که شما را كَانُوا يَعْبُدُونَ
بودند که میپرستیدند • واین سوال جهت تقریع مشرکان وقطع طمع ایشان است
از شفاعت ملایکه قَالُوا کویند فرشتکان سُبْحَانَكَ پاکی تراست از آنکه غیر ترا
پرستند أَنْتَ وَلِيُّنَا توئی خداوند ما ومعبود ما • وما خود را در بندکی مقصر میدانیم
بچه وجه معبودیة خود روا داریم • یا توئی دوست ما مِنْ دُونِهِمْ بجز ایشان
یعنی میان ما وایشان هیچ دوستی نیست • وحاشا که ما به پرستش ایشان
ما را رضا داده باشیم بَلْ كَانُوا بلك بودند که از جهل وغوایت يَعْبُدُونَ الْجِنَّ

عشر

میپرستید ند دیوانرا یعنی فرمان ایشان میبردند در پرستش آلهۂ باطله یا
متمثل میشدند بصورتهاء متنوعه و در خیال ایشان می افکندند که اینها ملائکه اند
أَكْثَرُهُمْ بیشتر آدمیان بِهِمْ بدیوان مُؤْمِنُونَ ● کرویدکانند یعنی متابعة
ایشان میکنند فَالْيَوْمَ پس امروز که همه حکمها مر خدایراست لَا يَمْلِكُ مالک
نمیشود بَعْضُكُمْ بعضی از شما لِبَعْضٍ برای بعضی نَفْعًا سودی را وَلَا ضَرًّا و نه
زیانی را یعنی معبود باطل را برای عابد خود قوت رسانیدن سود و دفع کردن
زیان نیست وَنَقُولُ وکوییم لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مر آنکسانرا که ستم کردند بوضع
عبادت در غیر موضع آن ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ بچشید عذاب آتش الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا
آن آتشی که بودید که بدان تُكَذِّبُونَ ● تکذیب میکردید و دروغ
می پنداشتید وَإِذَا تُتْلَى و خوانده شود عَلَيْهِمْ بر کافران آيَاتُنَا آیتهاء ما یعنی قرآن
بَيِّنَاتٍ آیتهاء روشن قَالُوا کویند مَا هَذَا نیست این کس یعنی محمد إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ
مکر مردی که میخواهد أَنْ يَصُدَّكُمْ آنکه بازدارد شمارا عَمَّا كَانَ از آنچیزی که
بودند پیوسته يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ میپرستیدند آنرا پدران شما یعنی مدعاء او آنست
که شمارا از بت پرستی منع کند و بدین و آیینی که احداث کرده در آرد و
تابع خود سازد وَقَالُوا و کفتند مَا هَذَا نیست این کلام که میخواند یعنی قرآن
إِلَّا إِفْكٌ مکر دروغی مُفْتَرًى بر بافته و بخدای اضافه کرده وَقَالَ الَّذِينَ
كَفَرُوا و کفتند آنانکه نکرویدند از کفار مکه لِلْحَقِّ مر پیغام راست را لَمَّا جَاءَهُمْ
که بدیشان آمد یعنی قرآن إِنْ هَذَا نیست این إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ● مکر سحری آشکارا
ایشان این سخن از کجا میکویند وَمَا آتَيْنَاهُمْ و حال آنکه نداده ایم ایشانرا مِنْ
كُتُبٍ از کتابهاء فرو فرستاده که همواره يَدْرُسُونَهَا بخوانند آنرا و از آنجا

جون

آنهنکام

دلیل

دلیل آرند بر بطلان قرآن وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ و نفرستاده ایم بسوی ایشان
قَبْلَكَ پیش از تو یعنی در زمان فترت مِنْ نَذِيرٍ هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری
که ایشانرا بحق دعوت کند و بر تکذیب آن بیم نماید وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ
قَبْلِهِمْ و تکذیب کردند مر انبیارا آنانکه پیش از ایشان بودند وَمَا بَلَغُوا و
حال آنکه نرسیده اند اهل مکه مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ بده یک آنچه ما داده بودیم
ایشانرا از فرط قوت و طول عمر و کثرت مال یا نداده بودیم بپیشینیان ده عشر
آنچه اهل زمان تو را داده ایم از حجج و براهین و دلالات و اسباب هدایات فَكَذَّبُوا
رُسُلِي پس تکذیب کردند پیشینیان پیغمبران مرا فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود
نَكِيرِ ● انکار من برایشان یعنی ناپسندیدن من ایشانرا و عذاب کردن پس باید
که قوم تو نیز بترسند از مثل این حالات قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بکو جز این نیست
که پند میدهم شمارا و ارشاد میکنم بِوَاحِدَةٍ بیک چیز أَنْ تَقُومُوا و آنچیز
آنست که برخیزید از مجلس پیغمبر صلی الله علیه و سلم لِلَّهِ برای خدا و پراکنده
شوید مَثْنَى دو دو تا با یکدیگر مشاوره کنید وَفُرَادَى و یک یک تا از ازدحام خاطر
شما مشوش نشود ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا پس تفکر کنید در امر محمد و از مبداء حال او تا این
غایة اطوار او را در نظر آرید تا بدانید که البته مَا بِصَاحِبِكُمْ نیست این
یار شمارا مِنْ جِنَّةٍ هیچ دیوانگی که او را بر دعوی رسالت باعث باشد بلک
میشناسید کمال عقل او را و همان کافیست بر صدق قول او إِنْ هُوَ نیست او إِلَّا
نَذِيرٌ لَكُمْ مکر بیم کننده مر شمارا بَيْنَ يَدَيْ پیش از وقوع عَذَابٍ شَدِيدٍ
عذابی سخت که عذاب آخرتست قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ بکو آنچه میطلبم شمارا مِنْ
أَجْرٍ از مزد بر ادای رسالت فَهُوَ لَكُمْ پس آن مر شمارا یعنی هر مزدی که برای رسالت

ع خمس

میخواستم بشما بخشیدم • مراد نفی سوال است • یعنی هیچ اجری نمیخواهم إِنْ أَجْرِيَ
نیست مزد دعوت من إِلَّا عَلَى اللَّهِ مگر بر خدای وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه
چیزها شَهِيدٌ گواه است قُلْ إِنَّ رَبِّي بگو بدرستی که پروردگار من يَقْذِفُ
بِالْحَقِّ می افکند حق و وحی را القا میکند بر هر که خواهد • یا سخن راست و درست را
منتشر میسازد در آفاق • مراد افشای دین اسلام و اظهار احکام آنست عَلَّامُ الْغُيُوبِ
او دانای پوشیدها • و هیچ چیز برو مخفی نیست قُلْ جَاءَ الْحَقُّ بگو آمد سخن راست و درست
یعنی قرآن • یا اسلام یا بعثت پیغمبر وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ و نمی آفریند باطل یعنی ابلیس
یا بت چیزی را وَمَا يُعِيدُ و باز نمیگرداند آنرا • یعنی قادر نیست بر خلق و بعث قُلْ إِنْ
ضَلَلْتُ بگو اگر بلغزیدم از راه حق • چنانکه گمان میبرید فَإِنَّمَا أَضِلُّ پس جز این نیست
که میلغزم عَلَىٰ نَفْسِي بر نفس خود • یعنی وبال آن بر منست وَإِنِ اهْتَدَيْتُ و اگر بر
راه راستم فَبِمَا يُوحِي پس بسبب آنست که وحی میفرستد إِلَيَّ بسوی من رَبِّي
پروردگار من • چه توفیق هدایت وابسته بعنایت اوست إِنَّهُ بدرستی که خدای
سَمِيعٌ شنواست دعاء بندگانرا قَرِيبٌ ◉ نزدیکست بامید نیازمندان وَلَوْ تَرَىٰ
و اگر به بینی کافرانرا إِذْ فَزِعُوا چون ترسان شوند نزدیک مرگ • یا بوقت بعث • یا در
روز بدر • به بینی امری عجیب با هول فَلَا فَوْتَ پس نباشد هیچ فوتی یعنی بگریختن
و پناه بحصنی دادن • عذاب ازیشان فوت نشود وَأُخِذُوا و گرفته شوند مِنْ مَكَانٍ
قَرِيبٍ ◉ از جایی نزدیک یعنی از روی زمین یا از موقف بدوزخ یا از صحرای بدر
بچاه و در بعضی تفاسیر آمده که این آیة در شان سفیانی و قوم اوست که
در آخر الزمان خروج کند و لشکری از شام بجهة تخریب کعبهٔ معظمه زادها الله
شرفا ترتیب نماید و آن جمع در بادیه بزمین فرو روند پس معنی اخذوا من مکان قریب

رابعنی ع

عشر

بزیرزمین ع

بدین تفسیر

بدین تفسیر آنست که از تحت اقدام خود مأخوذ کردند • و از تمام آن لشکر
دو کس نجاة یابند • یکی بشارت بمکه برد • و دیگر که ناجیهٔ جهنی گویند • روی او بر
قفا گشته خبر قوم به سفیانی رساند وَقَالُوا و گویند مشرکان مکه • یا لشکر
سفیانی بوقت مرگ • یا زمان خسف آمَنَّا بِهِ ایمان آوردیم بخدای • یا به پیغمبر یا
بحشرها را باز کردانید بدینی وَأَنَّىٰ لَهُمُ التَّنَاوُشُ و از کجا باشد ایشانرا باز گشتن
و حفص غیر مهموز میخوانند • و آن بمعنی تناولست • یعنی از کجا بود ایشانرا فرا
گرفتن ایمان مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ ◉ از موضعی دور • که آن عالم آخرتست چه محل
تکلیف ایمان دنیاست • و نزدیک بأس آخرت مشهود شده • پس ایمان سود نکند
وَقَدْ كَفَرُوا و حال آنکه نگرویدند بِهِ بخدای یا رسول او • یا به بعث مِنْ قَبْلُ
پیش ازین که در حین تکلیف بودند وَيَقْذِفُونَ و می افکندند بِالْغَيْبِ به پوشیدگی
سخنان لا یعنی یعنی همان خود سخنان میگفتند • و بر قرآن و رسول طعن میکردند مِنْ
مَكَانٍ بَعِيدٍ از جایی دور • یعنی دور بودند از آنچه میگفتند • و نمیدانستند که چه میگویند
وَحِيلَ و جدا کرده شد بَيْنَهُمْ میان ایشان وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ ◉ و میان
آنچه آرزو میبردند از قبول ایمان • و رجعت بادنیا كَمَا فُعِلَ چنانکه کرده
شد همین عمل بِأَشْيَاعِهِمْ باشباه ایشان از کافران گذشته مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی
ایمان بأس ازیشان نیز قبول نکردند إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان كَانُوا بودند
فِي شَكٍّ مُرِيبٍ ◉ در گمانی به تهمت افکنده و مضطرب سازنده سُورَةُ الْمَلَائِكَةِ
خمس و اربعون آیة بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ • ستایشی که شاید
و ثنایی که سزا بود لِلَّهِ مر خدایرا که سزاوار ثنا و ستایش است فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ نو پدید آرنده آسمانها و زمینها جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ

خمس

ع

گرداننده فرشتگان رُسُلًا رسولان یعنی فرستد ایشانرا برسالت با نبیا علیهم
السلام وگویند رسالت الهی به پیغمبران رسانند بوحی و باولیا بالهام و بمؤمنان
برؤیاء صادقه پس صفت فرشتگان میکند أُولِي أَجْنِحَةٍ خداوندان بالها
مَثْنَىٰ دو دو برای طیران وَثُلَاثَ وسه سه وَرُبَاعَ وچهار چهار برای آرایش
مراد خصوصیهٔ این اعداد نیست ونفی زیاده برین حد در خبر آمده که جبریل
علیه السلام ششصد بال دارد يَزِيدُ زیاده میکند خدای فِي الْخَلْقِ در آفریدهٔ خود
مَا يَشَاءُ آنچه میخواهد یعنی در اجنحهٔ ملائکه می افزاید تا از چهار زیاده شود و
اصح آنست که مراد از خلق آدمیانند وزیادات ایشان یا عقلیه باشد چون
فصاحت وعلم وکرم یا جسمانیه چون حسن صوت وملاحة عینین وگفته اند
مراد خط نیکوست یا محبة در دلهاء خلق اما قشیری رحمه الله فرموده که علو
همت یا رضا به تقدیر یا شوق بمرتبهٔ قرب ودر حقایق سلمی آورده که تواضعست
در اشراف وسخا در اغنیا وتعفف در فقرا وصدق در مؤمنان وشوق در محبان
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از رسالت ملک وزیادت در خلق
قَدِيرٌ ○ تواناست مَا يَفْتَحِ اللَّهُ آنچه بگشاید لِلنَّاسِ برای مردمان وفرستد بدیشان
مِنْ رَحْمَةٍ از بخشایش خویش چون نعمت وعافیت وصحت وعلم وتوبه فَلَا
پس بازگیرنده نیست لَهَا مرآنرا وَمَا يُمْسِكْ وآنچه بازگیرد از مردمان از آثار
بخشش خود فَلَا مُرْسِلَ پس هیچ فرستنده نیست لَهُ مرآنرا مِنْ بَعْدِهِ پس از بازگرفتن آن
وَهُوَ الْعَزِيزُ واو غالبست در بازگرفتن الْحَكِيمُ ○ صواب کار در فرستادن
صاحب کشف الاسرار گوید ارباب فهم برآنند که این آیة اشارت بفتوح مؤمنان
واهل عرفانست وفتوح آنرا گویند که از غیب ناجسته وناخواسته آید

وآن دو

وآن دو قسمت یکی مواهب صوریه چون رزق نامکتسب ودیگری مطالب
معنویه وآن علم لدنیست ناآموخته با شریعت موافق ناشنیده یا دل آشنا
شیخ الاسلام قدس سره فرموده که آه ازین علم ناآموخته که در ان غرقم
وگاه سوخته نظم دست لطفش نسخهٔ علم وحکم بی قلم بر صفحهٔ دل زد رقم
علم اهل دل نه از مکتب بود بلک از تلقین خاص رب بود يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا
ای آدمیان یاد کنید نِعْمَتَ اللَّهِ نعمتهاء خدایرا که انعام فرموده است عَلَيْكُمْ
بر شما از ارسال رسل وادرار رزق هَلْ مِنْ خَالِقٍ آیا هست هیچ آفرینندهٔ غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ
بجز خدای که روزی دهد شمارا مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بباران وَالْأَرْضِ واز زمین
بگیاه لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزا نیست مگر او فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ ○ پس کجا
گردانیده میشوید از راه توحید وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ واگر بدروغ دارند ترا اهل مکه فَقَدْ
كُذِّبَتْ پس بدرستی که تکذیب کرده شدند رُسُلٌ فرستادگان مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو
وایشان صبر کردند تو هم اقتدا کن بدیشان در شکیبایی وَإِلَى اللَّهِ وبسوی خدای
تُرْجَعُ الْأُمُورُ ○ بازگردانیده شود همه کارها وترا بر صبر وایشانرا بر تکذیب
جزا دهد يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستی که وعدهٔ خدا در حشر و
جزا حَقٌّ راستست ودر وی خلف نباشد فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ پس باید که بازی ندهد
شمارا وفریبد الْحَيَاةُ الدُّنْيَا زندگانی دنیا تا از آخرت فراموش کنید وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ
وباید که فریفته نکند شمارا بِاللَّهِ بکرم خدای الْغَرُورُ ○ شیطان فریبنده
یعنی با وجود اصرار بر معصیت آرزوی مغفرت در دل شما افکند واگر چه این
ممکن است اما مشابه تناول زهر است بامید دفع طبیعت مر ترا با مقاومت با آن
بزرگان فرموده اند که یکی از مصاید ابلیس تسویفست در توبه یعنی توبهٔ بنده را

خمس

در تأخیر می افگند که فرصت باقیست. عشرت نقد از دست مده بیت امشب همه
شب یار و می شاهد باش جون روز شود توبه کن و زاهد باش. عاقل باید که بدین فریب از راه
نرود. وازنکتهٔ الفرصة تمر مر السحاب. غافل نگردد ع عذر با فردا فکندی عمر فردا کید دید
إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ بدرستی که شیطان مر شمارا عَدُوٌّ دشمنست بعداوت قدیمی میان تی
فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا پس فرا گیرید شما هم اورا دشمن. وازو حذر نموده در مجامع احوال
بر و اعتماد منمایید از ین تحریر سید ندکه جکونه شیطانرا دشمن گیریم.
گفتا زپی آرزو مروید. ومتابع هوای نفس مشوید. وهرجه کنید باید که موافق شرع
ومخالف طبع باشد إِنَّمَا يَدْعُوا جزین نیست که میخواند شیطان باتباع هوا ومیل بدنیا
حِزْبَهُ کروه خود. یعنی پی روان وفرمان برداران لِيَكُونُوا تا باشند در آخرة
با او مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ ۝ از یاران آتش. یعنی ملازمان دوزخ الَّذِينَ كَفَرُوا
آنانکه کافر شدند. ودعوت شیطانرا اجابت کردند لَهُمْ مر ایشانراست.
عَذَابٌ شَدِيدٌ عذابی سخت در آخرت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه کرویدند. وباشیطان
مخالفت ورزیدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکردند عملهاء خالص وپاکیزه لَهُمْ مَغْفِرَةٌ
مر ایشانرا آمرزشی است. از پروردکار ایشان وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ۝ ومزدی بزرک. یعنی ثواب
وافر در بهشت أَفَمَنْ زُيِّنَ آیا کسی که آراسته شد لَهُ برای او سُوءُ عَمَلِهِ زشتی عمل او را
فَرَآهُ پس دیدان عمل زشت را حَسَنًا نیکو باشد جون کسی که تمییز کند حسن را
از قبیح وهریک را ببیند بصفتی که واقع باشد. در موضح آورده که مراد ابو جهل است یا
یا عاص بن وایل وسوء عمل ایشان شرک وتکذیب. ماوردی کوید مراد یهود ونصاری
وسوء عمل ایشان عناد ومکابره با سید عالم صلی الله علیه وسلم. با خوارج و
سوء عمل ایشان تأویلات باطله فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای يُضِلُّ فرو کذارد و

کمراه

گمراه کرداند مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد وَيَهْدِي وراه نماید وتوفیق دهد مَنْ
يَشَاءُ هر کرا خواهد فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ پس باید که نرود نفس تو. یعنی هلاک
نشود عَلَيْهِمْ بر کمراهی ایشان حَسَرَاتٍ برای حسرتهاء متوالی که میخوری. بر نیم
ایشان گوناکون که داری بر فعلهاء ناخوش ایشان. که هریک ازان مقتضی حسرتیست
یعنی غم مخور بر ایشان. وجان در سر کار ایشان مکن إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
عَلِيمٌ داناست بِمَا يَصْنَعُونَ ۝ بآنجه میکنند. وبران ایشانرا جزا خواهد
داد اللَّهُ خدای بحق الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ آنست که فرستاد بادهارا. یعنی شمال و
قبول وجنوب فَتُثِيرُ پس بر انگیختند ایشان سَحَابًا ابررا. ایراد ماضی بلفظ مضارع
جهة استحضار این صورت مشتمل بر حکمتست فَسُقْنَاهُ پس براندیم آن ابررا. عدول
بتکلم جهة اختصاص فعلست. یعنی ما توانیم وبس که برانیم إِلَىٰ بَلَدٍ مَيِّتٍ
بزمینی مرده وافسرده. یعنی باحیاء آن فَأَحْيَيْنَا پس کردیم بِهِ الْأَرْضَ بآبی که ازابر
نازل شد زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردکی وافسردکی او وَكَذَٰلِكَ النُّشُورُ همچنین
زنده کردن. یعنی احیاء موات. وبرانگیختن اموات. در صحت مقدوریت
یکسانست مَنْ كَانَ هرکه باشد که برای خود يُرِيدُ الْعِزَّةَ خواهد ارجمندی
کو طلب عزت از پرستش خدای کن فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا پس مر خدای راست همه عزتها.
وبعزة او رسول ومؤمنان متعزز زند. ولله العزة ولرسوله وللمؤمنين.
عزت در ملازمت اوست. ومذلت در مخالفت او بیت عزیزی که هرکز درش سر بتافت
بهر در که شد هیچ عزت نیافت إِلَيْهِ بسوی رضای او. یا درکاه قبول او يَصْعَدُ الْكَلِمُ
الطَّيِّبُ بالا میرود سخنان پاک. یا صحایفی که آنها در ان مکتوبست میل صعود می کند
وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ وعمل شایسته يَرْفَعُهُ بر میدارد آنرا. وبمحل قبول میرساند

زنده

ع

جه مجرد قول بی عمل صالح که اخلاص است نافع نیست • یا کلم طیب دعاست و عمل
صالح صدقه بر مسائلین • ودعوات را اجابة بتصدقاتست • یا کلم دعاء ایمه است
و عمل تأمین جماعتیان • یا کلم تکبیر غزاست • و عمل شمشیر زدن • یا کلم استغفار است
و عمل ندم • و درین همه صور بردارندهٔ کلم عمل است • و بعضی ضمیر فاعل در یرفعه
عاید بکلم طیب دارند که قول • لا اله الا الله است • و کویند توحید بردارد عمل را
جه قبول اعمال بتوحید ست • ویك وجه در کشاف آنست که خدای بردارد عمل
صالح را • یعنی قدر و مرتبهٔ او را رفیع سازد • مراد عمل موحد مخلص است که هیچ جیز
بقیمت آن نیست • و کاری که ریا با آن آمیخته باشد از همه جیز خوارتر • و بی مقدارتر است
نظم کرت هیچ اخلاص در بوم نیست • ازین در کسی جون تو محروم نیست • زر قلب آلوده
بی قیمتست • زری راکه خالص بود حرمتست • وَالَّذِينَ و آنانکه يَمْكُرُونَ
السَّيِّئَاتِ پنها میکنند و میسازند مکرها • بد را • مراد مکرها • قریش است با حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم • و آنجه در دار الندوه اندیشیدند • درباره ایشان از حبس
و قتل و اخراج • جنانجه در سورهٔ انفال کذشت لَهُمْ مر ایشان • یعنی مال ایشانراست عَذَابٌ
شَدِيدٌ عذابی سخت در آخرت وَمَكْرُ أُولَٰئِكَ و مکر آن کروه هُوَ يَبُورُ او کاسد شود و از تأثیر
نرود وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ و خدای بیافرید شما • یعنی پدر شما را مِنْ تُرَابٍ از خاك ثُمَّ مِنْ
نُطْفَةٍ پس شما را از نطفه ثُمَّ جَعَلَكُمْ پس کردانید شما را أَزْوَاجًا صنفها • یا مردان
و زنان که مزاوجه کنید وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ و بار بنکیرد • یعنی از فرزند هیچ زنی وَلَا تَضَعُ
و ننهد آنجه در شکم اوست • یعنی نزاید إِلَّا بِعِلْمِهِ مکر بدانش خدای • یعنی حمل
و وضع و مدت و زمان هریك معلوم اوست وَمَا يُعَمَّرُ و زندکانی داده نشود
مِنْ مُعَمَّرٍ هیچ دراز عمری وَلَا يُنْقَصُ و کم کرده نشود مِنْ عُمُرِهِ از عمر معمری دیکر

یعنی که

یعنی که بعمر معمر اول نرسد • مراد آنست که نیست زیادت عمر و نقصان آن إِلَّا فِي
كِتَابٍ مکر در لوح محفوظ • یعنی درازی و کوتاهی زندکانی مقرر و مقدر شده
إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که تقدیر طول و قصر عمر عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ بر خدای آسانست وَمَا يَسْتَوِي
الْبَحْرَانِ و مساوی نیست دو دریا هَٰذَا عَذْبٌ آن آب شیرین فُرَاتٌ کوارنده وَهَٰذَا
و آن دیکر مِلْحٌ آب شور أُجَاجٌ با تلخی کوانیده وَمِنْ كُلٍّ و از هر یك ازین دو دریا تَأْكُلُونَ
میخورید لَحْمًا طَرِيًّا کوشتی تازه • یعنی ماهی وَتَسْتَخْرِجُونَ و بیرون می آرید از دریای شور
خاصة حِلْيَةً پیرایهٔ از لؤلؤ و مرجان تَلْبَسُونَهَا میپوشید • یعنی میپوشیدند زنان
شما • بعضی بر آنند که این ضرب المثل مؤمن و کافرست که مساوات میان ایشان
صورت نه بندد • جه یکی از حلاوت ایمان • عین عذب عرفانست • و دیکر از مرارات عصیان
بحر اجاج کفر و طغیان بیت آن آب حیاة و این نقش سرابست • این عین خطا باشد و آن
محض صوابست وَتَرَى الْفُلْكَ و می بینی کشتیها فِيهِ در هر یك ازان دو دریا مَوَاخِرَ
شکافندکان آب و روندکان بران لِتَبْتَغُوا تا طلب کنید مِنْ فَضْلِهِ از بخشش خدای
یعنی ربح در تجارت وَلَعَلَّكُمْ و شاید شما تَشْكُرُونَ ◉ سپاس کویید خدای را
برجنان نعمتی يُولِجُ اللَّيْلَ در می آرد شب را فِي النَّهَارِ در روز • یعنی مقداری از شب را
روز می افزاید تا زمان روز زیادت میکردد • از زمان شب • و آن در دو ربع ربیعی و
صیفی است وَيُولِجُ النَّهَارَ و داخل میکرداند روز را فِي اللَّيْلِ در شب • یعنی از ساعات
روز بر ساعات شب می افزاید تا ساعات شب زاید بود از ساعات روز • و آن در دو ربع
خریفی و شتویست وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماه را • یعنی مسخر فرمان
خود ساخت كُلٌّ يَجْرِي هر یك ازین دو میرود لِأَجَلٍ مُسَمًّى برای وقتی نام برده • یعنی تا
زمانی معلوم که دور خود تمام کند • یا تا روز قیامت که از سیر خود باز ماند

ذلکم الله آن خدای که خالق وفاعل این اشیاست ربکم آفریدگار و پروردگار
شما له الملک مر وراست پادشاهی والذین تدعون وآنانرا که میخوانید ومیپرستید
من دونه بجزوی ما یملکون مالک نمیشوند من قطمیر ○ پوست خسته خرمارا
پس مالک علی الاطلاق ومعبود باستحقاق اوست ان تدعوهم اگر بخوانید آنانرا که
که معبودان باطل شما اند. یعنی دعا کنید برای جر نفعی یا دفع ضرری لا یسمعوا
نمیشنوند دعاءکم خواندن شمارا زیراکه جمادند. وجماد را شنوایی نباشد ولو سمعوا
واگر بر سبیل فرض بشنوند ما استجابوا لکم اجابت نکنند شمارا. ومراد شما ندهند
زیراکه قادر نیستند بر ایصال منافع. ودفع مکاره ویوم القیمة وروز رستخیز
یکفرون بشرککم کافر شوند بشرک آوردن شما. یعنی معترف گردند ببطلان آن شرک
که شما آورده اید یا منکر شوند پرستش وگویند. ماکنتم ایانا تعبدون ولا ینبئک
وخبر نکند ترا از حقیقت کارها هیچ خبرکننده مثل خبیر ○ ما نند دانا بحقیقت
امور که آن خداوندست سبحانه وتعالی صاحب لباب آورده که اضافه مثل
بخدای جایز نیست. پس این مثلیست در کلام عرب شایع گشته. واستعمال کرده اند در
اخبار مخبری که سخن او فی نفس الامر معتمد علیه وموثوق به باشد یا ایها الناس ای مردمان
انتم الفقراء شما محتاجانید الی الله بخدای. یعنی بروزی او. وآمرزش او. وخشنودی او
وبهشت او والله وخدای هو الغنی او بی نیازست. وبغنای مطلق خود منعم بر
جمیع موجودات الحمید ○ ستوده شده بر نعمت عام وفضل شامل وبباید دانست
که ماهیت ممکنه در وجود محتاجند بفاعل. وانتم الفقراء اشارت بآنست
وحق سبحانه بحسب کمال ذاتی از وجود عالم وعالمیان مستغنیست. والله هو الغنی
عبارت ازانست. وچون ظهور کمال اسمائی موقوفست بر وجود اعیان ممکنات

پس

پس در اینجا دان که نعمتیست کبری. مستحق حمدست وثنا. کلمه الحمید بدان ایمائی
مینماید. وازین رباعی پی بدین معنی توان برد نظم تا حق گردد بجمله اوصاف عیان
واجب باشد که ممکن آید بمیان. ورنه بکمال ذاتی از آدمیان. فردست وغنی چنانچه خود گوید
بیان ان یشأ اگر خواهد خدای یذهبکم ببرد شمارا از روی زمین. یعنی هلاک کند.
ویأت بخلق وبیارد آفریدگان جدید نو. یعنی قومی که از شما فرمان بردارتر باشند یا گروهی
بیارد که کس ندیده ونشنیده بود وما ذلک ونیست بردن وآوردن دیگران.
علی الله بر خدای بعزیز دشوار ولا تزر وبر ندارد وازرة نفسی گناه کننده وزر
اخری بار گناه نفسی دیگر وان تدع واگر بخواند مثقلة نفسی گران بار از گناه دیگری را
الی حملها به برداشتن بعضی از گناهان وی لا یحمل برداشته نشود منه شیء از گناه
او چیزی یعنی موعو هیچ چیز از گناه داعی بر ندارد ولو کان واگرچه باشد ذا قربی
خداوند خویشی یعنی هرچند کند کاری خویشان وکسان خود را بخواند. ودر خواست
آنکه چیزی از خطیات او بردارند. هیچکس اجابت نکند. زیراکه همه بخود در
مانده باشند انما تنذر الذین جز این نیست که تو ای محمد بیم کنی آنانرا که یخشون ربهم
میترسند از پروردگار خود بالغیب بپوشیدگی. یعنی در خلوتها اثر خشیت بر ایشان
ظاهرست. ندر صحبتها. یا عذاب او از ایشان پوشیده است ومیترسند از آن. وبر پای
آنرا واقاموا الصلوة وبپای داشته اند نماز را. تخصیص ترسندگان بانذار جهت
آنست که ایشان بدان منتفع اند ومن تزکی وهرکه پاکیزه بود از معاصی فانما
یتزکی پس جز این نیست که پاکیزه بود لنفسه برای نفس خود زیراکه نفع آن بدو
عایدست والی الله المصیر ○ وبسوی خداست بازگشت همه. پس پاکیزگانرا بر تزکیه
ایشان جزا خواهد داد وما یستوی الاعمی برابر نیست نابینا. یعنی کافر با جاهل یا گمراه

وَالْبَصِيرُ ۝ و بينا. يعنى مؤمن يا عالم با راه يافته وَلَا الظُّلُمَاتُ ومساوى نيست
تاريكيها. يعنى باطل يا معصيت وَلَا الظِّلُّ ومساوى نباشد سايه. يعنى ثواب يا بهشت
يا راحت وَلَا الْحَرُورُ ونه حرارت. يعنى عقاب. يا دوزخ. يا شدت وَمَا يَسْتَوِي
الْأَحْيَاءُ ومساوى نيستند زندكان وَلَا الْأَمْوَاتُ ونه مردكان. يعنى مؤمنان را
مساواة نيست با كافران إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ بدرستى كه خداى ميشنواند وتفهيم ميكند مَنْ يَشَاءُ
هركرا ميخواهد بتوفيق وهدايت وَمَا أَنْتَ ونيستى تو بِمُسْمِعٍ شنواننده سخن مَنْ فِي
الْقُبُورِ آنان راكه در قبرها اند ذكر من فى القبور. ترشيح تمثيل كفار است بمعنا
إِنْ أَنْتَ نيستى إِلَّا نَذِيرٌ ۝ مكر پيغمبرى بيم كننده وبر تو هيست ابلاغ وانذار ست وبس
ع نيست بر پيغمبران الا البلاغ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستى كه فرستاديم ترا بِالْحَقِّ بدين حق
كه اسلام است بَشِيرًا مژده دهنده بهشوبت وَنَذِيرًا ۝ وبيم كننده از عقوبة
وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ ونبود هيچ كروهى از امم سالفه إِلَّا خَلَا مكر آنكه كذشت فِيهَا در ميان
ايشان نَذِيرٌ پيغمبرى بيم كننده. يا داناى آكهى دهنده وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ واكر تكذيب
كنند ترا معاندان قريش عجب مدار فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ پس بدرستى كه تكذيب
كرده اند آنانكه مِنْ قَبْلِهِمْ پيش از ايشان بوده اند پيغمبران خود را جَاءَتْهُمْ آمدند
بديشان رُسُلُهُمْ پيغمبران فرستاده بديشان بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهاء روشن. يا معجزها
هويدا وَبِالزُّبُرِ وبنامهاء آسمانى جون صحف شيث. وادريس. وابراهيم على نبينا
وعليهم الصلوة والسلام وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ۝ وبكتاب روشن كننده يعنى
مبين احكام حلال وحرام. جون تورية. يا انجيل ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا پس بعد
از تكذيب كرفتم آنان راكه بنكرويدند فَكَيْفَ كَانَ پس جكونه بود نَكِيرِ
انكار من بر ايشان بعقاب. وعذاب. أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ آيا نمى بينى آنكه خداى أَنْزَلَ فرو

عشر وَلَا النُّورُ ونه روشنايى يعنى حق يا طاعت صح

خمس

ع ١١

فرستاد

فرستاد مِنَ السَّمَاءِ مَاءً از آسمان يا ابر آبى فَأَخْرَجْنَا پس بيرون آورديم. عدول
بتكلم جهة تخصيص فعلست. يعنى ما توانيم كه بيرون آريم بِهِ بدان آب ثَمَرَاتٍ
از همه ميوها مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا درحالتى كه مختلف است رنكهاء آن. يعنى كوناكون
اجناس يا اصناف آن. وكويند مراد اشكال وهيأت است آنست وَمِنَ الْجِبَالِ
واز انجه ما آفريده ايم از كوهها جُدَدٌ راهها مختلفة اللونست. ودر تفسير
مقدسى آورده كه خطوط متلونه بِيضٌ سفيدها وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وسرخها
كه كوناكونست رنكهاء آن. در شدت. وضعف. يعنى بعضى بغايت سرخ از آن
فروتر وَغَرَابِيبُ سُودٌ وسياهها بغايت سياه وَمِنَ النَّاسِ واز آدميان وَالدَّوَابِّ
واز جنبندكان وَالْأَنْعَامِ واز جهارپايان مُخْتَلِفٌ هست آنجه بود كوناكون
أَلْوَانُهُ رنكهاء او كَذَلِكَ مانند اختلاف الوان ثمار وجبال. وهركه نداند
قدرت خداى بر آفريدن اشيا. وعالم نبود بتحويل هر جيزى از حالى بحالى جكونه
از خداى ترسد إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ جز اين نيست كه ميترسند از خداى مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ
از جملهٔ بندكان او دانايان. جه شرط خشية دانش مخشى است. وعلم بصفات
وافعال او. پس هركرا دانش او بيشتر ترس او فزونتر. وحضرت پيغمبر صلى الله
عليه وسلم از اينجا فرمود كه. انى اخشاكم بالله إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستى كه خداى
غالبست. در انتقام كشيدن از كسى كه نترسد از او غَفُورٌ ۝ آمرزنده است مر ترسكان دانا
إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ بدرستى آنانكه ميخوانند. يا متابعت ميكنند كِتَابَ اللَّهِ
كتاب خداى را كه قرآنست وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وبپاى داشته اند نماز را با آداب
وشرايط آن وَأَنْفَقُوا ونفقه كرده اند در راه ما مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ آنجه روزى
داده ايم ايشان را سِرًّا پنهان از خوف آنكه بريا آميخته نكردد وَعَلَانِيَةً

است

وآشکارا بطمع آنکه سبب رغبت دیگران گردد بتصدق • یا سر در مسنونه بوده
وعلانیةً در مفروضه یَرْجُونَ آنان امید میدارند بدین عملها تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ
بازرگانی که کاسد نبود • وزیان بدان نرسد بلك در روز قیامت • متاع
اعمال ایشان رواجی تمام یابد • واین عملها کرده اند لِيُوَفِّيَهُمْ تا تمام کرداند
خدای یعنی بتمامی بدیشان رساند أُجُورَهُمْ مزدهاء کردار ایشان وَيَزِيدَهُمْ
وزیاده کرداند حسنات ایشان را مِنْ فَضْلِهِ از بخشش خود • یعنی بیفزاید
بر مزد ایشان • وایشانرا رتبهٔ شفاعة دهد • در لباب آورده که شفاعة
ایشان قبول کند درباره جمعی که واجب شده باشد ایشانرا آتش إِنَّهُ بدرستی که
خدای غَفُورٌ آمرزنده است مر کناه کارانرا شَكُورٌ ◯ مزد دهنده مر سپاس
دارانرا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا وآنچه وحی کرده ایم ما إِلَيْكَ بسوی تو مِنَ الْكِتَابِ
از قرآن مِنَ الْحَقِّ اوراست ودرستست مُصَدِّقًا موافق لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آنچیزرا
که پیش ازو بوده از کتب • یعنی مطابق عقاید واصول احکام آنهاست •
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بِعِبَادِهِ به بندکان خود لَخَبِيرٌ داناست ضمایر ایشانرا
میداند بَصِيرٌ ◯ بیناست ظواهر ایشانرا می بیند • واحوال آنها که تصدیق
قرآن وتکذیب آن کنند بر او پوشیده نیست • آنکه فرمود که ثُمَّ أَوْرَثْنَا
ما کتابهاء متقدمه بر امم سالفه فرستادیم • پس میراث دادیم الْكِتَابَ
قرآنرا • یعنی تاخیر کردیم آنرا تا عطا دهیم الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا آنانرا که برگزیده ایم
مِنْ عِبَادِنَا از بندکان ما • یعنی امت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم •
عطارا میراث خواند • چه میراث مالی باشد که بی تعب وطلب بدست آید
همچنین عطیهٔ قرآن بی جست وجوی مؤمنان بمحض عنایت ملك منان بدیشان

رسید

رسید • یا بیگانه را در میراث دخل نیست • دشمنان نیز از قرآن بی بهره اند • یا
در سهام • ورثه از میراث تفاوت هست • چون ثمن • وسدس • وربع • وثلث •
ونصف • وثلثان • وکسی باشد که تمام برد • اینجا نیز بهرهاء اهل قرآن متفاوتست
هر کس بقدر استحقاق واندازهٔ استعداد خود از حقایق قرآن بهره مند شوند مصراع
زین بزم یکی جرعه طلب کرد ویکی جام فَمِنْهُمْ پس بعضی ازین بندکان ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ
ستمکارست بر نفس خود بتقصیر در عمل کردن بقران وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وبرخی ازیشان
میانه روند • که عمل کنند بدان در اغلب اوقات وَمِنْهُمْ وازیشان سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ
پیشی گیرنده است به نیکویها که پیوسته عمل نماید باحکام قرآن بِإِذْنِ اللَّهِ
بدستوری خدای • وبتوفیق وبفرمان او ذَلِكَ این توریث واصطفا هُوَ الْفَضْلُ
الْكَبِيرُ ◯ اوست بخشایش بزرك • فاروق اعظم رضی الله عنه نقل میکند که
از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم شنودم که درین آیة فرمود که سابق
ما برهمه پیشی گرفته است • ومقتصد ما نجاة یافته • وظالم ما آمرزیده شده •
ودر تفسیر ثعلبی آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم • این سه
طایفه را تفسیر فرمود وگفت سابق آنها اند که بی حساب به بهشت روند • ومقتصد
آنانکه حساب ایشان سبك کنند • وظالم آنکه مدتی در موقف حساب بماند •
وحق سبحانه برحمت تلافی حال ایشان کند • ذو النورین رضی الله عنه فرموده
که سابق ما اهل جهادند • ومقتصد ما اهل حضر که بجهاد نروند • اما بجماعتها
حاضر شوند • وظالم ما اهل بادیه که نه جهاد بینند • ونه دولت جماعت یابند
امام ابو اللیث رحمه الله آورده که • سابق آنست که قبل الهجرة ایمان آورده •
ومقتصد آنکه بعد از هجرت وقبل الفتح کرویده وظالم آنکه بعد از فتح مکه بدان

اسلام در آمده • اهل تفسیس وتذکیس وارباب تحقیق وتدقیق درین سه طایفه
سخن بسیار گفته اند • برای تبرک کلمهٔ چند اینجا ثبت افتاد • بر ترتیبی که در قرآن
مذکورست • یعنی افتتاح بظالم • واختتام بسابق • سهل بن عبد الله تستری
قدس سره گفته که آنان جاهلند • ومتعلم • وعالم • وگفته اند طالب دنیی
ومایل عقبی • ومتوجه بمولی • یا صاحب کبیره • ومرتکب صغیره • ومبرا از جرم
یا مصر بر ذنوب • وتایب عاید • ثابت بر توبه از اول تا آخر • یا آنکه معاش او بر معاد
غلبه کند • وآنکه متعلق بهر دو باشد • وآنکه معاد بر معاش بگزیند یا پرستنده
بر عادت • وعابد بخوف • وطمع • وعبادت کننده لله فی الله • یا جزع کننده
نزدیک بلا • وصبور در بلا • ولذت یابنده از بلا • یا آکل حرام • ومایل شبهت • و
خورندهٔ حلال • یا مشغول از ذکر ومشغول بذکر • ومتوجه بمذکور • یا مجرم
وتایب • ومتقی • یا غافل • وطالب • وواجد • یا آنکه سیئات بر حسنات بگزیند • وآنکه
دو برابر باشد • وآنکه حسنات او بر سیئات راجح بود • یا آنکه ظاهر او به از باطن
بود • وآنکه سر وعلانیهٔ او مساوی باشد • وآنکه نهان او به از آشکارا بود • یا آنکه
انصاف ستاند ونده‌د • وآنکه هم ستاند وهم دهد • وآنکه دهد ونستاند
یا آنکه زیاده از قوت طلبد • وآنکه همین جویندهٔ قوت باشد • وآنکه مطلقا
طلب قوت نکند • امام قشیری قدس سره فرموده که این سه گروه اهل سخا وجود
وایثارند • یا طالبان نجات ودرجات ومناجات • در حقایق سلمی آورده که
که ناظر از خود بخود • ونگرنده از خود بآخرت • وناظر از حق بحق • صاحب
فتوحات روح الله روحه میگوید ظالم آنست که پیوسته در خواب غفلت باشد
ومقتصد آنکه گاهی بیدار گردد • وسابق آنکه همیشه بیدار بود • در لطایف گفته

وتایب ع

که ظالم

که ظالم از نعمت بمنعم نگرد • ومقتصد از منعم بنعمت • وسابق از منعم بمنعم
یعنی با مشاهدهٔ منعم در سازد واز وبنعمت نه پردازد بیت نعیم هر دو جهان
میکشند بر ما عرض • دل از میانه تمنا ندارد الا دوست • حق سبحانه هیچ امت را
از امم سالفه این نواخت نکرد • واین تشریف ارزانی نداشت • رقم اصطفا بر همه
حال همه کشید • وابتدا بظالم کرد تا شهرزده نشوند • وبرحمت بی غایة امیدوار
باشند بیت نیاید ز من آلوده طاعت خالص • ولی برحمت وفضلت امیدواری هست
وگفته تقدیم ظالم از روی فضلست • وتأخیرش از راه عدل • وحق سبحانه فضل را
از عدل دوستر دارد • وتاخیر سابق جهة آنست تا بثواب که دخول جنات است
اقرب باشد • یا بجهة آنکه اعتماد بر عمل خود نکند • وبطاعة معجب نگردد • که
عجب آتشیست که چون بر افروخته شود • هزار خرمن عبادت بدو سوخته
شود نظم ای پیر عجب آتشی عجبست • گرم سازد تنور بولهبست • هر کجا شعلهٔ از او افروخت
هرچه از علم وزهد دید بسوخت جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانهای اقامت یَدْخُلُونَهَا
در ایند این سه گروه دران یُحَلَّوْنَ پیرایسته شوند فِيهَا دران بهشتها مِنْ أَسَاوِرَ
از دستوانها که باشد مِنْ ذَهَبٍ از زر خالص وَلُؤْلُؤًا وازمروارید صاحب در عین
المعانی آورده که دستوانه از زر ومروارید حلیهٔ ملوک عرب بود وبدیشان
اختصاص داشته • چنانچه تاج بپادشاهان عجم وَلِبَاسُهُمْ وپوشش این گروه
فِيهَا حَرِيرٌ ۝ در بهشت دیبا باشد • نه چون دیبای دنیا • یعنی رشته وبافته کسی نبود
وَقَالُوا وگویند این جمع چون از حفرهٔ دوزخ برهند • وبروضهٔ بهشت برسند
الْحَمْدُ لِلَّهِ ستایش وثنا مر خدایرا الَّذِي أَذْهَبَ آن خدایی که ببرد عَنَّا الْحَزَنَ
از ما اندوه دوزخ را • یا خوفی که از رد طاعات داشتیم • بقبول آن از ما

مندفع کردانید. وکفته اند اندوه دنیاست. چون بیم موت. یا وسوسه
ابلیس یا ضرر جوع و عطش یا خوف سلطان. یا دغدغهٔ تحاسد و تباغض إِنَّ رَبَّنَا
بدرستی که آفریدکار ما لَغَفُورٌ آمرزندهٔ کناه کارانست شَكُورٌ ○ جزا دهندهٔ سپاس
دارانست الَّذِي أَحَلَّنَا آن خدایی که فرو آورد ما را دَارَ الْمُقَامَةِ بسرای اقامت که
جنتست وازو انتقال بموضعی دیکر نخواهد بود مِنْ فَضْلِهِ از بخشش وکرم خود
نه بعمل ما لَا يَمَسُّنَا نمیرسد ما را فِيهَا در سرای اقامت نَصَبٌ رنجی جهت طلب معیشت
وسایر مشقتها که در دنیا بوده وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا ونمیرسد بما در بهشت لُغُوبٌ
ماندکی وملال. چه کلفتی ومحنتی نیست دروی. بلکه همه عیش وحضور وفرح وسرور است
وَالَّذِينَ كَفَرُوا وآنانکه نکرویدند بخدای ورسول لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ مر ایشانراست
آتش دوزخ لَا يُقْضَى حکم کرده نشود عَلَيْهِمْ بر ایشان بمرک. وقتی که در دوزخ باشند
فَيَمُوتُوا تا بمیرند واز عذاب بازرهند وَلَا يُخَفَّفُ وتخفیف کرده نشود عَنْهُمْ
از ایشان مِنْ عَذَابِهَا چیزی از عذاب دوزخ بلکه هرکاه آتش فرونشیند زیاده کنند
احراق والتهاب اورا كَذَلِكَ مثل این پاداش نَجْزِي جزا میدهیم كُلَّ كَفُورٍ
هر ناسپاسی را که در کفر وکفران بنهایت رسیده وَهُمْ وایشان. یعنی کافران
يَصْطَرِخُونَ فریاد میخواهند فِيهَا در دوزخ ومیکویند رَبَّنَا ای پروردکار ما أَخْرِجْنَا
بیرون آر ما را وبدنیا فرست نَعْمَلْ صَالِحًا تا بکنیم عمل پسندیده غَيْرَ الَّذِي
جز آنکه كُنَّا نَعْمَلُ بودیم عمل میکردیم. چه اکنون عذاب را معاینه دیدیم
ودانستیم که کردار ما در دنیا شایسته نبوده. حق سبحانه فرماید که أَوَلَمْ
نُعَمِّرْكُمْ آیا ما زندکانی ندادیم وعمر ارزانی نداشتیم شما را مَا يَتَذَكَّرُ آن مقدار
که پند کیرد فِيهِ دران عمر مَنْ تَذَكَّرَ هرکه خواهد که پند کیرد. مراد عمریست

که مکلف دران متمکن باشد از تفکر وتذکر. وکفته اند ما بین بیست وشصتست
ودر زاد المسیر کوید هفتادست. که آخر زمان تذکر باشد. زیرا که بعد ازان
زمان هرم است. مقصود سخن آنکه شما را عمر دادیم. برای آنکه متعظ ومتنبه
کردید وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ وآمد بشما بیم کننده. یعنی پیغمبر یا کتاب. یا
عقل یا مرک خویشان وهمسایکان. کفی بالموت واعظا. ووردی کوید نذیر
پیریست که اورا پیک ملک الموت کفته اند. واکثر علما برانند که مراد از نذیر
شیب است. چه زمان شیب فرونشانندهٔ شعلهٔ حیاتست. وموسم پیری
زنک فزایندهٔ آیینهٔ ذات نظم نوبت پیری چو زند کوس درد. دل شود از خوشدلی و
عیش فرد. در تن وایام در آید شکست. لرزه کند پای ز سستی چو دست. موی سفید
از اجل آرد پیام. پشت خم از مرک رساند سلام. در موضح آورده که چون دوزخیان
استغاثه کنند وبفریاد آیند. وکویند خدایا ما را بدنیا فرست تا عمل خیر کنیم
بمقدار زمان دنیا از اول ابداع تا آخر انقطاع فریاد کنند. تا حق سبحانه جواب
دهد. که نه زندکانی داده شما را. ونذیر فرستاده بشما. کویند بلی زندکانی یافتیم
ونذیر را دیدیم. خدای فرماید که فَذُوقُوا پس بچشید عذاب دوزخ فَمَا
لِلظَّالِمِينَ پس نیست ستمکاران یعنی مشرکانرا مِنْ نَصِيرٍ ○ هیچ یاری که عذاب
از ایشان بازدارد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ دانای
پوشیده ایست که در آسمان وزمین باشد. پس احوال کفار بر وی مخفی نخواهد بود
إِنَّهُ عَلِيمٌ بدرستی که او داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ ○ با آنچیزی که مضمرست در سینها
هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ اوست آنکسی که کردانید شما را خَلَائِفَ خلیفها فِي الْأَرْضِ
در زمین. یعنی شما را بجای پیشینیان متمکن ساخت. ومقالید تصرف در زمین

بقبضهٔ اقتدار شما بازداد. واین نعمتی بزرگست فَمَنْ كَفَرَ پس هرکه ناسپاسی
کند مرین نعمت را. یا کافر شود بمنعم فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ پس بروست جزای کفر او وَلَا
يَزِيدُ الْكَافِرِينَ ونیفزاید مر کافرانرا كُفْرُهُمْ ناکرویدن ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ
نزدیک پروردکار ایشان إِلَّا مَقْتًا مکر دشمنی سخت. یعنی نتیجهٔ کفر ایشان
نیست مکر بغض ربانی. که سبب غضب جاودانی همان تواند بود وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ
وافزون نکند ناکرویدکانرا كُفْرُهُمْ کفر و شرک ایشان إِلَّا خَسَارًا ● مکر
زیان در آخرت قُلْ بکوای محمد أَرَأَيْتُمْ آیا دیدید شُرَكَاءَكُمُ انبازان خودرا الَّذِينَ
تَدْعُونَ آنانکه میخوانید ایشانرا ومیپرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای أَرُونِي
بنمایید و خبر کنید مرا که این شرکا مَاذَا خَلَقُوا چه چیز آفریده اند مِنَ الْأَرْضِ
از زمین. وآنچه در وی وبروی است أَمْ لَهُمْ آیا هست ایشانرا شِرْكٌ انبازی
فِي السَّمَاوَاتِ در آفریدن آسمانها أَمْ آتَيْنَاهُمْ یا داده ایم ایشانرا كِتَابًا کتابی
ناطق بآنکه ما شریک کرفته ایم فَهُمْ پس ایشان عَلَى بَيِّنَاتٍ بر حجتها روشن باشند
مِنْهُ ازان کتاب بَلْ نه چنین است بلک إِنْ يَعِدُ الظَّالِمُونَ وعده نمیدهند
مشرکان بَعْضُهُمْ برخی ازیشان که رؤسا واشراف‌اند بَعْضًا برخی دیکررا که اراذل
واتباع‌اند بشفاعة بتان إِلَّا غُرُورًا ● مکر از روی فریب ومکر إِنَّ اللَّهَ بدرستی
که خدای يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ نکاه میدارد آسمانها وزمین را أَنْ تَزُولَا
برای آنکه زایل نشود از اماکن خود. چه ممکن را در حال بقا ناچارست از نکاه دارنده
آورده اند که چون یهود ونصاری عزیر وعیسی را علی نبینا وعلیهما السلام
بفرزندی حق سبحانه نسبت دادند. آسمان وزمین نزدیک بآن رسید که شکافته
کردد. حق تعالی فرمود که من بقدرت نکاه میدارم ایشانرا تا زوال

عشر

نیابند. یعنی از جای خود نروند وَلَئِنْ زَالَتَا واکر زایل شوند إِنْ أَمْسَكَهُمَا نکاه
ندارد ایشانرا مِنْ أَحَدٍ هیچ یک مِنْ بَعْدِهِ پس از زوال وبجای نیارد إِنَّهُ كَانَ
بدرستی که خدای هست حَلِيمًا بردبار که بعقوبة یهود ونصاری تعجیل نمیکند
غَفُورًا ● آمرزنده کسی را که ازین قول رجوع کرده بوحدانیة وی قایل شود که
لم یلد ولم یولد صفت اوست نظم خدایی را که معبودست وواحد. نکوید کسی که
مولودست ووالد. کسی کورا نه کفو ومانند. بدو نسبت نشاید کرد فرزند رؤسا
قریش شنوده بودند که اهل کتاب تکذیب رسل خود کرده اند. با یکدیکر
میکفته اند که. لعن الله الیهود والنصاری. چه دو طائفهٔ بدند. که مکذب
پیغمبر خودند. بخدای که اکر پیغمبری بما آمدی. ما از یشان راه یافته تر بودیمی
وبتصدیق وی شتابنده تر. حق تعالی خبر داد که وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ وسوکند خوردند
بخدای جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ سخت ترین سوکندان خود که لَئِنْ جَاءَهُمْ اکر آید بدیشان
نَذِيرٌ پیغمبری بیم کننده لَيَكُونُنَّ هرآینه باشند راه یافته تر مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ از یکی
از امتان کذشته. چون یهود. ونصاری. وغیر ایشان فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس آنهنگام
که آمد بدیشان نَذِيرٌ بیم کننده. یعنی حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم
مَا زَادَهُمْ زیاده نکرد آمدن او مر ایشانرا إِلَّا نُفُورًا مکر رمیدن از حق ودور
شدن اسْتِكْبَارًا ونیفزود ایشانرا مکر کردنکشی از فرمان الهی فِي الْأَرْضِ در زمین
وَمَكْرَ السَّيِّئِ وآنکه مکر کردند مکری بد. یعنی حیله اندیشیدند در هلاک کردن
آن نذیر وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ وباز نکردد مکر بد إِلَّا بِأَهْلِهِ مکر باهل وی. یعنی
مکر هر ماکری بوی احاطه کند. واطراف وجوانب وی فرو کیرد. وهرچه در باب
قصد کسی اندیشیده باشد. در بارهٔ خود مشاهده نماید. واین معنی را در ین باب

قطعۀ ایست این بیت ازانجا ثبت افتاد نظم در باب من ز روی حسد یکدو ناشناس

دمها زدند وکورۀ تزویر تافتند رغماً لانفهم همه نیکی بمن رسید ویشان جزای فعل بد خویش

یا فتند فَهَلْ يَنْظُرُونَ پس آیا انتظار میبرند مکذبان و مکاران یعنی نمیبرند و

چشم نمیدارند اِلَّا سُنَّةَ الْاَوَّلِينَ مگر سنت الهی را در پیشینیان که عذاب اهل

تکذیب وعقوبۀ ارباب مکرست فَلَنْ تَجِدَ پس نیابی تو لِسُنَّةِ اللّٰهِ تَبْدِيلًا مر سنت

خدایرا تبدیلی یعنی عذاب را بثواب بدل نتوان کرد وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّٰهِ ونیابی

مر سنت خدایرا تَحْوِيلًا تحویلی یعنی از مکذبان و ماکران بدیگری حواله نتوان

ساخت اَوَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نمیکنند اهل مکه فِي الْاَرْضِ در زمین فَيَنْظُرُوا كَيْفَ

كَانَ تا به بینند در راه شام ویمن که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ عاقبۀ

آنانکه بیش از یشان بودند یعنی قوم عاد وثمود وَكَانُوا وبودند ایشان اَشَدَّ مِنْهُمْ

سختتر ازمکیان قُوَّةً از روی توانایی وباوجود آن ازعذابها نرهیا فتند وآثار

هلاک هر قوم در دیار ایشان باقیست وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُعْجِزَهُ ونیست خدای که

عاجز کرداندا ورا مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز فِي السَّمٰوَاتِ در آسمانها وَلَا فِي الْاَرْضِ ونه در زمین

پس هرچه خواهد کند وکسی برو در حکم او پیشی نگیرد اِنَّهُ كَانَ بدرستی که او هست

عَلِيمًا دانا باحوال همه اشیا قَدِيرًا ⊙ توانا بتصرف در انها وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللّٰهُ

واگر مواخذه کردی خدای النَّاسَ مردمانرا بِمَا كَسَبُوا بجزای آنچه کسب

میکنند از شرک ومعصیت مَا تَرَكَ نگذاشتی عَلٰى ظَهْرِهَا بر پشت زمین مِنْ دَابَّةٍ

هیچ جنبندۀ از آدمیان یا از جن وانس وگفته اند مراد همه حیوانا تند که

بشآمت معاصی بنی آدم هلاک میشوند چنانچه در زمان حضرت نوح علی

نبینا وعلیه السلام که بشومی کفر مشرکان همه جانوران هلاک شدند

مگر آنچه در کشتی بودند پس درین وقت نیز اگر ایشانرا بگناه عاصیان بگیرد

همه نابود میشوند وَلٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ ولیکن باز پس میدارد ایشانرا اِلٰى اَجَلٍ مُسَمًّى

تا وقتی که نام برده که زمان هلاک ایشانست فَاِذَا جَاءَ پس چون بیاید

اَجَلُهُمْ وقت هلاکت ایشان فَاِنَّ اللّٰهَ پس خدای كَانَ بِعِبَادِهِ هست به بندگان

خود بَصِيرًا ⊙ بینا ومیداند که مستحق هلاک کیست ولایق خلاص ونجاة

کدامست وهر یک را فراخور حال او یاداش دهد نظم آنرا بلوامع رضا بنوازد

وین را بنوای غضب بگذارد کس را بقضا وقدرتش کاری نیست آنست صلاح خلق

کو میسازد سُورَةُ يٰسٓ ثلث وثمانون آية مكية بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

يٰسٓ در ینابیع آورده که هر حرفی از حروف مقطعه سریست از خزانۀ غیب

که حضرت حبیب خود را صلی الله علیه وسلم بران اطلاع داده بعد ازان جبرئیل

بدان نازل شده وجز خدا ورسول کسی بران وقوف ندارد وبعضی از علما

در یس گفته اند که اسم قرآنست ودر احقاق فرموده که نامیست

از نامهاء الهی وگویند اسم سوره است وحدیث ان الله تعالی قرأ طه ویس

قبل ان خلق السموات والارض بالف عام تأیید این قول میکند در تفسیر

ماوردی آورده که از هفت نام حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که

در قرآن مذکور شده یکی یس است وآنکه اهل بیت را آل یاسین میگویند تأیید

این سخن میکند مصراع لله در کم یا آل یاسینا امام قشیری قدس سره فرموده که

یا اشارتست بیوم میثاق وسین عبارتست از سر او با احباب از اهل اشواق

در بحر الحقایق آورده که قسم است به یمن نبوت حبیب وبسر مظهر او

وبعضی برانند که معنی او یا انسانست بلغة طی ودر اصل یا انیسین بوده

عشر
٤

بجهة کثرت ندا بر شطری از وا قتصار نموده اند • چنانچه در ایمن الله من الله
گویند • وحقیقة آنست که در کلام عرب از کلمهٔ بحرفی تعبیر میکنند چنانچه
قد قلت لها قفی فقالت لی قاف • یعنی وقفة پس میشاید که حرف سین اشارة
بکلمهٔ باشد وآن بقولی که کذشت انسانست • ومخاطب بانسانیة حضرت
مصطفی باشد صلوات الله وسلامه علیه که صفت کمال انسانیة مر ان حضرت را
ثابتست • ومیشاید که آن کلمهٔ سید باشد • یعنی یا سید البشر • وحدیث انا
سید ولد آدم • تفسیر این حروف بود • ودیکر بباید دانست که از میان
زبر وبه نیات وتوافق وتسایست • وهیچ حرف دیکر این حال ندارد • لاجرم
بحضرت ختمیة است • که عدالت حقیقی خواه در طریق توحید • وخواه در احکام
شرع بدو اختصاص دارد **نظم** تراست مرتبهٔ اعتدال در همه حال • که در خصایص
توحید اعدل از همهٔ • تمکنست ترا در مقام جمع الجمع • بدین فضیلت مخصوص افضل
از همهٔ • واز فحوی کلمات سابقه روایح ریاحین • قلب القرآن • پس استشمام می توان
نمود **بیت** خدایت لشکری داده ز قرآن • پس آنکه قلب آن لشکر زیس
در جامع الاصول از صحیح ترمذی بروایت انس بن مالك نقل میکند که حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که • لکل شیء قلب وقلب القرآن یس
وهر که یس بخواند بنویسند برای وی ثواب ده بار قراءة قرآن • واین سوره را
معمة کویند که تمام میکرداند بر خواننده خود نیکویی هر دو سرا • ودافعه
خوانند که دفع کند از وهمه بدیها • وقاضیه نیز نامند که رواکند همه
حاجتهای اورا • آورده اند که کفار مکه کفتند ای محمد تو فرستادهٔ خدای
نیستی حق سبحانه فرمود که **یس** ای سید **وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ** ◉ بحق قرآن محکم

یاحکم

یاحکم کننده بحق • یا خداوند حکمت که **إِنَّكَ** بدرستی که تو بی شك
وبی شبهه **لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ** ◉ از فرستادکانی بسوی خلق • از آن فرستادکان
که بودند **عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ** ◉ بر راه راست که توحید ست • یا تو فرستاده
شدهٔ بر طریق با استقامت که راهیست موصل بمقصود **تَنزِيلَ الْعَزِيزِ** قرآن
فرو فرستادهٔ خدای غالبست • وحفص بنصب لام خواند • یعنی فرستاد
قرآنرا فرستادن خداوند قوی در ملك خود **الرَّحِيمِ** ◉ مهربان بر خلق خود
وتو از فرستاده شدکانی **لِتُنذِرَ** تا بیم کنی وبترسانی از عذاب ربانی **قَوْمًا مَّا**
أُنذِرَ کروهی را که بیم کرده نشده اند **آبَاؤُهُمْ** پدران نزدیك ایشان بسبب
دوری ودیری زمان فترت • یا بیم کنی ایشانرا بآنچه بیم کرده شده اند
پدران دور ایشان • در زمان اسمعیل علیه السلام **فَهُمْ غَافِلُونَ** ◉ پس
ایشان بیخبرانند **لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ** بدرستی که درست شد قول بعذاب **عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ**
بر بیشتر کافران • یعنی کلمهٔ لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعین •
فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ◉ پس ایشان نمیکروند • مراد آنانند که خدای
میدانسته که ایشان بر کفر میرند • یا بر شرك کشته شوند • چون ابوجهل
واضراب او **إِنَّا جَعَلْنَا** بدرستی که ما کردیم **فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا** در کردنهای
ایشان غلها **فَهِيَ** پس آن غلها پیوسته شده **إِلَى الْأَذْقَانِ** بزنخدانهای ایشان
ونمیکذارد که **فَهُم مُّقْمَحُونَ** ◉ پس ایشان سر در هوا ماندکانند • وچشم
بر هم نهادکان • تمثیل کرد مشرکانرا • بجمعی که غلها در کردن داشته باشند •
آورده اند که ابوجهل سوکند خورد • که اکر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
در نماز بیند • سر مبارك اورا بشکند • روزی دید که آنحضرت نماز میکذارد

عشر

سرها بجنبانند ع

سنگی برداشت و نزد وی آمد. دست بالا برد تا سنگ بر وی زند. دست او در گردن او چنین شد. و سنگ بر دست او چفسید در گردنش بماند. واین آیت آمد که ما ایشانرا بازداشتیم. جنانچه مغلولان. از کارها بازداشته شوند گویند که قوم بنی مخزوم بجهت بسیار دست او را از گردن او جدا کردند. و مخزومی دیگر گفت من بروم. و بدین سنگ محمد را بکشم. جون به نزدیک آمد نابینا شد و آیه آمد که وَجَعَلْنَا و ما کردیم مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ در پیش روی ایشان سُدًّا دیواری و حجابی وَمِنْ خَلْفِهِمْ سُدًّا و از پس ایشان پرده و مانعی فَأَغْشَيْنَاهُمْ بس بپوشیدیم چشمهاء ایشانرا فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ○ پس ایشان نمی بینند. محققان گویند که سد پیش طول امل است. و سد غفلت از جنایات گذشته. و هر کرا دو سد چنین احاطه کرده باشد هر اینه چشم او پوشیده باشد از نظر در دلایل قدرت. و نه بیند راه فلاح و هدایت وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ و یکسانست بر ایشان أَأَنْذَرْتَهُمْ بیم کنی ایشانرا أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ یا بیم نکنی لَا يُؤْمِنُونَ ○ نمیگروند ایشان. که علم قدیم بقتل و موت ایشان بر کفر حکم کرده إِنَّمَا تُنْذِرُ جز این نیست که تو بیا کانی آگاهانید نی که فایدهٔ بر آن مترتب باشد مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ کسی را که پی روی قرآن کند. و مواعظ او بسمع قبول شنود وَخَشِيَ الرَّحْمَٰنَ و بترسد از خدای بِالْغَيْبِ بپوشیدگی یعنی در نهان از و بترسد. نه در نظر خلقان. یا از در آنچه غایبست از و. یعنی امور اخروی فَبَشِّرْهُ پس مژده ده آن ترسنده را بِمَغْفِرَةٍ با مرزش گناهان گذشته وَأَجْرٍ كَرِيمٍ ○ و مزدی بزرگوار در زمان آینده یعنی بهشت در اسباب نزول آمده که بنو سلمه گفتند یا رسول الله خانهاء ما از مسجد دورست. اگر نزدیک مسجد خانه گیریم چگونه باشد. آیه آمد که إِنَّا نَحْنُ

بدرستی که ما نُحْيِي الْمَوْتَىٰ زنده کردانیم مردگانرا به بعث یا دلهاء مرده را بهدایة وَنَكْتُبُ و بنویسیم مَا قَدَّمُوا آنچه از پیش فرستاده اند از اعمال صالحه و طالحه وَآثَارَهُمْ و بنویسیم بنهان. یعنی نشانهاء اقدام ایشانرا که بمسجد میروند مراد آنست که خطوات ایشان مکفر خطیات ایشان خواهد بود و بهر قدمی رقمی از عنایت بر صفحهٔ احوال ایشان کشیده خواهد شد وَكُلَّ شَيْءٍ و همهٔ چیزها را أَحْصَيْنَاهُ نگاه داشته یا بیان کرده ایم فِي إِمَامٍ مُبِينٍ ○ در پیشوای روشنست. یعنی لوح محفوظ. بعد از نزول این آیت حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه فرمود که ای بنی سلمه در منازل خود باشید. که ثواب آثار اقدام شما مینویسند در صحیحین مذکورست که بزرگترین مردمان در مزد صلوات. کسیست که دورتر باشد راه آمدن وی بمسجد و بعضی گفته اند که آثار اعمال است. از آنک حسنه باشد. جون علمی که بمردم آموزند. یا وقفی که بر مواضع خیر کنند. یا صدقهٔ جاریه جون پل و مسجد و رباط یا سیئه جون اشاعة باطل یا تأسیس ظلم. حق سبحانه میفرماید تا همه را مینویسند. و بوقت مکافات مناسب هر اثری جزا خواهد داد. شعر: از مکافات عمل غافل مشو. گندم از گندم بروید جو ز جو. این چنین گفتست پیر معنوی. کای برادر آنچه کاری بدروی وَاضْرِبْ لَهُمْ و بیان کن برای اهل مکه مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ مثلی مثل اهل دیه انطاکیه إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ وقتی که آمدند بدان دیه فرستادگان. آورده اند که حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام قبل از رفع. یا شمعون الصفا که خلیفهٔ وی بود. بعد از رفع وی دو حواری که یحیی و تومان گفتندی یا تاروس و ثعلبی گفته که صادق و صدوق بانطاکیه فرستاد. تا خلق را بخدای دعوت کنند. ایشان به نزدیک شهر رسیده پیری

دیدند که گوسفند میچرانید. بر وسلام کردند. پرسید که چه کسانید
گفتند رسولان عیسی ایم. وخلق را از بادیهٔ ضلالت بسر منزل هدایة میخوانیم
گفت بر صدق دعوی خود هیچ برهانی دارید. گفتند آری بیمارانرا شفا دهیم
وابرص واکمه را بحال صحت باز آریم. پیر گفت سالها ست که فرزند من بیمار است
واطبا از علاج او عاجزند. اگر شما درد اورا دوا کنید. من بخدای شما بگروم.
ایشان بر بالین وی آمده دعا کردند. وصحت کامل یافت پیت قدم نهادی و بر هر دو
دیده جا کردی. بیك نفس دل بیماررا دوا کردی. پس ایمان آورد واو حبیب نجار است
که صاحب یاسین گویند. وبه ششصد سال قبل از زمان حضرت پیغمبر ما صلی الله
علیه وسلم بدو گروید. ویکی از سُبّاق اوست. القصه خبر این دو رسول در انطاکیه
فاش شد. وبیمار بسیار از برکت ایشان بدولت صحت رسیدند. ملك شهر که
در معالم التنزیل گوید نام او اَنْطِیخَس رومی بود. وبت میپرستید. از حال ایشان
خبر یافت. وبر مضمون دعوت ایشان که منع بت پرستی واقرار بوحدانیة
الهی بود مطلع شده. ایشانرا بزندان کرد. وشمعون از پی ایشان در آمده نهانی با
ملك آشنایی آغاز نهاد. وبسبب دانش وحکمت مقرب پادشاه شد. وحق سبحانه
ازین قصه خبر میدهد اِذْ اَرْسَلْنَا یاد کنید چون فرستادیم ما اِلَیْهِمُ اثْنَیْنِ
بسوی مردم انطاکیه دو پیغمبر. یعنی عیسی. یا شمعون فرستادند بامر ما فَکَذَّبُوهُمَا
پس تکذیب کردند اهل آن دیه ایشانرا وبزندان بازداشتند فَعَزَّزْنَا پس ما
غالب گردانیدیم ایشانرا. وحفص به تشدید میخواند یعنی قوت دادیم بِثَالِثٍ
به سیم فرستاده که بقول اصح شمعون الصفا ست. وگفته اند شمعان یا
سلوم یا بولس فَقَالُوا پس گفتند این فرستادگان با اهل انطاکیه که اِنَّا

الیکم

اِلَیْکُمْ بدرستی که ما بسوی شما مُرْسَلُونَ ○ فرستاده شدگانیم از نزد عیسی
علیه السلام. تا از پیش خلیفه وی قَالُوا گفتند مردم آن شهر که مَا اَنْتُمْ نیستید
شما اِلَّا بَشَرٌ مگر آدمی مِثْلُنَا مانند ما در اکثر صفات بشریة. پس بچه مزیت
شمارا برسالت اختصاص داده اند وَمَا اَنْزَلَ الرَّحْمٰنُ ونفرستاده است خدای
مِنْ شَیْءٍ هیچ چیزی از وحی ورسالت اِنْ اَنْتُمْ نیستید شما اِلَّا تَکْذِبُونَ
مگر که دروغ میگویید در دعوی رسالت قَالُوا رَبُّنَا گفتند پیغمبران که
خدای ما یَعْلَمُ اِنَّا میداند که بدرستی که اِلَیْکُمْ لَمُرْسَلُونَ ○ بسوی شما
فرستادگانیم وَمَا عَلَیْنَا ونیست بر ما اِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِینُ ○ مگر رسانیدن
آشکارا. وما کار خود کردیم وپیغام رسانیدیم. اگر شما قبول دعوت نکنید
عذاب بشما فرود آید قَالُوا اِنَّا تَطَیَّرْنَا گفتند که ما فال بد گرفتیم بِکُمْ با آمدن
شما. که تا بدین بلد آمده اید باران نباریده. وهمه مزروعات ما خشك شده است
لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا اگر باز نه ایستید از دعوت خود لَنَرْجُمَنَّکُمْ هر اینه شمارا
بسنگ بکشیم وَلَیَمَسَّنَّکُمْ وبرسد شمارا مِنَّا از ما عَذَابٌ اَلِیمٌ ○ عذابی
دردناك قَالُوا طَائِرُکُمْ گفتند پیغمبران که فال بد شما مَعَکُمْ با شماست یعنی
سبب شآمت شما عقاید فاسده واعمال باطلهٔ شماست اَئِنْ ذُکِّرْتُمْ اگر پند داده
میشوید فال بد میگیرید. وبقتل تهدید میکنید بَلْ اَنْتُمْ بلکه شما قَوْمٌ
مُسْرِفُونَ ○ گروهی گزاف کاران واز حد درگذشتگانید. القصه چنانچه گذشت
ایشانرا بزندان بازداشتند. وشمعون در عقب آمده مقرب ملك شد. وفرصتی
میجست که ایشانرا از زندان بیرون آورد. آورده اند که شمعون با ملك
به بتخانه آمدی. وخدایرا سجده کردی. ومردم پنداشتندی که او پرستش بت میکند

خمس

ملک بر او اعتماد تمام کرد و بی مشاورت او هیچ مهم اقدام نکردی روزی
شمعون پرسید که ای ملک شنودم که دو کس غریب را بزندان کرده سبب
حبس ایشان چیست ملک گفت ایشان دعوی میکنند که غیر بتان خدای
دیگر هست شمعون از روی تعجب فرمود که بگو تا ایشان را حاضر کردانند
که گفتار ایشان عجبست ملک امر کرد تا ایشان را آوردند و چون شمعون را
دیدند خوشدل شده دلیروار بنشستند شمعون پرسید که شما را کرامی
پرستید گفتند آنرا که آفریدگار زمین و آسمانست شمعون گفت خدای
شما چه میسازد گفتند نابینایانرا دیده ور میکرداند شمعون از ملک التماس
کرد تا نابینایی حاضر کردند و فرمود که خدای خودرا بگویید تا این را بینا سازد
ایشان دعا کردند و فی الحال بینا شد شمعون گفت ای ملک ما نیز از خدایان
خود درخواهیم تا همین کار بکنند ملک آهسته گفت ای شمعون تو نمیدانی که
ایشان نمی بینند و نمیشنوند و بر هیچ چیز قدرت ندارند شمعون دیگر باره
گفت ای جوانان خدای شما دیگر چه تواند کرد گفتند مرده را زنده میکرداند
شمعون گفت اگر خدای شما این کار بکند ما همه بوی میگرویم پس دختر ملک را
که مدتی از مرگ وی بر آمده بود • یا مردهٔ هفت روزه را زنده کردند •
و ملک با قومی ایمان آوردند • و برخی دیگر قصد پیغمبران و مومنان کردند •
حبیب نجار را خبر شد که کفار در مقام ایذاء اهل ایمانند • از منزل متوجه
آن صوب شد • چنانچه حق سبحانه فرمود وَجَاءَ و آمد مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ
از دورتر جایی از آن شهر رَجُلٌ يَسْعَى و بود که میشتافت تا برسید قَالَ يَا قَوْمِ
گفت ای گروه من اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ◎ پیروی کنید فرستادگانرا اتَّبِعُوا

من لا

مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ پیروی کنید کسانرا که نمیخواهند از شما أَجْرًا مزدی
بر تبلیغ رسالت وَهُمْ مُهْتَدُونَ ◎ و ایشان راه یافتگانند بخیر هر دو سرا
الْجُزْءُ الثَّالِثُ وَالْعِشْرُونَ وَمَا لِيَ و چیست مرا که از روی
صدق لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي نه پرستم آنکسی را که بیافرید مرا • از عدم بوجود آورد •
وَإِلَيْهِ و بسوی حکم و جزای او تُرْجَعُونَ ◎ باز گردیده خواهید شد
روز قیامت • اضافهٔ فطرت بخود اظهار شکرست • و اضافهٔ بعث بدیشان
مبالغه در تهدید و زجر أَأَتَّخِذُ آیا فرا گیرم مِنْ دُونِهِ بجز خدای آلِهَةً خدایان
دیگر • یعنی بتان إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَٰنُ اگر خواهد خدای مرا بِضُرٍّ بگزندی • یعنی اگر
خواهد که ضرری بمن رسد لَا تُغْنِ عَنِّي کفایت نمیکند از من شَفَاعَتُهُمْ
شَيْئًا درخواست بتان چیزیرا از آن • یعنی ایشان از من بلا دفع نکنند وَلَا يُنْقِذُونِ
و نرهانند مرا • و خلاص نکنند • پس اگر من آنرا که توانایی ندارد • بر انفاع
بپرستم و عبادت آنکه قادرست • برسانیدن نفع و رهانیدن از ضرر دست بدارم
إِنِّي إِذًا بدرستی که من آنگاه لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ◎ در گمراهی آشکارا باشم • چون
قوم این سخن از وی شنودند • قصد قتل وی کردند • و او روی به پیغمبران
آورده گفت إِنِّي آمَنْتُ بدرستی که من بگرویدم بِرَبِّكُمْ بآفریدگار شما فَاسْمَعُونِ
پس شنوید ایمان مرا تا فردا بر من گواهی دهید • و گفته اند این خطاب با قوم کرد
و ایشان میزدند تا کشته شد • و قبر او در بازار انطاکیه است • و قولی آنست
که او را کشتند و خدای او را زنده کردانید • و ببهشت برد • و امام حسن بصری
رحمه الله برآنست که چون قصد قتل وی کردند • حق سبحانه او را بآسمان برد
و از روی کرامت قِيلَ گفتند مر او را که ای حبیب ادْخُلِ الْجَنَّةَ در آی در بهشت

پس جون بهشت درآمد قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي كفت كاشكى قوم من يَعْلَمُونَ دانا
شوند بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي بآنجه بيامرزيد مرا پروردكار من وَجَعَلَنِي وكردانيد مرا
مِنَ الْمُكْرَمِينَ ○ از نواختكان باكرام. قولى آنست كه پيغمبران وملك و
مؤمنان كشته شدند. وقولى آنست كه بسلامت بيرون رفتند. وحبيب كشته
كشت. يا بآسمان رفت وَمَا أَنْزَلْنَا ونفرستاديم ما عَلَىٰ قَوْمِهِ بر قوم حبيب
مِنْ بَعْدِهِ پس از قتل يا رفع او مِنْ جُنْدٍ هيج لشكرى مِنَ السَّمَاءِ از آسمان براى هلاك
كافران وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ ○ ونيستيم ما فرو فرستنده لشكرى براى هلاك قوم
يعنى كفار ازان خوارتر وبى مقدارترند كه هلاك ايشان لشكرى بايد.
وانزال لشكر ملائكه در روز بدر وحنين براى تعظيم پيغمبر ما بوده صلوات الله
وسلامه عليه. نه آنكه لشكر كفار در حسابى بوده باشند إِنْ كَانَتْ نبود عقوبة
اهل انطاكيه إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مكر يك فرياد كه جبرئيل عليه السلام هر دو
بازوى در شهر ايشان كرفته صيحه زد فَإِذَا هُمْ پس آنجا ايشان خَامِدُونَ ○ فرو
مردكان بودند. يعنى بيك نعره جبرئيل فرو مردند. جون آتش كه بيك بار منطفى
شود يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ اى دريغا بر بندكان مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ نيامد بديشان
هيج پيغمبرى إِلَّا كَانُوا بِهِ مكر بودند كه باو يَسْتَهْزِئُونَ ○ استهزا ميكردند
أَلَمْ يَرَوْا آيا نديدند وندانستند كه كَمْ أَهْلَكْنَا جند هلاك كرديم قَبْلَهُمْ پيش از ايشان
مِنَ الْقُرُونِ از اهل روزكار أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ ومشاهده نكردند آنكه هلاك شدكان
بسوى ايشان لَا يَرْجِعُونَ ○ باز نميكردند. يعنى بدنيى معاودت نميكنند.
وَإِنْ كُلٌّ ونيستند همه ايشان لَمَّا جَمِيعٌ مكر بهم جمع شده لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ
نزديك ما حاضر شدكان روز قيامت براى پاداش. يعنى آنانرا كه هلاك كرده ايم

ازپشينيان. با اين مخالفان واپس مانده. همه در عرصكاه حشر بحضرت ما
حاضر خواهند شد. ومناسب كردار وكفتار خود جزا وسزا خواهند يافت
يعنى بعذاب اليم وعقاب عظيم كرفتار خواهند شد. ودر حبس حرمان ومضيق
خذلان محبوس ابد. ومهجور سرمد. خواهند كشت ع وز نعمت جنانى محروم جاودانى
وَآيَةٌ ونشانه از نشانهاء قدرت من لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ مر كافرانرا زمين مرده است
يعنى خشك وبى كياه كه ما بسبب باران أَحْيَيْنَاهَا زنده كرديم آنرا.
وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا وبيرون آورديم ازوى حَبًّا دانه درودنى. مراد حبوب غاذيه است
فَمِنْهُ پس ازان دانه يَأْكُلُونَ ○ ميخورند وَجَعَلْنَا وآفريديم فِيهَا در زمين
جَنَّاتٍ بوستانها مِنْ نَخِيلٍ از انواع خرما بنان وَأَعْنَابٍ واصناف تاك بنان
وَفَجَّرْنَا وروان كرديم فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ ○ در زمين از جشمها لِيَأْكُلُوا تا بخورند
مِنْ ثَمَرِهِ از ميوه آنجه مذكور شد وَمَا عَمِلَتْهُ وآنجه كرده است أَيْدِيهِمْ
دستهاء ايشان مثل دوشاب وغيره. وحفص ما عملت ميخواند وما را نافيه
ميداند. يعنى ميخورند از ميوها ودستهاء آن عمل نكرده است. بلك محض قدرت
آفريده شده أَفَلَا يَشْكُرُونَ ○ آيا شكر نميكنند بازاى اين نعمتها. ومنعم را
پرستش نمينمايند. صاحب بحر الحقايق فرموده كه معنى آية بزبان اهل اشارت
آنست كه زمين دل را زنده كرديم بباران عنايت. وبيرون آورديم
ازان حب طاعة. تا ارواح ازان غذا مى يابند. وساختيم بوستانها از نخيل اذكار
واعناب اشواق. وعيون حكمت در وى روان كرديم. تا اثمار مكاشفات. و
مشاهدات تمتع ميكيرند. واز نتايج اعمالى كه كرده اند. از صدقات.
وخيرات. آيا سپاس دارى نميكنند. يعنى سپاس مى بايد داشت بر اين نعمت

ظاهره وباطنه تاموجب مزید آن شود که • لئن شکرتم لازیدنکم نظم
گر شکرگوئی زیاده کردد نعمتْ • وز دل ببرد دغدغهٔ بیش وکمتْ • پس زود بسر منزل
مقصود رسی • ازمنهج شکر اگر نلغزد قدمت سُبْحَانَ الَّذِي پاکیست آنکه بقدرت
کامله خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا بیافرید همه صنفها ونوعها مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ
ازانچه میرویاند زمین • جون نبات واشجار وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وازنفسهاء ایشان
یعنی از بشر جون ذکر وانثی وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ ◉ وازانچه نمیدانند ازاقسام
خلایق وَآيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ وعلامتی دیکر ایشان را بر قدرت من شبست که
ازروی حکمت نَسْلَخُ در میکشیم ودور میکنیم مِنْهُ النَّهَارَ ازو روز را فَإِذَا هُمْ
پس آنکاه ایشان مُظْلِمُونَ ◉ درایند کاتد بتاریکی وَالشَّمْسُ تَجْرِي وآیة دیکر
آفتابست که میرود لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا بقرارکاهی که اوراهست • ودر صحیح مسلم
واردست که مستقر آفتاب تحت العرش باشد • وکویند مراد ازمستقر حدی
معین است که دور او بدو منتهی شود ذَلِكَ آن رفتن او بمستقر خود تَقْدِيرُ
الْعَزِيزِ تقدیر خداوندیست غالب بقدرت خود بر هر مقدوری الْعَلِيمِ ◉
دانا بهر معلومی وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ وماه را مقدر ومقرر کردیم • یعنی سیر
اورا مَنَازِلَ در منزلها • بیست وهشت کانه ازبرج اثنا عشر • که حصهٔ هر برجی
ازمنازل • دومنزل وثلثی باشد • وهر روز قریب منزلی قطع کند • ودر منازل
اجتماعیه نور او می افزاید • ودر منازل استقبالیه میکاهد • ومیل بانحنا وتقوس
میکند حَتَّى عَادَ تا وقتی که کردد كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ ◉ مانند جوب شاخ
یکساله از خرما بنان که خشک شده باشد • وکج کشته بشکل هلالی لَا الشَّمْسُ
نه آفتاب يَنْبَغِي لَهَا سزد مر او وشاید أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ آنکه دریابد قمر را

در مکان او • چه یکی بر فلک اولاست • ودیگری بر سپهر چارم • یا نشاید که
آفتاب دریابد قمر را در سرعت سیر او • چه قمر تمام بروج را در حدود ماهی قطع
میکند • وآفتاب در سالی پس اگر آفتاب بسرعت جون ماه باشد • فصول سنه
ازوضع خود بیفتد • وخلل بتکون نبات • وتعیش حیوان رسد وَلَا اللَّيْلُ
ونه شب سَابِقُ النَّهَارِ پیشی کیرنده است • بر روز بآن معنی که غلبه کند
روشنی را • وهمه اوقات شب کذرد • بلک متعاقب اوست • وکفته اند •
مراد بشب وروز آیتین ایشان اند یعنی ماه وآفتاب • ومراد آنست که جنانچه
شمس ازروی سرعت قمر را در نمی یابد • قمر نیز ازجهت ضیا بر آفتاب سبقت
نمیکیرد وَكُلٌّ وهمه کواکب ازنیرین وجز آن فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ◉ درفلک
بکشاد میروند • جنانچه ماهی در آب وَآيَةٌ لَهُمْ ونشانهٔ دیکر مر ایشانرا أَنَّا
حَمَلْنَا آنست که ما برداشتیم ذُرِّيَّتَهُمْ پدران ایشان را یعنی نشانیدیم
فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ◉ درکشتی پر ازمردم وسایر حیوانات • یعنی در کشتی نوح
علی نبینا وعلیه السلام • وکفته اند مراد از ذریة اولادند • یعنی فرزندان
خرد را قوت سفر نیست بر خشکی برای ایشان کشتی مقرر کردیم • وَخَلَقْنَا
لَهُمْ وبیافریدیم برای مردمان مِنْ مِثْلِهِ مانند کشتی مَا يَرْكَبُونَ ◉ آنچه سوار
میکنند بران • جون زورق وصندل • وناو • وامثال آن • وکفته اند مراد
شتر است که کشتیٔ بیابانست وَإِنْ نَشَأْ واکر خواهیم که نُغْرِقْهُمْ غرقه سازیم
اهل کشتی را فَلَا صَرِيخَ پس هیچ فریادرسی نیست لَهُمْ مر ایشانرا که ازغرقه
شدن نکاه دارد وَلَا هُمْ ونه ایشان يُنْقَذُونَ ◉ رها کرده شوند ازمرک
إِلَّا مگر آنکه ببخشیم بر ایشان رَحْمَةً مِنَّا بخشیدنی از نزدیک ما وَمَتَاعًا

عشر

وبرخورداری دهیم ایشانرا برخورداری دادن إِلَىٰ حِينٍ ○ تا زمانی که
اجل ایشان برسد وَإِذَا قِيلَ وچون گفته شود لَهُمُ اتَّقُوا مر کافران را که بترسید
مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ از عذابی که پیش از شما یا مم مکذّبه رسید که ناگاه مثل آن
بشما فرو نیاید در دنیی وَمَا خَلْفَكُمْ واز عذابی که در عقب شماست یعنی
در آخرت. وایمان آرید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ○ شاید بر شما ببخشند. ایشان اعراض
نمایند. ودر مکابره وعناد افزایند وَمَا تَأْتِيهِمْ ونیاید بدیشان مِنْ آيَةٍ هیچ
آیتی مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ از آیتهاء پروردگار ایشان. یعنی قرآن. یا از دلایل وحدت
إِلَّا كَانُوا مگر باشند عَنْهَا مُعْرِضِينَ ○ از آن روی گرداندگان وَإِذَا قِيلَ
لَهُمْ وچون گویند مر ایشانرا که بر درویشان ومحتاجان أَنْفِقُوا نفقه کنید
مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ از آنچه داده است شما را خدای قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند
آنانکه نگرویدند بصانع. یعنی معطلهٔ عرب لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویده اند
یعنی کافران از روی تهکم. با مؤمنان گویند أَنُطْعِمُ آیا طعام دهید مَنْ لَوْ يَشَاءُ
اللَّهُ خدای خواستی أَطْعَمَهُ طعام دادی اورا. یعنی خدای که بزعم قادرست
بر اطعام خلق. بایستی که ایشانرا طعام دهد. چون او طعام نداد ما نیز نهیم
إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما ای مؤمنان إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ○ مگر در گمراهی هویدا
که ما را بمخالفت مشیت میفرمائید. واین سخن از ایشان خطا بود. برای
آنکه خدای بعضی مردم را توانگر ساخته. وبعضی را درویش گذاشته. وبر
ابتلا حکم فرموده که اغنیا از مال خدا فقرا را بهرمند کردانند. پس مشیت
بهانه ساختن. وامر الهی را که بانفاق فرموده فروگذاشتن. خطا وعین
جفاست نظم درویش را خدا بتوانگر حواله کرد. تا کار او بسازد وفارغ کند دلش

ازروی

ازروی بخل اگر نشود ملتفت بوی. فردا بود ندامت واندوه حاصلش وَ
يَقُولُونَ وگویند کافران مَتَىٰ کی است هَٰذَا الْوَعْدُ این موعود شما. یعنی قیام
قیامت وهنگام رستخیز إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ○ اگر هستید راست گویان
مَا يَنْظُرُونَ انتظار نمیبرند ایشان إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ مگر یک
فریاد بگیرد ایشانرا. یعنی نفخهٔ صعقه که بعد از نفخهٔ فزع است
در یابد ایشانرا وَهُمْ يَخِصِّمُونَ ○ وحال آنکه ایشان در آن وقت در سودا
ومعامله. بجدال وخصومت مشغول باشند. ومهم دنیی میسازند که
بیکبار اسرافیل علیه السلام بصور در دمد. وهمه خلق بر جای بمیرند. الا
ماشاء الله فَلَا يَسْتَطِيعُونَ پس نتوانند تَوْصِيَةً وصیت کردن با حاضران
وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ ونه بسوی اهل ایشان که غایب باشند يَرْجِعُونَ ○ باز گردند
یعنی مجال از بازار بخانه رفتن نداشته باشند وَنُفِخَ فِي الصُّورِ وبعد از چهل
سال بدمند در صور دیگرباره فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان مِنَ الْأَجْدَاثِ از گورها
بیرون آمده إِلَىٰ رَبِّهِمْ بسوی پروردگار خود يَنْسِلُونَ ○ می شتابند و در بین
چهل سال کفار را عذاب نباشد. پس چون برانگیخته شوند قَالُوا يَا وَيْلَنَا گویند
ای وای بر ما مَنْ بَعَثَنَا که برانگیخت. یعنی پیدا کرد ما را مِنْ مَرْقَدِنَا از خوابگاه
ما. ملایکه جواب دهند که هَٰذَا اینست مَا وَعَدَ الرَّحْمَٰنُ آنچه وعده کرده بود
خدای از بعث ونشر. وشما میگفتید. متی هذا الوعد وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ ○
وراست گفتند پیغمبران در باب بعث وجز آنچه گفتند. اما شما باور نکردید
إِنْ كَانَتْ نبود این واقعه إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مگر یک نعره که نفخهٔ اخیراست یعنی
بیک نفخه زنده شدند فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان جَمِيعٌ همهٔ ایشان لَدَيْنَا

مُحْضَرُونَ ○ نزدیك ما حاضر شد كانند فَالْيَوْمَ پس امروز لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ
ستم كرده نشود هیچ نفس شَيْئًا چیز برا از جزاء كردار خود. نه از ثواب
ایشان بكاهند. ونه بعقوبتی زیاده از استحقاق دور مانند وَلَا تُجْزَوْنَ
و پاداش داده نشوید ای اهل محشر إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ○ مگر آنچنین برا كه
بودید كه میكردید از خیر و شر إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ بدرستی كه اصحاب بهشت
الْيَوْمَ آن روز فِي شُغُلٍ در كاری باشند فَاكِهُونَ ○ شادمان و نازان و میوه خوران
و لذت كنندكان. و آن كار اقتضاض ابكارست. یا سماع. یا زیارت یكدیگر. یا در
میهمانی خدای بودن. یا مشغولی باشد ایشانرا به تنعم و فارغ باشند از تامل
در همه دوزخیان. و انواع تعذیبات ایشان. یا خدای مشغول كرداند
ایشانرا بچیزی كه فراموش كنند از كسان ایشان كه در دوزخ باشند. چه
یاد كرد ایشان موجب تنغیص عیش است. در بحر الحقایق كوید كه مراد
از اصحاب جنت طالبان بهشتند. كه مقصد ایشان نعیم جنات بوده
حق سبحانه ایشانرا به تنعم مشغول كرداند. و این حال اگرچه نسبت با دوزخیان
از جلایل احوال است نسبت. با طالبان حق بغایة فرود می نماید. و از ینجا
سر اهل الجنة پی توان برد. كویند این آیت نزد شبلی قدس سره خواندند شهقه
زد و بیهوش شد. و چون با خود آمد كفت بیچاركان. اگر دانندی كه از كه مشغول
شده اند. فی الحال در ورطهٔ هلاكت می افتند. در كشف الاسرار از شیخ الاسلام
انصاری قدس سره نقل میكند كه مشغولی بنعمت بهشت از آن عامهٔ مؤمنانست
اما مقربان حضرت از مطالعهٔ شهود. و ملاحظهٔ نور وجود. یك لحظه با
نعیم بهشت نه پردازند نظم روزی كه مرا وصل تو در چنك آید از حال بهشتیان مرا

وربتو

وربتو بصحرای بهشتم خوانند. صحرای بهشت بر دلم تنك آید هُمْ ایشان. یعنی
اصحاب الجنة وَأَزْوَاجُهُمْ و زنان ایشان از اهل دنیا. یا حورا و عینا فِي ظِلَالٍ
در سایهاء قصور. یعنی در مواضع كه از حرارت آفتاب دور عَلَى الْأَرَائِكِ
بر تختهاء آراسته مُتَّكِئُونَ ○ تكیه زدكان باشند. و اتكا بر تخت دلیل
تنعم است لَهُمْ فِيهَا مر ایشانراست در بهشت فَاكِهَةٌ میوه. یعنی انواع ثمره.
وَلَهُمْ و مر ایشانراست مَا يَدَّعُونَ آنچه خوانند و آرزو برند در احقاق از ابن
عباس رضی الله عنه نقل میكند كه هرچه بهشتی اندیشد از اطعمه و اشربه
بی آنكه بزبان آرد. در پیش خود حاضر بیند. و مر ایشانرا باشد سَلَامٌ سلام یعنی
تحیتی میگوید خدای قَوْلًا گفتنی مراد خطاب بی واسطه است كه در گفتن سلام
وقوع یابد مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ ○ از پروردكار مهربان. در معالم از جابر بن عبد
الله رضی الله عنهما نقل میكند. كه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود كه
اهل بهشت در نعیم خود. مستغرق باشند. كه ناكاه نوری بدیشان ساطع
كردد. و چون سر بالا كنند. حضرت عزت كوید. السلام علیكم یا اهل
الجنة بیت سلام دوست شنیدن سعادتست و سلامت. بوصل یار رسیدن
فضیلتست و كرامت وَامْتَازُوا الْيَوْمَ و جدا شوید امروز أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ ○
ای مشركان از موحدان. و ای منافقان از مخلصان. كه شما را بزندان نیستان
میرانند. و ایشانرا ببوستان دوستان میخوانند أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ آیا عهد نكرده ام
با شما يَا بَنِي آدَمَ ای فرزندان آدم أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ آنكه نپرستید شیطان را
یعنی بتانرا بفرمودهٔ شیطان إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی كه او مر شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ ○
دشمنیست آشكارا. و عداوت او باید بر شما بهمه كس ظاهرست وَأَنِ اعْبُدُونِي

عشر

ونه عهد کرده ام که مرا پرستید که دوست شما ام هَذَا این پرستش من صِرَاطٌ
مُسْتَقِيمٌ راهی راستست بهشت وَلَقَدْ أَضَلَّ و بدرستی که کمراه کرد شیطان
مِنْكُمْ از شما ای آدمیان جِبِلًّا كَثِيرًا خلق بسیار را أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ
آیا نیستید شما که تعقل کنید و خود را در دام فریب او نیفکنید هَذِهِ جَهَنَّمُ
این دوزخست الَّتِي آن دوزخی که در دنیی كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ◉ بودید که وعید
کرده میشدید بدان اصْلَوْهَا الْيَوْمَ در آیید بدو امروز بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ
بسبب آنکه بودید که میپوشید حق را و تصدیق انبیا نمیکردید الْيَوْمَ
نَخْتِمُ امروز مهر نهیم عَلَى أَفْوَاهِهِمْ بر دهنهاء ایشان چون انکار میکنند که
مشرک نبوده ایم و تکذیب رسل نکرده ایم و شیطان نه پرستیده ایم وَتُكَلِّمُنَا
و سخن کویند با ما أَيْدِيهِمْ دستهاء ایشان وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ و کواهی دهند پایهاء
ایشان بِمَا كَانُوا بآنچه بودند که در دنیی يَكْسِبُونَ ◉ میکردند و در کشف الاسرار
آورده که چنانچه جوارح اعدا بر افعال بد ایشان کواهی میدهد اعضاء اولیا
بر طاعت ایشان اقامت شهادت کند چنانچه در آثار آورده اند که حق سبحانه
بندهٔ مؤمن را خطاب کند که چه آورده او شرم دارد که عبادت و خیرات
خود بر شمارد حق سبحانه اعضاء ویرا بسخن آرد تا هر یک اعمال خود باز کویند
حتی انامل کواهی دهد بر تسبیحات کما ورد فانهن مسئولات مستنطقات وَلَوْ نَشَاءُ
واکر خواهیم در دنیی لَطَمَسْنَا هر اینه ناپیدا کنیم یعنی رقم محو کشیم عَلَى أَعْيُنِهِمْ
بر چشمهاء ایشان فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ پس پیش کیرند راهی را که در سلوک آن معتاد بودند
فَأَنَّى يُبْصِرُونَ ◉ پس چکونه بینند آنرا وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ و اکر خواهیم مسخ کنیم
ایشانرا و صورتهاء ایشانرا متغیر سازیم عَلَى مَكَانَتِهِمْ بر جایهاء ایشان تا تمام

افسرده

افسرده شوند فَمَا اسْتَطَاعُوا پس نتوانند و قادر نباشند مُضِيًّا بر رفتن از پیش
وَلَا يَرْجِعُونَ ◉ و باز نکردند و نتوانند باز کشتن از عقب یا بصورت اول
باز نروند وَمَنْ نُعَمِّرْهُ و هر کرا عمر دراز دهیم نُنَكِّسْهُ بر کردانیم او را فِي الْخَلْقِ
در آفرینش یعنی قوت او را بضعف بدل کنیم و جوانی او را به پیری أَفَلَا يَعْقِلُونَ
آیا در نمی یابند که هر که بر تنکیس خلق قادر است بر طمس و مسخ نیز قادر خواهد
بود نزد قدرت کارها دشوار نیست کفار مکه کفتند که محمد شاعر است
حق سبحانه رد قول ایشان را میفرماید که وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ و نیاموختیم ما
محمد را شعر وَمَا يَنْبَغِي لَهُ و نشاید مر او را شعر کفتن چه اکر شعر کفتی شبهه بدل فی
در آمدی که قدرت او بر نظم قرآن و افصاح بدان از قوت فطانت ایست که
در شاعری دارد پس حق سبحانه ویرا شعر نیاموخت تا آن شبهه طاری نشود
و هر کاه که آنحضرت بیتی بر سبیل تمثیل ادا فرمودی بر زبان مبارک اش بر وجهی که
از سمت وزن انحراف داشتی جاری شدی چنانچه یک نوبت فرمود که کفی
الاسلام والشیب للمرء ناهیا صدیق اکبر رضی الله عنه فرمود که یا رسول
الله قایل کفته که ع کفى الشیب والاسلام للمرء ناهیا حضرت بهمان
وتیره که نوبت اولی خوانده بود در ثانی تکرار نمود ابو بکر فرمود که اشهد
انک رسول الله و ما علمک الشعر وما ینبغی لک و از کلمات حضرت آنچه
موزون وارد شده ما تند انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب بی تکلف
و قصد بوده إِنْ هُوَ نیست آنچه ما بدو آموختیم إِلَّا ذِكْرٌ مکر پندی و ارشادی
وَقُرْآنٌ مُبِينٌ و کتابی روشن در معانی و حقایق یا روشن کنندهٔ احکام
و حدود که فرستاده ایم لِيُنْذِرَ تا بیم کند قرآن یا محمد بدان مَنْ كَانَ حَيًّا

هر کرا باشد زنده • یعنی عاقل و با فهم • جه غافل و جاهل بمثابهٔ مرده است
یا آنرا که مؤمنست • فی علم الله • جه حیوة ابدی وبقاء سرمدی بایمانست
وتخصیص انذار بمؤمن جهة انتفاع اوست بآن وَيَحِقَّ الْقَوْلُ وواجب
میشود کلمهٔ عذاب عَلَى الْكَافِرِينَ ۝ بر ناکرویدکان • که قرآنرا قبول
نمیکنند أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند ونمیدانند ایشان أَنَّا خَلَقْنَا آنرا که ما آفریده ایم
لَهُمْ برای ایشان مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا از آنجه کردیم ما • وساختیم بی واسطه
وشرکت • ووکالت • یعنی متفرد بودیم بآفرینش آن • میان مردمان مثلیست
که هرکه کاری تنها کند • کوید این مهم من بدست خود ساخته ام • یعنی دیکری
مرا در ساختن آن یاری نداده • اینجا نیز میفرماید که ما آفریدیم برای ایشان
بخود بی مشارکة غیری أَنْعَامًا جهارپایان • جون شتر وکاو • وکوسفند فَهُمْ لَهَا
پس ایشان مر آنرا مَالِكُونَ ۝ ضبط کنندکان اند وبتصرف درآرندکان وَذَلَّلْنَاهَا
ورام کردیم • ورام کردانیدیم انعام را لَهُمْ برای ایشان فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ
پس بعضی از آن مرکوب ایشانست • که بران سواری کنند • جون شتر وَمِنْهَا
يَأْكُلُونَ ۝ واز آنها • بعضی آنست که میخورند • جون کوسفند وَلَهُمْ فِيهَا ومر ایشانرا
در جهارپایان مَنَافِعُ سودهاست • از پشم • وموی • وپوست وَمَشَارِبُ و
آشامیدنیها از شیر أَفَلَا يَشْكُرُونَ ۝ آیا شکر نمیکویند نعمت خدایرا که
انعام آفرید ورام کردانید ومنافع بزرک از هر آنها بدیشان میرساند وَاتَّخَذُوا
وفراکرفتند مشرکان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای آلِهَةً خدایان لَعَلَّهُمْ تا شاید ایشان
يُنْصَرُونَ ۝ یاری کرده شوند • وحال آنست که آن بتان لَا يَسْتَطِيعُونَ
نمیتوانند نَصْرَهُمْ یاری دادن ایشان را • زیرا که جمادند وایشانرا شعور وقدرت

خمس

نیست وَهُمْ وبت پرستان لَهُمْ مر بتانرا جُنْدٌ مُحْضَرُونَ ۝ سپاهی اند حاضر
کرده شده • امروز که نکاهبان ایشان • یا فردا لشکر ایشانند که با ایشان
حاضر شوند در دوزخ فَلَا يَحْزُنْكَ پس باید که ترا اندوهناک نکرداند قَوْلُهُمْ
سخن ایشان که نسبت با حق سبحانه میکویند • از اتخاذ اولاد • وشرکاء • یا در
بارهٔ تو میکویند از نسبت بسحر • وشعر إِنَّا نَعْلَمُ بدرستی که میدانیم مَا يُسِرُّونَ
آنجه نهان میدارند از حقد وبغضا وَمَا يُعْلِنُونَ ۝ وآنجه آشکارا میکنند •
از کلمات کفر • وجزا خواهیم داد ایشانرا بران سبب آشکار ونهان هرجه کفتی وکردی
جزا دهد تو دانای آشکار ونهان • آورده اند که عاص بن وایل یا ابو جهل
واشهر آنست که ابی بن خلف قدری استخوان کهنه در دست مالیده • بمجلس حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم آورد • وبعضی از صنادید قریش حاضر بودند • کفت
کیست آنکه این اجزای متفرق واعضاء متمزق را جمع ساخته دیکر باره زنده کرداند
حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه فرمود که آفریدکار این را بقیامت
برانکیزد • وترا زنده کرداند • وبدوزخ برد • واین آیت نازل شد أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ
آیا ندید وندانست ابی أَنَّا خَلَقْنَاهُ آنرا که ما آفریده ایم اورا مِنْ نُطْفَةٍ از آب
منی • وآنرا علقه ساخته • ومرتبه مرتبه • ترقی داده • تا در بطن ام جنین شده
وبیرون آمده • واز طفولیة به بزرکی رسیده • وسخن کوی ودلیر کشته فَإِذَا هُوَ
پس آنکاه او خَصِيمٌ مُبِينٌ ۝ جدال کننده ایست هویدا • بمقام جدل درآمد وَ
ضَرَبَ وبزد لَنَا مَثَلًا برای ما مثلی • یعنی امری عجیب آورد • واستخوان کهنه را در
دست مالید • وخاک ساخته بر باد داد وَنَسِيَ خَلْقَهُ وفراموش کرد آفریدن ما
مر اورا قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ کفت کیست که زنده کرداند استخوانهارا وَهِيَ

رَمِيمٌ ⊙ وحال آنکه او بوده وتباه کشته باشد بی کوشت وپوست وعروق
واعصاب قُلْ بکوای محمد يُحْيِيهَا الَّذِي زنده کرداند آنرا کسی که بقدرت بر کمال أَنْشَأَهَا
بیافریدآنرا أَوَّلَ مَرَّةٍ نخست بار وازعدم بوجود آورد وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ واوبهمه
آفریدها عَلِيمٌ ⊙ داناست نتفاصیل مخلوقات رامیداند واجزاء اشخاص را در
درحال تفرق وتبدد میشناسد وبرجمع وانضمام آن قادرست الَّذِي جَعَلَ آن
خدایی که آفرید وپیدا کرد لَكُمْ برای شما مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ ازدرخت سبز نَارًا
آتشی فَإِذَا أَنْتُمْ بس آنجا شما مِنْهُ ازان درخت تُوقِدُونَ ⊙ مى‌افروزید آتش را
در اغلب مواضع ازبادیهٔ عرب دو درختست مرخ وعفار شاخی از عفار بر مالند
آتش بیرون می آید حق سبحانه فرمود که آنکه قادرست بر احداث آتش از درختی
سبز که درو مائیة ایست متضادّه با جوهر نار هر اینه قادر باشد بر اعادهٔ طراوت
در چیزی که تر وتازه بوده باشد وخشك شده أَوَلَيْسَ آیا نیست الَّذِي خَلَقَ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آنکسی که بیافرید آسمانها و زمین را بابزرکی اجرام ایشان
بِقَادِرٍ توانا عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ بر آنکه بیافریند مِثْلَهُمْ مانند ایشان با اجسام
صغیره واجرام حقیره بَلَىٰ آری هست قادر بران وَهُوَ الْخَلَّاقُ واوست
بسیار خلق الْعَلِيمُ ⊙ دانا بکیفیة احوال مخلوقات إِنَّمَا أَمْرُهُ جزین نیست
که شان او إِذَا أَرَادَ جون خواهد شَيْئًا آفریدن چیزی أَنْ يَقُولَ آنست که
کوید لَهُ مر ورا که بحکم من كُنْ بباش فَيَكُونُ ⊙ پس بباشد نزد بعضی تمثیلست
مر تأثیر قدرت را در مراد الله بامر مطاع مر مطیعی را در حصول مأموربه بی امتناع
ودر تفسیر کبیر کفته که مراد ازین سخن سرعت نفاذ امرست در تکوین اشیا
بر اسرع وجهی که ممکن باشد نه تکلّم بدین کلمه وکویند این کلمه علامتست

که جون ملایکه بشنوند دانند که چیزی حادث خواهد شد **بیت**
حرفیست کاف ونون ز طوامیر صنع او وزقاف تا بقاف بران حرف کشته دال
فَسُبْحَانَ الَّذِي پس پاکی وبی عیبی آنکسی راست که بی شبهه بِيَدِهِ بدست اقتدار اوست
مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ پادشاهی همه چیزها وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ⊙ وبدو باز کردیده میشوید
برای مکافات اعمال وعدهٔ دوستانست ووعید دشمنان که اینانرا اشد العقابست
وآنانرا طوبى لهم وحسن مآب سُورَةُ الصَّافَّاتِ مِائَةٌ وَاثْنَانِ وَثَمَانُونَ آيَةً
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ⊙ وَالصَّافَّاتِ بحق فرشتکان صف برکشیده در
مقام عبودیت صَفًّا صف برکشیدنی فَالزَّاجِرَاتِ پس راندکان یعنی شیاطین را
از استراق سمع زَجْرًا راندنی فَالتَّالِيَاتِ پس خوانندکان ذِكْرًا وحی خدا بر انبیا
حق سبحانه سوکند یاد میکند بملایکه در صف ایستاده میان هوا تا بهرچه
فرمان رسد قیام نمایند تا بغازیان که صفها جهاد برکشند یا بمؤمنان
که در صف جماعة بایستند یا بعلما که در صف افاده بصفت افاضه قایم باشند
یا بمرغان که در جو هوا صف زنند اکر مراد ملایکه اند پس زاجرات هم ایشان
باشند سحاب را میرانند وتالیانند که پیوسته به تسبیح وتحمید الهی اشتغال دارند
واکر جمع غزاة اند زجر ایشان راندن اسبان باشد یا طرد دشمنان وتلاوت
ایشان اداء تکبیر وتهلیل واکر مؤمنانند بانوار خدمت زاجر دیوانند ودر
اثناء نماز تالی قرآنند واکر اهل علمند زجر میکنند از کفر وفسق بدلیل وحجت و
بر خلق میخوانند احکام شریعت واکر مرغانند بکفتن ذکر خداوند انواع آفات از
خود میرانند صاحب تأویلات فرموده که سوکند میخورد بنفوس سالکان
طریق توحید که در موقف مشاهده صف برکشیده دواعی شیطان ونوا

شهوات نفسانی را زجر مینمایند • و بانواع ذکر لسانی یا قلبی یا سری • یا روحی
بحسب احوال خود اشتغال میفرمایند • و در بحر الحقایق آورده • که صافات
ارواح اند و زاجرات الهامات ربانی که زاجرند عوام را از مناهی و خواص را
از رؤیة طاعات • و اخص را از التفات بکونین • و تالیات نفوس ذاکره که
بحکم • من احب شیئا اکثر ذکره • همواره بیاد حق سبحانه کذرانند نظم ای یاد تو ام مونس
جان در همه حال • بی ذکر تو آرام دلم هست محال • جز فکر ثنای تو ندارم شب و روز
جز نامهٔ حمد تو نخواهم مه و سال • آورده اند که کفار مکه بر سبیل تعجب میکفتند
که محمد همه خدایانرا بایک خدای آورده است • حق سبحانه درین آیات قسم یاد کرد
که إِنَّ إِلَٰهَكُمْ بدرستی که خدای شما در ذات خود لَوَاحِدٌ یکی است • یکانه و یکتا
رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدکار آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و پروردکار آنچه میان
ایشانست وَرَبُّ الْمَشَارِقِ و آفریننده مشرقهاء کواکب • چه هر کوکبی را مشرقیست
که از انجا طلوع کند • یا مراد مشارق آفتابست که هر روز از ایام سنه از مشرقی
دیکر ظهور نماید • و مغاربرا و نیز مختلفست هر روز بمغربی دیکر مختفی شود • و
بذکر مشارق اکتفا کرد • از ایراد مغارب • اکتفاء باحد الضدین إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا
بدرستی که ما بیاراستیم آسمان نزدیکتر را • یعنی بکرهٔ زمین اقربست بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ
بآراستن ما ستارکان را و حفص باضافت خواند یعنی بیاراستیم آسمان دنیی را
بآرایش کواکب • در کشاف آورده که مراد اشکال مختلفهٔ ایشانست • چون
هیئات ثریا • و بنات النعش • و جبار • و غیر آن از اشکال چهل و هشت کانه که
بر نفس منطقه • و شمال • و جنوب آنست وَحِفْظًا و نکاه داشتیم آسمانرا نکاه
داشتنی مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ از برامدن هر دیوی مَارِدٍ ○ سرکش و نافرمان برو

لَا يَسَّمَّعُونَ ○ نمیشنوند • یعنی طاقت شنودن و کوش فرا نهادن ندارند •
إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ بسوی سخنان کروه بلندتر • یعنی اشراف ملایکه که مطلع اند
بر بعضی از اسرار لوح و با یکدیکر میکویند وَيُقْذَفُونَ و انداخته میشوند دیوان
یعنی بر ایشان می افکنند شهب را • یا رانده میشوند مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ○ از هر طرفی
که قصد صعود بر آسمان میکنند دُحُورًا راندنی وَلَهُمْ و مر دیوانراست عَذَابٌ
وَاصِبٌ ○ عذابی سخت در آخرت • یا پیوسته در دنیی • و ایشانرا قوت استماع
کلام ملایکه نیست إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ مکر کسی که دربرباید یک ربودن • یعنی
بدزدد سخنی از فرشته فَأَتْبَعَهُ پس از پی در آید اورا شِهَابٌ ثَاقِبٌ ○ کوکبی
روشن • یا آتشی سوزنده • و مرجوم را متأذی سازد • یا بسوزد • و ایشان برجوم
منزجر نشده • باز قصد فلک کنند • آورده اند که رکانة بن زید و ابو الاشد
که منکران بعث • و حشر بودند • همواره دعوی بطش و قوت میکردند • و
میان قریش از روی تصلف و تکلف علم مباهات می افراختند • حق سبحانه
آیة فرستاد که فَاسْتَفْتِهِمْ بپرس از مشرکان مکه که آفریدکار أَهُمْ أَشَدُّ
آیا ایشان سختترند خَلْقًا از روی آفرینش أَمْ مَنْ خَلَقْنَا یا آنکه ما آفریده ایم از ملایکه
و آسمان و زمین • و کواکب • و مشارق • و شهب إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ بدرستی که پدر ایشانرا
مِنْ طِينٍ لَازِبٍ ○ از کلی چفسیده • پس مادهٔ اصلی ایشان کلست • و آن حاصل
شود از انضمام جزء مائی • باجزاء ارضی • مراد ازین کلام اثبات معادست • ورد
استحالهٔ ایشان مرانرا • چه اکر استحاله بجهت عدم قابلیت ماده ایست • ماده
باقیست • و قابل انضمام • و اکر بسبب عدم قدرت فاعلست • کسی که بر خلق این اشیا
که مذکور شد • قادر باشد • هر اینه بر ضم این اجزا و اعادهٔ حیاة قادر خواهد بود

چه قدرت صفت ذاتیست هرگز متغیر نشود. و نسبت بهمه مقدورات یکسان
بود. پس هرگاه که خورشید قدرت از افق ارادت طلوع نماید. ذرات مقدورات
در هوای ابداع. و فضای اختراع بجلوه در آیند کاینات ز عدم سوی وجود آمده
در معالم آورده که گمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم چنان بود که هر که قرآن
بشنود بدان بگرود. مشرکان شنیدند و بآن استهزا کردند. پیغمبر ازین حال
متعجب شد آیة آمد بل برای قطع کلام اول است. و در زاد المسیر بمعنی دع داشته
یعنی بگذار کلام کفار را و دست بدار عجبت شگفت داشتی تو از ناگرویدن ایشان
بقرآن ویسخرون و ایشان سخریة میکنند بآن. یا تعجب داری که با وجود قدرت
الهی چرا انکار بعث میکنند. و ایشان افسوس میدارند از تعجب تو واذا ذکروا
و دأب ایشان آنست که چون پند داده شوند به چیزی لا یذکرون ○ یاد نکنند
آنرا. و بدان پند پذیر نشوند واذا رأوا و چون به بینند آیة معجزهٔ که دلیل
مقالتست. چون انشقاق قمر یستسخرون ○ یکدیگر را بسخریة میخوانند وقالوا ان هذا
وگویند نیست این که ما دیدیم الا سحر مبین ○ مگر جادویی هویدا ائذا متنا
آیا چون بمیریم ما وکنا ترابا و باشیم خاک وعظاما و استخوانهای بی گوشت و پوست
ءانا لمبعوثون آیا ما برانگیختگان باشیم اوآباؤنا الاولون ○ و پدران نخستین ما
قل بگوای محمد نعم آری برانگیخته شوید با پدران وانتم داخرون و حال آنکه شما
خوار و بی مقدار باشید. و هرگاه که قیامت در آید فانما هی پس جز آن نیست که
آن زجرة واحدة یک راندن بود. یعنی یک نفخه که در دمند فاذا هم پس آنجا
زنده شده. و از قبر بر آمده ینظرون می نگرند وقالوا و میگویند یا ویلنا ای
وای بر ما هذا یوم الدین اینست روز پاداش که ما را وعده میدادند ملائکه

گویند آری هذا یوم الفصل اینست روز حکم. یا روز جدا کردن نیکان از بدان
الذی کنتم به آن روزی که بودید شما که بآن تکذبون ○ تکذیب
میکردید و باور نمی داشتید. پس از حق سبحانه فرمان بملائکه که احشروا الذین
ظلموا جمع کنید و بهم آرید آنانرا که ستم کردند بر خود بشرک وازواجهم و
اشباه ایشانرا. یعنی بت پرست را با بت پرست. و ستاره پرست را ستاره پرست
و علی هذا. یا قرینان ایشان از دیوان. یا زنان ایشان که کافره بوده اند. و
گویند مراد از ظلمه ستمکارانند بر خلق بجور و بر خود بگناه. و حشر آنست که
ایشانرا در موقف بدارند. با امثال ایشان. چنانچه زانی را با زانی و خمار را با
خمار. یا با عوان ایشان از ملازمان و مددکاران بر ظلم. در قوت القلوب آورده
که یکی از عبد الله مبارک قدس سره پرسید که من خیاطم. و احیانا از برای
ظلمه جامه میدوزم. ناگاه از اعوان ایشان نباشم. ابن مبارک فرمود که
نی تو از اعوان نیستی. بلک از ظالمانی. اعوان ظلمه آنها اند که سوزن و رشته
بتو میفروشند بیت یار ظالم مباش تا نشوی. روز حشر از شمارهٔ ایشان. و اوضح آنست
که این ظلمه مشرکانند. بدلیل آنکه میگوید حشر کنید ایشانرا وما کانوا
یعبدون و آنچنین را که بودند که پرستش میکردند من دون الله بجز خدای از اصنام
و غیرها. یا ابلیس و لشکر او. و این عامیست اختصاص یافته بآیت. ان الذین سبقت
لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون فاهدوهم پس بخوانید ظلمه و معبودان
ایشانرا. یا دلالت کنید الی صراط الجحیم براه دوزخ وقفوهم و چون روی
بدوزخ آرند. باز دارید ایشانرا در موقف. یا بر پل صراط انهم مسئولون
بدرستی که ایشان پرسیده شدگان خواهند بود. یعنی ایشانرا از عقاید

واعمال ایشان خواهند پرسید بجهة نهادتی توبیخ وتقریع ودیگر ایشانرا
گویند مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ ○ چیست شما راکه یاری نمیدهید یکدیگررا
وازحبس موقف خلاص نمیکنید ایشان جواب ندهند وحق سبحانه گوید
باملایکه که ایشان یکدیگررا نصرت ندهند بَلْ هُمُ الْيَوْمَ بلکه ایشان امروز
مُسْتَسْلِمُونَ ○ گردن نهادگانند وازروی عجز منقاد شدگان وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ
ودر موقف روی آرند بعضی ازیشان عَلَى بَعْضٍ بر بعضی دیگر یعنی رؤسا قوم
وضعفۀ ایشان يَتَسَاءَلُونَ ○ ازیکدیگر میپرسند که این چه حالتست که
مارا پیش آمده یا سرزنش میکنند مر یکدیگررا قَالُوا گویند اتباع مر رؤساء قوم را
که إِنَّكُمْ بدرستی که شما كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا بودید که در می آمدید بما
عَنِ الْيَمِينِ از روی نصیحت ونیکخواهی ویمن برعم شما یا از قوت وقهر یا از طرف
سوگند یعنی قسم یاد میکردید که دین حق اینست که ما شما را بدان میخوانیم
قَالُوا گویند رؤسا در جواب ایشان که نه چنین است بَلْ لَمْ تَكُونُوا بلکه نبودید
شما مُؤْمِنِينَ ○ گرویدگان یعنی شما بر راه راست نبودید که ما شما را گمراه کرده
باشیم وَمَا كَانَ ونبود لَنَا مارا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بر شما هیچ قوتی وقدرتی
که باکراه واجبار شما را بضلالت دعوت نموده ایم بَلْ كُنْتُمْ بلکه بودید شما
بنفس خود قَوْمًا طَاغِينَ ○ گروهی از اندازه درگذشتگان فَحَقَّ عَلَيْنَا پس واجب
شد بر همه ما قَوْلُ رَبِّنَا سخن پروردگار ما که کلمة العذاب است إِنَّا لَذَائِقُونَ
بدرستی که ما چشندگانیم عذابرا درین روز فَأَغْوَيْنَاكُمْ ماشما را
دعوت کردیم بگمراهی بجهة آنکه إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ ○ ما بودیم گمراهان نه
که شما نیز مثل ما باشید ودر مثلست که خرمن سوخته خرمن سوخته

عشر

طلبد

طلبد بیت من مستم وخواهم که توهم مست شوی تا همچو من سوخته ازدست شوی
حق سبحانه فرمود فَإِنَّهُمْ پس به تحقیق تابعان ومتبوعان يَوْمَئِذٍ آن روز
فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ○ در کشیدن عذاب انباز ان باشند چنانچه در معاصی
شریک بوده اند إِنَّا كَذَلِكَ بدرستی که ما همچنین نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ○ میکنیم با مشرکان
إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ هستند که چون ایشانرا گویند
که بگویید لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ یعنی کلمهٔ توحید بزبان رانید يَسْتَكْبِرُونَ
سرکشی مینمایند از گفتار آن یا تکبر میورزند بر داعی خود وَيَقُولُونَ
ومیگویند أَئِنَّا آیا ما لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا ترک کنندگانیم عبادت خدایان خودرا
لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ ○ برای شاعری پوشیده عقل یعنی بسخن او ترک عبادت اصنام نکنیم
کفار حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم بشعر وجنون نسبت میکردند
حق سبحانه میفرماید که بَلْ جَاءَهُمْ نه چنین است که ایشان میگویند بلکه
آمد محمد بدیشان بِالْحَقِّ براستی ودرستی وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ ○ وتصدیق کرد پیغمبرانرا
که پیش از وبودند إِنَّكُمْ بدرستی که شما ای کافران لَذَائِقُو الْعَذَابِ الْأَلِيمِ
هراینه چشندگانید مر عذابی دردناک را در دوزخ بسبب شرک وتکذیب
وَمَا تُجْزَوْنَ وپاداش داده نخواهید شد إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ○ مگر جزای
آنچیزرا که هستید که عمل میکنید إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ لیکن بندگان خدای الْمُخْلَصِينَ ○
پاک کرده شدگان از الواث شک وشرک جزاء ایشان مضاعف خواهد بود
أُولَئِكَ آن گروه بندگان مخلص لَهُمْ مر ایشانراست رِزْقٌ مَعْلُومٌ روزی
دانسته شده یعنی ظاهر نه پوشیده یا معلوم است خصایص او از دوام وبقا
ولذت محض فَوَاكِهُ وآن رزق میوه هاست از هر گونه تر وخشک وَهُمْ مُكْرَمُونَ

خمس

عشر

وایشان نواختکانند فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بهشتهاء با نعمت وناز عَلَىٰ سُرُرٍ بر
تختهاء آراسته مُتَقَابِلِينَ ۝ روی در روی یکدیکر تا بدیدار هم شاد وخرم باشند
یُطَافُ کردانیده میشود عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی ساقیان بهشت بر سر ایشان میکردانند
بِكَأْسٍ جامی پر مِنْ مَعِينٍ از خمر ظاهر شده بر چشمها یا جاری از چشمها بَيْضَاءَ
خمری سفید که بیاض او از شیر بیشتر باشد لَذَّةٍ با لذت وخوش خوار لِلشَّارِبِينَ
مر آشامندکانرا لَا فِيهَا نیست دران شراب غَوْلٌ آفتی وعلتی که بر خمر دنیی مترتب است
جون فساد حال وذهاب عقل وصداع وجز آن وَلَا هُمْ عَنْهَا ونه اند بهشتیان
که ازان شراب يُنْزَفُونَ ۝ مست شوند وخرد وفهم ایشان زایل کردد
وَعِنْدَهُمْ ونزدیک ایشان یعنی در منازل ایشان قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ کنیزکان
فرو داشته جشم باشند یعنی در غیر شوهران ننکرند عِينٌ فراخ چشمان كَأَنَّهُنَّ
کویا ایشان بَيْضٌ مَكْنُونٌ ۝ بیضهاء پوشیده اند تشبیه میکند حورانرا
در ملایمت وپاکی وخوش رنکی به بیضهٔ نعامه جه مقرر هست که شترمرغ
بیضه را به پر خود بپوشد تا غبار بران ننشیند وبیضهٔ ایشان سفیدی باشد
مختلط باندک صفرتی واحسن الوان ابدان نزد عرب آن بوده فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ
پس روی آوردند بر خی از بهشتیان عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیکر يَتَسَاءَلُونَ ۝ می پرسیدند
از احوال دنیی وماجرای ایشان با دوست ودشمن قَالَ قَائِلٌ کوید کوینده مِنْهُمْ
از اهل بهشت مر یاران خود را که إِنِّي بدرستی که من بوقتی که در دنیی بودم كَانَ
لِي بود مرا قَرِينٌ ۝ یاری وهمنشینی که منکر بعث بود مقاتل کوید اینان دو برادر بودند
که در سورة الكهف ذکر ایشان هست یهودا مؤمنست واو کوید با بهشتیان
که مرا برادری بود فطروس که در دنیی سرزنش کنان يَقُولُ میکفت أَإِنَّكَ

لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ ۝ آیا تو از باوردارندکانی مر حشر را أَإِذَا مِتْنَا آیا جون بمیریم
وَكُنَّا تُرَابًا وکردیم خاک وَعِظَامًا واستخوانهاء کهنه أَإِنَّا لَمَدِينُونَ
آیا ما پاداش دادکان باشیم یعنی ما را زنده کنند وپاداش دهند قَالَ کوید
یهودا مر اهل جنة را که هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ ۝ آیا شما دیده ورانید یعنی
می بینید اهل دوزخ را مراد آنست که به بینید دوزخیانرا تا حال برادر مرا معلوم
کنید که در کدام درکه است وبجه نوع عذابی مبتلا شده بهشتیان
کویند تو اورا نیکو میشناسی فرونکر بدوزخ فَاطَّلَعَ پس فرونکرد یهودا فَرَآهُ پس
به بیند فطروس را فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ ۝ در میانهٔ دوزخ قَالَ کوید یهودا با او که
ای فطروس تَاللَّهِ إِنْ كِدْتَ بخدای که به تحقیق نزدیک بودی که از راه اضلال
لَتُرْدِينِ هلاک کردانی مرا بوسوسه واز راه ببری وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي واکر نه
بخشش پروردکار من بودی که مرا بحق راه نمود واز فتنهٔ تو نکاه داشت لَكُنْتُ
هر اینه بودمی مِنَ الْمُحْضَرِينَ ۝ از حاضر کشتکان با تو در دوزخ پس یهودا با
فرشتکان کوید جنانجه برادر او شنود أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ آیا ما نیستیم مردکان
در بهشت یعنی نه که جاوید خواهیم بود ونخواهیم مرد إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَىٰ
مکر مردن نخستین در دنیی وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ونیستیم ما از عذاب کرده
شدکان فرشتکان کویند بلی هرکز نمیرید ومعذب نشوید کوید إِنَّ هَٰذَا
بدرستی که این نعمت وخلود وایمنی از عذاب لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ او رستکاری
بزرکست لِمِثْلِ هَٰذَا از برای مثل این نعمتها فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ ۝ پس باید
که عمل کنند عمل کندکان نه برای مال وجاه دنیی که بر شرف زوال وصدد
انتقال است نظم کر بار کشی بار نکاری باری ورکار کنی برای یاری باری

ورروی نجاك را خواهی مالید. برخاك ره طرفه سواری باری. آنکه حق سبحانه
میگوید اَذَٰلِكَ آیا آنچه مذکور شد از نعم بهشتیان خَیْرٌ بهتر است نُزُلًا ◉
از روی نزل وپیکش اَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ یا درخت زقوم. وآن درختیست درولایة
تهامه که برگهاء خرد دارد. ومیوهٔ او بغایة منتن وتلخ است. حق سبحانه
درختی راکه ثمرهٔ آن نزل دوزخیان باشد. وباکراه بدیشان خواستد بدین اسم
مسمی کردانید. وفرمود که اِنَّا جَعَلْنَاهَا بدرستی که ماکردانیدیم درخت
زقوم را فِتْنَةً محنت وعذاب لِلظَّالِمِينَ ◉ مر ستمکارانرا در آخرت یا ابتلا
وامتحان مریشانرا در دنیا. چه ایشان بعد از آنکه شنودند که زقوم درمیان
دردوزخ کفتند این چگونه تواند بود. وحال آنکه آتش آهن را میگذارد ونداند
که آنکه قادرست برخلق حیوانات آتشی. چون سمندر تواناست بر آفریدن
شجر در آتش. وحفظ آن از احراق. در معالم آورده که ابن الزبعری صنادید قریش را
گفت محمد مارا میترساند بزقوم. وآن بلغت بربر وافریقیه مسکه وخرما را
گویند. ابوجهل برخاست واکابر عرب را بخانه آورده کنیزك خود را گفت.
زقمینا. یعنی قوم ده مارا. کنیزك زبد وخرما آورد. ابوجهل گفت بخورید
که این زقومیست که محمد مارا بدان وعید میکند. حق سبحانه آیة فرستاد
که زقوم آن نیست که ایشان کمان میبرند اِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ بدرستی که آن
درختیست که بیرون می آید فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ در قعر دوزخ. وشاخهای آن بلند
شده بسایر درکات میرسد طَلْعُهَا خوشهٔ آن درخت كَأَنَّهُ کویا که او
رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ سرهاء دیوانست. یعنی در زشتی وهولناکی وکویند شیاطین
مارهاء قبیح پرهولست. وکفته اند سنکهاء سیاه بود در حوالی مکه که رءوس

الشیاطین

الشیاطین میکفتند فَإِنَّهُمْ پس دوزخیان لَآكِلُونَ مِنْهَا خورنده اند از ان
درخت فَمَالِئُونَ پس پر کننده اند مِنْهَا الْبُطُونَ از ان شکمها را از غایت
جوع یا بخورانند ایشانرا باکراه ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ پس بدرستی که دوزخیانرا عَلَيْهَا
برخوردن آن لَشَوْبًا آمیختنی است مِنْ حَمِيمٍ از آب کرم. چنان آبی که امعارا
پاره کند. یعنی چون زقوم بخورند آب حمیم. بربالای آن بدیشان دهند. تا با زقوم
آمیخته کردد ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ پس بدرستی که بازکشت ایشان. بعد از اکل زقوم
وشرب حمیم لَإِلَى الْجَحِيمِ بسوی دوزخست. وآنها پیشکش وماحضر بوده إِنَّهُمْ
بدرستی که ایشان أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ یافتند پدران خود را ضَالِّينَ کمراهان
فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ پس ایشان بر پیهاء ایشان يُهْرَعُونَ ◉ میشتابند. یعنی پیروی
ایشان میکنند وَلَقَدْ ضَلَّ وبدرستی که کمراه شدند قَبْلَهُمْ پیش از قوم تو
أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ ◉ پیشتر پیشینیان چون قوم نوح. وعاد. وثمود وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا
وبتحقیق ما فرستادیم فِيهِمْ درمیان ایشان مُنْذِرِينَ ◉ بیم کنندکان. یعنی
پیغمبران که ایشانرا از عذاب ما بترسانیدند. وایشان قبول نکردند فَانْظُرْ
كَيْفَ كَانَ پس درنکر که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ ◉ آخر کار بیم کرده
شدکان. یعنی عذاب وعقوبة بدیشان فرود آمد إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ مکر بندکان
خدای الْمُخْلَصِينَ ◉ پاك کرده شدکان که بانذار منتفع کشتند وَلَقَدْ نَادَانَا
نُوحٌ وبتحقیق بخواند مارا نوح. وهلاك قوم خود درخواست. وما اجابت
کردیم فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ ◉ پس نیك اجابت کنندکانیم ما. که غرق کردیم
کفار قوم اورا بطوفان وَنَجَّيْنَاهُ ونجاة دادیم اورا وَأَهْلَهُ وکسان اورا
مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ◉ از اندوه بزرك که غرقست. یا از آزار قوم وَجَعَلْنَا

ذُرِّيَّتَهُ وساختيم فرزندان سه كانه اورا هُمُ الْبَاقِينَ ◉ ايشانرا باقيان
ازجهة نسل تا قيامت • جه درخبرست كه اهل سفينه غير سام • وحام
ويافث • وزنان ايشان كس نماند وتمام انام ازنسل ايشانند • سام پدر عرب
وفارس وروم است • ويافث پدر ترك وخزر وسقلاب • وحام پدر هند
وحبش وبربر وَتَرَكْنَا وباقى كذاشتيم عَلَيْهِ بر نوح ثناء نيكو فِي الْآخِرِينَ
درميان پسينيان • يعنى امت محمد صلى الله عليه وسلم • يا آنرا بكذاشتيم كه
امتان آخرين ميكويند سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ سلام بر نوح فِي الْعَالَمِينَ ◉ درميان
عالميان قولى آنست كه اين ابتداء كلاميست خداى سلام ميكويد بر نوح عليه
وعلى نبينا وعلى جميع الانبياء الصلوة والسلام • وميفرمايد كه إِنَّا كَذَٰلِكَ
ما همچنين كه نوح را جزا داديم نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ◉ پاداش ميدهيم نيكوكارانرا
إِنَّهُ بدرستى كه نوح مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندكان كرويده ماست
ثُمَّ پس از دعاء نوح أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ ◉ غرقه كردانيديم ديكرانرا • يعنى كافران
قوم اورا وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ وبدرستى كه از پيروان نوح لَإِبْرَاهِيمَ ابراهيم است
يعنى در اصول شرع وطريق توحيد پى رو او بود • ودر لباب از فراء رحمه الله
نقل ميكنند كه ضمير عايد بحضرت رسالت صلى الله عليه وسلم كنايت
غير مذكور • وابراهيم صلوات الله على نبينا وعليه اكرچه بصورت سابق بوده
اما بمعنى متابع اوست • زيراكه مجبون پى روان بفضل وى معترف كشته
ودين اورا ستوده • وبراى او دعا كفته كه • ربنا وابعث فيهم رسولا منهم الآية
نظم پيش از تو آمدند بسى انبيا وتو • كر آخر آمدى همه را پيشوا توبى • خوان خليل هست
نمكدان خوان تو • بر خوان اصطفا نمك انبيا توبى إِذْ جَاءَ رَبَّهُ ياد كن كه ابراهيم

آمد پروردكار

آمد پروردكار خودرا بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ◉ بدلى پاك از علايق • يا خالى از محبة دنيا
يا فارغ از محنت اغيار • يعنى روى نهاد بدركاه عزت با دلى از تعلقات كونين
رسته • واز حظ نفس وآرزوى طبع واپرداخته إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ وياد كن
جون كفت ابراهيم مر پدر خودرا مَاذَا تَعْبُدُونَ اين جه جيزست كه
ميپرستيد أَئِفْكًا آيا از روى دروغ آلِهَةً خدايانرا دُونَ اللَّهِ جز خداى تُرِيدُونَ
ميخواهيد فَمَا ظَنُّكُمْ پس جيست كمان شما بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ◉ به پروردكار
عالميان كه شمارا عذاب نكند • بر آنكه پرستش او كه استحقاق عبادت دارد
ترك نموده • غير اورا ميپرستيد • قوم سخن ابراهيم را اين جواب دادند كه
فردا عيد ماست • وبصحرا بيرون خواهيم شد • امروز طعامها ميپزيم • وپيش
حوالى بتان ميكذاريم • تا جون از صحرا باز كرديم • به بتخانه در آمده برسم
تبرك آن اطعمه را قسمت كنيم • تو بيا ومجمع مارا تماشا كن • واز آنجا با ما
به بتخانه آى • تا زيب وزينت اصنام وهيأت واشكال ايشان را مشاهده
كنى • وميدانيم كه بعد از تفرج ايشان • زمان ملامت در خواهى بست
ومارا در پرستش ايشان معذور خواهى داشت بيت كو نى كه جرا زعاشقى رنجورى
تو روى بتم نديده معذورى • ابراهيم على نبينا وعليه الصلوة والسلام
جواب نداد • وروز ديكر پدر ويارا ن وى كفتند اى ابراهيم بيا تا برويم
فَنَظَرَ پس در نكريست نَظْرَةً نكريستنى فِي النُّجُومِ در ستاركان • ومواقع و
اتصالات وانصرافات ايشان مشاهده كرد • يا در كتابى كه علم نجوم
در وبود نكريست • وجون قوم او علم نجوم ميورزيدند • هم از علم ايشان
با ايشان سخن فرمود فَقَالَ پس كفت إِنِّي سَقِيمٌ من بيمارم • يعنى استدلال

خود آزرده كرده
صح
خمس

میکنم بآنکه مرا طاعون درخواهد یافت. آن کروه از طاعون بدبردند فَتَوَلَّوْا
عَنْهُ پس بر کشتند از و مُدْبِرِينَ ● روی کرداندکان از خوف آنکه جوز طاعون
از امراض معدیه است. ناکاه بدیشان سرایت نکند. جون قوم ابراهیم را کذاشته
بصحرا رفتند آنحضرت روی به بتخانه نهاد فَرَاغَ پس پنهان باز کشت إِلَى
آلِهَتِهِمْ بسوی بتان ایشان دید آراسته. وخوانهاء طعام در پیش ایشان نهاده
فَقَالَ پس کفت از روی استهزا أَلَا تَأْكُلُونَ ● آیا نمیخورید این طعامها
وجون جوابی نشنید. از روی تهکم دیکر باره کفت مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ
شما را که سخن نمیکویید. ومرا جواب نمیدهید فَرَاغَ عَلَيْهِمْ پس پنهان درآمد
بدیشان. و بزد بتان را ضَرْبًا زدنی بِالْيَمِينِ بقوتی تمام یا بدست راست. یا
بسبب سوکندکه خورده بود و فرموده که. تالله لاكيدن اصنامكم
القصه ابراهیم علی نبینا وعلیه السلام بتان را پاره پاره کرد. جنانجه
انبیا کذشت. ونمرودیان از عیدکاه به بتخانه درآمده. وصورت حال مشاهده
کرده. دانستندکه کار ابراهیم است فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ پس روی آوردند بسوی او
يَزِفُّونَ ● شتاب میکردند. تا او را کرفته نزد نمرود آوردند. و بعد مباحثه
بسیار که شمه از ان سبق ذکر یافته قَالَ کفت ابراهیم أَتَعْبُدُونَ آیا میپرستید
مَا تَنْحِتُونَ آنجه میتراشید از سنک وجوب بدست خود وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ
وخدای آفریده است شما را وَمَا تَعْمَلُونَ ● وآنجه شما میکنید بدستهاء
خود. ودرین آیت دلیل هست بر آنکه افعال بندکان مخلوق حضرت پروردکار است
وجون ابراهیم ایشانرا الزام کرد قَالُوا ابْنُوا کفتند نمرود وخواص او که
بنا کنید لَهُ برای سوختن ابراهیم بُنْيَانًا بنایی وازهیزم پر ساخته آتش

دران زنید فَأَلْقُوهُ پس دراف‍کنید او را فِي الْجَحِيمِ در آتش سوزان فَأَرَادُوا پس
خواستند نمرودیان بِهِ بابراهیم كَيْدًا دستانی و فتنه که او را بسوزانند
فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ ● پس ما کردانیدیم ایشانرا زیرتر. وخوارتر جه آتش
ایشان را بروی کلستان ساختیم. وآن برهانی روشن شد بر حقیت او
وبطلان ایشان وَقَالَ وکفت ابراهیم جون از آتش بسلامت بیرون آمد
إِنِّي ذَاهِبٌ بدرستی که من رونده ام إِلَىٰ رَبِّي بجای که پروردکار من فرموده. یعنی
بزمین شام سَيَهْدِينِ زود باشد که راه نماید مرا بمقصد من. یا بمصالح
دنیا وآخرت. پس ابراهیم علی نبینا وعلیه صلوات الرحمن روی بشام نهاد.
ودران راه هاجر بدست ساره خاتون افتاد. وآنرا بابراهیم بخشید. وجون
هاجر ملك یمین وی شد دعا کرد که رَبِّ هَبْ لِي ای پروردکار من بخش
مرا فرزندی مِنَ الصَّالِحِينَ از شایستکان وستودکان. که معین من باشد
بر طاعت. ومونس من بود در غربت فَبَشَّرْنَاهُ پس مژده دادیم او را بِغُلَامٍ حَلِيمٍ
بفرزندی بردبار. یعنی فرزندی که جون ببلوغ رسد حلیم بود پس خدای
اسمعیل را علیه السلام از هاجر بوی ارزانی داشت. وبحکم سبحانی از زمین شام
هاجر و پسر او را بمکه آورد. واسمعیل علیه السلام آنجا نشو ونما یافت. ووقتی
ابراهیم از شام بدیدن پسر آمده بود. سه شب متوالی در واقعه دید که
فرزند خود را قربان کن. روز عید نحر بود که ابراهیم اسمعیل را همراه
داشته روی بمنا نهاد فَلَمَّا بَلَغَ پس جون برسید ابراهیم مَعَهُ السَّعْيَ یا بسی
خود بموضع سعی. یعنی میان صفا ومروه. وکفته اند مراد مشی است بکوه
قَالَ کفت ابراهیم يَا بُنَيَّ ای پسرک من تصغیر شفقتیست إِنِّي أَرَىٰ بدرستی که

من می بینم پیوسته فِي الْمَنَامِ در خواب أَنِّي أَذْبَحُكَ آنکه من ترا ذبح میکنم
یعنی بیا بی در خواب می بینم که فرزندرا ذبح کن فَانْظُرْ پس در نکر تا درین
کار مَاذَا تَرَىٰ چه چیز می بینی و رای توجه تقاضا میکند قَالَ کفت اسمعیل
يَا أَبَتِ افْعَلْ ای پدر بکن مَا تُؤْمَرُ آنچه فرموده شدی بدان سَتَجِدُنِي زود باشد
که یابی مرا إِنْ شَاءَ اللَّهُ اکر خواهد خدای مِنَ الصَّابِرِينَ ◯ از صبر کنندکان بر
ذبح یا بر حکم قضا فَلَمَّا أَسْلَمَا پس آنهنکام که کردن نهادند حکم خدایرا پدر
بفدای پسر و پسر بفدای سر واقع شد آنچه واقع شد وَتَلَّهُ و بیفکند ابراهیم
پسررا لِلْجَبِينِ بر پیشانی یعنی اورا بر زمین نهاد بالتماس او در معالم آورده که
جون ابراهیم قصد ذبح اسمعیل علیهما السلام فرمود اسمعیل کفت ای پدر
دست و پای من محکم بر بند تا اضطراب نکنم جه بوقت اضطراب شاید که
جامهٔ مبارك تو خون آلود کردد و من بدین بی ادبی بدنام شوم بیت
اکر خونم بریزی غم ندارم زان همی ترسم • که ناکه دامن پاکت شود از خونم آلوده
دیکر جون بخانه باز روی سلام من بمادر دلفکارم برسان و پیراهنم را بوی بده
تا بدان اورا تسلی باشد سیم روی مرا بر خاك نه تا در وقت تیغ راندن ناکاه
نظرت بر روی من نیفتد و سلسلهٔ مهر پدری در حرکت نیاید مبادا که
در امر الهی تأخیری و تقصیری رود ابراهیم بدل قوی دست و پای پسر بربست
و کارد بر حلق وی نهاد حق سبحانه صفحهٔ مس بشکل حلقه در حلق اسمعیل
پدید آورد تا کارد را از بریدن باز داشت و کفته اند حلق او می برید و باز درست
میشد پس حق سبحانه میفرماید که ما عمل ابراهیم را پسندیدیم وَنَادَيْنَاهُ
و ندا کردیم اورا أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ آنکه ای ابراهیم قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا بدرستی که

راست کردی

راست کردی خوابی که دیده بودی در وسیط آورده که پسر را میکشت
اما اثر خون ندیده بود در بیداری نیز همان صورت سمت وقوع یافت إِنَّا
بدرستی که ما كَذَٰلِكَ همچنین بفرح از شدت نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ◯ جزا
میدهیم نیکوکارانرا إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این کار لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ ◯ او
آزمایش ایست هویدا که بآن مخلص از غیر او متمیز کردد وَفَدَيْنَاهُ و
فدا دادیم اسمعیل را بِذِبْحٍ عَظِيمٍ ◯ بکشتنی بزرك یعنی فربه و آن کبش شاخ
دار بوده که چهل سال در مراتع بهشت چرا فرموده و کویند آن کبشی بود
که هابیل قربان کرد و خدای پذیرفت یا کوسپندی بود که از کوه ثبیر
فرود آمده پیش ابراهیم بایستاد و اشهر آنست که جبرئیل علیه السلام از آسمان
فرود آورد و قصهٔ قربان با توابع و ضمایم آن بشرحی لایق و بسطی موافق
در تفسیر جواهر مذکور میکردد وَتَرَكْنَا و باقی کذاشتیم عَلَيْهِ بر ابراهیم
ثنایی بسزا فِي الْآخِرِينَ ◯ در میان پسینیان یعنی امت آخر زمان یا آنرا
باقی کردانیدیم که مردمان کویند سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ بر ابراهیم یا ما
سلام میکوییم برو كَذَٰلِكَ همچنین نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ◯ پاداش میدهیم نیکوکارانرا
إِنَّهُ بدرستی که ابراهیم مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندکان ماست از کرویدکان
وَبَشَّرْنَاهُ و مژده دادیم اورا بعد از اسمعیل بِإِسْحَاقَ بفرزندی اسحق نام نَبِيًّا
مِنَ الصَّالِحِينَ ◯ پیغمبری از شستودکان وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ و برکت دادیم
بر ابراهیم وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ و بر پسر او اسحق که از صلب او انبیاء بنی اسرائیل و غیر
آن جون ایوب علیه السلام بیرون آوردیم وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا و از فرزندان
ایشان مُحْسِنٌ نیکوکار هست در عمل خود بایمان و طاعة وَظَالِمٌ لِنَفْسِهِ

وستمکار هست بر نفس خود بکفر و معصیت مُبِینٌ ◉ آشکارا ستم او یعنی
از نسل او هم کرویدکان نیکوکار باشند و هم ناکرویدکان ستمکار وَلَقَدْ مَنَنَّا
و هر اینه ما منت نهادیم عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ و بر موسی و هرون بنعمت نبوت
وَنَجَّيْنَاهُمَا و برهانیدیم ایشانرا وَقَوْمَهُمَا و کروه ایشان یعنی بنی اسرائیل
مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ◉ از اندوه بزرک یعنی تغلب قبطیان و ایذا و آزار
ایشان وَنَصَرْنَاهُمْ و یاری دادیم هر دو را با قوم ایشان فَكَانُوا پس بودند
هُمُ الْغَالِبِينَ ◉ ایشان غلبه کنندکان بر اعادی وَآتَيْنَاهُمَا و دادیم
موسی و هرون را الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ کتابی پیدا و هویدا وَهَدَيْنَاهُمَا
و راه نمودیم هر دو را الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ◉ راه راست رساننده بمقصود
وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا و باقی کذاشتیم بر هر دو ثنای نیکو فِي الْآخِرِينَ ◉ در میان
امتان بازپسین یا آنچه باقی کذاشتیم این بود که میکویند سَلَامٌ عَلَىٰ
مُوسَىٰ وَهَارُونَ سلام بر موسی و هرون یا ما میکوییم که سلام بر هر دو إِنَّا
كَذَٰلِكَ بدرستی که ما همچنین نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ◉ پاداش میدهیم نیکوکارانرا
إِنَّهُمَا بدرستی که موسی و هرون مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ◉ از بندکان کرویده
ما اند وَإِنَّ إِلْيَاسَ و بدرستی که الیاس بن یاسین یا الیاس بن بیشی بن فنحاص بن
العیزار بن هرون علیه السلام لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ◉ از جمله فرستاده شدکانست
بدعوت خلق إِذْ قَالَ یاد کن آنرا که کفت لِقَوْمِهِ مر کروه خود را أَلَا تَتَّقُونَ
آیا نمی ترسید از عذاب الهی أَتَدْعُونَ آیا میپرستید بَعْلًا بعل را بخدایی و آن
بتی بود بیست کز بالای او و چهار روی داشت و بدین نام زمینیست از شام
و چون بعل در و بود او را بعلبک کفتند و بدین اسم مشهور شد القصه

الیاس گفت میخوانید بعل را وَتَذَرُونَ و میکذارید أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ عبادة
نیکوترین آفرینندکانرا مراد مصوران اند اللَّهَ خدای رَبَّكُمْ پروردکار
شماست وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ◉ و پروردکار پدران پیشین شما
پس او را پرستید و بدو شرک میارید حق سبحانه الیاس را با اهل بعلبک
فرستاد و ایشان ملکی داشتند اجب نام در اول مسلمان بود و در آخر
باغوای زن خود ازبیل بت پرست شد و الیاس علی نبینا و علیه السلام دعا
فرمود تا سه سال بقحط مبتلا شدند و با الیاس رجوع نموده چاره تدارک خلل خود در
خواستند الیاس فرمود که ایمان می باید آورد و بیکانکی حق اقرار کرد
ایشان متامل شدند و الیاس کفت اکر میخواهید که بطلان و حقیة دین من
و شما هویدا کردد بیایید تا من خدای خود را بخوانم و شما بتان خود را
بخوانید هر کدام اجابت کند سزای پرستش باشند ایشان برین رضا داده و بت
خود را بیاراسته و ستایش بسیار کرده از و باران طلبیدند اثر اجابت ظاهر نشد
و الیاس دعا فرمود فی الحال باران آمد و قوم او در انکار افزودند فَكَذَّبُوهُ
پس تکذیب کردند فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که ایشان لَمُحْضَرُونَ هر اینه حاضر شدکانند
در عذاب و همه قوم تکذیب کردند إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ◉ مکر بندکان
خدای پاک کرده شدکان از شایبهٔ شرک و نفاق آورده اند که الیاس
ملول شده از خدای درخواست که قبل از نزول عذاب او را از میان قوم بیرون
برد فرمان رسید که در فلان روز بفلان موضع رود و هر چه بر وظاهر
کردد بران سوار شود الیاس در زمان معین بمکان مقرر رفت و صورت
شیری یا اسبی از آتش پیش وی آمده بران سوار شد و الیسع را خلیفه خود ساخت

وحق سبحانه اورا پر وبال داده شهوت طعام وشراب ووقاع ازوی سلب کرد
وبا فرشتکان به پرواز درآمد • ودر صفت او گفته اند که هم انسی است
وهم ملکی هم ارضی • وهم سماوی • واو موکلست بر بیابانها • چنانچه خضر
بر دریاها • ودر عرفات • بایکدیگر ملاقات مینمایند • ودر رمضان در بیت
المقدس باهم افطار میفرمایند • وجمعی از صلحاء امت ایشانرا می بینند وَتَرَكْنَا
عَلَيْهِ وبگذاشتیم بر الیاس فِي الْآخِرِينَ ◉ در میان پسینیان ثنا ودرود •
فراوان یا آن گذاشتیم که گویند سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْيَاسِينَ سلام بر قوم الیاس و
گفته اند الیاسین هم نام اوست • چنانچه میکال ومیکائیل وسینا • وسینین
إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی که ما همچنین نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ◉ جزا میدهیم نیکوکارانرا
إِنَّهُ بدرستی که الیاس مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندکان کرویدهٔ ماست • ایمان
اسمیست جامع مر جمیع کمالات صوری ومعنوی را • ونام بندکی تشریفیست
خاص از برای اهل اختصاص بیت اگر بندهٔ خویش خوانی مرا • به از مملکت جاودانی
شهانی که با بخت فرخنده اند همه بندکان ترا بنده اند وَإِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ
وبدرستی که لوط پیغمبران از پیغمبران فرستاده شده است إِذْ نَجَّيْنَاهُ یاد
کن چون نجاة دادیم اورا وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ ◉ وهمه اهل بیت اورا إِلَّا عَجُوزًا
مکر پیرزنی که زن او بود • جدا وقرار گرفت فِي الْغَابِرِينَ ◉ در بازماندکان
بعذاب • وبا لوط علیه السلام همراهی نکرد ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ ◉ پس هلاک
کردیم دیکرانرا از قوم وی • ودیار ایشانرا زیر وزبر ساختیم وَإِنَّكُمْ
لَتَمُرُّونَ وبدرستی که شما ای کروه قریش میکذارید عَلَيْهِمْ بر منازل ایشان
وقتی که بتجارت شام میروید مُصْبِحِينَ ◉ در حالتی که داخلید در صباح وَبِاللَّيْلِ

عشر

خمس

نصف الجزو

وبه شب • یعنی بر منازل ایشان کذر دارید روز وشب أَفَلَا تَعْقِلُونَ
آیا تعقل نمیکنید • واندیشه نمینمایید که عاقبة مکذبان جز هلاکت
نمیکشد وَإِنَّ يُونُسَ وبدرستی که یونس بن متی لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ◉ از جمله فرستادکان
اوراحق سبحانه باهل نینوی از بلاد موصل فرستاد • وچنانچه در سورهٔ
یونس کذشت • قوم تکذیب وی کردند • واو عذاب طلبید • واز میان
قوم بیرون رفت • وبعد از ظهور اثر عذاب قوم یونس علی نبینا وعلیه السلام
ایمان آوردند • وعذاب مرتفع شد • یونس علیه السلام ازین حال خبر یافت
واو وعده داده بود که عذاب بشما فرود آید • پس از اندیشهٔ آنکه
مردم اورا بکذب نسبت ندهند • روی بجانب دریا نهاد إِذْ أَبَقَ یاد کن آنرا که
کریخت از مردم خود إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ◉ بسوی کشتی که مملو بود از مردم
ومتاع آورده اند که چون یونس بکنار دریا رسید • قومی از تجار کشتی
بر آب افکنده سوار میشدند • یونس نیز با ایشان بکشتی در آمد • وکشتی چون
بمیان آب رسید بایستاد • ملاحان گفتند • بندهٔ کریخته درین کشتی هست
که نمیرود • یونس علیه السلام فرمود که بندهٔ کریخته منم اهل کشتی
گفتند حاشا که تو بنده باشی • سیما آزادمردی وصلاحیت از بشرهٔ تو لایح است
یونس مبالغه کرد که کریخته منم • ودأب آن قوم چنان بندهٔ کریخته
در دریا می انداختند • تا کشتی روان میشد • چون یونس در آن باب بسر حد
اطباب رسانید • وقوم نمیشنیدند • فرمود که قرعه زنیم فَسَاهَمَ
پس قرعه زد با اهل کشتی سه نوبت فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ ◉ پس گشت
یونس از قرعه برافتادکان • یعنی هر سه بار قرعه بنام وی بر آمد • اهل کشتی

یونس ٤

عشر

اورا برداشته قصد کردند که بدریا در افکنند. حق سبحانه وحی فرستاد
بماهی که در آخرین بحور باشد تا پیش کشتی آمده دهن باز کرد. ملاحان اورا بطرف
دیکر بردند. ماهی آنجا پدید آمد. یونس کلیم در سر کشید. وخود را در بحر افکند.
فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ پس فرو برد اورا ماهی وَهُوَ مُلِيمٌ واو ملامت کننده بود مر نفس
خود را که جدا از قوم کریختی. فرمان رسید بدان ماهی که من اورا طعمهٔ تو
نساخته ام. بلکه درون ترا زندان او کردانیده ام. باید که ترکیب او از هم
نریزد. ماهی در نکاه داشت او همان حال که مادر با فرزند باشد. رعایة مینمود
وسر از آب بر آورده میرفت. ویونس درون او نفس میزد. سه روز. یا هفت
روز. واشهر آنست چهل روز در شکم ماهی بود. وآن ماهی هفت دریا بکشت
وحق سبحانه کوشت وپوست اورا نازك وصافی ساخته بود. چون آبکینه
تا یونس علی نبینا وعلیه السلام عجایب وغرایب بحر را مشاهده کرد. وپیوسته
بذکر حق اشتغال داشت فَلَوْلَا أَنَّهُ پس اکر نه آنست که یونس كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ
بود از تسبیح کویندکان در شکم ماهی ومیکفت. لا اله الا انت سبحانك انی
کنت من الظالمین. یا اکر نه آنست که او پیش از آنکه بشکم ماهی رود از ذاکران
ونماز کذارندکان بود لَلَبِثَ هر اینه درنك کردی فِي بَطْنِهِ در شکم حوت
إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ○ تا روزی که بر انکیخته شوند مردمان. اما برکت ذکر بروزکار
او رسیده. زودش خلاص دادیم فَنَبَذْنَاهُ پس بیفکندیم اورا یعنی ماهی را فرمان
دادیم تا اورا از درون بر آورد بِالْعَرَاءِ بزمینی هامون. یعنی صحرایی که درو درخت
وکیاه وبنا وکوه نبود. اورا در چنین موضعی بیفکند وَهُوَ سَقِيمٌ ○ وحال آنکه
او بیمار بود. یعنی ضعیف ونحیف چون طفلی که از مادر متولد شود وَأَنْبَتْنَا

نصف حزب

وبرویانیدیم

٧٩٦

وبرویانیدیم عَلَيْهِ بر سر او شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ ○ درختی از کدو تا ببرکهای خود
اورا سایه کرد. در زاد المسیر فرموده که خاصیت ورق یقطین آنست که
مکس کرد آن نکردد. چون حق سبحانه وی را بدرخت یقطین بپوشید از آفت ذباب
وحرارت آفتاب ایمن شد. وبز کوهی را فرمان داد تا می آمد. وپستان در
دهن یونس مینهاد. تا وقتی که پوست وی محکم شد. وکوشت وی با قرار
اصل رفت وَأَرْسَلْنَاهُ وفرستادیم اورا دیکر باره إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ بسوی صد هزار
مردم أَوْ يَزِيدُونَ وزیاده به بیست هزار یا هفتاد هزار. چون خبر رسیدن
یونس باهل نینوی رسید. ملك با تمام قوم باستقبال وی بیرون آمدند فَآمَنُوا
پس کرویدند بیونس. یعنی بر دست وی تجدید ایمان کردند فَمَتَّعْنَاهُمْ
پس برخورداری دادیم ایشان را إِلَى حِينٍ ○ تا هنکام اجل ایشان. وبعد از آنکه
آن هنکام در آید. ومتقاضی اجل باسترداد ودیعت روح متوجه کردد. نه
بمدافعت ابطال منع او میسر است. ونه به بذل اموال او متصور نظم
روزی که اجل دست کشاید به ستیز. وز بهر هلاك بر کشد خنجر تیز
نی وقت جدل بود نه هنکام حیل. نی روی مقاومت نه یارای کریز فَاسْتَفْتِهِمْ
پس بپرس از بنو خزاعه وبنو مُلیح وجهینه که ملائکه را دختران خدا میکفتند
یعنی از وجه قسمت سوال کن أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ آیا مر پروردکار ترا دختران است
وَلَهُمُ الْبَنُونَ ومر ایشان را پسران أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ یا آنکه ما آفریدیم
فرشتکان را إِنَاثًا زنان وَهُمْ شَاهِدُونَ ○ وایشان حاضر بودند بوقت آفریدن
ما مر ایشان را أَلَا إِنَّهُمْ بدانکه ایشان مِنْ إِفْكِهِمْ از دروغ وافترای خود لَيَقُولُونَ
میکویند وَلَدَ اللَّهُ بزاد خدای یعنی برای او بزادند فرزندان وَإِنَّهُمْ وبدرستی

دفع ٤

عشر

که ایشان در انتساب والدیة بخدای لَكَاذِبُونَ ◎ هراینه دروغ کویانند

أَصْطَفَى الْبَنَاتِ آیا بر کزید خدای دختران را که مکروه طباع شما اند عَلَى الْبَنِينَ

بر پسران که مادهٔ افتخار شما ایشانند مَا لَكُمْ چیست شما را درین قسمت

كَيْفَ تَحْكُمُونَ چکونه حکم میکنید ونسبت میدهید بخدای آنرا که برای

خود نمی پسندید أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ◎ آیا اندیشه نمیکنید که حق سبحانه منزه است

از صاحبه وولد چه ولد از جنس مولود می باید ومثل او میشاید وحضرت

رب العزة از مثل وشبهه مقدس است أَمْ لَكُمْ یا مر شما راست درین سخن که

ملائکه بنات الله اند سُلْطَانٌ مُبِينٌ حجتی روشن یا کتابی فرو آمده از آسمان

مشتمل بر اثبات آن فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ پس بیارید آن کتاب منزل را إِنْ كُنْتُمْ

صَادِقِينَ ◎ اکر هستید راست کویان در دعوی خود آورده اند که بعضی

از بنی خزاعه کفتند که حق سبحانه با جن مصاهره کرده وبرخی از سروات

ایشان اختیار فرمود وملایکه از انها متولد شده اند یا مجوس بران بودند که

خدای وشیطان برادر اند حق سبحانه میفرماید که وَجَعَلُوا وساختند

بَيْنَهُ میان خدای وَبَيْنَ الْجِنَّةِ ومیان پری که دیو از یشانست نَسَبًا خویشی

ونسبتی وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ وبدرستی که میداند دیوان وپریان که

روز قیامت إِنَّهُمْ ایشان یعنی قایلان این سخن یا هم ایشان لَمُحْضَرُونَ

حاضر کرده شدکان باشند برای عذاب جمعی بر آنند که مراد از جن ملائکه اند

چه هرچه از دیده پوشیده باشد عرب آنرا جن خواند وایشان میان

حق سبحانه وایشان نسبی ساختند یعنی کفتند دختران ویند وملائکه

میدانند که ایشانرا برای سوال حاضر خواهند کرد واز پرستش کفار

مرایشانرا

مر ایشانرا خواهند پرسید وایشان جواب خواهند داد که بل كانوا

يعبدون الجن چنانچه در سورهٔ سبا سبق ذکر یافت سُبْحَانَ اللَّهِ پاك است

خدای عَمَّا يَصِفُونَ ◎ از آنچه صفت میکنند کافران یعنی نسبت قرابت

وولادت بوی وبیزاریست او را از مقالهٔ کفار واشرار وهمه ایشان

خدا را بدین نوع وصف میکنند إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ مکر بندکان خدای الْمُخْلَصِينَ

پاك شدکان از الواث شکوك وشبهات که ایشان بسزا ستایش او مینمایند

فَإِنَّكُمْ پس بتحقیق شما ای کافران وَمَا تَعْبُدُونَ وآنچه میپرستید از بتان

مَا أَنْتُمْ نیستید همهٔ شما عَلَيْهِ بر آنچه میپرستید بِفَاتِنِينَ کمراه کنندکان

إِلَّا مَنْ هُوَ مکر آنکس را که او صَالِ الْجَحِيمِ ◎ در اینده بدوزخ است یعنی

علم ازلی تعلق کرفته بدانکه او بی شبهه بدوزخ خواهد رفت وبرای رد

قول آنها که ملایکه پرست بودند ذکر اعتراف ملایکه بعبودیت

میکند که ایشان میکویند وَمَا مِنَّا ونیست از ما هیچکس إِلَّا لَهُ مکر آنکه

مر ورا مَقَامٌ مَعْلُومٌ ◎ مقامیست در خدمت وعبادت دانسته شده

ومقرر کشته که از ان تجاوز نمی توانیم نمود شیخ ابو سعید وراق قدس سره

فرموده که مراد مقامات سنیهٔ است چون خوف ورجا ومحبة

ورضا که هر یك از مقربان حظایر ملکوت ومقدسان صوامع جبروت

در مقامی از ان متمکن اند وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ وبدرستی که ما صف کشیدکانیم

در اداء طاعت وموقف ملازمت وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ ◎ وبدرستی که

ما تسبیح کویندکانیم مر خداوندرا وتنزیه کننده از هرچه لایق ذات بیهمال

وی نباشد در لباب آورده که این کلام پیغمبر ومؤمنانست که هر یك از ما

وتباه سازندکان ع

فردا مقامی معلوم داریم در بهشت. وام روز در صف ایستاده کانیم بنماز و
بپاکی یاد کنندکان مر خدای را. وتاکیدات این دو جمله. بان. ولام وتوسط
فصل دلیلست بر مواظبت طاعت. ودوام ذکر بی شایبهٔ قصور خواه به نسبت
ملایکهٔ کرام. وخواه به نسبت سیدانام علیه الصلوة والسلام. وسایر اهل
ایمان از اصحاب عظام علیهم رضوان العلام وَإِن كَانُوا وبدرستی که
بودند کافران قریش که قبل از مبعث لَيَقُولُونَ میکفتند لَوْ أَنَّ عِندَنَا اکر بودی
نزدیک ما ذِكْرًا ذکری. یعنی کتابی که سبب پند ونصیحت بودی مِّنَ الْأَوَّلِينَ
از کتب پیشینیان. یعنی اکر ما را نیز کتابی بودی. وحکمی بر ما منزل شدی لَكُنَّا
هر اینه میبودیم ما عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ◯ بندکان خدای پاک کرده شده از
لوث شرک وکفر. وآنهنکام که بدیشان آمد کتابی که اشرف کتب سماویست
فَكَفَرُوا بِهِ پس کافر شدند بوی فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ◯ پس زود بود که بدانند
عاقبت کفر خود را. که عقوبت ومغلوبیة است وَلَقَدْ سَبَقَتْ وهر اینه بپیشی
کرفته است كَلِمَتُنَا سخن ما یعنی وعدهٔ نصرت که کرده ایم لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ
برای بندکان فرستاده شده. یعنی پیغمبران. وحکم این وعده در لوح محفوظ
مثبت است کما قال. کتب الله لاغلبن انا ورسلی إِنَّهُمْ بدرستی که پیغمبران
لَهُمُ الْمَنصُورُونَ هر اینه ایشانند یاری کرده شدکان وَإِنَّ جُندَنَا وبدرستی
که لشکر ما. یعنی متابعان انبیا لَهُمُ الْغَالِبُونَ ◯ هر اینه ایشان غلبه
کنندکانند بحجت. یا بنصرت. در اغلب اوقات. وغلبهٔ کفار بر ایشان بر سبیل
ندرتست فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بکردان ای محمد از ایشان حَتَّىٰ حِينٍ تا هنکام
امر بقتال. یا زمان وعدهٔ نصرت که روز بدرست. یا روز فتح مکه وَأَبْصِرْهُمْ

وبه بین حال ایشان روز فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ◯ پس زود باشد که به بینند
ایشان در دنیا نصرت ترا. ودر آخرت علو رتبت ترا آورده اند که چون کفار
وعید. فسوف یبصرون. شنودند. کفتند این کی خواهد بود. آیة آمد که
أَفَبِعَذَابِنَا آیا بعذاب ما يَسْتَعْجِلُونَ شتاب میکنند. ووقت نزول آن
میپرسند فَإِذَا نَزَلَ پس چون فرود آمد آن عذاب بِسَاحَتِهِمْ به پیشکاه
منازل ایشان فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنذَرِينَ ◯ پس بد باشد صباح بیم کرده شدکان
آورده اند که در میان عرب قتل وغارت بسیار بود. هر لشکر که قصد
قبیلهٔ داشتندی. شب همه شب راه پیموده وقت سحر که زمان خواب کران است
بحوالی ایشان در آمدندی. ودست بقتل وغارت. واسر وتاراج بر کشاده. قوم را
مستاصل ساختندی. وبدین سبب که اغلب غارت در صباح واقع میشد
غارت را صباح نام نهادند. وهر چند در وقت دیکر وقوع یافتی. همان صباح
کفتند. درین آیة تشبیه کرد عذاب را بلشکری که ناکاه بر ایشان هجوم خواهد
کرد. وبد غارتی بر ایشان واقع خواهد شد. که آن عذاب استیصال است. و
مرویست که در آن صباح که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر زمین
خیبر رسید. وقلاع وحصون ایشان را دید. فرمود که الله اکبر خربت خیبر
انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین. پس حق سبحانه دیکر باره
تاکید میفرماید که وَتَوَلَّ ودیکر باره روی بکردان ای محمد واعراض کن عَنْهُمْ
از ایشان حَتَّىٰ حِينٍ تا وقتی که آیة السیف نازل شود وَأَبْصِرْ وبه بین عذاب را که
بدیشان فرود آید فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ◯ پس زود بود که به بینند انواع عقوبتها
در دنیی وعقبی سُبْحَانَ رَبِّكَ پاکست پروردکار تو رَبِّ الْعِزَّةِ خداوند غلبه وقوة

عشر

عَمَّا يَصِفُونَ ○ ازانچه وصف میکنند مشرکان وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ ○ و
سلام بر فرستاده شدکان وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ○ مر خدایرا که پروردکار
عالمیانست درین آیت بندکانرا تعلیم تسبیح • وتسلیم • وتحمید داده • وامام
محیی السنه رحمه الله در معالم التنزیل باسناد خود از امیر المؤمنین علی کرم الله
وجهه نقل میکند • که هرکه دوست میدارد که بر وپیمایند مزد وثواب را
به پیمانهٔ بزرکتر • باید که آخر کلام او از مجلس این آیة باشد سُورَةُ صٓ ثمان
وثمانون آية بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ • صٓ ابو روق وقطرب
رحمهما الله بر انندکه حروف مقطعه جهت تسکیت کفارست • که هر وقت
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم • در نماز وغیر آن قرآن بجهر تلاوت فرمودی
ایشان ازروی عناد صفیر زدندی • ودست بر دست کوفتندی • تا آنحضرت در غلط
افتد • حق سبحانه این حروف فرستاد • تا ایشان بعد از استماع آن متأمل ومتفکر شده
از تغلیط باز می ماندند • ودرین حروف بخصوصه کفته اندکه نام خدایست •
یا اسم قرآن • یا علم سوره • یا مفتاح اسم صمد • وصانع • وصادق الوعد • یا
اشارتست • بصدق الله یا صدق محمد • ودر احقاق فرموده که اسم محمدست صلی الله
علیه وسلم • مرتضی رضی الله عنه فرموده که نام بحریست در آسمان • صاحب لباب
کفته که آن بحریست که عرش خدای بروست • ابن عباس را رضی الله عنه ازین حرف
پرسیدند فرمودکه • کان بحرا بمکة کان عرش الرحمن اذ لا لیل ولا نهار • وکفته اند
دریاییست که حق تعالی بآب آن مردکانرا زنده کرداند • امام قشیری رحمه الله آورده
که قسم یاد میکند بصفای محبت دوستان • سلمی کفته که بصفای دل عارفان
در تأویلات آورده که بصورت محمدیه • ودر بحر الحقایق کوید • قسمست بصاد

ومه ستایشها
صح

ع ١٤

صمدیت

صمدیت او در ازل • وبصاد صبوریت او تا ابد • وبصاد صانعیت او ما بینهما
وَالْقُرْآنِ وبحق قرآن ذِي الذِّكْرِ خداوند شرف • وعظمت • وشهرت • یا مشتمل
بر ذکر ما یحتاج الیه • جواب قسم این که کار نه آنست که کفار پندارند بَلِ الَّذِينَ
كَفَرُوا بلک آنانکه نکرویده اند از رؤساء قریش فِي عِزَّةٍ در سرکشی اند از قبول
حق وَشِقَاقٍ ○ ودر مخالفت خدای وعداوت رسول كَمْ أَهْلَكْنَا چندی که
هلاک کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از کفار مکه مِنْ قَرْنٍ از اهل روزکار • یعنی امم
کذشته بجهت استکبار وشقاق ایشان فَنَادَوْا پس ندا کردند وآواز بلند بر
داشتند • تا کسی ایشانرا بفریاد رسد وَلَاتَ ونیست آن هنکام حِينَ مَنَاصٍ
هنکام رجوع بکریزکاه • در معالم فرموده که عادت کفار مکه آن بود که چون
در کارزار کار بریشان زار شدی • کفتندی • مناص مناص • یعنی بکریزید •
حق سبحانه خبر میدهد که بهنکام حلول عذاب در بدر • مناص مناص
خواهند کفت وآنجا جای کریز نخواهد بود وَعَجِبُوا وشکفت دارند کافران أَنْ جَاءَهُمْ
از آنکه آمد بدیشان مُنْذِرٌ بیغمبری بیم کننده مِنْهُمْ از جنس ایشان • یعنی
بشری بصورت ایشان • یا از قبیلهٔ ایشان فَقَالَ الْكَافِرُونَ پس کفتند ناکرویدکان
هَذَا این منذر سَاحِرٌ جادوست در انچه از خوارق عادات بما مینماید كَذَّابٌ
دروغ کویست در دعوی نبوت • یا اسناد قرآن بخدای • چه تیره رایی که
انوار لمعات وحی را از تاریکی سحر امتیاز نکند • وچه بی بصیرتی که آثار شعاعات
صدق را از ظلمات کذب باز نشناسد نظم کشته طالع آفتابی اینچنین عالم فروز •
دیدهٔ خفاش را یک ذره ازوی نور نه • از شعاع روز روشن روی کیتی مستنیر •
تیرکی شب هنوز از دیدهٔ وی دور نه • آورده اند که بعد از اسلام حمزه وعمر

رضی الله عنهما اشراف قریش از روی اضطراب نزد ابوطالب آمده کفتند
ای عبدمناف تو بزرکتر و مهتر مایی آمده ایم تا میان ما و برادرزاده خود
فرمایی که یك یك از سفهای قوم را میفریبد و دین محدث و آیین مجدد خود را
بر ایشان جلوه میدهد سنك تفرقه در مجمع ما افکنده است و نزدیك بدان
رسیده که دست تدارك از اطفاء این نایره عاجز آید ابوطالب آنحضرت را
صلی الله علیه وسلم طلبیده کفت ای محمد قوم تو آمده اند و ایشان از تو
مدعایی است یکبار که طریق انحراف مورز و در متمنای ایشان تاملی نمای
حضرت فرمود که ای معشر قریش مطلوب شما از من چه چیز است کفتند
آنکه دست از نقض دین ما بداری و سب آلهه ما فروکذاری تا ما نیز متعرض تو
و متابعان تو نشویم حضرت فرمود که من هم از شما میطلبم که بیك کلمه
با من متفق شوید تا ممالك عرب شما را مسخر شود و اکابر عجم کمر فرمان برداری
شما بربندند کفتند آن کلمه کدامست سید عالم صلی الله علیه وسلم فرمود
که قولوا لا اله الا الله بیکبار اشراف قریش از آنحضرت اعراض نموده با یکدیکر
کفتند اَجَعَلَ الْآلِهَةَ آیا کردانید محمد خدایان را اِلٰهًا وَاحِدًا خدایی یکانه و یکتا
اِنَّ هٰذَا بدرستی که یکانکی خدای لَشَیْءٌ عُجَابٌ ◉ چیزیست نیك شکفت چه
سیصد و شصت بت که ما داریم کار یك شهر مکه راست نمیتوانند کرد
یك خدای که محمد میکوید کار تمام عالم چون سازد وَانْطَلَقَ الْمَلَاُ و بشتاب
برفتند از خانه ابوطالب بزرکان قوم مِنْهُمْ از جماعت قریش و یکدیکر را میکفتند
اَنِ امْشُوا آنکه بروید وَاصْبِرُوا و شکیبایی ورزید عَلٰی اٰلِهَتِکُمْ بر پرستش
خدایان خود اِنَّ هٰذَا بدرستی مخالفت محمد با ما لَشَیْءٌ یُرَادُ چیزی است که

خواسته

خواسته میشود یعنی همه کس میخواهد که مترفع و مستعلی بود مَا سَمِعْنَا
بِهٰذَا نشنوده ایم این که او میکوید از وحدانیت خدای فِی الْمِلَّةِ الْاٰخِرَةِ در ملت
بازپسین که دریافته ایم پدران خود را بر آن یا در ملت عیسی علیه السلام که
آخرین مللاست چه ایشان به تثلیث قایلند نه بتوحید اِنْ هٰذَا نیست این
توحید که او میکوید اِلَّا اخْتِلَاقٌ مکر برباقتنی از نزد وی یعنی دروغی
که خود برمی بافد ءَاُنْزِلَ عَلَیْهِ الذِّکْرُ آیا فرستاده اند بروی قرآن را مِنْ بَیْنِنَا از میان
ما یعنی چرا از جماعت ما وی مخصوص باشد بوحی و بزرکان قوم از آن محروم
باشند و ایشان این سخن از روی حسد کفتند بَلْ هُمْ بلك ایشان فِیْ شَكٍّ در
کمانند مِنْ ذِکْرِیْ از وحی من بَلْ لَمَّا یَذُوْقُوْا بلك نچشیده اند عَذَابِ ◉ عذاب
مرا و چون بچشند شك ایشان زایل کردد و دانند که هرچه پیغمبر من
بطریق وحی ادا میکرده حق بوده یعنی بوقت نزول عذاب بر ایشان دم
تصدیق خواهند زد و فایده نخواهد داد اَمْ عِنْدَهُمْ آیا نزدیك ایشانست
خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ خزینهای نعمت پروردکار تو الْعَزِیْزِ پروردکاری غالب که
مغلوب نکردد الْوَهَّابِ ◉ بخشنده که هرچه بخشد بمستحق آن بخشد
یعنی مفاتیح نبوت بدست کافران و بتصرف ایشان نیست تا ببعضی از صنادید
خود دهند بلك عطیه ایست از حضرت عزت که بفضل ارزانی دارد بهر که
خواهد نظم چون ز حال مستحقان آکهی هرچه خواهی هر کرا خواهی دهی
دیکر آنکه این تصرف کی رواست اختیار این تصرفها تراست اَمْ لَهُمْ یا مر ایشانراست
مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمین وَمَا بَیْنَهُمَا و آنچه میان
ایشانست و اکر ایشان مالك این ملکند فَلْیَرْتَقُوْا پس باید که بالا روند

عشر

بدان که آسمانها میروند درهاب آورده که اسباب آنست که ملائکه در وقت صعود بفلک با اجنحه

ع

فِي الْأَسْبَابِ ○ در سببهاء که خود بران اعتماد نموده طیران میکنند ملخص سخن آنست که اگر کفار را در ملک آسمان و زمین اختیاری و اقتداری هست باید که بروند بر آسمانها و بر عرش قرار گیرند و به تدبیر امور عالم اشتغال کنند و وحی بهر که خواهند بگذارند و بهر که خواهند بدهند و این سخن غایت تهکم است جُنْدٌ مَا ایشان لشکری اند و چه لشکری هُنَالِكَ آنجا اشارتست بمصارع ایشان در بدر لشکری شکسته شده مِنَ الْأَحْزَابِ از از گروهها که لشکر میکشیده و با رسل جنگ میکرده اند یکی از دلایل اعجاز قرآن اینست که خدای خبر داد پیغمبر خود را در مکه که عن قریب لشکر قریش مقتول و مهزوم خواهند شد و چنان بود كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از اهل مکه قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح مر وی را علیه السلام وَعَادٌ و قوم عاد هود را علیه السلام وَفِرْعَوْنُ و فرعون موسی را علیه السلام ذُو الْأَوْتَادِ خداوند میخها صفت فرعونست و مراد ملک ثابت باشد تشبیه کرده است ملک او را بخیمه که اطنبهٔ او با وتاد استحکام یابد و گویند مراد چهار میخ است که مؤمنان را بدان تعذیب مینمود وَثَمُودُ و تکذیب کردند ثمود صالح را علیه السلام در نکت و عیون آورده که تکذیب قوم صالح علیه السلام مر و را در وقت دعوت ثانی بوده چه اول که صالح قوم را دعوت فرمود ایمان آوردند و چون وی وفات کرد مرتد گشتند حق سبحانه باز او را زنده گردانیده بدیشان فرستاد و درین نوبة نشناختند و برهان طلبیدند و اخراج ناقه واقع شد بعضی ایمان آوردند و جمعی تکذیب نمودند و بسبب عقر ناقه هلاک شدند وَقَوْمُ لُوطٍ و گروه لوط مر ورا علیه السلام وَأَصْحَابُ

مهزوم

ع ۱۲

الایکة

الْأَيْكَةِ و اهل بیشهٔ شعیب را علیه السلام أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ آن گروه اند حزبها مکذبان و چند مهزوم قریش نیز از یشان خواهند شد إِنْ كُلٌّ نبود هیچ یک از یشان إِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ مگر که تکذیب کردند فرستادگان را فَحَقَّ عِقَابِ ○ پس سزاوار شد عقوبة من بریشان و فرود آمد عذاب من بدیشان وَمَا يَنْظُرُ و نمی نگرند و انتظار نمی برند هَؤُلَاءِ این گروه از قوم تو إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مگر یک صیحه را که نفخهٔ اولی است و همه بدان بمیرند مَا لَهَا نیست آن صیحه را مِنْ فَوَاقٍ هیچ رجوعی یعنی کس نتواند که آنرا رد کند و باز گرداند وَقَالُوا رَبَّنَا و گفتند معاندان قریش چون نضر بن حارث و اضراب او که ای پروردگار ما عَجِّلْ لَنَا بشتاب بده ما را قِطَّنَا بهرهٔ ما را از عذاب که محمد ما را بدان وعید میکند یا از روی تعجیل بده بما صحیفهٔ اعمال ما تا در ان نگریم قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ ○ پیش از روز شمار این استعجال از روی استهزا میکردند و خاطر عاطر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ملول میشد حق سبحانه فرمود که اصْبِرْ شکیبائی کن عَلَى مَا يَقُولُونَ بر آنچه میگویند این حکم منسوخ است بآیة السیف وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ و یاد کن بندهٔ ما داود را علیه السلام ذَا الْأَيْدِ خداوند قوت در دین یا در حرب یا در مملکت داری و گفته اند در عبادت چه نیمهٔ از شبها بطاعت میگذرانید و روزی روزه میداشت و روزی افطار میکرد إِنَّهُ أَوَّابٌ ○ بدرستی که باز گردنده بود بما إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ بدرستی که ما رام کردیم کوهها را تا با داود علیه السلام هر جا که میخواست میرفتند مَعَهُ يُسَبِّحْنَ با او تسبیح میکردند بِالْعَشِيِّ به شبانگاه وَالْإِشْرَاقِ ○ و بوقت بر آمدن آفتاب صاحب کشف الاسرار فرموده که

یوم

تسبیح کوهها و سنکها اکرچه بر عقلها پوشیده است. از قدرت حق سبحانه
بعید و بدیع نیست. و تسبیح حصا در دست حضرت مصطفی صلی الله علیه
وسلم یکی از شواهد قدرتست. یکی از اولیا سنکی را دید که بسان قطرات
باران آب ازو می چکید. ساعتی توقف نموده بتامل در ان نکریست. سنک
باوی بسخن آمد که ای ولی خدا. جندین سالاست که خدای مرا آفریده و از
بیم سیاست او اشك حسرت میریزم. آن ولی مناجات کرد که خدایا این
سنك را ایمن کردان. دعای او بعز اجابت بپیوست. و مژدهٔ امان بدان سنك
رسید. آن ولی بعد از مدت دیکرباره آنجا رسید. و همان سنك را دید که
از نوبت اول بیشتر قطرها میریخت. فرمود که ای سنك جون ایمن شدی
این کریه از جیست. جواب داد که اول میکریستم از خوف عقوبة و حالا
میکریم از شادی امن و سلامت. ما را برین درکاه جز کریستن کاری نیست.
شیخ الاسلام قدس سره فرموده که در سر کریهٔ دارم دور و دراز. ندانم که از جه نیاز
کریم یا از ناز. بیت از سنك کریه بین و ملولکان تر شح ابست. وز کوه ناله بین و مپندار
کان صدا یست. **وَالطَّيْرَ** و مسخر کردیم مر داود را مرغان **مَحْشُورَةً** جمع کرده شده
نزد وی. وصف زده بالای سر وی **كُلٌّ** هریك از کوهها و مرغان **لَهُ** مر داود را
أَوَّابٌ ◯ مطیع بودند. یا باز کردانده آواز خود را با وی به تسبیح **وَشَدَدْنَا**
و محکم کردیم **مُلْكَهُ** پادشاهی وی را بدعای مظلومان. یا بوزرای نصیحت
کننده. یا بکوتاه کردن دست ظلمه از رعیت یا بالقاء رعب وی در دل اعادی
یا بیافتن زره و ساختن آلات حرب. یا به بسیاری لشکر. یا بکثرت پاسبانان
جه هر شب سی و شش هزار مرد پاس خانه وی میداشتند. امام ابو اللیث رحمه الله

فرموده

٨٠٢

فرموده که استحکام ملك او بدان بود. که حق سبحانه از آسمان سلسلهٔ فرستاد
و آن سلسله بالای محکمهٔ داود علیه السلام بایستاد. از خصمین هر کدام
بر حق بودندی دست ایشان بسلسله رسیدی. و آن دیکری را اخذ آن قادر نبودی.
وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ و دادیم داود را حکمت. یعنی تمام علم. و کمال عمل **وَفَصْلَ
الْخِطَابِ** ◯ و کلامی پاکیزه که مخاطب مقصود خود را بی شبهه از ان دریافتی
یا سخنی میانه بی اشباع ممل. و اختصار مخل. مرتضی علی کرم الله وجهه فصل الخطاب را
جنین تفسیر کرده که البینة علی المدعی والیمین علی من انکر. و بحقیقة کلام
خصوم بدین حکم منفصل و منقطع میشود. و باید دانست که در قصهٔ داود
علی نبینا و علیه السلام. و تزویج زن اوریا اختلاف بسیارست. و بعضی
مفسران آن قصه را بر وجهی ایراد کرده اند که شرع و عقل از قبول آن ابا
میکند. و آنجه بصحت اقرب مینماید. آنست که اوریا زنی را خطبه کرده بود
و نزدیك بان رسیده که باوی عقد کنند. اولیاء زن را باوی خدشهٔ افتاد
و بوی ندادند. و حضرت داود علیه السلام خطبه فرمود و وی را نود و نه
زن بود او را نیز بخواست. در زاد المسیر آورده که عتاب الهی باوی برای
آن بود که بعد از خطبه اوریا. وی را خطبه کرد. و صورت معاتبه در
قرآن برین وجه است که **وَهَلْ أَتَاكَ** و آیا آمد بتو **نَبَأُ الْخَصْمِ** خبر کروهی که
خصومت کردند. در تبیان آورده که جبرئیل و میکائیل در صورت دو خصم
نزد داود علیه آمدند. و با هر یك جمعی از ملایکه بودند. و حضرت داود علیه
السلام روزها را قسمت فرموده بود. روزی عبادت کردی. و روزی
حکم فرمودی. و روزی وعظ کفتی. و روزی بمهمات خاصهٔ خود اشتغال

نمودی و روز عبادت بیالاخانه بر آمدی و پاسبانان بر حوالی آن
ایستاده مردم را از در آمدن بر وی منع کردندی ملایکه آن روز بصورت
انسان بخانهٔ داود علیه السلام آمدند و بعبادت خانهٔ وی بالا رفتند
چنانچه میفرماید اِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ یاد کن چون بالا رفتند بر سور غرفهٔ وی
اِذْ دَخَلُوا چون در آمدند عَلٰى دَاوُدَ بر داود علیه السلام و ایشان را دید
فَفَزِعَ پس بترسید مِنْهُمْ از ایشان چه بی اجازت از بالای غرفه در آمدند
قَالُوا لَا تَخَفْ گفتند مترس ای داود خَصْمَانِ ما دو گروهیم خصم یکدیگر
بَغٰى بَعْضُنَا ستم کرده اند بعضی از ما عَلٰى بَعْضٍ بر برخی دیگر فَاحْكُمْ بَيْنَنَا
پس حکم کن میان ما بِالْحَقِّ براستی وَلَا تُشْطِطْ و جور مکن در حکم خود وَاهْدِنَا
و راه نمای ما را اِلٰى سَوَاءِ الصِّرَاطِ براه میانه که آن عدلست و راستی داود
علیه السلام فرمود که سخن گویید یکی از ایشان اشارت بدیگری کرده باداود
گفت اِنَّ هٰذَا بدرستی که این مرد اَخِي برادر منست در دین و صحبت لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ
نَعْجَةً مر او را نود و نه میش است وَلِيَ و مرا نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ یک میش فَقَالَ پس
گفت اَكْفِلْنِيهَا آن را نصیب من گردان و تملیک من کن وَعَزَّنِي و غلبه کرد
بر من فِي الْخِطَابِ ۝ در سخن گفتن و نگذاشت که تعلل کنم در ان قَالَ گفت
داود علیه السلام که اگر حال برین منوالست لَقَدْ ظَلَمَكَ بخدای که ستم
کرده است بر تو بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ بخواستن میش تو و جمع کردن آن اِلٰى نِعَاجِهِ
با میشهاء خود وَاِنَّ كَثِيرًا و بدرستی که بسیاری مِنَ الْخُلَطَاءِ از شرکا که مالها
بهم خلط میکنند لَيَبْغِي هر اینه ستم میکنند بَعْضُهُمْ عَلٰى بَعْضٍ برخی از ایشان
بر برخی و زیاده از حق خود میطلبند اِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مگر آنانکه گرویده اند و

عملوا

عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهاء ستوده وَقَلِيلٌ مَا هُمْ و اندک اند ایشان
در میان شرکان چون داود علیه السلام این سخن گفت ایشان برخاستند
و از نظر وی غایب شدند داود علیه السلام در تامل افتاد وَظَنَّ دَاوُدُ و
گمان برد داود اَنَّمَا فَتَنَّاهُ آنکه ما امتحان کردیم او را بدین حکومت تا متنبه
گردد او دریافت فَاسْتَغْفَرَ پس طلب آمرزش کرد رَبَّهُ از پروردگار خود
وَخَرَّ رَاكِعًا و بیفتاد بر روی در حالتی که سجده کننده بود وَاَنَابَ ۝ و
بازگشت بخدای این سجده نزد امام اعظم رحمه الله سجدهٔ عزیمتست و بسبب
تلاوت وی سجده باید کرد در نماز و غیر نماز و نزد امام شافعی از عزایم نیست
و از امام احمد رحمه الله درین سجده دو روایتست و این سجدهٔ دهم است بقول
امام اعظم رحمه الله و در فتوحات مکیه این را سجدهٔ انابت گفته
و فرموده که یقال لها سجدة الشكر في حضرة الانوار لان داود علیه السلام
سجدها شکرا فَغَفَرْنَا پس بیامرزیدیم لَهُ مر داود را ذٰلِكَ آنچه از ان استغفار
کرده بود وَاِنَّ لَهُ بدرستی که مر او راست عِنْدَنَا نزدیک ما لَزُلْفٰى قربتست بعد
از مغفرت وَحُسْنَ مَآبٍ ۝ و نیکویی بازگشت در بهشت و گفتیم مر او را که
يَا دَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ ای داود ما ترا کردانیدیم خَلِيفَةً فِي الْاَرْضِ خلیفه در
زمین یعنی رتبهٔ خلافت در روی زمین بتو ارزانی داشتیم یا ترا خلف انبیا
که پیش از تو بوده اند ساختیم فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ پس حکم کن میان مردمان
بِالْحَقِّ براستی وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوٰى و پیروی مکن هوای نفس و آرزوهاء او را فَيُضِلَّكَ
که گمراه کرداند هوا ترا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ از راه خدای اِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه
يَضِلُّونَ گمراه میشوند و در و می مانند عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ از راه خدای یعنی از دلایلی که

رحمه الله می

ع ۱۴ خمس

برای حق نصب کرده است لَهُمْ مر ایشانراست عَذَابٌ شَدِيدٌ عذابی سخت بِمَا
نَسُوا بسبب آنکه فراموش کرده اند يَوْمَ الْحِسَابِ روز شمار را وبرای آن
روز کاری نساخته اند • در فراید السلوک آورده که بنکر پادشاهی چه بها
کاریست • وشهریاری چه کران باری • که حضرت داود علی نبینا وعلیه السلام
با کمال درجهٔ نبوت • وجلال مرتبهٔ رسالت تحمل اعباء چنین امری مأمور
گردد وبخطب اثقال چنین خطابی مخاطب شود که • فاحکم بین الناس بالحق
میان مردم حکم بر طریق معدلت ونصفت کن • وداوری بر منهج عدل و انصاف
نمای وپای بر جادهٔ حق نه • نه بر طریق باطل ومتابعت هوای نفس مه • بر مشایع مراد خویش
اختیار مکن که ترا از مسالک مرضی ما گمراه کرداند ودر سلسلة الذهب میفرماید
که نظم نص قرآن شنو که حق فرمود • در مقام خطاب با داود • که ترا ز ان خلیفگی دادیم
سوی خلق جهان فرستادیم تا دهی ملک را ز عدل اساس • حکم رانی بعدل بین الناس
هر کرانی ز عدل دستورست • از مقام خلیفگی دورست • آنکه کین دست مرز دیو سبق
عقل جون خواندش خلیفهٔ حق وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ ونیافریدیم ما
آسمان وزمین را وَمَا بَيْنَهُمَا وآنچه میان ارض وسماست بَاطِلًا آفریدنی
باطل • یعنی اینها را بعبث نیافریده ایم • بلکه برای آن که استدلال کنند
بدان بر قدرت کامله • وحکمت شامله ذَٰلِكَ آنکه آفریدن اشیا بی حکمتی باشد
ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا کمان آنانست که کافر شدند • وبسر آفرینش پی نبردند
فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا پس وای مه • مر آنانرا که نکرویدند • وبدین نوع کمان بردند مِنَ النَّارِ
از آتش دوزخ • آورده اند که کفار قریش مؤمنانرا کفتند که ما را در آخرة
برابر شما یا بیشتر از شما عطا خواهند داد • آیة آمد که أَمْ نه چنانست آیا نَجْعَلُ

الذين

الَّذِينَ آمَنُوا میکردانیم آنانرا که کرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکارها
ستوده کردند در جزا وعطا كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ مانند تباه کاران در زمین •
یعنی کافران أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ یا میکردانیم پرهیزکارانرا كَالْفُجَّارِ مانند
بدکاران • ونابکاران • یعنی نمیکردانیم كِتَابٌ این کتابیست • یعنی قرآن أَنْزَلْنَاهُ
فرو فرستاده ایم إِلَيْكَ بسوی تو مُبَارَكٌ برکت داده وبسیار خیر لِيَدَّبَّرُوا
تا اندیشه کنند آيَاتِهِ در آیتهای آن کتاب • وتفکر نمایند در معانی وحقایق
آن وَلِيَتَذَكَّرَ وتا پند پذیر شوند أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان عقول صافیه
عشر ٤
وَوَهَبْنَا لِدَاوُودَ وبخشیدیم مر داود را علیه السلام سُلَيْمَانَ یعنی فرزندی
که آن سلیمانست علیه السلام نِعْمَ الْعَبْدُ نیکو بندهٔ بود سلیمان إِنَّهُ أَوَّابٌ
بدرستی که او رجوع کننده بود بخدای در همه احوال • آورده اند که سلیمان
علی نبینا وعلیه السلام با کفار دمشق ونصیبین کارزار کرد وهزار اسب از ایشان
گرفت • وکویند داود علیه السلام با عمالقه غزا کرده بود • وهزار اسب کرفته
ومیراث بسلیمان رسیده • ودر معالم کوید اسبان دریایی بودند وپر داشتند
ودیوان از بحر برای سلیمان آوردند • وبر هر تقدیر سلیمان علیه السلام •
خواست که ایشانرا تماشا کند • بعد از نماز دیگر بعرض آنها مشغول شدند
وسلیمان علیه السلام بسبب آن از وردی که در آخر روز داشت باز ماند •
وهمه را قربان کرد • چنانچه حق سبحانه میفرماید إِذْ عُرِضَ یاد کن چون
عرض کرده شدند عَلَيْهِ بر سلیمان علی نبینا وعلیه السلام بِالْعَشِيِّ بآخر روز
الصَّافِنَاتُ اسپان ایستاده بر سه پای • وبر کنارهٔ سم از قایمهٔ چهارم
واین صفتی پسندیده است در اسب الْجِيَادُ اسبان تیز رو • واو بنظارهٔ

ایشان مشغول شد تا ورد او فوت کشت فَقَالَ پس کفت إِنِّي أَحْبَبْتُ بدرستی
که بر کزیدم حُبَّ الْخَيْرِ دوستی مال بسیار یعنی اسباب. بجدی که بازماندم
عَنْ ذِكْرِ رَبِّي از یاد پروردکار خود. یعنی وردی که در طرف آخر روز داشتم
حَتَّى تَوَارَتْ تا وقتی که پوشیده شد آفتاب بِالْحِجَابِ به پردهٔ شب. و کفته اند
حجاب کوهی سبزست محیط بکرهٔ زمین رُدُّوهَا باز کردانید اسپان را
عَلَيَّ بر من وچون باز کردانیدند فَطَفِقَ پس در ایستاد و میسود شمشیر را
مَسْحًا سودنی بِالسُّوقِ بساقهای اسبان یعنی پی میکرد ایشان را وَالْأَعْنَاقِ
و بکردنهاء ایشان یعنی میبرید سرهاء ایشان را. و دران زمان کوشت اسب
حلال بود. و آن ادرها خدای برای قربان ذبح میکردند. و بعضی علما بر آنند
که مراد از ذکر نماز است که از سلیمان. بسبب مطالعهٔ اسبان فوت شد
و آفتاب غروب کرد. سلیمان علیه السلام باذن خدای ملایکه را که موکل
بودند بر آفتاب فرمود که. ردّوها علیّ. باز کردانید آفتاب را برای من حق
سبحانه فرمود تا آفتاب را باز کردانیدند. و بموضع وقت عصر آوردند تا وی
آنرا ادا کرد. و آنکه بدعاء حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم در صهبای
خیبر بعد از غروب باز کشت. و بجای عصر آمد. تا علی رضی الله عنه نماز کذارد
نزد محدثان مشهورست. و امام طحاوی رحمه الله در شرح آثار خویش فرموده
که رواتِ این حدیث ثقات اند. و از احمد بن صالح نقل کرده که اهل علم را
سزاوار نیست. که تغافل کننده از حفظ این حدیث. زیرا که از علامات نبوّت است
نظم که دعوتش کرفته کریبان آفتاب. بالا کشیده از چه مغرب بر آسمان
که قرص بدر را بسر کرد خوان چرخ. دستش دو نیم کرده بیک ضربت بنان

آورده اند

آورده اند که حق سبحانه سلیمان را علی نبینا و علیه السلام پسری ارزانی فرمود
جماعتی دیوان از ترس آنکه او نیز چون پدر ایشان را بجوزهٔ تسخیر در آرد اجتماع
نموده بر قتل او اتفاق کردند. سلیمان علیه السلام خبر یافته او را بسحاب
سپرد. تا برضاع او قیام نماید. و از شر ایشان ایمن باشد. قضا را آن پسر بمرد
و او را مرده بر تخت سلیمان علیه السلام افکندند. چنانچه حق سبحانه خبر
داد که وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ بدرستی که آزمودیم. و در فتنه افکندیم سلیمان را
وَأَلْقَيْنَا و انداختیم عَلَى كُرْسِيِّهِ بر تخت او جَسَدًا پس پسر او را جسدی
بی روح. سلیمان علیه السلام از آنچه کرده بود نادم شد ثُمَّ أَنَابَ ○ پس باز
کشت بخدای. و بر عالمیان ظاهر شد که توکل بر غیر خدا نباید کرد. و در
لباب آورده که سلیمان علیه السلام بیمار شد بمثابه که از غایت ضعف
بدنی بی روح می نمود. و او را بر تخت می نشاندند. تا مهمات ملک خلل پذیر نشود
پس باز کشت بصحّت. و مشهور آنست که بواسطهٔ ترک ادبی انکشتری مملکت وی
بدست صخر جنی افتاد. و چهل روز بر تخت سلیمان علیه السلام نشست. و باز آن
خاتم بدست سلیمان علیه السلام آمده بمملکت باز کشت. و از روی نیاز
بدعا اشتغال نموده قَالَ کفت رَبِّ اغْفِرْ لِي ای پروردکار من بیامرز مرا. در آنچه
از من صادر شده وَهَبْ لِي و ببخش مرا مُلْكًا لَا يَنْبَغِي پادشاهی که نسزد و
نشاید لِأَحَدٍ مر یکی را مِنْ بَعْدِي پس از من. تا چنین ملکی معجز من بود. یا کسی
از من سلب نتواند کرد چون صخر جنی. در بحر فرموده. که مرا ملکی ده مخصوص
تا دیکری هوس طلب آن نکند. و در فتنه نیفتد. چه در ملکی بدان عظمت
جز بقوت نبوت از فتنه ایمن نتوان بود إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ○ بدرستی که

تو بخشنده • وهرجه خواهی بهرکه خواهی دهی • امام قشیری رحمه الله کفته
که سلیمان علیه السلام باعلام الهی دانسته بود • که حضرت پیغمبر ما
صلی الله علیه وسلم بممالك دینی التفات نخواهد فرمود • بجهة آن بربن دعا
جسارت نمود • وازنیست که صاحب فتوحات قدس سره آورده که مراد سلیمان
علیه السلام آن بود که مرا ملکی بخش که ظهور آن بالفعل کسیرا نرسد • جه بالقوة
حضرت رسالت راصلوات الله وسلامه علیه آن ملك حاصل بود جنانچه
در صحیحین مذکورست که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود • که عفریتی
بمن ناکاه درآمد • تا نماز برمن قطع کند • خدای مرا قوت داد • وممکن کردانید
ازو تا اورا بکیرم • وخواستم که برستونی ازستونهای مسجد بربندم • تاشما
درونکرید • پس یاد کردم دعای سلیمان علیه السلام که • هب لی ملکا لا
ینبغی لاحد من بعدی اورا رها کردم • تا بی بهره ونا امید بازکشت فَسَخَّرْنَا
پس رام کردانیدیم لَهُ الرِّيحَ مرسلیمانرا باد تا فرمان وی برد تَجْرِي برود بِأَمْرِهِ
بفرمان او رُخَاءً نرم وخوش حَيْثُ أَصَابَ هرکجا قصد کرده باشد وَالشَّيَاطِينَ
ومسخر کردیم مروراد یوان كُلَّ بَنَّاءٍ هر بنا کننده در بیت تا برای وی عمارتها سازند
وَغَوَّاصٍ وغواص نماینده در بحر • تا بجهة واستخراج جواهر کنند وَآخَرِينَ
ودیکر رام ساختیم مرورا دیوان دیکر مُقَرَّنِينَ باهم بسته فِي الْأَصْفَادِ
دربندها • یعنی هرکدام از شیاطین که عمله بودند برای وی کاری کردندی
وجمعی را که مرده بودندی دربند کشیدی • تا ضرر بمردم نرسانند • پس کفتیم
ویرا که هَذَا اینچنین ملکی که بتو دادیم عَطَاؤُنَا بخشش ماست بتو فَامْنُنْ پس
منت نه برهرکه خواهی • واورا ازان محظوظ کردان أَوْ أَمْسِكْ یا بازدار عطا

خودرا

خودرا ازهرکه خواهی بِغَيْرِ حِسَابٍ ۝ بی حسابی در منّ وامساك •
یعنی تصرف دران مفوض بمشیت تست • وبران محاسب نخواهی بود وَإِنَّ
لَهُ وبدرستی که سلیمان را عِنْدَنَا نزدیك ما لَزُلْفَى قربیست بقبول طاعات او ویادر
آخرت ازمقربان درکاه صمدیة خواهد بود • با وجود ملك عظیم که در دنیی
داشته وَحُسْنَ مَآبٍ ۝ ومرورا است نیکویی بازکشت • یعنی درجات جنات •
٤٢ عشر
وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ ویاد کن بنده ما ایوب را إِذْ نَادَى جون بخواند رَبَّهُ
آفریدکار خودرا أَنِّي بآنکه مرا مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ مس میکند شیطان • یعنی
میرساند بمن رنج وَعَذَابٍ ۝ والم • وآن جنان بود که ابلیس شماته میکرد •
مرایوب را علیه السلام سرزنش مینمود • که جه کردی که حق سبحانه نواید نعم
ازتو بازکرفت • وشدايد الم برتو کماشت • وکفته اند وسوسه میکرد اتباع
اورا تاحدی که اورا ازدیار خود بیرون کردند • وبرنحی ازوجوه شکایة ایوب
علیه السلام درسوره انبیا مذکور شده • القصه حق سبحانه دعای اورا اجابة
فرموده • جبرئیل را علیه السلام بنزد وی فرستاد • جبرئیل بیامد ومرورا کفت •
ارْكُضْ بِرِجْلِكَ بزن پای خودرا برزمین • ایوب بفرمان روح الامین پای
مبارك برزمین زد • دوچشمه ازتحت قدم او جوشیدن کرفت • یکی کرم •
ویکی سرد • جبرئیل فرمود که هَذَا مُغْتَسَلٌ این چشمه کرم جای غسل کردنست
یا آبیست که بدان غسل کنند • واین چشمه دیکر بَارِدٌ وَشَرَابٌ ۝ آب سردیست
وآشامیدنی • پس ایوب علیه السلام دران چشمه حارّه غسل فرمود • جمع
امراض ظاهری ازوی محو شد • وازان چشمه سرد بیاشامید علل باطنی بتمام زایل
کشت • وکفته اند چشمه یکی بود بوقت خوردن سرد بودی • وبوقت غسل کردن

کرم وَوَهَبْنَا لَهُ وبخشیدیم مر ورا یعنی بوی عطا کردیم أَهْلَهُ کسان اورا
یعنی فرزندان وبرا زیده کردیم وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ وما نند ایشان با ایشان
تا اولاد او دو برابر آن شدند که بودند رَحْمَةً مِنَّا برای بخششی که فایض شد از ما
وَذِكْرَى وبرای پند گرفتن لِأُولِي الْأَلْبَابِ ○ مر خداوندان عقلها را در بلاها
انتظار فرج کشند بصبر وبناه بحق سبحانه برند که رحمت الهی فرج را بصبر
باز بسته است ع اصبر فالصبر مفتاح الفرج نظم کلید صبر کسی را که باشد اندر دست
هر آینه در گنج مراد بگشاید بشام تیرهٔ محنت بساز وصبر نمای که دم بدم سحر از پرده روی
بنماید آورده اند که در زمان مرض ایوب علیه السلام زوجهٔ او رحمه بمهمی
رفته بود ودیر مانده ایوب سوگند خورد که اورا صد چوب زند چون
تباشیر صبح صحت از افق رحمت روی نمود وایوب علیه السلام بحالت
وجوانی باز آمد خواست تا سوگند خود راست گرداند خطاب رسید که وَخُذْ
بِيَدِكَ وبگیر بدست خود ضِغْثًا دستهٔ گیاه از چوب اذخر یا از خشایش
خشک شده که بعدد صد باشد فَاضْرِبْ بِهِ پس بزن زوجهٔ خود را بدان
دستهٔ گیاه وَلَا تَحْنَثْ وحانث مشو در سوگند خود إِنَّا وَجَدْنَاهُ بدرستی که
ما یافتیم ایوب را صَابِرًا شکیبا در آنچه به نفس ومال وولد وی رسید نِعْمَ
الْعَبْدُ نیکو بنده ایست ایوب إِنَّهُ أَوَّابٌ ○ بدرستی که رجوع کننده است
بدرگاه ما بکلیهٔ خود وَاذْكُرْ عِبَادَنَا ویاد کن بندگان ما را إِبْرَاهِيمَ ابراهیم
خلیل الرحمن را وَإِسْحَاقَ وپسر او اسحق را وَيَعْقُوبَ ونبیرهٔ وی یعقوب را
أُولِي الْأَيْدِي خداوندان دستها وَالْأَبْصَارِ ودیدها مراد اعمال شریفه
نافعه است تعبیر کرد بدست از عمل که اکثر آن بمباشرت ایدی باشد ویا

خمس

ازمعارف

ازمعارف که اقوی مبادی آن ابصار است یا مراد از ایدی قوتست در طاعة
واز ابصار بصیرت در دین إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بدرستی که ما خالص
گردانیدیم ایشانرا بِخَالِصَةٍ بخصلتی پاک از شوب معایب یا نعمتی خالص
از لوث مثالب که آن ذِكْرَى الدَّارِ یاد کردن سرای آخرتست جه مطمح نظر
انبیا جز فوز بلقای حضرت کبریا نیست وآن جز در آخرت میسر نشود وَإِنَّهُمْ
وبدرستی که این پیغمبران عِنْدَنَا نزدیک ما لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ از جملهٔ
برگزیدگان ونیکانند وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ ویاد کن اسمعیل ذبیح را وَالْيَسَعَ
اخطوب را که خلیفهٔ الیاس بود علیه السلام وبآخر خلعت نبوت یافت
وَذَا الْكِفْلِ وخداوندانی را که بشر بن ایوب بوده وصد پیغمبر را که از قتل
میگریختند کفیل شده ودر تبیان فرموده که او پسر ایوبست علیه السلام
وبعد از پدر مبعوث شد بقوم محل از شام وخدای اورا ذا الکفل نام نهاد
وبعضی اورا همان الیسع داشتند که از الیاس علیه السلام متکفل شد که
بامر دین قیام نماید وبرین تقدیر عطف وبر الیسع از قبیل عطف باشد بر
موصوف وَكُلٌّ وهمهٔ این نام بردگان بودند مِنَ الْأَخْيَارِ از نیکان خلق
این خبر انبیا ذِكْرٌ سبب یاد کردست ترا که محمدی وقوم ترا وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ
وبدرستی که پرهیزکارانرا لَحُسْنَ مَآبٍ ○ نیکویی بازگشت است وبازگشتی نیکو
که آن جَنَّاتِ عَدْنٍ بوستانهای اقامتست مُفَتَّحَةً در حالتی که گشاده شده
باشد لَهُمُ الْأَبْوَابُ برای ایشان درهاء آن بوستانها مُتَّكِئِينَ وایشان تکیه
زدگان بر تختها فِيهَا در ان باغها جنانچه متنعمان برای راحت يَدْعُونَ
فِيهَا میخواهند ومیخواهند در ان بوستانها بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ میوهٔ بسیار را

پایند

عشر

جه تفکه برای تلذذ ست • وتغذی بجهت تحلل وانحا تحلیل نباشد پس
از مطاعم بفواکه میل بیشتر کنند وَشَرَابٍ ۝ و دیگر خواهند آشامیدنی بسیار
وَعِنْدَهُمْ و نزدیک ایشان باشند قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ کوتاه چشمان • یعنی زنانی که
از غیر شوهر چشم بازگیرند أَتْرَابٌ ۝ هم زادان • یعنی همه ایشان در یک
سن • وگفته اند تمام زنان بهشت در سن مساوی ازواج باشند • مجموع
سی وسه ساله • وبعضی برآنند که مراد از اتراب آنست که همه زنان متساوی
باشند در حسن • یعنی هیچ یک را بر دیگری فضل نبود در آن • تا طبع بفاضله
کشد • واز مفضوله منصرف گردد هَذَا گویند ملایکه بهشتیانرا که اینست
مَا تُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده بودید بآن لِيَوْمِ الْحِسَابِ ۝ در روز
شمار • پس اهل بهشت از روی بهجت و فرح گویند إِنَّ هَذَا بدرستی که اینچه
ما می بینیم از نعمت لَرِزْقُنَا هر آینه روزی ماست که حضرت رزاق بمنه
بما ارزانی داشته مَا لَهُ نیست این را مِنْ نَفَادٍ هیچ کمی وانقطاع هَذَا اینست آنچه
بهشتیانرا باشد وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ و بدرستی که مرنافرمانان • یعنی کافران راست
لَشَرَّ مَآبٍ ۝ بدی بازگشت • یعنی بازگشتی بد که آن جَهَنَّمَ دوزخست
يَصْلَوْنَهَا در آیند در آن فَبِئْسَ الْمِهَادُ پس بد آرامگاهیست دوزخ هَذَا
عذاب اینست فَلْيَذُوقُوهُ پس باید که بچشید آنرا حَمِيمٌ آن آب گرمست
در نهایت حرارت • که چون پیش لب رسد روی را بسوزد • وچون بخورند روده ها
پاره شود وَغَسَّاقٌ و زمهریر • که دوزخیانرا ببرودت بسوزد • چنانچه
آتش بحرارت میسوزاند • وگویند غساق چیزی گنده راگویند بلغة ترک
ومراد اینجا ریم ایست که از گوشت وپوست دوزخیان واز فروج زانیات

سیلان میکند آنرا جمع کرده بدیشان میخورانند وَآخَرُ وایشانرا عذاب دیگرست
مِنْ شَكْلِهِ مثل این عذاب که مذکور شد أَزْوَاجٌ نوعها • یعنی این عذاب گوناگونست
اما همه متشابه یکدیگرند در تعذیب وایلام • آورده اند که چون رؤساء
کفار بدوزخ در آیند تبعه ایشانرا نیز بایشان در آرند • وملایکه رؤسا را گویند
هَذَا فَوْجٌ این گروه مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ در آمدگانند در دوزخ برنج وسختی با
شما ایشان گویند لَا مَرْحَبًا بِهِمْ هیچ مرحبا مباد ایشانرا إِنَّهُمْ بدرستی که
ایشان صَالُوا النَّارِ در آمدگانند باتش بشومی عملهاء خود • چنانچه مادرا
مرحبا کلمه ایست که برای اکرام میهمان میگویند • رؤسا متابعان خود را
نفرین کنند به لا مرحبا • وچون تابعان از متبوعان این سخن بشنوند قَالُوا
گویند بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما لَا مَرْحَبًا بِكُمْ مرحبا مباد شما را • وشما بدین نفرین
سزاوارترید أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ شما فرا پیش داشتید موجبات عذاب را لَنَا
برای ما • که مارا اغوا کردید تا بسبب اضلال شما بدوزخ در آمدیم فَبِئْسَ
الْقَرَارُ پس بد قرارگاهیست دوزخ • آنگاه تابعان دیگر باره قَالُوا رَبَّنَا گویند
ای پروردگار ما مَنْ قَدَّمَ لَنَا هر که فرا پیش داشت برای ما هَذَا این کفر و
ضلال را • وما را از راه حق بلغزانید فَزِدْهُ پس زیاده کن او را عَذَابًا ضِعْفًا
عذابی دوباره فِي النَّارِ در آتش • یعنی آنمقدار عذاب که دارد آنرا دو چندان
کن • وگفته اند حیات وعقارب دوزخ را بریشان گمار وَقَالُوا وگویند صنادید
قریش در دوزخ مَا لَنَا چیست ما را که امروز لَا نَرَى نمی بینیم رِجَالًا كُنَّا
نَعُدُّهُمْ مردانی را که بودیم که می شمردیم ایشانرا در دنیا مِنَ الْأَشْرَارِ از بدان
ومردودان • در موضح آورده که کفار قریش چون در دوزخ نکرند

وفقراء مسلمانان جون عمار و صهیب و خباب و بلال را نه بینند کویند
اَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا استفهام برای تقریرست یعنی ما ایشانرا فرا کرفتیم
و با ایشان استهزا و سخریة کردیم ایشانرا بدوزخ در نیاورده اند اَمْ زَاغَتْ
یا در آورده اند و میل کرده است عَنْهُمُ الْاَبْصَارُ از ایشان چشمهاء ما یعنی
نمی بینیم ایشانرا در آثار آمده که حق سبحانه آن کروه فقرا را بر غرفات بهشت
جلوه دهد تا کفار بینند و حسرت ایشان بیفزاید اِنَّ ذٰلِكَ بدرستی که آنچه
حکایت کردیم از دوزخیان لَحَقٌّ هر اینه راستست و آنست تَخَاصُمُ اَهْلِ النَّارِ
جنك و جدل کردن اهل دوزخ و ماجرای ایشان قُلْ بکو مشرکان مکه را
اِنَّمَا اَنَا جزین نیست که من مُنْذِرٌ بیم کننده ام و ترساننده از عذاب خدای
وَمَا مِنْ اِلٰهٍ و نیست هیچ خدایی سزای پرستش اِلَّا اللّٰهُ الْوَاحِدُ مکر خدای یکانه که
ذات او شرکت قبول نکند و کثرت را بوحدت او راه نباشد اَلْقَهَّارُ قهر کننده
که بناء آمال بقواصف آجال در هم شکند یا شرکت متوهم و کثرت بی
اعتبار را که فی نفس الامر وجود ندارد در نظر عارف مضمحل و متلاشی سازد
نظم غیرتش غیر در جهان نکذاشت وحدتش رسم این و آن برداشت کم شود جمله
ظلمت پندار نزد انوار واحد القهار رَبُّ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ آفریدکار آسمانها
و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست اَلْعَزِيزُ خداوندی که غالب بود
در عذاب کردن اَلْغَفَّارُ آمرزکاری که باك ندارد از آمرزیدن قُلْ هُوَ بکو آنچه
کفتیم بشما و بیم کردم از عقوبة روز قیامت نَبَاٌ عَظِيمٌ خبری بزرکست
اَنْتُمْ شما عَنْهُ از ان مُعْرِضُونَ ۝ روی کردانند کانید از غایة غفلت
یا نبوت من شانی بزرك دارد و شما از ان اعراض مینمایید آخر در نکرید که

اکر من نبی نبودمی و وحی بمن نیامدی مَا كَانَ لِيَ نبودم مرا مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی
بِالْمَلَاِ الْاَعْلٰى بکروه برتر یعنی ملائکه اِذْ يَخْتَصِمُونَ آنکاه که کفت و شنود
میکردند در شان آدم علیه السلام پس بر نبوت من دلیلی روشنتر ازین
نیست که قصهٔ ملایکه و آدم بیان میکنم بر وجهی که در کتب مقدمه نیست
بی مطالعهٔ کتابی و بی استماع از استادی اِنْ يُوحٰى وحی کرده نمیشود
اِلَيَّ بسوی من اِلَّا اَنَّمَا اَنَا مکر آنکه جزین نیست که من نَذِيرٌ مُبِينٌ ۝ بیم کننده ام
آشکارا یا هویدا کنندهٔ موجبات عذاب اِذْ قَالَ رَبُّكَ یاد کن جون کفت
پروردکار تو لِلْمَلَائِكَةِ اِنِّي مر فرشتکانرا که من خَالِقٌ آفریننده ام بَشَرًا آدمی را
مِنْ طِينٍ از کل مراد آدم است علی نبینا و علیه السلام فَاِذَا سَوَّيْتُهُ پس جون
تمام کنم خلقت او را و قالب او را بخوبتر شکلی بپردازم وَنَفَخْتُ فِيهِ و بدمم
درو مِنْ رُوحِي از روح خود حق سبحانه روح را مشرف و مکرم ساخت بشرف
اضافه جهة طهارت و نظافت او ملخص سخن آنست که جون روح بقالب
وی در آمد و زنده کردد فَقَعُوا لَهُ پس بروی در افتید برای وی سَاجِدِينَ
سجده کنندکان از جهت تکریم و تبجیل او فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ پس سجده کردند
فرشتکان كُلُّهُمْ اَجْمَعُونَ همه ایشان بتمام مر آدم را بعد از نفخ روح درو
اِلَّا اِبْلِيسَ مکر ابلیس که سجده نکرد اِسْتَكْبَرَ بزرك داشت خود را و فرمان
نبرد وَكَانَ و کشت بدان نافرمانی مِنَ الْكَافِرِينَ ۝ از ناکرویدکان قَالَ يَا
اِبْلِيسُ کفت حق سبحانه که ای ابلیس مَا مَنَعَكَ چه چیز باز داشت ترا اَنْ تَسْجُدَ
از انکه سجده کنی لِمَا خَلَقْتُ مر آنچیز را که بیافریده ام بِيَدَيَّ بدو دست
خود ذکر دست برای تحقیق اضافت خلقة آدمست بحق سبحانه و تعالی

یعنی من بنفس خود اورا آفریدم بی واسطه پدر و مادر • در انوار آورده که ذکر بیدی • تنبیه است بر مزید قدرت در آفرینش آدم • و در بعضی تفاسیر آمده که مراد ید قدرت وید نعمتست • و در فتوحات فرموده که قدرت و نعمت شامل است همه موجودات را • پس بدین تاویل آدم را هیچ شرفی ثابت نشود • پس لابدست ازانکه در بیدی • معنی باشد که دلالت کند بر تشریف آدم علیه السلام • پس حمل بر نسبتین تنزیه و تشبیه که آدم جامع هر دو صفتست مناسب مینماید • و در بحر الحقایق میکوید که مراد صفتین لطف و قهرست • جه این دو صفت بر جمیع صفات الهی مشتمل اند • زیرا که هیچ صفتی نیست که از لطف یا قهر خالی باشد • بعضی جلالیة اند • و برخی جلالیه • تبارک اسم ربک ذی الجلال والاکرام • و هیچ مخلوقی نباشد الا که مظهر یکی ازین دو صفت بود • جنانجه ملک مظهر لطفست • و شیطان مظهر قهر • و آدمی مظهر تجلی صفتین است و بدین جامعیة قابلیة مسجودیة داشته • و درین معنی کفته اند **نظم**

آمد جمله کون ولی • همجو آیینهٔ نکرد جلی • کشت آدم جلای این مرآت • شد عیان ذات او بجمله صفات • مظهری کشت کلی و جامع • سر ذات و صفات ازو لامع • القصه حضرت عزت با ابلیس کفت جرا سجده نکردی مخلوق • بیدی **أَسْتَكْبَرْتَ** آیا تکبر کردی بی استحقاق آن **أَمْ كُنْتَ** یا هستی **مِنَ الْعَالِينَ** ○ ازبر تران که استحقاق تفوق دارند • ابلیس شق ثانی را اختیار کرده **قَالَ** کفت **أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ** من بهترم ازان مخلوق • پس وجه خیریة را بیان میکند که **خَلَقْتَنِي** بیافریدی مرا **مِنْ نَارٍ** از آتش • و اورا لطافة و نورانیست **وَخَلَقْتَهُ** و بیافریدی اورا **مِنْ طِينٍ** از کل • که درو کثافت و ظلمانیتست • و درین قیاس خطا کرد و شمهٔ ازان

در سوره

آیینه

خمس

820

در سورهٔ اعراف مذکورست • در کشف الاسرار فرموده • که آتش سبب فرقتست و خاک وسیلهٔ وصلت • از آتش کسستن آید • و از خاک پیوستن • آدم که از خاک بود بپیوست تا خلعت **ثُمَّ اجْتَبَاهُ** یافت • ابلیس که از آتش بود بکسست تا بفرمودهٔ فاهبط منها مردود کشت • روزی شوریدهٔ با سلطان العارفین کفت جه بودی اکر این خاک بی باک نبودی • ابو یزید بانک برو زد که اکر خاک نبودی آتش عشق افروخته نشدی • و سوز سینها و آب دیدها ظاهر نکشتی • اکر خاک نبودی بوی مهر ازلی که شنودی • و آشنای قرب لم یزل که بودی **نظم** ای خاک جه خوش طینت قابل داری • کلهاء لطیفست که در کل داری • در مخزن کنت کنز هر نقد که بود • تسلیم تو کرده اند و در دل داری **قَالَ** کفت حق تعالی مر ابلیس را بعد از دعوی خیریة که **فَاخْرُجْ مِنْهَا** پس بیرون رو از بهشت • یا از آسمان • یا صورت ملکیة **فَإِنَّكَ** پس بدرستی که تو **رَجِيمٌ** راندهٔ از رحمت و دور شده از رتبهٔ کرامت **وَإِنَّ عَلَيْكَ** و بدرستی که بر تست **لَعْنَتِي** راندن و خشم من **إِلَى يَوْمِ الدِّينِ** تا روز جزا **قَالَ رَبِّ** کفت ابلیس که ای آفریدکار من **فَأَنْظِرْنِي** پس مرا مهلت ده جون براندی **إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ** ○ تا روزی که برانکیخته شوند مردمان • و غرض ابلیس آن بود که شربت مرک نجشد **قَالَ فَإِنَّكَ** کفت خدای بدرستی که تو **مِنَ الْمُنْظَرِينَ** از مهلت داده شدکانی **إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ** تا روزی که درو وقت معلوم است • یعنی همان نفخهٔ اولی که همه کس بمیرند **قَالَ فَبِعِزَّتِكَ** کفت ابلیس که بغالبیة و قهر تو سوکند که بهر وجه توانم **لَأُغْوِيَنَّهُمْ** هر اینه کمراه کردانم اولاد آدم را **أَجْمَعِينَ** ○ همه ایشان **إِلَّا عِبَادَكَ** مکر بندکان تو **مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ** ازیشان پاک شدکان از الواث

عشر

خمس

شرك وعصيان **قَالَ** گفت خداى **فَالْحَقُّ** پس راستى ودرستى ازمنست **وَالْحَقَّ**
أَقُولُ ودرست وراست ميگويم **لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ** هر آينه پر سازم دوزخ را **مِنْكَ**
ازتو **وَمِمَّنْ تَبِعَكَ** وازانها كه پيروى تو كنند **مِنْهُمْ** از آدميان وديوان
أَجْمَعِينَ ۝ همه ايشان **قُلْ** بگواى محمد **مَا أَسْأَلُكُمْ** نميخواهم شما را **عَلَيْهِ** بر تبليغ
وحى واداى رسالت **مِنْ أَجْرٍ** هيچ مزدى **وَمَا أَنَا** ونيستم من **مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ** ۝
از تكليف كنندگان. يعنى ازجمعى كه بتصنع چيزى ازخود ظاهر كنند كه
ندارند. صاحب كشاف آورده كه درخبراست كه متكلف را سه علامة باشد
يكى آنكه نزاع كند باكسى كه برتر ازوست. دوم خواهد كه فرا گيرد آنچه يافتن
آن نه مقدور اوست. سيم گويد چيزى كه نداند **إِنْ هُوَ** نيست قرآن **إِلَّا ذِكْرٌ**
مگر پندى **لِلْعَالَمِينَ** ۝ مر عالميان را ازجن وانس **وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ** وزود باشد كه
بدانيد خبر قرآن را. يعنى آنچه دروست ازوعد ووعيد. يا بدانيد خبر محمد را
صلى الله عليه وسلم. وصدق سخن او معلوم كنيد **بَعْدَ حِينٍ** ۝ بعد از هنگامى
كه آن حين موتست. يا روز قيامت يا وقت ظهور اسلام **سُورَةُ الزُّمَرِ**
خمس وسبعون آية **بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ** **تَنْزِيلُ الْكِتَابِ**
فرو فرستادن قرآن بر محمد صلى الله عليه وسلم **مِنَ اللهِ** ازخدايست **الْعَزِيزِ**
غالب درتقدير **الْحَكِيمِ** ۝ دانا درتدبير **إِنَّا أَنْزَلْنَا** بدرستى كه فرو فرستاديم
إِلَيْكَ الْكِتَابَ بسوى تو كتابى كه قرآنست **بِالْحَقِّ** براستى. يا براى بيان واثبات
حق **فَاعْبُدِ اللهَ** پس بپرست خداى را **مُخْلِصًا** درحالتى كه پاك كننده باشى **لَهُ الدِّينَ**
براى وى پرستش خودرا. مخاطب حضرتست ومراد امت كه مأمورند. بآنكه
طاعت خودرا ازشرك وريا خالص دارند **أَلَا لِلّٰهِ** بدانيد كه مر خدايراست **الدِّينُ**

الخالص

الْخَالِصُ پرستيدن پاك ازشركت. يعنى وسزاوار آنست كه طاعة او خالص
باشد زيرا كه متفردست بصفات الوهيت **وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا** وآنانكه فرا گرفتند
مِنْ دُونِهِ بجز خداى **أَوْلِيَاءَ** دوستان. يعنى خدايان كه بسيار دوست ميدارند
ايشان را. اعم است ازملايكه واصنام وغير آن وميگويند **مَا نَعْبُدُهُمْ**
نمى پرستيم ايشان را **إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا** مگر براى آنكه ما را نزديك گردانند **إِلَى اللهِ** بخداى
زُلْفَى نزديك گردانيدنى. يعنى درخواست كنند ما را تا بشفاعت ايشان منزلتى
بزرگ يابيم **إِنَّ اللهَ يَحْكُمُ** بدرستى كه خداى حكم كند **بَيْنَهُمْ** ميان اين
مشركان **فِي مَا هُمْ فِيهِ** دران چيزى كه ايشان دران **يَخْتَلِفُونَ** ۝ اختلاف
ميكنند از معبودان. يعنى امروز يكى ملك را پرستش ميكند چون بنى مليح. ويكى
بشر را چون يهود ونصارى. وهمچنين شمس. ونجوم. وعجل. وشجر. وحجر. وجن
وآتش را ميپرستند. وهريك را مدعا آنكه معبود او حق است. وباقى باطل.
پس حق سبحانه روز قيامت ميان ايشان حكم كند. وبطلان هريك ظاهر گرداند
إِنَّ اللهَ لَا يَهْدِي بتحقيق كه خداى توفيق هداية ندهد **مَنْ هُوَ كَاذِبٌ** آنكس را كه
او دروغ گوى است. وميگويد آلهه شفاعة خواهند كرد **كَفَّارٌ** ناسپاس كه
منعم حقيقى را انكار مينمايد **لَوْ أَرَادَ اللهُ** اگر خواستى خداى **أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا** آنكه
فرا گيرد فرزندى. چنانچه ايشان گمان ميبرند **لَاصْطَفَى** هر آينه اختيار كردى
مِمَّا يَخْلُقُ از آنچه مى آفريند **مَا يَشَاءُ** آنچه خواستى از اعز اشيا نه از اخس و
از اكمل كه بتو نسبت نه از انقص كه بنا تند. اما مخلوق مماثل خالق نيست
وميان والد ومولود مجانست شرطست. پس او را فرزند نبود **سُبْحَانَهُ** پاكى است
مر او را از اتخاذ ولد **هُوَ اللهُ الْوَاحِدُ** اوست خداى يگانه. ووحدت ذاتيه او

منافی ممائلتست با ما سوی القهار قهر کننده و درهم شکننده توهمات
وتصورات اهل شرك خلق السموات والارض بیافریدآسمانها وزمین را بالحق
براستی نه بباطل و بازی بلك در آفرینش هر یك از ان صدهزار آثار قدرت و
اطوار حکمت تعبیه است تا دیده وران از روی اعتبار ارقام معرفت
بر صفحات آن دلایل مطالعه نمایند بیت نوشته است بر اوراق آسمان و زمین
خطی که فاعتبروا منه یا اولی الابصار یکور اللیل در می آرد شب را علی النهار
بر روز و به پرده ظلمت آن نور این را میپوشد و یکور النهار و در می آرد روز
علی اللیل بر شب و بشعله روشنی آن تاریکی این را مختفی میسازد یا در می
از شب بروز و از روز بشب و سخر الشمس والقمر و رام کرد آفتاب و ماه را تا
سیر میکند بفرمان او کل یجری هر یك از ایشان میرود الی اجل مسمی تا زمانی نام
برده که منتهی دور اوست در سیر هر روزه و هر ماهه و هر ساله یا تا
وقت انقطاع سیر او یعنی در قیامت الا هو العزیز بدانید که خدایست غالب
بر همه چیزها و مجموع مکونات مغلوب و مقهور وید الغفار آمرزنده
که سلب این نعمتها نمیکند از آدمیان با وجود وقوع شرك و معصیت
ایشان خلقکم بیافرید شما را ای فرزندان آدم من نفس واحدة از تنی تنها که
آدمست ثم پس خبر کرد شما را آنکه جعل منها بیافرید ازو یعنی از جنس او
یا از استخوان پهلوی چپ او زوجها زن او را یعنی حوا و گفته اند اول اخراج
ذریة کرد از ظهر او پس حوا را بیافرید و انزل لکم و ابداع و ایجاد کرد برای
شما من الانعام از چهارپایان ثمانیة ازواج هشت صنف نر و ماده از شتر
و گاو و میش و بز تا از ایشان نفع میگیرد صاحب لباب آورده که انعام را

از بهشت

از بهشت بزمین فرستاد یخلقکم می آفریند شما را فی بطون امهاتکم در شکمهای
مادران شما خلقا من بعد خلق آفرینی پس از آفرینی یعنی نطفه را علقه میسازد
و آنرا مضغه آنکه عظم عاری پس استخوان پوشیده بلحم پس جسد مسوی
فی ظلمات ثلاث در سه تاریکی که ظلمت مشیمه است و ظلمت رحم و ظلمت
بطن ذلکم الله آنکه این فعلها میکند خدای است ربکم آفریدگار شما
له الملك مر وراست پادشاهی مطلق که زوال و فنا بدان راه نیابد لا اله الا هو
نیست معبودی بسزا مگر او فانی تصرفون پس کجا برگردانیده میشوید از
راه حق با وجود این دلیلهای روشن ان تکفروا اگر کافر شوید ای اهل مکه
فان الله غنی پس بدرستی که خدای بی نیاز است عنکم از ایمان و پرستش شما و لا یرضی
و نمی پسندد و نمیفرماید لعباده الکفر مر بندگان خود را بکفر و عدم رضای
او بکفر نه برای ضرریست که لاحق شود بدو بلك نمی پسندد لحوق ضرر آنرا
به بنده و ان تشکروا و اگر سپاس داری کنید بر نعمت توحید یا شکر گویید بر نعمت
دعوت محمد یرضه لکم بپسندد آنرا مر شما را زیرا که سبب فلاح شماست
ولا تزر و بر ندارد وازرة نفسی بردارنده وزر اخری بار گناه نفسی دیگر را بلك
هر یك بردارنده وزر خود باشند ثم الی ربکم پس بسوی پروردگار شماست
مرجعکم بازگشت شما فینبئکم پس خبر دهد شما را بما کنتم تعملون
بانچه بودید که عمل میکردید و اخبار از ان بمحاسبه و مجازاة باشد انه بدرستی
که او علیم داناست بذات الصدور بانچه در سینها ستاز نیات و عزایم و اذا
مس الانسان و چون برسد کافر را که عتبة بن ربیعه است یا ابو حذیفه
ابن مغیره ضر سختی چون مرض و فقر و بلا دعا ربه بخواند پروردگار خود را

خبیث

مُنِيبًا إِلَيْهِ بازگردنده بسوی وی و فریاد خواهنده از وی و ترک کننده
پرستش صنم و خواهش از وی ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ پس چون بدهد خدای او را نِعْمَةً مِنْهُ
نعمتی از نزدیک خود و آن سختی از وی ببرد نَسِيَ فراموش کند مَا كَانَ يَدْعُو آن
چیز را که بود میخواند خدای را إِلَيْهِ بکشف و دفع آن مِنْ قَبْلُ پیش از نعمت
یعنی آن سختی را فراموش کند یا بعد از راحت دست بدارد از دعا و زاری خود
وَجَعَلَ لِلَّهِ و کرداند برای خدای أَنْدَادًا همتایان یعنی بتان را شریک وی سازد
در عبادت لِيُضِلَّ تا گمراه کرداند مردمانرا عَنْ سَبِيلِهِ از راه خدای که اسلامست
قُلْ بگوای محمد مر آن کافرانرا که تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ برخوردار باش بکفر خود قَلِيلًا اندک
زمانی در دنیا امر تهدیدیست یعنی از متمتعات بهرچه خواهی اشتغال کن إِنَّكَ
بدرستی که تو مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ از اهل دوزخی و لذتهای دنیا در جنب شدت عذاب
دوزخ بغایت محقرست پس میفرماید که آیا اینچنین کافر بهترست أَمَّنْ هُوَ
یا آنکسی که او قَانِتٌ فرمانبردارست چون صدیق یا فاروق یا عمار یا سلمان
یا عبدالله مسعود و اشهر آنست که ذوالنورین رضوان الله علیهم اجمعین
و بر هر تقدیر قانتست یعنی ایستاده بوظایف بندگی و مواظب بر مراسم سرافکندگی
آنَاءَ اللَّيْلِ در ساعتهای شب سَاجِدًا سجده کننده مر خدای را وَقَائِمًا و ایستاده
در نماز يَحْذَرُ الْآخِرَةَ میترسد از عذاب آن سرای وَيَرْجُو و امید میدارد رَحْمَةَ
رَبِّهِ بخشش آفریدگار خود را یعنی با وجود بسیاری طاعت و التزام طریق
مجاهدت مترددست میان خوف و رجا یعنی زمانی گرد کعبهٔ خوف
طوف میکند و ساعتی سوی رجای سیر مینماید و مرغ ایمان جز بدین دو بال
اقبال در هوای کمال طیران نتواند نمود که لو وزن خوف المؤمن و رجاؤه

لاعتدلا نظم گرچه داری طاعتی از هیبتش ایمن مباش ور گنه کاری ز فیض
رحمتش دل بر مدار نیک ترسان شو که قهر اوست بیرون از قیاس باش پس خوشدل
که لطف اوست افزون از شمار قُلْ بگوای محمد هَلْ يَسْتَوِي آیا برابر باشند الَّذِينَ
يَعْلَمُونَ آنان که دانند معالم توحید را چون ارباب فضایل وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
و آنانکه ندانند دقایق حق را چون اصحاب رذایل إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ جز این
نیست که پندپذیر میشوند بدلایل قدرت من أُولُوا الْأَلْبَابِ ○ خداوندان
خردهای خالص از آلودگی وهم قُلْ يَا عِبَادِ بگوای بندگان من الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه
گرونده اید اتَّقُوا رَبَّكُمْ بترسید از پروردگار خود و بپرهیزید و علامت
تقوی ارتکاب طاعتست و اجتناب از معصیت لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مر آنانراست
که نیکویی کردند بگفتار کلمهٔ شهادت فِي هَذِهِ الدُّنْيَا درین دنیا حَسَنَةٌ
نیکو در آخرت که بهشتست یا آنانراست که احسان نمودند بالتزام
طاعات درین دنیا پاداش نیکو که آن صحتست و عافیت یا آنانرا که متصف
شدند باخلاق الهی روشنی دلست و تازگی روی و ثنای جمیل درین جهان
یا آنانرا که عبادت بطریق مشاهده کردند حسنه ایست درین دنیا
که شهود انوار تجلیات جمالیست و چون بقول بعضی علما این آیت در شان
مهاجران حبشه است چون جعفر بن ابی طالب و اصحابا و رضی الله عنهم
پس احسانرا بهجرت تفسیر کرده اند یعنی آنهارا که هجرت کردند
از اعدا و نجات جستند از بلاء ایشان وَأَرْضُ اللَّهِ و زمین خدای برای هجرت
وَاسِعَةٌ گشاده است مر کسی را که ارادهٔ هجرت کند إِنَّمَا يُوَفَّى جز این
نیست که تمام داده میشوند الصَّابِرُونَ صبر کنندگان بر مفارقت اوطان

یا بر غربت کربت • یا بر مشقت عبادات • یا بر تحمل اذیات اجرهم مزد خودرا
بغیر حساب ○ بی شمار یعنی بمرتبهٔ که در شمار نیاید • وحساب‌کنندگان
از احاطه بدان عاجز باشد • ودر معالم هست که روز قیامت بلاکشان
صابر را بعرصات حاضر آرند • نه برای ایشان میزانی نصب کنند • ونه دیوانی
وضع نمایند • بلکه بر ایشان فرو ریزند مزدهاء ایشانرا بی حساب • وکار ایشان
بدرجهٔ رسد که اهل عافیة که در دنیا بالمی وستمی مبتلا نبوده باشند
تمنا برند که کاشکی اجساد ایشانرا بمقراض پاره پاره ساخته بودندی تا امروز
با اهل بلا در یک سلک آمدندی نظم تو مبین رنجوری غم دیدگان • کاندران رنج
از نکبدیدگان • هر کرا از زخمها غم بیشتر • لطف یارش داده مرهم بیشتر آورده اند
که کفار مکه حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم گفتند ترا چه بران
میدارد • که احداث کنی دینی وآیینی را • که مخالف روش ماست • آخر
درنگر بملة پدر وجد وسادات قوم خود • که همه عبادت لات وعزی
میکردند • تو نیز همان کیش در ای • وبیاسای • آیة آمد که قل انی امرت بگو
بدرستی که من مامور شده ام ان اعبد الله بآنکه پرستم خدایرا مخلصا له
الدین پاک کننده برای او دین را از شرک • یعنی موحد باشم ودا عی بتوحید
وامرت وفرموده شده ام لان اکون بآنکه باشم اول المسلمین ○ اول
گردن نهادگان این امت • زیرا که من پیشرو ایشانم در دنیی ودر آخرة
قل بگو دیگر باره انی اخاف بدرستی که میترسم ان عصیت ربی اگر عاصی شوم
در پروردگار خود • وشرک آره • ودین شما گیرم عذاب یوم عظیم ○ عذاب
روزی که بزرگ است • احوال او • وبسیار است اهوال او • قل الله اعبد بگو

خدایرا پرستش میکنم مخلصا پاک کننده له برای او دینی کیش خودرا
از شرک • یا خالص سازنده عمل خودرا از ریا فاعبدوا ما شئتم پس بپرستید
شما آنچه خواهید من دونه بجز خدای امر تهدیدست • وتنبیه بر خذلان
وحرمان ایشان • وبآیة السیف منسوخ شده • آورده اند که مشرکان
بعد از استماع این اجوبه گفتند • ای محمد زیان کردی در مخالفت دین پدران
خود • این آیة نازل شد که قل ان الخاسرین بگو بدرستی که زیان کاران
الذین خسروا آنانند که زیان کردند انفسهم در نفسهای خود که گمراه
گشتند واهلیهم ودر کسان خود یوم القیمة روز قیامت که از ایشان جدا
مانند • ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که حق سبحانه برای هر انسانی منزلی
واهلی در بهشت آفریده • پس هر که فرمان برد خدا ورسول را • ورا ببهشت در آید
ومنزل واهل او بدو دهند • وهر که نافرمانی کند اورا بدوزخ برند واهل
ومنزل او بدیگری دهند که مطیع باشد • پس کافران روز قیامت زیان دارند
در منزل واهل الا ذلک بدانید که آنست هو الخسران المبین ○ آن زیان هویدا
که بر هیچ کس از اهل موقف پوشیده نماند لهم مر آن زیان کارانراست من
فوقهم از زبر ایشان ظلل من النار سایه بانها از آتش ومن تحتهم ظلل واز
زیر ایشان نیز سایه بانهاست • جمعی دیگر را که در درکهٔ زیرتر از ایشانند
ومقرر است که درکهٔ زیرتر از همه مرمنافقانراست • واینجا مراد کافرانند • یا
مراد از ظلل فراش ومهادست • وذکر ظلل بطریق مزاوجه باشد در کلام ذلک
آن عذاب که مذکور شد یخوف الله به میترساند خدای بدان عباده بندگان
خودرا تا بپرهیزند از چیزی که ایشانرا بدان مبتلا کرداند • چون شرک یا عباد

ای بندکان فاتقون پس بترسید از من • یعنی متعرض مشوید موجبات خشم
مرا • آورده اندکه در زمان جاهلیة • جمعی بواحدانیة آفریدکار اقرار
کردند جون سلمان فارسی • و ابوذر غفاری • و زید بن عمرو بن نفیل رضی الله
عنهم • حق سبحانه در شان ایشان میفرماید که والذین اجتنبوا وآنکسانکه
پرهیز کردند و بیکسوی رفتند الطاغوت از شیطان • یا بتان • یا کهنه • یعنی از
هرچه بدون خدای پرستند • ایشان بر طرف شدند ان یعبدوها از انکه
پرستند آنرا وانابوا و باز کشتند الی الله بفرمان خدای • و بتمامی روی دل خود
بحق آوردند لهم البشری مر ایشانراست مژده در دنیا • بزبان ملایکه بوقت
موت • و در عقبی بمغفرت کناهان • و جنت جاودان • در اسباب نزول آورده‌اند
که جون صدیق رضی الله عنه • بدولت تصدیق حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم سرافراز شد شش تن از عشره مبشره • جون عثمان • و طلحه • و زبیر • و سعید بن
زید • و سعد وقاص • و عبد الرحمن عوف • رضی الله عنهم با او ملاقات کرده
از حقیقة اسلام استخبار نمودند • و از سخنانی که او فرمود رایحهٔ صدق
شنوده • مسلمان شدند • و درباره ایشان نازل شد که فبشر عباد پس مژده
بندکان مرا الذین آنانکه یستمعون القول میشنوند کفتار ابی بکر را رضی الله
عنه فیتبعون پس پی روی مینمایند احسنه نیکوتر آنرا • مراد از احسن نیکوا
چه قول او همه حسن بوده • وکفته اند مراد از قول قرآنست • و احسن و محکم
باشد دون منسوخ و عزیمت دون رخصت • و در احقاق آورده که در قرآن مقابح
اعدا و ممادح اولیا هست • ایشان متابعت احسن مینمایند که مثلا طریقه
موسی است علی نبینا و علیه السلام • دون سیرت فرعون • و علی هذا • و در بنا

کفته

کفته که مراد اقاویل اهل ملل است • و احسن همه اسلام باشد • و اشهر آنست که
مراد از قول سخنانست که در مجالس و محافل کذرد • اهل دل متابعت احسن آن اقوال
میکنند در امثال آمده که خذ ما صفا دع ما کدر بیت قول کس جون بشنوی در وی
تامل کن تمام • صاف را بردار و درد را رها کن والسلام • و در بحر الحقایق فرموده
که قول اعم است از سخن خدای و ملک • و انسان • و شیطان • و نفس • اما انسان
حق و باطل و نیک و بد کوید • و شیطان بمعاصی خواند • و نفس بآرزوها ترغیب کند •
و ملک بطاعات دعوت نماید • و حضرت عزت بحضرت خود خواند • که
وتبتل الیه تبتیلا • پس بندکان خالص آنانند که احسن اقوال را که خطاب
رب الارباب است • و از زبان رسول صلی الله علیه وسلم استماع نموده اند پی روی
کنند اولئک آن کروه که متابع سخنان نیکوترند الذین هداهم الله آنانند که
راه نمود خدای ایشانرا بمنزل مقصود واولئک هم و آن کروه ایشانند
اولوا الالباب خداوندان عقول صافیه از شوایب اوهام • و خالیه
از عوادی عادات افمن حق آیا آنکسی که واجب شد علیه برو کلمة العذاب
کلمهٔ وعید که مشیرست بعذاب • جون لاملان جهنم • و هؤلاء فی النار
ولا ابالی • باشد جون کسی که واجب نشده باشد بروی این کلمه افانت آیا تو ای محمد
تنقذ میرهانی من فی النار آنرا که در دوزخ باشد • یعنی آیا میتوانی که او را
مؤمن سازی • و از عذاب باز رهانی تا کید ست در انکار • یعنی این کار بدست
تو نیست که دوزخیانرا باز رهانی • ابن عباس رضی الله عنه فرموده که
مراد از دوزخیان ابولهبست • و پسرش عتبه لکن الذین اتقوا لیکن آنانکه بترسیدند
ربهم از عذاب پروردکار خویش • و بایمان و طاعت متصف شدند •

لهم غرف مر ایشانرا منزلهای بلندیست در بهشت من فوقها از زبر آن غرفها
غرف غرفهاء دیکر بلندتر مبنیة بنا کرده شده • یعنی مستحکم مانند منازلی
که بر زمین بنا کنند تجری میرود من تحتها الانهار از زیر این غرفها جویهای
بهشت وعد الله وعده کرده است خدای وعده کردنی لا یخلف الله المیعاد
خلاف نکند خدای وعدهٔ خودرا الم تر آیا نمی بینی ان الله آنکه خدای انزل
من السماء فرو فرستاد از آسمان ماء آبی یعنی باران فسلکه پس درآورد
آن آب را ینابیع فی الارض در چشمهاکه در زمین است • ودرکاریزها ثم یخرج
به پس بیرون می آرد بدان آب زرعا کشت را مختلفا الوانه مختلف رنگهاء او
جون اخضر واحمر وجز آن • یا جداجدا اجناس وجون کندم وجو و نخود
وامثال آن ثم یهیج پس خشک میشود آن مزروع بعد از سبزی فتراه پس
می بینی اورا مصفرا زرد شده • بعد از تازکی وسبزی ثم یجعله پس میکرداند
خدای آنرا حطاما ریزه ریزه • ودرهم شکسته ان فی ذلک بدرستی که در این
باران واخراج کیاه لذکری هر اینه یادکردیست لاولی الالباب ۞ مر
خداوندان عقلها را • یادران پندیست مرخردمندانرا که تشبیه نمایند
مال دنیا را بدان کشت تر و تازه • وبران اعتماد ننمایند که اندک زمانی از آن
طراوت روی بذبول نهد • وبداس حوادث درووده شده عرصهٔ تلف کردد نظم
بود مال دنیی جون آن سبزه زار • که بس تازه بینی بفضل بهار • جو برو ی وزد تندباد
خزان • یکی برک سبزی نیابی از آن افمن شرح الله آیا کسی که کشاده کرده است خدا
صدره سینهٔ اورا للاسلام برای قبول اسلام • وانقیاد فرمان ملک علام
ومتابعت سیدانام علیه الصلوة والسلام • باشد جون کسی که سینهٔ او

ازقول

ازقول حق شک است فهو پس آن کشاده سینه علی نور بر روشنی معرفت است
من ربه از پروردکار خود • یا بر یقین وبصیرت • در اسباب نزول فرموده
که این آیة در شان علی وحمزه است رضی الله عنهما • که حق سبحانه دل
ایشانرا بنور معرفت روشن کردانید • پس درباب ابولهب وفرزند بی ادب او
کفت فویل پس شدت عذاب للقاسیة قلوبهم مر سخت دلانراست • که
دلهاء ایشان اعراض کننده است من ذکر الله از یادکرد خدای • یا خالی از آن
اولئک آن کروه غافلان وسنک دلان فی ضلال مبین ۞ در کمراهی آشکارند •
یعنی ضلالت ایشان بر هرکه اندک فهمی دارد ظاهرست • از حضرت رسالت
صلوات الله وسلامه مرویست که علامة شرح صدر • ونشانهٔ کشادکی
دل بازکشتن است بدار الخلود • یعنی توجه بآخرت • وپهلوتهی کردن از دار الغرور
یعنی پرهیز نمودن از دنیی وساختکی کردن برای مرک • پیش از نزول آن
عزیزی در این معنی فرموده است نظم نشان آن دلی کز فیض اسلامست نورانی
توجه باشد اول سوی دار الملک روحانی • ز دنیی روی کردانیدن وفکر اجل کردن
که جون مرک اندر آید خوش توان مردن بآسانی • آورده اند که صحابهٔ کرام
از حضرت سیدانام صلوات الله وسلامه علیه ورضی الله عنهم استدعا
نمودند که • لو حدثتنا • جه شود که برای ما سخنی کویید • وکام طوطیان
ارواح مستمعانرا بحدیثی از لب شکربار شیرین کردانید بیت سرمایهٔ حیات
ابد اهل ذوق را • در هر یک حکایت از لب شکرفشان تست • آیة آمد که الله نزل
خدای فرستاد احسن الحدیث نیکوتر سخنی را که هست کتابا متشابها
کتابی مانند یکدیکر • یعنی قرآن که بعضی از و مشابه بعضی است • در اعجاز یا در حود

ای بندکان فاتقون پس بترسید از من یعنی متعرض مشوید موجبات خشم

مرا آورده اندکه در زمان جاهلیة جمعی بواحدانیة آفریدکار اقرار

کردند جون سلمان فارسی وابوذر غفاری وزیدبن عمروبن نفیل رضی الله

عنهم حق سبحانه در شان ایشان میفرماید که والذین اجتنبوا وآنکسانکه

پرهیز کردند وبیکسوی رفتند الطاغوت ازشیطان یا بتان یا کهنه یعنی از

هرجه بدون خدای پرستند ایشان برطرف شدند ان یعبدوها ازانکه

پرستند آنرا وانابوا وبازکشتند الی الله بفرمان خدای وبتمامی روی دل خود

بحق آوردند لهم البشری مرایشانراست مژده در دنیی بزبان ملایکه بوقت

موت ودر عقبی بمغفرت کناهان وجنت جاودان دراسباب نزول آورده

که جون صدیق رضی الله عنه بدولت تصدیق حضرت رسالت صلی الله علیه

وسلم سرافراز شد شش تن از عشرهٔ مبشره جون عثمان وطلحه وزبیر وسعید بن

زید وسعد وقاص وعبدالرحمن عوف رضی الله عنهم با او ملاقات کرده

از حقیقة اسلام استخبار نمودند وازسخنانی که او فرمود رایحهٔ صدق استشمام

نموده مسلمان شدند ودرباره ایشان نازل شد که فبشر عباد پس مژده

بندکان مرا الذین آنانکه یستمعون القول میشنوند کفتار ابی بکر رضی الله

عنه فیتبعون پس پیروی مینمایند احسنه نیکوتر آنرا مراد از احسن نیکوترین

جه قول او همه حسن بوده وکفته اند مراد از قول قرآنست واحسن محکم

باشد دون منسوخ وعزیمت دون رخصت ودر احقاق آورده که در قرآن مقابح

اعدا وممادح اولیا هست ایشان متابعت احسن مینمایند که مثلا طریقه

موسی است علی نبینا وعلیه السلام دون سیرت فرعون وعلی هذا ودر تبیان

کفته

کفته که مراد اقاویل اهل ملل است واحسن همه اسلام باشد واشهر آنست که

مراد از قول سخنانست که در مجالس ومحافل کذرد اهل دل متابعت احسن آن اقوال

میکنند در امثال آمده که خذ ما صفا دع ما کدر بیت قول کس جون بشنوی در وی

تاملکن تمام صاف رابردار ودردی برا رها کن والسلام ودر بحر الحقایق فرموده

که قول اعم است از سخن خدای وملک وانسان وشیطان ونفس اما انسان

حق وباطل ونیك وبد کوید وشیطان بمعاصی خواند ونفس بآرزوها ترغیب کند

وملك بطاعات دعوت نماید وحضرت عزت بحضرت خود خواند که

وتبتل الیه تبتیلا پس بندکان خالص آنانند که احسن اقوال را که خطاب

رب الارباب است واززبان رسول صلی الله علیه وسلم استماع نموده اند پی روی

کنند اولئك آن کروه که متابع سخنان نیکوترند الذین هداهم الله آنانند که

راه نمود خدای ایشانرا بمنزل مقصود واولئك هم وآن کروه ایشانند

اولوا الالباب خداوندان عقول صافیه از شوایب اوهام وخالیه

از عوادی عادات افمن حق آیا آنکسی که واجب شد علیه بر و کلمة العذاب

کلمهٔ وعید که مشیر است بعذاب جون لاملان جهنم وهؤلاء فی النار

ولا ابالی باشد جون کسی که واجب نشده باشد بر وی این کلمه افانت آیا تو ای محمد

تنقذ میرهانی من فی النار آنرا که در دوزخ باشد یعنی آیا میتوانی که اورا

مؤمن سازی وازعذاب بازرهانی تاکیدست در انکار یعنی این کار بدست

تو نیست که دوزخیانرا بازرهانی ابن عباس رضی الله عنه فرموده که

مراد از دوزخیان ابولهبست وپسرش عتبه لکن الذین اتقوا لیکن آنانکه

ربهم از عذاب پروردکار خویش وبایمان وطاعت متصف شدند

لفظ و صحت معنی ، یا برخی از ان مصدق برخی دیگرست ، و دران تناقض و
اختلاف نیست مَثَانِيَ دوباره و دوتو کرده ، یعنی مشتملست بر مزدوجات
جون امر و نهی ، و وعد و وعید ، و ذکر رحمة و عذاب ، و بهشت و دوزخ ، و
مؤمن و کافر تَقْشَعِرُّ مِنْهُ می لرزد ازو ، یعنی از خوف وعیدکه دروست جُلُودُ
الَّذِينَ پوستها بر تنهاء آنانکه يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ میترسند از پروردکار خود
ثُمَّ تَلِينُ پس نرم میشود و آرام میکیرد جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ پوستها و دلهاء
ایشان إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ بسوی یاد کردن رحمت و مغفرة او ، قشیری قدس سره
فرموده که میلرزد از هیبة الهی و ساکن میشود از انس پادشاهی ، و کفته اند
لرزه و آرام با آثار قبض و بسط دست دهد ، یا بسبب استتار و تجلی در کشف الاسرار
آورده که تقشعر جلودهم ، صفت مبتدیان راهست ، و تلین جلودهم و قلوبهم
سمت نواختکان لطف الله ذَٰلِكَ آن کتاب که قرآنست هُدَى اللَّهِ راه نمودن
خداست ، یعنی ارشادیست مر خلق را از خدای يَهْدِي راه می نماید بِهِ بوی
مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا فرو کذارد خدای ، همانیه
در وادی ضلالت افتد فَمَا لَهُ پس نیست مر اورا مِنْ هَادٍ هیچ راه نماینده که
از سر کردانی خلاص دهد أَفَمَنْ يَتَّقِي آیا کسی که بپرهیزد بِوَجْهِهِ بروی خود
سُوءَ الْعَذَابِ از بدی و شدت عذاب ، یعنی زبانهٔ آتش يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز
باشد جون کسی که ایمن بود از عذاب ، و در راحت کذراند ، در وسیط از کلبی
نقل میکند که ، مراد ابو جهلست که اورا بدوزخ برند دستها بر کردن بسته
و او بروی خود خواهد که از آتش بپرهیزد وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ و کویند مر ستمکاران را
ذُوقُوا بچشید مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ◯ وبال آنچه بودید که میکردید از تکذیب

خمس

بیغمبر كَذَّبَ الَّذِينَ تکذیب کردند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از کفار مکه
بیغمبران خود را فَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ پس آمد بدیشان عذاب الهی مِنْ حَيْثُ لَا
يَشْعُرُونَ ◯ از انجاکه نمیدانستند و توقع نداشتند فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ
پس بچشانید ایشانرا خدای الْخِزْيَ خواری و رسوایی فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندکانی
دنیی بقتل ، و سبی ، و اجلا ، و مسخ ، و خسف وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ و هر اینه عذاب
سرای دیکر که برای ایشان آماده شده أَكْبَرُ بزرکترست از عذاب دنیی ،
جه آن دایم و غیر منقطع خواهد بود لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ◯ اکر هستندکه
بدانند ، هر اینه عبرت کیرند و خود را از عذاب باز رهانند وَلَقَدْ ضَرَبْنَا
و بدرستی که بیان کردیم لِلنَّاسِ برای آدمیان ، یا بجهة اهل مکه فِي هَٰذَا
الْقُرْآنِ درین کتاب که قرآنست مِنْ كُلِّ مَثَلٍ از هر مثلی که بکار آید در امر دین لَعَلَّهُمْ
يَتَذَكَّرُونَ ◯ شاید که ایشان پند پذیرند ، و آن قرآنرا فرستادیم قُرْآنًا عَرَبِيًّا
قرآنی بلغت عرب غَيْرَ ذِي عِوَجٍ نه خداوند کجی یعنی بی عیب و بی خلل و بی
تناقض ، و فقیه ابو اللیث رحمه الله باسناد خود از ابن عباس رضی الله عنه
آورده که غیر مخلوق ، و بر هر تقدیر منزل کردانید لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ
شاید ایشان بسبب تامل در معانی آن بپرهیزند از کفر و تکذیب ضَرَبَ اللَّهُ
بیان کرد خدای مَثَلًا مثلی برای مشرک و موحد و آن مثل کدامست رَجُلًا فِيهِ
شُرَكَاءُ مردی که در وانبازان باشند ، یعنی بنده باشد که جندین
خواجه در وی شریك باشند مُتَشَاكِسُونَ شریکان بدخوی ناسازکار ، و هر یك
اورا کاری فرمایند ، و هیچ کدام باتمام نتواند رسانید ، و هیچ یك ازو راضی
نباشند وَرَجُلًا سَلَمًا و مردی باز رسته و مسلم شده از انبازان لِرَجُلٍ

برای مردی • یعنی غلامی که او را یك خواجه باشد • وکسی در و منازعت نکند •
وهر اینه این بنده بکلیّة خود متوجه خدمت خواجه شده • او را خشنود
توان ساخت هَلْ يَسْتَوِيَانِ آیا مساوی باشند این هر دو بنده مَثَلًا از روی مانندکی
وبی شك نباشند • چه یکی تنازع خواجکان درمانده باشد • وهمه از و نا
راضی ودیکری از تجاذب شرکا سالم بود • وخداوندان زو خشنود • اول مثل مشرکست
که دل خود را بعبادت هریك از معبودان خود متفرق ساخته مُتَوَزِّعُ الفِكر
و پریشان خاطر است • وثانی مثل موحّد است که نه پرستد ودوست ندارد
غیر خدا را وبجز وامید ندارد ع یك یار بسنده کن چو یك دل داری اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ
همه ستایشها مر خدایرا که در خداوندی شریك ندارند بَلْ اَكْثَرُهُمْ بلکه
بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ ⊙ نمیدانند مالکیة او را علی الاطلاق آورده اند
که کفار میکفتند • نتربّص به ریب المنون • چشم میداریم که محمد
بمیرد • وازو باز رهیم • حق سبحانه فرمود که اِنَّكَ بدرستی که تو ای محمد مَيِّتٌ
مرده خواهی شد وَاِنَّهُمْ وبدرستی که مشرکان مَيِّتُونَ مردکانند • یعنی زود بمیرند
پس انتظار ایشان مرك دیکر را • بآنکه خود از مرك ایمن نیستند عین جهالتست
ثُمَّ اِنَّكُمْ پس بدرستی که شما ای مؤمنان با کفار يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز عِنْدَ
رَبِّكُمْ نزدیك آفریدکار خود تَخْتَصِمُونَ ⊙ خصومت کنید در امر دین وحجت
شما را باشد بر ایشان • وکفته اند مراد اختصام عام است که بعضی مردمان
با بعضی مخاصمه کنند در قضایاء دنیوی • وهر کس بحق خود برسند اَلْجُزْءُ
الرَّابِعُ وَالْعِشْرُونَ فَمَنْ اَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّنْ كَذَبَ از کسی که
دروغ کوید عَلَى اللّٰهِ بر خدای واو را بزن وفرزند وشریك نسبت دهد وَكَذَّبَ

عشر

ع ۱۰

بالصدق

بِالصِّدْقِ ودروغ شمرد سخن راست را که قرآنست اِذْ جَآءَهُ چون بیاید
بوی • وکفته اند مراد ذی الصدق است • یعنی محمد را صلی الله علیه وسلم چون
بوی آید تکذیب کند اَلَيْسَ آیا نیست • یعنی هست فِي جَهَنَّمَ در دوزخ مَثْوًى لِلْكَافِرِينَ
منزل ومقام مر ناکرویدکانرا وَالَّذِي جَآءَ وآنکه آمد بِالصِّدْقِ بسخن راست وَ
صَدَّقَ بِهِ وآنکه راست شمرد آنرا اُولٰٓئِكَ آن کروه هُمُ الْمُتَّقُونَ ⊙ ایشان
پرهیزکارانند • آینده جبرئیل است که قرآن بیاورد • ومصدق محمد صلوات الله
وسلامه علیه که تصدیق نمود • وبقبول تلقّی فرمود • وکویند جائی پیغمبرست
ومصدّق ابوبکر صدّیق رضی الله عنه • ودر تبیان از مجاهد نقل میکند که
مصدّق علیست رضی الله عنه • وکفته اند همه مؤمنان مصدق اند لَهُمْ
مر ایشانراست مَا يَشَآءُونَ آنچه خواهند وتمنا کنند از نعمت وکرامت عِنْدَ
رَبِّهِمْ نزدیك پروردکار ایشان ذٰلِكَ آنست جَزَآءُ الْمُحْسِنِينَ ⊙ پاداش نیکوکاران
یعنی اهل تصدیق • وحق تعالی ایشانرا پاداش میدهد لِيُكَفِّرَ اللّٰهُ تا محو کند و
بپوشد عَنْهُمْ از ایشان اَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا بترین آنچه کرده باشند • ذکر اسوء
از برای مبالغه است • یعنی هر کاه که آنرا میپوشد غیر آن بپوشیدن اولی وَ
يَجْزِيَهُمْ وپاداش دهد ایشانرا اَجْرَهُمْ مزد ایشان بِاَحْسَنِ الَّذِي به نیکوترین
آنچه كَانُوا يَعْمَلُونَ ⊙ بودند که عمل میکرد که آن ایمانست • وکفته اند
احسن اعمال ایشانرا اجر داده دهند • ومزد باقی عملهاء ایشان بدان دستور
عطا فرمایند اَلَيْسَ اللّٰهُ بِكَافٍ آیا نیست خدای کفایت کننده عَبْدَهُ بنده خود
یعنی محمد را صلی الله علیه وسلم معنی آنست که کفایت خواهد کرد • شرّ
دشمنانرا از وی • ونصرت خواهد داد ویرا بر مشرکان • وغالب خواهد ساخت

خمس

دین اورا بر همه ادیان. آورده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه
وسلم معایب آلههٔ باطلهٔ کافران میگفت. ایشان گفتند چنین مگوی. مبادا
که خدایان ما ترا رنج رسانند. وحال تو به تباهی انجامد. حق سبحانه فرمود که
وَيُخَوِّفُونَكَ ومیترسانند مشرکان ترا بِالَّذِينَ بآنانکه میپرستند مِنْ دُونِهِ
بجز خدای وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ وهر کرا گمراه سازد خدای. تا تخویف کند کسی را بآنچه
جمادیست. لاینفع ولایضر فَمَا لَهُ پس نیست آن گمراه را مِنْ هَادٍ هیچ راه نماینده
که با راه آرد وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ وهر که راه نماید خدای تا بجا زوی نترسد فَمَا لَهُ
پس نیست آن راه یافته را مِنْ مُضِلٍّ هیچ گمراه کنندهٔ که از راه بیفکند أَلَيْسَ اللَّهُ
بِعَزِيزٍ آیا نیست. یعنی هست خدای غلبه کننده بر دشمنان ذِي انْتِقَامٍ ◯
خداوند کینه ستاندن از کافران وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ واگر تو بپرسی از مشرکان مکه
که مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ که بیافرید آسمانها و زمین لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هر اینه گویند
خدای. چه برهان واضح و دلیل لایح هست. بر تفرد و بخالقیة قُلْ بگو أَفَرَأَيْتُمْ
آیا چون می بینید مَا تَدْعُونَ آنرا که میخوانید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای
یعنی بتانرا که میپرستید إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ اگر خواهد خدای بمن بِضُرٍّ سختی و محنتی
هَلْ هُنَّ آیا هستند آن بتان كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ دفع کنندگان مر آن سختی را که خدای
بمن خواسته أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ یا اگر خدای اراده کند بمن راحتی و منفعتی هَلْ
هُنَّ آیا باشند آنان مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ باز دارندگان مر آن نعمت را از من مقاتل
رحمه الله گوید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم از ایشان این سوال کرد و
ساکت شد. حق تعالی فرمود که قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ بگو بسنده است مرا خدای. در
رسانیدن خیر و باز داشتن شر عَلَيْهِ بر و نه بر غیر او يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ

توکل

توکل میکنند توکل کنندگان. و کار خود بوی باز میگذارند مصراع
تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا بگو ای قوم من عمل
کنید عَلَى مَكَانَتِكُمْ بر آن حالها که دارید. که از روی توکل إِنِّي عَامِلٌ بدرستی که
من هم عاملم بر حالتی که دارم فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ◯ پس زود باشد که
بدانید مَنْ يَأْتِيهِ آنکس را از ما و شما که بیاید بدو عَذَابٌ يُخْزِيهِ عذابی که اورا
رسوا کرداند وَيَحِلُّ عَلَيْهِ و فرود آید برو عَذَابٌ مُقِيمٌ ◯ عذابی همیشه یعنی
و خزی یکی دلیل غلبهٔ آن دیگری بود. و حق سبحانه رسوا کرد دشمنان آنحضرت را
صلوات الله و سلامه علیه در روز بدر که جمعی از ایشان بدست مؤمنان
کشته گشتند. و گروهی بقید مذلت و سلسلهٔ نکبت گرفتار شدند مصراع
این سر بباد داده و آن دستها به بند إِنَّا أَنْزَلْنَا بدرستی که ما فرو فرستادیم عَلَيْكَ
الْكِتَابَ بر تو کتاب را که قرآنست لِلنَّاسِ برای همهٔ مردمان بِالْحَقِّ بسبب بیان
حق چه قرآن مناط مصالح معاش و معاد ایشانست فَمَنِ اهْتَدَى پس هر که
راه یابد بقرآن. یعنی عمل کند بآنچه در وست فَلِنَفْسِهِ پس مر وراست فایدهٔ
آن وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه گردد. یعنی از قرآن اعراض نماید فَإِنَّمَا يَضِلُّ پس جز این
نیست که گمراه میشود عَلَيْهَا بر نفس خود. یعنی وبال آن بر وست وَمَا أَنْتَ و نیستی
تو عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ◯ بر ایشان نگاهبان. تا نگذاری که در ضلال افتند یا وکیل
ایشان نیستی در اختیار هدی بر ضلالت. بلکه بر تو نیست بجز بلاغ و
اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ خدای قبض میکند نفسها را حِينَ مَوْتِهَا هنگام موت ایشان
وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ و فرا میگیرد نفسهائی که نمرده است فِي مَنَامِهَا در خواب او.
امام محیی السنة قدس سره در معالم فرموده که هر آدمی را دو نفس است.

نفس حيات • ونفس تمييز • اما نفس حيات مفارقت ميكند از وى نزديك
مرك • وبزوال او نفس تمييز نيز زايل ميكردد • ونفس تمييز مفارقت مينمايد
بوقت خواب • وبزوال او نفس حيات زوال نمى يابد • ودر احقاق از ابن جبير
رحمه الله نقل ميكند كه حق سبحانه جمع ميكند ميان ارواح احيا واموات
تا با يكديكر آشنايى را نشان ميدهند فيمسك التى پس نكاه ميدارد در ان عالم آن نفس را
كه قبل از ين قضى عليها الموت قضا كرده است بر وى مرك را ويرسل الاخرى و
ميفرستد ديكر نفوس را كه ازان زندكانست با بدان ايشان الى اجل مسمى تا وقتى نام
برده كه اجل ايشان برسد • ونزد جمهور مفسران امساك وارسال نفوسى
راست كه در خواب قبض كرده باشد ان فى ذلك بدرستى كه در توفى نفوس و
نكاه داشتن • وبابدن فرستادن لايات هر اينه علامتهاست بر كمال قدرت
ونشانهاست براى حشر وبعث لقوم يتفكرون ۝ براى كروهى كه تفكر
كنند در امر اماته كه مشابه نوم است • واحيا كه مماثلست بيقظه • ودر توريه
مذكورست كه اى فرزند آدم چنانچه در خواب ميروى بميرى • وچنانچه بيدار
ميكردى بر انكيخته شوى • وكافران درين تامل نمينمايند ام اتخذوا بلكه فرا
كرفته من دون الله بجز خداى شفعاء شفيعان كه ايشانرا از خداى
درخواست كنند قل اولو كانوا بكو آيا شفاعت كنند • واكرچه باشند كه بهيچ كونه
لا يملكون مالك نشوند شيئا چيزى را از شفاعة • يعنى نتوانند ولا يعقلون
وندانند پرستندكان خودرا • يعنى توقع شفاعت ميكنند از جمادات • وحال
آنكه ايشان از قدرت وعلم بى بهره اند قل لله الشفاعة بكو مر خدايراست شفاعة
جميعا همه آن • يعنى حكم آن نزد اوست وبى دستورى او كسى شفا نكند له

ملك السموات والارض مر وراست پادشاهى آسمانها وزمينها ثم اليه
پس بسوى او ترجعون ۝ بازكردانيده خواهيد شد روز قيامت واذا
ذكر الله وچون ياد كرده شود خداى وحده يكانه بى ذكر آلهه ايشان
چنانچه كويند • لا اله الا الله اشمأزت برمد ونفرت كيرد قلوب الذين
دلهاء آنانكه لا يؤمنون نميكروند بالآخرة بديكر سراى واذا ذكر الذين وچون
ياد كرده شوند آنانكه معبود ايشانند من دونه بجز خداى اذا هم يستبشرون
آنكاه ايشان تازه روى وفرحناك شوند • بجهة فراموشى از حق • ومشغولى
بباطل • اما كار مؤمن بر عكس اينست • از ياد خدا شاد وبذكر ماسوى غمكينست •
نظم نامت شنوم دل از فرح زنده شود • فال من از اقبال تو فرخنده شود • وز غير تو
هرجا سخن آيد بميان • خاطر بهزار غم پراكنده شود قل اللهم بكو بار خدايا فاطر
السموات والارض اى آفريننده آسمانها وزمينها عالم الغيب والشهادة
داننده پوشيده وآشكارا انت تحكم تو حكم كنى بين عبادك ميان بندكان
خود در آخرت فيما كانوا فيه در آنچه هستند كه در و يختلفون ۝ اختلاف
ميكنند از امر دين ولو ان للذين ظلموا واكر باشد مر آنانرا كه كافر شدند •
ما فى الارض آنچه در زمين است از مالها جميعا همه آن ومثله ومانند همه
آن مالها معه با آن لافتدوا به هر اينه فديه دهند بآن • يعنى فدا كنند تا خودرا
باز خرند من سوء العذاب از شدت عذاب يوم القيمة روز رستخيز وبدا لهم
وظاهر شود مر ايشانرا من الله از خداى ما لم يكونوا يحتسبون ۝ آنچه نبودند كه
پنداشتندى • يعنى پنداشت ايشان آن بود كه بوسيله شفاعت بتان رتبه
قربت يابند چون در عقبه عقوبت كرفتار شدند وراى پنداشت ايشان

خمس

جیزی بدیشان رسید • یکی از مشایخ بوقت حلول اجل جزع میکرد پرسیدند
که سبب جزع جیست • فرمود که میترسم که جیزی ظاهر کردد که من آنرا
در حساب نمیداشتم • و از سفین ثوری قدس سره منقولست که جون این
آیة خواندی گفتی ویل لاهل الریا نظم پنداشت مرایی که عملهاش نکوست • مغزی که
بود خلاصه کار درو ست • جون پرده ز روی کار برداشته گشت • بر خلق عیان شد که
نبود الا پوست وبدا لهم و آشکارا شود مر ایشانرا سیئات ما عملوا عذاب بدیها
که کرده اند وحاق بهم و بکردد در آید بایشانرا ما كانوا به جزای آنچه بودند که بدان
يستهزءون ۝ استهزا میکردند از تخویف الهی و انذار حضرت رسالت پناهی
فإذا مس الإنسان پس جون برسد کافر را که عتبه • یا ابو حذیفه است و
جمعی عام داشته اند مر همه کافرانرا • یعنی جون کافری را برسد ضر سختی دعانا
میخواند ما را و دفع آن از ما در میخواهد ثم إذا خولناه پس جون عطا دادیم او را
نعمة بخششی یعنی مالی و ثروتی منا از نزدیک ما • بطریق تفضل نه باستحقاق
او قال میکوید إنما أوتيته جز این نیست که بمن داده اند این مال را على علم بر دانشی
از من • یعنی وجوه کسب • و تحصیل آنرا دانستم • و بجای است • و کفایت من
حاصل شد • یا خدای دانست که من مستحق این نعمتم بل نه جنین است که میکوید
هي فتنة آن نعمة آزمایشی است مر او را • تا ظاهر کردد که شاکرست • یا کافر ولكن
أكثرهم و لیکن بسیاری از یشان لا يعلمون ۝ نمیدانند قد قالها بدرستی که
کفتند آن کلمه را الذين من قبلهم آنانکه پیش از ایشان بودند • یعنی قارون کفت
انما اوتیته علی علم عندی • و قوم او پسندیدند فما أغنى پس باز نداشت عنهم از ایشان
ما كانوا يكسبون ۝ آنچه بودند که کسب کردند از مال و متاع دنیا

پس رسید مر ایشانرا سیئات ما كسبوا و بال بدیها که کرده بودند و با مالها
بزمین فرو رفتند والذين ظلموا و آنانکه ستم کردند و ناسپاسی نمودند من هؤلاء
ازین کروه مشرکان که در عصر تو اند سيصيبهم زود باشد که برسد بدیشان سیئات
ما كسبوا پاداش سیئها که کرده اند وما هم و نیستند ایشان بمعجزين ۝ عاجز
کنندکان ما را از تعذیب • یا پیشی کیرندکان بر عذاب ما أولم يعلموا آیا ندانستند
أن الله آنکه خدای يبسط الرزق کشاده میکرداند روزی را لمن يشاء برای هر که
میخواهد • نه برای رفعت قدر او • بلکه بمحض مشیت ويقدر و تنک میکند بر هر که
میخواهد • نه برای خواری و بی مقداری او • بلکه از روی حکمت إن في ذلك بدرستی
که در بسط و قبض روزی لآيات هر اینه نشانهاست بر کمال قدرت و ارادت
لقوم يؤمنون ۝ برای کروهی که میکروند بخدای روزی ده • و میدانند که
هرچه دهد و بهر که دهد • مصلحت کلی در ضمن آنست نظم هرچه باید بهر که می شاید
تو دهی آنجنان که می باید • تو شناسی صلاح کار همه • که تو یی آفریدکار همه • در معالم
مذکورست که قومی از اهل شرک ارتکاب قتل و زنا بسیار نموده بودند • و ابواب
معاصی و ملاهی بکلید هوای نفس بر روی روزکار خود کشوده • بحضرت رسالت
پناه • علیه صلوات الله و سلامه عرض کردند که آنچه ما را بدان دعوت میکنی
نیکوست • و ما بشرطی قبول میکنیم که ما را خبر میدهی • که کناهان ما آمرزیده
میشود یا نی • آیه آمد که قل يا عبادي بکوی ای بندکان من الذين أسرفوا آنانکه
اسراف کرده اید على أنفسهم بر نفسهاء خود • یعنی افراط نموده اید در کناهان
و از حد برده اید لا تقنطوا نومید مشوید من رحمة الله از بخشش خدای • این آیة
امیدوارترین آیتیست در قرآن • و در خبر آمده است که دوست نمیدارم

که دینی وما فیهما را باشد بعوض این آیة. جه این آیة از دنیی وهرجه در دنیی باشد بهترست. در معالم آورده که ابن مسعود رضی الله عنه بمسجدی درآمد دید که واعظی ذکر آتش دوزخ وسلاسل واغلال آن میکند. فرمود که ای مذکر جرا نومید میکردانی مردمانرا. مگر نخوانده آنرا که میفرماید قل یا عبادی الایة. در فصول آورده که تمام ترجیه در سه جیزست. اول لطف خطاب که فرمود یا عبادی ونگفت یا ایها العصاة. دوم رفق در عتاب که گفت اسرفوا ونگفت اخطاو. سیم تنبیه بر اسباب که فرمود لا تقنطوا. در فتوحات فرموده که لا تقنطوا نهی است. وهرجه حق سبحانه ازان نهی فرموده لازم است ازان باز ایستادن. پس قنوط بهیج وجه روا نیست ع نومید مشو که ناامیدی کفرست

إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يَغْفِرُ الذُّنُوبَ بیامرزد گناهان جَمِيعًا همه آنرا اگرجه بسیار باشد. بغیر شرك که مطلقا آمرزیده نشود. بعضی علما گویند غفران ذنوب بشرط توبه است. واین قید خلاف ظاهرست. ودر وسیط خود آورده از اسما بنت یزید رض که گفت شنودم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که فرمود. ان الله یغفر الذنوب جمیعا ولا یبالی إِنَّهُ بدرستی که خدای هُوَ الْغَفُورُ اوست آمرزندهٔ گناهان الرَّحِيمُ ◉ مهربان بر بندگان. حقایق این آیت ووجوه تاکیدات او در جواهر التفسیر به بسطی لایق سمت تحریر یافته وبیماران بیمارستان جرم وعصیانرا شربت راحت جز درین دار الشفا حاصل نشود. وسرگردانان بیابان نفس وهوارا زاد طریق نجات جز بمدد این آیت میسر نگردد نظم ندارم هیج گونه توشهٔ راه. بجز لا تقنطوا من رحمة الله. تو فرمودی که نومیدی میارید. ز من لطف وعنایت چشم دارید

ثمن

بدین معنی بسی امیدداریم. ببخشا زانکه پر امیدواریم. امید دردمندان را روا دار. امیدواران نراد واکن وَأَنِيبُوا وبازگردید بطاعت. یا دعا وضراعت إِلَىٰ رَبِّكُمْ بآفریدگار خویش وَأَسْلِمُوا لَهُ وگردن نهید امر ویرا. یا اخلاص ورزید در توحید مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ پیش ازانکه بیاید بشما عذاب ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ پس یاری داده نشوید. یعنی هیج کس در دفع عذاب شما را نصرت ندهد وَاتَّبِعُوا وپی روی نمایید أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ نیکوترین آنجیزرا که فرستاده شده است إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ بشما از آفریدگار شما. یعنی عزیمت را متابعت کنید نه رخصت وناسخ را ازپی روید نه منسوخ را مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ پیش ازانکه بیاید بشما الْعَذَابُ بَغْتَةً عذاب ناگهان. یعنی بلا وعقوبت یا مرگ بطریق فجاءة وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ◉ وشما ندانید آمدن آنرا تا در مقام تدارك آیید

خمس

أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ وپیش ازآنکه گوید نفسی يَا حَسْرَتَىٰ ای پشیمانی من عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ بر آنجیزی که تقصیر کردم فِي جَنْبِ اللَّهِ در کار خدای. یا در طلب جوار رحمت وقرب حضرت او وَإِنْ كُنْتُ وبتحقیق کار آنست که بودم لَمِنَ السَّاخِرِينَ ◉ از افسوس کنندگان بکتاب خدای وبرسول او. وبمؤمنان. ودر سلسلة الذهب اشارت بمعنی این آیت فرموده نظم روز آخر که مرگ مردم خوار. کند از خواب غفلتش بیدار. یادش آید که در جوار خدای. سالها از دیگر همه هرجه در شصت سال یا هفتاد. کرده از شر وخیر پیش افتاد. یك بیك پیش چشم او دارند. آشکارا بروی او آرند. بگذراند زکنبد والا. بانگ یا حسرتی وواویلاه. حسرت از جان او برآرد دود. وان زمان حسرتش ندارد سود أَوْ تَقُولَ یا گوید لَوْ أَنَّ اللَّهَ اگر خدای هَدَانِي راه نمودی مرا لَكُنْتُ هرآینه میبودم مِنَ الْمُتَّقِينَ ◉ از پرهیزکاران

وبشرك ومعصيت آلوده نميشدم أَوْ تَقُولَ يا كويد حِينَ تَرَى الْعَذَابَ
آن هنكام كه بيند عذاب را معاينه لَوْ أَنَّ لِي اى كاشكى مرا بودى كَرَّةً بازكشتنى
بدنيى فَأَكُونَ تا بروم وباشم آنجا مِنَ الْمُحْسِنِينَ ○ ازنيكوكاران وفرمان بردا ران
پس اين كوينده را كه كفت مرا راه ننمودند واكرنه متقى بودمى كويند بَلَى
يعنى ترا ارشاد كردند قَدْ جَاءَتْكَ بدرستى كه آمد بتو آيَاتِي آيتهاى كتاب كه كتاب
من كه قرآنست فَكَذَّبْتَ بِهَا پس تكذيب كردى بآن وآنرا دروغ شمردى وَاسْتَكْبَرْتَ
وتكبر كردى وسركشيدى از ايمان بدان وَكُنْتَ وبودى مِنَ الْكَافِرِينَ
ازناكرويدكان وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ ودر روز رستخيز تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا بينى آنانرا كه
دروغ كفتند عَلَى اللَّهِ برخداى يعنى خدا را باتخاذ ولد وشريك صفت كردند
وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ رويهاء ايشان سياه كرده شده پيش از دخول بدوزخ
وآن علامت دوزخيانست كه يعرف المجرمون بسيماهم أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ
آيا نيست در دوزخ مَثْوًى لِلْمُتَكَبِّرِينَ ○ مقام وجاى آرام مر متكبران و
كردنكشانرا كه فرمان خدا ورسول نبرند وَيُنَجِّي اللَّهُ وبرهاند خداى از جهنم
الَّذِينَ اتَّقَوْا آنانرا كه پرهيز كرده اند از شرك بِمَفَازَتِهِمْ برستكاريهاء ايشان
يعنى باسباب خلاص وفلاح كه ايمان واحسانست لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ نرسد
متقيانرا هيچ بدى ومكروهى وَلَا هُمْ ونه ايشان يَحْزَنُونَ ○ اندوهكن
شوند اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفريننده همه چيزهاست وَهُوَ واو عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
برهمه چيزى وَكِيلٌ ○ خداوندست ومتصرف دران وقايم بحفظ آن لَهُ
مر وراست مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كليدهاء خزاين آسمان وزمين يعنى
مالك امور علوى وسفلى اوست وغير اورا تصرف دران ممكن نى چنانچه

عشر

خداى ع

دخل در خزينها متصور نيست مكر كسى را كه مفاتيح آن بدست اوست
ودر خبرست كه ذوالنون رضى الله عنه از حضرت رسول صلى الله عليه وسلم
پرسيد كه تفسير مقاليد سموات وارض كدام است آنحضرت فرمود كه
تفسير آن اينست كه لا اله الا الله والله اكبر وسبحان الله وبحمده واستغفر
الله ولا حول ولا قوة الا بالله هو الاول والآخر والظاهر والباطن يحيى
ويميت بيده الخير وهو على كل شيء قدير يعنى اين كلمات مفاتيح خزاين
آسمان وزمين است هركه بدان تكلم كند بنقود فيوض آن خزاين برسد و
كفته اند خزائن آسمان بارانست وخزاين زمين كياه وكليد اين خزينها بدست
تصرف اوست هركاه خواهد باران فرستد وهرچه خواهد از نباتات برويانيد
وَالَّذِينَ كَفَرُوا وآنانكه نكرويدند بِآيَاتِ اللَّهِ بنشانهاء خدا يعنى دلايل
قدرت او يا آيات كتاب او أُولَئِكَ آن كروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ○ ايشان
زيان كاراناند زيرا كه مرجع ايشان دوزخ است آورده اند كه كفار قريش
حضرت رسول را صلى الله عليه وسلم بدين آباى او دعوت كردند وحق سبحانه
فرمود كه قُلْ بكو با ايشان أَفَغَيْرَ اللَّهِ آيا غير خدايرا تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ ميفرمايد
مرا كه پرستش كنم بعد ازين همه دلايل أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ ○ اى نادانان وَ
لَقَدْ أُوحِيَ وبدرستى كه وحى كرده شده است إِلَيْكَ بسوى تو وَإِلَى الَّذِينَ
مِنْ قَبْلِكَ وبسوى آنانكه پيش از تو بودند از پيغمبران يعنى با تو وبا هريك
كفته شده است كه لَئِنْ أَشْرَكْتَ اكر شرك آرى يعنى بفرض محال واصح آنست
كه مخاطب بحسب ظاهر پيغمبرانند واز روى حقيقت افراد مسلمانان
امت ايشان هريك را ميفرمايد كه اكر شرك آرى لَيَحْبَطَنَّ هرآينه تباه شود

ع خمس

عملک کی دار توکه در وقت ایمان واقع شده ولتکونن وهر اینه باشی
من الخاسرین ۝ ارزیان کاران. که بعد از دولت دین. به نکبت شرک مبتلا کردی
بل الله فاعبد بلکه خدای را پرستش کن وکن من الشاکرین ۝ وباش از سپاس
داران بر نعمت توحید وعبادت. ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که یکی
از احبار یهود بحضرت رسالت آمده. کفت یا محمد دانسته که خدای روز
قیامت آسمان را بر اصبعی نهد وزمین را بر اصبعی وجبال را بر دیکری وآب
وخاک را بر دیکری وجمیع خلایق را بر دیکری. پس حرکت دهد اصابع خود را
وکوید. انا الملک این الملک. آنحضرت صلی الله علیه وسلم از قول او متعجب شد
تبسم فرمود. وآیة آمد که وما قدروا الله ووصف نکردند ایشان خدای را
وتعظیم ننمودند حق قدره چنانچه حق وصف وتعظیم وی باشد والارض
جمیعا وزمین همهٔ آن قبضته بدست کرفتهٔ وی باشد یوم القیمة روز
رستخیز والسموات مطویات وآسمانها در پیچیده شده بیمینه بدیمین وی
ودر معالم از ابن عمر رضی الله عنهما نقل میکند که حضرت رسول صلوات الله
وسلامه علیه فرمود که حق سبحانه آسمانها را در پیچد روز قیامت. وفرا کیرد
به یمین خود. پس کوید انا الملک این الجبارون این المتکبرون. پس در هم پیچد
زمین را وفرا کیرد به شمال خود. وکوید انا الملک این الجبارون این المتکبرون
معتقد اهل ایمان در امثال این سخنان تنزیه است از تشبیه. صاحب بحر الحقایق
فرموده که مذهب من در تحقیق این آیة. آنست که باز کذارم آنرا بآنچه مراد
الله است. زیرا که امثال این کلمات از متشابهات داشته اند. بدان ایمان
باید آورد. واز حقیقة آن سخن نباید کفت سبحانه پاکیست خدای را از وصف

جواهر واعراض وتعالی وبر ترست عما یشرکون ۝ از آنچه شرک می آرند وشریک
وی میسازند ونفخ ودمیده شود فی الصور در صور نوبة اول بقول اینها که
دو نفخه اثبات میکنند. واین را نفخهٔ صعق کویند. که چون در دمند خلایق
پس بیهوش بیفتند. واصح آنست که بمیرد من فی السموات هر که در آسمانهاست
ومن فی الارض وهر که در زمین است الا من شاء الله مکر آنکه خدای
خواهد که جملهٔ عرش اند یا شهدا. یا خزنهٔ بهشت ودوزخ ثم نفخ پس دمیده شود
فیه در صور اخری نوبتی دیکر. واین را نفخهٔ بعث خوانند. وبدین نفخه همه
مردکان زنده شوند فاذا هم پس آنکاه ایشان قیام بپا ایستادکان باشند
بر کنارهٔ قبور خود ینظرون ۝ می نکرند از هر طرف. چون مبهوتان. یا انتظار
میبرند که با ایشان چه کنند واشرقت الارض وروشن کردد عرصهٔ زمین
محشر بنور ربها بنور پروردکار آن. یعنی نوری که خدای در آن بیافریند. وکفته اند
مراد روشنی عدلست. که حقوق خالق وخلایق بدان ظاهر کردد. وظلمت ظلم
مندفع شود ووضع الکتاب ونهاده شود نوشتها. یعنی صحایف اعمال در
دست راست وچپ عمال وجیء بالنبیین وآورند پیغمبرانرا برای دعوی ابلاغ
بامت والشهداء وکواهانرا برای صحت دعوی ایشان. مراد امت محمد اند
صلی الله علیه وسلم. وکفته اند شهیدان صف جهادرا حاضر کنند. رفیق
پیغمبران بجهة شرف ایشان وقضی وحکم کرده شود بینهم میان بندکان
بالحق براستی وعدل وهم لا یظلمون ۝ وایشان ستم دیده نشوند بنقصان
ثواب. وافزونی عقاب ووفیت وتمام داده شود کل نفس هر نفسی را ما
عملت جزای آنچه کرده است وهو وخدای اعلم داناترست بما تفعلون

عشر ٤

بانچه آفریدکان میکنند • وجزا مناسب آن خواهد داد وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا
ورانده شوند آنانکه نکرویدند راندن سخت إِلَى جَهَنَّمَ بسوی دوزخ زُمَرًا کروه
کروه • بعضی در پی بعضی حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا تاچون بیایند بدوزخ فُتِحَتْ کشاده
شود أَبْوَابُهَا درهاء هفت کانهٔ آن • برای درآمدن ایشان وَقَالَ لَهُمْ وکویند
مر ایشانرا خَزَنَتُهَا خازنان دوزخ از روی سرزنش أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامدند شما را
رُسُلٌ مِنْكُمْ رسولان از جنس شما • که بحکم حق سبحانه يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ بخوانند
بر شما آيَاتِ رَبِّكُمْ آیتهاء پروردکار شمارا که فرو فرستاده بوده وَيُنْذِرُونَكُمْ و
بیم کنند شمارا لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا از دیدن این روز شما قَالُوا کویند کافران بَلَى آری
بما آمدند • وما را بیم کردند وَلَكِنْ حَقَّتْ ولیکن واجب شد كَلِمَةُ الْعَذَابِ
سخن خدای • یعنی حکم او بعذاب عَلَى الْكَافِرِينَ ۝ بر ناکروندکان قِيلَ ادْخُلُوا
گفته شود مر ایشانرا که درآیید أَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهاء دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا جاوید
بودکان در آن فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ۝ پس بد آرامکاهیست متکبران را
دوزخ وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وبرانند آنانرا که بترسیدند رَبَّهُمْ از عذاب پروردکار
خود راندنی بلطف وملایمت • یعنی ملایکه شتاب کنند ایشان را در رفتن
إِلَى الْجَنَّةِ بسوی بهشت زُمَرًا کروه کروه • بر تفاوت مراتب ایشان • سوق
اهل بهشت بطریق ازدواج است • یا مراکب ایشانرا برانند • چه متقیان را
سواره به بهشت خواهند برد حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا تاچون بیایند به بهشت بسعادت
تمام ودولت لا کلام فاین کردند وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وکشاده باشد درهاء آن پیش
از رسیدن ایشان • تا انتظار نکشند وَقَالَ لَهُمْ وکویند مر ایشانرا خَزَنَتُهَا نکهبانان
بهشت سَلَامٌ عَلَيْكُمْ درود بر شما • یا سلامتی وایمنی لازم حال شما طِبْتُمْ

پاک بودید در دنیا از معاصی • یا پاکیزه است شما را مقام • و از مرتضی کرم الله
وجهه منقولست که چون بهشتیان بدر بهشت رسند • آنجا درختی بینند که از
زیر آن دو چشمه بیرون می آید • پس در یک چشمه غسل کنند ظاهر ایشان پاکیزه
شود • و از دیگری بیاشامند باطن ایشان منور ومطهر کردد • درین محل ملایکه
کویند پاک شدید بظاهر وباطن فَادْخُلُوهَا پس درآیید ببهشت خَالِدِينَ جاوید
ماندکان در آن وَقَالُوا وکویند مؤمنان چون ببهشت درآیند الْحَمْدُ لِلَّهِ همه
ثناها وستایشها مر خدایرا الَّذِي صَدَقَنَا آنکه راست کرد باما وَعْدَهُ وعدهٔ
خود را بثواب وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ ومیراث داد ما را زمین بهشت • تا ما از روی
تمکن نَتَبَوَّأُ جای میکیریم مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت حَيْثُ نَشَاءُ هر کجا میخواهیم
فَنِعْمَ پس نیکوست أَجْرُ الْعَامِلِينَ ۝ مزد کارکنندکان • یعنی ثواب فرمان
برندکان بهشت وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ وببینی ای محمد فرشتکانرا • یعنی وقتی که
در مقعد صدق ورتبهٔ قرب باشی • وهر طرف می نکری ببینی ملائکه را حَافِّينَ
فرو کرفتکان مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ کرداکرد عرش • یعنی طواف کنندکان بجوانب آن
يُسَبِّحُونَ تسبیح میکویند بِحَمْدِ رَبِّهِمْ مقترن بستایش پروردکار ایشان یعنی
میکویند • سبحان الله وبحمده • به تسبیح نفی ناسزا میکنند از ذات الهی • وبحمد اثبات
صفات سزا میکنند ویرا وَقُضِيَ وحکم کرده شود بَيْنَهُمْ میان خلق بِالْحَقِّ براستی
یعنی هر کسی را بمقام او فرود آرند وَقِيلَ وکفته شود • یعنی ملایکه • یا مؤمنان
کویند الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ سپاس وستایش مر خدایرا که آفریدکار عالمیانست
همچنانچه در ابتدای خلق آسمان • وزمین ستایش خود فرموده که الحمد لله الذی
خلق السموات والارض • بوقت استقرار اهل آسمان وزمین در منازل خویش

همان ستایش کرد تا داند که در فاتحه و خاتمه مستحق حمد وثنا اوست بیت

درخورد ستایش نبود غیر تو کس ‧ هر جا که ثنا یست ترا زیبد و بس سورة المؤمنون

ثمانون واثنان آیة سورهٔ اول است از حوامیم و در تفسیر امام ابو اللیث

باسناد او مذکور ست که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که

خواهد تا چرا کند در روضهاء بهشت بایدکه حوامیم را بخواند و در حصن

حصین از صحیح مستدرک نقل کرده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که

بمن داده اند طه و طواسین و حوامیم از الواح موسی علیه السلام و در معالم

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت میکند که چون در آل حم می افتم گوییا که

افتاده ام در بوستانها که بزمین نزم واقع شده و بتعجب در ان می نگرم و ابن

عباس رضی الله عنهما فرموده که لکل شیء لباب ولباب القرآن الحوامیم و بعضی

از صحابه و تابعین آل حم را عرایس القرآن و دیباج القرآن می گفته اند

بسم الله الرحمن الرحیم حم حروف مقطعه بقول بعضی علما

هر حرفی اشارت بکلمه ایست چنانچه در کلام عرب تعبیر میکنند ببعضی از

تمام پس اینجا حا اشارت بحکم حق است که خط رد و منع بران کشیده نشود

و میم ایما بیست بملک او که گرد زوال و فنا گرد سرادقات آن راه نیابد جواب

قسم آنکه تنزیل الکتاب فرو فرستادن قرآن من الله از خدایست العزیز خدای

غالب که قادرست بر تنزیل آن العلیم دانا بانچه فرستد بر هر کس و در هر وقت

غافر الذنب آمرزندهٔ گناه مرکسی را که بصدق گوید لا اله الا الله محمد رسول الله

وقابل التوب وپذیرندهٔ توبه از گویندهٔ کلمه شدید العقاب سخت عقوبه

مرکسی را که سر باز زند از گفتن کلمه ذی الطول خداوند نیکوکاری و بخشش و بزرگواری

ربع ع

لا اله

لا اله الا هو هیچ خدایی نیست که مستحق پرستش باشد مگر او الیه المصیر بسوی

اوست بازگشت همه بندگان برای مجازاة ایشان ما یجادل جدال نکنند و طعنه

نزنند فی آیات الله در آیتهاء کتاب خدای بعد از انکه تنزیل آن محقق شد الا

الذین کفروا مگر آنانکه پوشیده اند حق را فلا یغررک پس باید که فریب ندهد

ترا تقلبهم گردیدن کافران فی البلاد در شهرهاء شام و یمن برای تجارت یعنی

بدل درمیان که ایشان را مهلتی و فرصتی هست که بزودی عاقبت کار و خاتمه

روزگار ایشان بخسار و بوار خواهد کشید کذبت قبلهم تکذیب کردند پیش

از قوم تو قوم نوح قوم نوح علیه السلام مر ورا والاحزاب و تکذیب کردند

گروهی چندکه سپاه بر روی رسل میکشیدند من بعدهم از پس قوم نوح

مر پیغمبران خود را چون عاد و ثمود وهمت کل امة وقصد کردند هر یک گروه

ازینها برسولهم به پیغمبر فرستاده شده بدیشان لیأخذوه تا بگیرند او را

و هر اذی که خواهند بوی رسانند وجادلوا و خصومت کردند با پیغمبران

خود بالباطل به سخنان بیهودهٔ خود لیدحضوا تا زایل کردانند و نا چیز کنند به

الحق به باطل خود سخن حق را که متابعت آن واجب بود فاخذتهم پس من

گرفتم ایشان را وهلاک کردم بمکافات آن فکیف کان پس چگونه بود عقاب

عقوبة من ایشان را وکذلک و چنانچه واجب شده بود عذاب بر مکذبان از

امم ماضیه حقت واجب شده است کلمة ربک حکم پروردگار تو بعذاب

و بعقاب علی الذین کفروا بر انها که کافر شدند از قوم تو انهم بسبب آنکه ایشان

اصحاب النار ملازمان دوزخ اند یعنی مستوجب عذاب آن جهانی نیز هستند

و اگر قوم از عبادت حق روی بگردانند زیانی بملک وی نمیرسد زیرا که

خمس

پرستنده وثنا گوینده او بسیارند • از خواص مخلوقات • وازجمله ایشان
الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ آنانکه برمیدارند عرش را • وحمله عرش اشرف ملائکه اند
در کشاف آورده که حق سبحانه جمیع فرشتگان را میفرماید تا صبح وشام • از
روی اجلال واکرام • بر حمله عرش سلام میکنند وَمَنْ حَوْلَهُ وآنانکه گرد کرد
عرش اند ذکر و بیان که طوافان میکویند • وایشان هفتاد هزار صف اند عرش را
درمیان کرفته يُسَبِّحُونَ تسبیح میکویند تسبیحی مقترن بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بستایش پروردگار
ایشان • یعنی خدایرا ذاکرند بجامع ثنا از صفات جلال واکرام • در معالم از
شهر بن حوشب نقل میکند که حمله عرش هشت اند • چهار میکویند سبحانک
اللهم وبحمدک لک الحمد علی حلمک بعد علمک • وچهار دیکر میکویند سبحانک
اللهم وبحمدک لک الحمد علی عفوک • بعد قدرتک • وکویا که ایشان بنسبت
کرم الهی باذنوب بنی آدم این کلمات میکویند وَيَسْتَغْفِرُونَ وآمرزش میخواهند
از خدای لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آنانکه کرویده اند ومیکویند رَبَّنَا ای آفریدکار ما وَسِعْتَ
فرا رسیده كُلَّ شَيْءٍ بهمه چیزها رَحْمَةً وَعِلْمًا از روی بخشش ودانش • یعنی رحمت
وعلم تو بهمه چیزها رسیده است فَاغْفِرْ پس بیامرز لِلَّذِينَ تَابُوا مر آنانرا که
توبه کرده اند • وبتو بازکشته وَاتَّبَعُوا وپیروی نموده اند سَبِيلَكَ راه ترا
که دین سلامست وَقِهِمْ ونکاه دار ایشانرا عَذَابَ الْجَحِيمِ از عذاب آتش رَبَّنَا
ای پروردکار ما لطف کن وَأَدْخِلْهُمْ ودر آر تابیان وپیروان دین • یا همه
مؤمنانرا جَنَّاتِ عَدْنٍ در بوستانهاء اقامت الَّتِي آن بوستانها که بمحض فضل
وَعَدْتَهُمْ وعده داده ایشانرا وَمَنْ صَلَحَ ودر آر بایشان در بهشت هر که
شایسته بود مِنْ آبَائِهِمْ از پدران ایشان وَأَزْوَاجِهِمْ وزنان ایشان وَذُرِّيَّاتِهِمْ

وقف همدان

وفرزندان ایشان • تا سرور ایشان در بهشت بدیدار اینان تمام کردد •
إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ بدرستی که تو غالبی • وازهیچ مقدور عاجز نشوی الْحَكِيمُ ◯ دانایی
وهرچه کنی از حکمتی خالی نبود وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وبازدار از ایشان بدیها • یعنی
معاصی را در دنیی وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ وهرکه بازداری از وی بدیها را يَوْمَئِذٍ
آنروز در بن جهان فَقَدْ رَحِمْتَهُ پس بدرستی که بخشیدی بر ودر آخرت وَذَٰلِكَ وآن
نکاه داشت تو هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ◯ آن پیروزی بزرکست • چه هر صاحب
دولت که امروز در پناه الهی است فردا در سایه رحمت نامتناهی خواهد بود •
ودرین باب کفته اند امروز کسی را که در آری به پناه • فردا بمقام قربتش بخشی راه
وانرا که رهش ندادهٔ بر درکاه • فردا چکند کر نکند ناله وآه إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی
آنانکه کافر شدند يُنَادَوْنَ ندا کرده شوند بزبان فرشتکان • یعنی بوقتی که کفار
بدوزخ در آیند • وبا نفسهاء خود دشمنی آغاز کرده زبان عتاب وملامت
بکشایند • که چرا در زمان اختیار ایمان نیاوردید • ملایکه ایشانرا ندا کنند و
کویند لَمَقْتُ اللَّهِ هر آینه دشمنی خدا مر شمارا بر کفر أَكْبَرُ بزرکترست مِنْ مَقْتِكُمْ
از دشمنی شما أَنْفُسَكُمْ مر نفسهاء شمارا • وخدا شمارا دشمن داشت إِذْ تُدْعَوْنَ
چون خوانده شدید إِلَى الْإِيمَانِ بسوی کرویدن بخدا ورسول فَتَكْفُرُونَ
پس شما کافر شدید • ونکرویدید قَالُوا رَبَّنَا کویند کافران که ای پروردکار ما •
أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ بمیرانیدی مارا دوبار وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ وزنده کردانیدی دوبار
اماته اولی بوقت انقضاء اجلست در دنیی • واحیاء اول در قبر • واماته ثانیه
هم در قبر • واحیاء ثانی در بعث • ودر تبیان کفته که ذریه آدم را که از
ظهر او بیرون آورده میثاق از ایشان فرا کرفت بمیرانید • اماته نخستین آنست •

ع ۱۱

عشر

ودر رحم که نطفه بودند زنده کردانید • پس در دنیی بمیرانند ودر آخرت
زنده کردانند • وبر هر تقدیر کافران باماته واحیا اقرار کنند وکویند فَاعْتَرَفْنَا
پس ما اعتراف کردیم بِذُنُوبِنَا بکناهان ما که انکار وتکذیب بعث بود فَهَلْ
إِلَىٰ خُرُوجٍ پس آیا هست بسوی بیرون آمدن ما از دوزخ مِنْ سَبِيلٍ هیچ راهی •
یعنی طریقه که بران سلوک کنیم از دوزخ برهیم • وبیهشت برسیم • مراد
ایشان قبول ایمان وتوبه است • فرشتکان ایشانرا نا امید ساخته کویند ذَٰلِكُمْ
آنچه شما درانید از جنس عذاب بِأَنَّهُ بسبب آنست که در دنیی إِذَا دُعِيَ اللَّهُ چون میخواندند
خدایرا وَحْدَهُ یکتا ویکانه كَفَرْتُمْ کافر میشدید بیکانکی او • ومیکفتید أجعل
الآلهة الٰهاً واحداً وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ وچون شرک می آوردند بدو • ویعنی شرکا بوی
اضافت میکردند تُؤْمِنُوا میکروید بدان شرکا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ پس کار کذاری
الْعَلِيِّ خدای برتر از انکه بدو شرک آرند الْكَبِيرِ ◯ بزرکوارتر از انکه غیری را با او
مساوی سازند هُوَ الَّذِي اوست آن خداوندی که بکمال قدرت يُرِيكُمْ نشانهای
داله بر وحدت خود وَيُنَزِّلُ وفرو میفرستد لَكُمْ برای شما مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا از
آسمان اسباب روزی را • چون باران • یا ملایکه را بتدبیر آنچه سبب رزق باشد
وَمَا يَتَذَكَّرُ وپند کرفته نشود • یعنی عبرت نکیرد بدین آیتها إِلَّا مَنْ يُنِيبُ مکر
کسی که بازکردد بخدای • یعنی از معصیت بازکشته روی بطاعت آرد فَادْعُوا اللَّهَ
پس بپرستید خدایرا مُخْلِصِينَ در حالتی که پاک سازندکان باشید لَهُ الدِّينَ برای او
طاعت خود را • از شرک وریا وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ◯ واکرچه کاره هند کافران
اخلاص شما را در توحید او • زیرا که ایشان بنعمت ایمان کافرند • وشما بران نعمت
شاکر • پس میان شما منافرتست • واعمال واقوال شما مرغوب ومحبوب ایشان

نیست • چنانچه کردار وکفتار ایشان نیز نزد شما مکروه ومبغوض است
رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ اوست بردارندهٔ درجهای بندکان هم در دنیی وهم در عقبی
در دنیا بتفاوت طبقات • ودر عقبی به تباین مراتب ومقامات • یا رافع
درجات انبیاست • درجهٔ آدم را بصفوت برداشت • ونوح را بدعوت • و
ابراهیم را بخلت • وموسی را بقربت • وعیسی را بزهادت • ومحمد را صلوات
الله وسلامه علیه وعلی جمیع الانبیاء بشفاعت • سلمی فرموده که درجهٔ
هر که خواهد بردارد بمعرفت وشناخت حقایق • ودر بحر آورده که بردارندهٔ
درجهٔ محبانست بفنا از محبت • وبقا بمحبوبیت • عزیزی فرموده است که •
لا یوجد البقاء الا بالفناء • تا شربت فنا ننوشی خلعت بقا نپوشی نظم
بنوش درد فنا کر بقا همی خواهی • که زاد راه بقا درد ی خرابا تست • ز حال خویش
فنا شو در بن ره ای عطار • که باقی ره عشاق فانی الذاتست ذُو الْعَرْشِ خداوند
عرش است • یعنی خالق ومالک او • یا خداوند ملک وسلطانست يُلْقِي الرُّوحَ
می افکند وحی را مِنْ أَمْرِهِ بفرمان خود • یا میفرستد جبرئیل را علیه السلام •
عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بهر که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندکان خود • یعنی رتبهٔ نبوت
عطا میکند بهر که میخواهد لِيُنْذِرَ تا بیم کند آنکه وحی بدو آمده مردمان را يَوْمَ
التَّلَاقِ از روز یکدیکر را دیدن • یعنی روزی که ارواح با اجساد ملاقات کنند
یا اهل آسمان وزمین • یا اولین وآخرین • یا معبودان وعابدان • یا مظلومان
وظالمان • یا هر عاملی ملاقی شود مر عمل خود را يَوْمَ هُمْ روزی که ایشان •
یعنی عباد بَارِزُونَ ◯ آشکارا باشند از قبرها بر آمده لَا يَخْفَىٰ پوشیده نشود
عَلَى اللَّهِ بر خدای مِنْهُمْ از اعیان واعمال واحوال بندکان با وجود کثرت

وینادی نداکننده صح

ایشان شیء چیزی بلک همه را داند و بر وفق عمل جزا دهد که لمن الملک
الیوم مر کراست پادشاهی و حکم گذاری امروز پس همه بندگان باتفاق
یکدیگر جواب دهند که لله الواحد مر خدایرا که یگانه است در حکم القهار
شکننده منازعان و مدعیان ملک و چون کفار را علم ضروری حاصل
شده باشد بوحدانیة الهی در جواب با مؤمنان موافق باشند الیوم امروز تجزی
پاداش داده شود کل نفس هر کسی را بما کسبت جزاء آنچه کرده است لا ظلم
الیوم ستم نیست امروز نه از ثواب کسی کم کنند و نه بر عقاب کسی افزایند و نه
کسی را بگناه کسی بگیرند و نه نیکی را پاداش بدی دهند ان الله بدرستی که خدای
سریع الحساب ◯ زود شمارست بوقت حساب او را شانی از شانی باز ندارد
در وسیط آورده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که خدای
تعالی گوید من پادشاه جزا دهنده ام نشاید هیچ بهشتی را که به بهشت درآید
و نه هیچ دوزخی را که در دوزخ شود و نزدیک ایشان مظلمه باشد تا آنرا حکم
نکنم پس این آیة خواند که الیوم تجزی تا آخر نظم در وعده اهل ظلم حالی عجبست
ورزیدن ظلم را و بالی عجبست از ظلم به پرهیز که در روز جزا لا ظلم الیوم گوشمالی عجبست
وانذرهم و بیم کن کافرانرا و بترسان یوم الآزفة از عذاب روز نزدیک یعنی
روز قیامت که هر اینه بیاید و هر چه آینده باشد نزدیک است برسیدن
اذ القلوب بترسان ایشانرا چون دلهاء ایشان لدی الحناجر نزدیک حلقهاء
ایشان بود یعنی از فزع آن روز دلها از اماکن خود میل خروج نموده
بحلقها آیند و همانجا بمانند نه باز توانند گشت تا صاحب ایشان بیاسایند
و نه بر آیند تا خلاص یابد و اصحاب چنین قلوب باشند کاظمین غمکنان و از غم

پر بر آمدگان ما للظالمین نیست مر ستمکاران یعنی کافرانرا دران روز من
حمیم هیچ خویشی مشفق و یاری مهربان که عذاب از ایشان دفع کند و لا شفیع
یطاع و نه درخواست کننده که فرمان او برند یعنی شفیعی که شفاعة او بمحل قبول
رسد یعلم میداند خدای خائنة الاعین خیانة چشمها را یعنی نظر با آنچه
حرامست یا غمز کردن بمعایب مردم یا کذب در رؤیة و عدم رؤیة امام
قشیری قدس سره فرموده که خیانة چشمهاء محبان آنست که در اوقات مناجات
خواب را پیرامن آن گذارند چنانچه در زبور آمده که دروغ گوید هر که
دعوی محبت من کند و چون شب در آید چشم او بخواب رود و من نام غنی نام
عنه و صالیا نظم خواب را با دیده عاشق چکار چشم او چون شمع باشد اشکبار
چشمهاء عاشقانرا خواب نیست یک نفس آن چشمها بی آب نیست و ما تخفی
الصدور و میداند خدای آنچه پوشیده ساخته است سینها یعنی ضمایر
و سرایر همه را میشناسد والله یقضی و خدای حکم میکند بالحق براستی در جزاء
محسن و مسیء والذین یدعون و آنانرا که میپرستند مشرکان من دونه بدون
خدای لا یقضون حکم نمیکنند ایشان بشیء بچیزی زیرا که اگر جماداند ایشانرا
قدرت بران نیست و اگر حیواناتند مخلوق و مملوک را قوت حکم و فرمان نیست
ان الله بدرستی که خدای بحق هو السمیع اوست شنوای گفتار بندگان البصیر ◯
بینا بکردار ایشان اولم یسیروا آیا سیر نمیکنند و سفر نمینمایند مشرکان
مکه فی الارض در زمین یمن و شام برای تجارت فینظروا کیف کان پس تا
به بینند که چگونه بود عاقبة الذین کانوا سر انجام کار آنها که بودند من
قبلهم پیش از ایشان از اهل تکذیب چون عاد و ثمود و ارباب مؤتفکه

ع عشر

دیار ایشان ممر تجار قریش است کانوا بودند پیشینیان هم اشد منهم ایشان
سخت تر از اینان قوة از جهت نیرو و توانایی یا قدرت و تمکن وآثارا و بیشتر
از جهت نشانهاء ایشان فی الارض در زمین دیار ایشان. جون قلعهاء بلند
و شهرهاء بزرك فاخذهم الله پس بکرفت ایشانرا خدای و عقوبة کرد بذنوبهم
بسبب کناهان ایشان. یعنی کفر و تکذیب وما کان لهم و نبود مر ایشانرا من الله
از عذاب خدای من واق هیچ نکاه دارنده که دفع کند آنرا از ایشان ذلک
این کرفتن بانهم کانت تأتیهم بسبب آن بود که آمدند بدیشان رسلهم
بیغمبران ایشان بالبینات بحجتهاء روشن. و معجزهاء هویدا فکفروا پس
کافر شدند بدان. و انکار کردند مر آنرا فاخذهم الله پس بکرفت خدای
ایشانرا و معاقب کردانید انه قوی بدرستی که خدای تواناست. و متمکن در
هرجه خواهد شدید العقاب ◉ سخت عقوبة بر اهل شرك ولقد ارسلنا موسی
و بدرستی که ما فرستادیم موسی را علیه السلام بآیاتنا بمعجزات ما که تسع آیات
بود وسلطان مبین ◉ و حجتی هویدا کفته اند. مراد عصاست. و افراد او بندکی
از جهت تفخیم و تعظیمست. یا آیات دعوتست بحق. و سلطان مبین معجزاو.
یعنی بدعوت و حجت فرستادیم او را الی فرعون بسوی فرعون که اعظم عمالقهٔ مصر بود
و دعوی ربوبیة میکرد وهامان و بهامان که وزیر او بود وقارون و بقارون
که مقرب و مشیر او بود. و او ایشانرا بحق دعوت نموده. اظهار معجزه فرموده
ایشان تکذیب و انکار کردند فقالوا پس کفتند ساحر او جادوست که خارق
عادت بما می نماید از روی سحر کذاب ◉ دروغ کوییست در آنکه میکوید
خدایی هست و من رسول اویم فلما جاءهم الحق پس جون آمد بدیشان پیغام

راست

راست درست من عندنا از نزدیك ما قالوا اقتلوا کفتند بکشید ابناء الذین
آمنوا بسران آنانرا که کرویده اند معه با موسی علیه السلام. فرعونیان قبل
از ولادت موسی بنی اسرائیل را میکشتند. و بعد از ولادت او دست باز داشته
بودند. جون موسی علی نبینا و علیه السلام بیامد. و دعوت نبوت کرد. باز
امراء فرعون کفتند بسران بنی اسرائیل را بقتل آرید. تا دلهاء ایشان بشکند. و
موسی را یاری ندهند واستحیوا نساءهم و زنده بگذارید دختران ایشانرا. تا
خدمت زنان قبط کنند. ایشان این کید کردند وما کید الکافرین ◉ و
نیست مکر ناکرویدکان به نسبت انبیا و مؤمنان الا فی ضلال مکر در تباهی و
بیهودکی یعنی از پیش نرود. و وبال آن هم بدیشان باز کردد. پس فرعون درباره
موسی علیه السلام با خواص خود مشورت کرد. و کفت او را می باید کشت. کفتند
مبادا که او سحر کرده باشد بر کشندهٔ خود. و از آن خللی بتو رسد. یا آنکه مردم
کویند فرعون با او معارضه نتوانست کرد. او را بقتل رسانید. صلاح نیست
تا ساحرانرا طلبیم. تا با او معارض شوند. فرعون را این سخن مقبول افتاد. و
میدانست که او بیغمبرست از قتل او میترسید. اما نزد قوم اظهار تجلد
کرد وقال فرعون ذرونی و کفت فرعون بگذارید مرا تا بخواری اقتل موسی
بکشم موسی را ولیدع ربه و کو او بخوان خدای خود را. تا قتل من از و باز دارد.
انی اخاف بدرستی که من میترسم ان یبدل دینکم از آنکه او متغیر سازد
کیش شما را و از عبادت من باز دارد او ان یظهر یا آنکه اشکارا کرد دبسبت او
فی الارض الفساد در زمین مصر تباهی و دو کروهی حفص بضم یا و کسر ها و بنصب
دال میخوانند. یعنی موسی ظاهر کرداند در بلد شما فساد را. یعنی جون تابعان

او بسیار شوند. با شما حرب کند وَقَالَ مُوسَىٰ وگفت موسی مر قوم خود را چون
این خبر بوی رسید إِنِّي عُذْتُ بدرستی که من پناه گرفتم بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ به پروردگار
من و پروردگار شما مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ از هر گردنکشی که بسبب تعظیم لَا يُؤْمِنُ
نمیگروید بِيَوْمِ الْحِسَابِ ○ بروز شمار. فرعون را نام نبرد و بوصفی ذکر کرد که
شامل او و اعیان درگاه او بود. و چون خبر قتل موسی علیه السلام فاش شد
دوستان اندوهگن و دشمنان شادمان گشتند وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ وگفت مردی
گرویده مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از خویشان فرعون. یعنی خربیل یا شمعان که مدتی
بود که بطریق حق یَکْتُمُ میپوشید از فرعون و اتباع او إِيمَانَهُ گرویدن خود را
گفته اند صد سال بود که ایمان داشت. و میپوشید. چون خبر قصد فرعون
بموسی شنید گفت أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا آیا میکشید مردی را أَنْ يَقُولَ برای آنکه
میگوید رَبِّيَ اللَّهُ آفریدگار من خداست وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وحال آنکه آورده است
بشما معجزات روشن. و استدلالات هویدا مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما وَإِنْ
يَكُ واگر او باشد كَاذِبًا دروغ گوی فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ پس برو باشد وبال دروغ
او. و آن او را هلاک سازد وَإِنْ يَكُ صَادِقًا واگر باشد راست گوی يُصِبْكُمْ
برسد بشما بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ بعضی از آنچه شما را وعده میدهد یعنی گوید
عذاب دنیا و آخرت بشما خواهد رسید. پس اگر صادق است. بعضی از آن موعود
که عذاب دنیاست عاجلاً بشما رسد إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي بدرستی که خدای راه
نمینماید. یعنی توفیق راه نمیدهد مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ کسی را از حد درگذرنده است
در ریختن خون کودکان بی گناه كَذَّابٌ دروغ گوینده است در دعوی خدایی
يَا قَوْمِ ای گروه من لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ مر شما راست پادشاهی امروز ظَاهِرِينَ

درحالتی

درحالتی که غالبانید بر بنی اسرائیل. و برتر نیشان فِي الْأَرْضِ در زمین مصر فَمَنْ
يَنْصُرُنَا پس کیست که یاری دهد ما را و حمایت کند مِنْ بَأْسِ اللَّهِ از عذاب خدای
إِنْ جَاءَنَا اگر بیاید بما. پس قصد موسی مکنید. و دست از و باز دارید قَالَ فِرْعَوْنُ
گفت فرعون مر آن مؤمن را که از قتل موسی نهی میکرد. و جمعی دیگر را که
نزد وی حاضر بودند مَا أُرِيكُمْ ننموده شما را إِلَّا مَا أَرَىٰ مگر آنچه می بینم. یعنی
بشما نموده راه صواب در کشتن او. و دیده بودم صلاحی در آن وَمَا أَهْدِيكُمْ
و نمینمایم شما را إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ ○ مگر راه راستی. حزبیل که این سخن
استماع نمود. دیگرباره عرق محبتش در حرکت آمد. و بحر ایمان جوشیدن
آغاز کرده. بتخویف قوم اشتغال نمود. چنانچه حق سبحانه میفرماید
وَقَالَ الَّذِي آمَنَ وگفت آنکسی که ایمان آورده بود يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ ای گروه من
بدرستی که من میترسم عَلَيْكُمْ بر شما بجهة تکذیب موسی و تعرض او مِثْلَ
يَوْمِ الْأَحْزَابِ مثل روز آن لشکرها که تکذیب رسل کردند. مراد روزهای هلاک
ایشانست آنکه تفصیل میکند مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ مانند حال گروه نوح علیه
السلام که بطوفان هلاک شدند وَعَادٍ و گروه عاد که بباد صرصر مستأصل
گشتند وَثَمُودَ و قوم ثمود. که بیک صیحه مردند وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ و مانند
حال آنانکه از پس ایشان بودند. چون اهل مؤتفکه که شهر ایشان زیر و زبر
گشت. و چون اصحاب ایکه که بعذاب ظله گرفتار شدند وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ و نیست
خدای که خواهد ظُلْمًا لِلْعِبَادِ ○ ستم بر بندگان خود. یعنی ایشان را بی گناه
عذاب نکند. پس شما هم ظلم مکنید تا معذب نگردید وَيَا قَوْمِ إِنِّي و ای گروه
بدرستی که من أَخَافُ عَلَيْكُمْ میترسم بر شما يَوْمَ التَّنَادِ عذاب روز خواندن

یلدیکر را. یعنی روز قیامت که بعضی بعضی را میخوانند باستغاثه وهیچ کس
بفریاد کس نمیرسد. یا اهل بهشت ودوزخ یکدیکررا ندا میکنند. جنانجه دراعراف
کذشت. یا بعد از ذبح موت ندا کنند که. یا اهل الجنة خلود ولاموت ویا اهل
النار خلود ولاموت. یا دران روز منادی ندا کند که فلان نیکبختی شد که
هرکز بدبخت نشود. وفلان بدبختی کشت که هرکز نیکبختی نیابد یَوْمَ تُوَلُّونَ
روزی که برکردانیده شوید از موقف حساب. وبرویید مُدْبِرِينَ ۝ باز
کشتکان ازانجا بسوی دوزخ مَا لَكُمْ نباشد شمارا مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای
مِنْ عَاصِمٍ هیچ نکاه دارنده که تواند در پناه کرفتن وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ وهرکرا خدای
فروکذارد در ضلالة فَمَا لَهُ پس نیست مرورا مِنْ هَادٍ هیچ راه نماینده که بمنزل
مراد رساند وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ وبدرستی که آمد بشما یوسف بن یعقوب
علیهما السلام مِنْ قَبْلُ پیش از موسی علیه السلام بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهاء هویدا. کفته اند
فرعون موسی علیه السلام. همان فرعون زمان یوسف علیه السلام بود. و
یوسف علیه السلام اسب قیمتی اورا که برد بدعا زنده کردانید. وفرعون بوی
ایمان آورد. وجون یوسف علی نبینا وعلیه السلام درکذشت فرعون از دین بر کشت.
وتا زمان موسی علیه السلام عمر یافت. پس مومن کفت که یوسف علیه السلام
پیش ازین آمد بشما بمعجزات روشن. که احیاء فرس بوده. وشهادة طفل بر براءت
او. وبعضی کفته اند فرعون موسی از اولاد فرعون یوسف علیه السلام بود.
وخدای یوسف بن ابراهیم بن یوسف بن یعقوب را برسالت بوی فرستاد.
وبیست سال درمیان ایشان بود. ومعجزات بدیشان نمود. وبدو نکرویدند. پس
مومن آل فرعون ازان خبر داد که یوسف بشما آمد فَمَا زِلْتُمْ پس همواره

بودید

بودید فِي شَكٍّ در کمان مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ از انجه آورده بود بشما از امر دین
حَتَّى إِذَا هَلَكَ تا آنکاه که او درکذشت قُلْتُمْ کفتید لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ بر نخواهد انکیخت
خدای مِنْ بَعْدِهِ از پس او رَسُولًا فرستاده. یعنی جون سخن این رسول نشنیدیم
دیکری نخواهد آمد. از ترس آنکه قول او نپذیرند نکنیم كَذَٰلِكَ همجنین يُضِلُّ
اللَّهُ خدای کمراه سازد در بوادی طغیان مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ هرکرا او از حد تجاوز
کننده است در انکار مُرْتَابٌ ۝ شك دارنده در انجه بمعجزه ثابت شود.
پس در صفت اهل اسراف وارتیاب میکوید الَّذِينَ يُجَادِلُونَ آنانکه جدال می کنند
با انبیا فِي آيَاتِ اللَّهِ در ابطال آیتها خدای ودفع آن بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ بی حجتی
وبرهانی که بدیشان آمده باشد كَبُرَ بزرك است جدال ایشان مَقْتًا از جهة
بغض عِنْدَ اللَّهِ نزدیك خدای وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا ونزدیك آنانکه کرویده اند.
یعنی خدای سخت دشمن میدارد جدال ایشانرا. ومومنان نیز دشمن دارند كَذَٰلِكَ
همجنین يَطْبَعُ اللَّهُ مهر می نهد خدای عَلَىٰ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ بر هر دل شخصی متکبر که
سرکشد از فرمان برداری جَبَّارٍ ۝ خودکامه که خودرا از دیکران برتر داند ودار.
پس در اثناء مواعظ خبیل. فرعون اندیشه کرد. که ناکاه سخن او در مستمعان اثر
کند. وزیر خودرا طلبید. وخودرا ومردم را بجیزی دیکر مشغول کردانید وَ
قَالَ فِرْعَوْنُ وکفت فرعون يَا هَامَانُ ابْنِ لِي ای هامان بنا کن برای من صَرْحًا
بنائی برافراشته لَعَلِّي شاید من أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ برسم بدرها. یا راهها أَسْبَابَ
السَّمَاوَاتِ درهاء آسمانها. یا راهها از آسمانی بآسمانی فَأَطَّلِعَ پس دیده ورشوم
یعنی بنکرم إِلَىٰ إِلَٰهِ مُوسَىٰ بسوی خدای موسی. یا مشرف کردم بر احوال او وَإِنِّي
لَأَظُنُّهُ وبدرستی که من کمان میبرم موسی را كَاذِبًا دروغ کوی در دعوی رسالة

خمس

یا در آنکه او را خدایی هست که آفریدگار آسمانهاست • پس آغاز ساختن بنا کردند
و موسی علیه السلام بنالید وحی آمد که اندوهکن مشو • و به بین که من با آن
چکنم • پس حق سبحانه آنرا بعد از اتمام خراب کردانید • چنانچه در سورهٔ قصص
کذشت وَكَذَٰلِكَ و همچنان زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ آرایش داده شد برای فرعون سُوٓءُ
عَمَلِهِ بدی کردار او وَصُدَّ و باز داشته شد عَنِ السَّبِيلِ از راه راست و طریق
صواب وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ و نبود مکر فرعون در ساختن صرح و تلبیس بر قوم
إِلَّا فِي تَبَابٍ ◯ مکر در تباهی و نیستی وَقَالَ الَّذِيٓ ءَامَنَ و کفت آنکسی که کرویده بود • یعنی
خربیل يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ ای قوم پی روی کنید مرا أَهْدِكُمْ تا بنمایم شما را سَبِيلَ الرَّشَادِ
راه راستی و هدایت يَا قَوْمِ ای کروه من إِنَّمَا هَٰذِهِ الْحَيَوٰةُ الدُّنْيَا جز این نیست که
این زندکانی دنیا مَتَاعٌ برخورداریست که زود منقطع کردد • یعنی بساط
عیش او اندک فرصتی را درنوردند و نامهٔ معاشرتش را رقم ابطال در کشند
نظم باغ دهر که پر تازه رنک و خوش بویست • مباش غره که رنج خزان پی دارد
زمان زمان بچهد باد نکبت و ادبار چه رنک و بو که نشانی زباغ نکذارد وَإِنَّ
الْآخِرَةَ و بدرستی که سرای دیکر هِيَ دَارُ الْقَرَارِ اوست سرای آرام که او را زوال
و از وا انتقال متصور نیست مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً هر که بکند کرداری بد فَلَا يُجْزَىٰٓ پس
پاداش داده نشود إِلَّا مِثْلَهَا مکر مانند آنرا • و این بحکم عدل الهی است وَمَنْ عَمِلَ
صَالِحًا و هر که بکند کرداری شایسته مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ از زن و مرد وَهُوَ
مُؤْمِنٌ و حال آنکه او مؤمن باشد چه اصل در قبول عمل ایمانست فَأُولَٰٓئِكَ پس
آن کروه سایسته کاران يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ در آورده شوند به بهشت • و حفص
یدخلون بصیغهٔ معلوم خواند • یعنی به بهشت در آیند يُرْزَقُونَ فِيهَا روزی

داده شوند

عشر نصف الحزب

داده شوند در ان • از فواکه پاکیزه • و مطاعم لذیذ • و مشارب خوشکوار بِغَيْرِ
حِسَابٍ ◯ بی شمار • یعنی نه باندازهٔ عمل بلکه به بسیاری ازان زیاده • و این
از روی فضل نامتناهی است • آل فرعون از سخنان خربیل فهم کردند • که ایمان
آورده • زبان ملامت بکشادند که شرم نداری که از پرستش فرعون روی
بدیکری می آری • خربیل تکرار ندا کرد از روی تنبیه تا شاید از خواب غفلت بیدار
و از مستی نکرت هشیار شوند • پس کفت وَيَا قَوْمِ و ای کروه من مَا لِيٓ این چیست
که مرا رسیده • و چونست که من أَدْعُوكُمْ میخوانم شما را إِلَى النَّجَوٰةِ بسوی رهایی
یافتن از عذاب خدای با ایمان بدو • و متابعت پیغمبر او وَتَدْعُونَنِيٓ و شما
میخوانید مرا إِلَى النَّارِ بسوی عملی که بدان مستوجب آتش شوم • یعنی عبادت
فرعون تَدْعُونَنِي میخوانید مرا بدین خود لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ تا کافر شوم بخدای وَأُشْرِكَ
بِهِ و برای آنکه شریک کردانم بوی مَا لَيْسَ لِي آنچیزی که نیست مرا بِهِ بربوبیت او
عِلْمٌ دانشی • مراد از نفی علم معلوم است • یعنی من غیر از و خدایی نمیدانم • پس
دیکری را چکونه باوی شریک سازم وَأَنَا أَدْعُوكُمْ و من میخوانم شما را إِلَى الْعَزِيزِ
بخداوندی که غالبست • یعنی قادر بر تعذیب مشرکان الْغَفَّارِ ◯ آمرزنده است
و محو کنندهٔ کناهان مؤمنان لَا جَرَمَ هر اینه أَنَّمَا تَدْعُونَنِيٓ إِلَيْهِ آنچه شما میخوانید
مرا بسوی او • یعنی پرستش او لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ نیست مر ورا دعوتی باجابت رسیده
یعنی سخن او بیهوده است و اعتباری ندارد فِي الدُّنْيَا درین سرای وَلَا فِي الْآخِرَةِ
و نه دران سرای دیکر وَأَنَّ مَرَدَّنَآ و بدرستی که بازکشت ما همه إِلَى اللَّهِ بسوی
خدایست • و ما را جزا خواهد داد وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ و بدرستی که کزاف کاران •
و از حد بیرون شدکان در ضلالت و طغیان هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ ایشانند ملاز

مان

آتش دوزخ • باز فرعونیان وی را آغاز تهدید کردند • و قصد قتل او نمودند • او
گفت فَسَتَذْكُرُونَ پس بزودی یاد خواهید کرد • یعنی بوقت معاینهٔ عذاب
یا د آید شما را مَا أَقُولُ لَكُمْ راستی آنچه میگفتم شما را وَأُفَوِّضُ و باز میگذارم أَمْرِي
کار خود را إِلَى اللَّهِ بخدای و برو توکل میکنم • تا مرا از شر شما نگاه دارد إِنَّ اللَّهَ بتحقیق
خدای بَصِيرٌ بیناست بِالْعِبَادِ ◉ با مور بندگان خود • آورده اند که فرعون بهر مود
تا او را بکشند • وی گریخته روی بکوه نهاد • و بنماز مشغول شد • حق سبحانه
لشکر سباع را بر انگیخت تا بگرد وی در آمده آغاز پاسبانی کردند • و نتیجهٔ تفویض
بزودی در وی رسید • در کشف الاسرار آورده که فرعون از خواص خود جمعی
فرستاد تا او را بیارند و سیاست کنند • ایشان بوی رسیدند • و نماز وی و نگاه بانی
سباع را مشاهده کرده بترسیدند • و نزد فرعون آمده صورت حال باز گفتند •
همه را سیاست کرد تا آن سخن فاش نگردد • و حق سبحانه از حال خربیل خبر میدهد که
فَوَقَاهُ اللَّهُ پس نگاه داشت او را خدای سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا از بدیهاء آنچه اندیشیدند
در بارهٔ وی وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ و فرو گرفت بکردکسان فرعون که بقصد او رفته
بودند سُوءُ الْعَذَابِ بدی عذاب که قتل است • و گفته اند مراد بآل فرعون همه
قبطیانند • و سوء العذاب غرق شدن ایشانست • و بعضی بر آنند که سوء
العذاب آتش است • چه بدل ازان آورده که النَّارُ فرا گرفت آل فرعون را آتش
يُعْرَضُونَ عرض کرده میشوند عَلَيْهَا بر آتش دوزخ غُدُوًّا وَعَشِيًّا بامداد و
شبانگاه • در عین المعانی فرموده که جای بودن ایشان در دوزخ بدیشان
مینمایند • و ابن مسعود رضی الله عنه فرموده که ارواح فرعونیان در درون مرغان
سیاهست • وصبح و شام آتش را بر ایشان عرض میکنند تا قیامت وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ

خمیس

ودر روزی

٨٢٤

ودر روزی که قایم شود قیامت • و ارواح ایشان با بدان باز آید فرشتگان ایشانرا
گویند أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ در آرید کسان فرعون أَشَدَّ الْعَذَابِ در سختترین
عذابی که عذاب جهنم است • و حفص بفتح همزه و کسر خا میخواند یعنی خدای
امر کند ملایکه را که در آرید فرعونیان را • بعذابی سخت تر ازانچه در آن بودند وَإِذْ
يَتَحَاجُّونَ و یاد کن چون پیکار و مخاصمه کنند دوزخیان فِي النَّارِ در آتش
فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ پس گویند بیچارگان و زبونان قوم لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنها
که سرکش و معظم بودند • یعنی تابعان مر متبوعانرا گویند إِنَّا كُنَّا لَكُمْ بودیم
مر شما را تَبَعًا پیروان و فرمان برداران • در آنچه ما را دعوت کردید از شرک
و تکذیب • یعنی سبب دخول ما در دوزخ شما شدید فَهَلْ أَنْتُمْ پس آیا هستید شما
مُغْنُونَ دفع کنندگان عَنَّا از ما نَصِيبًا مِنَ النَّارِ بهره از آتش قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا
گویند آنانکه سرکشان بودند • که چه جای این سخن است إِنَّا كُلٌّ فِيهَا بدرستی که
ما همه در دوزخیم • چگونه عذاب از شما باز داریم • و اگر ما را قدرت دفع بودی
از نفس خود باز میداشتیم إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای قَدْ حَكَمَ به تحقیق حکم کرده است
بَيْنَ الْعِبَادِ میان بندگان و هر یک را بجایی که در خور اوست فرستاده وَ
قَالَ الَّذِينَ و گویند آنانکه فِي النَّارِ در آتش اند • بعد ازانکه نومید شوید از یکدیگر
لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ مر خازنان دوزخ را که برای ما ادْعُوا رَبَّكُمْ بخوانید
پروردگار خود را يُخَفِّفْ عَنَّا تا تخفیف کند و بردارد از ما يَوْمًا بمقدار روزی
از روزهاء دنیی مِنَ الْعَذَابِ از عذاب چیزی را • تا استراحه کنیم قَالُوا گویند
خزنهٔ جهنم ایشانرا که در دنیی أَوَلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ آیا نبود که آمدندی بشما
رُسُلُكُمْ پیغمبران فرستاده بشما بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهاء هویدا • و شما را بخدا

دعوت کردند قَالُوا بَلَى گویند آری آمدند ولی ما تکذیب ایشان کردیم قَالُوا
گویند خازنان که چون حال برین منوال است فَادْعُوا پس شما بخوانید
خدایرا و تخفیف عذاب طلبید که ما را دستوری نیست برای امثال شما دعا کردن
پس ایشان دعا کنند و باجابت نرسد وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ ونیست دعاء ناگرویدگان
إِلَّا فِي ضَلَالٍ مگر در بطلان و ضایع شدن و باجابت نرسیدن إِنَّا لَنَنْصُرُ بدرستی
که ما یاری میدهیم رُسُلَنَا پیغمبران خودرا وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیی یعنی هم درین سرای نصرت میکنیم بهلاک
دشمنان و بنجات ایشان باتباعان و اگر کشته کردند با نتقام از قاتلان
ایشان چنانچه با نتقام یحیی علی نبینا و علیه السلام هفتاد هزار کشته شدند
وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ و یاری خواهیم کرد ایشانرا روزی که قایم شوند گواهان
یعنی جمعی که اقامت شهادت کنند بر مردمان و آنها انبیا باشند و ملایکه
و امت مصطفی صلی الله علیه وسلم يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ روزی که سود نکند ستمکاران
مَعْذِرَتُهُمْ عذر آوردن ایشان زیرا که معذرة باطله است و محل قبول
ندارد وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ و مر ایشانراست دوری از رحمت خدای وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ
و مر ایشانراست سرای بد یعنی جهنم وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستی که ما دادیم مُوسَى
الْهُدَى موسی بن عمرانرا راه نمودن یا آنچه بدان راه یافته شوند از معجزات و
صحف و شرایع وَأَوْرَثْنَا و میراث دادیم بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ بنی اسرائیل را توریة
یعنی باقی گذاشتیم در میان ایشان توریة را هُدًى راه نماینده وَذِكْرَى و پند دهنده
لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقول سلیمه را ◯ فَاصْبِرْ پس صبر کن ای محمد
بر آزار کفاران وَعْدَ اللَّهِ بدرستی که وعده خدای بنصرت انبیا و هلاک اعدا

حَقٌّ راست و درست است و خلاف بدان راه نیابد و استشهاد کن بحال
موسی و فرعون وَاسْتَغْفِرْ و طلب آمرزش نمای لِذَنْبِكَ برای تدارک آنچه واقع
شده باشد از ترک اولی در وسیط آورده که مقصود ازین امر آنست تا حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم تعبد نماید خدایرا باستغفار جهت مزید درجه
و تا سنتی شود بعد از وی مر امت را و حضرت رسالت صلوات الله وسلامه
علیه روزی هفتاد بار یا بیشتر استغفار میفرموده اند و در تبیان فرموده که
آمرزش طلب مر گناه امت را که بحضرت تو امید وارند نظم کر لب بگشایی از نکوئی
حرفی برای ما بگوئی یعنی که بعذرخواهی ما از حالت پر گناهی ما نزدیک خدا کنی
ما را برهانی از شناعت وَسَبِّحْ و تسبیح گوی بِحَمْدِ رَبِّكَ پیوسته بستایش پروردگار
خود بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ به شبانگاه و بامداد یعنی بگوی سبحان الله آورده اند که
کفار در باب قرآن و بعث مجادله میکردند که قرآن سخن خدا نیست و
بعث محالست حق سبحانه آیة فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ بدرستی آنانکه جدل
کنند فِي آيَاتِ اللَّهِ در بطلان آیتهای خدای و در دفع آن کوشند بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ
بی حجتی که آمده باشد ایشانرا از آسمان یا دلیلی که داشته باشند از ادله
عقلی إِنْ فِي صُدُورِهِمْ نیست در سینهای ایشان إِلَّا كِبْرٌ مگر سرکشی از سخن حق
یا ارادهٔ سروری و حکومت یا عظمتی موهوم که هرگز مَا هُمْ نیستند ایشان
بِبَالِغِيهِ رسنده بدان فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه گیر بخدای از شر ایشان إِنَّهُ هُوَ
السَّمِيعُ بدرستی که او شنواست مر اقوال ایشانرا الْبَصِيرُ ◯ بیناست بافعال
ایشان لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر اینه آفریدن آسمان و زمین أَكْبَرُ بزرگتر است
نزد شما مِنْ خَلْقِ النَّاسِ از آفریدن آدمیان پس آنکه قادر بود بر خلق ارض و سما

با وجو عظمت وبسطت آن • اولا بی اصلی وماده • هر اینه قادر باشد بر خلق انسان ثانیا از اصلی وماده **وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ** ولیکن بیشتر از مردمان **لَا يَعْلَمُونَ** • نمیدانند که این آفریدن آسانست • قول بعضی مفسران آنست که جدال کنندگان یهود بودند که حضرت پیغمبر را گفتند تو صاحب ما نیستی بلکه او ابو یوسف مسیح بن داودست • یعنی دجال • که سلطنت او بر و بحر را فرا رسد • و جویهاء آب با او روان باشند • و پادشاهی بما بازگردد • و او آیتیست از آیتهاء خدای • حق سبحانه این آیة نازل گردانید که آنانکه منازعة میکنند در باب دجال • و او را آیة الله میدانند • در دلهاء ایشان کبریست • یعنی هوای حکومت و سلطنت که بدان نخواهند رسید • پس تو پناه گیر بخدای از شر فتنهٔ دجال • و دیگر میگفتند جثهٔ او اعظمست از جثهٔ آدمیان • حق تعالی فرمود که آفریدن ارض و سما از خلق او بزرگترست • و بیشتر مردمان نمیدانند که دجال یکیست از مخلوقات من • و بباید دانست که او آدمیست از آدمیان بقد بلندتر و بجثه بزرگتر و یک چشم است • و ظهور او یکی از علامات قیامت خواهد بود • و پیغمبر صلی الله علیه وسلم امارات ظهور وی بیان کرده • که مردم سه سال پیش از خروج وی بقحط و غلا مبتلا شوند سال اول آسمان از آنچه باریدی ثلثی نگاه دارد • و در سال دویم دو ثلث باز گیرند • و سال سیم نه از آسمان باران آید و نه از زمین گیاه روید • پس دجال بیرون آید و با وی سحر و تمویه بسیار باشد • و بیشتر خلق متابعت وی کنند • الا من عصمه الله • و با وی بهشتی و دوزخی باشد و دیوان دارد که متشکل شوند بصورت آدمیان • پس یکی را گوید اگر پدر و مادر ترا زنده کردانم اقرار کنی بربوبیت من • گوید آری • فی الحال دیوان بصورت ابوین او

متشکل شوند • و او را گویند ای فرزند متابعت وی کن که آفریدگار تست • القصه همه شهرها بگیرد • الا مکه • و مدینه که ملائکه آنرا پاسبانی کنند • و چون کار بر مؤمنان به تنگ آید • حق سبحانه عیسی را علی نبینا وعلیه السلام از آسمان فرو فرستد • تا دجال را بکشد • و لشکر او که اغلب یهود باشند • بتمامی کشته گردند • و شمهٔ از نزول عیسی علیه السلام در سورهٔ زخرف مذکور خواهد شد • **وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ** و مساوی نیستند نابینا و بینا • یعنی غافل و عاقل یا جاهل و عالم **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و یکسان نباشند آنانکه گرویده اند وعملهای کرده **وَلَا الْمُسِيءُ** ونه بدکار • یعنی کافر مراد آنست که چنانچه اعمی و بصیر مساوی نیستند در دنیا مؤمن و کافر مساوی نباشند روز قیامت • یکی ساکن درجات بود و یکی مقیم درکات **قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ** ● اندکی می پذیرید • و چون ثابت شد که محسن و مساوی برابر نیستند در ثواب و عقاب • و دنیا دار تکلیفست نه دار جزا • پس لابدست از سرای دیگر که دران پاداش یابند • و آن در قیامت خواهد بود **إِنَّ السَّاعَةَ** بدرستی که ساعت قیامت **لَآتِيَةٌ** هر اینه آینده ایست **لَا رَيْبَ فِيهَا** شک نیست در آمدن آن • چه تمام رسل بوقوع آن وعده داده اند **وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ** و لیکن بیشتر آدمیان **لَا يُؤْمِنُونَ** ● نمیگروند بقیامت • و تصدیق نمیکنند از قصور نظر • و الفت با محسوسات **وَقَالَ رَبُّكُمُ** و گفت پروردگار شما **ادْعُونِي** بخوانید مرا **أَسْتَجِبْ لَكُمْ** اجابت کنم شما را • یعنی مرا پرستید تا ثواب دهم • اغلب علما درین آیة دعا را بر عبادت فرو آورده اند • و مؤید اینست آنچه خدا میگوید **إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ** آنانکه سرکشی مینمایند **عَنْ عِبَادَتِي** از پرستش من **سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ** زود در آورده شوند بدوزخ

وحفص بصیغهٔ معلوم خوانده یعنی بدوزخ درآیند داخرین ⊙ بیچارکان
وخوارشدکان و کویند دعا بمعنی استغاثه است یعنی فریاد خواهید
بمن بوقت درماندکی تا شما را بفریاد رسم و بقول جمعی مراد از دعا سؤالست
یعنی بخواهید تا بدهم که خزانهٔ رحمت مالامال است وکرم من بخشندهٔ
آمال کدام کدای دست نیاز پیش آورد که نقد مرادش برکف امیدش ننهاده وکدام
محتاج زبان سؤال کشاد که رقعهٔ حاجتش را بتوقیع اجابة موشح نساخته بیت
برآستان ارادت که سر نهاد شبی که لطف دوست برویش هزار در نکشاد وکفته اند
دعا بمعنی ثناست واستجابه بمعنی قبول یعنی مرا ستایش کنید تا بفضل کامل
خود ثنای ناقص شما را قبول کنم یا مراد از دعا توبه است چه تایب خدای را
میخواند بوقت رجوع با او واجابت پذیرفتن توبه باشد یعنی توبه کنید تا بپذیرم
بیت کر توبه کنی بپذیرم از روی کرم وانکه ز سر جریمه ات درکذرم الله خدای بحق
الذی جعل آنست که بیافرید لکم الیل برای شما شب را تیره و بمزاج بارد
لتسکنوا فیه تا ساکن شوید در وجهة ضعف حرکات وسکون حواس والنهار
وبیافرید روز را مبصرا روشن کننده و بمزاج حار تا به بینید چیزها را
وحرارت شما در اکتساب معاش قوی شود ان الله بدرستی که خدای لذو فضل
هر اینه خداوند بخشش بزرک وبسیارست علی الناس بر آدمیان بآفریدن لیل
ونهار یا به خلق ورزق یا بتربیت اموری که قوام مصالح ایشان در نفس وما
بدانست ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان لا یشکرون ⊙ سپاس
داری نمیکنند ذلکم الله آنکه این کارها کند خدایست ربکم پروردکار شما خالق
کل شیء آفریندهٔ همه چیزها لا اله الا هو هیچ معبودی بسزا نیست مکر او

فأنّی یؤفکون ⊙ پس چکونه برکردانیده میشوید از عبادت او بعبادت
غیر او کذلک همچنانکه برکردانیده شدند این قوم یؤفک الذین برکردانیده
میشوند آنانکه کانوا هستند از روی عناد بآیات الله یجحدون ⊙ آیتهای
خدای را انکار میکنند واز پذیرفتن آن باز می ایستند الله الذی جعل آن خدایی که
ساخت لکم الارض برای شما زمین را قرارا موضع آرام تا برو میروید
ومی نشینید والسماء بناء وکردانید آسمان را بنایی برداشته و برافراشته
وصورکم و بنکاشت شما را ای آدمیان فاحسن صورکم پس نیکو ساخت
صورتهاء شما را یعنی قامتهاء شما راست ورویهاء شما پاکیزه واعضای شما را
متناسب آفرید ورزقکم و روزی داد شما را من الطیبات از پاکیزها یعنی
مأکولات لذیذ و متمیز کردانید از روزی حیوانات در بحر الحقایق فرموده که
حسن صورت انسانی در آنست که او مرآت جهان نماست همه حقایق
علوی و سفلی و مجموع رقایق صوری و معنوی را جامعست وانوار معرفت
ذات وآثار شناخت صفات از آیینهٔ حقیقت جامعهٔ او لامع نظم
ای صورت تو آیینهٔ سر وجود روشن ز رخت پرتو انوار شهود مجموعهٔ
هر دو کونی وکس چون تو نیست در مملکت صورت ومعنی موجود ذلکم الله
آنکه چنین تصویری کرد خدایست ربکم آفریدکار شما فتبارک الله پس
برترست خدای و بزرکوارتر رب العالمین ⊙ پرورندهٔ عالمیان از جن و
انس و جز آن هو الحی اوست زنده یعنی متفرد بحیات ازلی لا اله الا هو نیست
معبودی که سزای عبادت بود مکر او فادعوه پس بپرستید او را مخلصین
در حالتی که پاک سازندکان باشید له الدین برای او دین خود را از شرک یا طاعت

شمارا ازروزی

خودرا از ریا و بکویید الحمد لله رب العالمین ○ همه سپاسها و ستایشها
مر خدایراست که پروردکار عالمیانست قل بکو ای محمد مر این مشرکانرا که میکویند
بدین آبا و اجداد خود متدین شو انی نهیت بدرستی که نهی کرده شده ام
ان اعبد الذین از آنکه پرستم آنانرا که تدعون میپرستید شما من دون الله
بجز خدای لما جاءنی البینات آنهنکام که آمده است بمن حجج و آیات من ربی
از نزد پروردکار من وامرت و مامور شده ام ان اسلم بآنکه کردن نهم
و انقیاد کنم لرب العالمین ○ مر آفریدکار جهانیانرا هو الذی اوست آنکه
خلقکم بیافرید پدر شما آدم را من تراب از خاک ثم پس شمارا ای فرزندان وی
من نطفة از آب منی ثم من علقة پس از علقه • که منی بعد از چهل روز بدان شکل
بر می آید ثم یخرجکم پس بیرون می آرد هر یک از شمارا از رحم مادر طفلا کودکی
ثم پس باقی میدارد شمارا لتبلغوا تا برسید اشدکم بغایت قوت خود که
منتهاء شبابست ثم پس ازین درجه بالا میبرد لتکونوا شیوخا تا کردید پیران و
منکم من یتوفی و از شما کس باشد که بمیرانیده شود من قبل پیش از بلوغ اشد
یا قبل از شیخوخة ولتبلغوا و بقا میدهد شمارا تا برسید اجلا مسمی بمدتی نام
برده شده که وقت موتست ولعلکم تعقلون ○ و شاید شما تعقل کنید
در آفرینش خود و انتقال از درجه بدرجه هو الذی اوست آنکه یحیی زنده کرداند
و یمیت و بمیراند فاذا قضی امرا پس چون خواهد و حکم کند کاری را فانما یقول
پس جز این نیست که کوید له کن مر آن مراد را که بباش فیکون ○ پس بباشد
بی مهلتی یعنی تکوین او را احتیاج بآلتی و مدتی و فرصتی و کلفتی نیست نظم
فعل او را که عیب و علت نیست • متوقف به هیچ آلت نیست • زخم زلف کاف و نون

هر زمان شکلی آورد بیرون الم تر آیا نمی نکری الی الذین بسوی آنانکه یجادلون
جدال و نزاع میکنند فی آیات الله در آیتهاء خدای یعنی حجج قرآن را منکرند
انی یصرفون ○ چکونه و چون بر کردانیده می شوند از تصدیق بدان الذین کذبوا
مجادلان آنانند که تکذیب کردند و نکرویدند بالکتاب بقرآن یا بجنس
کتب آسمانی وبما ارسلنا و بآنچه فرستاده ایم به بآنچیز رسلنا پیغمبران خودرا
از احکام و شرایع فسوف یعلمون ○ پس زود بدانند وخامت عاقبت تکذیب
و انکار را اذ الاغلال آنگاه که غلها • آتشین باشد فی اعناقهم در کردنهاء
ایشان والسلاسل و زنجیرها نیز در آن بود یسحبون کشیده میشوند بر روی
بدان زنجیرها تا افکنند ایشانرا فی الحمیم در آبی جوشان • که در نهایت حرارة
بود ثم فی النار پس از ان در آتش یسجرون سوخته و بریان سازند ایشانرا
یعنی بانواع عذاب از آتش و آب معذب کردند ثم قیل لهم پس کویند مر ایشانرا
این ما کنتم تشرکون کجااند آنانکه بودید شما که انباز میکرفتید ایشانرا من
دون الله از فرود خدای قالوا کویند دوزخیان که آن شرکا ضلوا عنا کم شدند
از ما و نمی یابیم ایشانرا • و ما بدیشان توقع امداد داشتیم • ایشان ما را در
بلا بکذاشتند بل لم نکن ندعوا بلکه نبودیم که خوانده باشیم من قبل
پیش ازین در دنیا شیئا چیزیرا یعنی بر ما روشن شد که چیزی را نمیپرستیدیم
بلکه ایشانرا که عبادت میکردیم هیچ نبوده اند و ما ایشانرا چیزی می پنداشتیم
کذلک همچنانکه مجادلانرا فرو کذاشت یضل الله الکافرین کمراه فرو میکذارد
خدای کافرانرا تا راه نمیبرند به چیزی که از ان منتفع شوند در آخرت •
پس ایشانرا کویند ذلکم این خذلان شما امروز در عقبی بما کنتم تفرحون

خمس

عشر

ع

بسبب آنست که بودید شما که شادی میکردید و فرحان میبودید فِی
الْأَرْضِ در زمین یعنی در دنیی بِغَیْرِ الْحَقِّ بچیزی که حق نبود یعنی شرك
وطغیان وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ ۝ وبجهة آنکه بودید شما که می نازیدید از
خود و به تکبر میخرامیدید اُدْخُلُوا در آیید أَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهاء هفت گانهٔ
دوزخ که برای شما بخش کرده شده است. یعنی هر طائفهٔ بدرکهٔ در آیید
خَالِدِینَ فِیهَا جاوید ماندگان دران فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِینَ ۝ پس بد آرامگاهیست
گردنکشانرا دوزخ فَاصْبِرْ پس شکیبایی کن ای محمد بر اذای قوم إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ
وعدهٔ خدای بنصرت اولیا و هلاك اعدا حَقٌّ درست و راستست. و بی شك
واقع خواهد شد فَإِمَّا نُرِیَنَّكَ پس اگر بنماییم بتو بَعْضَ الَّذِی نَعِدُهُمْ برخی از آنچه
وعده داده ایم ایشانرا از قتل و اسر خود آنست أَوْ نَتَوَفَّیَنَّكَ یا بمیرانیم ترا پیش از
ظهور آن عذاب فَإِلَیْنَا یُرْجَعُونَ ۝ پس بسوی ما بازگردانیده خواهند
شد روز قیامة. و جزای خود خواهند یافت. یعنی به هیچ وجه ایشانرا فرو
نخواهند گذاشت. و حق سبحانه درین دنیی بعضی از عذاب کفار بحضرت
سید ابرار صلی الله علیه وسلم نمود. از قتل و اسر و قحط و جز آن. و باقی عقوبات ایشان
در عقبی خواهد بود بیت دوستانت در دو عالم شاد و خرم می زیند. دشمنان
در محنت و غم این سرا و آن سرا. آورده اند که کفار مکه از روی جدال افتراح
آیات متکثره میکردند. چنانچه تفجیر عیون. و اظهار بساتین. و تصاعد
بر آسمان بحضور ایشان. بر وجهی که در سورهٔ بنی اسرائیل گذشت. حق تعالی آیة
فرستاد که وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و به تحقیق ما فرستادیم رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ پیغمبران را
پیش از تو مِنْهُمْ بعضی از ایشان مَنْ قَصَصْنَا عَلَیْكَ آنها اند که خوانده ایم

قصها

قصهاء ایشان بر تو. که آن بیست و نه پیغمبرند وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ و بعضی
از ایشان آنانند. که قصهٔ ایشان نخوانده ایم عَلَیْكَ بر تو. اما نام ایشان را نیز
چون الیسع و غیر او. و بعضی آنست که نه نام ایشان دانسته. و نه قصهٔ
ایشان شنیده. جمعی بر آنند که مجموع انبیا هشت هزار بوده اند چهار هزار
از بنی اسرائیل. و چهار هزار از سایر خلق. و مشهور آنست که صد و بیست و چهار هزار
پیغمبر بوده اند. و در ایمان بدیشان تعیین عدد و معرفت ایشان بانساب
و اسامی شرط نیست وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ و نبود هیچ پیغمبری را و نتوانست أَنْ یَأْتِیَ
بِآیَةٍ آنکه بیارد معجزهٔ که نشانهٔ نبوت او باشد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بدستوری
خدای و بحکم و فرمان او. یعنی شما از پیغمبر من افتراح معجزات میکنید
و او مستقل نیست در نمودن آن بکام من. و من حکمت در عدم وقوع آن
می بینم فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ پس چون بیاید فرمان خدای بعذاب مقترحان
معجزات. بعد از وضوح آیات قُضِیَ حکم کرده شود بِالْحَقِّ براستی یعنی مشرك
مبطل معذب گردد. و مؤمن محق نجاة یابد وَخَسِرَ و زیان کند هُنَالِكَ
الْمُبْطِلُونَ ۝ آنجا ناراستان و معاندان. که بعد از دیدن معجزه که دلالت
بر نبوت می کند. دیگر معجزه میطلبند اللَّهُ خدای بحق الَّذِی جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَامَ
آنست که بیافریده برای شما چهارپایان. چون شتر و گاو و گوسفند لِتَرْكَبُوا
تا سوار میشوید مِنْهَا بعضی را از آن چون ابل وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ۝ و بعضی را
از آن میخورید چون غنم. و برخی آنند که قابلیة رکوب و اکل دارند چون
بقر وَلَكُمْ و مر شماراست فِیهَا در انعام مَنَافِعُ منفعت بسیار. چون شیر
و پشم و جز آن وَلِتَبْلُغُوا و ایشانرا آفرید تا برسید عَلَیْهَا بمسافرت بر آن

يعني بر نجات از ان حاجَةً فِي صُدُورِكُمْ بحاجتی که در دلهاء شماست از سودا
و معامله وَعَلَيْهَا و بر شتران در خشکی وَعَلَى الْفُلْكِ و بر کشتیها در دریا تُحْمَلُونَ
برداشته میشوید وَيُرِيكُمْ و مینماید خدای شمارا آيَاتِهِ نشانهاء قدرت خود
فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ پس کدام آیه را از آیات قدرت • یا از دلایل نبوت چون انشقاق
قمر و اخبار از غیب تُنْكِرُونَ ◉ انکار میکنید أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نکردند
فِي الْأَرْضِ در زمین عاد و ثمود فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ تا بنگرندکه چگونه
بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ سرانجام کار آنانکه پیش از ایشان بودند كَانُوا
بودند آن امم پیشین أَكْثَرَ مِنْهُمْ بیشتر از ایشان از روی عدد وَأَشَدَّ قُوَّةً و
سختتر از روی توانایی وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ و افزون تر از جهة باز ماندهاء ایشان
در زمین • از کوشکها و قلعها فَمَا أَغْنَى پس دفع نکرد عذاب عَنْهُمْ از ایشان
مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ◉ آنچه بودندکه میکردند از جمع مال • و ترتیب سپاه
فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ پس آنهنگام که آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان
بِالْبَيِّنَاتِ به معجزات و دلالات فَرِحُوا شاد نشستند بِمَا عِنْدَهُمْ بآنچه نزدیک
ایشان بود مِنَ الْعِلْمِ از دانش بزعم ایشان • یعنی جهلی که آنرا علم نام نهاده بودند
و مراد عقاید باطله و شبهها، بی اعتبار ایشانست • و گفته اند مراد علم
مکاسب و تجاراتست • یا علم طبایع و تنجیم که بآن مباهی و مستظهر شده • با
انبیا و آیات ایشان استهزا میکردند • لاجرم حق سبحانه ایشانرا هلاک ساخت
وَحَاقَ بِهِمْ و احاطه کرد با ایشان مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ◉ جزای آنچه
بودند که بآن استهزا میکردند فَلَمَّا رَأَوْا پس آنهنگام که بدیدند بَأْسَنَا سختی
عذاب ما را در دنیی قَالُوا آمَنَّا گفتند ایمان آوردیم بِاللَّهِ وَحْدَهُ بخدای یکتائی

وی وَكَفَرْنَا و کافر شدیم بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ ◉ بآنچه بودیم بآن شرک آرندگان
یعنی کافر شدیم به بتان فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ پس نبود که سود کند ایشانرا
إِيمَانُهُمْ گرویدن ایشان لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا آنهنگام که دیدند عذاب مارا • زیراکه
در وقت معاینهٔ عذاب تکلیف مرتفع میشود • و ایمان در زمان تکلیف
مقبولست • نه در وقت بأس سُنَّتَ اللَّهِ سنت نهاد خدای سنت نهادنی الَّتِي قَدْ
خَلَتْ آن سنتی که گذشته است فِي عِبَادِهِ در بندگان وی از امم ماضیه • که
ایمان بأس بهیچ وجه مقبول نیست وَخَسِرَ و زیانکار شدند هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ
در زمان ناگرویدگان • یعنی خسران ایشان بدان وقت ظاهر شد و اگرچه
همه عمر در خسران بودند سُورَةُ السَّجْدَةِ اثنان وخمسون آية
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ • حم اسم اعظم الهی در حروف مقطعه
مخفیست • و هر کس بر استخراج آن قادر نیست • و گفته اند حا اشارت بحکمت است
و میم بمنت • یعنی حق سبحانه را منتاست بر مؤمنان • به تنزیل حکمت • صاحب
بحر الحقایق فرموده که حم اشارتست بسری که میان حق تعالی و حبیب
او هست • و هیچ ملک مقرب و نبی مرسل بدان پی نبرد • چه حا و میم دو حرفست
در وسط اسم رحمن • و همین دو حرف در وسط اسم محمد نیز آمده • پس بسر حرفین
در اسمین قسم یاد میکند که این قرآن تَنْزِيلٌ فرو فرستاده شده است مِنَ الرَّحْمَنِ
از خداوند بخشاینده بهدایة نفوس عوام الرَّحِيمِ ◉ مهربان برعایة قلوب
خواص • و از اضافهٔ تنزیل بدین دو اسم • استدلال میتوان کرد بر آنکه مصالح
دینی و دنیوی • وابسته بقرآنست • و این فرو فرستاده كِتَابٌ فُصِّلَتْ کتابیست
پیدا کرده شده آيَاتُهُ آیتهاء وی • و مبین گشته بامر و نهی و وعد و وعید

قرآنا عربیا در حالتی که قرآنیست تازی • یعنی بلغت عرب تا بسهولت خوانند
وفهم کنند • وآیات او تفصیل یافته است لقوم یعلمون ○ برای گروهی
که دانند از اهل دانش • وشناسند که نزول او من عند الله است بشیرا مژده دهنده
مرآنانرا که بوی عمل کنند ونذیرا وبیم کننده آنها را که بدو نگروند فاعرض پس روی
برتافتند از قبول او واکثرهم بیشتر مشرکان فهم لا یسمعون ○ پس ایشان نمی شنوند
بسمع قبول • یعنی نمی پذیرند وقالوا وگفتند اهل شرک که همواره قلوبنا دلهاء ما
فی اکنة در پوششهاست مما تدعونا الیه از فهم آن چیزی که میخوانی ما را
بآن • یعنی قرآنرا در نمی یابیم وفی آذاننا ودر گوشهاء ما وقر گرانی ایست • آنچه میخوانی
نمیشنویم ومن بیننا وبینک ومیان ما وتو حجاب پرده ایست • که جمال نبوت ترا
نمی بینیم • یا حاجزیست که ما را از پیوستگی بتو منع میکند • ودر وسیط آورده که
ابو جهل جامهٔ را میان خود ورسول صلی الله علیه وسلم پرده ساخت • وگفت
تو از ان جانب وما ازین طرف فاعمل پس عمل کن بر دین خود اننا عاملون ○ که ما نیز
عمل کنندگانیم بر کیش خود • با آنچه میتوانی در حق ما بکن • که ما نیز بد انچه توانیم
تقصیر نخواهیم کرد • ماوردی فرموده که تو کار کن برای آخرت خود • که ما
برای دنیی خود عمل میکنیم قل بگو انما انا جزین نیست که من بشر آدمیام مثلکم
مانند شما • یعنی از جنس بشرم نه ملک ونه جن • که شما سخن ایشان در نیابید وفهم
نکنید • وشما را به چیزی دعوت نمیکنم که سمع را از و کراهت • وطبع را نفرت
باشد بلکه یوحی الی وحی کرده میشود بسوی من انما الهکم که جزین نیست
خدای شما اله واحد یگانه فاستقیموا الیه بسوی او بتوحید وطاعت • وبران
مقیم باشید واستغفروه واز وآمرزش جویید گناهان را که بعد از اسلام

کنید

لنید • در موضح آورده که استقامت مساواة افعال واقوال واحوالست
ظاهرا وباطنا • یعنی باید که نهان وآشکارا یکی باشد • وچون بمرتبهٔ استقامت رسیدی
استغفار کنید از رؤیة آن • که رؤیة عمل گناهی بزرگ وخطایی عظیمست وویل
وسختی عذاب للمشرکین مر شرک آرندگانراست الذین آنانکه لا یؤتون الزکوة
نمیدهند زکوة را • یعنی بکلمهٔ • لا اله الا الله که زکوة انفس است متکلم نمیشوند
مراد آنیست • که خود را بتوحید از لوث شرک پاک نمیسازند • یا آنکه زکوة
مال نمیدهند • ووجه تخصیص منع زکوة از سایر اوصاف مشرکان آنست که مال
محبوب انسانست • وبذل مر نفس را سختر باشد از اعمال دیگر • پس در ایراد این صفت
اشارتیست به بخل • وبخل اعظم رذایل واکبر ذمایم است • وگفته اند هر توانگر که
او را سخا نبود • چون تنیست که جان ندارد • یا چون درختی که بر ندهد نظم
منعم ممسک شجر بی بر است • سر بسر مدخل بدنی بی جبر است • بخل که سرمایهٔ ناکامیست
در دو جهان موجب بدنامیست وهم ومشرکان بالآخرة بسرای دیگر هم کافرون
ایشان ناگروندگانند • وبدان نفقه نمیکنند • که مکافات آن سرا باور
ندارند ان الذین آمنوا بدرستی آنانکه گرویدند وعملوا الصالحات وبکردند کارهای
ستوده لهم اجر مر ایشانراست مزدی غیر ممنون ○ ناکاسته • یا غیر محسوب
حال
در معالم فرموده که آیة در شان بیماران وعاجزان وناتوانانست • که در
ضعف وعجز از ادای عبادت بازمانند • وحق سبحانه مزد طاعتی که در زمان صحت
داشته اند بدیشان میدهد • پس غیر ممنون بمعنی غیر مقطوع باشد • عبد الله بن
عمرو رضی الله عنه نقل میکنند حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که
بنده چون بر طریقهٔ نیکو باشد از عبادت • پس بیمار شود • حق سبحانه ملکی را که

حب ربع

ع ربع

خدا ییست صح

برو موکل است کوید بنویس برای او ما تند عمل او وقتی که رهایی داشت از بند مرض تا وقتی که او را باز رها کنیم ‌• یا حضرت خود بریم قُلْ أَئِنَّكُمْ بکو آیا شما لَتَكْفُرُونَ کافر میشوید و نمیکروید بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ بآنکسی که بیافرید زمین را فِي يَوْمَيْنِ ◯ در دو روز • امام ابو اللیث رحمه الله آورده که در روز یکشنبه بیافرید و در روز دوشنبه بکسترانید وَتَجْعَلُونَ لَهُ و میسازید برای وی بزبان أَنْدَادًا همتایان ذَٰلِكَ آن خداوندی که زمین را بیافرید رَبُّ الْعَالَمِينَ ◯ پروردکار عالمیان است وَجَعَلَ و بیافرید فِيهَا در زمین رَوَاسِيَ کوههاء بلند پایدار مِنْ فَوْقِهَا از زبر زمین • تا ناظران درو نکریسته بهرهٔ اعتبار بردارند وَبَارَكَ فِيهَا و برکت کرد در کوهها بآنکه درو منابع و منافع آفرید • یا برکت داد زمین را باشجار و زروع و انعام و انهار وَقَدَّرَ فِيهَا و تقدیر کرد در زمین أَقْوَاتَهَا روزیهاء اهل زمین را • یعنی برای اهل هر موضعی از زمین روزی مقدر کرد • جون کندم و جو • و برنج • و خرما و زرة • و کوشت • و امثال آن که هر یک از آنها غالب اقوات هر بلدهٔ ایست • و تقدیر این روزیها کرد فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ در تتمهٔ جهار روز • یعنی در دو روز دیکر که سه شنبه • و جهارشنبه بود سَوَاءً یکسان شد جواب یکسان شدنی لِلسَّائِلِينَ ◯ مر پرسندکانرا از مدت آفرینش زمین • و هر جه درویست • یعنی جواب سائلان بی زیاده و نقصان کفته شد ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس قصد کرد إِلَى السَّمَاءِ بآفریدن آسمان وَهِيَ دُخَانٌ و حال آنکه او دخانی بود • یعنی بخار آب بهیئة دخان • در زاد المسیر کفته که جون حق سبحانه آب را بیافرید باد را برو کماشت تا او را در شورش آورد و ازو بخاری مرتفع شد • و حق سبحانه آسمانرا از ان آفرید • و در عین المعانی آورده که حق تعالی جوهری سبز بیافرید و بنظر

عشر

هیبت

هیبت در ان نکریست • بکداخت و روان شد آتش را بروی مسلط کرد تا بجوش آمد • و کفی و بخاری ازو پیدا کشت • از ان کف زمین و از ان بخار آسمان آفریده شد نظم کفی را منبسط سازد که این فرشیست بس لایق • بخاری برافرازد که این سقفیست بس زیبا صحه ازان سقف معلق حسن تصویرش بود ظاهر • برین فرش مطبق لطف تدبیرش بود پیدا فَقَالَ پس کفت خدای بعد از آفریدن آسمان لَهَا مر ورا وَلِلْأَرْضِ و مر زمین را که ائْتِيَا بیایید بآنچه شما را فرمایم طَوْعًا از روی فرمان برداری أَوْ كَرْهًا یا از سر ناخواهش و بی رغبتی • یعنی اکر خواهید و اکرنه از آمدن جاره ندارید • مراد اظهار کمال قدرت است • نه اثبات طواعیة و کراهت ایشان • و کفته اند آسمانرا کفت آفتاب و ماه و ستارکان خود را ظاهر ساز • و زمین را فرمود که انهار خود را بشکاف • و اثمار خود را بیرون آر قَالَتَا کفتند آسمان و زمین أَتَيْنَا آمدیم ما بهر جه فرمودی طَائِعِينَ فرمان برداران آورده اند که اول موضع کعبه معظمه زادها الله شرفا • از اجزای زمین سخن کفت • پس آنچه در برابر او بیت از اجزای آسمان • و بدین جهة آن محل کعبهٔ اسلام • و قبلهٔ انام کشت • و جون آسمان آفریده شد آنرا بشکافت فَقَضَاهُنَّ پس بپرداخت آنرا سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان • و تمام ساخت امور آنرا فِي يَوْمَيْنِ در دو روز پنجشنبه و جمعه وَأَوْحَىٰ و وحی کرد فِي كُلِّ سَمَاءٍ بهر آسمانی أَمْرَهَا فرمان آنرا • یعنی باهل آن الهام فرمود که عبادت برجه وجه کنند • یا مقرر کرد شان هر فلکی و آنجه از ان آید وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا و بیاراستیم آسمان نزدیکتر را بِمَصَابِيحَ بچراغها • یعنی ستارکانی که جون جراغ رخشان و درخشان باشند وَحِفْظًا و نکاه داشتیم آسمانرا نکاه داشتنی از آفات • یا از شیاطین که داعیهٔ استراق سمع کنند ذَٰلِكَ آنجه یاد کرده شد از بدایع

آفرینش تقدیر العزیز آفریدن و اندازه کردن خداوند غالبست • که
در ملک خود بقدرت هرچه خواهد کند العلیم ۝ داناکه هرچه سازد از
روی حکمت باشد فان اعرضوا پس اگر روی بر گرداندند کافران مکه • یعنی اعراض
کنند از ایمان با وجود این بیان فقل انذرتکم پس بگو که بیم کردم شما را و بترسانیدم
صاعقة از عذابی بیهوش سازنده و هلاک کننده مثل صاعقة عاد مانند
عذاب قوم عاد که باد صرصر بوده وثمود و عذاب قوم ثمود • یعنی صیحه
جبرئیل علیه السلام • تخصیص این دو قوم بجهة آنست که قریش در سفر رحلة
الشتاء والصیف بر مواضع این دو گروه گذشته • آثار عذاب مشاهده می کرده اند
و ایشان مستحق صاعقه و صیحه شدند اذ جاءتهم الرسل وقتی که آمدند بدیشان
پیغمبران • یعنی ثمود و صالح علیهما السلام من بین ایدیهم از پیش روی ایشان
ومن خلفهم و از پس ایشان • یعنی از همه جهة ایشان بر رفق و عنف • و نصیحت
و فضیحت • در آمدند • و دعوت کردند ان لا تعبدوا بآنکه مپرستید الا الله مگر
خدای را قالوا گفتند کافران در جواب ایشان که لو شاء ربنا اگر خدای خواستی که
رسول فرستادی لانزل ملائکة هر آینه فرستادی فرشتگان بجای شما فانا
پس بدرستی که ما بما ارسلتم به بآنچیزی که فرستاده شده اید بآن بزعم خود کافرون
ناگرویدگانیم • چه شما مانند آدمیانید • و هیچ فضلی و شرفی نیست شما را
مشرکان در بند صورت انبیا مانده • از مشاهده معنی ایشان غافل بودند نظم
چند صورت بینی ای صورت پرست • هر که معنی دید از صورت برست • دیده صورت
پرستی را ببند • تا شوی از نور معنی بهره مند • آنکه تفصیل قصه ایشان میکند
و میگوید فاما عاد اما گروه عادیان فاستکبروا پس گردنکشی کردند فی الارض

درزمین

در زمین احقاف در بلاد یمن بغیر الحق بنا سزا • یعنی استحقاق تکبر نداشتند •
پس هود علی نبینا و علیه السلام ایشان را تهدید کرد بعذاب • ایشان از
روی استکبار التفات بدان نکردند وقالوا من اشد منا قوة کیست سختتر از ما
از جهة توانایی • عادیان مغرور شدند بقوت و شوکت خود • چه مردم
و طویل بودند و سنگ را از کوه بضرب دست بکندندی اولم یروا آیا ندانستند
آن مغرور شدگان بقوت خود ان الله آنرا که خدای الذی خلقهم آن خدایی که
بیافریده است ایشان را هو اشد منهم او سختتر است و بسیارتر است از ایشان قوة
از روی قوة • یعنی توانایی دارد بر چیزی که غیر او را آن توانایی نیست وکانوا
و بودند قوم عاد که از روی تعصب بآیاتنا یجحدون ۝ بآیتها ما منکر
شدند • بآنکه میدانستند که حق است فارسلنا علیهم پس فرستادیم بر ایشان ریحا
صرصرا بادی سرد با آواز مهیب فی ایام نحسات در روزهای شوم • یعنی در دهه
آخر شوال • آن بامداد روز چهارشنبه تا آخر چهارشنبه دیگر که هشت روز
و هفت شب باشد • باد صرصر فرستادیم لنذیقهم تا بچشانیم ایشان را
عذاب الخزی عذاب رسوایی و خواری فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا • یعنی
همه را مستأصل سازیم ولعذاب الآخرة و هر آینه عذاب آن سرای اخزی
سختتر است از روی رسوایی وهم لا ینصرون ۝ و ایشان یاری داده نشوند
در آن روز • بدفع عذاب از ایشان واما ثمود و اما گروه ثمود فهدیناهم
پس ایشان را دلالت کردیم براه راست • یا راه خیر و شر بدیشان نمودیم فاستحبوا
العمی پس برگزیدند و اختیار کردند نابینایی • یعنی جهل • و ضلال • و کفر را
علی الهدی بر علم و هدایت • و ایمان فاخذتهم پس فرا گرفت ایشان را صاعقة

وکفتند

خمس

الْعَذَابِ الْهُونِ صاعقهٔ عذاب خوارکننده • یعنی صیحهٔ جبرئیل علیه السلام
ایشانرا هلاک کرد بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ● بسبب آنچه بودند که کسب
کردند • از تکذیب صالح علی نبینا وعلیه السلام و عقر ناقه وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ
آمَنُوا و برهانیدیم ازان صاعقه آنانراکه کرویده بودند بصالح وَكَانُوا يَتَّقُونَ
و بودند که پرهیز میکردند از شرك وَيَوْمَ يُحْشَرُ و یاد کن آن روز را که حشر کرده
شوند أَعْدَاءُ اللَّهِ دشمنان خدای إِلَى النَّارِ بسوی آتش دوزخ • یعنی جمع کنند همه را
فَهُمْ يُوزَعُونَ پس رانده شوند بدوزخ • یا پیشینیانرا نگاه دارند تا پسینیان
برسند آنکه همه را بدوزخ رانند حَتَّى إِذَا مَا جَاءُوهَا تا وقتی که بیایند بآتش شَهِدَ عَلَيْهِمْ
کواهی دهد بریشان سَمْعُهُمْ کوشهاء ایشان بآنچه شنیده باشند وَأَبْصَارُهُمْ
و دیدهاء ایشان بآنچه دیده باشند وَجُلُودُهُمْ و پوستها • یعنی جوارح ایشان
و اول عضوی که ازیشان تکلم کند ران چپ • و کف دست راست بود • و کفته اند
فرج ایشان کواهی دهد بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ● بآنچه بودند که عمل میکردند
وَقَالُوا و کویند کافران از روی تعجب • یا توبیخ لِجُلُودِهِمْ مر اندامهاء خود را
لِمَ شَهِدْتُمْ چرا کواهی دادید عَلَيْنَا بر ما که برای شما داوری میکردیم و عذاب
از شما باز میداشتیم قَالُوا کویند اعضاء ایشان که ما را سرزنش مکنید که باختیار
خود ناطق نشدیم بلکه أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي بسخن آورد ما را آن خدایی که بقدرت
کامله أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ بسخن آورده است هر چیزیرا که سخن کوید وَهُوَ و حال آنکه او
خَلَقَكُمْ بیافرید شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار و از عدم بوجود آورد وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
و بسوی او باز کردانیده خواهید شد برای جزا وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ و نبودید
شما که پوشیده شوید • یعنی مخفی ماندید أَنْ يَشْهَدَ از آنکه کواهی دهد عَلَيْكُمْ

ع
عشر

بشما سَمْعُكُمْ کوشهاء شما وَلَا أَبْصَارُكُمْ و نه دیدهاء شما وَلَا جُلُودُكُمْ و
نه اعضاء شما • یعنی خواستید که پنهان شوید و نتوانستید • و کمان نبردید که
اجزای شما بر شما کواهی دهند وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ و لیکن کمان داشتید أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ
آنکه خدای نداند كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ ● بسیاری از آنچه میکنید در زاد المسیر
فرموده که کفار میکفتند هر چه آشکارا میکنیم خدای میداند • و آنچه پنهان
از ما صادر میشود بدان دانا نیست وَذَلِكُمْ و آن ظن شما ظَنُّكُمُ الَّذِي آن ظنی که
در دنیی ظَنَنْتُمْ کمان میبردید بِرَبِّكُمْ بخدای شما که اعمال نهان ما را نمیداند أَرْدَاكُمْ
هلاک کرد شما را در آخرت فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ● پس کشتید از زیان زدکان
فَإِنْ يَصْبِرُوا پس اکر کفار شکیبایی نمایند و اکر جزع کنند فَالنَّارُ پس آتش دوزخ
مَثْوًى قرارکاه است لَهُمْ مر ایشانرا وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا و اکر خشنودی حق سبحانه جویند
فَمَا هُمْ پس نیستند ایشان مِنَ الْمُعْتَبِينَ ● از اجابت کرده شدکان در طلب خشنودی
وَقَيَّضْنَا و برانکیختیم لَهُمْ برای مشرکان قُرَنَاءَ دوستان و همنشینان از شیاطین
و بریشان مسلط کردیم • پس بیاراستند دیوان لَهُمْ برای ایشان مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ
آنچه در پیش ایشانست از زینت دنیا • و متابعت نفس و هوا • تا در طلب آن
ایستادند وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پس ایشانست از امور اخروی و وعد و وعید
تا آنرا منکر شدند وَحَقَّ و واجب کشت عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ بریشان سخن • یعنی کلمهٔ
عذاب فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ با امتان دیکر که کذشته اند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش ازیشان
مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیوان و آدمیان که همین عملها کرده بودند • یعنی چون امم
مکذبه را استحقاق عذاب بود • این کروه نیز سزاوار عذابند • و در کشف الاسرار
آورده که چون خدای به بندهٔ چیزی خواهد • او را قرینی نیکو و همنشینی

ع

صالح کرامت کند تا در طاعت معین وی باشد • وجون به بندهٔ بدی خواهد
اورا بر فیقی بد • ومصاحب فاجر • مبتلا کند تا بر مخالفت حق اش تحریص نماید
جنانجه شیاطین را همنشین کافران ساخت • ومستحق عذاب کشتند إِنَّهُمْ بدرستی
که کافران كَانُوا هستند خَاسِرِينَ ◯ زیان زدکان در هردو جهان بیت
ز نقد معرفت امروز مفلس • ز سود آخرت فردا تهی دست • آورده اند که کفار
قریش یکدیکر را وصیت میکردند • که جون محمد را ببینید که قرآن میخواند • اورا بنوعی
تشویش دهید که غلط کند • پس جون پیغمبر صلی الله علیه وسلم قرآن خواندی
جمعی در مقام تعرض آمده • وآوازها بر داشته سخنان بیهوده کفتندی • وصفیر
زنان دست بر هم کوفتندی و شعرهای ناخوش خواندندی • آیة نازل شد که وَقَالَ
الَّذِينَ كَفَرُوا وکفتند آنانکه نکرویدند • یعنی مشرکان عرب مر یکدیکر را کفتند لَا
تَسْمَعُوا مشنوید وکوش منهید لِهَٰذَا الْقُرْآنِ مر شنیدن این قرآنرا که محمد میخواند
وَالْغَوْا فِيهِ وسخنان لغو وحشو در افکنید در ان • یا فریاد کنید در پیش روی او
لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ ◯ شاید شما غلبه کنید بر تلاوت او • واو از خواندن باز
ایستد فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا پس بجشانیم آنانرا که کافر شدند • مراد این کروه
قایلانند یا عامهٔ کافرانرا عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت • یعنی بسیار ودایم وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ
وهر اینه پاداش دهیم ایشانرا بدتر پاداشی أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا بر بدترین کاری که
بودند که از روی جهل وعصبیة يَعْمَلُونَ ◯ می کردند ذَٰلِكَ آن عقوبت
بدتر جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ پاداش دشمنان خدایست النَّارُ یعنی آتش • عطف بیانست
از جزا لَهُمْ مر کافرانراست فِيهَا در آتش دَارُ الْخُلْدِ سرای جاویدی • یعنی مقیم مقام
ایشان باشد جَزَاءً پاداش داده شوند یا داش دادنی بِمَا كَانُوا بسبب آنچه بودند

که هواره بِآيَاتِنَا بآیات کلام ما يَجْحَدُونَ ◯ انکار میکردند وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا
وکویند آنانکه کافر شدند • وقتی که در آتش باشند رَبَّنَا ای پروردکار ما أَرِنَا الَّذَيْنِ
بنمای بما آن دو کس را که در دینی أَضَلَّانَا کمراه کردند ما را مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ
از دیوان وآدمیان • یعنی ابلیس که نافرمانی او پیدا کرد • وقابیل که خون ناحق او
ریخت • این دو کس را بما نمای نَجْعَلْهُمَا تا در آریم ایشانرا تَحْتَ أَقْدَامِنَا در زیر
پایهای خود • وازیشان انتقام کشیم لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ ◯ تا کردند از فروتران
یعنی در درکهٔ زیرتر شوند • یا از همه فرودان فرودتر باشند إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا
بدرستی آنانکه کفتند رَبُّنَا اللَّهُ پروردکار ما الله است ثُمَّ اسْتَقَامُوا پس بر آن بایستادند
صدیق رضی الله عنه کفت شرک نیاوردند • فاروق رضی الله عنه فرمود که
بر امر ونهی بایستادند • وروباه بازی نکردند • ذو النورین رضی الله عنه تفسیر کرد
که عملهاء خود را خالص وپاکیزه ساختند • مرتضی رضی الله عنه توجیه فرمود
که فرایض ادا نمودند • قول حسن بصری رحمه الله آنست که ارتکاب طاعات کردند
واز معاصی اجتناب ورزیدند • وکفته اند از دنیی فانی اعراض کردند • وبسرای
باقی راغب کشتند • صاحب کشف الاسرار فرموده که • ربنا الله عبارت از توحید
اقرارست • ثم استقاموا • اشارت بتوحید معرفت • توحید اقرار آنست که الله را
یکتا کویی • توحید معرفت آنکه اورا یکتا شناسی • یعنی از همه جهت بوحدت او
بینا کردی • باآنکه در عالم وحدت جهة نیست نظم نی جهت میکنجد اینجا نی صفت
نی تفکر نی بیان نی معرفت • آتش از سر وحدت بر فروخت • غیر واحد هرجه پیش آمد
بسوخت تَتَنَزَّلُ فرود آیند عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ بر ایشان • یعنی بر مؤمنان مستقیم
فرشتکان نزدیک مرک • یا بوقت خروج از قبر • یا در لحد باآنکه ایشانرا ایشانرا کویند

ان لا تخافوا مترسید از انها که در پیش دارید از امور اخروی که شما آسان خواهد کذشت ولا تحزنوا واندوه مبرید بر آنچه بکذاشته اید از اهل وولد که حق سبحانه کار ایشان بخوبی خواهد ساخت وابشروا وشاد شوید بالجنة التی بآن بهشتی که در دنیی کنتم توعدون ◉ بودید که بآن وعده داده میشدید بر زبان پیغمبر نحن اولیاؤکم ما دوستان شما بودیم فی الحیوة الدنیا در زندکانی دنیا. وشما را از آفات نکاه میداشتیم. والهام راستی میدادیم. وبخیر دلالت مینمودیم. ومعاونة میکردیم وفی الآخرة ودوستان شماییم در ان سرای بتکریم وتعظیم ودر خواست ولکم ومر شما راست فیها در آخرت ما تشتهی انفسکم آنچه آرزو کند وخواهد نفسهاء شما از لذایذ یا از کرامات ولکم فیها وشما راست در عقبی ما تدعون آنچه خواهید نزلا روزی مهیا شده من غفور از خدای آمرزنده رحیم ◉ مهربان وبخشاینده. در لفظ نزل اشعارست بانکه آنچه متمنای اهل استقامتست نسبت با آنچه ایشانرا عطا خواهند کرد. جون ماحضریست نسبت بموایدکلیه. که بجهة ضیافت ترتیب کنند. وازینجا کفته اند که نتیجهٔ استقامت نهایت کرامتست. جه در روش طریقت درجه ازان عالی تر نیست. شیخ ابو علی دقایق قدس سره فرموده که استقامت نکاه داشتن سرست ازما سوی الله. یعنی باید که غیرحق را در خلوتخانهٔ سر خود راه ندهد. واغیار را در حریم منزل یار نکذارد بیت امروز مرا در دل جز یار نمیکنجد کاندر حرم سلطان اغیار نمیکنجد ومن احسن وکیست نیکوتر قولا ازجهت سخن ممن دعا ازانکس که بخواند خلق را الی الله به پرستش خدای وعمل صالحا وبکند کار شایسته وقال وکوید اننی بدرستی که من من المسلمین ◉ ازکردن

نمادکانم

نهاد کانم حکم خدا یرا. آیة در شان حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم خلق را بخدای دعوت کرد. اما م ابو اللیث رحمه الله فرموده که مراد علما اند که معالم دین بمردم آموزانند وعمل صالح ایشان آنست که هرجه دانند بدان کارکنند. یا محتسبانند که قواعد امر معروف ونهی منکر را تمهید دهند. وعمل صالح ایشان صبر وتحمل است بر آنچه بدیشان رسد از مکاره. وکفته اند همه ائمه ومشایخ درین آیت داخلند. وعایشه رضی الله عنها فرموده که نمی بینم این آیة را الا در شان مؤذنان. صاحب عین المعانی آورده که جون بلال رضی الله عنه بانك نماز آغاز کردی. یهودی کفتندی کلاغ ندا میکند. وبنماز میخواند. نهی بیهوده بر زبان ایشان کذشتی این آیت نازل شد. وبر تقدیری که مؤذنان باشند عمل صالح ایشان آنست که میان اذان واقامت دو رکعت بکذارند ولا تستوی الحسنة ولا السیئة وبرابر نیست نیکی وبدی در مجازاة ومکافات. یعنی توحید وشرك مساوی نیستند. یکی موجب رفع درجات است. ودیکری سبب هبوط در درکات. وکفته اند حسنه رفق است. وسیئه عنف. یا مراد علم وجهل است. ودر تفسیر ماوردی. وتبیان وعین المعانی مذکور شده که حسنه دوستی آل رسول است صلی الله علیه وعلی آله وسلم. وسیئه دشمنی ایشان ادفع دفع کن سیئه را بالتی بآنچیزی که فی نفس الامر هی احسن آن نیکوتر است یعنی غضب را به حلم تسکین ده. وکناه را بعفو محو کن. واز لغو به تغافل برکذر فاذا الذی پس جون چنین کنی آنکسی که باشد بینك وبینه میان تو واو عداوة دشمنی هر اینه دوست کردد کانه کوییا او ولی حمیم ◉ دوستی کارساز بوده. وخویشی مهربان. در احقاق از امام اعظم رحمه الله نقل میکند که

جون ازکسی بمن میرساند که مرا بد میکوید من درشان او سخن نیکو میکویم
تا وقتی که خبر می یابم. ازانکه او هم نیکی من میکوید وما یلقیها ونده‌هند این
خصلت که مقابلهٔ بدیست به نیکی الا الذین صبروا مکر آنانرا که صبر کنند
بر مکاره. ونفس را از انتقام باز دارند وما یلقیها وعطا نکنند این صفت وعادت
الا ذو حظ عظیم مکر خداوند بهرهٔ بزرک را. یعنی آنرا که بهره مندی
تمام دارد از ایمان. یا از کمال نفس یا از خیر یا از اخلاق حسنه. وکویند حظ
عظیم بهشتست واما ینزغنک واکر برسد بتو من الشیطان از دیو نزغ وسوسهٔ
بد تباهی یعنی اکر وسوسهٔ شیطانی خواهد که بنای این صفت که مذکور شد
در هم شکند فاستعذ پس پناه جوی بالله بخدای از شر او انه بدرستی که خدای
هو السمیع اوست شنوا استعاذهٔ ترا العلیم دانا به نیت تو ومن آیاته
وازنشانهاء قدرت الهی اللیل والنهار شبست وروز که متعاقب یکدیکرند
روز بجهت آرایش وشب از برای آسایش والشمس والقمر ودیکر آفتاب وماه که
بسیری مقدر واندازهٔ مقرر میروند ومی آیند للشمس مر آفتاب را ولا للقمر و
نه ماه را که ایشان مخلوقند ما نند شما واسجدوا وسجده آرید لله مر خدایرا الذی
خلقهن آن خدایی که بیافریدشب وروز ومهر وماه را ان کنتم اکر هستید
شما که از روی یکانکی ایاه تعبدون مر ورا میپرستید جه سجود اخص عبادات
وآن خالق را باید نه مخلوق را. امام شافعی رحمه الله درین محل سجده میکند
تا سجده مقترن امر باشد. واین روایة مسروقست. از عبد الله مسعود رضی الله
عنه فان استکبروا پس اکر سرکشی کنند از سجده کردن. خدایرا ازان جه زیان
فالذین عند ربک پس آنانکه نزدیک پروردکار تواند از فرشتکان یسبحون له نماز

میکذارند برای او. یا تسبیح میکویند مر ورا ومیستایند باللیل والنهار بشب
وروز. یعنی پیوسته بطاعة او مشغولند وهم لا یسأمون وایشان ملول
نمیشوند از کثرت عبادت. وبسیاری ستایش وپرستش. امام اعظم رحمه الله
اینجا سجده میکند جه سخن سجده اینجا تمام شده. واین روایت ابن عباس وابن عمرست
رضی الله عنهما. واین سجدهٔ یازدهم است باتفاق علما از سجدات قرآنی و
حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این را سجدهٔ اجتهاد کفته. وفرموده که اکر
در آخر آیة اولی سجده کنند سجدهٔ شرط باشد. جه مقارنست بقوله تعالی ان کنتم
ایاه تعبدون. واکر بعد از آیة دوم بسجود روند سجدهٔ نشاط ومحبت بود. جه
مقرونست بدین کلمات که. وهم لا یسأمون ومن آیاته واز نشانهاء قدرت او
انک تری الارض آنست که تو بینی زمین را خاشعة فرسوده وخسک شده فاذا انزلنا
پس جون فرو فرستیم علیه الماء بران زمین آب باران را اهتزت بجنبش در آید
بجهة رستن نبات از و وربت وبر دمد. وافزون کردد بکیاه ان الذی احیاها
بدرستی آنکه آن زمین مرده را زنده کرد لمحیی الموتی هر اینه زنده کنندهٔ مردکانست
انه علی کل شیء بدرستی که او بر همه جیزها از احیا وامات قدیر تواناست
وقدرت او نسبت بهمه مقدورات یکیست ان الذین بدرستی آنانکه یلحدون
میل میکنند. واز نهج استقامت منحرف میشوند فی آیاتنا در آیتهاء کتاب ما
یعنی دران طعن مینمایند. یا تأویل باطل میکنند. واز طریق صواب میکردانند
لا یخفون پوشیده نمیشوند علینا برما. یعنی همه را میدانیم. وجزای طعن و
الحاد بدیشان میرسانیم افمن یلقی فی النار آیا کسی که انداخته شود در آتش
باتفاق مفسران. مراد ابو جهلست. یعنی او که قابل سوختن باشد خیر بهترست

خمس

ماصح

لا تسجدوا للشمس ... سجده

ذات

میکذارند

أَمَّن يَأْتِي یا کسی که بیاید آمِنًا ایمن از دوزخ يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز قیامت که آنحضرت
پیغمبر ست صلی الله علیه وسلم. وکفته اند حمزه. رضی الله عنه. یا عمر یا عثمان
یا عمار رضوان الله علیهم اجمعین اعْمَلُوا مر تهدید ست. کفار را میکوید بکنید مَا
شِئْتُمْ هر چه میخواهید إِنَّهُ بدرستی که خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بدانچه شما میکنید بَصِيرٌ
بینا ست. و بران جزا خواهد داد بیت حیله و مکر رها کن که خدا میداند. نقد مغشوش
میاور که معامل بینا ست إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق آنانکه کافر شدند بِالذِّكْرِ
بقرآن که بهترین یاد کردیست لَمَّا جَاءَهُمْ آنهنکام که آمد بدیشان ایشان معاندان و
ستیزندکانند وَإِنَّهُ بدرستی که قرآن لَكِتَابٌ عَزِيزٌ هر اینه کتابیست ارجمند و
کرامی تر نزد خدای یا بسیار نفع. یا عدیم النظیر امام قشیری قدس سره فرموده که قرآن
عزیزیست. زیرا که کلام رب عزیزست. که ملك عزیز برسول عزیز آورده. برای
امت عزیز. یا آنکه نامهٔ دوستست بنزدیك دوست. و نامهٔ دوست نزد دوستان
عزیز باشد بیت ز نام و نامهٔ تو یافتم عز و کرامت. هزار جان کرامی فدای نامه و نامت
لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ نیاید بدان کتاب هیچ باطلی مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش وی وَلَا مِنْ خَلْفِهِ
ونه از پس وی. یعنی از هیچ جهة باطل بروی متطرق نشود. یا زیاده و نقصان بدو
راه نیابد. یا در اخبار او از کذشته و آینده دروغی یافت نشود تَنْزِيلٌ او فرستاده
شده ایست مِنْ حَكِيمٍ از خدا وند دانا حَمِيدٍ ستوده مَا يُقَالُ لَكَ نمیکویند ترا ای محمد
کفار قوم تو إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ مکر آنچه کفته شده است. یعنی کافران کفته اند لِلرُّسُلِ
مر فرستادکانرا مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو. حضرت عزت تسلی میدهد. حبیب خود را
که از سخنان کفار اندوهناك مباش که بیش از ین هر پیغمبر که بوده منکران قوم با
او همین کفته اند که با تو میکویند إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدکار تو لَذُو مَغْفِرَةٍ

هراینه خدا

هر اینه خداوند آمرزش است. مر انبیا و متابعان ایشان را وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ و
خداوند عقوبة دردناك مر مشرکان و مکذبان را. آورده اند که کفار قریش کفتند
چرا قرآن بلغة عجم فرو نیامد. یا چرا بعضی از و عربی نبود و بعضی عجمی تا هر دو قوم
از ان بهره برند. آیة آمد که وَلَوْ جَعَلْنَاهُ واکر ما میفرستادیم این کتاب را قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا
قرآنی بغیر لغت عرب لَقَالُوا هر اینه میکفتند کافران عرب لَوْلَا فُصِّلَتْ چرا پیدا
و هویدا نکردند آيَاتُهُ آیتهای کتاب را بزبانی که ما فهم کنیم أَأَعْجَمِيٌّ آیا کلام عجمی وَعَرَبِيٌّ
و مخاطب عربی قُلْ هُوَ بکو این کتاب لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانکه کرویده اند هُدًى راه
نماینده است بحق وَشِفَاءٌ و شفا بخشنده از امراض شك و شبهه وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
و آنانکه نمی کروند بدان فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ در کوشهاء ایشان کرانی است. یعنی تصامم
میکنند. و بکوش هوش نمیشنوند وَهُوَ و آن کتاب عَلَيْهِمْ عَمًى بر ایشان پوشیدکیست
تا جلوهٔ جمال کمال آنرا نمی بینند أُولَئِكَ آن کروه که از شنیدن قرآن. و دیدن
حقیقة آن. کر و کورند يُنَادَوْنَ ندا کرده میشوند مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ از جایی
دور. یعنی مثل ایشان چون کسیست که او را از مسافت دور و دراز بخوانند نه
خواننده را بیند. و نه آواز او شنود. پس او را از ان نداچه نفع رسد بیت
نادی اقبال میکوید که ای ناقابلان. ما بسی نزدیك تر دیك و شما بس دور دور وَلَقَدْ
آتَيْنَا و بتحقیق ما دادیم مُوسَى الْكِتَابَ موسی را علیه السلام توریة فَاخْتُلِفَ
فِيهِ پس اختلاف کردند در ان. همچنانچه در قرآن. یعنی بعضی باور داشتند.
و جمعی تکذیب کردند وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اکر نه کلمهٔ بودی. که پیشی کرفته است
مِنْ رَبِّكَ از پروردکار تو. یعنی وعدهٔ قیامت. و فصل خصومت در عرصهٔ محشر.
یا تأخیر عذاب مکذبان لَقُضِيَ هر اینه حکم کرده شدی بَيْنَهُمْ میان اهل تکذیب.

ومستأصل شد ندی وَإِنَّهُمْ و بدرستی که یهود یا مشرکان عرب لَفِي شَكٍّ در گمانند
مِنْهُ از توریة یا قران مُرِيبٍ ● گمانی اضطراب آورنده مَنْ عَمِلَ هر که بکند صَالِحًا
کاری ستوده فَلِنَفْسِهِ پس از برای اوست یعنی نفع آن بوی رسد وَمَنْ أَسَاءَ و هر که
بد کند فَعَلَيْهَا پس بر نفس اوست یعنی ضرر آن بدو باز گردد وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ و
نیست آفریدگار تو ستم کننده لِلْعَبِيدِ ● مر بندگان را که فرا خور هر عمل مکافات
نفرماید الجزء الخامس والعشرون إِلَيْهِ بسوی خدا يُرَدُّ باز گردانیده
شود عِلْمُ السَّاعَةِ دانستن قیامت یعنی چون از ان سوال کنند علم آن حواله بحضرت
وی باید کرد که کسی جز و نداند وَمَا تَخْرُجُ و بیرون نیاید مِنْ ثَمَرَاتٍ هیچ میوه
مِنْ أَكْمَامِهَا از غلاف ها خود وَمَا تَحْمِلُ و بار نگیرد مِنْ أُنْثَى هیچ ماده از انسان و
سایر حیوانات وَلَا تَضَعُ و ننهد بار خود إِلَّا بِعِلْمِهِ مگر بدانش خدای یعنی جنانچه
قیامت را او داند علم ثمار و نتاج نیز خاصه اوست وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ و روزی
که بخواند خدای مشرکان را و از روی توبیخ گوید أَيْنَ شُرَكَائِي کجا اند انبازان من بزعم شما
قَالُوا آذَنَّاكَ گویند خدایا شنوانیدیم ترا و گفتیم مَا مِنَّا نیست از ما مِنْ شَهِيدٍ هیچ
گواهی دهنده بشرکت ایشان چه ما از ایشان تبرا کرده ایم وَضَلَّ و گم شود عَنْهُمْ
از مشرکان مَا كَانُوا يَدْعُونَ آنچه بودند که میپرستیدند مِنْ قَبْلُ پیش از قیامت
یعنی بتان که در دنیی پرستیدندی در ان روز نه بینند یا از ایشان مدد نیابند
وَظَنُّوا و یقین دانند که از عذاب و عقوبت مَا لَهُمْ نیست ایشان را مِنْ مَحِيصٍ
هیچ گریزگاهی لَا يَسْأَمُ الْإِنْسَانُ ملول نمیشود کافر مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ از خواهش نیکی
درین جهان چون نعمت و صحت و امثال آن وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ و اگر وی را برسد بدی
چون تنگدستی و بیماری فَيَئُوسٌ پس نومید است از راحت قَنُوطٌ امید بریده از رحمت

ویأس

ویأس قنوط صفت کافران و کمراه است وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ و اگر بچشانیم آن کافر را
رَحْمَةً مِنَّا بخشایشی از نزدیک ما چون تندرستی و توانگری مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ
از پس سختی که بدو رسیده باشد لَيَقُولَنَّ هر اینه گوید هَذَا لِي این خیر و عافیت
برای منست و من مستحق آنم یا دایم مرا خواهد بود و زوال نخواهد یافت وَمَا
أَظُنُّ السَّاعَةَ و گمان نمیبرم قیامت را قَائِمَةً برخاسته یعنی حاضر شده مراد
انکار حشر و بعث است وَلَئِنْ رُجِعْتُ و اگر باز گردانند مرا إِلَى رَبِّي بسوی پروردگار من
یعنی اگر بهر وجهی که مسلمانان توهم کرده اند قیامت قایم شود و مرا برانگیزند
إِنَّ لِي بدرستی که مراست عِنْدَهُ نزدیک خدای لَلْحُسْنَى آنچه نیکوتر باشد یعنی
من مر نعمت و کرامت را ثابتست خواه در دنیی و خواه در عقبی ع زهی تصور باطل
زهی خیال محال امام ثعلبی رحمه الله از حسن بن محمد بن علی بن ابی طالب رضی الله
عنهم نقل میکند که کافر را دو تمنای عجبست یکی در دنیا که میگوید در قیامت
نعیم بهشت مرا خواهد بود و یکی در عقبی که خواهد گفت یا لیتنی کنت ترابا
و هیچ کدام ازین دو متمنی وجود نخواهد گرفت فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا پس خبر
کنیم آنانرا که نگرویدند بِمَا عَمِلُوا بانچه کرده اند از کفر و تکذیب و اخبار به
تعذیب خواهد بود وَلَنُذِيقَنَّهُمْ و هر اینه بچشانیم ایشانرا مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ
از عذاب درشت و بزرگ و بدیشان رسد عکس آنچه اعتقاد کرده بودند از
نعمت و کرامت وَإِذَا أَنْعَمْنَا و چون انعام کنیم و در عافیت بگشاییم عَلَى الْإِنْسَانِ
بر کافر أَعْرَضَ روی بگرداند از شکر وَنَأَى بِجَانِبِهِ و دور شود بخود از راه حق یا خود را
بیک طرف کشد از سپاس داری وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ و چون برسد او را بلا و محنت
فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ پس خداوند دعای بزرگ و بسیارست تشبیه کرده دعای بزرگ

عشر

١١

بجیزی که پهنا دارد جهة سعت وکثرت آن قُلْ بکوای محمد أَرَأَيْتُمْ خبر دهید
مراکه فی نفس الامر إِنْ كَانَ اکر باشد قرآن مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدای وَكَفَرْتُمْ
بِهِ وشما کافر شده اید بدان بی تامل در ان مَنْ أَضَلُّ کیست کمراه تر مِمَّنْ هُوَ ازانکس که
او فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ◯ در خلافی باشد دور از خدای. یعنی که باشد از شما کمراه تر
که بیوسته در مقام ستیزه وعناد وانکار وافساد دیده. وضع موصول بجای
صله. شرح حال وتعلیل مزید ضلال ایشانست. در تفسیر امام ابو اللیث رحمه
الله مذکورست. که ابو جهل مر حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم کفت آیتی بما
نمای وآنحضرت ماه را بدو نیم کرد. ابو جهل کفت ای قریش محمد ماه را سحر کرد
شما باطراف وجوانب مکه فرستید. تا از مردم سوال کنند. که این صورت را دیده اند یا نی
اکر اهل آفاق مشاهده کرده اند آیة احدیست. واکرنه سحر محمدی. پس رسل بهر طرف
فرستادند. وهمه کس از رویة آن خبر داد. ابو جهل کفت. هذا سحر مستمر. این
جادوییست بهمه آفاق رسیده. حضرت عزت آیة فرستاد که سَنُرِيهِمْ
زود باشد که بنماییم ایشان را. یعنی کفار قریش را آيَاتِنَا نشانهاء قدرت خود که
یکی از ان شق قمرست فِي الْآفَاقِ در کنارهاء جهان وَفِي أَنْفُسِهِمْ ودر نفسهاء ایشان
یعنی مکه حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ تا روشن شود مر ایشانرا أَنَّهُ الْحَقُّ آنکه رسول ماحق است
أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ آیا بسنده نیست پروردکار تو أَنَّهُ آنکه او عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه
جیزی شَهِيدٌ ◯ کواه است. یعنی اکر کفار معجزات تو کتند. حضرت آفریدکار کواه
تو کفایت است. بعضی برانند که. دلایل آفاقی اخبار آنحضرت بود از حوادث
آتیه. ووقایع کاینه. جون فتح روم. ویمن. وفارس وآیات انفسی آنجه میان
اهل مکه واقع شد از قحط. وخوف. وقتل. ومقهوریة. در معالم آورده که

انکار ی

آفاقی

آفاقی ووقایع امم ماضیه است. که ایشانرا خبر دادند. وانفسی واقعهٔ روز بدر
ودر فصول از محمد بن کعب رحمه الله نقل کرده که. آفاقی غلبهٔ دین اسلامست
بوقت ظهور مهدی. وانفسی آنجه بوقت پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم. از فتح
مکه. وورود وفود اعراب. وجمعی ضمیر را عاید بآدمیان دارند یعنی بنماییم
مردمانرا دلایل آفاقی که هدم بنیانست. وآیات انفسی که هلاک ابدانست. یا در
آفاق اختلاف ازمنه وامکنه. ودر نفس تفاوت کلی در احوال وامزجه. یا آفاقی
عجایب مصنوعات است از آسمان وزمین وستارکان واشجار وانهار واثمار و
جز آن. وانفسی بدایع حکمت وغرایب صنع که در نفس انسان مودع است. و
در احقاق آورده که آفاق عالم کبیرست. ونفس عالم صغیر. وهرجه از دلایل
قدرت در عالم کبیر هست. نمودار آن در عالم صغیر هست بیت وتزعم آنک جرم
صغیر. وفیك انطوی العالم الاکبر. جمیع آنجه در عالم است مفصلا. در
نشانهٔ انسان مندرجست. مجملا. پس انسان عالم صغیر مجملست از روی
صورت وعالم انسان کبیر مفصل. اما از روی مرتبه انسان عالم کبیرست.
وعالم انسان صغیر بیت ای آنکه ترا ملك اسکندر وجمست از حرص مباش در پی نیم
عالم همه در تست ولیکن از جهل. پنداشتهٔ تو خویش را در عالم. وتطبیق آیات آفاقی
وانفسی مناسب این مختصر نیست. شمهٔ از حقایق این آیة بعون ملك قادر. در
تفسیر جواهر کزارش خواهد یافت أَلَا إِنَّهُمْ بدانید که کافران فِي مِرْيَةٍ در شکند
مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ از لقاء پروردکار خود ببعث وجزا أَلَا إِنَّهُ بدانید که او بِكُلِّ شَيْءٍ
بهمه جیزها مُحِيطٌ ◯ فرارسنده است بعلم وقدرت. جمل وتفاصیل اشیا
دادند. وهرجه خواهد که در ملك خود بکند تواند بیت علم بی جهل وقدرت بی عجز

در هر ی

خاص مر حضرت الهی راست. آنچه باید در انفس و آفاق. کند از حکم پادشاهی راست

ع

سورة حم عسق ثلث وخمسون آية بسم الله الرحمن الرحيم حمعسق

حروف مقطعه اشارت بکواین وحوادث وفتن و وقایعست. ثعلبی از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که مرتضی علی کرم الله وجهه فتنها را میشناخت از حمعسق. کفته اند حا حرقاست. ومیم مهلکه. وعین عذاب. وسین مسخ. وقاف قذف. وحدیثی مرفوع هست که بعد از نزول این حروف. اثر اندوهی از جبین مبین حضرت سید المرسلین. علیه افضل صلوات المصلین. ظاهر بود. وچون سبب پرسیدند فرمود که مرا خبر دادند بچیزها که بامت من نازل خواهد شد پس ذکر قذف. وخسف وامثال آن کردند تا خروج دجال. ونزول عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام. قولی آنست که این حروف مبادی اسم حکیم. ومجید. وعلیم. وسمیع. وقدیر است. یا اشارت بصفت حلم. ومجد. وسنا. وعلم. وقدرت. و در کشف الاسرار آورده که این حروف ایمائیست بآن عطایا که حق سبحانه بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم. ارزانی داشته. حا حوض مورود اوست. یعنی حوض کوثر که تشنه لبان امت را از آن سیراب کرداند. ومیم ملک ممدود او که از مشرق تا مغرب بتصرف امت در آید. وعین عز موجود او که اعز همه اشیا نزد حق سبحانه وتعالی او بوده. وسین سناء مشهود او که مرتبهٔ هیچ کس برفعت رتبهٔ وی نرسد وقاف مقام محمود او در شب معراج که درجهٔ او ادنی است. ودر روز قیامت شفاعت کبری است **بیت** مقام تو محمود ونامت محمد. بدین سان مقامی ونامی که دارد

كذلك مثل آنچه درین سوره است از معانی يوحي اليك وحی میکند بتو پیوسته والى الذين من قبلك ووحی کرده است بآنانکه پیش از تو بوده اند از رسل الله العزيز

خدای غالب

خدای غالب. که هیچ کس از اتزال وحی او را باز نتواند داشت الحكيم ◉ دانا بحال کسی که سزاوار نزول وحی است بر وله ما في السموات مر او راست آنچه در آسمانهاست. از مخازن علویات وما في الارض وآنچه در زمین است. از لوازین سفلیات وهو العلي واوست برتر که رفعت شان او راست العظيم بزرکتر که عظمت وسلطان مر او راست تكاد السموات نزدیک شده آسمانها که از عظمت او يتفطرن بشکافند من فوقهن از زبر یکدیکر یعنی نخست آسمان بلندتر بشکافد. پس از ان یک یک منشق کردند. در کشاف آورده که این حال. در ظهور کبریا وجلال. اعظم واتمست. چه بالای آسمانها عرش است. وکرسی. وصفوف ملایکه پس ابتدای انفطار از نجا. دلیلی بزرکست بر آثار عظمت پروردکار والملائكة يسبحون وفرشتکان. یعنی حمله عرش یا همه ایشان تنزیه میکنند ذات حق را تنزیهی مقترن بحمد ربهم بحمد پروردکار ایشان. یعنی تسبیح وتحمید باهم میکویند. چه یکی نفی ناسزاست. ویکی اثبات سزا ويستغفرون وآمرزش میطلبند از خدای لمن في الارض برای کسانی که در زمین اند از مؤمنان الا ان الله بدانید بدرستی که خدای هو الغفور اوست آمرزنده مر کناه بندکانرا الرحيم ◉ مهربان برایشان بقبول توبه. وارزانی داشتن غفران ورحمت اوست. که ملایکه را باستغفار کنه کاران فرموده والذين اتخذوا وآنانکه فرا کرفتند من دونه بجز خدای اولياء دوستان یعنی شرکا واندادی که بدوستی ایشان را پرستش میکنند الله حفيظ خدای نکه بانست عليهم بر اقوال واعمال واحوال ایشان. ومناسب آنها جزا خواهد داد وما انت عليهم ونیستی تو ای محمد بر ایشان بوكيل ◉ کماشته تا محافظت اعمال ایشان کنی. بلک بر تو دعوتست. وتبلیغ احکام شریعت وكذلك وهمچنانکه

خمس

وحی کردیم بهر پیغمبری بزبان قوم او وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وحی کردیم بتو قُرْآنًا عَرَبِيًّا
قرآنی بلغت قوم تو که عرب اند لِتُنْذِرَ تا بیم کنی بدان أُمَّ الْقُرَىٰ اهل مادر شهرها را که
مکه است وَمَنْ حَوْلَهَا و هرکه کرداکرد آن باشد • یعنی جمیع اهالی بُلدانرا • ومقررست
که تمام زمین را از زمین مکه بسط کرده اند • پس اصل همه بلاد اوست • وهمه بر حوالی وی اند
وَتُنْذِرَ وبیم کنی مردمانرا يَوْمَ الْجَمْعِ بروز جمع • یعنی قیامت لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شك
نیست در وقوع او • اورا روز جمع کفت که اولین وآخرین • دران روز مجتمع
باشند • یا جمع کنند ارواح را با شباح • یا اعمال را با عمال • یا هرکس را با مثل او • وبعد از
اجتماع دیکرباره ایشانرا متفرق سازند فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ کروهی را در بهشت برند
که مؤمنان وموحدان اند وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ ◉ وکروهی را در دوزخ افکنند
که منافقان ومشرکان اند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ واکر خواستی خدای لَجَعَلَهُمْ هر اینه کردانیدی
همه خلایق را أُمَّةً وَاحِدَةً کروهی یکتا براه • براه هدایت • یا در طریق ضلالت وَلَٰكِنْ
يُدْخِلُ ولیکن در می آرد مَنْ يَشَاءُ هرکرا میخواهد براه نمونی وتوفیق عبادت فِي
رَحْمَتِهِ در بهشت خود وَالظَّالِمُونَ وستمکاران • یعنی سرکردانان بیابان غوایت
وخذلان • از اهل کفر ونفاق مَا لَهُمْ نیست مرایشانرا مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که متولی
کار ایشان کردد وَلَا نَصِيرٍ ◉ ونه یاری که عذاب ازیشان بازدارد أَمِ اتَّخَذُوا
بلکه فرا کرفته اند کافران مِنْ دُونِهِ بجز خدای أَوْلِيَاءَ دوستان • مانند اصنام
ولاف دوستی ایشان میزنند فَاللَّهُ پس خدای بحق هُوَ الْوَلِيُّ اوست دوستی که
دوستانرا دستکیری کند وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ واو زنده کرداند مرده کانرا بقدرت
نه بتان عاجز ایشان وَهُوَ وخدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزی قَدِيرٌ ◉ تواناست
واصنام ایشانرا توانایی نیست نظم اوست قادر بحکم کن فیکون • غیر او جمله عاجزند وزبون

عجزها سوی قدرتش ره نیست • عقل ازین کارخانه آکه نیست وَمَا اخْتَلَفْتُمْ وآنچه
اختلاف میکنید ای مؤمنان فِيهِ دران چیز با کافران مِنْ شَيْءٍ از هر چیزی از امور
دین ودنیا فَحُكْمُهُ پس حکم آن مفوض است إِلَى اللَّهِ بخدای • واو حکم خواهد کرد
دران روز قیامت ذَٰلِكُمُ آنکسی که حکم بحق صفت اوست اللَّهُ خدای بحق است رَبِّي
پروردکار وآفریدکار من عَلَيْهِ بر و نه بر غیر او تَوَكَّلْتُ توکل کرده ام در همه کارها
ومهمات خود بکرم وی تفویض نموده وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ◉ بسوی او باز میکردم در
همه احوال • که فی الحقیقة بنده را جز و مرجع ومآل نیست فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
آفریننده وپدید آرنده آسمانها وزمینها جَعَلَ لَكُمْ بیافرید برای شما مِنْ أَنْفُسِكُمْ
از جنس شما أَزْوَاجًا زنان وَمِنَ الْأَنْعَامِ وخلق کرد از چهارپایان أَزْوَاجًا صنفها
کونا کون يَذْرَؤُكُمْ بسیار میکرداند شمارا فِيهِ در تزاوج وتناسل • یا درین
وجه از خلقت لَيْسَ نیست كَمِثْلِهِ مانند او شَيْءٌ چیزی لفظ مثل در کلام عرب زاید
میباشد مثل قوله تعالی • فان آمنوا بمثل ما آمنتم به • یا مثل بمعنی ذاتست چنانکه
کویند • مثلك لا یفعل کذا • درین آیت ونشاید مثل را بر حقیقة کذاشتن • چه مؤدی
باشد به تناقض که اثبات مثل ونفی آنست بیت ذات ترا صورت وپیوند نیست •
تو بکس وکس بتو مانند نیست • جل المهیمن ان تدری حقیقته • من لا له المثل لا تضرب
له المثلا وَهُوَ السَّمِيعُ واو شنواست مجموع مسموعات را الْبَصِيرُ ◉ بیناست
بهمه مبصرات لَهُ مر او راست مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ کلیدهاء خزاین آسمان
وزمین • یعنی مفاتیح رزق • چه خزینه آسمان مطرست • وکنجینه زمین نبات
يَبْسُطُ الرِّزْقَ کشاده میکرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هرکه میخواهد بمقتضای
ارادت وَيَقْدِرُ وتنك میسازد بر هرکه میخواهد بروفق مشیت إِنَّهُ بدرستی که او

بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیز از دقایق استحقاق قبض و بسط عَلِيمٌ ⊙ داناست شَرَعَ بیان کرد
و هویدا ساخت و برگزید خدای لَكُمْ برای شما مِنَ الدِّينِ از طاعت و عبادت واصل
توحید مَا وَصَّى آنچه فرموده بود بِهِ بدان چیز نُوحًا نوح بن لمک را علیه السلام
وَالَّذِي أَوْحَيْنَا و آنچیزی که وحی کردیم إِلَيْكَ بتو یعنی اصلی مشترکی از دین که
میان نوح و تو بوده وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ و آنچه امر کرده بودیم بدان إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى
وَعِيسَى این پیغمبرانرا و همه را امر کردیم أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ بآنکه اقامت کنید و بپای
دارید دین را که ایمانست. بآنچه تصدیق آن واجب باشد. و فرمان برداری
احکام خدای وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ و متفرق مشوید در آن. یعنی اختلاف مکنید در آن
اصل که توحید و طاعتست. چه در فروع شرایع اختلافات باشد بحسب ازمنه و
اوقات و مصالح عباد كَبُرَ بزرگ است و گران و دشوار عَلَى الْمُشْرِكِينَ بر شرک آرندگان
مَا تَدْعُوهُمْ آنچه تو میخوانی ایشانرا إِلَيْهِ بسوی آن از توحید. و نفی شرک اللَّهُ يَجْتَبِي
خدای میکشد و جمع میکند إِلَيْهِ بسوی آنچه تو میخوانی یا بدین درست و راه راست
مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد. یا میگزیند برای دوستی خود. یا بجهة رسالت آنرا که اراده
کند وَيَهْدِي و راه نماید بتوفیق و ارشاد إِلَيْهِ بدین حق مَنْ يُنِيبُ ⊙ هر کرا باز گردد
بحق و روی آرد بسوی وی. یعنی هر که از همه اعراض کند. و او را نخواهد خوی سبحانه
راه راست بدو نماید بیت نخست از طالبی از جمله بگذر رو بدو آور کزان حضرت ندا آید که
ای سرگشته راه نیک وَمَا تَفَرَّقُوا و پراکنده نشدند امم گذشته. چون عاد و ثمود
و اصحاب ایکه و جز آن. یعنی جدا نگشتند از دین إِلَّا مگر مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ
از پس آنکه آمد بدیشان دانش از اخبار پیغمبران. یا از دین برنگشتند یهود و نصاری
مگر بعد از آنکه دانستند پیغمبر را از آیات توریة و انجیل. یا بعد از علم بآنکه

تفرق ضلال محض است بَغْيًا و این برگشتن از روی ستمکاری و جباری بود که
واقعست بَيْنَهُمْ میان ایشان یا برای طلب جاه و ریاست. یا بسبب حسدی که بر
پیغمبر صلی الله علیه و سلم داشتند وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نه کلمهٔ بودی که
پیشی گرفته است. یعنی وعده مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو. در مهلت دادن ایشان
إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى تا زمانی نام برده که آخر عمر است. یا روز قیامت لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر اینه
حکم کرده شدی میان ایشان بعذاب مبطل و خلاص محق وَإِنَّ الَّذِينَ و بدرستی
آنانکه أُورِثُوا الْكِتَابَ داده شده اند کتاب. یعنی قرآنرا مِنْ بَعْدِهِمْ از پس امتان
گذشته. مراد کافران زمان آنحضرتند صلی الله علیه و سلم که قرآن بدیشان
دادند. و ایشان لَفِي شَكٍّ هر اینه در شک اند مِنْهُ از دین یا از قرآن. یا از پیغمبر
صلی الله علیه و سلم مُرِيبٍ ⊙ شکی در تهمت افکننده فَلِذَلِكَ پس برای این تفرق که
از ایشان واقع شده فَادْعُ بخوان خلق را باتفاق بر ملت اسلام وَاسْتَقِمْ و ثابت
باش بر دعوت كَمَا أُمِرْتَ همچنانکه فرموده شدهٔ بآن در تبیان آورده که ولید مغیره
با آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت. که از دین و دعوتی که داری رجوع کن. تا من
نصفی از اموال خود بتو دهم. و شیبهٔ بن ربیعه وعده کرد که اگر بدین پدران
بازآیی. دختر خود در عقد تو آرم. این آیة نازل شد که بر دعوت خود مقیم و در
دین و ملت مستقیم باش وَلَا تَتَّبِعْ و پیروی مکن أَهْوَاءَهُمْ آرزوهاء باطلهٔ ایشان
وَقُلْ آمَنْتُ و بگو گرویده ام بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بآنچه فرو فرستاده است خدای مِنْ كِتَابٍ
از کتاب بر من. و بر انبیا پیش از من. یعنی بجمیع کتب منزله ایمان دارم. و حق سبحانه
در همه کتابها بتوحید حکم کرده است وَأُمِرْتُ و فرموده شده ام لِأَعْدِلَ بآنکه
عدل کنم و سویة نگاه دارم بَيْنَكُمْ میان شما. یعنی اشراف و ارذال را بحق خوانم

ودر تبليغ شرايع وحكومات ميان كنم اللّهُ رَبُّنا وَرَبُّكُمْ خداى آفريدكار ما
وشماست لَنا اَعْمالُنا ما راست جزاى كردارهاء ما وَلَكُمْ ومر شما راست اَعْمالُكُمْ
پاداش عمال شما لا حُجَّةَ هيچ خصومتى نيست بَيْنَنا وَبَيْنَكُمْ ميان ما وشما • يعنى حق
ظاهر شد واحتجاج را مجال نماند • واكر كسى خلاف كند از روى عناد وستمكارى
خواهد بود اَللّهُ يَجْمَعُ خداى جمع كند بَيْنَنا ميان ما بقيامت وَاِلَيْهِ الْمَصِيرُ
وبسوى اوست بازكشت همه • نزد جمعى حكم عدم محاج منسوخ است وَالَّذِينَ
يُحاجُّونَ وآنان از كفار كه خصومت كنند وجدال ورزند فِي اللّهِ در دين خداى عز وجل
مِنْ بَعْدِ ما اسْتُجِيبَ از پس آنكه اجابة كرده اند لَهُ مر قول خدايرا • يعنى در روز ميثاق
اقرار آورده اند بربوبيت • يا مراد يهود اندكه سخن خدايرا اجابت نمودند در
توريه • وبمصطفى صلى الله عليه وسلم ايمان آوردند • يا آنانكه مجادله ميكنند پس
از انكه خداى اجابت كرد دعاء رسول خودرا • باظهار معجزات دلالت كننده
بر صدقا و حُجَّتُهُمْ داحِضَةٌ حجت ايشان باطلست عِنْدَ رَبِّهِمْ نزديك پروردكار
ايشان • جه بعد از ظهور آيات ايراد حجج خصمان عناد محضست وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ
وبر ايشانست خشم خداى بسبب مجادله در ابطال دين وَلَهُمْ ومر ايشانراست
بركفر ايشان عَذابٌ شَدِيدٌ عذابى سخت كه آن آتش دوزخ باشد اَللّهُ خداى بحق الَّذِي
اَنْزَلَ الْكِتابَ آنكسراست كه فرو فرستاد كتاب از آسمان بِالْحَقِّ براستى ودرستى
وَالْمِيزانَ ومنزل كردانيد ترازورا كه بآن موزونات را بسنجند • تا در بارهٔ
خرنده وفروشنده ستم نرود • محققان بر آنندكه مراد از ميزان عدلست در
معاملات • واز عدل وراستى بميزان كناية كرد كه آلت عدالتست • وانزال عدل
عبارت باشد از فرمودن بدان • ودر عين المعانى آورده كه مراد از ميزان محمد است

صلى

صلى الله عليه وسلم • كه قانون عدل بدو تمهيد مى يابد • وانزال وارسال اوست
وَما يُدْرِيكَ وجه چيز دانا كرد ترا وجه دانى لَعَلَّ السّاعَةَ شايد كه وقت قيام
قيامت قَرِيبٌ ○ نزديك • امام زاهد فرموده كه لَعَلَّ براى تحقيق يعنى البته
ساعتى كه در ان قيامت قايم شود نزديكست يَسْتَعْجِلُ شتاب ميكنند بِها بساعة
يعنى بآمدن آن الَّذِينَ آنانكه لا يُؤْمِنُونَ بِها نميكروند بآن • يعنى استعجال از روى
استهزا وتكذيب است • يا ميخواهند كه پيغمبر صلى الله عليه وسلم وقتى معين كند
تا آن وقت نيايد • وايشانرا برو حجت بود وَالَّذِينَ آمَنُوا وآنانكه كرويده اند بخداى
ورسول او مُشْفِقُونَ ترسانند مِنْها از قيامت • جه نميدانند كه خداى با
ايشان جه كند • ومحاسبه ومجازاة برجه وجه بود وَيَعْلَمُونَ وميدانند
اَنَّهَا الْحَقُّ آنكه آمدن ساعت راستست اَلا اِنَّ الَّذِينَ بدانيد بتحقيق آنانكه
يُمارُونَ خصومت وجدال مينمايند فِي السّاعَةِ در آمدن قيامت لَفِي ضَلالٍ
بَعِيدٍ ○ در كمراهى اند دور از صواب اَللّهُ لَطِيفٌ خداى داناست • يا نيكوكار
بِعِبادِهِ به بندكان خود • در فصول آورده كه لطيف جهار معنى دارد • اول
مهربان امام قشيرى قدس سره فرموده كه از لطف اوست كه پيشتر از كفايت
بدهد • وكمتر از قوة كار فرمايد • دوم نوازنده • وكدام نوازندكى بآن برابر كه
بندكانرا بخود اضافة فرموده • سيم باريك دان • ودوربين خفيات امور داند
واسرار صدور بر وپوشيده نماند • جهارم پوشيده كار كسى بسر قضا وقدر او راه
نبرد • ودر كار او جه وجون دخل ندارد نظم كسى زجون وچرا دم نميتواند زد
كه نقش بند حوادث وراى جون وجراست • چرا مكو كه چرا دست بستهٔ قدرست
زجون ملاف كه جون نيز پايمال قضاست • در موضح آورده كه لطيف آنست كه

غوامض امور را بعلم داند. و جرایم جمهور را بحلم در نکذراند. در ترجمهٔ رشف
فرموده که لطیف آنست علم شاملش محیط غوامض مصالح بود. و حکمت باهره اش
مشتمل بر عواید منافع باشد. در کشف الاسرار معنی لطیف بدین وجه آورده که
نعمت بقدر خود داد. و شکر بقدر بنده خواست. درین آیة نکات بسیار و فواید
بی شمار است. و حوالهٔ اطلاع بر بعضی از ان بمطالعهٔ جواهر التفسیر میرود.
یرزق روزی میدهد بلطف خود من یشاء هر کرا میخواهد که روزی دهد
و هو القوی و اوست توانا در لطف و رحمت العزیز غالب در حکم و ارادة
من کان یرید هر که باشد خواهد بعمل خود حرث الآخرة کشت خیر آن سرای
یا پاداش آنرا نزد له بیفزاییم مر ورا فی حرثه در زرع خیر یا در ثواب آن جهان
بذکر حرث خبر داد جهت تمثیل. یعنی چنانچه کشت دانه را محا فزاید تا یکی
از ان بسیار میشود. همچنین عمل مؤمن روز بروز نزد خدای افزون میکردد.
تا حدی که یک ذره برابر احد شود و من کان یرید و هر که باشد خواهد بکردار خود
حرث الدنیا نیکی دنیی و سعی کند در حصول متاع آن نؤته منها بدهیم او را از دنیی
آنچه بقسمت ازلی نصیب او باشد و ما له و نیست مر او را فی الآخرة در ان سرای
من نصیب ○ هیچ بهرهٔ. مراد کافران اند که همین دنیا خواهند و بس یا منافقان
که در غزوها با مؤمنان اتفاق نمودندی. و غرض ایشان غنیمت بودی و بس. پس
درین آیة فرمود که هر که دنیا خواهد. آنچه تقدیر کرده باشیم بوی دهیم
و از نعمت آخرت بی بهره ماند. و هر که آخرت طلبد نصیب خود از دنیی ببرد.
و در عقبی زیادة از زیاده فیض یابد. بیت دنیا طلبی بهرهٔ دنیات دهند. عقبی
طلبی هر دو بیک جات دهند. نه چنانست که کافران تصور کرده اند ام لهم شرکاء

آخرت از ثواب

آیا ایشان

آیا ایشانرا انبازانند یعنی مر ایشانرا دیوانی هستند که در معصیت شریک
ایشانند شرعوا لهم نهاده اند برای ایشان یعنی بیاراسته اند در دل ایشان
من الدین از کیش جاهلیت ما لم یأذن آنچه دستوری نداده است و نفرموده
به الله بآن خدای هیچ کس را. مانند شرک. و انکار بعث. و عمل برای دنیی و تحریم
بحیره و سایبه. و امثال آن و لولا کلمة الفصل و اکر نه کلمهٔ راست بودی
یعنی قضایی سابق بتاخیر مکافات ایشان لقضی بینهم هر اینه حکم کرده شده
بودی میان کافر و مؤمن. یا میان مشرکان و شرکا. و هر یک جزای بسزا یافته
بودندی. اما وعدهٔ فصل میان ایشان در قیامتست و ان الظالمین و بدرستی
که ستمکاران. یعنی کافران لهم مر ایشانراست در ان روز عذاب الیم ○ عذابی
دردناک که دایم و بی انقطاع بود تری الظالمین به بینی مشرکانرا در قیامت
مشفقین ترسان و هراسان مما کسبوا از جزای آنچه ایشان کرده باشند.
و هو و وبال اعمال ایشان واقع بهم رسنده است بدیشان و الذین آمنوا
و آنانکه کرویدند و عملوا الصالحات و عملهای ستوده کردند فی روضات الجنات
در مرغزارهای بهشتها اند یعنی خوشترین نبعها و نزه ترین آن لهم مر ایشانراست
در بهشت ما یشاؤن آنچه خواهند و آرزو برند آماده و مقرر شده عند ربهم
نزد پروردکار ایشان ذلک آنچه مذکور شد از کرامت بهشتیان هو الفضل
الکبیر ○ آنست فضل بزرک که حق سبحانه بدان بر بندکان تفضل فرمود.
و در جنب آن نعیم فانی دنیوی بغایت حقیر و فرومایه است ذلک آن ثواب
که خبر داد الذی یبشر الله آنست که مژده میدهد خدای بدان عباده بندکان
خود را الذین آمنوا آنانکه ایمان آورده اند و عملوا الصالحات و کارهای شایسته

کرده وتقدیم خبر باین کرامتها جهة ازدیاد سرور مؤمنانست. وآنکه
داندکه عمل ایشان ضایع نیست. پس در مراسم عبودیت اجتهاد نمایند وبر
وظایف عبادت بیفزایند بیت کار نیکو کن اگر مزد نکو میطلبی کز خدا هر چه نکوتر به
کار دهند. کار اگر نیست ترا در طمع اجره مباش مزد مزدور باندازهٔ کردار دهند. امام
ثعلبی از قتاده رحمه الله نقل میکند که گروهی از مشرکان اجتماع نموده. با یکدیگر
گفتند که دریافته اید که محمد بر عملی که مباشر آنست از دعوت وابلاغ مزدی
میخواهد یا نی. آیة آمد قُلْ لَا اَسْأَلُكُمْ بگو نمی خواهم شما را عَلَيْهِ بر رسانیدن پیغام
اَجْرًا مزدی. وهیچ پیغمبر از امت برای دعوت مزدی نخواسته ودر تبیان از ابن
عباس رضی الله عنه نقل فرموده که چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
بمدینه آمد. اکابر انصار بخدمت سید اخیار آمده. گفتند تو پسر خواهر مائی و
در راه دین راهبر مائی ومی بینیم که اخراجات تو بسیار است. ومداخل کم
اگر فرمائی قدری از اموال خود بطیب نفس وانشراح صدر جمع کرده بیاریم و
بخدام عتبهٔ علیه سپاریم. تا در حوایج صرف کند. وخاطر عاطر ازان مهم فراغتی
دهد. این آیة نازل شد که بگو من بر تبلیغ احکام از کس مزدی طمع ندارم اِلَّا الْمَوَدَّةَ
لیکن دوستی میطلبم فِی الْقُرْبٰی در خویشی یعنی قریش باید که مرا دوست دارند
بجهة قرابتی که با ایشان دارم. وچون بصلهٔ رحم افتخار میکنند ومرا با هیچ بطنی از
قریش نیست. الا که سررشتهٔ قرابة هست. پس باید که مرا یاری دهند بر دشمنان
وبا من دشمنی نکنند. این معنی به نسبت قول قتاده بسیار واضح است وگفته اند مراد
مودة ثابته است در ذوی القربی یعنی من مزد رسالت نمیخواهم لیکن خویشان
مرا دوست دارید. واز ابن عباس رضی الله عنه منقولست که صحابه بعد از نزول

این آیة

این آیة گفتند. یا رسول الله خویشان شما که مودت ایشان باید کدامند. فرمود
که علی وفاطمه ودو پسر ایشان مراد حسن وحسین اند رضوان الله علیهم اجمعین
ودر ثعلبی آورده که خویشان حضرت رسول صلی الله علیه وسلم. بنو هاشم اند
وبنو المطلب که. خمس بر ایشان قسمت باید کرد. ونزد بعضی مراد از قربی تقربست
بخدای. یعنی دوست دارید آنکه تقرب کنید بخدای باعمال صالحه وَمَنْ يَقْتَرِفْ
وهر که کسب کند حَسَنَةً نیکی را. یعنی طاعتی ودر عین المعانی آورده که حسنه اینجا
محبت آل پیغمبر است که هر کرا آن باشد نَزِدْ لَهُ زیاده کنیم مر او را فِیهَا در آن حسنه
حُسْنًا نیکوئی. یعنی مضاعف سازیم ثواب آن حسنه را اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ بدرستی
که خدا آمرزنده است مر گنه کاران را شَكُورٌ ○ پذیرندهٔ طاعت فرمان برداران
اَمْ يَقُولُونَ افْتَرٰی بلکه میگویند کافران که بر می بافد محمد وبر می بندد عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا
بر خدای دروغی بدعوی نبوت. یا بنزول قرآن فَاِنْ يَشَاِ اللّٰهُ پس اگر خواهد
خدای يَخْتِمْ عَلٰى قَلْبِكَ مهر نهد بر دل تو اگر افترا کنی. وقرآن بر تو فراموش گرداند
یا مهر نهد بر دل تو بصبر وشکیبائی تا از اذی وجفاء ایشان متضرر نگردی در حقایق
سلمی از سهل بن عبد الله قدس سره نقل میکند که مهر شوق ازلی ومحبة لم یزلی
بر دل تو نهد تا التفات بغیر وی نکنی. واز اجابت واباء خلق فارغ گردی وَيَمْحُ اللّٰهُ
الْبَاطِلَ ومحو میکند خدای لجی وناراستی را وَيُحِقُّ الْحَقَّ وآشکارا میگرداند حق را.
بِكَلِمَاتِهِ بسخنان خود. یعنی بوحی. یا بحکم قضا که هیچکس دفع آن نتواند کرد اِنَّهُ
بدرستی که خدای عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ○ داناست بهر چه در دلهاست. یعنی راستی
تو ومظنهٔ افتراء ایشان بتو بر ومخفی نیست. در عین المعانی از ابن عباس رضی الله عنه
روایت فرموده که بعد از نزول آیة. قل لا اسالکم علیه اجرا. در خاطر گروهی

خطور کرده بوده • که پیغمبر ما را بدوستی خویشان خود میفرماید • تا بعد از و
فرمان ایشان بریم • و بر ما حکم کنند جبرئیل علیه السلام آنحضرت را صلی الله علیه
وسلم خبر داد از اتهام آن جمع بدین آیة • وحضرت رسول با ایشان گفت گفتند
یا رسول الله گواهی میدهیم که تو راست گویی • وما ازین اندیشه توبه کردیم • آیة
نازل شد که وَهُوَ الَّذِي اوست آنکسی که بمحض کرم يَقْبَلُ التَّوْبَةَ قبول میکند توبه را
عَنْ عِبَادِهِ از بندگان خود • یعنی چون بدو باز کردند • واز گناهی ندامت ورزند • آن
بازگشت را در پذیرد وَيَعْفُو وفرو گذارد عَنِ السَّيِّئَاتِ از بدیهاء ایشان • یعنی بعد
از توبه جرمها را از ایشان در گذراند وَيَعْلَمُ ومیداند مَا يَفْعَلُونَ ◉ آنچه
کنند بعد از آن از نیکی وبدی • وحفص به تا میخواند • یعنی خدای میداند آنچه شما
میکنید از گناه • و توبه وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا واجابت کند خدای درخواست آنانکه کنند
خدای درخواست آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکردند عملهاء پسندیده
وَيَزِيدُهُمْ وزیاده کرداند مسئول ایشان را مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود • یعنی بدهد ایشان را
آنچه حاجات خواستن آن نداشته باشند از رؤیة وسلام وَالْكَافِرُونَ وناگرویدگان لَهُمْ
عَذَابٌ شَدِيدٌ ◉ مر ایشانراست عذاب سخت که ذل حجاب ودوام عقابست • وهیچ عقاب
بدتر از مذلت حجاب نیست بیت ز هیچ رنج تو مطلق دلم بتابد و • جز آنکه بند کنی در حجاب
حرمانش • اصحاب صفه رضی الله عنهم که بفقر وفاقه میگذرانیدند • روزی در خاطر
ایشان گذشت که چه باشد که ما توانگر شویم • ومال خود بفلان وفلان خیر صرف
کنیم آیة آمد که وَلَوْ واگر بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ بگشادی خدای روزی را لِعِبَادِهِ برای
بندگان خود • وبر ایشان فراخ کردانیدی لَبَغَوْا هر اینه ستم کردندی فِي الْأَرْضِ در
زمین • وباستیلا واستعلا بیرون آمدندی • یا تکبر ورزیدندی • واین در غالب است

خمس

جه ذو

جه ذوالنورین • وعبد الرحمن بن عوف رضی الله عنهما مالدارترین مردم بودند • و
هرگز از ایشان اثر بغی وطغیان ظاهر نشد • وگفته اند مال دنیی بمثابه بارانست • که
بر تمام زمین بارد • واز هر قطعه از آن گیاهی دیگر روید بیت باران که در لطافت طبعش
خلاف نیست • در باغ سبزه روید ودر شوره بوم خس • وچون اغلب طباع خلق بجانب
هوا وهوس مایل است • وپرورش صفات سبعی وبهیمی بر ایشان غالب • ومال دنیی
درین ابواب قوی ترین اسبابست • پس اگر حق سبحانه روزی بر خلق فراخ کردی •
یاغی و باغی میشدندی • آنرا بحکمت قسمت نمود • چنانچه فرمود وَلَكِنْ يُنَزِّلُ ولیکن
فرو میفرستد روزی را بِقَدَرٍ بتقدیر ازلی مَا يَشَاءُ آنچه میخواهد برای آنکه
میخواهد إِنَّهُ بِعِبَادِهِ بدرستی که او به بندگان خود خَبِيرٌ داناست وباحوال ایشان
بَصِيرٌ ◉ بینا یعنی می بیند • ومیداند که هر کس را چه باید • وچند باید • وکی باید •
وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ واوست آنکسی که فرو فرستد باران را مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا پس
از آنکه نومید شوند از آمدن آن وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وپراکند رحمت خود • یعنی باران را
منتشر کرداند در کوه وبیابان وَهُوَ الْوَلِيُّ واوست دوست مؤمنان وسازنده کار
ایشان بفرستادن باران • ونشر رحمت واحسان الْحَمِيدُ ◉ ستوده بهمه زبان
یا ستاینده سپاسداران وَمِنْ آيَاتِهِ واز دلایل قدرت ونشانهاء فطرتا وَخَلْقُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدن آسمانها وزمینهاست وَمَا بَثَّ وآفریدن آنچه پراکنده
کرد فِيهِمَا در آسمان وزمین مِنْ دَابَّةٍ از جنبندگان • یعنی زندگان چون ملایکه
وجن • وانس وسایر حیوانات وَهُوَ واو یعنی خدای عَلَى جَمْعِهِمْ بر جمع کردن ایشان
در عرصه محشر إِذَا يَشَاءُ هرگاه خواهد قَدِيرٌ ◉ تواناست • ومتمکن از آن وغیر
عاجز در آن وَمَا أَصَابَكُمْ وهر چه بشما میرسد ای مؤمنان مِنْ مُصِيبَةٍ از

ع ۱۴ عشر

مصیبت وآفتی بمال یا تن یا اهل وعیال فبما کسبت ایدیکم پس بسبب آنست
که کسب کرد دستهاء شما یعنی بشآمت معاصیست هرچند بقصای منست اما بسبب
گناهان شماست ویعفو وعفو میکند ودر میگذرد عن کثیر از بسیاری گناهان
واگر بی گناهی را زیانی رسد موجب زیادتی اجر خواهد بود امام ابو اللیث رحمه الله
در تفسیر خود آورده که مرتضی علی رضی الله عنه فرموده که امیدوارترین آیتی که خدای
تعالی بر پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرستاد این آیتست زیرا که خبر داد که بسبب
بعضی گناه مصیبت میرسانم واز بسیاری عفو میکنم وروی ازان کریمترست که
گناهی که یکبار عفو کرد در دنیی دیگر باره عقوبت کند بران در عقبی وما انتم و نیستید
شما ای کافران بمعجزین عاجز کنندگان خدای از انفاذ امر یا از عذاب کردن مستحق
فی الارض در زمین وما لکم ونیست شما را من دون الله بجز خدای من ولی هیچ دوستی
که کار ساز د در دنیی ولا نصیر ونه یاری که عذاب باز دارد در عقبی ومن آیاته الجوار
وازنشانهاء قدرت او کشتیهاء روانست فی البحر در دریا کالاعلام مانند کوههاء در
عظمت ان یشأ اگر خواهد خدای یسکن الریح ساکن کرداند بادی را که سبب رفتن
کشتی است وچون آن باد ساکن شود فیظللن پس کردانند کشتیها رواکد ایستادگان
علی ظهره بر پشت آب واهل کشتی در کرداب اضطراب افتد ان فی ذلک بدرستی
که در تسخیر ریاح واجرای سفاین لآیات هر اینه دلالتهاست لکل صبار مر هر
صبر کننده را در کشتی شکور سپاس دارنده بوقت خروج از کشتی او یوبقهن یا اگر
خواهد هلاک کند کشتیها یعنی اهالی آنرا بما کسبوا بسبب آنچه کردند از معاصی
ویعف ودر میگذراند عن کثیر از بسیاری گناهان اهل کشتی وگفته اند نجاة
میدهد بسیاری را از غرقه شدن پس اگر خواهد خلاص دهد مؤمنانرا واگر خواهد

خمس ربع

هلاک کند کافرانرا تا انتقام کشیده باشد از ایشان ویعلم الذین یجادلون وتا
بدانند آنها که خصومت میکنند فی آیاتنا در دلایل قدرت ما که در محل نزول
بلا ما لهم نیست مر ایشانرا من محیص هیچ گریزگاهی فما اوتیتم پس آنچه داده شد اید
من شیء از چیزی که تعلق بدین جهان دارد چون مال وفرزند فمتاع الحیوة
الدنیا پس آن برخورداری زندگانی دنیاست یعنی تا زنده اید ازان تمتع میگیرید
وما عند الله وآنچه نزدیک خداست از ثواب آخرت ونعیم بهشت خیر بهترست
وابقی وپاینده تر للذین آمنوا برای آنکسانکه گرویدند وعلی ربهم یتوکلون
وبر آفریدگار خود توکل میکنند الذین وبرای آنانکه یجتنبون پرهیز میکنند وبازپس
میروند کبائر الاثم از گناهان بزرگ والفواحش واز کارهاء زشت واذا ما
غضبوا وچون خشم گیرند بر مردمان بسبب رنجی وزیانی ومکروهی که بدیشان رسانند
هم یغفرون ایشان در میگذرانند آنرا وعفو میکنند در لباب آورده که
آیة در شان فاروق اعظمست رضی الله عنه که او را بمکه دشنام میدادند وچون
در خشم میشد فرو میخورد وتعرض شاتمان نمیکرد ودر تبیان فرموده که درباره
ابو بکر صدیقست رضی الله عنه که او را بر انفاق تمام مال ملامت کردند
وبه شتم رسانیدند واو حلم میورزید ومتعرض لایمان نمیگشت بیت
مستغرق کار خود چنانم که دگر پروای ملامت گر هیچ کارم نیست والذین استجابوا و
برای آنانکه اجابت کردند لربهم پروردگار خودرا مراد انصارند که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشانرا بایمان خواند وفی الحال بطوع ورغبت
قبول نمودند واقاموا الصلوة وبپای داشتند نماز را یعنی ادا کردند بشرایط
وارکان در اوقات آن وامرهم وکار ایشان شوری با مشورتست بینهم میان

ایشان • یعنی هر کار که کنند بصواب دید یکدیکر کنند وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از انجه
عطا کرده ایم ایشانرا از اموال يُنْفِقُونَ ● نفقه میکنند در راه خدای وَالَّذِينَ
و برای آنانکه إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ جون برسد ایشانرا ستمی از کافران هُمْ يَنْتَصِرُونَ
ایشان از دشمن انصاف خود بستانند • یعنی از ایشان انتقام کشند • زیرا که انتصار
از کفار فرض است و جهاد کردن با ایشان لازم وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ و پاداش کردار بد
سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا کرداریست مانند آن • لفظ سیئه در ثانی با آنکه نه سیئه است بر سبیل
ازدواج کلامست • جنانچه وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا فَمَنْ عَفَا پس هر که عفو کند از ستمکار
خود که مسلمان باشد • و ترك انتقام نماید از وی وَأَصْلَحَ و اصلاح آورد میان
خود و ظالم خود را فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ پس مزد او بر خدایست • وعدهٔ مبهم دلالت بر
شرف و عظمت موعود دارد • در تبیان از حسن بصری رحمه الله نقل میکند • که
روز قیامت ندا خواهند رسید • که هر که بر خدای مزدی دارد کو بر خیز و بستان
بر نخیزند مکر کسی که عفو کرده باشد از مظلمهٔ نظم عفو از کناه سیرت اهل فتوتست
بی حلم و عفو کار فتوت تمام نیست • بکذر ز جرم خصم و کرم کن که کفته اند • در عفو
لذتیست که در انتقام نیست إِنَّهُ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ● دوست نمیدارد
ستمکاران • یعنی کسانی را که ابتدا کنند به ستم • یا در انتقام از حد در کذرند وَلَمَنِ
انْتَصَرَ و هر که کینه کشد از ظالم بَعْدَ ظُلْمِهِ پس از آنکه بر و ستم کرده باشد فَأُولَئِكَ
پس آن کروه کینه کشندکان مَا عَلَيْهِمْ نیست بر ایشان مِنْ سَبِيلٍ هیچ راهی بعتاب
و ملامت • یا ایشانرا کناهی نیست إِنَّمَا السَّبِيلُ جز این نیست که معاتبه و معاقبه
عَلَى الَّذِينَ بر کسانیست که ابتداءً يَظْلِمُونَ النَّاسَ ستم کنند بر مردمان وَيَبْغُونَ
فِي الْأَرْضِ و افزونی جویند و از حد در کذرند در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ بی حقی و حجة

أُولَئِكَ آن کروه موصوف بظلم و بغی لَهُمْ مر ایشانراست عَذَابٌ أَلِيمٌ ● عذابی دردناك
یعنی عذابی دوزخ وَلَمَنْ صَبَرَ و هر که شکیبایی کند بر آزار مردمان وَغَفَرَ و در کذرد
از مظالم ایشان • و انتقام نکشد إِنَّ ذَلِكَ بدرستی که این صبر و غفرانرا از و لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ
از بهترین کارهاست • امام زاهد رحمه الله کوید از کارهای مردان مردست و
هر کس را قوت این نباشد که جفا کشد و وفا کند بیت قفا خوریم و ملامت کشیم و
خوش باشیم • که در طریقهٔ ما کافریست رنجیدن وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا فرو کذارد
خدای فَمَا لَهُ پس نیست مر ورا مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که کارسازی کند مِنْ بَعْدِهِ پس از
فرو کذاشتن خدای مر ورا وَتَرَى الظَّالِمِينَ و بینی تو مر کافرانرا لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ آنهنکام
که به بینند عذاب را • یعنی روز قیامت يَقُولُونَ کویند هَلْ إِلَى مَرَدٍّ آیا هست بسوی
باز کشتن بدنیی مِنْ سَبِيلٍ هیچ راهی • یا جارهٔ تا برویم • و تدارك ما فات کنیم وَتَرَاهُمْ
و بینی کفار را که در ان روز يُعْرَضُونَ عرض کرده میشوند عَلَيْهَا بر آتش دوزخ • کنایه
غیر مذکورست جهة وضوح • جه معلومست که عرض کافران بر آتش خواهد
بود خَاشِعِينَ در حالتی که فروتنان باشند و حقیران مِنَ الذُّلِّ از خواری و رسوایی
يَنْظُرُونَ می نکرند بسوی آتش مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ از نکریستن پنهان • یعنی بکرانه چشم
بدوزخ می نکرند • و از هول و هیبت آن زهرهٔ سر بر آوردن ندارند • ضحاك فرموده
که وقتی که ایشانرا بدوزخ رانند • دزدیده می نکرند • کاهی بملائکه و کاهی بعرش و
کاهی بدوزخ • جمعی بر انند که مراد از طرف خفی جشم دلست • جه کافران نابینا
محشور خواهند شد • پس حال دوزخ بشناسند بدل • جنانجه نابینایان دنیی
حالات مختلفه فهم میکنند وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا و جون ایشانرا برین حال ببینند
کویند آنکسان که ایمان آورده اند • یعنی جون زیان کاری ایشان بینند کویند

إنّ الخاسرین بدرستی که زیان کاران الّذین خسروا آنانند که زیان کردند أنفسهم
در نفسهاء خویش وأهلیهم ودر کسان خود یوم القیٰمة روز رستخیز زیان در
نفسها آنست که آنرا بعبادت بتان مستوجب آتش دوزخ کردانیدند وزیان
در اهالی اکر دوزخی اند یا آنکه ایشانرا از ایمان باز داشتند و اکر بهشتی اند با آنکه
از دیدار ایشان محروم ماندند ألا إنّ الظّالمین بدانید بدرستی که ستمکاران یعنی
مشرکان فی عذاب مقیم در عذابی پیوسته اند یعنی باقی و بی انقطاع وما کان
لهم ونباشد مرین کافرانرا من أولیاء هیچ دوستان ومددکاران که بوقت عذاب
ینصرونهم یاری کنند ایشانرا من دون الله بجز خدای یعنی کسی نتواند که عذاب
از ایشان باز دارد غیر خدای و خدای عذاب از ایشان باز ندارد ومن یضلل الله و
هر کرا کمراه سازد خدای فما له من سبیل پس نیست اورا راهی به نجات و نجاح
استجیبوا اجابت کنید لربّکم مر پروردکار خودرا یعنی در پذیرید آنرا که امر کرده
از ایمان و توحید من قبل أن یأتی پیش از آنکه بیاید یوم لا مردّ له روزی که باز کردانیدن
نیست مر اورا من الله از نزدیک خدای یعنی بوقوع آن حکم کرده و آن حکم باطل
نمیشود ما لکم نیست شمارا من ملجإ هیچ پناهی و کریزکاهی یومئذ آن روز وما لکم
و نیست شمارا من نکیر هیچ انکاری در آنچه کرده اید یعنی عملهاء خود را منکر
نتوانید شد چه کرام الکاتبین در صحایف نوشته باشند و اعضا و جوارح شما
نیز بران کواهی دهند فإن أعرضوا پس اکر روی بکردانند مشرکان از اجابت دعوت
ربانی فما أرسلناک پس ما نفرستاده ایم ترا علیهم بر ایشان حفیظا نکاه بانی
که از عمل بد ایشانرا نکاه داری إن علیک نیست بر تو إلّا البلاغ مکر رسانیدن احکام
و تورسانده وإنّا و بدرستی که ما إذا أذقنا الإنسان چون بچشانیم کافر را یعنی

خمس

بدهیم منّا از نزدیک خود رحمة صحت و توانکری فرح بها خوش شود بدان و شادی
کند وإن تصبهم واکر برسد ایشانرا سیّئة بدی چون مرض و فقر و محنت بما قدّمت
أیدیهم بآنچه پیش فرستاده است دستهاء ایشان از اعمال ناشایست فإنّ الإنسان
پس بدرستی که انسان یعنی کافر کفور سخت ناسپاس است و ناکرونده و می شاید که
مراد از انسان جنس مردمان باشند و اغلب ایشان آنند که نعمت را فراموش کنند
و محنت را بزرک شمرند امام ابو منصور ماتریدی رحمه الله فرموده که کفران مؤمن آنست
که ترک شکر کند لله مر خدایراست ملک السّموات والأرض پادشاهی آسمانها و زمینها
یخلق ما یشاء می آفریند آنچه میخواهد یهب می بخشد لمن یشاء هر کرا خواهد
إناثا دختران بی پسران چون لوط علیه السلام ویهب لمن یشاء و می بخشد
هر کرا اراده کند الذّکور پسران بی دختران چون ابراهیم علیه السلام أو یزوّجهم
یا جفت کرداند ایشانرا ذکرانا وإناثا پسران و دختران یعنی هم پسر بخشد و هم
دختر چون حضرت پیغمبر ما را صلی الله علیه و سلم اینجا بمشیت باز نیست
چنانکه در دادن دختر تنها و پسر تنها زیرا که آنجا که دختر دهد شاید و الدین را
داعیه پسر باشد و یا پسر دهد شاید ایشانرا آرزوی دختر بود پس بمشیت خود
باز بست یعنی هرچه خواهم دهم اینجا که از هر دو نوع داد پدر و مادر را مشتهی
نماند که نفی آن باید کرد ویجعل و میکرداند من یشاء هر کرا خواهد عقیما بی
فرزند چون یحیی علیه السلام إنّه علیم بدرستی که خدای داناست بآنچه میدهد
قدیر توانا بر آنچه میسازد دانایی او از جهل مقدس و مبرا و توانایی او از عجز
منزه و معرا بیت علم او بر طرف از شایبهٔ جهل و فتور قدرتش پاک ز آلایش نقصان و
قصور آورده اند که یهود سیّد عالم را صلی الله علیه و سلم کفتند چرا خدای تو

عشر

بی واسطه با تو سخن نمیکوید تا در و نکری جنانجه باموسی علیه السلام سخن
میکفت • وموسی علیه السلام اورا میدید • حضرت فرمودند که موسی سخن
حق می شنید ولی اورا نمیدید • آیه آمد وَمَا كَانَ ونیست ونشاید لِبَشَرٍ مر آدمی را
أَنْ يُكَلِّمَهُ اللّٰهُ آنکه سخن کوید خدای باوی مواجهةً در دنیی • وآنکس اورا ببیند •
پس سخن کفتن خدای با بشر نبود إِلَّا وَحْيًا مکر بوحی • وآن کلامیست خفی که بسرعت
در یابند • بطریق الهام • یا بالقاء در منام أَوْ مِنْ وَرَآءِ حِجَابٍ یا سخن کوید باوی از
ورای حجاب • یعنی آدمی در حجاب بود • جنانجه باموسی علی نبینا وعلیه السلام سخن
گفت • واو در پس حجاب نور بود • در موضح آورده که خدای با پیغمبر ما صلی الله
علیه وسلم سخن کفت • از ورای حجابین • یعنی حضرت رسالت صلوات الله وسلامه
علیه میان دو حجاب بود که سخن خدای شنید حجابی از زر سرخ • وحجابی از مروارید
سفید • مسیره میان هر دو حجاب هفتاد ساله راه أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا یا خدای فرستد
رسولی بدانکس از ملایکه فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ پس وحی کند ملک مرسل بمرسل الیه • بدستوری
خدای مَا يَشَآءُ آنجه خواهد خدای إِنَّهُ عَلِيٌّ بدرستی که خدای برترست از صفات مخلوق
وغالبست در ایصال وحی حَكِيمٌ • داناست بتکلم با بشر از روی حکمت بر وجهی
که باید وَكَذَٰلِكَ وهمجنانکه وحی کردیم • به پیغمبران پیش از تو أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وحی
کردیم بسوی تو رُوحًا قرآنرا مِنْ أَمْرِنَا بفرمان ما قرآنرا روح کفت زیرا که دلها بوی زنده
کردد • جنانجه تنها بروح حیاة می یابد مَا كُنْتَ تَدْرِي نبودی تو که بدانی قبل الوحی
مَا الْكِتَابُ که جه جیزست قرآن • یعنی جون قرآن منزل نبود ندانستی آنرا • یا نوشته
ازل در سعادت وشقاوت معلوم تو نبود وَلَا الْإِيمَانُ وندانستی دعوت کردن
با یمان • یا بشرایع ایمان ومعالم نبودی • یا نمیشناختی اهل ایمان را • یعنی معلوم

آن علیم

نداشتی

نداشتی که کدام کس بتو ایمان آورد وَلَٰكِنْ جَعَلْنَاهُ ولیکن ما کردانیدیم کتاب • یا
ایمانرا نُورًا نَهْدِي بِهِ روشنایی که راه نماییم بدان مَنْ نَشَآءُ هر کرا خواهیم مِنْ
عِبَادِنَا از بندکان ما • یعنی جون آنرا قبول کنند بطریق راه یابند وَإِنَّكَ لَتَهْدِي و
بدرستی که تو بوحی ما میخوانی مردمانرا إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ • براهی راست • دعوت
از تو عامست مر خلق را • وهدایة از من خاص است • هر کرا خواهم • وصراط مستقیم
دین اسلامست • یا راهی که طالب را بسر منزل مقصود رساند صِرَاطِ اللّٰهِ وآن راه
خداییست الَّذِي لَهُ آن خدایی که مرورا است مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ آنجه
در آسمانها وزمینها ست أَلَا إِلَى اللّٰهِ بدانید که بسوی خدای تَصِيرُ الْأُمُورُ •
باز کردد کارها • خلایق در آخرت • ونزد محققان بازکشت همه امور در همه
اوقات واحوال بحضرت اوست • وبارتفاع حجب وسایط مشاهده این معنی
دست دهد نظم صورت کثرت حجب وحدتست • غیبة ما مانع نور حضور •
دیده دل باز کشا وببین • سر الی الله تصیر الامور سُورَةُ الزُّخْرُفِ تِسْعٌ وَ
ثَمَانُونَ آيَةً بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ • حم حروف مقطعه برای تنبیه
واعلامست تا سامع را از خواب غفلت بر انکیزانند • وقول ثعالبی که در لغة
قدوه است تایید این سخن میکند • آنجا که فرموده که حروف تهجی برای تنبیه آید
در معرض الا • پس اینجا بحا ومیم تنبیه میکند باستماع کلامی عظیم • در کشف الاسرار
فرموده که حا اشارت بحیاة حق است • ومیم بملک او • یاد میکند بحیاة بی
زوال • وملک بی انتقال خود وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ • وبقرآن روشن وهویدا بدلایل
اعجاز • یا روشن کننده احکام شرع • وآشکارا سازنده طرق هدایة • جواب قسم
جیست إِنَّا جَعَلْنَاهُ بدرستی که ما فرستادیم این کتاب را قُرْآنًا عَرَبِيًّا قرآنی بلغت

ع ١٢

عرب لَعَلَّكُمْ تا شايد كه شما كه تازى زبانيد تَعْقِلُونَ ⊙ دريابيد معانى
آنرا. يا فهم كنيد صحت نبوت محمد را صلى الله عليه وسلم. بآنچه مشاهده كنيد
درو از آثار فصاحت وسلاست واطوار بلاغت وجزالت وَإِنَّهُ وبتحقيق كه قرآن
فِي أُمِّ الْكِتَابِ در اصل همه كتب سماوى يعنى در لوح محفوظ كه ايمن است از تغير
لَدَيْنَا نزديك ما لَعَلِيٌّ هر اينه بزركوارست حَكِيمٌ ⊙ محكم كرده شده كه درو نسخرا
نيست. يا دانا سخنيست كه رقم نسخ بروى كشيده نشود أَفَنَضْرِبُ آيا باز زنيم. يعنى
باز داريم عَنْكُمُ الذِّكْرَ از شما قرآن را صَفْحًا باز داشتنى إِنْ كُنْتُمْ بآنكه شما هستيد
قَوْمًا مُسْرِفِينَ ⊙ كروهى شرك آرندكان. يعنى بآنكه شما اعراض نماييد از قرآن و
تكذيب او كنيد. ما وحى خود باز نخواهيم داشت. بلك پياپى فرستاد الزام حجت را
و در تبيان كفته كه بسبب شرك شما قرآن را باسمان نخواهيم برد. چه دانسته ايم كه
زود بيايند قومى كه بدان بكروند وباحكام آن عمل كنند وَكَمْ أَرْسَلْنَا وچه
بسيار فرستاده ايم مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ پيغمبر در ميان پيشينيان كه مسرف ومشرك
بودند. وكفر ايشان ما را از ارسال رسل منع نكرد وَمَا يَأْتِيهِمْ ونيامد بكفار كذشته
مِنْ رَسُولٍ هيچ فرستاده از نزد ما إِلَّا كَانُوا بِهِ مكر آنكه بودند معاندان قوم او كه
با او يَسْتَهْزِئُونَ ⊙ استهزا مينمودند. چنانچه جاحدان قريش نسبت بتو ميكنند
فَأَهْلَكْنَا پس ما هلاك كرديم بسبب استهزا أَشَدَّ مِنْهُمْ سختترين ايشان را بطشا
از جهة قوت. يعنى اقوياء ايشان را هلاك كرديم. وشدت وشوكت ايشان ما را
عاجز نساخت وَمَضَى وكذشته است در قرآن بچندين موضع مَثَلُ الْأَوَّلِينَ ⊙
وصف وخبر وقصهٔ پيشينيان. كه ايشان با پيغمبران چه كردند. وما با ايشان
چه كرديم. در ينجا وعده پيغمبرست صلى الله عليه وسلم بنصرت. ووعيد اعادى او

بعقوبت وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ واكر بپرسى تو قوم خود را كه مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
كى بيافريد آسمان وزمين را لَيَقُولُنَّ هر اينه كويند خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ بيافريد آنها را
خداوند غالب در حكم وفرمان الْعَلِيمُ ⊙ دانا باحوال بندكان. چه اين
كار جاهل وعاجز نتواند بود. درين آية اخبار ميكند از غايت جهل ايشان. كه
مقرند بآفريننده قوى دانا. وعبادت غير او ميكنند. پس حق سبحانه در صفت
خود ميفرمايد كه الَّذِي جَعَلَ خداى آنست كه ساخت لَكُمُ الْأَرْضَ براى شما
زمين را مَهْدًا بساطى كسترده تا قرارگاه شما باشد وَجَعَلَ لَكُمْ وبيافريد وظاهر كردانيد
براى شما فِيهَا سُبُلًا در زمين راهها لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ⊙ تا شايد كه شما راه
يابيد بسلوك بدان طرق. سوى بلاد ودياريكه خواهيد وَالَّذِي نَزَّلَ ووى آن
خدايست كه فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان مَاءً بِقَدَرٍ آبى باندازهٔ حاجت.
يعنى نه بسيار كه سبب غرقه شدن باشد. چون طوفان نوح عليه السلام. ونه اندك
كه مهمات زراعة را كفاية نكند فَأَنْشَرْنَا بِهِ پس زنده كردانيديم بدان آب بَلْدَةً
مَيْتًا جايكاه مرده. يعنى زمين افسردهٔ خشك شده را. باخراج كياه. التفات بتكلم
جهة اختصاص ويست بدين فعل كَذَلِكَ مانند اين زنده كردن تُخْرَجُونَ بيرون
آورده خواهيد شد از قبرها. پس از زنده شدن وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ وآن خداى
كه بيافريد اجناس واصناف وانواع مخلوقات را كُلَّهَا همهٔ آن بى يارى ومدد
وَجَعَلَ لَكُمْ وساخت براى شما مِنَ الْفُلْكِ از كشتيها وَالْأَنْعَامِ واز چهارپايان
مَا تَرْكَبُونَ آنچه سوار شويد بران در خشكى وترى لِتَسْتَوُوا تا راست شويد عَلَى ظُهُورِهِ
بر پشتهاء آن در سوارى ثُمَّ تَذْكُرُوا پس ياد كنيد نِعْمَةَ رَبِّكُمْ نعمت پروردكار
خود را إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ چون راست شديد بروى وَتَقُولُوا وبكوييد سُبْحَانَ الَّذِي

سبحان پاک است آن خدایی که رام کردانید وزیر دست ساخت لنا برای ما هذا این کشتی واین جانوررا تا بمدد رکوب بر ایشان قطع بر وبحر میکنیم وما کنا له وما نبستیم مر این مرکوب را بقوت خود مقرنین ضبط کنندکان و فرمان بردار ساختکان وانا الی ربنا وبدرستی که ما بسوی پروردکار خود لمنقلبون باز کردندکانیم در آخر عمر خود بر مرکبی که جنازه کویند وآخر مرکبی دنیا آنست بیت

هش دار عنان کشیده رو کاخر کار بر مرکب جوبین ز جهان خواهی رفت

در خبر آمده است که جون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم پای مبارک در رکاب کردی کفتی بسم الله وجون بر پشت مرکب راست شدی کفتی الحمد لله علی کل حال سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون در موضح فرموده که راکب باید کلمهٔ الحمد لله کوید صاحب کشاف آورده که حسین بن علی رضی الله عنهما کسی را دید که بر مرکب نشست وآیة سبحان الذی سخر لنا تا آخر بخواند ایشان فرمودند که آیا شما را بدین فرموده اند راکب کفت یا ابن رسول الله ما را بجه فرموده اند کفت ان تذکروا نعمة ربکم بآنکه یاد کنید نعمة پروردکار خود را در سواری زنده اشارتست بآنکه از حمد غافل نباید شد وجعلوا وحکم میکنند کافران ومقرر میسازند له مر خدی را من عباده از بندکان او یعنی ملایکه جزءا نصیبی یعنی میکویند فرشتکان دختران اویند واین تعجبیست از جهل کفار که بعد از اقرار بخالقیة وعزت وعلم او برای او اثبات ولد میکنند که ولادت از صفات اجسامست واو خالق همه جسمهاست ان الانسان بدرستی که کافر لکفور مبین ناسپاسیست آشکارا کفر او که نسبت ولد میکند بحق سبحانه ویکی دیکر از آثار جهالت ایشان آنست که بنات را اضافه بحق میکنند وبرای خود بنین میخواهند پس حق سبحانه میفرماید که

ام اتخذ آیا فرا کرفته است خدای برای خود مما یخلق از آنجه می آفریند بنات دختران که اخس وانقص اند واصفاکم وشما را برکزید وخاص کرد بالبنین به پسران که اشرف واکمل اند واین جکونه شاید که فرزند خداوند فروتر باشد از فرزند بنده واذا بشر وجون خبر داده شود احدهم یکی از مشرکان که اسناد بنات بخدای میکنند از تولد دختری بما ضرب بآنجیزی که میسازد للرحمن مثلا برای خدای بخشاینده شبه ومانند یعنی دختر که آنرا اسناد بحق مینمایند و جه ولد لابدست که مماثل باشد پس ایشان دختر را برای خدا ضرب المثل میسازند وجون یکی را خبر دهند که ترا دختری متولد شد ظل وجهه کردد روی او مسودا سیاه شده از غایة غم واندوه وهو کظیم واو پر است از کرب و فزع یعنی غم بدل فرو میخورد پس جون دختر را برای خود نمی پسندید بخدای جون روا میدارید او من ینشؤ آیا آنکه ببالد وبزرک شود وحفص ینشؤ خوانده بصیغهٔ مجهول از تنشیه یعنی آیا کسی که پرورده کردد فی الحلیة در پیرایه یعنی بناز پرورش یابد واو را قوت حرب ومیدان داری نباشد وهو فی الخصام واو در وقت مجادله وسخن کذاری غیر مبین نه آشکارا کننده حجت باشد عرب را بشجاعة وفصاحت فخر بودی ودر اغلب زنان ازین دو حلیه عاطل می باشند حق سبحانه فرموده که آیا کسی که اینجنین باشد خدای او را بفرزندی میکیرد ودیکر نهایة جهل ایشان را بیان میفرماید که وجعلوا الملائکة و نام نهاده اند فرشتکان را الذین هم آنانکه ایشانند عباد الرحمن بندکان خدای اناثا دختران یعنی ملایکه را که مجاوران صوامع عبادت وملازمان مجامع عبودت اند دختران نام می نهند اشهدوا آیا حاضر بوده اند ودیده

خَلَقَهُمْ آفریدن خدای مر ایشانرا • که مشاهده کرده باشند صفت انوثه در ایشان
در معالم آورده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از ایشان پرسید که شما چه دانید
که ملایکه اناث اند • کفتند از پدران شنوده ایم • و کواهی میدهیم که آباء ما دروغ
کوی نبوده اند • حق تعالی فرمود که سَتُكْتَبُ زود باشد که نوشته شود شَهَادَتُهُمْ
کواهی ایشان وَيُسْأَلُونَ و پرسیده شوند روز قیامت از آن وَقَالُوا و کفتند قوم بنی
ملیح از خزاعه لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ اکر خواستی خدای مَا عَبَدْنَاهُمْ نمی پرستیدیم ما ملایکه را
و این بر سبیل مجادله میکفتند نه از روی اعتقاد • چه اعتقاد بغلبه مشیت حق
بر مشیت عباد از ایمانست • لاجرم حق سبحانه فرمود مَا لَهُمْ نیست ایشانرا بِذَلِكَ
بآنچه میکویند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی • یعنی این سخن نه از روی دانش میکویند • بلکه
مشیت را حجت میسازند در تضییع فرمان الهی إِنْ هُمْ نیستند ایشان إِلَّا يَخْرُصُونَ
مکر آنکه دروغ میکویند • و در وسیط آورده که مدعاء ایشان آن بود که
خدای تقدیر کرده است بر ما پرستش ایشان • و بدان راضی شده • پس ما را بران عقوبت
نخواهد کرد • و ایشان دروغ میکفتند • زیرا که حق سبحانه بکفر هیچ کافر راضی
نیست أَمْ آتَيْنَاهُمْ نه چنین است که ایشان میکویند آیا داده ایم ایشانرا كِتَابًا مِنْ
قَبْلِهِ کتابی پیش از قرآن • که ناطق بود بصحت قول ایشان فَهُمْ پس ایشان بِهِ بدان
کتاب مُسْتَمْسِكُونَ ◉ چنک در زده کاند • و بدان احتجاج نمایندکان و معروفست
که ما ایشان را کتابی نداده ایم • پیش از قرآن • تا حجت نقلی بیارند • و بطریق عقل
نیز حجتی ندارند بَلْ قَالُوا بلکه میکویند إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا بدرستی که ما یافته ایم پدران
خود را عَلَى أُمَّةٍ بر طریقه و سیرتی وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ و ما بر پیهاء ایشان مُهْتَدُونَ
راه یافتکانیم یعنی مستدل ایشان تقلید پدران نادانست وَكَذَلِكَ و همچنین

عشر

مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ نفرستادیم پیش از تو فِي قَرْيَةٍ در دیهی و مجتمعی مِنْ نَذِيرٍ هیچ
پیغمبر بیم کننده که ایشانرا بعذاب تخویف نمود • و از شرک بتوحید دعوت
فرمود إِلَّا قَالَ مکر کفتند مُتْرَفُوهَا متنعمان و توانکران و سرداران آن دیه که •
إِنَّا وَجَدْنَا بدرستی که ما یافته ایم آبَاءَنَا پدران خود را عَلَى أُمَّةٍ بر کیشی و آیینی وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ
و ما بر عقب ایشان مُقْتَدُونَ ◉ اقتدا کنندکانیم بدیشان قُلْ بکوای محمد و حفص
قال میخوانده یعنی کفت آن پیغمبر که أَوَلَوْ جِئْتُكُمْ آیا متابعت پدران جاهل خود
میکنند • و اکر چه آورده ام برای شما بِأَهْدَى دینی راست تر مِمَّا وَجَدْتُمْ از آنچه
یافته اید عَلَيْهِ بران دین آبَاءَكُمْ پدران خود را • ایشان در تقلید چنان راسخ
بودند که از محض عناد قَالُوا کفتند إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ ما بدانچیزی که شما فرستاده شده اید
بدان كَافِرُونَ ◉ ناکرویدکانیم • پس از شامت تقلید کار ایشان بمکابره و معانده
کشید نظم خلق را تقلید شان برباد داد • که دو صد لعنت برین تقلید باد • کر چه
عقلش سوی بالا میبرد • مرغ تقلیدش به پستی میبرد فَانْتَقَمْنَا پس ما انتقام کشیدیم
مِنْهُمْ از آن مقلدان معاند باستیصال ایشان فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ پس در نکر که
چکونه بود عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ◉ سرانجام کار تکذیب کنندکان • درین سخن
تسلیه آنحضرتست صلی الله علیه وسلم • پس میفرماید که اکر تقلید پدران
میکنند • باری تقلید ابراهیم علیه السلام کنید که اشرف آبای شماست وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ
و یاد کنید آنرا که کفت ابراهیم بعد از بیرون آمدن از غار لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مر پدر و
قوم خود را چون دید که بت میپرستیدند إِنَّنِي بَرَاءٌ بدرستی که بیزارم مِمَّا تَعْبُدُونَ
از آنچه شما میپرستید إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي لیکن آنکسی که بیافریده مرا فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ
پس بدرستی که او مرا ثابت دارد بر هدایة وَجَعَلَهَا و ساخت ابراهیم علیه السلام

خمس

ما ارسلنا

کلمهٔ توحید را کَلِمَةً بَاقِيَةً کلمهٔ پاینده فِي عَقِبِهِ در ذریّهٔ خود وا زنیست که
همیشه در میان اولاد خلیل الرحمن علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام موحّدی
بوده • وکسی که خلق را بتوحید خواند • وگفته اند مراد از عقب ابراهیم آل محمدست
صلی الله علیه وسلم • یا امة مرحومهٔ وی • وبعضی برانند که خدای کلمهٔ توحید را
باقی گذاشت در نسل ابراهیم لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ⊙ تا باشد که کافران از شرك باز
گردند • وبدین وی در آیند بَلْ مَتَّعْتُ بلکه برخورداری دادم هٰؤُلَاءِ این گروه را
از کفار قریش که معاصر پیغمبرند صلی الله علیه وسلم وَآبَاءَهُمْ وپدران ایشانرا
بعمر دراز • ونعمت فراوان حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ تا وقتی که آمد بدیشان سخن حق •
یعنی قرآن • یا دین اسلام وَرَسُولٌ مُبِينٌ ⊙ وپیغمبری آشکارا بدلایل ومعجزات
یا بیان کنندهٔ توحید وحجج وآیات وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ وآنهنگام که آمد بدیشان
سخن راست ودرست • بایستی که بشکر گذاری این نعمت فرمان برداری کردندی
ایشان در انکار افزوده قَالُوا هٰذَا گفتند این که آورده • یعنی قرآن سِحْرٌ جادویست
وَإِنَّا بِهِ وبدرستی که ما بدان كَافِرُونَ ⊙ ناگرویدگانیم وباور نداریم که آن من
عند الله است وَقَالُوا ودیگر گفتند لَوْلَا نُزِّلَ چرا فرستاده نشد هٰذَا الْقُرْآنُ این
قرآن اگر از پیش خداست عَلَىٰ رَجُلٍ بر مردی مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ از یکی از دو دیه • که مکه و طایفست
عَظِيمٍ ⊙ مردی بزرگ که صاحب مال وجاه بود • از مکه ولید بن مغیره • یا عتبة بن
ربیعه • یا اخنس بن شریق • وا زطایف عروهٔ ثقفی یا حبیب بن عمرو • یا کنانة عبد یالیل
مدعای کفار آن بود که رسالت منصبی بزرگست • بایستی که بمردی بزرگ دادندی •
وبزرگی نزد ایشان منحصر بود بر جمع زخارف دنیویه ونفاذ امر وکثرت خیل و
حشم • وندانستند که رسالت رتبهٔ عالیه است • واستحقاق آن کسی را باشد بفضایل

روحانیه

روحانیه • وکمالات قدسیه • وبا این همه اختصاصی باید بفضل خاص ازحضرت
واهب العطیات ع تا دوست از آن میان کرا میخواهد • لاجرم حق سبحانه در جواب
فرمود که أَهُمْ يَقْسِمُونَ آیا ایشان بخش میکنند رَحْمَتَ رَبِّكَ رحمة پروردگار ترا
که نبوت است • یعنی آیا مفاتیح رسالت بدست تصرف ایشانست • تا بر هر که
خواهند در نبوت بگشایند نَحْنُ قَسَمْنَا ما بخش کرده ایم بَيْنَهُمْ میان ایشان مَعِيشَتَهُمْ
معیشت ایشانرا • یعنی آنچه بدان زندگانی کنند فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در حیوة دنیوی و
ایشان از تدبیر آن وتغییر آن عاجزند • پس از کجا در امر رسالت که اعلی مراتب انسانیست
دخل مینمایند وَرَفَعْنَا وبرداشته ایم بَعْضَهُمْ برخی از ایشان • یعنی آدمیانرا
فَوْقَ بَعْضٍ زبر بعضی دَرَجَاتٍ درجها در روزی تا یکی توانگرست • ودیگری
درویش • یا در حریّة که یکی آزادست ویکی بنده • یا در فضایل که یکی فاضل است
ویکی مفضول • در حقایق سلمی آورده که تفاوت درجات باخلاق حسنه است
خوی هر کس نیکوتر درجهٔ او بلندتر • واین تفاوت برای آن پیدا کردیم لِيَتَّخِذَ
بَعْضُهُمْ تا فرا گیرند بعضی آدمیان بَعْضًا بعضی دیگر را سُخْرِيًّا کار کننده • یعنی
جمعی جمعی را کار فرمایند • تا مهم آنان ساخته • ومعاش اینان پرداخته گردد
یکی بمال معاون دیگری باشد • ویکی باعمال مساعدت دیگری نماید • تا این صورت
موجب انتظام امور دنیویه شود وَرَحْمَتُ رَبِّكَ وبخشش پروردگار تو • یعنی نبوت
خَيْرٌ بهترست مِمَّا يَجْمَعُونَ ⊙ از آنچه کافران جمع میکنند از حطام دنیا • و
آنرا سبب بزرگی میدانند وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ واگر نه آنست که گشتندی
آدمیان أُمَّةً وَاحِدَةً یك گروه مجتمع بر حرص • یا باختیار دنیی بر آخرت
لَجَعَلْنَا هر آینه میگردانیدیم لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمٰنِ برای کسی که نمیگرود بخدای

لبیوتهم مر خانهاء ایشانرا سقفا من فضة سقفها از نقره ومعارج ونردبانها
که بدان علیها بر بام آن خانها یظهرون ◎ برآیند وخودرا بنمایند ولبیوتهم
ومی ساختیم مر خانهاء ایشانرا ابوابا درها وسررا علیها وتختها که بران یتکئون
تکیه کنند همه از نقره. درین آیة اشارتست بحقارت دنیا را پیش من قدر وقیمت
نیست. واکرنه آن بودی که مردم بطلب دنیا وجمع آن مشغول شدندی چه اکثر
طباع مجبولاست بر محبت دنیی. وبسبب آن از عبادت وفرمان برداری باز
ایستاده. میل بطرف کفر وناسپاسی کردندی. واکرنه من سقف خانها ونردبانها
ودرهاء خانه وتختهاء کافران همه از نقره کردمی وزخرفا وباوجود این همه
ایشانرا طلا هم دادمی یا چنان کردمی که اینها از طلا ساختندی وان کل ذلک
ونیست همه آنچه یاد کرده شد لما متاع الحیوة الدنیا مکر برخورداری در زندکانی
این سرای یعنی در صدد زوال وانتقالاست والآخرة ونعمت آخرت. وکفته اند
بهشت عند ربک نزدیک پروردکار تو یعنی در حکم او للمتقین ◎ مر پرهیزکارانرا
که از لوث شرک ودنس معاصی احتراز فرموده اند. یا از مستلذات فانی ومتمتعات
این جهانی اجتناب نموده نظم هرکس که رخ از متاع فانی برتافت. واندر طلب دولت
باقی بشتافت. آنجاکه کمال همتش بود رسید. وانچیزکه مقصود دلش بود بیافت.
ومن یعش وهرکه چشم بپوشد. یعنی اعراض کند عن ذکر الرحمن از یاد کردن
خدای. یعنی از ذکر احکام حلال وحرام. واز عقاب الهی نترسد. وبرحمت وار امید
نباشد نقیض برکماریم له بر وی شیطانا دیوی فهو پس آن دیو له قرین ◎ مر ورا
همنشین ودمساز. ومصاحب وهمراز بود در دنیی وپیوسته با غوا ووسوسهٔ
او اشتغال نماید. در نفحات الانس آورده که شیخ ابوالقاسم قصری قدس سره.

بایکی

بایکی از مؤمنان جن دوستی داشت. روزی در مسجدی نشسته بودند جنی کفت
ای شیخ این مردم را چکونه می بینی کفت بعضی را بی خواب. وبعضی را در خواب
کفت آنچه بر سرهاء ایشانست می بینی کفتم نی چشمهاء مرا بمالید. دیدم که
بر سر هرکس غرابی نشسته است. بعضی را بالها بچشم فرو کذاشته. وبعضی را کاهی
بوی فرو میکذارد. وکاهی بالا میبرد. کفتم این چیست. کفت نخوانده. ومن
یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا. اینها شیاطین اند بر سرهاء ایشان نشسته.
وبر هریک بقدر غفلت وی استیلا یافته نظم دریغ ودردا که با نفس بد قرین شده ایم
وزین معامله با دیو همنشین شده ایم. بیارکاه فلک بوده ایم رشک ملک. زجور
نفس جفا بیشه اینچنین شده ایم وانهم وبدرستی که دیوان لیصدونهم هر آینه
باز میدارند قرینان خودرا عن السبیل از راه حق ویحسبون ومی پندارند کفار بنی
آدم انهم مهتدون ◎ آنکه ایشان بسبب متابعت شیاطین راه یافته اند. یا
ایشان آنست که دیوان اهل هدایة اند. ودرین پنداشت می باشند حتی اذا جاءنا
تا وقتی که بیایند بما آن معرض وقرین او. وحفص بصیغهٔ واحد میخواند. یعنی بیاید
بما معرض. وقراءت بکر اظهرست. چه در خبر آمده که معرض وقرین اورا در یک
سلسله بمحشر آرند. وبدوزخ افکنند. ودر معالم از ابوسعید خدری رضی الله
عنه نقل فرموده که چون کافررا برانکیزند. وبمحشرکاه آرند. دیوی که قرین او
بوده باشد در دنیی آن ساعت باوی باشد. ومفارقت نکند ازو تا وقتی که بدوزخ
روند. القصه چون بعرصهٔ محشر آیند قال کوید عاشی مر شیطانرا یالیت بینی وبینک
ای کاشکی میان من. وتو بودی بعد المشرقین دوری میان مشرق ومغرب. تغلیب
کرده مشرق را در لفظ. ودر موضح آورده که مراد مشرق صیف ومشرق شتاست.

ومیان این دو مشرق نین بعد بسیارست • غرض آنکه کافر دیو را کوید که کاش
تو از من و من از تو دور بودی **فَبِئْسَ الْقَرِينُ** ◉ پس بد همنشینی تو پس کوینده
با ایشان کوید **وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ** و سود نمیدارد شمارا در آخرت این آرزو
و تمنا **إِذْ ظَلَمْتُمْ** جون ظلم کرده اید بر نفسهاء خود در دنیی **أَنَّكُمْ** برای انکه
شما هستید **فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ** ◉ در عذاب دوزخ انبازان • یعنی بایدکه
در عذاب شریک باشید • همجنانکه در سبب آن شریک بودید • و بعضی کفته اند
سود نمیدارد شمارا آنکه شریک باشید • یعنی اشتراک شما در عذاب • سبب تخفیف
عذاب از هیجکدام نیست • آورده اندکه حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام
با یمان قوم دلبستگی تمام داشت • و جندانچه شرایط دعوت بیشتر اقامت مینمود
عناد وانکار ایشان افزونتر بود • حق سبحانه فرستاد که **أَفَأَنْتَ** آیا تو ای محمد
تُسْمِعُ الصُّمَّ توانی که بشنوانی کرانرا • یعنی آنانرا که کوش دل کرانست سخن
حق توانی شنوانیدن **أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ** یا قوت آن داری که راه نمایی کورانرا • یعنی
کوردلانرا طریق حق توانی نمود **وَمَنْ كَانَ** و آنرا که هست **فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ** ◉ در
کمراهی هویدا • یعنی تو قادر نیستی بر هدایت کمراهان • پس بسیار تعب بر نفس خود
منه **فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ** پس اکر ما ببریم ترا با جوار رحمت خود • پیش از انکه عذاب
ایشان بتو نمایيم دل خوش دار **فَإِنَّا مِنْهُمْ** پس بدرستی که ما از ایشان **مُنْتَقِمُونَ**
انتقام کشنده ایم بعذاب **أَوْ نُرِيَنَّكَ** یا اکر بنماییم بتو **الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ** آنجه وعده
داده ایم ایشانرا از عذاب **فَإِنَّا عَلَيْهِمْ** پس به تحقیق که ما بر عذاب ایشان **مُقْتَدِرُونَ**
توانا ییم • یعنی بهر حال ایشان معذب خواهند شد • در زمان حیات تو
یا بعد از وفات تو **فَاسْتَمْسِكْ** پس تو جنک در زن **بِالَّذِي أُوحِيَ** بآنجیزی که

عشر ٤

وحی کرده

وحی کرده شده است **إِلَيْكَ** بسوی تو از آیات و احکام **إِنَّكَ** بدرستی که تو
عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ◉ بر راهی راستی که زود بر و بمنزل توان رسید **وَإِنَّهُ**
و به تحقیق که قرآن **لَذِكْرٌ لَكَ** هر اینه شرفیست و عزتی مر ترا **وَلِقَوْمِكَ** و مر کروه ترا
از قریش و مجاهد کفته که مراد از قوم تمام عرب‌اند • و شرف ایشان آنست که
قرآن بلغت ایشان است • و خصوصیتی هست مر قریش را که تو از ایشانی و عزّ
اخص مر بنی هاشم راست از ایشان • و کفته اند مراد از قوم امّتست **وَسَوْفَ
تُسْأَلُونَ** ◉ و زود باشد که پرسیده شوید ازین نعمت • و قیام بسپاس
داری آن **وَسْأَلْ** و بپرس ای محمد **مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ** کسانی را که پیش از تو
فرستاده ایم • یعنی احوال ایشانرا استفسار کن **مِنْ رُسُلِنَا** از فرستادکان ما
که ملایکه اند • یا از رسل کذشته سوال کن که **أَجَعَلْنَا** آیا فرمودیم که **مِنْ دُونِ
الرَّحْمَنِ** بجز خدای **آلِهَةً يُعْبَدُونَ** ◉ خدایان پرستیده شوند • یعنی به بت
که هیج حکم کرده ایم بعبادت بتان • و در هیج ملّت از ملل ایشان پرستش کسی
بدون خدای مقرر بوده • مراد باین کلام استشهاد دست باجماع انبیا بر توحید
در معالم فرموده که شب اسری رسل را برای حضرت رسالت صلی الله علیه و
سلم جمع کردند • و کفتند بپرس از ایشان • آنحضرت در مضمون سخن شک نداشت
و نه پرسید • صاحب عین المعانی آورده که در آثار آمده است که جبرئیل از میکائیل
علیهما السلام پرسید • که سید عالم صلی الله علیه وسلم این سوال کرد از
انبیا • جبرئیل فرمود که یقین او از ان کاملتر • و ایمان او از ان محکمترست که
این سؤال کند **بیت** آنکه در کشف دارد استقلال • کی توجّه کند باستدلال **وَلَقَدْ
أَرْسَلْنَا مُوسَى** و هر اینه ما فرستادیم موسی را علیه السلام **بِآيَاتِنَا** با معجزات

ع ١١ حِزب

که علامات روشن بود بر نبوت او إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَإِيهِ بسوی فرعون وکروه او
فَقَالَ پس کفت موسی علی نبینا وعلیه السلام مر ایشانرا إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ
بدرستی که من فرستاده پروردکار عالمیانم فَلَمَّا جَاءَهُم بِآيَاتِنَا پس آنهنکام
که آورد موسی بدیشان نشانهاء ما جون عصا ویدبیضا وطمس وطوفان
وامثال آن إِذَا هُم همان وقت ایشان يَضْحَكُونَ ازان میخندیدند یعنی
افسوس میکردند واستهزا مینمودند در اول مشاهده بی تامل در آن وَمَا نُرِيهِم
مِّنْ آيَةٍ ونمی نمودیم ایشانرا هیچ معجزه إِلَّا هِيَ مکر آنکه او أَكْبَرُ بزرکتر بود مِنْ
أُخْتِهَا ازان پیشین که مثل ومانند او بود یعنی هر یک مختص بودند بنوعی از اعجاز
که بجهت آن خاصه مفضل بود بر آن دیکری مراد وصف همه است ببزرکی وَ
أَخَذْنَاهُم بِالْعَذَابِ وکرفتیم ایشانرا بعذاب قحط وجراد وقمل وجز آن
لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید برکردند از کیش باطل وباز آیند بدین حق ایشان
باز نکشتند وجون عذاب را معاینه دیدند در مقام استغاثه آمدند وَقَالُوا
وکفتند با موسی علیه السلام يَا أَيُّهَ السَّاحِرُ ای مرد جادو یعنی عالم کامل این ندا
از روی تعظیم بود جه سحر پیش ایشان علم بزرک وصفتی پسندیده بود یا معنی
آنست که ای مقدم در علم سحر وغالب بر تمام سحره یا همواره موسی را علی نبینا و
علیه الصلوة والسلام بدین نام میخواندند درین وقت نیز بطریق عادت کفتند ای ساحر ادْعُ
لَنَا بخوان برای ما رَبَّكَ پروردکار خودرا بِمَا عَهِدَ بآنجه عهد کرده است یعنی
بعهدی که او راهست عِندَكَ نزدیک تو وآن استجابة دعای تست یعنی جون
خدای تو هر دعا که میکنی مستجاب میکرداند در کشف عذاب از ما او را بخوان
إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ بدرستی که ما راه یافتکانیم یعنی اکر عذاب از ما مندفع شود

منها

بتوایمان آریم وراه یابیم فَلَمَّا كَشَفْنَا پس آنهنکام که ببردیم عَنْهُمُ الْعَذَابَ
ازیشان عذاب را بدعای موسی علیه السلام إِذَا هُمْ يَنكُثُونَ همان زمان
ایشان بشکستند عهدرا وفرعون از اجابة دعای موسی علیه السلام مترسد
شد که مبادا مردم بدو بکروند پس همه قوم خودرا جمع کرد جون جمع شدند
به بلندی بر آمد وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ وندا کرد فرعون بنفس خود فِي قَوْمِهِ در میان قوم
خود بعد از کشف عذاب ازیشان واز روی عظمت قَالَ کفت يَا قَوْمِ ای کروه من
یعنی قبطیان أَلَيْسَ لِي آیا نیست مرا مُلْكُ مِصْرَ مملکت مصر از اسکندریه
تا سرحد شام وَهَٰذِهِ الْأَنْهَارُ واین جویها آب نیل تَجْرِي مِن تَحْتِي میرود از زیر قصر من
آب نیل سیصد وشصت جوی منقسم بوده وجهار جوی ازان نهر الملک ونهر طولون
ونهر دمیاط ونهر تنیس در باغ او میرفته واز زیر قصرهاء او میکذشته
پس او بدین جویها فخر کرده وکفت در بوستانهاء من میرود أَفَلَا تُبْصِرُونَ
آیا نمی بینید شما عظمت وحشمت مرا وموسی اینها ندارد أَمْ أَنَا خَيْرٌ بلکه من بهترم
مِّنْ هَٰذَا الَّذِي ازین کسی که در ملک من هُوَ مَهِينٌ او خوار وبی مقدارست وَلَا يَكَادُ
يُبِينُ ونمیتواند که روشن کرداند سخن را یعنی مفهوم بیان کند جه در
زبان او بستکی هست آن ملعون دروغ کفت جه حق سبحانه بدعاء وَاحْلُلْ عُقْدَةً
مِّن لِّسَانِي آن کره از زبان او برداشته بود اما بر قوم بپوشید جه مردم پیش
از رسالت او را بران وجه دیده ودانسته بودند فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ پس جرا بیفکنده اند
بروا أَسْوِرَةٌ مِّن ذَهَبٍ دستوانها از زر رسم آن زمان جنان بود که هر کرا
مهتری وپیشوایی میداند دستوانهٔ طلا در دست وطوق زر در کردن وی
میکردند فرعون کفت اکر موسی راست میکوید که بسیادت وریاست قوم

عشر

نامزد شده ‌• جه خدای او را دستوانه زرین ننهاده اَوْ جَآءَ یا چرا نیامده اند مَعَهُ

الْمَلٰٓئِکَةُ با او فرشتکان مُقْتَرِنِیْنَ پیوستکان بدو ‌• برای یاری و هواداری او

چه هر ملکی که ایلچی میفرستد بجایی جمعی را از خواص خود بخدمت او نامزد میکند

تا خیل او بسیار کردد ‌• و همه در همه حال ممد و معین وی باشند ‌• پس این چکونه

باشد که خدای مردی درویش بیکس را از پیش خود برسالت فرستد فَاسْتَخَفَّ پس سبک عقل یافت فرعون بدین مکر قَوْمَهُ کروه خود را ‌• یعنی این فریب در ایشان

اثر کرد فَاَطَاعُوْهُ پس فرمان وی بردند ‌• و بکلی دل از متابعت موسی علیه السلام

برداشتند اِنَّهُمْ کَانُوْا بدرستی که ایشان ‌• یعنی فرعونیان بودند قَوْمًا فَاسِقِیْنَ

کروهی بیرون رفته از دایرهٔ بندکی خدا ‌• و فرمان برداری وی ‌• بلکه خارج از

طریق عقل که بمال و جاه فانی اعتقاد کرده ‌• موسی را علی نبینا و علیه السلام

بنظر حقارت دیدند ‌• و ندانستند که بیت فرعون عذاب ابد و دیش مرصع

موسی کلیم الله و چوبی و شبانی فَلَمَّآ اٰسَفُوْنَا پس چون در غضب کردند ما را بافراط

در مکابره ‌• و اشراف در کبایر ‌• یا بخشم آوردند رسول ما را اِنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ

انتقام کشیدیم از ایشان فَاَغْرَقْنٰهُمْ اَجْمَعِیْنَ ۝ پس همه ایشان را غرقه ساختیم در دریا فَجَعَلْنٰهُمْ سَلَفًا پس کردانیدیم ایشان را پیش روی کافرانی که بعد از ایشان

آیند یعنی قدوهٔ مشرکان آینده ساختیم ایشان را تا در استحقاق عقوبت باعمال ایشان

اقتدا کنند وَمَثَلًا لِّلْاٰخِرِیْنَ ۝ و کردانیدیم ایشان را پندی ‌• و عبرتی برای پسینیان

که در مقام اعتبار باشند چه ملاحظهٔ قصهٔ عجیبهٔ ایشان معتبر را در تقلب

احوال کفایتیست ‌• و از جمله آنکه چون فرعون بآب نازش کرد ‌• او را هم بآب

غرقه ساختند ‌• و بدانچه نازید بفریاد او نرسید بیت در هر داری که باشد سر دار

٤١٠

اندر آن روی که در هر داری ‌• در اسباب نزول آورده که حضرت پیغمبر

صلی الله علیه و سلم باصنا دید قریش کفت که هیچ چیز نیست ‌• در آنکه او را بدون

خدای میپرستید ‌• جمعی از ایشان کفتند نه که عیسی معبود ترسایانست ‌• من دون

الله ‌• و تو کمان میبری که او بندهٔ صالح است ‌• پس در وی هیچ خیر نباشد قریش

ازین سخن فریاد برکشیدند ‌• و کمان بردند که حضرت رسول صلوات الله

و سلامه علیه ملزم شد ‌• آیة آمد که وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْیَمَ مَثَلًا و چون زده شد

به پسر مریم مثلی اِذَا قَوْمُکَ آنگاه قوم تو مِنْهُ یَصِدُّوْنَ ۝ از آن مثل فرح

کشتند و آواز بلند برداشتند ‌• قولی در سبب نزول آیة آنست که کفتند عیسی مخلوقست

و معبود نصاری ‌• پس روا باشد که اٰلِهَةُ ما نیز مخلوق باشند ‌• یا شبهه میکردند

که چون رواست که عیسی ابن الله باشد ‌• چرا نشاید که ملایکه بنات الله باشند

و اصح آنست که بعد از نزول آیة اِنَّکُمْ وَمَا تَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ ‌•

ابن زبعری کفت که عیسی را نیز بدون خدای میپرستند ‌• هر کاه که عیسی در آتش باشد

ما و خدایان ما نیز باشیم ‌• و مؤید این قول است آنچه میفرماید وَقَالُوْٓا و کفتند

مشرکان ءَاٰلِهَتُنَا خَیْرٌ آیا خدایان ما بهترند اَمْ هُوَ یا عیسی ‌• هر کاه که او حصب

جهنم باشد کو ایشان نیز باشید مَا ضَرَبُوْهُ نزدند آن مثل را لَکَ برای تو اِلَّا

جَدَلًا مکر برای جدل و خصومت ‌• نه برای تمییز حق از باطل بَلْ هُمْ قَوْمٌ بلکه

ایشان در همه امور کروهی اند خَصِمُوْنَ ۝ خصومت کران ‌• و لجاج کنندکان

اِنْ هُوَ نیست عیسی علیه السلام اِلَّا عَبْدٌ اَنْعَمْنَا مکر بنده که منت نهاده ایم

عَلَیْهِ برو بنبوت و رسالت وَجَعَلْنٰهُ مَثَلًا و کردانیده ایم او را آیتی و امری

عجیب لِّبَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ برای بنی اسرائیل ‌• یعنی ولادت او بی پدر ‌• قصه ایست در غرابت

عشر

جون مثل سایر وَلَوْ نَشَآءُ واكر خواهیم ما لَجَعَلْنَا هر اینه سازیم مِنْكُمْ بدل
از شما مَلَآئِكَةً فرشتكان را یعنی شما را هلاك كنیم و بدل شما ملایکه آریم
كه ایشان فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ در زمین از پی در آیند شما را وَإِنَّهُ و بدرستی که عیسی
علیه السلام لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ علمست مر ساعة را یعنی بدو بدانند نزدیك آمدن
قیامت را چه یکی از علامات قیامت نزول عیسی است علیه السلام بعد از تسلط
دجال از آسمان فرود آید نزدیك منارهٔ بیضا در طرف شرقی دمشق دو جامهٔ
رنكین پوشیده باشد و هر دو كف دست خود را بر بالهاء دو فرشته نهاده
و رخسارهٔ مبارکش عرق کرده جون سر در پیش افکند قطرات از رویش ریزان
کردد و جون سر بالا کند آن قطرها بر روی وی جون مروارید روان شود
بهر کافر که رسد بمیرد و هر جا جشم وی افتد نفس وی برسد پس در طلب دجال
روان کردد و در باب لُد که موضعیست در ولایت شام بدو رسد و او را بکشد
انکه یاجوج و ماجوج بیرون آیند و عیسی علی نبینا و علیه السلام مؤمنان را
بکوه طور برد و آنجا متحصن کردد القصه جون معلوم شد که عیسی علیه السلام
نشانهٔ قرب قیامتست فَلَا تَمْتَرُنَّ پس شك میکنید و جدال میمایید بها بآمدن
قیامت وَاتَّبِعُونِ و پیروی کنید شرع یا رسول مرا هٰذَا اینست صِرَاطٌ
مُسْتَقِيمٌ ○ راهی راست که کس بر وکمراه نشود وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطَانُ
و باید که باز ندارد شما را شیطان از سلوك صراط مستقیم بوسوسهٔ خود پس
متابعت وی مکنید و قدم از راه مخالفت وی بیرون منهید إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که
او مر شما راست عَدُوٌّ مُبِينٌ ○ دشمنی آشکارا وَلَمَّا جَاءَ عِيسَىٰ و آنهنکام که آمد عیسی
علیه السلام بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهاء روشن یا آیات انجیل یا معجزات واضحه قَالَ

خمس

كفت مر بنی اسرائیل را قَدْ جِئْتُكُمْ بدرستی که آمده ام بشما بِالْحِكْمَةِ بشریعتی
مشتمل بر حکمة قولی و فعلی وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ و برای آنکه بیان کنم و روشن کردانم
برای شما بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ همه آنجه اختلاف میکنید فِيهِ در ان از امور دین
یا احکام توریة فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از عذاب خدای وَأَطِيعُونِ و فرمان برید
مرا در هر جه فرمایم إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای که بحکم او میفرمایم هُوَ رَبِّي او آفریدکار
منست وَرَبُّكُمْ و آفریدکار شما فَاعْبُدُوهُ پس او را پرستید بیکانکی هٰذَا صِرَاطٌ
مُسْتَقِيمٌ ○ اینست راه راست بی کجی و انحراف فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ پس مختلف
شدند فرقها مِنْ بَيْنِهِمْ از میان ترسایان جون یعقوبیه و نسطوریه و ملکائیه
و مرقوسیه و سمعونیه فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا پس وای بر آنانکه ستم کردند ازین
احزاب مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ ○ از عذاب روزی که دردناك است عذاب او
هَلْ يَنْظُرُونَ آیا چشم میدارند این احزاب یعنی منتظر نیستند إِلَّا السَّاعَةَ
مکر قیامت را أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً ○ آنکه بیاید بدیشان ناکهان وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ
و ایشان نداستد آمدن او را بسبب غفلت و اشتغال با مور دنیا الْأَخِلَّاءُ ○
دوستان يَوْمَئِذٍ در ان روز بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ بعضی از ایشان مر بعضی را دشمن
باشند إِلَّا الْمُتَّقِينَ ○ مکر پرهیزکاران از اهل ایمان یعنی کافران که دوستی ایشان
برای معاونت بوده بر کفر و معصیت با هم دشمن شوند که و یلعن بعضهم
بعضًا و مؤمنان که محبت ایشان برای خدا بوده دوستی ایشان بجا باشد
تا یکدیکر را شفاعة کنند و در تأویلات کاشی مذکورست که خلة جهار نوع می باشد
خلة تامهٔ حقیقیة که محبت روحانیه است و آن مستند بود به تناسب ارواح
و تعارف آن جون محبت انبیا و اولیا و شهدا و اصفیا با یکدیکر دوم محبة

قلبیه واسناد این به تناسب اوصاف کامله واخلاق فاضله است جون
محبت صلحا وابرار با هم ودوستی امم با انبیا وارادت مریدان بمشایخ و
این دو نوع از محبت خلل پذیر نیست نه در دنیا ونه در آخرت ومثمر فواید و
نتایج صوری ومعنویست سیم محبت عقلیه که مستند ست به تحصیل اسباب
معاش وتیسیر مصالح دنیویه جون محبت تجار وصناع ودوستی خدام
با مخادیم وارباب حاجات با اغنیا جهارم محبت نفسانیه واستناد آن بلذات
حسیه ومشتهیات نفسیه است پس در قیامت که اسباب این دو نوع از میان
فانی وزایل باشد آن محبت نیز زوال پذیرد بلک جون متمنی وجود نکیرد وغرض
وغایة بحصول نه پیوندد آن دوستی بدشمنی مبدل شود **نظم** دوستی کان بغرض آمیخته شد
دوستی دشمنی انکیز شد مهر که از هر غرض کشت پاک راست جو خورشید بود تابناک
يَا عِبَادِ منادی در ان روز ندا کند متقیان را که خدای میفرماید ای بندکان
لَا خَوْفٌ ترسی طاری نیست **عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ** بر شما امروز از لقاء مکاره **وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ**
ونه شما اندوهکن شوید بفوت مقاصد پس صفت منادی میکند که **الَّذِينَ آمَنُوا**
بِآيَاتِنَا بندکان آنانند که ایمان آوردند با بتهاء کلام ما **وَكَانُوا مُسْلِمِينَ**
وبودند کردن نهادکان فرمان خدای را آنکه منادی کوید **ادْخُلُوا الْجَنَّةَ** در آیید
بهشت **أَنْتُمْ** شما **وَأَزْوَاجُكُمْ** وزنان مؤمنهٔ شما **تُحْبَرُونَ** شاد کردانیده شده
یا کرامی داشته یا آرایش یافته **يُطَافُ عَلَيْهِمْ** بکردانند بر بندکان بهشت در آمده
بِصِحَافٍ کاسهاء پهن **مِنْ ذَهَبٍ** از زر در ان انواع طعام **وَأَكْوَابٍ** وکوزهاء
بی دسته وبی کوشه پر از اصناف شراب **وَفِيهَا** ودر بهشت بود ایشان را
مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ آرزو برند نفسها وبدان خوش بر آیند **وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ** وآنجه بنظر

خوش آید

خوش آید جشمها را وازان لذة یابند در وسیط آورده که بدین دو کلمه
اخبار کرد از نعیم اهل بهشت جه نعم ریاض جنان یا نصیب نفس است
یا بهرهٔ عین درویشی فرموده است که اهل نظر میدانند که لذت عین در جه جین
میتواند بود جمعی را که غشاوهٔ اعتزال بر نظر بصیرت ایشان طاری کشته تا لمعان
انوار جمال انکم سترون ربکم بر ایشان پوشیده مانده با ایشان بکوی که وتلذ
الاعین عبارت از جیست بر هر صاحب بصیرتی روشن است که اهل شوق را
لذت عین جز بمشاهدهٔ جمال محبوب متصور نیست **بیت** پرده از پیش بر انداز که مشتاقان را
لذة دیده جز آن دیدن دیدار تو نیست امام قشیری قدس سره فرموده که لذت
دیدار فرا خور اشتیاق است عاشق را هر جند شوق بیشتر بود لذت دیدار افزونتر باشد
واز ذوالنون مصری روح الله روحه نقل کرده اند که شوق ثمرهٔ محبت است
هر کرا دوستی بیشتر شوق او بدیدار دوست زیاده تر ودر زبور آمده که ای داود
بهشت من از برای مطیعان است وکفایة من جهة متوکلان وزیادة من نصیب
شاکران وانس من بهرهٔ طالبان ورحمت من از ان محسنان ومغفرت من
برای تایبان ومن خاصّهٔ مشتاقانم الا طال شوق الابرار الی لقایی وانا الیهم
اشد شوقا **نظم** دلم از شوق تو خونیست ندانم جونست در درون شوق جمالت زبیان بیرونست
درد لم شوق تو هر روز فزون میکردد دل شوریدهٔ من بین که جه روز افزونست
آنکه برای تمامی لذت بهشتیان میفرماید که **وَأَنْتُمْ فِيهَا** وشما در بهشت **خَالِدُونَ**
جاوید باشندکانید وکمال نعمت در آنست که او را بیم زوال نباشد **تِلْكَ**
الْجَنَّةُ الَّتِي آن بهشتی که امروز **أُورِثْتُمُوهَا** میراث داده شدید آنرا آن بهشت
موعودست که نورث من عبادنا من کان تقیا وشما را میراث دادیم **بِمَا**

كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ◉ بآنچه بودید که میکردید در دنیا از انواع طاعات و خیرات • جزا را بلفظ میراث یاد کرد که خالص است • و با ستحقاق بدست آید لَكُمْ فِيهَا مر شما راست در جنت فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ میوهٔ بسیار مِنْهَا تَأْكُلُونَ از آنها میخورید پیوسته در معالم فرموده که در حدیث واقع است که کسی از درخت بهشت میوهٔ باز نکند • مگر فی الحال مثل آن از همان درخت بروید إِنَّ الْمُجْرِمِينَ بدرستی که کافران فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ◉ در عذاب دوزخ اند جاوید مانندگان لَا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ سست نکنند و سبک نکرداندازیشان عذاب را وَهُمْ فِيهِ وایشان در عذاب مُبْلِسُونَ ◉ ناامیداند از راحت و نجاة • و از خفت عقوبات وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ و ما ستم نکردیم بر ایشان بدین عذاب کردن وَلَٰكِنْ كَانُوا ولکن بودند هُمُ الظَّالِمِينَ ◉ ایشان ستمکاران که شرک آوردند • و وضع عبادت کردند در غیر موضع آن وَنَادَوْا يَا مَالِكُ و چون امید ببرند از خلاصی • ندا کنند خازن دوزخ را که ای مالک درخواه از خدای لِيَقْضِ عَلَيْنَا تا حکم کند بر ما • یعنی بمیراند ما را رَبُّكَ پروردگار تو • تا باز رهیم از کشیدن عذاب قَالَ گوید مالک در جواب ایشان بعد از هزار سال • و در تبیان آورده که بعد از چهل روز از روزهای آن سرای که إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ ◉ بدرستی که شما درنگ کنندگانید در دوزخ • نه بخواهید مرد و نه عذاب بر شما سبک خواهد گشت • پس حق سبحانه بعد از جواب مالک مرایشان را گوید لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ بدرستی که ما آوردیم بشما • یعنی فرستادیم سخن راست و درست بر زبان پیغمبران وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَكُمْ و لیکن بیشترین شما لِلْحَقِّ كَارِهُونَ مر سخن حق را ناخواهان بودید • و پسند نکردید أَمْ أَبْرَمُوا بلکه محکم کردند کافران و ساختند أَمْرًا کاری در رد حق و ابطال آن • یا کیدی برای پیغمبران فَإِنَّا مُبْرِمُونَ

پس بدرستی

پس بدرستی که ماییم محکم کنندگانیم کار را برای مکافات ایشان • یعنی در ابطال کید کفار و نصرت انبیا أَمْ يَحْسَبُونَ یا می پندارند ما کران کفار أَنَّا لَا نَسْمَعُ آنکه ما نمیشنویم سِرَّهُمْ سخن نهانی که در دل خود میگویند وَنَجْوَاهُمْ و آنچه بر زبان یکدیگر مشاوره میکنند بَلَىٰ آری میشنویم آنرا وَرُسُلُنَا و فرستادگان ما که حفظه اند لَدَيْهِمْ نزدیک ایشانند و موکل بر ایشان يَكْتُبُونَ ◉ مینویسند آنرا بفرمان ما و بعد از آنکه نهانهای ایشان بر فرشتگان ما آشکارا باشد • بر ما که خداوندیم چگونه پوشیده ماند قُلْ بگوای محمد إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ اگر باشد مر خدای را وَلَدٌ فرزندی چنانچه گمان میبرید فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ ◉ پس من اول پرستندگانم مر خدای را بیگانگی بایستی که من دانم • و چون میدانم که او را فرزند نیست شما اثبات ولد از کجا میکنید • صاحب کشاف در معنی آیة گفته که اگر خدای را فرزند بودی • و ببرهان صحیح و حجتی ثابت روشن شدی • پس اول تعظیم کنندگان بودمی او را • یعنی من که پیوسته تعظیم خدای میکنم • اگر او را فرزند بودی هم تعظیم کردمی • این سخن بر سبیل تمثیل است و مبالغه در نفی ولد • امام زاهد آورده که روزی نضر بن حارث لعنه الله در لا فکاه خود نشسته بود • و اغلب از صنادید عرب نزد وی بودند • در آیتی از قرآن خوض نموده آغاز استهزا کرد • ولید مغیره را در آن وقت میلی باسلام بود • و پیوسته ستایش قرآن میکرد • گفت ای نضر بقی آن استهزا میکنی بخدای که نمیگوید محمد الا حق • نضر گفت من نیز حق میگویم • محمد میگوید لا اله الا الله • من هم میگویم لا اله الا الله • اما اضافه میکنم که الملائکة بنات الله • این سخن به پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسید • رنجیده اندوهناک شد • جبرئیل علیه السلام این آیة فرود آورد • و نضر پیش ولید آمده

این آیة برخواند • وکفت خدای محمدرا تصدیق کرده • دربن آیة که • ان کان للرحمن
ولدٌ فانا اول العابدین • وکید کفتای احمق خدای محمد ترا تکذیب کرده • زیراکه
آن بمعنی نفی است میکوید نیست ونبوده مرخدایرا فرزندی آنکه فرموده که
بکوکه من اول موحدانم سُبحانَ پاکست وبی عیب رَبِّ السَّمٰواتِ وَالاَرضِ آفریدکار
آسمانها وزمینها رَبِّ العَرشِ خداوند عرش عَمَّا یَصِفُونَ ازانچه وصف میکنند
کافران اورا • یعنی ذوولد میکویند فَذَرهُم پس بکذار ایشانرا یَخُوضُوا تا سعی
میکنند در باطل وَیَلعَبُوا وبازی میکنند در دنیی حَتّٰی یُلاقُوا تا وقتی که به بینند یَومَهُمُ
الَّذِی یُوعَدُونَ روزی راکه وعده داده شده اند بملاقات آن • یعنی
روز قیامت وَهُوَ الَّذِی واوست خداوندی که باستحقاق فِی السَّمَاءِ اِلٰهٌ در آسمان
معبود ملایکه است وَفِی الاَرضِ اِلٰهٌ ودر زمین معبود پرستندکان از جن وانس
وَهُوَ الحَکِیمُ واوست راست کار در تدبیر خلق العَلِیمُ دانا بمصالح ایشان
وَتَبَارَکَ الَّذِی لَهُ وبزرکوارست آنکه مرورا ست مُلکُ السَّمٰواتِ وَالاَرضِ پادشاهی
آسمان وزمین وَمَا بَینَهُمَا وآنچه میان آسمان وزمین است • یعنی حکم او بر همه
اجزای مکونات روانست وَعِندَهُ ونزدیک اوست عِلمُ السَّاعَةِ دانستن ساعتی که
قیامت دران قایم شود وَاِلَیهِ یُرجَعُونَ وبسوی او بازکردیده شوند همه
خلایق دران روز وَلَا یَملِکُ الَّذِینَ ودران روز مالک نباشند آنانکه یَدعُونَ
میپرستند کافران ایشانرا مِن دُونِهِ بدون خدای الشَّفَاعَةَ درخواست کردن را
یعنی معبودان کفار از ملایکه وجن وانس واصنام که مشرکان بشفاعت ایشان
امیدوارند • آن روز نتوانند شفاعت کردن اِلَّا مَن شَهِدَ مکر کسی که کواهی داده
باشد بِالحَقِّ براستی چون ملایکه • وعیسی • وعزیر علیهما السلام که ایشانرا رتبه

شفاعة

شفاعت هست • چه ایشان شهادت بحق اداکرده اند وَهُم یَعلَمُونَ و
ایشان میدانند بدل خود آنراکه بزبان کواهی داده اند وشفاعت نخواهند
کرد مکر مؤمنان کنه کاررا وَلَئِن سَاَلتَهُم واکر بپرسی تو عابدان یا معبودانرا
که مَن خَلَقَهُم که بیافرید ایشانرا لَیَقُولُنَّ اللّٰهُ هر اینه میکویند الله چه از فرط
ظهور این جواب مکابره نمیتوانند کرد فَاَنّٰی یُؤفَکُونَ پس چکونه کردانیده
میشوند مشرکان از عبادت او به پرستش غیر او وَقِیلِهِ ونزدیک خداست دانستن
قول رسول صلی الله علیه وسلم • آنجا که کفت یَا رَبِّ ای پروردکار من اِنَّ هٰؤُلَاءِ
بدرستی که این کروه • یعنی معاندان قریش قَومٌ کروهی اند که از روی
عناد ومکابره لَا یُؤمِنُونَ نمیکروند فَاصفَح پس اعراض کن عَنهُم از دعوت
ایشان یا روی بکردان از مکافات ایشان وَقُل سَلَامٌ وبکو تسلیم ومتارکه از
شما مطلوب منست • این حکم بآیة قتال منسوخ شده فَسَوفَ یَعلَمُونَ پس
زود باشد که بدانند عاقبة کفر خود • وقتی که عذاب بدیشان فرود آید •
در دنیی بروز بدر • ودر عقبی بدخول در نار

سُورَةُ الدُّخَانِ تِسعٌ وَخَمسُونَ آیَةً

بِسمِ اللّٰهِ الرَّحمٰنِ الرَّحِیمِ حٰمٓ امام ابو اللیث رحمه الله در تفسیر خود
از امام محمد حکیم ترمذی قدس سره نقل میکند که حق سبحانه جمیع احکام
وقصص راکه در سورهٔ مصدّره بحروف مقطعه مجتمع است دران حروف جمع
کرده مجملا • وچون آنرا نشناسد مکر صاحب نبوّت وولایت • پس برای تفهیم
عوام در جمیع سوره تفصیل داده • وکفته اند آن حروف اشارتست بکلمات
چنانچه در حم کفته اند که حمیت المحبّین • حمایت کردم دوستان خودرا
از تو چه بما سوی • وکوینده معنی او آنست که • حُمَّ ای قُضِیَ وَالکِتَابِ المُبِینِ

عشر
ع ١٩
کاری ساخته شد
ومهم پرداخته کشت
ح

سوكند بكتابی هویدا كه قرآنست كه بحض كرم إِنَّا أَنزَلْنَاهُ بدرستی كه فرو فرستادیم
اورا فِي لَيْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ در شبی بزرك وبا بركت ۰ كه شب قدرست ۰ وكدام بركت برآن
كه درآن شب كتاب كریم كه سبب منافع دینی ودنیوی وواسطهٔ میامن صوری
ومعنویست ۰ از لوح محفوظ باسمان دنیا شرف نزول ارزانی داشت إِنَّا كُنَّا بدرستی كه
هستیم ما مُنذِرِينَ ◉ بیم كننده با نزال قرآن درین شب ۰ وجمعی برانند كه لیله
مباركه شب براة است ۰ وآن شب نیمهٔ شعبان باشد ۰ وبركت او درنزول ملایكه
واجابت دعوت ۰ وفصل اقضیه ۰ وتقسیم نعم است فِيهَا درین شب يُفْرَقُ
جدا كرده وفیصل داده شود كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ◉ هر امری كه حكم كرده شده است در
همه سال از ارزاق ۰ واجال ۰ وشب براة از لیالی فاضله است كه بدین امت
داده اند ۰ در حدیث آمده كه درین شب بیامرزند از كنه كاران بعدد هر مویی كه
بر كوسفندان بنی كلبست ۰ ودرین شب آب زمزم زیاده شود ۰ وصاحب كشاف آورده
كه در خبرست كه هر كه درین شب صد ركعت نماز بكذارد ۰ حق سبحانه صد فرشته
فرستد تا باوی باشند ۰ سی ملك اورا بشارت میدهند به بهشت ۰ وسی فرشته دیكر اورا
ایمن میسازند از عذاب دوزخ ۰ وسی عدد دیكر از ویشان آفات دینی از وی باز
میدارند ۰ وده ملك دیكر مكاید شیطان دفع میكنند از وی ۰ ودرین شب وظایف
نعمت بر بندكان قسمت نمایند أَمْرًا فرمودیم فرمودنی به تفصیل قضایا درین شب
مِّنْ عِندِنَا از نزدیك ما إِنَّا كُنَّا بدرستی كه هستیم ما مُرْسِلِينَ ◉ فرستنده تا كه
محمدی رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ بخشایشی از پروردكار تو بر خلق چنانچه جایی دیكر فرموده
وما ارسلناك الا رحمة للعالمین نظم در دو عالم بخشش وبخشایش است ۰ خلق را از
بخششش آسایش است ۰ خواجه چون در مدیح خویش سفت انما انا رحمة مهداة كفت

خمس

یافرستنده ایم جبرئیل را بقرآن بر حبیب خود ۰ یا ملایكه را درین شب بسلام مؤمنان
إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی كه خدا شنواست جمیع سخن بندكان را الْعَلِيمُ ◉ داناست بهمه
نیتهای ایشان رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدكار آسمانها وزمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و
آنچه میان آنهاست ۰ پس بدانید ای آفریدكان إِن كُنتُم مُّوقِنِينَ ◉ اكر هستید
شما بی كمانان ۰ یعنی طلب كنندكان یقین لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی مستحق
پرستش نیست مكر او يُحْيِي واوست پروردكار شما وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ◉ و
پروردكار پدران نخستین شما بَلْ هُمْ كافران بدین سخن موقن نیستند بلك ایشان
فِي شَكٍّ در شك اند از قرآن يَلْعَبُونَ ◉ بازی واستهزا میكنند باآن فَارْتَقِبْ پس تو
منتظر باش برای ایشان يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ روزی كه بیاید آسمان بِدُخَانٍ مُّبِينٍ
بدودی آشكارا ۰ عرب شرّ غالب را دخان كوید ۰ پس مراد عذابیست كه نازل كردد ۰
در عین المعانی آورده كه مراد غباریست كه روز فتح مكه مرتفع شد چنانچه هوا را
بپوشید ۰ وكویند مراد زمان قحط وجوع كافران بود ۰ كه بدعای پیغمبر صلی الله
علیه وسلم مجاعت وشدت بر ایشان مستولی شد ۰ تا سكان مرده را با استخوان
ودخان عبارت از تیركی چشم است از جوع چه مرد كرسنه از ضعف بصر میان
خود وآسمان بهیئة دخان چیزی می بیند ۰ ودر تبیان فرموده كه در سال قحط بسبب
خشك سالی غباری تیره از زمین بر انكیخته میشود بشكل دود ۰ ولهذا سال قحط را
سنة الغبرا میكویند ۰ ووجه تسمیهٔ عام الرماده همینست ۰ وقول بعضی آنست كه
این دخان یكی از علامات قیامت خواهد بود ۰ چنانچه در حدیث اشراط الساعة
آمده ۰ فذكر الدخان والدجال ۰ وآن دودی باشد كه از مشرق تا مغرب يَغْشَى النَّاسَ
فرو كیرد مردمانرا ۰ وچهل روز بر دارد ۰ مؤمنانرا از و مثل زكام حالتی واقع شود

عشر

اما کافران را پسهوش وسراسیمه سازد• وملایکه ایشان را میکویند هٰذَا عَذَابٌ اَلِیمٌ
عذابی دردناك• که حق سبحانه وعده کرده بود• ایشان بزاری کنان کویند رَبَّنَا اكْشِفْ
عَنَّا الْعَذَابَ ای پروردکار ما بردار از ما این عذابرا اِنَّا مُؤْمِنُونَ ◉ بدرستی که
ما کرویدکانیم بعد از رفع عذاب• یعنی چون این بلا منکشف کردد ایمان می آریم
میفرماید که اَنّٰى لَهُمُ الذِّكْرٰى چکونه بود مر ایشانرا پند کرفتن بدین مقدار عذاب
وَقَدْ جَآءَهُمْ وحال آنکه آمد بدیشان رَسُولٌ مُبِینٌ ◉ فرستادهٔ آشکارا کنندهٔ
معجزات• وایشان بدان متذکر نشدند ثُمَّ تَوَلَّوْا پس پشت بروی کردند یعنی اعراض
نمودند عَنْهُ از ایمان بدو وَقَالُوا مُعَلَّمٌ وکفتند وآموخته شده است• یعنی جبر و
یسار قرآن بوی می آموزند مَجْنُونٌ ◉ دیوانه است• ودماغ او مخبط شده• وبا وجود
این همه چون وعدهٔ ایمان میدهند اِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابِ بدرستی که ما بردارندهٔ عذا
از یشان قَلِیلًا زمانی اندك• یعنی قحط را بر یم بدعای پیغمبر تا آخر اعمار ایشان• اما هیچ
فایده ندهد اِنَّكُمْ عَآئِدُونَ ◉ بدرستی که شما بازکردندکانید بکفر• آورده اند
که ابو سفین با جمعی از قریش آمدند• وبخدا ورحم سوکند بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم
دادند• وآنحضرت دعا فرمود بلای قحط مندفع شد• وایشان همچنان بر کفر راسخ
بودند• وبقول بعضی که دخانرا از علامات قیامت کیرند• چون مردمان دعا وزاری
کنند• بعد از چهل روز دخان مرتفع شود• وایشان باز کردند بهمان حالها که
داشته باشند از شرك وفسق يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرٰى یاد کن روزی را که بکیریم
کافرانرا کرفتن بزرك• یعنی روز قیامت• ودر تفسیر دمیاطی آورده که مراد روز بدرست
که حق سبحانه وعید میکند مشرکانرا که در ان روز بکیریم شما را بعقوبتی عظیم از قتل
واسر اِنَّا مُنْتَقِمُونَ ◉ بدرستی که ما انتقام کشنده ایم در ان روز وَلَقَدْ فَتَنَّا و

خمس

بدرستی که

بدرستی که ما امتحان کردیم قَبْلَهُمْ پیش از کفار مکه قَوْمَ فِرْعَوْنَ کروه قبط را از ملازمان
فرعون وَجَآءَهُمْ وآمد بدیشان رَسُولٌ كَرِیمٌ ◉ پیغمبری بزرکوار در حسب ونسب
یعنی موسی بن عمران علی نبینا وعلیه السلام اَنْ اَدُّوا اِلَیَّ بآنکه ادا کنید یعنی دست باز
دارید وبفرستید با من عِبَادَ اللّٰهِ بندکان خدای یعنی بنی اسرائیل را اِنِّی لَكُمْ بدرستی
که من مر شما را رَسُولٌ اَمِینٌ ◉ فرستادهٔ ام امین بر وحی ومتهم نیستم در نیکخواهی
خلق وَاَنْ لَا تَعْلُوا ودیکر آمده ام بآنکه سرکشی نکنید وکبر نیارید عَلَى اللّٰهِ
واهانت وحی او ننمایید اِنِّی آتِیكُمْ بِسُلْطَانٍ بدرستی که من آرنده ام بشما حجتی مُبِینٍ
بر صدق مدعای خود فرعونیان بعد از استماع این سخن قصد آزار موسی علی نبینا وعلیه
السلام کردند• فرمود که وَاِنِّی عُذْتُ وبدرستی که من پناه بردم بِرَبِّی وَرَبِّكُمْ
بآفریدکار خود• وآفریدکار شما اَنْ تَرْجُمُونِ ◉ از آنکه مرا سنکسار کنید یا بکشید
یا دشنام دهید وروی آنکه دارمنست وَاِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِی واکر باور نمیدارید مرا و
نمیکروید بمن فَاعْتَزِلُونِ پس کرانه کنید از من ومیازارید مرا ع مرا بخیر تو امید نیست
بدم مرسان• ایشان سخن آنحضرت قبول ناکرده آغاز جفا کردند بدست وزبان فَدَعَا
رَبَّهُ پس بخواند موسی پروردکار خود را اَنَّ هٰٓؤُلَآءِ بآنکه این کروه قبط قَوْمٌ مُجْرِمُونَ
کروهی اند مصر بر کفر وکبر• یعنی ایشانرا هلاك کن که مشرکانند• حق تعالی دعاء
اجابت کرد وکفت فَاَسْرِ بِعِبَادِی لَیْلًا پس ببر بشب بندکان مرا از مصر اِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ
بدرستی که شما از پی درآمده شدکانید• یعنی چون شما بروید• فرعون وقوم او خبر شوند
از پی شما درآیند• وبلب دریا رسیده باشید• تو عصا بر دریا زنی بشکافد• ودرو
راهها پدید آید• با بنی اسرائیل بکذر وَاتْرُكِ الْبَحْرَ وبکذار دریا را رَهْوًا ساکن
بر همان وجه که راهها در وظاهر بود• یعنی دیکر باره عصا بر وی مزن• تا بحال خود

ربع عشر

خمس ربع

رود. وبکذارش تا قبطیان بدو درآیند ومترس إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان جُنْدٌ

مُغْرَقُونَ ۝ کروهی غرق شدکانند. یعنی همه دران دریا غرقه خواهند شد پس

فرعونیان بتمام غرق شدند كَمْ تَرَكُوا چه بسیار بکذاشتند مِنْ جَنَّاتٍ ۝

بوستانهای پر درخت وَعُيُونٍ وچشمهاء آب روان وَزُرُوعٍ وکشتهاء رسیده

وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ۝ ومنزلهای نیکو آراسته وَنَعْمَةٍ كَانُوا واسباب تنعم وبرخورداری

که بودند فِيهَا دران نعمت فَاكِهِينَ ۝ متنعمان وشادی کنان كَذَلِكَ کار ما با مکذبان

همچنین است وَأَوْرَثْنَاهَا ومیراث دادیم منازل ومواضع ایشان را قَوْمًا آخَرِينَ

بکروهی دیکر از مردمان. یعنی بنی اسرائیل فَمَا بَكَتْ پس نکریست عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ بر ایشان

آسمان وَالْأَرْضُ ونه زمین. یعنی از هلاک ایشان کسی را حساب نبود. در معالم

فرموده که چون مؤمنی بمیرد چهل صباح آسمان وزمین برو بکریند. واز انس

رضی الله عنه منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرموده که هیچ

بنده نباشد الا که مر ورا بر آسمان دو در بود. دری که روزی او از انجا فرو آید. ودری

که عمل او از انجا بالا رود. پس چون بنده وفات کند واین دو در از نزول رزق و

عروج عمل او محروم مانند برو بکریند. عطا رحمه الله میکوید که کریهٔ آسمان

سرخی اطراف اوست. ودر معالم آورده که چون حسین بن علی رضی الله عنهما

شهید شد. آسمان برو بکریست. وکریهٔ او آن بود که اطراف آفاق سرخ شد. ودرین

باب کفته اند نظم این سرخی شفق که برین چرخ بی وفاست. هر شام بر خون شهیدان

کربلاست. کر چرخ خون بباردازین غصه درخورست. ور خاک خون بکرید ازین

ماجرا رواست. وکفته اند کریهٔ آسمان وزمین همچو کریهٔ آدمیان نیست. وبعضی بر انند

که علامتی بر ایشان ظاهر شود که دلیل بود بر حزن واسف. همچون کریه در اغلب

دالت

دالت بر غم واندوه. وبر هر تقدیر چون فرعونیان را عملی که بآسمان رود نبوده

وبر روی زمین هم کاری نیکو نکرده اند. آسمان وزمین بر ایشان نکریست وَمَا كَانُوا

ونبودند مُنْظَرِينَ ۝ مهلت دادکان از وقتی بوقتی دیکر وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ و

هرآینه برهانیدیم بنی اسرائیل را مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ از عذابی خوار کننده که بندکی

فرعون بود. وقتل ابنا. وتعب در عمل. عذابی واقع مِنْ فِرْعَوْنَ از فرعون إِنَّهُ

كَانَ عَالِيًا بدرستی که بود او سرکشنده خود را بلند ساخته مِنَ الْمُسْرِفِينَ ۝ از

کافران که متجاوزند از حد ودایمان وَلَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ وبدرستی که برکزیدیم

موسی ومؤمنان بنی اسرائیل را عَلَى عِلْمٍ بر دانشی یعنی دانستیم که ایشان سزاوارند

بآنکه برکزینیم ایشان را عَلَى الْعَالَمِينَ ۝ بر عالمیان زمان ایشان وَآتَيْنَاهُمْ

ودادیم مر ایشان را مِنَ الْآيَاتِ از نشانهاء قدرت مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُبِينٌ ۝ آنچه

درو نعمتی آشکارا بود. چون شکافتن دریا. وانزال من وسلوی إِنَّ هَؤُلَاءِ بدرستی

که این کروه. یعنی کفار قریش لَيَقُولُونَ میکویند إِنْ هِيَ نیست عاقبة کار و خاتمه

حال إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَى مکر مرک نخستین در دنیی وبعد از و حیوتی نیست وَمَا نَحْنُ

ونیستیم ما بِمُنْشَرِينَ زنده شدکان وبرانگیختکان بعد از ان مرک فَأْتُوا بِآبَائِنَا

پس بیارید پدران ما را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝ اکر هستید راست کویان. یعنی در

بعث بعد الموت. این سخن از ایشان جهل بود. زیرا که نه هرچه جایز بود وقوع آن در

وقتی خاص لازم بود وجود وظهور آن بهر وقت که دیکری خواهد. پس چون

وعدهٔ بعث در آخرتست. اکر در دنیا واقع نشود کسی را برو تحکم نرسد أَهُمْ خَيْرٌ

آیا قوم قریش بهترند در قوت وشدت ومال وشوکت أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ یا قوم تبع

حمیری. که لشکری بودند با عدت وابهت ودر غایت کثرت وَالَّذِينَ وآنان نیز که

ع ١٢ عشر

خمس

بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از قوم تبع مانند عاد و ثمود • و جز آن چون نگرویدند
اَهْلَكْنَاهُمْ هلاك کردیم ایشان را اِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که بودند ایشان مُجْرِمِينَ
گروهی کافران • و منکران بعث و حشر • و از فحاوی اخبار و آثار چنان مفهوم میرود
که ملکی بود از حمیر کنیة او ابو کرب • و نام او اسعد بن ملکاکرب • یا حشم و تبع او
از شرق تا غرب عالم بگشت • و حیره را بنا کرد • و سمرقند نیز بقول اشهر او ساخت • و
روایتی از ابن عباس رضی الله عنه هست که او پیغمبر بوده • و در حدیث آمده است
که نمیدانم که تبع پیغمبر بوده • یا غیر پیغمبر • و از عایشه رضی الله عنها منقول است
که اسلام آورده است • و لهذا حق سبحانه قوم او را مذمت فرموده او را • و در معالم
التنزیل آورده که وقتی در مدینه پسر او را بکشتند • و او بقصد اهالی آنجا لشکر کرد
گرد • و حبری از بنی قریظه که کعب و اسد نام داشتند این خبر شنیده نزدیک وی
رفتند • و گفتند جرأت مکن که مهاجر پیغمبر آخر زمان است • و تعریف آنحضرت
صلی الله علیه و سلم کردند • و او از سر قتل و غارت اهل مدینه در گذشت • و آتش
پرست بود بر دست آن دو حبر مسلمان گشت • و با جمعی از اهل کتاب متوجه
یمن شد • نفری از هذیل بسر راه وی آمده • گفتند دلالت کنیم ترا بخانه که در و
گنجیست از نقره و مروارید و زبرجد • گفت کجاست گفتند در مکه • و غرض ایشان
آن بود که او قصد خانهٔ کعبه کند و هلاك شود • تبع قصهٔ گنج و خانه با احبار
در میان آورد • گفتند ای ملك زینهار که آن شریفترین بقعه ایست بر روی
زمین • و هیچ کس قصد آن خانه نکند مگر که هلاك شود • ترا آنجا باید رفت و تعظیم
بجای آورد • و قربان فرمود • تبع رفت و خانه را جامه پوشانید • و شش هزار شتر
قربان کرد • و از آنجا به یمن توجه فرمود • قوم او از حمیر آغاز مخالفت کردند که

که دشنام میدهد تبع را
صح

توازدین ما برگشتهٔ ما با تو نمیسازیم • تبع دلایل خدای پرستی برایشان خواند
و ایشان در عناد افزوده گفتند ما با آتش امتحان میکنیم • و آتشی بود در دامن کوهی
از کوههای یمن که چون دو کس را بر یکدیگر دعوی بودی بدان آتش در آمدندی • مبطل
بسوختی و محق را هیچ آفتی نرسیدی • القصه احبار با مصاحف خود بآتش درون
رفتند • و بسلامت بیرون آمدند • و کشیشان ایشان در آمده تمامی بسوختند •
و نزد ارباب سیر شکر الله مساعیهم به ثبوت پیوسته که تبع نامهٔ نوشت
بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم • و بشامول یهودی سپرد • که اگر حضرت را
دریابد بدو رساند • و الا باولاد خود سپرده وصیت نماید بعرض رسانند • و
فرزند بیست و یکم از نسل شامول ابو ایوب انصاری رضی الله عنه • و او
نامه را بموقف عرض رسانید • و حضرت رسول صلوات الله و سلامه علیه
سه نوبت فرمود که • مرحبا بالاخ الصالح • و از رقاشی رحمه الله نقل است که
ابوکرب سعد حمیری از تبابعه ایمان آورد به پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم • قبل
از مبعث آنحضرت بهفتصد سال • و در درج الدرر آورده که بمدت هزار و
پنجاه و سه سال پیش از هجرت • که هزار و چهل سال پیش از بعثت بوده باشد وَمَا
خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضَ و نیافریدیم آسمان و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه
میان ایشان است لَاعِبِينَ بازی کنان • یعنی بحکمت آفریده ایم نه بازی
بلکه مخلوقات را بحکمت کامله بظهور آورده ایم • و از حکمت نسزد که آدمیان را
معطل و مهمل گذاریم بی ثواب و عقاب مَا خَلَقْنَاهُمَا نیافریده ایم اهل ارض و سما را
اِلَّا بِالْحَقِّ مگر برای حق که آن مثوبتست بر طاعت • و عقوبت بر معصیت وَلَكِنَّ
اَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر مشرکان بسبب غفلت و عدم فکرت لَا يَعْلَمُونَ

نمیدانند که فعل حکیم بحق بود انّ یوم الفصل بدرستی که روز جدا شدن
حق از باطل یا جدائی میان مؤمن وکافر ومطیع وعاصی میقاتهم اجمعین
هنگام جمع شدن همه آدمیانست یوم لا یغنی روزی که دفع نکند مولی دوستی و
خویشاوندی عن مولی از دوست وخویش خود شیئا چیزی را از عذاب یا سود
نرساند کسی کسی را بهیچ چیز ولا هم ینصرون ○ و نباشند دوستان که یاری کرده
شوند از دوستان دیگر الا من رحم الله ولیکن کسی که خدای برو بخشوده باشد یعنی
مؤمنان ایشان یاری کنند مر یکدیگر را بشفاعت انه هو العزیز بدرستی که خدای
غالبست کسی را که او عذاب کند کس یاری نتواند کرد الرحیم ○ مهربانست بر هر که
رحمت کند اورا رتبهٔ شفاعت دهد ان شجرة الزقوم بدرستی که درخت زقوم یعنی
میوهٔ آن طعام الاثیم خوردنی گنه کارست یعنی ابوجهل واین زقوم چون بخورند
کالمهل مانند مس وروی گداخته تغلی فی البطون بجوشد در شکمها جوشیدنی
کغلی الحمیم ○ مثل جوشیدن آب گرم یعنی پاره پاره کند رودهای ایشانرا و
بگدازاند امعا واحشا را پس حق سبحانه زبانیه را گوید خذوه بگیرید این گنه کار را
فاعتلوه پس بکشیدش بعنف وقهر الی سواء الجحیم بمیانه دوزخ ثم صبوا آنگاه
بریزید فوق رأسه بر زبر سراو من عذاب الحمیم از عذاب آب گرم تا تمام بیرون
بدن او بدین آب معذب شود چنانچه درون او از زقوم معذبست وبگوئید
مر ورا که ذق بچش وبکش این عذاب را انک انت العزیز بدرستی که تو ارجمندی
نزدیک قوم خود الکریم ○ بزرگوار بر عم خود ابوجهل میگفته که من اعز و
اکرم اهل وادی ام ودر بطحا از من عزیزتر وبزرگتر نیست در ان روز حق سبحانه
فرماید اورا بگوئید عذاب بکش که تو دعوی میکردی که عزیز وکریمی انّ هذا

عشر

خمس

این عذاب

این عذاب ما کنتم به آنست که بودید شما که بآن تمترون ○ شك می آوردید
تا اکنون معاینه دیدید ان المتقین بدرستی که پرهیزکاران فی مقام امین در
جایگاه ایمن باشند یعنی مقامی که در وآفات ومخافات نبود فی جنات در
بوستانها وعیون وسرچشمها یلبسون می پوشند من سندس واستبرق
از حریرهاء نازك وسطبر متقابلین ○ در حالتی که متقابل باشند در مجالس
یکدیگر تا بهم مستانس باشند ودر تفسیر سورآبادی آورده که این مقابله روز
مهمانی باشد در دار الجلال که حق سبحانه همه مؤمنانرا بر سر یك خوان بنشاند
وهمه رویهای یکدیگر را می بینند کذلك همچنین برین حال باشند بی تغییر وتبدیل
وزوجناهم وقرین میسازیم متقیانرا بحور بزنان سفید روی عین گشاده
چشم واختلافیست در آنکه ایشان زنان دنیا باشند یا حورا وعیناء بهشت
یدعون فیها میخواهند در بهشت بکل فاکهة هر میوه که آرزو میکنند آمنین
در حالتی که ایمن اند از ضرر یا از انقطاع آن لا یذوقون نچشند فیها الموت مرگ را
الا الموتة الاولی بعد از مرگ پیشین که در دنیا چشیدند وچون معهود
نزدیك مردمان آنست که هر زندگیرا مرگی در پی باشد حق سبحانه خبر داد که
حیات بهشت را مرگ نیست ووقیهم ونگاه میدارد حق سبحانه بهشتیانرا
دفع میکند عذاب الجحیم ○ عذاب دوزخ فضلا من ربك از روی فضل وکرمی که
واقعست از آفریدگار تو ذلك آن صرف عذاب وحیاة ابدی در بهشت هو الفوز
العظیم آنست رستگاری بزرگ فانما یسرناه پس جزین نیست که ما آسان
گردانیدیم قرآنرا که فرو فرستادیم بلسانك بلغت تو لعلهم یتذکرون
شاید که قوم تو فهم کنند وبدان پند گیرند وایشان خود متذکر نشدند فارتقب

عشر

خمس

در آخرت ٤

پس چشم دار چیزی را که بدیشان فرود آید إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ بدرستی که ایشان نیز منتظرند تا چه چیز بتو نازل شود. اما از آن تو نصرت الهی خواهد بود و از آن ایشان عذاب نامتناهی دوستان را هر دم فتحی تازه. و خصمان را هر زمان رنجی بی اندازه بیت تا بجان را وعدهٔ حسن المآب. منکران را هیبت ذوقوا العذاب

سُورَةُ الجَاثِيَةِ سِتٌّ وَثَلٰثُونَ آيَةً بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

حم حروف مقطعه مختصرات اسماء الهی اند. چنانچه حا اشارت است به حی و حفیظ. و میم کنایة از ملک. و مجید. و در لطایف آورده که حا حکمت از لیست. و میم ملکت ابدی. بدین هر دو قسم یاد میکند که تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فرود آمدن قرآن مِنَ اللّٰهِ الْعَزِيزِ از نزدیک خدایست بر همه غالب الْحَكِيمِ دانا در تیسیر مطالب. و تقدیر مواهب إِنَّ فِي السَّمٰوَاتِ بدرستی که در آسمانها از نجوم ستاره و ثابته وَالْأَرْضِ و در زمینها از جبال و اشجار و حیوانات لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ نشانهاست مر گرویدگان را بر وحدت و قدرت صانع وَفِي خَلْقِكُمْ و در آفریدن شما از نطفه. و تغییر آن از حالی بحالی وَمَا يَبُثُّ و در آنچه پراکنده میسازد در زمین مِنْ دَابَّةٍ از جنبندگان. با اختلاف صور و اشکال ایشان آيَاتٌ علامتهاست برای استدلال بر حکمت حضرت ذی الجلال لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ مر گروهی را که بی گمان شوند. یعنی استدلال کنند بدان آیتها. و بواسطهٔ استدلال متیقن کردند وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و در اختلاف شب و روز بالوان و مقادیر وَمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ و در آنچه فرو فرستاد خدای مِنَ السَّمَاءِ از آسمان. یا ابر مِنْ رِزْقٍ از روزی یعنی باران که سبب روزی است فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ پس زنده کرد بآن مطر زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا پس از خشکی و پژمردگی آن

وتصریف

وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ و در گردانیدن بادها. باختلاف جهات و تفاوت احوال آيَاتٌ هر اینه دلالتهاست روشن و هویدا بر کمال قدرت الهی لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را که تعقل کنند تِلْكَ این دلیلها آيَاتُ اللّٰهِ دلایل قدرت خداست یا این آیتها آیات قرآنست نَتْلُوهَا عَلَيْكَ میخوانیم بر تو بِالْحَقِّ براستی و درستی فَبِأَيِّ حَدِيثٍ پس بکدام سخن بَعْدَ اللّٰهِ بعد از حدیث خدای که قرآنست وَآيَاتِهِ و دلایل قدرت او يُؤْمِنُونَ ایمان می آرید. و حفص به یا میخوانند یعنی بکدام سخن میگروند اگر بدین سخن نگروند وَيْلٌ سختی عذاب لِكُلِّ أَفَّاكٍ مر هر دروغ گویی راست أَثِيمٍ بسیار گناه. یعنی نضر بن حارث که او يَسْمَعُ میشنود آيَاتِ اللّٰهِ آیتهای خدای را که تُتْلَىٰ عَلَيْهِ خوانده میشود برو ثُمَّ يُصِرُّ پس اصرار میکند. یعنی اقامت مینماید بر کفر خود مُسْتَكْبِرًا در حالتی که گردنکش است از ایمان بدان كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا گوییا نشنیده است آنرا. یعنی چون قبول نکرده و بدان منتفع نشده. گوییا استماع ننموده فَبَشِّرْهُ پس خبر ده او را بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذابی درد ناک در دوزخ. بشارت بطریق تهکم است وَإِذَا عَلِمَ و چون بشنود مِنْ آيَاتِنَا از آیتهای کتاب ما شَيْئًا چیزی یعنی چون بدو رسد سخنی و داند که از قرآنست اتَّخَذَهَا هُزُوًا فرا گیرد آنرا مهزوٌّ به. یعنی با آن افسوس کند. و بصورتی باز نماید که از حق و صواب دور باشد أُولٰئِكَ آن گروه مستهزیان لَهُمْ مر ایشان راست عَذَابٌ مُهِينٌ عذابی خوار کننده مِنْ وَرَائِهِمْ از پیش روی ایشان جَهَنَّمُ دوزخست بدان متوجه اند. یا از پس ایشان. یعنی بعد از مرگ مآل ایشان بدوزخ خواهد بود وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ و دفع نکند از ایشان مَا كَسَبُوا آنچه کسب کردند از اموال و اولاد شَيْئًا چیزی را از عذاب خدای وَلَا مَا اتَّخَذُوا و نه دفع کنند از ایشان عذاب را

آنجه فرا کرفتند من دون الله بجز خدای اولیاء دوستان و معبودان ولهم و مر ایشانرا
عذاب عظیم ○ عذابی بزرک که شدت آن از حد متجاوز باشد هذا این قرآن هدی
راه نماینده است والذین کفروا و آنانکه نکرویدند بآیات ربهم بآیتهای پروردکار
ایشان که قرآنست . یا بدلایل قدرت و حکمت او لهم عذاب مر ایشانراست عذاب
من رجز الیم ○ از سختترین عذابی الم رساننده الله خدای بحق الذی سخر آنست که
رام کرد لکم البحر مر شما را دریا . یعنی سطح او را هموار کردانید تا چیزهای
مانند جوبها بر بالای او بایستد . و کفته اند تسخیر او آنست که منع نمیکند از غوص
در رو و سیر بر و لتجری الفلك تا میرود کشتیها فیه در روی بامره بفرمان خدای و
لتبتغوا و تا طلب میکنید من فضله از فضل خدای انواع فایدها چون تجارت
و غواصی و صید ماهی ولعلکم تشکرون ○ و تا شاید شکر کویید خدایرا برین
نعمتها وسخر لکم و بفرمان کرد برای شما . یعنی بیافرید برای منفعت شما ما فی السموات
آنجه در آسمانهاست از شمس و قمر و نجوم و مطر وما فی الارض و آنجه در زمینست
از کوه و دریا و شجر و ثمر جمیعا همه اینها منه از وست نه از غیر او ان فی ذلك
در تسخیر این اشیا لآیات هر آینه نشانهاست بر قدرت الهی و علم و حکمت پادشاهی
لقوم یتفکرون ○ برای کروهی که تفکر کنند در غرایب صنع و عجایب
خلق او که بر صحایف مبدعات ظاهرست . و از صفایح مکونات باهر بیت
در جمله جهان ز مغز تا پوست . هر ذره کواه قدرت اوست . آورده اند که غفاری
در شهر مکه فاروق را رضی الله عنه دشنام داد . و از آنجا که سطوت عمری بود خواست
که او را بکیرد . و انتقام کشد آیة آمد که قل بکوای محمد للذین آمنوا مکو آنکسانرا که
کرویده اند که در کذرانید و عفو کنید یغفروا تا عفو فرمایند للذین لا یرجون

مرانانرا

مر آنانرا که نمیترسند ایام الله از روزهاء هلاك و عذاب . عرب از وقایع
با یاه تعبیر کنند . جنانجه یوم بعاث . و یوم اعماس پس معنی آیة آنست که در کذرانند
از قومی که تامل نمیکنند در روزهاء هلاك کافران . و نمیترسند از آن لیجزی
تا پاداش دهد خدای قوما کروهی را بما کانوا یکسبون ○ بآنجه هستند که کسب
میکنند از اساءة و مغفرت . در کشاف از سعید بن مسیب رحمه الله نقل میکند . که
در پیش فاروق رضی الله عنه نشسته بودیم . قاری این آیة بخواند که عمر رضی الله عنه
فرمود . که لیجزی عمر بما صنع . و کویند سبب نزول این آیة قصه جهجاه غفاری . و
سنان جهنی است . و شمهٔ از آن در سورهٔ منافقون مذکور خواهد شد . و بر این تقدیر
آیة را مدنی باید کفت . جه سوره باتفاق مکیست . و در تفسیر امام ثعلبی رحمه الله
مذکورست که بعد از نزول آیة . من ذا الذی یقرض الله . فنحاص یهودی بر سبیل طنز
میکفت که مکر خدای محتاج شده که قرض میطلبد . این خبر بفاروق رضی
الله عنه رسیده برجست . و شمشیر کشیده روی بجست و جوی او نهاد . تا هر جا بیند
بقتلش رساند . جبرئیل علیه السلام این آیت بیاورد . و رسول خدای صلی الله علیه
وسلم بطلب عمر فرستاد . و جون حاضر شد کفت ای عمر شمشیر بنه که حق سبحانه
بعفو فرمود . و آیة بروی خواند امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه کفت یا رسول الله
بدان خدای که ترا بحق بخلق فرستاد . که دیکر اثر غضب در روی من نه بینند . و در
مقابله کنار . جز صفت عفو از من مشاهده نکنند نظم جو بدبینی ز خلق و در کذاری
ترا زیبد طریق بردباری . اکر جه دامنت را میدرد خار . توکل باش و دهان پر جنده کل
و کفته اند این حکم . بآیة القتال منسوخست من عمل هر که بکند صالحا کاری
شایسته فلنفسه پس مر نفس اوراست ثواب آن عمل ومن اساء و هر که کار بد کند

فَعَلَيْهَا پس بروست وزر و وبال آن ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ پس بسوی آفریدکار خود
تُرْجَعُونَ ◯ بازکردیده خواهید شد برای یافتن پاداش کردار وکفتار وَلَقَدْ آتَيْنَا
وبتحقیق ما دادیم بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ فرزندان یعقوب را توریة وَالْحُكْمَ و
حکم کردن در دین وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری یعنی بعضی را پیغمبر ساختیم از ایشان
ودر هیچ قبیله این مقدار پیغمبر نبوده اند که درمیان بنی اسرائیل از زمان یوسف
تا زمان عیسی علی نبینا وعلیهما السلام وَرَزَقْنَاهُمْ وروزی دادیم ایشانرا مِنَ الطَّيِّبَاتِ
از چیزهاء پاکیزه حلال وکفته اند مراد منّ وسلوی است وَفَضَّلْنَاهُمْ وتفضیل
دادیم ایشانرا عَلَى الْعَالَمِينَ ◯ بر عالمیان زمان ایشان وَآتَيْنَاهُمْ وعطا کردیم
ایشانرا بَيِّنَاتٍ دلیلهاء روشن مِنَ الْأَمْرِ از کار دین وملت یا معجزهاء پیدا یا
آیتهاء هویدا در کار پیغمبر صلی الله علیه وسلم تا او را بحق بشناختند وامر او
بر ایشان محقق شد فَمَا اخْتَلَفُوا پس اختلاف نکردند درکار او إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا
جَاءَهُمُ الْعِلْمُ پس از آنکه آمد بدیشان دانش بحقیقة حال یعنی بتحقیق دانستند
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آن پیغمبر است که در توریة مذکور شد
وامر او را بپوشیدند بَغْيًا بَيْنَهُمْ از روی عداوت وحسدی که درمیان ایشان
هست إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدکار تو يَقْضِي بَيْنَهُمْ حکم کند میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ
روز رستخیز فِيمَا كَانُوا فِيهِ در آنچه بودند که در آن يَخْتَلِفُونَ ◯ اختلاف
کردند یعنی در کلمات مبینه در توریة که مبنی بود از نعت سید کاینات علیه
افضل الصلوات والتسلیمات ثُمَّ جَعَلْنَاكَ پس بعد از بنی اسرائیل ساختیم ترا یعنی
مقرر کردیم سلوک تو عَلَى شَرِيعَةٍ بر راهی روشن مِنَ الْأَمْرِ از کار دین فَاتَّبِعْهَا
پس متابعت کن آن شریعت را و پیشوای خود ساز وبدان عمل نمای وَلَا تَتَّبِعْ

أَهْوَاءَ الَّذِينَ ومتابعت مکن آرزوهاء آنانکه لَا يَعْلَمُونَ ◯ نمیدانند حقیقة
توحید را یعنی رؤساء قریش که ترا میکویند بدین پدران بازکرد إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا
بدرستی که ایشان دفع نکنند عَنْكَ از تو مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خدای چیزی
خواهد بتو وَإِنَّ الظَّالِمِينَ وبتحقیق ستمکاران بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ برخی از ایشان دوستان
برخی دیکرند ودوستی ایشان یکدیکر را بحسب مجانست است وچون ترا با ایشان
جنسیة نیست از پی آرزوی ایشان مرو ومصاحب از جنس خود طلب کن وَاللَّهُ
وخدای وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ ◯ دوست پرهیزکارانست تو هم ایشانرا دوست دار
هَذَا این متابعت شریعت بَصَائِرُ لِلنَّاسِ بینائیهاست مردمانرا یعنی چیزهاء
روشن که بدان به بینند راه حق را وَهُدًى وراه نمونیست از ضلالت وَرَحْمَةٌ
وبخششی از خدای لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ◯ مرکروهی را که بی کمان شوند یعنی از بادیه
کمان کذشته طالب سرمنزل یقین باشند در معالم آورده که نفری از مشرکان مکه
مؤمنانرا کفتند که آنچه شما در باب بعث وحشر میکویید اکر راست باشد و
مارا بعالمی دیکر برند آنجا نیز از شما بمال وجاه افزون خواهیم بود چنانچه درین
عالم هستیم آیه آمد که أَمْ حَسِبَ نه چنین است آیا پنداشته اند الَّذِينَ اجْتَرَحُوا
السَّيِّئَاتِ آنانکه کسب کردند بدیها را چون کفر ومعصیت أَنْ نَجْعَلَهُمْ آنکه
کردانیم ایشانرا در آخرت كَالَّذِينَ آمَنُوا مانند آنها که کرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
وکردند کارهاء شایسته یعنی مشرکان در کرامت چون مؤمنان نخواهند
بود سَوَاءً یکسانست مَحْيَاهُمْ زندکانی آدمیان وَمَمَاتُهُمْ ومرک ایشان در دنیی
وآخرت یعنی هرکه بر ایمان میرد بر ایمان زنده خواهد شد وهرکه
بر کفر بمیرد بر کفر مبعوث خواهد کشت سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ◯ بد حکمیست که

ایشان میکنند. ونتیجهٔ شرک وتوحید را برابر میدارند ع نیست یکسان لای زهر
آمین با آب حیاة وَخَلَقَ اللّٰهُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وبیافرید خدای آسمان وزمین را بِالْحَقِّ
براستی وعدل. ومقتضاء عدالت آنست که میان محسن ومسیء وموحد ومشرک
تفاوت باشد وَلِتُجْزٰى ودیگر برای آنکه پاداش داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر کسی بِمَا كَسَبَتْ
بآنچه کسب کرده باشد از خیر وشر وَهُمْ وایشان یعنی عمل کنندگان
لَا يُظْلَمُونَ ستم دیده نشوند یعنی نقص ثواب اخیار وازدیاد عقاب اشرار
وقوع نیابد بلکه هر کس را فراخور عمل او جزا خواهند داد اَفَرَاَيْتَ آیا چون
می بینی مَنِ اتَّخَذَ آنرا که فرا گرفت اِلٰهَهُ هَوٰيهُ خدای خود را هوای خود یعنی هوای
خود را از پی رود وفرمان برد چنانکه فرمان خدای می باید برد یا آنکه معبود
خود بآرزوی خود گیرد یعنی بت میپرستد چون بتی از آن نیکوتر بیند آنرا بگذارد
واین را بجای وی بردارد وَاَضَلَّهُ اللّٰهُ وچون می بینی آنرا که گمراه ساخت وفرو
گذاشت خدای او را عَلٰى عِلْمٍ بر دانشی که حضرت او راهست بعاقبت آنکس وَ
خَتَمَ عَلٰى سَمْعِهِ ومهر نهاد بر گوش او تا سخن حق نشنود وَقَلْبِهِ وبر دل او تا تعقل
آیات حق نکند وَجَعَلَ عَلٰى بَصَرِهِ ونهاد بر چشم او غِشَاوَةً پوششی تا بنظر اعتبار
ننگرد جواب شرط آنست که چنین کسی را چگونه هدایت باشد فَمَنْ يَهْدِيهِ پس
کیست که راه نماید این کس را مِنْ بَعْدِ اللّٰهِ از پس فروگذاشتن خدای مر او را
اَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پند نمیگیرید یعنی پند گیرید ومتنبه شوید وَقَالُوا و
گفتند منکران بعث مَا هِيَ ونیست زندگانی اِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا مگر زندگانی دنیا
که ما در رویم نَمُوتُ وَنَحْيَا می میریم وزنده میشویم یعنی بعضی از ما می میرند
وبعضی می زایند. واحتمال دارد که قایلان این سخن مذهب تناسخ داشته

باشند

باشند. ونزد ایشان آنست که هر که میمیرد روح او بجسدی دیگر تعلق میگیرد
وهم در دنیا ظهور میکند. تا دیگر بار بمیرد. و دیگر بار باز آید. واز شاکمونی که
بزعم ایشان پیغمبر است نقل کرده اند. که گفت من خود را در هزار وهفتصد قالب
دیده ام. وهم مشرکان گفتند وَمَا يُهْلِكُنَا وهلاک نمیکند ما را اِلَّا الدَّهْرُ مگر
مرور زمان وکهنگی وپیری وَمَا لَهُمْ ونیست کافرانرا بِذٰلِكَ باین که نسبت
مرگ بروزگار میکنند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی. چه مقلب دهور ومصرف آنحضرت
عزت است تعالی شانه. ودهر را در هیچ کار واختیاری نیست نظم
دهر ترا دهر پناهی ترا. حکم ترا زیبد وشاهی ترا. دور زمان کار نسازد بخود.
چرخ فلک سر نفرازد بخود. این همه فرمان ترا بنده اند. در ره امر تو شتابنده اند.
اِنْ هُمْ نیستند ایشان اِلَّا يَظُنُّونَ مگر که گمانی میبرند. وبمجرد تقلید بی تمسک
بدلیلی سخن میگویند وَاِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِمْ وچون خوانده شود بر ایشان اٰيَاتُنَا آیتهای
کتاب ما بَيِّنَاتٍ در حالتی که روشن وواضح الدلالة باشد. در باب بعث ونشر
مثل قل یحییها الذی انشاها اول مرة. وما نند ان الذی احیاها لمحیی الموتی
مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ نباشد برهان ایشان اِلَّا اَنْ قَالُوا ائْتُوا مگر آنکه گویند بیارید
بِاٰبَائِنَا پدران ما را اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ اگر هستید راست گویان. در زنده
کردن خلق بعد از مرگ بروز رستخیز. واین سخن از جهل وعناد میگفتند. چه
احیاء موتی موقتست بوقتی خاص بروجهی که مقتضای حکمتست. پس اگر بوقت
اقتراح وجود نگیرد حمل بر عجز نباید کرد قُلِ اللّٰهُ يُحْيِيْكُمْ بگو که خدا زنده
میگرداند شما را در رحم مادران ثُمَّ يُمِيْتُكُمْ پس میمیراند در دنیا ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ
پس جمع کند در قبور اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ تا روز رستخیز لَا رَيْبَ فِيْهِ هیچ شکی نیست در

خمس

آمدن آن وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ ○ نمیدانند
از قلت افکار و قصور انظار وَلِلَّهِ ومر خدایراست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
پادشاهی آسمانها و زمینها وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و روزی که قایم شود قیامت
يَوْمَئِذٍ دران روز يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ ○ زیان کنند تباه کاران و زیان ایشان
آن بود که بدوزخ بازکردند وَتَرَىٰ و بینی دران روز كُلَّ أُمَّةٍ هر کروهی جَاثِيَةً
بزانو درآمده. کفته اند جثو خاصه کفارست. و اصح آنکه عام دارند جه همه
کس از هیبت آنروز بزانو درافتند كُلُّ أُمَّةٍ هر کروهی تُدْعَىٰ خوانده شوند إِلَىٰ كِتَابِهَا
بنوشتهاء ایشان. یعنی بصحایف اعمال. و ایشانرا کویند الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ امروز جزا داده
خواهید شد مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ○ بآنچه بودید که عمل میکردید هَٰذَا
كِتَابُنَا اینست کتاب ما. یعنی کتابی که کرام الکاتبین را بنوشتن آن امر کرده بودیم
يَنطِقُ سخن کوید. یعنی روشن سازد عَلَيْكُم بر شما عملهاء شما را بِالْحَقِّ براستی بی
زیاده و نقصان إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ بدرستی که ما نسخه کرفتیم مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ○
آنچه بودید که کردید. در معالم آورده که جون ملکین دفتر عمل انسان
بآسمان برند. حق سبحانه ثابت سازد دران نسخه هرجه ثوابی یا عقابی بر آن
مترتب باشد. و لغو و بیهوده را محو کرداند. و کفته اند استنساخ از لوح
محفوظست. که سال بسال نسخه اعمال بنی آدم بملئکه می سپارند فَأَمَّا الَّذِينَ
اما آنانکه آمَنُوا کرویده اند بخدا. و آنچه از نزدیک اویست وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کرده اند عملهاء شایسته فَيُدْخِلُهُمْ پس درآرد ایشانرا رَبُّهُمْ پروردکار ایشان
فِي رَحْمَتِهِ در رحمت خود. که از جمله آن بهشت است ذَٰلِكَ آن ادخال در رحمت
هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ○ آنست رستکاری آشکارا وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا و اما آنانکه

نکرویده اند

نکرویده اند. ایشانرا کویند أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي آیا نبود که آیات من تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ
خوانده میشد بر شما. یعنی پیغمبران فرستادم تا آیتهاء کتب من بر شما میخواندند
فَاسْتَكْبَرْتُمْ پس شما تکبر کردید. و از ایمان بدو ابا نمودید وَكُنتُمْ و بودید
قَوْمًا مُّجْرِمِينَ ○ کروهی شرک آرندکان وَإِذَا قِيلَ و جون کفته میشد نزدیک
شما که ای قوم إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ بدرستی که وعدهٔ خدا بحشر و حساب و ثواب
و عقاب راستست وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا و قیامت هیچ شک نیست دران
قُلْتُم مَّا نَدْرِي میکفتید ما نمیدانیم که مَا السَّاعَةُ جه جیزست قیامت إِن نَّظُنُّ
کمان نمی بریم بقیام ساعت إِلَّا ظَنًّا مکر کمانی از شما. یعنی کمان ما آنست که شما نیز
کمانی دارید بقیامت. و یقینی نیست شما را دران وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ و ما
نیستیم بی کمانان دران. یعنی ما را نیز یقینی نیست در قیام قیامت وَبَدَا و پیدا
شود لَهُمْ مر ایشانرا در آخرت سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا پاداش بدیها که کرده اند در دنیا
وَحَاقَ بِهِم و فرود آید بر ایشان مَّا كَانُوا بِهِ عذاب آنچه بودند که بدان
يَسْتَهْزِئُونَ ○ افسوس میداشتند. از عقوبات قیامت وَقِيلَ الْيَوْمَ و کویند
مر ایشانرا که امروز نَنسَاكُمْ فرو میکذاریم شما را در آتش. بنوعی که فرو میکذارند
و دست باز میدارند جیزی فراموش شده را كَمَا نَسِيتُمْ همچنانچه شما نیز دست باز
داشتید. و بغفلت فرو کذاشتید لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا دیدن این روز شما را
و ساختکی نکردید برای حلول وی وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ و جایکاه شما آتش است وَمَا لَكُم
و نیستند شما را مِّن نَّاصِرِينَ ○ یاران و مددکاران که خلاصی دهند شما را از آتش
ذَٰلِكُم فرود آمدن عذاب بشما بِأَنَّكُمُ اتَّخَذْتُمْ بسبب آنست که شما فرا
کرفتید آيَاتِ اللَّهِ آیتهاء کتاب خدای یا دلایل قدرت او را هُزُوًا مهزوٌّ به. یعنی

افسوس میکردید با آن. وتفکر نمینمودید در ان وَغَرَّتْكُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا و
فریفته بود شما را زندگانی دنیی. وبحیاة فانی مغرور شده از حیاة جاودانی
غافل مانده بودید فَالْيَوْمَ پس امروز لَا يُخْرَجُونَ بیرون آورده نخواهند شد مِنْهَا
از آتش دوزخ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ۝ ونه اند ایشان که طلب خشنودی کنند
از ایشان. یعنی ایشانرا. کویند که عذرخواهی کنید تا از شما خشنود شوند. چه خشنودی
حق از ایشان بغایت دور ست فَلِلّٰهِ الْحَمْدُ پس مر خدایراست همه ثناها وستایشها
رَبِّ السَّمٰوَاتِ آفریدگار آسمانها وَرَبِّ الْاَرْضِ وآفریدگار زمین رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝
پرورنده وتربیت کنندهٔ عالمیان وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ ومر وراست بزرکواری وعظمت
وفرمان کذاری. وآثار آن ظاهرست فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ در آسمان وزمین
وَهُوَ الْعَزِيزُ واوست غالب بر همه خلق الْحَكِيمُ ۝ دانا در همه کار سُورَةُ
الْاَحْقَافِ اَرْبَعٌ وَثَلٰثُونَ آيَةً بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ حٰمٓ امام قشیری
قدس سره فرموده که حا اشارت بحکم الهی است. ومیم کنایة از مجد پادشاهی
قسم یاد میکند بحلم کامل ومجد شامل خود که عذاب نکنم هر کرا بمن ایمان آرد
در لطایف حیصی مذکورست که حا حمایت اهل توحید باشد. ومیم مرضات
حق از ایشان مع المزید. که آن عبارتست از نظر الی وجه الله الحمید تَنْزِيلُ الْكِتَابِ
فرستادن کتاب. بعضی از پی بعضی مِنَ اللّٰهِ الْعَزِيزِ از خداوند قوی غالب الْحَكِيمِ
حکم کننده. یا صواب کار در کردار وکفتار نه از غیر او مَا خَلَقْنَا السَّمٰوَاتِ
وَالْاَرْضَ نیافریدیم آسمانها وزمینها را وَمَا بَيْنَهُمَا وآنچه در میان ایشانست از
انواع مخلوقات. واصناف موجودات اِلَّا بِالْحَقِّ مگر براستی بر وجهی که
حکمت وعدالتست وَاَجَلٍ مُسَمًّى ونیافریدیم اینها را مگر باندازهٔ زمانی نام برده. که

مرایشانرا

هر یک را آخر مدت بقا بود. زمانی که همه بدان منتهی شوند که روز قیامت است
وَالَّذِينَ كَفَرُوا وآنانکه نکرویدند بآخرت هر اینه عَمَّا اُنْذِرُوا از آنچه بیم داده شوند
از احوال بعث واهوال حشر مُعْرِضُونَ ۝ روی کردانندکانند. نه در ان فکر
کنند. ونه وقوع آنرا مسلم دارند قُلْ بکوای محمد مر کافرانرا که شما اَرَاَيْتُمْ خبر دهید
مرا مَا تَدْعُونَ از آنچه میپرستید مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای چون ملایکه واصنام و
جن وانس وجز آن اَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا بنمایید که بمن که چه آفریده اند مِنَ الْاَرْضِ
از زمین واجزاء آن اَمْ لَهُمْ شِرْكٌ یا مر ایشانراست شرکتی فِي السَّمٰوَاتِ در آفریدن
آسمانها. وچون ظاهرست که معبودان شما عاجزند. وایشانرا در زمین وآسمان
تصرفی نیست. پس چرا در پرستش با من شریک میسازید اِئْتُونِي بِكِتَابٍ بیارید بمن
کتابی که بشما آمده باشد مِنْ قَبْلِ هٰذَا پیش از آمدن قرآن. که در ان فرموده باشند
شما را بشرک اَوْ اَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ یا بیارید بقیهٔ از دانش پیشینیان. یا روایتی از انبیاء کذشته
که دلالت بر استحقاق عبادت ایشان اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝ اگر هستید راست کویان
در دعوی خود. وچون مشرکان درین حجت فروماندند. حق سبحانه در باب کمراهی
ایشان فرمود وَمَنْ اَضَلُّ وکیست کمراه تر مِمَّنْ يَدْعُوا از کسی که بخواند وپرستد
مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ آنرا که اجابة نکند دعای او اِلٰى يَوْمِ
الْقِيٰمَةِ تا روز رستخیز. یعنی اگر مشرک معبود باطل خود را در مدت عمر دنیی بخواند
اثر استجابة از وظاهر نخواهد شد وَهُمْ وبتان عَنْ دُعَائِهِمْ از خواندن بت پرستان
مرایشانرا غَافِلُونَ ۝ بیخبرانند. وچون نمیشنوند دعاء ایشانرا. پس چگونه
اجابة کنند. بدبخت کسی که عبادت خداوند شنونده اجابت کننده دست باز دارد
وروی توجه بجمادی نابینا وناشنوا آرد بیت بجبهه کسی که چشمهٔ آب حیات

بگذارد و رو نهد بسوی ظلمات وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ و چون حشر کرده شوند آدمیان
كَانُوا باشند معبودان باطل لَهُمْ مر عابدان خود را أَعْدَاءً دشمنان بر خلاف
آنچه گمان میبرند بدیشان از شفاعت و مددکاری • وَكَانُوا و باشند معبودان
بِعِبَادَتِهِمْ پرستش عابدان مر ایشان را كَافِرِينَ ○ ناگرویدگان • یا عابدان
باشند پرستش معبودان را منکر • یعنی بتان گویند اینان ما را نپرستیدند • کما
قال • ویوم القیمة یکفرون بشرککم • یا بت پرستان گویند ما بتان را پرستش
نکردیم • کما قال والله ربنا ما کنا مشرکین وَإِذَا تُتْلَى و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ
بر کافران آيَاتُنَا آیتها، کتاب ما بَيِّنَاتٍ در حالتی که ظاهر باشند • دلایل اعجاز
آن قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند آنانکه نگرویده اند لِلْحَقِّ مر سخن حق را لَمَّا جَاءَهُمْ
آنهنگام که آمد بدیشان هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ ○ اینست جادویی آشکارا أَمْ يَقُولُونَ
بلکه بهمین بسنده نمیکنند که آن را سحر خوانند • میگویند افْتَرَاهُ بر بسته است
محمد قرآن را بر خدای • و از خود گفته قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ بگو اگر بر بافته باشم بفرض
محال • آن معصیتی بغایت بزرگ بود • و هر آینه بران عقوبتی عظیم متفرع شود
فَلَا تَمْلِكُونَ پس شما و غیر شما مالک نتوانید بود لِي برای من مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از خدای
چیزی را یعنی قادر نباشید بر دفع چیزی از عذاب • اگر خدای بمن خواسته
باشد • پس من چگونه جرأت کنم و باستظهار کدام مددکار این کار رم هُوَ أَعْلَمُ
خدای داناتر است بِمَا تُفِيضُونَ بآنچه شما خوض میکنید فِيهِ دران • یعنی طعن
میزنید بر قرآن و سحر و مفتری میگویید كَفَى بِهِ شَهِيدًا بسنده است خدای
گواه بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من و شما • برای من گواهی دهد براستی کلام • و بتبلیغ آن
و بر شما بتکذیب و عناد و انکار و افساد • وَهُوَ الْغَفُورُ و او آمرزنده است کسی را که از

از شرك

شرك توبه كند الرَّحِيمُ ○ مهربان بر کسی که در ایمان راسخ باشد قُلْ مَا كُنْتُ بگو
ای محمد که من نیستم بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ نو در آمده از پیغمبری نیستم بشما مبعوث شده •
پیش از من نیز پیغمبران بوده اند پس نبوت مرا چرا منکرید وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ و
نمیدانم که چه خواهند کرد بِي بمن • از محنت و راحت • یا اقامت و هجرت
یا مقاتله با قوم وَلَا بِكُمْ و نمیدانم که بشما چه کنند • از خسف • و قذف • و رجفه
و قتل • و اسر • و جز آن • در معالم آورده که بعد از نزول این آیة مشرکان شادمان
شده گفتند کار ما و محمد نزد خدا یکیست • او عاقبة خود نمیداند چنانچه ما
نمیدانیم • و اگر مبعوث من عند الله بودی بایستی که خدای او را خبر کردی که
با او چه خواهد کرد • آیة آمد که • لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر •
در اسباب نزول مذکورست که حضرت صلی الله علیه وسلم در خواب دید که
هجرت فرموده است بزمینی که در و آب و درخت و نخلستان بوده • صحابه بعد
از استماع این رؤیا خوشدل گشتند • و چون تعبیر دیر تر واقع میشد و آزار
مشرکان مر ایشان را از حد تجاوز کرده بود • اصحاب بهجرت استعجال مینمودند • این
آیة نازل شد که بگو نمیدانم که مرا و شما را بهجرت خواهند فرمود یا نی إِنْ أَتَّبِعُ
پیروی نمیکنم إِلَّا مَا يُوحَى مگر آنچیز را که وحی کرده میشود إِلَيَّ بسوی من و
از آن در نمی توانم گذشت وَمَا أَنَا و نیستم من إِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده از عذاب خدای
مُبِينٌ ○ آشکارا بیم کردن من • و من از عواقب امور و خواتیم احوال بی وحی
الهی خبر نتوانم داد و نعم من قال نظم ای تکلی فضولی و بو العجبی از من چه نشان عاقبة
میطلبی سرگشته بود خواه ولی خواه نبی • در وادی ما یفعل بی قُلْ بگو ای محمد أَرَأَيْتُمْ
خبر دهید مرا که إِنْ كَانَ اگر باشد قرآن مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدای وَكَفَرْتُمْ بِهِ

ما ادری

وشما كافر شده ايد بآن **وَشَهِدَ** وكواهى داده است **شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ** كواهى
از بنى اسرائيل يعنى از احبار ايشان . جون عبد الله سلام . وكفته اند يا مين بن
يامين رضى الله عنهما **عَلَى مِثْلِهِ** بر قرآن كه از نزديك خداست **فَآمَنَ** پس ايمان آورده
بآن . از مسروق رحمه الله منقولست كه اين شاهد نه ابن سلامست ونه غير او
از علماء بنى اسرائيل . زيرا كه اسلام ابن سلام در مدينه بوده . وآل حم در مكه فرود
آمده . بلك آية در محاجه ايست كه ميان رسول صلى الله عليه وسلم . وقريش واقع
بوده . وشاهد موسى كليمست على نبينا وعليه السلام . ومثل قرآن تورية . ومعنى
آية اينكه اكر قرآن از نزد خداى بود . وشما بدان نكرويديد . وموسى عليه السلام
كواهى داده بر تورية كه او نيز از نزديك خداست . وبقرآن ايمان آورده .
وَاسْتَكْبَرْتُمْ وشما سركشى كرده ايد . وبدان نكرويده . نه كه شما ستمكار از نباشيد
بر خود . درين كار **إِنَّ اللَّهَ** بدرستى كه خداى **لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ** ◉ راه ننمايد
كروه ستمكارانرا . ودر باديه خذلان فرو ميكذارد . آورده اند كه جون قبايل
جهينه ومزينه واسلم . وغفار ايمان آوردند بنو عامر . وغطفان واسد واشجع
آغاز طعن كردند بريشان . وآية آمد **وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا** وكفتند آنانكه كافر
بودند از بنو عامر . وامثال ايشان **لِلَّذِينَ آمَنُوا** براى آنانكه ايمان آوردند از جهينه
واصحاب ايشان **لَوْ كَانَ خَيْرًا** اكر ايمان خيرى بودى وراستى ودرستى داشتى **مَا**
سَبَقُونَا پيشى نكرفتندى بر ما ومسارعت نكردندى **إِلَيْهِ** بسوى او ارذال قبايل
بلكه ما در آن سابق بوديمى جه رتبهٔ ما از ايشان برتر است . وبزركى وشهرت
ما بيشتر . يا يهود بعد از اسلام ابن سلام واصحاب او رضى الله عنهم كفتند
اكر آنجه محمد آورده . خوب بودى ديكران نتوانستندى بر ما پيشى كرفت . جه دانش

ع ١٠ عشر

مابيش

ما بيش از ايشانست **وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا** وجون راه نيافتند كفار . يا يهود **بِهِ** بقرآن
يا بآنجه پيغمبر صلى الله عليه وسلم آورده **فَسَيَقُولُونَ** پس ميكويند **هَذَا إِفْكٌ**
قَدِيمٌ ◉ اين دروغى كهنه است . يعنى پيشينيان نيز مثل اين ميكفته اند **وَمِنْ**
قَبْلِهِ وحال آنكه پيش از قرآن **كِتَابُ مُوسَى** كتاب موسى عليه السلام . يعنى
تورية بود . وكردانيديم ما آنرا **إِمَامًا** پيشواى اهل دين **وَرَحْمَةً** وسبب رحمت
باور دارندكان **وَهَذَا كِتَابٌ** واين قرآن كتابيست **مُصَدِّقٌ** تصديق كننده
مر تورية . يا جميع كتب منزله را **لِسَانًا عَرَبِيًّا** بزبان تازى **لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا** تا بيم
كند آنانرا كه ستم كردند بر نفس خود . بكفر ومعصيت **وَبُشْرَى** وقرآن مژده
دهنده است **لِلْمُحْسِنِينَ** ◉ مر نيكوكارانرا برضوان الهى **إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا** بدرستى
آنانكه كفتند **رَبُّنَا اللَّهُ** آفريدكار ما خداست **ثُمَّ اسْتَقَامُوا** پس بايستادند بران
وعدول نكردند از ان . يعنى جمع فرمودند ميان توحيد كه خلاصهٔ علم است
واستقامت كه منتهى عمل است . در بحر الحقايق فرموده كه استقامت ورزيدند
بجوارح بر تعهد اركان شريعت . وبنفوس بر تأدب بآداب طريقت . و
بقلوب بر تصفيه از تعلقات . وبارواح بر تحليه از انوار صفات . وبسر
بمحض توحيد . وبخفى بر فنا از غير حق . وبقا بحق . وكمال استقامت اينست
وبايد دانست كه نجى همراهى استقامت . ووصول بسر منزل كمال فكريست پس باطل
وخياليست بغاية محال ع كرامت نيابى مكر ز استقامت **فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ**
پس هيچ ترس نيست بر مؤمنان مستقيم . از رسيدن مكروهى بديشان در آن
جهان **وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** ◉ ونيستند ايشان كه اندوهكين شوند . از فوت
محبوبى درين جهان **أُولَئِكَ** آن كروه . يعنى اهل ايمان واستقامت **أَصْحَابُ**

الجنة ملازمان بهشتند خالدین فیها جاوید بود کان دران و پاداش
داده شدند جزاء پاداش دادنی بما کانوا یعملون ◯ بانچه بودند که عمل
میکردند ووصینا الانسان وفرمودیم آدمی را بوالدیه احسانا به پدر و مادر
او نیکویی کردن حملته امه برداشته است آدمی را مادر او کرها برنج و سختی
ووضعته کرها و بنهاده • یعنی بزاده است او را بمشقت و محنت وحمله
و مدت حمل او وفصاله و زمان از شیر باز کردن او ثلثون شهرا سی ماه است
اگر کسی خواهد که مدت رضاع کامل باشد • و از ینجا معلوم شد که اقل
مدت حمل شش ماه باشد • چه زمان رضاع • حولین کاملین است حتی اذا بلغ
تا وقتی که برسید آدمی اشده بکمال قوت خود که سی و سه سالگی است • و گفته اند
از هجده تا چهل وبلغ اربعین سنة و برسید بچهل سالگی اکثر مفسران برانند
که این آیت خاص است با میر المومنین ابی بکر رضی الله عنه • که شش ماه در شکم
مادر بود • و دو سال تمام شیر خورد • و هجده ساله بملازمت حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم رسید • و آنحضرت بیست ساله بود • و در سفر و حضر
رفیق و قرین وی بودی • و چون سال مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه
و سلم بچهل رسید • مبعوث گشت • و صدیق رضی الله عنه سی و هشت ساله بود
بوی ایمان آورد • و چون چهل ساله شد قال رب گفت ای پروردگار من اوزعنی
الهام ده مرا و توفیق بخش ان اشکر تا شکر گویم نعمتک التی آن نعمتی را که بکرم عمیم
انعمت علی انعام کرده بر من • که نعمت اسلامست وعلی والدی و نعمتی را که
به پدر و مادر من داده که حیاة است • و قدرت • و نعمت اسلام نیز گفته اند
چه از مهاجر و انصار کسی که پدر و مادرش هر دو بشرف اسلام رسیده باشند

غیر صدیق رضی الله عنه نیست وان اعمل و دیگر الهام ده که عمل کنم صالحا
ترضیه عملی ستوده که تو پسندی آنرا • و از ان خشنود باشی • حق سبحانه این
دعای وی را مستجاب گردانید • و توفیق دادتا نه بنده را که برای دین عذاب
میکردند بخرید • و آزاد کرد • و از جمله بلال حبشی است رضی الله عنه واصلح لی
و دیگر دعا کرد برای اولاد خود • برین وجه که و بصلاح آر برای من یعنی صلاح را
جاری گردان فی ذریتی در فرزندان من این دعا نیز بشرف استجابة رسیده •
دخترش عایشه رضی الله عنها • بشرف فراش حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
مشرف شد • و پسرش عبد الرحمن مسلمان گشت • و پسر او ابو عتیق نیز بدولت
خدمت پیغمبر علیه السلام سرافراز گشت • در وسیط آورده که از صحابه چهار
مسلمان که جد و پدر و نبیره و پسر نبیره باشند پیغمبر را صلی الله علیه
و سلم ندیده بودند • مگر ابو قحافه • و ابو بکر و عبد الرحمن و ابو عتیق • رضی الله
عنهم • و بسی قبایل بزرگ از اولاد صدیق رضی الله عنه در عالم هستند • اغلب
ایشان بشرف علم و صلاح آراسته انی بدرستی که من تبت الیک باز گشتم
بحضرت تو از هر چه رضای تو در ان نیست وانی من المسلمین و من از گردن
نهادگانم مر فرمان ترا اولئك آن گروه که با مادر و پدر نیکویی کرده اند
و شکر نعمت بجای آورده یتقبل قبول کرده شود عنهم از یشان احسن ما عملوا
نیکوترین آنچه کرده اند • قولی آنست که احسن بمعنی حسن باشد • یعنی همه
عملهاء نیک ایشان رقم قبول یابد ویتجاوز و در گذرانیده شود عن سیئاتهم
از گناهان ایشان • حفص در هر دو فعل بنون مفتوحه میخواند • و بنصب احسن
یعنی ما قبول کنیم طاعات ایشان • و در گذرانیم سیآت ایشان • و معدود

الصلوة وم

خمس

باشند فی اصحاب الجنة درمیان اهل بهشت وعد الصدق وعده داد خدای
وعدهٔ راست درقبول نیکی وتجاوز ازبدی الذی کانوا آن وعدهٔ که بودند درد نیا
یوعدون وعده داده شده بآن. وآن وعده درین آیة است که. وعد الله الذین
آمنوا وعملوا الصالحات جنات الآیة والذی قال وآنکس که کفت لوالدیه مر مادر و
پدر خود را. وقتی که اورا بایمان بآخرت میخواندند اف لکما کراهت وننگ مرشما را
اتعداننی آیا وعده میدهید مرا ان اخرج آنکه بیرون آورده شوم از قبر. یعنی مرا بعد
مرگ برانکیزند. وزنده از قبر برارند وقد خلت القرون وبدرستی که بگذشته اند قرنها
بسیار من قبلی پیش از من. ویکی باز نیامده اند وهما یستغیثان الله وپدر ومادر
واستغاثه میکردند بخدای. ومیکفتند ویلک وای بر تو آمن ایمان آر بقیامت
ان وعد الله بدرستی که وعدهٔ خدای در بعث وحشر حق راستست فیقول پس آنکس
میکفت ما هذا نیست این که شما مرا بدان میخوانید الا اساطیر الاولین مکر
افسانها، پیشینیان. واباطیل واکاذیبی که نوشته اند. جمعی کویند این آیة درشان
عبد الرحمن ابی بکر رضی الله عنه فرود آمده. وعایشه رضی الله عنها این قول را منکر است
وصحیح آنست که درباب کافری که در والدین عاق بوده نازل کشته اولئک آن کروه
عاق ومنکر الذین حق آنانند که واجب شد علیهم القول بر ایشان کلمهٔ عذاب
وباشند فی امم قد خلت باکروهی چند از کفار که کذشته اند من قبلهم پیش از ایشان
من الجن والانس از دیو وآدمی انهم بدرستی که اینان وآنان کانوا هستند خاسرین
زیان زدکان ولکل وهریک را ازین دو فریق درجات پایها ومنزلهاست مما
عملوا از جزاء آنچه عمل کرده اند پایهاء اهل خیر بجانب علو. وپایهاء ارباب شر بطرف
سفل ولیوفیهم وچنین مقرر کرد خدای تا تمام کرد اندم ایشان را اعمالهم جزاء عملهاء

ایشان

ایشان وهم لا یظلمون واایشان ستمدیده نشوند. در ثواب بنقصان
ودر عقاب بزیادت ویوم یعرض الذین کفروا ویاد کن روزی را که عرض کرده
شوند کافران علی النار بر آتش دوزخ. در موضح آورده که عرض کنند آتش را بر کافران
ومواقف ایشان در دوزخ بدیشان نمایند. تا الم وحسرت ایشان بیفزاید وایشان را
کویند اذهبتم ببردید وبخوردید طیباتکم چیزهاء لذیذ خود را فی حیوتکم
الدنیا در زندکانی دنیا که داشتید واستمتعتم وبرخورداری یافتید بها
بآن لذایذ. یعنی استیفاء لذات کردید. وهیچ برای آخرت نکذاشتید.
فالیوم تجزون پس امروز جزا داده خواهید شد عذاب الهون عذاب خواری
ورسوایی را بما کنتم تستکبرون بسبب آنچه بودید که تکبر میکردید
فی الارض در زمین بغیر الحق بی استحقاقی یعنی کبر می ورزیدید بباطل وبناحق
وبما کنتم تفسقون وبسبب آنچه بودید که فسق میکردید پای
از دایرهٔ امر بیرون میبردید. وسر بر خط فرمان نمی نهادید تنبیه است مر طالبان
نجاة را که قدم از اندازهٔ شرع بیرون ننهند نظم پای از حدود شرع برون می نهی منه
خود را اسیر نفس وهوا میکنی مکن. بی حبل شرع نیست خلاصی ز چاه طبع. این رشته را
زدست رها میکنی مکن واذکر اخا عاد ویاد کن برادر عاد. یعنی پیغمبری را که
از قبیلهٔ عاد بود. مراد حضرت هود است علی نبینا وعلیه السلام میفرماید که
حال وی وقوم او با معاندان قریش بکو اذ انذر قومه چون بیم کرد قوم خود را
واز عذاب خدای بترسانید بالاحقاف بموضع احقاف. وآن ریکستانی بود
نزدیک حضرموت بولایت یمن. وکویند میان عمان ومهره وقد خلت النذر
وحال آنکه کذشته بودند پیغمبران بیم کننده من بین یدیه پیش از

ع

هود علیه السلام وَمِنْ خَلْفِهِ وپس از وی نیز آمدند یعنی نه نخست پیغمبری
بود بخلق پیش ازو وپس از وی نیز انبیا بودند وچون او بقوم عاد مبعوث شد
دعوت کرد ایشان را أَلَّا تَعْبُدُوا بآنکه مپرستید إِلَّا اللَّهَ مگر خدای را که مستحق
پرستش اوست إِنِّي أَخَافُ بدرستی که من میترسم عَلَيْكُمْ برشما عَذَابَ يَوْمٍ
عَظِيمٍ ○ از عذاب روز بزرگ وپرهول قَالُوا گفتند عادیان که ای هود
آیا آمده پیش ما لِتَأْفِكَنَا تا برگردانی ما را عَنْ آلِهَتِنَا از پرستش بتان ما بتهدید ووعید
فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا پس بیار بما آنچه وعده میکنی از عذاب إِنْ كُنْتَ اگر هستی
مِنَ الصَّادِقِينَ ○ از راست گویان در وعدۀ خود قَالَ گفت هود علی نبینا وعلیه
السلام که شتاب مکنید در طلب عذاب إِنَّمَا الْعِلْمُ جز این نیست که علم بوقت
نزول آن عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدایست ومرا در آن مدخلی نیست وَأُبَلِّغُكُمْ و
بشما میرسانم مَا أُرْسِلْتُ بِهِ آنچه فرستاده شده ام بآن وبر من غیر از رسانیدن
نیست وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ ولیکن من می بینم شما را قَوْمًا تَجْهَلُونَ گروهی که
نادانی میکنید وبه نزول عذاب وحلول عقاب تعجیل مینمایند در سورۀ اعراف
گذشت که قیل با جمعی از عادیان بحرم رفته باران طلبیدند وسه ابر بیامد
ومنادی ندا کرد که یکی از آنها اختیار کنید وایشان ابر سیاه اختیار کردند
وبا ایشان می آمد تا دیار ایشان فَلَمَّا رَأَوْهُ پس آنهنگام که دیدند آنچیز را
موعود بود از عذاب عَارِضًا ابری پهن شده در آسمان مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ روی
نهاده بوادیهاء ایشان قَالُوا گفتند هَذَا عَارِضٌ این ابریست مُمْطِرُنَا باران
دهنده ما را هود علی نبینا وعلیه السلام فرمود که بَلْ هُوَ این نه ابر
باران دهنده است بلکه او مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ آنچیزیست که تعجیل میکردید

بدان رِيحٌ این باد بود پس فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ○ در وست عذابی دردناک
واو بادیست که از غایت تندی تُدَمِّرُ هلاک میکند ونابود میسازد كُلَّ شَيْءٍ
همه چیز را از نفس واموال وانعام ایشان بِأَمْرِ رَبِّهَا بفرمان پروردگار خود
پس آن باد بیامد در غایت تندی وسرکشی وپشتهای ریگ احقاف بر ایشان
ریخت هفت شب وهشت روز در زیر آن ماندند پس ریگ از ایشان دور کرد
وتنهاء ایشان را بدریا فکند فَأَصْبَحُوا پس گشتند بحالی که اگر کسی بدیار ایشان رسیدی
لَا يُرَى دیده نشدی إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ مگر جایگاههاء ایشان یعنی همه هلاک
شدند ومساکن ایشان خالی ماند كَذَلِكَ همچنانچه ایشان را جزا دادیم نَجْزِي پاداش
میدهیم الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ○ گروه کافران ومکذبان را وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ
وبدرستی که ما ممکن گردانیدیم قوم عاد را فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ در آن چیزی که
ممکن نساختیم شما را ای کفار قریش فِيهِ در آن چیز از قوت وشوکت و
بسیاری مال ونفاذ تصرف وَجَعَلْنَا لَهُمْ ودادیم مر ایشان را سَمْعًا گوش تا بشنوند
وَأَبْصَارًا وچشمها تا به بینند وَأَفْئِدَةً ودلها تا دریابند ایشان بگوش سخن
حق نشنیدند وبدیده دلایل قدرت ندیدند وبدل در وحدانیت خدای تفکر
نکردند همین که عذاب فرود آمد فَمَا أَغْنَى پس دفع نکرد عَنْهُمْ از ایشان سَمْعُهُمْ
گوش ایشان وَلَا أَبْصَارُهُمْ ونه دیدهاء ایشان وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ ونه دلهاء
ایشان مِنْ شَيْءٍ چیزی را از عذاب خدای إِذْ كَانُوا چون بودند که از تقلید
وتعصب يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ انکار میکردند آیتهاء خدای یا معجزات پیغمبر را
وَحَاقَ بِهِمْ وبگرد در آمد ایشان را مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ○ آنچه بودند که بآن
استهزا میکردند یعنی عذاب وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا وبدرستی که هلاک کرده ایم

ای اهل مکه مَا حَوْلَكُمْ آنچه گرد اگرد شما بوده مِنَ الْقُرَى از دیهها چون حجر
و مؤتفکه وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ وتکرار کرده بودیم • آیتها و حجتها را برای اهل
قری لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ۝ شاید که باز گردند از کفر • ایشان باز نگشتند و هلاک
شدند فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ پس چرا نصرت نکردند ایشان را الَّذِينَ اتَّخَذُوا آنانکه فرا
فرا گرفته بودند آن هلاک شدگان ایشان را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای قُرْبَانًا
از برای تقرب بخدای آلِهَةً خدایان یعنی بتانی که ایشانرا بخدایی گرفته بودند
جهة تقرب • چرا یاری نکردند ایشان را در وقت عذاب بَلْ ضَلُّوا بلکه غایب شدند
عَنْهُمْ از نصرت ایشان • یعنی نا امید گشتند • و بریده شد رجای ایشان از نصرت
بتان وَذَلِكَ و فرا گرفتن بتان بخدایی برای قربت بخدای إِفْكُهُمْ دروغ ایشانست
وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ۝ و آنچه هستند که بر می بافند • و نسبت میدهند الوهیت
بمخلوقی عاجز و روی توجه از خالق قادر می تابند • روی از تو هر که تافت دگر آبروی نیافت
ارباب سیر و آثار آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم • بعد از مراجعت
از طایف • ببطن نخله فرود آمد و شب برخاسته تهجد میگذارد و قرآن
میخواند • جمعی جنیان از نصیبین بیمن میرفتند • آنجا رسیده آواز قراءة بشنیدند
و خود را بحضرت نمودند • و حق سبحانه از آن قصه خبر میدهد که وَإِذْ صَرَفْنَا
یاد کن آنرا که بگردانیدیم و میل دادیم إِلَيْكَ بسوی تو نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ گروهی را
از جن • و ایشان هفت نفر بودند • از اهل نصیبین • یا نینوی • یا جزیرهٔ موصل
و نامهاء ایشان بر وجهی که صاحب عین المعانی تصحیح کرده اینست • شاصر
ناصر • دس • آزد • ابیان • احتم • گویند نه عدد بوده اند • و زوبعه از ایشان بوده
و او پسر ابلیس است • و ده • و دوازده نیز گفته اند • و در لباب • آورده که

هفتاد

هفتاد تن بودند از بنی اقلیشی • و بر هر تقدیر يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ میشنودند قرآنرا
و گوش میداشتند فَلَمَّا حَضَرُوهُ پس آنهنگام که حاضر شدند نزدیک رسول
صلی الله علیه وسلم قَالُوا گفتند بعضی مر بعضی را که از روی ادب أَنْصِتُوا خاموش
باشید تا بشنوید • در تفاسیر هست که از غایت حرص استماع قرآن • بر زبر یکدیگر
می افتادند فَلَمَّا قُضِيَ پس چون گذارده شد قراءة • و با تمام رسید • ایمان آوردند
بآنحضرت • و چیزها پرسیدند و رسول صلی الله علیه وسلم • ایشانرا برسالة
قوم ایشان نامزد کرد • و ایشان وَلَّوْا باز گشتند إِلَى قَوْمِهِمْ بسوی قوم خود
مُنْذِرِينَ ۝ بیم کنندگان • و خوانندگان باسلام قَالُوا يَا قَوْمَنَا گفتند ای
گروه ما إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا بدرستی که ما شنیدیم کتابی را از نزدیک خدای أُنْزِلَ
فرو فرستاده شده مِنْ بَعْدِ مُوسَى پس از کتاب موسی مُصَدِّقًا تصدیق کننده
لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آنچیز را که پیش از وی بوده از کتب • یا موافق با آنها • گویند آن
جنیان یهود بوده اند • و از نزول انجیل خبر نداشته اند • یا اعتبار نمیکرده اند
آنرا • چنانچه معتقد یهود است • از آنجهت گفتند که • انزل من بعد موسی يَهْدِي
راه مینماید آن کتاب إِلَى الْحَقِّ بسوی حق یعنی آنچه درست و راستست از
عقاید وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ ۝ و براهی راست • یعنی راست شده بمقصود يَا
قَوْمَنَا أَجِيبُوا ای گروه ما اجابة کنید دَاعِيَ اللَّهِ خواننده خدای را یعنی محمد
صلی الله علیه وسلم وَآمِنُوا بِهِ و ایمان آرید بدو • و تصدیق کنید اخبار او را
يَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزد خدای شما را مِنْ ذُنُوبِكُمْ بعضی از گناهان شما که مظالم
نباشد • و گفته اند همه گناهان را وَيُجِرْكُمْ و برهاند شما را مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ
از عذابی دردناک وَمَنْ لَا يُجِبْ و هر که اجابة نکند دَاعِيَ اللَّهِ خواننده خدا را

عشر

که حضرت مصطفی است صلوات الله وسلامه فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ پس نیست عاجز کننده
فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی هر که خوانندهٔ حق را اجابت نکند عذاب بدو نازل بهلاک
شد واو عاجز نمیتواند ساخت خدای را از تعذیب خود وَلَيْسَ لَهُ ونیست مر ورا
مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ بجز خدای دوستان ومددکاران أُولَئِكَ آنگروه اجابت ناکنندگان
فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا اند یعنی ضلالت که بر همه کس واضح باشد
علما را در حکم مؤمنان جن اختلافست بعضی بر انند که ثواب ایشان
همین نجاتست از آتش چنانچه فرموده ویجرکم من عذاب الیم وازسفین ثوری
رحمه الله منقولاست که ثواب جن آنست که از آتش برهند پس ایشانرا خاک
سازند بر منوال بهایم واما اعظم رحمه الله بر بن رفته واما مالک رحمه
الله باجمعی بر انند که ایشانرا براحسان ثواب هست چنانچه براساءة عقاب
خواهد بود وازضحاک رحمه الله منقولست که ایشان یبهشت در آیند وبخورند
وبیاشامند ودر تفسیر امام ابی بکر نقاش رحمه الله حدیثی می آورد که ایشان
به بهشت در آیند وازامام نقاش رحمه الله پرسیده اند که ایشان ازنعم
بهشت تناول کنند جواب فرموده اند که حق سبحانه ایشانرا تسبیح وذکری الهام
دهد که ازان چندان لذت یابند که بنو آدم از نعمتهاء بهشت در معالم آورده
از ضمرة بن حبیب رحمه الله پرسیدند که مؤمنان جن را ثواب هست فرمود که
آری وآیة لم یطمثهن انس قبلهم ولاجان بخواند وگفت الانسیات للانس
والجنیات للجن وهم در معالم از عمر بن عبد العزیز رحمه الله نقل میکند که
مؤمنان جن گرداگرد بهشت در رحبها ورَبَضها خواهند بود نه در بهشت
وقاضی در انوار فرموده که اظهر آنست که جن در توابع تکلیف ما تند انس اند

والله اعلم

والله اعلم أَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند وندانستند منکران بعث أَنَّ اللَّهَ الَّذِي آنرا
که آن خدایی که بقدرت بی عجز خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمان وزمین را
وَلَمْ يَعْيَ وَمانده نشد ورنج نرسیدا ورا بِخَلْقِهِنَّ بآفریدن آنها بِقَادِرٍ تواناست
عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى بر انکه زنده کند مردگانرا چه قدرت ثابتست ونقص و
انقطاع بدو راه نیابد محصل معنی آیة آنست که آیا خدای با قدرتی چنین
کامل ازلی ابدی بر احیاء موتی قادر نیست بَلَى آری هست إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بدرستی
که او بر همه چیزها قَدِيرٌ تواناست بی عجز وتعب وَيَوْمَ يُعْرَضُ ویادکن روزی
که عرض کرده شوند الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نگرویده اند عَلَى النَّارِ بر آتش یعنی
آتش را بر ایشان عرض کنند واین قلبست که بر خلاف مقتضی ظاهر از برای
مبالغه وتاکید ایراد میکنند پس ایشانرا گویند أَلَيْسَ هَذَا آیا نیست این عذاب
بِالْحَقِّ بر راستی وشما باور نمیکردید قَالُوا بَلَى گویند آری حقست پس سوگند خورند
که وَرَبِّنَا به پروردگار ما که این راست بوده قَالَ گوید خدای یا خازن دوزخ
ایشانرا که فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذابرا بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بسبب
آنچه بودید که کافر میشدید بقیامت وسخن پیغمبران باور نمی داشتید فَاصْبِرْ
پس صبر کن ای محمد بر جفای قوم كَمَا صَبَرَ همچنانچه صبر کرده اند أُولُو الْعَزْمِ
خداوندان ثبات وجد مِنَ الرُّسُلِ از پیغمبران وایشان اصحاب شرایع اند
که در تمهید قواعد احکام مراسم اجتهاد بتقدیم رسانیدند ودر معادات
معاندان ومجادلات طاعنان وآزار وایذای منکران شکیبایی نمودند و
ایشان نوح اند وابراهیم وموسی وعیسی علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام
وامام محیی السنة رحمه الله گفته که اولو العزم آنها اند که بر تخصیص

رقم ذکر یافته اند در دو موضع یکی در اخذ میثاق که واذ اخذنا میثاقهم و
منك ومن نوح الآیة ودوم در وضع شرع که شرع لکم من الدین ما وصی به
نوحا الآیة وایشان همان اصحاب شرایع اند با پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم قولی
آنست که ایشان نجباء رسل اند هجده تن که در سورهٔ انعام نام ایشان هست و
پیغمبر ما را صلی الله علیه وسلم امر شد که فبهدیهم اقتده در زاد المسیر
آورده که همه پیغمبران اولو العزم اند الا آدم ویونس وسلیمان علیهم السلام
وگفته اند غیر یونس وبس چه او تعجیل نموده از میان قوم بیرون رفت وحضرت
عزت پیغمبر ما را صلی الله علیه وسلم فرمود که ولا تکن کصاحب الحوت یعنی در
عدم صبر پس اینجا نیز میفرماید که شکیبایی ورز ولا تستعجل وطلب شتاب
مکن لهم برای کفار قریش به نزول عذاب که بی شك در وقت خود نازل خواهد
شد کأنهم یوم یرون گوییا روزی که ایشان به بینند ما یوعدون آنچه وعده
داده شده اند از عذاب یعنی چون هول وفزع قیامت مشاهده کنند چنان
نماید ایشان را که لم یلبثوا درنگ نکرده اند در دنیا الا ساعة من نهار مگر ساعتی
از روز یعنی کوتاه شمرند بودن خود را در دنیا وبرزخ از هیبت عقوبات دوزخ
بلاغ آنچه گفته شد درین سوره از مواعظ کفایتست فهل یهلك پس آیا هلاك
کرده خواهند شد بعذاب وقتی که نازل شود یعنی نخواهند شد الا القوم الفاسقون
مگر گروهی بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان سورة محمد علیه السلام
اربعون آیة بسم الله الرحمن الرحیم الذین کفروا آنانکه کافر شدند
وصدوا وباز داشتند مردمان را عن سبیل الله از راه خدای یعنی منع کردند
از دخول در اسلام مراد شیاطین قریش اند چون ابو جهل ونضر وعقبه یا کم

ربع

بدر وایشان دوازده تن بوده اند از صنادید عرب اضل باطل کرد خدای اعمالهم
عملهاء ایشان را که از مکارم میشمردند چون صلهٔ رحم وفك اسیر وحفظ
جوار وحسن ضیافت والذین آمنوا وآنانکه گرویدند وعملوا الصالحات
وکردند کارهاء شایسته چون اطعام طعام وصلهٔ ارحام وآمنوا ایمان آوردند
بما نزل بآنچه فرو فرستاده شده است علی محمد بر پیغمبر نیك ستوده شده یعنی
قرآن وهو الحق وقرآن راست ودرستست یا محمد صاحب حق وحقیقت است
آمده من ربهم از پروردگار ایشان بدیشان پس آنانکه گرویدند بقرآن یا محمد
صلی الله علیه وسلم کفر درگذرانند خدای وبپوشد عنهم از ایشان سیئاتهم
گناهان ایشان واصلح وبصلاح آرد بالهم حال ایشان را در دین ودنیا یا اصلاح
کند دل ایشان را تا عاصی نشوند ذلك آن اضلال واصلاح بان الذین کفروا
بآنست که آنانکه کافر شدند اتبعوا الباطل در پی رفتند باطل را یعنی شیطان را و
ان الذین آمنوا وآنانکه گرویدند اتبعوا الحق پیروی کردند حق را که قرآنست
آمده بدیشان من ربهم از آفریدگار ایشان کذلك همچنین یضرب الله بیان
میکند خدای للناس برای مردمان امثالهم مثلهاء ایشان را یعنی احوال فریقین
ظاهر میگرداند فاذا لقیتم پس هرگاه به بینید ای مؤمنان الذین کفروا آنانرا
که کافر شدند بوقت محاربه فضرب الرقاب پس بزنید گردن ایشان را زدنی حتی
اذا اثخنتموهم تا چون بسیار بکشید ایشان را فشدوا الوثاق پس استوار کنید
بند را یعنی بگیرید ایشان را باسیری وبند کنید محکم تا نگریزند فاما منا بعد پس
بعد از اسیری یا منت نهید منت نهادنی وآزاد کنید بی عوض واما فداء
ویا فدا گیرید از ایشان فدا گرفتنی حتی تضع الحرب تا بنهند اهل حرب اوزارها

ربع

سلاح حرب را یعنی دین اسلام بهمه جا برسد و حکم قتال نماند و آن نزدیک
نزول عیسی علیه السلام خواهد بود چه در خبر آمده که آخر قتال امت من
با دجال است امام شافعی و امام احمد رحمهما الله بر آنند که امام مخیرست
میان قتل و استرقاق و اطلاق و فدا بمال یا باسیران مسلمانان و امام اعظم
رحمه الله میفرماید که این حکم منسوخست یا مخصوص بحرب بدر بوده و حالا
قتل متعین است یا استرقاق ذَلِكَ اینست کار نگاه دارید این کار را وَلَوْ
يَشَاءُ اللهُ و اگر خواهد خدای لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ هراینه انتقام کشد از دشمنان
شما بی آنکه کارزار کنید وَلَكِنْ و لیکن امر کرد بجهاد لِيَبْلُوَ تا بیازماید بَعْضَكُمْ
بِبَعْضٍ بعضی از شما را ببعضی یعنی معامله آزمایندگان کند مؤمن را بکافر مبتلا
کرداند تا جهاد کنند و ثواب عظیم بیابند و کافر را بمؤمن آزمایش دهد تا کوشما
یابند و از کفر باز ایستند وَالَّذِينَ قَاتَلُوا و آنانکه کارزار کنند فِي سَبِيلِ اللهِ
در راه خدای و حفص قُتِلُوا میخواند یعنی کشته شوند فَلَنْ يُضِلَّ پس خدای
باطل و ضایع نکرداند أَعْمَالَهُمْ کردارهاء ایشانرا سَيَهْدِيهِمْ زود باشد که
حق سبحانه راه نماید ایشانرا در دنیا بکارهاء صواب و در آخرت بدرجات فوز
و ثواب وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ و بصلاح آرد کارها یا دلهاء ایشانرا وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ
و در آرد ایشانرا به بهشت عَرَّفَهَا لَهُمْ و بدبهشتی که تعریف کرده باشد برای
ایشان بهشت را تا مشتاق شده باشند بدان تا منازل ایشان قبل از دخول
بدیشان نموده یا خوش بوی ساخته باشد جهة ترویح ایشان بهشت را يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِنْ تَنْصُرُوا اللهَ اگر یاری کنید دین خدای
و پیغمبر او را يَنْصُرْكُمْ یاری کند شما را تا بر اعدا مظفر گردید وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ

خمس

واستوار

واستوار سازد قدمهاء شما را در معرکهٔ جهاد تا منهزم نشوید وَالَّذِينَ
كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند فَتَعْسًا لَهُمْ خواری و نگونساری و هلاکت و اندوه
و زشتی و ناامیدی مرایشانراست وَأَضَلَّ و گم و نابود سازد خدای أَعْمَالَهُمْ
عملهاء ایشانرا ذَلِكَ این خواری و بطلان عمل ایشان را بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که
ایشان كَرِهُوا کراهت داشتند و ناخواهان بودند مَا أَنْزَلَ اللهُ آنچیز را که
خدای فرو فرستاده است بر پیغمبر خود صلی الله علیه و سلم از امر بتوحید
و قیام باحکام شرع فَأَحْبَطَ پس باطل و ضایع گردانید حق تعالی أَعْمَالَهُمْ
کردارهاء ایشانرا که از آن حسابی داشتند چون عمارت مسجد الحرام و
طواف خانه و مهمانداری و اعانهٔ مظلومان و نوازش یتیمان أَفَلَمْ يَسِيرُوا
آیا سیر نکردند کافران عرب استفهام بمعنی امرست یعنی بایدکه سفر کنند فِي الْأَرْضِ
در زمین مراد بلاد ثمود و عادست فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس بنگرند که چگونه
بوده است عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ عاقبت کار و سرانجام حال آنانکه پیش از ایشان
بودند از اهل کفر و تکذیب و عصیان دَمَّرَ اللهُ هلاک کرد خدای و عذاب استیصال
فرستاد عَلَيْهِمْ بر ایشان وَلِلْكَافِرِينَ و مر ناگرویدگانرا أَمْثَالُهَا مانند آن عقوبات
خواهد بود تهدید کفار مکه است ذَلِكَ آنچه یاد کرده شد از عقاب دشمنان
و نصرت دوستان بِأَنَّ اللهَ بسبب آنست که خدای مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا دوست
آنانست که ایمان آوردند پس ایشان را یاری میکند وَأَنَّ الْكَافِرِينَ و بسبب
آنکه ناگرویدگان لَا مَوْلَى لَهُمْ هیچ دوستی نیست ایشانرا که عذاب از ایشان
دفع کند إِنَّ اللهَ بدرستی که خدای بفضل خود يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا در می آرد آنانرا که
گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهاء پاکیزه از ریا و غرض

عشر

ع

جنات تجری بوستانهای که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان
آن جویها والذین کفروا وآنانکه کافر شدند یتمتعون برخورداری می یابند بمتاع
دنیا ویأکلون ومیخورند کما تأکل الانعام همچنانچه میخورند چهارپایان • یعنی
همت ایشان مصروفست برخوردن • وعاقل باید که خوردن او برای زیستن
باشد • یعنی بجهة قوام بدن • وتقویة قوای نفسانی • طعام خورد ونظر او برآنکه
بدن تحمل طاعت داشته باشد • وقوتهاء نفسهانی در استدلال • بقدرت
ربانی ممد ومعاون بود • نه آنکه عمر خود را طفیل خوردن شناسد •
ودر معنی ذرهم یأکلوا ویتمتعوا • مانند چهارپایان جز خورد وخواب مطمح
نظرش نباشد • ونعم ما قیل بیت خوردن برای زیستن وشکر کردنست • تو معتقد که
زیستن از بهر خوردنست والنار وآتش دوزخ مثوی مقام وآرامگاه ایست
لهم مر کافرانرا وکأین من قریة وچندی از اهل دیهها که بهر حال هی اشد
قوة سخت تر بودند از روی قوت من قریتک از اهل دیه تو التی اخرجتک آن
دیهی که بیرون کردند اهل آن ترا • یعنی مکه اهلکناهم هلاک کردیم
اهالی آن دیهها را فلا ناصر پس هیچ یاری دهنده نبود لهم مر ایشانرا در وقت
هلاکت بفریاد رسد افمن کان آیا هرکه باشد علی بینة بر حجتی روشن من
ربه از آفریدکار او • چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم ومؤمنان کمن زین
باشد مانند کسی که آراسته اند • یعنی شیطان • یا نفس او آرایش داده است له
برای او سوء عمله بدی کردار • وکردار بد او را از شرک ومعصیت واتبعوا
وپی روی کرده اند اهواءهم آرزوهاء خود را چون ابوجهل ومشرکان •
مثل الجنة از جمله آنچه بر تو میخوانیم صفت بهشتست التی وعد المتقون

آن بهشتی که وعده داده شده اند بآن پرهیزکاران فیها در آن بهشت انهار من ماء
جویهاست از آبی غیر آسن غیر متغیر • یعنی بوی ورنگ وطعم گردیده از حال خود
مانند آبهاء دنیی که تغییر پذیر باشند وانهار من لبن وجویهاست از شیر که
هرگز لم یتغیر طعمه نگشته است طعم او از صفت عذوبت • یعنی تیز وترش
نشده است بطول زمان وانهار من خمر لذة وجویهاست از خمر خوشگوار با
لذت للشاربین مر آشامندگانرا که طرب دارد وخماری وانهار وجویهاست
من عسل مصفی از شهدی صافی نه صافی کرده بآتش بلکه مصفی آفریده شده از موم
وفضلات ولهم ومر متقیانراست فیها در بهشت باوجود این اشربه من کل
الثمرات از همه میوها که خواهند در لون صافی • وبطعم لذید • وببوی خوش و
مغفرة ومر ایشانراست پوشش گناهان من ربهم از آفریدکار ایشان • یعنی بپوشد
ذنوب ایشانرا • نه بران معاقبه کند • ونه بدان معاتبه نماید • ارباب اشارات
گفته اند که چنانچه انهار اربعه در زمین بهشت بزیر شجرهٔ طوبی روانست
چهار جوی نیز در زمین دل عارف در زیر شجرهٔ طیبهٔ • اصلها ثابت وفرعها فی
السماء جاریست • از منبع قلب آب انابت • واز ینبوع صدر لبن صفوت • واز خمخانه
سر خمر محبت • واز مجری روح عسل مودت • وفی المثنوی المعنوی نظم آب صبرت
جوی آب خلد شد • جوی شیر خلد مهر تست وود • ذوق طاعت گشت جوی انگبین •
مستی وشوق تو جوی خمر بین • در بحر الحقایق فرموده که آب اشارت بحیاة دلست
ولبن بفطرت اصلیه که بحموضة هوا وتناهب بدعت متغیر نگشته • وخمر بجوشش
محبت الهی • وعسل مصفی حلاوت قرب • وثمرات عبارت از مکاشفات • ومغفرة
غفران ذنب وجود ع وجودک ذنب لا یقاس به ذنب بیت پندار وجود ما گناهیست عظیم

لطفی کن واین کنه زما درکذران • بعد از ذکر متنعمان بوستان بهشت • از حال
محنت کشان زندان دوزخ خبر میدهد • و میفرماید که آیا هرکه در چنین
نعمتی باشد • باشد کَمَنْ هُوَ خَالِدٌ مانند کسی که او جاوید آنست فِي النَّارِ در آتش
دوزخ وَسُقُوا وچشانیده میشوند بجای شربت بهشتیان مَاءً حَمِيمًا آبی در غایة
گرمی فَقَطَّعَ پس پاره پاره میکند آن آب أَمْعَاءَهُمْ رودهاء ایشانرا • آورده اند که
جون پیغمبر صلی الله علیه وسلم خطبه خواندی ومنافقانرا عیب کردی • جمعی
از اهل نفاق بیرون آمده از مسجد بطریق استهزا از علماء صحابه میپرسیدند • که
حالی این مرد چه میکفت • حق سبحانه از حال ایشان اخبار میفرماید که وَمِنْهُمْ
وبعضی از ایشان • یعنی منافقان مَنْ يَسْتَمِعُ آنها اندکه کوش فرا میدارند إِلَيْكَ
بسوی خطبه تو در روز جمعه وغیر آن حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا تا جون بیرون روند مِنْ
عِنْدِكَ از نزدیک تو قَالُوا کویند لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مر آنانرا که داده اند که از صحابه
جون عبد الله مسعود • و ابو الدرداء • وامثال ایشان رضی الله عنهم • واز ابن
عباس رضی الله عنه منقولست • که من هم از انها ام که منافقان از ایشان
میپرسیدند که مَاذَا قَالَ چه کفت پیغمبر آنِفًا اکنون • یعنی ما فهم نکردیم
سخن اورا • واین بر وجه سخریة میکفتند أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن کروه آنانند که بحکم
ازل عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهاء ایشان بنفاق وشک وَاتَّبَعُوا ودر پی رفته اند أَهْوَاءَهُمْ
هواهاء نفس خودرا • وبجهت آن تهاون میکنند بکلام سیدانام علیه الصلوة
والسلام وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا وآنانکه راه یافته اند • یعنی مؤمنان زَادَهُمْ زیاده
میکرداند استماع سخن پیغمبر ایشانرا هُدًى بصیرت ویقین وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ
ومیدهد ایشانرا آنچه مدد کند در ازدیاد تقوی ودوام بران فَهَلْ يَنْظُرُونَ

خمس

پس آیا انتظار میبرند منافقان وکافران • یعنی منتظر نیستند إِلَّا السَّاعَةَ مگر
قیامت را أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً آنکه بیاید بدیشان ناگهان فَقَدْ جَاءَ پس بدرستی
که آمد وظاهر شد أَشْرَاطُهَا علامتهاء آن • جون مبعث پیغمبر صلی الله علیه وسلم
وانشقاق قمر فَأَنَّىٰ لَهُمْ پس از کجا باشد مرایشانرا إِذَا جَاءَتْهُمْ جون بیاید قیامة
بدیشان ذِكْرَاهُمْ پند کرفتن ایشان • وتوبه کردن • یعنی جون قیامت بیاید
تذکر واتعاظ هیچ فایده ندهد فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ یعنی جون سعادت مؤمنان
وشقاوت مشرکان ومنافقان دانستی • پس ثابت باش بر دانشی که داری بوحدانیة
ودانسته که معبود بحق نیست الا خدای • در حقایق سلمی آورده که جون
عالمی را کویند • اعلم مراد بآن ذکر باشد • یعنی یاد کن آنچه دانسته • ودر موضح
آورده که بدان که هیچ ثوابی نیست برابر ثواب کسی که کوید • لا اله الا الله وَاسْتَغْفِرْ
وآمرزش طلب لِذَنْبِكَ برای ذنب خود • در معالم فرموده که آنحضرت مامور شد
باستغفار با آنکه مغفورست تا امت درین سنت بوی اقتدا کنند • ودر تبیان آورده
که مراد آنست که طلب عصمت کن از خدای • تا ترا از کناهان نگاه دارد وَلِلْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ وآمرزش طلب مردان مؤمن وزنان مؤمنه را • واین اکرامیست از
خدای در بارهٔ این امت • که پیغمبر ایشانرا باستغفار کناهان ایشان امر کرده •
واز امام علامه روح الله روحه منقولست که حق سبحانه پیغمبر خودرا امر
کرد • باستغفار امت • وخلاف امر الهی از آنحضرت متصور نیست • پس استغفار
فرموده باشد • وطلب آمرزش کرده • وحق تعالی از آن کریمترست که حبیب
خودرا فرماید • که از من جیزی طلب • وجون طلبید بدو عطا نکند • پس معلوم
میشود که امت را دولت آمرزش خواهد بود بیت هرکرا جون تو پیشوا باشد •

نا امید از خدا چرا باشد چون نشان شفاعة کبرا یافت بنام نامیت طغراء امتنان باکناه
کاریها بتو دارند امید واریها وَاللّٰهُ یَعْلَمُ وخدای میداند مُتَقَلَّبَکُمْ جای رفتن
وکردیدن شما در دنیا وَمَثْوٰاکُمْ وآرامکاه وموضع قرار شما در عقبی یا میداند
هرجا میروید در روز وهرجا می باشید در شب وَیَقُولُ الَّذِینَ آمَنُوا ومیکویند
آنانکه ایمان آورده اند ومبالغه میکنند از جهت حرص که بر جهاد دارند لَوْلَا نُزِّلَتْ
سُورَةٌ چرا فرو فرستاده نمیشود سورهٔ در باب قتال با کفار فَإِذَا أُنْزِلَتْ پس چون
فرو فرستاده شود سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ سورهٔ از قرآن روشن که در ان متشابهی نبود
وَذُكِرَ ویاد کرده شود فِيهَا الْقِتَالُ در ان سوره امر بقتال وجهاد رَأَيْتَ الَّذِينَ ببینی
آنانرا که هست فِي قُلُوبِهِمْ در دلهاء ایشان مَرَضٌ بیماری شك ونفاق یا پیچی
در دین یَنْظُرُونَ إِلَیْکَ می نکرند بسوی تو نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَیْهِ نظر کسی که فرود آمده
باشد بروی بیهوشی مِنَ الْمَوْتِ از غم واندوه مرك یعنی ترسان ومتحیر وغمناك شوند
فَأَوْلَىٰ لَهُمْ پس وای بر یشان یا دوزخ مر ایشانراست طَاعَةٌ کار ایشان فرمان برداریست
وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ وسخن نیکو مثل سمعنا واطعنا فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ پس چون لازم شد
امر قتال وعزم کردند اصحاب بجهاد ایشان خلاف ورزیده با زنان در خانها بنشستند
فَلَوْ صَدَقُوا اللّٰهَ پس اکر راست کفتندی با خدای در اظهار حرص بر جهاد لَكَانَ
هر اینه آن هستی بودی خَيْرًا لَهُمْ بهتر مر ایشانرا فَهَلْ عَسَیْتُمْ پس آیا شاید ومتوقع است
از شما ای منافقان إِنْ تَوَلَّيْتُمْ اکر بخود کیرید امور مردمان را یعنی حاکم
خلق شوید أَنْ تُفْسِدُوا آنکه فساد کنید فِي الْأَرْضِ در زمین وبسبب جاه وتجبر انواع
تباهی از شما واقع کردد وَتُقَطِّعُوا وببرید أَرْحَامَكُمْ رحمهاء خود را از روی تکبر
وتعظم یا از شما می آید اکر اعراض کنید از قرآن وروی بکردانید از فرمان که با سر هود

جاهلیة روید از فساد وقطع رحم وسفك دماء وامثال آن أُولٰئِكَ آن کروه
که مفسد ومعرض اند لَعَنَهُمُ اللّٰهُ رانده است خدای ایشان را ودور کرده از رحمة
خود فَأَصَمَّهُمْ پس ایشانرا کر کردانیده تا سخن حق نشنوند وَأَعْمَىٰ أَبْصَارَهُمْ وکور
ساخته دیدهاء ایشانرا تا دلایل عبرت وقدرت نه بینند أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ
آیا چرا تفکر نمیکنند در قرآن ومواعظ وزواجر آن تا از نافرمانی باز ایستند
أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ بلکه بر دلهاء ایشانست أَقْفَالُهَا قفلهاء آن یعنی چیزی که دلها را
بمنزله قفلها باشد مر درها را وآن ختم وطبع الهیست نظم در که خدا بست بروی عباد
هیچ کلیدش نتواند کشاند قفل که او بر در دلها زند کیست که بر دارد ودر واکند در
تبیان آورده که یهود نعت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در توریة خوانده
بودند وصحت نبوت آنحضرت معلوم کرده وقبل از بعثت صفت آنحضرت بیان
میکفتند واز ظهور او خبر میدادند چون سید عالم صلی الله علیه وسلم مبعوث
شد وبمدینه آمد ایشان بر کشتند از وی وخدای تعالی آیة فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ
ارْتَدُّوا بدرستیکه آنانکه بر کشتند عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ بر ادبار خود یعنی به پس باز شدند وکافر
کشتند بمحمد صلی الله علیه وسلم مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه روشن شده بود
لَهُمُ الْهُدَى مر ایشانرا بیانی از نبوت آنحضرت وبدلایل واضحه دانسته بودند
الشَّيْطَانُ دیو لعین سَوَّلَ آسان کرد وبیاراست لَهُمْ برای ایشان انکار وعناد را
وَأَمْلَىٰ لَهُمْ وخدای مهلت داد ایشانرا وتعجیل نفرمود بعقوبت ایشان تا در
کناه بیفزایند ذٰلِكَ این امهال بِأَنَّهُمْ قَالُوا بسبب آنست که کفتند جهودان لِلَّذِينَ
كَرِهُوا مر آنانرا که کراهت داشتند مَا نَزَّلَ اللّٰهُ از آنچه خدای فرستاده از قرآن
واحکام دین یعنی منافقان مراد آنست که یهود اهل نفاق را کفتند به پنهانی

سَنُطِيعُكُمْ زود باشد که فرمان بریم شما را فِي بَعْضِ الْأَمْرِ در بعضی کارها
یعنی مدد کاری کنیم اگر با پیغمبر حرب کنید وَاللَّهُ يَعْلَمُ وخدای میداند إِسْرَارَهُمْ
پنهانیهاء ایشان فَكَيْفَ پس چگونه باشد حال ایشان إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ چون
قبض کنند جان ایشان را فرشتگان يَضْرِبُونَ میزنند وُجُوهَهُمْ بر رویهاء ایشان
که از حق بگردانیده اند وَأَدْبَارَهُمْ وبر پشتهاء ایشان که بر اهل حق کرده اند
ذَٰلِكَ قبض ارواح ایشان بدین وصف بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا بسبب آنست که ایشان
متابعت کردند مَا أَسْخَطَ اللَّهَ آنچیزی را که بخشم آورد خدای را یعنی موجب
غضب وی کرده چون کتمان امر محمد ومعاونة منافقان ومشرکان وَكَرِهُوا
وبسبب آنست که نخواستند وکاره بودند رِضْوَانَهُ خشنودی خدای یعنی عملی را
که سبب رضای وی باشد چون اظهار نعت پیغمبر واقرار بدو وفرمان برداری
او فَأَحْبَطَ پس باطل کرد خدای أَعْمَالَهُمْ عملهاء ایشان را أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ بلک
آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهاء ایشان نفاقست یعنی منافقان تصور کردند
أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ آنرا که ظاهر نگرداند خدای أَضْغَانَهُمْ کینهاء ایشان را که
پوشیده ساخته اند در دل از پیغمبر ومؤمنان وَلَوْ نَشَاءُ واگر ما خواهیم لَأَرَيْنَاكَهُمْ
بنماییم بتو ایشان را یعنی علامتها ونشانها پیدا کنیم بر ایشان فَلَعَرَفْتَهُمْ
پس تو بشناسی ایشان را بِسِيمَاهُمْ بعلامتی که دال باشد بر نفاق ایشان وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ
وهر آینه بشناسی ایشان را فِي لَحْنِ الْقَوْلِ در گردانیدن سخن از صوب صواب
بجانب تعریض وتوریة وَاللَّهُ يَعْلَمُ وخدای میداند أَعْمَالَكُمْ کردارهاء شما را و منا سب
آن جزا خواهد داد انس بن مالک رضی الله عنه فرموده که بعد از نزول
این آیة هیچ منافقی نبود که نه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم او را بشناخت

بسیما

بسیما وبه سخن در تفسیر مطلع وعین المعانی از انس رضی الله عنه نقل کرده اند
که در بعضی غزوات نه کس از منافقان شبی در خواب شدند وبامداد که بر
خاستند بر جبهه هر یک نوشته بود که هذا منافق وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ وخدای
می آزماید شما را با مر جهاد وسایر تکالیف شاقه یعنی معامله آزمایندگان می کند
حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ تا بداند مجاهدان را یعنی ظاهر گردد بر خلق که جهاد کنندگان
کیانند مِنْكُمْ از شما وَالصَّابِرِينَ وصبر کنندگان بر مشقت حرب وَنَبْلُوَ وتا
بیازماید أَخْبَارَكُمْ خبرهاء شما را که میگویید در ایمان یعنی تا صدق وکذب
آن بر همه آشکارا شود وحفص در افعال ثلثه بنون میخواند یعنی ما می آزماییم
تا بدانیم وبیازماییم خبرهاء ایشان إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه نگرویدند
یعنی یهود قریظه ونضیر وَصَدُّوا وباز داشتند قوم خود را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه
خدای که دین اسلامست وَشَاقُّوا الرَّسُولَ ومخالفت کردند با رسول مِنْ
بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه روشن گشته بود وظاهر شده لَهُمُ الْهُدَىٰ مر ایشان را راه حق
ودر توریة خوانده ودانسته بودند لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ زیان نتوانند رسانید خدای را
شَيْئًا چیزی یعنی از کفر وصد ایشان اثر ضرری بدین خدای وبه پیغمبر او نرسد
بلک ضرر آن بر ایشان عاید گردد وَسَيُحْبِطُ أَعْمَالَهُمْ وزود باشد که حبطه سازد
خدای ثواب اعمال ایشان را یعنی عبادتها که میکنند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای
کسانی که ایمان آورده اید أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدای را در آنچه حکم کند وَأَطِيعُوا
الرَّسُولَ وفرمان بردار باشید رسول را در آنچه فرماید وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ و
باطل وبیهوده مسازید عملهاء خود را بریا وسمعه یا بعجب که کردار معجب مردود
ومذموم است نظم در هر عملی که عجب ره یافت روی از ره قبول برتافت

ای کشته بکار خویش مغرور . وز درکه قرب مانده مهجور . تا چند ز عجب و خود نمائی
وز دیدهٔ منی و مائی . معجب مشو از طریق تلبیس . کز عجب بچه فتاد ابلیس إِنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا بدرستی آنانکه نگرویدند . یعنی قوم قریش وَصَدُّوا و منع کردند مردم را
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از سلوک راه حق ثُمَّ مَاتُوا پس بمردند . یعنی کشته کشتند در روز
بدر وَهُمْ كُفَّارٌ و حال آنکه ناگرویدگان بودند فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ پس هرگز نیامرزد
خدای لَهُمْ مر ایشانرا . نزول آیة در شان اهل قلیب است . اما حکم آن عموم دارد .
و شامل است هر کرا کافر میرد فَلَا تَهِنُوا پس سستی مکنید ای مؤمنان وَتَدْعُوا
إِلَى السَّلْمِ و مخوانید کافرانرا بصلح . یعنی طلب صلح مکنید از ایشان . که نشانهٔ ضعف
و تذلل شما باشد وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ و حال آنکه شما برترانید . یعنی غالبان وَاللَّهُ مَعَكُمْ
و خدای با شماست بنصرت و عون وَلَنْ يَتِرَكُمْ و ضایع نکند خدای و کم نکرداند
أَعْمَالَكُمْ از ثواب کردارهای شما إِنَّمَا الْحَيَوٰةُ الدُّنْيَا جز این نیست که زندگانی دنیا
لَعِبٌ بازی ایست ناپایدار وَلَهْوٌ و مشغولی بی اعتبار وَإِنْ تُؤْمِنُوا و اگر بگروید بخدا
و رسول وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از معصیت و فضول يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ بدهد مزدها
شمارا در آخرت وَلَا يَسْأَلْكُمْ و نمیخواهد خدای بمزد دادن شما أَمْوَالَكُمْ مالهای
شما . یا حق سبحانه نمیخواهد همه مال شمارا . بلک بانفاق اندکی از ان حکم کرده که
عشر است و نصف عشر و ربع عشر إِنْ يَسْأَلْكُمُوهَا اگر بخواهد از شما مالهای شمارا
فَيُحْفِكُمْ پس مبالغه کند در خواستن . یعنی گوید همه را نفقه کنید تَبْخَلُوا شما
بخیلی میکنید بدان . و نمیدهید بخوشدلی و طیب نفس وَيُخْرِجْ و ظاهر میکرداند
خدای بدان خواستن از شما . یا به بخل أَضْغَانَكُمْ کینها و کدورتهای شمارا هَا أَنْتُمْ
شما هَٰؤُلَاءِ ای گروه مخاطبان تُدْعَوْنَ خوانده شده اید و فرموده شده لِتُنْفِقُوا

برای آنکه نفقه کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای . یعنی زکوة دهید . یا آنکه
باسباب جهاد مصروف سازید فَمِنْكُمْ پس از شما هست مَنْ يَبْخَلُ کسی بخیلی میکند
بزکوة . یا بنفقهٔ غزو وَمَنْ يَبْخَلْ و هر که بخل ورزد بآنچه برو واجبست از انفاق
فَإِنَّمَا يَبْخَلُ پس جز این نیست که بخل میورزد عَنْ نَفْسِهِ بر نفس خود که اورا از
ثواب محروم میسازد وَاللَّهُ الْغَنِيُّ و خدای بی نیازست از صدقات و نفقات
شما وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ و شما محتاجانید بآنچه نزدیک اوست از موائد نعمت . و فواید
کرامت . پس امروز یکی بدهید . و فردا ده در عوض آن بستانید . چه از خزانهٔ کرم
او هیچ کم نشود . و شما بمرادات . و مقاصد خود فایز گردد وَإِنْ تَتَوَلَّوْا و اگر
روی بگردانید از آنچه بر شما فرض کرده اند از انفاق . یا اگر اعراض کنید از اسلام
و قبول احکام يَسْتَبْدِلْ بدل کند قَوْمًا غَيْرَكُمْ گروهی دیگر جز شما . یعنی شمارا
هلاک کند و قوم دیگر بیارد ثُمَّ لَا يَكُونُوا پس نباشند آن قوم أَمْثَالَكُمْ مانند شما
بلک فرمان بردارتر . و پرهیزکارتر مراد بنی کنده . و بنی نخع اند از یمن . و اشهر
آنست که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم سوال کردند . که اینها کدام گروه اند
و سلمان رضی الله عنه . در پهلوی آنحضرت نشسته بود . دست مبارک را بر ران
سلمان زد . و گفت . هذا و قومه . و در خبر آمده که اگر دین مرتفع شود تا ثریا . فرا
گیرند آنرا مردان از پارسیان . و در لباب آورده که ابو الدردا رضی الله عنه بعد
از قراءت این آیة میگفت . ابشروا یا بنی فروخ . مراد پارسیان اند

سورة الفتح تسع وعشرون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ بصحت رسیده که در
سال ششم از هجرت . حضرت رسول صلی الله علیه و سلم . در واقعه دید . که
با بعضی از اصحاب بزیارت کعبهٔ معظمه زادها الله شرفا رفت . و عمره گذارد .

یاران بعد از استماع آن رویا پنداشتند که تعبیر واقعه در همان سال بظهور
خواهد آمد و سید عالم صلی الله علیه وسلم بکار سازی مشغول شد و روز دو
شنبه غرّهٔ ذو القعدهٔ این سال از مدینه بیرون آمده احرام بعمره کرفت و هفتاد
شتر بجهت هدی با خود ببرد و اغلب اصحاب اتفاق کردند و خبر توجه آنحضرت
بمشرکان مکه رسیده بر منع آن سرور از زیارت خانه اتفاق نمودند و از مکه بیرون
آمده در بلدح لشکرگاه بزدند و پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه خبر دار شده
بحدیبیه فرود آمد و از جانب کفار عروة بن مسعود ثقفی به نزد پیغمبر صلی الله علیه
وسلم آمد تا سبب آمدن آنحضرت معلوم کند و بعد از ان حلیس کنانی که مهتر
احابیش بود هم بیامد و معلوم کرد که آنحضرت داعیهٔ جنگ ندارد و زیارت
کعبه آمده اما قریش بر حمیة جاهلیة مر وایستاده بهیچ وجه راضی نشدند که
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم و اصحاب او بمکه در آیند و پیغمبر عثمان را رضی
الله عنه نزد ایشان فرستاد و ایشان اورا باز کرفتند و خبر قتل او رسید و بدان
سبب بیعة الرضوان واقع شد چنانچه عن قریب مذکور کردد القصه کفار از
استماع خبر بیعت متوهم شده سهیل بن عمرو را بفرستادند و میان آنحضرت
و اهل مکه صلح واقع شد بر الجمله که ده سال میان اهل اسلام و کفار قریش حرب نبود
و نهان و آشکارا بیکدیکر و حلفاء یکدیکر تعرض نرسانند و مسلمانان سال دیکر
بیایند و عمرهٔ قضا بکذارند و دیکر شرطها نیز واقع شد و اکثر صحابه از ان صلح ملول
شدند و آنحضرت هم آنجا در حدیبیه بفرمود تا سر مبارک ایشانرا بتراشیدند و
بعضی شتران قربان فرمود و برخی را بدست ناجیهٔ اسلمی بمکه فرستاد تا در مروه
بکشتند و بر فقرا و مساکین آنجا بخش کردند و از صحابه نیز حلق و تقصیر واقع شد

وهدی

وهدی خود را قربان کردند و پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیست روز در حدیبیه
توقف فرمود و در حین مراجعت شبی از شبها این سوره فرود آمد و آنحضرت
صلوات الله وسلامه علیه فرمود که امشب سورهٔ بر من نازل شده که
دوستر میدارم از انچه آفتاب بران طالع میشود پس سورهٔ فتح را بر یاران خواند
و ایشانرا تهنیة کفت و اصحاب نیز ویرا مبارک باد کفتند إِنَّا فَتَحْنَا بدرستی که ما
حکم کردیم لَكَ از برای تو فَتْحًا مُبِينًا حکمی پیدا و هویدا که آن صلح است با قریش و
از حضرت پرسیده اند که افتح هو در جواب فرموده که نعم و فی نفس الامر آن صلح
مقدمه فتوح بسیار بود چه مسلمانان که در مکه ایمان خود پنهان میداشتند
سرکذار شده با کفار مجاهرة کردند و قرآن بریشان خواندند و بسیار کس مسلمان
شدند و سبب فتح مکه نیز همان بود و از نیست که بعضی مفسران برین وجه [illegible]
کرده اند که ما بکشاییم برای تو شهر مکه را تعبیر بماضی جهة تحقق وقوع است
وکفته اند مراد فتح خیبر و فدکست پس از خدای آمرزش طلب لِيَغْفِرَ تا بیامرزد لَكَ
اللّٰهُ مر ترا خدای مَا تَقَدَّمَ آنچه کذشته است پیش از وحی مِنْ ذَنْبِكَ از انچه
موجب عتاب تو تواند بود وَمَا تَأَخَّرَ و آنچه مانده است پس از ان یا پیش از فتح
و پس از ان یا قبل از نزول این آیة و بعد از ان امام ابو اللیث رحمه الله فرموده
که کناه کذشته ذنب آدم و حواست و آینده جرایم امت یعنی بیامرزد کناه امة را
بشفاعة او سلمی رحمه الله فرموده که ذنب آدم را بوی حوالت کرد چه در وقت
ذلت در صلب وی بوده و کناه امت را بوی اسناد فرمود چه او بشیر و کار
ساز ایشانست وَيُتِمَّ و دیکر بفضل عمیم خود تمام کرداند نِعْمَتَهُ نعمت خود را
عَلَيْكَ بر تو بفتح بلاد یا باعلاء دین یا با نضمام نبوت با ملك یا بقبول شفاعت

وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ۝ وبنمايد ترا راه راست. يعني ثابت دارد بران وَ
يَنْصُرَكَ اللّٰهُ و يارى كند ترا خداى نَصْرًا عَزِيزًا ۝ يارى كردنى كه در وعزت وغلبه
باشد. يعني تو بآن نصرت قاهر وغالب شوى. وچون در صلح حديبيه صحابه بخلى
از دغدغه وترددى نبودند. حق سبحانه فرمود كه هُوَ الَّذِي او ست آنكه أَنْزَلَ السَّكِينَةَ
فرو فرستاد آرامش وسكون فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ در دلهاء كرويدكان لِيَزْدَادُوا تا
زيادت كنند إِيمَانًا كرويدنى مَعَ إِيمَانِهِمْ باكرويدن ايشان. يعني بيفزايند يقين
خودرا بايقينى ديكر. يا ايمانى كه باصول دين داشتند افزون سازند آنرا بايمان
بفروع شرع وَلِلّٰهِ ومر خدا راست جُنُودُ السَّمَاوَاتِ لشكرهاء آسمانها از ملائكه
وَالْأَرْضِ وجنود زمين از مؤمنان مجاهد. پس اى اهل ايمان جهاد كنيد. وبنصرت
الهى واثق باشيد. كه هر كه لشكر آسمان وزمين در حكم وى بود. بلكه ذرات كون سپاه
وى باشد اوليا خودرا در وقت غزا با اعداى خود فرونكذارد بيت نصرت از وطلب كه
بميدان قدرتش. هر ذره پهلوانى وهر پشه صفدريست وَكَانَ اللّٰهُ وهست خداى
عَلِيمًا دانا بمصالح خلق حَكِيمًا ۝ صواب كار در آنچه كند. واز جمله آنست كه
سكينه بدلهاء كرويدكان فرستاد لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ تا در آرد مردان وزنان
كرويده را. ببركت رسوخ در دين. وثبات در عقيدت جَنَّاتٍ تَجْرِي ببوستانها كه
ميرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زير منازل. يا در تحت اشجار آن جويها خَالِدِينَ فِيهَا
جاويدانند در وى وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ وبراى آنكه بپوشد از ايشان سَيِّئَاتِهِمْ بديهاى
ايشان. يعني محو كرده اند پيش از دخول بهشت. تا پاك وپاكيزه بروضهٔ رضوان در آيند
وَكَانَ ذَٰلِكَ وهست اين وعده مر ايشانرا عِنْدَ اللّٰهِ نزديك خداى. يعني در حكم او فَوْزًا
عَظِيمًا ۝ رستكارى بزرك. وچه فوزى عظيم تر از انكه ايشان از مكاره ايمن شوند

خمس

وبمقاصد

٩٠٠

915

وبمقاصد فاين كردند وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وديكر براى آنست تا عذاب
كند مردان وزنان منافق را از اهل مدينه وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ ومردان وزنان
مشرك را از اهل مكه الظَّانِّينَ بِاللّٰهِ كمان برندكان بخداى ظَنَّ السَّوْءِ كمان بد. يعني اسد
وغطفان از اهل شرك. وبعضى منافقان كمان ميبردند كه پيغمبر صلى الله عليه وسلم
كه بحديبيه ميرود كشته خواهد شد. يا سالم بمدينه باز نخواهد آمد. ولشكر او
منهزم خواهند كشت. پس حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم سالم وغانم بمدينه
باز آمد. وحق سبحانه فرمود كه عَلَيْهِمْ برين كمان برندكانست دَائِرَةُ السَّوْءِ كرد شر بد
يعني ايشان مغلوب ومنكوب خواهند شد وَغَضِبَ اللّٰهُ وخشم كرفت خداى عَلَيْهِمْ
برايشان وَلَعَنَهُمْ وبراند ايشانرا از رحمت خود وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وآماده كرد براى
ايشان دوزخ را وَسَاءَتْ مَصِيرًا ۝ وبد بازكشتيست دوزخ وَلِلّٰهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ ومر خدايراست لشكرهاء اسمان وزمين. يعني هر كه در آسمانها وزمينهاست
همه مملوك ومسخر وى اند. چنانچه لشكريان مر سردار خودرا. تكرار اين سخن جهة
وعدهٔ مؤمنانست. تا بنصرت الهى مستظهر باشند. وبراى وعيد مشركان ومنافقان
تا از تعذيب ربانى خائف كردند وَكَانَ اللّٰهُ وهست خداى عَزِيزًا غالب در فرمان
خود حَكِيمًا ۝ دانا در آنچه فرمايد إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستى كه ما فرستاديم ترا
شَاهِدًا كواه بر اقوال وافعال امت تو وَمُبَشِّرًا ومژده دهنده آنانرا كه سكينه
بردلهاء ايشان نازل شده وَنَذِيرًا وبيم كننده مر آنانرا كه كمان بد برده اند پس
تو امت را بكو كه فرستادن وبيم وبشارت من لِتُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ براى آنست كه بكرويد
كنيد مر خدايرا وَرَسُولِهِ ومر فرستادهٔ اورا وَتُعَزِّرُوهُ وتقويه دهيد دين اورا
وَتُوَقِّرُوهُ وبزرك داريد فرمان اورا وَتُسَبِّحُوهُ وبپاكى ياد كنيد مر اورا يا نماز كذاريد

نصف الجزء

براى وى بُكْرَةً وَأَصِيلًا ۝ بامداد وشبانگاه • وگفته اند ضمير تعزروه • وتوقروه
عايد بحضرت پيغمبر ست صلى الله عليه وسلم • يعنى اورا نصرت كنيد • وتعظيم او
بجاى آريد • كه تعظيم او بحقيقت حق است • چه بامر او ووقوع ميبايد • ودر تعظيم
حضرت رسالت پناهى تعظيم امر الهى نيز هست • وخود كه يارا دارد كه شرايط
تعظيم او كما ينبغى بجاى آرد بيت درحريم ستر تعظيم توكس را راه نيست • وزكمال
احتشامت هيچ عقل آگاه نيست إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ بدرستى آنانكه بيعت كردند
با تو در حديبيه إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ جزين نيست كه بيعت كرده اند با خداى • چه
مقصود به بيعت اوست • وبراى طلب رضاى اوست • مراد بيعت رضوان است
وذكر آن بيايد • سلمى رحمه الله فرموده كه اين سخن در مقام جمع است • وحق سبحانه
مرتبهٔ جمع را براى هيچ كس تصريح نكرد • الا براى آنكه اخص واشرف موجودات است •
واز همين مقامست كه • من يطع الرسول فقد اطاع الله يَدُ اللَّهِ قوت خداى بوفا كردن
وعدهٔ خود در ثواب آخرت • يا در نصرت پيغمبر خود فَوْقَ أَيْدِيهِمْ زبر قوتهاء
ايشان است • در وفا بعهد • يا در يارى دادن پيغمبر • در معالم آورده كه صحابه
رضى الله عنهم بوقت بيعت دست پيغمبر صلى الله عليه وسلم ميگرفتند ويد الله
زبر دستهاء ايشان بود در مبايعه فَمَنْ نَكَثَ پس هركه بشكند عهد را فَإِنَّمَا
يَنْكُثُ جزين نيست كه ميشكند عَلَى نَفْسِهِ بر نفس خود • يعنى ضرر آن بنفس او
رسد وبس • در موضح آورده كه سه چيز راجع با هل آن ميشود يكى مكر • ولا
يحيق المكر السيء الا باهله • دوم ستم انما بغيكم على انفسكم • سيم نقض عهد و
من نكث فانما ينكث على نفسه • ودر باب عهد وپيمان گفته اند نظم پيمان مشكن كه هركه
پيمان بشكست • از پاى در افتاد وبيرون رفت ز دست • آنرا كه درست بود پيمان الست

نشكست

نشكست بهيچ حال هر عهد كه بست وَمَنْ أَوْفَى وهر كه وفا كند بِمَا عَاهَدَ بآنچه
عهد كرده است عَلَيْهُ اللَّهَ بران با خداى فَسَيُؤْتِيهِ پس زود بدهد خداى مر ورا
أَجْرًا عَظِيمًا ۝ مزدى بزرگ در آخرت كه آن بهشتست • آورده اند كه حضرت
رسالت صلى الله عليه وسلم چون متوجه مكه شد به نيت عمره • ببعضى اعراب
چون اسلم • وجهينه • ومزينه • وغفار • واشجع • فرستاد كه درين سفر با تو
موافقت كنيد • ايشان از محاربهٔ قريش ترسيدند • وتعلل نموده تخلف ورزيدند •
حق سبحانه خبر داد پيغمبر خود را كه چون بمدينه رسى سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ
زود باشد كه بگويند مر ترا باز پس ماندگان مِنَ الْأَعْرَابِ از باديه نشينان • يعنى
قبايلى كه مذكور شد عذر آرند كه شَغَلَتْنَا مشغول كرد مارا أَمْوَالُنَا مالهاء ما
كه غمخوارى نداشت وضايع ميشد وَأَهْلُونَا وزنان وفرزندان ما كه از پى كسى بى نوا
وبى برگ ميماندند فَاسْتَغْفِرْ لَنَا پس طلب آمرزش كن براى ما ازين كه تخلف كرديم
ودر موافقت ننموديم يَقُولُونَ ميگويند بِأَلْسِنَتِهِمْ بزبانهاء خود مَا لَيْسَ آنچه
نيست فِي قُلُوبِهِمْ در دلهاء ايشان • يعنى اين اعتذار واستغفار بزبان ميكنند •
ودل ايشانرا ازان خبر نيست قُلْ بگو در جواب ايشان فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ پس كيست
كه مالك شود براى شما • يعنى منع كند از شما مِنَ اللَّهِ از حكم خداى شَيْئًا چيزيرا إِنْ
أَرَادَ اگر خواهد خداى بِكُمْ ضَرًّا بشما قهرى • وهزيمتى • وقتلى • وخللى در مال • واهل • يا
عقوبتى بر تخلف أَوْ أَرَادَ بِكُمْ يا اگر خواهد بشما نَفْعًا سودى چون دولت • وغنيمت
ونگاه داشت اموال • واهالى بَلْ كَانَ اللَّهُ بلكه هست خداى بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه
شما ميكنيد خَبِيرًا ۝ دانا • وميداند كه قصد شما از تخلف چه بوده شما مشغول
مال وفرزند نداشتيد بَلْ ظَنَنْتُمْ بلكه گمان برديد أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ آنكه باز نگردد

ع عشر

پیغمبر وَالْمُؤْمِنُونَ و رجعت نکنند مؤمنان إِلَى أَهْلِيهِمْ بسوی اهالی خود بمدینه
أَبَدًا هرگز بلکه مشرکان ایشان را بکشند و مستأصل کردانند وَزُيِّنَ ذَٰلِكَ و آراسته شد
این گمان یعنی شیطان بیاراست استیصال پیغمبر و اصحاب اورا تا متمکن شد
فِي قُلُوبِكُمْ در دلهای شما وَظَنَنْتُمْ و گمان بردید ظَنَّ السَّوْءِ گمان بد که دین خدای
باطل شود و ملت اسلام برافتد وَكُنْتُمْ و گشتید شما بدین گمان قَوْمًا بُورًا
گروهی هلاک شدگان بسبب فساد عقیدت و بدی نیت وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ
و هرکه نگرود بخدا وَرَسُولِهِ و بفرستادهٔ او و بدل تصدیق حکم خدا و رسول
نکند فَإِنَّا أَعْتَدْنَا پس بدرستی که ما آماده کرده ایم لِلْكَافِرِينَ مر ناگرویدگان را
سَعِيرًا آتشی افروخته وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدای راست پادشاهی
آسمانها و زمینها و زمام امور ممالک علوی و سفلی در قبضهٔ قدرت اوست يَغْفِرُ
می آمرزد گناه بزرگ لِمَنْ يَشَاءُ هرکرا میخواهد وَيُعَذِّبُ و عذاب میکند بگناه
خود مَنْ يَشَاءُ هرکرا اراده میکند وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای غَفُورًا آمرزنده توبه
کنندگان را رَحِيمًا مهربان بریشان سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ زود باشد که بگویند
بازپس ماندگان از حدیبیه مراد همان قبایل اند یعنی همان اعراب خواهند گفت
إِذَا انْطَلَقْتُمْ آنگاه که بروید إِلَىٰ مَغَانِمَ بسوی غنیمتها مراد مغانم خیبرست
لِتَأْخُذُوهَا چه پیغمبر صلی الله علیه و سلم در ذی الحجهٔ سنه ستٍّ از حدیبیه
بازگشت و در محرم سنه سبع بغزوهٔ خیبر توجه نمود و حکم شد که هرکه
در حدیبیه حاضر بوده بدین غزا رود و غیر ایشان درین جنگ اتفاق نکنند
و چون عزم جزم شد جماعهٔ مخلفان گفتند ذَرُونَا بگذارید ما را نَتَّبِعْكُمْ تا
پیروی کنیم شما را و بخیبر آییم يُرِيدُونَ میخواهند مخلفان أَنْ يُبَدِّلُوا آنکه

تغییر

تغییر دهند كَلَامَ اللَّهِ سخن خدای یعنی حکم اورا که فرموده که غیر اهل
حدیبیه بدین حرب نروند قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا بگوی پیروی نخواهید کرد ما را نفی است
بمعنی نهی یعنی با ما بیرون میایید كَذَٰلِكُمْ قَالَ اللَّهُ همچنین گفته است خدای
مِنْ قَبْلُ پیش از تهیهٔ شما یا پیش از آمدن ما بمدینه فَسَيَقُولُونَ پس زود باشد
که ایشان گویند خدای بدین حکم نکرده بَلْ تَحْسُدُونَنَا بلکه شما حسد میبرید
بر ما تا در غنیمت شریک شما نشویم و نه چنین است که مخلفان میگویند بَلْ كَانُوا
لَا يَفْقَهُونَ بلکه هستند که در نمی یابند إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی چیز را قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ
بگوی مر پس ماندگان را مِنَ الْأَعْرَابِ از اهل بادیه سَتُدْعَوْنَ زود باشد که
خوانده شوید إِلَىٰ قَوْمٍ بحرب گروهی أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ خداوندان کارزار سخت
که اهل یمامه اند از متابعان مسیلمهٔ کذّاب یا قبایل عرب که مرتد شدند
بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و سلم یا هوازن و غطفان در حیات
آنحضرت که بوادی حنین حرب کردند و گفته اند مراد اهل فارس و روم اند نه
سخن آنکه شما را بجنگ مردم محارب مبارز خواهند خواند که شما تُقَاتِلُونَهُمْ
کارزار کنید با ایشان و بکشید شان أَوْ يُسْلِمُونَ یا مسلمان شوند اگر این
قوم مشرک و مرتدند حکم ایشان قتل است یا اسلام و اگر غیر ایشان اند قتال است
یا جزیة و بر آن تقدیر اسلام بمعنی انقیاد باشد فَإِنْ تُطِيعُوا پس اگر فرمان
برید کسی را که خوانندهٔ شماست بقتال آن گروه يُؤْتِكُمُ اللَّهُ بدهد شما را
خدای أَجْرًا حَسَنًا مزدی نیکو که غنیمت است در دنیا و جنت در عقبی وَإِنْ
تَتَوَلَّوْا و اگر روی بگردانید و پشت بر داعی کنید كَمَا تَوَلَّيْتُمْ همچنانچه
اعراض کردید مِنْ قَبْلُ پیش ازین سفر حدیبیه يُعَذِّبْكُمْ عذاب کند خدای

خمس

شمارا عَذَابًا أَلِيمًا ○ عذابی دردناک. وچون متخلفانرا این همه وعید واقع
شد. ضعفا وعجزه از مسلمانان اندیشیدند که ما بواسطهٔ عجز وضعف از
جهاد تخلف میکنیم. تا مآل حال ما بچه انجامد. آیة آمد که لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى
نیست بر نابینا حَرَجٌ گناهی اگر بجهاد نرود وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ ونه بر لنگ حَرَجٌ
بزهٔ اگر از جهاد تخلف کند وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ ونه بر بیمار حَرَجٌ تنگی وآثمی اگر با مجاهدان
موافقت نکند. چه اینها معذورند وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وهر که فرمان برد خدای
وَرَسُولَهُ وفرستادهٔ او را در جهاد وغیر آن يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ در آرد خدای اورا
به بهشتها آنچنان بوستانها که پیوسته تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
از زیر مساکن بهشتیان جویها وَمَنْ يَتَوَلَّ وهر که اعراض کند از فرمان خدا ورسوله
يُعَذِّبْهُ عذاب کند اورا خدای عَذَابًا أَلِيمًا ○ عذابی که درد آن منقطع نگردد
والم آن منقضی نشود. وآن عذاب حرمانست چه بمخالفت امر خدا. از دولت
لقا مهجور. وبنافرمانی رسول از سعادت شفاعت محروم خواهد ماند. نعوذ
بالله من الحرمان **بیت** مسوز ز آتش محرومیم که هیچ عذاب ز روی سوز والم چون
عذاب حرمان نیست. آورده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
بحدیبیه نزول فرمود. خراش بن امیه را بمکه فرستاد. تا ایشانرا اعلام کند که
آنحضرت بعمره آمده. وداعیهٔ حرب ندارد. اهل مکه خراش را از در آمدن و
سخن گفتن منع کردند. آنحضرت ثانیا ذو النورین را رضی الله عنه فرستاد. اورا
در مکه نگاه داشتند. وآوازهٔ قتل او در افتاد. پیغمبر صلی الله علیه وسلم اصحاب را
طلبید. وایشان بقول اصح هزار وپانصد وبیست تن بودند. وبیعت کرد
با ایشان بر آنکه با قریش قتال کند. واز حرب روی نتابند. ودر زیر درخت

سمره نشسته بود. در کشاف آورده که حضرت در زیر شجرهٔ سمره قرار
گرفت. وشاخها از آن بر پشت مبارک وی فرود آمد. عبد الله مغفل رضی الله
عنه میگوید من قایم بودم بر زبر سر آنحضرت. آن شاخ را بدست گرفته از
پشت مبارک وی بر داشتم. وصحابه بیعت کردند بر مرگ وقتل. وآنکه مطلقا
نگریزند. حضرت صلوات الله وسلامه علیه فرمود که شما امروز بهترین اهل
زمینید. در معالم از جابر رضی الله عنه نقل کرده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرمود. که بدوزخ نرود یک کس از آنها که در تحت الشجرة بیعت کرده. واین را بیعة
الرضوان گویند. چه حق سبحانه ازین قوم خشنود شد. چنانچه میفرماید لَقَدْ
رَضِيَ اللَّهُ به تحقیق که خدای خشنود گشت عَنِ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان صحابه
إِذْ يُبَايِعُونَكَ وقتی که بیعت کردند با تو تَحْتَ الشَّجَرَةِ در زیر درخت سمره فَعَلِمَ
پس میداند خدای مَا فِي قُلُوبِهِمْ آنچه در دلهای ایشانست از اخلاص ووفا وصدق
وصفا فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ پس فرو فرستاد آرامش عَلَيْهِمْ بر ایشان وَأَثَابَهُمْ وپاداش
داد ایشانرا فَتْحًا قَرِيبًا فتحی نزدیک که فتح خیبرست یا مکه یا هجر وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً
ودیگر جزا دادن مر ایشانرا از فضل خود غنیمتهای بسیار یعنی از خیبر يَأْخُذُونَهَا
فرا گیرند آنرا از رخوت ونقود وضیاع وعقار وَكَانَ اللَّهُ وهست خدای عَزِيزًا
غالب وغلبه دهندهٔ دوستان حَكِيمًا ○ حکم کننده بمغلوبیت دشمنان وَعَدَكُمُ
اللَّهُ وعده کرده است خدای شما را ای امت مَغَانِمَ كَثِيرَةً غنیمتهای بسیار
در بلاد فارس وروم. بلکه در اطراف واکناف عالم تَأْخُذُونَهَا فرا میگیرید آنرا
تا قیامت فَعَجَّلَ پس به تعجیل نقد داد لَكُمْ مر شما را هَذِهِ این غنیمت خیبر وَكَفَّ
وباز داشت وکوتاه کرد أَيْدِيَ النَّاسِ دستهای مردمان یعنی اهل خیبر وخلفاء

ایشان را که بنی اسد وغطفان بودند عَنْکُمْ از شما تا خلفاء یهود ترسیده
بجنگ نیامدند و ایشان از خوف شما حصاری شدند تا شما سالم ماندید وَ
لِتَکُونَ و تا باشد آن غنیمة آیَةً لِلْمُؤْمِنِینَ نشانه مر مؤمنان را بر راستی قول پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بر فتح خیبر یا صدق قول الهی در وعدهٔ غنایم وَیَهْدِیَکُمْ
و برای آنکه بنماید شما را صِرَاطًا مُسْتَقِیمًا ● راهی راست که منهج توکل است
و مستوثق بودن بفضل ازلی و باز گذاشتن کار بلطف لم یزلی ● ارباب سیر رحمهم
الله ● بیان کنند که چون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از سفر حدیبیه
مراجعت نمود بحکم وعدهٔ واثابهم فتحا قریبا ● کارسازی حرب خیبریان
فرمود ● و با هزار و چهارصد تن از مدینه بیرون آمده ● متوجه قلاع خیبر شد
و از منزل صهبا براه مرحب روان شده ● سحری بود که از طریق وادی حرضه
بمیان قلعهاء خیبریان در آمد ● و ایشان بی خبر از قلعه بیرون آمده با بیلها
و ادوات زرع ● روی بحدایق و مزارع خود داشتند ● که ناگاه لشکر اسلام بنظر
ایشان در آمده گفتند ● والله محمد والخمیس ● و روی بحصارها نهادند ● و آنحضرت
فرمود که ● الله اکبر خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین
القصه یهود حصاری شده دل بر قتال نهادند ● و مسلمانان با اهل نطاة حرب
کردند ● و آن قلعه گرفته شد ● و بعد از آن حصار شق مفتوح گشت ● و در مغازی
محمد اسحاق رحمه الله مذکورست که اول از حصون خیبر حصن ناعم را فتح کردند
پس نطاة و شق را ● و بعد از آن یهود بحصن صعب بن معاذ متحصن گشتند
و بجنگ بسیار گرفته شد ● و اقمشه و امتعه و اطعمهٔ بسیار بدست مسلمانان
افتاد ● پس بمحاصرهٔ حصار قموص اشتغال فرمودند و حضرت را صلی الله علیه

وسلم دران وقت صداعی طاری شد ● و بنجود سواری نمیتوانست فرمود و قلعه
بغایت محکم بود ● و آنجا حرب فراوان وقوع یافت ● و بالآخرة بدست مرتضی علی
کرم الله وجهه مفتوح گشت ● و دران قلعه مرحب خیبری را کشت و در آهنین
از حصار بر کنده سپر ساخت ● و یهود زنهار خواستند ● و غنایم بسیار بدست صحابه
افتاد ● و کنج ابی الحقیق باز یافتند ● و آنجا حضرت را زهر دادند ● و برهٔ زهر آلود با وی
بسخن آمد که یا رسول الله از من مخور که مرا بزهر آلوده اند بیت ز خوان معجز او گر نواله
طلبی ● حدیث بره بزبان شنو که ما حضرست وَأُخْرَىٰ و وعده کرد ● خدای شما را غنیمتها
دیگر ● یا فتح شهرهاء دیگر که هنوز لَمْ تَقْدِرُوا قادر نشده اید عَلَیْهَا بران و نمیدانید
آنرا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بدرستی که احاطه کرده است علم خدای بِهَا بآن مراد غنایم
یا مداین فارس و روم ● و شام ● مجاهد میگوید که هر فتحی که تا قیامت مرین امت را
دست دهد درین داخل است وَکَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلَىٰ کُلِّ شَیْءٍ بر همه چیزها
از فتح مداین و اعطاء غنایم قَدِیرًا توانا وَلَوْ قَاتَلَکُمُ و اگر قتال کردندی ● با شما در
حدیبیه الَّذِینَ کَفَرُوا آنانکه کافر بودند از اهل مکه ● و صلح نکردندی لَوَلَّوُا الْأَدْبَارَ
هر اینه برگردانیدندی پشتها را ● یعنی هزیمت کردندی ثُمَّ لَا یَجِدُونَ پس نیافتندی
وَلِیًّا کارسازی که ایشان را نگاه دارد وَلَا نَصِیرًا ● و نه یاری که ایشان را مدد
نماید سُنَّةَ اللَّهِ سنت نهاده است خدای سنت نهادنی الَّتِی قَدْ خَلَتْ آن سنتی که گذشته است
مِنْ قَبْلُ پیش ازین در امتان دیگر ● که همیشه انبیا بریشان غالب بوده اند وَلَنْ
تَجِدَ و نیابی تو لِسُنَّةِ اللَّهِ مر سنت خدای را تَبْدِیلًا ● تغییری هرچه در ازل مقرر
و مقدر شده ● لامحاله کاین خواهد شد ● و دست تصرف هیچ کس رقم تغییر و تبدیل
بر صفحات آن نخواهد کشید نظم تغییر بحکم ازلی راه نیاید تبدیل بفرمان قضا کار ندارد

در دایرهٔ امر کم و بیش نکنجد • با سرو قد چون و چرا کار ندارد • آورده اند که آنحضرت
صلی الله علیه و سلم • در حد بیبیه بود هشتاد تن از اهل مکه هنگام نماز صبح از جبل
تنعیم فرو تاختند • و شبیخون آورده بودند تا صحابه را بقتل رسانند • یاران رسول
صلی الله علیه و سلم • غلبه کرده ایشان را بکرفتند • و آنحضرت ایشان را آزاد کرد
و آیة نازل شد که وَهُوَ الَّذِی و اوست خداوندی که از محض کرم کَفَّ اَیْدِیَهُمْ
باز داشت دستهاء کفار مکه را عَنْکُمْ از شما تا صلح کردند وَاَیْدِیَکُمْ عَنْهُمْ
و کوتاه کرد دستهاء شما را از یشان بِبَطْنِ مَکَّةَ در وادی مکه • یعنی حدیبیه مِنْ بَعْدِ
اَنْ اَظْفَرَکُمْ پس از انکه ظفر داد شما را و غالب ساخت عَلَیْهِمْ بر یشان • مراد آن
هشتاد سوارند وَکَانَ اللّٰهُ و هست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه میکنید از مقاتله
با کفار • برای فرمان رسول خدای • و آنکه دست باز میدارید و میکذارید جهة
تعظیم خانهٔ خدای بَصِیْرًا ◉ بینا • و شما را بران جزا خواهد داد هُمُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا
ایشانند آنانکه کافر شدند وَصَدُّوْکُمْ و باز داشتند شما را عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
از طواف مسجد حرام وَالْهَدْیَ و منع کردند آنرا نیز که برای قربان آورده بودید مَعْکُوْفًا
در حالتی که باز داشته شده بود اَنْ یَبْلُغَ از انکه برسد مَحِلَّهُ بجای او که مکان
نحرست یعنی منا • خلاصهٔ معنی آنست که کفار مکه بسبب آنکه شما را از عمره
منع کردند • و قربانی را بمحل او نکذاشتند • مستحق قتال و استیصال هستند • لیکن
ما شما را درین سال از قتال ایشان باز میداریم جهة کرویدکان که در مکه
هستند وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُوْنَ و اگر نبودندی مردان کرویده وَنِسَآءٌ مُؤْمِنَاتٌ
و زنان ایمان آورده در مکه که شما لَمْ تَعْلَمُوْهُمْ ایشان را ندانسته اید و آن
هفتاد و دو زن و مرد بودند که کتمان ایمان میکردند حق سبحانه فرمود که

اگر نبودندی

اگر نبودندی ایشان در مکه • و شما ایشان را نمیدانید • یا عیان ایشان نیز که
با مشرکان مختلطند اَنْ تَطَئُوْهُمْ بدل است از رجال • یعنی اگر نه آن بودی که آن
مؤمنان هستند • و نه آن بودی که شما ایشان را در اثنای قتال بی سپر میکردید
یعنی هلاک میساختید فَتُصِیْبَکُمْ پس میرسید شما را مِنْهُمْ از جهة هلاک
ایشان مَعَرَّةٌ مکروهی • یعنی غمی و اندوهی بقتل مؤمنان • یا تاوانی چون کفارت و دیت
بِغَیْرِ عِلْمٍ متعلق بان تطئوهم است • یعنی میکشتید ایشان را بی آنکه دانید هر اینه
ما دست از یشان کوتاه نمیکردیم • پس منع کردیم شما را از قتال اهل مکه • جهت نکاه
داشت ایشان • و این برای آنست لِیُدْخِلَ اللّٰهُ تا داخل کرداند خدای فِیْ رَحْمَتِهِ
در بخشش خود مَنْ یَشَآءُ هر کرا خواهد • مراد از رحمت توفیق زیادتی خیر است و رغبة [illegible]
دین اسلام لَوْ تَزَیَّلُوْا اگر جدا شدندی آن مؤمنان از کافران و در مکه نبودندی
لَعَذَّبْنَا الَّذِیْنَ کَفَرُوْا هر اینه عذاب میکردیم آنان را که کافر شدند مِنْهُمْ از اهل مکه
عَذَابًا اَلِیْمًا ◉ عذابی مولم موجع در دنیا بقتل و سبی اِذْ جَعَلَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا
یاد کن ای محمد چون کردند و در آوردند آنانکه نکرویده اند فِیْ قُلُوْبِهِمُ در دلهاء
خود اَلْحَمِیَّةَ تعصب و تکبر و غیرت را حَمِیَّةَ الْجَاهِلِیَّةِ حمیة جاهلیة که
بنده را از فرمان برداری باز دارد • یعنی با یکدیگر کفتند که محمد را با یاران او
در مکه نمیکذاریم • چه ایشان در بدر و احد پدران و برادران ما را کشته اند
بلات و عزی که در منازل ما در نیایند • چون ایشان این عصبیة بیش آوردند
فَاَنْزَلَ اللّٰهُ پس فرو فرستاد خدای سَکِیْنَتَهُ آرام و وقار خود را عَلٰی رَسُوْلِهٖ بر
فرستادهٔ خود وَعَلَی الْمُؤْمِنِیْنَ و بر مؤمنان تا مقاتله نکردند • و بصلح راضی
شده معاودت نمودند • و سهیل بن عمرو که باعث صلحنامه بود • نکذاشت که

خمس

بسم الله الرحمن الرحيم ننويسند و راضی نشد که محمد رسول الله کتابة
کنند • حق تعالی میفرماید وَأَلْزَمَهُمْ و ثابت داشت خدای مؤمنان را كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ
بر کلمهٔ تقوی که کلمهٔ شهادتست • یا بسم الله الرحمن الرحيم که اهل مکه نه
یا محمد رسول الله که بکتابة آن رضا ندادند وَكَانُوا و هستند مؤمنان أَحَقَّ بِهَا سزاوارتر
بدان کلمه از غیر ایشان وَأَهْلَهَا و هستند اهل آن و اولی بدان وَكَانَ اللَّهُ و هست
خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ◉ بهمه چیزها دانا • بعد از رجوع • از حدیبیه • بعضی از
صحابه کفتند تعبیر خواب پیغمبر صلی الله علیه و سلم راست نشد • و ما طواف
خانه نکردیم • و خلق و تقصیر بجای نیاوردیم • آیة آمد که لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ
هر اینه که راست کرد خدای و محقق ساخت رَسُولَهُ برای فرستادهٔ خود الرُّؤْيَا
آن خواب را که دیده بود بِالْحَقِّ براستی • ولی بنا بر حکمتی در ین سال تاخیر کرد • و
در سال آینده لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ هر اینه در آیید شما بمسجد الحرام إِنْ شَاءَ اللَّهُ
چون خواسته است خدای • و کفته اند استثنا حکایت قول پیغمبرست صلی الله
علیه و سلم که در وقت تقریر رؤیا فرمود که بمسجد الحرام در آیید انشاء الله
آمِنِينَ در محلی که ایمن باشید از اعادی مُحَلِّقِينَ تراشندکان رُءُوسَكُمْ سرهاء خود را
وَمُقَصِّرِينَ و چیندکان موی از سر یعنی بعضی تراشیدن • و بعضی به چینید
لَا تَخَافُونَ نترسید از هیچ کس فَعَلِمَ پس داند خدای مَا لَمْ تَعْلَمُوا آنچه شما ندانید
از حکمة در تاخیر عمره فَجَعَلَ پس ساخت برای شما • یعنی مقرر کرد انید مِنْ دُونِ ذَٰلِكَ
پیش از ین قبل از دخول در مسجد حرام بجهة عمرهٔ قضا فَتْحًا قَرِيبًا فتحی نزدیک که
فتح خیبرست • تا دل مؤمنان از اندوه تاخیر عمره خالی شده • بآن فتح شادمان
کردد هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ اوست آن خداوندی که فرستاد رَسُولَهُ رسول خود را

که محمدست بِالْهُدَىٰ براه نمودن خلق یا بیان کردن احکام وَدِينِ الْحَقِّ و بدین
درستی که اسلامست لِيُظْهِرَهُ تا غالب کرداند آن دین را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه
دینها • یعنی تا اکر دینی حق باشد احکام آنرا منسوخ سازد • و اکر باطل بود براندازد •
و کفته اند هیچ اهل دینی نباشد الا که مقهور و مغلوب مسلمانان شوند • و آن
بوقت نزول عیسی باشد علی نبینا و علیه السلام وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدای
شَهِيدًا ◉ کواه بر نبوت تو • اکر سهیل کوید محمد بن عبد الله نویسید • غم نخوری که ما
میکوییم مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ محمد فرستادهٔ خدایست بحق وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنانکه
با وی اند از مؤمنان أَشِدَّاءُ سخت دل و غلیظ اند عَلَى الْكُفَّارِ بر کافران رُحَمَاءُ
مهربانان و مشفقان بَيْنَهُمْ میان یکدیکر تَرَاهُمْ می بینی ایشانرا رُكَّعًا
رکوع آورندکان سُجَّدًا سجود کنندکان • یعنی در اکثر اوقات مشغولند بنماز
در موضح فرموده که این مناقب را جمعست بهمه صحابه رضی الله عنهم •
اما درین الفاظ ایمائیست باختصاص هر یک از خواص اصحاب بمنقبتی خاص
والذین معه • مدح صدیق است رضی الله عنه • که بقرب و معیت • و رفاقة
در دار و غار مخصوص بود • و اشداء علی الکفار • صفت فاروق است رضی الله
عنه • چه در نهایت شدت و غلظت او با اهل شرک و نفاق همه علما را اتفاق است
رحماء بینهم • نعت ذو النورین است رضی الله عنه که رافت و حیا و دلنوازی
و وفای وی مشهور و معروف است • و نزد خالق و خلایق بدان صفات وسمات
موسوم و موصوف • رکعا سجدا • شرح حال مرتضی است رضی الله عنه که
اکثر اوقات • و اغلب آنات او • بوظایف طاعات و عبادات میکذشت • روایتی
که هر شب آواز تکبیر احرام از خلوت وی باسماع خادمان عتبه علیه اش

میرسید یَبْتَغُونَ میطلبند این بندکان فَضْلًا مِنَ اللّٰهِ فضلی از خدای یعنی بادیه
ثواب ازو میجویند وَرِضْوَانًا وخشنودی حضرت او طلب میکنند سِيمَاهُمْ
علامتهاء ایشان فِي وُجُوهِهِمْ در رویهاء ایشان ظاهر بود مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ از اثر
سجده کردن. در لباب میکوید که اثر نماز در جبین مبین ایشان لایح بود چه
روی نمازکذارنده در نظر اهل دل جون خورشید تابنده است. من کثر صلوته
باللیل حسن وجهه بالنهار. در نفحات مذکورست که جون ارواح ببرکت قرب
الهی صافی شد انوار موافقت با اشباح ظاهر کردد بیت درویش را کواه چه حاجت
که عاشق است. رنك رخش ز دور ببین وبدان که هست ذَٰلِكَ این وصف که
مذکور شد مَثَلُهُمْ صفت ایشانست فِي التَّوْرَاةِ در کتاب موسی علیه السلام
یعنی ایشان بدین صفت در توریة مذکورند وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ وصفت ایشان است
در انجیل. یعنی بهمین نعت در کتاب عیسی علیه السلام نیز مسطورند. یا صفة
ایشان در انجیل كَزَرْعٍ مانند کشتیست که در اول حال أَخْرَجَ شَطْأَهُ بیرون آرد.
شاخك خودرا. یعنی تیغ زند ویك شاخ بیرون آید فَآزَرَهُ پس قوی کرد اند آن یك
شاخ را فَاسْتَغْلَظَ پس سطبر شود فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ پس بایستد بر ساقهاء خود
اول دانه بود. وکیاهی ضعیف. باخر درختی کردد يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ بشکفت آرد
مزارعانرا قوت وسطبری وراستی وخوبی او. این مثلیست وممثل وی حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم است ویاران وی رضی الله عنهم. که باول دعوت اسلام
ضعیف بود. وهر چند بر آمد قوت کرفت. وسبب تعجب عالمیان شد حق سبحانه
این تمثیل فرمود لِيَغِيظَ تا خشم کیرند بِهِمُ الْكُفَّارَ بیاران پیغمبر کافران. امام قشیری
رحمه الله فرموده که آیة در شان اصحابست. پس هر که بر ایشان خشم کیرد

وایشانرا دشمن دارد. داخل کفار خواهد بود وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا وعده کرد خدای
آنانرا که کرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکرده اند کارهاء ستوده مِنْهُمْ از ایشان
یعنی همه ایشانرا وعده فرموده مَغْفِرَةً آمرزش کناه وَأَجْرًا عَظِيمًا ◉ ومزدی بزرك

سُورَةُ الْحُجُرَاتِ ثَمَانِي عَشْرَةَ آيَةً ◉ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

ع ١٠

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که کرویده اید لَا تُقَدِّمُوا بیش مبرید اقوال خودرا بَيْنَ
يَدَيِ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ پیش از قول خدای ورسول او. یعنی سخن میکویید پیش از انکه
پیغمبر صلی الله علیه وسلم سخن کوید. یا تعجیل مکنید در امر ونهی پیش ازوی. یا در معنی
وتاویل کتاب وسنت پیشی مکیرید بر پیغمبر که او بدان داناترست وَاتَّقُوا اللّٰهَ
وبترسید از خدای در تقدیم بروی قولا وفعلا إِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ بدرستی که خدا
شنواست مر اقوال شمارا عَلِيمٌ ◉ داناست با فعال شما يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای کرویدکان لَا تَرْفَعُوا بلند مکنید أَصْوَاتَكُمْ آوازهاء خودرا فَوْقَ صَوْتِ
النَّبِيِّ بالای آواز پیغمبر. ایشانرا تعلیم مراسم ادب میدهد. یعنی سخن کویید
آواز خودرا بلندتر آواز وی مدارید وَلَا تَجْهَرُوا وآشکارا مسازید لَهُ بِالْقَوْلِ برای
او سخن را یعنی اورا بلند ندا مکنید كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ همچون آشکارا خواندن برخی
از شما لِبَعْضٍ مر بعضی را بلك آواز خود را نرم سازید. تا مراعات لوازم ادب کرده
باشید. وکفته اند اورا بنام وکنیة مخوانید. جنانچه یکدیکررا میخوانید.
بلك به یا نبی الله. ویا رسول الله خطاب کنید أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ تا باطل نشود
عملهاء شما بسبب این جراءت وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ◉ وشما ندانید که عملهاء شما
حبطه به ترك ادب. بزرکان کفته اند من ترك الآداب رد عن الباب. نهصد
هزار ساله طاعت ابلیس. بیك بی ادبی ضایع شد بیت نکاه دار ادب در طریق عشق ونیاز

که کفته اند طریقت تمام آدابست • آورده اند که ثابت بن قیس رضی الله عنه
مردی بلند آواز بود • و پیوسته با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بلند سخن
کفتی • جون این آیة نازل شد در خانه بنشست • وبکریه وزاری مشغول شد خبر
بآنحضرت رسید • اورا طلبید • وکفت جیست حال تو • ثابت کفت یا رسول الله
در کوش من کرانی هست • ومن در مجلس شما بآواز بلند سخن میکنم • میترسیدم که عمل
من حبط شده باشد • حضرت صلوات الله وسلامه علیه فرمود که راضی نیستی
زندکانی کنی بخیر • وبمیری بخیر • یعنی شهید شوی وتو از اهل بهشتی • ثابت کفت
خشنود شدم • وبدین بشارت هرکز آواز در حضور شما بر ندارم آیة آمد که اِنَّ الَّذِیْنَ
یَغُضُّوْنَ بدرستی آنانکه فرو میدارند اَصْوَاتَهُمْ آوازهاء خود را عِنْدَ رَسُوْلِ
اللّٰهِ نزدیک رسول خدای وبادب وآزرم سخن میکویند اُولٰٓئِکَ آن کروه الَّذِیْنَ
امْتَحَنَ اللّٰهُ آنانند که امتحان کرده است خدای قُلُوْبَهُمْ دلهاء ایشان لِلتَّقْوٰی
برای قبول تقوی • در کشف الاسرار فرموده که پاکیزه کرده حق سبحانه دلهاء ایشان
وآزمودن بمعنی پاک کردنست همچنانچه زر را در کوره خلاص دهند • تا غشها
بسوزد • وطلای خالص بماند کویند این زر آزموده است بیت در بوته امتحان کرم
بکدازی • منت دارم که بی غشم میسازی لَهُمْ مر این کروه پاکیزه دلانراست
مَغْفِرَةٌ آمرزش کناهان وَاَجْرٌ عَظِیْمٌ ◯ ومزد بزرک بی کران • آورده اند که
پیغمبر صلی الله علیه وسلم سریهٔ فرستاد بحیّی از احیاء بنی العنبر • وآن سریه
اسیری چند از ایشان بمدینه آوردند • قومی از بنی تمیم جون اقرع بن حابس
وعطارد بن حاجب • وزبرقان بن بدر • وغیر ایشان از پی اسیران خود بمدینه
آمدند نزدیک نیم روز بود • وحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم استراحه

فرموده بودند • ایشان بدر یک یک حجره از حجرات طاهره میرفتند • ونعره
میزدند که ای محمد بدرای تا مهم اسیران ما بسازی • آخر حضرت بیدار شد
وبیرون آمده یکی از ایشان را حکم ساخت • وآنکس حکم کرد که نصفی اسیرانرا
فدا فرا کیر • ونصفی را آزاد کن • حضرت همچنان کرد وآیة آمد که اِنَّ الَّذِیْنَ یُنَادُوْنَکَ
بدرستی آنانکه ندا میکنند ترا مِنْ وَّرَآءِ الْحُجُرٰتِ از پس حجرها • یا از
پیش آن اَکْثَرُهُمْ بیشتر ایشان لَا یَعْقِلُوْنَ ذهن انسانیة ندارند ومراعات ادب
نمی نمایند وَلَوْ اَنَّهُمْ واکر ایشان صَبَرُوْا صبر کردندی حَتّٰی تَخْرُجَ تا بیرون آیی تو
اِلَیْهِمْ بسوی ایشان لَکَانَ هراینه بودی خَیْرًا لَّهُمْ بهتر مر ایشانرا • جه تمام
اسیرانرا آزاد میکردی وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ وخدای آمرزنده است کسیرا که توبه کند
از بی ادبی رَّحِیْمٌ ◯ مهربان باهل آداب • که تعظیم سید اولی الالباب میکنند •
جه ادب جاذب رحمتست • وحرمت جالب نعمت بیت سرمایهٔ ادب بکف آور که این
متاع • آنرا که هست سود ابد آیدش بدست • آورده اند که حضرت رسول صلی الله
علیه وسلم در سال نهم از هجرت • ولید بن عقبه را به بنی المصطلق فرستاد • تا
صدقات ایشان فرا کیرد • ومیان ولید وایشان در جاهلیة خونی واقع بوده
جون خبر آمدن ولید شنودند • از سر عداوت دیرینه کذشته • طرح محبتی مجدد
انداختند • ومردم بسیار از روی تعظیم واجلال باستقبال وی بیرون آمدند •
او پنداشت که بمقاتله او می آیند فرار نموده نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد
وبعرض رسانید که بنی المصطلق مرتد شده قصد قتل من کردند • واز دادن زکوة
ابا نمودند • آنحضرت خالد ولید را با جمعی بر سر ایشان فرستاد • وفرمود که در کار
ایشان احتیاط تمام بجای آر • وتعجیل منمای خالد برفت • وکس بمیان ایشان

روان کرد. تا تجسس احوال نماید. آنکس دیدکه بانگ نماز میکویند وجماعة
میکذارند. وشعار اسلام ازیشان ظاهرست باز آمده باخالد کفت. وخالد
بعرض حضرت رسانید. وآیة آمدکه یا ایها الذین آمنوا ای کروه مؤمنان ان
جاءکم اکر آید بشما فاسق دروغ کویی بیرون رفته از فرمان خدای بنبأ
بخبری. یعنی خبری بیارد موحش که موجب تالم خاطر باشد فتبینوا پس
تفحص کنید ونیکو در پی روید ان تصیبوا تا نرسانید مکروهی قوما بکروهی بجهالة
بنادانی. یعنی کمان برید که کافرند. وبا ایشان حرب کنید. وحال آنکه ایشان
مسلمان باشند فتصبحوا پس کردید بر آنچه کرده باشند نادمین ○ پشیمانان.
یعنی بخبر فاسق تعجیل منمایید در ساختن امور. تا وقتی که امارت صدق آن خبر
بر شما ظاهر کردد واعلموا ان فیکم وبدانید آنکه در میان شماست رسول الله
فرستاده خدای. وتعظیم او اقتضای آن میکند که سخن دروغ وبیهوده بحضرت
او عرض نکنید لو یطیعکم اکر فرمان برد شما را. یعنی اکر قول شما بشنود. بیغمبر
وبرای شما کار کند فی کثیر من الامر در بسیاری از کارها لعنتم هر اینه برنج افتید
وهلاک شوید ولکن الله ولیکن خدای حبب دوست کردانیده است الیکم
الایمان بشما ایمان وتوحید را وزینه وبیاراسته است آنرا فی قلوبکم در دلهای
شما بنصب ادله. وتوضیح حجج وبراهین وکره ودشمن ساخته ومکروه
الیکم الکفر بسوی شما پوشیدن حق را والفسوق وبیرون رفتن از راه راست.
والعصیان ونافرمانی کردن اولئک آن کروه که تحقیق اخبار کنند
هم الراشدون ○ ایشان راه یافتکان بطریق صلاح. وآن تزیین ایمان
وتکریه کفر فضلا برای فضلیست من الله از خدای. یعنی فضلی که خدای بشما خوا[ست]

ونعمة

ونعمة ونعمتی از حضرت او والله علیم وخدای داناست بصدق وکذب
مخبران حکیم ○ محکم کارست در امور بندکان. واز حکمتهای اوست که
بتحقیق اخبار میفرماید. که از خبرهای نا راست انواع فتنها میزاید نظم
هر کز سخنان شبهه آمیز مکو. وان راست که هست فتنه انکیز مکو. خامش کن وکر جواب
نداری ز سخن. شوخی مکن وتند مشو تیز مکو. آورده اندکه میان عبد الله رواحه
رضی الله عنه وابن ابی بحضور حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مجادله رفت
وبدان انجامید که از قوم هر یک جماعتی بمدد آمدند. ومهم از شتم وسفاهت
بحرب وضرب منجر شد. حق سبحانه آیة فرستاد که وان طائفتان واکر دو کروه
من المؤمنین از کرویدکان اقتتلوا کارزار کنند با یکدیکر فاصلحوا پس اصلاح کنید
بینهما میان ایشان به نصیحت. ودعوت کنید ایشانرا بحکم خدای فان بغت پس اکر
ستم کند وافزونی جوید احدیهما یکی از آن دو طائفه علی الاخری بر آن دیکری
واز صلح عدول نماید. وبفرمان خدای راضی نبود فقاتلوا التی تبغی پس قتال
کنید با آن کروه که بغی میکنند حتی تفیء تا باز کردند الی امر الله بحکم خدای وکردن
کیرند فان فاءت پس اکر باز کردند آن طائفه باغی براه حق وترک ستم نموده
احکام شرع را منقاد شوند فاصلحوا بینهما پس اصلاح کنید میان ایشان بالعدل
براستی یعنی میل مکنید بیک طایفه. واز راه حق تجاوز منمایید واقسطوا وداد
کنید در همه کارها ان الله بدرستی که خدای یحب المقسطین ○ دوست میدارد
عدل کنندکانرا. که در قول وفعل رعایت قانون عدالت کنند. چه مدار کار ملک
ودین بر عدل است نظم عدل را مشکیست جان افزای. عدل مشاطه ایست ملک آرای
عدل کن زانکه در ولایت دل. در پیغمبری زند عادل انما المؤمنون اخوة جز این نیست

که مؤمنان برادرانند مرهکدیگر را در دین. چه همه منتسبند باصلی واحد که
آن ایمانست فَاَصْلِحُوا پس بصلاح آرید بَيْنَ اَخَوَيْكُمْ میان برادران شما. هرگاه که
خلافی وشقاقی واقع شود. تخصیص اخوین بذکر جهة آنست که اقل جمعی که میان ایشان
مخالفت افتد دو کس اند. یا مراد ابناء اوس وخزرج باشد. وایشان دو برادر بوده اند
وَاتَّقُوا اللّٰهَ وبترسید از عذاب الهی در مخالفت فرمان او لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ○
شاید که رحمت کرده شوید. نقلست که از بنی تمیم استهزا میکردند بدرویشان
صحابه. چون عمار وخباب وبلال وسلمان وصهیب رضی الله عنهم. حق سبحانه آیة
فرستاد که يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید لَا يَسْخَرْ باید که افسوس
نکند واستخفاف ننماید قَوْمٌ گروهی از شما مِنْ قَوْمٍ از گروه دیگر عَسَى اَنْ يَكُونُوا
شاید آنکه باشند آنانکه افسوس کردند کاتند خَيْرًا مِنْهُمْ بهتر از افسوس کنندگان
وبعضی از ازواج طاهرات رضی الله عنهن ام سلمه را رضی الله عنها بقصر قامت. یا
صفیه را رضی الله عنها بیهودیة عیب کردند. حق سبحانه فرمود که وَلَا نِسَآءٌ ونباید
که زنان استهزا کنند مِنْ نِسَآءٍ از زنان عَسَى اَنْ يَكُنَّ شاید باشند آنها که استهزا کرده
شده اند خَيْرًا مِنْهُنَّ بهتر از استهزا کنندگان. وثابت بن قیس رضی الله عنه عیب یکی
از صحابه کفت. از آن نیز نهی آمد که وَلَا تَلْمِزُوا وعیب مکنید اَنْفُسَكُمْ نفسهای خود
یعنی اهل دین خود را. چه مؤمنان بمثابهٔ نفس واحده اند. پس هر که دیگری را عیب
کند خود را عیب کرده باشد ع عیب هر کس که کنی هم بتو میگردد باز. وابومالک
انصاری عبد الله ابی حدرد را رضی الله عنهما کفت یا نصرانی. او در جواب فرمود که
یا یهودی خدای تعالی حکم کرد که وَلَا تَنَابَزُوا ومخوانید یکدیگر را بِالْاَلْقَابِ
بلقبهاء ناخوش. چنانچه جهود یا ترسا که مسلمان شده باشد. ایشانرا بیهودیة

ونصرانیة

ونصرانیة ملقب سازید. یا مؤمنی را فاسق ومنافق خوانند بِئْسَ الِاسْمُ
الْفُسُوقُ بد نامیست کسی را یاد کردن بفسق یعنی جهود وترسا کفتن بَعْدَ الْاِيمَانِ
بعد از دخول او در ایمان وَمَنْ لَمْ يَتُبْ وهر که توبه نکند ازین منهیات فَاُولٰئِكَ
پس آن گروه هُمُ الظَّالِمُونَ ○ ایشانند ستمکاران بر نفس خود که انرا
در معرض سخط الهی وعقاب پادشاهی می آرند يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان
اِجْتَنِبُوا به پرهیزید وبکنارید كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ بسیاری را از گمانها اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ
بدرستی که بعضی از گمان اِثْمٌ بزه است. وگناه بران متفرع میشود وبباید دانست
که گمان چهار قسم است. اول مأمور به وآن حسن ظن است بخدا وبمؤمنان و
در خبر آمده که. ان حسن الظن من الایمان. دوم حرام وآن گمان بد است بخدای
وبمؤمنان وآنست موجب اثم. سیم مندوب الیه وآن تحری باشد در امر
قبله. وبنا نهادن بر غلبهٔ ظن در امور اجتهادیه. چهارم مباح وآن ظن است
در امور دنیا ومهمات معیشی ودرین صورت بدگمانی موجب سلامت و
انتظام مهام است کما قیل وآنرا از قبیل حزم شمرده اند بیت بد بنفس مباش بدگمان باش
وز فتنه ومکر در امان باش. آورده اند که دوتن از اکابر صحابه رضی الله عنهم
در بعضی اسفار. سلمانرا رضی الله عنه نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرستاده. ادامی یا طعامی طلبیدند. وحضرت باسامه رضی الله عنه حواله کرد
واسامه فرمود که نزد من هیچ خوردنی نیست. سلمان رضی الله عنه باز
آمد وصورت حال باز کفت. ایشان در غیبة وی کفتند سلمان قدحی دارد
که اگر بچاه پسیحه رود. آبش خشک شود. بعد از آن در تجسس افتاده اند که
آیا اسامه راست کفته که طعام نداشته است. یا با ما بخل ورزیده

دیکر روز نزد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم آمدند. فرمود که چیست
این سرخی کوشت که در میان دندانهای شما می بینم. کفتند ما کوشت تناول
نکرده ایم. آنحضرت فرمود که کوشت خوردنی نمیکویم. واین آیة نازل شد
که کمان بد مبرید وَلَا تَجَسَّسُوا وتجسس مکنید. چنانچه در کار اسامه بدکمان
شدید. وتجسس کردید وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ وباید که غیبت نکند بعضی
از شما بَعْضًا بعضی دیکر را. چنانچه درباره سلمان کردید. وغیبت آنست که
غایبانه کسی سخنی کوید. که اکر مواجهه بااو کویند آنرا کاره بود. پس تمثیلی میفرماید
برای زشتی غیبت برین وجه که أَيُحِبُّ آیا دوست میدارد أَحَدُكُمْ یکی از شما
أَنْ يَأْكُلَ آنرا که بخورد لَحْمَ أَخِيهِ کوشت برادر خود مَيْتًا در حالتی که مرده بود آن
برادر. بلکه نفس شما ازان تنفر نماید فَكَرِهْتُمُوهُ پس مکروه دارید آنرا ونخورید. پس
همچنانکه اکل کوشت مرده را کاره هید. باید که غیبة را کاره باشید نظم
آنکس که لوای غیبت افروخته است. از کوشت مردکان غذا ساخته است
وانکس که بعیب خلق پرداخته است. زانست که عیب خویش نشناخته است وَاتَّقُوا
اللَّهَ وبترسید از عقوبة الهی بسبب غیبت کردن إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ بدرستی که خدای
پذیرنده توبه است از جمعی که تایب شوند از غیبت کردن رَحِيمٌ ◎ مهربانست
بر آنانکه باز ایستند از عیب کفتن. آورده اند که روز فتح مکه جمعی از طلقا بودند که
بلال رضی الله عنه بربام بیت الحرام زاده الله تعالی تعظیما باذان مشغول بود
در غیبة وی افتادند. ویکی از سخنان ایشان آن بود که آیا محمد هیچ کس دیکر نیافته
که بانک کوید بجز این کلاغ سیاه. ودر نسب او قدح کردند. آیة آمد که يَا أَيُّهَا النَّاسُ
ای مردمان إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ بدرستی که ما آفریده ایم شما را مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى از مردی و

زنی که آدم وحوا اند. وچون همه از یک پدر ومادرید. پس به نسبی فخر کردن
ودر نسب دیکر طعنه زدن هیچ وجهی ندارد ∴ الناس من جهة التمثال اكفاء.
ابوهم آدم والام حواء بیت به نسب آدمیانی که تفاخر ورزند. از ره دانش وانصاف
چه دور افتادند. نرسد فخر کسی را بنسب بر دکری. چونکه در اصل زیک آدم وحوا
زادند. وآنکه کسی بقبایل وعمایر می نازد. باید که داند که تشعب شعوب
وبطون برای تعارفست. نه برای تفاخر. چنانچه میفرماید وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا
وکردانیدیم شما را شعبها. یعنی جماعتهای عظیم. منسوب باصلی واحد وَقَبَائِلَ
وقبیلهای منتسب به شعوب لِتَعَارَفُوا تا بشناسید یکدیکر را. وممتاز کردید
یعنی دو کس که بنام متحد باشند بقبیله متمیز میشوند. چنانچه زید تمیمی از زید
قریشی. وباید دانست که شعوب مشتمل باشد بر قبایل. چنانچه مثلا خزیمه
شعبیست مشتمل بر چند قبیله. یکی ازان کنانه است. وقبیله بر عمایر اشتمال دارد.
چنانچه قریش عماره ایست از کنانه وبعد از عمایر بطونست چون لؤی که بطنیست
از قریش. وپس ازان افخاذست. چون هاشم که فخذیست از لؤی پس عشایر است
چون عباس از هاشم. بعد ازان فصیله باشد. وآن اهل بیت است چون بنی العباس
وکفته اند شعوب از قحطان باشد. وقبایل از عدنان. وقولی آنست که شعوب
از عجمست. وقبایل از عرب. وبر هر تقدیر إِنَّ أَكْرَمَكُمْ بدرستی که بزرکوارترین
شما عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای أَتْقَاكُمْ پرهیزکارترین شماست. چه بتقوی نفوس را
رتبه کمال حاصل کردد وهر کرا تقوی بیشتر قدم او در مرتبه فضل بیشتر
الشرف بالعلم والادب. لا بالاصل والنسب بیت با دب باش تا بزرک شوی
که بزرکی نتیجه ادبست إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدای داناست باصل ونسب

شما خبیر ○ آگاه از علم و ادب شما. آورده اند که جمعی از بنی اسد بمدینه
آمده. اظهار کلمهٔ شهادت میکردند و میگفتند یا رسول الله تمام عرب تنها
نزد تو آمدند و ما با اهل و عیال آمدیم. و اغلب اعراب با تو قتال کردند و ما عنان
کشیده داشتیم. القصه منتی عظیم داشتند بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بایمان خود. حق سبحانه فرمود که قالت الاعراب گفتند اهل بادیه از اسد
و غطفان که ما آمنا ایمان آورده ایم و گرویده قل لم تؤمنوا بگو که ایمان نیاورده اید
چه ایمان اقرار بزبانست با تصدیق بدل. شما را اقرار هست و تصدیق نی. پس
مگویید که ایمان آورده ایم ولکن قولوا اسلمنا و لیکن بگویید که اسلام
آورده ایم. مراد اسلام لغوی است که عبارت از انقیاد باشد. و دخول در سلم
و اظهار کلمه از ترس قتل و سبی ولما یدخل الایمان و در نیامده است ایمان
فی قلوبکم در دلهاء شما. لاجرم دل شما با زبان موافقت ندارد وان تطیعوا
الله و اگر فرمان برید خدای را ورسوله و فرستادهٔ او را باخلاص و از سر نفاق بگذرید
لا یلتکم کم نکرداند خدای من اعمالکم از مزد کردارهاء شما شیئا چیزی را بل
بتمام و کمال بشما رساند ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است گناهی را که از
مطیعان صادر شده باشد رحیم ○ مهربان بتوفیه اجور ایشان انما المؤمنون
جز این نیست که گرویدگان حقیقی الذین آمنوا آنانند که ایمان آوردند بالله
ورسوله بخدای و رسول او بخلوص دل و صفای نیت ثم لم یرتابوا پس شک نکردند
بدل بعد از اقرار بزبان وجاهدوا و برای تحقیق ایمان خود جهاد کردند باموالهم
بمالهاء خود که بر غازیان نفقه کردند یا برای ایشان سلاح خریدند وانفسهم
و بنفسهاء خود که مباشر حرب کفار شدند فی سبیل الله در راه رضای خدای

اولئک ایشانند راست گویان در دعوی ایمان. بعد از نزول این آیه همان
گروه آمده. سوگند خوردند که ما مؤمن صادقیم آمد که قل بگو ایشان را
اتعلمون الله آیا خبر میکنید خدای را بدینکم بکیش خود. و بدروغ سوگند میخورید
بایمان و حال آنست که خدای میداند والله یعلم ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از کواکب
علوی والارض و آنچه در زمین است از حوادث سفلی والله بکل شیء و خدای
بهمه چیزها علیم ○ داناست و هیچ چیز بر او پوشیده نشود. پس محتاج اعلام
و اخبار شما نیست یمنون علیک منت مینهند بر تو ان اسلموا بآنکه اسلام آورده اند.
قل لا تمنوا بگو منت منهید علی بر من اسلامکم باسلام خود بل الله بلکه
خدای یمن منت مینهد علیکم بر شما ان هداکم بآنکه راه نموده است شما را
للایمان بایمان ان کنتم اگر هستید شما صادقین ○ راست گویان در دعوی
ایمان ان الله یعلم بدرستی که خدای میداند غیب السموات والارض آنچه غایب است
در آسمانها و زمینها والله بصیر و خدای بیناست بما تعملون ○ بآنچه شما
میکنید. از اظهار ایمان و ابطال نفاق

سورة ق و خمس و اربعون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم ق ○ حروف مقطعه جهت فرق است میان
کلامی منظوم و منثور. امام علم الهدی رحمه الله فرموده که این حروف نثر ایجا
تشبیبست مر نظم را. چه سامع بمجرد استماع این حروف. استدلال میکند بر آنکه
کلامی که بعد از وی می آید منثور است. نه منظوم. پس در ایراد این حروف رد جماعتی است
که قرآن را شعر میگفتند. و در این حروف بعینه گفته اند آنها اسمای خدای. یا نام قرآن است
یا مفتاح اسم قادر. و قدیر. و قهار. و قابض. و قدوس. و قیوم است. یا اشارت است
بکلمهٔ قف. یعنی بایست ای محمد بر عمل بآنچه مأمور شده. امام ابو اللیث رحمه الله

آن گروه مؤمنان مجاهد هم الصادقون ○ خمس آیه

ع ۱۵

فرموده که معنی قاف آنست که الله قایم بالقسط • وگویند قاف نام کوهیست
محیط بکرهٔ زمین که حق سبحانه آنرا از زبرجد سبز آفریده • وبدان سوکند یاد کرده
یا قسم است بقدرت خدای یا بقرب الهی که سر ونحن اقرب الیه • درین سوره انا
خبر میدهد • یا سوکند میخورد بقوت قلب حبیب خود وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ ○ و
بحق قرآن بزرگوار • که همه آدمیان مبعوث خواهند شد • وکافران به بعث
نگرویدند بَلْ عَجِبُوا بلکه عجب داشتند أَنْ جَاءَهُمْ از آنکه آمد بدیشان مُنْذِرٌ
بیم کننده مِنْهُمْ از جنس ایشان فَقَالَ الْكَافِرُونَ پس گفتند ناگرویدگان • وضع
ظاهر در موضع ضمیر جهة تقبیح حال ایشانست بکفر هَذَا این برگزیدن محمد
برای رسالت شَيْءٌ عَجِيبٌ ○ چیزی شگفت است وکاری عجب • ودیگر گفتند
أَإِذَا مِتْنَا آیا چون ما بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا وگردیم خاک • ما را بعالم حیات باز
خواهند گردانید • وروح ما با جسد رجعت خواهد کرد ذَلِكَ این رد ما بحیاة
رَجْعٌ بَعِيدٌ ○ بازگشتنی دورست از عادت وامکان • پس حق تعالی رد ایشانرا
گفت قَدْ عَلِمْنَا بدرستی که ما میدانیم مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ آنچه کم گرداند زمین مِنْهُمْ
از گوشت وپوست واستخوان ایشان • بعد از مرگ ایشان وَعِنْدَنَا ونزدیک ما
كِتَابٌ حَفِيظٌ ○ کتابیست نگاه دارنده مر تفاصیل اشیا را • پس آنچه از ایشان
خاک شده آنرا میدانیم • یا نوشته ایست محفوظ از اندراس وتغییر • مشتمل
بر عدد واسامی ایشان • آن نیز فراموش نمیکنیم • پس اعادهٔ ایشان بعد از فنا
بر ما دشوار نباشد • وچنان نیست که ایشان میگویند بَلْ كَذَّبُوا بلکه تکذیب
کرده اند ونگرویده بِالْحَقِّ بقرآن راست درست • یا بمحمد لَمَّا جَاءَهُمْ آنهنگام
که آمد بدیشان • ومعجزه نمود • وحجت لازم کرد فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ پس ایشان درکاری

حزب

شوریده

شوریده اند • یعنی بهم برآمده • وباضطراب آورنده • در شان قرآن • گاهی
آنرا سحر میگویند • وگاهی شعر وگاهی افسانه • ودرباره پیغمبر وقتی اورا مجنون
میخوانند • ووقتی کاهن • ووقتی مفتری أَفَلَمْ يَنْظُرُوا آیا نمی نگرند منکران
بعث وحشر إِلَى السَّمَاءِ بسوی آسمان که واقع است فَوْقَهُمْ زبر سر ایشان که
بمحض قدرت كَيْفَ بَنَيْنَاهَا چگونه بنا کرده ایم آنرا طبقهٔ بر زبر طبقه
وَزَيَّنَّاهَا وبیاراسته ایم آنرا به ستارگان وَمَا لَهَا ونیست آنرا مِنْ فُرُوجٍ
هیچ شگافها وفرجها • پس آفریدن چیزی بدین همه بزرگی بی فرجهٔ وعلتی • و
شکافی وعیبی • دلیلست بر کمال علم وقدرت • ونهایهٔ دانش وحکمت وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا
وزمین را باز کشیده ایم وگسترده بر روی آب وَأَلْقَيْنَا فِيهَا وافکنده ایم
در روی رَوَاسِيَ کوههای بلند استوار پا برجای وَأَنْبَتْنَا فِيهَا وبر رویانیده ایم
در زمین مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر گونه نباتی بَهِيجٍ نیکو وآراسته • و بهجت
واین همه کرده ایم تَبْصِرَةً از برای بینایی یعنی بنظر اعتبار واستدلال نگریستن
وَذِكْرَى واز برای یاد کردن وپند گرفتن لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ ○ هر بندهٔ باز گردیده را
بخدای وَنَزَّلْنَا وفرو فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ از ابر یا از جانب آسمان مَاءً مُبَارَكًا
آبی بسیار منفعت فَأَنْبَتْنَا پس بر رویانیدیم بِهِ بدان آب جَنَّاتٍ بوستانها مشتمل
باشجار واثمار وَحَبَّ الْحَصِيدِ ○ ودیگر رسته گردانیدیم بسیار دانه را که
از شأن او آنست که بدروند • چون گندم • وارزن • وامثال آن وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ
وبر رویانیدیم درختان خرماء بلند وبزرگ لَهَا مر آن خرمابنان را طَلْعٌ نَضِيدٌ ○
غلاف خرما در هم رسته • مراد از کم طلع است • یا بسیاری میوه در و واین همه
بر رویانیدیم رِزْقًا لِلْعِبَادِ برای روزی مر بندگانرا وَأَحْيَيْنَا بِهِ وزنده گردانیدیم

عشر

بدان آب بَلْدَةً مَيْتًا زمینی مرده افسرده را پس همچنانکه زمین پژمرده را حیاة بخشیدیم
كَذَٰلِكَ الْخُرُوجُ همچنانست بیرون آمدن شما از قبر یعنی زنده گشتن و بعرصهٔ
محشر حاضر شدن. واگر کسی تاملی کند در احیاء دانه که مانند مرده در خاک پنهان
وظهور او بعد از خفا دور نیست که بشمهٔ از حیاة اموات پی توان برد نظم
گدام دانه فرو شد که بر نیامد باز. چرا بدانهٔ انسانت این گمان باشد. فرو شدن چو
بدیدی بر آمدن بنگر. غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد. پس برای تسلی دل مبارک
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که از تکذیب قوم ملول بوده از حال مکذبان
امم خالیه خبر میدهد. ومیفرماید که كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از اهل
مکه قَوْمُ نُوحٍ قوم نوح که بنی شیث و بنی قابیل بودند مر نوح را علیه السلام وَ
أَصْحَابُ الرَّسِّ واهل چاه یمامه. یا بئر معطله. یا جبل فتح مر نبی خود حنظلة بن صفوان
علیه السلام وَثَمُودُ و قوم ثمود صالح را علیه السلام وَعَادٌ و قوم عاد هود را
علیه السلام وَفِرْعَوْنُ و فرعون مر موسی و هرون را علیهما السلام وَإِخْوَانُ
لُوطٍ و برادران لوط. یعنی اصهار او مر ورا علیه السلام وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ
واصحاب ایکه مر شعیب را علیه السلام وَقَوْمُ تُبَّعٍ وقوم تبع مر تبع را. ودر سورهٔ
دخان شمهٔ از حکایت وی گذشت. واخبار بواقی انبیاء مذکوره هر یک در
محل خود مسطور شده كُلٌّ همهٔ ایشان كَذَّبَ الرُّسُلَ تکذیب کردند همه پیغمبران را
زیرا که انبیا مصدق یکدیگر اند. پس تکذیب یکی از ایشان تکذیب همه از ایشان باشد
وچون تکذیب کردند فَحَقَّ وَعِيدِ پس لازم شد. و فرود آمد بدیشان وعید من یعنی
آنچه وعده کرده بودم از عذاب أَفَعَيِينَا آیا ما عاجز شده ایم. ورنج یافته
بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بآفرینش اول خلق تا فرو مانیم در آفرینش ثانی. مشرکان مکه معترف

بودند.

بودند بآنکه حق تعالی مبدع خلق است در اول. پس میفرماید که کسی قادر بود
بر آفرینش جمعی بی مادهٔ ومددی. چرا توانا نبود بر اعادهٔ ایشان بجمع مواد ورد
حیاة بآن. وبی شبهه ما بران قدرت داریم بَلْ هُمْ بلکه کافران فِي لَبْسٍ در شک
وشبهه اند بجهت وساوس شیطان مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ ۝ از آفریدن نو. یعنی بعث
وحشر چه آنرا مخالف عادت می بینند. ودر خلق جدید محققان را نکتهای نازک
وسخنان دقیق لطیف هست. و بر بعضی از ان در تفسیر همین آیة از جواهر
التفسیر اطلاع توان یافت وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ و بدرستی که ما آفریدیم آدمی را
وَنَعْلَمُ ومیدانیم مَا تُوَسْوِسُ بِهِ آنچیزی که وسوسه میکند مر ورا بآن
نَفْسُهُ نفس او از اندیشهای بد وَنَحْنُ أَقْرَبُ وما نزدیک تریم إِلَيْهِ بانسان مِنْ حَبْلِ
الْوَرِيدِ ۝ از رگ جان وی بوی. واین نزدیکی بعلم وقدرتست. نه بمکان و
مسافت. ماوردی فرموده که. حبل الورید. رگیست متصل بدل. وعلم
خدای به بنده نزدیکترست از علم دل وی. وگفته اند ما دانا تریم بحال وی از
کسی که نزدیکتر باشد از حبل الورید بوی. صاحب بحر الحقایق فرموده که.
حبل الورید. اقرب اجزای نفس انسانیست بوی. پس درین سخن ایمائیست بآنکه
حق سبحانه از ان اقرب به بنده اقربست. پس چنانچه انسان هرگاه خود را طلب
یابد. حق را نیز هرگاه جوید بیابد. واذا سألك عبادي عني فإني قريب. ودر زبور
آمده است. الا من طلبني وجدني نظم نحن واقرب گفت من حبل الورید.
تو فکندی تیر فکرت را بعید. ای کمان وتیرها بر ساخته صید نزدیک وتو دور انداخته
ویا بد دانست که قرب حق بی چون وچگونه باشد ای عن کیفیة قرب جان با
که پیوسته است بتن در نمیتوان یافت. قرب حق را که از کیفیت مقدس

و منزه است. چگونه ادراك توان كرد. وهم در مثنوی معنوی مذكورست

نظم قرب بی‌چون است جانت را بتو. قرب حق را چون بدانی ای عمو. قرب نی بالا و پستی رفتنست

قرب حق از قید هستی رستنست. در كشف الاسرار آورده كه قرب بنده بحق آنست كه

فرمود. واقترب. و در احادیث قدسیه واردست كه. لا یزال العبد یتقرب

الی بالنوافل. و این قرب اول بایمانست. و تصدیق. و آخر باحسانست و تحقیق

یعنی مقام مشاهده كه. ان تعبد الله كانك تراه. و قرب حق مر بنده را دو قسمست

یكی كافهٔ خلق را بعلم و قدرت. وهو معكم اینما كنتم. دیگر خواص درگاه را

بخصایص بر و شواهد لطف كه. ونحن اقرب الیه. اول او را قربی دهد غیبی

تا از جهانش برهاند پس قربی بخشد حقیقی تا از آب و گلش باز برد. از هستی

موهوم بنده میكاهد. و هستی اصلی زیاده ظهور میكند. تا چنانكه در

اول خود بود. در آخر هم خود باشد. علایق منقطع. و اسباب مضمحل و رسوم

باطل. و حدود متلاشی. و اشارت متناهی. و عبارت منتفی. و حق یكتا و بخود

باقی نظم موج بحر لمن الملك برآید ناگاه. غرقه كردند در ان بحر چه درویش چه شاه

خرمن هستی موهوم جنان سوزاند. آتش عشق كه نی دانه بماند نی كاه اِذْ يَتَلَقَّى

الْمُتَلَقِّيَانِ یاد كن چون فرا گیرند دو فرشته فرا گیرنده. اقوال و اعمال مكلفان را

و بنویسند عَنِ الْيَمِينِ از طرف راست همنشینی وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ ۝ و از جانب

چپ همنشینی یعنی این دو ملك موكل بر راست و چپ بنده نشسته نگهبان

وی باشند مَا يَلْفِظُ بیرون نه افكند از دهن خود مِنْ قَوْلٍ هیچ سخنی متكلم نشود

إِلَّا لَدَيْهِ مگر نزدیك او رَقِيبٌ نگهبانی بود عَتِيدٌ ۝ آماده كه فی الحال بنویسد

در لباب فرموده كه در حكمت اولی مذكورست كه عجب میدارم از پسر آدم كه

دوملك

دوملك او برد ندا نهار پیش او نشسته اند. زبان او قلم ایشانست. و آب

دهن او مداد ایشان چگونه در ما لا یعنی سخن گوید. و حال آنكه میگوید. و

بسیار میگوید. در حدیث آمده كه من حسن اسلام المرء تركه ما لا یعنیه

نظم الهی از صرفه زر میگذری صرفهٔ گفتار كن از میگذری. مصلحت تست زبان زیر كام

تیغ پسندیده بود در نیام. ملكین بدین نوع نگهبان بنده اند. و نیك و بد او را بكتابت در می آرند. كه ناگاه اجل برسد وَجَاءَتْ و بیاید سَكْرَةُ الْمَوْتِ بیهوشی

مرگ بِالْحَقِّ بامر خدای كه درست و راستست. و گویند مر ورا ذَلِكَ این مرگست مَا

كُنْتَ مِنْهُ آنچه بودی تو كه ازو تَحِيدُ ۝ میگریختی. و میترسیدی. و او را

مكروه میداشتی وَنُفِخَ فِي الصُّورِ و دمیده شود در صور نوبت دوم. و بدین نفخه

مردمان زنده شده. از قبرها برآیند. و ملائكه میگویند ذَلِكَ این روزست

يَوْمُ الْوَعِيدِ ۝ روزی كه همه خلق را بدو وعید میكردند یعنی میترسانیدند

وَجَاءَتْ و می آید در ان روز بعرصهٔ محشر كُلُّ نَفْسٍ هر كسی مَعَهَا سَائِقٌ با او راننده

یعنی فرشته كه او را بموقف حساب میراند وَشَهِيدٌ ۝ و با او گواهی كه

بر اعمال نیك و بد او گواهی میدهد. و آن هم فرشته یا جوارح او. نه از سایق فرار

میسر. و نه پیش شاهد انكار متصور. و بهر كس از حق خطاب میرسد لَقَدْ كُنْتَ

بدرستیكه بودی تو بدنیا فِي غَفْلَةٍ در بیخبری مِنْ هَذَا ازین روز فَكَشَفْنَا پس

برداشتیم عَنْكَ از دیدهٔ تو غِطَاءَكَ پوشش جهل و غفلت ترا. تا هر چه شنوده

بودی. معاینه به‌بینی فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ پس دیدهٔ تو امروز بسبب كشف حجاب ازو

حَدِيدٌ ۝ تیزست. و گفته اند بینایی اینجا بمعنی داناییست. یعنی آنچه بر تو پوشیده

بود از احوال بعث و حشر امروز بتو نمودیم. و بدان دانا شدی وَقَالَ و گوید

عشر ٤

قَرِينُهُ همنشین او • یعنی ملکی که بر وموکل بوده هَذَا اینست مَا لَدَيَّ آنچه نزدیک
من عَتِيدٌ ◉ حاضرست • یعنی دفتر اعمال او بس خطاب رسد بسابق وشهید که
أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ بیفکنید در دوزخ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ ◉ هر کافری ستیزه کر کردن
مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ منع کننده مر خیر را • یعنی بازدارنده مال از حقوق مفروضه
وکفته اند آیة در شان ولید مغیره است • ومراد از خیر دین اسلام • واو منع
میکرد اولاد واقرباء خود را از مسلمانی • وبصفت کفر وعناد نیز موصوف
بود • صفتی دیکرش مُعْتَدٍ درکذرنده از حدود الهی مُرِيبٍ ◉ شك آرنده در و
الَّذِي جَعَلَ آنکه کردانید • یعنی شریك ساخت مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ
خدایی دیکر فَأَلْقِيَاهُ پس در افکنید اورا فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ در عذابی سخت
جاودانی • وجون خواهند که آن کافر را بدوزخ افکنند • کوید مرا جه کناه
دیوی بر من مسلط بود ومرا اکراه کرد • آن دیو را حاضر سازند انکار کند قَالَ
قَرِينُهُ کوید همنشین او • یعنی آن دیو که در دنیا باوی بوده رَبَّنَا ای پروردکار
مَا أَطْغَيْتُهُ من بی راه نکردم اورا • ودرباره او از حد در نکذشتم وَلَٰكِنْ كَانَ
ولیکن بود او فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ◉ در کمراهی دور ودراز • واز آن بازنکشت قَالَ کوید
حق سبحانه لَا تَخْتَصِمُوا مخاصمه مکنید لَدَيَّ نزدیک من • که هیچ فایده بر این مترتب نیست
وَقَدْ قَدَّمْتُ وبدرستی که پیش فرستادم إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ ◉ بشما وعید خود را
در کتب خود • وبر السنه رسل خود • وحالا شما را هیچ حجتی نمانده • وهیچ عذر از شما
مسموع نیست مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ تغییر داده نشود سخن لَدَيَّ نزدیک من • یعنی وعده
ووعیدی که کرده ام تبدیل بدان راه نیابد وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ ومن نیستم ستم
کننده لِلْعَبِيدِ ◉ بر بندکان که بی استحقاق ایشان را عذاب کنم يَوْمَ نَقُولُ یاد کن

روزی را که کوید خدای • وحفص بنون میخواند • یعنی کوییم ما لِجَهَنَّمَ مر دوزخ
هَلِ امْتَلَأْتِ آیا پر شدی • یعنی من وعده کرده ام که ترا پر سازم از کفار
انس وجن • پر شده یا نه خدای این کوید وَتَقُولُ وکوید دوزخ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ
آیا هیچ زیادتی هست • این استفهامست • بمعنی سوال • یعنی زیاده کن • وحق
سبحانه دیکر کافر بوی میفرستد تا پر شود • وقولی آنست که • حتی یضع الجبار
قدمه فیها فتقول قط قط بیت این قدم حق را بود کو را کشد • غیر حق خود که کمان او کشد
واما م زاهد وبعضی دیکر از محققان بر آنند که استفهام بمعنی نفی است • یعنی
لا مزید • پر شدم وزیادتی را کنجایش نیست وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ ونزدیک کردانیده
شود بهشت لِلْمُتَّقِينَ برای پرهیزکاران غَيْرَ بَعِيدٍ ◉ تاکید است • یعنی بهشت
بدیشان نزدیک بود نه دور • واین پیش از آن باشد که ایشان را بهشت برند
اول بهشت را بدیشان نمایند ومنازل ونعیم هر یك بنظر وی در آرند تا لذتش
بیفزاید پس کویند هَٰذَا اینست مَا تُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده بودید در
دنیا • واین را آماده کرده ایم لِكُلِّ أَوَّابٍ برای هر بازکردیده از شرك بتوحید •
یا از معصیت بطاعت • یا بازکشته از حق بخلق حَفِيظٍ ◉ نکاه دارنده حدود شرع
یا رعایت کننده امر ونهی وکفته اند نکاه دارنده نفس از معصیت • یا محافظت
کننده عهد ربانی • یا نکهبان انفاس واوقات خود • یعنی در هر نفسی از حق تعالی
ذاهل وغافل نباشد نظم اکر تو پاس داری پاس انفاس بسلطانی رسانندت ازین پاس •
ترا یك پند بس در هر دو عالم • که بر ناید بزحمت بی تخادم مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَٰنَ هر که
بترسد از خدای بِالْغَيْبِ به پنهان وپوشیدکی • یعنی عمل خود از خلق پنهان
وآشکارا و یکی باشد وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ وبیارد دلی بازکشته به حق • یعنی

اقبال کننده بطاعت • و سر باز زننده از متابعت نفس • پس این کس را مثال
او را گویند ادْخُلُوهَا در آیید بهشت بِسَلَامٍ یا یمنی و سلامت • یا تشریف یافته
بسلام خدای و فرشتگان ذَٰلِكَ این روز یَوْمُ الْخُلُودِ ◉ روز بقاء جاویدیست
یعنی درین روز مرگ نباشد لَهُمْ مر اهل بهشت راست مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند
از انواع نعمتها • و اصناف لذتها فِيهَا در بهشت وَلَدَيْنَا و نزدیک ما مَزِيدٌ ◉
زیاده هست از آنچه میخواهند • و اکثر برانند که مراد از مزید رؤیة است وَ
كَمْ أَهْلَكْنَا و بسا کسان که هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از ایشان • یعنی از قوم تو
مِنْ قَرْنٍ از اهل هر قرنی که بحسب واقع هُمْ أَشَدُّ ایشان سخت تر بودند مِنْهُمْ
از کفار مکه بَطْشًا از روی قوت • چون عاد و ثمود فَنَقَّبُوا پس ببریدند (راه) فِي الْبِلَادِ
در شهرها • یعنی رفتند به تجارت و سفرها کردند • و مال و متاع بسیار بدست
آوردند هَلْ مِنْ مَحِيصٍ هیچ بود مر ایشان را گریزگاهی از مرگ • یا پناهی از قضای خدا
همین که حکم فنا نازل شد • هیچ چیز دستگیری ایشان نکرد إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی
که در آنچه مذکور شد درین سوره لَذِكْرَىٰ هر آینه پندی و یادکردیست لِمَنْ
كَانَ لَهُ مر کسی را که باشد مر او را قَلْبٌ دلی متفکر در حقایق اخبار • یا عقلی بیدار
کننده از خواب غفلت • سلمی رحمه الله از شبلی قدس سره • نقل میفرماید که
موعظهٔ قرآن را • دلی می باید حاضر با خدای • که طرفة العینی غافل نشود أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ
یا کسی که القاء سمع کند • یعنی گوش فرا دارد و بشنود بطریق اعتبار وَهُوَ شَهِيدٌ
و او حاضر باشد بوقت استماع تا فهم معانی آن تواند کرد در لباب آورده
که صاحب قلب مؤمن عربست و شهید مؤمن اهل کتاب که گواهی دارد بر نعت
محمد صلی الله علیه و سلم • ابو سعید خراز قدس سره فرموده که القاء سمع بوقت

شنیدن

شنیدن قرآن • چنان باید که گوییا از پیغمبر میشنود • پس در فهم بالاتر رود
و چنان داند که از جبرئیل استماع میکند • پس فهم را بلندتر برد • و چنان
داند که از خدای میشنود • شیخ الاسلام قدس الله روحه فرموده که این سخن
تمام است • و بر و در قرآن گواهی هست • و آن لفظ شهیدست • و شهید آن گویند که
حاضر باشد • از گوینده شنود • نه از خبر دهنده • چه غایب از مخبر میشنود • و
حاضر از متکلم • و از امام جعفر صادق رضی الله عنه منقول است که تکرار میکردم
قرآن را تا وقتی که از متکلم آن شنودم وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و بدرستی
که ما بیافریدیم آسمانها و زمینها را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست فِي سِتَّةِ
أَيَّامٍ در شش روز از یکشنبه تا شنبه وَمَا مَسَّنَا و نرسید ما را در آفرینش آنها
مِنْ لُغُوبٍ ◉ هیچ رنجی و ماندگی • رد قول یهودست که گفتند روز شنبه
استراحت کرد • آورده اند که رنگ مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
بعد از استماع فاستراح یوم السبت • سرخ شد • و آیة آمد که فَاصْبِرْ پس شکیبایی کن
عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ بر آنچه میگویند یهود • یا این سخن مشرکان در انکار بعث یا بر هرچه
درباره تو از ایشان صادر گردد • چون نسبت بسحر و شعر و جنون • یا بر آنچه
در حق من میگویند • از اتخاذ شریک و ولد وَسَبِّحْ و نماز گذار بِحَمْدِ رَبِّكَ بنام
پروردگار تو قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ پیش از برآمدن آفتاب که نماز بامدادست وَقَبْلَ
الْغُرُوبِ و پیش از فرو شدن وی که نماز پیشین و دیگرست وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ
و در بعضی از شب نماز کن برای او که نماز شام و خفتن است وَأَدْبَارَ السُّجُودِ ◉ و
نماز کن از پس سجدها • امام زاهد از مرتضی علی رضی الله عنه نقل میکند که ادبار السجود
دو رکعت است بعد از نماز شام • و گفته اند و ترست بعد از عشا • یا نوافل بعد از

مکتوبات وَاسْتَمِعْ وگوش فرادار وبشنو ندا را يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ روزی که ندا کند
نداکننده، یعنی اسرافیل علیه السلام مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ ○ از جایی نزدیک بآسمان
یعنی صخرهٔ بیت المقدس که از همه زمین بهجده میل نزدیکتر ست بآسمان، وگفته اند
مکان قریب بدان معنی است که آواز او بهمه جا برسد، واز هیچ موضعی دور نبود
در خبرست که اسرافیل بر بالای صخره انگشت در گوش کند، وگوید ای استخوانهاء ریزیده
وای گوشتهاء از هم رفته، وای مویهاء پریشان شده، خدای میفرماید که
جمع شوید برای قضا وجزا يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ روزی که بشنوند صیحهٔ
بعث را که نفخهٔ ثانیه است بِالْحَقِّ بآنچیزی که حق است، یعنی بعث، وگویند
شنوندگان را که ذَلِكَ این روز يَوْمُ الْخُرُوجِ روز بیرون آمدنست از قبور،
إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نُحْيِي زنده میکنیم مرده را یعنی نطفهٔ مرده را حیاة میدهیم
وَنُمِيتُ ومی میرانیم ایشانرا در دنیا وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ ○ وبسوی ماست بازگشت
ایشان، دیگرباره که برای حساب زنده سازیم يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ بیاد آر روزی
که بشکافد زمین ودور شود عَنْهُمْ از آدمیان، یعنی مردگان، پس بیرون آیند
از قبرها سِرَاعًا شتابندگان بسوی نداکننده ذَلِكَ این احیاء ایشان از قبور حَشْرٌ
جمع کردنیست وبرانگیختنی عَلَيْنَا يَسِيرٌ بر ما آسان نَحْنُ أَعْلَمُ ما داناتریم بِمَا يَقُولُونَ
بآنچه میگویند کافران، از انکار قیامت، وافترا در حق من، وسخنان مکروه درباره
تو وَمَا أَنْتَ ونیستی تو عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ بریشان متسلطی که بقهر وجبر ایشانرا بر ایمان
داری فَذَكِّرْ پس پند گوی بِالْقُرْآنِ بمواعظ قرآن مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ ○ کسی را که ترسد
از وعید من، چه پند نگیرند بدانها جز ترسکاران سُورَةُ الذَّارِيَاتِ سِتُّونَ آيَةً
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ○ وَالذَّارِيَاتِ ذَرْوًا حق سبحانه قسم یاد میفرماید

که بدو پراکنند

که بدو پراکنده کنندگان، یعنی بادها که بپراکنند خاک وغیر آنرا پراکندنی، ودانه را
از کاه جدا کنند، یا همسکه که برانگیزندگان بادهااند فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا پس
برداربندگان بار گران، یعنی ابرها که به باران گران بارند، یا ملایکه که
ابرها را فَالْجَارِيَاتِ پس بروندگان يُسْرًا رفتنی بآسانی یعنی کشتیها، یا کواکب که
در منازل خود جریان دارند فَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْرًا پس به بخش کنندگان کار، یعنی
فرشتگان که امور امطار وارزاق وغیر آن متعلق بدیشان است، وگفته اند مراد چهار
فرشتهٔ مقربند که هر یک بمهمی نامزد شده اند جبرئیل بوحی، ومیکائیل برحمت، و
عزرائیل بموت، واسرافیل بنفخ، حق سبحانه بدین اشیاء واشخاص بزرگوار قسم یاد
میکند، جوابش اینکه إِنَّمَا تُوعَدُونَ جز این نیست که آنچه وعده داده شده ایدبان
از حشر ونشر وثواب وعقاب لَصَادِقٌ هر اینه راست ودرستست، ودران هیچ
خلاف نیست وَإِنَّ الدِّينَ وبدرستی که جزا وحساب لَوَاقِعٌ هر اینه بودنیست
بی شک وشبهه وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ سوگند بآسمانی که خداوند شدت و
استحکامست، یا با زینت تمام، یا با صورت نیکو وخوش آینده، یا خداوند راههاست
یعنی طرق کواکب که مسیر ایشانست، در تبیان از ابن عمر رضی الله عنهما نقل میکند
که مراد آسمان هفتم است، وحق تعالی بدو سوگند یاد میکند که إِنَّكُمْ بدرستی که
شما ای اهل مکه لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ هر اینه در گفتار مخالفید نسبت با پیغمبر من،
یعنی گاهی شاعرش میگویید ووقتی ساحر وزمانی کاهن وگاهی مجنون، یا قول شما
در قرآن مختلف است اورا سحر میخوانید وشعر وکهانه ومفتری واساطیر الاولین
يُؤْفَكُ گردانیده شود عَنْهُ از ایمان بمحمد، یا از قرآن مَنْ أُفِكَ آنکس که گردیده شده است
در علم خدا وبحکم قدر وقضا از ایمان وقرآن، یعنی هر که در علم خدای هست

محروم باشد از ایمان بکتاب و پیغمبر هر اینه محروم است بیت دلها همه
محزون و جگرها خونست تا حکم ازل در حق هر کس چونست قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ
لعنت کرده شده اند دروغ گویان از اصحاب قول مختلف مراد زمرهٔ مقتسمانند
که بوقت ورود قوافل بر عقبات مکه بنشستندی و هر یک مهم مصطفی را
صلی الله علیه وسلم بنوعی دیگر با آینده و رونده باز گفتندی و مردمان از صحبت
وی باز داشتندی حق تعالی ایشانرا لعنت کرد و فرمود که الَّذِينَ هُمْ دروغ گویانند
آنانند که ایشان فِي غَمْرَةٍ در جهالت و نهایت غفلت سَاهُونَ غافلانند از
اوامر الهی يَسْأَلُونَ أَيَّانَ میپرسند از پیغمبر و مؤمنان که کی خواهد بود يَوْمُ الدِّينِ
روز جزا که خدای شما سوگند یاد کرد که وان الدین لواقع و این سخن از
روی تکذیب و استهزا میگفتند حق سبحانه فرمود که جزا واقع است يَوْمَ هُمْ
روزی که کافران عَلَى النَّارِ بر آتش دوزخ يُفْتَنُونَ سوخته شوند و بدان
معذب کردند و خزنه دوزخ ایشانرا گویند ذُوقُوا بچشید فِتْنَتَكُمْ عذاب خود را
هَذَا اینست الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ آنچه بودید شما که در دنیا بآن یعنی برسیدن آن تَسْتَعْجِلُونَ
شتاب مینمودید و میگفتید متی هذا الوعد إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکاران
از شرک و معصیت در آن روز فِي جَنَّاتٍ در بوستانها باشند وَعُيُونٍ و چشمها
روان یعنی بوستانها که مشتمل باشد بر آبهای جاری آخِذِينَ پذیرندگان و فرا
گیرندگان مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ آنچیز را که بفضل خود عطا کرده است بدیشان
پروردگار ایشان از ثواب اعمال و اقوال إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان بودند قَبْلَ
ذَلِكَ پیش از دخول بهشت مُحْسِنِينَ نیکوکاران و فرمان برداران كَانُوا
قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ بودند که در اندکی از شب مَا يَهْجَعُونَ خواب کردندی یعنی

اکثر شب بعبادت مشغول بودندی انس رضی الله عنه فرموده که میان مغرب
و عشا بتطوع نماز گذاردندی و از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست
که کم شبی بر ایشان گذشتی مگر که نماز گذاردندی در اول یا در اوسط یا در آخر آن
و اشهر آنست که خواب نکردندی تا نماز خفتن ادا نفرمودندی و وقت آنرا دراز
کشیدندی وَبِالْأَسْحَارِ و بودند که بسحرها هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ایشان طلب
آمرزش میکردند یعنی با وجود خواب اندک و طاعت بسیار چون طلیعهٔ صبح
ظاهر شدی استغفار کردندی بر آن وجه که گویا شب بارتکاب جرایم
اشتغال نموده اند و این دلیل آنست که بعمل خود معجب نبوده اند و از آن حسابی
نداشته بیت طاعت ناقص من موجب غفران نشود راضیم گر مدد علت عصیان نشود
وَفِي أَمْوَالِهِمْ و در مالهای ایشان حَقٌّ نصیبی و بهرهٔ بود لِلسَّائِلِ مر خواهنده را
وَالْمَحْرُومِ و بی بهره را محروم مستحقی باشد که از کس چیزی نخواهد و مردمان
پندارند که او توانگر است و صدقه بوی ندهند یا کسی که کشت و زرع او را نقصان
رسد یا فقیری که بدختران مبتلا بود تا مملوکی که خداوندان او را نفقه ندهند و
بهر تقدیر ایشان در مال خود حقی مقرر کرده بودند خواهنده و ناخواهنده را
وَفِي الْأَرْضِ و در زمین آيَاتٌ نشانهاست برای استدلال بر قدرت الهی لِلْمُوقِنِينَ
مر بیگمانانرا و بعضی از آن آیات بر روی زمین معادنست که انواع جواهر
از آن استخراج میکنند و نباتات از بقول و حبوب و اشجار و اصناف آن و
حیوانات از بهایم و سباع و حشرات و انواع آن در نفس زمین اختلاف
اجزای او در کیفیات و خواص و منافع وَفِي أَنْفُسِكُمْ و نشانهاست در
نفسهای شما أَفَلَا تُبْصِرُونَ آیا نمی بینید استفهام بمعنی امر است یعنی بنظر

عبرت درنکرید • وعلامات کمال صنع درذات خود مشاهده کنید • جه درعالم
هیج جین نباشد الا که نمونهٔ ازان درنهاد شما بنود • وباوجود آن متفرد دیدبهیات
حسنه • وترکیبات خوش • ومنظرهاء دلکش • وتمکن ازافعال غریبه واستنباط
صنایع مختلفه • واستجماع کمالات متنوعه • درحقایق سلمی مذکورست که هرکه
این آیتها درنفس خود نه بیند • ودرصفحهٔ وجود خویش آثار قدرت مطالعه ننماید
حظ خودرا ضایع کرده باشد • واززندکانی هیج بهره نیابد نظم نظری بسوی خودکن که
توجان دلربایی مفکن بخاك خودرا که توازبلندجایی توزجشم خودنهانی توکمال خود
جه دانی جودُرازصدف برون آلٓه توبس کران بهایی وَفِي السَّمَاۤءِ ودرآسمانست
رِزْقُكُمْ روزی شما یعنی اسباب رزق که بارانست • یاآنجه قسمت یافته از
رزق شما مکتوبست برلوح محفوظ • ودرتبیان کفته که لوح درآسمان
جهارمست وَمَا تُوعَدُونَ ودیکر درآسمانست آنجه شمارا وعده داده اندازثواب • جه جنت
ونعیم آن درآسمان هفتم باشد نزدیك سدرة المنتهی فَوَرَبِّ السَّمَاۤءِ وَالْاَرْضِ
پس به پروردکار آسمان وزمین سوکند اِنَّهُ لَحَقٌّ بدرستی که آنجه مذکورشد
ازامر روزی وثواب هراینه راستست مِثْلَ مَا اَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ ۝ مانند آنکه شما
سخن میکویید • یعنی همجنانکه شك نیست شمارا درسخن کفتن خود • شك نیست
درروزی دادن من هَلْ اَتٰيكَ بدرستی که آمد بتو حَدِيثُ ضَيْفِ اِبْرٰهِيمَ
سخن مهمانان ابراهیم علیه السلام • وآن یازده فرشته بودند • باهلاك قوم
لوط علی نبینا وعلیه السلام فروآمده • ودرتبیان آورده که جهار ملك
بودند جبرئیل • ومیکائیل • واسرافیل • وزوفائیل • علیهم السلام الْمُكْرَمِينَ ۝ بزرکان
کرامی کرده شده نزدیك • خدای • یانزدیك ابراهیم علی نبینا وعلیه السلام

که بنفس

که بنفس خود قیام فرمود بخدمت ایشان اِذْ دَخَلُوا جون درآمدند مهمانان •
عَلَيْهِ برابراهیم علیه السلام فَقَالُوا پس کفتند سلام کردیم برتو سَلَامًا سلام
کردنی قَالَ کفت ابراهیم سَلَامٌ سلام برشما وشما قَوْمٌ مُنْكَرُونَ ۝ کروهی اید
ناشناخته شده • یعنی هرکز جون شما قومی ندیده ام درصورت وقامت مرابکویید
که جه کسانید ایشان کفتند مهمانانیم فَرَاغَ پس بازکشت ابراهیم اِلٰى
اَهْلِهِ بسوی اهل خود • بروجهی که ایشان ندانستند که کجا میرود فَجَاۤءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ
پس بیاورد کوساله فربه بریان کرده فَقَرَّبَهُ پس نزدیك کردانید آنرا اِلَيْهِمْ بدیشان
یعنی درپیش ایشان نهاد • ایشان بدان میل نکردند قَالَ اَلَا تَاْكُلُونَ ۝ کفت آیا
نمیخورید ازین یعنی بخورید ایشان کفتند نمیخوریم فَاَوْجَسَ پس درخاطر کرفت مِنْهُمْ ازیشان خِيفَةً
ترسی • یعنی دل مبارکش بیم کرد ازانکه مبادا دزدان باشند • وقصد وی کنند • جه
دران روزکار هرکه باکسی دشمنی داشتی • طعام وی نخوردی • جون ملایکه
ازابراهیم علی نبینا وعلیه السلام اثر خوف مشاهده کردند قَالُوا لَا تَخَفْ
کفتند مترس که ما فرستادکان خداییم • ابراهیم علیه السلام فرمود که
جرا پیشتر خبر نکردید • تا من این کوساله را نمی کشتم • وازمادرجدا نمیکردم • جبرئیل
علیه السلام پر مبارك بران کوساله بریان مالید • زنده شد وبرجست فریاد
کنان روی بجانب مادرنهاد • ساره رضی الله عنها • درپس درایستاده این حال
مشاهده نمود • وابراهیم علیه السلام ازان صورت متعجب بود فرشتکان
دیکرباره آغاز سخن کردند وَبَشَّرُوهُ وبشارت دادند مرورا بِغُلَامٍ عَلِيمٍ ۝ به
پسری دانا • یعنی بتولد پسری اسحق نام ازساره • که جون ببلوغ رسد عالم بود •
فَاَقْبَلَتِ امْرَاَتُهُ پس روی بخانه نهاد زن او • یعنی ساره ودرایستاد فِي صَرَّةٍ

در فریاد و میکفت. اللّلیا اللّلیا واین کلمهٔ بود. در لغت ایشان که بوقت تعاظم
امور بر زبان راندندی **فَصَكَّتْ** پس طپانچه زد **وَجْهَهَا** روی خود را. جنانچه
زنان در وقت تعجب کنند **وَقَالَتْ** وکفت آیا بزاید **عَجُوزٌ عَقِيمٌ** ۝ پیرزنی نازاینده
قَالُوا كَذَٰلِكِ کفتند فرشتکان که همجنین که بشارت دادیم **قَالَ رَبُّكِ** کفته است
خدای تو وما از قول او خبر دادیم **إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ** بدرستی که او حکم کننده است
بولد مر ترا **الْعَلِيمُ** ۝ دانا بعقیمی تو. وهر که محکم کار و دانا بود. هر اینه قادر
باشد بر اصلاح تو نظم کسی کو بکار تو دانا بود. بر اتمام آن هم تواند بود ۝
بجز در کهش رو مکن سوی کس. مراد دل خویش از وجوی و بس **الْجُزْءُ السَّابِعُ**
وَالْعِشْرُونَ جون ابراهیم صلوات الرحمن علی نبینا وعلیه دانست که ایشان
فرشتکانند و فرود آمدن ایشان بدان جمعیت. جز بکاری عظیم نخواهد
بود **قَالَ** کفت **فَمَا خَطْبُكُمْ** پس جیست کار بزرک شما **أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ** ۝ ای
فرستاده شدکان **قَالُوا** کفتند **إِنَّا أُرْسِلْنَا** بدرستی که ما فرستاده شده ایم **إِلَىٰ**
قَوْمٍ مُجْرِمِينَ ۝ بهلاک کردن کروهی کنه کاران. یعنی کافران جه سر همه کناهان
کفرست. وما آمده ایم **لِنُرْسِلَ** تا فرستیم **عَلَيْهِمْ** بر ایشان بعد از هلاک ایشان
وزیر و زبر کردن شهر ایشان **حِجَارَةً مِنْ طِينٍ** سنکی از کل. یعنی خاکی سنک شده به
بختن مانند آجر **مُسَوَّمَةً** سنک نشان کرده شده **عِنْدَ رَبِّكَ** نزدیک پروردکار
تو **لِلْمُسْرِفِينَ** ۝ برای از حد بیرون برندکان در کفر و فجور. آورده اند که
آن سنکها معلم بود بخطوط سیاه وسفید. یا نام هر کس بر سنکی نوشته که بدان
هلاک شود. واین سنکها بر ایشان باریده شد بعد از هلاک ایشان. واصح آنست
که بر جمعی فرود آمد از ایشان که در آن شهر نبودند وهمه بدان سنک باران

عشر

هلاک شدند. وجون ابراهیم علیه السلام معلوم کرد که بموتفکه
میروند. بهلاک کردن قوم لوط علیه السلام. دل مبارکش بجهه برادرزاده
متالم شد. که آیا حال او در آن بلا جکونه کذرد. ملایکه کفتند غم مخور که
لوط و دختران او نجاة خواهند یافت **فَأَخْرَجْنَا** پس ما بیرون خواهیم آورد
مَنْ كَانَ فِيهَا هر که باشد در دیها، موتفکه **مِنَ الْمُؤْمِنِينَ** از کرویدکان
فَمَا وَجَدْنَا پس ما نخواهیم یافت **فِيهَا** در آن قری **غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ** ۝
غیر یک خانه از مسلمانان که لوط است علیه السلام. و دو دختر او. وکفته اند
یک کس از آن قوم بلوط علیه السلام ایمان آورده بود. در مدت بیست سال **وَ**
تَرَكْنَا وبکذاریم **فِيهَا** در آن دیهها **آيَةً** علامتی از عذاب **لِلَّذِينَ** برای عبرت
آنانکه **يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ** ۝ بترسند از عذاب دردناک. وآن علامت
آبهاء سیاه. وتقلیب دیار قوم لوط است **وَفِي مُوسَىٰ** ودر قصهٔ موسی نیز آیتیست
مر ترسندکان را **إِذْ أَرْسَلْنَاهُ** جون فرستادیم اورا **إِلَىٰ فِرْعَوْنَ** بسوی فرعون **بِسُلْطَانٍ**
مُبِينٍ بحجتی روشن. جون ید بیضا وعصا **فَتَوَلَّىٰ** پس برکشت **بِرُكْنِهِ** بقوت خود
یعنی بسبب آنجه متقوی بود بآن از خزانه ولشکر. اعراض کرد از ایمان **وَقَالَ**
سَاحِرٌ وکفت موسی جادوست. بجشم بندی خوارق عادات مینماید **أَوْ مَجْنُونٌ**
ودیوانه است از عاقبت کار خود نمی اندیشد. محققان کفته اند طعن وی بر
موسی علیه السلام دلیل کمال جهل اوست. جه اورا بدو جیز متضاد طعن زد.
ومقررست که سحر را عقلی تمام وذهنی دراک. وحذاقتی در فن باید. ودیوانکی
دلیل زوال عقل است. وکمال عقل وزوال آن ضدانند. پس جون فرعون برکشت
از موسی. وبرو طعن زد. وقوم وی با وی در آنها متفق بودند **فَأَخَذْنَاهُ** پس کرفتیم

خمس

اورا بغضب خود وَجُنُودَهُ ولشکر اورا فَنَبَذْنَاهُمْ پس بیفکندیم ایشانرا فِي الْيَمِّ
در دریا یعنی غرقه ساختیم وَهُوَ وفرعون مُلِيمٌ ◯ مستحق ملامت بود یا ملامة
کننده خود را که جرا اعراض کردم از موسی و بر وطعن زدم و بدین سبب گفت آمنة
انه وَفِي عَادٍ ودر اهلاك قوم عاد نیز پندی وعبرتیست مر اهل اعتبار را إِذْ أَرْسَلْنَا
جون فرستادیم عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ ◯ بر ایشان بادی بی نفع وبی خیر را یعنی بادی
که آبستن نکند درخت را و بر ندارد ابر را مَا تَذَرُ نگذاشت آن باد مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ هیچ
جیزی را که بگذشت عَلَيْهِ بران إِلَّا جَعَلَتْهُ مگر آنکه کردانید آنجیز را كَالرَّمِيمِ ◯
مثل کیاه خشك شده یا استخوان کهنهٔ ریزیده وَفِي ثَمُودَ ودر قصهٔ قوم ثمود نیز
آیة ایست مر خایفانرا إِذْ قِيلَ لَهُمْ جون گفته شد مر ایشانرا بعد از تکذیب صالح
علیه السلام وعقر ناقه که شما تَمَتَّعُوا برخورید از زندگانی خود ونفع گیرید از عمر
حَتَّىٰ حِينٍ ◯ تا هنگام عذاب که بعد از گذشتن سه روز خواهد بود فَعَتَوْا پس سر
کشیدند عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ از فرمان آفرید کار خود وبتدارك حال مشغول نگشتند
فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بگرفت ایشانرا عذاب هلاك کننده بعد از سه روز وَهُمْ يَنْظُرُونَ
وایشان انتظار میبردند ومراد از عذاب صیحهٔ جبرئیل است علیه السلام جنانجه
غیر مرة گذشته فَمَا اسْتَطَاعُوا پس نتوانستند مِنْ قِيَامٍ برخاستن کنایتست از
عجز ایشان یعنی قادر نبودند بر قیام که برخیزند واز عذاب بگریزند یا طاقت آن
نداشتند که قیام نمایند با صلاح مهم خود ودر دفع عذاب بکوشند وَمَا كَانُوا
مُنْتَصِرِينَ ◯ ونبودند انتقام کشندگان از ما یا یاری دهندگان مر کید یگر را در منع
عذاب وَقَوْمَ نُوحٍ وهلاك کردیم قوم نوح را مِنْ قَبْلُ پیش از قوم عاد وثمود إِنَّهُمْ
كَانُوا بدرستی که ایشان بودند قَوْمًا فَاسِقِينَ ◯ گروهی بیرون رفتگان از دایرهٔ استقامة

بسبب

بسبب کفر وعصیان وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا وآسمانرا بنا کردیم بِأَيْدٍ بقوت الوهیة و
گفته اند بقدرتی که بر آفرینش آن داشتیم وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ ◯ وما توانائیم بر بنای آن
یا گشاده کننده ایم روزی را بر بندگان جنانچه گشاده ساخته ایم آسمانرا وَالْأَرْضَ
فَرَشْنَاهَا وبگستردیم زمین را فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ ◯ پس نیك گسترانندهٔ ایم ما
وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ واز هر جیزی از اجناس موجودات خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ بیافریدیم دو نوع
که یکی مزدوج دیگریست یا بحسب شکل جون مرد وزن یا بحسب تضاد جون نور
وظلمت یا بسبب تعاقب جون لیل ونهار یا بطریق مخالفت جون رطب ویابس و
همجنین قیاس باید کرد سما وارض وسهل وجبل وبر وبحر وشتا وصیف وجن وانس
واز صفات حلم وقهر وجبن وشجاعت وجود وبخل وما نند اینست حق وباطل
وکفر وایمان وسعادت وحلوم وسقم وصحت وغنی وفقر وضحك وبکا
وفرح وغم وموت وحیاة وهلم جرا لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ◯ باشد که شما
پندپذیر شوید ودانید که وحدانیة وفردانیة صفت منست زیرا که تعدد
از خواص ممکنا تست ومن واجب بالذاتم وواجب قابل تعدد وانقسام نیست
نظم ذاتش از قسمت وتعدد پاك وحدتش ومقدس از اشراك از عدد دم مزن که او فرد است
نی عدد بهر فرد در خورد ست احد ست وشمار ازو معزول صمد ست ونیاز ازو مخذول
فَفِرُّوا پس بگریزید ورجوع کنید از کفر خود إِلَى اللَّهِ بتوحید خدای یا از عذاب او
بثواب او یا از معصیت او بطاعت او از شیخ سهل تستری قدس سره منقول است
که بگریزید بوی از ما سوی وی ودر بحر الحقایق آورده که ای کسانی که بگریخته اید
از حق بسبب تعلق در حق گریزید بقطع تعلق وسخن امام قشیری رحمه الله
راجع بآنست که از وصف خود بوصف حق گریزید بلکه از خود فرا کنید

وباخو قرار کیرید بیت هیچ کس در تونیا وبخت که از خود نکریخت • هیچ کس باتو
نه پیوست که از خود نبریدانی بدرستی که من لکم مر شمارا منه از عذاب خدای
نذیر مبین ◉ بیم کننده ام آشکارا یا بیان کننده آنچه ازان حذر باید کرد ولا تجعلوا
ومکیرید ومپرستید مع الله باخدای بحق الها آخر معبودی دیگر انی لکم بدرستی
که من شمارا منه ازخدای در عبادت غیر او نذیر ترسا ننده ام مبین ◉ هویدا و
پیدا کذلك همچنانکه قوم تو ترا بسحر وجنون نسبت میکنند ما اتی الذین
نیامد بآنانکه بودند من قبلهم پیش از کفار مکه من رسول هیچ فرستاده الا قالوا
مکر کفتند که او ساحر جادوست او مجنون ◉ یا دیوانه • اگر معجزه بدیشان
نمود عمل اورا سحر خواندند • واگر از بعث وحشر خبر داد قول اورا بسخن اهل جنون
تشبیه کردند اتواصوا آیا وصیت کرده اند پیشینیان را به بدین سخن تا همه
همین کفتند • یعنی وصیت نکرده اند بل هم قوم طاغون ◉ بلك ایشان کروهی اند
نافرمان • وازحد برندکان • وطغیان ایشانرا برین قول میدارد فتول پس روی
بکردان عنهم از مکافات ایشان • تا وقتی که مامور سوی بقتال فما انت
پس نیستی تو بملوم ملامت زده نزد خدای بسبب اعراض ایشان • در معالم
آورده که چون این آیت نازل شد • حضرت رسول صلی الله علیه وسلم ملول
وصحابه غمناك کشتند • که مکر وحی منقطع شد • ونزول عذاب نزدیك رسید •
باز آیة آمد وذکر وپند ده • وتذکیر ومواعظه فرو مکذار فان الذکری
پس بدرستی که پند دادن تنفع المؤمنین ◉ سود میرساند مومنانرا بعناد کافران
وجود ایشان دست از تربیت مومنان بازمدار وهمچنان بر تذکیر خود ثابت
باش که وعظرا فواید بسیار ومنافع بی شمارست در فصول آورده که کلام

مذکر

مذکر بایدکه برده خیر مشتمل باشد • تا سامعانرا سودمند بود • اول نعمت
خدا بیاد مردم دهد تا شکر کذاری نمایند دوم ثواب محنت وبلا ذکر کند تا در ان
شکیبایی ورزند • سیم عقوبة کناهان برشمرد تا ازان باز ایستند وتوبه کنند
چهارم مکاید ووساوس شیطان بیان فرماید • تا ازان حذر نمایند • پنجم
فنا وزوال وبی اعتباری دنیی بریشان روشن کرداند • تا دل در وی نه بندند •
ششم مرك را پیوسته یاد کند تا رفتن را آماده شوند • هفتم ذکر قیامت واهوال آن
کوید • تا کار آن روز بسازند • هشتم درکات دوزخ وانواع عقوبتها آنرا بیان
کند تا ازان بترسند • نهم درجات بهشت واقسام نعمتهای آنرا برشمارد تا بدان
راغب کردند • دهم بنای سخن را بر خوف ورجا نهد • یعنی کاهی از عظمت وکبریا
وهیبت الهی سخن راند • تا ازوی بترسند • ووقتی از رحمت ومغفرت ومهربانی
او تقریر کند تا بوی امیدوار شوند • پس هر موعظه که مشتمل برین سخنان است
سبب منفعت مومنانست وما خلقت الجن والانس ونیافریدیم پریان وآدمیان را
از اهل ایمان الا لیعبدون مکر تا مرا پرستند • یا نیافریدم مجموع ایشانرا مکر که
امر کنم بعبادت • وهمه را بدان امر کردم • وما امروا الا لیعبدوا الله • ومجاهد
کفته که نیافریدم ایشانرا مکر تا مرا بشناسند • وهمه اورا میشناسند بی شبهه
اینکه بعضی فرمان نمیبرند • وبرخی در عبادت شریك میکیرند • دقایق این آیت و
حقایق اشارات آن • حواله بجواهر التفسیرست ما ارید نمی خواهیم منهم از پریان وآدمیان
من رزق هیچ روزی وما ارید ان یطعمون ونمیخواهم که مرا طعام دهند بلکه
رزق واطعام صفت منست وبس ان الله بدرستی که خدای هو الرزاق اوست
روزی دهنده نه غیر او ذو القوة خداوند توانایی المتین ◉ استوار در قدرت

خود در ترجمه رشف در معنی قوی ومتین آورده که • قدرت قاهره اش دلیل
قوت بالغه کشته • وشدت قوتش حجت متانت قدرت شده • نه در کارسازی
متانتش را فتوری • ونه در روزی وبنده نوازی قدرتش را قصوری نظم
رساند رزق بر وجهی که شاید • بسازد کارها نوعی که باید • بروزی بی نوایان را نوازد
برحمت بی کسان را کارسازد فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا وبدرستی که مر آنانراست که ستم
کردند بر خود بکفر • یعنی اهل مکه ذَنُوبًا بهرهٔ از عذاب مِثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَابِهِمْ مانند
بهرهٔ یاران ایشان • از کفار کذشته • یعنی بدیشان خواهد رسید آنچه بدانها
رسیده فَلَا يَسْتَعْجِلُونَ پس باید که شتاب نکنند در طلب فَوَيْلٌ پس وای لِلَّذِينَ كَفَرُوا
مر آنانرا که کافر شدند مِنْ يَوْمِهِمُ از عذاب روز ایشان الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ
آن روزی که بودند که وعده داده شده اند بآن که روز قیامتست • یا روز بدر

سُورَةُ الطُّورِ تِسْعٌ وَأَرْبَعُونَ آيَةً بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ⊙ وَالطُّورِ
سوکند بکوه طور سینا • یعنی جبل زبیر که موسی علیه السلام بران کلام
حق سبحانه استماع کرد • وکویند مراد مطلق کوه هست که اوتاد ارض اند ومنابع
منافع وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ وسوکند بکتاب نوشته شده فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ در
که کشاده کردد بوقت خواندن • مراد بدین کتاب قرآنست • یا آنچه در لوح محفوظ
وبرین تقدیر رق منشور مجاز بود • چه لوح از زمرد ست • یا مراد الواح موسی
باشد علی نبینا وعلیه السلام که در وقت کتابة بران صریر قلم میشنیده •
یا کتابت توریة که دران نعت حضرت سید عالم صلی الله علیه وسلم مسطور
بوده • یا کتاب حفظه • یا کتابی که حق سبحانه برای ملایکه نوشته که علم ماکان
ومایکون • دران میخوانند وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وبحق خانهٔ آبادان • یعنی کعبه

ومعموری

ومعموری او بزیارت حاجیان • وخدمت مجاورانست یا ضراح که مقابل خانهٔ کعبه
واقع شده در آسمان هفتم • وعمارت او بکثرت طواف ملایکه است مر آنرا وَالسَّقْفِ
الْمَرْفُوعِ وسوکند بسقف بلند برداشته • یعنی آسمان که مجمع انوار حکمت • ومخزن
اسرار فطرتست • یا عرش عظیم وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ وسوکند بدریای پر بر آمده • یعنی بحر
محیط • یا بحر الحیوان که زیر عرش است • وازان دریا چهل صباح بر قبور خواهند
بارانید • بعد از نفخهٔ اولی تا مردمان بنفخهٔ ثانیه ازان بر آیند • یا بحر مسجور
ونزد ارباب تحقیق طور نفس است • که کلیم قلب بران با حق سبحانه مناجاة
میکند • وکتاب مسطور ایمانست • که منشور قلب • بقلم رحمت ازلی نوشته شده که
کتب فی قلوبهم الایمان • وبیت معمور سر عارفانست • که بنظرات تجلیات
سبحانی آبادانی یافته • وسقف مرفوع روح رفیع القدرست • که سقف خانهٔ
دلست • وبحر مسجور دلیست بآتش محبت تافته جواب قسم چیست إِنَّ عَذَابَ
رَبِّكَ بدرستی که عذاب پروردکار تو لَوَاقِعٌ هراینه بودنیست وفرود آمدنی مَا لَهُ
نیست مر آن عذاب را مِنْ دَافِعٍ هیچ دفع کننده • بلکه بهمه حال واقع خواهد بود
يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ در روزی که بکردد آسمان مَوْرًا کردیدنی یعنی در اضطراب آید آنکاه
بشکافد وَتَسِيرُ الْجِبَالُ وروان شوند کوهها • یعنی بروند در هوا چون هبا سَيْرًا
رفتنی فَوَيْلٌ پس سختی عذاب يَوْمَئِذٍ دران روز لِلْمُكَذِّبِينَ ⊙ مر تکذیب کنندکان را
بود • که سخن خدا ورسول را بدروغ برداشتند الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان
فِي خَوْضٍ در شروع کردن با قوال باطله که استهزا بقرآنست • وتکذیب نبی
وانکار بعث يَلْعَبُونَ ⊙ بازی میکنند • یعنی از تکاب آن می نمایند از روی
غفلت • وسخنان بیهوده میکویند يَوْمَ يُدَعُّونَ بترسید از روزی که می افکنند

کافرانرا یعنی میکشند بعنف و قهر اِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ بسوی آتش دوزخ دَعًّا گشیدنی
آورده اند که دستهاء کفار بر گردنهاء ایشان بندند و پیشانیهاء ایشانرا
بای باز جفسانند و بدوزخ افکند و کویند هٰذِهِ النَّارُ الَّتِي این آن آتشست که در دنیا
كُنْتُمْ بِهَا بودید که با آن تُكَذِّبُونَ ۝ تکذیب میکردید و باور نمیداشتید و
وحی پیغمبر را سحر می پنداشتید أَفَسِحْرٌ هٰذَا آیا سحرست این که می بینید أَمْ أَنْتُمْ یا شما
لَا تُبْصِرُونَ ۝ می بینید اینجا چنانچه در دنیا میگفتید که ما را چشم بندی کرده اند
اِصْلَوْهَا در آیید بدوزخ فَاصْبِرُوا پس صبر کنید بر عذاب آن أَوْ لَا تَصْبِرُوا یا
صبر مکنید و جزع نمایید سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ یکسانست بر شما صبر و عدم صبر یعنی قوة
پرهیز و مجال گریز ندارید و ابداً معذب خواهید بود إِنَّمَا تُجْزَوْنَ جز این نیست
که پاداش داده میشوید مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝ بآنچیزی که بودید که عمل
میکردید در دنیا إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکاران از کفر و شرک فِي جَنَّاتٍ در
بوستانها اند و چه بوستانها وَنَعِيمٍ و در نعمتها و چه نعمتها فَاكِهِينَ شادمانان
و لذت یابندگان بِمَا آتَاهُمْ آفریدگار ایشان از کرامتهاء جاودانی وَوَقَاهُمْ و
بآنکه نگاه داشته است ایشانرا رَبُّهُمْ پروردگار ایشان عَذَابَ الْجَحِيمِ ۝ از
عذاب دوزخ و خزنه بهشت پیوسته ایشانرا میگویند كُلُوا بخورید از طعامهاء
بهشت وَاشْرَبُوا و بیاشامید از شرابهاء وی خوردنی و آشامیدنی هَنِيئًا گوارنده
بی تخمه و تنغیص و این پاداش است مر شما را بِمَا كُنْتُمْ بسبب آنچه بودید که
در دنیا تَعْمَلُونَ ۝ عمل میکردید امام زاهد رحمه الله فرموده که هر چند وعده
بکردار بنده است اما اصل فضل الهی است و اگر نه پیداست که مزد کردار ما چه
خواهد بود بیت ندارد فعل من آن زور بازو که با عدل تو گردد هم ترازو

خمس

بآنچه عطا کرده است ایشانرا رَبُّهُمْ ح

بفضل خویش فضلی کن مرا یار بعدل خود مکن با فعل من کار مُتَّكِئِينَ تکیه زدگان
یعنی متقیان در بهشت تکیه زده باشند عَلَىٰ سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ بر تختها یافته نزد
یا بعضی بعضی پیوسته وَزَوَّجْنَاهُمْ و جفت کردانیدایشانرا یعنی قرین
سازیم بِحُورٍ بزنان سفید روی عِينٍ گشاده چشم وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند
بخدا و رسول وَاتَّبَعَتْهُمْ و از پی در آمده اند ایشانرا ذُرِّيَّتُهُمْ فرزند خرد ایشان
بِإِيمَانٍ در ایمان یعنی ایمان آبا یا ایمان ذریة در روز میثاق أَلْحَقْنَا در رسانیم
بِهِمْ بدیشان ذُرِّيَّتَهُمْ فرزندان ایشان را در دخول بهشت یا در وصول بدرجات
ایشان یعنی اگر درجات آبا بلند باشد درجهٔ ذریة را نیز ما ستد آن بلند کرد اند
تا چشم پدران ایشان بدیشان روشن کردد وَمَا أَلَتْنَاهُمْ و ما کم نکنیم پدران را
این الحاق مِنْ عَمَلِهِمْ از ثواب کردار ایشان مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز یعنی فرزندانرا
بدرجهٔ آبا رسانیم بی آنکه نقصان بثواب ایشان رسد بلکه بفضل و کرم
خود اولاد را رفعت درجه ارزانی دارد شیخ الامام حسین مروزی از استاد
خود احمد بن ابی علی سرخسی رحمه الله نقل میکند که ایمان و عمل مر بهشت و درجات
بهشت را علت نیست و وعدهٔ بهشت و درجات وی جز بر ایمان و عمل نیست
و وعده بر ایمان و عمل جز بفضل لم یزل نیست بیت در فضل خدا بند لی خویش مدام
تا فضل نباشد نشود کار تمام كُلُّ امْرِئٍ هر مرد عاقل بالغ مکلف بِمَا كَسَبَ بآنچه
کرده باشد رَهِينٌ ۝ در گروست روز قیامت یعنی وابسته است بپاداش
کردار خود و از آن رهایی ندارد و بعمل دیگری مواخذ نیست و زن مکلفه
نیز همین حکم دارد وَأَمْدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ و می افزاییم مر متقیانرا یعنی زیاده
بر آنچه داده ایم ایشانرا میدهیم میوه بهر نوع خواهند وَلَحْمٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ

عشر

وگوشت از انچه آرزو برند یتنازعون با یکدیگر داد و ستد کنند فیها در بهشت
یعنی بهم دهند و از هم بستانند کأسا کاسه مملو از خمر بهشت. و اصح آنست که
اینجا کاس خمر ست. تسمیه شی باسم محل. یعنی همدیگر را بنوشانند خمری که لا لغو فیها
هیچ سخن بیهوده نباشد در ان. یعنی در اثناء شرب آن لغو نگویند و مخاصمه نکنند.
ولا تأثیم و نه بزه مند کردن. یعنی فعلی از ایشان صادر نشود که موجب اثم باشد.
ویطوف و طواف کنند علیهم برگرد ایشان برای خدمت غلمان لهم خادمان
که ایشان راست. بر شکل پسران آفریده شده. کأنهم گوییا ایشان در صفا و
لطافت لؤلؤ مکنون ۞ مروارید پوشیده اند در صدف. که دست کس
بدیشان نرسیده. و باد تصرف هیچ کس بر ایشان نوزیده. و در معالم از قتاده نقل
کرده که کسی گفت یا رسول الله خادم چنین است مخدوم چگونه خواهد بود. آنحضرت
صلی الله علیه وسلم فرمود که فضل مخدوم بر خادم. چون فضل ماه بدر باشد
بر سایر کواکب. و در تبیان آورده که امام حسن بصری رحمه الله فرموده. که ذکور اولاد
مشرکان غلمان اهل جنت‌اند. و اناث ایشان حور عین. و اولاد مؤمنان با پدران
خود بر همان هیاتی باشند که در دنیا بوده اند. و این نقلی غریبست واقبل و روی
می‌آرند بعضهم بعضی از بهشتیان و اقبال میکنند علی بعض بر بعضی دیگر یتساءلون
می‌پرسند از احوال و اعمال ایشان قالوا انا کنا میگویند ایشان که بدرستی که ما
بودیم قبل پیش ازین فی اهلنا در میان اهل خود. یعنی بودیم در دنیا مشفقین
ترسندگان از عذاب خدای یا از سوء قضا. یا از شماتة اعدا. یا از عاقبت کار و خاتمت
حال فمن الله پس منت نهاد خدای علینا بر ما برحمت. یا توفیق عصمت ووقینا
ونگاه داشت ما را عذاب السموم از عذاب آتشی که همچون سموم در مسام نفوذ کند.

وگویند

وگویند سموم نار جهنم است انا بدرستی که ما کنا بودیم من قبل ندعوه پیش ازین
در دنیا که میپرستیدیم خدا را. یا میخواندیم او را و وقایه از دوزخ میطلبیدیم.
پس وی اجابت کرد ما را انه بدرستی که او هو البر اوست نیکوکار به بندگان الرحیم
مهربان بر ایشان. آورده اند که مقتسمان بر عقبات مکه. حضرت رسول را صلی الله
علیه وسلم نزد قوافل عرب بکهانت. و جنون. و شعر. و سحر. منسوب میساختند.
و آنحضرت اندوهناک میشد. آیة آمد که فذکر پس پند ده ای محمد بقرآن اهل مکه را
ثابت باش بران. و بسخن مشرکان ملول مشو فما انت پس نیستی تو بنعمة ربک
بانعام پروردگار. یعنی بحمد الله و نعمته بکاهن کاهنی که خبر دهد از غیب بی
نزول وحی بر و ولا مجنون ۞ و نه دیوانه که عقل او پوشیده باشد. یا جن او را
فرو گرفته ام یقولون بلکه میگویند شاعر او شاعرست نه نبی نتربص به انتظار
میبردیم بوی ریب المنون ۞ حادثه روزگار را. یعنی چشم میداریم که بمیرد.
چنانچه شعرای دیگر مردند. یا امید واریم که مرگ او چون مرگ پدر او باشد یعنی
زود میرد. و به پیری نرسد قل تربصوا بگو انتظار برید مرگ مرا فانی معکم پس
بدرستی که من نیز با شما من المتربصین ۞ از منتظرانم. یعنی انتظار هلاک شما میبرم.
چنانکه شما منتظر هلاک منید ام تأمرهم یا میفرماید ایشان را احلامهم عقلهای
ایشان بهذا باین تناقص که ترا کاهن میگویند. و کهانت را فطانت لازمست. و
مجنون میخوانند و جنون با خرد جمع نشود. و بشعر نسبت میدهند. و شاعر را
کلامی متسق مخیل باید. و آن با جنون میسر نمیگردد. پس این سخنان نه بر مقتضای
عقل است ام هم قوم بلکه ایشان گروهی اند طاغون ۞ از حد در گذشتگان در مکابره
و عناد ام یقولون بلکه میگویند تقوله بربافته است قرآن را. و از خود گفته. و

خمس

جنانیست که ایشان میکویند بل لا یؤمنون ○ بلکه از استکبار وحسد نمیکروند
فلیأتوا پس کو بیارید بحدیث سخنی مثله مانند قرآن ان کانوا اکر هستند صادقین
راست کویان • در آنکه قرآن را از خود میتوان ساخت • یعنی اکر قرآن بر بافتنی وساختنی است
پس ایشان که فصحا وبلغاء عرب‌اند • کو مانند آن حدیثی انشا کنید ام خلقوا آیا آفریده شده‌اند
ایشان من غیر شیء بی جیزی یعنی بی پدر ومادری • مراد آنست که ایشان آدمی‌اند
از آدمیان زاده شده نه جمادند که تعقل امور نکنند • وبعضی معنی آیة برین وجه
کفته اند که آیا ایشان مخلوق‌اند بی خالقی • ومحالست که محدث بی محدث باشد ام هم
الخالقون ○ یا آنکه ایشان آفرینندکانند مر خود را • واین نیز ظاهر البطلان است که
معدوم می وجود تواند داد جنین یا ام خلقوا السموات آیا ایشان آفریده اند آسمانها
والارض وزمین را • ونه جنین است بل لا یوقنون ○ بلکه ایشان بیقین در نمی‌آیند
وبر کرد کمان میکردند ام عندهم آیا نزدیک ایشانست خزائن ربک خزینهاء آفریدکار
تو • یعنی خزائن فضل تا نبوت بهر که خواهند دهند • تا خزینهاء علم تا دانند که
لایق منصب نبوت کیست ام هم المصیطرون ○ آیا ایشان سرکشان وغالبانند •
ومسلط شدکان • که هرجه خواهند بکنند ام لهم آیا مر ایشانراست سلم نردبانی که
بدان بر آسمان روند یستمعون فیه میشنوند درو کلام ملایکه • وآنجه از غیب
بدانها وحی کرده میشود • واکر جنین است فلیأت پس باید که بیارد مستمعهم
شنوندهٔ ایشان که بر آسمان رفته • وپیغام غیب شنیده بسلطان مبین ○ بحجتی
روشن که کواه باشد بر صدق استماع وی • ام له البنات آیا مر خدایراست دختران
ولکم البنون ○ ومر شما راست پسران • درین سخن تسفیه وتجهیل مشرکانست وغیر
مرة کذاشته ام تسألهم آیا میخواهی مر ایشانرا بر تبلیغ رسالت اجرا مزدی تا تاوان زده

شوند

عشر

شوند فهم پس ایشان من مغرم از التزام آن تاوان مثقلون ○ کران بار شوند
وروی از توبتابند ام عندهم الغیب آیا نزدیک ایشانست • آنجه غیب در آن
مکتوب شده • یعنی لوح محفوظ فهم یکتبون ○ پس ایشان مینویسند
از آن • که خبر پیغمبر در امر قیامت وبعث باطلست • یا کتابت کنند که موت تو کی خواهد
بود • واین جنین نیست ام یریدون بلکه میخواهند کیدا مکری وقصدی در بارهٔ
تو • مراد مکریست که در دار الندوه میکردند • نسبت با حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم از قتل وحبس واخراج فالذین کفروا پس آنانکه نکرویده اند
هم المکیدون ○ ایشانند کید کرده شدکان • یعنی سزای آن مکر ووبال آن
کید بدیشان باز کردد • ومقتول شوند در بدر ام لهم آیا ایشانراست اله غیر الله
معبودی جز خدای بحق که عذابی که مکافات مکر ایشانست از ایشان باز
دارد سبحان الله پاکی مر خدایراست عما یشرکون ○ از آنجه شرک می آرند بوی یا شریک
میکیرند برای وی نظم بر دامن عزتش نه نشیند غبار شرک • با وحدتش کسی دم شرکت جه
سان زند • هر طرح کافکند بوصفش خیال ووهم • دست کمالش آتش غیرت در آن زند •
معاندان قریش میکفتند مر حضرت رسول را صلی الله علیه وسلم که • فاسقط
علینا کسفا من السماء • پارهٔ از آسمان بر سر ما فرود آر • اکر در وعدهٔ عذاب راست کوئی
حق سبحانه فرمود که وان یروا واکر به بینند کسفا من السماء ساقطا پارهٔ
از آسمان فرود آینده بر سر ایشان یقولوا کویند از فرط عناد ومحض استکبار • که نه
قطعهٔ آسمانست بلکه این سحاب مرکوم ○ ابریست در هم بسته وبر هم خفسیده
یعنی با آنکه آثار عذاب به بینند • هم از کفر باز نمی ایستند فذرهم پس دست بدار ایشان
یعنی حرب مکن با ایشان که هنوز بقتال مأمور نیستی • ومکافات ایشانرا بکذار

حتی یلاقوا تا وقتی که به بینید معاینه یومهم الذی فیه آن روز خود را که در آن
یصعقون ● هلاک کرده شوند یا بیهوش کردند از نفخهٔ اولی یوم لا یغنی روزی
که نفع نکند و باز ندارد عنهم از ایشان کیدهم مکر ایشان شیئا چیزی را از عذاب
ولا هم ینصرون ● و نه ایشان یاری داده شوند یعنی هیچ یاری منع نکند از ایشان
عذاب را. و مراد از چنین روزی روز قیامت است. و بعضی گویند روز بدر و
ان للذین ظلموا و بدرستی که مر آنان راست که کافر شدند عذابا دون ذلک عذابی
غیر از عذاب آخرت که عذاب قبر است. یا مواخذه در دنیا بقتل بدر. و بقحط هفت
ساله ولکن اکثرهم و لیکن بیشتر کفار لا یعلمون ● نمیدانند این را فاصبر
پس شکیبایی کن لحکم ربک مر حکم پروردگار خود را در بارهٔ ایشان بمهلت دادن
ایشان. و مشقت کشیدن تو از ایشان فانک پس بدرستی که تو باعیننا در نگاه داشت
مایی. و ما می بینیم ترا و محافظت تو مینماییم وسبح و نماز گذار بحمد ربک بفرمان
آفریدگار خود حین تقوم وقتی که برخیزی از خواب یا بگوی. سبحانک اللهم
وبحمدک. زمانی که قیام کنی برای نماز. یا چون از مجلس برخیزی بگوی سبحانک اللهم
وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک واتوب الیک. در خبرست که
چون بوقت قیام از مجلس این کلمات بگویند کفارت باشد هر لغو و لهوی را که
در آن مجلس واقع شده باشد ومن اللیل و در بعضی از شب فسبحه پس نماز گذار برای
او. که عبادت در شب از ریا دورترست. و بر نفس سخت تر وادبار النجوم ● و
نماز گذار در عقب برگشتن نجوم. یعنی بعد از غیبوبة و خفاء ایشان بضوء
صبح. مراد دو رکعت سنت است قبل از صلوة فجر. و صاحب موضح و جمعی دیگر
برآنند که مراد نماز صبح است. سورة النجم احدی و ستون آیة

خمس

عشر

بسم الله

بسم الله الرحمن الرحیم ● چون حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
دعوت آشکارا کرد. اهل شرک آغاز طعن کرده. گفتند محمد گمراه شد از دین پدران
و خطا کرد. حق سبحانه فرمود والنجم بحق ستاره اذا هوی چون طلوع کند. یا غروب
نماید. مراد همه ستارگانند که راه نمای مسافرانند در بر و بحر. یا کواکبی که بوقت
ولادت آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه بزمین نزدیک آمدند. یا آنها که
رجم میکنند شیاطین را در زمان استراق سمع. و نزد بعضی نجم ثریاست. یا زهره
یا زحل. و گفته اند مراد نجوم قرآنند. و هوی بمعنی نزل. یعنی سوگند بسور و آیات
قرآنی چون فرود آید. و بقول جمعی نجم گیاهیست که او را ساق نباشد و هوی
بمعنی سقط. و از امام جعفر صادق رضی الله عنه منقول است که مراد ستارهٔ
وجود محمدیست. که فرود آمد از آسمان در شب معراج. و در لباب گوید که
مراد همان حضرتست چون بالا رفت بمعراج. چه از هوی هر دو معنی اخذ
میتوان کرد. و نزد محققان سوگند یاد کرده بستارهٔ دل محمد که بر فلک توحید
منقطع شد از ما سوی. جواب قسم این که ما ضل گمراه نشد صاحبکم همراه شما
یعنی محمد و تسمیهٔ صاحب جهة آنست که پیغمبر صلی الله علیه و سلم مامور
بود بصحبت کافران جهت دعوت ایشان وما غوی و خطا نکرد و معتقد هیچ
باطلی نشد وما ینطق و سخن نمیگوید عن الهوی از هوای نفس خود. یا بآرزوی طبع
خود. یعنی بباطل تکلم نمیکند. و اصل معنی آنست که نطق او بقرآن از
هوای او نیست ان هو نیست آنچه بدان ناطق میشود الا وحی یوحی مگر وحیی که
فرو آمده میشود بوی علمه بیاموزانید وی را این وحی و آورد بدو شدید
القوی فرشتهٔ سخت با قوت. یعنی جبرئیل علیه السلام. و از قوت او آن بود که

ع ٢٥

خمس

شهرستان لوط را علیه السلام قلع کرده بر بال خود کرفت • و بآسمان نزدیك
رسانید • وبیك صیحهٔ او قوم ثمود بتمامی مردند ذُو مِرَّةٍ خداوند صورت نیکو
فَاسْتَوَى پس راست بایستاد جبرئیل بر آنچه مامورست بآن • یعنی مستقیم شد
در کار خود • یا بایستاد در صورت اصلی خود وَهُوَ واو بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى بکناره
بلندتر بود از آسمان • نزدیك مطلع آفتاب • تا پیغمبر اورا دید • وهیچ کس جبرئیل را
در صورت ملکی او ندیده غیر حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم • واو دو نوبة
دیده اول که اورا بر صورت اصلی او بدید بیهوش شد • وچون با خود آمد
جبرئیل را یافت نزدیك خود نشسته دستی بر سینهٔ مبارکش • ودستی بر کتفش نهاده
وحق سبحانه ازین خبر میدهد که ثُمَّ دَنَا پس نزدیك آمد جبرئیل به پیغمبر
صلی الله علیه وسلم • بعد از آنکه اورا دیده وبیهوش شده بود فَتَدَلَّى پس سر فرود
آورد بجهة سخن کفتن باوی فَكَانَ پس بود مسافة میان جبرئیل ومحمد صلی الله
علیه وسلم قَابَ قَوْسَيْنِ مقدار دو کمان أَوْ أَدْنَى بلك نزدیك تر از آن
پس وحی کرد جبرئیل • وظاهر ساخت إِلَى عَبْدِهِ بسوی بندهٔ خدا که محمدست
مَا أَوْحَى ◉ آنچه وحی کرد خدای • یعنی کفت جبرئیل علیه السلام • وبقول جمع
بعضی از ضمایر راجع بحق است • وبعضی به پیغمبر برین نوع که • ثم دنا پس نزدیك
شد محمد صلی الله علیه وسلم بحضرت احد • یعنی مقرب درکاه الوهیة کشت
بمکانت ومنزلت • نه بمنزل ومکان • فتدلی پس فروتنی کرد • یعنی سجدهٔ خدمت
آورد خدایرا • وچون آن مرتبه بواسطهٔ خدمت یافته بود • دیکر باره افزود
ودر سجده وعدهٔ قرب نیز هست که • اقرب ما یکون العبد من ربه ان یکون
ساجدا • وکان قاب قوسین او ادنی • کنایتست از تأکید قربة • وتقریر محبت

وبواسطه

وبواسطهٔ تقریب با فهام • در صورت تمثیل مؤدی شده • چه عادت عظماء
عرب آن میبوده • که چون تأکید عهدی • وتوثیق عقدی • خواستندی که
نقض بدان راه نیابد • هر یك از متعاقدان کمان خود حاضر ساخته • با یکدیکر
دادندی وهر دو به یکبار قبضتین را کرفته • وبیکبار کشیده • باتفاق یك تیر
از آن بینداختندی • واین صورت از یشان اشارت بآن معنی بودی • که موافقت
کلی میان ما تحقق پذیرفت • ومصادقت اصلی بر وجهی تمهید یافت • که بعد از ان
رضا وسخط یکی عین رضا وسخط آن دیکریست • پس کوییا درین آیت باعنایت آن
معنی مؤدی شده • که محبت وقربت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با حق سبحانه • بمثابه
تأکید یافته • که مقبول رسول مقبول خداوندست • ومردود مصطفا مردود درکاه
خدا • وعلی هذا القیاس • ونزد محققان • دنی • اشارت بمکان نفس مقدس اوست
وتدلی بمنزل دل مطهر او • فکان قاب قوسین • بمقام روح مطیب او • او
ادنی • بمرتبهٔ سر منور او • در مکان خدمت بود دل او در منزل محبت • وروح او
در مقام قربت وسر او در مرتبهٔ مشاهدت • شیخ ابو الحسین نوری را قدس سره • از
معنی این آیت پرسیدند • جواب داد که جایی که جبرئیل در نکنجید • نوری کیست
که از ان سخن تواند کفت نظم خیمه برون زد ز حد وجهاد • پردهٔ او شد تتق نور ذات
تیر کی هستی از و دور کشت • پردکی پردهٔ آن نور کشت • کیست کز ان پرده شود پرده ساز
زمزمهٔ کوید از ان پرده باز • فاوحی • وحی کرد خدای • الی عبده • به بندهٔ خود • ما اوحی
آنچه وحی کرد • بعضی علما کویند اولی آنست که تعرض آن وحی نکنیم • ودر پرده بکذاریم
وجمعی کویند آنچه از ان وحی در خبری یا اثری بما رسیده باشد • ذکر آن هیچ نقصان
ندارد • ودر ان باب روایات بسیار وارد شده • ودر تفسیر جواهر بسطی تمام یافته

اینجا بسه وجه اختصار میرود • اول آنکه مضمون وحی این بود که اگرچه آنکه
دوست میدارم معاتبه با امت تو • والا بساط محاسبهٔ ایشان طی میکردم
دوم آنکه حق سبحانه فرمود که • ای محمد انا وانت وما سوی ذلک خلقته لاجلک
ایشان در جواب فرمودند که • یا رب انت وانا وما سوی ذلک ترکته لاجلک •
سیم آنکه امت تو طاعت من بجای می آرند • وعصیان نیز ورزند • طاعت ایشان
برضا منست • ومعصیت ایشان بقضای من • پس آنچه برضای من از ایشان
شود • اگرچه اندک و با قصور بود قبول کنم • زیرا که کریمم • وآنچه بقضای من
از ایشان در وجود آید • اگرچه بزرگ و بسیار باشد • در گذارم زیرا که رحیمم •
مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ دروغ نگفت دل محمد با محمد مَا رَأَى در آنچه دید • این معنی
بقول اول جبرئیل است علیه السلام • وبقول ثانی حق سبحانه • واکثر صحابه برینند
که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم خدا را در شب معراج دید • ودر معالم
آورده که جمعی برانند که حق سبحانه بصر پیغمبر را در دل وی نهاد • تا بدیدهٔ دل
مشاهده نمود **نظم** کلام سعدی بی نقل نشنید • خداوند جهان را بی جهت دید
دران دیدن که حیرت حاصلش بود • دلش در چشم و چشمش در دلش بود
آیا مجادله میکنید با محمد عَلَى مَا يَرَى بر آنچه دید در شب معراج • ومجادله آن
بود که صفت بیت المقدس وکاروان قریش پرسیدند وَلَقَدْ رَآهُ وبدرستی
که دید جبرئیل را بصورت اصلی او نَزْلَةً أُخْرَى یکبار دیگر عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى
نزدیک درخت سدرة المنتهی وآن درختیست که علم خلایق بدان منتهی میشود
واعمال ایشان نیز بدانجا میرسد • وبر نمیگذرد • وبتفسیر مشهور معنی آنست که
خدا را دید بار دیگر • وقتی که خود نزدیک سدره بود • وقول ابن عباس رضی الله عنه

مؤید

مؤید اینست • که فرمود که پیغمبر خدا را بدیدهٔ دل در شب معراج دو نوبة
دیده • در معالم آورده که آنحضرت را صلی الله علیه وسلم دران شب عروجها
بوده برای درخواست تخفیف نماز • وشاید که این رؤیة ثانیه در بعضی
عروجات بوده باشد عِنْدَهَا نزدیک سدره است جَنَّةُ الْمَأْوَى بهشتی که مأوای
متقیان • یا ماوای ارواح شهیدانست • وپیغمبر دید جبرئیل • یا خدا را إِذْ
يَغْشَى السِّدْرَةَ آنهنگام که پوشیده بود سدره را مَا يَغْشَى آنچه پوشیده بود
یعنی ملایکهٔ بسیار جمع بودند بران درخت • بر هر برگی ملکی بود • وگویند بر حوالی
آن فرشتگان طیران میکردند • چون پروانهاء زرین • یا پوشندهٔ آن نور کبریا
بوده مَا زَاغَ الْبَصَرُ میل نکرد چشم محمد • یعنی بچپ وراست باز ننگریست وَمَا
طَغَى ودر نگذشت از حدی که مقرر بود نگریستن ویرا • ودرین آیة ستایش آنحضرت است
بحسن ادب • وعلو همت • که دران شب بر تو التفات بر هیچ ذره از ذرات کاینات
نیفکند • ودیدهٔ دل جز بمشاهدهٔ جمال بی زوال الهی نگشود **نظم** در دیده کشیده
کحل مازاغ • بی باغ نظاره کرد ونی زاغ • میراند براق عرش پرواز • تا حجلهٔ نار ویدهٔ راز
پس پرده ز پیش دیده برخاست • بی پرده بدید آنچه دل خواست لَقَدْ رَأَى وبخدای
که دید محمد در شب معراج مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى از آیات قدرت آفریدگار بزرگتر
یعنی نشانهاء بزرگترا دید • چون جبرئیل را با ششصد هزار پر هر یکی از شرق تا
غرب • ورفرف اخضر وسدرة المنتهی وعرش عظیم • وکرسی • وسایر عجایب ملکیة
وملکوتیة أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى خبر دهید مرا که لات وعزی وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ
الْأُخْرَى ومناة سیم دیگر • میتوانند کرد اینها که خدای کرده است • لات بتی
بوده است مر ثقیف را بطایف یا قریش را بنخله • وعزی درختی که عطفان آنرا

خمس

عشر

میپرستیده اند • ومناة صخره که هذیل وخزاعه کرد آن طواف میکرده اند
یا بتی بمشلشل که بنوکعب عبادت مینموده اند • ومعتقد کفار آن بوده که
در درون هر بت جنی است • واین جنیان با ملایکه بنات الله اند • حق سبحانه
فرمود که اَلَكُمُ الذَّكَرُ آیا شمارا فرزند نر باشد وَلَهُ الْاُنْثیٰ ومر خدارا ماده تِلْكَ
این قسمت اِذًا آنهنگام که چنین باشد قِسْمَةٌ ضِيزیٰ قسمتی بود ناراست
وبی اعتبار • که چیزیرا که ازان ننگ دارید بخالق خود نسبت دهید اِنْ هِيَ نیستند
این بتان باعتبار الوهیة اِلَّا اَسْمَآءٌ مگر نامی چند که بدان سَمَّيْتُمُوهَا نام نهاده
ایشانرا اَنْتُمْ شما وَاٰبَآؤُكُمْ وپدران شما بآرزوی خود • یعنی نام آلهه بریشان
اطلاق کرده اید • وازمعنی الوهیة مریشانرا هیچ نیست مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ نفرستاده است
خدای بِهَا بعبادت ایشان مِنْ سُلْطَانٍ هیچ حجتی که چنگ دران زده برخصم مسلم
شوید اِنْ يَتَّبِعُونَ پیروی نمیکنند مشرکان • در پرستش بتان اِلَّا الظَّنَّ مگر
شک وگمانرا • یعنی توهم آن کرده اند که عمل ایشان حق است وَمَا تَهْوَى الْاَنْفُسُ
ومتابعت نمینمایند مگر آنچه میخواهد نفسهاء ایشان • یعنی آرزوی طبع را تابع اند
وآنچه شیطان می آراید در نظر نفس ایشان وَلَقَدْ جَآءَهُمْ وهر آینه آمد بدیشان
مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدیٰ از پروردگار ایشان کتاب ورسول که سبب هدایت اند •
اَمْ لِلْاِنْسَانِ آیا هست مر انسان • یعنی کافر را مَا تَمَنّٰى آنچه آرزو برد از شفاعت
بتان • یا آنکه گوید چرا نبوت بفلان وفلان ندادند فَلِلّٰهِ الْاٰخِرَةُ پس مر خدایراست
ملک آخرت وَالْاُولیٰ ومملکت دنیی • هرچه خواهد بهر که خواهد دهد • وکس را
بروی تحکم نرسد وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ وبسیاری از فرشتگان فِي السَّمٰوَاتِ در آسمانها
که کافران امیدوارند بشفاعت ایشان لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ سود نکند شفاعت

ایشان

ایشان شَيْئًا چیزیرا اِلَّا مگر مِنْ بَعْدِ اَنْ يَأْذَنَ اللّٰهُ پس ازانکه دستوری دهد •
خدای در شفاعة لِمَنْ يَشَآءُ برای هرکه خواهد • از ملایکه که ایشان شفاعة
نمایند • یا برای هرکه اراده کند از مردمان که کسان اورا شفاعت کنند وَيَرْضیٰ و
پسندد خدای آنکس را برای شفیع شدن • یا مشفع گشتن اِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه
لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند بِالْاٰخِرَةِ بسرای آخرت لَيُسَمُّونَ الْمَلٰٓئِكَةَ هر اینه نام مینهند
فرشتگانرا تَسْمِيَةَ الْاُنْثیٰ نام نهادن مادگان • یعنی میگویند • بنات الله وَمَا لَهُمْ
ونیست ایشانرا بِهٖ بآنچه ایشانرا اناث میگویند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی اِنْ يَتَّبِعُونَ
در پی نمیروند بدین گفتار اِلَّا الظَّنَّ مگر گمانرا وَاِنَّ الظَّنَّ وبدرستی که گمان لَا يُغْنِي
سود نمیدارد مِنَ الْحَقِّ از سخن حق شَيْئًا چیزیرا • یعنی حق را جز بعلم ادراک نتوان
کرد • وظن را در معرفت حقایق اعتباری نباشد فَاَعْرِضْ بس روی بگردان عَنْ مَنْ
تَوَلّٰى ازانکس که روی میگرداند عَنْ ذِكْرِنَا از ذکر ما که قرآنست وَلَمْ يُرِدْ و
نمیخواهد بعمل خود اِلَّا الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا مگر زندگانی دنیی را ذٰلِكَ این دوستی
دنیی واختیار کردن آن مَبْلَغُهُمْ غایة رسیدگی ایشانست مِنَ الْعِلْمِ از دانش
وازان تجاوز نتوانند نمود • بلکه همت ایشان برجمع وادخار آن موقوف ومصروفست
وبعضی علما حکم اعراض را بآیة قتال منسوخ داشته اند اِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو
هُوَ اَعْلَمُ او داناترست بِمَنْ ضَلَّ بکسی که گمراه شد عَنْ سَبِيلِهٖ از راه او که دین اسلامست
وَهُوَ اَعْلَمُ واو داناترست بِمَنِ اهْتَدیٰ بکسی که راه یافته است بحق • وهریک را جزا
فراخور خواهد داد وَلِلّٰهِ ومر خدایراست مَا فِي السَّمٰوَاتِ آنچه در آسمانهاست از
موجودات علویه وَمَا فِي الْاَرْضِ وآنچه در زمینهاست از مخلوقات سفلیه •
واو مالک همه است وقادر بر جزای ایشان پس قیامت خواهد آورد لِيَجْزِيَ تا جزا دهد

الَّذِينَ أَسَاءُوا آنانرا که بدکردند یعنی کافر شدند بِمَا عَمِلُوا بعقوبة آنچه کردند
یعنی بآتش دوزخ وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا و پاداش دهد آنانرا که نیکویی کردند و
بتوحید قایل شدند بِالْحُسْنَى به پاداش نیکو که بهشتست الَّذِينَ محسنان آنانند که ایشان
يَجْتَنِبُونَ پرهیز کنند و یکسو شوند كَبَائِرَ الْإِثْمِ از کبیرهاء کناه یعنی کناهان
کبیره را که دران باب وعیدی وارد شده یا بران حدی مقرر کشته وَالْفَوَاحِشَ
و فاحشهاء بزرک را یعنی زنا بخصوصه که افحش کبایر و اکبر فواحش است إِلَّا
اللَّمَمَ لیکن اکر کسی بکند آنچه اندک و خرد باشد از کناه یا بخاطر او کذرد و ازو
بفعل نیاید و مغفورست إِنَّ رَبَّكَ به تحقیق آفریدکار تو وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ بسیار
آمرزش است چنانچه مغفرت او فرا رسد همه کناهانرا نظم کر بار کناه ماکران است
بحر کرم تو بی کرانست ما راکنه از حد برونست عفو تو رحم ما فرونست هُوَ
أَعْلَمُ بِكُمْ خدای تر ست باحوال شما از شما إِذْ أَنْشَأَكُمْ چون بیافرید شما را یعنی
ابتداء آفرینش شما کرد مِنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی از خاک و پدر شما را آفرید زیرا
احوال و اقوال و افعال شما را وَإِذْ أَنْتُمْ و آن وقت نیز که شما أَجِنَّةٌ خردان
بودید فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ در شکمهاء مادران خود عالم بود بکیفیة امور
شما فَلَا تُزَكُّوا پس ستایش مکنید أَنْفُسَكُمْ نفسهاء خود را به بی کناهی و بسیاری
خیر و خوبی اوصاف در لباب آورده که هرکاه کودکی از یهود بمردی کفتندی
او صدیقست حضرت رسول صلی الله علیه و سلم شنیده فرمود که یهود دروغ
میکویند هیچ مولودی نیست در شکم مادر الا که او شقی است یا سعید و این
آیة نازل شد که او دانا تر ست باحوال شما در مبداء خلقت و وقتی که کودک بودید
در شکم مادر پس خود را مستایید و قولی آنست بعضی مردم میکفتند که نماز

دانامی

وروزه ما و حج ما آیة آمد که ستایش مکنید خود را هُوَ أَعْلَمُ او داناترست
بِمَنِ اتَّقَىٰ بکسی که تقوی ورزد و در عمل مخلص بود آورده اند که ولید مغیره
در پی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم میرفت و استماع کلام وی مینمود جمعی
وی را سرزنش کردند که دین پدرانرا میکذاری و ایشانرا بضلالت نسبت میدهی
جواب داد که چکنم از عذاب خدای میترسم یکی از کفار کفت این مقدار از مال
بمن ده من اکر عذابی متوجه تو شود بردارم ولید شرط کرد و بعضی از ان مال بداد
و بباقی بخل کرد و آیة آمد که أَفَرَأَيْتَ الَّذِي آیا دیدی آنکسیرا که از پی وی حق تَوَلَّىٰ
روی بکردانید وَأَعْطَىٰ قَلِيلًا و بداد اندکی از مال خود برای رشوت تحمل عذاب
ازو وَأَكْدَىٰ و باز داشت باقی را پس جهل و بخل را بیکدیکر جمع کرد أَعِنْدَهُ آیا نزدیک
اوست عِلْمُ الْغَيْبِ دانش چیزهاء پوشیده فَهُوَ يَرَىٰ پس او می بیند یعنی میداند
که صاحب او عذاب او بر خواهد داشت أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ یا خبر کرده نشده است
بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ بآنچه در صحیفهاء موسی است یعنی توریة وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي
وَفَّىٰ و در صحف ابراهیم آنکسی که وفا کرد در تسلیم نفس و روح و مال و ولد
بجای یا وفا کرد بفطرت اسلام که ده چیزست معنی آیة آنست که آیا ولید
خبر ندارد بآنچه در صحف ابراهیم و موسی است و آن کدام است أَلَّا تَزِرُ آنکه
برندارد وَازِرَةٌ نفسی بر دارنده وِزْرَ أُخْرَىٰ بار کناه نفس دیکر پس او چکونه بار
خود بدیکری حواله میکند وَأَنْ لَيْسَ و دیکر آنکه نیست لِلْإِنْسَانِ مر آدمی را
إِلَّا مَا سَعَىٰ مکر ثواب آنچه سعی کند یعنی چنانچه کسی را بکناه دیکری
نمیکیرند بثواب دیکری نیز مثاب نمیکردانند و در تبیان کفته که این منسوخ است
چه در سورهٔ طور مذکور شد که ابنا را بصلاح آبا رفعة درجه کرامت

ربع ٤٣٠

میکند وَأَنَّ سَعْیَهُ وآنکه سعی خود را یعنی عملی که دران سعی نموده باشد سَوْفَ
یُرَیٰ زود باشد که به بیند در میزان عدل در روز قیامت ثُمَّ یُجْزَاهُ پس پاداش
دهندش ورا الْجَزَاءَ الْأَوْفَیٰ پاداشی تمام ان خیرًا فخیر وان شرًا فشر وَأَنَّ وآنکه
إِلَیٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَیٰ سوی پروردکارتست نهایت همه خلایق ورجوع ایشان وَأَنَّهُ
وآنکه خدای هُوَ أَضْحَكَ وی میخنداند وَأَبْكَیٰ واو میکریاند یعنی شاد وغمکین
میکرداند یا میخنداند اهل بهشت را در بهشت ومیکریاند دوزخیان را در دوزخ
یا زمین را به نبات خندان وابر را بباران کریان میسازد ونزد بعضی خنده
وکریه بوعد ووعیدست یا بطاعت ومعصیت یا باقبال بر حق واعراض ازو
وَأَنَّهُ وآنکه خدای هُوَ أَمَاتَ او میمیراند وَأَحْیَا وزنده میسازد یعنی قادر بر
احیا واماته اوست وبس یا می میراند بوقت اجل در دنیی وزنده میسازد در
قبر یا اوست سازندهٔ اسباب موت وحیات وکفته اند مرده میسازد کافر را
بنکرت وزنده میکند مؤمن را بمعرفت وبقول جمعی اماته واحیا بجهل
وعلمست یا به بخل وجود یا بعدل وفضل ونزد محققان بهیبة وانس یا باستتار
وتجلی امام قشیری رحمه الله فرموده که بمیراند نفوس زاهدانرا باثار
وزنده کرداند قلوب عارفانرا بانوار مشاهدت یا هرکرا برتبهٔ فنا فی الله رسانند
جرعهٔ از ساغر بقا بالله چشانند نظم هرکرا از بود او فانی کنی پر ز کوهرهاء روحانی کنی
کشتکانرا شربتی حیوان دهی بعد کشتن جان جاویدان دهی وَأَنَّهُ ودیکر در صحف
ابراهیم وموسی است علیهما السلام آنکه خدای خَلَقَ الزَّوْجَیْنِ بیافرید از انسان
دو صنف الذَّكَرَ وَالْأُنْثَیٰ نر وماده مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی إِذَا تُمْنَیٰ وقتی که ریخته
شود در رحم وآدم وحوا وعیسی علیهما السلام ازین مستثنی اند وَأَنَّ عَلَیْهِ

عشر

خمس

والکه

وآنکه بر خداست النَّشْأَةَ الْأُخْرَیٰ آفرینش دیکر که بعث است در قیامت
وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَیٰ وآنکه اوست آنکه توانکر کند بمال نقد وَأَقْنَیٰ وسرمایه دهد
بانعام وامتعه یا غنی سازد بقناعة وراضی کرداند بدان وَأَنَّهُ وآنکه خدای
هُوَ رَبُّ الشِّعْرَیٰ ○ اوست آفریدکار شعری شعریان دو کوکبند یکی را غمیصا
کویند واو شعری شامیه است ودیکر عبور واو یمانیه است ومراد ازین
شعری اوست وابوکبشه که یکی از اجداد مادری پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم
بوده اورا میپرستیده وبا قریش در عبادت اوثان مخالفت کرده وقریش
آنحضرت را ابن ابی کبشه میکفتند بجهة خلاف با ایشان وَأَنَّهُ أَهْلَكَ وآنکه
خدای هلاک کرد عَادًا الْأُولَیٰ ○ قوم عاد نخستین را که امت هود بودند علی
نبینا وعلیه السلام وقومی از ایشان که بنو لقیم میکفتند در وقت هلاکت
عاد در مکه مقام داشتند بعد از ایشان ظهور کردند وایشان را عاد اخری
کویند وَثَمُودَ وهلاک کرد قوم ثمود را فَمَا أَبْقَیٰ پس باقی نکذاشت از ایشان کسی را وَقَوْمَ
نُوحٍ وهلاک کرد قوم نوح را مِنْ قَبْلُ پیش از عاد وثمود إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که
بودند هُمْ ایشان أَظْلَمَ ستمکارتر وَأَطْغَیٰ واز حد برنده تر در شرک وعدوان چه
نوح را علی نبینا وعلیه السلام بسیار برنجانیدند ودر نهصد وپنجاه سال اندکی
بوی ایمان آوردند وَالْمُؤْتَفِكَةَ وشهرستان قوم لوط را أَهْوَیٰ بیفکند
بعد از انکه جبرئیل علیه السلام برداشته بود یعنی آنرا زیر وزبر کرد فَغَشَّاهَا
پس بپوشانید آن شهرها را مَا غَشَّیٰ آنچه بپوشانید یعنی سنکهاء نشان دار که بران
بارانید فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ پس بکدام از نعمتهاء آفریدکار خود تَتَمَارَیٰ شك می آری
وجدال میکنی مخاطب ولید مغیره است یا هر احدی ونفی که در معدودات

خمس

هست آنرا نعم کفت بجهة آنکه درو پیداست مراهل اعتبار را • وانتقام انبیا
از اعادی در ضمن آن هست • وآن موجب تسلیهٔ حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم وسبب تقویهٔ دل مؤمنانست هٰذَا این پیغمبر یعنی محمد صلوات الله
وسلامه علیه نَذِیرٌ پیغمبریست بیم کننده مِنَ النُّذُرِ الْأُولَىٰ ◉ از جنس
پیغمبران نخستین. بهمان میفرماید که ایشان میفرمودند أَزِفَتِ الْآزِفَةُ
نزدیک شد نزدیک شونده • یعنی قیامت که موصوفست بقرب ودنو لَيْسَ لَهَا
نیست مرورا یعنی وقت رسیدن اورا مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای كَاشِفَةٌ پیدا کننده ظاهر
أَفَمِنْ هَٰذَا الْحَدِيثِ آیا ازین سخن که قرآنست تَعْجَبُونَ شکفت میدارید وَتَضْحَكُونَ
ومیخندید باستهزا وَلَا تَبْكُونَ ونمیکریید از خوف وعیدی که درویست
وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ ◉ وشما بازی کنندکانید • یا غافلان • یا تغنی کنند کان کفار
در وقت قراءت قرآن سرود میکفتند • تا مردم را از استماع آن بازدارند فَاسْجُدُوا
پس سجده کنید لِلَّهِ مر خدایراست وَاعْبُدُوا واورا پرستید • نه آلههٔ باطله را
در معالم آورده که اول سورهٔ که فرود آمد ودروی سجده بود این سوره است • و
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم • بعد از خواندن این آیت سجده کرد ومؤمن
ومشرک وجن وانس همه سجده کردند • این سجدهٔ دوازدهم است از سجدات
قرآن • ودر فتوحات این را سجدهٔ عبادت کفته • که امر الهی بذلت ومسکنت
بوی • وچون سالکان طریق عبادت وعبودت • بسر منزل ستاین سجده نرسند ◉

سورة القمر خمسون وخمس آية بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ◉ کفار قریش از
سید عالم صلی الله علیه وسلم معجزهٔ طلبیدند • وآنحضرت ماه را برای ایشان
بدونیم کرد • بروجهی که کوه حرا در میان هر دو فلقهٔ قمر دیدند • ودر معالم

وتبیان • مذکورست که شق قمر دوبار واقع شد بمکه • واین سوره فرود آمد که
اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ نزدیک آمد قیامت وَانْشَقَّ الْقَمَرُ وشکافته شد ماه واز علامات
قرب قیامت انشقاق قمرست • وبرین وجه در کتب سابقه مذکور بوده •
امام زاهد رضی الله عنه آورده که شبی ابوجهل وجهودی بحضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم رسیدند • وابوجهل کفت ای محمد آیتی بمن نمای • والا سر تو بشمشیر
بر میدارم • آنحضرت فرمود که چه میخواهی • ابوجهل بچپ وراست نکریست
تا چه چیز خواهد که وقوع آن متعذر باشد. یهودی کفت اوساحرست • اورا بکوی
که ماه را بشکافد که سحر در زمین متحقق میشود • وساحررا در آسمان تصرف نیست
ابوجهل کفت ای محمد ماه را برای ما بشکاف • آنحضرت انکشت سبابه بر آورد • و
اشارت فرمود • ماه را که بشکافد فی الحال بدونیم شد • یک نیمه برجای خود قرار
کرفت • ویکی دیکر بجانبی دیکر رفت • باز کفت بکوی تا ملتئم شود • اشارت کرد هر دو
نیمه بهم پیوستند • شعر • کشت ماه چارده بر لوح سبز چرخ • چون خامهٔ دبیر ز تیغ
بنان او • یهودی ایمان آورد • وابوجهل کفت او چشم ما را بسحر بسته است •
وقمر را منشق بما نموده • از جماعت مسافران که از اطراف آفاق برسند
کنیم • تا ایشان دیده اند یا نی • چون از آینده ورونده پرسیدند • همه جواب
دادند که در فلان شب • ماه را دونیمه دیدیم • باوجود این نکرویده • وکفت جادوی
او بغایت قوی است • چنانچه حق سبحانه فرمود وَإِنْ يَرَوْا واکر ببینند کافران
آيَةً نشانه از آثار قدرت ما در اظهار معجزهٔ پیغمبر که دلیل صدق مدعاء
او باشد يُعْرِضُوا اعراض کنند از ایمان بدان • یا روی بکردانند از تامل در آن وَيَقُولُوا
وکویند سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ ◉ این جادوئی است دایم • ورونده از زمین تا آسمان

وَكَذَّبُوا و تکذیب کنند بپیغمبررا وَاتَّبَعُوا و پی روی نمایند أَهْوَآءَهُمْ آرزوهاء خودرا • یعنی آنچه شیطان درنظر ایشان آراسته باشد از لجاج وعناد وَكُلُّ أَمْرٍ و هرکاری که مقرر شده مُسْتَقِرٌّ ◯ واقع است • یعنی آنچه از شقاوة کافران وسعادت مؤمنان مقرر شده • بدیشان خواهد رسید وَلَقَدْ جَآءَهُمْ و بدرستی که آمد باهل مکه درقرآن مِنَ الْأَنبَآءِ از خبرهاء پیشینیان • یا از بیان امور اخروی مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ آنچه درآن بازداشتن بود از مناهی ومنع از تمرد وسرکشی حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ وآن حکمتی تمام است رسیده بسرحدی کمال فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ پس نفع نکند ایشانرا وسود نرسانند بیم کنندکان • یعنی پیغمبر ومواعظ قرآنی که آیند بدیشان یکی پس از دیکری فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بکردان از ایشان تا وقت امر بقتال • ومنتظر باش جزای ایشانرا يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ درآن روزی که بخواند خواننده • یعنی اسرافیل علیه السلام ایشانرا إِلَىٰ شَيْءٍ نُّكُرٍ بچیزی صعب وزشت که اهوال قیامتست خُشَّعًا أَبْصَارُهُمْ فراهم رفته چشمهاء ایشان از هول يَخْرُجُونَ بیرون آیند مِنَ الْأَجْدَاثِ از قبرها كَأَنَّهُمْ کوییا ایشان جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ ملخ پراکنده اند • یعنی در بسیاری وپراکندکی بهم برمی آیند • واز هرطرف حیران وسرکردان میروند مُّهْطِعِينَ شتاب کنندکان إِلَى الدَّاعِ بسوی خواننده • یعنی بدان طرف که آواز او می آید میشتابند يَقُولُ الْكَافِرُونَ میکویند ناکرویدکان هَٰذَا يَوْمٌ عَسِرٌ ◯ این روزی دشوارست كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از قوم تو قَوْمُ نُوحٍ کروه نوح بعث وقیامت را فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا پس بدروغ داشتند بندهٔ ما نوح را وَقَالُوا مَجْنُونٌ وکفتند دیوانه است وَازْدُجِرَ وبازداشته شد از دعوت خلق • یعنی هرکاه که ایشانرا بتوحید خواندی اورا ایذا کردندی

وتهدید

وتهدید نمودندی • وسنک بروزدندی تا بیهوش شدی • واز دعوت بازماندی • فَدَعَا پس بخواند نوح علیه السلام رَبَّهُ آفریدکار خودرا أَنِّي مَغْلُوبٌ بآنکه من مغلوب قوم خود شده • ومقاومت نتوانم کرد با ایشان فَانتَصِرْ پس تو انتقام کش از ایشان برای من فَفَتَحْنَا پس بکشادیم برای عذاب ایشان أَبْوَابَ السَّمَآءِ درهاء آسمانرا از طرف مجرّه بِمَآءٍ مُّنْهَمِرٍ بآبی ریزان که چهل شبانروز از آسمان میریخت بردوام • ودرین مدت منقطع نکشت وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ وبکشادیم در زمین عُيُونًا چشمها تا از وی نیز آبها برآمد فَالْتَقَى الْمَآءُ پس ملاقی شد آب آسمان بآب زمین عَلَىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ ◯ برکاری که قضا کرده بود برایشان • یعنی هلاکت بطوفان وَحَمَلْنَاهُ وبرداشتیم نوح را علیه السلام باهرکه بدو ایمان داشت • یعنی سوار کردانیدیم ایشانرا عَلَىٰ ذَاتِ أَلْوَاحٍ برکشتی که خداوند لوحها بود • یعنی تختهاء پهنادار وَدُسُرٍ وخداوند میخها ومسمارها که کشتی را بدان بند کنند تَجْرِي میرفت آن کشتی بِأَعْيُنِنَا بنکاه داشت ما جَزَآءً برای پاداش لِّمَن كَانَ كُفِرَ برای کسی که نکرویده بودند • یا ناسپاسی کرده بودند بر نعمت وجود او • یعنی نوح علیه السلام وَلَقَد تَّرَكْنَاهَا وبدرستی که ما بکذاشتیم این قصه را آيَةً نشانهٔ درمیان مردمان • یا کشتی نوح را در زمین قردی از جزیره علامتی وعبرتی • ودرقصص هست که اوایل این امت آن کشتی را دیده اند • فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ ◯ پس هیچ پندکیرنده هست که از آن عبرت کیرد فَكَيْفَ كَانَ پس چکونه بود عَذَابِي عقوبة من درد نی که همه را بطوفان مبتلا کردم وَنُذُرِ وبیم کردن من قوم را به تبلیغ نوح علیه السلام وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ وهرآینه که ما آسان کردانیدیم قرآنرا لِلذِّكْرِ برای یاد کردن احوال امم کذشته فَهَلْ مِن

مُدَّكِرٍ ۝ پس هیچ موعظهٔ شنونده هست که بدان پند گیرد كَذَّبَتْ عَادٌ تکذیب کردند گروه عاد مر هود را علیه السلام فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عَذَابِي عذاب کردن من ایشان را بباد صرصر وَنُذُرِ ۝ و ترسانیدن من ایشان را از وعید قیامت بزبان پیغمبر ایشان إِنَّا أَرْسَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم عَلَيْهِمْ بر ایشان رِيحًا صَرْصَرًا بادی سرد سخت • یا آواز هولناک فِي يَوْمِ نَحْسٍ در روزی شوم مُسْتَمِرٍّ استحکام یافته شآمت او • و آن روز چهارشنبه آخرین بوده از ماه تَنْزِعُ النَّاسَ بیفکند آن باد مردمان را كَأَنَّهُمْ گوییا ایشان أَعْجَازُ نَخْلٍ تنهای درخت خرما اند مُنْقَعِرٍ ۝ برکنده شده از بیخ • و بر زمین فتاده • این خود عذاب دنیی بود فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي پس چگونه باشد عذاب من مر ایشان را در آخرت وَنُذُرِ و وعیدی که ایشان را بدان بیم کرده ام وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و بدرستی که ما آسان ساختیم قرآن را که بزبان عرب فرستادیم لِلذِّكْرِ برای پند گرفتن فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ۝ پس آیا هیچ پندگیرنده هست كَذَّبَتْ ثَمُودُ تکذیب کردند قوم ثمود صالح را علیه السلام بِالنُّذُرِ به بیم کردن و پند دادن پیغمبر ایشان ایشان را فَقَالُوا گفتند أَبَشَرًا مِنَّا آیا آدمی را از جنس ما وَاحِدًا یگانه که هیچ تبع و حشم ندارد • نَتَّبِعُهُ پیروی کنیم ما • و او را هیچ فضلی نیست بر ما إِنَّا إِذًا بدرستی که ما آنهنگام که متابعت او کنیم باشیم لَفِي ضَلَالٍ در گمراهی وَسُعُرٍ ۝ و در جنون أَأُلْقِيَ آیا القا کرده اند عَلَيْهِ الذِّكْرُ بر وی وحی را مِنْ بَيْنِنَا از میان ما • یعنی از قوم عاد او را بنزول وحی اختصاص داده اند بَلْ هُوَ نه چنین است بلکه او كَذَّابٌ دروغ گوییست أَشِرٌ ۝ خودپسند • و ستیزنده • میخواهد که بر ما ترفع کند • حق سبحانه فرمود که سَيَعْلَمُونَ غَدًا زود باشد که بدانند فردا که عذاب

بدایشان

بدایشان فرود آید • یا روز قیامت معلوم کنند که مَنِ الْكَذَّابُ الْأَشِرُ کیست دروغ گوی باستیز • چون ثمود تکذیب کردند صالح را علیه السلام و معجزه طلبیدند که از سنگ ناقهٔ بیرون آرد إِنَّا مُرْسِلُو النَّاقَةِ بدرستی که ما بیرون آرندهٔ ناقه بودیم فِتْنَةً لَهُمْ برای امتحان مر ایشان را • تا خلق پیدا شد که سبب عذاب ایشان چه بود • و صالح را گفتیم فَارْتَقِبْهُمْ نگاه بان ایشان باش • و ببین که با ناقه میکنند وَاصْطَبِرْ و شکیبایی ورز بر آزار قوم وَنَبِّئْهُمْ و آگاه گردان ایشان را أَنَّ الْمَاءَ بآنکه آب چاه قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ بخش کرده شده است میان ایشان و ناقه • روزی از آن ایشان و انعام ایشان • و روزی خاص از آن ناقه كُلُّ شِرْبٍ هر نصیبی از آب مُحْتَضَرٌ ۝ حاضر گردانیده شده است مر صاحب او را • یعنی حاضر شود صاحب او در نوبهٔ خود و بهره بردارد فَنَادَوْا پس بخواندند قوم عاد صَاحِبَهُمْ یار خود را که قدار بن سالف بود برای عقر ناقه فَتَعَاطَى پس بگرفت شمشیر خود را • و بر سر راه ناقه در کمین نشست فَعَقَرَ ۝ پس پی کرد ناقه را فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عَذَابِي عذاب من مر قوم عاد را وَنُذُرِ و بیم کردن من برسالت صالح علیه السلام إِنَّا أَرْسَلْنَا بدرستی که ما فرستادیم عَلَيْهِمْ بر ایشان صَيْحَةً وَاحِدَةً فریادی یگانه یعنی یک صیحهٔ جبرئیل علیه السلام فَكَانُوا پس گشتند از هول آن آواز كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ ۝ مانند گیاه خشک درهم شکسته • که سازندهٔ جای گوسفندان آن را برهم نهاده باشد • و ریزه ریزه شده وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و بدرستی که ما آسان ساختیم قرآن را لِلذِّكْرِ برای یاد گرفتن تا بسهولت حفظ میکنند فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ یادکنندهٔ هست مر آن را كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ تکذیب کردند قوم لوط علیه السلام مر او را بِالنُّذُرِ ۝ به بیم کردن و پند دادن وی مر ایشان را إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ

عشر

عشر

بدرستی که فرستادیم بریشان حَاصِبًا بادی یا ابری سنگ بارنده وهمه را هلاك
کردیم إِلَّا آلَ لُوطٍ مگر لوط ودختران وی را نَجَّيْنَاهُمْ برهانیدیم ایشانرا از
عذاب بِسَحَرٍ به سحری که عذاب واقع میشد نِعْمَةً مِنْ عِنْدِنَا با نعامی از نزدیك
ما كَذَلِكَ همچنین که انعام کردیم بر لوط وبنات او نَجْزِي پاداش میدهیم بنعمت
ورحمت مَنْ شَكَرَ هر که سپاس دارد نعمت مارا . که ارسال رسل وانزال
کتبست . وبدان ایمان آرد وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ وبدرستی که ترسانیده بود لوط قوم خود را
بَطْشَتَنَا از گرفتن ما بعذاب وهلاك فَتَمَارَوْا پس شك آوردند بِالنُّذُرِ ○ بآن بیم
کردن . وستیزه آغاز نهادند وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ وبدرستی که طلبیدند لوط را عَنْ
ضَيْفِهِ از مهمانان وی که ملائکه بودند یعنی گفتند ایشانرا بما تسلیم کن
ولوط علی نبینا وعلیه السلام از آن ابا میکرد . وایشانرا پند میداد ایشان
در خانه شکسته در آمدند فَطَمَسْنَا پس محو کردیم أَعْيُنَهُمْ چشمهای ایشانرا . وبازوی
ایشان هموار گردانیدیم . ودر خبرست که جبرئیل علیه السلام پر خود بر دیدهای
ایشان مالید . همه کور شدند . وگفتیم مر ایشانرا بر زبان ملائکه که فَذُوقُوا پس
بچشید عَذَابِي عقوبة مرا وَنُذُرِ وآنچه بیم میکرد لوط مر شمارا بآن وَلَقَدْ
صَبَّحَهُمْ وبدرستی که بامداد کرد بقوم لوط بُكْرَةً در اول روزی یعنی بوقت صبح
آمد بدیشان عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ عقوبتی قرار گرفته یعنی دایم بود . وبازنگشت تا ایشانرا
هلاك نکرد . وگفتیم بدیشان که فَذُوقُوا عَذَابِي پس بچشید وبچشید عقوبة مرا
وَنُذُرِ ○ وبیم کردن من . یعنی عذابی که بفرمان من بیم میکردند شمارا وَلَقَدْ
يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ وهر آینه سهل وآسان گردانیدیم قرآن مر جمعی عربی زبانانرا
لِلذِّكْرِ برای فهم کردن معانی آن . ودانستن اخبار گذشتگان فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ

ع ١٥ عشر

پس هیچ پند شنونده هست که بدان عبرت گیرد وَلَقَدْ جَاءَ وبدرستی که
آمدند آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ ○ بفرعون وقوم او بیم کنندگان . یعنی موسی و
هرون علی نبینا وعلیهما السلام . یا آیتها که موسی علیه السلام . قبطیانرا بدان
بیم کرد . وآن نه آیة بود كَذَّبُوا تکذیب کردند بِآيَاتِنَا كُلِّهَا بهمه آن آیتها وبدان
نگرویدند فَأَخَذْنَاهُمْ پس گرفتیم ایشانرا بعذاب غرق أَخْذَ عَزِيزٍ گرفتن غالبی که
مغلوب نگردد در گرفتن مُقْتَدِرٍ ○ توانا بر هلاك مشرکان أَكُفَّارُكُمْ آیا
کافران شما ای گروه عرب خَيْرٌ قویتر وسخت ترند مِنْ أُولَئِكُمْ ازین گروه [illegible]
که برشمرده شد یعنی ایشان از آنان بقوت . وعدت . وحشمت . وسطوت
بهتر وبیشتر نیستند . وآنانرا عذاب فرا رسید . اینانرا چرا فرا نرسد أَمْ لَكُمْ
یا آنکه شمار است ای مشرکان بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ براتی در کتابهای سماوی یعنی
براتی نوشته شده بنام شما که شمارا عذاب نخواهد بود أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ
یا میگویند کفار عرب که ما جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ ○ گروهی جمع شده ایم یاری دهنده
یکدیگر را منع کننده بلا از یکدیگر سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ زود باشد که هزیمت کرده
شود جمع ایشان وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ ○ وبرگردانیده شود پشتهای ایشان از
حرب . یعنی هر یك پشت بگردانند از معرکهٔ قتال . وفرار نمایند واین صورت
واقع شد در روز بدر . پس این آیت یکی از دلایل نبوت واعجاز قرآنست . فاروق
اعظم رضی الله عنه میفرماید که چون این آیة فرود آمد . حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود که این را نمیدانم که چیست . تا گاه در روز بدر دیدم
که آنحضرت زره میپوشید ومیگوید سیهزم الجمع . دانستم که معنی آیت
چه بوده . وبهمین قتل واسر وهزیمت ایشان بسنده نیست بَلِ السَّاعَةُ بلکه

روز قیامت مَوْعِدُهُمْ وعدگاه عذاب کلی ایشانست وَالسَّاعَةُ وعذاب قیامت
أَدْهَى سخت‌تر وباهول‌تر وَأَمَرُّ وتلخ‌تر وناخوشترست از عذاب دینی إِنَّ الْمُجْرِمِينَ
بدرستی که مشرکان فِي ضَلَالٍ در گمراهی اند از راه حق در دینی وَسُعُرٍ ودر رعنا
ومشقت یا آتش سوزان در آخرت یَوْمَ يُسْحَبُونَ روزی که کشیده شوند فِي النَّارِ
در آتش دوزخ عَلَى وُجُوهِهِمْ بر رویها خویش یعنی ایشانرا بر روی ایشان میکشند
وبدوزخ می افکنند ومیگویند ذُوقُوا بچشید مَسَّ سَقَرَ سودن دوزخ یعنی
حرارت آتش والم آنرا إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بدرستی که ما همه چیزرا آفریده‌ایم
بِقَدَرٍ باندازهٔ مقرر مرتب بر مقتضی حکمت یا هرچه آفریده‌ایم مقدرست و
مکتوب در لوح محفوظ وحکم ان‌لی قبل از وقوع بدان پیوسته لاجرم از تغییر
تغییر وسمت تبدل دورست ع قضی الله امرا وجف القلم سترین خط لوح ازلی
دار وخموش گرچه قلم رفت قلم در نکشند وَمَا أَمْرُنَا ونیست فرمودن ما مر چیزرا
که تکوین آن خواهیم إِلَّا وَاحِدَةٌ مگر کلمهٔ واحده که آن کن است یا نیست
امر ما بقیام قیامت مگر یک فعله كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ چون نگریستن بچشم در سرعت
وسهولت یعنی اگر خواهیم قیامت را بیک چشم زدن بیاریم وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا
وبدرستی که ما هلاک کردیم أَشْيَاعَكُمْ اشباه وامثال شمارا از کافران در
زمانها گذشته چنانچه درین سوره شنیدید فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هست هیچ
پندگیرنده که از حال ایشان عبرت بردارد وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ وهر چیزی که
کرده اند کفار گذشته فِي الزُّبُرِ مکتوبست در لوح محفوظ زبر کتابها را
گویند ولوح را زبر گفت باعتبار آنکه اصل همه کتابها آنست یا خود همه افعال
ایشان نوشته است در نامهای ایشان که بدست حفظه است وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ

وهر خردی

عشر

وهر خردی وبزرگی از اقوال وافعال که از اولین وآخرین صادر شده و
خواهد شد مُسْتَطَرٌ نوشته شده است وبران پاداش خواهند یافت
إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکاران وترسکاران فِي جَنَّاتٍ در بوستانها اند
روز قیامت وَنَهَرٍ ودر جویها وچشمها یعنی بوستانهاء مشتمل بر انهار
وبقول بعضی نهر بمعنی روشنی وگشادگی است یعنی اهل تقوی در بهشتها
باشند ودر سعت وضیا بخلاف کفار که در ضیق وظلمت گذارند ویع
متقیان باشند فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ در مکانی پسندیده که درونه لغو باشد ونه
اثم از امام صادق رضی الله عنه منقول است که حق سبحانه آن مکانرا بصدق
وصف کرد پس ننشینند دروی مگر اهل صدق سلمی رحمه الله فرموده که
آن مکانیست که حق تعالی راست کرده اند دران وعدهٔ که با اولیا کرده ودوستان
دران مقام باشند عِنْدَ مَلِيكٍ نزدیک پادشاهی مُقْتَدِرٍ توانا بر همه چیز
صاحب بحر الحقایق قدس سره فرموده که مقعد صدق مقام وحدت
ذاتیه است که در مرتبهٔ عندیت متحقق شود در کشف الاسرار آورده که
کلمهٔ عند رقم تقریب وتخصیص دارد یعنی اهل قرب فردا دران سرا بدان نعیم
خواهند داشت وحضرت پیغمبر ما صلوات الله وسلامه علیه امروز درین
سرای مخصوص بدان بوده که ابیت عند ربی وچون رتبهٔ که فردا خواص
بدان نازند امروز پایهٔ ادنای وی بوده پس از رتبهٔ اعلای فردای او نشان که
تواند داد نظم ای محرم سر لایزالی مرآت جمال ذی الجلالی مهمان ابیت عند ربی
صاحب دل لاینام قلبی از قربهٔ حضرت الهی هستی بمثابه که خواهی قربی که عبارتش
بسنجد در حوصلهٔ خرد نگنجد کم گشته بود عبارت آنجا بلکه نرسد اشارت آنجا

خمیس

سورة الرحمن ثمان وسبعون آية بسم الله الرحمن الرحيم

چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم کافران از اسم رحمن خبر داد گفتند ما رحمن را نمیشناسیم. این سوره نازل شد. وگفته اند اهل مکه طعنه میزدند که فلان وفلان قرآن بمحمد می آموزاند. این سوره آمد که الرَّحْمٰنُ خداوند بسیار بخشایش که رحمة او همه چیز را فرا رسیده عَلَّمَ الْقُرْآنَ بیاموخته است قرآن مر حبیب خود را نه جبر ویسار یعنی آسان کردانیده مر ورا آموختن ودیگران را آموزانیدن خَلَقَ الْإِنْسَانَ بیافرید خدای جنس آدمیان را عَلَّمَهُ الْبَيَانَ بیاموخت ایشان را روشن کردن ما فی الضمیر بنطق وکتابة یا خلق کرد آدم علیه السلام را وعلم اسما بدو آموخت. یا بوجود آورد محمد را صلی الله علیه وسلم. وبیاموزانید ویرا بیان آنچه بود وهست وباشد چنانچه فرموده فعلمت علم الاولین والآخرین. ازین معنی خبر میدهد الشَّمْسُ آفتاب وَالْقَمَرُ وماه میروند بِحُسْبَانٍ بحسابی معلوم. یعنی بروجهی که حق سبحانه مقرر فرموده مسیر ایشان را در بروج. ومنازل وبدان فصول واوقات شناخته میشود وَالنَّجْمُ وگیاهی که بروید وآنرا ساق نباشد. یعنی بر روی زمین منبسط شود. چون بعضی از بقول وَالشَّجَرُ وگیاهی که آنرا ساقی باشد. وبران قایم بود. یعنی درخت يَسْجُدَانِ ⊙ فرمان میبرند خدایرا بطبع وطوع چون فرمانبرداری ساجدان از اهل تکلیف. یا سجود ایشان بسایه ایشانست. و گفته اند ما را بر سجود ایشان وقوف نیست. چنانچه بر تسبیح ایشان. کما قال تعالی ولکن لا تفقهون تسبیحهم وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وبرداشت رحمن آسمانرا بر بالای زمین بپانصد ساله راه وَوَضَعَ الْمِيزَانَ وبیافرید. یا منزل کردانید ترازورا. یا الهام داد خلق را بکیفیة اتخاذ آن أَلَّا تَطْغَوْا برای آنکه از حد درنگذرید فِي الْمِيزَانِ ⊙ در ترازو بوقت داد وستد. یعنی از حد تجاوز نکنید. وبراستی معامله نمایید وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ وبپای دارید سنجیدن را بِالْقِسْطِ بعدل. یعنی زبان ترازو راست دارید وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ ⊙ وکم مکنید میزانرا یعنی کم مپیمایید. این همه تاکید امر ترازو را جهت آنست که بوقت وضع میزان قیامت شرمنده نشوند. نظم هر جو وهر حبه که بازوی تو. کم کند از کیل وترازوی تو. هست یکایک همه برجای خویش. روز جزا جمله بیارند پیش. با تو نمایند نهانها ترا. کم دهی وبیش ستانیت را وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا وزمین را بگسترد. یا بنهاد بر سطح آب لِلْأَنَامِ برای آدمیان تا بر وی قرار گیرند فِيهَا در زمین فَاكِهَةٌ انواع میوه است وَالنَّخْلُ وخرمابنان ذَاتُ الْأَكْمَامِ خداوندان غلاف. یعنی اوعیه خرما. چه خرما مادام که منشق نشده در غلاف باشد. وتخصیص خرما از فواکه بذکر جهت تفضیل اوست. ومشابهتی که با انسان دارد. چنانچه در جواهر التفسیر مبین شده وَالْحَبُّ ودر زمین دانه است ذُو الْعَصْفِ خداوند برگ خشک. مراد از دانه آنچیزیست که از ان قوت میسازند. چون گندم وجو وجز آن. وعصف کاهیست که دانه از وجدا شود وَالرَّيْحَانُ ودر زمین ریحانست. یعنی سپرغم که بوی میکنند. مراد آنست که در زمین شما را نعمتها داده ام. بعضی خوردنی وبرخی بوی کردنی فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس ای آدمیان وپریان بکدام از نعمتهاء آفریدگار خود که مذکور شد تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید. وانکار مینمایید که ازو نیست. سی ویک جا درین سوره این کلمات تکرار یافته بجهة آنکه این سوره مشتملست بر ذکر نعم الهی پس بعد از ذکر

هر نعمتی این الفاظ فرموده تا سامعان وقاریان متنبه شوند بر کثرت نعم
وکفته اند تکرار برای دفع غفلتست • وتاکید حجت • وتذکیر نعمت • ودر صحیح حاکم
رحمه الله از جابر رضی الله عنه نقل کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
این سوره را تا آخر بر ما خواند • وبعد از ان فرمود که شما را خاموش می بینم
هر اینه جن نیکوتر بود از شما در رد جواب • ومن هیچ بار نخواندم • فبای آلاء ربکما
تکذبان • الا که ایشان کفتند • ولا بشیء من نعمک ربنا نکذب فلک الحمد • یعنی
ما بهیچ چیز از نعمتهاء تو ای پروردکار ما تکذیب نمیکنیم پس تر است ثنا وستا(یش)
خَلَقَ الْإِنْسَانَ بیافرید آدم را که پدر انس است مِنْ صَلْصَالٍ از کل خشك
كَالْفَخَّارِ مانند سفال پخته که دست بر وی زنی آواز کند وَخَلَقَ الْجَانَّ وبیافرید
جان را که پدر جن است مِنْ مَارِجٍ از زبانه صافی بی دود مِنْ نَارٍ ● از آتش وکویند
مارج از آتش آنست که زبانه سرخ وسبز وزرد بیکدیکر آمیخته کرده
بعد از بلندی وتیزی آتش • در باب نهم از سفر ثانی فتوحات مذکور است که
مارج آتشیست ممتزج بهوا که آنرا هوای مشتعل کویند • پس جان مخلوقست از
دو عنصر آتش وهوا وآدم آفریده شده از دو عنصر خاك وآب • چون آب وخاك
بهم ممتزج شوند آنرا طین کویند • وچون هوا وآتش مختلط کردند آنرا مارج
خوانند • وچنانچه تناسل در بشر بالقاء آبست در رحم تناسل در جن بالقاء هو(است)
در رحم انثی • ومیان آفرینش جان وآدم مدت شصت هزار سال بوده فَبِأَيِّ آلَاءِ
رَبِّكُمَا پس بکدام نعمت از نعمتهاء پروردکار خود که شما را از کل ومارج آفرید
ودولت حیاة ارزانی فرمود تُكَذِّبَانِ ● انکار میکنید رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ آفریدکار دو
مشرقست • یکی مشرق تابستانی مر آفتاب را • ویکی مشرق زمستانی وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ

وآفریدکار دو مغرب صیفی وشتوی مر شمس را • ودر اختلاف مشرقین ومغربین
انواع فوایدست • از اختلاف فصول • وحدوث آنچه بهر فصل تعلق دارد •
بلك شروق آفتاب موجب طلب معیستست • وغروبش سبب آسایش وراحت •
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام ازین نعمتهاء پروردکار شما تُكَذِّبَانِ جحود
میورزید • ومنکر آن میشوید مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ راه داد دو دریا را • یکی خوش وشیرین
ویکی شور وتلخ • تا با هم او يَلْتَقِيَانِ بیکدیکر رسند • وآن بحر فارس وروم است
که در محیط بیکدیکر ملاقی میشوند بَيْنَهُمَا میان هر دو دریا بَرْزَخٌ مانعی و
حاجزی وپرده ایست از قدرت خدا • یا از زمین • یا از جزایر که بسبب آن لَا
يَبْغِيَانِ افزونی نمیجویند بر یکدیکر • یعنی با هم نمی آمیزند تا خاصیة هریك باطل
نشود • یا از حدی که مقرر شده تجاوز نمینمایند • تا آنچه میان ایشانست غرق
نکردد • واکر یکی بر دیکری غلبه کند نفع بر طرف رود • ومنافع بسیار برین دو بحر
متفرع است فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام ازین نعم آفریدکار شما که مشتمل
بر مصالح کلیه است تُكَذِّبَانِ ● انکار میکنید يَخْرُجُ بیرون می آید مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ
ازین دو دریا • یا از بحر مالح مروارید کلان وَالْمَرْجَانُ ومروارید ریزه • واین
جوهرهاست که بدان آرایش کنند • واز خرید وفروخت آن فواید یابند واین
نعم ظاهره است فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس شما بکدام از نعمتهاء پروردکار خود
تُكَذِّبَانِ ● تکذیب مینمایید وکفته اند مراد بحر آسمان • وبحر زمین است
که هر سال متلاقی میشوند • وباران حاجزیست که منع میکند دریای آسمانرا
از نزول ودریای زمین را از صعود • واز دریای فلك قطرات بر دریای زمین
ریخته • بدهان صدف در می آید • واز ان لالی منعقد میکردد • امام قشیری

رحمه الله فرموده که بحرین خوف ورجاست • یا قبض وبسط • یا انس وهیبة
وبرزخ قدرت بی علت • ولؤلؤ احوال صافیه • ومرجان لطایف وافیه • صاحب
کشف الاسرار شرح میکند که بحر خوف ورجا عامهٔ مسلمانانراست • وازان
گوهر زهد وورع بیرون آید • وبحر قبض وبسط خواص مؤمنانرا • وازان جوهر
فقر ووجد زاید • وبحر انس وهیبة انبیا وصدیقانرا • وازان گوهر فنا روی نماید
تا صاحبش در منزل بقا بیاساید بیت ز قعر بحر فنا گوهر بقا یابی • وگرنه غوطه
خوری این گهر کجا یابی وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنْشَآتُ ومر خدایراست راندن کشتیهاء نو
رونده • وحفص بفتح شین خواند • یعنی نو بر رفتن آورده فِي الْبَحْرِ در دریا كَالْأَعْلَامِ
مانند کوهها در بلندی وبزرگی • وآفریدن کشتی • وروان کردن آن در دریا • باجهة
انتفاع بندگانست از قطع مسافت بسیار • در زمان اندك • ووقوع تجارات و
معاملات • واین نعمتهاء عظیم است فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار
خویش تُكَذِّبَانِ ○ منکر میشوند كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا هر کس که بر زمینست از ذوی الروح
فَانٍ هالك اند • یعنی سرانجام فانی شوند وَيَبْقَى وباقی ماند وَجْهُ رَبِّكَ ذات
پروردگار تو ذُو الْجَلَالِ خداوند بزرگی وعظمت وَالْإِكْرَامِ ○ وخداوند گرامی
ساختن بفضل عام • وکرم تام • هر کرا مستحق آن باشد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس
بکدام از نعمتهاء آفریدگار شما را خبر داد • از فنای شما • تا آماده شوید وکار بسازید
مر آنرا • وآگاه کرد از بقای خود • تا رجوع بحضرت او کنید • وبر غیر او اعتماد ننمایید
تُكَذِّبَانِ ○ تکذیب میکنید يَسْأَلُهُ میخواهند اورا • یعنی میطلبند از وی مَنْ فِي
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر که در آسمانها وزمینهاست حاجتهاء خود را • چه همه بدو
محتاجند در ذات وصفات خود كُلَّ يَوْمٍ هر وقت هُوَ فِي شَأْنٍ ○ او در ساختن

و پرداختن کاریست • داعی را دعا اجابة کند • وسایل را عطا دهد • ودرمانده را
نجاة بخشد • وغمگین را شادان گرداند • وبیمار را صحیح سازد • وقومی را بتوبه دارد •
وگروهی را بیامرزد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهاء پروردگار خود از قبول
توبه واجابة دعا • وآمرزش گناه • تُكَذِّبَانِ ○ انکار میکنید • ابن عیینه رحمه الله
فرموده که سراسر روزگار • نزدیك خدای دو روزست • یك روز مدت دنیا • وشان
او درین روز امر ست • ونهی واعطا ومنع • وخلق ورزق • واماته واحیا • واعزاز
واذلال • دوم روز مدت آخرت • وشان آن روز حسابست • وعقاب • وجزا و
سوال • ومعاقبه • ومثابات • و نزد محققان • یوم بمعنی آنست • در بحر الحقایق
آورده که مراد تجلی حق است در هر آنی بحسب متجلی له • ومناسب استعداد او •
وتجلیات را نهایة نیست نظم کل یوم هو فی شأن جه نشانست وجه شان • یعنی
اوصاف کمال تو ندارد پایان • جلوهٔ حسن ترا غایة وپایانی نیست • هر زمان جلوهٔ دیگر
شود از پرده عیان سَنَفْرُغُ لَكُمْ زود باشد که حساب کنیم ما شما را • فراغ اینجا
بمعنی قصد محاسبه ومجازاة است • نه فراغی که بعد از شغل باشد • واین کلام بر سبیل
تهدید ووعیدست • چنانچه کسی مثلا کسیرا میگوید • باش تا با تو پردازم • وحال
آنکه گوینده هیچ کار نمیکند • مراد تخویف سامع است • اینجا نیز از روی وعید میفرماید
قصد حساب شما خواهیم کرد أَيُّهَا الثَّقَلَانِ ○ ای دو گروه بزرك • یعنی انس وجن
عرب آنچه بزرك قدر وقیمتی بود آنرا ثقل گوید انی تارك فیکم الثقلین • وگفته اند ثقل
گران بارست • وجن وانس به تکلیف گران بارند • یا ببار گناه گران درمانده فَبِأَيِّ
آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهاء آفریدگار شما که تهدیدست بحساب • تا از اعمال بد
منزجر شوید • وتعریف بخطاب تا بکرم بیحد امیدوار باشید تُكَذِّبَانِ تکذیب

میکنید یَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ ای کروه پریان و آدمیان إِنِ اسْتَطَعْتُمْ اکر توانید
أَنْ تَنْفُذُوا آنکه بیرون روید مِنْ أَقْطَارِ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ از کنارهاء آسمان و زمین
و بکریزید از قضای من • یا از نزول مرك فَانْفُذُوا پس ببیرون روید و فرار نمایید
لَا تَنْفُذُونَ بیرون نمیتوانید شد إِلَّا بِسُلْطَانٍ ● مکر بقهر و تسلط و غلبه
و شما را این قوت نیست • بل هرجا روید مرك ملازم شماست • و از وقوع آن چاره ندارید
و کفته اند روز قیامت ملائکه کرداکرد اهل محشر صف کشند و منادی ندا
کند که ای آدمیان • و پریان این عرصهٔ محشرست • اکر توانید که بیرون روید بروید
اما نمیتوانید رفت مکر بحجت و برهان • و شما را نه اینست و نه آن فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
پس بکدام از نعمتهاء آفریدکار شما که اخبار کرد که شما عاجزید در دنیی و فرومانده
در آخرت تا دانید که در هر دو سرا عجز و یار و مدد کار نیست • و روی توجه بدرکاه
او آرید تُكَذِّبَانِ ● جحود میورزید یُرْسَلُ فرستاده شود عَلَيْكُمَا بر هر که عاصی و
مشرك باشد از شما شُوَاظٌ زبانهٔ خالص مِنْ نَارٍ از آتش وَنُحَاسٌ و دودی سیاه • یعنی یك نوبت
زبانهٔ آتش فرستد • و یك کرت دود • و کفته اند نحاس روی کداخته است که
که بر سرهاء ایشان فرو ریزد فَلَا تَنْتَصِرَانِ ● پس نصرت نتوانید کرد • مر یکدیکر را
و منع نتوانید کرد عذاب را از هم فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهاء پروردکار
خود • که بیم کرد شما را بشواظ • و بنحاس تا باز ایستید از نافرمانی • و بپرستش وی اشتغال
نمایید تُكَذِّبَانِ ● تکذیب مینمایید فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاءُ پس چون بشکافد آسمان • برای
نزول ملئکه فَكَانَتْ پس کردد وَرْدَةً سرخ • یعنی برنك کل كَالدِّهَانِ ● مانند ادیم
احمر • یا مانند روغن زیت که هر ساعت بلونی دیکر نماید فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام
از نعم آفریدکار خویش که خبر کرد شما را از انشقاق آسمان • و تلون آن • تا از شدت آن

اهوال

اهوال بوی پناه جویید تُكَذِّبَانِ ● تکذیب میکنید فَيَوْمَئِذٍ پس آن روز لَا يُسْأَلُ
پرسیده نشود عَنْ ذَنْبِهِ از کناه او إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ ● آدمی و نه پری • یعنی از ایشان
سوال استعلام نکنند • که چها کردید • بلك سوال توبیخ باشد که چرا کردید • یا که کافران
بعلامت بشناسند حاجت سوال نباشد • یا بوقت خروج از قبور از ایشان نپرسند
و آنجه حق سبحانه فرمود که • لنسئلنهم اجمعین • در موقف حساب خواهد بود •
که همه را سوال کنند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهاء پروردکار شما که
از اهوال آن روز خبر داد تا در ایمان • و تقوی ثابت و راسخ باشید • که سبب نجاة
همانست تُكَذِّبَانِ ● تکذیب میورزید يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ شناخته شوند کافران
بِسِيمَاهُمْ بعلامت ایشان که سیاهی روی و کبودی چشم است • یا آثار غم
و اندوه در بشرهٔ ایشان فَيُؤْخَذُ پس کرفته شوند بِالنَّوَاصِي بموهاء پیشانی یکبار
وَالْأَقْدَامِ ● و بقدمها یکبار • یعنی نوبتی موی پیشانی ایشان کیرند • و بدوزخ
کشند • و نوبتی پایهای ایشان کیرند • و سرنکون بدوزخ افکنند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
پس بکدام از نعمتهاء آفریدکار خویش که خبر داد شما را از کرفتن • و در دوزخ
افکندن کفار • تا از کفر بپرهیزید تُكَذِّبَانِ ● انکار میکنید • و بعد از انداختن
مشرکان بدوزخ • ملائکه ایشانرا کویند هٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي این آن دوزخیست
که از روی عناد يُكَذِّبُ تکذیب میکردند بِهَا الْمُجْرِمُونَ ● بآن مشرکان
و باور نمیداشتند يَطُوفُونَ طواف میکنند دوزخیان بَيْنَهَا میان دوزخ
وَبَيْنَ حَمِيمٍ و میان آب کرم آنٍ کرمی بغایت رسیده • یعنی هر کاه که از آتش
استعانه کنند • ایشانرا فریاد رسی کنند • و در میان چنین آب اندازند که
پیوندهاء ایشان از یکدیکر بکسلد • و پیوسته میان جحیم و حمیم می باشند •

فبأی آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهاء پروردکار خود که آکاه کرد شمارا
از عذاب دوزخیان تا از کفر پرهیز کرده و با یمان متصف شده از ان
نجاة یابید تکذبان ○ تکذیب مینمایید ولمن خاف و برای کسی که بترسد مقام
ربه از ایستادن پیش خدای جنتان دو بهشت است یعنی کسی را که از موقف
حساب بترسد و ترك معصیت نماید اورا دو بهشت دهند جنة عدن
وجنة نعیم وکویند یکی خایف انس را بود ویکی خایف جن را در موضح آورده
که دو باغ دهند ایشان را درباره بهشت که هریك از یشان صدساله راه طول و
عرض داشته باشد ودرمیان هرباغ سرای خوش وحوران دلکش محمد
حکیم قدس سره فرموده که بهشتی برای خوف الهی است ودیکری برای ترك مناهی
یا یکی برای خاصه خایفست ودیکری برای خدم ومتعلقان او فبأی آلاء ربکما
پس بکدام ازین نعمتهاء آفریدکار شما که بهشتها میدهد برای ادای طاعت
وترك معصیت تکذبان ○ تکذیب میکنید ذواتا افنان دو بستان اند خداوندان
شاخها یعنی دران درختان بسیار باشد هریکی مشتمل بر اثمار فبأی آلاء ربکما
پس بکدام از نعمتهاء پروردکار خود که بهشتهاء مشتمل بر اشجار واثمار به بنده
عطا میفرماید تکذبان ○ انکار میکنید فیهما درین دو باغ عینان دو چشمه
تجریان میروند هرجاکه بهشتی خواهد در اعلی منازل یا اسافل آن یکی تسنیم
ویکی سلسبیل در معالم آورده که یکی از آب صافی ویکی از شراب لذید فبأی
آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهاء آفریدکار خویش که چنین چشمها برای
راحت ولذت شما روان میکنند تکذبان ○ جحود میورزید فیهما درین دو جنة
من کل فاکهة از هر میوهٔ زوجان دو صنف یکی معروف که دیده باشند

در دنیی ودیکری غریب که کسی ندیده ونشنیده باشد فبأی آلاء ربکما پس
بکدام از نعمتهاء پرورندهٔ شما که اصناف ثمرات وفواکه به بنده عطا میفرماید
تکذبان ○ منکر میشوید متکئین ترسندکان درین بهشتها تکیه
کنندکان باشند علی فرش بطائنها بر فرشهاء که آستر آن من استبرق از دیباء
محکم باشد از بزرکی پرسیدند که بطاین از دیباست ظهایر آن از چه باشد
جواب داد که از نور ودیکری کفته است که ظهایر آن داخلست درین آیت
فلا تعلم نفس ما اخفی وجنا الجنتین ومیوهٔ درختان این دو بهشت دان
نزدیکست که دست قایم وقاعد ومضطجع بدان رسد وکفته اند کسی که تکیه
دارد ومیوه آرزو کند شاخ درخت سرفرود آرد وآن میوه که خواهد
بدهن وی درآید فبأی آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهاء آفریدکار شما که شمارا
بر تختها وفرشهاء پادشاهانه نشانند ومیوهاء لذیذ لطیف دهد تکذبان
انکار میکنید فیهن در قصور ومنازل این دو بهشت قاصرات الطرف کوتاه نظران
یعنی حوران که چشم فرو خوابانیده باشند از نکریستن بغیر شوهران لم
یطمثهن نسوده باشند ایشان را انس آدمیان قبلهم پیش از زواج ایشان در
بهشت ولا جان ○ ونه جنیان یعنی حوران که برای انس مقرر ند دست
آدمی بدامن ایشان نرسیده باشد وآنان که برای جن مقرر شده باشند جنی نیز
در ایشان تصرف نکرده باشد فبأی آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهاء آفریدکار شما
که حوران بدین لطایف به بندکان ارزان داشته تکذبان ○ تکذیب میکنید
وباور نمیدارید هل جزاء الاحسان آیا نیکویی کردن در عمل باشد الا الاحسان
مکر نیکویی کردن در ثواب باجزاء هرکه کوید لا اله الا الله وعمل کند

باوام محمد رسول الله نیست مکر بهشت • وحاصل آیة آنست که جزاء نیکی
نیکیست • پس جزا دهند طاعت را درجات • ومکافات کنند شکر را بزیاده نعمت
بفرج • وتوبه را بقبول • ودعا را باجابة • وسوال را بعطا واستغفار را
بمغفرت • وخوف دنیو را بامن آخرت • وخدمت را بنعمت • ودر بحر الحقایق
فرموده که نیست جزای فنا فی الله الا البقا بالله نظم هرکه در راه محبت شد فنا
یافت از بحر لقا در بقا • هرکرا شمشیر شوقش سر برید میوهٔ ذوق از درخت وصل چید
فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهاء آفریدکار شما که توفیق احسان داد
وجزاء آن مقرر فرمود تکذبان ◉ تکذیب میکنید وانکار مینمایید ومن دونهما
وبجز این دو بوستان که مذکور شد بافروتر از ایشان جنتان دو بوستان
دیکرست • کفته اند دو بوستان اول از زرست برای سابقان • واین دو بوستان
از نقره برای اصحاب الیمین فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهاء آفریدکار
خویش • که این بهشتها تا مزد بندکان میکنند تکذبان ◉ منکر میشوید مدهامتان
دو بهشت سبز • از بسیاری سبزی به سیاهی زننده فبای آلاء ربکما پس بکدام
از نعمتهاء پروردکار خود • که جنین بوستانهاء سبز عطا میکند • سبزی
موجب روشنیٔ چشم است تکذبان ◉ انکار میکنید فیهما درین دو بهشت
عینان دو چشمه باشد نضاختان جوشنده بآب • یعنی هرچند از و بردارند
دیکر برجوشد فبای آلاء ربکما بس بکدام از نعمتهاء آفریننده شما که جنین
دو چشمهٔ بسیار آب بشما میدهد تکذبان ◉ تکذیب میکنید فیهما فاکهة
درین دو بهشت میوهٔ بسیار بود ونخل وخرما بنان ورمان واشجار انار
تخصیص خرما وانار از میوها بجهت تفضیل است • زیراکه خرما فاکهة است وغذا

وانار میوه است ودوا فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهاء پرورندهٔ شما که
جنین میوها به بندکان ارزانی میدارد تکذبان ◉ انکار میکنید فیهن درین
جهار جنت خیرات حسان زنان برکزیده باشند نیکورویان • یعنی حسن خلق
ایشان بحسن خلق آراسته باشد فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهاء آفریدکار
خویش که شما را حوران دهد هریك از دیکری نیکوتر تکذبان تکذیب مینمایید
حور مقصورات حوران پنهان شده فی الخیام در خیمها که از در مجوفست
وکفته اند مراد خانهاست • وبعضی تخصیص کرده اند بحجلات وحجله خانهٔ بود
آراسته برای داماد وعروس فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهاء پروردکار خود
که جنین ازواج طیبه به بهشتیان میدهد تکذبان منکر میکردید لم یطمثهن
نسوده است مر ایشان را انس هیج آدمی قبلهم بیش از شوهران که بدیشان نامزد
شده اند ولا جان ◉ ونه جنیان نیز دست بدیشان رسانیده اند • بلك
همه بکرند فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهاء خداوند خویش • که ازواج
ابکار نامزد اهل ایمان میکند تکذبان انکار میکنید متکئین اصحاب الیمین
تکیه زدکان باشند علی رفرف خضر بر فرشها یا بالشهاء سبز وعبقری حسان
وبساطهاء قیمتی در غایة نیکویی فبای آلاء ربکما بس بکدام از نعمتهاء پروردکار
شما • واین کرامتها که مذکور شد تکذبان ◉ تکذیب میکنید تبارك اسم ربك
بزرکست نام پروردکار تو • از حیثیة اطلاق آن اسم بروی • پس تو از ذات
او بزرکی ذات در جه مرتبه خواهد بود • واز اینست که هیج کس از عظمت ذات
خبر نداده • ونمیتوانند داد بیت بر لب بحری جنین وامانده اند • خشك لب هم
مبتدی هم منتهی ذی الجلال والاکرام ◉ در ترجمهٔ رشف • معنی این اسم

برین وجه اداکرده که خداوندی که از صفات آنچه اثبات مستلزم کمال [margin: است]
ذات بی مثالش را ثابتست . وآنچه سلب آن مقتضی عزت وکبریایست . جناب
مقدسش ازان منزه ومعراست . واکثر محققان برانندکه جلال اشارت
بصفات قهریه است . واکرام عبارت از اوصاف لطفیه . پس نام ذوالجلال
والاکرام . جامع باشد جمیع صفات الهی را وازینست که اورا اسم اعظم
گفته اند وخبر الظوا بیا ذا الجلال والاکرام . مؤید این قولست سُورَةُ
الْوَاقِعَةِ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ آيَة بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ إِذَا وَقَعَتِ [margin: ٤٢]
الْوَاقِعَةُ یادکن چون واقع شود . یعنی حادث کردد قیامت لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا
نیست در واقع شدن وآمدن او كَاذِبَةٌ دروغی . یا برای وقوع او هیچ دروغ
موجود نیست . بلك هرکه ازو خبر میدهد صادقست . وآن روز خَافِضَةٌ
فروبرنده است قومی را باسفل السافلین از روی عدل . رَافِعَةٌ بردارنده کرومی را
باعلی علیین از راه فضل . یا خافض اعدا واهل شقاق ونفاقست . ورافع اولیا
از ارباب اخلاص ووفاق یا فرو میدارد . آنانرا که در دنیی خودرا مرتفع [margin: میداشتند]
وبر میدارد جمعی را که درین عالم فروتنی کرده اند إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ یادکن چون [margin: جنبانیده شود زمین رَجًّا]
بران وجه که هربناکه بروست منهدم کردد وَبُسَّتِ الْجِبَالُ ورانده شود کوهها
بَسًّا راندنی یا شکسته وپاره پاره کردد فَكَانَتْ پس باشد هَبَاءً غباری که دیده [margin: خمس]
میشود با شعاع آفتاب . وقتی که از روزنه درافتد أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً اصناف سه کانه [margin: مُنْبَثًّا پراکنده . منتشر کشته . وَكُنْتُمْ وباشید شما ای مکلفان دران وقت]
یعنی سه کروه باشید در سه مرتبه فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ پس اصحاب دست راست
مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ○ چه اند اصحاب دست راست . تعظیم میکند ایشانرا
چنانچه کویی فلان قوم بزرکانند . وچه بزرکان . وکویند درین استفهام معنی

تعجب

تعجب نیز هست . واصحاب یمین آنها اندکه در وقت اخراج ذریة از صلب
آدم ایشان بر راست وی بوده اند . یا نامهٔ اعمال دران روز بدست راست ایشان
دهند . یا بیهشت روند . وآن بر یمین عرش است . وکفته اند میمنت بمعنی یمن
وبرکتست . یعنی ایشان میمون ومبارك قدم اند وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ واصحاب
دست چپ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ○ چه اند یاران دست چپ . وایشان بوقت
استخراج ذریات در شمال آدم بوده اند . یا نامهاء عمل بدست چپ ایشان
میدهند . یا بدوزخشان میبرند ودوزخ بر چپ عرش است . وکفته اند مشأمه را
از شؤم کرفته اند وآنان شوم ونامبارکند وَالسَّابِقُونَ وپیشی کیرندکان
برهمه اقوام . یا پیش روان بیهشت السَّابِقُونَ پیشی کرفتکانند بایمان . چون [margin: عشر]
مؤمن آل فرعون . وحبیب نجار . وابوبکر صدیق ومرتضی علی رضی الله عنهم
یا آنانکه بدو قبله نماز کذارده اند با پیغمبر صلی الله علیه وسلم . یا اهل قرآن
یا پیش روان بصف جهاد . یا سبقت کیرندکان به تکبیر اولی أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ
آن کروه اند نزدیك کردانیده شدکان برحمت وکرامت فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ
در بوستان مشتمل بر انواع نعمت ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ کروهی بیشتر از پیشینیان یعنی
امم انبیاء کذشته وَقَلِيلٌ واندکی مِنَ الْآخِرِينَ ○ از پسینیان . یعنی امة محمد
صلی الله علیه وسلم . مضمون سخن آنست که سابقان امم ماضیه بیش از سابقان
این امتند . در تبیان آورده که مراد جماعتی اند که انبیا را معاینه دیدند وبخدمة
ایشان رسیده بدیشان کرویدند . نه تمام امتان ایشان . زیراکه امت متابعت
پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم از همه امم بیشتر خواهند بود . چنانچه نحوی انا اکثر
الناس تبعا یوم القیمة ازان خبر میدهد . ودر حدیث بریده رضی الله عنه مذکورست

که اهل بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد از ین امت و چهل از سایر امم
واین سابقان از اولین و آخرین در بهشت باشند عَلَىٰ سُرُرٍ بر تختها مَوْضُونَةٍ بافته بزر
ومشبک بدر و یاقوت و زمرد مُتَّكِئِينَ تکیه زدکان عَلَيْهَا بران تختها مُتَقَابِلِينَ
برابر یکدیکر یعنی روی با روی تا بدیدار هم مستانس و مسرور باشند يَطُوفُ
عَلَيْهِمْ میکردند بریشان برای خدمت وِلْدَانٌ کودکان مُخَلَّدُونَ جاوید ماند کان
بر هیأت کودکی چه خدمت خردان زیباترست از خدمت کبار و کویند آراستکان
بکوشوارهاء زرین واین کودکانرا خدای آفریده باشد برای خدمت بهشتیان و
از سلمان رضی الله عنه منقولست که ایشان اطفال مشرکانند که بخدمت
اهل بهشت نامزد شده اند و بریشان طواف میکنند بِأَكْوَابٍ بکوزها وَأَبَارِيقَ
و ابریقها وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ وجامها از شرابی که روانست در بهشت یا خمر پاک
صافی چون آب زلال لَا يُصَدَّعُونَ درد سر نکشند عَنْهَا از ان شراب یعنی آن محل را
نباشد وَلَا يُنْزِفُونَ ونه بی عقل و بیهوش شوند از ان وَفَاكِهَةٍ و دیگر
بریشان میکردند بمیوها مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ از آنچه اختیار کنند و بر گزینند وَ
لَحْمِ طَيْرٍ و بکوشت مرغان که الطف لحومست مِمَّا يَشْتَهُونَ از انچه آرزو کنند
یعنی بر وجهی که خواهند جوشیده یا بریان کرده وَحُورٌ و بر سابقان در جنت
طوف مینمایند از برای خدمت زنان سفید روی عِينٌ کشاده چشمان در صفا
و لطافت كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ مانند مروارید الْمَكْنُونِ پوشیده در صدف که غبار
برو ننشسته باشد و دست اغیار بدو نرسیده جَزَاءً پاداش میدهیم ایشانرا
پاداش دادنی بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بسبب آنچه بودند که عمل میکردند در دنیی
لَا يَسْمَعُونَ نشنوند فِيهَا در بهشت لَغْوًا سخنان بیهوده یا بانگ و فریاد یا سوگند

بدروغ

بدروغ وَلَا تَأْثِيمًا ونه سخنی که کفتن آن موجب کناه باشد چون فحش و دشنام إِلَّا
قِيلًا لیکن میشنوند سخنی که آن کدامست سَلَامًا سَلَامًا تکرار این لفظ دلیل آنست
بر آنکه اهل جنت بر یکدیکر پیوسته سلام کویند وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ و اصحاب دست راست
مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ چه اند اصحاب دست راست یعنی چه بزرک و مکرم اند وایشان
باشند فِي سِدْرٍ در زیر درخت کنار مَخْضُودٍ بی خار بخلاف سدر دنیی آورده اند که
مسلمانان نظر بر وج افکندند و آن وادیست از طایف مشتمل بر درختهاء سدر
کفتند چه بودی اگر مارا مثل این بودی این آیة آمد که اهل بهشت را سدر باشد
بی خار وَطَلْحٍ مَنْضُودٍ و درخت موز بود میوهاء آن بر هم چیده یعنی از اسفل تا
اعلای درخت همه میوها باشد وَظِلٍّ مَمْدُودٍ و سایه کشیده یعنی پیوسته
که هرکز زایل نشود و مراد از ظل راحتست وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ و آب ریزان یعنی
از جنة عدن فرو میریزد بر بوستانهاء دیکر وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ و میوه بسیار لَا مَقْطُوعَةٍ
نه بریده شده یعنی در هیچ زمانی منقطع نشود بخلاف میوهاء دنیی که در فصلی
باشد دون فصلی وَلَا مَمْنُوعَةٍ و نه منع کرده شده یعنی از خورنده بهیچ نوع باز ندارند
چون میوه دنیا که بی بها بدست نیاید وَفُرُشٍ و کستردنیها مَرْفُوعَةٍ
شده بقیمت یا رفیع القدر و بقول بعضی فرش کنایتست از زنان و مرفوعه
یعنی بر تخت بلند نشانده إِنَّا بدرستی که ما أَنْشَأْنَاهُنَّ بیافرینیم ابتداء بی سبب
ولادت زنان دنیی را إِنْشَاءً آفریدنی بعد از پیری خلق کنیم ایشانرا خلقی
دیکر مراد آنست که پیر زنانرا جوان سازیم بر یک سن فَجَعَلْنَاهُنَّ پس کردانیم
ایشانرا أَبْكَارًا دختران دوشیزه یعنی هرکاه که ازواج به نزد ایشان آیند
ایشانرا بکر یابند عُرُبًا دوستاران و عاشقان شوهران خود باشند یا با غنج

ونازی یا شیرین سخن أَتْرَابًا همزادان همه سی وسه ساله وشوهران نیز
بهمین سن ودر تبیان آورده که صبیه را که به بهشت آرند بدین سن
رسانند وبشوهر دهند وعجوزه را نیز رد کنند بدین سن اگر شوهر نداشته باشد
در دنیا ببعضی از اهل بهشت دهند واگر شوهر داشته باشد اما شوهر او از اهل
بهشت نبود چون امراهٔ فرعون او را بیکی از بهشتیان دهند واگر زوج او بهشتی
بود باز بدو ارزانی دارند واگر زیادت از یك شوهر داشته باشد وهمه بهشتی
باشند بزوج آخرین نامزد کنند واین زنان انشا کنیم لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ
برای اصحاب دست راست وگویا سایلی میپرسد که کیانند اصحاب الیمین
میفرماید که ایشان ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ گروهی اند از پیشینیان وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ
وگروهی از پسینیان در اسباب نزول آمده که چون آیة وقلیل من الآخرین
فرود آمد فاروق رضی الله عنه گریان شد وگفت یا نبی الله ما بتو گرویدیم وتصدیق
کردیم وازما نجاة نیابد مگر اندکی این آیت آمد که وثلة من الآخرین حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم آیة بروی خواند وعمر رضی الله عنه فرمود که رضینا
عن ربنا وپیغمبر صلوات الله وسلامه علیه گفت از آدم تا من یك ثلث است
وازمن تا قیامت یك ثلث ودر حدیث آمده که ان رجوان تکونوا نصف اهل الجنة
وعنقریب گذشت که اهل بهشت صد وبیست صف باشند وهشتاد از ان امت من
خواهند بود وازینجا معلوم میشود که هیچ کس از امت متابعت آنحضرت
در دوزخ نخواهد ماند بیت نماند بزندان دوزخ اسیر کسی را که باشد چنین دستگیر
وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ واصحاب دست چپ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ چه اند اصحاب دست چپ جاویدند
یعنی چه خوار وبی مقدارند ودران روز باشند فِي سَمُومٍ در آتشی سوزان یا در

بادی گرم که حرارت آن در مسام ایشان نفوذ کند وَحَمِيمٍ ودر
آبی گرم متناهی در حرارت صاحب تبیان آورده که چون حرارت سموم در
اجساد واکباد ایشان اثر کند پناه جویند بحمیم چنانچه گرمازدگان
در دنیا آب میطلبند وچون در حمیم افتند از حرارت آن بیشتر متأذی
گردند پس پناه برند بسایه واز ان سایه خبر میدهد که وَظِلٍّ وسایه مِنْ يَحْمُومٍ
از دود سیاه گرم وگویند یحموم کوهیست در دوزخ که دوزخیان بسایهٔ آن
پناه میبرند لَا بَارِدٍ خنك نیست چون سایهای دیگر وَلَا كَرِيمٍ ونه سود
رساننده وراحت بخشنده واین عذابها ایشان را بجهت است إِنَّهُمْ كَانُوا
بدرستی که ایشان بوده اند قَبْلَ ذَٰلِكَ پیش ازین در دنیا مُتْرَفِينَ بناز ونعمت
پرورده شدگان وتنعم ایشان بمحرمات بوده واتباع شهوات وَكَانُوا يُصِرُّونَ
وبودند که اصرار مینمودند عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ بر گناه بزرگ که شرك است
یعنی بر ان اقامت میکردند یا سوگند دروغ میخوردند بر آنکه حشر نخواهد بود
وَكَانُوا يَقُولُونَ وبودند که میگفتند أَئِذَا مِتْنَا آیا وقتی که بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا
وگردیم خاك وَعِظَامًا واستخوانهای بی گوشت وپوست أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ
آیا ما بر انگیختگانیم از قبرها وزنده شدگان تکرار استفهام برای مبالغه است
در انکار أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ آیا وپدران پیشین ما نیز مبعوث شوند قُلْ
بگوای محمد در جواب ایشان که إِنَّ الْأَوَّلِينَ بدرستی که پیشینیان از آبای شما وغیر
آن وَالْآخِرِينَ وپسینیان از شما وغیر شما لَمَجْمُوعُونَ هر اینه جمع شدگانند إِلَىٰ
مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ برای وقتی که مقرر شده از روز معلوم که قیامت
یا همه مجموعند در قبرها برای میقات حشر که روز معلوم یا همه محشور شوند

بمکان حساب • یا زمان در روزی که معلوم ست مر خدایرا ثُمَّ اِنَّكُمْ پس
بدرستی که شما اَيُّهَا الضَّآلُّونَ ای گمراهان از راه حق الْمُكَذِّبُونَ ۝ تکذیب کنندگان
مر بعث ونشور را • خطاب با اهل مکه وامثال ایشانست میگوید که شما فردا
لَاٰكِلُونَ هر اینه خورندگانید مِنْ شَجَرٍ از درختی مِنْ زَقُّومٍ که آن زقوم است
یعنی شما را زنده کنند واز آن درخت بخورانند فَمَالِئُونَ پس پر کنندگان باشید
مِنْهَا الْبُطُونَ ۝ از میوهٔ آن درخت شکمها را فَشَارِبُونَ پس آشامندگان
عَلَيْهِ بر بالای زقوم مِنَ الْحَمِيمِ از آب گرم آورده اند که عذاب جوع بر دوزخیان
گمارند تا پر سازند شکمها از زقوم • پس تشنگی بر ایشان غلبه کند • آنکه حمیم
بر ایشان عرض کنند • بسیاری از آن بیاشامند فَشَارِبُونَ پس آشامندگانید
از حمیم شُرْبَ الْهِيمِ ۝ مانند آشامیدن شتران تشنگی زده • و مدتها آب
نیافته • یا مثل زمین ریگستان • که هر چند آب خورد اثر آن بر وی پدید نیاید
یعنی دوزخیان چندانچه حمیم • آشامند تشنگی ایشان تسکین نیابد هٰذَا
این ماکول ومشروب نُزُلُهُمْ پیش کش ایشانست يَوْمَ الدِّينِ ۝ در روز جزا
همچو ماحضری که برای مهمان آرند • و بعد از این در دوزخ انواع ماکل
ومشارب خواهد بود ایشانرا که شرح شدت وعقوبت آن در بیان نیاید
نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ ما آفریدیم شما را در ابتدا • وشما بدان اقرار دارید فَلَوْلَا
تُصَدِّقُونَ ۝ پس چرا باور نمیدارید آفرینش خود را در انتها • چه بر همه اهل
خرد ظاهرست که هر که بر ابدا تواناست • بر اعاده نیز قادر خواهد بود اَفَرَأَيْتُمْ
خبر دهید مَا تُمْنُونَ ۝ از آبی که میریزید در رحم زنان ءَاَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ
آیا شما می آفرینید کودکان را از آن اَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ یا مائیم آفریدگار آن وشما

مقرید

مقرید بآنکه خالق منم • چه شما بر آن وجه وبدان نوع که فرزند میطلبید
متولد نمیشود • بلکه بر وفق مشیت وطبق ارادت من می آید نَحْنُ قَدَّرْنَا ما بعد
از آفرینش شما تقدیر کردیم بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ میان شما مرگ را • ومقرر ساختیم
زمان موت هر کس وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ۝ ونیستیم ما پیشی کرده شده نتواند
گریخت • وما این مرگ تقدیر کردیم عَلٰى اَنْ نُبَدِّلَ برای آنکه تبدیل کنیم از شما
اَمْثَالَكُمْ کسانرا که مانند شما اند • یعنی شما را بمیرانیم ودیگرانرا بیاریم وَنُنْشِئَكُمْ
وبیافرینیم دیگر باره شما را فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ ۝ در صورت وهیأتی که نمیدانید
امروز • یعنی کافران را در زشت ترین صورتی ومؤمنانرا در بهترین هیأتی وَلَقَدْ
عَلِمْتُمُ وبدرستی که دانسته اید شما النَّشْاَةَ الْاُولٰى آفریدن نخستین را که نطفه
بودید • وعلقه شدید • تا آخر وبدان هم اقرار دارید فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ ۝ پس
چرا یاد نمیکنید • توانائی حق را بر نشأهٔ اخری • چه هر که بران قادرست از این
عاجز نتواند بود نظم آنکه ما را ز خلوت نابود • میکشد تا بجلوه گاه وجود •
بار دیگر که از سموم هلاک • روی پوشیم زیر پردهٔ خاک • هم تواند بامر کن فیکون
کار دار کوشهٔ لحد بیرون اَفَرَأَيْتُمْ اخبار نمایید مَا تَحْرُثُونَ ۝ از آنچه کشت
میکنید • وتخم در زمین می افکنید ءَاَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ آیا شما میرویانید آن تخم را
اَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ ۝ یا ما رویانندهٔ ایم • حرث فعل عبد ست • وزرع فعل
خدای • ودر خبر آمده که نگوید یکی از شما که • زرعت • ولیکن گوید حرثت •
چه شق ارض والقاء بذر در وارزنده است • ورویانیدن از حق سبحانه لَوْ نَشَاءُ
اگر خواهیم لَجَعَلْنَاهُ هر اینه گردانیم آنچه را که کشته اید حُطَامًا
گیاهی در هم شکسته • پیش از رسیدن • یا کاهی بی دانه فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ

پس همه روز باشید که ازان قضیه وبلیه شگفت مایند . یا پر آفت آن اندوهناک
شوید . یا از جهد وسعی خود پشیمان گردید ومیگویید اَئِنَّا لَمُغْرَمُونَ ⊙ آیا ما
تاوان زدگانیم . و حفص انا خواند بر طریق خبر . یعنی بدرستی که ما ندامت
یافتگانیم بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ⊙ بلکه ما بی بهره گانیم از روزی اَفَرَاَیْتُمُ خبر باز
دهید اَلْمَاءَ الَّذِی تَشْرَبُونَ از آبی که می آشامید برای تسکین عطش و زندگانی
شما بوی باز بسته است ءَاَنْتُمْ اَنْزَلْتُمُوهُ آیا شما فرستاده اید آنرا مِنَ الْمُزْنِ از ابر
سفید اَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ ⊙ یا ما فرو فرستنده ایم آبی شیرین لطیف لَوْ نَشَاءُ
جَعَلْنَاهُ اگر خواهیم گردانیم آن آب را اُجَاجًا تلخ و شور و نفع از وی منقطع
سازیم فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ ⊙ پس چرا شکر نمیگویید خدای را بر این نعمت
اخبار کنید اَلنَّارَ الَّتِی تُورُونَ از آتشی که بیرون می آرید ءَاَنْتُمْ آیا شما اَنْشَاْتُمْ بیافریده اید
شَجَرَتَهَا درخت آتش را که آن مرخ و عفارست اَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ یا آفریننده
آنیم . اهل بوادی شاخی از شجره مرخ که مذکر میگویند بر شاخی از درخت عفار که
انثی میخوانند می سایند . حق سبحانه از میان این دو شاخ تر که آب ازان میچکد آتشی
بیرون آرد نَحْنُ جَعَلْنَاهَا ما گردانیدیم آتش را تَذْكِرَةً یادکردنی که چون بینند
آتش دوزخ را یاد کنند . یا آنرا تبصره ساختیم . تا اهل بصیرت دانند که هر که
قادرست بر احداث آتش از درخت سبز و تر با وجود مائیتی درو که بکیفیته ضد
آتش است . هر اینه قادر بود بر تازه ساختن نهال وجود انسان . بعد از خشکی و
پژمردگی آن وَمَتَاعًا و ما ساختیم آتش را برخورداری . یعنی سبب نفع گرفتن
لِلْمُقْوِینَ مر مسافران او مقیمانرا . اکتفا کرد بذکر احد الضدین . چنانکه سرابیل
تقیکم الحر فَسَبِّحْ پس تسبیح گوی بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِیمِ ⊙ بنام پروردگار بزرگ تو

ربع ٤٢

خمس

واورا بپاکی یاد کن فَلَا اُقْسِمُ پس سوگند یاد میکنیم بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ بمواقع نجوم
قرآنی یعنی اوقات نزول آن . یا بمغارب نجوم و مساقط آن . صاحب کشاف
فرموده که تخصیص مغارب بجهة آنست که غروب دلیل زوال است . و بزوال
اثر استدلال توان کرد بر وجود مؤثری که تأثیر اورا زوال نیست . یا بمطالع کواکب
یا بمجاری آن . و در عین آورده که مراد مساجد صحابه و مقابر ایشانست که
مشبه اند به نجوم . کما قال صلی الله علیه وسلم اصحابی کالنجوم . یا منازل نجوم که
بروج آسمانست . کما فی قوله تعالی والسماء ذات البروج . یا از زمان نجوم که مأمور
برجم شیاطین شدند . و آن وقت مولد حضرت پیغمبر بوده صلی الله علیه وسلم
و هنگام بعثة او . و امام زاهد رحمه الله فرموده که مراد نجوم
و موقع آن دل مقدس پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه . هر چند دل مطهر
او یکی بود . اما نجوم قرآنی بسیار بود . هر نجمی را موقعی و قراءة امام حمزه و
امام کسایی رحمهما الله که موقع خوانده اند . مؤید این قولست . و نزول قرآن
بر قلب مبارک وی بنص نزل به الروح الامین علی قلبك ثابت شده وَاِنَّهُ
لَهُ آنچه خدای بدو سوگند خورد لَقَسَمٌ سوگندیست لَوْ تَعْلَمُونَ گر دانید
عَظِیمٌ ⊙ بزرگ و معتبر جواب قسم چیست اِنَّهُ بدرستی که آنچه حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم بر شما میخواند لَقُرْآنٌ كَرِیمٌ هر اینه قرآنیست
بزرگوار و بسیار نفع . چه مشتمل است بر اصول علومی که در باب مصالح
و معاد بکار آید . یا گرامی است نزد خدای و ملایکه و مؤمنان . یا حافظ و قاری
او مکرم و معززست . و این قرآن نوشته است فِی كِتَابٍ مَكْنُونٍ در کتابی
پوشیده . و نگاه داشته شده نزدیک خدای . یعنی در لوح محفوظ لَا یَمَسُّهُ نشاید

لوح را • یعنی مطلع نشوند بر آنچه در وست اِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ◉ مکر پاکیزکان •
یعنی ملایکه که مطهر اند از کدورات اوصاف ردیه • کلبی رحمه الله کوید که
مراد سفره اند و کرام بررة • و بعضی ضمیر را عاید بقرآن دارند • و مراد مصحف است
یعنی مس نکنند مصحف را مکر پاک شدکان از احداث • ظاهر آیة است • و معنی
آن نهی • یعنی جنب • و محدث باید که مس مصحف نکنند • فقهاء مالکی و شافعی
رحمهم الله محدث • و جنب • و حایض را تجویز نمیکنند حمل مصحف • و مس آن •
و حنابله کویند محدث و جنب را رواست حمل مصحف و مس آن • و حایض را نه
و نزد امام اعظم رحمه الله نشاید محدث • و جنب • و حایض • و نفسا را مس مصحف
مکر با غلافی منفصل از و • و در نوادر مذکورست که جنب • و حایض را بقول ابو
یوسف رحمه الله جایزست کتابة قرآن • وقتی که لوح بر زمین بود نه بر کنار • و نزد
محمد رحمه الله بهیچ وجه روا نیست • و بعضی مس را حمل بر قراءة کرده اند • و از ابن عمر
رضی الله عنهما منقول است که دوستر بنزد من آنست که قرآن نخواند کسی
مکر آنکه ظاهر باشد • محمد بن فضل رحمه الله فرموده که مراد ازین طهارت توحید است
یعنی باید که غیر موحدان کسی قرآن نخواند • و ابن عباس رضی الله عنه نهی میکرد از آنکه
یهود و نصاری را تمکین دهند • از قراءة قرآن • و محققان کفته اند مراد از مس
اعتقادست • یعنی معتقد نباشد قرآنرا پاکیزه دلان که مؤمنانند • یا عمل
بقرآن • یعنی نکاه داشت احکام قرآن نکنند مکر جمعی پاکیزه شده باشند بمدد
توفیق از لوث خذلان • یا علم بدان • یعنی تفسیر و تاویل آنرا ندانند الا آنها که سر
ایشان پاک باشد • و جنید قدس سره فرموده که پاکی سر نفی ما سوی الله است
حکیم سنایی روح الله روحه فرموده بیت جمال حضرت قرآن نقاب آنکه براندازد

که دار الملک معنی را مجرد بیند از غوغا • در بحر الحقایق آورده که مکاشف نشود
با سرار قرآن • مکر کسی که پاکیزه کرد داز لوث توهم غیر و غیریة • و برسد بمقام
شهود حق • در مرایی خلق • و شهود خلق در مرایی حق • و این معنی میسر نشود جز بفنای
شاهد و شهود • در مشهود بیت جون تجلی کرد اوصاف قدیم • بس بسوزد وصف حادث را کلیم
تَنْزِيلٌ قرآن فرو فرستاده شده است مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ◉ از نزدیک آفریدکار
عالمیان أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ آیا بدین سخن که قرآنست أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ ◉ شما ای اهل
مکه ناکرویدکانید • یا مداهنه کنندکان با منکران وَتَجْعَلُونَ و میسازید رِزْقَكُمْ
روزی • یعنی بهرهٔ خود را از قرآن أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ آنکه تکذیب کنید مر ورا • یا
میکردانید شکر روزی خود آنرا که نسبت باران با نوا کنید • و این تکذیب سخن الله است
فَلَوْلَا بس چرا نه إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ جون برسد روح بحنجره کلو در وقت مرگ وَ
أَنْتُمْ حِينَئِذٍ و شما آن هنکام تَنْظُرُونَ ◉ می نکرید بمیت وَنَحْنُ أَقْرَبُ و ما
نزدیکتریم إِلَيْهِ بدان محتضر مِنْكُمْ از شما وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ ◉ و لیکن شما نمی بینید
و نمیدانید • و آن قرب بعلم و قدرت و رؤیة است فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ بس چرا نه اکر
هستید شما غَيْرَ مَدِينِينَ غیر جزا داده شدکان در قیامت تَرْجِعُونَهَا باز کردانید
روح را بجسد إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ◉ اکر هستید راست کویان • ملخص آیة آنست
که اکر شما در انکار حشر و جزا راست میکویید • بس چرا باز نمیکردانید روح را
بتن وقتی که بحلق رسیده • فَأَمَّا إِنْ كَانَ بس اکر باشد متوفی مِنَ الْمُقَرَّبِينَ از نزدیک
کردانیده شدکان بدرکاه ربانی • یعنی از سابقان بود فَرَوْحٌ بس مر ورا است
راحت • یا رحمت • یا آسانی • یا خلق از غم • یا مغفرت • یا فرح • و اینها در قبر بود •
یا در قیامت وَرَيْحَانٌ و روزی جاویدانی • یا بوی خوش • یا تحیة ملیکه • یا ریحان

مشموم وانهار در بهشت باشد وجنة نعیم ○ ودیکر اوراست بوستان پر
نعمت وأمّا إن كان اما اکر باشد آن وفات کرده من اصحاب اليمين از اصحاب
دست راست فسلام لك پس سلامتست ترا ای کسی که هستی من اصحاب اليمين
از اصحاب یمین. واشهر آنست که سلام بر تو ای محمد از اصحاب یمین که برادران
تواند. یا مژدهٔ سلامت باد ترا از ایشان. یعنی شاد شو که ایشان سالم اند از همه
آفتها وأمّا إن كان واما اکر باشد مرده من المكذبين از تکذیب کنندکان بخدا
ورسول الضالّين کمراهان از طریق حق فنزلٌ پس مرورا ست پیش کش در قبر
من حميم از آب کرم کرده در دوزخ. یا دود آتش دوزخ وتصلية جحيم
ودر آوردن روز قیامت در آتش إنّ هذا بدرستی آنچه کفته شد در شان
این سه کروه لهو حق اليقين هر اینه آن حق یقین است. یعنی راست ودرست
وبی کمان فسبّح پس تسبیح کوی باسم ربك العظيم ○ بنام پروردکار بزرک خویش
یعنی تنزیه کن اورا بذکر نام خجسته فرجام او وازانچه لایق عظمت وکبریای
او نباشد. یا نماز کذار بذکر پروردکار خود. وقولی آنست که بکو سبحان ربی العظیم
ودر خبر آمده که بعد از نزول این آیة حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
فرموده که. اجعلوها فی رکوعکم. سورة الحديد اثنان وعشرون آية
بسم الله الرحمن الرحيم ○ سبّح لله نماز کذارد وپرستش کرد مر خدا را.
ما في السموات والأرض هرکه در آسمانهاست از ملائکه. وهرکه در زمین است
از مؤمنان. واشهر آنست که تسبیح کفت مر خدا را وبپاکی یاد کرد آنچه در
آسمانست از ملك وستاره ومهر وماه وجز آن. وآنچه در زمین است از حیوان
وجماد وغیر آن پس تسبیح عام باشد فی کل ما خلق الله. اما زبان بعضی تسبیح کوید

عشر

خمس

ع

وظلال

وظلال بعضی مسبح بود. کما قال تعالی وظلالهم بالغدو والآصال وهو العزيز
وخدای غالب است در هرچه خواهد الحكيم ○ دانا بهرچه فرماید له ملك
السموات والأرض مروراست پادشاهی آسمان وزمین که موجد آنست. ویتصرف
دران يحيي زنده میکرداند در آخرت ويميت ومی میراند در دنیی وهو
على كل شيء واو برهمه چیز از اماتت واحیا قدير ○ تواناست هو الأول
اوست پیش از همه اشیا. وپدید آرندهٔ آنها. یعنی قدیم ازلی است که اولیة
اورا بدایت نیست والآخر وپس از فنای همه موجودات. یعنی باقی ابدیست
که آخریة اورا نهایت نیست نظم اول او اول بی ابتدا. آخر او آخر بی انتها
بود ونه بود این چه بلندست وپست. باشد واین نیز نباشد که هست.
والظاهر آشکارا وجود او بکثرت دلایل والباطن ونهان حقیقت ذات او از
تعقل هر عاقل. اقوال مفسران. ومذکران. ومحققان. درین آیت از حدود
هفتاد تجاوز کرده. وشرحی تمام. وبسطی لا کلام. در جواهر التفسیر سمت
ثبت یافته. اینجا بدو قول اختصار میرود. صاحب کشف الاسرار فرموده که
زبان رحمت از روی اشارت میکوید. ای آدمی خلق عالم در حق تو چهار طایفه اند.
اول کروهی که در اول حال ترا بکار آیند. چون پدر ومادر. دوم جمعی که در آخر زندکانی
دست کیرند. چون اولاد واحفاد. سیوم زمرهٔ که آشکارا با تو باشند چون دوستان
ویاران چهارم فرقهٔ که پنهان با تو معاشر کنند چون زنان وکنیزان. رب العالمین
میکوید اعتماد برینها مکن. وکارساز خود ایشانرا مپندار. که اول منم ترا از عدم
بوجود آوردم. آخر منم بازکشت تو بمن خواهد بود. ظاهر منم صورت تو
بخوبتر وجهی بیاراستم. باطن منم سرایر حقایق در دل تو. ودیعت نهاده‌ام نظم

اول وآخر تويي كيست حدوث وقدم • ظاهر وباطن تويي جيست وجود وعدم •
اول بي انتها آخر بي ارتحال • ظاهر بي كيف وكم • در بحر الحقايق آورده كه اول است
در عين آخريت • وآخريت در عين اوليت • وبر همين منوال ظاهرست در عين باطنية
وباطنست در عين ظاهريت • شيخ ابو سعيد خراز قدس سره پرسيدند كه
خدايرا بجه شناختي كفت بآنكه ميان اضداد جمع كرده • پس اين آيت خواند و
فرمود كه متصور نيست جمع اضداد الا از حيثية واحده • واعتبار واحد
در آن واحد نظم اولي وهم در آخري • باطني وهم در آن دم ظاهري • تو محيطي بر
همه اندر صفات • وز همه پاكي ومستغني بذات وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ واو بهمه چيزها
عَلِيمٌ ◉ داناست • اول وآخر نزد علم او مساويست • وظاهر وباطن به نسبت
دانش او يكسان هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ اوست آنكه بيافريد آسمان
وزمين را بقدرت كامله فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مدت شش روز • تا ملايكه مشاهده
كنند حدوث آنها را چيزي پس از چيزي ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس قصد كرد عَلَى الْعَرْشِ
بتدبير عرش واجراء امور متعلقه بدو بر وفق ارادت يَعْلَمُ ميداند مَا يَلِجُ آنچه
در آيد فِي الْأَرْضِ در زمين تخم كه بكارند • وقطرات باران وكنجها واموات •
وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وميداند آنچه بيرون آيد از زمين • چون نباتات • ومعدنيات
وبخار ودفاين در دنيي • وبعضي كنوز • وتمام موتي در آخرت وَمَا يَنْزِلُ وميداند
آنچه فرود آيد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان چون باران باران وبرف • وتكرك • وملايكه
واحكام وَمَا يَعْرُجُ وآنچه بالا رود ودر آيد فِيهَا در آسمان چون اعمال ودعوات
وملايكه كه عملهاء بندكان مينويسند وَهُوَ مَعَكُمْ وخداي با شماست
بعلم وقدرت عموما • وبفضل ورحمت خصوصا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ هرجا شما باشيد يعني

معيت

معيت علم وقدرت بهيچ حال از شما منفك نباشد • واين معية بعقل مفهوم
نكردد • بلكه ذوق آن بكشف در يابند بيت اين معيت مي نكنجد در بيان • ني زمان دارد
خبر زو ني مكان وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ وخداي بآنچه شما ميكنيد بَصِيرٌ ◉
بيناست وبر آن جزا خواهد داد لَهُ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ مر وراست حكم
كذاري وفرمان روايي در آسمانها وزمينها • تكرار اين كلام بجهة آنست
كه اول تعلق بابدا دارد • وثاني باعادت • چنانچه ميفرمايد وَإِلَى اللَّهِ وبسوي
خداي تُرْجَعُ الْأُمُورُ ◉ باز كردانيده شود عواقب كارها يُولِجُ اللَّيْلَ در آرد
شب را فِي النَّهَارِ در روز • يعني از زمان شب در روز افزايد وَيُولِجُ النَّهَارَ
ودر آرد روز را فِي اللَّيْلِ در شب يعني از زمان روز بر شب زياده كند
باختلاف فصول وَهُوَ عَلِيمٌ واو داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ ◉ بآنچه در دلها
پوشيده است آمِنُوا بكرويد اي كافران بِاللَّهِ بخداي واو را يكانه دانيد وَرَسُولِهِ
وبفرستاده او كه محمدست صلى الله عليه وسلم • وتصديق وي نماييد وَأَنْفِقُوا
وبدهيد مِمَّا جَعَلَكُمْ از مالهايي كه كردانيده است خداي شما را مُسْتَخْلَفِينَ
خليفهاء كذشتكان بتصرف فِيهِ در آن • يعني از آن مالها كه در دست ديكران
بوده • وبعد از فوت ايشان بشما رسيده در راه خدا بذل كنيد فَالَّذِينَ آمَنُوا
پس آنانكه كرويدند بخدا ورسول مِنْكُمْ از شما وَأَنْفَقُوا ونفقه كردند مال
خود را بزكوة • وجهاد • وساير خيرات لَهُمْ مر ايشانراست أَجْرٌ كَبِيرٌ مزدي
بزرك وثوابي عظيم كه جنت ونعيم آنست وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ وچيست شما را كه
نميكرويد بِاللَّهِ بخداي وبوحدانية او معترف نميشويد وَالرَّسُولُ وحال آنكه
پيغمبر كه فرستاده اوست يَدْعُوكُمْ ميخواند شما را بحجت وبرهان لِتُؤْمِنُوا تا ايمان

آدید بِرَبِّكُمْ بآفریدکار خویش وَقَدْ أَخَذَ وبدرستی که فرا کرفت خدای مِيثَاقَكُمْ
پیمان شما را در روز الست. بر اقرار بربوبیّة ونفی شرک إِنْ كُنْتُمْ اکر هستید شما
مُؤْمِنِينَ ◉ باوردارندکان مران میثاق را هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ اوست آن خداوندی
که فرو فرستد عَلَىٰ عَبْدِهِ بر بندهٔ خود که محمدست صلی الله علیه وسلم آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ
آیتها روشن. یعنی قرآن. یا معجزات هویدا لِيُخْرِجَكُمْ تا بیرون آرد شما را خدای
بقرآن. یا پیغمبر بدعوت مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهاء کفر إِلَى النُّورِ بروشنی ایمان
یا از جهل بعلم. واز ضلاله بهدایة. واز مخالفت بموافقت. ودر فتوحات آورده
که از ظلمت حجاب بنور تجلی وَإِنَّ اللَّهَ وبدرستی که خدای بِكُمْ بشما لَرَءُوفٌ مهربانست
که قرآن میفرستد رَحِيمٌ ◉ بخشاینده است که رسول را بدعوت
میفرماید وَمَا لَكُمْ وچیست شما را. وچه فایده می بینید. وچه عذر دارید
أَلَّا تُنْفِقُوا در آنکه نفقه نکنید مالها خود را فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای وَلِلَّهِ
وحال آنکه مر خدایراست مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ میراث آسمانها وزمینست
بعد از فنای اهالی آن بوی باز خواهد کشت. وامروز نیز مرورا است. ولیکن خلق
در آن تصرف میکنند. وآخر دست تصرف دیکران کوتاه شده. بحق سبحانه باز
کردد. درین کلام ترغیبست بنفقه کردن. یعنی چون دانستید که این اموال
در دست شما باقی نخواهد ماند. باری فرمان خدای را در آن نکاه دارید وبرای
خود از آن ذخیرهٔ آخرت بردارید لَا يَسْتَوِي برابر نیست مِنْكُمْ از شما ای مومنان
مَنْ أَنْفَقَ هر که نفقه کند مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ پیش از فتح مکه اهل اسلام بی برک
ونوا اند وَقَاتَلَ وکارزار کند با دشمنان خدا ورسول. با کسی که انفاق نماید
وداعیهٔ قتال دارد بعد از فتح. چه در آن وقت مال بسیار خواهد بود. و

جذان

جذان بانفاق ومقاتله احتیاج نخواهد افتاد أُولَٰئِكَ آن کروه
منفقان ومقاتلان قبل الفتح أَعْظَمُ بزرکترند دَرَجَةً از روی درجه ومرتبه
مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا از آنانکه نفقه کنند مِنْ بَعْدُ پس از فتح وَقَاتَلُوا وکارزار نمایند
وَكُلًّا وهمه را که نفقه وقتال میکنند پیش از فتح وپس از آن وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ
وعده کرده است خدای بهشت. اما درجات ایشان متفاوت باشد وَاللَّهُ
وخدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از نفقه. وقتال. باخلاص یا ریا خَبِيرٌ
داناست. اکثر مفسران برانند که این آیة در شان ابو بکر صدیق
رضی الله عنه که اول کسی که ایمان آورد. ونفقه کرد. وبا کفار مخاصمه نمود او
بود. واشارت بدین معنی در صفت وی کفته اند نظم صاحب قدم مقام تجرید
سر دفتر اهل توحید. در جمع مقربان سابق. حقا که جز و نبود صادق مَنْ ذَا
الَّذِي کیست آنکسی که او يُقْرِضُ اللَّهَ وام دهد خدای را. یعنی نفقه کند مال خود را
بامید عوض. چه طالب عوض بآن ماند که قرض میدهد قَرْضًا حَسَنًا وام
دادن نیکو. یعنی بطیب نفس وباخلاص فَيُضَاعِفَهُ تا زیادت کرداند خدای
آن قرض او را لَهُ برای او. یعنی اجر او را مضاعف سازد وَلَهُ ومر ورا بود أَجْرٌ
كَرِيمٌ ◉ مزدی کرامی که بهشتست يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ یاد کن روزی را که
بینی مردان کرویده وَالْمُؤْمِنَاتِ وزنان مومنه را بر صراط ودر آن دم
يَسْعَىٰ میرود شتابان نُورُهُمْ روشنی توحید ایشان بَيْنَ أَيْدِيهِمْ در پیش ایشان
تا بآسانی میکذرند وَبِأَيْمَانِهِمْ واز جانبهاء راست ایشان تا ایشان را بهشت
ره نمونی میکنند. واز ابن مسعود رضی الله عنه منقول است. که نور هر کس
بر قدر عمل وی بود. نور یکی از صنعا باشد تا عدن. واز آن دیکری بر ابر کوهی

و یکی را بمقدار یخنی واد نا نوری آن بود که صاحبش موضع قدم خود را
بیند. یاری هیچ مؤمن بی نور نباشد. وکویند فرشتکان مر یشانرا که بُشْرَاكُمُ
الْيَوْمَ مژده شما امروز جَنَّاتٌ دخولست در بوستانها که پیوسته تَجْرِي میرود
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر منازل و اشجار آن جویها. و باشید شما خَالِدِينَ فِيهَا
جاویدان در آن ذَلِكَ و این بشری بجنت جاویدی الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۝ رستکاری
بزرک است. چه از همه اهوال قیامت ایمن شده. بدار الجلال میرسد و دیدار
ملک متعال می بیند ع هزار جان مقدس فدای دیدارش ابوامامه رضی الله عنه
فرموده که مؤمنانرا بر صراط نور دهند. وکافر و منافق را بی روشنی بکذارند و
مؤمنان هرکاه که روی باز پس میکنند. همه صراط روشن میرود. پس منافقان
از یشان التماس نور کنند. و بدیشان نرسد. کما قال تعالی يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ
یاد کن آن روز را که کویند مردان منافق وَالْمُنَافِقَاتُ و زنان منافقه لِلَّذِينَ
آمَنُوا مر آنانرا که کرویده اند. یعنی از اهل نور التماس کنند که شما انْظُرُونَا نظر
کنید بما نَقْتَبِسْ تا بکیریم روشنی مِنْ نُورِكُمْ از نور شما چون بما نکرید قِيلَ ارْجِعُوا
گفته شود. یعنی کویند مؤمنان یا ملایکه مر منافقانرا که باز کردید وَرَاءَكُمْ
باز پس خویش. یعنی بدنیا روید فَالْتَمِسُوا نُورًا پس بجوید نور را که در محشر
کسب نور نتوان کرد. و از دنیا با خود با ید آورد بیت کار اینجا کن که تشویش است در
محشر بسی آب از اینجا بر که در دریا بسی شور و شرست. منافقان فهم آن معنی نکرده
بتصور آنکه نور در عقب ایشان است روی باز پس کنند فَضُرِبَ پس زده شود یعنی
ملایکه بحکم الهی بزنند بَيْنَهُمْ میان منافقان و مومنان بِسُورٍ دیواری بزرک
چون باره شهری لَهُ بَابٌ مر ورا دری باشد که مؤمنان بدان در آیند بَاطِنُهُ

باطن سور. یعنی داخل آن که مؤمنان در وی میروند فِيهِ الرَّحْمَةُ در وی رحمت
بود. زیرا که یکی بهشتست وَظَاهِرُهُ و ظاهر سور یعنی خارج او مِنْ قِبَلِهِ
الْعَذَابُ از پیش آن که طرف منافقانست عذاب باشد. زیرا که نزدیک
دوزخست. اما منافقان چون باز پس نکرند. و نوری نه بینند. باز متوجه
مؤمنان شوند. دیواری بینند میان خود و ایشان حاجز شده. از آن در بنکرند
مؤمنانرا مشاهده نمایند. که خرامان خرامان متوجه ریاض جنانند يُنَادُونَهُمْ
بخوانند ایشانرا بزاری. وکویند ای مؤمنان أَلَمْ نَكُنْ آیا نبودیم ما مَعَكُمْ با شما
در دینی بجماعة شما نماز میکذاردیم. و بموافقت شما روزه میداشتیم قَالُوا
بَلَى کویند مؤمنان که بلی بظاهر با ما بودید وَلَكِنَّكُمْ و لیکن شما فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ
در فتنه افکندید نفسهاء خود را بسبب نفاق. و لذت معاصی چشیدید. تا
سزاوار عقوبة کشتید وَتَرَبَّصْتُمْ و تاخیر کردید در توبه وَارْتَبْتُمْ و شک آوردید
در نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ و بفریفت
شمارا آرزوهاء شما. یعنی املهاء دور و دراز پیش کرفتید حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ تا وقتی
که بیامد فرمان خدای بقبض روح شما وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ و فریب داد شمارا بخدای
الْغَرُورُ شیطان فریبنده. یا دنیای پاینده فَالْيَوْمَ پس امروز لَا يُؤْخَذُ فرا کرفته
نشود مِنْكُمْ از شما ای منافقان فِدْيَةٌ چیزی که فدای خود کنید. تا از عذاب برهید
وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا و نکیرند فدا نیز از آنان که نکرویدند مَأْوَاكُمُ النَّارُ
جای شما و ایشان آتش دوزخ بود هِيَ آتش مَوْلَاكُمْ سزاوارترست بشما وَبِئْسَ الْمَصِيرُ
و بد باز کشتیست آتش. آورده اند که مؤمنان در مکه با فقر و فاقه به جدی
تمام. قواعد طاعت را تمهید میکردند. بعد از هجرت که مال بدست آمد. و نعم

خمس

بریشان فراخ شد. آثار فتور و قصور در وظایف عبادات ظاهر گشت آیة آمد که اَلَمْ
یَأْنِ آیا وقت نیامد لِلَّذِیْنَ آمَنُوا مر آنان را که گرویده اید اَنْ تَخْشَعَ قُلُوْبُهُمْ آنکه بترسد
و نرم شود دلهاء ایشان لِذِکْرِ اللّٰهِ برای یاد کردن خدای وَمَا نَزَلَ و برای آنچه
فرو فرستاد خدای مِنَ الْحَقِّ از کلام خود قولی آنست که مزاح و مضاحکه درمیان
اصحاب بسیار شد. و این آیة نازل گشت. یا صحابه النماس موعظه کردند و این کلام
فرود آمد. و جمعی گویند نزول آیة درشان منافقانست. میفرماید که وقت نیامد
آنهارا که ایمان آورده اند بزبان. که دل ایشان ترسکار گردد. و اخلاص اشعار
و دثار خود سازند وَلَا تَکُوْنُوا و مباشید ای مومنان کَالَّذِیْنَ اُوْتُوا الْکِتَابَ
مانند آنانکه ایشانرا کتاب داده اند مِنْ قَبْلُ پیش ازین. یعنی چون یهود و نصاری
مباشید که ایشانرا تورية و انجیل دادند فَطَالَ پس دراز شد عَلَیْهِمُ الْاَمَدُ بریشان
زمان. یعنی عمر دراز یافتند. و امل دور پیش گرفتند فَقَسَتْ پس سخت شد قُلُوْبُهُمْ
دلهاء ایشان و دران خشوع نماند وَکَثِیْرٌ مِنْهُمْ و بسیاری ازیشان فَاسِقُوْنَ
خارجند از دین خود. و تارکند مر احکام کتاب خود را. از فرط قسوت. و گفته اند
نتیجهٔ سختی دل غفلت است. و نشانهٔ نرمی دل توجه بطاعت نظم دلی کز نور معنی نیست
روشن. مخوانش دل که آن سنگست و آهن. دلی کز گرد غفلت زنگ دارد. ازان دل
سنگ و آهن ننگ دارد اِعْلَمُوْا بدانید ای منکران بعث اِنَّ اللّٰهَ آنرا که خدای یُحْیِ الْاَرْضَ
زنده میگرداند زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی و افسردگی آن. و بهمان منوال
زنده خواهد ساخت اموات را قَدْ بَیَّنَّا بدرستی که روشن کردیم لَکُمُ الْآیَاتِ
برای شما نشانهاء قدرت را لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُوْنَ ۝ شاید که شما عقول خود را در
استدلال بکار برید اِنَّ الْمُصَّدِّقِیْنَ بدرستی که مردان باور دارنده وَالْمُصَّدِّقَاتِ

وزنان

٩٥٥

وزنان تصدیق کننده. که قول خدا و رسول را راست دانستند. و حفص بتشدید
میخواند. یعنی مردان و زنان صدقه دهنده وَاَقْرَضُوا اللّٰهَ و حال آنکه وام داده اند
خدایرا قَرْضًا حَسَنًا وام دادنی نیکو. یعنی از اطیب اموال یُضَاعَفُ زیاده کردانیده
شود لَهُمْ برای ایشان مزد ایشانرا. از ده تا هفتصد و زیاده وَلَهُمْ و مریشانراست
اَجْرٌ کَرِیْمٌ ۝ مزدی کرامی و پاداشی بزرگوار. یعنی بهشت وَالَّذِیْنَ آمَنُوْا و آنانکه
گرویده اند بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ بخدای و بفرستادگان او. و شک نیاورده در اخبار
و احکام ایشان اُولٰٓئِكَ آن گروه هُمُ الصِّدِّیْقُوْنَ ۝ ایشان صدیقانند
یعنی بسیار راست گویان وَالشُّهَدَآءُ و گواهانند در روز قیامت عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک
پروردگار خود بر انبیا و امم ایشان. و بقول بعضی که. والشهدا را مبتدا دانند.
معنی آیة آنست که آنها شهید شده اند در راه حق نزدیک وی اند. در درجات قرب
لَهُمْ اَجْرُهُمْ مریشانراست مزد ایشان که وعده کرده ایم وَنُوْرُهُمْ و روشنیء که روز
حشر با ایشان بود وَالَّذِیْنَ کَفَرُوْا و آنانکه بپوشیدند حق را. و انکار نبوت پیغمبران
کردند وَکَذَّبُوْا بِآیَاتِنَا و تکذیب نمودند آیتهاء ما را. که بر محمد صلی الله علیه وسلم
فرو فرستاده ایم اُولٰٓئِكَ آن گروه اَصْحَابُ الْجَحِیْمِ ۝ ملازمان دوزخ اند. جمیع
بدانید ای طالبان دینی اَنَّمَا الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا آنکه زندگانی این سرای لَعِبٌ بازیچه ایست
وَلَهْوٌ و بیهوده و رنج کشیدن در طلب متاع او. چون تعب کودکان است
در بازیهاء بیحاصل بیت بازیچه ایست طفل فریب این متاع دهر. بی عقل مردمان
که بدو مبتلا شدند وَزِیْنَةٌ و دیگر آرایشیست در مطاعم خوشگوار. و ملابس نیکو
و منازل دلکش. و مراکب راهوار وَتَفَاخُرٌ بَیْنَکُمْ و مفاخرت کردن میان
یکدیگر به نسب عالی یا جاه تمام وَتَکَاثُرٌ فِی الْاَمْوَالِ و مباهات به بسیاریء مالها

وَالْأَوْلَادِ وکثرت فرزندان وبدانید که اندک زمانی این آن بازی بر طرف شود
ولهو وفرح بغم ونوح مبدل کردد. وآرایشها از هم فرو ریزد. وتفاخر وتکاثر
جون شرارهٔ آتش نابود شود. پس مثل اینها در سرعت زوال وزودی انتقال کَمَثَلِ
غَيْثٍ همجو مثل بارانیست که بر زمین تشنه بارد. وتخمها که بروست. زود برو یکی
وقایم کردد. پس از روی خوبی أَعْجَبَ الْكُفَّارَ بشکفت آرد مزارعان نَبَاتُهُ آنجه
رسته باشد از باران ثُمَّ يَهِيجُ آنکه خشک کردد بیکی از آفات سماوی یا ارضی فَتَرَاهُ
مُصْفَرًّا پس بهبینی آن کیاه را زرد شده. بعد از سبزی ثُمَّ يَكُونُ بس کردد از
زردی حُطَامًا در هم شکسته. وکوفته وریزه ریزه شده وَفِي الْآخِرَةِ ودران
سرای عَذَابٌ شَدِيدٌ سختست مر دشمنان خدا را. که همه عمر در طلب دنیی کذرانده
از حق فراموش کردند وَمَغْفِرَةٌ وآمرزشست مِنَ اللَّهِ از خدای وَرِضْوَانٌ وخشنودی
مر دوستان حق را. که در جست وجوی مولی ترک هر دو سرای کردند نظم
ای طالب دنیی توبسی مغروری وی مایل عقبی تو یکی مزدوری وی آنکه ز میل هر دو
عالم دوری تو طالب نور بلک عین النوری وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا ونیست زندکانی
دنیی إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ ◯ مکر متاعی که بفریبد وباقی نماند. واین متاع غرور
به نسبت کسیست که دنیی را دست افزار حصول نعیم اخروی نسازد واز مستلذات
نفس وهوا بکار آن سرای نه پردازد. اما اکر صاحب دولتی را مدد توفیق رفیق روزکار
شده. باسباب دنیوی در تحصیل مقاصد عقبی سعی نماید. واز مراضی ربانی
بهره بردارد. به نسبت او متاع سرورست نه متاع غرور. نعم المال الصالح
للرجل الصالح بیت مال را کز بهر حق باشی حمول. نعم مال صالح کفتش رسول سَابِقُوا
بپیشی کیرید وبشتابید إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ بسوی موجبات آمرزشی واقع مِنْ رَبِّكُمْ

عذابی صح

عشر

از پروردکار شما. وموجب مغفرت توبه است. یا استغفار. یا ادای فرایض
یا روزه. یا صدقه. یا جهاد. یا تکبیر اول. یا حضور جماعت. وسلمی رحمة الله
کفته که وسیلهٔ مغفرت حضرت رسالت منقبتست صلی الله علیه وسلم
پس حق سبحانه میفرماید که شتاب نمایید بمتابعت او که سبب آمرزش است
وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا وبپیشی کیرید در رفتن به بهشتی که پهنای آن كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
مانند عرض آسمان وزمینست. بشرطی که همه را صحایف رقیقه سازند.
وبیکدیکر وصل کنند أُعِدَّتْ آماده کرده است این جنین بهشت لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ
برای کسانی که کرویده اند بخدای وَرُسُلِهِ وبفرستادکان او ذَٰلِكَ آن کرویدن
یعنی توفیق بران فَضْلُ اللَّهِ فضل خدایست وکرم او يُؤْتِيهِ میدهد بعنایة
خود مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ◯ وخدای خداوند
فضل بزرکست بر مؤمنان. هم در دنیی بتوفیق ایمان. وهم در آخرت بنعیم
ورضوان مَا أَصَابَ نرسید ونخواهد رسید مِنْ مُصِيبَةٍ هیچ رسنده از غم
وانواع مصایب فِي الْأَرْضِ در زمین. جون قحط وکرانی ونقصان مال. و
زرع. وجز آن وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ ونه در نفسهای شما. جون بیماری. وضعف
وفقر. وموت اولاد. وغیر آن إِلَّا فِي كِتَابٍ مکر آنکه نوشته شده است در
لوح محفوظ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا پیش از آنکه بیافرینیم آن مصیبة را یا زمین را
یا نفسها را إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که ثبت مقدرات بر لوح با وجود بسیاری آن
عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ◯ بر خدای آسانست. در از این حکم فرمود. واز روی
رافت جهت آنکه در نفوس قرار کیرد. وداند که احکام ازلی مندفع نمیکردد.
میکوید که اینها بر شما نوشته ام لِكَيْلَا تَأْسَوْا تا شما اندوهکن نشوید وغم

نخورید مَا فَاتَكُمْ بر انچه فوت شد از شما از مال و خصب و عافیت و صحت
وَلَا تَفْرَحُوا و شادمان نگردید بِمَا آتَاكُمْ بانچه داد مر شمارا از مال و متاع
دینی اخبارست بمعنی نهی یعنی از ادبار دنیا ملول و از اقبال آن مسرور مشوید
که نه آنرا قراریست و نه اعتباری بیت گر دست دهد کرای شادی نکند ور فوت
شود نیز نیرزد بغمی و از مرتضی علی رضی الله عنه منقولست که هر که بدین آیة
کار کند هر اینه فرا گیرد زهد را بهر دو طرفاو یعنی زاهدی تمام باشد
وجه زیبا گفته اند نظم مال ار بتو رو نهد مشو شاد ازان ور فوت شود مشو بغم ناشاد
ازان پندیست پسندیده بکن یاد ازان تا دینی و دینت شود آباد ازان وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ
وخدای دوست نمیدارد كُلَّ مُخْتَالٍ هر متکبری را که بنعمت دنیا بر دیگری
تطاول کند فَخُورٍ ۝ نازنده بدنیی و فخر کننده به آن بر اکفا و اقران پس صفت
ایشان میکند و میفرماید الَّذِينَ يَبْخَلُونَ مختال و فخور آنانند که باوجود دینی
داری و جمع اسباب آن بخل کنند و مال خود در راه خدای صرف ننمایند وَيَأْمُرُونَ
النَّاسَ و با وجود بخل خود امر کنند مردمانرا بِالْبُخْلِ به بخیلی کردن در تبیان
آورده که بقول جمعی مراد ازین آیة یهودند که بخل کردند بدانچه نزدیک ایشان
بود از علم بصفات و احوال حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و آنرا بپوشیدند
و دیگرانرا نیز بکتمان آن فرمودند وَمَنْ يَتَوَلَّ و هر که روی بگرداند از انفاق مال
یا از ایمان بمحمد صلوات الله وسلامه علیه فَإِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای هُوَ الْغَنِيُّ
اوست بی نیاز ازو و از انفاق او الْحَمِيدُ ۝ ستوده در ذات و صفات که اعراض
و تولی اعدای دین ورا ضرر نکند لَقَدْ أَرْسَلْنَا بدرستی که فرستادیم رُسُلَنَا فرشتگان
خود یعنی ملایکه را به پیغمبران بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهاء روشن که معجزات است

یا بشر یحتهاء واضحه وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مَعَهُمُ الْكِتَابَ با ایشان
کتابها که متضمن مصالح دینی و دنیوی بود وَالْمِيزَانَ و منزل کردانیدیم با
ایشان ترازو را لِيَقُومَ النَّاسُ تا قایم شوند مردمان بِالْقِسْطِ بعدل یعنی تا
تسویه حقوق کنند بدان در میان یکدیگر بوقت معاملات و انزال
میزان در زمان نوح علی نبینا و علیه السلام بوده و گفته اند مراد انزال
اسباب اوست و امر بساختن آن وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ و فرستادیم آهن را با آدم علیه
السلام ماوردی فرموده که آدم علی نبینا و علیه السلام چون از بهشت
بدنیی آمد سه وصله از آهن با وی همراه بود انبر و پتک و سندان و در معالم
آورده که خدای چهار چیز با برکت از آسمان بزمین فرستاد آب و آتش و نمک
و آهن فِيهِ در آهن بَأْسٌ شَدِيدٌ کارزاری سختست یعنی آلتها که در کارزار بکار آید
ازو سازند خواه برای دفع دشمن چون سنان و نیزه و شمشیر و پیکان و خنجر
و امثال آن و خواه برای حفظ نفس چون زره و خود و جوشن و جز آن وَمَنَافِعُ
لِلنَّاسِ و در آهن است سودها مر مردمانرا چه قوام صناعات و حرف با آهن باز بسته است
و هیچ حرفه نیست که آهن در دخل ندارد و نفع کلی خود آنست که کفار از
ترس شمشیر مسلمانان هراسانند و اهل اسلام در کنف بلاد ایشان ایمن
پس حق سبحانه آهن فرستاد تا اعداء دین منزجر گردند و ترازو فرستاد تا معاملات
وزن بر نهج راستی فیصل یابد و کتاب منزل کردانید تا حق از باطل متمیز شود
وَلِيَعْلَمَ اللّٰهُ و تا به بیند خدای مَنْ يَنْصُرُهُ آنکس را که یاری دین او میکند وَ
رُسُلَهُ و نصرت میدهد فرستادگان او را باستعمال اسلحه در جهاد کفار مراد
مؤمن است که یاری دهد پیغمبر را بِالْغَيْبِ بپوشیده یعنی وقتی که پیغمبر حاضر

نباشد. چه منافقان در حضور پیغمبر صلی الله علیه وسلم مددکاری مینمودند
ودر غیبة یار وهوادار نبودند إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ بدرستی که خدای توانا ست بر اهلاک
دشمنان عَزِيزٌ غالبست برهمه بحکم وفرمان وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا وبتحقیق ما فرستادیم
نُوحًا نوح نجی را به بنی قابیل وَإِبْرَاهِيمَ وابراهیم خلیل را بنمرودیان وَجَعَلْنَا
وودیعت نهادیم فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ در فرزندان ایشان پیغمبری را وَالْكِتَابَ
ووحی کردیم بدیشان کتاب را که نامزد ایشان بود فَمِنْهُمْ پس بعضی از آنها که
انبیا بدیشان آمدند مُهْتَدٍ راه یافتگانند. یعنی ایمان آورده بکتاب ونبی وَ
كَثِيرٌ مِنْهُمْ وبسیاری از ایشان فَاسِقُونَ ◉ بیرون رفتگانند از طریق حق
یعنی نگرویده وبکتب ورسل ثُمَّ قَفَّيْنَا پس از پی در آوردیم عَلَى آثَارِهِمْ بر عقب
نوح وابراهیم وامم ایشان بِرُسُلِنَا فرستادگان خود را. چنانچه بعد از نوح
هود وصالح را علیهم السلام. وپس از ابراهیم اسمعیل واسحق ویعقوب
ویوسف را علیهم السلام وَقَفَّيْنَا واز پی در آوردیم این رسل را. وتمام کردیم
انبیاء بنی اسرائیل را بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ بعیسی پسر مریم علیه السلام وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ
وعطا کردیم مرورا کتاب انجیل وَجَعَلْنَا وافکندیم فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ
در دلهاء آنانکه پی روی کردند مر عیسی را رَأْفَةً مهربانی وَرَحْمَةً وبخشایش
بر یکدیگر. یعنی متابعان عیسی وخواص او را بر یکدیگر. مشفق ومهربان میبودند
وَرَهْبَانِيَّةً وایشان پیدا کردند طریقه رهبانیة را واز پیش خود ابْتَدَعُوهَا
نو در آوردند آنرا مَا كَتَبْنَاهَا ما فرض نکرده بودیم آنرا عَلَيْهِمْ بر ایشان
وآنچنان بود که بعضی از امت عیسی علی نبینا وعلیه السلام بعد از رفع وی
دست از احکام انجیل باز داشته کافر شدند. وجمعی بر همان دین مانده از میان

ایشان

ایشان بکوهها بیرون رفتند. ومشقتهاء کلی وریاضتهاء عظیم از ترک مطعم
ومشرب ولباس ونکاح اختیار نمودند. وبر ایشان فرض نبود إِلَّا ابْتِغَاءَ
رِضْوَانِ اللَّهِ لیکن بطلب خشنودی خدای رهبانیة پیش گرفتند فَمَا رَعَوْهَا
پس رعایة نکردند ونگاه نداشتند آنرا حَقَّ رِعَايَتِهَا چنانچه سزاوار نگاه داشت
آن بود. بلکه به تثلیث قایل گشته قرآن ومحمد را صلی الله علیه وسلم منکر شدند
واندکی از ایشان از منهج متابعت مسیح انحراف نانموده. حضرت رسالت را
صلوات الله وسلامه علیه دریافتند. وبدولت اسلام. وشرف متابعت
سید انام سرافراز شدند. وحق سبحانه درباره ایشان میفرماید فَآتَيْنَا الَّذِينَ
آمَنُوا پس دادیم آنانرا که گرویدند مِنْهُمْ از جماعت رهبانان. یعنی بحضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم أَجْرَهُمْ مزد ایشان که ثواب بسیار. وکرامت
بی شمارست وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ وبسیاری از ترسایان فَاسِقُونَ ◉ بیرون آمدگانند
از دایرهٔ ایمان. پس اهل کتاب را میگوید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان
آورده اید برسولان گذشته اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از عذاب خدای وَآمِنُوا و
بگروید بِرَسُولِهِ بفرستادهٔ او. یعنی محمد صلی الله علیه وسلم يُؤْتِكُمْ تا بدهد
شما را كِفْلَيْنِ دو بهره مِنْ رَحْمَتِهِ از بخشایش خود. یکی برای ایمان بمحمد صلوات
الله وسلامه علیه. ویکی برای ایمان بسایر انبیا وَيَجْعَلْ لَكُمْ وبدهد ومقرر
کند برای شما نُورًا تَمْشُونَ بِهِ روشنی که بدان بروید وبگذرید بر صراط وَيَغْفِرْ
لَكُمْ وبیامرزد مر شما را گناهان شما وَاللَّهُ غَفُورٌ وخدای آمرزنده است
مؤمنانرا رَحِيمٌ ◉ مهربان بر ایشان. آورده اند که با امید دو بهره از
رحمت. جمعی از اهل کتاب ایمان آوردند. وناگرویدگان ایشان بر گرویدگان

حسد برند آیة نازل شد که خدا ایشان را دو بخش از رحمت و نور مغفرت
می بخشد لِئَلَّا یَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ تا بدانند اهل کتاب که بحبیب من نگرویدند
أَلَّا یَقْدِرُونَ بدرستی که قادر نشوند و توانایی نیابند عَلَى شَیْءٍ بر چیزی
مِنْ فَضْلِ اللهِ از فضل خدای • یعنی از آن کرامتها که برای مؤمنان ایشان
مذکور شده هیچ خبر نیابند • و بدیشان نرسد وَأَنَّ الْفَضْلَ و بدرستی که فضل
یعنی افزونی ثواب و جزا بِیَدِ اللهِ بدست قدرت خدایست یُؤْتِیهِ عطا کند آن را
مَنْ یَشَاءُ هر کرا خواهد وَاللهُ و خدای ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ ◯ خداوند فضل بزرگست
یعنی نعمتی تمام که خاص و عام را فرا رسیده • نظم فیض کرم رسانده از شرق تا بغرب
خوان نعم نهاده از قاف تا بقاف • هستند بیش و کم ز نوال تو بهره مند • دارند نیک و
بد بعطای تو اعتراف

سورة المجادلة اثنتان وعشرون آیة الجزو الثامن والعشرون

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ ◯ آورده اند که روزی اوس بن صامت
رضی الله عنه میل نمود • بخوله بنت ثعلبه که زوجهٔ او بود • خوله از آن استمتاع
امتناع کرد • و اوس او را گفت • انت علی کظهر امی • و این را ظهار میگویند و در
جاهلیة طلاق بوده • خوله بجناب نبوت آمده درین باب استفتا نمود • و حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که تو بر وی حرام شدی • گفت یا رسول الله
وی مرا طلاق نکرد • حضرت گفت گمان نمیبرم مگر آنکه تو بر وی حرام شدی
خوله از جهت کثرت اطفال و خردی ایشان • و مفارقت انیس دیرینه بغایة
غمناک شده • دیگر بار سخن به پیغمبر صلی الله علیه وسلم باز گردانید و همان
جواب شنید روی نیاز بآسمان کرده گفت • اللهم انی اشکوا الیک • فی الحال آیة
آمد که قَدْ سَمِعَ اللهُ به تحقیق شنود خدای قَوْلَ الَّتِی تُجَادِلُکَ سخن آن زن را

که جدال

که جدال میکرد با تو فِی زَوْجِهَا در کار شوهر خود وَتَشْتَکِی و ناله کرد و شکایة
خود بر داشت إِلَى اللهِ بخدای وَاللهُ یَسْمَعُ و خدای میشنود تَحَاوُرَکُمَا با سخن دادن
و سخن باز گردانیدن شما هر دو • یعنی تو میگفتی که بر وی حرام شدی • و او
میگفت مرا طلاق نداده إِنَّ اللهَ سَمِیعٌ بدرستی که خدای شنواست اقوال مردمان را
بَصِیرٌ ◯ بیناست باحوال ایشان الَّذِینَ یُظَاهِرُونَ آنانکه ظهار کنند
مِنْکُمْ از شما مردان مِنْ نِسَائِهِمْ از زنان خود • و گویند که تو بر من چون
پشت مادر منی مَا هُنَّ نیستند آن زنان ایشان أُمَّهَاتِهِمْ مادران ایشان •
یعنی بگفتن این کلمه زن کسی مادر او نمیشود إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ نیستند مادران
ایشان فی الحقیقة إِلَّا اللَّائِی وَلَدْنَهُمْ مگر آن زنان که بزاده اند ایشان را
و ازواج نبی صلی الله علیه وسلم • و مرضعات حکم امهات دارند وَإِنَّهُمْ
و بدرستی که مردان لَیَقُولُونَ میگویند مُنْکَرًا مِنَ الْقَوْلِ ناشناخته سخنی و نا
دانسته وَزُورًا و دروغی • چه هرگز زوجه مادر نباشد وَإِنَّ اللهَ و بدرستی که
خدای عفو کننده است • مر گناه توبه کنندگان را ازین قول غَفُورٌ ◯ آمرزنده [margin: لَعَفُوٌّ]
مر ایشان را بایجاب کفارت • و ظهار تشبیه زوجه است • یا آنچه تعبیر کنند
بآن از زوجه • یا تشبیه جزء شایع از و بعضوی که حرام باشد نظر مرد بدان
از اعضاء محارم او • خواه نسبی • و خواه رضاعی • چنانچه گوید تو بر من چون
ظهر مادر منی • یا سر تو • یا نصف تو • چون ظهر • یا بطن • یا فخذ • یا فرج خواهر
یا عمه • یا خالهٔ من و علی هذا و شوهر بدین کلمات مظاهر میشود وَالَّذِینَ
یُظَاهِرُونَ و آنانکه مظاهره کنند مِنْ نِسَائِهِمْ از زنان خود ثُمَّ یَعُودُونَ
پس باز گردند لِمَا قَالُوا بنقض آنچه گفته اند • یعنی عزم کنند بر وطی او بمذهب

امام اعظم رحمه الله. یا امساک کنند مراه را بر زوجیت در عقب ظهار و
اگرچه لحظهٔ باشد یا امکان طلاق واین قول امام شافعی است رحمه الله.
یا وطی کنند بمذهب امام مالک رحمه الله. ونزدیک وی عود بوطی باشد وبس. و
بر هر تقدیر کفارت باید داد. وبیان کفارت اینست که چون کسی ظهار کند
وعزم نماید بوطی او. یا نگاه دارد بر زوجیت. یا وطی کند فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ پس بروست
آزاد کردن بندهٔ خواه مؤمنه. وخواه ذمیه. وخواه خرد. خواه بزرگ.
بقول امام اعظم رحمه الله. وامام شافعی رحمه الله گوید رقبهٔ مؤمنهٔ آزاد باید
کرد مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا پیش از آنکه مظاهر ومظاهر عنها مس کنند یکدیگر را و
تمتع گیرند از هم. وبعضی بر آنند که مس کنایة از جماعست. وجماع مظاهر
عنها حرام بود قبل از کفارت ذَٰلِكُمْ این حکم بکفارت که مامور شدید بدان
تُوعَظُونَ بِهِ پند داده میشود بآن. تا باز ایستید از تلفظ بچنین الفاظ وَاللَّهُ
بِمَا تَعْمَلُونَ وخدای بدانچه شما میکنید خَبِيرٌ ○ داناست و بر پوشیده نماند
فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هر که نیابد بنده. یا بنده دارد وبخدمت او محتاجست.
یا او را ثمن بنده هست. وبنفقهٔ احتیاج دارد نقل کند بروزه. واین قول امام
شافعی است. وامام مالک رحمه الله الزام اعتاق بنده میکند. ونزد امام اعظم
رحمه الله اگر بنده دارد آزاد می باید کرد. هرچند بخدمت او محتاج بود.
فاما اگر ثمن بنده دارد وبنفقه محتاجست فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ پس
بروست روزهٔ دو ماه پی در پی که میان آن افطار نکند بی عذری. واگر افطار کند
روزه باسر گیرد. واگر عذر دارد در آن خلافست. واین روزه باید مِنْ قَبْلِ أَنْ
يَتَمَاسَّا پیش از آنکه بیکدیگر رسند بمباشرت فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ پس هر که نتواند روزه

داشتن

داشتن فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا پس بروست طعام دادن شصت مسکین.
هر یکی را نیم صاع از گندم. وصاعی از سایر حبوب غاذیه. وبمذهب امام
شافعی رحمه الله مُدّی از طعام باید داد ذَٰلِكَ این بیان تمام ظاهر شد. یا این
احکام مقرر گشت لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ تا تصدیق کنید مر خدای را وَرَسُولِهِ وپیغمبر وی را
بقبول اوامر ونواهی وَتِلْكَ واین حکمها حُدُودُ اللَّهِ حدهاء خداست که
از آن در نتوان گذشت وَلِلْكَافِرِينَ ومر ناگرویدگان را که فرمان قبول نکنند عَذَابٌ
أَلِيمٌ ○ عذابی دردناک است در آخرت إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه يُحَادُّونَ اللَّهَ وَ
رَسُولَهُ مخالفت ودشمنی میکنند با خدای ورسول او. یعنی از حدود امر ونهی تجاوز
مینمایند كُبِتُوا وخوار ونگونسار کرده شوند كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ همچنانکه ذلیل و
رسوا شدند آنانکه مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان بودند از کفار گذشته وَقَدْ أَنْزَلْنَا و تحقیق
فرستادیم ما آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهاء روشن. یعنی قرآن. یا معجزهاء دلالت کننده
بر صدق حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وَلِلْكَافِرِينَ ومر کافران راست بهر وقتی
وزمانی عَذَابٌ مُهِينٌ ○ عذابی خوار کننده ورسوا سازنده. وگفته اند مر ایشان راست
چنین عذابی در آخرت يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ یاد کن روزی را که برانگیزد حق سبحانه
ایشان را از قبور جَمِيعًا همه ایشان را که یکی غیر مبعوث نماند فَيُنَبِّئُهُمْ پس خبر
دهد ایشان را بِمَا عَمِلُوا بآنچه کرده باشند أَحْصَاهُ اللَّهُ نگاه داشته باشد
خدای عمل ایشان را وَنَسُوهُ وایشان فراموش کرده باشند وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
بر همه چیزها از اعمال واقوال واحوال بندگان شَهِيدٌ ○ گواه است ومناسب
آن مکافات خواهد فرمود وکسی گواهی او را رد نتواند بیت حاکمی دم نزند گر گواه
حاکم که خود گواه بود قصه مشکل است. در کشاف آورده که روزی ربیعة بن

خبیر

نیست

عمرو وحبیب برادر او • با صفوان بن امیه حدیث میکردند • یکی گفت آیا خدای
میداند آنچه ما میگوییم • دیگری گفت بعضی را داند وبعضی را نداند • ثالث گفت اگر
بعضی را میداند همه را نیز میداند زیرا که مانعی ندارد از دانستن • آیة آمد که
أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ آیا نمیدانی آنرا که خدای يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ میداند آنچه در
آسمانهاست • از ملایکه ونجوم وارواح وَمَا فِي الْأَرْضِ وآنچه در زمین است از
معادن ونباتات وحیوانات مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ نباشند از سه تن راز
گوینده با هم إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ مگر که خدای چهارم ایشانست بعلم • یعنی چهارمی کند
ایشانرا از حیثیة آنکه رفیق ایشانست • واطلاع دارد بر سخن ایشان وَلَا خَمْسَةٍ
ونه پنج رازگوی باشند إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ مگر او ششم ایشانست بدانش وبینش
یعنی ایشانرا شش ساخته وَلَا أَدْنَى ونه کمتر باشند مِنْ ذَلِكَ از سه عدد وَلَا أَكْثَرَ
ونه بیشتر از پنج تن إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ مگر او با ایشانست بعلم أَيْنَمَا كَانُوا هرجا باشند
در اقطار سموات • یا در زوایای زمین • چه علم او را باشیا قرب مکانی نیست
تا باختلاف امکنه تفاوت کند نظم این معیة در نیابد بعقل وهوش زین معیة
دم مزن بنشین خموش • قرب حق با بنده دورست از قیاس • بر قیاس خود منه آنرا
اساس ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشانرا بِمَا عَمِلُوا بآنچه کرده اند در دنیا
از برای تفضیح وتشهیر ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ بدرستی که
خدا بهمه چیز از گفتارها وکردارها عَلِيمٌ ۝ داناست • ونسبت علم او با همه
معلومات یکسانست • حالات اهل آسمانرا چنان داند که حالات اهل زمین را
وعلم او بمخفیات امور بر آن وجه احاطه کند که تجلیات آن پست نهان وآشکارا هر دو
یکسانست بر علمت • نه این را زودتر بینی نه آنرا دیرتر دانی • در تفسیر امام زاهد رحمه الله

آورده که جهودان ومنافقان را عادت بود • که چون پیغمبر صلی الله علیه
وسلم سریهٔ فرستادی • وخبر ایشان دیرتر آمدی • بر سر راه مؤمنان یا نزدیک
ایشان بنشستندی • وبا یکدیگر راز گفتندی • وبدانها که سریه کسی داشتندی •
بگوشهٔ چشم نگاه کرده رمزی بغمز در میان آوردندی • مؤمنانرا گمان افتادی
که مگر آن لشکر را کاری افتاده • بغایة اندوهناک شدندی • این خبر بحضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسید • وایشانرا از آن نهی کرد • دو سه روزی اجتناب
کردند • ودیگر بار بر همان منوال تناجی نمودن آغاز نهادند • آیة آمد که أَلَمْ تَرَ
آیا نمی بینی ونمی نگری إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه نُهُوا باز داشته شدند عَنِ النَّجْوَى از راز
گفتن با یکدیگر • یعنی ایشانرا نهی کردند ثُمَّ يَعُودُونَ پس باز میگردند لِمَا
نُهُوا عَنْهُ بدان چیزی که نهی کرده شده بودند از آن وَيَتَنَاجَوْنَ وراز میگویند
از روی ستیزه بِالْإِثْمِ بآنچه ایشانرا آثم میسازد از غیبت مؤمنان وَالْعُدْوَانِ
وبه بیداد • در حق اهل ایمان • واندوهناک ساختن ایشان وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ
وبنافرمانی پیغمبر صلی الله علیه وسلم • وپاس نا داشتن کلام ایشان • در
معالم آورده که یهود نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمده گفتند • السام علیک
حضرت فرمود که • وعلیکم • عایشه رضی الله عنها بشنید وگفت السام
علیکم ولعنکم الله وغضب الله علیکم • آنحضرت فرمود که آهسته باش ای عایشه
ونرمخویی کن • عایشه رضی الله عنها فرمود که یا رسول الله مگر نشنیدی که گفتند •
حضرت صلی الله علیه وسلم گفت مگر تو نشنیدی که چه گفتم • رد کردم سخن
ایشانرا بر ایشان • وکلام من در باب ایشان مستجاب است • نه از آن ایشان در باره
من • پس حق سبحانه آیة فرستاد که وَإِذَا جَاءُوكَ وچون بیایند جهودان بسوی

تو حَيَّوْكَ تحية كويند ترا بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ بآنچيزی كه تحية نكفت ترا بآن خدای
يعنی خدای ترا كفت . وسلام علی عباده الذين اصطفی . وايشان ميكويند السام
عليك . وسام بلغت يهود مركست . يا قتل بشمشير وَيَقُولُونَ وميكويند يهود
فِي أَنفُسِهِمْ درميان يكديكر لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ چرا عذاب نميكند خدای ما را
بِمَا نَقُولُ بآنچه ميكوييم نسبت با پيغمبر او . يعنی اكر وی نبی بودی بايستی كه
بدين اهانت كه بدو ميرسانيم . خدای ما را عذاب كردی حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ بس است
ايشان را دوزخ ازبرای عذاب يَصْلَوْنَهَا درايند بدان فَبِئْسَ الْمَصِيرُ ● وبدجايكاه هست
دوزخ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای كرويدكان إِذَا تَنَاجَيْتُمْ چون راز كويند با
يكديكر فَلَا تَتَنَاجَوْا پس راز مكويند بِالْإِثْمِ بكناه وَالْعُدْوَانِ وبه بيداد
وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وبنافرمانی رسول . چنانچه منافقان وجهودان ميكنند
وَتَنَاجَوْا وراز كوييد بِالْبِرِّ به نيكوكرداری وَالتَّقْوَىٰ وبه پرهيزكاری وترسكاری
وَاتَّقُوا اللَّهَ وبترسيد از خدای درهركاری كه كنيد الَّذِي آن خدايی كه شما إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ
بسوی او جمع كرده خواهيد شد . وشما را بركردارها جزا خواهد داد إِنَّمَا النَّجْوَىٰ
جز اين نيست كه راز كفتن باثم وعدوان مِنَ الشَّيْطَانِ از وسوسه شيطانست . كه
درچشم شما می آرايد . وبران ميدارد لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا تا اندوهكن كرداند مؤمنان
وَلَيْسَ ونيست شيطان يا تناجی او بِضَارِّهِمْ شَيْئًا ضرر رساننده مؤمنان
بچيزی إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مكر بدستوری خدای . يعنی بمشيت وقضای وی وَعَلَى اللَّهِ
وبرخدای نه برغير او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ● بايدكه توكل كنند مؤمنان ومهم
خود با حق كذارند وازراز كفتن جهود ومنافق حسابی برندارند كه كردار ايشانرا
مقداری واخبار ايشانرا اعتباری نيست بيت دكر بما سخن خصم تند كوی مكوی

عشر ٤

كه اهل

كه اهل مجلس ما را از ان حسابی نيست . جمعی از اهل بدر رضی الله عنهم بمجلس
حضرت رسول صلی الله عليه وسلم آمدند . وبعضی از اصحاب كرد اكرد پيغمبر
فرو كرفته بودند . بديشان سلام كرده درميان مسجد برپای ايستادند وكس
ايشانرا جای نداد . حضرت پيغمبر صلی الله عليه وسلم فرمودكه قم يا
فلان ويا فلان . ويا فلان . ايشان برخاستند . وجای با اهل بدر كذاشتند منافقان
مجال يافته درين باب آغاز كنايه وشكايت كردند . آية آمد كه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای كسانی كه كرويده ايد إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا چون كفته شود شما را
كه جای فراخ كنيد فِي الْمَجَالِسِ درمجلسها . چون مجالس ذكر وتلاوت ونماز فَافْسَحُوا
پس جای كشاده كنيد برمردم يَفْسَحِ اللَّهُ تا كشاده كرداند خدای لَكُمْ مر شما را
درقبر . يا دربهشت منزلها را باسعت بدهد . يا دلها شما را منشرح كرداند باز الله
تضايق وتناحم وَإِذَا قِيلَ وچون كفته شود انْشُزُوا مر شما را كه برخيزيد وبرون
رويد فَانْشُزُوا پس برخيزيد . درموضح آورده كه جمعی درمجلس رسالت صلی الله عليه
وسلم می نشستند . وچون يكی از ايشان را بمهمی بيرون طلبيدندی نخواستی كه
برخيزد . اين آيت نازل شد . ودرتفسير ماوردی مذكورست كه چون كويند برخيزيد
بنماز جمعه . يعنی ندا دردهند بشتابيد يَرْفَعِ اللَّهُ تا بردارد خدای تعالی درجها در
بهشت الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ آنانكه كرويده اند از شما وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ
وبرميدارد آنانكه داده شده اند علم باايمان دَرَجَاتٍ درجها بالای درجات
مؤمنان كه بی علم باشند زيراكه مؤمن عالم افضل است از مؤمن بی علم
دركشف الاسرار از ابن مدعور رحمه الله روايت ميكندكه اوزاعی را رحمه الله
درخواب ديدم كفتم مرا خبرده از عملی كه بهترين اعمال است تا بدان بقرب كنم

گفت هیچ درجه بلندتر از درجهٔ علما ندیدم • وازان گذشته درجهٔ اندوهناکا
این خواب موافق آیتست • وعلماء دین را درجات بلندست • هم در دنیا بمرتبه
وشرف • ووراثت انبیا علیهم السلام • وهم در عقبی بفضل • وقدر ومرافقت با
اصفیا • از ابن مسعود رضی الله عنه منقولست که مؤمن عالمرا برداراند درجها
بالای غیر عالم که میان هر دو درجه مقدار دویدن اسب تیزرو باشد شصت سال
ودر حدیث ابی داود رحمه الله مذکورست که فضل عالم بر عابد • چون فضل قمرست
در شبی که بدر باشد بر سایر کواکب بیت مصابیح الانام بکل ارض هم العلماء ابناء الکرام
ونعم ما قال بیت رفعت آدمی بعلم بود • هرکرا علم بیش رفعت بیش • قیمت هر کسی بدانش اوست •
سازافزون بعلم قیمت خویش وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ وخدای بآنچه شما میکنید خَبِيرٌ
داناست • درین سخن بیم وامید • ووعده ووعید هست • آورده اند که مردمان
بسیار نزدیک میکردند بحضرت صلی الله علیه وسلم • وراز بسیار میگفتند
از هر دو نوع میپرسیدند تا مهم بدان مرتبه رسید که آنحضرت به تنگ آمد
این آیت نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ
چون خواهید که راز گویید با رسول فَقَدِّمُوا پس پیش فرستید یعنی بدهید
بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ پیش از راز گفتن خود صَدَقَةً صدقهٔ بمستحقان ذَٰلِكُمْ این
صدقه دادن قبل از نجوی خَيْرٌ لَكُمْ بهترست مر شما را • زیرا که طاعت بیفزاید
وَأَطْهَرُ وپاکیزه تر برای آنکه گناهان محو کردد فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا پس اگر نیابید چیزی
که صدقه دهید فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ پس خدای آمرزنده است مر کسی را که این گناه
کند • یعنی بی صدقه راز گوید رَحِيمٌ ◉ مهربانست بنده را تکلیف بر طاقت
نماید • در خبرست که این منع ده شبانروز برداشت • ومرتضی علی را رضی الله عنه

دیناری نبود • آنرا باده درم کرد وهر روز یک درم صدقه دادی • وبا رسول
صلی الله علیه وسلم راز گفتی وچیزی پرسیدی • وبعد ازان این حکم منسوخ شد
امام زاهد رحمه الله فرموده که حکمی نازل شد • وجز علی رضی الله عنه کسی بدان
کار نکرد • واین از جملهٔ مناقب اوست • وگویند این حکم یکساعة از روز بیش نبود
وعلی کرم الله وجهه دران ساعة این کار کرد • پس آیة آمد که أَأَشْفَقْتُمْ آیا بترسید
ودشوار آمد شما را أَنْ تُقَدِّمُوا آنکه به پیشی بدهید بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً
قبل از راز گفتن خود صدقة فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا پس چون نکردید این کار را وَتَابَ اللّٰهُ
عَلَيْكُمْ وبازگشت خدای بشما بتوبه • یعنی درگذرانید از شما فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ پس
بپای دارید نماز فریضه را وَآتُوا الزَّكَاةَ وبدهید زکوة واجب را وَأَطِيعُوا اللّٰهَ
وَرَسُولَهُ وفرمان برید خدای ورسول اورا در همه حال • که اینها تدارک وتلافی
آن کند وَاللّٰهُ خَبِيرٌ وخدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ ◉ بآنچه شما میکنید • در
خبرست که عبدالله بن نبتل منافقی بود با رسول صلی الله علیه وسلم • نشست و
خاست کردی • وسخنان آنحضرت با یهود گفتی • روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم در حجرهٔ بود از حجرات طاهره • وجمعی از صحابه آنجا بودند فرمود که حالی
درآید بر شما مردی که دل او دل سرکش متکبر بود • وبنظر شیطان ناظر باشد • ناگاه
ابن نبتل درآمد • حضرت فرمود که تو چرا مرا دشنام میدهی وفلان وفلان
از اصحاب تو • ابن نبتل سوگند خورد • ویاران خود را آورد • تا سوگند خوردند که
ما هرگز این بی ادبی نکرده ایم • این آیة نازل شد که أَلَمْ تَرَ آیا نمی نگری إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا
بسوی آنان • یعنی منافقان که دوست گرفتند قَوْمًا غَضِبَ اللّٰهُ گروهی را که
خشم گرفته است خدای عَلَيْهِمْ بریشان • یعنی یهود مَا هُمْ نیستند منافقان

منکم از شما که مؤمنانید ولا منهم و نه از ایشان که جهود اند ویحلفون
وسوکند میخورند علی الکذب بدروغ بردعوی اسلام • و احترام سید انام وهم
یعلمون ◉ و ایشان میدانند که دروغ میکویند اعدّ الله لهم خدای آماده کرده است
برای ایشان عذابا شدیدا عذابی سخت در دنیا بخواری و رسوایی • و در آخرت
بآتش دوزخ انهم بدرستی که ایشان ساء بدست ما کانوا یعملون ◉ آنچه
هستند که میکنند • یعنی بدی میکنند و بدان اصرار می نمایند اتّخذوا فرا کرفتند
ایمانهم سوکندانی را که میخورند جنّة سپری یعنی پناهی که خون و مال ایشان
در امان ماند فصدّوا پس باز داشتند مردمان را بوقت ایمنی خود عن سبیل الله از
راه خدای بفتنه انکیزی • و سخن چینی یا ایشان را بدل میسازند از جهاد [illegible]
کردند فلهم پس مر ایشان راست عذاب مهین عذابی خوار کننده لن تغنی دفع
نکند عنهم ایشان روز قیامت اموالهم خواستها ایشان ولا اولادهم و نه فرزندان
ایشان من الله شیئا از عذاب خدای چیزی را اولئک و کروه منافقان
اصحاب النار ملازمان دوزخند هم فیها ایشان در آن خالدون ◉ جاوید
ماندکانند • منافق نیز در خلود نار حکم کافر دارد • بلکه درکه ایشان از مشرکان
زیرتر خواهد بود • و عذاب ایشان سختتر یوم یبعثهم الله جمیعا یاد کن آن روز را
که برانکیزد خدای همه منافقان را از قبور ایشان فیحلفون له پس سوکند خورند
برای خدا بر اسلام و اخلاص خود کما یحلفون لکم همچنانچه سوکند میخورند
برای شما ویحسبون و آن روز می پندارند انهم آنکه ایشان علی شیء بر چیزی اند
و کاری میکنند که سوکند میخورند • و خدای میفرماید که الا انهم بدانید بدرستی
که ایشان هم الکاذبون ◉ ایشانند دروغ کویان و دروغ ایشان بغایت رسیده

که بادانائی

خمس

له با دانائی نهان و آشکارا نیز دروغ میکویند استحوذ مستولی شد و غلبه کرد •
علیهم الشیطان بر ایشان دیو • و بوسوسه میل داد ایشان را بمعاصی فانساهم
پس فراموش کردانید بر ایشان ذکر الله یاد کردن خدای تا نه بدل یاد کنند و نه
بزبان اولئک آن کروه فراموشکاران حزب الشیطان لشکر دیوند و متابع او
الا ان حزب الشیطان بدانید بدرستی که سپاه دیو هم الخاسرون ◉ ایشانند
زیانکاران که نعیم مؤبد از دست دادند • و در عذاب مخلد افتادند ان الذین
بدرستی آنانکه یحادّون الله و رسوله خلاف کنند خدای و رسول او را اولئک
آن کروه مخالفان فی الاذلّین در جماعت خوارترانند و با ایشان • یعنی در دنیا
بخواری قتل و سبی کرفتارند • و بعقبی بهوا و سیاه روی و بی اعتبار کتب الله
نوشت خدای در لوح محفوظ • و حکم کرد که بهمه حال لاغلبنّ انا هر اینه غالب
شوم من و رسلی و فرستادکان من • و غلبه رسل اکر مأمور بحرب اند • بقهر و
زجر عادیست • و اکر مأمور بحرب نیستند • بدلیل و حجت ان الله قوی بدرستی
که خدای تواناست بر نصرت انبیا عزیز ◉ غالبست در حکمی که خواهد •
و کسی بر منع آن قادر نباشد بیت حکمی که آن ز بارکه کبریا بود • کس را در آن مجال تصرف
کجا بود • حق سبحانه بعد از ذکر منافقان • و دوستی ایشان با دشمنان خدای •
صفت مخلصان میکند که مطلقا با هیچ دشمن دوستی نکنند • و اکر چه قرابه
قریبه واقع باشد • چنانچه فرمود لا تجد قوما یؤمنون نیابی و نشاید که بیابی
کروهی را که میکروند بالله والیوم الآخر بخدای و بروز بازپسین که ایشان
یوادّون مودّت ورزند • و دوست دارند من حادّ الله و رسوله هر کرا خلاف
کند با خدا و رسول او • یعنی مؤمنان کافران و منافقان را دوست ندارند •

عشر

وَلَوْ كَانُوا واکرجه باشند آن مخالفان خدا ورسول آبَاءَهُمْ پدران ایشان
جون ابو عبیدهٔ جراح رضی الله عنه که پدر خود عبد الله جرّاح را در روز احد
بکشت أَوْ أَبْنَاءَهُمْ یا پسران ایشان جون ابو بکر صدیق رضی الله عنه که روز بدر
پسر خود عبد الرحمن را بمبارزت طلبید • وپیغمبر صلی الله علیه وسلم صدیق را
نکذاشت که بحرب وی رود أَوْ إِخْوَانَهُمْ یا برادران ایشان • جون مُصعب بن عمیر
که برادر خود عُبید را روز اُحد بقتل رسانید أَوْ عَشِيرَتَهُمْ یا خویشان ایشان
جون فاروق رضی الله عنه که در بدر خال خود عاص بن هشام را قتل کرد •
وجون مرتضی علی وحمزه وابو عبیده رضی الله عنهم که اقربای خود را جون عتبه
وشیبه وولید در جنک بدر بکشتند أُولَٰئِكَ آن کروه که با دشمنان خدای
دوستی نکنند كَتَبَ نوشته است خدای • یعنی ثابت کرده فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ
در دلهاء ایشان ایمان را • یا جمع کرده است آنرا بالوازم آن از اخلاص واستقامه
وَأَيَّدَهُمْ وتقویة کرده است ایشانرا بِرُوحٍ برحمتی • تا نصرتی • یا نور هدایتی
مِنْهُ از نزدیك خود • وکویند مدد داده است ایشانرا بجبرئیل یا بقرآن وَيُدْخِلُهُمْ
ودر آرد ایشانرا روز حشر جَنَّاتٍ تَجْرِي در بهشتی که جریان دارد مِنْ تَحْتِهَا
از زیر درختان آن الْأَنْهَارُ جویها از آب وشیر وخمر وعسل خَالِدِينَ فِيهَا جاوید
بودکانند دران رَضِيَ اللَّهُ خشنود شد خدای عَنْهُمْ از ایشان بطاعتی که درد
کردند وَرَضُوا وخشنود شدند ایشان عَنْهُ از خدای بکرامتی که وعده کرده است
ایشانرا در عقبی أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ آن کروه لشکر خدا وناصران دین وی اند
أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ بدانید که سپاه خدای هُمُ الْمُفْلِحُونَ ◯ ایشان رستکارانند
امام ثعلبی از جرجانی رحمهما الله نقل میکند • وجرجانی از مشایخ خود شنیده

که داود علی نبینا وعلیه السلام از حق سبحانه پرسید • که حزب تو کیست خطاب
آمد که • الغاضة ابصارهم • والسلیمة اکفهم • والنقیة قلوبهم اولئك
حزبی وحول عرشی • هرکه جشم او از محارم فرو بسته بود • ودست او از آزار
خلق واخذ حرام کوتاه باشد • ودل خود را از ما سوی الله پاکیزه کرد اند •
از جملهٔ حزب الله است • ودرین باب کفته اند نظم از هرجه ناروا است برو
دیدها به بند • وزهرجه ناپسند بود دست باز دار • لوح دل از غبار تعلق
بشوی پاك • تا باشدت بحلقهٔ اهل قبول بار سورة الحشر اربع وعشرون آية
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ◯ سَبَّحَ تسبیح کفت وبپاکی ستایش کرد لِلَّهِ
مر خدای پاکی که مستحق ثنا ست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ آنجه در آسمانها
وآنجه در زمینها ست وَهُوَ الْعَزِيزُ واو غلبه کننده است برهمه در حکم
وفرمان الْحَكِيمُ ◯ صواب کار وراست کردار • آورده اند که حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم در سال جهارم از هجرت • با جمعی از خواص اصحاب
جهة دیة دو عامری • که در عهد پیغمبر بودند • وعمرو بن امیهٔ ضمری رضی الله
عنه ایشانرا کشته بود • بمنازل یهود بنی النضیر رفت • ودر وقتی که
پشت بدیوار خانهٔ ایشان باز نهاده بود • سنکی بربام بردند تا بران حضرت
افکنند • وفی الحال جبرئیل علیه السلام مهتر عالم را صلی الله علیه وسلم خبر دار
کردانید وآنحضرت بمدینه باز آمده • کس بدیشان فرستاد که جون عذر
شما ظاهر شد • از دیار من بیرون روید • وده روز ایشانرا امان داد • ایشان
به تهیه سفر اشتغال کردند • وابن اُبی پیش فرستاد که از دیار خود مروید و
بقلاع خود متحصن باشید • که با دو هزار کس از قوم خود معاون شمایم • یهود

بسخن آن منافق مغرور شده یاغی گشتند • وخبر بآنحضرت رسیده • باجمعی
بر سر ایشان رفت • وپانزده روز ایشانرا محاصره کرد • وایشان جلا قبول کردند
بواسطهٔ ترس وبیمی که خدای در دل ایشان افکند • وچون جلا قبول نمودند •
حضرت فرمود که بشرط آنکه اسلحهٔ خود را بگذارید • وآنمقدار از اموال که
دواب شما بر تواند گرفت باخود ببرید • برین وجه قرار یافت • وحق سبحانه
فرستاد که هُوَ الَّذِیٓ او ست آن خداوندی که از روی اذلال اَخْرَجَ
الَّذِیْنَ كَفَرُوا بیرون کرد آنانرا که نگرویدند مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توریة یعنی
بنی النضیر را مِنْ دِیَارِهِمْ از سرها ومنزلها که در زمین مدینه داشتند
لِاَوَّلِ الْحَشْرِ در اول راندن ایشان از جزیرهٔ عرب • وحشر ثانی ایشان از خیبر خواهد
بود • یا اول حشری که مردمان را بشام هست • چه در آخر الزمان آتشی از جانب
مشرق بیاید • ومردم را بزمین شام راند • وآنجا قیامت قایم گردد وآن حشر
دوم است • وچون بنی نضیر قبل از سایر مردمان شام محشور شدند پس
خروج ایشان در اول حشر باشد مَا ظَنَنْتُمْ شما گمان نداشتید ای مومنان
اَنْ یَّخْرُجُوا آنکه بیرون روند بنو نضیر از مدینه • بجهة بسیاری مردم ومدد
وشجاعت وشوکت وَظَنُّوْٓا اَنَّهُمْ وگمان بردند آنکه ایشانرا مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ
منع کننده وبازدارنده است حصارهاء استوار ایشان مِنَ اللّٰهِ از فرود آمدن
قضای خدا بدیشان فَاَتٰهُمُ اللّٰهُ پس بیامد بدیشان عذاب خدای مِنْ حَیْثُ
لَمْ یَحْتَسِبُوا از انجا که گمان نبردند وَقَذَفَ وبیفکند خدای فِیْ قُلُوْبِهِمُ الرُّعْبَ
در دلهاء ایشان ترس وبیم تا دل بر جلا نهادند • وچون حکم جلا شد یُخْرِبُوْنَ
خراب میکنند بُیُوْتَهُمْ خانهاء خود را بِاَیْدِیْهِمْ بدستهاء خود وَاَیْدِی الْمُؤْمِنِیْنَ

وبدستهاء

وبدستهاء مومنان • یعنی نقض عهد کردند تا خانهاء ایشان بدست اهل
ایمان خراب شد • پس گاْنّهٗ خود بدست خود خراب کردند • در خبر است که یهود •
چون دل بر جلا نهادند ودانستند که منازل ایشان بدست مومنان افتد
خانها را میکندند • وهرچه ایشانرا خوش می آمد • از درها وچوبها وسنگها
تراشیده • از محال آن بر کنده میخواستند که باخود ببرند • پس ششصد شتر
بار کرده • خود را برآراستند • واظهار جلادت نموده دفها میزدند وسرود
گویان از بازار مدینه گذشتند • بعضی بولایة شام رفتند • وجمعی به خیبر
فَاعْتَبِرُوْا پس عبرت گیرید یٰٓاُولِی الْاَبْصَارِ ای خداوندان دیدها • یعنی
به بینید احوال ایشانرا • وازان عبرت بردارید وَلَوْلَآ اَنْ كَتَبَ اللّٰهُ واگر
نه آنست که خدای نوشته است در لوح وحکم کرده عَلَیْهِمُ الْجَلَاۗءَ بر ایشان
بیرون شدن از خان ومان لَعَذَّبَهُمْ هراینه عذاب میکرد ایشانرا
فِی الدُّنْیَا درین سرای بکشتن وبرده گرفتن وَلَهُمْ فِی الْاٰخِرَةِ ومر ایشانراست
باوجود جلا دران سرای عَذَابُ النَّارِ عذاب آتش دوزخ ذٰلِكَ این عذابها
مر ایشانرا بِاَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان شَآقُّوا اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ دشمنی کردند
باخدای ورسول • ومخالفت فرمان ورزیدند وَمَنْ یُّشَآقِّ اللّٰهَ وهرکه دشمن
دارد خدایرا فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای شَدِیْدُ الْعِقَابِ ◯ سخت عقوبت است
مر وامثال اورا • آورده اند که در زمان محاصره حکم شد تا خرما بنان
ایشانرا قطع کنند غیر از عجوه • وعبد الله سلام وابولیلی مازنی رضی الله عنهما
بدان مهم مامور گشتند • ابولیلی اجود انواع تمر را میبرید • ومیگفت ببرید
آن مر یهود را غمناک میسازد • وعبد الله سلام • بدترین انواع انرا میبرید

ومیکفت میدانم که خدای تعالی این نخیل را بدست مسلمانان بازدهد.
پس آنچه بهترست برای ایشان میکذارم. حق سبحانه آیة فرستاد که مَا قَطَعْتُمْ
آنچه بریدید مِنْ لِينَةٍ از خرما بنان أَوْ تَرَكْتُمُوهَا یا بکذاشتید آنرا قَائِمَةً عَلَىٰ
أُصُولِهَا ایستاده بر اصلها خود فَبِإِذْنِ اللَّهِ پس بامر خداست وبه پسندوی
برای آنکه تا شما را یاری دهد وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ ◉ وبرای آنکه خوار کرداند
جهودانرا که بیرون رفتکانند از دایرهٔ ایمان. آورده اند که چون بنی
نضیر جلا کردند پنجاه زره. وپنجاه خود. وسیصد وچهل شمشیر از ایشان
بازماند. واموال وعقار ایشان مجموع فیء شد یعنی تمام خاصهٔ پیغمبر بود
صلی الله علیه وسلم. پس آنحضرت از اسلحه هر چین بهرکس خواست بداد. وتمام آنرا
بعضی بمردم بخشید. واکثر روایات ناظر بآنست که آنرا مخمس نساخت. و
امام اعظم رحمه الله برین رفته. وحق سبحانه درین باب میفرماید که
وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ وآنچه بازکردانید خدای عَلَىٰ رَسُولِهِ بر فرستاده خود مِنْهُمْ
از مال وملك ایشان. یعنی غنیمت بوی ارزانی داشت فَمَا أَوْجَفْتُمْ پس نتاختید
عَلَيْهِ بر تحصیل آن مِنْ خَيْلٍ هیچ اسبی وَلَا رِكَابٍ ونه شتری یعنی پیاده بدین
حصار آمدید. وزیاده جنگی نیز واقع نشد که شما با کلفتی رسیده باشد.
وشما بحرب وکارزار این حصار را فتح نکردید وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ولیکن خدای بنصرت
خود يُسَلِّطُ رُسُلَهُ مسلط ومستولی میسازد پیغمبران خود را عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ
برهرکه میخواهد وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وخدای برهمه چیزها از غالبیة پیغمبران
ومغلوبیة دشمنان قَدِيرٌ ◉ تواناست. کاهی بسببی ظاهر چون قتال وجدال
ایشانرا غلبه میدهد. وکاهی بسببی پنهان. چون القاء ترس وبیم در دل ایشان

مَا أَفَاءَ اللَّهُ آنچه باز میکرداند خدای عَلَىٰ رَسُولِهِ بر پیغمبر خود مِنْ أَهْلِ
الْقُرَىٰ از اموال واملاك اهل دیهها وشهرها که بحرب کرفته نشود فَلِلَّهِ
پس مر خدایراست وَلِلرَّسُولِ ومر پیغمبر اورا وَلِذِي الْقُرْبَىٰ ومر خداوند
قرابة را به نسبت بپیغمبر صلی الله علیه وسلم وَالْيَتَامَىٰ ومر بی پدران
محتاج را وَالْمَسَاكِينِ ودرویشان را وَابْنِ السَّبِيلِ وراه کذریانرا که بی
مال باشند. علما برانند که فیء خاصهٔ پیغمبر بوده صلی الله علیه وسلم وقسمت
آن تعلق بوی داشته. ودر زمان حیوة خود نفقه سنه اهل وعیال خود ازان
میفرموده اند. وباقی بروجهی که حق بوده قسمت مینموده. وبعد از وفات ایشان
بعضی علما حمل بر ظاهر آیة کرده بشش بخش منقسم سازند. وسهمی که نام حق
سبحانه است بعمارت کعبه وسایر مساجد صرف کنند. وجمعی کویند نام خدای
جل ذکره برای تعظیمست. وآنرا بر پنج سهم قسمت کنند. ودر سهم رسول صلی الله
علیه وسلم اختلاف کرده اند. بعضی کویند مصرف آن امام است. ونزد برخی
بمصالح مسلمانان صرف باید کرد. وبقول جمعی در سد ثغور وسلاح مجاهدان
بکار باید برد. در معالم آورده که اهل جاهلیة چون غنیمتی کرفتندی مهتر
ایشان ربعی برداشتی. واز باقی نیز برای خود تحفه اختیار کردی. وانرا صفی
کفتندی. وباقی را با قوم کذاشتی وتوانکران قوم در قسمت آن بر درویشان حیف
کردندی. جمعی از رؤسای اهل ایمان در غنایم بنی النضیر همین خیال بسته
کفتند یا رسول الله شما ربع وصفی مغنم را بردارید تا ما باقی را قسمت کنیم. حق
سبحانه آنرا خاصهٔ پیغمبر کردانید وقسمت آنرا بروجهی که مذکور شد مقرر
ساخت. وفرمود که حکم فیء پیدا کردیم لِكَيْ لَا يَكُونَ تا نباشد آن فیء

دُولَةً گردان دست بدست بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ میان توانگران مِنْكُمْ از شما که
زیاده از حق خود بردارند و فقرا را اندک دهند یا محروم سازند چنانچه در زمان
جاهلیة بوده وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ وآنچه بدهد شما را پیغمبر از فی و غنیمت
فَخُذُوهُ پس فرا گیرید آنرا که حق شماست وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ وآنچه نهی کند شما را
ازان مثل غلول فَانْتَهُوا پس باز ایستید ازان و محققان برانند که حکم این کلمات
عام است و معنی وی آنکه هر چه امر فرماید پیغمبر بدان آنرا فرا گیرید و فرمان برید
و هر چه نهی کند ازان باز ایستید که امر و نهی او بحق است هر که مرتکب امر او
گردد نجاة یابد و هر که از نهی او اجتناب ننماید در ورطهٔ هلاک افتد
بیت آنکس که شد متابع رای تو قد نجا وانکو خلاف امر تو ورزید قد هلک وَاتَّقُوا اللهَ
و بترسید از عذاب خدای در مخالفت رسول او إِنَّ اللهَ بدرستی که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ
سخت عقوبتست مر مخالفان فرمان پیغمبر را لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ و قسمت فی
برای یتیمان و مسکینان و ابنای سبیل است و درویشان هجرت کننده الَّذِينَ
أُخْرِجُوا آنانکه بیرون کرده شده اند مِنْ دِيَارِهِمْ از سراهاء ایشان که در مکه
داشتند وَأَمْوَالِهِمْ و دور افتادند از مالهاء خود يَبْتَغُونَ میطلبند فَضْلًا مِنَ اللهِ
بخشش و بخشایش از خداوند خود وَرِضْوَانًا و خشنودی حضرت او یعنی هجرت
ایشان برای تجارت و اعراض دنیوی نبوده بلک طالب رحمت و رضای حق بوده‌اند و
بدوستی خدا و رسول ترک دیار و اموال نموده‌اند وَيَنْصُرُونَ اللهَ و یاری میکنند دین
خدایرا بنفس و مال خود وَرَسُولَهُ و نصرت مینمایند پیغمبر او را بیاری و هواداری
أُولَئِكَ آن گروه مهاجران هُمُ الصَّادِقُونَ ◯ ایشانند راستان در دین
اسلام هم بقول و هم بفعل وَالَّذِينَ و دیگر برای آنانکه تَبَوَّؤُا الدَّارَ جای گرفتند

درسرای

درسرای هجرت وَالْإِيمَانَ و در دار ایمان یعنی مدینه و در تفسیر امام
ابی بکر نقاش هست که ایمان نام مدینه است حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
او را این نام نهاده پس معنی این باشد که اقامت نمودند در مدینه مِنْ
قَبْلِهِمْ پیش از هجرت مهاجران مراد انصارند که در دیار خود ایمان آوردند و
بدو سال پیش از قدوم حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مساجد ساختند
يُحِبُّونَ دوست میدارند مَنْ هَاجَرَ هر کرا هجرت کند إِلَيْهِمْ بسوی دیار ایشان
و او را جای دهند و بمال خود مساعدت نمایند وَلَا يَجِدُونَ و نیابند فِي صُدُورِهِمْ
در دلهاء خود حَاجَةً حسدی و حقدی و دغدغهٔ مِمَّا أُوتُوا از انچه عطا داده
شوند ایشان مراد آنست که حضرت پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه انصار را
طلبید و ذکر اعانة و امداد و احسان و اسعاد که نسبت با مهاجران کرده بودند
فرمود پس گفت ای گروه انصار اگر میخواهید اموال بنی النضیر را میان همه شما
تقسیم کنیم و طایفهٔ مهاجر بر قرار سابق در مساکن شما ساکن باشند و اگر
خواهید این مال را خاصه بمهاجران دهیم و ایشان از منازل شما بیرون آمده
بکفایة امور معیشی خود مشغول شوند سعدین رضی الله عنهما گفتند یا رسول
الله خاطر ما آن میخواهد که اموال را بمهاجران قسمت فرمایی و ایشان
همچنان در خانهای ما باشند که روشنایی و برکت در منازل ما از ایشانست
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشانرا دعا گفت و حق سبحانه در شان
ایشان میفرماید که وَيُؤْثِرُونَ و ایثار میکنند و تقدیم مینمایند مهاجرانرا
عَلَى أَنْفُسِهِمْ بر نفسهاء خویش یعنی از خود باز میگیرند و بدیشان میدهند
وَلَوْ كَانَ بِهِمْ و اگر چه هست ایشانرا خَصَاصَةٌ حاجت بآنچه ایثار مینمایند

در اسباب نزول از ابن عمر رضی الله عنهما نقل کرده که شتر بریانی برای یکی از
درویشان صحابه آوردند • آنرا بدرویشی دیگر که ازو محتاج تر بود فرستاد وآن
بدیگری ایثار نمود همچنین نه تن از فقرا بیکدیگر ایثار کردند واین آیت در شان
آن درویشان توانگر دل نازل شد • حکما برانند که از آن شش خصلت که
جود مشتمل است بران • صفت ایثار افضل واکمل است • وایثار آنست که کسی را
باشد بچیزی • ودیگری را مستحق آن بیند از خود باز گیرد • وبوی بخشد نظم
گر بود کامل آنرا میشناسم اندرین دوران • که کو نانی رسد از آسیای چرخ گردانش
ز استغناء همت با وجود فقر وبی برگی • ز خود واگیرد وسازد نثار بی نوایانش
وَمَنْ یُوقَ وهر که نگاه داشته شود شُحَّ نَفْسِهِ از بخل نفس او • یعنی منع کند
نفس را از حب مال • وبغض انفاق فَاُولٰئِكَ پس آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ◯
ایشانند رستگاران • یا پیروزی یافتگان به ثنای عاجل در دنیا دینی • وثواب
آجل در آخرت وَالَّذِینَ جَاءُوا وآنانکه آمدند ومی آیند مِنْ بَعْدِهِمْ پس از مهاجر
انصار مراد تابعان صحابه اند تا روز قیامت یَقُولُونَ میگویند رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا
ای پروردگار ما بیامرز ما را وَلِاِخْوَانِنَا ومر برادران ما را در دین الَّذِینَ سَبَقُونَا
بِالْاِیمَانِ آنانکه پیشی گرفتند بر ما بایمان وَلَا تَجْعَلْ ومنه فِی قُلُوبِنَا در دلهاء ما
غِلًّا کینه وحسدی وخیانتی لِلَّذِینَ آمَنُوا برای آنانکه گرویده اند پیش از ما
یعنی اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم رَبَّنَا ای آفریدگار ما اِنَّكَ رَءُوفٌ بدرستی
که تو مهربانی دعای ما مستجاب کن رَحِیمٌ ◯ بخشنده • ما را برحمت خود در
زمرهٔ سابقان داخل گردان • گفته اند هر که را کینهٔ یکی از صحابه در دل باشد • از
اهل این آیة نیست • صاحب انوار آورده که حق سبحانه مؤمنانرا بر سه مرتبه

ربع

ع ربع عشر

فرود

دلو یالی

فرود آورده • مهاجر وانصار وتابعین • که موصوف باشند بسادگی طینت
پس هر که برین صفت نبود از اقسام مؤمنان خارج افتد اَلَمْ تَرَ آیا نگاه نکرده
اِلَی الَّذِینَ نَافَقُوا بسوی آنانکه نفاق میورزند • وخلاف آنچه در باطن دارند ظاهر
میکنند • یعنی ابن ابی وابن نبتل ورفاعه واصحاب ایشان که به بنی نضیر پیغام
فرستادند که ما با شما موافقیم ودر حرب که با محمد میکنید موافقت تمام
خواهیم نمود • واتفاق ما با شما تا حدیست که اگر بر شما غالب شود • وشما را
ازین دیار اخراج کند • ما نیز در مرافقه موافقت میکنیم • این آیة آمد که
ای محمد در حال منافقان نگر ایشان یَقُولُونَ میگویند لِاِخْوَانِهِمْ مر برادران خود
یعنی اشباه وامثال خود را که اخوة الکفر اند الَّذِینَ کَفَرُوا آنانکه نگرویده اند
مِنْ اَهْلِ الْکِتَابِ از اهل توریة که غم مخورید لَئِنْ اُخْرِجْتُمْ اگر بیرون کرده شوید
شما از دیار خویش لَنَخْرُجَنَّ هر اینه بیرون آییم مَعَکُمْ با شما از روی دوستی
ومصاحبت وَلَا نُطِیعُ وفرمان نبریم فِیکُمْ در ایذا وآزار شما اَحَدًا یکی را که
محمد است • یا هیچ کس از مسلمانان را در خلاف شما اطاعت نکنیم اَبَدًا همیشه
وَاِنْ قُوتِلْتُمْ واگر کارزار کرده شوید • یعنی مسلمانان با شما قتال کنند لَنَنْصُرَنَّکُمْ
هر اینه ما یاری کنیم شما را وَاللّٰهُ یَشْهَدُ اِنَّهُمْ وخدای گواهی میدهد که ایشان
یعنی منافقان لَکَاذِبُونَ ◯ دروغ گویانند لَئِنْ اُخْرِجُوا اگر بیرون کرده شوند
یهود از مدینه لَا یَخْرُجُونَ بیرون نمیروند منافقان مَعَهُمْ با ایشان ومعاونه
نمیکنند وَلَئِنْ قُوتِلُوا واگر کارزار کنند با ایشان لَا یَنْصُرُونَهُمْ منافقان یاری
نمیدهند ایشانرا وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ واگر بفرض یاری دهند اهل نفاق یهود را
لَیُوَلُّنَّ الْاَدْبَارَ هر اینه به پس باز گردند • یعنی بهزیمت روند ثُمَّ لَا یُنْصَرُونَ

پس بعد از هزیمت ایشان بنی نضیر یاری کرده نشوند • یعنی جون ناصران ایشان
منهزم شدند ایشان جکونه منصور کردند لَأَنْتُمْ هر اینه شما که مؤمنانید •
أَشَدُّ رَهْبَةً سخت‌ترید از جهت ترس فِي صُدُورِهِمْ در دلهاء ایشان مِنَ اللَّهِ از خدای
یعنی منافقان از شما بیشتر میترسند که از خدای ذَلِكَ آن خوف وخشیة
از شما مر ایشان را بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ○ کروهی‌اند
که نمیدانند عظمت خدای را جل سلطانه • واکرنه بایستی که ازو ترسند لَا
يُقَاتِلُونَكُمْ کارزار نمیکنند با شما جَمِيعًا همه ایشان • یعنی جهودان ومنافقان
إِلَّا فِي قُرًى مُحَصَّنَةٍ مکر در دیهها، استوار کرده بخندق • وبرج • وباره أَوْ مِنْ وَرَاءِ
جُدُرٍ یا از پس دیوارها به سنک وتیر • یعنی ایشان را قوت آنکه با شما روی بروی
محاربه توانند کرد نیست • واین نه از ضعف وبددلی ایشانست بلکه بَأْسُهُمْ
کارزار ایشان بَيْنَهُمْ میان یکدیکر جون حرب میکنند شَدِيدٌ سخت است
اما هر شجاع که با خدا ورسول حرب کند بددل وترسان کردد • پس ایشان بسبب
ترسی که خدا در دلهاء ایشان افکنده طاقت مقاتله در مواجهه ومقابله ندارند •
تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا تو پنداری یهود ومنافقان را مجتمع ومتفق در رای وتدبیر
وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى وحال آنست که دلهاء ایشان پراکنده وپریشانست • زیرا که
عقاید ومقاصد ایشان مختلف افتاده ذَلِكَ آن وصفهاء بد که ایشان راست
بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ○ کروهی‌اند که تعقل نمیکنند
ودر نمی‌یابند آنجیز را که صلاح ایشان در آنست • پس مثل یهود كَمَثَلِ الَّذِينَ
مجموع مثل آنانست که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان قَرِيبًا بزمانی نزدیک ذَاقُوا
بچشیدند وَبَالَ أَمْرِهِمْ بدی عاقبت کار خود • یعنی ضرر معصیت را • مراد

بنی قینقاع

بنی قَيْنُقَاع اندکه ایشان اجلا کردند از مدینه • یا اهل بدر که عرضه
هلاک کشتند وَلَهُمْ ومر ایشانراست با وجود خواری دنیی عَذَابٌ أَلِيمٌ ○ عذابی
دردناک در آخرت • ومثل منافقان در فریب دادن جهودان • ووعده
نصرت کردن كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ همجو مثل شیطان است إِذْ قَالَ جون کفت
لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ مر کافر راکه بر کفر خود ثابت باش • که من یار وهوادار توام فَلَمَّا
كَفَرَ پس جون بر آن ثبات ورزید • ونهال شرک در زمین دل او استحکام یافت قَالَ
کفت شیطان إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ من بیزارم از تو إِنِّي بدرستی که من أَخَافُ اللَّهَ
رَبَّ الْعَالَمِينَ ○ میترسم از خدای پروردکار عالمیان • مراد از شیطان
ابلیس است • واز ایشان ابوجهل • ودر آن وقت ابوجهل به بدر متوجه بود • و
از قبیلهٔ کنانه توهم داشت • ابلیس بصورت سراقه که رئیس بنی کنانه
بود بر آمده • کفت ای ابا الحکم مترس که من یار توام • وجون به بدر رسیدند •
وابلیس دید که ملایکه بمدد اهل اسلام نازل میشوند • بکریخت وکفت من
از شما بیزارم • ودر سورهٔ انفال این قضیه مذکور شده • وبعضی بر آنند که
شیطان ابیض است پسر ابلیس • وانسان برصیصاء راهب • وابیض اورا بکفر
داشت • ودر آخر بیزاری کرد ازو • واین حکایت بر سبیل اجمال جنانست که
برصیصا هفتاد سال خدایرا عبادت کرده • ودیوان در کار او عاجز شدند • ابیض
مهم اغوا واضلال او بر ذمهٔ خود کرفته بیامد بصورت آدمی • ودر صومعه
او بریاضت مشغول شد • وزاهد از شدت مجاهدت او متعجب مانده مرید او
کشت • ابیض عزیمت کرد وکلمهٔ جند جهت شفای مرضی • وعافیت اهل
بلا • بوی اموخت • پس بشهر آمده شخصی را تحقیق کرد • وباز بصورت

طبیبی ظاهر کشته • اهل اورا کفت که علاج او جز بدعای برصیصا میسر نیست
آنکس را بدر صومعهٔ برصیصا آوردند • ودمی برو دمید • شیطان دست
ازو باز کرفت • وشفا یافت • القصه ابیض مردمان را مبتلا ومختل میساخت
وبه برصیصا ارشاد مینمود • وبکلمات او میکذاشت • تا دختر ملکی را متعرض
شد • واورا بصومعهٔ زاهد آوردند ودعا کرد • وابیض اورا بکذاشت • و
زاهد را وسوسه کرد تا با او بفاحشه اقدام نمود • واز خوف فضیحت اورا بکشت
وابیض برادرانش را بران مطلع ساخت • وزاهد را کرفته بردار کردند • وابیض
بهمان صورت اول ظاهر کرد • وکفت مرا سجده کن تا ترا خلاص کنم • زاهد
سجده کرد وابیض ازو بیزاری نمود • وآن بی سعادت • بعد از همه عبادت • بعلت
شقاوت ابدی کرفتار کشت بیت غافل مشو که مرکب مردان مرد را • در سنکلاخ
وسوسه پیها بریده اند فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا پس هست آخر کار آن شیطان وانسان
أَنَّهُمَا آنکه ایشان هردو فِي النَّارِ در آتش دوزخ باشند خَالِدَيْنِ فِيهَا جاوید
ماندکان دران وَذَلِكَ وخلود در آتش جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ◉ پاداش کافران است •
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکه کرویده اید اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از عذاب خدای
وبدو باز کردید وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ وباید که بنکرد هر نفسی وبه بیند مَا قَدَّمَتْ آن
چیز را که بیش فرستاده است لِغَدٍ برای فردای قیامت • تا اکر تقدیم خیرات
وطاعات کرده شکر کذاری نماید واکر معاصی وسیئات فرستاده پشیمان شود
وتوبه کند وَاتَّقُوا اللَّهَ وبه پرهیزید از سطوت الهی تکریر امر بتقوی برای تاکیدست •
یا اول در ادای واجباتست بقرینهٔ اقتران بعمل • وثانی در ترک محارم • بدلیل
آنکه میکوید إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بدرستی که خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ ◉ بآنچه میکنید

ودر کشف

بروحه

ع

ودر کشف الاسرار فرموده که اول اشارتست باصل تقوی ودوم بکمال آن • یا
اول تقوی عوام است وآن پرهیز کردن باشد واز محرمات • دوم تقوی
خواص • وآن اجتناب بود از هرچه ما دون حق است بیت اصل تقوی که زاد این راهست
ترك مجموع ما سوی الله است وَلَا تَكُونُوا ومباشید ای مؤمنان كَالَّذِينَ مانند
آنانکه نَسُوا اللَّهَ بکذاشتند امر خدایرا • چون یهود ومنافقان واهل شرایع فَأَنْسَاهُمْ
پس خدای فراموش کردانید برایشان أَنْفُسَهُمْ نفسهاء ایشانرا • تا برای آن
تقدیم خیری نکردند • وکفته اند در توفیق برایشان دربست • وسهل بن عبدالله
قدس الله روحه فرمود که بوقت کناه از خدای فراموش کردند • خدای
نیز توبه برایشان فراموش ساخت أُولَئِكَ آن کروه هُمُ الْفَاسِقُونَ
ایشانند بیرون رفتکان از راه فرمان برداری لَا يَسْتَوِي برابر نیستند نزدیک
خدای أَصْحَابُ النَّارِ یاران دوزخ که نفس خود را خوار ساخته مستحق نار شدند •
وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ واهل بهشت که در استکمال نفس کوشیده اهلیة جنة حاصل
کردند أَصْحَابُ الْجَنَّةِ یاران بهشت • یعنی ساکنان او هُمُ الْفَائِزُونَ ◉ ایشانند
رستکاران • یعنی از عذاب جحیم باز رسته • وبه نعیم مقیم پیوسته لَوْ أَنْزَلْنَا
اکر میفرستادیم ما هَذَا الْقُرْآنَ این قرآنرا عَلَى جَبَلٍ بر کوهی • وآن کوه را فهم
وادراك میدادیم لَرَأَيْتَهُ هر اینه میدیدی اورا خَاشِعًا ترسنده • وفرمان
برنده مُتَصَدِّعًا شکافته وازهم ریخته مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ از ترس خدای • واز
هیبت وعیدی که دروی هست • یعنی کوه با بزرکی وسختی اکر قرآن فهم کردی
بترسیدی • وکردن نهادی • دلهاء سنکین کافران از ان متاثر نمیشود مصراع
این دل سنکین تو یک ذره سوهان کیر نیست وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ واین مثلها نَضْرِبُهَا

عشر

بیان میکنیم للناس برای تنبیه مؤمنان لعلهم یتفکرون ۝ شاید که
اندیشه کنند در آن و بهره بردارند از آن هو الله آنکه قرآن فرو فرستاده هو
خدای است الذی آن خدایی که لا اله نیست معبودی مستحق عبادت الا
مگر او عالم الغیب والشهادة دانای پوشیده و آشکارا • و گفته اند عالم
بمعدوم و موجود • یا بحیوة و موت • یا برزق و اجل • یا بدنیی و آخرت • یا بآنچه
هست • و آنچه خواهد بود هو الرحمن اوست بزرگ بخشش که رحمت عامهٔ سابقهٔ
او احاطه جمیع خلق نموده در دنیی الرحیم ۝ بسیار بخشایش که رحمة خاصهٔ
او بمؤمنان رسد در آخرت بعفو و غفران • و رؤیة و رضوان هو الله اوست
خدای الذی آن خدایی که بهیچ وجه لا اله نیست خدایی سزای پرستش الا هو مگر
وی الملک پادشاه • پادشاهی که جلال ذاتش از وجه احتیاج مصونست • و کمال
صفاتش باستغنای مطلق مقرون القدوس پاک از شوایب مناقص و معایب
و منزه از تطرق آفات و نوایب السلام سالم از عیوب و علل • و مبرا از ضعف
و عجز و خلل المؤمن ایمن کننده مؤمنان از عقوبة نیران • یا داعی خلق بایمان
و امان • یا مصدق رسل باظهار معجزه و برهان المهیمن گواه راست بر هرچه خلق
کنند یا آنکه بآن آشیا • یا قایم بعدل • یا مطلع بر خفایا • یا حکم کننده بحق
و گفته اند این اسمیست از اسمای الهی که تاویل آن غیر خدای نداند العزیز غالب در
حکم • یا بخشنده عزت الجبار بزرگوار • یا شکسته کامها • یا بصلاح آرندهٔ
کارها در هم شکسته المتکبر مستحق کبریا و عظمت سبحان الله پاک است خدای
عما یشرکون ۝ از آنچه شریک میسازند با وی چه واجب الوجود شرکت
قبول نکند هو الله الخالق اوست خدای آفریننده • یعنی تقدیر کننده خلق بر وفق

مشیت

مشیت • و مقتضای حکمت البارئ آفریدگار • یعنی ظاهر کننده اعیان و آورنده
از عدم بوجود المصور بخشنده صورت هر مخلوقات له الاسماء الحسنی
مر او راست نامهاء نیکو که در شرع و عقل پسندیده و مستحسن باشد یسبح له بپاکی
یاد میکنند مر ورا ما فی السموات والارض آنچه هستند در آسمانها و زمین و از
همه نقایص منزه و مقدس میدانند وهو العزیز و اوست عزیز در ملک خود
که مغلوب و مقهور نگردد الحکیم ۝ صواب کار در کردار و گفتار خود
که هرچه گوید و کند بر وجه حکمت بود • در عین المعانی آورده که حضرت رسالة
صلی الله علیه وسلم • جبرئیل را علیه السلام از اسم اعظم پرسید • جواب داد •
که علیک بآخر سورة الحشر • دیگر باره پرسید • و همین جواب شنید • دقایق حقایق
این اسما و خط بنده از هر اسمی بر سبیل تفصیل • در جواهر التفسیر باید طلبید •
و من الله الاعانة والتأیید •

سورة الممتحنة ثلثة عشرة آیة

بسم الله الرحمن الرحیم ۝ حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سال
هشتم از هجرت • که بطریق اخفا عزیمت مکه داشت • حاطب بن ابی بلتعه رضی
الله عنه مکتوبی بقریش نوشته • از آن عزم اعلام نمود • و جبرئیل علیه السلام
آنحضرت را خبر فرمود • و علی و زبیر • و مقداد را رضی الله عنهم حکم شد تا
بروضهٔ خاخ رفتند • و مکتوب را از ساره که مولاة ابی عمرو بن الصیفی بود
بسته بخدمة آوردند • حضرت حاطب را طلبیده فرمود که ترا چه بر این
داشت • گفت یا رسول الله بخدا سوگند که مؤمنم بخدا و رسول • و از دین اسلام
بر نگشته ام • اما حلیف قریشم نه از نفس ایشان • و هیچ کس در مکه ندارم • که حمایة
اهل و ولد و مال من نماید • بخلاف سایر مهاجران که آنجا اقربا دارند • خواستم

لہ مرا حقی بریشان ثابت کردد • تا بهلاحظهٔ آن محافظهٔ مردم من کنند • حضرت
فرمودکه ای یاران حاطب با شما راست کفت • وفاروق رضی الله عنه در غضب
شده کفت یا رسول الله مرا امر کن تا کردن این منافق بزنم • بیغمبر صلی الله علیه
وسلم کفت ای عمر اورا مرنجان که از اهل بدر ست • وحق سبحانه بدریانرا مژده داده
اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم • آنکه این آیة نازل شد که یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای کسانی که کرویده اید لَا تَتَّخِذُوا فرا مکیرید عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ دشمنان
مرا واعادی خود را أَوْلِيَاءَ دوستان تُلْقُونَ میفرستید والقا میکنید إِلَيْهِمْ
بسوی دشمنان من وشما • اخبار جیب مرا بِالْمَوَدَّةِ بسبب دوستی که دارید
یا طرح محبتی که مے افکنید وَقَدْ كَفَرُوا وحال آنست که دشمنان کافر شده اند •
بِمَا جَاءَكُمْ بانجیزی که آمده است بشما مِنَ الْحَقِّ از سخن راست که قرآنست • یا کار
درست که دین اسلام است • یا سزاوار متابعت که بیغمبر ست يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ
بیرون میکنند بیغمبر را از مکه وَإِيَّاكُمْ وشما را نیز اخراج مینمایند أَنْ تُؤْمِنُوا
برای انکه شما میکروید بِاللَّهِ رَبِّكُمْ بخدای که آفریدکار شماست وایشان بسبب ایمان
شما را از دیار شما بیرون میکنند • پس ایشان را بدوستی مکیرید إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ
اکر هستید شما که بیرون آمده اید از وطنها ، خود جِهَادًا فِي سَبِيلِي از بهر جهاد در راه من
وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي وبرای طلب خشنودیٔ من تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ راز میکویید •
یعنی سخنان سری بدیشان میفرستید بِالْمَوَدَّةِ بدوستی در لباس نصیحت وَأَنَا أَعْلَمُ
ومن دانا ترم از شما بِمَا أَخْفَيْتُمْ بانچه پنهان میکنید از مودت اعدا وَمَا أَعْلَنْتُمْ
وبانچه ظاهر میسازید از اعتذار وَمَنْ يَفْعَلْهُ وهر که بکند این کار مِنْكُمْ از شما
یعنی فرا کیرد ازیشان دوستان یا القا ، خبر کند بدیشان فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستی که

کم کرده است سَوَاءَ السَّبِيلِ راه راست را إِنْ يَثْقَفُوكُمْ اکر بیابند شما را کفار مکه
یعنی بر شما قادر کردند • وظفر یافته شما را اسیر سازند يَكُونُوا باشند لَكُمْ
أَعْدَاءً مر شما را دشمنان • یعنی القا ، مودت فایده ندهد • وایشان دشمنی آشکارا
کنند وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ وبکشایند بسوی شما أَيْدِيَهُمْ دستها ، خود را بزدن
وکشتن وَأَلْسِنَتَهُمْ وبکشایند زبان خود را بر شما بِالسُّوءِ به ببدی • یعنی
دشنام وفحش وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ ۝ ودوست دارند که شما کافر شوید
چنانچه ایشان هستند لَنْ تَنْفَعَكُمْ سود نخواهند داشت شما را أَرْحَامُكُمْ
خویشان شما وَلَا أَوْلَادُكُمْ ونه فرزندان شما • یعنی امر وز موالات با مشرکان
بسبب مال و فرزند وخویش وپیوند میکنید • وایشان نفع نخواهند رسانید شما
يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز يَفْصِلُ جدا کند خدای در ان روز بَيْنَكُمْ میان شما
واولاد واقربا • یعنی کافرانرا بدوزخ فرستد • ومؤمنان را به بهشت برد وَاللَّهُ بِمَا
تَعْمَلُونَ وخدای بدانچه شما میکنید از دوستی ودشمنی بَصِيرٌ ۝ بیناست وبران
جزا خواهد داد قَدْ كَانَتْ بدرستی که هست لَكُمْ مر شما را ای مؤمنان أُسْوَةٌ
سنتی نیکو که بدان اقتدا باید کرد فِي إِبْرَاهِيمَ در سخنان ابراهیم علیه السلام •
وَالَّذِينَ مَعَهُ وآنانکه با وی بوده اند از اهل ایمان إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ یاد کنید
چون ابراهیم علیه السلام • ومؤمنان قوم او کفتند مر کروه خود را از مشرکان که
از ما دوستی مجویید إِنَّا بُرَآءُ بدرستی که ما بیزارانیم مِنْكُمْ از شما که بت پرستید
وَمِمَّا تَعْبُدُونَ ودیکر ا بیزاری میکنیم از انچه میپرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای
كَفَرْنَا بِكُمْ کافر شدیم بدین شما • یا بمعبود شما وَبَدَا وآشکارا شد بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ
میان ما وشما الْعَدَاوَةُ دشمنی بدل وَالْبَغْضَاءُ ودشمنی بدست • یعنی محاربه أَبَدًا

همیشه • یعنی پیوسته دشمنی قایم خواهد بود میان ما بدست ودل حَتّٰى تُؤْمِنُوا
تا وقتی که ایمان آرید بِاللّٰهِ وَحْدَهُ بخدای یکتا ویکانه • یعنی بیکانکی او بکروید • حق
سبحانه پند میدهد مؤمنانرا که در تبرّا از اهل شرك اقتدا با براهیم کنید اِلَّا قَوْلَ
اِبْرٰهِيمَ مکر در ان سخن ابراهیم که کفت لِاَبِيهِ مر پدر خود را که بوعدهٔ استغفار
که با تو کرده ام • وبوعدهٔ ایمان که تو با من کردهٔ لَاَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ هر اینه آمرزش
خواهم خواست برای تو وَمَا اَمْلِكُ ومالك نیستم ای پدر لَكَ برای تو • یعنی نمیتوانم
که دفع کنم از تو مِنَ اللّٰهِ از عذاب خدای مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز اکر بخدای نکروی •
خلاصه سخن آنست که اقتدا باید کرد بحضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه السلام
در بیزاری از کافران نه در در طلب آمرزش برای ایشان که آن صورت از روی سبب
وعدهٔ واقع شد • وچون خلیل جلیل واصحاب او بیزاری کردند از قوم کفتند رَبَّنَا
ای پروردکار ما عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا بر تو توکل کردیم • یعنی از خلق بریدیم • واعتماد بر کرم
خالق نمودیم وَاِلَيْكَ اَنَبْنَا وبسوی تو باز کشتیم وَاِلَيْكَ الْمَصِيرُ ۝ ونیست باز
همه در آخرت • قولی آنست که این دعا ننمهٔ قول ابراهیم علیه السلام نیست • بلك
حق سبحانه مؤمنان این امت را بعد از نهی موالاة کفار • امر میفرماید که چون
قطع علاقهٔ مودّت با دشمنان کردید • بکویید خدایا از ایشان بریدیم وبلطف تو پیوند
کردیم نظم سوی تو کردیم روی ودل بتو بستیم • از همه باز آمدیم وبا تو نشستیم
هرچه نه پیوند یار بود بریدیم • هرچه نه پیمان دوست بود شکستیم رَبَّنَا ای آفریدکار
ما لَا تَجْعَلْنَا مکردان ما را فِتْنَةً محل برکاشتن لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای آنانکه نکرویدند
یعنی ایشانرا برما مکمار • ومسلط مکردان • وبدست ایشان ما را عذاب مکن وَاغْفِرْ لَنَا
وبیامرز ما را رَبَّنَا ای پروردکار ما اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيزُ بدرستی که تو غالبی در حکم

خمس

پس شر ایشان دفع کن الْحَكِيمُ ۝ دانایی در کار خود • پس ما را بیامرز لَقَدْ
كَانَ بدرستی که هست لَكُمْ مر شما را فِيهِمْ در ابراهیم علیه السلام وقوم او اُسْوَةٌ
حَسَنَةٌ خصلتی نیکو که پیروی کنید آنرا • تکرار برای تاکیدست در اقتدا با براهیم
علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام • یا در اول اقتداست باقوال او • ودر ثانی بافعال
او • واین اقتدا هست لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللّٰهَ مر کسی را که باشد که امید دارد در رضای خدای
وَالْيَوْمَ الْاٰخِرَ وپاداش روز قیامت را • یا بترسد از خدای وروز بازپسین وَمَنْ
يَتَوَلَّ وهر که روی بکرداند از فرمان • ودوستی با دشمنان فَاِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَنِيُّ
پس بدرستی که خدای بی نیاز است از وی • واز نصرت کردن وی مر دین او را • چه خود
ناصر دین خودست الْحَمِيدُ ۝ ستوده است بی ستایش خلق • آورده اند که بعد
از نزول این آیة مؤمنان قطع دوستی کردند از کسان خود که مشرك بودند در
مکه • حق سبحانه وعده فرمود که عَسَى اللّٰهُ اَنْ يَجْعَلَ شاید آنکه خدای پیدا کند بَيْنَكُمْ
میان شما وَبَيْنَ الَّذِينَ ومیان آنانکه عَادَيْتُمْ دشمن داشتید مِنْهُمْ از کفار مکه
مَوَدَّةً دوستی ویاری • وآنچنان بود • ابو سفین • وسهیل بن عمرو وحکیم بن حزام
وغیر ایشان از صنادید عرب که دشمنان عظیم بودند ایمان آوردند وکسان
ایشان را با ایشان محبتی تمام پیدا شد وَاللّٰهُ قَدِيرٌ وخدای تواناست • بر آنکه
دشمنی را بدوستی بدل کند وَاللّٰهُ غَفُورٌ وخدای آمرزنده است کسی را که موالات
کرده با ایشان قبل از نهی رَحِيمٌ ۝ مهربان بر انها که بعد از نهی قطع مودّت
کردند • آورده اند که قوم خزاعه را با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
عهد وپیمان بود • وهرکز قصد مسلمانان نکردند • ودشمنان دین را یاری ندادند
حق سبحانه درباره ایشان فرمود که لَا يَنْهٰيكُمُ اللّٰهُ نهی نمیکند خدای شما را ای مؤمنان

ع

عن الذین از آنکه ایشان لم یقاتلوکم کارزار نکرده اند با شما فی الدین در کار دین
و ملت و لم یخرجوکم و بیرون نکرده اند شما را من دیارکم از سراها و منزلهای
شما یعنی خزاعه که در مقاتله و اخراج شما دخل ننموده اند یا مراد زنان و کودکان اند
که ایشان را در قتل و اخراج چندان مدخلی نیست میفرماید که خدای باز نمیدارد
شما را ان تبروهم از آنکه نیکویی کنید با ایشان و تقسطوا الیهم و از آنکه عدل
کنند یا بفرستید قسطی و بهره برای ایشان ان الله یحب المقسطین بدرستیکه
خدای دوست دارد عدل کنندگان را انما ینهیکم الله جز این نیست که حق سبحانه
نهی میکند شما را عن الذین قاتلوکم از آنانکه کارزار کردند با شما فی الدین در دین
خدای و اخرجوکم و بیرون کردند شما را من دیارکم از سراهای شما و ظاهروا
و معاونه کردند و همپشت شدند با اعادی علی اخراجکم بر بیرون کردن شما
از خان و مان شما یعنی مشرکان مکه بعضی که در صدد حرب آمدند و برخی که سعی
اخراج کردند و جمعی که یار ساعیان بودند باز میدارد خدای شما را ان تولوهم
دوستی کنید با ایشان و من یتولهم و هر که دوست دارد ایشان را فاولئک پس آن
گروه دوست دارندگان هم الظالمون ایشان ستمکاران اند که وضع دوستی
در غیر موضع میکنند چه دوستی با خدا می باید و با دوستان خدا میشاید که از دوستی
دیگران هیچ نگشاید بیت بگسل ز دوستان دغا باز حیله ساز یاری طلب که طالب
نقش وفا بود آورده اند که چون در حدیبیه صلح واقع شد یکی از شروط آن
بود که هر مسلمان که از مکه بمدینه رود آنحضرت او را بکفار باز فرستد و
اگر مسلمانی از مدینه روی برتافته جانب مکه شتابد قریش او را باز نگردانند هنوز
آنحضرت در حدیبیه بود که جماعتی از مؤمنات از مکه گریخته بملازمت آمدند از جمله

سبیعه

سبیعه اسلمیه و در عقب شوهر او مسافر مخزومی رسید و گفت شرط صلح برین
وجه بوده که هر که از ما بتو آید باز بما رد کنی جبرئیل علیه السلام آمد و گفت
یا رسول الله آن شرط بر مردان واقع شده نه بر زنان و روا نیست که مؤمنات را
بمشرکان باز دهید و این آیت نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان
اذا جاءکم المؤمنات چون بیایند بشما زنان گرویده مهاجرات هجرت کننده
از دار کفر بدار ایمان فامتحنوهن پس بیازمایید ایشان را بدانکه سوگند دهید
که بیرون آمدن ایشان از دشمنی شوهر نبوده و دوستی دیگری سبب آمدن
نشده و بهیچ غرض از اغراض دنیوی باز بسته نیستند بلکه خاص برای دوستی خدا
و رسول و تدین بدین اسلام آمده اند الله اعلم خدای داناترست بایمانهن
بگرویدن ایشان که مطلع است بر سرایر و ضمایر اما چون حکم شرع بر ظاهر است
ایشان را سوگند دهید فان علمتموهن مؤمنات پس اگر دانستید ایشان را بغلبه
ظن که مؤمنه اند فلا ترجعوهن پس باز مگردانید ایشان را الی الکفار بسوی
شوهران ناگرویده ایشان لا هن نه ایشان یعنی این زنان حل لهم حلال اند
مر آن کافران را و لا هم و نه آن کافران یحلون لهن حلال میشوند مر این زنان را
چه تباین دارین جدایی افکنده است میان ایشان و آتوهم و بدهید شوهران
ایشان را ما انفقوا آنچه خرج آن زن کرده باشند از کاوین پس حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم سبیعه را سوگند داد و آنچه مسافر از مهر بود داده
بود گرفته باز گشت و آیة آمد که و لا جناح علیکم و هیچ بزه و اثمی نیست
بر شما ان تنکحوهن آنکه بخواهید این زنان را چه را اذا آتیتموهن چون بدهید
ایشان را اجورهن مزدها یعنی مهرهای ایشان پس فاروق رضی الله عنه او را

بخواست • و دیکر آیة آمد که وَلَا تُمْسِكُوا وجنک در مزنید بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ
بعصمتها • یعنی عقدهاء زنان کافره • یعنی نکاح ایشانرا باقی مکذارید • بلک
طلاق دهید اکر ایمان نیارند • پس اصحاب هر زن کافره که در نکاح داشتند طلاق
دادند وحکم شد که وَاسْأَلُوا وبجویید از انکس که آن زن را بخواهد از کافران
مَا أَنْفَقْتُمْ آنچه خرج کرده اید از مهر او برو وَلْيَسْأَلُوا وباید که بجویند کافران
از شما مَا أَنْفَقُوا آنچه خرج کرده اند از مهور ازواج مهاجرات خود • یعنی جون
عصمة زوجیة منقطع شد میان مؤمن وکافره • ومیان کافر ومؤمنه • پس هر یک
باید که رد کنند مهر یرا که بصاحبهٔ خود داده اند ذَلِكُمْ آنچه ذکر کرده شد
حُكْمُ اللَّهِ فرمان خدایست يَحْكُمُ حکم میکند خدای بآن بَيْنَكُمْ میان شما وَاللَّهُ
عَلِيمٌ وخدای داناست بمصالح شما حَكِيمٌ حکم کننده بآنچه محض
حکمتست • بعد از نزول آیة مؤمنان ادای مهور مهاجرات کردند بازواج ایشان
وکفار از ادای مهور مرتدات ابا نمودند • آیة آمد که وَإِنْ فَاتَكُمْ واکر فوت شود
ای مؤمنان از شما شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ یکی از زنان شما إِلَى الْكُفَّارِ بسوی کفار • یعنی
بدار الحرب بپیوندد • ومهر او بدست شما نیاید فَعَاقَبْتُمْ پس شما غنیمت کیرید • یعنی
غزا کنید وعاقبت شما را ظفر بود ومال بدست آید فَآتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ پس بدهید
آنرا که رفته اند أَزْوَاجُهُمْ زنان ایشان بدار الکفر ومهر نیافته اند مِثْلَ مَا
أَنْفَقُوا مانند آنچه نفقه کرده اند از مهر آن زن • در معالم از ابن عباس رضی الله عنه
نقل میکند که شش تن از زنان مؤمنان مهاجر مرتد شده بنزد کفار رفتند • و
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم مهور ایشانرا از غنیمت بشوهران ایشان
داد وَاتَّقُوا اللَّهَ وبترسید از عذاب خدای الَّذِي أَنْتُمْ آن خدایی که شما

بِهِ مُؤْمِنُونَ بدو کرویدکانید • حکم این آیات تا بقای عهد باقی بود • جون
عهد مرتفع کشت • این احکام منسوخ شد • آورده اند که روز فتح مکه
جون سید عالم صلی الله علیه وسلم از بیعه رجال فارغ کشت • زنان نیز بمبایعه
میل کردند آیة آمد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای خبر کننده • یا ای بلند قدر إِذَا جَاءَكَ
الْمُؤْمِنَاتُ جون بیایند بتو زنان کرویده • یعنی به نیت کرویدن يُبَايِعْنَكَ
بیعت کنند با تو عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بر آنکه شرک نیارند وشریک نکیرند بِاللَّهِ شَيْئًا
با خدای جیزیرا وَلَا يَسْرِقْنَ ودزدی نکنند وَلَا يَزْنِينَ وزنا نکنند وَلَا يَقْتُلْنَ
ونکشند أَوْلَادَهُنَّ فرزندان خود را جنانچه زنده در خاک میکردند • یا
قصد بچه که در شکم دارند نکنند واورا نیفکنند وَلَا يَأْتِينَ ونیایند بِبُهْتَانٍ بدروغی
که از روی جهل يَفْتَرِينَهُ بربافند آنرا بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ میان دستها وپایهاء
خود • یعنی فرزند حرامزاده را نیارند وبدروغ بر شوهر نه بندند • ودر دست
وپای خود آورده میپرورند وَلَا يَعْصِينَكَ وعاصی نشوند در تو فِي مَعْرُوفٍ
در آنچه بفرمایی از نیکویی که ترک نوحه کردنست • وروی خراشیدن • وموی بریدن
وجون بدین شروط بیعت کنند فَبَايِعْهُنَّ پس بیعت کن با ایشان عایشه رضی الله
عنها فرموده که بیعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با زنان بسخن بود • ودست
آنحضرت دست هیچ زن را نسود • قولی آنست که زنان دست در قدحی آب فرو
بردند • وبعد از ان حضرت دست مبارک خود دران آب برد • وکفته اند امیمه
خواهر خدیجه را رضی الله عنهما فرمود • تا بیعت زنان فرا کرفت وَاسْتَغْفِرْ
لَهُنَّ اللَّهَ وطلب آمرزش کن برای زنان مبایعه از خدای إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بتحقیق
خدای آمرزندهٔ کناه کسانیست که بر توحید بیعت کنند رَحِيمٌ مهربان بر ایشان

که توفیق توبه وایمان داد. بزرگی فرموده که مردم میگویند رحمت موقوفست
بر ایمان. یعنی تا بنده ایمان نیارد مستحق رحمت نشود. ومن میگویم ایمان موقوفست
بر رحمت. یعنی تا برحمت خود توفیق نبخشد. کسی بدولت ایمان نرسد مصراع
توفیق عزیزست بهر کس ندهند. بعضی درویش مسلمانان بجهة جر منفعتی با جهودان
دوستی میکردند وخبر اهل اسلام بدیشان میگفتند آیه آمد که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا
ای گروه مؤمنان لَا تَتَوَلَّوْا دوستی مکنید قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ با گروهی که
خشم گرفت خدای برایشان قَدْ یَئِسُوا هر اینه که نومید شده اند یعنی یهود
مِنَ الْآخِرَةِ از ثواب آخرت چه دانسته اند که بسبب عناد وکتمان نعت رسول
صلی الله علیه وسلم ایشانرا هیچ نوع حظی از مثوبات اخروی نخواهد بود لاجرم
نا امید ندازان كَمَا یَئِسَ الْكُفَّارُ همچنانکه نا امید شده اند کافران مِنْ أَصْحَابِ
الْقُبُورِ ۝ از اهل گورها. یعنی از رجوع ایشان بدین دنیی. یا یهود نومیدند
از ثواب عقبی. همچون کافران مرده که بعیان حال خود را دانسته اند. واز نعیم
آن جهانی بکلی قطع کرده سُورَةُ الصَّفِّ أَرْبَعَ عَشْرُونَ آیَةً
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ ۝ سَبَّحَ لِلَّهِ پاك وبی عیب گفت مر خدایرا
مَا فِی السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از علویات وَمَا فِی الْأَرْضِ وآنچه در زمین است
از سفلیات وَهُوَ الْعَزِیزُ واو غالبیست که حکم او بهیچ وجه مردود نگردد الْحَكِیمُ
درست کار که خلل بافعال او راه نیابد. دمیاطی آورده که اصحاب کرام رضی الله عنهم
گفتند. آیا کدام عمل بجای آریم که ما را از حفرهٔ نیران رهانیده. بروضهٔ جنات
وتحفهٔ روح وریحان رساند. حق سبحانه آیة فرستاد که. یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا
هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ الآیة. حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود. که ای قوم آمد

آنچه میجستند

آنچه میجستند. یعنی عملی که بنده را از سجن سجین رهایی بخشد. وبأعلی علیین
فرود آرد. ایمان وجهادست. صحابه از موت کراهت داشتند. آیة آمد که
یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید لِمَ تَقُولُونَ چرا میگویند مَا لَا
تَفْعَلُونَ ۝ آنچیزرا که نمیکنید كَبُرَ بزرگست مَقْتًا از روی خشم عِنْدَ اللَّهِ
نزدیک خدای أَنْ تَقُولُوا آنکه بگویید مَا لَا تَفْعَلُونَ ۝ آنچه نخواهید کرد
ونزد بعضی علما آیة عامست. وشامل یعنی هر کس سخنی وکند درین عتاب داخل است
وبا آن علما نیز که خلق را بعمل خیر فرمایند. وخود ترک نمایند این سیاست [توبیخ]
خواهد بود. أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ. وحضرت صلی الله
علیه وسلم در شب معراج دیده. که لبهاء چنین کسان بمقراض آتشین میبریده اند
نظم ازمن بگوی عالم تفسیر گوی را گر در عمل نکوشی نادان مفسری بار درخت علم ندانم بجز عمل
با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری إِنَّ اللَّهَ بدرستی که یُحِبُّ الَّذِینَ یُقَاتِلُونَ دوست دارد آنانرا
که کارزار کنند فِی سَبِیلِهِ در راه وی صَفًّا زده در برابر خصم كَأَنَّهُمْ گویا ایشان
در استحکام بُنْیَانٌ مَرْصُوصٌ بناها اند ریخته از ارزیز. کنایتست از ثبات قدم ایشان
در معرکهٔ حرب. وبیکدیگر باز چسبیدن وَإِذْ قَالَ مُوسَى ویاد کن آنرا که گفت موسی
علیه السلام لِقَوْمِهِ مر گروه خود را یعنی با بنی اسرائیل گفت یَا قَوْمِ ای قوم من لِمَ تُؤْذُونَنِی
چرا میرنجانید مرا بنا شنودن فرمان من وَقَدْ تَعْلَمُونَ وبراستی میدانید أَنِّی رَسُولُ
اللَّهِ آنکه من فرستادهٔ خدایم إِلَیْكُمْ بسوی شما. وبر رسالت خود از معجزات ظاهره
اقامت کرده ام. وشما را معلوم شده وشبهه نمانده. ورسول باید که محترم ومکرم
باشد. پس شما فرمان من برید. ایشان بر همان جهالت وضلالت خود ثابت بودند.
وسخن کلیم الله علی نبینا وعلیه السلام نشنودند فَلَمَّا زَاغُوا پس آن هنگام که بگشتند.

بنی اسرائیل از قبول فرمان موسی علیه السلام أَزَاغَ اللَّهُ بگردانید خدای قُلُوبَهُمْ دلهای
ایشان را از صفت یقین و موقع شک ساخت وَاللَّهُ و خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ
راه نمینماید مستنا خت خود بیرون رفتگان را از دایره فرمان وَإِذْ قَالَ و یاد کن
آنرا ینزکه گفت عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عیسی پسر مریم مر قوم خود را که يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای
فرزندان یعقوب إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ بدرستی که من فرستاده خدایم إِلَيْكُمْ بسوی شما بحجت
و برهان مُصَدِّقًا در حالتی که باور دارنده ام لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مر انجیز را که پیش منست
مِنَ التَّوْرَاةِ از کتاب توریة یعنی قبل از من نازل شده و من تصدیق کرده ام
که آن از نزدیک خداست وَمُبَشِّرًا و مژده دهنده ام بِرَسُولٍ يَأْتِي بفرستاده که می آید
بدین کامل و شرع شامل مِنْ بَعْدِي از پس زمان من اسْمُهُ أَحْمَدُ نام او احمد یعنی
ستاینده تر و ترجمه کلام عیسی علی نبینا و علیه السلام برین وجه است که انی ذاهب
الی ربی و ربکم و الفارقلیط جاء و معنی فارقلیط احمد ست در تبیان آورده
که اسم آنحضرت بسریانی میحمیا ست و معنی او آنکه بفرستد بشما او را بعد از مسیح
فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس آنهنگام که آمد عیسی علیه السلام بدیشان بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات
روشن چون احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص قَالُوا گفتند بیشتر بنی اسرائیل
هَٰذَا این که او بما مینماید سِحْرٌ مُبِينٌ جادوییست آشکارا یعنی بر هیچ کس پوشیده نیست
که سحر میکند وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از کسی که بر بندد عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ
بر خدای دروغ یعنی پیغمبر او را تکذیب کند و آیتهاء او را سحر داند بعضی علما
برآنند که نضر بن حارث گفت روز قیامت لات و عزی مرا شفاعت خواهند کرد
نزد خدای و او شفاعت قبول خواهد فرمود این آیة آمد که کیست ظالمتر از کسیکه
دروغ بر خدای بندد بقبول شفاعت تان درباره کفار وَهُوَ يُدْعَىٰ و حال آنکه آن

مُفتری

مُفتری خوانده میشود یعنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم او را میخواند إِلَى الْإِسْلَامِ
بسوی دین اسلام که مشتمل است بر خیر و صلاح و فوز و فلاح در دنیی و عقبی
وَاللَّهُ لَا يَهْدِي و خدای راه ننماید بر ستکاری الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ گروه ستمکاران را
در لباب آورده که چند روزی وحی بر حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرو
نیامد کعب بن اشرف گفت مژده شما را ای گروه یهود که خدای محمد نور او را فرو
نشانیده و کار او با تمام نخواهد رسید این سخن بجناب رسالت مآب عرض نمودند
و غبار ملال بر آینه دل آنحضرت نشست جبرئیل علیه السلام بجهت رفع آن آیه
آورد که يُرِيدُونَ میخواهند یهود لِيُطْفِئُوا تا فرو نشانند نُورَ اللَّهِ نور خدا را که
دین و کتاب اوست یا نور رسول خدا را بِأَفْوَاهِهِمْ بدهنهای خود یعنی بگفتار نا
پسندیده و سخنانی بیجا دبانه وَاللَّهُ مُتِمُّ و خدای تمام کرداننده است نُورِهِ
نور دین و روشنی شرع سید المرسلین را قبل از قیام ساعة وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ
و اگرچه کراهت دارند کافران از اتمام آن و کراهت ایشان را اثری نیست در اطفاء چراغ
صدق و صواب همچو ارادت خفاش که غیر موش ست در نابودن آفتاب نظم
شب پرک خواهد که نبود آفتاب تا نه بیند دیده او مهر و بوم دست قدرت هر صباحی
شمع مهر بر فروزد کوری خفاش شوم هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ اوست آن خداوندی که فرستاد
رَسُولَهُ پیغمبر خود را بِالْهُدَىٰ بچیزی که سبب هدایتست یعنی قرآن وَدِينِ الْحَقِّ
و بکیش راست که ملت حنیفه است لِيُظْهِرَهُ تا غالب گرداند این دین را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ
بر همه کیشی و ملتی بوقت نزول عیسی علیه السلام که همه اهل زمین اسلام قبول کنند
وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ و هرچند کاره اند مشرکان اظهار دین محمدی را که
مشتمل است بر اثبات توحید و ابطال شرک يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان

هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ بر بازرکانی که بازرهاند شما را مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ۝ از عذاب دردناک • پس بیان تجارت میکند که تُؤْمِنُونَ خبرست بمعنی امر یعنی ایمان آرید • مراد آنست که ثابت باشید بر ایمان که دارید بِاللَّهِ بخدای وَرَسُولِهِ و بفرستادهٔ او وَتُجَاهِدُونَ وجهاد نمایید با کافران فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بِأَمْوَالِكُمْ بمالهاء خود که زر و راحله و سلاح بجهاد خرید وَأَنْفُسِكُمْ و بنفسهاء خود که متعرض قتل و حرب شوید ذَٰلِكُمْ آنچه مذکور شد از ایمان و جهاد خَيْرٌ لَكُمْ بهترست مر شما را از معاملات مربحه إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۝ اگر هستید که دانید طریق تجارت حقیقی را • بزرگی فرموده که اصل معامله درین تجارت آنست غیر حق را بدهی و حق را بستانی • در نفحات از ابی عبیدالله البسری قدس سره نقل میکند که بسروی بوی آمد و گفت سبوی روغن داشتم که سرمایهٔ من بود • از خانه بیرون می آوردم • بیفتاد و بشکست و سرمایهٔ من ضایع شد • گفت ای فرزند سرمایهٔ خود آن ساز که سرمایهٔ پدرتست والله اعلم که پدر ترا هیچ نیست در دنیی و آخرت غیر الله • شیخ الاسلام قدس سره فرموده که سود تمام آن بودی که پدر تو هم نبودی • اشارت بمرتبهٔ فناست و در باختن سود و مایه در بازار شوق لقا نظم تا چند ببازار خودی پشت شوی بشتاب که از جام فنا مست شوی • از مایه و سود دو جهان دست بشوی • سود تو همان پس که تهی دست شوی • پس اگر ایمان آرید و جهاد کنید يَغْفِرْ لَكُمْ بیامرزد خدای مر شما را ذُنُوبَكُمْ گناهان گذشتهٔ شما در دنیی وَيُدْخِلْكُمْ و در آرد در عقبی جَنَّاتٍ بوستانها تَجْرِي که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار آن جویها وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً و بمسکنهاء پاکیزه که واقع باشد فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ در بوستانهاء

جاویدی

جاویدی که دار اقامتست ذَٰلِكَ آن مغفرت و ادخال بهشت الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستکاریست بزرگ وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا و مر شما راست نعمتی دیگر در دنیا که آنرا دوست میدارید نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ نصرتی از خدای بر قریش وَفَتْحٌ قَرِيبٌ و فتحی نزدیک که فتح مکه است • یا فتح فارس و روم • ابن عطا قدس سره فرموده که نصر توحیدست و فتح نظر بجمال ملک مجید • و نزد محققان فتح قریب فتح باب دلاست بترقی از مقامات نفس • و غنایم این فتح معارف یقینیه باشد • و همه مؤمنانرا درین مرتبه شرکتست • کما قال وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ۝ و بشارت ده ای محمد مؤمنان را بنصرت در دنیا • و بجنت در آخرت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان • مخاطب جماعتی اند از انصار که در لیلهٔ عقبهٔ ثانیه بیعت کردند • و ایشان هفتاد تن بودند • یا خطاب عامست • یعنی جمیع مؤمنانرا میفرماید که كُونُوا باشید أَنْصَارَ اللَّهِ نصرت کنندکان دین خدای و رسول او • تقدیر کلام چنین است که ای محمد طلب نصرت کن از قوم خود كَمَا قَالَ همچنانکه طلب نصرت فرمود و گفت عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ عیسی بن مریم مر حواریانرا که خواص او بودند • و در دین او بر همه کس سبقت داشتند که مَنْ أَنْصَارِي کیستند یاران و نصرت کنندکان من توجه نموده با من إِلَى اللَّهِ بسوی نصرت خدای • یا کیانند اعوان من در دعوت خلق بخدای قَالَ الْحَوَارِيُّونَ گفتند حواریان که درین راه نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ ماییم ناصران دین خدای • و فی الواقع نصرت کردند دین عیسی را علی نبینا و علیه السلام • بعد از رفع وی • و خلق را بخدای دعوت نمودند فَآمَنَتْ پس ایمان آوردند بسبب دعوت ایشان طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ گروهی از بنی اسرائیل بعیسی • و اورا بنده و رسول خدای دانستند وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ و کافر شدند

گروهی دیگر واورا پسر خدای کفتند و چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
مبعوث شد موافق همان کفت عیسی عبد الله ورسوله آن کروه تقویة یافتند
وحق سبحانه فرمود فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا پس قوت دادیم وغالب کردانیدیم آنانرا
که کرویدند بعیسی ورسالت وعبودیت او عَلَى عَدُوِّهِمْ بر دشمنان ایشان
که قایل بودند بالوهیت او فَأَصْبَحُوا پس کشتند مؤمنان ظَاهِرِينَ غلبه
کنندکان برکافران سُورَةُ الْجُمُعَةِ احدی عشرة آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يُسَبِّحُ بپاکی یاد میکند وتنزیه مینماید لِلَّهِ
مر خدایرا مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از بدایع علوی وَمَا فِي الْأَرْضِ وآنچه
در زمینهاست از کواین سفلی الْمَلِكِ پادشاهی که ملک اوست دایم وبی زوال
الْقُدُّوسِ پاک از سمت عیب وصفت اختلال الْعَزِيزِ ارجمند که مثل ندارد
الْحَكِيمِ حکم کننده که راستی بجای آرد هُوَ الَّذِي بَعَثَ اوست آنکسی که
برانگیخت فِي الْأُمِّيِّينَ در میان امیان مراد قوم عرب اند که اکثر ایشان خواننده
ونویسنده نبودند رَسُولًا مِنْهُمْ فرستاده از جمله ایشان یعنی امی تا رسالت او
از تهمت دور باشد وکفته اند امیة آنحضرت بجهت آنست که در کتب متقدمه
برین وجه مذکور بوده که خاتم انبیا امی باشد واز جمله در کتاب شعیا علیه
السلام مذکورست که انی ابعث امیا فی الامیین واختم به النبیین ودر
امیة آنحضرت نکتهاست اینجا سه بیت اختصار میرود نظم
فیض ام الکتاب پرورش لقب امی خدای ازان کردش لوح تعلیم ناکرفته بپیش
همه زا سرار لوح داده خبر برخط اوست انس وجان را سر کر نخواندست خط از ان چه خطر
پس صفت بنامی میکند که يَتْلُو عَلَيْهِمْ میخواند برایشان آيَاتِهِ آیتهای کلام خدا

یا آنکه

باآنکه امی است مثل ایشان وَيُزَكِّيهِمْ وپاک میسازد ایشانرا از دنس کفر
وخبث عقاید ورداءت اخلاق وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ ومی آموزد ایشانرا
قرآن وَالْحِكْمَةَ واحکام شریعت وَإِنْ كَانُوا وبدرستی که بودند این کروه که حامل
قرآن خوانان وپاکان ودر آموختکان اند مِنْ قَبْلُ پیش از بعثت محمد لَفِي ضَلَالٍ
مُبِينٍ در کمراهی هویدا که آن شرک بوده وتتبع دین جاهلیة وَآخَرِينَ
ودیکر مبعوث ساخت در میان دیکران مِنْهُمْ از مؤمنان که ایشان لَمَّا
يَلْحَقُوا بِهِمْ نرسیده اند بآنانکه سابقان اند اما لاحق خواهند شد مراد تابعین
واز معالم بایراد حدیثی صحیح متفق علیه معلوم میشود که اینها عجم اند واصح اقوال
آنست که هر که باسلام در آمده ودر می آید بعد از وفات حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم همه درین آخرین داخلند وَهُوَ الْعَزِيزُ وخدای غالبست در امر بعثت
هر کرا خواهد برسالت فرستد الْحَكِيمُ خداوند حکمتست در اختیار هر پیغمبری
برای هر امتی ذَلِكَ این نبوت یا بعثت فَضْلُ اللَّهِ افزونی کرم خدایست يُؤْتِيهِ
میدهد آنرا مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وخدای
خداوند فضل بزرک است که نعیم دنیا وآخرت در جنب آن محقر ومختصر
نماید مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ مثل آنانکه تحمیل کرده شدند توریة را یعنی حکم
شد که بار تکلیف احکام توریة را بردارند ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا پس برنداشتند آن
باررا وبمجرد خواندن توریة قناعة نموده بدانچه در وی بود کار نکردند
كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ همچون شل درازکوشیست که بردارد أَسْفَارًا کتابها از علم یعنی
رنج می برد در حمل آن واز آن نفعی ندارد همچون یهود که توریة میخواندند وبدان
منتفع نمیشوند نظم کفت ایزد بحمل اسفاره بار باشد علم کان نبود زهو علمها اهل دل

حمالشان

علماء اهل تن احمال شان • علم جون در دل زنده یاری بود • علم جون بر کل زند باری بود
جون بدل خوانی زحق کیری سبق • جون بکل خوانی سیه سازی ورق بئس بد مثلیست که
زده شد مثل القوم مثل کروه یهود الذین کذبوا آنکه تکذیب کردند بآیات
الله حجتهاء خدایراکه دلیل بود بر نبوت محمد والله لا یهدی وخدای راه فلاح ننماید
القوم الظالمین ◉ کروه ستمکارانراکه بعناد باحق بر نفس خود ظلم کرده اند
وبا وجود این میکویند که • نحن ابناء الله واحباؤه • ولاف میزدند که
لن یدخل الجنة الا من کان هودا قل بکوای محمد یا ایها الذین هادوا ای کروهی دین
یهودیه دارید ان زعمتم اکر کمان میبرید انکم اولیاء لله آنکه شما دوستانید
مر خدایرا من دون الناس بدون مردمان از عرب وعجم که کرویده اند فتمنوا
الموت پس آرزو برید مرک را ان کنتم صادقین ◉ اکر هستید راست کویان
در آنکه شمایید دوستان خدای تا برسید بکراماتی که حق سبحانه برای دوستان
خود مقرر فرموده ولا یتمنونه ابدا وحال آنست که یهود تمنا نکنند مرک را هرکز
بما قدمت ایدیهم بسبب آنچه از پیش فرستاده است دستهاء ایشان • یعنی
بواسطهٔ عملهای که کرده اند جون تحریف احکام توریة وتغییر نعت وصفت
مصطفی صلی الله علیه وسلم • ومیدانند که بعد از مرک بدان کردار معذب
خواهند شد والله علیم وخدای داناست بالظالمین ◉ بستمکاران بر نفس خود
قل بکوای محمد بایهود ان الموت الذی بدرستی آن مرکی که شما تفرون منه میکریزید
ازوی وتمنا نمیبرید • واز وقوع آن کراهت میدارید فانه ملاقیکم پس
بتحقیق او رسیده است بشما • یعنی بکیرد شمارا وشربت آن بچشید ثم تردون
پس باز کردانیده شوید الی عالم الغیب والشهادة بسوی دانای نهان وآشکارا

فینبئکم

فینبئکم پس خبر دهد شمارا بما کنتم تعملون ◉ بآنچه هستید که عمل
میکنید • ومناسب کردار جزا یابید یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که کرویده اید باحکام
شرع اذا نودی للصلوة جون ندا در داده شود برای نماز من یوم الجمعة در روز
جمعه فاسعوا پس بشتابید الی ذکر الله بسوی یاد کرد خدای • که نماز ست
وخطبه • یعنی رغبت کنید بدان • وسعی نمایید در ان وذروا البیع وبکذارید
خرید وفروخت را • قول صحیح بمذهب امام اعظم رحمه الله آنست که
موجب سعی وترک تجارات ومبایعات اذان اول است در روز آدینه • اکر مؤذن
متعدد باشند ذلکم آن سعی وترک بیع خیر لکم بهترست شمارا از معامله
زیراکه در ان نفع باقی اخروی باشد • وآن بهترست از سود فانی دنیوی ان کنتم
تعلمون ◉ اکر هستید که میدانید نفع وضررا • وتمییز میکنید میان خیر
وشر فاذا قضیت الصلوة پس جون کذارده شد نماز جمعه فانتشروا پس
پراکنده شوید فی الارض در زمین برای تجارت • وتصرف در مایحتاج خود
امر باحتست • یعنی اکر خواهید پس از نماز در پی مهمات خود روید وابتغوا
وبجویید من فضل الله از فضل خدای یعنی روزی خود • مراد تهیهٔ اسباب
معاش است • وکفته اند انتشار هم در زمین مسجدست جهة رفتن بمجلس علما
ومذکران • وبقولی مراد عبادت بیمارانست وحضور جنازه • وزیارت مؤمنان
وطلب علم • وآنچه بدین ماند چه جستن میامن فضل الهی بدینها تواند بود واذکروا
الله ویاد کنید خدایرا کثیرا بسیار • یعنی در مجامع احوال بذکر او اشتغال کنید
نه همین بوقت نماز لعلکم تفلحون ◉ شاید که رستکار شوید • وبخیر دو سرا
برسید که ذکر وی موجب جمعیت ظاهر وباطن • وسبب نجاة دینی واخروی است

عشر

نظم از ذکر خدا مباش یکدم غافل کز ذکر بود خیر دو عالم حاصل ذکرست که اهل شوق را
در همه وقت . اسایش جان باشد و آرامش دل . آورده اند که روزی حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم خطبه می خواند ناکاه کاروان دحیه کلبی با طعام
بسیار رسید . وبدان وقت در مدینه تنگی بود . وکاروان جون بسلامت رسیدی
طبل شادی زدندی آواز طبل باسماع حضار مجلس رسیده . جهة بیع طعام از
مجلس بیرون آمده . متوجه کاروان کشتند . وغیر از دوازده تن که جهار از یشان
خلفاء راشدین بودند رضوان الله علیهم اجمعین . کس نماند . حضرت پیغمبر
صلوات الله وسلامه علیه فرمود . اکر میرفتید در پی یکدیکر تا کسی مطلق در مسجد
نمیبود . ازین وادی آتش بسوی شما روان میکشت . ومقارن همین حال . این آیة نزول
اجلال یافت که وَإِذَا رَأَوْا وجون به بینند تِجَارَةً بازرکانی یعنی کاروان بازرکانی را
أَوْ لَهْوًا و بشنوند آواز طبلی که جهت رسیدن کاروان میزنند انْفَضُّوا متفرق
کردند از مجلس و بروند إِلَيْهَا بسوی آن تجارت . تا بیشی کیرند بر یکدیکر بخریدن
طعام وَتَرَكُوكَ وبکذارند ترا قَائِمًا ایستاده بر منبر قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ بکوی که آنجه
نزدیک خدای است از ثواب نماز و استماع خطبه . ولزوم مجلس پیغمبر صلی الله
علیه وسلم خَيْرٌ بهترست وسودمندتر مِنَ اللَّهْوِ از استماع لهو وَمِنَ التِّجَارَةِ و از نفع
تجارت . جه فواید ثوابات محقق است . ومنافع معاملات متوهم وَاللَّهُ خَيْرُ
الرَّازِقِينَ ● وخدای بهترین روزی دهندکانست . یعنی آنانکه وسایط
ایصال رزقند . زیراکه وقت باشد که بخیلی کنند . وشاید نیز که مصلحت
وقت ندانند . نقلست که یکی از خلفا بهلول بغداد را کفت بیا تا روزی هر روز
تو مقرر کنم تا دلت متعلق بدان نباشد . بهلول جواب داد که جنین میکردم

اکر جند نبودی . اول آنکه تو ندانی که مرا جه باید . دوم نشناسی که مرا کی باید
وسیم معلوم نداری که مرا جند باید . وحق تعالی که کافل رزق منست این همه
میداند . واز روی حکمت کامله بمن میرساند . ودیکر شاید که بر من غضب کنی
وآن وظیفه از من باز کیری . وحق سبحانه بکناه روزی از من باز نمیدارد نظم
خدای که او ساخت از نیست هست . بعصیان در رزق بر کس نه بست . از و خواه
روزی که بخشنده اوست . بر آرنده کار هر بنده اوست سُورَةُ الْمُنَافِقُونَ
إِحْدَى عَشَرَةَ آيَةً بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ● در سال پنجم از هجرت که
رسول صلی الله علیه وسلم از غزوه مریسیع مراجعت نمود . بر سر جاهی
میان سنان بن وبر جهنی که حلیف بنی عمرو بن عوف بود . از خزرج جهجاه
غفاری که اجیر فاروق بود رضی الله عنه منازعت شد . ومهم بدان انجامید
که میان مهاجر و انصار فتنه قایم کردد . ابن ابی منافق دران محل سخنان
ناشایست کفت . از جمله آنکه مهاجرانرا هیچ مدهید تا از مدینه بروند و از نیم
به پرا کنند . ودیکر آنکه جون بمدینه باز کردیم . آنکه عزیزترست بیرون خواهد
کرد آنرا که خوارترست . وزید بن ارقم بمجلس سامی حضرت خیر الانام آمده
این صورت اخبار نمود . وآنحضرت اغضا فرموده جهة تسکین فتنه در کرمکاه
بکوچ کردن تمام نمودند . واسید بن حضیر رضی الله عنه سبب پرسیده . و
مضمون حال معلوم فرموده . در تسلیهٔ خاطر عاطر پیغمبر صلی الله علیه وسلم
مساعی جمیله بتقدیم رسانید . وخبر با بن ابی رسیده بخدمت آنحضرت آمد
ودر نفی آن خبر سوکندان خورد . ومردم زبان ملامت کشاده زید بن ارقم را
رضی الله عنه بخبر دروغ متهم ساختند . حق سبحانه تصدیق قول او را این

سوره نازل کردانید که إِذَا جَآءَ ٱلْمُنَافِقُونَ جون بیایند نزدیک تو منافقان
یعنی ابی و اصحاب او وَقَالُوا نَشْهَدُ کویند کواهی میدهیم که إِنَّكَ لَرَسُولُ ٱللَّهِ بدرستی
که تو فرستاده خدایی یعنی منافق نیستیم و بدل رسالت ترا معتقدیم وَٱللَّهُ
يَعْلَمُ إِنَّكَ وخدای میداند که تو لَرَسُولُهُ هراینه فرستادهٔ اویی چه او ترا
فرستاده وَٱللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ ٱلْمُنَافِقِينَ وخدای کواهی میدهد که منافقان
لَكَاذِبُونَ ۝ دروغ کویانند در کواهی خود بجهة آنکه اعتقاد ایشان موافق
کفتار ایشان نیست پس شهادت ایشان بر آنکه دل ما معتقد رسالت تست
دروغ باشد وکفته اند مراد از شهادت قسم است یعنی سوکند یاد کردند
با عتقاد برسالت تو وخدای میداند که سوکند بدروغ خوردند ٱتَّخَذُوٓا
أَيْمَانَهُمْ فرا کرفتند منافقان سوکند خود را جُنَّةً سپری یعنی وقایه که بدان
از قتل و سبی ایمن باشند فَصَدُّوا پس باز میدارند مردم را بالقاء شبهات عَن
سَبِيلِ ٱللَّهِ از دین خدای یا خود اعراض میکنند از جهاد در راه خدای إِنَّهُمْ
بدرستی که ایشان سَآءَ بد عملیست مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ آنچه هستند که میکنند
از سوکند دروغ و اعراض از حق ذَٰلِكَ این حکم حق بیدی اعمال ایشان بِأَنَّهُمْ
ءَامَنُوا بسبب آنست که ایشان کرویدند بزبان ثُمَّ كَفَرُوا پس کافر شدند
بدل یا کفتند بظاهر با مومنان که ما از شماییم و در خلوت باز وسای خود
بکلمات کفر ناطق کشتند فَطُبِعَ پس مهر نهاده شد عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهاء ایشان
فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ۝ پس ایشان نمیدانند حقیقة ایمان که اقرارست بزبان
و تصدیق بدل آورده اند که ابن ابی مردی جسیم و نیکو هیات و شیرین سخن
و فصیح بود و جمعی دیکر از منافقان نزدیک بهمین صورت بودند وجون

مجلس

بمجلس پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمدندی آنحضرت شکفت داشتی از اشکال
واقوال ایشان حق سبحانه آیة فرستاد که وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ وجون به بینی منافقانرا
تُعْجِبُكَ بشکفت آرد ترا أَجْسَامُهُمْ جسمهاء ایشان از تری و تازکی وَإِن يَقُولُوا
وجون سخن کویند تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ کوش کنی تو مر سخن ایشانرا وسوکند ایشان
باور کنی وحال آنکه در عدم عقل و قلة تدبر كَأَنَّهُمْ کوییا ایشان خُشُبٌ جوبهاء
خشک شده اند مُّسَنَّدَةٌ بر دیوار باز نهاده یعنی اشباح اند خالی از علم و نظر
يَحْسَبُونَ می پندارند وکمان میبرند كُلَّ صَيْحَةٍ هر فریادی که برآید وهر
آوازی که در مدینه برکشند که آن صیحه و صدا واقعست عَلَيْهِمْ بر ایشان
بد دلی و بدکمانی و ترس ایشان بمرتبه ایست که هر آوازی که بشنوند پندارند
که نفاق ایشان بر پیغمبر و مومنان ظاهر شده ورسوا خواهند شد هُمُ ٱلْعَدُوُّ
ایشان دشمنانند ترا و همه مومنانرا فَٱحْذَرْهُمْ پس حذر کن از مکر و غایله
ایشان و بر ایشان ایمن مباش قَٰتَلَهُمُ ٱللَّهُ هلاک کرداند خدای ایشانرا یا
لعنت کناد بر ایشان أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ۝ جکونه برکردانیده میشوند از طریق حق
در معالم آورده که بعد از نزول این آیات قوم ابن ابی وی را کفتند این آیتها
در باره تو نازل شده برو نزدیک رسول خدای صلی الله علیه وسلم تا برای تو
آمرزش طلبد آن منافق کردن تاب داد وکفت مرا کفتید ایمان آر آوردم تکلیف
کردید که زکوة مال بده دادم همین مانده است که محمد را سجده می باید کرد
آیة آمد که وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا وجون کویند مر منافقانرا که بیایید
يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ تا آمرزش طلبد برای شما رَسُولُ ٱللَّهِ فرستادهٔ خدای لَوَّوْا به پیچند
رُءُوسَهُمْ سرهاء خود را یعنی روی بکردانند وکردن به پیچند جنانچه

خمس

کسی از مکر و حیل رو بتابد وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ و تو می بینی ایشانرا که اعراض می کنند
از رفتن بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و سلم وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ۝ و ایشان
گردنکشانند سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ یکسانست بر ایشان أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ آمرزش
خواهی ایشانرا أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ یا آمرزش نخواهی برای ایشان لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ
لَهُمْ خدای بیامرزد ایشانرا بجهة رسوخ ایشان در نفاق إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای
لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ۝ راه فلاح ننماید گروه بیرون رفتگانرا
از دایرهٔ صلاح هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ ایشان آنانند که میگویند مر انصار را
که شما لَا تُنْفِقُوا نفقه مکنید عَلَىٰ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ بر کسانی که نزدیک رسول
خدایند از فقرای مهاجرین حَتَّىٰ يَنْفَضُّوا تا متفرق گردند غلامان بنزد خواجگان
روند و پسران به پدران پیوندند منافقان انصار را از نفاق بر مهاجران منع
میکنند وَلِلَّهِ و حال آنکه مر خدایراست خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خزانهای
روزی در آسمان و زمین و مفتاح آن بدست قدرت اوست هر کرا خواهد روزی
دهد وَلَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ و لیکن منافقان لَا يَفْقَهُونَ ۝ نمیدانند که رزاق
علی الاطلاق حق سبحانه است نه آدمیان نظم خواجه پندارد که روزی او دهد
لاجرم بر این و آن منت نهد این نمیداند که روزی را مدار بر سبب بنهاد حکم کردگار
خواجه را زاسباب بی پایان یکیست نسبت او با دگرها اندکیست زان سببها او یکی اگر شد بس
کم شود هستند اسباب دگر حکم روزی بر سببها می نهد بی سببها نیز روزی میدهد
يَقُولُونَ میگویند اهل نفاق لَئِنْ رَجَعْنَا اگر باز گردیم ما ازین سفر إِلَى الْمَدِينَةِ
بسوی مدینه لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ هر آینه بیرون کند عزیزتر مِنْهَا الْأَذَلَّ از مدینه
خوارتر را مرادش از اعز نفس اخس او بود و غرضش از ان لفظ دیگر اشرف

واکمل

واکمل همه مخلوقات علیه افضل الصلوات والتسلیمات وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ و مر خدایراست
عزت قدرت و ربوبیة وَلِرَسُولِهِ و مر رسول او را عزت نبوت و شفاعة وَلِلْمُؤْمِنِينَ
و مر گروندگانرا عزت ایمان و طاعت وَلَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ و لیکن منافقان حقیقة
عزت را لَا يَعْلَمُونَ ۝ نمیدانند نقلست که چون سپاه نصرت پناه نبوی
بوادی عقیق رسیدند پسر ابن ابی که هم عبدالله نام داشت و مؤمنی مخلص بود
بر سر راه توقف نمود تا پدرش برسید شتر او را بخوابانید و پای بر دست شتر نهاد
و گفت بخدای سوگند که نگذارم که بمدینه در آیی تا وقتی که پیغمبر صلی الله
علیه و سلم ترا اذن فرماید و بدانی که اذل تویی و اعز اوست چون موکب
حضرت رسالت منقبت برسید بر آن حال اطلاع یافته ابن ابی را اجازت
در آمدن داد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان لَا تُلْهِكُمْ مشغول نکرداند
شما را أَمْوَالُكُمْ خواستهای شما وَلَا أَوْلَادُكُمْ و نه فرزندان شما عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ از یاد
کردن خدای چه مقتضای ایمان آنست که دوستی خدا غالب بود بر دوستی
همه اشیا تا حدی که اگر تمام نوال دنیا و مجموع نعم آخرت بر وی عرض کنند بنظر
قبول در هیچکدام ننگرد بیت چشم دل از نعیم دو عالم به بسته ایم مقصود ما ز دنیی و
عقبی تویی و بس وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هر که بکند آن کار را یعنی بمال و فرزند از حق باز
ماند فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ۝ ایشان زیان کارانند که بحقیقت
فانی باز ماندند از عظیم باقی وَأَنْفِقُوا و نفقه کنید یعنی حقوق واجبه اخراج
نمایید مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ از آنچه روزی داده ایم شما را و ذخیرهٔ آخرت سازید
مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ بیکی از شما اسباب مرگ فَيَقُولَ رَبِّ
پس گوید آنکس که ای آفریدگار من لَوْلَا أَخَّرْتَنِي چرا باز پس نیفگنی یعنی چه شود که

تأخیر کنی موت مرا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ تا زمانی نزدیک فَأَصَّدَّقَ پس تا تصدق کنم و زکوة
ادا نمایم وَأَكُن مِّنَ الصَّالِحِينَ ۝ و باشیم از نیک مردان و شایستگان وَلَن
يُؤَخِّرَ اللَّهُ و خدای باز پس نیفکند نَفْسًا هیچ کس را از مرگ إِذَا جَاءَ چون بیاید و برسد
أَجَلُهَا وقت رفتن وی یعنی چون عمر بآخر رسید چیزی بران نیفزایند و از ان
کم نکنند وَاللَّهُ خَبِيرٌ و خدای داناست بِمَا يَعْمَلُونَ ۝ بآنچه میکنند آدمیان
و حفص بخطاب میخواند یعنی بدانچه همه شما میکنید از خیر و شر سُورَةُ ۝
التَّغَابُنِ ثَمَانِي عَشْرَةَ آيَةً بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۝ يُسَبِّحُ بپاکی و
پاکیزگی ستایش مینماید مر خدای را مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از روحانیات
وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از جسمانیات لَهُ الْمُلْكُ مر وراست پادشاهی
که ارض و سما و ما بینهما بیافرید وَلَهُ الْحَمْدُ و مر وراست ستایش بر نعمت آفرینش
وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیزها قَدِيرٌ ۝ تواناست هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ او
آنکس است که بیافرید شما را ای آدمیان فَمِنكُمْ پس بعضی از شما كَافِرٌ ناگرونده است
بخالقیت او چون دهریان و طبیعیان وَمِنكُم مُّؤْمِنٌ و بعضی از شما باور دارنده
آفریدگاری اورا چون اهل اسلام و ایمان وَاللَّهُ و خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ
بآنچه میکنید بیناست و معامله با بندگان بحسب اعمال ایشان خواهد کرد
خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمین را بِالْحَقِّ براستی یا بحکمه بالغه
یا بکلمه کن یا برای بیان حق یعنی آنها دلایل وحدانیة الله و حق بدان ظاهر
میشود وَصَوَّرَكُمْ و بنگاشت شما را فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ پس نیکو کرد صورتهای
شما را با امتداد قامت و اعتدال خلقة امام قشیری رحمه الله فرموده که ظاهر
شما را بیاراست بجمال قدرت و باطن را محلی کردانید بجمال قربت و نزد محققان

حقیقة حسن انسان آنست که اورا بصفوة اوصاف کاینات آراسته کردانید
و بخلاصهٔ خصایص مبدعات شرف اختصاص بخشید تا نمود از جمیع موجودات
باشد از علوی و سفلی و ملکی و ملکوتی پس مراد حسن معنوی باشد نه حسن
صوری نظم بدرون تست مصری که تویی شکرستانش چه غمست اگر زبیرون مدد
شکر نداری شدهٔ غلام صورت بمثال بت پرستان تو چو یوسفی ولیکن سوی خود نظر
نداری بخدا جمال خود را چو در آینه به بینی بت خویش هم تو باشی بکسی گذر نداری
وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ۝ و بسوی اوست بازگشت همه يَعْلَمُ میداند بعلم کامل مَا فِي
السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از اصناف مکونات وَالْأَرْضِ و آنچه در زمین است
از انواع مخترعات وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ و میداند آنچه میپوشید آنرا وَمَا تُعْلِنُونَ
و آنچه آشکارا میکنید وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ ۝ بآنچه
در سینهاست از خواطر و افکار أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد بشما ای اهل مکه نَبَأُ الَّذِينَ
كَفَرُوا خبر آنانکه کافر شدند مِن قَبْلُ پیش از شما چون اولاد قابیل و عاد و ثمود
و اصحاب ایکه و جز آن فَذَاقُوا پس بچشیدند وَبَالَ أَمْرِهِمْ عقوبة کار خود یعنی
شومی کفر در دنیا بغرق و ریح صرصر و صیحه و عذاب یوم الظلة وَلَهُمْ و مر ایشانراست
در آخرت عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ عذابی دردناک بی انقطاع ذَٰلِكَ این عقاب و عذاب
مر ایشانرا بِأَنَّهُ كَانَت تَّأْتِيهِمْ بسبب آنست که بودند که آمدند بدیشان رُسُلُهُم
پیغمبران فرستاده بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن و معجزهای هویدا فَقَالُوا پس
ایشان گفتند أَبَشَرٌ آیا آدمیان مثل ما يَهْدُونَنَا راه مینمایند مارا تعجب
کردند از آنکه حق سبحانه وحی بآدمی فرستد فَكَفَرُوا پس کافر شدند برسل وَتَوَلَّوا
و روی بگردانیدند از تدبر در بینائی که با ایشان بود پس خدای ایشانرا هلاک

واستغنی الله وبی نیازی دارد خدای از ایمان خلق والله غنی وخدای بی
نیازست از عبادت آفریدکان حمید ستوده بی ستایش حامدان زعم الذین
کفروا کمان بردند آنانکه کافر شدند ان لن یبعثوا آنکه بر انگیخته نخواهند شد
قل بلی بکو آری بر انگیخته خواهید شد و ربی لتبعثن سوکند به پروردکار من که هر آینه
شما مبعوث کردید در قیامت ثم لتنبؤن پس خبر داده شوید بما عملتم بآنچه
کرده اید در دنیا واخبار بمحاسبه ومجازاة باشد وذلک وبرانکیختن
وجزا دادن علی الله برخدای یسیر سهل وآسانست فآمنوا بالله پس ایمان آرید
وبکروید بخدای ورسوله وبفرستادهٔ او محمد صلی الله علیه وسلم والنور الذی
انزلنا وبآن روشنی که فرستادیم بر محمد صلوات الله وسلامه علیه مراد قرآنست
وآنرا نور کفت که ظاهرست در اعجاز بنفس خود ومظهر حقایق احکام حلال
وحرامست والله بما تعملون وخدای بآنچه شما میکنید از اقرار وانکار
خبیر داناست یوم یجمعکم یاد کنید روزی را که جمع کند خدای شمارا
لیوم الجمع برای آنچه در روز جمع است از حساب وجزا قیامت را روز جمع
کفت که در آن روز اولین وآخرین از آدمیان مجتمع باشند یا انبیا وامم
یا ظالم ومظلوم یا اهل هدی وضلالت یا بهشتی ودوزخی واشهر آنست که
ملایکه وجن وانس ذلک آن روز یوم التغابن روز زیان شدنست یعنی چون
مؤمن مقام کافر در بهشت به میراث کیرد وکافر در دوزخ بمقام مؤمن
در آید غبن ظاهر شود وکفار دانند که زیانکارند وکفته اند کافر غبن خود را
بیند بترک ایمان ومؤمن زیان خود را دریابد به تقصیر در احسان یا روز زیان
جستنست هر کس سود خود طلبد وزیان دیگری ومن یؤمن بالله وهر که

بگروید بخدای ویعمل صالحا وبکند کاری شایسته یکفر بپوشد خدای
عنه از وی سیئاته بدیهاء ویرا یعنی عفو نماید ویدخله ودر آرد او را جنات
تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار در زیر قصور یا اشجار
آن جویها خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در آن ابدا تاکید است
در خلود ذلک الفوز العظیم آن عفو کناه ودر آوردن بهشت رستکاری
بزرک است والذین کفروا وآنانکه نکرویدند بوحدانیة وکذبوا بآیاتنا
وتکذیب کردند آیتهاء مارا که قرآنست یا معجزاتی را که بر دست پیغمبر ظاهر
کردیم اولئک اصحاب النار آن کروه ملازمان دوزخ اند خالدین فیها
باقی ماندکان در آن یعنی نمیرند واز دوزخ نرهند وبئس المصیر وبد جای
بازکشت است دوزخ ما اصاب نرسد بهیچ کس من مصیبة هیچ مصیبتی از شدت
ومرض ومرک اهل وولد الا باذن الله مکر بقضای خدای یعنی علم وی
بهمه مصایب محیطاست واکر خواهد آفریدکانرا از آن سالم دارد اما
صلاح حال بندکان وامتحان ایشان بصبر وازدیاد ثواب وتطهیر از کناه
مصیبت بایشان میرساند ومن یؤمن بالله وهر که تصدیق میکند خدای را
ومیداند که مصیبت بارادت ومشیت اوست یهد قلبه راه می یابد دل او
بصبر وثبات یعنی چون دانست که آن بلا مراد الله است بجان قبول میکند
واز وقوع آن اضطراب نمینماید بزرکان کفته اند که بلا آیینهٔ جمال مبتلی است
پس آیینه را بجهة مشاهدهٔ جمال او دوست باید داشت نظم
هرچه از دست تو آید خوش بود کر همه دریای پرآتش بود زخم کز دست تو می آید برون
کوبرون از سینهٔ من جوی خون والله بکل شیء وخدای بهمه چیزها علیم

دانا است. صابر وشاکی را میداند وَأَطِيعُوا اللَّهَ وفرمان برید خدای را در فرض
وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ واطاعت کنید رسول را در سنت فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر روی
بگردانید از طاعت پیغمبر او را چه زیان فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا پس جز این نیست
که بر فرستادهٔ ما الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ۝ رسانیدنیست پیدا وهویدا. واو تبلیغ
رسالت کرد. وآشکارا وظیفهٔ ابلاغ بجای آورد اللَّهُ خدای اوست مستحق
عبادت لَا إِلَٰهَ هیچ معبودی سزا نیست إِلَّا هُوَ مگر او وَعَلَى اللَّهِ وبر خدای نه
بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ۝ بایدکه توکل کنند مؤمنان. چه ایمان اقتضای
آن میکند که کار خود بحق واگذارند. ودر کفایت مهمات تکیه بر کرم وی کنند
از ابن عباس رضی الله عنهما منقول است که بعد از هجرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
جمعی مسلمانان از مکه داعیهٔ مهاجرت بمدینه داشتند. اما زنان وفرزندان
بتضرع وزاری. وناله وگریه وبیقراری ایشان را نمیگذاشتند. وایشان نیز
از غایت مهربانی وشفقت. بدیشان وامانده بودند. حق تعالی در بارهٔ ایشان
فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بدرستی
که بعضی از زنان شما وَأَوْلَادِكُمْ وفرزندان شما که مانع میشوند از هجرت
عَدُوًّا لَكُمْ دشمنانند مر شما را فَاحْذَرُوهُمْ پس از ایشان حذر کنید. وبگریه
وناله ایشان فریفته شده ترک هجرت منمایید. این آیت بدیشان رسید هجرة
کردند. وچون یاران مهاجر را دیدند هر یک در احکام دین فقیهی کامل ودانایی
فاضل شده. قصد عقوبت زن وفرزند کردند که ما بجهة ایشان از علم. وفضل
بی بهره مانده ایم. وبدین سبب نفقه از ایشان باز گرفتند. ومراسم مرحمت فرو
گذاشتند. حق سبحانه فرمود که وَإِنْ تَعْفُوا واگر عفو کنید آن جرم را که

کرده اند

کرده اند وَتَصْفَحُوا ودر گذرانید وَتَغْفِرُوا وبپوشید آنرا وعذر ایشان بپذیرید
فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ آمرزنده ومهربانست با شما
همان معامله کند إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ جز این نیست که مالهاء شما وَأَوْلَادُكُمْ و
فرزندان شما فِتْنَةٌ آزمایش اند تا ظاهر گردد که کدام از شما حق را بر ایشان ایثار
میکنید وکدام دل در مال وولد بسته از محبت الهی گرا میکنید وَاللَّهُ وخدای
عِنْدَهُ نزدیک اوست أَجْرٌ عَظِيمٌ ۝ مزدی بزرگ مر کسی را که محبت او مر خدای و
رسول را غالب باشد بر محبت مال وفرزند فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از عذاب خدای
وبپرهیزید از موجبات آن مَا اسْتَطَعْتُمْ آنچه توانید این آیت ناسخ آن حکم است
که فاتقوا الله حق تقاته. در کشف الاسرار آورده که در یک آیة اشارت میکند بواجب
امر ودر دیگری بواجب حق. واجب امر بیامد وواجب حق را رقم نسخ بر کشید.
زیرا که حق سبحانه بنده را که مطالبة کند بواجب امر کند. تا فعل وی در دایرهٔ
عفو داخل تواند شد. واگر او را بواجب حق بگیرد. طاعت هزار ساله ومعصیت
هزار ساله آنجا یک رنگ دارد بیت بی نیازی بین واستغنا نگر. خواه مطرب باش خواهی
نوحه گر وَاسْمَعُوا وبشنوید سخن خدای را وَأَطِيعُوا وفرمان برید او را وَأَنْفِقُوا
ونفقه کنید خَيْرًا بهتر را. یعنی هرچه نیکوتر بود در راه حق بدهید لِأَنْفُسِكُمْ
برای نفسهاء خود. چه فواید آن بوی میرسد وَمَنْ يُوقَ وهر که نگاه داشته شود
شُحَّ نَفْسِهِ از بخل نفس خود. یعنی حق خدای را امساک نکند. ودر راه وی بذل نماید.
فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه منفقان هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝ ایشان رستگارانند. در دنیا
از مخوفات. ودر عقبی از عقوبات إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ اگر قرض دهید خدای را یعنی
صرف کنید مال را در آنچه فرماید قَرْضًا حَسَنًا قرضی مقرون باخلاص یا صدقه

خمیر

دهید از طیب نفس **یُضَاعِفْهُ** زیاد کرداند خدای آنرا که داده اید **لَكُمْ** برای شما
یکی را ده. تا هفتصد. تا هزار وچهار صد. تا بغیر حساب **وَيَغْفِرْ لَكُمْ** وبیامرزد
کناهان شما را که بیش ازین بوده باشد. از امساك وترك. انفاق **وَاللَّهُ شَكُورٌ**
وخدای جزا دهندهٔ سپاس داراست. عطیهٔ جزیل در برابر صدقهٔ قلیل میدهد.
حَلِيمٌ ۝ بردبار پست بعقوبة ممسکان وبخیلان تعجیل نمیکند **عَالِمُ الْغَيْبِ**
وَالشَّهَادَةِ دانای نهان وآشکاراست. میداند آنچه ظاهر میکنند. از تصدق وآنچه
پنهان میدارند در دلها. از ریا واخلاص **الْعَزِيزُ** غالبست انتقام تواند کشید.
از کسی که صدقهٔ او خالص نبود **الْحَكِيمُ** ۝ حکم کننده بکرامت آنها که از روی
صدق تصدق نمایند

سُورَةُ الطَّلَاقِ اثنتا عشرة آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۝

آورده اند که عبد الله بن عمر رضی الله عنهما زن خود را در حال حیض طلاق داد.
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود تا رجوع کند. وآنگاه که از حیض
پاك شود اگر خواهد طلاق دهد. ودرین باب آیة آمد که **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ** ای
پیغمبر بگو امت خود را که شما **إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ** چون خواهید که طلاق دهید
زنان مدخول بهن را که صغیره وآیسه وحامله نباشد **فَطَلِّقُوهُنَّ** پس
طلاق دهید **لِعِدَّتِهِنَّ** در عدة ایشان. یعنی در طهری جماع که شما را تواند کرد آنرا
از عدت. واین طلاق سنی است. چه زن بعد از طلاق بعدت در می آید. وطلاق
بدعی آنست که در حالت حیض یا طهری که دران مجامعت واقع شده باشد وقوع
یابد. چه آن ایام را از عدت حساب نتوان کرد. وزن دران محل نه معتده باشد
ونه ذات بعل. وعدد طلاق نزد امام شافعی رحمه الله اعتبار ندارد. ونزد امام
اعظم. وامام مالك رحمهما الله معتبر است. پس اگر در طهری مباشرت سه

طلاق دهند. بمذهب امام شافعی رحمه الله سنت است. وبمذهب آن دو امام
دیگر بدعت. واگر یك طلاق واقع شود باتفاق جمهور سنت است **وَأَحْصُوا**
الْعِدَّةَ وشمار کنید ای مردمان عدت زنان را که ایشان از ضبط عاجزند. یا
از احصای آن غافل **وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ** وبترسید از خدای که پروردگار شماست. و
طلاق بسنت دهید. وبعد از طلاق **لَا تُخْرِجُوهُنَّ** بیرون مکنید زنان مطلقه را
مِنْ بُيُوتِهِنَّ از خانهای ایشان که بوقت زناشوهری بوده اند. تا وقتی که عدت
منقضی گردد **وَلَا يَخْرُجْنَ** وزنان نیز باید که بیرون نیایند. پس ایشانرا اخراج مکنید
إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ مگر آنکه بیایند **بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ** بعملی زشت هویدا کرده شده. و
حفص بکسر یا خواند. یعنی کرداری ناخوش که روشن کنندهٔ حال زنان بود. مراد معصیتی است که
در وحدی باشد. چون زنا وسرقه که برای اقامت حد ایشانرا بیرون باید آورد.
یا آنکه بفحش وسفاهت اهل آن خانه را ایذا کنند. ودران حال اخراج ایشان
حلال است. چه آن حکم نشوز دارد. در اسقاط حق ایشان **وَتِلْكَ** واین حکمها
که مذکور شد **حُدُودُ اللَّهِ** اند از حدهای خداست که مقرر فرموده **وَمَنْ يَتَعَدَّ**
وهرکه در گذرد **حُدُودَ اللَّهِ** از حدهای خدای **فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ** بس بدرستی که
ستم کرده باشد بر نفس خود. وخود را مستحق عقوبة ساخته **لَا تَدْرِي** نمیدانی
تو ای طلاق دهنده. یا نمیداند هیچ نفسی **لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ** شاید خدای نو کرداند
بَعْدَ ذَلِكَ پس ازین طلاق **أَمْرًا** کاری را. یعنی شاید مرد پشیمان کند. ودوستی
زن در دل وی پدید آید. تا رجوع نماید **فَإِذَا بَلَغْنَ** پس چون برسند زنان **أَجَلَهُنَّ**
بمدت خود یعنی بزمان آخر عدت **فَأَمْسِكُوهُنَّ** پس نگاه دارید ایشانرا یعنی رجعت
کنید با ایشان وامساك نمایید **بِمَعْرُوفٍ** به نیکویی که حسن معاشرت ولطف

مرافقتست. ودیکر باره طلاق مدهید جهة اضرار بدیشان أَوْ فَارِقُوهُنَّ
یا جدا شوید ازیشان وبکذارید بِمَعْرُوفٍ به نیکی یعنی آنجه حق طلاقست ازمتعه
وصداق ادا کنید وَأَشْهِدُوا وکواه کیرید ذَوَيْ عَدْلٍ دوخداوند عدل را مِنْكُمْ
ازشما مسلمانان که فاسق نباشند بر رجعت. واین امر ندبست. وامام شافعی رحمه
الله کوید واجبست وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ واقامت شهادت کنید ای کواهان بوقت
حاجت لِلَّهِ برای طلب ثواب ورضای خدا ذَلِكُمْ این اشهاد واقامت شهادت
يُوعَظُ بِهِ پند داده میشود بدو مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ هرکه هست که میکرود بِاللَّهِ بخدای
وآنجه وی فرموده وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وبروز رستخیز وهرجه بدو متعلقست وَمَنْ
يَتَّقِ اللَّهَ وهرکه بترسد ازخدای ومرتکب مناهی نشود يَجْعَلْ کرداند وپدید
آرد خدای لَهُ برای او مَخْرَجًا بیرون شدی یعنی خلاص یابد ازاندوه دنیا وآخرت
یا هرکه بپرهیزد ازحرام. خدای برای وی برساند ازوجه حلال وَيَرْزُقْهُ وروزی
دهد ویرا مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ازآنجا که کمان نبرد ودرشمار نیارد. یعنی بخاطرش نکذرد حلال
ازسببها بکذر وتقوی طلب. تا خدا روزی رساندت بی سبب. حق تعالی بخشدت رزق
که نباشد درکمان ودرخیال. سبب نزول آیة آنست که مشرکان پسر عوف بن مالك را
اسیر کرفتند. ووی به نزدیك پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمده. کفت یا رسول الله
پسرم باسر کفار کرفتار شد. ومادروی جزع بسیار میکند. وبا این همه فقر وفاقه
بنهایت رسیده. وبانجه سد رمقی تواند بود قدرت نیست. آنحضرت صلوات
الله وسلامه علیه فرمود که تقوی پیش کیر وشکیبا باش. وتو ومادرا وبسیار
بکویید. لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم. عوف بازن خود بقول پیغمبر صلی الله
علیه وسلم عمل نمودند. اندك فرصتی پسر عوف ازقید اهل شرك خلاص یافته و

جهارهزار

جهار هزار کوسفند ایشان را رانده بسلامت بمدینه آمد. واین آیه نازل شد
که تقوی ورزد. روزی حلال یابد وَمَنْ يَتَوَكَّلْ وهرکه توکل کند عَلَى اللَّهِ برخدای
وکار خود بدو بازکذارد فَهُوَ حَسْبُهُ پس خدای بسنده است اورا درکفایت
مهم إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بَالِغُ أَمْرِهِ رساننده است کار خود را بهرجا خواهد.
یعنی آنجه مراد حق سبحانه باشد ازو فوت نشود قَدْ جَعَلَ اللَّهُ بدرستی که کردانیده است
خدای وپیدا کرده لِكُلِّ شَيْءٍ برای هر جیزی از فقر وغنا قَدْرًا ۝ اندازهٔ ازان در
نکذرد. یا مقداری اززمان که پس وپیش نیفتد. ابوذر غفاری رضی الله عنه
روایة کرده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که من آیتی میدانم. که اکر
مردمان آنرا فراکیرند. یعنی بدان کار کنند همه ایشانرا کفایة باشد. پس آیت. ومن
یتق الله یجعل له. برخواند وجند نوبة اعاده فرمود. وبنای این آیة بر تقوی وتوکلست
تقوی نفحهٔ بوستان قربیست وازرتبه معیة خبر دهد که. ان الله مع الذین
اتقوا. وتوکل رایحهٔ کلزار کفایتست وازبوی ریحان محبت دمد که ان الله یحب
المتوکلین. وبی این دو صفت قدم درطریق تحقیق نتوان نهاد بیت سلوك راه معنی را
توکل باید وتقوی. توکل مرکب راهست وتقوی توشهٔ ره رو. دروقتی که حکم عدهٔ
مطلقات فرود آمد که. یتربصن بانفسهن ثلثة قروء. صحابه پرسیدند که عدهٔ
زنانی که حایض نشوند جیست. آیة آمد که وَاللَّائِي يَئِسْنَ وآن زنانی که
نومید کشته باشند مِنَ الْمَحِيضِ ازحیض بسبب پیری مِنْ نِسَائِكُمْ ازجملهٔ زنان شما
إِنِ ارْتَبْتُمْ اکر بشك افتاده اید درحکم ایشان. یعنی ندانید فَعِدَّتُهُنَّ پس زنان
عدهٔ ایشان ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ سه ماهست وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ وعدهٔ آنانکه حایض
نشده اند ازصغر سن همجنین بر سه شهر مقررست وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ

وخداوندان بارها یعنی زنان حامله أَجَلُهُنَّ منتهاء زمان عدت ایشان أَنْ
يَضَعْنَ آنست که بنهند حَمْلَهُنَّ بار خودرا خواه مطلقه وخواه متوفی عنها زوجها
وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ وهرکه بترسد از خدای ومراعات حقوق احکام وی کند يَجْعَلْ
پدید کرداند خدای لَهُ مران متقی را مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا ○ از کار او آسانی یعنی کار او را برو
سهل سازد ذَٰلِكَ این چه گفته شد أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ حکم خداییست که فرستاد آنرا از لوح
محفوظ إِلَيْكُمْ بسوی شما وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ وهرکه بپرهیزد از عقاب خدای وفرمان
او برد يُكَفِّرْ بپوشد خدای عَنْهُ از وی سَيِّئَاتِهِ بدیهاء وی را یعنی عفو کند وَيُعْظِمْ
وبزرگ سازد لَهُ برای او أَجْرًا ○ مزد را یعنی او را مزد زیاده دهد أَسْكِنُوهُنَّ
ساکن کردانید زنان طلاق داده را مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ آنجا که شما ساکن شدید
مِنْ وُجْدِكُمْ از وسع خود وطاقت خود یعنی مسکن ایشان بقدر طاقت توانایی
خویش سازد وَلَا تُضَارُّوهُنَّ ورنج مرسانید مطلقات را در سکنی ونفقه لِتُضَيِّقُوا
برای آنکه تنگ کردانید عَلَيْهِنَّ بریشان مساکن ایشان وخروج ضرورت شود ایشانرا
وَإِنْ كُنَّ واگر باشند طلاق دادگان أُولَاتِ حَمْلٍ خداوند بار یعنی حامله باشند
فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ پس نفقه کنید بریشان حَتَّىٰ يَضَعْنَ تا وقتی که بنهند حَمْلَهُنَّ بار خودرا
واز عده بیرون آیند فَإِنْ أَرْضَعْنَ پس اگر شیر دهند این زنان بعد از انقطاع علاقه
نکاح لَكُمْ مر فرزندان شمارا فَآتُوهُنَّ پس بدهید ایشانرا أُجُورَهُنَّ مزدهاء ایشان
بر شیر دادن وَأْتَمِرُوا ومشاورت کنید بَيْنَكُمْ میان یکدیگر در کار فرزند بِمَعْرُوفٍ
به نیکویی در باب ارضاع واجره آن وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ واگر دشواری کنید ومضایقه
نمایید اعنی پدر ومادر در رضاع ومزد آن یعنی شوهر از اجره ابا کند یا زن شیر
ندهد فَسَتُرْضِعُ پس شیر دادن خواهد لَهُ مران فرزندرا أُخْرَىٰ زنی دیگر یعنی

خمس

مرددایه

مرددایه گیرد او را برای رضیع خود ومادررا باکراه واجبار نفرماید لِيُنْفِقْ
باید که نفقه دهد ذُو سَعَةٍ خداوند فراخی وتوانگری مِنْ سَعَتِهِ از غناء خود
یعنی بقدرت توانایی خویش بر مطلقه نفقه کند وَمَنْ قُدِرَ وهرکه تنگ کرده
شده است عَلَيْهِ رِزْقُهُ برو روزی او یعنی فقیر وتنگ دست است فَلْيُنْفِقْ پس باید
که نفقه کند مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ از آنچه خدای داده است او را لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ تکلیف
نکند خدای نَفْسًا هیچ تنی را إِلَّا مَا آتَاهَا مگر آنچه بدو عطا کرده است از مال یعنی
تکلیف ما لا یطاق نفرماید سَيَجْعَلُ اللَّهُ زود باشد که پدید آرد خدای بَعْدَ عُسْرٍ پس از
دشواری وتنگ دستی يُسْرًا ○ آسانی وتوانگری وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ وبسا از اهل
دیهی که از روی جهل وعناد عَتَتْ سر باز زدند واعراض کردند عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا از فرمان
پروردگار خویش وَرُسُلِهِ واز سخن پیغمبر او فَحَاسَبْنَاهَا پس حساب خواهیم کرد
ایشانرا در قیامت حِسَابًا شَدِيدًا حسابی سخت که در او استقصا ومناقشه باشد
وَعَذَّبْنَاهَا وعذاب کردیم ایشانرا در دنیا عَذَابًا نُكْرًا ○ عذابی زشت وباهول
یا عذاب کنیم ایشانرا در دوزخ بعد از حساب فَذَاقَتْ پس چشیدند اهل آن
دیه وَبَالَ أَمْرِهَا عقوبت کار خودرا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا وبود عاقبت کار ایشان
خُسْرًا ○ زیان کاری وکدام زیان از آن بدتر که از جنت جاویدی ولقاء
الهی محروم شوند وبزندان جحیم وعذاب الیم در مانند أَعَدَّ اللَّهُ آماده کرده است
خدای لَهُمْ برای مشرکان عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت در هر دو سرا فَاتَّقُوا اللَّهَ پس
بترسید از عذاب خدای يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقل الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه
گرویده اید قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ بتحقیق فرستاده است خدای إِلَيْكُمْ ذِكْرًا بشما پندی
یا شرفی که قرآنست وفرستاده بشما رَسُولًا فرستاده که محمد است صلی الله علیه وسلم

ع

عشر

قرآنرا شرف گفت زیرا که شرف دینی وکرامت آخرت وابسته است بخواندن
وعمل کردن بدو • وگفته اند ذکر قرآنست • وفرستاده جبرئیل علیه السلام وبقول
رسول بدلست از ذکر وذکر همان رسولست یعنی ذاکر • واشهر آنست که سخن بر
ذکر تمام شده • ورسولا منصوب بمحذوفست • تقدیرش این که متابعت
کنید رسولی را که پیوسته یتلوا میخواند علیکم بر شما آیات الله آیتهاء قرآنرا
مبینات روشن کرده شده • وحفص بکسر یا خوانده یعنی روشن کننده • وحق
سبحانه ذکر ورسول فرستاد لیخرج الذین آمنوا تا بیرون آرد خود یا قرآن یا رسول
آنانرا که گرویده اند وعملوا الصالحات وکرده اند کارهاء شایسته من الظلمات
از تاریکی ضلالت الی النور بروشنی هدایت • یا از باطل بحق یا از جهل بعلم ومن
یؤمن بالله وهرکه بگرود بخدای وتصدیق کند ویرا ویعمل صالحا وبکند کار
ستوده وپاک • یعنی خالص از شوب ریا وتصنع وغرض یدخله در آرد اورا خدای
جنات تجری بوستانها که جریان دارد من تحتها الانهار از زیر مساکن ایشان
جویها خالدین جاوید باشندگان فیها در بهشت ابدا همیشه بی زوال وانتقال
قد احسن الله به تحقیق که نیکو آماده کرده است خدای در بهشت له برای آن مؤمن
رزقا روزی وجه روزی الله خدای بحق الذی خلق آنست که بیافرید سبع
سموات هفت آسمان • بعضی بر بالای بعضی ومن الارض وبیافرید از زمین مثلهن
مانند آسمانها • بعضی در تحت بعضی • وبعضی مثلهن را حمل بر عدد کرده اند یعنی زمین
نیز هفت آفریده یتنزل الامر فرو می آید فرمان خدای وقضای او بینهن میان آسمانها
وزمینها • یعنی نافذست حکم او در آسمان وزمین • واو را در هر طبقه از طبقات
ارض وسما امریست • وخلقی وهمه را بیافرید لتعلموا ان الله تا بدانید آنکه خدای

علی کل شیء

زمین است رشته قدرتش مکنون
دانش او کلیست بیرون ودرون

علی کل شیء بر آفریدن همه چیزها قدیر توانا است وان الله وفرمان خود را
بهمه جاری ساخت • تا معلوم کنید آنکه خدای قد احاط بدرستی که فرا رسیده است
بکل شیء علما بهمه چیز از روی علم • یعنی قدرت وعلم او محیطست بهمه اشیا
واز موجودات علمی وعینی هیچ چیز از دائره علم وقدرت وی خارج نیست بیت
در غیب وشهاده ذره نتوان یافت • از دایره قدرت وعلمش بیرون سورة التحریم
اثنتا عشرة آیة مکیة بسم الله الرحمن الرحیم نقلست
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم شربت عسل دوست داشتی وقتی زینب رضی الله
عنها مقداری عسل داشت • وهرگاه آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه بخانه
وی آمدی • زینب ترتیب شربت فرمودی • وآنحضرت را در خانه وی بجهة آن توقف
بیشتر واقع شدی • آن حال بر بعضی ازواج طاهرات گران آمد عایشه وحفصه
رضی الله عنهما اتفاق نموده • مقرر کردند که آنحضرت بعد از آشامیدن
شربت عسل در خانه وی نزد هر کدام از ما در آید گوییم از تو بوی مغافیر می آید
ومغفور صمغ درختیست که عرفط خوانند • ورایحه کریهه دارد • وحضرت
بوی خوش را دوست میداشت • واز روایح ناخوش محترز بود • پس آنحضرت
روزی شربت آشامیده • نزد هر کدام آمد • گفتند یا رسول الله از شما رایحه
مغفور می آید • وایشان در جواب فرمودند که مغفور نخورده ام • اما در خانه
زینب شربت عسل آشامیده ام گفتند • جرست نحله العرفط • زنبور آن عسل از
شکوفه عرفط چیده بوده • امام زاهد رحمه الله آورده که چون این صورت
مکرر او وجود گرفت • حضرت فرمود که • حرمت العسل علی نفسی فوالله لا آکله
ابدا • واین سوگند از بهر آن خورد تا دیگر کسی ویرا از آن عسل نیارد آیة آمد که

يا ايها النبي اى پيغمبر لم تحرم چرا حرام ميكنى ما احل الله آنچه حلال كرده است
خداى لك مر ترا • يعنى عسل وروايه اشهر آنست كه در روز نوبة حفصه رضى الله
عنها در خانهٔ وى وقتى كه وى باجازت آنحضرت بديدن پدر رفته بود • ماريه
قبطيه را طلبيد • وبخدمت خود سرافراز كردانيد • حفصه بران مطلع شده
اظهار ملال كرد • وحضرت فرمود كه اى حفصه راضى نيستى كه اورا بر خود حرام كردم
گفت هستم رسول صلى الله عليه وسلم فرمود كه اين سخن نزد تو امانتست • بايد كه با كس
نگويى اوقبول كرد • وچون حضرت از خانهٔ وى بيرون آمد فى الحال حفصه اين
سخن را با عايشه در ميان نهاد • ومژده داد كه بارى از قبطيه خلاص يافتيم • و
چون آنحضرت بخانهٔ عايشه آمد ازين حكايت بكنايه رمزى بازگفت • واين سوره
نازل شد كه چرا برخود حرام ميكنى • آنچه خداى بر تو حلال ساخته • يعنى ماريه
وسوگند ميخورى تبتغي ميطلبى بدين تحريم مرضات ازواجك خشنودى زنان خود
والله غفور وخداى آمرزنده است • مر سوگند خوردن ترا رحيم ◉ مهربان كه
كفارت سوگند مقرر كرد قد فرض الله بدرستى كه مقرر كردانيده خداى وبيان
كرده لكم براى شما تحلة ايمانكم فروگشادن سوگندها • شمارا بكفارت
يعنى آنچه بسوگند به بندند بكفارت توان گشاد • وبيان آن در سورهٔ مائده است
والله مولىكم وخداى دوست شماست • ومتولى كار شما • ميسازد براى شما هرچه
صلاح شما در آنست وهو العليم واو داناست بمصالح بندگان الحكيم ◉ محكم
كار در هرچه گويد • وكند به نسبت ايشان واذ اسر النبي وياد كنيد اى مومنان
چون راز گفت پيغمبر وپنهان ساخت الى بعض ازواجه بسوى برخى از زنان خود • يعنى
حفصه حديثا سخنى را كه تحريم ماريه است • يا عسل • يا ذكر خلافت شيخين رضى الله

عنهما

عنهما بعد از و • كه با حفصه بسر گفته بود واو با عايشه آشكارا كرد فلما نبات
پس آنهنگام كه خبر كرد حفصه مر عايشه را به بآن حديث واظهره الله وآشكارا
گردانيد خداى پيغمبر خود را ومطلع ساخت عليه بر اظهار آن سخن از حفصه
عرف شناسا گردانيد پيغمبر صلى الله عليه وسلم حفصه را وخبر داد بعضه
ببعضى از آن • يعنى فلان سخنان با تو گفتم • وتو اين قدر از آن ظاهر ساختى • يعنى
قصهٔ تحريم ماريه واعرض واعراض كرد رسول صلى الله عليه وسلم عن بعض
از بعضى ديگر • يعنى خلافة شيخين • مراد آنست كه حضرت رسالت صلوات الله
وسلامه عليه استقصا نفرمود از روى كرم • وبا آنكه حفصه همه سخنان سرى
آنحضرت را اظهار كرده بود • تمام با روى وى نياورد فلما نباها پس آنهنگام
كه خبر داد پيغمبر صلى الله عليه وسلم حفصه را به بآنچه خداى اورا بران اطلاع
داده بود قالت گفت حفصه من انباك هذا كه خبر داد ترا باين كه من راز تو
آشكارا كردم قال گفت رسول صلى الله عليه وسلم نبانى العليم خبر داد مرا
خداوند دانا بخفيات ضماير الخبير ◉ خبردار از مكنونات سراير ان تتوبا اگر توبه
كنيد اى حفصه وعايشه وبازگرديد الى الله بخداى ودر آزار دل مبارك آنحضرت
هم پشت نشويد • شمارا بهتر باشد فقد صغت قلوبكما پس بدرستى كه بگشته است
دلهاء شما از صواب • كه محافظت سر پيغمبر نميكنيد وان تظاهرا واگر هم پشت
شويد عليه بر آزردن دل مقدس وى فان الله پس بدرستى كه خداى هو موليه
اويار ومددكار پيغمبر است • وبرا نصرت كند وجبريل وجبريل رفيق اوست مدد كارى
بجاى آرد وصالح المومنين وشايستگان از مومنان اتباع واعوان وى اند •
مراد همه صحابه اند • وبقولى صديق وفاروق رضى الله عنهما كه پدر عايشه و

ومعاون آنحضرت که رضاء او برضای فرزندان خود ایثار کنند و مجاهد گفته که
صالح المؤمنین مرتضی علی است رضی الله عنه وَالْمَلَائِكَةُ و تمامی فرشتگان آسمان
وزمین بَعْدَ ذَلِكَ با وجود این که خدا و جبرئیل و صحابه یاراویند ظَهِيرٌ ۝ مددکار
ومعاون وهم پشت اند درهای وی عَسَى رَبُّهُ شاید پروردکار او اِنْ طَلَّقَكُنَّ
اکر او طلاق دهد شمارا تخویف ازواجست یعنی اکر بفرض طلاق دهد شاید
اَنْ يُبْدِلَهُ آنکه بدل دهد او را خدای اَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ زنان بهتر از شما این اخبار است
از قدرت نه از کون چه خدای میدانست که طلاق نخواهد داد پس تعریف آن
زنان میکند که مُسْلِمَاتٍ اقرار کنندکان بوحدانیة یا کردن نهندکان بامر
مُؤْمِنَاتٍ باور دارندکان یا اخلاص آرندکان قَانِتَاتٍ نماز کذاران یا فرمان
برداران تَائِبَاتٍ بازکشتکان از کناه یا رجوع کنندکان بدرکاه اله سَائِحَاتٍ هجرة
کنندکان یا روزه داران ثَيِّبَاتٍ شوهر دیدکان وَأَبْكَارًا ۝ و دختران بکر
ابن عباس رضی الله عنه فرموده که ثیب آسیه زن فرعونست و بکر مریم مادر
عیسی که حق سبحانه وعده فرموده که هر دو را در بهشت بحبالهٔ ازدواج حضرت رسالة
صلی الله علیه وسلم درآرد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کروه کرویدکان قُوا أَنْفُسَكُمْ
نکاه دارید نفسهاء خود را بترك معاصی وَأَهْلِيكُمْ و اهالی و فرزندان خود را
بموعظه و نصیحت نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ از آتشی که آتش انکیز وی مردمان باشند
یعنی کفار جن وانس وَالْحِجَارَةُ و سنك کبریت که در حرارت می افزاید یا بتان سنکین
که کفار میپرستند یا کنجهاء زر و سیم احبار و رهبان که اصل و منشأ آن سنکست
نظم زر و سیم اند سنك زرد و سفید اندرین سنکها مبند امید دلی از سنك سختر باید
که ز سنکیش راحت افزاید دل از این سنك اکر تو بر نکنی سر حسرت بسی بسنك زنی

عابدات
پرستندکان

عليها

عَلَيْهَا بر آن آتش مَلَائِكَةٌ فرشتکانند یعنی موکلند بر وی زبانیه غِلَاظٌ درشت سخنان
شِدَادٌ سخت کاران و توانایان که دوزخ را با ایشان قوت ستیز و از جنك
ایشان مجال کریز نباشد لَا يَعْصُونَ اللَّهَ نا فرمانی نکنند خدای را مَا أَمَرَهُمْ در آنچه
فرماید ایشان را یعنی برشوت فریفته نشوند تا مخالفت امر باید کرد وَيَفْعَلُونَ
ومیکنند مَا يُؤْمَرُونَ ۝ آنچه فرموده میشوند بدان در تبیان آورده که التذاذ
زبانیه بعذاب کافران بر التذاذ اهل بهشت بنعیم جنان پس چون زبانیه کافران را
بکنار دوزخ آرند ایشان آغاز اعتذار کرده داعیهٔ خلاصی نمایند حق سبحانه
فرماید یا ملایکه کویند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا ای کسانی که کافر شدید لَا تَعْتَذِرُوا
الْيَوْمَ عذر مکویید امروز که عذر مقبول نیست و فایده نخواهد داد إِنَّمَا
تُجْزَوْنَ جز این نیست که پاداش داده میشوید مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝ آنچیز را که در
در دنیا بودید که عمل میکردید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنها که کرویده اید تُوبُوا
إِلَى اللَّهِ بازکردید بخدای تَوْبَةً نَصُوحًا بازکشتنی خالص یعنی توبه کنید و باسر کناه
مروید معاذ بن جبل رضی الله عنه فرموده که توبهٔ نصوح آنست که تایب عود
نکند بمعصیت چنانچه شیر عود نمیکند به پستان حسن بصری رحمه الله کفته
که توبهٔ نصوح دو رکن دارد اول ندامت بر کناه کذشته دوم عزیمت بر ترك
کناه در آینده نظم توبه چون باشد پشیمان آمدن بر در حق نو مسلمان آمدن
خدمتی از سر کرفتن با نیاز با حقیقة روی کردن از مجاز عَسَى رَبُّكُمْ پروردکار شما
چون توبه کنید شاید أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ آنکه در کذراند از شما سَيِّئَاتِكُمْ کناهان شما را
وَيُدْخِلَكُمْ و در آرد شما را بوستانها که تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از
زیر درختان و قصور آن جویها و در آوردن کی باشد يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ روزی

ع ٥

که خجل نکند خدای پیغمبر را یعنی نه نفس او را عذاب کند و نه شفاعة او را درباره
عاصیان مردود سازد وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و رسوا سازد آنان را نیز که ایمان آورده اند
با وی یعنی درخواست ایشان نیز درباره یاران ایشان قبول کند نُورُهُمْ نور ایشان
یعنی نوری که خدای بمؤمنان عطا کرده یَسْعَى میشتابد و میرود بَيْنَ أَيْدِيهِمْ
در پیش ایشان وَبِأَيْمَانِهِمْ و بجانب راست ایشان • وقتی که بر صراط گذرند •
و در ان محل که نور منافقان فرو میرد يَقُولُونَ رَبَّنَا گویند مؤمنان که ای آفریدگار
ما أَتْمِمْ لَنَا تمام کردان برای ما نُورَنَا روشنی ما را یعنی باقی دار تا بسلامت بر صراط
بگذریم وَاغْفِرْ لَنَا و بیامرز ما را یعنی از ظلمت گناه پاک کن إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
تو بر همه چیز از اتمام انوار و مغفرت اوزار قَدِيرٌ ○ توانایی يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ
ای پیغمبر خبر دهنده • یا بلند قدر جَاهِدِ الْكُفَّارَ جهاد کن با کافران به شمشیر
وَالْمُنَافِقِينَ و با منافقان بوعید وَاغْلُظْ و درشتی بکار بر عَلَيْهِمْ بر ایشان
یعنی بر هر دو گروه وَمَأْوَاهُمْ و مقام و بازگشت کافر و بازگشت و منافق اگر
ایمان نیارند • و مخلص نشوند جَهَنَّمُ دوزخست وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ○ و بد جای
بازگشتیست دوزخ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا بیان کرد خدای مثلی لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای
آنان که نگرویدند امْرَأَتَ نُوحٍ و آن مثل زن نوحست علیه السلام که واعله نام داشت
وَامْرَأَتَ لُوطٍ و زن لوط علیه السلام که واهله کفشدی كَانَتَا بودند این دو زن
تَحْتَ عَبْدَيْنِ در زیر حکم دو بنده مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما صَالِحَيْنِ شایستگان
فَخَانَتَاهُمَا پس خیانت کردند با آن دو بنده بنفاق زن نوح علی نبینا و علیه
السلام قوم را گفتی که وی دیوانه است • و زن لوط علی نبینا و علیه السلام قوم را
از مهمانان لوط خبردار کردی فَلَمْ يُغْنِيَا پس دفع نکردند این دو پیغمبر عَنْهُمَا ازین

دو زن مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خدای چیزی را • زن نوح علیه السلام غرق شد
بطوفان • و بر سر زن لوط علیه السلام سنگ بارید وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ و گفته شد بهر دو
روز قیامت واهله و واعله را که در آیید بدوزخ مَعَ الدَّاخِلِينَ ○ با در آیندگان
دیگر از کافران • حاصل این مثل آنست که کفار معاقب میشوند • و نسبتی که
میان ایشان و پیغمبر هست • با وجود کفر هیچ فایده نمیدهد وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا
و بیان کرد خدای مثلی لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آنان که گرویده اند امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ و آن مثل
زن فرعونست • یعنی آسیه بنت مزاحم إِذْ قَالَتْ چون گفت رَبِّ ابْنِ لِي ای آفریدگار من
بنا کن برای من عِنْدَكَ نزدیک خود بَيْتًا خانه فِي الْجَنَّةِ در بهشت • یعنی در مقام
قرب مرا جای ده • آورده که چون آسیه ایمان آورد • فرعون بفرمود تا او را چارمیخ
کرده در آفتاب بیفکندند • حق سبحانه ملایکه را فرمود تا بگرد وی در آمده بالها
خود وی را سایه کردند • و فرعون امر کرد تا سنگی بزرگ آوردند • و حکم شد که
بر سینهٔ وی نهند • آسیه دعا کرد که خدایا مرا خانه ده در جنة وَنَجِّنِي و برهان مرا
مِنْ فِرْعَوْنَ از نفس خبیث فرعون وَعَمَلِهِ و از کردار او • یعنی عذابی که مرا میکند وَ
وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و نجات ده مرا از گروه ظالمان که قبطیانند • و تابعان
فرعون • حق سبحانه دعای وی مستجاب کرده حجاب از پیش وی داشت • و خانهٔ وی
بوی نمود • و روح وی قبض کرد • و سنگ بر جسدی نهادند که روح نداشت
و در اکثر تفاسیر هست که حق سبحانه وی را بآسمان برد بجسد وی و حالا در بهشتاست
و حاصل این مثل آنست که با وجود ایمان اتصال او با اهل کفر او را هیچ ضرر نکرد
و مثل زد خدای برای ازواج طاهرهٔ حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و سایر
مؤمنات وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ و مریم دختر عمران را الَّتِي أَحْصَنَتْ آن زنی که نگاه داشت

فرجها دامن خودرا ازحرام وفاحشه فنفخنا فیه درکریبان جامهٔ او من روحنا
از روح که آفریده بودیم وصدقت وباور داشت مریم وکروید بکلمات ربها
بسخنان پروردکار خود یعنی صحف منزله قبل از انجیل یا وعدها که جبریل علیه
السلام ازخدای بوی آورد که لاهب لك غلاما زکیا وکتابه وبکتاب خدای
یعنی انجیل یا آنجه خدای نوشته بود درلوح محفوظ از قصهٔ وی وپسروی وحفص
بجمع میخواند ومراد تمام کتب الهی است وکانت من القانتین ● وفرمان برداران
یامداومت کنندکان بروظایف عبادات وتذکیر برای تغلیبست واشعار
بآنکه طاعت مریم که (از طاعت مردم محر) کامل نبوده ودرخبر آمده که ازمردان بسیاری بکمال رسیدند
واز زنان کامل نشدند مکر مریم بنت عمران وآسیه زن فرعون سورة الملك ثلثون آیة

الجزو التاسع والعشرون بسم الله الرحمن الرحیم ● تبارك بزرك وبرتراست
وثابت بردوام الذی بیده الملك آنکسی که بدست قدرت اوست پادشاهی وتصرف
درامور ملك یعنی هرجه خواهد کند وهو علی کل شیء واو برهمه جیزها
که خواهد قدیر ● تواناست الذی خلق الموت آن خداوندی که بیافرید مرک را
والحیوة وزندکانی را مراد موت آدمیانست دردنیی وحیوة ایشان درآخرت
وکفته اند مرک را آفرید برصورت کبشی املح واو برهیج جیز نکذرد وبوی او بهیج
جیز نرسد الا که بمیرد وحیاة را خلق کرد برصورت مادیانی ابلق واو برهیج جیز
مرور نکند ورایحهٔ او بهیج جیز نرسد الا که زنده شود وبقولی مراد دار موت وحیات است
یعنی دنیی وآخرت را بیافرید لیبلوکم تا بیازماید شمارا یعنی باشما معامله آزمایندکان
کند تا ظاهر شود که دردار تکلیف ایکم کدام ازشما احسن نیکوترند عملا ازجهت عمل
یعنی اخلاص کدام بیشترست ودرخبر آمده که کدام نیکوترند ازروی عقل

وپرهیزکار

وپرهیزکارتر ازمحارم وشتابنده تر درفرمانبرداری وکفته اند کدام یادکننده ترند
مرک را وترسان تر ازو وکارسازنده تر برای او وهو العزیز وخدای غالبست در
ملك خود ترسندکانرا ایمن سازد الغفور آمرزنده است خطیئات ایشانرا
الذی خلق آن خدایی که بیافرید سبع سموات هفت آسمانرا طباقا طبقه طبقه
یکی بربالای دیکری درمعالم آورده که آسمان دنیا موجیست محکم شده ودوم
مرمریست سفید وسیم آهن است جهارم رویست وکفته اند مس پنجم نقره است
ششم زرست هفتم یاقوت سرخ است ما تری نه بینی تو ای بیننده فی خلق الرحمن
درآفریدن خدای مرآسمانرا من تفاوت هیج خللی واختلافی وتناقضی وعیبی و
اعوجاجی فارجع البصر پس بازکردان جشم را بسوی آسمان تادران هل تری هیج می بینی
من فطور ● شکافی ونقصانی ثم ارجع البصر پس دیکی باره بکردان دیده را
کرتین کرتی بعد از کرتی تا هیج عیبی می یابی یعنی اکر بیك نکریستن معلوم نکردی تکرار کن
نکریستن را ینقلب بازکردد الیك البصر بسوی تو جشم تو خاسئا دور ازیافتن
عیب وهو حسیر ● واو مانده بود ازنکریستن یا پشیمان از کثرت مراجعت
بجهت آنکه هرجند می نکرد عیبی نمی نماید ولقد زینا وبدرستی که بیاراستیم السماء
الدنیا آسمان نزدیك را یعنی آسمانی را که نزدیك ترست بزمین آرایش دادیم بمصابیح
بجراغها یعنی بستارکانی که شبها جون جراغ درخشانند وجعلناها وکردانیدیم
ستارکانرا رجوما للشیاطین راندکان مردیوانرا وقتی که بجهت استراق سمع
قصد آسمان کنند واعتدنا وآماده ساخته ایم لهم برای دیوان بعد ازسوختن
ایشان بشهب دردنیی عذاب السعیر ● عذاب آتش افروخته درعقبی وللذین
کفروا ومرآنانراست که کافر شدند ازدیوان وغیر ایشان بربهم بآفریدکار

خمس

ایشان عَذَابُ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ● وبدجای بازکشتیست
دوزخ إِذَا أُلْقُوا جون درافکنده شوند کافران فِيهَا درجهنم سَمِعُوا لَهَا آوازی
مانند آواز دراز کوش که انکر الاصوات است • یعنی جون کفار را بدوزخ درآورند دوزخ
بفریاد آید وَهِيَ تَفُورُ واو میجوشد • وایشان را بر می آرد و فرو میبرد • جنانجه کوشت
در دیک جوشان تَكَادُ تَمَيَّزُ نزدیک است که پاره پاره شود دوزخ مِنَ الْغَيْظِ
از خشم کافران كُلَّمَا أُلْقِيَ هرکاه درافکنده شوند فِيهَا در دوزخ فَوْجٌ کروهی
از اهل شرک سَأَلَهُمْ سوال کنند ایشان را خَزَنَتُهَا خازنان دوزخ از روی سرزنش
که ای مشرکان أَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد بشما نَذِيرٌ ● بیم کننده • یعنی پیغمبری
بشما مبعوث نشد • که شما را بخدای خواند و از عذاب بترساند قَالُوا بَلَى کویند
آری قَدْ جَاءَنَا بدرستی که آمد بما نَذِيرٌ ● پیغمبر بیم کننده فَكَذَّبْنَا پس ما تکذیب
کردیم قول وی را وَقُلْنَا وکفتیم مرفرستادکان را که بهیچ وجه مَا نَزَّلَ اللَّهُ فرو نفرستاده است
خدای مِنْ شَيْءٍ هیچ جیز از انجه شما میکویید از وعد و وعید و امر و نهی و دیکر
کفتیم إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما ای رسولان إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ ● مکر در خطائی
بزرک که با وجود سمت بشریة دعوی نبوت میکنید وَقَالُوا وکویند کافران که
در دنیا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ اکر میبودیم ما که بشنویم سخن پیغمبران را بی بحث وتفتیش
جه از معجزات ایشان علامات صدق بر صفحات احوال ایشان ظاهر بود أَوْ نَعْقِلُ
یا تعقل میکردیم در معانی کلام ایشان و تفکر مینمودیم در انوار حکمت که از
اقوال و افعال ایشان معاینه مینمود مَا كُنَّا نمیبودیم امروز فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ
در عداد اهل دوزخ فَاعْتَرَفُوا پس اقرار کنند و معترف شوند بِذَنْبِهِمْ بکناه
خویش و درین وقت اعتراف سود ندارد فَسُحْقًا پس دوری باد از رحمت من

لاصحاب

لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ ● مر ملازمان دوزخ را إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ بدرستی آنانکه بترسند
رَبَّهُمْ از عذاب پروردکار خود بِالْغَيْبِ بپوشیدکی یعنی آثار خوف را از خلق
بپوشند • و بخلوتها ناله و کریه کنند • و در عین المعانی کوید که مراد از غیب
دل است که پوشیده است از خلق • و پیدا بر خدای • بدل ترسکار باشند لَهُمْ
مَغْفِرَةٌ مر ایشان راست آمرزش کناهان وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ● و مزدی بزرک که بهشتست • و
کفته اند یعنی از شداید و مکاره • یعنی ترسندکان امان باشد از هرجه میترسد
نظم لا تخافوا مژده ترسنده است • هرکه میترسد مبارک بنده است • خوف و خشیه
خاص دانایان بود • هرکه دانا نیست کی ترسان بود • ترسکاری رستکاری آورد • هرکه
درد آرد عوض درمان برد • آورده اند که کفار قریش بسهولت عیش مغرور و
مسرور کشته • در باب حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم • سخنان کفتندی
وجون جند نوبت بنزول قرآن • پرده از روی کفتار ایشان برداشته شد • بایکدیکر
تدبیر کردند • و رای ایشان بران قرار کرفت • که دیکر سخن محمد آهسته کویید • تا
خدای وی نشنود • و او را ازان آکاه نکرداند • آیه آمد که وَأَسِرُّوا و پنهان سازید
قَوْلَكُمْ سخن کفتن خود را درباره پیغمبر أَوِ اجْهَرُوا بِهِ یا آشکارا کنید مر آنرا •
یعنی هر دو نزدیک او یکسانست إِنَّهُ عَلِيمٌ بدرستی که او داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ
بانجه در سینهاست • قبل از انکه بر زبان کذرد • پس کسی که بر ضمایر واقفست اکر تعیین
ازان بسر کنند • یا بجهر • برو پوشیده نخواهد بود أَلَا يَعْلَمُ آیا نداند آنجه در دلهاست
مَنْ خَلَقَ آنکس که بیافرید دلها را وَهُوَ اللَّطِيفُ و او داناست ببواطن اشیا و حقایق
آن الْخَبِيرُ ● آکاه از ظواهر موجودات و دقایق آن هُوَ الَّذِي جَعَلَ اوست که
کردانید لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را ذَلُولًا نرم و منقاد تا آسان باشد

سپس شما بان فامشوا پس بروید فی مناکبها در اطراف وجوانب زمین وکلوا
وبخورید من رزقه از روزی خدا که برای شما مقرر ومقدر کرده والیه النشور
وبسوی اوست بازگشت شما • پس شکرگذاری وسپاس داری ۲ وبجای آرید •
أأمنتم آیا ایمن شدید ای کافران من فی السماء از آنکس که در آسمانست بزعم شما
یعنی حق سبحانه • یا از ملك موکل بر عذاب که جبرئیل است علیه السلام • ملخص
سخن آنکه ایمن شده اید أن یخسف بکم الأرض از آنکه خدای • یا جبرئیل
علیه السلام بفرمان عظیم الشان وی فروبرد شما را بزمین فإذا هی پس آنگاه
زمین • پس از فرو رفتن شما بوی تمور ○ میگردد واضطراب کنان شما را زیر تر
می افکند أم أمنتم آیا ایمن شدید من فی السماء از آنکه در آسمانست عرش او
یعنی خدای • یا مقام او • یعنی جبرئیل أن یرسل آنکه فرو فرستد علیکم بر شما حاصبا
سنگ ریزه • چنانچه بر قوم لوط علیه السلام فستعلمون پس بدانید بعد از مشاهدهٔ
عذاب که کیف نذیر ○ چگونه بود بیم کردن من • وآن دانستن شما را سود نکند
ولقد کذب الذین وبدرستی که تکذیب کردند رسل خود را آنانکه بودند من قبلهم
پیش از کفار این زمان یعنی مکذبان از امم ماضیه • وبشآمت تکذیب هلاك
شدند فکیف کان پس چگونه بود بر ایشان نکیر ○ عقوبة من • یا انکار من بر ایشان
بانزال عذاب أولم یروا آیا نمیدانند ونمی نگرند إلی الطیر بسوی مرغان فوقهم
زبر سر ایشان در هوا صافات صفها بر کشیده می گشایند بالهای خود را ویقبضن
وفراهم میگیرند بعد از بسط ما یمسکهن نگاه نمیدارد ایشانرا در هوا بزمان
طبع یا در حال قبض وبسط اجنحه إلا الرحمن مگر خدای بزرگ بخشایش که هریك
از انواع طیور را شکلی وهیأتی وصورتی وطبیعتی خاص داده • واسباب طیران

خمس

وجولان

وجولان ایشان در هوا مهیا ساخته إنه بکل شیء بدرستی که خدای بهمه چیزها
بصیر ○ بیناست أمن آیا کیست که توان گفت که هذا الذی این آنکس است که از
روی حمایت هو جند او مدد کار است وقاید لشکر لکم مر شما را ینصرکم یاری دهد
من دون الرحمن بجز خدای از عذاب وخشم وی إن الکافرون نیستند ناگرویدگان
إلا فی غرور ○ مگر در فریب شیطان • که میگوید عذاب بشما فرونخواهد آمد
أمن هذا الذی آیا کیست که اشارت تواند کرد بدو که این آنکست که بمحض عنایت
یرزقکم روزی میدهد شما را إن أمسك اگر باز گیرد خدای رزقه روزی خود
از شما با مساك مطر یا ابطال اسبابی که حصول ووصول رزقها وسایط ووسایل اند
یعنی اگر خدا وظیفهٔ رزق از شما باز گیرد • آن کیست که شما را روزی تواند داد • وکفار
میدانند که خالق ورزاق اوست • وکفر ایشان نه از جهل است بل لجوا بلکه ستیزه
کردند ودر افتادند فی عتو در عناد وسرکشی ونفور ○ ورمیدگی از حق ونفرت
از راستی أفمن یمشی آیا کسی که میرود مکبا علی وجهه سر فرو افکنده بر روی خود
یعنی نگونسار میرود وپس وپیش وراست وچپ خود نمی بیند او أهدی راه یافته ترست
أمن یمشی یا آنکس که میرود سویا راست ایستاده وهمه اطراف خود را مشاهده
میکند • ورفتن او واقع است علی صراط مستقیم ○ براهی راست رساننده
بمقصد ومقصود • این مثلیست برای کافر گمراه که در بیدای غوایت حیران وسرگردان
میرود • ومؤمن راه یافته که بر طریق حق از روی بصیرت سلوك میکند
فرقست میان آنکه از روی یقین • با دیدهٔ بینا رود اندر ره دین یا آنکه دو چشم بسته
بی دستگشی هر گوشه همی رود بظن وتخمین قل بگو مشرکانرا که خدایی که شما را بدو دعوت
میکنم هو الذی او آنکس است که بقدرت أنشأکم بیافرید شما را

عشر

وبداد شما را شنوایی تا سخنان حق شنوید والأبصار ودیدها تا دلایل
قدرت وبدایع فطرت مشاهده کنید والأفئدة ودلها تا در معانی کلمات
الهی ودقایق مصنوعات پادشاهی تفکر وتامل نمایید شما بسیار میشنوید و
می بینید ولیکن قلیلا ما تشکرون ◯ اندک شکر میگویید مرین نعمتها را قل هو
الذی ذرأکم بگو خدای آن خدای است که بعد از آفریدن شما را پراکنده ساخت فی الأرض
بر زمین یعنی هریک را منزلی ومکانی وراهی وکاری داد تا تعبد کنید وفرمان
برداری نمایید وإلیه تحشرون ◯ وبسوی او باز گردیده خواهید شد تا جزای
کردار وگفتار خود بیابید ویقولون ومیگویند مشرکان بر پیغمبر ویاران وی
کی باشد متی هذا الوعد این وعدهٔ حشر ویافتن جزا إن کنتم صادقین ◯ اگر
هستید شما راست گویان قل بگوای محمد در جواب ایشان که إنما العلم جز این نیست
که دانش قیامت یعنی علم بوقت آمدن او عند الله نزدیک خدای است وغیر او
بران اطلاع ندارد وإنما أنا وجز این نیست که من نذیر بیم کننده ام مبین ◯ آشکارا
یعنی بآمدن قیامت شما را بیم میکنم اما بآمدن او دانا نیستم فلما رأوه پس آنهنگام
که ببینند موعود را قیامت را زلفة نزدیک بخود سیئت بد کردد وزشت شود
وجوه الذین کفروا روی های آنکه کافر شدند یعنی اثر غم واندوه بر جبینهای
ایشان پیدا کردد وقیل وگفته شود یعنی خزنهٔ دوزخ ایشان را گویند هذا الذی کنتم
این آنست که بودید شما که پیوسته به تدعون بدو تمناک میکردید ودر طلب او
استعجال مینمودید امام زاهد رحمه الله فرموده که همواره کافران تمنای مرگ
پیغمبر صلی الله علیه وسلم میکردند وآرزوی هلاک وی میداشتند حق سبحانه حبیب
خود را صلوات الله وسلامه علیه فرمود که قل أرأیتم بگو خبر کنید مرا إن أهلکنی الله

اگر هلاک کرداند خدای مرا ومن معی وآنان که با من اند از مومنان أو رحمنا یا
ببخشد بر ما واجلهای ما را در تاخیر افکند فمن پس کیست آنکه او یجیر الکافرین زینهار دهد
کافران را من عذاب ألیم ◯ از عذاب دردناک یعنی مرگ ما شما را سود ندارد و
حیات ما دفع عذاب از شما نکند مراد آنست که نجات دهندهٔ شما از عذاب الهی جز ایمان
وتوحید نیست پس انتظار مرگ دیگران بردن چه فایده دهد قل بگو آنکه ایمان
بدو سبب نجاتست هو الرحمن اوست خدای بزرگ بخشایش آمنا به گرویده ایم بوی
وعلیه وبرو نه بر غیر او توکلنا توکل کرده ایم وکار خود بدو باز گذاشته
پس زود بود که بدانید یعنی بعد از مشاهدهٔ عذاب معلوم کنید که فی نفس الامر
من هو کیست از ما وشما آنکه او فی ضلال مبین ◯ در گمراهی هویداست قل أرأیتم
بگو خبر دهید مرا إن أصبح اگر گردد ماؤکم آب شما یعنی آب چاه زمزم یا آب
بئر میمون حضرمی غورا فرو رفته بزمین چنانچه دست ودلو بدان نرسد فمن پس
کیست آنکه یأتیکم بماء بیارد برای شما آبی معین ◯ جاری یا ظاهر چنانچه همه
بینند در آثار آمده که بعد از تلاوت این آیة باید گفت که الله رب العالمین
زاهدی مذکورست که زندیقی شنید که معلمی شاگرد خود را تلقین میکرد که فمن
یاتیکم بماء معین او جواب داد که بالمعول والمعین یعنی متین ومددکارات
تیز آب را باز آرند شبانه نابینا شد وهاتفی آواز داد که اینک آب چشمهٔ چشم تو
غایب شد بگوی تا بمعول ومعین باز آرند وفی المثنوی المعنوی فلسفی منطقی مستهان
میگذشت از سوی مکتب آن زمان چونکه بشنید آیة او از ناپسند گفت آریم آب را ما با بلند
ما بزخم بیل وتیزی تبر آب را آریم از پستی زبر شب بخفت ودید او یک شیرمرد زد طپانچه
هردو چشمش کور کرد گفت زین دو چشمهٔ چشم ای شقی با تبر نوری بیار ار صادقی

سورة القلم اثنتان وخمسون آية

روز بر جست ودو چشمش کور دید نور فایض از دو چشمش ناپدید

بسم الله الرحمن الرحیم • ن • حروف مقطعه دلالت بر اعداد دارد بقا نون حساب • وقول بعضی آنست که غایت ملك این امة از شمار آن توان دانست • اما هر کس بدان نرسد • ویهود بعضی از آن کرفتند وبرخی فرو کذاشتند • وبریشان مشتبه شد • چنانچه در آل عمران کذشت • وبعضی علما آنرا مفاتیح اسماء الهی دانند • چنانچه در حرف ن کفته اند که مفتاح اسم نور و ناصرست • ودر معالم کوید آخرست از حروف الرحمن • وکویند اسم سوره است بالوحیست از نور • با نام نهریست در بهشت • یا قسمت بنصرت حق سبحانه مر مؤمنان را • واشهر آنست که نون اسم ماهی است • ومراد بآن جنس باشد • یا ماهی که زمین بر پشت اوست • واورا لیوثا کوید • یا بهموت ح • ودر وسیط باسناد خود از ابی هریره رضی الله عنه نقل کرده که وی کفت شنودم از رسول خدای صلی الله علیه وسلم که اول چیزی که خدای بیافرید قلم بود • پس نون را بیافرید • وآن دوات است • وقلم از آن دوات نوشت آنچه بود • وهست • وباشد • وبرین تقدیر حق سبحانه سوکند یاد کرد بدوات • والقلم • وبقلم اعلی که از نورست • وطول او ما بین السماء والارض • وکویند مراد قلمیست که بدان کتابت کنند • [illegible] فواید آن در مصالح دین ودنیا بسیارست • وما یسطرون • ودیکر سوکند خورد بآنچه ایشان را میفرماید در تبیان از ابن هیصم نقل فرموده که نون دهنست • وقلم زبان • وما یسطرون • آنچه حفظه بر بنده مینویسند • حق تعالی بدین [illegible] کنا[ه] خورده جواب قسم اینست که [illegible] نیستی تو ای محمد [illegible] بنکاه داشت پروردکار خود • [illegible] • دیوانه • جواب ولید مغیره است که آنحضرت را می کفت

با آنچه می نویسند حفظه را از احکام وحی یا آنچه ح

معلّم

معلّم مجنون • ودر بحر الحقایق آورده که کلمهٔ نون اشارتست بعلم اجمالی مندمج • در احدیّهٔ ذاتیّهٔ جمعیّه • وقلم مشیرست بعلم تفصیلی مندرج در واحدیّهٔ اسمائیه • پس حق سبحانه قسم یاد کرده • بعلم اجمالی کاین • در احدیّه • وبعلم تفصیلی ثابت در واحدیّه • وبآنچه قلم کن بیرا از دوات قدیم نوشته • یعنی حروف الهیّهٔ مجرّدهٔ علویّه وکلمات ربانیّهٔ مرکبهٔ سفلیه • جوابش اینکه تو بنعمت پروردکار خود مستور نیستی بر تو پوشیده اند اسرار ازل وابد • وان لك • وبدرستی که مر ترا • لاجرا • مزدی وثوابیست بر کشیدن بار نبوت • غیر ممنون • منت ننهاده • یعنی حق تعالی بی واسطهٔ کسی که از و منت باید داشت • بتو عطا کرده • یا غیر مقطوع • یعنی مزدی بر دوام که هر کز انقطاع بدان راه نیابد • وانك • وبدرستی که تو • لعلی خلق عظیم • بر دینی بزرکی که اسلامست • یا بر خوبی بزرکی که بخوبی آن کس را نبوده • جز از قوم خود تحمل میکنی آنچه کس را قوت تحمل آن نیست • وکفته اند مراد آداب قرآنست که حق سبحانه بوی ارزانی داشته بود • از عایشه رضی الله عنها سؤال کردند از خلق رسول صلی الله علیه وسلم • وجکونکی آن فرمود که خلق آنحضرت قرآن بود • وفی سلسلة الذهب • نظم • بود هم بحر مکرمت هم کان • [illegible] خلقه القرآن • وصف خلق کسی که قرآنست • خلق را بعد از وجوامکان است • محمد حکیم قدس سره فرموده که هیچ خلقی بزرکتر از خلق محمدی نبوده • چه او مشیت خود را دست باز داشت • وخود را بجلی با حق کذاشت • امام قشیری رحمه الله کفته که نه از بلا منحرف شد • ونه از عطا منصرف کشت • وکفته اند اورا هیچ مقصدی ومقصودی جز خدای نبود • وشمهٔ از حقایق اخلاق آنحضرت در رسالهٔ مرآت الصفا فی صفات المصطفی مذکور شده • ودر جواهر التفسیر نیز

خمس

مسطور است. فَسَتُبْصِرُ پس زود باشد که ببینی ای محمد وَيُبْصِرُونَ و ببینند
معاندان تو از اهل مکه. یعنی بدان وقت که عذاب نازل شود بریشان. معلوم
گردد که بِأَيِّيكُمُ الْمَفْتُونُ بکدام است از شما فتنه و بلا. یا در کدام گروه است
از شما دیوانه. یعنی بدانید که دیوانه تویی یا ایشان. إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که آفریدگار تو هُوَ
أَعْلَمُ او داناترست بِمَنْ ضَلَّ بکسی که گمراه شد عَنْ سَبِيلِهِ از راه راست. و چنان کس
فی الحقیقة دیوانه بود. وَهُوَ أَعْلَمُ و او داناتر بود بِالْمُهْتَدِينَ براه یافتگان
بکمال عقل که مؤمنانند. فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ پس فرمان مبر تکذیب
کنندگان. یعنی مشرکان مکه را که ترا بدین آبا دعوت مینمایند وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ
دوست میدارند که تو نرمی کنی با ایشان. و سرزنش نکنی بر شرک فَيُدْهِنُونَ
تا ایشان نیز چرب و نرمی کنند. و بر دین تو طعنه نزنند وَلَا تُطِعْ و فرمان
برداری منهای كُلَّ حَلَّافٍ هر سوگند خواره را بدروغ. که ابوجهل است یا اخنس بن
شریق یا اسود بن عبد یغوث. و اصح و اشهر ولید مغیره است که سوگند بدروغ
بسیار خوردی مَهِينٍ پست رای یا خوار و بی مقدار هَمَّازٍ عیب کننده
در عقب مردم. یا طعنه زننده در روی ایشان مَشَّاءٍ رونده بِنَمِيمٍ بسخن چینی
میان مردمان. یا غمز کننده مَنَّاعٍ بازدارنده لِلْخَيْرِ مر خیر را یا منع کننده از
ایمان و احسان مُعْتَدٍ ستم کننده از حد درگذرنده أَثِيمٍ بسیار گناه. یا زناکار
عُتُلٍّ سخت روی درشت خوی بَعْدَ ذَلِكَ پس از این همه عیبها زَنِيمٍ حرام زاده
که پدر او معلوم نباشد. آورده اند که ولید هجده ساله بود که مغیره دعوی
کرد که من پدر اویم و او را بخود گرفت. و در تفسیر امام زاهد مذکورست که
چون رسول صلی الله علیه و سلم این آیات را در انجمن قریش بر ولید خواند بهر عیبی که

عشر

رسید

رسید در خود باز یافت. مگر حرام زادگی. با خود گفت من سید قریشم و پدر من
مغیره مردی معروفست. و میدانم که محمد دروغ نگوید. چگونه این مهم را
بسر آرم. شمشیر کشیده نزد مادر آمد. والقصه بتهدید بسیار از و اقرار کشید
که پدر تو در قصه زنان جرأتی نداشت. و او را برادرزادگان بودند چشم بر میراث
وی نهاده. مرا رشک آمد غلام فلانرا بمزد گرفتم. و تو فرزند اویی. و دلیلی روشن
بر صدق قول آن زن شدت خصومت ولید است و ستیزه او با آنحضرت. و درین باب
گفته اند بیت جرم و گناه مدعی از فعل مادرست کو را خطای مادر او خاکسار کرد
أَنْ كَانَ آیا برای آنکه هست. و حفص بیک همزه خواند بطریق خبر یعنی بجهت
آنکه اوست ذَا مَالٍ خداوند مال وَبَنِينَ و خداوند پسران. چنین کس را فرمان مبری
إِذَا تُتْلَى چون خوانده شود عَلَيْهِ برو آيَاتُنَا آیتهای کلام ما قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
گوید اینها افسانهای پیشینیانست سَنَسِمُهُ زود باشد که علامت کنیم بداغ
عَلَى الْخُرْطُومِ بر بینی او. یا سیاه روی سازیم او را یا عیب او را آشکار کنیم
که نتوانند پوشانید. و در انوار آورده که روز بدر بینی او را زخمی رسید و اثر آن
باقی ماند إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ بدرستی که ما آزمودیم اهل مکه را بقحط و غلا و زوال نعمت
كَمَا بَلَوْنَا همچنانچه آزموده بودیم أَصْحَابَ الْجَنَّةِ اصحاب باغ ضنی و ابن والنعمة
آورده اند که در نواحی صنعا از ولایة یمن مردی صالح را باغی بود و در
روز میوه چیدن درویشانرا بخواندی و بساطی در زیر درخت بیفکندی
و هر میوه که داس و دست بدان نرسیدی یا باد از درخت بیفکندی یا بر طرف
بساط افتادی بدرویشان دادی. و ده یک از حاصل نیز بریشان قسمت کردی
چون آن عزیز وفات کرد پسران او گفتند مال اندکست و عیال بسیار اگر

خمس

ما چنان نکنیم که پدر ما میکرد. معیشت بر ما تنگ کرده صباحی که درویشانرا
خبر نباشد برویم بمیوه بریدن. وبرین سوگند خوردند. چنانچه حق سبحانه میفرماید
إِذْ أَقْسَمُوا یاد کن چون سوگند خوردن وارثان باغ. که پنهان فقرا لَيَصْرِمُنَّهَا
ببرند میوهها آنرا مُصْبِحِينَ ● درحالتی که داخل باشند در وقت صباح یعنی
بامداد بگاه. پس چنین سوگند خوردند وَلَا يَسْتَثْنُونَ واستثنا نکردند. یعنی نگفتند انشاء
الله درشبی که این نیت کردند وبخفتند. قضای الهی نازل شد فَطَافَ پس بیامد عَلَيْهَا
بران باغ بلایی طواف کننده مِنْ رَبِّكَ از امر پروردگار تو وَهُمْ نَائِمُونَ
وایشان یعنی سران خفتگان بودند فَأَصْبَحَتْ پس گشت باغ ایشان بآن بلا كَالصَّرِيمِ
مانند باغی که میوه آن بریده وچیده باشند. بروجهی که هیچ باقی نماند. ایشان
ازین حال غافل از خواب درآمدند فَتَنَادَوْا پس ندا کردند یکدیگرا مُصْبِحِينَ ●
درآمدگان در صباح یعنی بوقت صبح بخواندند همدیگررا وگفتند أَنِ اغْدُوا آنکه
بامداد بیرون آیید بسوی درودن کشت خود. یعنی شما را آنچه کشته اید
اگر هستید شما ● برندگان میوه. وآن باغ مشتمل بوده
بر خرمابنان پس داسها برداشته روی بباغ نهادند فَانْطَلَقُوا پس برفتند بجانب
باغ وایشان سخن نرم وآهسته میگفتند. تا کسی نشنود ومضمون
سخن آنکه باید که درنیاید آن روز عَلَيْكُمْ بر شما یعنی در
باغ شما درویشی تا بهره نگیرد واز حصه ما کم نگردد وَغَدَوْا وبامداد
برفتند برقصد ومنع مسالین ● توانایان باعتقاد خود بر چیدن
وبریدن میوه پس آنهنگام که دیدند باغ بخلاف آنچه گذشته
بودند گفتند بایکدیگر که بدرستی که ما گم کردگانیم راه باغ خود را

چه باغ

چه باغ ما دی روز پر میوه بود. واین باغ از میوه تهیست. بعضی از ایشان
تامل کردند. ودانستند به نشانهاء درودیوار که آن باغ ایشانست. گفتند
بَلْ نَحْنُ ما راه گم نکرده ایم بلکه ما مَحْرُومُونَ ● بی بهره گانیم از میوه و
محصول این باغ. بجهت منع فقرا. وترک استثنا گفت فاضلتر
ایشان از روی عقل یا بزرگتر بسن یا صایب تر برای که آیا
نگفتیم مر شما را دی روز لَوْلَا تُسَبِّحُونَ ● چرا یاد نمیکنید خدایرا ببزرگی
ونمیگویید که انشاء الله قَالُوا گفتند پاک است خدای ما از آنکه در
فرستادن این بلا بر ما ستم کرده باشد بدرستی که بودیم ما
ستمکاران بر خود بمنع درویشان فَأَقْبَلَ پس روی آوردند بعضی
ازیشان عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر يَتَلَاوَمُونَ ● ملامت میکردند این آنرا
میگفت تو چنین اندیشیدی. وآن عذر می آورد که تو هم بدین راضی بودی
القصه بگناه خود اعتراف نمودند. واز روی نیاز گفتند ای وای
بر ما إِنَّا كُنَّا بدرستی که هستیم ما طَاغِينَ ● از حد برندگان در گنه کاری که
استثنا نکردیم. ودرویشانرا محروم ساختیم شاید پروردگار ما یعنی
اذکر او امید داریم أَنْ يُبْدِلَنَا آنکه بدل دهد مارا بهتری ازان
باغ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا بدرستی که ما بسوی طاعت پروردگار خود ● رغبت
کنندگانیم. بعد از توبه وطلب عفو حق سبحانه بریشان ببخشود وباغی را که
حیوان نام بدیشان ارزانی فرمود دمیاطی آورده که خبرداد مرا کسی که آن باغ
دیده بود. که دران باغ خوشه انگور دیدم برابر مردی سیاه بر پا ایستاده
محققان گفته اند که هرکه ببلایی مبتلا گردد ومال ومنال او عرضه

تلف شود. واو تامل نماید. وداندکه باستحقاق او برو نازل شده. پس
بکناه اعتراف نموده بحضرت عزت بازکشت کند. بهتر وخوشتر ازانچه از
او بازستده باشند بدو دهند. جنانچه بوستان جنوان بعوض ضروان. و
پیر رومی قدس سره ازین معنی خبر میدهد آنجا که میفرماید نظم اول خم شکست وکه
برنخت. من نکفتم که این نیاز کرد. صد خم شهد صافی از پی آن عوضم داد و شاما نم
كَذَلِكَ همچنین است الْعَذَابُ عذاب کردن خدای در دنیی وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ و
هر اینه عذاب آن سرای أَكْبَرُ بزرکترست ازین. چه این عذاب زوال یابد و
آن ابد الابدین باقی ماند لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ● اکر باشندی مردمان که بدانند
هر اینه از موجبات عذاب پرهیز ندی إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ بدرستی که مر پرهیزکارانراست
عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک آفریدکار ایشان. یعنی در آخرت. یا در جوار قدس جَنَّاتِ
النَّعِيمِ ● بوستانهاء با نعمت. کافران کفتند این جنت ونعمت که مسلمانان
میکویند موجود نیست. واکر فرضا باشد ما را بیشتر خواهند داد. وجنانچه
در دنیی از مسلمانان خوشحال تریم. در عقبی نیز بهمان منوال خواهد بود. حق
سبحانه رد سخن ایشان میفرماید که أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ آیا ما خواهیم کردانید
مسلمانانرا كَالْمُجْرِمِينَ مانند مشرکان در حصول نجاة ووصول بدرجات مَا لَكُمْ
چیست شما را ای کافران كَيْفَ تَحْكُمُونَ ● چکونه حکم میکنید بسویة. یا تفضیل اهل
شرک بر اهل توحید. این التفات از روی تعجب واستبعاد است أَمْ لَكُمْ یا مر شماراست
كِتَابٌ نوشته نازل شده از آسمان که شما فِيهِ در ان کتاب تَدْرُسُونَ ● میخوانید
این را که کفار در جزا وسزا مثل مسلمانان باشند إِنَّ لَكُمْ فِيهِ بدرستی که شماراست
دران کتاب لَمَا تَخَيَّرُونَ ● آنچه خواهید وبرکزینید وآرزو برید أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ

یا مر شماراست عهدها وپیمانها موکد بسوکند عَلَيْنَا بر ما که خداوندیم بَالِغَةٌ
رسیده بنهایة تاکید وثابت شده إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز إِنَّ لَكُمْ آنکه
شماراست دران عهد لَمَا تَحْكُمُونَ ● آنچه حکم میکنید برای خود. از خیر و
کرامت آن سرای سَلْهُمْ بپرس ای محمد مشرکانرا که أَيُّهُمْ کدام شما بِذَلِكَ باین حکم
زَعِيمٌ پایندانست. که در آخرت از عهده بیرون آید أَمْ لَهُمْ آیا ایشانراست شُرَكَاءُ
انبازانند درین قول. یا هستند مر ایشانرا بتان که شریک میسازند فَلْيَأْتُوا پس کو بیایند
بِشُرَكَائِهِمْ بشریکان خود. یعنی ایشانرا بیارید بمدد خود إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ ●
اکر هستند راست کویان. در آنکه جنات نعیم بدیشان خواهد رسید يَوْمَ يُكْشَفُ
بیارید در روزی که برداشته شود پرده عَنْ سَاقٍ از کاری پرهول. وامری صعب
ومهمی سخت. یا برهنه کردد ونموده شود ساق وعرش. یا تجلی کند حق سبحانه وَيُدْعَوْنَ
وخوانده شوند مردمان إِلَى السُّجُودِ بسجده کردن مر خدایرا. در اطیاب از ابو موسی اشعری
رضی الله عنه نقل کرده. که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود. که حق سبحانه
دران روز نوری عظیم بنماید. وخلق بسجده در افتند. ودر معالم از ابی سعید خدری
رضی الله عنه روایة کرده. که حضرت رسول صلوات الله وسلامه علیه فرمود
که کشف کند پروردکار ما از ساق خود. وسجده کنند مر او را هر مؤمنی ومؤمنه. وباقی
مانند آنانکه در دنیی سجده بریا وسمعه کرده باشند. پس چون مر آیی خواهد که سجده
کند. پشت او یکپاره کردد. ونتواند. ودر خبر هست که پشت کافر ومنافق چون
سروی کاویک مهره شود فَلَا يَسْتَطِيعُونَ پس نتوانند سجده کردن خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ
فروتن بود چشمهاء ایشان. یعنی خداوند ابصار وسر در پیش افکنده وشرمنده
باشند تَرْهَقُهُمْ فرو کیرد ایشانرا ذِلَّةٌ خواری ونکوساری وَقَدْ كَانُوا

وبدرستی که بودند درین دنیی که یدعون خوانده میشدند الی السجود بسجده کردن

مرخدایرا وهم سالمون ○ وایشان تندرست بودند وقادر بران • جون

فرصت فوت کردند درین روز جز حسرت و ندامت بهرهٔ ندارند نظم

مده فرصت از دست اگر بایدت • که گوی سعادت زمیدان بری • که فرصت عزیزست و

جون فوت شد • بسی دست حسرت بدندان بری • فذرنی پس بگذار مرا ومن یکذب

وآنرا که تکذیب میکند بهذا الحدیث باین سخن که قرآنست • یا بحدیث بعث وحشر •

درین آیة تسلیهٔ حضرت رسول است صلی الله علیه وسلم • وتهدید مکذبان ...

سنستدرجهم زود بود که بگیریم ایشانرا درجه درجه • یعنی عذاب بدیشان

نزدیک کردانیم پایه پایه من حیث لا یعلمون ○ از آنجا که ایشان نداتند یعنی

هر بار که خطایی کنند ایشانرا عطایی دهیم • وایشان آنرا تفضیل پندارند واملی لهم

ومهلت دهم ایشانرا در دنیا تا غره شوند آنکاه بگیرم ان کیدی متین ○

بدرستی که عقوبة من محکم است بهر جیزی دفع نشود • وگرفتن من سخت است کسرا

طاقت آن نباشد ام تسألهم آیا میطلبی ایشانرا اجرا مزدی بر دعوت وارشاد

فهم پس ایشان من مغرم از تاوان زدگی یعنی از غرامت آن اجر مثقلون

گران بارانند • وبدان سبب روی از تو میکردانند ام عندهم الغیب یا نزدیک

ایشانست لوح محفوظ که مغیبات درانست فهم یکتبون ○ پس ایشان

مینویسند از انجا حکم میکنند در سویة مومن وکافر فاصبر پس شکیبا باش لحکم ربک

مرحکم آفریدکار خودرا بر تبلیغ وحی وتحمل آزار کفار ولا تکن ومباش در دلتنگی

وشتاب زدگی کصاحب الحوت مانند صاحب ماهی • یعنی یونس علیه السلام که

صبر نکرد بر اذای قوم • وبی فرمان از میان ایشان برفت • تا بشکم ماهی محبوس کشت

حزب

اذنادی

اذ نادی یاد کن وقتی که بخواند پروردکار خودرا در شکم حوت • وگفت لا اله الا

انت سبحانک انی کنت من الظالمین وهو مکظوم ○ واو پر برآمده بود از

خشم واندوه لولا ان تدارکه اگر نه آنست که دریافت اورا نعمة من ربه رحمتی

از نزد پروردکار او • بقبول توبه لنبذ هر اینه افکنده شدی بالعراء بصحرای

خالی از کیاه وهو مذموم ○ واو ملامت کرده شده بودی فاجتباه

پس برگزیدا ورا ربه آفریدکار او به نبوت ورسالت • والقاء وحی بوی فجعله

پس کردانید اورا من الصالحین ○ از ستودکان • یعنی پیغمبران کفته اند

این آیة وقتی فرود آمد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم • میخواست که بر ثقیف

دعای بد کند • حق سبحانه فرمود که صبر کن • وآن دعا در توقف دار که کارها

بصبر نیکو شود نظم کارها از صبر کردد دلپسند • خرم آن کز صبر باشد بهره مند •

جون در افتادی بکرداب حرج • صبر کن کالصبر مفتاح الفرج • آورده اند که

تو تاه نظران قریش از قبیله بنی اسد جمعی که بحسد وجشم بد شهرتی داشتند

اختیار کرده • بمواعید بسیار مستظهر ساختند • تا بر توجمال سید عالمرا

با سیب عین الکمال از ساحت عالم محو سازند • حق سبحانه برای عصمت

وی از جشم بد • این آیه فرستاد که وان یکاد الذین کفروا وبدرستی که

نزدیک بود که آنان که کافر شدند لیزلقونک هر اینه بلغزانند وبیفکنند ترا

کشند ترا بابصارهم بجشمهای خویش لما سمعوا الذکر آنهنکام که شنیدند قرآنرا

که میخواندی ویقولون ومیگفتند انه لمجنون ○ بدرستی که این مرد دیو

کرفته است • یعنی با او جنی است که اورا تعلیم میدهد وما هو وحال آنکه

نیست قرآن الا ذکر مگر پندی للعالمین ○ مر عالمیانرا • یا نیست محمد

عشر ٤

صلى الله عليه وسلم مكن شرف عالميان بيت اى شرف جملهٔ عالم تو روشنئ دیدهٔ آدم بتو
امام حسن بصرى رحمه الله فرموده دواى جشم زخم نيست مكر اين آيت

سُورَةُ الْحَاقَّةِ اثنتان وخمسون آية بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الْحَاقَّةُ

حالتى كه حقست وقوع آن يا ساعتى كه سزاورست ترسيدن ازان مَا الْحَاقَّةُ
جه حالتى است وجه ساعتى وَمَا أَدْرَاكَ وجه جيز دانا كردانيد ترا كه
مَا الْحَاقَّةُ ○ جه جيزست ساعتى كه در و واجب شود مكافات عملها • مراد روز
قيامت است • وحاقه يكى از اسماى اوست كَذَّبَتْ تكذيب كردند ثَمُودُ وَعَادٌ
قبيلهٔ ثمود وعاد بِالْقَارِعَةِ ○ بروز قيامت كه كوبنده ودرهم شكستهٔ مردمانست
فَأَمَّا ثَمُودُ اما قبيلهٔ ثمود فَأُهْلِكُوا پس هلاك شدند بِالطَّاغِيَةِ بسبب طغيان
خود يا بجهت فرقهٔ طاغيه ازيشان جون قدار بن سالف واصحاب او كه ناقه را
پى كردند • يا بصيحه از حد در كذشته كه كسى مثل آن نشنيده بود • يعنى صيحهٔ
جبرئيل عليه السلام وَأَمَّا عَادٌ واما قبيلهٔ عاد فَأُهْلِكُوا پس هلاك كشتند •
بِرِيحٍ صَرْصَرٍ ببادى سخت سرد عَاتِيَةٍ از حد در كذشته • يعنى سرباز زننده از
فرمان خازنان • در خبرست كه ذرهٔ از باد وقطرهٔ از آب • فرستاده نشود
الا بوزن ومقدارى معلوم • مكر بر قوم نوح وهود عليهما السلام كه آب
وباد طغيان كردند • وخزنه را تمكين ننمودند • ودر تفاسير هست كه ملايكه
باد دبور را ضبط نتوانستند كرد • وخداى سَخَّرَهَا مسلط كرد آن باد را عَلَيْهِمْ
بر قوم عاد سَبْعَ لَيَالٍ هفت شب وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ وهشت روز • از وقت صبح
جهارشنبهى تا وقت غروب جهارشنبهى ديكر حُسُومًا روزها وشبهاء متوالى
يا شوم بر عاديان فَتَرَى الْقَوْمَ پس تو ميديدى قوم عاد را اكر حاضر ميبودى

فيها

فِيهَا در ان اوقات صَرْعَىٰ مردكان افتاده كَأَنَّهُمْ كويا ايشان از عظم اجسام
أَعْجَازُ نَخْلٍ بيخهاء درخت خرما اند خَاوِيَةٍ ○ بر زمين افتاده • يا خالى شده
وكاواك كشته فَهَلْ تَرَىٰ لَهُم پس هيچ مى بينى مر ايشانرا مِّن بَاقِيَةٍ كسى باقى مانده
يعنى مستاصل شدند ويكى از ايشان نماند نظم مقر هست كه بودند زمانى بسى
شهان تخت نشين خسروان شاه نشان جو عاصفات قضا از مهب قهر وزيد
شدند خاك واز خاك نيست نشان وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وآمد فرعون وَمَن قَبْلَهُ
وآمدند آنها كه پيش ازو بودند وَالْمُؤْتَفِكَاتُ واهل ديهاء مؤتفكه
بِالْخَاطِئَةِ بكناه يعنى شرك فَعَصَوْا پس عاصى شدند هر قومى رَسُولَ رَبِّهِمْ
فرستادهٔ پروردكار خود را فَأَخَذَهُمْ پس بكرفت خداى ايشان را أَخْذَةً رَّابِيَةً
كرفتنى سخت • وزياده بر عذاب ديكر امم إِنَّا بدرستى كه ما لَمَّا طَغَى الْمَاءُ آن
هنكام كه طغيان كرد آب • يعنى از حد در كذشت بوقت طوفان حَمَلْنَاكُمْ
برداشتيم پدران شما را فِي الْجَارِيَةِ در كشتئ رونده بر آب يعنى سفينهٔ نوح
عليه السلام لِنَجْعَلَهَا تا كردانيم آن كشتى را لَكُمْ براى شما تَذْكِرَةً پندى وعبرتى
در نجاة مؤمنان • وهلاك كافران وَتَعِيَهَا ونكاه دارد اين پند را أُذُنٌ وَاعِيَةٌ
كوشى نكاه دارنده • كه نفع كيرد بآنجه ميشنود • ودر حديث آمده كه حضرت
پيغمبر صلى الله عليه وسلم مر على را رضى الله عنه كفت كه من از خداى در خواستم كه
كرداند اذن واعيه كوش ترا اى على پس على رضى الله عنه كفت بعد ازان هيج جيز را
فراموش نكردم نظم كرجه ناصح را بود صد داعيه • پند را اذنى ببايد واعيه
كر نبودى كوشهاء غيب كير • وحى ناوردى ز كردون يك بشير فَإِذَا نُفِخَ پس جون دميده
شود فِي الصُّورِ در صور نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ يك دميدن كه نفخهٔ صعقه است وَحُمِلَتِ

الارض وبرداشته شود زمين والجبال وكوهها از اماكن خود بمجرد قدرت
كامله يا بتوسط زلزله وبادهاء سخت فدكتا پس درهم شكسته شوند
زمين وكوه دكة واحدة يك شكستنى وما تدهبا كردند فيومئذ پس آنهنكام
وقعت الواقعة واقع شونده يعنى قيامت قايم كردد وانشقت السماء
وبشكافد آسمان از طرف مجره فهى پس آسمان يومئذ دران روز واهية سست
وضعيف بود پس از قوت واستوارى والملك وفرشتكان على ارجائها
بركنارهاء آسمان باشند تا امر خداى در رسد وفرود آيند ويحمل وبردارند عرش
ربك عرش پروردكار ترا فوقهم برزبر ملايكه كه بر ارجاء آسمان اند يومئذ
آن روز ثمانية هشت ملك وامروز حاملان عرش چهارند در معالم
آورده كه دران روز حمله عرش هشت باشند بر صورت بز كوهى از سمهاء ايشان
تا زانوها مسافت آن مقدار بود كه از آسمانى وكفته اند هشت صنف
از ملايكه بردارند كه ايشان ندانند الا خداى يومئذ تعرضون دران روز
عرضه كرده شويد بر خداى از براى محاسبه لا تخفى پنهان نماند بر خداى منكم
از كردار وكفتار شما خافية پوشيده كه هست يعنى خداى بر خفاياى شما
مطلع است پس عرض وحساب نه براى اطلاع است بران بلكه براى عدل است
وافشاى احوال بر خلايق فاما من اوتى پس اما آنكه داده شود كتابه نوشته
عمل او بيمينه بدست راست او فيقول پس كويد از روى سرور هاؤم اقروا بياييد
بخوانيد كتابيه كتاب مرا كه درينجا عملى نيست كه من از اظهار آن شرم دارم و
در تبيان آورده كه اين كتابى ديكرست بغير كتاب الاعمال كه نوشته در وبشارت
جنت وبس چه كتاب حفظه ميان بنده وخداوندست وكسى آنرا نه بيند ونخواند

پس صاحب آن كتاب ميكويد انى ظننت بدرستى كه من بيقين دانستم انى ملاق
آنكه من بيننده ام حسابيه حساب خود را يعنى دانستم كه مرا حساب خواهند
كرد آنرا آماده شدم فهو پس آنكس فى عيشة راضية در زندكانى باشد پسنديده
صافى از كدورت ومقرون بحرمت وحشمت فى جنة عالية در بهشتى بلند
قطوفها ميوهاء آن دانية نزديك كه دست قايم وقاعد ومضطجع بوى رسد
ورضوان ايشانرا كويد كلوا بخوريد از ميوها واشربوا وبياشاميد از شربتها
هنيئا خوردنى وآشاميدنى كوارند بما اسلفتم بسبب آنچه عمل كرديد
فى الايام الخالية ⊙ در روزهاء كذشته يعنى در دنيى يا بواسطه آنكه روزه
داشتيد در روزهاء كرم واما من اوتى واما آنكس كه دهند كتابه بشماله نامهٔ
او را بدست چپ او واو بديهاء خويش بيند فيقول پس كويد از روى ندامت
يا ليتنى لم اوت اى كاشكى داده نشدمى يعنى بمن ندادندى كتابيه ⊙ كتاب مرا
ومن نديدمى تا بر ملا فضيحت نشدمى ولم ادر وكاشكى ندانستمى كه امروز ما حسابيه
چيست حساب من چه حاصلى نيست مرا جز عذاب وشدت يا ليتها كاش مرك
بدان مرده در دنيى كانت القاضية ⊙ بودى مرك حكم كننده بفناء ابد تا
بعد از ان زنده نشدمى ما اغنى دفع نكرد عنى از من عذاب را ماليه آنچه مرا بود
از مال وتبع هلك عنى كم كشت از من سلطانيه ⊙ تسلط من بر مردم وفرمان
كذارى يا حجتى كه در دنيى چنك دران زده بودم پس خطاب در رسد مر زبانيه را
كه خذوه بكيريد اين كس را فغلوه پس در غل كشيد ويرا يعنى دست او بر كردن او
بنديد ثم الجحيم پس در آتش بزرك صلوه در افكنيد او را ثم فى سلسلة پس آنكاه
در زنجيرى از آتش ذرعها كز آن سبعون ذراعا هفتاد كز بذراع ملك كه

هر ذراعی هفتاد باغست • هر باغی از کوفه تا مکه فَاسْلُكُوهُ در آید اورا • یعنی بر پیچید
او بپیچید محکم تا حرکت نتواند کرد • کعب الاخبار رحمه الله آورده که اگر همه آهنی که
در دنیاست جمع کنند • بوزن یک حلقه از آن زنجیر نیست • و اگر حلقهٔ از آن بر کوهها
عالم نهند چون ارزیز بگدازد • اِنَّهُ بدرستی که این کس كَانَ لَا يُؤْمِنُ بود که ایمان
نمی آورد بِاللّٰهِ الْعَظِيمِ بخدای بزرگوار وَلَا يَحُضُّ و بر نمی انگیخت خود را • یعنی رغبت
نمیکرد و حرص نداشت عَلٰى طَعَامِ الْمِسْكِينِ ● بر طعام دادن درویش فَلَيْسَ
پس نیست لَهُ الْيَوْمَ مر ورا امروز هٰهُنَا حَمِيمٌ اینجا خویشی که حمایت کند وَلَا طَعَامٌ
و نیست اورا خوردنی إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ مگر از غسالهٔ دوزخیان • یعنی زردابه و ریمی که
از تنهاء ایشان میرود لَا يَأْكُلُهُ نمیخورند غسلین را إِلَّا الْخَاطِئُونَ ● مگر گناه
کاران • و سر همه گناهان شرکست فَلَا پس نه چنانست که کافران میگویند • قرآن
بافته و ساختهٔ محمدست أُقْسِمُ سوگند میخورم بِمَا تُبْصِرُونَ بآنچه می بینید از
مشهودات وَمَا لَا تُبْصِرُونَ ● و بآنچه نمی بینید از مغیبات یا بآنچه در روی
زمین و زیر زمینست • یا باجسام و ارواح • یا بانس و جن • یا بکعبه و بیت معمور
یا به بر و بحر • یا به تبلیغ محمد و نزول جبرئیل • یا بآثار رسالت حبیب من و انوار
ولایت او • جواب قسم اینکه اِنَّهُ بدرستی که قرآن لَقَوْلُ رَسُولٍ هر آینه خواندن
رسولیست كَرِيمٍ بزرگوار نزد خدای که محمدست صلی الله علیه و سلم • و گفته اند
جبرئیل علیه السلام وَمَا هُوَ و نیست قرآن بِقَوْلِ شَاعِرٍ سخن شاعر چنانچه
میگوید قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ ● اندکی تصدیق میکنید • مراد عدم تصدیق است
وَمَا هُوَ بِقَوْلِ كَاهِنٍ و نیست قرآن سخن کاهن • چنانچه عقبة بن ابی معیط گمان میبرد
قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ ● اندکی پند میگیرید • یعنی متذکر نمیشوید تَنْزِيلٌ قرآن

فرو فرستاده ایست مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ● از پروردگار عالمیان وَلَوْ تَقَوَّلَ و اگر
افترا کند محمد چنانچه زعم شماست • و بدروغ بندد عَلَيْنَا بر ما بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ
بعضی سخنان را لَأَخَذْنَا هر آینه بگیریم ما مِنْهُ بِالْيَمِينِ از و قوت و توانایی را ثُمَّ
لَقَطَعْنَا پس ببریم مِنْهُ الْوَتِينَ ● از و رگ دل اورا • یعنی هلاک سازیمش فَمَا
مِنْكُمْ پس نیست از شما مِنْ أَحَدٍ هیچ کسی عَنْهُ حَاجِزِينَ از و دفع کنندگان آن هلاک
وَإِنَّهُ و بدرستی که قرآن لَتَذْكِرَةٌ هر آینه پندیست لِلْمُتَّقِينَ ● مر پرهیزکاران را
چه ایشان بدان منتفع اند وَإِنَّا لَنَعْلَمُ و بدرستی که ما میدانیم أَنَّ مِنْكُمْ آنکه
بعضی از شما مُكَذِّبِينَ ● تکذیب کنندگانند مر قرآن را وَإِنَّهُ و بدرستی که قرآن لَحَسْرَةٌ
هر آینه سبب حسرتست عَلَى الْكَافِرِينَ مر ناگرویدگان را روز قیامت که ثواب اهل
قرآن را مشاهده کنند وَإِنَّهُ و بتحقیق که قرآن لَحَقُّ الْيَقِينِ ● درستیست بی گمان
یعنی یقینی است که از نزد حق سبحانه منزل شده فَسَبِّحْ پس تسبیح گوی بِاسْمِ رَبِّكَ
الْعَظِيمِ ● بنام پروردگار بزرگ خود یعنی تنزیه نمای اورا از صفات ناسزا
و به ثناها بزرگ یاد کن

سُورَةُ الْمَعَارِجِ أَرْبَعٌ وَأَرْبَعُونَ آيَةً

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ● آورده اند که نضر بن الحارث بر در مسجد الحرام
ایستاده • گفت خدایا اگر محمد حق است • و آنچه میگوید از نزدیک تست • پس تو
سنگ باران بر سر ما • یا ما را بعذاب الیم مبتلا کن • آیة آمد که سَأَلَ در خواست
سَائِلٌ خواهندهٔ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ عذابی را که بودنیست لِلْكَافِرِينَ برای کافران که قتل
بدرست در دنیی با عذاب الیم در آخرت • و گویند سائل ابو جهل بود که گفت فاسقط
علینا کسفا • و قولی هست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در خواست • و
استعجال نمود بعذاب ایشان • و بر هر تقدیر لَيْسَ لَهُ نیست مر آن عذاب را دَافِعٌ

دفع کننده که باز دارد آنرا مِنَ اللهِ از جهة خدای چه ارادهٔ ازلیه بدان تعلق گرفته و مراد الله مدفوع نگردد پس در صفة الله میگوید که ذِي الْمَعَارِجِ خداوند درجها بلندست یعنی غرفهاء بهشت که برای دوستان خود مهیا کرده یا مصاعدی که برای صعود کلمات طیبات مقرر فرمود تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ بالا میروند وَالرُّوحُ و جبرئیل یا قومی که اعظم اند از ملایکه إِلَيْهِ بسوی امر خدا یعنی بموضعی که خدای فرماید فِي يَوْمٍ كَانَ در روزی که هست مِقْدَارُهُ اندازهٔ او خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ پنجاه هزار سال از سالهاء دنیی یعنی اگر یکی از بنی آدم خواهد که سیر کند از دنیا تا آنجا که محل امر ملایکه است و ایشان بیک روز میروند او بدین مقدار سال تواند رفت و ابن عباس رضی الله عنه فرموده که مراد روز قیامة است که بر کافر بدین درازی خواهد گذشت و گفته اند در عرضگاه قیامت پنجاه موطن و موقف خواهد بود و خلایق را در هر موقفی هزار سال باز دارند و بیان آن مواقف در جواهر التفسیر باید جست در فتوحات آورده که هر اسمی را از اسماء الهی روزیست خاص که تعلق بدو دارد و در قرآن دو روز از آنها مذکور است یوم الرب که هزار سال است و یوم ذی المعارج که پنجاه هزار سال است و بیان آن ایام اسما و سنین ابدیه و سرمدیه در مطاوی این اوراق نگنجد مصراع هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد فَاصْبِرْ پس شکیبایی کن بر تکذیب منکران صَبْرًا جَمِيلًا شکیبایی کردن نیکو یعنی بی قلق و جزع و شکایت إِنَّهُمْ بدرستی که کافران يَرَوْنَهُ می بینند روز قیامت را بَعِيدًا دور از امکان یعنی میگویند نیست و نخواهد بود چنانچه در عرف میگویند که وقوع فلان کار دور است یعنی محال مینماید وَنَرَاهُ و ما میدانیم قیامت را قَرِيبًا نزدیک بوقوع يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ

فرشتگان‌اند

روزی که

روزی که گردد آسمان كَالْمُهْلِ مانند فلزی گداخته یا مثل دردی زیت یعنی فلک بگدازد وَتَكُونُ الْجِبَالُ و گردد کوهها كَالْعِهْنِ مانند پشم رنگین زده شده یعنی سست شود و ریزه ریزه وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ و پرسیده نشود هیچ خویشی حَمِيمًا از کنار خویش خود یعنی هر کسی را از کردار او سوال کنند يُبَصَّرُونَهُمْ بینا کرده شوند ایشان بخویشان خود یعنی هر کسی خویش خود را شناسد و باحوال او بینا گردد و داند که هر یک بعمل خود مواخذ ند يَوَدُّ الْمُجْرِمُ دوست دارد و آرزو برد کافر لَوْ يَفْتَدِي آنکه فدا دهد مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ از عذاب آن روز بِبَنِيهِ به پسران خود یعنی فدا کند بعوض خود پسرانرا که عزیزترین خلقان بودند به نزد وی تا ایشانرا عذاب کشند و وی خلاص یابد وَصَاحِبَتِهِ و فدا دهد زن خود را که یار و هوادار او بوده وَأَخِيهِ و برادر خود را که همپشت و مددکار اوست وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ و خویشان خود را جای داده اند او را در دنیی در خود یعنی پناهگاه وی بوده اند وَمَنْ فِي الْأَرْضِ و دوست دارد که فدا دهد هر که در زمینست جَمِيعًا همه ایشانرا یعنی همه خلایق را خواهد که فدا بدهد ثُمَّ يُنْجِيهِ پس برهاند او را آن فدا دادن كَلَّا نمیرهد از عذاب إِنَّهَا بدرستی که آتش دوزخ که مجرم از و فدا میدهد لَظَىٰ زبانه ایست خالص نَزَّاعَةً کشنده است لِلشَّوَىٰ مر دست و پای مشرکان یا پوست سر ایشانرا از صد ساله و دویست ساله راه یعنی زبانه میزند و کافرانرا بخود میکشد چنانچه مقناطیس آهن را جذب کند تَدْعُو میخواند آتش یعنی می‌کشد یا زبانهٔ او میخواند و در معالم آورده که آتش زبان فصیح بنام و لقب میخواند مَنْ أَدْبَرَ کسی را که پشت بر حق کرده است وَتَوَلَّىٰ و روی بگردانیده از فرمان الهی وَجَمَعَ و گرد کرده است مال دنیی را فَأَوْعَىٰ پس در باردان کرده و نگاه داشته و حق

خمس

خدای ادا نکرده إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی که آدمی خُلِقَ آفریده شده است هَلُوعًا حریص
برجمع مال فانی وبخیل از ادای حقوق ربانی • در لباب از مقاتل نقل میکند که
هلوع جانوریست در پس کوه قاف که هر روز هفت صحرا را از گیاه خالی میکند یعنی
همه حشایش آنرا میخورد • وآب هفت دریا می آشامد • ودر گرما وسرما صبر ندارد
وهر شب در اندیشهٔ آنست که فردا چه خواهد خورد • پس حق سبحانه آدمی را در
بی صبری • واندیشهٔ روزی بدین دابه تشبیه میکند نظم جانوریرا که بجز آدمیست
معده چو پر شد سبب بی غمیست • آدمیست آنکه نه سیری برد • بر سر سیری غم روزی خورد
خورده همه عمر چه بیش وچه کم • روزی هر روزه زخوان کرم • وز ره حرص واملش همچنان
هیچ غمی نیست بجز فکر نان • دیگر آفریده شده انسان إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ چون برسد وراچیزی
بد مانند فقر ومرض جَزُوعًا جزع کننده وفریاد زننده وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ وچون برسد
اورا نیکی مثل صحت وتوانگری مَنُوعًا منع کننده نفس خود را از طاعة ومال را از
نفقه در راه حق • وهمه آدمیان برین منوال مخلوق شده اند إِلَّا الْمُصَلِّينَ مگر
نماز گذارندگان الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ بر نماز خود دَائِمُونَ
پیوستگانند • یعنی به هیچ شغل از آن باز نمانند • وگفته اند در وقت اداء صلوة
ساکن اند • وجب وراست التفات نمینمایند • وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ وآنانکه در مالها
ایشان حَقٌّ مَعْلُومٌ حقیست دانسته شده مثل زکوة مقرره • وصدقات موظفه
لِلسَّائِلِ برای درویش خواهنده وَالْمَحْرُومِ وبرای محتاجی که نخواهد وَالَّذِينَ
يُصَدِّقُونَ وآنانکه تصدیق کرده اند بِيَوْمِ الدِّينِ بوقوع روز جزا • ونشانهٔ تصدیق
قیامت • اشتغال بطاعة وعبادت وَالَّذِينَ هُمْ وآنانکه ایشان مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ
از عذاب آفریدگار خویش مُشْفِقُونَ ترسانند • وعلامت ترس الهی اجتنابست

ازملاهی

عشر

ازملاهی إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ بدرستی که عذاب پروردگار ایشان غَيْرُ مَأْمُونٍ
مأمون نیست • یعنی از آن ایمن نتوان بود • که البته بعاصیان خواهد رسید
وَالَّذِينَ هُمْ وآنانکه ایشان لِفُرُوجِهِمْ مر فرجهاء خود را حَافِظُونَ نگاه
دارندگانند إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ مگر بر زنان خود أَوْ مَا مَلَكَتْ یا بر آنانکه مالک
شده است أَيْمَانُهُمْ دستهاء ایشان ایشانرا • یعنی کنیزکان که بملک الیمین
در ایشان تصرف توان کرد فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که ایشان غَيْرُ مَلُومِينَ ملامت
کردگان نیستند بر ترک حفظ فروج نسبت بزنان کنیزان خود فَمَنِ ابْتَغَىٰ پس هر که
طلب کند منکحی وَرَاءَ ذَٰلِكَ جز این گفته شد فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه هُمُ الْعَادُونَ
ایشان از حد در گذرندگانند • ووطی ذکران • وبهایم • وبقول بعضی استمنا بالید
نیز داخل اعتداست وَالَّذِينَ هُمْ وآنانکه ایشان لِأَمَانَاتِهِمْ مر امانتهاء خود را
وَعَهْدِهِمْ وپیمانهاء خویش رَاعُونَ رعایت کنندگانند • خواه امانت
حق وخلق • وخواه پیمان آفریدگار وآفریدگان • که همه نگاه داشتنی است • ونهاد احفظه
امانت گذاری ووفاداری در آن فرو نگذاشتنی نظم اگر می باید از آتش امانت •
فرو مگذار قانون امانت • بهر عهدی که می بندی وفاکن • رسوم حق گذاری را اداکن
وَالَّذِينَ هُمْ وآنانکه ایشان بِشَهَادَاتِهِمْ بگواهی خود قَائِمُونَ ایستادگانند
یا اقامت شهادت میکنند در آنچه میدانند از حقوق عباد الله • وحفص شهادت را
بجمع میخواند جهت تنوع اقسام او وَالَّذِينَ هُمْ وآنانکه ایشان عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ
بر نماز خویش يُحَافِظُونَ محافظت میکنند یعنی بآداب وشرایط آن قیام
مینمایند • وتکرار ذکر صلوة در مفتتح ومختتم این آیات • دلیل فضل وشرف این
عبادتست بر سایر عبادات • وگفته اند دوام تعلق بفرایض دارد • ومحافظت

بنوافل اولئك آن كروه كه بدين صفتها موصوفند في جنات در بوستانها
روز قيامت مكرمون ● كرامى شدكان بثواب ابدى وجزاى سرمدى بعد از
نزول اين آيت مشركان كرد اكرد حضرت رسول صلى الله عليه وسلم حلقه زدند
واستهزا كنان كفتند اكر اصحاب محمد طمع ميدارند بوستان عقبى را ما نيز طمع
داريم كه پيش از يشان و بيش از يشان يابيم آية آمد كه فمال الذين كفروا
پس چيست وچه بوده است مر آنرا كه نكرويدند وازين صفتها كه مذكور شد بى
بهره ماندند قبلك بسوى تو مهطعين شتابندكانند عن اليمين از جانب راست
وعن الشمال واز طرف چپ عزين ● كروه كروه حلقه زدكان ايطمع آيا
طمع دارد كل امرئ هر مردى منهم از يشان ان يدخل آنكه درآورده شود با مومنان
جنة نعيم در بوستان با نعمت يعنى مشركانرا داعيه آنست كه بى نقد ايمان
ايشانرا در چهار بازار روضات جنان دخل دهند كلا نه اين چنين است وكافرانرا
در بهشت راه نيست انا خلقناهم بدرستى كه ما آفريده ايم ايشانرا مما يعلمون
از انچه ميدانند يعنى نطفه آلوده كه آنرا بهيچ نوع با عالم قدس مناسبتى نيست
پس اكر كسى از لوث كدورات صافى نكردد وباخلاق ملكى متخلق نشود رهكذر
دخول جنت نخواهد داشت فلا پس نه چنانست كه كفار ميكويند اقسم سوكند
ميخورم برب المشارق بآفريدكار مشرقها كه آفتاب دارد در سالى كه هر روز
از نقطه ديكر طلوع مينمايد والمغارب وبخداوند مغربها كه آفتاب راهست
وهر روز بنقطه ديكر غروب ميكند وكفته اند مراد مشارق ومغارب نجوم است
چه هر يك از يشان را محل شروق وغروب از دايره افق نقطه ديكرست وبرهمه
نقد بر حق سبحانه قسم ياد ميكند انا لقادرون بدرستى كه ما توانائيم على ان نبدل

ع خمس

عشر

بانكه بدل

بانكه بدل كنيم يعنى اين مشركانرا هلاك سازيم وبدل آريم از يشان خلقى
خيرا منهم بهتر از يشان وفرمان بردارتر وما نحن بمسبوقين ● ونيستيم
ما مسبوق شدكان يعنى كسى برما پيشى نتواند كرفت واكر اراده امرى كنيم مارا
مغلوب نتواند ساخت در اظهار آن فذرهم پس دست بدار اى محمد ايشانرا يخوضوا تا
شروع كنند در باطلها ويلعبوا وببازى مشغول شوند در دنيا حتى يلاقوا
تا وقتى كه ملاقات كنند يومهم روز خودرا الذي يوعدون ● آن روزى كه
وعده داده شده اند بدان كه بدرست يا قيامت حكم اين آية بآيت قتال رقم
نسخ يافته يوم يخرجون روزى كه بيرون آيند ايشان من الاجداث از كورها
سراعا شتابندكان باجابت دعوت اسرافيل كانهم كوييا ايشان الى نصب بسوى
علمى برپاى كرده يوفضون ميشتابند چنانچه سپاه پراكنده كه علم خود قايم بينند
وبجانب وى شتاب كنان روند خاشعة فروتن وذليل ابصارهم ديدهاء ايشان
يعنى خداوندان ديدها سر در پيش افكنده ترهقهم بپوشد ايشانرا يعنى فرو
كيرد ذلة خوارى ونكوسارى ذلك اينست اليوم الذي آن روزى كه در دنيا
كانوا يوعدون ● بودند كه ايشان بدان وعده كرده ميشدند سورة نوح
ثمان وعشرون آية مكية بسم الله الرحمن الرحيم انا ارسلنا
نوحا بدرستى كه ما فرستاديم نوح را عليه السلام الى قومه بسوى كروه او
از آل قابيل ان انذر بانكه بيم كن قومك كروه خودرا وبترسان من قبل ان ياتيهم
پيش از انكه بيايد بديشان عذاب اليم ● عذابى دردناك كه طوفانست يا عذاب
آخرت قال كفت نوح عليه السلام يا قوم اى كروه من انى لكم نذير بدرستى كه
من شما را بيم كننده ام مبين ● آشكارا بيم كردن من ميرسانم بشما ان اعبدوا

ع ٢٠

آنکه بپرستید خدای را بیکانکی وَاتَّقُوهُ وبترسید از عقوبة او • یا بپرهیزید از
نافرمانی او وَأَطِيعُونِ وفرمان برید مرا در هرچه فرمایم ونهی کنم يَغْفِرْ لَكُمْ
تا بیامرزد خدای مر شما را مِنْ ذُنُوبِكُمْ بعضی از کناهان شما • که قبل از اسلام
مرتکب آن شده باشید وَيُؤَخِّرْكُمْ وباز پس دارد شما را از عقوبات ومهلکات
یعنی زنده دارد شما را إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده که مدت زندکانی منقضی
شود إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ بدرستی که مدتی که خدای تقدیر کرده إِذَا جَاءَ چون بیاید بر
وجهی که مقدر ومقرر فرموده لَا يُؤَخَّرُ باز پس افکنده نشود • وصاحب آن
اجل را مهلت نبود نظم یاری نرسد دران دم ار هیچ کست • بر باد شود جمله هوا
وهوست • روزی که اجل در آید از پیش وپست • شك نیست که مهلت ندهد یکنفست
لَوْ كُنْتُمْ اکر هستید شما که بفکر ونظر تَعْلَمُونَ ○ بدانید چنین را پس این را
بدانید که در اجل تاخیر وامهال نیست • القصه نوح علی نبینا وعلیه السلام
بفرمان الهی نهصد وپنجاه سال قوم را دعوت کرد • وایشان سرکشی نموده وعناد
ورزیده در آزار وایذای او بتقصیر از خود راضی نبودند • تا وقتی که نوح علیه
السلام بتنك آمد قَالَ رَبِّ کفت ای پروردکار من إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي بدرستی که
من خواندم قوم خود را بطاعة وعبادت تو لَيْلًا وَنَهَارًا شب وروز یعنی
پیوسته دعوت کردم فَلَمْ يَزِدْهُمْ پس نیفزود ایشان را دُعَائِي خواندن
ودعوت کردن من إِلَّا فِرَارًا ○ مکر کریختن ورمیدن از ایمان وطاعة وَإِنِّي
وبدرستی که من كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ هرکاه بخواندم ایشان را بتوحید وعبادت
لِتَغْفِرَ لَهُمْ تا تو بیامرزی مر ایشان را بسبب قبول آن جَعَلُوا در آوردند أَصَابِعَهُمْ
انکشتان خود را فِي آذَانِهِمْ در کوشهاء خود • ورهکذر مسامع را از استماع

دعوت بر بستند وَاسْتَغْشَوْا وبسر در کشیدند ثِيَابَهُمْ جامهاء خود را • تا
مرا نه بینند وَأَصَرُّوا وایستادند بر کفر ومعصیت وَاسْتَكْبَرُوا وسرکشی کردند
از متابعت من اسْتِكْبَارًا سرکشی کردنی بزرك ثُمَّ إِنِّي پس بدرستی که من با وجود عصیان
واستکبار دَعَوْتُهُمْ دعوت کردم ایشان را جِهَارًا آشکارا در محافل ایشان ثُمَّ إِنِّي
پس به تحقیق که من أَعْلَنْتُ لَهُمْ آشکارا کردم مر بعضی ازیشان را • یعنی باشکارا آواز
برداشتم وتکرار کردم دعوت را وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ وباز نیز کفتم مر بعضی دیکر
ازیشان را إِسْرَارًا ○ راز کفتنی یعنی بهر وجه که توانستم طریق دعوت فرو
نکذاشتم • ودر مجالس وخلوات • بسر وعلانیه • ایشان را بحق خواندم • وچون
قهاری تو باران ازیشان باز کرفت • وزنان ایشان را عقیم ساخت • وایشان
رجوع بمن کردند فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا پس کفتم آمرزش طلبید رَبَّكُمْ از پروردکار
خود • یعنی توبه کنید از کفر إِنَّهُ كَانَ بدرستی که خدای هست غَفَّارًا آمرزنده
توبه کنندکان • وچون شما توبه کنید يُرْسِلِ السَّمَاءَ بفرستد ابر را عَلَيْكُمْ بر شما
مِدْرَارًا بارنده پی در پی وَيُمْدِدْكُمْ ومدد دهد شما را بِأَمْوَالٍ بمالها وَبَنِينَ
وپسران • یعنی بسیار کرداند اموال واولاد شما را وَيَجْعَلْ لَكُمْ وبدهد
مر شما را جَنَّاتٍ بوستانها • مشتمل بر میوه وَيَجْعَلْ لَكُمْ وبدهد وجاری کرداند
برای شما أَنْهَارًا ○ جویها • آب مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ چیست شما را که امید ندارید
یعنی نمیشناسید لِلَّهِ مر خدای را وَقَارًا عظمتی وبزرکواری • مراد آنست که اعتقاد
نمیکنید بزرکی او را • تا بترسید از نافرمانی او • یا چیست که از عظمت او نمیترسید
وَقَدْ خَلَقَكُمْ وحال آنکه بیافریده است شما را أَطْوَارًا ○ کونه کونه یعنی
در خلق وخلق • یا از طور نطفه بعلقه برده • واز آنجا بمضغه تا آخر • واین

دلیلست بر قدرت کامل و حکمت شامل أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ آیا نمی بینید که چگونه
خَلَقَ اللَّهُ بیافرید خدای سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان را طِبَاقًا طبقهٔ بالای طبقهٔ
وَجَعَلَ الْقَمَرَ وگردانید ماه را فِيهِنَّ در یکی از ایشان نُورًا روشنی و در بعضی تفا سیر
هست که جرم قمر در آسمان دنیاست • و نور وی می تابد در آسمانها • چنانچه بر زمین
می تابد • وآنها را روشن میسازد وَجَعَلَ الشَّمْسَ وگردانید آفتاب را سِرَاجًا چراغ
اهل زمین • تا چنانچه چراغ ظلمت را از حوالی خود میراند • آفتاب تیرگی شب را
از عرصهٔ زمین محو میگرداند • وحضرت رسول را صلی الله علیه وسلم بجهت
آن چراغ گفت • که نور وی تاریکی کفر ونفاق را از عرصهٔ عالم زایل گردانید
نظم جراغ چشم دل چشم و چراغ جان رسول الله • که شمع ملتست از پرتو احکام او
رخشان • درین ظلمت سرا گرنه چراغ افروختی شرعش کجا کس را خلاصی بودی از
تاریکی طغیان وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ وخدای برویانید شما را یعنی نهال وجود پدر شما
آدم را مِنَ الْأَرْضِ از زمین • پس برست آدم از خاک نَبَاتًا رستنی و چون پدر ما را
از خاک آفرید • پس ما همه از خاک مخلوق باشیم ثُمَّ يُعِيدُكُمْ پس باز خواهد
برد شما را فِيهَا در زمین • یعنی بعد از موت بقبر در آرد وَيُخْرِجُكُمْ و بیرون آرد
شما را از قبر إِخْرَاجًا ● بیرون آوردنی از برای حساب و جزا وَاللَّهُ جَعَلَ و خدای
گردانید لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را بِسَاطًا مانند فرشی گسترده که آرامید در و
ورفتن بر و شاید لِتَسْلُكُوا تا میروید مِنْهَا از زمین سُبُلًا فِجَاجًا ● براهها کشاده
بعد ازین مواعظ ونصایح عوام قوم نوح علی نبینا وعلیه السلام • متامل
شدند • وخواص و رؤسا ایشانرا اضلال و اغوا نمودند • تا آنچه بودند
بدتر و جفا کارتر گشتند • در عصیان و عناد افزودند قَالَ نُوحٌ گفت نوح

خمس

عشر

علیه السلام • بعد از مشاهدهٔ این حال که رَبِّ إِنَّهُمْ ای پروردگار من بدرستی
که ایشان • یعنی عامهٔ امت من عَصَوْنِي عاصی شدند در من وَاتَّبَعُوا و پیروی
کردند مَنْ لَمْ يَزِدْهُ آنرا که زیاده نکرد مر ورا مَالُهُ وَوَلَدُهُ مال او و فرزند او
إِلَّا خَسَارًا ● مگر زیان کاری و گمراهی یعنی فرمان من نبردند • و متابعت
کردند مهتران خود را که مغرور بودند بمال و فرزند وَمَكَرُوا و مکر کردند
بزرگان قوم مَكْرًا كُبَّارًا ● مکری بزرگ • که سفله و ادنی را بحیله جانب خود
کشیدند • و برایذای من تحریض کردند وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ وگفتند دست باز
مدارید آلِهَتَكُمْ از عبادت خدایان خود وَلَا تَذَرُنَّ و مگذارید وَدًّا بت
وُدّ را وآن صنمی بود بصورت مردی ساخته وَلَا سُوَاعًا و نه سواع را • وآن
بصورت زنی بوده وَلَا يَغُوثَ و نه یغوث را • وآن بصورت شیری بوده
وَيَعُوقَ و نه یعوق را • وآن بصورت اسپی بوده وَنَسْرًا ● و نه نسر را • و
آن بصورت کرکسی بوده • واشهر آنست که اینها اسامی پنج مرد صالح است که
میان آدم • ونوح علیهما السلام بودند • و مردم بدیشان اعتقاد تمام داشتند
بعد از مرگ ایشان بصورت ایشان از چوب و سنگ پیکرها ساختند و تعظیم
آن مینمودند • و بمرور زمان به پرستش آن مشغول گشتند • وبعد از طوفان
ابلیس لعین آن بتانرا بیرون آورد • وعرب را به پرستش ایشان فرمود • ود و
قبیلهٔ کلب داشتند در دومة الجندل • وسواع در قبیلهٔ هذیل بود بر ساحل
بحر • ویغوث را مذحج وبنی غطیف وبنی مراد اختیار کردند • ویعوق در میان
همدان افتاد • ونسر معبود اهل حمیر بود • وآل ذی الکلاع • القصه نوح
علی نبینا وعلیه السلام باحق سبحانه مناجات کرد که خدایا اکابر قوم اصاغر را

وانه تعالى وبدرستی که بزرگ است جد ربنا ملك آفریدگار ما • یا برتر ست
عظمت وجلال او از مجانست با مخلوقات ما اتخذ فرا نگرفت صاحبة زنی
چنانچه بعضی از بنی ملیح گویند ولا ولدا ○ ونه فرزندی چنانچه یهود ونصاری
اعتقاد کنند وانه كان يقول وبدرستی که هست میگوید سفيهنا جاهل و
نادان ما • یعنی ابلیس على الله بر خدای شططا ○ سخنی دور • که نسبت صاحبه
وولد ست بوی وانا ظننا وما پنداشتیم ان لن تقول الانس آنکه نگویند
آدمیان والجن وجنیان على الله كذبا ○ بر خدای دروغی • لاجرم هرچه
سفیهٔ ما میگفت باور میکردیم • چون قرآن شنیدیم دانستیم که وی دروغ
بر خدای می بسته وانه كان وبدرستی که بودند رجال من الانس مردان از آدمیان
که در بعضی امکنه يعوذون پناه گرفتندی برجال من الجن بمردات از جنیان
وآن چنان بوده که چون کسی به بیابان هولناك رسیدی • گفتی پناه میبرم
بسید این وادی از شر سفهاء قوم او • واعتقاد او آن بود که بدان استعاذه
آن شب سالم ومأمون بماند • واهل مکه در مواطن هایله گفتندی • اعوذ
بحذیفة بن بدر من جن هذا الوادی فزادوهم پس بیفزودند آدمیان •
مر جنیان را بسبب این استعاذه رهقا ○ کبر • وسرکشی وجهل • تا گفتند که
بزرگیء ما برهنه که آدمیان بما پناه میجویند وانهم وبدرستی که آدمیان
یعنی کفار ایشان ظنوا گمان بردند كما ظننتم همچنانچه شما گمان برده اید
ای جن ان لن يبعث الله آنکه برنه انگیزاند خدای احدا ○ یکی را از مردگان برای
حساب وجزا وانا لمسنا السماء وبدرستی که ما مس کردیم آسمان را • وبرای استراق
سمع بالا رفتیم وخواستیم که بوی در آییم فوجدناها پس یافتیم آسمان را ملئت

پر کرده شده حرسا شديدا از پاسبانان توانای محکم • یعنی ملایکه که بمنع
جن نامزد شده اند وشهبا ○ واز ستارگان درخشندهٔ آتش فشان که جهت
رجم دیوان متعین گشته اند وانا كنا نقعد وبدرستی که ما بودیم که
مینشستیم منها از آسمان مقاعد در نشستگاهها للسمع برای شنیدن اخبار
آسمانی • یعنی قبل از مبعث پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر آسمان میرفتیم • ودر
مقاعد خالی از حرس وشهب می نشستیم فمن يستمع الآن پس هر که از جن طلب
شنیدن میکند اکنون يجد می یابد له برای خود شهابا • ستارهٔ روشن آتش بار
رصدا ○ نگاه دارنده • ومترصد ایستاده • یعنی برای سوختن وی وانا لا
ندري وبدرستی که ما نمیدانیم اشر اريد آیا بدی خواسته شده است از حراست
آسمان وباز داشت ما از آن بمن في الارض بکسانی که در زمین اند از آدمیان
ام اراد بهم یا خواسته است بدیشان ربهم آفریدگار ایشان رشدا ○
خیری وصلاحی وانا منا الصالحون وبدرستی که از جنس ما شایستگان هستند
یعنی مؤمنان نیکوکار سابق در خیر ومنا دون ذلك واز ما فروتر از این هستند
یعنی میانه روان كنا طرائق قددا ○ وما هستیم خداوندان طریقها • و
مذهبهای متفرقه ومختلفه • در معالم از امام حسن بصری رحمه الله نقل
کرده که چنانچه در میان انس اهل مذاهب مختلفه هستند چون قدریه
ومرجیه • ورفضه • وغیر ایشان • در میان جن نیز هستند وانا ظننا وبدرستی
که ما دانستیم ان لن نعجز الله آنکه عاجز نمیتوانیم ساخت خدای را هرجا باشیم
في الارض در زمین • یعنی بما کاری خواهد ما او را در آن عاجز نمیتوانیم کرد
بواسطهٔ سکون وثبات در مقام خود برای مقاومت ولن نعجزه وعاجز نمیسازیم

وانه تعالی وبدرستی که بزرگ است جد ربنا ملك آفریدگار ما • یا برتریست
عظمت وجلال او از مجانست با مخلوقات ما اتخذ فرا نگرفت صاحبة زنی
جنانچه بعضی از بنی ملیح گویند ولا ولدا ○ ونه فرزندی • جنانچه یهود ونصاری
اعتقاد کنند وانه کان یقول وبدرستی که هست میگوید سفیهنا جاهل و
نادان ما • یعنی ابلیس علی الله بر خدای شططا ○ سخنی دور • که نسبت صاحبه
وولد ست بوی وانا ظننا وما پنداشتیم ان لن تقول الانس آنکه نگویند
آدمیان والجن وجنیان علی الله کذبا ○ بر خدای دروغی • لاجرم هرچه
سفیهٔ ما میگفت باور میکردیم • جون قرآن شنیدیم دانستیم که وی دروغ
بر خدای می بسته وانه کان وبدرستی که بودند رجال من الانس مردان از آدمیان
که در بعضی امکنه یعوذون پناه گرفتندی برجال من الجن بمردان از جنیان
وآن جنیان بوده که جون کسی به بیابان هولناك رسیدی • گفتی پناه میبرم
بسید این وادی از شر سفهاء قوم او • واعتقاد او آن بود که بدان استعاذه
آن شب سالم ومأمون بماند • واهل مکه در مواطن هایله گفتندی • اعوذ
بحذیفة بن بدر من جن هذا الوادی فزادوهم پس بیفزودند آدمیان •
مر جنیان را بسبب این استعاذه رهقا ○ کبر • وسرکشی وجهل • تا گفتند که
بزرگی ما برتبه ایست که آدمیان بما پناه میجویند وانهم وبدرستی که آدمیان
یعنی کفار ایشان ظنوا گمان بردند کما ظننتم همچنانچه شما گمان برده اید
ای جن ان لن یبعث الله آنکه بر نه انگیزاند خدای احدا ○ یکی را از مردگان برای
حساب وجزا وانا لمسنا السماء وبدرستی که ما مس کردیم آسمان را • وبرای استراق
سمع بالا رفتیم وخواستیم که بوی در آییم فوجدناها پس یافتیم آسمان را ملئت

پرکرده

پر کرده شده حرسا شدیدا از پاسبانان توانای محکم • یعنی ملایکه که بمنع
جن نامزد شده اند وشهبا ○ واستارگان درخشندهٔ آتش فشان که جهت
رجم دیوان متعین گشته اند وانا کنا نقعد وبدرستی که ما بودیم که
مینشستیم منها از آسمان مقاعد در نشستگاهها للسمع برای شنیدن اخبار
آسمانی یعنی قبل از مبعث پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر آسمان میرفتیم • ودر
مقاعد خالی از حرس وشهب می نشستیم فمن یستمع الآن پس هر که از جن طلب
شنیدن میکند اکنون یجد می یابد له برای خود شهابا • ستارهٔ روشن آتش بار
رصدا ○ نگاه دارنده • ومترصد ایستاده • یعنی برای سوختن وی وانا لا
ندری وبدرستی که ما نمیدانیم اشر ارید آیا بدی خواسته شده است از حراست
آسمان وبازداشت ما از آن بمن فی الارض بکسانی که در زمین اند از آدمیان
ام اراد بهم یا خواسته است بدیشان ربهم آفریدگار ایشان رشدا ○
خیری وصلاحی وانا منا الصالحون وبدرستی که از جنس ما شایستگان هستند
یعنی مؤمنان نیکوکار سابق در خیر ومنا دون ذلك واز ما فروتر از این هستند
یعنی میانه روان کنا طرائق قددا ○ وما هستیم خداوندان طریقها و
مذهبهاء متفرقه ومختلفه • در معالم از امام حسن بصری رحمه الله نقل
کرده که جنانچه در میان انس اهل مذاهب مختلفه هستند جون قدریه
ومرجیه • ورفضه • وغیر ایشان • در میان جن نیز هستند وانا ظننا وبدرستی
که ما دانستیم ان لن نعجز الله آنکه عاجز نمیتوانیم ساخت خدای را هر جا باشیم
فی الارض در زمین • یعنی اگر بما کاری خواهد • ما او را در آن عاجز نمیتوانیم کرد
بواسطهٔ سکون وثبات در مقام خود برای مقاومت ولن نعجزه وعاجز نمیسازیم

وبیراهی ⊙ از روی کریختن باطراف آفاق یا حوالی کوه قاف وَإِنَّا وبدرستی
که ما لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آنهنکام که شنیدیم قرآنرا که سبب هدایت عالمیانست
آمَنَّا بِهِ کرویدیم بوی یا بآنکس که ازوی شنودیم یعنی حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم و مقررست که هیچ پیغمبر بجن مبعوث نبوده الا حضرت رسول
صلوات الله وسلامه علیه که انس وجن را دعوت او فرا رسیده است وخوان
تبلیغ او در نظر خاص وعام کشیده نظم داخل اند در دعوت او جن وانس
تا قیامت امتش هر نوع وجنس اوست سلطان و طفیل او همه اوست شاهنشاه
خیل او همه فَمَن يُؤْمِن پس هرکه بکرود بِرَبِّهِ بآفریدکار خود فَلَا يَخَافُ پس او
نترسد بَخْسًا از نقصان در جزای او وَلَا رَهَقًا ⊙ ونه از ستم بر وی ونه از رسید
عیب بدو وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وبدرستی که از بنی نوع ما مسلمانانند کرویده به
پیغمبر صلی الله علیه وسلم و متدین بدین اسلام وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ وازما بیدادکرانند
بر خود که شرک آرند و فرمان حق نبرند فَمَنْ أَسْلَمَ پس هرکه کردن نهاد
خدایرا همچنان که ما کرده ایم فَأُولَٰئِكَ پس آن کروه کردن نهادکان تَحَرَّوْا
قصد کرده اند رَشَدًا ⊙ راه راست را و از آن راه بمقصد خواهند رسید
وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ و اما ستمکاران فَكَانُوا پس باشند لِجَهَنَّمَ مر آتش دوزخ را
حَطَبًا هیمه که بدیشان افروخته شود چنانچه بکفار انس فروخته میشود
وَأَن لَّوِ اسْتَقَامُوا و دیکر وحی کرده اند بمن که اکر مستقیم شوند اهل مکه
بر راه راست یعنی ایمان آرند لَأَسْقَيْنَاهُم هر اینه بدهیم ایشانرا مَّاءً غَدَقًا
آب بسیار بعد از قحط و تنک سالی یعنی روزی بر ایشان فراخ کردانیم
یا اکر جن بر اسلام استقامت ورزند ایشانرا نعمت بسیار ارزانی داریم یعنی

ازوعید

ازوعید آخرت امان دهیم واین برکتر وبسیارتر نعمتیست وجمعی اعتمام
کرفته اند یعنی اکر جن وانس مستقیم باشند باسلام ایشانرا بسعت معیشت
سرافراز کردانیم لِّنَفْتِنَهُمْ تا بیازماییم ایشانرا فِيهِ دران زندکانی که بوظایف
شکر چکونه قیام مینمایند وَمَن يُعْرِضْ وهرکه اعراض کند عَن ذِكْرِ رَبِّهِ
از یاد کردن نعمت پروردکار خود وسپاسداری نکند يَسْلُكْهُ در آورد او را خدای
عَذَابًا صَعَدًا ⊙ در عذابی سخت که فرح وراحت درو نبود وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ و
دیکر وحی بمن آمد که مسجدها لِلَّهِ مر خدایراست وخاص است بدو فَلَا تَدْعُوا پس
مخوانید در ان مَعَ اللَّهِ با خدای أَحَدًا یکی را چنانچه یهود ونصاری در کنایس
وصوامع خود عزیر و مسیح را علیهما السلام بالوهیة یاد میکنند وچنانچه
مشرکان در حوالی بیت الحرام میکویند لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک
کفته اند مراد ازین مساجد تمام روی زمین است که مسجد حضرت سید
المرسلین است لقوله صلی الله علیه وسلم جعلت لی الارض مسجدا پس در
هیچ بقعه بایاد خدای یاد دیکری نیکو نباشد بیت دل را بجز از یاد خدا شاد مکن
بایاد وی از کسی دکر یاد مکن وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ وبدرستی که آنهنکام که برخاست
عَبْدُ اللَّهِ بنده خدای یعنی محمد صلی الله علیه وسلم در بطن نخله يَدْعُوهُ میخواند
خدایرا ونماز میکذارد وجن قراءة او میشنودند كَادُوا يَكُونُونَ نزدیک
بود که باشند عَلَيْهِ لِبَدًا ⊙ بروی جفسیده کان از غایة ازدحام ودر آنکه
حق سبحانه پیغمبر خود را عبد الله کفته نکتهاء بسیارست ودر آثار آمده که آن
حضرت را هیچ نام حق خوشتر ازین نیامده چه بشرط عبادت وعبودت و
عبودیة بروجهی که آنحضرت قیام نموده هیچ کس را قدرت اقامت بر آن

نبوده. لاجرم در وقت عروج آنحضرت بر منازل ملکی باین اسم مذکور شد که
سبحان الذی اسری بعبده. و بهنگام نزول قرآن از مدارج فلکی اورا بهمین نام
یاد میکند که. تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده نظم آن بنده شعار بندکی دوست
از جملهٔ بندکان کزین اوست. دادند ربندکیش راهی. کان راه ندیده هیچ شاهی.
کفار مکه مر حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم کفتند عجب کاری پیش کرفتهٔ
و در برابر مهلکهٔ شروع نمودهٔ. ازین مهم برکرد. و ازین امر رجوع کن. تا ما
ترا پناه دهیم و حمایة کنیم. آیة آمد که قل بکو با مشرکان که بهر حال انما ادعوا
جز این نیست که میخوانم. یعنی میپرستم ربی پروردکار خودرا ولا اشرک به و انباز
نمیکیرم بدو احدا یکی را قل انی لا املک بکو بدرستی که من مالک نیستم لکم برای شما
ضرا دفع ضررا ولا رشدا ○ و نه رسانیدن خیر و صلاح را. یعنی من بنده ام
و کار بنده پرستش پروردکارست قل انی بکو بدرستی که من لن یجیرنی نکهدارد مرا و زنهار ندهد
و در پناه نکیرد من الله از عذاب خدای احد یکی یعنی اکر خدای بمن خواسته باشد
عذابی کسی مرا حمایت نتواند کرد ولن اجد و نیابم هرکز من دونه بجز وی ملتحدا ○
پناهی که روی بدان آرم الا بلاغا لیکن میرسانم تبلیغا رسانیدنی که کفایتست شمارا
من الله از نزد خدای ورسالاته و میرسانم پیغامهاء فرستادهٔ وی ومن یعص الله
و هرکه نافرمانی کند خدایرا در پرستش او ورسوله و فرستادهٔ اورا در امر و نهی
فان له پس بدرستی که مر اوراست نار جهنم آتش دوزخ خالدین فیها جاویدان
باشند در آن ابدا ○ همیشه بی خلاصی از آن. وامروز کافران ترا ضعیف
و بی یار میدانند و در تو عاصی میشوند حتی اذا رأوا تا وقتی که به بینند ما یوعدون
آنچه وعده داده شده اند در دنیا مثل وقعهٔ بدر. یا در آخرت فسیعلمون

پس زود بدانند. چون عذاب موعود به بینند. که از کروه مؤمن و کافر من
اضعف کیست ضعیفتر ناصرا از جهت یار واقل عددا ○ و کیست کمتر از روی
عدد. و معلوم شود که. ناصر که قوی ترست و بیشتر. و یار که ضعیفترست و
کمتر. کفار بعد از استماع این آیة کفتند. آیا این موعود کی خواهد بود. آیة آمد
که قل بکو آنچه وعده کرده اند راست و درست است. لیکن وقت آن
بر من مخفی است ان ادری نمیدانم اقریب آیا نزدیکست ما توعدون آنچه وعده
داده شده اید از عذاب ام یجعل له ربی یا مقرر کرده است خدای من مر ورا
امدا ○ زمانی دور عالم الغیب اوست دانندهٔ پوشیدها فلا یظهر پس
آشکارا نسازد. و مطلع نکرداند علی غیبه بر غیبی که مخصوص است بعلم او احدا
یکیرا الا من ارتضی مکر آنرا که پسندد من رسول از فرستادهٔ خود. که اورا بر
بعضی از آن اطلاع دهد. تا معجزوی بود. و مراد ازین رسول محمدست صلی الله
علیه وسلم فانه یسلک پس بدرستی که در می آرد خدای یعنی میسازد من بین
یدیه از پیش روی آن رسول پسندیده ومن خلفه و از عقب وی رصدا نکهبانان
از ملایکه. که ویرا پاس میدارند لیعلم تا بداند ان قد ابلغوا آنکه برسانیدند
جبرئیل و ملائکه بوقت نزول وحی باوی می باشند رسالات ربهم فرستادهاء
پروردکار خودرا. بی تغییر و تبدیل واحاط و فرا کرفته است علم خدای و شامل شد
بما لدیهم بآنچه نزدیک رسل و ملایکه است واحصی و شمرده است کل شیء همه
چیزها عددا ○ از روی عدد. تا آنکه قطرهاء باران و ریکهاء بیابان و امثال
آن. مراد کمال علم است. و احاطهٔ آن بجمیع معلومات. یعنی هیچ معلومی مطلقا
از دایرهٔ علم او خارج نیست بیت هرچه دانستنیست در دو جهان نیست از علم شاملش بیرون

سورة المزمل عشرون آية مكية بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اندكه حضرت رسول صلى الله عليه وسلم در مبدأ بعثت نماز كذاردى وبكليمى خود را پوشيده داشتى وازخديجه رضى الله عنها منقولاست كه آن مثل چادر شبى بود چهارده زرع نصفى بر بالاى بودى ونيمى رسول صلى الله عليه وسلم پوشيدى وبوى نماز اداكردى حق سبحانه باوى خطاب كرد كه يا ايها المزمل اى كليم در خود پيچيده وكفته اند زمل بمعنى حمل است يعنى اى بردارنده بار نبوت قم الليل برخيز در شب يعنى بنماز الا قليلا مكر اندكى از شب قيام ليل در ابتداء اسلام فرض بوده وميان مقادير ثلثه مخير بوده اند چنانچه حق سبحانه فرمود كه شب بنماز برخيز مكر اندكى كه آن نصفه نيمهٔ شب است او انقص يا كم كن منه از نيمهٔ شب قليلا اندكى تا به ثلث باز آيد وازين كمتر نشايد او زد يا زياده كن عليه بر نيمه تا به ثلثان رسد وغاية اين باشد ورتل القرآن وبتأنى وشمرده بخوان قرآنرا يا روشن كن حروف آنرا بوقت تلاوت ترتيلا روشن كردنى چنانچه سامع شمارهٔ آن تواند كرد وازمرتضى على رضى الله عنه نقل كرده اند كه ترتيل حفظ وقوفست واداى حروف انا سنلقى بدرستى كه ما زود باشد كه وحى كنيم ومنزل كردانيم عليك بر تو قولا ثقيلا سخنى كران يعنى كلامى مشتمل بر تكاليف شاقه كه كران باشد حمل آن بر مكلفان يا كران بود از جهت امر ونهى ووعد ووعيد وحلال وحرام وحدود واحكام يا ثقيل بود سماع آن بر كافران وتعقل در آن بر منافقان يا كران باشد ثواب آن در ميزان وكفته اند ثقيل باشد بر تو تلقى آن وآن در اشد صور وحى بود كه آن سهو مثل آواز درای صدايى شنودى واز مجرد صوتى بى اعتنا دبر مخارج فرا كرفتن حروف وكلمات از طريق

معتاد خارج مينمود وازين جهت در آن حال ثقلى تمام بحضرت سيد انام عليه الصلوة والسلام ميرسيد چنانچه از عايشه رضى الله عنها منقولست كه در روزى كه سرما بغايت سخت بودى ميديدم كه وحى بروفرو مى آمد واز جبين مبين اش قطرات عرق ميچكيد ودر حين نزول وحى بر آنحضرت بدين نوع كه مذكور شد اكر بر شترى سوار بودى دست وپاى شتر خم كشتى واكر تكيه بر ران يكى از يازان داشتى خوف شكستن آن بودى ودرين محل روى كل بر كش با فروختى مصراع بسان كل كه بصحن چمن برافروزد ودر بحر الحقايق آورده كه قرآن در نفس خود مفصل است كما قال تعالى كتاب فصلت آياته ونسبت با جميع كتب منزلهٔ سماويه صورت اجمالى دارد چه مصدق ومطابق همه است كه ومصدقا لما بين يديه پس ثقل قرآن اشارت است بجمعية وى صورتين اجماليه وتفضيليه چه جامع امرين اثقل واشرف واكمل واعظم خواهد بود وكشنده چنين بارى جز صاحب جامعية نشايد نظم حمل چنين بار بمقدار تست كار كسى نيست كه اين كار تست كس نتواند زدن اينجا نفس قوت اين كار تو دارى وبس ان ناشئة الليل بدرستى كه ساعة شب يا عبادتى كه ناشئ شود بشب يا قيام شب هى اشد وطأ آن سختر است از جهة رنج وكلفة چه ترك خواب وراحت بر نفس بنا شاقست يا پشتر است از روى فراغت دل چه در روز دلها بتصرف در اسباب معيشت مشغول باشند ودر شب از خواطر كوناكون فارغ شده متوجه محراب عبادت توانند شد بيت خاموش شد عالم بشب تا جست باشى در طلب زيرا كه بانك وعربده تشويش خلوت خواه شد واقوم وراستر است قيلا از جهت مقال يعنى خواندن قرآن در وبصواب تر است كه دل فارغ باشد

وزبان بادل موافقت نماید. بزبان میخواند وبدل تفکر میکند. وناشئة الليل
گفته اند میان مغرب وعشاست. یا ما بعد عشا تا صبح. وبقول عایشه رضی الله
عنها ناشئة آن بود که از خواب برخیزد إن لك بدرستی که مر ترا في النهار در روز
سبحا طويلا آمد شدی درازست. یعنی تصرف در امور خلق. واشتغال بدعوت
ایشان. پس در شبها توجه باداء تهجد اولی. واذكر اسم ربك ویاد کن نام پروردگار
خودرا. وباسماء حسنی اورا بخوان وتبتل وببریده شو از خلق وتوجه کن إليه
بسوی او وبعبادت تبتيلا بریدنی کامل. یعنی نفس خودرا از اندیشهٔ ماسوی
الله مجرد سازد. وبهمگی روی بدو آر بیت دل درو بند وز غیرش بگسل. هرچه جز اوست
برون کن از دل. رب المشرق والمغرب بدل است. از ربك یعنی یاد کن نام پروردگار
خودرا که خداوند مشرق ومغربست لا إله هیچ معبودی نیست سزاوار عبادة
إلا هو مگر وی فاتخذه پس فرا گیر اورا وكيلا کارساز خود. ومهمات
با او گذار واصبر وصبر کن على ما يقولون بر آنچه میگویند کفار ومکذبان
از خرافات وهذیانات. واهجرهم ودور از ایشان هجرا جميلا بریدنی نیکو
یعنی در مقام انتقام مباش. ونصیحت از ایشان باز مگیر. این حکم بآیهٔ قتال
منسوخست وذرني والمكذبين وبگذار مرا با مکذبان أولي النعمة
خداوندان نعم. یعنی کار صنادید قریش با من گذار ومهلهم ومهلت ده ایشانرا
قليلا مهلتی اندک. یعنی اندک زمانی مکافات دهم ایشانرا بر تکذیب. امام
زاهد رحمه الله آورده که میان نزول این آیة. وحرب بدر. وهلاکت
سروان عرب. نبود مگر اندک وقتی إن لدينا بدرستی که نزدیک ماست در آخرت
بپای دشمنان دین أنكالا بندهاء گران که بدان مقید شوند وجحيما وآتشی

تند

عشر

تندک افروخته که دران بسوزند وطعاما ذا غصة وخوردنی با صفت در
گلو گرفتن. یعنی در حلق گیرنده. چون ضریع وزقوم وعذابا أليما و
عذابی دردناک غیر ازینها که کنه آنرا نشناسد مگر خدای. در لباب آورده که
بعد از نزول این آیت. حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بیهوش بیفتاد. و
این وعدها راست شود يوم ترجف الأرض روزی که بلرزه در آید زمین والجبال
وبجنبد کوهها وكانت الجبال وگردند کوههاء با عظمت كثيبا تلهاء ریگ
مهيلا پراکنده. یعنی کوههاء سخت چون ریگ روان شود از هیبت آن
روز إنا أرسلنا بدرستی که ما فرستادیم إليكم بسوی شما ای اهل مکه رسولا
پیغمبری. یعنی محمد صلی الله علیه وسلم شاهدا عليكم گواه بر اقوال وافعال شما
یعنی در قیامت گواهی دهد بر اجابت دعوت او. وامتناع ازان كما أرسلنا
همچنانچه فرستادیم إلى فرعون رسولا بسوی فرعون رسولی یعنی موسی
علی نبینا وعلیه السلام فعصى پس عاصی شد فرعون الرسول فرعون در آن
پیغمبر. واجابة دعوت او نکرد فأخذناه پس گرفتیم اورا أخذا وبيلا
گرفتنی سخت. یعنی بآبش غرق کردیم. وازراه آب بآتش بردیم. تهدید کفار قریش
درین آیت مندرجست فكيف تتقون پس چگونه نگاه دارید ای مشرکان نفسها
خودرا إن كفرتم اگر بمانید بر کفر خود يوما از عذاب روزی که هول آن
يجعل الولدان گرداند کودکان را شيبا پیران. یعنی موی سر ایشانرا سفید
سازد. مراد کثرت هموم وغمومست. چه بسیاری اندوه آدمی را زود پیر
میگرداند. ومیشاید که مبالغه باشد در درازی آن روز السماء منفطر
آسمان شکافته شده باشد به بسختی وهیبت آن روز كان وعده هست وعدهٔ

خمس

خدای بحدوث این وقایع • ووقوع این حوادث مَفْعُولًا ۝ بودنی إِنَّ هَٰذِهِ بدرستی

که این آیتها تَذْكِرَةٌ پندی و عبرتیست فَمَن شَاءَ بس هرکه خواهد اتَّخَذَ

فرا کیرد إِلَىٰ رَبِّهِ بقرب آفریدکار خود سَبِيلًا ۝ راهی بدین موعظه • آورده اند

که بعد از نزول • قم اللیل الا قلیلا • حضرت رسول صلی الله علیه وسلم • وصحابه

رضی الله عنهم شبها برخاستندی • وجوز مقادیر نصف وکمتر وبیشتر

ازان مشتبه بود • ازخوف آنکه محافظت قدر واجب مرعی نباشد تا روز نماز

کذاردندی • تا بحدی که قدم مبارك آنحضرت ورم کرد • ونحافت بر جسد

همایونش غالب شد • ومنکران ندای اما هذا فقد شقی فی ربه • درافکندند • حق

سبحانه بعد از یکسال آن بارکران از مؤمنان برداشته • آیة فرستاد که إِنَّ

رَبَّكَ بدرستی که پروردکار تو يَعْلَمُ میداند أَنَّكَ تَقُومُ آنکه تو برمیخیزی در شب

برای نماز أَدْنَىٰ کمتر مِن ثُلُثَيِ اللَّيْلِ از چهار دانك شب وَنِصْفَهُ ونماز میکذاری

نیمهٔ وَثُلُثَهُ وسیکی از وی وَطَائِفَةٌ وبرمیخیزند مؤمنان گروهی مِّنَ الَّذِينَ

مَعَكَ از آنانکه با تواند از اصحاب تو وَاللَّهُ وخدای يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ اندازه

میکند شب و روز را • ومیداند مقادیر ساعات آن • وعلم او محیطست

تو هرشب • بدین مقدارها عَلِمَ داند خدای أَن لَّن تُحْصُوهُ آنکه طاقت ندارید

تقدیر اوقات را • ونکاه نمیتوانید داشت فَتَابَ عَلَيْكُمْ بس بازکشت بشما

بعفو وتخفیف • ورخصت فرمود در ترك قیام مقدر فَاقْرَءُوا پس بخوانید

مَا تَيَسَّرَ آنچه آسان بود مِنَ الْقُرْآنِ از قرآن • مراد آنست که بکذارید آنچه

میسر شود شما را از نماز شب عَلِمَ أَن سَيَكُونُ داند خدای آنکه باشند مِنكُم از شما

مَّرْضَىٰ بیماران وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ ودیکران که سفر کنند فِي الْأَرْضِ در زمین

یبتغون

يَبْتَغُونَ میطلبند مِن فَضْلِ اللَّهِ از فضل وکرم خدای یعنی تجارت مینمایند •

ووجوه حلال کسب میکنند وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ ودیکران که کارزار میکنند

فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای • وبیماران واهل سفر را از تجار ومجاهدان • رنج

در نماز شب • وضبط مقادیر آن • لاجرم از شما تخفیف فرمود فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ

پس بخوانید آنچه میسر شود مِنْهُ از قرآن در نماز • واین امر بر سبیل

وکفته اند قرآن بخوانید در غیر نماز • واین امر بطریق ندب واستحبابست • ومقدار

که خواندن آن مندوب باشد اختلاف کرده اند • وآن سه آیتست • یا صد • یا

دویست • یا ختمهٔ در ماهی • ودر حدیث عبد الله بن عمرو رضی الله عنه هست که

حضرت رسول صلی الله علیه وسلم • وی را فرمود که قرآن بخوان در ماهی •

کفت یا رسول الله در خود قوتی می یابم • یعنی زودتر میتوانم که بخوانم • کفت

که بخوان در بیست شب • بازکفت مرا قوت زیادت هست • فرمود که بخوان

در هفت روز • وبرین زیاده مکن • وصاحب معالم رحمه الله باسناد خود

از انس رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود

که هرکه در روزی یا شبی پنجاه آیت بخواند • اورا از غافلان ننویسند • واکر

صد آیة تلاوت کند از فرمان برداران نویسند • واکر دویست آیة خواند قرآن

خصمی نکند با وی روز قیامت • واکر بقراءة پانصد آیة اشتغال کند بنویسند برای

او قنطاری از مزد وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وبپای دارید نماز مفروضه را وَآتُوا الزَّكَاةَ

وبدهید زکوة واجبه را وَأَقْرِضُوا اللَّهَ وقرض دهید خدای را قَرْضًا حَسَنًا قرضی

نیکو • اشارتست بانفاقات مستحبه در طریق خیر • ویافتن جزای بسیار بازای آن

وَمَا تُقَدِّمُوا وآنچه پیش فرستید لِأَنفُسِكُم برای نفسهای خود مِّنْ خَيْرٍ

از نیکی تجدوه بیابید آنرا عند الله نزدیک خدای هو خیرا او بهتر واعظم و
بزرگتر اجرا از روی مزد یعنی ثواب آنرا زیاده یابید یکی را ده و هفصد و ازان
نیز بیشتر واستغفروا الله و طلب آمرزش کنید از خدای در همه احوال ان الله
غفور بدرستی که خدای آمرزکارست بندکانرا رحیم مهربان بر ایشان

سورة المدثر خمس وخمسون آية بسم الله الرحمن الرحيم

جابر بن عبد الله رضی الله عنه نقل میکند از حضرت رسالت صلی الله علیه و
سلم که در زمان فترت وحی براهی میرفتم ناکاه از آسمان آوازی شنیدم
چشم بالا کردم دیدم که همان ملک که در غار حرا بمن آمده بود بر کرسی نشسته است
میان زمین و آسمان از سطوت هیأت و عظمت هیکل او خوفی بر من طاری شد
بخانه باز کشتم و کفتم مرا بپوشانید جامها بر من پوشیدند و من در اندیشه
آن حال بودم که حضرت ذو الجلال عم نواله وحی فرستاد که یا ایها المدثر
ای جامه در پوشیده کفته اند مراد دثار نبوتست یعنی ای لباس رسالت در
بر فکنده قم برخیز از خوابکاه خویش یا قیام نمای باداء مراسم نبوت فانذر
پس بیم کن خلق را از عذاب خدای اکر غیر او را پرستند وربك فکبر و پروردکار
خود را بتعظیم یاد کن وثیابك فطهر و جامهاء خود را پاک ساز از الوث
یا کوتاه کن بخلاف صنادید عرب تا او را علامتی بود بر ترک عادات ایشان و
مرتضی علی رضی الله عنه فرموده که کوتاه کن جامه را فانه اتقی و انقی و ابقی
و کفته اند پاک کن نفس خود را از آنچه نشاید و نباید در نفحات از شیخ ابی الحسن
علی الشاذلی المغربی قدس سره نقل میکند که حضرت رسالت را صلی الله علیه
وسلم در خواب دیدم و مرا کفت ای علی طهر ثیابك عن الدنس تحظ بمدد الله فی

کل نفس

کل نفس یعنی پاکیزه کردان جامهاء خود را از چرک تا بهره مند کردی
بمدد و تایید خدای در هر نفسی کفتم یا رسول الله ثیاب من کدام است
فرمود که حق سبحانه بر تو پنج خلعت پوشانیده است خلعت محبت و خلعت معرفت
و خلعت توحید و خلعت ایمان و خلعت اسلام هر که خدای دوست دارد
بروی آسان شود هر چیزی و هر که خدای را بشناسد در نظر وی خرد نماید
هر چیزی و هر که خدای را بیکانکی بداند بوی شریک نیارد هیچ چیز را و هر که
بخدای ایمان آرد ایمن کردد از هر چیزی و هر که باسلام متصف بود در خدای
عاصی نشود و اکر عاصی شود اعتذار کند و چون اعتذار کند قبول افتد پس شیخ
رحمه الله کوید از ینجا دانستم معنی قول خدای را که وثیابك فطهر نظم
در تو پوشید لطف یزدانی خلعتی از صفات روحانی دارش از لوث خشم و شهوة دور
تا بپاکیزکی شوی مشهور والرجز فاهجر از همه کناهان کناره کن یعنی بر پرهیز
تقوی که هستی باش ولا تمنن و عطا مده تستکثر تا بیشتر بستانی یا منت
منه بر خدای بعمل خود تا آنرا بسیار شماری یا مردم را ممنون مساز باداء رسالت
تا طلب بسیاری مزد کنی از ایشان ولربك فاصبر و از برای رضای پروردکار خود
صبر کن یا در تحت موارد قضا برای خدا صابر باش فاذا نقر پس چون دمیده شود
فی الناقور در صور یعنی نفخهٔ ثانیه فذلك پس آن دمیدن یومئذ دران روز
یوم عسیر روزی دشوارست علی الکافرین بر ناکرویدکان غیر یسیر
نه آسان بر ایشان اکرچه هول و هیبت و شدت دران روز عام بود اما حق
سبحانه بکرم دشواری را از مؤمنان بردارد و با کافران بماند و در حساب با ایشان
مناقشه کند و روی ایشان سیاه کردد و نامهاء اعمال بدست چپ ایشان

دهند• آورده اندکه ولید مغیره لعنه الله از حضرت پیغمبر فواتح سوره
حم مومن شنیده بمیان قوم باز آمد• وگفت بخدای که حالا از محمد کلام شنودم
که سخن انس وجن نیست• مر ورا حلاوتی وعذوبتی هست که هیچ سخن را نباشد وبروی
طراوت وتازگی است که هیچ حدیث را نبود• اعلی این نهال اقبال مثمر ثمرات سعادات
کلیه• واسفل این شجره طیبه بعروق فضایل وحکم سمت استحکام تمام پذیرفته
واین کلام غالب آید ومغلوب نگردد• واز بلندی به پستی نگراید• قریش بعد از استماع
این سخن گمان بردند که ولید ایمان آورده• پس ابوجهل اورا بانواع سخنان در حمیة
جاهلیة آورد• تا قرآن را سحر گفت• وآن سخن بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
رسیده بغایت ملول گشت• وحق سبحانه آیة فرستاد که ذَرْنِي بگذار مرا وَمَنْ خَلَقْتُ
وآنکه آفریدم اورا وَحِيدًا تنها بی مال وولد• وانصار واعوان• قولی آنست که اورا
وحید القوم گفتندی• یعنی یگانهٔ ایشان وَجَعَلْتُ لَهُ ودادم مر ورا مَالًا مَمْدُودًا
مالی کشیده یعنی بسیار• آورده اندکه زر نقد او هزار هزار دینار بود• ومیان
مکه وطایف شتر واسب وگوسفند بسیار داشت• وبساتین وامتعه وعبید
واماء او در شمار نمی آمد وَبَنِينَ شُهُودًا ودادم اورا پسران حاضر با او در مکه
یعنی برای اکتساب وجه معاش محتاج بسفر نبودندی• وپیوسته با پدر در محافل
حاضر شدندی• آورده اندکه اورا ده پسر بود• واز جمله خالد وعماره وهشام
رضی الله عنهم ایمان آوردند وَمَهَّدْتُ وبگستردم لَهُ برای او بساط جاه وریاست
تَمْهِيدًا گستردنی تا ریحانه قریش لقب یافت یا بساختم کارها اورا ساختنی
تمام ثُمَّ يَطْمَعُ پس طمع میدارد أَنْ أَزِيدَ آنکه زیاده کنم عطیات خود را درباره
وی كَلَّا نکنم چنین• ونعم خود را بروی افزون نسازم إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او هست

لِآيَاتِنَا مر آیتهاء کلام ما را عَنِيدًا منکر ودر آن ستیزه کننده• وبسحر
نسبت دهنده• ودر اغلب تفاسیر هست که بعد از نزول این آیة مال وجاه
روی بنقصان نهاد• وفرزندانش ازو برگشتند وبعضی بمردند• وا ومحتاج
ورسوا هلاک شد سَأُرْهِقُهُ زود باشم که دررسانم صَعُودًا بصعود
وآن کوهیست از آتش که بهفتاد سال بر بالای آن رسند• وفی الحال که بذروه
آن رسند باز بزیر افتند• ودر تبیان آورده که تکلیف کنم اورا بصعود بر صعود
وآن صخره ایست ملسا در دوزخ که بر بالای آن نتوان رفت• پس اورا در زنجیرها
آتشین کشیده از پیش میکشند واز عقب گرزهاء آتشین میزنند• تا بر بجا
میرود• واین وعید عظیم برای ولید چراست إِنَّهُ فَكَّرَ بدرستی که او فکر کرد
که چه طعنه زند بر قرآن وَقَدَّرَ واندازه با خود راست کرد که چه گوید• قبل
ازین سمت ذکر یافته که او تعریف قرآن کرد• وچون قریش اورا ملامت کردند
گفت شما محمد را مجنون میگویید• وبیقین میدانید که عقل او کاملست• و
دیوانه بود دست نیست• وخیال میبندید که او کاهن است• وامارات کهانه
ازو ظاهر نمیشود• وگمان میبرید که کذابست• وهرگز بکذب متهم نبوده• و
می پندارید که شاعرست• وسخن او بشعر نمیماند• گفتند تو فکر کن که اورا چه توان
گفت• وسخن اورا بچه چیز نسبت توان داد• ولید فکر کرد وبا خود خیال بست
فَقُتِلَ پس لعنت کرده باد كَيْفَ قَدَّرَ چگونه تقدیر کرد ثُمَّ قُتِلَ پس ملعون باد
كَيْفَ قَدَّرَ چگونه اندازه گرفت ثُمَّ نَظَرَ پس نظر کرد در امر قرآن• کرتی دیگر ثُمَّ
عَبَسَ پس روی ترش کرد که موجبی جهت نیافت در آن• یا در حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم نگریست• وروی ترش کرد وَبَسَرَ وپیشانی کشید بطریق کراهت

یا بخندید ثُمَّ أَدْبَرَ پس روی بگردانید از حق یا از پیغمبر وَاسْتَكْبَرَ و کردنکشی
کرد از متابعت او فَقَالَ پس گفت إِنْ هَٰذَا نیست این که محمد میگوید إِلَّا سِحْرٌ
يُؤْثَرُ مگر جادویی که تعلیم گرفته شود از سحره إِنْ هَٰذَا نیست این إِلَّا قَوْلُ
الْبَشَرِ مگر سخن آدمی یعنی ابا فکیهه و جبر و یسار سَأُصْلِيهِ زود باشد که
در افکنم ولید را سَقَرَ در درکه پنجم از دوزخ که نامش سقر است وَمَا أَدْرَاكَ
مَا سَقَرُ و چه چیز ترا دانا کرد که چیست سقر لَا تُبْقِي آتشی که باقی نگذارد گوشت
و پوست و عروق و اعصاب و عظام بر هیچ دوزخی بلکه همه را بسوزاند
و بار حق سبحانه نو سازد اجزای او را وَلَا تَذَرُ و دست باز ندارد دیگربار ه تا
نسوزد لَوَّاحَةٌ آتشی سیاه کننده لِلْبَشَرِ مر پوست کافران را عَلَيْهَا بر آن آتش
تِسْعَةَ عَشَرَ نوزده ملک یا نوزده صنف از ایشان موکل در تبیان از براء بن
عاذب رضی الله عنه روایة کرده که گروهی از یهود سوال کردند مر حضرت پیغمبر را
صلی الله علیه وسلم از خزنهٔ دوزخ آنحضرت دو بار باصابع بدین اشارت
فرمود و در کرت دوم ابهام یمنی را امساک کرد و این آیة تصدیق قول آن
حضرت را نازل شد و یهود مسلم داشتند که این سخن مطابق قول توریة است
و در تخصیص این عدد مفسران و مذکران تکلفات کرده اند از جمله آنکه
تسعه اکثر احادست و عشره اقل عشرات پس این عدد جامع بود اکثر قلیل
و اقل کثیر و بواقی وجوه در جواهر التفسیر مذکور است در اخبار آمده که
بعد از نزول این آیة ابو جهل گفت ای معشر قریش هر ده نفر بنه نوزده بیش نیستند
آیا ده تن از شما یکی از ایشان را دفع نتوانند کرد ابو الاشدین کلدهٔ الجمحی گفت من
هفده را کفایة کنم ده را به پشت و هفت را به شکم شما دوی باقی را کفایة

کنید

کنید و در روایتی آنست که گفت من در پیش شما بر صراط بروم و ده را بدست
راست و نه را بچپ دفع کنم و نگذاریم بسلامت و به بهشت در آییم آیة آمد
که وَمَا جَعَلْنَا و ما نگردانیده ایم أَصْحَابَ النَّارِ خازنان دوزخ را إِلَّا مَلَائِكَةً مگر
فرشتگان که قوی ترین خلقند در معالم آورده که رئیس خزنهٔ دوزخ مالک است
و با او هجده تن اند چشمهای ایشان چون برق درخشنده و انیاب ایشان چون
حصارهای بلند مستحکم زبانهٔ آتش از دهن ایشان بیرون می آید و میان دو
دوش ایشان مسافهٔ سیر یکساله باشد یکی از ایشان بیک دفعه هفتاد هزار
کافر را در گوشهٔ از دوزخ که خواهد بیفکند و ذکر ملایکه برای دفع سخن کلده است
یعنی او میگوید که من همه را کفایت میکنم و نمیداند که ایشان آدمی نه اند
بلک فرشتگانند و تمام آدمیان طاقت دیدار یک فرشته ندارند تا بمقاومت
چه رسد وَمَا جَعَلْنَا و نساخته ایم عِدَّتَهُمْ شمارهٔ ایشان را که نوزده است
إِلَّا فِتْنَةً مگر عددی اندک که سبب فتنه لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنان را که کافر
شدند یعنی استهزا کنند و استبعاد نمایند که نوزده تن بیشتر ثقلین را عذاب
خواهند کرد لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ و تا بی گمان شوند آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده شده اند
کتاب را چه قرآن را یابند که مصدق توریة است وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا
و تا بیفزاید آنان را گرویده اند إِيمَانًا گرویدنی بدین سخن یا بسبب تصدیق
اهل کتاب وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ و تا شک نیارند آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ عطا کرده شده اند
بتوریة وَالْمُؤْمِنُونَ و گرویدگان از اهل اسلام در آن عدد وَلِيَقُولَ الَّذِينَ و تا
بگویند آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان مَرَضٌ بیماری شک و نفاق است
وَالْكَافِرُونَ و بگویند ناگرویدگان که مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ چه چیز خواسته است خدای

بِهٰذَا مَثَلًا بدین عدد • که غریبست مثل مثل كَذٰلِكَ همچنین يُضِلُّ اللّٰهُ در ضلالت
فرومیکذارد خدای مَنْ يَشَآءُ هرکرا خواهد وَيَهْدِي وراه مینماید مَنْ يَشَآءُ
هرکرا خواهد • آورده اندکه ابوجهل کفت ای معشر قریش حالا محمد نوزده یار
ومددکار بیش ندارد • حق سبحانه فرمودکه وَمَا يَعْلَمُ ونمیداند جُنُودَ رَبِّكَ
لشکرهای پروردکارترا از ملایکه که ممد ومعاون بیغمبراویند اِلَّا هُوَ مکر
هموکه عالم است بهمه معلومات وَمَا هِيَ ونیست سقر • یا عدهٔ خزنه • یا این
سوره اِلَّا ذِكْرٰى مکر پندی لِلْبَشَرِ ◉ برای مردمان كَلَّا نه چنین است که کسی
انکار سقر تواند کرد وَالْقَمَرِ سوکند بماه که معرفت اوقات واجال بوی بازبسته است
وَاللَّيْلِ وبحرمت شب اِذْ اَدْبَرَ چون بیاید از عقب روز • وحفص اذ بی الف خواند
وادبر بصیغه ماضی از ادبار • یعنی بحق شب چون برود پس روز وَالصُّبْحِ اِذَا اَسْفَرَ
وبصبح چون روشن کرداند عالم را اِنَّهَا بدرستی که درکهٔ سقر لَاِحْدَى الْكُبَرِ یکی
از درکات بزرك دوزخست نَذِيرًا کرداننده ایم اورا چیزی که بدان بیم کنند • ودر
لباب آورده که حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم میفرماید که قم نذیرا بر چنین
بیم کننده لِلْبَشَرِ مر آدمیانرا • تا بشنوند پند کرفته از کناه بپرهیزند لِمَنْ شَآءَ بدلست
از بشر • یعنی تو نذیری وبقول اول دوزخ نذیرست مرانکس را که خواهد مِنْكُمْ از شما
اَنْ يَتَقَدَّمَ آنکه بیش رود در خیر وطاعت اَوْ يَتَاَخَّرَ یا باز ایستد در شر ومعصیت یعنی
طوایف را پند دهنده است كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی بِمَا كَسَبَتْ بآنچه کرده است از کردار
خود رَهِينَةٌ درکرو پست یعنی در دوزخ کرفتارست ومحبوس بدان اِلَّا اَصْحَابَ الْيَمِينِ
مکر اصحاب دست راست که ایشان مرتهن نیستند بکناه خود در آتش چه کناهان
ایشان آمرزیده شده است • وکفته اند اهل یمین اینجا اطفال مؤمنانند یا ملایکه

فِي جَنَّاتٍ در بوستانها • یعنی در بهشت بر غرفها باشند • ناظر در دوزخ يَتَسَآءَلُونَ
میپرسند عَنِ الْمُجْرِمِينَ از احوال مشرکان • ومیکویند مَا سَلَكَكُمْ چه چیز
آورد شمارا فِي سَقَرَ ◉ در دوزخ قَالُوا ایشان کویند در جواب لَمْ نَكُ نبودیم ما
در دنیی مِنَ الْمُصَلِّينَ از نمازکذارندکان • یعنی بفرضیت آن اعتقاد نداشتیم •
وَلَمْ نَكُ ونبودیم که بمال زکوة نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ طعام دهیم درویشانرا وَكُنَّا
نَخُوضُ وبودیم که شروع میکردیم در شان محمد • وبغیبت وی مشغول میشدیم
مَعَ الْخَآئِضِينَ با شروع کنندکان در آن وَكُنَّا نُكَذِّبُ وبودیم که تکذیب
میکردیم بِيَوْمِ الدِّينِ ◉ بروز جزا • وباور نمیداشتیم حَتّٰى تا وقتی که اَتٰنَا
الْيَقِينُ آمد بما مرك ومقدمات او وبر همان حال مردیم فَمَا تَنْفَعُهُمْ پس سود
نکند ایشانرا شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ ◉ شفاعة همه شفیعان • بتقدیری که ایشانرا
شفاعة کنند • وآن خود محال است فَمَا لَهُمْ پس چیست مر ایشانرا که پیوسته
عَنِ التَّذْكِرَةِ از قرآن • یا مواعظ آن مُعْرِضِينَ در حالتی که اعراض کننده کانند كَاَنَّهُمْ
کوییا ایشان حُمُرٌ خران وحشی اند مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ رمیدکان که کریخته باشند
مِنْ قَسْوَرَةٍ ◉ از شیر یا صیاد • یا ریسمان دام • یا مردم تیرانداز • یا آوازهاء
مختلف • یعنی چنانچه کورخر از ینها میکریزند • ایشان از استماع قرآن میکریزند
زیرا که کوش سخن شنو ودل پند پذیر ندارند کما اشار الیه فی المثنوی نظم
ازکجا این قوم وپیغام ازکجا • از جماد جان کجا باشد رجا • فهمهاء کفته کوته نظر
صد خیال بد درآرد در فکر • رازجز با راز دان انباز نیست • راز اندر کوش منکر راز نیست
از کلبی منقولست که مشرکان کفتند یا محمد بما رسیده است که هرکه در بنی اسرائیل
کناهی کردی • بامدادان صحیفهٔ یافتی کناه او وکفارت آن در وی نوشته • برای ما

مثل آن چیزی بیار. یا کفشد بتو ایمان نیاریم تا بنا مرهریك ازما کتابی نیاری از
آسمان. ودروی مکتوب باشد که این نامه ایست از خدای بفلان کس باید که
متابعت کند محمدرا. آیه آمدکه ایشان کریزاند از استماع کلام ما. ومیکویند بلکه
بَلْ يُرِيدُ بلکه میخواهد كُلُّ امْرِئٍ هر مردی مِنْهُمْ از یشان أَنْ يُؤْتَى آنکه داده شود
صُحُفًا نامها مُنَشَّرَةً سرکشاده وبی مهر. ودران نوشته که فلان بی روی کن
محمد را كَلَّا ندهند ایشانرا این صحیفها. واکر بدهند هم نکروند. پس اعراض ایشان
نه برای امتناع ایتاء صحیفه است بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ بلکه ایشان نمیترسند
از عذاب آخرت كَلَّا حقا که نیست آنچه ایشان درباب قرآن میکویند که سحریست
یا قول بشر إِنَّهُ بدرستی که قرآن تَذْكِرَةٌ پندیست ویادکرد فَمَنْ شَاءَ پس هر که خواهد که
پند کیرد ذَكَرَهُ پند کیرد بدو وَمَا يَذْكُرُونَ ویاد نکنند ورا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ
مکر بآنکه خدا خواهد که یاد کنند هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى اوست سزاوار آنکه ازو ترسند وَ
أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ ● وسزاوار آمرزیدن ترسندکان سُورَةُ الْقِيَامَةِ أَرْبَعُونَ
آيَةً مَكِّيَّةٌ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ● لَا أُقْسِمُ لا زائده در فعل
قسم برای تأکید بود. پس معنی اینست که هرآینه سوکند میخورم بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ بروز قیامت
وَلَا أُقْسِمُ والبته سوکند یاد میکنم بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ ● بنفس ملامت کننده مراد
نفس متقیه است که نفس مقصره را ملامت کند بر تقصیر طاعة. یا نفسی که خود را
ملامت کند پیوسته در تقصیرات. واکرچه اجتهاد او بسیار بود در عبادات
یا نفس مطمئنه که همیشه لایمست مر نفس اماره را. جواب قسم آنکه شما بر انکیخته
خواهید شد. آورده اندکه عدی بن ربیعه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
از احوال قیامت پرسید. وبعد از اخبار آنحضرت فرمود که اکر آن روز را معاینه

بنیم

بنیم باور نکنم. آیا این استخوانهای متفرقه باهم مجتمع شود آیة آمد که أَيَحْسَبُ
الْإِنْسَانُ آیا می پندارد آدمی یعنی عدی أَلَّنْ نَجْمَعَ آنکه جمع نخواهیم کرد
عِظَامَهُ استخوانهای پراکنده اورا. مراد نفس اوست که عظام قالب آنست بَلَى آری
جمع کنیم. پس بایدکه داند ما را قَادِرِينَ توانا عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بر آنکه راست کنیم
بَنَانَهُ سرهای انکشتان اورا. یعنی سلامیات اورا با وجود صغر ولطافت آن
جمع کنیم. تا باستخوانهای بزرگ چه رسد بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ بلك میخواهد عدی
یا جنس آدمی لِيَفْجُرَ آنکه دروغ کوید أَمَامَهُ بآنچه اورا در پیش است از بعث و
حساب يَسْأَلُ میپرسد باستهزا که أَيَّانَ کی خواهد بودن يَوْمُ الْقِيَامَةِ روز رستخیز
فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ پس چون خیره شود چشم وَخَسَفَ الْقَمَرُ وتیره کردد ماه وَجُمِعَ
الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وجمع کرده شوند آفتاب وماه. یعنی ایشانرا بایکدیکر مجتمع ساخته
در دریا افکنند يَقُولُ الْإِنْسَانُ میکوید آدمی یعنی کافر مکذب يَوْمَئِذٍ دران روز
أَيْنَ الْمَفَرُّ ● کجاست جای کریختن كَلَّا نیست مفری لَا وَزَرَ پناه کاهی نباشد
کافرانرا إِلَى رَبِّكَ بسوی پروردکار تست. یعنی بحکم او يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ دران روز
قرارکاه خلق. یعنی بمشیت خود مقر هرکس از بهشت ودوزخ مقرر کند يُنَبَّأُ
الْإِنْسَانُ خبر کرده شود آدمی يَوْمَئِذٍ دران روز بِمَا قَدَّمَ بآنچه پیش فرستاده است
از اموال. شیخ الاسلام قدس سره فرموده که کناه از پیش فرستی بحرات. ومال از
بکذاری بحسرت. کناه را بتوبه نیست کن تا نماند. ومال را بصدقه پیش فرست
تا نماند بیت کر فرستی ز پیش به باشد. که بحسرت ز پس نکاه کنی بَلِ الْإِنْسَانُ بلك
آدمی عَلَى نَفْسِهِ بر نفس خود بَصِيرَةٌ خداوند بصیر تست. یعنی بیناست بحال خود
وکواه است بر افعال واقوال خود وَلَوْ أَلْقَى واکرچه القا کند مَعَاذِيرَهُ عذرهای

خمس

عشر

از اعمال وَأَخَّرَ وبآنچه باز پس داشته است صح

خود را • یعنی هرچند بر گناه عذرا انگیزد • و بدانچه مقدورست در دفع آن چاره
اندیشد • هم گواه گناه خود خواهد بود • و عذرهاء دروغین و حیلهاء باطل
خود را خواهد دانست بیت چه چندین عذرا انگیزی و چندین حیلها سازی
جو می دانی و میدانی که میدانم • ابن عباس رضی الله عنه فرموده که جون
جبرئیل علیه السلام • وحی بسید انام • صلی الله علیه وسلم خواندی • آنحضرت
بزبان با وی میخواند تا فراموش نکند • آیة آمد که لَا تُحَرِّكْ بجنبان بِهِ بقرآن لِسَانَكَ
زبان خود را قبل از اتمام وحی لِتَعْجَلَ تا تعجیل کنی بِهِ بحفظ یا اخذ وی إِنَّ عَلَيْنَا بدرستی
که برماست جَمْعَهُ گرد آوردن آن در دل تو تا یادگیری وَقُرْآنَهُ و برماست اثبات
قراءة آن بر زبان تو فَإِذَا قَرَأْنَاهُ • پس چون بخوانیم آنرا بزبان جبرئیل علیه السلام
بر تو فَاتَّبِعْ پس پیروی کن قُرْآنَهُ خواندن آنرا و تامل فرمای در ان ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا
پس بدرستی که برماست بَيَانَهُ روشن کردن آنچه مشکل باشد از ان بر تو كَلَّا نه چنانست
ای آدمیان که گمان برده اید در امر عقبی بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ بلکه شما دوست میدارید
دنیی شتاب کننده را وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ و دست باز میدارید آخرت پاینده را و کار
بر عکس می باید وُجُوهٌ رویها يَوْمَئِذٍ دران روز که قیامتست نَاضِرَةٌ تازه و تابان
باشند • یعنی وجوه انبیا و اولیا و مؤمنان إِلَىٰ رَبِّهَا بخداوند خود نَاظِرَةٌ نگرنده
از روی عیان بی حجاب • ابن عمر رضی الله عنه گفت که حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم فرمود که فروترین اهل بهشت • آنکسست که نظر کند بباغها و نعمتها و زنان
و خدمتکاران خود و تا هزار ساله راه آنرا ببیند • و گرامی ترین نزد خدای کسیست که
نظر کند بوجه الهی بامداد و شبانگاه • یعنی بمقدار آن • پس این آیة برخواند که وجوه
یومئذ ناضرة الی ربها ناظره • آورده اند که اوراد هریک از او تاد این کلمه است که

اللهم انی اسالك النظر الی وجهك الكریم بیت هرکس به بهشت آرزوی دارد و عاشق
جز آرزوی دیدن دیدار ندارد وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ و رویها آن روز بَاسِرَةٌ ترش و تاریک
باشند • یعنی رویهاء منافقان و مشرکان تَظُنُّ گمان برد تو ای مخاطب • یعنی بدانی
یا گمان برد آن نفس یعنی یقین بشناسد أَنْ يُفْعَلَ آنکه رسیده خواهد شد بِهَا
بدو فَاقِرَةٌ ◯ بلایی و رنجی که مهرهاء پشتش بشکند • کنایتست از نزول عذاب
عظیم بدو • و بقول اصح آن بلای حجابست از رؤیة رب الارباب • که از فراق بتر در
جهان بلایی نیست كَلَّا نه چنانست که دل بر دنیا توان نهاد • و از آخرت غافل توان شد
إِذَا بَلَغَتِ چون برسد روح التَّرَاقِيَ باستخوانهاء سینه و گردن وَقِيلَ و گفته شود
یعنی کسان محتضر • یا ملایکه گویند مَنْ رَاقٍ کیست افسون کننده و شفا دهنده
وَظَنَّ و یقین کند محتضر أَنَّهُ الْفِرَاقُ که آنچه بدو نازل شده سبب جدایی است از
دنیا و ملاذ آن وَالْتَفَّتِ السَّاقُ و به پیچد ساق محتضر بِالسَّاقِ بساق او • یعنی پایهاء
او از هول مرگ درهم پیچد • و حرکت دران نماند • یا جمع شود شدت موت
آخرت إِلَىٰ رَبِّكَ بسوی جزای پروردگار تو يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ آن روز بازگشت باشد
همه کس را • اغلب مفسران برآنند که ابوجهل لعین را شدت معادات با سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم واقع بود • و در شان او نازل شد که فَلَا صَدَّقَ پس تصدیق
نکرد ابوجهل قرآنرا • یا صدقه نداد از انچه واجب مال وی بود وَلَا صَلَّىٰ و پیروی
ننمود پیغمبر را • یا نماز نگذارد برای خدا وَلَٰكِنْ كَذَّبَ ولیکن تکذیب کرد نبی را وَتَوَلَّىٰ
و برگشت از راه حق ثُمَّ ذَهَبَ پس بازگشت إِلَىٰ أَهْلِهِ بسوی کسان خود يَتَمَطَّىٰ میخرامید
از روی افتخار • که من چنین و چنین کاری کرده ام • یعنی تکذیب و تولی أَوْلَىٰ لَكَ
سزاوار است مر ترا ای ابا جهل مرگی سخت فَأَوْلَىٰ پس سزاوارست ترا عذاب الیم در قبر

خمس

ثم اولی لك پس نيك سزاست ترا هول قيامت فاولی پس بغايت سزاست ترا خلود
در دوزخ. آورده اند كه بعد از نزول اين آيت حضرت رسول صلی الله عليه وسلم
ابو جهل را در بطحا ديد وجامه اش را گرفته گفت اولی لك فاولی ثم اولی لك
فاولی ابو جهل گفت مرا ميترسانی ای محمد. ونزد بعضی علما اولی بمعنی ويل است
حق سبحانه چهار كرت برای تأكيد ابو جهل را گفت كه وای بر تو ايحسب الانسان
آيا می پندارد انسان ان يترك آنكه فروگذاشته شود سدی مهمل ومعطل وضايع
كه بدنيی مكلف وبعقبی مبعوث نگردد الم يك نطفة آيا نبوده است آدمی قطرهٔ
آبی من منی تمنی از منی ريخته شده در رحم ثم كان علقة پس بوده است خونی
بسته فخلق پس خدای بيافريد اجزا واعضای اورا فسوی ◯ پس راست كرد
صورت او وروح در وی دميد فجعل منه پس گردانيد از منی الزوجين دو صنف
الذكر والانثی ◯ نر وماده اليس ذلك آيا نيست آنكه چنين آفريند بقادر توانا علی ان
يحيی الموتی ◯ بر آنكه زنده گرداند مردگان را ودر خبر آمده كه در آخر اين
سوره بايد گفت. بلی وبروايتی ديگر سبحانك اللهم بلی وشيخ ما قدس سره ميگفت
بلی سبحان ربی الاعلی سورة الدهر احدی وثلثون آية بسم الله الرحمن الرحيم
هل اتی آيا آمد استفهام تقريرست يعنی بدرستی كه آمد علی الانسان بر آدم عليه
السلام حين هنگامی من الدهر از زمان كه در آن لم يكن نبود شيئا مذكورا ◯
چيزی ياد كرده شده. يعنی چهل سال ميان مكه وطايف افتاده بود قبل از
نفخ روح در وی وكسی بانسانيت اورا ياد نميكرد چون نطفه وعناصر. نميدانستند
كه نام او چيست. وفايدهٔ خلقت او چه خواهد بود. ومعلوم نداشتند كه استاد
قدرت آيينهٔ ميسازد كه مظهر اشعهٔ مفاتح الغيب باشد در اقصا مراتب ظهور

ع٢٢

ومرتبهٔ خلافت كبری را شايد. وعين مقصودات ومنتهای غايات او بود
وهمه نهايتها بوجود با جود او آشكار شود نظم شد ظهور او بتجلی نور نور
گنج مخفی از وی آمد در ظهور. گنج مخفی بد زپری چاك كرد. خاك را تابانتر از افلاك كرد
گنج مخفی بد زپری جوش كرد. خاك را سلطان اطلس پوش كرد انا خلقنا الانسان
بدرستی كه ما آفريديم آدميانرا كه اولاد وی اند من نطفة از آبی اندك كه منی است
وچون هريك از منی مرد وزن مختلف الاجزا است در رقة. وقوام. وخاصية.
لاجرم نطفه را با آنكه مفرد است بجمع صفت كرد وفرمود كه امشاج آميختها
يا مراد الوانست كه منی مرد سفيد وازان زن زرد است. وهر دو بعد از اجتماع
سبز ميشوند. يا امشاج بمعنی اطوارست يعنی نطفه علقه شود. پس مضغه گردد
تا آخر خلقت. وبر هر تقدير انسانرا خلق كرديم وبامر ونهی نبتليه مي آزمائيم اورا
فجعلناه پس گردانيده ايم اورا سميعا شنوا بصيرا ◯ بينا تا متمكن باشد از مشاهدهٔ
دلايل واستماع آيات انا بدرستی كه ما هديناه السبيل نموديم اورا راه راست
بنصب ادلهٔ قدرت وانزال آيات. تا باشد اما شاكرا يا سپاس دارنده. يعنی مؤمن
سعيد واما كفورا ◯ يا ناسپاس. يعنی كافر شقی انا اعتدنا بدرستی كه ما آماده
كرده ايم للكافرين برای ناگرويدگان سلاسلا زنجيرها كه بدان ايشانرا بدوزخ
كشند واغلالا وغلها كه بر گردن ايشان نهند وسعيرا ◯ وآتشی افروخته
در آن پيوسته بسوزند ان الابرار بدرستی كه نيكوكارانرا. يعنی مؤمنان صادق
فرمان بر يشربون بياشامند در آخرت من كاس كان از جام خمری كه باشد مزاجها
كافورا ◯ آميختگی آن كافور. يعنی آنرا بكافور بهشت بيا ميزند. تا خنك وشيرين
وخوش بوی گردد. وگفته اند آبيست در بهشت خوش بوی. وسفيد. وبجهة

خمس

مشابهت او با کافور اورا بدین نام خوانند • ومؤید این قول است آنکه بدل از کافور
آورده که عینا کافور چشمه ایست یشرب بها میآشامند بها ازان عباد الله بندگان
خدای یفجرونها میرانند آن چشمه را هر جا میخواهند تفجیرا ◯ راندنی آسانی
جمهور مفسران بر آنند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
بخانه علی رضی الله عنه در آمد • وحسن وحسین را رضی الله عنهما بیمار دید
علی وفاطمه را رضی الله عنهما • گفت نذری کنید تا فرزند شما صحت یابند • ایشان
نذر فرمودند که سه روز روزه گیرند • حق سبحانه سبطین را رضی الله عنهما
شفا بخشید • وایشان روزه گرفتند • ومقداری جو قرض گرفتند • یا بمزد کار رسته
وآرد کرده نان پختند • ونماز شام که خواستند افطار نمایند مسکینی بدر خانه
آمده آواز داد که • یا اهل بیت النبوة مسکینی ام از مسلمانان مرا طعام دهید
تا حق سبحانه شما را از موائد بهشت بدهد • علی رضی الله عنه نصیب خود بدان مسکین
داد • وسایر اهل بیت موافقت کردند وبآب خالص روزه گشاده شب گذرانیدند
ودیگر روز روزه گرفتند وبوقت افطار یتیمی بدر خانه آمد • وسوال کرد • وتمام
طعامی که بود ایثار فرمودند • وشب سیم بر وقت ایشان رسید • وخوردنیها
بدو دادند • حق سبحانه این آیت فرستاد که یوفون وفا مینمایند بالنذر
بنذری که در طاعة کنند ویخافون ومیترسند یوما کان از روزی که هست
شره بدی یعنی محنت وشدت او مستطیرا ◯ فاش وآشکار ورسیده بهمه
ویطعمون الطعام ومیدهند خوردنی را علی حبه بر دوستی خدای یا بر حب
طعام • یعنی با وجود که محتاج اند بدان طعام • وآنرا دوست میدارند • ایثار
مینمایند • ومیخورانند مسکینا درویش بی مایه را ویتیما وخردسال بی پدر را

اسیرا

واسیرا الذ از کفار گرفته اند • ودر خبر است که چون اسیری بحضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم آوردندی • ببعض مسلمانان سپردی • تا رای مبارک
بامری در شأن او قرار یابد • وگفتی احسن الیه • وبعضی علما بر آنند که مسجون از اهل
فقر که در حقی اورا حبس کرده باشند • ومملوک از عبید واماء • وهم این حکم اساری
دارند • یعنی با ایشان احسان باید فرمود • واین مطعمان بلسان مقال یا بزبان
حال میگویند انما نطعمکم جز این نیست که میخورانیم شما را این طعام لوجه الله
برای طلب رضا ولقای خدا لا نرید نمیخواهیم منکم جزاء از شما پاداش و
مکافاتی ولا شکورا ◯ ونه سپاس وآزادی • چه در احسان منت نهادن وتوقع
جزا کردن • از ثواب بکاهاند نظم هر چه دهی میده ومنت منه • وآنچه بمنت دهی آن
خود مده • منت ومزدی که در احسان بود • وقت جزا موجب نقصان بود انا نخاف
بدرستی که ما میترسیم من ربنا از آفریدگار ما یوما عبوسا از عذاب روزی ترش
یعنی روزی که رویها در وی ترش گردد از شدت اهوال قمطریرا ◯ روزی
سخت وکریه • از امام حسن بصری رحمه الله پرسیدند که قمطریر چیست فرمود که
سبحان الله چه سخت است اسم روز قیامت • واو سخت است از اسم خود فوقهم الله
پس نگاه دارد خدای ایشانرا شر ذلک الیوم از بدی ورنج وهول آن روز ولقهم
وپیش آرد ایشانرا نضرة تازگی وخوبی روی وسرورا ◯ وشادی وفرح در دل
وجزاهم وپاداش دهد ایشانرا بما صبروا بسبب آنکه صبر کردند بر طاعة واز
معصیت • یا بر ایثار طعام جنة بوستانی از میوه آن خورند وحریرا وجامه
ابریشم بهشت که بپوشند متکئین در حالتی که تکیه زده باشند فیها در بهشت
علی الارائک بر تختها آراسته لا یرون فیها نه بینند در بهشت شمسا آفتاب را

عبس

مشابهت او با کافور او را بدین نام خوانند ومؤید این قول است آنکه بدل از کافور
آورده که عَيْنًا کافور چشمه ایست يَشْرَبُ بِهَا می آشامند ازان عِبَادُ اللهِ بندگان
خدای يُفَجِّرُونَهَا میرانند آن چشمه را هرجا میخواهند تَفْجِيرًا ۝ راندنی آسانی
جمهور مفسران بر آنند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
بخانه علی رضی الله عنه در آمد وحسن وحسین را رضی الله عنهما بیمار دید
علی وفاطمه را رضی الله عنهما گفت نذری کنید تا فرزند شما صحت یابند ایشان
نذر فرمودند که سه روز روزه گیرند حق سبحانه سبطین را رضی الله عنهما
شفا بخشید وایشان روزه گرفتند ومقداری جو قرض گرفتند یا بمزد کار ستده
وآرد کرده نان پختند وبنماز شام که خواستند افطار نمایند مسکینی بدر خانه
آمده آواز داد که یا اهل بیت النبوة مسکینی ام از مسلمانان مرا طعام دهید
تا حق سبحانه شما را از موائد بهشت بدهد علی رضی الله عنه نصیب خود بدان مسکین
داد وسایر اهل بیت موافقت کردند وبآب خالص روزه گشاده شب گذرانیدند
ودیگر روز روزه گرفتند وبوقت افطار یتیمی بدر خانه آمد وسوال کرد وتمام
طعامی که بود ایثار فرمودند وشب سیم اسیری بوقت ایشان رسید وخوردنیها
بدو دادند حق سبحانه این آیت فرستاد که يُوفُونَ وفا مینمایند بِالنَّذْرِ
بنذری که در طاعة کنند وَيَخَافُونَ ومیترسند يَوْمًا كَانَ از روزی که هست
شَرُّهُ بدی یعنی محنت وشدت او مُسْتَطِيرًا ۝ فاش وآشکار ورسیده بهمه
وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ ومیدهند خوردنی را عَلَى حُبِّهِ بر دوستی خدای یا بر حب
طعام یعنی با وجود که محتاجند بدان طعام وآنرا دوست میدارند ایثار
مینمایند ومیخورانند مِسْكِينًا درویش بی مایه را وَيَتِيمًا وخردسال بی پدر را

اسیرا

واسیرا

وَأَسِيرًا اله از کفار گرفته اند ودر خبرست که چون اسیری بحضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم آوردندی اورا ببعض مسلمانان سپردی تا رای مبارک
بامری در شأن او قرار یابد وگفتی احسن الیه وبعضی علما بر آنند که مسجون از اهل
فقر که در حقی او را حبس کرده باشند ومملوک از عبید واماء وهمچنین حکم اساری
دارند یعنی با ایشان احسان باید فرمود واین مطعمان بلسان مقال یا بزبان
حال میگویند إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ جز این نیست که میخورانیم شما را این طعام لِوَجْهِ اللَّهِ
برای طلب رضا ولقای خدا لَا نُرِيدُ نمیخواهیم مِنْكُمْ جَزَاءً از شما پاداش و
مکافاتی وَلَا شُكُورًا ۝ ونه سپاس وآزادی چه در احسان منت نهادن وتوقع
جزا کردن از ثواب بکاهاند نظم هرچه دهی میده ومنت منه وآنچه بمنت دهی آن
خود مده منت ومزدی که در احسان بود وقت جزا موجب نقصان بود إِنَّا نَخَافُ
بدرستی که ما میترسیم مِنْ رَبِّنَا از آفریدگار ما يَوْمًا عَبُوسًا از عذاب روزی ترش
یعنی روزی که رویها درو ترش گردد از شدت اهوال قَمْطَرِيرًا ۝ روزی
سخت وکریه از امام حسن بصری رحمه الله پرسیدند که قمطریر چیست فرمود که
سبحان الله چه سخت است اسم روز قیامت واو سخت است از اسم خود فَوَقَاهُمُ اللَّهُ
پس نگاه دارد خدای ایشان را شَرَّ ذَٰلِكَ الْيَوْمِ از بدی ورنج وهول آن روز وَلَقَّاهُمْ
وپیش آرد ایشان را نَضْرَةً تازگی وخوبی روی وَسُرُورًا ۝ وشادی وفرح در دل
وَجَزَاهُمْ وپاداش دهد ایشان را بِمَا صَبَرُوا بسبب آنکه صبر کردند بر طاعة واز
معصیت یا بر ایثار طعام جَنَّةً بوستانی از میوه آن خوردند وَحَرِيرًا وجامه
ابریشم بهشت که بپوشند مُتَّكِئِينَ در حالتی که تکیه زده باشند فِيهَا در بهشت
عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختهای آراسته لَا يَرَوْنَ فِيهَا نه بینند در بهشت شَمْسًا آفتاب را

عشر

یعنی حرارت نیابند وَلَا زَمْهَرِيرًا ● و نه سرما مراد آنست که هوای بهشت
معتدل بود و در زمستان و تابستان نباشد تا از شدّت حرّ و برد متأذّی نگردند
وَدَانِيَةً و پاداش دهد ایشانرا بهشتی دیگر که نزدیک بود عَلَيْهِمْ بدیشان ظِلَالُهَا
سایهاء درختان آن وَذُلِّلَتْ و رام کرده شده باشد قُطُوفُهَا میوهاء آن تَذْلِيلًا
رام کردنی یعنی آسان بود چیدن میوها و کسی چیننده را منع نکند وَيُطَافُ
عَلَيْهِم و گردانیده شود بر ایشان بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ جامهاء خرد از سیم وَأَكْوَابٍ
كَانَتْ و جامهاء بزرگ که باشد قَوَارِيرَا مانند آبگینها قَوَارِيرَا مِنْ فِضَّةٍ آبگینها
از سیم یعنی اوانی و اکواب از نقره باشد در صفاء آبگینه که از خارج داخل آنرا
توان دید قَدَّرُوهَا اندازه کرده باشند ساقیان آن ظرفها را فراخور سیرابی بهشتیان
تَقْدِيرًا ● اندازه کردنی یعنی هر کس را فراخور حوصلهٔ او جامی دهند که بدان
سیراب شود و دران ظرف زیاده و نقصان نبود وَيُسْقَوْنَ و آشامیده شوند
فِيهَا در بهشت كَأْسًا كَانَ خمری که باشد مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا ● آمیزش آن زنجبیل است
یعنی بیامیزند آن شراب را بزنجبیل بهشت چه زنجبیل طرب آرنده و لذت بخشنده
عَيْنًا فِيهَا و آن زنجبیل چشمه ایست در بهشت تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا نام نهاده شده سلسبیل
و آن منقاد بود و روان هر جا بهشتی خواهد تواند برد و گویند آسان در حلق رود
گوارد وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ و طواف کنند بر ابرار وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ پسران گوشواره دار
یا جاوید مانده بر حال طفولیت إِذَا رَأَيْتَهُمْ چون به بینی ایشانرا ای بیننده حَسِبْتَهُمْ
پنداری از صفاء لون و درخشندگی چهره ایشانرا لُؤْلُؤًا مَنْثُورًا ● مروارید افشانده
شده از صدف یعنی تر و تازه که هنوز دست کس بدان نرسیده است و در رونق
و آبداری آن قصوری پیدا نشده وَإِذَا رَأَيْتَ و چون بنگری و نظر کنی ثَمَّ آنجا یعنی

در بهشت رَأَيْتَ نَعِيمًا به بینی نعمتها که در وصف نگنجد وَمُلْكًا كَبِيرًا ● و ملکی
بزرگ که زوال بدو راه نیابد و در خبر آمده که فروتر کسی از اهل بهشت نظر کند
در ملک خود هزار ساله راه بیند و منتهای مملکت خود را مشاهده کند
چنانچه مبتلای آنرا ملاحظه مینماید و بقولی ملک کبیر نفاذ مشیت که
هر چه خواهند میسر گردد یا استیذان ملائکه بوقت در آمدن بر ایشان و در
فصول آورده که نعیم راحت اشباحست و ملک کبیر لذت ارواح نعیم بهشت
دارست و ملک کبیر مشاهدهٔ دیدار و دار بی دیدار بهیچ کار نیاید الجار ثم الدار
زاهدان فردوس میجویند و ما دیدار دوست عَالِيَهُمْ زبر بهشتیان یعنی لباس
زبرین ایشان ثِيَابُ سُنْدُسٍ جامهاء دیبای نازک خُضْرٌ سبز است وَإِسْتَبْرَقٌ
و دیباء محکم سفته وَحُلُّوا و پیرایه بسته شوند أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ بدستوانها از
نقره و این مخالف آن نیست که يحلون فيها من اساور من ذهب چه جمع و معا
ممکن است وَسَقَاهُمْ و بیاشاماند ایشانرا رَبُّهُمْ پروردگار ایشان شَرَابًا
طَهُورًا ● شرابی پاک از ادناس و ارجاس یا پاک کننده از غل و غش مقاتل گوید طهور
چشمه ایست بر در بهشت که هر که ازان بیاشامد در دل او حقد و حسد بلکه
هیچ صفت بد نماند و گفته اند پاک کند دل را از میل بما سوی الله تا التذاذ یابد بلقاء او
و باقی ماند ببقاء او والبقاء في اللقاء تمام العطاء و بباید دانست که جوی کوثر
در بهشت خاصهٔ حضرت رسالتست صلی الله علیه و سلم و ذکر آن در سوره کوثر
خواهد آمد چهار جوی دیگر ازان متقیانست آب و شیر و خمر و عسل و شمهٔ
از صفات آنها در سورهٔ محمد صلوات الله و سلامه علیه مرقوم رقم بیان شده
و دو چشمه ازان اهل خشیة است فیهما عینان تجریان و دو چشمه ازان

اصحاب یمین است • فیهما عینان نضاختان • واین چهار چشمه در سورهٔ الرحمن
جل ذکره آمده • ویک شراب رحیق ازان ابرارست • وچشمهٔ تسنیم ازان مقربان
واین هردو در سورهٔ مطففین مذکورند ودو چشمه ازان اهل بیت است کافور
وزنجبیل که آنرا سلسبیل خوانند • وشراب طهور نیز ازان ایشانست • ومحققان
آنرا شراب شهود کویند که مرآت دل نوشنده را بلوامع انوار قدم روشن ساخته
پذیرای عکوس نفوس ازل وابد کرداند • ووقت وحال اورا جان صافی سازد
که مطلقا اقذاء اثنینیة وشوایب غیریت در مشارع وحدت نماید ورنک
دوکانکی بیکانکی مبدل کردانیده • جام ومدام رایک رنک سازد بیت همه جامست و
نیست کویی می • یا مدامست ونیست کویی جام • عارفی کفته است که فردا بزم نشینان
دار القرار را برابر ایک حور وسرور شراب طهور خواهند چشانید • امروز باده نوشان
خمخانهٔ افضال را به نقد ازان نصیبی تمام داده اند نظم از سقاهم ربهم بین جمله
ابرار مست • وز جمال لایزالی هفت وپنج وچار مست • تن چو سایه بر زمین وجان پاک
عاشقان • در بهشت عدن تجری تحتها الانهار مست • پس بار کویند ان هذا
بدرستی که این کرامتها کانت هست لکم جزاء مر شما را پاداش کردار شما
فات
وکان سعیکم وهست شتافتن شما در خیر مشکورا ◯ پسندیده ولایق مکا
انا نحن بدرستی که ما نزلنا فرو فرستادیم علیک القرآن بر تو قرآنرا تنزیلا
فرو فرستادنی بتدریج • سوره بعد از سوره • وآیتی پس از آیتی • بر مقتضای حکمت
فاصبر پس صبر کن لحکم ربک بر حکم پروردکار خود • در انچه فرموده از تبلیغ
رسالت یا برای حکم او بنصرت تو • وهلاک معاندان تو ولا تطع وفرمان مبر
منهم ازیشان آثما • کناه کاری را که ترا باثم خواند • چون عتبه که کفت

خمس

ازدعوت خود باز ایست تا دختر خود را بتو دهم او کفورا ◯ وناسپاسی را که ترا
بکفر دعوت کند • چون ولید مغیره که کفت بدین آبا رجوع کن تا ترا توانکر سازم
واذکر اسم ربک ویاد کن نام پروردکار خود را بکرة بامداد واصیلا ◯ و
شبانکاه • یعنی پیوسته بذکر او مشغول باش ومن اللیل ودر بعضی از شب فاسجد له
سجود کن مر ورا • یعنی نماز کذار • بعضی کفته اند بکره وقت نماز بامداد است ووقت ظهر
وعصر • وبعضی از شب مراد وقت مغرب وعشاست • پس معنی چنین بود که
بپنج نماز مداومت نمای وسبحه ونماز کذار برای خدا لیلا طویلا شب دراز
یعنی بتهجد اشتغال نمای ان هؤلاء بدرستی که این کروه • یعنی کفار مکه یحبون
العاجلة دوست میدارند سرای شتابنده • یعنی دنیی را ویذرون وراءهم
وکذاشته اند • یعنی انداخته اند از پس پشت یوما ثقیلا ◯ روز کرانرا که
قیامتست بدو نمیکروند • وبرای او عمل نمیکنند نحن خلقناهم ما بیافریدیم
ایشانرا از آبی سست وشددنا ومحکم کردیم اسرهم آفرینش ایشانرا • یعنی مفاصل
ایشانرا باعصاب برهم بستیم واذا شئنا وچون خواهیم بدلنا بدل کنیم
ایشانرا امثالهم بامثال ایشان در خلقت تبدیلا ◯ بدل کردنی • یعنی ایشا
بمیرانیم • ودر نشأهٔ ثانیه بمانند همین صورت وهیأت باز آریم • یا ایشانرا بمیریم
وبدل کنیم بغیر ایشان از بندکان فرمان بردار ان هذه بدرستی که این سوره تذکرة
پندی وموعظه ایست • یا معاملهٔ اهل البیت رضی الله عنهم در بذل وایثار
عبرتیست مر مؤمنانرا تا بمثل آنها عمل کنند • واز مثل این جزا بهره یابند فمن شاء
اتخذ پس هر که خواهد که فرا کیرد الی ربه بقرب آفریدکار خود سبیلا ◯
راهی بخیر وطاعت • کو فرا کیر وما تشاءون ونخواهید شما هیچ راهی الا ان یشاء الله

مگر آنکه خدای خواهد خواهش شما را إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا بدرستی که خدای هست
دانا باستعداد و استحقاق هر کس حَكِيمًا ● صواب کار نخواهد چیزی مگر بر
مقتضای حکمت يُدْخِلُ درآرد مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد فِي رَحْمَتِهِ در بخشش خود بهدایت
و توفیق یا در بهشت بفضل و کرم خود وَالظَّالِمِينَ و ستمکاران یعنی مشرکان را
أَعَدَّ لَهُمْ آماده کرده است برای ایشان عَذَابًا أَلِيمًا ● عذابی دردناک دایم

سُورَةُ الْمُرْسَلَاتِ خمسون آية مكية بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْمُرْسَلَاتِ سوگند بفرشتگان فرستاده شده عُرْفًا ● به نیکویی یعنی
بامر و نهی یا آیات قرآن فرستاده شده بمحمد صلی الله علیه و سلم بهر نیکویی یا
ببادها وزیده شده پی در پی فَالْعَاصِفَاتِ پس سوگند بملایکه که سخت وزو
روند عَصْفًا سخت رفتنی در امتثال امر الهی یا آیات کلام که برندگان و محوکنندگان
احکام‌اند یعنی ناسخ شرایع و ادیان متقدمه یا بادها جهنده بسختی جهت عذاب
قومی وَالنَّاشِرَاتِ و سوگند بفرشتگان که نشرکنندگان‌اند شرایع و کتب را یعنی
ظاهر کنند نَشْرًا ظاهر کردنی یا آیتهای قرآن که آثار هدایة منتشر سازند برای
خاص و عام یا بادها نرم جهنده جهة راحت جمعی فَالْفَارِقَاتِ پس سوگند بملایکه
که جداکنندگان‌اند مر حق و باطل را از یکدیگر فَرْقًا ● جدا کردنی یا آیات قرآن که جدا
کرداننده خیر را از شر یا ریاح که پراکنده سازند ابرها را فَالْمُلْقِيَاتِ پس بفرشتگان
که افکنندگان‌اند به پیغمبران ذِكْرًا وحی را یا آیات کلام که القاء ذکر حق کنند
در میان عالمیان یا بادها که سبب ذکر میشوند چه مشاهده هبوب
ایشان موجب ذکر حق است و استدلال بدان بر قدرت وی و القاء ذکر عُذْرًا
برای عذر محقانست أَوْ نُذْرًا و بجهت بیم کردن مبطلان و جواب قسم این باشد

که إِنَّمَا تُوعَدُونَ جز این نیست که آنچه وعده داده شده اید بدان لَوَاقِعٌ هر آینه
بودنی است فَإِذَا النُّجُومُ پس آنگاه که ستارگان طُمِسَتْ محو کرده شوند یعنی نور
ایشان ببرند وَإِذَا السَّمَاءُ و آنگاه که آسمان فُرِجَتْ شکافته گردد وَإِذَا الْجِبَالُ و
آنگاه که کوهها نُسِفَتْ برکنده شود از اماکن خود وَإِذَا الرُّسُلُ و آنگاه که پیغمبران
أُقِّتَتْ جمع کرده شوند بمیقاتی که مقرر شده باشد در آن گواهی دادن بر امتان
پس گویند لِأَيِّ يَوْمٍ برای کدام روز أُجِّلَتْ وا پس داشته شده بود این چیزها
یعنی طمس نجوم و شق آسمان و قلع جبال پس جواب آید که لِيَوْمِ الْفَصْلِ برای
روز جدا کردن که امروز است و جدا کردن میان مومن و کافر و مطیع و عاصی باشد
در مکافات یا روز حکم کردن میان خلق وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا کرد ترا
یعنی تو چه دانی مَا يَوْمُ الْفَصْلِ چیست روز فصل چه کنه او را نتوان دانست
وَيْلٌ وای يَوْمَئِذٍ آن روز لِلْمُكَذِّبِينَ ● مر آنان را که تکذیب آن روز کنند
أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ آیا هلاک نکردیم پیشینیان را چون قوم نوح و عاد و ثمود
ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ پس از پی ایشان درآریم بهلاکت الْآخِرِينَ پسینیان را که مانند ایشانند
چون کفار مکه كَذَلِكَ مثل این کار نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ بهمه گناهکاران وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ
مکروهی بزرگ در آن روز لِلْمُكَذِّبِينَ ● مر تکذیب کنندگان این وعید را ست
أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ آیا نیافریدیم شما را مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ از آبی خوار بی مقدار فَجَعَلْنَاهُ پس
نگاه داشتیم آن آب را فِي قَرَارٍ مَكِينٍ در قرارگاه استوار که رحم است إِلَى قَدَرٍ
تا مقداری مَعْلُومٍ دانسته شده که زمان ولادت است فَقَدَرْنَا پس توانا بودیم بر آفرینش
شما فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ ● پس نیک توانایانیم ما وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ بزرگ سختی بلایی آن روز
لِلْمُكَذِّبِينَ مر باور ناکنندگان این قدرت را ست أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ آیا نگردانیدیم

عشر

خمس

میکنیم مو

ما زمین را کِفَاتًا پوشیده و جمع کننده أَحْيَاءً وَأَمْوَاتًا مر زندکان و مردکان را
یعنی احیا را بر روی خود دارد و اموات را بدرون خود در آرد وَجَعَلْنَا وبیافریدیم
فِيهَا در زمین رَوَاسِيَ کوهها استوار و پای بر جا شَامِخَاتٍ بلند و سرافراز وَأَسْقَيْنَاكُمْ
وبیاشامانیدیم شما را مَاءً فُرَاتًا آبی شیرین بسبب آفریدن عیون و منابع در زمین
وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ وادی جهنم در روز رستخیز لِلْمُكَذِّبِينَ مر تکذیب کنند کانرا است
که بامثال این نعمتها اعتراف نکنند و مکذبان را دران روز کویند انْطَلِقُوا بروید
إِلَىٰ مَا بسوی آنچه كُنتُم بِهِ بودید که بدان تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید یعنی آتش
دوزخ و عذاب دران انْطَلِقُوا إِلَىٰ ظِلٍّ بروید بسوی سایه ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ خداوند سه
شاخ لَّا ظَلِيلٍ نه سایهٔ خنك ودایم که درو راحت باشد وَلَا يُغْنِي و دفع نکند
از دوزخی مِنَ اللَّهَبِ از حرارت زبانهٔ آتش چیزی را مراد سایهٔ دود دوزخ است که
از بزرکی و بسیاری متفرق میشود بشعبها و هر شعبه بطرفی میرود در معالم آورده
که کردنی از دوزخ بیرون آید و از و سه شعبه منشعب کردد یکی نور و آن بر سر
مؤمنان سایه افکند و یکی دخان و آن بر فرق منافقان متوقف کردد و یکی
زبانهٔ خالص و آن بالای کافران بایستد و در انوار آورده که هر سه شعبه دخان
جهنم باشد و یکی بر فوق کافر قرار کیرد و دیکری بر یمین و دیکری بر شمال او و مؤدی
بدین عذاب قوة واهمه است در دماغ و غضبیه بر یمین قلب و شهویه
بر یسار او و هر که خواهد که فردا ازان دخان که ظل من یحموم اشارت بدانست
ایمن کردد امروز بنور عقل مستضیء شده از تیرکی صفت بهیمی و سبعی بیاید کذشت

نظم
زتاریکی خشم و شهوت حذر کن • که از دود آن چشم دل تیره کردد
غضب چون در آید رود عقل بیرون • هوا چون شود چیره جان خیره کردد إِنَّهَا بدرستی که

دوزخ تَرْمِي بِشَرَرٍ می افکند دران روز شرارها هر شراره كَالْقَصْرِ مانند کوشکی عظیم
كَأَنَّهُ کویا که آن شرر جِمَالَتٌ صُفْرٌ شتران زردند برنك آتش بعضی کویند صفر
بمعنی سود است و چون آتش دوزخ سیاه است شرارهٔ او نیز سیاه باشد تشبیه
شرار بقصر جهت عظمت است و بشتران زرد یا سیاه جهت لون و کثرت و
تتابع و اختلاط و سرعت حرکت وَيْلٌ مشقت بسیار يَوْمَئِذٍ آن روز لِّلْمُكَذِّبِينَ
مر دروغ زنان راست که صفت دوزخ و شرارهٔ آنرا باور ندارند هَٰذَا این روز
لَا يَنطِقُونَ روزیست که کافران سخن نکویند یعنی در بعضی مواقف یا ناطق
نشوند بحجت بر خدای وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ و دستوری ندهند مر ایشان را فَيَعْتَذِرُونَ
تا عذر خواهی کنند و عذر نیز سود ندارد وَيْلٌ کرب و اندوه يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ
آن روز مر آنان راست که تکذیب کنند این خبرها را هَٰذَا يَوْمُ الْفَصْلِ این روز جدا کردن است
میان محق و مبطل جَمَعْنَاكُمْ جمع کردیم شما را ای مکذبان این امت وَالْأَوَّلِينَ
و پیشینیان را که تکذیب رسل کذشته کردند فَإِن كَانَ پس اکر هست لَكُمْ كَيْدٌ
مر شما را کیدی و حیلهٔ چنانچه در دنیا بنسبت مؤمنان بکار می بردید فَكِيدُونِ
پس پیش بامن بر یعنی تقریع است مر ایشان را و اظهار آثار عجز ایشان یعنی حیله با
خدای پیش نرود و بمکر و دستان عذاب از خود دفع نتوان کرد نظم
بمکر و حیله عذاب خدای رد نشود • نیاز باید و اخلاص و ناله سحری
توان خرید بیك آه ملك هر دو جهان • ازین معامله غافل مشو که حیف خوری وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ غم و غصهٔ
آن روز لِّلْمُكَذِّبِينَ مر مکذبان راست که بحیله از عذاب نرهند إِنَّ الْمُتَّقِينَ
بدرستی که پرهیزکاران از شرك و عصیان فِي ظِلَالٍ در سایهاء درختان بهشت باشند
وَعُيُونٍ و بر کنار چشمهاء آب وَفَوَاكِهَ و در میان میوها مِمَّا يَشْتَهُونَ

از آنجه ارزو کنند • وملایکه ایشانرا میگویند کُلُوا بخورید از ین ثمرات وَاشْرَبُوا
وبیاشامید از ین آبها هَنِیـًٔا خوردن وآشامیدنی کوارنده بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
بسبب آنجه بودید که عمل میکردید در دنیا اِنَّا کَذٰلِکَ بدرستی که ما جنین
نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ ◯ جزا میدهیم نیکوکارانرا وَیْلٌ جبلی قیح ودم یَوْمَئِذٍ آن روز
لِلْمُکَذِّبِینَ مراهل تکذیب راست بنعیم بهشتی نمیکروند کُلُوا بخورید ای مکذبان
نعیم فانی دنیی را وَتَمَتَّعُوا وبرخوردار شوید قَلِیلًا زمانی اندك اِنَّکُمْ مُجْرِمُونَ
بدرستی که شما مشرکانید • وعاقبت ایشان عذاب الیم است وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ وای آن
روز لِلْمُکَذِّبِینَ ◯ مرمکذبانرا از عذاب الیم وَاِذَا قِیلَ لَهُمُ ارْکَعُوا وجون
گفته شود مر ایشانرا که نماز گذارید لَا یَرْکَعُونَ ◯ نگذارند نماز را مراد آنست
که مسلمان نشوند جه رکن اعظم اسلام بعد از شهادتین نماز است وَیْلٌ نفرین
یَوْمَئِذٍ آن روز لِلْمُکَذِّبِینَ ◯ مر دروغ زنانراست که اسلام نمیپسندند فَبِاَیِّ
حَدِیثٍ پس بکدام سخن بَعْدَهُ پس از قرآن یُؤْمِنُونَ ◯ میگروند • اگر بقرآن نگروید
که معجزیست مشتمل بر حجج واضحه • ومعانی لایحه • ودر خبر آمده که بعد از خواندن این آیه
باید گفت آمنا بالله •

سُورَةُ النَّبَاِ اَرْبَعُونَ آیَةً — اَلْجُزْءُ الثَّلٰثُونَ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ جون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم دعوت
آشکارا کرد • وقرآن بر خلق خواند • وبروز قیامت بیم فرمود • کفار در نبوت آنحضرت
وقرآن وبعث • اختلاف کردند • واز ان یکدیگر می‌پرسیدند • یا از پیغمبر ومؤمنان
پرسش مینمودند • جنانجه حق سبحانه خبر داد عَمَّ یَتَسَآءَلُونَ ◯ از جه جیز میپرسند
کافران عَنِ النَّبَاِ الْعَظِیمِ از خبر بزرك • یعنی قرآن اَلَّذِی هُمْ آن خبری که ایشان فِیهِ
در ان خبر مُخْتَلِفُونَ اختلاف کنندگانند • یعنی اورا بسحر • یا شعر یا کهانه • نسبت

میدهند

میدهند • ومختلق ومفتری واساطیر میگویند • وبقولی نباء عظیم نبوت آنحضرت
که میگویند آیا او پیغمبر هست یا نی • وساحر هست • یا شاعر • یا مجنون • وبعضی برآنند
که آن خبر بعث است • ودر ان مختلف بودند جمعی میگفتند قیامت هست • وبتان
ما را شفاعة خواهند کرد • هولاء شفعاؤنا عند الله • وبرخی مطلق آنرا منکر بودند
ان هی الا حیوتنا الدنیا • وگروهی شك داشتند در وقوع ولا وقوع آن • بل هم
فی شك منها کَلَّا سَیَعْلَمُونَ حقا که بدانند نزدیك نزع که آنجه در اختلاف
میکردند حق است ثُمَّ کَلَّا سَیَعْلَمُونَ ◯ پس زود بود که بدانند روز قیامة
بطلان قول وخبث عقیدهٔ خود را اَلَمْ نَجْعَلِ الْاَرْضَ آیا ما نساخته ایم زمین را
مِهَادًا فراشی گسترده تا قرارگاه شما بود وَالْجِبَالَ ونگردانیده ایم کوهها را اَوْتَادًا
میخهاء زمین تا بدانها استوار باشد وَخَلَقْنَاکُمْ وبیافریده ایم شمارا اَزْوَاجًا
از گونه نر وماده • تا نسل شما باقی ماند • یا خلق کرده ایم گونه گونه سیاه • وسفید
ودراز وکوتاه • وخوب وزشت وَجَعَلْنَا وگردانیده ایم نَوْمَکُمْ خواب شمارا
سُبَاتًا راحت بدنهاء شما • یعنی خواب قطع حس وحرکت کند • تا قوی حیوانیه
وماندگی ایشان زایل شود وَجَعَلْنَا الَّیْلَ وساخته ایم شب را لِبَاسًا پوششی تا
بظلمت همه جیزهارا بپوشاند • صاحب فتوحات قدس سره آورده که شب لباس
اصحاب اللیل است که ایشانرا از نظر اغیار بپوشاند • تا در خلوات خود از لذت مکالمه
ومحاضره • یا مشاهده • هر یك فرخور استعداد خود برخورداری یابند • حضرت شیخ
الاسلام قدس سره فرموده که شب پردهٔ رونده کان راهست • روز بازار بیداران
سحرگاه است بیت اللیل للعاشقین ستر • یا لیت اوقاتها تدوم بیت جون درد دل شب
خیال او یار منست • من بندهٔ شب که روز بازار منست وَجَعَلْنَا النَّهَارَ وگردانیده ایم

روز را مَعَاشًا وقت طلب معيشت • تا بتحصيل آن جست وجوی كنيد وَبَنَيْنَا
وبنا كرده ايم فَوْقَكُمْ زبر سر شما سَبْعًا شِدَادًا هفت آسمان سخت • يعنی محكم واستوار
كه در و فرجه وشكافی نيست وَجَعَلْنَا وبيافريده ايم در آسمان سِرَاجًا چراغی وَهَّاجًا
افروخته وتابان • يعنی آفتاب • وَأَنْزَلْنَا وفرو فرستاده ايم مِنَ الْمُعْصِرَاتِ از ابرها
فشارنده بباران مَاءً آبی ثَجَّاجًا ريزان لِنُخْرِجَ تا بيرون آريم بِهِ بدان آب حَبًّا
دانه كه قوت را شايد • چون كندم وجو وَنَبَاتًا ورستنی كه علف را شايد •
چون كاه وكياه • وكفته اند بيرون آريم از دريا دانه دُر • واز زمين كياه • وَجَنَّاتٍ
ودرختان بوستانها أَلْفَافًا ◯ درهم پيچيده • يعنی بسيار وبيكديكر نزديك إِنَّ
يَوْمَ الْفَصْلِ بدرستی كه روز حكم كذاری • يعنی روز رستخيز كَانَ در حكم خدای
مِيقَاتًا وقتی مقرر • برای محاسبه خلايق ومجازات ايشان يَوْمَ يُنْفَخُ روزی كه دميده
شود • يعنی بدمد اسرافيل عليه السلام فِي الصُّورِ در صور بنفخه ثانيه فَتَأْتُونَ
پس بياييد شما أَفْوَاجًا كروه كروه • از قبرهاء خود بعرضه كاه محشر • امام ثعلبی رحمه
الله آورده كه حضرت رسول را صلی الله عليه وسلم از ان افواج پرسيدند • فرمود
كه حشر كرده شوند ده صنف از امت من • بعضی بر صورت بوزنكان • وبعضی بر هيات
خوكان • وبرخی نكوساران كه ايشان را بروی بدوزخ ميكشند • وبعضی نابينايان
وبعضی كران • وكنكان • وبعضی ميخايند زبانهاء خود را وآن بر سينهاء ايشان افتاده
باشد • وريم از دهنهاء ايشان سيلان ميكند واهل محشر را از ان كراهت باشد •
وبعضی دست وپای بريده باشند • وبعضی از دارهاء آتشين آويخته • وبعضی را
نتن بدن ازمردار • وبعضی را جبها پوشانيده باشند از قطران چفسيده بر تنهاء
ايشان • اما بوزنكان سخن چينان باشند • وخوكان حرام خواران • ونكوساران

ربوا • وكوران جوركنندكان در حكم • وكنكان وكران آنها كه با عمال خود معجب بوده اند
وزبان خايندكان علما كفتار ايشان مخالف كردار ايشان بوده • ودست • وپا بريدكان
رنجانندكان همسايكان • وآويختكان از دار غمازان وسعايه كنندكان بسلاطين
وآنها كه نتن عظيم دارند متابعت شهوات • وباز دارندكان حق خدای • وپوشيدكان
بلباس قطران اهل تكبر ونازش وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ وشكافته شود آسمان دران روز
فَكَانَتْ پس باشد از بسياری شكاف أَبْوَابًا درها • يعنی خداوند درها • يا از كثرت
فرجها كويی كه تمام او در وست وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ ورانده شوند كوهها در هوا فَكَانَتْ
سَرَابًا ◯ پس باشند مثل سراب • يعنی نمايش كوه داشته باشند • اما بجهة تفتت
اجزا بر حقيقة جبليت باقی نمانده إِنَّ جَهَنَّمَ بدرستی كه دوزخ كَانَتْ باشد
مِرْصَادًا كذركاه خلق • يعنی همه را بر و كذر بايد كرد • يا كمين كاه كه زبانيه در وی
مترصد ايستاده باشند برای تعذيب كافران واز ايشان نتوان كريخت • يا موضع
رصدی كه خزنه دوزخ انتظار كفار ميبرند • وخزنه بهشت نكاه بانی مؤمنان
ميكنند • تا در وقت مرور بر صراط از تعرض آتش محروس باشند • واين جهنم باشد
لِلطَّاغِينَ مر كافران را كه از حد دركذشته اند مَآبًا بازكشت • يعنی آرامجای و
قرار لَابِثِينَ فِيهَا درنك كنندكان دران أَحْقَابًا ◯ روزكارهاء دراز • در معالم
از مجاهد نقل ميكند كه اين احقاب كه حق سبحانه ذكر كرده چهل وسه حقب است
هر حقبی هفتاد خريف هر خريفی هفتصد سال • هر سالی سيصد وشصت روز •
هر روزی هزار سال • در موضح آورده • كه مراد آن نيست كه برای عذاب كافران نهايتی
مدت كرده باشد • بلك معنی آنست كه هر حقبی كه ميكذرد حقبی ديكر از پی در می آيد
تا ابد الابدين لَا يَذُوقُونَ نمی چشند فِيهَا در دوزخ • يعنی نمی يابند بَرْدًا خنكی هوا

یعنی چیزی که بدان راحت یابند وحرارت دوزخ ازیشان بازدارد وکفته اند
برد خوابست یعنی ایشانرا در جهنم خواب نیست تا آسایش یابند وَلَا شَرَابًا ۝ و
نمی آشامند شرابی إِلَّا حَمِيمًا مکر حمیم وآن آبیست که جون نزدیك روی آرند کوشت
روی دران ریزد وجون بخورند امعا واحشا پاره شود وَغَسَّاقًا ومکر ریمی که
از ریشهاء ایشان سیلان کند یا اشکهاء که از سر حسرت می بارند یا زمهریرکه
بدان معذب کردند جَزَاءً پاداش داده میشوند پاداشی وِفَاقًا ۝ موافق
کردار خود إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان لَا يَرْجُونَ بودند که نمیترسیدند حِسَابًا
از حساب آخرت یا امیدوار نبودند بثواب آن سرای وَكَذَّبُوا وتکذیب
میکردند بِآيَاتِنَا بآیتهاء ما که انبیا بدیشان نمودند كِذَّابًا ۝ تکذیب کردنی وَ
كُلَّ شَيْءٍ وهرچیزی از اعمال بندکان از طاعت ومعصیت وغیر آن أَحْصَيْنَاهُ
شمرده ایم آنرا یعنی نکاه داشته ایم ونوشته ایم كِتَابًا نوشتنی وخواهیم
کفت مشرکانرا که فَذُوقُوا پس بچشید عذاب دوزخ فَلَنْ نَزِيدَكُمْ پس نمی افزاییم
شمارا همیشه إِلَّا عَذَابًا ۝ مکر عذابی بر بالای عذاب ودر خبر آمده که این آیت
سخترین آیات قرآنست بر دوزخیان إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ بدرستی که مر پرهیزکارانراست
مَفَازًا رستکاری از عذاب یا جای فوز وفلاح که آن حَدَائِقَ باغهاست درو
درختان میوه دار وَأَعْنَابًا ودرختان انکور تخصیص تفضیل است وَكَوَاعِبَ
وایشانراست دختران نارپستان أَتْرَابًا همه همزادان در تفسیر زاهدی آورده که
شانزده ساله باشند ومردان سی وسه ساله ودر اغلب تفاسیر هست که همه
اهل بهشت از زنان ومردان سی وسه ساله خواهند بود وَكَأْسًا ومر ایشانراست جامها
دِهَاقًا پر از شراب یا کاسهای پی در پی لَا يَسْمَعُونَ نمیشنوند متقیان فِيهَا

در بهشت لَغْوًا سخنان بیهوده وباطل وَلَا كِذَّابًا ونه دروغی وکفته اند نشنوند
در شرب خمر بهشت سخن عبث ودروغ بخلاف شاربان خمر دنیی که در مجالس ایشان
هذیان وعربده وخلاف وجدل بسیار بود جَزَاءً بجزا داد ایشانرا جزا دادنی
مِنْ رَبِّكَ از پروردکار تو بمقتضی وعدهٔ خود عَطَاءً وعطا کرد ایشانرا از فضل خود
عطایی حِسَابًا ۝ وافی وکافی یعنی بسنده یا بر حسب اعمال ایشان رَبِّ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ آفریدکار آسمان وزمین وَمَا بَيْنَهُمَا وآنچه میان ایشانست الرَّحْمَٰنِ
بهره بخشایش لَا يَمْلِكُونَ مالك نباشند اهل آسمان وزمین مِنْهُ از خدای
خِطَابًا ۝ سخن کفتن را یعنی قادر نباشند برانکه با وی سخن کویند مکر بدستوری
یا آنکه خطاب کنند با خدای واعتراض نمایند بر ثواب وعقاب او زیرا که همه
مملوك اند ومملوك مالك نتواند بود يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ روزی که بایستند
روح وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا وبایستند فرشتکان صف زدکان وروح ملکیست
مؤکل بر ارواح ودر معالم آورده که مخلوقی از وی بزرکتر نیست روز قیامت وی
تنها صفی باشد وتمام ملایکه با کثرت عدد وعظمت جسد صفی واو در بزرکی برابر
همه بود در عین المعانی از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده که مقام روح
آسمان جهارم است وهر روز دوازده هزار تسبیح میکوید واز هر تسبیح او ملکی
مخلوق میکردد وکفته اند روح طایفه اند بشکل آدمیان ونه از ایشان فردا ایشان
صفی بایستند وملایکه صفی وکویند روح جبرئیل است علیه السلام که فرشتکان
صف برکشند لَا يَتَكَلَّمُونَ سخن نکویند در باب شفاعت إِلَّا مَنْ أَذِنَ مکر کسی که
دستوری دهد لَهُ الرَّحْمَٰنُ مر او را خدای که شفاعت کند یا شفاعت نکند مکر کسی را
که خدای اذن کند در شفاعت او وَقَالَ وکفته باشد او در دنیی صَوَابًا کلمهٔ توحید

یعنی جز مؤمن را شفاعة نکند ذٰلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ آن روز روزیست بودنی البته
خواهد بود فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ پس آنکس که خواهد فرا کیرد اِلٰى رَبِّهِ بسوی ثواب
پروردکار خود مَآبًا ۝ بازکشتی بایمان وطاعت اِنَّا اَنْذَرْنَاكُمْ بدرستی که ما بیم کردیم
شما را • وبترسانیدیم عَذَابًا قَرِيبًا از عذابی نزدیك که عذاب آخرتست • وقرب او بجهة
تحقق اوست يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ روزی که بنکرد آدمی مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ در آنچه پیش فرستاده
باشد دو دست او • یعنی باز یا بدکردارها خود را از خیر وشر وَيَقُولُ الْكَافِرُ
وکویند ناکرویده دران روز يَا لَيْتَنِي ای کاشکی من كُنْتُ تُرَابًا ۝ بودمی خاك یعنی
هرکز آفریده نشدمی • یا امروز خاك بودمی ومرا زنده نکردندی • وکفته اند بعد از
حشر وحوش که ایشان را خاك سازند • کافران تمنا کنند • وقولی آنست که مراد ازین کافر
ابلیس است • واو آدم را عیب میکرد که از خاك آفریده شده • وخود را میستود که
من از آتش مخلوقم • جون دران روز کرامت آدم وفرزندان مؤمن او مشاهده
نماید • وعذاب وشدت خود را ببیند • آرزو برد که کاشکی من خاك بودمی • ونسبت
با آدم داشتمی • ای درویش این همه دبدبه وطنطنه که خاکیان راهست هیج طبقه
از طبقات مخلوقات را نیست نظم خاك را خوار وتیره دید ابلیس • کرد انکارش آن
حسود خسیس • ماند غافل ز نور باطن او • نشد آکه ز سر کامن او • بهر کنجی که هست در دل خاك
این صدا داده اند در افلاك • که بجز خاك نیست مظهر کل • خاك شو خاك تا بروید کل

سُورَةُ النَّازِعَاتِ ست واربعون آية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ وَالنَّازِعَاتِ
سوکند بکشندکان غَرْقًا ۝ بقوت وشدت • یعنی ملائکه که جانهاء کافران
بسختی نزع کنند وَالنَّاشِطَاتِ وبفرشتکان بیرون برنده ارواح مؤمنان را نَشْطًا ۝
بیرون بردنی بنرمی وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا وبملائکه شناه کننده شناه کردنی یعنی

آمد شد

آمد شد نماینده در رفتن وشتافتن دران جنانجه اهل سباحت فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا
پس بفرشتکان پیشی کیرنده بر هم پیشی کرفتنی در فرمان برداری فَالْمُدَبِّرَاتِ پس
سوکند بملائکه که تدبیر کننده اند اَمْرًا ۝ کار دنیی را • یعنی جبرئیل که موکل است
برباح • وجنود • واسرافیل که نازل است بامور اقضیه واقدار • ومیکائیل که باران
وکیاه متعلق بدوست • وعزرائیل که قبض ارواح شان اوست • وکفته اند
مقسم بنجوم اند که شتابان میروند از مشرق بمغرب • وروند اند از برجی ببرجی
وسباحت میکنند در فلك • وبر هم پیشی میکیرند در سیر • ومدبرند امری که
بدیشان بازبسته است باذن الله • جون اختلاف فصول • یا اسبان غزاة اند که
عنان کشیده روند از دار اسلام • وسبح نمایند در رفتن • وسبقت کنند در صف
جهاد • وتدبیر یابد بدیشان فتح وظفر • یا نفوس فاضله که منتزع شوند از شهوات
ونشاط کنان بعالم قدس رفته در مراتب ارتقا سباحت نمایند • وبحصول کمالات
سبقت فرمایند • تا مکمل شده مکمل ومدبر امور ارشاد کردند • وبر همه تقدیر
قسم آنست که شما مبعوث ومحاسب خواهید شد يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ
یاد کن آن روز را که بجنبد جنبنده • یعنی بلرزد کوه وزمین از هیبت آن
کما قال يوم ترجف الارض والجبال • وآن بوقت نفخهٔ اولی بود که همه بلرزد •
وزندکان از هول بمیرند تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ از پی در آید آنرا از پس در آینده • یعنی
نفخهٔ ثانیه که خلق زنده شوند قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ دلها آن روز وَاجِفَةٌ ترسان
ولرزان بود اَبْصَارُهَا دیدها خداوندان دلها خَاشِعَةٌ ۝ فروخوابانیده
باشد يَقُولُونَ میکویند امروز منکران بعث در دنیی که اَئِنَّا لَمَرْدُودُونَ
آیا ما باز کردیده شدکانیم فِي الْحَافِرَةِ بحالت اولی • یعنی آیا ما را بعد از مرك بهمان

حیاة که داشتیم رد خواهند کرد أَئِذَا كُنَّا آیا جون کردیم ما عِظَامًا
نَاخِرَةً ○ استخوانها کهنه و نزدیک بخاک شدن مارا مبعوث کردانند
قَالُوا پس کفتند از روی استهزا که اگر چنین باشد تِلْكَ إِذًا آن بازکشتن آنگاه كَرَّةٌ
خَاسِرَةٌ بازکشتنی باشد با زیان یعنی اگر مارا رجوع باشد بحشر پس ما زیان کاران باشیم
جه پیوسته تکذیب آن کرده ایم حق سبحانه میفرماید که دشوار مگیرید
امر قیامت را فَإِنَّمَا هِيَ پس جز این نیست که آن زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ یک فریاد است یعنی
یک دمیدن اسرافیل که همه خلایق بدان زنده شوند فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان
بِالسَّاهِرَةِ ○ بر روی زمین سفید هموار باشند یعنی بزمین محشر آیند بعد
از انکه در زیر زمین بوده باشند و کفته اند ساهره نام زمین است نزدیک بیت
المقدس در حوالی جبل اریحا که محشر آنجا بود و خدای آنرا کشاده کرداند
جندانکه خواهد و کویند زمین ساهره را خدای بیافریند از نقرۀ خام و طول و
عرض آن جهار برابر دنیا باشد هَلْ أَتَاكَ آیا آمد بتو یعنی آمد حَدِيثُ مُوسَى سخن
موسی کلیم تا تسلی دهی دل خود را بر تکذیب قوم و خبر فرمایی از وعدۀ مؤمنان
و وعید کافران إِذْ نَادَاهُ یاد کن جون بخواند موسی را رَبُّهُ پروردکار او بِالْوَادِ
الْمُقَدَّسِ بوادی پاکیزه یعنی طُوًى ○ و آن نام وادیست یا بمعنی مرتین است
یعنی دو بار پاکیزه شده یا دوبار ندا کرده شد که اذْهَبْ برو برسالت إِلَى فِرْعَوْنَ
بسوی فرعون إِنَّهُ طَغَى بدرستی که او از حد در کذشته است در تکبر فَقُلْ پس بکوی
مر او را که ای طاغی هَلْ لَكَ هیچ هست ترا میلی و رغبتی إِلَى أَنْ تَزَكَّى بسوی آنکه پاک
شوی از کفر و عصیان وَأَهْدِيَكَ و هیچ میخواهی که راه نمایم ترا إِلَى رَبِّكَ بشناخت
آفریدکار تو فَتَخْشَى پس بترسی از عقاب او و حذر نمایی از سرکشی و نافرمانی موسی

علی نبینا

علی نبینا و علیه السلام بحکم خدای نزد فرعون رفت و تبلیغ رسالت کرد و
او معجزه طلبید فَأَرَاهُ پس بنمود اورا موسی علیه السلام الْآيَةَ الْكُبْرَى ○ معجزۀ
بزرکتر که قلب عصا بود بحیه فَكَذَّبَ پس تکذیب کرد فرعون موسی را وَعَصَى
و عاصی شد در خدای یعنی جون دید که عصا اژدها شد کفت این از نزد خدای
نیست بلکه سحر موسی است ثُمَّ أَدْبَرَ پس پشت موسی کرد یعنی روی از و بکردانید
يَسْعَى ○ میشتافت با بطال امر او و کفته اند بترسید از اژدها و پشت کردانید
میشتافت در کریختن فَحَشَرَ پس جمع کرد قوم خود را فَنَادَى پس ندا کرد مر ایشانرا
بنفس خود فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى ○ پس کفت منم پروردکار بزرکتر شما
یعنی اصنام که بر صور منند همه خدایانند و من از همه برترم امام قشیری
قدس سره در لطایف آورده که ابلیس این سخن شنید و کفت مرا طاقت این کلام
نیست من دعوی خیریة کردم بر آدم این همه بلا بمن رسید او که جنین لاف
میزند تا کار او بکجا رسد فَأَخَذَهُ اللَّهُ پس کرفت اورا خدای نَكَالَ الْآخِرَةِ بعقوبة
آخرت که سوختن است وَالْأُولَى ○ و بعذاب دنیی که غرق شدن است
یا بنکال دو کلمه او را مواخذ ساخت کلمۀ اول این سخن و کلمۀ آخر آنکه کفت
ما علمت لکم من اله غیری و میان این دو کلمه جهل سال بوده شیخ رکن الدین
علاء الدوله قدس الله روحه فرموده که وقتی مرا حال کرم بود بزیارت شیخ حسین
منصور حلاج رفتم جون مراقبه کردم روح او را در مقام عالی یافتم از علیین
مناجات کردم که خدایا این حال است که فرعون انا ربکم کفت و منصور انا
الحق هر دو یک دعوی کردند و روح حسین در علیین است و از آن فرعون در سجین
بسرّ من ندا رسید که فرعون بخود بینی در افتاده همه خود را دید و مارا کم کرد

وحسین همه را دید وخود را کم کرد پس درمیان فرق بسیارست نظم
گفت فرعونی انا الحق گشت پست گفت منصوری انا الحق وبرست این انا را رحمة الله ای محب
وان انا را لعنة الله در عقب زانك آن سنك سیه بود از عقیق آن عدو نور بود واین عشیق
آن انا هو بود در سر ای فضول نه زرای اتحاد واز حلول إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در کرفتن
فرعون لَعِبْرَةً هر اینه پندیست واعتباری لِمَنْ يَخْشَىٰ مر کسی را که از شان او
آن باشد که بترسد تا از نافرمانی مجتنب شده سر بخط امر نهد أَأَنتُمْ آیا شما ای
منکران بعث أَشَدُّ سخت تر ودشوار ترید خَلْقًا از روی آفرینش أَمِ السَّمَاءُ یا آسمان
با آن همه عظمت بَنَاهَا بنا کرد آنرا بر زبر سر شما رَفَعَ برداشت سَمْكَهَا سقف آنرا
یعنی مقدار ارتفاع آنرا از زمین بلند ساخت فَسَوَّاهَا پس آنرا راست کرد بی فتور
وفطوری وَأَغْطَشَ وتاریك کردانید لَيْلَهَا شب آنرا وَأَخْرَجَ وبیرون آورد ضُحَاهَا
روز آنرا اضافهٔ شب وروز بآسمان جهة آنست که حدوث آن را سبب اوست
امام زاهد رحمه الله فرموده که روز وشب دنی بآسمان پیدا کردد بسبب
آفتاب وماه بر او وَالْأَرْضَ وزمین را بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از آفرینش آسمان دَحَاهَا
بکسترد ومبسوط کردانید جمهور علما برانند که آفرینش زمین پیش از خلق آسمانها است
وکستردن او بعد از ان أَخْرَجَ مِنْهَا بیرون آورد از زمین کسترده مَاءَهَا آب آنرا
بتفجیر منابع وعیون وَمَرْعَاهَا ○ وبیرون آورد کیاه زارها وچراکاهها او را
وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا وکوهها را محکم وپایدار ساخت ودحو زمین واثبات کوهها
وانفجار آبها وظهور چراکاهها مَتَاعًا لَّكُمْ از برای برخورداریست مر شما را وَ
لِأَنْعَامِكُمْ ومر چهارپایان شمارا فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَىٰ پس چون
بیاید بلیهٔ بزرکتر وباهولتر که از همه بلایاء در سختی سختر باشد وآن ساعتیست که

اهل

اهل دوزخ را بدوزخ رانند واهل بهشت را ببهشت رسانند جواب اذا محذوفست
تقدیرش آنکه واقع شود آنچه واقع شود يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنسَانُ روزی که
یاد آرد انسان مَا سَعَىٰ آنچه سعی کرده باشد در عمل آن یعنی همه را نوشته بدست
او دهند تا بخواند وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ وظاهر کردانیده شود دوزخ لِمَن يَرَىٰ مر کسی را که
بیند یعنی آشکارا شود بر وجهی که هر که اهل رؤیة باشد ببیند فَأَمَّا مَن طَغَىٰ
اما هر که از حد برده باشد وبکرویده وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وبر کزیده زندکانی دنیی را
یعنی از سلوك سبیل آخرت فراموش کرده وکار او نساخته فَإِنَّ الْجَحِيمَ پس بدرستی
که دوزخ هِيَ الْمَأْوَىٰ ○ آن جای اوست وَأَمَّا مَنْ خَافَ اما هر که ترسیده باشد
مَقَامَ رَبِّهِ از ایستادن خود نزد پروردکار خود یعنی در موقف عتاب وعرض
وَنَهَى النَّفْسَ ونهی کرده باشد وباز داشته نفس خود را عَنِ الْهَوَىٰ از آرزوی او
یعنی از متمنای حرام وناپایست فَإِنَّ الْجَنَّةَ پس بدرستی که بهشت هِيَ الْمَأْوَىٰ آن آرام
جای اوست در فصول آورده که آیة در شان کسیست که قصد معصیتی کند در
خلوت وبران قادر بود خلاف نفس نموده از خدای بترسد واز ان عمل دست باز
دارد نظم کر نفسی نفس بفرمان تست کفش پا ورکه بهشت آن تست نفس کشد هر نفسی
سوی پست هر که خلافش نفسی زد برست يَسْأَلُونَكَ میپرسند ترا ای محمد عَنِ السَّاعَةِ
از روز رستخیز ومیکویند أَيَّانَ مُرْسَاهَا کی باشد اقامت آن ودر چه زمان بیاید
فِيمَ أَنتَ در چه چیزی تو مِن ذِكْرَاهَا از یاد کردن آن عایشه رضی الله عنها
فرموده که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم میخواست که وقت آن از خدای
بپرسد حق سبحانه فرمود که ترا از دانستن قیامت بر چه چیزی یعنی علم آن حق
تو نیست زنهار تا نپرسی إِلَىٰ رَبِّكَ بپروردکار تست مُنتَهَاهَا منتهاء علم قیامت

یعنی کس را خبر ندهد • جه اطلاع بران خاصّهٔ حضرت اوست إِنَّمَا أَنْتَ جز این
نیست که تو مُنْذِرُ بیم کننده مَنْ يَخْشَاهَا هرکرا بترسد از خدای كَأَنَّهُمْ کویا
کفار مکه يَوْمَ يَرَوْنَهَا روزی به بینند قیامت را که از آمدن آن میترسند لَمْ يَلْبَثُوا
درنک نکرده اند در دنیی • یا در قبر إِلَّا عَشِيَّةً مکر شبانکاه روزی أَوْ ضُحَاهَا
یا جاشت آن روزی • که عشیهٔ آن مذکور شد • یعنی از هول آن روز مدت زندکانی
خودرا فراموش کنند • وجنان پندارند که نبوده اند در دنیی مکر جاشتکاهی •
یا شبانکاهی

سُورَةُ عَبَسَ اربعون آية بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آورده اند که عبد الله بن ام مکتوم رضی الله عنه به مجلس حضرت بیغمبر آمد
صلی الله علیه وسلم • وآنحضرت بدعوت صنادید قریش مشغول بود • ابن ام
مکتوم بجهة عمی آن حال را ندانست • وسخن بر حضرت رسول صلوات الله وسلامه
علیه قطع کرد • آنحضرت از قطع کلام ملول شده • روی مبارک ترش کرد • واز وی اعراض
نمود • جبرئیل علیه السلام آیة آورد که عَبَسَ ترش کرد روی خودرا وَتَوَلَّى
وروی بکردانید أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى بآنکه آمد بسوی او نابینا • یعنی عبد الله •
وذکر اعمی اشعارست بعذر او در قطع کلام • بر سید انام • علیه الصلوة والسلام
وَمَا يُدْرِيكَ وجه جیز دانا کردانید ترا لَعَلَّهُ شاید ابن ام مکتوم يَزَّكَّى پاك شود
از آثام أَوْ يَذَّكَّرُ و پند کیرد فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى پس سود دارد اورا پند دادن تو
أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَى اما آنکس که توانکری دارد • یا بی نیازی میکند از ایمان فَأَنْتَ لَهُ
پس تو لَهُ برای او تَصَدَّى روی می آری • یعنی برو اقبال میکنی از بهر حرص
بر ایمان او وَمَا عَلَيْكَ ونیست بر تو وزر و وبالی أَلَّا يَزَّكَّى در آنکه آن مستغنی پاك
نشود باسلام • جه بر تو بلاغست وبس • وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ واما آنکه می آید بسوی تو

يَسْعَى می شتابد در طلب تعلیم • یعنی ابن ام مکتوم وَهُوَ يَخْشَى واو میترسد از
خدای • یا از آزار کفار بسبب آمدن نزد تو فَأَنْتَ عَنْهُ پس تو ازو تَلَهَّى مشغول میشوی
منقولست که جبرئیل علیه السلام • این آیات میخواند • وبشرهٔ مبارك آنحضرت
متغیر میشد • در لباب آورده که یکساعة نرکس دیدهٔ آنحضرت بی آب وتاب شد بمثابه
که میرفت وراه را نمیدید • ونزدیك بود که روی مبارکش دیوارهای مکه را
مشرف سازد • امام زاهد رحمه الله فرموده • که سید عالم صلی الله علیه وسلم
از عقب عبد الله رفت • واورا باز کردانید • وبمسجد باز آورد • وردای خود بکسترانید
ویرا بران نشاند • وبعد ازان هرکاه ویرا دیدی کرامی داشتی • وکفتی مرحبا بمن
عاتبنی فیه ربی • ودوبار اورا در مدینه خلیفه کرد • وقتی که بغزو میرفت • وبباید
دانست که این صورت از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم خطا نبود • جه وی
بحکم اجتهاد این عمل بجای آورد • وکراهت او از سوء ادب ابن ام مکتوم بود • که
سخن بر وی قطع کرد كَلَّا إِنَّهَا حقا که این آیت قرآنی تَذْكِرَةٌ پندست مر خلق را
فَمَنْ شَاءَ پس هرکس که خواهد ذَكَرَهُ یاد کند آنرا • وبدان متعظ کردد • وآن آیتها ثبت کرده
شده است فِي صُحُفٍ در صحیفها مُكَرَّمَةٍ کرامی کرده شده نزد خدای مَرْفُوعَةٍ برداشته
مُطَهَّرَةٍ پاکیزه از همه عیبها بِأَيْدِي سَفَرَةٍ در دست نویسندکان • یعنی فرشتکان
که از لوح محفوظ انتساخ کردند كِرَامٍ بزرکان نزدیك خدای • یا کریمان ومهربانان
بر مؤمنان • که استغفار میکنند ایشانرا بَرَرَةٍ نیکان قُتِلَ الْإِنْسَانُ لعنت کرده باد
انسان یعنی کافر • وقول بعضی آنست که مراد عتبة بن ابی لهب است • که او داماد
بیغمبر بود • صلی الله علیه وسلم • با دختر آنحضرت را طلاق داد وکفت • کفرت
برب النجم اذا هوی • وحضرت رسول صلوات الله وسلامه علیه اورا نفرین کرد

وبلند قدر
ع

له اللهم سلط علیه کلبا من کلابك • واندك وقتی نکذشت که شیر سر اورا بکند • و
درین باب حسان بن ثابت رضی الله عنه قصیدهٔ دارد • القصه حق سبحانه اورا لعنة
کرده میکوید مَا أَكْفَرَهُ ● چه کافرترین خلق است • هیچ نمی اندیشد که خدای تعالی
مِنْ أَيِّ شَيْءٍ از چه چیز خَلَقَهُ بیافریدا ورا مِنْ نُطْفَةٍ از مقداری آب منی خَلَقَهُ بیافرید
اورا فَقَدَّرَهُ پس اندازهٔ او پدید کرد • از اعضا • واشکال • وهیأت در بطن مادر ثُمَّ السَّبِيلَ
يَسَّرَهُ پس راه بیرون آمدن آسان کردانید اورا • تا متولد شد • ونشو ونما یافت • پس
ثُمَّ أَمَاتَهُ پس بمیرانید اورا بوقت انتهاء عمراو فَأَقْبَرَهُ پس بخاك درآورد اورا تا همچون
مردار بر سر راهها نیفکنند ثُمَّ إِذَا شَاءَ پس چون خواهد خدای أَنْشَرَهُ زنده کرداند
اورا • ووقت نشور بازبسته بمشیت اوست كَلَّا لَمَّا يَقْضِ حقا که نکذارد انسان وادا
نکرد مَا أَمَرَهُ ● آنچه خدای فرمود اورا • یعنی کافر بعهد میثاق وفا ننمود • وامر ایمان
وطاعة را کردن ننهاد • وکفته اند مراد همه آدمیانند • وهرکز هیچ آدمی از عهدهٔ ادای
حقوق وامر الهی بیرون نیامده • ونتواند آمد فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ پس بایدکه نظر کند
انسان إِلَى طَعَامِهِ بخوردنی خود بچشم عبرت • وببیند که بچه وجه احداث
کرده میشود أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ بآنکه ما ریختیم آب را ازابر صَبًّا ریختنی ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ
پس بشکافتیم زمین را شَقًّا شکافتنی فَأَنْبَتْنَا پس برویانیدیم فِيهَا در زمین حَبًّا دانه که قوت
توان کرد • چون حنطه وشعیر وامثال آن وَعِنَبًا وتاك انکور وَقَضْبًا وسپست
وَزَيْتُونًا ودرخت زیتون وَنَخْلًا وخرمابنان وَحَدَائِقَ غُلْبًا وباغهاء دیوار بست
بزرك درخت • یعنی اشجار او متکاثف وبسیار وَفَاكِهَةً ومیوهاء تر وَأَبًّا ومیوهاء
خشك • یاچراکاه • این همه کردیم مَتَاعًا لَكُمْ برای برخورداری شما وَلِأَنْعَامِكُمْ
وبرای تمتع چهارپایان شما فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ پس چون بیاید آواز کرکننده یعنی

صیحهٔ ثانیه است • جواب اذا آنکه به بینید اهوال • وشدائد بسیار يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ
روزی که بکریزد مرد مِنْ أَخِيهِ از برادر خود • باوجود موانست ومهربانی وَأُمِّهِ
واز پدر خود • با وفور شفقت وعاطفت که ازو دیده وَصَاحِبَتِهِ واز زن خود
باآنکه مونس روزکار او بوده وَبَنِيهِ واز فرزندان باخیال استظهار بدیشان
لِكُلِّ امْرِئٍ مر هر مردی را مِنْهُمْ از اهل قیامت يَوْمَئِذٍ آن روز شَأْنٌ يُغْنِيهِ کاریست
که مشغول میدارد اورا از مهم دیکران ودر باب مشغولی قیامت • شیخ فرید الدین
عطار را قدس سره حکایتی منظومست نظم کشتئ آورد در دریا شکست •
تختهٔ زان جمله بر بالا نشست • کربه وموشی بران تخته بماند • کارشان بایکدیکر بچنه بماند •
نی ذکربه موش را روی کزین • نی بموش آن کربه را چنکال تیز • هر دوشان از هول دریای عجب
در تحیر بازمانده خشك لب • در قیامة بین این غوغا بود • یعنی آنجا نی تو ونی ما بود •
وُجُوهٌ رویها باشد يَوْمَئِذٍ آن روز مُسْفِرَةٌ تابان ودرخشان ضَاحِكَةٌ خندان
مُسْتَبْشِرَةٌ ● فرحناك وشادمان بسبب نجاة از نیران • ووصول فرضه
جنان وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ورویها باشد آن روز عَلَيْهَا غَبَرَةٌ بران غبار وتیرکی •
تَرْهَقُهَا فرو کیرد آنرا قَتَرَةٌ تاریکی وسیاهی أُولَئِكَ آن کروه که روی سیاه
وکرفته وکرد آلود دارند هُمُ الْكَفَرَةُ ایشان ناکرویده کانند الْفَجَرَةُ دروغ
کویان ونابکاران سُورَةُ التَّكْوِيرِ تسع وعشرون آية ابن عمر رضی الله عنهما
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نقل کرده • که هر که دوست دارد آنکه
بنکرد در روز قیامت • یعنی معاینه بیند احوال آن روز را • پس باید که بخواند
سورهٔ • اذا الشمس کورت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ● إِذَا الشَّمْسُ
چون آفتاب كُوِّرَتْ درهم پیچیده شود • یعنی انبساط نورا وانبساط آفاق

که هر که بشنود کر کردد مراد نفخهٔ
وانما در خود باکثرت حقوق که اوراست
أَبِيهِ

زایل کردد. مراد آنست که بی نور شود وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ وآنکاه که ستارکان
تیره شوند وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ ● وآنکاه که کوهها از اماکن خود منقلع شده
رونده شوند در هوا جون هبا وَإِذَا الْعِشَارُ جون ناقهاء ده ماه از حمل ایشان
کذشته وبزادن نزدیک شده. وآن نفیس ترین مالی عرب بست عُطِّلَتْ فروکذاشته
شود. یعنی کسی را پروای رعی ومراعات او نماند وَإِذَا الْوُحُوشُ وآنکاه که جانوران
وحشی حُشِرَتْ ● جمع کرده شوند. وبیکدیکر مختلط شده. متعادیان مجال
اضرار یکدیکر نباشد وَإِذَا الْبِحَارُ وآنکاه که دریاها را سُجِّرَتْ آمیخته کرداند تلخ
باشیرین. تا همه یک دریا شود. یا خشک سازند. یا کرم کنند وبتفسانند. در
فتوحات مذکورست که عبد الله بن عمر رضی الله عنهما هرکاه که دریا را بدیدی کفتی
یا بحر متی تعود نارا وَإِذَا النُّفُوسُ وآنکاه که نفسها را زُوِّجَتْ ● جفت کرداند
یعنی هر کسی را با مثل او وجنانجه صالح را با صالح وطالح را با طالح. یا نفوس مؤمنانرا
با حور عین جفت کنند. وکافرانرا با شیاطین. یا ارواح را با ابدان وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ
وآنکاه دختر زنده درخاک کرده سُئِلَتْ پرسیده شود. یعنی از کار وی قتله را
سوال کنند که بِأَيِّ ذَنْبٍ بکدام کناه قُتِلَتْ ● کشته شده است عادت اکثر
عرب آن بود که دخترانرا از خوف درویشی یا از جهة لحوق عار بدیشان
زنده دفن کردندی. حق سبحانه فرمود که از قتلهٔ او سوال کنند. وقولی آنکه ازو
پرسند که جرا کشته شدی. وفایدهٔ این سوال آنکه کودک جواب دهد که مرا بی جرمی
کشتند. تا قاتل وی مخذول کردد وَإِذَا الصُّحُفُ وآنکاه که نامهاء اعمال که بوقت
مرک بندکان طی کرده باشند نُشِرَتْ ● باز کشاده شود وَإِذَا السَّمَاءُ وآنکاه که
آسمان كُشِطَتْ برکنده شود. ودرهم بیجید وَإِذَا الْجَحِيمُ وآنکاه که دوزخ سُعِّرَتْ

خمس

عشر

افروخته

افروخته کردد. یعنی بغضب خدای تافته شود بیشتر از بیشتر وَإِذَا الْجَنَّةُ
وآنکاه که بهشت أُزْلِفَتْ نزدیک کردانیده شود بدوستان خدای عَلِمَتْ نَفْسٌ
بداند هر نفسی مَا أَحْضَرَتْ ● آنجه حاضر ساخته باشد از اعمال خیر وشر. وتا آدمی
این دوازده حال که مذکور شد شش بزمین دنیی. وشش بزمین محشر. مشاهده
نکند. نداند که جه کرده است. وآنکاه که بداند ببیند که با هر خیری کرامتی
وعطاییست. وبا هر شری ملامتی وعتابی بیند. حسرت خورد که جرا زیاده
نکردم. وبر بدی اندوه کشد که جرا مباشر شده. وآن حسرت واندوه هیج فایده ندهد
نظم تو امروز فرصت غنیمت شمار. که فردا ندامت نیاید بکار. بکوش ای توانا که فرمان
بری. که درمانا توانی بسی غم خوری فَلَا أُقْسِمُ بس سوکند میخورم بِالْخُنَّسِ بستارکان
پنهان شونده در روز الْجَوَارِ الْكُنَّسِ روندکان درمغارب خویش. در کشف
الاسرار آورده که مراد خمسهٔ متحیره اند. یعنی زحل. ومشتری. ومریخ. وزهره.
وعطارد. وخنوس ایشان رجوعست. وکنوس ایشان استقامت. وکفته اند
خنس کاو کوهی است. وکنس آهو وَاللَّيْلِ وسوکند بشب إِذَا عَسْعَسَ آنکاه که پیش آید
وهوا را تاریک کرداند. یا باز پس رود وظلمت زایل شود. این کلمه از اضدادست
وَالصُّبْحِ وسوکند بصبح إِذَا تَنَفَّسَ آنکاه که دم زند یعنی طلوع کند. وتنفس ومبداء
طلوع اوست. جواب قسم جیست إِنَّهُ بدرستی که قرآن لَقَوْلُ رَسُولٍ هر آینه سخن
فرستاده ایست كَرِيمٍ بزرک نزد خدای یعنی جبرئیل علیه السلام. ودر تبیان
آورده که مراد محمد است صلی الله علیه وسلم. وبقول اول ذِي قُوَّةٍ صفت جبرئیل
باشد. یعنی او خداوند قوت بود در قلع مؤتفکات. وصیحهٔ ثمود عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ
نزدیک خداوند عرش مَكِينٍ با جاه ومنزلت مُطَاعٍ فرمان برده شده در میان

خمس

ملایکه • یعنی هرچه کوید بر بند ثَمَّ در آسمانها اَمِینٍ با امانت در وحی کذاری • واکر رسول کریم محمد باشد صلی الله علیه وسلم • پس او صاحب قوتست در طاعت • ونزد خدای خداوند قدر ومکانتست • ومطاع • یعنی مستجاب الدعوة • وامین بر اسرار غیب وَمَا صَاحِبُكُمْ وصاحب نیست شما • یعنی محمد صلوات الله وسلامه علیه بِمَجْنُونٍ دیوانه چنانچه کمان میبرید وَلَقَدْ رَآهُ بدرستی که دید پیغمبر جبرئیل را بر صورت اصلی او بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ ◉ بافق روشن • یعنی مطلع آفتاب وَمَا هُوَ ونیست پیغمبر عَلَى الْغَيْبِ بر چیزها پوشیده • وآنچه بوحی بدو رسد بِضَنِينٍ بخیل که شما را تعلیم ندهد واز شما بپوشد وَمَا هُوَ ونیست قرآن بِقَوْلِ شَيْطَانٍ سخن دیو رَجِيمٍ ◉ رانده بشهب فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ پس کجا میروید • یعنی بدین راستی ودرستی چرا از وا اعراض میکنید إِنْ هُوَ نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ مکر پندی لِلْعَالَمِينَ ◉ مر عالمیانرا یا نیست محمد صلی الله علیه وسلم • مکر شرف اهل عالم لِمَنْ شَاءَ بدلست از عالمیان • یعنی قرآن موعظه است مر کسی را که خواهد مِنْكُمْ از شما أَنْ يَسْتَقِيمَ آنکه مستقیم شود در راه خدای وپی روی حق کند • ودر اسباب نزول آورده که ابوجهل که این آیة شنید • گفت چون این کار مار است • ووابسته بخواهش ماست اکر خواهیم مستقیم شویم • واکر نخواهیم نشویم • آیة آمد که وَمَا تَشَاءُونَ ونخواهید شما استقامت وهدایة را إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مکر آنکه خواهد خدای رَبُّ الْعَالَمِينَ ◉ پروردکار عالمیان • مشیة شما را • شیخ ابوبکر واسطی قدس سره فرموده که حق سبحانه ترا در همه وصفها عاجز ساخته است • نخواهی مکر بمشیة او • ونکنی مکر بقوت او • وفرمان نبری مکر بفضل او • وعاصی نشوی مکر بخذلان او • پس توجه داری وبکدام فعل مینازی • و حال آنکه ترا هیچ نیست زستر تا بامه پیچیم در پیچ • چه پا چه سر همه هیچیم در هیچ ◉

فرمان بر

خمس

عشر

1050

سورة انفطرت سبع عشرة آیة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ◉ إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ آنکاه که آسمان شکافته شود وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ ◉ وآنکاه که کواکب فرو ریزند • در تبیان آورده که کواکب بر مثال قنادیل معلقه از پیش طاق فلك بسلاسل نور در آویخته اند • وآن سلاسل بدست ملایکه است • چون اهل آسمان بمیرند • سلاسل از دست ایشان بیفتد • وکواکب بر زمین ریزند وَإِذَا الْبِحَارُ وآنکاه که دریاها فُجِّرَتْ ◉ روان کرده شوند • یعنی از بعضی راه در بعضی کشایند وهمه یك دریا کردد وَإِذَا الْقُبُورُ وآنکاه که کورها بُعْثِرَتْ زیر وزبر کرده شود • یعنی خاکها را بشورانند • تا مدفونات وی از اموات وغیر آن ظاهر کردد • ومردکان زنده شوند عَلِمَتْ نَفْسٌ بداند هر نفسی مَا قَدَّمَتْ آنچه از پیش فرستاده از عمل خیر • یا معاصی وَأَخَّرَتْ ◉ وآنچه باز پس کذاشته از ترکه • یا توبه • وکفته اند داند هر تنی که چه کرده است با قدل عمر • وآخر عمر آنکه خطاب رسد بکافر که يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ ای آدمی مَا غَرَّكَ چه چیز ترا بفریفت تا کافر شدی بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ بخداوند بزرك خود • کفته اند فریبنده او دشمن مسلط بوده • یعنی شیطان یا جهل او یا متابعت هوی یا محبت دنیا • آورده اند که نزول آیة در شان ابی الاشدین است • که حضرت رسول را صلی الله علیه وسلم بیازرد • وعقوبتی بدو نرسید • اینجا میکوید • چه چیز ترا غره کردانید • تا از عذاب خدای ایمن شدی • وبامهال الهی مغرور شده بود • جمعی از علما برانند که این خطاب عام است همه آدمیانرا • معنی آنکه ای آدمی چه چیز ترا مغرور ساخت تا عاصی شدی در خدای • ودلیر کشتی در نافرمانی • شیخ منصور عمار رحمه الله فرموده • که اکر خدای از من این سوال کند کویم غرّنی کرمك • در معالم التنزیل آورده که اهل اشارت میکویند یاد اسم کریم درین محل

ازهمه اسما • کوییا بجهت تلقین است بنده را • تاکوید فریفته شدم • بکرمی تو
نظم جون تو دادی مژده لا تقنطوا من جماتن سمرز عصیان وعتو • جو توهم
اشکسته راسازی درست • پس خطاها برامید عفو تست الذی خلقک آن خدای
که بیافرید تراو تو هیچ نبودی فسواک پس راست کرد اعضا واجزای ترا فعدلک
پس بکردانید ترا از خلقة غیر تو از حیوانات • ومتمیز ساخت بخلقتی که مفارق
خلقة ایشانست فی ای صورة ما شاء در هر صورتی که خواست رکبک ترکیب
کرد ترا ودرهم بست کلا نیست جنانجه کمان میبرید که قیامت نباشد بل تکذبون
بلکه شما تکذیب میکنید بالدین روز جزا را از روی عناد وان علیکم وبدرستی که
بر شما • یعنی بر کردار وکفتار شما لحافظین نکاه بانند از ملایکه کراما بزرکان نزد خدای
کاتبین نویسندکان • روزنامه افعال واقوال شما را یعلمون میدانند ما تفعلون
آنچه میکنید از نیک وبد • واز روی دانش مینویسند ان الابرار بدرستی که نیکوکاران
وفرمان برداران لفی نعیم در بهشتند وان الفجار وبدرستی که دروغ کویان و
منکران حشر لفی جحیم ○ در دوزخ یصلونها در آیند بدوزخ یوم الدین
روز حساب • یعنی قیامت وما هم ونیستند فجار عنها از دوزخ بغائبین ○
کم شدکان • یعنی جاوید باو بیرون نیایند وما ادریک وجه چیز دانا کرد اند ترا
یعنی جه دانی تو که ما یوم الدین ○ چیست روز حساب وجزا ثم ما ادریک پس تو
جه دانی ما یوم الدین که چیست روز شمار مبالغه جهت تعظیم شان آن روز ست
یعنی کنه آنرا هر کس در دنیا بد یوم لا تملک روزی که مالک نشود نفس هیچ نفسی
لنفس برای هیچ نفسی شیئا چیزی را ز منفعت • یعنی هیچ کس نتواند که بقوت وقدرة
خود نفعی بکسی رساند والامر وحکم وفرمان یومئذ لله ○ آن روز مر خدایراست

عشر

خمس

عشر

شفاعة دهد آنرا که خواهد در حق آنکه خواهد • سورة المطففین
ست وثلثون آیة بسم الله الرحمن الرحیم ○ آورده اند که اهل مدینه
در کیل ووزن خیانتی عظیم داشتند • جون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
از مکه هجرت نموده • متوجه مدینه شد در اثناء طریق این سوره نازل کشت که
ویل وای للمطففین مر کاهندکانرا در کیل ووزن • کویند در مدینه مردی بود که
اورا ابو جهینه کفتندی • دو صاع داشت یکی که بزرکتر بود بخریدی • ویکی که
خردتر بود بفروختی • حق سبحانه در شان او فرستاد که الذین آنانکه اذا اکتالوا
جون میستانند بپیمانه علی الناس از مردمان برای خود یستوفون ○ تمام میستانند
واذا کالوهم وجون می پیمایند برای ایشان او وزنوهم یا می سنجند حقوق ایشانرا
یخسرون میکاهانند • وزیان بدیشان میرسانند • در فصول سبعین آورده که
هر که در کیل ووزن خیانة کند فردا اورا در قعر دوزخ در آورده • میان دو کوه
از آتش نشانند • وکویند کلهما وزنهما • او آنرا می سنجد ومیسوزد بیت توکم دهی وبیش
بکاه وزن • روزی بود که از کم وبیش خبر کنند الا یظن آیا نمیدانند ویقین ندارند
اولئک آن کروه بیش ستان کم فروش انهم که ایشان مبعوثون برانکیختکانند لیوم
عظیم مر روز بزرک را یوم یقوم الناس روزی که بپای ایستند مردمان لرب
العالمین ○ مر حکم آفریدکار عالمیانرا • یعنی از پای ننشینند تا فرمان نرسد • وآن
در مقام هیبة باشد که اهل عرصات سیصد سال ایستاده باشند • وکسی را زهره
سخن نباشد • تا حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه شفاعة کند • وخلق را از
مقام هیبة بموقف محاسبة آرند • واین شفاعة کبری باشد کلا ان کتاب الفجار
حقا که نامه اعمال کافران لفی سجین ○ در سجین بود • وآن صخره ایست مجوف بر زبر

خمس

دوزخ پوشیده. جان کافران ونامهٔ اعمال ایشان دران بود. از کعب الاحبار مرویست که کتاب فاجران بآسمان برند از قبول آن اباکند. بزمین باز آرند قبول ننماید بزیر هفتم زمین برند. ودر سجین که موضع ابلیس ولشکر اوست بنهند وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ ◉ وچه دانی توکه چیست سجین یعنی جای با هول وهیبت است وکتاب فجار كِتَابٌ مَرْقُومٌ کتابیست نوشته. وعلامة کرده که هرکه بیند داندکه دران خیر نیست وَيْلٌ کلمهٔ ایست جامع همه بدیها یعنی عذاب وعقاب وشدت ومحنت يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ◉ آن روز مر مکذبانراست الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ آنانکه تکذیب کرده اند بِيَوْمِ الدِّينِ مر روز جزارا. وباور نداشته اند وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ وتکذیب نکند آن روزرا إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ مگر هر ستمکاری از حد درگذشته أَثِيمٍ بزه کاری بالک إِذَا تُتْلَى چون خوانده شود عَلَيْهِ آيَاتُنَا بروی آیتهاء کلام ما قَالَ گوید از فرط جهل. واعراض از حق که این أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ◉ افسانهای پیشینیان است كَلَّا نه چنانست که میگویند بَلْ رَانَ بلکه غشاوهٔ غرور وغفلت پوشانیده است عَلَى قُلُوبِهِمْ بردلهاء ایشان. یا زنگار انگار بران نهاده مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ آنچه بودندکه میکردند از آثام. ومعاصی یعنی شآمت سیئآت دلهاء ایشانرا زنگ خورده وبی حاصل شده. ودر خبر آمده است که هرگاه بنده گناهی کند نقطهٔ سیاه دردل وی پدید آید. تا بجایی رسد که همهٔ دل او سیاه گردد كَلَّا إِنَّهُمْ حقا که ایشان عَنْ رَبِّهِمْ از کرامت ورحمت. واصح آنست که از دیدار آفریدگار خود يَوْمَئِذٍ آن روز لَمَحْجُوبُونَ ◉ در پرده شدگان باشند. یعنی ازان ممنوع ومهجور ومحروم ومحجوب شوند. از امام مالک رحمه الله معنی این آیت پرسیدند فرمود که حق سبحانه [illegible] سازد اعدای خودرا تا دیدار وی نه بینند. وتجلی کند بر اولیاء خود تا بلقاء وی برسند

امام

امام شافعی رحمه الله فرموده. که لمحجوبون. که در شان کفار وارد شده دلالت میکند بر آنکه مومنانرا دولت دیدار خواهد بود. ودوستان محجوب نخواهند شد که آنگاه میان دوست ودشمن فرق نماند نظم گویی به بهشت میهمانیست بی دیدن میزبان چه باشد. چون دشمن ودوست را حجابست. پس فرق دران میان چه باشد ثُمَّ إِنَّهُمْ پس بدرستی که تکذیب کنندگان لَصَالُو الْجَحِيمِ ◉ در آیندگانند بدوزخ ثُمَّ يُقَالُ پس گفته شوند. یعنی زبانیه ایشانرا گویند هَذَا این عذاب الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ آن عذابست که بودید شما که بدان تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ حقا وبدرستی که کتاب اعمال نیکوکاران لَفِي عِلِّيِّينَ در علیین باشد بر آسمان هفتم. در زیر عرش. وگویند آن قایمهٔ یمنی بود از عرش. وگفته اند سدرة المنتهاست وَمَا أَدْرَاكَ وچه دانا ساخت ترا تا بدانی که مَا عِلِّيُّونَ ◉ چه چیزست علیون یعنی محلیست بلند وبا مکانت. وکتاب ابرار كِتَابٌ مَرْقُومٌ کتابیست مسطور. وموسوم بعلامتی که هرکه مشاهده کند. داندکه درو همه خیرست يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ حاضر میشوند آن کتاب را ملایکه مقرب که ساکنان علیین اند. یعنی باستقبال آن میروند ونگاه میدارند. وروز قیامت بران گواهی خواهند داد إِنَّ الْأَبْرَارَ بدرستی که نیکان وپاکان لَفِي نَعِيمٍ در بهشت عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختهاء آراسته يَنْظُرُونَ می نگرند بچیزها که ازان شادمان وفرحناک میکردند. یا بکفار نظر میکنند در دوزخ. وعذاب ایشان مشاهده مینمایند تَعْرِفُ بشناسی تو ای نگرنده فِي وُجُوهِهِمْ در رویهای ایشان نَضْرَةَ النَّعِيمِ ◉ تازگی نعمتهاء بهشت وطراوت لذتهاء آن يُسْقَوْنَ آشامیده میشوند یعنی بدیشان می آشامانند مِنْ رَحِيقٍ از شراب خالص سفید خوش بوی مَخْتُومٍ مهر کرده آینه او خِتَامُهُ

مهر او بجای گل مسك مشکست • وگفته اند ختم آشامیدن او بر رایحهٔ مشک
و مهر بجهت آن کنند تا دست کسی بدان نرسد • و ابرار خود مهر آن بردارند و
فی ذلك و درین شراب فلیتنافس المتنافسون ● باید که رغبت کنندکان
یعنی عملی بجای آرند که سبب استحقاق شرب آن گردد و مزاجه و آمیختگی رحیق
من تسنیم از آب چشمهٔ تسنیم است • در تبیان از ابن عباس رضی الله عنه نقل
کرده • که تسنیم اسم آبیست که از تحت عرش بهشت میریزد • و آن اشرف اشربهٔ بهشت است
عینا یشرب بها المقربون ● ازان چشمه تردید شدکان
بارگاه عنایت • یعنی ایشان صرف آن مینوشند و ممزوج با برار میدهند صاحب
انوار فرموده که جون مقربان مشغول بما سوی نشده اند یعنی بمحبت حق را بمحبت
غیر نیامیخته اند • شراب ایشان صرفست • و آنها که محبت ایشان آمیخته باشد
شراب ایشان ممزوج باید • بیت • ما شراب عیش میخواهیم بی دردی غم • صاف
نوشان دیگر و دردی فروشان دیگرند • و در بحر الحقایق آورده که رحیق اشارت است
بشراب خالص از کدورات خمار کونین • و اوانی مختومهٔ وی قلوب اولیاء
که ختام او مسك محبتست • و تسنیم اعلی مراتب محبتست • یعنی محبة ذاتیه
و مقربان اهل فنا فی الله و بقا بالله اند • و تا کسی بر بساط قرب • در مجلس انس و ریاض
قدس • از دست ساقی رضا جرعهٔ ازین شراب ناب بخشد • بوئی از سر این سخنان
بمشام جان وی نرسد • بیت • سرمایهٔ ذوق دو جهان مستی عشق است • آنها که ازین
می نچشیدند چه دانند • آورده اند که صنادید قریش هرگاه فقراء صحابه را
جون عمار و خباب و بلال • و صهیب و امثال ایشان بدیدندی با ایشان سخریه
و استهزا کردندی • آیة آمد که ان الذین اجرموا بدرستی آنانکه شرك آورده اند

رغبت کنند

کانوا

کانوا من الذین آمنوا هستند که از آنانکه کرویده اند یضحکون ● میخندند و
اذا مروا و جون بگذرند بهم بمؤمنان یتغامزون غمز میکنند بچشمها • یعنی
اشارتها مینمایند بجهت استهزا • و در کشاف آورده که روزی مرتضی علی
کرم الله وجهه با نفری مسلمانان میگذشت • جمعی از منافقان بخندیدند
و بچشم و ابرو اشارتها کرده • طریق استهزا بپیش آوردند • و نزد یاران خود رفته گفتند
رأس ما و رئیس ما امروز اصلع بود • یعنی علی رضی الله عنه • و برین سخن بسیار
بخندیدند • و هنوز علی بمسجد پیغمبر صلی الله علیه و سلم نرسیده بود که
این آیتها فرود آمد که مجرمان و منافقان بر مؤمنان میخندند • و بچشم و ابرو
غمز میکنند و اذا انقلبوا و جون باز میگردند الی اهلهم بسوی کسان خود انقلبوا
فاکهین ● باز میگردند شادمان • و خرمی بدانچه کرده اند و اذا رأوهم و جون
می بینند کافران و منافقان مؤمنان را قالوا میگویند با یکدیگر ان هؤلاء
بدرستی که این گروه که متابع محمدند لضالون هر اینه گمراهانند و ما ارسلوا
و حال آنکه فرستاده نشده اند اهل کفر و نفاق علیهم بر مؤمنان حافظین
نگهبانان • تا گواهی دهند بر ضلالت و هدایت ایشان فالیوم پس روز قیامت
الذین آمنوا آنانکه گرویده اند من الکفار از حال کافران یضحکون میخندند
علی الارائك بر تختهاء آراسته بجواهر ینظرون ● می نگرند بدیشان که
در دوزخ بچه نوع معذب • و در سلاسل و اغلال چگونه مقیدند • در آثار آمده
که دری از بهشت بگشایند • و دوزخیان را گویند بیایید ببهشت • ایشان بتعجیل
تمام بطرف بهشت • روان شوند • جون بدان در رسند • خزنه فی الحال در بروی
ایشان در بندند • و ایشان مغموم و مهموم بدوزخ بازگردند • و مؤمنان ازین

عشر

خمس

حال خندان شوند هل ثوب الکفار آیا جزا داده شدند کافران ما کانوا یفعلون آن عملهارا که بودند در دنیا که میکردند از سخریه واستهزا یعنی برای دل مؤمنان دشمنان ایشانرا پاداش داده تا بعوض خندهٔ کافران برایشان امروز میخندند بر حال پریشان ایشان

سورة انشقت خمس وعشرون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم ● اذا السماء انشقت آنگاه که آسمان شکافته شود جهت نزول ملایکه واذنت وبشنود وفرمان برد لربها مر پروردگار خودرا وحقت ● وسزاوار شده است آسمان بانقیاد مر خدای واذا الارض و آنگاه که زمین مدت کشیده شود یعنی کوهها ودریا هارا ازمیان بردارند واورا پهن باز کشند والقت وبیرون افکند ما فیها آنچه در درون ویست از گنجها واموات وتخلت ● وخالی شود از همه واذنت وفرمان برد لربها مر حاکم آفریدکار خودرا وحقت واو سزا باشد استماع حکم ربانی جواب اذا آنست که به بیند انسان ثواب وعقاب را یا ایها الانسان ای آدمی انک کادح بدرستی که تو کارکنندهٔ برنج وسعی نماینده الی ربک برای جزاء پروردگار خود کدحا کار کردنی بجد وجهد فملاقیه پس تو ملاقات کنندهٔ عمل خود یعنی پاداش آنرا فاما من اوتی کتابه نوشتهٔ اعمال او بیمینه بدست راست او فسوف یحاسب پس زود بود که حساب کرده شود حسابا یسیرا ● حسابی آسان بی مناقشه وینقلب بسوی کسان خود یعنی بگروه مؤمنان یا بقبیلهٔ خود از اهل اسلام یا بزنان خود از حور العین مسرورا شادمان بسبب آنچه یافته باشد از خیر وکرامت واما من اوتی واما آنکه داده شود کتابه نامهٔ کردار او وراء ظهره از پس پشت او بدست چپ او وآن چنان بود که دست راست اورا بر گردن او بندند ودست

اورابن

اورا بر پس پشت وازان طرف نامه در دست وی نهند وچنین کس فسوف یدعوا زود باشد که بخواند یعنی تمنا کند ثبورا هلاک را یا کوید وا ثبوراه واین کلمه هم طلب هلاک است ویصلی ودر آید سعیرا ● باتش افروخته انه کان بدرستی که این کس بوده است فی اهله درمیان کسان خود در دنیی مسرورا شادان ونازان بمال فانی وجاه ناپایدار انه ظن بدرستی که او گمان برده است ان لن یحور آنکه باز نکردد بخدای یعنی اورا بعث وحشر نبود بلی آری اورا بازکشت خواهد بود ان ربه کان بدرستی که خدای او هست به باعمال او بصیرا ● بینا پس اورا فرو نخواهد گذاشت بلک بحشر خواهد آورد وجزای سزای او بد وخواهد رسانید فلا اقسم پس سوگند میخورم بالشفق بشفق وآن حمرتیست که بعد از غروب آفتاب در افق مغرب دیده شود وغیبوبت آن علامت وقت عشاست بقول امام مالک وامام شافعی وامام احمد وصاحبین رحمهم الله اما امام اعظم رحمه الله فرموده که آن بیاضیست که بر عقب آن حمرة بنماید وجمعی برانند که آن بیاض اصلا غایب نمیشود بلک مترددست از افقی با فقی واللیل وسوگند بشب وما وسق وآنچه جمع کند وبپوشد یعنی قسم بهرچه تاریکی شب آنرا فرو پوشد والقمر وسوگند بماه اذا اتسق آنگاه که کامل گردد وبمرتبهٔ بدریة رسد لترکبن که هر آینه شما برسید وملاقی شوید طبقا حالها عن طبق بعد از حالی که مطابق وی باشد در شدت مراد مرگست وشداید قیامت ومواطن اهوال آن که یکی بعد از دیگری دیده شود ودر تفسیر زاهدی آورده که مراد تحویل بنی آدم است از حالی بحالی یعنی از نطفه بعلقه وازان بمضغه وعظم وخلق آخر وجنین وطفل ورضیع وصبی وغلام وشباب وکهل وشیخ تا آخر احوال فما لهم پس چیست

خمس

عشر

آدمیانرا که با وجود این حالها لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند بخدای وبروز آخر
وَإِذَا قُرِئَ وچون خوانده میشود عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ بریشان قرآن لَا يَسْجُدُونَ
سجده نمیکنند برای تلاوت او، بعضی علما اینجا سجده کنند وجمعی در آخر سوره، و
ابو هریره رضی الله عنه هم اینجا سجده کردی وگفتی از ابو القاسم صلی الله علیه
وسلم سجده کرده ام این سجدهٔ سیزدهم است از سجدات قرآن، وصاحب فتوحات
این را سجدهٔ جمع گفته، که بعد از استماع لفظ قرآنست، وقرآن جامع باشد مر صفات
تنزیه وتقدیس را، وسجده ناکردن کفار نه از جهت قصور دلیل وانقطاع حجت است
بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا بلکه آنانکه نگرویدند يُكَذِّبُونَ تکذیب میکنند مر قرآنرا، وتدبر
نمینمایند در آیات آن وَاللَّهُ أَعْلَمُ وخدای داناترست بِمَا يُوعُونَ بآنچه
نگاه میدارند در دل خود از کفر، ومیپوشند از کینهٔ مؤمنان فَبَشِّرْهُمْ پس خبر کن
ایشانرا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذابی دردناک، وایراد بشارت برای تهکم است إِلَّا الَّذِينَ
آمَنُوا لیکن آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکرده اند عملهای ستوده،
لَهُمْ أَجْرٌ مر ایشانراست مزدی غَيْرُ مَمْنُونٍ ناکاسته، ونابریده، ومنت
نانهاده

سُورَةُ الْبُرُوجِ اثْنَتَانِ وَعِشْرُونَ آيَةً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ سوگند بآسمان خداوند برجها، مراد بروج اثنی عشرست
یا منازل قمر، یا درهای سموات وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ وسوگند بروز وعده داده شده یعنی
قیامت وَشَاهِدٍ وسوگند بگواه که الله است همه را می بیند ومیداند وَمَشْهُودٍ
وسوگند بگواهی داده بر وکه بنده است، وبقولی شاهد پیغمبر ماست صلی الله علیه
وسلم ومشهود امت او، یا شاهد امت وی اند ومشهود امم دیگر، یا شاهد
اعضاء اند ومشهود آدمی، باقوال دیگر یا حجر الاسودست وحجاج یا عرفه وحضار

عشر

خمس

حفظه اند ومشهود بنی آدم
یا شاهد
صح

وشاهد ... مشهود
صح

آن مقام

آن مقام یا روز نحر وذبح کنندگان، یا جمعه ونماز گذارندگان در آن، یا آدم علیه
السلام وذریة او یا عیسی علیه السلام وامت او، یا ایام ولیالی وعمل کنندگان
در ایشان، وبر هر تقدیر جواب قسم اینست که قُتِلَ بدرستی که هلاک شدند
وملعون گشتند أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ خداوندان شکافها در زمین، ورئیسان
بت پرستان بودند از اصحاب ذونواس یمنی، ودر زمان او ساحری بود کاهن
ومشعبد که مدار ملک برو بودی، چون بسن شیخوخة رسید بعرض ملک رسانید
که من پیر شده ام وضعف کلی بقوی من راه یافته نظم دیده از هر شعاع تیره شود
گوش وقت سماع خیره شود، نه زبانرا مجال گویایی، نه تن خسته را توانایی، صلاح
در آنست که جوانی اصیل عاقل تیز فهم بمن سپاری، تا آنچه دانسته ام بوی آموزم،
وبعد از من خلفی باشد که امور ملک بوی منتظم تواند بود، ملک را پسندیده
افتاد، وبران منوال که مدعا داشت پسری بوی سپرد، وساحر از روی اهتمام تمام
بتعلیم وی پرداخت، روزی آن پسر بدیر راهبی رسید، وبر احوال وی اطلاع یافته
طریقه رهبانیت را پسندید، وبدین راهب متدین گشته، خدای پرست گشت،
روزها بهانه آنکه از ساحر تعلیم میگیرد بیامدی وبا راهب صحبت داشتی، تا مردی
عالم عامل مستجاب الدعوه گشت قضارا روزی از نزد راهب بیرون آمده بخانهٔ خود
میرفت، اژدهایی بر سر راه آمده بود، وممر بر مردم فرو بسته، وخلق از هر طرف
حیران مانده بودند، آن جوان پیش آمد واسم اعظم خوانده دست بر پشت
اژدها مالید، وگفت از راه برگرد، وبمنزل خود باز رو، اژدها برفت، وخبر این
جوان در شهر افتاد، وقتی دیگر شیری بر سر راه آمد، وجوان سخنی در گوش وی
گفت، واو نیز از راه دور شد، ارباب حاجات روی بدان جوان آوردند وبدعا

اومرادات محصل میشد. تا حاجب ملک که نابینا شده بود نزد وی آمده استدعا
دعا نمود. جوان کفت. اکر متابعت من کنی وسر مرا پوشیده داری چشم ترا بینا
سازم. حاجب عهد کرد. وجوان اورا کلمهٔ شهادت تلقین فرمود ودعا کرد تا چشم وی
روشن شد. حاجب باچشم روشن نزدیک ملک آمد. ذونواس از روی تعجب کفت چشم
توچکونه نیکو شد. کفت خدای مرا صحت بخشید. ملک کفت خدای کیست کفت الذی
لا اله الا هو. ملک بطریق حیله کفت این تلقین از که داری تا من هم بدو بکروم
حاجب از شعفی که باسلام ملک داشت. قصهٔ جوان درمیان آورد وملک اورا
طلبیده بر عقیدهٔ او اطلاع یافت. وچندانچه جد وجهد نمودند جوان بر نکشت
وحکم شد که اورا بدریا غرقه سازند جمعی وی را بلب بحر بردند. واو دعا کرد همه
غرقه شدند. واو بسلامت بازکشت. خبر بملک رسید کروهی را نامزد کرد
تا اورا بر کوهی برند وبپایان اندازند. چون بسر کوه رسیدند دعا فرمود. بادی بر آمد
وموکلانرا از کوه در افکند. ووی سالم بماند. ملک بفرمود تا در آتش افکنند. القصه
دیکران بسوختند واورا ضرری نرسید. پس از دار در آویختند وتیر باران کردند هیچ تیر
بروی کار نکرد. جوان کفت ای ملک بکرو بدان خدای که این همه آثار قدرت ازو مشاهده کردی
بیت مبدع هرچیز که بودیش هست. مخترع هرچه وجودیش هست. ملک عناد ورزیده
کفت نمیخواهم الا قتل تو جوان کفت. اکر مراد تو اینست. تیری بر کمان نه. وبکو بنام خدای
این غلام. وبیفکن تا بر من آید. ملک چنان کرد. وتیر بر مقتل آمده. جوان شربت شهادة
چشید. وحضار آن مجمع همه بیکبار کفتند. آمنا برب هذا الغلام. ملک در غضب
شده بفرمود. تا چند جا زمین را کو کردند ودر کوی آتش برافروختند وبر کنارهٔ کوها
نشسته. هرکرا می آوردند می پرسید اکر بخدا کرویده بود میسوختند. حق سبحانه

ایشانرا میکوید اصحاب اخدودند. یعنی اصحاب حفرها در زمین النار ذات الوقود
خداوندان آتش با هیمه. یعنی افروخته بهیزم. اذ هم چون ایشان بودند علیها
بر کنارهٔ آتش قعود نشستکان وهم وملک واصحاب او علی ما یفعلون بر آنچه
میکنند بالمؤمنین بکرویدکان شهود ○ حاضران ومشاهده کنندکان وما نقموا
وانکار نکردند اصحاب اخدود منهم از مومنان چیزی الا ان یؤمنوا مکر آنکه
آنان میکرویدند بالله العزیز بخدای غلبه کننده که از عقاب او باید ترسید
الحمید ○ ستوده که برحمت او امیدوار باید بود الذی له آن خداوندی که
مر اوراست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها وزمینها والله علی کل شیء
وخدای بر همه چیزها از افعال واقوال مؤمن وکافر شهید ○ کواه است ان الذین
بدرستی آنانکه فتنوا المؤمنین والمؤمنات در فتنه افکنند مردان وزنان کرویده را
یعنی عذاب کردند باتش ثم لم یتوبوا پس باز نکشتند بخدای واز کفر توبه نکردند
فلهم پس مر ایشانراست عذاب جهنم عذاب دوزخ ولهم عذاب الحریق ○ و
مر ایشانراست عذاب آتش سوزان. آورده اندکه همان آتش از اخدود ارتفاع
کرفت. بمقدار چهل ذراع. واحاطه کرد بدیشان وهمه را بسوخت ان الذین آمنوا
بدرستی آنانکه بکرویدند وعملوا الصالحات وکردند کارهای شایسته لهم مر ایشانراست
جنات تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر اشجار یا مساکن آن جویها
ذلک الفوز الکبیر ○ آنست رستکاری بزرک که دنیا ومافیها در جنب آن خرد
ومختصر است ان بطش ربک بدرستی که کرفتن آفریدکار تو لشدید سخت است. آنانکه
بعذاب کفر کرفت. هرکز ویرا نجاة نیست انه بدرستی که خدای هو یبدئ وآشکارا
کند بطش خود را بر کافران در دنیا ویعید وبازکرداند همان بدیشان در آخرت.

واین نشانه عدل است وهو الغفور واوست آمرزنده آنرا که توبه کند الودود
دوست مرآنرا که فرمان برد واین علامة فضل است بعدل بکدازد ونابود
سازد بفضل بنوازد وبرافرازد فضل او دلنواز غمخواران عدل او سینه سوز جباران
ذو العرش خداوند عرش یا مالک ملک المجید بزرگوار در ذات وصفات
فعال لما یرید کننده آنچه خواهد هل اتاک یا آمد بتو حدیث الجنود سخن لشکرها
برای تسلی تو بتو فرستاده حدیث جنود کفره که بر انبیا بیرون آمدند فرعون
فرعون وقوم او وثمود وقبیله ثمود آری این سخنان منزل شد ومنکران
قبول نکردند بل الذین کفروا بلکه آنانکه نگرویده اند فی تکذیب در باور ناداشتن اند
والله من ورائهم وخدای از وراء ایشان محیط عالمست بدیشان یعنی قدرت
او بر ایشان مشتمل است وازو فوت نتواند شد وچنان نیست که کمان بردند در
حق قرآن که سحر وشعر وکهانت است بل هو بلکه او قرآن مجید قرآنی شریف وبزرگست
نوشته شده فی لوح محفوظ در لوحی که محفوظ است از تغییر وتحریف در معالم
آورده که لوح از یک دانه در سفید است طول او از آسمان تا زمین وعرض او از
مشرق تا مغرب وکنارها او یاقوت است واو در کنار فرشته ایست بر یمین
عرش

سورة الطارق سبع عشرة آیة بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که شبی رسول صلی الله علیه وسلم نشسته بود با عم خود ابوطالب
ناگاه ستاره بدرخشید وشعله آتش عظیم ازوی ظاهر شد ابوطالب بترسید وگفت
این چه چیزست حضرت پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه فرمود که این ستاره است
که دیو را از آسمان میراند ونشانه ایست از قدرتهاء الهی فی الحال جبرئیل نازل شد بدین
سوره والسماء سوگند بحق آسمان والطارق وکوکب پیدا شونده بشب وما ادریک

وجه جنین

وجه چنین ترا دانا کرد تا دانی که ما الطارق چیست طارق النجم الثاقب
ستاره رخشنده فروزان چون شعله آتش جواب قسم چیست ان کل نفس
نیست هیچ نفسی لما علیها حافظ الا که بر او رقیبی است نگهبان که قول وعمل او را نگاه
میدارد واحصا مینماید فلینظر الانسان پس باید که نظر کند آدمی یعنی کسی که
منکر بعث وحشرست باید که در نگرد که در اصل ایجاد مم خلق از چه چیز
آفریده شده خلق من ماء مخلوق گشته است از آبی دافق ریخته شده در رحم
یخرج آبی که بیرون می آید من بین الصلب از پشت مردان والترائب واستخوانهای
سینه زنان انه بدرستی که خدای علی رجعه بر باز گردانیدن آن آب بصلبی که
از آن بیرون آمده لقادر تواناست یا بر بعث واعاده انسان بعد از
موت قادرست یوم تبلی السرائر روزی که آشکارا کرده شود نهانیها یعنی ظاهر
کنند مخفیات ضمایر را تا طیب آن از خبیث مستمیز گردد یا فرایض اعمال را عرض کنند
چون روزه وغسل جنابه ووضو که کسی بر آن اطلاع ندارد وآدمی بعمل آن قایل
بوده ونکرده یا پرده بردارند از کردارهاء پنهان ونسبی رسوائی بر آن مترتب گردد
بیت کی پرده ز روی کار ما بردارند آن کیست که رسوای دو عالم نشود و
در آن وقت که پوشیدها پیدا شود فما له پس نیست انسانرا من قوة هیچ توانائی
در نفس او تا عذاب از خود باز دارد ولا ناصر ونه یاری که بمدد کاری او بلا
مندفع ومرتفع گردد والسماء ذات الرجع سوگند بآسمان با باران والارض ذات
الصدع وبزمین با شکاف که از آن نبات وآب بیرون آید انه بدرستی که قرآن لقول
فصل هر آینه سخنیست درست وراست جدا کننده میان حق وباطل وما هو
بالهزل ونیست او بازی وباطل وفسوس وسخریه انهم بدرستی که معاندان

و اکید کیدا
قریش یکیدون مکر میکنند کیدا مکر کردنی در دار الندوه
جزا میدهم مکر ایشانرا با سزا دراج جزایی مناسب آن فمهل الکافرین پس
مهلت ده کافرانرا یعنی تعجیل مکن در طلب هلاک ایشان امهلهم فرو گذار ایشانرا
رویدا ○ اندک زمانی یعنی بزودی همه هلاک خواهند شد حکم امهال منسوخ
بآیة قتال سورة الاعلی تسع عشرة آیة مکیة بسم الله الرحمن الرحیم
سبح اسم ربک الاعلی ○ تنزیه کن نام پروردگار خودرا که برترست از الحاد دران و
اطلاق آن بر غیر حق سبحانه وگویند اسم صله است و معنی آنکه بپاکی بستای آفریدگار
خودرا واز هر صفتی که نشاید ورا تنزیه کن بگوی سبحان ربی الاعلی و در خبرست
که چون این آیت نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که اجعلوها
فی سجودکم الذی خلق آن خدایی که بیافرید همه چیزهارا فسوی وراست کرد
خلق هر یک را بآنکه عطا فرمود آنچه اورا در کار بود یا بیافرید آدمی را وراست
کرد اعضا و اجزاء اورا بر قانون حکمت والذی قدر وآن خدایی که تقدیر کرد
روزیهارا فهدی ○ پس راه نمود بطریق اکتساب آن یا مقدر ساخت منافع را
و هدایة فرمود باستخراج آنها یا مقدر کرد مدت مکث مولود در رحم واورا
راه نمود به بیرون آمدن والذی اخرج المرعی ○ وآن خداوندی که بیرون
آورد از زمین گیاه زاررا یعنی برویانید چیزی را که چهارپایان بچرند فجعله پس
ساخت آن گیاه رسته را بعد از سبزی او غثاء خشک و پژمرده احوی ○ سیاه
و تیره محققان از مضمون این آیت فهم کرده اند که چراگاه متمتعان دنیی اگرچه
اول تازه و سیرآب و خرم نماید اما اندک وقتی را بسبب هبوب باد خزان حوادث
تیره و بی طراوت خواهد شد نظم اگرچه خرم و تازه است گلشن دنیی ولی بنکبت باد خزان نمی ارزد

خبر
جهة بیغمبر من این خبر
سبق نزول است یعنی
حق سبحانه خبر داد که
کفار این مکر خواهند
کرد
ح

بکرده

بکرده خور و قرص قمر زجای مرو که خوان چرخ بیک تای نان نمی ارزد آورده اند که
چون جبرئیل علیه السلام بآیتی یا سورتی از قرآن نازل شدی و بخواندی حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم همانرا خواندن آغاز فرمودی و هنوز جبرئیل بآخر نارسیده
آنحضرت از اول تلاوت کردی بسبب آنکه مبادا فراموش کند حق سبحانه آیة
فرستاد که سنقرئک زود باشد که بر تو خوانیم قرآنرا یعنی جبرئیل بامر ما بر تو
خواند فلا تنسی ○ پس تو فراموش نکنی آنرا از قوت حفظی که بتوارزانی داشته ایم
بآنکه تو امیی تا حفظ این همه سور و آیات نشانه دیگر باشد بر رسالت تو و درین آیة
بشارتست مر آنحضرت را که هرچه بر تو خوانیم فراموش نخواهی کرد الا ما شاء
الله مگر آنچه خدا خواهد که فراموش کنی بران وجه که تلاوت آن منسوخ
گردد و حق سبحانه از صحف و صدور محو کند انه یعلم الجهر بدرستی که خدای
میداند آشکارارا از احوال خلق وما یخفی ○ و آنچه پنهانست از اطوار ایشان
ونیسرک و آسان گردانیم و توفیق دهیم ترا للیسری برای سلوک طریقه آسان
در حفظ وحی یا راه نماییم ترا بشریعت آسان فذکر پس پند ده بقرآن ان نفعت
الذکری ○ بدرستی که سود کند پند دادن مؤمنانرا و گفته اند اگر سود کند
تو پند دادن فرومگذار اگر کسی بدان منتفع شود واگر نشود بیت من آنچه شرط
بلاغست با تو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال سیذکر زود باشد
که پند پذیرد من یخشی کسی که بترسد از خدای ویتجنبها الاشقی و پهلو تهی کند
از موعظه بدبخترین یعنی کافر که از فاسق اشقی است الذی آنکه یصلی النار الکبری
درآید بآتش بزرگتر یعنی آتش درکه جهنم که آن از آتش درکات دیگر تیزتر و
سوزنده ترست و در حدیث آمده که این آتش شما یعنی آتش دنیی جزئیست از هفتاد جزء

و گر نکند
یعنی
ح

عشر

آتش جهنم وکفته اند نار کبری در طبقهٔ سفلی است که جای آل فرعون ومنافقا
ومنکران مائدهٔ عیسی علیه السلام باشد ونار صغری در طبقهٔ علیا که جای کنه
کاران امت مصطفی است صلی الله علیه وسلم ثُمَّ لَا یَمُوتُ پس آن بد بختین نمیرد
فِیهَا دران نار کبری تا بیاساید وَلَا یَحْیَی ● ونه زنده باشد زندکی که ازان راحت
یابد قَدْ أَفْلَحَ بدرستی که رستکاری یافت مَنْ تَزَکَّی آنکه پاک شد از کفر ومعصیة وَذَکَرَ اسْمَ
رَبِّهِ ویاد کرد نام پروردکار خود را بدل وزبان فَصَلَّی پس نماز کذارد که نشانهٔ اسلا
یا رستکار شد کسی که طهارت کرد وتکبیر احرام کفت ونماز پنج کانه ادا کرد یا کسی که
زکوة فطر داد وتکبیر عید کفت ونماز عید کذارد بَلْ تُؤْثِرُونَ بلک شما بر کزینید
الْحَیَاةَ الدُّنْیَا زندکانی دنیی را خطاب با اهل شقاوتست که بدنیی مشغول شده کار
آخرت نمیسازند وَالْآخِرَةُ خَیْرٌ وآخرت بهترست وَأَبْقَی ● وپاینده تر إِنَّ هَذَا
بدرستی که این سخن لَفِی الصُّحُفِ الْأُولَی در صحیفهای پیشین است یعنی کتب نخستین
که قبل از قرآن نازل شده صُحُفِ إِبْرَاهِیمَ در صحیفهاء ابراهیم که بیست است وَ
مُوسَی ● ودر صحف موسی یعنی الواح سورة الغاشیة ست وعشرون آیة
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ ● هَلْ أَتَاکَ بدرستی که آمد بتو حَدِیثُ الْغَاشِیَةِ
خبر پوشیده که قیامة است واو بپوشد خلایق را با هوال یعنی هیبة او همه
کس را فرو کیرد وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ رویها آن روز خَاشِعَةٌ ترسناک بود وخوار یعنی
اهل آن رویها ذلیل باشند وبی مقدار عَامِلَةٌ عمل کننده نَاصِبَةٌ رنج کشنده دران
عمل یعنی دوزخیان عملی کنند که ازان رنج بدیشان رسد مثل کشیدن سلاسل
آتشین وخوض نمودن در آتش وصعود وهبوط بر عقبات دوزخ تَصْلَی در آورده
شوند نَارًا حَامِیَةً ● در آتشی بنهایت کرمی رسیده وحفص بفتح تا خواند یعنی

درآیند بدان آتش تُسْقَی آشامیده شوند یعنی بوقت غلبهٔ عطش بیاشامانند ایشانرا
مِنْ عَیْنٍ آنِیَةٍ ● از چشمهٔ آب بغایت کرم وکفته اند از آن روز که آتش آفریده
شده این آب را میجوشانند لَیْسَ لَهُمْ نیست مر دوزخیانرا طَعَامٌ خوردنی إِلَّا مِنْ
ضَرِیعٍ مکر ضریع وآن کیاهیست خارناک چون تر باشد شبرق کویند وچهار
پایان خورند وچون خشک شود ضریع خوانند وهیچ دابه کرد آن نکردد ودر
آخرت شجرهٔ ناریه بود بشکل آن آورده اند که ابوجهل چون این آیة شنید کفت
ضریع ما را فربه خواهد کرد چنانچه شتران ما را آیة آمد که لَا یُسْمِنُ فربه
نمیکند ضریع دوزخ کسی را وَلَا یُغْنِی ودفع نمیکند مِنْ جُوعٍ ● کرسنکی را یعنی
مقصود از طعام یکی ازین دو امرست وهیچ کدام ردست نمیدهد وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ
رویها دران روز نَاعِمَةٌ تازه باشد اثر نعمت بر وی پیدا یعنی ارباب وجوه متنعم
ومرفه باشند لِسَعْیِهَا مر عمل خود را رَاضِیَةٌ ● پسندکننده یعنی بسنیدند کاریرا
که کرده باشند وراضی شوند از عمل خود چون ثواب آنرا بینند فِی جَنَّةٍ عَالِیَةٍ
در بهشت بلند قدر باشند لَا تَسْمَعُ نشنوند خداوندان وجوه یا تو نشنوی
ای مخاطب فِیهَا دران بهشت عالی لَاغِیَةً بیهوده چه کلام بهشتیان همه ذکر و
حکمت باشد فِیهَا دران جنة عَیْنٌ جَارِیَةٌ ● چشمهٔ روان بود که آب آن منقطع
نکردد فِیهَا سُرُرٌ درانجا تختها مَرْفُوعَةٌ بلند برداشته اصل آن از زر مکلل بزبرجد
ودر ویاقوت در معالم کفته که مرفوع باشد در هوا وچون صاحبش خواهد
که بروی نشیند بزمین آید وچون برون رود وقرار کیرد باز مرتفع کشته بموضع
خود باز رود وَأَکْوَابٌ ودر ان جنت کوزها بود بی دسته ونوله مَوْضُوعَةٌ نهاده
پیش بهشتیان وَنَمَارِقُ وبالشها مَصْفُوفَةٌ نهاده بر همدکر وَزَرَابِیُّ وفرشها

مبثوثة ● گسترده امام زاهد آورده که چون کفار لفظ سرر مرفوعة
شنودند بایکدیگر گفتند این خود نشاید واگر واقع است پس بلال وجناب
وامثال ایشان را کار افتاد بسی وقت باید که تا بر بالای آن تخت بلند روند وبسی فرصت
باید تا از آن بلندی فرود آیند آیة آمد که افلا ینظرون آیا نمی‌نگرند ایشان
الی الابل بسوی شتر که بقدرت ما کیف خلقت ● چگونه آفریده شده است یعنی
با آن همه بلندی برشته مسخر کودکی میشود تا بر وی برآید وفرود آید پس چرا از تخت
بهشت متعجب می‌شوند که در فرمان بهشتی باشد وگفته‌اند خلق شتر دالست بر
کمال قدرت وحسن تدبیر چه بزرگست بارگران برتابد ومنقادیست همه کس را
فرمان برد وقانع است از همه گیاه ها بچرد ومحتملست در تشنگی شکیبایی
ورزد وبدین جهتست که بیابان بی آب قطع کند وهرچه مطلوبست از حیوان
مثل نسل وحمل وشیر ولحم ورکوب همه از وی حاصلست پیر رومی قدس سره
فرموده نظم برخوان افلا ینظر تا قدرت ما بینی یکره بشتر بنگر تا صنع خدا بینی
در خار بخوری قانع در بار کشی راضی این وصف اگر جویی در اهل صفا یابی در تبیان
آورده که مخاطب عرب‌اند واکثر ایشان اهل بریه باشند ومال ایشان شترست
وهر طرف که می‌نگرند جز آسمان وزمین وکوه نمی‌بینند لاجرم بعد از ذکر شتر میفرماید
که والی السماء آیا نمی‌نگرند بآسمان که بجهت ما کیف رفعت ● چگونه برداشته
شده است بی ستون والی الجبال وآیا نظر نمیکنند بکوهها که بقدرت ما کیف
نصبت ● که چگونه نهاده شده است بر زمین ومستحکم گشته والی الارض
سطحت ونمی‌نگرند بزمین که چگونه پهن شده است تا جای آرام خلق باشد فذکر
پس پندگوی ایشان را بعد از نظر در دلایل قدرت انما انت مذکر ● جز نیست

عشر

که تو پند

که تو پند دهنده لست علیهم نیستی تو بر ایشان بمصیطر مسلط تا اکراه کنی
بر ایمان وآیة قتال این را نسخ کرده الا من تولی ● لیکن هر که روی بگرداند از بعد
تذکیر وکفر ونگرود وحق را بپوشد فیعذبه الله پس عذاب کند خدای او را
العذاب الاکبر ● عذاب بزرگتر یعنی عذاب آخرت چه در دنیا بقحط وقتل
واسر معذب بودند ان الینا بدرستی که بسوی ماست یعنی بجزای ما ایابهم بازگشت
ایشان ثم ان علینا پس به تحقیق بر ماست حسابهم شمار ایشان در محشر

سورة الفجر ثلثون آیة مکیة

بسم الله الرحمن الرحیم والفجر
سوگند بصبح که وقت مناجات دوستانست یا بنماز صبح که آرام جان بیدلان بآنست
وبقولی مراد روز اول است که سال از وی منفجر شود یا اول ذی الحجه که لیالی عشر مقترن
بدوست یا بامداد آدینه که حج مسکینان است یا صباح روز عرفه که وظایف
دعا ونیاز حاجیان در آن است یا سپیده دم روز عید یا اول روز قیامت در تبیان
گوید اشارتست بانفجار آب از اصابع مبارک حضرت رسول صلی الله علیه وسلم و
گفته انفجار میاه از عیون ومنابع یا انفجار ناقه از صخره صالح علی نبینا وعلیه السلام
یا انفجار آب از حجر موسی علی نبینا وعلیه السلام یا انفجار مطر از سحاب یا روان شدن
اشک ندامت از دیده عاصیان ولیال عشر وسوگند بده شب یعنی دهه ذی الحجه
که عرفه در آنست یا دهه اول محرم که عاشورا از آنست یا دهه آخر رمضان
که شب قدر تعبیه در وست یا دهه میانه شعبان که شب برات از وست
والشفع والوتر وسوگند بجفت وطاق مراد از شفع تضاد اوصاف مخلوقانست
چون عز وذل وقدرت وعجز وعلم وجهل وقوت وضعف وموت وحیات
واز وتر انفراد صفات الهی چون عز بی ذل وقدرت بی عجز وعلم بی جهل وقوت

نصف

بی ضعف وحیاه بی موت یا شفع خلق اند که ومن کل شیء خلقنا زوجین
وفرد خالق که قل هو الله احد و قول جمعی جفت وطاق عناصر اند وافلاک یا بروج و
سیارات یا نماز صبح وشام یا درجات جنان ودرکات نیران یا روز نحر وعرفه
یا مسجدین مکه ومدینه ومسجد اقصی یا جبلین صفا ومروه وبیت الحرام واللیل
اذا یسر وسوگند بشب آنگاه که بگذرد یعنی شب قدر ودر عین المعانی فرموده که
شب مزدلفه واصح آنست که عام گیرند هل فی ذلک آیا هست درین سوگند که
یاد کردم قسم سوگندی بسنده لذی حجر ● مر خداوند عقل را تا اعتبار کند
وداند که سوگندیست محقق وموکد جوابش این که عذاب خواب کرد مکذبان را
الم تر کیف فعل آیا ندیدی وندانستی که چه کرد ربک پروردگار تو بعاد بقوم
عاد ارم یعنی ارم این عاد را عاد ارم میگفته اند وارم نام جد ایشانست چه
عاد پسر عوص بوده واو پسر ارم وارم پسر سام بن نوح علیه السلام وگفته اند
ارم بلده ایشانست وبرین تقدیر مراد اهل ارم باشند پس عاد را بنا صفت میکنند که
ذات العماد خداوند قامتها بزرگ یا اهل خیمها وخرگاهها التی لم یخلق آن
قبیله که آفریده نشد مثلها مانند ایشان در درازی قد وبزرگی جسد فی البلاد
در شهرها واشهر آنست که ارم نام بلده عادیانست وذات العماد صفت اوست
یعنی شهر ارم خداوند بناهای بزرگ است چنان بنایی که مثل آن در همه بلاد نبوده
وقصه آن بر سبیل اجمال آنست که عبدالله بن قلابه بطلب شتر گم شده در صحاری عدن
میگشت در بیابانی بشهری رسید که باره محکم داشت وبر حوالی آن قصور بسیار
دید بود عبدالله باامید آنکه کسی را ببیند واحوال شتر خود پرسد بدر حصار آمد دری
هر دو مصراعش مکلل بجواهر قیمتی وهیچ کس را آنجا نیافت متحیر شد وچون بشهر

درآمد

درآمد حیرتش بیفزود چه قصرها دید بر ستونها زبرجد ویاقوت بنا کرده
خشتی از زر ودیگری از نقره وفرشها بر همین نهج وبجای سنگ ریزه مرواریدها
آبدار ریخته ودر حوالی هر قصری آبها روان بر روی لولو ومرجان ودرختان بسیار
تنهاء از زر وبرگهاء از زبرجد وشکوفهها از سیم بخود گفت هذه الجنة التی
وعد بها المتقون این چه منزل چه بهشت این چه مقام است اینجا پس قدری ازان
جواهر برداشت ودر بهشت بسته بیمن باز آمد مردمان آن گوهرها در دست او
بدیدند وحمل بر یافتن گنجی کرده قضیه او در زبانها افتاد تا حدی که حال
اورا بمعویه که دران وقت حاکم شام بود انها کردند معویه ویرا طلبید وتمام
حکایه او از اول تا آخر استماع فرمود پس او را در مجلس بنشاند وکعب الاحبار را
طلبیده پرسید که در دنیی شهری هست که بنای او از زر ونقره باشد ودرختان
او مکلل بجواهر کعب گفت آری شهریست که حق سبحانه در قرآن یاد کرده که لم یخلق
مثلها فی البلاد بیت شهری چو بهشت از نکویی چون قصر فلک بتازه رویی وآنرا
شداد عاد ساخته واو پادشاه عظیم القدر بوده است ونهصد سال عمر داشته
هر چه در عالم زری وجوهری بود همه را جمع کرد وصد قهرمان با هر یکی هزار
نوکر فرستاد تا شهر ارم را بساختند وبه سیصد سال باتمام رسید ده سال دیگر
بتهیه راه اشتغال نموده امرا وملوک عالم را جمع کرد وارکان السلطنه خود بتماشاء
آن شهر متوجه شد یک شبه راه میان وی وآن بنا مانده بود که حق سبحانه ملکی را
فرستاد تا صیحه بریشان زد وهمه بمردند وآن شهر از نظر مردم پوشیده شد
وخوانده ام که در زمان حکومت تو مردی کوتاه بالای سرخ رنگ سبز چشم
که بر روی خالی وبر گردن او علامتی باشد بطلب شتر بدانجا رسد وآنرا ببیند پس باز

نکویست وابن قلا بدرا دید کفت هو والله ذلك الرجل وثمود ودیکر جه کرد
خدای تو بقوم ثمود الذين جابوا الصخر آنانکه میبریدند کوهها را بپای ما وای خود
بالواد بوادی القری وفرعون وجه کرد بفرعون ذي الاوتاد خداوند ملك قوی
ولشکر بسیار یا صاحب اوتاد که تند اوبدان بازمیکردند یا بطریق چارمیخ تعذیب مینمودند
الذين آنان ازین سه کروه که بجهل وغوایة طغوا ازحد بندکی درکذشتند في
البلاد ● درشهرها که حاکم بودند فاکثروا پس بسیار کردانیدند فيها الفساد
دران شهرها تباهی راکه آن مخالفت بود با حق وستمکاری بر خلق فصب پس بریخت
عليهم ربك آفریدکار تو سوط عذاب نوعی ازعذاب جون عرب ضرب
تازیانه را سخت ترین عذابها میدانستند هرکونه ازعذاب را نیز میکفتند حق سبحانه
بقانون کلام ایشان عذابهاء خود را سوط کفت وکفته اند درین کلمه اشعارست
بآنکه عذاب دنیی ایشانرا بنسبت عذاب آخرت جون نسبت ضرب تازیانه است
به ضرب شمشیر ان ربك بدرستی که پروردکار تو لبالمرصاد ● خداوند کذرکاهست
یعنی جنانجه فوت نشود جیزی ازانکس که درمرصاد نشسته ومترصد کذرندکانست
هیچ جیز فوت نمیشود ازحق سبحانه جه همه را می بیند ومیشنود وبرو پوشیده
نیست آنچه هم نهان دارد وهم آنچه نهان تر باشد یعلم السر واخفی صفت حضرت اوست
فاما الانسان اما آدمی یعنی ابی بن خلف اذا ما ابتليه جون مبتلا کند مر ورا ربه
پروردکار او یعنی ازمایش کند بتوانکری ونیکوحالی فاکرمه پس کرامی کندش
بجاه واقتدار ونعمه ونعمت دهدش ومعیشت برو فراخ کرداند وبآسانی کار
وی بسازد فیقول پس کوید ربي اکرمن ● پروردکار من مرا بزرکی داشت وبامن
این کرامتها فرمود واما اذا ما ابتليه واما جون اورا بیازماید بدرویشی وسختی

عشر

سوط

خمس

فقدر پس تنك سازد عليه رزقه بروی روزی اورا فيقول ربي پس کوید آفریدکار
من اهانن ● خوار کرد مرا کافر کرامت خود را بتوانکری داند واهانت
خود را بدرویشی واین ازقصور نظر وقلت فهم است جه آسایش درویشی بی حد
وآرامش درویشان فزون ازعد است بیت ای دل اکر بدیده تحقیق بنکری درویشی
اختیار کنی بر توانکری کلا نه جنانست که کمان برده ای کافران بلکه کرامت
بطاعتست وذلت بمعصیت ان اکرمکم عند الله اتقیکم وبدانید که من نه شما را
بفقر وتنك دستی اهانة میکنم بل لا تکرمون اليتيم بلکه اهانة شما بدانست که
کرامی نمیدارید یتیم ونفقه نمیدهید ولا تحاضون وتحریص نمیکنید یکدیکر را
على طعام المسكين ● بردادن طعام بدرویش وتاکلون التراث ومیخورید
مال میراث را اکلا لما خوردنی سخت وبسیار یعنی جمع میکنید میان حلال
وحرام وزنان وکودکان را میراث نمیدهید وبهرهاء ایشانرا میخورید وتحبون
المال ودوست میدارید مال را حبا جما ● دوستی فراوان با حرص وشره
کلا اذا دکت الارض حقا که جون شکسته شود زمین دکا دکا شکستنی بعد از
شکستنی یعنی پاره پاره کردد وجاء ربك وبیاید آیات قدرت وآثار هیبت پروردکار
تو یعنی ظاهر شود والملك وبیایند فرشتکان بعرصه محشر صفا صفا ● صفی
ازپس صفی بحسب منازل ومراتب خود در تفسیر امام ابو اللیث رحمه الله مرویست
که اهل هر آسمانی علی حده صفی باشند وجیء یومئذ بجهنم وآورده شود آنروز
جهنم درخبرست که هفتاد هزار زمام باشد مر دوزخ را وهفتاد هزار
فرشته بهر زمامی جمع شده میکشند ودوزخ ازخشم کافران می جوشد ومیخروشد
تا بعرصات آرند وبرجپ عرش بدارند ودران محل هیچ ملك مقرب وپیغمبر مرسل

عشر

نماند الا که از هول وهیبت بن نوادر آید ومیکوید یارب نفسی نفسی و
حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم میفرماید که یارب امتی امتی
میکوید مالی ومالك یا محمد ترا بامن ومرا باتو جه کار حق سبحانه مرا بر تو حرام
کردانیده است [illegible] آن روز [illegible] یاد کند انسان کناهان خودرا
یا پند کیرد وآکاه شود از قباحت اعمال خویش [illegible] وکجا باشد له الذکری ● مرورا منفعت
یاد کردن یا پند کرفتن جه محل پند کرفتن نباشد نه عقبی وجون بنده بیند که پند کرفتن
سود نمیدارد از روی حسرت [illegible] کوید [illegible] کاشکی من قدمت بیش میفرستادم
عمل خیری [illegible] برای زندکانی من درین عالم [illegible] پس آن روز لا یعذب عذاب
نکند کسی را [illegible] مثل عذاب خدای هیچ یکی از مردمان ولا یوثق وبند نکند
بسلاسل واغلال هیچ کس را [illegible] مانند بند کردن خدای احد ● هیچ کس یعنی
قادر نبود بر عذاب کردن ومقید ساختن کسی در آن روز زیرا که فرمان مر خدایرا باشد
وپس وکوید خدای در دنیا نزدیك مرك مؤمن که [illegible] یتها النفس المطمئنة آرام کرفته
بذکر من که شاکر بودی در نعمت وصبر نمودی در محنت ارجعی باز کرد
ازدنیا [illegible] بسوی موعد ومورد کار خود راضیة درحالتی که پسند کرده آنجه
تو داده اند [illegible] ● پسندیده نزدیك خدای وجون روز قیامت شود کوید
پس درآی [illegible] در زمرهٔ بندکان شایستهٔ من وادخلی جنتی
ودرآی در بهشت من با زمرهٔ مقربان سورة البلد عشرون آیة
[illegible] الرحیم ● لا اقسم سوکند میخورم بهذا البلد
بدین شهر یعنی مکه [illegible] وانت حل وحال آنکه تو فرود آمدهٔ ● بدین
شهر یا آنکه مکه موضع امن ومثابهٔ خلق ومحل حج ومکان بیت الحرام است

قسم را بوی مقید ساخت بحلول حضرت رسول صلی الله علیه وسلم درو تا معلوم
شود که شرف مکان بمکین است [illegible] ای کعبه [illegible] قدوم تو صد شرف وی مر ورا
زمقدم پاك تو صد صفا بطراز نو طلعت تو یافته فروغ یثرب زخاك پای تو بار رونق
وکفته اند تو حلالی بدین شهر مکه یعنی هرجه خواهی از قتال وآنجه بر دیکران حرامست
یکساعت بر تو حلال خواهد بود واین وعده ایست بفتح مکه وقتل بعضی درو و
از قبیل سبق نزول حکم است بر فعل ووالد نه پدر یعنی آدم یا ابراهیم علیهما السلام
وما ولد وآنجه زاده است یعنی ذریة یا محمد صلی الله علیه وسلم وکفته اند والد
محمدست صلوات الله وسلامه علیه وما ولد امت او حق سبحانه قسم یاد میکند
بحبیب خود وبامت او وجواب قسم اینکه لقد خلقنا الانسان بدرستی که بیافریدیم
آدمی را فی کبد ● در سختی ورنج یعنی آنجه بوقت ولادت وارضاع وفطام
ومعاش وحیاة وموت بدو میرسد یا خلق کرد ابو الاشدین را در غایة قوت
واو جنان بودی که آدمی در زیر پای نهادی وده تن تا ویرا کشیدندی ادیم پاره
شدی وازو زیر پای او بیرون نیامدی واو دعوی کردی که کسی را بر من دست نیست
وبوسوسه پیغمبر را صلی الله علیه وسلم بیازردی وجفا کردی حق سبحانه فرمود
که ایحسب آیا می پندارد ابو الاشدین ان لن یقدر آنکه قادر نشود علیه احد ●
بر وکسی که ازو انتقام پیغمبر من بکشد یقول اهلکت میکوید ضایع کردم در
عداوت پیغمبر مالا لبدا ● مال بسیار جه رشوت بمردم دادی تا پیغمبر را
بیازارند ایحسب آیا می پندارد ان لم یره آنکه ندیده است اورا احد ● یکی در وقت
نفقه کردن او تا ازو سؤال کند که جرا جنین میکنی یعنی خدای ویرا دیده وبیان
نفقه مجازاة خواهد فرمود الم نجعل له آیا ما ندادیم ویرا عینین دو جشم که می بینند

وَلِسَانًا وزبانی که بدان سخن میکوید وَشَفَتَيْنِ ودولب که دهن اورا می پوشد وبر
نطق واکل وشرب معاونت وی مینماید وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ ونمودیم ویراراه
دو پستان تا بعد از ولادت دران جفسیده به شیرخوردن اشتغال نمود
یا اورا نمودیم راه حق وباطل باتزال کتاب وارسال رسول فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ پس
نکذشت از عقبه یعنی رنج نکشید در مخالفت نفس وهوا عقبه مثلست. تشبیه
کرد مجاهده را بانفس وشیطان برفتن کسی که بتعب وتکلف بر عقبه بالا رود ومنهم
سخن اینست که چرا مالی که در عداوت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نفقه کرد در اقتحام
عقبه نکرد وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ وچه دانی تو که جیست عقبه. یعنی سبب کذشتن
بران فَكُّ رَقَبَةٍ رهانیدن کردن از بند بندکی یعنی مدد کاری کردن در ثمن مکاتب
أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ یا خورانیدن طعام در روز باکرسنکی یعنی در وقتی
که طعام بدشواری یابند او بخوراند يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ یتیمی را که خداوند قرابة باشد یعنی
یا مطعم خویشی دارد أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ یا مسکینی را که خداوند خاک بود یعنی
پهلو بر خاک نهاده باشد. واین کنایتست از احتیاج ودست تنکی ودرماندکی
واین چنین کسی عیالمندست. یا وامدار یا بیماری بی خواستار. یا غریبی دور از دیار
ثُمَّ كَانَ وباشد این آزاد کننده وطعام دهنده مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا از آنانکه ایمان آورده اند
جه قبول همه خیرات بشرط ایمانست وَتَوَاصَوْا ووصیه کرده اند. یکدیکررا بِالصَّبْرِ
به شکیبایی بر طاعة یا از معصیت یا در نصرت دین الهی بر انواع مشقت وَتَوَاصَوْا
ووصیة نموده اند بِالْمَرْحَمَةِ به بخشایش ومهربانی بر بندکان خدای أُولَٰئِكَ
آن کروه مؤمنان صابر مهربان أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ اصحاب دست راست اند
از جانب یمین عرش بیهشت روند یا خداوند یمن وبرکت اند. وَالَّذِينَ كَفَرُوا

وآنانکه نکروند بِآيَاتِنَا به نشانهاء ما یعنی بدلایل نصب کرده بر حق از کتاب و
حجب هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ایشان اصحاب دست جب اند که ایشان از جانب
عرش بدوزخ برند. یا ایشان اهل شآمت ونکبت اند عَلَيْهِمْ بر ایشانست در دوزخ
نَارٌ مُؤْصَدَةٌ آتش پوشیده یعنی سرآن در که که در انجا معذب باشند و
مضبوط سازند که نه روحی بیان در آید ونه دودی از ان بیرون رود

سُورَةُ الشَّمْسِ خَمْسَ عَشْرَةَ آيَةً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

وَالشَّمْسِ سوکند یافتاب وَضُحَاهَا وتابش وی چون بلند کردد وبموضع
جاشت رسد وَالْقَمَرِ وبماه إِذَا تَلَاهَا جون ایجه رود آفتاب را یعنی از وغروب
کند. در لیلة الهلال. یا طلوع او تالی غروب شمس باشد لیلة البدر وَالنَّهَارِ و
سوکند بروز إِذَا جَلَّاهَا جون روشن کند زمین را. یا بنماید زنک تاریکی را
بشب إِذَا يَغْشَاهَا جون بپوشاند آفاق را. یا خورشید یعنی ضوء اورا
وَالسَّمَاءِ وسوکند باسمان وَمَا بَنَاهَا وکسی که اورا بنا کرده است وَالْأَرْضِ وبزمین
وَمَا طَحَاهَا وکسی که اورا کسترده است وَنَفْسٍ وسوکند بنفس آدم علیه السلام وَمَا
سَوَّاهَا وکسی که تسویه اعضاء او فرموده است فَأَلْهَمَهَا پس الهام داده واعلام
نموده مران نفس را فُجُورَهَا دروغ وناپاکی او وَتَقْوَاهَا وپرهیزکاری ونیکوکاری
وفرمان برداری اورا. یعنی بیان کرده. وتعلیم داده وروشن ساخته. جواب سوکند
جیست قَدْ أَفْلَحَ بدرستی که رستکار شد مَنْ زَكَّاهَا هر که پاک کرد نفس خودرا از دنائت
رذایل. یا نشو ونما داد اورا بانواع واجناس فضایل وَقَدْ خَابَ وبدرستی که بی بهره
ماند مَنْ دَسَّاهَا هر که کم کرد نفس خودرا بفسق وجهالت یا کم ساخت قدر ومرتبه
اورا بمعصیت وضلالت وابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است که حضرت

رسول صلی الله علیه وسلم نزدیک تلاوت این آیة فرمود که اللهم آت نفسی
تقویها وزکیها انت خیر من زکیها انت ولیها ومولیها محققان بر آنند که
تزکیهٔ نفس موجب تصفیهٔ دل است هر گاه که نفس از شوب هوا مزکی شود هر آینه
دل از لوث تعلق بما سوی مصفا گردد بیت تا نفس مبرا ز مناهی نشود دل آینهٔ نور
الهی نشود كَذَّبَتْ ثَمُودُ تکذیب کردند قبیلهٔ ثمود بِطَغْوَاهَا ● بسبب طغیان خود
مر صالح را علیه السلام إِذِ انْبَعَثَ بوقتی که برخاست أَشْقَاهَا بدبخترین قبیله که
قدار بن سالف بود با جمعی بعقر ناقه وقصد آن فَقَالَ لَهُمْ پس گفت مر ایشان را رَسُولُ
اللَّهِ فرستادهٔ خدا یعنی صالح علی نبینا وعلیه السلام نَاقَةَ اللَّهِ دست بدارید ناقهٔ
خدا را وَسُقْيَاهَا ● وگرد مکنید مشرب اورا یعنی آبی که می آشامد در نوبهٔ خود
تا عذاب بشما فرو نیاید فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند صالح را علیه السلام در نزول
عذاب فَعَقَرُوهَا پس پی کردند ناقه را فَدَمْدَمَ پس هلاکت یکبارگی فرستاد عَلَيْهِمْ
برایشان رَبُّهُمْ پروردگار ایشان بِذَنْبِهِمْ بسبب گناه ایشان فَسَوَّاهَا ● پس یکسان
کرد آن دمدمه را بر همه تا خرد و کلان ایشان بمردند وَلَا يَخَافُ و نترسید خدای
عُقْبَاهَا عاقبت هلاکت را یعنی همه را هلاک کرد و نترسید از تبعهٔ آن ●
چه کس را برو دست نیست وتبعات را بدو راه نی سُورَةُ اللَّيْلِ احدی و
عشرون آیة مکیة بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ● وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى سوگند بشب چون
بپوشد عالم را بظلمت خویش وَالنَّهَارِ وسوگند بروز إِذَا تَجَلَّى ● چون آشکارا شود
وظلمت شب را زایل گرداند وَمَا خَلَقَ وسوگند بکسی که بیافرید الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى نر و ماده
یعنی آدم وحوا را علیهما السلام یا مذکر ومؤنث را از جمیع حیوانات جواب قسم
اینست که إِنَّ سَعْيَكُمْ بدرستی که جزای سعی شما در کردارها لَشَتَّى هر آینه پراکنده است

خمس

یعنی مختلف افتاده مناسب عمل بعضی را ثواب وکرامت وجمعی را عقاب و
ملامت پس بیان اعمال مختلفه وپاداش آن میکند ومیفرماید فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى
پس اما هر که بداد مال خود را در راه خدای وَاتَّقَى و پرهیز کرد از شرک وکبایر وَصَدَّقَ
بِالْحُسْنَى وتصدیق نمود کلمهٔ نیکوتر را لا اله الا الله محمد رسول الله است یا وعدهٔ
عوض را که وما انفقتم من شیء فهو یخلفه اغلب مفسران بر آنند که این سوره
بعضی در شان سیرت ابو بکر رضی الله عنه وبرخی در صفت امیة بن خلف لعنه الله
فرود آمده در کشف الاسرار آورده است که درباره دو کس است یکی تقی که بشر [illegible]
ازین امت یعنی ابو بکر رضی الله عنه ویکی اشقی که پیشوای زندیقانست از اهل ضلالت
یعنی ابو جهل ودر فاتحهٔ سوره که بشب وروز قسم یاد میکند اشارتیست بظلمت
یکی ونورانیت دیگری یعنی در شب ضلالت کس را آن گمراهی نبود که ابو جهل شقی را
ودر روز دعوت هیچ کس را آن نور هدایة ظاهر نشد که ابو بکر را سر روشن دلان
صدیق اعظم که شد اقلیم تصدیقش مسلم زمهرش روز دین را روشنایی بدو اهل یقین را
آشنایی بدو اهل یقین را آشنایی آورده اند که امیة بن خلف بلال را رضی الله عنه که
بندهٔ او بود بانواع آزارها عذاب میکرد تا از دین برگردد وهر زمان آتش محبت ربانی
در باطن او افروخته تر بود بیت آنجا که منتهای کمال ارادتست هر چند جور بیش محبت
زیادتست روزی صدیق دید که امیه وی را بر خاک گرم افکنده بود وسنگهای
تفسیده بر سینهٔ وی نهاده واو درین حال احد احد میگفت ابو بکر رضی الله عنه
دل برو بسوخت وگفت ای امیه بر تو این دوست خدا چند عذاب کنی امیه گفت ای
ابا بکر اگر دلت برو میسوزد از من بخر گفت بچند میفروشی گفت عوض میکنم او را
رومی بود از آن صدیق وده هزار دینار استعداد داشت وصدیق او را گفته بود

که اکر ایمان آری آن مالی را که داری بتو بخشم نسطاس مسلمان نمیشد و دل صدیق
ازو ملول بود جون این کلمه از امیه شنید غنیمت شمرده نسطاس را باتمام استعداد
اوبداد و بلال را بستد و فی الحال باتید ثواب اخروی آزاد کرد و حق سبحانه این سوره
وا زسیرت صدیق خبر داد که هر که مال نفقه کرد و پاداش آنرا تصدیق نمود فَسَنُيَسِّرُهُ
پس زود باشد که آسانی دهیم ویرا ● برای طریقهٔ نیکو که سبب آسانی
وراحت باشد یعنی عملی که اورا بهشت رساند که یسر وروح درویست وَأَمَّا مَنْ
وا ما کسی که بخل کرد بمال خود یا بکفتن کلمهٔ توحید وَاسْتَغْنَى و بی نیاز دید خود را
از ثواب خدای و بدین سبب بموجبات آن رغبت نمود وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى و تکذیب
کرد خصلت نیکو ترا که تدین است بدین اسلام یا وعدهٔ حق را باور نداشت فَسَنُيَسِّرُهُ
پس مهیا کردانیدیم مر ورا ● برای صفتی که مودی بدشواری و محنت یعنی
کردار یکه اورا بدوزخ برد و دفع نمیکند عَنْهُ ازو عذاب را مَالُهُ مال
او که بدان بخل کرد جون بمیرد یا بسر در آید یعنی بیفتد در قبر یا در قعر دوزخ
● بیان کردن حق و باطل و وعد و وعید
بدرستی که بر ماست
آن سرا عقبی وَالْأُولَى واین سرای پیشین که
و بدرستی که ماراست
دنیا ست و جون مالک هردو ملک ماییم هرجه خواهیم بهر که خواهیم کم
فرماییم پس بیم میکنم شمارا ای اهل مکه نَارًا تَلَظَّى ● با تشی که زبانه زند
نیاید در و بطریق لزوم و دوام إِلَّا الْأَشْقَى مکر بدبخت تر یعنی امیه
یا ابوجهل الَّذِي كَذَّبَ آنکه تکذیب کرد بیغمبر را وَتَوَلَّى و روی بکردانید از ایمان
وطاعت ● و زود بود که دور کرده شود از آن آتش پرهیز کارتر
یعنی ابوبکر الَّذِي يُؤْتِي آنکه میدهد مال خود را ● میجوید بآن پاکی و نیکنامی

کافران کفتند که بلال حقی داشت در ذمهٔ ابوبکر که اورا بخرید و آزاد کرد حق
سبحانه رد سخن ایشانرا فرمود که وَمَا لِأَحَدٍ و نبود هیچ کس را عِنْدَهُ نزدیک ابوبکر
مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى منتی که مکافات کرده شود إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى ● لیکن
این کار کرد برای طلب رضای پروردکار او که برتر و بزرکترست
و زود باشد که خشنود کردد و برسد بثوابی که موعود اوست
●
سُورَةُ الضُّحَى احدى عشرة آية مكية
آورده اند که جند روزی جبرئیل علیه السلام بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
نیامد و نزول وحی واقع نشد کافران زبان طعن بکشادند که خدای محمد اورا فرو
کذاشت و دشمن کرفت حق سبحانه ایشانرا فرستاد که سوکند بجاشتکاه
که آفتاب در آن وقت ارتفاع یافته و نور نهار متزاید کشته و کویند ضحی وقتی
بود که خدای بدان وقت با موسی علی نبینا و علیه السلام سخن کفت و سحرهٔ فرعون
در آن وقت خدایرا سجده کردند و بقولی مراد رب الضحی است یا صلوة الضحی
وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى ● و سوکند بشب آنکاه که تاریک شود و اشیا را بظلمت بپوشد
امام قشیری رحمه الله فرموده که قسم بشب معراج است صاحب کشف
الاسرار قدس سره کفته مراد از روز و شب کشف و حجابست که نشانهٔ نسیم
لطف و سموم قهر بود و علامت انوار جمال و آثار جلال یا اشارتست بروشنی
روی مصطفی و کنایت از سیاهی موی وی والضحی رمزی از روی همچو ماه مصطفاست
معنی واللیل کیسوی سیاه مصطفاست حق سبحانه بدینها که مذکور شد قسم یاد
میکند که مَا وَدَّعَكَ فرو نکذاشته است ترا رَبُّكَ پروردکار تو ● وَمَا قَلَى و دشمن
نکرفته ابن عباس رضی الله عنه فرموده که حضرت رسول را صلی الله علیه وسلم

بشارت دادند بفتحی که امت او را در دنیا خواهد بود و اکثر بلاد در حوزهٔ تسخیر
ایشان در خواهد آمد آنحضرت بدان خرسند و مسرور گشت و آیة آمد که وَلَلْآخِرَةُ و سرای
دیگر یعنی کرامتی که حق سبحانه در سرای عقبی تو ارزانی خواهد داشت و آن هزار
قصریست در بهشت از مروارید و خاک آن از مشک اذفر در هر کوشکی از خدم و حور
و نعم و امتعه آنچه لایق آن بود خَيْرٌ بهترست لَكَ مِنَ الْأُولَى ● از کرامت
نخستین که فتح بلادست یا نهایت امر تو بهترست از بدایة چه ساعت بساعة
بدرجهٔ رفعت متصاعد و بذروهٔ کمال مترقیست وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ و زود
باشد که عطا دهد ترا رَبُّكَ آفریدگار تو مرتبهٔ شفاعة درباره گنه کاران امة فَتَرْضَى
پس تو خشنود شوی یعنی چندان عطا ارزانی دارد که تو گویی بس است و من از بعضی
شنیدم امام محمد باقر رضی الله عنه در کوفه میفرموده که ای اهل عراق شما میگویید
که امیدوارترین آیتی از قرآن اینست که لا تقنطوا من رحمة الله و ما اهل البیت برانیم
که امید در آیة ولسوف یعطیک ربک فترضی بیشترست چه حضرت رسول صلی الله
علیه و سلم راضی نشود که یکی از امت وی در دوزخ باشد نظم نماند بدوزخ کسی در گرو
که دارد چنین سید پیش رو عطای شفاعة چنانش دهند که امت تمامی ز دوزخ رهند
در معالم از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده که حضرت رسالت صلوات الله علیه
فرموده که بپرسید پروردگار خود را پرسیدنی و دوست میدارم آنرا که نپرسیدمی
گفتم الهی سلیمان را علیه السلام ملک عظیم دادی فلان را این و آن عطا فرمودی خوش سخن
گفت ای محمد أَلَمْ يَجِدْكَ آیا نیافت پروردگار تو ترا يَتِيمًا کودکی بی پدر ●
پس جای داد ترا در کنف و کفالت جد و عم تو و در بحر الحقایق آورده که ترا در یتیم یافت
و در صدف نبوت جا داد پس که غواص کوه دریای قدم غوطه زد تا بکف آورد

یا دیدترا گوهری یگانه که بکمال قابلیة از همه کاینات متفرد بودی و بقطع علاقه
نسبت از ما سوی متوحد ترا متمکن ساخت در حضرت احدیة جمع که مقام خاص است
وَوَجَدَكَ و یافت ترا خدای تو ضَالًّا راه گم کرده پدر در دروازهٔ مکه وقتی که
حلیمه دایهٔ تو ترا آورده بود تا بجد و مادر تو سپارد فَهَدَى ● پس راه نمود ترا تا که
جدت را بسر تو رسانید یا در راه شام وقتی که با میسره بتجارت رفته بودی و
شتر تو از راه منحرف شد جبرئیل را فرستاد تا زمام شتر گرفته با راه آورد یا راه
نیافته بودی بعلم احکام ترا بآن راه نمود در حقایق سلمی رحمه الله مذکورست
که ترا یافت دوستی مستغرق در بحر محبت بر تو منت نهاد و بمقام قرب رسانید
وَوَجَدَكَ و یافت ترا عَائِلًا درویش و عیال دار فَأَغْنَى پس توانگر ساخت بمال
خدیجه یا بآنکه تجارت کردی یا بغنایم که از کفار گرفتی در حقایق القرآن
فرموده که فقیر بودی بمشاهدهٔ خلق ترا غنی گردانید بمکاشفهٔ انوار جمال خود
فَأَمَّا الْيَتِيمَ پس اما یتیم را فَلَا تَقْهَرْ ● قهر مکن و قدر ایشان بشناس که
شربت یتیمی چشیده وَأَمَّا السَّائِلَ و اما سایل را فَلَا تَنْهَرْ ● بانگ بر مزن و محروم
مساز که در دربی نوایی و تنگ دستی کشیده وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ و اما بنعمة
پروردگار خود که نبوتست فَحَدِّثْ ● حدیث کن یعنی احکام آنرا بخلق رسان
که تحدث بنعم شکر منعم است صاحب فتوحات قدس سره آورده که نعمة
محبوب بالذات و منعم در اغلب مشکور می باشد پس حق سبحانه حبیب خود را
صلی الله علیه و سلم فرمود که از نعمت من سخنی گوی که خلق محتاجند و محتاج
ذکر منعم شنود بدو میل کند و او را دوست دارد پس بجهة تحدث بنعمت من خلق را
دوست من میگردانی و من ایشانرا دوست میدارم

سورة الم نشرح ثمان آیات مکیة

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ ◉ آیا ما کشاده نکرده ایم برای تو
سینهٔ ترا تا مناجات حق و دعوت خلق و غرامت درهم نگنجد. یا دل ترا گنجایشی
بداذیم که هرچه از اسرار وحی بر تو وارد شود قبول تواند کرد. وگفته اند شرح
صدر اشارتیست بآنچه در اخبار آمده از شکافتن سینهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم
وچنان معلوم شده که شق صدر آنحضرت متعدد بوده. یکی در زمان طفولیت
که در قبیلهٔ بنی سعد نوبهٔ اولی که حلیمه مرضعهٔ آنحضرت وی را برده بود. یا در
نوبهٔ ثانیه. وقولی هست که در سال ششم. یا یازدهم نوبتی دیگر این صورت بوقوع
پیوسته. ودر حدیث آمده که شب معراج جبرئیل علیه السلام مرا تکیه داد
واز بالای سینه تا ناف من بشکافت. ومیکائیل طشتی از آب زمزم آورد. ودر
درون سینه وعروق خلق مرا از ان آب بشستند وجبرئیل دل مرا بیرون
آورده بشکافت وبشست. ودر آخر طشتی از طلا مملو از حکمت. وایمان آوردند
ودل مرا از ان پر ساخته باز جای او نهادند. ونقلی هست که بخاتمی از نور مهر کرد.
چنانچه اثر راحت ولذت آنرا هنوز در عروق ومفاصل خود می یابم. بیت
دلم خزانهٔ اسرار بود دست قضا. درش ببست وکلیدش بدلستانی داد. وَوَضَعْنَا
وبر گرفتیم عَنْكَ از تو وِزْرَكَ بار گران ترا الَّذِي أَنْقَضَ آن باری که گران ساخت
ظَهْرَكَ پشت ترا. که اندوه کفار بود واصرار ایشان بر کفر. وتعرض آنحضرت
وگفته اند مراد غم گناه امتست که بدان گران بار بودی آنرا بر گرفت. وشفاعة
ترا درباره ایشان قبول فرمودیم وَرَفَعْنَا وبرداشتیم لَكَ برای اظهار قدر تو
ذِكْرَكَ ◉ ذکر تو به نبوة ورسالت وخاتمیة یا بآنکه نام ترا قرین نام خود ساختیم
در اذان واقامة وتشهد وخطبه تا چون مرا یاد کنند ترا یاد کنند. یا خود بر تو

صلوات

صلوات فرستادیم. ودیگر آنرا امر کردیم بدرود دادن بر تو. ذوالنون مصری
قدس سره فرموده که رفعت ذکر اشارت بآنست که همه انبیا بر حوالی عرش
جولان مینمود. وطایر همت آنحضرت بالای عرش پرواز میکرد نظم سیمرغ فهم
هیچکس از انبیا نرفت. آنجاکه تو ببال کرامت پریده. هر یک بقدر خویش بجای رسیده اند
آنجا که جای نیست تو آنجا رسیده. ای محمد صبر کن فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ پس بدرستی که
با دشواری در دنیا يُسْرًا آسانیست در آخرت إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ بدرستی که با دشواری
که در مکه هست يُسْرًا ◉ آسانی بود در مدینه ودر موضحی آورده که با عسری که
در مدینه باشد یسریست در بهشت فَإِذَا فَرَغْتَ پس چون فارغ شوی از تبلیغ رسالت
فَانْصَبْ ◉ پس رنج کش در مراسم عبادت. یا چون از نماز فارغ کردی جهد کن
در دعا. یا چون از گذارش احکام فراغت یابی. باستغفار وزارات مشغول شو. در
سفر تاسع از فتوحات می آرد که شیخ ما ابومدین مغربی قدس سره. در تاویل این آیة
فرموده که چون فارغ شوی از مشاهدهٔ اکوان. نصب کن دل خود را برای مشاهدهٔ
جمال رحمن وَإِلَى رَبِّكَ وبدعای پروردگار خود فَارْغَبْ ◉ رغبت کن در همه وقت
وهرچه خواهی از وی خواه که قادر باسعاف حاجات. وانجاح مرادات جز حضرت
او نیست. وسخن تو بر درگاه قرب مقبول است. ودعوات طیبات تو در محل قبول
بیت چو مقصود کون ومکان بود تست. خدا میدهد آنچه مقصود تست. سورة
التین ثمان آیة مکیة بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ◉ وَالتِّينِ
سوگند بانجیر وَالزَّيْتُونِ وبزیتون در انوار آورده که تخصیص این دو میوه
جهت آنست که انجیر میوهٔ پاکست. وبی فضله. وغذائی لطیف سریع الهضم
ودوائی شریف. کثیر النفع. ملین طبع محلل بلغم. مطهر کلیتین. دافع ریک مثانه

مفتح سده شکم و سپرز مسمن بدن در خبر آمده که او بواسیر را قطع کند و
نقرس را فایده و زیتون میوه است و نانخورش و دوا و روغن دارد بسیار نفع
وگفته اند مراد از التین و الزیتون منبت ایشانست و آن دو کوه است در ارض
مقدسه یکی طور زیتا و یکی طور تینا که هر یک معبد یکی از انبیا بوده یا مسجد دمشق
و بیت المقدس و در معالم فرموده که تین مسجد اصحاب کهف است و زیتون
مسجد ایلیا و در تبیان گفته که جبل جودی و جبل بیت المقدس است که حق
سبحانه بدان قسم یاد میکند وَطُورِ سِينِينَ و سوگند بطور سینا یعنی زهی که محل
مناجات حضرت کلیم الله علیه السلام بوده وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ وقسم
بدین شهر امان دهنده یعنی مکه که مولد مبارک سید عالم است صلی الله علیه
وسلم و در بحر الحقایق آورده بزبان اشارت قسم بشجره تینیه قلبیه که مثمر
ثمره علوم دینیه است و بشجره زیتونه مبارکه سریه که روشنی بخش مصباح
دل است و طور سینین روح معلی که بتجلی الهی محلی است و بلد امین خفی که محل امن
و امانست از هجوم آفات تعلقات اکوان و جواب قسم اینکه لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ
بدرستی که ما آفریدیم آدمی را فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ در نیکوتر تکاشتنی یعنی مخصوص
گردانیدیم او را از میان حیوانات بانتصاب قامت و حسن صورت و اعتدال مزاج
و استجماع خواص مکونات یا مخلوق ساختیم او را مظهر اتم اکمل و محلی اعم اشمل
تا حامل امانت الهی و منبع فیض نامتناهی تواند بود ثُمَّ رَدَدْنَاهُ پس باز گردانیدیم
او را أَسْفَلَ سَافِلِينَ بزیرترین همه فروتران یعنی عالم طبیعت تا زنده گردانیم
بوی آثار ظهور و اظهار و اطوار شعور و اشعار را و چون رقایق حقایق این آیت
در جواهر التفسیر ببسطی دلپذیر سمت تحریر یافته اطلاع بران حواله بمطالعه

آنست

آنست و گفته اند معنی آیه آنست که آفریدیم انسان را در نیکوترین صورتی و او را با
بردیم پس خرافت که ارذل عمر است و در وی هیچ کار نتوان کرد و کسی را در آن
پس مزدی نباشد إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه بگرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند
عملهای ستوده بایسته فَلَهُمْ پس مر ایشانراست أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ مزدی
نابریده و کم ناشده یعنی همچنانکه در جوانی و صحت مزد عبادت ایشان میشد
در پیری و ضعف نیز با آنکه عمل نمیکنند بهمان دستور مزد ایشان ثابت است
فَمَا يُكَذِّبُكَ پس چه چیز ترا بر تکذیب میدارد ای منکر بعث بَعْدُ پس از ظهور
دلایل تا منکر میشوی بِالدِّينِ بروز جزا و حساب أَلَيْسَ اللَّهُ آیا نیست خدای
بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ حکم کننده ترین حاکمان یعنی هست و در خبر آمده که
هر که بخواند الیس الله باحکم الحاکمین باید که بگوید بلی و انا علی ذلک من
الشاهدین سُورَةُ التِّينِ ثمان آیة مکیة بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
اقرا تسع عشر آیه
جمهور علما برانند که اول چیزی که از قرآن نازل شد پنج آیتست از اول این سوره
و بیان این حال بر سبیل اجمال آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در جبل تکیه غار حرا
یا بربالای کوهی ایستاده بود ناگاه جبرئیل علیه السلام بروی ظاهر شد و
گفت ای محمد مرا بتو فرستاده اند بدین امت آنکه گفت بخوان فرمود که ما انا
بقاری جبرئیل وی را بگرفت و بیفشرد چنانچه بیطاقت شد پس بگذاشت و گفت
بخوان همان جواب داد که ما انا بقاری دیگر باره بگرفت و بیفشرد و بگذاشت
پس گفت اقرا باسم ربک الذی خلق و قولی آنست که جبرئیل علیه السلام
از زیر پر خود نامه از حریر بهشت که بدر و یاقوت منسوج بود بیرون آورده
نزد آن سرور انداخت و گفت بخوان فرمود که من خواننده نیستم و در این

غار حرا

والدسو خدای ع

نامه نیز چیزی نوشته بنبی پیشتر جبرئیل اورا بخود ضم کرد و بیفشرد چنانچه
نزدیک بود که بیهوش کردد تا سه نوبت این صورت واقع شد آنکه وی را
کذاشته این آیات بخواناند که بخوان قرآن را در وقتی که افتتاح کنده باشی
بنام پروردکار خود آن خدایی که بیافرید همه چیزها
یا خلق کرد آدم را از خاک بیافرید آدمیانرا از خونهاء بسته
بخوان تکرار از برای مبالغه است و پروردکار تو بزرکترست
از همه بزرکان و کرم او زیاده از کرم همه کریمان آن خدایی که
بیاموزانید نوشتن بقلم تا علم را بخط قید کنند و دورانرا بنامه آکاهی
دهند در تبیان آورده که حق سبحانه آدم را علی نبینا و علیه السلام تعلیم
کتابه داد و اشهر آنست که اول کسی که خط نوشت ادریس بود صلی الله علی نبینا و
علیه السلام بیاموخت خدای آدمیرا آنچه نمیدانست
یا محمد را صلی الله علیه وسلم تعلیم داد از احکام شریعت آنچه بدان دانا
نبود حقا و بدرستی که آدمی یعنی ابو جهل ⊙ هر آینه
از حد میبرد و کردنکشی میکند باینکه می بیند خود را که بی نیاز شده است
یعنی توانکر و جاه کی بسبب مال طاغی شود و عبادت حق فروکذارد
بدرستی که بسوی آفریدکار تست ⊙ بازکشت همه در آخرت و آنجا اعمال بکار آید
نه اموال توانکری نه بمال است نزد اهل کمال که مال تا لب کورست و بعد ازان اعمال
آورده اند که ابو جهل میکفت که اکر به بینم محمد را در سجده هر آینه بسپرم
کردن او را بقدم خود روزی آنحضرت نماز میکذارد او را خبر کردند بشتاب جانب
آنحضرت روان شد و بدو نارسیده بازکشت رنک از روی رفته و لرزه بر اعضاء

فتاده

فتاده کفتند ترا چه رسید کفت بخود و محمد خندقی دیدم از آتش و اژدهایی دهن باز
کرده و مرغان پر در پر بافته این خبر بحضرت رسید فرمود که اکر نزد من آمدی ملایکه
بر بودندی از و عضو عضو اورا و این آیة آمد که آیا می بینی تو آنرا که
باز میدارد بنده کامل را که محمدست صلی الله علیه وسلم ⊙ بوقتی که
نماز میکذارد آیا می بینی اکر باشد بنده مشغول بنماز
بر راه راست به پرهیزکاری اورا باز توان داشت ازان
تکرار جهت تاکیدست آیا می بینی اکر تکذیب کند ابو جهل ترا یا سخن حق را
مطلقا ⊙ و روی بکرداند از ایمان و بر کردد از طریق فرمان برداری
که مستحق چه نوع باشد از عذاب آیا ندانسته است ابو جهل یعنی دانا نیست
بِأَنَّ اللهَ يَرى ⊙ بآنکه از روی تحقیق خدا می بیند قصد اورا بزرکان کفته اند در کلمه
إِنَّ اللهَ يَرى هم وعده مندرج است و هم وعید ای زاهد پرستش نمای که ترا
می بیند ای فاسق توبه کن که ترا می بیند ای مرائی اخلاص ورز که ترا می بیند ای
در خلوت قصد کناه کرده هش دار که ترا می بیند درویشی بعد از کناهی توبه کرده
بود و پیوسته میکریست کفتند چند میکریی خدای عفوست کفت آری هر چند
عفو کند خجلت آن که او میدیده چکونه از خود دفع کنم کیرم که تو از سر کنه در کذری
زان شرم که دیدی که چه کردم چکنم آورده اند که نوبتی دیکر حضرت پیغمبر نماز میکذارد
ابو جهل برسید و کفت ای محمد نه ترا نهی کردم از نماز آنحضرت او را تهدید بسیار
داد و وعیدها فرمود ابو جهل کفت مرا می ترسانی و حال آنکه مجلس من از همه
اهل وادی بزرکترست و اهل مجلس من بیشتر آیة نازل شد که حقا
که اکر ابو جهل باز نه ایستد از ایذای محمد صلی الله علیه وسلم

بیس پیر اورا بموی پیشانی و بدوزخ کشیمش ناصیة کاذبة بیشانی دروغ گوی
خاطئة خطاکار وصف ناصیه بکذب وخطا بطریق اسناد مجازیست ومراد
صاحب ناصیه است فلیدع کو بخوان بوجهل نادیه اهل مجلس خود را سندع
الزبانیة زود بود که ما بخوانیم زبانیه دوزخ را برای بردن او بجهنم کلا
نه آنست سخن که او کوید لا تطعه فرمان مبر ورا بر ترک نماز یعنی بر مخالفت او ثابت
باش واسجد و سجده کن بر دوام خدای را واقترب ونزدیک شو بحضرت احدیت
در حدیث آمده که وقتی بنده به پروردکار خود اقرب باشد که در سجده بود این سجده
چهاردهم است ودر فتوحات این سجده طلب قربة کفنه سورة القدر
خمس آیات وهی مکیة بسم الله الرحمن الرحیم حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم مر صحابه را خبر داد که یکی از بنی اسرائیل هزار ماه سلاح پوشیده
در راه خدای جهاد کرد اصحاب متعجب شده کفتند ما باین عمرهای کوتاه بچنین
دولتی چکونه توانیم رسید حق سبحانه این سوره فرستاد که انا انزلناه بدرستی که
ما فرستادیم قرآن را کنایه غیر مذکور دلالت بر قدر وشهرت او میکند یعنی از بزرکی
وشرف مستغنی است از تصریح بآن ودیکر آنکه آنرا بخود اسناد فرمود در وقتی مبین کرد
چنانچه کفت فی لیلة القدر در شب قدر ابتدای نزول او دران شب بوده یا تمام
قرآن دران شب از لوح محفوظ باسمان دنیی آمده ودر بیت العزة بسفره سپرده اند
وروح الامین در مدت بیست وسه سال آیة آیة وسوره سوره بحسب مصالح
بدنیا آورده وما ادریک وچه چیز تو دا کرداند تا بدانی که ○
چیست شب قدر یعنی شب باعزت وشرف که هر که در وطاعت کند عزیز و مشرف
کردد یا عملی که درو واقع شود نزدیک خدای با قدر بود وکفته اند قدر بمعنی حکم است

یعنی درو

یعنی درو تفصیل کند هر کاری مشحون بحکمت که نقض را بدان راه نبود یا بمعنی
تنکی است یعنی که زمین دران شب بر ملایکه تنک شود از بسیاری ایشان که بزمین
آیند لیلة القدر خیر شب قدر بهتر است من الف شهر ○ از هزار ماه که غازی
اسرائیلی دران جهاد کرده مر کسی را که دریابد وبطاعت بر و آرد وشب قدر بقول امام
اعظم رحمه الله دایر است در سال وحضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که
من آن شب را در شعبان ودر ربیع الاول دیده ام وبیشتر در رمضان یافته ام
واغلب علما بر آنند که در ماه رمضانست ودر دهه اخیر در شبهاء وتر امید وار تراست
اصحاب امام شافعی رحمه الله شب بیست ویکم و بیست وسیم را احیا کنند وحنیفه رحمهم الله
شب بیست وهفتم را وعدد حروف لیلة القدر که سه بار تکرار یافته وکلمه
هی که کلمات این سوره بیست وهفتم است فی الجمله قول اخیر را تاییدی میکند و
حکمت در اخفاء شب قدر تعظیم همه شبهاست واحیاء آن بعبادت بیت ای خواجه
چه جویی ز شب قدر نشانی هر شب شب قدرست اکر قدر بدانی تنزل الملائکة فرود آیند
فرشتکان بزمین یا باسمان دنیا والروح وجبرئیل با ایشان فیها در ین شب وقولی
آنست که با ملایکه فرود آید ملکی که روح نام اوست یا صنفی از ایشان که روح کویند
یا روح بنی آدم یا حضرت عیسی علی نبینا وعلیه السلام بموافقت ملایکه ودر تفسیر
حضرت خواجه پارسا قدس سره مذکورست که روح پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم فرود آید
ودر بصایر آورده که جبرئیل علیه السلام با فرشتکان که ایشانرا با زمینیان
علقه آشنایی هست فرود آیند وبخانهاء مؤمنان در روند وجبرئیل مؤمنانرا مصافحه
کند وعلامت مصافحه جبرئیل اقشعرار جلد ورقت قلب واشک چشم بود شرف
این شبست که ملایکه وروح بزمین آیند باذن ربهم بفرمان آفریدکار ایشان من کل

عظیم

سلام هی از هر کاری بزرگ که حق سبحانه قضا فرموده است یا بهر کاری از خیر و برکت
سلامتست از همه آفات هی شب قدر حتی مطلع الفجر ⊙ تا دمیدن سفیدهٔ صبح
اسرار علما و عرفا درین سوره بسیارست و در جواهر شمهٔ ازان مذکور والی الله
ترجع الامور ⊙ سورة القیمة ثمانی آیات وهی مدنیة بسم الله الرحمن الرحیم
لم یکن الذین کفروا نبودند آنانکه کافر شدند من اهل الکتاب از اهل توریة
وانجیل یعنی یهود و نصاری والمشرکین و از مشرکان عرب منفکین باز ایستادگان
از کفر حتی تأتیهم البینة ⊙ تا آنگاه که بدیشان آمد حجتی روشن رسول من الله
فرستاده از خدای که محمدست صلی الله علیه وسلم یتلوا میخواند بر امت خود صحفا
مطهرة صحیفهای پاکیزه از کذب و بهتان یعنی قرآن و آنرا صحف گفت برای
تعظیم با آنکه جامع اسرار جمیع صحفست فیها در ان صحیفها کتب قیمة نوشتهای
راست و درست یعنی احکام و مواعظ مقصود ازین آیه آنست که اهل کتاب
بر دین و آیین خود بودند تا پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیامد و ایشان را بایمان
خواند و بعضی بمدد توفیق بدولت ایمان رسیدند وما تفرق و متفرق نشدند
یعنی اختلاف نکردند در شان محمد صلی الله علیه وسلم الذین اوتوا الکتاب
آنانکه داده شده اند کتاب را الا مگر من بعد ما جاءتهم از پس آنکه آمد
بدیشان البینة پیغمبر یعنی پیش از بعثت آنحضرت همه مجتمع بودند بر تصدیق
وی و بعد از آنکه مبعوث شد مختلف شدند بعضی گرویدند بوی و بعضی کافر شدند
وما امروا و امر کرده نشده اند اهل کتاب الا لیعبدوا الله مگر بآنکه پرستش کنند
خدایرا مخلصین پاک کنندگان له الدین برای خدای کیش خود را یعنی از شرک و
الحاد پاکیزه باشند حنفاء میل کنندگان از عقاید باطله بدین اسلام ویقیموا

الصلوة

خمس

ربع

الصلوة و دیگر مأمورند بآنکه بگذارند نماز مفروضه را در اوقات آن ویؤتوا
الزکوة و بدهند زکوة واجبه را بمحل وی وذلک و آنچه مامور شده اند بدان
دین القیمة دین ملت درستست ان الذین کفروا بدرستی آنانکه نگرویدند
من اهل الکتاب از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری والمشرکین و از مشرکان
یعنی بت پرستان فی نار جهنم در آتش دوزخ باشند روز قیامت خالدین فیها
جاویدان در ان اولئک هم آن گروه شر البریة ⊙ ایشان بدترین همه
آفریدگانند ان الذین آمنوا بدرستی آنانکه گرویدند وعملوا الصالحات و کردند عملهای
پاک و ستوده اولئک هم آن گروه ایشانند خیر البریة بهترین همه آفریدگان
جزاؤهم پاداش ایشان که خیر الخلیقة اند عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان
جنات عدن بوستهای اقامتست تجری میرود من تحتها الانهار از زیر اشجار
آن جویها چه بوستان بی آب روان نشاید خالدین فیها پاینده کانند ایشان
در ان بهشتها ابدا تأکید خلودست رضی الله عنهم خشنود باشد خدای از ایشان و
طاعتهای ایشان در پذیرد ورضوا عنه و خشنود باشند ایشان ازو از خدای بدادن
ثواب بی حساب بدیشان و ایشان را بمنتهای مرادات و غایت الغایات یعنی دولت
لقا که مطلب اعلی و مقصد اقصی باشد رسانیدن بیت دارند هر کس از تو مرادی و کام
مقصود ما ز دنی و عقبی لقای تست ذلک آنچه مذکور شد از جنة و رضوان لمن خشی
برای آنکس است که بترسد ربه ⊙ از عقوبت پروردگار خود و بموجبات مثوبات
اشتغال نماید ⊙ سورة زلزال ثمان تسع آیة مکیة بسم الله الرحمن الرحیم
اذا زلزلت الارض چون جنبانیده شود زمین زلزالها جنبانیدن وی که مقدرست
نزدیک نفخهٔ اولی یا ثانیه و بدان از هم شکسته شود واخرجت الارض

خمس

وبیرون آرد زمین أثقالها ● بارهاء کران خودرا که اجساد اموات ودفاین
وکنوزست • یعنی براندازد از درون خود وبیرون افکند وقال الإنسان وکوید
انسان • یعنی کافر وکفته اند عامست • یعنی هر آدمیان بعد از مشاهده این
حال کویند ما لها ● چیست زمین راکه پوشیدهاء خویش آشکارا میکند
یومئذ تحدث آن روز سخن کوید زمین بزبان حال • واصح آنست که خدای ویرا
بسخن آرد تا بکوید أخبارها ● خبرهاء خودرا زجنبیدن وبیرون آوردن مدفونات
یا از عملها که بروی صادر شده است از عمال بأن ربك بسبب آنکه پروردکار تو
أوحى لها ● امر کند مرورا ودستوری دهد که خبر دهد از عملهاء مردمان که
بر تو واقع بوده یومئذ یصدر الناس آن روز بازکردند مردمان از موقف حساب
أشتاتا پراکندکان • یعنی کروه کروه • بعضی بدست راست • وجمعی بدست چپ
لیروا أعمالهم تا نموده شوند جزای کردارهاء خودرا در اسباب نزول آورده که
دو تن بودند یکی سائل را بلقمه وکسره نمینواخت • ومیکفت این اندکست چیز بسیار
خیر باید کرد تا ما را بران مزد دهند • ودیکری کناه خرد را خوار میداشت • ومیکفت
بر نظره وخطره مواخذه نخواهد بود • بلك بکبایر عذاب خواهند کرد حق سبحانه
در شان این دوکس فرستاد که فمن یعمل مثقال ذرة هر که عمل کند همسنگ
مورچه خرد خیرا نیکی یره ● به بیند پاداش آنرا ومن یعمل وهر که بکند
بوزن نمله صغیره شرا بدی یره ● ببیند مکافات آنرا • ابن عباس رضی الله
عنه فرموده که هیچ مومنی وکافری نباشد که بکند در دنیی خیری یا شری مکر که
خدای بنماید عمل ویرا بوی در قیامت • اما سیئات مومن را بیامرزد • وحسنات او را
مزد دهد • وحسنات کافر را رد کند • وسیئات معذب سازد • ابن مسعود رضی الله

خمیس

علیه

عنه فرموده که محکم ترین آیتی در قرآن اینست • وپیغمبر صلی الله علیه وسلم آنرا
جامعه فاذه کفتی • در عین المعانی آورده که صعصعه بن ناجیه رضی الله عنه که
جد فرزدق بود • نزد رسول صلوات الله وسلامه علیه آمد • وکفت از آنچه بر تو
فرو می آید برمن بخوان • آنحضرت این آیة بروی خواند کفت • حسبی حسبی همین
بسنده است • چون کسی دانست که دران عرصه کین از ذره • وحبه ونقیر وقطمیر
بخواهند پرسید • وهیچ کونه فرو کذاشتی نخواهد بود • هر اینه امروز بحساب خود
خواهد پرداخت • ونکته • حاسبوا قبل ان تحاسبوا • نصب العین خاطر خواهد
ساخت نظم حساب کار خود امروز کن که فرصت هست • زخیر وشر بکن تا جها حاصل تو
اکر بنقد نکویی توانکری خوش باش • ورت بغیر بدی نیست وای بر دل تو • سورة
العادیات احدی عشر آیة بسم الله الرحمن الرحیم ● حضرت رسول
صلی الله وسلم منذر بن عمرو انصاری را رضی الله عنه با خیلی از صحابه بقبیله از
کنانه فرستاد • وفرمود که فلان روز • بوقت صبح • باید که بدیشان رسید وغارت
کنید • وفلان روز باز آیید • ایشان چنان کردند • ودر آمدن بسبب عبور بر آبی
بزرك توقفی افتاد • منافقان زبان دراز کرده بایکدیکر میکفتند • که تمام آن سریه
در بادیه بلیه هلاك شده اند • وکسی که خبر ایشان برساند نمانده • این سخن
بمومنان رسیده اندوهناك شدند • حق سبحانه برای خوشدلی اهل ایمان • از حال
آن سپاه • بفرستادن این سوره خبر داد که والعادیات سوکند باسبان دونده که
بوقت دویدن نفس زنند ضبحا نفس زدنی با آواز • که نه صهیل بود فالموریات پس به
بیرون آرندکان آتش از سنك بسمهاء خویش • یعنی بسم وسنك زیر سم آتش زنند
قدحا ● آتش زدنی فالمغیرات پس قسم بغارت کنندکان صبحا ● در وقت

صبح مراد اسبان ایشانند پس برانگیختند آن اسبان بوقت سفیده دم

غباری در کنار آن قبیله پس بمیان در آمدند بدان وقت

گروهی را از دشمنان دین بدرستی که انسان مراد ابن ابی منا[فقست]

باجمع خورکه از جوفها در میان مردم می افکندند یا مطلق انسان مر پرور[دکار]

خود را ناسپاس است وگویند آیت در شان ابو حباحب است امام

ابو اللیث رحمه الله آورده که سه نفر از عرب در هر یک عصر یگانه بوده اند هر یک

در صفتی اشعث در طمع و حاتم در سخا و ابو حباحب در بخل حق سبحانه قسم یا[د]

میکند که ابو حباحب بخیلست و اندک خیر و گفته اند کنود آن باشد که محنت

بر شمارد و از نعمت یاد نیارد و در حدیث ابی امامه رضی الله عنه هست که کنود

آنست که تنها خورد و عطا ندهد و بنده را بزند و بدرستی که خدای

بر بخل و کفران او هر اینه گواه است یا انسان بر کنودی [خود] گواهست

ظهور آثار آن از وی و بدرستی که انسان برای دوستی مال بخیلست

یعنی بخل وی بغایت رسیده شیخ الاسلام قدس سره فرموده که اگر مال را دوست

میداری بده تا [باز] بتو دهند و برای وارث منه که داغ حسرت بر دل تو نهند

مال همان به که بیاران دهی کر بدهی به که بخاکش نهی زر زپی منفعتست ای حکیم

بهر نهادن چه سفال و چه سیم آیا نمیداند انسان که چون

ظاهر کرده و بیرون آورده شود آنچه در گورهاست یعنی اموات

و حاضر کرده شود آنچه در سینهاست یعنی با میان آرند

خیر و شر آنرا متمیز سازند جواب اذا اینست که خدا پاداش خواهد داد

بدرستی که آفریدگار ایشان با قوال و افعال ایشان آن روز رستخیز

داناست و بر جزا دادن تواناست سورة القارعة احدی

عشرة آیة مکیة روز کوبنده

چیست کوبنده وچه چیز ترا دانا گردانید تا بدانی که

چیست کوبنده مراد روز قیامت است که بکوید دلها را بهول و هیبت

روز که باشند مردمان از شدت رستخیز مانند پروانه پراکنده

یا چون غوغای ملخ که بهم بر می آیند و پایمال و پریشان حال میشوند

و گردد کوهها از هول این روز مانند پشم رنگین زده شده بگمان

ندانی یعنی کوهها در تفرق اجزا و تطایر آن در هوا مشابه [پشم] رنگین زده باشند چه

رنگرز پشم را پست کند و در زدن زود متفرق و منتشر گردد [پس اما]

در آن روز هر که گران باشد ترازوهای عملهای او یعنی مقادیر انواع

اوراح [بود] پس او در زندگانی باشد پسندیده

و اما آنکه سبک بود ترازوهای کردار او بآنکه حسنه ندارد یا راجح است

سیآت او پس جای او هاویة است و آن درکه باشد زیر ترین

همه درکها وچه دانا کرد ترا که چیست هاویة

آتشی بغایة رسیده در سوزش سورة التکاثر ثمان آیات وهی مکیة

آورده که بنی عبد مناف و بنی سهم بر یکدیگر

تفاخر کردند بکثرت مردم قبیله و مردم بنی عبد مناف بیشتر آمدند بنی سهم

گفتند که بسیار مردم ما در جاهلیة کشته شده اند ما مرده و زنده را شمار میکنیم

چون برین نوع شمردند قوم بنی سهم بیشتر آمدند بسه خانه واده و حق سبحانه

این سوره فرستاد که مشغول کرد شما را فخر کردن به بسیاری قوم

تا حدی که آمدید بگورستانها و مردگان را شماره کردید
وگفته اند معنی آیة اینست که مشغول شدید بتکاثر اموال و اولاد و مستغرق
امور معیشتی گشتید تا آنگاه که بمردید و آمدید بمقابر نه چنین باشد که
همت عاقل مصروف دنیی نبود و از آخرت فراموش نکند که اجل ناگاه بوی فرود آید
وندامت سود ندارد روزی که اجل کند شبیخون و البته بباید از جهان رفت
گر دل ننهی اسیر دنیی آسان ره آن جهان توان رفت زود باشد که
بدانید عاقبة تفاخر و تکاثر را یعنی بوقت مرگ پس حقا
که زود بدانید خطای رای خود را بوقت نشور نه چنان باید که پندارید و مرده
مباهات کنید اگر بدانید که چه در پیش دارید
در بهشت بی گمان هر آینه شما را باز دارد از مفاخرت و مکاثرت
بخدای که بخواهید دید دوزخ را اول از دور وقتی که بعرصات می آرند پس
هر آینه بخواهید دید آنرا دیدنی بچشم بی شک وقتی که بوی در آیید
پس هر آینه پرسیده شوید آن روز بوقت محاسبه
از نعمتها که بدان مشغول شدید از عبادتها خطاب مخصوص است بهر که دنیا اورا
از دین باز داشته وگفته اند کفار مخاطبند و اصح آنست که اعم دارند چه کس را
از شکر نعمتی که داشته سؤال خواهند کرد و بعضی نعیم را تخصیص کرده اند باب
سرد و رطب یا سایهٔ خنک یا لذت نوم یا اعتدال خلق یا بالاسلام یا تخفیف شرایع
یا قرآن و اشهر آنست که صحت و فراغ چه در حدیث آمده که دو نعمتست که
بیشتر از مردمان در ان مغبونند و قدر آن نمی شناسند صحت و فراغت و در
عین المعانی آورده که نعیم محمدست صلی الله علیه وسلم و همه را از دعوت

وملت

وملت و اتباع سنت او خواهند پرسید چه نعمتیست بزرگ از خدا که بر ثقلین
سپاس داری این نعمتست فرض العین سورة العصر ثلاث وهي مكية
بسم الله الرحمن الرحيم آورده اند که ابو الاشدین مر صدیق را
رضی الله عنه گفت زیان کردی ای ابا بکر که دین پدران بگذاشتی و از عبادت
بتان دست باز داشتی جواب داد که زیان کار آنکس باشد که سخن خدا و رسول
شنود و عمل خیر بجای آرد بلک زیان کار آنست که بت پرستد و متابعت شیطان
حق سبحانه موافقت صدیق را این سوره فرستاد که والعصر سوگند بخدای روزگار
یا بروزگار که مشتملست بر عجایب بسیار یا بنماز عصر یا بعصر پیغمبری
ای محمد که فاضلترین همه عصرهاست جواب قسم ان الانسان بدرستی که ابو الاشدین
یا ابو جهل یا همه آدمیان لفی خسر هر آینه در زیانند بسبب صرف اعمار در مطالب
ناپایدار بیت مده به بیهوده نقد عزیز عمر ز دست که بس زیان کنی و مرترا ندارد سود
پس همه مشرکان یا ضایع کنندگان عمر در زیان کاری اند الا الذین آمنوا مگر آنانکه
گرویده اند وعملوا الصالحات وکردارهای پسندیده کرده وتواصوا و وصیة
کرده اند یکدیگر را بالحق بعمل راست و درست که اقامت بر طریق حق
یا بقول صحیح که قرآنست وتواصوا بالصبر و وصیت کردند بصبر بر طاعة
یا از معصیت و بعضی از مفسران گویند لفی خسر کنایتست از حال ابی جهل و آمنوا
ایمانی میکند بصفت صدیق و عملوا الصالحات اشارتست بکردار فاروق و
تواصوا بالحق مخبرست از گفتار ذو النورین و تواصوا بالصبر حکایت از سیرت
مرتضی رضوان الله علیهم اجمعین سورة الهمزة تسع آيات وهي مكية
بسم الله الرحمن الرحيم آورده اند که اخنس بن شریق عیب رسول صلی الله

علیه وسلم میکفت در حضور و ولید مغیره غیبت آنحضرت میکرد حق
سبحانه درباره ایشان فرستادکه وای مرهر عیب کننده
غیبت کوینده را یا کسی را که طعنه زننده بود وبدست وچشم اشارت کننده
آنکسی که کرد کرد مالی را وشمرد آنرا یا شماره آن نکاه داشت
می پندارد آنکه مال جمع کرده او اورا جاوید ساخت در
دنیی نه چنان است که او می پندارد هر اینه انداخته شود
در حطمه وآن نام درکه ایست که هرچه در وی افتد فی الحال شکسته
وسوخته کردد وچه چیز دانا کرد ترا تا دانی که چیست
حطمه آتش خدای که بر افروخته شده یعنی خدای آنرا افروخته
وهرچه حق بر افروزد دیکری نتواند که فرونشاند آن آتشی که بر آید وغالب شود
بر دلها وبمیان آن در آید وتخصیص این آتش بدل کافر جهت
آنست که دل او محل عقاید ناشایسته است ومنشأ اخلاق ناپسند بدرستی
که آن آتش یعنی مکان آن بر کافران فروبسته شده است
بستونهاء دراز یعنی در آن درکه بسته اند وستونها بر آن
زده ومحکم ساخته که هرکس نتواند کشاد واین اشارت بیقا وخلود ایشانست
در آتش صاحب کشف الاسرار فرموده که آتشی که بدل راه یابد آتشی عجبست
حسین منصور قدس سره فرموده که هفتاد سال آتش نار الله الموقدة در باطن ما زدند
تا تمام سوخته شد ناکاه شهری از مفدحه انا الحق بیرون جست ودران سوخته
افتاد اکنون سوخته باید که از سوزش ما خبر دهد ای شمع بیا تا من وتو زار بکریم
کاحوال دل سوخته هم سوخته داند سورة الفیل خمس آیة مکیة

درکتب

بسم الله الرحمن الرحیم
در کتب سیر بنقلهاء معتبر مذکورست که
ابرهه صباح که از قبل نجاشی رحمه الله والی یمن بود در موسم حج دید که مردمان
از اطراف وجوانب متوجه مکه میشوند ومعلوم کرد که مقصد ایشان زیارت
خانه کعبه است عرق نخوتش در حرکت آمده داعیه کرد که در مقابله آن خانه
بسازد و وجوه حجاج را بدان متصرف کرداند پس در صنعا از رخام ملون
کلیسایی بساخت قلیس نام ودر ودیوار آنرا بزر وجواهر مرصع ومزین کردانید و
طوایف خلق را در ولایت یمن بطواف آن تکلیف نمود واین صورت اکرچه بر قریش
شاق بود اما جز شکیبایی چاره نداشتند یکی از بنی کنانه بخدمت آن خانه مشغول
شده رتبه مجاورت یافت وشبی آن بیت محدث را حدث آلود ساخته فرار نمود
این خبر در آفاق واقطار منتشر کشت وطباع مردم از طواف آن متنفر شد ابرهه
ازین حال متاثر کشته لشکری جمع کرد وبا فیلان قوی پیکر مهیب منظر بقصد
تخریب حرم محترم متوجه مکه شد وپیل محمود را که بعظمت جثه مثابه
کوه پاره بود بیت بهیکل قوی راست چون کوه قاف جوشیش عین جابک اندر مصاف
با خود برد وبحوالی مکه معظمه آمده مواشی قریش را غارت کرد واکابر مکه
بکوهها متحصن شدند وابرهه از اول روز لشکر برنشانده وپیلانرا برانگیخته
روی بمکه نهاد پیل محمود روی از دوار شهر بکردانیده متوجه لشکرکاه شد
وهرچند پیلبانان کوشیدند که روی او بجانب شهر کنند میسر نشد وپیلان
دیکر بجهة اعراض او از خانه پیش نمیرفتند ابرهه درین حال فرومانده وجماعة
قریش از بالای جبال نظر بر کماشته که آیا حال بر چه منوال کذرد که ناکاه از کنار
دریا جوق جوق مرغان سیاه باکردنهاء سبز فرود آمدند وحمله آورده برآن

لشکر سنک باران کردند وبیک نفس قوم ابرهه مستاصل شدند کما قال تعالی

آیا ندانستی که چکونه کرد پروردکار تو

بخداوندان پیل یعنی ابرهه ولشکریان او آیا نساخت وبیفکند

مکر ایشانرا که در تخریب کعبه داشتند ● در تباهی وبطلان

وفرستاد بریشان از طرف ساحل دریای هند مرغان کروه

کروه منقارهاء ایشان چون منقار مرغ وپنجهاء ایشان چون پنجه سک

وسرهاء ایشان چون سر سبع وکویند مرغان سبز بودند با منقارهاء زرد

می افکندند آن لشکررا ● بسنک از سنک کل یعنی کل

سنک شده پس ساخت خدای ایشانرا بدان سنکها چون

برک کاه ● خورده شده یعنی خورده در روی افتاده ونابود کرده

کنایتست از استیصال ایشان آورده اند که هر مرغی سه سنک داشت یکی

در منقار ودو در پنجها وبر هر عضو از بدن کافر که زدندی از جانب دیکر بیرون

رفتی وبر هر سنک یکی از آن سنک دلان که نیت خرابی خانه داشتند نوشته بود

ابرهه تنها بهزیمت رفته خودرا بیش نجاشی انداخت وازمکه تا حبشه مرغی که

آن سنک که بنام ابرهه موسوم وبرای هلاک او مقرر بود در منقار داشت

ملازم وی بود ودر بارکاه نجاشی بالای سر ابرهه پرواز میکرد چون ابرهه

صورت حال بعرض رسانید نجاشی از روی تعجب پرسید که چکونه مرغان بودند

که چندین مبارزانرا هلاک ساختند ابرهه را درین حال نظر بران مرغ افتاده

کفت ای ملک یکی از آن مرغان اینست همان لحظه آن مرغ سنکی که داشت بر سرش

افکند وهم در نظر نجاشی هلاک شد وازین صورت آیة عبرتی بر صحیفه دل

کار

نامه

نجاشی منتقش کشت بیت نوشت خامهٔ تقدیر بر جریدهٔ دهر خطی که فاعتبروا منه یا اولی

الابصار

سورة قریش اربع او خمس آیات مکیة

بسم الله الرحمن الرحیم ●

امام زاهد آورده که قریش را برای تجارت دو سفر بود زمستان به یمن رفتندی

وتابستان بشام ومردم ایشانرا اهل حرم کفتندی وحرمت داشتندی وقریش

باصح روایات لقب نضر بن کنانه است وهر کس از عرب که نسبا وبنضر منتهی

میشود قرشی است وبعضی از علماء انساب برآنند که قریش لقب فهر بن مالکست

که نبیرهٔ نضر باشد پس حق سبحانه برای اثبات نعمت بریشان این سوره فرستاد

وکفت شکفت بمانید ومتعجب شوید لإیلاف قریش برای پیوستن قریش بیکدیکر

رحلة الشتاء پیوستن ایشان در سفر زمستان والصیف وتابستان

وبرای عبادت ایشان مر اصنام را یعنی محل تعجبست که من ایشانرا این نعمت

وحرمت داده ام وایشان از پرستش من بپرستش بتان مشغول شده اند

پس باید که بپرستند رب هذا البیت خداوند این خانه معظمه راکه تعظیم

ایشان بسبب آنست الذی أطعمهم آن خداوندی که طعام داد ایشانرا بدین

دو رحلت وسیر کرد من جوع انکه سنکی وآمنهم وایمن کردانید بجهت این

حرم محترم من خوف ● از ترس آنها که در حوالی مکه اند ویکدیکررا میکشند

وغارت میکنند

سورة الماعون سبع آیات مکیة

بسم الله الرحمن الرحیم

مفسران برآنند که نیمهٔ اول این سورة در شان کافرانست ونصف اخیر درباره

منافقان آورده اند که ابوجهل تکذیب قیامت کردی وهرکاه وصی یتیمی بودی

اورا بوقت طلب طعمه وکسوه از مال خود نبردی وبراندی وپیوسته مردمانرا

از انفاق باز داشتی حق سبحانه فرمود که أرأیت آیا دیدی تو ودانستی

آنکس راکه تکذیب میکند بروز جزا وباور نمیدارد یعنی ابوجهل
پس او آنکس است که بعنف وستم دفع میکند یتیم را میرانند
وکفته اند ابوسفیان یا ولید شتری کشته بود وبخش میکرد یتیمی ازو نصیبی
طلبید ورا بعصا بزد حق سبحانه مذمت او میکند که میرانند یتیم را
وتحریض نمیکند وترغیب نمینماید اهل خود را بر طعام دادن
درویش ومحتاج یعنی نه خود میدهد ونه کسی را میفرماید بلکه از احسان
منع میکند جون زکرم سفله بود بر کران منع کند از کرم دیکران سفله نخواهد
دکری را بکام خس نکذارد مکسی را بجام پس سختی عذاب ● برای نمازکذارندکان را یعنی ابن ابی واصحاب او آنانکه ایشان
از نماز خود ● بی خبرانند وغفلت ورزندکان یعنی از آن حسابی نکیرند
وجز بحضور مردم نکذارند مراد آنست که اهل نفاق در خلوت پروای نماز ندارند
وجون بصحبت رسید بشرایط وآداب میکذارند کلید در دوزخست آن نماز
که در چشم مردم کذاری دراز آنانکه ایشان ریا میکنند در کردار
خود بامید ثنای مردم ● وباز میدارند مال زکوة را
یعنی نمیدهند وکفته اند ماعون متاع خانه است که مردمان بدان یکدیکررا
معونه کنند جون دیک وکاسه وتبر ودلو قولی آنست که مراد از ماعون سه
جیزست که منع آن نشاید آب وآتش ونمک سورة الكوثر ثلث آيات مكية
● در معالم آورده که عاص بن وایل باپیغمبر
صلوات الله وسلامه علیه نزدیک باب بنی سهم ملاقات کردند زمانی باهم
سخن کفتند حضرت رسول صلوات الله وسلامه علیه بیرون رفت وعاص

پس در شان منافقان میکویند ٤

بمسجد درآمد جمعی از صنادید قریش که در مسجد نشسته بودند ازوی پرسیدند
که باکه سخن میکفتی کفت با این ابتر وعادت عرب آن بودکه هرکه اورا پسر نبودی
ابتر کفتندی یعنی ازو عقب نخواهد ماند ودران ایام پسر آنحضرت طاهر نام که
از خدیجه داشت درکذشته بود جون این خبر بحضرت پیغمبر رسید دل مبارکش
اندوهناک کشت حق سبحانه برای تفریح دل آنحضرت وتسلی خاطر مبارکش
فرستاد ما عطا دادیم ترا ● بسیاری این لفظ فوعلست
از کثرت یعنی عطا کردیم ترا خیر بسیار وفرزند بسیار وعلم وعمل بسیار و
در عین المعانی آورده که بسیاری امة وکفته اند کثرت ذکر تو در زمین وآسمان
یا کثرت معجزات یا کثرت دوستان وهواداران واشهر آنست که کوثر جوییست
در بهشت ودر احادیث معراجیه آمده که بالای آسمان هفتم جویی دیدم و
برلب آن جوی خیمها بود از یاقوت ولؤلؤ وزبرجد ومرغان سبز برلب آن
جوی دیدم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این جیست فرمود که این جوی
کوثرست که حق سبحانه بتو عطا فرموده ودر معالم التنزیل از حضرت رسول صلی الله
علیه وسلم نقل کرده که کوثر جوییست در بهشت کنارهاء او از زرست ومجرای
او بر در ویاقوت وخاک او خوشبوی تر از مشک وسفیدتر از برف وحدیثی
دیکر هست که حوض من یعنی حوض کوثر مسیرهٔ مدت یکماهست آب او سفیدتر
از شیر وبوی او خوشتر از مشک وکوزهاء او مانند ستارکان آسمان هرکه
ازان حوض آب خورد هرکز تشنه نشود صاحب تاویلات فرموده که کوثر معرفت
کثرتست بوحدت وشهود وحدت در عین کثرت واین نهریست در بوستان
معرفت که هرکه ازو سیراب شد ابدا از تشنکی جهالة ایمن است واین معنی حاصل

حضرت رسالت وکمل اولیای امت او پس نماز کذار برای پروردکار

خود خالص از برای رضای او ● و شتر قربان کن برای وی بخلاف

مشرکان که برای بتان قربان میکنند یا دست راست برجب نه در نماز نزدیک

نحر وآن موضع قلاده است از سینه وکفته اند مراد نماز عیدست وقربان

کردن بدرستی که دشمن تو یعنی عاص ● اوست دم بریده

ومنقطع از خیر وبی نسل وذریة اما ترا ذریة بسیار وحسن صیت واشتهار

وآثار فضل بی شمار تا قیامت باقی خواهد بود آثار قندار تو با حشر متصل خصم

سیاه روی تو بی حاصل وخجل

سورة الکافرون ست آیات مکیة

کروهی از قریش چون ابوجهل وعاص وولید

وامیة واسود بن زبان عباس رضی الله عنه پیغام فرستادند به پیغمبر صلی الله

علیه وسلم که تو یکسال خدایان ما را پرستش کن تا ما نیز یکسال عبادت خدای تو

بجای آریم پیغام بآنحضرت رسید ومقارن حال جبرئیل علیه السلام نازل شد

این سوره فرود آورد که بکو ● ای کافران مراد همان جماعت

که مذکور شد وخدای میدانست که ایشان ایمان نیارند لاجرم کفت با ایشان

بکو نخواهم پرستید آنچه شما میپرستید ونیستید

شما پرستندکان در حال آنرا که من میپرستم

ونیستم من پرستنده در حال آنچه شما پرستش میکنید ونباشید

شما پرستندکان در استقبال ● آنرا که من پرستش میکنم

مر شما راکیش شما که بران ومعتقد آیید ودست باز نخواهید داشت

● ومرا دین وآیین من که بر آنم ونخواهم کذاشت یا شما راست جزای

کردار شما ومراست پاداش اعمال من ودین بمعنی عادت نیز هست واین آیة بآیت

السیف منسوخ است ابن عباس رضی الله عنه فرموده که در قرآن سوره نیست

بر شیطان سخت وصعبتر ازین سوره زیرا که توحید محض است وثواب او

برابر ثواب ربع قرآن باشد

سورة النصر ثلاث آیات مکیة

چون بیاید یاری کردن

خدای یعنی ظفر دادن ترا بر قریش وفتح مکه ترا وفتح سایر بلدان امت ترا

وببینی مردمانرا که در می آیند در دین خدای

که اسلام است کروه کروه در نزول این سوره تتابع وفود بود چون بنی

اسد وفزاره وبنی مرة وبنی البکا وکنانه وبنی هلال وبلی وتجیب ودارم

وغیر ایشان از انحاء واطراف بخدمت آنحضرت آمده بشرف اسلام مشرف

میشدند پس تنزیه کن خدایرا تنزیهی مقترن بستایش پروردکار

تو یا بکوی سبحان الله وبحمده از عایشه رضی الله عنها منقول است که بعد از نزول

این سوره ندیدم که پیغمبر صلی الله علیه وسلم نمازی کذاردی الا که کفتی

سبحانک اللهم وبحمدک اغفر لی وکفته اند نماز کن بامر خدای وامرزش

طلب اورا یعنی برای هضم نفس واستقصار عمل وکفته اند استغفار کن برای

کناهان امت خود بدرستی که خدای هست ● قبول کننده

توبه از مستغفران اکثر علما برانند که نزول این سوره قبل از فتح مکه بوده ودرین

سوره خبر وفات رسول است صلی الله علیه وسلم ودر وقتی که نازل شد پیغمبر

صلوات الله وسلامه علیه برخواند عباس رضی الله عنه بکریست وچون آن

حضرت پرسید که چرا می کریی عباس جواب داد که خبر دادند ترا از رفتن تو

حضرت فرمود که چنانست که تو گفتی و سید عالم بعد از نزول این سوره
دو سال بزیست و آخر سوره که بتمام فرود آمده اینست و صحابه این را سورهٔ
تودیع میگفتند و در کشاف آورده که چون این سوره فرود آمد رسول
خدای صلی الله علیه وسلم فاطمه را رضی الله عنها طلبید و گفت ای دختر خبر وفات من
دادند یعنی نامه رسید از آن جهان بمهم رجعتم عزم رجوع میکنم رخت
بجرخ میبرم فاطمه بگریست و آنحضرت فرمود که مگری تو اول کسی باشی از اهل
من که بمن رسی

سورة تبت خمس آیات مکیة

چون آیة و انذر عشیرتک الاقربین نازل شد حضرت بکوه صفا برآمده ندا کرد
که یا صباحاه رؤسای قریش نزد وی جمع آمدند فرمود که اگر من شما را خبر کنم
بآنکه در پای این کوه جمعی آمده اند بداعیهٔ آنکه بر شما شبیخون کرده دست بقتل و
بگشایند مرا در آن تصدیق میکنید یا نی گفتند چرا نکنیم و تو بدروغ پیش ما متهم
نشده حضرت فرمود که انی نذیر لکم بین یدی عذاب شدید ابی لهب
برخاست و گفت هلاکت باد ترا ما را برای این خواندی و روایتی هست که بدو دست
سنگی برداشت که بران حضرت افکند در همان حال حق سبحانه فرستاد که هلاک
و نابود باد هر دو دست ابی لهب که سنگ برداشته خواست که بر آن
حضرت زند ابولهب عم رسول بود و عبد العزی نام داشت و بواسطهٔ بسیاری معادات
او با رسول صلی الله علیه وسلم این نفرین واقع شد و بعضی معنی آیة برین وجه
گفته اند که ناچیز باد دنیا و آخرت او و هلاک شد و ناچیز گشت خبر
بعد از دعا آورده اند که ابولهب این سخن شنید و گفت اگر آنچه برادرزادهٔ من میگوید
حق است مال و فرزند فدا کنم و خلاص یابم رد قول او را آیة آمد که

دفع

دفع نکند از و حاصیة این نفرین را خواسته او و آنچه که
کسب کرده است یعنی فرزند او عتبه یا مراد مکسوب اوست از ارباح تجارات
و منافع معاملات زود باشد که در آید بآتشی با
زبانه یعنی شعله زننده که آتش دوزخ است و زن او ام جمیل بنت حرب
خواهر ابو سفیان نیز با او در آید بردارندهٔ هیمه و کشندهٔ
هیزم و آنچنان بود که ام جمیل در همسایگی آنحضرت خانه داشت روزها
پشتهای خار و دستهای خشک جمع کردی و بشب آوردی و بر سر راه پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بریختی تا خاری در دامنش آویزد یا در پایش خلد و آنحضرت
که بنماز بیرون آمدی آنها را از سر راه برگرفتی و بطریق ملایمت گفتی این چه نوع
همسایگی است که با من میکند میبخشند در ره تو خار و با همه چون گل شگفته
بود رخ دلستان تو و گفته اند هیزم کشی عبارتست از سخن چینی که آتش خصومة
میان دو کس برافروزد میان دو کس جنگ چون آتش است سخن چین بدبخت هیزم
کش است کنند این و آن خوش دگر باره دل وی اندر میان خاکسار و خجل میان
دو کس آتش افروختن نه عقل است و خود در میان سوختن و ام جمیل این خصلت
داشت یا حامل حطب جهنم بود که بجهة معادات رسول صلی الله علیه وسلم
بار گناه مردم برداشتی و گویند فی نفس الامر وی هیزم میکشید برای خود
رسم زنان عرب است روزی پشتهٔ هیزم در پشت داشت مانده شد رسن هیزم
در گردن آنرا بر سنگی نهاد تا بیاساید ملکی بیامد و آن پشته را در پس پشت او
از سنگ فرو گردانید رسن در گردنش بمانده خبه شد و بدوزخ رفت و حق
سبحانه خبر داد که در گردن او رسنی از لیف

خبر

خرماله هیزم بدان بر بسته بود وکویند مراد سلسلهٔ حدید دوزخ که روز
قیامت در کردن بسته بدوزخ کشند **سورة اخلاص اربع آیة مکیة**

[illegible]

جمعی از قریش کفتند ای محمد صفت کن برای ما آن
خدایی را که بپرستش او دعوت میکنی ودر معالم آورده که کروهی از یهود کفتند یا ابا القاسم
وصف کن خدای را تا بتو ایمان آریم جه در توریة صفت او را دیده ودانسته ایم
بکو جه جنس است وجه میخورد ومی آشامد واز که میراث کرفته ومیراث او که
خواهد کرفت این سوره نازل شد که بکوای محمد که انکسی که ازو می پرسید
اوست خدای [illegible] ○ یکانه متوجه بذات ومتفرد بصفات
خدایی که بی نیاز است از همه واوست پناه نیازمندان نخورد ونیاشامد و
پاینده ایست که فانی نشود ماوردی آورده که هرجه خواهد کند ودر عین
المعانی از امام علی بن موسی الرضا رضی الله عنه نقل کرده که صمد آنست که
عقلها از اطلاع بر کیفیة او نا امید باشند کمالش ز روی هر اندیشه برتست
خرد را پشت ازین اندیشه بشکست نزاد کسی را رد یهود است که کفتند عزیر
پسر اوست وزاده نشد از کسی رد نصاری است که کویند عیسی خدا است
ونیست ونبوده مر ورا همتا ○ هیچ کسی رد مجوس
ومشرکان عربست که کفتند او را کفو هست شیخ ابو علی رودباری قدس سره
فرموده که شرکت ذاتیست بر عدد وتقلب وعلة ومعلول وشکل وضد حق
سبحانه نفی عدد وکثرت کرد از ذات خود که هو الله احد ونفی تقلب وتنقص فرمود
به الله الصمد وعلت ومعلول را منتفی ساخت به لم یلد ولم یولد واشکال و
اضداد را مرتفع کردانید به ولم یکن له کفوا احد ازین جهت است که او را سوره

اخلاص میکویند محققان کفته اند توحید بنفی وجود متماثل در ماهیة ومتکافی
در قوت متصور تواند بود ومتماثل در ماهیة ومتکافی در قوت یا متاخر باشد
در رتبه بمثابهٔ معلول مثل ولد یا متقدم در ان بمنزلهٔ علت مثل والد ویا
معیت دارد بمثابهٔ مقارن مثل کفو پس تمهید قاعدهٔ توحید که بقل هو الله
احد تقدیم یافت بلم یلد مقتضی نفی صنف اول است ولم یولد که اقتضا نفی
صنف دوم میکند ولم یکن له کفوا احد که مقتضی نفی صنف سیم است تمام شد
وامام جمال الدین ساجی رحمه الله فرموده که معطله کویند عالم را صانع نیست
وفلاسفه برانند که هست اما او را نام وصفت نیست مذهب ثنویان آنست
که شریک دارد مشبهه را اعتقاد آنست که بخلق ماند یهود وترسا کویند او را
فرزند هست معتقد مغان آنست که کفو دارد جون بندهٔ مؤمن هو از تعطیل
بیزار شد جون کفت الله از کفتار فلاسفه بترکشت جون کفت احد از روش ثنویه
برائت نمود جون برزبان راند که الله الصمد از مذهب مشبهه دور شد لم یلد
ولم یولد خواند از یهود وترسا بیزاری کرد جون ولم یکن له کفوا احد کفت از
معتقد مغان تبرا فرمود وبعضی کفته اند که اسرار از کلمهٔ هو بهره کیرد
وارواح از ذکر الله ارتیاح یابد ودلها از نور احد محظوظ شود عقول از سر الله الصمد
نصیب یابد نفس از تعقل لم یلد ولم یولد منع کردد سخن از معنی ولم یکن له
کفوا احد بمراد رسد وکفته اند کلمهٔ هو قسم والهانست لفظ الله بهرهٔ دانشورانست
نام احد حظ محبانست کفتار الله الصمد نصیب عارفانست الفاظ لم یلد
ولم یولد قسط عاقلانست وکلمات ولم یکن له کفوا احد از آن عامهٔ مؤمنانست
هرکه بسر هو رسد واله است هرکه الله را داند عاشقست وهرکه احدیة دریابد محبست

هر که صمدیت بشناسد عارفست • هر که لم یلد ولم یولد اعتقاد کند عاقلست • هر که
ولم یکن له کفوا احد را تصدیق نماید مؤمنست • و هر که این همه معانی را جمع کند
موحد خالص است • و شمهٔ از حقایق این سوره در جواهر باز توان یافت سورة

الفلق خمس آیات مکیة بسم الله الرحمن الرحیم • آورده‌اند که

لودکی از یهود بخدمت رسول صلی الله علیه وسلم مشغول بود • دختران لبید بن
اعصم او را بمبالغهٔ بسیار مقداری از مشاطهٔ رأس آنحضرت و دندانه چند از شانهٔ
وی بستدند و بنام آنحضرت بر رسنی سحر کرده در چاه ذروان بزیر سنگی نهادند
و جبرئیل علیه السلام سید انام را خبر کرد و پیغمبر علیه الصلوة والسلام علی را
رضی الله عنه فرستاد تا آن رسن را بیاورد • یازده گره بران زده بودند حق سبحانه
معوذتین را فرستاد یازده آیة • و جبرئیل قراءت فرمود • بهر آیتی عقدهٔ از ان رسن
بگشود • و عقبة بن عامر رضی الله از حضرت رسول صلوات الله وسلامه علیه
روایت کرده که ما تعوذ المتعوذون بمثل المعوذتین • بگو پناه میگیرم
بآفریدگار صبح • و گفته‌اند فلق چیزیست که شکافته شود چون حب و نوی جهت
رستن نبات • و مانند سنگ و زمین جهت بیرون آمدن آب • یا زندانیست در دوزخ
و بر هر تقدیر بخداوند آن پناه باید گرفت • از بدی آنچه آفریده است از
موذیات انس و جن و سباع و بهایم و هوام • و از شر شب تاریک
چون در آید ظلمت او بر همه چیزها • یا از شر آفتاب چون غروب
کند یا ماه چون بر آید یا ثریا چون ساقط گردد که آن محل کثرت اسقام است
و طلوع آن وقت قلت امراض والآم • و از شر دمندگان یعنی
زنانی که کلمات سحر میگویند و میدمند • در گرهها • مراد دختران لبیدند

و از بدی حاسد • چون ظاهر کند حسد خود را
و بمقتضای آن عمل نماید چه اگر پوشد ضرر آن جز بوی عاید نیست • مراد یهودند
که بر حضرت سید ما صلی الله علیه وسلم حسد داشتند • و ختم کرد شرور این سوره را
بحسد که بدترین صفتی است • ابن عباس رضی الله عنه فرموده که اگر در عالم
از شر حسد بدتر بودی ختم این سوره بران کردی • و اول خطیئه که در آسمان واقع شد
حسد ابلیس بود بر آدم علیه السلام • و نخست گناهی که بر زمین صادر گشت حسد
قابیل بود بر هابیل • حسد آتشی دان که چون بر فروخت • حسود لعین را همان لحظه
سوخت • مگر فتنم بصورت همه دین شوی • حسد کی گذارد که حق بین شوی

سورة الناس ست آیات مکیة بسم الله الرحمن الرحیم • قل اعوذ

بگو پناه میگیرم • به پروردگار آدمیان • پادشاه مردمان
معبود ایشان • از شر وسوسه کننده
نهان شونده وقتی که یاد خدا کنند عادت شیطان آنست که چون بنده خدا را یاد
کند وی بگریزد • و چون از ذکر حق غافل باشد بوسوسه در آید
آنکسی که وسوسه میکند • در سینهای مردمان
از جنیان و آدمیان • یعنی شیاطین الانس والجن • و در لباب آورده که درین
سوره پنج جا لفظ ناس واقع شد و معنی آن مکرر نیست • مراد باول اطفال‌اند
و معنی ربوبیة دال است بران • و بثانی جوانان • و لفظ ملک که بر قهر و سیاست
دلیل باشد مشیر است بآن • و بثالث پیران • و اسم اله که مبنی است از طاعت و
عبادت مناسبت با آن • و برابع صالحان که وسواس مولع است باغوای ایشان
و بخامس مفسدان • و عطف او بر معوذ منه دلالت میکند بران • و محققان

باشد که عدد پنج که مراتب کلّیه که از حضرات خوانند منحصر در وست دلالت
بر نهایة و تمامی دارد و بدین جهت اورا دایر گویند و دوران او اشارت بآنست
که هرچند اورا در نفس او ضرب کنند و حاصل را باز در وضرب نمایند الی غیر
النهایة همان پنج بصورت اصلی خود باز آید و در نهایة آن عدد خود را نماید چون
بست و پنج و صد و بیست و پنج وعلی هذا پس خلاصهٔ مکونات که انسان است
حدود پیکر بدیع منظرش به پنج عضو منتهی شود رأس و یدین و رجلین ما
هر یک از آنها باز به پنج انتها یافته و در یدین و رجلین باعداد اصابع ظاهر است و
در رأس که بطرف علو علاقه بیشتر دارد ظاهرش بحواس خمسهٔ ظاهری و باطنش
به پنج حس دیگر آراسته شده و مؤید این قول است آنکه در معوذ ثانیه که سور قرانی
بدان منتهی میگردد پنج بار لفظ الناس تکرار یافته و در ین عدد اسرار بی نهایت
مندرج است و بیان شطری از آن در جواهر التفسیر سمت تحریر یافته والله علیم
قدیر و در افتتاح کلام الهی بحرف با و اختتامش بحرف سین سری عزیز است
چه این هر دو حرف بس باشد و عرب گوید بسک ای حسبک پس معنی چنین باشد
که حسبک من الکونین ما اعطیناک بین الحرفین وار نوادر اتفاقات آنست که
این دو حرف در لغت پارسی بهمان معنی آید یعنی بسنده و حکیم سنایی قدس
سره اشارتی بدین معنی نموده آنجا که فرموده اول و آخر قرآن ز چه با آمد و سین
یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس حسبنا الله و کفی سمع الله لمن دعا لیس وراء الله
منتهی فلله الحمد فی الآخرة والاولی والصلوة والسلام علی حبیبه محمد المصطفی و
علی آله مفاتیح اسرار العلی واصحابه مصابیح انوار التقی والسلام علی من اتبع الهدی
بعون عنایت الهی و مدد روحانیت حضرت رسالت پناهی تفسیر مواهب علیه

حسب مه

برنام

برنام خجسته فرجام امیر کبیر عالمگیر مظهر آثار خیر و احسان مطلع انطار
علم و عرفان المؤید بالفتح والنصره والملقب بمقرب الحضره نظام دولت و ملت
علی شیر آنکه یک لمعه بود خورشید رخشان از ضمیر مهر تأثیرش و جودش از کتاب
رحمة الله آیتی آمد که علم و فضل و جود و لطف و احسان است تفسیرش جعل الله
رایات دولته علی ذری الدوام منصوبه و آیات حشمته علی صحایف
الایام مکتوبه باتمام رسیده و فرزند ارجمند لازال قدره علیا
و قلبه صفیا در تاریخ اتمام آن رباعی انشا فرمود
و ایراد آن در آخر این اوراق مناسب
نمود و هو هذا

باخامه که این نامهٔ اقبال نوشت
و انجام سخن بایمن الفال نوشت
گفتم مه و سال و روز تاریخ نویس
فی الحال نوشت